مخزن اکبیر فارسی

جلد اوّل

Rs. 2500/=

دارالحدیث
خادم مکتبہ۔ کفایت اللہ
موبائل
0333-9104873
0321-9199853
قلمی اور نایاب قدیم چھاپہ شدہ کتابوں کا مرکز
حدائق حدیث دوم منزل دکان 11 مخلوط بنگلی پشاور

فخرزن کبیر

۲۵۹۴۰۹

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

[illegible] عرض ساختن بریشم	۲۲۲
رق ابریشم	۲۲۴
فصل در بیان نسخ منفرحات	ایضاً
تعریف ابوخل	۲۲۶
دهن ابوخل و نسخ قیروطی و مراهم آن	۲۲۸
تعریف اهیل	۲۲۹
فصل در ذکر نسخ جوارشات و حب اهیل	۲۲۹
دهن و سفوف و ضماد و لعوق و معجون اهیل	۲۳۰
باب الالف مع الثاء المثلثة الفوقانیة در تعریف	
اترج	۲۳۱
تعریف اترجیه و الوان آن	۲۳۳
دستور حل نمودن لولو، در آب اترج	۲۳۴
تریاق کشف الهموم	ایضاً
تریاق حب اترج و اقراص تریاقی حماض اترج	۲۳۷
فصل در بیان نسخ جوارشات قشر اترج	۲۳۹
لوای اترج	۲۳۶
فصل در ذکر نسخ ادهان حب و قشر اترج	۲۴۲
لوسکنجبین اترج	۲۳۹

سفوف اترج	۲۴۰
فصل در بیان نسخ اشربه حماض اترج	
و ورق آن	ایضاً
فصل در ذکر نسخ عرقهای اترج	۲۴۲
فصل در بیان [illegible] و اقراص حماض اترج	۲۴۳
فصل در بیان نسخ مربیات اترج	ایضاً
مخلل قشر اترج	۲۴۶
باب الالف مع الثاء المثلثة در تعریف ثمل	۲۴۷
نسخ جوارش و بترات و طبخ ثمر ثمل	۲۴۸
نسخ قرص ثمر ثمل	۲۴۹
تعریف اثمد	۲۴۹
دستور احراق اثمد و دستور تشویه و دستور غسل اثمد	
و بردوا ثمد	۲۵۱
فصل در نسخ جواهر سرمه ها	۲۵۲
فصل در بیان اکحال اثمد	۲۵۴
کحل الجواهر	۲۵۴
نسخ اثیر اللوک	۲۶۳
باب الالف مع الجیم در تعریف اجاص	۲۶۴
ذکر اجاصیه	۲۶۵
آش اجاص و رب اجاص و سکنجبین سفرجل اجاص	
	۲۶۶
فصل در بیان شرابهای اجاص	۲۶۷

طبیخ دقلبه ومربای ومزوره اجاص ۲۷۱
مطبوخ ومعجون اجاص ۲۷۲
فصل دربیان نقوعات اجاص ۲۷۲
باب الالف مع الذال ۲۷۳
تعریف اذاراقی وحب آن ۲۷۳
نسخ معاجین اذاراقی ۲۷۴
تعریف اذخر ۲۷۵
باب الالف مع الراء المهمله ۲۷۸
تعریف ارجوان ۲۷۸
تعریف ارز ۲۷۸
فصل دربیان نسخ ارگجه ۲۸۸
عبیر مایه ومید ۲۹۳
تعریف ارنب بری ۲۹۳
دستور احراق ارنب ودهن ارنب وطبیخ ارنب ۲۹۷
باب الالف مع السین المهمله در تعریف اسارون ۲۹۷
نسخ جوارش وشراب وعرق اسارون ۲۹۹
نسخ اسرار الاطبا ایضاً
تعریف اسطوخودوس ۳۰۱
فصل دربیان نسخ حبوب اسطوخودوس ۳۰۴
دهن وشراب اسطوخودوس ۳۰۶
صنعت خل لیمو ۳۱۱
عرق ومربا ومطبوخ اسطوخودوس ۳۱۲
معجون اسطوخودوس ۳۱۳
تعریف اسفاناج ۳۱۳
تعریف اسفیدباج ۳۱۸
تعریف اسفنج ۳۲۰
دستور تقرص ودستور احراق ودستور غسل ودستور سفید کردن اسفنج ۳۲۱
تعریف اسفندان ۳۲۲
تعریف اسفیداج ۳۲۲
اسفیداج الحاصین ودستور اتخاذ اسفیداج ۳۲۳
خوردن اسفیداج ومداوای آن ۳۲۴
دستور غسل اسفیداج ۳۲۵
برود اسفیداج ودرور اسفیداج ۳۲۶
فصل دربیان نسخ شیافات اسفیداج ۳۲۶
فصل دربیان نسخ مراهم اسفیداج ۳۲۸
تعریف اسقیل ۳۳۰
طریق خصی کردن وطریق مشوی کردن اسقیل ۳۳۴
فصل در منافع خل اسقیل وسکنجبین اسقیل ۳۳۴
ذکر خل اسقیل ۳۴۰

فصل دربیان دوایائی اسقیل ۳۴۱
فصل دربیان نسخ ادهان اسقیل ۳۴۳
فصل دربیان نسخ سکنجبین های اسقیل وخواص آن ۳۴۴
فصل دربیان شرابهای اسقیل ۳۵۲
فصل دربیان نسخ غرغره های اسقیل ۳۵۳
فصل دربیان نسخ اقراص اسقیل ۳۵۳
فصل دربیان نسخ لعوقات اسقیل ۳۵۴
فصل دربیان نسخ معاجین اسقیل ۳۵۵
تعریف اسقفور ۳۵۶
فصل دربیان نسخ جوارشات اسقفور ۳۵۷
فصل دربیان نسخ معاجین اسقفور ۳۵۹
تعریف اسود سالخ ۳۶۰
دهن ورماد وطبیخ اسود سالخ ۳۶۱
باب الالف مع الشین المعجمه در تعریف اشترغار ۳۶۲
سکنجبین خل اشترغار وعرق اشترغار ۳۶۳
تعریف اشق ۳۶۳
فصل دربیان نسخ مراهم اشق ۳۶۵
تعریف اشنه ۳۶۶
دستور کوبیدن اشنه وجوارش آن ۳۶۷
بیان دهن اشنه وعرق اشنه ۳۶۸
باب الالف مع الطاء المهمله در تعریف اطریه ۳۶۸
باب الالف مع الغین در تعریف اغبر ۳۷۱
باب الالف مع الفاء ۳۷۲
تعریف افادیه وصاب آن ۳۷۲
دهن افادیه وشراب آن ۳۷۳
عرق افادیه وقرص افادیه ۳۷۴
تعریف افتیمون ۳۷۴
فصل دربیان نسخ حبوب افتیمون ۳۷۷
فصل دربیان نسخ سفوفات افتیمون ۳۸۱
فصل دربیان نسخ سکنجبین افتیمون ۳۸۳
شراب افتیمون وقرص آن ۳۹۱
فصل دربیان نسخ مطبوخات افتیمون ۳۹۱
نقوع افتیمون ۴۰۳
ماء الجبن افتیمون ۴۰۳
فصل دربیان نسخ معاجین افتیمون ۴۰۳
فصل دربیان نسخ مغلیهای افتیمون ۴۰۴
تعریف افربیون ۴۰۴
فصل دربیان نسخ حب افربیون ۴۰۸
فصل دربیان نسخ ادهان افربیون ۴۱۰
شیاف افربیون ۴۱۳
فصل دربیان نسخ ضمادات افربیون وطلای آن ۴۱۳

فصل در بیان نسخ قیروطیات افربیون ۴۱۴
فصل در بیان نسخ معاجین افربیون ۴۱۴
فصل در بیان احوال طاریه بر کسی که از مقدار مقرر افربیون زیاده بخورد خواه مفرد و خواه مرکبا ۴۱۵
تعریف افسنتین ۴۱۶
دستور اخذ عصاره افسنتین ۴۱۹
فصل در بیان نسخ ادهان افسنتین ۴۲۰
فصل در بیان نسخ شراب های افسنتین ۴۲۱
فصل در بیان نسخ ضمادات افسنتین ۴۳۰
عرق افسنتین و غرغره آن ۴۳۱
فصل در بیان نسخ قرصهای افسنتین ۴۳۱
فصل در بیان نسخ مطبوخات افسنتین ۴۳۲
معجون افسنتین ۴۳۳
تعریف افسنج ۴۳۴
تعریف افسی ۴۳۵
فصل در بیان علامات افسی گزیده و تدارک سم آن ۴۳۶
فصل در بیان ترکیب الافاعی ۴۳۸
فصل در بیان ترکیب نمودن این تریاق و نگاهداشتن و زمانیکه بعد از ساختن آن می توان استعمال نمود ۴۴۸
فصل در ذکر نسخ معتبره این تریاق ۴۵۲
اخلاط این تریاق به نسخه دیگر شیخ رئیس ۴۵۴
فصل در ذکر اقراص مستعمله در تریاق افاعی وجمله از منافع وخواص آنها ۴۵۶
فصل در بیان نسخ اقراص اندر وخوردن مستعمل در تریاق فاروق ۴۶۱
فصل در ذکر منافع ومقادیر شربات این تریاق در هر علت ومنفعت آن در هر مرض ۴۶۲
فصل در بیان مزاج این تریاق ۴۷۳
فصل در بیان امتحان این تریاق وفرق میان طری وقوی وعتیق وضعیف وجید وردی وصحیح وغیر صحیح آن ۴۷۴
فصل در ذکر شروط استعمال تریاق الافاعی ۴۷۶
فصل در بیان حبوب اقراص الافاعی ۴۷۸
دهن الافاعی ورماد آن وطبیخ آن ۴۸۰
ماء اللحم ومرقه افعی ومعجون قرص آن ۴۸۱
تعریف افیون ۴۸۲
فصل در بیان ماهیت وطریق اخذ وطبیعت وجوهر ودرایت ومنافع ومضار افیون ۴۸۲
فصل در بیان مضرت های افیون ۴۹۵

فصل در بیان دفع مضرت های افیون بقدر امکان ۴۹۶
فصل در بیان مقدار شربت آن ۴۹۸
فصل در بیان علامات ومعالجات کسیکه افیون مقدار قاتل خورده باشد ۴۹۸
فصل در بیان سبب نشاط افیون وکیفیت آن ومنشائی اعتیاد بدان ۴۹۹
فصل در بیان طریق خوردن افیون در بیماریها وشبهائی ماه مبارک رمضان وخوردن آن قبل از طعام ویا بعد از ان ۵۰۰
فصل در بیان دفع عادت افیون وتعویض آن با ادویه مفرده ومرکبه ۵۰۲
فصل در بیان حالاتیکه بعد از ترک آن معتادین را عارض میگردد ۵۰۷
فصل در بیان معالجات این احوال بطریق اجمال ۵۰۸
فصل در بیان مدت بقائی قوت افیون وطریق نگاهداشتن آن ۵۰۹
فصل در بیان کیفیت استعمال افیون در ترکیب واکمال ایضاً
فصل در بیان ابدال افیون ۵۱۰
فصل در بیان تعداد مرکبات افیون ندارکه از حکمای ماتقدم است وطریق ترکیب آن ۵۱۰
فصل در بیان مرکباتی که اصل وعمود در انها افیون است واز ان جمله اقسام اثاناسیا وارسطون واسود سلیم واصفر سلیم است ۵۱۱
واز جمله مرکباتی که اصل وعمود در آنها افیون است اغلونیا است ۵۱۷
واز انجمله در ذکر الفل کرا کیب است ۵۴۱
واز انجمله در ذکر بادمهرج است ۵۴۲
فصل در ذکر نسخ برشعشا ۵۴۲
واز انجمله در ذکر برنگ دار وهست ۵۵۲
واز انجمله در ذکر تریاکیکه اصل وعمود در انها افیون است بیهوشی دار وهاست ۵۵۳
فصل در تریاقاتی که اصل وعمود در آنها افیون است ۵۵۵
از انجمله تریاق برء الساعة ایضا
اقراص قوفیون ۵۵۸
تریاق کبیر مسی بسوطیرا ۵۵۸
اقراص اقرقوحا ۵۶۱
تریاق کبیر مسی بشلیثا ۵۶۵
ذکر شلیثا ۵۶۵
تریاق کبیر مسی به غرغره ۵۶۷
در ذکر قرص اندر وخوردن ۵۷۰
قرص اسقیل ۵۷۰
تریاق الاسنان ۵۷۱

ترياق الارض ٥٧٢
از انجمله در ذکر مرکباتی که اصل وعمود درانها افیون است تفاحه مصنوعه وتفاحه سنومه است ٥٧٢
عنبر وحار وجوارش طباشیر افیونی وجوارش ٥٧٣
علاج افیونی ٥٧٣
فصل در ذکر نسخ حبوب افیون ایضاً
از انجمله در ذکر حبوب جدوارست ٥٧٦
حب جوزبوای افیونی ٥٨٤
حب الزهیر وحب سعال افیونی ٥٨٥
حب سفرجل ٥٨٦
حب شاپور وحب الشفا ٥٨٧
حب عطاس وحب قابض وحب قدرت ٥٨٨
طریق صافی نمودن کبریت ٥٨٩
حب مرقد وحب سبت وحب مصطگی وحب منشط ٥٩٠
حبوب نزله ٥٩١
حبوب نشاط ٥٩٣
حبوب نفث الدم ٥٩٤
حب هندی ٥٩٤
حب بیضه واز انجمله در ذکر نسخه وحمر ثاست ٥٩٥
واز انجمله درع الصحیحه است ٥٩٧
فصل در بیان مرکباتی که اصل وعمود درانها افیون است واز انجمله دواهائی سبت است ٥٩٩
واز انجمله نسخ راسهرانات است ٦٠٠
از انجمله سفوف افیونی مسکن وحج است ٦٠٣
از انجمله شموم وشیاف افیون است ایضاً
از انجمله ضماداتیکه که اصل وعمود درانها افیون است ٦٠٤
از انجمله ذکر طلاهاست که اصل وعمود درآنها افیون است ٦٠٥
از انجمله ذکر غمزده وفتیلهائی افیونی است ٦١١
وایضاً فریادرس است ٦١٢
از انجمله ذکر فیروزنوشست ٦١٣
از انجمله ذکر اقراص است ایضاً
وایضاً از انجمله ذکر قطورات افیونی است ٦١٩
از انجمله ذکر قفطارغان است ایضاً
از انجمله ذکر کاسکینج است ٦٢٣
واز انجمله در ذکر نخله منوم افیونی ولطوخات است ٦٢٤
ایضاً در ذکر محمودی جواهردار است ٦٢٥
ایضاً در ذکر مروخ افیونی است ایضاً
از انجمله در ذکر سعاجین افیون داراست ایضاً
در ذکر نسخ مفرحات افیونی ٦٣٤

فصل در بیان مرکباتی که اصل وعمود درانها بوست خشخاش ودانه خشخاش است ٦٣٥
واز انجمله در ذکر مخدره وترياق الذرب است ایضاً
حب خشخاش ٦٣٦
حلوا تخم خشخاش ایضاً
حلوائی کوکنار ایضاً
خمیره خشخاش ایضاً
ذکر ترياق النزله ایضاً
از انجمله در ذکر دیاقوزا است ٦٣٨
رب خشخاش ٦٤١
سفوف خشخاش وشراب آن ایضاً
نسخ ضماد وطلا وعرق خشخاش ٦٤٤
اقراص خشخاش ٦٤٥
لبانه طولونیه ولعوقات خشخاش ٦٤٦
مرهم کوکنار جهت زخم شمشیر وسرطان وناصور ٦٤٨
باب الالف مع القاف در تعریف اقحوان ایضاً
دهن الاقحوان ٦٤٩
نطول اقحوان ٦٥٠
تعریف اقط ایضاً
تعریف اقلیا ٦٥١
دستور احراق اقلیا ٦٥١
طریق شستن اقلیا ودستور پروردن اقلیا ٦٥٢
ذرور اقلیا ایضاً
فصل در ذکر شیافات اقلیا ٦٥٢
باب الالف مع الکاف اکسیریه ٦٥٣
فصل در ذکر اکسیرین ٦٥٤
تعریف اکلیل الملک ٦٥٦
دهن اکلیل الملک ومطبوخ آن ایضاً
تعریف الومالی ٦٥٧
دهن الومالی ٦٥٨
باب الالف مع المیم در تعریف املج ایضاً
فصل در ذکر اقسام املج وشرح داروهای ٦٦٩
فصل در ذکر جوارشاتی که اصل وعمود درآنها املج است ٦٨٢
حب ودبن وسفوف وشراب ومخلل ومربای املج ٦٨٩
مطبوخ ومعجون مفرح املج ٦٩٠
فصل در بیان مفرحات املجی ٦٩١
نبیذ املج
تعریف امروسیا
باب الالف مع النون در تعریف انبج ٦٩٣
ذکر اب افشرده انبج ٦٩٥

امچور و اموتہ و چٹنی انبج	۶۹۶
حلوائی انبج و خوشاب و شراب و افشرج انبج	۶۹۷
ذکر عرق آب انبج خام	۶۹۸
قرص استہ انبج و قلیہ و مخلل انبج	ایضاً
مربائی انبج	۶۹۹
تعریف انبجات	۷۰۰
تعریف انبر باریس	ایضاً
ذکر اغذیہ متخذہ از انبر باریس	۷۰۱
انبر باریسیہ	ایضاً
اصباغ و الوان انبر باریسیہ	۷۰۲
افشرج انبر باریس	۷۰۳
جوارش و حب و جوشاب و خمیرہ و دوائی قرص انبر باریس	۷۰۴
رب انبر باریس	۷۰۵
فصل در بیان نسخ سفوفات انبر باریسیہ ایضا	۷۰۶
فصل در بیان نسخ سکنجبیات انبر باریسی	۷۰۷
فصل در بیان نسخ شرابہائی انبر باریس	۷۱۱
عرق انبر باریس	ایضا
فصل در بیان نسخ اقراص انبر باریس	۷۲۴
مفرح انبر باریس	
نقوع انبر باریس	۷۲۵
تعریف انجبار	ایضاً
حب انجبار و سفوف انجبار	۷۲۶
فصل در بیان نسخ شرابہای انجبار	۷۲۷
طبیخ انجبار و قرص و لعوق انجبار	۷۲۸
نسخ متفرقہ انجبار	۷۲۹
تعریف انجدان	۷۲۹
فصل در بیان نسخ جوارشات انجدان	۷۳۱
نسخ دہن و سکنجبیں انجدان	۷۳۲
مخلل سیاق انجدان و معجون انجدان	۷۳۳
تعریف انجن	۷۳۳
تعریف انزروت	ایضاً
دستور تشویہ انزروت و حب انزروت و دواء الانزروت	۷۳۵
فصل در بیان نسخ ذرورات انزروت	۷۳۵
فصل در بیان نسخ شیافات انزروت	۷۴۰
ضماد و فتیلہ و قطور انزروت	۷۴۱
مرہم انزروت	۷۴۲
تعریف انفحہ	۷۴۲
حب انفحہ و دواء الانفحہ	۷۴۳
سفوف انفحہ و معجون انفحہ	۷۴۴

فصل در بیان نسخ انکباب	۷۴۴
تعریف انیسون	۷۵۰
دستور تشویہ انیسون	۷۵۱
نسخ جوارش انیسون	۷۵۲
حب انیسون و دہن و سفوف و عرق انیسون	۷۵۳
فصل در بیان نسخ اقراص انیسون	۷۵۴
معجون انیسون	۷۵۵
باب الالف مع الواو و در تعریف اوز	۷۵۶
دہن اوز	۷۵۷
اہالہ از جملہ اغذیہ ہست	۷۵۷
باب الالف مع الہاء در تعریف اہلیلج	۷۵۷
در بیان احراق اہلیلجات	۷۶۱
فصل در ذکر نسخ اہلیلجات مربا	۷۶۲
فصل در ذکر اطریفلات	۷۶۵
خواص و منافع اطریفلات	۷۷۰
فصل در ذکر نسخ اقسام اطریفلات	۷۷۲
فصل در ذکر نسخ جوارشات اہلیلج	۷۹۸
فصل در ذکر نسخ حبوب اہلیلج	۷۹۹
فصل در ذکر نسخ ادہان کلکلانج	۸۰۳
رب اہلیلج	۸۰۵
فصل در ذکر نسخ سفوفات اہلیلج	۸۰۶
سنون اہلیلج	۸۱۰
فصل در ذکر اشربہ اہلیلج	۸۱۰
عرق اہلیلج	۸۱۱
فیروزنوش و قرص ہلیلہ	۸۱۲
فصل در بیان نسخ کلکلانجات	۸۱۳
ماء الحیوۃ	۸۲۰
ماء الفواکہ و مفرح	۸۲۱
فصل در ذکر نسخ مطبوخات اہلیلج	۸۲۱
فصل در ذکر نسخ معاجین اہلیلج	۸۳۸
معجون راحت و معجون زنبیب	۸۴۰
معاجین مسہل	۸۴۱
معاجین مفرح	۸۴۳
معمار الابدان	۸۴۴
فصل در ذکر نسخ مفرحات اہلیلجی	۸۴۴
فصل در ذکر نسخ معاجین بنجاح	۸۴۶
فصل در ذکر نسخ نقوعات اہلیلج	۸۴۹
باب الالف مع الیاء المثناۃ التحتانیہ در تعریف ایرسا	۸۵۲
جوارش و بید و دہن و قرص ایرسا	۸۵۴
لعوق ایرسا	۸۵۵
کتاب الباء الموحدۃ باب الباء مع الالف	۸۵۵
تعریف بادزہر حیوانی	۸۵۵

فصل در بیان کیفیت پیدا شدن فادزهر در ولایت فارس ۸۵۷

فصل در بیان جودت و ردارت بادزهر ۸۵۹

فصل در بیان مزاج و کیفیت بادزهر و خواص شباهکاره آن و مقدار شربت و بدل آن ۸۶۰

فصل در بیان دستورات خوردن حجر التیس ۸۶۱

فصل در بیان نسخ بادزهر حیوانی ۸۶۷

مفرح شاهی ۸۶۸

تعریف بادزهر عنقدی ۸۶۹

فصل در بیان بادزهر معدنی ۸۷۰

بیان مزاج و طبع آن ۸۷۱

بیان منافع و خواص آن ایضاً

فصل در بیان نسخ حبوب بادزهر معدنی ۸۷۲

سفوف بادزهر ۸۷۳

تعریف بادرنجبویه ۸۷۳

شراب بادرنجبویه ۸۷۴

عرق بادرنجبویه ۸۷۵

فصل در تعریف بادمهرج ایضاً

فصل در ذکر نسخ باسلیقونات ایضاً

فصل در بیان نسخ باشویه ها ۸۷۸

باب الباء مع التاء المثناة الفوقانیه در تعریف بتیه ۸۸۰

باب الباء مع الثاء المثلثه ۸۸۰

فصل در بیان بنجه جوشاب ایضاً

فصل در بیان بنجورات ۸۸۱

باب الباء مع الراء المهمله ۸۸۷

فصل در ذکر برودات ۸۸۷

باب الباء مع السین المهمله در تعریف بسباسه ۸۹۱

فصل در بیان نسخ جوارشات بسباسه ۸۹۲

دواء البسباسه و دهن و حب بسباسه ۸۹۲

فصل در بیان نسخ معاجین بسباسه ۸۹۳

تعریف لسبد ۸۹۳

دستور احراق لسبد ۸۹۴

فصل در بیان نسخ اقراص لسبد ایضاً

معجون لسبد ۸۹۵

تعریف بسفایج ایضاً

حب و سفوف و شراب بسفایج ۸۹۶

باب الباء مع الصاد المهمله ایضاً

تعریف لبصل ایضاً

حسو بصل و دواء وقیر وطی ولعوق بصل ۸۹۷

مراهم و محلل بصل ۸۹۸

باب الباء مع الطاء المهمله ۸۹۹

تعریف بط ۸۹۹

دهن البط و طریق ساختن آن ۸۹۹

تعریف بطیخ هندی ۹۰۰

شراب بطیخ و مرباهای پوست هندوانه ۹۰۰

باب الباء مع الغین المعجمه ۹۰۱

تعریف بغرا ایضاً

باب الباء مع القاف ایضاً

تعریف بقلة الحمقا ایضاً

حریره و حلوای بزر بقلة الحمقا ۹۰۲

باب الباء مع اللام ایضاً

تعریف بلادر ایضاً

دستور اخذ عسل بلادر ۹۰۳

طریقه خوردن بلادر ۹۰۴

بخور بلادر ایضاً

فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمود در آنها عسل بلادر است و از انجمله اقرص یاست ۹۰۵

فصل در بیان جوارشاتیکه اصل و عمود در آنها بلادر است ۹۱۰

حلوائی بلادر و دل بهره بلادر ۹۱۵

دواء السنه و دهن بلادر ۹۱۶

عرق بلادر و مزید العمر ۹۱۷

لبانة الطولونیه و معجون بلادر ۹۱۸

تعریف بلسان ۹۱۸

معجون بلسان ۹۲۰

تعریف بلوط ۹۲۱

فصل در بیان سفوفات بلوط ۹۲۲

فصل در ذکر معاجین عطائی که اصل و عمود در آنها بلوط است ۹۲۳

باب الباء مع النون در تعریف بن ایضاً

باب الباء مع النون ۹۲۹

فصل در بیان بنادق البزورات ایضاً

بنادیقون ۹۳۰

تعریف بنفسج ۹۳۰

جوارش بنفسج ۹۳۱

فصل در ذکر نسخ حبوب بنفسج ایضاً

دهن بنفسج و دواء البنفسج ۹۳۳

رب بنفسج ۹۳۴

فصل در بیان نسخ اشربه بنفسج ۹۳۴

فصل در ذکر نسخ اقراص بنفسج ۹۳۵

فصل در بیان لعوقات بنفسجی ۹۳۸

فصل در ذکر نسخ معاجین بنفسج ۹۳۹

تعریف بنج ۹۴۰

دهن بزر البنج ۹۴۰

باب الباء مع الواو ۹۴۰
فصل در ذکر نسخ انواع بوره ایضاً
باب الباء مع الیاء المثناة التحتانیه در تعریف
بیش ۹۴۱
در بیان احوالی که بعد از خوردن هریک از انواع
قوی آن طاری میگردد ۹۴۴
دستور مدبر نمودن بیش ایضاً
دستور خوردن بیش ۹۴۵
ترتاب لنگ ایضاً
تریاق بیش ایضا
حب بیش وحب جورانکس ۹۴۶
معجون بیش ومعجون بزرجلی ایضاً
معجون روشن ومفرح دلکشای بهیی ۹۴۷
تعریف بیض ۹۴۷
طریق تخلیص تشریح بیض وحلوای زرده بیضه
۹۴۹
دهن البیض ورشته بیض ۹۵۰
تعریف بشش ریجه ۹۵۱
فصل در ذکر نسخ عجه ایضا
تعریف کوکو وصفت نیم رد ۹۵۲
نیم بست ۹۵۳
کتاب التاء المثناة الفوقانیة ۹۵۳
باب التاء مع الالف در تعریف تانبول ایضاً
تعریف تانبول که خمر اهل هند است ۹۵۴
فصل در بیان عرقهای تانبول ۹۵۵
باب التاء مع الراء المهملة در تعریف تربد ۹۵۵
طریق مدبر نمودن تربد وجوارش آن ۹۵۶
فصل در ذکر نسخ جوب تربدی ایضاً
فصل در ذکر نسخ دواء التربد ۹۵۷
فصل در بیان نسخ سفوفات تربد ۹۵۸
فصل در ذکر شرابهای تربد ۹۵۹
فصل در بیان نسخ معاجین تربد ایضاً
تعریف ترنجبین ودواء الترنجبین ۹۶۰
نسخ شراب ترنجبین ومعجون آن ۹۶۱
فصل در بیان تریاقات که در آنها افیون نیست
۹۶۱
طریق کشتن سیماب ۹۶۷
تعریف ترخوانه ۹۷۱
تعریف ترنجبین ایضاً
باب التاء مع الشین المعجمة در تعریف تشمیرج
۹۷۲
دستور مقشر نمودن تشمیرج ۹۷۲
فصل در بیان ذرورانیکه اصل وعمود در آنها
تشمیرج ست ایضاً
سفوف تشمیرج وقطور وکحل تشمیرج ۹۷۳
باب التاء مع الفاء در تعریف تفاح ۹۷۴

جلنجبین تفاح ۹۷۵
فصل در بیان جوارشات تفاحی ۹۷۵
نسخ حلوای تفاح وخمیره گل سیب ورب تفاح و
سکنجبین تفاح ۹۷۷
فصل در ذکر شرابهای تفاح ۹۷۸
عرق تفاح ومربای آن ۹۸۰
باب التاء مع المیم در تعریف تمر ۹۸۱
تعریف تمر هیرونی ایضاً
دواء المتمر ورب بسر ومربای تمر ۹۸۲
تعریف تمرهندی ایضاً
نسخ جوارش تمرهندی وحلوای تمرهندی وسکنجبین
تمرهندی ۹۸۳
نسخ شراب تمرهندی ومربا ومعجون تمرهندی
۹۸۴
باب التاء مع النون در تعریف تنباکو ۹۸۵
نسخ حب تنباکو وروغن تنباکو ۹۸۶
عرق تنباکو وتعریف کوزاکو وطریق استعمال آن ۹۸۷
مرهم تنباکو ومعجون آن ۹۸۸
فصل در ذکر نسخ تنزوها ۹۸۹
قرص تنزو ۹۹۱
باب التاء مع الواو در تعریف توت ایضاً
رب وشراب توت وتعریف توابل ۹۹۲
تعریف تودری ایضاً
دواء التودرین ۹۹۳
تعریف توتیا ایضاً
دستور غسل توتیا ۹۹۴
طریق تشویه توتیا ودستور پرورون توتیا ۹۹۵
فصل در ذکر نسخ حبوب توتیائی هندی ۹۹۶
دواء التوتیا ۹۹۷
فصل در بیان ذرورانیکه اصل وعمود در آنها توتیاست
۹۹۷
فصل در بیان مراهم توتیا ایضاً
تعریف توبال ۹۹۹
باب التاء مع الیاء المثناة التحتانیه در تعریف
تیزاب فاروقی ۹۹۹
تعریف تین ۱۰۰۰
فصل در بیان نسخ شراب تین ۱۰۰۱
نسخ لعوق تین ۱۰۰۲
نسخ ماء التین ومحلل ومطبوخ تین ۱۰۰۳
تعریف تیواج ایضاً
جوارش وحب تیواج ۱۰۰۴
سفوف ومرهم تیواج ۱۰۰۵
کتاب الثاء المثلثة ایضاً
باب الثاء مع العین المهملة در تعریف ثعلب
ایضاً
ابزن طبیخ ثعلب ۱۰۰۵

نجور ثعلب ۱۰۰۶
باب الثاء مع الواو در تعریف لوثم ایضاً
ذکر تریاق الثوم ۱۰۰۷
دهن الثوم ولعوق لوثم ومخلل ومعجون ثوم ۱۰۱۵
معجون شیر ۱۰۱۶
کتاب الجیم باب الجیم مع الالف در تعریف چائی خطائی ۱۰۱۶
مطبوخ چائی خطائی ۱۰۱۹
طریق طبخ چائی ۱۰۱۹
قرص چائی خطائی ۱۰۲۰
باب الجیم مع الدال المهلمه در تعریف جدوار ۱۰۲۱
در بیان جودت ورداءت جدوار وفرق میان ۱۰۲۲
خالص ومغشوش آن
فصل در بیان مزاج وکیفیت ومنافع جدوار ۱۰۲۴
دستور خوردن جدوار خطائی ۱۰۲۷
فصل در بیان جوبی که اصل وعمود در آنها جدوار است ۱۰۲۹
فصل در بیان جوب جدواری که اصل وعمود در آنها جدوار ست وفنون دران داخل ست ۱۰۳۳
دهن جدوار ومرهم جدوار ۱۰۳۸
فصل در ذکر نسخ معاجین جدواری ۱۰۳۹
فصل در بیان نسخ مفرحات جدوار ۱۰۴۰
باب الجیم مع الزاء المعجمه در تعریف جزر ۱۰۴۱
حلوائی جزر ۱۰۴۲
فصل در ذکر نسخ اشربه جزر ایضاً
عرق جزر ۱۰۴۴
فصل در ذکر الوان اطعمه جزری ایضاً
نبید جزر ۱۰۴۵
باب الجیم مع اللام در نسخ جلاب طبی ایضاً
تعریف جلنار ایضاً
سفوف جلنار ایضاً
فصل در ذکر نسخ اقراص جلنار ۱۰۴۶
باب الجیم مع المیم ۱۰۴۸
تعریف جمد ایضاً
تعریف سیخ پرورده وشراب جمهوری ۱۰۴۹
تعریف جمجم ایضاً
مربای جمجم ۱۰۵۰
باب الجیم مع النون ایضاً
تعریف جنطیانا ایضاً
دستور اخذ عصاره جنطیانا ۱۰۵۱
دواء الجنطیانا ودهن وسفوف وشراب جنطیانا ایضاً
ضماد جنطیانا ومعجون آن ۱۰۵۲
تعریف جندبیدستر ایضاً
دواء جندبیدستر ۱۰۵۳

حب جندبیدستر ودهن جندبیدستر وجوارش ومرهم آن ۱۰۵۴
فصل در ذکر نسخ معاجین جندبیدستر ۱۰۵۵
فصل در ذکر نسخ سنجر نیا ایضاً
باب الجیم مع الواو ۱۰۵۸
فصل در بیان جوارشات غیر مسهله ایضاً
فصل در بیان جوارشات مسهله ۱۰۷۳
جواهر مهره اعلی ۱۰۷۵
فصل در بیان چوب چینی وخطائی وسلهتی وبنگالی وماهیت وکیفیت بدو واطلاع بران وجید ومختار ومزاج وخواص ومنافع وطرق استعمال آن ۱۰۷۵
فصل در بیان شرایط ضروریه استعمال چوب چینی قبل از شروع ودرین وبعد اتمام آن ۱۰۸۵
بیان طرق استعمال چوب چینی ۱۰۹۲
حلوائی چوبچینی ۱۰۹۶
رساله حکیم عماد الدین محمود در تعریف چوبچینی ۱۰۹۸
فصل در تحقیق طبیعت چوبچینی ۱۱۰۰
فصل در بیان منافع چوب چینی ایضاً
فصل در شرایط خوردن چوبچینی ۱۱۰۶
فصل در بیان تفاوت امزجه در خوردن چوبچینی ۱۱۱۰
فصل در مقدمات خوردن چوبچینی ۱۱۱۱
فصل در ترتیب خوردن چوبچینی ۱۱۱۲
فصل در استعمال چوبچینی ۱۱۱۳
طریقه استعمال چوبچینی حکیم هاشم طهرانی ۱۱۱۴
فصل در دستور مقدار خوردن چوب چینی ۱۱۱۷
طریقه استعمال مطبوخ چوب چینی ۱۱۲۳
طریق استعمال چوب چینی اهل سلهت ۱۱۲۵
طریق استعمال مامول عم عالیقدر ۱۱۲۶
طریق استعمال چوبچینی بطریق قهوه ۱۱۳۰
طریقه اولی ۱۱۳۳
طریقه ثانیه ۱۱۳۴
طریقه ثالثه ایضاً
فصل در بیان استعمال چوب چینی بطریق سفوف ۱۱۳۷
سفوف چوب چینی ۱۱۳۸
نسخ شرابهائی چوبچینی مسکر وغیر مسکر ۱۱۴۰
نسخ عرقهائی چوب چینی وطریقه اشامیدن آنها ۱۱۴۳
فصل در بیان دستور استعمال چوب چینی بطریق معجون ومفرح ۱۱۴۸

نسخ معاجین چوب چینی	۱۱۴۸	طلائی چوب چینی و روغن براحت	۱۱۷۵
مفرح چوب چینی	۱۱۶۰	غرغره چوب چینی	ایضاً
استعمال چوب چینی بعنوان نقوع	ایضاً	غسول چوب چینی	۱۱۷۶
حریره چوب چینی و حسو چوب چینی	۱۱۶۵	ذکر جوزابه	ایضاً
خمیره چوب چینی	۱۱۶۶	تعریف جوزبوا	ایضاً
نسخ حلوائی چوب چینی	۱۱۶۷	نسخ جوارش جوزبوا	۱۱۷۷
فالوده چوب چینی	۱۱۷۰	نسخ حب جوزبوا	ایضاً
قرص چوب چینی و لوزینه چوب چینی		دهن جوزبوا	۱۱۷۸
و مربائی چوب چینی	۱۱۷۱	سفوف جوزبوا	ایضاً
مضغ چوب چینی	۱۱۷۲	تعریف جوز ماثل	ایضاً
فصل در بیان طریق استعمال چوب چینی در مراهم و روغنها و تغاغر و اطلیه و غسول آن	ایضاً	حافظ الصحة	۱۱۷۹
نسخ مرهم چوب چینی	ایضا	نسخ حب الشفا	۱۱۸۰
نسخ روغنهائی چوب چینی	۱۱۷۳	حلوائی جوز ماثل	۱۱۸۱
		نسخ دهن جوز ماثل	۱۱۸۲

تمت

تمام شد فهرست جلد اول

کتاب قرابادین کبیر

یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا

سنه ۱۲۷۱

هجری

در مطبع المطابع واقع دهلی باهتمام حافظ نیاز احمد طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی تحیر دون ادراک کنه ذاته المقدسة العقول والاوهام * وتتلاشی عند قرب ساحة جلاله وجماله العلوم والافهام * ابدع الجردات والادیات العلویات والسفلیات الروحانیات والجسمانیات واخترع الاجسام البسائط والمرکبات وجعل العناصر مادة للکائنات الفاسدات * وحیر الکون والفساد سببا للمولدات * فخلق منها الانسان فی احسن تقویم * وشرفه بتشریف نفخت فیه من روحی الذی هو منشاء الوحی والالهام والتعلیم * ونشکره شکر الشاکرین * ونذکره ذکرة الذاکرین بلسان العجز والتقصیر * انه هو السمیع البصیر * والصلوة والسلام علی حبیب القلوب وطبیب النفوس الذی ارسله بالهدایة العظمی والشفاعة الکبری محمد المصطفی واله الذین اجتباهم الله تعالی وطهرهم تطهیرا * وجعلهم شموسا وقمرا وسراجا منیرا * اما بعد * بعرض برادران ایمانی وخلان روحانی میرساند بنده عاصی هیچ کس از هیچ ابن السید السند الاستاذ المرحوم محمد هادی العقیلی العلوی الخراسانی ثم الشیرازی الشهیر بحکیم محمد هادیخان محمد حسین غفر الله ذنوبهما وستر عیوبهما که مدتی مدید اشتیاق این داشت که کتابی در طب جمع وتالیف نماید که حاوی وشامل باشد اکثر اغراض ومطالب هر پنج فن آن را ولیکن بسبب بضاعتی فقره مایه

وفقد ان علم وعمل وعدم تحصیل تجربه وغیرها از موانع وعوائق از قوه بفعل نمی آمد وبعرصه شهود ظهور نمی یافت وچند جزوی از فن سوم در امراض رأس نوشته بود که اتفاقا اجزای چند متفرق از مسودات خال والد ماجد مغفور مبرور محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علیخان بن حکیم محمد هادی العلوی قدس الله سرهما به ترتیب حروف تهجی بدست آمد واز ان معلوم کردید که شروع بجمع وتالیف قرابادینی نموده بودند بدین نسق که اولا بعضی از ادویه مفرده مشهوره را ذکر نمایند ودر ذیل هریک از انها مرکباتی که آن دوا اصل وعمده است را بها نیز به ترتیب حروف مندرج سازند واستطرادا بعض مرکبات را بدون ذکر مفردات نیز ایراد نمایند وباتمام نرسیده بود که جناب مستغنی الالقاب حضرت ارشاد پناهی پیر ومرشد حقیقی سمی حبیب الله وولیه مد الله ظلال افاضاته وافاداته که حسب ونسب صوری ومعنوی آن جناب بحضرت سرور انبیا وسند اصفیا وحضرت سید اولیا وپیشوای اتقیا با الولایة الحسینیة صلوات الله علیهم میرسد امر نمودند که بهمین نسق این را جمع کنم وباتمام رسانم حیف است که منتشر وضایع گردد شاید بکار بندگان خدای تعالی آید وذخیره باشد برای عقبی امتثالا لامره الاشرف الاعلی درین اوان که مدت یکهزار ویکصد وهشتاد وپنج از هجرت حضرت ختمی پناهی صلی الله علیه وآله گذشته است باوجود کمال نادانی کالقلم فی ید الکاتب متوجه جمع وتالیف آن کردید وانچه را یافت از قرابادین کتاب موسوم بجامع الجوامع از تالیف آن مرحوم مغفور وکتب دیگر از قرابادینات ومفردات اصول التراکیب وغیرها که تفصیل انها طولی دارد انشاء الله تعالی در فهرس علیحده مذکور خواهد شد وتحقیقاتیکه از جناب ارشاد پناهی دام ظله العالی مسموع میکشت ومشاهده می شد ونسخه مجربی که بدست می آمد وسخن تحقیقی که شنیده ویا در کتب ورسائل معتبره بنظر می رسید الحاق می نمود در ضمن مقدمه وبیست وهشت کتاب بعدد حروف تهجی ودر هر کتابی چند باب ودر هر بابی چند فصل وخاتمه ومسمی بقرابادین مجمع الجوامع وذخائر التراکیب کردانید امید از توفیق موفق حقیقی قدس وتعالی وامید از جناب حضرت رسول مختار وآله الاخیار الابرار الاطهار علیه وعلیهم صلوات الملک الغفار ویمن برکات انفاس نفیسه متبرکه وهمت عالیه آنجناب دام فیضه آنکه باحسن وجهی صورت اتمام وسمت اختتام پذیرد وتوقع از کرام نظران درین اوراق منتشره وسخنان پراکنده ومجموعه متفرقه

وتراکیب غیر لطیفه و مؤلفه غیر متوافقه آنکه هر جا سهوی و لغزشی و خطائی بینند حمل بر جهل و نادانی این عاجز نموده بذیل عفو در پوشند و قلم اصلاح در ان برگردند و در مقام خرده گیری در نیایند و ناقص نگذارند و هر گونه فوائد و عوائدیکه دریابند از فضل او جل شانه و آن حضرات علمای دین دولت ملازمت و فیض خدمت و برکت هدایت و ارشاد و علاج حضرت آرشاد پناهی مدظله العالی و روح مطهر آن هر دو مغفور میسر و ارزانی دارند و این عاجز را بدعای مغفرت یاد آرند و التوفیق من الله العلی الاعلی لا حول و لا قوة الا بالله منه المبدأ و الیه المنتهی * قطعه *

غرض نقشی است کز ما یاد ماند * که هستی را نمی بینم بقائی * مگر صاحبدلی روزی برحمت * کند بر حال این مسکین دعائی

مقدمه در بیان امری چند که اطلاع بدانها پیش از شروع در مقصود ضروری است و ضمن بیست فصل و ذیلی

فصل اول در بیان غذا و دوا و ذوالخاصیه

فصل دوم در بیان مرکب القوی و ذوالخاصیه

فصل سوم در بیان مزاج و اقسام امزجه

فصل چهارم در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه

فصل پنجم در بیان احتیاج به ترکیب ادویه

فصل ششم در بیان کیفیت ترکیب ادویه

فصل هفتم در بیان معرفت درجات امزجه ادویه مرکبه و طریق استخراج آنها

فصل هشتم در بیان طریق استخراج مقادیر شربات

فصل نهم در بیان اعمار بعض ادویه مفرده و مرکبه و خواص آنها

فصل دهم در بیان زمان ادراک و مدت اعمار بعض ادویه مرکبه

فصل یازدهم در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص ادویه

فصل دوازدهم در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ آنها

فصل سیزدهم در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها با هم مناسب نیست

فصل چهاردهم در بیان احراق بعض ادویه و تخمیص و تشویه و قلی و تدبیر و غسل آنها

فصل پانزدهم در بیان معرفت افعال ادویه مفرده و خواص آنها

فصل شانزدهم در بیان اصل بعض اصطلاحات طبیه

فصل هفدهم در بیان حدود امراض بترتیب حروف تهجی

فصل هیجدهم در بیان اوزان و مکاییل صغار و کبار شرعیه و طبیه و اهل ایران و هندوستان و تطبیق بعضی بالبعضی

ذیل در بیان تحویل به بعض اوزان به بعض و معرفت آن

فصل نوزدهم در بیان بعض امور متعلقه به نجوم و طبیعات

فصل بیستم در بیان اسناد طب خال و الد مالد و الد مؤلف و مؤلف *

فصل اول در بیان غذا و دوا و ذوالخاصیه از اغذیه هر سم و دوای مسهل و ملین و اقسام هر یک * بدانکه

چون مقرر است نزد کل طوائف اهل دانش و بینش که علت غائی و مقصود اصلی از ایجاد کل آفرینش انسان است که فرد کامل و نسخه جامع و منتخب شامل کل عوالم است و او ابدانی و روحی است و روح او از عالم تجرد و تقدس و امر رب است تقدس و تعالی و بدن او از عالم تجسم و اسفل و خلق حادث از عناصر و اختلاط و ایضا او را روحی است جسمانی حاصل از بخار روح طبیعی جید معانی لطیف و متین در تجویف یسر قلب که روح طبی نامند مرتبط بآن روح جهت ایصال فیض آن عالم بدین عالم و رسانیدن کمالات حاصله این عالم بدان عالم و بدن باعتبار ترکیب و تجسیم لامحاله دائم در تغیر و تبدل و تزاید و تناقص و نماء و انحطاط و اضمحلال است و بدین سبب دائم محتاج به بدل مایتحلل و مدد و معینی است از خارج تا انکه زمانی چند بماند و کمالات لائقه بحال خود را که انسانیت و بقای او بدان است تحصیل نماید و ما بالقوة او بالتمام بتدریج بالفعل آید و نیز توالد مثل برای بقای نوع از و حاصل گردد * و روح دوم تابع به بدن نیز به سبب تغیر بدن متغیر شود و آن روح اولی هر چند مجرد است اما تعلق و ارتباطی ببدن دارد بواسطه آن روح طبی و غذا و مدد از خواص و مدارک بدن می یابد همچنان که روح طبی و آن بدل معبر نجد از طعام است و امر کلوا و اشربوا و نهی از لاتسرفوا و کریمه فلینظر الانسان الی طعامه بطریق عموم نازل و شامل هر دو است هر چند غذای حقیقی روح مجرد امری دیگر است که او را کمالات کلیه و اعمال حسنه و معارف حقه و ملکات مرضیه باشد که بآنها به الامتیاز انسان از سائر مخلوقات بدان است و لیکن تحصیل آنها بتوسط آلات بدنی و قوی و ارواح و مدارک است و بدون اینها نمی تواند حاصل نمود زیرا که بدن حکم مطیه و بار برداری دارد آن روح را و غذا و طعام لابد از نباتات و حیوانات از مولدات ثلثه خواهد بود زیرا که جمادات صلاحیت و قابلیت آن ندارند که غذای انسان شوند و آشامیدن آب از برای ترقیق و بدرقه و رسانیدن غذا است باعضای لطیفه و اعماق بدن بزودی و آسانی و بیهمت ترطیب بدن نه بجهت تغذیه زیرا که به سبب بساطت خود قابلیت تغذیه ندارد و جزو بدن نمی شود و نیز چون بدن به سبب عوارض و موانع چند و از عدم مراعات قوانین کلیه حفظ صحت و قواعد سنه ضروریه و تجاوز از حد لائق و واجب از مزاج اصلی خود منحرف می گردد که سمی بمرض و دوا بدست محتاج می گردد بدفع و رد آن بحالتا صلی خود بمعاونت غذا و دوا و غیرهما ارتقاء

و بیان دیگر آنکه بدن من حیث المجموع از اعضا و ارواح و قوی و غیرها حکم مدینه دارد و

وطبیعت سلطان و حاکم دران کہ جمیع اجزای بدن را در قبضهٔ تصرف خود مستحکم دارد و حافظ انہا است
و یک سر موی از قبضهٔ تصرف او بیرون نیست و انچہ وارد بدن میگردد از داخل و یا خارج بدان مطلع
است و حتی المقدور در دفع آن میکوشد و آن را دفع می نماید مگر آنکہ عاجز آید بہ سبب ضعف خود و یا
بغلبهٔ و قوت وارد کہ درین ہنگام محتاج میگردد بمعاونی و مددی از خارج و معاون عبارت از طبیب
است خواہ طبیعت خود طبیب باشد بالہام و یا بہ تحصیل علم و عمل و کثرت تجربہ و یا دیگرے بدستور
و مدد عبارت از غذا و دوا است بافسام خود ہا کہ خواہند آمد انشاء اللہ تعالی پس اگر آن طبیب حاذق
است یعنی متصف بعلم و عمل و تجربہ کار و صاحب ملکہ است و ہوی بر و غالب نیست و بی مرض غرض
است مدد موافق و نافع و بحسب مطلوب و بقدر حاجت باو میرساند والا کمتر و یا زیادہ و یا مخالف معاند
مضر و کمتر البتہ خلل سے رساند و زیادت ضرر و فساد بہ تخصیص اگر مخالف و یا بسیار قوی و یا بسمے
و یا خود سم مطلق باشد کہ بالکل ید تصرف و حفظ طبیعت را معطل و مختل و معزول میدارد و خود در بدن
تصرف بافساد و اقتدامی نماید * و بدانکہ غذا و ہمچنین دوا صاحبان مادہ و کیفیت و صورت اند و
مادہ و صورت ہر دو جوہر اند و کیفیت عرض و عرض یا عارض صورت است و آن حرارت و برودت
است کہ از کیفیات فاعلہ اند و یا عارض مادہ و آن رطوبت و یبوست است کہ از کیفیات منفعلہ اند و تولید غذا
از مادہ است و تاثیر دوا از کیفیت است در اکثر احوال و گاہ بصورت و گاہ بہر دو است و خاصیت البتہ از صورت
است کہ عبارت از صورت نوعیہ باشد و غلبہ و تاثیر یا بیکی از ان امور ثلثہ است بتنہائی و یا بدو از انہا و یا بہر سہ
بحسب ترکیب یا تساوی ایشان باہم و یا بعدم تساوی مثلا دردوای مطلق قوی و غالب و زائد کیفیت *
است و دوا مرد یکرا مغلوب و ضعیف و در ذوالخاصیہ صورت قوی و غالب و زائد است و بہمین نسبت در
غذای دوائی و غذای ذوالخاصیہ و غیرہا و بجہت اشارہ بدین معنی آن را مصدر بند کرنمودہ غذای دوائی و دوائی
غذائی و دوای فادزہری و دوای سمی و امثال اینہا می نامند * و ذوالخاصیہ یا موافق و مقوی و منقی
و حافظ مزاج اصلی و حرارت غریزی و قوی اہست و یا مخالف و مفسد و فانی کنندهٔ انہا و اول را فادزہر و تریاق
و ثانی را سم می گویند و چون این مقدمات بالاجمال دانستہ شد * پس بدانکہ انچہ
وارد بدن انسان گردد خالی ازان نیست کہ تاثیر آن یا بمادہ فقط است و آن را غذای
مطلق نامند و یا بکیفیت فقط و آن را دوائے مطلق و یا بمادہ و کیفیت ہر دو و آن را

غذای دوائی و یا بکیفیت و مادہ ہر دو و آن را دوای غذائی گویا بصورت فقط و آن را ذو
الخاصیہ گویند و این یا موافق و دافع مضار است و یا مخالف و احداث کنندہ مضرت و فساد و ہر یک
ازینہا منقسم بچند قسم میگردد اما انچہ موافق است پس تاثیر آن یا بصورت فقط است و آن را فادزہر و یا
بمادہ و صورت ہر دو و آن را غذای فادزہری و یا بکیفیت و صورت ہر دو و آن را دوای فادزہرے
و یا بہر سہ از مادہ و کیفیت و صورت و آن را غذای دوای فادزہری خوانند و اما انچہ تاثیر آن بمخالفت *
مضادت باشد نیز بر چند نوع است یا بصورت فقط است و آن را سم مطلق نامند و یا بکیفیت و صورت
ہر دو و این نیز بر مراتب است اگر در کمال قوت است آن را دوای سمی گویند و اگر در کمال قوت نیست و آن نیز
بر دو نوع است یا بالذات آن قوت مہلکہ است و آن نیز بر سہ نوع است یا قوی است یا متوسط و یا ضعیف اما قوے
را تاثیر بصورت و کیفیت است باہم و آن را دوای مہلک و ذوالخاصیہ نامند و اما متوسط را تاثیر بکیفیت *
صورت است و این را دوای مسہل گویند و اما ضعیف را اکثر تاثیر بکیفیت و مادہ و صورت ہر سہ است و لیکن
ہمہ ضعیف و ناقص خصوص صورت و این را دوای ملین خوانند و معنی و تفصیل این اجمال انکہ غذای
مطلق آن است کہ تاثیر و تاثر آن در بدن بمادہ فقط باشد نہ بکیفیت و صورت بدین قسم کہ چون وارد
بدن گردد تاثیر دران نماید بتوسط کیفیتی کہ لازم آن است بدن ازان متاثر و متغیر نشود و از مزاج *
اصلی خود نگردد بلکہ دران تصرف نموده بالقوهٔ آن را بالفعل آورد و آن را متغیر و متبدل از صورت غذائے
بصورت خلطی سازد و مستعد اینکہ بکردو خرد و عضو و پیر قطار ثلثہ آن بیفزاید و فائض گردد و بران صورت
عضوی از بدن افیاض جل شانہ باستعداد قریب مانند آب کوشتہای لطیف و زردهٔ تخم مرغ نیم برشت
و یا بعید مانند گندم و سائر حبوب و بقول و غیرہا و کیفیت حاصلہ ازان خلط منافی و غالب بر کیفیت
اصلی بدن و اعضا نباشد و دوای مطلق آن است کہ تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد و مادهٔ آن
قابلیت غذائیت و خرد و بدن شدن نداشتہ باشد بدین قسم کہ چون وارد بدن گردد و حرارت غریزی دران
تصرف نماید متاثر و متغیر نگردد بلکہ ثانیا او تصرف در بدن نماید و آن را متاثر و متغیر بکیفیت خود سازد
از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفرد یا مرکبا مانند غلغل و زنجبیل و نیلوفر و کافور و بزر رازیانہ
و امثال اینہا * و غذای دوائی آن است کہ تاثیر آن در بدن بمادہ و کیفیت ہر دو باشد بہمان نحو بالغلبہ
مادہ کہ بعد تاثیر و تاثر ازان خلطی حاصل گردد کہ خرد بدن تواند شد و بان اندک کیفیت و مزاجی باشد

غالب بر کیفیت مزاج اصلی بدن و تغیر مائی در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خرفه و ریحان و خیار و بادرنگ و کدو و هندوانه و خربزه و آلو و تفاح الحمقا و اسفناخ و بابونه و شبت و شلغم و زردک و چقندر و کلم و ماش و عدس و نخود و لوبیا و غیرها و دوائی غذائی آن است که تاثیر آن در بدن بکیفیت و مادهٔ هر دو باشد یا غلبهٔ کیفیت و بدن را متغیر سازد و تغیر مائی و تا بدن دران تصرف نماید و از ان خلط یا سیاری کمی حاصل گردد که قابلیت غذائیت و جوهر بدن شدن و فیضان صورت عضوی داشته باشد یا کیفیتی غالب بر بدان مانند کندنا و تفاح و برگ کاسنی و عنب الثعلب و سیر و پیاز و توت و آلو و اکثر میوها و بزور مانند خیار و خربزه و هندوانه وغیرها * و بدانکه ادویهٔ و اغذیه را افعال کلیه سه باشد مانند تسخین و تفریق مجاری و تبرید و تکثیف و ترطیب و تیبیس و صلابت و امساک یا بس و غیر یک از ادویه را صفات مخصوصه است که مشابه افعال کلیهٔ آن است مانند تفتح و تسدید و روع و تحلیل و امثال اینها و اغذیهٔ مفرده را صفات منحصر است در هجده قسم بدین نحو که غذا گاه می باشد صالح الکیموس و یا فاسد. الکیموس دو اول آن است که متولد شود از ان خون طبیعی صافی که مخلوط باشد بآن اخلاط دیگر اندکی بقدر احتیاج و ثانی بخلاف آن است و هر واحد از ان هر دو منقسم می شود بسه قسم لطیف و کثیف و متوسط بینهما و باز بسه قسم دیگر کثیر الغذا و قلیل الغذا و متوسط بینهما کثیر الغذا آن است که از ان خون بسیار تولد یابد و قلیل الغذا بعکس آن و متوسط بینهما پس اقسام اغذیه هجده می شود بضرب سه در شش و بیان دیگر آنکه غذا یا رقیق لطیف است مانند اسفناخ و یا غلیظ است مانند پنیر و یا معتدل است مانند آبگوشت بزغاله و هر واحد از ان هر دو یا جید است مانند آب گوشت چوچه مرغ و بیضهٔ مرغ و ماهی ریزه و یا معتدل است مانند آب گوشت بزغاله و نخود و نان تازه و یا ردی است مانند خرول و سیر و پیاز و هر یک از انها یا کثیر الغذا است مانند زردهٔ بیضهٔ نیم برشت و یا معتدل الغذا مانند مرق نخود با عسل و یا قلیل الغذا مانند سائر بقول * چنانچه درین جدول نموده می آید *

لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند	لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند	لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذا مانند	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذا مانند	لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذا مانند
زردهٔ تخم مرغ نیم برشت با بریشته و گوشت بزغاله	انار و سیب و کاهو	نان گندم پاکیزه جید	شش حیوان و کبوتر بچه	پیاز و هرچه تیز و تند باشد	نان فطیر روی الطبخ
کثیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند تخم مرغ برشته کرده در روغن	کثیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند پنیر تازهٔ غیر کهنه	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت بچه کاو	کثیف روی الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت کاو	کثیف روی الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت قدید	کثیف روی الکیموس معتدل الغذا مانند کلم
معتدل صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت بزه یکساله	معتدل صالح الکیموس قلیل الغذا مانند شلغم	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذا مانند گوشت بچه بشتر	معتدل روی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم رومی	معتدل روی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک	معتدل روی الکیموس معتدل الغذا مانند ماهی خشک کرده

* و ذوالخاصیة آن است که تاثیر آن در بدن بکیفیتی و امری ورای کیفیات و امور ظاهر حسیه و وهمیه باشد بلکه بمناسبتی طبیعی و امری بسیار لطیف رقیق خفی مانند جذب مقناطیس و کاهربا آهن و کاه را و تاثیر فادزهر و سم در بدن که تغیر از ان بصورت نوعیه نیز نموده اند و لیکن جذب مقناطیس و کاهربا آهن و کاه را لطف و ادق و خفی است از تاثیر آن هر دو بلکه این نمونه ایست از تاثیر نفوس بعض اشخاص انسانیه مر بعض دیگر را از محبت و عداوت ایشان بسبب مناسبت و مجانست نفوس و ارواح هر یک با هم و عدم مناسبت و منافرت ایشان از یکدیگر که تفصیل آن طولی دارد و محل گنجایش آن ندارد * بدانکه ذوالخاصیة اگر تاثیر آن بموافق است آن را فادزهر و تریاق نامند والا سم * و دفاز زهر و تریاق آنست که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت و تقویت و اعانت آنها بحدی باشد که بر دفع و رفع نکایت و اذیت سم موذی یاری و مقاومت نماید چنانچه بتفصیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد آنکه افیون را *

تریاق می نامند مجازست بحسب آنکه حافظ القوه است و درین امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد * وغذائی ذوالخاصیه آن است که تاثیر آن بماده وصورت هر دو باشد بنحو مذکور از فعل وانفعال وتاثیر وتاثر مانند روغن کوسفند وگاو وشیر با منغر کردکان و مانند آنها که باوجود تغذیه احداث تفریح ودفع سمیت می نماید * ودوای ذوالخاصیه آن است که تاثیر آن بکیفیت وصورت هر دو باشد مانند باد زهر حیوانی وجدوار وحب الغار که باوجود تریاقیت ودفع سمیت واذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن می نماید * وغذای دوای ذوالخاصیه آن است که تاثیر آن بماده وکیفیت وصورت هر سه باشد مانند تفاح وخرمز که باوجود تغذیه واحداث اندک کیفیتی غالب بر بدن تفریح وسروری آورند * وسم مطلق آن است که تاثیر آن در بدن مخالف وضد تاثیر فاذزهر باشد وبزودی وبلا مهلت بتصرف در بدن نموده بتصرف طبیعت را مضطرب دارد وحرارت غریزی وارواح وقوی را فاسد وفانی سازد وفرصت فعل وانفعال ندهد مانند بلیش وشرب مرارهٔ افعی ومارهای قوی وگزیدن آنها که فی الفور مهلک اند * ودوای سمی آن است که تاثیر آن بکیفیت وصورت نوعیه هر دو باشد وبعد تاثیر وتاثر باحصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند بیخ سیاه * وغذای سمی آن است که تاثیر آن بماده وصورت هر دو باشد وبعد فعل وانفعال باحصول تغذیه بدستور مسطور احداث سمیت نماید وامثال این در خارج کم متحقق است زیرا که اشیای سمیه بی کیفیتی از کیفیات نمی باشند وبلاد را بعض غذا سمی گفته اند وچنین نیست * وغذائی دوای سمی آن است که تاثیر آن بماده وکیفیت وصورت هر سه باشد وبعد تاثیر وتاثر باحصول غذائیت وکیفیتی غالب احداث سمیتی نماید مانند لحوم افاعی وسائر لحوم سمیه وگیاهای سمی * ودوای مسهل ذوالخاصیه آن است که تاثیر آن بکیفیت وصورت هر دو باشد وبا آن نیز قوت مسهله بود وبکمال قوت وشدت تاثیر وبرای کسر قوت محتاج باصلاح وتدبیر از تلشوبه وغیرها باشد وبعد اصلاح وورود در بدن مزاج تاثیر وتاثر نفوذ وسرایت در افضیه وسطوح عروق واعماق بدن نماید ومخلط او متشبث باخلاط وطوبات رقیقه وغلیظه گردد واکثر آنها را به تجزیر وترقیق وتذویب وتقطیع وغیرها رفع سازد وبعض را به تحلیل برد مانند سقمونیا که بکیفیت خود حرارت وبصورت نوعیه دفع صفرا وبلغم می نماید وهمچنین سائر ادویه مسهله قویه مانند ماذریون وزند وخربق وغیره * ودوای مسهل آن است که تاثیر آن بآن مشابه نباشد بلکه در فعل ازان اندک ضعیف تر باشد ومحتاج باصلاح بسیار نباشد مانند سنا مکی وتربد وهلیلجات وامثال اینها که باستعمال او رد اجمو یعنی سنا مکی با گل سرخ وجرب نمودن تربد وهلیلجات با روغن بادام کافی است * ودوای ملین آن است

که تاثیر آن ازان هم ضعیف تر باشد ومتشبث باخلاط ورطوبات موجوده حاضره در معده وامعاء وحوالی آنها گشته دفع کرداند وبا آن قوت نفاذه چندان نباشد مانند فلوس خیارشنبر وتربنجبین وشیر خشت وشکر سرخ وتمرهندی واجاص وامثال اینها ولیکن خالی از قوت جالیه نباشد واز اینها نیز بعض محتاج باندک اصلاحی اند مانند فلوس خیارشنبر که باید بروغن بادام بالکل سرخ چرب نموده شود برای دفع تشبث وچسبیدن بسطح امعاء واحداث قرحه وسج وزحیر ولعض نیستند محتاج بدان مانند تربنجبین وشیر خشت و سائر ملینات نذکوره در کتب * وبدانکه چون هر فرد فرد از اشخاص انسانیه را اطلاع وتعرف بر مزاج خود وامزجهٔ دیگران واحوال طاریه بر آنها آنا فانا وکیفیات وخواص ومنافع ومضار ومقادیر شربات وطرق استعمالات هر یک از ادویه مفرده ومرکبه در هر مرض مرضی وشخص شخصی در اوقات وازمان واسنان وفصول وبلدان متخالفه متضاده ومراعات حفظ صحت وتقویت اعضای رئیسه وقوی واروح نیست مگر معدودی قلیل که معروف وموسوم بالطبا اند وذکر ادویه مرکبه ومفرده واغذیه وغیرها در ابادینات وغیرها برای تذکر ویاد آوری اوشان است نه دیگران و لهذا بر دیگران لازم است که هذا الاحتیاج وحدوث عارضه بخناق آن طائفه رجوع آورند وبامر ونهی اوشان از پرهیز واستعمال ادویه واغذیه وغیرها عمل نمایند واز پیش خود خود را بهلاکت نیندازند وهلاک نسازند وبر الطبا نیز لازم است که با ایشان کمال حسن خلق ومحبت وشفقت نمایند وایشان را بجای ذوی الحقوق وبرادران وفرزندان وعیال خود دانند ونظر بیاداش عمل ومال ومنال وملک ایشان نیندازند وبر ایشان منت نه نهند بلکه بر خود منت دارند وایشان را باعث استکمال وآلهٔ ظهور موضوع صناعت خود دانند ونیز باید که متوجه معالجه هر بیمار یا بوس العلاج تخته رمشق الطبا ومجربین کشته نشوند وخود را بدنام ودر محل خطر ومهلکه نیندازند وچون متوجه معالجه مریض گردند وزمانی قلیل ویا کثیر مداوا نمایند واورد بصحت ننماورد باید که از کمال شفقت ومهربانی از وغدر خواهند وبه گویند که طبیب دیگر رجوع آورد شاید شفا بدست او مقدر باشد وابرام بسیار در معالجه ننمایند ونیز باید که مغرور بعلم وعمل خود نگردند ودائم مستمد فیض از درگاه جناب شافی حقیقی عز شانه باشند ومنقطع نباشند ودر هر حال خود را مقصر بینند ونیز در پی تحقیر وتکذیب وتغییر الطبای دیگر نباشند وبر ایشان تفوق نجویند وخود را بهتر نه بینند وازافعال واعمال ایشان متنبه گردند بر منافع ومضار ادویه واغذیه وتدابیر وهمه را مستحسن ومدد کار خود دانند وبینند والله اعلم

فصل دوم در بیان مرکب القوی وذوالخاصیه وتاثیر هر یک از آنها * وبدانکه مراتب قوی ادویه

منحصر است به سه مرتبه و قوت عبارت از مبدا و سبب موجب افعال است ظهور آنها در مواضع لائقه

مرتبهٔ اول افعال محسوسهٔ ادویه است به سبب کیفیت متشابه حاصله از مبدا ئی ناصی جعل اسمه از ترکیب عناصر و امتزاج ایشان با یکدیگر و این را مزاج اول نامند **مرتبهٔ دوم** فعل محسوس مزاج ثانی اشیای صاحب مزاج ثانویه است در ملاقی خود ها و آن از لوازم مرتبهٔ اول است چه اشیای صاحب مزاج ثانوی مرکب اند از اجزائیکه هر یک را کیفیتی و مزاجی خاص مختلف الاثر است مانند تسخین بعض و تبرید بعض و از اجتماع تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل شده و اثر آن غیر آثار آن اجزا است مانند دفع و قبض مثلا و تسخین و تبرید و هر چه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و انچه صناعی باشد اگر مزاج ثانی را اثر موافق آثار اجزای مفرده اش است آن مرکب را متوافقه القوة گویند و اگر مخالف آنها است مثلا هم تسخین و هم تبرید کند آن را متضادة القوة گویند و طبیعت باذن خالقها جل شانه هر یک را در مکان لائق استعمال می نماید اگر او را عالمی و مانعی نباشد **مرتبهٔ سوم** از لوازم مرتبهٔ اول و ثانی است بواسطهٔ افعال صورت نوعیه و بالخاصیه عبارت از آن است مانند حجر الیهود در لفیت حصاة که از لوازم کیفیت مزاج اوست که تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاج اوست که تلطیف اخلاط خاصهٔ دماغیه میکند بصورت نوعیه خود و مانند تریاق که دفع سمی نماید بلوازم مزاج ثانوی و بواسطهٔ صورت نوعیهٔ خود * و بدانکه بنا بر مذهب شیخ الرئیس قدس سره و محققین حکما که قائل اند ببقای صور عنصریه از مرکبات باید که مراتب قوتها چهار باشد چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزای متفاعله متماسه می باشد و تاثیر اولی مرتبهٔ ایست از مراتب و همچنین مزاج ثانوی را اثری است غیر آن مانند لین که مرکب است از ملائت و هشاشت و جبنیت و تاثیر او مرتبهٔ دیگر است از مراتب و برین قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار مذکوره و تاثیر اجزای غیر متفاعله مرکبات از مرتبهٔ از مراتب نشمرده اند و قیاس مقتضی آن است که قوتها بقدر فواعل باشند و اندراج مرتبهٔ اثر صور نوعیهٔ اجزای غیر متفاعله غیر متماسه در تحت مرتبهٔ اثر صور نوعیهٔ ترکیبی ظاهر نیست * و بدانکه بعضی از مرکبات بی صورت نوعیه اند مانند خاک مخلوط باب و کفی که مرکب است از آب و هوا و بخاریکه مؤلف است از آب و آتش و هر چه با صورت نوعیه است یا محکم التراکیب است یا غیر آن و تفصیل این بعد ازین خواهد آمد و تفصیل امور باقیه بالاجمال این است

* اما مرکب القوی دوای انامند که مرکب باشد جوهر آن از اشیای چند که هر یک را بر اسه مزاجی خاص باشد میان دیگری و بعد ترکیب در شئی واحد و پوشیدن لباس صورت وحدانی امتزاج تامی نیافته باشند که بعد ورود در بدن از هم ممتاز نتوانند گشت و تاثیر واحد توانند نمود مانند اشیائیکه از عناصر اربعه ترکیب یافته اند و بر مجموع آنها مزاجی و صورتی واحد فائض گشته و زمانی ممتد می توانند حفظ صورت نوعیه خود نمایند و انها را تمام التراکیب نامند و آن را ناقص التراکیب یعنی بعد ورود در بدن اجزای آن از هم جدا گشته هر یک تاثیر و احداث کیفیتی خاص نمایند و منشای آثار متخالفه و متضاده میگردند بعض بزودی و بعض بدیری بحسب ترکیب و امتزاج و لطافت و کثافت مواد اجزای خود چنانچه بتفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد مانند حجر الیتس و جدوار و چوب چینی و ورد احمر و ماء الورد و اکثر ادویهٔ فاخر زهریه و تریاقیه و کل ادویهٔ باهیه مثل شقاقل و همین و بلوزیدان و جوز بوا و زراوند طویل و مصطکی و زنجبیل و زرنباد و مانند انها و در این چنین دوای نباتی اکثر رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت اصلیهٔ آن می باشد و لهذا بزودی آنرا کرم می خورد و تباه میگردد و بدانکه رطوبت فضلیه عبارت از رطوبتی است که در تمام اجزای آن شئی کما ینبغی ممتزج نگشته باشد و باندک زمانی بعضی ازان به تحلیل رود و جرم آن را مشق سازد و بعض به تعفین صورت گرمی یافته جرم آن را بخورد و رفته رفته تمام آن را فانی گرداند و اما ذو الخاصیه بدانکه خاصیت باصطلاح افعال و آثار ثانوی را مانند و رای کیفیات اولی از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که از شئی ظاهر گردد مانند لطافت و سرعت نفوذ و تفتح و ترقیق و اذابه و تحلیل و امثال اینها و افعال و آثار ثوالث را نیز نامند بالنسبت حصاة و تفریح و تقویت ارواح و قوی و دفع سمیت اگر بموافقت و مناسبت مزاج دار و احیات باشد فاد زهر و تریاق نامند و اگر بمضادت و عدم مناسبت باشد سم نامند و ضد آن افعال و آثار ظاهر از آن گردد و به بیان دیگر انکه ذو الخاصیه چیزی را نامند که تاثیر آن نه بکیفیت باشد بلکه بصورتی بود که آن چیز بآن صورت امتیاز از سائر اشیا یافته نوعی خاص گشته باشد و باین جهت این صورت را صورت نوعیه نامند که بآن نوع نوع از هم جدا گشته هر یک تاثیری ورای تاثیر دیگر می نمایند و اما اشخاص هر نوع نوع در ان تاثیر متحد اند مانند جذب مقناطیس آهن را و کاهربا کاه را چنانچه ذکر یافت و مانند تاثیر حجر الیتس و حجر الهیه و جدوار و حب الغار و تریاق فاروق و متروولیطوس و امثال اینها از ادویهٔ فاد زهریهٔ تریاقیهٔ مفرده و مرکبه در سموم حاره و باره و امراض متضاده اگر بموافقت و مناسبت باشد آن را فاد زهر نامند و الا سم زیرا که ذو الخاصیه بر دو نوع است و فی الحقیقه مرجع ما بالکیفیه و مرکب القوی ذو الخاصیه و ما بالطبع عند التحقیق و التدقیق قریب بهم یک

امر هست و آن نیست مگر اثر طبیعت که آن اثر طهور نفس و انطباع و فرو رفتگی آن هست در اجسام بمراتب الا انکه
تاثیر ما بالکیفیه ضعیف و جزئیست و تاثیر مرکب القوی ازان زیاده و متکثر و تاثیر ذوالخاصیه ازان بیشتر و بالاجمال
و تاثیر ما بالطبع ازان زیاده و تاثیر نفس کلی واشمل و ازهمه قوی و ارفع و اعلی هست زیرا که نفس از جسم مفارق
وجدا است و پیوسته بفعل فعال هست بعقل و عقل بعاقل هست و الله اعلم و اما تاثیر فاد زهر و تریاق پس بدانکه
تاثیر فاد زهر از جهت مرکب القوی بودن آن هست و هم از جهت مناسبت و جذب نمودن آن سم البسوی خود
و میل سم بسوی آن و هم از جهت مضادت و دفع و ابطال و افنای آن اثر سم را از خود و از مناسب و مضاف
خود که حرارت غریزیه و قوی و ارواح باشند و هم از جهت امور مذکوره در فاد زهر از تفتیح مجاری و سرعت نفوذ
و غوص در اعماق بدن و جذب سم از نهان بهمان جهت و چون اجزاء رطوبت قوی و ارواح بدن همه با هم متصل
و متحد اند الاتصال و اتحاد و حالی و طبیعت مدبره بدن نفس حیوانی قابض و حافظ و مجتمع کل اند باجتماع
و احد لهذا بمجرد ورود آن در بدن تاثیر آن بتمام بدن میرسد چنانچه در حین ضعف و کرستکی بسیار بمجرد ورود
دوای مقوی و غذای صالح خصوصا لطیف دفعة تقویت حاصل میگردد و اما تاثیر و احداث غذا التقویت
بدن را دفعة واحدة بمجرد ورود معده دو وجه هست یکی انکه اجزای لطیفه آن بواسطه رطوبات بدنیه
و حرارت و قوی و ارواح و اتصال و اتحاد انسان باهم دفعة بتمام بدن میرسد باعث تقویت قوی و ارواح
می گردد دوم انکه طبیعت مدبره حامیه بدن انچه از غذای اماده و ذخیره نگاه داشته هست که اندک اندک
صرف بدن نماید هنگام فقدان آن پس چون غذای تازه وارد بدن شود و مطمئن گردد آن را زیاده بتصرف
می آورد و موجب تقویت بدن میگردد و تاثیر تریاق و تریاقیات در سرعت نیز بدین نحو هست و الله اعلم
و اما در تریاق الافاعی و انچه دران لحوم افاعی هست شاید با آن امور مذکوره امر دیگر نیز باشد و آن جذب
لحم افعی هست سمیت را بسوی خود و ازین جهت هست که تاکید و مبالغه بسیار نموده اند که در هنگام
گرفتن افعی و حین قطع سر و ذنب آن باید که اذیت باو نرسد و زخمی و لاغر نگردد و در هنگام کمال قوت آن را
بغضب در آورد تا تمام زهر آن بسر و ذنب آن آید و بسرعت تمام و بیک ضربت آن هر دو را جمع نموده قطع
نمایند که دفعة منفصل گردند و سمیت مطلقا در بدن آن سرایت نه نماید و علت این یعنی جذب سمیت
نیز مناسب لحم آن هست بسم آن مانند جذب اجرام عصارات رطوبات و لطائف محصورات اذهان
را بربودی بسوی خود و این امری هست بین و محسوس و لهذا فرموده اند که بعد از طبخ مطبوخات و مالیدن

اجرام آنها بربودی صاقی نماید و لطائف و جواهر را از کثایف و اجرام آنها جدا کنند و الا باز آنها را بخود
می کشند و نیز بجهت زیادتی تاثیر و تقویت و اعانت بر امور مذکوره تخمیر اجزای تریاقات خصوص
تریاق الافاعی را بجز عبنی مدتی نمانند تا بسرعت تمام نفوذ و غوص در اعماق بدن نموده سمیت را جذب و
دفع نماید لهذا البعد تناول آن اولا بدن گرم میگردد و بعد ازان عرق لزج بدبو دفع میشود و اکثر ان است
که بول و براز نیز بدستور مذبور بدبوی می باشند و نیز از جهت امور مسطوره استعمال فاد زهرات و تریاقات
و سائر ادویه قویه را نزد عدم حاجت و ضرورت منع نموده اند که مضرت می بخشند و عند الحاجة نیز زیاده
از مقدار مطلوب و وقار شربت معین لائق از برای هر سم سم و هر علت علت نیز **فائده** بدانکه بعضی
گفته اند که اطلاق فاد زهر بر ادویه مفرده مطبوعه حجریه که در جوف حیوانات مانند بیض و کاو کوهی و
میمون و غیرها متکون میگردد و بر معدنیات نیز و تریاق بر ادویه نباتیه مفرده مانند جدوار و حب الغار
و ادویه مرکبه مصنوعه مانند تریاق الافاعی و مثرودلیطوس و تریاق ثمانیه و اربعه و غیرها که مزاج ثانوی ترکیبی
یافته اند اولی و انسب می نماید و بعض بالاشتراک گفته اند یعنی اطلاق یکی بر دیگری جائز و مستعمل است
و الله اعلم و اما تاثیر سم با امور مزبوره بمضادت و قهر و غلبه آن هست بر طبیعت و تصرف تام در بدن و افساد و ابطال
و افنای حرارت غریزیه و قوی و ارواح و رطوبات هست و کریز آنها هر یک عن الضد بسوی مبدا و منبع
خود که قلب هست و اخماد و خاموش شدن آنها دران و انقباض مجاری و افضیه و لهذا دران حین رنگ بشره و
سائر بدن زرد و رفته رفته کبود و سیاه و حرارت آن مبدل ببرودت می گردد صاحب اخوان الصفا
نوشته که سموم دو نوع اند حاره و باره اما سموم حاره پس فعل آنها در بدن بعنوان اذابه رطوبات و فانی نمودن
آنهاست و دبیب آنها مانند دبیب زعفران هست در آب که در یک لحظه تمام اندام را رنگین میگرداند و متغیر میسازد
و اما سموم باره پس فعل و تاثیر آنها در بدن بعنوان تجمید و انعقاد خون و رطوبات و ارواح لطیفه اعضا است
که قوام حیات و صحت مزاج بدان هست و دبیب اینها مانند الفحمه و مایه هست که چون بر شیر زنند آن را منعقد و
بسته سازد و در اندک زمانی و فعل و تاثیر باد زهرات و تریاقات برعکس آن هست و دبیب اینها مانند ریسیدن شیر ها
است بر رنگ زعفران که بزودی آنرا فاسد میسازد و باطل میگرداند فعل آنرا اما تاثیر سائر ادویه از مسهله و غیرها
با اکثر امور مذکوره تشبث اجرام آنهاست باخلاط فاسده قریبه بمعده و امعاء و نیز بر سانیدن طبیعت مدبره بدن
قوی و لطائف آنها را با عضای بعیده و ضیقة المجاری و نیز بجذب اعضاء است آنها را بسوی خود و رسیدن

اثر انہا بزودی در تمام بدن بواسطہ اتصال اجزای بدن و رطوبات است باہم جزو فجزو در سیدن تا بعضو مخصوص و مرض خاص خاصہ انکہ آن دوا نیز مخصوص بآن عضو و آن مرض باشد تاثیر ہر نوع کہ باشد از قبض و جمع و ارخاء و تفتیح و تلطیف و ترقیق و تقطیع و تحلیل و دفع و نشف و تعریق و اسہال و ادرار و غیرہا واللہ اعلم *

فصل سوم در بیان مزاج و اقسام امزجہ و معرفت درجات آنہا

بدانکہ مزاج مصدر بمعنی ممتزج باسم مفعول است و آن بالاجمال عبارت است از کیفیت عنصریہ متوسطہ کہ حاصلہ از کیفیات بسیطہ متضادہ و بالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویہ متشابہ متوسطہ کہ حاصلہ از کیفیات اربعہ و امتزاج عناصر اربعہ است ہنگامیکہ بسیار ریزہ ریزہ شوند اجزای آنہا و باہم متصل و مختلط گردند و فعل و انفعال نمایند بجایکہ صورت ہر واحد صورت وحدت دیگری را بشکند و صورت وحدانی بہم رسانند کہ از ہم ممتاز نگردند و عناصر کہ ارکان و اسطقس و اصل نیز نامند چہار اند آتش و ہوا و آب و خاک و کیفیات نیز چہار اند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و کیفیت از انہا کہ حرارت و برودت باشند فاعل اند و دو دیگر کہ رطوبت و یبوست باشند منفعل و ہر یک از ارکان را دو کیفیت است یکی فاعلہ و دیگری منفعلہ مثلا آتش حار و یابس است و ہوا حار و رطب و آب بارد و رطب و خاک بارد و یابس و ہر واحد از ینہا با یکدیگر ہم نسبت بما فوق خود و ہم نسبت بما تحت مناسبت و مشابہت دارند و ہم ضدیت و عدم مناسبت مثلا ہوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت و مشابہت دارد و باعتبار رطوبت ضدیت و با آب بسبب کیفیت رطوبت خود مناسبت دارد و باعتبار حرارت ضدیت و ہمچنین سائر ارکان و ہمین علت انقلاب و امیزش آنہا است با یکدیگر تا بتاثیر و تاثر و ظہور آثار مختلفہ از ایشان و الا انقلاب و امیزش و غیرہا متصور نبودی و بدانکہ اقسام امزجہ بحسب استقرا نہ است یک معتدل و ہشت غیر معتدل و ورای این صور صورت دیگر متصور و متحقق نیست و مراد از معتدل کہ میزان و مقیس علیہ غیر معتدل است یعنی بان می سنجند انحراف امزجہ را و معتدل فرضی طبی است کہ یعنی لکافو و تساوی مقادیر اجزای عناصر است در ممتزج بالفرض و بالنسبہ نہ حقیقی و واقعی زیرا کہ تحقق معتدل حقیقی در خارج ممتنع است بجہت میل و توجہ ہر یک بمرکز خود بسبب عدم بالغ و قاسر و غلبہ و زیادتی ہر یک بالغ و قاسر دیگری است و خارج از اعتدال یا از جہت غلبہ و زیادتی یک کیفیت است از کیفیات اربعہ در ممتزج از انچہ سزاوار است کہ در معتدل باشد و آن چہار است یا حرارت غالب است پس آن احراز مایتی باشد و یا برودت و ان ابرد از مایتی و یا رطوبت و آن ارطب از مایتی و یا یبوست و ان ایبس از مایتی است و یا از جہت و کیفیت است و آن نیز چہار است یا حرارت و یبوست غالب است پس آن احر و ایبس باشد

و یا حرارت و رطوبت و آن احر و ارطب بود و یا برودت و رطوبت و آن ابرد و ارطب و یا برودت و یبوست و ان ابرد و ایبس از مایتی باشد و اینجا ایرادی وارد است و آن این است مثلا اگر کسی گوید کہ اشیای مرکب اند از عناصر پس اگر غالب بر شئ مرکب ممتزج عنصر نار است باید کہ بران شی حرارت و یبوست غالب باشد و اگر عنصر ہوا غالب است باید کہ حرارت و رطوبت غالب باشد و ہمچنین پس چگونہ است کہ میگویند فلان چیز احر مایتی است و یا ابرد و یا ارطب و یا ایبس و احداث گرمی و یا سردی و یا تری و یا خشکی بسیار می نماید جواب ان است کہ انچہ مرکب است یعنی احر و ایبس و یا احر و ارطب و یا ابرد و ارطب و یا ابرد و ایبس و در ہر یک از آنہا یک عنصر غالب است و دو کیفیت آن عنصر کہ یکی فاعلہ و دیگری منفعلہ باشد از ان بروز و ظہور می نماید مثلا اگر دران ممتزج عنصر نار غالب است پس آن احر و ایبس مایتی است و اگر عنصر ہوا غالب است احر و ارطب از ان خواہد بود و ہمچنین و اما انچہ دران یک کیفیت غالب است کہ مفرد باشد و عنصر غالب است مثلا در احر مایتی دو عنصر غالب است کہ نار و ہوا باشند و دو کیفیت منفعلہ آن ہر دو کہ یبوست و رطوبت باشد باہم فعل و انفعال نموده بحکم اذا تعارضا تساقطا فعل و اثر ہر دو مرتفع گردد پس باقی نماند مگر دو جزو حار از ان ہر دو پس آن شی ممتزج احر مایتی خواہد بود ہر چند حرارت بسیار بالعرض احداث ایبس مینماید بہ سبب شدت تحلیل و تفتیح خود و لیکن ان ایبس در جنب حرارت کمتر است زیرا کہ آن بالعرض است نہ بالذات و بر ہمین قیاس نمایند ابرد و ارطب و ایبس مایتی را کالا یخفی و بدانکہ کیفیت عبارت از ہیئت مستقرہ مجتمعہ الاجزاء در جسم است کہ تصور و ادراک آن موجب تصور و ادراک امری خارج از ان بنا شد و نیز اقتضای قسمت و بالنسبت در اجزای حامل و موضوع خود نہ نماید یعنی قسمت پذیر نباشد و اما کیفیت معرفت درجات ادویہ و مراتب انہا بدانکہ انچہ وارد بدن انسان معتدل المزاج و یا قریب باعتدال جوان ذکی الحس با ادراک گردد و حرارت غریزی او دران تاثیر نماید و کیفیت کامنہ بالقوہ آن را بروز و فعل آورد آن کیفیت حاصلہ اگر حامل کیفیت بدن آن است بہ تکرار استعمال و تکثار مقدار شربت تاثیری و احداث کیفیتی غالب و زاید بر مزاج اصلی ان نکند و ارواح و قوی را متغیر نسازد و بکیفیتی از کیفیات اربعہ ناقص و مختل نماید فعلی از افعال را آن را معتدل نامند والا خارج از اعتدال و خروج آن اگر بمرتبہ است کہ مقدار کم آن در بدن آن احداث کیفیتی غالب و زاید نماید و مقدار بسیار و تکرار استعمال آن تغیری نماید اما ناقص و مختل نسازد فعلی از افعال را آن را در رجہ اولی گویند و اگر مقدار کم آن احداث کیفیتی غالب و زاید نماید و زیادتی مقدار و کثرت استعمال آن بسر حد ضرر و فساد آن نرسد آنرا در رجہ ثانیہ گویند و اگر آن بسر حد ضرر و فساد و نقصان و اختلال رسد و

لیکن مهلک نباشد آن را درجهٔ ثالثه نامند واگر ضرر بسیار عظیم در ارواح وقوی نماید وبسرحد هلاک رساند ومهلک باشد آن را درجهٔ رابعه نامند ونیز مراتب اربعه وتاثیر کیفیت غالبه آنها را بدین نهج بیان نموده اند که چون بدن مشتمل است بر افضیه مانند معده وبر مجاری مانند عروق وبر اخلاط محصوره در عروق وبر رطوبت ثانیهٔ محصوره در عروق وفوریات سواقی وبر اعضا وروح که در جمیع اعضای مذکوره ساری است پس هر چه بمقداری خالی از افراط وتفریط وارد بدن گردد بیرون ازان نیست که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوای شاغل افضیه کرده مفقود الاثر میگردد ویا اثری ازان باقی میماند واول معتدل است وثانی اگر تاثیر آن منحصر در روح مجاور مجاری است وتجاوز ازان نمی تواند نمود پس آن درجهٔ اول است واگر تاثیر در روح واخلاط فقط نماید درجهٔ دوم واگر در روح واخلاط در رطوبت تاثیر نماید درجهٔ سوم واگر تاثیر آن در هر سه باشد وکل اعضا را شامل گردد درجهٔ چهارم باشد که نهایت تاثیر است وبدانکه هریک ازین درجات را سه مرتبه قرار داده اند در عرض اول ووسط واخر وکیفیت غالبه در اول آن درجه بالنسبته بوسط آن کمتر محسوس میگردد ودر وسط ازان زیاده ودر آخر ازهمه زیاده ودرجهٔ رابعه هر مرتبه از کیفیات را در طول هم گفته اند واین شئ را سمی مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقی باشد. وانچه اذیت وسمیت آن در اول آن درجه باشد قابل اصلاح است وانچه در اخر آن بود اصلاح پذیر نیست واین تقسیم ومراتب ودرجات چندان اصلی ندارد وکلی نیست بلکه اکثری است ونیز این تقسیم وتصویر مراتب نظر بکیفیت استقرائی است نه تحقیقی است **فائده** بدانکه مقرر است نزد حکما که شی حار رطب بتجاوز کمی کند حرارت آن از درجهٔ اولی جهت انکه اگر حرارت آن زاید شود برین مقدار خالی میسازد رطوبت آن را پس برای این است که نمی باشد وای گرم در درجهٔ دوم وسوم دراکثر مگر یابس وهر چیز که حار در درجهٔ سوم وچهارم باشد البته یابس است دران درجه وتاثیر سمیات اکثر بصورت نوعیهٔ خود است که خاصیت می نامند بهمان معنی که مذکور شد نه بکیفیت محض چنانچه ذکر یافت واکثر ادویهٔ قاتله زهریهٔ قویه گرم وخشک یا سرد وخشک می باشند وهمچنین سموم حیوانات سمی زیرا که تاثیر هریک از فاعلتین یکه حرارت وبرودت باشند یا یبوست بسیار وقوی میباشد ویا رطوبت کم وضعیف ولهذا حرارت نار وسنگ گرم کرده شده اقوی می باشد از حرارت هوا وآب گرم کرده شده وبرودت ارض زیاده از برودت ماست مانند سنگ سرشده از آب برشده ونیز مزاج را بعشرت اولی دو نوع قرار داده اند یکی اولی اصلی طبیعی حاصل از امتزاج عناصر اربعه وغلبهٔ بعضی بر بعضی ومغلوبیت آن دیگر ودوم ثانوی صناعی حادث از ترکیب ادویهٔ مفرده یا مرکبه در مرکبات مصنوعه واین ترکیب شامل کیفیت وصورت هر دو است یعنی همچنانکه کیفیت اولی

اصلی می باشد ثانوی صناعی نیز میباشد چنانچه ذکر یافت وهمچنین بحسب صورت نیز بر دو نوع است یکی اصلی ودوم صناعی ونیز هریک بر دو نوع است تام التراکیب قوی مستحکم وغیر تام التراکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم اما تام التراکیب آن است که اجزای بسائط عنصری ممتزج آن بسیار لطیف صغیر صافی باشند وباهم فعل وانفعال تام نموده کیفیت وصورت وحالتی یافته باشند بحدیکه حرارت غریزی بدنی بلکه حرارت خارجی ناری نیز اجزای لطیفهٔ آن را از کثیفه جدا ومتفرق نتواند نمود تا از هریک اثری وکیفیتی وخاصیتی خاص ظاهر گردد بلکه کیفیت وخاصیت واحده اعم از انکه معتدله باشد ویا غیر معتدله ازان صادر وظاهر گردد مانند ذهب ویاقوت وتفریح مانند سائر فلزات ومتطرقات واما غیر تام التراکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم نیز بر مراتب میباشد چه بعضی ازان را تفریق اجزا از هم بسیار سهل میباشد مانند گوگرد ونمک وبعضی نه چنین وبیان دیگر انکه ناقص التراکیب بسیار ضعیف است که تاب غسل وشستن ندارد مانند کاهی واکثر بقول وباطاقت طبخ بسیار مانند افتیمون وعدس واشتال انبهانه دارند که بمجرد شستن وطبخ بسیار اجزای حاره کلیلهٔ لطیفهٔ نافذه ومفتحهٔ آنها مفارقت نموده تحلیل یافته اجرام باردهٔ غلیظهٔ کثیرهٔ مسدده ثقیلهٔ کثیفهٔ آنها باقی میماند ولهذا انهی وارد شده است از جناب حضرت شارع صلی الله علیه وآله واز اطبا نیز در باب شستن کاسنی واشتال آن از جهت جدا شدن آن اجزا از هم وباطل شدن افعال مختصه بآنها ومانند گوشت مرغ وعدس وترب وکلم که جوهر لطیف جالی بورقی بسهولت از مادهٔ ارضی وکثیف قابض از طبخ در آب جدا میگردد ودر آب می آید وباقی میماند مادهٔ ارضیه قابضهٔ آنها لهذا اشتهای مردم آنها را لین طبع است بخلاف جرم آنها که مسدد ودو قابض است ونیز استعمال بعض آنها مانند کلم وترب وعدس از خارج محلل ومنضج است بخلاف داخل واز انها قوی پیاز وسیر است که استعمال آن هر دو از خارج منضج ومقرح است خصوصا پیاز پخته وسیر خام ووجه تاثیر سیر وپیاز در خارج از تقرح والتصاج وغیرهما بخلاف داخل شاید آن باشد که چون در خارج بیکجا ساکن ومستقر می ماند ورطوبت بورقیهٔ حارهٔ جالیه وحرارت آن تاثیر در جلد بدن کما ینبغی می نماید لهذا باعث التصاج وتقرح میگردد ودر داخل بسبب عدم استقرار وسکون که بطبیعت بدن آن را دائم در حرکت وتقلب وانفعال وکسر وانکسار می دارد وصورت اصلیه وصورت آن را برقرار نمی دارد ولهذا نمی تواند تاثیر نمود خصوصا که پخته شده باشد در خارج از حرارت ناریه با آب واز رطوبت بورقیه جالیه وحرارت آنها چیزی به تحلیل رفته باشد ودیگر انکه چون اکثر آن است که سطح معده مملو واغشته ببلاغم ورطوبات می باشد وآنها حائل ومانع می آیند از تاثیر آنها ونیز آنها ممزوج ومخلوط بآن بلاغم گشته وحرارت بدنیه در ان تاثیر نموده کسر حدت

آنها می شود لهذا تاثیر نمی تواند نمود واگر محرور المزاج یا بس کرده معده او فضلات ورطوبات بناشند بخورد خصوصا
خام آنها را البته باعث سبج ولقرح میگردد وهمچنین هر دواو غذای حار وحاده که در بلدان بارده رطبه صاحبان امزجه
بارده رطبه بلغمیه تناول می نمایند بدان جهت موافق است با امزجه ایشان وادویه واغذیه بارده رطبه که بکار ان
حاره صاحبان امزجه حاره حاده دمویه صفراویه تناول می نمایند وازان منتفع میگردند البته مخالف ومضرات
مرمقابل آنها را وبسیاری از ادویه است که تناول آنها تبرید بسیاری می نماید وتصفیه آنها التسخین وتحلیل مانند کشنیز وانزه
جوخصوصا مخلوطا باهم جهت آنکه جرم آنها مرکب است از جوهر ارضی مائی شدید التبرید وازجوهر لطیف محلل که بعد ورود
در معده ولتصرف حرارت غریزی دران جزو لطیف محلل بتحلیل میرود وباقی میماند جوهر ارضی شدید التبرید بخلاف
در خارج ولهذا به تحلیل میرود وارام صلبه بارده را مانند خنازیر واورام حاره را نیز وبا آنکه ضعف ورخاوت آن باین
مرتبه نباشد مانند شبث وامثال آن که از غسل وطبخ اجزای لطیفه آنها از کثیفه جدا نمیگردد وتحلیل نمی یابد و
بعضی از ادویه می باشند که صاحب دو جوهر مختلف واجزای متضاده الکیفیات اند از غیر ترکیب تام مستحکم وبعضی
از انها ظاهر ومحسوس اند مانند انزج که تخم وقشر زرد آن گرم است وحموضت ولب آن سرد ویا خفی اند مانند بزرقطونا
که قشر رقیق بالای آن وتخم آن گرم است ولب آن سرد پس اگر درست بیاشامند به سبب لب لعابی بارد آن
تبرید میکند وقشر وتخم آن تحلیل نمی یابد که اثری ازان ظاهر گردد وچون کوبند ویاشامند ملصق بسطوح اعضای
باطنی گشته مستقرح می گرداند ولهذا در خارج چون کوبیده آن را بطریق ضماد بر اورام ودمامیل بگذارند باعث
تحلیل ونضج وانفجار آنها می گردد وناکوبیده درست آن باعث عدم انضاج وخامی والله اعلم واما مرکبات صناعی
مانند تریاق فاروق ومثروذلیطوس وسائر معاجین کبار وجوارشات وجوب واکثر ادویه قاذزهریه وتریاقیه وغیرها
مانند جرالتین وجدوار وحنظل یا ناوزراوند وشقاقل وامثال انها از قبیل ثانی وغیر تام الترکیب اند که بعد ورود در بدن
وتصرف طبیعت در انها اجزای آنها از هم جدا گشته از هر یک اثری وفعلی وکیفیتی وخاصیتی علیحده ظاهر میگردد وچنانچه در
مرکب القوی ذوات الخاصیه ایمای بدان کرده شد. وبیان هر یک بالاجمال در اماکن خود در تریاق الاقاعی وباذزهر وجدوار
وچوبچینی وموسیائی وغیرها ان شاء الله تعالی خواهد آمد وبه تفصیل در کتب قوم مسطور است والله اعلم **فصل چهارم**
در بیان طرق معرفت امزجه ادویه واغذیه به تجربه وقیاس بدانکه دانستن امزجه ادویه واغذیه یا به تجربه است ویا
بقیاس ودر تجربه چند شرط مرعی باید داشت تا اعتماد بران تواند نمود **اول آنکه** باید که آن دوا خالی باشد
از کیفیات مکتسبه خارجیه مثلا آب بادام که گرم باشد احداث حرارت می نماید وچون حرارت عارضی آن زائل

شود بمزاج اصلی خود که برودت است برمیگردد واحداث برودت می کند وهمچنین هلیله وسائر اشیای بسیطه مفرده
ومرکبه **دوم آنکه** باید تجربه را بر اشخاص معتدل المزاج جوان باحس وادراک وبانحای شتی از قلت مقدار
وکثرت آن ودر امراض مختلفه متضاده واوقات وازمان وفصول واسنان بنا نهند تا درست آید
وانچه ظاهر شود از حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست حکم بران کنند چه آن دوا ویا آن غذا متکیف است
بآن کیفیت که ازان ظاهر گشته **سوم آنکه** باید قوت آن مقاومت باقوت علت تواند نمود یعنی مقدار آن
در کیفیت وکمیت وشدت وضعف مساوی مرض باشند نه کمتر نه زیاده ازان زیرا که بعضی از ادویه گاه است که عاجز
می آیند از مقاومت با اضداد خود ودران تاثیر تامی نمی تواند نمود پس اولی آن است که مجرب اگر خواهد که کار بر و
مشکل نشود باید که اولا بر علت ضعیفی ومقدار کمی تجربه نماید وبتدریج در علت قوی ومقدار زیاده ترقی نموده
قوت آن را معلوم نماید هم به تنهائی وهم با معین ومبدرق آن **وچهارم آنکه** مراعات زمانی نماید که فعل
واثر دوا ویا غذا در ان ظاهر میگردد مثلا اگر در اول استعمال ازان فعلی واثری ظاهر نگردد ودر آخر ظاهر شود
آن دوا را قوی داند ومرکب القوی مانند چوب چینی واکثر ادویه قویه ویا آنکه در اول استعمال ازان فعلی واثری
خاص ظاهر گردد ودر آخر فعلی واثری دیگر مانند افیون وادویه مخدره دیگر که اولا به سبب تخدیر وسد مسام
احداث حرارت می نماید ودر آخر احداث برودت وامانیفوی وارواح باخماد حار غریزی وتجمید وتجفیف
رطوبات اصلی پس باید که فعل اول را بالعرض داند وثانی را بالذات ونیز در بعض ادویه واغذیه ممکن است
که انچه اولا ازان ظاهر شود بالذات بود وانچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویه کثیرة الحرارت حاده محرقه که
اولا اخلاط را گرم میسازد واحداث گرمی می نمایند وثانیا به سبب سوختن ولبسر حد رمادیت رسانیدن
آنها احداث برودت بالعرض می نمایند **پنجم آنکه** باید که استمرار فعل وعدم آن را مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه
نماید فعل آن را اگر دائمی ویا اکثری است آن را ذاتی وبالذات داند والا عارضی وبالعرض **ششم آنکه**
باید که حکم کند بر دوا بقیاس بابدان نوعی که آن دوا را در ان تجربه نموده نه بابدان انواع دیگر مثلا اگر بدن انسان
تسخین نماید حکم کند که آن دوا گرم است در بدن انسان ولب در سائر حیوانات حکم بگرمی ننمایند زیرا که بسیار
است که دوائیکه در بدن انسان خاصیتی دارد ودر ابدان سائر حیوانات خاصیتی دیگر می نماید مثلا اگر
بفرس یکدانه بادام ویا خرما بخوراند احداث گرمی بسیار در ان می نماید وعرق بسیار میکند وهمچنین اکثر
حشائش وادویه سمیه حاره شدیدة الحرارة والبرودة که غذای اکثر حیوانات است چون شوکران که غذای جانور

است که آن را زرزور گویند و خریق که غذای جانوری هست که آن را سمانی خوانند و بیش که غذای جانوری
است که آن را موش بیش نامند و مارکه غذای اکثر حیوانات هست مانند بزکوهی که در جوف آن باد زهر
اکثر می یابد و طاؤس نیز و همچنین کل اینها نسبت به بدن انسان مضر و سم قاتل و مهلک اند و به آنکه
چون در تجربه مخاطره بسیار هست چنانکه حکیم کبیر استاد البقراط اشاره بدان نموده زیرا که بسا هست که بدون
مراعات شرائط و یا غفلت موجب هلاک میگردد بهجت آنکه می تواند بود که آن دوا از سموم قاتله مطلقه باشد که
بمجرد استعمال اندک ان هلاک کرداند و لهذا اطبای ماتقدم وصیت نموده اند که دوائیکه اراده تجربه ان داشته
باشند باید که پیش از تناول و لا اقل ملاحظه رائحه و طعم آن نمایند اگر بوی بسیار ناخوشی و یا طعم کریه داشته باشد بدانند
که آن دوا خالی از مضرتی نخواهد بود و باحتیاط تمام آنرا استعمال نمایند و نیز اگر نفرت بسیاری از ان در طبیعت
یابند البته آنرا استعمال ننمایند بدون تجربه و باید که عند التجربه اولا بحیوانائی که امزجه آنها قریب بمزاج
انسان باشد مانند بوزینه و غیران که خوراک آنها ادویه سمیه از کیاها و حیوانات سمی بنا شد بخوراند
و تا سه روز نزد خود نگاهدارند و طعام و شراب لائق با و بدهند و اگر تکریر چنین کنند بهتر هست پس بانسان
بتدریج از مقدار کم به زیاده روند و اولا با شخاص قوی البنیه غلیظ الطبع بلغمی کبیر السن معتاد بانیون
و افیونیات و امثال آن دهند و یا اولا بواجب العقل بحسب حکم شرع شریف بخوراند پس بدیگران در رجه +
کیفیت و خاصیت و قدر شربت آن را معلوم نمایند و نیز بباید دانست که طریق معرفت امزجه ادویه و اغذیه
و خواص و منافع آنها بعنوان تجربه منحصر بر انچه ذکر یافت نیست بلکه بانحای دیگر نیز یافته اند اولا بالاجمال و ثانیا بالتفصیل
و از انجمله یکی اتفاق هست مثلا شخصی صاحب مرض عارضه بجائی وارد شود و یا انکه از برای او دوائی و غذائی
آورند و او ندانند کیفیت آن را و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد پس آن شخص خود و یا آورنده
و یا حکما و اطبا متفطن گشته در تجسس و تفحص و امتحان آن درایند و کیفیت و خواص و مقدار شربت آن را معلوم
نمایند دوم انکه میل و خواهش طبیعت او بر تناول دوائی و یا غذائی که کیفیت آن را نداند به تقریب بیابد و ان
تقریب شود و انرا بیاشامد و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد مانند میل و خواهش در غبت مستقی بابوس العلاج
نخوردن ملح جوشانیده ملح و خریدن از ملح فروش و خوردن و شفا یافتن از ان چنانچه در مازریون انشاء الله
تعالی مذکور خواهد شد و خوردن مجذوم بابوس العلاج شیر قی کرده افعی و یا شراب که مار در ان افتاده و مرده
بی اطلاع و شفا یافتن و بعد از ان اطبا بی بدان برون و حکایت آن مشهور هست و در بیان بدو ترکیب تریاق

فاروق حکایتی موید این خواهد آمد انشاء الله تعالی سوم انکه باکراه و یا اجبار و یا شخصی از راه عداوت با او چیزی
بخوراند که مضر و مهلک باشد بقصد هلاک و آن شخص اتفاقا مرضی مزمن داشته باشد و بانچیز دفع علت
او گردد مانند خوراندن زرنیخ و سم الفار و بیش بصاحبان امراض باردهٔ رطبهٔ و هر دارویه محرقهٔ از ضیق النفس و سرفهٔ
کهنه و جذام و غیرها چهارم آنکه به سبب قحط سالی و غلا و یا سیر و سیاحت و غیرها اتفاقا دوائی و یا غذائی
بخورد که گاهی ندیده و نخورده باشد از قبیل اوراق کیاهها و کلها و ثمرها و بیخها و آن باعث شفا و صحت و تقویت
و فربهی او گردد چنانچه در کیفیت اطلاع بر بیخ چینی و چای خطائی گفته اند و از همین قبیل هست اطلاع بر مومیائی
و باد زهر و انشاء الله تعالی هر یک بجای خود مذکور خواهند شد و بعد از ان پی بحقیقت و کیفیت و کمیت
آن ببرند و واقف آن گردند هفتم از وجوه تجربه انکه باشاره و ارشاد انبیا و اولیا علیهم الصلوة و السلام که او شان
بالهام و اطلاع بامر حق عز و شانه فرموده باشند یافته اند اولا بالاجمال و تقلید و تصدیق و حسن ظن و ثانیا بالتفصیل
و التحقیق هشتم انکه بالهام و القاء در قلب نزد احتیاج و ابتلا و تحیر و درماندگی مثلا شخصی را مرضی فرو درماند
و نداند که چه تدبیر باید کرد و چه باید خورد از دوا و یا غذا ناگاه و ران حال در دل او در دهند که فلان تدبیر باید نمود و یا
فلان دوا و یا فلان غذا را مفردا و یا مرکبا باین نحو باید استعمال نمود و چون او بعمل آورد و آن را چنانچه القا شده
است ظاهر گردد و یا انکه در همان حال بخواب رود و در خواب بیند تدبیر آنرا و چون بیدار شود و بعمل آورد همچنان
بود که دیده بود پس در تفحص و دریافت آن افتد چنانچه این دو سه وجه از تاریخ الحکما ملا احمد تهتی و ذکر به و ظهور
اطبا و ترکیب تریاق فاروق و پیدا لیش باد زهر و مازریون و مومیائی مذکور هست و در اماکن خود انشاء الله تعالی
ذکر خواهد یافت نهم انکه از مشاهده و عمل بعض حیوانات در معالجات خود بالهام خالق انام جل و عز دریابند
مانند انکه عمل حقنه را جالینوس از طائری اموخت چنانچه در حرف الحاء در حقنه خواهد آمد و مشهور هست که مار
چون در ایام زمستان در زیر زمین پنهان میباشد بدان جهت چشم او تاریک و کم نور می شود و بعد انقضای ایام
زمستان و کسر سورت سردی هوا که برمی آید رفته گیاه رازیانه را می خورد و بر چشم خود می مالد چشم او بدستور روشن
و نورانی میگردد و گویند که مار چون در جوف خود دردی در می یابد طائری را که یونانی دیقوس می نامند صید کرده
جگر آن را میخورد و همچنین اکثر چیزها از اکثر حیوانات نقل کرده اند که از انها حکما و اطبا انتقال نموده به تکرار
و تکثار استعمال کیفیات و خواص و منافعی چند دریافت نموده در کتب خود ها ضبط کرده اند و الله اعلم و اما طریق
معرفت امزجه ادویه و اغذیه بقیاس که از امری بامری دیگر پی برون و علت و سبب امری را حمل بر امر دیگر نمودن

وحکم کردن است که او نیز چنین است پس آن بچند وجه است از انجمله سرعت استحاله و بطور آن است و سرعت جمود و بطور آن و طعم و رائحه و لون اما دریافت سرعت استحاله و بطور آن بدین نحو است که آنچه وارد آتش گردد مثلا چون در آتش اندازند اگر زود گرم و یا تسخیل بدان گردد گرم خواهد بود نسبت بآنچه دیر تر گرم و تسخیل بدان گردد بشرط آنکه جرم آن هر دو مساوی باشند و در تخلخل و تکاثف و رخاوت و صلابت و رقت و غلظت که اگر مختلف باشند حکم نتوان کرد بدان زیرا که آنچه متخلخل و یا رخو و یا رقیق است زود متسخیل میگردد بخلاف اضداد اینها و هم بدین قیاس سرعت جمود و بطور آن است یعنی باید که در امور مذکوره باهم متساوی باشند و در صورت تساوی آنچه زود تر از برودت متاثر گردد و منجمد شود بارد است و آنچه دیر تر بر اثر سردی آن کمتر زیرا که فاعل تحلیل و اذابه و احراق حرارت است و فاعل انعقاد و انجماد و قبض و جمع و تکثیف برودت و دوران تاثیر هر یک که قوی تر و باعث شدت ظهور و بقا و ثبات آن باشد یا بس است و الا رطب جهت انکه احد الفاعلین را با بیوست عمل قوی تر است و با رطوبت ضعیف تر یعنی هر چه قوی الحرارة و قوی البرودة است و یا شدید الصلابت و تکاثف یا بس است مانند احجار و آنچه برخلاف اینها است رطب و الله اعلم بحقائق الامور اما طعم که اقوای کل اولیه و جمع آن طعوم است پس کلیات آن بحسب استقرا نه است حرافت و مرارت و ملوحت و حموضت و عفوصت و قبوضت و دسومت و حلاوت و تفاهت که مسیح نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و سکون یای مثنات تحتانیه و خای معجمه و بعضی تفاهت را شامل طعوم نگردانیده و اصول طعوم را شمرده گفته اند و ماسوای اینها مرکب از اینها اند خواه ظاهر بین محسوس باشند و یا خفی غیر محسوس و مرکبات اینها را احد و حصر نیست و اختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد و قوی و امزجه و فواعل آنهاست زیرا که گفته اند خالی از ان نیست که جوهر حامل شئ ذی طعم یا لطیف است و یا کثیف ارضی و یا متوسط میان آن هر دو و قوت و مزاج آن یا حار است و یا بارد و یا معتدل و در میان آن هر دو جوهر لطیف اگر حار است حریف میگردد و اگر بارد است حامض و اگر متوسط در حرارت و برودت است و سم و جوهر کثیف ارضی اگر حار است مر و اگر بارد است عفص و اگر متوسط است در حرارت و برودت حلو و جوهر متوسط در لطافت و کثافت اگر حار است مالح و اگر بارد است قابض و اگر معتدل است تفه و مسیح و به بیان دیگر آنکه خالی از ان نیست که مواد که عبارت از قوابل و محال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط بینهما و فواعل یا حرارت اند یا برودت یا کیفیت معتدله بینهما و حاصل الضرب سه در سه نه است مثلا حرارت قویه هرگاه تاثیر در مادهٔ لطیف نماید احداث حرافت می نماید و آن را حریف میگرداند و در مادهٔ کثیف احداث مرارت و آن را مر می سازد و در مادهٔ

معتدله احداث ملوحت می نماید و آن را مالح می سازد و برودت قویه هرگاه تاثیر نماید در مادهٔ لطیفه احداث حموضت می نماید و آنرا حامض میگرداند و در مادهٔ کثیفه مخصوصت و آن را عفص میسازد و در مادهٔ معتدله متوسطه قبوضت و آنرا قابض می گرداند و حرارت معتدله چون تاثیر در مادهٔ لطیفه نماید احداث دسومت می نماید و شئ را دسم می گرداند و در مادهٔ کثیفه احداث حلاوت و آن را حلو می نماید و در مادهٔ معتدله احداث تفاهت و آن را تفه میسازد پس حریف اخص طعوم مفرده اشیای حاره است و بعد از ان مر و بعد از ان مالح و حامض ابرد انواع طعوم مفرده اشیای بارده است و بعد از ان عفص و بعد از ان قابض و دسم معتدل ترین انواع اشیای معتدله است و بعد از ان حلو و بعد از ان تفه و این جدول جامع اقسام علوم بحسب فواعل و مواد است و اکثر این مراتب را اکثر اثمار خصوصا حلوا آنها بین و ظاهر می گردد اگر بر مادهٔ آنها رطوبت و لطافت غالب باشد مانند انگور و اینه و امثال این هر دو که در رابعهٔ تفه قابض می باشد باعتبار کثافت مادهٔ و عدم تاثیر حرارت در ان کما سبقت و بعد از ان که اندک لطافتی یافتند و حرارت در انها اندک زیادة تاثیر نموده عفص مائل بحموضت می گردند و رفته رفته حموضت می افزاید و عفوصت می کاهد و چون قریب باعتدال رسیدند میل بحلاوت می نمایند و آهسته آهسته حلاوت می افزاید و حموضت می کاهد تا انکه شیرین می گردند و اگر رطوبت در انها بسیار و وافر باشد بعد از نضج تام چون حرارت منضجه اصلیه ناقص گردد و حرارت غریبه در انها تاثیر نماید باز حامض می گردند و اگر مادهٔ آنها چندان لطافت نداشته باشد و حرارت غریبه قوی باشد می گردانند انها را حریف و یا مر و در رابعه این مراتب اکثر طعوم مشاهده شده و هم بدین قیاس اثمار دیگر باختلاف مواد که قوابل اند و حرارت و برودت که فواعل اند و به تفاوت تاثیر و تاثر انها متفاوت و مختلف می گردند چنانچه ذکر یافت

فواعل / قوابل	حرارت	برودت	قوه معتدله
لطیف	حریف	حامض	دسم
کثیف	مر	عفص	حلو
معتدل	مالح	قابض	تفه

و بدانکه بعض طعوم باهم مشارک اند و لیکن در شدت و ضعف و اختلاف مادهٔ و تاثیر فاعل متفاوت مانند حریف که مشارک مر است لا انکه در حریف بسبب لطافت مادهٔ و ظهور تاثیر فاعل زیاده ظاهر است و در مر کمتر و نیز مر و مالح باهم مشارک اند الا انکه تاثیر فاعل در مر زیاده است از مالح و لهذا چون در مالح حرارت مادهٔ از حد لائق تاثیر نماید و لطافت مادهٔ آنرا

قالی سازد و مادهٔ آن را کثیف گرداند از مرارت نزدیک گرداند مانند ملح مر نجلاف ملح طعام و همچنین قابض با عفص و عفص با حامض و حامض با تفه مشارک اند و ظهور آثار و افعال هر یک نیز بهمان نسبت بمراتب می باشد و الله اعلم * اما حریف بکسر حا و رای مهملتین و دوم از ان هر دو مشدد و سکون یای مثناة تحتانیه و فا که بفارسی تیز و تند نامند. آن است که در حین چشیدن زبان را بگزد و اجزای آن در زبان نفوذ کند و از افعال آن جلا و خراشیدن سطح جلد و غوص نمودن در ان و تفتیح و ترقیق و تلطیف و تقطیع و تحلیل و تنفیه و منع تعفین و تسخین و احراق است به سبب شدت گرمی و لطافتی که در جوهر آن است مانند فلفل و خردل و هر چه تیز و دران باشد. بمراتب خود و اما مر بضم میم و تشدید رای مهمله که بمعنی تلخ است آن است که بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و غوص دران نماید و سطح آنرا خشن سازد و طبیعت را از ان کراهیت و نفرت بود و طبیعت را برهم زند و از افعال آنجلا و تلطیف و ترقیق و تقطیع و تحشین و تجفیف و تسخین و منع و تعفن است اما کمتر از حریف به سبب حرارت و ارضیتی که در جوهر آن است و در سائر افعال ضعیف تر از حریف است الا در تجفیف و منع تعفین که زیاده از ان است بسبب ارضیتی که در جوهر آن است مانند بربری و صبر و هر چه تلخ و دران تلخی است تیز بمراتب خود و اما مالح که بمعنی شور است آن است که نفوذ کند بر سطح زبان بدون گزیدن و جلاد هد سطح آنرا و از افعال آن تفتیح و تلطیف و تحلیل و جلا و تقطیع و تفصیل و منع عفونت و تسخین باعتدال است بسبب اعتدال جوهر خود و در سائر افعال قریب برست و از ان ضعیف تر مانند املاح و انچه دران ملوحت و شوری است نیز بمراتب خود و اما حامض و حموضت که بمعنی ترش و ترشی است ان است که سطح زبان را اندک بگزد و نفوذ دران نماید و آب در دهان آید حتی از تصور آن و از افعال آن تلطیف و تقطیع و تنفیه و ارخا و تفتیح مجاری و سدد و جلا و احداث برودت و رطوبت است به سبب برودت و مائت و لطافت جوهر خود مانند سرکه و آب میوهای ترش و آب ماست و انچه دران ترشی است نیز بمراتب خود و اما عفص بفتح عین مهله و کسر فا و صاد مهله که بمعنی زمخت است آن است که اجزای زبان را بر هم کشد و جمع و خشن و کثیف و صلب سازد و از افعال آن تکثیف و تصلیب و عصر و رد و تحشین و تبرید است بسبب برودت و ارضیت و کثافت جوهر خود مانند مازو و جفت بلوط و انچه دران عفوضت و زمخی باشد نیز بمراتب خود و اما قابض که بمعنی گیرنده است آن است که اجزای زبان را بهم آورد و چندان خشن نسازد که عفص میسازد و از افعال آن تغلیظ و تکثیف و قبض و تجفیف و تقویت اشتها و حبس اسهال و تبرید است بسبب برودت و ارضیت جوهر خود و در سائر افعال ضعیف تر از عفص است بسبب کمی کثافت جوهر خود نسبت بان مانند فوفل و انچه دران قبوضت است نیز بمراتب خود و اما دسم بفتح دال مهله و کسر سین مهله و میم و دسومت که بمعنی

چرب و چربی است آن است که سطح زبان را ملایم و منبسط و مستوی سازد و از افعال آن ترطیب و تلیین و ارخا و ازلاق و انضاج و استحاله بخلط غالب و تسخین قلیل است به سبب لطافت و هوائیت و مائیت جوهر خود مانند ادهان و اسمان و اشیای دهنی چرب و اما حلو بضم حای مهله و سکون لام و واو و حلاوت که بمعنی شیرین و شیرینی است آن است که سطح زبان را نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و طبیعت مادهٔ بدن آنرا دوست دارد و قوت جاذبه کبد به آن را بزودی بخود جذب نماید و مشتاق بدان باشد و از افعال آن جلا و ارخا و انضاج و تلیین و ترقیق و اذابه و استحاله بخلط غالب دم و اسخان قلیل است به سبب اعتدال حرارت و لطافت جوهر خود مانند شکر و عسل و دوشاب انگور و توت و خرما و انجیر و انبه و بالجمله انچه دران شیرینی و شیرین و الحلاوت شیبه الاسخان بس آن درشت کننده سطح زبان و معطش است مانند شکر سرخ و بعض انواع عسل جاد و کهنه یحوش آماده و اما تفه بفتح تای مثناة فوقانیه و کسر فا و ها که مسخ بنونا مند بفتح میم و کسر سین مهله و سکون یای مثناة تحتانیه و خای معجمه و تفاهت که بمعنی بی مزه و بی نمکی است آن است که سطح زبان را بسیار نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و عطش و رفع خشونت و قبوضت و امثال اینها است اگر بارطوبت باشد و بالجمله شدت و حدت طعم و دلالت بر حرارت می کند و اعتدال و ملایمت آن دلالت بر اعتدال و خشونت و قبوضت و عفوصت بر یبوست و رخاوت و ملایمت و تلیین بر رطوبت و بر همین قیاس و نسبت از ترکیب انها می توان دریافت نمود کیفیت اشیای مرکبه را و گاه است که شئی مرکب از دو چیز یکی بارد و بی طعم و دیگری حار باطعم می باشد. بارد بواسطهٔ غلبهٔ جوهر خود بر جوهر حار پس درین نوع می باشد طعم آن مرکب غالب بسبب جمع هر حار و فعل آن برودت بسبب غلبهٔ جوهر بارد مانند افیون که تلخی آن از جوهر حار و تاثیر برودت آن از جوهر بارد آن است و این چنین شئی را مرکب القوی می نامند و امثال آن بطریق صناعت آن است که چون اندکی صبر را در بسیاری از دوغ ترش حل نمایند آن را البته آن را تلخ نیسازد و اما مزاج آن را گرم نمی نماید پس هرگاه بطریق صناعت ممکن باشد که چیزی طعم چیزی را منحرف گرداند و مزاج آن متغیر نسازد و پس طریق امتزاج و ترکیب طبیعت بطریق اولی جائز است پس استدلال بطعوم کلیه نباشد. زیرا که گاه است در بعضی جاها مخالفت با مطلوب می نمایند و گاه مجتمع سه گرد ند و طعم در جرم شئی واحد مانند مرارت و قبوضت مجتمع در حصفص و این را البشع و لشاعت می نامند و مانند مرارت و ملوحت در اراضی سبخه و آب دریای شور و این را از عوقت و زعاق می نامند و مانند مرارت

در عسل مطبوخ از حد در گذشته و کهنه بجوش آمده و بعض اثمار شیرین از حد در گذشته و مانند حموضت و مرارت و قبوضت در بعضی میوها و مانند مرارت و حرافت و قبوضت در بادنجان و مانند مرارت و تفاهت در کاسنی و امثال این مرکبات و غیر اینها نیز بسیار است از ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و غیرها و الله اعلم بالحقایق کلها

واما رائحه که جمع آن روایح است که استدلال کرده میشود بدان نیز در اکثر امر بر کیفیت و مزاج شئ ذی الرائحه یعنی بمحض بوییدن بدان چشیدن و دریافت طعم آن زمی یابند مزاج آنرا زیرا که بوی حاد قوی دلالت بر حرارت دارد و بوی رخو ضعیف بر برودت و بوی ملایم بر اعتدال و همچنین و لیکن این نسبت بطعوم ضعیف تر است و کلی نیست زیرا که بسیار واقع می شود که رائحه چیزی با طعم آن مخالفت دارد مانند بعض گلهای خوشبو که طعم آنها خالی از تلخی و عفوصتی نباشد که کیفیت شان ورای آن خواهد بود و با آنکه در کیفیت استشمام روایح بعضی گفته اند که اجزای لطیفه آنها است که جدا شده و مختلط بهوا گشته بحس شامه میرسد و بعضی گفته اند اجزای لطیفه آنها است که جدا شده و مختلط بهوا گشته بحس شامه می رسد و فی الحقیقه شاید بعض اشیای ذی رائحه چنان باشند و بعض چنین و بعضی که جوهر آنها لطیف و جرم آنها نحیف متخلخل باشد بهر دو نحو بود که هم اجزای صغیر و هم اجزای لطیفه از آنها جدا گشته و مختلط بهوا شده بقوت شامه می رسند و مدرک می گردند و از این جهت اشیای کثیفه و صلبه در نهایت کثافت و صلابت اکثر آن است که خالی از رائحه می باشند مانند احجار یکه در عمارات و بیوت و غیرها بکار می برند و یاقوت و الماس و زمرد و غیرها و لهذا طریق استدلال بر رائحه در آنها مسدود و مفقود است **و بدانکه** روایح منقسم می شوند بسه قسم اول باعتبار چیزی که مقارن آنها است از طعوم و در اکثر امر و نام برده می شوند این روایح بنام آن طعوم بسبب شدت مقارنت آنها یا یکدیگر مانند آنکه می گویند بوی سیب و شراب و شکر و عسل و سرکه و می گویند که فلان چیز و فلان میوه بوی شیرین دارد و سرکه و ماست و فلان میوه و فلان چیز بوی ترش و همچنین سایر طعوم و استدلال بآنها مانند استدلال بآنها است

دوم استدلال بملائمت و منافرت آنها است چنانچه گفته می شود که این رائحه ملایم و موافق طبیعت و طیب و لذیذ و مرغوب است مانند رائحه عنبر و گلاب و گلهای خشبو از ورد احمر و ورد چینی و نرجس و امثال اینها و استدلال بآنها کرده می شود بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت مادهٔ آن در اکثر امر و با آنکه فلان رائحه کریهه و غیر مرغوب و منافر و مخالف طبیعت است مانند بخر ثعلبیت منتن و قوم و جیفه و مانند اینها و استدلال کرده میشود بآنها بر حدت کیفیت جوهر حرارت و کثافت مادهٔ آنها و اکثر امر **سوم** باعتبار فعل و تاثر آن است در حاسهٔ شامه چنانچه گفته میشود

که فلان رائحه مسکن حرارت و طراوت بخش و مفرح است مانند نیلوفر تازه و سیب و خیار تازه و فلان رائحه مسخن و خشک کننده و مفرح است مانند مشک و خلنجبید بستر و فلفل و زنجبیل و شونیز و امثال اینها و از اول استدلال بر برودت و رطوبت کیفیت و لطافت مادهٔ کرده می شود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله هر رائحه حاره حادهٔ موافقه و ملایمه دلالت بر حرارت و یبوست کیفیت و لطافت مادهٔ و هر رائحه قویه کریهه دلالت بر حرارت و یبوست و کثافت مادهٔ و هر رائحه ملایمهٔ مسکنه حرارت و نفس مفرح تلطیف روح و مرطبهٔ دماغ و متومه بعضی از اینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبهٔ رطوبت و لطافت مادهٔ می کنند و بعضی بر برودت و رطوبت و الله اعلم **واما لون** که جمع آن الوان است پس بدانکه استدلال بآنها بسیار ضعیف و مشوش و مضطرب تر از روایح است و همچنان کلی نیست اکثر آن است که مختلف می گردند و بالجمله وجه استدلال بآنها آن است که لون بیاض اکثر دلالت بر برودت و رطوبت می کند بجهت آنکه برودت سفیدی میگرداند چنانچه در یخ و برف مشاهده کرده می شود لون سواد برابت خود دلالت بر برودت و یبوست می کند بجهت آنکه برودت سیاه میگرداند چنانچه مشاهده کرده می شود در انجیر یا بس و میوهای خام نارس یا بس بی آب که چون سرد و بسیار بآنها رسد جرم آنها متکاثف و خشک و سیاه میگردد و فعل حرارت ران هر دو بعکس این است یعنی میگرداند بی رطوبت ایشان را سیاه چنانچه میگرداند هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید مانند آنکه میگرداند فحم را رماد و اطبا گفته اند هر گاه نوع و اجناس دوای خاص مثلا اگر مختلف شوند اصناف آن در رنگ که بعضی مائل بسیاض و بعضی مائل بحمرت و بعضی مائل بصفرت و بعضی مائل بسواد باشند پس مائل بسیاض اگر باشد طبیعت نوع آن بارد و مانند صنف ابیض پس آن ابرد اصناف خود است و مائل بحمرت مانند صنف احمر در سردی از آن کمتر و مائل بصفرت نیز از آن کمتر و اما مائل بسواد از همه سرد تر است و در یبوست مائل بسیاض کمتر از همه اصناف خود و بعد از آن اصفر و بعد از آن احمر و بعد از آن همه غالب تر و یابس تر اسود است و اگر طبیعت آن دوا مائل بحرارت باشد پس حکم آن برعکس باید و هست مانند عسل سفید و سرخ و سبز که عسل سرخ و سبز میباشد بسیار گرم و مائل بسفیدی میباشد گرمیش از آن هر دو کمتر و در بطیخ هندی و دانه و خربزه حکم بالعکس است اکثر یعنی هندوانه و دانه و خربزه زرد و بنائی رنگ شیرین تر و بهتر میباشد از سرخ و سائر الوان مرکب از هر دو اند و الوان دیگر چون مرکب اند و دلالت آنها نیز بحسب ترکیب و غلبهٔ بعض آنها است بر بعضی و اصل کل الوان بیاض و سواد است و سائر الوان مرکب از ان هر دو اند و بدانکه هر سواد را از علامت حرارت دانسته اند و هر بیاض را علامت برودت و هر سرخ را علامت اعتدال و هر سبز را علامت برودت و یبوست و هر زرد را علامت حرارت و یبوست پس بدلیل

سواد و حدت را انچه افیون می باید گرم باشد نه سرد و انکه گفته شده که قانون استدلال بالوان ضعیف و مشوش
و مضطرب دلالت انها اکثری است نه کلی جهت آن است که اکثر شبهه واقع می شود مثلا چون خلط کرده شود
در یک طل شیر دو مثقال افریون باین حیثیت که بکردند آن هر دشئ واحد و محسوس نگردد اجزای افریون جدا
از شیر و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانند با وجود انکه رنگ آن متغیر نگشته می باشد بسیار گرم و همچنین است حکم
در طعم و رائحه نیز مانند افیون و کافور که با وجود انکه بسیار باز اند تلخ و تند اند بحدیکه غالب می آیند بر اکثری
از طعمها و بوهای قوی مانند فلفل و زعفران و چند بید ستر و عنبر و مشک و غیرها یعنی در ترکیبی و مزجی که افیون
یا کافور باشد غالب می آید طعم و رائحه هر یک از ان هر دو بر کل اجزا همچنین است دلال بر عدت استحاله و بطوان آن سرعت
و بطوان آن بر کلیت نیست پس استدلال با مور جسمیه تنهائی بدون تائید بتجربه و تکرار دتکرار را استعمال ناقص و ناتمام است
و حکم بالجزم لنی توان نمود بغلبه کیفیتی از کیفیات اربعه و یقین یعنی ظن غالب حاصل نمی گردد از ان زیرا که
می تواند بود که شئی ممتزج مرکب باردو باشد و یا حار و طعم و رائحه و لون آن هر یک جدا جدا دلالت برخلاف
آن نمایند و از حیثیت اجتماعی برخلاف آنها جهت آنکه ممکن است که ترکیب آن از اجزای مختلفه باشد و جزو
قوی طعم و یا رائحه و لون قوی و غالب بر دیگر اجزا باشد و در ممتزج آن ظاهر گردد چنانچه در تراکیب
افیونیه و یا قطرانیه و یا راوندیه و یا کافوریه رائحه افیون و کافور و لون افیون و قطران که سواد و لون راوند
که زرد است مشاهده و ظاهر می گردد همچنین روائح و الوان دیگر طعوم نیز و اما افیون و کافور که لون آن هر دو
دلالت بر برودت و اندک حدت رائحه و طعم آن هر دو دلالت بر حرارت می کند بحدیکه منتا آنهم بعضی گفته که
آن هر دو را حار و انسته اند و می توان توفیق و جمع بین الرایین بدین طریق نمود که آن هر دو از جمله ادویه مرکب
القوی اند که در آنها در و خبر و غالب است یکی لطیف حار حامل رائحه و باعث صدور افعال حرارت گشته
و دیگری کثیف ارضی بارد که موجب لون و صدور افعال برودت شده و بعد ورود و ربدن جزو لطیف
حار آن بسبب فعل و انفعال با طبیعت اثر خود نموده بزودی تحلیل می رود و زائل میگردد و باقی میماند جزو
کثیف ارضی بارد آن مدت مدید افعال برودت از ان صادر می گردد و دلائل هر یک از امور مذکوره بتفصیل
در شرح قانون و کتب مبسوطه این فن مذکور است و چون اینجا گنجایش ذکر انها نبود بدین مقدار اکتفا نمود
و اما استدلال با خواص از افعال و اینان است که انچه دران تفتیح و قبض باشد حار و یابس است با برودت
یعنی مرکب القوی است با غلبه حرارت و انچه دران تحلیل و لزوجت بود دران ناریت و رطوبت غالب

است و انچه قوت آن بسیار لطیف و خفیف باشد و یا قابل کوبیدن نباشد مانند سقمونیا و یا قابل شستن نباشد
و لیل آن است که جزو حار ناری آن بسیار قلیل و ضعیف است و جزو ارضی بارد و کثیف بسیار و بر همین قیاس
است دلال بر احوال دیگر باید نمود و لا یعلم حقایق الامور کما هی الا فاعلها و خالقها جل شانه * **فصل پنجم** در بیان
احتیاج بترکیب ادویه اولا بیان شده است که چون یافته نمی شود دوای مفرد که بتنهای مقابلت و مقاومت تواند
نمود بهر مرض مرض یعنی در کیفیت و خاصیت خود متکافی باشد دفع و رفع آن را و اکثر مرخصوص در امراض
مرکبه و متضاده پس ناچار است از ترکیب و مرکب هر چند قلیل الاجزا و خفیف باشد بهتر است از کثیر الاجزا و ثقیل زیرا که
دوای مفرد اخف است بر طبیعت از مرکب و انکه از مفرد مقدار شربت تام کامل و را کثر مستعمل میگردد بخلاف مرکب
و فایده که بر شربت تام کامل مترتب می گردد البته زائد است از غیر تام کامل پس بالاجمال بدانکه علت ترکیب
و کثرت اجزا یا بجهت تقویت دواست و یا بجهت حفظ قوت آن و یا بجهت دفع اذیت و نکایت آن
و یا بجهت بدرقه شدن و نفوذ فرمودن آن و یا بجهت رفع کراهیت و بشاعت طعم و رائحه آن و یا امثال اینها از اغراض
و اغراض مختلفه آن و یا کثرت امراض پس هر چند این امور زیاده شود اجزای ترکیب زیاده خواهد شد و بالتفصیل آنکه
علت کلی و غرض اصلی از ترکیب ادویه عدم وجدان دوای مفرد متکافی است دفع و رفع مرض مطلوب را بیک
جهت **اول** آنکه دران کیفیتی و وصفی قوی و غالب و زاید باشد از مقدار مطلوب و یا انکه ضعیف و ناقص
بود و یا مضادت و منافاتی ببعض از اعضا و قوی و ارواح و یا ببعض امراض داشته باشد * **دوم** آنکه مرض
و علت مرکب باشد از چند مرض و آن دوا بتنهائی مقابله و دفع انها نتواند کرد پس درین صورت ناچار است از ترکیب
و بدانکه بانتقای دوائی توان معالجه نمود بدوائی غذائی نباید پرداخت و نا بدوائی غذائی اصلاح حال مزاج
و رفع مرض نتوان نمود متوجه بدوا نباید شد و تا از دوای ضعیف القوة سهل المؤنة رفع احتیاج شود بدوای قوی
و دشوار نباید رجوع نمود و همچنین تا بمعرق و مدر رفع احتیاج و تنقیه شود ملین نباید داد و تا بملین قضای حاجت
و رفع غائله و تنقیه شود به مسهل نباید پرداخت خصوص بادویه مسهله قویه و بی منضج و ملطف که اعتدال قوام مواد
و قابلیت دفع است مسهل نباید داد مگر نزد ضرورت و عدم فرصت زیرا که طبیعت و جوهر دوا البته مضادت و منافات دارند با طبیعت و جوهر بدن و ارواح و قوی و در صورت احتیاج ادویه مرکبه مجربه مستعمله اوائل حکما و اطبا
ما تقدم و ما تاخر و انچه تجربه طبیب خود آمده و مکررات استعمال نموده در اشخاص و امزجه و ازمان و استان متنوعه
متکثره بهتر از مجهوله غیر مجربه است * و بدانکه مراد از مرض مفرد انجا آن است که طبیب در معالجه آن محتاج

بیک بر بیش باشد یا مانند یا کمتر و یا تسخین و یا ترطیب و یا تیبیس و یا تحلیل و یا اسهال صفرا و یا بلغم و یا سودائی مرض و امثال اینها و اگر بخلاف امر باشد مرکب است نه آنکه اگر مرض مرکب است از چند جنس مرض از سوء امزاج و تفرق اتصال و مرض ترکیب نیست مفرد است و الا مرکب پس اگر می تواند بود که مرض از جنس واحد باشد و دران محتاج بچند نوع از معالجه باشد مانند قروح خبیثه که از جمله تفرق اتصال اند و دوا از اله آن محتاج بدوای مبدت لحم و جالی قیح و سیخ و فاشف رطوبات زائده اند و اگر دوران لحم عضو فاسد باشد دوای اکال نیز بچنین اما اول اخیر از علل احتیاج بترکیب دوائی است که دوران کیفیتی و وصفی قوی و غالب بر زائد باشد پس آن شش قسم است اول از انها آنکه قوت و کیفیت آن غالب بر قوت و کیفیت مرض باشد و یا ضعیف و ناقص از ان مثلا حاجت بدوائی نشود که کیفیت و حرارت آن سه جزو باشد و یافته شود دوائی موافق مطلوب که حرارت آن چهار جزو باشد پس ناچار آن را ترکیب باید نمود و با دوائیکه در دو جزو از حرارت باشد که بعد تکافو فعل و انفعال در دو سه جزو از حرارت بماند مانند ترکیب امتزاج آب بسیار گرم با آب نیم گرم و یا دوائی که در دو یک جزو از برودت باشد مانند امتزاج آب بسیار گرم از آب سرد و بچنین در برودت و ترکیب یابس و یا بارد و یا حار و رطب و یا یابس و یا بارد رطب **دوم از انها** آنکه دران دو اصفتی و حالتی غالب باشد که مخالف و منافی باشد غرض مطلوب را باین نحو که مثلا بسیار شدید القوة باشد مانند افیون و فرفیون و کافور و امثال اینها و یا سریع النفوذ باشد و غرض یکمتر از ان حاصل گردد مانند زنجار و کباریت و زرانیخ و نوره و امثال اینها که بسبب کمال قوت و حدت محتاج اند بتخلیط و ترکیب با دویه مصلحه مغیره لزجه کاسره قوت و حدت آنها مانند زعفران و جندبادستر با افیون و زعفران با کافور و کثیرا و صمغ با فرفیون و ادهان و موم و سفیدهٔ تخم مرغ با زنجار و کباریت نوره و ازین قبیل است امتزاج کثیرا با بسیار محرق و امثال آن و سفرجل و مصطکی و طباشیر و عود و هنگ در امراض معده و کبد و عروق و نواح آن هر دو با سقمونیا و غاریقون تا انکه آن هر دو را نگاهدارند در معده و کبد و عروق و نواح آن تا فعل خود را کما ینبغی نمایند و انجذاب صفرا است و اذابهٔ بلغم بجهت آنکه از خاصیت سقمونیا و غاریقون است سرعت نزول با معا و بسوی خارج و نیز آن ادویه حافظ قوی دارواح و اعضای رئیسه شریفه و عامهٔ المنافع اند که قلب و کبد و دماغ و معده باشند از ضرر و غائله آن هر دو یعنی سقمونیا و غاریقون زیرا که ادویهٔ مسهله قویه خالی از ضرر و غائله نیستند چنانچه در صدر کتاب ذکر یافت و نیز ازین قبیل است امتزاج و ترکیب ادویه مغریه بالغه حدت و سرعت و نفوذ مرور مانند کثیرا و صمغ عربی و افیون با ادویهٔ قویهٔ حاده سریعة النفوذ و المرور مانند زرانیخ

و بورق و نوشادر و نوشاره و مانند انها تا انکه زمانی مهند و رمانه بمانند و فعل و اثر خود را نخشند و ضرر و غائله آن نرساند و ایضا از انجا است اختلاط ادویهٔ مسهله شدیده قویهٔ با مصلحات و جرب نمودن بروغن بادام و کاو و مانند آن و بلیلجات و مقرطوس خیارشنبر و تمر و تشویهٔ بعض انها مانند حب السلاطین و حب الملوک و مانند آن و مغلی نمودن بعض انها مانند زروت و سائر ادویهٔ مسهلهٔ قویهٔ و نیز از ان جلاست امتزاج سرکه باشکر و با عسل و سرکنگبین برای کسر سورت و سرعت نفوذ سرکه و نوشادر و بیجان صفرا و سودا را بجهت انکه ترشی حاد محض مهیج صفرا و سوداست و نیز شکر و عسل بسبب لزوجتی که دارند مانع شدت نفوذ و کاسر حدت سرکه اند طبیعت و قوت کبدی بسبب کمال رغبت و میل بشیرینی آنرا بزودی جذب می نماید و افعال مطلوبه از ان از شکستن حدت صفرا و نفوذ در جمیع مسالک و مجاری و تفتیح سدد و غیرها کما ینبغی صادر می گردد و نیز از اختلاط دهن دره بسرکه بجهت منافع و فوائد مذکوره است و ایضا امتزاج شیرینی باز نجبیل و بلیلجات و املج از ساختن مربای انها و غیره با شکر و یا عسل ازین جهت است و نیز ازین قبیل است ترکیب ادویهٔ بطیئة النفوذ با ادویهٔ سریعة النفوذ مانند تخم زرنباد و کرفس و انیسون و کمون و دهن بلسان و امثال اینها که بسبب کمال قوت نافذهٔ خود قرار و رکید و عضو مخصوص نمی نمایند که افعال مطلوبه از انها کما ینبغی صادر گردد از تفتیح سدد و تحلیل مواد و غیرها پس ناچار است از ترکیب انها با دوائیکه جاذب انها باشد بسوی خلاف جهت کبد تا انکه در کبد قرار یابند و بطرف دیگر نفوذ نمایند مانند تخم ترب که جاذب بسوی فم معده است و امثال اینها از ادویهٔ حاره حادهٔ سریعة النفوذ مانند دهن بلسان که محتاج بسوی ترکیب با ادویهٔ ملایمهٔ بطیئهٔ النفوذ مانند شمع اند **سوم از انها** آنکه آن دوا بطی النفوذ و یا ضعیف القوة و اثر باشد که پیش از رسیدن بعضو مطلوب قوت و فعل آن باطل و زائل و یا ناقص و ضعیف گردد و یا آنکه آن دوا بسبب ضعف قوت خود و یا بسبب بعد مسافت عضو معلول و یا بسبب عدم اختصاص آن بآن عضو و بین راه متفرق و منتشر گردد و تمامی قوت آن بعضو مخصوص نرسد و یا آنکه اختصاص آن عضو داشته باشد و لیکن تهای نتواند رسید پس درین صور محتاج است بترکیب با دوای سریع النفوذ مختص بآن عضو تا آنکه باعث تقویت و رافع انتشار او گشته بزودی قوت و اثر آن دوا بعضو مخصوص برساند مانند ادخال زعفران و اقراص کافور و ادویهٔ قلبیه و بچنین کافور را تا آنکه بسبب اختصاص که زعفران و کافور بقلب دارند بزودی اثر بر رودت کافور و سائر ادویه را بقلب رسانند بدون کسر آنکه بسیار و نیز از خاصیت زعفران است که بعد رسانیدن اثر دوا بقلب هم قوت

حرارت خود و هم بالخاصیه و فعل و انفعال دوا با طبیعت خاصیت و اثر آن زائل و باطل می گردد و باقی
می ماند اثر و قوت دوا و ازین جهت است که مقدار زعفران را در اقراص کافوری کمتر از دون کافور و کافور
را در ادویهٔ قلبیه کمتر از اوزان ادویهٔ دیگر می نمایند تا غالب بر آنها نیایند و معین و مبارق آنها باشند
و نیز ازین جمله است ادخال سرکه در ادویهٔ مختصه بطحال و ایضا ازین جهت داخل کرده می شود زعفران در اسارون
باسقمونیا و غاریقون تا انکه آن هر دو را بدماغ و عروق آن برسانند و این هر دو کار بینی فعل
خود نمایند و ایضا برای آن است داخل کردن ادویهٔ مقویهٔ معطرهٔ قابضهٔ و مفتحهٔ و منقیهٔ فصول در ادویهٔ مختصه بدرام
کبد و دماغ و معده و کرده و مثانه و انثیین مانند مصطکی و عود و هندی و دوره احمر و کمون و با مسهلات معده
نار مشک و مصطکی و سفرجل و با مسهلات کبد و رد احمر و با مسهلات دماغ سنبل الطیب و با مسهلات انثیین
کمون و همچنین ازین قبیل است ادخال ذرایح جهت اختصاص آن بکرده و مثانه با ادویهٔ مدرهٔ نافعه
امراض کرده و مثانه تا انکه قوت آنها را بزودی بلا نقصان و ضعف بآن هر دو عضو برسانند و نیز ازان
قبیل است ادخال سرکه در اضمده و اطلیه و بابونه نیز در اضمده و ادویهٔ مشروبه جهت آنکه در بابونه دو قوت
است یکی محلله و دوم قابضه که بقوت محلله اثر در رقس عضو می نماید و بقوت قابضه منع و سد مجاری
و مسام و منع انصباب مواد بدان عضو می کند و همچنانکه در سرکه سه قوت است یکی مفتحه و دوم نافذه و سوم
قابضه و در هن در و نیز سه قوت است یکی مفتحه و دوم محلله و سوم ملینه گرچه بلکه اندک قوت قبضی نیز دارد و ایضا
از انجمله است امتزاج زنجبیل با تربد جهت آنکه تربد بصرافت خود تقطیع و ترقیق و دفع مواد بلغمیهٔ غلیظه را کما
ینبغی بدون اعانت با زنجبیل نمی تواند نمود مصطکی برای تقویت معده و کبد است و همچنین است ترکیب
بعض ادویهٔ مسهله با بعض دیگر برای زیادتی تقویت و اعانت بر دفع و قلع مواد و ترکیب و امتزاج
شراب ریحانی صافی رقیق با ماء اللحم برای صاحب غشی حوالی و صاحب دق کافور با ماء الشعیر برای
مدقوق جهت آنکه ماء اللحم بسبب لزوجتیه دارد مجاری و مسالک می چسپد و بزودی بعضو مقصود و اعماق بدن
نمی رسد و شراب بسبب شدت نفوذ خود بزودی آن را میرساند و خود نیز غذائیت دارد و کافور نیز بزودی
اثر ماء الشعیر را بقلب می رساند جهت اختصاصیکه بقلب دارد و نیز تربد قوی می نماید و از این جمله است
ترکیب مرخیات محلله با رواع نزد تزیید او رام زیرا که طبیعت مدبرهٔ بدن باذن خالقها جل اسمه فعل خاصیت
هر یک را بجای لائق خود میرساند و از ان این امور غریب و بعید نیست امور دقیقهٔ خفیهٔ عالیهٔ خاصه

بسیار ازان صادر می گردد زیرا که خلیفهٔ عقل و نفس است در عالم اجسام * چهارم از انها انکه منافات
و مضادت داشته باشند باروا ح و قوی و بعضی اعضا مانند افیون و سائر ادویهٔ قویهٔ یبسیه و غیر یبسیه مسهله
و غیر مسهله که محتاج بحافظ و مصلح اند مثل افیون که در ادویهٔ معین بدون زعفران و در اقراص و نزله یند یا زعفران
و جند و مشک و همچنین در ادویهٔ قلبیه بدون آنها بنهائی استعمال آن جائز نیست برای آنکه معنی ارواح
و قوی و مطفی حرارت غریزی است و همچنین ادویه قویه و مسهلات یبسیه که بدون مصلحات و حافظات قوی
و ارواح و اعضا خصوص اعضای رئیسه و عامة النفع مثل قلب و کبد و دماغ و معده و کرده و مثانه مانند سقمونیا
و غاریقون و امثال آن هر دو با صمغ و کثیرا و غیرها از مغیرات و مصلحات و منشویه و تبریز ادویه بحافظه ارواح و قوی جائز نیست و همچنین بنجار
و امثال آن بدون صموغ و موم و ادهان چنانچه ذکر یافت پنجم از انها انکه آن ادویه کریهة الرائحة و یا شنیع الطعم باشد و طبیعت آنرا قبول
نمایند مانند حلتیت و صبر و خیار شنبر که محتاج اند آن هر دو با اختلاط و امتزاج با دوای خوشبو و یا طعم از قبیل زعفران و عسل و خیار شنبر
با کلاب یا باعث قبول طبیعت و عدم نفرت و کسر سورت و رفع غائلهٔ و غثیان آنها گردد ششم از انها انکه عضو بسبب شرافت و لطافت و
شدت ذکای حس خود برداشت ادویهٔ قویهٔ حادهٔ لذاعهٔ کاویه ندا شته باشد مانند قلب و دماغ و عین و فم معده که بجهت کسر حدت آنها محتاج اند
بترکیب با ادویه که کاسر حدت آنها و یا تبلیدا عضا باشند مانند کثیرا و العبه و افیون و زرنیخ و ادویهٔ مقویه حافظهٔ آنها و را دویهٔ ماکوله و مشروبه و صموغ
و ادهان و موم و سفیدهٔ بیضه و مرغ و افیون و اطلیه و اضمده و غیر و طیات و مراهم مانند مرهم زنگار و سیف ابات و توتیا و نوره و امثال
انها که بسبب از وجت و ارخاء و تحدیر و غیرها مانع آیند از شدت تاثیر و ادراک به الم لذاع و نفوذ و کاوش و تقطیع و احراق و غیرها و این
قبیل است امتزاج شیرینیهای مقویهٔ قلب و کبد و فم معده طیبة الرائحة مانند گل قند و شراب سیب و بجوارش عود و دوا المسک
و امثال انها با ادویهٔ حادهٔ کریهة الرائحة بد طعم مانند حلتیت و مر مکی و صبر و امثال انها و اکثر این امور باهم مشارکند و اما وهم که
علت ترکیب دوا ترکیب مرض باشد و آن بر سه است امراول انکه مرض مرکب از دو خلط باشد و دوای مفرد بتنهائی نتواند دفع
آن هر دو نمود مانند شرط العنب که غب غیر خالص نیز نامند که مادهٔ آن از صفرا و بلغم است محتاج می شوند در معالجهٔ آن بترکیب مسهل
صفرا با بلغم مانند سقمونیا با شحم حنظل مثلا و اگر مرکب از سوداء باشد یا با حجار منی و یا لازورد و مانند انها مثلا و نیز
ترکیب کرده می شود دوای کاسر حدت و قامع و دافع مادهٔ صفرا با دوای محلل و منضج و مقطع و دافع بلغم مانند
سکر و فشکر و بزور مناسبه در سکنجبین بزوری و شراب بزور و امثال آن هر دو و مانند مداوای قروح متونخه که
محتاج اند در آن بتقیهٔ و سنج و چرک و قطع لحم زائد و ابنات لحم صالح و فقدان دوای مفرد چنین پس ناچار ترکیب
باید نمود آن را با دوائیکه چرک و سنج را دور نماید و یا دوائیکه گوشت بروياند مانند راتینج با زنجار و مرمر زنجار

و در اورام بارده صلبه حادثه در کبد محتاج اند در علاج آنها بدو آنکه در ان انضاج و تحلیل و تفتیح و قبض
باشد و دوای مفرد چنین یافت نمی شود پس ناچار اند به ترکیب و خلط حلبه برای انضاج و افسنتین برای تفتیح
و زعفران برای تحلیل و ورد احمر برای قبض و حفظ قوت حفظ زیرا که ببسیب انضاج و تفتیح و تحلیل مواد آنها
بسهولت دفع می شوند و ببسیب قبض و حفظ قوت مادهٔ تازه بدان منصب نمی گردد و دیگر آن که اگر قبل از انضاج
محللات استعمال کرده شود لطیف مادهٔ بتحلیل میرود و کثیف آن منجر میگردد و بطول می انجامد و آنکه اگر در اورام
بارده صلبهٔ کبد که از مجرد انتقال از دوم حار و ببسیب انسداد طریق میان کبد و طحال باشد و مجتمع گردد در کبد اخلاط
صفیه سوداویه که طحال جذب می کرد آنها را و حال ببسیب انسداد نمی تواند جذب نمود پس محتاج اند به ترکیب ادویهٔ
مفتحهٔ مجاری بتزوید ورم حار دموی یا صفراوی نیز که مرکبات سوداوی مزاج و تفرق اتصال و مرض ترکیب است
محتاج اند بسوی ترکیب بدوای بارد برای زوال سوداوی مزاج حار و بسوی رافع برای منع و بازداشتن مادهٔ
تازه از انصباب و نزول بدان عضو و بسوی محلل برای تحلیل مادهٔ منصبهٔ حاصله در ان عضو و بسوی مقوی قابض
دانند ترکیب جراده قرح با صندل و بابونه و افاقیا هر یک برای فائده و غرضی بترتیب مذکور و بهمین قیاس سائر ترکیب

امر دوم آنکه یافته شود دوای مفردی که در ان دو قوت باشد یکی از ان هر دو قویتر و دیگر ضعیف تر
برای مرض مرکب از دو علت و آن دوا بآن هر دو علت بطرافت خود نتواند مقابلت و مقاومت نماید زیرا که
یک قوت خود قوی و غالب میآید بر یک مرض و قوتی دیگر متبعث و ناقص از مرض دیگر پس ناچار اند بترکیب
آن بدو آنکه تعدیل هر دو قوت آن نماید مانند بابونه که قوت تحلیل آن بیشتر است از قوت قبض پس هرگاه
مقصود قبض فساید باشد باید ترکیب نمود آن را بدوای قابضی تا مقصود حاصل گردد

امر سوم آنکه یکی
از دو جزو مرض اقوی از دیگری باشد و دوای مفردی که هر دو قوت آن متکافی و متساوی آن هر دو جزو مرض
باشد بر شدت و ضعف بافت نشود پس درین صورت نیز محتاج اند بترکیب آن بدو آنکه بر تقویت یکی از ان دو قوت
بیفزاید و از دیگری بکاهد تا دوا بمقصود نماید مثال مذکور که چیزی بیابد که اثر دو قوت تحلیل آن را کم
نماید و چیزی که قوت قبض و دوع آنرا بیفزاید اگر منظور زیادتی قبض و دوع باشد و الا چیزیکه اعانت بر قوت
تحلیل آن نماید تا معادل و مساوی مرض گردد مانند مار الشعیر در قرحهٔ ریه و دق که بهر دو قوت خود به تنهائی
و فایده اطفای حرارت نمی تواند نمود اما بقوت جلای خود متکافی است قرحهٔ ریه را و اما در تغریه ناقص است
قلیلی کثیر اد بلین مختوم در قرحهٔ ریه بالضروره و کافور و روغن اضافه باید نمود تا مقوی قوت تغریه و برودت

آن شده و فایقرحه و دفع حرارت دقیقه نماید و اضافهٔ یک دوا در صورتی است که مرض مفرد باشد و متحکم
نباشد و اما در صورت ترکیب و استحکام پس محتاج اند بسوی جمع و ترکیب ادویهٔ متعدده و هر چند ترکیب
مرض زیاده باشد ترکیب دوا نیز زیاده باید تا آنکه مدعا حاصل آید و از جملهٔ آنها مزاجی و صورت نوعیهٔ خاصی که
مقاومت قوت اندمنود بر دفع مرض مشتمل باشد بر فوائد کثیره که بانتشود دوای مفرد بهم رسد نا بتواند که دفع
امراض و غوائل بسیار از تبها نماید مانند تریاق فاروق و امثال آن از معاجین کبار و صغار و غیرها از ادویهٔ مرکبه

فائده بدانکه مقدار شربت را بعضی نسبت با مزجه سابقه و جمعی قیاس بمعتدل المزاج و طائفه قدری را مشروط
داشته اند که کمتر از ان مؤثر نباشد و گروهی مقدار را اعتبار نموده اند که زیاده از ان نتوان استعمال نمود
و اکثری نسبت بضعیف المزاج و قومی موافق قوی المزاج قدری معاجین ساخته اند و اولی مراعات
حد وسط و احتیاط است والله اعلم

فصل ششم

در بیان کیفیت ترکیب ادویه و استخراج مقدار شربت آنها

بدانکه ضابطه درین چنان است که چون ترکیب کنند ادویهٔ چند را که برای هر واحد واحد
غرضی تخاص و منفعتی معین باشد باید که نسبت مقدار شربت هر یک از انها بمقدار شربت از دیگری مانند نسبت
غرض مطلوب از هر یک باشد مثلا اگر اغراض متساوی باشند و اعم از انکه مقادیر شربات آنها متساوی باشند
یا مختلف باید که بگیرند از هر یک از انها جزو از مقدار شربت کامل آن بقدر مرض و حاجت مطلوب بحسب
عدد ادویه یعنی جزو مخرج آنرا مانند خمس از خمس و ربع از اربع و ثلث از ثلاث و نصف از اثنین و برهمین قیاس پس
هرگاه احتیاج شود بترکیب دوائی از برای دفع وقلع و قمع بلاغم و حب القرع و سائر دیان از برنگ کابلی و زرد بالو
سفید و فنیل و لسان العصافیر و شیح ارمنی و در منهٔ ترکی است و عدد ادویه پنج باشد باید خمس مقدار شربت
تام کامل از هر واحد واحد گرفت و ترکیب کرد و مجموع را یک شربت نمود و بدانکه شربات تام هر واحد را گرفت
و ترکیب کرد و پنج قسمت پنج شربت تام نمود باین قسم که از برنگ کابلی و فنیل و شیح که مقدار شربت از هر واحد دو
درهم است و از تربد و لسان العصافیر که از هر یک سه درهم است جمع و ترکیب نمود و پنج شربت تقسیم کرد و
یا انکه خمس هر واحد واحد را گرفته یک شربت کامل نمود

بدانکه اصح آنست که معینات و مبارقات و
مصلحات مانند زنجبیل و کشنیز اورو و روغن بادام و عسل و شیرهٔ بنات و قند و غیره محسوب در تقسیم نیفتد و اکثری محسوب
داشته اند و چون اراده کرده شود دوائی از برای دفع صفرا و بلغم از صبر و غاریقون و شحم حنظل و سقمونیا
که جهاز دا است و مقدار شربت تام از غاریقون دو درم و از صبر و شحم حنظل هر یک دو ثلث درهم و از سقمونیا

نیم درهم و مجموع سه درهم و پنج سادس درهم است ربع آن کو با ثمنین یک سادس کم یک درهم می شود مقدار یک شربت تمام آن باشد. و اگر اغراض متساوی نباشد بلکه بسوی بعضی زیاده از بعضی بود بهمان نسبت بر اوزان آن بعض بیفزایند. و از بعض دیگر بکاهند مثلا اگر غرض اسهال صفرا زیاده از بلغم باشد باید که صبر و تمر هندی را زیاده از هلیلون و آملج حنظل نمود و ازین هر دو کاست و یا بالعکس و بهمین قیاس و ترتیب باید ترکیب نمود و مقدار شربت آن را معلوم کرد مثلا اگر هفت دوا باشد. و از هر یک سبع گرفته باشند. آن یک مقدار شربت است و اگر تمام گرفته باشند هفت شربت همچنین و اما در صورت تفاوت و زیادتی و کمی اجزای اولی آن است که بر سر هم حساب کنند و مقدار شربت را اخذ نمایند تا سهل و آسان گردد * **فائده** باید دانست که آنچه بوده باشد از مفردات آن مرکب اصل و عمود در ترکیب باید که آنرا بدل و حذف و زیاده و کم ننمایند تا اینکه ناقص و باطل و ضعیف نگردد و فائده و غرض مطلوب از ترکیب فوت نشود مانند گوشت افعی در تریاق فاروق و حب الغار در تریاق اربعه و صبر در ایارج فیقرا و خربق در ایارج لوغاذیا و همچنین بلکه باید کمتی المقدور اجزای سائر ادویه مرکبه دیگر را نیز تغییر و تبدیل و کم و زیاده ننمایند تا اینکه غرض مطلوب فوت نگردد و اما مصلحات و منبهات و امثال آنها از لواحق متممات یعنی اشیائیکه داخل کرده می شوند بمقتضای ثانوی پس در زیادتی و کمی آنها مختار اند بلکه در حذف بعضی آنها نیز نزد عدم شدت حاجت و ضرورت بسیار و یا عدم وجدان آنها و نیز باید که ادویه مفسده و باطل کننده و مضعفه قوی و خواص آنها را خصوص خبر و اعظم و اصل و عمود را داخل ننمایند. بالاتر که مفسد لحوم و مضعف اکثر ادویه تریاقیه است در تریاق فاروق و تراکیبی که در آنها لحوم و یا ادویه تریاقیه فاد زهریه داخل است نکنند و در تراکیب افیونیه و مخدره و بیشتر آنها نیز ادویه تریاقیه فاد زهریه مانند فاو زهر حیوانی و معدنی و جاوار و ادویه مضعفه و مبطله فعل آنها مانند افیون و بیش داخل ننمایند. اصلا و یا مقدار کمی برای کسر حدت و تنزیل خاصه آنها را داخل نمایند. و همچنین در تراکیب مسهله مفتحه ادویه قابضه مسدده حابسه و بالعکس و بالجمله باید که طبیب مرکب را عالج این امور گاه بگاه کرده ترکیب یا تجنیب هر علت علت و مزاج مزاج و فصل فصل و صنف صنف و مراتب اسنان و اخلاط و اعضا و قوت و ضعف و شدت حاجت و عدم آن نماید تا غرض مطلوب حاصل گردد و نیز باید که عارف و شناسای ادویه یعنی جید و ردی و تریاقی و سمی و خالص و غیر خالص آنها باشد تا خطا در کارش واقع نشود مانند غاریقون سیاه و جند بیدستر اغبر و حلیت ازرق و سورنجان سیاه و زرد و بیش مجهول مشتبه بجاوار و مانند اینها که استعمال آنها جایز نیست مشروط با و نیز دانا بمزاج و کیفیات و خواص و منافع و مضار ادویه و طرق استعمال

آنها باشد و تفصیلی که در کتب مبسوطه مسطور است زیرا که علم بقوانین ترکیب و غیرها اجل علوم و اشرف صنایع این فن ست اولی است از نقل و جمع نسخ خصوصی فائده دور از قوانین و رقرا بادینات و الله اعلم بحقایق المفردات و المرکبات و الامتزاجات * **فصل هفتم** در بیان معرفت درجات ازجهٔ ادویه مرکبه و طرق استخراج آنها * چون خواهند که درجات ادویه مرکبه را معلوم نمایند که بکدام درجه است از کیفیات اربعه حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و یا معتدل هست طریقه آن است که بنگرند آیا مفاد یر شربات اجزای آنها متساوی اند یا نه و در صورت اول آیا همه حارانند یا یابسند و یا همه بارد انند یا رطوبت و یا همه بارد انند یا یبوست و یا مختلف اند جمع نمایند. اجزای حاره و باروده و رطبه و یابسه را و تقسیم بر عداد ادویه نمایند که معروف بسمی عداد ادویه است پس خارج قسمت را اخذ نمایند که همان درجه مزاج آن مرکب است و در صورت تفاوت استقلا نمایند. اقل را از اکثر و باقی را بر عداد ادویه تقسیم نمایند و بگیرند جزو سمی عداد ادویه را یعنی مخرج آن را که درجهٔ کیفیت و مزاج آن مرکب نیز همان است مثال متفق در مقادیر شربات متحد در کیفیت حرارت و یبوست مختلف در مراتب آن هر دو تریاق اربعه است که اجزای آن موافق نسخهٔ اصل که حب الغار و جنطیانا و مرکی و زراوند طویل است همه متساوی و در مقدار اما حب الغار و مرکی گرم و خشک در دوم و جنطیانا و زراوند طویل گرم در سوم و خشک در دوم اند پس در جارت حرارت ده و یبوست هشت شده نود و ده را که بر چهار قسمت نمایند. خارج قسمت دو و نیم می شود و هشت را که بر چهار قسمت نمایند خارج قسمت دو می شود پس آن مرکب در دو و در جه و نیم گرم و در دو و در جه خشک باشد. و مانند تریاق ثمانیه که مرکب از حب الغار و جنطیانا و مرکی صافی و زراوند طویل و ریوند چینی و پوست بیخ کبر و قسط تلخ و عروق الصفر است اجزای همه متساوی در مقدار و اما زراوند و جنطیانا و قسط هر سه گرم در سوم و خشک در دوم و پوست بیخ کبر و عروق الصفر هر یک گرم و خشک در سوم و حب الغار و مرکی هر دو حار یابس در دوم و زراوند گرم در اول و خشک در دوم اند پس اجزای حاره بیست و اجزای یابسه هر ده شانزده و خارج قسمت بیست بر هشت دو و نیم و هر ده بر هشت دو و ربع میشود پس این مرکب گرم در دو و در جه و نیم و خشک در دو و در جه و ربع در جه باشد. و مثال متحد الوزن مختلف الکیفیه قلیل الاجزا تریاق الطین است که مرکب از حب الغار و طین مختوم هر دو متساوی الوزن و حب الغار گرم و خشک در دوم و طین مختوم بارد در اول و یابس در دوم پس اجزای حاره آن دو و باروده یک و یابسه چهار باشد. و چون یک بار دو را از دو حار ساقط نمایند یک خبر و حار می ماند و یک را که برد و که عداد ادویه است قسمت نمایند

خارج قسمت نیم درجه می شود وچهار یا بس را که بر دو قسمت نمایند خارج قسمت دو درجه می شود پس اگر مرکب
گرم درنیم درجه وخشک در دو درجه باشد ✻ واما اگر اجزای مرکب هم در مقادیر شربات وهم در کیفیات مختلف ومتفاوت
باشند پس طریق اسهل واقرب بصواب ویقین بمعنی وظن غالب طریقه ایست که منسوب است بحذاق الاطبا
وآن چنان است که هر دوائی که چند مقدار شربت آن داخل ترکیب باشد مثلا دو شربت ویا سه شربت
ویا چهار شربت وهمچنین هر یک از ادویهٔ مذکوره ادویهٔ متعدده فرض نمایند مانند آنکه اگر دو شربت
باشد دو دوا وانچه سه شربت باشد سه دوا وهمچنین وبهمان دستور ولنسق حساب کنند واقل را از اکثر اسقاط نمایند
اگر متساوی بنا شند دو درجهٔ انحراف مزاج آنرا دهند واگر متساوی باشند آن مرکب معتدل باشد یعنی اگر
درجات کیفیات حرارت با برودت وهمچنین رطوبت با یبوست متساوی بنا شند ودرجات حرارت مثلا
نج باشند وبرودت سه ویا بالعکس اقل را که سه است از اکثر که پنج است اسقاط نمایند وبقیه که دو است
بر عدد اجزا تقسیم نمایند خارج قسمت همان درجه مزاج آن مرکب باشد واگر متساوی باشند معتدل خواه فاعلیتین باشند
که حرارت وبرودت است وخواه منفعلتین که رطوبت ویبوست است چنانچه ذکر یافت مانند بر شعنایه
نسخ قسخ الرئیس که مرکب از افیون وبزرالبنج وسنبل الطیب وفلفل سفید وعاقرقرحا وفرفیون وزعفران
است که هفت دوا باشند ووزن هر یک از بزرالبنج وفلفل سفید بیست مثقال وافیون ده مثقال و
زعفران پنج مثقال وفرفیون وسنبل الطیب وعاقرقرحا هر یک یک مثقال است ومقدار شربت بزرالبنج دو دانگ
است که ثلث مثقال بود پس آن شصت شربت باشد وفلفل که یک مثقال است بیست شربت بود وافیون
یک دانگ که سدس مثقال است شصت شربت باشد وزعفران که یک مثقال است پنج شربت وفرفیون که نیم
دانگ است دوازده شربت وسنبل الطیب که نیم مثقال است دو شربت وعاقرقرحا نیز بدستور دو شربت باشد
پس مقادیر شربات کل اجزا که هر شربتی را دوائی علیحده فرض کرده شود یک صد وشصت ویک می شود واما
کیفیت ومزاج بزرالبنج بارد یابس در سوم وافیون بارد یابس در چهارم وفلفل سفید وعاقرقرحا هر دو احار و
یابس در سوم وفرفیون حار ویابس در چهارم وسنبل الطیب حار ویابس در دوم وزعفران حار در دوم ویابس
در اول است پس کل کیفیات بارده چهار صد وبیست وحار ویک صد وبیست وهشت ویا بسه بالقصد چهل
وسه وچون اجزای حاره که اقل است از بارده که اکثر است اسقاط نمایند باقی از اجزای بارده دو صد
وتوده دو می ماند واین را که بر سمی عدد ادویه که یک صد وشصت ویک است تقسیم نمایند خارج قسمت یک درجه

سه ربع درجه ونصف عشر وربع عشر بارد می شود بالتقریب ویا بسه را که تقسیم نمایند سه درجه وربع ونمن میشود
بالتقریب پس این مرکب در دو درجه الا نصف عشر وربع عشر بارد ویابس در سه درجه وربع وثمن وخمس ثمن باشند
بالتخمین ومانند این مفرح بارد مؤلف از گل سرخ ونیلوفر از هر یک ده درم ومروارید ولبسار وکهربا ولسان
الثور وطباشیر وصندل سفید وصندل سرخ وخشخاش الکدر از هر یک سه درهم بهمن سفید وبهمن سرخ وتخم
خربشک وتخم کاسنی وتخم خیار بادرنگ وتخم خیارزه از هر یک دو درم وکافور نیم مثقال است که جمله هفده
دوا باشند واما ازرجهٔ آنها پس گل نیلوفر وتخم خیار بادرنگ وتخم خیارزه هر یک بارد ورطب در دوم ومروارید
ویابس در دوم وصندل سفید بارد در سوم ویابس در دوم وطباشیر وصندل سرخ هر یک بارد در دوم ویابس
در سوم ولبسار بارد در اول ویابس در دوم وکافور بارد ویابس در سوم وگل سرخ وخشخاش الکدر هر یک گرم
در اول وخشک در دوم وبهمنین وخربشک هر یک گرم وخشک در دوم ولسان الثور حار ورطب در اول
وتخم کاسنی مائل بحرارت یابس در دوم وکهربا معتدل ویابس در دوم وبقولی بارد در اول است ✻ واما مقادیر
شربات آنها پس از گل سرخ پنجاه درهم است وده درهم آن دو شربت باشد واز گل نیلوفر سه درهم است
پس سه شربت وثلث باشد واز مروارید نیم مثقال است پس تقریبا چهار شربت باشد واز لبسار یک درهم است
پس سه شربت باشد واز لسان الثور دو درهم یک ونیم شربت واز کهربا نیم مثقال تقریبا چهار شربت واز طباشیر
یک درهم سه شربت واز صندل سفید یک مثقال تقریبا سه درهم آن دو شربت باشد واز صندل سرخ
نیم مثقال است تقریبا چهار شربت باشد واز خشخاش الکدر یک مثقال است تقریبا دو شربت باشد
واز بهمن سفید وبهمن سرخ هر یک یک درهم است پس هر یک دو شربت باشند واز خربشک دو درهم است
یک شربت باشد واز تخم کاسنی دو درهم است یک شربت باشد واز خیار بادرنگ وخیارزه هر پنج درم
است تخمینا ثلث شربت باشد واز کافور یکدانگ است سه شربت باشد پس اجزای حاره چهارده ونیم
ویازده چهل ونه ورطبه نه ویک سادس سادس ویابسه هفتاد ونه شد ندوعده شربات سی وهشت ونیم وچون اجزای
حاره را که اقل است از بارده که اکثر است وضع نموده شود باقی سی وچهار ونیم بارده می ماند همچنین اجزای
رطبه که اقل است از یابسه که اکثر است چون وضع نموده شود هفتاد ویابسه باقی می ماند وچون اجزای
بارده باقیه را بر عدد شربات تقسیم نموده شود خارج قسمت بالتخمین یکدرجه الا یک عشر میشود وهمچنین اجزای
یابسه باقیه را که بر سمی عدد ادویه قسمت کرده شود خارج قسمت دو درجه الا یک عشر درجه می شود بالتخمین پس

این مفرح بارد دریک درجه الا یک عشر درجه یابس دو درجه الا یک عشر بالتخمین یابس باشد و برهمین قیاس
وترتیب هر مرکبی را که خواهند درجات کیفیات آن را معلوم نمایند * **وبدانکه** چون امر مقادیر شربات
ادویه اکثر تخمینی و قلت و کثرت ان بحسب امزجهٔ اشخاص در قوت وضعف واسنان وفصول وبلدان مختلف
می باشد لهذا شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا رحمه الله تعالی در مفردات قانون و دیگر اطبای متقدمین متوجه
فیه وذکر آنها ننموده اند وهمچنین تحقیق درجات کیفیات آنها نیز والله اعلم بحقائق الامور * **فصل هشتم**
در بیان طریق استخراج مقادیر شربات مرکبات * بدانکه هر مرکبی را که خواهند مقدار شربت آن را معلوم
نمایند باید که او لا تحقیق و تشخیص اوزان وعدد شربات آن نمایند وجزوی از وزن مرکب اخذ نمایند که نسبت
آن جزو بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعد شربات آن مثلا اگر وزن مجموع مرکب سی درم باشد
وعدد شربات شش ده پس واحد را اخذ نمایند زیرا که نسبت آن بده که عدد شربات است چون نسبت سه است
بسی که وزن ادویه است یعنی نسبت عشری است پس مقدار شربت آن سه درهم باشد واگر بالعکس باشد
یعنی عدد شربات سی باشد و وزن مرکب ده مقدار شربت آن ثلث درهم باشد زیرا که ده را با سی نسبت
ثلثی است * **وبیان دیگر** آنکه مقادیر اوزان وراهم ادویهٔ مرکب را بر عدد شربات آن تقسیم نمایند
خارج قسمت همان مقدار شربت آن باشد مثلا عدد شربات موافق مثال مذکور در فصل قبل چهل ونیم باشد
واوزان ادویه پنجاه وهفت درهم بالتقریب خارج قسمت پنجاه وهفت بر چهل ونیم یک درهم وربع وثمن درهم وربع
عشری شود بالتخمین پس مقدار شربت آن مفرح مذکور همان یک درهم وربع وثمن درهم وربع عشر باشد واگر اوزان
ادویه چهل باشد مثلا وعدد شربات پانزده پس مقدار شربت آن مرکب یعنی خارج قسمت آن دو درجه و ثلث
درجه باشد وبالعکس یعنی اگر اوزان ادویه پانزده ومقادیر شربات چهل باشد خارج قسمت که مقدار شربت
مرکب هست یک ربع درجه وثمنی می شود جهت آنکه نسبت دو و دو ثلث به پانزده که عدد شربات است همچون نسبت
پانزده است بچهل که اوزان ادویه است و برهمین قیاس وترتیب مقدار شربت هر مرکبی را که خواهند استخراج نمایند
والله اعلم بحقایق الامور * **فصل نهم** در بیان اعمار بعض ادویهٔ مفرده بالاجمال والاختصار * **بدانکه** ادویهٔ
مفرده از سه جنس بیرون نیستند یا معدنی اند یا نباتی یا حیوانی پس معدنی مختلف می شود در عمرهای
انواع و اصناف آنها بحسب نرافت ودرشت وتمام التراکیب ومتلذذ الاجزا ولطیف بودن اجرام وجواهر آنها
وعدم آن مانند ذهب وحجر الماس ویاقوت وزمرد وامثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی می ماند فاما

نمی گردد واما نقره ومعدنیاتیکه بدان مشابه باشند یعنی ناقص التراکیب باشند مانند مس وآهن واسرب وغیرها
بسیار باقی نمی مانند وبزودی فاسد وفانی می گردند خصوص که در آب وگل دفن نمایند ومدتی در ان بمانند
واما زنجار پس ناقص میشود در قوت آن تا یک سال صد رقه باطل می گردد وسفیداب قوت آن تا شش سال باقی
می ماند ومرتنک که مرداسنگ باشد قوت آن تا سالهای بسیار باقی می ماند وهمچنین اقلیمیا ومرقشیثا وتوتیا واما حجر
فاوزهر یعنی باوزهر معلنی خطائی وقندهاری والواع خوشرنگ وخوشبوی املس آن نیز مدتی مدید قوت آن باقی
می ماند * **اما لولو** مدت بقائی قوت آن ازان کمتر است * واما اطیان طبیثه الروائح مانند طین ارمنی و
مختوم وانچه بدان هردو ماند بقا وقوت آنها از لولو کمتر است وکل احجار واطیان بالجمله نسیانند ومدتی بر آنها بگذرد
قوت آنها ضعیف وزائل می گردد ورفته رفته مثل احجار واطیان دیگر میشوند بحسب مراتب خود ها وانچه صاحب
رائحه است مادام که رائحه بآن باقی است قوی است پس بدستور ضعیف باطل می گردد ومثل سائر احجار
واطیان میشود والله اعلم * **فائده** بدانکه اکثری بر انند که مادهٔ وبسائط متعارفات زیبق وکبریت است پس
هرگاه هردو در نهایت خوبی جوهر وصفا باشند وکبریت در قوت ناریت صابنه وغالب باشد صورت ذهبی بران
مرکب از مبدء رفیاض جل ذکره فائض می گردد وذهب تکون می یابد واگر زیبق غالب باشد یاقوت یا زمرد
صورت فضی می یابد وفضه متکون میگردد وچون اجزای روی الجوهر باشند وکبریت کمتر ویاقوت مایه باشد
صورت قلعی می پذیرد وهرگاه روائت جوهر آن بیشتر باشد صورت اسربی می یابد واگر زیبق جیدالجوهر بود
وکبریت ردی الجوهر که مانع ظهور اسباب صابنه باشند بالتمام هرچند آن اسباب وافر باشند صورت نحاسی
می یابد وچون باین حال اگر پوست شدیده بران غالب باشد صورت روی توتیا که خارصینی نامند می پذیرد
واگر کبریت جیدالجوهر وزیبق ردی الجوهر باشد باعدم اسباب صبغ صورت حدیدی براو فائض می گردد
واهل صنعت کیمیا را عقیدهٔ آن است که انقلاب بعضی بعضی باعمال مخصوصه ممکن ودر کتب خود که رفع بدست
جوهر هر یک شود ممکن است اما شنیدن این سخن تو هم پیش بنا شد زیرا که انقلاب حقائق محال است وهمچنین اجمار
نفیسه غیر مطرقه مانند یاقوت والماس وزمرد وغیرها تیز اصل ومادهٔ وبسائط انها زیبق وکبریت است باختلاف
مراتب از صفا وقوت وغیرها والله اعلم * وهمچنین اگر زیبق جید وبیکو باشد ولیکن کبریت ناصاف باشد
ترکیب محکم وحافظ صورت نوعیهٔ خود مدت مدیدی تواند بود اگر هردو جید وصافی باشند محکم التراکیب گردد وحافظ
صورت خود مدت مدیدی تواند بود * **واما** ادویهٔ بنائیه پس آنها یا از قبیل صموغ وعصارات ویا از ازهار

وفلح ویا البان وینوعات وبا اوهان ویا اوراق ویا بزور ویا اغصان وبا اصول ولحا وقشور وامثال اینها اند
پس صموغ مدت بقائی قوت آنها تا سه سال است وعصارات از انها کمتر واما ازهار وفلح که گلها وشکوفها
باشند واوراق بحسب قوت وضعف خود یک سال نهایت تا دو سال قوت آنها قوی باشد پس ضعیف باطل
می گردد * واما البان وینوعات مانند سقمونیا وفربیون وافیون وامثال اینها پس سقمونیا قوت آن نابیست
سال می ماند وبعد ازان ضعیف می گردد ورفته رفته باطل میشود وفربیون تا چهار سال وافیون پنجاه سال قوت
آن باقی می باشد وزیاده نیز گفته اند وبالجمله اکثر البان قوت آنها تا قریب بده سال باقی می ماند واوهان
پس بارده آنها بزودی فاسد می گردد وخصوص رطبهٔ آنها که در یک دو سه اسبوع وحارهٔ رطبهٔ یابسه آنها بر اتب
یک سال تا دو سال پس فاسد ومتکرج می گردد واما دهن بلسان پس آن از قبیل البان است وقوت آن مدت مدید
باقی می ماند وگفته اند هر چند کهنه تر شود جیدتر وقوی تر می گردد وهمچنین دهن کافور ودهن افسنتا دو سال * واما بزور
پس انها مختلف می باشند پنجه از انها کثیر الدهن مانند تخم کدو وبادام وپسته وچلغوزه وناجیل وکنجد وتخماشش
وخیار وهندوانه وخربزه وکدو وامثال اینها است تا یک سال وانچه قلیل الدهن مانند جلبه وحرف وخردل
وراذیانج وامثال اینها است دو سال تا سه سال بحسب حفظ ونگاهبانی از نم ورطوبت وخاک وباد وغیره باقی می ماند
واما اغصان ولحا واصول وقشور پس تحلل می باشند بقای آنها بحسب قوت جوهر آنها در صلابت ورخاوت
وضعف پس انچه مانند قسط وزراوند ودوج دو رویخ وزرد چوبه دوار چینی وقرفه وسلیخه وزنجبیل وامثال اینها قوت آنها
تا ده سال باقی می ماند وخربق از اینها دیر تر اما بشرط یکه در انها رطوبت فضلیه باشد مانند بیخ پیچینی وزنجبیل ودر بناد وزراوند
مدحرج برهنین وبورید ان ومثاقیل وامثال اینها که بزودی گرم می خورد وضعیف وفاسد می گردند واما انچه
از لحا وعروق مسهله باشد تا سه سال قوت آنها باقی می باشد پس بتدریج باطل می گردد * واما ادویهٔ حیوانیه
مانند شحم ومراره والفحه وقرن وسافر وظلف وزبل وبعر ودم واما شحم که پیه باشد هرگاه بگیرند ونمک سود نمایند
تا یک سال قوت آن باقی می ماند ولیکن مستعمل در مراهم وبعض ترکیب دیگر وبعض امراض نخواهد بود واما مراره که
زهره حیوان باشد پس مدت بقای قوت آن بیشتر از شحم است واگر خوب خشک کنند وبیکو محافظت نمایند سالها
می ماند * واما الفحه که پنیر بابه نامند یعنی شیر دان حیوان پس مدت بقای قوت آن پنج سال تا دو سال است واما
قرن وسافر وغیرها که عبارت از شاخ وسم وناخن باشد پس قوت آنها سالها باقی می ماند واما زبل وبعر ودم که عبارت
از سرگین وپشکل وخون حیوان باشد مانند سرگین سگ وگفتار وحمار وبز وضب تا یک سال وهمچنین خون آن

واما جند بیدستر پس قوت آن تا ده سال باقی می ماند والله اعلم * **فصل دهم** در بیان زمان ادراک ومدت
اعمار ادویه مرکبه * واما زمان ادراک مرکبات یعنی زمان حصول کیفیت ومزاج ثانوی ترکیبی آنها پس تریاق
فاروق بعد شش سال ودر سال هفتم استعمال می توان نمود واما بعض متاخرین استعمال آن را بعد از شش
ماه جایز داشته اند * واما سائر مرکبات دیگر بحسب اختلاف آنها منقسم بچهار طبقه می گردند **طبقهٔ اولی**
معاجین کبار مانند که در تا وتریاق فاروق اند مدت ادراک آنها شش ماه باشد ودر ماه ششم با هفتم استعمال توان
نمود مانند اثاناسیا کبری وصغری وایارجات کبار واصغر سلیم وبادهرج وبرشتشا وبرشهای دیگر وترياق الطين و
ثیادریطوس اصغر واکبر ودحمز ناکه دران مروارید داخل نباشد وراهران وثلثیا وفریادرس وقسطارغان اصغر واکبر
ومعجون عنبر ومعجون تجادالملک ومعجون کبریت ومعجون هرمس وارسطون وافلونیا فارسیه بقول صاحب
کامل الصناعة وبالجمله هر ترکیبی که دران افیون باشد وصاحب کفایه تریاق اربعه ودحمز نا بالؤلؤ وافراص *
کوکب ودوار الکرکم کبیر وصغیر ودوار الملک کبیر وصغیر را از طبقهٔ اولی شمرده اند ودر کناش یوحنا بن سرابیون از طبقهٔ
ثالثه شمرده اند * **طبقهٔ ثانیه** مرکباتی اند که نهایت زمان ادراک آنها سه ماه باشد مانند معجون فیصر ومعجون
اصطمیخقون وافراص لک واسقیل وسائر معاجین متوسطهٔ مدرهٔ بول ومانند اینها * **طبقهٔ ثالثه** مرکباتی اند
که زمان ادراک آنها دو ماه باشد مانند امرو سیا وتریاق دوازده ودوار المسک حلو ومرو فنجوشن ومعجون *
خطاطیف وامثال اینها * **طبقهٔ رابعه** مرکباتی اند که استعمال کرده میشوند در روز اول ودوم ترکیب مانند
حبوب وادهان وسفوفات وذرورات واشربه وضمادات واطلیه وادویهٔ مسهله وافراص خفیفه واکحال وشبافات و
فتائل ومراهم وامثال اینها * واما مدت اعمار ادویهٔ مرکبه پس بدانکه اینها نیز بحسب مراتب خود منقسم بچهار طبقه اند *
اما تریاق فاروق پس تا سی سال قوی میباشد وبعد ازان ضعیف می گردد وچنانچه بتفصیل انشاء الله تعالی در تریاق
فاروق خواهد آمد * **طبقهٔ اولی** مرکباتی اند که مدت عمر آنها پنج سال تا ده سال باشد وبعد ازان ضعیف گردند
مانند مثردودیطوس وایارج لوغاذیا وایارج ارکاغانس وایارج جالینوس وانملوثیه فارسیه وامیه وبرشعثا وسائر
برشها وثلثیا وامثال اینها **طبقهٔ ثانیه** ادویهٔ مرکبه اند که مدت عمر وبقای قوت آنها سه سال تا چهار سال
باشد مانند امرو سیا وارسطون وانفرویا وایارجات وترياق الطين وترياق غوزه وراهران ودوار الملک
ودوار الکرکم وسنجرنیا وسوطیرا ومعجون اصطمیخقون ومعجون عنبر ومعجون فیصر وامثال اینها **طبقهٔ ثالثه** ادویهٔ
مرکبه اند که مدت عمر وبقای قوت آنها تا دو سال باشد مانند اشربه واطریفلات وجوارشات واقراص مانند

قرص کوکب و قرص اسقیل و کلکلانج و ربوب و معاجین صغار و اما بقول جالینوس رب و شراب به مادام
که طعم و رائحه آن باقی باشد و متغیر نشده باشد تا هفت سال قوت آن باقی می ماند. طبقه رابعه مرکبات است
که قوت آنها از دو ماه تا شش ماه و نهایت تا یک سال باقی می ماند مانند جوب و اوهان و ذوروراف و سفوفات
و ضمادات و مراهم و اما سفوف مغلیات و سفوف حب الرحمن و امثال اینها همچنین سفوفاتیکه با آب گرم یا سرد ساخته
نمایند پس از وقت ساختن آنها تا ده ماه بدستور قوت آنها باقی می ماند و اما کحال و شیافات پس قوت آنها زیاده
می ماند از ذوروراف خصوصا با سلیقون و مانند آن و بدانکه هر چند حفظ و حراست آنها بقوانین مقرره بهتر و بیشتر
نمایند یعنی از حرارت و یبوست بسیار و برودت و رطوبت نیز محفوظ دارند و همچنین از کل آفات و ادویه
آنها جدا غیر گردانند فاسد و همچنین عسل و یا قند و یا نبات و یا آنچه بدانها سرشته می شوند تازه و بهتر باشند و ترکیب کنندگان
و پزندهٔ آنها صاحب وقوف تر باشند مدت بقای قوت و عمر آنها زیاده و بیشتر خواهد بود و بالعکس کمتر و الله اعلم

فصل یازدهم در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص ادویه مخفی نماند که چون اکثر ادویه
بسبب اماکن و فصول اربعه و خشکی و تری و تازگی و کهنگی و خامی و کمال رسیدگی و امثال اینها مختلفة الصورة
والماهیة می باشند پس هرگاه شخصی مثلا در بلدی دون بلدی و یا در فصلی دون فصلی و یا در حین تازگی و یا در
زمان خشکی و یا در وقت خامی و نا رسیدگی و یا در هنگام پختگی و رسیدگی و امثال اینها دوائی را مشاهده نماید
و بحسب ادراک خود بیان شکل و رنگ و طعم و رائحه و غیر اینها از ان نماید و دیگری در غیر آن اوقات و احوال مذکوره
ملاحظه نماید و بیان ماهیت آن را موافق محسوس خود ذکر نماید و همچنین پس احوال مذکوره هر یک لامحاله مخالف یکدیگر
خواهد بود و احاطه بر جمیع احوال و مراتب هر چیز مقدور شخصی واحد نیست و همچنین هر یک خاصیت و نفع و ضرر
آن را بحسب اطلاع خود ذکر خواهد نمود و ظاهر است که امور مذکوره منحصر در ان نیست و بحسب اوضاع فلکی و
ارضی تغیرات و اختلافات در امزجه و خواص ادویه واقع می شود و باعث اشتباه در ماهیت و قوت و خاصیت
اکثر ادویه این امور مذکوره است * **فصل دوازدهم** در بیان طریقهٔ اخذ ادویه و حفظ و صیانت آنها * اما بالاجمال پس
بدانکه اولی و لایق آن است که ادویهٔ قویه و مشهوره هر جاکه در انجا قوی تر و بهتر می شود از جاهای دیگر از همان جا و در
زمان و فصل لائق و نهایت ادراک لنشو و نما و کمال نضج و رسیدگی آن اخذ و التقاط نمایند مانند انکه اطبای زابلستان
یازدهم قشرین اول از ساق رومی و سقمونیا را از جبل انطاکیه و بالجمله اگر بقول استاد اقراط که عالجوا کل مرض *
بعضا قرار ضعه و بلده عمل نموده معالجه بادویهٔ مختصه بهمان بلد و مملکت نمایند بهتر است جهت آنکه بمناسبت اتفاق اند

در جلب منفعه و صحت از برای اهل آن بلد و مملکت از ادویه ممالک دیگر **و بالتفصیل** بدانکه انچه معدنی و از
قبیل احجار و اطیان است بهتر آن است که از معادن معروفه و مشهورهٔ آن و اوائل زمستان اخذ نمایند
یعنی در هر بلد و مملکت و هر کان که بهتر می شوند نه از غیر آن مانند قلقدیس از قبرس و زاج از کرمان و لاجورد از
کاشغر و فیروزه از نیشاپور و لعل از بدخشان و یاقوت از پیکو و مانند اینها و هر جنس رنگین تر و صاف تر و شفاف تر
و آبدار تر و خالص تر و بزرک تر و بی غش تر باشند و زیره و منقت و انیخته بهتری دیگر از خاک و غیره نباشند
بهتر است و نیز باید که در رنگ و طعم و رائحه مختصه بهر یک مانند فاوذهر و اطیان بر قرار و در کمال خوبی باشند *
ماء الزجاج و دستور انخاذ آن است که بگیرند زجاج صافی و قلعی را بالسویه و در بوته گداخته سرد کنند و انچه مانند
کف بر روی آن باشد بردارند که ماء الزجاج است و اما انچه بنائی است بدستور یعنی انچه اوراق و از هار است
باید که بگیرند اوان مکان مختصهٔ بهر یک و فصل و زمان و وقت لائق بهر یک و بعد رسیدن بکمال خود و پیش از افتادن
از درخت و پژمردگی و متغیر شدن هیئات و رنگ و بوی آن در سایه باحتیاط تمام خشک کنند و از غبار و رطوبات
و غیرها محفوظ دارند مگر انچه را آفتاب ضعیف نگرداند و مخرض کمال خشکی آن باشد که در آفتاب بکمال احتیاط خشک
نمایند و انچه از قبیل بزور باشد واجب است که بگیرند آن را بعد بسیدن و محکم شدن نه نارس و خشک شدن رطوبت آنها
بحد اعتدال و زائل شدن خامی و روبزردی و پژمردگی آوردن اوراق آن و بدستور در سایه خشک نمایند
و از گرد و غبار و اختلاط با شیای غریبه و رسیدن بم و رطوبات و گرمی و خشکی بسیار محفوظ دارند **بدانکه** ادویه
بنائیه ذوات کیفیات منحرفه مفرده و مرکبه در بلدان منحرفة الکیفیة و اراضی صلبه بهتر یافت می شوند و همیشه دواها
در ان بلدان و اراضی اقوی می باشند و لهذا ادویهٔ جبلی و رملی و بوی اقوی اند از بستانی و در اکثر امور ادویهٔ
بارده در بلدان حاره و بالعکس نیز کیفیت آنها در اکثر امور شدید تر و قوی تر می باشد و ادویه معتدله در بلدان معتدله
و رطبه در بلدان رطبه پس اخذ آنها از ان بلدان و اراضی اولی از غیر آنهاست و انچه از قبیل قضبان و قشور است
بدستور باید که بعد از رسیدن بکمال لائق بحال آن پیش از روبه پژمردگی و خشکی و کجی و پیچیدگی اخذ نمایند و بدستور
خشک نموده محفوظ دارند و انچه از قبیل اصول است بعد از اخذ ثمر و هنگام ریختن برگهای و قبل از ریختن
تمامی آنها اخذ نمایند بلکه اخر فصل خریف بهتر است و بدستور خشک نمایند و انچه را تمامی اخذ باید نمود باید که
در هنگام کمال بلوغ و رسیدگی و تر و تازگی و عدم نقصان اخذ نمایند و بدستور خشک کنند و نگاهدارند تا بمصرف
لائق آید و انچه از قبیل اثمار باشد تر بدستور بعد کمال نضج و رسیدن و قبل از پژمرده شدن و افتادن خود بخود

از درخت اخذ نمایند مگر آنکه منظور و مطلوب خام آن باشد یا نیموس و آنچه را از آنها درست و با پوست خشک باید نمود همان قسم درست خشک نمایند. و آنچه را مقشر و یا ورق باید نمود پوست کنده و ورق کرده خشک نمایند و آنچه را بریسمان باید کشید بریسمان کشیده در سایه یا با فتاب کمی باحتیاط تمام خشک نمایند. و از گرد و غبار و نم و رطوبت و نموست و تکرج و فساد و خوردن کرم و غیرها محفوظ دارند و باید که کل ادویه بنا بقه را در کمال هنگام رسیدگی و نضاوت و پیش از رو بخشکی و پژمردگی و ضعیف و نقصان آوردن اخذ نمایند و در هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر است از هنگام کدورت و برودت و رطوبت آن و آنچه باران خورده و قریب العهد باآن باشد ضعیف است و ادویه بریه صحرائیه اقوی اند از بستانیه و حجم و ضخامت آنها کمتر است و در اکثر و جلیله اقوی اند از بریه و از هنگفها و گلها آنچه بالیده تر و خوشبوتر و شگفته و پژمرده نشده باشد بهتر است از مخالف آن مگر گل سرخ که قبل از تمامی شگفتن بهتر است و بدستور بستانی آن و همچنین از برگها آنچه ضخیم تر و خوشبوتر و تازه تر باشد بهتر است و از قضبان و اصول آنچه کمی پژمردگی آن کمتر باشد و از بزور آنچه بزرگتر و قوی تر و چرب تر و سنگین تر باشد بهتر است و از فواکه آنچه شاداب تر و پر گوشت تر و سنگین تر باشد و لون و طعم و رائحه هر یک از آنها که بهتر و زیاده و قوی تر باشد. اقوی است از مخالف آنها و آمالبن شیرم هرگاه تازه آن بهم رسد بطریق مقرر بین از آن اخذ نمایند والا گرفتار نکه آن بهم نرسد که شیر از آن گرفته شود بدستور سائر تتوعات پوست تازه آن را بشویند و یا خشک آن را در آب گرم نخیسانند. و در آفتاب بگذارند تا غلیظ و لزج گردد پس آب آن را جدا کرده خشک نمایند. و لبن خشخاش را که افیون است از خشخاش مصری یا کاذرونی در مصر یا کاذرون بشرطیکه در افیون انشاء الله تعالی خواهد آمد و همچنین لبن بلسان و سائر البان را در اماکن مخصوصه و ازمان لائقه و بالجمله در هر جا که خوبتر و قوی القوه کردند اخذ نمایند نه از جاهای که ضعیف القوه باشند. **و اما صموغ** پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را هنگام ریختن شگوفه و اول روز قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از خشک شدن بحدیکه متفرک و متفتت گردند یعنی خود بخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند. **و اما عصارات** باید از ادویه چیده از اوراق و اثمار و اصول و غیرها اخذ نمایند و با تش طبخ ندهند بلکه بهوا و آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیای غریبه کثیفه محافظت کنند مانند. اقاقیا و عصاره انبلیج و ابر بار پس و غیرها و هنگام استعمال نیز مگر سفمونیا که بدون تشویه استعمال آن جائز نیست **و اما ادویه حیوانیه** پس واجب است

که گرفته شوند از حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقه والاعضاء و در زمان بهار یا ابتدای صیف و پیش از رو بالاغری و پیری و ضعف و نقصان آوردن و مقارن فربه و زکوة آنها از انجمله خون نیز جوان فربه بلی عیب و نقصان بهمرسانده است که بسبب شدت آن در علاج سنگ گرده و مثانه موسوم بیهالله گشته و آنچنان است که اول فصل تابستان که هنگام رنگ گرفتن انگور باشد آنرا ذبح نمایند و خون اول و آخر آن را بگذارند که بریزد و خون وسط را در دیگ و یا ظرف سنگی و یا سفالی بگیرند و بگذارند تا منجمد گردد پس ریزه ریزه کرده بر پارچه کرباس پاکی پهن نمایند و پارچه نازکی برای محافظت از گرد و غبار بر آن بپوشند. و در آفتاب خشک نمایند و عند الحاجت مقدار یکمثقال آن را با آب کرفس جبلی و یا شراب و امثال آن بنوشند و بالجمله هر چیزی را بشرائط مقرره آن در کمال اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا بکار لایق خود آیند و دستور حفظ زهره حیوانات که تازه بماند باید که محل قطع و مجرای آنرا بخیط محکم بسته در شیشه که عسل در آن منقار باشد که او را بپوشانده اند. اخته گاها را زنده و لیکن این در جائیست که حرارت و رطوبت بر هوای آن بلاد غالب نباشد و الا زود تر باعث فساد آن میگردد مگر آنکه عسل را خوب بقوام آورده باشند و دستور حفظ بیه و مغز حیوانات که متعفن نگردند باید که در عسل چند روز بنهند از بند و بعد از آن شسته خشک کرده در لته کتانی پیچیده در سایه آویزند. و بدستور بر گاه در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن نمیگردد و دستور حفظ سائر ادویه بعضی را با هم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد. مثل کافور با فلفل و برادهٔ آهن با آهن ربا و تخم مرغ را با نمک و سانج را با زنجبیل و امعاء را با غیر جنس آن بنا باید جمع نمود و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و لقره نگاهدارند و عرقها و میاه حاره را در شیشه ضبط کنند بعد سر شان و یا در ظرف مزج دیاروی توتیا و عوق بهار در ظرف مس بهتر میماند و عرق قرنفل در شیشه و عنبر در ظرف رصاصی اسربی و مجموع اوراق و بیخها و گلها را از جای نمناک و آفتاب تنها دور باید داشت و ظرف قلعی جهت ادویه و عنها و اکثر ادویه مرکبه و مفرده بهتر است و الله اعلم **فصل سیزدهم در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و الطعمه که جمع آنها مناسب نیست** بدانکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که بجز در هنگام گرسنگی و تشنگی طعام و شراب نخورد و نیاشامد و آن هم بقدر ضرورت و احتیاج که بسبب آن امتلا و تخمه نرسد که مکروه و مضرست و در هنگام امتلا و سیری و سیرابی طعام نخورد و آب ننوشد و در هنگام گرسنگی بسیار و عطش مفرط بیکبارگی طعام و شراب بسیار و بسیار تیز نخورد و نیاشامد و همچنین بعد از ریاضت و حرکت شدیده مفرطه و استیلای گرمی بسیار بر مزاج هیچ یک از دو حالت آنرا که خصوص آنکه طعام ثقیل و یا غیر عادی معتاد و یا بسیار گرم و یا بسیار سرد باشد نخورد آب غلیظ ثقیل و یا بسیار گرم

ویا بسیار سرد * ودر دهیه جناب حضرت امام ثامن امام رضا علیه وعلی آبائه واولاده الثناء والسلام می فرمایند
اعلم یعنی بدان بدرستیکه جسد بمنزله وطن طیب پاک است هرگاه تعهد نمایند آن را بعمارت وآب دادن بحدیکه
زیاده نباشد بحدیکه غرق گردد ودران ونه کم باشد بحدیکه ناقص ولتشنه ماند وخشک گردد بلکه بحد اعتدال وقدر
حاجت بود همیشه سبز وخرم وآباد می ماند وروز بروز تازه تر شود واگر غافل ماند ازان فاسد می گردد ونمیرد
مگر گیاهای ناکاره پس جسد بنده بمنزله اشجار به سالم وصحیح ونیکو می باشد پس باید که ملاحظه نمائی در چیزیکه موافقت
ببدن ومعده تو داشته باشد وتقویت بدن دهضم واستمراء طعام نماید پس اندازه آن غذا را بگیر وبگردان
همان مقدار را غذای خود وتیز می فرمایند که اعلم یعنی بدان بدرستیکه هر واحد از طبائع دوست مبتلا ند چیزی را
که مشاکل طبائع جسد شان باشد پس باید که بخوری چیزی را که مشاکل آن است وهر که زیاده از قدر حاجت
تناول نماید فایده نمی دهد بآن وهر که بمقداری که نه زیاده ونه کمتر از حد لائق باشد تناول نماید نفع می بخشد
اورا پس طریق صاحب حفظ صحت آن است که صرف نماید طعام را بقدر کفایت وصحت بدن خود در شبانه روز
وهنوز قدری میل وخواهش او بطعام باقی باشد که دست از خوردن بکشد پس بدرستیکه این اصلح است
برای معده وبدن تو وتذکیه عقل تو وبسکتر است برای جسد تو وشخصی که خواهد که صحیح وسالم وبسکبا باشد بدن او
باید که شب طعام را کمتر بخورد وتقلیل نماید وپیران را شب چیزی نخوردن خصوص که گرسنه باشند بسیار مضر
است زیرا که فوت می شود از ایشان قوتی که تدارک آن ممکن نیست وخطاب بما مون کرده فرموده اند بخور
غذای سرد در تابستان وگرم در زمستان ومعتدل در دو فصل دیگر که بهار وپاییز باشد بقدر برداشت قوت
وخواهش خود وابتدا کن بطعام سبکترین اغذیه که می خوری أنرا بقدر رعادت وبحسب طاقت ونشاط بدن خود
ودفعتکه واجب وضرور باشد وباید که خوردن تو در هر روز هنگام گذشتن هشت ساعت از روز باشد یکدفعه ویا نکه
در هر روز شبانه روز سه دفعه بدین قسم که روز اول صبح وشب بعد عشا ودر روز دیگر بعد هشت ساعت از روز گذشته و
باز شب چیزی نخوری در روز دیگر صبح بدستور اول تناول نمائی همچنین امر نمود جلمن حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
حضرت علی بن ابیطالب عم را در هر یک روز در یک مرتبه در روز دیگر دو مرتبه نیز بقدر حاجت دیباید که شراب
تو از عقب طعام شراب صافی کهنه که حلال باشد وبه برهیز از انکه جمع کنی میان خوردن تخم مرغ وماهی باهم در
یک وقت زیرا که مولد نقرس وقولنج وبواسیر وجرب افراس است وشیر با نبیذ کسانیکه می آشامند نبیذ را جهت
آنکه مولد نقرس وبرص است ومداومت خوردن تخم مرغ مورث کلف درصورت وطحال ومولد ریاح در معده

وبر خوردن بیفضه جوش داده مورث ربو وبهر یعنی تنگی نفس وگرفتن وانقطاع آن است وخوردن چیزهای شور
وکوشتهای قدید وماهی نمک سود شور بعد فصد وحجامت عارض می گردد از ان بهق وجرب وخوردن گرده
گوسفند باعث کثافت مثانه می شود وخوردن گوشت خام باعث تولد کرم است در شکم وبسیار خوردن گوشت
حیوان وحشی وگاو مورث تغیر عقل وحیرت فهم وتبلد ذهن وفراموشی بسیار ومداومت بر آن باعث تولد پیش می شود
در بدن وخوردن آب سرد بالای طعام گرم یا شیرینی مضر است باسنان وباعث افتادن آنها است انتهی
کلامه صلوة الله علیه * وبدانکه شراب حلال مذکور را مولف در زیب ذکر خواهد نمود انشاء الله تعالی وواجب
است که طرف طعام برابر رو باشد که به محاذات تناول شود نه بطرف راست وچپ که منحرف باید بشود وتیز لقمه باید
کوچک بردارد ونیکو مضغ نماید در تابستان اوائل روز در زمستان اواسط آن ودر شبانه روزی دو مرتبه
یا یک مرتبه اگر هر دو روز سه مرتبه خورده شود بهتر است چنانچه در ترجمه حدیث شریف ذکر یافت وباید که بسیار طول
ندهد زمان اکل را وتداخل نکند یعنی طعام جدید بر طعام غیر منهضم سابق نخورد ومادام که ثقل در معده وسینه وحشا یعنی
آروغ طعام آید طعام تناول نکند وبالجمله هر وقت که خوب گرسنه شود ولتشنه گردد باید که طعام بخورد وآب بیاشامد
وتعیین وقت بحسب آن اکثری وبرای متوسطین است والا اطفال وجوانان محرور المزاج وقوی الهضم وپیران
وضعیف وبارد المزاجان هر یک بنوعی خاص باشند حکم واحد بر همه جاری نمی تواند بود واجتناب نماید از خوردن
نان گرم واشامیدن آب سرد بلافاصله بران بجهت آنکه احداث عفونت وبخر می نماید ومضرت باسنان
می رساند واز اجتماع طعام لطیف وشیرین واز شیرینی بالای طعام کثیف مانند خربزه وگوشت وهمچنین بیر الهضم
صالح الکیموس بالای بطئ الهضم روی الکیموس ویا شیرینی وامثال اینها زیرا که طبیعت غذای لطیف شیرین
سریع الهضم را بزودی استحاله می دهد ومهضم می نماید وباقی می ماند مخالف آنها وباعث گرانی ومرض می گردد
وهمچنین جمع نباید نمود میان دو طعام که هر دو گرم باشند ویا هر دو سرد بالفعل ویا بالقوة ویا هر دو نرم ویا هر دو منفخ
ویا هر دو قابض ویا هر دو غلیظ ویا هر دو مرخی واز خوردن سرکه بعد از برنج واز ماست باترب یا بعد از ترب واز
گوشت مرغ با ماست وماهی واز شیر با گوشت مرغ واز شیر با ماهی واز انار با هر لیمه واز انگور با کاله کوسفند
واز سرکه با حارس ویا با ماس فلوخربزه با عسل ومویز با عسل وخربزه با لبنه وامثال اینها واد آب گرم بعد از
طعام شور واز آب سرد بعد از میوه خصوص میوه تر وحلو وطعام گرم وشیرین وبعد از خواب وجماع وحمام وهر حرکت
مفرط ومضعف ورياضت بسيار ودر بين خواب ودر خلای معده یعنی ناشتا ودر حمام ومسخن است جمع میان

اطعمه ومیوهائیکه بعض آنها اصلاح بعض دیگر نمایند مانند طعام شیرین باطعام ترش وچرب باشور وتیز وقابض باملین وشیرین وبعض را گمان آنست که جائز است جمع میان هر نوع غذا که باشد جهت آنکه البته آن هر دو متشابه اند یا متضاد واگر متشابه اند پس گویا که یکنوع طعام خورده شده اند که بیشتر واگر متضاد اند هریک دفع مضرت دیگر مینماید وتحلیل حاصل میشود وکلی بودن این امر خود وهم غلط وباطل است چه میتوانند بود که آن هر دو غذا متخالف یکدیگر باشند وهیچ یک مصلح دیگری نباشند واز جمع ایشان مضرت حادث گردد نه تحلیل مانند آنکه عضو شخصی بالش سوخته باشد وبران موضع یخ وبرف گذارند البته متادی ومتضرر خواهد شد ومیتواند بود که دو شئ متشابه باشند وهریک ازان هر دو مصلح دیگری باشند مثلا یکی لطیف غلیظ دویکری کثیف غلیظ ویکی تقویت دیگری نماید وهمچنین ونیز میتواند بود که دو شئ متشابه ضرر کنند بجهت کیفیتی که عارض هر دو باشد وخاصیتی که لازم اجتماع وترکیب است واصل آنست که اینها بحادت وقوت وضعف ولطافت وکثافت مزاج بهیگرد والله اعلم فصل چهار دهم در بیان احراق ادویه وتجمیص وتشویه وقلی وتدبیر وغسل واحکام آنها بدانکه احراق ادویه واحتیاج بدان از برای چند فائده است یا از برای انتقال طبیعت آنست بطبیعتی دیگر ویا از برای نقصان قوت وکسر حدت آن است مانند مزاج وقلعطار ومرجان خصوص در ادویه عین ویا از برای تقویت یعنی زیادتی قوت وحدت وشدت نفوذ وانتقال مزاج آنهاست بمزاج دیگر مانند بحر نوره وبسار وصعتر وبرگ تربد وتنباکو وامثال اینها از املاح مصنوعه ورماد ات وجواهر ادویه مانند جوهر حصی لبان وغیرها ویا از برای تلطیف جوهر آنهاست مانند املاح ویا از برای تنقیه ورفع اجزای غریبه آنهاست مانند اثمد ولوزه وسرطانات وشاخ ایل وامثال اینها ویا از برای بهیا قابل سحق گردیدن مانند یواقیت وطلا وفضه وابریشم ومانند اینها ویا از برای آنکه باطل کرده کدورت وخباثت وسمیت جوهر آنها مانند عقرب بجهت استعمال در لفعیت حصاة وحیه وافعی واسود سالخ برای جذام زیرا که ادویه یا حاد لطیف الجوهر اند یا معتدل وهر دو نوع چون سوخته شوند قوت آنها ضعیف وحدت وحرارت آنها کم میگردد بسبب تحلیل جوهر ناری حاد آنها مانند ادویه مذکوره ویا کثیف الجوهر وغیر حاد اند وبسبب احراق وکسب حرارت ناری تقویت مییابند هم در حدت وهم در حرارت مانند قلعطار وحجر نوره وبآنکه صلب اند ویا در انها رطوبت فضلیه نرجه است وبسبب احراق رطوبت مذکوره آنها کم وفانی میگردد پس بسهولت در آسیائی وبزودی سائیده میگردند مانند احجار در ابریشم وبآنکه در انها رطوبت وخباثت مادیه وجوهریه باشد وبسبب احراق کم وزائل گردد مانند

عقرب وحیه وبآنکه اجزای غریبه آنها زائل گردند مانند لطرون وبدانکه جسم اگر برنجی باشد که احراض مدرکه حسیه را اصلا ترک نکند هرآینه مستمر الطبع خواهد بود واگر مفارقت وترک کند پس اگر سخیف الجسم ومتخلخل باشد بسبب احراق میل برودت کند واز غایت احراق که بحد رمادیت رسد بالکلیه جاذبش زائل گردد واگر کثیف الجسم وغیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت نماید وایضا بدانکه در احراق اشیا شرط است که دو جنس مختلف را باهم نسوزانند مثل نمک ونوره ودر احراق احجار مبالغه نمایند بخلاف نباتات وحیوانات واما حریر وصوف ومانند اینها را اولی احراقی کافی است وهرگاه مراد تبرید جسم محرق باشد بعد احراق آن را بادشست والا باید دانست تفصیل استعمال نمود وتکلیس اوکلس است باصطلاح اهل مصر که بفارسی آهک نامند وآن سریع السحق میباشد پس هر جسم صلب که قابل سائیدن نباشد وبسبب احراق قابل سحق گردد وآنرا مکلس نامند اما اشیای که قابل احراق اند وبدون احراق استعمال بعض آنها جائز نیست پس از انجمله است ابریشم واشنه وحب الاس وارمنی وبسد ورصاص کرباراست وذهب واسود وسالخ وسرطان وطلق وعقرب وعود وکهربا ویاقوت وهریک از انها ودر رسوم خود انشاء الله تعالی ذکر خواهند یافت وبعضی درین جا ذکر نمی گردد احراق بورق که بوره باشد آن است که ظرف سفال را برانخگر گذارند وآن را در ان اندازند وبگردانند تا آنکه سوخته شود وبگردد مانند خاکستر احراق جیسین وزبد البحر ومانند این هر دو ویا آنکه قاشق آهنی را گرم نمایند وبچیانند تا آنکه سوخته شود وبگردد مانند خاکستر احراق جیسین وزبد البحر ومانند این هر دو که مسمی به تکلیس است آنست که بگیرند هر مقدار از هریک که خواهند وبآب ونمک پاک بشویند وخشک نموده در کوزه مطین بطین حکمت کرده در کوزه آجر نبری وباطون حمام ویا تنور بسیار گرم بروی خشتی بگذارند تا آنکه سوخته وسفید گردد مادام که سفید نگشته کامل نیست مکرر در ان عمل باید نمود احراق حیه که مار باشد آنست که بگیرند مار خانگی را درست وزنده در کوزه کرده سر آن را بسته وبطین حکمت کوزه را گرفته در تنور بسیار گرم یکشب بگذارند پس برآورند که خشک شده خواهد بود سحق نموده بازیت خمیر کرده برخمیر زیر ضماد نمایند احراق خطاطیف که خفاش ولبفارسی پرستوک نامند آن است که بگیرند بچه خطاف را وذبح نموده وپر آنرا کنده وشکم آن را چاک کرده انچه در جوف آن است برآورده ودور نمایند وپاک شسته ونمک بران پاشیده در کوزه کرده سر آن را بگل حکمت بسته در تنور یا در اوجاغ پر انخگر گذارند تا محرق گردد احراق زجاج که بفارسی آبگینه وشیشه نامند آن است که بگیرند زجاج صاف سفید شفاف خالص پاکیزه از سنگ ریزه وخاک وغبار ونرم سائیده در کوزه مطین یا بوطه کرده سر آن را

محکم بسته در طلون حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا انکه سرخ گردد * رماد زجاج وخاکستر آن بهتر آن است که زجاج را در کفچه آهنی خوب گرم نمایند ودر آب قلی اندازند وانچه ازان مکلس شده باشد جدا نمایند وباز تمه را گرم نموده در آب قلی اندازند وهمچنین تا انکه تمام مکلس گردد پس نیکو سحق نمایند که مانند پها وغبار گردد وشربتی ازان مقدار مثقالی با دوازده مثقال آب گرم برای تفتیت حصاة قوی الفعل است * احراق زرنیخ آن است که بگیرند در بیخ اعلی خالص صافی را وریزه ریزه مانند نخود وباقلا نموده ودر کوزهٔ مطین لطین محکمت کرده سر آن را محکم بسته ودر وسط سر آن سوراخی برای برآمدن بخار بگذارند وبر انگر گذارند وتا وقتی که ازان بخار سیاه برمی آید ناقص است وچون بخار آن سفید برآید سوخته وکامل خواهد بود * احراق سلحفاة آن است که سنگ سلحفاة یعنی سنگ پشت را سنگ افته احشا را افکنده وپاک شسته در کوزهٔ مطین کرده سر آن را بسته در تنور یا در اوجاغ آن مقدار بگذارند که سوخته وسفید گردد * احراق شبح وصدف آن است که بگیرند شبح سفید اطلس را ولطین حر خالص بگیرند ودر تنور انگر گذارند تا سوخته گردد وعلامت سوختگی آن است که سفید گردد واگر بیکدیگر قطعه سوخته نگردد مجدد ولطین مذکور گرفته در تنور بگذارند تا انکه سوخته گردد وصدف وامثال آنرا نیز بدین طریق احراق نمایند * احراق عقیق ویشب ویاقوت وامثال اینها آن است که در آتش سرخ نموده در آب سرد اندازند ومکرر چنین کنند تا انکه آب آن سوخته خشک ومتفتت وقابل سحق گردد * احراق فضه آن است که بگذارند لقرهٔ خالص را در بوطهٔ گور انگه قلعی دران باشد یعنی بوطه را در سفید آب قلعی آلوده باشند ومکرر بگذارند تا قابل سحق گردد * نوع دیگر آن است که لقرهٔ را برابر ده نموده وبا آب دلک در ظرف آهنی با آتش تند بسوزانند واگر خوب سوخته نشود قدری گوگرد بران بپاشند وبسوزانند تا سوخته گردد * اما کلیس آن بطریق حکمای هند آن است که چند مرتبه آن را صفائح رقیقه نموده بگوگرد وسرکه آلوده با آتش تیز بنند وچند بار دیگر در بوطه بسفید آب قلعی آلوده بگذارند پس سوهان کرده در ظرف آهنی با آب ونمک لیسار بسوزانند تا نمک آب تحلیل رود پس گوگرد بران بپاشند وبرهم زنند مکلس گردد * احراق قطران جهت سنونات آن است که بگیرند قدحی مطین لطین حکمت ودران قطران کرده بر آتش گذارند تا انکه بگذارد ونصف رسد پس بگیرند چوبی یا آهنی ازان در ودران فرو برند که بدان آتش گرفته گردد پس برآورند ودر هوا بدارند اگر منعقد ولسته گردد سوخته شده است والا باز بر آتش گذارند تا بران چوب یا شیخ منعقد گردد * انگاه فرو دآورند وبکار برند * احراق پشم وموی آدمی آن است که پاک شسته از صابون وغیر آن شانه کرده بمقراض ریزه ریزه نموده ودر ظرف سفالی

یا آهن کرده بر روی آتش گذارند وچندان برهم زنند که قابل سحق گردد * واما تشویه وتجمیص وتقلیه بدانکه این هر سه لفظ بالاشتراک والاجمال بمعنی بریان نمودن است وبالتفصیل آنکه تشویه آن است که اعیه را بریان باید نمود در روی چیزی دیگر از قبیل خمیر یا گل یا سیب وامثال اینها گذاشته در تنور گذارند یا در زیر آتش دیا خاکستر گرم دفن نمایند که بخار پخته وتشویه یابد مانند اسفیل وانزروت وسفرجل وحب السلاطین وانیسون وامثال اینها وهریک ازینها انشاء الله تعالی در اماکن خود ذکر خواهند یافت وبانکه کوبیده با عسل سرشته در لفافهٔ بسته بگل گرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند پس برآورده بکار برند مانند انیسون ثمرة الطرفا وامثال اینها جهت سنونات وغیرها * وتجمیص آن است که ظرفی را بر آتش بگذارند که خوب گرم شود پس انچه را خواهند در آن بریزند وحرکت دهند بسرعت تمام که آن همه مساوی وبقدر حاجت بریان گردد ونسوزد مانند تخم بارتنگ وریحان ومرو وخشخاش وکنیز خشک وزیره وبزرقطونا ویا بکلی هر بزری از بزور را که خواهند وبهترین ظروف ازبرای این امر سنگی وباسفالی است ودر وسط تجمیص آن است که ازان چیزیکه برآید واندک سرخ وبرشته گردد * وتقلیه آن است که در روغن بریان نمایند بحدیکه بو برآرد وسرخ گردد مانند بزور وپا بقدر آنکه بشکفد وتبرکه مانند هلیله وعفص ویا بحدیکه تتمین دانند که بریان شده مانند خبث الحدید وامثال اینها * واما تبیر که اصلاح نیز نامند پس آن بمعنی تربیت وپرورش دادن بعضی ادویه است که در اینها حدت ویا رواریت وغائله باشد تا انکه کم وزائل گردد مانند انزروت که بشیر اللبن باید سرشت وبچوب کز آلوده مانند کباب بریان نمود یک مرتبه اگر بریان زیاده وبهتر خواهند دو مرتبه که در هر مرتبه به شیر خر سرشته بریان نمایند بهتر است حب الملوک که در روغن بادام ویا شیر یک شبانه روز یا مانند حب السلاطین * وتربد که خراشیده در روغن بادام چرب باید کرد وجرین کوبیده باز بنجبیل استعمال باید نمود وتشمیرج که در لفافه بسته در سرگین الاغ جوش باید داد ومازیون که در شبانه روز در سرکه باید کرد بنجبیل انشاء الله تعالی خواهد آمد * تدبیر فوار یح که تبرکی الاکتاف وقسمی از سمی است بلغت اصفهانی آن است که باید چند مرتبه آن را زنده در کوزه کرده وسر کوزه را بالته کتانی بسته معکوس بر بالای بخار سرکه که آتش بجوشاند بدارند تا ذاریح کشته وپرورده گردد وانگاه سایده استعمال نمایند * تدبیر سلاجه که عبارت از بول بزکوهی است که در مسکن ابرجمی شود آن است که آنرا در ظرف نوی کرده بران آب تمار خشک وبول گاو آن مقدار بریزند که او را بپوشاند ودر آفتاب بیاباتش گرم کرده بدست بمالند وصاف آنرا در ظرفی کنند وبیست ویک روز در آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد اصلاح شبرم آن است که آن را با گوسفند

ویک شبانه روز در شیر بخیسانند ودر عرض آن سه بار شیر را تغییر دهند پس خشک نمایند وهرگاه جهت اورام وسدد احشا ومائی اصفر واسهال بلغم وسودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در آب کاسنی وآب عنب الثعلب وآب رازیانه بخیسانند وخشک کنند وبکار برند وباقوابض صرفه استعمال آن جائز نیست اصلاح ادویه جهت نشاط مانند بیخ شنبلیله وبیخ شوکران وامثال اینها که در غایت یبوست ویا سمیت باشند آن است که یم کوفته سه شبانه روز در شیر گاو بخیسانند وبکار برند یا شیر نمایند پس خشک کرده ورزوغن بادام ویا روغن تخم کدو ویا روغن پسته یکهفته به پرورند وبکار برند واگر آن چیز حار باشد در روغن های باروده وبارور اور وغنهای حاره پرورده کنند وبا مغزهای مناسبه مخلوط نمایند. **طریق دیگر** حکیم میر محمد مؤمن نوشته که معمول من است دلی غائله مشاهده نموده آن است که ادویه مکیفه را بعد از انکه دو سه روز در آفتاب باعرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند وآب آنرا جهت معاجین باعسل بجوشانند تا بقوام آید. ادویه آن معجون را با آن بسرشند وهرگاه در جوب استعمال کنند یا بعضی از ادویه آن حیث که از جوشش وادن رفع قوت آن نگردد بجوشانند تا همه آبهارا جذب بخود کند آنگاه با سائر ادویه سرشته حب سازند وبدانکه مراد از شیر درین مواضع شیر بز تازه دوشیده ویا شیر گاو تازه دوشیده است واولی شیر بز است اصلاح دویی آن است که بعد از انکه دانه آن را برآورده باشند در هاون باقدری روغن زیتون وامثال آن مخلوط نمایند وبکوبند با سائر ادویه کهمان مناسبت داشته باشند وبهمچنین است اصلاح جمیع ادویه شیره دار چسپنده وهرگاه دلق را بادوایکه دران ترکیب کنند بلوب ومغز ها باشد احتیاج بداخل کردن روغن نیست بآنها بکوبند وبهترین مغزها جهت اصلاح دلق مغز دانه بید انجیر است واما آنچه را باید بتفسیل نمود که تحویل عبارت از النست پس بدانکه فائده غسل یا تبرید ویا تنظیف از اشیای غریبه وجرثیمه ویا تحلیل وبارفع حرارت غریبه مکتسبه از احراق وبارفع نشاعت وغثیان است هریک بانفراد یا مجموع مانند اکثر ادویه مجففه از بواقیت وشاذنج ولیسه ولاجورد وحجر ارمنی وانچه شبیه باحجار است مانند راسخ واقلیمیا وشنجرف ومرداسنگ وسفیداب ایلیان ومک ومومیائی وزفت وصبر وادهان مسویق وشیرج وامثال اینها وطریق آن آنست که انچه از یاقوتیه

الف * **اکال** یعنی خورندهٔ عضو وآن دوائی را نامند که بسبب افراط قوت تحلیل وجلا نفوذ یکه دار و تفریق اجزای جوهر عضو نماید مانند زنجار * **ج** * **جالی** یعنی پاک کنندهٔ وآن دوائی را نامند که از سطوح آن تحریک رطوبات لزجهٔ جامده ودفع آنها باشد. از سطح عضو وفوهات مسامات ما تا. انزروت وماء العسل وهر دوائی جالی طین طبع است هرچند در ۱۱ قوت مسهله نباشد * **جاذب** یعنی کشنده وآن دوائی را نامند که بحرکت در آورد اخلاط ورطوبات را که ملاقی آن است بسبب لطافت وحرارت خود وجذب نماید آنها را بسوی خود وبسطح ظاهر جلد مانند چندبیدستر ونانخواه وانچه شدید الجذب باشد بیکبار وخار را از عمق بدن بکشد. و برآورد مانند گوشت حلزون * **جامد** یعنی بندکننده وآن دوائی را نامند که از شان آن باشد که اخلاط رقیقه سائله را منجمد وبسته گرداند مانند بیخ * **حالق و حلاق** یعنی سترندهٔ موی وآن دوائی را نامند که بیخ موی را سست گرداند وآن را دفع سازد ویا آنکه سست کند کوبا سائی کننده شود مانند زرنیخ ولوزه وسیفیا آب وخاکستر **حکاک** یعنی بخارش آورندهٔ وان دوائی را نامند که بسبب حدت وگرمی خود بجذب کند بسوی مسام اخلاط گزندهٔ خارش کنندهٔ را و بنا شد بآن حد که زخم کند عضو را مانند کبیکج * **خ** * **خاتم** یعنی تمام کنندهٔ زخمها وآن دوائی را نامند که بسبب قوت مجففه خود بر سطح ظاهر جراحت تفرقی در رطوبتی نگذارد وخشک کند اثر ا وخشکر لشبه بندد وگاهبار وآن را از آفات تا اینکه گوشت وپوست صالح بروید * **دابق** دوائی را نامند که بسبب لزوجت جوهر کثیف خود بدست بچسبد مانند دبق * **ر** * **راوع** یعنی مانع وبرگرداننده مادهٔ بعضو وآن دوائی را نامند که بسبب برودت وقوت قبض خود احداث کند در عضو کثافتی که تنگ گردد مسام آن ولشکند حدت حرارتیکه حادث شده است دران وخلیط ومنجمد گرداند اخلاط رقیقهٔ سیال را وتگذارد که بعضو بریزند وعضو را از قبول آنها باز دارد مانند عنب الثعلب وراورام روع در مقابله تجذیب است * **ع** * **عاصر** یعنی فشارنده وآن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت قبض وجمع خود اجزای عضو را فشارد وتا اینکه انچه از رطوبات رقیقه در خلل وفرج آن است منفصل وجدا گرداند واز هر منفذ یکه بیابند برآید مانند ضماد استه تمر هندی ورومل * **غ** * **غسال** یعنی شست وشوکننده وآن دوائی را نامند که بقوت جلایه منفعله خود که رطوبات باشد نه بقوت فاعله که حرارت باشد بحرکت وسیلان در آرد اخلاط را وزائل گرداند آنها را از سطح عضو مانند ماء الشعیر وآب خصوص آب نیم گرم وگرم * **ق** * **قاتل** یعنی کشنده وآن دوائی را نامند که بسبب ضدیت خود روح حیوانی وقوی را هلاک سازد مانند افربون وافیون وبلین هلون مرادف هم است وبعضی گفته اند که زهر هر حیوانی مخصوص باسم است وغیر حیوانی مختص بفاعل * **قاشر**

یعنی خراشندهٔ پوست وجدا کنندهٔ آن وآن دوائی را نامند که بسبب شدت تلذع خود جلا دهد وبیرد پوست فاسد عضو را مانند قسط وزراوند وهر چه نفع وفائده بخشد بهق وکلف را ومانند این هر دو را * **ک** * **کاوی** یعنی داغ کننده وسوزنده وهر اد از ان دوائی است که جلد را بسبب شدت احراق وتجفیف خود بهم در آورد وچارسے اخلاط را مسدود وسازد ومسام را ببندد وعضو را بگرداند مانند عضو گرم بریان داغ کرده شده مانند زاج وقلقطار * **کاسر الریاح** یعنی شکننده ودفع کنندهٔ ریاح وآن دوائی را نامند که تمام ریاح غلیظ محتقنه را بقوت حرارت و تجفیف خود در قبض سلخته دفع نماید ویا بتحلیل برد مانند تخم سداب * **ل** * **لاذع** یعنی گزنده وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت وشدت ولفوذ خود در عضو فرو رود وتفرق اتصال در مانند کثرهٔ قریبه بهم احداث نماید که اجزای با نفراد ها محسوس گردند مانند استعمال خردل یا سرکه ویا سرکه به تنهائی * **لزج** یعنی چسبنده وآن دوائی را نامند که بالفعل ویا بالقوه در حین تاثیر حرارت مزاجی دران قابل امتداد گشته اجزای آن از هم منقطع نگردند مانند جنبازی * **م** * **مبرد** وآن دوائی را نامند که بقوت مبردهٔ خود احداث برودت نماید مانند کافور * **محی** یعنی بحرکت آورندهٔ قوت باه وزیاده کنندهٔ مادهٔ آن وآن دوائی را نامند که تولید مادهٔ منی وریاح منعظه نماید بسبب حرارت معتدله وارطوبت فضلیه خود در مجاری اعصاب عضلات اعضای تناسل ومحرک او شود مثل بهمنین وبلوزیدان وزروک ومانند اینها **مجفف** یعنی خشک کننده وآن دوائی را نامند که بقوت مجففه خود احداث تجفیف وخشکی در عضو نماید ورطوبات آن را تلطیف نماید وتحلیل برد مانند سندروس * **محلل** یعنی لیننده وآن ضد محلل است وآن دوائی را گویند که بسبب قوت برودت وقبض خود منجمد گرداند اخلاط ورطوبات را مانند بزرالبنج * **محرق** یعنی سوزنده وآن دوائی را نامند که بسیار گرم وخشک بود وبسبب شدت قوت حرارت ونفوذ خود اجزای لطیفه رطوبات عضو را به تحلیل برد واحداث احراق وتاکل نماید مانند فربیون وزرنیخ * **محکک** یعنی خارش آورندهٔ وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت ونفوذ خود جذب نماید اخلاط لذاعه حکاکه را بسوی مسامات جلد وبسر حد تقرح میرساند مانند کبیکج والجزه * **محلل** یعنی تحلیل برنده وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود جدا نماید وخارج گرداند اخلاط را از موضعی که چسبیده وقرار یافته اند دران وجا. اگر داند اجزای آن را از هم وبتمادی دفع کند جزو جزو تا آنکه باقی نماند از آن چیزی مانند چندبیدستر * **محمر** یعنی سرخ کننده وآن دوائی را نامند که بقوت گرمی وجذب خود گرم گرداند عضو را وانچه ملاقی ومتصل است بدان از خون وجذب کند بسوی آن عضو جانبی قوی وبدان سبب سرخ گردد ظاهر آن وفعل این قریب است بفعل کی دواخ مانند خردل وابخیر وقرنفل * **مخدر** یعنی بیحس کننده وآن دوائی را

نامند که بقوت برودت ویبوست وقبض خون منجمد گرداند. اخلاط را وسد نماید مسامات عضو را مانع آید از نفوذ روح نفسانی وران وانامند کیفی حس گرداند واز حرکت باز ماند یا آنکه روح نفسانی حساس متحرک را کثیف گرداند که احساس وحرکت آن کم گردد مانند افیون ولبنا. اکثر مخدرات سرد وخشک می باشند. * **مخثن** یعنی زبرود رشت کننده سطح عضو وآن دوائی را نامند که بقوت قبض وتجفیف خود دیگر داند سطح عضو را مختلف الاجزا اعم از انکه تکثیف نماید اجزای رطبهٔ مملسهٔ آن را یا تفریق وهبا اجزای آن را از یکدیگر یا بسبب شدت جلاو تحلیل خود تحلیل نماید اجزای رطبهٔ مملسهٔ آن را مانند اکلیل الملک وخردل * **حار** یعنی اورا رنده وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت ولطیف اخراج ودفع نماید بمائیت اخلاطیه وفضول سیاله را بمول وحیض وعرق وشیر * **حامل** یعنی اندمال آورنده واصلاح کننده جروح وقروح وآن دوائی را نامند که خشک وکثیف گرداند رطوبتی را که در خلل وفرج ومیان اجزای جراحت که مجاور یکدیگراند وبگرداند قوام آن رطوبت را غلیظ لزج مغری نا اینکه بچسبند بیکدیگر مانند دم الاخوین وصبر وکثیرا وصمغ عربی وامثال اینها * **حرخی** یعنی سست کننده وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت ورطوبت خود بگرداند قوام اعضای کثیفهٔ المسام را نرم ومسامات آن را وسیع تا آنکه بسهولت آسانی منبعث گردد از انها فضول مجتمعهٔ مجتبیه ودرانها مانند حناد شبت وبزرکنان * **مرطب** یعنی رطوبت افزاینده وآن دوائی را نامند که بسبب زیادتی شدت رطوبت خود احداث رطوبت نماید مانند العبهٔ باروده * **مرقق** یعنی رقیق کنندهٔ اخلاط واین دربرابر مغلظ است وبا قوت نافذه وحرارت ورطوبت می باشد. مانند الجبه سماره * **مرقق** یعنی لغزاننده فضول واخلاط وآن دوائی را نامند که بقوت ملینه ورطوبت مرققه که دارد تلیین سطح عضو نماید بحدیکه بلغزاند انچه را دران مجتمس است وتحریک آن نموده دفع نماید مانند آلو بخارا * **مسدد** یعنی انچه باعث ستبر یدن ومنع گردد وآن دوائی را نامند که بسبب یبوست وکثافت خود یا بسبب لغزیه احداث سده نماید مانند کیترا * **مسکن** یعنی ساکن کننده وآن دوائی را نامند که اخلاط وارواح را از حرکات غیر طبیعی باز دارد مانند شیرهٔ تخم تنباد رانه وکاهو وکدو * **مسهل** یعنی اسهال کننده وآن دوائی را نامند که بقوت مسهله وحرارت ونفوذ وجلا وترقیق وجذب ودفع خود اد آقاصی ومنافذ بدن اخلاط فاسده وفضول معدیه را اخراج ودفع نماید بطریق اسهال * **مشهی** یعنی اشتهاآورنده طعام وآن دوائی را نامند که تحریک طبیعت نماید بخواستن غذا * **مصلح** یعنی اصلاح کننده وآن دوائی را نامند که اصلاح حال ماکول ومشروب نماید خواه بدفع ضرر آن نماید ویا معاونت فعل آن کند و یا حفظ قوت ویا کسر حدت آن نماید ویا بدرقه آن شود بجهت وصول آن باعضای شریفهٔ بعیده * **مصلب** دوائی را

نامند که جوهر عضو یا مواد را صلب وسخت گرداند بسبب برودت یبس وقوت جمع وتکثیف خود وابن در مقابل مرخی است * **مطفی** یعنی بنشاننده سوزان وحدت اخلاط وآن دوائی را نامند که بقوت برودت ویا اعتدال خود بشکنند حدت وسورت اخلاط حادهٔ حاره را ویا سوء مزاج حار ساذج را * **معرق** یعنی عرق آورندهٔ وآن دوائی را نامند که بحرارت وتلطیف وترقیق خود رطوبات محتبسه در جلد واعضای قریبه بآن را بعرق دفع سازد واخراج نماید * **معطس** یعنی عطسه آورنده وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت ولفوذ خود تحریک مواد ماغی نماید بجانب خیشوم وبعطسه دفع سازد * **معطش** یعنی عطش آورندهٔ وآن دوائی را نامند که بطبیعت را مشتاق ترویح سازد واعم از انکه ترویح باب شود مانند معده وجگر ویا بهوای بارد مثل دل وریه ومراد از عطش عطش صادق است نه کاذب مغری یعنی تغریه کننده وآن دوائی را نامند که دران رطوبت لزجه باشد که بچسباند بمنافذ وفوهات منافذ وسد کند و مانع سیلان گردد مانند آهک نشسته وهر دوائی لزج سیال مزاق چون حرارت دران تاثیر نماید می گرداند آن را مغری سادجالس معفن بدبو گرداننده وآن دوائی را نامند که بحرارت غریبه خود فاسد گرداند مزاج عضو را ورطوبات وارواح آینده بسوی آن متعفن گرداند وتمام آن را بتحلیل برد وباقی را قابل اینکه بگرند جزو عضو نگرداند ونیز بسرعت احراق وتاکل نرساند بلکه بگرداند آنها را فاسد وبتصرف حرارت غریبه در انها منعفن مانند زرنیخ وتافیا سفلط یعنی غلیظ کننده واین مخالف ملطف است * **مفتت** یعنی شکننده وپاره پاره کننده شکریزهٔ وآن دوائی را نامند که دران قوت حادهٔ نافذه باشد که چون باخلاط لزجهٔ متحجره برسد ریزه ریزه ونرم گرداند اجزای آن را مانند حجر الیهود وسنگ سرماهی ورماد کرم ورماد عقرب وغیر انها از ادویهٔ مفتتهٔ حصاة **مفتح** یعنی کشاینده مسده وآن دوائی را نامند که بحرکت در آورد مادهٔ راکه داخل مجاری ومنافذ وتجاویف اعضا مانده باشد بسوی خارج تا آنکه مفتوح گردند مانند فراسیون وفعل مفتت اقوی است از فعل مفتح برای آنکه فعل این بتلطیف وتحلیل است ویا بتلطیف وتغسل پس هر جزء مفتت است وهر جزء مفتح تلطیف مفتح وهر تلطیف سیال مفتح اگر باشد مائل بسوی حرارت یا معتدل وهر تلطیف حامض مفتح * **مفج** یعنی خام کننده وآن دوائی را نامند که بقوت برودت خود باطل گرداند فعل حرارت غریزی وغریبی را نیز واخلاط را خام وهضم را ناقص سازد واین در مقابل منضج وهاضم است * **مفرح** یعنی فرح آورندهٔ وآن دوائی را نامند که تعدیل مزاج وتلطیف اخلاط وروح حیوانی ونفسانی نماید وبسط سازد انها را وحزن را زائل سازد ودواعی را قوت وهمه حواس را نیکو گرداند وذهن را صافی سازد وکمالات را دور کند مانند شراب * **منفشی** یعنی برانگیزنده کتلهٔ وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود متفرق وبراگنده

سازد ریاح مجتمعه را وقابل دفع گرداند * مقطع یعنی جدا کننده وآن دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت ولطافت ولغوذ خود لغوذ نماید تا بین خلط لزج وسطح عضو ملاصق بدان ودفع نماید آن رابدون تعرف در قوام آن مانند سکنجبین وخردل * مفتی یعنی قی آورنده وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود ترقیق نماید اخلاط غلیظه مجتمعه در مجاری غذا ومعده را وقئی دفع نماید مانند تخم ترب * مقرح یعنی زخم کننده وجرک آورنده وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت ولغوذ وجذب خود بتحلیل برود وقانی سازد رطوباتی را که میان اجزای جلد است وتفریق مواد اجزای آنرا وجذب کند مواد ورديه را بسوی آن واحداث قرحه نماید مانند بلادر * مقوی یعنی قوت بخشنده وآن دوائی را نامند که تعدیل قوام عضو ومزاج نماید تا آنکه مانع آید از قبول فضول منصبه بسوی آن واد آفات نگذارد ویا آنکه بزیاده مسخن را وتسخین نماید مبرد را مانند وهن مرد ویا بخاصیتی که در آن است مانند طین مختوم * ملطف یعنی لطیف کننده بود وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت معتدله خود رقیق گرداند خلط غلیظ را مانند حاشا * ملین یعنی نرم کننده بسطح وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت معتدله خود رطوبت خود را خراج نماید بآنچه در معده را معا است ودین اعم از منفج وفرق است مانند مقر فلوس خیار شنبر ونمر هندی وشیر خشت * منفج یعنی اعتدال دهنده قوام اخلاط وسواد وآن دوائی را نامند که تعدیل قوام اخلاط نماید وقابل دفع سازد آنها را اعم از آنکه رقیق را غلیظ سازد یا غلیظ را رقیق نماید مانند حلیله * منفخ یعنی نفخ آورنده وآن دوائی را نامند که در جوهر آن رطوبت غریبه غلیظه باشد که چون فعل نماید در آن حرارت غریزیه تحلیل نماید بسرعت بلکه متحیل بریاح گردد مانند لوبیا و بدانکه هر چه در آن نفخ است مصدع ومفرط لعین است واز اغذیه وادویه آنچه تحلیل بار رطوبات آن در هفتم اول وریاح دفع آن در معده بمانند انحلال آن نیز در همان جا باشد ویا در امعا وآنچه رطوبت فضلیه در آن باشد در آن ماده نفخ وریح آن بود نفخ آن در معده وامعا بتحلل نمی رود بالتمام بلکه باقی می ماند در چیزی از آن بر عروق اعضای تناسل میرود مانند دبخلیل وبزرجمهر وبن منتظ است وباعث لغوظ همان ریح است * مسوخ قروح یعنی جرک آورنده وزخمها وآن دوائی مرطبی را نامند که مخلوط گردد بر طوبات قروح وآنها را زماده گرداند ومانع متشک شدن وچسبان شدن آنها آید مانند موم وروغن * منبت که لحم نیز نامند یعنی رویاننده گوشت وآن دوائی را نامند که گرداند مزاج خونیکه وارد جراحت می شود معتدل ومجفف تا آنکه مستحیل بگوشت گردد منقی تنور ودور انجا گوشت بهم آید صالح * **فصل شانزدهم** در بیان بعض اصطلاحات

حرف الالف * آبجام یعنی نی دار است * آبلیک جمع آن بک * **ابهر** بروزن اسمر نام رگ

رگ گردن است که شاه رگ نامند واز قلب بدیده واز هر دو جانب گرملی گذشته وبسر نقره که از قطع آن حیوان زنده نمی ماند زیرا که آن مسلک روح حیوانی است بسوی جمیع بدن وصاحب قاموس ظهر را نیز ابهر گفته * **ابجاع بُرَیده بینی** * اجر وشخصی که بریدن او مونبا شد وتر واطبا عبارت از انقطاع حرارت غریزی است بسبب انقطاع رطوبت وآن را موت اختراعی یعنی استیصال وانقطاعی می نامند * **اجوف** بفتح اول وسکون جیم وفتح واو وسکون فا در آخر نام رگی است که از محدب کبد بدیده ودو تا است یکی بطرف بالا رفته ویکی بطرف پائین ومنشعب بشعبهای مختلف گشته اند برای رسانیدن غذا بجمیع بدن وآن را اجوف از انجهت نامند که جوف آن کشاده از جوف رگهای دیگر است وتیز نام بطن وفرج دو عضب مجوفیکه بسوی هر دو چشم امده اند ودر بدن سوای آن عصبی دیده از دماغ نیست * **اجهر** شخصی که بروز نبیند * استشناق بینی کشیدن چیزی مایع بود که بسیار سائل باشد * **اصل** بفتح خ وآن اعم است از آنکه از شجر باشد یا از گیاه * **اغصان** یعنی شاخها وآن مخصوص بشجر وگیاه شاخدار است ومفرد آن غصن * **اقومالی** چیزی است که دران عسل را حلال کنند ونگاهدارند وجوش انرا بهندی آن **الکحال** بچشم کشیدن چیزی بود * **اکسومالی** سنگجبیر متخذ از سرکه وعسل است وبعضی زیاده می کنند دران آب دریای شور یا نمک دریا * **اکلیل** یعنی تاج وابزار یک وغیر آن نیز آمده است ودر ادویه مراد ازان چیزی دیگ بودن شگوفه وبار نباتات است واکلة واکالیل جمع آن آمده * **انکباب** مراد ازان نگاهداشتن عضو است بر نجار ادویه که در آب جوشانیده باشند ویا گرم کرده باشند * **اوعیه** جمع واعی است یعنی کنارروده خانها است * اوذرومالی عسل وآب باران بالمناصفه درهم ممزوج ملوده ودر آفتاب گذاشته است * اوکسالی سرکه مخلوط با آب ونمک است * **حرف الباء** * باذهر اسم پارسی تریاق است وگویند هر چه دفع سم کند مصنوع ومرکب باشد مخصوص باین است * باقور جمع بقر است * باکور نخستین میوه که برسد * بزرکهن * بخور هر چه دود یا بخار آن را استعمال نمایند * برلوریا بهارسی بلخور نامند * بزاق ولعاب آب دهن * بزر آنچه بار نباتات در غلاف ودر قشر باشد مثل خشخاش * بسبع یعنی بدهزه وهر چه را طعم مرکب از مرارت وقبض باشد باین اسم خوانند بقیصوم نوراني ودرخشنده * بطایح زینهائی که آب در انها جمع شده باشد ولعاب سی مرداب نامند **بعر** بفتح اول سرگین * بگر نخود حوان وبکسر اول دو شیزه * بنگ نخود یکه کهها که در ساق انبهه متکون شود * **حرف التاء** * تریاق بهارسی تریاک نامند وهر چه در شان او باشد که حفظ قوت وبحفظ

مزاج روح بحدی کند که رفع ضرر نماید باین اسم نامند و گویند تریاق مخصوص به ضماری است و آنکه افیون را تریاق می نامند بجهت حفظ قوت آن است که درین امر با تریاق اشتراک دارد * تصفیق آمیختن شراب با آب * تصعیدا نچه با تلش اجزای آن را صعود فرمایند و لطیف آن را اخذ کنند * تعلیق آویختن چیزی بگردن و بسائر اعضا * تفه یعنی بی مزه را در طعمی است که نه لذیذ باشد و نه کریه و با نیز آن ترنجبین و ارخای بسیار و تولید بلغم باشد * تکرج بفارسی باورگویند و آن متغیر شدن طعام است بالون یا بهر دو * تکلیس بمعنی صاف روح کردن و سوختن چیز و بسراب نمودن و بهره برداشتن آمده و مراد از ان مهیا ساختن بعضی از ادویه است بجهت نفوذ سرعت تاثیر و رفع کردن ثقل و کثافت آن خواه با حراق باشد و یا بعلی دیگر * حرف التاء * ثقیل یعنی گران و بمعنی گران آمدن بر طبع که بر فعل بود و سریع الزوال نباشد ثمر بار نباتات است مثل خوشه میوه و امثال آن * تمش لقت یونانی است و مراد از ان هر چه از نباتات باین درخت گیاه باشد * حرف الجیم * جبر کسر عضو شکسته را بستن * جرله برای مهمله زین سنگ لاخ جریش نیم کوفته که بلغور نامند جفاف خشک و خشکی * جمد بفتح اول و ثانی گرد آمده و جمع شده و بسته شده و جزو چیزی است حرف الحاء حامض یعنی ترش حماد بمعنی تند است و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل آن مثل افعال اجزای آنست حب انچه در ثمر باز روی خلاف بود مثل گندم و جو * حریف یعنی گزنده که اجزای آن در زبان فرو رفته بسیار بگزد و تفریق اجزای آن نماید * حشیش گیاه خشک و شبیه بخشک شده را گویند مخصوص نباتی است که بر روی زمین بهن نبوده باساق باشد و بجا تمش نرسد حکاکه انچه از سائیدن دو چیز جدا شود و حلاق سترنده حلو یعنی شیرین و انچه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در ان احساس کند و لذیذ باشد شیرین نامند حلیب * شیره تخمها و غیر آن و شیر نازه دوشیده است * حمل بار نباتات است اعم از ثمر و مشابه ثمر * حرف الخاء خمائر انچه اجزای خلط را بهم آورد و غلیظ گرداند * خرو سرگین طیور و غیرها خفیف یعنی سبک و انچه بر طبع احتمال آن آسان بود و سریع الزوال باشد * خلع بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود خلع اسم ضبع است خلیع است * خمل بمعنی پرز است و مراد او هر چه شبیه به پرز بر سطح ظاهر آن باشد مانند انچه بر دزنه می باشد حرف الدال * دابق انچه بجهت لزوجت کیفیه بخود بدست بچسبد مثل دبق و سم هر چه زبان را نرم سازد و اجزای آن را منبسط سازد بی احساس حرارت و بفارسی چرب نامند دلوک بمعنی مالیدن است و مراد از ان انچه از سنونات از انگشت بر دندان بمالند دوائی غذائی آنکه تاثیر کیفیت آن زیاده بر تاثیر کمیت مادهٔ آن باشد

دوائی سمی آنکه بکیفیت تاثیر آن موافق مزاج بوده با خاصیه کشنده باشد مثل افیون دوائی مطلق آنکه تاثیر بکیفیت کند و بجزء بدن نشود * وهنی آنکه در جسم او چربی موجود باشد و باعث اشتعال او گردد مثل مغزها یا تخمها و چوب صندل ابیض و دیودار و عود هندی و مانند اینها * حرف الذال * ذرور انچه سائیده و بی مائعی بر عضو بالند و یا بپاشند * ذفر بدبوئی * ذو الخاصیه انچه تاثیر بصورت نوعیهٔ خود کند اعم از انکه تریاق باشد یا زهر * حرف الراء * راوع انچه مواد را مالغ ریختن بعضو شده اعضا را قابل ورود آن نسازد ورد مقابل جذب است * رجیع فضلهٔ بهضم اول انسان * رقص بفتح اول و ثانی بناز پرورده و در ادویه هر چه نازک و رودشکن باشد * رخو نرم و سست * روی الکیموس انچه از ان اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیت متکون شود * رزین آویخته مرد بر دبار و در ادویه انچه در مانت و خوش جوهری نام باشد * رسوب ته نشین مائعات و انچه در مائعات اندازند و بر روی آن نه ایستد آن را راسب نامند * رمص رطوبت غلیظی را نامند که در اطراف پلک چشم جمع شده و چسبنده باشد * روث سرگین حیوانات روز و مالی شراب مفرح از عصاره گل سرخ است با عسل حرف الزای * زعوقه طعم بسیار کریه و مرکب از مرارت و ملوحت است زعب اول مولی که بر بدن حیوانات برآید و اسم کیموس است که ماغزی باشد و در ادویه انچه بر سطح او چیزی شبیه بموئی تازه برآمده باشد مزعب نامند زهر شکوفه و گل باشد حرف السین ساحل کنار دریا سائل انچه اجزای آن در همه جهات حرکت کند اعم از انکه انفصال اجزای او منقطع شود یا نشود مثل آب و روغنها سباخ شوره زار سبط بی گره سحیق انچه بسیار نرم سائیده باشد سم بفتح بین و تشدید میم انچه بفارسی زهر نامند بسبب ضدیت کیفیت و خاصیت خود مزاج را فاسد سازد مانند بیش سنون انچه بدندان باشند و یا بمالند و مقوی جوهر آن باشد سهک بد بو شدن گوشت و بد بوی عرق که از بدن آید که بفارسی سمیت نامند سهل زبن نرم حرف الشین شامخ کوه بلند شتر بفتح اول و کسر ثانی و ریدن پلک زیرین چشم شجر بنائی که با ساق خشبی باشد و کامل و آنکه اجزای تنه نباتیه باشد و ان ثمر ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و حب است مثل درخت خرما شدخ سر شکستن و فراخی و سفیدی روی است شاخ عضل بمعنی اژدهم باز شدن و گسیختن عضل است شدق بفتح اول و سکون ثانی فراخی گوشهٔ دهان شرف بضم اول و فتح ثانی کنگرها است و در ادویه انچه در اطراف او زایده برآمده گیاها داشته باشد مشرف نامند مانند سراتار شطب بضم اول و ثانی از

قانون الادب جوهر شمشیر و بفتح اول و سکون ثانی از قاموس اللغة جد اگردیدن و دور شدن و بوست باز کردن و دور ادویه هر چه باین صفات باشد نسطب گویند **شمیه** آنچه بوکند **حرف الصاد** **صاح** الکیموس آنچه از وخون متولد گردد بهمه جهات آنکه اعتدال داشته سائرا خلاط مخلوط بآن تبعد طبیعی باشد و خلط یا ازو بهم نرسد **صخر** به زمین سنگستان **صفق** بفتح اول و ثانی آنیکه براو یم یا مشک تو بر تو تدپس زود گردد و بعضی طرف و کنار رود و ریناتات آنچه چنین دارد و بازدوی و میل بطرفی داشته مستقیم نباشد **مصفق** نامند **صفیق** پوست و رشت و مستحکم یافته شده **حرف الضاد** **ضماد** آنچه غلیظ القوام که مائع و نرم باشد بر عضو بمالند و یا بر و ببندند اعم از انکه موم و روغن داشته باشد و یا نداشته **حرف الطاء** **طافی** آنچه بر روی آب ایستد **طبیخ** آنچه جوشانیده آب آن را استعمال کنند **طحن** خوردن و طاحونه که آسیا باشد مسمی باسم لازم است طری تازه است **طلا** آنچه رقیق القوام باشد بر عضو بمالند و نام نوعی از شراب است **طیب** بسکون ثانی خشبو و به نشاید ان پاکیزه **حرف العین** **عبث** بفتح اول و سکون ثانی گیاه است * **عصار** و بمعنی عصیر است اما در آنچه با آتش و یا آفتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند **عصیر** آب افشرده از نباتات که منجمد نشده باشد **عطر** بالفتح بوی خوش و بکسر خوشبوئی **عفص** بکسر فا طعم زخت که زبان را و رشت سازد و اجزای آن را بسبب برودت بهم آورد و فعل آن تبرید و تکثیف و تصلیب و تحتین و رمع است **عنقود** خوشه نباتات و عناقید جمع آن است **حرف الغین** * **غرغره** بمعنی آواز مختلفه است که از حلق برآید و مراد از و حرکت دادن مائعات است در حلق و فرو بردن آن و باز و بیرون ریختن آن **غض** بضاد معجمه نارس از نباتات **غلیظ** بمعنی کثیف است و در اغذیه بیشتر متداول است و استعمال لفظ کثیف در ادویه **حرف الفاء** **فاتر** آب نیم گرم فتیله بمعنی شانه که مخصوص بدیبر باشد **فرزجه شافه** که قبل و رحم را مخصوص باشد **فرفیری** بمعنی رنگ بنفش است فتح از هم جدا شدن **حرف القاف** **قابض** طعم گیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورد و درشت سازد و فعل آن تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویت اشتها ست و در غیر طعم مراد از ان شئی حابس است که بسبب بهم آوردن اجزای عضو حبس و استمساک نماید * **قصبان** شاخهای گیاه بی ساق است و قصیب واحد آن است **قطور** آنچه در گوش و دست و اعضا پیچکا تند **قینه** بضم اول و ثالث و سکون ثانی فتهای خوشه کشت **حرف الکاف** **کثیر الغذا** آنچه اکثر مقدار اوجزو بدن شود **کثیف** بخلاف لطیف و آن چیزی است که اجزای او بدشواری قبول انفعال از کیفیت

بدلی کند و نفوذ در اجزای بدن بسرعت ننماید **کما** و آنچه گرم کرده بر عضو بمالند مثل تکمید بسوس گندم * **کیموس** اخلاط متولده از هضم کبدی است **کیلوس** کشکابی است که از هضم معده بهم رسد شبیه بکشک محلول و راب **حرف اللام** **لثغه** آنچه با نباتات و رطوبی کرده بر هم زنند و بو کنند **لحاء** ریشهای باریک نباتات **لزاق و لصوق** آنچه بر عضو بچسبانند و باچسبندگی باشد **لطوخ** بمعنی اندودن چیزی است بر عضو که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد **لطیف** آنچه از شان او باشد که بعد از ورود در بدن منقسم گردد و باجزای بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزای بدن بسرعت کند مثل زعفران **لعابی** آنچه از خیسانیدن آن در آب اجزای آن مخلوط بر طوبت شده چیزی لزج بهم رساند چون برشته کنند **الزاق** آن رفع شود **لعوق** بمعنی انگشت پیچ است که از معجون رقیق تر باشد **لیف** آنچه از اصول و لحای نباتات روید و باریکتر از لحاء باشد **حرف المیم** **مائی** عسل است **مائی قراطن** و **ماء القراطن** ماء العسل اند **مائع** آنچه منجمد نباشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد **مبرد** آنچه بسوهان خود کرده باشند **مبلغ** بمعنی بلغم و هر چه بسبب ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و باکراهیت بود و طبع را برهم زند و فعل آن تسخین و جلاء و منع نضج است **مرخ** مالیدن چیزی بر اعضا مراوت پراکنده **مسبت** آنچه خواب آورد و بامنوم مرادف است **مسکر** هر چه مستی آورد و اعم از انکه بالتفریح باشد یا بنا شد **مسوح** آنچه در مالیدن آن بر بدن مبالغه و دلک عضو کنند **مسیخ** بی مزه و بالقه مرادف است **مصول** آنچه در سوختن بجد رماد نرسد **مضغ** خائیدن چیزی است **مضمضه** هر مائعی که در دهن حرکت دهند **مطف** خمیده و کج شده * **مغسول** آنچه در شستن آن مبالغه کرده باشند **مفرق** بفتح اول و کسر فا لت تارک سر و در انار و گلها هر چه سر آن همواره نبوده زوایا داشته باشد **مفرق** گویند **منتن** بدبو **منحول** آنچه پخته باشد **حرف النون** **ناشف** آنچه جذب رطوبات بسالگه کند اعم از انکه مناف او مرطی بنا شد مثل آهک آب نادیده و یا مرطی باشد چون اسفیج و ناشف را فحل نیز نامند **نبطی** در لغات مراد از لغت قومی است و در ادویه مراد گیاه خودروی است که نکشته باشند **نجم** نباتات بی ساق است که بر زمین پهن شود که بفارسی بیارگویند **نشاره** آنچه بسوهان و دم اره ریزه شده باشد **نشوق** آنچه بینی کشند **نضوح** بجای مهله و بجای معجمه نیز آمده جمع آن نضوحات آبی و آبهای خوشبو را نامند که بر بدن پاشند و اسم خوشبوی است مرکب از زنان گرمین شربتین مستعمل دارند و در مرکبات و در حرف النون انشاء الله تعالی خواهد آمد **نطول** هر چه را بخوشه مانند

و آب آن را برا عضای بریزند و پاشویه منعی ازان است **نقاخ** هرچه دران رطوبت غریبه باشد
و از حرارت بدنی تحلیل یافته مستحیل برباح شود خواه در معده و امعا مثل میوها و خواه در عروق مانند
مغز ها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل تقویت باه است **نقوخ** انچه از ادویهٔ بادیه سائده یا مائع دریابی
و مانند **نقوع و نقیع** انچه خیسانیده و بدون جوش صاف نموده استعمال کنند **حرف الواو و تب**
جستن از جای و تی گزنده و غره کنین مجمه زمین سخت **وقود** برافروختن آتش و هن سستی **حرف الهاء**
هاضم انچه اعانت طبیعت بر طبخ و گوارایدن غذا و خلط کند و سبب قبول هضم آن شود و مثل مصطکی و تمک
پاره شدن هش انچه جرم آن سست ریزنده باشد و با اندک فشردن ریزه شود و مثل صبر خوب و خاریقون
حرف الیاء با فوق بیش سر فصل هفدهم در بیان حدود امراض به ترتیب حروف تهجی **آدر** بمد الف
و ضم دال و سکون راء و مهله **واره** بضم الف و سکون وال و فتح راء و ها بادخصیه و ورم یحی آن است
که خصیه بزرگ شود از حد طبیعی و علامه گفته اگر مریض ما منشق شود و فرو آید دران پنیری از ما فوق آن
بسوی یکی از دو خصیه آن را آرده و قیله و فتق نامند و ادرهٔ مائی که دوائی نامند ریختن رطوبات
بسیار است بعروق خصیتین و تشنج گفته که اگر انصباب بحدی بود که از مسالک گذشته بخصیتین
آید آرده و قیله نامند و ماسوای آن را فتق با سم عام و صاحب نهایه گفته که اوره بضم نفخه خصیه است
و بفتح قیله که بفارسی وبه خوانند **آخته** بمد الف و کسر خای و فتح ذال هرزه و مجمه و ها مرادف خمود است
آکله بمد الف و کسر کاف و فتح لام و ها تعفن و ناکل است که در اعضا بهم رساند و سرایت کند و ما فساد
فساد آن زیاده از انتشار آن باشد و بظاهر بصورت قرحه باشد و بفارسی آن را خوره نامند **اکلة**
الفم مرضی است که در صورت شبیه بقروح است و در اندک زمانی سرایت کند و بسیاری از دهان
را فرو گیرد و بد بو باشد به سبب عفونت **آمه** بالف ممدوده و فتح میم مشدده و ها تفرق اتصالی است
که در سر واقع شود و تا دماغ برسد **ابرقلسا** بفتح الف و بای موحده و سکون راء مهله و فتح قاف و سکون
لام و فتح سین مهله و الف بلغت یونانی اسم نوعی از صرع **ابروه** بکسر اول و سکون بای موحده و کسر را
و فتح دال هرزه مهله و ها فتور لیست در جماع که مردان را حادث گردد از غلبهٔ برودت و رطوبت به سبب
کثرت جماع همزهٔ آن در اصل زایده است **ابرش** بفتح اول و سکون بای موحده و فتح رای مهله و سکون
شین مجمه نقطهای سفید است که در صورت و بدن بهم میرسد **ابریه** خراز است **البطاوس**

بفتح اول و سکون بای موحده و فتح طا و کسر راء هرزه و مهله و سکون بای مثناة تحتانیه و فتح طای مهله و الف
و ضم واو و سکون سین مهله بلغت یونانی شطر الضب رانامند و آن تب صفراوی و بلغمی متمیز از یکدیگر اند
که یک روز نوبهٔ صفرا و یک روز نوبهٔ بلغم باشد **ابنه** بضم همزه و سکون بای موحده و فتح نون و ها مرضی
است که حادث می گردد مردان را خصوصا کسانیکه در مزاج ایشان انوثت غالب باشد و عادت
کرده باشند که مردان با ایشان مقاربت در نمایند که مجامع را بین دو انثیین خود ببینند ایشان را منی و
شهوت بسیار است اما غیر متحرک خود بخود و بدان سبب بحرکت در می آید و دو نوع می باشد یکی جبلی خلقی
طبیعی و دوم حادثی اما جبلی بازقبیل ابوین است که پدر او مابون بوده و یا آنکه با مادر او بسیار مقاربت
در دیر خصوص در حال حمل و یا ارضاع میکرده که سرایت بدان کرده و یا از جهت حصول مزاج
انوثی است در خلقت او **و بلانکه** الت تناسل این مابون نسبت بدیگران غایر مائل باندرون و کوچکتر
می باشد و در هنگام وفور و زیادتی منی و غدغده دران می باید و او لیصورت اگرچه مرد است اما بسیرت از زن
بدتر است و اما حادثی اگر به سبب اعتیاد بدان است و احوال ایشان مختلف می باشد بعضی بمجرد
مجامعت لذت می یابد و بعضی با تزال منی و رد بر و امعای ایشان و تشنگین حدت آن از وصول منی و بعضی
خود بتر و ران حال انزال میکنند و ازین قبیل حالات دیگر **ابور سما** بفتح اول و ضم بای موحده و سکون
واو و فتح راء و سکون سین هرزه مهله و فتح میم و الف و نون نیز آمده بجای بای اول لغت یونانی است
بمعنی سیلان و باصطلاح اطبا ورمی است حادث از خون مریح * **ابو بلقیا** بفتح اول و ضم بای
موحده و سکون واو و فتح بای موحده و سکون لام و کسر قاف و سکون سین مهله و فتح بای مثناة تحتانیه
و الف فالجی است که شامل تمام هر دو شق بدن باشد سوای صورت **ابیلیما** بفتح اول و کسر بای موحده و سکون
بای مثناة تحتانیه و کسر لام و سکون بای مثناة تحتانیه و کسر میم و فتح بای مثناة تحتانیه و الف بعضی گفته اند نوع
از صرع است و بعضی گفته اند تشنجی است که مانع حس و حرکت باشد **آتشک** بمد الف و فتح تای مثناة فوقانیه
و شین مجمه و کاف مرضی است که حادث میگردد از سودای محترق یا متعفن که بواسطهٔ غلیان و انفصال اجزای
آن از هم طبیعت آن را دفع بظاهر جلد و یا بباطن بسوی عضوی از اعضا که خسیس و یا ضعیف قریب و یا بعید
یا بد نماید و یا بسوی اکثر اعضا بحسب قلت و کثرت ماده حتی باستخوان و اعصاب تیز خواه عضو متورم گردد و
یا متقرح و یا نگردد و انواع آن بسیاری باشد و نوع زبون آن میخورد عضو را می اندازد آن را اگر زود معالجه

نمایند و بعد معالجه ایشان در تمام بدن لبضی ادی و لبضی را مدت العمری ماند و باد آن مفاصل را متورم می سازد و از حرکت باز می دارد و سنگینی در عروق بهم میرساند یا حرارتی و لهبی و لیضی نوع آن باسوزش بسیار می باشد که گویا اخگر آتش بران عضو گذاشته اند و می سوزد و لهذا آتشک نامند و آبله فرنگ نیز نامند بجهت آنکه ابتدای ظهور آن از فرنگ بوده و یا از نواح آن برای آنکه مدار دشان بیشتر براغذیه غلیظه کریهه سوداویه است مانند گوشت گاو و خنزیر و مرغابی و امثال اینها و مشروبات شراب و کم متوجه تنظیف بدن میشوند بلغمی و غیر آن و ارمنی و انیز گویند بجهت آنکه اولا از بلاد ارمن ظاهر شده و اکثر حدوث آن اولا بر اعالی بدن مانند صورت و سر می باشد باعتبار غلیان مذکور و صعود بخره آن و یا باسافل خصوص حوالی اعضای تناسل بجهت نقل مادهٔ آن که سوداست باسفل و چون بسیار باشد مادهٔ آن و یا کهنه شود در جلد و لحم و اوتار و اعصاب و عضلات حتی استخوان نیز بهم میرسد و در اعضای باطنه نیز بخلاف امراض جلدیه دیگر از اقسام جرب و جذام و بهدی و غیرها و انهای آن در ابتدا کوچک و سرتیز پر آب بدون آنکه بسیار سرخ و یا بلند باشد اطراف آن بلکه هموار و برابر می باشد بادبدن و یا حدت و سوزش بسیار پیدا آید و چون متقرح گردد و پرک و رطوبت آن بهر عضو که برسد نیز متقرح گرداند باعتبار رداءت مادهٔ و بخار و نفس صاحب آن نیز باعتبار کمال خباثت مسری و لبضی از جهٔ لطیفه را معترض است حتی بوشیدن جامهٔ صاحب آن و نوعی از آن از مباشرت با زنان فواحش بر قضیب او لا بهم میرسد و این نیز اصناف می باشد بعضی از آن بمرتبهٔ روی است که بزودی قضیب را اگر جبر نگیرند و بمعالجه آن نه پردازند ساقط می گرداند و به تفصیل در رسالهٔ آتشک حکیم میر عماد الدین محمود قدس سره مذکور است **الالتساع** بکسر اول و تای مثناة فوقانیه مشدده و قع سین مهمله و الف و عین مهمله مرضی است که کشاده می گردد در ان عصبهٔ مجوفهٔ چشم و حدقه نیز بقول صاحب اسباب و علامات زیاده از حد طبیعی و لبضی گفته اند التساع قبقه یعنی است زیاده از وضع طبیعی و اختلاف نموده اند اطبا در ان و در انتشار لبضی مخصوص دانسته اند التساع را بالتساع عصبیه مجوفه و انتشار را بالتساع قبقه جلیه و لبضی بعکس این گفته اند و از کلام متقدمین ترادف هر دو با هم ظاهر میگردد و تحقیق ان است که التساع در پرده جلیه و یا در قبقه می باشد و انتشار نور لازم آن است و التساع مرض است و انتشار عرض و فرق میان هر دو آن است که در التساع ظاهر میگردد نور منتشر و ایخرای عین و در انتشار نی کسانیکه عارف بدان نیستند می پندارند که گویا چشم او سیاه شده است **اجتباس** احتقان و اجتماع مواد است در بدن و لازم و متعدی هر دو

می آید و اجتباس حرارت از ان قبیل است احتوار الرطوبة علی القلب مرضی است که انسان درمی یابد که گویا دل او در آب شنا می کند بجهت آنکه درمی یابد سردی در طوبتی را که فرا گرفته است دل را و دل حرکت می کند برای دفع آنها از خود پس گویا شنا میکند و ران و این مرضی نمی باشد مگر بشرکت معده **الاختلاج** بکسر همزه و سکون خای معجمه و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح لام و الف و جیم جستن عضوی است غیر معین از بدن که مبادی حرکت انبساطی باشد بسرعت و پی در پی بی ارادة برای دفع مادهٔ ریحی محتبس در ان عضو و بزودی ساکن شدن آن اگر مادهٔ اندک و رقیق باشد و الا باز اگر مادهٔ در ان مجتمع گردد آن حرکت نیز عود نماید و همچنین اگر غلیظ و بسیار باشد امتداد می یابد و بکثرت امتداد آن منذر بامراض است مثلا اگر شامل تمام بدن باشد منذر بسکته و کزاز و فالج و رعشه و استرخا است و اگر در رجه باشد منذر بالقوه و اگر در مراق باشد منذر بصرع و مالیخولیا و اگر در شراسیف باشد منذر بابورام صدر و اختلاج لب منذر بقی او در ابتدای لقوه و صرع اختلاج لازم و مقدمهٔ آن است و فرق میان آن در رعشه آن است که رعشه در اعضای آلیه یعنی حرکه بهم میرسد و حرکت آن بی ارادة و مائل باسفل می باشد و سرعت حرکت لکن نمی یابد و بزودی باز عود نمی کند بخلاف اختلاج که حرکت با وجود عدم اختصاص بجهتی مائل بفوق است و بلد آلهٔ اختلاج در اعضای بسیار نرم مانند مخ دماغ و در اعضای بسیار صلب نیز مانند استخوان نمی باشد بلکه در اعضای متوسطهٔ در نرمی و صلابت عارض میگردد **اختلاج القلب** حرکت ناخوش آینده دل است به سبب فرط امتلا **اختلاج المعده** حرکت شبیه بخفقان است که در معده حادث می گردد و لیکن از قبیل اختلاج که در اعضای عضلانی بهم می رسد نیست **اختلاط العقل** آفتی است که در افعال فکریه بهم می رسد که در انها تغیر و تشویشی روی دهد اما بسرحد بطلان و زوال نمی رسد بالجنون نامند **الاختلاف** بکسر اول و سکون خای معجمه و کسر نای مثناة فوقانیه و فتح لام و الف و فا اسهال پی در پی و اسهال دوری را نیز نامند و گاه بمعنی اختلاف الدم نیز آمده **اختلاف الدم** گاه مراد از ان سیلان معا است و گاه اسهال کبدی و فرق میان آن هر دو از چند وجه است اول آنکه کبدی بسیار بدبو می باشد بسبب حرارت و رطوبت کبد بخلاف امعائی دوم آنکه کبدی مقدار آن بسیار می باشد به سبب بسیاری خون در آنجا بخلاف معوی سوم آنکه در کبدی اولا بر از دفع می شود و بعد از ان خون به سبب دوری کبد بخلاف معوی که مخلوط با خون می باشد چهارم آنکه کبدی بی وجع می باشد به سبب عدم احساس کبد بقول جمهور و کی وجع بقول مسیحی بخلاف معوی که قوی الوجع است به سبب قوت احساس آن **الاختناق** بکسر اول و سکون نمای معجمه و فتح نون و الف و تاف

در لغت بمعنی خفه شدن و باصطلاح اطبا عبارت از نرسیدن نفس است بسوی ریه و قلب و بازرسیدن آن اندک اندک بدشواری و جمیع اصناف خوانیق با تنگی نفس و عسر بلع می باشد و اگر سبب در حنجره باشد نفس بیشتر می باشد و اگر در مری باشد بالعکس **اختناق الرحم** مرضی است شبیه بصرع و غشی که ابتدای آن از رحم و انتهای آن بدماغ و دل بواسطهٔ حجب و عروق ضوارب و غیرها می باشد اما مشابهت آن بصرع از جهت ادوار و سقوط و تشنج بعضی اعضا مانند ساق و غیر آن است و اما مشابهت آن بغشی از جهت آن است که صاحب آن می غرد و فریاد و آواز غیر او از برد اطراف زردی رنگ رخسار و ضعف نبض و نفس در اکثر احوال وگاه دوران نفس عظیم می باشد و بعد از افاقه زیاده استلقا می یابد بسبب انصباب ماده بر ان عین و اما مشابهت آن بالا شتراک بصرع و غشی از جهت تعطیل اکثر قوای محرکه و حساسه است و رحم در ان کشیده می شود بجانب فوق وگاه مائل بیکی از دو جانب راست و یا چپ می باشد بسبب استرخا و جس طلث و منی **اخیلوس** بفتح اول و کسر خای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و سین مهمله و می است که در موق النسی چشم بهم می رسد **اداع اللسان** بکسر اول و سکون دال مهمله و فتح لام و عین مهمله بزرگ شدن زبان است بر نبهٔ که در دهان نگنجد و بیرون آید و شیخ الرئیس از جمله اورام دانسته و بعضی از غیر جنس اورام گفته **اربیان** بضم اول بوا سیر الف است و بفتح اربیان که نوعی از ناهی است **ارتعاش** مرضی است شبیه به تشنج که حادث می گردد در اعضای آلیه یعنی مرکبه که متحرک باراده اند و فرق میان این و اختلاج بدان است که اختلاج دفعة حادث می شود و نیز دفعة زائل می گردد بخلاف ارتعاش و در ارتعاش عضو میل بطرف پائین میکند بخلاف اختلاج که متوجه بجمیع جهات و بالا مائل می باشد و گاه در قضیهٔ ربه بهم می رساند و کلام مرتعش منتظم باید دائم تا سبب آن باقی است و رعشه که عارض پیران گردد بسبب ضعف قوت ایشان دائمی گردد **ارتیاط** انغلاق رحم و ریق است **ارقان** در لغت بمعنی یرقان است و مارق و میروق شخصی است که او را یرقان باشد **ارتفاع الخصیه** بالا رفتن یکی از ان هر دو است و یا هر دو از کیس خود بسوی عانه و بالا آمدن از اکثر حرکات و بول بدشواری و قطره قطره آید و سبب آن استیلای برودت و ضعف است بران اگر ضعف باشد کوچک و کشیده شود بنفس خود چنانچه در حال خوف بسیار و فرو رفتن در آب سرد بهم میرسد و اگر سبب آن قوی باشد خصیه بتمامی بالا رود بسوی مراق و غائب شود و گاه باشد که بتمامی بالا میرود **استرخا** مرضی است عصبانی که ضعیف و سست می گردد در ان عضو اعصاب حرکت و عاجز می آید از تحریک عضلو

و بدان سبب اعضا سست و افتاده می باشند و مطاوعت در حرکت انقباضی نمی نمایند و مخصوص بعضوی نیست و اکثر لازم فالج است و نزد قدما مرادف فالج است و امانزد متاخرین پس فالج عبارت از استرخای حادث در یک شق بدن است و استرخا مخصوص بعضوی است **استرخاء الجفن** بفتح جیم و سکون فا و نون سستی است که در مد ها بهم می رسد در پلک بالای چشم بسبب سستی عضلهٔ کشنده آن بسوی بالا از غلبهٔ رطوبت بران **استرخاء الثرج** بفتح ثین معجمه و راء مهمله و جیم در آخر مرضی است که بران و یاح از متعاه بیرون می آیند بسبب آنی که در عضلهٔ مطبقهٔ حصکهٔ آن بهم می رسد و یا بسبب نرسیدن سرد بدان و یا تشرب آن رطوبات را **استسقا** در لغت بمعنی طلب آب است و اصحاب ما ی اصفرا و ترشکم نیز گفته اند و باصطلاح اطبا مرضی است که اکثر حادث می گردد از مادهٔ بارد غریب که داخل خلل اعضا گردد و اعضا را برآمده دارد و آن یا مفرد می باشد یا مرکب و مفرد از سه نوع بیرون نیست زیرا که مادهٔ آن یا رقیق است یا غلیظ قوام دار و رقیق دو نوع است یکی آنکه شامل جمیع ظاهر بدن باشد که در خلل و فرج اعضا داخل شده انها را برآمده دارد و اکثر ابتدا از قاعیز و ساقین و سرین و شکم و زیر چشم کند و بعد از ان بپشت و دستها و رخسار ها پس بسائر اعضا و این را لحمی نامند دوم آنکه شامل جمیع اعضا نباشد بلکه در مواضع خالیهٔ نواحی اعضای مدبرهٔ غذا و اخلاط مانند فضای بطن که عبارت از معده و کبد و امعا است مابین صفاق و ثرب و یا ثرب و امعا مادهٔ متخلخل گشته شکم را برآمده و منتفخ دارد و این را طبلی نامند و غلیظ یکنوع است و مادهٔ آن نیز دو است یکی مابین صفاق و ثرب و یا مابین ثرب و امعا در آمده شکم را بزرگ دارد و این را زقی نامند و وجه تسمیه هر یک بسبب مشابهت آن است بدان زیرا که لحمی مشابه بفربهی و چاقی بدن بسبب زیادتی گوشت است و طبلی به سبب مشابهت شکم ان است بطبل که چون دست بران زنند مانند طبل از ان آواز آید و زقی بسبب مشابهت آن بخیک پر آب است که چون حرکت دهند آواز آید از ان آید و این را بدترین انواع گفته اند و استسقا مرکب چهار نوع است زیرا که مرکب یا از دو نوع است یا مرکب از لحمی و زقی و یا از لحمی و طبلی و یا از هر سه **اسر البول** بضم الف مراد از ان اجناس بول است **اسقاط الترلاق** جنین است از رحم و برآمدن آن غیر تام **اسنان القارا** اسم نوعی از مرض تشقق اظفار است **اسهال** مرضی را نامند که حادث شود در مواد بدینه و حرکت کند معای مستقیم و دفع گردد از ان فضول زیاده از مقدار طبیعی و بالاجمال انکه برآمدن مواد بدینه است بطریق معای مستقیم زیاده از مقدار طبیعی و از هر عضو که باشد

منسوب بدان می دارند مانند معوی و معدی و کبدی مرارى و دماغی و طحالی و ماساریقی و بدنی و همچنین
از هر خلط که باشد موسوم بدان مانند دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و اگر آن را او وارد اوقات معین
باشد آن را دوری نامند و اسهال معوی گاه باسیچ و گاه بدون سیچ می باشد و لیکن سیچ را زقی نامند لهذا
مراد از مطلق معوی سیچی است و نیز اسهال کبدی و ماساریقی مے باشد و فرق میان کبدی و ماساریقی
آن است که کبدی متغیر می باشد بآن رنگ بول نیز بخلاف ماساریقی و فرق میان آن هر دو و معوی آنست
که خلط منبعث از کبدی بسیار می باشد و غیر مخلوط بسیرا نه بلکه خلط بعد از براز دفع میگردد و بدون مخض و سیچ
و مرات آن کم بخلاف معوی که با مخض و سیچ و درد و اندک اندک و متصل بهم **اسهال الدموی** اگر
از انفتاح عرقی باشد از عروق معای و قاق اول غالط دفع گردد پس خون رقیق آید بار یاح و قراقر
و زبد اگر از معای غلاظ باشد اول غالط با خون برآید پس بے خون و با آن علامت بواسیر بنا شد
و اکثر بسبب سیچ اخلاط مادهٔ حریفه و یا اسهال بسیار باشد که خراشیده شود سطح امعا و این باعث بسیار
و مخلوط بظاهر غالط باشد **اصن** بفتح اول و صاد مهمله و نون مشدد دبلوئی زیر بغل و صنان نیز
نامند **اطر و عینا** بفتح الف و سکون طای مهمله و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر غین معجمه و فتح یای
تثناة تحتانیه و الف لاغری بدن است بسبب نیافتن غذا **اعتقال** عند الاطلاق مراد بسته شدن
زبان است باین حیثیت که قادر بر تکلم نباشد و عند التقیید بطبیعت و یا بطن بسته شدن شکم است **اعج حاج**
الذکر تشنج و کشیدگی ذکر است و میل کردن آن همیشه بیکطرف **اعیا** بکسر همزه کلال و ماندگی بسیار
است که عارض مفاصل و عضلات گردد و بعرف اطبا تعب نامند و آنچه از غیر حرکت باشد و سبب
آن معلوم نباشد مقدمهٔ مرض است و بعضی گفته اند اعیا چون اشتداد یابد متغیره بهم رساند چنان
زیاده گردد ناقض وجع عارض گردد و برچند نوع است آنچه بتوسط حرکت عارض گردد آن را اعیای
ریاضی نامند و آنچه بواسطهٔ فروح آن را فروحی و آن آنست که سر و بدن درد نماید نتواند دست گذاشتن
بران و آنچه بواسطهٔ کشیدگی اعضا آنرا تمددی و آنچه بواسطهٔ ورم بعض اعضا آن را ورمی و آنچه
بواسطهٔ پوست و خشکی اعضا باشد آن را تقشفی نامند **اغما** بکسر الف و سکون غین معجمه و فتح میم
و الف ممدوده ضعف قوی نفسی را نامند یعنی بیهوشی حادث از ان و صرع خفیف را نیز نامند **افیطوس**
بالف مکسوره و فای ساکنه و کسر طای مهمله و ضم یای تثناة تحتانیه و واو ساکنه و سین مهمله لغت یونانی است

بمعنی حمی دقی **اقطیعوس** و انطیقس و انطیعوس بکسر الف و سکون قاف و کسر طای مهمله و سکون یای مثناة
تحتانیه و ضم عین مهمله و سکون واو و سین مهمله و بلغت دیگر بیدل عین قاف و حذف واو و بلغت دیگر
ببدل عین قاف و حذف واو و بلغت دیگر نون بجای قاف اول هر سه بمعنی حمی دقی است **اقعوما**
بفتح الف و سکون قاف و ضم عین مهمله و سکون واو و فتح میم و الف قرحه است که با خشک ریشه باشد و در تنقیه
آن مخاطره بلود و اغشیه را بخورد و چشم را فاسد سازد **التوا** بکسر الف و سکون لام و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح
واو و الف ممدوده زوال و برآمدن فقرات است بطرف راست یا چپ **المتصاق الجفن** چسپیدن جفن
بعلهٔ است و یا چسپیدن جفن اعلی با سفل **الس** بفتح اختلاط عقل است چنانچه گفته می شود که به تحقیق الس
الرجل یعنی مرد ما لوس است یعنی مجنون است **الم** بفتح همزه و لام گفته اند مرادف وجع است قرشی گفته بخلاف
برمن ظاهر شده آن است که الم اعم از وجع است جهت آنکه الم ادراک منافی است بهر قوتی از قوی که باشد
و وجع ادراک بحس لمس است و مولانا نفیس گفته هر چند تفحص کردم در کلام متقدمین و متاخرین فرق میان الم و وجع
نیافتم در مواردِ استعمال شان و صاحب بحر الجواهر گفته که مسیحی نیز فرق میان الم و وجع بباطن نموده مؤلف گوید
که اگر الم ضربان و شدت و ضعف باشد وجع است و بدون آن الم و نیز در تعریف الم گفته اند که برآمدن از
حال طبیعی است بسوی حال غیر طبیعی **الامتلا** عبارت از پری بدن است از اخلاط و مشرف بودن بر عرض
و گاه اطلاق می نمایند بر دوات اخلاط بحسب کیفیت و این را امتلا بحسب کیفیت می نامند و گاه اطلاق سے
نمایند بر کثرت کمیت اختلاط و ارواح بحالیکه پر کنند اوعیه و امکنهٔ خود را و یکشند اعضا را هر چند بحسب کیفیت صالح
باشند و این را امتلا بحسب اوعیه نامند زیرا که هرگاه از مکان چیزی پر شود البته غرض آن می افزاید از طول
آن میکاهد و همین باعث کشیدگی در طول و انقباض اطراف خود است در عرض و گاه بر پری معده از طعام و
شراب نیز اطلاق می نمایند **امتلای غلاف القلب** متملی و پر شدن غلاف قلب از رطوبات متحیره
از راس و پر شدن عروق آن است از خون غلیظ که از غذای قلب بوده باز مانده و با آن عظم نبض و سوی تنفس
و انقباض و انتشار متحیرین و مانند اینها در موی و بطو و نبض و تراخی و اختلاف آن در طولی می باشد **ام الدم**
نفوق اتصالی است که در خربان بهم رساند و سایدی گفته تفرق اتصال اگر در خربان واقع شود و ملتئم نگردد
و خون از ان جاری شود و بفضای که در اطراف آنست بریزد و پر کند آن را و چون بنشارند آن مقدار اگر در
آن خون باز بسوی شریان این را ام الدم نامند و قوم اطبا هر انفجار شریانی را ام الدم می گویند **ام الصبیان**

حرعی است که عارض اطفال میگردد از حین ولادت تا چهار پنج سالگی و این اگر صفراوی و با تپ حاد محرق خشک
نشقی می باشد و چون اطفال را بیشتر عارض میگردد لهذا آن را ام الصبیان نامیده اند و بعضی ریح الصبیان را
نیز همین میدانند و آن را ام الشیطان و فزع الشیطان نیز نامند **امغارینوس** بفتح الف و سکون میم و کسر
غین معجمه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و سین
مهمله حمی بلغمیه دائره است بلغت یونانی **ام ملدم** بکسر میم ثانی و سکون لام و فتح دال مهمله و میم یعنی حمی است
اموریدوس بفتح الف و ضم میم و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو
و سین مهمله یونانی بمعنی جریان خون از بواسیر است **انبوسیما** با الف مفتوح و نون ساکن و بای مضموم و واو ساکن
و سین مکسور و یای مثناة تحتانیه و میم مفتوح و الف بیونانی یعنی سلاق است **انثارالاهداب** بنای سه
نقطه بعد نای مثناة فوقانیه ریختن مژگان است بسبب جمع شدن رطوبت در انها و یا فاسد شدن غذای آن
و میل نمودن بسوی حدت و حرارت **انتشار** بکسر همزه و سکون نون و کسر نای مثناة فوقانیه و فتح شین معجمه
و الف و رای مهمله مرضی است که کشاده می گردد دران سوراخ پرده عنبی چشم زیاده از مقدار طبیعی و بدان سبب
نور باصره بخط مستقیم بر نمی آید و منتشر می گردد و بمرائی نمی رسد **انتصاب النفس** مرضی است که دران
قادر نمی باشد انسان که نفس بکشد مگر آنکه راست بنشیند و گردن را راست بدارد و سر را بالا کند **انتفاخ**
بکسر همزه و سکون نون و کسر نای مثناة فوقانیه و فتح فا و الف و خای معجمه زیادتی است که در عضو بهم رسد بسبب در آمدن
ماده ریحی دران یا خارش هرگاه مطلق ذکر نمایند و مقید با نتفاخ بطن و یا غیر آن را و زیادتی حاصل از مادهٔ ریحی
و غیر آن است که دران عضو بهم رسد **انتفاخ العین** زیادتی است که از مادهٔ بارد خلطی و یا ریحی عارض
چشم گردد با خارش **انطباق المرئی** مرضی است که حادث میگردد در مری از استرخا و سستی عضلهٔ مسکهٔ
آن و گویند از سستی عضلهٔ منبسطهٔ آن است که صاحب آن نمی تواند چیز بر افروبرد از آب و غیر آن از اشیای
رقیقهٔ سائله و لیکن لقمهٔ بزرگ و اشیای غلیظهٔ ثقیله را فرو می برد بدون مشقت **انفجار الدم من الاذن** جاری
شدن خون است از گوش بسبب بحران و یا بریده شدن رگی از رگهای آن و یا امتلای که مودی با نشقاق
و انفتاح گردد و یا بر سیلان مزیه و صدمه بدان **انقلاع الاذن** بر آمدن گوش است از جای خود
بسبب جذب قوی از آفتی که بدان رسد و یا در می و ریحی که بفشارد آن را و از جای خود بر آورد و سست کند
از جانبی یگرا **انقلاب الجفن** مرضی است که میل سے کنند و دران مژگان بسوی اندرون حدقه را میدارد

انقلاب المعده مرضی است که انسان طعامی را که می خورد بعد هضم شدن آن را قی مینماید و وجه تسمیه بآن
بدان جهت منقلب شدن و برگشتن اسفل آن باعلای آن است و یا از جهت انقلاب فعل ماده و انعکاس
آن است از مقتضای طبیعت خود و فرق میان آن و ایلاوس بدان است که انچه در انقلاب معده دفع میگردد
منتفن نیست و در قی قشور رقیقه می باشد و نزد خوردن حموضات و جع شدت می نماید بخلاف ایلاوس **انقیمار یوس**
بفتح همزه و سکون نون و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر رای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و
سکون واو و سین مهمله تپ بلغمی نایره است که هر روز آید **انقیمالوس** بفتح همزه و سکون نون و کسر قاف و فتح یای
مثناة تحتانیه و الف و ضم لام و سکون واو و سین مهمله حمی یومی است که بآن برودت در باطن و حرارت در ظاهر باشد
انکسار الاذن شیخ نجیب الدین سمرقندی گفته شکسته شدن غضروف گوش است بحدیکه در حس ظاهر
گردد و بعضی گفته اند انکسار را بر تفرق اتصال غضروف اطلاق نمی نمایند برای آنکه غضاریف نرم و قابل
انعطاف و التحاف اند و قبول انکسار نمی کنند بلکه قابض رض و کوفته شدن اند **اوذیما** بضم اول و سکون واو
و کسر ذال معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و رم رخوی بلغمی است که چون دست بران گذارند فرو رود
و دیر بحال اصلی اید و بلند نشود و رنگ آن سفید باشد و با آن حرارت و الم نباشد و به ندرت با آن اندک
وجعی باشد **اورا طیس** بضم الف و سکون واو و فتح راء مهمله و الف و کسر طای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه
و سین مهمله بلغت یونانی بمعنی نشتر است **اورام الاذن** ورمی است که در بنا گوش از بیرون
صماخ بهم رسد و این در اکثر خطرناک است و لهذا رد کردن آن ممنوع است بجهت آنکه جای ریختن فضول
رویهٔ ماعنیه است مانند ورم زیر بغل که جای ریختن فضول رویهٔ قلبیه است و ورم کنج ران که جای ریختن
فضول کبد یه است و اینها را اورام مغابن نامند **اوفلوس** با الف مضمومه و واو ساکنه و فای مکسوره و یای
مثناة تحتانیهٔ ساکنه و لام مضمومه و واو ساکنه و سین مهمله ورمی است که در موق النسی جشم بهم رسد و منفجر نگردد و چون
منفجر گردد آن را غرب نامند **ایلاوس** بکسر اول و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و ضم واو و سین
مهمله علامه گفته که وجعی است که در معای علیا که وقیق است بهم رسد و مقیء کند نفوذ ثقل را بسوی معای
سفلے که غلیظ است بحدیکه ناچار از دهن بر آید و تفسیر آن را جالینوس در اخلوفن بر ب ارحم و بقراطیه المستعان
منه کرده در فصول خود گفته که چون حادث شود در قولنج مستعاذ منه می و قواق و اختلاط ذهن پس آن دلیل بد
حال مریض است و نیز دران فصول گفته که شخصی را حادث شود تقطیر البول و در قولنج معروف بایلاوس

پس الشخص در هفت روز می میرد **حرف الباء الموحدة** ✻ **البادشنام** بفتح باو الف و دال مهله و سکون شین معجمه و نون و الف و میم سرخی بد آینده است شبیه بابتدای جذام که در صورت و دست و پا بهم میرساند خصوص در هنگام سردی هوا و زمستان و گاه با آن فرح می باشد. **البثور** بضم باو ثای مثلثه و سکون واو و در رای مهله و انهای کوچک است که در ظاهر بدن بهم میرسد واحد آن بثره و بثرات است ✻ **البثور فی الحلق** و انها الیست حار سوزنده که گاه در حلق برمی آید و بیشتر بر مرئی جهت آنکه قابل مواد زیاده است از حلق و گاه بر قصبه ریه **بثرات السعال** سرخه که سبب آن برآمدن بثور باشد. در ریه **بثور الالف** دانهٔ الیست صلب که در بینی بهم می رساند و شبیه بنابالیل می باشد. **البثور الغریبة** دانهای کوچک سفید است که بنارت و شناوزدر بدن برمی آید و دو نوع می باشد. انچه بیخ آنها صلب مانند غده و دوم ان کم و سر آنها براق می باشد به سبب چرک آن رادوات الاصل مینامند. آن یا منقلب میشود بزرگ میگردد مانند دمل و یابر صلابت و کوچکی خود می ماند و این بسبب ردارت مادهٔ آن است و بعضی دانهای صلب کوچک سرخ رنگ می باشد که بی درد و وجعی در موضعی از بدن ظاهر میشود پس محقق گردد و هو نوع دیگر برمی آید و چند نوع دیگر نیز می باشد یکی را شب کم و دیگری البثور الصلاع و دیگری را البثور القفاری نامند. **بثور البلغمیة** قروحی است بادانهاکه در بدن ظاهر می شود و از ان چرک آب سرد برمی آید و بران خشکریشه بسیاری می بندد و با آن خفقان و غشی پیدا شود و از جنس سفعهٔ ردیه است بلغمیه از ان جهت نامند که در بلغم بسیار بهم میرساند و اکثر اینها از جملهٔ امراض مسریه است که بدیگری بسرایت میکند. **بثور اللثنیة** بفتح لام و یای موحده و کسر نون و فتح یای مثناة تحتانیه و هادانهای سفید ریزه است که برصورت و بینی برمی آید شبیه به نقطهای بشیر چکیده بر عضو و چون آن را بفشارند از ان چرکی شبیه بشیر سفید و روغن غلیظ برمی آید. **البحران** بضم یای موحده و سکون حا و فتح را بهر دو مهله و الف و نون لغت یونانی است بمعنی فصل الخطاب و آن روز مجاریهٔ طبیعت با مرض است و باصطلاح اطبا تغیر بدنی عظیم است که دفعة حادث می شود یا بسوی صحت یا بسوی مرض و یا بسوی ناخوشی حال و هلاک و بحران یا تمام جید است و یا نام ردی و یا ناقص جید و با ناقص ردی و تشبیه کرده اند مرض را با دشمن باغی بر مدینهٔ بدن و طبیعت را بپادشاه حافظ آن مدینه و بحران بروز قتال فیما بین پس اگر پادشاه طبیعت بر مرض غالب و غالب آید او را از مدینهٔ بدن بیرون کند آن را بحران تام جید نامند و بالعکس بحران تام ردی و اگر یکی دفعه بیکباره بر دیگری غلبهٔ تام نیابند و محتاج بقتال دیگر باشند. آن را بحران ناقص گویند و در تینصورت

اگر غلبه از طبیعت باشد آن را بحران ناقص جید نامند و الا ناقص ردی **بحوحة الصوت** بفتم اول و دو حای مهله اول مضموم و دوم مفتوح و میان آن هر دو واو ساکنه و تا غلظت و سنگینی و گرفتگی آواز است به سبب یکی از مواد غلیظه در مجاری آن خواه دموی باشد و خواه بلغمی **البنجر** بفتح اول و سکون خای معجمه و رای مهمله و بدبوئی دگنگی دهان است و بدبوئی دهان و دندانها بار طوبت معده **بخر الالف** بدبوئی بینی است و آن بابه سبب بواسیر متعفنه دران است و یا بر سیدن بخار ردی و بدبوئی از خشک بینی **البردة** بتحریک باو راو دال هر دو مهله و ها بر طوبت غلیظی است که منجمد و متحجر گردد و در بلک چشم و رنگ آن مائل بسفیدی باشد شبیه به برده یعنی حب غمام که بفارسی ژاله نامند. **البرسام** بفتح اول و سکون را و فتح سین هر دو مهله و الف و میم لفظی مرکب از فارسی و یونانی است و آن ورمی است که عارض میگردد در دو پارهٔ حجابی است میان کبد و معده و حائل است میان آن هر دو و متصل است احجابی که میان قلب و معده است و اتصالی بیکی از پردهٔ دماغ که باحس است دارد و بدین سبب ردو و جع آن حجاب بدماغ می رساند و ان اعراض سرسام ظاهر می گردد و این بنابر قول شیخ نجیب الدین است و اما بنابر قول مولانا نفیس ورمی است که در نفس حجاب حاجز بهم رساند آن حجابی است که فاصل است میان قلب و معده **البرش** بفتح باو رای مهله و شین معجمه نقطهای ریزه سیاه است بقدر دانهٔ گنجد که برصورت بهم رساند و گاه مائل بسرخی و کمودت تر می باشد و بفارسی کنجدک نامند. **البشم** بفتح بای موحده و سکون شین معجمه و میم بمعنی تخمهٔ است **البرص** بتحریک باو راو صاد هر دو مهله و آن را ابرص نیز نامند بزیادتی الف مفتوح در اول و انهای سفید باعمق است که در ظاهر بدن بهم می رساند و روز بروز بهن می شود و سرایت بباطن نیز میکند گاه در بعض اعضا و گاه در تمام بدن می باشد باین حیثیت که تمام بدن را فرا گیرد و سفید گردد و این را برص منتشر نامند و در ابتدا بد شواری زائل می شود و در انتها و شمول تمام بدن معالجات آن از قبیل سحرات و خوارق عادات است از جملهٔ امراض مسریه است و متواتره نیز **برص الاسود** لکهای سیاه است که در ظاهر جلد بهم می رساند و باعمق می باشد در بعض مواضع بدن یا در تمامی آن و این نیز روز بروز سرایت می نماید بعمق بدن و بهن میگردد و پوست بدن خشن و مانند فلس ماهی از ان خشک ریشها جدا میگردد و بسبب آنکه مادهٔ آن سودای فاسد محترق است و از جملهٔ امراض مسریه است و متواتره نیز و این را قوبای منتشر نیز نامند **برص العین** تغیر بافتن بره بعینه است و میل نمودن بسوی سفیدی به سبب غلبهٔ رطوبت بران **برص الاظفار** نقطهای سفید کوچک است

کبر زبانها ظاهر می گردد **بطلان الذوق وفساده** بفتح ذال معجمه وسکون واو وقاف برطرف شدن حس ذوق است که محل آن زبان است بحدیکه صاحب آن در نیابد و تفرقه وتمیز نتواند نمود میان چیز گرم وسرد **البطم** بضم اول وسکون طای مهمله وبیم وانهای بزرگ سیاه رنگ است که در سواق بابهم می رسد وازان بحرک آب سیاه برمی آید **برکاریه دیابیطس** است **بکم** بضم بای موحده وسکون کاف وبیم عدم قدرت برتکلم است وصاحب آن را ابکم وبکیم نامند **بنات اللیل** دانهای کوچک خشن است که در سردی هوا وشبها برمی آید وخارش میکند وتسکین می یابد وبارشدت می کند **البواسیر** زیادتی وورانه است که بر دهان ورگها مقعده ازخون سودادی غلیظ بهم می رسد وانواع آن بسیار است گاه مخفی می باشد وگاه ظاهر وگاه ازان خون جاری می گردد وگاه بند میباشد وگاه یکبارگی می باشد وگاه چند دانه شبیه بسر پستان وگاه ازان رطوبتی سفید لزج طراوش می نماید وهنگام برجهیدن خون آن در طبیعت قبض ولخ وقوارتر بسیار در شکم می باشد وانچه ازان خون جاری میباشد آن را دامی وانچه غیر دامی است عیمانامند وواحد آن باسور است وازجمله امراض مقعده است **بواسیر الریحی** عبارت ازریح غلیظ عسر التحلیل است که احداث وجع نماید در امعا مانند قولنج وگاه بطرف پشت وخراسیف وتاشانه بالارود وگاه فرود آید بقطن وگرده وانثیین وقضیب وحوالی معده وقرار در شکم پیدا نماید وگاه میل بفاصل دست وپا نماید وفرقعه وآواز در انگشتان ومفاصل در تهنگام قیام وقعود پیدا شود وگاه اسهال الدم وغیر آن نیز احداث نماید وگاه بابواسیر غیر ریحی جمع گردد ویا بواسیر ریحی زیادتی نمی باشد **بواسیر الالف** لحمی است زائد که در اندرون بینی می روید ومنفذ آن را تنگ میسازد وگاه سفید ونرم بی وجع می باشد واین سهل العلاج است وگاه سرخ رنگ بالکودت ووجع بسیار وعلاج این دشوار **بواسیر الشفه** زیادتی وشطیری بالکودت بقدر دانهٔ انگور است که در لب پائین بهم میرساند ومتشقق میگردد واندوسط آن راه وجع می کند وشبیه بثوت شامی میباشد بی وجع وگاه تجاوز ازان بلب بالامی کند وآن را نیز فرامی گیرد وگاه تا بنصف صورت نیز می رسد **بواسیر الرحم** زیادتی است که در عنق رحم از خلط سوداوی بهم میرسد وبجس لمس وبامیر توان دریافت وازان رطوبتی شبیه بدردی میاید **البواتین** مرضی است که از چشم بچگان در هر اندک زمانی چند قطره آب وبازمی ایستد **البهر** بضم اول وسکون هاوای مهله علتی است که در گشش بهم می رساند که صاحب آن نمی تواند در تهنگام سکون بیان وتفصیل ساکن ماند بلکه بی اختیار بی درپی نفس می کشد وبعضی بدو این را یک مرض دانسته اند وبعضی غیر وعلامه گفته

که فرق میان هر دو بدین نحو بیان کرده اند که مادهٔ بربو در داخل عروق مجتمع می باشد وآلات سینه خشن ومادهٔ بهر در شرائین وسینهٔ نرم می باشد ودر وقت سرفه رنگ رو سرخ نگردد وزیاده ازبربو بسبب اجتماع انچره دخانیه در شرائین وجوهری گفته که بهر تنابع یعنی پی درپی کشیدن نفس است **بول الدم** برآمدن خون است از مجرا بول اگر اندک اندک آید از انفتاح دهن عرقی باشد واگر دفعی بسیار آید از انشقاق رگی باشد وخون صرف تازه باشد وبه سبب ضربه یا سقطه یا تناول ادویهٔ حادهٔ حریفه یا سمیه وبامتآکل شدن عرقی حادث میگردد **بول الدموی** آن است که ظاهر شود خون در بول وخون صرف نباشد ✻ **البول فی الفراش** بول کردن انسان است در خواب وبیشتر اطفال مرطوبین را عارض می گردد ✻ **بولیموس** بضم بای موحده وسکون واو وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وضم میم وسکون واو وسین بونانی بمعنی جوع بقری است **البهق** بتحریک لکهای سفید رقیق ویا سیاه رقیق بی عمق است که در ظاهر بدن بهم می رساند وبتدریج بهن گردد ودر سیاه آن پوست بدن خشن می باشد وفرق میان این وبرص آن است که برص غوص ونفوذ وغور در عمق جلد ولحم وتا عظم نیز می باشد وبطی الزوال بخلاف بهق وسبب حدوث آن ضعف قوت دافعه فضول وخوردن اشیای غلیظهٔ کثیفه است **البهت** بضم بای موحده وفتح حادوتای مثناة فوقانیه باقی ماندن انسان است بمهوت ساکت لایعقل **البیاض** سفید یست که در طبقهٔ قرنیه چشم بهم میرساند ازان انچه رقیق ودر ظاهر قرنیه است آن را اثر وغمام وسحاب وانچه در باطن آن است آن را بیاض مطلق نامند واسمی دیگر ندارد وبیشتر از قرحه ورمد آبله بهم میرساند **البیضه** بفتح باو سکون یای مثناة تحتانیه وفتح ضاد معجمه وهادر دسری است شدید نرمی ائی که تمام سر را فرامی گیرد که در هیچ وقت تسکین نمی یابد ودر وشنی آفتاب وچراغ خوش نمی آید وبیشواری زائل می گردد ماخوذ است از بیضهٔ سلاح که در وقت جنگ بر سر می گذارند برای محافظت وتمام سر را فرامیگیرد وشیخ الرئیس گفته آن صداعی است لابث ثابت مزمن که هیجان می آید صعوبت آن هر ساعت بانذک سببی وصاحب آن تاخوش نمی دارد صداع ودوشنی ومخالطه یاردم را دوست می دارد تنهای وتاریکی وبرپشت خوابیدن را ودر هر ساعت که گویا سر اورا بمطرقه می کوبند ومی کنند آنرا وشق می کنند **حرف التا را لثناة الفوقانیه**

التآکل بفتح تای مثناة فوقانیه وهمزه وکاف مشدده مضمومه ولام فاعلی کردن وخوردن اجزای عضو است به سبب ریختن مادهٔ حاد اکال بدان هر عضو که باشد مانند لثه ودندان وغیر این هر دو **التثاوب**

بفتح اول و نای مثلثه و الف و ضم واو و بای موحده و احد تثاءب بفتح تاوثای مثلثه و همزه و مشدده و بای یک لفظه است که بدون واو حالتی است که مضطر می گردد انسان که دهان خود را بکشاید بسبب صعود ابخره ریاحیه غیر منهضمه سریعة التحلیل از معده بسوی سر و عضلات دهان و از جنس تشنجی است که در عضلات فک عارض میگردد و بیزودی زائل میشود و در حدیث وارد است که عطسه از رحمن و تثاءب از شیطان است

التشنج بفتح تاو حای مهمله و تشدید جیم و رای مهمله زیادتی غیر طبیعی است که در بدن ظاهر می شود و صلب می گردد و نیز اطلاق می نمایند خاصه بر ورم کوچک صلب که حادث گردد از ماده غلیظه در پلک چشم و متحجر و متشنج شود

التخمة بضم تاو فتح خای معجمه و میم و ها عبارت از عدم انهضام طعام است در معده و ماندن آن در آن غیر منهضم بحال خود و یا مستحیل بجوهر غریب و کیفیت غیر صالح گردیدن و جشاهای بدبوی دگاه بوی طعام از آن آمدن و تمدد و ثقل و سوزش معده و یا باطلان بطریق امعا واقع شدن

التخیلات الشاذة النادرة و آن تخیل نمودن انسان ناظر است مثلا اشکال و الوان مختلفه را در هوا بینند که از دور پیش چشم او بلند می شود و بالا می رود و منتشر میگردد و بعضی آن منشا ریزش آب است در چشم و علامت آن آنست که باکدورت باشد و اندک اندک هر روز زیاده گردد و بعد اسهال و هنگام گرسنگی کم شود

الترتبل بفتح تاو رای مهمله و ضم بای مشدده و سکون لام انتفاخی است که عارض اطراف بدن یعنی دست و پا و غیر آن می گردد و بسبب بخار بلغم رقیق حاصل از ضعف هضم چنانچه در استسقا و اورام بعض جمیات و اسهالات عارض میگردد و گفته می شود زمین مترتبل شد یعنی سبز گشت و بران گیاه روئید بعد خشکی و زمن مترتبل گشت یعنی گوشت بدن او زیاده گشت و فربه شد

الترهل بفتح تای مثناة فوقانیه و رای مهمله و ضم های مشدده و سکون لام نرمی و سستی گوشت بدن است و آنرا گفته که انتفاخی است که حاصل می شود در اطراف و اعضای قلیلة الدم بسبب غلبه بلغم رقیق و ضعف هضم آن

الترحر بفتح تاو زای معجمه و ضم حای مشدده و راء مهمله و حرکتی است که در معای مستقیم جهت دفع فضله عارض گردد و بالتقاضای اندک چیزی دفع گردد و گاه بآن اندک خولی نیز باشد و سبب آن انصباب خلط مراری و یا رطوبی که مالح باشد که با معا ریزد و آن را بگزد و دغدغه نماید و یا نفخی در آن محتبس گردد که خروج آن دشوار بود و یا سرمائی بود که بمعاء رسد و آن را قبض و انجماع نماید

ترعرع الدماغ بفتح تاو دو زای معجمه اول مفتوح و دوم مضموم و دو عین مهمله یکی در میان دو زای معجمه حالتی است که در حی یابد انسان در دماغ

خود که گویا دور می کند یا وجع از آن است صداع ترعرعی

ترعرع الاسنان بزرگ شدن دندانها است بسبب ریختن مواد غلیظه بسوی آنها زیرا که همچنان که دندان قبول مواد صالح میکند و بزرگ می شود همچنین قبول مواد فاسده غلیظه می کند و بزرگ می شود و گاه باقی می کند یکدندان در طول زمان از دندانهای دیگر بسبب صلابت جرم آن و تناقص و کوتاه می گردد دندانهای مجاور آن بطول زمان و این زیادتی غیر حقیقی است بخلاف اول

التشنج عرض عصبانی است که حرکت می کند و برمیگردد و عضل دران بسوی مبادی خود و کشیده می ماند یک جانب و لهذا منبسط نمی گردد اعضا خواه بسبب آن امتلای عروق و اعصاب باشد و یا استفراغ و بیس

تشنج المعدة و آن کشیدگی است که در اجزای عصبانیه معده و یا رباطات آن عارض گردد پس اگر در تجویف معده باشد محتوی نمی گردد معده بر طعام و برنمیتابد طعام هضم نایافته و اگر اندک احتوا یابد طعام قدری هضم یافته و اگر در رباطات آن باشد پس اگر در رباط طرلوط میان معده و پشت است درین هنگام طعام در معده نمی ماند و بمجرد ورود منخر را معا میگردد و یا اکثر مریض مائل بر یمین و یسار باشد و اگر در رباط رایطه میان معده و ترقوتین باشد این هنگام مریض منحنی و منقطع می باشد و قادر بر راست گردن سینه نمی باشد

تعقد المفاصل یعنی سخت و بسته شدن مفاصل است که از صدور افعال طبیعیه عاجز و قاصر باشد و حرکت نتواند کرد

تقشر القلب مرضی است که در حی یابد انسان که گویا دل او را می تراشند و حالتی قریب بغشی او را طاری میگردد و باز بزودی یافاقه می آید

تقطیر البول حالتی است میان عسر البول و جریان آن بی اراده و قطره قطره برآمدن بشدت و دشواری

تعلق العلق فی الحلق اگر اتفاق افتد که انسان آب زلو دار بیاشامد و در گلوی او زلو بچسپد اگر در بیرون حلق باشد بنظر آید و اگر در داخل باشد باد رباطن تصفیه رسخواهد بود و بندرت واقع می شود که دران چیزی سوای نفس داخل بشود و این هنگام سرفه بسیار می کند و تا زلو جدا نگردد و بر نیاید آرام نمی یابد و یا بمرئی بچسپد و این هنگام غم و تململ لازم آنست و گاه خون رقیق یا بلغم از حلق برمی آید بدون سبب دیگر و چون زلو بزرگ شود عوارض اشتداد یابد و درمی یابد حجم آن را و گاه اتفاق می افتد که زلو بالای رود از حلق بطرف اصل بینی و مقعر دماغ را تقبیل میگرداند و مجرای آن را نیابد بیساز د

تعقف الاظفار بفتح تاو عین مهمله و قاف مشدده و فا غلظت و اجتماع ناخن است خصوص بیخ آن که صلب و بالیده مانند عظام نخره گردد و هنگام تمارض از ان اظفار صغار جدا شود و

آن را جذام اقطار نیز نامند. **تقلب النفس** غثیان و دل برهم زدگی لازم را گویند. وگاه برطرف شدن شهوت طعام را نیز نامند. **التمر** و شیخ نجیب الدین گفته کشیدگی عصب است از هر دو جانب یعنی هم از مبدأ و هم از مقابل آن و لهذا در آن عصب ایستاده می ماند و میل بجانبی نمی کند و ضد تشنج است و شیخ الرئیس گفته مرضی است آلی که منع میکند قوت محرکه را از قبض اعضای که از شان آنها است منقبض شدن و بر تعریف نجیب الدین ایراد بست بجهت آنکه تمدد نیز بر آن مرکب از دو تشنج می شود پس ضد تشنج نمی باشد و بنا بر تعریف شیخ ضد تشنج می شود بجهت آنکه مانع انقباض است چنانچه تشنج مانع انبساط **التمطی** بفتح تا و میم و طای مهمله و یا حالتی است که انسان مضطر می گردد که خود را دراز می کشاند و دستها را باز کند و راست بکشاید بسبب سیدن اخرجهٔ غیر منهضه و یا انصباب فضول و یا سیدن اخرجهٔ آنها بعضلات بدن و کثرت آن و لیل امتلای بدن و مقدمهٔ مرض است **التملل** بفتح اول و میم و سکون لام و ضم میم و لام و تحلل بخارف میم دوم نیز آمده عدم استقرار بدن است در رخت خواب بسبب وجع و غیر آن که گویا بسبب وجع استقرار نمی یابد و بر خاکستر گرم خوابیده **تناثر الشعر** افتادن موی است بسبب ضعف روئیدن و یا قلت مادهٔ آن و آن اکثر در عقب امراض متداوله می باشد و فرق میان آن و تمرط آن است که درین موی اندک اندک متفرق می ریزد و در تمرط بسیار و از یکجا و کشاده ماننده دایرهٔ التعلب و دار الحیه **التنفس** دو حرکت ارادی اند که میان آنها دو سکون باشد برای جذب نسیم سرد از بیرون در سایندن بدل از جهت تفریح آن و دفع بخار حار و خالی ازان **تنفس الصعداء** بفتح صاد و سکون عین و فتح دال هر سه مهمله و الف ممدوده نفس کشیدهٔ بلند و طولانی است **التنفط** بفتح تا و نون و ضم فای مشدده و طای مولفهٔ مهمله و انهای جبالی آبدار است که در بدن بهم رساند مانند جبالی که از سوختن آتش بهم میرساند بسبب جوش آمدن خون رقیق مائی **تمرط** به تحریک و ضم رای مشدده و طای هر دو مهمله بمعنی تناثر در ریختن موی است **لوثه** بفتح تا و سکون واو و فتح ثای مثلثهٔ فوقانیه و ها شیخ نجیب الدین گفته بثرهٔ متقرح است که در عمق صورت و پیشانی برمی آید و علامه گفته غدهٔ بسیار است و گفته اند غدهٔ بزرگ است مفرزش در اجزای علیای عنق **التوثه** بفتح تا و سکون واو و فتح ثای مثلثه گوشت پارهٔ سرخ مائل بسیاهی آویخته و شبیه بتوت است که از خون فاسد در پلک پایین چشم بهم رساند و گاه در پلک بالا و گاه در ملتحمه و ابتدای آن از موق البر بر مثال ظفره و گاه دامی می باشد که خون سرخ و سیاه ازان

جاری میشود و گاه عمیا و گاه در عمق رخساره و پیشانی و گاه در فرج و معده نیز برمی آید **تهیج الاجفار** بفتح تا و ها و ضم بای موحده و جیم و رای مهمله و برآمدگی پلکهای چشم است به سبب داخل شدن ریاح در انها و فرق میان آن و نفخ و ورم آن است که تهیج رخو و نرم می باشد و چون دست بران گذارند فرو میرود و یا ساکن بخلاف نفخ و ورم **التهوع** بفتح تا و ها و ضم واو مشدده و عین مهمله حرکت کردن معده است برای دفع چیزی که در طبقات آن وارد شده از راه دهان بیرون حرکت کردن آن چیز برای دفع و از چیز دفع شدن چیزی **تیئی** بکسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر نون و یا جیم است که در ایخان عارض میگردد و شبیه بدانهٔ انجیر در صورت یا در شق و آنرا یونانی طاسوقوشیش نامند و نیز نام نوعی از بواسیر است **حرف الثاء المثلثة** * **الثالیل** بفتح ثای مثلثه و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و لام و انهای بسیار کوچک سخت بلند مادر است مانند دانهٔ انگور و کوچک تر از ان که بر ظاهر جلد برمی آید خصوص در ابدان که بوست آنها صلب و متکاثف باشد و آن بر چند نوع است بعضی از انها معکوس است یعنی سر آنها بطرف اندرون گویا قرو رفته و تشانیده در گوشت و گفته اند قولولیست که با بیخ و صاحب ریشها باشد و بعضی از انها بزرگ و مدور و متشقق با شیطها و بعضی از انها آویخته و بعضی مسماریه یعنی سر آنها بزرگ شبیه بمیخ و بیخ آنها باریک اندرون عضو فرو رفته و بعضی طولانی برگشته و این را قرون نامند و بعضی متقیح که چرک زیرا آنها می باشد و این را طرسوس بلغت یونانی نامند **حرف الجیم** * **الجاورسیه** دانهای کوچک شبیه بجاورس و آبلهای متفرق است که بر بدن برمی آید و بیخ آنها سرخ و سر آنها سفید و گاه با آنها وجع و لذع شدید و ورم و سیلان چرک آب می باشد و گاه تهوع از اصناف تملهٔ است **حجوظ العین** بضم جیم و حای مهمله و سکون واو و ظای معجمه بزرگ شدن چشم در حجم و برآمدن آن است از حدقه **حجام** بضم جیم و فتح حای مهمله و الف و میم مرضی است که در ان چشم ورم می کند **الحبار ی** بضم جیم و فتح دال و کسر راء مهمله و یا و انهای ریزه و بزرگ بقدر عدس و مروارید است که با تپ و حدت و خارش برمی آید و هنگام برآمدن سرخ رنگ و بسیار ریزه مانند پشه گزیده می باشد و بعد از نضج سفید میگردد پس خشکر پشه می آورد و انواع آن بسیار میباشد از جمله وردی و مختص بعضوی دون عضوی ینست و مادهٔ آن فضولی طبخی است که در بدن مانده است هر وقت که استعداد یابد دفع میگردد و از امراض

مسریه است بسرعت و در رساله جداری احقر بتفصیل مذکور است **جذب القلب** بفتح جیم وسکون ذال معجمه و بای موحده مرضی است که دمی باید دران مریض که گویا دل او را بطرف پائین می کشند **الجذام** بضم جیم وفتح ذال معجمه والف و میم مشتق از جذم بمعنی قطع است بجهت آنکه در آخر این مرض اعضا بریخته و منقطع واز هم جدا می گردند بسبب آنکه حادث از سودای فاسد غیر طبیعی است در بعضی اعضا یا در همه آنها و در ابتدا در انتهای سرخ تیره می باشد و بدن و رفته رفته تیره تر و سیاه میگردد و از ان چرک آب و رطوبات لزج دفع میگردد و در انتها اعضا را فاسد می گرداند و می اندازد و لهذا آن را بفارسی خوره نامند و اگر خفوت پیدا کند و بخار آن بقلب رسد موجب تب می گردد و اگر بسوی جلد بریزد دیرقان بهم میرساند و از امراض مسریه است و بزودی بدیگری سرایت می کند و از امراض متوارثه نیز **الجراحة** بکسر جیم تفرقه اتصالی را نامند که در لحم واقع شود و تازه باشد که بچرک نیامده باشد **الجرب** بفتح جیم و رای مهمله و بابفارسی کری بکاف عجمی و خارش نامند دانهای کوچک است که بر بدن بر می آید و در اول سرخ رنگ می باشد و خارش بسیار می کند به سبب آنکه مادهٔ آن اخلاط عفنهٔ فاسدهٔ بوریقیه است که طبیعت آنها را بطرف بیرون دفع می نماید و آن دو نوع است یابس و رطب یابس آن است که دانهای آن بسیار ریزه پیوسته بپوست بدن باشد و خارش بسیار کند و چرک نیاورد و رطب آن است که چرک آورد و از ان رطوبات لزج و چرک آبی رقیق وقع گردد اگر دران چندان خباثت در رداوت نباشد بزودی باصلاح آید والا از ان خون سیاه و چرک غلیظ آید و احیانا دران کرم هویزهای سفید و ریز بسیار کوچک شبیه بصدیان که بفارسی تخم شپش نامند تولد یابد و در اعضای داخلی مانند گرده و مثانه نیز جرب بهم می رساند و در چشم نیز و انواع آن چهار است یکی آنکه در اندرون چشم خشونتی بهم رساند با حمرت و خارش و این را جرب منبسط نامند دوم آنکه اندرون چشم دانه دانه کوچک بصورت خفیف که سر آن سفید باشد و از ان قشور نازک جدا گردد و سوم آنکه بصورت ثمر انجیر یعنی آن چیزیکه بعضی و بیخ آنها مستدیر بسر آنها تیز و از ین جهت این را انجیری نامند و چهارم آنکه سیاه باخشک یا نه باشد و این ردی ترین همه است و بدیری و دشواری علاج می یابد و از جمله امراض میسره است **جرب العین** خشونتی است که عارض اندرون پلک چشم می گردد با خارش بسیار و چهار نوع می باشد و از همه آنها چرک از چشم می آید **جرب الکلیه** منفجر شدن دانهای کوچک است که در گرده از اخلاط حاری بوریقی بهم رسیده باشد **جساء الاجفان** بضم جیم وفتح سین مهمله والف ممدوده مرضی است که در اجفان بهم میرسد

که بدشواری بندی توان کرد چشم را باد جمع و سرخی بی رطوبت و طراوتی **جساءة المعدة والکبد والطحال** بضم جیم وسکون سین مهمله وفتح همزه و ناغلظت و سختی است که بسبب یخی و یا داخل شدن خلط غلیظ و یا سودا وی در جرم معده و یا کبد و یا طحال و یا در عضلات معده بهم رساند بدون تورم و عضلات او تار و عروق آنها را کشیده دارد و فرق میان جساءة نفس معده و عضلات موضوعه آن آنست که جساءة و سختی معده مستدیر می باشد و ضعف در افعال آن ظاهر می گردد و گاه دمی یابد علیل و روی و رعشه هنگام فرو بردن لقمه بخلاف جساءة عضلات آن که مستطیل و یک طرف آن غلیظ و طرف دیگر رقیق مانند دم موش و افعال معده در ابتدا سالم و گاه جساءة در جانب قریب بطحال می باشد و این بسبب جساءة طحال و سر دی مزاج آن جانب و سختی موضعی است که بران تکیه می کند **الجشاء** بضم جیم وفتح شین معجمه والف ممدوده بفارسی آروغ نامند و آن حالتی است که بسبب دفع کردن معده ریاح را از راه دهان بهم میرساند **جفاف الالف** بضم جیم وفتح فا والف و فا خشکی بینی است **الجمرة** بفتح جیم و رای مهمله وسکون میم در میان دها دانهای سرخ است یکجا و یا متفرق که بر بدن می گردد و با حدت و سوزش بسیار که گویا اخگر آتش بران گذاشته اند و روز بروز منتشر بهن می گردد و اطراف خود را فرا میگیرد و کودمیکنی عضو را بسبب آنکه مادهٔ آن خون سودا وی آکردی سمی است و بعضی نار فارسی را و بعضی آتشک را نیز یکسان دانسته اند و تحقیق آنکه هر یک جدا انند **جمود** بضم جیم و میم وسکون واو و دال مهمله علتی است که دفعة عارض می گردد و انسان بر حالتی که هست بهمان حال می ماند از قیام و قعود و نوم و غیرها و آن را اخذه و تخوس و مدرکه و فاطوخس نیز نامند و دران حس برطرف می شود خصوصا حس لمس که تعلق ببطن مؤخر دماغ دارد ابتدا بر طرف می گردد بعد از ان حواس دیگر و این مرض در اکثر امور مشابه سکته است فرق میان این و سکته آن است که چیزی در حلق صاحب جمود داخل نمی شود بخلاف صاحب سکته که اندک چیزی رقیق داخل می شود و مسکوت نمی باشد مگر مستلقی بر پشت بخلاف مجمود که گاه جالس و قائم و یا نائم و غیرها می باشد و نیز جمود خفیف مشابه سرسام بلغمی یا سبات است و فرق میان این و آن بدان است که صاحب سبات ممکن است که بفریاد بسیار و عنف و دشواری تکلم نماید و مانع نقض نیست و بتدریج حادث می گردد و تنویم نوم ثقیل بخلاف جمود و جمود یکباره عاقبت آن محمود است باندک مدتی منقضی می گردد خصوصا اگر اتفاق افتاد و در اثنا بر نیکو **جمود الصماء** بضم جیم و میم وسکون واو و دال مهمله سر و شدن و انجماد یافتن عضلات

سینه و حجابها دریه است که منبسط و منقبض می گردند برای جذب هوای سرد و دفع هوای دخانی و در نیصورت
از حرکت می ماند و بر مجرای طبیعی نمیتواند حرکت نمود و حالتی شبیه بتمدد و بند شدن آب در گلو و انتصاب
نفس هم میرساد و گاه است که بسبب کمال انجماد و سرد شدن دل و یا نرسیدن هوا مطلقا دفعة هلاک میگرداند
جمود الدم و اللبن فی المعده و الامعاء انجماد آن هر دو بسبب برودت موضع است و یا استعمال
شئی مجمد یا آن و علامت انجماد آن عشی و عرق سرد و گاه ناقص قوی در اعضا و جمود لبن بسیار اطفال را
عارض میگردد **الجنون** بضم جیم و نون و سکون واو و نون در آخر بفارسی دیوانگی نامند و آن مرضی است
که از احتراق اخلاط فاسدهٔ هر خلطی که باشد بهم می رساد و حواس را مختل میدارد و عقل را از تدابیر بدنی باز
می دارد و معزول میسازد **جنون السبعی** جنونی است که صاحب آن را مانند سبع درندگی باخود و یا
غیر و حرکات ردیهٔ فاسده بهم رساند **جوع البقری** گرسنگی اعضاست با سیری معده و صاحب آن
مانند گاو می خواهد که بسیار بخورد و بیونانی این را بر لیموس نامند و سبب آن حدوث برودت مفرطست
بفم معده که قوت جاذبهٔ آن فوت شود و بدن بسیار محتاج بغذا باشد **جوع الکلبی** مقابل جوع البقری
است یعنی گرسنگی معده است با سیری اعضا و سبب آن سوداوی مزاج بارد و یابس است که عارض فم معده
گردد **الجهر** بفتح جیم و سکون ها و رای مهمله علتی است که صاحب آن روز نبیند و شب می بیند و سبب
آن رقت و یا ضعف و یا نقصان نور باصره است که در نور آفتاب منتشر و متلاشی می گردد و بمردمی نمیرساد
شب بسبب سردی هوا انجماد و اجتماعی یافته بمردمی میرساند **حرف الحاء المهملة و غیرها***
الحلبه بضم حا و سکون لام مهمله و فتح باء موحده و ها بر آمدن فقرات پشت است بطرف قدام و یا خلف
و یا بجانب یمین و یسار **حرقة العین** بضم اول و سکون رای مهمله و فتح قاف و تا سوزش چشم است
بسبب ریختن اخلاط حاده بدان و یا از ارتفاع بخارات **الحصبه** بفتح حا و سکون صاد مهمله و فتح باء
موحده و ها و در آخر بفارسی سرخک نامند و آن دانهای سرخ متفرق شبیه بجاورس است که در بدن بهم میرسد
از صفرای مرکب بخون و در ابتدای هنگام بروز مانند پشه گزیده میباشد باخارش بسیار و سوزش پس
بقدر جاورس بزرگ شده و باز بتدریج فرومی نشیند و برطرف میگردد بدون آنکه پخته گردد و خشکر لیشه آورد
الحصف بفتح حا و سکون صاد مهمله و فتح فا و ها دانهای کوچک سرتیز است که بر ظاهر بدن برمی آید و مغرز ش
می گردد **الحفر** تحریک جربی است زرد رنگ و یا سیاه رنگ و یا سبز رنگ که در پای دندان مجتمع می گردد

و متحجر می شود و شبیه بخرنف و زود شکن میباشد **حکاک المرئی** بکسر اول مرضی است که در ان مریض
صبر نمی تواند کرد که نخارد گلوی خود را تنخح و یا بتنخح و یا سر و گردن را کج نمودن و سبب آن انصباب
خلط غلیظ و لذاع است بسوی **حکة الالف** مرضی است که صاحب آن درمی یابد در بینی خود
هنگام استنشاق هوای سرد سوزشی و لذعی که تا بدماغ او می رساد و از جشم او آب جاری میگردد
و گاه درمی یابد سوزش بدون استنشاق هوای سرد نیز **حکة الرحم** مرضی است رحم را که زن از
جماع سیر نگردد هر چند با او مجامعت کند شوق و خواهش او زیاده گردد و بسبب انصباب خلط حاد
بورمی در آن **الحمرة** بضم حا و سکون میم و فتح رای مهمله و ها بفارسی سرخ باد نامند و رم حار صفراوی
است که از جلد بسیار بلند نشود و سرخ شگفته روشن براق باشد و چون دست بران گذارند
سرخی آن برود و چون دست برداند باز عود کند **الحمق** بضم حا و سکون میم و قاف مرادف رعونت
است و در حرف الراء انشاء الله تعالی خواهد آمد **الحمی** بضم حا و فتح میم مشدده و یا بفارسی تب نامند
حرارتی غریب باشد که در قلب مشتعل گردد و ارواح را گرم گرداند و از انجا بواسطهٔ شرائین بسائر
اعضا پراگنده شود و جمیع بدن را گرم نماید و با فعال طبیعیه ضرر رساند و اجناس عالیه آن سته
است حمی دق و حمی یوم و حمی عفن جهت آنکه اجزای ترکیب بدن ازین سه است اعضا و ارواح و
اخلاط پس اگر او لا حرارت تعلق بجوهر اعضا گیرد و آنها را گرم گرداند مانند تعلب مثلا پس ارواح را
بواسطهٔ شرائین منتشر سائر اعضا گشته گرم گرداند آن را حمی وق نامند جهت آنکه بتدریج بدن
را دفیق و لاغر و خشک می گرداند و اگر او لا حرارت تعلق بارواح گیرد و آنها را گرم گرداند و بواسطهٔ
شرائین بقلب رساد و قلب را گرم سازد و ثانیا بواسطهٔ شرائین باطراف منتشر گردد و همه بدن را گرم سازد
آن را **حمی یوم** نامند جهت آنکه مدت انقضای آن اکثر یک روز یا دو روز و نهایت مکث آن
تا هفت روز می باشد و چون از هفت روز بگذرد البته انقلاب بتپ دیگر می نماید و اگر او لا تعلق
با خلاط گیرد و آنها را گرم و متعفن سازد پس ارواح را و بواسطهٔ شرائین بقلب رساند و از قلب بسائر
اعضا آن را **حمی عفنی** خلطی نامند خواه آن تعفن در داخل عروق باشد و خواه در خارج یعنی در افضیه
حول قلب و یا کبد و یا معده و یا اعضای دیگر و از انها بواسطهٔ شرائین بقلب رساند و آنچه داخل عروق است
همیشه می باشد و ازین جهت آن را **حمی لازم** می نامند یعنی مادام که خلط متعفن در عروق باقی است

حمی مفارقت نمی نماید و انچه در خارج عروق است بالنوبت می باشد و آن حمی نائبه میخوانند و بنوبه اجتماع
هر خلطی از اخلاط اربعه یعنی صفرا و دم و بلغم و سودا در مستودع و مکان و فضای اجتماع و هنگام ثوران عود
می نماید و باشتداد و آن اشتداد و بانتقاص آن انتقاص و بانام آن منقضی میگردد و همچنین تا تمام آن منبع
و زائل گردد و هر خلطی را نوبه خاص است مثلا نوبه خون بسبب کثرت مقدار هر روزه شبیه بدایمی است
و نوبه صفرا یک روز درمیان و نوبت سودا بسبب غلظت و قلت و بیس اقل آن دو روز درمیان و یا
سه روز درمیان و یا چهار روز و همچنین و هر یک نامی خاص دارند اما حمی یوم انواع آن بسیار است بعضی از انها
منسوب باحوال نفسانی اند و بعضی بهبدنی و بعضی بامور خارجی اما منسوب باحوال نفسانی بسیار اند از انجمله
سهری است که از بیداری بسیار بهم می رسد و غضبی که از غضب و طیش بسیار و همچنین غمی و فرحی و فکری
و فکری و نومی و راحتی و همی که از بسیاری از هر یک اینها بهم می رسد و اما منسوب باحوال بدنی نیز بسیار است
از انجمله استفراغی و تخمی و لقمی و جوعی و راحتی و سدی و شربی و عطشی و غذائی و عشی و قشفی و دحمی و ورمی
است که از هر یک از اینها و مانند اینها بهم می رسد و اما امور خارجی مانند احتراقی حادث از احتراق شمس
است و یا از قرب آتش و استحصافی حادث از برودت هوای بسیار سرد و یا بسیار گرم و یا آب سرد و یا آب
گرم و استحمام بآبهای قابض مانند شبی و زاجی و امثال اینها خواه هر یک بتنهای و یا بترکیب بعضی با بعضی
باشد و اما حمی دق که رسیدن گرمی غیر طبیعی است باعضای اصلیه خصوصا دل و گرم نمودن آن را اولا و
رطوبات مجتمعه را بتدریج فانی کردن چنانچه ذکر یافت و گفته اند که آن حرارت غریبه ایست که در بدن
حادث شود بواسطه احدوث آن در اعضای اصلیه و اما حمی عفن چهار نوع است حمی دموی و صفراوی
و بلغمی و سوداوی اما حمی دموی دو نوع است نوع اول را حمی مطبقه نامند و این تب دموی است که تعفن
مادهٔ آن داخل عروق باشد و مادام که مندفع نگردد و تعفن آن باقی باشد تب دایم و لازم شبانروزی باشد
و فتوری نیابد و این سه نوع یا شدیدی متزایده یعنی روز بروز زیادتی بود تا آنکه منقضی گردد و از بدن مفارقت
نماید و سبب این یا آن است که انچه تعفن می یابد زیاده است از انچه بتحلیل میرود و یا آن است که مادهٔ آن
بسیار است تعفن یکبارگی سرایت باجزای دیگر نمی کند روز بروز و یا آن است که کیفیت رطوبت است و نهایت
بحران غالب پس بزودی سرایت میکند بعضویت آن بسائر اجزای آن و یا بسبب ضعف قوت مدبره
بدن است از حفظ آن از عفونت و دوم متناقصه است یعنی روز بروز کم میشود این مقابل متزایده است

و اسباب این نیز بضد آن و سوم متساویه است یعنی برابر است بسبب تساوی اسباب مذکوره و بدترین
همه متزایده است و نوع دوم از حمی دموی سوداوی است و آن تب دموی است که بسبب گرم شدن
و بجوش آمدن خون باشد بدون تعفن و اما حمی صفراوی و آن سه قسم است یکی حمی محرقه و آن تب صفراوی
است که تعفن مادهٔ آن داخل عروق باشد خصوص عروق حوالی قلب و کبد و گرمی و حدت و عطش و قلق و اضطراب
آن بحدی باشد که گویا صاحب آن می سوزد و آرام ندارد و لهذا محرقه نامند و دایمی است که بدوام تعفن و بقای
مادهٔ آن و ندیمان و رعاف از لوازم آن است دوم از صفراوی حمی غب است و این تب صفراوی است که مادهٔ
در خارج عروق یعنی در افضیهٔ داخل اعضا قریب بقلب و یا کبد و یا معده و غیر اینها تعفن یافته و از انجا بواسطهٔ
شرائین بقلب رسیده و از انجا بسائر اعضا و یک روز درمیان آید یعنی یک روز که روز نوبه و اجتماع و ثوران
آن است تب آید و روز دیگر که سکون آن است ننماید و همچنین و آن دو نوع است غب لازم و غب دائر
و هر یک یا خالص اند یا غیر خالص خالص آن است که از عفونت صفرای محض باشد بدون مخالطهٔ خلط دیگر در خارج
عروق یعنی در افضیه حوالی قلب و فرج و خلل اعضا و این با نافض و قشعریره و سردی بسیار آید و بعرق رفع
گردد بسبب رقت مادهٔ و زمان مکث این از چهار ساعت تا نه ساعت و زیاده از دوازده ساعت بنا شد
بحران این در چهارم نهایت هفتم باشد و هر دورهٔ این بمنزلهٔ یکروزی است پس در چهار دور یا هفت دور
منقضی گردد و آنگاه مادهٔ آن مختلط است اگر اختلاط آن بحدی است که از هم دیگر جدا نگردند آن را غب غیر
خالص نامند یعنی همیشه نمی باشد و لیکن یکروز درمیان شدت میکند و اگر اختلاط و امتزاج آن نام نیست
بلکه از هم جدا شده و یک روز نوبهٔ صفرا و یک روز نوبهٔ بلغم است نوبهٔ صفرا شدید تر و نوبهٔ بلغم خفیف تر آن را
غب الغب و ببونانی طریطاوس نامند پس برای شطر الغب دو نوبه باشد و این تب گاه طول می باشد تا شش
و گاه منجر بترهل بدن و بزرگی پستر میگردد و سوم از صفراوی حمی ناقض است و آن نمی است از صفراوی که
با آن بدن میلرزد و می جهد و حرکات غیر ارادی می نماید و دیگر حمی بلغمی است و آن نیز انواع است و مادهٔ آن
نیز یا داخل عروق است و یا خارج عروق او انجمله انچه داخل عروق است یعنی در جوف تعفن عروق یافته دایمی است
و آن را حمی لقه نامند برای لقوق و لقیبث این بدن بسبب آنکه مادهٔ آن رطب بلغم رطب بطبعیت مشتق
از لقق بکسر بعضی تری و بسیار شبیه بحمی دقی است بملایمت و انچه خارج عروق است یعنی تعفن آن در بیرون
عروق و بتجاویف اعضا بهم میرسد آن را حمی دائره نامند و مواظبه نیز دو اگر از جهت آنکه نوبت آن همیشه

ساعت است دور می نماید یعنی بعد انقضای یک نوبه نوبه دیگری آید بلا فاصله و مواظبه نیز ازین جهت می نامند
وبجهت آنکه هر روزه بطریق مقرر می آید و مدت دورهٔ این هیجده ساعت است و تقیر آن شش ساعت و قریب
بدان می باشد بسبب کثرت و لزوجت و غلظت مادهٔ و نوع دیگر از ان بلغمی حمی لیلی است یعنی تبیکه بشب آید
و نوبهٔ آن شب باشد و روز گذارد و نیاید و دیگر حمی نهاری یعنی تبیکه بروز آید و بشب رها کند و مادهٔ این هر دو
بلغم متعفن در خارج عروق است ولیکن نهاری زلون تر از لیلی باشد و دیگر حمی الفیا لوس است بزبان یونانی
یعنی تبی است که دران برودت بسیار در باطن و حرارت در ظاهر ملمس باشد بسبب احتباس بلغم غلیظ در خارج
عروق و قعر بدن و اعماق آن و لهذا با آن تشنگی و لهیب نباشد و دیگر حمی لیفوریا است بزبان یونانی یعنی
تبی که دران حرارت در باطن و برودت در ظاهر باشد و مادهٔ این بیشتر بلغم غلیظی است که تعفن در باطن یافته باشد
وگاه از صفرای بسیار غلیظ نیز می باشد و دیگر حمی غشیه است و آن تبی است که با آن غشی عارض گردد و لازم
آن باشد و آن دو نوع است غشیه غلیظه غشیه رقیقه و سبب اول بلغم خام بسیار متفرق در بدن جامل
از تخمه و سبب دوم کیموسات رقیقه بلغمیه و یا صفراویهٔ رویهٔ سمیه باشد و این تب بسیار گرم و ردی و خطرناک
است و لهذا نبض و قوت درین در نوبهٔ اول یا دوم ساقط می گردد و بسا است که تا چهار قوت وفا نمی کند
و میکشد و دیگر از حمیات عفنیه حمی سوداویه است و آن نیز از نوع است و تعفن آن نیز یا داخل عروق است و یا
خارج آن اگر داخل عروق است حمی ربع دائمه است و آن تبی است که تعفن مادهٔ آن در داخل عروق بود و دایمی
باشد و در چهارم یعنی دو روز درمیان اشتداد نماید جهت آنکه نوبهٔ اجتماع و توران سودا از چهار روز کمتر نمی باشد
و اگر تعفن آن بیرون عروق باشد انواع است از انجمله حمی ربع دائره است که یونانی طریطاوس نامند
و آن تب سوداوی است که تعفن مادهٔ آن در خارج عروق باشد و دوره آن بربع آید و حمی ربع دائره ازان
جهت نامند که ابتدای نوبهٔ دوم آن روز چهارم باشد از ابتدای نوبهٔ اول در اوائل یا نا فض اندک آید
بسبب غلظت مادهٔ پس بتدریج زیاده گردد بسبب رقت مادهٔ آن یعنی هر چند که رقیق تر گردد ناقض آن زیاده
شود و دلیل آن از علامات جیده است و بالعکس علامات رديه و یا اعضا شکنی و سردی بسیار و حالتیکه
گویا اعضای او را می کوبند و چیز بسیار سنگینی بر استخوان و مفاصل او فتاده و این بیشتر در خریف آید و گفته اند
مدت نوبهٔ آن بست و چهار ساعت است و دورهٔ آن هفتاد و دو ساعت و دیگر حمی خمس بکسر خای معجمه و سکون
میم یعنی تب سوداوی است که نوبهٔ آن سه روز درمیان باشد و روز پنجم روز توران آن باشد و عوارض آن

دران روز اشتداد یابد و همچنین حمی سدس است که چهار روز درمیان آید و روز ششم نوبهٔ توران آن باشد
و حمی سبع و حمی ثمن و امثال اینها است هر چند بدستور بالا رود و مادهٔ اینها همه خارج عروق است حمی بسیطی
است که مادهٔ آن یک خلط باشد و بس حمیات حادهٔ پتهای اند که مادهٔ آنها همه حدت و تندی داشته باشد
و عوارض آنها شدید و مدت بقای آنها اندک باشد یعنی زود منقضی شوند و بسیار نامند حمی صالبه تب گرمی
است که دران لرزه و سرما نباشد حمی مبتادیه تبی است که نوبهٔ یکی بدل بنوبهٔ دیگری شود یعنی نوبهٔ یک تب
چون باخر رسد نوبهٔ تب دیگر برسد و آثار آن ظاهر گردد حمی متداخله تبی است که هنوز نوبهٔ آن باخر نرسیده
که نوبهٔ تب دیگر آید و علامات آن ظاهر گردد حمی متشاربه تبی است که باب دیگر بطریق اشتراک ظاهر شود
مانند آنکه حمی جدری یا غب اگر دیا با بلغمی دائر جمع شود حمی مثلثه تب غب است و مذکور شد حمی مختلفه
تبی است که با فترات در هیجانات غیر منتظمه آید و نوبهٔ آن را مقرر نباشد حمی وبائیه تبی مختلف متشعب با ارواح
است پس با خلاط بسبب فساد هوا هر یکی از اسباب که باشد حمی یفی بضم حای مهمله و فتح میم و سکون یای مثناة
تحتانیه و فتح قاف و الف مقصوره بفارسی بادآبله نامتیقی است که با آن دانهای بزرگ سفید آبدار بر
بدن برآید بزرگ تر از دانهای جدری در روز اول تب یا دوم نهایت تا سوم و این یا بین جدری و حصبه
باشد و عوارض این ازان هر دو کمتر حصفیه نوع از بثور است که بر پیشانی بشکل دانهٔ گندم برمی آید
لهذا بدان مسمی و منسوب بدان گشته **حول** بفتح حای مهمله و واو و لام کج شدن چشم است و آن خلقتی
است یا عارضی بسبب تشنج اغشیهٔ دماغ و جذب آن طبقهٔ صلبه را و یا بیوست و یا حرارت مفرطه و یا
مقاسات اجراص حادهٔ محاره و یا بسیار نظر کردن بیکطرف و یا بهم رسیدن ام الصبیان و این مرض
بهر دو سبب اخیر اطفال را بیشتر عارض می گردد **حرف الخاء المعجمة * خبث النفس**
بضم خای معجمه و سکون بای موحده و ثای مثلثه بفتح نون و سکون فا و سین مهمله بهم رسیدن ضجر و غم
اندوه لی سبب ظاهر است **الخبط و الخباط** بفتح خا و سکون بای موحده و فتح طای مهمله و با و یکسر
خا و فتح با و الف و طا حالتی است مانند حیرت و هیمان و ازان است صداع خبطی و یعنی زکام نیز آمده
و گفته می شود فلان را خبط عارض گردید یعنی زکام **الخجل** بتحریک یعنی تخیر و دهشت و حیا کردن
است و آن کیفیتی نفسانی است که بتبع آن روح و حرارت غریزی میل بداخل می نماید و لاجرم بخارج
و ازین جهت زردی گرد رنگ بدن صاحب آن اولا پس سرخ میگردد **خدر** بتحریک خدر و ال

و سکون رای هر دو مهمله علتی است آلی که در حس لمس بهم می رسد و با آن برطرف میگردد و یا ناقص میشود
حس لمس و بارعشه میباشد اگر ضعیف باشد و یا استرخا اگر مستحکم باشد و اگر دریا باشد صاحب آن دران
حین نمی تواند که بخوبی راه رود و اگر در دست باشد نمی تواند چیزی را در دست بگیرد و بفارسی آن را
خایبدگی و سستی اندام نامند و صاحب آن در عضو مخدور در می یابد که گویا مور چه راه میرود و
و یا سوزن فرو می برند بدون آنکه ادراک دردی نماید و گاه خدارت بدون عسر حرکت بهم میرسد و سبب آن
سده باشد که در عصب واقع شود از خلط غلیظ که مانع نفوذ روح نفسانی گردد و شیخ الرئیس گفته اگر خدر دوام
یابد در عضوی و با استفراغ زائل نگردد و از عقب آن دوار بهم رسد منذر بسکته است **خراج** بضم اول و فتح
راے مهمله و الف و جیم باصطلاح جمهور اطبا ورمی است که بزرگ و پخته شود و بچرک آید خواه گرم باشد
و خواه سرد و بعضی گفته اند که خراج مخصوص باورام حاره است چون رو بجمع و چرک آورد و بخلاف بارد و
مولانا نفیس گفته که خراج ورم گرم بزرگی است که در اندرون آن موضع یعنی کیسی باشد برای ریختن مواد دران
و بچرک آید **حزاط** بضم اول و فتح رای مهمله و الف و طای مؤلفه مهمله رطوبتی است که از جرم امعا جدا گردد و دفع
شود و آن رطوبت چنان باشد که چون منعقد شود جوهرا معا گردد **خرب** بتحریک خا و زای هر دو معجمه و
و بای موحده تهیجی است که در صورت و جلد بدن بهیئات بدن بهم رسد و با آن درد بنا شد **خشم** بفتح اول و
سکون شین معجمه و میم برطرف شدن قوت شامه است که صاحب آن بوی چیزی نشنود **خفش** بفتح اول
و سکون فا و شین معجمه مرضی است که در پرده قرنیه و عنبیه بهم می رسد که صاحب آن صورت مرئی را خوب و بتمامی
نمی بیند چنانچه هست و می یابد جهت آنکه دران مرض آن هر دو پرده بشفاف یعنی نازک و ضعیف می گردند که
شعاع آفتاب دران هر دو نفوذ می کند و بر اکنده میسازد و نور باصره را که بتمامی بمرئی نمیرسد و اما در نهنگام
غروب آفتاب و روز ابر صورت درست بنظر می آید بسبب غلظت آن دران در هنگام و باصطلاح این را ضعف
چشم نامند و با آن همیشه پلکهای چشم آن ترمی باشد **خفقان** بفتح خا و فا و قاف و الف و نون حرکت اختلاجی است
که عارض قلب گردد جهت دفع مؤذی که بدان ایذا رساند از مواد رديه عفنه فاسده و بار سیدن بخارات آنها
بدل و مراد از حرکت اختلاجی حرکت ارتعادی است که عارض اعضا میگردد و نزد نافض نه حرکت عضلاتی که حادث
از اجتماع ریح میگردد و همچنانکه اعضا حرکت می کنند نزد ریختن مادهٔ ردیه عفنیه بسوی آنها همچنین قلب حرکت میکند
نزد رسیدن مؤذی بسوی آن حرکت ارتعادی پی در پی و خفقان چون مفرط گردد غشی آورد و چون باز افراط نامد

موجب موت گردد **خفقة الکبد** بفتح خا و سکون فا و فتح قاف و ها اضطراب و حرکت اختلاجی جگر است که صاحب
آن درمی یابد که گویا منقار بر جگر او میزند و یک لحظه ثابت می ماند پس برطرف میگردد و گاه در یک یا بدو روز
تمدد و تزوز و زوال آن بخاری گرم که بالا می رود بسوی سر او و گاه بعرق میاید دران حین و این مرضی غریب و نادر الوقوع
است بسبب بهم رسیدن سده در عرقی کبیر از عروق آن و بدان سبب سورا القلبیه که مقدمهٔ استسقا است بهم میرسد
خلع بفتح خا و سکون لام و حین مهمله برآمدن استخوان و بیجا شدن اندام آنست از جای خود و نیز استحاله جوهریت
و تبدیل آن از صورتی بصورتی دیگر را نامند و نیز فالجی را که شامل یک شق از بدن و صورت هر دو باشد گویند **خلع المثانة**
زوال آن است از مکان خود بسبب ضربه یا سقطه یا رطوبت مرخیه و هر یک از اینها بواسطهٔ استرخا و پاره شدن رباطی
است از رباطاتی که به پشت متصل گشته **خلفه** بکسر خا و سکون لام و فتح فا و ها مرضی است که طعام در شکم بقدر معتاد
مقراری نماند بلکه دفع گردد یکدفعه بزودی و یکدفعه بدیری و یک مرتبه اندک اندک بدفعات و کم کم و یک مرتبه منهضم و یک
مرتبه غیر منهضم فاسد و این از اسهال معدی است و بعضی فرق میان این دو ضرب نکرده اند و ازین جهت نزد بعضی خلفه
مرادف اختلاف است و لیکن جمهور تخصیص نموده اند اختلاف را باسهال معدی دوری و خلفه را باسهالیکه با لوان
مختلف باشد **خمار** بضم خا و فتح میم و الف و رای مهمله عبارت از عدم انهضام شراب است بالتمام بلکه از ان
فضلهٔ در معده بماند و چون مخالط برطوبت معده گردد ثقل سر و صداع احداث نماید و چون مخلوط بصفرا گردد
تهوع و قی آورد **خمول** بضم عبارت از ضعف و سقوط آن است **خنازیر** ورمی است شبیه بسلعه که با گوشت پیوسته
و صلب متعدد باشد و بیشتر در گردن و بیخ ران بهم رسد و به بیان دیگر آنگه اورام صغار صلبی است که در موضع خود
متمکن باشد و در اکثر احوال حرکت نکند و برنگ بدن باشد و از موضع خود حرکت نکند و زائل نگردد مانند سلعه در اول
امر و بیشتر در لحم خصوصا در گردن بهم رسد و اکثر چند عدد مجتمع و پیوسته بهم می باشند در یک کیسه و گاه هر یک در کیسه
علیحده مانند سلعه و این را خنازیر از ان جهت نامند که خنازیر را بیشتر بهم می رسد و گردن صاحب آن مانند گردن
خنزیر میگردد و گاه میل بیمین و گاه میل بیسار می کند **خناق** بضم خا و فتح نون و الف و قاف نفوذ نکردن نفس
در آب و غذا است بریهٔ دل و مرئی به سبب ورم لوزتین و عضلات بیرونی حلقوم و نخیره و مرئی خواه صفراوی باشد
و خواه دموی و خفه شدن باخر او **خناق الکلبی** عروض آن حالت است به سبب ورم عضلات داخلی و
نزدیک خناقی را نامند که از برآمدن فقرات گردن بهم رسد و بی اختیار صاحب آن دایم دهن را کشاده و زبان را
برآورده دارد چنانچه عادت سگ است و ازین جهت مسمی بدان گشته و متاخرین هر خناق روی را خناق کلبی نامند

خیالات بکسر خا استحال رنگارنگ است که صاحب آن در جو هوا بیند به سبب ضعف قوت بصر و یا صعود ابخرهٔ عفنیه بدان **خیلان** بکسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و نون جمع خال است و آن دانهای سیاه مائل بزردی و یا سرخی و یا کمد و یا حجم برآمده مدور است که بر بدن برمی آید **حرف الدال المهملة** ✻ **دار الاسد** جذام است و در جیم مذکور شد و وجه تسمیهٔ آن گفته اند که بنا بر آن است که بر صاحب آن مرض هجوم می آرد مانند هجوم اسد بر انسان و گفته اند که طبیعت او مانند طبیعت شیر متغیر می گردد و چشمهای او مانند چشم شیر مدور و نیز گفته اند که چون این مرض شیر را بسیار بهم می رسد لهذا دار الاسد نامیده اند **دار الثعلب** از اسمای امراض میزه است افتادن موی سر و یا ابرو و یا ریش و یا غیر آن است اکثر مدور تشکل به سبب یختن مواد صفراوی و یا سوداوی مخلوط بالصفر و یا رسیدن ابخرهٔ آن بدان و دار الثعلب ازان جهت نامند که روباه را این مرض بسیار بهم میرسد که موی آن می ریزد و بدن آن متفرح می گردد **دار الحیه** مرضی است که در سر بهم میرسد از مواد سوداویهٔ محترقه و یا از بلغم شور و می افتد موی آن وجدا میگردد پوست آن مانند جدا شدن پوست مار ازین جهت آن را دار الحیه نامند و از جهت آنکه این مرض مانند بسیار بهم میرسد و فرق میان این و دار الثعلب بدان است که موی افتاده از دار الحیه کج و پیچیده می باشد و چون راست کنند شبیه بمار می باشد در پیچ و خم و طول بخلاف دار الثعلب صریح نجیب الدین گفته که دار الثعلب و دار الحیه هر دو افتادن موی است و در تمام بدن بهم می رسد و در سر و ریش و ابرو در بیشتر و مستدیر الشکل و غیر مستدیر الشکل می باشد و قول شیخ نجیب الدین رد قول اول است **دار الفیل** بفارسی فیل یا نامند و آن زیادتی است که در قدم و ساق پا و زانو و ران نیز بهم می رسد چنانچه فربهی که عروض آن مختص بقدم نیست بلکه در ساق نیز بهم می رسد که پای صاحب آن شبیه بپای فیل میگردد و جامع او را در بنگاله آنچه مشاهده کرده آن است که در یک پا اکثر و در هر دو پا بندرت و بر کعب و حوالی آن غدهای بدپیات برمی آید و بعضی را بالی عذه نیز و در دست نیز بهم می رسد و تا مرفق بیشتر و تا شانه کمتر و آن ورمی است علیحده که در ابتدا بعضی را باندک درد و تپی عارض می گردد و در اوقات هیجان دارای تپ بالرزه بهم میرسد و مادهٔ آن بیشتر خون سوداوی است و یا خوان غلیظ و یا بلغم غلیظ لزج محترق و آن را دار الفیل از جهت مشابهت پای صاحب آن بپای فیل نامند و یا از جهت آنکه این مرض فیل را بهم میرسد **دار الکلب** جنونی است سبعی و صاحب آن را ضحک مخلوط بلعب و بازی فاسد و غضب و اذیت مخلوط بهر بانی و اضطراب و حرکات او حمله کردن بر مردم می باشد چنانچه خصلت سگان است و ازین جهت مسمی بدان گشت و چون صاحب دار الکلب

کسی را بگزد هلاک می گردد آن کس مانند سگ دیوانه گزیده **ویلة الکبد** بضم دال و فتح بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و ها اکثر آن مرض بعد از ورم حادث میگردد و مریض بر پشت بمی تواند خوابید **داخس** بفتح دال و الف و کسر خای معجمه و سکون سین مهمله ورم گرمی است که قریب بتاخنها بهم میرسد با وجع شدید و خبران قوی و تمدد و گاه ساقط می گردد دران انگشتان و بساهست که احداث تپ می نماید و بفارسی آن را کژدمه نامند **دبابه** بفتح اول و دو بای موحده دریان الف آخر ها اسم نوعی از قروح ردی است **ویلة** بضم دال و فتح بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و ها بتصغیر ورمی است بزرگتر از ویل و مدور که در بدن بهم میرسد برنگ آن و در جوف آن موضعی یعنی کیسی پیدا شده که دران مادهٔ آن میریزد و مستحیل بچرک می گردد و گاه ازان چیزی مانند دردی زیت و خاک و نخم و کج سفید و زنخ و جیدهٔ ناخن و موی و امثال اینها از اصناف اجسام صلبه مانند خزف و سنگ و ریل و ریزهای چوب نیز برمی آید و بعضی گفته اند که ویله ویل بزرگی است که آن را دهانهای بسیار می باشد و بفارسی کفکرک نامند و بعضی گفته اند که ویله معرب دویله فارسی است یعنی دو کیسه و اردو یکی در جوف دیگری و در میان کیسهٔ بیرونی چرک رقیق و در اندرونی چرک غلیظ منجمد می باشد و این مخصوص بعضوی نیست بلکه با عضای ظاهری و باطنی نیز مانند معده و کبد و گرده و غیرها بهم میرسد و انچه قریب با عضای رئیسه باشد زبون است و نوعی ازان معروف بویلهٔ منکوسه است و آن ویله است که فرو رفته و عمیق می باشد از جلد و این در اکثر قتال است **ورم متی** شیر بسیاری جریان آن است **وشبد** بضم دال و سکون شین معجمه و ضم بای موحده و سکون دال مهمله و بکسر دال و با نیز آمده چیزی است شبیه بغضروف که بغضروف و براستخوان نیز می روید هنگام شکستن آنها و گاه اطلاق می نمایند بر چیزی که بر جراحت می روید و از جوهر عضو نیست **دق الشیخوخة** پوست و خشکی بسیار است که عارض بدن میگردد و صاحب آن بصورت مدقوق می نماید و ظاهر می شود ازان احوال ✻ مشایخ پیش از رسیدن آوان آن و ازین جهت و یا از جهت آنکه چون پیران را بیشتر از جوانان و جوانان را بیشتر از جیسان بهم میرسد مسمی بدان گشته **دلع** بفتح دال و سکون لام و فتح عین مهمله بر آمدن زبان است و بر آوردن آن لازم و متعدی هر دو آمده است **دمعه** بفتح دال و سکون میم و فتح عین مهمله و ها مرضی است از امراض چشم که همیشه چشم صاحب آن تر می باشد خواه از ان رطوبتی تقاطر نماید یا نه پس اگر بسبب مرض دیگر باشد مانند حرکات و خشونت و فرو رفتن شعر منقلب پس آن عرض است نه مرض و اگر بدون اینها است مرض **ومل** بضم دال و فتح میم مشدد و لام و الهای بزرگ صنوبری مشکل سرخ رنگ از جنس خراجات است که بر بدن برمی آید و در ابتدا درد میکند و منفخ

می شود بعد پختہ شدن **دوار** بضم دال وفتح واو والف ورای مہملہ مرضی است کہ با آن گردش سر لازم است وخیال میکند صاحب آن کہ گویا تمامی اشیاء بر او می گردند وبدن او ملزم او نیز می گردند وقدرت بر آنکہ خود را ثابت دارد ندارد واز قبیل تسمیہ شئی باسم لازم آن ست **دوالی** بفتح دال وواو والف وکسر لام ویا مرضی است کہ کشادہ می گردد در ان رگہای ساق وقدم بسبب بسیاری ریختن خون سوداوی ویا خون غلیظ ویا بلغم لزج وما بین ہا وفرق میان این وواریس الفیل بدان ست کہ مادۂ دوالی غلیظ محتبس عرقی می باشد ومادۂ واریس الفیل رقیق واز عرق انتشار بلحم میکند ولحم آن را تشرب می نماید مانند تشرب غذا **دوی** بفتح دال وکسر واو ویا در لغت بمعنی صدائیست کہ مفہوم نشود از ان چیزی بلکہ مانند صدای مگس وزنبور عسل باشد ویا باصطلاح اطباء صدائی ایست نرم وغلیظ کہ صاحب آن نشنود ودر بیرون نباشد بلکہ انجرۂ دریاح باشد کہ در اندرون گوش او حرکت نمایند **دیدان** بکسر دال وسکون یای ثنناۃ تحتانیہ وفتح دال مہملہ والف ونون جمع دود ست وآن کرمہای اند کہ در امعاء تولد یابند بسبب رطوبت فضلی کہ در انہا ماند ومتعفن گردد بطول مکث وتاثیر حرارت در ان وسہ قسم میباشد انچہ طولانی ست بقدر یک شبر وزیادہ بر ان در امعای علیا کہ باریک اند بہم میرسد وبا آن مخض وضعف نبض ودبرودت اطراف وسرفہ خشک وکسالت اعضاء وانتفاخ شکم وعثر ہا می باشد ودر وقت خواب صاحب آن دندان بہم می ساید وآب از دہن او بر می آید کہ بالش او تر میگردد ودر وقت خلای معدہ بحرکت می آیند وگاہ بسبب حرکات موذیہ وارتفاع بخارات عفنہ اعراض ویہ شبیہ بصرع رستوط وتشنج والتواء ما تند انہا حارض میگردد وانچہ بہن شکل حب القرع باشد ودر معاء غلاظ کہ قولون واعور اند تولد می یابد وانچہ باریک وکوچک مانند کرم پیتہ وسر کہ باشد دودالحمل نامند ودر زودہای پایین قریب بمخرج بہم میرسد وصاحب آن خارش در مقعدہ ودغدغہ در ان می یابد ودر مطلق آن لب صاحب آن در روز خشک وشب تری باشد وبیشتر اطفال ومرطوبین وکسانیکہ مبالغہ در طہارت باب نمی نمایند بہم میرسد **حرف الذال المعجمۃ** ❊ **ذوات الاصل** نوع بثوری است کہ در طبقہ قرنیہ بہم می رسد **ذوات الجنب** بفتح جیم وسکون نون وبای موحدہ ورم حار در غشائی است کہ در نواحی سینہ بہم رسد پس اگر در عضل سینہ خصوصا عضل داخلی آن ویا در حجاب اضلاع طرف داخل باشد آن را شوصہ نامند واگر در غشای مستبطن سینہ باشد آن را برسام واگر در حجاب حاجز میان قلب ومعدہ باشد آن را ذات الجنب خالص ذوات الجنب باسم نامند واین در ہر دو جانب بہم میرسد اکثر در جانب راست باشد بہتر از جانب چپ است وبا آن تب دایم ونفس ضیق النفس متواتر باشد **ذوات الریہ** در می است نموی ویا صفراوی کہ در ریہ بہم رسد **ذوات الصدر**

ورمی ست کہ در حجاب قسمت کنندۂ سینہ بود ونصف از طرفی کہ موضوع بر عضل ست بہم میرسد واگر بر طرفی کہ موضوع بر فقار ست باشد آن را ذات الجنب باسم عام نامند وصاحب آن از ثقم معدہ خود تا لقمۂ منحر پندارد کہ سوزن فرومی برند وتواند کہ سر بالا وپایین کند وبر پشت وپہلو بخوابد وصاحب ذخیرہ گفتہ کہ ذات الصدر جمع آمدن بحرک ست در فضای سینہ **ذات العرض** ورمی ست کہ در حجاب قاسم صدر کہ از جانب قص واقع ست از جانب فقرات قفا حادث گردد وصاحب آن وجعی میان شانہا در یابد وبر پشت نتواند خوابید **ذات الکبد** عبارت از تورم کبد ست خواہ از مادۂ صفراباشد یا بارد **ذبابی** بضم بر آمدن طبقۂ عنبیہ ست نزد شکافتہ شدن قرنیہ بسبب قرحہ وبا ثرہ ویا خراجی کہ در ان بہم رسد اگر زیادہ از سر مورچہ وبقدر سر مگس باشد ذبابی نامند بجہت مشابہت آن در شکل بسر مگس **ذبحہ** بضم ذال وفتح بای موحدہ وحای مہملہ وہاء عامہ بسکون یا منحوانند ورمی ست گرم کہ در عضلات ہر دو جانب حلقوم کہ بآن بلع می باشد بہم رسد بسبب غلبۂ خون وامتلای عروق آن وبعضی گفتہ اند کہ ورم لوزتین ست وبعضی گفتہ اند کہ ورم عضل موضوع بر قصبہ مرئی وحلقوم وبطانۂ آن است وگاہ اطلاق ذبحہ بر اختناق نیز می نمایند ورئیس شیخ فرق میان ورم عضلات ہر دو جانب حلقوم اختناق نگذاشتہ **ذرب** بفتح ذال ورای مہملہ وبای موحدہ اسہال معدی ست بسبب سستی وترمی معدہ از سوی مزاج رطب آن ویا کثرت رطوبات مجتمعہ در معدہ ویا انصباب مواد نزلی بمعدہ واز معدہ بامعا یا انزلاق فضول واین را اسہال وماعی نامند ویا بسبب فساد قوت جاذبۂ کبد کہ غذا را از معدہ نتواند جذب نمود ودرین مدفوع مختلف الالوان سبز وزرد وسفید باشد ویا بر طرف شدن خمل معدہ بسبب اورام ویا خیر آن ودرین طعام ہضم نیافتہ دفع گردد وبعضی گفتہ اند کہ جاری شدن شکم پی در پی متصل بہم ست وبعضی دیگر گفتہ اند ہضم نیافتن طعام در معدہ وامعا ست ونریسیدن ولغوذکردن در جمیع بدن بلکہ بطریق اسفل دفع بچند دفعہ متصل بہم ست وبعضی مرادف خلفہ دانستہ اند **ذوبان** بفتح ذال وواو وبای موحدہ والف ونون گداختن ولاغر شدن بدن ست وایلائی گفتہ کہ اسہالی ست کہ از ضعف کبد بہم رسد وآن را ذوبنطاریا بضم ذال معجمہ وسکون واو وفتح سین مہملہ وسکون نون وفتح طای مہملہ والف وکسر رای مہملہ وفتح بای ثناۃ تحتانیہ والف نامند **ذوسنطاریا کبدی** اسہالی ست کہ از ضعف کبد بہم رسد واگر خون صرف باشد از امتلای خون بود یا تفرق اتصالی کہ در کبد ویا بہ سبب قطع دست وپا بہم رسد واگر صدید در ان شبیہ بدردی آید از احتراق دم وصفرا باشد واگر فتح وجوک آید از انفجار دبیلہ باشد واگر غثیانی یعنی شبیہ بتاب گوشت شستہ

بود نیز از انفجار دبیله کبد باشد **ذوسنطاریا** معوی اسهال دموی است که از انفتاح رگی از رگهای داخلی امعا بهم رسد و اقرالی گفته که لفظ ذوسنطاریا معوی را بر اسهال باسیج اطلاق می نماید و اعم از آنکه خون برآید یا مخرک یا خراط و مولانا نفیس گفته که لفظ ذوسنطاریا در لغت یونانی بمعنی قروح امعاست و علمای اطبا اطلاق می نمایند آن را بران معنی فقط و بعضی اطلاق می نمایند بر لازم آن که اسهال خون باشد مطلقا مگر آنکه از زحیر باشد **وهاب مار الاسنان** مرضی است که در دندان بهم میرسد که صاحب آن نمی تواند که چیز صلب را بدندان بشکند و بخاید و تحمل آب سرد و گرم ندارد **ذویابیطس** بفتح ذال معجمه و یای مثناة تحتانیه و الف و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طا و سین هر دو مهمله مرضی است که صاحب آن همیشه تشنه می باشد و چون آب بیاشامد او را حاصل نشود که در وقت صحت می شد و بزودی ارادهٔ بول کند و آن آب بصرافت خود بی تغیری یا اندک تغیری دفع گردد که باب خالص مخالفت بسیاری نداشته باشد و ذویابیطس یونانی بمعنی دولاب است و بجهت مشابهت آنکه از یک طرف آب می کشد و از یک طرف دفع می کند بدان نام مسمی کرده اند و مولانا نفیس گفته که آن را سلس البول نیز گویند و صاحب بحر الجواهر گفته که این غلط است بجهت آنکه خروج آب در سلس البول بی اراده می باشد و در ذویابیطس باراده و تحقیق آن است که کلام مولانا نفیس بی اصل نیست بلکه باعتبار مابؤل و لو اخرا مر و هنگام کمال ضعف و برودت الات بول است که حبس و امساک نمی تواند کرد **حرف الراء المهملة** ❊ **ربلع** بکسر را و سکون بای موحده و عین مهمله تب سوداوی است که دو روز در میان آید یعنی نوبهٔ اخذ آن یک روز و نوبهٔ ترک آن دو روز باشد **ربو** بفتح را و بای موحده دو واو شیخ بجهت الدین گفته مرضی است مختص بریه که صاحب آن چون حرکت کند و یا پیاده رود نفس او تنگ و متواتر گردد و در هنگام سکون میان دو حرکت نتواند که ساکن ماند و نفس نکشد بلکه بی اختیار پی در پی نفس کشد و آن را باهر نیز نامند و صاحب بحر الجواهر غیر از هر را نسته است و فرقی که در میان هر دو نمود در بهر مذکور شد **ربق** بفتح را و سکون بای مثناة فوقانیه و قاف علتی است که در رحم فرج یا رحم عارض می گردد و مانع می آید از جماع و برآمدن خون حیض و سبب آن یا عدم منفذ است بالمخلقه و یا بهم رسیدن چیزی زائد شبیه بعضل و یا غشای غلیظ بر فم آن که پاره نگردد و باقتضاص و یا الیتام یافتن فرجه و صاحب آن را رتقا نامند **ربهاء** بفتح را و جیم و الف احوالی است که بعض زنان را بهم میرسد شبیه بابستی از تغیر رنگ و اجتماس طبث و انتفاخ رحم و گاه سختی و احساس بحرکتی مانند حرکت جنین بهمین و یسار و جمعی مانند جرم آن نیز ورمی یابد و آنرا

ابستی کاذب مینامند و صاحبه آن خواهش دارد که او را ابستی صادق بهم رسد و سبب آن مادهٔ بلغمی لزج است که در رحم او بزود و چون در ان حرارت بسیار است آن را منعقد نماید بصورت قطعه لحمی مدور و از ان آثار ابستی ظاهر گردد و گفته اند که قطعه لحمی است که یونانی مولی نامند و مولی اسم رحم است بجای مهملهٔ پس نمایان اصح رحی است بجای مهمله و وجه تسمیه آن یا بجهت مدور بودن آن و یا بجهت ثقل آن است مانند رحی که سنگ آسیاست **رحض** بفتح را و تشدید ضاد معجمه کوفته شدن عضو و رض الف از ان قبیل است اطلاق کبر بر تفرق اتصال عضو بدون قطع بر سبیل مجاز است **رعاف** بضم اول و فتح عین مهمله و الف و فا خون از بینی آمدن را نامند به سبب انفتاح عرقی از حدت خون و یا از کثرت و یا از پری عرق و یا از بحران در روز باجور او یا از غیر اینها از اسباب اخلیه و یا خارجیه **رعده** بکسر را و سکون عین و فتح دال مهملتین و ها اسم ارتعاد است یعنی اضطراب و لرزه و مقدمهٔ رعشه است **رعشه** بکسر را و سکون عین هر دو مهمله و فتح شین معجمه و ها مرضی است آلی که حادث می گردد از عجز قوت محرکه از تحریک عضل بر سبیل اتصال و یا ساکن و ثابت نگاهداشتن آن نیز بر سبیل اتصال از جهت مقاومت کردن ثقلی و مائعی که داخل عضو شده است و میل میدهد آن را بسوی اسفل بحرکت غیر ارادی پس مختلط میگردند حرکات ارادی با حرکات غیر ارادی بانبات ارادی یا تحریک غیر ارادی و فرق میان رعشه و اختلاج بانست که حرکت اختلاج ظاهر میگردد خواه عضو متحرک باشد و خواه ساکن بخلاف رعشه که موقوف بحرکت عضو است و سبب این سوء مزاج بارد مادی بود و یا ساده که عارض عصب گردد و پیران را و کسانیکه همیشه شراب می آشامند و یا کسانی را که آب سرد بعد ریاضت و حرکات عنیفه و اعراض نفسانیه بسیاری آشامند بهم میرساند **رعونت** بضم را و عین هر دو مهمله و سکون واو و فتح نون و تا بمعنی حمق است **رمد** تحریک یک را و میم و دال مهمله نزد متاخرین ورم گرم دموی است که در ملتحمه بهم رسد و گاه بارد بلغمی نیز می باشد و متقدمین غیر حار و موی را رمد نخوانند بلکه تکدر می گویند **رمص** تحریک یک میم و مهمله چرکی است منجمد که در گوشهٔ چشم بهم میرسد **ریح الافرسه** بفتح الف و سکون فا و کسر را و فتح سین هر دو مهمله و ها نوعی از جدبه است و آن برآمدن فقره است از فقرات پشت از موضع خود به سبب اجتماس ریح غلیظ در زیر آن که بکشد آن را و بر آورد و فرسه در لغت نام ریح است که در عنق در آید و آن را باریک گرداند و باطلاق اطبا افرسه را بصیغهٔ جمع غلط است زیرا که جمع آن فرسات آمده نه افرسه **ریح البواسیر** ریحی است غلیظ که بدشواری بتحلیل رود و صاحب آن در رود و خود مانند مزمن جمع فونلنج و جمعی دریابد و گاه بالا رود و بطرف پشت و پهلوها و ناشنا رسد و گاه فرود آید بسوی قطن و حوالی مقعده و خصیتین و قضیب **ریح المثانه** انتفاخ المثانه است

ریح الکلیه وجع و تمددی است که محسوس می گردد در حوالی ظهر در محل کرده بدون نقل و بدون تحریک حصاة و هنگام افراط منتشر گردد و بطرف اسفل معاودت آید و آن را ریح البواسیر نیز نامند و مذکور شد **ریح الرحم** مادهٔ نفاخه است که در رحم به سبب اجتماع رطوبات لزجه بهم رسد **ریح الشوکه** بفتح شین معجمه و سکون واو و فتح کاف و ها مادهٔ لحاوی است که در استخوان ریزد و فاسد سازد و بشکند آن را **ریح الصبیان** ریح غلیظی است که در اندرون اطفال بهم میرسد و میکشد آن را بحدیکه گشاده می گردند شئون اکلیلی آن و حالتی شبیه بصرع عارض میگردد و **ریح الغلیظ** ریحی است که مدتی طویل در تجاویف بدن بماند و غلیظ گردد مانند غلیظ شدن هوائیکه مدتی در قنوات و چاهها و آب انبارها محتبس ماند **حرف الزاء المعجمة** * **زحیر** بفتح زا و کسر حای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله حرکتی است در معای مستقیم برای دفع فضولی که در آن محتبس شده و ایذا میرساند بکمیت و یا بکیفیت و یا بهر دو و مخص بمعای مستقیم است و در غیر آن نمی باشد و زحیر حق می باشد و باخون و بی خون و زحیر حق آن است که به سبب ورم گرم رودهٔ مستقیم و یا بختن خلط صفراوی حادبدان و یا بلغم شور و بورقی و یا بسیار نشستن بر زمین صلب و نمناک بهم رسد و باطل آن است که از احتباس ثفل یا بس خشک باشد و قبل از آن چیزهای یابس قابض خورده باشد و فرق میان زحیر حق و باطل آن است که در زحیر باطل گرانی شکم و درد پشت و مغص می باشد و دفع نمی گردد مگر به بیرون آمدن چیزی و با آن خواهش طعام کم پیدا شود و چون بزور ملینه بنوشند و برنیاید دلیل احتباس است و زحیر باخون یا به سبب خراش رودهٔ و یا کنوده شدن رگی از رگهای آن است به سبب مرور فضول یابس خشن بران و یا غیر آن و زحیر بی خون یا باخراج رطوبت مخاطی باشد یا اندک ریحی و یا خراج برازریق **زرقة** بضم زا و سکون رای مهمله و قاف و تای مثناة فوقانیه میل نمودن سیاهی چشم است بازرقی خواه به سبب بسیاری نور باصره و یا بسبب صفا و نورانیت آن و یا بسبب بزرگی جلدیه و یا بسبب برآمدگی آن و خواه به سبب کمی رطوبت بیضیه و یا بسبب صفائی آن و خواه به سبب قلت سیاهی عنبیه باشد و خلقی آن لاعلاج است **زکام** بضم زا و فتح کاف و الف و میم ریختن فضول رطوبی است از سر و دبطن مقدم دماغ بمنخرین و از بینی دفع شدن و گاه زکام را بر جبلیه نیز اطلاق می نمایند **زلق الامعا** بفتح زا و سکون لام و قاف بقول شیخ بهجت الدین مرضی است که ملی ما مزطعام در امعا بلکه میلغزد و منه دفع می گردد بزودی از آن خواه به سبب رطوبت مزلقه باشد که بواسطهٔ آن تفلهای معا لک نکنند و بیرون آید و خواه به سبب برآمدن بثوری در سطح داخلی آن از مواد حاده باشد که چون بگزند آن اخلاط امعا را نا چار امعا دفع نمایند چیزی را که در آنها است هضم نیافته و یا قلیل الهضم و گاه باشد که چرکاب رقیقی دفعه گردد در امعا نزدورود طعام

وجعی محسوس شود و لهیبی که با لا رود بسوی سر و صورت و چون آب سرد بیاشامد مدتی ساکن یابد و بقول بعضی نقصان و یا بطلان هضم معدی است و آن را زلق از آن جهت نامند که لازم آن است **حرف السین المهملة** **سبات** بضم اول و فتح بای موحده و الف و تای مثناة فوقانیه در لغت بمعنی خواب است و اصل آن راحت است چنانچه حق سبحانه تعالی در کلام مجید خود می فرماید و جعلنا نومکم سباتا و باصطلاح اطبا خواب بسیار ثقیل غرق طولانی است که صاحب آن بر شواری بیدار شود و آن را بفارسی آسودگی مند **سبات سهری** خواب بیگانه است که با آن بیداری باشد بسبب آن ورم بلغمی است مخلوط با صفرا که در دماغ بهم رسد و مقابل این سهر سباتی است یعنی بیداری با خواب و سبب این ورم صفراوی است مخلوط با بلغم یعنی از اجتماع اسباب سهر و سبات باهم که نیز در دماغ بهم رسد و این هر دو علت سرسامی است مرکب از سرسام بارد و حار اول از بارد و حار و دوم بالعکس **سباط** بکسر سین مهمله و فتح بای موحده و الف و طای مهمله حمی نافض را نامند **سبل** بتحریک سین و بای موحده و سکون لام شیخ الرئیس گفته که نخشاوه یعنی پرده است که در چشم یافته می شود و از رگهای ظاهره بر سطح ملتحمه و قرنیه شبیه بدخان و علامات این گرمی در ابروها و سرخی در هر دو جانب رخسار و جهند کی بسیار و در رگهای شفیقه ظاهر است و یا در رگهای ظاهر که از داخل قحف آمده اند و علامت این با آن علامات عطسه و سوزش و ضربان در دماغ است و شیخ نجیب الدین بر تعریف شیخ افزوده که شبیه بغشائی سفید رقیقی است و مولانا نفیس گفته بر این نظر است جهت آنکه سبل دو نوع است یکی آنکه در عروق ملتحمه باطنیه باشد پس دیده می شود در این پرده شبیه بپرده عنکبوت دوم آنکه در عروق ظاهر آن باشد پس دیده می شود که پرده سیاهی مانند دخان پوشیده است آن را و ظاهر است که پرده سیاه شبیه بدخان سفید نمی باشد و بالجمله پرده است که از اطراف چشم ظاهر می گردد و بتدریج زیاده می شود بسبب امتلای عروق آن و منون غلیظ **سبسبه** بتحریک سین مهمله و بای موحده و با ز دال عقل است از پیری که خرافت نامند **سبج** بفتح سین و حا هر دو مهمله و جیم خراشیده شدن جلد است و حقیقة تمزد اطبا عبارت از تفرق اتصال منبسط در سطح عضو است که بر طرف می شود چیزی از سطح آن و مجازا بر تفرق اتصال سطح باطن اعما اطلاق می نمایند و سبعین مشهور نزد اطبا است و عند الاطلاق مراد این است مگر آنکه مقید دارند بسبج جلد و غیر آن **سدد** بضم سین و فتح دال اول و سکون دال دوم هر سه مهمله بند شدن مجاری و عروق ضیقه بدن است هر مجری و هر عرقی که باشد به سبب انحلاط رجیم و یا غلیظه که در مجاری عروق ضیقه بچسبد و منع کند خواه تمام که مانع آید نفوذ غذا و فضلات و اخلاط را بالتمام مانند قولنج و برقان و یا ناقص که مانع آید بعضی را یعنی غلیظ را سد نماید بدون رقیق مانند بول رقیق چنانچه بسیگوید

که دلالت بر سده می کند و علامه گفته که انسداد نزد اطبا غیر سده است بجهت آنکه انسداد در اطلاق می نمایند بر ملتقام افواه عروق و مسام جلد و گاه اطلاق می نمایند سده را بر سختی که بر سر جراحت بهم رسد و بمنزله پوست خشک ریشه گردد **السدة فی الخیشوم** آن چیزی است که بندی می شود در اندرون خیشوم و منع میکند نفوذ چیزی را از حلق بسوی بینی و از بینی بسوی حلق **سدر** بحرکت یک سین و دال و راء بر سه مهمله حالی است که صاحب آن بهوت می نماید و در سر خود سنگینی بزرگی و در چشم خود تاریکی درمی یابد و گاه طنین آوازی در گوشهای خود درمی یابد و گاه زائل می گردد و آن عقل او بسبب صعود ابخره سوداویه بدماغ او **السرسام** بفتح سین و سکون راء و فتح سین هر سه مهمله و الف و میم و گویند بکسر سین اول اصح است لقطی است مرکب از فارسی و یونانی زیرا که سر بفارسی بمعنی راس است و سام بیونانی بمعنی مرض و ترکیب هر دو بمعنی مرض سر است و شیخ گفته که سام بمعنی ورم است یعنی ورم سر و باین معنی مشهور است و آن حقیقی و غیر حقیقی است حقیقی ورمی است حار که در یکی از دو حجاب دماغ یعنی رقیق متصل بمغز یا غلیظ متصل بکاسه سر و یا در هر دو و یا در جوهر دماغ و یا در همه آنها بهم رسد و سه نوع است دموی و آن را قرانیطس خالص و بلغمی و آن را الشرغس نامند و سوداوی را اسم خاصی نیست و غیر حقیقی بعبارت اختلاط عقل حاصل بدون ورم است بلکه بسبب صعود ابخره و ادخنه است بدماغ چنانچه در حمیات حاده و اوجاع صعبه می باشد و اطبا اطلاق سرسام را بر ورم حاری نمایند و پس میگویند نفس دماغ متورم نمی شود و این هر دو قول باطل است بقول شیخ الرئیس بادله قاطعه **سرطان** بفتح سین و راء و طاء هر سه مهمله و الف و نون و می است سوداوی متولد از سودای سوخته از صفرای صرف که بریزد بسوی عضو و پرکند عروق حوالی آن را و این نوع متقرح می باشد و یا بلغم سوخته که با آن صفرای سوخته نیز باشد و این بیشتر غیر متقرح میباشد و گاه متقرح نیز که عفونت و خباثت و فسادی در آن بهم رسد و از سوداوی صرف دردی ته نشین بهم نمیرسد و این را سرطان ازان جهت نامند که ورم آن شبیه بوسط سرطان و عروق آن شبیه بدست و پای آن است سرخ و سبز و یخی در اندرون شبیه بشکم سرطان مدوری دارد و بعضی گفته اند که سرطان ازان جهت نامند که چسپیده می باشد بعضو مانند چسپیدن سرطان **سرطان الرحم** سرطانی است که در رحم بعد از اورام بسبب آنکه بکلی پاک نشده باشد بهم رسد و متقرح شود **سعفه** بفتح سین و سکون عین هر دو و مهملتین و فتح فا و ها قروحی است که در سر و صورت بهم میرسد و گاه در تمامی بدن نزدیک منابت مو بهاوده و نوع می باشد خشک و تر خشک آن در ابتدا دانهای متحکم سبک متفرق در مواضع بسیار و سرخ رنگ می باشد پس بحرک می آید و خشک ریشه مائل بسرخی می آورد و ماده آن بلغم حاد مخلوط

باخون است و نیز از ان بحرک آب می آید و آن را شیرینج که معرب شیرنگ فارسی است و سعفه رطبه نیز نامند و سبب آن فضلات غلیظه عفنه فاسده لذاعه سدیده است که بطرف جلدی ریزد و غلیظ آن در زیر جلد محتبس می ماند و ورم بهم می رساند و رقیق آن منتشر می گردد و جلد را مجروح و فاسد و متاکل میسازد و بسبب حدت و تاکل خود پس جاری میشود از ان بحرک آب لذاع و بیشتر اطفال را بهم می رسد **بسبب بیماری رطوبت ابدان** و دماغ های ایشان و بسیاری بخار بسبب بسیاری حرارت و رطوبت بدنهای **ایشان و ضعف** اعضای ایشان از دفع فضلات و سعفه یا بسه آن است که از ان چیزی جاری نگردد **سعال** بضم سین و فتح عین هر دو مهمله و الف و لام حرکت قصبه ریه و آلات سینه است برای دفع چیزی موذی و اذیتی که از ان رسد بریه و اعضای متصل بدان **سقوط اللهاة** بفتح لام و ها و الف و تا افتادن ملازه است **بسبب بخمن** خلط حرخی بحنک و لهاة خواه گرم باشد خواه سرد **سقیر و مس** بفتح سین مهمله و کسر قاف و سکون **یای** تحتانیه و ضم رای مهمله و سکون واو و سین مهمله ورم صلب سوداوی و یا بلغمی است پس اگر مادهٔ آن سوداوی صرف خالص باشد آن را خالص نامند و اگر با بلغم مخلوط باشد آن را غیر خالص نامند **سکتة** بفتح سین و سکون کاف و فتح تای مثناة فوقانیه و ها معطل و باز ماندن اعضا است از حس و حرکت **بسبب سدهٔ** تامی که در تمامی بطون و دماغ بهم رسد و مانع آید نفوذ و رسیدن روح حیوانی را بدماغ و سائر اعضا **و بحمن** روح نفسانی را نیز و اعضا را از حس و حرکت حتی از تنفس باز دارد و دفعة عارض گردد و مسمی گشته ماسم لازم خود که سکوت است و فرق میان این و جمود و مذکور شد **سکر** بضم سین مهمله و سکون کاف و رای مهمله حالتی است که عارض می گردد انسان را از ممتلی شدن دماغ او از ابخرهٔ متصاعده بسوی آن و **معطل** میگردد عقل او و تمیز میان امور حسنه و قبیحه نمی تواند نمود و بعضی گفته اند که سروری است که غالب آید بر عقل **بمباشرت** بعض اسباب موجبهٔ آن پس منع کند انسان را از عمل کردن بموجب عقل خود از غیر آنکه عقل زائل گردد **سل** بفتح سین مهمله و تشدید لام شکافتن پوست بدن است بطول شریان و مکشوف کردن **اطراف** آن ببریدن انچه حوالی آنست و انداختن قلابی بزیر آن و کشیدن بیرون و بریدن آن **مقدار** سه انگشت و بستن هر دو سر آن و بران فرو رود را قاطع خون باشیدن و مرهم های رویانندهٔ گوشت گذاشتن و ملتئم ساختن **و بعضی** گفته اند که بعد از مکشوف نمودن اطراف شریان آلتی آهنی الماس که سر آن مدور و در وسط آن شبیه بدائره باو تیز باشد را **اصطلاح** سلالهٔ نامند بزیر آن کرده و شریان را بان آلت بلند کرده دو یکی از ان دو دائره را اندا خته بهم دهند تا بریده گردد

پس ملتیم سازند و دستور سل نیز مان بتفصیل در کتب مسطور است **سل العین** بفتح سین مهمله و ضم لام مشدده کوچک شدن و برهم نشستن و کشیده شدن و فرو رفتن چشم است بسبب کم شدن رطوبات و نشستن طبقات آن برهم و برطرف شدن و یا کم شدن رطوبت بیضیه بسیار و کم شدن نوریکه پرمی گرداند فضاهای طبقات را و قرب شدن یا آنکه بلکهای چشم بهم افتد و گاه بینایی برطرف میشود و چشم فرو می نشیند و اینها از اسباب داخلیه اند و خارجیه مانند چشم و از حدقه برآوردن و یا سوراخ کردن و رطوبات آن را کشیدن و غیر آن **سل** بکسر سین و تشدید لام قرحه است که در ریه بهم رسد بسبب بختن نزله گاه رحاد بدان و لازم آن است تب دقی و لاغری بدن و در لغت سل یعنی هزال است از قبیل تسمیه شی باسم لازم **سلاق** بضم میم و فتح لام و الف و قاف غلطت و سطبری و سختی است که در بلکهای چشم از مادهٔ بورقی بهم میرسد و گاهی میریزد و مودی بقرحهٔ اشفار و فضا و باصره نیز میگردد و بعضی گفته اند که آن دانه است که در بیخ زبان و یا در جلد زبان بهم میرسد **سلس البول** بفتح سین و کسر لام بر آمدن بول است بلی اراده و بعضی برو یا بتفلس نیز اطلاق می نمایند باعتبار آنکه براه آخر و یا بتفلس مخیر بسلس البول میگردد **سلع** بضم سین مهمله و لام و عین مهمله شقاق پارانامند و چهار انواع می باشد صحیحه و عسلیه و اردهالیه و شیرازیه و وجه تسمیهٔ آنها برای احتوای آن است بر مانند این اشیاء و شحمی و عسلی معروف است و اما اردهالی حسوی غلیظ است که از آرد و روغن تازه متخذ از کوه ترتیب می دهند و شیرازیه منسوب بشیراز است که نان خورشی است که از ماست می سازند **سلعه** بفتح سین و سکون لام و فتح عین مهمله و هاء و بکسر سین نیز آمده ورمی است که از مادهٔ غلیظ و رخشانی مانند کیس بهم میرسد و آویخته غیر چسپیده بگوشت بدن از همه اطراف می باشد بلکه می توان آن را بدست گرفت و جنبانید و آن در اول بمقدار نخودی می باشد و بتدریج تا نارنجی و بزرگتر ازان میشود و گاه شبیه باستخوان چیزی دران تکون می یابد **سوء القنیه** بدانکه قنیه بکسر قاف و سکون نون و فتح یای مثناة تحتانیه و هاء تزوجا بمعنی ملک آن بودن شی است بحیثیتی که محیط بآن باشد و بانتقال آن منتقل گردد و آن را فساد مزاج نیز می نامند بسبب آنکه فساد و تغیر مزاج و انحرافی است که از فساد و سوء مزاج کبد بهم میرسد در تمام بدن اجمالا و این اسم باستغراق الیق و اخص است ولیکن اطبا مختص باین مرض که مقدمهٔ آن است داشته اند **سوء الهضم** عبارت از عدم انهضام طعام است هضم تام و تغیر کامل طعام است در معده بسوی بعض کیفیات رديه **سوداوی** بضم سین مهمله و سکون واو و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر حای مهمله و یا دری است که در عضل داخل حلق یا مری بهم می رسد **سوء مزاج** عبارت از غلبه یکی از کیفیات

اربعه است بر مزاج اصلی عضوی از اعضا و یا اکثر و یا کل بدن که قادر بنا شتن آن عضو که عمل نماید عملی که از آن صادر می گشت در حالت اعتدالی که داشت و آن یا مستوی است و یا مختلف و اطبا اختلاف نموده اند و تفسیر آن هر دو لفظ جالینوس و صاحب مختار گفته اند مستوی سوء مزاجی است که شامل جمیع بدن باشد و مختلف آنکه مختص بعضوی خاص باشد دون عضوی و ابو سهیل مسیحی و رازی گفته اند که سوء مزاج هر گاه مستوی باشد و ازان ادنی تر مستحاج بنیت قوت دافعه که آن را دفع نماید جهت آنکه در استوا بمنزلهٔ مستوی اصلی شده است و شیخ الرئیس گفته مستوی آن است که استقرار در جوهر عضو نموده و حکم مزاج اصلی بهم رسانیده باشد بحدیکه بطبیعت مدبرهٔ بدن محتاج بمقاومت بآن نباشد و مختلف آنکه چنین نباشد پس جمعی عفن باین تفسیر سوء مزاج مختلف است و بحسب مذهب صاحب کامل و آنچه از کلام جالینوس مفهوم می گردد مستوی است و برص بحسب تفسیر شیخ مستوی است و بنا بر آنچه گفته شد مختلف برای آنکه در عضوی دون عضوی است و در اکثر امر و شیخ مستقر را مستوی ازان جهت نامیده که مشابه مزاج اصلی است در عدم ظهور الم و جالینوس و من تبع آن عام را مختلف از جهت شمول و جریان آن بر تمامی بدن و مانند مزاج اصلی در ایجاب الم نامیده و جالینوس سوء مزاج کائن در عضوی دون عضوی را مختلف نامیده از جهت آنکه مخالف مقتضای مزاج اصلی است از عدم عموم و شمول و نیز گاه سوء مزاج خلقی باشد و گاه عارضی پس خلقی چیزی است که در ان مزاج اصلی خلقی غیر معتدل باشد و این را مزاج غیر فاضل نامند و عارضی آنکه مزاج در اصل خلقت معتدل باشد لکن متغیر گردد از اعتدال بسبب سوء تدبیر و سوء مزاج متفق سوء مزاج مستوی است **سوداوخس** حمی و موی غلیانی بدون تعفن است **سهر** تجریک در لغت بمعنی بیداری است و در اصطلاح اطبا بیداری بسیار بیرون از مجرای طبیعی است بسبب امر اختیاری از اشتغال بامور خارجیه و یا غیر آن و یا بسبب عرضی و مرضی مانند هم و خوف و فزع و فکر و یا سوء مزاج یابس و یا سوء مزاج حار یابس بی مادهٔ و یا سوء مزاج بارد یابس مادی سوداوی و یا حار یابس مادی صفراوی و یا صعود ابخرهٔ غیر منهضمه حاره و یا غیر انها از اسباب و آن را سهار بضم سین و فتح های مشدده و الف و راء نامند **حرف الشین المعجمة** * **شبق** بفتح شین و بای موحده و قاف شدت شهوت و مبالغه آن است که تجاوز از حد طبیعی نماید و تجاوز هر چیز از حد طبیعی و افراط آن البته مرض است **شتره** بفتح شین و تای مثناة فوقانیه و رای مهمله و هاء بیچیدگی پلک پائین چشم است بحدیکه خوب بهم نیاید و بسبب لائی طبیعی نرسد بسبب بریده شدن پلک و یا برآمدن غده دران و گاه جفن بالا متقلص میگردد

بطرف پائین وخلقی آن را بر عینست ومشتره ودر لغت بمعنی نقصان جفن است **شخوص** بضم شین وخاء معجمه وسکون واو وصاد مهمله مرضی است که دفعة عارض می گردد وصاحب آن بهر حالتی که باشد ایستاده ویا نشسته ویا خوابیده بهمان حالت بماند وقدرت بر تغیر آن نداشته باشد وچشمهای او باز ماند ونتواند که بر هم گذارد وآن را جمود وآخذه نیز نامند بهمان جهت وسبب آن سدهٔ است که از خلط غلیظ در مؤخر دماغ که مبنت اعصاب است بهم رسد **شرخ** بفتح شین وسکون دال مهمله وخای معجمه تفرق اتصالی است که در طول عصب واقع شود وبر شکستگی که بر استخوان سر واقع شود نیز اطلاق می نمایند **شرق** بفتح شین وسکون رای مهمله وقاف نزلی پیتری در حنجره وقصبهٔ ریه است وبیشتر در چیزهای سیال می باشد ومی گویند که آب در گلوی صاحب آن بند شود وسر فرو پلی در پلی می کند تا آنکه برگردد وبر آید چیزیکه در ان هرود ورفته است بجهت آنکه حنجره وقصبهٔ ریه هر دو از آلات تنفس اند نمی گذارند که چیزی غریب داخل شود وفرق میان این وغصه آن است که غصه ماندن چیز است در مری اعم از انکه غلیظ باشد یا سیال وشرق غیر آن چنانچه ذکر یافت وغصه مفرد است جمع آن غصص آمده **شرقة الکبد** عبارت از آشامیدن آب سرد است ناشتا هنگامیکه کبد گرم شده باشد از ریاضت عنیف ویا کاری وتعبی که بدان رسیده باشد ویا بعد از حمام ویا خواب ویا بین آن ویا بعد از رفتن بر بلندی وامثال اینها واین مرض سریع الزوال است اگر تدبیری وتدارک آن بزودی بجیب لایق نمایند واز علامات آن بهم رسیدن وجع شدید است در کبد که صاحب آن را بی طاقت سازد واگر غلط کرده شود در تدبیر منجر باستسقا ویا ورم کبد گردد **شرناق** بکسر شین وسکون رای مهمله وفتح نون والف وقاف جسم زائد شحمی است که در پلک بالای چشم بهم می رسد وآن را سنگین وسرخی می دارد ومانند سلعه متحرک نمی باشد بلکه چسپیده می باشد وهمین فرق است میان این وسلعه وسبب این رطوبت غلیظی است که می ریزد در پلک وازین جهت اطفال ومرطوبین را بهم میرسد **شری** بفتح شین ورای مهمله ویای مقصوره واینهائی است بعضی کوچک وبعضی بزرگ بهم مائل بسرخی بارش وکرب بسیار که دفعة ظاهر می گردد در تمام بدن ویادر اکثر اعضا بسبب بخارو صفراوی وگاه باخارش بسیار می باشد وازان رطوبت ازجه می آید وسبب این انجرهٔ بورقیه رطبه است **شطر العنب** بفتح اول وسکون طای مهمله وضم رای مهمله تب مرکب از صفرا وبلغم است چنانچه در حرف الحا ذکر یافت **شعرا المنقلب** بفتح شین وسکون عین وضم راء ودو مهمله معنی است که بر گشته بر پلک چشم می روید ومژه آن باندرون می باشد ودر چشم می خلد وسبب آن رطوبت عفن یا شده در اجفان واشعار

شعیره بفتح شین وکسر عین مهمله وسکون یای شناة تحتانیه وفتح رای مهمله وهاء در می صلب طوسی است که بر هر طرف چشم نزدیک بمرگان می نشیند بحدی که در تکمل بهم میرسد برنگ پلک بسبب بادهٔ غلیظه متحرقه دمویه ونوعدیگر بهم میرسد خرنگ خوانند دموی وآن را عروس نامند **شغاف** بضم شین وفتح غین هر دو معجمه والف وفا مرضی است که در زیر شراسیف بهم می رسد **شقاق** بضم شین ودو قاف درمیان هر دو والف مرضی است که در ان موی میریزد ویتریزد بتشقق جلد بدن ودست وپا وصورت وغیرها از سردی ویا غیر آن اطلاق می نمایند وبعضی گفته اند عبارت از تشقق شرج است **شقاقلوس** بفتح شین وقاف والف وفتح قاف وضم لام وسکون واو وسین مهمله در می است که از خون غلیظ که در خاص تجویف وشرایین دماغ بهم می رسد وحبس ومنع می نماید روح حیوانی را از رسیدن بدماغ پس فاسد می گردد مزاج آن وفاسد می گرداند عضو را ومی میراند آن را در آخر امر ونیز گفته می شود شقاقلوس بموت عضو وباطل شدن حس آن وغائر ایامقدمهٔ آن است **شقیقه** بفتح شین وکسر قاف وسکون یای شناة تحتانیه وفتح قاف وهاء وجعی است که در یکی از دو جانب سر بهم میرسد تا بحد وسط آن یعنی شؤن سهمی بسبب صعود بخارات ویا انحلاط حاره حاده ویا باردهٔ رطبه بدماغ **شوص** بفتح شین وسکون واو وصاد مهمله وجع فرس است **شوصه** بفتح اول ورمی است که در اضلاع پشت است زیر حجاب حاجز بهم می رسد بسبب در آمدن ریاح در اضلاع واین بسیار شدید می باشد وصاحب آن نمی تواند بهیچ وجه که بخوابد وحرکت نماید **شوکه** سرخی است که بر صورت وجسد بهم رسد وشدت آن مرض است **شیر ینج وشهد یدسفهٔ** رطبه است وازامراض مسریه ومذکور شد **شهوة الکلبی** زیادتی شهوت طعام واشتداد آن است بحدیکه صاحب آن از اغذیه کثیره مختلفه سیر نگردد وحرص او بر ماکولات ومکالبهٔ او بر آنها باشد مانند سگان وسبب آن سوء مزاج بارد مکتفی است که عارض فم معده گردد خصوصا هنگامیکه مزاج سائر اعضا گرم باشد **شیرازیه** صنفی از سلعه است **شیلم** نومی از بثور غریبه است

حرف الصاد المهملة

صابه * بفتح صاد والف وکسر لام وفتح بای موحده وهاء حمی حاره بغیر نافض است **صبار** بضم صاد وفتح بای موحده والف وفتح رای مهمله ویالغت سریانی است ومعنی آن جنون مفرطی است که با سرسام صفراوی بهم رسد وگویا مرکب از بایاو قرانیطس است **صداع** دردی است که در اعضای سر بهم رسد از اسباب بسیار وبفارسی درد سر نامند **صداع الحدقه** ضربانی است که در عمق چشم محسوس میگردد که گویا سوزن فرو می برند ویامی فشارند وضربان آن همیشه باشد وگاه در وقتی غیر وقت دیگر مانند شقیقه سر واین را شقیقه عین نیز نامند **صدید** بروزن امیر رطوبتی است پیسال که مستحیل می گردد بدیان خون فاسد وآن را بفارسی ریوات

نامند **صرع** بفتح صاد وسکون او وعین هر سه مهمله در لغت بمعنی افتادن است و در اصطلاح اطبا سده غیر تامی است که در بطون دماغ و مجاری اعصاب آن بهم رسد و مانع آید اعضای نفسانیه را از افعال طبیعیه خود منع غیر تام و صاحب آن بیفتد و کف بر دهن آورد و دستهای آن پیچیده گردد بسبب تشنج اعصاب و فرق میان این و اختناق رحم مذکور شد و آن مرکب از صرع و غشی است بجهت ظهور علامات آن هر دو در ان بخلاف اختناق رحم **صریر الاسنان** بفتح صاد و کسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه ورای مهمله آواز سایدن دندان است بهم در وقت خواب و این اکثر صبیان و زنان و مشایخ را بهم می رسد بسبب طوبات غلیظه فضلیه محتبسه و یا ریاح غلیظه دوران و یا دیدان **صغر الانثیین** کوچک شدن آنهاست و سبب آن ضد سبب عظم آن است و انشاء الله تعالی مذکور می شود **الصفر** بصاد و فا هر دو مفتوح و رای مهمله و **صفار** بضم صاد و فتح فا و الف و رای مهمله مرضی است که در کبد و شرایسف اضلاع بهم می رسد و بسبب آن بدن انسان بسیار زرد می گردد و گاه هست که میکشد آن را و گاه اطلاق می نمایند بر جمع شدن آب در شکم چنانچه بمستسقی را عارض می گردد **صلابة الاجفان** سختی است که در پلکهای چشم بهم رسد و مانع آید آنها را از باز کردن و پوشیدن آن **صلع** بفتح صاد و لام و عین مهمله بر طرف شدن موی پیش سر است فقط و صاحب آن را اصلع نامند و شیخ در شفا گفته که زنان و خصیان را اصلع بهم نمی رسد بسبب کثرت رطوبت مزاج ایشان **ضم** تحریک بمعنی کری است و باصطلاح اطبا فقدان تجویف صلب است **صنان** بفتح صاد و فتح نون والف و نون بدبوئی زیر بغل و کشکان ران و شکنج شکم و غیرها است و این عام است و ذفر خاص **صوره** بفتح صاد حکه دخارش است **صیبان** بکسر صاد و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح بای موحده و الف و نون و انهای سفید رو در بسیار پیچیده بهیچ موی است و مادهٔ آن قریب بمادهٔ قمل است و بفارسی رشک و بحم شپش نامند **حرف الضاد المعجمة** * **ضاغوط** کابوس است **ضجر** بتحریک قلق و اضطراب حادث از غم است و بکسر اول نیز آمده **ضربان** بتحریک حرکت شدید شریان است **ضرس** بفتح ضاد و سکون سین هر دو مهمله کند شدن دندان است از اسباب خارجیه مانند خائیدن اشیای حامضه و قابضه و عضه و نگاهداشتن آنها در دهان و یا از اسباب داخله مانند رسیدن بلغم ترش و سودا بدندانها از فواق آنها و یا از معده **ضعف البصر** علتی است که صاحب آن اشیاء را بمقداری و هیئتی و صفتی که هست تمام نتواند دید خواه از نزدیک خواه از دور و یا از هر دو و خواه از غلبهٔ خون باشد و یا از غیر آن **ضعف الاسنان**

گاه بمعنی فهاب ما دون الاسنان است که ذکر یافت و گاه بمعنی بودن آنهاست قابل مضرو آفات و گاه بمعنی ضعف نیخ آنها و عدم استحکام که بسهولت کنده شوند نیز آمده **ضعف المعده** مولانا لفیس گفته که مفهوم از لفظ آن است که مختص بقوت خاصی نیست و لیکن عادت اطبا چنین جاری شده که اطلاق ضعف معده را بر خلل هضم می نمایند و میگویند عضوی را که ضعیف شده مگر آنکه در فعل آن آفتی بهم رسد و فعل آن معروف بنزد جمهور نیست مگر هضم پس ضعف آن ضعف هضم است **ضعف الهضم** عدم استحاله غذا است بقوام و مزاجیکه سزاوار است که بدان باشد تا قابل و مهیا باشد که قوت ماسکه در ان بر مجرای طبیعی تصرف نماید و انچه بعضی افاضل گفته اند ضعف هضم عبارت از عدم انحدار و گذشتن طعام است از معده بزودی بلکه مدتی در ان ماندن زیاده از عادت و این از لوازم معنی اول است که عبارت از ضعف معده باشد **ضعف الشهوة** بی رغبتی و عدم میل بسوی طعام است **ضعف الکبد** عبارت از ضعف قوت آن است بالتمام یا بالبعض و این فی الحقیقة تابع جمیع امراض کبد است و همچنین است ضعف گرده و مثانه و سائر اعضا **ضغط القلب** بفتح ضاد و سکون غین هر دو و معجمه و ضم طای مهمله مرضی است سوداوی که عارض قلب می گردد و بسبب تشنج نمودن اندک خلط سوداوی بدل و اجتماع و انقباض آن در ان و لهذا صاحب آن در می یابد که گویا دل او را می فشارند و از عقب آن او را اندک غشی عارض می گردد و از دهن او لعاب برمی آید **ضغط العین** بفتح ضاد و غین مرضی است که می یابد علیل در وسط چشم خود وجعی که گویا می فشارد و منع می نماید آن را از حرکت و رمص و دمع و محل این رطوبت بلغمیه است **ضفدع اللسان** بفتح ضاد و سکون فا و فتح دال و عین هر دو مهمله غده صلبی است که در زیر زبان شبیه بضفدع بهم می رسد و گاه مادهٔ سبب آن متحجر و مصلب می گردد چنانچه حکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی در رساله حدود الامراض خود نوشته که مرا صدیقی بود او را این مرض بهم رسیده و از هیچ دوا انتفاع نمی شد تا انکه من آن را بشگافتم از ان جنگ صلب طولانی خشن بوزن سه درهم برآمد و صحت یافت * **ضلع** بتحریک و عین مهمله اعوجاج خلقی را نامند **ضمور** بفتح ضاد و میم و سکون و او و رای مهمله نزال و ضعف را نامند **ضیق** بکسر ضاد و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف تنگ شدن فتحه جنبی است زیاده از قدر معتاد و جمع شدن نور باصره و ضعف آن است بامان سبب و اگر جبلی و خلقی است چندان روائی ندارد و اگر عرضی است روی است بجهت آنکه ضعف بصر می اورد خصوصا که از نقصان رطوبت بیضیه باشد **ضیق النفس** بکسر ضاد و سکون

وسکون یای مثناة تحتانیه وقاف تنگ شدن مجرای نفس است ونرسیدن هوای مستنشق از بیرون و همچنین وقت اخراج از اندرون خواه از سبب رطوبات مالهٔ مسترخیه باشد وخواه از حرارت مجففهٔ قابضه واین گاه سرایت بدیگری باعتبار استنشاق نفس میکند واین مرادف بهرست **حرف الطاء المهملة** * **طاح** حمی حادر انامند **طاسر طاوس** حمی ربع رانامند **طاسوقوس** جرب خفی است که منتشر گردد وسوقوسیس نیز نامند **طاعون** بفتح طاء الف وضم عین هر دو مهمله وسکون واو ونون ورمی است بزرگ بقدر جوزی و بزرگتر ازان ویا دانه کوچکی است بقدر باقلا وکوچکتر ازان که با لهیب وسوزش بسیار در اعضای غدوی حساس مانند خصیه ولسان وانف وثدی ویخ زبان وبن دهان ویا محل حساس بهم میرسد واطراف خود را سیاه می گرداند اگر مادهٔ سمی باشد عضو را فاسد گرداند وبرسد کیفیت ردیه سمیه آن تقلب از راه شرائین وموجب هلاک گردد وگاه اطلاق می نمایند بهر ورم حار حادث دران مواضع وبرورم قتال نیز **طحال** بکسر طاو فتح حای مهمله والف ولام ورمی است که در پسر زبهم رسد **طخا** بفتح طاو خای معجمه والف ممدوده عبارت از ثقل وغشی است ودر حدیث وارد است که هرگاه کسی دریابد دول خود طخائی باید که سفر جل بخورد **طراحود وطیس** بفتح طاو رای مهمله والف وضم حای مهمله وسکون واو ودال مهمله وسکون واو وکسر طای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وسین مهمله عبارت از جرب شدید باخشونت است که در باطن جفن بهم می رسد وآن راطاسوقوسیس نیز نامند **طرفه** بفتح طا وسکون راهر دو مهمله وفتح فاو ها نقطهٔ ایست از خون تازه سرخ رنگ ویا خون کهنه مردهٔ خاکی رنگ ویا سیاه که بسبب انفتاح بعض عروق چشم برآمده در زیر ملتحمه مانده باشد از هر سببی که باشد خواه ضربه ویا سیلی وخواه بری عروق وخواه بجوش آمدن خون وخواه منفجر شدن ورمی پیش از نضج وخواه نعره وفریاد بسیار زدن وخواه حرکات عنیفه ومانند اینها واین اسم مشترک است از طرفه ای لطمه یعنی سیلی که بر چشم واقع شود وسرخی در ملتحمه بهم رسد از قبیل تسمیه شئ باسم لازم **طرش** بفتح طاو راهر دو مهمله وشین معجمه نقصان قوت سامعه است وگاه اطلاق می نمایند بر آفتیکه بدان رسد وبر ابطلان آن وبر فقدان بتخویف صماخ برسبیل مجاز وبرین تقدیر طرش وقر وصمم مترادف بهم اند واصح ان است که وقر ابطلان سمع است وطرش نقصان آن وصمم فقدان بتخویف صماخ وبعض اختصاص نموده اند وقر را بانچه طویل العهد مزمن باشد وطرش را بقریب العهد حدیث **طنین** بفتح طاو کسر نون وسکون یای مثناة تحتانیه ونون آوازی است بسیار باریک تند که می شود صاحب آن در گوش خود بسبب حرکت ابخره سخنیظه ویا انصباب فضول دران وفرق میان این ودوی آن است که اوازین

باریک وحاد است وآواز دوی نرم وبطی وغلیظ **طنین خمیس** بطای مفتوحه وواو ونون وحای مهمله ودو یین مهمله درمیان هر دو یای مثناة تحتانیه جرب سیاهی است که بالای خشک ریشه باشد وآن اشد انواع جرب وصعب ترین آن است **حرف الظاء المعجمة** * **ظبظاب** بفتح وظای معجمه درمیان آن هر دو یای موحده وبعد ظای دوم الف ویای موحده پنجره ایست که در جفن بهم رسد وبعضی گفته اند الی است یعنی وجعی است وبعضی گفته اند عیبی است که در جلد بهم رسد **ظفیره** بفتح ظاو فاو رای مهمله وهاو مشهور بفتح ظاو سکون فا است زیادتی عضلانی است شبیه بناخن سفید صلب از موق اکبر یعنی کج چشم میروید از مادهٔ بلغم غلیظ بارد ومی کشد تا آنکه سیاهی آن رامی پوشد ومانع دیدن میشود وآن را بفارسی ناخنه نامند وگاه از هر دو موق ابتدا می کند وسه نوع است یکی غشائی است رقیق سفید یغر مانع بصر وابتدای آن مختص بموق بنست واین مشابه سبل است در هیات وابتدا وفرق میان هر دو بدان است که سبل در جمیع جوانب چشم است مستدیر حوالی قرنیه وظفره ابتدا از جانب موق می کند ازین یا بسار یا از هر دو جانب بالا زفوق یا از تحت **وبدانکه** ظفره گاه ابتدا از سواد می نماید وحدقه رامی پوشد ودر اکثر احوال تجاوز از کلیل می نماید وگاه مضاعف ومطبقات می باشد یعنی باظهاره وبطانه ای ابره وآستر واین بدترین اصناف آن است **ظلمت** بضم ظاو سکون لام وفتح میم وتا تاریکی ونقصان باصره است **حرف العین المهملة** * **عاصور** بفتح عین والف وضم صاد مهمله وسکون واو ورای مهمله نقل ولوزانی است که در می یابد انسان بسینه خود در بیداری چنانکه در می یابد در کابوس هنگام خواب **عاقورنا** بفتح عین والف وضم قاف وسکون واو وفتح نون والف اختلاج ذکر وثدی است که عارض او عیه آن می گردد در رجال ودر نسا عارض فم رحم **عجره** بضم عین وسکون جیم وفتح رای مهمله وهاء خیری است که در جسد مجتمع گردد مانند سلعه وعقده وگفته اند که عجره نوعی از سعفه است **عدسیه** بثره ایست شبیه بعدس که در موضعی از بدن برمی آید از جنس طاعون می کشد صاحب خود را در اکثر اوقات واطلاق بر تحجر عین می نمایند **عذره** بضم عین وسکون ذال معجمه وفتح رای مهمله وهاء وجعی است که در حلق بهم میرسد از غلبهٔ خون وتسمیه مرض باسم موضع علت است جهت آنکه عذره اسم آن موضع است **عذیوط** بفتح عین وسکون ذال معجمه وفتح یای مثناة تحتانیه وسکون واو وطای مهمله مرضی است که در وقت مجامعت از صاحب آن بی اختیار ازو دفع گردد وقادر بر ضبط خود نباشد بسبب استرخای عضله مقعده وآن را بفارسی درجماع حمدنک کردن نامند وگاه زنان را نیز عارض می گردد واین مرض بیشتر کسانی

را که شق بر ایشان غالب باشد و از جماع بسیار لذت یابند و منی ایشان بسیار تند و رقیق باشد و مقعدهٔ
او شان رخو و عضلات آن سست باشد بهم می رسد **عوج** بتحریک عین و رای مهمله و جیم ظاهر شدن عجز و نقصان
بر قوت پاست که عاجز آید صاحب آن از رفتار که بفارسی لنگی نامند و صاحب آن را اعرج و لنگ *
عرق الدم بتحریک مرضی است که بجای عرق خون از مسام برآید و بحنین گاه برآید از چشم بجای اشک
خون به سبب کمال غلبه و رقت و لطافت و حدت خون **عرق المدنی** بکسر عین و سکون رای مهمله و قاف
و فتح میم و دال مهمله و کسر نون و یای مثناة تحتانیه مرضی است که در بدن بهم میرسد بسبب آشامیدن آبهای
بسیار غلیظ بجا مانده و اغذیهٔ غلیظهٔ و آن مختص بعضوی نیست و اولاد در بدن دانه جبابی بهم میرسد
و بحرک می آید پس شگافته می شود و از میان آن چیز بسیار باریک شبیه بعرق سفید رنگ برمی آید و در بحرکت
آن تار باریک مانند موی سپید می باشد میان پوست آن عرق و آن تار یعنی جوف آن رطوبتی لزج
می باشد که اگر آن گسیخته گردد و آن رطوبت بهر جا که رسد زخم کند چنانچه به تفصیل در کتب قوم و در رسالهٔ عرق
مدنی که از مولف است مذکور شده و اگر در اعضای رئیسه ظاهر گردد باسانی برآید بخلاف آنکه بر مفاصل و
اعضای قلیلة اللحم باشد و آن اجسام اورزیر پوست مانند کرم نیز حرکت می نماید و آن را بفارسی رشته و پیومی نامند **عرق النساء** بفتح نون و سین مهمله و الف و جیم است که در عرق و ریدی که آن را عرق النسا
نامند بهم میرسد و ابتدا از مفصل ورک گردد پایین می آید از طرف وحشی و بران کشیده تا زانو و کعب و انگشت
خنصر میرسد و سبب آن یا متلای آن رگ است از خون غلیظ فاسد سیاه و بارطوبات مائی که از خون جدا نگشته
و بارطوبات بلغمی خام و گاه می باشد که آن اخلاط بسبب محتبس بودن کیفیت رویه بهم میرساند **عشا** بفتح
عین و غین معجمه و الف مقصوره مرضی است که بشب قوت باصره ضعیف و باطل گردد بحدیکه چیزی دیده
نشود و صاحب آن بشب چیزی را نه بیند و آن را بفارسی شب کوری نامند و سبب آن صعود ابخره غلیظه
است بدماغ و چشم و گردانیدن نوریا مره را غلیظ **عشق** بکسر عین و سکون شین معجمه و قاف بعضی گفته اند مرضی
لقمانی است و ارسطو گفته که مردم ادراک حس و کوری چشم محبوب است از دیدن عیوب محبوب و اطبا از جهالت بحقیقت
و مرض سرداوی دانسته اند و می گویند وسواسی است که بکوشه انسان را بر فکر صورت خوب و شمائل نیکو
می دارد و دایم او را مستغرق او دارد افکار دیگر باز میدارد حتی از خورد خواب و لهذا دیجهت سوداویت و
برودت و یبوست مادهٔ روز بروز او را ضعیف و لاغری گرداند و عشق ماخوذ است از عشقه که گیاهی است

بسر هر درختی که می پیچد آن را خشک می گرداند **عصابه** بکسر عین و فتح صاد مهمله و الف و فتح بای موحده و ها
وحطی است که در ابرو ها و گاه در یک ابرو و متصل بعضل پیشانی و استخوان کوشهٔ چشم در موضعی که عصابه
می نهند بهم میرسد و بدین جهت مسمی بدان گشته و سبب آن ریحی است غلیظ محتبس بدان اعضا **عطاس**
بضم عین و فتح طای مهمله و الف و سین مهمله حرکتی است خاص در دماغ برای دفع خلطی و یا موذی دیگر که بدان
رسد از داخل یا خارج باستعانت هوای مستنشق از راه بینی و دهان **عطسه** برای دماغ مانند سرفه است
برای ریه **عطاش** بهمان وزن باشین معجمه مرضی است که صاحب آن هر چند آب بیاشامد سیرابی او را
حاصل نگردد **عطش** بفتح عین و طای مهمله و شین معجمه شدت احتیاج طبیعت است باشامیدن آب و چیز
سرد و تر **عظم الخصیتین** بکسر عین و فتح طای معجمه و میم بزرگ شدن خصیتین است نه بر سبیل ورم
بلکه بر سبیل چاقی و فربهی مانند بزرگ شدن پستان و دران هنگام لطافت آن کوچک و تنگ می گردد و
لهذا مرضی بسیار و کمابیشی تولید نمی یابد **عضل** بتحریک عین و فا و لام چیزی است که برمی آید در فرج زن شبیه
بادره که در خصیه مرد بهم می رسد و آن زن را عفلا نامند و تعضیل معالجهٔ آن را **عقف** بفتح عین و قاف
و فا و دو ائد غلیظی است که بر مفاصل اطراف می روید و طولانی برگشته می باشد **عقده** بضم عین و سکون
قاف و فتح دال مهمله و ها ثقل و لکنت و گرفتگی زبان است **عقر** بضم عین و سکون قاف و رای مهمله از
امراض ارحام است و آن حالتی است عارض میگردد رحم را که قبول آلبستنی نمی نماید و نطفه دوان
بستگی بهم نمیرساند و اگر به شواری بهم رساند بزودی لغزیده ساقط می گردد بسبب سوء مزاج بارد
مکشف بهم آورنده افواه عروق آن و یا سوء مزاج گرم مفسد سوزندهٔ منی و یا سوء مزاج بارد رطب **عقرحه**
علة الدخانیه بضم دال و فتح خای معجمه و الف و کسر نون و فتح بای مثناة تحتانیه مشدده و ها مرضی
است که می یابد در دل خود صاحب آن که گویا دخانی از ان برمی خیزد و مرتفع می گردد و سبب آن احتراق
اخلاط است و قتیکه بسیار گردد این مرض مورث غشی و افکار فاسده است **عمش** بتحریک عین و میم و
شین معجمه عبارت از ضعف بصر است و سیلان اشک از چشم علی الدوام بدون سبب ظاهری و صاحب
آن را اعمش نامند **عمی** بفتح عین و میم و یای مقصوره باطل شدن فعل حاسهٔ بصر است بالکل بحدیکه
صاحب آن چیزی را نه بیند و بفارسی کوری نامند **عنبی** بکسر عین و فتح نون و کسر بای موحده
و یا برآمدن طبقهٔ عنبیه است نزد پاره شدن و شگافته شدن قرنیه بسبب توجه دبثور بقدر دانه عنب

دشهور بهور سرخ است **حرف الغین المعجمة** * **غانغرایا** بفتح وغین درمیان آن هر دو الف ونون وفتح رای مهمله والف ویای مثناة تحتانیه والف مقدمه شقاقلوس است که ذکر یافت وآن ورمی است که از شان آن باشد فاسد سازد عضو را اما با آن حس باقی باشد وچون استحکام یابد در عضو حس را نیز برطرف سازد وبسبب عفونت اخلاط رديه فاسده که مادهٔ آن است **غیثان** بفتح غین وفتای مثلثه ویای مثناة تحتانیه والف ونون حالتی است که معده را عارض میگردد وبسبب انصباب خلطی لذاع بدان که گویا آن را می فشارند برای دفع چیزیکه در ان است وآن حالت اگر دائمی است سبب آن در نفس معده است والا در موضع دیگر که در هنگام انصباب بآن حالت او عارض میگردد **غده** بضم غین وفتح دال مهمله وهاء زیادتی لحمی است صلب که در بین گوشت وپوست بهم می رسد ونیز اطلاق می نمایند بر زیادتی لحمی که در گوشهٔ چشم که موق اکبر نامند بهم میرسد زیاده از مقدار طبیعی وچون بزرگ شود مانع انفتاح فضلات چشم بمخرین ومانع تحلیل آنها بر مص ودمعه گردد وچون بسیار بزرگ شود مانع ابصار گردد وسبب آن انصباب فضول رطبه دمویه است بدان عضو ومقدمهٔ بعضی غرب است **غرب** بفتح غین وسکون رای مهمله وبای موحده ناصوری است که در موق انسی بهم رسد ولی اختیار اشک از چشم برآید لاینقطع و وغرب در لغت بمعنی سیلان دمعه است وتسمیهٔ مرض باسم لازم است وبعضی گفته اند آن خراج کوچکی است که در لحاظ بکسر لام وفتح حای مهمله والف وطای معجمه که بفارسی گوشهٔ چشم نامند بهم میرسد چون تقیح یابد ودر اکثر ناصور می گردد **غشی** بفتح غین وسکون شین معجمه ویا حالتی است که عارض میگردد بسبب وصول ابخره واجنه واخلاط فاسده خالقه وغیر آن ویا ضعف قلب ویا نقصان روح حیوانی قلبی باستفراغ ویا تحلیل بحدیکه بسبب کریز از موذی ویا قلت آن در دل که معدن وینبوع آن است مجتمع گردد وبقبول تفسیم وتقوذ بسوی اعضا نکند مانند آنکه در ابتدای بعض حمیات ویا بعد استفراغ تام واعراض نفسانیه از غضب وطیش و غم وحزن بسیار عارض می گردد **غشاوه** بکسر غین وفتح شین معجمه والف وفتح واو وبا پرده ایست که بالای ملتحمه بهم میرسد وظلمت بصر را نیز نامند **غصه** بضم غین وفتح صاد مهمله وبا عبارت از ایستادن طعام وشراب در حلق ویا مری ودر فرق میان این وشرق آن است که مذکور شده در شرق وغصه وراکثر احوال از ایشای منما سکه می باشد ونیز اطلاق می نمایند غصه را بر خلقی که خلق را بگیرد وجمع آن غصص آمده **غضب** بحرکت خفین وضاد وهر دو مجمه وبای موحده کیفیت نفسانی است که بآن حرکت روح بسوی خارج بدن باشد از جهت

طلب انتقام از خصم وبه تبعیت آن خون نیز بحرکت آید وبحد اعتدال آن را منافع بسیار است از برای من وافراط آن ردی ترین امراض نفسانی است **غلظ الاجفان** بکسر غین وبفتح لام وظای معجمه والف ولام وفتح الف وسکون جیم وفتح فا والف ونون غلظی است که در جفن اعلی بهم رسد بحدیکه متوهم شود که جرب بهم رسانیده وچون جفن را برگردانند صاف دیده شود ومخصوص بجفن اعلی است بخلاف صلابت که هم در جفن اعلی وهم اسفل ودر هر دو نیز بهم می رسد ونیز لازمهٔ آن صلابت ووجع وسرخی چشم است **غمام** عبارت از بیاض رقیق است که در چشم بهم رسد **غم** بفتح غین ومیم مشدده کیفیت نفسانی است که بمصاحبت آن روح حرکت کند بسوی داخل بدن از جهت خوف موذی که واقع شده باشد وجمع آن غموم آمده وفرق میان این وهم در حرف الهاء انشاء الله تعالی خواهد آمد **حرف الفاء** * **فالج** بفتح فا والف وکسر لام وجیم استرخائی است عام شامل یک شق بدن از سر تا قدم ورطوبت بسبب انصباب مواد باردهٔ رطبه بالمنبت اعصاب آن شق واین معنی موافق لغت است زیرا که می گویند فلجت الشئ فلجا ای شقق نمودم آن را بدو نصف وبعضی گفته اند استرخای یکی از دو شق بدن است سوای سر وصاحب کامل برین است وقدما فرق نگذاشته اند میان آن ومیان استرخا وچون فالج را بمعنی استرخای مطلق بگیرند پس گاه می باشد از ان نوعی که عام وشامل هر دو شق از بدن است سوای اعضای راس که آن را نیز عام وشامل باشد سکته خواهد بود چنانچه نوعی از ان استرخائی است که مختص به یک انگشت باشد **فتق** بفتح فا وسکون تای مثناة فوقانیه وقاف در لغت بمعنی تفرق اتصال ودوری اجزای است از هم ونزد اطبا عبارت از شکافته شدن صفاق با سلامت مراق است وبرآمدن جسمی که مجتمس بود در داخل آن پیش از انشقاق ویا عبارت از کشاده شدن دو مجرائی است که بالای انثیین است هر دو ویا یکی دون دیگری وفرو آمدن در کیس چیزی از جوف آن انواع است انچه بسبب کشاده شدن مجرای انثیین از بالای آن وآمدن امعا یا ثرب با حجاب در کیس وبیچ غلیظ بواسیری ویا غیر آن است آن را فیلمه نامند وفتق علی الاطلاق وبعضی مخصوص داشته اند فتق را بانچه بسبب السناع مجریین بغیر خرق باشد جهت آنکه فیله را از امراض السناع مجاری شمرده اند فقط وفتق را از امراض تفرق اتصال فقط وانچه ذکر یافت اصح اقوال است وانچه بسبب انصباب رطوبات مائی ویا دموی وبا غیر آن است آن را ادره نامند وانچه بسبب تنگ شدن صفاق وآمدن ثرب ویا امعا است در انجا آن را ثربلی وامعائی یعنی اگر ثرب آمده است فتق ثربی واگر امعا است امعائی نامند ومجنین

قیلهٔ ثربی وامعائی ومائی وبرائد گی بالای عانه ویا مائل بطرف کشران در زیر پوست معلوم می گردد
وثربی بی فراقرمی باشد وسبب این بثیر جستن وفریاد زدن وحرکات عنیفه است وقیله که سبب آن
مادهٔ غلیظ باشد آن را قروح لحمی نامند وتر وجمهور اطبا ادوره وقر ومترادف اند وبعضی اختصاص داده اند
ادوره را بقیله که نازل ثرب ویا امعا ویا یچ باشد وقرورا اگر نازل رطوبات مائی وبادموی ویا غیر آن باشد
وقرشی از انجمله است وظاهرست. ازین بیان که فتق عام است وقیله خاص بنابر مذهب اصح وادوره بامرادف
قیله است ویا مقابل آن ویا قسمی از هن وقیله التساعی که بسبب التساع مجری باشد اطفال را بسیار بهم میرسد
بسبب بسیاری رطوبت امزجه ونرمی ونازکی اعشیه وضعف اعضا وبسیاری حرکات عنیفه وجست و
خیز ایشان واز اسباب فتق وقیله امساک ممنون منی است وقت جماع وصعود زن بر مرد وجماع بر امتلای
معده وجستن وفریاد بسیار قوی زدن وبرداشتن چیز سنگین وبالجمله هرچه اذیت بصفاق رساند وبدترین
اصناف فتق فتقی است که در حوالی سره واقع شود وامعای دقاق برآید بنابر جلد جهت آنکه بیشتر موجب
اعراض ایلاوس است نعوذ بالله وفتق مراق بطن زنان را بیشتر از مردان بهم میرسد وچون شناخت
وادراک این مراتب موقوف بمعرفت وادراک تشریح بطن بود لهذا دوکلیه در شرح آن بیان می نماید
تا آسان گردد بر طالبان بدانکه احشای معده وامعا وانچه در شکم است پیچیده شده در سه حجاب و
عضلات وجلد است برای محافظت آنها وحجاب اول که متصل احشاست آن را ثرب بفتح ثای مثلثه و
سکون رای مهمله وبای موحده ویونانی ابیلس بفتح الف وکسر بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه وضم
لام وسین مهمله نامند وترجمهٔ آن طافی وحاوی است وحجاب دوم بالای ثرب است وآن را صفاق نامند بکسر
صاد مهمله وفتح فا والف وقاف ویونانی باریطارون بفتح بای موحده والف وکسر رای مهمله وسکون
یای مثناة تحتانیه وفتح طای مهمله والف وضم رای مهمله وسکون واو ونون وترجمهٔ آن ممتد کشیده شده
است وگاه الف ورای دوم را حذف می کنند وباریطون می گویند واین پرده کشیده وشده است از بالا تا شکم
تا خاصره واریه ودران موضع دو مجرای تنگ قرار داده شده است وفرود آمده است آن پرده تا خصیتین پس
کشاده شده است وچسپیده شده است بآن هر دو پس هر دو یک شده دو خصیتین پیچیده شده است
مانند کیسه پس هرگاه کشاده شود یکی ازان دو مجرای ویا هر دو چیزی البته درکیس آید چنانچه ذکر یافت آن
هر دو مجری را امر بطا نامند وعضلات آن بالای صفاق است وچهار زوج می باشد یکی از انها در طول

ودوم در عرض واثنین به تقاطع صلیبی مورب تقاطع نموده اند وحجام سوم بالای عضلات زیر جلد است
وآن را مولانا نفیس مراق نامیده واقسراطی طافی وامابوست شکم حاوی بر همه است وآنرا نیز مراق
نامند وشیخ الرئیس گفته مراق پوست شکم است باغشا وعضلات وبعضی گفته که مراق عبارت از صفاق
است واصح آن است که مولانا نفیس گفته وبعضی گفته اند هر موضع رقیق جلد بطن تسمی به مراق است

فرنگ بفتح فا ورای مهمله وسکون نون وکاف بثور رخنیث ردی است ومشهور بآبلهٔ فرنگ است وقدما
آن را ذکر نکرده اند وشاید از جملهٔ بثور رغیبه باشد وبدانکه حدوث امراض بسبب حصول اخلاط رديه فاسده است
وحصول اخلاط از اغذیهٔ مرکبه کثیره متفننه است ودر قدیم الایام این همه تراکیب وتفنن اغذیه واختلاط آنها
باهم نبوده که درین زمان است ولهذا اکثر امراضی که حال بهم رسیده سابق نبوده والله اعلم

فرلیموس بفتح فا وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر سین مهمله وضم میم وسکون واو وسین مهمله مرضی است
که با آن نعوظ بسیار شدید ودوام ایستاده می باشد باشهوت وبدون شهوت وبعد جماع نیز خواه منی
کثیر المقدار آید ویا قلیل وبسا است که قضیب دران بالیده وطولانی می گردد وسبب این غیر منی وریح
آن است وآن بلغت یونانی بمعنی صورتی است که بشکل انسان کوچک ایستاده ذکر میسازند وبجهت
مشابهت مسمی بدان نموده اند ونیز مجاز ابر شدت خواهش زن ورغبت آن بر جماع اطلاق می نمایند

وفریاسیموس نیز آمده بزیادتی یای مثناة تحتانیه والف بعد از را **فرع** بتحریک فا ورای
مهمله وعین مهمله کیفیت نفسانی است که بمصاحبت آن روح نیز حرکت کند بسوی داخل بدن از جهت
خوف از موذی در واقع ویا تخیل موذی وبفارسی آن را ترس وترسیدن نامند **فرع الصبیان**
ریح الصبیان است وبعضی ام الصبیان دانسته اند **فساد الشم** علتی است که عارض قوت شامه می گردد که بدان
سبب صاحب آن جمیع بویهای را یک بوی می شنود وتفرقه میان آنها نمی تواند گذاشت **فساد الشهوت** عبارت
از بهم رسیدن خواهشهای رديهٔ فاسده است ومعده مانند خواهش کل خوردن وزغال وگچ وامثال
وامثال انها وبیشتر زنان حامله را بهم می رسد بسبب اجتماع مواد فاسدهٔ بلغمیه رديه در معده ایشان وآن اعم از توهم
است جهت آنکه وهم شهوت ورغبت در اطعمه رديهٔ الکیفیه است فقط وبعضی میان آن هر دو فرق نگذاشته اند

فساد الهضم تغیر یافتن طعام است در معده بسوی بعضی کیفیات رديه وفرق میان آن وتخمه آنست که دران
هضمی است هرچند فاسد است بخلاف تخمه که دران هضم نیست اصلا فکر بکسر فا وسکون کاف ورای مهمله ترتیب امور

معلومه است برای تادی بسوی امر مجهول و کثرت فکر مرض است خصوصا در امور دینویه **فلغمونی** بفتح فا وسکون لام وفتح غین معجمه وضم میم وسکون واو وکسر نون و یا و رم دموی حار بزرگ مقدار باسرخی مائل بکبودت و تمدد و ضربان و انتفاخ و تپ و تشنگی است که در ظاهر جلد بهم میرسد و گاه اطلاق بر سرسام که تورم جوهر دماغ است نیز می نمایند **فلق** به تحریک تشقق وسط دهان را نامند **فلکی** بضم فا وسکون لام وکسر کاف و یا برآمدن حلقه عنبیه است نزد شکافته شدن قرنیه بزرگتر و زیاده از عنبیه بحدیکه از اجفان در گذرد و با شفار رسانیده و شود و مانع انطباق گردد و آن را مساری و قولولی نیز نامند و فلکی ازان جهت نامند که شبیه بقطعه پرچم مدوری است که در سیل مغزل که بفارسی چرخ نامند می کنند برای آنکه آن میل بر نیاید و بران بلیسان برلیسند **فواق** بضم فا و واو و الف و قاف حرکت حلقه و اخلیه معده است و تمدد ابنساطی آن مرکب از تشنج انقباضی برای دفع موذی از خود بسبب آن رسیدن اخلاط و ریاح فاسده موذیه و یا خلط حاد حریف است بدان و یا طعامی حریف **فوجشا** بضم فا وسکون واو وکسر جیم وسکون شین معجمه و الف و رمی است که در لحوم غدوی بهم میرسد و از قبیل طواعین نیست **فوتیجی** بضم فا وسکون واو وکسر تای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر حای مهمله و یا و رمی است که در عضل حلق در مرئی بهم میرسد **فوفه** بضم فا وسکون واو وفتح فا و ها نقطه سفید لیست که بزبان خلاهر گردد جمع آن فوف و جمع الجمع آن افواف آمده **فونوس** بضم فا وسکون واو وضم نون وسکون واو و سین مهمله و رم صلب سوداوی عدیم الحس است

حرف القاف

قادسوس بقاف و الف و دال مهمله و سین مهمله و رمیان هر دو واو و حمی محرقه نامند **قارت** بقاف و الف و رای مهمله و تای مثناة فوقانیه عبارت از دردان خون است زیر جلد **قاشیره** بقاف و الف و کسر شین معجمه وسکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله و ها عبارت از جراحتی است که قطع کند جلد سر را **قاطوخوس و قاطوخس** عبارت از جمود دست **قتام** بفتح قاف و تای مثناة فوقانیه و الف و میم بثور لیست شبیه بدخان منتشر در سیاهی چشم **قحذف الدم** بفتح قاف وسکون حا و معجمه و فا انداختن خون است از راه دهان اکثر از معده بسبب انتفاخ دهن عرقی و شکافته شدن و یا گسیخته شدن آن می باشد **قذف القلب** حالتی است که در می یابد صاحب آن که گویا دل او از سینه بر می آید تقی بسبب وصول ابخره رديه و اخلاط فاسده بدان **قرانیطس** بفتح قاف و رای مهمله و الف وکسر نون وسکون یای مثناة تحتانیه و ضم طای مؤلفه و سین هر دو مهمله یونانی بمعنی ذبان و با صطلاح اطبا و رم حاری است که در حجاب دماغ خواه رقیق و خواه غلیظ و یا در هر دو بهم رسد و آن را سرسام نیز نامند یعنی ورم سر زیرا که سرسام بیونانی بمعنی ورم و سر بفارسی بمعنی راس است و دموی آن را قرانیطس و صفراوی را قرانیطس خالص یعنی ورم حادث از خالص صفرا

و دران ذهن و رای و حواس همه متضرر می گردند خصوصا در صفراوی زیرا که ضرر و نکایت آن هم بجهت حرارت است و پیوست صفرا که منافی جوهر دماغ و اعصاب و مجلب است و خود آن زیاده بخلاف دموی که بسبب حرارت است درین باب اقوال بسیار است و وجه تسمیه آن بقرانیطس جهت آن است که مضر بقرنیطس است که ذهن و رای است و گفته اند فقط و تسمیه آن باسم لازم آن است که هذیان باشد **قرب** بفتح قاف وسکون رای مهمله و واو و بزرگ شدن پوست خصیتین است بسبب ریح و یا نزول آب و باد و غلیظ که مقدار آن را بزرگ و جرم آن را قرب گردانند و یا فرود آمدن امعا و یا ترب و هر یک مسمی باسم آنند مانند ریحی و مائی و لحمی و معائی و ثربی و صاحب کامل گفته که قرب لحمی روییدن گوشت است در غشای محیط بانثیین و دران حال ورم بلند و برآمده و گاه منجر و با آن اوجاع رديه می باشد و اما غلظت و سختی و قرب را عظم خصیه نامند و مذکور شد **قروح** جمع قرحه است بفتح قاف قرشی گفته تفرق اتصالی است که در لحم و اعضای لحمی بهم رسد مادام که تازه است آن را جراحت بکسر جیم نامند و چون کهنه گردد و دران چرک جمع گردد آن را قرحه نامند و قرح بضم و رد و جمع جراحت را گویند و اضافت بهر عضویکه دران واقع شود مینمایند و میگویند قرحه معده و گرده و مثانه و امعا و رحم و غیرها **قروح العفنه** قروحی است که دران حرارت نار یه غریبه بر حرارت غریزیه استیلا یابد و مادهٔ آن را متعفن گرداند **قروح البلغیه** قروحی است که با آن بثور و خشک ریشها باشد و خوناب ازان جاری گردد و از جنس سعفه رديه است و بلغم ازان جهت نامند که در بلغم بسیار می شود **قروح الوضره** بفتح واو و کسر ضاد معجمه و فتح رای مهمله و ها قروحی است که دران انواع چرکها باشد **قروح الخبیثه** قروحی است که بدشواری مندمل گردد بسبب خباثت و دوارت مادهٔ و لیکن متاکل و ناصور نگردد **قروح السایعه** قروحی است که روز بروز زیاده گردد و حوالی خود را فرا گیرد و آن را بفارسی گنگرک و بهندی کهرکهره نامند **قروح السالفه** قروح کهنه است که آثار آن مدتی مانده و صلب گشته و سد مسام نموده باشد **قرفس** بفتح دو قاف و ریمان هر دو رای ساکنه و در آخر سین هر دو مهمله و بفا بجای قاف دوم نیز آمده است که بغم رحم مانند قضیب روید و در تابستان طولانی گردد و در زمستان کوتاه **قران** بفتح قاف وسکون رای مهمله و نون چیزی است که در فرج زن مانند دندان میروید و مانع وطی است و صاحب آن را قرنانا نامند **قشعریره** حالتی است که می یابد انسان دران اختلاف در سردی و تخس در جلد و عضل خود و پیش ازان تکسری و اعضا شکنی **قطرب** بضم قاف و سکون طای مهمله و ضم رای مهمله و با ی موحده مرضی است سوداوی از جمله مالیخولیا و صاحب آن میگریزد از خلوت و کثرت و صحبت یاد و ستان و دوست میدارد

بودن در خلوت و وحدت و مقابر را و با وجود این قرار و آرام در موضعی بیش از یک ساعت ندارد و بلکه همیشه تردد می نماید مختلف الوضع و نمیداند که بکجا میرود مانند حیوانی کوچک که بر روی آب حرکت می کند حرکات سریعه غیر مختلفه غیر منهضم و بسرعت در آب فرو می رود و برمی آید و قرار و آرام ندارد و آن را قطرب نامند

قلاع بضم قاف دانهای است که اندرون دهان بهم میرسد. انچه ازان متعفن و متقرح گردد آن را اکله و قروح خبیثه نامند **قلاع الاذن** شقاقی است که در بیخ گوشش بهم میرسد. و ازان زرد آب و چرکاب تسیخ می کند و اطفال را بیشتر بهم میرسد. باعتبار کثرت فضول رطبه که در ادمغه ایشان می باشد **قلح** بفتح قاف و لام و حای مهمله زردی و چرکی است که بر بالای دندان مجتمع گردد **قلق** بتحریک حالتی است که موجب سرعت انتقال انسان از مکانی بمکانی گردد **قمل** بضم قاف و تشدید میم و لام و **قمقام** بفتح دو قاف و میم ساکن در میان و الف و میم نوعی از قمل است که چسپیده بجفن و مسام و فرو رفته دران می باشد بحدیکه چون نظر کنند خیال میکنند که گویا بیخ موی است که اندک ورم کرده بسبب عدم حرکت آن و لیکن چون گرم شود و یا آب نیم گرم بران ریزند سر خود را برآورده و مادهٔ این غلیظ تر و سرد تر از مادهٔ قمل است و فرق میان این هر دو آن است که قمقام را پاهای بسیار می باشد بخلاف قمل **القمل فی البدن** بفتح قاف و سکون میم و لام حیوانی است سفید کوچک و بغضی سیاه رنگ که بفارسی شپش نامند که در بدن بسبب کثافات خارجیه و بدن را ناشستن و لطیف نگاه نداشتن و یا مادهٔ بلغمیه عفنه نفیجه است که طبیعت از داخل آن را دفع بطرف جلد و مسام می نماید و حرارت غیر طبیعیهٔ آنها را بصورت شپش میگرداند **قمل الاجفان** پیدا شدن شپش است در پلکهای چشم بسبب مادهٔ بلغمیه عفنه نفیجه که طبیعت آن را بطرف جلد دفع می کند و حرارت غیر طبیعه آنها را بصورت شپش می گرداند **قمور** بضم قاف و میم و سکون واو و رای مهمله کلال و ماندگی است که در بصر بهم میرسد بسبب مداومت نظر بر برف و یخ و چیزهای سفید و روشنیهای بسیار و براق و صاحب آن چیزها را الی لوا ندید و یا از نزدیک می بیند و از دور نمی بیند بسبب ضعف روح باصره و چون نظر کند بسوی الوان خیال میکند که گویا بران بیاضی است بسبب استقرار و رسوخ بیاض در رقوت متخیله آن بهمان جهت مذکور

قوبا بضم قاف و سکون واو و فتح بای موحده و الف و اصل دران تحریک واو است صاحب قاموس گفته فعلا بضم فا و سکون عین نیامده مگر قوبار و خشار و اصلها قوبار و خشار است و آن خشونت و درشتی است که در ظاهر پوست بدن بهم می رسد با خارش بسیار و ازان فشور و ایم جدا میگردد تا صحت یابد و در ابتداء او انه اندک صلبی پیدا

می شود و یا داغی و خارش بسیار میکند و بعد خارش بسیار اندک آب لزجی ازان تراوش میکند روز بروز منتشر و زیاده می گردد و از امراض مسریه است و دو نوع میباشد سرخ و سیاه سرخ ان ناد کتر و خارش آن کمتر و سیاه آن ضخیم تر و خارش آن بیشتر و مادهٔ سرخ خون فاسد رقیق مائی بورقی است و مادهٔ سیاه سوداوی غیر طبیعی فاسد روی خواه از خون سوخته باشد و خواه از صفرای سوخته و خواه از سوداوی سوخته که بطرف جلد ریزد و گاه در عمق بدن بهم میرسد و بدستور خارش بسیار می کند و ازان پوست جدا میگردد و بعد از روز منتشر میشود و بسیار آن خصوصا سیاه ضخیم و اینچه ازان رطوبت صدیدی لزج عفن لزاع تراوش نماید و زود منتشر و اطراف خود را متقرح و فاسد سازد بسیار ردی و مقدمهٔ جذام و منذر بدان است **وقوبای** منتشر را بربرص اسود اطلاق می نمایند و گاه قوبا در دماغ ظاهر می شود و علامت و سبب آن قریب بعلامت و سبب حمرهٔ دماغ است تا آنکه آن حکه دماغ است **قولنج** بضم قاف و سکون واو و فتح لام و سکون نون و جیم مرضی است آلی که در معای غلیظ بهم میرسد با وجع و درد بسیار که دشوار گردد برآمدن فضولی که بالطبع برمی آمد و دفع می گشت و گاه است که بسبب شدت وجع هلاک می گرداند بخلاف صداع که شدت آن مهلک نیست و اسم قولنج مشتق از قولون است و ازین جهت شیخ الرئیس گفته که قولنج حقیقی آن است که در معای قولون تولد یابد و گفته شد که در معای غلاظ تولد می یابد بجهت کثرت وقوع آن دران و اینچه در معای دقاق تولد می یابد آن را ایلاوس نامند و مذکور شد و سبب قولنج یا بلغم غلیظ زجاجی و یا بسیاری لزج مخلوط با الغثال و یا ریح غلیظ محتبس محتقن در میان دو طبقهٔ روده و یا در جوف آن و یا ریختن صفرا بمعده است و گاه بندرت از ورم بلغمی و گاه بسبب التوای روده و گاه بسبب بسیاری اورار بول و گاه بسبب خشکی امعا و گاه از حرکت عنیفه و کثرت جماع خصوص بپیری معده بهم میرسد و یا غیر این از اسباب و گاه مشتبه بمغص میگردد و فرق میان هر دو بدان است که در وجع مغص اکال و لذاع است اگر بسبب خلط اکال لذاع باشد و بعد مغص و لذع طبیعت اجابت می کند خصوص که آب بسیار گرم بنوشد و در وجع قولنج سنگین میل باسفل دارد بسبب ثقل مادهٔ محتبسه موجبه و گاه مشتبه بوجع کرده می گردد و فرق میان هر دو بدان است که صاحب آن درمی یابد که گویا سیخی فرو برده اند در قطن او و با آن بول گاه بند میگردد و یا اندک اندک می آید و چون قی نماید تسکین می یابد و وجع قولنج بهم میگردد و بالا میرود و بطرف راست و چپ می گردد برای آنکه رودهٔ قولون از طرف بالا آمده و میل بسیاری بطرف راست کرده پس برگشته بطرف چپ رفته رو بپائین پس برگشته باز بطرف راست رفته بسوی پشت

واز فقره قطن درگذشته وجالینوس گفته که معای قولون رسیده است بهر چهار جهت لبن یعنی بطرف
راست وچپ بالا وپایین واز این جهت اوجاع آن را فرا می گیرد همه جهات شکم را و درین اجتماس
بول می باشد هنگام اشتداد آن غشی وعرق سرد عارض میگردد وبعد قی تسکین نیابد بلکه زیاده شدت
ننماید بسبب تحریک مواد وگاه مشبته بوجع رحم وکبد وطحال میگردد وفرق میان شان بموضع علت است
قی بفتح قاف ویا حرکت معده است برای دفع چیزی که دران است از راه دهان یا حرکت مدفع بسبب
حرکت معده والا آن را بهوع نامند وشیئ خارج ومدفع مضاف بسوی آن است مانند قی الدم وغیر آن
قی الدم برآمدن خون است از معده ولفاح آن بقی بسبب کشوده شدن دهن رگی از رگهای معده یا شکافته
دیا بریده شدن آن بسبب امتلا یا ضربه ویا صدمه وغیرها **قیام الکبدی** بکسر قاف ذو سنطاریا کبدیست
وقیام یعنی برخاستن است وچون صاحب آن اکثر باید که برخیزد وبیدار باشد لهذا مسمی بدان گشته از
قبیل تسمیه شیئ باسم لازم واسهال کبدی انواع است غسالی مانند آب گوشت شسته ویا قیحی است ویا ذو
ویا صفراوی ویا صدیدی وانواع دیگر است وموی را ذو سنطاریا کبدی نامند وفرق میان اسهال
کبدی وغیران در کتب قوم مذکور است بتفصیل وعدم وجع لازمه این اسهال است وگاه اندک وجعی
ورنواحی کبد محسوس میگردد **قیح** بفتح قاف وسکون یای مثناة تحتانیه وحای مهمله چرکی است غلیظ سیال
که از قرحه برآید وخالط بخون نباشد **قیله** بکسر قاف وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح لام وهاء بدون یا نیز آمده
نزول آب در جسم غریب دیگر در کیس بیضه است وبزرگ شدن آن زیاده از حد طبیعی وآن نوعی از فتق است
ودر فتق مذکور شد

حرف الکاف

کابه بفتح کاف وفتح همزه وسکون آن وبای موحده وهاء تغیر
نفس است بانکسار واقتادگی از شدت هم وغم **کابوس** بفتح کاف والف وضم بای موحده وسکون واو
وسین مهمله مرضی است که ادراک می کند صاحب آن در حالت خواب خصوص که بر پشت خوابیده باشد خیالی و
صورت سنگین که بر او می افتد ومی فشارد او را ونفس او تنگ میشود وصدای او منقطع می گردد واز حرکت باز میماند
وهر چند خواهد که حرکت دفعیه او برآورد نتواند وچون منقضی گردد ویا حرکت کند ویا نفس کشد دفعة بیدار گردد وبا فاقه
آید اما او را ماندگی تا مدتی بهم رسد وسبب آن بخارات غلیظه غیر منهضمه است که بمقدم دماغ که محل خیال است
صعود نماید ودر انجا باز غلظت یافته مجتمس گردد ولهذا آن را کابوس نامند مشتق از کبس بمعنی حبس واز جهت
انکه می فشارد جوهر دماغ را آن را خطا غوطا نامند واعصاب حس وحرکت را از افعال خود باز میدارد **کباد**

بکسر کاف وفتح بای موحده والف ودال مهمله در عرف گفته میشود بر جمیع اعلال کبد ونزد اطبا عبارت از تلخ
رطوبت است در عروق کبد بحدیکه منع کند آشامیدن آب را وبسیار کم می گردد ودران عطش وعلامات آن
قلت عطش وسنگینی وجع کبد در آخر هضم وبودن قاروره سفید رنگ غلیظ وبربالای آن کف بسیار **کثرة الشهوة**
بسیاری خواهش بر جماع است وسبب آن استلای بدن وبسیاری خون ومنی ویا حدت منی ولذع آن ویا
بسیاری رطوبات متهیئه ومنفعله بمنی ویا خارش وبثور است که در اوعیه منی هم رسد ویا بسیاری نفخ وریاح
منعظه **کرب** بفتح کاف وسکون رای مهمله وبای موحده وتحریک راء نیز آمده وگر به بضم کاف وسکون راو فتح با
عربی است که نفس را عارض گردد ونظر بفارسی آن را امده وه نامند **کرب وگربه** معدی حالتی است که عارض معدی
گردد وصاحب آن در خود عمی دریابد وخواهد که انتقال نماید از شکلی بشکلی واز بهنائی بهنائی وگاه باآن غثیان
نیز می باشد **کرازه وگرازه** بضم کاف وواو وزای معجمه ودر میان هر دو الف تحتانی را نامند که ابتدا از عضلات
ترقوه نماید وبکشد تا بطرف سینه ویا پشت ویا هر دو جهت وگاه بطریق تعمیم بر هر تمددی اطلاق می نمایند وگاه
مختص بر تمدد حادث از سردی منجمد کننده رطوبت از داخل مانند آشامیدن افیون وآب بسیار سرد ویا از خارج مانند
رسیدن سردی بسیار به بدن از برف ویخ وباد وای سرد وفرو رفتن در آب بسیار سرد از یک جانب ویا از هر دو جانب
بعد از ندولتیه مرض باسم لازم آن است زیرا که کراز در لغت بمعنی انقباض وتمدد است وآن را بفارسی
کرنک نامند **کسل** بتحریک ثقل واعیاء است که محسوس گردد در اعضا پس اگر بی سبب ظاهری باشد مندرج
بمرض است خصوصا حمی وغلبه خون یا بلغم **کشخ** بفتح کاف وشین معجمه وخای مهمله وجیم جنب بی ورم است
کلال بفتح کاف ولام والف ولام بمعنی اعیاء وآفت است **کلف** بفتح کاف ولام وفا تغیر یافتن
رنگ صورت است بسیاهی وبهم رسیدن آثار کمودت وگاه در غیر صورت نیز می باشد وفرق میان آن
وبهق اسود آن است که کلف اطس می باشد بخلاف بهق که با اندک خشونت می باشد وکلف در هیئت نامنه
دانه گیجد است **کمنه** بضم کاف وسکون میم وفتح نون وهاء آن را اطبا باشتراک لفظ بر چند معنی اطلاق می نمایند
گاه بر حالتی که در چشم پیر مرد پیدا شود که ضعیف می گردد قوت باصره وتغیر میگردد در رنگ طبقات آن ومانند بلید
وبطی الحرکه میشود ومی باید صاحب آن که گویا چشم او بزرگ شده است از مقدار لائق طبیعی ومی بیند اشیا
را گویا غبار آلوده ودر دهان اغدد آن را خارش بسیار بهم میرسد وتسکین نمی یابد مگر بنشستن بآب گرم و
سبب آن اگرچه غلظ سودا ویه جاره است که در زیر طبقات مجتمس گشته واطبا این را از امراض طبقه

منجمه شمرده اند و نیز گاه بر ثقل و سنگینی اجفان حادث از ریح غلیظ و یا فتن صاحب آن هنگام برخاستن از خواب که گویا رمل و یا خاک دران ریخته شده و این از امراض جفن است و گاه برکمنة الدمعة خلف قرنیه و این از امراض قرنیه است و گاه بر سرخی که در چشم بعد از رفتن رمدی ماند نیز اطلاق می نمایند **کمنة الدم** بضم کاف و سکون میم و فتح نون و نای مثناة فوقانیه غبرت و تیرگی است که در چشم و در حسنارة و غیر آن از خیره و یا سطه و یا غیر آن بهم رسد و مولانا نفیس گفته که سیاهی است که زیر پوست بسبب منجمد شدن خون بهم رسد

حرف اللام * **لقوه** بفتح و بکسر نیز آمده علتی است آلی در وجه که مسترخی می گردد و میل میکند جانبی از صورت بسوی جانبی دیگر و کشیده می شود جانبی بجانب دیگر و متغیر می گردد هیئات آن از هیئت اصلی بسبب ریختن مواد بلغمی در طوبی بمنبت اعصاب جانب مسترخی و یا منتفخ شدن بر تشنج امتلائی و یا یبسی و دهان و لبها کج می کردند که لقمه از ان راست بیرون نمی آید و چراغ را به لفس نمی تواند خاموش نمود و آب و هن را نیز درست نمی تواند انداخت و پلکهای چشم هم نمی آیند خصوصا از جانب مسترخی و این علت برلب عارض نمیگردد مگر بندرت که آفت جمیع شعبهای اعصاب هر دو جانب رو را فرا گیرد مگر مبدا آنها و ظاهر نمیگردد و در صورت کجی **و بدانکه** لقوه یا تشنجی است یا استرخائی و فرق میان هر دو آن است که در تشنجی آب دهن کم می باشد و حواس سالم و جلد صورت منشنج و در استرخائی آب دهن بسیار و حواس مکدر و ثقیل و جلد شق یا وف مسترخی و این قلیل الوقوع است و اسم عقاب است و وجه تسمیه این مرض بدان یا از جهت مشابهت اشداق صاحب آن در سعت باشداق عقاب است یا از برای مشابهت کجی آن بکجی منقار عقاب **لیثرغس** بکسر لام و سکون با ی مثناة تحتانیه و فتح ثای مثلثه و سکون رای مهمله و ضم غین معجمه و سکون سین مهمله سرسام بلغمی است یعنی ورم بلغمی عفونی است که در مجاری روح دماغی بهم میرسد و گاه در حجب آن و گاه در جرم آن و بلغم بجهت لزوجت چون نفوذ در حجب بسبب صلابت نمی تواند نمود و نه در جرم دماغ برای لزوجت آن و صلابت این مگر اندک و بعنوان ترشح و لهذا گفته شده که گاه عارض می شود در ان هر دو و چون این مرض لازم دارد و نسیان را و لیثرغس بیونانی بمعنی نسیان است تسمیه مرض باسم لازم آن نموده اند **حرف الیم** * **ماشری** بفتح میم و الف و فتح شین معجمه و رای مهمله و یا بسیرانی اسم ورم دموی و صفراوی مرکب است که از جوش خون و صفرا در صورت و پیشانی ظاهر شود و گاه سر را نیز فرا گیرد و گاه اطلاق می نمایند بر فلغمونی حادث در صورت سر و گاه بر فلغمونی حادث در جوهر دماغ و غیر آن بوجه سرایت بانچه تصریح کرده است باصحاب جامل و گاه بر فلغمونی حادث در جوهر دماغ و شیخ الرئیس بر ورم

صفراوی حادث در کبد اطلاق نموده و لیکن در عرف طبی که اکثر متاخرین بر انند بر ورم حادث از خون و صفرای مرکب در صورت اطلاق می نمایند **مالیخولیا** بفتح میم و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم خای معجمه و سکون واو و کسر لام و فتح یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است و نون بعد از لام اول نیز آمده و آن تغیر یافتن ظنون و فکر است از مجرای طبیعی بغیر طبیعی و فساد و خوف بسبب آنکه مادهٔ آن سودای غیر طبیعی غلیظ تاریک موحش روح دماغی را و ترساننده آن است بخلاف جنون سبعی و تسمیهٔ آن باسم سبب آن است جهت آنکه معنی آن بیونانی خلط سیاه است که سوداباشد و نوعی از آن مالیخولیای امراقی نامند و آن مالیخولیائی است که بشرکت مراق بهم رسد و معنی مراق در لغت مذکور شد و مراد از ان اینجا صفاق است **مانیا** بفتح میم و الف و کسر نون و فتح یای مثناة تحتانیه و الف بلغت یونانی بمعنی جنون سبعی است و دارالکلب که مذکور شد نوعی از آنست

مسامیر بفتح میم و سین مهمله و الف و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله و الف و نهای کوچک بسیار صلب است که سر آنها بزرگ و بیخ آنها باریک برآمده از اندرون عضو مانند میخ باشد و مادهٔ آن سودای غیر طبیعی غلیظ فاسد است **مغص** بفتح میم و سکون غین معجمه و صاد مهمله پیچش و وجع امعاء است بسبب احتباس ریح یا فضول یابس خشک و یا تناول اطعمه حادهٔ حریفه و یا ریختن خلط ملح بدان و بعضی گفته اند وجع معاء است مطلقا خواه با قبض و یا اسهال و رمعای دقاق باشد و یا غلاظ و اکرباذ جر و یا قولنج و یا سحج نباشد پس آن مرض است و اگر باشد عرض لازم آنها **مضیض** بفتح میم و کسر ضاد معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضاد معجمه و جعی است که در لثه بهم میرسد مانند خارشی **ملیله** بفتح میم و دو لام اول مکسور و دوم مفتوح و میان هر دو یای مثناة تحتانیه بروزن صیحه و در عرف حمی را نامند و باصطلاح طبیعیان حمی است مثل حمی و ایلاقی گفته عالتی است که مخالط آن حرارت است و بسر حد حمی نرسیده و با آن اعیای و کسل بیداری و اعراض مختلفه باشد

مورسرج بضم میم و سکون واو و رای مهمله و فتح سین و راء و مهمله و جیم برآمدن طبقه یعنی است نرد شکافته شدن قرنیه بسبب بثره و یا قرحه و یا خراجی که در ان واقع شود پس اگر اندک برآید مانند سر مورچه آن را مورسرج گویند که معرب سرمورست و اگر زیاده برآید بقدر سر زباب آن را زبابی نامند و اگر بیشتر از ان برآید بقدر دانه انگور کوچکی آن را عنبی نامند و اگر زیاده برآید که از اجفان بگذرد و سایده شود بزنگان و مانع برهم برآمدن چشم باشد آن را انتفاحی گویند و چون تفاحی مزمن گردد و بران گوشت بروید و بشگافد قرنیه را مسماری و فلکی نامند و فرق میان مورسرج و میان بثورات چشم آنست که رنگ مورسرج عنبی

می باشند در سیاهی و شهلت و زرقت و براطراف بیخ آن چیزی سفید برآمده که اقطار قرنیه باشد که کنگاشته
شده است بخلاف بثور که چنین نیست **موقان** بضم میم وسکون واو وفتح قاف ثناة فوقانیه والف
ونون نزد اطبا عبارت از امراض است که عارض گردد بسبب فساد هوا و قبیله هوا قتال باشد ونزد
اهل لغت موتی است که در مواشی واقع شود **موم** بضم میم وسکون واو ومیم اولی از جدری است که
دانهای آن بصورت وسینه و شکم زیاده از ساق وقدم برآید **حرف النون * نار الفارسی**
بفتح نون والف وراى مهمله بعضی گفته اند که حمره است بحای مهمله ومذکور شد وبعضی گفته اند که ضد آن است
یعنی مادهٔ این صفراوی قلیل التعفن مخلوط با اندک سوداست که آن دانه است برآمده از جنس نمله وسعی
می کند یعنی سرایت باطراف خود می نماید تا آنکه خشک ریشه می بندد وبا لهیب بسیار وورم اول خطوط سرخ یا
طاوسی رنگ می باشد مانند دانهٔ آتش ناگاه بلند شود واز این جهت آن را نار نامند بخلاف حمره
که مادهٔ آن سودای غلیظ غالص در بدن است وبسیار برآمده وبلند نمی باشد از عضو سیاه می گرداند
عضو را وبعضی گفته اند که آتشک است وحق آن است که غیر آن است چنانچه ذکر یافت وفارسی
ازان جهت نامند که اولا آن مرض در بلاد فارس بهم رسیده و یا آنکه در بلاد فارس بسیار بهم می رسد *
ناصور بفتح نون والف وضم صاد مهمله وسکون واو وراى مهمله وناصور بصاد مهمله قرحه ایست که آن را
غور وعمق باشد واز ان قیح وصدید همیشه آید و مولانا نفیس گفته اند ناصور را بر قرحه اطلاق نمی نمایند مگر آنکه
کهنه شده ومدتی بران گذشته باشد از هنگام انفجار آن واقل آن چهل روز است **نتو** بضم نون وتای
ثناة فوقانیه وواو ساکنه وهمزه ارتفاع عضو است از مکان خود برآمدن آن وتورم جراحت **نتور الرحم** بضم نون وتای
ثناة فوقانیه وواو مشدده برآمدن رحم است از فرج و یا برگشتن آن از هیئات اصلی بحیثیتی که برگردد باطن
آن بنمامی بظاهر وقبهٔ آن بهم زند واین را انقلاب رحم نامند و یا عنق آن کج گردد بدون انقلاب ودرین هنگام
قبهٔ آن باقی می ماند ونتور رحم را عقل وقرن نیز نامند وصاحب آن را عقلاء وقرنا **نتور السره** بضم سین مهمله
وفتح رای مشدده وها عبارت از بلند شدن آن است وآن یا از سوء تدبیر قابله است و یا پاره شدن صفاق
آن موضع واین را فتق سره بطن نامند و یا بسبب رطوبت بلغمی که در ابخاج جمع گردد چنانچه در استسقا
زقی می باشد و یا بسبب ریحی که در آن بهم رسد چنانچه در طبلی می باشد و یا به سبب روئیدن گوشت زیر پوست
آن و یا به سبب شگافته شدن شریانی در آن پس خون ازان برآید و در آن موضع مجتمع گردد **نزف الدم**

بفتح نون وسکون زای معجمه وفا جاری شدن خون است از جراحت وغیر آن در هر موضع که باشد از داخلی
یا خارجی **نزله** بفتح نون وسکون زای معجمه وفتح لام وها ریختن فضول رطبه است از دماغ وباطن مقدم دماغ
بحلق وبعضی مخصوص بریه و یا سینه وبعضی عام دانسته اند هر عضویکه بریزد واین حق است **نزول الماء**
بضم نون وزای معجمه وواو ولام وفتح میم والف ممدوده مرض سدی یعنی است وآن عبارت از ایستاده
شدن رطوبت غریبه است در ثقبهٔ یعنیه میان رطوبت بیضیه وصفاق قرنیه ومتکرج شدن آن مانند تکرج
مرئی و آب غوره پس بدان جهت مانع آید نفوذ اشباح را بسوی بصر و بابر آمدن نور را از بصر بسوی مبصرات
بنا بر اختلاف مذهبین انطباع وخروج الشعاع وانطباع آن یا نام است بحیثیتی که تمام ثقبه را می پوشد و یا ناقص
که بعض آن را خواه اطراف آن را و خواه وسط آن را و باقی مکشوف باشد و بهمان مقدار دیده شود وجالینوس
گفته ما را عبارت از غلظت رطوبت بیضیه است واطبا اختلاف نموده اند در تفسیر آن پس جماعهٔ بظاهر آن رفته
و گفته اند عبارت از غلظت جوهر آن است ومحققین اطبا گفته اند عبارت از حصول رطوبت غلیظه غریبه است که در بیضیه
که ازان اندک اندک ترشح نماید واز ثقبه یعنی برآید وبالای ثقبه زیر قرنیه ایستد چنانچه بعضی گمان کرده اند که جوهر بیضیه
بالتمام غلیظ ومنجمد می گردد به سبب برودت و نوعی ازان را مای رقیق منتشر نامند وصاحب آن می بیند روشنائی
های بسیار سماطع واجسام براق را به سبب رقت آن وگفته اند مار سه نوع می باشد یکی آنکه فرود می آید ومیان
عینیه وعنکبوتیه می ایستد وبصارت را باطل می گرداند ودر حدقه کدورت ظاهر میگردد ورنگ آن اکهب مانند
غمام می باشد واین معالجه پذیر نیست و دوم آنکه می ایستد میان قرنیه وعنبیه واین همان است که ذکر یافت وسوم
آنکه در عصبیه مجوفه می ایستد واین هنگام ظاهر نمیگردد کدورتی و متغیر نمی گردد در حدقه مگر بسیار اندک وبندرت و
این را مار اسود می نامند وقائل این قول فرق میان مار و سدهٔ عصبیه نکرده مگر بر سبیل عموم وخصوص وقوم اطلاق
نمی نمایند مار را مگر بر سدهٔ عصبیه وبدانکه مار گاه با سدهٔ عصبیه میباشد وگاه بی سدهٔ وفرق میان هر دو دشوار
است وانچه گفته اند فرق آن است که اگر گشاده گردد یکی از هر دو حدقه هنگام بر هم گذاشتن یک چشم دلالت
بر عدم سده می کند در عصبیه صحیح است ولیکن کلی نیست جهت آنکه گاه مار بسیار غلیظ باشد هر چند سده نباشد
حدقه در ان گشاده نمی گردد به سبب بر هم گذاشتن یک چشم چنانچه ذکر یافت وفرق در نفس مار و میان سده
مفرده ظاهر است جهت آنکه بطلان بصارت با صفای حدقه و با باندک تغیری لازم سده است وکدورت
حدقه واجب است در مار و بطلان بصارت شرط آن نیست بلکه حال بصارت صاحب مار مختلف می باشد

بحسب وقوع و صغر و کبر و غلظت و رقت آن چنانچه مذکور شد و قسم مار بسیار است مانند غمامی و زیبقی و جبی
و اسما بخونی و منشر رقیق و زجاجی و ابیض بردی و اخضر و اصفر و احمر و دهبی و ازرق و اسود **نزول ماء**
در عقب عبارت از ریختن خلط حاد بسال است در عقب ورم و ورم لازم آن است بسبب اجتماع آن خلط
و در اینجا **نسیان** بکسر نون و سکون سین مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون یعنی فراموش کردن آن
آنچه را یاد داشته و یاد گیرد و این بسبب فاسد شدن قوت ذکر و یا فکر و یا تخیل است اما فساد ذکر باطل شدن
قوت حافظه است و یا ناقص شدن آن و اما فساد تخیل خیال کردن است چیزی را که در خارج موجود نباشد
و یا دیدن امور چند است که در خارج وجود نداشته باشند و یا ضعیف و ناقص گردیدن امور متخیله است که تخیل
امری کما ینبغی نتواند نمود و خواب و احلام ننمایند مگر اندک آن را فراموش کند و همچنین فراموش کند صور
محسوسات را و نتواند که تخیل کند آنها را چنانچه فراموش کرده **نفاس** بکسر نون و فتح فا و الف و سین مهمله
خونی است که در وقت ولادت با جنین و بعد از ان دفع می گردد **نفاطات** بفتح نون و فا و الف و طای مهمله
مشالله و الف و تای مثناة فوقانیه و الهای جبابی است که از مادهٔ رطوبی مائی محتبس در زیر جلد در بدن حادث شود
نفاخات بفتح نون و فا و الف و فتح خای معجمه و تای مثناة فوقانیه بثور جبابی است که از مادهٔ ریحی غلیظ محتبس
در زیر جلد در ظاهر بدن بهم میرسد و گاه اطلاق می نمایند بر بثور مائی نیز بسبب مشابهت آن بدان در رنگ
و هیئت **نفخ و نفخه** عبارت از انتفاخ بطن است و احیانا گاه اطلاق می نمایند بر ورم ریحی نیز و اضافت بهر
عضویکه در آن واقع شود نموده می شود مانند نفخ کبد و رحم **نفث الدم** بفتح نون و سکون فا و ثای مثلثه
برآمدن خون است از راه دهان اگر با نیزاق دفع گردد از اجزای دهان است و اگر با تنخم از حلق و نواح آن
و اگر با تنخ از قصبهٔ ریه است و اگر بطریق سرفه دفع گردد از ریه و نواح سینه و اگر بطریق قی باشد از فم معده و یا کبد
است **نفث الدره** بکسر میم و فتح دال مهمله مشدده و برآمدن چرک است از راه دهان اگر ماسر فه باشد از نواح
صدر و جب و ریه است و اگر با قی باشد از انفجار دمبلهٔ معده و یا کبد **نفس الانتصاب نفس** بتحریک با انتصاب
بکسر همزه و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح صاد مهمله و الف و با عبارت از حالتی است که صاحب آن
نمی تواند که نفس بکشد مگر آنکه راست بنشیند و گردن را راست بدارد و سر را بالا کند تا آنکه عروق آن کشاده
گردند و نفس برآید سبب آن بلغم غلیظی است که جذب کند ریه را از صدر و احتناب بجهت تخلخل و سخانت و لزوجت
خود و برآمده گردد و مجاری تنفس را تنگ نماید و یا از دماغ بدان ریزد و مجاری و مواضع هوا را که با صطلاح عوام خشنه

نامند پر نماید و بعضی این نوع را انتصاب نفس در برابر امتلای عروق ضوارب که در ربو است دانند و بعضی بر هر دو برابر امتلای عروق خشنه
و هر دو را بر امتلای شریانین اطلاق نمایند یا سبب آن امتلا به رویه است از بخارات تلبد یافته و احتقان آن در ان هر دو یا سبب آن امتلای اعضای
اصدار و تحرر آنها از بیماری بسیط و یا ضعف حرارت غریزیه است **نفض** بفتح نون و سکون فا و ضاد معجمه لرزه و فشاندن
تب است و از ین است نافض **نفرس** بکسر نون و سکون قاف و کسر را و سین هر دو مهمله و جبی است
که در مفصل مقدم قدم خصوصا ابهام و انگشتان بهم میرسد و از رگ طرف بالای ابهام شروع می شود تا
بمفصل قدم میرسد و حجم آن شدید می باشد خصوص که در ابهام باشد بسبب ضیق مفصل آن و بسیاری حس
آن و عدم تحلیل مادهٔ آن از جهت صلابت آن و آن گاه زود تسکین می یابد و گاه دیر و امتدادی کشد و اکثر بسبب
جمع بر امتلا و سیری و تناول اغذیه غلیظه و تفاخه رطبهٔ و آشامیدن آبهای غلیظ و امثال این میباشد و گاه
از اسفل قدم ابتدا می کند و یا از هر دو جانب آن پس شامل جمیع اجزای قدم میگردد و گاه بالا می رود بسوی ساق
و زالو و باعوث و رم آن می گردد و گاه بسوی آن ابن هبل گفته که مفصل ابهام رجل را نقرس نامند پس
تسمیهٔ این مرض بدان از قبیل تسمیهٔ کل باسم محل است و بعضی گفته اند وجعی که در مفصل رسغ و اصابع
دست بهم رسد آن را نیز نقرس می نامند و مادهٔ آن در باطات و اجسام محیطه بمفاصل تکون می یابد و لهذا
صاحبان آن را تشنج بهم میرسد بدانکه نقرس خصیان و اطفال و زنان را بهم نمیرسد مگر وقتیکه حیض زنان
بسته گردد **نمش** بفتح نون و میم و شین معجمه قطعه سیاه رنگ و مائل بسرخی مدور است که در پوست بدن
ظاهر می گردد و گاه باندک کلف می باشد و بیشتر در صورت بهم میرسد مادهٔ دموی سوداوی **نمش** بکسر نون حتی از ان
است و شیخ الرئیس گفته که از ان انچه مائل بسرخی است نمش نامند و انچه بسیاهی برش **نملة** بفتح نون و
و سکون میم و فتح لام و ها دانه است و یاد انهای بسیار که با لهیب و سوزش بسیار در بدن ظاهر گردد از مادهٔ لطیف
صفراوی و موضع آن اندک ورم کند و سرایت نماید باطراف و بدو مانند مورچه و دو نوع می باشد
یکی آنکه مادهٔ آن در کمال رداءت و خباثت می باشد و آن اکالهٔ است که پوست بدن را می خورد و متقرح میسازد و دوم
آنکه رداءت و خباثت آن بآن مرتبه نمی باشد بلکه لطیف می باشد و آن را اسماعیه می نامند جهت آنکه می دود
باطراف اما متقرح نمیسازد و سماعیه در ظاهر جلد می دود و اکاله در ظاهر و باطن هر دو **نواصیر** بکسر صاد مهمله و
نواسیر بسین مهمله نیز آمده جمع ناصور است قروحی است غائره که در مقعده نزدیک بطرف امعای مستقیم و
خصیه بهم میرسد و از ان چرک آبدی برزخی که کهنه شود و در کمو دافتد و از ان چرک آب اندیز ناصور نامند

بهر عضو که باشد **حرف الواو + وافده** بفتح واو و الف و کسر فا و فتح دال مهله و ها علتی است که مختص بقلب نواح آن است **وبا** بفتح واو و باء موحده و الف ممدوده و بمقصوره نیز آمده مرضی است عام که از فساد جوهر هوا بسبب اسباب سماوی یا ارضی حادث گردد و تب وبائی و طاعون بهم رسد **وبس** بتحریک واو و باء موحده و سین مهمله سفیدی است که بر ناخنها بهم رسد **وجع آن اوباس است** **وتی** بفتح واو و سکون تای مثلثه و یا لغزش یافتن و برآمدن استخوان است از موضع خود و بدون برآمدن تمامی آن **وجاء** بکسر واو و فتح جیم و الف ممدوده کوبیدن خصیهٔ حیوان نر است بحدیکه شهوت جماع آن برطرف گردد **وجع** بفتح واو و جیم و عین مهمله ادراک و احساس منافی است از آن حیثیت که منافی است و مرادف الم است و قرشی اعم از آن دانسته و بدانکه وجع بر دو قسم است یکی آنکه او را نامی مخصوص نیست و مشهور را ازان پانزده نام است و وجه تسمیه هریک بصفت و هیئات وجع آن است **اخشن** بخا و شین معجمه و نون ۲ **الاذع** بفتح لام و الف و کسر ذال معجمه و عین مهمله ۳ **خدری** بفتح خای معجمه و دال مهمله و کسر رای مهمله و یای ۴ **اعیائی** بکسر الف و سکون عین مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و همزه و یاء حکاک بفتح حای مهمله و تشدید کاف و الف و کاف ۵ **ناخس** بفتح نون و الف و کسر خای معجمه و سین مهمله ۶ **رحی** بضم میم و سکون رای مهمله و کسر خای معجمه و یا ۷ **کاسر** بفتح کاف و الف و کسر سین و را هر دو مهمله ۸ **ضاغط** بفتح ضاد معجمه و الف و کسر غین معجمه و سکون طای مهمله ۹ **مفسخ** بضم میم و فتح فا و کسر سین مهمله و خای معجمه ۱۰ **ضربانی** بفتح ضاد معجمه و فتح رای مهمله و فتح باء موحده و الف و کسر نون و یای مثناة تحتانیه ۱۱ **ثقیل** بفتح ثای مثلثه و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و لام ۱۲ **ثاقب** بفتح ثای مثلثه و کسر قاف و یای موحده ۱۳ **اسکلی** بکسر میم و فتح سین مهمله و لام مشدده و یای مثناة تحتانیه ۱۴ **احد** بضم میم و فتح حای مهمله و کسر دال مهمله مشدده و دال مهمله دقتم دوم آن را نامی مخصوص نیست و اختصاص بمحل و موضع و عضو یکه دران بهم رسد یابد مانند وجع خاصره و ظهر و فواد و غیرها **وجع الخاصره** بفتح خای معجمه و الف و کسر صاد و فتح را سرد مهمله مشدده وجعی است که در تهیگاه از اسباب مذکوره بهم میرسد **وجع الظهر** وجعی است که در فقرات پشت از سوء مزاج بارد و سداج و یا مادی بلغم خام یا از تعب حرکات بسیار و یا از بسیاری جماع و یا از ضعف گردد و امراض آن بهم میرسد **وجع الفواد** بضم فا و فتح را و واو و الف و دال مهمله وجعی است که در فم معده بهم میرسد بسبب سوء مزاج آن و بجهت قرب فم معده بقلب که فواد است مجازا مسمی بدان گشته **وجع المفاصل** علامه گفته اطبا هر وجعی که در مفصل بدین و رکبتین باشد آن را وجع مفاصل نامند و وجع **مفصل** ورگ را وجع الورک

هر چند آن نیز وجع مفاصل است و مقدمهٔ عرق النسا و شیخ نجیب الدین گفته که وجع مفاصل ورمی است که در مفاصل اعضا بهم رسد از مادهٔ غلیظهٔ خلطی بسبب ضعف مفاصل خواه آن مادهٔ صفرا باشد و یا خون و یا بلغم و یا سودا اما بلغم اکثری است و سودا اقلی و بندرت و یا ترکیب از انها و آن وجع اگر در مفصل قدمین باشد مانند مفصل کعب و انگشتان خصوصا ابهام آنرا القرس نامند و بی ورم را سانوج **وجع الورک** بفتح واو و کسر را و کاف قرشی گفته که وجعی است ثابت و مستقر در ورک که انتقال بعرق النسا نکند و ابلاقی گفته که سبب آن مادهٔ فاضله مجتمعه در مفصل است و انچه در مفاصل پا باشد آن را القرس و انچه در مفصل ورگ باشد و پائین نیاید بر ران مگر اندکی آن را وجع ورک و انچه پائین آید از طرف بیرون ران و نرسد تا بکعب و انگشتان پا آن را عرق النسا و انچه در مفصل و ستها و زانوها باشد آنرا وجع مفاصل نامند **وحم** بفتح واو و حای مهله و میم شهوت الطعمهٔ رویه کثیفه و یا ادویه قویهٔ الطعم است **وحم و وخام** اول بفتح واو و خای معجمه و دوم بکسر واو و فتح خای معجمه و الف و میم فساد و هضم طعام را نامند و گاه وخم بمعنی وبا نیز آمده از جهت آنکه همچنانکه فساد و با عام و ضرر آن شامل تمام بدن است این مرض نیز چنان است **ودقه** بفتح واو و دال مهله و قاف رهادرمی است که در ملتحمه شبیه بدانه سفید یکه گویا پارچه پنبه است بهم میرسد از مادهٔ بلغمی و رقیق مائی و سوی و گاه سرخ رنگ می باشد اگر مادهٔ آن دموی باشد و مواضع بروز و ظهور آن مختلف می باشد گاه قریب بموق اصغر و گاه زیر جفن و گاه حوالی اکلیل و گاه دانهای بسیار ریزه مانند مروارید بر شته کشیده و فرق میان این دو سرج بدان است که مور سرج در قرنیه بهم میرسد و این در ملتحمه **ورد** و **نیخ** بفتح واو و سکون را و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح نون و سکون جیم و رمی است که در چشم در پردهٔ ملتحمه بهم میرسد بحدیکه قرنیه را بپوشاند و شیخ نجیب الدین گفته رمدی است عظیم که ورم می کند و ران سفیدی چشم بحدیکه مانع بند کردن چشم میشود و صاحب تذکره الکحالین گفته که آن ورم دموی و یا صفراوی است که در چشم بهم میرسد شیخ الرئیس فرموده که آماس طبقه ملتحمه است و سبب آن کشوده شدن رگی است باریک متصل به ملتحمه و ریختن مادهٔ دران و یا به پاک چشم و ورم کردن آن **ورم** بتحریک واو و رای مهمله و میم زیادتی غیر طبیعی است که در عضو بهم رسد بسبب داخل شدن مادهٔ فراوان و اقسام آن شش است چهار بحسب چهار خلط و پنجم مائی و ششم ریحی و گاه مرکب از اخلاط نیز می باشد **وبدانکه** ریح حادث از بخار لطیف اگر نار یت آن مفارقت نا کرده داخل جوهر اعضا گردد آن را ورم ریحی نامند و اگر مفارقت کرده و غلظت یافته داخل جوهر اعضا نگردد

بلکه در یکجا مجتمع گردد و آن را نفخه و انتفاخ نامند ورم و نیز بدانکه ورم یا حار است و یا بارد و اکثر اطبا ورم حار را بالذات از مادهٔ حار میدانند مانند ورم صفراوی و دموی و اما شیخ الرئیس اطلاق می نماید ورم را برانچه مادهٔ آن عفن باشد خواه حار بالذات باشد و یا بالعرض حاصل از عفونت مادهٔ بارد و ورم رخو ورم سفید نرمی است که حرارت و وجع با آن بنا شد و کاه اندک درد می کند و لیکن نه آن است که مطلقا دران درد نیست زیرا که بلغم نیز بسبب برودت و امتلاء و تمدد یکه لازم آن است مولم است هر چند نسبت باخلاط دیگر کمتر و ورم بلغمی را بیونانی اوذیما نامند **وشکین** بفتح واو و سکون شین معجمه و کسر کاف و سکون یای ثناة تحتانیه نوعی از جدری است که سبز رنگ و دران خطوط سفید باشد **وری** خوردن چرک است **جوف راس ضح** بفتح واو و ضاد معجمه و حای مهمله شیخ الرئیس فرموده که بهق ابیض است **وهن** بفتح واو و سکون ها و نون دو هی و ردایست که در استخوان و انچه متصل بدان است بهم رسد بسبب ضربه و یا سقطه بدان آنکه تفرق اتصال واقع شود **حرف الها + هاشمه** بفتح ها و الف و کسر شین معجمه و فتح میم و ها شکسته شدن استخوان سر را نامند **هرب الاذن** بسیار متأذی شدن است از صداهای عظیم و بلند و الم یافتن از ان **هزال** بکسر ها و زای معجمه و الف و لام گداختن گوشت بدن و لاغر شدن آنست و هزال کرده عبارت از لاغری و کمی گوشت آن است **هلاس** بضم ها و فتح لام و الف و سین مهمله عبارت از تعطیل هضم عروقی است و بدن البته غذا نمی یابد و لاغر میشود و هم بفتح ها و تشدید میم کیفیت نفسانی است که تابع آن حرکت روح و حرارت عزیزی است بسوی داخل و خارج بحدوث امری متصور خواه خیر متوقع باشد و یا شر منتظر پس آن مرکب از خوف و رجا است و هر کدام که غلبه نماید بر فکر نفس بسوی آن حرکت می نماید در خیر بسوی خارج و در شر بسوی باطن و ازین جهت گفته اند آن جهاد فکری است و هم بکسر ها شخ فانی را نامند **هواع** بضم ها و فتح واو و الف و عین مهمله مشتق از تهوع بمعنی قی است و تهوع وقی ذکر یافت **هوال** بفتح ها و سکون واو و لام بمعنی خوف دوام شدید و ازان است مرض هائل یعنی شدید **هیضه** بفتح ها و سکون یای ثناة تحتانیه و فتح ضاد معجمه و ها سوکت کردن مواد فاسدهٔ غیر منهضمه است برای جدا شدن و برآمدن از معده و امعا بقی و اسهال باشدت و عنف از قوت دافعه و سبب آن یا تغیر یافتن و یا فاسد شدن طعام است بصفرا و یا بلغم بسبب رداءت کیفیت و قبول کردن احتراق را و دفع طبیعت انچه را لطیف حاقی بر فم معده است بقی و انچه غلیظ و سنگین در قعر معده است با سهال و گاه بسبب خوردن طعامی بر طعام غیر منهضم و یا آشامیدن آب بسیار

و یا خوردن میوهٔ تر بالای طعام غیر منهضم خصوصا که بسیار چوب باشد و یا بودن خلط فاسد در معده و خوردن طعام بسیار بران و یا بودن ریح بسیار در معده و غیر اینها از مفسدات و چون هیضه محتبس گردد مادهٔ آن سمی باشد سمیت آن سرایت بقلب و دماغ و سائر اعضا نموده هلاک میگرداند **حرف الیا** **یرقان** بفتح یای ورای مهمله و قاف و الف و نون تغیر یافتن رنگ بدن است خصوصا سفیدی چشمها بزردی و یا بسیاهی و آن دو نوع است اصفر و اسود و سبب اصفر یا دفع طبیعت است صفرا را بسوی جلد و ظاهر بدن از قبیل بحران خصوصا در روز باحرور و لیکن اگر قبل از سبع باشد بد است و خطرناک جهت آنکه آن از دفع طبیعت نیست بلکه از غلبه و کثرت و فوران خود است و ضعف طبیعت و یا بودن سده در کبد و یا از سوء مزاج حار کبد و یا سوء مزاج حار مراره و یا حرارت جمیع بدن و یا ورم کبد و یا ورم مراره و یا سده میان مجرای مراره و رودهٔ دوازده و یا ضعف مراره و یا استحاله یافتن بعضی اخلاط بر نهج صفراوی و یا فوران خلط بلغمی بسیاری گرمی هوا و یا گزیدن حیوان سمی و یا آشامیدن دوای قتال است و بول درین بسیار رنگین و براز سفید می باشد و سبب یرقان اسود یا بسیاری گرمی کبد و یا ضعف جاذبهٔ طحال و یا ضعف ماسکهٔ آن و یا ورم طحال و یا سده میان کبد و طحال و یا میان طحال و فم معده است و گاه بول و براز هر دو درین سیاه می باشد و فرق میان کبدی و طحالی آن است که کبدی قلیل السواد و بآن سور حال کبدی می باشد و طحالی شدید السواد و بتنع بفتح یا و نون و عین مهمله و رم عظیم در ملتحمه یا اجفان است اگر در مردم کبار رسد و اگر در صغار هم رسد و رنج نامند چنانچه در حرف الواو مذکور شد ❊ تمام شد حدود الامراض **فصل هجدهم** در بیان اوزان و مکاییل صغار و کبار شرعیه و اهل ایران و هندوستان و طبیه و تطبیق آنها باهم **بدانکه** اوزان هر بلدی و زر مسکوک آن نیز بحسب تفاوت ازمان و تبدل دول و تجدید سلطنتها و سلاطین در معرض تحویل و تبدیل و تغیر و مصطلح هر قومی چیزی و پیمانهٔ خاصی است و چون مقصود درین کتاب اوزان طبیه است اوزان شرعیه را برای تیمن و تبرک و اوزان هندوستان و ایران نیز چون در بعض جاها وارد شده است و اکثر نسخ و برای تطبیق باهم نیز ایراد نمود و اوزانها انچه را جناب مستطاب مستغنی الالقاب پیر و مرشد حقیقی مدظله العالی در رساله که در اوزان شرعیه و اهل ایران و هندوستان و تطبیق آنها باهم تالیف فرموده اند محقق و جامع و شامل کل است ازانجا انتخاب نمود و انچه را اینجا از قانون شیخ الرئیس و تحفة المومنین حکیم میر محمد مؤمن و اصول التراکیب خجندی و قرابادین قلانسی و غیر اینها از کتب معتبره معتمدهٔ دیگر و باالله التوفیق و الاعانة اما اوزان

متعارفه شرعیه ✦ **قیراط** عبارت از نصف عشر مثقال شرعی است که یک جزو از بیست جزو آن بود و بوزن سه جزو و سه ربع جو متوسط باشد **دانق** که بفارسی دانک نامند عبارت است از سدس درهم شرعی که بوزن هشت جو متوسط باشد و درهم شش دانق است که بوزن چهل و هشت جو متوسط ✦ بحسب مثقال نصف و خمس مثقال شرعی است **مثقال** بیست قیراط است که بدرهم یکدرهم و سه سبع درهم و بوزن شصت و هشت جو و چهار سبع جو متوسط باشد و **ینما** ربعینه مثقال شرعی است بلا تفاوت **رطل عراقی** یکصد و سی درهم است که نود و یک مثقال و بشعیرات شش هزار و دو صد و چهل جو متوسط باشد و آن دو ثلث رطل مدنی بود **رطل مدنی** یکصد و نود و پنج درهم شرعی است که بمثقال یکصد و سی و شش مثقال و دو ثلث مثقال و بشعیرات نه هزار و سه صد و شصت جو متوسط باشد و آن یک و نیم رطل عراقی بود **رطل مکی** ضعف یعنی دو چند رطل عراقی است که بدرهم دو صد و شصت درهم شرعی و بمثقال یک صد و هشتاد و دو مثقال باشد **مد ربع صاع** است که بحسب درهم دو صد و نود درهم و نیم و بحسب مثقال دو صد و چهل مثقال و سه ربع مثقال است و آن دو رطل و ربع رطل عراقی است که یک رطل و نصف مدنی باشد **صاع** چهار مد است که بدرهم یکهزار و یک صد و هفتاد و درهم و بمثقال هشت صد و نوزده مثقال و آن بر طل عراقی نه رطل و بر طل مدنی شش رطل و یکی چهار و نیم رطل بود **قنطار** شش من است که بحسب ارطال یکهزار و دو صد رطل عراقی و هشت صد رطل مدنی و شش صد رطل مکی است که بحسب امداد پانصد و سی و سه مد و ثلث مد و بحسب صاع یک صد و سی صاع و سه ثلث صاعی و بدرهم یکصد و پنجاه و شش هزار درهم شرعی و بمثقال یک صد و نه هزار و دو صد مثقال شرعی باشد **اما اوزان متعارفه مختصه ببلاد هند** ✦ **سرخ** که عین الدیک باشد و بهندی کهونچی نامند سه جو متوسط است و از قیراط سه ربع کمتر است **رتی** که تخم کل چاندنی باشد چهار جو متوسط است **ماشه** هشت رتی است و بحسب شعیرات سی و دو شعیره و بحسب برنج شصت و چهار برنج **آنه** پنج رتی است که شانزدهم حصه روپیه هندی است و آنه روپیه سکه یک برنج ازده ماشی زیاده است که پنج رتی و یک برنج باشد **تانک** چهار ماشه است و بقولی بیست و چهار سرخ **تولہ** متعارفه بنگاله دوازده ماشه است و بحسب رتی نود و شش رتی و بدرهم شرعی نه درهم و بمثقال شرعی شش مثقال و ربع مثقال و ربع خمس مثقال **و تولہ** متعارف شاهجهان آباد ده ماشه است بدانکه روپیه که نقره مسکوک بلاد هند و بنگاله است بر دو قسم است یکی ده ماشی متعارف شاهجهان آباد و اکثر بلاد هند و دیگر روپیه متعارف بنگاله و این ده ماشه و رتی

است و معروف بروپیه سکه است مهر یعنی اشرفی هندوستان و بنگاله که عبارت از طلای مسکوک آن بلاد باشد و آن کامل الوزن دارد و ناقص الوزن کامل الوزن آن در کل ممالک هندوستان از نه ماشه و شش رتی و بحسب رتی هفتاد و هشت رتی و بحسب درهم شرعی هفت درهم و یک ربع درهم و بحسب مثقال پنج مثقال و هشت شعیره و یک سبع شعیره است زیاده نیست و ناقص آن از نه ماشه و چهار رتی کمتر نمی باشد پیسه عالم گیری که از مسمی متعارف در زمان قدیم هند و بنگاله است بعینه تولہ بنگاله است که دوازده ماشه باشد و پیسه متعارف این زمان ده ماشه و نیم است **دام** پنج تانک است که بیست ماشه باشد **سیر عالم گیری** شصت و چهار تولہ است بتولہ بنگاله و بحسب درهم یا نصد و هفتاد و شش درهم شرعی و بحسب مثقال شرعی چهار صد و سی مثقال و یک خمس مثقال **من عالم گیری** چهل سیر است که بحسب تولہ دو هزار و پانصد و شصت تولہ و بحسب ماشه سی هزار و هفت صد و بیست ماشه باشد و بدرهم شرعی بیست و سه هزار و چهل درم و بمثقال شرعی هفده هزار و یک صد و بیست و هشت مثقال **اما اوزان متعارفه ایران** ✦ **ارز** که بفارسی برنج نامند یعنی ارز متوسط در بزرگی و کوچکی بوزن دو خردل بری است جسمه از مثقال دو شعیره است که چهار ارز باشد **قیراط** از مثقال چهار شعیره و یک ربع شعیره است که هشت ارز و نصف ارز باشد **دانق** که بفارسی دانگ گویند بیست و یک شعیره است و یک ثلث که چهل و دو ارز باشد و دو ثلث ارز **مثقال صیرفی** گفته اند که بیست و چهار قیراط است و گفته اند یک صد و چهل و شش جو و ربع است که سه درهم شرعی و دو جو و ربع جو متوسط و یک مثقال و شش برنج مثقال شرعی باشد **بدانکه** در مثقال صیرفی اختلاف بسیار است حکیم میر محمد مؤمن در رهم تمام جدید گفته که سه ماشه میشود مؤلف گوید که مقرر است که دو غازی چهار مثقال است و در روپیه ده ماشی هندی دو مثقال و نیم چنانچه غازی را بار روپیه سکه بنگاله وزن نموده شد یک روپیه و نه آنه کامل شد که یک صد و بیست و هشت رتی که شانزده ماشه باشد شد و رتی هم مقرر است که چهار جو متوسط است پس برین تقدیر باید که مثقال صیرفی یکصد و بیست و هشت جو متوسط باشد نه یک صد و چهل و هشت جو پس مثقال صیرفی سی و دو رتی باشد که چهار ماشه است که دو درهم و دو ثلث درهم شرعی و دو مثقال الا ثمن مثقال شرعی است **تخمینا غازیکی** دو مثقال صیرفی است که هشت ماشه باشد **دو غازی** چهار مثقال است که شانزده ماشه باشد یعنی یک تولہ و چهار ماشه سیر نزد اهل خراسان پانزده مثقال است که پنج تولہ باشد **ده نارسی** و هفت مثقال و نیم است که دوازده تولہ و نیم باشد **پنج تار** هجده مثقال و

ربع مثقال است که شش توله و سه ماشه باشد و دو نیم نار نصف آن است که نه مثقال و سه ثمن مثقال باشد که سه توله و یک نیم ماشه است **من تبریزی** شش صد مثقال است که یک صد و پنجاه و دو غازی باشد که دو صد توله که سه آنار و هشت توله که ثمن آنار است می شود و بدرهم شرعی یک هزار و هفت صد و نود و نه و بمثقال شرعی یکهزار و دو صد و شصت مثقال است **نیم من تبریزی** سه صد مثقال است که یکصد توله باشد که یک آنار و نیم و چهار توله است **یک چهارم یک ربع من تبریزی است + پنجاه** عبارت از هشتم حصه یک من است که نیم چهارم یک باشد **سیسه** عبارت از شانزدهم حصه یک من است **پانزده** نصف سیسه است و آن را در اصفهان ده نار گویند **من شاهی** بکهزار و دو صد مثقال است که سه صد و دو غازی باشد که دو من تبریزی است پس بحساب هندی شش آنار و شانزده توله که یک ربع آنار است میشود **و اما اوزان متعارفه طبیه صغار و کبار آنها** اما صغار آنها بترتیب حروف ابجد ابدا بالولو و البلس نزد بعضی یکدانگ مثقال و نزد بعضی یک دانگ درهم و بوحنین سرابیون گوید سه قیراط است **ادویه** * و آبلیقوس یک اوقیه اند **استار** چهار مثقال و نیم است بوزن ذهب و بوزن فضه شش درهم و سبع درهم و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی شش درهم گفته و حذاق اطبا آن را چهار مثقال دانسته اند پس آن بحساب چهار مثقال و نیم که هر مثقالی بقول خجندی یکصد و بیست شعیره باشد بحساب هندی سی رتی میشود که سه ماشه و شش رتی باشند پس چهار و نیم مثقال شانزده ماشه و هفت رتی بود که یک توله و پنج ماشه و هفت رتی باشد و بمثقال شرعی هشت مثقال و چهار شعیره و بصیرفی چهار مثقال و ربع الاثمن ربع مثقال بود **اکسو فافن** بحسب کیل هشت درهم و بحسب وزن هشت قیراط است زیرا که مستعمل در هر دو است و بقول شیخ الرئیس رحمه الله تعالی هزده درهمی است **اوقیه** که اوقیه نیز نامند بوزن فضه ده درهم و پنج سبع درهم و بوزن ذهب هفت مثقال و نیم است بمثقالی که ذکر یافت و استار که سه ماشه و شش رتی باشد و تولد و سه ماشه و شش رتی و بمثقال شرعی سیزده مثقال و نیم و بمثقال صیرفی هفت مثقال الا هشت شعیره که دو رتی باشد که ربع مثقال می شود **اوبولات** نه قیراط است **اونقوس** یک اوقیه **باقلا** مراد از مطلق آن و از باقلای یونانیه نیم درهم و بقولی دو شامون و بقولی شش قیراط است **باقلا اسکندریه** نه قیراط **باقلا مصریه** چهل و هشت جو متوسط است که یک درهم باشد که دوازده قیراط است که یک ماشه و نیم هندی باشد که دوازده رتی است **برادار صغیر** یک درهم **برادار کبیر** مانند ملعقه است و آن از عسل و شیء مائع چهار مثقال و از معجون

واد دیه خشک دو مثقال است و بقولی یک مثقال **برمه** دو قیراط است **بندقه** یک درهم و نزد بعضی یک مثقال است **ترمسه** دو قیراط مثقال است **جرجر** و جرجیر بجیم و رای مهمله هر یک دو ثلث مثقال اند **جرجر رومی شامیه** یک قیراط **جوز** چهار مثقال **جوزه** از مطلق آن مراد نه درخی و نزد شیخ الرئیس چهارده شامون و نزد بعضی چهار مثقال است **جوزه بنطیه** یک مثقال **جوزه ملکیه** شش درهمی است **حاماى صغیر** دو مثقال **حاماى کبیر** سه مثقال **حبه** از درهم دو نیم ارز است تخمینا و از مثقال چهار ارز است که دو شعیره باشد **حزمه** بجای مهمله و زای معجمه بجسب وزن قریب شش مثقال و بعضی چهار مثقال گفته اند و گویند آن مقدار است که کف دست را مملو سازد و بکنجد میان ابهام و سبابه که سر آنها بر هم گذارند و از حشائش یک قبضه است که یک دسته نامند که بقبضه در آید **حمصه** چهار جو و یک ربع جو باشد و مساوی قیراط بود **خرما** یکدانگ و نیم **خرنوب** از مطلق آن مواد یک قیراط است **خرنوب شامیه** چهار حبه فضی و سه حبه ذهبی است **دانق** که بفارسی دانک نامند از درهم دو قیراط چهار طسوج هشت حبه شانزده ارز است و از مثقال سه قیراط و یک حبه که چهار طسوج بحبه ده حبه و بارز چهار ارز باشد که مثقال بطبی موافق اوزان هندیه سه رتی و سه ربع رتی و بصیرفی پنج رتی و یک ربع رتی و بشرعی چهار رتی و سه ربع برنج و از درهم طبی دو نیم رتی و از صیرفی چهار رتی و از شرعی دو رتی تخمینا میشود **درخمی** یک درهم است و شیخ الرئیس یک مثقال گفته که شش ابولات که پنجاه و چهار قیراط است باشد. درهم گویند معرب درخمی است خجندی گوید که آن تامی دارد و ناقص **درهم تام** که در قدیم الایام متعارف بوده هشت دانگ و ناقص آن که بجدید مقرر شده است شش دانگ است که دوازده قیراط فضی باشد و بهفت طسوج بیست و چهار طسوج و بحبه چهل و هشت حبه پس آن نود و شش شعیره میشود که سه ماشه هشت رتی باشند **و درهم ناقص** چهار دانگ و نیم است + و از درهم طبی مراد این است که دو ماشه و دو رتی هندی باشد زیرا که آن هفتاد و دو شعیره است که نه رتی باشد و از کلام شیخ الرئیس که فرموده اند و المن یکون اربعین استارا و الرطل عشرین استارا و الاستار ستة دراهم و دانقا و هو اربعة مثاقیل پس مثقال هفتاد و دو شعیره می شود بقول ایشان چنانچه انشاء الله تعالی در بیان مثقال خواهد آمد و درهم بران حساب چهل و پنج شعیره و ثلث شعیره میشود که یازده رتی و یک شعیره و ثلثی که یک ماشه و سه رتی و یک شعیره و ثلث شعیره باشد و دیگران هر یک چیزی گفته اند و عمل بقول خجندی اولی می نماید **سامونا** یک غرامونیم است که ده مثقال و نیم باشد **سکرجه** از مطلق آن نزد شیخ الرئیس مراد شش استار

و ربع استار و نزد بعضی شش استار و چهار دانگ استار است **سکرجه** کبیره نه اوقیه **سکرجه** صغیره سه اوقیه است **شعیره** دو ارزه است که چهار خردله بر بر نباشد **صدقه** کبیره چهار ده سامون است **صدقه** صغیره هفت سامون است **صدقه** بوزن سکرجه کبیره است **طسوج** از درهم دو حبه و از مثقال دو حبه و نیم دو دو ارزه است **طول** سه مثقال و نیم و سه قیراط است **عرمارباع** مثقال تا یک مثقال و در مفتاح الطب ربع درهم تا دو دانگ است **عرمی** بالعین مهمله هفت اوقیه است **غرا** ما بالغین معجمه از یک دانگ و نیم تا دو دانگ و نا یک مثقال است **فلنجار** یک ملعقه **فلنجارین** یک درخمی و نیم است **فوطیل** هفتاد و دو مثقال است **قواشوس** شش مثقال از روغن دوازده درخمی است و از شراب یک اوقیه و نیم **فوطولی** هفت اوقیه **قیاما** هفت مثقال است **قیراط** از مثقال صیرفی چهار شعیره است و یک ربع شعیره **کرمیه شامیه** ربع درهم تا ربع مثقال و نزد بعضی یک غرا ما و نیم است و نزد بعضی سه قیراط و یک حبه است **کف** شش مثقال است و آن را قبضه نیز گویند **کناس** شش درهم است و نیم است **مثقال طبی** خجندی گفته که بعضی گفته اند مختلف نشده است آن در سابق و لاحق زمان و بر یک قرار است و آن از طلا یک درهم و سبع درهم است که نیم مثقال و خمس آن باشد زیرا که به تجربه دریافته اند که طلا از نقره این مقدار در حجم زائد است پس آن بحسب دانگ شش دانگ و بحسب قیراط بیست قیراط و بحسب طسوج بیست و چهار طسوج و بحسب حبه و بحسب شعیره یک صد و بیست شعیره و بحسب ارز دو صد و چهل ارزه است و دانق آن مثقال سه قیراط و یک حبه و چهار طسوج و ده حبه و بیست ارزه و قیراط از آن سه حبه و دو ارزه و طسوج آن ده حبه و نصف و عشر ارزه و حبه از آن چهار ارزه و ارز دو خردل بری است و این مشهور است و نوشته که دیدم در بعضی از کتب قدیم عبارتی که دلالت میکرد بر این که مثقالی رونانی دو قیراط از این مثقال مستعمل در بن زمان کمتر و درهم آن نیز سدس و یا ربع از درهم متعارف کمتر بود پس بدین حساب مثقال که یک صد و بیست شعیره باشد بوزن شرعی یک مثقال و سه ربع مثقال و یک شعیره و بهندی سه ماشه و شش رتی و بصیرفی صد و بیست مثقال و سه ربع ربع مثقال میشود و شنیدم از آنکه مثقال را درخمی فرموده و گفته درخمی شش اوبولوست و هر اوبولوی سه قیراط و هر قیراطی چهار شعیره پس بدین حساب درخمی که مثقال باشد هفتاد و دو شعیره میشود چنانچه سه قیراط و هر قیراطی چهار شعیره پس بدین حساب درخمی که مثقال باشد هفتاد و دو شعیره میشود چنانچه صاحب میزان الطبایع نیز دانسته و بوزن شرعی یک مثقال و خمس مثقال الا دو خمس شعیره میشود و چهار شعیره از مثقال طبی کمتر بود و نیم مثقال و نصف خمس

مثقال صیرفی و دو ماشه و دو رتی هندی و مساوی و درهم ناقص است که درهم طبی نامند بقول خجندی و بقول نواب غفران مآب بیست و پنج رتی و سه خمس رتی میشود که سه ماشه و یک رتی و سه خمس رتی باشد تخمینا زیرا که نوشته اند که چهار مثقال صیرفی پنج مثقال طبی است و الطبای دیگر هر یک چیزی گفته اند و اکثری وزن مثقال را صریح ذکر نموده اند شاید بشهرت حواله نموده باشند الحاصل عمل بقول نواب غفران مآب و یا خجندی اقرب بصواب می نماید العلم عند الله **ملعقه** از عسل چهار مثقال و از ادویه خشک مراد یک مثقال و دو مثقال نیز گفته اند **مسطرون** کبیر سه اوقیه مسطرون صغیر بوزن خوزه ملکیه بود که شش درخمی است **من اسکندرانی** سه اوبولو است **ناطل و بنطل** دو استار است و نزد خجندی دو اوقیه و در مفتاح الطب هفت درهم **نواة** دو دانگ مثقال است و نزد بعضی نیم درم فضی است **وسیعون** دو مثقال و نیم است **هاین** پنج استار و بیست درهم و چهار اوبولو است **یمینا** سه ربع اوقیه است +

واما اوزان کبار طبیبه نیز به ترتیب حروف تهجی * **ابریق** دو من است و نزد بعضی پنج رطل **طالیقون** یک صد و پنجاه رطل است که هر رطلی دوازده اوقیه باشد **الطالیقی** هشت جوهین است که هفت هزار و دو بیست مثقال باشد **ایاب** از عسل و در طل و نیم است و از روغن یک من و نیم **جره** از مطلق آن مراد بیست و چهار قسط و نزد اسرائیل چهل و چهار قسط **جره** صغیر چهار قسط **جره الطالیقی** چهل و هشت قسط **جوزق و جوسقا** هر یک سه رطل اند **جوهین** شش قسط بقسط رومی که نه صد مثقال باشد **رطل** مراد از مطلق آن نزد اطبا رطل بغدادی است که عراقی نامند که دوازده اوقیه باشد و با صنایتر بیست استار و بنا قیل نود مثقال که بحساب خجندی بهندی بیست و هشت تولچه و چهار ماشه و نیم می شود و بدرهم یک صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم آن سرابیون گفته رطل عسل نسبت بر طل شراب بقدر ربع زیاده است و نسبت بروغن بقدر نصف زیاده و رطل شراب نسبت بروغن بقدر ثلث زیاده است **زورق** مطلق یک کیله است و بقولی دو قسط که هشت رطل باشد و بقول شیخ رئیس سه رطل و گفته اند بیست اوقیه است برای آنکه هر اوقیه دوازده درهم باشد **زورق الطالیقی** شش قسط است باقساط رومیه و بقولی هشت جوهین است **سمطلیس** جره صغیر است که چهار قسط باشد **صاع** چهار من است و آن بقول خجندی که انشاء الله تعالی در بیان من خواهد آمد و بهندی دو صد و بیست و پنج تولچه میشود که سه آثار و نیم و یک تولچه باشد و بحساب نواب مرحوم که نیز در همانجا خواهد آمد سه آثار و یک ربع و ربع ربع آثار میشود و بقول

شیخ الرئیس مثقال را در نمی گفته که هفتاد و دو شعیره باشد و دو آثار الا یک ثمن آثار یشود و اگر مثقال را مثقال صیرفی گیرند مساوی آنچه آن مرحوم فرموده اند می شود زیرا که ایشان نیز من را یک صد و شصت مثقال فرموده اند که المن یکون اربعین استارا و الاستار اربعة مثاقیل **طالیقون** یک صد و بیست و پنج رطل است **قسط رومی** نه رطل و نصف سدس رطل است که بیست اوقیه باشد **قسط الطالیقی** یک رطل است و نزد بعضی یکرطل و نیم و در کنز سابر دو رطل و نیم است و ازرو من هزده اوقیه و از شراب هفتاد رطل و از عسل بقول شیخ الرئیس دو رطل و نیم **قفیز از کیل** پیمانه ایست که بوزن بیست و پنج کیله باشد و گویند بیست و چهار کیله است **قوطولی** پیمانه ایست که هفت اوقیه باشد و گویند از غراب ده اوقیه و از زیت نه اوقیه و از عسل سیزده اوقیه **کیلجه** پیمانه ایست که یک من و هفت ثمن من باشد **کیله** سه صد درهم و کسری است **مشیریه** شش استار و ربع استار است **مکوک** سه کیلجه است **من** از مطلق آن مراد دو رطل است که چهل استار باشد و بوزن ذهب یک صد و هشتاد مثقال باشد و بوزن نقره دو بیست و پنجاه و هفت درهم و سبع درهم و نواب مرحوم نوشته اند که من طبی یک صد و شصت مثقال صیرفی است و هر چهار مثقال صیرفی پنج مثقال طبی است پس بحساب خجندی پنجاه و شش تولد و سه ماشه میشود و بحساب نواب مرحوم پنجاه و سه تولد و چهار ماشه اگر استار را چهار و نیم مثقال اخذ نمایند و بحساب شیخ الرئیس که در درهم ضمنا فرمودند مثقال صیرفی پنج مثقال سی تولد می شود اگر مراد از مثقال مذکور در استار فرموده اند و هوا ربعة مثاقیل در آخر بیان مقدار من همان مثقال باشد و اگر مراد مثقال صیرفی باشد پس مساوی آن است که قدس سره فرموده اند **من ملی** یک صد و شصت مثقال است **من رومی** بیست اوقیه است که صد و پنجاه مثقال باشد **من مصری و الطالیقی** شانزده اوقیه اند که یک صد و بیست مثقال باشد **من اسکندرانی** سی اوقیه بود **من قطری** بیست و دو اوقیه و نزد شیخ الرئیس رحمه الله تعالی یک صد و هفتاد مثقال است **فویل** در بیان تحویل بعض اوزان ببعض و معرفت آنها **تحویل** درهم بمثقال آن است که از دراهم نصف و خمس را جمع نمایند که آن عدد مثاقیل آنست مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس آن که ده و مجموع سی و پنج شد پس دانسته شد که پنجاه درهم سی و پنج مثقال باشد **تحویل** مثقال بدرهم آن است که چون بر عدد دراهم سدس سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم است پس افزودیم هزده را که سه سبع چهل و دو است بر عدد مثاقیل مذکوره دانستیم

که چهل و دو مثقال شصت و سه درهم است **تحویل** مادون درهم بمادون مثقال آن است که بجه در آورند و ثمن آن را بیندازند پس آنچه بماند جبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چند مثقال می شود باید بجه حساب نمود و آن سی و دو جبه محسوس میگردد و چون ثمن را وضع کنند بیست و هشت جبه بوزن مثقال می ماند و آن نه قیراط و یک جبه از مثقال است **تحویل** مادون مثقال بمادون درهم آن است که بدستور مذکور بجه در آورند و بر آن سبع آن افزایند مجموع آن جبات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند که ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار از درهم است باید که آن را بجبه در آورد و آن سی و یک جبه و نیم بشود و چون سبع آن را که چهار جبه و نیم است بران افزایند سی و شش جبه درهمی خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است **تحویل** اوزان دیگر بیکدیگر بدانکه هر وزنی را که خواهند تطبیق باوزان هندیه دهند و معلوم نمایند که چه مقدار از آن است باید که اگر مادون درهم و یا مثقال است بشعیره برند و شعیره را برنج و ورنی را بماشه و مقدار وزن آن را دریابند که چند رتی و یا چند ماشه است مثلا چون خواهند که بدانند درهم چند رتی و یا چند ماشه ست و همچنین مثقال بدستوریکه ترقیم یافت دریابند و در ضمن درهم و مثقال نیز ذکر یافت و اگر بافوق درهم و مثقال است مقدار هریک از آن هر دو را بحساب هندی دریافته حساب نمایند که چند ماشه است و هر دوازده ماشه را یک تولد محسوب دارند و هر شصت و چهار تولد را یک سیر و هر چهل سیر را یک من تا آسان و واضح گردد و امثاله و تطبیق بعض اینها جا بجا بطریق دستور العمل نیز ذکر یافت و بالجمله آن جا شعیره را برنج و ورنی را بماشه پیوندند اینجا ماشه را بتولد و تولد را باثار و آثار را بمن برند **فصل** نوزدهم در بیان بعض امور متعلقه بنجوم و طبیعیات بدانکه مولدات ثلثه که جماد و نبات و حیوان موجودات این عالم باشند متکون و مترکب از امتزاج عناصر اربعه آتش و هوا و آب و خاک اند بتاثیر کواکب سبعه سیاره زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باعانت ثوابت و نظرات هریک بایکدیگر به تحریک افلاک دوار بامر پروردگار جل و عز و هریک از ارکان را دو طبیعت است چنانچه بسبع سیاره مخصوصا علویات و شمس را دو قوت است یکی فاعله و دیگری منفعله فاعله حرارت و برودت و منفعله رطوبت و یبوست چنانچه ذکر یافت و در جدول منسوبات کواکب نیز خواهد آمد و سه کواکب دیگر تابع و مشارک علویات اند زهره مشارک مشتری و عطارد مشارک زحل و قمر مشارک شمس و همه کواکب و روحانیه علویات و شمس بلسان شرع هریک معبر و مسمی بملکی از ملائکه عظام اند مثلا روحانیه زحل را عزرائیل ملک الموت قابض ارواح نامند و روحانیه مشتری را میکائیل مالک ارزاق و روحانیه مریخ

را اسرافیل نافخ صور وروحانیه شمس را جبرئیل حامل وحی وتنزیل والهام دانجه درین عالم سانح وواقع
می گردد بحکم حق جل شانه از تاثیر آنهاست خواه در قعر زمین وجبال وسواحل باشد از ترکیب زیبق
وکبریت که مادهٔ معدنیات هست باختلاف مراتب آنها از لطافت وکثافت وصفا وکدورت ومساوی
هر دو یا قلت وکثرت یک دیگر چنانچه در فصل نهم ذکر یافت ویا نزدیک بسطح زمین خواه بلی توسط بزر وتخم
ونواة وغیر اعمال آدمی ادران دخل وتصرف بنا شده که کیاها واشجار خود رواست وبا دخل وتصرف باشد
که انواع زراعتها وغرس اشجار وترکیب بعضی انواع با بعضی هست که بنانات باشند وآیهٔ کریمهٔ وافی هذا باب
وفی السماء رزقکم وما توعدون بیک معنی اشاره بدان هست زیرا که بدون نزول باران وتاثیر آفتاب
وسائر کواکب برا راضی انواع بنانات وحبوب واثمار وحیوانات که غذای حیوان والنسان هست هیچ
نمیرسند ونزول رحمت وبرکت وفیض وبهشت نعم موعودهٔ آن باعتبار رفعت وعلوشان ومنزلت
بعد از سماء در سماء وفوق آن هست یا بر روی زمین خواه در سوراخهای زمین وجبال وخاکها وزمینهای
نمناک وکوه الها وغیرا رها وامثال اینها بالی نتاج وجمع نر با ماده که انواع هوام وحشرات باشند ویا بنتاج
که بعض اینها والغام ودواب سهلی وجبلی واهلی وحشی باشند ویا بتعل وصنعت النسان که جفت نماید بعضی
انواع را با بعضی دیگر مانند اشتر که از جمع الاغ با فرس هست ویا بزر اهلی یا بزر وحشی باشند وکاو اهلی
باکاو وحشی واز ین قبیل ویا صنفی بصنف دیگر که انواع حیوانات باشند باختلاف اصناف ویا در هوا
یعنی پرواز نمایند خواه صغیر الجثه باشند ویا کبیر الجثه وبر اشجار وشکاف دیوارها وکوه ها آشیانه وخانه
سازند که انواع طیور هاشند باختلاف اصناف خود ویا در آب نکون یابند خواه بطریق نتاج یا بدون
آن که انواع حیوانات مائی باشند باختلاف اصناف خود از اصداف وحلزونات وکرنها وسمک
مفلس وغیر مفلس وغیرها از اصناف حیوانات مائی وهریک این مولدات ثلثه را اعضا وغذائی هست
خاص بوسطه تاثیر کواکب وهوائی که حق جل مجده بهریک ازین انواع ثلثه بقدر احتیاج وقابلیت عطا
فرموده از جاذبه وماسکه وهاضمه ودافعه وغاذیه ونامیه ومولده وچون این قوی سبع در جمادات
بسیار ضعیف اند وتمیز تامی ندارند لهذا آنها را اصحاب آن قوی نمیدانند ودر بنانات چون قوی وتمیز
تام دارند صاحب آنها را قوای بنائیه گفته اند وغذای بنانات الطائف اجزای مائیه وترابیه
مختلطه باهم هست که ریشه وبیخ گیاه وشجر جذب نموده لشو ونامی یابد وبتدریج بواسطهٔ عروق ولوست

درخت بساق وشاخ وبرگ وگل وثمر وبزر ونواة میرساند وهریک آنها آن را غذای خود می نماید
وتغذیه وتنمیه ونولید بزر ونواة ویا فصیل وشاخهای اطراف بعضی اشجار که بمنزلهٔ تولید مثل هست
بدون هضوم اربعه در هریک از مواضع متصور نیست ولیکن چون در بنانات ضعیف هست در انها چندان
اعتباری نمی نمایند والا عند التحقیق نیز خالی ازان نیستند وهذه که بر تنهٔ اشجار وبیخ آنها میرسد
فضول هضم اول وثانی هست بمراتب بر جمیع والبان وبیوعات وآب بهاری از تنهٔ بعضی اشجار وکفیکه
بر بیخ اوراق وبر اوراق بعضی بنانات مجتمع میگردد فضول هضوم ثلثه آنها هست چنانچه در بدن حیوان بزاز
وبول وعرق عند الغلبه وحدت خون بر عاف وبول الدم وقی الدم وبواسیر وحیض وحمز واورام وبثور ودمامیل
وجرب وغیرها وهوم فاسده وصفراوی وسوداوی وبلغمی نیز با مراض مذکوره وغدد وغیرها وسائر امراض مختصه وغیر
مختصه دخل میگردد ومعالجهٔ وتدبیر طبیب در امراض بدنی از جملهٔ اعمال وتصرفات آدمی هست ودر ابدان
ودر امراض نفسانی وروحانی تصرف اوست در نفوس وارواح ونظرات کواکب را نیز دران دخل است
بدانکه هر مرتبه از موالید ثلثه پیوسته بمرتبه دیگری هست یعنی افق جمادات پیوسته با بتدای بنانات
وجمادات متکونهٔ آن مرتبه از بنانیت نیز بهره دارند مانند حجر الیهود ومرجان وسنگی دیده شد بعینه
بشکل ماهی مفلس بقدر دو فلس شبری ودر صلابت ونقل وجوهر مانند حجر الیهود وسفید رنگ ومرتبهٔ اول
بنات گیاه واشجاری اند که از جمادیت نیز نصیبی دارند مانند بنابته که در سواحل بعض دریاها که کوهستان
است میرویند خواه تمام انها دایم زیر آب وخواه قدری بیرون بسبب جزر ومد وغیر آن باشد پس بنانات
واشجار ضعیفه بتدریج نا قویه تمام اجزای بسطهٔ بنائیه رسند وافق بنات پیوسته با ول حیوان است بانکه
بعض بنانات شبیه بشکل حیوان والنسان می باشد بدون حس وحرکت مانند یروح الصنم که آدم گیاه نامند
وشنیده شده که در بعض بیشها وجنگلهای ملک هندوزیر بادات وارض جدید بعض اشجار هست که ثمر آن
بشکل سر النسان تا کردن وبعضی تمام هیئت النسان پیدا شد ونر ومادهٔ که بموی بشاخ درخت آویخته هست
وشخصی موی سر یکی از آنها بریده از درخت جدا نموده دو قطره شبیه بآب خون از دو چشم آن برآمد
وپژمرده گردید وشکم آن را شکافت سه عدد تخم ازان برآمد که گویا میخواهد تکلم نماید ولیکن تکلم وحس وحرکتی
ندارد وچون بعضی اعضای آن را قطع نمایند رطوبتی شبیه بخون ازان برمی آید ودر ملک هندستگی
بهم میرسد بشکل سر النسان وصورت آن وسیاه رنگ ودر دهان آن نقطهٔ طلائی ودهنودان آن را

می پرستند وآن را پارس نامند می نامند و یا بجامیت مانند نخل و نارجیل و فوفل کچون سر درخت
آنهارا ببرند دیگر ثمر نمیدهند و تا گرد ثمر درخت نخل نورا باده که نفلی و فحل گویند تر نکنند نخل باده ثمر خوب
نمیدهد و میل می نماید سر نخل بر بسوی نخل باده وچون تمام پوست تنهٔ کل اشجار را جدا کنند خشک میگردند
و بنات الواع واصناف اند بعضی از ان قبیل اند که در یک روز میرویند و در همان روز بر طرف میگردند
و بعضی در چند روز تکون می یابند و بکمال میرسند و چند روزی می مانند مانند ریاحین و گلها و بعضی بکمتر از
سه ماه تکون نمی یابند و بثمر نمی آیند مانند خیار و بادرنگ و بقول و خضراوات و بعضی زراعتها و بعضی بعد
از چهار ماه مانند هندوانه و خربزه و کدو و پلو و امثال اینها که بیاره دارند و ساق ایستاده ندارند و بعضی بعد از
نه ماه مانند اکثر حبوب و بزور مانند جو و گندم و برنج و ذرت و دخن و امثال اینها مانند تکون جنین در رحم و لهذا اکثر
غذای انسان از این حبوب است و اما در ملک بنگاله و بلاد یکه حرارت و رطوبت بران غالب باشد از اقلیم
دویم بکمتر از ایام مذکوره تکون و اتمام می یابند **و بدانکه** هر یک از اجزای نباتات و شجر بمنزله عضوی است
از اعضای حیوان مثلا برگ بمنزله سر و اعصاب و عروق ان است و باعتباری بمنزله کبد آن است
و تنهٔ درخت بمنزله ظهر و پشت آن و پوست و عروق آن بمنزله پوست و عروق حیوان و شاخها و اوراق
آن بمنزله دست و پا و انگشتان و کل و ثمر آن بمنزله نطفه و نتیجه و اولاد و خمار آن بمنزله شاخ و ناخن و منقار
و اول مرتبهٔ حیوان حیوانات ضعیفه اند مانند کرمها و هوام و حشرات که از قوای دوازده گانه کچه سیوانی پنج
حس ظاهر و پنج حس باطن و قوت شهوی و غضبی است بهره بسیار نمی دارند بلکه بعضی صاحب سه قوت و بعضی
چهار قوت و بعضی پنج قوت اند و همچنین تا بتمام آنها با آن هفت قوت بنا تیه مذکوره یعنی تا بتدریج بحیوان
تام قوی کامل صاحب آن دوازده قوت رسد که مسوخات نمایندگان باشند از خرس و میمون و فیل
و غیرها و از انواع انواع حیوانات بعضی که آن را انسان جنگلی می نامند یعنی نساس که بهندی بن مانس
نامند بسیار باحس و ادراک و شعور میباشد الا آنکه نطق و تکلم ندارد و باشاره اکثر چیزها را می فهماند و مطلبه
و این حیوانات در افق مرتبه حیوانیت اند و پیوسته باول مرتبهٔ انسانیت که انسان ضعیف الخلقه اند و از
شرافت و غریت انسانیت و فیضی که جناب اقدس الهی زیاده بر کل مخلوقات باد عطا نموده
که بمنزله مفضل و مابه الامتیاز آن است از حیوانیت و غیرها که نطق و ادراک کلیات و اظهار تعلیم و تفهیم مافی الضمیر خود بدیگری و تعلم و تفهیم
مافی الضمیر دیگری است و معرفت صانع جل ذکره بهرهٔ بسیار که میدارند و کاملین انشان بهرتام و افر مانند

انبیا و اولیا صلوات الله علیهم و حکما تشبیه نموده اند جمادات را بانسان خوابیده بلکه مرده و نباتات را
بانسان خوابیدهٔ معکوس سر بزیر زمین و پا بیرون و بالا و حیوانات را بانسان مدهوش بهمه اردست
و پارونده و انسان را بانسان هوشیار و با عقل و تمیز و **بدانکه** آن کواکب مذکوره بعضی سعد اکبر اند
و بعضی سعد اصغر و بعضی نحس اکبر و بعضی نحس اصغر و بعضی متوسط تابع آنها پس هر یک از ارباب
مولدات ثلثه مذکوره تربا قیه نوادر بر یه نافعه جزیره فاضله منسوب بسعد اکبر و اصغر و هر سمی مفضه مضمحله مهلک
بنحس آنها بمراتب و متوسط انها بتوسط آنها اند خصوص که در خانه و بیت الشرف و اوج و سعادت و حظوظ خود ها
باشند و یا نظرات سعود با آنها باشند و بخلاف انها که در غربت و هبوط و بی حظ و نظرات نحوس یا آنها باشند
بدتر یعنی بهنگام تکون هر یک از مولدات که کواکب سعیده مربی آنها اند و آنها منسوب بدین ها و اگر در
خانه و بیت الشرف و اوج و حظوظ خود اند و نظرات سعود با آنهاست در کمال سعادت اند و الا در سعادت
کمتر و ناقص و همچنین کواکب منحوسه و تکون منسوبات آنها **و بدانکه** بعضی طبایع بالبعضی مناسبت و الفت دارند
چنانچه بعضی کواکب باهم مانند ذهب و حجر مقناطیس باحدید و کاهربا باکاه که چون باهم رسند
حکم عاشق و معشوق دارند که بلی عالقتی و مالغی و جدا کنندهٔ از هم جدا نگردند و بعضی قاهر بعضی اند مانند
سنگ سنباده که بواسطهٔ آن جمیع احجار را می سایند و می تراشند و مانند آهن آبدار که اکثر احجار و فلزات
را ببتراشند و سوهان میکنند و حجر مقناطیس را بالت مسی میبرند و میتراشند و بقلم الماس بر جمیع احجار
نقش میکنند و انچه را مینخواهند و کبریت که سیاه کنندهٔ و سوزانندهٔ اکثر چیزها است بسبب رطوبت بورقی
نمج منجمد خود که بحرارت آتش گداخته بهرچه میرسد میچسبد و آن را با خود بسوزاند و مکلس می سازد و
طبیعتی معین طبیعتی است مانند تنکار که معین سبک و گداز طلا و نقره است و کبریت که معین تکلس اکثر
فلزات و احجار و مغنیسا و قلی معین گداز سنگ ریزه و رمل است که بواسطهٔ آن گداخته شیشه صافی
میسازند و طبیعتی مزین طبیعتی است مانند توتیا در که موص می نماید در اعماق اجساد و تنقیه او سلخ انها
نموده زینت می بخشد آنها را بلوره و شیوب و زاجات و املاح مدیره که بدانها تصفیه و جلای فلزات مینمایند
و طبیعتی مفسد طبیعتی است مانند سرب که مفسد ذهب است و زیبق مفسد کل فلزات و طبیعتی گیرنده
طبیعتی است مانند حجر باغض الحل و طبیعتی ممازج است مانند تاثیر اثمد و مرداسنگ در اعضای
علیله و صحیحهٔ بدن حیوان و انسان که هر عضوی از اعضا دوای مخصوص بعلت خود و غذای لایق

بحال خود را بمناسبت جذب می نمایند باستعانت قوت مدبره بدنیه و قوت ماسکهٔ عضویه و قوت
دافعهٔ مرض و قوت غاذیه و نامیه و مولده و همچنین سایر طبایع و چون این امور بالاجمال دانسته شد
پس اگر در هنگام اخذ و التقاط هریک از مولدات مناسبات و بودن کواکب منسوبه بدانها را در خانه
و بیت الشرف و حظ و اوج خود و بودن نظرات سعود بآنها مراعات نمایند اولی است و همچنین در هنگام
اعطا بدیگری مع سعهٔ وقت و در هنگام ضیق و ضرورت باکی نیست عدم مراعات آنها و بدانکه بر
جمادات ترابیت و پیوست و بر نباتات ترابیت و مائیت غالب است با هوائیت و حرارت ضعیفه و بر حیوانات
هر چهار قریب باعتدال و در انسان باعتدال فرضی طبی و بدانکه بعض نباتات و احجار باعتبار دو کیفیت
خود منسوب بدو کوکب اند مانند پیاز که بحرارت و حدت بریخ و برطوبت بزیره منسوب است و افیون بـ
برودت بزحل و بیبوست هم بدو و هم بعطارد و بسا است که یک چیز بچند کیفیت مشترک منسوب بچند
کوکب است مانند چوب چمنی و جدوار و فاذزهر نیز و هر دوای مرکب القوی و گاهی بیاشد که یک جنس
و یک نوع بحسب جنسیت و نوعیت منسوب بیک کوکب است و بحسب اختلاف اوصاف و اشکال
و غیرها بکواکب دیگر نیز دگاه می باشد اجزای بعض اشجار و نباتات باعتبار اختلاف کیفیات
و الوان و خواص منسوب بچند کوکب کبیخ آن منسوب بکوکبی و پوست آن بکوکبی و خار و برگ و گل
و ثمر و تخم و لحم و آب آن هریک بکوکبی مانند اترج و نارنج و شفتالو و انبه و انار و امثال اینها و بدانکه
تکون نار عنکبوت و کائنات جو نیز از تاثیر کواکب مذکوره است برار اضی و بحار و انهار و صعود ابخره
و ادخنه آنها بحسب اختلاف مواد و قابلیت بیاه و اراضی مثلا انچه در هوا قریب بزمین که بسبب
غلظت هوا مانند تارهای باریک از هم متفرق و یا مجتمع و در هم بافته شده در سقوف و کنج دیوارها
و دروازها و بین شاخها و برگهای اشجار و مغارات جبال و غیرها تکون یابد آن را نسج و تار عنکبوت
نامند و انچه صعود نماید و بالا رود و اگر اندک و لطیف و بران رطوبت غالب است بسبب اندک سردی
مانند سردی اخر شبها و خصوصا سردی شبهای زمستان رطوبت گشته باهوا نزول نماید آن را طل
و صقیع و شبنم نامند و این نیز بحسب قلت و کثرت مادهٔ کم و زیاده می باشد در اراضی قریب بدریا
و رطوبات زیاده و در بعیده کمتر و اگر صعود نماید نا بگره زمهریریه رسد اگر بر آن رطوبت و بخاریت
غالب است بسبب سردی متراکم گشته دفعة فرود آید و از تبخر یک فرود آمدن آن ریاح بتموج و حرکت در آید

و این نیز بحسب کثرت مقدار و قلت مادهٔ آن و سرعت فرود آمدن و بطوی آن موجب کثرت
و قلت ریاح مختلف میباشد و سبب طوفانها و بادهای عظیم این است و یا انکه بعضی اجزای آن ابخره
دایر مستحیل بهوا گردد و لهذا ابرهای خشک نمی بارد و یا انکه گرمی بسیار برطوبت بخار و انهار رسد
و دفعة مائیت بسیاری منقلب بهوائیت گردد و بتموج و حرکت در آید و سبب جزر و مد دریا را نیز
یک وجه انقلاب مائیت بسیار بهوائیت و هوائیت بسیار بمائیت گفته اند و آن ابخرهٔ متراکمه
را سحاب و ابر نامند و چون متقاطر گردد و فرود آید مطر و باران اگر بعد تقاطر و بعد آگشتن در بین
راه سردی بدان رسد و منجمد گشته فرود آید آن را برد و تگرگ نامند و اگر قریب بانفصال
سردی بسیاری بدان رسد و منجمد گردد و فرود آید آن را ثلج و برف گویند و اگر دخانیت و یبس بر ان
غالب است زیاده صعود نماید و بالاتر رود و بگره زمهریریه رسیده بسبب سردی سطح ظاهر آن متراکم
گردد و حرارت که در ان ادخنه در باطن آن بهیجان و جولان و حرکت آید و از حرکت آن صدای آید و
سطح ظاهر خود را شکافته برآید با اواز شدید آن را رعد نامند و اگر در ان اندک دهنیت و کبریت
حین شکافتن محترق گردد و از ان روشنی ظاهر شود آن را برق نامند و اینها نیز بحسب کثرت
و قلت مادهٔ مختلف می باشد در زیادتی و کمی و اگر با آن ابخره و ادخنه کثیرهٔ دهنیت و کبریت غالب
باشد بعد صعود و تراکم و انجماد حرارت کامنه در ان اشتعال یافته آن را محترق گرداند و آن روشنی
و صدائی ظاهر گردد و جرم سوخته کثیف آن بیفتد با بخاری گرم کبریتی که بهر جا برسد بسوزاند و در زمین
فرو رود و بخار آن بهر که برسد متغیر و مدهوش گرداند و احیانا هلاک سازد و آن را در اجسام صلبه
ثقیله تاثیر زیاده است از اجسام رخوهٔ خفیفه چنانکه اگر بشمشیر در غلاف رسد غلاف آن را نسوزاند و نشکند
و تیغ آن را سوراخ کند و بخراشد و بر بدرهٔ زر که برسد بدرهٔ را نسوزاند و زر را بگذارد و آن روشنی را
برق و آن جرم ثقیل کثیف افتاده باصدا را صاعقه نامند و اگر آن ابخره و ادخنه لطیف با کبریت
و دهنیت و غلظت بسیار است و ثقل و ارضیت ندارد بسیار بالا صعود نموده و بتاثیر حرارت و تبخر یک
افلاک محترق گشته باشکال مختلفه ظاهر گردد بحسب قلت و کثرت مادهٔ آن را ینازک و نیز شهاب
و ذوات الاذناب و ذوذوابه و سیارهٔ و بنالهٔ دار و امثال اینها گویند و اگر مادهٔ آن بسیار غلظت
و کثرت دارد بزودی باتمام نرسد و بحرکت شبانروزی فلک الافلاک حرکت استطباعی نماید مطلقا

وغروب کنند و مدتی مکثند تا آنکه با تمام رسد و اگر هوا بغایت بسیار رطوبت اندک بر آن غالب باشد قدری صعود نموده بطرف افق و خطهای منحنی بشکل توسها یکی بالای دیگری بالوان مختلفه ظاهر گردد و بسبب تاثیر شعاع آفتاب در اجزاء و تفاوت محاذات هر یک از آنها آن را قوس قزح نامند مانند ظهور الوان مختلفه از شیشهٔ بوقلمون در رویت و قوس قزح اکثر در ایام ربیع و خریف که باران کم بارد باشند اوائل و اواخر روز ظاهر می گردد و کرهٔ زمهریر بحسب اختلاف مناسبات اراضی مختلف میباشد در قرب و بعد و ابخرهٔ متکونهٔ مجتمعه در جوف زمین و خلل و فرج آن چون بسیار گردد و راه بدر شدن نماند لامحاله سطح زمین را بشگافد و بدر آید و از صدمهٔ شگافتن آن اراضی متصله بدان بحرکت در آیند و بلرزند خصوص که زمین صلب و خشک باشد و یا دامن کوه بود و در اراضی صلبه و دامن کوهها بسیار واقع میشود و در اراضی رطبه رخوه کمتر و اگر در نهایت کثرت است و صدمهٔ آن در کمال شدت متوالی و متواتر بعض عمارات و مکریه ها و شهرها خراب گردد و منخسف شود و فرو رود و آن را زلزله و خسف نامند و این جا بدین مقدار بهر یک هر یک از مطالب مقاصد منصرفه و بخومیه و طبعیه متعلقه بمسائل طبیه اشاره نموده

* * * * * * * * * * * *

* * * * * * * * * * *

* * * * * * * * *

* * * * * * *

* * * * * *

* * * * *

* * *

* * *

* *

جدول منسوبات کواکب سبعهٔ سیاره متعلقه بعلم طب

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
طبائع	سرد و خشک بافراط	گرم و تر باعتدال	گرم و خشک بافراط	گرم باعتدال	سرد و تر باعتدال	سرد و خشک و خشکی غالب بهر کوکبی که بیامیزد مزاج آن گیرد	سرد و تر تری آن باعتدال
کیفیات ملموسه	ابرد و اخشن اشیاء	اعدل و احسن و انعم اشیاء	احر و احد اشیاء	الطف و الکل اشیاء	انعم و اجمل اشیاء	ممتزج از کیفیات	اغلظ و اکثف و ارطب اشیاء
کیفیات مذوقه	ابشع و اقبض و اعفص اشیاء	الطیب و الملس و احلی و ادسم اشیاء	حرافت و مرارت و ملوحت و زعوقت	اعتدال در طعام	الذ اشیاء کوارتر و شیرین تر	ممتزج از طعوم	حرشی تقبهٔ بی فره نخام
قوی	قوت ماسکه و غاذیه و نامیه	قوت نفسانیه و حیوانیه	قوت غضبیه	قوت حیوانیه	قوت شهوانیه	قوت متفکره یعنی فکریه	قوت طبیعیه
الوان	سیاه و رصاصی و صدفی	سفید با زردی و گندم گون درخشان	سرخ تیره	نارنجی درخشان براق و گفته اند رنگ آن بنرنگ صاحب ساعت است	زرد مائل سفیدی و سرخ گندم گون و مختصر است رانیز گفته اند	رنگ مرکب از سفید و زردی مانند رنگ مردار سنگ و آسمان جوشانی	از رقت و بیاض غیر خالص از حمرت و صفرت و کدورت و کمودت
عناصر	خاک	هوا	آتش	آتش قریب بهوا متکیف بدان	هوا قریب بآب ممزوج بآن	خاک ممزوج بآب	آب و هر چه برودت و رطوبت بران غالب باشد

جدول منسوبات کواکب سبعهٔ سیاره متعلقه بعلم طب

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اخلاط	سودا و بلغم خام	دم طبیعی صافی و دمی و صفر	صفرای حاد	صفرای معتدل و حرارت عزیزی	رطوبت غریزی	سودا مخلوط بلغم	بلغم و هر چه بالغیت بران غالب باشد
معادن	مرتک و جست الحدید و حجاره صلبه سیاه و سیاه رنگ	مرتک شاد و تو تیا و کبار و زاج سفید و حجر مراره البقر و هر سنگ سفید زرد	متناطیس و شاد نج و زنجفر	لاجورد و سندروس و رخام و کباریت و زجاج فرنجی و زفت	منغیسا و کحل *	لوره و زنجفر و کهربا و زیبق *	زجاج بنطی و احجار شفه و هر سنگ سفید و دهنیه
فلزات	اسرب	رصاص و شبه فایق والاس	حدید و نحاس	لولو و یاقوت و سنگ گران بها و ذهب خالص ابریز	لولو و زجنه و خدنج و صفر و صدی	فیروزه	لولو و بلور نفطه و هر سنگ سفید رخو
ذکور و اناث	مذکر و بعضی خنثی نیز گفته اند	مذکر	مذکر	مذکر و قطب و صه حسب نوبت	مونث	مائل بذکورت	مونث و حسب نوبت
نهاری و لیلی شمالی و جنوبی	لیلی	نهاری و علوی و شمالی	لیلی و علوی و مغربی	علوی و شمالی و نهاری	سفلی و لیلی و جنوبی	نهاری	لیلی
سعادت و نحوست	نحس اکبر	سعد اکبر	نحس اصغر	سعد است نظر و نحس است بذات	سعد اصغر	بذات مائل بسعادت	سعد است نظر و بذات مائل بنحوست
مقدار	قصیر بالنسبه صلد بثقیل	معتدل در امور مذکوره و کمیات	طویل الجسم درشت خشن خشک	مستدیر بالمعالی و تخلخل	سیال لین	مرکب از چند کیفیت	غلظت و کثافت بارطوبت

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
امکنه	جبال یا بسیار که در انها چیز انزوید و چاهها	اراضی سهله کثیرة المیاه	اراضی صلبه سبخه	جبال معادن	اراضی کثیرة المیاه	اراضی رملی	اراضی مستوی قاع صفصف خالی
بنات و زروع	هر بنات و گیاه و حب بارد یابس ضار	هر گونه گل ریحان و گیاه خوشبو طیب نافع	خردل و کراث و سیر و پیاز و ترب و سداب و هر چیز و حرمل و بادنجان و هر چیز تند و تیز اندک آن نافع و کثیر آن مضر	بنشکر و شیر خشت و تر نجبین و شکر و هر چیز لطیف شیرین نافع	هر حب تخم چوب برگ و عن دار و روغنها و شیر نبات و هر گیاه نافع ارجمند باخبار رنگین	بقول و سبز یها باقسام	عشب و حلفا و بردی و قطن و کتان و هر چه بیا نایستد و نخم با شفه مانند خیار و خیارزه و خربزه و هندوانه و کدو و پلپول و غیره
اشجار	هر درخت مقشر مانند بلوط و ماز و بلیله و زیتون و فلفل و خروع و هر درخت کریه الطعم و بدبو و درختیکه پوست ثمر آن ضخیم و زحمت و صلب باشد مانند جوز و لوز و دنار جیل و نوفل و پسته و فندق	هر درخت چرب و شیرین مانند انجیر و زرد الو و شفتالو و آلو بالو و کنار و آن شریک زهر پست و مر فواکه	هر درخت تلخ تیز حاد و خار ناک که ثمر آن بانحم حریف باحموضت باشد مانند ثمر اراک و کبر و بلاد رو هر ثمر یکه بالبز تبرعی باشد که زبان را بگزد و عن سیخ نیز	هر درخت باشد که ثمر آنرا بخورند و چرب باشد مانند نار جیل و چلغوزه و بادام و هر چه بخشک آنرا استعمال نمایند مانند نخل و فوفل و فنبحار مذکور	هر درخت نرم املس خوشبو و خوش منظر مانند سرو و ساج و تفاح و سفرجل	هر درخت قوی الرایحه مانند سرو و بید و صندل و عود هندی	هر درخت کوتاه ساق با شعب بسیار مانند انار شیرین و بادام شیرین *

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اثمار وحبوب	فلفل و بلوط و زیتون و مرد زعرور و رمان حامض و کتان و عدس و اهلیله و عنصل و انچه بدینها مانند	رمان حلو المسمی تفاح و ذرة و حمص و حلم	لوز مر و جبة الخضراء	اترج و تین و عنب و تمر و عنب و شعیر و حلبه و سلت و شعیر و حلبه	تین و تمر و عنب و شعیر و حلبه و کزبره	بافلای لوبیا و ماش و کرویا و کزبره	شعیر و جو و خن و قثاء و خیار و هندوانه و کدو و تخم هر درختیکه بر زمین پهن شود
حیوانات	هر حیوان سیاه رنگ و هر چه زیر زمین خانه سازد و باشد مانند موش و بربوع و مار و عقرب و حنفسا و سهام و حشرات و براغیث و گماو و بز و سمور و گربه و سنجاب	مردم و بهایم اهلی صبا خلقت و خف مانند گاو و گوسفند و شتر و هر حیوان مجتر رنگ حلال گوشت هر حیوان معلله شکاری مانند سگ و بزه و جوارح طیور	شیر و پلنگ و گرگ و کفتار و خنزیر بری و سگ دیوانه مار گزنده و هر سبع جنیث و مار اسفعی	غنم و نعجه و کبش و فیل و تمساح و غراب البقع	هر حیوان صاحب سم سفید و زرد و حشی	سگان شکاری و استر و روباه و خرگوش و هر حیوان کوچک خشکی دآبی	بقر و ایل و شاة و هر حیوان مانوس
طیور	طیور آبی و طیور لیلی و غواص و خطاف و نسور بالقوره *	هر مرغ مستوی المنقار که خود آن جب دانه باشد و سیاه باشد و کبوتر و دراج و خروس و ماکیان و طاؤس	جوارح طیور کج منقار که خوراک آنها گوشت باشد و هر طایر سرخ رنگ و زنبور	عقرب و باز و قمری و دباسی و ورداشین و یمام و ساق حمر	فاخته و عندلیب و دجاج و هر مرغ دانه چیند و هر مرغ آبی و بیغا و هر مرغیکه حکایت و تقلید انسان بیند یا مدور گفتن و شارک و طوطی و غیرها	هر مرغ ابلق دو رنگ که پر آن منقش باشد	بط و کرکی و هر مرغ آبی و هر مرغ کوچک و وطواط و صرد و صوام و شقراق *

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اعضای بسیطه	جلد و شعر و ظفر و رئیس و صلب و عظم و عرق	اورده و مخ	لحم	دماغ و اعصاب و جانب ایمن از بدن	شحم و سمین و منی	اعصاب قوت ادراک	جلد و شعر و ظفر و جانب ایسر از بدن
اعضای مرکبه	طحال و ایلیان و اخوان و اسافل و اعضا از دبر و مصارین و بول و بیراز	کبد و معصیه و اعضا و امعاء	ساقان و مرارة و کلیتان و مثانه و آلات بول	سر و سینه و دماغ و شش و پهلو و دهان و دندانها	حرم و اذاکیر و آلات مباضعه	زبان و چشم و گوش و بینی	عنق و دست و پا
آلات حس	سمع گوش راست را نیز گفته اند	لمس گوش چپ را نیز گفته اند	شم و منخر ایمن را نیز گفته اند	بصر و چشم راست را نیز گفته اند	آلات استشاق و منخر ایسر را نیز گفته اند	ذوق و لسان را نیز گفته اند	چشم و چشم ایسر را نیز گفته اند
امراض	نقرس و علتهای باطنی و سوداوی *	صحت و اعتدال مزاج	حمی و امراض حادهٔ حارهٔ صفراویه و دمویه و یرقان و بواسیر و رعاف و ادرار لحمت و علل رحم و اسقاط جنین	امراض صفراویهٔ و دمویهٔ غیر حادهٔ	امراض بارده رطبهٔ غیر مفرط	امراض بارده یابسهٔ نه با فراط	امراض بارده رطبهٔ بلغمیه

ادویۂ نباتیہ منسوبہ بزحل

الالف	آس	آنبوس	اذان الفار	ابوقالس	ابرون بنوع من الحامض	اثل
اجاص	اذخر	اراک	اسد العدس	افستین	افاقیا	امرودسیا
امسوخ	امغیلان	ابزبارس	ابذاارنیذا	البار	بردی	برسیاوشان
برطانقی	بستناج	بقس	بقم	بقلۂ حامضہ	بقلۂ یہودیہ	بلح
بلوط	بلیلج	بنج	بنتومہ	بنطافلن	بولاموینون	بہمے
بیسم	التار	تمرہندی	التار	ثمام	ثیل	الجیم
جارالنہر	چنار	جلبان	جوزالبہر	جوشیصا	جیدار	الحاء
حسک	حشیشۃ الزجاج	حصرم	حفض	حلفا	حلق	حلاب
حماض	ممضیض کہ بقلۂ حامضہ است	حامم	حنا	حی العالم	الخار	خانق النمر
خانق الکلب	خرنوب	خان کہ اقطی است	خم	خندریلی	خندروس	خنزران
خانق الذئب	الدال	دبق	دخن	دردار	دردفنون	دلب
دم الاخوین	الذال	ذرہ	ذنب الخیل	ذنب السبع	الراء	ریباس

الزاء	زبیب الجبل	زعرور	زیتون	زیتون الماء	زیت	زیتار
السین	ساداوران	سامان گیاہ جیر	سدر	سرو	سعد	سفرجل
سقولوقندریون	سک	ساق	ساق الدباغین	سندریطس	سوسن	الشین
شاہ صینے	شاہ سفرم	شاہ بلوط	شوکران	الصاد	سندل	الضاد
ضبرکہ جوز ابراست	الطار	طالیسفر	طباشیر	طرما	طرانیث	طلع
طلح کہ موزاست	الظار	ظفرالقط	العین	عدس	عذبہ	عصی الراعی
عفص	علیق	عنب الدب	الغین	غبیرا	غرب	غرشنہ
فاغرہ	فطر	فقع	فوفل	القاف	قراحیا	
قنان	قصب	قطلب	قطن	قنا	قنب	
کرم	کزبرہ	کشت برکشت	کفری	کماۃ		
لبلاب	لحیۃ التیس	لسان الحمل	لنجیطس	لوسیاخیوس		
ماء البحر	یمو	المیم	ماہیثا	ماش	مرسطس	
مقل مکی	النون	نوارس	نیل	نیلج		

الهار	هرطمان	هفت پهلوا ذوسبعة اضلاع	هلیلج	الیاس	بروح	یمنه
وهرچه بارویا بس است منسوب بزحل است						

ادویهٔ منسوبه بمشتری

الالف	آلسن	ابراز	اذان الارنب	ارجوان	اسطرطیقوس	اسلنخ
اسرار	افتیمون	افسون	اکلیل الملک	اومالی	امدریان	انثلیس
الغرا	الف العجل	اندرصارون	ایمار الوطاء	البار	بابونج	بادرنجبویه
بادآورد	برنجاسف	برطانیقی	برسیاناسا	بسر	بسفایج	بشنین
بطم	بطیخ	بقفوقرثن	بقلة الاوجاع	بلسان	بلوطی	
نبک	بولاموینون	بهار	التار	نابنول	ترمس	
تفاح	تمر	توت	تین	الجیم	جز	
جورجندم	الحار	حب السمنه	حرباث	حرنبل	جلبان اعیون	
حمص	حنطه	حورکه حورالبر نیز گویند	الخار	خصی الکلب	خنثی نیز گ	
الدال	دارشیشعان	دستبویه	دوسر	دینساقوس	ال	

ذنب الحروف	الزار	راوند	ربل	رجل الغراب	الزار	زبیب
زفت	السین	سپستان	سکر	سکر العشر	سلق	سلدانیون
سمسم	سوسن	سیلان	السنین	شاهتره	شجرة ابی الملک	شنشریث
شطیبه	شقاقل	شلجم	شنل	شلجم الاکمه نوعی از لفت است	الصاد	صاصلی
ضمغ	الضاد	ضفابیس	الطار	طیلافیون	العین	عنب
عنب الثعلب	عناب	عود الحیه	عیون البقر	الغین	غار	الفار
فستق	فضه	القاف	قاطانیقی	قاقلی	قاوند	قرصعنه
قصب السکر	قطن	قرط	قلقل	قنار	قنب	قسط
قوطولیدون	قوطوا	الکاف	کاکنج	کادی	کبیرا	کرنب
کراث	کرسنه	کزوان	کسموقا	کشوث	کشنش	کف الضبع نیز نامند کف السبع
کف آدم	کف الهر	کفری	کلز	اللام	لبلاب	لسان الثور
لوز	لوبیا	المیم	صلیب	مخلصه	مرو	مرماحوز
مزمار الراعی	مغاث	میسن	النون	نارجیل	نارمشک	نسرین

نقل	نوارس	الهار	هاسیونا	هلیون	الیار	یاسمین
❀ ❀ ❀ ❀	ادویهٔ منسوبه بمریخ					
الالف	آطریلال	آذریون	ازاد درخت	ازید برید	ابوقالس	ارمالک
ارمنین	اسلنج	اشق	اشترغار	اشخیص	اشراس	اشنان
افتیمون	افیوس	افحوان	اکلیل الجبل	الوین	انجدان	انیسون
اناغالس	انزروت	اونوماکه کوهی ازخس الحمارات	البار	بلمون	بنجوراللاکراد	بزنک
بشمه	بصصل	بقشوفرشن	بقلة البراری	بلخته	بلادر	بوزیدان
بونیون	بیش	بیش بیشا بیش هون	التار	تربه	التار	ثافسیا
ثوم	ابلیم	جاوشیر	جدوار	جبلهنک	ججم	جطیانا
جوزبوا	جوزالکوثل	الحار	حاشا	حاشیش	حب النیل	حب الزلم
حرمل	حرف	حرمله	حلتیت	حاما	خنظل	الخار
خانق الکلب	خاماسوقی	خردل	خرامقان	خصی الکلب	خولنجان	خیربوا
خیری	الدال	دارفلفل	دبیداریا	دردونج	دردبطارس	دفلی

دند	دوقس	دیودار	الذال	ذاقنویاس	ذنب العقرب	الراء
رازیانج	رتم	رعی الابل	رعی الحمیر	ریحان الکماوز	الزار	زبیب الجبل
زعفران	زنجبیل	زنجبیل الکلاب	زوفای یابس	زوفره	زوان	السیسین
سافرج	سداب	سرخس	سطروبیون	سطاخیس	سعد	سعوط
ستمونیا	سکنج	سلیخه	سنکبویه	سولان	سسنبر	الشین
شبرم	شربین	شقایق	شل	شونیز	شیبه	شیطرج
الصاد	صبغة الجدی	صعتر	الضاد	ضحاج	الطار	طباق
طراغیون	طریفان	طریفولیون	الظار	ظفره	العین	عاقرقرحا
عشق	عرطنیثا	عنصل	عینون	الغین	غار	غالیسس
الفار	فاشرا	فاشرستین	فجل	فربیون	فرنجمشک	فشخ
فلفل	فلفل موبه	فلفل الدار	فلفل السودان	فو	فودنج	القاف
قرنفل	قرون البهمل	قسط	قسطرون	قعبل	قلب	قلقوتیا
قلی	قنطوریون	قیصوم	الکاف	کاشم رومی	کبر	کبیکج

جلد اول جدول منسوبات کواکب سبعه سیاره متعلقه بعلم طب و در بیان ادویه منسوبه بهریک و بعضی منسوبات نیر اعظم

کتم	کراث	کرویا	کف الضبع	کف الهر	کمون	کندس
کندری	اللام	لاغبه	لامی	لبن السودان	لخنیس	لسان الابل
ایلیم	ماهودانه	ماهی زهره	مازریون	مفتان	مرزنجوش	مرانیه
مرماحوز	مریخ	میعه	النون	نانخواه	نمام	الواو
وج	وخشیزک	ولب	الهاء	هلک	هیوفاریقون	الیار
یتوع	✱✱ ✱✱	✱✱ ✱✱	✱✱ ✱✱	✱✱ ✱✱	✱✱ ✱✱	✱✱ ✱✱
✱✱	منسوبات نیر اعظم و کوکب معظم شمس حب ضیای عالم					✱✱
الالف	ابزار	اذخر	ارقیطون	ارمالک	اسارون	اسطوخودوس
اصبع الصفر	ایفطس	البج	انجره	انتله	ابرسا	البار
بادرنجبویه	بادروج	بان	برنجاسف	برنوف	بسفایج	بطم
بقلة الاوجاع	بلبوس	بلوط الارض	بل	بنجنکشت	بهمن	النار
تودری	الجیم	جشجاث	جعده	جفت فرید	جل نسرین	جوزبوا
جوزالقی	جوزالمص	جوزالفرک	جوزارقم	جوشیصا	الحاء	حب الکلی

جلد اول جدول منسوبات کواکب سبعه سیاره متعلقه بعلم طب

حب السمنه	حب المسم	حرشف	حراة	حسل	جلبه	جلیب	
جلبوب	الخار	خروع	خصی الدیک	خلنج	الدال	دارچینی	
دارشیشان	دادی	دمادم	دوایا اغیا	الذال	ذنب الخروف	الراء	
راوند	الزاء	زرنب	زراوند	زهره یعنی مرانیه	السین	سنبل	
سیسالی	سفادیکس	سفیدیلیون	سنار	سنبل رومی	سنبل جبلی	سپستان	
سیساردون	الشین	شبت	شنبلید	الصاد	صامریوما	صبر	
الضاد	ضرو	ضریع	الطاء	طرخون	العین	عیشران	
عروق الصفر	عود	الغین	خاریقون	الفاء	قنائل الریحان	فراسیون	
فستق	القاف	قاتله	قنار الحمار	قرة العین	قرطم	قصب الذریره	
قنه	قیقهر	الکاف	کبابه	کماذریوس	کندر	اللام	
لسان العصافیر	الیم	محلب	مردرینه	مسنجله	مو	النون	
نعناع	الواو	ورس	الهار	هرنوه	هرشفه	هشت دهان	
الیار	یاسمین	✱✱	✱✱	✱✱	✱✱	✱✱	✱✱

منسوبات نیز زهره

الالف	الجزه	البار	بصل الدبر	الخار	خصیة الثعلب	السین
سوسن سفید	النون	نرگس	بنلوفر	الواو	ورد ابیض	**

منسوبات بعطارد

الالف	اقطی	الباء	بابونه	الجیم	جوز	الخار
حشیشة الزجاج	حندقوقا	الراء	ریق	العین	عرعر	**

منسوبات نیز اصغر قمر

الالف	اسفناج	اجمیدون	البار	باقلا	بزرقطونا	بقلة الحمقاء
بطیخ رومی	بنفسج	بوش دهندی	الخار	خبازی	خس	خشخاش
خلاف	خلال	خوخ	الراء	رمان	الطار	طحلب
القاف	قثاء	قرع	الیم	مشمش	النون	نیلوفر
الهار	هندبار	**	**	**	**	**

وهرچه سرد تر است منسوب قمر است و بدانکه انچه درین جداول نوشته شده هم تحقیقی نیست محتاج

بنابل است و در منسوبیت این ادویه بهر یک ازین کواکب مذکوره و لهذا گفته اند طب معدوم بود بقراط بدید
آورد مرده بود جالینوس زنده کرده متفرق بود محمد زکریا جمع ساخته ناقص بود خواجه بوعلی سینا راح
به تکمیل آن پرداخته **فصل بیستم در بیان اسناد طب خال و الد ماجد مؤلف و والد ماجد**
قدس الله سرهما و مؤلف * بدانکه سند خال و الد ماجد حکیم میر محمد هاشم المخاطب بحکیم +
معتمد الملوک سید علوی خان بوالد او شان او سناذ الاطبا و سید الحکما میر محمد هادی العلوی و از او شان
باسناذ الاطبا و اسوة الحکما میرزا مسیح والد میرزا محمد تقی موسوی قدس الله تعالی اسرارهم و از میرزا مسیح
بوسائط باطبای خوزستان و از او شان باطبای حران و از حرانیان به بقراط حکیم و از او شان
باسقلیبوس و از او بحضرت سلیمان بن داود پیغمبر علی نبینا و آله و علیهما السلام میرسد و فقیر از والد
ماجد و والد ماجد از حکیم میر محمد تقی و حکیم میر محمد تقی از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی
بلا واسطه قدس الله تعالی اسرارهم و نیز فقیر از جناب ارشاد مآبی میر محمد علی الحسینی مدظله العالی
اخذ نموده و الفایافته و بانجار سانید مقدمه را بس شروع نموده ذکر ابواب و فصول کتاب یعون العبد
الملک الوهاب توفیقه و صلی الله علی رسوله محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین **کتاب الالف** *
باب الالف مع الالف ابار اسم رصاص اسود محرق است و یونانی امولیقون نامند
و گویند که امولیقون اسم رومی آبار است و همچنین اسرنج و مردانسنج نیز از سوخته رصاص اسود
حاصل میشود و بزعم شیخ الرئیس آبار اسم رصاص اسود است و بالجمله رصاص اسود محرق سرد
و خشک است در درجه معتدل آن جهت حرقت چشم و جوشش آن و جراحت خصیه و اعصاب و
بواسیر و زخمهای کهنه و طلای آن با روغن گل سرخ جهت قروح مقعده و تحلیل صلابت اورام
و باسور و غیر ها بدان قسم که آن مقدار بسایند که غلیظ آید و اگر در ظرف اسرب آب کنند تازه باشد
بهتر است و با سرکه جهت تحلیل ورمهای حاره نافع و بدلش اسرنج و خوردنش کشنده و ایشاف آبار
از ادویه مقرره چشم است **دستور عمل** ابار یعنی رصاص اسود محرق که آن را بفارسی اسرب
نامند بگیرند آن را و پهن کرده صفحه های باریک سازند و بر بالای هیمه بریده بروی هر صفحه قدر
کبریت بپاشند و قدر کبریت باید بازای هر صد مثقال پنج دانگ زیاده نباشد پس آتش کرده با
یا رجد آهنی برهم زنند تا خاکستر شود و چیزی از سرب نماند و از بخار آن متحرز باشند که باعث

غشی وهلاکت می گردد ولبعضی بجای کبریت سفید آب میکنند **عمل** ااباریه نسخهٔ دیگر بگیرند تابا هن
وبرروی آن جوبریزند وبرپاشند بربالای آن جوکبریت مسحوق وبگذارند بالای آن کبریت
صفایح رصاص اسود راوبرافروزند وزیر تابه آتش تامشتعل گردد کبریت وحرکت دهند +
باسطام ازآهن صفایح رصاص راتانیکو محرق شود ویگردد مانند خاکستر پس جدا کنند آبار
راازرماد وفحم شعیر وچند مرتبه آن راشسته نگاهدارند ولیتوریدوس گفته که سزاوار آن است
که فراگیرند صفایح رصاص اسود راوبهن کنند درتابهٔ آهنی وبرافروزند درزیر آن آتش قوی
تامحرق شود ویگردد مانند زرنیخ ابوریحان گفته که این نوع بهترین انواع آبار است **عمل** ااباریه
نسخهٔ دیگر بگیرند تابه آهنی وبگذارند دران صفایح رصاص اسود وبپاشند بران صفایح قدری
کبریت سوده وبگذارند تابه رادر کوره وسرتابه رابسپرلوس سفالی که بران سوراخی باشد بپوشند
وبتابند کوره راتابسوزد رصاص پس براورده نگاهدارند وشسته بکاربرند **عمل** ااباریه نسخهٔ
دیگر بگیرند ده درم آبار راوریزه ریزه کنند وتنگ سازند ودرتابه آهنی برروی هم چینند وقدری سفید
آب مسحوق برآن افگنند ودو قبضهٔ جوهم وزیر تاآتش کنند وباهن برهم زنند تاسرب سوخته
گردد واگر سرب تمام نسوزد باز قدری جوزیاده کنند وآتش دهند آن مقدار که تمام سوخته
گردد پس شسته بکاربرند **نوع دیگر** عمل آبار که درادویه عین مستعمل است بگیرند اسرب صاف خالص
وباقدری گوگرد بگذارند پس دربوتهٔ آهنی کرده درکورهٔ حداد ان گذاشته چندان بدمند که خوب
خاکستر شود وبکاربرند **نوع دیگر** که قتل اسرب نامند بطور اهل هند بگیرند ازاسرب خوب
مقدار شصت مثقال وتنکه پهن سازند پس شش مثقال گوگرد زرد ودو مثقال سیماب رابهم صلایه
کنند بنوعیکه سیماب درگوگرد آمیخته شود وتنکه های اسرب رابگوگرد وسیماب طلا کنند ودرظرف
سفالی گذاشته سرآن رابظرف سفالی دیگر محکم نموده درآتش سرکین گاوصحرائی بگذارند وچندان
آتش کنند که خوب سوخته شود پس براورند وبار دیگر شش مثقال گوگرد ودو مثقال سیماب بدالطریق اول
درهم صلایه نموده باخاکستر اسرب درهم بیامیزند وباز بدستور اول آتش دهند پس براورده سرد
نمایند وبرابر خاکستر اسرب زرنیخ سرخ وده مثقال گوگرد کوفته بیخته بخش کنند وهربار یک بخش
راباخاکستر اسرب آمیخته باب خالص صلایه نمایند ودرآفتاب گذاشته خشک نموده بهمان

دستور آتش دهند وباز بخش دیگر رابدستور اول صلایه نموده آتش دهند پس بخش سوم رانیز بطریق
سابق سایده واین مرتبه آتش رابنوعی کنند که خوب خاکستر گردد وبکاربرند وباید دانست
که طریق کلی درکشتن وتکلیس فلزات واجساد آن است که خوب خاکستر شوند وآتش رازمانی
وحدی ومقداری معین بنشت چندان آتش باید کرد که خاکستر شوند واجساد مفتوله بررویه
آب قرارگیرند ونه نشین بزودی نگردند بلکه بدیری بسیار وازبعضی شنیده شده که هرگاه خواهند
که هریک ازین اجساد سبعه راخوب خاکستر سازند وزود تر بعمل آورند باید که آن رادربوتهٔ ازگل
حکمت ساخته یادرشیشهٔ محکم که بکل حکمت گرفته باشند کرده وسرشیشه رامحکم نموده شیشه رادرسیان
دیگ سفال بگذارند ودیگ راازریگ پرکنند چنانچه سرشیشه درزیر ریگ پنهان شود پس
دیگ رابردیگدان محکم نموده اول آتش رانرم کنند ورفته رفته آتش رانند کنند وچندان
آتش رانند کنند که مثلا انچه در ده روز آتش باید کرد دریک روز یادو روز نهایت تاسه روز
کنند تابزودی باتمام رسد **وبدانکه** اهل هند راعقیده آن است که خاکستر اسرب گرم است
ومیگویند هرکه بخوردن اسرب کشته مداومت کند زود بسیار بهم میرساند وفربه وقوی می شود
ومقدار شربتی ازاسرب کشته تایک قیراط است **دستور غسل ااباربگیرند** ااباررا ودر
پیالهٔ آب ریخته برهم زنند وآب برهم زده رادرپیالهٔ دیگر ریزند وانچه درته پیاله بماند باز برسنگ
صلایه باآب بسایند وآب داخل کرده درپیاله بریزند وبرهم زنند ودرپیاله دیگر کرده ته نشین
آن راباز صلایه نمایند وانچه درکاسهٔ دویم است بگذارند تانه نشین شود آب آن رادورکرده خشک
نموده بکاربرند وباز دردی این رابهمان دستور عمل نمایند وصاف آن رابگیرند وخشک نمایند ودرد
آن رادور انخورده نمایند **دوای الرصاص** نافع ازبرای وجع بواسیر ورفع ورم ودانهٔ آن
صنعت آن بگیرند رصاص اسود یعنی سرب راوباب کنند تابسایند وقدری روغن گل
سرخ داخل کرده استعمال نمایند مکرر **فصل دربیان شیافات** شیافیکه جهت رفع آثار
والتحام قرحه چشم مجرب است **صنعت** آن اسرب سوخته نخاس محرق سرمهٔ اصفهانی
توتیای هندی یعنی توتیای کهیریه که غیر توتیای اختر است که بهندی نیله تهوتهه نامند صمغ عربی کتیرا
هریک شش مثقال اقلیمیا ذهبی سفید آب قلیه از هریک چهار مثقال افیون مرکی صافی از هریک سه درم

کندر یخ در هم با آب شسته شیاف سازند و بکار برند **شیاف** اابار مستعمل در دبیله کلتحمه بعد از فصد و اسهال و کشیدن شیاف ابیض افیونی **صنعت** آن سفید آب قلعی اابار سوخته مس سوخته اقلیمیا ذهبی زرد اصفهانی تمغ عربی کثیرا از هر یک هشت درم مرکی صافی افیون از هر یک یک درم گوفته با آب یاران سرشته شیاف سازند عددا دویه هشت است **شیاف** اابار نافع است از برای فروج چشم و گوشت در قرح میرد یاند و پاک میکند اثر قرحه را و دافع بثور مورسیج است **صنعت** آن اابار مغسول اقلیمیای ذهبی مغسول نوشادر کرمانی مغسول اثمد محرق مغسول کندر سفید از هر یک دو درم مرکی صافی صبر سقوطری افیون از هر یک یک درم انزروت سفید مدبر یک درم و نیم و در نسخه دیگر یک درم است دم الاخوین یک درم و در نسخه دیگر سه درم است کوفته بیخته با آب سرشته شیاف سازند **شیاف** اابار کندری **صنعت** آن اقلیمیا فضی محرق مغسول و سنجد از هر یک یک اوقیه آنک محرق مغسول چهار مثقال اثمد اصفهانی بسبیت مثقال نشاسته صمغ عربی کثیرا از هر یک یک اوقیه افیون کندر شبلم محرق مغسول از هر یک پنج مثقال بدستور مقرر شیاف سازند **شیاف** اابار دیگر قلعی محرق مس سوخته اابار سوخته سرمه اصفهانی نوشادر کرمانی صمغ عربی کثیرا از هر یک هشت درم افیون نیم درم بدستور شیاف سازند عددا دویه هشت است **شیاف** اابار نافع از برای مورسیج و درد عصب که در چشم واقع شود **صنعت** آن اقلیمیا سیم محرق مغسول هشت درم سیفیدباج هفت درم سرب محرق مغسول چهار درم سرمه محرق مغسول هشت درم کثیرا نوشادر کرمانی مرکی گل کوکنار از هر یک چهار درم افیون سه درم ادویه کوفته بیخته بدستور مجموع را باهم آمیخته شیاف سازند و کل کوکب را کل شاموس نیز گویند کلی است سفید و سبک که بر زبان بچسبد و در آب داخل میشود و در بلاد یونان از جزیره قبرس خیزد و در خواص نزدیک است بگل مختوم **طلای سرب جهت تحلیل خنازیر و اورام صلبه** صنعت آن بگیرند اسرب یا روغن گل بسایند که غلیظ و سیاه گردد پس طلا نمایند **مرهم اابار** به نسخه ابن جزله در منهاج البیان نافع است از برای رویاندن گوشت صنعت آن سرب سوخته بکبریت یعنی با کبریت ساخته روسنج کندر ذکر سفید آب از زیر مرداسنگ اقلیمیا مرصافی اصطرک جاوشیر مصطکی از هر یک دو درم پنبه گرده گاو در اینج عایک البطم روغن مورد دوم سفید از هر یک دوازده مثقال شنگرف کلنار فارسی از هر یک چهار درم اپنجه کوفتنی است بکوبند و با ادویه را در هم آمیزند در نسخه دیگر بجای اصطرک دگلنار اشق وصمغ عربی است

مراهم اابار دیگر سلعه را تحلیل دهد صنعت آن جبت الرصاص را نرم سوده با روغن زیت شامی کهنه بر آتش ممزوج نموده علک الانباط را در آن گداخته بکار برند **میل اسرب** نافع است از برای غبار چشم صنعت آن بگیرند اسرب را و آب کرده در میان آب بهنکره که کیاهی هندی است و آب بجمیل تر و تازه که ادرک گویند و بول کاو ماده و عسل و شیر کاو و شیر بز که هلیله و بلیله و آمله و قرنفل و طباشیر سفید در آن خیسانیده باشند هفت مرتبه سرد نمایند و هر مرتبه آبها را تجدید نمایند و باید که مقدار آبها آنقدر باشد که اسرب در ان غرق شود و کم نباشد پس ازان میلها ساخته هر روز و هر شب سه چهار مرتبه در چشم کشند **فصل در بیان آبزنات و دستور فراگرفتن آنها بدانکه** آبزن باصطلاح اطبا عبارت از نشستن و نشانیدن مریض است در آب خالص یا در آب مطبوخ خشایش باردہ یا افسردہ آنها یا مطبوخ خشایش حارہ آب مطبوخ بعض حیوانات بتمامه یا بعض اجزاء او لحوم آنها یا دهان مناسبه یا بدون آنها نیم گرم یا گرم بقدر حاجت چنانچه هر یک به تفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد و یا در حوض مسی و یا غیر آن و یا تقاری بقدر گنجایش مریض کرده اولا مریض دران به نشیند پس آنرا نیم گرم یا گرم بقدر برداشت و حاجت بر عضو مریض که تا بحد مطلوب رسد مانند آنکه تا ناف و یا بالای آن یا تا سینه و یا تا گردن رسد و حتی المقدور و برداشت در آن آب نشیند و آن عضو و یا اعضا را بلایمت جالند و چون دریابند ضعف و سستی در خود و خفگی دل از ان ظرف برایند و بدن را خشک نموده لباس پوشند و از هوا القدر احتیاج احتیاط نمایند و اگر احتیاج به تکرار باشد بتدریج زمان جلوس در آن بیفزایند و مرتبه اول چنان نکنند که ضعف عارض کردد و گاه اطلاق آبزن را بمجاز بر آبدن یا بس کم عبارت از تعریق باشد از برای امراض باردہ رطبه مانند فالج و استرخاء و استسقا مینمایند چنانچه مذکور میشود **آبزن یابس جهت استسقا و فالج و استرخا و سایر امراض رطوبی صنعت** آن بگیرند تغاری سرکشاده مثل تغار کازران که ته آن در کشادی مثل سر آن باشد و در میان آن گرمی ساخته که نوانند کشید بر آن انسانی و از برای آن تغار سرپوشی سازند دو پارچه و در وسط هر دو نصف جائی که هر دو نصف بهم ملاقات میکنند سوراخی باشد بقدر گنجایش کردن انسان پس در زمین کوی کنند بقدر وسعت آن اجانه یعنی تغار مزبور در عمق و کشادی پس بگذارند در آن کو اجانه را و و گذارند از اطراف تغار مقدار یک ذراع از زمین بیرون کنند

در دور آن حفره مدوری مقدار دراعی از زمین در کشادی پس هرگاه احتیاج شود بسوی این آبزن آتش برافروزند درین حفره که برگرد اگرد اجانه است تا برسد گرمی آن به تغار و نگردد چنانچه بسوزاند پس داخل شود انسان در اجانه و به نشیند بر کرسی که در تغار است و بپوشند سر آن را بسرپوش مزبور دو پارچه بر وجهیکه سر آن شخص بیرون باشد از اجانه و در تنگ کنند تا عرق ریزد از ان پس بتدریج بیرون آید و محافظت کند خود را از هوای بارد و آشامیدن آب خصوص آب سرد **آبزن** رطب جهت امراض یبسی **صنعت** آن فراگیرند حوضی از مس یا نقره یا غیر این دو ان حوض عمیق باشد بمقدار قامت انسان و پر کنند آن حوض را از آب گرم یا از آب سرد یا از آب حشائش باردهٔ یا از آب حشائش حاره بحسب احتیاج و به نشیند علیل در ان آب و سرش بیرون باشد از ان و بگذارند بر سرش طبقی بادام سر حوض و در وسط آن سوراخی باشد بقدر سر انسان که هرگاه در ان نشیند و سرپوش را بر سر آن گذارند سر آن از ان سوراخ بیرون باشد و مدت احتیاج در ان حوض مکث کرده پس بیرون آید **آبزن** حشائش باردهٔ رطبه از برای تبرید و ترطیب بدن و دفع حرارت و پیوست درجی و غیر آن **صنعت** آن گل بنفشه گل نیلوفر کشنیز تر تخم کاهو تخم خرفه کوبیده برگ بید برگ کاهو تخم خیار جرادهٔ قرع تر تخم خشخاش کوبیده پوست خشخاش نیکوفته برگ گل بستان افروز برگ بارتنگ گل خطمی سفید شاه سفرم جو مقشر نیم کوفته همه را جوشانیده بریزند در حوض مذکور و شیر درخت ورو غن بنفشه در ان داخل کنند و باید که این آبزن نیم گرم باشد و به نشینند در ان علیل و دایم آب آن را بر گرفته بر سرش ریزند اگر حرارت و یبسی در دماغ داشته باشد و الا نشستن تنها در ان کافی است احتیاج بر سر ریختن نیست **آبزن** حشائش باردهٔ رطبه دیگر از برای تبرید و ترطیب مزاج در امراض مذکوره **صنعت** آن برگ کدو و جرادهٔ کدو تر جرادهٔ خیار جرادهٔ بادرنگ تخم کاهو برگ کاهو تر تخم خشخاش برگ خشخاش تر پوست خشخاش شاه سفرم گل نیلوفر گل بنفشه گل خطمی برگ بزرقطونا جو مقشر نیم کوفته اطراف خلاف همه را جوشانیده صاف کرده رو غن بنفشه رو غن نیلوفر رو غن تخم کدو در ان داخل کرده علیل در ان نشیند و اگر علت در سر تیز باشد دایم از ان آب بر سر تیز ریزد و الا نشستن تنها کافی است **آبزن** حشائش حاره که از برای امراض باردهٔ به سبب استحان و تحلیل مواد نافع است **صنعت** آن گل بابونه اکلیل الملک تمام مرزنجوش اسطوخودوس برنجاسف زوفا خشک سبوس گندم بورهٔ شیح ارمنی جوشانیده صاف

نموده روغن قسط داخل کرده علیل در ان نشیند و اگر علت در سر تیز باشد از ان آب گرم دایم بر سر بریزد والا نشستن تنها کافی است **آبزن** نافع از برای مالیخولیای دموی چون استعمال کرده شود بعد از فصد واستفراغ بمطبوخ افتیمون **صنعت** آن گل نیلوفر سر بنفشه برگ کاهو جو مقشر نیم کوفته پوست خشخاش بابونه گل سرخ در آب بسیاری بپزند و در طشتی باریک سر کشادی که علیل در ان تواند نشست ریخته که آن طشت در حمامی معتدل باشد و روغن بسیاری از بنفشه داخل کرده علیل در ان نشیند و دایم از ان آب بر سر او بریزند و چون از ان آبزن برآید بمالند سر و بدن او بر و غن نیلوفر و روغن کدو و انچه مشاکل این دو باشد **آبزن** نافع از برای وجع مفاصل و نقرس و خدر و ورد اعضا نشستن در ان **صنعت** آن بگیرند ارنب زنده را و دست و پای او را بسته در فرغان آب جوشان که در ان آب قدری شبت داخل کرده باشند اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و مریض در ان نشیند بعد از انکه حرارت آن شکسته فاتر گردیده باشد **آبزن** مرطب نافع از برای تشنج حادث از یبس و جفاف **صنعت** آن برگ بید جو مقشر گل بنفشه گل نیلوفر کدو تر اشیده خیارین تازه ورق کرده همه را در آب یا در گلاب یا در عرق بید بجوشانند تا مهرا شود آب بنهد و انه و شیر گاو و یا شیر بز تازه دوشیده قدری معتد به داخل کرده نیم گرم علیل در ان نشیند و صبر کند تا سرد شود روزی دو مرتبه صبح و شام **آبزن** مرطب دیگر که همین منفعت دارد **صنعت** آن جو مقشر گل نیلوفر تراشهٔ کدوی تازه خیارین تازه پاره پاره کرده برگ بید هندوانه پاره پاره کرده برگ خرفه تر همه را در آب بسیار به پزند تا مهرا شود و روغن بنفشه بسیاری در ان انداخته نیم گرم علیل در ان نشیند تا سرد شود روزی دو مرتبه صبح و شام **آبزن** مرطب دیگر که همین منفعت دارد و نافع است از برای خمد و کزاز یابس **صنعت** آن تراشهٔ کدوی شیرین تر هندوانه پاره پاره کرده خیارین تازه همه را با آب بسیاری بجوشانیده روغن بنفشه مقداری بسیار داخل کرده علیل در ان نشیند لیکن باید نیم گرم باشد تا مستر خی گردد جلد و مسامات وا شوند و تشنج کند ازان اعضا رطوبت بسیاری و چون سرد شود برآید **آبزن** مرطب دیگر نافع از برای تشنج یبسی **صنعت** آن گل بنفشه برگ کاهو جو مقشر نیم کوفته برگ خطمی برگ بید تراشهٔ کدوی شیرین تر گل نیلوفر همه را در آب عذب بسیاری بجوشانند و روغن بنفشه یا روغن کدو و شیر حلیب بسیاری داخل کرده علیل در ان نشیند و تقیکه نیم گرم باشد **آبزن** مرطب دیگر **صنعت** آن بابونه گل بنفشه

برگ کنجد گل نیلوفر برگ کاهو در آب عذب بسیاری بجوشانیده در طشت بنرمکی کرده که آن طشت عمیق
باشد و روغن کنجد بسیاری داخل کرده نیم گرم علیل در آن نشیند **آبزن مرطب دیگر** صنعت آن برگ
کاهو تازه برگ کدو تر گل بنفشه تر گل نیلوفر خطمی سفید برگ خشخاش برگ چقندر خرفه تر اسفناخ در آب
بسیاری بپزند و نیم گرم علیل در آن نشیند **آبزن قلمی** فرموده اند که از استنباط بنده مهتدی بعنایت
رب رحمن علویخان هست و نیست مثل این آبزن دوائی دراز آله تشنج بیسی که بی بوده باشند اطبا از
علاج آن مایوس و بیان آبزن حکیم قادر دور کرداند آنرا و صحت بخشد صنعت آن پاچهای بزغاله سفید
و سرهای ضأن ششماهه و جو مقشر نیم کوفته و برگ کاهو خرفه تر و برگ بید و گل بنفشه گل نیلوفر و
اسفناخ و کدوی تر اشیده و خیارین و عناب و سپستان و بزر قطونا و حب سفرجل و بابونه گل خطمی و
سفید در آب بسیاری بجوشانند تا مهرا شود صافی نموده تخم خرفه مقشر تخم کدو و مغز تخم هندوانه
خشخاش سفید از هریک بیست مثقال در ده رطل عرق نیلوفر شیره گرفته در دو کاسه آبخوری از آن
شیره را برداشته علیحده نگاهدارند و تتمه را در مطبوخ مذکور داخل کرده روغن بنفشه بسیاری داخل
کرده نیم گرم نموده علیل در آن نشیند و متصل ازان در افتابه کرده بر سر او ریزند تا زانیکه
سرد شود پس ازآن برآمده یک پیاله ازان دو پیاله را بنوشند و آبزن را نگاهداشته آخر
روز گرم کرده بدستور مزبور علیل در ان نشیند و بر سرش نطول نمایند بعد از سرد شدن برآمده
کاسه دوم را از شیر ها بنوشند و آبهای آبزن را در دیگ کرده بپزند تا تمام آب رفته روغن بماند
صافی نموده نگاهدارند و بآن تمریخ نمایند و اگر درین مطبوخ بجای روغن بنفشه روغن نیلوفر داخل نمایند
نیکوست **آبزن نافع** از برای تشنج بیسی صنعت آن چو مقشر گل نیلوفر جراده کدوی تازه خیار
تازه برگ خرفه تازه هندوانه ریزه کرده بجوشانند و بگذارند تا فاتر شود بلکه مائل بسردی پس روغن
بادام شیرین روغن مغز تخم کدو داخل کرده علیل در آن نشیند **آبزن** از برای تشنج بیسی صنعت آن گلوپاچه
حمل بابزغاله را در آب به پزند تا مهرا شود و بگذارند که فاتر گردد فتوری مائل بسردی و علیل در آن نشیند **آبزن**
دیگر نافع از برای رعشه احادث از بیس وجعاف قلمی فرموده اند که این از استنباط احقر عباد الله سید
محمد هاشم است و مجرب النفع صنعت آن پاچه بزغاله بیست عدد دکلا بره پنج عدد ماهی تازه سی عدد
سرطان نهری بیست عدد جراده کدوی شیرین خیار شیرین خیار بادرنگ مغز هندوانه از هریک یک سیر

جو مقشر نیم کوفته دو من همه را در آب بسیاری بجوشانند تا مهرا شود صافی نموده روغن بنفشه روغن منزکره و پیه
گرده بزکداخته هر سه بقدر ثلث آب داخل کرده نیم گرم در طشتی کرده علیل در آن نشیند و چون سرد شود برآمده
آب را بجوشانند تا روغن بماند تدهین بآن نمایند و نشوق کنند یا ازین دهن نشوق نمایند صنعت ان آب کدوی شیرین
تازه آب خیار شیرین آب بادرنگ از هریک یک اوقیه آب نیلوفر دو اوقیه روغن بنفشه چهار اوقیه در قدر
مضاعف بجوشانند تا آب تمام رفته روغن بماند صافی نموده در شیشه کرده هر روز بعد از برآمدن از آب
زن نشوق نمایند **آبزن مرطب دیگر** نافع از برای تشنج بیسی اقوی در عمل صنعت آن جو
مقشر نیم کوفته گل نیلوفر جراده کدوی شیرین خیار زرد خیار یا درنگ پاک کرده دو کلا آب بسیاری بپزند و روغن بنفشه
بسیاری داخل کرده علیل در آن نشیند و توقف کند تا سرد شود یک مرتبه صبح یک مرتبه شام بعد از تغدی
و تعشی پس آنرا بجوشانند تا آب رفته روغن بماند هر وقت بآن تدهین نمایند **آبزن مرطب** ان استنباط
آن مرحوم قلمی فرموده اند که بیعدیل هست در علاج تشنج بیسی و اگر این علت را زوال باشد باین
آبزن هست والا دیگر علاجی ندارد صنعت آن بگیرند چوزهای مرغ کوچک و پاچه های بزغاله سفید و سرهای
ضأن یعنی سر بچه های گوسفند شش ماهه و جو مقشر و سپستان و دو تنبه ضأن شش ماهه جراده کدوی شیرین
و هندوانه و خیار و خیار بادرنگ همه پاره پاره نموده با بابونه گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی سفید اسفناخ
خرفه تر قطف بزر قطونا حب السفرجل سیب شیرین مقطع گل بانفلا از هریک مقداری معتدبه
همه را در آب بسیار و عرق بید مشک و عرق بید و گلاب و آب انار شیرین و آب بهشیرین از هریک مقدار
وافر بجوشانند آن مقدار که اجزا مهرا شود صافی نموده در آبزنی کرده روغن بنفشه که پرورده
باشند منزکره تخم کدو و مغز تخم هندوانه مغز تخم بادام شیرین را در گل بنفشه و ازان بار و غن کشیده باشند
مقداری بسیار در آن داخل کرده دو پیاله آن را نگاهدارند و تتمه را نیم گرم در آبزنی کرده یکمرتبه صبح و
یکمرتبه شام پیش از تغدی و تعشی علیل در آن نشیند و چون سرد شود ازان برآمده یک پیاله بخورد
و همچنین پیاله دوم را تمام پس آن مرده و روغن را در مقدار مضاعف چندان بجوشانند که آب بنفشه
روغن بماند و تدهین و استشاق بدان روغن نمایند و اگر محتاج بتکرار استعمال آبزن باشند
بعوض روغن بنفشه ازین روغن داخل نمایند **آبزن نافع** از برای خدر حادث
از بیس وجعاف نیز از استنباط آن مرحوم و مجرب النفع و نوشته اند که اگر بچه ی

خلاصی ازین علت باشد باین آبزن خواهد بود و اگر ازین خلاصی یابد محکم البرنیت **صنعت** آن گل بنفشه گاوزبان گل بنفشه مرکل خطمی گل بنفشه جزادهٔ کدوی شیرین خیارین از هریک یکمشت بنفشه و اتمتازه پاره پاره کرده نیم من جو مقشر نیم کوفته یک رطل سرطان نهری بیست عدد پاچه بزغاله بیست عدد بیضه گردهٔ بزمهل مثقال عناب سپستان از هریک چهلدانه گل بابونه نیم مثقال همه را در آب بسیاری بجوشانند تا مهرا شود صافی نموده در آب زنی کرده روغن بنفشه روغن کدو از هریک یک رطل داخل کرده نیم گرم مخدور در ان نشینند بقدر یکساعت چندبار روز صبح و شام این فعل کنند و از **آبزنات** نافعه از برای امراض مذکوره حادثه از بلیس و خفاف نشستن در شیر بز یا گاو خالص یا ممزوج باز یت یا روغن کنجد یا بهردو یکی خالص یا ممزوج باهم یا روغن زیت یا کنجدی که آب افشرده کدوی شیرین یا خیار یا خیار باد رنگ در ان جوشانیده باشند که رمقی از رطوبت آبها در ان باقی باشد و تمام خشک و منجذب نشده باشد **آبزن دیگر** از استنباط آن مقور مبرور از برای کزاز و تمدد استلائی **صنعت** آن پنجهای کفتار و پنجهای ثعلب را زنده در آب پخته تا مهرا شود پس زیت بسیاری در ان داخل کرده علیل در ان نشینند و قتیکه گرم باشد و بعرق کند تا سرد شود دو نوبت بسیاری نکند بلکه هنوز قدری گرم باشد که برآید و آخر روز نیز باین دستور پس آن مرقه را بجوشانند آنمقدار که تمام آب رفته روغن بماند هر وقت تهمین بدان نماید **آبزن** متخذ از غفاقیر حاره نافع است از برای تشنج استلائی بلغمی هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه **صنعت** آن گل قیصوم برگ قیصوم سعد کوفی قصب الذریره برگ غار در آب بسیاری بپزند و علیل در ان نشینند **و بدانکه** طول مدت مقام در آبزن صاحب تشنج استلائی را مضر است بهرچیز نکه باشد بسبب ارخای اعصاب و ضعف قوت پس باید که گرداننده شود بسیاری مرات آن بدل طول مدت پس باید نشانیدار در آب زن روزی دو مرتبه **آبزن دیگر** نافع از برای تشنج استلائی بلغمی **صنعت** آن بابونه صعتر شبت اکلیل الملک مجموع را در آب بسیاری پخته با روغن قسط روغن بید انجیر داخل کرده در وقتیکه نیم گرم باشد علیل در ان نشینند **آبزن دیگر** نافع از برای تشنج استلائی بلغمی **صنعت** آن بابونه اکلیل الملک برگ غار خرزول حرمل شبت پودنه در آب بسیاری جوشانیده در حالت گرمی بقدری که طاقت نشستن در ان باشد علیل در ان نشینند و سر را فرو برد در ان و طول ندهد مدت نشستن را در ان بلکه زود برآید **آبزن دیگر** نافع از برای این قسم تشنج **صنعت** آن قیصوم پودنه صحرائی حرمل برگ غار سعد کوفی مرزنجوش شبت از هریک قدری

وافر همه را در آب بسیاری بجوشانند تا مهرا شوند و به نشینند علیل در ان روزی دو مرتبه و طول ندهد مقام را در ان و این آبزن تشنج استلائی را نافع است لیکن در ین وقت روزی یک مرتبه کافی است **آبزن دیگر** از استنباط آن مرحوم مجرب النفع از برای تشنج استلائی بلغمی **صنعت** آن حشیش برنجاسف و گل آن و برگ غار و برگ اترج بهار نارنج بابونه اکلیل الملک مرزنجوش اسطوخودوس تمام چوب چینی ریزه کرده افتیمون صعتر فارسی شیح ارمنی حرمل عشبهٔ مغربیه ریزه کرده از هریک سه گف کبیره در آب بسیاری بجوشانند پس بگیرند گفتار نر یا ثعلب یا ارنب هرکدام که باشد و زنده آن را بسته در ان اندازند و بپزند تا مهرا شود پس زیت و روغن بنفشه از هریک مقداری کثیر در ان اندازند و در آبزن کرده اول مرتبه سر و گردن و اعضای تشنجه را بخار آن بدارند تا عرق آید پس علیل در آب آن که گرم باشد نشیند صبح و شام و تفل آن را گرفته گرم کرده بر اعضای تشنجه کاو نمایند و آب آن را بار و غنها که در ان انداخته اند بپزند تا آب رفته روغن بماند دایم تمرنج بآن نمایند **آبزن دیگر** نافع از برای اصحاب فالج بلغمی **صنعت** آن بگیرند گفتار نر را یا ارنب یا وعل را دست و پاهای آن را محکم بسته در آب بسیاری بجوشانند تا آب به ثلث رسد پس مثل آن زیت کهنه داخل کرده باز بجوشانند تا مهرا شود پس علیل در ان نشینند و باید که آن حیوان زنده باشد و در ان آب بمیرد تا آنکه خونش نزود که حرارتش کم گردد و همچنین است آب زدن متخذ از ثعلب و حمار وحشی و کلب رضیع و این آبزن تشنج بلغمی را نیز نافع است **آبزن** نافع از برای فالج بلغمی هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه بلغم **صنعت** آن برگ غار مرزنجوش حرمل بابونه گل بابونه گل خطمی سنخ اکلیل الملک برگ اترج سداب اسپست شیح ارمنی قیصوم فنجنگشت اجزای متساوی جندبیدستر نصف یک جزو در آب بسیاری بپزند که با نصف رسد پس داخل کنند در ان مثل آن زیت کهنه و علیل در ان نشینند حال که نیکه گرم باشد آبزن دیگر که همین منفعت دارد **صنعت** آن زیت را گرم کرده جندبیدستر و اندکی افربیون و قلیلی از موم زرد در ان داخل کرده در حالیکه گرم باشد بقدریکه علیل طاقت آورد در ان نشیند و صبر کند تا سرد شود **آبزن دیگر** نافع از برای فالج و تشنج استلائی بلغمی **صنعت** آن بگیرند ارنب یا ثعلب یا حمار وحشی و یا ضبع ابرج یا کلب رضیع یا وعل هرکدام که باشد و دست و پای آن را محکم بسته زنده در آب بسیاری که نمک بسیار و شبت داخل کرده باشند انداخته آن مقدار بپزند که مهرا شود پس صافی نموده و در آبزن کرده علیل در ان نشیند

آن مقدار از زمان گذاشته و دیگر روز اول ماه و پنج روز وسط ماه و سه روز آخر ماه بجا آورد در روزی
دو مرتبه یکمرتبه صبح و یکمرتبه شام و یک طبخ را بیش از سه روز استعمال نکنند و اگر ضعیف نر باشد بهتر است
واز آبزنهای مفیده از برای اصحاب تشنج امتلائی نشستن بهت در زیت ثعالب و ضباع و حمار وحشی
و دعل و بچه یک صنعت آن بگیرند آب بسیاری و بجوش آورند جوش قوی و هر کدام از حیوانات مزبوره
که باشد زنده بسته دران اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و در وقت جوشانیدن قدری شبت و نمک
داخل نمایند پس بعد از مهرا شدن صافی نموده زیت بسیاری یعنی ثلث آب در آن اندازند و در آبزنی کرده
علیل دران نشیند و آن گرم باشد و توقف نماید تا سرد شود و می باید که استعمال کرده شود این آبزن در اول
ماه سه روز و در وسط ماه سه روز و در آخر ماه سه روز و هر روز دو مرتبه صبح و شام و نباید که استعمال کرده
شود این آبزن هر مرتبه که تجدید میکنند زیاده بر سه روز و گفته شده که کفتاری که در آبزن پخته می شود
می باید که بوده باشد نر **آبزن** نافع جهت تشنج امتلائی بلغمی حادث مرضات را صنعت آن بابونه حلبه
اکلیل الملک در آب پخته مدام اعضای مشنجه ایشان را دران نهند **آبزن دیگر** نافع از برای رعشه
امتلائی بلغمی از استنباط آن مرحوم صنعت آن اوخزکی اسطوخودوس بغاوانا از هریک یک اوقیه در آب
بسیاری بجوشانند و صاف نموده پس یکمیزند یک عدد کفتار نر و دست و پائی آن را بسته در آن اندازند
در حین جوش دادن اگر بجای کفتار ارنب باشد نافع است بلکه انفع و بجوشانند تا مهرا شود و در وقت جوشانیدن
دو سه دسته شبت تازه و قدری نمک و برگ کلم داخل نمایند و صافی نموده وقتیکه معتدل الحرارت باشد علیل
دران نشیند و صبر کند تا سرد شود و اگر بقدر ثلث آب زیت کهنه داخل نمایند انفع است و تا یک هفته استعمال
این آبزن نمایند **آبزن** استنباط آن مرحوم نافع است از برای فالج و استرخا صنعت آن بگیرند آب کبریتی
و نیج من تبریزی و اگر نباشد آب فراح و داخل کنند دران بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برگ سفارا ذخر کی
برگ نارنج اسطوخودوس پنج سوسن بهارنارنج افاقیا گل یاسمین بهمفید نام وج ترکی فوة الصباغین پودنه
بری پودنه جیلی نعناع برگ صنوبر پوست بیخ عنبر عشبه رمنو بیه برگ سداب چوب چینی اجزا
متساوی بجوشانند تا ثلث آب برود و دو ثلث بماند پس بوزن ثلث آب زیت داخل کرده
ارنب یا ثعلب یا ضبعه عرجا یا دعل هر کدام که باشد زنده دران به پزند تا مهرا شود پس صافی
نموده در آن نشیند گرم آن مقدار از گرمی که علیل را طاقت نشستن در آن باشد

آبزن محلل رطوبات قریبه بمجلد که مقوی اعصاب و اعضا است و این آبزن به نهایت نافع است از
برای فالج و استرخا صنعت آن ورق غار مرزنجوش حرمل بابونه اکلیل الملک خطمی سفید برگ اترج
سداب اسپست قیصوم فنجنگشت شیح ارمنی از هریک جزوی چند بید ستر نیم جزو به پزند در آب
بسیار تا بنصف رسد صافی نموده و اضافه آن نمایند بوزن ثلث آنچه باقی مانده زیت و بنشینند
دران علیل وقتیکه گرم باشد و چون سرد شود برآید **آبزن دیگر** که همین منفعت دارد صنعت آن برگ
اترج بابونه شبت حاشه تمام مرزنجوش مجموع را در آب به پزند و علیل دران نشیند و تمرخ جانب علیل بعد
از برآمدن از آب نرن بنفشل و دهن قسط و روغن نارد ین و روغن مغز کردگان کهنه نمایند **آبزن**
نافع از برای ریاح غلیظ در تمام بدن و فولنج و دشواری بول صنعت آن بابونه افسنتین بخاصف
خشک نیم کوفته اکلیل الملک مرزنجوش گل خطمی بزرر ازیانه سبوس گندم پرساوشان جوب چینی
گل بنفشه از هریک یک کف در آب بسیار بجوشانند آن مقدار که ثلث آب بماند روغن نارد ین روغن
انجوان داخل کرده نیم گرم علیل دران نشیند **آبزن** نافع از برای درم بارد کلیه مستعمل بعد از تنقیه
ماده بلغمی چنار شنبر صنعت آن بابونه اکلیل الملک کشک جو سبوس گندم بزرگ جوشانیده علیل
دران نشیند **آبزن دیگر** که زجیر بلغمی را مفید است صنعت آن ثبت تخم کتان حلبه خطمی در آب
بجوشانند و در طبیخ وی که نیم گرم باشد به نشیند **آبزن** دیگر که زجیر ورمی را نافع است صنعت آن
حلبه بنفشه تخم کتان بیخ خطمی در آب بسیار به پزند و روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته نیم گرم آبزن نمایند
آبزن نافع از برای احتباس ریح در کلیه و رحم آن صنعت آن حسک پرسیاوشان سبوس
گندم بر نجاسف سرگین کبوتر اجزا متساوی جوشانیده علیل دران نشیند و پیخولهای ران را
بروغنهای یاسمین چرب نمایند **آبزن** مستعمل در اورام مثانه صنعت آن حلبه بزرکتان بابونه اذخر
سعد کوفی سنبل الطیب حماما قرد ماناجوشانیده صافی نموده دران نشیند **آبزن** نافع از برای حصات
کلیه و مثانه صنعت آن حسک بابونه اکلیل الملک مرزنجوش کرفس کرنب شبت برگ خطمی پرسیاوشان
اجزای متساوی جوشانیده دران نشیند **آبزن** نافع از برای عسر البول که عقیب بول الدم پیدا
آید صنعت آن بابونه شیح تمام مرزنجوش اطراف الکرنب رطبه زرق الحمام بجوشانند و در آب وی
مریض را به نشانند و مدرات بول در همان وقت بنوشانند و تفل او دیه را بر عانه او ضماد نمایند تا مده

وخونی راکه در مثانه بسته و موجب عسر شده بگذارد و بول بکشاید آبزن نوع دیگر که سنگ گرده و مثانه را نافع است صنعت آن برگ کرنب بزنجاسف رطبه فوتنج زرق الحمام مغز خشک دانه در آب بجوشانند و آبزن نمایند و مقیمات بیاشامند و بدانند که استعمال آبزن در توسیع مجاری و تحلیل ریاح بهترین تدابیر است در امراض گرده و مثانه و وقت حاجت بدان کوتاهی نه نمایند و اگر ادویه دیگر موجود نباشد آب گرم فقط کافی است جهت آبزن **آبزن قابض** نافع از برای بول الدم صنعت آن برگ مورد تر مازوی سبز گلنار فارسی جوز السرو پوست انار گل سرخ جوشانیده صافی نموده دران نشینند **آبزن** نافع از برای بول درفراش صنعت آن برگ مورد جفت بلوط کزمانج عدس مقشر پوست انار مازو سبز نیم کوفته در آب جوشانیده مریض دران نشیند **آب زن** نافع از برای سرعت انزال که سبب آن حدت و تیزی منی باشد صنعت آن برگ مورد عوسج گلنار فارسی ساق مقلی لجنة البیدر ثمرة الطرفا پوست انار جوشانیده و آبسنگ یعنی آبزن نمایند و ضماد ای خشک بر کمرگاه نهند و صندل و گلاب و کافور بر بوینند و غلافهای ترش و ادویه بارده بخورند **آبزن** مسهل در سرعت انزال بسبب برودت و رطوبت هرگاه بکار برده شود و بعد از استفراغ بقی متواتر و اسهال بحب شیطرج وحب المنتن و حب اصطخیقون و تغذیه بلحوم بریان و فلایا و مطنجنات و حلوای عسلی نمایند صنعت آن برگ مورد مرزنجوش سنبل الطیب پوست انار جفت بلوط سعد کوفی فرفخ جوشانیده دران نشینند چنانکه ناف در آب آن باشد **آب زن** نافع از برای ابطی الحیض و این آب زن تحلیل ریاح رحم کند و معین است بر حمل صنعت آن برگ کلم برگ ریحان برگ چغندر اسفاناخ برگ بنفشه برگ خطمی تخم خیارین تخم جنازی برگ بارتنگ برگ سداب برگ مرزنجوش برگ مرو زرشک پرسیاوشان عنب الثعلب مشکطرا مشمع تخم خطمی تخم خربزه نیم کوفته قبصوم تخم کتوث تخم هلیون تخم کرفس تخم خیارین نیم کوفته گل خطمی عدس مقشر قنطوریون دقیق گل سرخ شبت گل نرگس گل بنفشه جوشانیده صافی نموده دران در آب آن نشینند که بامر الله تعالی نافع است **آبزن** که فرزند در شکم نگاهدارد تا بفعل از ولادت بیرون نیاید صنعت آن گل سرخ هفت درم گلنار فارسی مازو از هر یک پنج درم برگ خسک چهار درم شب یمانی پوست انار از هر یک سه درم همه را نیم کوفته در ده من آب بجوشانند تا پنج من بماند صاف کنند و در طشت ریزند و حامله را دران به نشانند **آبزن** که خون بواسیر و خون طمث مفرط بازدارد صنعت آن آب برگ بارتنگ بستانند و مریض را دران به نشانند و در طبیخ

و البصل دیگر بدستور **آب زن** نافع و معین بر حمل صنعت آن تبت بابونه اکلیل الملک مرزنجوش جوشانیده صاف نموده آب زن نمایند **آبزن** نافع جهت زنان حامله که حیض بینند و عادت ایشان نباشد صنعت آن عدس مقشر پوست انار گلنار مازو جفت بلوط و آب پخته دران نشینند **آب زن** که چون زن بعد از ازاله بکارت بلافاصله دران نشیند همیشه فرج او ضیق و گرم باشد صنعت آن بگیرند شراب انگوری قابض و دران بعض اشیای قابضه و عفصه و عطره مذکوره مناسب جوش داده در طشتی کرده دران نشینند و شراب صرف هم خوب است **اجر** بدهمزه و ضم جیم و فتح هر دو ضم نیز آمده خشت فراگرفته از طین حراست که پخته باشند و آن دو قسم است یک قسم آجر سفید است که در کوره آهک پزی آن را میپزند و این بهتر است در اعمال طب و قسم دویم آجر سرخ است و آن را در کوره آجر پزی باین طریق میپزند که خشت خام خشک کرده را به بتر چیده مابین هر دو ته تر های چوب رز یا چوب دیگر و یا سرگین گاو و غیر آن گذاشته آتش میدهند تا تمام چوب یا سرگین که مابین آجرها است سوخته شود پس میگذارند تا سرد شود پس برداشته بخرج در می آورند و آجر گرم است در دویم و خشک است در چهارم **ضماد آن** با آب غوره جهت شری و منع ظهور آن و یا نمک و سرکه جهت خراز و یا سرگین گاو جهت اورام و بثور بلغمی و استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و ذرور آن جهت قطع خون جراحات و جلوس بر روی آجر گرم جهت زحیر رطوبی و بارد و ریحی مجرب خصوص که روغن گل بران ریخته باشند و نیز مسکن وجع بواسیر است و چون آجر سفید آب ندیده را در آتش سرخ کنند تا مثل انگبر شود و در آب و یا شراب اندازند آن مقدار که بجوش آید و سر بخار آن بدارند معرق قوی است و در تحلیل مواد بارده و ماغیه و نزلات مزمنه و دهه سر جیدیل مجرب و چون خشت پخته و آب ندیده و یا قطعه از ان را خصوص آجر سفید با آتش گرم کرده مقدری آب یا شراب بران پاشیده در ندی یا پارچه پنبه داری پیچیده بر عضو یکه وجع بارد و یا ورم بارد داشته باشد و بر موضع بواسیر که وجع شدید داشته باشد کماد نمایند موجب عرق کردن آن عضو میشود در تسخین و تحلیل مواد بارده که موجب وجع و ورم است میکند و تحلیل میبرد و وجع و ورم آن تسکین می یابد بعون الله تعالی و اطبای هند را زعم آن است که اگر آجر پاریزه کرده در دوغ گاو اندازند و یک شب بگذارند صبح صافی نموده آن دوغ را بنوشند قرحه مزمنه را نافع است

دهن الاجر ان را دهن المبارک و دهن منقذ نیز گویند از مخترعات اہل یونان و نہایت گرم است
و سریع النفوذ محلل و معرق و ملطف و آشامیدن آن جہت تفتیت سنگ مثانہ مجرب و مدر بول
و نافع از برای سائر امراض بارده مثانہ و کشندۂ کرم امعا و معدہ است و بجہت مغص بارد و ریاح
و نفخ باطنی و ظاہری و سموم بارده و گزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و خدر و استرخا و عرق النسا
و مفاصل و تحلیل خون منجمد و باشراب زوفا جہت ضیق النفس و دفع فضلات ریہ مفید است و انکحال
آن جہت تحلیل آب نازل در چشم بی نظیر و حمول آن جہت کشودن خون بواسیر و اسقاط دانۂ آن در رفع
کرمہای معدہ و فرزجۂ آن جہت کشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده و مشیمہ سریع الاثر و سعوط
آن جہت صرع و نسیان مؤثر و دلوک آن کشندۂ کرم دندان و مسکن الم آن و طلای آن جہت زخم
آتشناک بی عدیل است و چون بمالند آن را بر مؤخر دماغ نافع است از برای نسیان و آشامیدن
آن از برای صرع و بغدادی گفته که چون بچکانند از ان چند قطره در بینی نافع است مصروعان را و
استنشاق بآن نافع است از برای فالج و نیز آشامیدن آن نافع است از برای فالج الفمی بالغ
زہراوی گفته که دهن الاجر نافع است از برای لقوه سعوط کردن بآن و آشامیدن و مدہین بآن
و قطور آن جہت ثقل سامعه و نشوق آن جہت امراض بارده بلغمی و دماغ و ضماد آن با اشق
جہت ورم سپرز نہایت مفید است و قدر نشر بتش از یک مثقال تا دو مثقال و مضر است بمعده و مصلحش
سرکه و مضر است بکرده و مصلح آن کثیرا **صنعت** آن اجر سفید آب ندیده تازه را ریزه ریزه کرده
بقدر یک درہم و اندک زیاده و کم و در آتش سرخ نموده در روغن زیتون اندازند پس آن را در قرع
معکوس روغن کشند و در شیشه نگاهدارند **نسخۂ دیگر** اجر سرخ آب ندیده باشد دو درہم یا ہر قدر
که خواہند ریزه ریزه کرده در آتش سرخ کنند و در روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کند پس
از روغن بیرون آورده کوبیده در قرع مطین بر کنند و کلوی قرع را بلیف خرما و امثال آن بگیرند و
کورۂ دو طبقه ترتیب دہند باین صورت که وسط طبقۂ بالا الثقبیۂ داشته باشد بقدر یکه کلوی قرع
معکوس از ان بیرون آید پس قرع را معکوس در طبقۂ بالا نصب کرده قابله را در طبقۂ تحتانیه بدہن
قرع در آورده آتش بر اطراف قرع برافروزند تا روغن از قرع بقابله چکد و این را استخراج بطریق
تنکیس نامند **الارد تولہ** صاحب برہان قاطع گفته بضم فوقانی و سکون واو و فتح لام آشی باشد

مانند کاجی که انوار در به پرند و بیشتر بر در ولیش و فقیر بخورند و آن را بعربی سخینه گویند **آزاد**
درخت درختی است عظیم خرش شبیه بزعرور زرد رنگ و با خوشه خمش مثل تخم زعرور یک
عدد و چیار ده دارد و در آخر بہار میرسد و مدہا و تا زمستان در درخت می ماند و برگش سبز
و المس با اندک سیاہی و سترنه دارا ندک طولانی و خزان نمیکند و آن را بہندی بکاین نامند
و بلغت تنکابن جبلی دارو و بیونانی داروان و نیز روباترس و بلغت جرجانی زہر زمین و
اہل مازندران آن را سیسان و بعربی شجرة الجره و ایضا سریط به تشدید را گویند و بعضی
مردم راطن آن است که آن را بہندی بلنب که نیم نیز گویند نامند و این محض توہم است +
زیرا که بلنب در غیر ہندوستان نشده مگر در بعضی بنادر دریای فارس یکدو درختی و آزاد درخت
در جمیع ممالک ایران و روم بسیار است و شیراز بان آن را قوس نامند و کلش سرخ و بنفش
کمرنگ و نہایت خوشبوست طبیعت گل آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک است افعال و خواص
آن کل آن مفتح سدہای دماغی و صالح است از برای مشایخ و مبرود بین سماو برگ آن را ضماد
کردن بر سر کشندۂ قمل و دراز گردانندۂ موی است و عصاره برگ آن در بہار دو پایز مستعمل
و با عسل و با بیتخ میخورند نافع است از برای قولنج و مفتح و مدر بول و حیض و نافع است از برای سموم
بارده و تحلیل خون منجمد در مثانه و عرق النسا و استرخای اعضاء و قدر شربت تا سه درہم است
و عصارۂ شاخہای آن با عسل یا بیتخ مقاوم جمیع سموم و برکش سم حیوانات و تخم آن مضر بصدر
و معده و مکرب و چون اکثار کرده شود عارض میگردد صاحب آن را غشی و قی صفراوی و تنگی
نفس و غشاوۂ بصر و دوار و علاج آن مانند علاج کسی است که فربیون یا بلا درخورده باشد و در بلادر
و فربیون انشاء الله تعالی خواہد آمد و یکدرہم از تخم آن کشنده و عصارۂ آن مفتت حصات و
مانع غشیان و ضماد برگ و شاخ آن محلل خنازیر و نطول آن مسکن صداع بارد و تخم و برگ آن منقی
قروح مفتحه و چون آب برگ تازۂ آن را از ده مثقال تا بیست مثقال با آب زنجبیل تازه تقطیر
کرده بہندی ادرک نامند از پنج مثقال تا ده مثقال بحسب حاجت و بیرو است بطبیعت و برودت
مزاج زن ده و سه روز تا شش بخورد و جمع رحم و حبس طمث آن را نافع است و زنی که بارنگیرد یا بار
او نماند باعث حمل و ماندن او میگردد و اکثر بذکور و محرور المزاج را چندان موافقت ندارد و قطور آب

برگ تازه آن در بینی رافع صداع باردرطب است و در گوش رافع رطوبات دودی وطنین حادث از ریاح بارد و بدل آن در دراز کردن موی برگ شهدانج و برگ مورد و برگ کنار سبز وطبیخ پوست و مقشر آن نافع است از برای تبهای بلغمی **صنعت آن** بگیرند پوست ریشه درخت آن و شاهتره از هریک پنج درهم و هلیله سیاه ده درم و همه را نیم کوفته بجوشانند و صاف نموده بنوشند مرهم از او درخت نافع است از برای کچلی و سعفه و رویانیدن موی سر و فروح آن و دفع قمل **صنعت آن** بگیرند عصاره برگ و ثمر آن را و مرداسنگ بآن بسایند و بار و غن گل سرخ مرهم سازند و چند روز متوالی بر سر بمالند و هر روز یکبار تجدید کنند و بهر سه روز بحمام رفته بشویند و بعد از حمام بدستور نیز بمالند و سر را بلباس خفیفی بپوشانند **اس** بد الف و سکون سین مهمله بسر بانی آساو بفارسی مورد نامند و گویند آن را بهندی اوبیره و حب آن را بکام نامند و بنگ آس را عماد گویند و حب الآس را قیطس و نیز قطوس نامند و گویند که قیطس بنگ آس است و مریسا یا مارس بیونانی اسم آس بستانی است و منطر اسم بنگ آس است درخت چون درخت انار میشود و برگش سبز است و خزان نمی کند و ثمرش ابتدا او سبز است و چون رسید سیاه رنگ میشود مرکب القوی است و جزو بارد در آن غالب در اول سرد و جزو حارش کمتر است و اندک حرارتی دارد و آن بسبب ارضیتی که دارد یابس و قابض است بپوستش تا درد دویم است و مجفف القوی است برگ و بیخ و ثمر و کل و جرم آن را نسبت بیک دیگر در مراتب برودت و حرارت و یبوست متفاوت است و آس بسبب عطریت را لحمه ملایم روح است و بسبب قبض و لطیف نیز ملایم روح پس موجب تقویت و مسانت و اضارت و انارت روح میگردد با سبابی مذکوره و بالخاصیت مقوی قلب و دافع خفقان است و ثمرش با قوت تریاقیت و متولد میگردد از آن غذای اندک از برای بدن و آن سرد و خشک و مقوی معده و حابس طبیعت بعضو صتی که آن را یبابا شد و صالح است از برای نفث الدم و نافع باشد از برای سرفه یبسی که آن را یبابا شد و بمجنبن رب آن و شراب آن و در شرابهای شیرینی که حبس طبیعت کند و نافع باشد از برای سرفه نیست مگر شربت حب الآس و شربت خشخاش و بوی مورد مقوی دماغ و دافع است از دماغ آنچه را رطوبه را و اما حب الآس پس برجرمش غالب است برودت و یبوست و اگرچه مرکب از قوتهای مختلفه است و اما اجزای

حامله را لحمه آن پس نسبت غالب بر مزاج آنها بر دو پس اگرچه میباشند نیز مرکب القوی و شناخته شده ترکیب قوتهای آن بقیاس و تجربه آما قیاس پس باید دانست که می باشد در ان اجزای حاره که میرسد بحاسه شم و لابد است که بوده باشند آن اجزا را لطف آنچه در مشموم است اما تجربه پس آن حدت را لحمه و کمی التذاذ نفس است و تسکین نفس بسوی آن چنانچه ملتذ میگردد و تنفس ریاحین بارده و را لحمه آن طیب باشد پس ممکن نیست که بوده باشند اجزا حامل را لحمه مائل باعتدال اما سایر اجزای آن پس قاطع خون و نفث الدم و مقوی دل و احشا و معده اند و حابس اسهالات و عرق و گویند سواک بچوب آس مسج جذام است و ضماد بر کن جهت ضربه و سقطه نهایت مفید خصوص وقتیکه برگ آن را کوفته با مغاث هندی که آن را میده لکری نامند سوده کا بزرده تخم مرغ سرشته روغن گل سرخ داخل نموده نیم گرم ضماد نمایند و ضماد برگش به تنهای بجهت ورم خصیه و بواسیر و نمله و حمره و شری و ضربه و سقطه و وجع پاشنه پا و قدم و طلای آن بجهت ورم حار و فروح و ضماد تخم آن جهت سیاه کردن موی باشراب جهت فروح پا و کعب نافع است و جوشانده از برگ آن با عنصل سبز و عدس و گل سرخ و افاقیا ضمادی و ضماد کنند بر اعضای ضعیفه و اعصابیکه وهن و سستی با نها عارض شده باشد بنهایت مفید است و چون ربع رطل از آب برگ آن را با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم + است و جلوس در طبیخ آن جهت فروح و بروز مقعده و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا نافع و شستن موی با آب آن جهت منع ریختن آن بسیار موثر و قطور آب او جهت چرک گوش و خاکستر او در رفع ناخنه و سلاق و دمع قوی تر از توتیا و جهت کلف و بخور آن جهت رفع وبا و دفع هوام و سقوط دانه بواسیر مفید و در ساق درخت مورد کرمی بهم میرسد شبیه بکفدست و آن را بانگ آس مینامند و جمیع افعال قوی تر از برگ و ثمر آس است و قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره آن تا سه اوقیه و بدلش در احتباس البطن افاقیا و در اورام حمضی و گویند بدلش مطلقا برگ توت است و مفرح صاب و زکام و مصدع محرورین و مورث بیخوابی و مصلحش بنفشه **امراض الراس + الصداع** ورق آن در نهایت نفع است از برای صداع حادث از ضربه و سقطه برای قطع جلد سر و شجه آن و ضرور نمودن بالبس مسحوق آن و طلا کردن و لطوخ آن با مایعی موافق چون برگ مورد را با اندکی از افاقیا و راسک کوفته با آب سفرجل سرشته بر سر ضماد نمایند نافع است از برای

صداع دورم حادث در سر از ضربه و سقطه و اگر برگ مورد را کوفته بگلاب سر شسته اندک کافور
قیصوری داخل کرده نرم فرو گذاری را با آن آلوده کرده بر معده ضماد نمایند بیباشد نافع از برای
صداع بسبب شرکت معده بسبب غلبهٔ صفرا بر معده و چون بپزند مورد را با شراب و بکوبند و ضماد
نمایند بر سر نافع است از برای صداع بلغمی و صداع صفراوی و این هر دو را زائل میگرداند و
چون بگیرند آب برگ آس را و صندل سرخ سوده و عرق بید در هم نموده در بینی بچکانند نافع است
صداع را **اورام الراس** دهن آس نافع است از برای اورام حادثه در سر **السبات**
نافع است از برای سبات حادث از بخار متصاعد بسوی سر در تب و در غیر تب چون تریخ سر نمایند
بدهن آس بجهت آنکه مقوی دماغ است و ملین بخار و محلل انچه جمع شده در دماغ از بخار **السهر**
بوئیدن اوراق و اغصان و مداومت بآن محدث سهر است و مصلح آن سوسن و گل بنفشه **السهر**
الدوار و السدر برگ مورد نافع صعود ابخره است بسوی دماغ و قبول دماغ مر ابخره را
بوئیدن آن و حب الاس نیز نافع صعود ابخره است بسوی سر و دماغ و از بن جهت این هر دو می
باشند نافع از برای دوار و سدر حادث از ابخرهٔ متصاعده بسوی سر از بدن و معده چون
بگوبند برگ مورد را و مخلوط بروغن گل و زرده تخم مرغ نموده ضماد نمایند بر سر نافع است از برای
دوار و سدر عارض از ضربه و سقطه بر سر این زبر گفته که مورد نافع است از برای دوار و سدر
حار بوئیدن آن و ضماد کردن آن بر سر صاحب زبده گفته که غرق نمودن سر بروغن مورد در
ابتدای حدوث سدر و دوار حادث از ابخرهٔ متصاعده از معده بسوی سر چند روز ابتدای
علت بعد از تنقیه بقی و استعمال اپارجات بیباشد نافع از برای آن لقمی ظاهر پس بعد از ابتدا
باید که ممزوج کرده شود بروغن بابونه و غرغره کرده شود سر بآن **امراض العین و الاذن و الفم**
و الصدر و القلب ضماد برگ آس مسکن رمد حار و رافع برآمدگی چشم و طبیخ آن با جو و رم حار
آشر نافع است در رماد آن از ادویهٔ ناخنه و سلاق و معجونهٔ از اوست و قطور آب برگ آن قروح گوش و آمدن بچرکی آنرا نافع
و شراب آن جهت استرخای لهاة و منفعه و آب برگ آن قروح و استرخای آن و زبان را نافع و تخم بخته آن سرفه را نافع
و نفث الدم را مانع و حابس شکم و مجفف رطوبات آن و مقوی قابض خفقان را مفید است نفث الدم از نواکه نافع از برای
نفث الدم حب الآس است **المعدة و الامعاء و الآت البول و المقعدة و الرحم**

وحب الاس مقوی معده و حابس بطن و اسهال مراری و مانع سیلان فضول است خصوص
رب آن و ضماد برگش بر زیر ناف اسهال مراری را مفید و گاه حب الاس بسبب قوت قبض و
حبس و امساک خود اذا را بول مینماید و ثمر آن نافع است قرحهٔ مثانه و حرقة البول و مدر بول و مانع جریان
حیض و بواسیر و سیلان رحم و خروج مقعده و رحم است شرب طبیخ آن **الزینته** طبیخ برگ و ثمر آن
مقوی فم است و مانع افتادن آن و باعث روئیدن و بلند و سیاه شدن آن است و نیز مانع عرق
و مصلح هیچ حادث از عرق انل که بفارسی کزنا **منده و هیچ** های دیگر و همچنین ضماد برگ
آن و زرور برگ آن مانع بر بوئی زیر بغل و کنج ران و داخس و جراحات است و خاکستر آن منقی
و زائل کننده کلف است **السموم** ثمر آن دافع سموم است خصوص ریتلا و عقرب بتخصیص باشد
فصل در بیان جوارشاتی که اصل و عمود در انها حب الاس است
جوارش حب الاس بر نسخهٔ سمرقندی نافع از برای ضعف استمراء و اسهال حادث از ان
و رطوبت معده **صنعت آن** حب الاس پوست بلیله کابلی پوست بلیله شیر آمله منقی از هر یک
بیست درم فلفل دارفلفل زنجبیل از هر یک ده درم قرنفل قرفة الطیب خیر بوا حب بلسان از هر یک
دوازده درم مصطکی قردمانه کزبرا انیسون زیره کرمانی سنبل الطیب سلیخه قاقله کبار قسط از
هر یک شش درم جوز بوا ناخواه تخم کرفس از هر یک پنج درم سافج هندی حماما از هر یک چهار
درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بسرشند شربتی یک درم و در نسخهٔ حکیم
معصوم حب الاس نود درم است **جوارش** حب الآس ایضا بنسخهٔ سمرقندی در فرابادین در امراض معده نافع
از برای استمراء و اسهال باحرارت **صنعت ان** حب زبیب سحوق مانند سرمه دو رطل
حب الآس مسحوق نیم رطل جز لوب نبطی گلنار فارسی کندر کزبرا زنجبیل ناخواه از هر یک ده درم
کوفته بیخته بشکر صافی یا بعسل کف گرفته بسرشند شربتی چهار درم **جوارش** حب الاس
خوزی نافع از برای استرخای اعضا هرگاه بوده باشد با آن استرخای معده نیز چون استعمال
کرده شود بعد از تنقیه بجوارشات مسهلات مانند جوارش شهریاران و جوارش نارمشک صنعت
صنعت آن قسط تلخ سلیخه قرفة الطیب حب بلسان سنبل الطیب از هر یک ده درم جوز بوا
پنج درم عود قمار خلنج قاقله کبار قرنفل انیسون اکلیل الملک نارمشک شیطرج هندی از هر یک چهار درم

بسباسه برنگ کابلی مقشر از هر یک سه درم و در نسخه دیگر بجای برنگ کابلی پوست بیرون پسته
است زراوند مدحرج دارچینی اشنه از هر یک دو درم زنجبیل سعد کوفی از هر یک دو استار پوست
بلیله پانزده عدد قصب الذریره فلفل سیاه دار فلفل از هر یک پنج درم پوست هلیله کابلی دو استار
وحب الاس بوزن مجموع ادویه اجزا کوفته بیخته یا وسه وزن مجموع ادویه عسل سفید خوشبو مصفی
معجون سازند شربتی سه درم و بدانکه استار چهار مثقال طبی است سمرقندی در اصول التراکیب
گفته که گاهی فراگرفته میشود جوارش از افاویه حاره قابضه و داخل کرده میشود دوران حب الاس
وگرداینده می شود آن را غالب بر اجزای دیگر تا باشد اصل و عمود دوران ترکیب و سرشته میشود
بشیر نبات و این جوارش را جوارش خوزی کبیر گویند و منسوب است باول کسیکه این جوارش را فرا
گرفته و این جوارش صالح است از برای اسهال معدی حادث از برودت مزاج **جوارش**
خوزی صغیر متخذ از عجم زبیب سفید و حب الاس و خرنوب بنطی و کلنار فارسی و دقاق کندر
دانخواه مدبر بسبر که معجون سازند بشیره نبات یا شراب به شیرین از برای اسهال معدی با حرارت
مزاج و باید که گرداینده شود مقدار عجم زبیب درین جوارش از جمیع اجزا زیاده پس حب الاس
را بسبب مناسب این هر دو مر اعضای غذا را بسبب غذائیتی که درین هر دو میباشد و بسبب
بسیاری منفعت این هر دو پس سایر ادویه باید که اقل ازین هر دو مقدار کند رونا نخواه از همه کمتر
باشند و بسا باشد که محتاج باشیم بگرداندن این هر دو را اکثر تا انکه ملحق شوند بطبیعه که میباشد یکی
این دو در وزن و قتیکه حرارت مزاج کم باشد **جوارش** حب الاس خوزی از اطبای فارس
نیکو است از برای ضرری طبیعت وقتی که بسبب بلغم و رطوبت و سوء هضم که از ضعف معده باشد
و معده را قوت دهد **صنعت آن** حب الآس رسیده چید خشک کرده یک من هلیله سیاه پوست
بلیله آمله منقی طالیسفر از هر یک بیست درم فلفل سیاه و دار فلفل زنجبیل از هر یک ده درم مصطکی رومی
قرنفل ناخوا کرویا انیسون زیره کرمانی مدبر قسط قاقله سنبل الطیب سلیخه از هر یک شش درم چوزبوا نخم کرفس
نانخواه از هر یک پنج درم ساذج هندی حماما از هر یک چهار درم کوفته بسل سفید مصفی سه وزن
ادویه بسرشند شربتی یکدرم و این جوارش گرم است در اول وسط در رجه اولی و خشک است در اوائل درجه
سیوم و در نسخه بعضی معصوم حب الاس نود مثقال است و نسخه اول اشهر است **جوارش** حب الآس

دیگر از اطبا خوز **صنعت آن** حب الآس رسیده بسیار خشک کرده و یک کبلجه و نیم سنبل الطیب سه
اوقیه جوزبوا پوست نیم رطل قرنفل ناقله انیسون بوداده تخم کرفس بوداده اشنه از هر یک دو اوقیه
بسباسه یک اوقیه و نیم سلیخه چهار اوقیه پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی از هر یک سه اوقیه
ادویه را در شراب ریحانی یک جوش داده پس خشک کرده مرتبه ثانی در آب یک جوش داده
در سایه خشک کرده کوفته بیخته به بیه بسرشند شربتی سه مثقال با شراب انگور جل و این جوارش معتدل
است در گرمی و سردی و خشک در اول درجه اول و بعضی اطبای اسلام گفته اگر جزا را این جوارش
را در ما العسل بدل شراب ریحانی جوش دهند بهتر است آن مرحوم میفرمایند که اگر در سرکه انگوری
بدل شراب جوش دهند و بدل هیبه رب سفرجل کنند با قدری گلاب بهتر است **جوارش** حب الآس
دیگر از اطبای خوز یعنی اطبای فارس نافع است از برای امراض ضعف معده و کبد و برودت معده و کبد
و استطلاق بطن و سوء امزاج و از برای سوء الهضمه و کسانیکه ایشان را خوف استسقا باشد و نیکو
است از برای طحال و ادرار بول **صنعت آن** قرنفله الطیب قسط سنبل الطیب حب بلسان سلیخه سیاه
از هر یک ده درم جوزبوا پنجعدد قاقله قرنفل انیسون شیطرج هندی اکلیل الملک نارمشک از هر یک
چهار درم بسباسه سه درم برنگ کابلی مقشر هشت درم و در نسخه دیگر بجای برنگ کابلی در روج
عصفری سه درم داخل است زراوند طویل ریوند چینی اشنه از هر یک دو درم و در نسخه دیگر بجای
زراوند طویل زراوند مدحرج است و این اشهر است هلیله سیاه پوست هلیله کابلی از هر یک ده استار
بلیله دو عدد حب الاس بوزن مجموع ادویه همه را کوفته بیخته با عسل و طبرزد که بگلاب گداخته بقوام
آورده باشند بسرشند شربتی از ان بمقدار مازوی با آب سرد و در نسخه دیگر زنجبیل ده استار داخل
است و در نسخه ما سرخس سعد کوفی سیزده استار قصب الذریره فلفل دار فلفل از هر یک پنج درم حب الاس
دوازده استار داخل است گفته که این جوارش نافع است از برای استطلاق بطن و سوء امزاج
و ضعف معده و برودت معده **صنعت آن** قسط تلخ قرنفله الطیب سنبل الطیب حب بلسان
سلیخه سیاه از هر یک ده درم جوزبوا پنج عدد قاقله قرنفل انیسون شیطرج هندی اکلیل الملک
هر یک چهار درم بسباسه سه درم برنگ کابلی مقشر از هر یک سه درم زراوند مدحرج اشنه از هر یک
دو درم سعد کوفی زنجبیل از هر یک پنج درم هلیله سیاه دو استار بلیله دو عدد حب الاس نصف تقیه

جند بیدستر و در نسخهٔ دیگر قانون نانخواه است یعنی نارمشک چهار درم ریوند چینی دو درم داخل است
و این نسخه اصح است زیرا که درین جوارش که در کتب دیگر مذکور است این دو جزو داخل است
سید اسمعیل در ذخیره گفته که اوستاد احمد ابو الفرج در کفایة الطب که از مولفات اوست بجای
برنگ کابلی پوست ترنج آورده و مرا این صواب آمده و نیز گفته که درین جوارش هلیلهٔ سیاه را بریان
کرده داخل نمایند و این جوارش تا مل بحرارت و خشک است در اول درجهٔ دوم **صنعت جوارش حب الآس**
خوزی به نسخهٔ دیگر حکیم معصوم شیرازی که نوشته نافع است از برای جمیع اعراض و امراض که ذکر شد و از برای
امراض بارده و دماغی خصوص از برای لقوه که در رفت ضعف معده و صعود بخار معده بدماغ
حادث شود خصوص وقتیکه با ضعف معده تلیین طبیعت باشد قسط تلخ سلیخهٔ سیاه قرفه الطیب سنبل الطیب
حب بلسان از هر یک ده درم جوز بوا پنج عدد قاقله کبار قرنفل انیسون اگلیل الملک شیطرج هندی نار مشک
از هر یک چهار درم بسپاسه در پنج عفر بی از هر یک دو درم و در نسخهٔ دیگر از هر یک سه درم
است ریوند چینی زراوند مدحرج از هر یک پنج درم هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی بروغن زیتون
بریان کرده از هر یک دوازده درم و در نسخهٔ دیگر از هر یک بیست درم است زنجبیل سعد
کوفی از هر یک چهار درم قصب الذریره فلفل دارفلفل از هر یک پنجدرم پوست هلیله سه
درم حب الآس بوزن تمام ادویه حب الآس را در گلاب بخیسانند و بجوشانند و بپالایند و با عسل
مصفی سه وزن ادویه بقوام آورند و ادویه را با آن بسرشند و بعد از دو ماه استعمال نمایند شربتی
یک مثقال و در نسخهٔ دیگر جوز بوا زنجبیل سعد کوفی قصب الذریره فلفل دارفلفل داخل نیست
و بلیله ده عدد است و گفته که اجزا را با نبات یا عسل سفید بگلاب حل کرده بقوام آورده بحسب
مزاج و اغراض ترکیب نمایند شربتی از دو درم تا دو مثقال است بحسب ضعف و قوت مزاج **صنعت**
این جوارش حب الآس به نسخهٔ دیگر اکلیل الملک انیسون قاقله صغار قرنفل شیطرج هندی نار
مشک از هر یک یک مثقال و نیم اشنه ریوند چینی زراوند طویل از هر یک یک مثقال قسط بحری
سنبل الطیب قرفه الطیب حب بلسان سلیخهٔ سیاه سعد کوفی هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی
از هر یک چهار مثقال جوز بوا شش مثقال قصب الذریره فلفل سیاه دارفلفل پوست بلیله از هر یک
دو مثقال بسپاسه یک مثقال و نیم برنگ کابلی مقشر سه مثقال حب الآس بوزن مجموع ادویه کوفته

بعسل بقوام آورده سه وزن ادویه بسرشند شربتی یک مثقال **جوارش** حب الآس خوزی به نسخهٔ
محمد بن ذکریا که در کفایه منصوری ذکر کرده نافع است از برای ملاست معده و امعاء و زلق معده
و امعاء و قراقر معده و امعاء این جوارش رطوبات معده را دور گرداند و ضعف معده و ضعف هضم
را نهایت نافع است و تخفیف رطوبات غلیظه کند و بجهت اسهال مزمن عود مند باشد صنعت آن استه
زبیب مسحوق مانند کحل ربع رطل حب الآس مسحوق نیم رطل خرنوب بنطی دانه بیرون کرده گلنار فارسی
کندر کزمازج نانخواه از هر یک ده درم ادویه را کوفته بیخته بشیرهٔ بنات بقوام آورده بعسل مصفی بسرشند
و در ظرف چینی یا مرتبان سبز نگاهدارند شربتی چهار درم **جوارش** حب الآس به نسخهٔ دیگر صنعت آن
دانهٔ مویز بریان کرده مسحوق مانند کحل نود مثقال حب الآس جید چهل و پنج مثقال کزمازج خرنوب
بنطی گلنار فارسی کندر ذکر نانخواه از هر یک ده مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مرتب نمایند
جوارش حب الآس به نسخهٔ فلانسی صنعت آن استه مویز که در سرکه خیسانیده خشک کرده نرم سیاه کرده
چون سرمه سی درم حب الآس بریان کرده شصت درم خرنوب بنطی گلنار فارسی کزمازج از هر یک پنج درم و در
نسخهٔ دیگر دو درم است کندر نانخواه مصطکی سعد کوفی سنبل الطیب از هر یک پنجدرم کوفته بیخته با نبات
سفید بقوام آورده با عسل سفید بسرشند شربتی از سه درم تا چهار درم و این جوارش مائل بهرودت
و خشک است در آخر درجهٔ ثانیه و در نسخهٔ حکیم مومن در تحفهٔ جوز بوا دو درم داخل است **جوارش**
حب الآس دیگر از اطبای خوز منقول از ذخیرهٔ خوارزم شاهی صنعت آن حب الآس سه من سعد
کوفی نیم من فلفل دو استار زنجبیل سنبل الطیب از هر یک پنج استار خولنجان ده استار کوفته بیخته بعسل
سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر ترتیب نمایند **جوارش** حب الآس به نسخهٔ شفائی هیضه
و اسهال معدی را و قتیکه از بلغم و رطوبت باشد باز دارد و نافع بود صنعت آن حب الآس نود مثقال
هلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ آمله منقی طالیسفر از هر یک بیست درم مصطکی قرنفل ناخواه کرویا انیسون زیرهٔ کرمانی
سنبل الطیب سلیخهٔ قاقله قسط از هر یک شش درم جوز بوا نخم کرفس نانخواه از هر یک پنج درم سازج هندی
سه ماشا از هر یک چهار درم کوفته بیخته بعسل بسرشند و در نسخهٔ دیگر فلفل دارفلفل و زنجبیل از هر یک
ده درم داخل است **دوای حب الآس** نافع است از برای اسهال کودکان وقت بیرون آمدن
دندان صنعت آن حب الآس تخم مشنخاش سفید کندر ذکر سعد کوفی از هر یک نیم درم کوفته بیخته با

تخم مرغ با سر بت حب الآس بدهند **فصل در بیان ادهانیکه اصل و عمود در آنها ورق حب الآس است** + **دهن الآس** قلمی فرموده اند که از افتراح حضرت علامی والد ماجد طبیب قدس سره است نافع از برای ورم حار و صداع حادث از ضربه و سقطه بر سر چون ضماد کرده شود بر سر بعد از فصد صنعت آن آب مورد بسیل مثقال گلاب و سه گرده انگوری از هر یک ده مثقال روغن گل سرخ بیست مثقال مجموع را در قدر مضاعف بجوشانند تا آب رود و روغن باند و برگ مورد و مثقال عود الصلیب مغاث بغدادی کلزکه آن مغاث هندیست و در هندی آن را میده لکری نامند از هر یک یکمثقال کوفته بحریر بخته مخلوط بروغن مذکور نموده در هاون بدسته بالند تا نیکو ممزوج گردند پارچه کتانی را بآن آلوده نموده بر سر ضماد نمایند **دهن الآس** دیگر از این ماسویه نافع در آخر تزاید ورم و صداع حادث از ضربه چون ضماد کرده شود بعد از فصد قیفال صنعت آن آب برگ مورد ده جزو آب برگ سرو تر آب برگ بید تر اجزا کوبیده آب آن را برآورده نصف وزن آنها روغن سوسن داخل کرده در قدر مضاعف بجوشانند تا آبها سوخته روغن باند پارچه نمدی را بآن تر کرده بر سر ضماد نمایند **دهن آس** از یوسف ماهر صنعت آن برگ مورد بیست مثقال آب برگ سرو تر آب برگ ابهل آب برگ بید از هر یک ده مثقال برگ انار کوبیده فشرده آب آنها را گرفته روغن گل سرخ روغن سوسن از هر یک ده مثقال داخل کرده در قدر مضاعف بپزند تا آبها سوخته روغن باند برگ مورد و ورق گل سرخ خشک کرده قشار کنند از هر یک یک مثقال کوفته بحریر پخته ران داخل کرده در هاون بدسته بالند و یک عدد زرده تخم مرغ خام داخل کنند و چندان بمالند که چون مرهم شود بر تکه مالیده بر سر ضماد نمایند **دهن الآس** مستعمل در ضربه و سقطه سر و نسخه دیگر صنعت آن برگ مورد تر برگ سرو تر از هر یک دو کف دو سی مثقال بزور روغن سوسن بجوشانند پس صافی نموده لاون یک مثقال ران حل کرده اکحل الملک قصب الذریره گل ارمنی شب یمانی از هر یک یک مثقال کوفته بخته بآن بسرشند و در هاون بدسته بالند تا چون مرهم شود بر پارچه نمدی مالیده بر سر ضماد نمایند و اگر آب برگ مورد و برگ سرو تر نباشند خشک آن را از هر یک سه کف گرفته شب در آب بخیسانند و صبح در روغن بجوشانند آن مقدار که آب سوخته روغن باند صافی نموده روغن را در ران داخل کرده ادویه خشک سوده داخل نمایند **دهن الآس** به نسخه حکیم صالح خان رحمه الله تعالی صنعت آن برگ مورد ده مثقال تخم مورد پنج مثقال کندر

ذکر پرسیاوشان آمله منقی لاون از هر یک شش مثقال روغن گنجد بیست مثقال اجزا را سوای کندر نیم کوفته شب در هشت مثقال آب بخیسانند و صبح بجوشانند تا منصف رسد بالایند و روغن را داخل کرده بجوشانند تا آب رفته روغن بماند پس کندر را داخل کرده صبر کنند تا گداخته شود پس صافی نموده در شیشه نگاه دارند **دهن الآس** نافع از برای سدیابیدن موی و سیاه کنندگی آن و سخت کننده و منوی اعصاب است صنعت آن آمله منقی در آب برگ مورد یک هفته خیسانند مساوی آن نقوع روغن گنجد داخل کرده بجوشانند چندانکه آب رفته روغن بماند **دهن الآس** بنسخه دیگر صنعت آن بگیرند برگ مورد یا حب الآس هر کدام که باشد و بانیم وزن آمله منقی یکهفته در آب برگ مورد تر بخیسانند پس روغن گنجد بنوزن نقوع داخل کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند صافی نموده در شیشه نگاه دارند و بکار برند **دهن الآس** دیگر سرد و خشک است و قابض و منوی اعضا و مانع قبول مواد و جهت التحام زخمها و قروح سرد بثور و شقاق و سیج و استرخای مفاصل و سختگی آنش و تقویت موی و سیاه کردن آن و منع بسیاری سیلان عرق و منع بخار و ورم بوا سیر نافع است صنعت آن بگیرند آب برگ مورد تازه و اگر نباشد آب مطبوخ برگ مورد خشک هر کدام که باشد و بامثل آن روغن زیتون بجوشانند تا آب برود و روغن بماند **دهن الآس** دیگر که مانع ریختن موی در علت آتشک است و بجهت دار الثعلب مفید است چون موی سفید از موضع دار الثعلب روید استعمال این روغن موی سیاه رویاند حکیم میر محمد مومن گفته که این دهن مجرب حقیر است صنعت آن برگ مورد پانزده مثقال برگ و سمیه سیاه سه مثقال در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا نصف سد صافی نموده با یک صد و بیست مثقال روغن زیتون بجوشانند تا آب رفته روغن بماند لاون شش مثقال دران حل کرده استعمال نمایند **دهن الآس** بنسخه دیگر نافع از برای صداع حادث از ضربه و سقطه زمانیکه مزمن شده باشد صنعت آن برگ مورد تر دو کف برگ سرو تر برگ خطمی تر اکحل الملک از هر یک کفی آب همه را بگیرند و اگر تر نباشند خشک آنها را در آب بجوشانیده بفشارند و آب آنها را برآورند روا باشد پس روغن سوسن نصف وزن آنها و شراب کهنه داخل کرده چند جوشی داده قصب الذریره گل ارمنی شب یمانی کوفته در خرقه کتانی بسته بآن بجوشانند و بدست بمالند و بفشارند تا انچه دران است مخلوط بروغن

وسلاق و بجهت کلف نیز مفید است صنعت آن بگیرند اغصان تازهٔ آن و در کوزهٔ نوی کرده سر آن را بگل حکمت محکم نموده در تنور تافته بگذارند تا بسوزد و برماد گردد و آن رماد قوی تر است از توتیا در نفع از برای امراض مذکوره **فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و عمود در آنها حب الآس است** **سفوف حب الآس** نافع از برای اسهال بسعال منقول از فرابادین الصباح صنعت آن حب الآس سحوق شاه بلوط تخم خشخاش خرنوب شامی از هر یک ده درم صمغ عربی بریان پنج درم کوفته بیخته شربتی سه درم **سفوف حب الآس** نافع از برای اسهال اطفال و غیر اطفال را نیز نافع است صنعت آن حب الآس بریان و انار دانه بریان که این هر دو را نیکو سحق نموده باشند طباشیر سفید صمغ عربی بریان کثیرا گل ارمنی مصطگی رومی گل سرخ متروع الافاع اجزا مساوی کوفته بیخته باطفال و بزرگان یکمثقال تا دو مثقال بارب به شیرین و بارب سیب شیرین بدهند **سفوف حب الآس** نافع از برای بول در فراش صنعت آن حب الآس زیره کرمانی مدبر هر دو مساوی کوفته بیخته هر صبح دو درم آن بخورند **سفوف حب الآس** نافع از برای سعال که محتاج باشد بنفث غلیظ یا بوده باشد بانفجره در صورت و سرفه با حرارت شدیده در صدر و لین بطن صنعت آن حب الآس سحوق شاه بلوط خشخاش سفید بوداده خرنوب شامی مغز تخم خیارین اجزا مساوی صمغ عربی نیم جزو کوفته بیخته سه درم آن را با آب بنوشند **سفوف حب الآس** نافع از برای صداع حادث از ضربه و سقطه با سرسام صنعت آن آب برگ مورد عوض بید صندل سرخ سوده درهم مخلوط کرده در بینی بچکانند **سویق الآس** صاحبان اسهال بلغمی و زلق الامعاء رطوبی را نافع است چون خرده شود با بیض ربوب قابضه صنعت آن بگیرند حب الآس رسیده جید را خشک نموده بسایند و به پزند و عند الحاجت بقدر ضرورت بکار برند **فصل در بیان شربتهائی که اصل و عمود در آنها حب الآس است** شراب حب الآس نافع است ضعف معده را و لینت طبع را و منفی است احشا را و قطع میکند سیلان رطوبات را بسوی معده و امعاء و حبس میکند حیض را و صالح است از برای قروح عارضه در باطن بدن و سیلان رطوبات از رحم صنعت آن بگیرند عصارهٔ حب الآس را با بنفشه که بجوشانند آن را تا بخته شود و پس صاف نموده عشر آن عسل

شود و پس کیسه را دور افگنده خرقه را باین دو سه مرتبه تر کرده بر سر ضماد نمایند و بدانکه دهن الآس نافع است از برای سبات حادث از بخارات متصاعده بسوی دماغ در تب و غیر تب تدهین سر بآن بجهت آنکه مقوی دماغ و مانع بخار و محلل انجرهٔ حاصله در سر است و نیز چون آن را مخلوط بگلاب و سرکه نمایند و غرق کنند سر را بآن در صرع و ماغی که بوده باشد با آن علامات غلبه خون بعد از فصد و استفراغ به طبیخ الملیح تقویت سر میکند و نافع است این نوع صرع را و نیز نافع است صرعی را که بوده باشد بسبب صعود انجره بسوی سر بجهت آنکه مانع ورادع و محلل انجره است و اگر در بن وقت بجای گلاب روغن گل سرخ فراگرفته از زیت القاق باشد بیفزایند اقوی و انفع **دهن الآس** نافع از برای رعشهٔ حادث از کثرت شرب شراب بسبب آنکه مقوی دماغ است و لوجالنس گفته که تدهین سر بآن نافع است از برای رعشهٔ حادث از بسیاری آشامیدن شراب اسحاق اسرائیلی گفته که تغریق سر بدهن آس مضر و بلاسره که نافع است از برای رعشهٔ حادث از کثرت شرب شراب ابن نوح قمری گفته که تقویت دماغ بدهن آس نافع است رعشهٔ حادث از ضعف بسبب کثرت شرب شراب ابو سهل مسیحی گفته که هرگاه بوده باشد رعشه حادث از کثرت شرب شراب باید که منع کرده شود از شرب شراب مطلقا و تقویت دماغ کرده شود بدهن آس مضروب بقدر قلیلی از سرکه که خمر و نیز تریخ بدهن آس نافع است از برای استرخای جیش گفته که تریخ بدهن آس نافع است از برای استرخای اعصاب و مقوی اعضای مستخرجه صنعت آن بگیرند مورد تازه تر و بکوبند و عصارهٔ آن را بگیرند و اضافه آن نمایند روغن کنجد بازیت القاق در هر سه رطل از عصاره دو رطل دهن و در نسخهٔ دیگر در هر دو رطل عصاره یک رطل دهن است و بجوشانند در قدر مضاعف و تا چهل روز در آفتاب گذارند تا تمام آب بر رود و روغن بماند به نسخهٔ دیگر روغن کنجد تازه چهار رطل و بیست رطل مورد خشک مورد را بکوبند و در شراب عتیق یا نبیذ زبیب و عسل داخل کرده یک شبانروز بگذارند پس روغن را داخل کرده به پزند تا روغن بماند و کسیکه خواسته باشد قوت وی زیاده شود آب معصور مورد تر را داخل نمایند و به پزند پس صافی نموده در شیشه نگاهدارند **رب حب الآس** مسکن قی و دافع خمار و مانع صعود بخارات بدماغ و مانع از برای خفقان و سرفه و اسهال مزمن دموی و ذرب و سیج و نفث الدم صنعت آن آب حب الآس رطب بگیرند و به پزند تا بقوام آید و اگر حب الآس رطب نباشد حب الآس خشک را در آب به پزند تا مهرا شود و بپالایند و بالوده را آن را باز به پزند تا بقوام آید **رماد آس** نافع از برای دمعه و ظفره

مصفی داخل کرده طبخ دهند تا بقوام آید و بعضی میگیرند و عصارهٔ آن را بدین قسم تهیه کنند تازه آن را وفشرده آب آن را میگیرند و میجوشانند تا غلیظ شود و بثلث رسد پس عسل مصفی داخل کرده بقوام می آورند و بعضی میگیرند حب الآس را و خشک میکنند و می کوبند و داخل میکنند در آن آب و شراب کهنه از هر یک بیست و یک اوقیه و جوش داده صاف میکنند و با عسل بقوام می آورند **شراب ورق الآس** نافع است برای قروح رطبه عارضه در سر و بثور و نخاله در ان بهم داسترخای لثه و وجع گوش که خارج میشود از انها چرک و قطع میکند عرق را و صنعت آن بگیرند اطراف ورق الآس اسود با برگ و حب آن و بکوبند و بگیرند از ان ده من و بیندازند بران سه ارطال از آب انگور و به پزند تا بر دو یک ثلث و دو ثلث بماند پس صاف کنند و بجوشانند با قدری از عسل مصفی با آنش ملایم تا بقوام آید و در ظرف چینی نگاهدارند و استعمال نمایند **شراب ورق الآس دیگر** که تقطیر البول و بول الدم را سود دهد صنعت آن برگ مورد خشک برگ شبت برگ خیار بر یکی صافی کندر گلنار فارسی بلوط از هر یک جزوی با شراب انگوری یا آب بجوشانند و صاف نموده هر صباح مقدار یک اوقیه بنوشند **شراب حب الآس** که در افعال قریب است برب آن و نافع است برای تهلهل نسج معده و اقسام لوا سهال خون از معده و امعا صنعت آن بگیرند حب الآس تازه یک من و در سه من آب به پزند تا مهرا شود پس عصر بسته بمالند و بپالایند و پالوده آن را با نیم من نبات سفید بقوام شراب آورند صنعت این شراب به نسخهٔ دیگر بگیرند حب الآس و نیم کوفته در چهار مثل آن آب بخیسانند پس بجوشانند تا بربع رسد پس آن را مالیده صافی نموده بوزن صافی آن نبات سفید داخل کرده بقوام آورند **شراب حب الآس** دیگر زجیر و لغث الدم را و نزف الدم از هر عضو یکه باشد نافع است صنعت آن حب الآس نیم کوفته بیست درم صندل سفید بگلاب سوده ده درم تخم خشخاش سفید هفت درم همه را نیم کوفته در دو رطل آب یک شب بخیسانند و صبح جوشانیده چون ثلث بماند صافی نموده با قند سفید نیم رطل بقوام آورند و در ظرف چینی نگاهدارند شربت یک اوقیه **شراب حب الآس** قابض اسهال و زلق الامعاء را مجرب است خصوص وقتیکه با سفوف قابض بنوشند صنعت آن آب به شیرین آب امرود آب سیب شیرین آب انار شیرین

از هر یک یکرطل گرفته مقدار چهل مثقال حب الآس نیم کوفته دران بخیسانند تا نصف رسد صافی نموده باز بجوشانند با آنش ملایم تا بقوام آید و استعمال نمایند و اگر اسهال بالغ باشد اول مرتبه که آنرا جوش میدهند در کیسهٔ کتانی مصطکی رومی عود هندی سنبل الطیب سک المسک از هر یک دو مثقال کوفته داخل کرده سر کیسه را بسته دایم کیسه را با لبان تا قوت بشراب باز دهد و چون آبها بنصف رسد کیسه را مالیده شیرهٔ آن را برآورده بفشارند و کیسه را دور کرده آن را صافی نموده بقوام آورند **شراب حب الآس** بنسخهٔ شفائی صنعت آن آملهٔ منقی یک مثقال حب الآس دو مثقال پوست بیخ انجبار گلنار گل سرخ تخم حاض بری از هر یک دو درم رب به شیرین گلاب از هر یک بیست مثقال شراب صندل سی مثقال بدستور مقرر شربت به پزند **شراب حب الآس** موسوم بشربت مورد اطفال از مخترعات صاحب خلاصة التجارب تب و سرفه و اسهال که باهم عارض ایشان گردد عظیم النفع و مجربست و آزموده صنعت آن بگیرند تخم مورد پخته رسیده در درخت دو جزو امرود نیم پخته یک جزو هر دو را نیم کوفته در آب چندان بجوشانند که حل شود پس بدست بمالند و بپالایند و باقدری قند سفید بقوام آورند و بعضی اندکی گلاب اضافه کرده اند شربتی مقدار برداشت طبیعت آن بدهند و داخل نکردن گلاب اولی است **فصل در بیان ضماداتیکه اصل و عمود در آنها حب الآس است + ضماد حب الآس** نافع است برای اسهال معده صنعت آن سک اصلی زعفران از هر یک یکدرم اشنه دو درم مصطکی هفت درم سعد کوفی پنجدرم قصب الذریره سه درم رامک شش درم تخم کرفس حب الآس مازوی سنبر از هر یک یکدرم کوفته بیخته بشراب قابض سرشته بر شکم ضماد نمایند **ضماد** دیگر برای صداع حادث از ضربه و سقطه و شجه صنعت آن اطراف مورد تر کوبیده آرد جو گل ارمنی عصارهٔ مازو عصارهٔ انجبار آرد عدس حضض یکی اقاقیا صندلین با آب برگ بارتنگ سوده باقی ادویه کوفته بیخته با صندلین و اطراف مورد کوبیده سرشته ضماد نمایند **ضماد دیگر** که همین منفعت دارد صنعت آن برگ مورد دو کف کبیر با اندک از اقاقیا و رامک کوفته بیخته با آب سفرجل سرشته بر سر ضماد نمایند **ضماد دیگر** که همین نفع دارد صنعت آن برگ مورد دو کف کبیر با اندکی گلنار فارسی و پوست انار نیم کوفته بیخته سرشته بر

انگوره‌ی و آب خالص به پزند تا مهر اشود پس قدری سنگ اصلی و عود هندی مصطکی الذریره و مغاث هندی کوفته بیخته دران داخل کرده در هاون سنگی با روغن مورد بدسته بمالند تا چون مرهم شود بر سر ضماد نمایند **ضماد دیگر** قلمی فرموده اند که از حضرت استادی والد ماجد قدس سره او برای صداع و ورم حادث در سر بسبب ضربه و سقطه و شجه صنعت آن آب برگ مورد گلاب از هر یک بیست مثقال روغن مورد روغن گل سرخ از هر یک ده مثقال سرکه انگوری پنج مثقال آب برگ نار مشک پنج مثقال همه را در هم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند آرد ماش مقشر آرد میده از هر یک یک کف عود الصلیب مغاث بغدادی مغاث هندی که آن را کاذی هندی میده لکری نامند از هر یک یکمثقال کوفته بیخته بآن سرشته پارچه کتانی را بآن آلوده کرده بر سر ضماد نمایند **ضماد سابر** نافع او برای صداع حادث از ضربه و سقطه مستعمل بعد از فصد و تنقیه خون و تلیین طبیعت بشیافات و حقنه ها و مسهلات ملینه صنعت آن آب برگ مورد تر و آب برگ سرو تر و آب برگ ابهل و آب برگ بید تر که این همه را کوبیده فشرده آب گرفته باشند روغن گل سرخ روغن سوسن روغن مورد داخل کرده در قدر مضاعف به پزند تا آب رفته روغن بماند برگ مورد خشک برگ گل سرخ قشار کندر کوفته بیخته بآن سرشته در هاون بسته بمالند تا چون مرهم شود بر سر ضماد نمایند **ضماد دیگر** قریب بضماد سابر از ابن ماسویه نافع او برای صداع حادث از ضربه و سقطه صنعت آن برگ مورد تر برگ سرو تر برگ بید تر همه را کوبیده فشرده آب آنها بگیرند و روغن سوسن در ان داخل کرده با شراب مطبوخ کهنه به پزند با قدری اکلیل الملک و مرکی صافی و قصب الذریره کوبیده پس چون بنکو بپخته شود شب یمانی گل ارمنی کوفته بیخته بآن مخلوط نموده در هاون سنگی بسته بمالند تا چون مرهم شود ضماد نمایند **فصل در بیان طلاها**

که اصل و عمود در آنها حب الآس است طلای حب الآس لکافوری نافع او برای فساد هضم بسبب بثور معده صنعت آن حب الآس برگ سیب گل سرخ گلنار فارسی مازوی سبز صندل را یک قرص ساق اقحوان رمان حامض از هر یک پنج درم کافور قیصوری نیم درم بارب برگ مورد سرشته بر معده طلا نمایند و اگر یکدرم زعفران و دو درم عود هندی او برای تقویت هاضمه داخل کنند بهتر است **طلاهای** نافع او برای صداع حادث از ضربه و سقطه صنعت آن مویایی

بر روغن گل سرخ یا روغن قسط بحسب وقت و مزاج گداخته برگ مورد کوفته داخل نموده بر سر ضماد نمایند **عصاره حب الآس** نفث الدم و قرحه مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعوبت بخارات بسر و سرفه رطوبی و قی و تشنگی و سرفه بخار و ذرب را نافع است صنعت آن بگیرند حب الآس رسیده جید را و افشرده آب آن را گرفته خشک نمایند و عند الحاجت بکار برند مقدار شربت آن تا سه اوقیه است اگر شدید التقیض خواهند از خام آن اخذ نمایند **فصل در بیان اقراص**

که اصل و عمود در آنها حب الآس است قرص حب الآس مستعمل در پیشه کهنی و اسهال بسیار شود آن هر دو را باز دارد و معده را قوت بخشد صنعت آن حب الآس سماق کزنا چ گل ارمنی بلوط نشاسته بریان مقل مکی از هر یک ده درم پوست انار مازوی سبز از هر یک پنج درم کوفته بیخته با آب مورد سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال تا دو درم **قرص حب الآس** نافع او برای سعال با سهال صنعت آن حب الآس تخم خشخاش سفید بوداده از هر یک پنج مثقال برسیاوشان سه مثقال صمغ عربی دو مثقال بنات سفید نشاسته بوداده از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا و لعاب حب السفرجل سرشته اقراص سازند هر قرص سه درم یک قرص را مادر الشعیر یا شراب حب الآس بنوشند **قرص حب الآس** مطفی حرارت نافع او برای اسهال با حرارت و سعال صنعت آن حب الآس ده درم برسیاوشان مغز تخم خربزه از هر یک پنج درم رب السوس صمغ عربی بوداده از هر یک یکدرم و نیم کوفته بیخته با آب خشخاش سرشته اقراص سازند شربتی سه درم **فصل در بیان معاجینی**

که اصل و عمود در آنها حب الآس است **معجون حب الآس** خوزی به نسخه محمد بن ذکریا رازی در اسهال معدی زمانیکه قوت هاضمه بسبب رطوبت که واسطه شود میان معده و غذا ضعیف شده باشد باید استعمال نمود بعد از قی و دفع رطوبت بایارج فیقرا و جوارش نارمشک صنعت آن دانه انگور که آن انگور را در سرکه گداخته باشند و دانه را از سر که بیرون آورده بریان نموده نرم کوبیده سی درم حب الآس شصت درم خرنوب بنطی گلنار فارسی مازوی سبز از هر یک دو درم کندر ذکر نان خواه سعد کوفی مصطکی رومی سنبل الطیب از هر یک نیم درم کوفته بیخته با شکر بقوام آورده با عسل مصفی بسرشند شربتی از سه درم تا چهار درم و در نسخه دیگر حب الآس بریان کرده است **معجون حب الآس**

خوزی به نسخهٔ عیسی ابن صهار نخ ... ست آن قسط قرفه الطیب حب بلسان سنبل الطیب
سلیخه از هر یک ده درم زنجبیل ده استار جوز بوا پنجاه عدد قاقله قرنفل انیسون اکلیل الملک
شیطرج هندی از هر یک چهار درم ریوند چینی زراوند طویل اشنه از هر یک دو درم بسباسه
بزرگ کابلی هفتاد هشت درم نارمشک قصب الذریره فلفل دارفلفل از هر یک پنجدرم هلیله
کابلی منقی از نوی دو استار بلیله ده عدد حب الآس بوزن مجموع ادویه و در نسخهٔ دیگر زنجبیل
ده درم سعد کوفی ده استار است کوفته و بیخته با شکر بقوام آورده با عسل مصفی سه وزن ادویه
بسرشند **معجون حب الآس** نافع از برای ضعف ماسکهٔ معده بسبب زیادتی رطوبت
وازلاق طعام چون استعمال کرده شود بعد از قی و اسهال بایارج فیقرا صنعت آن حب الآس
منقی از دانه ده استار مویز بریان نیم من خرنوب نبطی گلنار فارسی کندر وکر کز مازج از هر یک
ده درم نان خواه دوازده درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی از سه درم تا پنج درم **معجون**
حب الآس نافع از برای اسهال کبدی بسبب ضعف جاذبهٔ کبد و این معجون جاذبهٔ کبد را
قوت دهد صنعت آن سلیخه سنبل زعفران از هر یک سه درم قصب الذریره عود بلسان
سعد کوفی تخم کرفس از هر یک پنج درم جوز بوا پنج عدد قاقله قرنفل انیسون نشاسته و در نسخهٔ
دیگر بجای نشاسته بسباسه است و این اصح است کندر ذکر از هر یک دو درم اشنه لادن از هر یک
دو درم و نیم قرد ماناسه درم سک اصلی چهار درم دارشیشهان سه درم نان خواه چهار درم حب الآس
بریان کرده منقی از استه دو درم کوفته بیخته بمیلنجبین سرشته معجون سازند شربتی چهار درم **معجون**
حب الآس نافع از برای تقطیر بول صنعت آن حب الآس ده درم پوست هلیله کابلی
آمله بریان کرده از هر یک هفت درم قشار کندو پنج درم همه را با آب آهنگران چند مرتبه به پزند و
خشک نمایند پس نرم کوبیده بارب مورد معجون سازند **معجون حب الآس** که همین منفعت دارد
صنعت آن حب الآس یک بخر و لادن ربع جزدی کوفته بخرمای بیرونی منقی از نوی دو جزو
سرشته معجون سازند شربتی شش مثقال **فصل در بیان نطولاتی که اصل و عمود**
در آنها حب الآس است نطول ورق الآس نافع است از برای صداع حادث از ضربه و
سقطه و مقوی دماغ صنعت آن برگ مورد دو جزو پوست انار سماق گلنار فارسی عدس اقاقیا

گل سرخ از هر یک جزوی کوفته باب بخته صافی نموده فتل آن را بر سر صداع نمایند و خرقه را
با آب آن تر کرده بر سر کاد نمایند **نطول مقوی سر** نافع از برای صداع حادث از
ضربه و سقطه صنعت آن برگ مورد گلنار فارسی عدس سماق منقی پوست انار ورق گل سرخ
مغاث بغدادی کوفته کفی در آب جوشانیده آب آن را بر سر نطول نمایند و تفلش را بر سر
ضماد نمایند **آس بری** آن را اسمار و اسفرم نامند و بعربی رند گویند و ریحان القبور نیز
نامند و بیونانی مرسیا اغریا گویند **مورد اسفرم** اسم فارسی مورد بری است و توهم کرده کسیکه
گفته او خرست بفارسی مورد بری گویند برگ زرد تر و عریضه از بستانی است و طرف آن تند
شبیه بسنان و چوبش صلب تر و قدش کمتر از ذرعی و ثمرش نهایت سرخ و مستدیر و از وسط
برگ میروید و شاخهای بسیار از یک اصل میروید و در زمستان برگ آن نمیریزد و بسیار
قابض و بوینده آن نافع است از برای رطوبات دماغ و اشامیدن آن نافع است از برای
و اشامیدن ثمر و برگ آن با شراب مفتت حصاة مثانه و بجهت تقطیر البول رطوبی و یرقان
و اسهال و رفع ادرار شیر و تقویت جگر و معده و دماغ شربا و بجهت اخراج کرم معده حمولا
و بجهت دفع رطوبات دماغ و صداع بلغمی نافع است ابن ماسرجویه قوت آن را مثل باد آورد
میداند و بعضی قولش را مثل قوت افسنتین دانسته اند و ابن تلمیذ جهت ضربه و سقطه که بر اعضا
واقع شود بالخاصیت مفید دانسته **عرق ا** سو لغت نهدی است و باصطلاح اطبای
متاخرین هند عرق شکر مقوه را اسو نامند و نزد متقدمین یا یشان نبید سکری مقوه را اسو گویند
و مزاج عرق سکری در اواخر درجهٔ دویم گرم است اما هرگاه آن را با آن ادویه دوباره بسوزق
کشند میگردد گرم و تر با آنکه یبسا باشد که برسد حرارت آن باخر درجهٔ سیوم اسو تالیف اطبای هند
نهایت مقوی باه و مقوی جمیع قوتها و بدن است و نشاط آور و مفرح و محسن لون است صنعت
آن زردک یک من قند سیاه نیم من گل دهاوه دو سیر دارچینی نیم سیر کبابه چینی نیم سیر زردک
را پاک کرده استخوان آن را دور کرده نرم بکوبند و باقی ادویه را نیم کوفته با قندی آب در
خم نمایند و باید که خم کهنه و مستعمل باشد و در زیر توده خاکستر بیست و یک روز دفن نمایند پس
بر آورده بپالایند و در شیشهٔ نگاهدارند و هر چند کهنه شود بهتر است شربتی نیم پیاله تا یک پیاله

عرق آسو از ترکیب آن بر هر دم نافع است از برای معده و کبد بارده و مفید است در امراض بارده و امراض بارده مانند مالیخولیا و وجع معده و ضعف گرده و مثانه و اختناق رحم و اوجاع مفاصل بارده و مزمنه و استسقاء و قاطع بلغم است و دافع سودا و اشتهای طعام آورد و ضعف باه را که از برودت و بلغم باشد نهایت نافع است حتی آنکه اعادهٔ باه کسانی را که مایوس شده باشند از ان میکند و نشاط و سرور می آورد و رنگ رو را نیکو میگرداند و مقوی بدن است و بسط نفس میکند و لوحش را زایل میگرداند بسبب ترقیق خون و روح و مرطوبی مزاج را نافع است و گرمزاجان را مضر است و بسیار باشند که در امراض حادهٔ البشان موجب احتراق خون و سائر اخلاط شود و موجب امراض متولده از احتراق اخلاط و امراض سوداوی متولده از سودای محترقه تولید صفرا و حمیات صفراویه گردد و مصلح آن گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان و عرق شاهتره و عرق نیلوفر و عرق کاسنی و عرق بید است از برای منع تولید سودا و جنون و شربت ریباس و شربت رماتین و شربت به ترش و سکنجبین سفرجل و سکنجبین به لیمویی و شربت فواکه ترش و شربت زعرور و امثال اینها است از برای منع تولید صفرا صنعت آن قند سیاه دو از ده من تبریز موبز سه من تبریز پوست درخت مغیلان سه من تبریز پوست هلیلهٔ کابلی یک چهارک یک من تبریز آمله منقی هفتاد و پنج مثقال برگ تنبول برگ نارنج از هر یک پانصد عدد همه را را یکجا کرده در خمی مستعمل کرده آن مقدار آب بر روی آن کنند که ثلث خم خالی بماند و اگر آب گرم باشد بهتر است پس آن خم را در سرگین اسپ دفن کنند اگر زمستان بیست روز و اگر سرد باشد چهارده روز تا بیست و یک روز و الا لامحاله تا جوش خورد و کف بر سر آورد و کف آن را بگیرند و چون از جوش فرو نشینند رسیده باشد پس آن را از خم برآورده عرق کشند و دران عرق خولنجان زار حشیش سیلانی انیسون از هر یک دوازده مثقال و نیم پنج لفاح بزرالبنج سفید بیخ لفت بزدی کبیخ موهه جنکلی است از هر یک پنج مثقال نان خواه بیست و پنج مثقال بادیان هفتاد و پنج مثقال بتیسه که معمول اطبای هند است و در حرف باذکر میشود هشتاد مثقال ادویه را نیم کوفته عرق مذکور را بر روی آن کرده یک شبانه روز بگذارند پس عرق کشند بطریق گلاب اگر ساده خواسته باشند همین را ده مثقال پیش از غذا و دو مثقال بعد از غذا بنوشند و اگر خواهند ادویه را

را داخل کرده مرتبهٔ ثالث عرق کشند و ادویه این است که ثبت برده املک و برغاله فربه که استخوان و چربی آن را جدا کرده باشند از هر یک نیم من تبریز و در نسخهٔ دیگر کبن است گوشت مرغ جوان پنج قطعه گوشت دراج گوشت کبک از هر یک هفت قطعه گوشت قطاة که بفارسی سنگ خواره و بهندی لوه کوبند پانزده قطعه گوشت کبوتر مخلف تازه پرواز آمده پنج قطعه گوشت کروانک ده قطعه گوشت کنجشک نرخانگی پنجاه قطعه مجموع را از چربی و استخوان جدا کرده گوشت خالص آنها را ورق ورق کرده داریچین کبابه کشنیز خشک صندل سفید فرنفل عود هندی عود الصلیب کل سرخ صعتر فارسی زیره کرمانی جوز بوا از هر یک ده مثقال کوفته بر آن گوشتها بپاشند و در دیگ نقره یا مسی تازه قلعی با آتش ملایم اندکی بجوشند که گوشتها شروع به پس دادن آب نمایند و آن بطوبت خشک نشود پس عرق مذکور را بر روی آنها کرده بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری عود هندی عود الصلیب بهار نارنج زرنباد بابسه اشنه سنبل الطیب سلاج هندی سلیخه دانه هیل قرفه الطیب از هر یک پنج مثقال کل سرخ کل سفید مسمی بجز در وصینی که بفارسی کل مشکین و بهندی بیوتی نامند از هر یک نیم من تبریز داخل کرده عرق کشند عنبر اشهب زعفران از هر یک دو مثقال و نیم در نه مشبره به بگذارند تا عرق بر روی آن بجلد **عرق آسو** الیف آن مرحوم موافق کرم مزاجان تفریح تمام آورد و نشاط بخشد و اصحاب سودای محترقه و مالیخولیای مراقی را بنهایت نافع است صنعت آن قند سیاه بیست و چهار من تبریز پوست درخت مغیلان سه من تبریز در خم کرده آب بر روی آن کنند آن مقدار که ثلث خم خالی ماند پس خم را در سرگین اسپ دفن کنند و بگذارند که جوش خورد و از جوش فرو نشیند و بر سد پس آن را برآورده از عرق کشند و آن عرق را در ظرفی کرده صندل سفید سوهان کرده بیست مثقال سنبل نیلوفر چهل مثقال کل کاوزبان یکصد و بیست مثقال تخم کاسنی نیم کوفته تخم خربزه مقشر مغز تخم خیارین کوفته از هر یک دو صد و چهل مثقال مغز تخم کدو نیم کوفته دو صد مثقال کتب بید و بهار بید سک اصلی پوست هلیله کابلی از هر یک سه صد مثقال پوست بلیله آمله منقی از هر یک صد مثقال تخم کاهو یکصد و بیست مثقال کل سرخ چهار من تبریز کشنیز خشک بیست مثقال همه را در عرق مذکور یکشبانه روز بخیسانند و عرق کشند و در وقت عرق کشیدن

دو مثقال عنبر اشهب در نه مشربه بگذارند **اطریلال** بدالف و سکون طای مهمله لغت بربری است بمعنی رجل الغراب و حشیش آن را بعربی حشیشة الارض نامند و خزر الشیاطین نیز گویند حکیم میر محمد مومن گفته که خلال و آن نوعی از اطریلال است و خلال جلیل نبات اطریلال است و این هر دو نوع هم است و نیز گفته که رجل الطیر و رجل الزرزر و در رجل العقعق و رجل العقاب و رجل الغراب و رجل الزاغ اینها همه نبات اطریلال است و تبرکی نبات اطریلال را اغاز اباغی نامند و در کوهستان و لرستان پای زاغان نامند و هندی کاک جنگی یعنی پای زاغ نامند و مسی نیز گویند و مستعمل تخم آن است و آن بسیار ریزه و تیره رنگ مائل بکبودی و طولانی و لغایت تند و تلخ با حرافت و تندی بود خوب او نادره سنگین آن است و گیاه او شبیه به شبت و گلش سفید و برگش متفرق و ساقش مربع و در آخر بهار میرسد و آنچه سبز تیره شبیه برازیانه است قسمی از دو قوهست و تخم خلال گویند و بهترین آن مصری است گرم و خشک است در سیوم محلل ریاح و جالی و مدر فضلات و مفتح سدد و منقی کرده و مثانه و یکدرم آن با عسل جهت دفع ریاح و ایلاوس مجرب است و ضماد آن زائل کننده انار جلد و برص ابیض و شنافه آن مستاصل بلغم است و طلای آن مجفف قروح است و قدر شربتش از یکدرم تا سه درم با عسل یا شراب

معجون آطریلال نافع از برای برص صنعت آن اطریلال یک درم عاقرقرحا تربد سفید زنجبیل از هر یک دانگی باسه وزن او دو به عسل مصفی بسرشند و بعد از تقیه بمسهلات یا شامات و در آفتاب نشینند و موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر آن افتد و عرق کند در روز اول نهایت تا روز سیوم موضع برص آبله کرده بعد از رفع زرد آب بالکلیه بر طرف می شود

معجون اطریلال ساده از برای برص صنعت آن بگیرند آطریلال چهل و پنج مثقال کوفته بیخته با عسل یکصد و پنج مثقال سرشته تا پانزده روز دوازده درم آن را که شش مثقال و نیم دانگ صیرفی است تناول نمایند یقینا برص را زائل میگرداند و قلمی فرموده اند و انچه کمتر از بدل آطریلال یافته در برص ضماد او طلای و نشر با دوای هندی است که آن را بابچی گویند باطین مغره **انس النفس** نباتی است ربیعی شبیه بحرجیر و برگش بی تشریف و گلش مانند تره تیزک یعنی حرف زرد و برگهای سفید اخلاطه بر گل آن دارد و باحرکت

آفتاب میل کند و مانند شاهدانه باعدم حرکت هوا حرکت مینماید و ساقش مربع مائل بسیاهی و در مصر و اطراف شام بسیار است و در مجاری آبها میروید و چون حیوان شیر دار از آن بخورد شیرش زیاده میشود و خوردن آن شیر باعث نشاط و سرور می گردد و گرم است در درجه دوم و در یبوست معتدل و در افعال نایب مناب شراب است و مدر فضلات یعنی بول و شیر و حیض و عرق و مقوی حواس است و طبیخ آن در ازالهٔ هموم و تفریح مثل شراب است بدون مستی و خمار و اندکی از گلش همین اثر دارد و خلل بعقل نمیرساند و مقوی حافظه است و قطور عصاره آن جهت قلع بیاض چشم مفید است و چهار درم از تخم آن با پنجه تر با شیر کوسفند میچ باه است حتی در شخص صد ساله و مفتح است و رنگ رخسار را نیکو و سرخ گرداند و بدن را فربه سازد و یرقان را زایل کند و مضر کرده است و مصلحش عسل و اکثارش مورث درد مفاصل و شربتش تا پنج درهم است و از عصاره و طبیخش تا هجده درم و بدلش آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران **شراب انس النفس** نافع جهت مالیخولیا و مواد سوداوی صنعت آن بگیرند برگ تر آن را و بکوبند و آب آن را بگیرند و در یک من آب آن نیم من بنات سفید داخل کرده بقوام آورند **باب الالف مع الباء الموحدة + ابازیر** بروزن افاعیل ادویه و مصالح طعام است و بعضی گفته اند اعم که هست ادویه و مصالح و توابل و حوایج طعام و بقول و این قول اقرب بصواب است و سبب انداختن توابل و ابازیر در طعامها و دیگها یکی از پنج امر است یا تحصیل لطافت و نفاست طعام است تا آنکه بگرداند آن را صاحب طعمی که قبول کند طبیعت آن را و میل کند بسوی آن و هضم نمایند آن را زیرا که پلاو مرکب است از گوشت و برنج و روغن و این هر سه می باشند ثقیله و بی رایحه پس چون ابازیر در آن اندازند و طعم و رایحه هم رسانند قبول میکند آن را طبیعت و رو می آورد بسوی آن و هضم میگرداند آن را و یا سبب انداختن آن در طعام + زهومت و کراهت رایحه طعام است تا آنکه بگرداند رایحه آن را طیب و بگرداند آن را بچیزی که دوست دارد طبیعت آنرا و یا برودت مزاج طعام است پس داخل کرده میشود در آن ابازیر حاره از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن و میل دادن آنرا بسوی اعتدال و یا غلظت و دشواری هضم آن است تا آنکه بگرداند آن را لطیف و آسان گردد هضم آن و یا آنکه بگرداند

طعام را لطیف و ملطف و مفتح مجاری صالح است از برای کسیکه جمع آمده باشد در بدن او فضول
بلغمی غلیظ لزج خام پس باین اسباب داغراض خمسه سزاوار آن است که بسیار کرده نشود طعام
بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده شوند میگردند آلات غذا را آن الا بنکه مرور میکنند غذا برآنها و نیز
بسیاری اباز یر احداث میکنند در کیموس کیفیت حادهٔ حریفه و بسیار باشد که بگردند سبب قروح
و اورام و امراض صعبه و ازین سبب میباشد مضار کیفیت خون بسبب کردیدن از کیفیت طبیعی
نسبت بمزاج آن شخص زیاده از مضار آن بزیادتی کمیت پس اصلح آن است که در غذا داخل
کرده نشود دکمر مقداریکه حاصل کرد دبآن مقدار اغراض مذکوره و غرض آخر از غرضهای خمسه
اشبه بعلاج است چه کسیکه موافق باشد او را اغذیه ملطفه اشبه است به بیمار از اصحا پس ازین جهت
استعمال اباز یر حاره درین غرض میباید که زیاده از غرضهای دیکر باشد و اما اباز یر معروفه
نزد اطبا و طباخین نمک است و سرکه و آبکامه و فلفل دار چینی و قاقله و خولنجان و زیره کرمانی
و کشنیز خشک و کرد یا و صعتر و انجدان و کاشم و انخواه و بادیان و شبت و زعفران و اشنه غار
و زنجبیل و قرنفل و شونیز و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و مضار هریک در موضعش ذکر کرده
بشود ان شاء الله تعالی و اما اباز یر و افاویه که بجهت ابرباه در اغذیه داخل کرده میشود پس
آن جر جیر است و تخم شلغم و تخم کتان و حب الرشاد و حرف بابلی و زعفران و زنجبیل و دار چینی
و بلوزیدان و لسان العصافیر و تودری سرخ و تودری زرد و بهمن سرخ و بهمن سفید و خولنجان
و لب حب القرطم و مغز حب القطن و ببا شیم مخلوط بخلط این ادویه در اغذیه باهیه از برای
ادرار نمی ابرهیمیه طعامی است مرکب مانند زیرباج الا انکه بعوض سرکه درین آب غوره میکنند
یا سرکه را مقطر نموده داخل مینمایند صنعت آن بکیرند کوشت بره را و قطعه قطعه نموده یا یکدو عدد
پیاز و نمک بقدر حاجت در آب بجوشانند و کف آن را بالتمام بکیرند پس آن را از ان آب
بیرون آورده با روغن کاو یا کوسفند سرخ کرده با مصالح کرم و پیاز پس آب و نمک بقدر
حاجت داخل کرده زیره کرمانی دار چینی دانه هیل کشنیز خشک از هریک قدری در پارچه کتانی
بسته در ان اندازند و بپزند بعد از ان آب غوره و یا سرکهٔ مقطر و قدری قند سفید بمقداریکه
چاشنی آن لذیذ کردد و مغز بادام سه چهار عدد ریزه کرده در ان داخل کرده چند جوش دیکر

داده کشیده بانان و یا با چلاو بخورند و این غذای معتدل است مانند زیرباج موافق
معده و کبد است و مقوی قلب و مفرح و با ادویه حاره این غذا را اندکی عود هندی داخل
میکنند از برای زیادتی تقویت معده و قلب و بعضی کفته اند که ابرهیمیه آشی است که با آب
غوره و قند و عود هندی و ادویهٔ حارهٔ مغز بادام و کلاب و کوشت مرغ و یا بزغاله ترتیب
دهند و نزد اطبا این غذا مفرح و مقوی معده و دل و جکر است **ابریشم** بکسر و فتح همزه و سکون بای
موحده و کسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح و ضم شین معجمه بلغت عربی حریر و قز و
بفارسی ابریشم و بترکی ایپک و بیونانی بربی و بهندی ریشم و بسریانی شتار با مند و مراد ازان
در اد ویه پیله ایست که کرم آن را سوراخ نکرده باشد که بیرون رود و بهترین آن پیلهای بزرک
بالیده زرد رنک پر ابریشم است که بشکل رطب کوچک فربهی باشد و انچه در آب پخته شود و نخ ازان
کشیده باشند بحریر نامی کویند و قز اسم عام از ابریشم است که کرم آن پیله را سوراخ کرده بیرون
رفته باشد و فی الحقیقت قز نوعی از این نیست بلکه نوعی دیکر است که کرم ابریشم در بعض درختها مانند
کنار و توت خانه بندد و پیله سازد و انچه در آفتاب کذارند تا کرم آن بمیرد آن را ابریشم خام کویند
و ابریشم خام حار و یابس است در درجهٔ اولی و بعضی کفته اند که معتدل است در خشکی و تری
و مقوی قلب و نهایت از مفرحات است در تفریح بالخاصیت و معین است بر خاصیت آن
حرارت و یبوست معتدله آن که موجب تلطیف و تکثیف رطوبت روح است پس روح را نورانی
و مستعد فرح میسازد و در تقویت ابریشم مدخلی است مخصوص بروحی دون روحی و حالی دون حالی بلکه
در همه احوال ملایم جمیع ارواح است حتی آنکه تقویت روح کبدی میکند که عبارت از روح طبیعی است
و روح دماغی که عبارت از روح نفسانی است و روح قلبی که عبارت از روح حیوانی است و مقوی
قوت حافظه و ذهن و باه و جهت خفقان و ضعف معده و ریه و لتهین بدن نافع است و پارچه
حریر محض قرمزی را چون بخورند رعاف تر کرده خشک نموده بسوزانند و خاکستر آن در بینی دمند
رعاف را باز دارد و مجرب است و شراب آن که آنرا در آب پخته و با شکر سفید بقوام آورده باشند
مفتح سدها و مقوی قلب و بینکو کردانندهٔ رنک رخسار است و محرف آن ضعیف تر است
از مقرض آن در هاشر به لیکن نافع است از برای فرحه و دمعه و سلاق و حرب چشم و قدری تبه شد

از یکدرم تا سه درم وبدلش مروارید محرق مغسول است ولباسهای بافته ابریشم وحریر محض گرم ولطیف است وپوشیدن آن ملایم ونرم وفربه میگرداندبدن راوموجب سرور است لیکن بوست بدن رارقیق میگرداند واصلاحش آن است که باریسمان پنبه آمیخته بافته بپوشند وبافته ممزوج باریسمان رابعربی قطنی وبفارسی الجه وبهندی سوتی نامند واکثر مشهور بشروح است باقسام آن محمدبن زکریا گفته که لباس ابریشمی گرم ونرازکتان است وموجب صلابت بشره است ولباس کتان برعکس این است ونیابت فزکه آن راکرم سوت نامند حار ولطیف است وپوشیدن آن پیرانرا نافع است ومزاج های سرد وزنان رادرهواهای سرد وخون راگرم میگرداند واصلاحش آن است که باخیوط پنبه بافته لباس ساخته بپوشند واز خاصیت لباس ابریشمی آنست که مانع تولید شپش است دربدن کسیکه آن رابپوشد **بیان طریق استعمال ابریشم درمشروبات** گفته اند که بهترین طرق استعمال آن آنست که آن را بنهایت نرمی مفروض نموده قرصی بلیغ وباجواهر مثل مروارید وکهربا ومرجان وسائرجواهر دارویه مفرح قلب خشک بدون سقی مایعی مانند آب وگلاب برروی سنگ سماق سائیده بکار برند وگاهی استعمال کرده میشود درادویه ماکوله محرق آن یاآنکه پیله ابریشم راکه ابریشم ازان جدا نکرده باشند گرفته وابریشم راازان جدا نمایند که مانند پنبه ندافی کرده شده باشد وقدری بریان نموده درهاون نقره ویاسنگی یاآهنی یابرنجی که اطراف دسته آن شکسته نشده باشد کوبند وچون داخل ابریشم گردد بکوبند وچون درحین کوبیدن تخته گردد باز قدری بریان نمایند وبکوبند وچون باز منجمد گردد باز بریان نمایند وبکوبند که تمام کوبیده ونرم گردد واز پارچه تنکی گذرانیده باجواهر صلایه نمایند زیراکه تقریص آن درنهایت ریزگی بسیار دشوار است واگر دروقت کوبیدن قدری تخم خربزه مغسول داخل آن نمایند بزودی کوبیده وبسیار نرم میشود وبعد آنکه قدری کوبیده شود درپارچه تنکی کرده مکرر حرکت دهند تا آنچه آرد تخم مزبور آن است رفته ابریشم نیم کوفته بماند بعدازان آنرا نرم کوفته باجواهر باز سائیده استعمال نمایند **دستور احراق ابریشم** آنست که نخهای ابریشم خام راورزیده کرده درظرف سفالی باطبق آهنی پاکیزه کرده برآتش اخگر گذارند ودایم بکفچه آهنی باچوب صندل برهم زنند تا قابل

سائیدن شود پس آنرا سوده درمعاجین ومفرحات وخمیرها داشته بکار برند دیگری گفته که احراق ابریشم مانند احراق صوف است واحراق صوف راچنین بیان نموده اند که بگیرند صوف نقی راوشانه کنند ومقدار بندانگشت بپیچند ودردیگ مس سرخ یعنی قلعی ناکرده بر سرآن طبق سفالی که صورا خی درو سط آن کرده باشند گذاشته واطراف آن رالگل حکمت کرده بگذارند برآتش تاسوخته شود وعلامت بلوغ آن آنست که ازسوراخ طبق دود سیاه بیرون نیاید می فرمایند که طریقه اول بهتر وانسب است ومحرق مغسول آن چون استعمال کرده شود در ادویه چشم نافع است وبهست غیر محرق آن مستعمل درادویه موضعه چشم **فصل دربیان خمیرهائیکه اصل وعمود درآنها ابریشم است** ✦ **خمیره ابریشم** که تقویت اعضای رئیسه وارواح وقوی نماید صنعت آن ابریشم تمام رفیع یکصد وپنجاه مثقال ابریشم مقرض پنجاه مثقال طباشیر سفیده مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد ورق نقره یکشب سبز تخم خرفه مغسل از هریک پنج مثقال ورق طلا سه مثقال شربت سیب شیرین شربت بنفشه از هریک صد وپنجاه مثقال قند سفید یک من تبریزی عنبر اشهب سه مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند یعنی یکصد وپنجاه مثقال ابریشم را درگلاب وآب باران طلا آب ونقره تاب دوشبانه روز خیسانیده پس جوشانیده بنکو مالیده صاف نموده باشربتها وقند بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته بان بسرشند **خمیره ابریشم دیگر** نافع ازبرای تقویت ارواح دماغی **صنعت** آن ابریشم رفیع سه صد مثقال گلاب عرق بید مشک عرق شاهتره عرق گاوزبان از هریک دو من یک من آب سیب شیرین آب انار شیرین از هریک یکصد مثقال خولنجان قرنفل دارچینی ورق طلا محلول از هریک یک مثقال عنبر اشهب ورق نقره محلول یاقوت رمانی مروارید ناسفته از هریک دو مثقال قند سفید نیم من تبریزی بنات سفید یک من عسل مصفی نیم من شاه بدستور مرتب نمایند **خمیره ابریشم** از افتراح آن مغفور که بجهت محمد شاه ابن سلطان جهان شاه ابن شاه عالم پادشاه معظم بن پادشاه غازی محمد اورنگ زیب عالمگیر گورکانی ترتیب داده مقوی قلب حمار است ودل فرح وسواس وخفقان سهاوی از اخلاط محترقه

سودا و به و تفریح و نشاط و سرور آورد و مقوی جمیع اعضای رئیسه و کلیه و معده است و
اصلاح حال کرده نمایند و کرمی کرده و عطش مفرط و زیابیطس را زائل گرداند و مجرب و منافع
بسیار دارد و ضرر ندارد و صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده نخ نکرده یک صد
مثقال در آب باران طلا تاب دو من عرق بید مشک و گلاب از هر یک یک منا ی یک منی
تبریزی عرق کاوزبان عرق نیلوفر از هر یک نیم منا ی عرق هیل عرق صندل عرق کفر
عرق کاه کل از هر یک پنجاه مثقال دو شبانروز بخیسانند پس بجوشانند آن مقدار که وزن
آب رفته وزن عرقها بماند و بفشارند و انتقال آن را دور کرده عرق آنها را صافی نموده بناسیفید نیم
من تبریزی عسل مصفی پنجاه مثقال شربت فواکه شیرین شربت سیب شیرین شربت ریباس
شربت امرود شربت انار شیرین شربت به شیرین شربت انرج از هر یک پنجاه مثقال داخل
کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و بقوام آورند پس بگیزند یا قوت رمانی مروارید ناسفته
یشب سبز بادزهر معدنی مرجان فرمزی کهربای شمعی از هر یک دو مثقال و نیم لعل
بدخشی زمرد اعلی از هر یک یک مثقال و یکدانگ و نیم احجار را با کلاب بر روی سنگ
سمان صلایه کرده تصویل نموده خشک ساخته وزن نمایند و ورق طلا و ورق نقره از
هر یک دو مثقال و نیم هر دو را العسل مصفی حل سازند ابریشم مقرض کل کاوزبان کشنیز خشک
مقشر صندل سفید غنچه کل سرخ بهمن سفید بهمن سرخ طباشیر سفید نشاسته تخم خرفه
مقشر از هر یک پنج مثقال مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه از هر یک هفت
مثقال و نیم عود قماری غرقی دو مثقال زعفران یک مثقال بدستور خمیره مرتب نمایند
و در نصف آن خمیره یک مثقال کافور قیصوری سابیده داخل نمایند نصف دیگر را بی کافور
باشد شربتی از دو درم تا دو مثقال **خمیره ابریشم** دیگر از اقتراح آن مرحوم بجهت
نواب جهانبانی شاهزاده والاقدر رضا قلی میرزا بجهت رفع توحش و سودا و وساوس
فاسده و رطوبت معده و دافع توليد رطوبات و دافع خیالات سوداویه و دماغ توليد
سوداو احتراق خون مقوی باه **صنعت** آن ابریشم خام از پیله جدا کرده با نرده
شیره جهانی گلاب عرق بید مشک عرق کاوزبان عرق نیلوفر از هر یک

یکمن عرق صندل عرق هیل بوا عرق زردک از هر یک نیم من نبات سفید نیم من عسل مصفی شراب فواکه
شیرین شراب سیب اصفهانی شراب امرود شراب آنار شراب سفرجل از هر یک شصت
مثقال صیرفی مروارید ناسفته یاقوت رمانی یشب سبز مرجان فرمزی کهربای شمعی فادزهر
معدنی خطائی از هر یک سه مثقال لعل بدخشی زمرد اعلی از هر یک یک مثقال و نیم ورق
طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک سه مثقال ابریشم مقرض یا کوبیده با جواهر صلایه
کرده چنانچه در صدر بیان شد گل گاوزبان کشنیز خشک مقشر صندل سفید گلاب سوده
بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری غنچه گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنج مثقال خولنجان
تودری کلکون تخم فرنجمشک عود هندی خام بادرنجبویه تودری ترنج از هر یک دو مثقال زعفران
مشک تبتی عنبر اشهب از هر یک یکمثقال و نیم بدستور مقرر خمیره سازند شربتی از هر یک یک مثقال
تا دو مثقال **خمیره ابریشم** دیگر از اقتراح آن مغفور محرر المزاج را موافق و در رفع قلب
و کبد و دماغ بی نظیر است **صنعت** آن ابریشم را پیله جدا کرده خام رفیع پنجاه مثقال گلاب
و عرق بید مشک و عرق گاوزبان از هر یک دو صد مثقال آب آهن تاب بقدر حاجت
یک شبانروز در تابستان و در زمستان دو شبانروز بخیسانند پس بجوشانند آن مقدار
که وزن عرقها باقی ماند بمالند و بفشارند پس صافی نموده آب انار شیرین آب به شیرین آب
سیب شیرین آب امرود از هر یک سه اوقیه من تبریز که هر اوقیه شش من تبریز است و
من تبریز بوزن شصت مثقال صیرفی است آب نیشکر قند سفید از هر یک یک چهارک
من تبریز عسل سفید خوشبوی جید مصفی نیم من تبریز مجموع را یکجا کرده بجوشانند و سفیده
تخم مرغ بران زده کف آن را بگیرند جوش دیگر کف نیاورد آن را صافی نموده بقوام آورند
یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربای شمعی از هر یک دو مثقال بادزهر معدنی صافی دو مثقال
و نیم لعل بدخشی زمرد اعلی از هر یک یکمثقال صندل سفید کل کاوزبان غنچه کل سرخ شقاقل مصری
بهمن سرخ بهمن سفید طباشیر سفید کشنیز خشک مقشر از هر یک دو مثقال و نیم ابریشم مقرض
پنج مثقال عنبر اشهب ورق طلا محلول از هر یک یک مثقال زعفران یک مثقال و یک
دانگ و نیم تخم خرفه پنج مثقال مشک تبتی چهار دانگ ورق نقره محلول دو مثقال بدستور

مفرر مرتب نمایند خمیره ابریشم تالیف حکیم عمادالدین محمود منقول از خطوط اندار شد معز
الیه حکیم محمد باقر معروف بمیرابزرگ و قلمی نموده که این نسخه معمول من است **صنعت**
آن ابریشم خام رفیع اعلی یک من عرق کاوزبان عرق بید مشک عرق شاهتره گلاب
از هر یک یک من آب سیب شیرین آب انار شیرین آب امرود چینی آب به شیرین از هر یک
دو صد مثقال ابریشم را در عرقها بخیسانند شبانروز پس آب میوها را و پانزده مثقال
نشاسته باندود در حین جوشانیدن ادویه که ذکر کرده میشود در کیسه کتانی کرده دران اندازند
و آن کیسه را به تبر معجون سازی که از چوب صنوبر باشد بمالند تا قوت ادویه بآنها بازداده شود
و ادویه این است مصطکی سنبل الطیب از هر یک نیم مثقال دانه هیل بوا قرنفل از هر یک
یک مثقال دارچینی سیلانی سه مثقال عود قماری خام غرقی سانج هندی از هر یک یک مثقال
جوز بوا لبسباسه از هر یک نیم مثقال زعفران یکدانگ مجموع را نیم کوفته در کیسه کتانی کرده
دران اندازند بعد از آنکه ثلث عرقها و آبها بماند کیسه را اینکو بمالند و بفشارند و همچنین
ابریشم را پس هر دو را در کفند پس نبات سفید و قند مکرر از هر یک دو من عسل مصفی
نیم من داخل کرده بقوام آورند و از آتش برگرفته عنبر اشهب چهار مثقال ورق طلا یک
مثقال ورق نقره یک مثقال و نیم مشک خالص یک مثقال مجموع را دران داخل کرده
تبر بزنند تا خمیره شود و در ظرف چینی نگاهدارند و اگر خواسته باشند در آخر مصطکی رومی
زعفران در هنج عنبر بلی بهمن سرخ بهمن سفید قرنفل مسک المسک عود قماری خام دانه هیل
صندل سفید سوده از هر یک یک مثقال کوفته بیخته داخل نمایند مناسب و اقوی است
خمیره ابریشم دیگر از قدمای اطبا نافع است از برای تقویت قلب و جمع اعضای رئیسه
و از برای خفقان بارد و بلوا سپرو توحش سوداویه و افسام مالیخولیا و از برای تقویت باه و تسمین
بدن **صنعت** آن ابریشم مقراض سه صد مثقال را شبانروز در یک هزار و سه صد مثقال
آبی که آهن نافته چندبار دران سرد کرده باشند بخیسانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد
ابریشم را فشرده بیرون آورند پس بگیرند کل کاوزبان بیست پنج مثقال بادرنجبویه پانزده
مثقال در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل رسد پس آنرا بیالایند و اضافه آب

ابریشم نمایند و با سیصد مثقال قند مکرر بقوام آورند و بگیرند عنبر اشهب ورق طلا محلول از
هر یک یک مثقال و نیم ورق نقره محلول مروارید ناسفته صلایه کرده مصطکی رومی از هر یک
دو مثقال دران داخل کرده به تبر معجون سازی برهم زنند تا خمیره شود و در ظرف چینی
نگاهدارند **خمیره** ابریشم دیگر اصحاب برودت مزاج و فسیان را نافع است **صنعت** آن
ابریشم خام پنجاه مثقال بگلاب و عرق بادرنجبویه از هر یک یک مینا آب بقدر حاجت یکشبانروز
بخیسانند پس بجوشانند و بمالند و بفشارند و بپالایند شربت نواکه شیرین نیم من تبرزد نبات سفید
عسل مصفی از هر یک سه چهار یک من تبرزده را در آب ابریشم داخل کرده بجوشانند و کف آنرا
بگیرند و بقوام آورند پس بگیرند مروارید ناسفته یاقوت رمانی زمرد بادزهر معدنی از هر یک دو
مثقال و نیم لعل بدخشی بادزهر حیوانی اصطبهانا قی از هر یک یک مثقال همه را بر روی سنگ
ساق بگلاب صلایه نموده کهربای شمعی سه مثقال دارچینی عود قماری خام سانج هندی
زرنباد در هنج عنبر بلی زرنب غنچه سنبل سرخ عود الصلیب بسباسه جوز بوا بهمن سرخ بهمن سفید
خولنجان دانه هیل اسطوخودوس مرج ترکی بادرنجبویه اسارون بزر سیسالیوس از یک
چهار مثقال ورق طلا محلول پنج مثقال عنبر اشهب مشک تبتی خالص از هر یک یک مثقال
زعفران دو مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند و سه حصه نموده یک حصه را نیم مثقال چند بید ستر
داخل نمایند و چون از برای کسیکه این شراب را تالیف نموده معتاد به منشط بوده حصه دوم
را یک مثقال چند بید ستر و پنج مثقال چرس اول داخل نمایند حصه سیوم را بغیر چند بید ستر و
وچرس نگاهدارند غرض از حصه که بغیر چرس و چند بید ستر است دو درم و از انچه با چند است
یکدرهم و نیم و انچه با چرس است نیم درم تا یکدرم **خمیره** ابریشم دیگر ابریشم از پیله جدا کرده
یک صد و پنجاه مثقال قند سفید نبات سفید از هر یک یکصد و پنجاه مثقال عسل مصفی بیست
مثقال گلاب عرق بید مشک از هر یک ده مینا مصطکی قرنفل سانج هندی دارچینی و در هنج
عنبر بلی از هر یک نیم مثقال زعفران یک مثقال صندل سفید ده مثقال عنبر اشهب پنج مثقال
ورق طلا دو مثقال ورق نقره پنج مثقال آب سیب شیرین آب به شیرین آب امرود آب
انار شیرین از هر یک پنجاه مثقال و اگر بنا شد رطوب بدل آن انشره نوا که داخل نمایند والا بغیر

فواکیه نیز مینوان ساخت ابریشم را ریزه ریزه کرده در کلاب عرق بید مشک دو شبانروز بخیسانند پس با سرشها و با بنات و یا قند بوزن آنها بقوام آورند دادویه را بدستور مقرر بان بسرشند شربتی از هریک مثقال تا دو درم خمیره ابریشم دیگر که در تقویت قلب بی نظیر است و منافع بسیار دارد صنعت آن ابریشم خام پنجاه مثقال کلاب چهار رطل عرق بید مشک دو رطل ابریشم را در عرقها سه شبانروز بخیسانند و با آتش ملایم بجوشانند پس خوب بمالند و بفشارند و صاف نموده با قند و عسل از هر یک پنجاه مثقال بجوشانند و کف آنرا بگیرند و صاف نموده بقوام آورند پس بگیرند عنبر اشهب چهار مثقال ورق طلا سه مثقال ورق نقره یک مثقال دران حل کرده ابریشم مقرص کل کاوزبان طباشیر سفید غنچه ٔ کل سرخ عود قماری خام صندل سفید سوده از هر یک دو مثقال مصطکی یکمثقال مروارید ناسفته ۶ مثقال کهربای مرجان قرمزی از هر یک مثقال هر سه را بر سنگ سماق صلایه کرده مشک خالص یکمثقال تخمه ٔ ادویه را کوفته بیخته در قند و عسل بقوام آورده مخلوط کرده بر هم زنند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی یک مثقال خمیره ابریشم از متاخرین معده و دل و جگر را قوت دهد و خفقان و غشی و توحش را زایل گرداند و نشاط و سرور آورد و وسوسه بند صنعت آن ابریشم خام پنجاه درم در آب آهن ناب یا طلا ناب بخیسانند پس بجوشانند و بمالند و بفشارند و ابریشم را دور کرده پس بگیرند کاوزبان با در بخویه کلکاوزبان فرنجمشک سنبل الطیب غنچه ٔ کل سرخ اشنه از هر یک دو مثقال در کلاب بخیسانند و بجوشانند و بمالند و بفشارند و ابریشم نمایند و در دیگ کنند و بنات سفید بقدر حاجت داخل کرده بقوام خمیره آورند پس کهربای شمعی مروارید ناسفته نیشب سنبل از هر یک دو درم با قوت رمانی یکدرم همه را با کلاب صلایه نموده صندل سفید بکلاب سوده سه درم ورق طلا ورق نقره محلولین عنبر اشهب مصطکی از هر یک بکدرم ابریشم مقرص چهار درم زعفران مشک تبتی بکلاب سوده از هر یک نیمدرم دران داخل کرده به تبر معجون سازی بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی دو مثقال **خمیره ابریشم دیگر** صنعت آن ابریشم مقرص یک اوقیه عود قماری صندل سفید ورق نقره عنبر اشهب از هر یک یک مثقال اشنه سنبل الطیب ورق طلا از هر یک نیم مثقال زعفران چهار دانک آب سیب شیرین آب انار شیرین آب به شیرین آب ارده

شیرین عرق بید مشک عرق کاوزبان کلاب از هر یک پنجاه مثقال قند سفید نیم من تبرزقند و آبها و عرقها را بقوام آورده ادویه را داخل کرده تبرزنند تا خمیره کردد و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال **خمیره ابریشم دیگر** که در تقویت قلب بی نظیر است و منافع بسیار دارد صنعت آن ابریشم خام پنجاه مثقال کلاب چهار رطل عرق بید مشک دو رطل ابریشم را در عرقها سه شبانروز بخیسانند پس با آتش ملایم بجوشانند تا قوت ابریشم بعرقها بازداده شود پس بمالند و بفشارند و صافی نموده بگیرند دو رطل قند سفید و یک رطل عسل مصفی داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و بقوام آورند پس عنبر اشهب چهار مثقال ورق طلا سه مثقال ورق نقره یک مثقال دران حل نمایند پس ابریشم مقرص کل کاوزبان طباشیر سفید غنچه ٔ کل سرخ عود هندی خام صندل سفید از هر یک دو مثقال مصطکی رومی یکمثقال مروارید ناسفته دو مثقال کهربای شمعی مرجان قرمزی از هر یک یکمثقال هر سه را بر سنگ سماق بکلاب صلایه نموده مشک ترکی یک مثقال ادویه را کوفته بیخته در قند سفید و عسل بقوام آورده بسرشند و برهم زنند تا نیکو مخلوط شود و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی یکمثقال **خمیره ابریشم دیگر** که مقوی قلب و دماغ و کبد است و منافع دیگر نیز دارد صنعت آن ابریشم خام ده مثقال یک شبانروز در آب باران بخیسانند و کاوزبان فرنجمشک و بادرنجبویه از هر یک یک مثقال در سی مثقال کلاب و با نزده مثقال عرق بید مشک نیز بخیسانند پس هر یک را با آتش ملایم جوش دهند تا نصف رسد مالیده صاف نمایند بنات سفید و عسل مصفی از هر یک پنجاه مثقال دران آبها ریخته با آتش ملایم بقوام آورند و بعد از انکه کف آن را گرفته باشند و از آتش برگرفته چهار مثقال ابریشم مقرص و از هر یک کل کاوزبان مروارید ناسفته کلاب با عرق بید مشک سوده عنبر اشهب دو مثقال کهربای شمعی حجرالیشب برگ فرنجمشک مصطکی از هر یک یک مثقال عود هندی غرقی خام صندل سفید مشک اعلی خالص ورق نقره و ورق طلا محلولین از هر یک نیم مثقال بان بسرشند سرشتی نیکو شربتی دو مثقال با کلاب و عرق بید مشک بقدر حاجت و اگر ازبرای محرور المزاج ترتیب دهند عنبر را نیم مثقال نمایند **خمیره ابریشم حکیم صالح خان** صنعت آن ابریشم خام هفتاد و پنج مثقال در انقدر مثقال کلاب بیست روز بخیسانند

وهر روز دست بمالند تا تعلب ابریشم تمام برآید پس کلاب را با ابریشمی که دران بخسانیده
اند بجوشانند و بمالند و بفشارند و صافی نموده با بنات سفید سه صد و بیست و پنج مثقال بقوام
آورند و بسواط نیکو برهم زنند و کل کاوزبان برگ بادرنجبویه صندل سرخ از هر یک دوازده مثقال
قرنفل دانه هیل بواسنبل الطیب اشنه عود فارسی خام از هر یک شش مثقال زرشک منقی
دوازده مثقال عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم مثقال ورق طلا و ورق نقره محلولین
از هر یک یک مثقال بدستور مقرر بآن لبسر شند و بسواط برهم زنند تا خمیره کردد و در ظرف
چینی نگاهدارند **خمیره ابریشم حکیم محمد رضا** صنعت آن ابریشم خام بیست و پنج مثقال
در سه صد و هفتاد و پنج مثقال آبیکه مکرر آهن را کرم کرده دران سرد کرده باشند یک شبانروز
بخیسانند پس در دیگ سنگی کرده بجوشانند تا بنصف رسد پس چهار صد مثقال قند سفید
داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید خو لنجان وج ترکی مصطکی رومی از هر یک سه مثقال
زعفران یک مثقال کوفته بیخته بآن لبسر شند و بسواط نیکو برهم زنند تا خمیره شود و در وقت
حاجت بکار برند شربتی چهار مثقال **خمیره ابریشم** با مومیائی که آن مرحوم بجهت رای
خوشحال چند دیوان خالصه شریفه تالیف نموده اند صنعت آن عود هندی عود الصلیب
سنبل الطیب مصطکی رومی دارچینی قرنفل جوز بوا کبابه چینی قاقله کبار دانه هیل سعد هندی
اذخر مکی پوست زرد اتیج تخم بادرنجبویه تخم بادروج را زیانه مرزنجوش نام زنجبیل دارفلفل از
هر یک بیست و پنج درم مروارید ناسفته بسد کهربا از هر یک بیست و پنج درم یاقوت رمانی بیجده
درم لعل بدخشی دوازده درم بهمن سفید بهمن سرخ زرنباد سنبل هندی دروج از هر یک
بیست و چهار درم مشک خالص مومیائی دارابجردی عنبر اشهب از هر یک سه درم ورق
طلا و ورق نقره محلولین از هر یک دوازده درم ابریشم خام نیم من ابریشم را در کلاب یک من
و آب آهن تاب و آب طلا تاب از هر یک دو من یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند
و منصل بمالند تا بیکمن آب برسد فرود آورده سرد کرده نیکو بمالند و بفشارند و ثفل آنرا
دور کنند پس عسل هلیله مربا سه وزن ادویه داخل کرده بقوام آورند و جواهر را با کلاب صلابه کرده
و عنبر اشهب و مومیائی را در قدر مضاعف چنانچه در عنبر و مومیائی مذکور خواهد شد انشاء الله

با روغن پسته یا چلغوزه یا بادام کداخته و باقی ادویه را کوفته و بیخته یا آنکه مومیائی و عنبر را
در روغن بلسان یک تولکه داخته بدستور مقرر بهمه را با عسل مذکور ترکیب نمایند **خمیره ابریشم**
از اقتراح آن مغفور مبرور یحیت رضا قلی میرزا ولد ارشد نادر شاه صنعت آن ابریشم
خام از پیله جدا کرده پانزده سیر من تبریز کلاب عرق صندل عرق هیل عرق بید مشک عرق
کاوزبان عرق نیلوفر از هر یک یک منی بنات سفید چهار یک من تبریزی عسل
مصفی شراب فواکه شیرین شربت سیب شربت امرود شربت انار شیرین شربت به شیرین از هر یک
شصت مثقال ابریشم را با آب باران سه شبانروز بخیسانند و بجوشانند تا ثلث آب بماند
ابریشم را نیکو مالیده بفشارند و آب صافی نموده عرقها و شربتها را داخل کرده بقوام آورند
پس تیز زنند تا قوام ترکیب آن شکسته شود عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک یک مثقال و نیم
با بنات سفید مذکوره داخل کرده برهم زنند پس زعفران یک مثقال بکلاب سوده داخل نمایند پس ورق
طلا و ورق نقره از هر یک سه مثقال بعسل حل کرده داخل نمایند پس مروارید ناسفته و فاذهر
معدنی یاقوت رمانی کهربای شمعی لیشب کافوری مرجان قرمزی لعل بدخشی زمرد از هر یک
یک مثقال و نیم ابریشم مقرض کل کاوزبان کشنیز خشک صندل سفید غنچه اکل سرخ بهمن سرخ
بهمن سفید شقاقل مصری خیتیه الثعلب مصری طباشیر سفید از هر یک پنج مثقال عود هندی
بادرنجبویه از هر یک دو مثقال مایه شتر اعرابی یک مثقال کوفته بیخته بآن لبسر شند شربتی دو مثقال
خمیره ابریشم قرمزی صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده پنجاه درم آب سیب شیرین
هفتاد و پنج درم بنات سفید یکصد درم اجزا را سوای بنات بجوشانند تا بلع رسد پس بمالند و بیالایند
و بنات را کوبیده داخل نمایند و بقوام آورند پس بگیرند مرجان قرمزی مروارید ناسفته لاجورد
مغسول از هر یک دو مثقال عنبر اشهب سه درم عود هندی فرقه الطیب از هر یک یکدرم ورق
طلا نیم درم مشک ربع درمی بدستور بآن لبسر شند شربتی یک مثقال تا دو مثقال **فصل در**
بیان سفوفاتیکه اصل و عمود در انها ابریشم است + سفوف ابریشم لؤلؤی
از اقتراح آن مرحوم مغفور که بجهت بندکان نواب جهانبانی شاهزاده والاگهر تالیف نموده
مفرح است و سوداء را دفع کند و معده را قوت دهد و خون را صافی کرداند و مانع تولید سودا

و بلغم است و اعصاب را قوت دهد و مقوی اعضای رئیسه و اعضای تناسل است و
مقوی باه صنعت آن ابریشم خام مقرض دو مثقال ورق کل سرخ مروارید ناسفته صندل
سفید طباشیر سپیدمل کاوزبان کشنیز خشک مقشر حب الآس مرجان قرمزی از هریک یکمثقال
بادرنجبویه یک مثقال و نیم مثقال مختوم عود قماری خام قرنفل مشک ترکی کهربای شمعی عنبر
اشهب از هریک نیم مثقال جدوار حنطائی زعفران ورق طلا و ورق نقره مایه اشتراعراب
از هریک دو دانک علی الرسم سفوف سازند شربتی دو درم آن را صبح با شیر شتر یا با عرق کاوزبان
و شربت سیب شیرین یا با شراب ریحانی ممزوج با عرق کاوزبان بنوشند **سفوف دیگر**
مقوی قلب و خفقان حار و توحش را زائل کند صنعت آن صندل سفید صندل سرخ طباشیر
سفید کشنیز خشک مقشر مرجان قرمزی آمله منقی از هریک یک مثقال مروارید ناسفته دو مثقال
زهر مهره خطائی نیم مثقال سبز ابریشم کاوزبان زمرد اعلی عقیق یمنی ورق نقره محلول
از هریک نیم مثقال ورق طلا محلول طین مختوم هریک ربع مثقالی احجار را جدا جدا بر سنگ
سماق با کلاب و بید مشک صلایه نموده سه مثقال ابریشم مقرض در غایت تقریص با جواهرات
خشک بدون مائعی یکجا باز صلایه نموده در آخر باقی ادویه را با آن ضم کرده قدری صلایه
نموده در ظرف چینی با شیشه نگاهدارند شربتی یک مثقال با کلاب و عرق بید مشک و عرق کنب
بید و عرق نیلوفر از هریک پنج مثقال تخم بالنگو نیم مثقال برزقطونا یک مثقال بران باشیده
نبوشند **سفوف ابریشم دیگر** نافع از برای خفقان بارد و توحش و ضعف قلب را زائل کند
و دماغ را قوی گرداند و منافع دیگر نیز دارد صنعت آن یاقوت رمانی یاقوت زرد مرجان
قرمزی لعل بدخشی عقیق یمنی کهربای شمعی از هریک یک مثقال گل کاوزبان دانه هیل بادرنجبویه
از هریک یکمثقال و نیم برگ کاوزبان دو مثقال قرنفل مصطکی عود غرقی خام زهر یکمثقال و ربع مثقالی عنبر اشهب
یک مثقال عنبر اشهب مشک تبتی ورق طلا و ورق نقره از هریک نیم مثقال ادویه کوفته بیخته جواهرات
بر روی سنگ سماق با کلاب صلایه نموده ورق طلا و ورق نقره را حل کرده ابریشم مقرض در نهایت باریکی
چهار مثقال با جواهرات باز بر روی سنگ سماق خشک سایده در آخر باقی ادویه با آن ممزوج کرده قدری صحو
نموده در ظرف چینی با شیشه نگاهدارند شربتی یک مثقال با کلاب و شربتهائی مناسب تناول نمایند

فصل در بیان شرابهائیکه اصل و عمود در آنها ابریشم است شراب
ابریشم جهت تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه و قوی و ارواح و معده نافع صنعت
آن ابریشم سفید شفاف خام یکصد و پنجاه مثقال کلاب عرق بید مشک از هریک دو پیمانه
قند سفید نبات سفید عسل مصفی از هریک صد و پنجاه مثقال مصطکی زعفران سنبل هندی
قرنفل دارچینی دروبخ عقربی از هریک نیم مثقال صندل سفید ده مثقال عنبر اشهب پنج
مثقال ورق طلا محلول دو مثقال ورق نقره محلول پنج مثقال آب سیب شیرین آب به شیرین
آب انار شیرین آب امرود و اگر آب میوه ها نباشند رب و یا شربه آنها را داخل نمایند و
اگر آنها نیز نباشند بدلیه آنها با نبات عسل مرتب نمایند و ابریشم را چون بقدر نیم بند انگشت
ریزه ریزه کرده در کلاب و آب باران و اگر نباشد عرق آب بخیسانند و ادویه نیم کوفته سوای
مصطکی و زعفران و عنبر و ورق طلا محلول و ورق نقره محلول در پارچه کتانی بسته دران اندازند
و یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند چون آب برود و وزن عرقها بماند آن را صافی کرده
شربتها داخل نموده کیسه ادویه را دران اندازند و بجوشانند تا بقوام آید و متصل کیسه را
محکم مالیده فشرده دور کنند و عنبر و مصطکی را دران داخل کرده پس ورق نقره و ورق طلا
محلول زعفران محلول در کلاب داخل کرده برهم زنند و فرود آورده تبرید نمایند تا نیکو سرد
شود سرد کرده نگاهدارند **شراب ابریشم ساده** از اقتراح نواب غفران مآب یعنی
حکیم سید محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علیخان محمد شاهی نافع از برای جمیع امراض
سوداوی و بلغمی و جمیع امراض قلب و خفقان و امراضیکه بمشارکت قلب باشد مانند وسواس
و سایر امراض سوداوی قلب و دماغ صنعت آن ابریشم خام ثلث یک رطل و
شش رطل کلاب دو شبانروز بخیسانند و بجوشانند تا چهار رطل رسد پس ابریشم را نیکو بمالند
و بفشارند و دور کنند و باز ثلث رطل ابریشم خام ریزه کرده دران اندازند و دو روز دیگر
بخیسانند پس بجوشانند تا سه رطل باقی بماند بمالند و ابریشم را دور کرده سه رطل نبات
سفید داخل کرده بقوام آورند در آخر دو مثقال عنبر اشهب و نیم مثقال مشک تبتی
خالص سوده داخل نموده برهم زنند تا نیکو مخلوط شود در مرتبان چینی کنند بعد سرد شدن

نگاهدارند شربتی یک اوقیه باعرق کاوزبان ده مثقال و تخم فرنجمشک یک مثقال نرمکوبند
و بجهت دوا دو سدر و کشنیز خشک مقشر را در عرق کاوزبان خیسانده کشیده دران شربت
داخل کرده بجوشانند **شربت ابریشم دیگر** که همان منافع دارد صنعت آن ابریشم
خام بیست و هشت مثقال کلاب عرق بید مشک از هریک یکصد و بیست مثقال عرق کاوزبان
عرق خاکشیره از هریک شصت مثقال ابریشم را سه شبانروز در عرقها بخیسانند و دو روز
آخر ابریشم را نیکو بجوشانند و بمالند و بفشارند پس یکصد و شصت مثقال قند سفید و سی و پنج
مثقال عسل مصفی داخل کرده بقوام آورند و در اثنای طبخ صندل سفید سوده ده مثقال
قرنفل سنبل الطیب دارچینی مصطکی دانه هیل عود هندی خام سارج هندی زعفران از هریک
یکدرم نیم کوفته در کیسهٔ کتانی کرده دران اندازند و دایم کیسه را بمالند تا بقوام آید پس فرود
آورده زعفران سه مثقال مشک ترکی یک مثقال ورق نقره محاول دو مثقال داخل
کرده تبریزند تا زعفران و مشک دران مخلوط گردد **شراب ابریشم دیگر** تالیف
متقدمین نافع از برای تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه و دفع خفقان بارد و یابس
و توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا صنعت آن ابریشم خام سه صد مثقال در یک نهاره
سه صد مثقال آبی که آهن تافته مکرر دران سرد کرده باشند یک شبانروز بخیسانند پس
بجوشانند تا به ثلث رسد پس ابریشم را نیکو مالیده و افشرده بیرون آورند پس بگیرند کل کاوزبان
سیلان بیست و پنج مثقال بادرنجبویه پانزده مثقال در سه رطل آب دیگر بجوشانند تا یک
رطل رسد پس بپالایند و اضافهٔ آب ابریشم نمایند و باسه صد مثقال قند سفید بقوام
آورند پس در آخر عنبر اشهب ورق طلا محلول از هریک یک مثقال و نیم ورق نقرهٔ محلول
مروارید ناسفته بکلاب صلایه کرده مصطکی رومی از هریک دو مثقال دران داخل کرده
بعد از سرد شدن در ظرف چینی بازجاجی نگاهدارند **شراب ابریشم** منسوب بابن
زهر دل و جگر را حشاء و دماغ را قوت دهد و نشاط آورد و نافع است از برای سدها و ضعف
باه و استسقاء و ضعف کبد و بالجمله جمیع امراض باردهٔ را سودوار د صنعت آن به نسخهٔ غیره اورد
نطاکی بگیرند ابریشم خام اعلی رفیع دو اوقیه و در ده رطل آب آهن آب آهنگران با آنیکه

کمتر ازده مرتبه آهن تافته را دران سرد نکرده باشند یکهفته بخیسانند پس داخل کنند دران
مصطکی رومی چهار درم خولنجان قرنفل از هریک سه درم زعفران یک درم از هریک یک درم
و بجوشانند تا ثلث آب رفته ثلث بماند پس بنکو بمالند و بپالایند و با عسل مصفی یا نبات
سفید بقوام آورند نافع باد صنعت این شراب به نسخهٔ سید مظفر الدین شفائی ابریشم
خام پنجاه درم آب آهنگران سه شبانروز بخیسانند و در دیگ سنگی بجوشانند تا بنیمه
رسد پس بپالایند خولنجان وج ترکی مصطکی از هریک سه درم زعفران یکدرم صلایه کرده
داخل نمایند و با یک من قند سفید بقوام آورند شربتی چهار درم و بعضی از متاخرین در
شراب در آخر عنبر اشهب و مشک بقتی بمقتضای مزاج بجهت زیادتی تقویت داخل
میکنند **شراب ابریشم** تالیف سید حکیم عماد الدین محمود شیرازی مذکور در رساله
افیونیه مفرحی الیه تقویت بدن کند و بدن را فربه گرداند مقوی قلب و دماغ و کبد و
احشاء و معده هست و لفریح آورد و توحش را زایل گرداند و سوداوی و مالیخولیا
و جنون را نافع هست و مفید هست صداع بمشارکت قلب بسبب غلبهٔ سودا را بمزاج قلب
چون آشنا بیده شود با عرق کاوزبان بعد از تنقیه سودا بماء الجبن یا افتیمون و نهایت
مقوی باه هست و منافع بسیار دارد صنعت آن ابریشم خام رفیع یکصد مثقال صندل
سفید بکلاب سوده دو مثقال پوست ازدرخت سنبل الطیب قرنفل مصطکی رومی دانهٔ
هیل بوا سارج هندی از هریک یک مثقال مجموع را نیم کوفته در کیسهٔ کتانی کنند و ورق طلا
ورق نقره عنبر اشهب مشک بقتی از هریک یک مثقال عرق کاوزبان کلاب عرق
بید مشک آب سیب شیرین مصفی آب امرود مصفی آب انار شیرین مصفی از هریک چهار
یک من تبریز نبات سفید قند سفید از هریک نیم من تبریز عسل سفید خوشبو کف کرفته یک
چهار یک طریق ساختن این شراب آنکه ابریشم را با آب باران دو من تبریز سه شبانروز
بخیسانند و بجوشانند تا بنصف رسد و ابریشم را نیکو بمالند و بفشارند و در کنند پس کلاب
و عرقها و آب میوها را دران داخل کرده کیسهٔ ادویه را دران اندازند و بجوشانند تا کم
وزن نمایند آب برود لحیه بکیسهٔ را مالیده بفشارند که تمام قوت او به بازداده شود پس

گیسه را بمالند و بفشارند و بگلاب شسته آن گلاب را در مطبوخ داخل نمایند و گیسه را دور
کنند و قند نبات و عسل مصفی را داخل کرده بقوام آورند و از آتش فرود آورده عنبر اشهب
و مشک را با قدری نبات کوبیده داخل نمایند و ورق طلا و ورق نقره را محلول کرده
داخل نمایند و نیکو برهم زنند تا خوب مخلوط شود و چون نیکو سرد شود در ظرف چینی یا نقره
یا طلا که بعود هندی و کشنه و حصی لبان دود کرده خوشبو نموده باشند کرده که بقدر ثلث ظرف
خالی باشد نگاهدارند و هر روز دو مثقال آن را با گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان
و تخم فرنجشک بنوشند **شراب ابریشم** حکیم جلالا قزوینی صنعت آن ابریشم خام یک صد
مثقال دو شبانروز در آب آهن ناب بخیسانند پس بجوشانند ثالث بماند پس ابریشم را نیکو
بمالند و بفشارند و دور کنند و بگیرند کل گاوزبان هفده درم با دو برابر انجوبین پنج مثقال در نود مثقال
آب بجوشانند تا سی مثقال بماند این آب را با آب ابریشم یک جا نموده صد مثقال رب بنفشه را
داخل کرده با تش ملایم بقوام آورند پس عنبر اشهب و ورق طلا محلول از هر یک یک مثقال
مروارید ناسفته و ورق نقره محلول از هر یک یک مثقال اضافه نموده تر بزنند تا نیکو
مخلوط شود سرد کرده نگاهدارند و باید دانست که این شراب ابریشم همان شراب ابریشم
متقدمین است باندک تصرفی در اوزان و بجای بنات رب بنفشه داخل است **شراب ابریشم**
حکیم باقر قمی از اولاد هبة الله اوحدانی قلمی نموده که این موافق است با کثر امزجه و در دفع
امراض سوداویه و اقسام مالیخولیا و توحش و دفع هموم نهایت مؤثر است و مقوی قلب و
جمیع اعضای رئیسه است و خفقان را نافع است و معده را قوت دهد میفرمایند که گویا ماخذ
این نسخه شراب ابریشم همان شراب ابریشم حکیم عماد الدین محمود است صنعت آن ابریشم
خام اعلی رفیع سه صد مثقال سه روز در عرق گاوزبان و گلاب و عرق بید مشک و عرق
شاهتره از هر یک یک من تبریز که شش صد مثقال صیرفی باشد آب سیب شیرین آب
امرود آب انار غیر شیرین آب بنفشه شیرین از هر یک دو صد مثقال بخیسانند و بعد از ان بجوشانند
تا بربع رسد و در حین جوشاندن مصطکی رومی سنبل الطیب جوز بوا بسباسه زعفران از
هر یک یک مثقال هیل بوا قرنفل عود قماری خام سازنج هندی از هر یک یک مثقال

و نیم دارچینی سه مثقال همه را کوبیده در گیسه کتانی کرده دران اندازند و بجوشانند بعد از آنکه
بهما بربع رسد ابریشم و گیسه را دویه را نیکو بمالند و بفشارند و باقدری گلاب بشویند و در مطبوخ
داخل نمایند و ابریشم و گیسه او دویه را دور کنند و مطبوخ را صافی نموده قند سفید یک من تبریز
عسل مصفی دو صد مثقال داخل کرده بقوام آورند عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک یک مثقال
ورق نقره سه مثقال مشک تبتی خالص نیم مثقال دران داخل نمایند و اگر قوی تر خواهند
مصطکی رومی زعفران در روغ عنبری بهمن سرخ بهمن سفید قرنفل عود هندی دانه هیل صندل
سفید کوفته بیخته بعد از طبخ داخل نمایند **شراب دیگر** نسخه بنات سفید دو من تبریز است که یک من
شاه باشد و عسل سه صد مثقال که نیم من تبریز است و نوشته که زعفران را نجوشانند بلکه
بعد از قوام داخل نمایند بجهت آنکه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میگردد **شراب ابریشم**
اطبای فارس که بجهت فرمان فرمای ممالک ایران شاه عباس ثانی صفوی موسوی ترتیب
داده اند در تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه و تسکین بدن و تقویت باه و آوردن تفریح
و سرور و دفع وسواس مالیخولیا و سوداوی و جمیع امراض سوداوی و تقویت معده و جمیع اقسام
ضعف قلب و خفقان را نافع است نهایت نفع صنعت آن ابریشم خام رفیع یک صد
و پنجاه مثقال در گلاب و عرق گاوزبان و عرق نیلوفر و عرق بید مشک از هر یک دو بنا
عرق شاهتره نیم بنا سه شبانروز بخیسانند و قطعه صندل سفید بر سر کی بر روی آن بگذارند
و در روز چهارم آن مقدار بجوشانند که ثلث عرقها بماند و بمالند و بفشارند و با گلاب و عرق
بید مشک قدری بشویند که قوتش تمام گرفته شود پس آب سیب شیرین آب به شیرین
آب امرود از هر یک نیم من با هم بیامیزند و قند سفید و نبات سفید از هر یک نیم من تبریز عسل
مصفی بیست مثقال داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و صافی نموده در عرقها و آبها
داخل کرده در بالبل پاکیزه کرده باز بجوشانند و کف آن را بگیرند و صافی نموده او دویه که ذکر
یافته و نیم کوفته در گیسه کتانی کرده دران اندازند و دایم گیسه را بدست و پا بپشت کفچه
بمالند و بفشارند که تمام قوت او دویه بشراب باز داده شود و او دویه این است دانه هیل بوا
سنبل الطیب عود قماری خام سازنج هندی قرنفل در روغ عنبری دارچینی از هر یک نیم مثقال

مصطکی رومی زعفران از هریک یک مثقال صندل سفید ده مثقال وچون بقوام آید کیسه را
برآورده خوب بمالند وبنراود یه را برآورده کیسه را بفشارند وبگلاب شسته آن گلاب را در
شراب داخل نمایند پس از آتش فرود آورده عنبر اشهب چهار مثقال مشک تبتی ورق طلا دو ورق
نقره محاول این از هریک یک مثقال داخل کرده در ظرف چینی یا نقره باطلا کرده نگاهدارند ودر
ساعت خوب این شراب را مرتب نمایند وچند روز اول ساختن این شراب شبها که ساعت
خوب باشد سر ظرف را گشاده در زیر آسمان گذارند ودر پشت بام خانه تا فوت سماوی بر وی فائض
شده تاثیرش بیشتر شود شربتی دو مثقال ماخذ این شراب بتر شراب ابریشم حکیم عمادالدین محمود
است **شراب ابریشم** میرزا محمد باقر حکیم باشی نواب اشرف شاه سلیمان صفوی موسوی صنعت
آن ابریشم خام شفاف نائل بزردی یکصد و پنجاه مثقال گلاب عرق بید مشک عرق کاوزبان
از هریک دو دینا عرق نیلوفر یک دینا عرق شاهتره نیم دینا قند سفید یک صد و پنجاه مثقال
عسل مصفی بیست مثقال سنبل الطیب عود هندی دانه هیل مصطکی رومی سافج هندی قرنفل
دارچینی درونج حضربی از هریک نیم مثقال زعفران یک مثقال صندل سفید ده مثقال
عنبر اشهب مشک تبتی ورق نقره از هریک پنج مثقال ورق طلا دو مثقال آب سیب آب
انار شیرین آب امرود آب به شیرین اگر حاضر باشد داخل کند والا شربت خواکه بتوان داخل
نمود واگر اکتفا بر سیب شیرین ورب به شیرین نمایند نیز خوب است واگر مطلق نگذند ونبات
وعسل بدل آن کنند هم جائز است **طریق ساختن** آنکه ابریشم را مقرض نمایند بقدر
نیم بند انگشتی ودر گلاب وعرقها وآب حدادان ویا آب باران بجوشانند بآن ادویه که
نیم کوفته در کیسه کتانی کرده دران انداخته باشند در وقت طبخ تا فوت ادویه باآنها باز داده شود
تا که صافی نموده باقند وعسل بقوام آورند ورق طلا ورق نقره وعنبر مشک را داخل نمایند
شراب ابریشم مقوی قلب ودماغ وکبد ومعده صنعت آن ابریشم خام هفت مثقال
گاوزبان بادرنجبویه بدست بلیله کابلی از هریک چهار مثقال آمله مقشر پنج مثقال دارچینی
گشنیز خشک از هریک ده مثقال اول ابریشم را در هفت من آب صاف بخیسانند هفت شبانه
روز وهر روز هفت نوبت آهن پاکی را با آتش مسخ کرده دران خاموش کنند پس بجوشانند

تا به نهمت باز آید مایل صاف کنند واجزا را جدا جدا بجوشانیده صاف کرده با قند سفید دو
من تبریز بقوام آورند پس مصطکی هفت مثقال مشک دو مثقال عنبر پنج مثقال صندلین
از هریک هفت مثقال زعفران دو مثقال طباشیر دو مثقال عنبر را بگلاب حل کرده مصطکی
صندل طباشیر را نیکو صلایه کرده داخل نمایند ورق طلا دو صد عدد ورق نقره یکصد عدد حل
کرده اضافه نمایند وبه تبر معجون سازی خوب مخلوط نموده در ظرف نقره یا چینی نگاهدارند تبر
دو مثقال **شراب ابریشم با مومیای** از اسبتاط آن مرحوم مقوی دماغ است و
حال دماغ را نیکو گرداند قتیکه بوده باشد مزاج آن مائل ببرودت ورطوبت وذهن وفکر وحافظه
را قوت وهضم نافع بود از برای رعونت وصرع عارضی وبلاهت عارضی را زائل
گرداند صنعت آن ابریشم خام اعلی از پیله جدا کرده پنجاه مثقال در آب حدادان دو شبانه روز
بخیسانند پس بجوشانند آنمقدار که نصف آب بماند دو ایم ابریشم را بمان نا فوتش باز داده
شود پس بفشارند وابریشم را دور کنند وعسل سفید خوشبوی صافی دو رطل دران داخل کرده پس
بگیرند اسطوخودوس زرنباد بادرنجبویه دارچینی زنجبیل سنبل الطیب صعتر فارسی عود قماری
خام از هریک دو مثقال کوفته در کیسه کتانی کرده دران انداخته دهانش بسیار ملایمی در زیر آن
کنند ودو ایم کیسه را بمالند تا فوت آن بعسل باز آید وشیره اش کشیده شود وشراب بقوام آید
پس فرود آورده کیسه را نیکو بمالند وبگلاب شسته بفشارند ودران داخل کرده کیسه را دور کنند و
یک لحظه دیگر آن را بمانش نهند که رطوبت گلاب شراب را ضائع نسازد پس بگیرند عنبر اشهب مومیای
دارابجردی از هریک یک مثقال مصطکی رومی عاقرقرحا عاقرقرحا الابناط علک البطم را نیم از هریک دو مثقال
در روغن بلسان حل کرده دران داخل نمایند پس مشک تبتی را جدوار خطائی از هریک نیم مثقال ابریشم
مقرض چهار مثقال ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هریک یک مثقال بآن ممزوج کرده نیکو
برهم زنند ودر شیشه نگاهدارند شربتی سه مثقال **شراب ابریشم** از اسبتاط آن منقول است
که جمیع اشربهٔ ابریشم یاسمند نافع از برای مالیخولیا واین نسخهٔ اقوی از همه است ودین فصل
نیز مجرب است برای تقویت سر ودماغ وقلب وکبد وتقویت جمیع بدن وباه صنعت آن ابریشم
خام از پیله جدا کرده پنجاه مثقال ورگلاب عرق گاوزبان عرق بید مشک عرق بادرنجبویه عرق

عرق فرنجمشک از هریک یک رطل سه شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد و ابریشم را نیکو بمالند و بفشارند و عرقها را در شیشه نگاهدارند پس بگیرند آماسه منقی پوست هلیله کابلی پوست زرد اترج زرنک منقی فرنجمشک بادرنجبویه کاوزبان کل کاوزبان پوست بیخ کاوزبان ورق کل بیخ کل نیلوفر از هریک پنج مثقال زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید درونج عنبر تا خیربوا قافله کبار صندل سفید بکلاب سوده عود هندی از هریک سه مثقال اجزا نیم کوفته با ابریشم مزبور در دو من آب حدادان بجوشانند تا به ثلث رسد صافی نموده قند سفید یک من عسل مصفی یک من شراب سیب شراب بیشیرین شراب ریباس شراب لیمو شراب کاوزبان ساده شراب بادرنجبویه ساده از هریک نیم رطل داخل کرده عرقها را نیز داخل نمایند و با آتش ملایم بپزند تا بقوام آید پس عنبر اشهب مشک ترکی زعفران از هریک یک مثقال دران داخل کرده در شیشه نگاهدارند شربتی شش درم **بدانکه** در هر نسخه از نسخ خمیره ابریشم و شراب آن که مسطور است که ابریشم سفید را بمقدار بند انگشتی مفراض نمایند شاید ابریشم جوش داده نرخ کرده بوده در جائی باشد که ابریشم خام بدست ننماید زیرا که ابریشم خام سفید طولانی نمی باشد بلکه پیله است چنانچه ذکر یافت **عرق ابریشم** تالیف آن مرحوم نهایت مقوی قلب است و بجهت تقویت باه و سائر اعضای رئیسه مفید است طبیعت آن ابریشم خام ریزه کرده پنجاه مثقال کل کاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک صندل سفید از هریک ده مثقال بهمن سرخ بهمن سفید خولنجان سانج هندی از هریک پنج مثقال ورق کل سرخ هفت مثقال لبسا سه ارچنی دانه یسیل از هریک سه مثقال لعناع خشک شش مثقال زعفران عنبر از هریک یک مثقال آب سیب شیرین آب به شیرین آب امرود کلاب عرق بید مشک عرق ورد چینی از هریک نیم من تبریز ورق بان یعنی تا بنول یکصد عدد بدستور مقرر عرق کشند **فصل در بیان مفرح حاتیکه اصل و عمود در آنها ابریشم است مفرح ابریشم** جهت اصلاح اخلاط سوداویه و بلغم لزج و تفتیح سده و تنقیه دماغ از ابخره و تقویت حواس و زیادتی سرور و نشاط بالذات و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظ و زیادتی هضم نافع کرم دراول و در یبوست معتدل و قوتش تا سه سال باقی است و قدر شربتش تا دو درم و نیز این مفرح نافع است از برای خفقان و عشه و سقوط قوی و صداع مزمن و توحش و مالیخولیا و امراض کبد و تپهای بلغمی و این مفرح خون را

راصافی گرداند و کسل و بلادت را زائل کند صفت آن بگیرند افیمون انزروت اسطوخودوس جنبل اسارون سلیخه اسارون قرنفل از هریک چهار مثقال زرنباد درونج عنبر بی مروارید ناسفته غلطان بزرگ دانه کهربای شمعی مرجان مرمزی بهمن سرخ بهمن سفید سانج هندی سنبل الطیب قاقله کبار قرفه الطیب از هریک سه درم ابریشم محرق دو درم زنجبیل دارفلفل مشک ترکی از هریک یکدرم تخم ریحان تخم بادرنجبویه از هریک چهار درم بادزهر معدنی خطائی سه مثقال عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا یک مثقال ورق نقره دو مثقال جواهر را صلایه کرده با کلاب و ورق طلا و ورق نقره بعسل حل کرده و عنبر را در روغن بلسان یا روغن مغز پسته کداخته باقی ادویه را کوفته بیخته پس بگیرند آب سیب شیرین بیست رطل و دران آهن نافته و نقره نافته و طلا نافته بقدر مقدور سرد کرده پس بگیرند قرنفل بسباسه افیمون قاقله کبار صندل سرخ از هریک چهار درم مثقال کوفته در پارچه کتانی بسته ابریشم مقرض خام شصت مثقال دران داخل کرده ده روز بگذارند و هر روز کیسه را مالیده بفشارند و اگر هوا گرم باشد و خوف فساد آب سیب باشد کمتر بگذارند و یا ادویه سادر کلاب و عرق بید مشک بیخیسانند و در روز آخر آب سیب را اضافه نمایند پس بجوشانند و کیسه را دایم بمالند و بفشارند تا بربع رسد صافی نموده عسل مصفی یکرطل و نیم داخل کرده بقوام آورند و ادویه مذکوره را بان سرشته معجون سازند **مفرح ابریشم** دیگر له قدس سره جمیع امراض قلبی را نافع است و در حال تقویت قلب و جمیع قوتها نماید منفعت آن ابریشم خام مقرض جیده ده مثقال ورق بادرنجبویه کل کاوزبان فرنجمشک از هریک هفت مثقال بهمن سرخ بهمن سفید از هریک پنج مثقال مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد محرق مغسول سک السک پوست زرد اترج از هریک شش مثقال سندروس مصطکی از هریک سه مثقال بادروج خشک لعناع خشک از هریک دو مثقال عود قماری خام عنبر اشهب مشک ترکی زعفران لبسا سه از هریک یکدرم نبرالنبج سفید در شیر خیسانیده و خشک کرده نیم درم کوفته بعسل مصفی و رب سیب شیرین مساوی سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو مثقال **مفرح ابریشم** دیگر له قدس سره مقوی دماغ و قلب است و ذهن را ذکی گرداند و حفظ بیفزاید و خفقان و ضعف قلب بارد را بزودی زائل گرداند صفت آن ابریشم مقرض الله منقال پوست هلیله کابلی از هریک ده درم بهمن سرخ اذخر مکی اسارون اسطوخودوس

جلد اول در بیان نسخ مفرح ابریشم و بعض ابوخلسا

بادرنجبویه فرنجمشک ابرسا انجدان حب‌لبسان مصطکی دارچینی زنجبیل صعتر فارسی از هریک
پنجدرم تخم فرنجمشک بسباسه جوزبوا دعفران کندر از هریک سه درم لعل بدخشی ورق نقره ورق
طلا جندبیدستر جدوار خطائی مشک ترکی عنبر اشهب از هریک یکدرم وزنیم عسل مصفی سه‌وزن
ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی یک مثقال **مفرح** ابریشم دیگر این مفرح سرور می آورد
ومقوی سدها ومنفی دماغ از ابخره و مقوی قوتها ونافع است از برای سقوط قوت و رعشه و وحوش
صنعت آن که بنظر رسیده این است که یکبرمدآبیکه سرد کرده باشند دران ذهب وفضه وحدید غدا
ده رطل پس بکبرند قرنفل افتیمون بسباسه فاقله کبار صندل سرخ صندل سفید صندل زرد از هر یک
هفت درم کوفته ورکیسه کتانی کرده باسی درم ابریشم جدا کرده از پیله خام وآب مزبور بخیسانند
بگذارند تا ده روز پس بجوشانند تا بربع رسد ودایم کیسه را بمالند تا شیره وقوت تمام ادویه که دران
است بیرون آید پس کیسه را وابریشم را بقوت تمام بفشارند ودور کنند ونبات سفید آب سیب
اصفهانی یا شراب سیب اگر زمان سیب نازه نباشد وبه پزند تا بقوام مطلوب آید پس بیاشند
بران تخم ریحان وتخم بالنگو از هریک ده درم ونگاهداشته بکار برند وقلمی فرموده اند که اگر درین
مفرح بجای تخم ریحان وتخم بالنگو ادویه ذیل را داخل نمایند میگردد در افعال سطوره اقوی واوجد
این است بادرنجبویه پوست زرد اترج اسطوخودوس ابرسا حب بلسان دهن بلسان زرنباد درمنج
عنبر بی مروارید ناسفته مرجان قرمزی کهربا زمرد هن سرخ هن سفید فاقله کبار خیربوا اسارون جندبیدستر
فرفه الطیب جندبیدستر از هریک شش درم فرنجمشک کل کاوزبان افتیمون اسارون سلیخه قرنفل
از هریک هشت درم ابریشم مقرص ده درم فادزهر معدنی خطائی بسه درم مشک ترکی جدوار خطائی
زنجبیل عنبر اشهب از هریک دو درم ورق نقره سه درم ورق طلا یکدرم جواهر را باکلاب وعرق بهار
نارنج صلابه کرده عنبر را ودر روغن بلسان حل کرده ورق طلا ورق نقره را حل نموده باقی اجزا را کوفته
بحریر بیخته بدستور مقرر بآن بسرشند شربتی یک مثقال **ابوخلسا** بفتح همزه وضم باء موحده و
وسکون واو وفتح خای معجمه وسکون لام وفتح سین مهمله والف اسم یونانی است وبعربی حناء
المغول وخس الحمار ورجل الحمامه نامند وبشنجار رحیم نیز گویند که معرب فشکار بکاف است که بسپارسیان
عاقرقرحا وحالوبانا مند وکحلا وکحیلا بعربی هریک نوعی از ابوخلسا را هرقلوه هر قلوی نیز نامند

وهی فیلوس نیز گویند وبفارسی هرچوبه وبهندی رتن جوت گویند وآن چهار قسم میباشند قسم
اول بنائی است شبیه ببیرک کاهو وباریک تر وبا نشونت وسیاه رنگ ملاصق زمین وساقش
مرغب وکلش اشقر دانه آن سیاه وبخش بقدر انگشتی وبسیار سرخ دراین قسم را عوام بغداد عرق
فاوج وبعض لغات فیجون بفاء ونون وجیم ویای تحتانیه وواو ونون وبعربی حیسر ابسبب
بسیار سرخ بودن آن نامند وقوتش تا چهار سال باقی میماند گرم وخشک است در اول درجه دوم
محلل اخلاط مراری ومالخ وقابض اسهال وقدحیض ودوالغ معده ومجفف وشربت عصاره آن
با از طبیخ آن جهت درد سپرز وجگر ونفرس ودرد کرده وحصاة وبرقان وتپهای کهنه وطلای آن
با سرکه جهت بهق وسوختگی آتش وجراحات وتحلیل خنازیر وبواآرد جوجهت حمره که بفارسی باد
سرخ گویند نافع ومصدع ومصلحش روغن بنفشه وروغن کدو وقدر شربتش نادودرهم است وحمول
آن وبدستور حمول بخش با ماالعسل مخرج جنین ودیر جمع افعال سرخ آن قوی الاثر است قسم ثانی
را ببرک بزرگتر وخشن وبرگشته لبسوی سرخ وساقش دراز وخشن وبرشعبه وکلش مائل بسفیدی وبریزه
وقبضش از قسم اول زیاده وضمادش جهت حمره ومنع عرق النفع ولبسیار حابس طبع وقسم ثالث
را ببرگ بزرگتر از اول وباخشونت وشاخهای آن بریزه کلش بنفش وبخش دراز تر وسرخ وتند
طعم تر از همه وجهت کزیدن افعی دو مثقال از سرخ آن باشراب بهترین ادویه است وضماد او
بر موضع نهش افعی وتعلیق آن مانع کزیدن هوام است قسم رابع شبیه بقسم ثالث دراز ان کلش
ریزه تر وبغایت سرخ کرم وخشک است در آخر دوم یک مثقال ونیم او با مثل آن زردفای خشک
وقرطاما جهت حب القرع وسائر کرم امعاء بنهایت نافع وضمادش با پیه بز با پیه خوک جهت خنازیر
ونفرس واورام صلبیه وعصاره آن با عسل جهت قلاع وحمول وجلوس وبرطبخ آن جهت درد
صلب رحم واجتماس حیض واخراج جنین وسقوط آن جهت تنقیه دماغ ورفع آثار وغلظ طبقات
چشم وباسرکه شنبلاً وضماداً جهت سپرز معید وکلش وجمیع افعال قوی تر از ببرک آن است
وآشامیدن سرخ وکل وتخم آن بقدر یک مثقال بغایت مدر حیض ومخرج جنین زنده ومرده
وابوخلسا جزو اعظم لعبض مراهم است وصاحب خلاصة التجارب دم الاخوین را عصاره ابوخلسا
نوشته **دستور اخذ دهن** هرچوبه که شبیه بچوبه گویند آن است که آن را در روغن اندازند

باتش ملایم بجوشانند که شیره سرخ ازان بیرون آید **دهن ابوخلسا** جهت دردگوش و ثقل سامعه بهترین دواهاست فطورا وجالی بیاض چشم و محلل ورهاست صنعت آن بگیرند قسم رابع ابوخلسا را و آب بجوشانند تا مهرا شود پس در روغن بجوشانند تا آب برود و روغن بماند صافی نموده در شیشه نگاهدارند و بوقت حاجت استعمال نمایند قیروطی متخذ از پنج قسم اول ابوخلسا نافع از برای سوختگی آتش صنعت آن بگیرند پنج آن را و در آب بجوشانند تا مهرا شود در روغن داخل کرده بجوشانند تا آب برود و در روغن بماند صافی نموده ازان روغن با موم قیروطی ساخته استعمال نمایند قیروطی دیگر که مالیدن بردست و پا جهت شقاق بارد و خشکی دست و پا و سوختگی آتش مفید است صنعت آن بگیرند ابوخلسا را باسافرنج و برگ و بجوشانند و صافی نموده در روغن کنجد و بیه بزبار بجوشانند تا بیه گداخته شود صافی نموده قدری موم کافوری داخل کرده بجوشانند تا آب برود و موم و روغن باندا ستعمال نمایند **مرهم هرجویه** زخمهای بدخبیث واورام و تشنج و تمدد و جراحات را نافع است صنعت آن موم زرد دو مثقال و در نسخه دیگر چهار مثقال است بروغن کنجد نازه پنج مثقال گداخته ابوخلسا مقدار یک مثقال کوفته بیخته بعد از فرود آوردن از آتش دران حل کرده در هاون برسته بالند تا یکنوا مخلوط شود نگاهداشته بکار برند **مرهم شنجار** که آن را مرهم هرجویه نامند واین مرهم ابوخلسا است صنعت آن روغن کنجد هشت مثقال موم صافی بقدر حاجت هرجویه دو مثقال هرجویه را کوفته بیخته در روغن بجوشانند و صاف نموده موم را در ان گداخته بکار برند **مرهم ابوخلسا** نافع از برای تشنج و تمدد حادث از جراحات صنعت آن موم غیر مغسول چهار مثقال روغن کنجد پنجاه مثقال بدستور مقرر مرهم سازند و استعمال نمایند **مرهم شنجار** نافع از برای فروج مزمنه و بواسیر و ثواسیر صنعت آن قمنه موم سفید از هریک ده مثقال شنجار یعنی هرجویه ده مثقال کندر ادبنه کوسفند گداخته از هریک بیست مثقال بدستور مرهم سازند مرهم هرجویه زخمهای را زود باصلاح آورد و گوشت بروباند صنعت آن هرجویه و درم انزروت سفید آب از هریک یکدرم روغن کنجد ده درم موم سفید سه درم ادویه کوفته بیخته را موم را در روغن کنجد بگدازند و مجموع را در هاون کرده بمانند **نسخه دیگر** که همان نقیع و هر صنعت آن دو درم هرجویه پنج مثقال

موم و پانزده مثقال روغن گل بجوشانند تا قوت هرجویه دران داخل شود صاف کرده موم داخل کنند و بمالند تا مرهم شود و بر زخم گذارند و بران مداومت نمایند **ابهل** بفتح اول و سکون بای موحده و فتح هاء و سکون لام و بکسر اول و ثالث نیز آمده قسمی از سرو کوهی است که آن را اطباء عارء عرعر و بتر کی ارروج و بفارسی ادرس و ایرس و بیونانی براثی وارقوس و بسریانی برونا و برومی برونون و بروتون و بهندی هوبیر نامند و نزد اطلاق مراد ثمر آنست که آن را ثمرة العرعر و حب العرعر نیز گویند و آن دو صنف است صغیر الورق مثل برگ کزد کبیر الورق شبیه به برگ سرو و در ایجه این صنف زیاده است مدور خشش بلندتر و باریک تر و صنف صغیر درخشش عریض تر و کوتاه تر و برگش شبیه به برگ کزو ثمر صنف صغیر آن ابهل است و نزد کثرا زبار عرعر که قسم اشهر سرو کوهی است و شبیه است به بنفشه تازه آن سرخ رنگ و رسیده اش سیاه باندک شیرینی و قبض و حدت و عطریت و لغایت لطیف یاقوت مجففه و قابضه و لذاعه و محلل و مدر حیض و مسقط جنین و زائل کننده عفونت فروج خبیثه مزمنه و مسحوق آن با عسل جهت ربو و بواسیر و مطبوخ آن جهت استسقاء و ضماد آن و بدستور ضماد برگ آن جهت اورام حاره و سیاتیک و جلد و چرک و آثاریکه از فضول بهم رسد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو بماند و زور ش جهت فروج ساعیه و اکاله و نمله و اندمال جراحات مفید و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و با انجیر جهت جمود اعضا و با عسل جهت جراحات بن دندان و تفتن و اکاله آن و کرم خشک است در سوم و لعوق آن جهت ربو و بواسیر نافع و ضماد برگ کوبیده آن بر سر جهت سردرد حار نافع و آشامیدن ابهل نافع است از برای فالج و استرخاء و مضر حکیر محرورین و مصلحش خوب نجار و حمام و مضر معده و حلق و مصلحش عسل و سمن و بدلش بوزنش جوز السرو و مثل آن سلیخه و در لطیف بوزنش دارچینی و قدر شربتش تا سه درم است **فصل در ذکر جوارشات**

ابهل + جوارش ابهل نافع از برای ربو و بواسیر و حیض منقطع را جاری سازد صنعت آن بگیرند ابهل را و بکوبند نرم و با عسل مقوم بسرشند شربتی از یکدرم تا سه درم هر روز ناشتا بخورند **حب ابهل** نافع از برای درد زادن چون استعمال کرده شود بعد از انکه طبخ حلبه و خبازی و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و روغن کنجد نیم گرم بر پشت و

مویز لهای ران چکانیده و پلت و تهیکاه را بروغن ثبت و روغن بابونه مالیده باشند صفت
آن الهیل دارچینی از هریک یکدرم سلیخه هفت درم قرفه الطیب مرصافی زراوند مدحرج قسط
تلخ از هریک پنجدرم سعد سائیده دودرم افیون یکدرم مشک یکدانک وزنیم کوفته بیخته حب سازند
شربتی سه درم باد و اوقیه شراب کهنه **حب** الهیل دیگر که همین منفعت دارد صفت آن
الهیل دودرم سداب خشک پنج درم تخم هزار اسپند چهاردرم حلیلت اسود قوة الصبغ از هریک
سه درم کوفته بیخته حب سازند شربتی سه درم با طبیخ الهیل و مشکطرا المشبع وقوة الصبغ یا در طبیخ لوبیا
سرخ یا در عصارهٔ سداب تر **حب** الهیل دیگر که همین منفعت دارد صفت آن الهیل دودرم
حلیلت بندرم جمله یک شربت باشد **حصول** الهیل در حرف الحا در حصول انشاالله تعالی خواهد آمد +
دسن الهیل نافع از برای ترش صفت آن بگیرند شصت عدد الهیل را و در یک رطل روغن
کنجد یا روغن زنبق یا روغن زیت هر کدام که باشد بریان کنند الهیلها سوخته شوند پس روغنها را
صافی نموده در وقت حاجت و خالی بودن معده از طعام اندک آن را گرم نموده چند قطره در
گوش بچکانند **دسن الهیل** دیگر قطور آن در گوش کری تازه و کهنه را نافع است صفت
آن بگیرند الهیل را و نیم کوفته در روغن زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود **دسن الهیل** دیگر
نافع است از برای تحلیل ریاح متولده از رطوبات غلیظه چون بعد از استفراغ مادهٔ استعمال کرده شود
و از برای ادجاع ظهر بلغمی و ریحی و از برای عرق النسا و فالج و استرخا و امثال اینها از امراض بلغمی
و ریحی صفت آن الهیل شیح ارمنی جوزالسرو برگ مورد عاقرقرحا مرزنجوش فرفیون اکلیل الملک
از خرکی سلیخه اجزا متساوی نیم کوفته یک شبانروز در آب صافی بخیسانند پس بجوشانند
تا دو حصه آب برود و یک حصه بماند پس بمالند و صافی نموده روغن سداب بوزن آب داخل کرده
در هاون بسته بمالند تا یکنواخت شود و در شیشه نگاهدارند **سفوف الهیل** نافع از برای بواسیر
و ریاح آن صفت آن الهیل منقی از نوی را کرفته در آب کند تا خیسانیده و در سایه خشک نمایند
پس بگیرند از آن ده درم حرمل انجدان زیره کرمانی حرف سنبل جمله تا نخواه از هریک ده درم
کوفته بیخته سوای حرف و حرمل را که این هر دو را بروغن بادام شیرین یا روغن مغز استه زرد
الو بریان کرده همه را یکجا نموده در ظرف چینی نگاهدارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال

ضماد الهیل که جذب زهر افعی و مار از بدن نماید صفت آن الهیل حب الغار بابونه اسفیل
مشوی و قبش کرسنه از هریک جزوی کوفته بیخته بشراب شسته ضماد کنند **لعوق الهیل**
نافع از برای ربو و بواسیر صفت آن بگیرند نیک او قیه آن را کوفته آن را با نیم او قیه روغن کاو
و چرب کرده بیک او قیه و نیم عسل صافی سه مثقال تا یکهفته بآن مداومت کنند جهت ربو مجرب است
مقدار شربتش تا سه درم است **معجون الهیل** نافع جهت درد های اسافل بدن و بواسیر باد آن
و رفع افتادگی رحم اعانت تام بالقع صفت آن بگیرند ده درم الهیل را و دانهٔ آن بیرون کرده
بروغن کاو آن مقدار که از روی آن برگردد بریان نمایند تا روغن را جذب نماید پس از آتش بر
گرفته نرم سائیده باده درم فایند بسرشند و هر صبح دو درم آن را با آب گرم بارد المزاج بنوشند +
معجون الهیل دیگر نافع از برای فالج واسترخا و کاسر ریاح و محلل مواد بلغمیه و جذاب
صفت آن الهیل ناخواه کندروج نرکی دارچینی را زبانه اجزای متساوی کوفته بیخته بعسل مصفی
سه وزن او در شسته معجون سازند شربتی دو درم

باب الالف مع التاء المثناة الفوقانیة +

اترج بضم الف و سکون تای مثناة فوقانیه و ضم رای مهمله و سکون جیم و
بفارسی بادرنگ و بالنگ و ترنج نامند و بسریانی اطروغا و هندی بجوره و بلغت دیگران
رانا سمفت و نیز آن را تفاح هائی نامند و بلغت مصر انرج را ریحان النضج و بعربی متک و بیونانی
مار سیقا نامند جمیع اجزای درخت آن در طب مستعمل است اما آن چون اطلاق لفظ اترج نمایند را د
میوهٔ آن است و پوست زرد آن کرم است در اول و خشک است در دویم و شحم آن که در زیر پوست
زرد است آن را آبلست گویند و معروف به پوست بالنگ است در اول سرد و تر است و گویند معتدل
در خشکی و تری و حماض آن یعنی ترشی آن در آخر دوم سرد و خشک است و برگ و شکوفهٔ آن در
آخر دوم گرم و خشک و مجفف و محلل و ملطف اند و اما پوست زرد آن مقوی قلب و دماغ و معده و کبد
سرد و احشاء صالح است از برای غثیان و خوش کننده بوی دهان و ملطف و محلل ریاح و معین
بر هضم است مادام که اکثار و خوردن آن نشود پس اگر اکثار کرده شود و نیمکرده هضم و نیز از مفرحات
تر باقیه است و حرارت آن معین بر خاصیت آن است و طبخ پوست زرد و خشک آن مسکن
قوی صفراوی است و مفتح پوست آن خوشبو کنندهٔ نکهت و محرر در المزاج باید که بخورد قشر اترج

را با چیزی از شحم و حامض آن و عصاره پوست و گوشت آن که با هم کوفته باشند جهت کزیدن افعی نافع است و همچنین ضماد آن همین اثر دارد و طلای خاکستر محرق پوست آن جهت برص مفید است و جوز غیر محرق آن را در جامه گذارند مانع کرم زدن آن است و جوز پوست یک عدد اترج را در شراب اندازند در ساعت ترش کند و سرکه سازد و مضر جگر حار و دماغ حار است و مصلحش عسل و اما شحم آن که بلغت مغربی آلست گویند مراد گوشت آن است که مشهور به پوست بالنگ است باشتراک لفظ و الا غیر آن است و در هضم و غلیظ است بسبب صلابتی که آنرا پیدا شده و حاصل بشود از آن غذای بسیار از برای بدن اگر هضم شود و مضر است بحرارت عزیز معده و مانع صعود بخارات بدماغ و محدث قولنج و مصلحش عسل است و یا شکر و اگر آن را در عسل و یا شکر مربی پخته بخورند بهتر است و میکرد و خوش طعم و لذیذ و اما حامض آن یعنی ترشی آن پس نیست در ترشی آن غذائیت و لکن از مقویات قلب جالب المزاج است و قاطع صفرا و مانع ریختن صفرا با معاء و معده و نافع از برای خفقان حار و تقویت معده و جگر و مسکن حرارت احشا و نافع است از برای برقان و مسکن تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و تسکین خمار و صداع خماری و شراب آن نافع از برای دوار و سدر بخاری حادث از ابخره صفرا و خون مرتفعه بسوی سر و همچنین نان منقوع در آب اترج یا شراب آن مسکن صداع و دوار حادث از خواء معده است و از خواص شراب آن است منع صعود ابخره بسوی دماغ و قمع آن بسبب قوت قبضی که در آن است و نیز حامض اترج حابس طبیعت و منبه شهوت طعام است و در آن تقطیع و جلامی باشد و طلای آن زائل میکرداند قوباء و کلف را و مزیل یرقان است و ضماد آن جهت گزیدن عقرب پرنده و مار شناخدار نافع و طلای آن جهت قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه سفید و قطور آن جهت یرقان که در چشم باشد نافع و همچنین اکتحال بآن و غرغره بمطبوخ آن در سرکه جهت اخراج زلوکه در حلق مانده باشد مفید و مضر است بسینه و عصب و مصلحش شراب خشخاش است و شراب تین و بدلش آب نارنج و آب لیموست و چون جواهر مروارید را در آب ترنج بخیسانند مصحل سازد و خوردن غذائیکه در آن آب اترج باشد نافع است از برای مالیخولیائی حادث از سودای محترقه از صفرا و خون و حزن حادث از ابخره سوداویه محترقه از دم و صفرا و مالیخولیای مرائیه لیکن بسبب شدت

حموضت مضر است با صحاب سوداء پس باید که اصلاح کرده شود بشکر و اگر مفرد استعمال نمایند شکر داخل کرده افشرده ساخته بنوشند و اما تخم آن پس نیست صالح از برای خوردن لعبیت و گرم و خشک است در دویم محلل و مجفف است و مقاومت جمیع سموم میکند خوردن و ضماد کردن با آن و با قوت مسهله دو مثقال از مفشر آن قایم مقام تریاق فاروق است در جمیع سموم حیوانی و قوی تر از تریاق کبیر است و گفته اند که دو مثقال مفشر آن تریاق جمیع سموم ملذوعه و مشروبه است و با آب و یا با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و بدستور آشامیدن آن و ضماد کردن با آن و مفشر آن بغایت مدر حیض کشنده جنین و مخرج آن است و طلای آن جهت تحلیل ورم بلغمی و سنون آن جهت تقویت لثه مفید بدانکه چون لحم یعنی سفیدی اترج بالحم بالنگ در خواص برابر است مشتبه نوشته شده و شهرت یافته والا مفشر زرد اترج را بالنگ فی الجمله تفاوتی است در خواص و اترج کوچکتر و هر دو طرف آن باریک مخروطی و مغز آن ترش میباشد بخلاف بالنگ که بزرگ و هیئت بیضی باشد بلکه یک طرف آن نسبت بطرف دیگر باریک تر و مغز این شیرین می باشد اما چیزی که فراگرفته میشود از اجزای اترج بدانکه ترجیه بر چند لون است **لون اول** مثل ابراهیمیه است در صورتیکه بعوض آب غوره آب اترج داخل کرده چاشنی آنرا از قند سفید گرفته استعمال نمایند و این لون در خواص مانند ابراهیمیه است و از ان در تسکین حدت صفرا و تقویت قلب اقوی است و در وقتیکه از برای تقویت قلب مرتب نمایند اندکی زعفران داخل نمایند **لون دوم** مرتب نموده میشود از برای جمیات صفراویه حاده صنعت آن بریخ را به تنهائی و یا با ماش پزند چون یکو پخته شود آب اترج و قند سفید قدر یکه چاشنی آن موافق مزاج شخص باشد و شیرخشت بادام شیرین مفشر داخل کرده چند جوش دیگر داده بکشند و اگر قبض و طبع باشد اسفاناخ و کدوی شیرین داخل نمایند و اگر حرارت باشدت نباشد و ضعف غالب باشد گوشت خروس بچه یا بز غاله داخل نمایند باین طریق که گوشت را قطعه قطعه نموده یکدو عدد پیاز و نمک بقدر حاجت داخل کرده در آب بجوشانند و کف آن را بگیرند و بریزند تا مهرا شود و پس بریخ به تنهائی یا ماش هم داخل کرده به پزند و در آخر آب اترج و قند و شیرخشت بادام داخل نموده چند جوش دیگر داده استعمال نمایند و اگر خواسته باشند اسفاناخ و کدو داخل نمایند

واگر نباشد اول مرتبه مرغ بچه وگوشت بز غاله را قطعات نموده در آب نمک وپیاز بقدر حاجت
باچند برگ شنبلت به پزند وکف آن را بگیرند پس گوشت را در روغن کاو سرخ کرده ومصالح حاره
چون دارچینی زیره وسیل وکشنیز وقرنفل الطیب دربارچه کتانی بسته دران اندازند وآب ونمک
وپیاز بقدر حاجت داخل کرده به پزند تامهیا شود پس برنج دران داخل کرده به پزند ودر آخر
آب انبج وقند سفید داخل کرده وسه جوش دیگر داده فرود آورده بکشند واستعمال نمایند ودرین
قلیه اگر خواهند برنج داخل نکنند وبغیر برنج پخته باچلاو ونان بخورند واگر خواهند بجای برنج از
بقول وادویات وفواکه چون کدو واسفاناخ وچغندر ویا کلم یا شلغم یا زردک یا بادنجان یا سیب
شیرین یا به شیرین داخل نمایند وهریک رنگی علیحده میشود باچلاو ونان بخورند وکاهی از آب
انبج وقند انبج پلاو ویا مطبخ پلاو ساخته استعمال مینمایند واستعمال انبجیه وانبج پلاو ومطبخ پلاو
وآب انبج وقند در وقت گرمی وحرارت مزاج موافق است **دستور** حل نمودن لولو در آب
انبج بطریقیکه شیخ داؤد ذکر کرده بگیرند آب انبج را در شیشه کرده مروارید ناسفته سوده دران
داخل کرده در حمام بگذارند تا آنکه حل کرده مطلق دران جرم لولو نماند واین محلول نافع است
از برای جمیع سموم وامراض اعضای رئیسه وجهت زجیر مجرب است چون با شربت مناسبه
بنوشند واگر مروارید مفرحات را باین دستور حل نمایند وبچنین سائر جواهرات را بهتر است **تریاق**
کشف الهموم معتدل مائل بحرارت وقوتش تا بیست سال باقی بماند وغیر متغیر تا سه مثقال است
منقی دماغ وباذهر سموم ومقوی باه است وجهت جنون وصرع ومالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال
نمایند وجهت فالج ولقوه وامراض بارده دماغی وعسر البول وسنگ مثانه با آب بزرکرفس
وآب تره وجهت ضیق النفس وسرفه ونفث الدم وخفقان وضعف معده که از حرارت باشد
با آب کاسنی تازه واگر برودت باشد با کلاب وجهت استسقا وصلابت طحال وبرقان وقولنج با آب
مطبوخ رازیانه وجهت بواسیر وامراض معده با آب عناب وجهت مفاصل ونقرس با آب مطبوخ
پنج کبر رازیانه وجهت سموم وجذام با شیر تازه دوشیده وجهت بهق وبرص با ماء العسل بنوشند
وطلا در امراض مذکوره وجهت اورام نافع است صفت آن بوست زرد انبج تخم منشر انبج برک
آبرج از هریک ده مثقال حب الغار جنطیانا سنبل الطیب مرمکی که جزبل است عود هندی از هریک

هفت مثقال زنجبیل اطریفل بهمن سرخ بهمن سفید ازهریک سه مثقال مروارید
ناسفته چهار مثقال زمرد کهنه کهربای شمعی از هریک دو مثقال باد زهر معدنی خطائی دو مثقال
وبکدانک عود هندی را در بیست وشش مثقال گلاب بسایند وباد زهر را بآن صلابه کرده هفت
روز بگذارند ومروارید وجواهر سابیده را در شیشه کرده آب تبرخ رسیده بر روی آنها کرده سر آنرا
محکم نموده در حمام بگذارند تا حل شود وبعد از حل شدن در عود وباد زهر اندک اندک ریخته بهم زنند
وبعد ازان باجمیع ادویه عسل مصفی بقوام آورده که بر سر آتش باشد داخل کنند وآتش آن مقدار
باشد که بجوش نیاید پس فرود آورده در ظرف نقره یا چینی نگاه دارند وشش ماه در جوکذاشته پس
استعمال نمایند **تریاق حب انبج** جهت سموم منشروبه وملدوغه مشترک النفع است صنعت
آن تخم انبج مقشر ده مثقال کوفته بیخته وزن کرده با انبجیر کوبیده آن مقدار که بآن بسته شود شربتی
ده مثقال **اقراص** تریاقی حامض انبج جهت صفرا وتشنگی مفرط وقطع قی مدوفع سموم نافع
است صنعت آن نبات سفید کوبیده اندکی آب داخل کرده بر آتش بسیار ملایم گذارند تا گداخته
شود پس اندک آب تبرخ تازه داخل کرده تا چاشنی که خواسته باشند درست شود وبقوام آید بر سنگ
یا سبنی مس تازه قلعی کرده یا نقره بریزند تا بسته شود وبه برند وبگاه دارند وبکار برند واگر خواسته
باشند در هریک رطل از نبات سفید مقدار یک مثقال مروارید ناسفته در آب تبرخ بدستور مذکور حل
کرده ازان آب تبرخ جوارش سازند ویک مثقال عنبر اشهب در روغن بنفشه کداخته داخل نمایند
بیاشامند اقوی در تقویت ودفع سموم **فصل دربیان جوارش تلمه اصل وعمود**
درانها قشر زرد انبج است + جوارش انبج مقوی معده است وطعام را
هضم کند واشتهای طعام آورد وریاح را دفع کند دلوی وهان خوش سازد ونافع است از برای
لقوه صنعت آن بوست زرد انبج خشک کرده سی درم فرنفل چوزبوادار فلفل خیربوادار چینی خولنجان
زنجبیل از هریک یکدرم مشک تبتی خالص یکدانک ودر نسخه دیگر مشک دو دانک است بعسل مصفی
سه وزن ادویه بمجون سازند این نسخه از شیخ الرئیس است ودر نسخه دیگر فلفل دوار فلفل
داخل نیست ووزن مشک دو دانک ودر نسخه این جزله وزن پوست انبج سه درهم است
واین صحیح است شربتی دو درم مزاج نسخه شیخ الرئیس گرم وخشک است در اول درجه سوم

جوارش پوست زرد انرج منقول از قرابادین ترکی افندی صالح چلپی مقوی باصره و اعضای رئیسه و معده و محلل ریاح است صنعت آن پوست زرد انرج بیست درم قرنفل عود هندی دارچینی لبسباسه خولنجان از هریک دو درم زنجبیل فاقله از هریک یکدرم بوست خربزه مسمی به دستنبویه که بهندی کچری و عوام کرمی نامند ده درم مشک تبتی خالص نیدرم عسل مصفی بقدر کفایت بدستور مقرر جوارش سازند **جوارش** انرج مقوی دل و معده ودافع سودا و معین بر هضم کیموس است صنعت آن پوست زرد انرج پوست بیرون پسته بشطح هندی کبابه چینی عود غرقی خام از هریک دو درم قرنفل دارچینی سیلانی کل خولنجان سلیخه سیاه دانهٔ فاقله صغار دانهٔ فاقله کبار عود بلسان تخم زنجبشک از هریک یکدرم مشک تبتی خالص ورق نقرهٔ محلول از هریک یک مثقال زعفران یکدرم ونیم عسل سفید سه وزن مجموع ادویه عسل را لقوام آورده ادویه کوفته بیخته بآن سرشته معجون سازند شربتی تا دو درم **جوارش** انرج قلمی فرموده اند که از استنباط بنده محتاج لفضل رب الغنی محمد هاشم العلوی است مقوی اعصاب و دماغ و معده است و مجرب النفع است در جمیع امراض عصبی خصوصا از برای استرخا و فالج صنعت آن بگیرند تنبل منفی سی مثقال و یک شب در عرق بهار نارنج و عرق زنجبشک از هریک یکصد و پنجاه مثقال بخیسانند و روز دیگر بجوشانند تا مهر اشود و از پالایش بگذرانند و عسل مصفی سه صد مثقال داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند پوست زرد انرج ده مثقال اذخر کمی اسارون انیسون ناخواه بهمن سپید دارچینی سعد کوفی طالیسفر قرنفل سلیخه ورق کل سرخ فاقله کبار هیل بواقرقرحا الطیب کاشم کندر مصطکی رومی از هریک سه مثقال جوز بوا دارفلفل فلفل سیاه سنبل الطیب عود الصلیب عود هندی قرنفل از هریک دو مثقال زعفران عنبر اشهب مشک تبتی از هریک یک مثقال جندبیدستر جدوار خطائی از هریک چهار دانک کوفته بیخته بآن بسرشند شربتی یک مثقال تا دو درم **حلوای** انرج بهترین حلواها است مقوی احشا و موافق محرورین است صنعت آن پوست انرج تازه یا خشک کرده را بعد از دور کردن زردی بیرون و دفع بقیه رطبی آن اگر باقی مانده باشد بجوشانیدن در آب مکرر و نرم بکوبند و طبخ نمایند با آب وقدری کلاب تا مهرا شود و آب آن خشک کرده

پس قند سفید و عسل مصفی یا آب وقدری کلاب داخل کرده اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد واگر چاشنی دار خواهند قدری آب انرج یا لیمو بر آن در آخر طبخ بیاشند تا جذب رطوبت آن شود و اگر فرخواسته باشند مغز بسته بوداده کرفته داخل نمایند و اگر پوست انرج نباشد و مربای آن باشد و خواهند که حلوا از ان مرتب نمایند آن را بکوبند و بهمان دستور طبخ دهند و اگر نکوبند و آن قدر طبخ دهند که مهرا شود بهتر است و اگر از پوست زرد انرج خواهند آن را شیرین کرده بطریقیکه مذکور شد پس طبخ نموده حلوا مرتب نمایند و طریق بودادن مغز بسته و بادام جهت حلوایات آن است که بابسبوس کندم و یا آرد کندم در دیگی برشته کنند و بسرعت تمام برهم زنند که مغزها نسوزد و بو برآورد پس از بسبوس پاک کرده استعمال نمایند **فصل در ذکر ادویهٔ حب الانرج وقشر آن + دهن حب الانرج** نافع است از برای ابواسیر طلا کردن و اشنا بیدن آن و منفح سدهٔ کوش و سریع النفوذ است در اعضا و محلل قوی و ملطف است و کسیکه ندبین کند آن کوبند عقرب بآن نزدیک نیشود و مجرب است صنعت آن حب انرج را خشک کرده مقشر نمایند و بکوبند و در آب به پزند و کف آن را بگیرند و جوش دیگر کف بنا و در آب آن را دور کرده کفها را با تش ملایم بپزند تا آب بر ود و روغن باند صافی نموده در شیشه نگاهدارند و سرش را محکم بندند و در وقت حاجت بکار برند **دهن حب الانرج** بقسمی دیگر صنعت آن حب انرج را خشک کرده بکوبند و بطریق روغن بادام روغن کشند **دهن قشر انرج** کرم و خشک است و محلل و مدبین بآن جهت امراض عصب و امراض بارده عصبانی و ورم مفاصل و دفع لرزیدن در تب ربع و کزیدن عقرب نافع است و مدبین بآن باسفل قدم جهت دفع برودت هوا در اسفار و مدبین آن بر بدن جهت استرخا و فالج و رعشه و لقوه و احتلاج و عرق النسا و درد کرده و متانه و جهت رویانیدن موی و خوشبو کردن عرق و سقوط آن جهت درد سر و علل سوداوی و درد شقیقه و مضمضه بآن جهت دردندان و جهت آن در بینی از برای تخوص و از برای صرع و چون دهن قشر انرج را نگاهدارند و ظرفیکه بخور کرده باشند آن ظرف را بمشک و عنبر و عود قماری مکرر بسیار در ان عطریت بهم میرسد و بوییدن آن نافع است از برای فالج و استرخا و مقوی اعصاب تا هست و گفته شده

که روغن فراگرفته از پوست زرد اترج چگاندن آن در مینی نافع است از برای مالیخولیا
وامراض سوداویه درد دماغ وبعضی اطبا گفته اند که روغن پوست زرد اترج نافع است
از برای مالیخولیای حادث از سوداهای محترق از بلغم یا از سوداهای محترق از سوداهای طبیعیه
نشوق کردن بآن صنعت آن بگیرند پوست زرد اترج شش عدد وآن را ریزه کرده در روغن
زنبق ورد روغن خیری از هر یک یک رطل بادرد ورطل روغن
گنجد انداخته بهر شبانروز بیرون آورده بفشارند ودور کنند وپوست شش عدد اترج
دیگر داخل کرده بعد از شبانروز دیگر بیرون آورند تا سه مرتبه واگر تا پنج مرتبه این عمل نمایند
بیکرد اقوی **دهن اترج** منتخذ از پوست درخت آن نافع است از برای استرخا صنعت
آن چون برسد اترج ونرود گرد پوست آن تیغ زنند تر های آن را وجمع کنند انچه ترشح
می کند از پوست آن تر ها چنانچه جمع میکنند روغن بلسان را این جزله گفته که دهن اترج
نافع است از برای برودت اعصاب واسترخا وصنعتش آن که فراگیرند اترج را وقتیکه
رسیده باشد وبگیرند روغن آن را بدین نحو که بتراشند پوست آن را وقتیکه برد درخت
باشد وبگیرند انچه را ترشح میکند از بالای پوست آن وجمع کنند بغدادی گفته که دهن
اترج نافع است از برای فالج واسترخا صنعتش آن است که بگیرند روغن زنبق یا روغن خیری
از هر کدام دو رطل یا از هر یک یک رطل وبگیرند پوست زرد وبالای شش عدد اترج
را که خالص باشد از سفیدی ودران اندازند وهر سه روز پوست اترج را بدل کنند
تا سه مرتبه یا پنج مرتبه وقومی میگیرند پوست اترج را در وقتیکه سبز باشد وداخل میکنند
دران روغن وگلاب میریزند آن را با آتش ملایم تا آن پوستهای سبز سفید شود ودوحت
انچه دران است بیرون آید دران روغن پس فرود آورده یک شبانروز میگذارند پس
صافی نموده داخل میکنند مشک ترکی وسک اصلی وبکار میبرند وقومی فرا میگذارند قطعه
بنبه ودر روغن گنجد فرو برده میمالند بر اترجه رسیده که بر درخت باشد در روزی سه
مرتبه وپنجین تا چهل روز پس آن را از درخت چیده بلطفه نقره یا طلا آن را تراشیده
انچه بیرون آید از ان روغن جمع میکنند وقومی گنجد را در پوست زرد اترج می پرورند

چنانچه در گل یاسمین که بهندی چنبلی وبا در گل بیل گنجد را پرورده میکنند وبادام را در نفسته چند
روزی وبمل میکنند پوست اترج را چند مرتبه تابگیرد گنجد قوت وبوی آن را پس از ان گنجد
روغن میگیرند وقومی بجای پوست اترج بهار اترج را بر روی گنجد کرده چند بار مکرر میکنند تا
گنجد بوی بهار اترج را بگیرد مطلق بوی گنجد معلوم نشود پس از ان روغن میگیرند وقومی
میگیرند اترج را وقتیکه رسیده باشد ومستحکم باشد ویک شب قدر روغن می گذارند ودر روز دیگر بر
می آورند از ان روغن وبمتر اشند آن را تراشیدنی لطیف که روغن آن بیرون آید وخشه
نرسد بآن که بیرون آید ماهیت آن در ان روغن وجمع میکنند از ان انچه ممکن باشد جمع
کردن آن وذخیره میکنند ظرفی را بمشک وعود قماری وعنبر اغهب بخوری مکرر وبسیار
ودهن را در ان ظرف نگاه بدارند واین روغن عطری خوشبوی لذیذ نافع است از برای
دماغ واعصاب ودماغی هست وقومی برمی آورند دهن را از حب اترج بحنانکه برمی آورند روغن را
از مغز بادام ومانند آن وبعضی شراح قانون مثل صهابخت ومسیحی وشریف وتمیمی گفته اند که
دهن را فراگرفته از قشر زرد رقیق اترج وبچنین دهن فراگرفته از حب اترج نافع است از برای
فالج واسترخا شربا واز برای برودت واعصاب طلا کردن بر قفای سر وگردن وفقرات پشت
بیفزایند که دهن تفاح اترج ودهن قشر اترج ودهن حب اترج هر سه نافع اند از برای فالج واسترخا
شربا ومروخا مفرد او مع ادویه اخری ودهن فراگرفته از قشر زرد اترج نافع است از برای لقوه آشامیدن
آن وتمریخ بدان وچگاندن آن در منخر اعصاب را از برای ارتعاش نیز نافع است آشامیدن وتمریخ
بآن از برای اختلاج وبرودت اعصاب **رب اترج** در فعل قوی از رب حصرم است وجهت غلبه
صفرا وتشنگی مفرط وقطع قی ودفع سموم مواد برا ام الصبیان وآن صرعی است که حادث میگردد صبیان را
با تب وحرارت صنعت آن اگرچه در رب شرط نموده اند که آب خالص آنرا بجوشانند تا برلع رسد ولیکن گفته
اند که در بعضی میاه از انها رب نیز اگر فته بیشود قدری شیرینی ضرور است داخل نمودن تا لعوام آید ورب اترج از انجمله است
باید که در آب اترج که بغیر شیرینی لعوام نمی آید بمقدار عشر آن یا قدری زیاده بنات سفید داخل
نمایند وبآتش بسیار ملایم بجوشانند تا برلع رسد وفرود آورده سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی
نگاه دارند ودر وقت حاجت بکار برند **سکنجبین اترجی** قاطع صفرا وساکن غلیان خون

وخفقان و اکثر امراض صفراوی و دموی را نافع صنعت آن بکیرند قند سفید یا شکر سیلمانی یا عسل دو شاب یا سیلان رطب هر کدام که خواسته باشند و بار بع آن سرکه انکوری در دیک سنکی یا نقره یا کلی یا سبی تازه قلعی بقوام آورند و کف آن را بکیرند پس آن را بر آتش اخکر گذاشته آب اترج بقدر یکه طبیب داند که می باید داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده نگاه دارند **سفوف اترج** مفرح بندکه از استنباط بنده محتاج بفضل و توفیق رب کریم محمد هاشم حکیم است مفید از برای فالج و استرخا چون آن آشامیده شود بعد از تنقیه با بارجات صنعت آن پوست زرد اترج با دو بنجویه فواکه از هر آنله منقی بوست هلیله کابلی از هر یک پنج مثقال اسارون بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی سلیخه فرد مانا از هر یک سه مثقال جدوار خطائی مجرب مشک ترکی عنبر اشهب چند بید ستر از هر یک نیم مثقال ورق طلا کاغذ ریوس از هر یک چهار دانک جوز بوا زر اوند طویل بسفایج فستقی راسنا نه بادیان خطائی زنجبیل تخم سداب کهر باسند روس عود قماری خام سنبل الطیب قسط تلخ فاوانیا بزر سیسالیوس اسطوخودوس از هر یک یک مثقال صعتر فارسی دو مثقال خارک جهرمی پانزده مثقال کوفته بیخته هر روز یک مثقال آن را صبح باده مثقال عرق بادرنجویه بنوشند **فصل در بیان اشربه حماض اترج و ورق آن و شراب اترج** نافع از برای ضعف معده و خفقان صنعت آن بکیرند برک اترج پنجاه عدد و یکیک را از غبار پاک کرده بخرقه کتانی پاک غیر آن و شراب جمهوری هشت رطل در آن داخل کرده یکهفته بکذارند در جای کرم پس صافی نموده دو رطل عسل کف کرفته در آن اندازند و برهم زنند بر همزدنی نیکو و در شیشه و یا در ظرف چینی نکاهدارند و بوقت حاجت بکار برند **شراب حماض** اترج مسکن و مبرد و مطفی حرارت نافع است از برای جمیات حاره دمویه صفراویه و دافع تبی صفراوی و مسکن عطش و رافع سموم است و نافع است از برای اصحاب صداع دموی و صفراوی هر کاه ایشان را لینت طبع باشد و مقوی شهوت طعام و نافع خفقان حار است الا انکه مضر است بسینه و ریه بسبب حموضتی که دارد و مقوی معده و جکر و قلب حار است و نافع است از برای صداع بمشارکت قلب و سودا مزاج صفراوی قلب و جمیع افعال حماض اترج را دارد و مضار آن ندارد صنعت

آن بکیرند آب اترج و باد و نلث آن بنات سفید و در دیک نقره یا سنکی بجوشانند تا بقوام آید و اکر خواهند بجای قند عسل مصفی با دو شاب انکوری کنند و بعضی اطبا آب اترج و شیر بز را با لنا صفه می کنند و کفته اند که شراب اترج بهترین اشربه است از برای تسکین صداع خماری خصوص وقتیکه با کلاب با عرق کفری بنوشند و شراب اترج که از برای صداع نوشته اند یک من قند است و پنجاه مثقال آب اترج **عرق** کفری که با این شراب میخورند آن است که کفری یعنی غلاف طلع نخل را ریزه ریزه کرده بطریق کلاب عرق کشند و شیرینی در آن شراب اترج از برای اصحاب صداع یک اوقیه تا دو اوقیه است با یک چهارم یک من تبریز عرق کفری یا کلاب و نیز این شراب نافع است صداع حادث بمشارکت قلب بسبب غلبه مره صفرا را بر مزاج و آشامیدن شراب حماض اترج بعد از فصد نافع است از برای صداع دموی و نیز آشامیدن آن نافع است از برای دوار حادث از ضعف قلب و سقوط قوت چنانکه این منتم دوار عارض می کردد نا فهمین را فرشی کفته که شراب اترج نافع است از برای دوار صفراوی بجهت آنکه حماض اترج حبس ابخره از سر میکند بسبب عصر و جمع آن طریق بخار را بسبب قوت قابضه که آن را می باشد **نسخه دیکر آن** که مقوی قلب حار و نافع است از برای خفقان حار و صفرا بشکند و ماده را قوت دهد و منع ورود ابخره حادثه از بقیه شراب که در معده مانده است از صعود بسر میکنند بسبب آنکه مقوی فم معده است و شرابش منع نصاعد ابخره کرم تصعد بسر میکنند صنعت آن آب اترج پنجاه مثقال سفید سفید یک من بقوام آورند شیرینی نا دواوقیه قرشی کفته که آشامیدن آن بالعاب بزرقطونا نافع است از برای صداع چون انقباض طبیعت باشد **شراب** ورق اترج یعنی خمر آن مقوی قلب و مانع است و نافع است از برای مالیخولیای مراقی که با برودت مزاج و معده و با آن ریاح بارده نافخه باشد صنعت آن برک اترج برکنا بنول از هر یک پنجاه عدد برکهارا نام از غبار بخرقه پاک کرده در شراب ریحانی پانزده رطل یا نزده روز بستوانی بکذارند پس صافی نموده چهار رطل عسل مصفی داخل کرده در آفتاب بکذارند و یا در زیر سرکین اسپ دفن کنند و این بهتر است و یکهفته بکذارند پس در شیشه کرده نکاهدارند

و در وقت حاجت بکار برند شربتی نیم رطل **شراب حماض** انرج مقوی قلب
و دماغ است و نافع است از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا و احتراق خون
و این شراب انفع ادویه است از برای مالیخولیای مراقی و مالیخولیای حادث از احتراق
بلغم هرگاه آشامیده شود با شراب اسطوخودوس بجهت آنکه شراب انرج تقطیع بلغم می کند
و شراب اسطوخودوس با آنکه در نهایت نفع است از برای این قسم مالیخولیا مصلح شراب
انرج است و نیز شراب انرج مصلح شراب اسطوخودوس است صنعت آن آب انرج یکرطل
نبات سفید یکمن با آتش ملایم در دیگ سنگی یا نقره بقوام آورند **شراب انرجی** موافق
نسخه قدماء جهت ضعف دل و خفقان و ضعف معده بغایت نافع است صنعت آن بر کرک
انرج پنجاه عدد در شراب کهنه یا جمهوری بقدر شش قسط که سرقسطی صد و پنجاه مثقال است
هفت روز بخیسانند پس صافی نموده با صد و پنجاه مثقال عسل کف گرفته بقوام آورند
و بعضی از پوست انرج بدستور مسطور ترتیب میدهند و بعضی یکرطل پوست انرج را
در دو بیست و پنجاه مثقال آب خیسانیده جوش داده صاف کرده تا ثلث رسد با یکرطل
عسل مصفی بقوام آورند

فصل در ذکر عرقهای پوست زرد انرج

عرق پوست زرد انرج ساده که مقوی قلب است و معده را نیز یافت قوی است
و رطوبات فاسده را دفع کند صنعت آن بکیرند پوست زرد انرج یک من در چهار من آب
بفرع دانیسق عرق بکشند و با این طریق که چهینکه بر سر دیگ بندند و طاسی در آن بعد از آنکه
آب و پوست انرج را در دیگ کرده باشند و سرپوش معکوس بر سر دیگ نهند که قبه و
تکمه آن در اندرون دیگ باشد و اطراف آن بخمیر گیرند و در میان سرپوش آب سرد
بر کنند و آتش ملایم دهند چون آب گرم شود بردارند و آب سرد تازه داخل کنند و چون دانند
که طاس پر شده سر دیگ را باز کرده آن را بردارند و اگر دانند که در پوست هنوز قوت
باقی است قدری آب داخل کرده تکرار عمل نمایند شربتی از این عرق تا دو اوقیه با شربت
سیب یا شربت کاوزبان یا قند سفید بنوشند و بدانکه چهینکه بکسر جیم فارسی و هاء و یاء
مثناه تحتانیه و نون لغت هندی است و آن عبارت از ریسمانی است که در میان حلقه

بسته و از اطراف آن ریسمانها برآورده سه یا چهار و آن حلقه را در وسط دیگ آویزان کرده
و ریسمانی دیگر بر گردن دیگ بسته آن ریسمانهای اطراف حلقه را بر اطراف ریسمان بر گردن
دیگ بست بسته و در میان آن حلقه طاس و یا غیر آن ظرفی میگذارند محاذی تکمه سرپوش
بلکه باید که تکمه آن میان باشد تا در آن عرق بچکد **عرق** پوست زرد انرج مرکب که در تقویت
اعضای رئیسه و دفع امراض سوداویه بی نظیر است صنعت آن پوست زرد انرج با در بخویه
کل کاوزبان فرنجمشک صندل سفید افتیمون شاهتره بفسایج خستی نعناع خشک از هر یک
پنجاه مثقال ورق بان یعنی تانبول پنجاه عدد هم سنخ هم سفید دانه هیل بسباسه دارچینی
قرنفله الطیب کوله برکه انجدان بست صعتر فارسی نانخواه اسطوخودوس ابریشم خام از هر یک
پنج مثقال قرنفل کبابه چینی عود هندی افخر کی سافج هندی از هر یک سه مثقال سکر
انگوری خالص کاوزبان عرق بادرنجبویه گلاب از هر یک دو من بر روی وی کرده بدستور عرق کشند

عرق پوست انرج سکری که در نهایت تفریح است صنعت آن پوست زرد انرج دوازده
سیر شکر سرخ یکمن بقدر یکمن آب بر روی وی کرده در خم کرده در زیر سرکن اسپ خم را دفن
کنند پس از رسیدن یعنی جوش خوردن و از جوش فرو نشستن آن را از خم برآورده چند
روز بگذارند و بعد از آن باده سیر دیگر پوست زرد انرج عرق کشند و اکرده سیر کل سرخ
داخل نمایند بهتر است **عرق بهار** انرج قریب بعرق بهار نارنج است و از آن ضعیف تر

فصل در بیان اقراص قندی حماض انرج + قرص

نافع است از برای اصحاب برقان صنعت آن بگیرند قند سفید و بقوام آورند و آب انرج
بمقدار یکه آن را مزیعنی میوش و چاشنی دار کرداند داخل کرده در سینی بریزند و به برند و استعمال
نمایند رنگ دیگر شکر سفید را بقوام آورند و سفیده تخم مرغ بران زده تبریز نند تا سفید کردد
آب حماض انرج بقدر حاجت اندک اندک داخل کرده اندکی آتش ملایم بدهند و باز تبریز نند چون
نیکو سفید کردد بطریق قرص بر روی کرباس تنک زده بچکانند و چون سرد شود بردارند این را
بهندی بتاسه چاشنی دار نامند

فصل در بیان مربیات انرج + مربای

پوست زرد انرج مقوی قلب و دماغ و کبد بارد و مفرح است و مشتهی طعام صنعت آن

پوست زرد اترج را نازک تراشیده باریک و کوچک بریده در آب نمک شیرین نمایند یا در کیسهٔ تنکی کرده در آب بسبوس کنند یا بریخ یا در کاه آن چند جوش داده هر مرتبه تبدیل نمایند تا شیرین شود پس در آب خالص جوش کمی داده شسته در آب اهک بگذارند تا شکننده شود پس شسته در آب خالص طبخ داده در شیرهٔ نبات یا قند سفید رقیق با آتش ملایم طبخ دهند تا غلیظ شود و اگر در آخر قدری کلاب داخل کرده چند جوشی داده فرود آورند می کرد و اقوی و خوشبو و اگر در شیرهٔ جوش ندهند بلکه بعد از طبخ آب آن را فشرده و از پارچهٔ صافی آب آن را خوب نشف نموده شیرهٔ نبات سفید یا قند یا عسل بسیار غلیظ کرم بران ریزند و بگذارند تا شیرهٔ دران منجذب کرد و در رطوبت خود را دران شیرهٔ پس دهد پس آن شیره را گرفته باز جوش داده گرما گرم بر ان ریزند و با شیرهٔ تازهٔ دیگر بران ریزند تا آنگاه که دیگر رطوبت پس نهد و شیرهٔ را رقیق نکند بهتر است و شکنندهٔ تر و خوشبو تر خواهد بود **مربای** آلبست که عبارت از گوشت اترج است بعبارت فارسی و شحم اترج بعبارت عربی چنانچه ذکر یافت نافع است از برای تقویت معده و قلب صنعت آن بگیرند گوشت بالنگ را یکدو جوشی داده آب آن را برریزند تا تلخی کمی که دارد دور شود پس در آب طبخ دهند تا مهرا شود از آب برآورده بفشارند که دران آب باقی نماند و به پارچه پاکیزه خشک کنند و در شیرهٔ نبات سفید یا عسل مصفی مربی سازند و اگر قدری کلاب در آخر داخل کرده چند جوشی داده فرود آرند بهتر است **مربای** اترج بگیرند اترج درست را بسنگ با اندکی بالند که قدری از قشر زرد آن سایده کرد و پس پارچه پارچه نموده دو سه ساعت در آبیکه دران قدری زاج سایده حل کرده باشند بگذارند تا تلخی آن زائل کرد و پس برآورده با آب خالص بشویند اگر شیرین شده باشد بهتر والا مرتبه دیگر در آب زاج تازه چند ساعت بگذارند پس در آب اهک بگذارند و برآورده پاک شسته طبخ نمایند و مربا سازند و اگر پارچهای آن را خارهای بسیار برزند که از روی دیگر آن بگذرد و در آب شیرین یک شبانروز بگذارند و هر دو سه ساعت آب را تبدیل نمایند تیز شیرین میگردد و بجوش دادن در آب شیرین خالص مکرر و هر مرتبه تبدیل نمودن آب نیز تلخی آن زائل می کرد و پس بطریق مسطور مربا به پزند و اگر اترج درست را خواسته

باشند شیرین کنند پوست زرد آن را از سنگ پاقدری سایده و در آب زاج بگیسانند پس در آب خالص یکجوش داده آن آب را بریزند و دو سه مرتبه چنین کنند پس زمانی در آب اهک بگذارند تا شکننده کرد و پس شسته و پخته مربا ترتیب دهند و اگر در آب زاج کذائی بجای جوش بآب کرم بشویند نیز کافی است ولیکن باید درین قسم در شیرین کردن مبالغه نمایند و شستن آن تا اثر زاج دران نماند **مربای** اترج به نسخهٔ مسعود بن محمود سنجری صنعت آن بگیرند اترج تازه را چهار پاره کرده ترشی آن را دور کنند و در تغار سفالی بعد از بار در آب عذب و نمک یک هفته بگیسانند پس کیفته دیگر در آب شیرین بغیر نمک بگیسانند تا رنگش تغیر شده سفید کرد و ظاهرش برنگ باطنش شود پس آن را بشویند در آب شیرین تا شوری دران نماند در دیگ پاکیزه کنند و عسل بنکو یک جزو و از آب دو جزو بر سر آن ریزند آنقدار که از روی پوست اترج بر گردد و باید که پارچهای اترج را بخلال چوبی سوراخ سوراخ نمایند تا شیره در جوف آن نفوذ کند و بجوشانند مقدار دو سه ساعت بخومی پس آن اترج را از آب و عسل برآورده و یک شب بر روی کرباس نوی پهن کنند تا آتش خشک شود پس بریزند آن را در عسل کف کرفته و فرود آورند از آتش و بپاشند بران افاویه سوده و مقدار افاویه باید که بازای هر یک اترجه زعفران قافله کبار سیل یوا از هر یک یک مثقال قرنفل دار چینی از هر یک نیم مثقال مشک بکدانک و نیم باشد پس آن را در مرتبان چینی کرده سر آن را محکم بندند هر چند هوا سرد و تر باشد مربا بهتر میشود و گفته اند اگر نمک را در آب داخل کرده پوست اترج را در آن انداخته و یخ دران داخل کرده بیست روز بدارند پس از آب و نمک برآورده چهل روز دیگر در آب یخ بگذارند و هر روز آب یخ را تازه کنند و بشویند آن را صبح و شام و از جمیع آنچه رسیده بآن از لعن و ناکل بین بعد از چهل روز برآورده بفشارند و یک شبانروز بر کرباس نوی پهن کنند و بپزند آن را بدستوری که مقرر کردیم و بکار برند **مربای** اترج درست اگر خواهند اترج درست را مربا سازند صنعتش آن است که اترج را اندکی بسنگ یا پوست بیرون آن را سایده خارزنند آن بمقدار که از لحم آن نگذرد و بطریق مذکور در آب و نمک بوا ست یا بسبوس و یا کاه جو و کندم و بریخ و با آب از زاج شیرین نموده

شسته آب خالص باز جوش داده که کیفیت نمک و زاج در آنچه گاه و سبوس از ان زائل گردد
پس در آب آهک یکدو ساعت بگذارند پس شسته بپزند و خارهای بلند بران زنند تا بمغز آن
برسد و در شیرهٔ نبات بافند رفیق با عسل مصفی و اگر خواسته باشند کلاب داخل کرده جوش
دهند تا بقوام آید **نوع دیگر** صنعت آن انزج در سته الطریق مسطور شیرین کرده در آب
آهک گذاشته پس برآورده شسته سر آن را قدری ببرید و جوف آن را خالی کرده باز در جوف
آن مغز انزج که تخمها و بردهای آن را دور کرده باشند پر کرده سر آن را مسدود نموده از
همان پارچه که بریده اند دوخته در شیرهٔ نبات با عسل اندازند و بپزند تا بقوام آید و اگر حماض انزج
نخواسته باشند کدو یا زردک یا به یا سیب یا چیز دیگر ریشه کرده پخته در جوف آن کرده و بطریق مسطور
بپزند **مخلل** قشر انزج مقوی معده و مسکن صفرا است صنعت آن بگیرند پوست انزج را
و سفیدی آن را از دم کارد در نمایند و لوزهای باریک طولانی برند و در آب نمک با سبوس
گندم شیرین نمایند چنانچه ذکر یافت پس با آب خالص نیکو بشویند و یکدو ساعت در آب آهک
بگذارند پس برآورده شسته با آب شیرین خالص طبخ دهند تا پخته گردد لیکن مضمحل نشود پس
برآورده آب آن را بکرباس نازکی نشف نموده در عرق سرکه با سرکه انگوری تند اندازند
و چند دانه فرنفل و خرما خار کش خشک ورق کرده و قدری سیاه دانه و چند برگ نعناع تازه
در ان اندازند و در آفتاب گذارند تا مزاج گیرد و تناول نمایند و اگر خواهند چاشنی دار شود
قدری بقدر مطلوب کم و زیاده شیرهٔ نبات یا قند در اسرکه اندازند پوست انزج را بعد از
شیرین نمودن و پختن در ان اندازند و چند جوشی داده در شیشه با ظرف چینی نگاهدارند
و ادویه مذکوره داخل نمایند تا برسد و استعمال نمایند **مخلل** انزج نوعدیگر یعنی ترشی بر ورده
بسرکه صنعت آن انزج درست را در نمک چند روز بگذارند و هر روز بر هم زنند پس قدری
آب داخل کرده در آفتاب گذارند و چون نمکی آن در شود از آب نمک برآورده چهار پاره
نموده در آب خالص بپزند تا ملایم شود پس بکرباس پاکیزه آن را خشک سازند و بگذارند
تا خشک شود و در سرکه تند اندازند و بگذارند تا سرکه در جرم آن جذب شود و تناول
نمایند مقوی معده و کبد حار و مسکن صفرا است و اگر چند دانه فرنفل در ان فرو برند

و چند شاخه نعناع و اد و یه که در نسخه قبل ذکر یافت داخل نمایند بیکدو ان قوی را طیب

باب الالف مع الثاء المثلثة + ائل بفتح الف و سکون ثای مثلثة

و لام بفارسی شوره کز کوبند نوعی از طرفاء است در کنار رود خانها بسیار میروید و بهندی جهاؤ
نامند نبات آن مابین شجر و گیاه و برگش ریزه و خشن و خارش بی شکوفه بقدر نخودی
و بزرگتر و تیره رنگ و مائل بزردی و در جوف خارش دانهاست بهم چسبیده و آن را عذبه و
بهندی نهی مائین و چهوٹی مائین نامند و ائل در اول سرد و در دوم خشک است و با قوت قابضه
و اندک ملوحت و مرارت و جالی و مفتح و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ آن جهت جذام و سوداوی
سبز و منع سفیدی موی و درد سر و خمار آب آن مقوی جگر و ملین ورم آن و مضمضه آن
جهت درد دندان و ضماد آن جهت تحلیل ورم جگر و نخور آن تا هفت دفعه جهت سقوط دانهای
جدری و بلوا سیر و جوشهای ریزه که آب از ان تراوش کند و خاکستر و آب طبیخ آن جهت
خروج مقعده و تقویت موی نافع و در قطع خون بواسیر اعضا خاکستر آن مجرب است و قدر نیم
از طبیخ آن تا چهل و پنج مثقال و از عصارهٔ آن تا سی مثقال و مضعف معده و مصلح
صمغ عربی و بدلش جوز السرو و خرنوب سرو است در دوم و خشک در سوم و توهم کرده که سیکه
گفته کرم است در دوم قاطع اسهال و سیلان خون و رادع مواد مقوی معده و جگر و سبز
و اعصاب است و آشامیدن آن جهت نفث الدم و ربو و منع انصباب نزلات و اسهال
صفراوی و رطوبی و بواسیر آن با کل خوردنی و بدستور با دوا در هم و نیم کلنار که دو سه دفعه
هر دفعه بهمین مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب است و در حبس سیلان خون بسیار مفید
و طبیخ یک اوقیه آن و خیسانیده اش در آب گرم که با شکر بنوشند جهت یرقان و گزیدن
زنبور و جرب رطب و رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات متعفنه نافع و جوان
نقیع آن را سه روز یا سه روز بنوشند و از عقب آن دوغ و نان بسیده تناول نمایند
باعث فربهی بدن و خوبی رنگ رخسار و مقوی معده و منقی رطوبات فاسده است
و جوان در کلاب خیسانیده در چشم چکانند جهت رفع مواد و تقویت اجفان
و حدت بصر مفید و ضماد ثمر آن موجب تسکین اعصاب مستر خیه و سوزاندن جوب

اثل و کرفتن و دود و بخار آن نافع است صفا القوه را و خشک کننده دانه‌های جدری
است در آدا خر و ذر و ر آن جهت قطع خون جراحت و بردن کوشت زیاده و غسول آن
جهت جرب طبیخ و تاکو کردن زنک رخساره و رفع قمل و حمول آن جهت رفع رطوبت رحم
و فرج و سیلان ارحام نافع و مضمضه بطبیخ آن و بهدستور خایدن آن جهت تقویت لثه
و تاکل و دندان و ضماد مطبوخ آن در سرکه و آب جهت ورم سپرز نافع و مضر است بسر و مصلح دو قو
است و قدر شربتش از سایندهٔ آن دو درم تا چهار درم و بدلش بوزنش عفص است
یا شحم رمان **جوارش** عذبه که ثرائل است مقوی معده و مهیج اشتهای طعام و دافع
بخور که بسبب بخار معده باشد و اسهال و نفث الدم و عسر انزال و ادرار بندی و دودی
است و نافع صعود بخار بدماغ صفت آن عذبه بلوط مصطکی رومی از هر یک پنج درم دارچینی
چهار درم بوست زرد آلوچ سه درم عود هندی غرقی کرده از هر یک دو درم برک مورد دوازده
درم اول برک مورد را یک شب در آب بخیسانند و صباح با آتش ملایم بجوشانند تا مهر اشود
صاف نموده با نیم سیر قند سفید بقوام آورند پس ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند و بر تخته
یا سنگ مسطح یا سینی مس تازه فلعی کرده قدری روغن بادام مالیده مالیده پهن کنند چون
سرد شود لوزها بریده نگاهدارند شربتی از دو درم تا چهار درم و اگر جهت سبرود الزاجان
یکدرم عنبر اشهب و نیم درم مشک و یکدانک ورق طلا و جهت سعر و الزاجان طباشیر سفید
و مروارید سوده از هر یک یکدرم ورق نقره بنددرم اضافه نمایند اولی است **شربه** خرائل
و الطرفا جهت سنونات و غیرها آن است که کوبیده با عسل رشته در لته لبسته لته را بکل
کرفته یک شب در تنور بکذارند پس برآورده استعمال نمایند **شراب ثمر اثل** یعنی
عذبه جهت تقویت اعضای غذا و اعصاب و سکنهٔ سپرزی عدیل است و جهت مغص
نافع صفت آن بکیرند غرائل سماق و با صندل و افسنتین از هر یک پنج مثقال در دو رطل آب بجوشانند
آن مقدار که دو ثلث آب رفته ثلثی بماند صافی نموده با شکر سفید یا قند یکرطل بقوام آورند
شربتی یک اوقیه **طبیخ ثمر اثل** قایم مقام جای بق است در ازالهٔ قروح خبیثه و آکلهٔ
و آکلهٔ صفت آن ثمر اثل مازوی سبز پوست انار در آب جوشانیده صافی نموده

بنوشند و آشامیدن آن هر روز مقدار سه اوقیه مدت بیست روز نافع است لقوه را **اقراص**
ثمر اثل که کزمانج است سپرزرا بکداز دوا ز ترا کیب جالینوس است کفته که من این قرص را
سه روز متوالی بخمیر بری خوراندم لرز و چهارم شکم او را شکافتم طحال او را نیافتم صفت آن
کزمانج چهار مثقال تلفل سفید سنبل الطیب اسارون اشق از هر یک دو مثقال اشق را
در سرکه عنصل حل کرده و باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال
با سکنجبین **قرص** ثمر اثل دیکر که همین خاصیت دارد صفت آن کزمانج ده درم فوة الصبغ
پنجدرم استوخودس فندریون پوست بیخ کبر از هر یک هفت درم حب البان حب الغفد جعده زراوند طویل
از هر یک شش درم ادویه کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین بزوری
قرص ثمر اثل دیکر که همین منفعت بخشد به نسخهٔ حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود حسینی
شیرازی بجهت اذابت طحال منقول از بیاض مجربات معزی الیه بخط السنان صفت آن
کزمانج استوخودس فندریون پوست بیخ کبر از هر یک هفت مثقال حب البان شش مثقال زراوند
طویل فوة الصبغ از هر یک پنج مثقال جعده حب الغفد از هر یک دو مثقال ادویه کوفته بیخته
اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین بزوری **اثمد** بکسر همزه و سکون ثای
مثلثه و کسر میم و سکون دال مهمله لغت عربی است و آن را کحل و کحل اصفهانی و کحل سلیمانی
و کحل جلا نیز نامند و بفارسی سرمه و برومی کوخلن و بیونانی ظمطاوس و بلاطین نیز و بسریانی
صدیدانا سند و آن را معادن بسیار است از انجمله در اصفهان و مغرب و مصر و غیرها از بلدان
و بهترین آن اصفهانی است که از نواحی قهپایه خیزد و بعد از آن مغربی در دوم سرود در سوم
خشک قابض نزف الدم کحل اعضاء قابض و مجفف و مقوی اعصاب و جهت تقویت باصره
و بیران حفظ صحت چشم و دفع حرارت و رطوبت قروح چشم و اندمال آن و با اندک مشک مقوی باصره
و محرق آن که با پنبه رشته بر آتش کذاشته باشند که شعله ور شده باشد لطیف است و
مغسول آن الطف از غیر مغسول و با مروارید و سرکین حردون و بنات سفید جهت غشاوه
و بیاض چشم و با حضض و سماق جهت دمعه و جرب مجرب است و چکانیدن سرمه سابیده مغسول
با آب کشنیز تازه و یا آب برک تازه رسته ام غیلان و یا آب انار بن خصوص ترش معصور

باشحم در ابتدای حدوث آبله در چشم و گوش مانع برآمدن دانهٔ آبله است در آنها و مالیدن
آن بر پشت چشم و پلکها و برده های بینی و بر کلو و سینه نیز آن عمل دارد و بعد بروز و ظهور دانهٔ
آن در چشم و محلول آن با آب کشنیز تازه با اندک کافور و یا محلول با کلاب محلل آن است
و با آب سماق نیز مفید است و بعضی از اتجار اشمد قبل از سائیدن سیاه تیره براق اندک مائل
بسبزی و بعضی سیاه کمرنگ و بعضی جوزی رنگ نیز دیده شده و لیکن از همه بهتر سیاه مائل بسبزی و بعد از ان سیاه تیره
براق و بعد از ان جوزی رنگ و بعد از ان سیاه کمرنگ است و سفید مسخ تیز دیده شده و سنگ سفید آن
براق شبیه بقطعات طلق و نمک سنگ لاهوری نیز نیز خوب و قوی است و لیکن از ان صلب تر و شاید در قوت ضعیف
تر از کل اقسام اشمد و از برای محرورین نافع باشد و مسخ آنرا از فرنگ می آورند و بعضی گویند سفید آن زنیخ سفید است
و بعضی آنرا کاه و تنامانه یعنی شبیه بدندان کاو و بولس گوید که چون بکبند از اشمد کجزه و از اقلیما مثل آن هر دو را نرم
سحق نموده مخلوط نمایند بعسل کف گرفته رقیق و اکتحال آن نمایند زائل میکرداند صداع را و گفته سزاوار آن است
که کشیده شود بهشم از جانبی که صداع است و قاطع نزف خون است از هر موضعی که باشد و
منقی جرک زخمها و گوشت زیاده است و جهت حفظ صحت چشم و تقویت باصره بی نظیر است
و همچنین رفع کرمی چشم و رطوبت غروح و امراض آن و نافع است از برای قروح اعضاء و
حمول آن جهت قطع جریان جیض و قروح مقعده و فساد آن بر بینانی و نصف سر جهت قطع
رعاف از مجتبی و دماغ مفید مخصوص با آب برگ ام غیلان تازه رسته و بدستور محلل اورام است و با پیه
تازه جهت سوختگی النش و طلا کردن آن با روغنها بر بدن جهت قتل شپش و ذرور آن جهت
جراحت تازه و حبس خون آن و فروج ذکر و خصیه و طبقه قرنیه چشم بغایت مفید است و محرق
آن لطیف و مغسول آن الطف و بدل آن در امراض چشم آبار است و اشمد را قوت سمیت است
و مضر است بنبش و مفاصل و خوردنش گویند قاتل است بسبب سمیتی که دارد و مصلحش کثیرا و شکر است
صنعت احراق اشمد آن است که بگیرند اشمد را و قطعات چون پسته و بادام کرده در پیه
بزه بچندد و بر آتش گذارند تا شعله ور گردد و بسیار نسوزد پس در شراب یا کلاب یا شیر الاغ سرد
کرده بسایند و بشویند و بکار برند بدانکه فائدهٔ احراق اشمد تلطیف و برطرف شدن اجزای
کبریتیه است که در جوهر آن است صنعت احراق آن بنحویکه صاحب اختیارات بدیعی

ذکر کرده آن است که اشمد را ریزه ریزه کرده چنانکه ذکر شد پس آن را در آتش اخگر انداخته اندکی
بسوزانند تا زائل کرد انچه در جوهر آن است از لفط سیاه پس استعمال نمایند بعد از غسل
آن بنحویکه آقلیمیا را غسل میدهند **احراق آن** بصنعتی دیگر اشمد را نرم صلایه نموده و با
پیه تازه خمیر کرده در ظرفی بر روی اخگر چندان بگذارند که شعله ور گردد و شعله و دود
آن بر طرف گردد **احراق آن** بنسخه دیگر بگیرند اشمد را و بر روغن کاو و چرب نموده بسوزانند
اندکی که بیرون رود و زائل شود انچه می باشد در جوهر آن از لفط سیاه پس استعمال نمایند
آن را بعد شستن آن چنانکه بیان کرده می شود **دستور** تشویه اشمد بگیرند اشمد را و ریزه
ریزه نموده با پیه بزیادینه کو سفندی سرشته و خمیر کنند و بر آتش نهند تا سوخته گردد پس برداشته
خمیر را از ان جدا کرده در شیر زنیکه بسیار زائیده باشد و یا به بول صبیان با شراب کهنه سرد
نمایند و بعضی از اطبا را اعتقاد آن است که اشمد احتیاج باصلاح ندارد **دستور** غسل
اشمد آن است که آن را نرم صلایه کرده آب بر روی آن کرده بر هم زنند و بگذارند تا نشین شود
و آب آن را که مخلوط است بآن اجزای کبریتی دور کنند و مرتبه دوم همچنین کنند و چون خاطر
جمع شوند که اجزای کبریتی تمام دور شد پس آن را مرتبهٔ دیگر با آب بسایند و در پیاله کرده بر هم
زنند و انچه از اشمد مخلوط با آب است در پیاله دیگر کرده و انچه ته نشین است مرتبه دوم سابیده
بطریق اول غسل نموده و ته نشین را باز آب بر رویش کرده بر هم زنند و مخلوط آب را بر روی
آبهای سابق کرده ته نشین را باز آب داخل کرده بدستور مذکور بعمل آورند تا زمانیکه باقی
نماند در ته پیاله مگر اجزای حجری و رملی پس آبها را دور کرده آبها را بگذارند تا ته نشین شود
آب آن را ریخته و یا بچر حلقه گرفته ته نشین را در ظرفی کرده سر آن را پوشیده بگذارند تا
خشک شود پس سابیده نگاهدارند و بعضی متاخرین شسته آن را در آب یخ و یا برف و یا در کیسه
چرمی با تماجی کرده در نخچال چند روز می گذارند تا اگر بقیه از حرارت محترقه در ان باشد
به برودت آب هوای آن موضع منطفی گردد **بروداشمد** بیاض و دمعهٔ ظلمت و خیالات
و ابتدای نزول ماء را نافع و مقوی بصر و ناشف رطوبات است صنعت آن سرمه اصفهانی
شش درم بوره بکدرم سازج هندی نیم درم فاسته دو درم مانند بهما سوده استعمال نمایند

برود اتمد دیگر اکثر امراض عین را مفید است و تقویت چشم بحد منقول از کامل الصناعه صنعت آن سرمه اصفهانی شش درم استه خرمای محرق ساذج هندی از هر یک یک درم نشاسته دو درم اجزا نرم سوده مانند بها و غبار استعمال نمایند و سائر نسخ برود اتمد در حرف الباء ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل در بیان جواهر سرمها**

جواهر سرمه قلمی نموده اند که از تالیف قدوة الحکما و اساتذ الاطبا میر محمد هادی والد ماجد حقیر قدس سره است صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی یاقوت زرد چوب آبنوس محرق ساذج هندی توتیای کرمانی مغسول فرنفل زبد البحر از هر یک یکمثقال بامیران چینی دهنه فرنگی اقلیمیای فضی از هر یک یک مثقال توتیای هندی بریان کرده نیم مثقال سرمه اصفهانی محرق ده مثقال بطریق معمول کحل سازند و مراد از توتیای هندی حجر کهربه است که توتیای قلم باشد نه توتیای اخضر که بهندی نیله نو تهانا مند و اگر خواسته باشند در هر یک مثقال دو دانک دوده که قلمی میکرد و داخل کرده بنکو سحق نمایند که مخلوط شود و بچشم کشند بهتر است صنعت آن حصی لبان انثی موم سفید کافوری زیت الفاق روغن بلسان روغن بزرکتان را تنیج نشاره آبنوس صندل سفید برک مورد او دویه کوفتنی را کوفته بیخته بارد غنها و موم و حصی لبان یک جا کرده با آتش ملایم لب بار بجوشانند تا بنکو مخلوط کرد و پارچه کتانی را بان آلوده کرده فتیلها ساخته فتیلها را در روغنها کذاشته روشن کرده دوده بکیرند پس بکیرند برک مورد بوست هلیله کابلی و در کلاب جوشانیده آب انار شیرین آب ریانه تازه آب سماق آب آمله تازه و اکر نباشد آب مطبوخ آمله خشک همه را بیجا کرده قطره قطره بر دوده بچکانند و بسایند تا نام آبها نسفیه کرده شود و آبها خشک کرد و دوده چربی نماند در جواهر سرمه داخل کرده استعمال نمایند و در نسخه دیکر این جواهر سرمه آن است که پارچه کتانی را در آب ریانه تازه و آب برک مورد و کلابیکه در ان بوست هلیله جوشانیده باشند و آب انار شیرین و آب سماق و آب آمله تازه مکرر تر کرده خشک کرده فتیله ساخته و موم در روغنها کداخته را بران ریخته دوده کشند و چون کم شود باز از ان روغنها بران ریزند **جواهر سرمه** دیکر نوشته اند که از حضرت علامی مسعری الیه است صنعت آن لعل بدخشی فیروزه نیشابوری

مرقشیثای ذهبی ورق ذهب بکلاب محلول دهنه فرنک صمغ عربی کتیرا میران چینی عنبر اشهب از هر یک یک مثقال مروارید ناسفته یاقوت رمانی از هر یک شش مثقال یاقوت زرد شاذنج عدسی مغسول توتیای کرمانی در آب غوره پرورده اقاقیا مغسول حضض مکی حضض هندی که بهندی رسوت نامند بوست هلیله زرد از هر یک چهار مثقال نبات سفید دو مثقال اتمد مدبر مغسول چهل مثقال اتمد را بر سنک سماق نابیست روز بکلاب بسایند پس جواهر را بدستور مقرر حدا حدا اصلایه کرده باقی ادویه را کوفته بیخته همه را مخلوط کرده ربع مجموع از دوده مذکور در نسخه قبل داخل کرده همه را مخلوط کرده بکار برند و در نسخه دیکر این جواهر سرمه مسطور است که چهار مثقال نشنیج را که بهندی چاکسو نامند در کیسه کتانی کرده در آبیکه در ان سرکین چمار داخل کرده باشند بجوشانند آن مقدار که بوست آن ملایم کردد سائیده داخل نمایند **جواهر سرمه** تالیف خال آن قدس سره حکیم محمد رضا ولد ولیه پیر عنایت الله غفر الله لها صنعت آن لعل بدخشی فیروزه نیشابوری شاذنج عدسی مغسول مرقشیثای ذهبی سفیداب قلعی شسته نشاسته از هر یک یکدرم مروارید ناسفته دو درم لبد محرق مغسول یکدرم و نیم طباشیر سفید دهنه فرنکی اقاقیا حضض مکی از هر یک یک و نیم درم انزروت مدبر دو درم و نیم بوست هلیله زرد سه درم کافور قیصوری یکدانک اتمد اصفهانی تاب غوره پرورده ده مثقال بدستور مقرر کحل سازند **جواهر سرمه** دیکر نسخه حکیم عطاء الله از بیاض مجربات استاذ خود میرزا محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود نقل نموده و ان قدس سره از خط حکیم عطاء الله نقل نموده اند صنعت آن اتمد اصفهانی مدبر بست مثقال یاقوت رمانی یاقوت زرد یاقوت کبود از هر یک سه مثقال لعل بدخشی چهار مثقال زمرد دو مثقال ورق طلا محلول ورق نقره محلول عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک نیم مثقال سرکین خطا طیف مرجان قرمزی مروارید ناسفته روشنج از هر یک دو مثقال فیروزه نیشابوری لاجورد مغسول توتیای کرمانی مغسول از هر یک پنج مثقال بعد الضرب یک مثقال کوفته بیخته بدستور مقرر کحل سازند حمول اتمد ان شاء الله تعالی در حرف الحا و حمولات خواهد بود **شیاف اتمد** نافع از برای افراط آمدن حیض بسبب کثرت خون

استعمال کرده شود بعد از مقصد صنعت آن اثمد کلنار فارسی جفت بلوط کوفته بیخته
بآب برگ مورد شسته شیماف سازند و بردارند **قرص اثمد** به نسخه اصاحب فی خیره
فی الدم را نافع است صنعت آن سرمه اصفهانی شاذنج عدسی مغسولین دم الاخوین از
هر یک سه درم کلنار فارسی مازوی سبز از هر یک دو درم شاخ کوزن سوخته مغسول اقاقیا
مغسول از هر یک یکدرم لادن زعفران از هر یک نیم درم برسیاوشان یکدرم ونیم کوفته بیخته
بآب لسان الحمل اقراص سازند شربتی دو درم و در نسخه دیگر سه درم کهربای شمعی درین قرص
داخل است وگفته که با آب باران بخیسانند و یک شب بگذارند ور وز دیگر دو درم این
قرص دران داخل کرده بیاشامند **قرص** کحل نافع است از برای قروح اعماذد و سنطاریا
ونفث الدم از سینه وقی الدم و افراط طمث و بالجمله نفث الدم از هر موضع که باشد و حفظ
کند جنین را از اسقاط صنعت آن به نسخه شیخ رئیس کحل اصفهانی شاذنج عدسی مغسول
دم الاخوین از هر یک سه استار برسیاوشان یک استار لادن سک اصلی زعفران
از هر یک ده درم کوفته بیخته بآب برگ بازنگ و آب عصی الراعی شسته اقراص سازند و
استعمال کنند بر سه وجه وجه اول از برای سیلان خون از اسفل بجفته و وجه دوم از برای
افراط طمث بردارند زن آن را در قبل با پنبه و وجه سوم بیاشامند آن را بعصاره
اترج و آب عصی الراعی و از برای نفث الدم از سینه با آب لبقاء الحمقاء و از برای
دسنطاریا با آب سفرجل **فصل دربیان آنچه اصل و عمود در انها اثمد**
است کحل الجواهر که حافظ صحت چشم است و روشنائی چشم بیفزاید صنعت آن اثمد
اصفهانی مروارید ناسفته مامیران چینی توتیای کرمانی مغسول از هر یک سه مثقال لعل بدخشی
یاقوت رمانی از هر یک نیم مثقال شاذنج مغسول دو مثقال زعفران یک مثقال بنات نعش
پنج مثقال بدستور مقرر کحل سازند **کحل الجواهر** دیگر که همان منفعت دارد صنعت آن
مروارید ناسفته مرجان فرمزی افلیمیای ذهبی افلیمیای فضی بوست هلیله زرد دهنه
فرنگی اثمد اصفهانی عقیق محرق مغسول از هر یک دو مثقال مرجان سفید امیر الحبشی
فیروزه نیشابوری لعل بدخشی دارفلفل صمغ عربی حضض یکی زعفران شاذنج عدسی مغسول

از هر یک یک مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند **کحل الجواهر** دیگر که همان نفع باشد صنعت آن سرمه
اصفهانی محرق مغسول توتیای کرمانی مغسول از هر یک ده مثقال و در نسخه دیگر بجای توتیای
کرمانی توتیای هندی است بدانکه مراد ازان نه توتیای هندی معروف است بلکه آن است
بیله نهوتها مانند که در کمال صلابت است بلکه مراد ازان قسمی از توتیا است که مثل توتیای کرمانی
است که آنرا اهل هند توتیا گویند و بعضی این کحل را و سائر اکحالیکه در انها توتیای
هندی است ازان دوای حادمی سازند انواع ضررها بچشم می رساند **طریق** داخل کردن روسیم
قرمزی دهنه فرنگی لاجورد مغسول ورق طلا محلول ورق نقره محلول که هر دو را اول به تکلس نموده
باشند مامیران چینی فلفل سفید افلیمیای ذهبی توتیای نحاس از هر یک چهار مثقال سرطان
بحری محرق مغسول شش مثقال یاقوت رمانی دو مثقال عقیق یمانی مروارید ناسفته دارفلفل
زعفران از هر یک دو مثقال شاذنج عدسی مغسول شش مثقال **طریق** داخل کردن روسیم
یک قسم آن است که بتکلیس این هر دو را بدستوریکه بشیخ رئیس در یافوتی خود ذکر کرده داخل
نمایند دوم آن است که بصمغ عربی بسرشند و بدست بمالند و یا بر روی سنگ سماق بسایند
چند انکه مکلس شود پس داخل نمایند حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین شیرازی گفته که
این طریق نالث معمول من است صنعت این کحل به نسخه دیگر سرمه اصفهانی پرورده به
پنج با برف روح توتیای مغسول از هر یک ده مثقال مرقشیای ذهبی مامیران چینی فلفل
سفید افلیمیای ذهبی لاجورد مغسول رو سنج دارفلفل از هر یک دو مثقال سرطان
بحری محرق مغسول دهنه فرنگی از هر یک سه مثقال شاذنج عدسی مغسول سه مثقال یاقوت
رمانی یک مثقال مروارید ناسفته مرجان فرمزی عقیق یمانی ورق طلا ورق نقره پوست تخم
مرغ سوخته از هر یک دو مثقال و نیم بدستور مقرر کحل سازند **کحل الجواهر** که آن مرحوم
در وقتیکه عزیمت از ایران و مکه معظمه بهند در رشد آباد برای نواب شهامت جنگ
دیوان صوبه بنگاله ترتیب داده اند باصره را قوت دهد و حفظ صحت آن نماید و حار المزاج
را بسیار نافع است صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی یاقوت زرد توتیای کرمانی
مدبر از هر یک سه مثقال مامیران چینی شاذنج هندی افلیمیای فضی از هر یک یک و نیم مثقال مرجان

اصفهانی ده مثقال سرمه را پارچه پارچه کرده مثل نخود و با فلاد ردبنه ریش تازه ورق
کرده بالش اخگر بسوزانند تا دبنه سوخته شود و سرمه بجد احتراق نرسد پس در کلاب یاشیر
خرسره نموده کوفته بیخته نهاده روز بکلاب صلایه نمایند پس یک هفته در آب بخ برورده نمایند
و اگر زیاده نمایند بهتر است پس از ابیخ برآورده خشک کرده با سائر ادویه ترکیب نمایند
یعنی جواهرات را جدا جدا هر سنگ سماق صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته مجموع را بکجا
بالای سنگ سماق صلایه نموده بنگو ممزوج شود پس در هر دو جزو ازین جزو کاجلی که قلمی میکردند
داخل نموده بچشم کشند بدانکه کاجل باصطلاح اهل هند سرمه دودهٔ را مانند خواه خالص یا
با روغن شسته در چشم کشند **نسخهٔ کاجل** موم سفید هفت و نیم مثقال بروغن تازه گداخته
سه و هفت و نیم مثقال عطر صندل بیست و یک مثقال کهربا چهار و نیم مثقال در ان کندر
گداخته باشند مجموع را در چراغ کرده فتیله از پارچه کتان در ان گذارند بطریق معمول دودهٔ بگیرند پس
آن دودهٔ را با کلابیکه در آن برگ مورد جوشانیده باشند در هاون سنگی بالند و قطره قطره
داخل نمایند تا تمام تصفیه کرده بنگو هموار کرده دبن هاون مسطور ممزوج نموده بکار برند **کحل الجواهر**
دیگر که مقوی باصره است صفت آن سرمهٔ اصفهانی یاقوت رمانی مرتشبشای ذهبی
شاذنج عدسی فلفل دارفلفل از هر یک و مثقال لعل بدخشی لاجورد مغسول از هر یک یک مثقال
مشک بتی خالص یکدانگ نوشادر کرمانی مغسول لعل الصب از هر یک چهار مثقال بستور
مقرر مرتب نمایند صفت این کحل بنسخهٔ دیگر یاقوت رمانی مرتشبشای ذهبی فلفل دارفلفل از
از هر یک دو مثقال لعل بدخشی لاجورد مغسول از هر یک یک مثقال نوشادر کرمانی مغسول
شاذنج عدسی مغسول لعل الصب از هر یک چهار مثقال اغذ اصفهانی مدبر شش مثقال مشک
ترکی یکدانگ بدستور مقرر مرتب نمایند و این نسخه اصح است **کحل الجواهر دیگر** لعل بدخشی
فیروزهٔ نیشابوری مرتشبشای شاذنج مغسول سفید آب فلفلی مغسول نشاسته از هر یک یکدرم
مروارید ناسفته دودرم لبسد سرخ انزروت سفید مدبر از هر یک یکدرم و نیم طباشیر سفید دو نه
زنگی افاقیا مصطکی کهربا هندی عصارهٔ مانیا پوست هلیله زرد ایلیمای ذهبی ایلیمای
فضی سرطان بحری سوخته از هر یک نیم درم اغذ اصفهانی با آب غوره بیرورده ده درم کافور

قیصوری دو دانگ بدستور مقرر کحل سازند و در نسخهٔ دیگر افلیمای فضی داخل نبیست و بجای
آن زنجبیل است و در نسخهٔ میرزا شفیع این ادویه اضافه است یاقوت سرخ رمانی لاجورد مغسول
از هر یک یکدرم زبرجد نیم درم ورق نقره دو دانگ ورق طلا یکدانگ **کحل** میران چینی نیم درم
مفید از برای انتشار اهداب که سبب آن مواد غلیظه باشد صنعت آن سرمهٔ اصفهانی
قلفطار مزاج متساوی لعبل شسته بسوزانند پس نرم سابیده بچشم کشند **کحل دیگر** که
مژگان ریخته را برویاند و انچه مانده باشد قایم کند خواه طفل و خواه بزرگ صنعت آن اغذ
اصفهانی قلعی سوخته از هر یک پنجدرم توتیا مس زعفران کل سرخ مرکی صافی سنبل هندی
کندر کندر دارفلفل از هر یک یکدانگ و نیم استخوان خرما بوزن کل اجزا استخوان خرما را در
سفال نو بسوزانند و با سائر ادویه بکوبند و بقدری روغن بلسان چرب نموده بکار برند **کحل**
نافع از برای دمعه بارد رطب صنعت آن فلفل سیاه ملح هندی از هر یک یکدرم دارفلفل دو درم کف
دریا پنجدرم اغذ اصفهانی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر کحل سازند **کحلی** که چشم را سیاه
و صاف کند و سفیدی اخمر قرحه را بپوشد صنعت آن سرمهٔ اصفهانی سه درم مروارید
ناسفته یکدرم مشک ترکی کافور قیصوری از هر یک دانگی و دودهٔ چراغ زیت دو درم زعفران
یکدرم بدستور مقرر کحل سازند و عدد او دیشش است **کحل** حافظ صحت عین و نیز این کحل
نافع است از انکه چشم بزودی قبول نزلات کند صنعت آن بگیرند اغذ اصفهانی پس غسل دهند
آن را در هاون چند مرتبه پس بسایند آن را با آب باران و بهمین عمل با توتیای کرمانی کنند
پس بگیرند از ان اغذ بیست درم و از ان توتیا و ایلیمای ذهبی مغسول از هر یک دوازده درم
و از مرتشبشای ذهبی مغسول هشت درم مروارید ناسفته صلایه کرده بسه محرق مغسول از هر یک
دو درم سانج هندی زعفران از هر یک یکدرم کافور قیصوری ثلث درمی مشک ترکی یکدانگ
احجار الجمع کرده بعد از سحق سه روز با آب باران بسایند و باقی ادویه را کوفته بیخته با احجار
یکجا کرده همه را سحق نیکو نموده در ظرف چینی انگاه دارند و صبح و شام بچشم کشند **کحل الجواهر**
حافظ صحت چشم و مقوی قوت باصره است صنعت آن لعل بدخشی فیروزهٔ نیشابوری از
هر یک دو درم مروارید ناسفته سه درم شاذنج عدسی مغسول یکدرم بسه محرق مغسول دو درم توتیای

کرمانی طباشیر سفید از هر یک یک مثقال زنجبیل فرنگی یک مثقال فرشیشا دو درم افاقیا حضر
مکی شبیان مایتا سرطان بحری محرق مغسول انقلیبا از هر یک یکدرم عصاره بحریم [illegible] درم سفید
آب غلکی سه شبانه روز نشاسته از هر یک دو درم انزروت مدبر چهار درم سرمه اصفهانی بست درم
بوست بلیله از زرد سه درم کافور قیصوری یک دانگ طباشیر سفید یک مثقال زنجبیل مکی یک دانگ
بستور مقرر کحل سازند **کحل الجواهر** دیگر قلمی فرموده انکه منقول از خط میر عطاء الله
غفر الله له است صنعت آن اخذ اصفهانی مدبروده مثقال لعل بدخشی فیروزه نیشابوری هشت
فرنگی زعفران از هر یک یک مثقال عصاره مایتاسرطان بحری مروارید ناسفته حضض
هندی فرنفل سازج هندی از هر یک یک مثقال بستور مقرر کحل سازند **کحل الجواهر**
دیگر مقوی و جالی بصر و حافظ صحت عین هست صنعت آن اخذ اصفهانی شش درم یاقوت
سرخ لاجورد مغسول زعفران نوشادر نحاس از هر یک دوده درم نوتیای هندی دو درم عصاره
مایتا مرجان فرمزی دهنه فرنگی عقیق یمانی مامیران چینی فلفل سفید دار فلفل انقلیبای نمی
انقلیبای فضی رو سنجد از هر یک چهار درم سرطان بحری محرق مروارید ناسفته ناسخ مدبر
مغسول از هر یک شش شش درم مجموع را بستور مقرر کحل سازند و در وقت حاجت بامیل طلایا
نقره دیده شود صنعت این کحل به نسخه دیگر سرمه اصفهانی نوتیای کرمانی مغسول از هر یک دو
درم فرشیشا مرجان فرمزی دهنه فرنگی عقیق یمانی ورق طلا و ورق نقره مامیران چینی فلفل
سفید دار فلفل انقلیبای فضی انقلیبای ذهبی روی سوخته از هر یک چهار درم سرطان
بحری محرق مروارید ناسفته ناسخ عدسی مغسول از هر یک شش درم یاقوت رمانی لاجورد
مغسول زعفران نوشادر نحاس از هر یک دو درم جواهر را با کلاب بر مشک سماق صلایه نمود
ورقه طلا و ورق نقره احمل نموده باقی ادویه را کوفته بیزیخته مخلوط نمایند **کحل الجواهر** دیگر
باصره را قوت دهد و صحت چشم را نگاهدارد و مرکبان بروباند صنعت آن اخذ اصفهانی نعنعه
درم فرشیشا بنجدرم انقلیبای ذهبی مغسول مروارید ناسفته از هر یک سه درم زعفران بسد محرق
مغسول از هر یک نیمدرم سازج هندی یک درم فرنجمشک یک قیراط مشک ترکی یک طسوج
بستور مقرر کحل سازند و به نسخه دیگر انقلیبای ذهبی مغسول دوازده درم و در نسخه سیم سفید

بیست درم است و سازج هندی دو درم و نیمدرم مشک بنفشی و احمل است بستور مقرر کحل
سازند **کحل الجواهر** به نسخه دیگر منقول از ابن الیاس احمد اصفهانی شش درم نوتیای
کرمانی چهار درم بسد محرق مغسول فرشیشا از هر یک دو درم مروارید ناسفته بنفشه درم سازج
هندی یکدرم مشک ترکی طسوجی بستور مقرر کحل سازند و بمیل طلا بچشم کشند **کحل الجواهر**
به نسخه دیگر سرمه اصفهانی شش درم فرشیشا چهار درم زعفران نیمدرم فرنجمشک یک قیراط
سازج هندی انقلیبای ذهبی از هر یک دو درم مروارید ناسفته یکدانگ و نیم بسد نیمدرم بستور مقرر
کحل سازند و بمیل طلا بچشم کشند **کحل الجواهر** دیگر که روشنای چشم بیفزاید و صحت بصر را حفظ
نماید صنعت آن سرمه اصفهانی نوتیای هندی از هر یک ده درم فرشیشا مرجان سرخ دهنه
فرنگی عقیق سرخ ورق طلا و ورق نقره روی سوخته مامیران چینی فلفل سفید دار فلفل انقلیبای
طلا انقلیبای نقره از هر یک چهار درم سرطان بحری مروارید ناسفته سازج هندی از هر یک شش درم
یاقوت سرخ لاجورد مغسول زعفران نوشادر نحاس سوخته از هر یک دو درم صلایه کرده استعمال نمایند
کحل الجواهر باره منقول از قرابادین کوتوالی حافظ صحت چشم و افزاینده نور بصر است
و بخارات رديه را از چشم دفع نماید و خیالات بسبب انچه را از چشم باز دارد و چشم را قوت دهد
صنعت آن سرمه اصفهانی محرق مغسول ده درم فرشیشا نی ذهبی انقلیبا از هر یک سه درم
کهربای شمعی مروارید ناسفته بسد محرق مغسول از هر یک یک مثقال لعل بدخشی نیمدرم بستور مقرر
کحل سازند و بمیل ذهبی بچشم کشند **کحل الجواهر** که خواجگان طبیب خواجه ابو سعید و خواجه
ابوبکر و خواجه ابو طاهر و خواجه اسمعیل قدس الله تعالی اسرارهم بجهت سلطان کریم ترتیب داده اند
روشنی چشم را بیفزاید و باصره را قوت دهد و حافظ صحت چشم هست و حرارت چشم را ساکن گرداند
و خیرگی و ظلمت چشم را ببرد و بادهای چشم و بخارات چشم را منع کند و خیالات که بسبب انچه باشد
زائل کند و چشم را جلا دهد صنعت آن سرمه اصفهانی پانزده درم فرشیشای ذهبی انقلیبای
ذهبی انقلیبای فضی کهربای شمعی بسد محرق مغسول مروارید ناسفته نوتیای هندی یعنی
کهربه عصاره مایتای ریباتی سرطان بحری محرق مغسول نشاسته از هر یک دو درم
بوست بلیله زرد دو درم و نیم نوتیای بصری کرمانی آب غوره و آب انار ترش

و آب بادیان تر پرورده شنانیخ عدسی مغسول از هریک سه درم رو سنجد سفید آب فلفلی مغسول صمغ عربی کثیرا از هریک یکدرم و نیم میران چینی فیروزه نیشاپوری از هریک یکدرم آمله منقی سنبل الطیب صبر سقوطری از هریک نیم درم قرنفل و دانک کافور قیصوری دو دانک بدستور مقرر کحل سازند **کحل الجواهر** کبیر که منافع بسیار دارد از انجمله حفظ قوت باصره نماید و تقویت بخشد آن را و از آفات نگاهدارد صنعت آن کحل اصفهانی شش مثقال توتیای کرمانی مغسول پنج مثقال مرقشیشای ذهبی دهنه قبرسی عقیق یمانی سرخ مرجان قرمز ذهب مکلس نقره مکلس میران چینی فلفل سفید دار فلفل اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی و سنجد از هریک دو مثقال سلطان بحری مغسول مروارید ناسفته شنانیخ مغسول از هریک سه مثقال یاقوت سرخ لاجورد مغسول زعفران. قوتیا نحاس از هریک یک مثقال بدستور مقرر کحل سازند **کحل الجواهر** صغیر مقوی بصر است و روشنای چشم را زیاده کند و حافظ صحت عین است صنعت آن انمذاصفهانی هفتدرم مرقشیشای ذهبی پنج درم اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی محرق مغسول مروارید ناسفته از هریک سه درم شنانیخ عدسی مغسول دو درم بدستور مقرر کحل سازند **کحل الجواهر** که همان منافع دارد صنعت آن مروارید ناسفته مرجان قرمزی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی پوست هلیله زرد از هریک دو درم انمذ پنجدرم مرجان سفید میران چینی فیروزه نیشاپوری لعل بدخشی دار فلفل صمغ عربی حضض یکی زعفران شنانیخ مغسول از هریک یکدرم دهنه قبرسی نیمدرم بدستور مقرر کحل سازند و بسی بخشم کشند **کحل الجواهر** منقول از حاوی صغیر حافظ صحت عین است و مقوی قوت باصره و چشم را جلا دهد و قوت باصره را حدت بخشد صنعت آن انمذ اصفهانی هشت درم مرقشیشا پنجدرم اقلیمیای ذهبی محرق مغسول دوازده درم مروارید ناسفته شش درم لعل بدخشی زعفران از هریک پنجدرم سانج هندی دو درم مشک ترکی خالص پنج دانک کوفته بیخته بنکو سحق نمایند و بکنجم کشند هر هفته یک مرتبه یا دو مرتبه بحسب حاجت **کحل الجواهر** که مقوی باصره بود و جلای تمام بخشد و صحت چشم را نگاهدارد صنعت آن سه مثقال اصفهانی شش درم توتیای هندی دو درم یا مینا مرجان قرمزی دهنه قرنگی عقیق یمنی یا میران چینی فلفل سفید دار فلفل اقلیمیای

ورق طلا محلول داخل نمایند بکرد و اقوی در جمیع افعال دماغی و قلبی و اگر فایند یافت نشود بگیرند یکرطل عسل سفید مصفی و یکرطل قند سفید بعوض آن و در نسخه این انوشدارو که شیخ داود ذکر کرده سنبل الطیب داخل نیست بعوض آن سیل بوادار چینی ذکر کرده و وزن ابکه آمله را در آن طبخ می کنند شش رطل مقرر کرده و گفته که بعد از طبخ و تصفیه آمله اگر این معجون از برای محرور ساخته شود دو مثل آمله مطبوخ شکر سفید داخل کنند و اگر برای مبرد المزاج باشد دو مثل آن عسل داخل کنند و بقوام آورده ادویه را بآن سرشند و در ظرف چینی نگاهدارند میفرماید که سنبل الطیب بهتر است زیرا که مصلح آمله است در مبرودین و بعضی گفته که آمله را تا یک شبانروز در شرگاد بخیسانند پس بنوشند و بانه رطل آب بجوشانند تا مهر اشود از پشت غربال بگذرانند و باقند و عسل بالسواء یکصد و هشتاد مثقال بقوام آورند ادویه را بآن سرشند و بعضی گفته که قند و عسل باهم باید که سه وزن مجموع ادویه این معجون باشد و شیخ رئیس در قانون بعد از ذکر این انوشدارو بدو نسخه معجون هندی ذکر کرده و آن بعینه همین انوشدارو است الا آنکه اختلافی در وزن بعضی اجزا واقع است چنانچه درین معجون موسوم بمعجون هندی وزن سعد کوفی هشت درم است و وزن قرفه و زرنب و زعفران از هریک دو درم است چنانکه در نسخه انوشدارو است و لیکن اجزا بعد ازین سه جزو تا آخر از هریک یکدرم است و وزن ابکه آمله را در آن طبخ باید کرد هفت رطل و گفته که آن مقدار بجوشانند که چهار رطل آب سوخته و سه رطل بماند و بافایند سنجد بقوام آورده معجون سازند شربتی یک مثقال و نیم صاحب اختیارات بدیعی گفته که بعضی از اطبا افزوده اند براجزای این مفرح فرنجمشک دو درم و ناسفته دو سانج هندی از هریک دو درم و گفته که شربتی از نیمقدار دو مثقال و نیم است با یکی از اشربه مناسبه **انوشدارو** به نسخه بدرالدین قلانسی که در قرابادین خود از کندی نقل نموده **صنعت آن** غنچه گاوزبان سرخ مندوح الافماع شش درم سعد کوفی همن سفید پوست بلیله گل گاوزبان گیلانی از هریک پنجدرم قرنفل سنبل الطیب اسارون بادرنجبویه همن سرخ از هریک سه درم قرفه الطیب زرنب مصطکی فاقله کبار نوشادری سرخ نوشادری سفید خولنجان از هریک دو درم سیاه دانه هیل بوا زعفران جوزبوا از هریک یکدرم عنبر اشهب نیمدرم آمله منقی نیم من آمله را در چهار من دنبه

آب بپزند تا ملتف بماند پس فرو دآورده بدست بمالند و بیالایند پس بگیرند فانید سنجری سفید گلاب
حلکرده کف از او بگیرند و عنبر دران گداخته مطبوخ آمله را داخل کرده باتش ملایم بقوام
آورند پس ادویه را کوفته بیخته دران داخل کرده معجون سازند شربتی یک مثقال و نیم و بعضے
براجزا مرد ارید نا سفته سوده کشنیز خشک مقشر و سادج هندی و زنجبیل از هریک دو درم
افزوده و کفته که شربتی ازین تا دو مثقال است و مقرر نمایند که اگر ورق طلا و ورق نقره
محلولین و بیشب سبز صلابه کرده از هریک یکدرم بیفزایند میکرد دانفع و این انوشدارو همان
انوشدارو هندی است که کندی دران تصرفات نموده والحق که بسیار ترکیب خوبی است
بلکه بهتر از انوشدارو هندی است **صنعت** این انوشدارو تصرف بعضی متاخرین به
نسخه دیگر درین کل سرخ نه مثقال سعد کوفی هشت مثقال فرتفل مصطکی رومی زعفران اسارون
شامی از هریک چهار مثقال دانه قاقله صغار قاقله کبار از هریک سه مثقال و نیم جوز بوا السباسه
قرفه الطیب سنبل زرنب از هریک سه مثقال آمله منقی یکصد و هفتاد مثقال آمله را یک شب در
شیرکا و مقدار یکصد و پنجاه مثقال در ظرف چینی دباکلی بخیسانند بعد ازان چند مرتبه آنرا
از اب جدا کنند که زمختگی ان برود پس بجوشانند تا مهر اشود در پالایش سستی تازه قلعی کرده
بپالایند و تفلش را دور کنند پس بگیرند فانید سنجری ششصد مثقال و بقوام آورده آمله پالوده
را داخل نمایند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و نیز نیند تا بکو مخلوط شود پس باقی ادویه را
کوفته بیخته بدستور مقرر بان بسرشند و در نسخه دیگر وزن آمله یکصد و هشتاد و سه مثقال و نیم است
و طریق دیگر انست که آمله را بعد از طبخ و پالودن در کیسه کرباسی کنند و بیاویزند تا اش
برود با فانید بقوام آورده و باسائر ادویه بسرشند **صنعت** این انوشدارو تصرف حکیم
جلال الدین مولف معجون جلالی از انوشدارو و تصرف کندی به نسخه بدر الدین قلانسی حرارش
کمتر است و هر نفعی که برای آن ذکر کرده این نیز دارد دو حار المزاج و بارد المزاج را مناسب
است **صنعت** ان ورق گلسرخ ششدرم سعد کوفی فرتفل پوست بیرون پسته زرشک
بیدانه مصطکی رومی اسارون تخم خرفه مقشر کاسنی مقشر کاوزبان کشنیز خشک طباشیر سفید
دانه قاقله کبار دانه سنبل لوا کل نیلوفر از هریک سه درم صندل سفید تقاصری ششدرم قرفه ازیخی

سنبل الطیب جوز بوا زرنب لسباسه زعفران از هریک دو درم دو الله سه درم شیر آمله منقی یکرطل
شیر آمله را در نه رطل آب بجوشانند تا بسه رطل رسد فرود آورده بدست بمالند و بپالایند و یک
من فانید دران حلکرده باتش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند و صافی نموده آمله مصفی را
داخل کرده بقوام اورده ادویه را کوفته بیخته بان بسرشند و قدری مشک خالص اضافه نمایند
و اگر مرد ارید نا سفته و سادج هندی و تخم خرفه و زنجبیل از هریک دو درم اضافه نمایند بهتر است
شربتی ازان دو مثقال **انوشدارو رومی ساده** قلمی فرموده اند که از تالیف حضرت استادی
و بسینعی قدس الله سره است مقوی معده و الات غذا است و گوارنده طعام و لینت بواسیری
و غیر ازانافع است **صنعت آن** آمله منقی سبعه و یکمثقال طباشیر سفید کشنیز خشک پوست
بیرون پسته از هریک سه مثقال غنچه کلسرخ متروع الاقماع پنج مثقال سعد کوفی فرفیم شقال
فرتفل مصطکی اسارون سنبل الطیب از هریک سه درم قاقله صغار قاقله کبار زرنب لسباسه
جوز بوا زعفران پوست زرد اترج بابونه از هریک دو درم ادویه کوفته بیخته با عسل و
نبات بالمناصفه سه وزن ادویه بطریق مقرره بسرشند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال و در
نسخه دیگر عود هندی غرقی خام کاوزبان از هریک سه درم فزود اخل است **انوشدارو**
به نسخه تصرف بعضی متاخرین **صنعت** ان کل سرخ نیروع الاقماع شش مثقال
سعد کوفی پنج مثقال فرتفل مصطکی سنبل الطیب زرنب زعفران جوز بوا لسباسه
قاقله صغار قاقله کبار دارچینی سلیخه سیاه عود قماری خام عود ملسان حب ملسان
سادج هندی زنجبیل از هریک دو مثقال شیره آمله منقی شصت مثقال عسل مصفی
سه وزن ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند **انوشدارو** دیگر از تصرف متاخرین **صنعت**
ان غنچه کل سرخ سادج هندی از هریک شش مثقال سعد کوفی قرفه الطیب
از هریک پنجمثقال فرتفل دانه هیل بوا سنبل الطیب از هریک سه مثقال قاقله کبار
جوز بوا زعفران زرنباد از هریک دو مثقال شیر آمله یکرطل نبات سفید عسل مصفی
از هریک دو رطل شیر آمله را در نه رطل آب بپزند تا به سه رطل رسد صافی نموده
تفلش را دور کنند و نبات و عسل داخل کرده بقوام آورند ادویه را بان سرشته بدستور

معجون سازند شربتی دو درم تا سه درم **انوشداروی** تالیف یکی از اطبای اصفهان منافع ان قریب بمنافع انوشداروی هندی نوشته باز یادتی نفع از برای سده های کبد و استسقا و جمیع امراض کبد صفت ان سعد کوفی غنچه کلسرخ نیم وزن الاقماع اسارون حب بلسان سنبل الطیب ربوند چینی از هریک دو مثقال کل فاغیا دو درم مصطکی روی زرنب لسباسه باغی جوز بوا زرنباد زنجبیل سافج هندی اذخر یکی از هریک یک مثقال دارچینی فوه بکدرم آلمه منقی هشت مثقال ادویه را سوای آلمه منقی کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده آلمه را یک شبانروز در شیر کاو خیسانیده پس در هفتاد مثقال آب در دیگ سنگی ریزش ملایم بجوشانند تا بسی مثقال آب باقی بماند بگذارند و بیالایند پس گلقند آفتابی بوزن تمام ادویه و در هاون سنگی نرم صلابه نمایند و عسل مصفی دو وزن ادویه مجموع را در اب مطبوخ آلمه پالوده داخل نموده بقوام آورند و ادویه را بان شربت معجون سازند **انوشداروی** کندی منقول از مجربات حکیم احمد ولد حکیم سلیمان موسوی خطا میرزا سعد الدین برادر حکیم احمد صفت ان غنچه کلسرخ شش جزو سعد کوفی پنج جزو قرنفل سنبل الطیب مصطکی اسارون از هریک سه جزو قرفه الطیب زرنب از هریک دو جزو لسباسه زعفران دانه هیل بواقاقله کبابر جوز بوا از یک جزو اجزا را علاحده علاحده کوفته بیخته وزن نموده بگیرند بازهر سی و شش مثقال از ادویه یک رطل آلمه منقی و در هفت رطل آب بپزند تا سه رطل بماند پس بمالند و صاف آنرا در دیگ کرده مقدار یک رطل فانید سنجد صافی داخل کرده بپزند تا بقوام آید پس ادویه را داخل نموده بنکو بسرشند و نگاهدارند شربتی دو مثقال و نیم **انوشداروی** لؤلؤی مفرحی است قوی دل و دماغ و معده و جگر را قوت بخشد و اشتها آورد و طعام بگوارد و بیماریها که از مشارکت معده و جگر بود سود دهد و نشاط و شگفتگی آورد و صنعت آن مروارید ناسفته حجر یشب لبسد سعد کوفی اذخر کهربا از هریک دو مثقال عود خام طباشیر سفید ساذج هندی سنبل الطیب کل ارمنی ابریشم مقرض از هریک سه مثقال زعفران در روغ زرد می بهمین هشت از هریک دو مثقال

و مصلح غناب و مضراست بمعده و مصلح نکلفند و دو برابر دین مصطکی و کندر و عسل و قدر شربتش تا نیم رطل و بدلش تمر هندی و اما اجاص جنگلی پس آن مجفف است و مطبوخ آن در کلاب قابض و صمغ آلوکه آنرا بفارسی صمغ فارسی نامند گرم تر از صمغ عربی و بجوشش کمتر ازان است و هفت حصاة و جهت سنگ نافع و اکتحال آن جهت حدت بصر و ضماد آن باسکر جهت قوباء و جوشش بدن اطفال مفید **اجاصیه** غذای موافق است از برای محرورین و اصحاب صفراوی و صفراوی و تشنگی و تپهای صفراوی و اصحاب صداع و خارش بدن و بیاید دانست که اجاصیه اقسام است قسمی آن است که برنج را در آب بپزند و آلوی تر یا آلوی خشک هر کدام که باشد بجوشانند و صافی نموده آب آنرا با شیره بادام شیرین اضافه نموده چند جوش دیگر داده بکار برند و اگر اسفاناخ یا خرفه تر یا کدو داخل نمایند بهتر است و اگر ماش مقشر یا برنج نیز باشد خوب است و این مزوره اجاصیه را در وقت حمی و شدت حرارت استعمال باید نمود قسمی دیگر آن است که گوشت بره یا بز غاله یا گوشت تلیور یا مرغ بچه یا خروس بچه و چون مرغ و خروس جوان باد راج و کبک و تیهوج و امثال اینها قطعات نموده در آب و نمک و پیاز بقدر حاجت جوشانیده و کف آن را بگیرند پس آن گوشت را از آب برآورده باروغن کاو و پیاز حلقه کرده و قدری از مصالح حاره چون دارچینی و زیره و هیل داخل نموده سرخ نمایند پس آب بقدر حاجت داخل کرده و پارچه قدری دارچینی و کشنیز خشک و دانه هیل و قرفه الطیب بسته دران اندازند و بپزند چون گوشت قریب بپخته شدن رسد آب آلو بقدر حاجت داخل کرده بپزند تا بقدر حاجت پخته شود فرود آورده بانان و یا با چلاو بخورند و اگر خواهند ترش یا شیرین شود یعنی چاشنی دار مقدار یکه چاشنی آن مطلوب باشد زرد آلوی خشک کرده که آن را قبصی نامند با انجیره داخل نمایند و اگر خواهند فی الجمله مسانی بهم رسانند کفی برنج را کوبیده در اول طبخ داخل نمایند و اگر اندک زعفران داخل نمایند از برای آوردن تفریح موافق است و اگر خواهند درین اجاصیه از بقول مثل اسفاناخ و خرفه تازه و ترشه و برگ چغندر ریخ چغندر ورق کرده در وقت طبخ داخل نمایند مناسب است و این غذا موافق است از برای امزجه صفراویه و ملین طبع است و تسکین مره صفرا میدهد

محمد بن زکریا در کتاب اغذیة المرضی گفته که هرگاه صداع حار ساکن شود و قوت در بدن بسیار باشد بکن تغذی باجاصیه باگوشت دراج و طبهوج و چوزه مرغ که دران سیب و به داخل کرده باشند **اجاصیه برنگ دیگر** که بلین طبع است و مطفی مرهٔ صفرا و کاسر حدت خون و نافع برای حمیات حاره صنعت آن بگیرند آلو خرلفی ترش و در آب بجوشانند و بمالند و بپالایند پیالا پس داخل کنند دران ابازیر مقلو بروغن بادام شیرین و کشنیز خشک کوفته بران پاشند و تناول نمایند و این اجاصیه نافع است صداع بمشارکت قلب را بسبب سوء مزاج دموی قلب چون استعمال کرده شود بعد از فصد **آش اجاص** صنعت آن گوشت را قطعات نموده با آب و نمک و قدری پیاز بجوشانند و کف آن را بگیرند پس باقدری روغن کاو و آن را سرخ نمایند و آب داخل کرده بپزند تا گوشت پخته شود و قدری برنج که آن را شسته و خیسانیده باشند نیز داخل نمایند و چون برنج پخته شود آب آلوی تازه در آب پخته یا آب آلوی خشک در آب پخته پالوده باقدری لغناع تازه و نمک بقدر حاجت داخل کرده آنمقدار بجوشانند که ترشی آلو در جرم برنج نفوذ کند پس فرود آورده کشیده بخورند **رب اجاص** سرد و تر و بلین طبع و مسکن حرارت و تشنگی و تپهای اکرم صفراوی و التهاب مواد و در سائر آثار مثل آب اجاص است صنعت آن بگیرند آب آلوی ترو آتشی بسیار ملایم به پزند تا بقوام آید و احتیاط کنند بوقت طبخ که نسوزد و بکار برند و اگر قدری شکر سفید یا قند یا نبات داخل نمایند عند الطبخ بهتر است و در جایی که در غایت قصری بنا شنند در حدت که بحران آنها هفتم و یازدهم است باید که بعوض غذا اشربهٔ غذائیه دهند چون رب اجاص و مانند آن **سکنجبین سفرجلی اجاصی** نافع است از برای صداع بالبس وقتیکه باحرارت مزاج باشد بجهت آنکه درین علت تقویت معده واجب است از برای تقویت هضم بجهت آنکه اگر هضم قوی باشد غذای بسیار از برای بدن متولد می شود و کثرت غذا بوجب تخلیط است پس ضرور است دراد ویهٔ البتان چیزی مثل آب سفرجل یا رب آن پس اگر باین قبض باشد ناچار است از تلیین پس ضرور است که ادویه مثل اجاص یا تمرهندی باشد و ازین جهت سکنجبین سفرجلی و اجاصی نافع است البتان را صنعت آن بگیرند آلوی

سیاه نیم من و بشویند . در دو رطل آب دو دوا وقیه کلا یک شب بخیسانند پس بجوشانند تا یک رطل آب بماند صافی نموده یک رطل شکر صافی و یک رطل آب به شیرین داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند پس باز صافی نمایند نادر شکر نماند پس پنج استار من تبریزی سرکه انگوری داخل کرده در دیگ سنگی با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی دو اوقیه **فصل در بیان شرابهائیکه اصل و عمود در آنها اجاص است شراب اجاص** ساده سرد و تر و بلین طبع و مسکن تشنگی و صداع صفراوی و دردهای حار و اسهال است قرشی گفته که این شراب نافع است صداع حار را لیکن باید که استعمال کرده شود با شراب بنفشه بجهت انکه دماغ از ترشی آن متضرر نشود که موجب زیادتی صداع شود پس لازم است که تدارک ضرر آن بچیزیکه دران تلیین و لزوجت و مسکن صداع حار باشد کرده شود و نیز گفته که آشامیدن شراب اجاص با لعاب بزر قطونا در حالت قبض طبیعت نافع است صداع حار را و محمود بن الیاس گفته که آشامیدن شراب اجاص با کلاب می باشد سفید مر صداع حار را و بسا باشد که در علاج صفراوی غیر مستحکم کافی باشد آشامیدن شراب اجاص به تنهائی یا با اندک سفموفیا ساخته باشد محتاج بدوائی دیگر صنعت آن بگیرند آلوی سیاه یا آلوی بخارائی هر کدام که باشد و شسته در آب بخیسانند پس بجوشانند تا مهرا شود صافی نموده قدری کلاب و بلوزن آلو قند سفید داخل کرده بقوام آورند و در ظرف چینی نگاهدارند **شراب اجاص** تپهای حاره و دردسر و برقان را نافع و بلین طبع و مسهل صفرا است صنعت آن آلوی بخارائی را در آب بخیسانند و بجوشانند تا مهرا شود صافی نموده نبات سفید بقدر یکه خوش طبع کردد داخل کرده بقوام آورند و اگر قدری محمودهٔ مشوی داخل نمایند قوی الفعل می شود و محمد بن زکریا در کتاب اغذیة المرضی گفته که نافع است اصحاب صداع حار مادی را باید که بگیرد شیر بزی از شراب اجاص ساده و حل کند دران دران قیر الطی نادانقی از سفموفیا دیا شامد و نافع است از برای اصحاب قولنج حار آشامیدن شراب اجاص ساده **شراب اجاص** که بلین طبع است صنعت آن به نسخهٔ حکیم مظفر الدین شفائی آلوی سیاه یک صد تمرهندی

منقی از حب ولیف و فشر یک چهار یک من تبریزی نیم کوفته سر بفشه از هر یک بیست درم همه
را در کیسه کتانی کرده در پنج من آب بجیسانند پس بجوشانند تا یک من رسد پس کیسه
را بمالند و بفشارند و آب را صافی نموده یک من شیر بنجبین خراسانی پاک کرده از تخم و خاشاک
دران حل کرده باز صاف نموده بجوشانند و کف آن را بگیرند و چون دیگر کف بنا ورد صافی
نموده باز در پاتیل کرده بقوام آورند پس فرود آورده مقدار یک مثقال سفموبنا مشوی نیم
مثقال زعفران دران حل کرده نگاهدارند شربتی تا دو اوقیه **شراب اجاص** مسهل بنسخه
حکیم سدید که در شرح موجز قرشی ذکر کرده مسهل صفرا و بلغم رقیق است و نافع است از برای جمیع
حاره و امراض صفراوی و بلغمی صنعت آن آلوی سیاه جید فربه یک صد عدد عناب
جرجانی فربه بزرگ جید سی عدد تمرهندی منقی از فشر و لیف و حب سی درم کل بنفشه خشک
بیست درم قرید بسفید محوف مدبر بیست درم تربد را کوفته در کیسه کتانی کرده با مجموع او به را در
آب یک شب بخیسانند و روز دیگر بجوشانند و صافی نموده پس بگیرند یک رطل تربنجبین پاک
کرده از خاشاک و تخم و بگر طل شکر سفید و این هر دو را بقدری آب بجوشانند و سفیدهٔ تخم
مرغ بران زده کف آن را بگیرند و چون دیگر کف بنا ورد صافی نموده در مطبوخ مذکور
داخل نموده بقوام شراب آورند و از آتش برگرفته سفموبنا الطاکی مشوی یک مثقال زعفران
نیم مثقال سفموبنار را با آب به شیرین یا رب به شیرین حل کرده زعفران را بالکلاب سوده هر دو را
داخل کرده بنکو بر هم زنند و نگاهدارند شربتی از ده درم تا ده مثقال و بعضی گفته اند تا بیست
درم استعمال نمایند **شراب اجاص ساده** مسکن صفرا و نافع است از برای صداع
صفراوی و دموی بسبب آنکه سرد و تر است و ملین و مرطق بعد از تنقیهٔ تمام هر گاه بوده باشد
طبیعت قبض و نافع است از برای تسکین سوئ مزاج مختلف از صفرا و دم صنعت آن
بگیرند آلوی سیاه و بشویند در آب تا بگردد پاکیزه و در دیگ سنگی کرده بریزند بران آب بقدر یک
چهارم انگشت منفرج از روی وی بگذرد پس بجوشانند تا آب بنصف رسد پس صافی نموده
باز در همان دیگ کنند و بجوشانند تا بنصف رسد قند سفید بقدر یکه مزهٔ آنرا خوش کرداند
داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه و گفته اند سزاوار آن است که بوده باشد وزن

قند نصف وزن آلوها هر گاه اراده کرده شود که بکرد فعل آن قوی در اسهال صفرا سزاوار است
که بدل کنند قند را به نبجبین و یا شیر خشت هر کدام که باشد مثل وزن قند و بقوام آورند و در
وقت خوردن نیم دانگ سفموبنای مشوی داخل نمایند و اجضمی یکدانگ کفته اند و اگر در وقت
طبخ بقدر ربع آب کلاب داخل نمایند می کرد دا قوی **شراب اجاص** مسهل بنسخهٔ
سید اسمعیل در ذخیره صنعت آن آلوی سیاه یک صد عدد عناب جرجانی سی عدد تمرهندی
منقی صد اوقیه گل بنفشه خشک نربد سفید مجوف مدبر از هر یک دو اوقیه تربد را نیم کوفته در کیسه
کتانی کرده همه را در پنج من آب بجوشانند و کیسه را منفصل بمالند تا ثلث آب بماند صافی نموده
سی استار بنجبین خراسانی و نیم من شکر سفید دران افکنند و بجوشانند و سفیدهٔ تخم مرغ
بران زنند و کف آن را بگیرند و چون دیگر کف بنا ورد صافی نموده بقوام شربت آورند
و یکدرم سفموبنا و نیم درم زعفران بالکلاب سوده بعد از فرود آوردن از آتش دران داخل نمایند
و نگاهدارند شربتی از ده درم تا ده مثقال **شراب اجاص** مسهل صفرا و نافع مر صداع
صفراوی را هرگاه که بوده باشد با آن نبه که مانع از استعمال مسهلات بعصر است اما در فتیکه
با آن صفرا شابه از بلغم باشد استعمال ننمایند صنعت آن آلوی سیاه که آن را شسته پاکیزه
شده باشد یک صد عدد تمرهندی منقی از حب ولیف نیم رطل تربد سفید مجفوف مصنع
مدبر سر بفشه از هر یک بیست درم تربد را نیکو فته با بنفشه و پارچه کتانی بسته مجموع را
در دیگ سنگی کرده ده رطل آب بر روی وی کنند و بجوشانند تا دو رطل بماند پس کیسه را
بنکو بمالند و بفشارند و دور کنند و مطبوخ را بگذارند تا نشین شود آن را صافی نموده
با سنگی نادر دران داخل نشود و با زهمان دیگ کرده بقوام آورند پس فرود آورده یک
مثقال سفموبنای مشوی سوده داخل کرده بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود و در ظرف چینی نگاهدارند
شربتی دو اوقیه و نیم **شراب اجاص** مستعمل در صداع حاری منقول از قرابادین قلانسی
صنعت آن آلوی سیاه تمرهندی منقی از حب ولیف از هر یک دو رطل عناب خراسانی
سیمین پنجاه عدد دو شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل رسد صافی نموده آب انار شیرین
آب انار ترش آب سیب شیرین آب سیب ترش آب انجر از هر یک نیم رطل بنات سفید

یک رطل داخل کرده بقوام آورند پس فرود آورده در ظرف چینی نگاهدارند شربتی دوانیدنی

شراب اجاص ساده نافع از برای تشنگین خماری وصداع بمشارکت قلب بسبب سوئی مزاج صفراوی قلب صنعت آن بگیرند آلوی سیاه بزرگ فارسی وپاک نشوینند که غبار وخاکستری که در آدان خشک کردن می افتد دور کرده دو رطل ودرنیم رطل آب بجوشانند تا دو رطل ونیم باند صافی نموده دو رطل ونیم نبات سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی از یک اوقیه تا دو اوقیه واگر نصف وزن نبات کلاب داخل نمایند می کرد دانفع

شراب اجاص نافع است جهت سلام دموی مستعمل بعد از فصد صنعت آن آلوی سیاه الوی بخارائی از هریک پنجاه عدد تمرهندی منقی از حب وقشر ولیف یکچهارک من تبریزی همه را در یک من آب یک شب بخیسانند وصبح صافی نموده یک من تبریزین پاک کرده دران داخل کرده یک جوش داده مالیده صافی نموده دو اوقیه کلاب داخل کرده بقوام آورند وقلیلی بطن باین شراب نافع است از برای سهر حادث از صفرا چون آشامیده شود بعد از فصد در دو ار دموی نرم میکرداند طبع را ونافع است از برای آن وقومی گفته اند که هرگاه بوده باشد در دو ار دسد رصفرا غالب میباشد آشامیدن شراب اجاص بالعاب بزرقطونا نافع بجهت آنکه ملین طبع است وقرومی نشاند ابخره را ورفع مینماید سر مقدم گفته که گاهی بحسب ناد میباشد صرع از صفرا ودور نیست که بوده باشد آن نوع از صرع که کمی است بام الصبیان وحادث نمی شود این علت مگر آنکه با آن تب باشد وعلاجش بشراب اجاص با تمرهندی است از برای استفراغ صفرا به نسخه که در جنب نسخه اول ذکر شد واین شراب را باید با آب سرد بصاحب این علت بخورانند **شراب اجاص** نافع از برای قرانیطس صنعت آن آلوی سیاه آلوی بخارائی تمرهندی از هریک ده استار ب بخیسانند وصبح صافی نموده تربخبین خراسانی یک رطل ونیم داخل کرده یک جوش داده بمالند وصافی نمایند ودو رد یک سنگی بقوام آورند شربتی واوقیه بامارالفواکه **شراب اجاص** صفرا ببراند وتپهای صفراوی را نافع بود وجوانان ومزاجهای گرم را سود دارد صنعت آن آلوی بخارائی تمرهندی از هریک بیست درم تربخبین شیر خشت

از هریک پانزده درم مجموع را بخیسانند وصبح صاف نموده بجوشانند وبا یک چهارک من قند بقوام آورند ودر آخر دو دانک سفوف نیاسوده اضافه کنند بوقت حاجت مقدار نیم درم این شربت را باده درم کلاب نیکرم بیاشامند **طبیخ اجاص** ساده مسهلی بی اذیت است وموافق سینه ومثل سائر تر شبها مضر بعینه وسرفه نیست صنعت آن آلوی سیاه یا آلوی بخارائی هرکدام که باشد نیم رطل آن را در یک رطل ونیم آب بجوشانند تا نیم رطل باقی ماند صافی نموده قند سفید دو اوقیه داخل کرده بنوشند **طبیخ اجاص** مسهلی جید است وبی اذیت وموافق سینه است ومثل سائر تر شبها مضر بسینه نیست صنعت آن آلو نیم رطل عناب جرجانی بیست عدد در یک رطل آب به پزند تا بنصف رسد صافی نموده حلقند آفتابی خمیر بنفشه از هریک ده مثقال در ان حل کرده صافی نموده بنوشند **قلیهٔ آلو** محرور المزاجان وصفراوی ودموی را غذائی نیکو ولذیذ ومسکن حدت وثوران آن هر دو است صنعت آن بگیرند گوشت بره یا بز غاله وقطعات نموده با پیاز ونمک ودر آب بجوشانند وکف آن را بگیرند پس بیرون آورده باروغن کاو سرخ نمایند ومصالح مانند دارچینی ودانهٔ هیل وقرفه وقرنفل داخل کرده با آب به پزند چون خوب پخته شود آلوی تر یا آلوی خشک را در آب پزند وبپالایند وداخل کرده بپزند واگر مصالح را در پارچه کتانی بسته دران اندازند بهتر است ونمک بقدر حاجت وچند طاقهٔ نعناع تازه + داخل نمایند واگر چاشنی دار خواهش نمایند اندک قند داخل نمایند که چاشنی دار شود پس تناول نمایند **مربای اجاص** موافق امزجهٔ حاره ومفید از برای صداع بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج صفراوی قلب صنعت آن آلوی بخارائی هرقدر که خواهند باشند یک شب در آب سرد بخیسانند وصبح بجوشانند چون فرو کرد ببهر اشدن شیرهٔ شکر با بنات سفید داخل کرده بقوام آورند واگر خواهند ترش تر شود فدری آب لیموی تازه در وقت طبخ داخل نمایند **مزورهٔ اجاص** نافع از برای ماشرا وحمرهٔ راس صنعت آن بگیرند اجاص وعناب وسفرجل وبهدانه در هر قدحی ماسی که با قلاوکه دو نیز دران داخل کرده باشند وچون خوب مهرا شود مطیب نمایند آن را بروغن بادام شیرین فرود

آورده در ظرفی کنند بخورند و کاهی داخل کرده می شود اجاص در مطبخات و مطبخ پلاو
و نیکو میکرده **مطبوخ اجاص** که صفرای معده را دفع کند صنعت آن آلوی
سیاه بیست عدد تمر هندی منقی از حب لیف و قشر بیست درم کل سرخ ده درم تخم کاسنی
بیخ درم بودنه ترد و شاخ در کلاب جوشانیده صافی نموده تربخبین سه درم دران حل کرده
صافی نموده بر لوند چینی سوده دو دانگ بران پاشیده بیاشامند **معجون اجاص**
منقول از تذکرهٔ الطاکی مسهل جمیع اخلاط حاره و محترقه و مواد جذام و مادهٔ حمیات
و عطش است صنعت آن بگیرند نیم رطل آلوی بخارائی و مثل آن تمر هندی و هر یک از عناب
و سپستان و مویز منقی سی مثقال هلیلهٔ زرد و تخم کشوث افسنتین بنفشه از هر یک پانزده مثقال
کل سرخ ده مثقال تخم خطمی و خبازی را زیانه صندل زرد از هر یک چهار مثقال و در آب
بخته صاف نمایند و باسی مثقال تربخبین و یک وزن او دوبه شکر بقوام آورند و طباشیر کثیرا
صمغ عربی مقموم یا نشاسته از هر یک پنج مثقال اضافه کنند و اگر خواهند که در اسهال
قوی تر شود در تربخبین دو وزن او دوبه و سقمونیا را اضافه نمایند و قدر شربتش نیم تا هفت مثقال است

فصل در بیان نقوعاتی که اصل و عمود در انها اجاص است نقوع
اجاص ساده مرطب معده است و جهت غثیان و قی بصفراوی مفید و مرطق و ملین و مسهل
صفرای رقیق و مسکن حرارت و تشنگی و جهت پنهای کرم و صداع حار صفراوی و خارش
بدن مفید است صنعت آن آلوی سیاه یا آلوی بخارائی بیست عدد در کاسهٔ آب بمقدار
خوراک بخیسانند یک شب و صبح صافی نموده بی آنکه دست بالند و قدری شکر سفید یا تربخبین
یا شیر خشت بقدر پانزده مثقال در آب حل کرده باز صافی نموده بیاشامند و بسا باشد
که کافی باشد در علاج صداع صفراوی غیر مستحکم آشنا بودن این نقوع خصوص آنکه بعد از
صافی نمودن آب آلو بجلاب شکری شیرین نموده بیاشامند و محتاج بدوای دیگر نباشند
و نیز آب نقوع یا جلاب شکری یا شراب نافع است از برای صداع بمشارکت معده
بسبب غلبهٔ صفرا بر مزاج آن **نقوع اجاص** که ملین طبع و نافع است از برای حرارت
مزاج و تپ صفراوی و صداع صنعت آن آلوی بخارائی بیست دانه عناب ده دانه

تمر هندی ده درم شب در آب بخیسانند و صبح صافی نموده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر
از هر کدام که باشد ده درم داخل کرده بنوشند و غذا ماش بریخ با آب تمر هندی و اسفاناخ
و شیرهٔ بادام بخورند **نقوع اجاص** دیگر قوی از اول در تلیین بطبع صنعت آن آلوی
بخارائی آلوی سیاه از هر یک ده دانه تمر هندی ده درم عناب ده دانه شب بخیسانند
و صبح صافی نموده شیر خشت خراسانی تربخبین از هر یک پانزده درم دران حل کرده صافی
نموده بنوشند **نقوع اجاص** نافع از برای صداع دموی صفراوی و صداع حادث
از اورام حارهٔ سر و صداع حادث از حمیات دموی و از برای سرسام حار و جنون بنوشند
بعد از فصد قیفال و اگر فصد را مانعی باشد بعد از حجامت نقره یا حجامت بین الکتفین
صنعت آن آلوی بخارائی آلوی سیاه عناب از هر یک ده دانه در آب گرم یک شب
بخیسانند و صبح صافی نموده فلوس خیار شنبر تربخبین از هر یک پانزده درم دران حل کرده
صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال دران داخل کرده بیاشامند و ظهر غذای
ماش بریخ بخورند **باب الالف مع الذال المعجمة + اذاراقی** بفتح همزه و فتح
ذال معجمه و الف و فتح راء مهمله و الف و قاف و یای آخر حروف لغت سیریانی و بعربی قاتل الکلب
و حب الغراب نیز و بفارسی و هندی کچله و کچونا مانند و درخت آن بقامت درخت
انار بزرگ و درخت بیل هندی و ثمر آن بقدر نارنجی با پوست سرخ رنگ بی بود در جوف
آن دانهای کچله می باشد و لحم چندانی ندارد و برگ آن شبیه ببرگ بیل و آن تخم بسیار تلخ
خشک و نهایت صلابت و آخر سوم گرم و خشک است و سم حیوانات دم دار و با لخاصیته
مبدل مزاج بسیار سرد است بمزاج طبیعی بدون احتراق اخلاط و جهت فالج و استرخا و سائر
امراض باردهٔ اعصاب و امراض عصبانی و در دکمر مجرب دانسته اند و ضماد آن جهت کلف
و جرب و قوباء و عرق النساء و مفاصل و امراض باردهٔ مفید است و مسکر و مشوش ذهن است
و مصلحش شکر و ادویهٔ خوشبو است و قدر بخش از یک دانک تا دو دانک است و یک
مثقال آن کشنده و اطبای هند خواص بسیاری برای آن ذکر کرده اند **حب اذاراقی**
نافع است از برای ذرب صنعت آن اذاراقی را بار جه کرده در آب بخیسانند آن مقدار آب که

دوانگشت بربالای آن آید پس بجوشانند آن مقدار که تمام آب سوخته شود و اذاراقی
سیاه کرده پس بکوبند و با افیون و فلفل و کل ارمنی از هر یک شش ماشه سحق بلیغ نمایند و حبوب
بندند هر حبی بقدر حمزه له شربتی یک حب تا سه حب برای درد کوش نیز نافع است که آب بر
تا بنول حل کرده قطور نمایند و برای تب بلغمی با شیره زیره سفید بخورند و برای درد
دندان نیز مفید است که در زیر دندان مولم گذارند **معجون اذاراقی** مسمی بسبل المزاج
از تالیف میر محمد مومن در مرکبات تحفه گفته که جهت قطع عادت افیون بغایت مجرب است و در
دفع استرخا و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول بغایت نافع
است صنعت آن سه مثقال اذاراقی که بکجا نامند در شیر خیسانیده پوست آن را جدا
کرده بسوهان ریزه نموده بعد ازان نرم صلایه نمایند کل کاو زبان کشنیز از بنا دمغز تا بیل
مقشر اسطوخودوس مغز جلغوزه متقال از هر یک سه مثقال سبل الطیب عود هندی صندل
سفید قرنفل از هر یک یک مثقال آمله منقی پوست هلیله سیاه از هر یک پنج مثقال اجزا
کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی شربتی معجون سازند شربتی یک مثقال تا دو
مثقال مداومت نمایند **معجون اذاراقی** دیگر که از اطبای هند است جهت تقویت
باه و رفع درد کمر و فالج و استرخا و جماع مفاصل و پیران و سرد مزاجان را بسیار موافق
صنعت آن بگیرند اذاراقی را هر قدر که خواهند و هفت روز در شیر بخیسانند و هر روز صبح
و شام شیر را تبدیل نمایند و بعد از هفت روز مقشر نموده نیم باوان را در پارچه بسته در
دیگی که تخمیناً دران دو آثار شیر تازه دوشیده باشد و سر مقدار اذاراقی مقشر زیاده باشد
شیر را نیز همان مقدار زیاده کنند و معلق دران آویزان کرده بآتش ملایم جوش دهند تا آنکه
شیر غلیظ مانند چوب شود پس برآورده با آب گرم پاک شسته خشک کرده سوهان نموده نرم کوفته بیخته
فافل سفید فلفل سیاه دارچینی جوز بوا بسباسه مصطکی عود بلسان سعد کوفی آمله منقی
فاقله سبل الطیب عود قماری زنجبیل نانخواه دارچینی صندل سفید زعفران دارفلفل
اجزا مساوی که مجموع بوزن اذاراقی باشد بعد کوبیدن و بیختن و با چند مثقال اجزا عسل
مصفی معجون مذکور بدین دستور که اول اذاراقی را داخل نمایند و بعد ازان سائر

ادویه را شربتی دو درم بیست یوم تا چهل یوم بخورند و دران ایام و چند روز بعد ازان
از ترشی و بادی و حرکات نفسانی و بدنی اجتناب نمایند **اذخر** بکسر همزه و سکون
ذال معجمه و کسر خای معجمه و سکون ی ای مهمله و آن دو نوع است یک نوع اذخر بری است که آنرا
بعربی نبن مکه و خلال مامولی و بلغت رومی سحولس و سحنیس گویند و بعضی اطبا گفته
اند که سحنیس یونانی است و آن را بعربی طیب الغریب نامند و بخ اذخر سایده را غسول
نامند و بهندی اذخر را کند هیس و کند بیل نامند و گویند اذخر را بهندی کنتول و سوندهی
و روس و بفارسی گورکیاه و کاه مکه و کنزه دشتی برای معجمه و نون گویند و بتصحیف خوانده
کسی که آنرا گربه دشتی خوانده برای مهمله و بای موحده و آن نباتی است بسیار شاخ و
باریک و بخش خلیظ و برگش ریزه تر از کولان و از ان درجم و فد کوچکتر و مائل بسرخی و زردی
و ثقیل الرائحه و شکوفه آن بسیار و ابنوه و سفید و با عطریت و تند طعم و کزنده و قسم دوم آن
اذخر اجامی است و آن گیاهی است که از بیخ آن در هند خسخانه می سازند و گیاهش در شکل
شبیه باذخر بری است و لیکن گیاه آن نیست خوشبو چون اذخر بری است و بیخش خوشبو
و بارنگ و بسیار دراز است قریب بذراعی و آن را بفارسی بیخ والا نامند و اما اذخر بری
گویند که صنفی از ان می باشد غلیظ و بیخ آن منحدر است **اذخر** بستی معروف کرم و خشک
است در درجه دوم و محلل و مفتح و مدر بول و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منفج و مفتت
حصاة و مسکن اوجاع باره باطن و مقاوم سموم هوام و جهت ورم جگر و سدهٔ آن و ورم
فم معده و رفع لفث الدم و یاد او جهت استسقا و علل کرده و ریشه دشتی عضل و باب مصطکی
جهت تبقیه فضلات ماغی و باه بنجبین جهت صلابت سپرز و یک مثقال آن با فلفل بوزن
آن جهت رفع غثیان مجرب دانسته اند و جهت ازاله خوف نافع است و ضماد آن جهت
ورم بارد جگر و مثانه و معده و سپرز و ریاح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم
و درد مفاصل نافع و مضمضه و سنون آن جهت درد دندان و تقویت لثه و عمود و دفع طوبات
و مداومت آشامیدن طبیخ آن جهت مفاصل بارده بنهایت مفید و با سکنجبین جهت ادخر
تبهای بلغمی مجرب است و خوردن اذخر با مصطکی منقی فضول و ماغی است و خایندن بیخ

آن نافع از برای فالج و همچنین خائیدن آن با مصطکی و علک البطم و همچنین آشامیدن
یک مثقال آن نافع است از برای فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و منفی فضول و یرقان
و رحم است و جوشانده شود هر روز مقدار ربع مثقالی از آن با فلفل میباشد نافع
از برای تشنج رطب امتلائی و لطول پر بلیخ اذخر و ضماد و جرم آن نافع است از برای خدر و
تصعید بآن بر منبت اعصاب نافع است از برای استرخاء فالج و فقاح اذخر یعنی شکوفه
آن که بهندی سند بیه گویند لطیف تر و در افعال بهتر از خشیش آن است و نافع است از برای
لقوه و فالج و لنیان و بنکویسکر و اندحفظ را و منفی سرد است از فضلات رطوبات بلغمیه
و مفرح است بکرده بسبب شدت ادرار و مفتر بحرورین و مصدع است و مصلحش کلاب و عرق
بنلوفر و صندل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش راسن و قسط و فقاح آن فصب الذریره
است و دهن فقاح اذخر در سوم گرم و خشک است و با قوت قابضه و آشامیدن آن جهت
تحلیل اورام بارده باطن و طلای آن جهت دردهای بارده و برص و روییدن مو و انواع
خارش اعضاء و دفع ماندگی و لوک آن بجهت دردندان و ورم لثه و جوشیدن و بان
نافع است و چون این دهن را بر سر بمالند نافع است از برای کابوس حادث از برد و غیر آن
که بر سد بر سر دفعة تزد خواب شیخ رئیس گفته که تدهین بابن دهن خصوص بر سر و اصول اعصاب
نافع است از برای سکته بلغمی بجهت آنکه مقوی روح نفسانی و جواهر اعصاب است و محلل
فضول باغ و فضول اعصاب از غیر تشف و خصوص و قبنکه فراکیر دقوی از زوفا و صعتر
و فودنج و حاشا و مانند اینها صنعت آن بگیرند فقاح اذخر تر را و در شیشه کرده زیت بقدر یک
آن را بپوشاند بر روی آن کرده دو ماه در آفتاب گذارند و درین مدت سه چهار بار صافی
نموده هر بار شکوفه تازه داخل نمایند پس از آفتاب برداشته نگاه دارند و در وقت حاجت بکار
برند و اگر داخل نمایند درین دهن قدری زوفا و صعتر و حاشا و فودنج میکرد و افوی آن
زمان دهن فقاح اذخر مرکب خواهد بود و دهن ثمر اذخر نافع از برای برص و انواع حکه
عامه و کاه خلط کرده میشود و راه و یه که میبرند اعیار الصنعت آن بگیرند تخم بخته اذخر را و بپزند
با آب تا بخته شود و بعد از آن روغن کنجد تازه یا روغن زیت داخل کرده بپزند تا آب فته

روغن بماند و احتیاط کنند که نسوزد و استعمال نمایند شراب اذخر نافع است از برای
کبد و سدها و ریاح متولده در معده و شراسیف و بجهت مغص و یرقان و ابتدای استسقا
منقول از خط حکیم محمد باقر که از منهاج الدکان نقل نموده صنعت آن اذخر یکی مصطکی رومی
اصل السوس از هر یک نیم اوقیه سلیخه سیاه اسارون دارچینی پوست بیخ کبر زیره کرمانی
گرد بازوفای خشک را زیانه تخم کرفس از هر یک دو درم عود بلسان اشنه از هر یک درم
فاقله کبار فاقله صغار از هر یک یک مثقال تخم خطمی نیم اوقیه ادویه نیم کوفته در چهار رطل آب یک
شب بخیسانند و صبح بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده دو رطل شکر سفید صافی
دو رطل عسل سفید خوشبوی جید داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه عرق اذخر
ساده مقوی معده و محلل و مفتح سدها و بلی عدیل است از برای قولنج ریحی
و نهایت لطیف است و با قوت نر یافیت و مدر بول و حیض و مقطع اخلاط و مسکن اوجاع
بارده باطنی و جهت ورم جگر و استسقاء علل کرده و ورم معده و ریاح و نفخیت حصاة و نهای
بلغمی مفید و عرق فقاح اذخر الطف از عرق بنات آن است و مصدع محرورین و مصلحش
کلاب صنعت آن بگیرند اذخر تازه یک من و سه من آب داخل کرده بطریق کلاب عرق کشند
و اگر از فقاح اذخر عرق کشند نیز بهمین طریق است قرص فقاح اذخر اسهال بار
دارد و استسقای زقی که با حرارت و اسهال باشد سود دارد و صنعت آن طباشیر
سفید کل سرخ کلنار فارسی زرشک منفی همان منفی از حب گز مازرج تخم خاص ریحان
تخم کاسنی تخم فرنجمشک خرفه مفتر بریان از هر یک یکدرم سعد کوفی فقاح اذخر انیسون
سنبل الطیب بلوند جینی لک مغسول پوست بیخ کبر افیون از هر یک نیم درم کافور یکدانک
ادویه کوفته بیخته بدستور اقراص سازند شربتی از یک مثقال تا دو درم معجون اذخر
نافع است کسی را که بواسطه ورد معده طعام قی کند صنعت آن بیخ اذخر سعد کوفی از
هر یک یکدرم اشنه فلفل هلیله کنند زنا خواه از هر یک پنجدرم مصطکی عود خام از هر یک
دو دانک قرنفل سک اصلی از هر یک دانگی زنجبیل دارچینی سلیخه بوند از هر یک ربع درمی
مویز باداند و چند همه ادویه اولا دانه های مویز را برآورده بسیار نرم سابیده پس

باب سبز بسایند و آبی داخل کرده باتش ملایم طبخ نمایند تا غلیظ گردد و دو وقیه کوفته بیخته بآن بیامیزند شربتی مقدار یک اوقیه و در نسخه دیگر مصطکی عود خام قرنفل سک اصلی داخل نیست و بجای ربع درم سدس درم است **باب الالف مع الراء المهملة در ارجوان** بضم همزه و سکون رای مهمله و ضم جیم و فتح واو و الف و نون معرب ارغوان فارسی است و آنرا زعفران گویند کرم مائل باعتدال است و مخرج اخلاط الزجه و جهت برودت معده و کلیه و تصفیه لون و کل آن را فارسیان مزه شراب میکنند و اعتقاد ایشان آن است که تفریح می آورد و دنبکو میکرداند حاق را و طبخ آن مقوی و منقی آلات تنفس و معده است و جوشنده آن حابس نزف الدم و خضاب نیکو است و زنان ازان خطاط می سازند و ریشه بیخ آن را چون ابند رد و در نم بجوشانند طبیخ آن مقوی قوی است و مصلحش برگ عناب و نام و بدلش صندل و نصف آن کل سرخ و دانه ارجوان در ادویه عین قایم مقام بیخ است +

شراب زهر ارجوان مفرح و نافع است از برای خمار صنعت آن بگیرند کل ارغوان تر سلکو بیده آب آن را بگیرند و صافی نموده بوزن آن بنات سفید داخل کرده بلوام آورند شربتی دو اوقیه **مربای زهر ارجوان** مانع خمار است خوردن آن صنعت آن بگیرند کل ارغوان پاک کرده از سبزی و دریکمن ازان دو من قند کوبیده داخل کرده بالند و در آفتاب گذارند تا بیست و یک روز بس استعمال نمایند ارزیقم بیخ در ای مهایکون زای معجمه معرب اورزای یونانی است و بفارسی بران بیخ و بنوران کرنج و بهندی جاول و بسیریاتی روزی و بعربی غمن گویند و نوعی ازان را زراکه در بندر سورت و نواح آن میشود بهندی کاکمون گویند و حکمای هند متفق اند بر انکه بیخ باعث طول عمر و صحت بدن است و بیخ هندی الطف است و لزوجت کمتر دارد و بیخ سرخ فارسی را قبض بیشتر و سفید آن در تغذیه قوی تر و گفته اند که اقسام بیخ قابض و مسدود است و به تنهائی قلیل الغذا و جهت خیر و اسهال صفوی و اختناق رحم و امراض کرده و مثانه مفید و با شکر کثیر الغذا و مهی و سمن بدن و مولد منی است و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و جهت اسهال صفراوی و تشنگی و غثیان صفراوی نافع و با شیر تازه دوشیده جهت زحیر و بابیه کرده بزور و غن کاو

جهت مغص و اکثار آن مصلح حال ہبن و رنگ رخساره و مولد خلط صالح و موجب و بدن خواب های خوب و آشامیدن آب مطبوخ آن که چون ماء الشعیر طبخ دهند مسکن اذع حدت اخلاط مراری معده و امعا است و با شیر تازه بیخته بالمناصفه که تا ده روز خورده شود جهت تولید منی مجرب است و گفته اند ارزیعنی بیخ جبی خفیف الغذا و نیکو و حسن الاستمرار است و صالح است اکثر طبایع را و در جمیع اوقات غذائیت بیخ از کندم کمتر است اما مزاج بیخ بس با اکثر اطبا متفق اند در یبوست آن بعضی گفته که یابس در درجه دوم و اختلاف است میان ایشان در حرارت و برودت آن بعضی گفته که بارد است در اولی و دیگری گفته که حار است در اولی و دیگری گفته که قریب است باعتدال و هر سه قول صحیح است زیرا که مرکب القوی است آن را جزء باردهٔ ارضیه می باشد که چون در آب بجوشانند و آب مطبوخ آنرا بگیرند میکرد و جرم آن بارد در اولی و آبیکه دران ارز بخته شده باشد حار در اولی است و جوهر ارز مرکب است ازین دو جزو بس معتدل است و سمرقندی در کتاب اغذیه گفته که بزعم قومی ارز می باشد مسخن مجرد و این قول معقول است بحسب تجربه و قیاس بجهت آنکه یبوست و لزوجتی که بیخ را میباشد بر کاه عمل کند دران حرارت قویه که در ابدان محرورین است موجب زیادتی یبوست و لزوجت آن میکرد و مزاج آن کرم بجهت آنکه چیزهای لزج کم رطوبت بالبس بزودی قبول تسخین و احتراق میکنند از حرارت قوی و مشاهده میکنیم از حال چیزهای لزج بالبس بر آتش مانند ناطف و نخو آن از اطعمهٔ لزجهٔ غلیظه پس بیخ در حال حرارت قوی در مزاج تسخین میکند بسبب اکتساب آن حرارت را از ان ابدان حاره و بسبب احداث آن سده در عروق ماساریقیه بجهت لزوجت و یبسی که دارد و می چسپد در عروق لب بار تنک و مانع رسیدن غذا میشود و بکبد پس کرم میکرداند مزاج محرورین را بالذات و بالعرض و ما در امزجه معتدلین و مرطوبین پس کم میکرد و لزوجت و یبوست آن بسبب جسیمیه شدن آن در رطوبات پس میل میکند مزاج آن از اعتدال بجانب برودت و میگردد از انچه می باشد بر یکی از دو رای پس تبرید میکنند و موافق ترین اوقات از برای خوردن بیخ وقتی است که بوده باشند هوا رطب و بوده باشد در نهایت شدت شهوت طعام و آن بطی الهضم و حابس و مسدد

است و مصلح آن مسکه کهنه و شیر بز بسیار و نمک معتدل و خیساندن آن در آب نخاله
گندم یک شب و پختن آن با لب جب القرطم و انچه بیامیزند معین بر امساک و قوی میکرداند
و حس آن را آن است که بگیرند عنبر معمول آن را و اختیار نمایند از اقسام آن برنج
سرخی را که هندی ساٹھی گویند و اندک آن را بود هند و مخلوط کنند بآن چاورس مقشر
و بپزند و بجای روغن پیه کرده بز داخل کنند و اما هر کاه بوده باشد برنج سفید و بپزند آنرا بعد از شستن
تا بکلی بلغم مفارقت کند آنرا ان انچه مخلوط بآنست از قشور رقیق و روغن بادام شیرین با سمن بقری
داخل نمایند یا روغن کنجد یا دنبه نیمباشد مر آنرا فعلی در حبس طبیعت چون آنرا با شیر تازه
دوشیده و آب بپزند میکرد طعامی نیکو کثیر الغذا معتدل در رطوبت و بس بجهت آنکه رطوبت شیر
میکرد مخلوط به یوست برنج پس میکرداند آنرا معتدل و در نیخالت می افزاید منی را و فربه میکرداند بدن را
و تازه و نیکو میکرداند رنگ را خصوص آنکه آن شیر برنج با شکر و روغن بادام شیرین خورده شود
و برنج از برای کسیکه عادت بهم رسانیدن قولنج داشته باشد بد است و بهمین از برای
کسیکه معتاد بعروض سده باشد و نافع است از برای تهیج صفراوی و قروح امعاء و
درین حال لازم است که آن را اول بریان کنند پس بپزند تا مهرا شود و بکردد مانند کشک شیر
و مانند حسو و خورده شود و کاهی خورده میشود و برنج مطبوخ با سماق و یا کشک بریان بقصد
عقل بطن و کاهی بپزند آن را با رب انار برای لطیفه و تسکین عطش و حرارت مزاج
بعض اطبا گفته که برنج بالخاصیت محدث حرارت در محرور و بر رودت در میرود است و
ازین سبب است که قدمای اطبا مزوره برنج را بر مرضی نفر موده اند و اغذیه متخذ از
برنج را مخصوص اصحاء داشته اند چه در مرض احداث کیفیت ضد و در اصحا احداث کیفیت
مثل مطلوب است میفرمایند تحقیق و درین امر آن است که در یونان و روم برنج بسیار کم بوده و
برنج خوب پیدا نمی شد لهذا بتجویز آن نفر موده اند و چون در بلاد فارس و هند بسیار
است و برنج خوب یافت می شود اطبای فارس و هند بتجویز مزورات برنج از برای
مرضی بسیار کرده اند و گفته اند چون از غذای مرکب القوی است و در هر بدنی احداث
کیفیتی موافق کیفیت آن بدن میکند و بدان سبب متضرر نمی کردند پس طبیب لازم است

که در هر مزاجی اصلاح کیفیت آن بموافق آن کند تا کیفیت ضد آن مزاج در ان اثر کرده موجب
اصلاح آن مزاج کردد و خوردن برنج پاک میکرداند فرحه را و میرو باند گوشت را پس نافع
است از برای اصحاب سل خصوص چون پخته شود از ان شیر برنج از شیر خر و خورده
شود و قتیکه نبوده باشد نبات عفص و اغذیه لزجه قابضه مانند ارز با پیه کرده بر و غن
بادام شیرین بوداده باشند نافع است از برای سیج و انفع است ازین انچه با فندق بو
داده ساخته باشند و بهمین انفع است البشان را برنج بوداده که پخته باشند با اکارع
و نافع است از برای اصحاب بول الدم عصیده فراکرفته از آرد برنج هر کاه خورده شود
بعد از نقای قارورا خون و لیکن پس از نقای قارورا خون صالح است البشان
را اغذیه قابضه محامضه مانند سماقیه و نافع است صاحب عسر ولادت را آشامیدن
ماء ارز شیرین کرده با تربجبین و حقنه با ب مغسول آن جهت سیج و قرحه امعا نافع است در جلا
دادن جواهر خصوص مروارید بلی عدیل و آب نخاله آن در ان فعل قوی تر است و طلای آن
با نرمس جهت کلف و آثار مفید و بهمین طلای آرد برنج با آب خربزه و ضماد آن با پیه جهت
کشودن دمل و ذرورین جهت جراحات تازه و آشامیدن آرد برنج که بسیار پخته
باشند با پیه کرده بز جهت افراط اسهال مرضی و اسهال دوائی و سیج بنهایت نافع و گفته اند
که چون برنج را بریان کنند آن مقدار که سرخ تیره شود و سیاه نشود و نسوزد و مقدار
یا نزده مثقال آن را در چهل مثقال آب همان قسم درست شب بخیسانند و صبح آب
صاف آن را بنوشند از برای دفع کرم معده و غثیان که از رطوبت و حرارت
باشد نافع است و گفته اند که چون برنج سفید را در آب بخیسانند پس بمالند و آب صاف
آن را بیاشامند جهت حبس اسهال و هیضه مفید و سائیده آن با کیاهی که هندی
پورنده و دوب نیز نامند که آن کیاه باریک و برکهای باریک و بر زمین مفروش میباشد
با آب و اندک نبات شیره کشیده بیاشامند جهت نفث الدم نافع است و آب مطبوخ شلغم
مسقط جنین و پوست شلغم که بسیار نرم صلایه کرده باشند از سموم است و گویند یک
مثقال آن کشنده است و سعوط کرد برنج که در حین کوبیدن بهم میرسید قاطع رعاف

است و بدل برنج آرد جو معمول است برنج بریان انواع میباشد یکی آن است که برنج را بطریق پلاؤ که بهندی خشکه نامند پخته خشک نموده در میان رمل بریان نمایند و دیگر قسم بعضی بعد بریان نمودن قدری آب نمک بران پاشیده بر آتش خشک نموده نگاه میدارند و بعضی بی نمک دادن رابهندی مرهره می نامند نوع دیگر آنست که شاهی را اندک جوشی داده خشک نموده با رمل در ظرف سفالی بریان می نمایند و این را بهندی کهوئی و کهیلی نیز گویند و این نوع بسیار سبک و لطیف است و از برای مرضی و اصحا همه نافع خشک خوردن و یا در اندک شربت نبات مطیب بگلاب یا بید مشک با عرق بهار یا کادی نوع دیگر آن است که شلغوک را در آب اندکی جوش داده با اندک رطوبتی قدری بریان نموده کرما کرم بملایمت میکوبند تا دانهای او پهن و سبوس آن جدا گردد و این را بفارسی گلک و بهندی چڑوه نامند و این نوع اندک سنگین و نفاخ است خیسانیده آن با آب که اندک گلاب بران زده دانه هیل کوبیده و با فندق با نبات پاشیده بخورند مصلح نفخ آن و لذیذ است و برنج بریان مضر مطحولین است و ازین است که اهل هند در حمی بر ضی نمیدهند خصوص اطفال را پلاؤ از اطعمه جدیده است و آن را اقسام بسیار است و نزد استعمال این لفظ مطلقا بغیر قید مراد قبولی است یخنی پلاؤ و قبولی آن است که گوشت با چیزی دیگر مانند ماش پخته و یا نخود و یا کزرو یا امثال اینها را با پیاز خلقه کرده بروغن کاو سرخ نموده و مصالحه اچاره انچه درکار باشد داخل کرده برنج شسته نیم پخته بر روی آن کرده دم دهند

یخنی پلاؤ آن است گوشت بره املک یا بز غاله یا مرغ جوان را با آن و قدری پیاز پاک کرده خلقه نموده یخنی کرده که آب کمی در آن بماند علیحده این یخنی را نگاه دارند و گوشت فربهی را نیز به پزند نامهرا شتود و مرقه آن را بگیرند و برنج پاک شسته خیسانیده را بر روی آن یخنی کرده و باد رجوف بر نج در دیگ گذاشته با ابازیر چاره مانند نمک و زیره و فلفل و افاویه مانند دارچینی و قرنفل و سیل بوا و برگ سازج هندی همه درست ناکوفته از هریک بقدر حاجت داخل کرده و آن مرقه را بقدر حاجت بخوردن آن و هندو دم و هندو روغن بقدر مطلوب داغ کرده بران ریزند و صبر کنند تا روغن در جرم برنج نفوذ کند پس کشیده بخورند

و بعضی قدری عفران را سوده با ماست ممزوج کرده بران گوشت یخنی کرده می مالند و این یخنی پلاؤ حافظ صحت و غذای موافق است از برای اصحاب اعتدال مزاج و در پلاؤ معتدله پلاؤ لطیف و مقوی قلب و دماغ است و نافع است اصحاب صداع را بمشارکت قلب به سبب غلبه سودا بر مزاج قلب چون استعمال کرده میشود بعد افونقیه سودا و اقسام پلاؤ و از زیر بریان و چاشنی پلاؤ و از آب غوره و سرکه و آب لیمو و انرج و کونله و توت شاهی و سماق و زرشک و آلوبالو و آلوی سیاه و بخارائی و تمرهندی و انار و فالسه و جامون و امثال اینها چاشنی باشکر گرفته آن است که بعد طبخ برنج هریک از آبهای مذکوره را که خواهند بخوردن آن میدهند بنحویکه دانه آن را سخت و یا نرم نگذارند و همچنین کلام پلاؤ که کلام قسمیت است و یا غیر آن از اقسام کلم و غیرها آن است که آن را پوست کنده ورق کرده با گوشت پخته و یا جدا و رقهارا پخته با پیاز و اندک روغن سرخ کرده آن را با گوشت یخنی کرده در زیر برنج با دجوف آن می گذارند و دم میدهند و آن را کلام پلاؤ و یا غیر آن بنام چیزیکه دران داخل میکنند می نامند و همچنین لقمه پلاؤ که از انواع سبز بهار کلم و زردک و پیاز تازه و سبز تازه خام یا برک و شبت یا بابونه و امثال اینها ترتیب بمیدهند و نیز شبت پلاؤ و یا بابونه پلاؤ که شبت یا بابونه هرکدام که خواهند گرفته پاک کرده از خاک وغیره شسته قیمه نموده در پارچه کرباس پاکیزه کرده اندکی شسته وقت دم دادن با برنج آمیخته طبخ نموده مرتب می نمایند و اگر با قلا پلاؤ خواهند قدری با قلای مغشر را در آب گوشت پخته در وقت دم دادن نیز با برنج و شبت یا بابونه می آمیزند و دهند که با قلا پلاؤ نیز میدهند بدل با قلا سیم فتیوان کرد و همچنین به پلاؤ و سیب پلاؤ و لیمو پلاؤ و نارنگی پلاؤ و انبه پلاؤ و کونله پلاؤ و اناس پلاؤ و زردک پلاؤ و بادنجان پلاؤ و امثال اینها هرکدام که خواهند خام آن را پوست و تخم جدا کرده قطعه قطعه نموده پخته با اندک چاشنی بقدر طعام وقت دم دادن بگذارند و لیمو و نارنگی و کونله هرکدام که خواهند درست پوست آنها را اندک شیرین کرده بقسمی که در انرج ذکر یافت و بعد شیرین شدن از میان دو پارچه یا زیاده از منقش با خلال جویی تخمها می آنرا برآورده پخته با اندک چاشنی وقت دم دادن بطعام میگذارند و همچنین مرغ پلاؤ که تنکم مرغ را از رشک منقی و آلو

وکشمش و یا غوره کشمش و یا آلو یا آلو بادانه بیرون آورده پر کرده بطعام گذارند و دم دهند
و همچنین شکم اطلک را که بچه بزیا بره تازه زائیده بهت یا آنکه از شکم مادر برآید بعد از ذبح
آن و طبخ نیز بدین قسم پر نموده زیر برنج گذاشته دم دهند و ماهی تازه نیز بدستور
چلاؤ که بهندی خشکه نامند بسیار سبک و لطیف و کثیر الغذا و زود هضم است
صنعتش آن است که بگیرند برنج را و نیکو شسته در آب بخیسانند بقدر دو ساعت و یا زیاده
که اندک بخید پس از آب برآورده در آب گرم چوشان ریخته بزنند آن مقدار که مغز برنج
پخته شود پس آب آن را از پالایش مسی یا گرباس پاکیزه بگیرند و برنج را دم داده بخورند با
بهتی و یا با یکی از لغلیات و یا با قلایا و یا با کبابها و فورمها و امثال اینها و اگر اندکی روغن
داغ کرده در زیر آن چلاؤ بریزند و آب و نمک بقدر حاجت داخل نمایند و در وقت دم دادن
بیکدو دانه بیضه مرغ بریان یا کباب بره یا بز یا گوسفند یا دنبه گداخته یا روغن داغ کرده
خواهد یافت انشاء الله تعالی **حلوای آرد برنج** کثیر الغذا است صنعت آن بگیرند
آرد برنج را اول آب طبخ دهند و در آخر شکر سفید یا قند سفید نیم وزن آرد برنج یا کمتر یا زیاده
بقدر خواهش در آب حل کرده اضافه نمایند و طبخ دهند تا غلیظ گردد پس قدری روغن
کاو تازه داغ کرده یا روغن بادام شیرین پالسته در آن ریخته بریان نمایند و در آخر قدری
زعفران بکلاب سوده در آن ریخته مزوج نموده در سینی تازه قلعی کرده یا بر روی تخته پهن کرده
بطریق لوزینه تناول نمایند و اگر قلیلی مشک یا عنبر نیز داخل نمایند مبکد و اطیب و اکرم
خواهند مغز بادام مقشر پالسته مقشر را قاشهای باریک بریده بر روی آن پهن کنند
و دست بگذارند که بدان بچسبد قبل از بریدن لوزینه فراموش نشود **حلوای برنج** مشهور
بخان احمدی است مقوی قلب است و بدن را فربه کند و اصحاب ضعف معده را نافع بود
صنعت آن برنج سفید کرده شسته را یک رطل در آب بپزند تا مهرا شود پس قند سفید
یک رطل بکلاب و عرق کاوزبان و عرق صندل و عرق بید مشک از هر یک دو مثقال
حل کرده روغن کاو داغ کرده نیم رطل همه را داخل کرده بپزند تا چون ترحلوا شود پس
مغز بادام مقشر مغز پسته از هر یک ده مثقال داخل کرده زعفران یک مثقال بکلاب

سوده نیز اضافه نمایند و بپزند تا زمانیکه شروع به پس دادن روغن نماید دارچینی ده درم
دانه هیل دو درم جوز بوا دو عدد نرم کوفته اضافه نموده از آتش برگیرند و در ظرف چینی
برآورند و تناول نمایند و بعضی در آخر زعفران بکلاب حل کرده و بعضی مشک و زعفران
بکلاب حل کرده داخل ننمایند و بس و بلوب داخل نمی کنند و بعضی در روغن کمی پخته در ظروف
برآورده روغن بسته و بادام شیرین بران پخته تناول می نمایند و این را پالوده مینامند
حلوای برنج مشهور برنج در بهشت سریع الاسخدار کثیر الغذا لطیف اکلیموس موافق
اکثر امزجه است و جهت نافهین و ضعیف الاحشا مفید و بهترین حلویات است صنعت آن
برنج کوبیده اندک بوداده را که سی و هفت مثقال باشد در پانیل کرده هفتاد و پنج مثقال
قند سفید را در اندک آبی حل نموده باشش صد مثقال از آب و کلاب و عرق بید مشک
در پانیل کرده بآتش نرم بجوشانند تا بقوام پالوده شود حسوا ارز نافع است از برای اصحاب
سعال صنعت آن بگیرند برنج مغسول و با مثلش تخم خشخاش سفید کوبیده بپزند با شیر گاو
و بخورند بقدری شکر یا بااندک شکر سفید و کاهی درین حلیب لبوب مقوی به دماغ و قلب چون شیره
مغز بادام شیرین مقشر مغز پسته و مغز چلغوزه و مغز فندق داخل میکنند و این غذا
موافق است از برای اصحاب صداع بمشارکت قلب بسبب غلبه سودا بر مزاج آن
چون استعمال کرده شود بعد از تقیه سودا **خبز ارز** نان برنج و بر بضم بطی الخروج است
نسبت بخبز حنطه و واقف گردیده مردم بدین معنی به بخبز به پس نمی خورند آن را مگر با
مصلحی مانند اشیای مالحه و مرقهای لحوم دسمه و چیزهای چرب بروغن و یا شیر و یا دوغ
و این بسبب آن است که هرگاه بخورند بقدری که مذکور شده می یابند از آن ضرر عظیم و حادث
میگردد از آن قولنج سفلی و ریحی و اگر کسی جرأت کند بخوردن آن با آب غوره یا با مضیره
و مانند این دو بزودی تولید سده در کبد و طحال میکنند و دافع ضرر آن خوردن آن است
با کامخ کبر و کرفس و سداب و این ضرر مخصوص برنج سرخ است و اما برنج سفید چه
گاه نیکو طبخ یافته باشد بقسمیکه آنرا چلاؤ پخته خشک نموده آرد کرده با آب گرم خمیر نموده یک دو ساعت
گذاشته بعد از آن نان بپزند و یا آنکه چلاؤ پخته بر روی تخته صافی یا سنگ صافی نرم

سوده که مانند خمیر کرده و از آن نان پزند و این قسم لذیذ و لطیف میباشد و فرق دیگر آنکه
برنج را آرد نموده در وقت طبخ اندک اندک در آب جوشان بریزند و برهم نزنند تا طبخ تمام
یابد و مانند خمیر کرده و از آن نانهای نازک پزند محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم
از محمد بن عیسی از یونس از ابی الحسن رضا ع روایت میکند که بدرستیکه آن حضرت
ع فرمودند داخل نمیشود در شکم مسلول طعامی انفع مرا و را از نان برنج و در حدیث
دیگر از حضرت ابی عبد الله ع مروی است که بهترین طعامی بمطبون را برنج است بدرستی که
آن بدبغ معده است و کشنده آزار است **سویق برنج** بفارسی بوست بکسر باء فارسی
و سکون سین مهمله و نار و تلخان نیز و بنرکی قاوت و بهندی چاول کاستو نامند بارد و
قابض و مسکن حرارت است صنعت آن برنج را چلاو که بهندی خشکه نامند بخته خشک
نموده اندک بریان کرده سائیده نگاه دارند و عند الحاجت بقدر مطلوب در آب ممزوج
نموده قلیلی نبات یا قند بقدر یکانه دانگه آن را شیرین کرده اند داخل نموده بنوشند و اگر
خواهند به بیند مشک و یا کلاب مطیب نمایند **شوربای برنج** غذائی موافق است
از برای صداع بمشارکت کلیه و شانه هرگاه علامات حرارت ظاهر باشد بدانکه شوربای
برنج دو قسم است قسمی آن است که برنج و ماش را درهم بپزند و مطیب بروغن بادام شیرین
و قلیلی افاویه و فلفل و زیره کرمانی نموده بخورند و این شوربا به برنج و ماش مقشر ساده
یا با گوشت طیور بری که ترش نموده باشند بجموضات قابضه با ملینه مانند آب آنار
و آبغوره و آلو و تمر هندی نافع است از برای اصحاب صداع با بس مزاج وقتی که با حرارت
باشد و قسمی دیگر را فیمه شوربا گویند و شوربای برنج نیز نامند و این قسم آن است که گوشت
را ریزه ریزه کرده در آب بجوشانند و کف آن را بگیرند پس با ندک پیاز سرخ کرده در روغن
مسکه کاو و نمک و مصالح آنچه ضرور باشد داخل کرده در آب بپزند چون نیکو بخته شود برنج
دران داخل کرده بنکو رفیق بپزند و تناول نمایند و کاهی چند برگ اسفاناخ و دو سه
قاشی از کدوی سفید شیرین با برگ خرفه بحسب حاجت نیز داخل می نمایند و همچنین کاهی
چند پارچه سیب بمخوش یا ترش یا به بمخوش یا ترش یا اندک شیرینی جهت چاشنی نیز

داخل می کنند **شیر برنج** که آن را العربی از زلبین نامند غذای معتدل است در
رطوبت و یبوست و حرارت و برودت و چون با شکر یا عسل شیرین کرده بخورند متولد
میکرد و از آن در بدن غذای بسیار و سریع الهضم و مکثر منی و مقوی باه است و شیر را
زیاده کند و نیست موافق مزاصحاب سده و سنگ کرده و مثانه را صنعت آن بگیرند برنج
را و نیکو شسته با آب طبخ دهند چون نیکو بخته شد شیر داخل کرده باز طبخ نمایند تا بهر قوامی که
خواهند آید و این در صورتی است که شیر کم خواهند داخل نمایند و الا برنج را نیکو شسته در
در شیر مقدار ربع یا ثلث آن آب ریخته برنج را دران با آتش ملایم طبخ نمایند و مقدار شیر
مختلف است بحسب اغراض از چهار چند برنج گرفته تا هر قدر که خواهند و نزدیک فرود
آوردن اگر قلیلی مشک با کلاب سوده صاف کرده داخل نموده یکدو جوشی داده فرود آورند
میکرد و الطیب و در ظرف چینی کرده قند یا نبات کوبیده یا عسل بران پاشیده تناول
نمایند و اگر خواهند شیرینی را در آخر طبخ داخل نمایند **قلیه برنج** باصطلاح قدما اطبای
اهل فارس پلاوی را گویند که گوشت آن را با روغن و پیاز سرخ کرده پس آب دران
داخل کرده بپزند تا بخته شود و آب دران بقدری باید که برنج دران بخته شود
پس برنج را شسته در آب خیسانیده بر روی آن کرده دم میدهند و بعضی برنج را
اول مثل آنکه چلاو می پزند در آب بخته و آبکش نموده بر روی آن قلیه کرده دم می دهند
و این غذای صالح است از برای حفظ صحت و نافع است از برای صداع بمشارکت
قلب بسبب سوداوی مزاج بلغمی یا سوداوی قلب چون بعد از تنقیه خلط خورده شود و نیز
غذای موافق است از برای صداع حادث از ابخره متصاعده از معده ما دام الاثر
که بهندی پچ گویند آن است که برنج را شسته بپزند در آب و آن را صاف کرده چون
ما دام الشعیر سرد کرده بخورند مسکن نزع و حدت اخلاط مراری معده و امعا است **مزعفر** کثیر
الغذا است و مهی و مسمن بدن و مولد منی صنعت آن بگیرند برنج را و در آب بخته و در
آخر قدری شکر و کلاب و زعفران و روغن مسکه کاو داخل نمایند و دم داده کشیده
بخورند و اگر آن را نرم بپزند شله مزعفر و اگر مثل پلاو بپزند مزعفر پلاو گویند و هر قسم

مزعفر نافع است از برای صداع بمشارکت قلب بسبب غلبهٔ سودا بر مزاج قلب
چون خورده شود بعد از تنقیه و شلهٔ مزعفر نافع است از برای صداع یابس سافج
وقتیکه با برودت مزاج باشد و آنچه بهندی گلهنی گویند آن است که برنج را مانند جلاو
بپزند بغیر از انکه آب آن را بکشند چنانچه جلاو را آبکش می کنند بلکه آن را درهمان
آب بپزند و دم دهند تا چون جلاو بسیار نرم شود روغن کاو داخل نموده بخورند مغص
را نافع باشد و چون برنج را در آب پخته دوغ یا آب زرشک یا آب سماق یا آب انار
دانه و یا آب انار و یا غوره و یا توت شامی و یا آلو بالو و یا جامون و یا فالسه و امثال
آن و یا سیب و یا به میخوش و یا ترش با اندک شیر بنی جهت چاشنی و کاهی در آب کوشت
نیز پخته که پارچهای کوشت نازک دران باشد و کوشت را کوفته ساخته نیز دران
می اندازند و چغندر و سیب یا به و یا یکی از میاه مذکوره داخل نموده چاشنی دار ساخته
تناول می نمایند و آنرا شلهٔ دوغ و شلهٔ سماق و شلهٔ انار دانه و غیر آن بنام آن چیز
نامند مسکن حرارت است ولی کوشت آن نافع است از برای اسهال صفراوی و
دموی و تشنگی مفرط **فصل در بیان نسخ ارکجه** + بدانکه ارکجه بفتح همزه
و سکون رای مهمله و فتح کاف عجمی و فتح جیم عربی و ها بلغت هندی بمعنی غالیه اعلی است
یعنی طیب اعلی ارکجه که از اغالی است نافع است از برای تقویت قلب و دماغ
صنعت آن عود قماری خام زعفران از هر یک دو درم صندل سفید بکلاب سوده اظفار الطیب
المحلب از هر یک سه درم عنبر اشهب یکدرم مشک ترکی نیم درم همه را با کلاب سوده روغن زنبق یعنی
روغن یاسمین سفید که آنرا بهندی تیل چنبیلی نامند روغن بان مطیب هر کدام که باشد داخل کرده صلایه
سنگی سحق نمایند تا بنکو مخلوط شود و متاخرین درین ارکجه عطر عود هندی و عطر صندل و عطر کلاب و عطر
عنبر اشهب مجموع یا بعض آنها داخل میکنند ارکجه دیگر که از اغالی است صنعت آن عود هندی
حب المحلب از هر یک دو درم صندل سفید مقاصری اظفار الطیب از هر یک سه درم زعفران عنبر اشهب
از هر یک یکدرم ادویه را بکلاب و عرق بهار نارنج سوده روغن زنبق یا روغن بان +

داخل کرده بکار دارند و اگر درین غالیه مشک و عطر کلاب و عطر عود هندی و عطر صندل کرده
که باشد داخل نمایند می کرده اجود و اقوی ارکجه دیگر از برای ابنات شعر صنعت
آن روغن بان مطیب که نسخهٔ آن را دهان مرکب نه کوری می شود بکیر نداز ان هر قدر که خواهند
پس داخل کنند دران عود قماری آن مقدار که آن را غلیظ کرده اند پس حل کنند دران مشک
و عنبر محلول و نیکو بر هم زنند و بکار برند ارکجه شاهجهانی بسیار خوشبو و لذیذ است
صنعت آن صندل سفید با کلاب سائیده چهل و هشت مثقال عود غرقی خام سوده دو
مثقال بیخ بنفشه سه جبه کتورکه کند مالتی نیز گویند دو درای هندی خوشبو است اظفار
الطیب بسباسه زعفران عنبر اشهب مشک ترکی غالص دانه هیل از هر یک دو جبه
از جبات سرخ که بهندی کهونکچی گویند روغن یاسمین که بهندی چنبیلی گویند سه
مثقال حوزهٔ عود هندی ربع یک مثقال دو الکه که بهندی الکسیر گویند چهار سرخ عرق بهار
نارنج کلاب صندل زرد که بهندی ملاکر گویند از هر یک دوازده مثقال درهم نموده
استعمال نمایند ارکجه شاهجهانی بنسخهٔ دیگر صنعت آن عود غرقی سه ماشه صندل
سفید سوده بانزده ماشه الکسیر که اشنهٔ سفید است مشک خالص عنبر اشهب جوزهٔ اکبر
غرقی از هر یک دو ماشه اظفار الطیب بریان کنول بیخ بنفشه شاخ شسته از هر یک یکماشه
بسباسه فاقله صغار از هر یک سه سرخ کافور قیصوری نیم سرخ عرق بهار دو تولچه روغن چنبیلی
ربع دام کلاب بقدر حاجت ادویه نرم کوفته بیخته با کلاب و عرق بهار سائیده مرتب نمایند
و باستعمال آورند ارکجه اکبر شاهی صنعت آن صندل بکلاب سوده شش مثقال حوزهٔ
اکبر که عود هندی است سه مثقال بنفشه کنول از هر یک سه مثقال کافور خام چهار جبه بکلاب
چهل و هشت مثقال بدستور مفرر مرتب نمایند ارکجه جهان گیری صنعت آن صندل
بسیار خوشبو اعلی سه تولچه مشک کشمیر حوزهٔ عود خاصه اکبر غرقی خام از هر یک یک تولچه
عنبر اشهب شش ماشه شاخ شسته اظفار الطیب کتولچه از هر یک دو ماشه بیخ بنفشه چهار
ماشه کافور جودانه یک ماشه روغن چنبیلی دو دام اجزا را بکلاب و عرق بهار نرم سوده
از بارجه گذرانیده استعمال نمایند ارکجه دیگر خاصه بابت بادشاهزاده محمد اعظم

سناه بسیار خوشبو و نیکوست صنعت آن صندل سفید سائیده عود هندی عرقی خام
از هر یک یک تولچه عنبر اشهب عنبر مایه زرور و از هر یک یک ماشه مشک خالص نیخ بنفشه
اکسیر چووه عود خالص از هر یک نیم ماشه بسباسه قاقله صغار از هر یک سه سرخ اظفار الطیب
نیخ سرخ کهیله دو سرخ کافور خالص نیم سرخ روغن چنبلی شش ماشه عرق بهار دو تولچه
صندل را اولا در گلاب بخیسانند و نیخ بنفشه را با گلاب رقیق بسایند و باز در همان
گلاب کهیله را باز قاقله را و صندل را و باز کافور را و چووه و عود را داخل کرده و عنبر مایه
را با گلاب سائیده باز اظفار الطیب بسباسه و مشک و عود را و همه را یکجا باز بسایند
و عنبر را باز در روغن چنبلی وانگ گلاب گداخته داخل نمایند و همه را در هم نموده از پارچه
دولائی بگذرانند و عرق بهار انگ انگ داخل کرده می باشند تا تمام از پارچه خوب
بگذرد دو و سه ساعت لگاهداشته تا فی الجمله مزاجی گیرد و استعمال نمایند و اگر عطر گلاب
و عطر عود هندی اضافه نمایند میگردد و اطیب ارکجه سرکار بادشاهی بنوع دیگر صنعت
آن صندل سفید بگلاب سوده نه مثقال عود غرقی خام دو درم عنبر اشهب نیخ بنفشه
از هر یک نیم مثقال مشک خالص ربع مثقال دوالهٔ اکسیر دو مثقال چووه عود هندی دو
جبه کافور یک جبه روغن یاسمین که بهندی چنبلی گویند یک مثقال کهتور ربع مثقالی بدستور
مقرر مرتب نمایند ارکجه خاصه سرکار بادشاهی صنعت آن صندل سفید بگلاب
سوده سه مثقال اظفار الطیب بریان کهنوله ایرسا از هر یک ربع مثقالی چووه عود هندی
دوالهٔ پخته مشک خالص عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال کافور دو جبه عود غرقی خام یکدرم
روغن یاسمین دوازده مثقال گلاب عرق بهار از هر یک چهار مثقال بدستور مقرر مرتب
نمایند ارکجه بابت بادشاه بیکم صنعت آن صندل سفید بگلاب سوده چهل و هشت
مثقال روغن یاسمین خوشبو دوازده مثقال عنبر اشهب یک مثقال مشک خالص نیم مثقال
نیخ بنفشه دوالهٔ از هر یک یک مثقال اظفار الطیب چووه عود اگر خالص از هر یک یکدرم
بگلاب بقدر احتیاج مرتب نمایند ارکجه خدابخش خانی صنعت آن صندل سفید
بگلاب سوده عنبر اشهب مشک خالص چووه عود از هر یک نیم مثقال عود غرقی سه

مثقال نیخ بنفشه دوالهٔ از هر یک ربع مثقالی بسباسه دانهٔ هیل عفران از هر یک نیم
مثقالی عطر گلاب نیم مثقال روغن یاسمین خوشبو یکدرم زردی کل تا کسر وزردی با کل
سرخ از هر یک قدری بدستور مرتب نمایند ارکجه دلاور خانی صنعت آن عنبر اشهب
عود غرقی از هر یک ربع مثقالی مشک خالص بسباسه صندل زرد که بهندی ملاکیر گویند
چووه عود خالص کهنور از هر یک دو حبه اظفار الطیب چهار حبه اکسیر دو نیم وزن صندل
سفید دو وزن اجزا باگلاب چهل و هشت مثقال بدستور مرتب نمایند ارکجه دلاور خانی
بنسخهٔ دیگر صنعت آن عنبر اشهب دوالهٔ که بهندی اکسیر نامند از هر یک چهار سرخ مشک
خالص چووه اگر خالص اظفار الطیب از هر یک سه سرخ ایرسا کیخ بنفشه هشت برابر
هیل بوالهک از هر یک دو سرخ کافور یک سرخ روغن یاسمین که بهندی چنبلی نامند چهار
تولچه عود غرقی خام یک وزن کل ادویه صندل دو وزن ادویه علی الرسم مرتب نمایند ارکجه
موسوینخانی که خوشبو و نیکوست صنعت آن صندل سفید سوده عود غرقی خام از هر یک
ده ماشه مشک خالص نه ماشه چووه عود قسم اول قاقله صغار از هر یک نه سرخ عنبر اشهب یکماشه
کل کامه یک و نیم ماشه کهیله اظفار الطیب بسباسه از هر یک چهار سرخ کافور بهیم سینی نیم
سرخ روغن چنبلی نیخ بنفشه از هر یک شش سرخ بدستور مرتب نمایند و گلاب و عرق بهار
هر قدر که خواهند اضافه نمایند ارکجه قلاوزخانی صنعت آن صندل ده ماشه اگر
غرقی شش ماشه مشک خالص عنبر اشهب اکسیر کل کامه از هر یک یک ماشه نیخ بنفشه اظفار الطیب
بریان کرده بسباسه قرنفل قاقله صغار چووه عود هندی از هر یک چهار سرخ روغن چنبلی
نیم دام کافور خالص نیم سرخ کل کامه یکماشه عطر گلاب یکماشه گلاب یک شیشه عرق بهار
دو نیم سیر شاهی بدستور مقرر مرتب نمایند ارکجه محمد یارخانی گلبهار تحفه میشود صنعت
آن صندل سفید عود هندی از هر یک یکتوله صندل زرد که ملاکیر گویند شش ماشه عنبر اشهب
عنبر تهتمی مشک خالص قرفه از هر یک دو ماشه اکسیر نیخ بنفشه دانهٔ هیل کوچک اظفار الطیب
روغن چنبلی عطر گلاب عطر فتنه عطر ناکسیر عطر عنبر از هر یک یکماشه کافور خالص زعفران
خوشبوی خالص عطر گلاب عطر کرنه از هر یک نیم ماشه گلاب و عرق بهار از هر یک بقدر

حاجت داخل کرده بدستور مقرر مرتب نمایند ارکجه دیگر به نسخه عطاران هند صنعت
آن ملاکیر شش ماشه عود هندی حب المحلب از هریک سه ماشه اظفار الطیب پنج بنفشه از
هریک دو ماشه قرنفل چهار سرخ اکسیر دانه هیل کلان چهار چینی از هریک یکماشه کافور قیصوری
دو سرخ مجموع را بگلاب صلابه نموده عطر فتنه یکماشه و نیم چوبه عود هندی نیم ماشه
روغن زنبق یکتوله بآن مخلوط کرده بکار دارند ارکجه دیگر که عطاران هند آن را ارکجه
شاهی نامند صنعت آن صندل سفید مقاصری نه تولہ مشک تبتی خالص اکسیر از هریک
یک تولہ روغن چنبیلی ده درم اظفار الطیب چهار ماشه و نیم حب المحلب عنبر اشهب چوبه عود
غرقی خام پنج بنفشه از هریک نه ماشه بادشنبه چهار ماشه و نیم عود غرقی یکتوله و نیم کافور قیصوری
یکماشه گلاب دو استار عرق بهار یک استار حصی لبان که آن را بعربی صمغ ضرو نامند
سه تولہ عطر فتنه یک تولہ بدستور سه پاله ارکجه سازند و بطریق عطر گلاب بر ندارکجه دیگر
که عطاران هند آن را ارکجه قسم دوم نامند صنعت آن صندل سفید مقاصری سوده عطر
گل مولسری میعه از هریک سه تولہ دانه هیل کلان چهار تولہ قرنفل دو تولہ عود هندی نیم تولہ است
صمغ ضرو که جوهر حصی لبان و مصعد آن است بسبا عطر گلاب خالص عطر مجموع از هریک
یکتوله گلاب وزن مجموع ادویه بدستور مرتب نمایند و ست بهندی جوهر هر چیز و مصعد آن را نامند
ارکجه دیگر به نسخه عطاران هند صنعت آن طباشیر یک استار ملاکیر یعنی صندل زرد
سائیده نیم استار صندل سفید مقاصری گلاب سوده سه پاو استار کندر کپور کچری
ناگرموتھه از هریک پاو استار برنی کهتوله از هریک نیم پاو استاچ که شلیخه است پنج استار نگه
یعنی اظفار الطیب الایچی خورد یعنی قاقله صغار قرنفل صمغ ضرو میعه سائیده از هریک
دو دام عطر گلاب عطر فتنه از هریک یکتوله گلاب بمقدار یکپاو بآن ارکجه نو ان ساخت بدستور
مقرر مرتب نمایند عنبر مایه که اکسیر گویند صنعت آن آن است که یکعدد ناریخهای کوچک
و سر آن را ببرند و جوف آن را تمام خالی کنند بحدیکه سپندی دران نماند و در هر
چهار سیر بهار نارنج یک سیر لادن عنبر و نیم سیر بسبل الطیب و پاو سیر دالچینی را
کوبیده و سائر اجزا را از خس و خاشاک پاک نموده ریزه ریزه کوبده در ظرف چینی در گلاب آنقدر

که بالای ادویه آید بخیسانند و یک شب بگذارند پس در ناریخها پر کنند و سر آنها را از همان
قطع ها که بریده اند مستحکم نموده در دیگ سنگی یا نقره یا مس تازه قلعی که در نه آن قدری
خس ریخته باشند تهه بر تهه چهار طبقه چیده گلاب بر روی آن ریخته سر آنرا بالسنه اطراف
آن را بکل حکمت یا آرد ماش هندی مستحکم نمایند بنحویکه بخار آن مطلقا بیرون نرود و باش
ملایم طبخ دهند و گوش برآواز آن دارند چون آواز جوش کم کردد دانند که گلاب کم مانده
دیگ را فرود آورده بگذارند تا اندک سرد کردد و بخار آن زائل شود سر آن را باز نموده ناریخها
را برآورده انچه در جوف آنهاست برآورده در ظرف چینی پهن نمایند تا خشک کردد و در هر
سیر از ین تخم سپند صندل سفید خوشبو بگلاب سوده دو تولہ مشک سوده داخل نموده در ظرف
چینی نگاهدارند و بعد از یکماه استعمال نمایند عنبر مایه دیگر از ان اقوی صنعت آن اگر
غرقی خام اشنه سنبل الطیب لادن عنبر صندل اعلی بهار نارنج از هریک یک آنار بنفشه نیم آنار
مشک چهار تولہ گلاب یک شیشه عرق بهار دو شیشه ادویه انچه کوبیدنی است جوکوب نموده و
بدستور با دو من زغال طبخ دهند و بکار برند میسد که مایه بعض عطرهاست صنعت
آن اگر غرقی بهار نارنج لادن عنبری اشنه خالص از هریک یک آنار مشک خالص چهار
تولہ گلاب بقدر آنکه دران پخته شود ادویه را جوکوب نموده علی الرسم مرتب نمایند
ارنب برنی معرب ارنبار سریانی است بعربی نمور بنون و رای مهمله و بفارسی خرگوش
و بترکی دوشان و بهندی ساسا و سسه و کهره و یونانی فروسیمون نیز ارنب و اغروس
و غرساوس و بسریانی لاغوسی نامند و آن حیوان معروف است بچند اکر به باموهای نرم و ذلیل
زنان حیض بیند و گویند منقلب میکردد نر آن باده و بالعکس و اصلی ندارد بلکه یک سال
نر آن بسیار مست میکردد و دو یکسال ماده آن و سیاه و سفید یکرنک و ابلق نیز می باشد
و بهترین آن سفید است گویند چون آن را بسیار تر سانند و ذبح نمایند بسبب شدت خوف
خون از ذبیح آن بر نمی آید و مدت حمل آن هفتاد روز است و زیاده هم گفته اند در
اول سوم کرم و در دوم رطب است و بزعم قومی سیاه آن بالبس است و سفید ترکی آن بسیار
کرم و خشکی آن کمتر می باشد پوشیدن پوست آن سخن بدن را معدل اخلاط بارده

و ادمان اکل آن قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت در بدن و موی محرق آن و غیر
محرق آن حابس خون همه اعضا و خوردن خون برشته آن جهت اسهال و قرحه امعا و
رفع سموم و طلای خون تازه کرم آن جهت کلف و بهق و بثور یکه آب سفید از ان
تمرشح کند و جوشش خشکی که در سر باشد و مسکن دردهای کهنه هست و مغز سر آن که مشوی
باشد جهت رعشه مرضی و دلوک آن جهت اصلاح امراض لثه و درد آن و اعانت بر روئیدن
دندان اطفال و طلای پیه آن مانع انشقاق مو و ریختن آن هست اختلاج و ارتعاش تناول
نمودن مغز سر خر کوش با ماء العسل نافع هست از برای اختلاج و ارتعاش حادث بعقب
مرض و بریان کرده آن نافع هست از برای ارتعاش حادث از بسیاری آشامیدن
شراب و رعشه مرضی خصوص و قینکه با فلفل و خردل خورده شود و مغز سر ارنب را چون
با سرکه و روغن زیت بجوشانند و بر بدن بمالند حشرات الارض از ان شخص هرب نمایند
و نزدیک او نیایند و شیخ داود گفته که چون هفت روز دو حبه مغز سر آن را با دو اوقیه شیر
تازه بنوشند منع سفیدی موی کند و خاکستر دماغ آن با پیه خرس و با ماء العسل و آب
پیاز عنصل جهت رفع داء الثعلب و پنیر مایه آن را چون بقدری فیراطی تا نیم مثقال با سرکه
انگوری بنوشند جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و کزیدن افعی و ادویه قتاله و بالجمله با ذهر
جمیع سموم هست و سه فیراط آن با شراب جهت دفع تب ربع مجرب شمرده اند و گویند که یکدرم
پنیر مایه آن تا یک مثقال چون با آب نخود بخورند نافع هست از برای احتباس بول بسبب
جمود خون در مثانه و اگر یکدرم الفحه ارنب را با یک درم شب موخته بکحا کرده پس بکیرند با بونه
و سداب و در آب جوشانیده صافی نموده و این دارو را چند روز بخورند با مطبوخ مذکور
خون بسته بکشاید و طلای آن جهت سرطان عجیب الفعل و دو مثقال آن را چون بنوشند جهت
رفع سیلان طوبات رحم و شکم و آشامیدن و حمول آن بعد از طهر سه روز هر روز نیم
مثقال مانع حمل زنان و زهره آن را تاثیر لعکس پنیر مایه آن هست چون با زیت خلط
کرده شود و جلوس در طبیخ آن جهت انفرس و مفاصل و چون با شامند الفحه آن را با
مسکه کاو با روغن کاو با سرکه انگوری و همچنین هر کاه آشامیده شود با مسکه با روغن

با عسل مصفی محلول بخل خمر نافع هست از برای صرع و بعضی گفته اند چون قدر قلیلی از الفحه
آن را بطفل بیاشامند ایمن میکرداند از حدوث صرع و چون اندکی از الفحه ارنب را
بطفلی که فزع کند در خواب بدهند دفع میکرداند فزع آن را و لیکن باید که بسیار کم باشد
و شیر در معده او بنا شد زیرا که موجب جمود شیر در معده میشود و خوردن کوشت آن
مولد خون غلیظ و بهتر از خونبکه از کوشت کاو و بز و میش بهتر میرسد و جهت بول و فراش
و سلس البول و رعشه و فالج و امراض باردہ نافع هست و اصلاح آن بپختن آن هست بخار آب
و بار و غن شبت و سفرس هست بمحرور المزاج و مصلحش کاسنی و سرکه و انار میخوش است
صرع کوشت آن را چون بریان نموده به بخار آب کرم یا با شبت پخته بخورند نافع هست از
برای صرع شیخ الرئیس گفته که کوشت خرکوش از اغذیه جیده هست از برای اصحاب
صرع و فالج و لقوه و استرخاء و شنی گفته اغذیه متخذ از کوشت آن خصوصا کباب و مشویات
مبتر با با بزیر جاره مقویه مانند تخم شبت و دارچینی و فلفل و صعتر و خردل که نرش کرده باشند
آنها را بمزاج نافع اند از برای اصحاب فالج و استرخاء و لقوه و امراض باردہ و علل اعصاب
و خوردن کوشت بریان کرده آن نافع هست از برای خدر و ارتعاش و چون بپزند کوشت
ارنب را نامحرر شود مانند حلوا پس بکوبند و ضماد نمایند بر سر نافع هست از برای لقوه و فالج
کوشت با مغز سر آن با مصالح حاره و الجمامه غذای صالح هست از برای اصحاب فالج و هر کاه
بوده باشد با سعال نقرس بسیار بلغمی لزج باید که بوده باشد غذای صاحب آن مشویات
و قلیه ها ی از کوشت ارنب بری آن محدث سهر هست و مصلح آن با زیر هست و سمر قندی گفته
که لحوم ارنب می باشد کرم و خشک و مولد خون حکر سوداوی و موجب غشیان و بسیار شکم اند و مدر
بول و موافق مر کسی را که محتاج به تدبیر مجفف باشد و نیستند موافق مر کسی را که محتاج باشد
به تدبیر بلطف مرطب و اصلاحش آن هست که چرب سازند بروغن بسیار و بریان نمایند آن را
به بخار آب کرم و کفته شده که کوشت حیوانات وحشی نامسن به هست الا آهو بره که از جمله
آنها بدیش کمتر هست و بعد از ان در رکمی بدی کوشت ارنب و واجب هست اصحاب جمع مفاصل
را بهجرت از خوردن جمیع لحوم و اگر ناچار باشند از خوردن لحم پس باید که بخورند از کوشت

ارنب و امثال آن چون طیور جبلی و آهو بره و هر گوشتی که قلیل الفضول باشد جهت آنکه عمده
در علاج ایشان تقلیل غذا است فرموده اند اگر گفته شود که مشهور آن است که ارنب
بارد المزاج است پس چگونه می باشد غذای نافع از برای غلو جبن و اصحاب امراض
بارده جواب اینکه ازین سوال داده اند آن است که مزاج جمله ارنب بارد است لیکن گوشت آنها
حار است از گوشت غزال و حق جواب آنست که نیست مزاج ارنب بارد چنانکه مشهور است و سبب
این شهرت افعال آن است که خوف و جبن باشد و سبب درین امر نیست بر ودت مزاج آن
چنانکه توهم کرده اند بلکه چون مزاج آن از برای سرعت حرکات که آن را باشد بسیار گرم
خلق شده و از لوازم حرارت جرأت و جلادت و اقدام بر حرب است و آن جانوری خورد
است اگر این لوازم حرارت با او نباشد بزودی از جنگ و غزا هلاک می شود باری تعالی
بحسن تدبیر و حکمت بالغه قلب آن را نسبت ببدن او بسیار بزرگ خلق کرده پس حرارت غریزی
و روح حیوانی در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف می گردند و موجب جبن و خوف
او میشود و هر چند در اصل حرارت غریزی او قوی است و نیز حرارت اصلی مزاج آن با حرارت
عارضی از غضب یا خوف مجتمع گشته باعث انفعار و ضعف آنمیگردد و چون بگیرند مرارهٔ ارنب
را و بسرشند با آن کندر و سداب و جبن ساخته بیاشامند در وقت آشامیدن شراب خواب
آورد و اکرار اراده کرده شود خلاصه ازان بیاشامند سر که کهنه پس هر سنبکه موجب شفای او
می شود بلمیناس گفته که چون زهرهٔ آن را بنوشند خواب بمرتبه بر شارب آن غلبه کند که تا
سر که بدو ند هند و استنشاق نفرمایند بهوش نیاید لقوه مولف جامع الادویه گفته که چون
خصیهٔ آن را با نمک تلخ و روغن سوسن نموده دود آنمک آن را سعوط نمایند جهت لقوه مجرب
است و خوردن آن با روغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده است و کوبند چون زن فرج آنرا
بخته بخورد در حال آبستن کرد و همچنین جمول سرکین آن درین باب بسیار مؤثر و النسئه انما
وضعا خاکستر استخوان آن محلل خنازیر و سرکین آن مقدار نیم درم نا یکدرم شربا جهت
سلس البول و بول در فراش نافع و فطور بول آن در چشم جهت حدت باصره مفید است
و چون مجموع آنرا در ظرفی بسوزانند و با روغن گل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی

سر مؤثر است **دستور احراق ارنب** چنست سنگ مثانهٔ آن است که بگیرند ارنب
بری را و بعد از ذبح از پوست و احشا پاک کرده در کوزهٔ سفال مطین کرده در تنور پک
شب بگذارند پس برآورده بکار برند **دهن ارنب** نافع است از برای مفاصل و تقرس
و خدر و درد اعضا النشستن دران و تدهین بدان صنعت آن بگیرند ارنب را زنده
و دست و پای آن را بسته قرغانی را زیت با روغن گنجد کرده بجوش آورند ارنب را
دران اندازند و بجوشانند تا مهرا شود پس فرود آورده مریض دران نشیند بعد از انکه
حرارت او کم شده باشد که تواند دران نشیند و قدری ازا برای تدهین نگاه دارند +
طبیخ ارنب نافع است از برای کسیکه دهن ارنب نافع است از برای آن و مذکور
شد و در آبزنات غذای نافع از برای امراض بارده مانند فالج و رعشه و سلس البول
و بول در فراش و درد مفاصل بارد و رویانیدن موی سر و این نوع غذا معمول ترکانست
صنعت آن بگیرند ارنب را ذبح نموده پاک کنند پس آن را در آب بی نمک و شبت و پیاز جوشانند
و کف آن را بگیرند پس آن را از آب برآورده با آب سرد بشویند و به بخار آب به پزند
و در وقت پختن ماست و روغن و مصالح حاره و ادویهٔ مقویه دایم بران بمالند تا زمانیکه
خوب پخته شود پس آن را فرود آورده بخورند + و پوستین را گرفته از پوست ارنب اهلی
متوسط است در گرمی میان پوستین سمور و پوستین پوست بره که آن را فلنه نامند و از
پوست بره زیاده و از پوست سمور کرمین کمتر است **باب الالف مع السین**
المهملة + **اسارون** بفتح همزه و سین مهمله و الف و ضم راء مهمله و سکون واو و نون
بلغت سریانی بیخ سنبل بری است که آن را اسارون بری نیز نامند و یونانی سرابیون
و هندی نکرنامند و آن بیخ گیاهی است برکره و دراز و باریک و کج و از زرد چوبه باریکتر
و قوی تر هم نیز دیده شده و با اندک عطریت و تندی و سفید مائل بزردی باریشهای بسیار
باریک که از اطراف آن برآمده و منبت آن جنگلها و کیاه آن منبسط بر روی زمین و
برکش شبیه ببرگ نیل و لبلاب و ازان کوچکتر و مائل باستدارهٔ و کلش نفش و در برگ
برگ شبیه بکل بیخ و تخمش مثل تخم کاوجره که عبارت از قرطم است و ازان راسلق

بقدر ذرعی و مدور و برگش مثل برگ قطور بون دقیق و اعلای ساق آن پر شعبه بعضی
بر بالای بعضی و در اطراف شعبها مثل دانه کندم و در جوف آن چیزی زعبی و بیخش بسطبری
خنصر و کم کره و خوشبو و خوش طعم و قسمی را برگ مثل قسم اول و اغبر و صلب و شاخهای
آن پراکنده و باریک و کلش بزرگ و لفش و ثمرش مثل ثمر کبر و در جوف او تخمی مثل
خطمی و بر اشجار می پیچد و بیخش ساری در تحت ارض و پر کره و قوی الرائحه و تلخ
و لذاع و این قسم مخصوص است در رفع سموم و کزیدن مارها و قسمی را برگ از همه اقسام ریزه
تر و شاخهای او منبسط بر روی زمین و کلش نقش و بیخش نرم و بیکره و زرد و تلخ و با عطریت
و منبت آن کوههای ساده و این قسم ضعیف ترین اقسام اربع است و مجموع آن در آخر دوم
گرم و خشک و بهترین آن قسم اول است که از فرنگ و افرنقیه و شام خیزد که خوشبو و تندرائحه
باریک باشد که زبان را لوفت نمایند بگزد و مستعمل بیخ آن است ملطف و محلل و مدر و مفتح
و منقی معده و جگر و سپرز و کرده از اخلاط بارده و سه مثقال آن با مار العسل سهل قوی بلغم
غلیظ مجتمع در سر و باقی اعضا است و جهت حصاة کرده و مثانه و تسکین درد آن و
عسر البول و احتباس حیض و درد ورک و مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع خصوصا که دو
ماه در آب انگور خیسانیده باشند و باید که بازای هر سه مثقال آن آب انگور چهار رطل
و نصف باشد و با شیر شتر و کوسفند مبهی قوی میرود و مرطوب و مسخن و مقوی معده و کبد
و منضج رطوبات فضلیه آن هر دو در راست و جهت تسکین دردهای باطنی و استسقا و یرقان
سدی و ورم سدی و ورم رخو جگر و سپرز و تنقیه آلات بول از رطوبات لزجه و امراض
بارده رطبه دماغ مانند صرع و لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلائی و خدر و مقوی دماغ
و اعصاب است آشامیدن آن و شربتی از آن سه مثقال است با مار العسل و داخل کرده
می شود در ادویه صداع بمشارکت رحم از برای تقویت سر و دماغ و رحم و ادرار فضول
رحم و آن کرم میکند دماغ را و نافع است از برای نسیان خصوص و قبنکه با مار العسل باشند
بجهت آنکه بسبب حرارت و یبوست مجفف رطوبات دماغ است که آن رطوب می باشد ضعف
دماغ و تمجین بوئیدن روغن آن دایم نافع است نسیان را و اکتحال آن جهت امراض

طبقه قرنیه و ورود آن جهت کریز ابندن عقرب و ضماد آن با شیر تازه دوشیده بر گنج
ران و پشت زهار جهت لغوظ بسیار مجرب است و مضرره و مصلحش مویز و کفته
اند مجفف اعصاب است و مصلحش مویز است بیرون کرده جوشانیده بروغن بادام
است و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش وج مثل وزن آن بازنجبیل
است یا نصف آن خولنجان و نصف آن وج حکمای هند را اعتقاد آن است که چون قبل
از آبله بمدرم آن بابنید بریخ بنوشند آبله بسیار کم برمی آید و مجرب میدانند جوارش
اسارون مقوی اعصاب و اعضای عصبانی و نافع است از برای فالج و لقوه و
استرخا صنعت آن اسارون شامی نقاح اذخر سنبل الطیب سلیخه سیاه از هر یک دو درم
قسط تلخ دارچینی از هر یک یکدرم با عسل سفید سه وزن ادویه معجون سازند شربتی یک
مثقال شراب اسارون مدر بول و نافع از برای استسقا و یرقان و علل کبد و جمع
ورک و ریه و معده بهت صنعت آن بگیرند اسارون دو مثقال و بیندازند در دوازده
قوطولی از عصیر عنب و بگذارند سه ماه پس صاف نموده استعمال نمایند عرق اسارون
ساده مفرح و بخشنده سرور و مقوی قلب است صنعت آن بگیرند یکمن اسارون و سه
من آب داخل کرده بطریق کلاب عرق کشند شربتی ده مثقال اسرار الاطباء و تالیف
شمس الدین بن هلال اردبیلی این ترکیب معجون لبوبی است که باین اسم مسمی ساخته
نهایت مقوی ماه است و دل و دماغ و رنگ رخساره را نیکو گرداند و قضیب را محکم کند
و مداومت کننده آن قبل از جماع و بعد از آن ابن باشد از عرق النسا و نقرس و نقصان
منی و امراض عصبانی و قدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است صنعت آن شقاقل
مصری خولنجان خصیة الثعلب مصری بهمن سرخ بهمن سفید وج ترکی تودری سرخ
تودری سفید لسان العصافیر سه مثقفور از هر یک سه درم حب بلسان حب البان و
در نسخه دیگر بعوض حب البان عود بلسان است فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین
تخم شلغم تخم پیاز تخم بونجه صحرائی خشخاش سفید دو قو مغز حب القرطم تخم نره تیزک
تخم زردک تخم شبت تخم کندنا تخم هلیون حسک مربا از هر یک ده درم مغز بسته مغز نارجیل مغز

بادام شیرین مقشر مغز چلغوزه مغز جبة الخضرا مغز حب الفطن کنجد مقشر از هر یک هفت
درم دارچینی فرنفل اسارون سنبل الطیب باسه کبابه چینی سعد کوفی قرفه الطیب
دارفلفل جوزبوا نارمشک عود قماری عنبر اشهب زعفران از هر یک یک مثقال مشک
ترکی یکدانگ ونیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم درونج عقربی از هر یک دو
درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند حکیم میر محمد مؤمن گفته که من
معنادین افیون را دربن معجون زعفران سه مثقال بنیر بایه شتر اعرابی پنج مثقال افیون ده
مثقال بزرالبنج سفیده ده مثقال داخل کرده وبدل سره سقفور ماهی رویان بنهایت
موافق یافتم قدر شربت از افیون دارا زنیم مثقال تا یک مثقال و در نسخه دیگر اجزای
که افزوده شده زعفران سه مثقال افیون هشت مثقال بزرالبنج سفید یک مثقال است
وبعضی اطبا بعوض بزرالبنج وافیمون ورق القنب ده مثقال میکنند وبعضی بعوض
ورق القنب چرس میکنند واگر سره سقفور بنا شد بدل آن ماهی رویان پنج مثقال
کنند واگر جسک مربی بنا شد جسک غیر مربی داخل کنند اسرار الاطبا به نسخه دیگر
منافع بسیار دارد ودر سه باب بی نظیر است در تقویت دل ودماغ وآوردن نشاط ومحکم
نمودن قضیب واگر بعد از جماع استعمال نمایند از عرق النسا ومفاصل ونقرس ونقصان منی
واز همه بیماریهای عصبانی ایمن گرداند واین نسخه بجنس نسخه قبل است باندکی تفاوتی
در عدد وادویه وبجای درم مثقال است صنعت آن خولنجان شقاقل خصیة الثعلب
مصری بهمن سرخ بهمن سفید وج ترکی تودری سرخ تودری سفید لسان العصافیر شاهتره
از هر یک سه مثقال حب بلسان عود بلسان فلفل سفید تخم خرفه مقشر مغز تخم خربزه مغز
تخم خیار مغز تخم کدو تخم پیاز تخم شلغم تخم خشخاش تخم شبت انیسون تخم هلیون خشک مربی از
هر یک دو مغز ناجیل مغز چلغوزه مغز لبته مغز کنجد مقشر از هر یک هفت مثقال دارچینی
وفلفل سنبل الطیب اسارون باسه کبابه چینی قرفه سعد کوفی دارفلفل جوزبوا
عود قماری عنبر اشهب زعفران از هر یک یکمثقال مشک تبتی یکدانگ ونیم زنجبیل بوزیدان
قسط شیرین مغز حب الزلم درونج عقربی از هر یک دو مثقال باسه وزن ادویه عسل مصفی

شربتی معجون سازند شربتی ازدو مثقال تا سه مثقال است واگر کیف خواهند زعفران را
سه مثقال کنند وافیون هشت مثقال وبزرالبنج سفید یک مثقال اضافه نمایند **اسرار**
الاطبا کبیر کرده را اکرام وقوی گرداند ومنی بیفزاید ولیشت را محکم کند ونشاط آورد
وباه را زیاده کند وول ودماغ را قوت دهد وبدن را فربه کند ورنگ را نیکو سازد
واعصاب را محکم کند ولغوظ آور دودرا مر مجامعت نظیر ندارد وصنعت آن مغز بسته مغز
فندق مغز بادام مغز جبة الخضرا مغز کردکان مغز چلغوزه مغز حب البطم خولنجان ماهی رویان
شقاقل بهمن سرخ بهمن سفید نودری زرد نودری سرخ زنجبیل کنجد مقشر دارچینی از هر یک
پنجدرم سنبل الطیب سعد کوفی فرنفل کبابه چینی حب القلقل تخم کزر تخم شلغم
تخم نرب تخم پیاز تخم اسپست تخم هلیون لسان العصافیر درونج عقربی زربناد از هر یک
سه درم جوزبوا بسباسه دوالة دارفلفل از هر یک دودرم خصیة الثعلب ناجیل تازه
مغز سر گنجشک نرخشخاش از هر یک ده درم قضیب کاو سوده سوربخان بوزیدان لعناع
خشک از هر یک چهار درم بایه شتر اعرابی زعفران مصطکی از هر یک دمی عود خام دو
درم ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد عنبر اشهب مشک خالص از هر یک نیم
مثقال عسل سه وزن ادویه بطریق معهود معجون سازند **اسرار الاطبای صغیر**
منی زیاده کند وکلیه ومثانه را قوی گرداند ونسیان را نافع باشد ورنگ رو را نیکو
گرداند ودماغ را قوت دهد صنعت آن مغز بادام مغز کردکان مغز جبة الخضرا مغز چلغوزه
مغز حب الزلم مغز فندق مغز بسته مغز ناجیل تازه مغز حب الفلفل خشخاش سفید تودرین
کنجد مقشر تخم خربزه تخم پیاز تخم شلغم اسپست بهمنین زنجبیل دارفلفل کبابه قرفه دارچینی شقاقل
خولنجان تخم هلیون مساوی کوفته بیخته بعسل سه وزن ادویه معجون سازند چنانچه
رسم است شربتی دودرم **اسطوخودوس** بضم همزه وسکون سین مهمله وضم
طای مهمله وسکون واو وضم خای معجمه وسکون واو وضم دال مهمله وسکون واو وسین مهمله
گفته شده که لغت یونانی است ومعنی آن حافظ الارواح است وبعربی آنس بدالف
وممسک الارواح وضم بضم ضاد معجمه وسکون رای مهمله وزهرالفرم گویند واهل تکابن تروم

و بسیرهائی سخاوس نامند و آن نام جزیره ایست که از انجا می‌آورند و در بعض لغات
آن را کشته و بهندی وهارو و در بنکالیه تبنیه نامند و آن گیاهی است ربیعی و در جاهای
نمناک بسیار میروید و بر کش شبیه ببرگ صعتر و از ان دراز تر و باریک تر و کلش مائل بسفیدی
و یک ساق دارد و باریک بیساق و شاخدار تر دیده شده و در بلندی کمتر از شبری
و بقدر ذرعی نیز دیده شده و قبهٔ آن متراکم مخروطی طولانی شبیه بجو و مائل بسرخی و بنفسی
تند طعم و رایحه و با اندک تلخی و تخم آن زرد رنگ تیره شبیه بارزن خورده اند که بهنی این
ناسوه گفته که اسطوخودوس آنجمنی است که چون بدست بمالند و ببویند بوی کافور از ان آید
و طعم آن تلخ و تیز و مزاج آن گرم است در اول خشک در دوم و مرکب است از جوهر ارضی
و ناری و بقوت جوهر ناری خود تفتیح سده نماید و تلطیف مواد کند و رفع عفونات نماید
و همه اندام اندرونی را تقویت بخشد و انچه نوشته درست است و چنین مشاهده شده
اسطوخودوس در بعضی بلاد هند و بنکاله نیز میشود و لیکن انچه در بن بلاد بهم میرسد بعضی
سیاه خاکستری رنگ و بعضی سفید خشن بی زغب و بی رائحه و کم طعم و بی تخم و ضعیف
الخاصیت تر از انچه در بلاد دیگر می شود نرم بماند زغب و متصف باوصاف مذکوره کرم
و خشک است در درجهٔ اول و گویند در اول درجهٔ دوم و این نمیدند گفته که یابس است در دوم و
گویند مرکب القوی است و اجزای باردهٔ آن کمتر و این قول بلکه قول دوم اقرب بصواب
است محلل و ملطف و جالی و مفتح سدها و با قوت قابضه و مقوی بدن دل و احشا و جمیع
قوی ظاهری و باطنی نافع است از برای عفونت اخلاط و طبخ آن تا سه درم در امراض
سینه و سعال و نزلات از زوفای خشک قوی تر و مفرح و مسهل بلغم و سودای غلیظ
و مقوی آلات بول و با قوت تر یا قه و خاصیت آن انضاج و اسهال مرهٔ سودا است از
قلب و دماغ و بی عدیل است در این امر خصوص دماغ و بسبب تصفیه روح این دو عضو قوت
این دو عضو مهم کند و نیز بقوت قابضه که آن را بساط قبض جمیع جوهر ارواح
میکند و بالغ از تخلیل آن میشود و شیخ الرئیس رح میگوید که اعتقاد من آن است
که بوده باشد اسطوخودوس را خاصیتی خارج ازین وجوه در تقویت قلب و دماغ

بسبب انکه شدید النفع است در تقویت قلب و تزکیهٔ فکر و اشنا میدن یکدرم از ان
به تنهائی جهت رعشهٔ دماغی و دو جزو آن با یک جزو بیخ کبر که با عسل سرشته باشند
جهت برودت معده و بواسیر بغایت مفید است و ضماد بیخهٔ آن جهت ورم مفاصل و نقرس و نقوع
مطبوخ آن جهت استسقا و ورم بارد جگر و تنفیه کرده و طحال و امراض مقعده و باشیر احیت نفخ و
درد اعصاب و رد اضلاع و سموم مشروبا نافع و مضر است بصفراوی مزاج و معطش و مغشی و بکیب
محرورین و مصلحش کنجبین گویند مضر است به نفس و مصلحش کشنیز و صمغ عربی است و قدر
شربتش از دو درم تا پنجدرم و بدلش در آلات تنفس فراسیون و در تنقیهٔ سودا افیمون
است و شیخ یوسف بغدادی گفته که خاصیت اسطوخودوس اسهال سودا از دماغ
است و شربتی از ان یکدرم تا پنجدرم و اصلاح آن بکشنیز است و چون با سکنجبین
خورده شود محتاج بمصلح دیگر نیست و بعضی اطبا گفته که مصلح شراب آن شراب لیمو
و مفتح سدهای دماغی و مسهل سودا و بلغم از دماغ است و بالجمله اسطوخودوس حار و
دماغ است یعنی پاک میکرداند سر را از جمیع فضول بلغمیه و سوداویه غلیظه و محلل و
ملطف و منقی آن است و بعضی گفته اند مسهل صفرا و بلغم و سودا هر سه است و مفتح
سدهای دماغی و مقوی قوای دماغی است **تزکیه ذهن و تزعزع دماغ** نیکو
میکرداند ذهن را موجب تزکیه آن است و آشامیدن یکدرم از ان با ماء العسل +
جهت تزعزع دماغ از ضربه و سقطه نافع است **دوار و سدر** نافع است از برای
دوار و سدر بارد آشامیدن آن و نیز از برای دوار و سدر حادث از ضربه و سقطه
قرشی گفته که هرگاه بوده باشد دوار و سدر از بلغم در معده نافع است آن را آشامیدن
شراب اسطوخودوس ساده با شراب لیموی ساده بجهت آنکه با وجود آنکه مقطع و مصفی است
حبس ابخره و تقویت معده میکند **صرع و مالیخولیا** مداومت با شامیدن طبخ آن
و همچنین اسهال بان نافع است صرع و مالیخولیا را لقمی بلغم و زائل میکرداند آنرا
بجهت استفراغ و تنقیه آن مر فضول دماغی را و تقویت آن مر دماغ را بسبب ازالهٔ
آن مر رطوبات مرخیه را دافع سودا و غم و وسواس سوداوی و موجب تفریح است

چون کل آنرا مربی سازند بشکر یا بالعسل مصفی و بیاشامند از آن هر شب مقدار یکه بوده باشد ران
از کل اسطوخودوس مقدار یکمثقال و مداومت کرده شود بآن مزیل سودا و غم و وسواس سودا و
باکلیه و موجب تفریح است تفریحی قوی جنون و نسیان و جمود و شخصوص صرع آشامیدن آن نافع است از
برای جنون سوداوی و نسیان و ضماد نمودن آن سر نافع است از برای نسیان و جمود و شخصوص
و آشامیده میشود بجهت صرع یا عاقرقرحا و سکنجبین و چون بیندازند بدرشش قوا ریس از عصیر عنب بکمن از
اسطوخودوس و رخم کرده بگذارند شش ماه که آن شراب سلیس بیاشامند مصروع از آن یا عاقرقرحا و سکنجبین
منتفع میگردد از آن و کاهی بعوض عصیر عنب سرکه میکنند و درین حالت یک ماه که در سرکه آن را
مخلل نمایند استعمال بتوان کرد و میسفرمایند که از بین سرکه سکنجبین سکری یا عسلی سازند
و از آن سکنجبین یک اوقیه با دو اوقیه با عاقرقرحا و سکنجبین استعمال نمایند بهرست و
جالینوس گفته که چون سحق نمایند اسطوخودوس را نابکرده مانند عبار و بدمند در بینی مصروع
نافع است و او موجب افاقهٔ او میشود و گفته شده که چون بگیرند از آن یکدرم و نرم
بسایند و بعسل مخلوط کرده بآن سعوط نمایند تنقیهٔ دماغ میکند تنقیهٔ قوی و نافع است
از برای صرع سوداوی و بلغمی و شیخ الرئیس گفته که هرگاه بوده باشد صرع بمشارکت معده
اوفق ادویه از برای استفراغ ایشان اسطوخودوس و شحم حنظل است و استعمال باید نمود آن را
در سالی چند مرتبه و بعد از تنقیه منعهد تقویت معده ایشان شوند و نیز گفته شده که
هرگاه بوده باشد صرع بلغمی پس استفراغ با اسطوخودوس نافع است آن او بهمچنین هرگاه
بوده باشد صرع سوداوی و بالغ عفونات و انصباب نوازل است باعصاب و تقوی
و سنخ اعضا بارده است و نافع است از برای خدر و رعشه **فصل در بیان حبوبیکه**
اصل و عمود در انها اسطوخودوس است + حب اسطوخودوس باصبر
بنسخهٔ متقدمین نافع از برای مالیخولیا و صرع و امراض سوداوی و بلغمی و دوار الثعلب
صفت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله کابلی از هر یک پنجدرم تربد سفید هفت درم
و نیم و در نسخهٔ دیگر هفت درم است صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس غاریقون
سفید افتیمون بسفایج مستقی از هر یک سه درم شحم حنظل یکدرم و نیم قرنفل فودنج جبلی

از هر یک یکدرم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بقدر کفایت چرب نموده حب سازند هر حبی
بقدر نخود کوچکی شربتی سه درم بآب نیمگرم حب اسطوخودوس اسهال بلغم و سودا و
صفرا کند و جمیع امراض بلغمی و سوداوی و صفراوی را نافع باشد و صالح است از
برای امراض ظهر و وجع ورک و اوجاع مفاصل و مانند این امراض و گفته شده که
این حب نایب مناب حب قوقایا است بلکه از آن بهتر در عمل صنعت آن غاریقون مشک
سفید شحم حنظل تربد سفید مجفوف تراشیده مرضوض بروغن بادام شیرین چرب نموده از
هر یک پانزده مثقال پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه مقل ازرق بسفایج فستقی از هر یک
هفت مثقال سکنجبین اشق سفوف نیا غاریقون هش سفید حب النیل افتیمون ملح نفطی
وج ترکی کنیر ا اسطوخودوس از هر یک پنج مثقال ایارج فیقرا بوزن مجموع ادویه صموغ
را در آب کرم حل کرده و باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته جوب سازند شربتی دو
مثقال و کاهی زیاده میکنند درین حب قرنفل و فودنج و کاوزبان از هر یک پنج مثقال
صبر سقوطری پانزده مثقال تابیست مثقال لاجورد مغسول و مثقال و در نسخهٔ دیگر
اسطوخودوس سه مثقال خربق سیاه دو مثقال است و درین حال قوی الفعل است در
امراض سوداوی و امراض که تعلق ببیرد اشته باشد **حب** اسطوخودوس شیخ الرئیس
نافع از برای رعشه صنعت آن اسطوخودوس سوده یکدرم تا دو درم ایارج فیقرا یکدرم
حب ساخته فرو برند و بالای آن ماء العسل بنوشند **حب** اسطوخودوس حکیم سید
کازرونی منقی بلغم و سودا از بدن و دماغ است و نافع است از برای صرع و مالیخولیا صنعت
آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله کابلی از هر یک پنجدرم افتیمون اسطوخودوس بسفایج فستقی
از هر یک سه درم غاریقون سفید یکدرم و نیم خربق سیاه نمک نفطی از هر یک دو درم قرنفل
بود نه کوهی شحم حنظل از هر یک یکدرم و نیم ایارج فیقرا ده درم کوفته بیخته بآب سرشته دست
را بروغن بادام شیرین چرب نموده حب سازند شربتی سه درم و در نسخهٔ دیگر هلیلهٔ سیاه
پنجدرم داخل است **حب** اسطوخودوس قوی الفعل در تنقیهٔ بدن و سر از سودا و نافع
است از برای جمیع امراض سوداوی خصوص انچه متعلق ببیر باشد صنعت آن پوست

هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه مقل ازرق بسفایج فستقی از هر یک هفت درم انسون سکبینج مقل مومیائی
مشوی حب المسل افتیمون ملخ لفظی روج ترکی کشیرای سفید اسطوخودوس از هر یک
پنجدرم تربد نقل فودنج کاوزبان از هر یک پنجدرم مهیر سقوطری پانزده درم ودر نسخهٔ
دیگر بیست درم است لاجورد مغسول دو درم ودر نسخهٔ دیگر سه درم است خربق سیاه
دو درم صموغ را با آبکرم حل کرده بافی اد ویه را کوفته بیخته بآن سرشته جوب سازند هر
حبی بقدر نخودی شربتی دو درم تا سه درم با آب نیمگرم فرو برند حب اسطوخودوس
منقول از کامل الصناعه که بهمین منافع دارد صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ
کابلی و هلیلهٔ سیاه مهیر سقوطری بسفایج فستقی از هر یک سه درم غاریقون هش سفید
چهار درم اسطوخودوس افتیمون از هر یک پنجدرم شحم حنظل دو درم زنجبیل سیاه
دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب ساخته با آب بادرنجبویه سرشته جوب
سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو درم تا سه درم با آب نیمگرم فرو برند حب
اسطوخودوس نافع از برای بانیا و دا الکلب صنعت آن اسطوخودوس ده درم افتیمون
مصری بسفایج فستقی از هر یک پنجدرم حجر ارمنی پوست هلیلهٔ کابلی از هر یک یکدرم نمک
هندی شحم حنظل از هر یک چهار درم پوست بلیلهٔ آملهٔ منقی حاشا خربق سیاه از هر یک سه
درم زبد سفید بیست درم کوفته بیخته بسکنجبین عسلی سرشته جوب سازند شربتی دو درم
دهن اسطوخودوس جهت وجع کوش و نقل سامعه نافع صنعت آن بگیرند اسطوخودوس
نوچیده و بامثل آن افسنتین یک شبانه روز در آب باران بخیسانند پس با تش ملایم
بجوشانند تا تمام قوت آن با آب باز داده شود پس فرو د آورده مالیده صاف کرده با چهار
وزن آن روغن کل با تش ملایم بجوشانند تا آب رفته روغن بماند لیکن احتیاط نمایند که
نسوزد پس در ظرف شیشهٔ نگاه دارند و عند الحاجت شیر گرم نموده دو سه قطره در گوش
بچکانند و اگر نیم وزن آن مزبخوش نیز اضافه نمایند میکرود اقوی شراب اسطوخودوس
ساده نافع از برای ملیخولیا بجهت آنکه تقویت و تنقیهٔ فضول غلیظهٔ و اخلاط نزجه بلغمیه
و سوداویه و صفراویه میکند بدانکه شراب اسطوخودوس نافع است از برای صداع

بارد چون آشامیده شود با آب گرم از برای تعدیل مزاج بارد بسبب حرارت عرضی
و حرارت بالقوه که این شراب را می باشد و بسبب آنکه اطلاق طبیعت میکند و بسبب
ارخای معده و تنگ کردن اقل و ازلاق که آب ایبا شد و نیز بسبب ارخای می باشد مسکن
عطش و اگر خوف عطش بسیار باشد بسبب حرارت اسطوخودوس باید که خورده شود با شراب
لیمو یا سکنجبین تا تعدیل یابد حرارت آن و نیز سکنجبین تقطیع بلغم و تلطیف آن حبس ابخره
و تقویت معده میکند و نیز شراب اسطوخودوس نافع است از برای صداع سودا وی
پیش از تنقیه از برای تفتح سودا و بعد از تنقیه از برای تعدیل مزاج سرد و تنقیهٔ بقیهٔ مادهٔ
از ان و تقویت سر و قلب و نیز نافع است از برای صداع رطب بجهت آنکه تنقیهٔ دماغ
میکند از رطوبات بخاصیت و محلل و مجفف آن است و نیز معجون شراب اسطوخودوس
را با شراب لیمو تعدیل نمایند شراب اسطوخودوس پنج مثقال و شراب لیمو سه مثقال باشد
و نیز نافع است از برای دوار و سدر بلغمی بجهت آنکه با وجود آنکه منقی و ملطف است حبس
ابخره و تقویت معده میکند و نیز شراب اسطوخودوس نافع است صرع بجهات
و منافع مذکوره و تقویت آن دماغ را و نیز نافع است صرع حادث بمشارکت قدیمین و
سائقین را هر گاه آشامیده شود در غیر وقت نوبه آن بجهت آنکه تنقیهٔ بدن می کند
از بلغم و فضول غلیظهٔ و سودا از انچه کیچسپیده باشند بجوهر عروق و موجب سدهٔ دماغی شده
و نیز مقوی دماغ و مسخن آن است و محلل انچه در سر می باشد از ابخره و ریاح که موجب
صرع است و نیز نافع است از برای لقوه آشامیدن آن بجهت تنقیهٔ مواد بلغمیه از دماغ بالطبعه
و وسواس سوداوی را بالغ النفع خصوص وقتیکه باشراب انزج یا شراب لیمو یا سکنجبین تجشید
شود صنعت آن بگیرند اسطوخودوس خشک ربع رطلی دو رطل آب و ربع رطلی گلاب
یک شب بخیسانند و صبح بجوشانند تا بنصف رسد بگیرند عسل سفید مصفی بحسب حاجت داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه و اگر اسطوخودوس تر باشد
آن را بکوبند و آب آن را گرفته صافی نموده در یک من آب اسطوخودوس تر یک
من قند سفید و ربع من گلاب داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه شراب

اسطوخودوس بنسخهٔ قدما منعنت آن بکبز یکمن اسطوخودوس و درخشش فواریس
عصیر عنبی داخل کرده درخمی کرده شش ماه بگذارند که برسد پس صافی نموده نگاهدارند در
قرابها و در وقت حاجت بکار برند **شراب اسطوخودوس** این هیل که در مختار ذکر
کرده و گفته که مجرب است از برای صمم عارضی و سدهای دماغی و صرع صنعت آن
اسطوخودوس ده درم بسفایج شستقی پوست تراشیده کاوزبان بادرنجبویه از هریک پنجدرم
همه را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بپالایند و بکرطل شکر سفید در آن
کنند و بجوشانند تا بقوام آید سرد کرده در شیشهٔ نگاهدارند شربتی یک اوقیه **شراب**
اسطوخودوس که حکیم سدید در شرح موجز قرشی ذکر کرده و گفته که این شراب از من
است و من سدید کار زرونیم و این شراب منضج مواد سوداوی و بلغمی و بلین مواد سوداوی
و بلغمی است خصوص مواد دماغی صنعت آن اسطوخودوس پرسیاوشان از هریک ده
درم عود الصلیب کاوزبان تخم کرفس تخم خطمی تخم رازیانه اصل السوس مقشر از هریک
پنجدرم کل بنفشه کل سرخ منزوع الاقماع کل کاوزبان بادرنجبویه از هریک هفت درم
سپستان سی عدد مویز منقی بیست درم مجموع را بجوشانند و بپالایند و سه رطل
شکر طبرزد یا عسل مصفی بحسب حال داخل نمایند و بقوام آورند و نگاهدارند شربتی
از ده درم تا پانزده درم بآب کرم بیاشامند صنعت این شراب بنسخهٔ سید مظفر الیزد
شفائی مساوی نسخهٔ مزبور است در اجزا الا آنکه بجای تخم کرفس تخم کرفس است و در
اوزان تفاوت دارد و نسخهٔ آن این است اسطوخودوس پرسیاوشان عود الصلیب
از هریک پنجدرم اصل السوس تخم کرفس کاوزبان تخم خطمی کل بنفشه غنچه کل سرخ
از هریک سه درم مویز منقی پانزده درم سپستان پانزده عدد بجوشانند و بپالایند
و با یک من قند سفید بقوام آورند صنعت این شراب بنسخهٔ حکیم معصوم مساوی
نسخهٔ شفائی است الا آنکه مویز منقی و سپستان از هریک بنجاه عدد هست و در نسخهٔ
دیگر سپستان هفتاد عدد هست و مویز منقی یکصد و پنجاه دانه و وزن قند یکرطل است
و باقی مساوی نسخهٔ شفائی است و در قرابادین شفائی مسطور است که این شراب نافع

است از برای صرع و فالج و مالیخولیا و صداع بارد و جمیع امراض باردهٔ دماغی و سدهای
دماغ **شراب اسطوخودوس** تالیف میرزا محمد باقر ولد میرزا محمد حسین حکیم
صنعت آن اسطوخودوس پرسیاوشان اصل السوس از هریک ده مثقال عود الصلیب
کل کاوزبان بادیان بادرنجبویه تخم خطمی از هریک پنج مثقال کل بنفشه کل سرخ از
هریک هفت مثقال مویز منقی بیست دانه سپستان سی دانه با شکر و عسل از هریک
پنجاه درم بسته و مقرر مرتب سازند **شراب اسطوخودوس** دیگر صنعت آن
اسطوخودوس بسفایج شستقی پوست تراشیده افسنتین رومی کل بنفشه کل سرخ
کاوزبان بادرنجبویه از هریک پنج مثقال عود الصلیب سه و نیم مثقال پرسیاوشان
اصل السوس مقشر رازیانه تخم رازیانه از هریک سه مثقال تخم خطمی دو مثقال سپستان
سی دانه مویز منقی چهل دانه قند سفید یک صد و پنجاه مثقال علی الرسم شربت سازند
شراب اسطوخودوس تالیف حکیم میر محمد مومن مقوی دماغ بارد و معده بارد است
و سدهای دماغ بگشاید و صرع و سبات و سکته و کابوس را نافع باشد صنعت آن
اسطوخودوس زوفای خشک پرسیاوشان تربد سفید اصل السوس از هریک
ده درم فاوانیا عود قماری خام کل کاوزبان پوست بنج رازیانه تخم کرفس
غنچه کل سرخ ابر سا از هریک پنجدرم بادرنجبویه کاشم سنبل الطیب اذخر بکلی انیسون
قنطوریون دقیق از هریک سه درم مویز منقی سی عدد همه را در آب بجوشانند
چنانکه مقرر است و بپالایند و داخل کنند در آن یک صد و پنجاه مثقال عسل سفید
مصفی مثل آن کل قند شکری و کاکلقند را نکوبیده بپالند پس بگیرند ساوج هندی و فلفل
دانه هیل بوا سنبل الطیب از هریک دو درم دارچینی زنجبیل افسنتین رومی از هریک
سه درم مطبوخی یکدرم همه را کوفته در پارچهٔ بسته در آن اندازند و در آتش ملایم بپزند
و لمحه بلمحه پارچهٔ ادویه را بمالند تا شیرهٔ آن برآید و بفشارند و چون بقوام آید
پارچهٔ ادویه را برآورده بمالند و بفشارند پس آنرا باقدری کلاب بشویند و باز
در آن کلاب بمالند و بفشارند تا تمام شیرهٔ آن برآید و آن کلاب را داخل کرده یک

دو جوشی دیگر داده فرود آورند و بپالایند و بعد از سرد شدن در شیشه بار بتان
چینی نگاهدارند و قدر شربتش هر روز از ده مثقال تا پانزده مثقال است و باید دانست
که عمده منافع این شراب نقیع از برای صرع است و تخم کرفس در نهایت ضرر است
از برای صرع پس لازم است که تخم کرفس در آن داخل نباشد **شراب اسطوخودوس**
دیگر منضج و منقی اخلاط بلغمیه و سوداویه از جمیع بدن خصوص از سر و دماغ است لاسیما
از برای لثر غس و صرع و این شراب نافع است از برای صداع بمشارکت قلب
به سبب غلبه بلغم یا سودا بر مزاج قلب چون چند روز بآن مداومت کرده شود و نیز این
شراب نافع است از برای صداع بمشارکت طحال مداومت بآن صنعت آن اسطوخودوس
سنا مکی بسفایج فستقی از هر یک ده درم ورق کل سرخ بنفشه تر بید سفید پرسیاوشان
از هر یک شش درم همه را در سه من آب یک شب بخیسانند و صبح بجوشانند چون
یک من رسد بپالایند و با یک رطل قند سفید بقوام آورند شربتی شانزده درم آب
گرم یا کلاب حل نموده بنوشند و اگر در طبع قبض بسیار باشد نیمثقال تا یکدرم خارقیون
هش سفید موئثه پیز نیز در آن داخل نمایند **شراب اسطوخودوس** فلمی نموده
اند که از اقتراح احقر عباد الله کلب آستان امیر المؤمنین عم سید محمد هاشم مخاطب بحکیم
معتمد الملوک سید علیخان است و مجرب است در نفع از برای تنضیج مواد سوداویه و بلغمیه
خصوص مواد دماغی و از برای تقطیع سدهای دماغی و امراض باردهٔ اعصاب و از
برای صرع و فالج و لقوه و از برای امراض باردهٔ دماغ و منافع بسیار دارد صنعت
آن اسطوخودوس بادرنجبویه بسفایج فستقی بر سیاوشان از هر یک ده درم کاوزبان
بزر سیسالیوس دو قوقنطوریون دقیق غنچه کل سرخ منزوع الاقماع از هر یک هفت درم
اصل السوس پوست بیخ کبر جنطیانا بیخ ابخدان فاوانیا پرسیاوشان از هر یک پنجدرم دارچینی
اسارون عود هندی از هر یک سه درم عود بلسان حب بلسان فقاح اذخر باذیان
خطائی از هر یک چهار درم قرنفل بسباسه از هر یک یکدرم زنجبیل مویز بیخ طائفی
منقی از حب بیست درم انجدر زرد بیست دانه مجموع را در سر که عنصل که لیمو را در آن مخلل

نموده باشند دو رطل و آب خالص چهار رطل یک شبانه روز بخیسانند و روز دیگر
در دیگ سنگی آتش ملایم بجوشانند تا دو ثلث برود و ثلثی بماند پس بپالایند و در صافی
نموده آن عسل مصفی در دچینی مربی باقند از هر یکی و رطل داخل کرده یک شب بگذارند
و روز دیگر بمالند بقوت تمام و بفشارند و بپالایند و بجوشانند تا بقوام آید فرود آورده
سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی یک اوقیه تا دو اوقیه با عرق بادرنجبویه و عرق کاوزبان
و کلاب بنوشند **صنعت حل لیمو** که مخلل لیمو در حل اسقیل است صنعت آن بگیرند لیموی
رسیده خالی از داغ و فشار و سه روز در آب و نمک بگذارند پس از آب نمک بیرون
آورده نیکو بشویند که شوری آن در کرده و به پارچه کرباسی نم آن را بگیرند و یک روز بگذارند
که بقیه نمی که در حلل و فرج لیموها باقی است هوا نشف کند و مطلق نم آب در لیموها نماند پس
آن لیموها را بانجلال چوبی سوراخ سوراخ نمایند چنانکه در هر لیمو زیاده بر پنجاه سوراخ باشد
پس لیموها را در مرتبان چینی یا ظرف زجاجی کرده حل اسقیل بصفتی که در باب اسقیل
ذکر می شود بر روی آن لیموها کنند آن مقدار که از روی لیموها برگردد و چهل روز
بگذارند و بعد از آن سرکه را جدا کرده استعمال نمایند **شراب اسطوخودوس** دیگر
منقول از مجربات حکیم اشرف قمی او حدانی از اولاد حکیم ابو البرکات او حدانی نافع از
برای امراض سوداویه و مالیخولیا صنعت آن اسطوخودوس کاوزبان را زیانه بسفایج
فستقی از هر یک ده مثقال هویز منقی از عجم سی دانه صندل سفید سه مثقال طباشیر سفید
دو مثقال بادرنجبویه پانزده مثقال فند سفید یکصد و سی مثقال بسنور مقرر شربت بپزند
شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال **شراب اسطوخودوس** از اسبناط آن مغفور نافع
و مجرب است از برای خدر بلغمی صنعت آن اسطوخودوس بادرنجبویه اسارون ابرسا افتیمون
حب بلسان جعده حلبه حاشا در بیخ غفری از هر یک دو مثقال سوای افتیمون اجزا را بجوشانند
در سه رطل آب تا یک رطل بماند و افتیمون را در کیسه کرده مطبوخ را بر روی آن
صافی نمایند و مکرر کیسه را بمالند تا تمام شیره و قوتش بیرون آید و مطبوخ سرد شود
پس کیسه را بقوت بمالند و بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده کلقند عسل یک

رطل دران حل کرده دو جوش داده فرود آورند و بالند تا شیره وقوت کل قند برآید
پس بپالایند و یکصد مثقال کلاب داخل کرده بالش ملایم بقوام آورند شربتی بکار آید
عرق اسطوخودوس ساده مفتح سده ها و مقوی ارواح دماغی و نافع است از برای
عفونت اخلاط و منقی سوداء و بنهایت نفع است از برای نزلات بلغمی مزاج و سوداوی
مزاج را نافع است و پیران را موافق و رعشه را زائل گرداند و درد مفاصل را مفید
است و بجهت صداع مزمن نافع و از برای صرع بی نظیر است صنعت آن اسطوخودوس
یک من را سه چهار من آب داخل کرده بدستور یکه کلاب میکشند عرق برآورند **مربای اسطو**
خودوس چون هر روز سه مثقال خورده شود و مداومت بآن کرده شود تفریح می آورد و نافع سودا
است صنعت آن بگیرند گل تازه آن را و باد و ون قند سفید یا عسل بدستور گل قند
مربای سازند **مطبوخ اسطوخودوس** جهت امراض دماغی و سوداوی از ما الجبن و
امثال آن و تنقیه اخلاط محترقه سوداویه از دماغ نافع صنعت آن بگیرند اسطوخودوس
و افتیمون از هر یک پنجدرم و در یک رطل آب بجوشانند باین طریق که افتیمون را در
کتان بسته نگاه دارند و اسطوخودوس را بجوشانند تا بنصف رسد فرود آورده صافی
نموده صرهٔ افتیمون را دران انداخته تمام شب بگذارند و صبح کرم کرده صره را مالیده فشرده
و در کتم مرتبه دیگر صافی نموده یک اوقیه سکنجبین ساده داخل نموده بنوشند و اگر از برای
نزلات باشد بجای افتیمون نوفای خشک و بجای سکنجبین بزنجبین یا شراب منضج داخل
نمایند **مطبوخ اسطوخودوس** منقول از تذکرهٔ شیخ داؤد انطاکی نافع از برای
اخلاط سوداوی و اخلاط محترقه و صلابات و وسواس و جنون و ما الیخولیا و عرق النسا
و مفاصل و صداع و رودن خون و کدورت حواس و افکار فاسده و مجرب است صنعت
آن بسفایج منقی مفرح القطرعناب منقی از نوی بیدستان منقی از نوی از هر یک هفت
مثقال اسطوخودوس کل مایونه فنطوریون و قیق افتیمون از هر یک چهار مثقال
سورنجان و مثقال ها سه مثل او و یه آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صافی نموده
بنوشند و اگر با دردسر تقصا عد بخارات و بهوسع ماع باشد انجیر زرد ده دانه بر سیاوشان

صعتر مرزنجوش کشنیز از هر یک سه مثقال اضافهٔ مطبوخ نموده بعد از صافی نمودن سه
مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند اگر ریاح غلیظه باشد یا ضعفی رمجار
بول هفت مثقال کل قند آفتابی بیفزایند نافع باد **معجون اسطوخودوس** نافع از
برای صرع بلغمی صنعت آن اسطوخودوس افتیمون عاقرقرحا بسفایج فستقی اجزا مساوی
کوفته بیخته بهو بزر سرخ استه بیرون آورده بسرشند و تناول نمایند از ان هر روز مثقال
جوزهٔ ناشتا پس بدستیکه در یکهفته رفع صرع میکند **معجون اسطوخودوس** چون
هر شب ازان خورده شود و قت خواب و مداومت بآن کرده شود جهت دفع نزلات و
رمد و رطوبت رهل و ثقل سامعه و ضعف باصره نافع است صنعت آن اسطوخودوس نه
مثقال کشنیز خشک سه مثقال مرزنجوش دو مثقال و ربع مثقالی مصطکی رومی پوست
بلیله کابلی کندر و کرا از هر یک یک مثقال کوفته بیخته با پنجاه و دو مثقال عسل مصفی معجون سازند
شربتی دو مثقال **معجون اسطوخودوس** نافع از برای معده و بواسیر بنهایت نفع
صنعت آن اسطوخودوس چهار مثقال پوست بیخ کبر دو مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی
با نزده مثقال شسته هر روز یک مثقال آن را باده مثقال عرق اسطوخودوس با
ده مثقال کلاب بنوشند **اسفاناخ** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و فتح نون
و الف و خای معجمه بفارسی اسفاناخ و بیونانی سوماخیوس و بنبر سومان فوسوخیوس نامند
و بروی برومی و بهندی پالک و پالک هندی قطف است که اسفاناخ رومی باشد و آن
بری و بستانی پیدا شود و بستانی معروف و مستعمل است و دو آخر اولی سرد و تر و غذائیت
آن نیکو و محمود الکیموس است و قامع صفرا و خون است گویند که معتدل است در گرمی
و سردی و ازین جهت موافق است محرورین و مبرودین را الا آنکه او فق از برای محرورین
آن است که فراگرفته شود با کشک جو و روغن بادام شیرین و در بیخ الت پیدا شد نافع
است از برای نهای گرم و سرفهٔ یابس حابس بطن و اما مبرود پس او فق از برای او آنست
که فراگرفته شود با گوشت فربه و برنج با افاویه پس نیک باشد مر آن را انچه پیدا شد اکثر
بقول را از تفخ و کثرت بلغمیت در خون و ملین طبع است بسبب قوت جالیه و قوت

غسارکه آن را ببا شد ورادع وسریع الهضم تر وکم نفخ تر از سائر بقول است وجهت
التهاب وتشنگی ونبهای گرم نافع وعصرهٔ آن با شکر جهت برقان وحصاة وعسر بول
حرقت آن ودوره کرد ولذع اخلاط مرار ی وضماد بنخته آن جهت درد مفاصل حاره واورام
حاره واحتباس اول که از حرارت با شد وضماد خام آن جهت ورم فلغمونی وکزیدن زنبور
وانفجار دمل وطلای مطبوخ با سفیدآب جهت بثور مفیده ومضر بارد المزاج ومصدع ومصلحش
بنخلن آن بروغن بادام بامسکه کاو ودارچینی وآبکامه هست وقدر شربت از عصرهٔ آن
یا دو مثقال بدلش خرزه وقطف هست وغرغره باب آن نافع است از برای درد کلو ولهاة
وخمس جهت وجع فواد ودرد احشا وتپهای حاره وشیرهٔ آن جهت تب دق ومحل مجرب وضماد
بنخته آن جهت وجع اورام حاره فلیمین اورام صلبه بسیار مفید ومضر سپرز ومصلحش کل مختوم
وقدر شربتش دو درم هست صداع اسفاناخ بنخته نافع است از برای صداع حار بگاه در
صداع سادج طبیعت یابس باشد نافع است صاحب آن را خوردن از بقول انچه
بوده باشد ملین طبع چون اسفاناخ که با آب بنخته مطیب بروغن بادام شیرین نموده باشند
واگر خواسته باشند آب لیمو یا آب غوره یا آب اجاص در ان داخل نمایند در وقت طبخ
اگر سرفه نباشد وبجهت آنکه این هر سه یابس باشند مسکن صداع واگر قدری شکر نیز اضافه
نمایند تا چاشنی دار شود شاید بد نباشد زیرا که ترشی صرف محرک صفرا وسودا است
وکاهی استعمال کرده میشود این مزوره را با گوشت بوزهٔ مرغ یا گوشت بره وقینکه نپخته
باشد با صدع مع تب بوده باشد خوف ضعف یا ضعف موجود باشد ونیز اگر تب باشد
اسفاناخ را بنخته با مسکه کاو یا روغن بادام شیرین سرخ کرده بخورند ودر زمان انحطاط
گوشت تیهوج داخل نمایند ونیز گفته شده که غذای صالح است از برای صداع وقینکه در طبیعت
قبض باشد اسفاناخ بنخته مطیب مسکه محض یا آب آلو یا بقرص مطبوخ آلو خواه آلوی تر باشد
یا خشک مزوره اسفاناخ گذشته نیز تر وران داخل کنند نافع است از برای اصحاب
صداع حار از سودا مزاج مختلف وهمه غذاهای اصحاب صداع خماری مزورهٔ اسفاناخ
ترش نموده هست با آب لیمو یا آب سماق یا آب غوره ونیز اسفاناخ از اغذیهٔ صالح

است از برای صداع بسنار کت قلب بسبب سوء مزاج صفراوی چون آن را در
آب بنخته مطیب بسکه کاو یا روغن بادام نموده بخورند فخر الدین سمرقندی در میامرخود
گفته که اسفاناخ بنخته در مرقهٔ دجاج مسمن که روغن بادام شیرین در ان انداخته باشند
غذای نافع ست از برای صداع ونیز گفته شده که باید داخل کرده شود در غذاهای صفا
صداع حار سادج اسفاناخ وامثال آن از بقول واکر بوده باشد ایشان را اسهر
بخورانند ایشان را سبنوسه معمول از اسفاناخ وامثال آن مانند برک کاهو واورام حاره
فی الراس گفته اند که اصحاب سرسام حار را در ابتدای علت غذا دادن بایشان منع است
ودر انتهای علت باید اسفاناخ با آب بنخته مطیب بروغن بادام شیرین نموده بخورند سمرقندی
گفته که اصحاب سرسام صفراوی را در ابتدا منع غذا کنند وبعد از سوم غذای
ایشان اسفاناخ در آب بنخته مطیب بشیرهٔ بادام شیرین باشد سدیدی ومسیحی نیز چنین گفته
اند وگفته اند که اغذیه صالح از برای اصحاب سرسام صفراوی اسفاناخ در آب بنخته
ترش کرده بسرکه که چاشنی آن با اندکی شکر کرده باشند یا ترش کرده با آب آلو یا آب
تمر هندو انچه شبیه بانها باشد مسیحی گفته که سزاوار آن است که بوده باشد غذای
اصحاب سرسام صفراوی در زمان تزاید مار الشعیر ودر زمان انتهاء اسفاناخ
وامثال آن از بقول ودر انحطاط جوب بارده چون ماش مقشر وجو مقشر که شیرهٔ
بادام در ان داخل نموده باشند ودر اواخر انحطاط وزوال تب سمک صخری وجوزهٔ
مرغ درین داخل نمایند مولانا نفیس گفته که اگر مریض را در زمان تزاید سرسام حار برداشت
باشد منع غذا نمایند واگر برداشت آن نباشد پس لاعالج اسفاناخ در آب بنخته
با شیرهٔ بادام شیرین بخورانند واما اصحاب سرسام سوداوی الازم است که بوده
باشد غذای ایشان مرتب چون مزورهٔ فراکرفته از اسفاناخ وماش مقشر وجو مقشر
با شیرهٔ بادام شیرین بار وغن بادام شیرین وشیرهٔ تخم خشخاش ودر انتهای
علت وانحطاط خروس خصی با مغز سر بز غاله درین غذاها داخل نمایند مسیحی چون
اسفاناخ را با کدو وبرک کاهو وبکله وبرک خشخاش با گوشت مرغ فربه وبا مخلف کبوتر نو

پرداز آمده وکوشت بزغاله بپزند شیره تخم خشخاش وشیره بادام شیرین داخل کرده
مطیب بمسکه کاو نموده بخورند می باشد غذای مرطب دماغ نافع از برای سهر حادث
از یبوست دماغ وکفته شده که مزوره اسفاناخ باکدو وکشنیز تریاماش مقشر میباشد
نافع از برای سهر حادث از حرارت و یبوست دماغ مالیخولیا چون اسفاناخ را در
پخته مطیب بیابند بروغن بادام شیرین یا مسکه کاو یا بالحوم جبیده مانند کوشت بره پخته
وبخورند نافع است اصحاب مالیخولیا اسید اسمعیل کفته که استعمال کرده می شود اسفاناخ
در مالیخولیا حادث از سده از کبد از اخلاط چون آن را پخته به تنهای یا با کرفس بخورند
وبا آب آنرا کرفته بیاشامند شیخ الرئیس کفته که اسفاناخ از بقول غیر مضره است باصحاب
وسواس الخنون والقطرب والمانیا وداء الکلب چون بپزند اسفاناخ را در آب مطیب
وبریان بمسکه کاو یا بروغن بادام نمایند وبخورند میباشد غذای صالح از برای اصحاب
جنون وقطرب ومانیای حادث از سودای صفراوی هرکاه باحرارت شدید باشد
ونیز چون آنرا در آب پخته پس بریان کنند بمسکه کاو یا بروغن کنجد تازه یا بروغن
بادام شیرین ویا به پزند آن را در کوشت بره پس قلیه کنند بار وغن کاو تازه
وبخورند می باشد نافع از برای قطرب ونیز چون اسفاناخ را با پارچه بره یا بارچه
بزغاله بپزند وبخورند میباشد نافع از برای اصحاب دوار وسدر وتغذی بمزوره
اسفاناخ نافع است از برای دوار وسدر حار تشنج چون اسفاناخ را در آب
پخته مطیب بروغن بادام شیرین نموده خورده شود غذای صالح است از برای تشنج
بسبب ابن الیاس شیرازی کفته که اسفاناخ در آب پخته مطیب بشیره بادام غذای
صالح است از برای تشنج بسبب الزکام والنزله چون اسفاناخ را با فلانیخته بخورند بجهت
زکام ونزلات حاره مفید است هرکاه زکام ونزلات بسبب حرارت خارجی چون
حرارت آفتاب وآتش باشد نافع است صاحب آن را التغذی باسفاناخ که در
آب پخته مطیب نموده باشند بروغن بادام یا مسکه کاو غذای صالح جید است از برای
اصحاب صداع یابس حادث از کثرت غم وهم خوانیق صاحب خناق را بقول لینه

چون اسفاناخ غذای موافق است هرکاه آن را در آب پخته بروغن بادام شیرین مطیب
نموده بخورند واکر آنرا در مرقه عدس پخته بخورند بهتر است ذات الجنب وامراض الصدر
والریه والسعال تغذیه بآن نافع است از برای جمیع امراض سینه وامراض ریه وسل
وسرفه وازبقول موافقه لینه مر اصحاب ذات الجنب را در ابتدای مرض اسفاناخ
است که در کشک شعیره وماش مقشر پخته بخورند وچون ابتدا بکذرد وبکذرند محتاج بتفتیح
وتقویت قوت پس باید اسفاناخ را با جوزه پخته بخورند بجهت آنکه این غذا تقویت قوت میکند
وتفتیح میدهد ورم را قولنج وحبس البول وحرقة البول مرقه اسفاناخ بار وغن بادام و
روغن کنجد غذای نافع است از برای اصحاب قولنج حاره هرکاه با بیس ثقل باشند
بسبب تلیین وازالة فیکه آنرا میباشد وهمچنین نافع است اصحاب حبس البول وحرقت آنرا
جسمات تنهای حاره که نبوده باشد شدت وحدت آنها را بلکه در مرتبه دوم از حدت باشد
که بحران آنها در یازدهم یا چهاردهم می شود نافع است ایشان را التغذیه باسفاناخ پخته مطیب
بروغن بادام شیرین وامثال آن از بقول اسفاناخیه غذای نافع است از برای
عطش صادق وازا غذیه بالغه از برای کبد حار اسفاناخیه است که با آب وروغن بادام
شیرین پخته در ابتدا او بعد از ابتدا اسفاناخ با جوزه مرغ فربه وشکر وروغن بادام
شیرین ویا مسکه کاو غذای جید است مر ایشان را واز برای اصحاب حرقت بول
لون دیکر اسفاناخیه صالح است از برای شوصه ووجع جوف ضربه ودبیله ووجع
مثانه صنعت آن بکیرند اسفاناخ را وپاک نمایند از قضبان وبکیرند برکهای آن را
وریزه کنند وپیاز را ورق ورق کرده وبا زیر را کوبیده بریان نمایند بار وغن کاو
یا روغن کنجد تازه پس بریزند بر آن آب وبجوشانند تا وقتیکه پخته شود پس داخل نمایند
در ان اندکی آب کرفس معصور پس باشند بران کشنیز خشک سوده واندکی از
نمک اندرانی آن مقدار که آنرا خوش طعم کرداند واکر اراده تلیین بطن باشد
کنند قدری آب چغندر ریزه کرده در اول با اسفاناخ داخل کرده بپزند پس نان در ان
ریزه کرده بخورند لون دیکر اسفاناخیه ترش نموده با آب لیمون یا سماق یا آب غوره

با انار با کوشت دراج غذای نافع است از برای اصحاب خمار و صداع خماری زیرا که
اغذیه ایشان باید که لطیف باشد و ترش که مسکن ابخرهٔ مسکره است و نیز اسفاناخیه با
کشنیز نیز صالح است ایشان را لون دیگر اسفاناخیه که غذای صالح است از برای
محرور و میرود و معتدلین صنعت آن اسفاناخ را در آب پخته با پیاز حلقه کرده +
بروغن کاو سرخ نمایند و دارچینی و الجامه داخل کرده فرو آورند و بخورند اسفاناخیه
با اجاص با آب انار شیرین و ترش معصور و شحم غذای صالح است از برای اصحاب صداع
حار صفراوی و دموی هر گاه طبیعت فیض باشد اسفاناخیه با کوشت بزغاله یا کوشت
دراج یا چوزهٔ مرغ و طیور بریه بیاشد غذای صالح از برای اصحاب صداع حادث از
بخارات متصاعده از معده بسوی دماغ همچنین اسفاناخیه با ماهی رضراضی بیاشد
صالح از برای این قسم صداع اسفیدباج بفارسی شوربا نامند از جملهٔ اغذیه است
و آن مرقی است که از کوشت مرغ و بزغاله و غیر آن از کوشتهای خفیف لطیف و بقول
و غیر آن که طعمی غالب نداشته باشد و ادویهٔ حارهٔ مناسبه ترتیب دهند و آن
غذائی است لطیف مرطب صالح الکیموس مولد خون صالح در دوم گرم و تر نافع از برای اکثر
امراض مثل سرسام حار و یالنجولیا و جنون و امراض سوداوی و سوداوی مزاجان و جذام
و صدر را بسیار موافق صنعت آن بگیرند کوشت بزغاله یا مرغ بچه باطیور خفیفه از هر کدام
که مناسب باشد و میسر آید و پاچه پاره کرده در آب جوش دهند و کف آن را بگیرند
و طبخ دهند پس دران زجوب و بقول انچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده داخل کرده بپزند
تا پخته گردد پس چیزی از قوابل حاره مناسبه و کشنیز و مصطکی دران ریخته سرش
را بندکنند تا نضج یابد پس فرود آورده کشند و بخورند به تنهای و یا با قدری چلاو و اگر قدری
فلفل بهنج در وقت طبخ داخل نمایند بدینست که مکرم با قاشق خوردن آن بنحویکه بخار
آن بر سر و گردن برسد از برای اصحاب کام و سعال بسیار نافع است امراض الرأس
سرسام حار باید که بوده باشد غذای اصحاب سرسام حار در اوایل و انحطاط علت
اسفیدباج متخذ از ماش مقشر و جوب یا رده چون جو مقشر با کدو و چون برسد زمان او اخر

و انحطاط و خروج از عمود علت خروجی کثیر و اسفیدباج ایشان لحوم خفیفه داخل می
توان نمود سبات از اغذیه نافعه از برای اصحاب سبات اسفیدباج متخذ از کوشت
کنجشک با دراج یا فطاة یا جوان مرغ است که بوده باشد متوبل مفوه بدارچینی و نانخواه
و کرویا و زیره و فرنفل و فرفه و فلفل و صعتر و ثوم و حلتیت اختلاط الذهن و الرعونة
و الحمق و البلاهة و البلاهة اغذیهٔ اسفیدباجات فراگرفته از کوشت مرغ و کوشت بره
متوبله بتوابل حاره مانند دارچینی و خولنجان و صعتر صالح است از برای رعونت و حمق و بلاهت
و بلاهت حادث از برودت و یبوست بسبب آنکه متولد میکرد و ازین غذا خونی گرم
و تر و میکرداند دماغ را گرم و تر و بسبب آنکه بالخاصیه این غذا اینکو میکرداند عقل را
سحر خوردن اسفیدباج کم نمک متخذ از سمک رضراضی و لحوم خفیفه لطیفه نافع است
از برای سحر حادث از اجتماع رطوبت بلورقیهٔ مالیخه در دماغ جالینوس گفته که اسفیدباج
غذائی است نافع از برای سحر حادث از برای پیران و جوانان برک کاهو و بود
باشد متوبل بدارچینی و گفته شده که اسفیدباج فراگرفته از کوشت دجاج فربه و کبوتران
تازه بر و از آمده و کوشت بزغاله که پخته باشند دران کدو و اسفاناخ و برک کاهو و
شیرهٔ تخم خشخاش و شیرهٔ بادام دران داخل کرده و مطیب کرده باشند بمسکه کاو و غذیه
نافعه است از برای سحر حادث از یبوست دماغ مالیخولیا باید که غذای اصحاب مالیخولیا
بعد از فصد تا چند روز بوده باشد اسفیدباجات فراگرفته از کوشت بره و ماکیان
فربه و دراج و سمک تازه رضراضی ابن نوح قمری گفته غذای صاحبان مالیخولیا بعد از فصد
تا چند روز باید که بوده باشد اغذیهٔ متوسطهٔ معتدله جید الکیموس از برای تقویت بدن
و استراحت مانند اسفیدباجات با کوشت بزغاله یا کوشت بره یا چوزهٔ مرغ یا ماهی
تازه کوچک صخری پس استعمال مسهلات سودا نماید جنون باید که بوده باشد صاحب
جنون متعاهد به آشامیدن مرقه معمول از خروس پیر که فراگرفته باشند از ان اسفید
باج باشیت و نمک بسفایج نیمکوفته و مغرب القرطم تعیلن سید اسمعیل گفته که لغذی
یا اسفیدباج متوبل بدارچینی و دارفلفل و خولنجان با اندکی حلتیت نافع است از برای

لسیان بارد سانج سکنته ابوسهل مسیحی گفته بیاید که بوده باشد غذای صاحب
سکنته بلغمی هرگاه او را افاده حاصل شود اسفیدباج فراگرفته از گوشت گنجشک
نر و گوشت چکاوک و گوشت مخلف کبوتر نا نخولا کابوس ابن ماسویه گفته اسفیدباج
فراگرفته از گوشت بره یا جوان مرغ نافع است از برای کابوس حادث از اخلاط
وریاح بارده صرع تغذی با سفیدباج دسم فراگرفته از گوشت جوزه مرغ یا ماکیان
جوان فربه با گوشت بره نافع است از برای صرع سودا وی فالج واسترخا ولقوه از
اغذیه صالح از برای اصحاب فالج واسترخا ولقوه واسفیدباج فراگرفته از گوشت مخلف
کبوتر تازه پرواز آمده و گوشت گنجشک نر و گوشت چکاوک است تشنیج صاحب تقویم الادویه
گفته تغذی با سفیدباج منخذ از اکارع جداوحلان که با سفناخ وروغن بادام پخته باشند
صالح است اصحاب تشنیج بسی را مولف گوید که اسفیدباجات دسمه منخذ از گوشت بزغاله
و گوشت بره یا گوشت جوزه مرغ و مسکه کاو میباشند از اغذیه مفیده از برای اصحاب
تشنیج یا بس اسفنج بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح فا وسکون نون وجیم بفارسی
ابرمرده و ابرکهن و لشکر و کازران و بهندی موا بادل و بترکی بلوط و بعربی زبد البحری
وسحاب البحر و غمامه و غیر ولشافه و صوف البحامین و هر شفه و بیونانی صیفونا مند و آن
چیزیست که بر روی سنگهای کنار دریا متکون میشود و قسمی ازان که متخلخل و وسیع الثقب
است و نرم شبیه بند و بر سوراخ ماده کوبند و قسمیکه با صلابت و ثقبهای صغیر است
مرو آن کریه است در اول و خشک است در دوم محلل و منجف فروح عمیقه و اورام بلغمیه و ریشها
و سوختهٔ آن با قوت جاذبه است و چون تازه آن با سرکه ممزوج با آب تر نموده یا با شراب تر کرده بر
جراحات تازه بگذارند الدمام و هر بالخاصیت قطع نزف الدم کند و مطبوخ آن با عسل یا
با آب خالص جهت الدمام زخمها و ذرور خشک آن منجف فروح عمیقه همچنین گذاشتن
پارچهٔ درست خشک آن اگرچه بقعر زخم نرسد جهت آنکه اسفنج را با وجود قوت منجفه
قوت جاذبه نیز هست و سوخته آن جهت منع نزف الدم قوی تر است و جهت رمد
یابس و جلاء باصره و قتیکه تازه آن را به تنهای و یا با پنبه و یا با ریشهٔ کتان سوخته بیاشند

و مفتح افواه عروق مضمومه و جراحات جاسبه و محرق مغسول آن در ادویه عین نافع
است و چون قطع آن بقدر یک انگشت فرو برد بخیاطه بر بشمی مبسوط بستر بلغ نمایند
و بر خیاط را بدست بگیرند و لحه صبر کنند جذب رطوبات کرده بالیده کرد و بعد ازان
خیاط را بکشند تا از کلو بیرون آید در اخراج زلوخار که چسپیده باشد بعدیل است
و چون ریزه ریزه نموده بمقراض مروغن زیتچرب نموده بگذارند تا موش نخورد وی
کشد او را و چون پارهٔ اسفنج خشک را که دران مطلق نمی نباشد بقفر الیهود یا بزبت
آلوده کرده یک سر آن را با آتش فروزند و سر دیگر را بر موضع قطع بالط که خون ازان بند
نشود بگذارند که حرارت آن بران موضع برسد و داغ کنند آن را و خاکستر آن
نیز بران ریخته شود در ساعت بند بمسکند خون را به سبب چسپیدن در گرفتن آن افواه
عروق را و همچنین خاکستر سوخته و چرب نموده آن بروغن زیت ذرور او شبر اجهت لفت الدم
داخلی خارجی مفید است و در مصر کازران آن را در آب می نهند و آب آن را گرفته در
جامه میمالند و اسفنج مضر باحشا و مصلح آن ربع غوره یا ریباس و سنگها که در وجوف اسفنج
بهم میرسد در تفتیت حصاة مجرب است و چون خواهند که بیاشامند اسفنج را باید
که مقرض کرده بیاشامند **دستور تقریص آن** بدستور فرض ابریشم است
که نهایت ریزه قرض نموده بکار برند زیرا که در هاون کوبیده نمی شود **دستور احراق**
اسفنج آن است که آن را مقرض نموده در کفچه آهنی کرده بر سر آتش گذارند و بکفچه آهنی
برهم زنند تا قابل سحق شود پس سحق نموده استعمال نمایند **دستور غسل اسفنج محرق**
آن است که محرق آن نرم سابیده در پیاله آب کرده بر هم زنند پس آن را در پیاله دیگر
کنند و انچه ته نشین باشد باز سحق نموده بدستور مذکور غسل نمایند اگر آن تمه در سحق
نیاید خشک کرده باز اندکی بسوزانند و سحق نموده بدستور مذکور غسل نمایند و آبهای
پیاله دوم را بگذارند تا ته نشین شود و از غبار محافظت نمایند و چون ته نشین شد
بجز علقهٔ آب آن را بگیرند و مغسول آن را اقراص ساخته خشک نمایند و در وقت حاجت
بکار برند **دستور مفید کردن اسفنج** جهت زینت قسم مادهٔ تازه آن را با آب

تر کرده و اگر آب در بالا آبی نماند بهتر است و روز ها در آفتاب و شبها در مهتاب
گذارند و مکرر این عمل کنند تا سفید کرده و برای غیر زینت با آب خالص باید شست
با املاح خوب نیست امراض الاذن چون فراگرفته شود از اسفیذ قبله و شب در
گوش گذاشته صبح بیرون آورند بیاشند نافع از برای وجع اذن حادث از رفتن
آب در گوش بجهت آنکه اسفیذ جذب میکند آب را بخود و چون آورند آن را آب انیز با
بخود بیرون می آورد و درد را دور میکرده **اسفندان** شرابی کثیر المنافع است صنعت
آن خیر بوا جوز بوا زنجبیل دارچینی بسباسه ورق تر کی اشنه سنبل الطیب کوفی فلفل دار
فلفل زرنباد مصطگی لبان قرنفل زعفران مصطکی رومی کبابه چینی دروبخ عنبر بی قاقله
شنفا قل پوست زرد اترج حب بلسان از هر یک سه درم کوفته در کیسه کتانی کرده
در دو صد من شراب بازیاده انداز ند و بعد از چهل روز استعمال نمایند **اسفیداج**
معرب سفید آب فارسی است و بعربی باروق و یونانی سموبنون و همینون گویند
و بعبرانی باروق و بسیریانی اسقطیفا و بهندی سفیده نامند و کرمان بتر کی اسم
اسفیدباج است و انچه از قلعی ترتیب دهند آن را سفیداب قلعی و سفیداب کاشغری
نامند و بهترین اقسام سفیداب آن است که متخذ از رصاص ابیض که قلعی است
باشد و نرم و سبک باشد و بعد از ان از رصاص اسود که آبدار باشد و دستور اتخاذ از
سفیداب بانخا است و ذکر کرده خواهد شد انشا الله تعالی و دستور غسل آن نیز و
اسفیداج سرد است در درجه سوم و در دوم نیز گفته اند و خشک است در درجه دوم و غسل
او شرط است تا لطیف و مجفف و بی نفع شود و آن مبرد و مسدد و مغری و قالع کوشنی باده
و مدمل قروح و نافع از برای سوختگی آتش با بیاض بیض که پارچه را بدان تر کرده بر موضع
سوختگی اندازند و چون خشک کرد و بتدبیل نمایند و با سرکه و روغن گل سرخ و بنفشه
جهت درد سر و با شیر جهت دمهای حاره مفاصل مجرب است و جهت زجمها و شقاق
سفل و درد چشم و بثور آن و بیاض رقیق چشم حیوانات و با شیر دختران و سفیدی
تخم مرغ جهت رمد حاره و با آب عنب الثعلب و راد عات جهت باد سرخ و بثور و نزف الدم

و حکه دوم چار و حرق النار و حرق آب کرم و چون آن انگر ربشویند و نسقیه کلاب
کرده خشک نمایند در آفتاب جهت درد چشم چار نافع است و در مراهم با انفیمیا و آب
پنج جهت منع روئیدن موی مجرب و انسته اند و جهت دفع بر بولی زیر بغل و کنج دان
و حمول آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و آشامیدن آن مورث خناق
و مانع حیض و حمل و چون بر لسع عقرب بحری و تنین بحری بمالند نفع می بخشد آن را و
زنان بر پیشانی و جا ها ئیکه خواهند موی آن را بکشند بالیده موی را نرم میکنند
پس میکشند بآسانی بید رد و الم و زیاده از یکدرم آن کشنده است و بدلش ابار و انجم
است **اسفیداج الجاصلین** بفارسی سفیداب یزدی نامند آن سنگ
براق صفا بجی است که در یزد و نواحی اصفهان از معدن گچ و امثال آن حاصل
میشود و آن جالی مغری و رافع اثار جرب و صافی کنندهٔ بشره و قاطع نزف الدم جراحات
تازه و رعاف و طلای آن با آب جهت باد سرخ و اورام حاره نافع و خوردن آن
کشنده است **دستور اتخاذ اسفیداج** اقسام است قلعی یا تعفین است و آن
چنان است که بگیرند صفایح قلعی و سرب را و انکور را با دانهٔ آن کوبیده بران بالیده
در ظرفی کرده در مکان نمناک گذارند تا همه آن حل کرده و یا صفحه قلعی و سرب را سوراخ
کرده بانکور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه
بیرون نرود و بعد چند روز انچه از سطح آن صفایح سفیداب گشته در سرکه داخل شده
باشد باید گرفت و باز انکور کوبیده بران صفحه بالیده گذاشته تا همه آن سفیداب
شود و باید که در تحت قطعات آن در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هرچه از ان ریخته شود
در ان ظرف جمع کرده و شسته و دیگر انکه قلعی و سرب را در ظرف مشبک سفالین گذاشته
آن ظرف را در ظرفی که سرکه انکوری بسیار تند کرده باشند بگذارند و ظرف مشبک
را در سرکه معلق بیاویزند تا تمام سفیداب شود پس از سرکه جدا کرده در آفتاب
خشک کرده بسایند و هرچه سفیداب نشده و سائیده نشود باز باید تکرار عمل نمود

طریق دیگر در اتخاذ سفیداب تعفین که آن را سفیداب کاشغری و سفیداب

رومی گویند آن است که بگیرند صفایح قلعی را و بانکور کوبیده با استه انغشته نموده
بر روی هم گذارند و در خم سرکه و نظر فیکه سرکه داشته باشد نهند و سر خم را محکم
بندند که بخار سرکه بیرون نرود و قلعی بمرور ایام از هم ریزد و سفیداب شود پس از آن
ظرف بیرون آورده خشک کنند و بسایند و آنچه باقی ماند دران همین عمل را مکرر
کنند تا همه قلعی سفیداب شود پس آن را غسل دهند تا ترشی آن دور کرده و اجزای
استه انگور از آن دور شود و اما اتخاذ سفیداج بطریق احراق مذکور می شود و اگر مبالغه
در احراق آن شود و سرنج میکرد دستور اتخاذ اسفیداج بطریق احراق آن است
که رصاصین را لب یا رهن کرده و صفحهای بسیار نازک ساخته بر بالای هم چیده بر روی
هر صفحه قدری کبریت سوده بپاشند و مقدار کوکرد باید بازای هر صد مثقالی پنجاه مثقال
زیاده نباشد پس آتش ملتهب کرده با پارچه آهنی بر هم زنند تا خاکستر شود و چیزی
از سرب و قلعی نماند و از بخار آن محترز باشند که باعث غشی و هلاکت میکرد د
و آنچه از رصاص اسود است ابار کویند و چون بیشتر بسوزانند اسرنج میشود و قسم
دیگر قلعی یا اسرب را در ظرف سفالی که داخته باکفچه آهنی بر هم زنند تا مانند
خاکستر کرد د پس در دیگ یا کوزه سفالی مطین کرده بگذارند و زیر آن کنند تا سفید
شود و هر گاه خوب سفید نشود باید قدری سرکه انگوری کهنه بران بپاشند و یکهفته
بگذارند قسم دیگر عمل اسفیداج بطریق احراق باید قلعی یا سرب را در ظرف سفالین
صفایح کرده در تنور و یا در تنور احراق نمایند **خوردن اسفیداج و اعراض**
طاریه بر آن بدانکه عارض میکرد د شارب آن را اولا ثقل در زبر ناف و وجع معده
و تمدد اعضا و قولنج قوی و خشکی دهان و حلق و سقوط اشتها و سفیدی زبان و خشک
و لثه و احساس سردی در دماغ و عرق غیر مسنوی و کسل و استرخای اعضا و فتور
خشک و کرب و فواق و خناق در قرب موت **و مداوی آن** اولا خوراندن
مغز نان گرم و کنجد مقشر با طلاست که نوعی از شراب است پس خوراندن با العسل
مطبوخ با انجیر و خبازی و فی نفر مودن قی بلیغ بخاکستر خوب انگور یا بلسکوفه و خوردن

بالنگوفه سوسن آسمانجونی یا بمغز شفتالوی کوبیده بطبیخ روغن سوسن یا شراب کنند
یا شراب صمغ آلو یا رطوبت درخت بن یا آب کرم و بسیاست که انتفاع می یابند
نخور ابیندن عصاره ثافسیا و لبن سفموبنیا با ماء العسل و تخقین بحقن لبنیه بارده معتدله
پس نوشیدن طبیخ بزرکرفس و انیسون و رازیانه و فستقین و فی نفر مودن با نیها
تیز با ماء العسل یا آب خطمی تازه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن بادام شیرین و رب
حلوه و قند و صمغ عربی و روغنها و شیر و شوربای چرب خوراندن و در آبسه و قشایدن
و هر لحظه روغن کل یا کافور و کلاب در اون و اضمده بارده رطبه بر دل و جگر مالیدن و
حد و ارجوب و فاد زهر حیوانی و مانند اینها با دوغ تازه کاوی آشامیدن و
سوبن جوو سیب شیرین و انار شیرین خوراندن و اسهال نمودن بدود انک محمود
با جلاب بسیار مسهلات و هر گاه منجر بتشنج شود بعلاج آن مبادرت نمایند با نچه در معالجه
کلیه سوم مذکور شد و صاحب خیره خوارزم شاهی گفته که بعد از فی ربع درهم سقمونیا
با ماء العسل دهند و بعد از ان عصاره افسنتین و سائر مدرات با ماء العسل و ضرر
کشتن اسفیداج نه بکیفیت است بلکه تشدید و غوص در اعضا و این افعال در مصنوع
از سرکه آن زیاده است و اعراض و احوال و مداوی هر دو یکسان است **دستور غسل اسفیداج**
بدین است **دستور غسل اسفیداج** بدانکه اسفیداج را باید که مغسول استعمال
نمایند بچند سبب اول آنکه ترشی آن زائل شود آنچه را از سرکه ترتیب دهند دوم آنکه
حرارتی که از احراق در آن بهم رسیده از غسل زائل شود تا مبرد و مجفف بالذع نشود
آنچه را با احراق ترتیب داده اند سوم آنکه هر دو قسم از شستن لطیف و سریع الفعل میکرد د
صنعت آن آن است که اسفیداج را نرم سائیده در پیاله کنند و آب بر سر آن ریزند
و بر هم زنند و آب صاف در پیاله دیگر کنند که آنچه مخلوط با آب باشد در پیاله دوم رود و آنچه در ته
پیاله اول بماند باز بسایند و همین عمل کنند و مکرر نمایند تا دیگر در ته پیاله چیزی نماند
پس آنها را بگذارند تا ته نشین شود آب آن را بچرخ علقه بگیرند و سفیداب را اقراص
ساخته در پیاله خشک نموده استعمال نمایند و اگر مکرر همین طریق بشویند بهتر است

برود اسپیداج بجهت تسکین حرارت چشم است صنعت آن اسپیداج قلعی شسته پنج مثقال زرنیخ شسته صمغ عربی سائیده از هر یک سه مثقال و پنج شسته چهار مثقال کافور قیصوری نیم دانک مشک تر کی نیم طسوج بدستور مقرر مرتب نموده بدستور دارو در چشم بپاشند **برود دیگر** فرحه و مورسیج را نافع باشد صنعت آن سپیداب ارزیزا نزده درم اقلیمیا ده درم صمغ عربی هفت درم و نیم شادنج مغسول روی سوخته نشاسته افیون از هر یک دو درم صلایه کرده استعمال نمایند **ذرور اسپیداج** مورسیج و بنفشه و فروج را نافع است صنعت آن سپیداب قلعی سه درم اقلیمیای نقره دو درم و دو دانک صمغ عربی یکدرم و دو دانک شادنج و پنج عدد سی مغسول چهار دانک کوفته بیخته استعمال نمایند **ذرور** کرمی چشم را بنشاند صنعت آن اسپیداج رصاص شادنج مغسول هر دارید بنفشه از هر یک سه درم صمغ عربی دو درم روسنج چهار درم مشک کافور از هر یک طسوجی کوفته بیخته ذرور نمایند

فصل در بیان شیافاتیکه اصل و عمود در انها اسپیداج است

شیاف ابیض که در ابتدای مدبا شیر دختران سائیده استعمال میشود صنعت آن سپیداب قلعی شسته هشت درم صمغ عربی چهار درم و نیم و در نسخه دیگر پنج درم کثیرا افیون از هر یک یکدرم سائیده تخم مرغ شسته شیاف سازند و در سایه خشک کرده در وقت حاجت بکار برند و در بعضی نسخها اقلیمیای نقره یکمثقال داخل است و در نسخه دیگر افیون پنج درم است **شیاف ابیض** که در انتهای رمد استعمال کرده میشود صنعت آن سپیداب قلعی شسته هشت درم انزروت مربی بشیر خر کثیرا افیون از هر یک یکدرم صمغ عربی چهار درم سوده با آب باران شسته شیاف سازند **شیاف ابیض** انزروتی افیونی به نسخه دیگر قرنفلی نافع از برای رمد و حمرت در چشم و خارش و سوزش که از گرمی بهم رسیده باشد و فروج و جوششی که در چشم واقع شود ذرائل کند صنعت آن سپیداب قلعی شسته ده درم انزروت سپید چهار مدبر سه درم نشاسته کثیرا از هر یک یکدرم افیون پنج درم کوفته بیخته شیاف سازند و در وقت حاجت بشیر

دختران سوده در چشم بچکانند **شیاف ابیض** کندی مستعمل در بیاله بلنجه در زنان انخطاط بجهت پاک نمودن فروج اعضای مذکوره از ریم صنعت آن سپیداب قلعی که کاشغری کوبند شسته هفت درم انزروت مدبر کثیرا افیون از هر یک یکدرم صلایه عربی چهار درم کنند شسته کوفته بیخته با آب باران شسته شیاف سازند عدد او شش است **شیاف ابیض** اقلیمیائی مستعمل در قروحه قرنیه بعد از فصد و تلیین طبیعت جهت پاک نمودن قرحه از چرک صنعت آن سپیداب قلعی پنج درم صمغ عربی کثیرا نشاسته از هر یک یکدرم اقلیمیای نقره محرق مغسول افیون از هر یک یکدرم بدستور شیاف سازند عدد او دیگر است **شیاف ابیض** اقلیمیائی دیگر سپیداب قلعی شسته پنج درم افیون اقلیمیای سیم از هر یک یکدرم صمغ عربی نشاسته کثیرا از هر یک دو درم کوفته بیخته شیاف سازند **شیاف ابیض** نافع از برای رمد و مسکن اوجاع عین است بعد از تنقیه و از برای فروح عین و فروح اذن فطور بآن و از برای قروح مجرای احلیل با شیر دختر با شیر خر سوده و در مزرقه کرده در احلیل بچکانند صنعت آن انزروت سپید سوده بشیر خر خمیر کرده بچوب کبریت بچپانند و با تش ملایم بریان کنند پس بگیرند از ان دو مثقال صمغ عربی کثیرا از هر یک سه مثقال حضض یکی نشاسته سپیداب کاشغری از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بلعاب برزقطونا شسته شیافها سازند هر یک بقدر جوی و نگاهدارند و بوقت حاجت بکار برند **شیاف ابیض** افیونی و همین شیاف مذکور یکمثقال افیون داخل نمایند **شیاف ابیض** اقلیمیای که همین منافع دارد صنعت آن صمغ عربی کثیرا نشاسته از هر یک دو درم اقلیمیا فضه محرق مغسول افیون از هر یک یکدرم سپیداج شسته شش درم مجموع را نیکو صلایه کرده سپیده تخم مرغ شسته شیافها سازند و در وقت حاجت بشیر دختر سوده استعمال نمایند **شیاف ابیض** وردی که بعد از تنقیه در فروح اعضای مذکوره بکار آید صنعت آن سپیداب قلعی شسته اقلیمیای وهبی مغسول صبر زرد سقوطری مغسول از هر یک ده درم گل سپید تازه که آن را

بقار مسی کل مسکی و بهندی کل سیوتی و بعربی روصینی گویند شصت درم نشاسته
سی درم افیون ده درم کثیرا بیست درم صمغ عربی چهار درم سوده بآب باران
شسته شیافها سازند ضماد اسفیداج نبریدکنند تبریدی بلیغ شیخ الرئیس
قدس سره فرموده که این ضماد عجیبست در تبرید آنچه واجب است تبرید آن صنعت
آن بگیرند سفیداب قلعی و مخلوط کنند بآن سرکه و آب کاسنی تازه و ضماد نمایند بآن
بر موضعی که تبرید آن مطلوب باشد طلای اسفیداج در اطلیه انشاالله تعالی
مذکور خواهد شد **فصل در بیان مراهمیکه اصل و عمود در انها اسفیداج**
است مرهم اسفیداج بنسخه شیخ الرئیس نافع جهت سوختگی آتش
و جدا شدن پوست صنعت آن سفیداب پنجدرم مرداسنگ یکدرم موم سفید
هفتدرم روغن گل دو اوقیه موم را در روغن کداخته و اسفیداج و مرداسنگ را
نرم سوده در آن داخل کرده پیش از انکه سرد کردد در هاون سنگی کرده یک عدد
سفیدهٔ تخم مرغ داخل کرده بدسته بمالند تا مستوی کردد مرهم اسفیداج دیکر به
نسخه شیخ الرئیس صنعت آن موم سفید یک اوقیه در سه اوقیه روغن گل کداخته
پنجدرم اسفیداج دو درم مرداسنگ و یکمثقال خبث فضه و یکدرم کثیرا نرم کوفته
و بحریر بیخته در آن داخل کرده در هاون بدسته بمالند مرهم اسفیداج باسکره نسخه شیخ الرئیس
صنعت آن اسفیداج مسحوق مغسول بکبن دو رطل زیت داخل نمایند و بهم
زنند دو رطل سرکه انکوری خالص اندک اندک داخل نمایند و بهم میزده باشند
تا منعقد کردد پس در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و استعمال نمایند مرهم اسفیداج
دیکر فروح الف و بشور و خشکر لیسه آن را و نفاخات منفجره و قرحه و مولده را که از حرق
نار و حرق آب کرم و حرق روغن کرم و آبک بهم رسیده باشد مفید بهت صنعت
آن موم سفید یکجزو روغن کل سرخ چهار جزو موم را در روغن بکدارند پس از
آتش فرود آورده سفیداب قلعی شسته نیم جزو داخل کرده قدری سفیدهٔ تخم مرغ
اضافه نموده سدس جزوی کافور قیصوری بران افزوده در هاون بدسته بمالند

تا مستوی کردد پس در ظرف چینی نگاهداشته استعمال نمایند مرهم اسفیداج
نابستانی کوشت بروباند صنعت آن سفیداب ارزیز سه درم دم الاخوین انزروت
صبر زرد کندر ذکر از هریک دو درم سه درم موم را بروغن بکدارند و دارو ها را
کوفته بیخته بآن ممزوج سازند و بهم بسایند تا مرهم شود مرهم اسفیداج
کافوری دیکر صنعت آن موم سفید دو درم روغن کل سرخ چهار درم موم را در روغن
بکدارند پس سفیداب قلعی شسته ششدرم داخل نمایند و در حالت شدت حرارت
نیم انک کافور قیصوری افزایند مرهم اسفیداج دیکر صنعت آن موم سفید
کافوری هفت مثقال روغن کل سرخ چهارده مثقال کداخته سفیداب قلعی شسته
مرداسنگ از هریک پنجدرم سحق نموده اضافه کرده بدستور مرهم سازند مرهم اسفیداج
کافوری دیکر بنسخه ابن جزله کفته که این مرهم حرارت را سودارد و سرد کنندهٔ حرارت
است و کوشت بروباند صنعت آن موم سفید سفیداب قلعی از زیز از هریک دو درم روغن کل
بقدر حاجت موم و روغن را بهم بکدارند و سفیدها را در آن داخل کنند و بیزند اکر حرارت زیاده باشد
اندک کافور زیاده کنند و اکر برای سوختکی آتش و خم و حرارت مرداسنگ پنجدرم زیاده کنند مرهم اسفیداج
کهصاد خیره در فروح اذن برای تخفیف فروح ذکر کرده صنعت آن سفیداب ارزیز مرداسنگ مسحوق
از هریک پنجدرم با یکمن زیت در هم آمیخته بر سر آتش نهند و چون سرد کردد انکوری یا نعناع اندک داخل کنند و
بجوشانند تا بقوام آید مرهم اسفیداج بنسخه حکیم مؤمن جهت مزاج حار و ریاندن کوشت و رفع بثور
بلجنه و امثال آن بغایت نافع صنعت آن مرداسنگ پنج مثقال با سرکه بسایند با روغن کل نسیقیه کنند
تا غلیظ کردد و پنج مثقال سفیداب قلعی سسته و اندکی کافور نرم سوده اضافه نمایند و بکار برند مرهم اسفیداج کافوری
بنسخه حکیم مؤمن نامی فروح حاره و سوختکی آتش و جمره و نمازا مجرب است صنعت آن چهار درم موم را در یازده
درم روغن کل کداخته با سفیداب قلعی شسته ده درم کافور قیصوری یکدرم بسیار نرم سوده نیکو مخلوط نمایند
و بکار برند مرهم اسفیداج نافع از برای فروح و رمی و آبلها که از سوختن آتش و آب کرم پیدا شده باشد
آن موم سفید مصفی بروغن کل سرخ کداخته سفیداب قلعی داخل کرده از آتش فرود
آورده بر هم زنند و چون سرد شود سفیدهٔ تخم مرغ داخل کرده سحق نمایند

تا غلیظ شود و نگاهدارند و کاهی اندک کافور داخل کنند مرهم اسفیداج دیگر نافع از برای
حرارت مفرطه و احتراق و قروح در اعضای عصبانیه هرگاه بوده باشد با حرارت
صنعت آن سفیداب قلعی پنجدرم مرداسنگ سفید کرده پنجدرم موم سفید یک اوقیه
روغن گل سرخ شش سیر بدستور مقرر از مجموع مرهم سازند مرهم اسفیداج مشهور
بمرهم سیاه که حکیم عیسی فرنگی برای عالمگیر پادشاه آورده جهت زخم تفنگ شمشیر و کارد و خنجر
وغیرها دو میل مجرب است صنعت آن سفیداب قلعی چهل و چهار مثقال قنه که بهندی
کنده بهروزه گویند هجده درم موم زرد پانزده مثقال روغن کنجد تازه چهل و هشت مثقال
اول روغن کنجد را در ظرف مسی سرخ بی قلعی گرم کنند و در آن سفیداب را داخل نمایند
و بجوشانند تا خوب سیاه شود و بجوب نیم حرکت میداده باشند و علامات خوبی سفیداب
آن است که بار روغن خوب ممزوج کرده دو تا نشین نشود بعد از آن قنه و موم را داخل نمایند
و با آتش ملایم طبخ دهند و بر هم نزنند تا بقوام آید یعنی چون سرد شود منجمد و چسبنده باشد
پس برداشته در ظرف چینی با فقره نگاهدارند و عند الحاجت قدری از آن بپارچه
صفیقی پهن کنند و بر زخم گذارند و هر روز تبدیل نمایند و اگر هر روز تبدیل نکنند نیز خوب
است لیکن باید که آن را اصاف کرده باشند از ریم و آلایش و گرم کرده بر موضع جراحت
نهند و در روز سوم البته تبدیل باید نمود و اگر هر روز تبدیل نمایند بهتر و سریع الاثر است و باید
راهم پنبه و هم منفجر و هم ملئیم می گزاند و قروح و جروح را از ابتدا تا انتها نافع است مرهم
اسفیداج کافوری صنعت آن سفیداب کاشغری مرداسنگ کات هندی شسته
موم سفید از هر یک بیست و پنج مثقال روغن زیتون سه روغن کنجد از هر یک سی مثقال و در نسخه
دیگر از هر یک شصت مثقال است موم را در روغنها که اخته اجزا کوفته بیخته بآن ممزوج
نموده در هاون سنگی بدسته سنگی صلایه نمایند و در آخر کافور قیصوری سه مثقال سفیده
تخم مرغ هفت عدد اضافه نموده باز بدسته بالمناوبه یکسان کرده و استعمال نمایند

استقیل لغت یونانی است و اسفال و اسقیلا نیز گویند و در بعضی لغات اطیطون و بالعربی
بصل العنصل و بصل الفار و بصل البر و آنرا عنصل و عنصلان نیز و بفارسی پیاز دشتی و پیاز

موش جهت آنکه کشنده موش است بهندی کندری نامند و آن کثیر الوجود است در
اکثر بلاد و نساجان هند اکثر لعاب آن را جهت استحکام بریسمان می مالند و آن
پیاز لیست بزرگ تا بوزن نیم رطل و زیاده نیز میشود و برگ آن شبیه به برگ زنبق و
سوسن و نرگس و کندنا و سافش بی تجویف و سبز مائل بزردی و کلش مائل بسیاهی
و بعضی سفید و اندک خوشبو و تخمش مانند تخم پیاز بزرگ و بهترین آن امرودی شکل
زرد مائل به سفیدی براق شیرین طعم با حدت و تلخی متوسط و بزرگی و کوچکی کرم در سوم و
خشک در دوم با رطوبت فضلیه بسیار و لزوجت محرف و مفرح جلد لیکن بعد طبخ و تشویه
شدت حدت آن زائل میگردد و جاذب خون است بظاهر جلد و جهت صرع و مالیخولیا و
شقیقه و دوسر بارد و نسیان و تقویت باصره و جهت آن و منع نزول آب در چشم و درد
گوش و قی الدم و مقوی معده و هاضم طعام و دافع ابتدای طعام بر سر معده و شفی اعضا
و جالی مفتح و محلل و ملطف خلاط لزجه غلیظه و جهت یرقان و استسقا و صلابت طحال
و عرق النسا و درد مفاصل و وجع آن و تقویت بدن و حفظ صحت آن و ضیق النفس
و سرفه کهنه و ربو و خشونت سینه و مقوی حلق و زهر عوام و سنگ مثانه و عسر بول
و اوجاع اعصاب و دراجیض و اسقاط جنین و قروح باطنی و مسهل اخلاط غلیظه
است خصوصا مشوی آن که باشش مقدار آن نمک و قدری روغن شسته مقدار
یک مثقال و نیم آن را نا شسته بخورند اسهال نیکو می فرماید و چون بر فوالیل و شقاق
عارض از سردی هوا بمالند زائل میگرداند آن را و چون باد و چندان عسل کف گرفته
بپزند جهت ربو و کرفتکی آواز نافع است و چون تشویه نمایند و بیضه مرغ را در جوف
یک عنصل و بگذارند تا نضج یابد پس بخورند آن بیضتین را اسهال می آورد و زائل
می گرداند زمن را یعنی زمین گیر شدن از مرض را و چون غیر مشوی آن را با نطرون
بقدر ربع آن کوبیده در پارچه بسته موضع داء الثعلب را بآن چندان بمالند که خون
آلوده کرده موی بر ویاند و اگر محتاج به تکرار عمل باشند بعد از رفع جراحت تکرار عمل
نمایند و مالیدن عنصل غیر مشوی را بر بدن باعث قرحه و اذیت اوست و اصلاح

آن بمالیدن مرد اسنگ سائیده بآب نمایند و آشامیدن بمقدار آن که در عسل بخته باشند در احتباس بول و درد معده و سوء هضم و تقویت معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث الدم و نفث مدهٔ ریه و منغص نافع و گفته اند که اگر نه قیراط اسقیل مشوی را با ماء العسل بخورند جذام را نافع است و آب برگ آن را که باد و چند ان عسل بقوام آورند جهت بلو و ضیق النفس نافع و پاشیدن آب طبیخ آن در خانه و بدستور تعلیق آن جهت طرد حشرات و هوام مؤثر است و چون ریزه ریزه کرده بزوغن زنبق بجوشانند تا پیاز خشک شود طلای زوغن مزبور جهت جمود اطراف از سر بازدکی و درد مفاصل و نقرس و درد کوش و سدهٔ آن مؤثر و باموم و قلیلی کبریت جهت قروح شهدیه و جرب متقرح و یابس و حکه و خراز و بازفت و حناجت بثور بالبسه را طفال مفید و یک قیراط عنصل و ریشهای آن که باهم کوبیده باشند مقوی و ضماد بخهٔ آن با سرکه جهت گزیدن افعی نافع است و گویند بوی آن کشندهٔ مگسهای گزیده است و بالخاصیت قاتل موش در ساعت چون از آن بخورد و داشتن آن باخود یا در مکان موجب هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس است و چون آن را کوبیده و فشرده و با آب آن گرسنه را خمیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید است و گویند که خشک و زائل میکرد و در یک روز و بد بو نمیشود و آب زوجاری میکرد و چون مغز عنصل را با سرکه کوبیده در حمام بر بهق بمالند بهقی که بهیج دوا زائل نشود زائل سازد و مجرب است و چون عنصل را نزدیک تاک غرس نمایند انگور را با صلاح آورده و غرس آن در پای درخت انار و سفرجل مانع ریختن شکوفهٔ آن است و اصلی ندارد و امراض الراس لیشرغس مسیحی و شیخ الرئیس و دیگران گفته اند که چون اسقیل را بر سنگ صلایه سائیده بر سر صاحب لیشرغس به تنهائی و یا با خل خمر و یا با مثلث شرشنه ضماد نمایند نفع میبخشد آن را و تحلیل میدهد و رم را و اگر ضماد نمایند بر سر هر دو ساق او جذب نماید ماده را با سفل سبات این نوع گفته که چون ضماد نمایند اسقیل صلایه کرده با خل خمر شرشنه بر سر هر دو پا و فخذین و ساقین صاحب سبات موجب تنبیه او میگردد و دوا و سدر و صرع و مالیخولیا خوردن

اسقیل مشوی مقدار یک مثقال نافع است دوا و سدر و صرع و مالیخولیا را جهت آنکه مقوی معده و قوت ها ضمه و ملطف و محلل انجره و فضول است و بالضروره چون هضم و نضج کامل شد فضول و انجره و ادخنه البته کم میکرداند پس ازین جهت نافع است از برای امراضی که سبب آنها فضول غلیظه و انجره و ادخنه باشند از ان جمله امراض مذکوره اند و همچنین با شراب عسلی یا با عسل شستهٔ آن نسیان تصعید بر اسقیل بر سنگ سائیده با نمک کرم کرده آنمقدار که لذع و حدت آن کم کرده نافع است نسیان را به تنهائی یا با چیزهای دیگر مانند کی خطمی و قدر قلیل افسنتین و صبر مری و مصطکی اجزا متساوی در مقدار یا غیر متساوی بقدر حاجت و باید که اسقیل بوزن جمیع باشد و امر نمایند که بزغ زنند بر ساقین و بچسپانند مجمجه بر ساقین و فخذین و با لخذین و یا رکبتین او و بعد از ان بمالند بران اسقیل کوبیده کرم نموده به تنهائی یا با بین او و جعفر فارسی هر یک از هر یک ده درم برگ خرول تر یکدسته کوچکی انشنج هر دو رم همه را بالکجا جمع کرده بسیار بکوبند و با روغن با سمین یا روغن سوسن یا روغن بنفشه در هاون بدسته بسایند تا چون مرهم شود و بر فخذین و ساقین او ضماد نمایند بسیار نافع است جهت آنکه بهر گاه استفراغ کرده شود ماده از ساق و قدم البته منجذب میگردد انچه حاصل است در دماغ از ماده بسوی اسفل برای ضرورت خلا و بجهت مشارکت میان ساقین و فخذین بدماغ استرخا و فالج و لقوه آشامیدن مشوی آن به تنهائی یا با معجون و یا با عسل نافع است از برای امراض مذکوره و تخم آن بالین طبع است و جهت مغص و درد معده و درد چشم نافع و چون کوبیده با سرکه خمر جهها سازند یکعدد آن را در میان انجیر گذاشته یک روز در میان عسل رقیق خیسانیده بیرون آورند و انجیر را بمکند و بعد از ان بر اثر آن آب گرم بنوشند یا آنیکه در ان بوره جوشانیده باشند بیاشامند دفع قولنج صعب نماید و اسقیل مضر محرورین و مکرب و مضر عصب صحیح و مصلح آن حماما است و مصدع و مورث عنیان و مقرح و مقطع و مصلحین: فند و بنات و بعضی گفته مصلح آن سکنجبین است و بعضی گفته شیر تازه دوشیده و بعضی گفته شراب یکساله بسنگ نفته داغ کرده باشند و ربوب فواکه اسقیلی که تنها روشده باشد در زمین روی شدید الحرارت

حاد و قتال است و مداوی آن نفی فرمودن و اشیای مذکوره و زوفه تخم مرغ در سرکه
پخته و عناق و سفوف و بزور و لعابات و مسکه یعنی زبد و سفوف مقلیاتا است و قدر
شربت اسقیل نادو درم است بدلش گویند بوزن آن اسقور دیوان است که سیر صحرائی
باشد و قردمانا نیز و مثل آن و ثلث آن وج و ثلث آن حماما است **طریق خصی**
کردن اسقیل چون اسقیل را از زمین بیرون آورند سزاوار آن است که آنرا خصی کرده
نگاهارند و طریق خصی کردن آن است که سافی که در میان آن است بکشند که تا از
جوف آن بیرون آید پس قطعهٔ خرقی را با آتش سرخ کرده سر آن را داغ کنند بنحویکه قوت
آن باطل نگردد و نگاهارند **تشویه اسقیل** بدانکه باید اسقیل غیر مشوی را در شراب
استعمال نمود مگر آنکه مطبوخ آن را استعمال نمایند که آنوقت احتیاج به تشویه آن نیست
صنعت تشویه آن است که اسقیل را بخمیر آرد گرسنه بگیرند پس بر روی آن خمیر گل
زرد بگیرند و در تنور گرم بگذارند که تشویه یابد و پخته گردد و علامات پختگی آن است که بوسیده
شود و پوست آن جدا گردد و دیگر آنکه اسقیل را بخمیر بگیرند و در تنور گرم بالای اجری
بگذارند تا خمیر برشته شود و نضج یابد و مشوی گردد تشویه معتدلی پس بیرون آورده
گل و خمیر و پوست آنرا دور کرده بکارد و چوبی رض کرده بر لیسمان علف کتان کشیده
چنانکه قطعات بهم بچسبند و در سایه بیاویزند تا خشک گردد و حکیم میر محمد مؤمن گفته
که طریق تشویه او آنست که اسقیل را پاک کرده بخمیر گرفته در تنور بالای آجر گذارند
تا خمیر برشته گردد دیگری گفته که دستور تشویهٔ آن آن است که در خمیر گرفته در زیر آتش
کنند تا خمیر پخته شود مانند نان پس خمیر را از آن دور کرده استعمال نمایند **طریق**
مشوی کردن اسقیل مستعمل در معاجین که بهترین طریق است آن است که آنرا در
گل حکمت با خمیر بگیرند و در زیر آتش بگذارند تا مشوی گردد پس بیرون آورند و گل با خمیر
را دور کنند و بی آنکه کارد بران برسانند پوست آن را دور کرده مغز آنرا پاره
پاره نموده در رشته کتان کشند بهمان طریق و در سایه که باد و گرد بران نرسد
خشک نمایند پس نرم کوبیده داخل معجون سازند **فصل در منافع خل اسقیل**

وسکنجبین اسقیلی بدانکه خل اسقیل که خل عنصل و بفارسی سرکه عنصل نامند و همچنین
سکنجبین مصنوع از آن منقطع اخلاط غلیظه لزجه و دوافع سواد سوداویه حادثه از احتراق
بلغم و امراض حادثه از آن و مقوی معده و دماغ است و امراض ماغیه مانند مالیخولیا
و جنون و وسواس سوداوی و صرع و سدر و دوار و سبات و لیثرغس و نسیان و فالج و لقوه
و سکته و استرخا شبر باو طلا و اوجاع اذن که با فرحه بنا شند و ثقل سامعه اقطور او امراض
فم و لثه و دندان را از بخر و تعفن لثه و تحرک اسنان و سستی گوشت با بین اسنان و جریان خون
سائل از عمور نافع است به قبض بلکه به تنشف رطوبات از آن و تطیب نکهت و جلای دندان
شبر باو مضمضه و امراض صدر و قصبهٔ ریه را از کرفتگی آواز و سرفهٔ بلغمی و ربو و ضیق النفس
به تنقیه اخلاط لزجه و تنشف رطوبات از انها شبر باو امراض کبد را از یرقان و سوداالقنیه
و استسقا و جساوهٔ طحال و تفتیت سنگ مثانه و عرق النسا و احتناق رحم و تقویت اعضای
ضعیفهٔ مستریحه و حدت ذهن و ابصر و تقویت هاضمه و کسیکه طعام در معده او هضم نشود شبر با
و برای رفع سموم شبر باو طلای مفید و مقدار شربت آن از قلیلی تا دو اوقیه و نیم است
که بتدریج اضافه نمایند و در هر علت و مزاج بقدر لائق آن دهند امراض الراس
لیثرغس مسیحی گفته سزاوار آن است که علاج کرده شود لیثرغس را بحقنهای حاده و چون پاک
شود و بلغم و فرو آید بلغم از سر بمالند بر بره و ساق آن سر که اسقیل و غرغره فرمایند صاحب
آن را بسکنجبین فرا گرفته از سر که اسقیل به تنهای یا با یارج فیقرا ابن سرابیون گفته
که طلا کردن سر که اسقیل بر سر صاحب لیثرغس در شب و روز چند مرتبه نافع است آنرا
شیخ الرئیس گفته که چون صناد کرده شود عنصل بر سر صاحب لیثرغس خصوص تر آن
منتفع میشود بآن بسیار و نیز گفته اند که چون صاحب لیثرغس بنوشد از آن تا چهل
روز بدین قسم که ابتدا از دو درم نماید و اندک اندک بیفزاید تا بدو بست درم برسد از اله
علت می نماید و غرغره با عسل عنصل با عسل نافع است از برای لیثرغس چون استعمال
کرده شود نزد انتهای مرض بعضی اطبا گفته که چون اسقیل را بر صلایه حجری صلایه
کنند و مخلوط نمایند بخل خمیر یا بثلث و ضماد کنند بر سر صاحب لیثرغس تحلیل درم میدهد

واگر ضماد کنند بآن هر دو ساق او را جذب ماده باسفل میکند سبات و دوار و سدر
ابن نوح گفته که چون اسفیل را سحق نموده بسرکه سرشته ضماد نمایند بر هر دو پا و هر دو فخذ
و هر دو ساق صاحب سبات موجب تبنیه او است و نافع است صاحب سبات را آشامیدن
سرکه آن اندک اندک مانند قهوه و غرغره نمودن بآن و مالیدن آن خصوص آنکه حادث
از اجتماع بلغم در معده باشد و نیز گفته اند که نافع است آشامیدن و مالیدن آن مطلق سبات
بلغمی را و نیز نافع است از برای سبات بعد از تنقیه استعمال غرغره بسکنجبین عنصلی بهمای
یا بابارج فیقرا و بصل اسفیل مشوی نافع است از برای دوار و سدر و خل آن نیز نافع است
بار دآن هر دو را و همچنین سکنجبین و شراب آن مالیخولیا و جنون خوردن اسفیل مشوی نافع
است از برای مالیخولیا بجهت آنکه از خاصیت آن تفویت معده و نیکو نمودن هضم
و تحلیل فضول و ابخره است پس بالضرورت نافع است از برای امراضی که بوده باشد بسبب
آنها بسیاری فضول غلیظه و ابخره و اوخمه و از جمله آنها مالیخولیا است و گفته شده که
اسفیل نافع است از برای مالیخولیای سوداوی و وسواس خصوصا سرکه آن و سکنجبین
متخذ از سرکه آن و جون سرکه عنصل را اندک اندک ناشتا بطریق قهوه بنوشند نافع
است از برای مالیخولیای حادث از سوداوی محترق از بلغم و سرکه آن نافع است از
برای جنون عارض از سوداء صرع جون اسفیل ملطف و محلل ابخره و مقوی معده و
قوت هاضمه است و ظاهر است که هرگاه هاضمه قوی باشد غذا نیکو هضم میکرد و تولید
فضول و ابخره و اوخمه کم میکرد و پس بالضرورت می باشد نافع از برای امراضیکه بوده
باشد سبب آنها بسیاری فضول و ابخره و اوخمه و صرع از انجمله است ابن جزله گفته
که آشامیدن آن نافع است از برای صرع و مقدار ماخوذ از آن یک مثقال است و ابن
ملیمنه گفته که چون اسفیل چار و یا بابس است در سوم نافع است از برای صرع و آشامیدن
خل آن نیز نافع است از برای صرع و غرغره کردن بخل آن و همچنین از سکنجبین آن به
تنهای و یا بابارج فیقرا نافع است از برای صرع و بیاز اسفیل مشوی معجون بعسل
مصفی نافع است از برای صرع نفعی بین و هرگاه گرفته شود از اسفیل مشوی مقدار

یک مثقال و نرم کوبیده بیاشامند با شراب عسلی نافع است از برای صرع نفعی بین و نیز
حسو نمودن بسرکه اسفیل و ناشتا خوردن آن نافع است از برای صرع شیخ الرئیس گفته
که از ادویه نافعه از برای صرع سکنجبین عنصلی است خصوص آنکه بیاشامند در زمستان هر روز
مقدار یک مثقال با آب کرم و در تابستان با آب سرد سمرقندی گفته که اگر بوده باشد صرع
بشارکت قدمین یا ساقین با هر دو دست از ربجی بار دکه مرتفع کرد و ازین اعضا السبوء
و باغ علاجش در حالت نوبت بستن فوق آن موضع است و کرم کردن آن موضع تا دفع کرده
سردی آن خلط و عضو و اما در حال غیر نوبت تنقیه بدن است از بلغم و تقویت سر و دماغ
و تسخین آن باشامیدن سکنجبین اسفیلی با شراب اسطوخودوس طبری در کناش خود که
موسوم است بمعالجات بقراطی گفته که هرگاه بوده باشد صرع بمشارکت معده باید که علاج
کرده شود اول مرتبه بفصد صافن در وقتیکه بوده باشد میان آن وقت و میان صرع بعد زمانی
که ممکن باشد پس قی بفرمایند او را بعد از فصد اگر باشد آن شخص از کسانیکه ممکن باشد
او را قی کردن و فوت نیز رخصت دهد و قی کردن را بابن مقلی که ذکر میکنم که ابتدا کنند
بخوراندن ترب با نمک و خردل پس بخوراند او را مرا قوه اسفیدباجی که بچه باشد
دران شبت بسیار و ترب پس امر کنند او را باشامیدن سکنجبین با آب کرم تا غثیان
حادث شود پس پر مرغی را بروغن اسفیل چرب کرده با بابارج فیقرا آلوده در حلق او فرو برند
و قی کنند بقوت تمام تا استفصاد قی حاصل شود و دو روز متوالی قی فرمایند او را
روز اول با نچه ذکر شد و روز دوم به سکنجبین عنصلی و آب کرم و آب شبت و آب ترب
که هر دو را با عسل و نمک جوشانیده باشند پس بعد از قی استراحت فرمایند او را
چند روزی و پرهیز فرمایند او را از چیزهای مضروی یکهفته و حکیم علی گفته که اسفیل
نافع است از برای صرع خصوص سرکه آن و گفته شده که آشامیدن سرکه عنصل نافع
است از برای صرع چون آشامیده شود از ان چهل روز نه او را آن است که ابتدا
کرده شود بآشامیدن دو درم از ان تا برسد به بیست درم که هر روز اندک زیاده کرده
شود طلاطلی در مجربات خود ذکر کرده که استعمال کرده میشود خل اسفیل در مرضی که آنرا ببلیبا

گویند نسیان سرکه عنصل و سکنجبین آن میباشد نافع از برای نسیان بلغمی طبری گفته
که هرگاه بالنسیان جمعی امور جمع و اندک صداعی باشد یقین کن که علت آن مرکب است پس
اگر بوده باشد با علت نسیان ورم در دماغ امر کن او را فصد و بعد ازان بیاشامان او را
سکنجبین اسفیلی ساده بجهت آنکه این سکنجبین ملطف و محلل رطوبات غلیظه است و عنصل را
خاصیت در تحلیل رطوبات غلیظه است هر قسم که استعمال کرده شود حتی آنکه اگر طلا کرده شود
بآن دار الثعلب را موجب تحلیل آن رطوبات محتبسه تخت جلد است و نیز نافع است از
برای نسیان حادث از ارتباک بلغم رطب در دماغ آشامیدن آن و سرقندی گفته که خل
اسفیل نافع است از برای نسیان از استیلای برودت و رطوبت بر مزاج دماغ و نیز نافع
است از برای حدت ذهن و تقویت بصر و سرکه عنصل و سکنجبین آن نافع است از برای این
علت بغایت نفع و گاهی ضماد کرده می شود بر سر صاحب نسیان اسفیل نرم کوبیده باش
بازداشته آن مقدار که لذع و حدت آن زائل نگشته و کم شده باشد به تنهائی یا با چیزهای
دیگر مثل اندکی خطمی و قدری بسیار کم افسنتین و صبر و مر مکی و مصطکی که فراگرفته میشود از این
اجزاء متساوی و یا متفاوت غیر اسفیل که واجب است که بوده باشد مثل جمیع اجزاء
و این ضماد بسیار نافع است و خطا نیست در فعل آن و نیز امر کن صاحب این علت را
خصوص آنکه بوده باشد او را نیغی خفی که بزنند بر ساقین و بچسبانند مجمره بر ساقین و هر دو قدم
او و یا بفخذ و رکبهٔ او بعد از استفراغ تام بعنصل کوبیده به تنهائی و یا باین ادویه بگیرند
عنصل آنش باز داده شده که لذع و حدت آن بسیار کم شده باشد و باز داده باشند
نیم گرم یک رطل صعتر فارسی موبنج از هر یک ده درم برگ خرزهره یک دسته کوچکی اشنه سه
درم همه را جمع کرده بکوبند کوبیدنی نرم تا اجزا انیکو مخلوط کردند پس فرا گیرند موم روغنی از
موم و روغن یاسمین یا روغن بنفشه یا روغن غار و در هاون انداخته او دیه را با آن مخلوط
کرده بدست بمالند تا یک سان شود پس بر هر دو قدم و بر هر دو ساق او ضماد نمایند
و انچه گفته اند قدمای اطبا که تضمید ساقین و قدمین باو دیهٔ محلله موجب جذب اخلاط
است از سر با سافل بدن بجهت آن است که هرگاه استفراغ کرده شود از ساق و قدم

جذب کرده می شود از دماغ انچه حاصل است دران بسوی اسفل بضرورت خلاء او
زیاده کرده اند بر این وجه این معنی را نیز یعنی طریق مشارکت میان دو قدم و میان
دماغ بطریق عصب پس بدرستیکه مشارکت میان این دو قوی است بقراط گوید که
ریختن آب سرد بر هر دو قدم مرطب دماغ است خصوص بعد از خروج از حمام بسبب
آنکه می باشد میان دو قدم و دماغ مشارکت پس ازین جهت امر کرده اند اوائل اطبا
بضماد قدمین در امراض دماغی و گفته اند که اسفیل مضر است بعصب سلیم و مصلح آن حماما
است استرخاء و فالج و لقوه و سکتهٔ آشامیدن آن نافع است از برای استرخای مرضی
خصوص سرکه و سکنجبین آن و دهن عنبق آن میکنند فعلی که سرکهٔ آن حاصل میشود یا
زیادتی از غیر اضرار بعصب چون پیاز آن را مشوی نموده بعسل معجون کرده بیاشامند
نافع است از برای فالج و سرکهٔ آن نافع است از برای فالج و نیز گفته شده که سرکه متخذ
از بصل اسفیل مضر است بعصب سلیم و نافع است از برای فالج و لقوه و استرخاء و سکتهٔ
و تقویت اعضای ضعیفه و مسترخیه و شراب عنصل نافع است از برای فالج و استرخاء آشامیدن
سکنجبین ساده آن با مغلی اسطوخودوس و بزرکرفس و رازیانه و اصل السوس از
منضجات جیده است از برای فالج و همچنین آشامیدن آن با مغلی منضج و غرغره
نمودن بسکنجبین عنصلی که مخلوط کرده باشند بآن زنجبیل سوده نافع است از برای لقوه
و همچنین غرغره نمودن بسکنجبین عنصلی به تنهائی نافع است از برای لقوه و فالج و استرخاء

امراض الاذن فی الصدر و الریه و الطحال و المثانه و الرحم و عرق النسا مطور آن در گوش
جهت دفع گرانی سامعه و درد گوش که بآن فرجه نباشد و آشامیدن آن جهت تقیهٔ
سینه از بلغم لزج و سرفهٔ بلغمی رطب و ضیق النفس و یرقان و طحال و تفتیت سنگ مثانه
و اختناق رحم و عرق النسا مفید است اما صنعت خل اسفیل نافع جهت امراض مذکوره
قبل آن است که بگیرند اسفیل سفید را و برگ و بیخ و پوست آن را پاک کرده و بکارد
چوبی و یا از قطعهٔ زجاجی ورق کرده بر ریسمان کتان کشیده بنحوی که قطعه های آن
ملصق بیک دیگر نشوند و چهل روز در سایه بیاویزند تا خشک کرده و یک رطل

آن را در هفت رطل و نیم سرکهٔ انگوری کهنه انداخته سر ظرف را بنهایت محکم نموده دو
ماه در آفتاب گذارند پس افشرده صافی نموده بکار برند خل اسقیل نبوی دیگر کیفیت
آن اسقیل تازه را بکارد چوبی ورق کرده بدون آنکه خشک کنند در سرکهٔ انگوری کهنه
اندازند و سر آن را بگیرند و بعد از شش ماه صافی نموده بکار برند و قومی نیز اسقیل
را خشک نکرده آن را بخلال چوبی سوراخ سوراخ کرده می اندازند و در من سرکهٔ
انگوری یک من از نرا و سر ظرف را بنکو مستحکم نموده بعد از شش ماه استعمال نمایند
و این نوع خل اسقیل خشک نکرده قوت اسهالش زیاده است از خل اسقیل خشک کرده
خل اسقیل به نسخهٔ دیگر بگیرند اسقیل را و ارکارد چوبی سر بریخ آن را بیندازند و از پوست
پاک کرده در چهار چند اسقیل سرکهٔ انگوری کهنه اندازند و سر آن را بگیرند و بعد از چهل
روز برآورند و صافی نموده عنصل را خشک کرده باز در سرکهٔ تازه اندازند و تا چهل روز
دیگر در آفتاب گذارند پس بکار برند و اگر مرتبهٔ سوم باز در سرکه اندازند بهتر است و نوعدیگر
اگر عند الضرورت اسقیل را ریزه ریزه کرده در چند سر کهٔ انگوری بجوشانند آنمقدار که به نصف رسد صافی نموده
بکار برند حکم خل اسقیل دارد خل اسقیل لیموئی گه از آن سکنجبین اسقیلی از برای بالینخولیائی مرقی سازند
صنعت آن بگیرند لیموئی رسیده زردی داغ و فساد را و دو سه روز در آب نمک بگذارند پس برون
آورده نیکو بشویند و با کرباس پاکی خشک کرده دو سه روز بگذارند که هوا تشف رطوبت آبی آن کند
پس آنرا در میان کرده سر کهٔ عنصل آنمقدار که از روی آن چهار انگشت برگردد کرده چهار روز بگذارند پس از آن
سرکه سکنجبین عنصلی سازند خل اسقیل لیموئی محلل از صناعت آنمرحوم صنعت آن بگیرند لیموئی
رسیده خالی از رداغ و فساد را و سه روز در آب نمک بگذارند پس از آن آب و نمک بیرون
آورده نیکو بشویند که شوری آن در گردد و بپارچه کرباس پاکی نم آن را بگیرند و یک روز بگذارند تا
که بقیهٔ نمی که در خلل و فرج آن هست در گردد و هوا تشف آن کند و مطلق نم آب در انها باقی
نماند پس آن لیموها را بخلال چوبی سوراخ سوراخ نمایند چنانکه در هر لیمو قریب پنجاه
سوراخ بهم رسد پس لیموها را در لغار سبزی کرده سر کهٔ عنصل بصنعتی که ذکر شده
بعمل آورده باشند بر روی لیموها کنند آن مقدار که از روی بر گردد و چهل روز در آفتاب

بگذارند و سر آن را پوشیده دارند پس سرکه از لیمو جدا کرده نگاهدارند و بوقت حاجت
استعمال نمایند خل اسقیل مستعمل در سکنجبین عنصلی صنعت آن بگیرند اسقیل متوسط
در بزرگی دو کوچکی و آن را پاک کرده با کارد چوبی ورق کرده و بر ریسمان کتان کشیده
به نحویکه ملصق بیک دیگر نشوند و چهل روز در سایه بیاویزند چنانکه بر زمین و دیوار ملصق
نگردد و بعد از چهل روز که اسقیل خشک شود یک من آنرا در نغاری کرده هجده رطل
سرکهٔ انگوری جید بر روی آن کنند و در نسخهٔ دیگر یک من آنرا در بیست و هشت رطل سرکه
انگوری کهنه در خم کنند و شصت روز در آفتاب بگذارند و سر آن نغار یا خم را بپوشند که
گرد و غبار بران ننشیند پس برآورند اسقیل را و بفشارند و بپالایند سرکه را از اسقیل
بپارچه کرباس صفیقی و در شیشه یا ظرف چینی نگاهدارند و عند الحاجت بکار برند و قومی
در هر یک من اسقیل خشک کرده نه رطل و نیم سرکهٔ انگوری می کنند و قومی هفت رطل و نیم
شفائی گفته که بر روی هر یک من اسقیل خشک نه من سرکه خم کنند و محمود بن الیاس گفته
که در هر یک من اسقیل خشک ده من سرکهٔ انگوری بکنند و قومی در یک من عنصل سه و نیم من
سرکهٔ انگوری کهنه میکنند **فصل در بیان دواهائیکه اصل و عمود در انها اسقیل**
است دوا الاسقیل شیخ رئیس گفته که این دوا از جملهٔ ادویه ایست که در نهایت نفع
است از برای صرع صنعت آن بگیرند اسقیل تازه و از پوست خشک و ریشه پاک
کرده در لغار اخضر لعاب دار کرده سرکهٔ انگوری کهنه تند بر روی وی کرده سر آن را
بسر پوشی بسته پوست سطبری بر روی سر پوش انداخته چهل روز بگذارند که اول طلوع
شعری باشد و تا بیست روز لغار را در آفتاب بگذارند بطرف جنوب و در هر زمان اندک
آن را بر هم زنند تا آنکه حرارت آفتاب که باین میرسد متشابه الاصول باشد باجزای
آن پس سر آن را بگیرند و در ان حالت می گردد اسقیل مانند مطبوخ مهر پس اسقیلها
را بمالند بقوت و بفشارند و بگیرند افشردهٔ آن را و در کنند ثقل آن را و مخلوط کنند
بآن افشردهٔ عسل مصفی و هر روز یک ملعقه آن را تناول نمایند و اگر زود خواسته
باشند اسقیل را با آب و سرکه بیزند تا مهرا شود و بمالند و بپالایند و با عسل بقوام آورند

قوام سکنجبین و هر روز یک اوقیه آن را صبح ناشتا تناول نمایند و بدانکه دوا الاسفیل
از شنائش ملطیف مواد و تحلیل انجره و تقویت معده و نیکو نمودن هضم است و ظاهر
است که هرگاه هضم نیکو شود تولید فضول و ریاح و انجره و اوخمه بالضرورت کم می باشد
پس تخفیق می باشد نافع از برای امراضیکه سبب آنها بسیاری ریاح و انجره باشد
وصرع از آن امراض است پس دوای اسفیل می باشد بالغ النفع از برای صرع صنعت
آن دوا الاسفیل بنسخه بطری در کتاش مسمی به معالجات بقراطیه بگیرند عنصل بزرگ
نرو تازه و پوست نازک خشک و ریشهای سفید آن را دور کنند بدست و اجزای آنرا
از هم جدا کرده ریزه ریزه نموده در بالایش تازه قلعی کنند و اگر بالایش نقره باشد
بهتر است و بالایش را بر سر فرو گذارند که در آن ظرف سرکهٔ انگوری کهنه باشد بنحویکه
فاصله میان سرکه و بالایش زیاده بر عرض یک انگشت بنا شد پس سر بر دو بگیرند و اطراف
آن بخمیر و گل محکم کنند و ظرف را در موضعی نهان در زمین دفن کنند و سرگین اسب
یا گوسفند یا در خاکستر گرم از همه بهتر خاکستر است و بگذارند تا نزده روز پس بیرون آورند
بدرستیکه اسفیل تمامش گداخته و سیلان کرده در سرکه داخل شده و باقی نمانده از آن مگر
چیزی اندک که نسبت دران تری و نداوت پس آن سرکه را اگر فته جوشی داده صافی نمایند
و دران شکر سفید مصفی یا عسل سفید مصفی بحسب طبیعت علیل داخل کرده بقوام سکنجبین آورند
و مداومت بآشامیدن آن نمایند اصحاب صرع هر روز و اقتصار نمایند از غذاها
بر الطف انچه ممکن باشد از اغذیه **دوای** جالینوس در حقیقت این دوا دوا الاسفیل
مرکبی است که از پیاز اسقیل ترتیب داده که اصل و عمود دران مرکب اسقیل است و این دوا
نافع است از برای صرع و لب بار از امراض صنعت آن بگیرند پیاز اسقیل و پوست خشک
و ریشهای سفید آن را دور کنند و آنرا بدست بغیر کارد حدیدی ریزه ریزه کرده
در تغار سبز لعاب دار یا چینی کرده سرکهٔ انگوری کهنه بران ریخته سر آن را بگیرند و بگذارند
در آفتاب در موضعی خنولی در روزهای گرم که طلوع میکند و دران روزها شعری در ها
کنند چهل روز پس بیندازند دران اسارون شامی یکدرم و تیم قلفل یانزده درم فطر اسالیون

چند بید ستر از هر یک یک درم طین ارمنی نیم درم مانحواه پنجدرم روغن بلسان شش درم طرخشقوق دو درم عسل مصفی
دو رطل شراب آنمقدار که بگذرد دلعوق دوای جید از برای صرع صنعت آن قرص اسقیل چند
بید ستر از هر یک یک مثقال بزر سیسالیوس سه مثقال حب الغار سه مثقال زراوند مدحرج اصل فاوانیا
از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند و هر روز یک مثقال با سکنجبین
بخورند دوای سید سند مسیح زمان و الد ماجد آمرحوم قدس سره مجرب از برای صرع صنعت آن
قرص اسقیل قرنفل حوزبوا اسطوخودوس عود الصلیب بزر سیسالیوس از هر یک نیم درم چند بید ستر
جدوار خطائی از هر یک دو قیراط کوفته بیخته بسکنجبین عنصلی و شراب اسطوخودوس از هر یک
یک اوقیه شربته دو حصه نمایند یک حصه را صبح با عسل پنج مثقال در کلاب و عرق افسنتین حل کرده
بنوشند و حصهٔ دوم را آخر روز با کلاب سه مثقال نباتی سفید دو درم و تخم فرنجمشک بنوشند دوای
دیگر از ان قدس سره نافع از برای صرع مزمن صنعت آن قرنفل حوزبوا عود قماری عود الصلیب وچ ترکی
زرنباد چند بید ستر قسط تلخ اجزا مساوی کوفته بیخته بسکنجبین عنصلی شربته روغن بارد بدن را خلکزده اند از انزا گرفته
نشوند و بلی از برای طلا با بنفسج اصل و عمود در انها اسقیل است و دهن اسقیل که چون بر گف
هر دو پا ها بمالند و کف پا را صباح بر زمین نگذارند لغوط تمام آورد اگر تا یکهفته همین عمل کنند اعاده نماه
یا لوبین کنند و اکثر مجربین مجرب بالسنه اند و بجهت جمیع امراض اوسنازدکی مورد مفاصل و قرص و درد کوس و سدد آن
نیز نافع است صنعت آن بگیرند اسقیل را و لکار و چوبی ورق کرده بک او قیه و دو چهار اوقیه زیت بجوشانند تا بحدیکه شود
پس آنروغن را صاف نموده در شیشه نگاهدارند و بکار برند دهن اسقیل مرکب نافع از برای سکتهٔ بلغمی و سبات
و فالج و استرخا چون بسر و مهرها گردن و پشت بعد از تنقیه بمالند و چون بر عضو متشنج و مبدا عصب آن بعد از تنقیه
بمالند نهایت نافع است و از برای درد گوش بلغمی و عرق النسا نیز نافع است و طلا کردن آن از برای عسر البول و جع الورکها
و معده و سوء استمراء و جشای حامض نیز صنعت آن اسقیل تازه ورق کرده چهار اوقیه زیت السراج بپزند
آن مقدار که چون بدست بمالند مضمحل شود پس خوب بمالند و بپالایند عاقرقرحا چند بید ستر
خردل قسط تلخ قرنفل از هر یک یک مثقال مشک ترکی نیم مثقال سهایند اضافه نموده نیکو مخلوط
نمایند و نگاهدارند دهن اسقیل تازه تمیز خ راس آن نافع است از برای سکته و تمدد
باین دهن نافع است از برای فالج خصوص عنیق آن صنعت آن بگیرند

اسقیل تازه را ورق کرده در زیت اندازند و چهل روز در آفتاب گذارند پس بگیرند از ان
مقداری که سر را بآن چرب توان ساخت در ان اندکی موم زرد گداخته بر سر تمرخ
نمایند و به نسخهٔ دیگر بگیرند اسقیل تازه و بکارد چوبی ورق کرده در آب زیت کهنه بزنند
تا مهرا شود و آب در زیت نماند پس صافی نموده در شیشه لگاه دارند و بگیرند از ان هر
روز بقدری که سر را بآن چرب توان نمود و اندکی موم زرد در ان گداخته بر سر تمرخ
نمایند **فصل در بیان سکنجبیناتی که اصل و عمود در آنها اسقیل است**
خواص سکنجبین اسقیلی از قول شیخ رئیس و غیر ایشان از اطبا گفته اند که غرغره به سکنجبین اسقیلی
به تنهائی بایارج فیقرا بعد از تنقیه نافع است لیتر غرس و سبات و صرع را و نیز به تنهائی دیبا با
زنجبیل سوده ممزوج نموده نافع است استرخاو فالج و لقوه را و آشامیدن آن بالخصوص لیا
وصرع و نسیان بلغمی و استرخاو فالج و لقوه را و شیخ الرئیس گفته از اد و یه نافعه از برای
صرع سکنجبین عنصلی است خصوصا انکه بیاشامند در زمستان هر روز ناشتا مقدار
یک مثقال با آب گرم و در تابستان با آب سرد و سم قندی گفته که اگر بوده باشد صرع
بمشارکت قدمین باشامیدن یا هر دو دست از زیجی بار دکه مرتفع گردد از ین اعضا بسوی
دماغ علاجش در حال نوبت بستن فوق آن موضع است و گرم کردن آن موضع نادفع گردد سردی
آن خلط و عضو و اما در حال غیر نوبت تنقیه بدن است از بلغم و تقویت سر و دماغ و تسخین آن
باشامیدن سکنجبین اسقیلی با شراب اسطوخودوس و طبری در کناش خود که موسوم است
بمعالجات بقراطی گفته هر گاه که بوده باشد صرع بمشارکت معده باید که علاج کرده شود اول
مرتبه بفصد صافن در وقتیکه بوده باشد میان آن وقت و میان صرع ابعد زمانی که ممکن
باشد پس قی بفرماید او را بعد از فصد اگر باشد آن شخص از کسانیکه ممکن باشد او را قی
کردن و وقت نیز خصت دهد قی کردن را مانند باین معنی که ذکر می کنم بدین نحو ابتدا کنند بخوردن
ترب با نمک و خردل و پس بخورد مرقهٔ اسفند باجی که پخته باشند و از ان شربت بسیار و نیز
پس امر کنند او را باشامیدن سکنجبین با آب گرم تا غثیان حادث شود پس بر مرغی را بر روغن
اسقیل چرب کرده بایارج فیقرا آکوده در حلق فرو برد قی کند بقوت تمام و استقصا در قی

شود دو روز منوالی قی فرمایند او را روز اول با نچه ذکر شد و روز دوم سکنجبین عنصلی و آب گرم
و آب شبت و آب ترب که هر دو را با عسل و نمک جوشانیده باشند پس بعد از قی استراحت
فرمایند او را چند روزی پرهیز فرمایند او را از چیزهای مضروی بگفته و نیز نافع است از
برای امراض دهان چون مضمضه کنند بآن و قطع میکند خون سائل از دهان را
بجهت آنکه قبض و تنشف رطوبت از اعضو میکند و مستحکم میکرداند دندانهارا که بحرکت آمده
باشند و خوشبو میکند دهان و نکهت را و نافع است از برای نکجر و آشامیدن آن نافع است
از برای سدر و چون باشامند از ان جلا میدهد قصبهٔ ریه را و نرمی و رخاوت آنرا زائل
میکند و صلب میکرداند و صافی میکرداند صوت را و تقویت صوت می کند و صالح است
از برای کسیکه بود و باشد آش راجع معده و از برای کسیکه طعام در معده او هضم نشود و از برای صرع و سدد و از برای
کسیکه غالب باشد بر مزاج او مرهٔ سود او از برای اختناق رحم و صلابت طحال و عرق النسا و تقویت عضو
مسترخی لاغر شده و رنگ و رائحه میکرداند و صالح است از برای انچه مذکور شد هر گاه پیاشامند
از ان هر روز ناشتا اندک اندک و بتدریج زیاده کنند تا برسد بمقدار یک اوقیه و نیم و نیز
صالح است از برای استسقاء و بیماریهای احشا که از سردی باشد و ریح و تنگی نفس
که از بلغم لزج باشد **سکنجبین اسقیلی مسهل** بنسخهٔ شیخ الرئیس نافع است از برای فالج و استرخا
و جمیع امراض باردهٔ بلغمیه عصبیه صنعت آن مغز بیاز عنصل پاک کرده و در طل زنجبیل سائیده
انیسون زیره کرمانی بزر انجدان فقاح اذخر عاقرقرحا اذخر زوفای خشک پودنه صحرائی
نعناع خشک از هر یک یک اوقیه فلفل دارفلفل تخم کرفس از هر یک دو اوقیه دو قونا نخواه
کاشم سافج هندی از هر یک نیم اوقیه قرد ماناده درم برگ سداب شش اوقیه اجزار ا بهمکوفته
بیندازند در شش قسط سرکه عنصل دو قسط عسل سفید جید مصفی و یک قسط مثلث و همه
را در حصین سبز لعابدار کرده با در خم چینی یکهفته در آفتاب بگذارند پس صافی نموده در ظرف
کرده در ظرف چینی باز جاجی نگاه دارند و جائز است استعمال این سکنجبین پیش از
طعام و بعد از طعام **سکنجبین اسقیلی** تالیف آن مرحوم مجرب است از برای فالج و استرخا
و جمیع امراض باردهٔ بلغمیه بدماغ و اعصاب مجرب است صنعت آن بیاز عنصل پاک

گرده بکار دچوبی ورق کرده بکرطل بزرراز یانه بیخ انیسون تخم کنوث تخم کرفس فقاح
اذخراسطوخودوس افتیمون رو فای خشک زربناد زراوند مدحرج افسنتین رومی
بادرنجبویه پودنه صحرائی پوست زرد اترج عاقرقرحا زیره کرمانی محروث لغناخشک از
هریک پنجدرم فلفل دارفلفل اسارون شامی حاشادار چینی دارشیشعان بزرسیسالیوس
نمک طعام راسن شقاقل بهمن سفید پوست هلیله کابلی آمله منقی قنطوریون دقیق از
هریک ده درم شبطرج هندی صعتر فارسی فادانیاقرد ماناقرفه الطیب قرنفل عودقماری
جوزبوا کاشم از هریک سه درم دوقورگ غاربرگ سداب تخواه بیل بوا قاقله کبار از
هریک شش درم عنبر اشهب جداوار خطائی مجرب جندبیدستر زعفران از هریک یکدرم ادویه
سوای عنبر وجداوار وجندوزعفران نیکو کوفته درسرکه عنصل دوازده رطل وعسل
مصفی شش رطل وسبلان خربا وجلنجبین از هریک سه رطل همه را درخم لعابدار سبز چینی کرده سر
آن رابسته دوهفته درآفتاب گذارند وهر روز دومرتبه آن رابرهم زنند پس آن را
نیکو بمالند وصافی نموده بآتش گذاشته وعنبر اشهب را بقدر مضاعف حل نموده وجداوار
وجندبیدستر وزعفران راسوده داخل کرده نیکو برهم زنند وفرود آورده درشیشه یا
درسربتان چینی نگاه دارند شربتی یک وقیه سکنجبین عنصلی ساده شیخ رئیس گفته که حمد
کرده شده ازبرای اصحاب بالنخولیا آنکه نبوشند هرشب قدری سرکه کهنه خصوصا سرکه ر
عنصل وگفته که امامن میترسم از غائله سرکه درین مرض مگر آنکه بوده باشد وثوق اعتقاد
برآنکه مادهٔ آن متولد از صفرای محترق باشد وبوده باشد مادهٔ حار پس می باشد
سرکه نافع ازبرای آن خصوص سرکهٔ اسقیل واما سکنجبین فراگرفته از سرکهٔ اسقیل پس
آن انفع است از سرکه خالص واز سرکه عنصل وبنزاین سکنجبین نافع است ازبرای نسیان
بلغمی آشامیدن آن وگفته که هرگاه مخلوط کنند باین سکنجبین یک مثقال جندبیدستر سود
وبریزند بحلق مسکوت نافع است اوراصنعت آن بگیرند سرکهٔ عنصل نیم رطل ودرنسخهٔ
دیگر یکرطل است شکر سفید مصفی یا عسل سفید مصفی هرکدام که باشد یک من وبریزند تا
بقوام آیدپس آن را از آتش فرود آورده سرد کرده درظرف چینی بازجاجی نگاه دارند

شربتی یک وقیه این جزء گفته باید که بوده باشد وزن سرکهٔ عنصل مساوی وزن شکر
یا عسل هرکدام که بوده باشد ودرنسخهٔ دیگر شیخ رئیس درهریک من صافی ده بهسرکه
عنصل داخل است سکنجبین عنصلی هرکب ازاسبناط آن مغفور مجرب ازبرای مالیخولیا
ووسواس سوداوی خاصه وقتیکه بمشارکت طحال باشد صنعت آن افتیمون کاوزبان
جعده بادرنجبویه زراوند طویل قنطوریون دقیق بسفیلج فستقی ورق کل سرخ ازهریک شش
مثقال فربخشک لغناخشک پرسیاوشان اصل السوس ریوند چینی ابرسا ازهریک
سه مثقال پوست بیخ کبر چهار مثقال انجبر زرد بیست دانه اجزار اسوای افتیمون وبسفیلج
وریوند چینی ازانها انچه کوفتنی باشد نیم کوفته بسفیلج راکوفته درکیسهٔ کتانی کرده همه
راادرسرکه عنصل وآب خالص ازهریک دورطل یک شبان روز بخیسانند وافتیمون
رادرکیسهٔ کتانی کرده لگاهدارند پس خیسانیده رابجوشانند آن مقدارکه وزن آب برود
پس فرود آورده مالیده صاف نمایند وکیسهٔ افتیمون رادران اندازند ویک شب بگذارند
وصبح کیسه رانیکو بمالند که تمام شیره وقوتش برآید پس مطبوخ راکرم کرده وکیسه افشرده
دورکنند وچهار رطل شکر سفید وعسل متساوی یعنی ازهریک دورطل داخل کرده
بقوام آورند واز آتش فرود آورده ریوند چینی راکوفته بیخته بآن مخلوط کرده برهم زنند
وبگذارند تا سرد شود درظرف چینی بازجاجی نگاه دارند شربتی ازیک اوقیه تا یک اوقیه
ونیم سکنجبین عنصلی درجمیع افعال مذکوره ازحل اسقیل وشراب آن نافع است خصوص
ازبرای مالیخولیا که مادهٔ آن سوداوی بلغمی باشد وغرغره نمودن بآن بعدازتنقیه
نافع است ازبرای لثه غرض صنعت آن بگیرند عنصل سرکرده مذکور را وبا یکرطل عسل سفید مصفی
بقوام آورند سکنجبین عنصلی دیگر مستعمل درمعده های سرد ودرمشایخ ورطوبت
فرجه رافع کند صنعت آن بگیرند بیست بیخ رازیانه سیر ودرسرکهٔ عنصل مذکور نیم
من وآب خالص نیم من بخیسانند پس بآتش ملایم بپزند تا بنصف رسد صافی نموده
عسل سفید مصفی نیم من داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه با پنج بدهند سکنجبین
اسقیلی ساده مستعمل درمالیخولیا که مبنش سوداوی محترق ازبلغم خالص یا بلغم با سود

محلوط باشند و نیز این سکنجبین نافع است سبات بلغمی را چون ران یا رج حل کرده امر
کنند علیل الغرغره کردن آن اگر قادر بغرغره کردن باشد صنعت آن سرکه اسقیل
یک چهار یک من عسل مصفی یکمن علی الرسم بقوام آورند سکنجبین اسقیلی ساده چون
در صداع بارد و مادی اراده تسخین و حرارت باشد و اصلاح خلطی که سبب صداع
است باید که سکنجبین اسقیلی با آب کرم بیاشامند صاحب آنرا نا بکرده موجب تلطیف
آن خلط غلیظ و نافع است از برای صدر آشامیدن آن و جالی قصبه ریه است و سینه
را صافی نماید و صالح است از برای ضیق النفس و ربو و سرفه بلغمی و از برای نجر و از برای
اصلاح معده که یکی سعناد باشد یا وجع معده و کسیکه هضم نشود غذا در معده او و از برای
صرع و صدر و غلبه مرهٔ سودا و اختناق رحم و صلابت طحال و عرق النسا و نیکو کردن
رنگ بدن و قوت باصره صنعت آن عسل سفید مصفی یکمن سرکه عنصل یک چهار یک
بقوام آورند و سرد کرده در شیشه نگاه دارند صاحب اختیارات بدیعی گفته که اگر قند
سفید و عسل سفید مصفی بالمناصفه باهم کنند سکنجبین اسقیلی به نسخه عیسی بن ماسویه
نافع است از برای استسقا و بیماریهای بارد الحشا و ربو و ضیق النفس بلغمی و مفتح سدها
است صنعت آن سرکه عنصل و قند سفید متساوی هر دو را در دیگ سنگی با آتش ملایم
بجوشانند و کف آن را بگیرند و چون بقوام آید از آتش برگیرند و بگذارند تا سرد شود و در
شیشه نگاهدارند سکنجبین اسقیلی به نسخه فلانسی نافع است از برای حبساوه کبد و طحال
و تفتیح سدها و تقطیع اخلاط غلیظه و نافع است از برای ضیق النفس و سعال عارض از
رطوبت صنعت آن بگیرند اسقیل سفید یکرطل و نیم و بکارد چوبی یا از قطعه زجاجی
حلقه کنند و بیندازند بران از سرکه خمر کهنه صافی یانزده رطل و به پزند با آتش ملایم
تا اسقیل مهرا شود پس بیالایند و داخل کنند در یک رطل از ان یکرطل و نیم شکر طبرزد
و در دیگ سنگی با آتش ملایم بپزند و کف آن را بگیرند تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده
سرد کرده در ظرف زجاجی نگاهدارند سکنجبین اسقیلی معروف به سکنجبین عنصلی
مرکب نافع است از برای عسر البول و درد پهلو و درد معده و سودا مزاج حبشای حامض

وجمیع علل اعضای عصبانی و امراض باردهٔ مزمنه صنعت آن بگیرند اسقیل پاک کرده
دو رطل زنجبیل را زبانه انبسون بیخ ابخدان عاقرقرحا فقاح از خر بود نه نهری لغناع
خشک از هر یک یک اوقیه فلفل دار فلفل تخم کرفس از هر یک یک اوقیه قرد مانا
دو درم سداب شش اوقیه تخم کزبری نا نخواه کاشم سانوج هندی از هر یک نیم
اوقیه نیم کوفته در شش قسط از سرکه عنصل و دو قسط عسل مصفی و قسط پنجم در تغار
سبز پاکیزه کرده هفت روز در آفتاب گذارند پس بپالایند و در دیگ سنگی کرده به پزند در
ظرف چینی باز جاجی نگاهدارند شربتی یک اوقیه و این سکنجبین را پیش از طعام و بعد از
طعام نوان خورد صنعت آن سکنجبین به نسخه ابن الدوله که در جامع خود ذکر کرده بگیرند
پیاز اسقیل سفید پاک کرده یکرطل و نیم و بکارد چوبی ورق کنند پس بگیرند زنجبیل زیرهٔ
کرمانی عاقرقرحا بیخ ابخدان زوفای خشک پودنه لغناع خشک از هر یک پنج مثقال
فلفل ده مثقال تخم جزر بری کاشم از هر یک دو مثقال و نیم قرد مانا دو مثقال سداب
شش مثقال سانوج هندی سه مثقال اجزا را نام نبمکوفته با عنصل و در بانزده رطل
سرکه انگوری بخیسانند پس بجوشانند و بپالایند و باز الی هر رطلی یکرطل و نیم شکر سفید
یا عسل مصفی داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید سکنجبین اسقیلی مرکب به نسخه محمود
بن الیاس شیرازی نافع است از برای استسقا و امراض بارده احشا و ربو و ضیق النفس
و انتصاب نفس و سعال مزمن بلغمی و تفتیح سدهای کبد و طحال و اسقاط جنین زنده و
مرده و فالج و لقوه و سرام بلغمی معروف به لیثرغس و از برای نسیان بلغمی آشامیدن
آن صنعت آن سرکه عنصل ده من عسل مصفی سه من مثلث ده من این مجموع را مخلوط کرده
پس بگیرند اسقیل پاک کرده بکارد چوبی ریزه ریزه کرده یکمن زنجبیل را زبانه حلیت عاقرقرحا
بودنه بزری از هر یک ده درم تخم کرفس زیرهٔ کرمانی کرویا از هر یک پنجدرم نیم کوفته در
سرکه عنصل مذکور انداخته یک هفته در آفتاب گذارند پس بپالایند و در ظرف چینی
باز جاجی نگاهدارند و در نسخهٔ دیگر سداب خشک فلفل سیاه از هر یک ده درم داخل است
سکنجبین اسقیلی مسهل بلغم به نسخه رشح الرئیس صنعت آن بگیرند سرکه عنصل یک

رطل آب خالص دو رطل پس بجیسانند و ران پوست بیخ را زیانه بیخ کرفس پوست بیخ
کبر تر به سفید به برابر هر یک سه درم یک شبانروز پس بجوشانند آنقدر که دو حصه
برود و یک حصه بماند پس بپالایند و بوزن آن عسل مصفی داخل کرده بجوشانند در
دیگ سنگی تا نزدیک بقوام رسد پس بگیرند مغز حب السلاطین و مغز خشک دانه آن مقدار
که دانند صالح است زیرا برای قوت شخص و هر دو را سائیده و رکیسه کتانی نازکی کرده و ران
اندازند و کیسه را در ان ایم بمالند آنچه در ان است برآید و چیزی در ان نماند پس
چون بقوام آید برداشته سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و در وقت حاجت
استعمال نمایند یک اوقیه آن و در نسخه دیگر فانون بجای دند چینی که حب السلاطین است
بر اوند چینی داخل است **سکنجبین اسقیلی** مسهل ملغم به نسخه دیگر صنعت آن بگیرند سرکه
عنصل یکر طل آب خالص دو رطل و بجیسانند در ان پوست بیخ کرفس و بیخ بادیان از
هر یک ده درم تخم کرفس تخم بادیان از هر یک دو درم و نیم یک شبانروز پس بجوشانند
و بپالایند پس بگیرند مغز حب الفرح مقدار بیخ استار دیکو بکوبند و در سرکه مذکوره شیر کشیده
و بوزن سرکه مذکور عسل مصفی داخل کرده بجوشانند و در وقت طبخ مقدار بیست درم
تربد سفید کوفته بپخته در کیسه کتانی کرده و ران دیگ سنگی اندازند و لمحه لمحه کیسه را بمالند
و بفشارند تا کیسه تهی کردد و بقوام آید شربتی ازده درم تا پانزده درم **سکنجبین اسقیلی**
مسهل تالیف حکیم سید محمد مومن سرفراز خنه و صفی الغش و مواد بلغمی و سودای و سده احشا
را نافع است و تقویت معده کند و بجهت امراض برده اعضای عصبانی و دماغ نافع
و تقویت دماغ کند صنعت آن پیاز عنصل پاک کرده بکارد چوبی ریزه ریزه کرده
ده مثقال زوفای خشک اصل السوس کاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس خاریقون سفید
از هر یک پنج مثقال را زیانه نعناع خشک ابرسا از هر یک سه مثقال ریکصد و پنجاه مثقال
سرکه عنصل و چهار صد و پنجاه مثقال آب خالص شبانروز بخیسانند پس بجوشانند
تا بنصف رسد و بپالایند و باسه صد مثقال قند سفید بقوام آورند و هر روز پنج مثقال
تا ده مثقال آن را با آب مطبوخ برسیاوشان و امثال آن بنوشند **سکنجبین**

اسقیلی که کرده را از ریم پاک کرداند صنعت آن پیاز اسقیل مشوی را زیانه فطر اسالیون
صمغ البطم قصب الذریره برک علیق راسن خشک اجزا المساوی در نیم من سرکه و یک
من آب بیزند تا نیم من برسد و بمالند و بپالایند و با یک من عسل مصفی بقوام سکنجبین آورند
شربتی بیست درم **سکنجبین اسقیلی** زوفای نافع از برای صنعت آن زوفای
خشک صعتر فارسی برزسیسالیوس از هر یک سه مثقال شب در سرکه اسقیل سه ربع
رطلی بخیسانند و صبح جوشانیده صافی نموده عسل مصفی یکرطل داخل کرده بقوام آورند
شربتی یک اوقیه ابن نوح قرص کفته باید که بیاشامند اصحاب صرع را در زمستان این
سکنجبین پس بر سینکه زائل کرداند صرع جمعی کثیر را بجهت آنکه مقطع اخلاط لزجه غلیظه
است و نمی کذارد که متولد کردد در معده و سینه خلطی غلیظ و این بسبب آن است
که درین سکنجبین سه قوت می باشد که باین قوتها تنقیه طوبات میکند یکی آنکه منقی دماغی
است دوم آنکه ملین بطن است سوم آنکه مدر بهت و باید که آشامیده شود این سکنجبین
در فصل زمستان اما در فصل تابستان باید که بیاشامند **سکنجبین عنصلی** ساده را با شراب
فستقین و هرکاه لطیف شد خلط باین تدبیر پی در پی اسهال آن خلط نمایند
بسهلات سودا اکر سودا وی باشد ابو سهل مسیحی کفته که **سکنجبین عنصلی** عظیم النفع
است از برای صرع زوفای آن در زمستان و ساده آن با شراب فستقین در
تابستان **سکنجبین اسقیلی** زوفای مرکب نافع از برای صرع صنعت آن زوفای
خشک صعتر فارسی فستقین رومی اسطوخودوس از هر یک پنجدرم در آب و سرکه عنصل
بجوشانند که آب برود و سرکه بماند صافی نموده بکیرند از ان مطبوخ را از عسل مصفی
و شکر سفید مصفی از هر یک یکرطل که مجموع سه رطل باشد و بجوشانند تا بقوام **سکنجبین**
آید شربتی یک اوقیه **سکنجبین اسقیلی** زوفای مرکب نسخه دیکر صنعت آن
زوفای یابس اصل السوس کاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس خاریقون
اهلیلج سفید از هر یک پنجدرم نعناع خشک را زیانه ابرسا از هر یک سه درم همه را در یکرطل سرکه
اسقیل و سه رطل آب خالص بخیسانند در تابستان دو روز و در زمستان سه روز پس بزنند تا

ملت بماند صافی نموده دو رطل شکر سفید مصفی داخل کرده بآتش ملایم بقوام آورند دو رطل
چینی بازجاجی نگاهدارند شربتی یک اوقیه **سکنجبین اسقیلی** آشامیدن آن در ابتدای
فالج و خصوص با عرق بادیان ملطف بلغم است و مستعد می گرداند خلط را از برای دفع و نیز
نافع است از برای اسهر خاوسائر امراض بارده عصبی **صنعت** آن بگیرند سرکه اسقیل
ده رطل عسل مصفی سه رطل مثلث دو رطل همه را مخلوط نموده پس بگیرند پیاز اسقیل پاک کرده دو
رطل زنجبیل ازیانه حامضت عاقرقرحا بود نه بری از هریک پنجدرم تخم کرفس زیره کرمانی کرویا
اسطوخودوس از هریک دو درم و نیم همه را نیمکوفته در سرکه و عسل و مثلث مذکور داخل نمایند
و در زیر آفتاب یکهفته در آفتاب گذارند و روز سوم و هفته پس صافی نموده در ظرف چینی
بازجاجی نگاهدارند شربتی یک اوقیه **فصل در بیان شرابهائی که اصل و عمود آنها**
اسقیل است شراب اسقیل تالیف آن مرحوم از برای سکته مجرب **صنعت** آن جب بلسان
حرمل ابرسا جنطیانا پوست بیخ دردار که آن را شجرة البق گویند سنبل الطیب فنطوریون
وفسق صعتر فارسی شونیز زوج ترکی عود الصلیب قوة الصباغین از هریک دو مثقال همه
را نیمکوفته یک شبانه روز بیست اثار سرکه اسقیل دو من و نیم آب بخیسانند در روز دیگر بجوشانند
تا به نصف سد صافی نموده هویز سرخ منزوع العجم بیست و پنج مثقال داخل کرده باز بجوشانند
تا مهر شود بمالند و از پالایش پیالایند پس حلیت جاوشیر سکنجبین لبان دکر مصطکی از هریک یک
مثقال در بلند زبیب و عسل با باء العسل رفیق نیم کرم حل کرده صافی نموده در مطبوخ داخل
عسل مصفی یکمن اضافه نموده بآتش ملایم بپزند تا بقوام شراب آبدار فرود آورده سرد کرده
در شیشه نگاهدارند و هر روز صبح ناشتا یک اوقیه آن را با عرق بادرنجبویه بنوشند **شراب**
اسقیل منقول از کامل الصناعه نافع است از برای صلابت سپرز و جگر و تفتیح سده و تقطیع اخلاط
غلیظه و رفع ضیق النفس و سرفه کهنه که از بلغم و رطوبت باشد **صنعت** آن بگیرند پیاز عنصل
یکرطل و نیم و بکارد جوی ریزه کرده با پانزده رطل سرکه انگوری بآتش ملایم بجوشانند تا مهرا
شود پس صافی نموده در هریک رطل از آن یکرطل و نیم شکر سفید داخل کرده بقوام آورند
و این الدواء جمیعی انقد ما این ادویه را اضافه این شراب نموده اندزنجبیل زیره کرمانی عاقرقرحا

بیخ اندران و فای خشک پوست نه بنشک لعناع خشک از هریک پنج مثقال فلفل سیاه ده مثقال تخم
جزر بری کاشم از هریک دو مثقال مرنیم فرمانا دو مثقال سداب شش مثقال سافج هندی
سه مثقال با عسل در سرکه بخیسانند و بجوشانند و درین صورت جهت علل عصبانی و امراض
بارده مزمنه نهایت نافع است **شراب اسقیل** منقول از فرابادین معصومی سرفه کهنه
و ضیق النفس را سود دارد و طبع را نرم کند **صنعت** آن بگیرند سداسقیل مشوی
هفت درم مویز بی دانه پانزده درم انیسون سه درم همه را در خمری آب سرکه بخیسانند
و تا سه روز بگذارند و پس از سه روز یک من مرد بگیر آب صاف داخل کرده بجوشانند تا آنکه اجزا
محو شود و بپالایند و با رطلی عسل صاف بقوام آورند **شراب اسقیل** تالیف حکیم میر محمد مومن
نافع است از برای سرفه کهنه و ضیق النفس و مواد سوداوی و بلغمی و سدهٔ احشا و تقویت معده
و دماغ **صنعت** آن بیاز عنصل زوفای خشک اصل السوس کل کاو زبان پرسیاوشان اسطوخودوس
غاریقون هن سفید از هریک پنج مثقال لعناع خشک را زیانه پنج سوسن کبود فرمانا از هریک
سه مثقال در یکصد و پنجاه مثقال سرکه انگوری کهنه و چهارصد مثقال آب دو سه روز
بخیسانند و بجوشانند تا بنصف رسد پس صافی نموده با سه صد مثقال شکر بقوام آورند
و هر روز از این شراب از پنج مثقال تا ده مثقال با آب مطبوخ پرسیاوشان و امثال آن
بنوشند **فصل در بیان غرغره هائی که اصل و عمود آنها اسقیل است**
غرغره نافع از برای لثوه **صنعت** آن مرزنجوش صعتر عاقرقرحا خردل زوفای خشک
انار دانه حامض زنجبیل نیم کوفته جوشانیده صافی نموده سکنجبین عنصلی داخل کرده غرغره
نمایند **غرغرهٔ دیگر** نافع از برای لثوه **صنعت** آن مرزنجوش صعتر فارسی عاقرقرحا
خردل زوفای خشک مویز بیخ زنجبیل فلفل از هریک دو درم حب الرمان حامض بریان
کرده ده درم کوفته بسکنجبین عنصلی سرشته با آب نیم کرم حل کرده غرغره نمایند **فصل در بیان**
اقراص اسقیل مستعمل در تریاق فاروق **صنعت** آن به نسخهٔ شیخ رئیس گفته
که واجب است اختیار اسقیل رطب که مستحکم و سنگی باشد و بنوده باشد بسیار
کوچک نه بسیار عظیم بجهت آنکه آنچه بسیار خرد است در وی رطوبت نباشد و سخت خشک

باشد و انچه بسیار بزرگ است در وی رطوبت فضلی بسیار باشد و انچه متوسط معتدل است
باید کہ ظاہر آن میل بسرخی داشتہ باشد یا بنفشی پس آنرا کوفتہ سرین آنرا بکارد
بجوبی در کردہ بخمیر بگیرند و بنا باید کہ آن را بکل بگیرند و مشوی کنند آن را در دیگی یا در تنوری
کہ گرم نا بیدہ و خاکستر آن را بیرون آوردہ باشند بر روی خشتی بگذارند یا در نانبن
بزری نانفیج باید پس بیرون آورند و بگیرند مغز آن را کہ نرم است و پوست بالای آن را کہ سخت
است دور کنند و نرم کوبند بنحویکہ بر ہم کردہ و مخلوط کنند بآن آرد کرسنہ و غیر اندرماس
نانی آرد کرسنہ امساوی اسقیل میکنند پس چون مخلوط کنند اسقیل مشوی را بدقیق کرسنہ
باید کہ بسازند از اقراص نازک و دست را بروغن گل سرخ چرب نمایند در حین اقراص
ساختن بجہت آنکہ نیز ملی اسقیل ابا زدارد و خشک کنند آن را و نگاہ دارند و منفعت
مخلوط کردن آرد کرسنہ بآن آست کہ رطوبت آنرا نشف کند و نگذارد کہ متعفن شود
شیخ داود گفتہ اقراص اسقیلی کہ واقع میشود در تریاق فاروق نیز نافع است از برای
سموم و ربو و عسر نفس و جہت جبر و کسر و استسقای عدیل است و اندروی قوتی است گرمی
در رودہا تولید کند پاک سازد و بگشاد آنہار او مضرت زہرہای زبان کار را دفع کند
صنعت آن بنسخہ شیخ داود انطاکی عنصل مشوی در عجین بکوبند و مثل آن آرد کرسنہ
بآن مخلوط کردہ بشبرات بسرشند و اقراص سازند بعد از انکہ دست ابروغن گل چرب نمودہ باشند
و بعضی گفتہ اند کہ این قرص را بعد از دو ماہ استعمال نمایند و قوتش تا دو سال باقی می
ماند و بعضی بدل شراب منلث کردہ اند **فصل در بیان لعوقاتی کہ اصل و عمود**
در انہا اسقیل است + لعوق اسقیل جہت ربو و ضیق النفس بارد بلغمی و جہت
بلغم غلیظ لزج بغایت مفید است صنعت آن پیاز اسقیل مشوی فرا یون بیخ سوسن
کبود با عسل مصفی لعوق سازند و با آب مطبوخ حاشا و فودنج جبلی و برنجاسف استعمال
نمایند نافع باد **لعوق** اسقیل کہ سید اسمعیل در ذخیرہ ذکر کردہ سینہ را از اخلاط
غلیظ پاک سازد و ربو و سرفہ بلغمی و ضیق النفس را نافع باشد صنعت آن بگیرند اسقیل
تر و سرین و پوست سخت آن را بکارد جوبی دور کنند و در پانبل سنگی با نفره یا مسی تازہ

قلعی کردہ با ہم چندان عسل مصفی با آنش نرم چندان بپزند کہ اسقیل مہرا شود ہر صبح
یک کفچہ از آن بخورند **لعوق** اسقیل اقوی از اول صنعت آن اسقیل مشوی
خشک کردہ سہ درم ایرسا دو درم فراسیون زوفای خشک از ہر یک یک درم کوفتہ
بیخنہ بعسل سرشتہ لعوق سازند و ہر صبح ناشتا شش درم لعوق نمایند **لعوق** عنصل
منقول از قانون نافع است برای عصر نفس و نفث و وجع جنبین و صدر صنعت آن بگیرند
عصارہ عنصل و عسل کف کردہ برابر و بپزند و منعقد سازند و قبل از طعام و بعد از طعام
ہر وقت کہ خواہند لعق نمایند **فصل در بیان معاجینی کہ اصل و عمود در انہا**
اسقیل است + معجون اسقیل کہ مختص است بعلاج صرع صنعت آن بگیرند روح
سرکی و اسطوخودوس از ہر یک پنجدرم و کوفتہ پس بگیرند اسقیل رطب و کوبیدہ آب آن
را بگیرند و داخل نمایند در ان مثل وزن آن عسل سفید مصفی و با آنش ملایم بپزند تا بقوام
آید پس بگیرند از آن سہ وزن ادویہ و معجون سازند با آن ادویہ را استعمال نمایند از آن
ہر دو مثل بندقہ متوسط صنعت این معجون بنسخہ سمرقندی در قرابادین خود بلغ النفع
از برای صرع نوشتہ بگیرند اسقیل را کوبیدہ آب آن را بگیرند و داخل کنند در آن
عسل سفید مصفی و با آنش ملایم بقوام آورند پس بگیرند عاقرقرحا بزر سیسالیوس اسطوخودوس
از ہر یک دہ درم غاریقون ہمش سفید پنجدرم قرفا مانا تازہ حرف بابلی حلتیت طیب
زراوند مدحرج جب بلسان عود بلسان از ہر یک دو درم و نیم خشخاش کہ بیخ آن سریش است
دہ درم کوبیدہ بیختہ در سہ وزن مجموع ادویہ عسل مذکور شربتہ استعمال نمایند **معجون**
اسقیل مقوی باہ منقول از خط عماد الدین محمود شیرازی صنعت آن اسارون دارچینی
سنبل الطیب اشنہ دانہ ہیل مغز تخم خیارین از ہر یک دو مثقال مصطکی زعفران +
بوزیدان بایہ شتر اعرابی زنجبیل نودری زرد پیاز عنصل مشوی تخم ترب تخم پیاز تخم
تره تیزک جوز بوا لبسبا از ہر یک سہ مثقال ہیہن سرخ بہمن سفید لسان العصافیر
از ہر یک پنج مثقال خصیۃ الثعلب مصری خولنجان مغز چلغوزہ مغز ناجیل مقشر
مغز کردکان مقشر از ہر یک دہ مثقال ادویہ را کوفتہ بیختہ با سہ وزن ادویہ عسل مصفی

مرتب نمایند و هر روز دو مثقال آن را با شیر گاو با تیرگاو میش و نبات بخورند اسقنقور
بکسر همزه و سکون سین و فتح قاف و سکون نون و ضم کاف و سکون واو و رای مهمله آن را
سقنقور و مقنقس نیز گویند و بعربی ورل مائی و بهندی بانی کی کوئی نامند و آن حیوانی
است از برمجه بزرگتر و دست و پا دارد و شیخ الرئیس نوشته که آن ورل است که در نیل
بهم میرسد که صید کرده می شود در مصر بعضی گمان کرده اند که از نتایج تمساح است و چنانکه
در خشکی تخم بگذارد و نشود و نمایرون آب در خشکی نماید ابو القاسم بن عبد الرحمن بیان نموده
که در بلاد هند مشاهده کردم طولش بقدر دو ذرع سوای دنباله و عرضش زیاده از نیم ذرع و متلون
مائل بزردی مشابه و مؤلف شفاء الاسقام خضر بن عیسی المصری مخصوص به بلد فیوم
و دیار مصر داشته و بعد ازان در قاهره خبر و گفته فرق میان آن و ورل آن است که ورل
در صحرا می باشد و اسقنقور در کنار دریاهای رملیه و قریب بآن و دیگر آنکه پوست ورل صلب
و خشن است از پوست اسقنقور و از اسقنقور نرم تر و خوراک اسقنقور هم از دریاست از
ماهیان و هم از خشکی حیوانات دیگر مانند عضایات و امثال اینها و ابن جمیع گفته مشاهده
کردم در رودهای آن بعد سنگافتن شکم آن عضایات درست انهضام نا یافته بود و اکثر
اطبا بیان نموده اند که در کنار نیل و فلزم و بلاد هند می باشد و آن مرحوم قدس سره گفته مودند
اند غلام استان امیر المومنین ع خود در بلاد هند در دریای گنگا صید آن نموده و مادهٔ آن در
رمل سواحل تخم خود پنهان میکند و زیاده از بیست بچه منکون می شود و انچه احقر صید کرده
بود در بطن آن زیاده از سی تخم بود و گویند که مادهٔ آن را دو فرج و نر آن دو ذکر و خصیه
آن شبیه است بخصیهٔ خروس و خواص و جنس نر آن است پس باید که در بهار وقت هیجان
قوت فعل از جفت شدن بماده صید کنند بلا توقف و تاخیر ذبح به نمایند زیرا که اگر تاخیر کنند پیه و
گوشت آن گداخته و لاغر میشود و ضعیف میگردد قوت آن و سر قدری از دنباله آن را ببرند
و دنبالهٔ ان را تمام ببریدن خوب نیست زیرا که گوشت قریب بدنباله آن لب با قوی الفعل
می باشد و شکم آن را از احشا سوای کرده و خصیه و شحم پاک کرده و نمک اینا شته و دوخته
در سایه در مکان معتدل معکوس آویخته و از گرد و غبار محافظت کرده خشک کنند و باید

که در سبد بید یا تخل گذاشته بیاویزند که موش را باشحم آن محبت بسیار است و اگر
آن را آویزان نکنند خود را رسانیده همه آن را می خورد و باید که آن مکان سایه دار باشد
که آفتاب قوت آن را نیز تغیر عظیم می نمایند تازهٔ غیر نمک سود آن کرم در دویم و تر در اول
و نمک سود آن در سوم کرم و در اول خشک و بغایت مبهی است خصوص گوشت سره
و حوالی کرده و پیه آن و گفته اند بحدی مقوی باه است که بسبب قوت لعوظ داد را نسنے
شاید بمرتبهٔ هلاک رساند خصوص آنکه با طبیخ عدس و عسل میل نمایند و اطفای آن بکافور
و نخم کاهو میکنند و جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و کزاز و تقرس و اوجاع مفاصل و امراض
بارده اعصاب و تسخین بدن مفید و مضر بمحرورین و مصلحش ربوب حامضه و تخم کاهو
و کافور است و معین فعل آن طبیخ عدس و عسل و شراب و نبیذ زبیب و ازین جهت
گوشت غیر مملح تازه آن را با یکی از اینها می خورند و ملح آن را کوبیده بزردهٔ تخم مرغ نیم برشت
با تخم جرجیر سابیده پاشیده می خورند و گفته اند که سقنقور انسان را می گزد و طلب
آب میکند اگر آب را یافت در آب میرود و اگر نیافت بول می کند و در بول خود می غلطد
پس هرگاه که چنین کرد و ساعت آن انسان می میرد و اگر انسان سقنقور کرد و در آب
فرو رفت قبل از فرو رفتن سقنقور و با در بول خود غلطید سقنقور می میرد و انسان صحت
می یابد و شیر بزش نا سه درهم و بدلش سمکهٔ صیدا رو قضیب خشک کاو کوهی است جمیع
خصیة الثعلب مصری را بدل آن دانسته اند و اصلے ندارد و مهر بارس گوید که طلای
خون آن با لمیاء و آمله تغیر رنگ و ضعف و برص میکند و چون نمک سقنقور خصوص نمک پیه
و سرهٔ آن را با دارچینی سوده بزردهٔ تخم مرغ نیم برشت پاشیده بخورند تقویت باه می کند
تقویتی عجیب یا ده از گوشت و پیه آن روفس گفته که خوردن گوشت آن مسخن بدن است
و نافع است از برای مغلوجین و ملقوین و مبرود بن بعضی اطبا گفته که ملح از گوشت آن نافع
است از برای فالج و بالجمله گوشت آن نافع است از برای امراض بارده اعصاب
و اعضائی عصبانی خوردن آن **فصل در بیان جوارشاتی که اصل و عمود**
در انها اسقنقور است ✤ جوارش اسقنقور قوت باه بیفزاید و بر دوت کرده

و سر را زائل کند صنعت آن سرهٔ اسفقور پنجدرم تخم هلیون تخم پیاز تخم شلغم از هر
تخم کدنا تخم جرجیر تخم انجره مغز جبة الخضر السان العصافیر کنجد مقشر تخم رتب
حب الصنوبر کبار اسپندان از هر یک سه درم مثقال مصری زنجبیل نوشادر فلفل
دار فلفل از هر یک پنجدرم دارچینی جوزبوا هیهن سپند بهمن سرخ قضب کاوکوی
خشک کرده برآده نموده از هر یک دو درم خصیة الثعلب مصری دو درم اسقیل مشوی
سه درم فانید بوزن مجموع ادویه را کوفته بیخته وزن نموده درهم نموده با سه وزن مجموع
عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی دو درم تا شش با مثلث یا بیشتر یا ماش کدو یا ماء العسل
بخورند جوارش اسفقور دیگر از برای کسیکه شهوت جماع او زائل شده باشد بی
نظیر است و بغایت مجرب بود و لغوظ تمام آورد صنعت آن سرهٔ اسفقور علک رومی قسط شیرین
از هر یک یک و نیم مثقال چند فوفا شقاقل مصری تخم شلغم تخم زردک تخم پیاز سپند
تخم کرسنه خصیة الثعلب از هر یک دو نیم مثقال فلفل سپند کنجد مقشر دارفلفل زنجبیل
زعفران از هر یک یک مثقال مغز سر کنجشک و مغز سر بزغاله شیرخواره از هر یک پنج
مغز فندق ذکر کاو خشک کرده سوهان نموده از هر یک ده مثقال اسقیل مشوی پنج
مثقال و در بعضی نسخها اسقیل داخل نیست بهتر آن است که اسقیل را داخل نکنند که بسیار
تلخ می شود ادویه کوفته بیخته مغزها را جدا کوفته و نرم نموده همه را با عسل مصفی سه چندان
بسرشند و در ظرف کرده محکم کنند و اگر ظرف شیشه باشد بهتر است بعد از چهار روز
که در میان جوکدا نشته باشند مقدار دو درم تا چهل روز با شیر کاو یا با کاو میش یا با
ماء العسل با مثلث تناول کنند و غذا بنکه با تخود و پیاز و تره و ابل پخته باشند بخورند
و از جموضات و بقولات پاره ملاحظه کنند جوارش اسفقور دیگر صنعت آن
سرهٔ اسفقور تخم هلیون شقاقل مصری بهمن سپید بهمن سرخ لسان العصافیر از هر یک
پنجدرم زنجبیل تخم شلغم تخم لوبیا تخم ترب تخم جرجیر تخم پیاز تخم کزر تخم کدنا
خولنجان جوزبوا دارچینی فلفل بوزیدان پیاز اسقیل مشوی از هر یک سه درم
تخم انجره ده درم فانید بوزن جمیع ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی دو وزن ادویه بسرشند

شربتی دو درم تا سه درم **فصل** در ذکر نسخ معاجینی که اصل و عمود در انها
اسفقور است **معجون** اسفقور منقول از اکلیل محمد بن ذکریا بجهت تقویت باه
صنعت آن سرهٔ اسفقور رده درم تخم پیاز تخم جرجیر تخم شلغم تخم هلیون شقاقل مصری
زنجبیل بهمن سرخ بهمن سپید تودری سرخ تودری زرد تخم ترب لسان العصافیر اسقیل
مشوی ابریشم مفرض مغز چلغوزه از هر یک پنجدرم پیه کرده اسفقور رده درم بزرالانجره
هفت درم جوزبوا بسباسه قرنفل از هر یک چهار درم زعفران سه درم کنجد مقشر بیست درم
کوفته بیخته بعسل سپید خوشبوی مصفی سه وزن ادویه شسته معجون سازند شربتی بقدر احتمال
با عرق جوزبوا **معجون** اسفقور به نسخه معین الدین طبیب باه را قوت دهد و نشاط زیاده کند
و گرده و پشت و دل و دماغ را قوت دهد و لغوظ تمام آورد صنعت آن سرهٔ اسفقور
پانزده درم شقاقل همین بوزیدان سوهان زنجبیل بسباسه قرنفل قضب کاو خشک کرده سوهان
نموده حب الزلم مغز چلغوزه مغز حبة الخضرا مغز تا رجیل لسان العصافیر خولنجان فانیذ کبابه
مغز تخمشک صندلین خشخاش سپید کاوزبان ورق کل سرخ بادرنجبویه تخم هلیون اسارون
دروخ عقربی دانه هیل جوزبوا اشنه عود خام از هر یک چهار درم زعفران خصیة الثعلب
مصری از هر یک ده درم کبابه دارچینی سعد کوفی زنجبیل زرنب تخم بادرنجبویه زربناد
مصطکی رومی تخم شبت سافج هندی حجر لیشب کهربا بسد زر محلول سیم محلول
از هر یک سه درم مروارید ناسفته پنجدرم عنبر اشهب دو درم مشک ترکی یکدرم لعل
دو درم یاقوت زرد یکدرم زائد السکر که خوب سوده و بیخته باشند صد درم اجزا کوفته
جواهر را بر سنگ سماق نرم صلایه نموده بطریق مشهور بسرشند و بقدر حاجت استعمال نمایند
معجون اسفقور نوع دیگر منی بیفزاید و کرده و پشت و کمر را محکم سازد و ستانه را
پاک و لغوظ تمام آورد و دل و دماغ را قوت دهد صنعت آن سرهٔ اسفقور پانزده درم مغز پسته
مغز فندق مغز چلغوزه مغز حب الزلم مغز کرکان مغز حب القلقل کنجد مقشر دار
چینی شقاقل بهمن سرخ تودری سپید مغز سر کنجشک بیخ بابونه خشک برورد
مغز تا رجیل مقشر از هر یک پنجدرم خصیة الثعلب مصری بهمن سپید از هر یک

ده درم زرنب زرنباد خشخاش سفید زنجبیل فرنفل بسباتخم بادرنجبویه از هر یک سه درم
خولنجان قصب کل خشک کرده سوهان نموده ورق نقره محلول از هر یک دو درم عنبر
اشهب یک درم مشک تر کی نیم درم عود خام دو درم اجزا کوفته بیخته بدستور متعارف با
شربت قند و عسل کف کرفته بسرشند و در وقت حاجت مقدار دو درم استعمال نمایند
و باید که نیم ساعت قبل از مجامعت بخورند **معجون اسفنقور** به نسخه دیگر در تقویت
باه عظیم نافع است فعلی عجیب و غریب در نعوظ و تقویت کمر و مجامعت از خوردن این
معجون ظاهر میشود صنعت آن سره اسفنقور پانزده درم هیل شقاقل قرفه بوزیدان
بسباسه کبابه چینی خولنجان لسان العصافیر فاقیا کبار و صغار سنبل الطیب زنجبیل
قرنفل مصطکی رومی سافج هندی عنبر اشهب مروارید ناسفته از هر یک سه درم خصیه الثعلب
مصری ده درم قصب کل خشک کرده سوهان نموده بیخدرم عود خام تخم بلیون زعفران
از هر یک چهار درم سعد کوفی زنجبیل بکهربا از هر یک دو و درم مشک تر کی نیم درم
لعل یکدرم و نیم یاقوت زرد یکدرم زر محلول نقره محلول از هر یک نیم درم جزو اعظم
سوده و نرم بیخته سی مثقال روغن بادام ده مثقال اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل
و قند کف کرفته معجون سازند مقدار شربتی از یکدرم تا دو درم است **اسود سالخ**
نام بار سیاه است بهندکالا ناگ نامند در آخر کرم و خشک است و در غایت تجفیف کفته
اند انچه در هنگام بودن آفتاب در برج حمل خصوص از دهم تا آخر آن صید نموده باشند
نشاید استعمال نمود جهت شدت قوت سمیت آن زیرا که حمل از بروج ناریه است و بسبب
شدت آن را برج ملتهب می نامند و اعمالیکه در ان کرده شود نیز او را در ان تاثیر
آن بسیار است و در علت جذام قوی الاثر است و مالیدن پوست سوخته آن با روغن تخم کتان
که چند روز ممزوج نموده کذاشته باشند جهت بواسیر کهنه مؤثر دانسته اند **قطور** مطبوخ
پوست آن که در شراب جوشانیده باشند جهت درد کوش و مضمضه جوشانیده
آن در سرکه جهت ریدن دندان و تعلیق دندان آن که در حال حیات کنده باشند
و بدستور تعلیق دل آن جهت رفع تپ ربع نافع و اظهر ورش و ذی مقراطیس کویند

که چون شکم مار از سنه زاد بنا له سنگافته احشای آن را بیرون آورده از شاه سفرم خشک
که با آب خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش آویزند تا پخته
شود پس آن شاه سفرم را بر بر ص ضماد نمایند بعد از یک شبان روز بکشایند بالکلیه
زائل کند و مجرب است و روغنی که در ان دندان مار و سر و زهره آن جوشانیده باشند
طلاسی آن جهت جذام و فالیل سریع الاثر است و این الدوله از محمد بن احمد نقل میکنند
که استعمال زهره مار در هیچ امری خوب نیست و از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخدار
جهت رفع تپ غب مؤثر است و تعلیق سلخه الحیه که عبارت از پوستی است که مار هر
سال می اندازد بر ورگ زنان موجب سرعت ولادت است و بخور آن مسقط جنین
و مجفف دانه بلواسیر و تخم مار را چون با سرکه و بوره سائیده طلا نمایند جهت رفع برص نافع
مجرب دانسته اند و اکتحال پیه مار نافع نزول است **دهن اسود** سالخ نافع جهت جذام
و تحلیل خنازیر و رویانیدن مؤدر ار کردن آن و دفع قوباد استرخای سفل مجرب دانسته
اند طلای آن را صنعت آن بکیرند دو عدد مار سیاه را با چهار رطل روغن نیتون
یا کنجد در ظرف مس کرده سر آن را مسدود کنند که بخار آن بیرون نرود و بجوشانند تا
مهر اشود پس صاف نموده استعمال نمایند **ر ما** و اسود سالخ طلای آن با روغن
زیتون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت دار الثعلب و داء الحیه و اکتحال آن با عسل
بغایت مقوی باصره است صنعت آن بگیرند مار سیاه خانکی را و زنده در کوزه کرد و سر
آن را محکم نموده در تنور حمام گذارند تا محترق شود پس برآورده استعمال نمایند **طبیخ**
اسود سالخ طلا کردن آن بر بدن بهمت جذام مفید است صنعت آن بگیرند اسود سالخ
را و بکشند چنانچه افعی را می کشند و پاک کرده در دیگ نهند و هشت اوقیه خل خمر
و یک اوقیه آب در روی کنند و شیطرج و بیخ لوف از هر یک دو اوقیه در روی افکنند بدانسان
نرم بپزند تا مهر اشود پس بپالایند و موی سر و روی را تراشیده سه روز این طبیخ را
طلا کنند بعد از انکه ادویه که در ان کوشت افعی باشد خورده باشند و نفع این طلا
آن است که پوست بناه شده را دور میکند و پوست و کوشت درست می رویاند

باب الالف مع الشین المعجمة * اشترغار معرب اشترخار فارسی است
ویونانی اثاریون بنای مثلثه وفرافیون واهل مصر فاح وبعربی بخبیل
العجم وزبخبیل الفارس وشوکة الجمال کما تاویل اشترخار است وآن بخی است شبیه
بانجدان خراسانی وغیر انجدان است وقریب بانجدان است در طبع گرم وخشک است
در آخر درجهٔ سوم جرم آن بطئ الهضم مغثی ولاذع وردی است ازبرای معده و
دیر می ماند دران وبهترین آن سرکه بروردهٔ آن است وآن جالی معده از رطوبات
است ومنقی آن ومبنهٔ اشتهای طعام ومفتح سدها ومدر بول وباقوت نریافیه ومسخن
معده ومشهی وهاضم است چون دیر بماند قریب بخل عنصل میگردد ودر خاصیت وخوردن بمثقال
از جرم آن مدر بول وجهت تب ربع که از مادهٔ بلغمی عفن باشد یا بلغم عفن مخلوط بسودا
ونافع بود ومسخن معده وجالی رطوبات آن ودافع یرقان واسهال مراری وخلفه وضر
سموم بارده وجمع مفاصل است وگفته اند که بنبت آن خراسان ونخجوار وکوهستان
موصل وبغداد ودوا در بیجان است بهترین آن خراسانی وبهترین خراسانی آن صافی
باریک خالی الاندرونی وسیاهی قلیل المراره معتدل الجرم کم گره باندک تیزی وبی
ومغشوش می نمایند آن را بهریخ انجدان وبیخهای مشابه آن وچون زیاده ازان خورده
شود قی می آرد وبسبب دیر ی هضم رایحهٔ آن بجشا ظاهر میشود وبعضی گفته اند که ظهور
رایحهٔ آن بجشا تا عدی بسبب بطوء هضم آن نیست بلکه بسبب نفوذ وغوص قوت
آن است در جرم معده شیخ داود گفته دو قسم می باشد طویل وعنبر طویل آن معروف
بشارب عنبر است واین ردی است وفرق میان آن ومیان باد آورد آن است
که تخم آن کوچک مشهور نزد مالعصفیر است ومی خورند تر وتازه آن را مانند خس وتخم آن
زرد وسفید می باشد وآن را خارهای طولانی ودران تلخی وقبض میباشد وبهترین آن
آنست که از بر بروده می آورند وطلای آن باسرکه جهت تحلیل اورام بارده ونسکین
دردها وعرق آن جهت علل کبد وکرده وطحال نیکو است وشربت آن از جرم نارد ودرهم
واز سکر آن تا پنج مثقال واز عرق تا سه اوقیه وبدل جرم آن انجدان وبدل سرکه آن سکنجبین

ومضر است بگرده ومثانی ومصلح آن سکنجبین وشراب غوره وشراب بیاس است
صنعت خل اشترغار بگیرند اشترغار را ریزه ریزه کرده در سرکه انگوری اندازند
وچهل روز در آفتاب بگذارند پس استعمال نمایند واین سرکه بهتر از سرکه معتصل
است سکنجبین خل اشترغار نافع است از برای برودت معده واحتباس هضم
طعام ودفع ریاح ولفخ وتریاق سموم بارده ومدر طمث وزائل کنندهٔ برودت رحم
وصلابت طحال است واز برای حمیات بارده بلغمیه وحمی ربع وبالجمله منافع بسیار دارد
صنعت آن بگیرند عسل سفید خوشبوی فائق دو رطل وچهار رطل نیم آب دران
ریزند وبجوشانند وکف آن را بگیرند تا دیگر کف بنا کند دیگر طل نیم سرکه اشترغار
دران پرورده باشند بطریق مذکور دران ریزند وبالش ملایم بقوام آورند پس
سرد نموده در شیشه ها کرده وسر آنها را بسته عند الحاجت بکار برند عمر نبی ده درم
عرق اشترغار جهت گرده وسپرز وجگر نافع است صنعت آن دو قسم است قسم اول آنست
که اشترغار را ریزه ریزه کرده شب در آب بخیسانند وصبح بطریق کلاب عرق کشند
قسم دوم آنکه اشترغار را در سرکه پرورده پس از ان سرکه وجرم اشترغار بطریق تصعید مقطر
نمایند واین عرق سپرز را به نهایت نافع ست اشق معرب اشه وشح بتشدید جیم
نیز آمده که معرب باشد از اشهٔ فارسی وبفارسی مرشسه وکلیانی نیز ویونانی اناقوان
بنای مثلثه بعد از همزه ونیز امونیاقن وبعضی گفته برنقش وبلغت مصر قناوشق
وگلخ نامند شیخ الرئیس گفته که آن صمغ طرفوث است ولذاق الذهب می نامند وگفته اند
نرم می کرداند آن را مانند تنکار وبعد ادی گفته که توهم وغلط کرده شخصی که آن را صمغ
طرفوث دانسته وآن صمغ درختی کوچک است منابت آن اکثر بلادی است که حرارت
وبرودت دران غالب باشد مانند شام ودیار بکر وانطاکی گفته درخت آن مابین نبات
وشجر وساق آن باریک مرغب مائل بسفیدیست وگل آن مابین سرخی وزردی ودر
جبال کرج میشود نه شام وبزدن تیغ حاصل می شود وبهترین آن سفید صاف خالی
از چوب وسنگ ریزه نرم سریع الانحلال است ومغشوش به سبکینج می نمایند وفرق

بزردی یا سیاهی منقوش است و بحلاوت تیز و فرق بموی آن است و خالص آن انهای
بزرگ مکاثف صلب تلخ طعم قریب بموی چندی باشد و آن کرم در اول ثالثه و
وخشاک در آخر اولی باقوت تحلیل و تجفیف قوی و لذع کمی و تفتیح بسیار بحدی که
جاری میکند خون را از افواه عروق داخل کرده بیشود در مسهلات جهت اصلاح
اعمال آنها زیرا که با قوت تلیین و جذب از عمق بدن و جالی و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و افواه
عروق است و اکتحال آن با لبن خشونت اجفان و حرب و جالی بیاض و شعیره و جالب رطوبات
و فروح غائرهٔ عین را مفید و خوردن یک مثقال آن با ماء الشعیر بطریق لعوق اندک
اندک و با عسل جهت ربو و عسر نفس و نفس انتصاب و خناق بلغمی نافع و لعق نمودن با
ماء الشعیر نیز منقی قروح حجاب و مرهٔ سوداست و نیز با عسل جهت صرع و فالج و خدر و
تنقیه رطوبات سینه و عسر بول و دفع ضرر اد و یهٔ مسهله و خیسانیده مقدار نیم درم تا یک درم
آن در رطوبات مناسبه یا در آب کرم بنهای جهت درد نهیگاه و ورکین و کرم و عرق
النسا و تحلیل ریاح معده و صلابت طحال و کبد و اسهال بلغم غلیظ لزج و ماء اصفیر
و تفتیت حصاة و اخراج جنین و کشتن کرم امعا و جب القرع و ادرار فضلات رطوبات
نافع و با سرکه جهت سپرز و ضماد آن جهت تلیین صلابات مفاصل و با سرکه و نطرون
جهت خنازیر و صلبه و تحلیل صلابات و با عسل و زفت محلل نجیر مفاصل و با سرکه و بوره
و روغن جهت اعیاء ای متلائی و عرق النسا حادث از سوداء بارده و با سرکه جهت شعیره
پاک چشم و قوباء و بازیب جهت کلف و بهق و آثار جلد و نیز با سرکه جهت ورم جگر و سپرز
و استسقا و صلابت انتبین و شیخ الرئیس گفته که خوردن آن با طلاء و مرکی با دزهر
سموم است خصوص سمی که آن را طبیعیون می نامند و غرغره آن با آب کرم جهت تحلیل صلابات
رطوبات و بلاغم از دماغ و خناق حنجره و خناق سوداوی و بلغمی و مرهم آن جهت تحلیل
اورام و نضج آن و خوردن گوشت زاینفاسدنافع و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار
طمث و اختناق رحم نافع و بالجمله منافع بسیار دارد هم مفرد او هم مرکبا با ادویه مناسبه
و اکثار آن مورث بول الدم و ادرار خون و مضر بعده و مصلح آن انیسون و بگره و مصلح آن

زوفا و کم استعمال نمودن آن و سبزتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدل آن بیکنج هست یا
جاوشیر یا برموم شیخ الرئیس گفته تدهین بآن طارد هوام هست و جون خلط کرده
شود بسعد و زیت و قریب کرده شود بهوام می کشد آنها را امراض الراس الدوار
والسدر والصرع والفالج والاسترخاء واللقوه والتشنج والخدر شیخ الرئیس و دیگران
گفته اند غرغرهٔ اشق محلول در آب کرم مزمن و آورد بلاغم بسیار از دماغ و اعصاب دماغی
بسوی دهان و تحلیل میدهد رطوبات و بلغم را از دماغ لهذا نافع هست امراض دماغی بارد
رطب را و از انجماد و ارد سدر و فالج و استرخاء و لقوه و انچه جاری مجرای انهاهاست
و آشامیدن یک مثقال آن با ماء الشعیر و نحسی بن و همچنین با ماء العسل جهت
صرع و با عسل جهت فالج و فالجی که بآن میل میکند کردن بسوی پشت و همچنین برای
تشنج رطب و امتلای و خدر جهت آنکه اسهال بلغم می نماید و هوا و آنها را دفع می سازد
و شیخ الرئیس گفته که مقدار آشامیدن از ان تو یا را یک مثقال و متوسطین یکدرم و
ضعفا ربع درمی قریب بآن و آشامیده می شود از ان مقدار کرسنه در چهار و نیم اوقیه
عسل مصفی و گاهی آشامیده می شود در طبیخ زوفا با طبیخ انجدان پس نفع می بخشد تشنج
رطب امتلائی را و مقدار شربت آن برای خدر و درم هست **فصل در بیان**
نسخ مراهمی که اشق اصل و عمود هست در انها مرهم اشق جهت بردن گوشت
زائد و رویانیدن گوشت تازه بنهایت مفید هست صنعت آن بگیرند آنش و مثقال
و نیم کوفته در سرکه انگوری بخیسانند و در هاون سنگی بدسته بمالند و صافی نمایند پس بگیرند
موم زرد غیر مستعمل و در روغن کنجد گداخته اشق را داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا هموار
شود و استعمال نمایند مرهم اشق فروح خبیثه را نافع بود و گوشت فاسد را بخورد و قروح
گوش را نهایت مفید هست صنعت آن اشق کند را از هر یکی شش درم زنجار عراقی
سه درم بوره ارمنی پنج درم با عسل مصفی بطریق معمول مرهم سازند و بر زخم گذارند
و در قروح گوش فتیله را بآن آلوده کرده در گوش گذارند و اگر فتیله بر موضع زخم
نرسد در ماء العسل حل کرده رقیق نموده در گوش چکانند مرهم اشق تالیف فدوه

الاطبا السید السند والد ماجد آن مرحوم قدس سره جهت جمیع جراحات حدیثه و قدیمه مزمنه
نافع صنعت آن اشق کثیر از هر یک چهار درم و نیم کوفته بیخته بسرکه انگوری بخیسانند
در هاون بدسته بمالند تا هموار شود کافور قیصوری دو درم الاخوین مر و اسنک کل نارفارسی
افافیا حضض یکی شنجرف نوشادری کرمانی مغسول از هر یک یک مثقال کوفته بیخته سه
مثقال موم مغسول ادویه مثقال و روغن کدو کدا ختنه ادویه بآن شسته دو عدد
سفیده تخم مرغ داخل کرده در هاون سنگی بدسته بمالند تا هموار شود و بکار برند مرهم اشق
دیگر فصول اردویه لحم زاید را بخورد صنعت آن بگیرند اشق یک اوقیه نیم و در سرکه انگوری
بخیسانند تا حل شود پس در هاون سنگی بدسته بمالند تا مثل لعوق کردد و در بخار مصنوع از سرکه
نه از نوشادر زیرا که زبخار مصنوع از نوشادر مقرح است نرم سوده داخل نمایند تا بکردد مثل
توام مسکه استعمال نمایند مرهم اشق منقول از مجربات حکیم علی گیلانی جهت افتضاج و ابیل
عسر الانفضاج و ختازیر و تحلیل اورام صلبه صنعت آن اشق کبریت زرد خالص تخم انجره
زراوند طویل مقل ازرق اجزا متساوی مقل و اشق را در روغن زیتون بگذارند و با فیر و طی
که از موم زرد و روغن زیتون ساخته باشند بیامیزند و ادویه را بآن ممزوج کرده بکوبند تا هم
نسوده و نوشته که باگاهی اشق و مقل را با عصاره برگ خطمی سرخ حل میکنیم و ادویه را بآن خلط
می کنیم و تحلیل صلابات رحم و امثال آن بغایت نافع است و قوی العمل و جهت افراط
و تحلیل اورام ظاهر بجای عصاره برگ خطمی برگ انگوری تند می نامیم و منجملا این مرهم
نظیر خود ندارد و جهت تحلیل ریاح مجتمعه و اکثر قروح و جروح مثل زخم کاوله و غنباره و شیر
و کاردو امثال اینها نیز مفید است **اشنه** بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون
و ها لغت عربی است و بفارسی دوالو و والک و والم بهونالی ابریون و ابریون و بهندی
جهبره و جلبو و اکیه گفته اند که بهندی سنخ و بعربی شنیته العجوز و مسک القرود نامند
و آن چیزی است شبیه بریسمانهای باریک و پهن باهم پیچیده و در هم بافته و برشاخهای
درخت بلوط و صنوبر و سائر درختها منکون می شود و بهترین آن سفید خوشبوی تازه
و زبون ترین آن سیاه پست سخت الریش گفته و ران برده اند که نافع است و فصل اعتدال

و بعضی گمان کرده اند که در اول کرم و خشک در دوم است و جالینوس معتدل در گرمی سردی
دانسته و انچه از درخت بلوط بهم میرسد سرد است و مجموع آن با قوت قابضه و محللة ملینه
است خصوص ضعوری آن و مفتح سدهٔ رحم و مدر حیض و مقوی باه و مفرح و مقوی معده
و دل و جگر ضعیف است و جهت دفع غشیان و خفقان و حفظ روح حیوانی و ازالهٔ اعیاء
سنگ مثانه مفید و بسبب عطریتی که دارد ملایم جوهر روح و مقوی آن و بسبب قبضی که دارد
موجب متانت روح است و به لطافتی که دارد زود نفوذ بقلب میکند پس باین اسباب و نیز
بالخاصیة مقوی قلب است و آشامیدن طبیخ آن موجب سرور نفس و تقویت روح
حیوانی و متانت و حفظ آن است و زائل می کرداند خفقان سوداوی و نشستن در طبیخ آن جهت
تسکین درد ها و ورم حاره و صلابت مفاصل و وجع رحم و ادرار نمودن حیض و ضماد
مسحوق خیسانیدهٔ آن در آب جهت تقویت اعضای ضعیفه و مستیر خیه و لحوم لینه مانند بنا
گوش و کنج ران و زیر بغل و مابین کتفین در رفع آلام حارهٔ آنها و تلیین صلابات و ورم
اورام و تقویت جگر و دفع بدبوئی زیر بغل و باسر که جهت سبز زنافع و بنهایت منوم
اطفال است و چون در روغنهای مناسبهٔ اعیا حل نمایند و بپوشانند و بمالند جهت رفع
اعیا و تحلیل اورام و فرور آن جهت بدبوئی زیر بغل و اکتحال آن جهت تقویت چشم
و قطور نقیع انچه از درخت بلوط باشد جهت حمرت و حرارت چشم مفید و بخور آن جهت
اختناق رحم بغایت نافع و مغبر با معاء و مصلح انبیون و قدر شربتش ناسه درهم بدرش
قرد ما بوزنش و داخل خوشبوئی ها و ارکجه و غالیه می نمایند امراض الراس الصداع و الشقیقه
و السهر و السکتة و الصرع و اختناق الرحم بخور کردن آن نافع است از برای صداع و شقیقه
و چون بخیسانند آن را در شراب و بیاشامند آن شراب را خواب غرق می آورد و تکرار
گرفتن دود آن در بینی نافع است از برای صرع و سکته و در رحم برای اختناق آن و بوییدن
و آشامیدن آن نیز نافع است از برای صرع دستور کوبیدن اشنه چون اراده
کرده شود کوبیدن آن سزاوار آن است که آن را با آب کرم تر کرده پس بکوبند تا کوبیده
شود و الا خشک آن کوبیده نمی شود جوارش اشنه منقول از حکیم جعفر نافع است از برای

بواسیر و تقویت معده و دفع ریاح و تقویت باه و تفریح مزاج صنعت آن اشنه
سنبل الطیب بهمن سرخ بهمن سفید قاقله کبار قاقله صغار زرنباد فرفه سافرج هندی
دارچینی از هریک پنجدرم کوفته بیخته باسه وزن او دو به عسل مصفی سرشته معجون سازند
شربتی از یکدرم تا دو درهم اگر در مزاج ضعف باشد دارچینی و چوب چینی از هریک دو
ماشه تا چهار ماشه اضافه نمایند و دهن اشنه کرم است و جمیع امراض باردهٔ و اعیار را
نافع صنعت آن اشنه تازه خوب هشت مثقال در نیم من آب صاف بک شبان روز
بخیسانند پس بجوشانند تا یک ثلث آب بماند خوب بمالند و صاف نموده روغن چنبلی خوب شوی
تازه چهار چند او دو به داخل کرده بجوشانند بانش ملایم تا روغن بماند و آب بسوزد پس این دوا
را نرم سوده داخل نمایند مشک خالص یک دانگ سرشته عطر گرناکه بهار تا نیم است از هریک سه
مثقال عنبر اشهب کافور خالص از هریک یک مثقال زعفران شش مثقال لادن عنبری
شسته شانزده مثقال در شیشه کنج دار کنند و عند الحاجت بکار برند دهن اشنه دیگر
که همان منافع دارد و صنعت آن اشنه پنج استار قسط تلخ ده درم سلیخه فصب الذریره
از هریک سه درم ماجوز دو درم میعه سائله پنجدرم روغن مورد ساده یکرطل و نیم و در نسخه
دیگر بجای روغن مورد روغن کنجد یا زیت اتفاق است بوزن روغن مورد او دو به را نیم کوفته
در سرکه انگوری بخیسانند سه روز متوالی بگذارند پس صاف نمایند روغن را دران داخل
کرده بجوشانند تا سرکه رفته روغن بماند در شیشه نگاهدارند تمریخ بابن دهن نافع است
از برای فالج و استرخا **عرق اشنه** ساده بفرح و مقوی قلب و باه و سریع النفوذ
است بقلب و موجب سرور و مقوی روح حیوانی و منزل خفقان است صنعت آن بگیرند
اشنه یکمن و سه من آب داخل کرده عرق کشند بدستوریکه در ارنج ذکر شده و ده مثقال آن را بنوشند

باب الالف مع الطاء المهملة ✣ **اطریه** بفتح همزه و سکون طای مهمله و کسر
رای مهمله و فتح یای مثناه تحتانیه و ها بفارسی آش آرد و آش رشته نامند محمود
بنجری گفته که اطریه طعامی است متخذ از عجین که بریده باشند آن را بریک باریک
و آن را بفارسی رشته نامند و اطریه از اغذیهٔ معروفه است و شامل ماهیچه و رشته و لغیر

او غیر ها از اقسام آن است و غذای صالح است از برای حار المزاج و کسیکه محتاج بغذای متین
باشد و نافع است از برای سعال هرگاه نبوده باشد به سبب خلطی و آن انواع است اگر
از آرد گندم خالص سازند بدین قسم که آرد را با نمک بقدر ضرور در آب خمیر سخت نموده
بر روی تخته پهن کرده رشتهای باریک طولانی از دم کارد ببرند و هر قدر که خواهند
در آب گرم جوشان یا در آب یخنی گرم جوشان بریزند و طبخ نمایند تا
بخته گردد و طعم خالی آن زایل گردد و مصالح حاره و افاویه بقدر ضرور داخل کرده فرو آورند
و تناول نمایند و آن را بفارسی آش رشته و بترکی اوماج نامند و اگر آن را مدور و یا مربع
و یا باشکال دیگر بریده بهمان قسم طبخ نمایند آن را بفارسی آش بزرگ و ماهیچه و لغو و غیر ها و
بترکی ططمان گویند و اگر خمیر آن را از آرد سمید اندک نرم ساخته از ثقب سوراخ تنگ
بگذرانند بدین قسم که خمیر را در جوف ثقب پر کرده بدست یا آلتی زور نمایند تا از سوراخهای
ثقب مثل خیاط خمیر باریک شده بیرون آید یا آنکه کف هر دو دست مالیده مثل ماهی خیاط
باریک سازند و خشک نموده عند الحاجت بکار برند و این را بعربی شعیره و بهندی سویئین
نامند و این را عند الحاجت اولا بدون روغن در ظرفی بریان می نمایند تا اندکی سرخ و
برشته گردد پس آب بقدر ضرور داخل کرده دم دهند تا پخته شود پس بروغن گاو تازه برشته
نموده و شیر تازه دوشیده جوش داده بران پخته فندبران یا شیدی خورند و گاهی از آرد
جو نیز بقسم اول یا دوم برای صاحبان جسمات حاده دق و سل بی گوشت با آب خالص تهیه
میسازند و دو قسم اول گرم در اول بار طوبت یابس است بی گوشت آن را که آش لوان گویند
جهت مرضی مبا کوشت جهت اصحا با بعضی امراض که خوردن گوشت بران مناسب باشد و
ضرر ندانسته باشند مفید و لیکن بطی الهضم و الانحدار است جهت فطیر بودن خمیر آن و نزدیک بعضی
بی خمیر مایه آن سبک تر است و نیست چنین قسم دوم آن از قسم اول سنگین و بطی الهضم
تر آن است و مصلح آن هر دو فلفل و روغن بادام شیرین است و چون انهضام یابد
غذای بسیاری از ان بهم میرسد و جهت سرفه و وجع سینه و خشونت آن و حلق و قرحهٔ امعا
و مثانه و لاغری گردهٔ نافع و مرخی معدهٔ بارده و چون در ان برگ خرفه یا اسفناج یا روغن بادام

بخته باشند جهت امراض مذکوره موافق تر و ملین بطن است و انچه از آرد جوسازند هر دو با
رطوبت بسیار و از همه بطی الهضم و الانحدار و قلیل الغذا تر و گاهی در دو قسم اول از
برای صفراوی مزاجان و باهمت زیادتی لذت بعضی از حموضات مناسب باشند کشک با ماست
و یا سرکه و یا آب لیمو و یا غوره و یا انار و یا آلو و یا زرشک و یا امثال اینها با اندکی شیرینی
چاشنی گرفته ترتیب میدهند و این قسم آش با فاقت می نماید بطی الهضم تر و مسدد و مولد
ملغم غلیظ است و مصلحش ثوم و ادویه حاره است و بعضی جهت دفع اسهال و حبس طبیعت با ادویه
قابضه مثل آب سماق و به ترش و کشک بریان و امثال اینها ترتیب می دهند و گفته اند که اطریه
منخی از خمیر آرد گندم صالح است از برای حار المزاج که بسکه محتاج بغذای متین باشد و نافع
است از برای سعال هرگاه نبوده باشد سبب آن از اخلاط و انچه با گوشت باشد کثیر الغذا
و مرطب و مسمن بدن است و همچنین با شیر و شیرینی آن مولد خلط غلیظ و انچه از آرد و برنج سازند
بسکه سریع الهضم و قابض و نوعدیگر که آن را بفارسی رشته قطائف و رشته خطائی نامند
و آن را از آرد برنج با نشاسته سازند بدین نحو که آرد برنج با نشاسته مخلوط با آب گرده صاف
نموده در قمعی که سوراخهای باریک داشته باشد کرده و با تبل مسی یا سینی مسی بر آتش گذاشته
که خوب گرم کرد و پس آن قمع را بیکدست گرفته از عقب تمام بران بفاصله بکشیر یا کمتر بگرداند
تا مانند رشتهای باریک از ان برآید و در دیگ بسته شود و از دست دیگر انچه بسته شده است
بردارد اگر یکشخص باشد و اگر دو کس باشند و با ظرف بزرگ باشد یکی بریزد و دیگری بردارد و دائم
که هر مقدار که خواهند پس آنرا در ظرفی کرده مغز کردگان بریان و مغز بادام بریان و مغز پسته
بریان کوفته و جلاب سکری و قدری انه سیل سوده بر روی می کرده بخورند و بعضی بجای جلاب
سکری آلوده سکری رفیق که آن را بفارسی ماقوت رفیق گویند بر روی می کرده می خورند
و انچه از آرد ترتیب دهند بسکه سریع الهضم و قابض و انچه از آرد میده با نشاسته می سازند
کثیر الغذا و بطی الهضم است از نشاسته ساخته آن بسکه تر و قابض تر و بد و البته اقرب
صداع از اغذیه نافعه از برای اصحاب صداع خصوص صفراوی و صداع یابس سادج
خصوص وقتیکه سبب آن غم و هم باشد اطعمه بخفیفه لطیفه صالحه الغذا است اطریه از انجمله

است با لنجو لیا از اغذیه صالح از برای اصحاب با لنجو لیا نزد جراحت و پس اطریه است بسبب
آنکه متولد می کرد و از خون لغمی که مقاومت میکند با سودای حتر اقیه بسبب بریدن و ترطیب
و متولد نمی کرد و از ان سودا و ابخره و منتخ نیز نمی گردد و باید دانست که غذاهای لطیفه گاه
باشد که ضرر کنند بجهت آنکه زود محترق میگردند و نیز اطریه مواد امثال آن را در با لنجو لیا وقتی
باید خورد که قوت هاضمه قادر بر هضم آن باشد بجهت آنکه نزد ضعف قوت هاضمه فاسد میگردد
امثال این اغذیه در معده و فساد غذا از اضرار است با لنجو لیا از برای اصحاب
الزکام و النزله نافع است از برای کام و نزله بارد لغذیه باطریه با عسل نفث الدم نافع است
از برای نفث الدم هر چیزیکه بوده باشد آن را خاصیتی در حبس خون از غذاها مانند اطریه
خصوص وقتیکه پخته باشند در ان عدس سل از اغذیه مناسبه از برای اصحاب سل اطریه
است بول الدم نافع است از برای اصحاب بول الدم لغذیه باطریه نسیان گفته اند که لغذی
با لنش متوسل بود از چیزی باندکی و از فلفل و خولنجان و با امثال حلتیت نافع است از برای نسیان
بارد سادج و گفته اند باکی نیست از خوردن مرباهای زنجبیل و امثال آن و منشلث بالای
آن برای ابدان مزاجه بارده رطبه و معدهای رطب و گاهی جهت اصحاب زیادتی
لذت نخود در ست و چقندر را ریزه کرده در ان پخته می خورند و گاهی سیب و چقندر
داخل میکنند و گاهی گوشت کوفته ساخته داخل مینمایند و جمله آشهای اردینه اکثر مستعمل
اهل خراسان و هرات و توران است و بعد از ان اهل ایران و سائر بلاد و دیگر کتر باب

الالف مع الغین المعجمة

اغبر بدانکه اغبر بفتح همزه و سکون غین معجمه و فتح باء
موحده و رای مهمله و الی مرکبی را مانند که نافع باشد جرب عین و اوار قبیل فرو ریزد
است **اغبر** نافع است از برای ورم بیخ و برش خفن بعد از استعمال اصفر کبریت باید
که بچشم کشند صفت آن نوشادر کرمانی مغسول دو برصدف سوخته مغسول از هریک
دو درم نبات سفید پنجدرم بدستور ذرور سازند و این ذرور جرب و سیل را نیز نافع
و در نسخه که حکیم عطاء الله کوشیاری از مجربات نواب حکیم محمد باقر و از حکیم عماد الدین محمود
شیرازی نقل نموده بجای صدف سوخته مدبر شیح محرق مغسول ست و وزن هر دو دوا

اول ده درم و وزن نبات پنجدرم ست اعبر لولوی حرب بسباسه و سنبل و سنبل و سنبل

بماند شاید بدین بناشند **عرق افاویه** هر کب از افاویه را که خواهند عرق کشند بماند نعناع و قرنفل و دارچینی و ناخواه و سیل و بسباسه و جوز بوا و سنبل الطیب و سایر هندی باید که چهار یا زیاده اگر سبک خواهند مثل وزن آن آب داخل کرده بطریق گلاب عرق کشند و انشاء الله تعالی عرق هر یک علیحده علیحده دراماکن خود ذکر خواهند یافت **قرص افاویه** نافع از برای خلقه و فروج امعاء و قاطع اسهال در صناعت آن بگیرند زعفران سنبل الطیب افتیمون از هر یک چهار مثقال مر صبر سقوطری ردعصاره لیخ التین حضض هندی افاقیا کهربای شمعی مازوی سبز کشیر افلفل سفید از هر یک دو مثقال بکوبند نرم و بیزند و با شراب شیرازی قرص سازند هر قرصی بوزن نیم مثقال شیر بنی بکقرص و در نسخه دیگر افیون خالص دو مثقال نیز داخل است و کهربا داخل نیست **افتیمون** بفتح اول و سکون فا و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و واو و نون لغت یونانی است یعنی دوا الجنون و شعر الضبع نیز نامند و بپارسی بلکوا مورد بهندی اکاس بیل و امربیل گویند و آن بنائی است سرخ رنگ و ریسمان ناصیف نیز می ماند و فروع آن مانند خیاطه و برگهای بسیار ریزه و گل سرخ تیره و تخمش از خردل ریزه تر و سرخ مائل بزردی و بر نباتات و اشیای کنزه و یک ا باشند می تند تخمش شبیه است بزرک و نامدتی در زیر زمین می ماند و نصاری گویند که در حوالی او چیزی نمیروید و طعمش تلخ باندکی تندی و بعضی گفته اند که بیخ ندارد و گلش تر یخته تخم می بندد و شیخ الرئیس گفته قوت نبات آن مثل قوت حاشا است و بعضی گفته اند که از جنس حاشا و بهترین آن سرخ اقریطی یا مقدسی است که از جزیره مقدس و یا اقریطس آورند و هر چند سرخ تر و تند بو تر و باریک تر باشد بهتر است جالینوس گرم و خشک در سوم میداند و جنین دیگر اطبا گرم در سوم و خشک در اول و نزد بعضی خشک در دوم است محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم است و با نبقسه مسهل صفرا نیز جهت امراض دماغی و عصبانی و اوجاع مفاصل و نفخ و صرع و مالیخولیا و جنون و مالیخولیا و صداع مزمن و سرطان منقرح و بالخاصیه جهت امراض سوداوی و تنقیه سوداء و تفریح قلب بسبب تنقیه سودا بالی عدیل است و چون با بهقه هر روزه ده درم آنرا با نیم رطل شیر تازه دوشیده بجسانند و با نزده مثقال سکنجبین

بنوشند جهت رفع خفقان و نوحش و مالیخولیا و تشنج مجرب دانسته اند و شیخ الرئیس گفته که چون چهار درم افتیمون با سائیده با قدری عسل و قلیلی نمک بخورند اسهال سودا و بلغم بقوت مینماید و بعد ادنی قلیلی هر که نیز و بن ترکیب گفته و چون افتیمون لطیف و ضعیف التاثیر است بسیار جوش بنا یده داد بلکه بکاهد و جوش اکتفا باید نمود زیرا که جوش مبطل فعل آن است و افتیمون مضر صفراوی و شبان و محرور المزاج و مورث کرب و غشی و عطش و مصلح آن بنفشه و کثیرا است و گویند مضر یرقان و مصلحش صمغ عربی کثیرا است موافق مبرود المزاج و کهول و پیران است و قدر شربتش از جرم نزد شیخ الرئیس چهار مثقال و نزد بعضی تا سه مثقال است دو درم گفته اند و در مطبوخات تا ده درم و بدلش لاجورد و حجر ارمنی و یک وزن و نیم آن حاشا یا مثل آن حاشا و دو دانگ نربد سفید مدبر سه و تخم آن را نرم باید کوبید و بروغن بادام چرب باید نمود که مصلح آن است در مغص اگر در غیر مطبوخ است و الا بران باید چکانید و مقدار شربت آن تنها تا دو درم و با غیر آن تا چهار درم است و گفته اند چون ده تخم آنرا در پارچه کتانی بسته در دو ثلث رطل شراب انگوری یک شب بخیسانند و در زیر آسمان گذارند و روز دیگر افشرده صافی آنرا گرم کرده باد و او قیه شربت بنفشه و یک او قیه شربت دو مکرر و با مثقال روغن بادام شیرین بنوشند اسهال مره سودا در نهایت قوت کند بدون مضرتی و احداث ضعف و جهت تالیخولیا و وسواس سودا وی نیز نافع است و اگر یک او قیه مغز فلوس خیار شنبر نیز اضافه نمایند بهتر است اعضاء الراس گفته اند چون افتیمون مسهل بلغم و سودای محترق از دماغ است نافع است از برای امراض حادثه ازین دو خلط در راس و دماغ و شریانی ازان در مطبوخات است از پنجدرم تا هفتدرم و از جرم آن از یکدرم تا دو درم و در نقوع از دو درم تا چهار درم و تا شش درم است و سزاوار آن است که هرگاه جرم آنرا استعمال نمایند روغن بادام شیرین باید که چرب نمایند صداع چون شش درم افتیمون را در قدری از شیر کوسفند داخل کرده بیاشامند نافع است از برای صداع سوداوی و تنقیه سودا بعد از تنقیح بمنضجات مناسبه و شربت شش درهم آن با ماء الجبن نافع است صداع حادث بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج سوداوی

قلب بالنجولیا و یانا و جنون و کابوس و وسواس سوداوی فرشی در شامل و غیر او از اطبا گفته اند
که نافع است از برای بالنجولیا مخصوص با مثل افسنتین و جون بگیرند از افتیمون شش درم و بادرنجبویه
مویز منقی بجوشانند جوشاندنی خفیف و صافی نموده بیاشامند نافع است از برای بالنجولیا
حادث از آشامیدن خمر بسیار و ادمان بران و اگر اضافه نمایند بسوی طبخ آن سر بنفشه و
اصل السوس می باشد انفع و چون اضافه نمایند بسوی همه مفرحی مانند باد رنجبویه و کافور بیان
بیاشامند ابلغ و نافع است از برای سواس و داوی همچنین با ماء الجبن نافع است بالنجولیا را و
در موجز گفته که چون بگیرند از افتیمون و زن هشت درم و بیاشامند با شیر بز تازه دوشیده
و شکر سفید می باشد نافع از برای بالنجولیا و یانا و کابوس و جنون و اکثر امراض سوداوی و
تبخ الرئیس گفته استفراغ ماده بالنجولیای سوداوی بی افتیمون با شحم حنظل و اندکی سقمونیا بعد
از قصد و تنضیج ماده بسیار باشد که موجب سنگاری شود و اگر این دوا موجب سنگاری نگردد
باید که استعمال اماریجات نمایند باصه و خربق باین نحو که فرا گرفته شود از اینها بقدر حاجت و حب بسته
فرو برند سید اسمعیل جرجانی گفته که چون افتیمون را کوبیده و بسوی منقی سرشته حب ساخته فرو برند
از آن پنجدرم تا ده درم نافع است از برای بالنجولیای مرائی و چون هفتدرم افتیمون را کوبیده
را با نجبین سازج شتر بیاشامند اسهال سوداوی البقوت میکند و تنقیه طحال میکند و نافع است
از برای بالنجولیای طحالی و یانا و جنون نیروزاری و غیره گفته اند که چون هر هفته یکبار بنه از زین
ترکیب خورده شود می باشد نافع از برای یانا و بالنجولیا و جنون و جمع امراض حادث از سودای
محترق از سوداء هرگاه بوده باشد مادهٔ مائل ببردت و نوشیدن افتیمون با ماء الجبن با نجبین بشیرهٔ
قرطم نافع است از برای بالنجولیا و یانا و جنون و وسواس سوداوی و کابوس و هر اورا آن است
که بوده باشد شیره و طل و مغز حب القرطم کوبیده بیست درم و آن را در شیر بمگرم بمالند و بگذارند
تا بسته شود و بگیرد و نیز پس آن را بدستور مقرر بپختانند و آب آن را با شش درم افتیمون بنوشند طلای
در مجربات خود آورده که دیدم خلقی کثیر را از اصحاب بالنجولیا و یانا و جنون و وسواس سوداوی
که افتیمون مخلوط با فستین و برگ حنظل با نهاده داده پس زائل گردانیدند مالنجولیا و وسواس
سوداوی ایشان را و نیست دوائی انفع ازین دوا از برای اصحاب بالنجولیا و آزارهای سوداوی

و چون هفت درم تخم انزاد در شیر تازه دوشیده داخل کرده بخورند میباشد نافع جنون و وسواس
سوداوی و این را سویه گفته که چون افتیمون را در آب یکدو جوشی داده آن را بمالند و بفشارند
و آب را صافی نموده گلقند در ان حل کرده باز صافی نموده بیاشامند تنقیه معده می کند
از اخلاط فاسدهٔ سوداویه نافع است از برای کابوس حادث از ابخره سوداویه مرتفقه از معده
بسوی سر و ماء الجبن برای کابوس سوداوی صرع و فالج و لقوه و تشنج و خدر را آشامیدن افتیمون
نافع است صرع سوداوی و بلغمی و فالج و لقوه و تشنج امتلائی و خدر را بجهت آنکه منقی دماغ است باید که
بوده باشد مخلوط به بعض ادویه مخصوص بتنقیهٔ دماغ مانند اسطوخودوس و این جزء گفته که آن
منقی و ملغ است از سوداء و بلغم و نافع است از برای تشنج و امتلائی و خدر و مقدار شربت
از آن از یکدرم است تا دو درم که بروغن بادام شیرین چرب نموده بنوشند و اگر بوده باشد در
مبطوخ محتاج بروغن بادام نیست بغدادی گفته که چون بگیرند از افتیمون شش درم تا ده درم
و بجوشانند در پنج جوشاندنی رقیق و بمالند و بفشارند و بنوشند نافع از برای تشنج امتلائی
و خدر و بعض اطبا گفته که چون بگیرند از ان هر روزه درم و بخیسانند در یک من شیر بز تازه
دوشیده و صافی نموده اضافه نمایند مقدار پانزده درم سکنجبین ساده صادق الحموضة تا بریده
شود و بچکانند و بیاشامانند و این فعل راهست و زمتوالی للعمل آورند از برای تشنج و خدر
نافع است **فصل در بیان حبوبی که اصل و عمود در انها افتیمون است حب**
افتیمون که اسهال سوداء از بدن و دماغ کند و نافع است از برای بالنجولیای حادث از سوداء
محترق از سوداوی طبیعیه صنعت آن افتیمون ده درم خاریقون هش سفید بسفیدالج فستقی
هلیلهٔ سیاه از هر یک پنجدرم ایارج فیقرا هفت درم و نیم لاجورد سه درم و نیم سقمونیای نطاکی
مشوی یکدرم بمکوفته بیخته بروغن بادام شیرین پنجدرم چرب نموده باب حب سازند شربتی
از سه درم تا چهار درم **حب افتیمون دیگر** مسهل سوداست و نافع است از برای بالنجولیا
صنعت آن افتیمون حجر ارمنی از هر یک سه درم نمک لقطی دو درم کوفته بیخته با گلاب سنی
تازه سرشته جوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو مثقال آب گرم فرو برند **حب**
افتیمون دیگر نافع از برای بالنجولیای حادث از سوداوی محترق از بلغم صنعت آن افتیمون

دو درم بسفایج فستقی غاریقون هش سفید از هر یک یکدرم نمک هندی خربق سیاه
از هر یک نیمدرم اسارج فیقرا یکدرم و نیم اسطوخودوس نلث درمی کوفته بیخته با حب سازند
جلاب و شهرت کامل است حب افتیمون دیگر که اسهال سودا کند و نافع است از برای مالیخولیا
صنعت آن افتیمون اقریطی بسفایج فستقی از هر یک سه درم حجر ارمنی خربق سیاه از هر یک
یکدرم تربد سفید نیم درم کوفته بیخته با آب شربتی حب سازند شربتی دو درم با آب گرم فرو برند
حب افتیمون دیگر که اسهال سودا کند و نافع است از برای مالیخولیا هرگاه استعمال کرده
شود بعد از آنکه بچند روز اسارج جالینوس خورده باشند صنعت آن افتیمون غاریقون اسارج
فیقرا شحم حنظل سقمونیای مشوی از هر یک بمقداری که اقتضا کند حال علیل و حال مرض و
وقت و عادت و سن و بالجمله موقوف بر رای طبیب است کوفته بیخته با آب حب سازند و با آب گرم فرو
برند حب افتیمون خفیف نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای مائل ببروت
صنعت آن افتیمون شحم حنظل و اندکی سقمونیا حب سازند و با آب گرم فرو برند و اگر
این حب و حب ریسکاری آشتو دلپس باید که زیاده کرده شود در ان لاجورد و حجر ارمنی
بی خوف غائلیا یا خربق سیاه یا خوف غائله حب افتیمون که تفقیه سودا کند و نافع است
از برای نسیان سوداوی چون استعمال کرده شود با طبوخ افتیمون بعد از نضج بمنضجات
سوداء خصوص بمعلی منقول از حضرت استاذ الاطبا سید السند قدس سره که بحمت همین علت
تالیف فرموده اند و صنعتش اینست گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی بادرنجبویه اسطوخودوس
گل بنفشه از هر یک دو درم عود الصلیب یک درم عناب خراسانی ده دانه مویز طائفی منقی
از حب بیست دانه افتیمون در کتان بسته پنجدرم اجزا سوای افتیمون جوشانیده صاف
نموده افتیمون را در کتان بسته شب دران اندازند و بگذارند صبح گرم کرده بمالند و بفشارند
دیگ را دور کرده مطبوخ گرم را بر روی آن ریخته با تره مثقال صافی نموده بنوشند پس
چون نضج ظاهر شد اسهال سودا نمایند حب افتیمون و مطبوخ افتیمون حب افتیمون
چنین سودا را از بدن پاک کند و تب ربع را نافع باشد صنعت آن افتیمون اقریطی ده درم
شحم حنظل دو درم نمک نقطی یکدرم فرنفل یک مثقال اجزا را کوفته بیخته حب سازند شربتی

دو درم و نیم با آب بیمگرم فرو برند حب افتیمون دیگر نافع از برای حمی ربع صنعت آن افتیمون
اهلیلج کابلی از هر یک چهار درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین از هر یک دو درم صبر یکدرم
با بیکه را زبانه دران جوشانیده صاف کرده باشند جهای بزرگ بسازند قدر شربت دو
درم تا سه درم حب افتیمون دیگر که تفقیه سودا از بدن و سر کند و جمیع امراض سوداوی
خصوص مالیخولیا و سرسام سوداوی را بنهایت نافع باشد صنعت آن افتیمون اقریطی
ده درم غاریقون هش سفید از آرد پنیر موئین گذرانیده شش درم اهلیلهٔ سیاه پوست اهلیلهٔ
کابلی پوست اهلیلهٔ زرد آمله منقی پوست بلیله از هر یک دو درم گل سرخ منزوع الاقماع سنا مکی
اسطوخودوس لاجورد معمول از هر یک یک درم و نیم سقمونیای مشوی از هر یک یک درم و نیم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب
نموده با آب زبانه تر شربتی بسازند شربتی چهار درم تا هفت درم با جلاب ساده بنمگرم
حب افتیمون نافع از برای جمیع امراض سوداویه صنعت آن افتیمون اقریطی تربد سفید
بسفایج فستقی از هر یک دو مثقال غاریقون سفید لاجورد معمول حجر ارمنی از هر یک یک
مثقال کوفته بیخته بگلاب شربتی بسازند هر جمی لقدر نخودی شربتی دو مثقال با
گلاب و عرق گاوزبان فرو برند حب افتیمون مستعمل در مالیخولیا که بدل مطبوخ افتیمون
است صنعت آن افتیمون ده درم بسفایج فستقی غاریقون هش سفید از هر یک یکدرم
خربق سیاه نمک هندی از هر یک نیمدرم اسطوخودوس چهار دانگ اسارج فیقرا یکدرم و نیم
بسنور مقرر مرتب نمایند جمادو شربتی است بحمت قوی و اگر مریض ضعیف یا صغیر باشد
سه شربت حب افتیمون مستعمل در سوئی مزاج سوداوی قلب و خفقان حادث از سودای
متولد از بلغم صنعت آن افتیمون تربد سفید مدبر از هر یک یکدرم غاریقون سفید شحم حنظل
حجر ارمنی مغسول از هر یک یکدانگ و نیم سقمونیای مشوی ملح نفطی مقل ازرق از هر یک
یکدانگ خربق سیاه نیمدانگ اسطوخودوس دو درم دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب
نموده حب سازند جمایک شربت است حب افتیمون دیگر مستعمل در بعضی علت
وقتیکه تولد سودا از صفرا باشد صنعت آن افتیمون تربد سفید مدبر سنای مکی شاهتره از هر
یک یک جزو بوست هلیلهٔ زرد یک جزو و دو دانگ بهمه سقوطری زرد دو دانگ لاجورد

مغسول دو ملث جزوی مصطکی یکجزو دو دانگ گل سرخ دو ملث یک جزو کوفته بیخته
حب سازند شربتی چهار درم با آب شیرین حب افتیمون نافع از برای صداع سودا وی
و سائر امراض سوداویه صنعت آن افتیمون پوست هلیله سیاه غاریقون هش سفید از
هر یک دو دانگ ملح نفطی اسفیداج فستقی حجار منی مغسول خربق سیاه از هر یک یکدانگ
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با آب شربت سازند جمله یک شربت است
صنعت این حب نسخه دیگر افتیمون پنجدرم هلیله سیاه چهار دانگ غاریقون سفید دو دانگ
ملح نفطی اسفیداج فستقی حجار منی خربق سیاه از هر یک یکدانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین
یک مثقال چرب نموده با آب سازند هر چی بقدر نخودی جمله یکشربت است حب
افتیمون مسهل سودا و منقی بدن مع سرشت از مادهٔ سودا بی غائله و مفید است از برای مالیخولیا
و صداع سوداوی صنعت آن افتیمون دو درم غاریقون سفید اسطوخودوس تربد سفید
مدبر اسفیداج فستقی از هر یک یکدرم کوفته بیخته با آب رازیانه شربتی جوب سازند جمله یک شربت
است حب افتیمون مسهل سودای خالص صنعت آن افتیمون اسفیداج فستقی از هر یک
سه درم خربق سیاه حجار منی مغسول از هر یک یکدرم تربد سفید مدبر پنجدرم کوفته بیخته
با آب حب سازند شربتی دو درم حب افتیمون نافع از برای صداع بشارکت معدهٔ
بسبب اجتماع سودا در معده چون احتمال کرده شود بعد از تنقیح ماده و این حب منقی بدن و معده
و دماغ است و نافع است و وارد صدر سودا وی را نیز صنعت آن افتیمون افربطی اسطوخودوس
اسفیداج فستقی هلیلهٔ سیاه غاریقون هش سفید حجر لاجورد حجر ارمنی مغسول از هر یک یکدانگ
و نیم سفوف نامشوی کثیرا از هر یک یکدانگ کوفته بیخته با آب یا در بخور حب سازند جمله یک
شربت است حب افتیمون مسهل سودا و نافع است از برای سرسام سوداوی صنعت آن
افتیمون افربطی تربد سفید مدبر از هر یک دو درم غاریقون سفید شش درم هلیلهٔ سیاه پوست
هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی بلیلهٔ آملهٔ منقی از هر یک دو درم غنچهٔ گل سرخ
متروع الافماع اسطوخودوس لاجورد مغسول از هر یک دو درم و نیم کوفته بیخته با آب رازیانه
تازه شربتی حب سازند شربتی از چهار درم تا هفت درم با جلاب ساده یا آب بنیم گرم

حب افتیمون دیگر که همین منفعت دارد صنعت آن افتیمون افربطی اسفیداج فستقی غاریقون
هش سفید سفوف نامشوی شحم حنظل حجر لاجورد مغسول حب بلسان از هر یک بقدر
حاجت کوفته بیخته با آب کاسنی تازه سرشته حب سازند شربتی دو مثقال صبح با
عرق گاوزبان فرو برند و غذا ظهر یا الشعیر یا نخود آب بخورند حب افتیمون کم از اد و یه
مسهله است و نافع است از برای مالیخولیا و بعضی اوقات بمل مطبوخ افتیمون داده می شود و قئ
مریض را کرده باشد آشنا بسدن مطبوخ افتیمون گفته شده که این حب نافع است از برای مالیخولیا
حادث از سودای محترق از سودای طبیعیه و جذام صنعت آن افتیمون بیست درم اسفیداج
فستقی ده درم خربق سیاه نمک هندی از هر یک پنجدرم اسطوخودوس هفت درم ایارج
فیقرا یا نزده درم و در نسخه دیگر پنجدرم است و در نسخه دیگر بجای ایارج فیقرا سه درم مقل ازرق
داخل است و نسخه مسیحی موافق نسخه اصل است الا آنکه غاریقون سفید ده درم داخل است
اجزا را کوفته بیخته حب سازند شربتی از سه درم تا چهار درم صنعت این حب نسخه ابن الیاس
افتیمون بیست درم ایارج فیقرا اسفیداج فستقی از هر یک دو درم اسطوخودوس هفت درم غاریقون
سفید پنجدرم نمک هندی سه درم کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی سه درم با آب گرم

فصل در بیان سفوفاتی که اصل و عمود در انها افتیمون است

سفوف افتیمون مسمی بسفوف سودا لعهد استفراغ بابن سفوف با ماء الجبن نافع است از برای
مالیخولیا و تنقیهٔ سودا لکد خصوص از صنعت آن افتیمون ده درم هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ
کابلی از هر یک یکدرم و نیم غاریقون هش سفید یکربع درمی خربق سیاه دو دانگ کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین چرب نموده شربتی از دو درم تا سه درم سفوف افتیمون مسمی بسفوف
سودا منقول از قرشی گفته که لعهد با استفراغ سودا بابن سفوف با ماء الجبن در علاج
مالیخولیا در هفته یکمرتبه مجرب النفع است صنعت آن افتیمون اسطوخودوس غاریقون
هش سفید لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول سقمونیای مشوی از هر یک مقدار یکه رای
طبیب مرض اقتضا کند کوفته بیخته نگاهدارند و هفته یکمرتبه سه درم آن را با ماء الجبن
بنوشند سفوف افتیمون مسمی بسفوف مالیخولیا عظیم النفع در قطع مالیخولیا و وسواس

وحشت و جبت نقس و جنون و این سفوف مقوی سر و قلب و معده بهست صنعت آن
افتیمون اقریطی شمس درم پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله
منقی املیسون تخم ریحان تربد سپید بریشام پودنه از هر یک چهار درم کهربای شمعی مرجان
فرمزی تخم خرفه منقشر ابریشم مقرض مروارید ناسفته کشنیز خشک منقشر کل ارمنی
عود قماری خام در روغ عنبر بی از هر یک سه درم مشک بتتی سه قیراط کوفته بیخته نگاهدارند
شربتی دو درم و نیم تا سه درم و اگر اضافه کرده شود باین سفوف بوزن مجموع ادویه نبات
سفید بعد از انکه اجزا را بروغن بادام شیرین چرب نموده باشند مناسب و در نفع اسرع و درین
حال شربتی از ان بنجه درم بهست با گلاب یا با آب زرشک شیرین کرده بشربت گاوزبان
یا شربت بنفشه فراگیرد در مزاج حرارت باشد میفرمایند اگر درین سفوف بجای تربد سپید بریر
لاجورد مغسول یا حجر ارمنی بوزن تربد کرده شود می باشد در بالنخولیا انفع و اقوی
سفوف افتیمون روفس نافع از برای قطع مستعل ماء الجبن چون آشامیده شود
بعد از وضد و اخراج خون بمقداری که قریب بغشی رسد صنعت آن افتیمون اقریطی
هلیله سیاه بهلیله آمله منقی بسفایج فستقی بوست تراشیده لاجورد مغسول از هر یک
مقداری که رای طبیب ان قرار گیرد کوفته بیخته مقدار دو درم از ان ماء الجبن بنوشند
سفوف افتیمون مسهل سودا که چون با ماء الجبن خورده شود تنقیه سودا کند خصوص از
سر صنعت آن افتیمون ده درم هلیله سیاه غاریقون سنا کی ریوند چینی بسفایج فستقی
از هر یک دو درم کوفته بیخته سفوف سازند و مقدار مستعل از ان از سه درم تا چهار درم
است **سفوف افتیمون** مسع تنقیه تمام بدن از سودا کند و نافع است از برای مالیخولیا
وقتیکه سودا در تمام بدن باشد صنعت آن بوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون اقریطی
از هر یک دو درم بسفایج فستقی حب النیل سنا کی از هر یک سه درم تربد سپید نصف مجموع
ادویه کوفته بیخته قدر مستعل از ان از چهار درم تا چهار مثقال باشد **سفوف**
افتیمون مسهل سودا این سفوف اسهال غلط سودا کند و نافع است از برای امراض
حادثه از اخلاط غلیظه صنعت آن بسفایج فستقی افتیمون اقریطی از هر یک جزوی

شکر طبرزد دو جزو کوفته بیخته چهار درم آن را کف کنند و بعد از ان جلاب سکری بنوشند
و چند نسخه دیگر در ماء الجبن در حرف اللام در البان مذکور میگردد ان شاء الله تعالی فصل در
بیان سکنجبنات که اصل و عمود در انها **افتیمون است** ✤ **سکنجبین افتیمون**
ساده به نسخه حکیم محمد باقر موسوی رح حکیم باشی شاه جم جاه سلیمان صفوی صنعت
آن افتیمون اقریطی بنجاه درم در کیسه کتانی کرده در دو من آب بجوش آورده انداخته
دو سه جوش دهند و دیگ را از آتش فرود آورده چندان کیسه را بمالند که تمام قوت افتیمون
بآب باز داده شود پس کیسه را فشرده دور نمایند و سرکه انگوری کهنه پنج سیر من تبریز وقند
سفید یکمن و نیم تبریز داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید شربتی پانزده مثقال **سکنجبین**
افتیمونی ساده به نسخه دیگر نافع از برای مالیخولیا و اصحاب وسواس و وحشت و جمیع
امراض سوداوی صنعت آن بگیرند افتیمون پنجاه درم و در ده بیست سر سرکه انگوری و آب
بقدر حاجت بخیسانند پس داخل نمایند در ان قند سفید صافی دو جوش داده فرود آورند
و کیسه افتیمون را بمالند تا تمام قوتش برون آید و شیره اش کشیده شود پس کیسه را
فشرده دور نمایند و بقوام سکنجبین آورده شربتی پانزده درم با ماء الجبن بیاشامند
سکنجبین افتیمون تالیف شیخ الرئیس رحمه الله منقول از نسخه ابن ابی صادق
صنعت آن افتیمون اقریطی بسفایج فستقی از هر یک ده مثقال خربق سیاه یک مثقال
خربق را نیمکوفته یک شبانروز در سرکه انگوری کهنه یک رطل که یکرطل آب خالص در ان
داخل کرده باشند بخیسانند پس آنش ملایم بجوشانند و بیندازند در ان خرقه که بسته
باشند در ان بسفایج فستقی بوست تراشیده نیمکوفته را تا نصف سد پس افتیمون را در
خرقه کتان بسته در ان اندازند دو دو جوش دیگر داده از آتش فرود آورند و خرقه افتیمون
را بمالند بسیار تا جمیع قوت افتیمون آب باز آید پس خرقه دیگر را نیز بمالند و بفشارند
و هر دو خرقه را دور کرده سه رطل شکر سفید صافی داخل نموده بآتش ملایم بپزند تا بقوام
آید پس از آتش فرود آورده سرد نموده در شیشه نگاهدارند **سکنجبین افتیمونی** مسهل
سودا تالیف شیخ الرئیس رح صنعت آن بگیرند عسل مصفی یا شکر سفید منقی و سرکه

بدستوریکه در سکنجبین ساده شیخ الرئیس ذکر می شود پس بگیرند افتیمون آن مقدار که خواسته
باشند و بسفایج فستقی و خربق اسود هر دو را نیمکوفته و هر سه را جدا جدا در هر کپانی
کرده سر آن را محکم ببندند و یک اندازند بپزند چنانچه در سکنجبین سقمونیائی در رسم
سقمونیا ذکر میشود و این نسخه با نسخه ابن ابی صادق یکی است و تفاوت در صنعت است
صنعت این سکنجبین به نسخه دیگر بسفایج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته سی درم خربق سیاه
نیمکوفته چهار درم افتیمون اقریطی سی درم هریک را علیحده در صره کتان بتهلیل النسج کرده
و باید که نیمه هریک از صره ها خالی باشد پس بگیرند سرکه انگوری یکصد درم آب خالص دو رطل
در دیگ سنگی پاکیزه کرده بجوشانند دو صره بسفایج و خربق را در ان اندازند و بگذارند بجوشانند
و زمان بزمان صره ها را بمالند و چون نصف سرکه افتیمون را در ان اندازند و دو جوش دیگر
داده از آتش برگیرند و کیسه را نیکو بمالند و بفشارند تا تمام قوتهای وا با آن باز داده شود پس
کپه ها را فشرده دور کنند و دو رطل شکر سفید صافی داخل کرده بقوام آورند پس از آتش فرود
آورده سرد نموده در شیشه یا ظرف چینی نگاهدارند شربتی بیست درم در وقت حاجت بکار
برند **سکنجبین افتیمونی دیگر** منقول از شیخ الرئیس رح نافع از برای اصحاب توحش سوداوی
و صرع مالیخولیا و خفقان سوداوی و این سکنجبین منضج مواد سوداوی است و نقیه ماده علت
برفق میکند و نیز بعد از استعمال این سکنجبین استفراغ مواد امراض مزبوره بسهلات خفیفه بتوان
کرد صنعت آن افتیمون اقریطی ده مثقال کاوزبان پانزده مثقال تخم کاسنی اصل السوس
تراشیده مرضوض پوست بیخ کاسنی از هریک دوازده مثقال بسفایج فستقی پوست تراشیده
نیمکوفته تر بسفید پوست تراشیده مرضوض از هریک شش مثقال حاشا زوفای خشک
کما فیطوس از هریک چهار مثقال پرسیاوشان پنج مثقال تخم بادروج تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک
تربناد و درونج عنقربی بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب فاقله کبار از هریک سه مثقال و نیم
تخم کشوث دوازده مثقال قند سفید بقدر حاجت کل قند آفتابی بوزن جمیع ادویه
ادویه را یکشبانروز در سرکه که نه بخیسانند آن مقدار سرکه که از روی آن ادویه برگردد
و بعد از ان چهار رطل آب خالص داخل نمایند و به آتش ملایم بجوشانند تا آب برود و سرکه بماند

کل قند آفتابی را در ان حل کرده صافی نموده قند سفید را داخل نموده بقوام آورند شربتی یانزده
مثقال و بهتر آن است که این سکنجبین را با ماء الجبن بنوشند **سکنجبین افتیمونی منقول از**
ادویه قلیه شیخ الرئیس رح و این سکنجبین همان نسخه قبل است یا بالجمله تفاوتی صنعت
آن افتیمون اقریطی ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته شش درم کاوزبان
گیلانی یانزده درم حاشا زوفای خشک کما فیطوس از هریک چهار درم پرسیاوشان پنج درم
تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه تخم بادروج تربناد درونج عنقربی بهمن سرخ بهمن سفید فاقله سنبل
هندی سنبل الطیب از هریک سه درم و نیم تخم کشوث تخم کاسنی اصل السوس تراشیده
مرضوض پوست بیخ کاسنی از هریک دوازده درم کلقند سکری بوزن تمام ادویه ادویه
را نیمکوفته در پنج رطل آب خالص و رطل سرکه انگوری کهنه با آتش ملایم در دیگ سنگی
بجوشانند تا نصف وزن سرکه باقی ماند و اگر آب زیاده باشد بهتر است پس سرکه را صافی
نموده داخل کنند و ان شکر سفید صافی مقداری که بگرداند طعم سکنجبین را مزا گر احتیاج
باشد و گلقند کفایت نکند و با آتش ملایم بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند
شربتی یانزده درم نابلست درم دوده روز استعمال نمایند و فتیکه مادهٔ سوداوی بدن بسیار
باشد و در نسخهٔ دیگر این سکنجبین تربسفید سه درم و نیم داخل است تخم فرنجمشک و درنباد
و درونج داخل نیست و در نسخه که بعد ازین ذکر میشود نر بسفید داخل است لکن با این
هر دو نسخه اختلاف دارد **سکنجبین افتیمونی** مذکور به نسخه دیگر صنعت آن افتیمون ده جزو
بسفایج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته تر بسفید محاکک مرضوض از هریک شش جزو کاوزبان
پرسیاوشان ابرسا تخم کاسنی اصل السوس خودس تخم کشوث پوست بیخ کاسنی از هریک پنج جزو حاشا
ورق گل سرخ کما فیطوس از هریک چهار جزو تخم بادروج تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک بادرنجبویه
تربناد درونج عنقربی بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب فاقله کبار از هریک سه مثقال و نیم
تخم کشوث دوازده مثقال قند سفید بقدر حاجت کل قند آفتابی بوزن جمیع ادویه
ادویه را یکشبانروز در سرکه که نه بخیسانند آن مقدار سرکه که از روی آن ادویه برگردد
و بعد از ان چهار رطل آب خالص داخل نمایند و به آتش ملایم بجوشانند تا آب برود و سرکه بماند

سرد کرده در شیشه نگاهارند سکنجبین افتیمون له قدس سره موسوم بلبنا نافع از برای
جمیع امراض سوداویه خصوص وقتیکه آشامیده شود با مارالجبن صنعت آن افتیمون اقریطی
بسفایج فستقی سنا کی از هریک ۵ درم گاوزبان شاهتره گل گاوزبان اسطوخودوس بادرنجبویه
تخم خیارین پوست تخم کاسنی پوست تخم کدو از هریک ۳ درم عناب ۱۰ عدد سپستان ۱۵ عدد
کل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب پرسیاوشان اصل السوس از هریک ۲ درم انجیر زرد ۱۰ عدد
بیست دانه بهستان ۳۰ عدد انگوری ۱۰ عدد بسفایج ۱۰ عدد سنا کی ۱۰ عدد افتیمون ۱۰ درم
پس بجوشانند آنمقدار که دو صد درم از سرکه و آب باقی ماند پس افتیمون را در صرهٔ کتان بسته در آن
اندازند و وجوش دیگر داده فرود آورده متصل کیسه را بالند و بفشارند و دور کنند و صافی
نموده بگیرند بزنجبین خراسانی هفتاد و پنجدرم شکر سفید مصفی ۵۰ درم گلقند آفتابی شکری
پنجاه درم دران حل کرده صافی نموده بقوام آورند شربتی دواوفیه با مارالجبن خوشند
صنعت این به نسخهٔ دیگر قریب بنسخهٔ سابق کاوزبان شاهتره بسفایج فستقی گل گاوزبان
گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب پرسیاوشان اصل السوس از هریک ۲ درم تخم خیارین
تخم خربزه تخم کشوث تخم افتیمون پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اسطوخودوس کما
فیطوس از هریک پنجدرم سنا کی افتیمون از هریک ۱۰ درم انجیر زرد عناب از هریک پانزده عدد
مویز منقی سپستان از هریک سی عدد آنچه گفتنی است نیمکوفته تمام ادویه اسوای افتیمون
در یکمن طل سرکه انگوری و سه رطل آب بخیسانند یکشبانروز و افتیمون را علیحده در خرقه
کتان بسته و دران اندازند پس ادویه را بجوشانند تا ثلث آب و سرکه باقی ماند صرهٔ افتیمون را
داخل کرده یکدو جوشی دیگر داده فرود آورده کیسهٔ افتیمون را داده بدست بالند تا تمام قوت
آن با آب باز داده شود پس فشرده دور کنند و ادویه اصافی نموده بگیرند خشخاش خراسانی تر بنجبین از
هریک هفتاد و پنجدرم شکر سیلمانی یکصد و بیست و پنجدرم گلقند آفتابی بیست و پنجدرم دران
حل کرده صافی نموده بجوشانند و کف آن را بگیرند و مرتبه دیگر صافی نموده بجوشانند
با بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده در شیشهٔ نگاهارند شربتی ۱ درده مثقال نادوا وفیه
با مارالجبن نوشند سکنجبین افتیمون دیگر نافع هست از برای امراض سوداوی

وخصوص از برای کلف چون با مارالجبن بنوشند صنعت آن گل گاوزبان شاهتره را زبانه از
هریک پنجدرم افتیمون بسفایج فستقی سنا کی هلیله سیاه از هریک ۵ درم اجزا انچه
گوفتنی است نیمکوفته در پنجاه درم سرکه انگوری کهنه دو صد درم آب خالص سوای
افتیمون بخیسانند و افتیمون را در کیسهٔ کتان بسته او به را بجوشانند تا ثلث آب و سرکه
بماند پس کیسه را افتیمون را داخل کرده دو جوشی دیگر داده فرود آورند و کیسهٔ افتیمون را متصل
بالند تا تمام قوت افتیمون با آب باز داده شود پس بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده
با یکمن قند بقوام آورند گاهی بجای گل گاوزبان اسطوخودوس بجای هلیلهٔ سیاه پوست
هلیلهٔ کابلی می کنند شربتی از یک اوقیه مطبی نادوا وفیه و بهتر آن هست که با مارالجبن خورده شود
سکنجبین افتیمونی بنسخهٔ حکیم صالح خان خال آن مرحوم صنعت آن افتیمون اقریطی
بسفایج فستقی از هریک چهار مثقال خربق سیاه نیم مثقال زبانه سه مثقال تخم کاسنی هفت
مثقال و نیم همه را نیمکوفته علیحده علیحده در کیسهای کتان کرده یکشبانروز در یک صد
پنجاه مثقال سرکه و هفتاد و پنج مثقال آب بخیسانند پس بجوشانند سوای کیسهٔ افتیمون تا
وزن آب برود پس کیسها را بکوبالیده دور کنند و کیسهٔ افتیمون را دران انداخته
یکدو جوشی دیگر دهند و دایم بالند تا تمام قوت آن بسرکه باز داده شود پس فرود آورده
همه خربطها را بالند و بفشارند و دور کنند و سه صد مثقال قند سفید داخل کرده بقوام آورند
و سرد کرده در شیشه نگاهارند و بوقت حاجت بکار برند شربتی نادوا وفیه سکنجبین افتیمونی
بنسخهٔ حکیم داؤد مرحوم برادر حکیم صالح خان خال آن مغفور صنعت آن افتیمون اقریطی
پنج مثقال و نیم اسطوخودوس ۱۰ زبانه شاهتره از هریک پنج مثقال بسفایج فستقی پوست
تراشیده سنا کی پوست هلیلهٔ کابلی از هریک چهار مثقال و نیم ادویه نیم کوفته یکشب در سرکهٔ
انگوری هفتاد و پنج مثقال و آب خالص کهنه یکصد و دوازده مثقال بخیسانند و صبح بجوشانند
تا وزن آب برود صافی نموده قند سفید هفتاد و پنج مثقال داخل کرده بقوام آورند
و فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهارند شربتی نادوا وفیه سکنجبین افتیمونی دیگر
نافع از برای امراض سوداوی صاحب اختیارات بدیعی گفته که این سکنجبین مستعمل

من هست صنعت آن تخم کاسنی تخم رازیانه افتیمون افریطی از هریک هفت درم بگیر افتیمون
ادویه را نیمکوفته در سرکه انگوری یک چهار یک من و آب بقدر حاجت یک شبانروز
بخیسانند پس بجوشانند و بدست بمالند و در آخر افتیمون در کتان بسته را در ان اندازند
و یکدو جوش داده فرود آورده دایم بمالند تا تمام قوت افتیمون باز داده شود پس کیسه را
بفشارند و دور کرده مطبوخ را صافی نموده قند سفید یکمن داخل کرده بقوام آورده فرود آورند
و سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی دو اوقیه لنسخه دیگر این سکنجبین قوی از لنسخه قبل
هست صنعت آن تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس افسنتین از هریک سه درم تخم خیارین نیمکوفته تخم
خربزه نیمکوفته از هریک پنج مثقال پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه افتیمون از هریک هفت
درم اجزا را سوای افتیمون در سرکه و آب یک شب بخیسانند و افتیمون را در کتان بسته
اول اجزا را بجوشانند و در آخر افتیمون را در ان اندازند و فرود آورده دایم کیسه افتیمون
را بمالند یا بلیدنی قوی بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده یکمن شکر سفید داخل
کرده بقوام آورند شربتی پانزده درم سکنجبین افتیمونی دیگر به لنسخه میر محمد مومن حکیم نافع
از برای جمیع امراض سوداوی و غلیظه و مزاج حرارت باشد مستعمل یا مالبجین صنعت آن
افتیمون افریطی بسفایج فستقی تخم کاسنی از هریک هفت مثقال تخم کرفس پنج مثقال ادویه
از هریک سه مثقال تخم خیارین نیمکوفته پنج مثقال ادویه را سوای افتیمون در نود مثقال سرکه
انگوری و نود مثقال آب بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد افتیمون را در کیسه کتانی
بسته در ان اندازند و دو جوش دیگر داده فرود آورند و کیسه افتیمون را بدست بمالند تا تمام
قوت افتیمون بیرون آید پس کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را صافی نموده دو صد و پنجاه
مثقال قند سفید داخل کرده بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی
از چهار مثقال تا شش مثقال سکنجبین افتیمونی به لنسخه سید اسمعیل در ذخیره مستعمل در
مالبجین در امراض سوداوی و سمی ربع صنعت آن افتیمون افریطی بسفایج فستقی از
هریک ده درم لسان الثور پنج درم بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دو درم افتیمون را علیحده
و ریا چه کتانی بسته و بسفایج پوست تراشیده و خربق هریک علیحده نیم کوفته در خرقه

کتانی بسته و جمله را سوای افتیمون در یکصد و دو درم آب و یکصد و دو درم سرکه انگوری چیده داخل
کرده و بجوشانند تا بنصف رسد افتیمون را در آخر داخل کرده یکدو جوش دیگر داده فرود
آورده دایم بدست بمالند و بفشارند و دور کرده پس مجموع ادویه را مالیده صافی نموده
با یکمن قند سفید بقوام آورند سکنجبین افتیمونی دیگر از سید اسمعیل در ذخیره گفته که این
سکنجبین نافع است از برای مالیخولیا سرگاه استفراغ کرده شود و بماء الجبن متخذ از این سکنجبین
صنعت آن نمک هندی افتیمون بلیله سیاه شکر سفید هم به ادویه سرکه انگوری کهنه و آب
بخیسانند و از ان سکنجبین سازند پس از ان سکنجبین ماء الجبن فراگیرند سکنجبین افتیمونی
دیگر نافع از برای امراض سوداوی صنعت آن افتیمون افریطی ده مثقال بسفایج فستقی پوست
تراشیده نیمکوفته اسطوخودوس از هریک پنج درم کاوزبان کیلانی بادرنجبویه از هریک سه درم
افتیمون را علیحده در پارچه کتانی متهلهل النسج بسته باقی ادویه را یک شبانروز در چهار یکمن سرکه و آب
یکمن بخیسانند روز دیگر بجوشانند تا بثلث رسد بدست بمالند و بفشارند و بپالایند پس قند سفید
سه چهار یکمن داخل کرده بالش ملایم بجوشانند تا قریب بقوام رسد پس صره افتیمون را داخل
کرده یکدو جوش دیگر داده متصل کیسه افتیمون را بدست بمالند و بفشارند و دور کرده سکنجبین را
در شیشه کرده نگاهدارند شربتی ده مثقال و در لنسخه دیگر این سکنجبین خربق سیاه یک مثقال داخل
است سکنجبین افتیمونی دیگر صنعت آن اسطوخودوس را زبانه تخم شاهتره از هریک پنج
مثقال افتیمون افریطی سنا مکی بسفایج فستقی پوست بلیله زرد از هریک ده مثقال ادویه را سوای
افتیمون نیم کوفته در سرکه انگوری پنجاه درم و دو صد درم در آب یک روز و یک شب بخیسانند پس
بجوشانند و صافی نموده قند سفید یکمن بریز داخل کرده بجوشانند چون قریب بقوام رسد افتیمون
را کوبیده در کیسه کتانی کرده سکنجبین را فرود آورده کیسه را بالند تا قوت و شیره آن تمام بر آید
بسکنجبین پس کیسه را بکلاب شسته بفشارند و دور کنند و سکنجبین را با قند گذاشته بقوام آورده
سرد کرده در شیشه نگاهدارند و اگر بعد از قوام آوردن کیسه را بدستور دران بمالند تا شیره آن
برآید و خوان تمام شیره آن برآید بفشارند و دور کرده سکنجبین را نگاهدارند بهتر است سکنجبین
افتیمونی مستعمل در ربع بالمالبجین صنعت آن افتیمون بسفایج فستقی از هریک ده درم لسان الثور

بجدرم بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دو درم افتیمون را در کیسه کنند و خربق نیمکوفته و بسفایج
نیمکوفته را در کیسه دیگر و جمله را در یکصد درم سرکه انگوری و دو صد درم آب بپزند تا بنصف رسد
و کیسه افتیمون را در آن وقت افکنند و فرو آورده دایم کیسه افتیمون را بمالند تا سرشود پس صافی
نموده با یکمن قند سفید سکنجبین بپزند سکنجبین افتیمونی مستعمل در مالیخولیا با ماالجبن در قسم دوم
بعد از فصد البته و در قسم دوم بعد از فصد اگر استعداد تمام باشد والا پیش از فصد صنعت
آن با فتیمون بسفایج پوست تراشیده مرضوض از هر یک ده درم خربق سیاه نیمکوفته یک مثقال
هر یک را علیحده در کیسه کتان کرده با یک شبانروز در سه کاسه انگوری نیم من بخیسانند و روز دیگر نیم من
آب داخل کنند و صره افتیمون را برآورده همه را با آتش ملایم بجوشانند تا بنصف رسد پس صره
افتیمون را داخل کرده یک جوش دیگر دهند و از آتش برگرفته صره ها را بدست بسیار بمالند
و بفشارند و دور کنند و یکمن و نیم شکر داخل کرده بقوام آورند سکنجبین افتیمونی دیگر که تنقیه
سودا کند و نافع است از برای مالیخولیا و دیگر امراض سوداوی و از برای توحش و صرع سوداوی
صنعت آن با فتیمون تخم کشوث تخم کاسنی تخ کاسنی اصل السوس از هر یک پانزده درم
تربد سفید بسفایج فستقی از هر یک شش درم برسیاوشان پنجدرم کاوزبان پانزده درم
حاشا زوفای خشک کما فیطوس از هر یک چهار درم تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک زربناد در هر یک
عقربی بهمانج هندی بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب قاقله صغار از هر یک سه درم ادویه را آنچه
کوفتنی باشد بکوبند و مجموع را یک شبانروز در سه کاسه انگوری کهنه مقدار هفت رطل بخیسانند
و روز دوم هفت رطل دیگر آب در آن داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند چون مقدار سه رطل باقی
ماند بپالایند و کلقند آفتابی یکصد و بیست درم و همین مقدار شکر سفید در آن حل کرده مکرر صافی
نمایند و با آتش نیم گرم بقوام آورند مقدار مستعمل از وی شانزده درم و در وده روز نفع عظیم ظاهر
گردد سکنجبین افتیمونی منقول از مجربات حکیم ابراهیم قمی ابن حکیم اسکندر حکیم محل شاه سلیمان
صنعت آن با فتیمون سنا مکی بسفایج فستقی پوست هلیله زرد از هر یک دو مثقال و نیم اسطوخودوس
را زبانه تخم شاهتره از هر یک پنج مثقال نیمکوفته یک شیشه سرکه انگوری که تخمینا یک چهار
یکمن تبریز باشد بر روی هم کرده یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند و صافی نموده یک چهار

یکمن تبریز قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی از یک اوقیه تا سه اوقیه شراب افتیمون یعنی خمر
افتیمونی به نسخه مذکور نافع است از برای مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی صنعت آن بگیرند افتیمون
یکرطل و در چند کیسه کتان کرده همه کیسها را در چهل رطل عصیر عنبی داخل کرده در خم کنند و شش ماه
بگذارند تا برسد پس استعمال نمایند تا دو ثلث رطلی قرص افتیمون که آشامیده می شود با
ماء الاصول از برای استفصال فولنج صنعت آن افتیمون افریطی ده درم تربد سفید مثل
آن سکنجبین پنجدرم این اجزا را تمام ده قرص نموده هر روز یک قرص را با این ماء الاصول بنوشند
صنعت آن ماء الاصول پوست تخ کاسنی نیمکوفته بیست درم تخم کاسنی پنجدرم تخم کشوث شش درم
عناب بیست عدد سپستان شانزده عدد و در نسخه دیگر شانزده درم هست او دیه را در چهار رطل
آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بپالایند و در سه روز بیاشامند فصل در بیان مطبوخاتی
که اصل و عمود در انها افتیمون است ✣ مطبوخ افتیمون مستعمل در صرع و نسیان
سوداوی باید که بوده باشد متخذ از امثال این ادویه صنعت آن افتیمون اسطوخودوس شاهتره
پوست هلیله کابلی تربد سفید بسفایج لسان الثور مقوی بمثل یارج فیقرا و غاریقون و حجر ارمنی
و حجر لاجورد و غداد و ابام نوشیدن این مطبوخ نخود آب گوشت فربه متوسل و مقوه بمثل
زیره و دارچینی و قرنفل باشد اما فلفل و خردل و رغذاهای او باید که نباشد مطبوخ افتیمون
غاریقونی منقول از کامل الصناعه مسهل بلغم و سودا است نافع است از برای صرع و صداع
حادث بمشارکت رجلین و بدین و بسبب ریاح غلیظه خبیثه فاسده که از ان عضو مرتقی بر ماغ
کرده و موجب بسته شود و صرع بهم رسد و اگر در تحت غشا محل قحف آید صداع حادث شود صنعت
آن پوست هلیله زرد هفت مثقال پوست هلیله کابلی پنج مثقال هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
از هر یک شش مثقال مویز منقی بیست دانه آلو بخارائی ده دانه گل گاوزبان کباب چینی عاقرقرحا
باد رنجبویه اسطوخودوس از هر یک دو درم بسفایج فستقی یکدرم و نیم تربد موصوف مدبر یکدرم در پنج
رطل آب بجوشانند تا یکرطل بماند صافی کنند و ده مثقال افتیمون افریطی در صره بسته داخل
کرده دو جوش دیگر داده فرو آورده افتیمون را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و غاریقون
یک مثقال در آن حل کرده سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را بنوشند و باید که غاریقون یکمثقال

بعسل شستر باشند وجهت صباحیون و مالیخولیا صبر سقوطری نیم مثقال خربق سیاه دو
دانگ اضافه نمایند وجهت اخراج بلغم لزج غلیظ بجای صبر وخربق شحم حنظل دو دانگ اضافه
نمایند مطبوخ افتیمون غاریقونی منقول از جامع ابن الدولة قوی از نسخ کامل الصناعة
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هریک هفت مثقال هلیله سیاه پنج
مثقال بلیله آمله منقی از هریک سه مثقال آلوی بخارائی بیست و انه تمرهندی منقی از حب و لیف
هفت مثقال هویز منقی بیست و انه سنا مکی چهار مثقال کل سرخ افسنتین دمی گیاه غاریقون
واگر نباشد کل آن بخور بهت سکاعی یاد آورد از هریک مثقال اسطوخودوس کمافیطوس
کماذریوس از هریک دو مثقال کل کاوزبان بادرنجبویه از هریک سه مثقال فرنفل سافج هندی
از هریک یک مثقال تخم فرنجمشک بادرنجبویه از هریک بیدرم زرنباد اینسون از هریک
یک مثقال بسفایج فستقی دو مثقال خربق سیاه نیم مثقال تربد سفید مدبر یک مثقال در
شش رطل آب بجوشانند تا ربع بماند افتیمون هفت مثقال داخل کرده فرو دارند دو دانگ
افتیمون را بمالند تا مطبوخ سرد شود پس بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده غاریقون
هش سفید صبر سقوطری از هریک نیم مثقال نمک نفطی لاجورد غیر مغسول از هریک دو دانگ
شحم حنظل یکدانگ و نیم شکر سفید هفت مثقال مجموع را کوبیده دران حل کنند و سه حصه نمایند
و هر روز یک حصه را نیم گرم نوشند و اگر خواهند اخراج صفرا کنند ستمونیای مشوی دو دانگ نیز
داخل نمایند مطبوخ افتیمون مستعمل در سرسام سوداوی از برای اسهال سوداصنعت
آن افتیمون اقربلطی ششدرم سنا مکی ورق کل سرخ از هریک چهار درم بنفشه کل نیلوفر اسطوخودوس
از هریک سه درم تخم کاسنی اصل السوس سپیاوشان از هریک دو درم آلوی سیاه غناب از
هریک ده دانه کاوزبان شاهتره بادرنجبویه تخم کشوث از هریک یک مثقال بسنور مقرر در مطبوخات
بپزند و صافی نموده فلوس خیارشنبر شانزده درم گل قند آفتابی دو درم دران بالیده مالیدنی
قوی و مرتبه دیگر صافی نموده بچکانند دران روغن بادام شیرین بوزن دو درم و نیم گرم
بنوشند و سزاوار آن است که بیاشامند صاحب این علت را در ایام منضج و مسهل
آخر روز جلابی فراگرفته از شربت کاوزبان با شربت بادرنجبویه یا گلاب و عرق بید مشک

و تخم ریحان و تخم بالنگو یا سپرزه و تخم فرنجمشک و بیاشامند در روز مسهل آخر روز جلابی از نبات
محلول در گلاب و عرق کاوزبان با تخم ریحان و تخم بالنگو مطبوخ افتیمون مسهل سودا
است و نافع است از برای دوار و سدر سودا وی و چون آشامیده شود بعد از نضج
تمام و نیز نافع است از برای مالیخولیا صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه شاهتره کشنیز خشک از هریک چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده
نیمکوفته سه درم تربد سفید مدبر دو درم هویز منقی از حب ده درم آلوی سیاه ده عدد افتیمون
پانزده درم افتیمون را در پارچه کتانی بسته او به را بدستور مقرر طبخ نموده در آخر افتیمون را
دران انداز ند و یک رافرو آورده کیسه را و ابمالند تا تمام قوت افتیمون برآید و چون مطبوخ
سرد شود کیسه افشرده دور کنند و مطبوخ را صاف نموده صبر سقوطری زرد یکدرم دران
حل کرده نیمگرم بنوشند مطبوخ افتیمون قرشی نافع است از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا
و مالیخولیای مزاقی حادث از حرارت صنعت آن عناب پانزده و انیسون بیست و انه آلوی
سیاه قریب هفت و انه تمرهندی منقی از حب و لیف ده درم کل نیلوفر سه عدد کل بنفشه پنجدرم
سنا مکی پوست هلیله از هریک پنجدرم تخم کاسنی یک مثقال هلیله سیاه رشک منقی تخم خطمی
سفید از هریک چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض شش درم افتیمون از
چهار درم تا هفت درم بستور مقرر طبخ نمایند و بپالایند بر روی نربخبین خراسانی پاک کرده
بیست درم فلوس خیارشنبر پانزده درم بمالند و بپالایند روغن بادام شیرین دو بوچینی
سوده از هریک یکدرم داخل کرده بنوشند مطبوخ افتیمونی دیگر که زیاده است بقشش از برای
مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم پوست
هلیله کابلی پنجدرم بسفایج فستقی پوست تراشیده بنمکوفته سه درم اسطوخودوس کل بنفشه از هر
یک چهار درم افتیمون شش درم پوست هلیله زرد کابلی و بسفایج را در شش رطل آب بپزند تا یک
رطل و نیم برسد پس اسطوخودوس و بنفشه را داخل کرده باز جوش دهند تا یک رطل برسد
پس افتیمون را در کیسه کتانی کرده سر آن را بسته دران اندازند و جوش دیگر داده فرود
آورند و کیسه را خوب بمالند تا شیره و قوتش برآید پس بمالند کیسه را و بفشارند و دور کنند و مطبوخ

را صافی نموده اول مرتبه غاریقون سفید دو مثقال درمی صبر سقوطری یک درم نمک هندی
نیم درم خربق سیاه ربع درمی کوفته بیخته بجلاب سکری شربت حب ساخته فرو برند بعد از دو ساعت
مطبوخ را نیم گرم بنوشند و این مطبوخ وجب استعمال پیش از مطبوخ منسوب است به محمد بن زکریا و گفته
که سزاوار آن است که آشامیده شود مطبوخ وجب بعد از نضج ماده و بعد از آشامیدن
آن سه روز استراحت کرده شود و درین سه روز مفرحات و مرکبات تناول نمایند و بعد از آن
مطبوخ وجب استعمال نمایند باز سه روز استراحت نموده مفرحات و مرطبات استعمال نمایند و باز مطبوخ
وجب را بکار برند و بهمین دستور تا فراغ ده بالکلی شود مطبوخ افتیمونی دیگر نافع از برای مالیخولیای
حادث از اختلاط سودای حقیقی مایل به برودت یا حادث از سودای بلغمی صنعت آن اهلیله سیاه
ده درم بسفایج مستقی پوست تراشیده مرضوض پنجدرم سنا مکی هفت درم تربد سفید بریان
مدبر چهار درم اسطوخودوس ده درم مویز طائفی دانه بیرون کرده افتیمون از هر یک ده
درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس افتیمون را در کیسه کتانی کرده
دران اندازند و دو جوش دیگر داده فرود آورند و کیسه را دایم بالند که قوت و شیره آن برآید
و زمانیکه مطبوخ سرد شود کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را گرم کرده صافی نموده سه ساعت
قبل از نوشیدن مطبوخ حب مذکور در نسخه قبل آب گرم بخورانند و بعد از سه ساعت مطبوخ
را نیم گرم بنوشند مطبوخ افتیمونی دیگر از اسهال سوداکند صنعت آن اهلیله سیاه هندی
پوست اهلیله زرد از هر یک ده درم شاهتره هفت درم سنا مکی سه درم افسنتین رومی بسفایج
مستقی تربد سفید مدبر مرضوض خشخاش غافث برگ شاه سفرم مخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک
تخم کاوزبان کمافیطوس کملوز یوس از هر یک دو درم خربق سیاه مرضوض نیم درم مویز منقی
از جمله بیست درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل و ربعی سه پس داخل کنند دران
افتیمون کوبیده چهار درم و از آنش فرود آورده بمالند و صافی نموده بنوشند از ان
دو ثلث رطلی پس اگر قی نشود تتمه را بنوشند و باید که قبل از آشامیدن مطبوخ بدو ساعت
حب مذکور در نسخه محمد موسی بن زکریا را فرو برند با ضافه یک درم لاجورد مغسول مطبوخ
افتیمونی دیگر که نفع آن از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا زیاده هست از سائر

اقسام آن صنعت آن اهلیله زرد پوست اهلیله کابلی اهلیله سیاه از هر یک چهار درم بسفایج
مستقی سه درم تربد سفید مدبر مرضوض دو درم مویز طائفی استه بیرون آورده سه درم آلوی
سیاه قریه فارسی ده دانه افتیمون افریطی پانزده درم بدستور مقرر طبخ نموده صافی نمایند و اول
مرتبه حب مذکور در مطبوخ افتیمون محمد بن زکریا را فرو برند و بعد از سه ساعت مطبوخ
را بنوشند مطبوخ فتلیمون دیگر نافع از برای جمیع اقسام مالیخولیا صنعت آن پوست
اهلیله کابلی اسطوخودوس افتیمون از هر یک ده درم بسفایج مستقی پوست تراشیده نیم کوفته پنجدرم
تربد سفید مدبر چهار درم مویز طائفی استه بیرون آورده ده درم و در نسخه ابن مطبوخ سنا مکی
هفت درم داخل است بدستور مقرر طبخ نموده صافی نمایند و پیش از آشامیدن مطبوخ
سه ساعت حب مذکور در نسخه محمد بن زکریا را فرو برند و بعد از سه ساعت مطبوخ را
بنوشند مطبوخ افتیمونی مستعمل در مالیخولیای حادث از احتراق خون یا از احتباس خون عادیه
معتاد بود جریان آن چون حیض و خون بواسیر هرگاه اشامیده شود و بعد از فصد اکحل
یا بعد از فصد باسلیق یا بعد از فصد صافن اگر سبب احتباس طمث و احتباس خون
بواسیر باشد صنعت آن افتیمون افریطی ده درم پوست اهلیله زرد پوست اهلیله
کابلی اسطوخودوس منقی از هر یک دو درم بسفایج مستقی شاهتره سنا مکی از هر یک پنج
درم اجزا را سوای افتیمون در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل رسد پس افتیمون را دران
اندازند و دو جوش دیگر داده فرود آورند و کیسه افتیمون را متصل بالند تا شیره و قوتش
بیرون آید و چون مطبوخ سرد شود کیسه را بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده
بشکر سفید شیرین کرده بیاشامند و گاهی سردار دران مطبوخ میکنند هرگاه سودا غلیظ باشد
و بوده باشد محترق از دم بلغمی یکدرم غاریقون سفید دو درم تربد سفید بروغن بادام
شیرین چرب نموده دو درم طبرسقوطری و نیم گرم بنوشند و اگر خواسته باشند اجزای
سردار و را کوفته بجلاب سکری سرشته حب ساخته اول مرتبه فرو برند و بعد از دو ساعت
مطبوخ را بنوشند مطبوخ افتیمون مسیحی نافع از برای مالیخولیای دموی صنعت
آن افتیمون سبز بنفشه پوست اهلیله زرد از هر یک چهار درم جوشانیده صافی نموده یاشامند

مطبوخ افتیمون کہ اخراج سودا کند و نافع است از برای مالیخولیا و نیز نافع است از برای تب و باد و جرب و بهق اسود صنعت آن هلیله سیاه اسطوخودوس موبز طائفی استه بیرون آورده افتیمون اقریطی از هر یک ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض سنا مکی از هر یک نه درم نربد سفید مدبر چهار درم مجموع را سوای افتیمون در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس افتیمون را انداخته و یک جوش دیگر داده فرود آورند و بمالند تا شیره و قوتش بیرون آید پس کیسه افتیمون را افشارند و دور کنند و مطبوخ را کرم کرده صافی نمایند پس بگیرند غاریقون هفت درم و ثلث درمی نمک هندی نیم درم خربق سیاه ربع درمی کوفته بیخته حب ساخته اول مرتبه فرو برند و بعد از سه ساعت مطبوخ را بیاشامند و اگر خوف از غائله خربق نباشد آن را دور کرده عوض آن لاجورد حجر ارمنی داخل نمایند **مطبوخ افتیمون دیگر** نافع است از برای مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی مانند جرب و قوباء و بهق اسود و سدر و خدام و آتشک و جنون صنعت آن هلیله سیاه ده درم بسفایج فستقی پنج درم سنا مکی اسطوخودوس از هر یک هفت درم ورق کل سرخ چهار درم کاوزبان بادرنجبویه از هر یک سه درم انیسون را زیانه از هر یک دو درم نربد سفید مدبر یک درم زنجبیل نیم درم بدستور مقرر جوشانیده در آخر افتیمون اقریطی هفت درم در کیسه کتانی کرده سر آن را البته دران اندازند و فرو دآورده کیسه افتیمون را دایم بمالند تا تمام قوت و شیره آن بیرون آید پس کیسه را افشرده دور کنند و مطبوخ را صافی نموده بگیرند خربق اسود غاریقون هش سفید لاجورد مغسول نمک لفطی از هر یک دو دانگ و اگر خواسته باشند افوی شود بیفزایند مرارین اجزا صبر سقوطری شحم حنظل از هر یک دو دانگ اجزا کوفته بحلاب سکری حب ساخته پیش از مطبوخ بده ساعت فرو برند و بعد از ان مطبوخ را بیاشامند **مطبوخ افتیمون دیگر**

صنعت آن پوست هلیله کابلی نیم کوفته اسطوخودوس موبز منقی از هر یک چهار درم بسفایج فستقی حب درم نربد سفید مدبر یک دانگ افتیمون اقریطی چهار درم بدستور مقرر طبخ نموده صافی کرده بنوشند **مطبوخ افتیمون دیگر** مسهل سودا و بلغم و صفرای مخرق و نافع است از برای مرارئ و سواس سوداوی و مالیخولیا و جنون و سائر امراض سوداوی

صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک هفت درم پوست بلیله آمله منقی از هر یک پنج درم موبز طائفی منقی از جمله ده درم آلوی سیاه ده دانه کاوزبان بادرنجبویه حبش غافث اسطوخودوس از هر یک چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده نیم کوفته سه درم مجموع را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطلی باقی ماند پس بگیرند افتیمون پانزده درم و در پارچه کتانی بسته دران اندازند و فرو دآورده کیسه را دایم بمالند پس چون قوتش برآید کیسه افشرده دور کنند و مطبوخ را صافی نموده اضافه آن نمایند یک درم غاریقون منخول و بیاشامند **مطبوخ افتیمون دیگر** اخراج سوداوی محترق از بلغم کند و نافع است از برای مالیخولیای حادث از ان صنعت آن را زیانه افتیمون از هر یک یک درم هلیله سیاه پوست هلیله کابلی از هر یک ده درم پوست بلیله آمله منقی از هر یک چهار درم آلوی سیاه قریب بیست دانه تمر هندی منقی از جمله ده درم موبز طائفی منقی از عجم بیست درم افسنتین رومی برگ غافث کاوزبان بادرنجبویه تخم بادرنجبویه تخم قرنبشک از هر یک چهار درم سنا مکی هفت درم ورق کل سرخ پنج درم اسطوخودوس کافیطوس بسفایج فستقی از هر یک سه درم سادج هندی قرنفل از هر یک یک درم اجزا را انچه کوفتنی است نیم کوفته در سه رطل آب بجوشانند پس بجوشانند تا بیک رطل و نیم رسد پس ششدرم افتیمون را در کیسه کتانی کرده سر آن را بسته در مطبوخ اندازند و یک جوش داده فرود آورند و دایم کیسه را بمالند تا تمام قوتش مطبوخ بازداده شود و شیره اش برآید پس کیسه را افشرده دور کنند و مطبوخ را صافی نموده غاریقون بیفزایند صبر سقوطری لاجورد مغسول از هر یک دو دانگ شحم حنظل یک دانگ و نیم کوفته بحلاب سکری شربت حب ساخته پیش از اشامیدن بده ساعت فرو برند و سحر مطبوخ را بشکر بیفزایند و او قیه شیرین کرده بیاشامند **مطبوخ افتیمون دیگر** مسهل سودای محترق از صفرا و بلغم نافع است از برای امراض سوداویه خصوص مالیخولیا و وسواس سوداوی صنعت آن برگ غافث کاوزبان گل نیلوفر شاهتره بادرنجبویه اسطوخودوس برسیاوشان از هر یک سه درم بسفایج فستقی اصل السوس پوست بیخ زرشک از هر یک دو درم ورق گل سرخ چهار درم سنا مکی

هفت درم پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه هندی از هریک پنج درم مویز
طائفی منقی از جب پستان از هریک سی دانه مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا نصف
رسد پس بگیرند افتیمون پنجدرم و در کیسهٔ کتانی کرده سر آنرا به بندند و در مطبوخ انداخته
بعد از لحه مطبوخ را فرود آورده کیسهٔ افتیمون را دایم بمالند تا تمام قوتش بمطبوخ آید
و شیره اش برآید پس کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را کرم کرده بر روی فلوس خیارشنبر
و تربخبین و گلقند آفتابی از هریک پانزده درم صافی نموده بمالند و بالایند و دو درم روغن
بادام شیرین در اخل کرده نیم کرم نبوشند مطبوخ افتیمون دیگر بالنجولیا و امراض
سوداوی را نافع است صنعت آن افتیمون در کتان بسته پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ
کابلی اسطوخودوس مویز منقی از جب از هریک چهار درم سپیداج فستقی غلهٔ رم تربد سفید بر نیم
درم زنجبیل کمدانگ سنا مکی پنجدرم مجموع را سوای افتیمون دو رطل آب بجوشانند
تا دو حصه برود و یک حصه بماند پس افتیمون را دران انداز ند و یک جوش دیگر داده
فرود آورند و صرهٔ افتیمون را دایم بمالند تا تمام قوتش بمطبوخ باز داده شود پس فشرده
دور کنند و مطبوخ را صافی نموده نیم کرم بنوشند مطبوخ افتیمون کبیر سپیداسپغول
در ذخیره در باب بالنجولیا ذکر کرده صنعت آن افتیمون پوست هلیلهٔ کابلی اسطوخودوس
مویز منقی از هریک ۵ درم سپیداج فستقی پنجدرم تربد سفید ۵ بر چهار درم گاهی
از برای تقویت اسهال آن سنا مکی هفتدرم داخل کرده میشود مجموع را در یک
و نیم من آب بجوشانند تا نیم من بماند صافی نموده مقدار شربت بهندهٔ معالج است
مطبوخ افتیمون و افسنتین رافع از برای بالنجولیای مرافیه صنعت آن کاوزبان بادرنجبویه
افتیمون افسنتین رومی از هریک یک رحاجت بزنند بدستور مقرر و بر روی فلوس
خیارشنبر مقدار بیست درم صافی نموده بمالند بقوت و بیالایند و یک مثقال و غن
بادام شیرین داخل کرده نیمگرم بنوشند مطبوخ افسنتینی به نسخهٔ دیگر اقوی از اول
در نفع از برای بالنجولیای مرافی صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ
کابلی افسنتین رومی از هریک دو درم تربد سفید ۵ بر بندرم آلوی سیاه پانزده عدد

تمرهندی منقی از جب دلیعنه ۵ درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا یک رطل
رسد پس بگیرند افتیمون دو درم و در پارچه کتان بسته دران اندازند و جوشی دیگر
داده فرود آورند و صرهٔ افتیمون را بمالند تا تمام قوتش بمطبوخ آید پس بفشارند و دور کنند
و مطبوخ را کرم کرده بر روی فلوس خیارشنبر ده مثقال تربخبین پاک کرده پانزده مثقال
صافی نموده بمالند بقوت و بیالایند و دو درم روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند
مطبوخ افتیمون با غاریقون مستعمل در اسقراغ مادهٔ مالنجولیا و قتیکه سبب آن سودای
شکمن در سر باشد بعد از نضج مادهٔ آن صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد ۵ درم پوست
هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ آملهٔ منقی از هریک هفت درم مویز سرخ منقی از
عجمده درم آلوی سیاه ۵ دانه کاوزبان بادرنجبویه برگ غافث اسطوخودوس از
هریک چهار درم سپیداج فستقی سه درم مجموع را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل
رطل بماند پس بگیرند پانزده درم افتیمون و در پارچه کتانی کرده دران اندازند و فرود
آورده کیسهٔ افتیمون را دایم بمالند تا تمام قوت آن بمطبوخ برآید پس کیسه بفشارند
و دور کنند و مطبوخ را کرم نموده بمالند و صاف نمایند غاریقون سپیدیکدرم داخل کرده
نیم گرم بیاشامند مطبوخ افتیمون فواکهی اسهال خلاط سوخته کند و نافع است
از برای مالنجولیا از سودای محترق از صفرا و خون صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد
هلیلهٔ سیاه از هریک سه درم آلوی سیاه ۵ دانه عناب پانزده دانه مویز منقی از عجمده
استار تمرهندی منقی از جب دلیعنه ۵ درم شاهتره چهار درم سپیداج فستقی شش درم افسنتین
اسارون افسنتین رومی سنا مکی از هریک دو درم بدستور مقرر جوشانیده صافی نموده
و بر روی تربخبین پاک کرده و استار فلوس خیارشنبر پانزده مثقال بیخته بمالند و
بیالایند و بچکانند بران یک مثقال روغن بادام شیرین و بیاشامند و اگر اراده تقویت
اسهال آن باشد باید که قبل ازین مطبوخ بدو ساعت چیزی که فراگرفته باشند از
غاریقون نیدرم تربد سفید ۵ بر ابر اباج فیقرا از هریک یک مثقال کثیرا یک دانگ
فرو برند و بعد ازان مطبوخ را در محرنیم گرم بنوشند مطبوخ افتیمون دیگر

مسهل سودای محترق از ملغم است و مزیل بالنجولیای حادث ازان صنعت آن پوست
هلیله کابلی شاهتره مویز منقی از جب بسفایج فستقی سنا مکی افتیمون از هر یک بقدر حاجت
جوشانیده صافی نموده شکر سرخ بیست درم دران حل کرده تربد سفید خراشیده بروغن
بادام شیرین چرب نموده غاریقون هش سفید از هر یک یکدرم کوفته بران پاشیده
بنوشند مطبوخ افتیمون بنسخهٔ سید مظفر الدین شفائی صفرای سوخته و بلغم و سودا را
دفع کند و امراض سودا را نافع باشد صنعت آن سنا مکی هشت درم کل سرخ چهار درم
افتیمون در کتان بسته پوست هلیله زرد هلیلهٔ سیاه از هر یک پنجدرم بسفایج فستقی اصل السوس
را زبانه از هر یک ده درم اسطوخودوس بر سیاوشان شاهتره کاوزبان بادرنجبویه بنفشه نیلوفر
از هر یک سی درم مویز سرخ منقی چیلستان از هر یک سی دانه در سه رطل آب بجوشانند تا بنیمه
آید و صاف کرده کلقند آفتابی ده درم مغز خیارشنبر بروغن کاو چرب نموده تبرنجبین از
هر یک پنجدرم دران حل کرده بنوشند مطبوخ افتیمون نافع از برای قطرب و مانیا
و دار الکلب و جمیع اقسام جنون و وسواس و جمیع امراض سودا و یه چون و را قسام آن
نوشیده شود بعد از فصد و این مطبوخ مسهل اخلاط محترقه است صنعت آن سنا مکی
هفت درم کل بنفشه خشک کل نیلوفر تخم کاسنی نیکوفته از هر یک چهار درم کاوزبان بادرنجبویه
از هر یک سه درم پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه از هر یک هفت درم پوست
بلیلهٔ آملهٔ منقی بسفایج فستقی پوست تراشیده همه را نیم کوفته اسطوخودوس از هر یک سه درم
تربد سفید بدبرد و درم اصل السوس پوست تراشیده سه درم تخم کشوث شاهتره از هر
یک سه درم کل سرخ متروع الافماع افتیمون از هر یک هفت درم مویز منقی از جب ده
درم مجموع را سوای افتیمون در شش رطل آب بپزند تا بدو رطل برسد صافی نموده
پس افتیمون در کتان بسته دران اندازند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و بگذارند
تا گرمی آن ساکن باشد پس کیسهٔ افتیمون را بمکو بالند تا فوتش بالمره بیرون آید پس
آن القوت مالیده بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده کرم کرده بر روی فلوس
خیارشنبر و تبرنجبین مترشحه ای از هر یک بیست درم ریخته بمالند و بخورند مهلهل النسج

بپالایند و بچکانند بران وزن یک مثقال روغن بادام شیرین و نیم گرم بیاشامند
مطبوخ افتیمون کهٔ مخرج سودا است و بنکو است از برای مالیخولیا و قوباء و جرب و بهق
اسود و سائر امراض سوداویه صنعت آن هلیلهٔ سیاه اسطوخودوس مویز منقی از جب افتیمون
از هر یک ده درم بسفایج فستقی پنجدرم سنا مکی هفتدرم تربد سفید چهار درم مجموع را سوای
افتیمون در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل رسد پس صافی نموده بخیسانند دران افتیمون را
و یک شب بگذارند و روز دیگر صبح بالند و مرتبهٔ دیگر صافی نموده تقویت آن نمایند بان اوقیه
غاریقون سفید دو مثلث دو درهمی صبر سقوطری زرد یکدرم نمک هندی پنجدرم خربق سیاه
ربعی درمی کوفته بجلاب سکری سرشته پیش از مطبوخ بساعت فرو برند و بعد از سه
ساعت یک رطل مطبوخ را بنوشند و اگر خوف از غائلهٔ خربق اسود باشد آنرا مطلق
داخل نکنند یا قایم مقام آن حجر ارمنی داخل کنند مطبوخ افتیمون دیگر نافع از برای
مالیخولیای حادث از مداومت شرب خمر صنعت آن افتیمون چهار مثقال کل کاوزبان
کل بنفشه اصل السوس بادرنجبویه غنچهٔ کل سرخ سنا مکی از هر یک دو مثقال مویز منقی
بیست دانه ادویهٔ سوای افتیمون در دو رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند صافی نموده
افتیمون را در کیسهٔ کتان نازکی بسته دران اندازند و یکشب بگذارند و صبح کرم نمایند
چنانچه بجوش نیاید و کیسه را مالیده بفشارند و دور کرده بر نجبین باشکر هر کدام که باشد پانزده
مثقال داخل کرده بنوشند مطبوخ افتیمون دیگر از برای اسهال سودا المستعل در
صداع سوداوی بعد از نضج مادهٔ صنعت آن افتیمون بسفایج فستقی اسطوخودوس
بادرنجبویه شاهتره از هر یک چهار درم مویز منقی بیست دانه جوشانیده فلوس خیارشنبر تبرنجبین
از هر یک ده مثقال دران داخل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین یکدرم بران
بچکانیده اول مرتبه لاجورد مغسول دو دانگ بجلاب سکری سرشته حب ساخته فرو برند
و بعد ازان مطبوخ را بنوشند مطبوخ افتیمون قوی النفع از برای اسهال
بلغم و سودا المستعل در صداع حادث از اخلاط غلیظهٔ بلغمیه و سوداویه صنعت آن افتیمون
هفتدرم مویز منقی بیست عدد در یکمن آب بپزند تا به ثلث رسد صافی نموده چهار درم

ایارج ارکاغانیس و یکدرم نمک طعام دران حل کرده بنوشند مطبوخ افتیمون قلمی
فرموده اند که از اقتراح سید الحکما و استاذ الاطبا میر محمد هادی والد ماجد فقیر سب قدس
سره مسهل سودا و مخرج اخلاط مره محترقه و نافع از برای جمیع امراض سوداویه مانند مالیخولیا و وسواس
و جنون و صرع سوداوی و غیرانها صنعت آن افتیمون و رکیسه کنان بسته تا کی از هر یک
هفت درم کاوزبان شاهتره بسفایج فستقی پوست ترشیده بنکوفته اسطوخودوس عود الصلیب
قنطوریون دقیق بادرنجبویه کل بنفشه کل بنلوفر عنب الثعلب برسیاوشان پوست بیخ
کاسنی پوست بیخ بادیان اصل السوس تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه کل سرخ منزوع الاقماع از هر یک بیست و مثقال عناب ده دانه
سپستان بیست دانه اجزا را انچه کوفتنی هست بنکوفته مجموع را سوای افتیمون در سه رطل
آب بجوشانند آنقدر که یکصد درم آب باقی ماند صافی نموده صره افتیمون را در حالتیکه
مطبوخ گرم باشد دران اندازند و یک شب بگذارند و صبح صره را نیکو بمالند و بفشارند
و دور کنند و مطبوخ را نیمگرم نموده فلوس خیارشنبر تربخبین از هر یک دوازده مثقال شیرخشت
خراسانی کلقند سکری آفتابی از هر یک ده مثقال دران حل کرده صافی نموده
روغن بادام شیرین یکمثقال بران چکانیده بنوشند و اگر خواهند که در اسهال قوی باشد
وقت خواب لاجورد یکمثقال سوده بروغن بادام شیرین یکمثقال چرب نموده بمعجون
نجاح دو مثقال شکر شسته حب ساخته بورق نقره پیچیده با آب کرم فرو برند و صبح مطبوخ
را بنوشند و غذا وقت ظهر نخود آب یا قیمه شوربا و شب قلیه چلاو باشد **مطبوخ** +
افتیمون که بعد از نضج ماده اسهال بآن نافع است از برای صداع سوداوی صنعت آن
افتیمون افریطی کاوزبان شاهتره بسفایج فستقی بادرنجبویه اسطوخودوس هلیله سیاه از
هر یک یک مثقال سنا کی چهار مثقال هویز منقی بیست دانه افتیمون او در صره کنان بسته
نگاهدارند و بافی او به را در دو رطل و نیم آب بجوشانند تا ثلث بماند صره افتیمون را
دران انداخته بمالند و فرود آورده مفصل صره را بمالند تا سرد شود پس صره را فشرده دور
کنند و مطبوخ را باز کرده بر روی فلوس خیارشنبر و تربخبین پاک کرده از هر یک پانزده

مثقال کرده بمالند تا تمام شیره خیارشنبر جدا شود پس بپالایند و یک مثقال روغن بادام
شیرین اول هر یک را جورد مغسول دو دانگ بگلاب سکری شسته حب ساخته فرو برند و از عقب
آن مطبوخ بنکرم نموده بنوشند **نقوع افتیمون** منقول از قدمای اطبا مسهل سوداست
در نهایت قوت بی ضرری که موجب ضعف شود صنعت آن بکیر تخم افتیمون ده درم
و در پارچه کتانی بسته در دو ثلث رطلی شراب انگوری یکشب بخیسانند و صبح کیسه را
بمالند و فشرده دور نمایند و شراب را صافی نموده با هر یکی از شراب بنفشه و شراب ورد مکرر
یک اوقیه روغن بادام شیرین یکدرم بیامیزند و غذا قیمه شوربای گوشت جوان مرغ
باشد و انطاکی از قدما چنین نقل کرده که بکیر یکرطل تخم افتیمون را در سی رطل شراب
انگوری بخیسانند و بگذارند تا چهل روز بگذرد پس هر روز دو ثلث رطلی ازان بنوشند
و این نسخه انطاکی بهتر است **ماء الجبن افتیمونی بدستور** قدما بدانکه قدمای اطبا
در کتب خود قلمی نموده اند که چون یکهفته هر روز ده درم افتیمون را در نیم رطل شیر تازه دوشیده یکشب بخیسانند و صبح بمالند و بفشارند و صافی نموده پانزده مثقال
سکنجبین صادق الحموضه داخل کرده چون بریده شود در کریاسی اندازند تا تمام آب
آن بچکد پس آنرا بنوشند جهت رفع خفقان و مالیخولیا و جنون و امراض سوداوی
و تشنج نهایت مفید و مجرب است و نیز نافع است از برای صداع سوداوی **فصل در**
معاجینی که اصل و عمود در انها افتیمون است + **معجون افتیمون** یکی
این معجون را اعنی از نجاشعه یحیی بر مکی تالیف نموده نافع است از برای مالیخولیا
و سوداوی فرع صنعت آن افتیمون اسطوخودوس از هر یک ده درم و در نسخه دیگر
افتیمون پانزده درم است هلیله سیاه هندی بیست درم خربق سیاه حرمل گاوزبان
شاهسفرم از هر یک پنجدرم قرنفل دو درم بادرنجبویه پوست زرد آلو فرنجمشک از
هر یک بست درم خربق سفید سک اصلی از هر یک یکدرم و در نسخه دیگر بجای خربق سفید
و سک اصلی جوز بوا و سک المسک بهمان وزن است مجموع را کوفته بگشنیز و عسل
مصفی معجون سازند شربتی دو مثقال **معجون افتیمون رازی** نافع است از برای

مالیخولیای سوداوی صنعت آن افتیمون ده درم کوفته در سی درم مویز منقی بسرشند و بکوبند و
هر روز پنج درم تناول نمایند معجون افتیمون سوداو بلغم و فضول رطبه را زبدن
و دماغ پاک کند و مالیخولیا و جنون و بیهوشی و نسیان را مفید است صنعت آن افتیمون
غاریقون سفید لسفایج فستقی شاهتره اسطوخودوس بسپارک از هریک پنج درم اشنان
از هریک سه درم بادریجبویه بزنک کابلی مقشر فرنجمشک حجار منی لاجورد از هریک دو
درم خربق سیاه یکدرم مجموع را کوفته بنجبه العسل مصفی بسرشند شربتی هفت درم تناول نمایند

فصل در بیان منعلی هانگه اصل و عمود در انها افتیمون است **منعلی**
افتیمون نافع از برای مالیخولیای مراقیه هرگاه مزاج بسیار گرم نباشد صنعت آن گاوزبان
بادریجبویه افسنتین رومی از هریک دو درم جوشانیده در آخر سه درم افتیمون را در صرکه کتان
بسته دران اندازند و فرو آورده کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند و منعلی را گرم کرده بر روی
فلوس خیار شنبر بیست درم صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده نیکرم بنوشند

منعلی افتیمون مستعمل در صداع سوداوی از برای نضج مادهٔ سودا را که چند روز صبح
بنوشند تا انکه نضج در فاروره ظاهر شود پس مسهلات مناسبه اسهال سودا نمایند صنعت آن
افتیمون در صرهٔ کتان بسته گاوزبان بسفایج فستقی شاهتره اسطوخودوس بادریجبویه از هریک
دو مثقال مویز منقی بیست عدد الوی سیاه بزرک دانه بیست و دانه شب در یکرطل آب بخیسانند
و صبح بجوشانند ادویه را سوای افتیمون تا آب به نصف رسد بر روی افتیمون صافی نموده
شب بگذارند و صبح نیم گرم نموده کیسه را بگویا بمالند و بفشارند و دور کنند و تربخبین خراسانی
پانزده مثقال دران حل کرده صافی نموده نیم گرم بنوشند چند روز بر این مداومت نمایند

افربیون بفتح الف و فتح فا و سکون رای مهمله و کسر باری موحده و ضمهای مثناة تحتانیه و سکون
واو و نون ان را بربیون و افرفیون و فرفیون نیز گویند و بروم افسنتین بدو نون و بین
نونین یای مثناة تحتانیه و بعربی آکل نفسه و قاتل نفسه و نیز بعربی حافظ النحل و حافظ
الاطفال و کروش الغنم و بیونانی خالاش و ناکوب نیز گویند و نزد اکثر بین السودا و بلغم
اسم معربی افربیون است و آن صمغی است خاکستری رنگ مائل بزردی با طعم و بوی تند

و نبات آن شبیه بکاهو و کاسنی و شیر دار و آن دو قسم است قسمی ازان برگ آن سفید و نباتش با شعبها
و خار ناک است و قسمی ازان برگش سیاه و خارش تندتر و بارکتر و شیر آن بتیزی از بلاد لبنود
حبش و سودان خیزد و به سبب تندی و حدت بوی تیز آن اهل آن بلاد از دور در زیر نبات آن
شکنبه گوسفند را پاک شسته در ظرفی لعابیه کرده میگذارند و بعد ازان از دور حربه مانند نیزه و
غیر آن بآن میرسانند تا حدت بوی آن بتمام تر سد یک دو فقه شیر بسیاری ازان فرو
ریخته در شکنبه جمع میشود خشک کرده استعمال می نمایند و بهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ
مائل بزردی و تند بوی باحدت و تیزی که چون بر زبان بگذارند زبان را بگزد و تا مدتی لذع
آن باقی ماند و هر چند تند بوتر و تیزتر باشد بهتر و تازه تر بهتر است و زود در آب و روغن
زیت گداخته شود و سبک و زن و بتهلهل باشد و کهنه آن سرخ رنگ اشقر که زود گداخته
نشود و بو و تندی و لذع آن کم می باشد و مغشوش آن که با نزروت و صمغ میسازند
نیست و اوصاف مذکوره از حدت و لذع و زود گداختن و غیرها و گویند اگر بخار آن در وقت
گرفتن دمغه ندانها بر سد میریزاند انها را پس باید که دران وقت دهان را به بندند و
اول کیسه پی برده باین صمغ نوباس ملک لونیه است و آن گرم و خشک است تا اول
درجه چهارم و بعضی خشک در درجه سوم کفته اند و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند
و بعد ازان ضعیف میگردد و تا ده سال باطل میشود و جالی و ملطف و محرق و حاد و هر چند
تازه تر باشد اوصاف مذکوره دران زیاده است حتی آنکه از حلیتست که حاد تر بین صمغها
است زیاده است مسهل بلغم لزج و زرد آبی و منقی فضول بلغمیه از اعصاب و ابا و دیه مناسبه
جهت لقوه و فالیج و سدری کرده و استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل و دفع ضرر سموم
و درد و رگ و کرم که از بلغم باشد بنهایت نافع و شرب آن مسقط جنین و فرزجه آن باعث
بهم آمدن فم رحم و مانع سقوط جنین و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب مفید و حدت
و حمرت و سوزش آن در چشم مدت مدیدی ماند و سعوط آن با آب چغندر جهت سیل
و دمعه و حمرت چشم و تقیه و مانع و ضماد آن بر استخوان باعث نقشر آن میباید که محافظت نمایند
استخوان را ازان و طلای آن دافع گوشت زیاده زخمها و بر زخم سگ و یوانه گزیده و لذع

همواهم دافع سمیت آن باروغنها جهت فالج ولقوه وخدر وامراض عصب ودرد مفاصل
وباز عفران وافیون جهت تسکین اقسام ضربان مفید وحمول آن بقدر یکحبه تا دو سه جبه
در ادرار حیض محتبس مجرب واگر احداث سوزش نماید روغن کل سرخ رافع آنست ویکجبه
آن باسک سائیده باشد فرزجه آن در اعانت بر حمل وتقنیق فرج وتقویت رحم ودفع
بدبوی آن نافع وبهست ازبرای اصحاب مزاج کرم وکسیکه برمزاج اوخون غالب باشد
سزاوارتر نیست که به تنهای نبوشند ومضر امعای سفلی است ومصلح آن بقل ازرق و
ورب السوس وافاویه مانند دارچینی وسنبل الطیب وسیلیخه وکتیرا وصمغ عربی وروغن بادام
شیرین است وکوبند مضر بانثیین است ومصلح آن روغن کل ومضر برحم وبهم اورنده رحم
آن بحدیکه ادویه مسقطه جنین نتواند اسقاط آن نمود وقدر بزرگش دو میراط وبدلش
در استسقا مازریون است ودر قولنج بوزن آن تا دو چند جندبیدستر وقسم سیاه آن قتال
واین مولف گوید اگر فربیون واقیون را در شیشه کنند هریک دیگری را فانی گرداند چنانچه
از هیچ کدام اثری باقی نماند وبعضی گفته اند که افربیون که صمغ درخت مازریون است
واصلی ندارد دو زیاده آن تا سه درم کشنده است وگفته اند که چون افربیون را باقلا انگاهدارند
در هیچ وقت قوت آن زایل نمیگردد وامراض الراس سکته تعطیل بافربیون نافع است
ازبرای سکته وهمچنین بوییدن آن بجهت انگیزانیدن آن مسخن ومانع وملطف بلغم ومرقق
ومسهل آن است کابوس چون بباشند از آن وزن ربع درمی با ادویه مناسبه
نافع است ازبرای کابوس جمود وشخوص علاج جمود وشخوص بلغمی مثل علاج سبات است
الا آنکه باید که بر بزند بر سر ایشان روغن باسمین که در هر یکرطل از آن یک اوقیه افربیون حل کرده باشند ونیز
نافع است اصحاب شخوص وجمود را طلا کردن بر سر ایشان افربیون وجندبیدستر سود حل کرده در روغن
باسمین صرع چون نرم سائیده بدمند در بینی ایشان بباشد نافع است ازبرای صرع وچون حل کنند آنرا
با آب کرم وغرغره نمایند آن صاحب صرع بباشد نافع مراد را شیخ الرئیس گفته که افربیون نافع است
ازبراصرع بمیدن آن در بینی تنهای وبا ادویه دیگر ونیز گفته که در صرع بشارکت اطراف السبعه وریاح مصرعه
از اطراف السوی ومانع هرگاه طلا کرده شود افربیون را نافع میباشد وامثال اینها وادویه مخرقه محلل سوداوی مخرج

عضو بر موضع که میکند از آن صعود آنچه در حال صرع نافع است آنرا ولازم است که
طلا کرده شود با مثال این ادویه بعد از بستن بالای آن موضع که صعود میکند از آن موضع
ریاح مصرعه فالج واستر خا اکثار بوییدن افربیون نافع است ازبرای فالج بجهت آنکه تنقیه
ومانع میکند ومیل میدهد مواد را از جهت نخاع بجانب بینی وچون بگیرند از افربیون وزن
یک شعیره وحل کنند با آب مرزنجوش یا با آب افشرده چغندر یا با آب افشرده سیر ترو سعوط
کنند بآن تنقیه ومانع می کند ومیل میدهد مواد را از جهت نخاع بسوی بینی پس میباشد نافع
ازبرای فالج وآشامیدن آن نافع است ازبرای فالج واستر خا وچون بگیرند از آن
مقدار یکدانک وسائیده بباشند بر یکعدد زرده تخم مرغ نیم برشت وبباشامند
نافع است ازبرای استر خای اعضا نفعی بلیغ وچون بگیرند از آن ربع درمی وازهر
یک از سکنجبین واشق نصف درمی حب ساخته فروبرند نافع است ازبرای استر خا وجالینوس
واین جزله وصاحب منهاج وغیر آن گفته اند که چون افربیون را داخل کنند در روغن زیت ونیم نخ
بآن نمایند نافع است ازبرای فالج وسائر امراض باردهٔ عصب وسزاوار نیست بسیار نمودن
از افربیون در مروخ بلکه باید که بوده باشد سه درم از آن در شش وزن مروخ واقلش سه روز
است وچون مخلوط نمایند آنرا بقیروطی که شکسته باشند حدت افربیون را بروغن ونیم نخ بآن
نمایند در فالج نافع است آنرا بنهایت وسزاوار نیست اکثار در مروخ آن بلکه باید که بوده
باشد سه درم از آن در شش وزن مروخ نا هفت وزرقشی گفته که چون بگیرند از افربیون
قلیلی وحل کنند بروغن قسط یا روغن غار وکرم نموده تدهین بآن نمایند نافع است ازبرای فالج
واستر خا بجهت آنکه مسخن عصب است وملطف ومحلل بلغم البوسحل مسیحی گفته که چون بگیرند از افربیون
وزن یک اوقیه نرم صلایه نموده در یکرطل زیت که در آن موم ده اوقیه گداخته باشند
داخل کرده در هاون بسته بمالند تا چون مرهم شود ومروخ کرده شود چیزی از آن بباشد
نافع است ازبرای فالج واستر خا نفعی بین لقوه افربیون نافع است ازبرای لقوه آشامیدن آن
شیخ الرئیس ورازی گفته اند که سعوط کردن بمقدار حب عدسی محلول بشیر دختر نافع است
ازبرای لقوه ابن بطلان گفته که چون حل کنند آن را در روغن حنبه الخضر او بمالند بر رد

صاحب لقوه نافع است او راسفنان اندلسی گفته که چون بگیرند از ان بربع درمی واز
سکبنج ومقل الیهود واشق از هریک نیم درم وفرو برد صاحب لقوه زائل می گردد لقوه
آن بزودی تشنج هرگاه مخلوط کرده شود افربیون را ببعضی ازادهان چاره مانند روغن
فسط وروغن سداب می باشد نافع است ازبرای تشنج بلغمی تمرخ بآن سنخ الرئیس گفته که از
چیزهائیکه بسیار نافع است ازبرای تشنج امتلائی ضماد کردن بافربیون است باین طریق
که زیت کهنه یکمرطل موم سرخ دواوقیه افربیون تازه یک اوقیه موم وزیت را درهم گداخته
افربیون را سوده آن مخلوط کرده ورهاون بدسته بالند تا یکسان شود واستعمال نمایند وهرگاه
بگیرند افربیون ومثل آن از هریک چند بید ستر وعاقرقرحا وبسیار نرم سوده مخلوط نمایند
در روغن فسط یا روغن سداب باهر دو ندهین نمایند بآن نافع است تشنج رطب امتلائی
را خدر هرگاه فراگرفته شود ازان وزن یکدرم ومخلوط کرده شود بلوزن ده درم زیت کهنه نافع
است ازبرای خدر تمرخ بآن وچون حل کنند آن را ببروغن دارچینی نافع است ازبرای خدر
اشامیدن آن وتمرخ بآن وچون درم آنرا باسی درم روغن ممزوج نموده شش روز
بآن مروخ نمایند نافع است خدر را وهمچنین چون مخلوط نمایند بقیر وطی ونیم کرم بآن مروخ نمایند
نافع است خدر را بنهایت نفع ونیز چون حل کنند آنرا ببروغن قثار الحمار یا روغن حار دیگر
نافع است ازبرای خدر تمرخ بآن واشامیدن آن رعشه آشامیدن افربیون با ادویه
مناسبه نافع است ازبرای رعشه بلغمی دوار وسدر لعطیس بآن بعد از تنقیه نافع است ازبرای
دوار وسدر وبلغمی ولشوق بآن یا روغن مناسبی نافع است ازبرای دوار حادث از کیموس یا رد
طبری گفته که بوئیدن آن نافع است ازبرای دوار حادث از اخلاط یا رد **فصل دربیان**
حبوبی که اصل وعمود دراینها افربیون است حب افربیون اسکندری نافع
ازبرای فالج واسترخاء لقوه وصرع ورعشه وخدر صنعت آن شحم حنظل سقمونیای مشوی
خربق اسود مقل ازرق از هریک یکجزو افربیون نطرون از هریک نیم جزو کوفته بیخته تاب
کرنب سرشته حب سازند شهرتی یکدرم حب افربیون دیگر لکنت زبان را زائل گرداند
چون درزیر زبان نگاهدارند وآب آن را برانگیزند وفرو برند صنعت آن در اشیشعان کل

سرخ از هریک یک جزو از خرنکی افربیون قرنفل از هریک نیم جزو بالادن یا عنبر یا مومیای هرکدام
که باشند شرشته حبوب سازند حب افربیون دیگر که در دنقرس را در ساعت بنشاند صنعت
آن فرفیون زنجبیل از هریک چهار درم مصطکی شش درم سورنجان نه درم انیسون سه درم
کرمانی فلفل سفید دار فلفل مغز حب القرطم سلیخه سیاه از هریک دو درم کوفته بیخته بآب انار یا
حبوب سازند شربتی دو درم حب افربیون دیگر نافع است ازبرای فالج ورعشه واسترخاء لقوه
صنعت آن افربیون مصطکی رومی انیسون از هریک چهار درم سقمونیای مشوی غاریقون سفید
عصاره افسنتین از هریک پنجدرم شحم حنظل سه درم صبر سقوطری افتیمون سنبل الطیب
از هریک ده درم نمک هندی یکدرم ونیم دارفلفل دو درم کوفته بیخته بآب کرنب سرشته
حبوب سازند هرحبی بقدر فلفلی شربتی دوازده حب نانیمدرم پیش از غذا وبعد از غذا توان
خورد واین حب را با آب کرم فرو برند وگفته شده سنرا واز آن است که بعد از آشامیدن این
آب بنوشند واین نیز نافع است ازبرای سوء الهضمیه واخراج مای اصفر ونافع است ازبرای
وجع ورک ووجع ظهر ونقرس بارد حب افربیون تالیف محمد بن زکریا رازی قلع بلغم
خام از اعصاب کند ونافع است ازبرای فالج صنعت آن افربیون شحم حنظل قنطوریون وفق
عصاره قثار الحمار مدبر اجزا متساوی کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده حبوب
سازند شربتی یکدرم حب افربیون نافع است ازبرای رعشه وفالج وبرص وهرجا که
از بلغم بوده باشد صنعت آن افربیون غاریقون سکبنج شحم حنظل مقل ازرق از هریک بیست
مثقال صبر سقوطری دو مثقال اجزا کوفته بیخته سکبنج ومقل ازرق را در آب کند تا حل کرده
دوا ها را بآن سرشته حب سازند شربتی از یکدرم تا یک مثقال نظر بقوت مریض حب
افربیون دیگر که فالج واسترخا را نافع بود واخلاط خام که در اعصاب باشد برانند صنعت آن افربیون
سکبنج مقل ازرق غاریقون شحم حنظل از هریک یکدرم صبر سقوطری زرد دو درم اجزا کوفته
بآب کرنب سرشته حب سازند شربتی دو درم تا سه درم با آب نیم گرم حب افربیون
مسهل جید کسیکه تواند مسهل با مع بخورد وا خوردن آن عاجز باشد صنعت آن زبیق
کوکرد تنکار افربیون اجزا متساوی کوفته اول کوکرد وسپس با هم خوب بسحق تا بنفشه بعد

ازان تنکار و افریون را داخل نموده باز خوب سبق نمایند که مثل غبار کرده و قدری آب
صمغ داخل آن نموده جوب بقید رد انه فلفل بندند شربتی نه دانه یا بیشتر یا کمتر بحسب قوت
مزاج و ضعف آن و آب سرد بالای آن اگر احتیاج شود یک فنجان بنوشند و از آب کرم
و از هر چیز کرم احتیاط نمایند مگر در صورتیکه خواهند فعل آن کم شود پس آب کرم بخورند که
عمل آن بر طرف میگردد و هرگاه در عمل تعویق رود هر لعاب بهدانه یا لعاب اسپغول سر بخورند
و اگر هیچ بسیار معلوم شود قدری روغن بادام بنوشند و اگر سوزشی در نشستگاه زیاده معلوم
گردد بر روغن گل یا غیران مکان مخصوص را چرب نمایند و بعد از ظهر نخود اب را خوب سرد
کرده که اثر گرمی در ان نمانده باشد بخورند و شام شربلاو و یا آب فلیه کم روغن با چلاو بخورند
و وقت خوردن جوب چون اندکی سوزشی دارد باید که جوب را در چند دانه مویز منقی یا
کشمش یا غیر آن پیچیده فرو برند که بحلق نرسد و این جب نافع است جهت امراض مزمنه
رویه مثل عرق النساء و مای اصفر و برص و بهق و جذام و فروج خبیثه مانند آتشک و انواع
جرب و قوباء نو و کهنه و غیرانها از امراض رویه خبیثه بشرط آنکه بعد از منضج و احتیاط و تفاوق
بدهند و باید که جرات در دادن این جب بهیچ کس و هر وقت و هر مرض نه نمایند و تا ضرورت بسیار
داعی نشود مرتکب آن نشوند و نزدیک آن نروند که دوای عظیم خالی از غائله نیست و بعد
از ان تبرید نمایند و احیانا اگر عمل نکند ضرر عظیم متصور است اصلاح آن بمبردات و الحبه یا روغن
بادام نمایند **فصل در بیان ادهانی که اکحل و عمود در انها افریون است**
دهن افریون نافع است از برای اصحاب صداع بلغمی بعد از تنقیه چون بر سر بمالند صنعت
آن افریون پودنه کوبی از هر یک ۵ و مثقال جندبیدستر عاقرقرحا از هر یک یک مثقال نیم
کوفته یکپیاله آب خوری آب روی کرده بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده زیت یا
روغن کنجد چهل مثقال داخل کرده چندان بجوشانند که آب فته روغن بماند در شیشه
نگاهدارند و دهن افریون دیگر مستعمل در صداع بلغمی و قتیکه باده متمکن شده باشد در سر
و کرده باشد مزمن صنعت آن قسط تلخ مصطکی سیره عاقرقرحا از هر یک ۵ و درم بکوفته
در یکرطل آب یا در یا شراب یک شب بخیسانند و صبحش با یکرطل زیت یا روغن کنجد

بجوشانند و مقدر مضاعف آب و دو روغن بماند صافی نموده هفت درم افریون سوده
دران داخل کرده در هاون سنگی بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود در شیشه نگاهدارند و در وقت
حاجت بر سر بمالند دهن افریون مستعمل در سکته بلغمی و استرخا فالج و جمیع امراض باده
داغی و عصبی قوی از نسخهای قبل منقول از سید اسمعیل در ذخیره صنعت آن سداب تازه
بکوبند و بکمن آب آن را بگیرند و ده استار روغن سوسن اضافه کنند و بانش ملایم آن مقدار
بجوشانند که تمام آب سوخته شود و قسط تلخ عاقرقرحا جندبیدستر از هر یک ۵ درم افریون جاوشیر از
از هر یک یک مثقال نرم سائیده در روغن کرم بریزند و بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود و اگر روغن
بلسان حاضر باشد سه درم داخل کنند والا بدل آن روغن ترب داخل نمایند و بر مهرهای پشت
و عقب کردن صاحب سکته بمالند دهن افریون دیگر نافع است از برای تشخص نفخی عجیب صنعت
آن بگیرند روغن یاسمین یکرطل و حل نمایند دران افریون تازه یک اوقیه و اطراف سر عاسل را بگیرند
و این روغن را بر سرش بریزند نیم کرم یا پارچه را باین روغن تر کرده بر سر صاحب تشخص بگذارند
دهن افریون تمریخ فقرات و اعضای علیله بآن بعد از استفراغ کلی و تنقیه اعصاب از
رطوبات بلغمیه و ظهور علامات بر و نافع است از برای فالج و استرخا و لقوه و لیکن می باید اولا
عضو را بخرقه خشنی بمالند پس تمریخ باین دهن نمایند صنعت آن بگیرند زیت رکابی یکرطل
موم زرد غیر مغسول یک اوقیه موم را در زیت بگذارند و در هاون انداخته یک اوقیه افریون
تازه سوده دران داخل نمایند و بدسته بمالند و بسایند تا بحسان گردد پس در شیشه نگاهدارند و
عند الحاجت استعمال نمایند ابو جریح گفته فالجی که بوده باشد حادث از جراحت آن را نافع است
بدهن بدهن افریون باید که تمریخ کرده شود بآن موضع علت را دایم ابن ماسویه گفته که تمریخ
بآن نافع است از برای استرخای حادث از جذر و سقطه و نیز این دهن نافع است از برای تشنج بلغمی
تمریخ بآن صاحب منهاج گفته که دهن افریون نافع است از برای جذر بلغمی تمریخ بآن بعد از
ازالهٔ بسهلات بلغم و چون مخلوط کنند باین دهن افریون چندبیدستر عاقرقرحا بورق
افریون که هر دو از نرم سائیده باشند و تمریخ جسد و منابت اعصاب بآن نمایند دایم
نافع ست از برای جذر لاعارض از برودت خواه بیاشامند یا تمریخ بآن نمایند و صاحب

افتاح نیز چنین گفته روفس و ابو سهل مسیحی گفته اند که بعد از تنقیه با سهال بجب شیطرج وحب
منتن بیاشامند صاحب رعشه بلغمی را و اقاقیا تا عرق کند پس تمریخ نمایند عضو مرتعش را
و مخرج عصب از نقرات بدهن افریون نافع است مر آن را تقعی هوید او دهن افریون
تالیف شیخ الرئیس رح نافع از برای جمیع دردها بنکه از سردی باشد خصوصا صداع که از عصب
باشد و از برای عرق النسا و جمع ظهر و رجل و از برای فالج و لقوه و استرخا صنعت آن قسط
تلخ ده درم جندبیدستر پنج درم پودنه خشک دوازده درم عاقرقرحا هفت درم کندس چهار درم
مویزج مه درم جمیع را بکوفته در چهار صد درم شراب ریحانی یک روز و یک شب بخیسانند پس آتش
ملایم ببرند تا کمتر از ثلث شراب بماند پس از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود و بمالند مالیدنی
شدید و بپالایند و داخل کنند دران نصف وزن آن روغن کنجد یا روغن خیری و از بجوشانند
تا آنکه شراب برود و روغن بماند پس بازای هر ده درم روغن ۵ درم از افریون بیفشند تازه
بسایند تا چون غبار شود و مخلوط کنند بروغن و باز بر آتش گذارند و یک جوش دیگر داده از
آتش بردارند و در شیشه کرده سر آن را بسته نگاهدارند و بوقت حاجت بکار برند دهن
افریون به نسخه دیگر صنعت آن زیت عتیق یکرطل موم زرد بیست درم افریون تازه ده درم
زیت را گرم نموده موم را دران بگدارند و صافی نموده فریون را اصلا به کرده در آن داخل کنند
و در هاون سنگی بدسته بمالند تا بنکو مخلوط شود و در شیشه نگاهدارند و در وقت حاجت بکار برند
دهن افریون به نسخه دیگر صنعت آن قسط تلخ ده درم عاقرقرحا هفت درم مویزج سه درم
جمله را بکوفته در چهلدرم شراب پزند تا ربع بماند پس چهل درم روغن خیری داخل کرده
بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند پس در آخر دو درم فریون سوده داخل کنند و از آتش
فرو گیرند دهن افریون دیگر رافع جهت جمیع اوجاع ظهر حادث از ریاح حادثه از رطوبات غلیظه
و بلغم غلیظ و از برای ریاح افریسه و عرق النسا و استرخا و سکته و لقوه و اوجاع مفاصل و رجع
و بلغمی صنعت آن به نسخه که سید اسمعیل در ذخیره در وجع ظهر ریحی ذکر کرده فلفل سفید
جندبیدستر فریون عاقرقرحا شحم حنظل حلتیت اجزا مساوی از مجموع ده درم یک
رطل روغن سداب داخل کرده آمیخته یکهفته در آفتاب نهند و هر روز دو مرتبه بر هم زنند پس بپالایند

و مرتبه دیگر ده درم همین ادویه را داخل کرده یکهفته بدستور در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه
بر هم زنند پس از هفته بپالایند و مرتبه ثالث بدستور ده درم ادویه را داخل کنند و بعد
از هفته بپالایند و استعمال نمایند **شیاف افریون** ضعف مثانه و سلس البول رقیق را
نافع است و باه را قوت دهد صنعت آن مغز نارجیل مقشر مغز حب الصنوبر الکبار حب المحلب
مقشر مغز بادام تلخ کرم دانه حب الرمان از هر یک دو درم فریون جندبیدستر سداب از
هر یک سه درم مقل ازرق ده درم مقل اورآب کنند تا حل کرده باقی ادویه را جدا جدا نرم کوبیده
وزن نموده بآن سرشته شیافها سازند **فصل در بیان ضمادائی که اصل و عمود در انها**
افریون است ضماد افریون مستعمل در فالج که اعصاب را نرم کند و این ضماد از
بولس است صنعت آن افریون یک وقیه عاقرقرحا مرزنجوش مویزج از هر یک یک اوقیه
نطرون خردل از هر یک دو اوقیه فلفل یکدرم جندبیدستر چهار اوقیه کوفته بیخته روغن حب الغار
داخل کرده در هاون بدسته بمالند نیکو تا چون مرهم شود بر مهرهای پشت و عقب گردن
ضماد نمایند **ضماد افریون** دیگر مستعمل در فالج صنعت آن افریون نازه ده درم نرم سائیده
موم زرد بیست درم در زیت کهنه نیم من گداخته فرود آورده هنوز گرم باشد که فریون
را داخل کرده در هاون سنگی بدسته بمالند تا هموار کرده بر مهرهای پشت و عقب گردن ضماد
نمایند **ضماد افریون** مستعمل در تشنج امتلائی صنعت آن افریون جندبیدستر میعه سائله
نرم سائیده موم زرد فلفل دهن بزر در روغن سوسن گداخته ادویه را داخل کرده در هاون
سنگی بدسته بمالند تا چون مرهم شود **ضماد نمایند ضماد افریون** نافع از برای صداع
مزمن صنعت آن افریون دو مثقال کوفته با آب مرزنجوش شسته بعد از تراشیدن سر بر سر
ضماد نمایند و اگر و اهمه زیادتی حرارت باشد سفیدهٔ تخم مرغ در روغن گل سرخ دانه کی سر که
داخل نمایند **ضماد افریون** به نسخه دیگر صنعت آن افریون یکدرم جندبیدستر دو درم هر
دو را نرم سائیده زیت کهنه یک اوقیه داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا یکسان شود
و استعمال نمایند **طلای افریون** نافع جهت فالج و استرخا صنعت آن افریون دو درم
عاقرقرحا مرزنجوش مویزج از هر یک یکدرم خردل فلفل سیاه جوزبوا از هر یک یک و نیم درم

حب الغار سه درم جندبیدستر دو نیم درم مشک خالص نیم درم اجزا را با گلاب بسنگ صلایه نیکو بسایند
گرم نموده طلا نمایند و اگر قدری روغن قسط داخل نمایند میگردد قوی طلای افریون دیگر که
همین منفعت دارد و قسم امثلائی را نیز مفید است صنعت آن افریون جندبیدستر سعه سالمه
قسط تلخ زراوند طویل جدوار خطائی اجزا مساوی بسیار نرم سائیده با گلاب با عرق
دار چینی کرم نموده طلا نمایند و در بن طلا اگر بعضی از ادهان مثل دهن سوسن یا قسط اخیری
و یا امثال اینها داخل نمایند بدنیست **فصل در بیان قیروطیاتی که اصل و عمود**
در انها افریون است ✤ **قیروطی** افریون مستعمل در صداع مزمن صنعت آن
افریون دو درم کوفته موم زرد سی درم روغن شبت یک صد و بیست درهم کداخته افریون
را داخل کرده قیروطی ترتیب داده بر سر بمالند **قیروطی** افریون دیگر مستعمل در فالج و استرخا
صنعت آن یکصد درم روغن قسط بارد روغن غاریا هر ده کرم نموده بگذارند ران قندری موم زرد که
بگروانند روغن را فی الجمله غلیظ لس و رها ون انداخته قندری افریون تازه راسحق نموده در ان داخل
نمایند و بدسته بمالند تا یکسان شود و استعمال نمایند **قیروطی** افریون بلس گفته نافع است
از برای فالج و استرخای حادث از فسخ و رض عضل صنعت آن موم زرد یکصد درم روغن
سوسن روغن نرگس از هر یک سه درم افریون تازه چهار درم موم را در روغنها بگدازند و مخلوط کنند
آن افریون سوده و بمالند بر موضع فسخ و رض **قیروطی** افریون مستعمل در فالج و لقوه و صداع بارد
صنعت آن افریون سه درم جندبیدستر یکدرم مر کوفته بیست و پنج مثقال موم را در پنجاه درم
روغن بنفشه و سی درم روغن قسط و بیست درم روغن گل کداخته در ان آمیزند قیروطی ترتیب دهند
و بر سر دهای کردن بمالند و از هوا احتیاط نمایند **فصل در بیان معاجینی که اصل**
و عمود در انها افریون است ✤ **معجون** افریون جهت فالج و لقوه و استرخا و رعشه
و خدر و صرع بلغمی نافع صنعت آن افریون شحم حنظل سقمونیای مشوی غاریقون هش سفید
صبر سقوطری از هر یک دو درم مصطکی رومی یکدرم اقیمون سنبل الطیب از هر یک سه درم نمک
هندی مثقال از هر یک نیم درم دارفلفل یکدرم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب
نموده با سه زن ادویه عسل کف کرفته بسرشند شیرینی یکدرم نیم مثقال با آب کرم **معجون**

افریون مسهل که همان نفع دارد صنعت آن افریون مصطکی رومی انیسون از هر یک درم غاریقون
هش سفید عصاره افسنتین سقمونیای مشوی از هر یک شش درم شحم حنظل چهار درم
صبر سقوطری افیمون اقریطی سنبل الطیب از هر یک هشت درم فلفل دارفلفل از هر یک دو
درم مثقال ازرق یکدرم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب کرده با سه وزن
ادویه عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شیرینی یکدرم تا یک مثقال **معجون** افریون مسهل
دیگر قوی از دو نسخه قبل صنعت آن افریون شحم حنظل قنطوریون دقیق عصاره فقاء الحمار
سقمونیای مشوی غاریقون هش سفید مرید سفید مجوف خراشیده مدبر سنبل الطیب
مثقال ازرق از هر یک دو درم صمغ عربی یکدرم کثیرا نیم درم ادویه کوفته بیخته با سه وزن
ادویه عسل مصفی مقوم معجون سازند شیرینی از یک مثقال تا دو مثقال با آب کرم **معجون**
افریون مسهل دیگر نافع جهت فالج و رعشه و لقوه و برص و هر امراضیکه از بلغم و رطوبت باشد
صنعت آن افریون شحم حنظل غاریقون سکنجبین مثقال ازرق تربد سفید مجوف مدبر خراشیده
سقمونیای مشوی از هر یک پنج مثقال صبر سقوطری یک و نیم مثقال صمغ عربی کثیرا
سنبل الطیب از هر یک نیم درم صمغ را در آب کنند تا بگدازد و حل کرده صاف نمایند
و باقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب کرده با سه وزن ادویه عسل مصفی کف
کرفته بقوام آورده بسرشند شیرینی تا دو مثقال با آب گرم با اندیشه مناسب **معجون** افریون
که نقرس و عرق النساء و اوجاع ظهر و مفاصل را نافع است صنعت آن افریون تربد سفید
مدبر از هر یک یکدرم سه درم مصطکی چهار درم سورنجان سفید هشت درم انیسون فلفل
دارفلفل سلیخه سیاه زیره کرمانی از هر یک یکدرم مغز خرب القرط چهار درم ادویه کوفته بیخته مروغن
بادام شیرین چرب نموده با عسل بقوام آورده سه وزن ادویه بسرشند شیرینی از دو درم تا سه
درم با آب رازیانه نیم کرم **فصل در بیان احوال طاریه بر کسیکه از مقدار مقرر ادویه مسهله**
زیاده بخورد خواه مفرد او خواه مرکب باید انکه از مقدار دو درم تا سه درم آن کشنده
است بعد از سه وزن از احوال طاریه اعراض آن درد و لذع معده و امعاء و کرب و التهاب
بسیار و قوانق و اسهال مفرط و بعضی را قبض باسهال متدارک و تسکین آن بخور ابدان

مسکیه و روغن کاو تازه پس بار الشعیر و سویق جو و سویق سیب یا برف و یخ سرد کرده و بنشایدن
در آب سرد و خوراندن آب سرد جرعه جرعه و همین قسم خوراندن آب فواکه طبیعه رده مانند
انار مینخوش و سیب مینخوش و ریباس و اندکی کافور و دوغ و مانند اینها و شیر نرباکوسفند تا
کاو تازه دوشیده و جدوار و فاوزهر معدنی بزری اسطیخودوس یا دوغ و شیر آشامیدن
و تحقین بحقنهای بارده لینه نمودن و مانند این تدابیر است **افسنتین** بفتح همزه و سکون فا
و فتح سین و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت
یونانی است و بعربی خترق نجای معجمه و تای مثناة فوقانیه و رای مهمله و قاف گویند و بلغت
مصر نوع زبون افسنتین را دمیه و نوع جبلی افسنتین را اربل گویند برای مهمله و گفته اند
که ربل نوعی از بربخاسف است و گویند که افسنتین را اسپنون نامند و آن اکثوث رومی
تر گویند و افسنتین ابهندی مجتری و شتار و تیرنامند و آن اسم بنانی است بامین
شجر و گیاه شبیه بیابونه کاوچشم و برگش مانند صعتر غبارناک سفید و شاخش مثل بنجانک
و ساقش بلند و کلش مانند کل بابونه و از ان ریزه تر و تخمش شبیه باسفند با تلخی و قبض
و بوی آن با عطریت ثقیلی شیخ الرئیس گفته که چنین گفته که افسنتین چند نوع می باشد
خراسانی و مشرقی و انکه از کوه لکام می آورند و سوسی و طرسوسی و غیر آن و متقدمین اصناف
آنرا پنج قسم دانسته اند طرسوسی و سوسی و بنطی و خراسانی و رومی و بنطی با عطریت است
و صنف بنطی آن قوت قبض و تحلیل ان زیاده و حرارت آن کمتر و ازین جهت سهل
بلغم نیست هرچند بلغم در معده باشد و لقمی چندان در اسهال بلغم ندارد و صنفی که برگ
مثل برگ زردک و سفید و کل آن زردی او راق و سفید و در مصر دمیه نامند زبونترین
اصناف آنست و بالجمله در ان دو قوت است قوت اسهال و قوت قبض و دو جوهر است جوهر
لطیف که باعث اسهال و تفتیح است و جوهر ارضی که سبب قبض و آن نیز از اصناف شیح
و ازین جهت بعضی حکما آنرا شیح رومی نامیده اند و مختار و بهترین اصناف آن
سوسی و طرسوسی سفید رنگ با زغب است که چون بشکنند چوب آن ابوی صبر
ازان آید و طعم آن با حرافت و تلخی و قبض باشد کرم اول و خشک در سوم و بعضی گرم

در اول دوم و خشک در اخر دوم گفته اند و ابن اصبح است مفتح و ملطف و منشی و قابض و تلخ
و قبض آن اقوی و زیاده از تلخی آن و مسهل صفرا و ماء اصفر و سائر اخلاط معده و منقی
عروق سینه و کشش و با افتیمون مسهل و منقی سوداء و جهت عشه و سکته نافع و سفوی بدن
و معده و اشتهاء و جگر سرد و برقان و طحال و مدر بول و حیض و شیر و عرق و کشنده اقسام
کرم و تریاق سموم مشروبه و ملدوغه و محلل ریاح غلیظه و بادرین جهت در معده و نیکو
کننده رنگ خسار و جهت دواء الثعلب و دواء الحیه و ازالهٔ آثار بنفسجی رنگ زیر چشم و غیر آن
و تحلیل صلابات باطنیه شیر با و ضماد او جهت رمد کهنه خصوصا بنطی آن چون ضماد کرده
شود بر زیر چشم و جهت غشاوه با پیه خوک و مسکن ضربان چشم و ورم آن است و شرب
طبیخ آن جهت تقویت معده و آوردن اشتهای طعام که زائل شده باشد عجیب الفعل
است و جهت امراض بارده حمی عفن نرمن و بخارات فاسده و اوجاع جنبین و خاصره و
مفاصل و امراض معده و سموم خصوصا عقرب و مقوی احشاء و منقی صدر و ریه و انچه
در عروق است از اخلاط صفراویه و چون بیاشامند با سیسالبوس انار دین اقلیطی
تحلیل میدهد نفخ و سائر اوجاع معده را و همچنین چون بیاشامند چند روز هر روز
مقدار بیست مثقال از آب مطبوخ آن جهت رفع سقوط اشتهاء که از رطوبت باشد
و چون بیاشامند هر روز نا مقدار از ائل می کرداند برقان را و دو درم آن جهت کزیدن
عقرب عجیب النفع است جهت سم شوکران و باسمر که جهت قطر نافع است و جهت
نواسیر و شقاق مقعده و اخراج اخلاط حاره که بسبب ان به مشروبه که در معده بسیر رسیده
باشد بسیار مؤثر و قطور آن با زهره بز و روغن بادام تلخ جهت امراض ان و کری و خمش
قدیم مجرب و شرب آن پیش از شراب جهت رفع خمار و شراب آن جهت ندور زیر شراسیف
و بواسیر و شقاق مقعده و فرزجه آن با عسل بد حیض و حمول آن با موم جهت وجع الفرج
و ضماد آن با آب جهت شری و بخار مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش و طلای
مطبوخ آن در پنبه جهت درد چشم و ورم آن و دود او با عسل جهت رفع آثار بنفشی
تحت پلک چشم و درد سر جهت بمفاصل حار و سایندهٔ آن با موم و روغن گل جهت

درد تهیگاه و درد جگر و درد معده کهنه مجرب و محلل صلابت و جهت دار التعلب و دار الحیه
و بواسیر صلابت رحم و ورم سپرز ضماد نافع و اکتحال آن جهت معده غشاوه و استرخای
جفن و گذاشتن آن در میان متاع مانع کرم و آمیختن آن با مرکب باعث منع ارضه از
کتابتیکه بآن مرکب کتابت کرده باشند و طلای آن با زیت بر بدن مانع مقاربت
پشه و ذرور آن جهت کریز ابدن هوام و پاشیدن آب طبخ آن کشنده کیک شیخ الرئیس
و صاحب شفاء الاسقام گفته اند که خشیش افسنتین از اوفق ادویه هست از برای معده
و تقویت آن و عصاره آن مضعف آنست بجهت آنکه در عصاره آن نیست قوت قبض
که محبس هست در خشیش آن و نیز صاحب شفاء الاسقام گفته که جائز نیست استعمال آن قبل از
نضج اخلاط بجهت آنکه ضرر آن در آن حین بیشتر از نفع آن هست بسبب جهت قبض آن
و افسنتین بمصدع و مجفف بلیغ هست و شیخ الرئیس گفته که عصاره آن مصدع هست
و گمان می برم من که این بسبب مضرت آن مر معده را هست و مصلحش انیسون و در
محرور شربت انار و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و در مبطوخ از پنجدرم تا ده
درهم و اگر سفوف آن را استعمال نمایند باید که جهت دفع قبض و حبس آن بر روغن بادام
چرب نموده و بدلش جهت معده بنور لش اسارون و نصف آن هلیله زرد بجهت جگر
عصاره غافث و جعده و قیصوم نیز مدل آن هست امراض الراس صداع چون افسنتین
را با شیح ارمنی در آب بجوشانند و آب آنرا استنشاق نمایند خصوص انکه قدری الایج
فیقرا در آن حل کرده باشند نافع هست از برای صداع حادث از دیدان متولد در
مقدم سر سبات آشامیدن بقیع افسنتین نافع هست از برای سباب بلغمی و وارو سدر
چون در مبطوخ افسنتین صبر سقوطری اضافه نموده بنوشند نافع هست و وارو سدر را
که بوده باشند حادث از صفرا و بلغم مالیخولیا آشامیدن افسنتین با افتیمون نافع هست
مالیخولیا را و نیز تجرع دواو قیه از آب طبخ افسنتین هر روز نافع هست مالیخولیا را و با
حل کنند هر روزده قیراط از عصاره افسنتین را در آب بیاشامند اگر بوده باشد ورما
مالیخولیا مائل بمرار صفراوی و اگر بوده باشد مالیخولیا بشرکت مراق و بوده باشد

در مراق ریاح باردهٔ نافخه و نبوده باشد در ان ورم و لهیب باید تنقیه آن نمود و بعد طبخ افسنتین
یا عصاره افسنتین بنحویکه ذکر شد سکنه چون عصارهٔ افسنتین را بکلوی مسکوت ریزند
نافع هست او را کابوس و صرع و فالج و لقوه و استرخا آشامیدن طبخ افسنتین به تنهای یا
با عسل نافع هست این چهار علت را بجهت انکه فرو دمی آورد اخلاط مزمنه را از اعضای
عصبانیه و استفراغ آنها میکند به بول و بالعرض میبریدمی کند بسبب اخراج اخلاط حادهٔ
زمانیکه حاصل شده باشد در معدهٔ اصحاب فالج به سبب شرب ادویهٔ حادهٔ لقوه اشامیدن افسنتین
و غرغره بمطبوخ آن نافع هست لقوه را امراض العین صاحب جامی صغیر گفته اگر بگیرند خشیش
افسنتین را و سائیده در خرقه کتانی لبسته در آب گرم جوشانند و بروده بکمید در حشمی که طرفه
دانشته باشد و مدتی طول کشند و نمایند نافع هست آن را بدرستیکه جذب میکند خون را و می آید
خون در ان صره بحدیکه اگر بفشارند آن را خون از ان برمی آید امراض اذن چون افسنتین
را در آب پخته گوش را بنجار آن بدارند نافع هست وجع آنرا و چکاندن عصاره آن
در گوش نافع هست وجع حادث در ان را به سبب دیدان و ریاح بجهت آنکه قاتل دیدان و محلل
ریاح هست تنبیه اندلسی گفته قطور افسنتین مطبوخ در روغن بادام تلخ بحدیکه تمام
قوت آن در روغن آمده باشد با قلیلی زهره بز محلل ریاح و منقی جراحت و رافع کری
آن هست در عرعت امراض الفم و الحلق چون بگویند افسنتین را و با نطرون و عسل سرشته
از خارج بر حلق طلا نمایند نافع هست و رمی را که عارض شده باشد عضلات داخلیه آنرا
و همچنین غرغره بمطبوخ آن با عصارهٔ آن تنهای یا با ادویه مناسبه نافع هست آن را استسقا
و طحال آشامیدن طبخ آن به تنهای یا با عسل و ادویه مناسبه هست استسقا را و با افتیمون طحال را
و ضماد کوبیدهٔ افسنتین و نطرون و دقیق شیلم نافع هست استسقا و طحال را اعیاء تنبیه
اندلسی گفته تدهین و تمریخ بدهن متخذ از کل افسنتین رافع اعیا هست و صنعت آن مانند
ادهان ازهار دیگر هست دستور اخذ عصاره افسنتین بگیرند افسنتین تر را و بکوبند
و بفشارند و بگیرند آب آن را و در آفتاب گذارند تا خشک شود پس هم داشته بکار برند
و عصاره آن در افعال قوی تر از جرم آن هست و منفتح سده های جگر هست و جهت تنهای گرده

ومرکبه و تقویت معده و ادرار بول و حیض و جهت امراض سپرز و ربو و تفتیح سدده و برانگیختن
اشتها و تقویت هضم و ازاله کرز و نفع باطن نافع است حب افسنتین بیمار بهای سرد
کبد استسقا و تبهای مزمنه را سود دارد صنعت آن افسنتین رومی پوست بلیله زرد مصطکی
زعفران ریوند چینی لک مغسول انیسون شاهتره ایارج فیقرا اجزا مساوی باب عنب الثعلب
شسته جوشانند شربتی بوقت خواب بکنجبین عنصلی فصل در بیان ادهانی که اصل و
عمود در انها افسنتین است * دهن افسنتین تالیف یوحنا بن ماسویه مقوی معوی
و سیاه کننده آن و بروت اعضا را مفید است صنعت آن افسنتین رومی لادن حب الغار
اجزا را کوفته در کیسه کتانی کرده یکهفته در روغن بورد اندازند و بدست بمالند تا شیره آن
برآید و بفشارند و نگاهدارند دهن افسنتین دیگر نسخه یحیی بن عیسی این جزو اصنعت
آن افسنتین رومی لادن حب الغار از هر یک جزو جوز السرو دو جزو اجزا را کوفته یکهفته در صره
کتانی کرده در روغن آس اندازند بفشارند و نگاهدارند دهن افسنتین جهت جمع اذن و ثقل
سامعه نافع صنعت آن افسنتین اسطوخودوس مرزنجوش از هر یک سه مثقال یک شب بانروز
بخیسانند پس بجوشانند و صاف نموده باسی مثقال روغن گل یا روغن زیت بجوشانند
بآتش ملایم تا آب برود و روغن بماند پس شبانروزی سه چهار مرتبه نیم گرم نموده هر مرتبه
چهار قطره در گوش بچکانند دهن افسنتین که در حمی یوم گویند نافع است بدین طعام بهر سه
بعد از زمانی بستادن اسهال بکار آید و جگر و جمیع اعضا را قوت دهد صنعت آن افسنتین
رومی یا زیت رکابی در قدحی کنند و در دیگ پر آب نهند و بجوشانند تا آب رفته روغن
بماند لنه پاره بآن آلوده کرده بفشارند و نیگرم نموده بر فرق معده بگذارند دهن افسنتین معده و
جگر و جمیع اعضا را آشامیدن و مالیدن آن قوت دهد و در گوش را بچکانیدن آن زائل کنند
صنعت آن بگیرند افسنتین تازه چیدنا کوفته بوزن آن اسطوخودوس دو نیم وزن ان
مرزنجوش و در شیشه کنند روغن زیت یا روغن بادام تلخ یا روغن گنجد تازه هر که ادام
که سه آبه برومی آن کرده در آفتاب بگذارند و بعد از چهل روز استعمال نمایند دیگر انکه

در چهار وزن آن آب بجیسانند و بجوشانند تا آب رفته روغن بماند دهن افسنتین معده و جگر
و جمیع اعضا را قوت دهد صنعت آن بگیرند افسنتین تازه دو سیر و نیم و در شیشه کنند
و نیم من روغن زیت یا روغن بادام تلخ یا روغن جوز یا روغن تخم زرد آلوی تلخ بر روی
آن کنند و چهل روز در آفتاب گذارند و استعمال نمایند دهن افسنتین دیگر نافع از برای
برودت ظاهر و باطن بدن و آشامیدن بجهت رفع یرقان و سدده جگر و سدده
سپرز خصوصا با سکنجبین عنصلی و جهت تقویت معده و رفع اجتماس حیض و سم قطر و اخراج
کرم معده و خوردن آن قبل از شراب نافع سکر و مستی و بعد از ان دافع خمار و قطور آن
در گوش خصوص با زهره گاو جهت گرم و ریاح آن و طلای آن جهت درد چشم
و با قیروطی جهت تقویت معده و در دآن صنعت آن بگیرند افسنتین تازه و در هر یک رطل
آن چهار رطل روغن زیتون یا روغن گنجد تازه داخل کنند و چهل روز در آفتاب گذارند و بعد
از ان استعمال نمایند فصل در بیان شرابها و منافع شرابهای است که اصل و
عمود در انها افسنتین است * شراب افسنتین نافع از برای صرع باطلیخ روفای
بابلس و صعتر فارسی و به تنهای نیز نافع است از برای صرع بمشارکت معده سنخ المربلس گفته
که از شربت نافعه از برای صرع شراب افسنتین است که هر صبح ناشتا بیاشامند این نوع فرمی
گفته که نافع است شامیدن آن مصروعین را در ایام زمستان با سکنجبین عنصلی ابو سهل مسیحی
گفته که شراب افسنتین هر گاه با روفای بابلس بیاشامند می باشد نافع از برای صرع در
زمستان سید اسمعیل گفته که شراب افسنتین نافع است از برای صرع معده بجهت آنکه منقی
و مقوی معده است صنعت آن افسنتین رومی ده درم ورق گل سرخ بیست درم تربد سفید
مدبر چهار درم سنبل الطیب دو درم مجموع را در چهار رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد صافی
نموده بیاشامند از ان هر روز سی درم با یک اوقیه شکر سفید با سکنجبین عنصلی یک اوقیه
و کابهی زیاده کرده مینوشند بر اجزای این شراب مصطکی رومی اذخر کلی سازج هندی صبر سقوطری
از هر یک پنج درم غاریقون سفید از هر یک چهار درم نزدجاجت با نبها شراب افسنتین بنسخه
دیگر صنعت آن افسنتین رومی ده درم ورق گل سرخ بیست درم تربد سفید غاریقون سفید

از هر یک چهار درم سنبل الطیب دو درم مجموع را دو چهار صد درم آب بیزند تا به نصف رسد صافی
نموده مقدار یک صد و بیست درم شکر سفید داخل کرده بیزند تا بقوام آید و اگر بگیرد اند وزن
سنبل الطیب را چهار درم می گردد اقوی شرابات استین یعنی خمر آن مدر بول و حیض و مفتح
جگر و جهت تپهای کهنه و مرکبه و تقویت معده و جهت امراض جگر و سپرز و ربو و تفتیح سده و
برانگیختن اشتها و تقویت هضم و ازاله کرز و نفخ باطن و رفع کرم معده و سموم حیوانی مشروبه
نافع و مانع و باوجود اغراض آن است صنعت آن بگیرند نود مثقال استین و در شش هزار
مثقال آب انگور داخل کرده چندان بجوشانند که ثلث آب بماند پس درخم کرده ماه بگذارند پس صافی
کرده استعمال نمایند شرابات استین دیگر یعنی خمر آن صنعت آن بگیرند استین سی مثقال مرچینی
سنبل الطیب سلیخه از هر یک پانزده مثقال تیم کوفته در ده هزار و هشت صد مثقال شراب
مخلوط کرده درخم کرده سر آن را محکم نموده بعد از دو ماه صافی نموده استعمال نمایند شرابی
پسندیده است شرابات استین گمان این است که از جالینوس باشد و بعضی را طن آنست
که از دیسقوریدوس است بالجمله این شراب اشتها و مزاج را سود دارد و معده را قوت دهد و سقوط
شهوت طعام را و در دسپرز و جسادهٔ کبد و طحال و فساد مزاج کبد و طحال را نافع و سدها
بگشاید و اسهال بطن کند و صفرا دفع نماید صنعت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس که اصح نسخهای این
شرابست بگیرند شراب کهنه چهار قسط عسل مصفی یک قسط و در نسخهٔ دیگر دو قسط است پس بگیرند
استین رومی هفت درم مصطکی قسط تلخ از هر یک چهار درم اذخر مکی سانج هندی غنجه کل سرخ
منزوع الافراع سنبل الطیب سپرز زرد مقطوری غاریقون هش سفید از هر یک دو درم زعفران
یک درم ادویه را کوفته در پارچه کتانی بسته در شراب و عسل که در تغار لعابه اریا مرتبان چینی
کرده باشند اندازند و در بالستان هفت روز در آفتاب گذارند و هر روز چند مرتبه خرقه را بالند
و بفشارند پس استعمال نمایند شربتی یک اوقیه با شاهنوشند و در نسخهٔ یحیش بن حسن تقلیسی
که در کفایة الطب آورده بجای شراب کهنه مویز هفت رطل و وزن عسل مصفی سه من
است و وزن استین چهار درم و باقی موافق نسخهٔ شیخ الرئیس است و گفته که ادویه را کوفته
در خرقه کتانی بندند و با مویز و عسل در قدح چینی کنند و شش را بپوشند و یکهفته در آفتاب

بگذارند و هر روز خرقه را بالند تا انچه گداخته باشد از ادویه برآید پس در شیشه نگاهدارند
و در نسخهٔ محمود بن الیاس که در حاوی صغیر ذکر کرده بعوض مویز نبیذ زبیب یا نبیذ عسل هر کدام
که باشد پنج رطل و وزن عسل مصفی دو رطل است و باقی ادویه موافق نسخهٔ تقلیسی و در نسخهٔ سید
اسمعیل که در فرابادین ذخیره آورده عوض مویز شراب کهنه سه من و وزن عسل مصفی
یکمن است و باقی موافق نسخهٔ تقلیسی است و لیکن گفته که اول مرتبه شراب و عسل را ممزوج
کرده جوشی چند بدهند و کف آن را بگیرند پس در ظرف چینی یا زجاجی کرده صرهٔ ادویه را در آن اندازند
و بدستور مزبور مرتب نمایند شربتی یک اوقیه با اندکی نبات سفید و نسخهٔ حکیم معصوم مساوی نسخهٔ
سید اسمعیل است سوای آنکه وزن استین هفت درم است و نسخهٔ حکیم سدید که در شرح موجز رشی
آورده مساوی نسخهٔ تقلیسی است سوای آنکه بعوض مویز شراب کهنه است بوزن هفت رطل
و وزن عسل مصفی سه رطل و نیم است و وزن استین هفت درم و وزن زعفران یک مثقال
و گفته که بهتر آن است که این شرابات را بابستان ساخته شود و هفت روز در آفتاب گذارند
و هر روز خرقه را چند مرتبه بالند و بفشارند تا انچه گداخته باشد برآید و بعد از هفته برداشته
در شیشه نگاهدارند و سید اسمعیل در ذخیره در سوء مزاج بارد کبد این شرابات را باین
صنعت ذکر کرده صنعت آن استین رومی هفت درم قسط تلخ مصطکی رومی از هر یک چهار
درم ورق کل سرخ غاریقون هش سفید صبر سقوطری سانج هندی سنبل الطیب از هر
یک دو درم زعفران یکدرم و نیم مجموع ادویه را نیم کوفته در کیسه کتانی کرده در دو من عسل مصفی
و چهار من شراب انگوری کهنه که در هم آمیخته باشند اندازند و هر روز چند مرتبه کیسه را
بمالند و بفشارند بعد از انکه در آفتاب گذاشته باشند و روز هفتم کیسه را بیرون کرده بمالند و بفشارند
و دور کنند و مرتبه دیگر ادویه تازه نمایند و در ان افکنند و هفت روز دیگر در آفتاب گذارند
و بدستور هر روز کیسه را بمالند و بفشارند و چون روز هفتم شود کیسه را بیرون کرده بمالند و بفشارند و دور کنند
و مرتبه سوم ادویه تازه را نیز در کیسه کتان فراخ بدستور دو مرتبه مزبور نموده در ان اندازند
و هفت روز دیگر در آفتاب نهند و هر روز چند مرتبه کیسه را بمالند و بفشارند و در روز آخر که روز
بیست و یکم است کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند و شراب را در قرابهٔ زجاجی نگاهدارند شربتی

چهلدرم و گفته که این شراب دوی مزاج بارد مادی کبد بعد از استفراغ و در سودا مزاج بارد سانوج آن بدون استفراغ بکار دارند که باذن الله نفع تام است شراب افسنتین دیگر که منسوب بجالینوس معده را از صفرا پاک کند خصوص وقتیکه یا حب ابارج نوشند و چون صاحب بنجولیای مرافی را فصد کرده و مسهل خورانیده باشی و هفته بران گذشته باشد باید که یاشاماتی اورا شراب افسنتین بجهت آنکه بقیه معده می کند صنعت آن افسنتین رومی پنجدرم غنچه کل سرخ بیست درم در یکمن آب بزرند تا بربع رسد پس بالایند و با یکرطل قند سفید بقوام آورند و در نسخه دیگر منقول از جالینوس چنین مسطور است که بعد از بالودن این مطبوخ را در شیشه کنند و نگاهدارند و هر روز چهل درم آن را باده درم نبات سفید و یکدرم ماج فیقرا بنوشند و در نسخه سید مظفر الدین شفائی ده درم تربد سفید در این شراب داخل کند و گفته که با یک من قند سفید بقوام آورند شراب افسنتین منسوب بجالینوس بنسخه سید اسمعیل در ذخیره که در علاج عنب غیر خالص ذکر کرده و گفته که این شراب در این علت بعد از طهور نضج بکار آید و نیز این شراب معده را از اخلاط فاسده پاک کند صنعت آن افسنتین رومی پنجدرم تربد سفید پوست تراشیده دو درم سنبل الطیب یکدرم غنچه کلرخ پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا یکمن برسد پس بالایند و هر روز صبح چهل درم آن را باده درم شکر سفید بخورند و بعضی اوقات یکدرم صبر سقوطری در این شراب داخل نمایند شراب افسنتین کبیر که شیخ الرئیس رحمة الله تعالی در قرابادین قانون ذکر کرده مقوی معده و اعصاب و دماغ و جگر و مفتح سدها و مسهل صفرا است صنعت آن غنچه کل سرخ منزوع الافاع هشت درم غاریقون هش سفید چهار درم صبر زرد سقوطری دو درم مصطکی رومی نخم کرفس اذخری انیسون از هر یک یکدرم تنقاع خشک افسنتین رومی اصل السوس پوست تراشیده حاشا از هر یک سه درم پودنه باغی خشک یکدرم نیم زعفران یخ کرفس پوست یخ رازیانه از هر یک دو درم مجموع را نیم رطل در شراب انگوری یکصد و هشت رطل بجوشانند تا بنصف رسد پس بالایند و با یکرطل و نیم عسل مصفی بقوام آورند و فرود آورده بگذارند تا سرد شود و در شیشه نگاهدارند شربتی یک وقیه تا دو اوقیه شراب افسنتین کبیر بنسخه سید اسمعیل که در ذخیره

در علاج عنب غیر خالص ذکر کرده صنعت آن افسنتین رومی هفتدرم مصطکی رومی اذخر کمی سانوج هندی صبر زرد سقوطری سنبل الطیب غاریقون هش سفید کل سرخ از هر یک دو درم زعفران نیمدرم همه را در دو من آب بزرند تا به نصف رسد پس بالایند و با یکمن قند سفید یا عسل سفید مصفی یا نیم نجمین خالی از خاشاک و تخم بقوام آورند و بعضی در این شراب پودنه خشک و نیخ رازیانه و نیخ کرفس از هر یک یکدرم انیسون یا زیانه اسارون از هر یک نیم درم داخل نموده اند صنعت این شراب بنسخه حکیم سید محمد مؤمن که در قرابادین تحفة المومنین آورده و گفته که موافق نسخه قدما است افسنتین رومی چهار مثقال غاریقون هش سفید مثل آن غنچه کل سرخ هشت مثقال صبر سقوطری زرد نیخ کرفس حاشا نیخ رازیانه از هر یک دو مثقال مصطکی رومی انیسون تخم کرفس اذخری + اسارون شامی سنبل الطیب سانوج هندی از هر یک یک مثقال و نیم نعناع خشک اصل السوس از هر یک سه مثقال پودنه خشک زعفران از هر یک یک مثقال و نیم همه را در هشت رطل شراب کهنه بجوشانند تا بنصف رسد و با یکرطل و نیم عسل مصفی بقوام آورند و اگر بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند روا باشد دقیقه گوید که اگر عسل بحال باشد و بجای شراب سرکه ممزوج با آب ریحانی تازه کنند بهتر است حرمت ندارد و اوفق است بقول بعضی قدما چنانچه ذکر خواهد شد +

شراب افسنتین صغیر بالنجولیای مرافی و ضعف معده که از برودت باشد و ضعف کبد سوء القنیه بارد را نافع است و این شراب تصفیه خون می کند و منقی معده است و نافع است از برای جمیع اقسام بالنجولیا صنعت آن افسنتین رومی ده مثقال غنچه کل سرخ منزوع الافاع بیست مثقال تربد سفید چهار مثقال غاریقون هش سفید چهار مثقال سنبل الطیب دو مثقال همه را بیکوفته و چهارصد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بکصد بیست مثقال شکر سفید صافی بعد از آنکه مطبوخ را صافی نموده باشند داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید و اگر وزن تربد هفت مثقال و سنبل الطیب چهار مثقال و افسنتین را بیست مثقال کنند قوی نرمی کرده و کاهی زیاده کرده می شود بر اجزای این شراب بحسب حاجت مصطکی اذخر کمی سانوج هندی صبر سقوطری از هر یک دو مثقال شراب افسنتین صغیر بنسخه دیگر صنعت آن افسنتین رومی ده درم غنچه کل سرخ منزوع الافاع سی درم تربد سفید بیست درم سنبل الطیب چهار درم همه را نیم کوفته

درشش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صافی نموده با یکرطل قند سفید بقوام آورند شراب
افسنتین ابن ماسویه معده وکبد وآلات غذا را نهایت نافع است در امراض این اعضا
را دفع کند وریاح تحلیل نماید وجمیع اخلاط باردہ را دفع نماید وامراض معده را نفع عظیم دارد صنعت
آن افسنتین رومی پنجاه درم ورق کل سرخ بیجده درم سنبل هندی سه درم شراب ریحانی
عصاره بهشیرین از هریک یکصد وپنجاه درم ادویه را نیم کوفته در شراب عصاره مذکور چهار
ساعت بخیسانند پس بجوشانند وصافی نموده شکر بقدر حاجت در اخل کرده شراب دهند
شراب افسنتین بنسخه ابن جزله در منهاج فساد مزاج وضعف معده وفساد طحال وصلابت آنرا نافع
است صنعت آن مصطکی رومی سنبل الطیب قاقله کبابه دارچینی هیل بواعود هندی از هریک
یکدرم افسنتین رومی ده درم اجزا نیم کوفته در سه طل آب بجوشانند تا یکرطل رسد صافی نموده
با یکرطل قند سفید بقوام آورند شراب افسنتین بنسخه دیگر ابن جزله صنعت آن مثلث یابنید
زبیب چهفت رطل عسل مصفی سه من در ظرف چینی یا زجاجی کرده مصطکی رومی قسط تلخ
افسنتین رومی از هریک چهار درم اذخر یکی سافج هندی سنبل الطیب غنجه کل سرخ صبر سقوطری
غاریقون سفید از هریک دو درم زعفران یکدرم ادویه را نیم کوفته در کیسه کتانی کرده در شراب
وعسل اندازند وظرف را استوار نموده هفت شبانروز در آفتاب گذارند پس آن کیسه را
مالیده دور کنند وشراب را در شیشه نگاهدارند شراب افسنتین منقول از فرابادین شفای معده
ضعیف وجگر سرد وطحال اسود دارد وطبع را نرم کند وبادهای روده را دفع کند صنعت
آن افسنتین رومی پنجاه درم انیسون گل سرخ سلیخه اسارون از هریک ده درم مصطکی رومی
سنبل الطیب از هریک پانزده درم اجزا را بغیر مصطکی در دو من آب بجوشانند تا نصف صافی نموده
با یکمن ونیم قند سفید بقوام آورند وبعد ازان مصطکی را نرم صلابه نموده بآن ممزوج کرده نگاهدارند
شراب افسنتین منقول از خط میرزا معزالدین طبیب برادر حکیم احمد موسوی فلمی نموده که
این شراب مجرب من است صنعت آن افسنتین رومی سنبل الطیب از هریک ده درم تربد
سفید مدبر غاریقون هش سفید از هریک چهار درم ورق کل سرخ بیست درم اجزا را یکشبانه
روز در چهار رطل آب بخیسانند پس بجوشانند تا نصف سد پس صافی نموده یکصد بیست

درم قند سفید داخل کرده بقوام آورند پس غاریقون را از پشت غزال موئین بیرون آورده
دران داخل کرده تر بزنند تا بیکمو ممزوج شود در شیشه نگاهدارند شربتی ده درم شراب
افسنتین دیگر معده را از اخلاط فاسده پاک کند وقوت دهد وطبع را نرم کرداند وریاح را
دور کرداند وقولنج را مفید است صنعت آن افسنتین رومی پنجدرم نخم کرفس سه درم
سلیخه دو درم انیسون ورق کل سرخ اسارون از هریک ده درم سنبل الطیب هفت
درم همه را نیم کوفته در دو من آب بجوشانند آنمقدار که نیم من آب بماند صافی نموده با یکمن
قند با اندک ملایم بقوام آورند ودر آخر هفت درم مصطکی سوده دران حل کرده نگاهدارند
شربتی ازده درم تا پانزده درم شراب افسنتین دیگر که سید اسمعیل در ذخیره در باب قولنج
ذکر کرده وگفته که این شراب باد را بشکند وقولنج بگشاید ودردها ساکن کرداند صنعت آن
افسنتین رومی پنجاه درم نخم کرفس سی درم سلیخه بیست درم نیمکوفته در دو من آب بپزند تا نصف
رسد صافی نموده با یکمن قند سفید بقوام آورند شربتی ازده درم تا پانزده درم شراب
افسنتین دیگر منقول از ذخیره سید اسمعیل صنعت آن افسنتین رومی پنجدرم تربد سفید بردو درم ونیم
سنبل الطیب یکدرم ورق کل سرخ پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا یکمن بر سد صافی
نموده هر صبح چهل درم آن را باده درم شکر سفید ویکدرم صبر سقوطری بنوشند شراب افسنتین
دیگر مسهل صفرا وبلغم است معده را پاک سازد از اخلاط فاسده وسوء مزاج گرم را زائل گرداند
صنعت آن افسنتین رومی پنجدرم ورق کل سرخ هفت درم شاهتره ده درم آلوی بخارائی
آلوی سیاه از هریک بیست دانه مویز منقی بیست درم تمر هندی منقی از قشور ولیف وجب ده درم
ودر نسخه دیگر بیست درم است مجموع را در دو من آب بپزند تا نصف سد پس بالایند وبا یکمن شکر
سفید مصفی بقوام آورند هر صبح سی درم بخورند ودر نسخه دیگر شربتی ده درم است با یکدرم صبر سقوطری
زرد وفرابادین فلانسی چنین مسطور است که اجزای این شراب را بدون شکر در پنجرطل آب
بجوشانند تا یکرطل رسد پس بالایند ونگاهدارند وهر صبح چهار اوقیه آن را با یک درم صبر
سقوطری بیاشامند واین شراب مخصوص محرورین است شراب افسنتین حکیم مومن گفته که این
شراب از مجربات من است ضعف معده وجگر را که بابوست طبع وحرارت مزاج باشد

نهایت نافع و تنهای صفراوی را در آخر مفید است صنعت آن افسنتین رومی و مثقال ورق
کل سرخ چهار مثقال تمر هندی منقی از قشر ولیف وحب هر یک مثقال تربخین خراسانی سی
مثقال بجوشانند و بپالایند و بیاشامند مجموع یک شربت است شراب افسنتین تالیف
شیخ الرئیس رحمه الله مقوی معده و نافع است از برای ضعف شهوت طعام بسبب سوء
مزاج حار معه حادث شده باشد صنعت آن افسنتین رومی یکصد درم در سه من آب بجوشانند
تا بسی استار رسد پس بالبندو بپالایند و آنقدار که ضرور باشد از به شیرین و خمیر گیرند و در
زیر آتش ملایم مشوی نمایند پس از زیر آتش بیرون آورده بکوبند و بفشارند و صاف نمایند
و آناب فشرده صافی نموده آن مقدار وه استار در آب افسنتین بیامیزند و دو استار عسل سفید
مصفی و پانزده استار شراب بجائی جیدا حل کرده با آتش ملایم بقوام آورند شربتی از یک اوقیه
تا دو اوقیه و این شراب نافع است از برای صداع خماری و منع خماری کند اگر در وقتی که
اراده آشامیدن شراب کند پیش از ان خورده شود شراب افسنتین که در علاج عنب
غیر خالص بعد از ظهور نضج بکار آید و معده را از اخلاط فاسده پاک کند صنعت آن
افسنتین رومی پنجدرم تربد سفید ترشیده مرضوض دو درم سنبل الطیب یک درم غنچه گل سرخ
پانزده درم در سه من آب بپزند تا یکمن برسد پس صافی نموده هر صبح مقدار چهل درم
باده درم شکر سفید بخورند و بعضی اوقات یکدرم صبر سقوطری در یک شربت داخل سکنجبین
شراب افسنتین بنسخه دیگر صنعت آن افسنتین رومی هفت درم مصطکی اذخر یکی سافج هندی
سنبل الطیب صبر سقوطری غاریقون کل سرخ از هر یک دو درم زعفران نیمدرم مجموع را
در دو من آب بپزند تا بنصف سه صافی نموده با یکمن عسل مصفی با شکر سفید مصفی بایزین
مطصفی داخل کرده بقوام آورند و حکیم معصوم نوشته که ادویه را نیم کوفته در صره بسته در سه من
شراب کهنه و یک من انگبین مصفی بجوشانند و یکدرم زعفران در ان داخل کرده در قرابه
کنند و در آفتاب بردارند و صره را بالبند فشرده دور کنند و شراب را در شیشه نگاهدارند
شربتی یک اوقیه بوقت حاجت بنوشند و در نسخه دیگر پوست بیخ را زیاده پوست بیخ
کرفس پودنه خشک از هر یک یکدرم انیسون را زیاده از هر یک نیمدرم در مطبوخ

این شراب داخل است و اصل این نسخه همان شراب افسنتین کبیر به نسخه سید اسمعیل است که در ذخیره
در علاج عنب خالص ذکر کرده و قبل ازین ترقیم یافته شراب افسنتین مستعمل در مالیخولیای مراری
وغیره صنعت آن افسنتین رومی ده درم کل سرخ بیست درم تربد سفید ترشیده مرضوض سی درم
بادام شیرین چرب نموده چهار درم سنبل الطیب دو درم در دو من آب چندان بجوشانند که
بنصف رسد هر صبح سی درم آنرا با مقداری که طبیب معین نماید شکر طبرزد سوده بخورد و بعضی
اوقات بحسب اقتضای وقت مصطکی اذخر سافج هندی صبر سقوطری از هر یک دو درم غاریقون
هیش سفید چهار درم اضافه کرده می شود شراب افسنتین مستعمل در ضعف معده بارد رطب
صنعت آن افسنتین رومی پنجدرم کل سرخ پانزده درم تربد سفید بریم کوفته دو درم سنبل الطیب
ده درم در دو من آب بپزند تا بنصف رسد پس صافی نمایند و هر صبح بیست درم آنرا کرم کرده
با سفوف لغاع لولوی نبوشند صنعت آن سفوف لغاع لولوی لغاع خشک کبر ای بریان
کرده بسد محرق عنب یمانی محرق بعد کوفتن از هر یک سه درم زرنباد مدحرج در روغ از هر یک نیمدرم
مشک ترکی یکدانگ سنبل الطیب مروارید ناسفته از هر یک یکدرم شکر سفید بیست درم
شربتی سه درم با بیست درم شراب افسنتین مذکور صنعت این سفوف به نسخه دیگر لغاع خشک
کبر ای بریان شب یمانی محرق از هر یک بیست درم زرنباد مدحرج در روغ از هر یک نیمدرم مروارید
ناسفته یکدرم کوفته بیخته شربتی سه درم با شراب افسنتین مذکور شراب افسنتین به نسخه جالینوس
کبا حب ابارج جهت پاک کردن معده از صفرا داده می شود صنعت آن افسنتین رومی پنجدرم
کل سرخ بیست درم در یک من آب بپزند تا ربع بماند صافی نمایند و با ین حب ابارج بنوشند صنعت
آن حب ابارج فیقرا یکدرم پوست هلیله زرد دو درم کشنیز خشک کوفته یا یک سنی تازه حب سازند
صنعت این حب به نسخه دیگر ابارج فیقرا یکدرم پوست هلیله زرد غنچه گل سرخ از هر یک نیمدرم با
آب کاسنی تازه حب سازند شراب افسنتین و شاهترج که صفرا را مجتمع در معده و جمیع اعضا را دفع
کند صنعت آن افسنتین رومی پنجدرم کل سرخ هفت درم شاهترج ده درم آلوی سیاه بیست عدد
مویز منقی تمر هندی منقی از حب و لیف و قشر از هر یک بیست درم در سه من آب بپزند تا بمقدار
دو بیست درم برسد پس صافی نموده و هر صبح چهل درم آنرا باده درم شکر سفید و یکدرم صبر سقوطری

زرد بنوشند و در نسخه حکیم معصوم کل سرخ هفت درم و افسنتین هفت درم و سنا نیم پانزده درم
و باقی اجزا بر ابر بست شراب افسنتین نافع از برای سوی مزاج بارد مادی کبد مستعمل بعد
از استفراغ مادهٔ صفت آن افسنتین رومی هفت درم قسط تلخ مصطکی از هر یک چهار درم کل
سرخ دو درم غاریقون هش سفید صبر سقوطری سازج هندی سنبل الطیب از هر یک یک و
درم زعفران یکدرم و نیم بادرمن عسل مصفی و چهار من شراب انگوری در هم آمیخته ادویه را در
کیسهٔ نواخی کرده دران اندازند و هفت روز در آفتاب نهند و ماسه مرتبه تجدید اد و به دادن
آفتاب نمایند شربتی از سی درم تا چهل درم **شراب افسنتین دیگر** یعنی خمر آن صفت آن افسنتین
رومی سی مثقال و ارچینی سنبل الطیب سلیخه نیم کوفته از هر یک سه مثقال در هزار مثقال شراب
محلول کرده ظرف را محکم نموده بعد از دو ماه صافی نموده استعمال نمایند **شراب افسنتین**
دیگر نافع از برای یرقان و صرع بجهت آنکه تصفیهٔ خون می کند و منقی معده بست صفت
آن افسنتین رومی ده درم ورق کل سرخ سی درم تربد سفید هشت درم سنبل الطیب چهار درم
در شش رطل آب بجوشانند تا به و رطل رسد صافی نموده در صافی آن یکرطل شکر سفید
داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه و در نسخهٔ دیگر غاریقون سفید چهار درم داخل
بست و گفته که اگر درین سنبل الطیب را نیز چهار درم کنند می کرد دا قوی **فصل در بیان**
ضمادانی که اصل و عمود در انها افسنتین است صفت افسنتین نافع از برای سهال معدی
زمانیکه قوت ها ضعیف بسبب طوبتی که واسطه شود میان معده و غذا ضعیف شده باشد
صفت آن افسنتین رومی یک اوقیه در شراب قابض یک شبانروز بخیسانند و روز دیگر
آب برگ مورد تر اضافه آنشراب کنند و لادن و رامک دران حل نمایند و خرقه آن تر
سازند و نیم گرم بر معده نهند **ضماد افسنتین** نافع از برای درم کبد در آخر آن صفت آن یکدرم
افسنتین رومی با مثل آن اکلیل الملک بکوبند و بجوشانند و در زیت ضماد بان نمایند **ضماد**
افسنتین نافع از برای دیدان صغار معده صفت آن افسنتین رومی صبر سقوطری شحم حنظل
کوفته بیخته قطران از هر یکا و داخل کرده بر معده ضماد نمایند **ضماد افسنتین** نافع از برای ورم
صلبیه معده صفت آن افسنتین رومی سنبل الطیب از هر یک یکدرم و نیم زعفران صبر سقوطری

از هر یک یکدرم کوفته بیخته با آب شش سیر کرم نموده ضماد نمایند **عرق افسنتین** بهترین بالغات
و جمیع عرقها بست از برای استسقا صفت آن افسنتین رومی یکمن سه من با آب چهار من
داخل کرده عرق کشند بطریق گلاب و هر گاه بیمار تشنه شوند یک پیاله قهوه خوری
ازان بنوشند **عرق غرغره افسنتین** نافع از برای اسهال مزاری دماغی صفت آن افسنتین
رومی با آب جوشانیده صاف نموده سنگبجین سکری ساده داخل کرده غرغره نمایند **فصل**
در بیان قرصهائی که اصل و عمود در انها افسنتین است + **قرص افسنتین** منقول
از قرابادین قانون از برای کبد و طحال و معده و غب غبه خالص و تنهای مرکبه کهنه صفت
آن افسنتین رومی اسارون شامی تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر مصطکی رومی سنبل الطیب
از هر یک یک مثقال انیسون دو مثقال صبر سقوطری سازج هندی از هر یک یکمثقال
و نیم عصارهٔ غافث یکمثقال کوفته بیخته با آب شش سیر افراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی
یک مثقال **قرص افسنتین** منقول از کامل الصناعه ترکیب چنین نافع از برای ضعف جگر
صفت آن افسنتین رومی انیسون اسارون از هر یک دو مثقال تخم کرفس یکمثقال صبر سقوطری
عصارهٔ غافث از هر یک یک مثقال مغز بادام تلخ مقشر مصطکی سنبل الطیب سازج
هندی از هر یک دو مثقال و نیم کوفته بیخته افراص سازند شربتی یکدرم **قرص افسنتین** دیگر
نافع از برای شخصی که چون طعام خورد بعد از دو ساعت درد در معدهٔ او بهم رسد و تا قی نکند
و چیزی ترش بر نیاید آرام نیابد و این قرص را قرص ایلاوص نیز نامند صفت آن افسنتین
رومی ده درم انیسون تخم کرفس از هر یک پنجدرم سلیخه بست درم فلفل مرکبی صافی افتیمون
از هر یک دو درم و نیم کوفته بیخته افراص سازند هر قرصی بوزن دو مثقال شربتی یکقرص با شراب
بودنه و مانند آن **قرص افسنتین** منقول از منهاج این جزله نافع از برای تنهای کهنه و تشنج
سدها تفتیح کثیر و مدر فضول و مشهی طعام و مفتح سدهای طحال و ما سار یقا و کبد و ضریل
سردی معده و جگر و عسر البول و مدر حیض بست صفت آن افسنتین رومی اسارون
انیسون تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر اجزا متساوی کوفته بیخته با آب شش سیر افراص سازند
و در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال و گفته که بعض زیاده نموده اند بر اجزای این قرص

مصطکی سنبل الطیب از هر یک نیم جزو قرص افسنتین منقول از ذخیره سید اسمعیل نافع از برای حمی
نفه و جمیع حمیات خلطی مزمن و مفتح سدها و منزل سردی معده و جگر و مفتح سدهای کبد و طحال
و مارسا یقا است صنعت آن افسنتین رومی اسارون انیسون تخم کرفس مغز بادام تلخ منقشر
شکاعی باد آورد عصاره غافث مصطکی رومی سنبل الطیب اجزا متساوی کوفته بیخته اقراص
سازند شربتی یک مثقال با کلفند آقابی یا با سکنجبین ساده عسلی و یا با سکنجبین بزوری حار یا
معتدل بحسب مزاج بنوشند قرص افسنتین منقول از قرابادین خیره سید اسمعیل امراض معده
و جگر و پیرزرا سود دارد و بهار است صنعت آن انیسون و مثقال اسارون افسنتین رومی تخم کرفس مغز بادام
تلخ منقشر سنبل الطیب از هر یک یک مثقال صبر سقوطری سافج هندی از هر یک یک مثقال و نیم
عصاره غافث یک مثقال همه را سوده اقراص سازند قرص افسنتین که همین منافع دارد در سوء
مزاج بارد مادی کبد بعد از استفراغ مستعمل است و مختصر صنعت آن افسنتین رومی انیسون
را زیانه مغز بادام تلخ منقشر اجزا متساوی کوفته بیخته با آب اقراص سازند شربتی یک مثقال
با ماء الاصول یا شراب اصول یا با سکنجبین بزوری یا عسلی بنوشند قرص افسنتین
نسخه دیگر حمیات بلغمی صعب الحول و برودت جگر را نافع باشد و سده طحال و کبد را بگشاید
صنعت آن افسنتین تخم کرفس اسارون مغز بادام تلخ مساوی کوفته بیخته با آب خالص بسرشند
و اقراص سازند قرص افسنتین تب بلغمی و ضعف جگر را نافع باشد صنعت آن انیسون افسنتین مغز
بادام تلخ سنبل صبر از هر یک چهار درم عصاره غافث سافج هندی اسارون از هر یک سه
درم مصطکی تخم کرفس از هر یک یک درم کوفته بیخته بکلاب سرشته اقراص سازند شربتی یک درم
قرص افسنتین به نسخه دیگر صنعت آن افسنتین تخم کرفس انیسون از هر یک پنج درم سلیخه سیاه
دو درم جند بیدستر مکی صافی افیون از هر یک دو درم کوفته بیخته با صافی سرشته اقراص سازند

فصل در بیان مطبوخاتی که اصل و عمود در انها افسنتین است و مطبوخ
افسنتین شیخ الرئیس نافع در علاج عنب خالص بهت اسهال داده بعد از نضج تمام صنعت
آن افسنتین رومی غافث پوست هلیله کابلی از هر یک پنج درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیار بادرنگ
تخم خیار تخم کرفس از هر یک دو درم تربد سفید تراشیده مرضوض یک درم مویز منقی بیست

دانه سپستان سی دانه انجیر زرد ده دانه جوشانیده صافی نموده در یکصد درم آن کل بنفشه
پانزده درم فلوس خیارشنبر یک استار حل کرده باز صافی نموده نبات سفید یا سی سوده
داخل کرده بنوشند مطبوخ افسنتین که صفرای مفرط معده را دفع کند صنعت آن افسنتین
رومی پنج درم کل سرخ بیست درم و در نسخه دیگر شش درم است تمر هندی منقی انجب
ولیف و فشر بیست درم همه را در چهار صد درم آب بپزند تا ربع بماند پس صافی نموده مقدار
سی درم تربخبین منقی از خاشاک و تخم در هفتاد درم درین مطبوخ داخل کرده صافی نموده یکدرم
صبر سقوطری زرد یا بارج فیقرا یکدرم دران داخل کرده بنوشند مطبوخ افسنتین که شیخ الرئیس
از جالینوس نقل کرده و گفته که اگر بوده باشد در مالیخولیای مراقیه مراق را ریاح بارده
و نفخ و نباشد در مراق و رم و اسهال پس باید که تنقیه آن نموده شود باین مطبوخ و نیز گفته
که این مطبوخ نافع است از برای ریاح بارده نافخه بلغمیه و سوداویه در معده و مراق و طحال
سید اسمعیل گفته که تنقیه معده باین مطبوخ نافع است از برای مالیخولیای معدی و نیز
گفته که اشنا میدن این مطبوخ هر روز مفید است صاحب مالیخولیای طحالی را خصوص
اگر آشنا میده شود اول مرتبه ابارج فیقرا پس بعد از ان بیاشامند این مطبوخ را صنعت
آن انیسون تخم کرفس اسارون مغز بادام تلخ از هر یک جزوی بجوشانند
در آب وصافی نموده بنوشند بقدر حاجت مطبوخ افسنتین دیگر نافع است از برای مالیخولیا
حادث بشارکت طحال صنعت آن افسنتین رومی افیون انیسون اسارون حشیش
غافث اذخر مکی سنبل الطیب از هر یک سه درم شاهتره پنجدرم پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی از هر یک هفت درم هلیله سیاه نه دانه مویز سرخ دانه بیرون کرده تمر هندی منقی از
حب ولیف از هر یک ده درم عناب ده دانه بقانون مقرر طبخ نموده صافی نمایند بر روی
مغز فلوس خیارشنبر منقی از حب یا نزده مثقال و بالا بندو یک مثقال و عسل بادام
شیرین بران بحکانند پس بکیه ندا بارج فیقرا و غاریقون سفید از هر یک یکدرم و با
سکنجبین حب سازند و فرو برند قبل از مطبوخ بدو ساعت مطبوخ را نیم گرم بیاشامند معجون
افسنتین جهت درد معده و وجع فواد که از مواد سوداویه باشد نهایت نافع است

صنعت آن انیسون تخم کرفس از هریک پنج مثقال افسنتین رومی هفت مثقال سلیخه چند بیدستر
افیون از هریک دو مثقال و در نسخه دیگر سلیخه ده درم است او دویه کوفته بیخته بدستور مقرر معجون
سازند معجون افسنتین دیگر که قریب النفع است بدان صنعت آن افسنتین رومی انیسون
تخم کرفس سلیخه چند بیدستر اجزا هر را بر با عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه را بدستور مقرر
معجون سازند و در نسخه دیگر افیون نیز داخل است معجون افسنتین درد معده وجگر که از
سردی باشد و استسقا را نافع بود صنعت آن افسنتین تخم کرفس اسارون انیسون مغز بادام
تلخ اجزا مساوی کوفته بیخته بدستور مقرر معجون سازند شربتی دو درم **افشرج** بفتح اول
و سکون فا و ضم شین معجمه و فتح راء مهمله و جیم و آن معرب افشره است که بعربی عصیر نامند و
آن مخصوص آب میوهاست محمود بجز گفته که افشرجات عصاراتی است که فراگرفته
باشند از نباتات و اثمار یعنی میوهائیکه بوده باشد در انها آبیکه مالیده افشرده و یا کوبیده افشرده
آب آن را بگیرند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ شود و درین زمان افشرج عبارت است
از آب میوهای حامض یا سرکه انگوری که اب و قند داخل کرده باطعام بخورند و یا غوغهای
سرش چون عرق لفناع و سرکه سفید مقطر یا غیر مقطر که قند داخل کرده باطعام نبوشند
و بالجمله هر شربت ترشی که در آب حل کرده باطعام بخورند افشره نامند **و از افشرجات**
رفیعه عرق سلطانی است که مقوی معده و محرک شهوت نام و هاضم و کوارنده طعام است
صنعت آن کوله بر لفناع خشک پوست نرد انج بادرنجبویه فرنجمشک نانخواه سافرج
هندی دارچینی فرفه الطیب بیخ دنه خشک از هریک یک سیر من تبریزی قرنفل بسباسه
عود هندی بادیان کشنیز خشک کباب چینی هریک نارنج اشته از هریک سه مثقال سرکه انگوری
پنج من تبریزی همه را در سرکه داخل کرده بطریق کلاب عرق کشند شربتی بیست درم قند سفید و آب
بمقدار یکه خوش طعم کردد داخل کرده باطعام نبوشند **عرق** سلطانی دیگر مقوی معده
و ارواح و مشهی و مبهی و مفرح است صنعت آن سنبل الطیب جوزبوا بسباسه دارچینی سعد کوفی
قرنفل عود هندی غوقی خام فاقله کبار شقاقل مصری اسارون شامی بهار سنجد از هریک
شش مثقال و سرکه انگوری تند یکمن تبریزی لفناع تازه بیست مثقال اجزا جو کوب نرد

در سرکه سه شبانروز بخیسانند پس در دیک گلی با سنگی با مس تازه قلعی کرده عرق کشند و بمثقال
عنبر اشهب نیم مثقال مشک خالص بر سر نیجه بندند اگر مقدار سرکه را دو من کردانند بهتر
است و در نسخه عرق سلطانی دیگر می خواهد آمد انشاء الله تعالی **افعی** اسم عبرانی
قسمی از حیات است و حیه اسم جنس است و افعی را بیونانی احدیا و احادبا نامند و اقسام
حیات را اسامی و الوان بسیار می باشد بزرگ و کوچک سیاه مائل بزردی و مائل بسبزی
و مائل بسرخی و مائل بسیزی و بلنی و غیر انها و بهترین افعی اشقر مائل بسبزی است و مادهٔ آن را چهار
دندان می باشد و نر آن دو دندان و باید که مستعمل در تریاق فاروق این نوع خوب
مادهٔ جوان آن باشد و علامت جوانی آن سرعت حرکت همیشه سر را بلند داشتن
است و نیز باید که چشمش مائل بسرخی و سرش عریض و دهنش فراخ کشاده و جسدش
صلب و مائل بباریکی بود و از آب و عمارات و جنگل و شوره زار دور باشد و در آخر بهار صید
شود و بعد از صید بی امتداد زمانی سر و دنباله آن را قطع کنند بدین قسم که سر و دنباله آنرا
یکجا جمع نموده بیک ضرب تبر و غیر آن از هریک بقدر چهار انگشت به برند و هر چه گم خون
و بعد از قطع سر و دنباله بی حرکت باشد استعمال نباید کرد و پس از قطع باید پوست و جوف
آن را انداخت و با آب و نمک پاک شسته استعمال نمود بعضی گفته که سر و دنباله آن را
بسبب آنکه در و گوشت نیست می اندازند و استعمال نمایند نه بسبب چیزی که عوام فهمیده
اند که در ان سمیت است و نیز باید که از اصناف رذیه آن اجتناب نمایند مانند مقرنه که از
گزیدن آن خون از مسام منافذ ملسوع آن جاری میکردد و دساکه فرو میرود و در رمل و شنا
میکند و در ان منزل ماهی در آب و ملکیه مکلمة الراس که طول آن بنهایت سه شبر می باشد و سر آن نیز
گفته اند مبالغه که بنفس و صفیر خود می کشد و هر که نظر او بر ان افتد می میرد و کسیکه نزدیک
مردهٔ آن رود او نیز می میرد و افعی کر او کنده و کردن او بار یک و سر او نهن و اغبر با نقطه
های سیاه و بلوطیه که در بلوط می ماند و به پوست و کسی را که بگزد پوست انگس جدا میکردد و معلشه
که عارض میکردد و ملسوع آنرا حرقت و التهاب دائم آب می نوشد و سیراب نمی کردد تا
بنکه بمیرد و بزافه که می کشد آب از دهن خود و بوی آن و سائر انواع ردیه آن و مزاج افعی

بنهایت گرم و خشک و مجفف و محلل است و چون با آب اندک نمک و شبت و روغن زیتون بر آتش
انگبر بلایمت بلیخ نمایند نافع شود و گوشت آن را با کندنا تناول نمایند مواد غلیظ را بطرف
جلد دفع کرده تحلیل دهد و در مجذوم و مبروص بهمین معنی به تجربه رسیده که بعد از خوردن آن بدن او
مفشر شد و از آن مثل فلس ماهی جدا شد و از آن مرض شفا یافت و نیز از خوردن بسیار
آن بدن منقرح شده مثل فلوس ماهی پوست از آن بریزد و کم آن اخلاط متعفنه لطیفه را
مستحیل لقبل و کثیفه را به تفشر جلد دفع می کند و نیز خوردن گوشت پخته آن به نحویکه برای
تریاق فاروق میپزند جهت دفع سموم مشروبه ملذوعه و ضعف بصر و درد عصب و مص و منع
زیادتی خناز بر و حفظ بجوانی و تقویت قوتهای حیوانی و حواس و نیکو کننده ذهن و فکر و جهت تقویه
ورعشه و طول عمر موثر است هرگاه هر سال یک مرتبه تناول نمایند و بعد تقویت بدن و شروع
بروییدن گوشت تازه در بدن باید که اعانت نمایند بروییدن گوشت و جلد و حفظ نمایند
اعضا را بالیدن مراهم و مومروغنهای مناسب مکتبه تازه و آشامیدن شراب مار اللحم
ولحوم لطیفه مشروبه و امثال اینها و ضماد گوشت خام آن جهت رفع سمیت افعی گزیده
و اقسام مارهای نهایت نافع و بجهت دار الفعلب و دار الجیه و خناز بیرواو جاع مزمنه
بارده نافع است و اکثار آن محرق اخلاط و مصلح و مصلحش شیر تازه دوشیده و آب نوا
است چون هفت عدد افعی را بریسمانی که از پشم سرخ ارغوانی خفته کرده و بازای هر یک کرهی
بزرگ بستند بستن آن ریسمان بگردن صاحب خناق بجهت رفع علت مجربست النسته افعی
و نمک افعی که جوف آن پر کرده باشند در افعال ضعیف تر از گوشت آن است و نحو دکه
در حین جمع شدن گوشت افعی در آن بخته باشند در افعال قریب است بقرص افعی **فصل دربیان**
علامات افعی گزیده و مدارک سم آن + بدانکه از جمله علامات گزیدن افعی آنست
که از آن موضع اولا خون روان میگردد و بعد از آن خون آب صدید متعفن و زرد آب
پس از آن برنگ زیتی و زنگاری متعفن پس بعد از آن تخدیر اعضا و زوال عقل و نوم اعضا
و التهاب احشا و حمی نافض و عرق سرد و فساد رنگ شده مائل بسیاهی و نوا تر نفس و غشی
غشی پس هلاک و اکثر آن است که در همان روز هلاک میشود و اگر مهلت سوم و یا پنجم و اکثر از پنجم گذشت

احتمال بر داشت قدیران بدستوری است که در قواعد کلیه مزبور است و بالجمله بستن اعضای
آن عضو است سخت و محکم و گذاشتن مجمره بران موضع و یکسدن پی در پی بقوت تمام یکدو
دفعه بلا شرط و بعد ازان با شرط و میکندن به هین نیز خوب است بدین قسم که شخصی قوی
القوة جوان که روزه بنا شد و دندانهای آن گرم نرده باشند و علتی در لثه و فم او
بنا شد دهن خود را پاک بشوید و روغن بالد بر لبها و دهان خود و بقوت تمام بگدد و آب دهان
را و انچه از سمیت جذب کند ساعت بساعت بیندازد و بعد از یکسدن مجمره ناری بران موضع
بگذارند و نیز داغ کردن و خوراندن تریاق فاروق و روغن کهنه با عسل و شیر و شراب
کهنه و نکارفی دود و مثقال حلیت با شراب و شراب سائیده مهره مار و بستن آن بر موضع کزیده
و پنیر بایه خرگوش و غیره آن که تازه باشد با سرکه ممزوج کرده یا آب مطبوخ ورق الغار
و فاشرا و اسپند و تخم بونجه و تخم عرطنیثا و تخم کاشم و زراوند طویل و زراوند مدحرج و کرفس
کوهی و فلفل و تعذیه بطلان نهری و زنجبیل با شیر انسان و الاغ مفید است و این دوا
در سم افعی مانند تریاق کبیر النسته اند صفت آن انیسون ده درم فلفل سه درم و نیم زراوند
مدحرج چند بیدستر از هر یک یکدرم و نیم کوفته بیخته با پنج مثقال شربت بقدر جوزی بخورند و
نهایتش فلفل قدری معتد و گفته اند مادام که حدت فلفل محسوس نمیگردد سم در بدن
باقی است و چون رفع کردید محسوس می گردد و این علامت آن است و امتحان آن و
خوردن آبی که در آن نیل حل کرده باشند تا بقدر یکرطل و بستن جرم آن بران موضع
از مجربات است و گذاشتن مرهم متخذ از سکنجبین و چند بیدستر و حلیت با گربت زرد و زبل
حمام و فودنج و مشک طراشیج اجزا مساوی کوفته بیخته با زیت و زفت سرشته بر موضع لثه
بگذارند و داده به جذابه سم و سوزانده آن مانند زفت و فرفیون و جاوشیر و فته و پیاز خصوص
پیاز عنصل و سرکین کبوتر و فوتنج و گربت و قوم بری و خاکسپر و انچه با بول انسان و سرکه
انگوری سرشته بران موضع و اطراف آن مالیدن نافع است مزاره افعی و شرب آن
در سمیت مانند بیرست و در اعراض مذکوره از نوا تر نفس و غشی و گربت و التهاب و غیرها
چنانچه در بیان انشاء الله تعالی خواهد آمد و مدارک آن نیز بدستور مدارک آنست و مکرر

قی فرمودن با آب کرم و روغن گنجد تازه و مسکه و آبکرم خوراینیدن فادزهر فایق و ممسحن
و تریاق فاروق اصلی و مشروه یطوس و دواء المسک و ماء اللحم و کوشتابه مرغ باقدری
مشک خالص و شیر بز یا کوسفند و باکاوتازه دوشیده و مانند اینها و استعمال ادویه مشتمله که النفع و جمیع
سموم نافع اند **فصل در بیان تریاق الافاعی** + بدانکه تریاق بکسر اول معرب
از لغت یونانی که تریا و ناء ممدوده باشد و تریاد لغت یونانی بمعنی نافع است از برای گزیدن
جانوران سمی و فاء و ران لغت بمعنی نافع است از برای ادویه مشروبه سمی پس این هر دو لغت را
مرکب کرده معرب ساخته تخفیف داده تریاق نامیده اند و بتر آن را عربان دریاق و دریاقه و
دران به تشدید را نامیده اند و درین لغت سوم بکسر اول نیز برابر آنهر و بفتح نیز در کل لغات آمده است
و بنز گفته اند که مرکب و مخفف از تریایوق است که تریا بمعنی سم است مطلقا و یوق بمعنی مقاوم
آن پس هر دو را مرکب و مخفف کرده اند یعنی مقاوم سموم و تریاق و تریاقه و تراقه به تشدید را
در سوم نیز گویند و گفته اند که معرب از تریاک فارسی است که عبارت از افیون است و اصطلاح
کرده اند اطبا تا نیا برای هر دوا که فادزهریت داشته باشد که بخاصیت تنقیه سموم و رفع نکایت
او کند و محافظت نماید روح را از فساد و تعفن خواه حدوث آن بسمیت در بدن از گزیدن جانوران
باشد یا از آشامیدن سموم آنچنان سمومیکه بخاصیت صورت نوعیه مفسد مزاج و روح حیوانی
نوفاد حرارت غریزیه باشند نه ادویه سمیه که بکیفیت مزاجی این عمل کنند بدرستیکه دوائی که بکند بسبب
کیفیت مزاجیه دوای سمی است سم را از فساد اخلاط رطوبات و فضول و ارواح بدن باشد
بسوی کیفیتی غریب بسببی از اسباب یا از فساد و عفونت هوا باشد بسوی کیفیتی غریب
سمی که محدث وبا و طاعون و سائر امراض و اعراض حادثه از سمیت شوند اعم از انکه آن
دوائی که رفع سمیت می کند مفرد باشد یا مرکب و بعض اطبا تریاق را مخصوص دانسته اند بمرکباتی
که این عمل کنند و اما مفرداتی که این عمل کنند پس آن را فادزهر نامند و این وضع ثالث است
و بعضی استعمال تریاق را بر هر دوائی کنند که آن را بخاصیت تنقیه عظیم سریع قوی باشد
اعم از انکه نفع آن از برای سموم باشد یا غیر سموم از انچه ضرر با فعال بدن رساند و بدانکه
چون اطلاق کرده شود لفظ تریاق می خواهند ازان تریاق افاعی را که مرکب و مخترع آن اند

اند روماخس اول است بجهت آنکه بهر گاه لفظ عام مطلق مذکور شود می گردد منصرف بسوی فرد کامل
و کامل تر از تریاق افاعی تریاقی بلکه نزد یونانیین مرکبی نیست مثل آن و لهذا آن را تریاق
اکبر و تریاق کبیر نامند بسبب کی و بسیاری منفعت و خاصیت این مرکب و تریاق فاروق
نیز نامند بسبب آنکه پیدا شد این مرکب فاروق میان موذیات و با آنکه فاروق است
میان سم و طبیعت انسانیه و روشنکه استعمال کرده شود بجهت سموم یا گزیدن جانوران سمی
و یا آنکه فاروق است میان صحت تام و مرض قوی بحسب حالت و صورتی که مناسب آن باشد
هدایت می کند طبیعت را بسوی صحت و غالبین نامند برای آنکه مسکن هیجان سموم و امراض
قتاله است و منفذ نیز نامند برای آنکه رهانندست از سموم مهلکه و مانند آنها و گاه می نامند
آنرا بمخلص اکبر برای آنکه می رهاند بدن را از آفات عظیمه و مفید حیات و بحافظ صحت بجهت
آنکه چون دفع غائله سم کرد گویا حیات بخشید و حفظ نمود صحت را صاحب قاموس گفته که مرکب این
تریاق ماغنیس است و تمام کرد آن را اندروماخس بزیاده کردن لحوم افاعی بران و نامیده
آن را تریاق فاروق بشیخ داؤد در تذکره آورده که ترکیب کرده آن را اندروماخس فریم و تکمیل
ترکیب آن نمود اندروماخس ثانی بعد از یکهزار و یکصد و پنجاه سال اما آنچه ملا احمد تتوی در
تاریخ الحکما از بدو ترکیب تریاق فاروق و انتهای آن و کیفیت یافتن جب الغار و
گوشت افعی نوشته بدین وجه است که ذکر می باید از عجائب اتفاقات انچه در پیدا شدن تریاق
فاروق اندروماخس اول را روی نموده و همچنین انچه در پیدا شدن لحوم افاعی اندروماخس
ثانی که متمم و مکمل تریاق فاروق است ظاهر شده و از کتب محققین اطبا ظاهر می شود آنست
که تریاق فاروق بسعی و اهتمام هر کس از حکمای کبار که عبارت از اندروماخس اول و نرفلیدس
و فلاغورس و فراقلیس و ثاغورس و مارینوس و ماغنیس و اندروماخس ثانی و جالینوس
اند در مدت هزار و چهارصد و شصت و نه سال با تمام رسیده و هر یک از این حکما غیر از جالینوس
دران تصرفات بنیادی بالنقصان کرده اند و جالینوس اگرچه دران تصرف بنیادی
و نقصان نکرده است بواسطه آنکه اندروماخس ثانی او را بمرتبه تمام و کمال رسانیده بود
اما اظهار منافع و مفاد و تعیین مقادیر بشربات آن در هر مرض مرض و امثال این امور

کلا از قبیل محسنات بود از وظاهر شد لهذا او را نیز در اتمام و اکمال آن در داخل داشته اند و مفصل
این مجمل آنکه ابتدای تریاق فاروق چنین بود که اندرو ماخس یکی که باسقلیبوس نیز ملقب
است در سن بیست سالگی بسفری میرفت در اثنای راه بموضعی رسید که درخت غار در انجا
بسیار بود و هنوز از ان موضع نگذشته بود که نظرش بر بسری افتاد که در پنج دیوار کهنه
شکسته نشسته بول می کرد ناگاه ماری از سوراخ آن دیوار بیرون آمد و انگشت ابهام پای
آن بسر را بگزید بسر فی الحال مار را بضرب سنگ بکشت و متوجه درخت غار شد و قدری
حب الغار از ان درخت برگرفت و در دهان اندخت و بجاوید و فرو برد القصه بسر حب الغار
را خورده متوجه راه شد اندرو ماخس از مشاهده این حال متعجب گشته بجانب بسر توجه نمود و
ازوی پرسید که ای بسر ترا مار گزید و هیچ آزار بتو نرسید بسر گفت اگر من حب الغار نمی خوردم
هلاک می شدم اما چون آنرا خوردم از زهر ما باکی ندارم اندرو ماخس گفت تو این را از روی چه
میگوئی و از کجا آموختی بسر گفت پدر من همیشه این کار می کند که حب الغار را کوفته با عسل
معجون میسازد و هر گاه مارى و یا عقربی گزیده باشد باو میدهد و البتان از مضرت آن
ایمن میشوند چون اندرو ماخس این حکایت از ان پسر شنید و عدم مضرت او را از ان مار
مشاهده نمود و مقاوم بتجربه حب الغار شده و آنرا در دفع سموم مارهای کوهک و عقارب
و سائر هوام نفع بسیار یافت بنابرین بعد از مدتی بخاطرش رسید که اگر با این حب الغار چند دوای
دیگر که در دفع سموم آنهار ابتر دخلی باشد مزید آن کردد تا معین و مقوی او باشند و نرکیبی
ساخته شود یقین که قوتش در دفع سموم بیشتر خواهد بود پس ازین جهت سه دوای دیگر که
عبارت از جنطیانا و مر و قسط تلخ باشد آن ترکیب ساخته آن را تریاق اربعه نام کرده و تخصیص
این سه دوا بنابران بود که جنطیانا بالغ و اقوی ادویه است در دفع مضرت لسع حیات بلکه لسع
اکثر هوام و دفع عض کلب بلکه عض جمیع سباع و مر بهترین ادویه است در دفع مضرت لسع
عقارب و رتیلا و قسط تلخ نافع ترین دواها است در دفع نهش جمیع هوام سیما افاعی
و ایراد اثار و فوائد یکه بر مجموع این مرکب یعنی تریاق اربعه مترتب است بمجون ذکر عمل
آن مناسب باین مقام نیست فمن اراد الاطلاع علیها فلیطالع الکتب المبسوطة

ازان نامدنی پیدا این تریاق اربعه شائع و ذایع بود و هیچ تغیر و تبدیل نیافت تا انکه اندرو ماخس
در سن چهل سالکی وفات یافت بعد ازوی هشتاد سال در بلاد یونان براقلیدس اشتهار یافت
و ریاست حکما باو تعلق گرفت و او براجزای تریاق اربعه چهار جزو دیگر که عبارت از
فلفل سفید و دارچینی و سلیخه و زعفران است اضافه نموده که نادر کردانند ضرر سموم را از
قلب و حمایت کنند آنرا و تفتیح نمایند سدها را و ادرار فضلات نمایند و اصلاح صدر
کنند و تفریح و تنویم آورند که بسبب تنویم احساس بضرر سم کرده نشود و سه دوای اول ازان
قبیل اندو زعفران مفرح و منوم است و آن را تریاق صغیر و تریاق ثمانیه ملقب کردانیدو
فوائد تریاق ثمانیه بیشتر از اثار تریاق اربعه ظاهر شد و چون براقلیدس بعد از انکه هفتاد
و دو سال از عمر او گذشت داعی حق را اجابت نمود بعد ازوی بچهل و هفت سال +
فلاغوریس طبیب ظاهر شد و حیث فضیلت و دانائی او در بلاد یونان اشتهار یافت او نیز اختیار همان
هشت دوا نمود و بدل کرد قسط تلخ را بزرنب و بعد از نحال او بچهل و هشت سال فیثاغورس حکیم
پیدا شد و حیث دانائی او در بلاد انتشار یافت رای او بعد تامل و تدبر در تریاق صغیر بر آن قرار
گرفت که چند دوائی غذائی بر این ترکیب اضافه باید نمود تا بواسطه الفت غذائیت طبیعت باو
اقبال نمایند و اعضا در جذب او مبادرت نمایند و اثر بیشتر ظاهر شود بنابرین پیاز عنصل
و دقیق کرسنه از زیاده کرد و بعوض عسل اجزای عشره را لشراب معجون ساخت چه پیاز عنصل
باوجود غذائیت و کثرت منافع در لسع افاعی و لدغ هوام نفع تمام دارد و لهذا اسم قاتل اکثر هوام
است نا بجا بلکه از دیسقوریدوس منقول است که اگر پیاز عنصل درست را بر در خانه بیاویزند
هیچ نوع گزنده از هوام و غیرها بآن خانه در نیایند و اگر باشند بهر وضعی که تواند بیرون روند
بواسطه ضدیتی که در طبیعت ایشان با پیاز عنصل مرکوز است تا نخوردن و ضماد کردن چه رسد و
همچنین دقیق کرسنه باوجود غذائیت و فوائد بسیار چنانچه در کتب طب مسطور است اکراو را با نبرات
معجون ساخته بر موضع نهش افاعی یا عض کلب کلب یا عض آدمی ضماد نمایند بکایت
همه را دفع می کند و شراب نیز با وجود سرعت نفوذ قوی فوای او در بر را با قاصی این میرساند
و در لسع هوام و دفع بکایت سموم فائق نفع تمام دارد و مدتی بدین ترکیب شائع بود و منفعت

بسیار از وظاهری شد و چون فلاغورس حکیم بعد از انقضای سی و پنج سال که از عمرش گذشت
در عین جوانی سفر آخرت اختیار فرمود بعد از فوت وی بصد و ده سال صیت فضیلت
و حکمت فراقلیس در بلاد یونان منتشر گشت و قدوه حکمای زمان خود شد و او بحدت فهم و قوت
حدس از سائر حکمای آن روزگار ممتاز بود و لهذا چون تامل و تدبر در تدبیر فلاغورس نمود حکم
بفساد و نقصان آن کرد اما نقصان او بواسطه اسقاط عسل بود چه عسل بواسطه لطافت و رقت
خود ادویه را بایکدیگر امتزاج و اختلاط تمام میدهد بنوعیکه آمیزش مرکب هیئات وحدانی پیدا می کند و بان
هیئات وحدانی مظهر آثار را جمندی گردد و قوت ادویه نگاه میدارد و بشاعت طعم ادویه را نیز زائل
می کند چنانچه طبیعت باو اقبال می نماید و باوجود آن منقی سینه و جگر است و در رسوخ هوام و غص
کلب کلب و دفع نکایت ادویه سمیه بادزه مثل خشخاش سیاه و بنج سیاه و فطر لفع تمام دارد
و اما فسادش ازان جهت است که چون ادویه را با شراب معجون ساخته شود بسبب باقی که
شراب را میباشد از عروض تغیر و تعفن ایمن نخواهد بود و لهذا جالینوس می فرماید که شراب
باید که کهنه شود و اقلش باید که سه سال باشد تا ثابت از وی بالکلیه بتخلیل رفته باشد و موجب
تغیر و تعفین نشود و بنابرین امور مذکوره فراقلیس حکیم عسل را باز اعاده نمود و پیاز عنصل و
آرد کرسنه را با شراب کهنه ممزوج ساخته قرصی کرد الحال بقرص اسقیل اشتهار دارد راست کرده
و آن بعد از بسیار خشک ساختن یک جزو اعتبار نموده داخل کردانیدند و چون صد سال از عمر حکیم
فراقلیس گذشت او نیز داعی حق را اجابت نمود بعد از فوت وی بیست سال فوناغورس طبیب
ظاهر شد و آوازه حکمت او در بلاد یونان انتشار یافت ریاست اهل علم آن زمان باو تعلق
گرفت و او بعد از تامل و تدبر بتمام در تصرفات حکمای اربعه سابقه اصل تریاق اربعه مذکور و خاص
را پسندیده اما چون قسط و مزاج طبیعت نزدیک بهم بودند بعوض قسط زراوند داخل شاهتره
در سموم هوام و ادویه سمیه قتاله نفع تمام دارد و الان این تریاق اربعه متعارف و متداول
است و بعد فوناغورس طبیب در سن هفتاد و سالگی وفات یافت بعد از وی هفتاد و سال
دیکه مارینوس حکیم پیدا شد و صیت فضائل و کمالات او در اطراف و اکناف بلاد یونان
اشتهار تمام یافت و بعد از تامل و تدبر بسیار نه دوای دیگر که عبارت از ترباق الطیب و فراسیون

و فلفل سیاه و دار فلفل و قفاح اذخر و مقل ازرق و حرمل و اسطوخودوس و مشکطرا اسیع باشند
بر ترکیب فراقلیس اضافه نمود و مجموع ادویه مفرده هفده شد و با قرص اسقیل و آرد کرسنه
بهجده اگر آن هر دو را یک جزو اعتبار کنند و اگر اجزای قرص را هر یک علیحده اعتبار نمایند با
شراب بیست جزو می شود و با عسل بیست و یک جزو خصوصیات هر یک ازین ادویه تسعه
که مارینوس حکیم اضافه کرده بر واقف اسرار طب مخفی و مستور نخواهد بود و متعهد ادراک کنب ادویه
بتفصیل مسطور است اما سنبل الطیب پس بسبب آنکه مفتح است و مشکطرا مشبع بجهت آنکه مدر بولست
حتی آنکه مخرج جنین است و اذخر دافع سم و مقوی معده است و اسطوخودوس منقی دماغ و دافع
سم و مقوی دماغ و معده و قلب است و باقی ادویه بعضی ممد و بعضی مصلح و بنزاینها را اثری در
دفع سمیت و تقویت اعضای رئیسه و حفظ ارواح و قوی است و چون از عمر مارینوس صد سال
گذشت او نیز بحکمای سابق پیوست بعد از فوت او بمدت بیست سال صیت حکمت و کمال و دانائی
ماغنیس حصی عالم را فرا گرفت و رای دور اندیش او بعد از تامل و تدبر در ترباق مارینوس بین
قرار گرفت که قرص اندرو خوردن که یکی از حکمای بلده اندرخورون بجهت دفع سموم ساخته
و ازان نفع بسیار یافته بود بر تریاق مارینوس اضافه کند لیکن چون در ان قرص بعضی ادویه
تریاق مارینوس بود ماغنیس وزن آن ادویه را از قرص کم کرد و آنچه در ان ترکیب نبود
وزن آن را بر مفرده ادویه مذکوره بیست دوای دیگر که آن تخم کرفس و کمافیطوس و میعه سائله
و اهلیلون و حماما و نادین و قلقطار محرق و ابر سا و تخم شبلجم و زوفای یابس و دورو یابس و صمغ
البطم و فطر اسالیون و زنجبیل و جعده و اشق و سورنجان و قرد مانا و جاوشیر و دوقو باشد اضافه
کرد که مجموع ادویه بیست باشد با قرص اسقیل که مرکب از دو جزو است سوای عسل و از نجا ظاهر
شد که آنچه از بعضی حکمای متاخرین مثل ابن جبل که در مختار خود اورده که مبدع این تریاق
ماغنیس است که او را ماغنیوس نیز مینویسند و منتهم و مکحل آن اندرو ماخس و همچنین در ذیل مسائل
حنین بن اسحاق که از ملحقات خواهر زاده او حنش بن اثم بن اعظم است نیز ابداع این تریاق
را به ماغنیس منسوب داشته سهو محض است و منشای آن عدم تتبع و تفحص تمام است چنانچه
ابن ابی صادق در شرح مسائل حنین بتصریح بیان نموده و چون از عمر ماغنیس نود سال گذشت

او نیز مضرات اختیار کرده بسیاران سابق پیوست و بعد از و بصد و بیست سال اندروماخس
ثانی که متمم و مکمل تریاق فاروق است در زمان اسکندر ذوالقرنین ظاهر شد و در بیست
سالگی صیت کمال او عالم را فرو گرفت و او بعد از تامل و تدبر تمام در تریاق مذکور چنانچه از کتب
معتبره قدما چنین معلوم می شود که اندروماخس ثانی مدت پانزده سال در باب نصرف تریاق
مذکور همیشه متفکر می بود تا انکه بعد از پانزده سال دیگر الیش بران قرار گرفت که گوشت افعی را
بواسطه تجربه چندکه در بن مدت او را در باب گوشت افعی حاصل شده بود چنانچه عنقریب بتفصیل
مذکور خواهد شد با سی و سه دوای دیگر که عبارت از زفه و موو وج و اسقوردیون و طین مختوم و رب
السوس و تخم رازیانه و فانخواه و ورق ساذج هندی و صمغ عربی و حب بلسان و روغن بلسان
و بیخ کبر و هوفاریقون و مصطکی و سیسالیوس و کاذریوس و حرف بابلی و فوذنه کوهی و فنجگشت
و هوفاقسطیداس و ریوند و غاریقون و شیح جبلی و سکنبیح و اقاقیا و کندر و افتیمون و فوه و عصاره
لحیة التیس و چند بیدستر و فقر الیهود و قنطوریون دقیق است اضافه باید کرد و مجموع او و یه مفرده
هفتاد می شود بغیر از اقراص ثلثه که عبارت از قرص اسقل و قرص اندرو خوردن و قرص
افعی است که اندروماخس ثانی آن را اضافه نموده و عسل و چون اندروماخس ثانی به نود
سالگی رسیده فوت شد بعد از و بصد و پنجاه سال جالینوس ظاهر شد و او هر چند خواست که در
تریاق فاروق تصرفی بزیادتی و یا نقصان کند از خوف آنکه مبادا که بعد از تصرف در ان
آثار یکه الحال بر آن مترتب است مختل گردد نتوانست تصرف کرد اما مظهر منافع او
جالینوس بود اگرچه قاضی صاعد اندلسی در طبقات الامم اظهار منافع آن را نیز منسوب باسناد
جالینوس الیانوس حکیم می کند و میگویند که در زمان الیانوس اسناد جالینوس در مدینه
انطاکیه روم طاعون حادث گشت و چون الیانوس در انطاکیه بود بسی مردم تریاق فاروق
از شر آن طاعون خلاص نمود چه هر که پیش از مرض تریاق فاروق خورد و بود مطلقا آسیبی
باو راه نیافت و آنها که بعد از مرض خوردند بعضی خلاص شدند و بعضی چون مرض ایشان
استیلا یافته بود هلاک شدند و چون جالینوس در سنه دویست و هفت سالگی وفات یافت بعد از و
تا این زمان هیچ احدی را مجال تصرف در تریاق فاروق نبوده باید دانست که اندروماخس

ثانی را در باب افعی گوشت افعی در سین تریاق سه تجربه حاصل شده بود که از انجا بروی یقین
شد که گوشت افعی در دفع سموم نهایت قوت دارد چنانچه مسیح دوای دیگر دران باب باو
نمی تواند رسید یکی از ان تجربات ثلاثه آن بود که برادر اندروماخس ثانی سر دسیاح و بسیار
بود اتفاقا روزی در اثنای سیر و سیاحت خواب بر و غلبه کرد و در پای درختی بخواب رفت
ناگاه افعی از سوراخی بر آمده دست او را بگزید و از هول هر چه تمام شریده ارشده دانست
که او را افعی گزیده غشی و اضطراب عظیم عارض او شد و با وجود آن حالت نشنگی بروی غلبه کرد
نگاه کرد دید که نزدیک بان درخت کوی است که قدری آب صاف دران جمع شده از
شدت تشنگی رفته قدری از ان آب نوشید بچرد آب خوردن قلق و اضطراب او تسکین یافت
و بحال اصلی از آمد چنانچه گویا هیچ ماری او را نگزیده بود او از ان حال متعجب ماند با خود گفت
آیا در بن اب چه خاصیت بود که یک جرعه از ان دفع زهر این چنین ماری نمود بنابرین بجوی
برداشت و ان آب را برهم زد دید که دو افعی با هم آویخته در ان آب مرده اند و از شت
گرمای آفتاب مهر اشده اند چون از انجا برگشت و این حکایت را به برادر خود اندروماخس
نقل کرد اندروماخس متفطن شد که گوشت افعی مقاومت بسم خود می کند و او را از عضای
رئیسه آدمی دور می نماید دوم از تجربات ثلاثه که اندروماخس را روی نمود آن بود که اندروماخس
از برای جماعتی از مزارع خود هر روز طعامی با یک سبوی شراب میفرستاد که ایشان در کار
جلد باشند و بسیار کار کنند اتفاقا روزی چون آن مزارعان طعام خورده سوچه شراب
شدند چون سبو را کشادند دیدند که افعی در میان آن شراب افتاده مهر اشده بنابرین
ایشان از ان شراب مشتقر شده با یکدیگر گفتند که صلاح دران است که این شراب را باقدری
از طعام از برای این مجذوم بیکه در بیرون قریه افتاده و مردم او را از قریه خود بیرون کرده اند
بفرستیم تا او از این عذاب خلاص شود پس ان شراب را با پاره طعام پیش صاحب خود ام
گذاشتند و او بعد از تناول طعام از ان شراب بسیار بخورد و بعد از ساعتی او را بخوردی
و بیهوشی حاصل شد چون بهوش آمد دید که تمامی پوست او را از وی جدا شده و آلمقدار
آب عفن از مسامات او بیرون آمده که فوق آن منصور نیست و از ان مرض بالکلیه خلاص

یافت وچون این خبر باندروماخس رسید دانست که گوشت افعی در امثال این امراض نیز نفع تمام دارد و تجربه سیوم که اندروماخس را روی نموده آن بود که پادشاه آن زمان غلامی داشت که بصفت غمازی موصوف بود از جمیع مردم سعایت و غمازی می کرد و بواسطهٔ غمازی و اعلام اخبار پیش آن پادشاه کمال تقرب بهم رسانیده بود چون بواسطهٔ غمز و سعایت او بردم آزار بسیار بهر بسیدار کان یکدیگر بر قتل او متفق شده او را بر سم صنافت بباغ برده مقدار دو درم افیون در شراب او دادند چون ساعتی بر و بگذشت آن غلام بیهوش افتاد چنانچه همه حاضران را الیقین شد که او مرده بنابرین باتفاق یکدیگر در آن خانه را مقفل ساخته متوجه ملازمت پادشاه شدند که او را خبر کنند که غلام در اثنای صحبت بفجأة بمرد و هنوز ایشان ایمنی را بعرض پادشاه نرسانیده بودند که ناگاه بانان آنخانه مقفل دیدند که افعی از باغ برآمده متوجه آن خانه هست و چون افعی بآن خانه درآمده بعد از ساعتی از اندرون آواز غلام برآمد که فریاد میکرد که دروازه را بگشایند که مرا افعی بگزیده بنابرین مردمان دویده دروازه بشکستند آن غلام بیرون آمد و هیچ تشویشی نداشت و چون این خبر باندروماخس رسید دانست که قوت حرارت سم افعی با برودت افیون مقاومت نموده دل او را از تکاپو انگاه داشت و برودت افیون بواسطهٔ تغلیظ خون سم افعی را از سرایت در اعضا مانع آمد القصه اندروماخس بعد از مشاهده این امر در مقام تحقیق و تجربه گوشت افعی شده بعد از تامل و تدبر مدت پانزده سال از گوشت افعی و رصی که الحال بقرص افعی اشتهار دارد ساخت بشرائطی که در کتب مسطور است و درین باب می آید انشاء الله تعالی و داخل تریاق فاروق ساخت و آن ترکیب بآن قرص بر تنه کمال یافت و فوائد را چند از و بظهور رسید تا اینجا نقل کلام صاحب تاریخ الحکما بود باضافهٔ بعض فوائد از کتب دیگر و بعضی گفته اند که اندروماخس قدیم که مشهور باسقلیبو و از اعاظم حکمای فلاسفه است اول کسی است که تکلم کرد بعلم طب و حکمای دیگر همه منسوب باو بند مثل افلاطن نارسطن و غیر ایشان و آن ابتدا کرده بترکیب این تریاق بعد ازان که گذشت برین بیست سال که مسافرت می کرد و تجربه می آموخت بحب الغار و معرفت او تیز یافت حب الغار بدین وجه حاصل شد که در سفری بسری با او بود نشسته یا دی بواری بول

می کرد پس بگزید انگشت ابهام پای او را ماری و آن پسر رفت بسوی درخت غار و خورد حب الغار مقداری پس سوال کرد اندروماخس ازان پسر که چه چیز ترا برین داشت که بعد از گزیدن مار رفتی از حب این درخت خوردی جواب داد که قبائل من استعمال می کنند این حب را از برای دفع ضرر گزیدن مار و غیر آن از زهوام زهردار و پدر من آنرا کوفته با هم وزن آن عسل سرشته بمردم میدهد از برای دفع ضرر سموم مقدار چهار مثقال پس اندروماخس بمکان خود رجوع کرده اضافه نمود حب الغار را چنانچه یافته بسبب نفع آن از برای سموم و مرصافی و قسط تلخ و باقی ماند این مرکب بر همین چهار جزو که تریاق اربعه باشد پس بعد از مدتی شروع شد باضافه نمودن برین چهار جزو آنچه دور کرداند ضرر سموم را از قلب و حمایت کند آنرا از ضرر سموم و تفتیح سدها کند و ادرار فضلات نماید و اصلاح ضدر کند و تقویت آنچه در صدر هست از اعضا نماید و مقابله کند اختلاف انواع سموم را مانند سم افعی که حارست و سم عقرب که بارد هست و محافظت جسد کند از فساد و تعفن چون استعمال دیلون که پاشیدن آن بر جسد میت حفظ میکند آنرا از فساد و تعفن و همچنین است الکتیرا و فلفل و آنکه بوده باشد در جوهر و اخیر که مقابل جوهر سم باشد مانند قرد مانا و سلیخه و دارچینی و آنکه اصلاح کرده شود بعض ازان او و بعض دیگر باشد سطوخودوس که مضرت بصدر بغار یغون و طین مختوم که بطی هست بدو ائیکه نفوذ بفرماید آنرا مانند سلیخه و دارچینی و اکال حارمانند فلفل طار بارد مانند افیون و آنچه معدل چهار جزو اول باشد و با انچه دفع ضرر آنها کند مانند زراوند از برای قسط پس زیاده کرد بران چهار جزو قلیدس طیب فلفل سفید و دارچینی و سلیخه سیاه و زعفران از برای آنکه دافع سموم اند و تفریق عفونات می کنند و بسبب آنکه زعفران مفرح و منوم که بسبب تنویم نافع هست از احساس بالم سم او قلیدس این جمله را که چهار جزو اول باشد و چهار جزو که خود بران اضافه نموده که مجموع هشت جزو هست تریاق صغیر نامیده که تریاق ثمانیه باشد و مستعمل بود این تریاق تا زمان فیلاغورس پس فیلاغورس زیاده کرد بر تریاق قلیدس عنصل و کرسنه و عسل را بدل شراب کرد بدلیل آن که در شراب غذائیت هست و بدن محتاج هست در زمان استعمال سم بچیزیکه غذا داشته باشد را ما عنصل پس بسبب آنکه منع هوام می کند بجرد و کذا شنبن و رخا نهانا چه رسد باشنا میدن و ضماد کردن بآن و کرسنه مفتح هست و مستعمل بود این تریاق تا زمان افراتیس

طبیب پس زیاده کرد بر آن عسل را از برای دفع عفوصت و حدت وحفظ و تنفیه و دفع سمیت سموم
بارده با آنکه می باشد آنرا قوتی که دفع جمیع سموم می کند و تخطیه کرد کسی را که حذف عسل کرد و بحجت
آنکه شراب بنهائی مفسد ترکیب است خصوص وقتی که زیاده بر یک سال نهایت سه سال
بران مرکب بگذرد پس کرد اینند عضل و کرسنه اقراص و مستمر ماند این مرکب تا زمان فیثاغورس
پس او اختیار هشت جزو اول کمسمی تریاق صغیر است نمود الا آنکه بدل کرد فسط را بزرنبت و مستمر
ماند این مرکب تا آمد زمان زرنبوس پس او افزود بر آن او دو جزو دیگر را مشکطر امشیع
و سنبل الطیب و نانخواه و فراسیون و فلفل سیاه و زنجبیل و فقاح اذخر و سعد و سنبل رومی
و سطوخودوس پس گردید جمیعه جزو ا مشکطر امشیع پس بسبب آنکه او را رائحه نماید او را ری قوی
حتی آنکه اخراج جنین می کند و سنبل الطیب بسبب آنکه مفتح است و اذخر با آنکه نافع است از
برای سموم تقویت معده می کند و سطوخودوس با آنکه دفع سمیت می کند مقوی عصب است
و مستمر ماند این مرکب تا آنکه آمد ماغیشس حمصی پس او افزود بر آن مسجده جزو بیست و دو جزو
و دیگر که قبل ذکر یافت پس کرد بداجزای آن چهل جزو یاد و قرص که اقراص اندروخوردن
و اقراص اسفیل باشد الا آنکه کم کرد از اجزای تریاق بقدر آنچه در اقراص ست از عقاقیر
و استمرار یافت بودن آن بر این حال تا آنکه آمد اندروماخس ثانی پس او زیاده کرد بر ان
اقراص افاعی وسی و دو درای دیگر چنانچه ذکر یافت پس کرد بداجزای آن هفتاد جزو سوای
اقراص و شراب و عسل هفتاد و پنج جزو و استمرار یافت میان مردم از غیر تغییر و تبدیل
تا آنکه رسید این نسخه بجالینوس پس او تغییر داد آن را بحسب اوزان و اوضاع چنانچه انشاء
الله تعالی در بیان نسخ آن مذکور خواهد شد **فصل در بیان ترکیب نمودن**
این تریاق و نگاهداشتن و زمانیکه بعد از ساختن آن می توان استعمال
نمود اول باید دانست که واجب است بر کسیکه ترکیب تریاق فاروق همچنین کل
ادویه خصوصا کبار را نهامی کند ممارست و شناخت بر یک از مفردات آن را در جمیع
بلاد از اول روز یکه می روید تا روز نه بلوغ آن بلکه تا روز فساد آن بجهت آنکه عقاقیر متغیر میگردد
اطوار آنها و بسیار دیده شده کسانی را که می شناختند کیاها را بکل آنها فقط پس هرگاه

موسم کل آنها میرفت تامل می کردید معرفت ایشان مر آن دو اها را باید که اختیار کرده شود
عقاقیر تازه جدید مختار هر یک را از مکانی مخصوص که مختار است درین ترکیب چون بری
و نهری و بستانی و جبلی و از بلاد مخصوصه بدانها چون مرکی و جنطیانا رومی می ریوند چینی و
کل سنخ فارسی و سنبل هندی و ناردین قلیطی چنانچه در ذکر ادویه مفرده تفاصیل مختار
هر یک از ادویه را ذکر کرده ایم و باید که بنا شد ادویه این ترکیب کهنه بوسیده فاسد
شده و چون این معنی معلوم شد پس بدانکه محتاج است اجزای این مرکب بسوی مزاجی محکم
پس واجب است تدقیق نظر در تقریر میزان دوانی که متحمل کوبیدن بسیار باشد مانند زنجبیل
و میزان آنچه متحمل کوبیدن بسیار نباشد مانند بزور بسبب لطافت آنها و همچنین هر یک از مصنوع
و کند پس هر یک از ادویه را موافق حال آن باید کوبید و بنر بدانکه آن اجزا یا اصول اند یا
خشب یا بزور و اوراق و ازهار **فایده** بدانکه در ادویه مرکبه بعضی از ادویه می باشند که آنها بمنزله
عمود و اصل انداز برای آن مرکب که اگر حذف کرده شوند باطل میکرد و نفع و فایده آن مرکب
وعمود و اصل درین تریاق بنسخه اندروماخس ثانی که بالفعل متداول است بیان اطبا
لحوم افاعی است و لهذا مسمی بتریاق الافاعی گشته و اما پیش از اندروماخس ثانی عمود و اصل
در ان جب الغار بوده چنانکه بیان کرده شد پس اگر در تریاق اندروماخس ثانی لحوم افاعی را
حذف کنیم مطلقا و بابدل کنیم بدوای دیگر و باد اخل کنیم در ان دوائی که مفسد لحوم افاعی باشد
چون عسل بلادر که مفسد هر لحم است و بسبب فساد لحوم افاعی که اصل و عمود است درین
تریاق فاسد میکرد و جمیع اجزای این ترکیب چه هرگاه یک جزو فاسد در آید در اجزای
صالحه همه را فاسد می کرداند و باطل می کرد عمل و فائده آن و ادویه دیگر که اصل و عمود نیستند
اگر حذف یا بدل کرده شوند و باز یاده و کم کرداند آنها را ضرر بعمود و اصل نمیرسد چنانکه مثلا
اگر زیاده کنیم درین تریاق جوز بوا را هر آینه رغبت جرمیه عظیم و اگرچه اولی و انسب درین تریاق
آن است که هیچ نخوردران نه در عمود نه در سائر اجزا و در اوزان ادویه بزیادتی و نقصان نسخه
اندروماخس ثانی تصرف کرده نشود بلکه جمیع اجزای آن را بهمان وزن که نوشته مرتب نمایند
بدون آنکه مجموع را بهمان نسبت زیاده کنند بلکه چه شاید که این مزاج ترکیبی که بران نابض

شده است تابع همین اجزا بعینه باین اوزان مخصوصه باشد چون خواص طلسمات بلکه در جمیع
مرکبات کبار مذکوره از قدمای حکما که اکثر آنها بوحی و الهام ایشان را حاصل شده هیچ
نحو در انها تغیری باید که راه نیابد و اگرچه بسا باشد که بعضی تصرفات بکنند بسوی فائده و
لیکن موقوف است بر تجربه صحیح و بقیاس مستقیم و اما بدون تجربه آن را استعمال نمی توان نمود
و طریق کوبیدن آنها آنست که اجزا را از هریک جدا جدا در هاونی که باطن آن کردی باشد
و سر آن تنگ آن مقدار که همین دسته در آن داخل تواند شد و سطح ته دسته باسطح باطن هاون
مماس باشد بنحوی که وار ابکوبند که از اجزای مسحوق در حین کوبیدن کرد بر نخیزد و بر بیارند دوارا
از هاون تا کرد آن ساکن نشود پس بیزند دوارا در منخلی که از موبافته باشند و دو ادر وسط
منخل باشد که اگر کردی ازان برخیزد باز در منخل نشیند نه آنکه بیرون رود و بیزند دوارا بحرکتی
لطیف بر روی قطعی و معتبر نیست و زان ادویه که محتاج اند بکوبیدن و بچنین مگر بعد از کوفتن
و بچنین بسبابا شد که محتاج گذاشتن دو ا بعد از کوبیدن در آفتاب باشند بسبب نم و رطوبتی
که داشته باشند پس چون خشک شود آن را نرم بکوبند و بیزند بدستور مذکور و باید که محافظت
جمیع این امور را بقدر امکان بکنند و چیزی از انها را مهمل و معطل نگذارند و اما بر گاه بوده باشد
آن اجزا عصارات و ربوب و صموغ پس مابین آنها را سه روز قبل از ترکیب باید که نیکوفته در شراب
یا عسل مصفی بانچه آنها در ان حل شوند بخیسانند و روز چهارم که روز ترکیب است بپالایند که
خشب و چیزیکه مخلوط بانها باشد جدا کرد دو اما رطب آنها را در روز ترکیب حل کرده بپالایند
فلقطار محرق را در روز ترکیب با شراب سحق نمایند که محلول گردد و اما اجزای مایع آن که عسل
و شراب و روغن بلسان است در پانیل نقره باطلا کرده با مس تازه قلعی کرده بر روی آتش
اخگر ملایم گذارند در روز ترکیب تا مخلوط شوند پس آنها را از پانیل برآورده اجزای مسحوقه را
در ان باتیل کنند و تسقیه آن نمایند باد و یه محلوله و عسل مخلوط با شراب و روغن بلسان در آفتاب
و بسواطی که از چوب بید باشد و بر روغن بلسان چرب کرده باشند بر هم زنند تا مستحکم شود
امانه در نهایت استحکام و بسطری پس بر وی آن را بصوفی یا مندیلی بپوشند و بر تند بر آن
هر روز دو صد ضربه بعد از انکه در آفتاب گذاشته باشند تا گرم شده باشد و بعضی گفته اند که

هر چهار روز جالینوس گفته که هر هفت روز یا چهل روز و یا دو ماه پس آنرا نگاه دارند در ظرفهای کی
فوتهای او در به سافط نشود و نکرد و خشک نماند سفال بی لعاب و ظرف چوبی نباشد سنگ داشته
آن را بسبب حرارت چون ظرف چینی و زجاجی بهترین ظروف از برای نگاه داشتن آن ظرف
طلاست پس ظرف نقره پس زجاجی و اگر ظرف چینی باکره سفال آن لعابدار باشد باید که سر آنرا
بچیزی که از برگ خربایا از خیزران بافته باشند بپوشند و هر دو ماه یک روز سر آن را بگشایند
تا نزویح نسیم بار دبان برسد و حسن فواید بسیاری منافع آن موقتی بظهور برسد که صبه کنند بران
تا اجزای ممتزج مزاج ثانوی پیدا کنند و فعل کنند دوا با بعضی در بعضی و هریک از اجزا قوت
خود را عطا کنند به یکدیگر و هریک از اجزا اندا خل کنند در دیگری پس هر معجونیکی عقاقیر آن
زیاده باشد محتاج است و پیدا شدن مزاج ثانوی دران بعدی اکثر از برای فعل و انفعال
و ندا خل اجزا و شک نیست دران که مزاج کرفتن اجزای این تریاق زیاده است بر سائر
مرکبات بسبب کثرت اجزا و لهذا نهی کرده اند در ماخس ثانی از استعمال آن پیش از ده سال و
ششماه و بعضی از اطبا بنحو تر آن آن در سال چهارم کرده اند و بعضی گفته اند که سال پنجم
استعمال آن جائز نیست و اما جالینوس و متاخرین تا این زمان استقرار یافته رای ایشان
بر انکه جائز است استعمال آن بعد از شش ماه و بعض متاخرین گفته که آن را بعد از شانزده ماه
استعمال توان کرد شیخ الرئیس گفته که بعد از چهار سال استعمال توان نمود و محمود بن الیاس گفته
که قومی استعمال می کنند این تریاق را بعد از گذشتن پنج سال از ترکیب آن و بهتر انست
که استعمال کرده شود بعد از دوازده سال بجهت آنکه افعال و قوتهای آن ظاهر می کردد و تمام
می شود بعد از گذشتن این زمان و لیکن سزاوار آن است که استعمال کرده نشود پیش از گذشتن
هفت سال برهان بدر الدین فلانسی گفته که ادراک تریاق فاروق چنانچه صاحب کامل
الصناعه ذکر کرده اکثرش بعد از دوازده سال و اقلش بعد از هفت سال است و بعضی بعد از
پنج سال گفته و اما اطبای زمان بعد از هفت ماه یا هشت ماه بنحو تر کرده اند و بدانکه کرداننده
اندر مزاج اخلاط اجزا را بعد از کوبیدن و حل کردن مانند هاضمه از برای غذا و نگاهدارنده آن
در ظرف مذکور مانند قوت ماسکه اعضا مر غذا را و در بواطن اعضا مدتی که فعل قوت ماسکه در

نام شود و بکار رود مستعد از برای حصول صورت عضوی در آن و ترکب و ولادت در آن ظرف بدنی
جهت آنست که تا داخل نماند اجزاء در یکدیگر و فعل ننماید و منفعل گردند از یکدیگر و حاصل گردد
آن را مزاجی دیگر غیر مزاج اجزاء که بآن مزاج مستعد فیضان صورت نوعیه ثانویه شود که از آن
صوابت افعال و خواصی که منوط بآن صورت است بظهور رسد و بدانکه مزاج ثانوی این معجون تا سی سال
بسیار گرم است مانند جوانان پس هیگردد مانند کهل تا شصت سال پس می گردد فوت
آن ضعیف مانند شیوخ و درین حال مانند معاجین بسیار است شیخ الرئیس گفته که از برای تریاق
فاروق زمان طفولیت و تزرع و شباب و کهولت و شیخوخت و موت می باشد پس می گردد
طفل بعد از شش ماه تا یک سال پس شروع می شود بتزرع و تزاید پس میرسد باول سن قوت
بعد از ده سال در بلدان حاره و بعد از بیست سال در بلدان باردة پس بانحطاط میرسد بعد از
بیست سال یا بعد از چهل سال پس حکم تریاق فاروق از ان منسلخ می گردد یا بعد از شصت
سال پس می گردد مانند یکی از معاجین کبار که درجهٔ قوت آن از تریاق فاروق پست است
و واجب است که پیاشامد کسی که آنرا اقعی کرده باشد از نازهٔ قوی آن و در سائر مواضع
جائز است استعمال غیر نازهٔ قوی آن و محمود بن الیاس شیرازی گفته که تریاق فاروق جدث
مانند شباب قوی است در افعال خود تا سی سال و بعد از ان چیده است در افعال خود آن
افعالیکه محتاج باهیم باشد تا شصت سال و کوتاهی در افعال آن راه نمی یابد در ین مدت
و بعد شصت سال ضعیف می گردد و نمی آید از ان افعالیکه مطلوب است از ان از دفع
سموم و هوش و اگر عمل کند علی ضعیف خواهد نمود و می کرد مثل معاجین کبار و نفع میدهد
آنرا برای امراضی که نفع میدهد از برای آنها معاجین کبار و هر چند کهنه تر شود ضعیف تر
می شود تا وقتیکه قریب بیک صد سال برسد آن زمان هیچ افعال از ان نمی آید و می کرد مثل
بیت اما حدیث قوی وی استعمال کرده می شود از برای هیش افاعی و حیات و کلب کلب و گزیدن
آدام و خوردن سموم و اد و یه قتاله بحیث انکه مضرت حادث از اینها شدید است پس ازین
جهت می باشد محتاج بدوای بسیار قوی در غایت قوت **فصل در ذکر نسخ معتبره**
این تریاق بدانکه نسخه این تریاق که شیخ الرئیس در فرابادین قانون ذکر کرده و در

فرابادین بیمارستان عسکری شاپور که تالیف یعقوبی است آورده که این نسخه را جالینوس از اندروماخس
ثانی نقل کرده این است صفت آن اقراص اسقیل چهل و هشت مثقال افراص افاعی
بیست و چهار مثقال اقراص اندروخوردن فلفل سیاه افیون چیدار هر یک مثل وزن
اقراص افاعی یعنی بیست و چهار مثقال دارچینی یک نسخه دوازده مثقال و نسخه دیگر
بیست و چهار مثقال غنچه گل سرخ منزوع الاقماع دوازده مثقال تخم شلغم بری اسقوریدون
پیستنی نوم بری سرخ سوسن آسمانجونی یعنی ابرساغاریقون هش سفید انیسون
روغن بلسان از هر یک بوزن کل سرخ یعنی دوازده مثقال مرصافی یکی زعفران
زنجبیل ریوند چینی بنطافلن فودنج کوهی فراسیون فطراسالیون اسطوخودوس قسط
تلخ فلفل سفید دارفلفل و نقطامائن یعنی مشکطرا شیع کندر فقاح اذخر صمغ البطم
سلیخه سنبل هندی جعده از هر یک شش مثقال هبهٔ سائله تخم کرفس سیسالیوس
تخم ثالسقیس که آن را بعربی حرف ابیض گویند و بپارسی تخم سپندان سفید نا خواه
کماذریوس کما فیطوس عصارهٔ هیوفاقسطیداس یعنی عصاره لحیة الطیس سنبل
رومی سادج هندی موجنطیانا بزر زایج طین مختوم قلفطار محرق حماما مرج ترکی
حب بلسان هیوفاریقون فوصمغ عربی قردمانا انیسون اقاقیا از هر یک چهار
مثقال دو فوبارزد قفر الیهود جاوشیر قنطوریون دقیق زراوند طویل چند بیدستر
سکنج از هر یک دو مثقال و بروایتی بدل زراوند طویل زراوند مدحرج است اما
چند بیدستر و سکنج از هر یک بروایت دیگر چهار مثقال است عسل مصفی ده رطل
شراب عتیق ربحانی حاد دو قسط جمله ادویه این نسخه بشصت و چهار جزو است سوای
عسل و شراب سه جزو مرکب که سه قرص باشد و شصت و یکجزو مفرد و گفته شده
که این نسخه جالینوس است که تصحیح کرده و حذف کرده از نسخه اصلی اندروماخس ثانی
نه جزو که آن حب الغار و مقل ازرق و عود بلسان و اشق و سورنجان بحر بل
و مصطکی و بیخ کبر و سنبل ارمنی است و ظاهر است که جایز نباشد حذف چیزی از اینها
و بعضی اطبا حذف سوای سورنجان را جایز ندانسته اند خصوص حب الغار

چنانکه سابق معلوم شد که آن اصل وعمود کل اجزای این تریاق است و سایر اجزا بر حسب انفعا
که اصل وعمود است افزوده شده و اما این نه جزو پس وزن حب الغار شش مثقال
ومصطکی و شیح ارمنی و مقل ازرق وعود بلسان از هریک چهار مثقال و اشق و بزر حرمل
و بیخ کبر از هریک دو مثقال است و اگر سورنجان داخل کنند وزن آن یک مثقال
این است اجماع قول در اجزای تریاق افاعی که تلخیص کرده شد از قریب به پنجاه
کتاب و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی گفته که بهترین نسخهای تریاق افاعی نسخه اصلی
اندروماحس ثانی است که ذکریافت و بسیاری از اطبا مثل جالینوس وغیر او زیادتها
و یکسها بر نسخه اندروماحس کرده اند نه از برای ضرورتی که واجب گرداینده باشد
ایشان را بران و نه از برای حاجتی قوی که محتاج ساخته باشد ایشان را بران
امر ولیکن داعی شد ایشان را بران آنکه ذکر و نام ایشان بلند شود و از برای آنکه
باقی ماند اثر ایشان اثری در تریاق فاروق همچنانکه باقی ماند از اندروماحس ثانی پس
گفته که اعتقاد من آن است که حرکت نباید داد چیزی را که بحسب تجربه منج باشد +
بسبب آنکه شاید آنمزاج حادث از ان او زان مقرره مقتضی خاصیتی باشد نه به تجربه
از ان یافته شده پس هرگاه حرکت داده شود از وزنیکه آن وزن مقتضی مزاجی خاص
بود که تابع آن مزاج بود خاصیتی خاص که به تجربه از ان یافته شده هر آینه آن خاصیت
خاص که تابع آن او زان است نخواهد ماند کما لایخفی اختلاط این تریاق به نسخه
دیگر شیخ رئیس در قانون ذکر کرده اقراص اسقیل چهل و هشت مثقال اقراص افاعی
اقراص الدرد خورون فلفل سیاه دار فلفل از هریک بیست و چهار مثقال عنجه کل سرخ
خشک منزوع الاقماع اصل السوس بیخ سوسن آسمانگونی یعنی ایریسا و تخم شلغم بری
واستور دیون و افیون خالص جید دارچینی غاریقون هش سفید انشی از هریک دوازده
مثقال عود بلسان روغن بلسان از هریک ده مثقال فلفل سفید ربوند چینی مرکی صافی
قسط تلخ زعفران سلیخه سیاه فراسیون مشک طرامیثع سنبل الطیب قفاح اذخر فودنج
جبلی کندر ذکر جعده اسطوخودوس فطراسالیون و آن تخم کرفس کوهی ماهیدونی است

صنع البطم مصطکی رومی زنجبیل ذوخمسة الاوراق از هریک شش مثقال تخم کرفس کمافیطوس
میعه سائله موحماماناردین یعنی سنبل رومی طین مختوم فوکماذر بوس سانوج هندی فلفطار
محرق حنظیانای رومی ایتسون عصاره اوفاقسطیداس یعنی عصاره لحیة التیس بزرالازبانج
حب بلسان اقاقیا صمغ عربی قردمانا سیسالیوس حرف ابیض هیوفاریقون سکبینج
تانخواه از هریک چهار مثقال جندبیدستر زراوند طویل ذوقوقفا الیهود جاوشیر قطوریون
دقیق بارزد یعنی قنه از هریک دو مثقال و در نسخه دیگر وزن جندبیدستر چهار مثقال است
بدستور یکه ذکر یافت با عسل معجون سازند و این نسخه سوای عسل شصت و پنج جزو است
سه قرص مرکب و شصت و دو جزو مفرد اختلاط این تریاق به نسخه سوم که شیخ الرئیس در
قانون ذکر کرده اقراص اسقیل بیست و هشت مثقال اقراص افاعی اقراص اندرو خورون
فلفل سیاه افیون جید از هریک بیست و چهار مثقال ثوم بری تخم شلغم بری غنجه
گل سرخ منزوع الاقماع ایریسا غاریقون هش سفید رب السوس روغن بلسان
دارچینی از هریک دوازده مثقال مرکی صافی فراسیون زعفران دارفلفل زنجبیل
پودنه کوهی فطراسالیون فطنا فلون و آن ذوخمسة الاوراق است راوند چینی قسط
تلخ سفید اسطوخودوس فلفل سفید مشک طرامیثع قفاح اذخر علک البطم لبان ذکر سلیخه
سیاه سنبل الطیب از هریک شش مثقال جنطیانا نالافسیس یعنی حرف ابیض یعنی
و آن میعه سائله است سیسالیوس سنبل اقلیطی که آن ناردین است ماهیدونی کمافیطوس
کمی ذربوس سیوفاقسطیداس سانوج هندی ایتسون فوموختم کرفس بزرالازبانج طین
بجیره که آن طین مختوم است فلفطار مشوی حماماهیوفاریقون وج ترکی حب بلسان
اقاقیا صمغ عربی قردمانا از هریک چهار مثقال زوفا قنه جاوشیر قفرالیهود سکبینج قطوریون
+ دقیق زراوند مدحرج جندبیدستر از هریک دو مثقال و گاهی زیاده کرده می شود
بر این نسخه ادویه که در نسخه عجمی نالیف شاپور ثبت است و آن این است جعفل نهری
که آن را بفارسی پودنه لب جو گویند کنیز اعرطنیثا مصطکی رومی زراوند طویل بزرالبنج
سفید از هریک دو مثقال و این نسخه مفتاد جزو است سوای عسل و وزن عسل ضعف ادویه

است و می باشد جملا انچه درین تریاق است بگذارد و چهار صد و سی و چهار مثقال بدانکه یک دو از اصل نسخه متروک است و باید که صموغ را نیمکوفته یک شب در شراب یا در طلای مطبوخ بخیسانند و زعفران را علیحده بسایند و علک و قنه را در روغن بلسان بگدازند و قلقطار را تنها و همچنین سایر ادویه را نرم کوفته از غربال موئین تنگ سوراخ با ابریشمی نافته بیخته و با عسل مصفی مقوم در پانیل طلا یا نقره یا مس تازه قلعی یا مسواط چوب سیب بقوت نام بسرشند و بکوبند تا خوب ممزوج و مختلط کرد و پس سرد کرده در ظرف طلا یا نقره یا چینی که اندرون آن را روغن بلسان مالیده باشند بردارند و باید که مقدار ثلث ظرف خالی باشد و بعد از چهار سال بکار برند شربتی کامل از ان مقدار یکدرهم با آب گرم و اگر بدستور یکدرصد درنوگر بافت که هر چند روز یکمرتبه در آفتاب گذارند تا گرم شود و به مسواط قدری بر هم زنند و بکوبند پس در ظرف مذکور بشرایط مسطور نگاهدارند بهتر است

فصل در ذکر اقراص مستعمله در تریاق افاعی و جملا از منافع و خواص آنها

اقراص افاعی مستعمل درین تریاق بنسخه شیخ الرئیس رحمه الله تعالی صنعت آن باید که صید کنند افعی را در اواخر فصل ربیع و روآوردن تابستان موافق رای اطبا و اگر ربیع شتائی باشد یعنی در سردی و باد و بارش شبیه باشد به شتا توقف باید کرد تا ملحق شدن قیظ یعنی گرمای تابستان و افعی قسمی از حیات است که سر آن عریض و بزرگ و بر هیات مثلث و قاعده آن در جانب گردن او می باشد و کردن آن بسیار باریک و دمش کوتاه گویا بریده شده که بفارسی کلاغدم گویند و می باشد فحاحه و کشاشه از فیحج بفتح فا و سکون یای شناة تحتانیه در میان دو حای مهملة اول از ابلسان مکسور که بمعنی آواز نفس افعی است و از شیشر بفتح کاف و سکون یای شناة تحتانیه در میان دو شین معجمه اول از ابلسان مکسور که بمعنی آواز پوست اوست در وقت رفتار و هیچ قسمی دیگر از حیات این خواص ندارد و باید دانست که صلاحیت این فرص که واقع می شود درین تریاق همه افاعی ندارند بلکه باید از برای این کار اختیار کرده شود افعی ماده اشقر مایل ببرخی که رنگ چشم او سرخ باشد و علامت ماده بودن افعی آنست که از برای آن دو نیش است از هر جانبی یک نیش از گنج دهان

یعنی ناب از هر طرف و ماده را زیاده از دو نیش است یعنی چهار از هر طرف دو و لازم است که اجناب گرده شود از افعی مقرن یعنی شاخدار و ارقم یعنی ابلق و مرقش یعنی دو رنگ و الجه و صاحب خالها و واجب است که صید کرده نشده باشد از زمین شوره زار و از کنار رودخانه ها و نهرها و دریاها و نه از جائیکه درختان بسیار در انجا باشند پس بدرستیکه در انها افعی بلوطیه خبیثه معطشه پیدا شود یعنی افعی که خوردن گوشت آن عطش بسیار آورد که هر چند آب خورده شود تسکین عطش او نمی شود بلکه باید که صید کرده شود از مواضع دور از نم و تری و باید که افعی را که صید می کنند از برای این فرص نبوده باشد ضعیف الحرکه و در وقت رفتار سر خود را بر زمین کشیده نرود بلکه باید که صید کرده افعی قوی را که در وقت رفتار سر را داشته برود و نیز واجب است که چون صید کرده شود نگذارند که بماند اگر ممکن باشد پس قطع کنند از هر دو جانب سر و دم آن بمقدار چهار انگشت بیک ضرب و هر دو را بانجا جمع کنند پس اگر سیلان کند از ان خون بسیار بوده باشد حرکت آن دران حال قوی و بسیار و موت آن دیر پس آن مختار است و اگر خون کمی از وی آید و حرکت آن بعد از قطع سر و دم بخلیل باشد و زود بمیرد پس ردی و بد است و نیز از علامات جودت آن آن است که حرکت آن سریع باشد و بدن آن بطرف مشخص و بدن بجرأت و اقدام باشد و بوده باشد مخرج ثقل آن و فرج آن نزد اخر دم آن و چنین افعی مختاری را بدستور مزبور ذبح یعنی سر و دم آن را قطع نمودن بعد ازان باید که برآورند گوشت و تمام احشا خصوصا مرارة آن را که سم قاتل است زیرا که اگر بماند دران باشگافته شود دران حال می گردانند تمام گوشت آن را سم قاتل پس بعد از برآوردن احشا و مرارة آن غسل دهند باب و نمک غسلی باستقصا که خوب پاک شود پس بپزند آن را در آب آنمقدار که از روی افعی برگردد و اگر قدری نمک و اندکی شبت دران آب باشد بهتر است پس بپزند آن مقدار که مهرا شود بحیثیتی که آسان گردد جدا ساختن گوشت آن از استخوانها پس جدا کنند گوشت را از استخوان چنانچه هیچ مقدار از استخوان دران گوشت نماند پس آن گوشت خالی از استخوان را در هاون سنگی کنند و بکوبند که خوب نرم شود و وصیت کرده اند حکمای را که متوجه بطبخ و جدا ساختن گوشت استخوان و کوبیدن و اقراص ساختن آن می گردانند که استنشاق

بر روغن بلسان نمایند و چرب کنند دست و انگشتان را بدان حین توجه باین اعمال پس
چون آن را نیکو کوبیده باشند مخلوط کنند بآن کعک بنا بر بعض نسخهای مختلف و در نسخه
اصل اندروماخس ثانی کعک دیده نشده پس بسیار زند اقراص بین نازک در سایه خشک
نمایند و بخبر بکنند آن را در جاهای که محل تجربه آن است و واجب است که واقع نشود بر بن
قرص آفتاب البته پیش از خشک شدن آن و نه بعد بجهت آنکه آفتاب می برد قوت +
مخصوصه گوشت افاعی را که مقاوم سموم نهیشه و سموم مشروبه است این بود نسخه شیخ الرئیس
که در قانون آورده و فایده این قرص در بن تریاق آنکه تریاق فاروق است آن است که
اخراج می نماید سم و فضول اعضای داخلیه و اعضای خارجیه بدن را از داخل بسوی خارج
و نیز دفع می کند سم و فضول را بالعرق و از بن جهت است که هر گاه تناول کند از گوشت افعی
انسانی که در بدن او فضول بسیار باشد متولد می شود در بدن او پیش بسیار و اما آنکه باید که
اختیار کرده شود افعی ماده و پس بسبب آنست که سمیت افعی ماده کمتر است از افعی نر چه ماده بر
جوانی که در افعال و قوتهای مخصوصه بآن حیوان اضعف تر از نر آن حیوان است و اختیار
کرده شده افعی اغبر یعنی حنائی رنگ و بعضی گفته اند یعنی باید بین سیاهی و سفیدی یا
مایل بسرخی بسبب آنکه این رنگ افعی معتدل می باشد بخلاف افعی سیاه که قوی است سمیت
آن و بهمین سبب غالبست باین کار یعنی افعی سفید ضعیف است و بواسطه ضعیفی این کار را نشاید
و آنکه می باید که قوی الحرکه باشد و در وقت رفتن سر بر زمین نکشد بسبب آن است که افعی چنینی
جوان و تندرست می باشد چه علامت جوانی افعی قوت و سرعت حرکت آن است و
نشان تندرستی آن آن است که در وقت رفتن سر خود را افراشته دارد و آنکه می باید که از بیشها
و انکنارها و زمین نمناک و اماکن بسیار درخت دار باشد بسبب آنست که افعی چنین اماکن ضعیف
و کم قوت می باشد و آنکه باید از زمین شوره و بیابانهای کم آب نیز نباشد بسبب آن است
که افعی این اماکن سمیت آنها قوی می باشد بلکه باید که صید کرده شده باشد از کوهستان یا
از زمین پاک خالص خالی از نم و تری و آبها و انجار که قدری آب دران زمین باشد نه آنکه
بیابانی باشد که مطلق آب دران نباشد و آنکه می باید که در اواخر فصل ربیع یا اوایل صیف

صید آن کنند بجهت آن است که دران فصل رطوبات فضلی که در زمستان در بدن افعی جمع شده
تحلیل رفته و چیزی ازان در بدن او نمانده که قوت آن را ضعیف گرداند پس اگر پیش از
انتهائی ربیع صید کرده شود قوت آن گوشت بسبب بسیاری رطوبات فضلیه ضعیف باشد
و اگر بعد از تابستان صید کرده شود می باشد گوشت آن بسبب تحلیل گرمای تابستان مر
قوتهای آن را ضعیف و افعال مخصوصه بآن و آنکه می باید وحالی که صید کردند بلا توقف
سر و دم آن را قطع نمایند بجهت آن است که از راه اضطراب و خشم آلودگی و حرکات بسیار که هنگام
حبس می نماید ضعیف و بیمار و رنجور می گردد و بدانکه می باید که سر و دنباله آن را بهم فصل سازند
و بر بالای تخته مسطح بگذارند و با تیشه نجاری که بسیاری نتند و تیز باشد بیک ضرب سر و دنباله
آن را جدا سازند بنحوی که مطلق چیزی فصل نماند بدین قسم که تیشه نجاری را بر موضع قطع
نهند و دسته تیشه را بدست گیرند که الی پیش از قطع با فعی نرسد که خشم آلود شود پس مطراق
بقوت تمام عقب سر تیشه را بکوبند که بیکدفعه سر و دنباله آن جدا گردد و باید که احتیاط تمام نمایند
که سر و دنباله آن بکسی نرسد که هلاکی می کند آنرا اگر کسیرا محاذی آن دارند که دران افتد بهتر
است پس پوست از وی بکشند آن را پاکیزه نمایند و طبخ دهند بدستوریکه ذکر شد و اقراص
سازند و بعضی گفته اند که بعد از آنکه پوست آن را کشیدند و شکمش را پاک نمودند زهره اش
را دور نمودند گوشتش را با خاکستر چوب تاک و نمک بشویند پس آب شیرین بنمک بشویند و در
دیگ سنگی یا سفالی یا مس تازه قلعی کرده نموده و بعضی گفته اند که قطعه قطعه باید نمود با آب خالص
صافی آنمقدار که آب بسیار نماند و کم هم نباشد که خام بماند و با بسوزد و قدری نمک و چند
شاخ شبت تازه با آنش ملایم بجوشانند تا مهرا شود و اگر انگشت چوب بلوط باشد بهتر است
پس دیگ را از آتش بر گرفته سر آن را بپوشند و بگذارند تا سرد شود آنگاه افعی را از دیگ
برآورده گوشت آن را تمام از استخوانها جدا سازند و آب آن را خشک نمایند بنحویکه مطلق
استخوان و آب و رطوبت دران نماند پس ربع گوشت نان مبیده پاکیزه که خمیر آن رسیده باشد
و ترش گشته بلکه قریب بقطبیر باشد و بریان و خشک شده باشد کوفته و کوشت را با آن
آمیخته در هاون سنگی خوب بکوبند که چون مرهم شود و گوشت و نان از هم ممتاز نشوند پس از زمان مدید

گوشت قدری داخل کرده بلسرشند و دست سابر و غن بلسان چرب نموده اقراص سازند هر قرصی
بوزن یک مثقال و بر پشت غربال پهن کرده در سایه خشک نمایند و از غبار نگاهدارند و تا
هنگام خشک شدن همیشه آن را صبح و شام رو برو بگردانند و بعد از آنکه خوب خشک شده باشد
و نیم دران باقی نباشد در ظرف چینی یا زجاجی نگاهدارند و وقت حاجت استعمال نمایند و وجه
آنکه در اقراص افاعی نان مخلوط می کنند آن است که رطوبت آن را تجفیف کند و گوشت را نگذارد
که فاسد شود و سبب اسمعیل در ذخیره گفته که می باید که پشت و شکم آن افعی صلب باشد چه صلابت
نشان آنست که در وی رطوبت فضلیه کمتر است و آنکه باید که مقدار چهار انگشت از سر و دنبال
آن ببرند چه ضرب اندر آن است که تولد زهر از جانب سر او می شود و تولد فضول از جانب دنبال
آن پس هر دو عضو را بیک ضرب دور باید کرد تا سمیت و فضول بجمع بدن آن متنشر نگردد پس
از قطع سر و دنبال باید که گوشت افعی را جدا کرده خاو مراره آن را برآورده با آب صافی واندک
نمک بسیار بشویند پس بسنور باندک نمک که شور نگردد و خوش طعم شود و شاخی چند از شنبلیط
نمایند و اما شنبلیط اندر پختن از بهر آن است که چون بشنبلیط تحلیل کننده است فضلهائی بد که
دران مانده است تحلیل نماید حکیم میر محمد مومن گفته که اقراص افاعی گرم و خشک است در اول
درجه سوم و ملطف و مبهی و مقوی حرارت غریزی و فاذزهر سموم قتاله و از برای بقایای جذام و
دفع آن و تحلیل خلط محترق بطریق دفع بطی هر جلد نافع و قوتش تا دو سال باقی است و بعد از
شش ماه استعمال باید نمود شیخ داود گفته که اقراص افاعی نافع است از برای سموم مطلقا
و از برای اخلاط سوخته و بقایای جذام و سفعه و قوتش تا دو سال باقی است و بعد از دو ماه
که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند صنعت آن قرص افاعی بنسخه شیخ داود
بگیرند افعی که بوده باشد حرکت آن قوی و چهار دندان پیش داشته باشد از هر طرف دو عدد بعد از
دخول آفتاب ببرج حمل یا ببرج ثور و لیکن به برج جوزا نشاید و بعد از صید آن بی فاصله قطع
کنند سر و دنبال آن را از هر طرف مقدار چهار انگشت پیوسته پس پوست آن جدا کنند و
احشای آن را دور کرده بشویند پس بپزند آن را با آب صافی واندک نمک و شبت و
چون مهرا شود آنرا بعد از سرد شدن از آب برآورده استخوانهای آنرا جدا کرده ربع وزن گوشت

آرد سیده داخل کرده در هاون سنگی بکوبند تا ممزوج شود و قرص سازند هر قرصی یک مثقال
بعد از آنکه دست را بروغن بلسان چرب نموده باشند و اگر روغن بلسان نباشد گفته که
روغن زیتون تر خولنجان است و اما تا ممکن باشد غیر از دو غن بلسان نباید که باشد و بعد از خشک
شدن آن اقراص را در شیشه نگاهدارند و بعد از دو ماه که از ساختن آن گذشته باشند در
وقت حاجت در تریاق فاروق بکار برند **اقراص اسقیل** مستعمل در تریاق الافاعی یعنی تریاق
فاروق در بحث اسقیل در بیان اقراص آن مذکور شد از انجا طلب نمایند **فصل در بیان**
اقراص اندروخورون مستعمل در تریاق فاروق این اقراص می باشد نافع از برای
گزیدن هوام و سموم مشروبه و ادویه قتاله و تقویه سهم از اعضای رئیسه می کند و سود مند
است جهت ضعف جگر و استسقا و بفتح سدها و نسخ آن مختلف است و بشیخ الرئیس در قانون سه
نسخه این تریاق را ذکر کرده و در ذیل هر سه نسخه یک نسخه از این اقراص را آورده هر یک
با دیگری مغایرت دارد صنعت آن به نسخه اول پوست بخ دار شبشعان افحوان سفید فو
مصطکی قصب الذریره فسط تلخ عود بلسان اسارون حماما از هر یک شش مثقال قماح اذخر
راوند چینی دار چینی سلیخه زنجبیل سیاه از هر یک بیست مثقال مر مکی صافی بیست و چهار مثقال +
سنبل الطیب سافج هندی از هر یک شانزده مثقال زعفران دوازده مثقال مجموع را
کوفته بیخته با شراب ریحانی کهنه که طعم آن شیرینی زند سرشته اقراص سازند و در سایه خشک
کرده در شیشه با در ظرف چینی نگاهدارند و وقت حاجت بکار برند اقراص اندروخورون
به نسخه دوم که شیخ الرئیس در قانون ذکر کرده صنعت آن عیدان دار شبشعان قصب الذریره
فسط تلخ سفید اسارون عود بلسان حماما سوئو مصطکی رومی افحوان سفید از هر یک بیست مثقال
زعفران سنبل الطیب سافج هندی از هر یک دوازده مثقال مر مکی صافی بیست و چهار مثقال
مجموع را کوفته بیخته بشراب ریحانی کهنه بسنور بلد و نسخه قبل ذکر یافت اقراص سازند اقراص
اندروخورون به نسخه سوم که شیخ الرئیس ذکر کرده صنعت آن دار شبشعان سنبلو قصب الذریره
فو اسارون عود بلسان مصطکی رومی جعده از هر یک شش مثقال قماح اذخر زعفران از هر یک
دوازده مثقال حماما دار چینی مر مکی صافی از هر یک بیست و چهار مثقال افحوان سفید بیست مثقال

سنبل هندی شانزده مثقال کوفته بیخته بشراب سرشته و بدستور یکه ذکر شد اقراص سازند و این نسخه جمهور است نسخه بیمارستان جندیشاپور سلیخه اسارون مصطکی و مرکی صافی و قرنفل و سنبل الطیب وجعده داخل ندارد و باقی مساوی نسخه سوم شیخ الرئیس است و نسخه اختیار حنین جعده و سنبل هندی داخل ندارد و گفته که باید دست را بروغن بلسان چرب کرده این اقراص سازند و صاحب کامل الصناعه از حنین نسخه ذکر کرده که مساوی است با نسخه سوم شیخ الرئیس الا آنکه وزن جعده دران شش مثقال است و گفته که با شراب یا نبید عسلی یا جمهوری اقراص سازند و دیگری برین نسخه سوم شیخ الرئیس مقل ارزق شش مثقال افزوده است و سنبل هندی و جعده داخل نکرده و گفته که با شراب ریحانی یا ماء العسل شربه اقراص سازند و در نسخه دیگر از جمله اجزای این قرص سوم که شیخ الرئیس ذکر کرده انچه وزن آن شش مثقال است هریک دوازده مثقال آورده و سنبل هندی و جعده داخل ندارد و باقی مساوی نسخه شیخ الرئیس است و ابن جزله در منهاج الادویه این نسخه را ذکر کرده و از جمله اجزائی که شیخ الرئیس آورده حماما و دارچینی و مرکی صافی و سنبل هندی و جعده داخل ندارد و باقی مساوی نسخه شیخ الرئیس است و گفته که بمثلث شربه اقراص سازند هر قرصی بوزن یک مثقال و بوقت قرص ساختن دست را بروغن بلسان چرب نموده اقراص سازند و خشک کرده در شیشه نگاهدارند و قوتش تا دو سال باقی می ماند

فصل در ذکر منافع و مقادیر شربات این تریاق در هر علت و منفعت آن در هر مرض

مرض بدانکه تریاق الافاعی بزرگترین و افضل ترین ادویه اطبای یونان است از زاویه بسیاری منافع خصوصا از برای سموم و گزیدن افاعی و سایر اقسام حیات ذوات السموم و عقارب و رتیلا و سگ دیوانه و سموم مشروبه قتالا و بالجمله تریاق جمیع سموم و جانوران گزنده سمی است خواه آشامیده شود از ان تا یک مثقال و خواه قدری بر موضع گزیدن آنها بمالند در حال در دور اساکن کند و منفعتی عظیم بخشد و از برای جمیع هواهای سمی و وبا و طاعون و تفتیح سدها و تقویت ارواح و اعضا و منع عفونت اخلاط و دفع اخلاط متعفنه و تنقیه فضول و رطوبات و جذب از اعماق بدن و تحلیل فضول و اصلاح مزاج بدن و تنویم و امراض بلغمیه و سوداویه از حمیات بلغمیه و سوداویه و ریاح و جنبیه و استرخا و لقوه و فالج و سکته و سبات و سدر و رعشه و صداع

و شقیقه و مالیخولیا و وسواس و قرع و جنون و دفع اخلاط از سینه و ریه و عمیق النفس و ربو و بهر و خناق سوداوی و بلغمی و سوداالقلنسوه و استسقا و برقان و خفقان و حبس نفث الدم و تقویت معده و شهوت طعام و باه و محرک جمیع شهوات و تزکیه حواس و حدت و تاریکی چشم و درد مفاصل که از بلغم و سودا باشد و از برای جوع بقری و قولنج و تفتیح سدهای جگر و طحال و هیضه و اسهال و شهوت کلبی و نافذ حمیات بلغمیه و سوداویه و اوجاع کرده و مثانه از هر سببیکه باشد و تفتیت سنگ مثانه و فروج امعاء و اسهال الدم و صلابات باطنی خصوصا صلابت کبد و معده و طحال و دفع مواد آنها باد و بار و جذام و برص و بهق و شجاع گردانیدن دل و تقویت آن و ادرار بول و حیض و عرق و شیر و اخراج مشیمه و جنین و بالجمله نافع است از برای جمیع امراض الا آنکه از برای بعض امراض مشروط بشرط است و از برای بعض بلا شرط چون آشامیدن آن با چیزهای مناسب هر مرض و مقداری معین و در بعضی بعد از تنقیه با ماء الجبن و بعضی بعد از تنقیه با ماء الجبن و تنقیه مواد امراض مادیه بلغمیه و سوداویه باستعمال بطریق مشروب یا طلا یا سعوط یا قطور به تنهائی یا با چیزهای مناسب شیخ الرئیس گفته که اگر استعمال کنند این تریاق را در حال صحت ضرر نمی رساند با وسموم و برابری نمی کند بآن آفات و ایمن می شود از امراض وبائیه و طاعون و حمیات وبائیه و نزلات مادیه و این افعال را نجاصیت و صورت تابعه مر مزاج حادث از امتزاج اجزایش می کند و بسبب آنکه مقوی روح و حرارت غریزی است بطبیعت بآن استعانت می جوید بر دفع مضادات بارده و حاره جامع او راق گوید که محرد المزاج دموی و صفراوی را و کسی که بر مزاجش این دو خلط غالب باشد بسیار مضر است در حال صحت و برای حفظ صحت خوردن آن بدون دفع ضرر سمی مرضی مهلک مانند جذام و امثال آن و بعد رفع سم و علت اگر احتیاج نبرد شود نبرد نمایند رفع غائله آنرا چنانچه شخصی جوان برای حفظ صحت و توانائی شروع کرد بخوردن آن و چند روزی پیهم بخورد و آخر الامر تمام بدن او مجروح شد و هیچ تدبیری سودمند نیفتاد و بهمان علت بمرد و اما مقادیر شربات آن پس بدانکه بسیار باشد که محتاج شود کسی که آن را افعی گزیده باشد باستعمال نیم مثقال از نازه قوی آن تا یک مثقال و بزعم بعضی شربت کامل از ان یکدرم است و بعضی گفته اند که

شربت کامل ازان از برای سموم مقدار یک تولچه هست و بعضی گفته اند که شربت کامل ازان
از برای کربدن افعی از یک مثقال تا دو مثقال است با شراب با مثلث و از برای دوای سمی
چون افیون و فرفیون و ذراریح و شوکران از نیم مثقال تا یک مثقال با یک اوقیه سرکه
کهنه و از جهت گزیدن سگ دیوانه و امثال آن یک مثقال و زیاده ازان با خاکستر
سرطان نهری و از جهت گزیدن عقرب نیم درم با شراب یا با نبیذ زبیب و از جهت گزیدن
زنبور نیم مثقال با سرکه و ضماد کردن ازان بر موضع هر سه گانه وری امراض الراس المالیخولیا و
اختلاط عقل شرط است عمال آن در مالیخولیا و اختلاط عقل آن است که بعد از نقیه خورده
شود ازان مقدار بندقه تا نصف مثقال و گفته شده سزاوار آنست که آشامیده شود بعد از نقیه
تا چهل روز موسوط کرده شود بآن هر روز و طلا کرده شود ازان بر سر و معده و مراق ابو سهل
مسیحی گفته که سزاوار آن است که در مالیخولیا عمده توجه طبیب بعد از نقیه با مرقلب باشد پس
بر ستیکه تقویت قلب عظیم النفع است در امر فزع و وسواس سوداوی و این باشامیدن
تریاق فاروق می شود با شرابی که خیسانیده باشند دران گاوزبان و بادرنجبویه سپستان خیعل
گفته باید که تقویت صاحب مالیخولیای بارد نمود بعد از فصد و اسهال سودا شیخ رئیس گفته
هرگاه که مالیخولیا حادث از سوء مزاج بارد ساذج باشد کافی است در علاج آن استعمال
بستخین قلب مفرحات حاره و تریاق فاروق بعض اطبا گفته هرگاه که فراگرفته شود از تریاق اکبر
مقدار یکدانگ و آشامیده شود با خمر عنبی که خیسانیده باشند دران گاوزبان و بادرنجبویه
و بادرنجبویه با آشامیده شود با خمر عنبی که داخل کرده باشند دران شراب گاوزبان با شراب
بادرنجبویه با شراب عنبی تمزوج بعرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه در علت مالیخولیا بعد از نقیه
یا در حالت اصطلاح مزاج قلب دماغ می کند و نافع است آن را قطرب شیخ الرئیس رحمه الله تعالی گفته
که تقویت قلب اصحاب قطرب باین تریاق و آنچه جاری مجرای این باشد بعد از استفراغ
مادهٔ و تر طیب مزاج از لوازم است و لیکن بیاشامیدن محتاج بتسخین قلب ایشان باشد آنچه
قوی قلب باشد چون تریاق فاروق و مفرحات حاره و تر طیب بدن و تنویم ایشان
باشیای بارده رطبه و محدره چون ماء الشعیر ماشه اگر تشنجاش نازیاده نگردد احتراق بتسخین

امثال این ادویه بسبب کثرت بیداری می فرمایند که تریاق فاروق نوکر زیاده بر شش ماه تا
یکسال بران نگذشته باشد چون آنرا تنویم قوی است بهتر است از برای ایشان از
متوسط آن که قوی است در حرارت و تنویش ضعیف است رومی گفته که این تریاق
انفع ادویه از برای اصحاب قطرب است پس اگر احداث بیداری زیاده نماید باید که گذاشته
شود بر سر ایشان پارچه کتانی تر کرده بشیر دختران و روغن بنفشه تا دماغ ایشان تری
حاصل شود جنون و اختلاط عقل و وسواس و نسیان و سکته و نیز این تریاق نافع است از
برای جنون و اختلاط عقل مقدار بندقه بعد از نقیه بمثل ابارج لوغاذیا و ابارج ثیادریطوس
شیخ الرئیس گفته که از ادویه مرکبه نافعه از برای وسواس و جنون تریاق فاروق است و نیز
نافع است از برای نسیان بلغمی طبری گفته که هرگاه زائل نشود نسیان بلغمی تا شامیدن
ابارج لوغاذیا و سایر تدابیر پس بیاشامان آن را اگر مزاجش برداشته باشد و وقت
نیز مانع نباشد اندکی بعد از اندکی تریاق فاروق و امر فرمائی صاحب آن را که اندکی ازین
تریاق بر جناب سالدو بمود این تریاق را نیز و نیز نافع است از برای سکته و فتیکه ممکن باشد
فرو رفتن چیزی بگلوی صاحب سکته چون مقدار نیم مثقال آنرا در ماء العسل در گلوی وی بریزند
محمد بن ذکریا گفته که داده می شود ازان برای صاحب سکته از نیم مثقال تا یک مثقال با آب
مطبوخ سداب ابن نوح قمری و ابن الیاس و جرجیس و اهرن و رازی و ابن بطلان و
ابو سهل مسیحی گفته اند که نافع است اصحاب سکته را ریختن بحلق ایشان بافع بعد از فصد اگر
واجب باشد بعد از حقنه و استعمال عطریات چند مرتبه هر مرتبه نیم درم تا نیم مثقال و یکدرم تا یک
مثقال از تریاق فاروق و یا مثرود و لطوس محلول بماء العسل و اگر ماء العسل حاضر نباشد با آب
مطبوخ انیسون و مصطکی تنها و یا زیره کرمانی که حل کرده باشند دران جلنجبین عسلی یا نی خلنجبین
اگر حاضر نباشد با آب گرم و رومی گفته که هرگاه ممکن باشد صاحب سکته را بلعه بیاشامان او را
اندکی تریاق فاروق با تریاق اربعه محلول در ماء العسل سمرقندی گفته که از معالجات جیده
از برای صاحب سکته بلغمی ایجاز تریاق کبیر است با مثرود و لطوس با مخلص اکبر و در حلق صاحب
سکته بقمع بالغیر قمع و اگر این تریاق یافت نشود بدل هر یک از تنها مطبوخ انیسون و زیره کرمانی

ومصطکی است که حل کرده باشند دران جلنجبین عسلی وصافی کرده در حلق او ریزند شیخ رئیس گفته که
چون ممکن باشد بعد از استفراغ فرو رفتن چیزی بحلق صاحب سکته بس باید که بریزند در او مقدار
بندقه از تریاق اکبر یا مثرود یا طوس یا شلیثا یا الفربا یا سنجر بنا و انچه شبیه باینها باشد صرع
و نیز این نافع است از برای صرع هرگاه آشامیده شود بعد از تنقیه بمثل ایارج ثیادریطوس و
ایارج جالینوس و غرغره کرده شود بحلول آن در سکنجبین عنصلی و همچنین آشامیدن آن با سکنجبین عنصلی
و لازم است که اولا بعد از تنقیه غرغره کرده شود بانچه نوشیده شود ازان مقدار ربع مثقالی تا نصف
مثقالی با سکنجبین عنصلی محلول با آب گرم و گفته شده که باید آشامیده شود این تریاق از برای
صرع مقطر زمستانی با آب گرم حکیم مومن در قرابادین تحفة المومنین گفته که مقدار شربتی ازان از برای
صرع یک بندقه است تا نصف مثقال که تا چهل روز بخورند و سعوط کنند بان نیز هر روز وطلا کنند
بآن نیز بر سر حکیم معصوم در قرابادین خود آورده که باید آشامیده شود ازین تریاق از برای
صرع مقدار نیم درم تا یک درم با ماء العسل رازی گفته که عطا کرده می شود ازین تریاق از برای
صرع مقدار نیم مثقال تا یک مثقال با آب مطبوخ سداب شیخ رئیس گفته که او دویه مرکبه نافعه از
برای صرع این تریاق است بولس گفته که هرگاه بوده باشد صرع بسبب مارقوی پس علاج جنس
بعد از استفراغ بمعجون بخاج آشامیدن تریاق اکبر است پس بر سبیل تعدیل مزاج در نفع
نفع از برای این علت خصوص از برای صرع بمشارکت دماغین و سمافین و رحم و ثدیین بسبب مادهٔ
بارده و بادیه غلیظ مرتفع ازان اعضا بسوی دماغ قرشی گفته که بسیار باشد که صاحب صرع
بعد از استفراغ محتاج باشد بسوی تبدیل مزاج اگر باز مانده باشد سوی مزاج ردی باعتدال
تریاق فاروق و در کافی طب مذبور است که نیست دوائی مثل تریاق اکبر از برای صرع حادث از
نبض زدن عنیف عصب فالج و استرخا و نیز این تریاق نافع است از برای فالج چون آشامیده شود
بعد از تنقیه بمثل ایارج فیقرا با اطریفل و سعوط کردن با این تریاق با روغن شوید نیز بعد از تنقیه نافع
است از برای فالج و چون خورده شود ازین تریاق بعد از تنقیه از نیم مثقال تا بقدر بندقه چهل
روز متوالی و سعوط کرده شود بآن هر روز وطلا کرده شود بر اعضای مسترخیه و قفای سر و فقرات
نافع است از برای فالج و استرخا گفته شده که این تریاق عظیم النفع است از برای فالج و استرخا

هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه و استفراغ تمام بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس و ایارج
ثیادریطوس و منزاد آن است که آشامیده شود این تریاق از برای فالج با مطبوخ رازیانه
و تخم کرفس و انیسون و بسفایج با روغن حب الخروع و با انکه داده شود ازان هر روز از نیم درم تا یک درم
بمقدار الاصول شیخ الرئیس گفته که تدریج کرده شود بر صاحب فالج آشامیدن این تریاق از
یک دانگ پس زیاده کنند اندک و زیاده کنند از یک درم و گاهی مخلوط می کنند آن را با کنجد مقشر
و شکر و نیز گفته که نیست دوائی از برای اصحاب فالج و استرخا مانند این تریاق ابو سهل مسیحی گفته که
هرگاه بر سد زمان انحطاط فالج پس لازم است استعمال این تریاق بآبی که جوشانیده باشند
دران فودنا و ناخواه و تخم سداب از برای تبدیل مزاج ابن نوح قسری نقل کرده ازابی متصور که
گفته سزاوار نیست استعمال مسهلات قویه در فالج تا چهار روز و اگر مرض صعب باشد تا هفت
روز بجهت آنکه مسهل قوی می افزاید در علت بلکه باید که استعمال کرده شود هفتهای جادهٔ میاشامانند
اورا او دویهٔ ملطفهٔ مخلط دایم مانند تریاق فاروق یا بیکه جوشانیده باشند دران شبت
و ناخواه و انیسون و فودنا و تخم سداب و مصطکی و بعد از تنقیه بیاشامانند او را مسهلات منفرده مانند
که این قول خلاف قول جمهور اطبا است چه ایشان در فالج بلغمی پیش از تنقیه بمسهلات منع
کرده اند استعمال این تریاق را قرشی گفته می باید که استعمال کرده شود این تریاق بعد
از تنقیه مادهٔ مرض بجهت آنکه قوی الحرارة است سیلان می دهد انچه را در بدن است از مواد پس
اگر نبوده باشد بدن پاک از اخلاط خوف حرکت مواد می باشد بهمان سبب و چون مواد غیر منضجه
ضعیفه قابل دفع حرکت کنند بالضرورة قبول کنند آن مواد را اعضای ضعیفه و درین مرض اضعف
اعضای اعصاب است پس لازم می آید از دیاد علت و نیز از عدم نقای بدن این تریاق
بسبب فوت حرارت تحلیل میدهد لطیف مادهٔ را و زیاده می گردد بافی غلیظ پس نمیکند قبول تصحیح
کما ینبغی و این قول منافض قول ابی متصور است و مدلل و صحیح است و نیز قرشی گفته که لازم است
تطییب را بعد استعمال این تریاق بعد از استفراغ و تنقیه مواد هر روز نیم درم تا انکه مرض بکلی
زائل شود و اما اگر سبب فالج سوء مزاج بارد ساذج باشد یا خوردن او دویهٔ سمیه یا مادهٔ
فیس مخدره پس علاج آن تعدیل مزاج و اصلاح سمیت آن ادویه است به نزیخ بر و خات حاره

در استعمال این تریاق واجب است گفته که نافع است این تریاق از برای استرخای بلغمی چون
استعمال کرده شود بعد از تنقیه بآب مطبوخ شبت ابن الیاس گفته که آنچه نافع است
فالج واسترخا را نهایت سرعت بعد از تنقیه خوردن این تریاق است مقدار یک مثقال
در شراب یا در بجوبه ده درم رازی گفته که دیدم در کتابی که مولف آن معلوم نبود علاجی از
برای فالج که موجب زوال آن بسرعت است و آن اینست که بیاشامانند صاحب آن را
تریاق افاعی و بخورانند آن را غذا تا روز بلند شود پس بخورانند آنرا فجل با عسل و نان نخورد
تا عصر پس بخورد نان با بره و شنوند و شکر با زبیت که آن را شرید نموده باشند و بیاشامانند
بران نبیذ عسل و سه هفته این تدبیر نمایند زائل می گردد فالج آن و تمرخ باین تریاق بالفعل
سفید بعد از تنقیه در استرخای بلغمی و در رابند او در استرخای حادث از برودت و رطوبت
سافج نافع است آن را بالفعوه و استرخای تشنجی و نیز این تریاق نافع است از برای لفوه
استرخای چنانچه نافع است از برای استرخای مفصل مذکور شد و از برای لفوه تشنجی چنانکه
در تشنج ذکر کرده می شود تمدد و کزاز بلغمی و نیز این تریاق نافع است از برای تمدد و کزاز
بلغمی ماسیر جویه گفته که چون آشامیده شود این تریاق با آب گرم بقدر کنار صحرائی نافع
است از برای تمدد بلغمی و سزاوار است که استعمال کرده شود درین علت بعد از تنقیه بمثل ابارج
لوغاذیا و ابارج شیادر یطوس و نیز این تریاق نافع است از برای تشنج امتلائی
آشامیدن آن با طبیخ زوفا با طبیخ انجدان یا طبیخی که از استنباط ماهیت و صنعتش این
است ابریسم با دآورد اصل با دآورد اصل السوس زوفای خشک حنظل خطمی قطونا گل خطمی قطونا
دقیق کم ذریوس با در بجوبه پنج بنات فطن انجدان از هر یک دو مثقال افیمون افربطی
در کنان بسته بهفت درم ادویه را سوای افیمون در آب جوشانیده صافی نموده افیمون
را در ان انداخته یک شب بگذارند و صبح گرم کرده کیسه را مالند و بفشارند و دور کنند و
در ان آب مطبوخ چلنجبین عسلی ده مثقال حل کرده صافی نموده تریاق را فرو برند و از
عقب آن این مطبوخ را بنوشند و این تریاق نافع است این علت را چون استعمال
کرده شود بعد از بلغم به مثل ابارج فیقرا و ابارج شیادر یطوس بعد از نضج تام و سوط کنند

باین تریاق محلول بروغن شونیز درین علت وگفته شده که چون این تریاق را هر روز مقدار
بندقه تا نیم مثقال با چهل روز بعد از تنقیه بخورند و سوط نمایند بآن هر روز وطلا نمایند بر اعضای
متشنجه نافع است تشنج امتلائی بلغمی را اختلاج و نیز این تریاق نافع است از برای اختلاج
چون آشامیده شود بعد از تنقیه بمثل ابارج لوغاذیا و ابارج فیا دریطوس و مقدار خوراک
آن از برای این علت یک بندقه است و باید که آشامیده شود چند روز متوالی با آبکه جوشانیده
باشند دران زبره کرمانی و انیسون خدر امتلائی و لسع حیوانات سمیه بارده و شراب او و یه بارده
مخدره و نیز این تریاق نافع است از برای خدر امتلائی آشامیدن آن و سوط کردن بآن و طلا نمودن
بر اعضای مخدوره مولانا نقیس کرمانی گفته که این تریاق نافع است از برای خدر حادث
از سموم بارده و از لسع عقرب آخر گوید که این تریاق عام النفع است بانی صیت از برای خدر
حادث از جمیع سموم اعم از انکه بوده باشد بارد مانند افیمون و بزر البنج سیاه و یا بوده باشد حار
چون بیش و از جمیع هوش اعم از انکه سم آهنا بارد باشد چون عقرب یا حار باشد چون افعی
رعشه و نیز این تریاق نافع است از برای رعشه هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه
بمثل ابارج لوغاذیا و ابارج شیادر یطوس و طریق استعمال این تریاق در رعشه آن است
که اول مرتبه نطول کنند اطراف صاحب رعشه را با آب گرم پس بیاشامانند او را این تریاق
مقدار بندقه با ماء الاصول ابن الیاس گفته که این تریاق نافع است از برای رعشه حادث
از گزیدن حیوانات سمی چون بیاشامانند با شراب یا در بجوبه و غذا نخوداب باشد حکیم میر
محمد مومن گفته که مقدار شربتش تا سی سال در نداوی سموم از یک بندقه تا یک مثقال است واز
سی سال تا شصت سال از یک مثقال تا سه مثقال است بحسب ضعف و قوت سموم و گفته یا دانی
که از سی سال نگذشته باشد و در امراض استعمال نباید کرد و اگر استعمال کنند از اقل مقدار شربتش تجاوز
نکنند و از جهت نافض در تبهای بارده مقدار دو دانگ است تا نیم مثقال یا ب گرم و از برای
سعال مزمن و امراض دواوجاع ضد روجنب از بادهای غلیظ و مواد بارده مقدار دو دانگ
با ماء العسل یا با جلاب سکری اگر بنوده باشد تپ و یرقان جذام و برص و اختلاط عقل و فالج
و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع و دفع هموم و وساوس سوداوی بعد از تنقیه مقدار بندقه تا نیم

مثقال و هندنا چهل روز هر روز بآن سعوط نمایند و طلا کنند و بجهت احتباق رحم و اخراج جنین
بست یک بافلا از آن مطبوخ سداب و مشک طرامیشع و امثال آن و جلاب داده شود و از
جهت نفث الدم نا چهار دانگ با روغن گاو و آب و برای لقبیت حصاة کلیه و مثانه نا چهار
دانگ با طبیخ کرفس و دراورام باطنی و عسر البول نا نیم مثقال با سکنجبین عنصلی و بجهت تحسین لون
بقدر باقلائی در طبیخ افسنتین و از جهت کرم امعا نا نیم مثقال با عسل هندنا شفا لی گفته
که از جهت گزیدن مار و افعی و سگ دیوانه و ربتیلا یک مثقال در شراب و از برای نافض حمیات
بلغمی و سوداوی مقدار یکنرمسه با آب گرم یا شراب و در قولنج و نفخ معده و مغص ریحی و سقوط شهوت
طعام و ربو و برص و انقطاع صورت مقدار یک ترمسه با مار العسل و شراب و در صرع و صداع
و شقیقه یک ترمسه در آب گرم و خداوند هیضه را دو دانگ در شراب سیب شیرین و در جمیع امراض
اقل غریزش یک تسوج است و اکثرش یک مثقال و جکیم محمد نفی در میزان الطبایع گفته که از برای مار
گزیده یک مثقال با چهار اوقیه شراب و کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد یک مثقال از آن
با یکدرم سرطان نهری محرق در یک اوقیه شراب و از برای خداوندان سعال بلغمی و درد
سینه و درد پهلو یک ترمسه در سه اوقیه شراب و از برای خداوندان نافض در نوب که گرم
نمی شوند یکدرم اندر آب گرم و هندو حکیم معصوم گفته که صاحب صرع و سکته و فالج و لقوه را یکدرم
تا یکدرم با مارالاصول و مجدوم و مبرص و خداوند دار الحیه و دار الثعلب را مقدار دو دانگ تا یکدرم
با مارالجبن و بجهت حب القرع و حیات یکدانگ تا نیم درم با آب مطبوخ قیصوم و صاحب هیضه را
یکدانگ با آب سیب شیرین یا رب سیب شیرین یا رب به شیرین و مستسقی را دو دانگ در
شراب بزور و صاحب دمعه را دو دانگ با شراب صرف و یا شراب افسنتین و در قولنج
و سدهٔ طحال و کبد مقدار دو دانگ با مارالبزور و در نقرس و اوجاع مفاصل یازده از نیم درم تا یکدرم
با طبیخ سورنجان و در گزیدن مار و افعی و عقرب و ربتیلا و سگ دیوانه و جمیع حشرات از دو دانگی تا یک
مثقال با شراب و زنبور گزیده را نیم دانگ با سرکه بمالند و قدری بران موضع بمالند و کسی که
زنبور خورده باشد یک مثقال با شراب و از برای رفع ضرر ادویه قتاله چون افیون
و شوکران یکدانگ تا نیم مثقال با شراب و از برای سرفه و زکام و درد سینه و ضیق النفس که مزمن

شده باشد مقدار دو دانگ و مار العسل با سرکه عنصل بنج داود گفته که از برای سعال مزمن
و امراض صدر مقدار با قلائی در طبیخ عناب و سپستان و اصل السوس باشد و از برای نافض و
دائر و سرماوقی در ابتدای دوره تب مقدار یک ترمسه از آن با آب یا شراب که اقل مقدار
آن شراب سه اوقیه باشد و اکثرش چهار اوقیه و نیم و از برای حمیات مقدار با قلائی با طبیخ جلبه
و مار از بین هند و وقت استعمال اصحاب حمیات مزمن این تریاق را بعد از نضج است و از
برای قولنج و نفخ معده و مغص آشامیده می شود از آن مقدار یک ترمسه با مار العسل
یا جلاب سکری و بعضی گفته اند که بجهت نفخ معده و امعا مقدار دو دانگ با آب مطبوخ زیره
و از برای سقوط شهوت مقدار یکنرمسه بهت در آب یا شراب که اقلش سه اوقیه و اکثرش
چهار اوقیه و نیم باشد و از برای برقان سدی و سدهٔ طحال مقدار ترمسه در طبیخ اسارون
و از برای استسقاء و امثال آن از امراض کبد پیش از طعام مقدار ترمسه از آن فرو برند
یا با مقدار یک اوقیه نیم سرکه ممزوج با آب پیاشامند و بعضی گفته اند که از برای استسقاء مقدار
نصف مثقال با سرکه ممزوج با آب و از برای نفث الدم و تنفیکه مرض قریب العهد باشد مقدار یک
مثقال در سرکه ممزوج با آب و اگر مرض کهنه باشد مقدار یک مثقال در طبیخ سمفوطون
صبح و شام و سمفوطون نوعی از می العالم است و بعضی گفته اند که سوسفوطون بقاف
است و سوسفوطون نیز نوعی از فوذنج است و از برای انقطاع صوت مقدار با قلائی
در مار العسل با آب عنب الثعلب با نگاه دارند آنرا در زیر زبان و بجهت صرع باید که اولا
غرغره کرده شود بآن پس آشامیده شود از آن مقدار ربع مثقالی تا نیم مثقال در آب
گرم و سکنجبین عنصلی و همچنین در صداع و شقیقه و امار از برای فروح امعا و اسهال
تا نصف مثقال با آب سماق و از برای نقبیت حصاة و حرقت بول مقدار با قلائی در طبیخ
کرفس و در جوع کبدی مقدار بندقه با شراب ممزوج با آب و از برای ادرار و اسقاط جنین مقدار
ترمسه در طبیخ مشک طرامیشع یا در طبیخ سداب یا در طبیخ ابهل و از برای عسر النفس تا نیم
مثقال با سکنجبین عنصلی و از برای امراض طحال و صلابت آن مقدار با قلائی با
سکنجبین عنصلی و از برای کرم امعا نانخ مثقالی با عسل و همچنین از برای

هر مرض باردی و بالجمله این تریاق گرم و خشک است و بنابرین نافع است از برای هر مرضی
که نبوده باشد محض از حرارت و یبوست لیکن باید که فراکرفته شود در امراضی که شدید البرودة
باشد با مطبوخهای کرم و یا با ماء العسل و در غیر امراض شدید البرودة با آب خالص و یا دری
و هندآن را باد و ای مخصوص بآن مرض خواه مطبوخ باشد خواه غیر مطبوخ و بخاوز نکند حافظ
صحت در استعمال آن از مقدار یک مثقال و آن هم وقتیکه بوده باشد حافظ صحت در
سن شیخوخت محمد بن زکریا گفته که مقدار شربتی ازین تریاق در گزیدن افعی و حیات و کلب
کلب یک مثقال است و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور یکدانگ و نیم با سرکه و در
خوردن سموم از نیم مثقال تا دو مثقال و کسیکه در سینه او شبه تا باشد و سعال مزمن و در معده و امعا
و احشا و شهوت کلبی و نافض بی تب دو دانگ و در صرع و سکته و لقوه نیم مثقال تا یک
مثقال با آب مطبوخ سداب و در قولنج نیم درم و در استسقا یک مثقال و در اسهال و فوذح
امعا نیم درم با آب سماق و در ضیق النفس یکدانگ و نیم با سکنجبین عنصلی و در جذام یک مثقال
با مطبوخ کاودبان و افتیمون و در حصاة کلیه و مثانه نیم مثقال با آب مطبوخ کرفس و در
هیضه یکدانگ و نیم با شراب و در ضعف شهوت طعام و شهوت کلبی یک مثقال با شراب
و در احتباس طمث یک مثقال با مطبوخ مشکطرا شیع و گفته که این تریاق تندرستی را بر
مردم نگاه میدارد چون در ربهای یکدرم از وی بکار برند و شربتی ازین تریاق یکدرم یا بیشتر
یا کمتر بقدر قوت علت و قوت علیل است می فرمایند که باید دانست که اگرچه مقدار شربات
از برای تریاق افاعی یعنی تریاق اکبر معروف به تریاق فاروق و ادویه مناسبه بآن
ذکر کرده اند اما طبیب چون خواهد که این معجون را بکسی بدهد باید احتیاط فصل و بلد و سن
و عادت و سخنه و مزاج اصلی و مزاج عارضی و علت و کیت و کیفیت هر مرض مرض را و مریض
را ملاحظه نموده پس بقدر حال مقداریکه مناسب حال آن مرض و مریض باشد اختیار
کنند که اول شربت آن یک طسوج است کمتر نباشد و از اکثر مقدار شربتی ازان که بقول اشهر
یک مثقال است و نزد بعضی دو مثقال زیاده نباشد و در چیزیکه موافق حال مرض و مریض
باشد و اصل ساخته بدهد. **فایده** بدانکه شیخ الرئیس در ادویه قلبیه گفته که تریاق فاروق

یعنی تریاق الافاعی هیچ ترکیبی در نفع نمیرسد سوای مثرودیطوس که قریب است بآن در ملایمت
بمزاج انسانی و تقویت آن و تقویت دل و ازالهٔ توحش و مقاومت بجمیع سموم و عقلای
اهل نظر که هدایت یافته اند بتالیف این دو دوا مراتبی و عنایت او سبحانه امری است که یا وحی
یا شبیه بوحی باشد و منافع و خواص آن از صورت ثانوی آن است که بالع مزاج ترکیبی
صناعی است نه بسبب اجزا و بسایط آن چه اگر بسبب اجزا و بسایط آن بودی بایستی که تازه
آن از کهنه انفع بودی و حال آنکه برعکس است چه نفع تازهٔ آن اندک است و نفع کلی در مخمر رسیده
آن است و تخمیر آن نزد متاخرین بعد از ده سال است و نزد جالینوس بعد از بیست سال
و این تفاوت ظاهر الجسب تفاوت بلدان باشد در سردی و گرمی و تری و خشکی و بعضی
گفته که بعد از شش ماه نفعی که ازان منظور است ظاهر میگردد و اما کمال قوت آن بعد از
ده سال است یا دوازده سال یا بیست سال یا سی سال تا چهل سال و بعد از چهل سال تا شصت سال
قوت قوت آن است و بعد از شصت سال ضعیف می گردد و کسی که این معجون را ترکیب کرد
هرگز در گمان آن نبوده که این قسم منافع بربن ترکیب بعد از امتزاج مترتب خواهد گردید
و چون بالهام وحی ساخته شده بعد از تجربه ازان نفعی که مامول و متوقع نبود ظاهر گردید

فصل در بیان مزاج این تریاق بعضی اطبا را اعتقاد آن است که در تریاق
فاروق یعنی تریاق افاعی و مثرودیطوس حرارت زیاده از حد اعتدال است و در استعمال
نصف مثقال ازان توقف دارند و در استعمال چهار مثقال جوارش کمونی و فلانیا توقف
نمی نمایند و این اعتقاد غلط است بجهت آنکه اجزای باردهٔ در تریاق افاعی یعنی تریاق
فاروق می باشد چون افیون و اقاقیا و عصارهٔ لجنهٔ النیس که بعد از امتزاج و کسر انکسار
می تکند قوت حرارت بسایط آنرا و می گردد مزاج در حرارت کمتر از حرارت بسایط آن
و انچه ظاهر می گردد آن است که مزاج ثانوی آن در یک درجه و نیم قریب باو آخر درجهٔ دوم باشد
در حرارت و مثرودیطوس در حرارت مزاج اندکی کمتر است از حرارت مزاج تریاق
فاروق و انکه تریاق فاروق اندکی از مثرودیطوس اقوی است در افعال و آثار شریفه
نیست بسبب زیادت حرارت بلکه بسبب خاصیت فائضه بران از مبدء فیاض است

و نفعی که ازین تریاق صادر می شود بدرجه اعلی است و قریب است بآن در نفع مثرودیطوس و ترکیبی دیگر از ترا کیب اطبای یونان بآین دو مرکب نمی رسد و اگر انسان معتدل المزاج در اوقات و ازمان معتدله یا بارده مقداری معتدل ازین معجون استعمال کند بشرط آنکه بسرحد نوا نرود اکثار نرساند البته در تقویت قلب آن منفعت عظیم بخشد و مستعمل آن محفوظ ماند از عفونات وبای و حرکات رديه اخلاط و هیچ یک از سموم را در وی اثری چندان نخواهد بود و فوت تمام خواهد یافت و عمرش دراز خواهد شد کسی که مزاجش حار باشد و یا در فصول و بلدان حاره باشد بتجویز استعمال آن از برای او در حفظ صحت نشده و، همچنین جمیع مبالغ و جوار شات حاره و بعد ازین تریاق و مثرودیطوس در نفع دوار المسک مراست که موافق است از برای اصحاب امزجه معتدله و دوا المسک حلوکه موافق است در امزجه بارده و دوا المسک در تفریح قلب ازین تریاق کمتر نیست و شاید در تقویت دماغ نیز ازان کمتر نباشد و همچنین در تقویت تمام اعضا و مقاومت با جمیع سموم نمی کند بلکه مقاومت می کند با سمومیکه جاری مجرای یابس باشند و فایده وی در نهوش و لدوغ حیوانات سمیه کمتر است از فایده تریاق در سموم و بعد از دوا المسک در لقع در مفرح کبیر اند و بعد ازان معجون نجاح **فایده دیگر** آنکه این تریاق را بحسب بسایط آن آثار و قوتها است و بحسب صحبتی که بر آن فائض شده از تجربه آن مدتی که حاصل شده در ان مزاجی ثانوی صناعی آثار و قوتهای چند که شاید جمله آن آثار و قوتهای اقوی و افضل باشند از قوتهای هریک از بسایط آن و بنا بلطافت شیء قبول الطبا که تریاق فاروق لقع بسدهد از برای فلان مرض بسبب سنبل و از برای فلان مرض بسبب مر بلکه نافع است بسبب آنها لیکن عمده و اصل صورت است و اتفاق است بدانکه صورت آن جلیل است در منفعتی عظیم است در خاصیت ممکن نیست ما را که اشاره کنیم بسوی آن و بسوی مناسبت آن مر افعال آنرا اشاره روشن که بجهت سبب این منافع و آثار ازان صادر می گردد **فصل در بیان امتحان این تریاق**

و فرق میان طری و قوی و عتیق و ضعیف و جید و ردی و صحیح و غیر صحیح آن بدانکه از جمله امتحانات این تریاق یکی آن است که بیاشامانند انسانی را مسهل قوی بمقدار مستعمل

و شحم حنظل و صبر کنند تا آن مسهل شروع بعمل کند پس بیاشامانند او را ازین تریاق پس اگر حبس کرد عمل اسهال آنرا آزمایش و قوی و جید و صحیح است والا فلا و مقداریکه ازین بجهت امتحان داده میشود وزن بندرهم است چنین گفته که دلیل بر آنکه تریاق فاروق حدیث قوی جید صحیح است حبس دوای مسهل است یعنی هرگاه دوای مسهل نوشیده باشند و بنیست خاصیت این تریاق آنکه حبس اسهال کند ولیکن حبس اسهال دوای مسهل میکند بسبب آنکه ضعیف میگرداند قوت دوای مسهل را بجهت آنکه ادویه مسهله را قوت سمیت میباشد و این تریاق باطل میکند قوت آنها را شیخ داود انطاکی گفته که امتحان کرده میشود این تریاق در کسی که مفلی قوی مثل جوز القی خورده باشد پس اگر در اول عمل این تریاق باو خورانیدند و قطع عمل آن مقیئ نمود صحیح است والا فلا و بعضی اطبا گفته که همچنین است در قطع انزال یعنی کسی که جماع کند چون زمان انزال قریب شود بنوشد ازین تریاق پس اگر منع انزال نمود صحیح است والا فلا و نیز از امتحانات آن است که افعی را بر حیوانی مسلط سازند که بگزد آن را پس بخوراند آنرا سه مثقال ازین تریاق پس اگر قطع اثر سم ازان کرد و آن حیوان زنده ماند صحیح است والا فلا و نیز از امتحانات آن است که خون بسته را بکند اردو نیز از امتحانات آن امتحانی است که جالینوس ذکر کرده و آن این است که صید کنند خروس بری را که مزاج آن احر و ابیس است از خروس اهلی و مسلط سازند جانوری سمی گزنده را بران پس بخوراند نیم درم این تریاق پس اگر زنده ماند این تریاق جید است والا فلا چنین گفته که دلیل بر آنکه اختیار کرده شده از برای تجربه خروس بری که احر و ابیس است و تجربه کرده نمی شود در خروس اهلی آنست که خروس اهلی گوشت آن نرم و سخیف است بعد از گزیدن شایسته آن نمی ماند زمانی که تجربه صحیح کرد بلکه میگذارد سم ازان بزودی و میرسد بسوی اعضای شریفه آن و اما خروس بری که طبع آن ابیس است و گوشت آن صلب پس جاری نمیگردد دران سم بزودی و نیز از امتحانات این تریاق آنست که بخوراند آنرا بکسی که چیزی از سموم خورده باشد پس اگر دفع مضرت سم از و کرد و آن شخص زنده ماند جید است و صحیح والا فلا شیخ رئیس گفته که گمان میرد

آن است که باید امتحان کرده شود بر کسی که افیون و شوکران و مانند آن خورده باشد و اما اگر بیش و امثال آن خورده باشد پس منفعت این تریاق از برای او قلیل است و همین است که مدافع موت کند بمهلت وافی و میسر باید که انتفع جمیع فاذزهرات از برای مبش خورده و از برای دفع مضرت آن جدوار است و از امتحانی که ذکر شده از برای علم بجید بودن قوی این تریاق از قدیم ضعیف و کامل التر کیب آن است که قدری از آن را در گلوی ماری اندازند پس اگر آن مار مرد آن تریاق حدیث قوی جید کامل التر کیب است والا فلا و نیز از امتحانات آن است که کسی را مار و افعی و کلب کلب و عقرب و ریتلا و امثال اینها گزیده باشد بخوراند با و مقداری از این تریاق که میسر است از برای دفع مضار هر یک از اینها پس اگر دفع مضرت آنها از بدن کرد و آن شخص خلاصی یافت خوب است والا فلا و بعض اطبا گفته که باید که امتحان کرده شود در امراض مزمنه که بدوای دیگر علاج پذیر نباشد چون شهوت کلبی و سعال مزمن و درد معده و امثال اینها مقداری که مناسب حال آن شخص و آن مرض باشد با چیزی که مقرر است که استعمال آن با آن چیز در ان مرض کرده شود پس اگر او مریض از ان مرض شفا یافت خوب است والا فلا و شنیده شده در امتحان آن که اگر شپر را متجبن گویند چون با آن تند خوب است والا فلا بر این چندان اعتمادی نیست زیرا که فعل عسل و بعض ادویه دیگر نیز همین است و باید دانست که تریاق فاروق را مادام که امتحان و تجربه نکنند و قوت و ضعف آن را ندانند و خوبی و بدی آن را تحقیق نه نمایند باید که مرتکب استعمال آن نشوند و چون خاطر از امتحان و تجربه آن جمع گردد در زمان احتیاج بقدر مقرر از آن از برای هر مرض و مقداریکه مزاج آن شخص برداشت داشته باشد بدهند که فایده تمام و سود لاکلام و نفع عظیم باذن سبحانی بحکم جل اسمه می بخشد **فصل در ذکر شروط استعمال تریاق الافاعی** در نفع از برای جمله امراض با چیزهای خاص و مقداری معین که شرط است در نفع از برای آنها باید دانست که سبق ذکر یافت که این تریاق جید و نافع است از برای جمیع امراض و حفظ صحت الا آنکه استعمال آن گاه می باشد بلا شرط و ذکر کرده شده منافع مطلقه بلا شرط آن را وگاه میباشد بشرطی خاص و با چیزی خاص و مقداری

معین پس باید دانست که استعمال کرده نشود در مثل جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه و استرخا و رعشه و تشنج و تمدد و صرع و خدر و اختلاج و سوی هضم مگر بعد از تنقیه تام بمثل اباریج لوغاذیا و اباریج ثیادر یطوس و باید که مخدوم بعد از تنقیه تام در اول روز و آخر روز با آب کرم بیاشامد ناشتا تا چهل روز و در ایام خوردن آن طلا کند آنرا بر بینی در شبها و سعوط کند از ان در اوائل روزها و هر گاه جذام مستحکم شده باشد باید که سالوک این قوانین را تا یک سال مرعی دارند مکرر در سعوط که در هر پانزده روز یکمرتبه بآن سعوط کند و بعضی گفته اند باید که آشامیده شود از برای جذام بمرقه افاعی یا با طبیخ لسان الثور بجهت آنکه این بهتر است از برای نیکو شدن رنگ و رسن موی و صاحب برص بخورد آن را بهمانا که ذکر شد از برای جذام و بخراشند موضع برص را و طلا کنند از ان بر ان موضع و صاحب فالج بیاشامد با طبیخ راز یانه و کرفس و بسفایج فستقی و روغن جب الخروع و بسیار سعوط کند بآن با روغن شونیز و همچنین صاحبان لقوه و تشنج و استرخای مخلوط به نفط سپید کرده بآن تدهین نمایند و صاحبان مالیخولیا و اختلاط عقل و وسواس و توحش بعد تنقیه با شهر ابیکه دران کاوزبان و بادرنجبویه خیسانیده باشند و صاحب نجر استعمال آن کند مدت زیادتی نور فرخواه بخورد و خواه طلا کند و از برای نفی امعا مقدم باید داشت بر استعمال آن استعمال حقنهای مناسبه و در قولنج با سداب و زیره و در علت اختناق رحم باید ممزوج نمود بآن مثل آن از هر یک از سقمونیا صمغ عربی و بعضی بجای سقمونیا شبرم گفته اند و در رعشه پیش از استعمال آن باید که تطول کند بر اطراف آب کرم و در دار الفیل باید که مقدم داشت بر استعمال آن تطول کردن با آب سرد و بعد از فصد عرق کعب و از برای دندان با لوسته نخ انار و قصب الذریره و زیت و در ورم با مبطوخ عسل و باید که بکشند مخلوط این تریاق را در عسل بخیشم و از برای درد دندان نگاهدارند آنرا بر وی دندانی که درد دارد در دهان و از برای درد گوش آنرا بر روغن بادام تلخ حل کرده در گوش بچکانند و بعضی گفته اند که با آب کرم حل کرده در گوش بچکانند و این خطاست و در اوجاع رحم بخور کنند با آن با فودنج و همچنین در مثانه با زبادی مقل ازرق و همچنین در رحمیات مطلقا هر گاه

گردیده باشد مزمن و شفائی گفته که زنبور گزیده را در سرکه دهند و در سرکه حل کرده بر موضع
لدغ بمالند و از جهت مضرت او دو یه میمنه مثل افیون و شوکران و فرفیون و ذاریح و امثال آنها
در شراب دهند و از برای فالج و استرخا و لقوه و رعشه در ماء الاصول و سکنجبین غصلی
ماء الجبن و خداوندان حب القرع و ودیدان را در طبیخ فیصوم و ضیق النفس با سکنجبین غصلی
و از برای اجتناس طمث و اخراج جنین بیت در طبیخ اهلیلج با در طبیخ مشک طرامیثع یا با
طبیخ سداب حکیم محمد نفی در قرابادین خود گفته که عفرب گزیده را در شراب دهند
و خداوندان شهوت کلبی را در مقدار سه اوقیه شراب مروج دهند و خداوند صرع را اندر سکنجبین غصلی
دهند و هم در سکنجبین غصلی حل کرده غرغره نمایند و خداوند برص را اندر ماء العسل و خداوند
قولنج را در طبیخ بادیان و زیره کرمانی و خداوندان حب القرع و ودیدان را در طبیخ زیره و خداوند
درد گرده و مثانه را در طبیخ کرفس و صاحب سهال خون را و صاحب فروح امعا را
با آب سماق بدهند شیخ الرئیس گفته باید که خورنده شود این تریاق از برای تفتیت حصاة
کلیه و مثانه با طبیخ کرفس **فصل در بیان جوب اقراص الافاعی** اقراص افاعی
بنهایت مقوی باه و ممسک منی است و جمع اعضای رئیسه را قوت دهد صنعت آن
اقراص افاعی بیست مثقال تخم خرفه مقشر تخم خشخاش از هر یک ده مثقال جدوار خطائی
مجرب دو مثقال فاوزهر حیوانی بری اصطبانائی یکدانگ عنبر اشهب مومیائی دارابجردی
مشک تبتی خالص از هر یک نیم مثقال عود قماری دارچینی قرنفل خیربوا کل سرخ مترعم الافاعی
شقاقل مصری سعد کوفی ابرسا از هر یک دو مثقال صندل سرخ مروارید ناسفته دار
فلفل بهمن سرخ از هر یک پنج مثقال زرنباد بهمن سفید سنبل الطیب خصیة الثعلب مصری
از هر یک سه مثقال صمغ عربی یکدانگ و نیم افیون سه مثقال زعفران هفت مثقال پوست
تخم مرغ مکلس یکمثقال کوفته بیخته بشیرهٔ بنات مرشته جهاسازند هر حبی بقدر نخودی
بورق نقره یا ورق طلا بپیچیده و ورق طلا بهتر است نگاهدارند شربتی دو حب صنعت
این حب به نسخه دیگر اقراص افعی بیست مثقال خصیة الثعلب مصری تخم خرفه مقشر تخم خشخاش
تخم خشخاش سفید از هر یک ده مثقال صندل سفید مروارید ناسفته دار فلفل بهمن سرخ بهمن سفید

از هر یک پنج مثقال جدوار خطائی مجرب دارچینی قرنفل دانه هیل ورق کل سرخ شقاقل مصری
سعد کوفی ابرسا زعفران از هر یک دو مثقال فاوزهر اصطبانائی جوانی یکدانگ عنبر
اشهب مشک تبتی خالص از هر یک نیم مثقال مومیائی دارابجردی صمغ عربی از هر یک
یکدانگ و نیم عود قماری خام زرنباد سنبل الطیب افیون از هر یک مثقال کوفته بیخته
بشیرهٔ بنات سرشته جوب سازند هر حبی بقدر نخودی صنعت این حب بنسخه دیگر
اقراص افعی بیست مثقال تخم خرفه مقشر تخم خشخاش خصیة الثعلب مصری از هر یک ده مثقال صندل سفید
مروارید ناسفته جدوار خطائی مجرب بهمن سرخ بهمن سفید زعفران از هر یک مثقال
زرنباد دارچینی ابرسا شقاقل مصری سنبل الطیب از هر یک سه مثقال عود قماری قرنفل
فلفل دار فلفل غنچه گل سرخ سعد کوفی از هر یک دو مثقال تخم خرفه مقشر پوست
تخم مرغ مکلس از هر یک یک مثقال عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک نیم مثقال صمغ عربی
یکدانگ و نیم باد زهر حیوانی مجرب یکدانگ کوفته بیخته بشیرهٔ بنات سفید بقوام آورده
سرشته جوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا بپیچیده خشک کرده نگاهدارند
شربتی پنج حب تا هفت حب حب اقراص افعی را فقد سره در تقویت باه و امساک
و تقویت اعضای رئیسه و آوردن نشاط طبی نظیر است صنعت آن جوز بوا پنجعدد مبسان
آنها را خالی کرده از افیون گاو زرونی پر کرده آنها را بخمیر گرفته در روغن گاو بریان نموده
پس خمیر را از آنها جدا کرده اقراص افاعی هفت مثقال جدوار خطائی مجرب صندل سفید
بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری از هر یک پنج مثقال عود قماری
غرقی زرنباد در روغ عفربی کبابه چینی کل گاو زبان زعفران لسان العصافیر اسارون
سنبل الطیب مصطکی قرنفل ورق کل سرخ ابرسا فلفل سیاه هیل بوا قاقله کبابه لبسا
باد رنجبویه زرنب تخم بلیون دارچینی مغز جوز السمنه مغز جوز الزلم مغز چلغوزه مغز
نارجیل مغز جوز القطن از هر یک دو مثقال بادیشتر اعوانی صمغ عربی کثیرا تخم
خشخاش سفید تخم خرفه مقشر از هر یک پنج مثقال عنبر اشهب مشک ترکی ورق
طلا و ورق نقره از هر یک نیم مثقال نبات سفید ده مثقال صمغ عربی کثیرا در آب

حل کرده ادویه کوفته بخته حبوب سازند هر چی بقدر نخودی بورق طلا و نقره پیچیده خشک کرده
نگاهدارند شربتی دو حب حب قرص افعی منقول از اکلیل محمد زکریا در تقویت باه بی نظیر است
صنعت آن خصیة الثعلب مصری خولنجان خردل سنخ از هریک سه مثقال مایه شتر اعوای
قرص افعی زنجبیل کشنیز خرما از هریک یک مثقال کوفته بکلاب سرشته حبوب سازند دسن الافاعی
نافع است از برای سموم و تحلیل مواد بارده از جلد و برای جذام و جلای آثار جلد ماننده قوباء و
دار الثعلب و سعفه و استرخاء و هذیان بآن چند روز پی هم ساقط نمی کرداند نقش بواسیر او و فجره است
و از برای تقویت باه بسیار مفید است صنعت آن بگیرند مرقه افاعی را که افاعی را از برای
اقراص بدستور مزبور پخته و گوشت آنرا برآورده باشند از برای ساختن اقراص و بوزن آن
مرقه روغن زیتون داخل کرده در دیگی پاکیزه چندان بجوشانند که آب برود و روغن بماند در
شیشه کرده نگاهدارند و بوقت حاجت بکار برند دسن الافاعی موسوم بدهن المفاصل صاحب
خلاصة التجارب گفته که از مخترعات اطبای هند است جهت تحلیل ورمهای خبیث خصوص از مفاصل
صنعت آن بگیرند افعی سیاه و سر و دنب آنرا بیفکنند و شکم آنرا پاک کنند و پارچه پارچه کرده
در روغن بنفشه اندازند و چهل روز در آفتاب یا سایه بپرورند و اگر در آب بنفشه بجوشانند تا
مضمحل گردد و بپالایند روغن کنجد بر آن افکنند و بآتش ملایم بجوشانند تا آب برود در روغن
بماند پس بکار برند بهترست رمادافعی در خواص و منافع مانند رماد اسود سالخ است و دستور
احراق آن نیز بدستور آن و ذکر یافت طبیخ افعی در جذام و بسیاری از امراض خصوص
در سقی هرسم و نهش هوام سم بسیار نافع است صنعت آن بگیرند افعی مختار که در بیان افعی مذکور
شد و در اقراص افاعی در تریاق نیز و سر و دم آن را قطع کرده پوست آن را جدا نموده
احشاء و مرارهٔ آن را بیرون آورده آنرا با آب و نمک و آب خالص بشویند تا پاکیزه شود پس با
نخود و کندنا و قدری بنفشه نمک در آب بسیاری بپزند تا مهرا شود پس استخوان آن را
جدا کرده با نان کندم پاکیزه ثرید کرده نان را بخورند و شوربای آنرا بیاشامند و اگر از گوشت
آن نیز قدری خورده شود بد نیست و اگر خواهند که طعم آن نیکو شود با کبوتر بچه به پزند و در ابتدا
منفعت این شوربا ظاهر نمی شود ولیکن بعد از چند روز بدیدی آید و گاه باشد که در ابتدا

عقل زائل گردد پس شفا یابد و وقت باز ایستادن از خوردن طبیخ افعی زمانی است که صاحب علت
ورم کند عقل او زائل شود پس بپوست او جدا شود و صحت یابد ماء اللحم افعی جذام و امراض
سوداویه و بلغمیه را نافع و مقوی باه مبرد المزاج است صنعت آن گوشت افعی سرودم قطع
نموده و نیکو شسته بطریق مذکور معمول مقدار نیم آثار گوشت بره فربه یا بز فربه یا خصی هرکدام
که باشند و خواهند یک آثار مرغ جوان فربه سه قطعه بسفایج فستقی بادرنجبویه از هریک چهار مثقال
افتیمون کاوزبان از هریک ده مثقال در پارچهٔ نازکی بسته با چند طاقه شنبلید در ان اندازند و باش
آثار آب عرق کشند شربتی از ده مثقال تا بیست مثقال باشامند و اگر قوی تر خواهند یک
دو کبوتر بچه از هریک سه قطعه لحوم طیور از هریک پنج شش قطعه و کنجشک خانگی نر بیست قطعه
دار چینی قرنفل جوزبوا بسباسا از هریک دو مثقال هیل بوا بابونه پنج مثقال بوزیدان شقاقل
بهمین از هریک سه مثقال و نیلوفته اضافه نمایند دو مثقال زعفران و یک مثقال عنبر اشهب
در پارچه نازکی بسته بسر پنجه بادر مشربه اندازند و عرق را سرد نموده در شیشه نگاهدارند مرقه
افعی که آنرا شوربای افعی گویند و در حقیقت همان طبیخ افعی مذکور است و این مرقه مستعمل است
در مرض جذام صنعت آن بدستور طبیخ آن است و دستور آشامیدن و وقت باز ایستادن
از ان بعینه همان نوع است معجون قرص افعی بجهت تولد و تناسل مجرب و نهایت مهیی و مقوی
و موافق اصحاب برودت مزاج و پیران و حافظ صحت البدن و بجهت امراض عصبانی
و رقت منی و نیکو گردانیدن رنگ رخساره و تقویت هاضمه و تفریح و دفع وحشت سوداوی
نافع است صنعت آن خصیة الثعلب مصری زنجبیل دار چینی از هریک شش مثقال کبابه چینی قرنفل
دار فلفل از هریک یک مثقال مغز پسته مغز بادام شیرین مقشره مغز نارجیل مقشر از هریک دو مثقال
ابریشم مفرض اشنهٔ ابجدان بپیرایه شتر اعوای تخم کرفس تخم کراث تخم لوبیا تخم هلیون تخم کدنا
تخم شلغم تخم خیار تخم قبیط تخم خربز بزیدان جدوار خطائی مجرب مغز چلغوزه خولنجان حب الصنوبر
الکبار تخم نرب قرفه الطیب تودری سنخ تودری سفید بهمن سنخ بهمن سفید تخم زردک مغز
حب القلقل مغز بن فلفل لسان العصافیر خردل بصل اسقیل مشوی خشک مربی عاقرقرحا از
هریک یک مثقال عنبر اشهب مشک نر کی از هریک دو مثقال زعفران ده مثقال ورق نقره

دو مثقال ورق طلا یک مثقال قرص افعی عنبر جمیع ادویه باعسل مصفی دو وزن ادویه معجون سازند
شربتی یک مثقال صفت این شراب بنسخه شاه غیاث الدین شیرازی جد حکیم سلیمان سروی
غفر الله لهما خصیه الثعلب مصری دارچینی زنجبیل از هر یک شش مثقال کبابه چینی فرفل
دارفلفل ابریشم مقرض اشنه انجدان بابه شتر اعرابی تخم کرفس تخم یونجه تخم بلیون تخم کندنا
تخم ترب تخم جرجیر تخم کلم تخم شلغم تخم پیاز بوزیدان حب الصنوبر الکبار حب الصنوبر الصغار جدوار
خطائی خولنجان تودری سرخ تودری سفید قرنفل اللبب بهمن سرخ بهمن سفید تخم خربزه تخم کاکنج
حب القلقل حبة الخضرا فلفل لسان العصافیر بیارغ مصطکی مشوی بسباسه حسک مربی تخم
خردل عاقرقرحا از هر یک یک مثقال مغز بادام شیرین مقشر مغز پسته مقشر مغز نارجیل مقشر
مغز فندق مقشر از هر یک دو مثقال قرص افعی عنبر مجموع اجزا مشک ترکی نیم مثقال کوفته
بیخته بعسل سفید خوشبوی مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال تا دو
درم افیون بفتح همزه وسکون فا وضم یای مثناة تحتانیه وسکون واو ونون معرب ایمون
یونانی است ومعنی آن مسبت است بعربی لبن الخشخاش ومرقد وبربری تریاق وبسیربانی
وعباسیون وشقیقل یعنی میراننده اعضا وبفارسی تریاک گویند وتریاکی که رستم
از کیکاؤس طلبیده که بسهراب خوراند گویند افیون بوده چه بنسبت دوای دراو جاع شدیده
حائل میان مریض وموت سوای آن وچون دران قوت سمیت می باشد با آنکه دوای سمی
شدید الغائله است وباعتبار چنان نفعی حکمای اطبا محتاج بودند باستعمال آن وند اشتند
چاره ازان لهذا ترکیب نمودند آنرا با مصلحات چنانچه هر حکیمی ترکیبی ازان ساخته وبقدر
مفسد ودر اصلاح آن کوشیده تا بدان از غائله آن متضرر نگردد وفوائد آن عائد بدن گردد

فصل در بیان ماهیت طریق واخذ وطبیعت وجودت ورداءت وخواص ومنافع ومضار افیون

اما ماهیت آن بدانکه افیون اطلاق کرده میشود بر سبیل اشتراک بر سه چیز
اول بر صمغ خشخاش مطلقا خواه خشخاش سفید باشد وخواه سیاه واهل مشرق ومغرب بر آن
متفق اند دوم بر صمغ خشخاش سیاه این تردد های اطبا است جهت آنکه دران اوقات زرع
خشخاش نبوده واز خشخاش سیاه صحرائی صمغ میگرفته اند وبستانی آن بسیار کم می بوده مگر

در ارض مصر تنها واز انجا باطراف میبرده اند چنانچه قسمی گفته که در هیچ زمین نه در شرق ونه در غرب
افیون نمی باشد مگر دکه بار مصر خاصه در صعید مصر خاصه در موضعی مخصوص که معروف باشیوط است
ازانجا بسایر بلاد میبرند سوم بر عصاره خشخاش سیاه چنانچه دیسقوریدوس گفته که افیون صمغ
درخت خشخاش سیاه است یا عصاره آن وشیخ الرئیس رحمه الله فرموده که افیون عصاره
خشخاش مصری است که آنرا با افتاب گذارند تا غلیظ ومنجمد گردد ونیز فرموده که از خس بری
گاه افیون می سازند وآن نیز مخدر است اما ضعیف وگفته اند که از شقایق النعمان افیون می
گیرند وآن قوی الاثر است مثل آنکه صمغ خشخاش را می گیرند ولیکن بسیار قلیل ازان بعمل
می آید اما طریق اخذ افیون از خشخاش آن است که چون گل خشخاش ریخته شد وخشخاش دانه
بست وقریب بآن رسید که رطوبت وطراوتش کم شود وخشک گردد اطراف ظاهر آن را آخر
روز سه چهار تیغ طولانی غیر غایر که باندرون آن نرسد وسوراخ نکند زده شب بگذارند تا شیر
ورطوبتی که ازان موضع بیرون می آید بسبب سردی هوا فی الجمله جمود وانعقادی بهم رساند
پس یک یک را صبح بانگشت ازان برگیرند وبرکنار صدفی یا پیاله چینی بمالند تا شیر جمع
خشخاشهای تیغ زده جمع گردد وهمچنین زمانی صبر کنند تا انچه بتدریج تیز بر آید جمع گردد در
همان روز تیز بردارند وگاه باشد که روز دوم تیز تیزی بیرون نیاورد آنرا تیز بردارند واگر
یک مرتبه دیگر تیز تیغ زنند بدست نیاید انچه دران مانده است برآید وبهمان طریق بردارند
وهمچنین تا آنکه مقدار معتدی جمع گردد پس مجموع را بر روی سنگی بسایند وبدست نیکو بمالند
وازان اقراص یا فتیلها اندک پهن ویا بشکل بیضه مرغ بسازند ودر سایه خشک کرده
نگاهدارند وعند الحاجت بکار برند اما تعیین زمان مذکور جهت آن است که نمازیغذیه تنها
از مسامات عروق نمی کنند بلکه از مسامات ضعیفه خفیه که در ظاهر آن است نیز جذب رطوبات
میکنند خواه رطوبت آب وخواه رطوبت شبنم وبارطوبتی که در هوا دایما می باشد وکسانی که
تعهد احوال نباتات می کنند درمی یابند این معنی را وبهترین رطوبات رطوبت شبنم
است که در تغذیه نبات شبیه بهت لطیف که از افواه عروق بیرون می آید وبر ظاهر
اغصان می چسبد وآن رطوبت اکثر در زمستان اوراوائل بهار می باشد تا چند انکه

حرارت روز تحلیل آن کند پس در پوست خشخاش ازین نوع رطوبت بسیاری نفوذ می کند
و در ابتدای نکون که از بسیاری رطوبت و ضعف حرارت نضج نیافته مانند لبن که شبیه است
بغذای نبات کامل نشده بلکه رطوبت سبز رنگ می باشد که خام و ناملایم است پس از انکه ان
رطوبت رنگ بیاض و قوام معتدل گیرد و قبل از انکه غذای فشر شود و انتها از فرصت می یابد
نمودن و استخراج دمعه آن گردد و آن زمانی است که او تعین کرده که حرارت آفتاب رطوبت آنرا
تجفیف کند از ظاهر قشر و بواسطه بسیاری ظاهر و باطن آن نضج را قبول نکند و هرگاه بدین مرتبه رسد
که تجفیف رطوبت ظاهر کند فوت حرارت نیز چندان خواهد بود که رطوبت باطن را نضج دهد و این
در اواسط فصل ربیع است و اینکه شق را بکار دمیکنند جهت آنست که تا موضع بیرون آمدن
لبن بسیار شود زیرا که اگر بچیزی دیگر سوراخ کنند سیلان تام نمی یابد و اما سبب آنکه باید که شق
آن غایر نباشد آنست که تا باندرون نفوذ نکند و لبن آن در باطن نریزد و اما سبب آنکه باید
که متشعب نشود از برای آنست که لبن از یک موضع بدر آید و بمواضع مختلفه متفرق نشود زیرا که
هرچند بیشتر و از مواضع کم بیرون آید آسان تر است التقاط آن از انکه که از مواضع معتدده
متفرقه بجهت انکه چیزیکه مقدار آن آن قدر باشد که از یکدو موضع بخوبی تواند برآمد چون از
مواضع متعدده متفرقه برآید ناچار اندک نمی باشد و گاه است که دو شق متقارب کنند هر دو از
یکجا بسبب قرب بموضع نصف کی یکی تا نزدیک سر آن و یکی تا نزدیک آن بر سد و در وسط قریب
بمحاذات هم باشند تا انچه از پائین باشد از یکی بیرون آید و انچه از بالا باشد از دیگری و اما
سبب آنکه با نگشت باید که بردارند آن است که اگر از مثل کارد و مانند آن بردارند از جرم قشر
چیزی بیتر اشد و از اجزای کیفیه داخل آن میشود و اما سبب در صدفه یا پیاله چینی یا شیشه جمع
کردن لبن بواسطه آن است که اینها تمام لبن را باز میدهند و چیزی در انها نفوذ نمی کند خصوص
صدفه و در انگشت هم چیزی نمیگذارد بسبب تیزی خود بخلاف خزف و خشب و برگ و مانند انها
و اما سبب آنکه روز اول باید که بردارند در روز دوم نیز میتوان برداشت آن است که لبن
مذکور که از موضع شق بیرون می آید و همانجا منعقد میگردد و قابر افواه منافذ این لبن است از انچه
ابعد انست از بیرون آمدن ممنوع است و هرگاه که بر گرفتند افواه منافذ گشاده میشود و دیگر باره بیرون می آید

و تا منافذ نیز از تاثیر هوا و آفتاب تجفیف پیدا نکرده و صلب نشده احتمال برون آمدن هست و چون
خشک شد دیگر چیزی برنمی آید و ازین است که روز سوم هیچ بیرون نمی آید و اما سبب آنکه باید که بر روی
سنگ صلایه کنند و آن را بدست بمالند آن است که بعضی از رطوبات آن بتحلیل رود و خاثر
و غلیظ شود و زود قرص یا فتیله یا فلسهای بهن و یا مانند بیضه گردد که هوا در ان دخل نتواند کرد که اگر
بسیار رقیق باشد یا بسیار غلیظ منعقد نشود و صاحب تبریح الارواح آورده که بهترین وجهی در اتخاذ
افیون آن است که مادون سر خشخاش که تخم آن سیاه است تر دیک بساق شق کنند باشرط و بگذارند
تا صمغ آن بیرون آید و بعد ازان جمع کنند که این افیون خوب است ظاهر ادعای او آن است
که بعضی از صمغ که در ساق گیاهست آن را هم بیرون آورند و بغدادی گفته که قومی پوست و
برگ و سر خشخاش را میکوبند و میفشارند و می پزند تا غلیظ شود و قرص می سازند و این بدترین
اصناف آن است و لیسقوریدوس طریق استخراج افیون که مراد عصاره آن باشد می آورد که سر
خشخاش و اوراق آن هر دو را بکوبند و عصاره آن را بگیرند پس آن عصاره را بر روی سنگ صلایه
کنند تا چندان غلیظ شود که نوان قرص ساخت بعد ازان قرص کنند و گوید که این قسم افیون را
سقونیون گویند اما بیان جودت و رداءت آن پس بدانکه بهترین افیون لبن متخذ از خشخاش
سیاه است که در سایه خشک نموده باشند بعد ازان گفته اند افیون متخذ از لبن کوزه شقایق
النعمان است و علامت جودت آن ده است اول انکه در آب نرود و گداخته شود زیرا که صمغ زود در
آب گداخته می شوند حتی انکه اگر بجای نمناک بگذارند نرم و گداخته میشوند مثل صمغ عربی و کتیرا و
امثال آن دوم آنکه ملس باشد یعنی بعد از انکه در آب گداخته شد اجزای آن متساوی و متشابه
باشند و در دهان نباشد زیرا که ان علامت غش و اجزای غریبه است سیم آنکه غش جوهر
غریب و فی الجمله تمام ندارد و بسبب این است که اکثر ناهموار بوده اندکی نماید و بعضی گفته اند
که آن را در آب حل کنند و صاف کنند اگر دوران ثقل یابد مغشوش است والا خالص سوم آنکه
حاد الرائحه و منوم باشد زیرا که افیون خالص نوبوی آن تند میباشد و بوی خاصی دارد و نوم
است و مغشوش آن کم بوی است و این بمقایسه خوب معلوم میگردد که اول افیون خالص اگر
باشد ببویند بعد از ان آنرا و با انکه سابق بوی خالص آنرا در یافته باشند چهارم آنکه مکسور آن

سفید مائل بحرکت کبی باشد یعنی چون آنرا بشکنند محل شکستن آن بدان صفت باشد بنحوی که در طعم
او مرارت و قبض باشد و این نیز بمقایسه معلوم میشود که اول افیون خالص را بچشند بعد ازان
آنرا و بآنکه طعم آن را از قبل دریافته باشند ششم آنکه سنگین و رزین باشد بسبب آنکه انچه
خالص است و صافی است اجزای او متلذذ است و انچه غیر صافی و مغشوش است اجزای
آن متخلخل و سبک است و همچنین است حال انچه از عصاره است یعنی متخلخل و سبک است
هفتم آنکه چون در آفتاب گذارند نرم و گداخته شود هشتم آنکه چون در آتش اندازند و بمانند
چراغ برندرد و مشتعل و افروخته گردد و دران جرم بسیار نماند نهم آنکه شعله آن صافی باشد
و تیره نباشد دهم آنکه چون خاموش کنند بوی آن تند و قوی باشد و اما صفات مغشوش آن
ضد این صفات است و گفته اند که آن را مغشوش بمایند یا عصارهٔ خس بری یا صمغ آن می
نمایند و نشان شناختن این هر سه آن است که انچه مخلوط بشیاف نمایند است هرگاه در آب
مخلوط سازند بوی آن ضعیف گردد و ملمس آن خشن باشد و انچه از عصارهٔ خس بری
سازند سبک و بی مغز باشد بجهت انکه در طبیعت عصارات غلیان است هرچند آن را
بطبخ و تبخیر چنان سازند که غلیظ شود و از غلیان باز ماند اما فی الجمله دران غلیانی
حادث میشود که موجب تخلخل و خفت و زن و عدم رزانت آن است و انچه در وعدس و
امثال آن کنند همچنین رزانت و بوی آن کم است و انچه دران صبر و مر داخل کرده باشند
طعم و رایحهٔ آن غیر طعم و رایحهٔ افیون خالص است و این نیز بمقایسه طعم و رایحهٔ افیون خالص
معلوم میشود چنانچه قبل ذکر یافت و انچه گفته اند باید که بوی آن موجب خواب باشد +
جهت آن است که افیون مسبت است و هرگاه در رایحهٔ آن این معنی باشد معلوم می شود که
در کمال قوت است و انچه گفته اند باید که در آب زود بگذارد جهت آن است که در صمغیت آن
نوعی مبنیت که بواسطهٔ آن آب دران نفوذ نتواند کرد که بعض آن برسد بلکه از قبیل سایر
ابدان نباتات جذب آب بزودی میکنند و می گذارد و اندک رطوبتی دران تاثیر می کند
حتی آنکه چون در جای نمناک گذارند نرم شود و هر انچه دران صمغ باشد براق و صاف است
و انچه دران کثیر او مانند آن و یا چیزهای که در آب نمیگذارد داخل است چون در آب گذارند

ظاهر آن نرم و باطن آن بحال خود باقی ماند و انچه گفته اند که باید در آفتاب نرم شود و در آتش
مشتعل گردد و بچراغ داشتن روشن شود بسبب کمال لطافت اجزای آن است و شی دیگر را
این لطافت و تاثیر نیست بسبب غلبهٔ ارضیت بران و از علامات که میان مردم متعارف
است آن است که نرم آنرا بدو انگشت ابهام و سبابه بر گذارند انگشت سبابه بحالت اگر
مانند روغن در دست پهن شود و فتیله نشود و چسپنده بطرز عسل و خرما نباشد آن خالص
است والا مغشوش و دیگر آن است که چون در جای نمناک بگذارند نرم شود مانند موم و این امتحان
نزد یک بامتحاناتی است که گذشت و انچه شیخ الرئیس رحمه الله آورده که از صفات مذکوره در
کتاب دلیسقوریدوس که از برای جودت و خالص بودن افیون ذکر کرده این است که
رزین و حاد الرایحه و سهل الانحلال در آب باشد زود منعقد نشود بعد از گداختن و در آفتاب
منحل شود و شعلهٔ چراغ را نیره و مظلم نکند هرگاه که مشتعل سازند و اینها همان اموری است
که ذکر یافت و اما افیون زرد رنگ که آب را رنگ کند و ناهموار باشد و ضعیف الرایحه که اوصاف
مذکوره دران نباشد مغشوش است اما مزاج و طبیعت افیون پس بدانکه در مزاج افیون
اختلاف بسیار شده جمهور اطبای یونان آنرا سرد و خشک میدانند و برودت آن را
در نهایت مراتب میدانند که چهارم است و دران نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم
میدانند و بعضی در اواسط و همچنین است قول در یبوست آن اکثری بر انند که یابس است در
سوم و بعضی گفته اند در یبوست آن قوی است و جمهور اطبای هند آن را گرم و خشک دانسته
و متاخرین اطبای فارس تابع اطبای یونان اند اکثری آن را سرد میدانند و بعضی
گرم نیز گفته و هر یک را دلیلی است و انچه بالفعل مشهور میان اطباست که متخذ از خشخاش سیاه
بری است بارد یابس است در اول چهارم و متخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد یابس است
در آخر درجهٔ سوم و متخذ از خشخاش سفید بستانی بارد یابس در اول سوم و متخذ از کوکنار مشقال النعمان
اکثر آن را گرم میدانند و بعضی بسردی آن قائل اند فقیر را عقیدهٔ آن است که افیون با وجود
برودت مرکب القوی است یعنی مبنیت خالی از جزوی حار لطیف باجزو بارد کثیف ارضی
غالب که آن جزو حار می باشد علت تلخی طعم و حدت رایحه و سرعت اشتعال و صدور افعال

حرارت در بدن یعنی بعد ورود در بدن و فعل و انفعال دران اولا از اثر حرارت ظاهر میگردد
و بدن را گرم میسازد ثانیا یعنی بعد مانی که آن جزو حار لطیف بتحلیل رفت ثانی ماند آن جزو بلا دو
ارضی غالب و احداث برودت می نماید و اما آنانیکه گرم دانسته اند دو دلیل از قیاس و تجربه آورده اند
اولیه و اجوبه آنها بالاجمال این است اما اول از قیاس آنها سه است اول مرارة طعم آن است
زیرا که فاعل مرارة حرارت است و دلیل دیگر حدتی است که با مرارت دران بیاشد و دلیل دیگر
قیاس الیشان کلام شیخ الرئیس است که فرموده الحرارة فی الرطب تفعل السواد و فی ضده البیاض
والبرودة فی الرطب تفعل البیاض و فی ضده السواد و معلوم است که افیون لبن خشخاش است
باعصارة آن و بهر حال متلون بسواد شده است پس ازین معلوم میشود که فاعل آن حرارت
خواهد بود اما تجربه خود بهین و ظاهر است که افیون اولا احداث حرارت میکند و بواسطه همین
مردم در برودت هوا و زمستانها و زمانیکه برف و یخ و هوا بسیار سرد است بیشتر استعمال میکنند
و برودت ثانیا ازان صادر میگردد می گویند بنا بران است که مواد حاره بدنه را تحلیل میدهد
و بالعرض برودت احداث می کند و هرگاه دو امر متضاد از شی واحد ظاهر شود یکی بالذات
باشد و دیگری بالعرض والبته بالذات مقدم خواهد بود و بالعرض موخر جهت آنکه در حکمت طبیعی
مبرهن شده که ذاتیات مقدم اند بر عرضیات پس چون حرارت از افیون اولا ظاهر میشود
و بعد ازان برودت پس حرارت آن ذاتی خواهد بود و برودت آن عرضی جواب ازین آن است
که قیاس موقوف برین نیست برای آنکه میتواند بود که در شی امری باشد غیر ظاهر بین در حس
که آن بالتحلل موجب صدور امری گردد که بالفعل آن امر ظاهر بنا شد مانند چوب چینی
و زیبق و آن امر فی الحقیقت قوی باشد از امریکه ظاهر باشد در حس چنانکه تمثیل کرده اند
بدو مثقال از افیون محلول در یک طل از شیره تازه دو شیده که بحسب لون ظاهر آن که بیاض است
لازم می آید بآن دلیل که بارد باشد و حال آنکه در کمال حرارت است و مخفین در افیون قوتها
میتوانند بود که چیزی باشند که طعم آن نداشته باشد و فعل آن قوی باشد از فعل فاعل مرارت
و حدت و جواب از دلیل دیگر که از مسک بقول شیخ گفته اند نزدیک است همین جواب و آن
این است که میتواند بود که امری دیگر باشد که مقتضای آن خلاف مقتضای حرارت باشد

و آن قوی باشد و اما دلیل از تجربه که آورده اند جواب آن آنست که لانسلم که فعل افیون اولا
حرارت است بلکه اولا ابرید است و ثانیا و بالعرض و التسخین و ثالثا بالذات باز ابرید است و دیگر
مقدمه که دعوی کرده اند که هرگاه دو امر متضاد از شی واحد صادر گردد واحد هما بالذات و ثانی
بالعرض اما بالذات مقدم است این ممنوع است زیرا که میتواند بود که امر بالعرض در قوت بر تبه
باشد که بر ما بالذات زیادتی و غلبه نماید مانند تسخین آب گرم اولا و ابرید آن ثانیا که اول بالعرض
است ثانی بالذات و معهذا التسخین آن مقدم است بر ابرید و اگر گویند که افیون صنع است و
شیخ الرئیس گفته که کل صنوع حار اند پس او نیز حار باشد گوئیم که شیخ با وجود این حکم کرده است
که افیون بارد و یابس است در درجه رابعه پس میتواند بود که در اصل طبیعت صنوع حار و
یابس باشند و بواسطه مافی اثر آن بفعل نیاید مثل آنکه از بنا نانی که ازان بیرون می
آیند قوتی استفاده کنند که مخالف مقتضای صنیعت باشد و دیگر آنکه ابن لبن است نه
صنع و فرق است میان ابن و صنع و بالجمله این اجوبه بر قوتی ندارد و اما بیان منافع و مضار آن
از قول حکما و اطبای کبار پس آن نافع است از برای صداع بوئیدن و طلا کردن آن بر
سر و آشامیدن آن بقدر یکنخود فخر الدین سمرقندی در میامر خود گفته باید حذر نمود
از استعمال افیون و مخدرات قوی در صداع مگر آنکه بوده باشد صداع در نهایت شدت
بحیثیتی که طاقت برداشت آن نداشته باشد و اما هرگاه صداع باین شدت نباشد
پس جائز نیست استعمال آن بجهت آنکه ماده را بلید و غلیظ می کند و ضرر بحواس میرساند
اورام الحاره فی الدماغ و حجب الرأس جالینوس در کتاب تریاق بسوی قیصر درج نموده
که اعطا کرده می شود از افیون مرصاحب فرانطس را نمن درمی و بتدریج برابع درم رسیانیده
میشود در بار الشعیر پس نفع میدهد او را و موجب بسیکاری او میشود شیخ الرئیس گفته نزد او
آن است که جهد کرده شود در آوردن جواب مرصاحب سرسام صفراوی را اگرچه بمالیدن افیون
باشد بر جبین و بینی او اگر بوده باشد قوت آن قوی و الا باید بر بیز نمایند کمال پرهیز
ازین عمل بجهت آنکه موجب هلاک علیل میگردد و میفرمایند گاه باشد که نفع کند بوئیدن
افیون با شمه از زعفران و داخل کردن در لخالخ منومه در سرسام حار خصوصا صفراوی

و مانند آن از صبار او جنون و قطرب محمد بن زکریا گفته که خوانده ام من در غیر یک موضع از کتب
متقدمین آنکه افیون بسیار نافع است از برای سرسام حار فی السهر شیخ الرئیس گفته بسیار
باشد که مضطر گردیم در صاحب سهر مفرط بسبب حدوث انحلال قوت آن باشا بیدن مقدار
یک قیراط و کمتر از ان از افیون تا خوابش برد و در کتاب تریاق بسوی قیصر جالینوس
درج نموده که هرگاه خورده شود از افیون مقدار کرسنه خواب می آورد و ساکن میگرداند وجع را
محمد بن زکریا گفته چون فراگرفته شود از افیون مقدار یک دانگ و از عصاره او یروح و زعفران
از هر یک دو دو دانگ و هر سه را حل نمایند در روغن بنفشه و طلا نمایند بر جبهه خواب می آورد و خوابی
نیکو و نیز گفته که هرگاه بوده باشد سهر قوی غالب بر شخصی باکی نیست که بیاشامد بقدر قیراطی
از افیون و بسود با افیون او ایلم نما او را خواب آید و نیز جالینوس گفته که چون خورده از افیون
مقدار کرسنه وطلا کرده شود بر جبهه و نیز گفته که چون آشامیده شود از افیون ربع درمی در
مادة الشعیر خواب می آورد و خوابی نیکو شیخ الرئیس گفته که بسیار باشد که منتفع شوند اصحاب
سهر در حمیات بخوردن مقدار کرسنه از افیون یوسف بغدادی گفته که مقدار نخود انگ
افیون چون آشامیده شود مرقد است و احتمال قتله از ان در معده منوم است و گفته
اند که اگر آشامیده شود قدری بسیار اندک با مصلحش زعفران خواب می آورد خوابی معتدل
پس اگر ازان اندکی زیاده کنند خوابی غرق می آورد پس اگر ازان نیز اندکی زیاده کنند موجب
سبات میگردد پس اگر ازان نیز چیزی قلیل اضافه کنند احداث سبای غرق می کند
بمرتبه که بیاشد صاحبش مانند مسکوت پس اگر ازان نیز اضافه کنند میکشند و سبب تنویم
افیون افراط نیز بدو تغلیظ آن است مر روح را و عمر حرکت آن بسوی خارج و بسوی
اعضای حواس خمسه ظاهره که آن سمع و بصره و شم و ذوق و لمس است پس چون روح دماغی
نیاید بسوی این اعضا باطل میگردد حواس این اعضا و خواب عبارت از همین تعطیل
حواس است و اگر حل کنند افیون را با اندکی زعفران در روغن گل سرخ و طلا نمایند بر
باطن الف میگردد موجب خواب همچنین چون حل نمایند افیون را با چند خالص در
روغن بنفشه و بمالند بر مقدم سر خواب می آورد و نافع است از برای سهر فرط قوی

که اطبا از معالجه آن خسته گردیده باشند جالینوس فی القطرب و الصبار و دواء الکلب و الماء
هرگاه بوده باشد انسان بسیار گرم مزاج ناری بحیثی که بوده باشد ارواح نفسانی او
بسبب بسیاری حرارت مشوش الافعال مستعد تخلیل بادنی سببی و حرکتی از حرکات فکریه
پس آنرا نافع است استعمال قلیلی از افیون و افیونجات که بیاشامد اندکی از انها را
و ازین جهت است که می باشد افیون مفید از برای جنون و صبار او قطرب و نیز باین
سبب می باشد نافع از برای سرسام حار چنانکه مذکور شد شیخ الرئیس گفته که گاهی می خورانند
صاحب قطرب را افیون از برای ساکن گردیدن طبیعت آن و ساکن گردیدن فکرهای
او و بعض اطبا گفته اند که افیون را نفع بسیار است از برای قطرب خواه بخورند و خواه
بپوشند خصوص وقتیکه در روغن گل سرخ حل کرده اندکی زعفران داخل کرده بپوشند جلکم
علی در شرح قانون گفته که افیون در نهایت نفع است از برای ماینا و جنون فرشی
گفته که از جمله علاج جید قوی از برای داء الکلب و ماینا آن است که بیاشامانند صاحب
آن را بمدرم افیون در ماء الشعیر نزد قوت اختلاط عقل و غلبه حرارت پس بسیار باشد که
دور گرداند ماینا و داء الکلب را در یکروز بجهت آنکه میبرد دماغ و مزیل حرارت محرقه و
مسکن اضطراب و چنگ در زدن بقصد است و می بخشند دماغ را مزاجی مضاد مزاج
حادث از سودای محترق و دوای قوی است در دفع غائله سودای محترق و حدت آن
و خواب می آورد پس موجب راحت میگردد نزد خواب از تخلیط و بسیار باشد که نزد قوت
حرارت و استیلای مرض احتیاج باعاده آن شود چند مرتبه تا بگردد بسبب طول مدت
قوی در تاخیر یوحنا گفته که هرگاه بوده باشد سهر طویل پس نافع است آنرا سعوط بچیزی از
افیون محلول با اندکی زعفران و گفته شده که تمام علاج قطرب بیداریست که خواب آید
صاحب آنرا پس پیدا میشود که بیاشامانند او را گاهی افیون از برای خواب لدن انبثار
زکام و نزله چون آشامیده شود از افیون مقدار حبه شعیره نافع است از برای زکام
و نزله در ابتدا لیکن مضر بدماغ است و مصلح آن چند بید سفید و زعفران است و گفته شده
که مصلح آن زنجبیل است می فرمایند اصلاح ضرر آن بدماغ بهیچ چیز مثل جلوار نمی کند

امراض اذن چون افیون را با روغن بادام یا دهن حلوق که دهن زعفران است حل کرده
در گوش بچکانند ساکن میگرداند درد آنرا و چون آنرا با دوجه چند بید سه سوده در شیر دختران
حل کرده در گوش چکانند تسکین میدهد درد آن را مولانا نفیس گفته که هرگاه وجع اذن از
ریاح و بخارات حاره حادهٔ باشد نافع است از برای تسکین آن و قتیکه وجع شدت داشته
باشد چکاندن افیون محلول بشیر دختران در گوش و استعمال قطور افیون در گوش وقتی که
باید از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل و غشی باشد که دران حالت تسکین وجع مخدر
مثل افیون واجب است و باوجود این مداومت بآن نباید کرد که موجب ثقل سامعه است سمرقندی
گفته که رماد افیون را دوده مسکنه وجع اذن است و نافع است از برای قرحهٔ اذن بجهت آنکه
مخدر است و تجفیفش زیاده از تجفیف نفس افیون است و هرگاه استعمال کرده شود با جند بیدستر
نیست آنرا ضرر افیون سید اسمٰعیل گفته که چون افیون و بزر البنج سفید را مساوی از هردو
بقدر عدسی صلابه کرده در روغن بنفشه داخل کرده نیکو مخلوط ساخته در گوش بچکانند نافع
است از برای درد گوش حادث از حرارت و چون بک قیراط افیون را در شبر تازه دوشیده
حل کرده نیم گرم در گوش چکانند نافع است از برای بثور گوش و قتیکه باضربان باشد و خوردن
مقدار کرسنه ازان. اتامی اوجاع را ساکن گرداند و خواب آورد و چون با زرده تخم مرغ
بریان کرده با زعفران ممزوج نموده بر جمره بجای مهمله و خراجات بنجای معجمه گذارند نافع است آنرا
و با زعفران و شیر دختر جهت تقرس و گذاشتن فتیله ممزوج بآن در مقعده باعث تسکین
اوجاع آن و مورث خواب است و از منافع افیون آن است که مقاومت با برد خارجی
می کند اگر قدریکه مهلک نباشد بخورند سرما چندان اثر نمی کند چنانچه جناب ارشاد مآبی
مظهر العالی نقل فرمودند که از هندوستان مراجعت بایران شده بود در زمستان انفاق
سفری شد در بین راه بشخصی ملاقات شد که او هم از هند آمده بود و بسبب سرما بسیار مناذی
بود و نزدیک بود که بی طاقت شود بزودی خود را با دو رسانیده قدری افیون با دو دادم
که بخورد بجز دهوندن فی الجمله با فاقه آمده و توانست که خود را بمنزل رساند و حکایت حکیم
میر عماد الدین محمود شیرازی رح و محافظت نمودن خود در میان یخ و برف تمام شب بجز دل

افیون اندک اندک مشهور است و این بسبب احداث سخونت بالعرض آن است و بسبب بند
مسامات و مانع آمدن از تاثیر برودت هوا بظاهر بدن و اجتماع حرارت و قوی در باطن و
هیچ دوای دیگر را خواه مفرد و خواه مرکب این فعل نیست و آخر الامر ایشان را یعنی حکیم
مزبور را فالج عارض شده و این بالسبب برودت ذاتی افیون و اقتضای حرارت غریزی
است که لازمهٔ آن است و یا باسباب دیگر منفعت دیگر تنویم است چنانچه ذکر رفت و آن
بسبب تبلید و تغلیظ روح است منفعت دیگر بیداری است لهذا مسافران در شب گیرها آنرا
میخورند تا خواب بر ایشان غالب نشود و از بی خوابی نیز متضرر نشوند و این نیز بسبب تخدیر
و احداث بس آن است و منفعت دیگر جدو نشاط در کارها است بواسطهٔ قوت روح و
رسیدن او با عضا و اشتعال حرارت بدنی که مقدار افعال بران است و این نیز بسبب
تخدیر و اجتماع حرارت و قوی است در باطن و ازین جهت عباد و نساک و اهل خلوات و توجهات
جهت بیداری شب استعمال می نمایند و پیاده روان و ارباب اعمال شاقهٔ صعبه و دقیقهٔ لطیفه
مانند کاتبان و نقاشان و طالب علمان بآن رغبت تمام دارند و این نیز بسبب افعال
مذکوره است و منفعت دیگر ازالهٔ غم و هم است و این نیز بسبب الغاش او است مر ارواح را
و اجتماع آن بسبب توجه بسوی باطن است و ازین جهت اکثر مردم مزنکب بآن می گردند
تا بواسطهٔ انقلاب روزگار غموم و هموم بایشان دست ندهد و جهت دیگر آنکه بسبب ضعیف
کردن او مزکو و مقدمات و امور معمومه و مهمومه را و جدا کردن نتایج از مقدمات و نرسیدن
مدد از خارج بآن بسبب تبلید و تعطیل حواس ظاهره فی الجمله و متوجه بامر دیگر شدن باز می ماند
و فراموش می کند هموم و غموم را و منفعت دیگر حبس و قبض طبیعت است در اسهالی که
هیچ دوا در او تاثیر نکند بقلیلی از افیون آن مرتفع می گردد چنانچه در کتاب علاج اسهال
نوشته اند که بعضی ادویه است که اسهال قوی را فی الحال حبس میکند و عمدهٔ آن ادویه افیون
است و باقی مصلحات و مقویات او مثل جند بیدستر و فلفل و زعفران و دارچینی و مانند
اینها را به تنهائی استعمال نباید نمود و منفعت دیگر ازالهٔ اورام حاره و وجع آن است طلاء
و منفعت دیگر دفع سعال است بعد ملاحظهٔ سبب و دانستن محال و مقدار معین نفع

فی الحال آن است و این بچند وجه است یکی بسبب سد و منع نزله از انصباب بسوی سینه دوم بسبب تحلیل و ترفیق مواد بسبب تسخین بالعرض آن و دیگر بسبب تخدیر واحداث بس و قبول نکردن اعضای صدر مواد را منفعت دیگر منع پنهای مخرفه است خاصه در اقراص طباشیری منفعت دیگر منع پنهای نابه از ربع و خمس و غیرها پیش از آمدن نوبه است بسبب تغلیظ اماده و منع انصباب و در سنوفد عفونت و نیز بسبب نضج و ترفیق و تحلیل آن زیرا که گفته اند افیون منضج مواد است و نضج عبارت از اعتدال و تهیه قوام ماده است از برای دفع و آن ترفیق غلیظ و تغلیظ رقیق و تقطیع لزج باشد و این افعال بسبب احداث حرارت بالعرض آن است و منفعت دیگر تخفیف قروح است بسبب بس و تخدیر یکه دارد چون اندکی ازان در مراهم داخل نمایند منفعت دیگر ازاله اثر مسکرات دیگر است مثل خمر و قیء منفعت دیگر در ربو و ضیق النفس است و چند کس دیده شده که علاج آنها منحصر بتناول افیون و افیونیات بود و بعد از استعمال آن شفا یافتند منفعت دیگر ازاله نا شیره و باهت و بسیاری از مردم تخصیص کسانیکه معتاد بان نبودند از خوردن آن از طاعون نجات یافتند و معتادین بعضی که مزاج ایشان ضعیف و قوای ایشان بتحلیل رفته بود کمتر خلاص و نجات یافتند منفعت دیگر منع احتلام و سرعت انزال است بسبب تبرید و تغلیظ و بس آن و خفت نوم منفعت دیگر تهزیل و لاغر نمودن تسمین و فربهی بافراط است که حرکت و سکون بسبب آن دشوار باشد منفعت دیگر تسمینی مهزول محرور المزاج است بسبب برودت ذاتی خود + منفعت دیگر دفع اوجاع مجاری بول ازکرده و مثانه و احلیل و دفع حرقة البول و قرحه و سوزش آن است بسبب تخفیف و طوبت و تعدیل حدت اخلاط و منع احتراق و تخدیر و قلت و منع احساس منفعت دیگر تقویت قلب و روح است بسبب اجتماع اجزای قلب و جمیع ارواح در باطن و ازین اجتماع لامحاله قوی حاصل میشود منفعت دیگر مصابرت بر جوع و عطش است و قدرت بر اکتفا به طعام قلیل و این اگرچه در نفس الامر مضرت عظیم است اما به بابد که احتیاج کلی بآن واقع شود مانند اسفار و ایام روزه و زمانهای قحط و غلای آن و طعام و این نیز بسبب تخدیر و عدم ادراک به تقاضای نفس و تجفید حرارت است منفعت دیگر قلع

اسنان است با بی مشقت و این نیز فی الحقیقت مضرت عظیم است اما گاه احتیاج آن دافع میشود و آن بعد از وضع کافور و عافور حادا مثال آن عمده است منفعت دیگر کمی باه است و این نیز هرچند فی الحقیقت مضرت است اما در بعضی مواضع مطلوب است و این بچند وجه است یکی بتقلیل حس و عدم ادراک به دغدغه دوم بتقلیل منی بواسطه ابخاد و تجفیفی که لازم آن است سوم ازاله سخونت منی که ازان دغدغه حاصل میشود چهارم منع لغوط که بیک دو دغدغه است و آن بواسطه تقلیل روح و ریح نافخه عروق است منفعت دیگر حفظ صحت بدن است از بسیاری از امراض اگر اعتدال بآن مرتعد ارند و متضرر نشدن از ادنی چیزی منفعت دیگر منع ترا وزکام است منفعت دیگر منع انصباب ماده است باعضا منفعت دیگر منع وجع مفاصل است و این اگرچه مقارن مضرت بسیار است که قبض باشد اما چون شدت وجع محلل روح و مهلک است بحکم دفع المفسد بالاحسد و بعض الشرا هون من بعد تسکین آن را بافیون که موسع جنبر آن نمیرسد بالضرورت می نمایند بامصلحات آن مثل جندبیدستر و زعفران و سقمونیا چنانچه در اقلونیا رومی است و باذن خالقها هریکی از و بکار خود می نمایند و تاثیر خود می بخشند منفعت دیگر علاج زحیر است که آن را بر لیمانی مالیده و قدری ازان خارج میکنند از و بکاری برند که قدری خالی بیرون باشد پس بعد از دفع احتیاج بیرون می آورند و خوردن قدری قلیلی آن نیز درین امر مفید است و این بسبب قبض و انجماد و اخماد حرارت و رطوبت است و از خواص آن آنست که چون در سرکه باد رشراب حل کنند و در بینی خرچکانند فرح او بسیار شود و فریاد بسیار کند و چون در مقعد او طلا کنند آن فریاد و فرح ساکن شود **فصل در بیان مضرت های افیون** بدانکه مضرتهای آن اکثر من تحصی است و قطع نظر از مضرتهای دیگر این کم نیست که در مواضع که نفع ازان متوقع است اگر نه بطریق مقرر و قدر شربت تا این و شرائط مسطوره و بدون ترکیب بامصلحات استعمال نمایند مضرت کلی بسر رساند و بعضی را هلاک میسازد و از جمله مضرتهای آن اضعاف و لاغر نمودن است بواسطه منافات آن بقوی و ارواح مضرت دیگر تضعیف قوی و ارواح و تعلیل تغذیه و تنمیه است مضرت دیگر حدوث کزاز است و در کلام املیا آمده الیچ یورث الصرع و الافیون

یورث الکزاز و این بسبب برودت اعصاب و سنادی شدن و گریختن آنها است از موضعی
بموضعی و کزاز تشنجی است که در عضلات پشت گردن حادث شود و آنرا متمدد سازد بقدام یا
بخلف یا از هر دو جانب و اکثر اطلاق کزاز بر این نوع تشنج است و انواع دیگر نیز گفته اند و از
جمله مضرتهای افیون احداث دق است بهر دو نوع خود حار و بارد و در هر دو گداختن و لاغر
شدن اعضا است و آن بسبب حرارت بالعرض و برودت و یبوست ذاتی آن است
و مراد از دق بارد دق شنجوخت است و از جمله مضرتهای آن تقلیل فهم و اضعاف فکر و سائر
قوای باطنه و ابطال حس و امتلای دماغ و کندی قوت باصره و ثقل سامعه و تضعیف شامه
و تخدیر حس لامسه و عدم ادراک آن و کج خلقی و اکثر اوقات مغموم و محزون بودن و باندک چیزی
خائف و هراسان شدن و نیز از مضرتهای آن ضعف معده و کبد و قلب و دماغ و نقض
طبیعت و ضعف هضم و عدم انحدار از رطوبات و انجذاب و تحلیل آنها و احداث لقوه و فالج
و عسر البول و خشکی دماغ و الف و کندذهن و گرفتن آواز که بحة الصوت نامند و جبن و تجلل
و ضعف باه و تقلیل نسل و حب وحدت و تنفر از حضور مجالس و محافل و لعاس و بیخوابی
و کدورت حواس ظاهره و باطنه و بهت و خبط و کسالت و کاهلی در جمیع افعال ظاهر و باطنه
و غیر اینها از مضرتهاست **فصل در بیان دفع مضرتهای افیون بقدر امکان**
علاج ضعف بدن و قلب و دماغ و تقلیل و تضعیف قوای مدارک و حرارت تقلیل مقدار شربت
آن است بقدری امکان و استعمال مقویات بدن دار و احب بمفرحاتی که جوهر روح را زیاده
کنند و تقویت دهند آن را و صفا و اشراق و نورانیت بخشند مثل مفرحات یاقوتی
سعتری و جوارشات مانند جوارش عود و عنبر و ابریشم و اشربه مقویه مانند شراب ابریشم
و عود و کاوزبان و خمیرهٔ آنها و خوردن فادزهر حیوانی و جدوار خطائی مجرب سابیده با هر یک
جدا با گلاب و عرق کاوزبان و عمده در اصلاح بدن وقت استعمال افیون است قبل از غذا
یا بعد از آن و علاج کزاز قبل از وقوع استعمال دواء المسک شربتین و تریاق اربعه و تریاق
فاروق و مثروا و لیطوس و مخلصه اکبر و مانند اینها است و جند بیدستر ممزوج بآن نمودن یا نفع
از وقوع آن است و شربتی که مرکب از گاوزبان و بادرنجبویه و اسطوخودوس باشد بسیار

نافع است و اجتناب از اغذیه مرطبه و منجره است خصوص بقول و لبنیات و سائر ادویه مذکوره
در کتب در علاج کزاز مرعی داشتن علاج و قوانین مذکورین باغذیه می باید نمود و تمریخ افیون
بمفرحات و مقویات قلب و مداومت حمام مرطب و تطئیب خاطر را در ازاله این قسم ز بول
مدخل تمام است و علاج تقلیل فهم و اضعاف فکر و مانند آن بمصلحات افیون است از انجمله
دران بسط و تلطیف باشد مانند زعفران و سنبل الطیب و قرنفل و هیل و بادیان و سپاسه و عود هندی
و دارچینی و جبی که در باب ترک افیون مذکور است درین باب بدخلی تمام دارد علاج ازاله ثقل
سمع روغن نرگس و بنفشه و بزرباق اربعه و ماهو قرنفل بگلاب سابیده و یا با روغن بادام تلخ و قنبل با آن
آلوده کرده در گوش گذاشتن است علاج رداءت اخلاق تقلیل و تعدیل یبوست دماغ
است باغذیه و اشربه و اطیبه و اتفاق و ملاقات با مردم موافق و درین نشاط و ترک اختلاط
خاصه با کسانی که از اختلاط ایشان او را انقباض بهم رسد و درین اخطاط کیف آن علاج اضعاف
اعضای رئیسه و معده تقویت ارواح و اعضا و تمریخ معده بمصطکی و کندر و یا روغن آن
هر دو و جدوار و زرنباد و سائر مقویات معده است علاج غثیان و این از دو امر واقع می شود
یکی بزیادتی مقدار شربت آن بعد از طعام بافراط دوم بتوجه اخلاط فاسده مغثیه بسوی
معده و اینکه از توجه اخلاط مغثیه است او را دوری مضبوط میباشد اول تقلیل و انکاب
آن در وقت دوره مناسب و اجتناب از وقت غیر مناسب و اجتناب از وقت دوره مناسب
دوم تقویت معده است نا قبول انصباب او کند مثل شربت لیمو و صندل و غوره و انار و منجر
و منعنع و جوارشیکه دران پوست نرنج و مصطکی و عود هندی و آب ریباس یا غوره بلزرشک
و مانند اینها باشد و جوارش عود و نرش و غذاهای غلیظ غیر مشعارف مثل پنیر شور و آب لیمو و غوره
و پیاز حلقه کرده و لفاح خشک با نان خوردن نافع قی است علاج قبض طبیعت انجیر در آب و عسل
خیسانیده بنا شتا قریب بیست دانه خوردن و کنجد مقشر با خرما با لسی خوردن و شیر و عسل
و کزا بگبین و شوربای چرب مثل رشته و اماج آشا بیدان و اگر زیاده ازین خواهند شربت
بنفشه یا خبهره بنفشه و اگر اینها سودی نبخشند جبی از بنفشه و دانگی از سنا مکی و ربع دانگی محمود
ساخته فرو برند و ده مثقال شربت بنفشه بگلاب حل کرده بالای آن نوشند علاج لیث

طبع غالب بواسطهٔ اسهال کبدی که مواد مختلفه در مدت مدیده مجتمع شده بجگر متوجه میشود و جگر آن را از خود دفع می کند و این اصعب اقسام اسهال است و اصعب امراض طاریه بر ایشان و دیگر آنکه قوت ایشان اکثر ضعیف میباشد و اسهال با ضعف قوت خطرها میباشد و دیگر آنکه طبیعت ایشان با افیون که قبض او به است معتاد شده اگر امر عظیم نبودی ظاهر نشدی بالجمله بهترین ادویه در اسهال ایشان ریوند چینی است و ادویه مناسبه و اقراص ابن ماریس و کهربا و ورد و سائر ادویه مقرره مسطوره در کتب است **فصل در بیان مقدار شربت آن** بدانکه مقدار شربت آن از یک عدسه تا چهار قیراط و زیاده از یکدانگ ممنوع و دو درم آن بدون عادت کشنده است **فصل در بیان علامات و معالجات کسی که افیون** مقدار قاتل خورده باشد بدانکه از علامات آن دوار و سدر و سستی و اختلال حواس و استشمام بوی افیون از دهن و بدن او چون بخار خود را و تنگی نفس و فواق و بند شدن زبان و فرو رفتن چشمان و تاریکی آن و کبودت ناخنها و کزاز و خارش بسیار در تمام بدن و بیرون عرق سرد و سردی اعضا و کبودت آن خصوص دست و پا معالجات آن فی فرمودن بآب مطبوخ شبت و تره و عسل است و یا آب گرم و بوره و نمک طعام و یا نمک هندی یا شبانک مقیئه دیگر و آشامیدن دهنه مسی با سرکه سائیده با آب یا آب لیمو یا شیر تازه دوشیدهٔ گاوی و شیر یا روغن گاو یا کوسفند و مشک با جندبیدستر و حبهٔ ارخطائی مجرب با شیر گاو و یا به تنهای زعفران با جلاب و یا نارجیل و ربای سائیده با شیر گاو و هریک منفردا و مرکبا سکنجبین با نمک و عسل و یا ماء الاصول و یا روغن گل و سرکه که قی شدید و دوار چنانچه دران خوشانیده باشند از دنبها و شرابیکه دارچینی و عاقرقرحا و جندبیدستر سائیده دران ریخته باشند و حقنه های حاده و انچه و خردل خوراندن هرچه از نبها که بسرعت و تکمید بسرکه یا شای مسخنه و عطسه فرمودن و خوراندن تریاق اربعه و یا تریاق فاروق و یا سنجرنا و تریاق الطین و منثرود لبطوس و یا بقدادنبذقه ازین معجون مسمی بتریاق افیون از مولفات جامع این اوراق صنعت آن جندبیدستر جدوار مجرب دارچینی عاقرقرحا زعفران فلفل سداب جلتیت مشک خالص اهل اجزا مساوی نرم سائیده باسه وزن آن عسل سفید مصفی مغوم سرشته معجون سازند شربتی یکدرم تا سه درم با انچه مناسب دانند بیاشامانند و خوراندن مقدار

یکدو حبه سفیدی که با فضلهٔ مرغ می باشد محلول در آب باعث قی و رفع سمیت آن است و همچنین خوراندن برگ بید انجیر یا آب آن مکرر قی فرمودن بدان و بورق با آب و نخ یا با آب جاکنده و تخم سداب بری با سداب و فلفل با طلاکه عبارت از نوعی حرمل است و حنا و فلفل با جندبیدستر و سکنجبین و حلتیت و سقر با طلا بخته و خوراندن جندبیدستر بقدر افیون بلکه اندکی از ان زیاده و بسر و مغز کردگان و استشاق جندبیدستر و حلتیت و زعفران و بدهین سر و بدن بروغن های حاره مانند ناردین و سوسن و مانند آن و در آبزن مرطب گرم نشاندن و شوربا و مرغهای کوشتهای چرب و طعامهای چرب شیرین با مشک و زعفران و فلفل سیاه و حلوا با ازیز قبیل بعد از قی و نقا خوراندن و باید که او را نگذارند که خواب کند و اگر بخواب رود بیدار کنند و استحمام با آب گرم فرمایند و تکمید بدن او را بچیزی که بشکند خارش بدن او بعد از استحمام بغوبای چرب بخوراننده و سائر تدابیر یکه در کتب مسطور است بجا آورند و بتراشیدن آب مطبوخ فلفل سیاه کوبیده مکرر قی کردن بدان و دوا بندن و حرکت فرمودن در بین بهر نحو که باشد و اگر طاقت نداشته باشد در مثل کهواره و ارجوحه و چرخی نشانیدن و حرکت دادن و چرخانیدن نافی آید و همچنین تا دام که رائحهٔ افیون از دهن آدمی آید بسیار مؤثر است و اهل هند آب زنجبیل تازه که ادرک نامند با شیر میخوراننده و اگر افیون بمقدار قاتل خورند و از عقب آن روغن کنجد یا روغن تلخ بیاشامند و همچنین سرکه و ماست ترش و سائر ترشیها نیز می گویند که علاج پذیر نیست و محدث فوالنج عظیم است و درین هنگام اگر سودمند باشد خوراندن شیر تازه دوشیدهٔ گاوی با جندبیدستر بقدر معتدی زیاده از مقدار افیون که خورده و قی فرمودن بدهن مسی و نحوی که ذکر یافت و تخفین بجفتهای مناسب است و در جمیع احوال شفا بدست اوست جل شانه **فصل در بیان سبب نشاط افیون و کیفیت آن**

و منشای اعتیاد بدان بدانکه هر دوا که وارد بدن انسان می گردد او لا حرارت بدن در آن تاثیر میکند خواه فعل آن بحرارت و خواه ببرودت و خواه بالطبع و بالقوی دیگر باشد و افیون که وارد جوف می گردد بعد از انفعال از حرارت بدنی کیفیت برودت و یبوستی که بالطبع و بالخاصیت دارد ظاهر میشود و منبسط میگردد و در حوالی و اطراف بدن اما بطبیعت

حامی و حافظ و قابض اجزای بدن آنرا از ینبوع حرارت غریزی و اصل و منشای سایر قوی
که قلب و دماغ است دفع میکند و باطراف بدن میرساند بواسطه نسیمی که بابرودت آن است
و منافی و محرارت غریزی و قوی ارواح است بالذات و بالطبع و منفر بکه طبیعت بالطبع از آن
دارد و آن برودت باطراف و ظاهر بدن را شبیه بافشاء میسازد و بسبب انکه تلقی که لازم برودت
است حرارت ازان مواضع منهزم شده میل باطن می نماید و در مسوقد خود جمع میشود و بسبب
انقباض ظاهر و اجتماع حرارت در باطن خاصه در دل که انبساط حرارتها از انجاست بالفطره در
عند الانقباض و الفرار عن الظاهر جوعش تیز بدان جا خواهد بود و ازین اجتماع قوی و انتعاشی
در ان حرارتها حادث میشود و بواسطه آن انبساط تمام بظاهر بدن می یابد و اثران بدماغ
و سائر بدن بزودی میرسد و این حالت را نشاط و انبساط می نامند و فی الحقیقت این انبساط
و فرحی است بالعرض بجهت انکه فرح بالذات تقویت و انتعاش و انبساط حرارت و روح است
بسائر بدن بمناسبت و مجانست ذاتی نه بالعرض و بواسطه انقباض ظاهر و اجتماع حرارت
در باطن زیرا که این سخونت نیز سخونت عرضی است نه ذاتی کما لایخفی و اما سبب اعتماد
بدان آنست که چنانچه ذکر یافت در ان برودتی و یبسی قوی است و بالضروره ازان تقلیل
روح و دم و سائر سخونات و مسخنات بدینه لازم می آید و ازین جهت ضعف در قوت حار و
مبدء هر برودت غالب میشود و روز بروز از تکرار استعمال انحالت زیاده می گردد و افعال
چنانچه باید از و صادر نمی گردد و فتور بسیاری در انها و مبدء هر و ازین است که معتادین
بافیون از اکثر کارها باز می مانند و میل بحرکات ندارند پس ناچار در تضعیف و نزایدان
روز بروز می کوشند و هر چند زیاده می نمایند ضعف در قوت و حرارت زیاده میشود و گفته اند
که اگر خواهند که بسط و تفریح زیاده گردد باید که قدری بامبت تازه و باشیره حب القرطم با آب زیاده بنوشند

فصل در بیان طریق خوردن افیون در بیمار یها و بنهایی ماه مبارک رمضان و

خوردن آن قبل از طعام و یا بعد ازان بدانکه چون مزاج معتادین بافیون از طریقه
اعتدال بیرون است پس اگر امراض ایشان از جنس امراض حاره حاده باشد بتقلیل
مقدار افیون ایشان نمایند و داخل آن مثل صندل و بنفشه و تخم خیار و خربزه و هندوانه

و کدو و مقشر و طباشیر سفید و در حبات بزرالبنج بتنهایی و یا باد و یه مسطوره و در امراض بارد و نامنه چند بیشتر
و عاقرقرحا و فرفیون و فلفل داخل نمایند و از مقدار آن بکاهند و در امراض یابسه قبل از آمدن نوبه
بنیم ساعت بخورانند غالب آنست که نوبه برابر طرف سازد جهت آنکه اخلاط یکه در ان زمان بحرکت
می آیند از حرکت باز میمانند و محتبس میشوند و در مستوقد عفونت نمیریزند و اگر حمی عفنی باشد نوضا اگر بر
طرف نشود تخفیف در شدائد و عوارض و ناخیر در زمان نوبه آن البته خواهد شد و در سائر امراض
ملاحظه اوقات در تقدیم و تاخیر نمایند و اما در شبهای ماه مبارک رمضان بدانکه چون بواسطه تقدیم
و تاخیر اضطراری که درین ماه مبارک واقع می شود مضره تنها بسیار میرساند و بسیار کسان معتادین
بافیون مریض میشوند و جمعی از ایشان افطار را بر خود واجب و السنه افطار می نمایند لهذا دستور العمل
بیان کرده میشود که چون بآن عمل نمایند شاید از اکثر بیماریها و افطار نمودن محفوظ مانند بدانکه
معتادین بافیون سه قسم اند یکی آنکه در شبانروزی یکبار میخورند دوم آنکه دو بار سوم آنکه سه بار و زیاده
و اما قسم اول بهر طریق که خواهد عمل کند او را اذیتی نمیرساند و اما قسم دوم می باید جهد کنند که در ماه مبارک رجب
و شعبان وقت را بگرداند و باول روز و آخر روز اند از دو بتدریج تا ماه مبارک رمضان اول شب
و آخر شب نزدیک بوقت افطار و سحور بخورد که درین هنگام او را بتر با سانی روزه را بتواند گذ
بدارد و اذیتی نمی یابد و اما قسم سوم را البته لازم است که عادت خود را بدو وقت اندازد و در ماههای
قبل از رمضان نا رحمتی نیابد و از جمله ادویه برای دفع اذیت آن آنست که شبانروز که مرکب از چند بیدستر
و افیون بالمناصفه باشد با آب صمغ عربی باکثیرا سه رشته فتیله را بآن آلوده کرده سر فتیله را بر سیمانی
محکم بندد و بخود بردارد و فتیله خواهد بعد ازان بیرون آورد البته باید که بسیار نگذارد که گداشتن آن
بسیار مضرتهای کلی میرساند از جمله ترآنکه عضله معده که مانع بیرون آمدن اثقال و ریح است
از کار می افتد و حفظ و ممانعت نتواند نمود پس چندانکه ضعف کم گردد و اندکه نشاطی حاصل شود
نگاهدارد و هر چند چند بیدستر مصلح مضرت آن است اما بالکلیه غافل نشود زیرا که اثر از ان زایل نمیگرداند بدیگر آنکه
جمعی از افیون صرف و یا ادویه دیگر افیونیه که معتاد بافیون بآن مداومت دارد و در غذائی بر تب
دهند تا آن حب در معده او رود و منحل نشود بلکه تا آخر روز بماند بدین نحو که موم را باندری روغن
بادام گداز نند و آن حب را بآن آلوده سازند که تمام ظاهر آن فرا گیرد و آخر شب فرو برند و امتحان

کنند که چه وقت کیفیت آن میرسد همانزمان انحلال اوست و شخصی که در روزی چند بار میخورد چون صباح
را بی غلاف موم و چون ظهر را با غلاف موم ممزوج بقند و چون آخر روز را بغلاف موم کداخته در روغن
بادام و زود بزود هر سه را یکدفعه پی هم آخر شب تا بتدریج هر یک بوقت خود منحل کردند و اگر حب مغلف
بموم را چند جای آنرا سوراخها نمایند تا زودتر منحل شود و تشویشی نه بیند بهتر است و اما
کسی که فراموش کند خوردن افیون را تدابیر آن همان تدابیر اول است از بردا شتن قتیله
ممزوج بافیون و چند بیدستر است و اگر بیکدفعه کفایت نشود بدفعات اما زود زود برآورد تا
ضرورت بسیار داعی نشود مرتکب آن نگردد زیرا که ضرر عظیم دارد چنانچه ذکر یافت اما طریق خوردن
آن قبل از طعام یا بعد از آن بدانکه اقسام مختلفه آن پنج است زیرا که یا با طعام میخورد و یا جدا
و هر یک از این دو قسم یا قبل از طعام است یا بعد از طعام و قسم خامس آنست که در اثنای
طعام میخورد پس اولا در تقدیم و تاخیر مطلق سخن گوئیم بعد از آن هر یک از اقسام بخصوص
و دلائل تقدیم بسیار است اول آنکه محفوظ می ماند قوت آن از آنکه بسیار با اختلاط بطعام دوم
آنکه افعال طبیعیه منقسم میشوند بحسب اقسام مقبولات چه آنکه فاعل واحد است اگر قوابل
متکثر باشند فعل او نسبت بآنها متجزی و منقسم خواهد شد و اگر قابل نیز واحد باشد و فعل
او در ان باشد و پس اثر آن بسیار ظاهر میگردد و پس هرگاه افیون را جدا از طعام بخورند طبیعت
متوجه او میشود و اعمال و افعال او با تمام بظهور میرسد و این هنگام میتواند بود که بقلیلی اکتفا نماید
بخلاف آنکه با طعام باشد که در ان هنگام عمده توجه طبیعت بسوی هضم طعام است بواسطه
ملایمت ذاتی و انس طبیعی که با آن دارد و بر تقدیر آنکه تفاوتی نکند از دو پاره از توجه منصرف
بجانب طعام و پاره متوجه افیون باشند اغلب آنست که درین صورت هر دو ناقص می مانند
زیرا که عمل کامل تام است از عمل جزو چنانچه ذکر یافت سوم آنکه غذا بواسطه ملایمتی که دارد با طبیعت
طبیعت در و تصرف می کند اولا از آنکه او را هضم نماید و از تصرف افیون باز می ماند بجهت منافرت
با آن و آن در طعم و رایحه و قوت غذا تاثیر می کند و آن را نامقبول و نامرغوب میسازد و بدین
سبب طبیعت در ان غذا تاثیر تصرف کما ینبغی ننماید و بر طبیعت کل وبار میشود هر چند مقدار افیون
کم و اندک باشد و غذا ناقص و خام می ماند و از نقصان و خامی آن بسیاری از امراض از نفخ و ریاح

و فراتر و تولید بلاغم و رطوبات و سدد و حبسات بسبب تعفن بلاغم و رطوبات و غیرها از امراض بارد رطب
بلغمیه و زردی رنگ بدن و سستی اعضا و اعصاب حادث می گردد و چهارم آنکه چون با جزای طعام
مختلط شد بعضی اجزای غلیظه و کثیفه که در طعام است اکثف و اغلظ میگردند و ظاهر است که شان
این اجزا الشد یدیست و مضرت آن هویدا است که موجب قولنج و استسقا و برقان و غیرها است پنجم
آنکه بواسطه عدم تصرف طبیعت در غذای طعام در اعالی فم معده می ماند و بدان سبب دهن خشک
بیشود و تشنگی عارض میگردد و بخارات آن بسبب محاذات و مشارکت بدماغ بزودی میرسد و درین
امور مضرتهای بسیار است از انجمله جفاف و خشکی دماغ و سده و رجاری و لبطون آن و نیز سبب یبس و
خشکی دهان است زیرا که تراوش و ترطیب دهان از تراوش و ترطیب دماغ است و تشنگی خوردن
آب بسیار درین صورت موجب سرعت انحلال و اختلاط و انبساط آن میگردد و در سائر اجزای غذا
ششم آنکه کیفیت نشأ او زود نمیرسد زیرا که طعام حائل میگردد میان او و میان معده و غیر این از مضرتها
و اما دلائل تاخیر اول آنکه چون از ادویه سمیه است و آنی است که سموم موخر باشند از طعام تا اذیت
ایشان از معده دور باشد دوم آنکه چون قوی القوت است بحیثیکه یکی از سموم قتاله مقرره است
پس باید که قوت آن منکسر شود بمثل طعام تا شدت اذیت او کم گردد **فصل در بیان دفع عادت افیون** و تعویض آن با ادویه دیگر از مفرده و مرکبه بدانکه چون افیون از ادویه سمیه و منافی روح و حرارت غریزیست بهر دو کیفیت خود بوما فیوما بسبب اعتیاد بآن در اینها ضعف
و وهن رو میدهد پس البته بیایه که ترک آن نماید و اما چون ترک آن دفعة واحدة موجب ضرر عظیم
است حالا و ارتکاب آن مستلزم ضرر اندک است مآلا پس ارتکاب که مستلزم ضرر قلیل است مآلا
اولی است از ترک بالکلیه دفعة که موجب ضرر عظیم است حالا بحکم شر القلیل احون من شر الکثیر زیرا که
اکثر معتادین بافیون را دیده شده که بترک نمودن آن دفعة واحدة بامراض صعبه مانند اسهال
و زحیر و سقوط اشتها و غیرها مبتلا شده اکثر هلاک شده اند پس باید که بتدریج اندک اندک کم کنند و با
تعویض نمایند باد ویه مفرده اعم از انکه بارده محدره باشند مانند بزر البنج و بیخ لفاح و تخم
خشخاش و تخم کاهو و جوزمائل و مانند اینها و یا غیر محدره حاره مانند چند بیدستر و جوزبوا و نانخواه
و امثال اینها و یا بمخبرنان پخته و اما تعویض آن ببزر البنج بهترین و اوفق ادویه است بچند وجه یکی آنکه

بزر البنج معدل پوست افیون است بدهنی که دارد و نیز افیون مقوی فعل بزر البنج است و لهذا کمتر ترکیبی است که در آن افیون باشد و حکما هموزن او یا دو چندان بزر البنج داخل نکرده باشند دیگر آنکه دهنیت بزر البنج مانع تحلیل قوت برودت افیون است مانند دهنیتی که در جوز بوا است که بموجب گرمی حرارت اوست در بدن و مفعول آن نیز بجهت آنکه حرارت بر رطوبت و دهنیت منکسر میشود لهذا هیوز گفته که دهنیت او کم شده باشد حرارت او در بدن اقوی است من حیث الکیفیه از نازه آن زیرا که نا نیز احدی الفاعلتین که حرارت و برودت باشد بارطوبت اقل و اضعف است از آنکه با یبوست باشد اما من حیث الامتداد اقل و همچنین است دهنیت بزر البنج و این خود ظاهر و مشاهد است که کیفیت افیون در تراکیبی که بزر البنج داخل ندارد کمتر است در تراکیبی که اندک داخل است از آن زیاده و در تراکیبی که بسیار است بسیار باشد اگر کسی گوید ازین لازم می آید که عمر ترکیبی که در او افیون صرف باشد کمتر باشد از آنچه در او بزر البنج نیز باشد و حال آنکه امر بر عکس است جواب گوئیم که حکم ترکیب در بدن غیر آن است که در خارج و ازین که او را در بدن ضعفی و کیفیتی باشد لازم نمی آید که در خارج نیز همان صفت کیفیت باشد دیگر آنکه نا نیز کیفیت بزر البنج عاجلا ظاهر میشود و چندان بقاء و دوام و ثبات ندارد بخلاف افیون که آجلا و بتدریج و با اندک بقاء و دوام و ثبات است و اما وجه آنکه بزر البنج را در تراکیب افیونی داخل می نمایند آنست که در قدیم الایام از خشخاش صحرائی سیماه افیون می گرفتند و آن بسیار قوی بوده و محتاج بمعنی نبوده و حال که بسبب مرور ایام و کم شدن خشخاش صحرائی و کثرت زراعت خشخاش بستانی و کرفتن افیون ازان کم بودن قوت آن ناچار شد نداز ترکیب و انضمام شی معین بآن که باعث تقویت قوت آن گردد و نیز بزر البنج قدری از بشاعت و رائحه افیون را کم می گرداند تا میل طبیعت بآن زیاده شود و نیز بزر البنج فی نفسه قایم مقام افیون میتواند شد و چندان مضرتی ندارد بخلاف او و به مخدره دیگر مانند شوکران و بیخ تفت و ثمره لفاح و بیخ آن و جوز مائل و قنب و کجا او دارا شکنه و حب النیل و مانند اینها که هیچ یک از ینها خالی از مضرتی و غائله نیست چنانچه به تفصیل در رساله افیونیه حکیم میر عماد الدین شیرازی قدس سره مسطور است و تدبیر دیگر تعویض آن است که بجوز هندی که نارجیل است بهترین تعویضات است و طریقه آن این است که بگیرند نارجیل خام نیرس را

که قدری مغز در آن بسته و آب بسیار در آن باشد با پوست سبز خارج و سر آن را سوراخ کرده مقدار پنجاه شصت مثقال افیون خالص را فتیله کرده در آن اندازند و سر آن را محکم نموده پنج شش ماه نگاهدارند پس برآورده پوست نهای آن را بالکلیه دور نموده مغز آن را با آب آن و افیون نیکو سحق نموده جوب بندند هر جوبی بقدر جوب معتاد و متداول نمایند و این نیز تنکو تدبیری است از برای رفع بس و ضرر افیون و چون چند مدت بران گذشت نارجیل دیگر مرتب نمایند که ثلث یا ربع مقدار افیون از ان کمتر باشد و همچنین تا انکه مقدار افیون نماند و اگر خواهند در هر چند یوم قدری مغز نارجیل ساده با آن نارجیل مدبر اول بیفزایند تا انکه همین مغز نارجیل ساده ماند نیز خوب است و تدبیر دیگر تغیر وقت و فاصله نمودن از وقت معتاد است بتدریج بدین قسم که مثلا اگر هر روز اول صبح میخورده باشند دقیقه تاخیر نمایند و همین قسم با افیون یا کدقیقه بیفزایند تا آنکه یک ساعت رسید و چون یک ساعت رسید یک ساعت تاخیر نمایند و بتدریج تا دو ساعت و سه و همچنین تا آنکه طبیعت فراموش کند و عادت برطرف شود و اما قانون ترک عادت افیون بجدوار آنست که بتدریج هر روز بقدر دانه خشخاش یا بیشتر از قدر خوراک افیون کم نمایند و بقدر آن هر روز جدوار اضافه نمایند تا مروارید بهتر برآید و هر روز بقدر خوراک افیون جدوار صرف میل نمایند و اگر خواهند که جدوار را نیز ترک نمایند بتدریج همان مقدار روز بروز از جدوار کم نمایند تا هیچ نماند و این قانون بهترین قوانین ترک افیون است و با سانی به مینوان ترک نمود و موجب ضعف و سستی نمیگردد بجهت آنکه جدوار بسبب تریاقیت و کیفیت حرارت جمیع قوتهای بدنی و حرارت غریزی را قوت میدهد و چون حرارت غریزی قوت یافت کمال زیادتی بهم میرساند و بدان سبب میل بظاهر می نماید و انبساط تمام حاصل میگردد و اثرش بدماغ و سائر اطراف میرسد و موجب نشاط و انشراح میگردد و که قایم مقام نشای افیون بلکه بهتر از ان باشد چه کیفیت جدوار ذاتی و افیون عرضی است چنانچه در سبب نشاط افیون ذکر یافت و دیگر آنکه افیون بسبب برودت بر مزاج حرارت غریزی را کم میگرداند و لهذا بدن و قوتها و اشتها را ضعیف میکند و بشره را زرد و از رونق و صفای انداز د بخلاف جدوار و اما مرکباتی که تعویض افیون ان میتوان بود بسیار است یکی از انها این ترکیب است که حکیم عماد الدین محمود شیرازی قدس سره در رساله افیونیه خود اورده اند که از وضع حکمت

۵۰۶ فرنگ است و در بلاد روم مستعمل و مجرب ایشان است و عمده اجزای آن قطران و خورم
گیاه است و نسخه آن این است زعفران حب النیل از هر یک پنج مثقال خرم گیاه بیست مثقال
بزر البنج سفید دارچینی جوز بوا کچلد از هر یک دو مثقال لسان العصافیر نلخ دوازده مثقال قطران
چهل و پنج مثقال عسل سفید مصفی هفتاد مثقال علی الرسم معجون سازند و چون اقمع
اجزای این ترکیب خرم گیاه است که بنگ باشد اگر بواسطه سردمزاجی آن را بدل بنشاده انه
کنند انسب است چنانچه ما چنین کردیم در کمال خوبی بود و طریق ترک افیون بدین چنین است
که بقدر نخودی یا جوی از افیون ترک کنند و نیم مثقال از ترکیب مذکوره فرو برند و چند انکه تواند
از وقت مقرری خوردن افیون تاخیر نمایند و مرتبه دیگر که خورند قدری نیز از مقدار آن کم نمایند
و بر معجون و تاخیر زمان معتاد نیز بیفزایند و همچنین بتدریج از افیون کم نمایند و بر معجون و تاخیر
زمان معتاد بیفزایند تا بحدی که مثلا یک نوبت صباح بالکل بر طرف شود و باید که در شبانروزی
مقدار یک مثقال و نیم خورده شود و این ترکیب از مجربات است و شاید دوای انفع ازین
نباشد و دیگر نیز ترکیبی است که حکیم مسطور قدس سره نقل کرده که یکی از جمله غازیان روملو
بهند افتاده و از مجربین آنجا این دوا معلوم کرده و به اردوی معلی آمده و بسی مردم را از
عادت افیون خلاصی داد به نیز یزد رفت آنجا نیز اکثری را نجات بخشید و برادر زاده او
جوانی بود در سن بیست سالگی بر بن نسخه مطلع شده بشیراز آن آمد در زمانی که حضرت نیز آنجا بود
و جمعی که معتاد بودند بواسطه آن ترکیب خلاصی یافتند و بین حقیر آمد که نسخه را اعلام میکنم اما
باین شرط که با حقیر باشد و از طب و علاج چیزی به بیند چون عقل تمام نداشت حقیر قبول نه نمود
و دران اوقات مولانا حاجی محمود دماغانی که سن او بهشتاد رسیده بود آنجا آمد و او قریب پنجاه
سال بود که مرتکب افیونیات شده و در شبانروزی قریب یک مثقال میخورد و این پسر او را بسیار لغو
کرد که ازین ترکیب تجویز کرده من علاج می کنم ترا و قریب بظهر بود که مثل بیضا ازان نوشیده رفت
و روز دیگر آمد و گفت که تا قریب بنصف شب که وقت معتاد بود اصلا بیاد نیامد که افیون
خورده باشد و بهمچنین نقل کرده که عمده اجزای این حریل است که بروغن دنبه چنان بریان
کنند که قریب بسوختن شود و با لسان العصافیر و شقاقل ترکیب کنند بعسل و دیگر حب کچله

است که اذاراقی نامند چنانچه حکیم مسطور قدس سره در همان رساله مذکوره آورده که آن عوض
افیون میشود و در ان حرارت و یبوست قوی است و از مردم بسیاری معلوم شده که خوردن
آن سلیم العافیت است و مقدار معتدل او قاتل نیست و خشکی دران نیست و میان خلایق
نفع آن در رجع و رک اشتهار تمام دارد و در بین اوقات جهت ترک افیون نفع آن ظاهر شده
و مردم بسیط آن را استعمال می کرده اند و در بین اوقات یکی از اکابر و اولاد اشراف که در تهانه
معتاد بافیون بود یکی از افاضل اطبا جهت آن ترکیب نمود که عمده اجزا کچله بود و بعضی از مخدرات
و متعینات و از افیون صرف آنرا منتقل بآن حب نمود و بعد از اندک زمانی ترک آن حب
هم نمود و مدتی تارک بود و باز بدان مبتلا شد اجزای آن حب عود هندی سنبل الطیب
مصطکی رومی زعفران بیش جد و از خطائی و امثال این ادویه بود و دیگر از تراکیب مشهوره
و اقوی آنها بلکه اقوی از کل تراکیب تریاق فاروق است چنانچه تراکیب و شرائط استعمال
آن بتفصیل در افعی ذکر یافت و حب جوز مائل که مشهور بحب الشفا است و در حرف الجیم
در جوز مائل خواهد آمد و دیگر حب مائل افیون و حب جدوار و افلونیا و برشعشا و برش ابو الیرکات
و سائر انواع برشها و تراکیب افیونیه و شربت خشخاش است چنانچه انشاء الله تعالی
عنقریب در همین باب بتفصیل مذکور خواهند شد **فصل در بیان حالاتیکه بعد از ترک**
آن معتاد بین را عارض میگردد پوشیده نماند که این حالات نزدیک است بمضمحلات
که در ارتکاب آن رومی نماید اکثری را از انجمله حالتی است که نفس او برنمی آید و می پندارد که دل
او در رانفصی موضعی است در بدن او که وصول هوای مستنشق بدان دشوار است و نیز می پندارد
که دل او در موضعی است که نفس او را و راه بیست همچنین خروج هوا را مدخلی نی و نیز می پندارد
که بر روی سینه او سنگی نهاده اند و نمی گذارند که استخوانهای سینه و شراسیف او بهم شوند
و نیز می پندارد که گویا دل او را بزیر میکشند و ضغط القلب که فشردن دل است بالفشر قلب
که پندارند که گویا پوست دل او را جدا میکنند و می کشند و آمدن اشک سوزان از چشم
و عطسه بسیار و بی خوابی و درد اعضا و تکسر آن و سقوط اشتها و پیچیدن ناف و مغص
و درد پشت و درد کمر بمرتبه اتم که گویا می ترکد و جدا می کنند آنرا و در دمدو سرفه خشک و صفا

در زستان و برنیامدن او از و گرفتن بینه و اسهال و نزحر و قلق و اضطراب و غیر اینها از
احوال رديه و امراض مهلکه است و اکثر اینها بسبب ترک عادت و خوگر فتن طبیعت بآن
است اگرچه موذی بود که العادة کالطبیعة الثانیة و اجتماع و احتباس و انجماد مواد و
انجره و احتقان آنها و ضیق مجاری بسبب بیس و تخدیر افیون و چون آن عائق و مانع
برطرف شد اندک اندک مواد محتبسه منجمده بتحریک و ترفیق درمی آیند و باعضا و اطراف
میریزند و این احوال طاری میگردد و صعود بدماغ می نمایند و از اینجا نیز منصب آن اعضا می گردند
و باعث این اعراض و امراض میگردند و وجوه دیگر نیز دارد چنانچه مفصلا در رساله افیونیه
حکیم عماد الدین محمود حسینی قدس سره و سائر کتب مسطور است **فصل در بیان معالجات**
این احوال بطریق اجمال اما معالجه حالت اولی تقویت قلب است بمثل مفرحات
و اقویتات و دوا المسک حلو و منه و ذ لیطوس و تریاق و مخلصه اکبر و سائر مقویات قلب
و از شربت شراب کاوزبان و ابریشم عنبری و کسیب و بیاصفدل و کلاب و بید مشک و
عرق کادی با تخم بادرنجبویه و فرنجمشک و بالنگو و با شربت معمول از بنات و یافند و عسل
با کلاب و بید مشک و عرق بهار و کادی و گاوزبان و ورد چینی که بفارسی گل مشکین و
بهندی سیوتا مند با بزور مذکوره و یا شربت لیمو و فواکه منیحوش و شربت عود و یا خمیره اینها
بحسب مزاج و وقت و اما علاج عطسه بسیار و آمدن اشک کرم سوزان از چشم سعوط بروغن
بنفشه و بادام نمودن و بوئیدن افیون و خوردن تخم خشخاش و شربت ان با پوست و خلاف
پوست خشخاش و همچنین تخم کاهو خصوص سیاه آن بر پیشانی و مقدم دماغ و تدهین سر بهمین
خشخاش و القمع چیزها خوردن مقدار یکعدسه بیخ لفت بزدی است و اما علاج بی خوابی
سعی کردن در انکه خواب آید از تدهین دماغ و کف دست و پا و خوردن اغذیه لذیذه که خواب آورد
و خوردن ماست در تنویم خاصه که نان در ان تر کنند اثر تمام دارد و اما علاج رفع اعیا و
اوجاع بخور ابندن خشخاش سفید و تخم کاهو و شاهدانه و مغز تخم خربزه و آرد خود و کندم
برشته و قند سفید از هریک بقدر لایق و مناسب است و اما علاج درد اعضا آشامیدن
بعض مخدرات مانند بزر البنج و بیخ لفت و تخم تاتوره از هریک بقدر عدسی تا نیم نخود مجوز

است و مالیدن سوریجان و جوز بوا و قسطین و مغات و جدوار خطائی با روغن بابونه و روغن
کل مرغ و کلاب بر آنها مفید است و اما علاج اسهال شراب حب الاس و جوارش آن
و خبث الحدید و فنجنوش و حب آن و حب جوارش و کهربا و لؤلؤ و مرجان و امثال
اینها و جوارشات و معاجین قابضه اگر اراده ترک بالمره باشد و الا اندکی از افیون با افیونیات
بسیار مفید است و سائر معالجات هریک بحسب لایق بعمل آرند **فصل در بیان مدت بقای**
قوت افیون و کیفیت نگاهداشتن آن بدانکه مدت بقای قوت افیون مثل سقمونیا پنجاه سال
گفته اند زیرا که گفته اند مطلقا صمغ و عصارات را مدت طویله قوت آنها باقی می ماند اما درین
مدت طویله بر یک منوال و قرار نیست بلکه در اوائل حال که رطوبت فجه در وست که خفیف صفت
تخدیر و فوت تبرید از وست آن فعل قوی دارد چون رفته رفته رو به نقصان و زوال میگذارد
و در اواسط متوسط و در اواخر ضعیف و گاه که مانند آرد اجزای او از هم جدا و فتت گردد و تماسک و
صورت نوعیه او باقی نماند دران زمان اثری نخواهد داشت و اما کیفیت نگاهداشتن او آن است
که در جای محفوظ دارند که کیفیت رطوبت و برودت و حرارت و یبوست خارجی و هوا باو چندان تاثیری
نکند که آن را از صورت نوعیه خود بگرداند و ضعیف کرداند زیرا که تاثیر کیفیات خارجیه در انحلال
و زوال صورت نوعیه اشیا اثری تمام دارند و لهذا اشیای صلبه امانند یاقوت و بجر یشب که خواهند
زود قابل سحق کرده و در آتش سخت بریم کرده در آب سرد می اندازند در اندک زمانی و بچندد فعه چنان نرم
می کرد که بهولت تمام سوده می شود **فصل در کیفیت استعمال افیون و ترکیب و اکحال**
بدانکه چون خواهند افیون او را داده و یه معین و اکحال استعمال نمایند باید که آن را صاف نمایند اگر خالص
و مخلص نباشد و بیان کرده باصلاح آن بکار برند تا از غائله آن ایمن باشند و مضرت او کمتر شود و
مقوی
مقشیه افیون بدانکه دیسقوریدوس و بغدادی گفته اند مذکه در خذف یعنی سفال پاره پهنه و بر آتش گذارند
و در و برده بکوبند و بکار برند و شیخ الرئیس گوید که افیون را بر روی آتش بریان کنند تا سرخ شود و بعین
دستور نیز ترکیب دیگر که افیون بر شته در ان داخل ست باید بریان نموده داخل نمایند و اکر رماد
افیون محرق و رماد آن را خواهند زیاده مقشیه نموده در کوزه سربسته کرده در تنور یا داغ
بسوزانند تا سوخته گردد پس بر اورده بکار برند و در اوده مسکنه و جع اذن و قرحه آن و در منافع

افیون قبل ذکر یافت **فصل در بیان ابدال افیون** بدانکه بدل آن بقول جمهور دو وزن یا سه وزن آن بزر البنج سفید است زیرا که بزر البنج سیاه از سموم است و بعضی گفته اند بدل آن مثل وزن آن تخم تفاح یا پوست بیخ آن یا عصاره آن است و بعضی تودری سفید و گفته اند مثل آن و سه وزن آن عصاره الحبة الخبیث و در حبس الدم طباشیر و طین مختوم و کافور و کهربا و در کلام شیخ الرئیس آمده که بدل آن سه مثل آن بزر البنج و مثل آن تخم تفاح است و سنجری نیز چنین گفته و عصاره لفاح را نیز و سر قندی بدل آنرا بیروح آورده **فصل در بعداد مرکبات افیون دار** که از حکمای متقدم است **و طریق ترکیب آن** اتاناسیا کبری اتاناسیا صغری ارسطون کبیر ارسطون صغیر اسود سلیم که مشهور بمعجون ابو مسلم است اصغر سلیم افلونیا فارسی افلونیا رومی باد مهج بر شعثا بزرک دارو تریاق فاروق تریاق عزازه دمرتا دوار الکبریت زمهران کبیر زمهران صغیر که رامهران نیز نامند سنجر نیا کبیر سنجر نیا صغیر شلیثا فیروزنوش قنطاریون کبیر قنطاریون صغیر سکبینج مقر و دیلوس مخلص اکبر که سوطیرا نیز نامند معجون البقراط معجون ابو ماسر معجون ارسطو ماحس معجون اسود که معجون اعظم نیز نامند و صاحب کامل الصناعة آنرا باسم کندری ذکر کرده معجون بولس معجون ربع معجون ضمیری معجون عباسی معجون قباد الملک معجون فیصر معجون کالنج معجون هرمس **اما طریق** ترکیب آنها چنانست که در تریاق فاروق ذکر یافت که ادویه صحیحه جدیده تازه کرم نخورده فاسد و بوسیده نشده تحصیل نمایند که در آنها غل و غش و تغییر و تبدیل نباشد و هر یک را جدا جدا بکوبند بهمان دستور به پزند و وزن نمایند و افیون و سایر صموغ را در مایی مناسب بخیسانند و اگر محتاج بصفا نمودن باشد صاف نمایند و عسل و یا نبات را بقوام آورده در آن ریزند و با خمیر رطوبت آن را خشک نمایند که نسوزد پس فرو آورده و پس از فاتر گردیدن حرارت آن سائر ادویه را بآن بسرشند و در ظرف فغفوری یا چینی بدستور نگاه دارند و اگر افیون یا صموغ دیگر محتاج بریان نمودن باشد بدستور مقرر بریان نمایند پس حل نموده داخل نمایند و اگر در کوفتن بعضی ادویه را با هم بکوبند پس باید اجزائیکه در سخافت و کثافت و صلابت نزدیک بهم باشند با هم بکوبند مانند کل سرخ و گاو زبان و نیلوفر و سورنجان و بوزیدان و مانند اینها با هم و دارچینی و خولنجان و قرنفل با هم و همچنین این قاعده را مرعی دارند اما در صورت باید که قبل

از کوبیدن هر یک از ادویه را جدا جدا وزن نمایند **فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمود در آنها افیون هست و از ان جمله اقسام اتاناسیا و ارسطون و اسود سلیم و اصغر سلیم است اما معنی و شرح اتاناسیا** بدانکه معنی آن منقذ یعنی نجات دهنده است چه این معجون موجب رستگاری از جمیع اوجاع و قولنج های شدید بلکه رساننده و خلاصی کننده است از جمیع امراض چون افلونیای رومی طرسوسی که معروف است ببر شعثا یعنی بر الساعة و بعضی گفته که معنی آن دوار الذئب است جهت آنکه از اجزای آن کبد ذئب است لهذا مسمی به دوار الذئب و کبد الذئب شده اتاناسیا الکبری المعمولة بکبد الذئب گویند مشهور آنست که از تراکیب جالینوس است و بزعم قومی اقدم از جالینوس است و بهترین آن معتدل القوام است که را بحه شراب داشته باشد و عشر کرده می شود بر شعثا یعنی به افلونیای رومی طرسوسی و شناخته می شود بطعم و رائحه شراب شیخ داود انطاکی گفته که این معجون گرم است در اول درجه دوم و خشک است در آخر درجه دوم یا در اول سوم و صاحب میزان الطبایع گفته که این معجون سرد است در ربع درجه اولی و خشک در آخر درجه دوم میفرمایند که چون فقیر میزان این دوا را گرفت بدستور معروف میان اطبا که عسل را محسوب نمیدارند معلوم شد که گرم است در دو ثلث درجه اولی و خشک است در آخر دوم و اگر عسل نیز محسوب کرده گرم است در اواخر وسط درجه دوم و خشک است در اواخر دوم اما منافع و خواص این معجون بالانکه میباشد نافع از برای جمیع اوجاع چون معجون افلن معروف بافلونیای رومی مشهور ببر شعثا خصوص از برای اوجاع کبد و اوجاع معده و امعا خصوص قولنج و مغص و اوجاع طحال خصوص وجع شوکه و اوجاع صدر و جنبین و کلیتین و مثانه و از برای ریاح معده و کلیتین و مثانه و عسر البول و قی و اختلاف بلغمی و ضعف کبد و استسقا و ذوسنطاریا و از برای صداع و منقی سینه نافع است در اواخر سل و از برای ربو و سرفه مزمن و از برای امراض معقده اشامیدن و طلا کردن آن و از برای بواسیر هر گاه چون مرهم بر آن نهند و از برای خدر و با لخاصیت موجب استخلاص از جمیع سموم مشروبه است و باید استعمال کرده شود از برای استسقا با آب مطبوخ کرفس و از برای سموم مشروبه با شیر گاو و از برای قولنج با آب مطبوخ شبت و از برای عسر البول

با آب زنجبیل و شبت و بزعم بعضی باید که استعمال کرده شود این دوا از برای مرضی که منافع
است این دوا از برای آن مرض با آب کاسنی تازه با آب شبت و مانند اینها و شقاقل
را زعم آن است که باید استعمال کرده شود با آب تفاح مز یعنی ترشی و شیرین و گمان این است
که این مخصوص بسوم حاره باشد و جهت سموم مطلقا شیر کاو بهتر است و میفرمایند که زعم فقیر
آن است که در هر مرض با شیر مناسبه آن مرض و وقت و مزاج اصلی شخص و عادت وی
باید بحسب رای طبیب داده شود و مقدار خوراک ازین معجون از ربع مثقال طبی است و بعضی گفته
اند نیم مثقال و بزعم بعضی یک درم است باید که استعمال کرده شود بعد از گذشتن شش ماه از ساختن
آن و چون چهار سال بران بگذرد ناقص می گردد فعل آن و در هفت سال فعلش باطل میگردد

صنعت آن به نسخه شیخ رئیس و رقانون مرکبی زعفران افیون جندبیدستر بزر البنج قسط
تلخ فرد ما ناخشخاش سیاه منبل الطیب اصول غافث یا عصاره آن کبد ذئب خشک کرده
شاخ راست بزاجزا متساوی کوفته انچه کوفتنی باشد کوفته بیخته و انچه کداختنی است در شراب
حل کرده و شاخ بزر اسوزانیده مجموع را با عسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه
معجون سازند و در ظرف چینی نگاهدارند این معجون سوای عسل و شراب دوازده جزو است

صنعت این معجون به نسخه شیخ داود انطاکی در تذکره زعفران عافر قرحا افیون سنبل الطیب
اصول غافث و عصاره آن کبد ذئب شاخ راست بزکه آن را سوخته باشند اجزا متساوی کوفته بیخته
بشراب انگوری یا مثلث بکیفه بیخته مانند پس با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند و در ظرف
چینی نگاهدارند اجزای این نسخه سوای عسل و شراب مثلث هشت جزو است و مزاجش در
حرارت اندکی از دوم مثلث در جه اولی که است یعنی قریب باو اسط ثالث در دوم و جه اولی و یبوست
در یک و جه نیم است و نسخه این جزله در منهاج متساوی نسخه شیخ الرئیس است الا انکه مر کبی سادتی
یک جزو داخل دارد و انچه صاحب اختیارات بدیعی متساوی نسخه این جزله است الا آنکه
بجای شاخ بز شاخ راست گوسفند گوید که آن شاخ را سوخته باشند و اخلاط است **اثانا**
سیا صغری مناقش متساوی منافع اثانا سیا کبری است شیخ الرئیس گفته که این
اثانا سیا لبن است با مزجه حاره از کبری صنعت آن به نسخه شیخ الرئیس سبعه سائله افیون

زعفران قسط تلخ سنبل الطیب سلیخه از هر یک چهار درم غافث هشت درم و در نسخه دیگر عصاره
غافث هشت درم است اصل السوس دوازده درم عسل بقدر کفاف بدستور معجون سازند
شربتی مقدار بندقی یا انچه موافق باشد از شربه و در نسخه دیگر دو دوا افزوده شده و آن مرکبی
وعود بلسان است از هر یک چهار درم و نسخه اول سوای عسل هشت جزو است و نسخه دوم ده جزو
وزن ادویه نسخه اول چهل و چهار درم است و نسخه دوم پنجاه و دو درم است صاحب ابن البطار
آورده که مزاج این معجون سرد است در ربع در جه اولی و خشک است در آخر در جه دوم میفرمایند
که صحیح آن است که حار است در وسط در جه دوم و خشک است در آخر در جه دوم **اثانا سیا صغری**
به نسخه شیخ داود انطاکی صنعت آن مبعه سائله افیون زعفران سنبل الطیب عافر قرحا خشخاش سیاه
قسط تلخ عود بلسان از هر یک چهار درم غافث هشت درم اصل السوس خراشیده دوازده درم
اجزا کوفته بیخته در شراب یا مثلث یکهفته خیسانیده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی بقدر بندقی و این نسخه سوای عسل و شراب یا مثلث ده جزو
است **اثانا سیا** صغری نسخه این جزله گفته که نافع است از برای کبد و اوجاع آن و معده
و فروح سبعه و سعال و ریاح و سموم صنعت آن مبعه سائله یا بالسه افیون زعفران قسط تلخ سنبل الطیب
مرکی صافی سلیخه عیدان بابونه از هر یک یک جزو و عصاره غافث دو جزو اصل السوس خراشیده
سه جزو کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
شربتی بقدر بندقی **احمر** افیونی افیون دار صنعت آن فلفل سیاه هفت مثقال
بزر البنج سفید سه مثقال مر اجینی قرنفل زنجبیل دانه هیل مصطکی ریوند چینی بوزیدان خصیه الثعلب
سورنجان مصری سارون عافر قرحا کل ارمنی مغسول بوست هلیله کابلی طباشیر سفید از هر یک
یک مثقال و نیم سطوخودوس ابریشم مفرض زعفران از هر یک دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال و نیم
ورق طلا یکصد عدد ورق نقره یک صد سی دانه ادویه را کوفته بیخته و در اخر بزر البنج را با تخم خشخاش
بکوبند آن قدر که بروغن بنشیند و ادویه بروغن بادام چرب نموده زعفران و افیون را در گلاب
حل کرده با عسل سفید مصفی بقوام آورند و آن ادویه را با آن بشرشند و در ظرف چینی کرده در جوخانه
دارند و بعد از چهل روز تا یکدرم و دو درم بکار برند **و اما نسخ ارسطونات** و انرا

ارسطن بزرگوینید لغت یونانی است و ترجمه آن فاضل است واین معجون را بسبب فضیلت در منافع
باین اسم مسمی نموده اند شیخ داود گفته که معنی آن رب اللطف است ونام نهاده شده
باین اسم بجهت لطافت قوت آن بعضی توهم کرده اند که تالیف ارسطون حکیم است
ولهذا باین اسم مسمی گردیده وبدانکه اصح آن است که ارسطون بر دو قسم است ارسطون
کبیر که جالینوس از برای جاریهٔ رئیس دبر الملک از بلاد روم که شکایت کرد رئیس بجالینوس
که او را جاریهٔ محبوبه است وحادث شده او را وجعی در رحم که مانع است از مباشرت
پس جالینوس این معجون را برای او تالیف کرد وچون ظاهر گردید که جلیل القدر ومریع
الاثر وفاضل المنفعت است اورا باین اسم مسمی گردانید واین معجون نافع است از برای
برودت رحم ووجع آن واوجاع آلات بول واز برای درد شکم وقولنج وتحلیل ریاح
واز برای تقرس واوجاع مفاصل حاره وعرق النسا ورجوانان واز برای سل و
حمیات مختلطه ومحی ربع وحابس خون است از هر جا که آید ونافع است صداع ودوار بارد
را چون بیاشامند از آن یکدرم واز برای ضعف کبد وابتدای استسقا ومقدار شربتی از آن
یکدرم است تا یک مثقال وقوتش تا چهار سال باقی میماند صفت آن افیون زعفران
سلیخه حماما فرفیون اقاقیا فسط تلخ مر مکی صافی سنبل الطیب صمغ عربی مقشر حب الخروع تخم
خدقوقی تخم انجره تخم خربق سفید ازرق کندر دبق مقشر سماق منقی از حب کبریت زرد میعه
سائله فلفل سفید از هر یک پنجدرم عاقرقرحا تخم عرطنیثا گل سرخ خشک کرده تخم سداب تخم
کرفس تخم اترج نانخواه تخم طرشقوق از هر یک چهار درم تخم بادروج یکدرم بزر البنج
سفید دو درم ودر نسخه دیگر ده درم است حب قرطم مقشر ریجبیل از هر یک دو درم ودر نسخه دیگر
فلفل سیاه دو مثقال وچهار دانگ نیز داخل است اجزا را انچه کوفتنی باشد نرم کوفته بیخته بعد از ان
وزن کرده وانچه تر کردنی باشد بشراب ریحانی تر نمایند واگر شراب ریحانی نباشد شراب جمهوری
یا مثلث یا نبید عسل وزبیب خیسانیده حل نمایند ودر عسل مصفی بقدر حاجت داخل کرده بمقدار
یک اوقیه روغن بلسان نیز بران اضافه نموده در دیگ سنگی کرده بر آتش ملایم نهند ودو سه جوشی
داده از آتش فرو گیرند واورا با آن سرشته معجون سازند ودر ظرف چینی یا زجاجی

یا نقرئی یا رصاصی نگاهدارند وبعد از شش ماه استعمال نمایند منفعتی کامل ازان یکدرم وبعضی گفته اند
تا یکمثقال طبی واین معجون هر چند کهنه تر شود میباشد انفع وتا ده سال قوتش میباشد قوی وبعد از ده سال
قوتش ضعیف میگردد واین معجون بنابر نسخه اصل سوای عسل وخمر ریحانی وروغن بلسان سی و سه
جزو است ووزن مجموع این سی وسه جزو بنابر نسخه که وزن بزر البنج دو درم است یکصد وچهل
چهار درم است وبنابر نسخه که وزن بزر البنج ده درم است وزن مجموع یکصد وپنجاه وده درم است
ودر نسخه دیگر وزن بزر البنج پنجدرم است وبنابراین نسخه وزن مجموع یکصد وچهل وهفت درم
می شود واین نسخه اصح است وبنابر نسخه که فلفل سیاه داخل است عدد او دو یعنی وچهار میشود
ودو مثقال وچهار دانگ بروزن اصل می افزاید ومزاجش گرم است در وسط درجهٔ دوم
وخشک است در وسط درجهٔ سوم وبعضی اطبا اجزای این دوا را بعسل نمی سرشند بلکه گفته اند
که اجزا را بصمغ محلوله بشراب ریحانی وروغن بلسان باید سرشت واقراص ساخت وگفته اند
که وقت این اقراص نا سه سال باقی میماند ارسطون صغیر بنابر قول حنین وشیخ الرئیس
نافع است از برای جمیع امراضی که نافع است از برای آنها ارسطون کبیر وظاهر این است که
این نیز از تراکیب جالینوس باشد صفت آن به نسخه شیخ رئیس افیون یک اوقیه
وچهار درم اقاقیا فلفل از هر یک یک اوقیه عاقرقرحا فرفیون زعفران از هر یک سه
درم حماما پنجدرم سلیخه سیاه چهار درم کبریت زرد سنبل الطیب از هر یک یک اوقیه
ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر حاجت سرشته معجون سازند ارسطون
صغیر به نسخه معصومی گفته که در نفع مساوی است با ارسطون کبیر صفت آن افیون مصری
یکدرم اقاقیا فلفل از هر یک چهار درم عاقرقرحا زعفران از هر یک سه درم سنبل الطیب دو
درم ودر بعضی نسخها کبریت زرد نیز یکدرم آمده اجزا کوفته بیخته باسه چندان عسل سفید مصفی سرشند
شربتی یکمثقال اسطوخودوس سلیم عود داصل دارین دو اثیر افیون است که تقویت کرده شده باد ویه مخدره دیگر
اصلاح کرده شده بمصلحات هر یک ودا خل کرده شده دران ادویه دماغی وادویه دافع سموم او ملیم وادویه
تریاقیه ونامیده شده این مرکب باین اسم بجهت انکه منسوب است بسلیم بن داود وکیل عبد الرحمن
ابی بکر خلیفه که جامع این دوا است وچون درین دو اقطران داخل است ورنگ این دوا

سیاه گردانیدن آنرا اسود سلیم گویند و این دو انافع است از برای جمیع اوجاع و امراض
باردهٔ و امراض سودا و یه و بلغمیه و از برای فالج و صرع و لقوه و مرهٔ سودا و یجهت سموم و گزیدن
جانوران سمی صنعت آن نسخه شیخ الرئیس تخم اسپند یکصد و بیست درم جاوشیر هفتاد درم
شونیز قنابری از هریک شصت درم روج ترکی بلنجبویه اشق زراوند طویل خرزول سفید مقل
ازرق زراوند مدحرج خربق سیاه جندبیدستر بوست بیخ کلنبیخ حنظل کبریت زرد تخم جرجیر
فنجکشت سداب کوهی از هریک چهل درم افیون بزرالبنج سیف اصل شابرک کبریخ لفاح باشد
اصل بیخ که شوکران باشد فلفل سفید فرفیون کندش نمک هندی سنخ نمک نقطی سیاه
عاقرقرحا مکی صافی صبر سقوطری لبان شیطرج هندی از هریک بیست درم مصطکی رومی
سنبل الطیب ربنا دروج عقربی از هریک شصت درم زعفران سه درم اذخر خشک را کوفته بیخته
وزن کرده و صمغ را در قطران شامی بقدر کفایت خیسانیده پس در هاون بسته بمالند تا نرم
شود و اندک اندک قطران بر آن چکانند تا نیکو سرشته شود و در ظرف چینی پاکیزه کرده پس ادویه
خشک را تمام در ان داخل کرده بسرشند سرشتنی شدید و نیز اندک قطران بر ان چکانند و چون
نیکو سرشته شد در سبوچهٔ اخضر پاکیزه باچینی کرده در خاکستر دفن کنند بعد از انکه سعی در محکم بستن
سر آن سبوچه نموده باشند پس بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی از ان از برای افیونیا سه
مثقال و از برای اوساط دو مثقال و از برای ضعفا یک مثقال و از برای رضیع مثل فلفلی و گفته
شده که شربتی این معجون از برای صاحب لقوه یکدرم است جبنش تفلیسی گفته شربتی از ین
دو یکدرم است تا دو درم بقدر قوت بیماری و بیمار و قوت این دوا تا چهار سال باقی می ماند
و این دوا حار و یابس است صاحب میزان الطبایع آورده که گرم است در یکدرجه و سه ربع درجه
و خشک است در دو درجه و ربعه درجه اصفر سلیم منسوب است بسلیم و کیل عبد الله بن ابی بکره او جامع
این دوا است و بسبب زردی رنگ آن بجهت وقوع زعفران در ان آن را اصفر سلیم نامیده اند
نافع است از برای جمیع اوجاع خصوص اوجاع رحم و از برای مرهٔ سودا و ریاح و خفقان
و صرع و اوجاع صبیان طبری در کناش خود گفته از معاجینی که اختیار کرده ایم ما که امر کنیم
بادمان آن در صرع حادث بمشارکت معده اصفر سلیم است صنعت آن فلفل سفید زنجبیل

نمک هندی قسط تلخ از هریک شش درم افیون فرفیون جندبیدستر قرنفل زعفران مصطکی عاقرقرحا
از هریک پنج درم فاشرستین سعد کوفی زرنباد دروج عقربی زراوند طویل از هریک
دو درم روغن بلسان مارالکافور از هریک چهار درم ادویهٔ خشک را کوفته بیخته صمغ را البتراب
ریحانی خیسانیده حل کرده مجموع را با عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر سرشته معجون
سازند شربتی از برای هر کس بحسب قوت و مزاج او و صاحب میزان الطبایع گفته که این دوا
گرم است در یکدرجه و سه ربع درجه و خشک است در دو درجه و نیم و نیز از جمله مرکباتی که اصل و عمود
در انها افیون است افلونیا است بدانکه افلونیا لغت رومی است و آن را افلونیا بغیر همزه نیز گویند
و آن عمده و اصل ادویه مرکبه الیست که اصل و عمود در انها افیون است و اصل افلونیا دو قسم است
رومیه و فارسیه و اصل و مقدم از ین هر دو افلونیا رومیه است که منسوب است بافلبن حکیم رومی
طرسوسی و او را افلن بغیر یا نیز گویند و اصل نسخهٔ افلونیا رومیه بزعم شیخ ابو علی بن سینا رح که در
قانون ذکر نموده معجونی است که بالفعل معروف است به برشعثا و بعد از نسخ افلونیای رومیه و فارسیه
و افلونیاهای تصرف متاخرین نسخهٔ شیخ را در رسم برشعثا ذکر می کنیم **افلونیای رومیه** بنسخهٔ
شیخ داود انطاکی و ابن جزله و سید اسمعیل و صاحب اختیارات بدیعی و اکثر اطبا صنعت
آن زعفران پنج درم فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریک بیست درم افیون ده درم فطراسالیون
چهار درم تخم کرفس بنطی سه درم سنبل الطیب چهار درم سانج هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان
فرفیون از هریک یکدرم کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده باسه وزن ادویه عسل سفید مصفی
خوشبو معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی مقدار نخودی با آب مطبوخ کرفس
بنطی و جعده بنوشند و قوت این دوا تا سه سال باقی است و در نسخهٔ ابن جزله بجای فلفل سفید فلفل
سیاه است و بعض اطبا درین افلونیا بجای تخم کرفس بنطی جعده داخل نموده و دیگری بجای
کرفس بنطی دوقو داخل نموده و اجزای این دوا سوای روغن بلسان و عسل دوازده جزو است
و وزن اجزا سوای روغن بلسان و عسل هفتاد و یکدرم است و مزاج این معجون سرد است در
سه ربع درجهٔ اولی و خشک است در آخر درجهٔ سوم و در نسخهٔ منظف الدین شفائی دار فلفل بیست
درم داخل است و اما منافع این افلونیا مسکن اکثر دردها و نافع است از برای قولنج و عسر البول

وسنگ کرده ومثانه واوجاع طحال وکبد وپهلوها وسرفه واسهال وتشنج وقاطع نزف الدم ونافع
است از برای صداع مرکب از خون وخلطی بارد وچون بلغم وسودا هرگاه خورده شود بعد از فصد و
تنقیه آن خلطی که سبب صداع شده وشربتی مقدار نخود بدست با آب طبیخ کرفس نطی وجعده ومضر
بعقل وبعضی گفته اند که این دوا را بعد از سه ماه استعمال توان نمود وسید اسمٰعیل گفته که این
افلونیا دوای مبارک است نزلات را بازدارد وهمیه بیماری ها ودردها را ساکن گرداند خاصه درد
قولنج واز برای نزف حیض وهیضه را مفید است صاحب اختیارات بدیعی گفته که از جمله خواص
این دوا آنکه مسکن درد دندان است شربا وگذاشتن بران وسرفه وخناق را زائل کند وبعضی گفته
اند که منافع این دوا زیاده از حد وحصر است واز انجمله نفع است از برای خفقان وسرفه کهنه وسیلان
مزمن رحم واختلاف مره صفراوی وسودا ونافع است از برای تشنج حادث از شدت اوجاع وآلام آشامیدن
آن وشربتی از این دوا مقدار یک نخود است از برای قولنج ودرد کرده با آب کرفس سید اسمٰعیل در
ذخیره گفته که شربتی از این معجون از نیم مثقال تا یک مثقال است بجهت قولنج در آب طبیخ بشت
واز جهت درد جگر با طبیخ جعده وبجهت درد معده با طبیخ بادیان وبجهت بازداشتن خون با طبیخ
سماق وسید مظفر الدین شفائی گفته که شربتی از این معجون از یکدانگ است تا نیم مثقال وبجهت
درد معده در طبیخ انیسون واز برای رد طحال با سکنجبین واز برای قولنج در طبیخ شبت واز جهت
درد کرده ومثانه در طبیخ رازیانه واز جهت حبس خون در طبیخ سماق **افلونیای رومیه بنسخه**
حکیم سید محمد مؤمن در تحفة المومنین گفته که منافع این افلونیا مثل منافع افلونیای فارسیه است
لیکن انفع است در قولنج وعسر بول وسنگ کرده ومثانه وضیق النفس وتشنج وسل وخوانیق
ونزلات وفساد دهان ودندان واسهال وضعف جگر واین احروایس است وهر دو مفسد ذهن
اند مگر آنکه اکثار در اطعمه جلوه ندهند صنعت آن فلفل ابیض بزر البنج سفید از هر یک بیست و
پنجدرم افیون خالص طین مختوم قوة الصبغ تخم کرفس اهلیل سارون تا نخواه رازیانه سنبل الطیب
قسط تلخ مغز بادام تلخ از هر یک پانزده درم سلیخه یکدرم سافج هندی یکدرم روغن بلسان
پنجدرم مغز تخم خربزه پنجدرم اشق سه درم اشق را الشهراب جنسانیده حل کرده با عسل بقوام
آورده اد ویه را بان بسرشند ودر نسخه دیگر زعفران پنجدرم مرکی صافی عاقرقرحا فرفیون از هر یک

دو درم زربناد درونج عقربی مروارید تا سفته حسک مربی از هر یک پنجدرم کافور مقصوری یکدانگ
ونیم داخل است ودر نسخه دیگر بجای حسک مربی مشک ترکی است ودر نسخه دیگر چند بید ستر کهربا
مرجان قرمزی ابریشم مقرض از هر یک یکدرم نیز داخل است **افلونیای رومی** طرسوسی **بنسخه**
دیگر صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک ده مثقال افیون کاذ زرونی خالص زعفران
از هر یک پنج مثقال فرفیون مغز کردکان از هر یک دو مثقال سنبل الطیب اینسون رازیانه از
هر یک یک مثقال عاقرقرحا سورنجان زنجبیل از هر یک نیم مثقال کنجد مقشر چهار مثقال ونیم عنبر اشهب
نیم دانگ مشک تبتی یکدانگ ورق طلا ورق نقره از هر یک یکدانگ ونیم گلاب بقدر حاجت
عسل مصفی سه وزن مجموع بدستور مقرر معجون سازند **افلونیای رومیه بنسخه** دیگر صنعت
آن زعفران مایه مثقال اعرابی دارچینی خصیة الثعلب مصری جدوار خطائی عود قماری خام جوزبوا
مغز چلغوزه سافج هندی از هر یک پنج مثقال فلفل سفید بزر البنج از هر یک بیست مثقال افیون پانزده
مثقال فطر اسالیون سنبل الطیب از هر یک چهار مثقال تخم کرفس کل واعتاقی از هر یک سه
مثقال سلیخه عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک مثقال عنبر اشهب یاقوت رمانی مروارید تا سفته
کهربا از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده باسه وزن ادویه عسل مصفی معجون
سازند شربتی از یک قیراط تا یکدانگ **افلونیای رومیه بنسخه** حکیم لطف الله خال آن
مرحوم صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید هر یک چهل مثقال افیون کاذ زرونی بیست مثقال
زعفران ده مثقال فطر اسالیون سنبل الطیب از هر یک هشت مثقال تخم کرفس شش مثقال
سافج هندی عاقرقرحا سلیخه فرفیون حب بلسان از هر یک ده مثقال ادویه را کوفته بروغن
بادام شیرین چرب نموده بعسل سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر رشته معجون سازند شربتی
از یک نخود تا یکدانگ **افلونیا دیگر** که بعضی اطبا آن را باسم افلونیای رومیه ذکر کرده
ونوشته اند که بزعم احقر از تراکیب متاخرین است صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از
هر یک ده مثقال افیون کاذ زرونی زعفران از هر یک پنج مثقال فرفیون مغز کردکان از هر یک
دو مثقال سنبل الطیب اینسون رازیانه از هر یک یک مثقال عاقرقرحا سورنجان زنجبیل
از هر یک نیم مثقال کنجد مقشر چهار مثقال ونیم عنبر اشهب نیم دانگ مشک ترکی یکدانگ ورق

طلا ورق نقره از هریک یکدانگ و نیم لکلا بالقید رحاجت عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور
مقرر معجون سازند **افلونیا دیگر** که بعضی اطبا این را نیز باسم افلونیای رومیه ذکر کرده و نیز
نوشته اند که بزعم مولف نیز از تالیف متاخرین است صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید
از هریک بیست مثقال افیون پانزده مثقال زعفران پانزده مثقال زعفران مایه شنجرفی دارچینی خصیة الثعلب
مصری جدوار خطائی عود قماری خام جوز بوا مغز جلنجوزه سنبل هندی از هریک پنج مثقال فسطراسالیون سنبل الطیب
از هریک چهار مثقال تخم کرفس کل و انغستان از هریک سیه مثقال سلیخه عاقرقرحا قرفیون از هریک یکمثقال عنبر اشهب
یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربای شمعی از هریک دو مثقال احجار را انچه صلابه کردنی است ازجواهر صلابه نمایند و عنبر را
در روغن بلسان گداخته ادویه را کوفته بیخته بآن روغن بلسان چرب نمایند و باسه وزن ادویه
عسل سفید مصفی خوشبو بقوام آورده معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی
از یک قیراط تا یکدانگ **افلونیا دیگر** که قریب بافلونیای رومیه است در اجزا و نفع صنعت
آن فلفل سفید بزرالبنج سفید افیون عاقرقرحا سنبل الطیب از هریک یک مثقال زعفران
دو مثقال کوبیده بیخته باسه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند **افلونیای فارسیه**
بشیخ داود انطاکی در جزو ثانی تذکره در حرف همزه این دو دوا را ذکر کرده و گفته که این افلونیا
اشهر از رومیه است و مرکب آن یکی از نجاشعه است می فرمایند شاید در زمان او این افلونیا
اشهر بوده ولیکن درین زمان افلونیای رومیه اشهر است و صحیح آن است که این ترکیب اقدم از
نجاشعه است صنعت آن به نسخه شیخ الرئیس که در قانون ذکر کرده فلفل سفید بزرالبنج سفید
از هریک بیست درم افیون طین مختوم از هریک ده درم زعفران پنجدرم فرفیون مرکی
صافی عاقرقرحا سنبل الطیب از هریک دو درم جندبیدستر یکدرم زربناد در روغ عقربی
مروارید ناسفته مشک خالص از هریک نیم درم کافور قیصوری یکدانگ و نیم عسل سفید مصفی بقدر کفایت
بدستور معجون سازند و در نسخه اصل مرکی داخل نیست شربتی یکدرم با انچه موافق باشد از اشربه
و باید که استعمال کرده شود این دوا بعد از گذشتن شش ماه از ساختن آن و این نسخه سوای عسل
چهارده جزو است و وزن اجزا هفتاد و چهار درم و یکدانگ و نیم است و مزاجش گرم است
در نیم درجه و خشک است در دو درجه و نیم و در نسخه دیگر درین افلونیا مشک داخل نیست

و گفته که مقدار شربتش از یکدانگ تا نیم مثقال است اما منافع و خواص آن نافع است از
برای نزف طمث و بواسیر و اطلاق طبیعت و اسهال خون و از برای زنان البته که حیض
به بیند و از برای ریاح عارضه در رحم و حافظ جنین است و محکم میکرداند فم رحم را سید مظفر الدین شفائی
گفته که این افلونیا نافع است از برای استرخا در هر عضو که باشد و نزف الدم از جمیع اعضا باز
دارد و رحم را قوت دهد و نافع است برای خفقان و حافظه را قوت دهد **افلونیای فارسیه** بنسخه
شیخ داود انطاکی گفته که این معجون بسیار نیکو و کثیر النفع است خصوص در حبس خون و تقویت اعضا
و حفظ جنین و اذهاب صداع و سعال و ضعف معده و تهیج باه و قوت این معجون تا چهار سال
باقی می ماند و جائز نیست استعمال آن پیش از شش ماه و جائز نیست که خورده شود ازین معجون
زیاده بر یکدرم صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریک بیست درم و در نسخه دیگر بیست و
پنجدرم است افیون کل مختوم تخم کرفس جوز ابهل اسارون ناخواه فسط تلخ رازیانه سنبل الطیب
مغز بادام تلخ از هریک ده درم و در نسخه دیگر از هریک پانزده درم است مغز تخم خربزه پنجدرم
اشق سه درم اشق را در شراب ریحانی خیسانیده حل کرده باقی ادویه را کوفته انچه بیختنی است
بیخته همه را اجداجدا وزن کرده با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و گفته که گاهی زیاده
کرده می شود بر اجزای مزبوره زعفران پنجدرم مرکی صافی عاقرقرحا فرفیون جندبیدستر
مرجان سرخ کهربای شمعی از هریک یکدرم **افلونیای فارسیه** بنسخه دیگر که قریب است
در اخلاط به نسخه شیخ داود انطاکی صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریک بیست و پنجدرم
افیون طین مختوم فوة الصبغ تخم کرفس جوز ابهل اسارون ناخواه رازیانه سنبل الطیب فسط تلخ
مغز بادام تلخ از هریک پانزده درم مغز تخم خربزه پنجدرم زعفران پنجدرم اشق سه درم
مرکی صافی عاقرقرحا فرفیون از هریک ده درم جندبیدستر مرجان قرمزی کهربای شمعی ابریشم
مفرض از هریک یکدرم زربناد در روغ عقربی مروارید ناسفته مشک خالص از هریک
نیم درم کافور قیصوری یکدانگ و نیم اشق و مرکی را در شراب انگوری ریحانی خیسانیده
حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته مجموع را بالعسل مصفی سه وزن ادویه رشته معجون ساخته
و در ظرف چینی کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک درم **افلونیای فارسیه**

از ابن ماسویه منقول از قرابادین افندی صالح جلبی طبیب ابراهیم سلطان قیصر روم حابس
اسهال مخون بوا سیر وحیض ست وقدر شربتش یکدرم صنعت آن فلفل سفید بزرالنیج سفید
از هریک بیست درم افیون کل مختوم کل ارمنی مغسول شاذنج عدسی مغسول زعفران از
هریک پنجدرم حندبیدستر افربیون عاقرقرحا سنبل الطیب مروارید ناسفته کهربای شمعی زربناد
درونج عقربی رامک از هریک یکدرم کافور قیصوری ثلث درمی باعسل سفید مصفی بدستور مقرر
معجون سازند افلونیای فارسیه بنسخه محمود بن الیاس شیرازی قریب ست به نسخه
شیخ الرئیس صنعت آن فلفل سفید بزرالنیج سفید از هریک بیست درم جندبیدستر زربناد درونج
عقربی از هریک پنجدرم مروارید ناسفته مشک بتنی از هریک نیم مثقال ودر نسخه دیگر از هریک یک
مثقال ست افیون ده درم زعفران پنجدرم مرکی صافی سنبل الطیب عاقرقرحا فربیون از هر
یک دو درم کافور قیصوری یکدانک ونیم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند
شربتی یکدرم بعد از شش ماه استعمال نمایند افلونیای فارسیه بنسخه یوسف بغدادی
صاحب مالایسع الطبیب جهله گفته که این مرکب نافع ست از برای قولنج ونزف الدم زنان
ورياح رحم ونافع ست از برای زنانیکه جنین ایشان ساقط میگردد ومحکم می گرداند فم رحم
را وتقویت آن می کند وصالح ست از برای امتلاوی وصالح ست از برای بدن وبدست
از برای دماغ وذهن صنعت آن فلفل سفید بزرالنیج سفید از هریک بیست درم افیون ده درم
وبعضی براجزای مزبوره طین مختوم زعفران از هریک پنجدرم افزوده اند اجزا کوفته بیخته
باسه وزن ادویه بعسل مصفی معجون سازند افلونیای دیگر از اختراع اطبای متاخرین
ودر افعال مثل افلونیای فارسیه ست ودر تقویت باه اقوی ازان ست صنعت آن فلفل
سیاه افیون از هریک بیست درم بزرالنیج سفید مصطکی زعفران تخم کرفس خصیة الثعلب مصری
از هریک پنجدرم عاقرقرحا فربیون از هریک یکدرم سنبل الطیب حب بلسان زربناد لبسیا
ریوند چینی دارچینی عود قماری سافرج هندی اشنه از هریک دو درم مشک خالص پنجدرم
ورق نقره پنجدرم ورق طلا یکدانگ اجزا کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده باسه وزن
ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی از یک نخود تا یکدانک افلونیای دیگر از متقدمین

ومعلوم نیست که از اقتراح کدام طبیب ست لیکن نسخه بسیار خوبی ست جامع جمیع فواید افلونیای
رومیه وفارسیه ست صنعت آن فلفل سفید بزرالنیج سفید از هریک بیست درم افیون
زعفران از هریک ده درم تخم کرفس مصطکی رومی از هریک پنجدرم زربناد عود هندی
صندل دارچینی قرنفل اشنه سافرج هندی سنبل الطیب جندبیدستر دارخطائی حب بلسان از هر
یک دو درم عاقرقرحا فربیون از هریک یکدرم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه
معجون سازند افلونیای محمودی تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی منقول از خط معزی
الیه قریب ست در منافع بافلونیای فارسیه صنعت آن فلفل سفید بیست مثقال بزرالنیج
سفید ده مثقال افیون پانزده مثقال زعفران پنج مثقال دانه هیل سنبل الطیب قرنفل
مصطکی رومی ریوند چینی بسباسه سارون شامی افتیمون اقربطی دارچینی زنجبیل از
هریک دو مثقال کل سرخ منقی از اقماع کشنیز خشک مقشر تخم کرفس از هریک شش مثقال
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین ده مثقال چرب نموده باعسل مصفی معجون سازند ودر نسخه
منقول از خط میرزا معز الدین برادر حکیم احمد وزن روغن بادام شیرین پانزده مثقال و
وزن عسل سه وزن مجموع ادویه ست افلونیای دیگر منقول از خط معزی الیه قلمی
فرموده که در جمیع افعال خصوص در امراه بی نظیر ست صنعت آن فلفل سفید دارفلفل
مصطکی رومی قرنفل از هریک پنج مثقال دارچینی عود قماری قرفة الطیب قاقله صغار زراوند
مدحرج سنبل الطیب درونج عقربی جوز بوا بسباسه بابونه زیدان پوست بیرون پسته پوست زرد آلو
ورق کل سرخ تخم فرنجمشک کبابه چینی سلیخه سیاه سعد کوفی سافرج هندی عاقرقرحا صندل
سفید مغز حب الزلم مروارید ناسفته بسد کهربا مشک بتنی خالص عنبر اشهب ابریشم مقرض
از هریک دو مثقال زعفران ده مثقال افیون پنجاه مثقال زنجبیل چهار مثقال آمله منقی قرنفل
ورق نقره خصیة الثعلب مصری از هریک یک مثقال ورق طلا بیست عدد جندبیدستر
سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر ترکیب نمایند وبه قوانین اطبای
یونان این ترکیب مشوش ست زیرا که ایشان جمع میان ادویه قلیله سوای زعفران
وافیون را جائز نمیدارند افلونیای دیگر منقول از حکیم عماد الدین محمود صنعت

آن سورنجان هفت مثقال بوزیدان خصیة الثعلب مصری مروارید ناسفته از هریک پنج مثقال
غاریقون هش سفید یکدرم شقاقل مصری تخم کرفس عاقرقرحا سنبل رومی بوند چینی جوزبوا جندبیدستر
از هریک دو مثقال بهمن سرخ بهمن سفید خولنجان زنجبیل قرنفل طباشیر سفید کل کاوزبان تخم مالنکو
صندل سفید تربد سفید مجوف مدبر بسباسه از هریک چهار مثقال فلفل سیاه دارفلفل مصطکی رومی
سعد کوفی درونج عقربی بادرنجبویه سنبل الطیب مایه شتر اعرابی کل سرخ لسان العصافیر سنبله سلیخه
عود الصلیب تودری زرد تودری کلکون قاقله صغار ورق نقره از هریک سه مثقال زعفران بانزده
مثقال هزرالبنج سفید بیست مثقال عنبر اشهب مشک تبتی از هریک یک مثقال ابریشم مقرض هفت
مثقال افیون کازرونی یک اوقیه تبریزی عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند
وتشویش این نسخه زیاده از نسخه سابق است چه نزد اطبای یونان جمع میان ادویه قلبیه وافیون
جائز نیست چنانچه گذشت وجمع میان ادویه قلبیه ومسهلات را نیز جائز نداشته اند ودرین نسخه
هردو شده **افلونیای محمودی** تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی صنعت آن یاقوت رمانی
مرجان قرمزی لبسد محرق جدوار خطائی عنبر اشهب ورق نقره عود هندی قاقله صغار دارچینی
قرنفل زنجبیل وج ترکی درونج عقربی سارون سنبل الطیب تخم کرفس ساوج هندی از هریک
دو مثقال مروارید ناسفته کهربا بهمن سفید بهمن سرخ زربناد از هریک سه مثقال لعل بدخشی ورق طلا
مشک خطائی از هریک یک مثقال خصیة الثعلب مصری پنج مثقال مصطکی رومی زعفران از هریک
پانزده مثقال فلفل سیاه بزرالبنج سفید از هریک بیست مثقال افیون سی مثقال عسل مصفی سه
وزن ادویه بدستور معجون سازند **افلونیای دیگر** از حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی صنعت
آن فلفل سیاه بزرالبنج سفید از هریک بیست مثقال زعفران مصطکی اسطوخودوس ابریشم مقرض
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هریک پنج مثقال مروارید ناسفته لبسد محرق کهربا لبشب شنبر یاقوت
رمانی جدوار خطائی مجرب ورق طلا لعل بدخشی قرنفل دانه هیل زنجبیل دارچینی دارفلفل اسارون
شامی زرنباد زربناد تخم خولنجان عود بلسان حب بلسان پوست بیرون پسته بوزیدان اشنه
از هریک دو مثقال مشک تبتی خالص فرفیون عاقرقرحا از هریک یک مثقال ورق نقره عود هندی
سعد کوفی ساوج هندی سنبل الطیب مایه شتر اعرابی درونج عقربی جوزبوا لب باسه تخم بادرنجبویه

عنبر اشهب صندل سفید کل کاوزبان کل سرخ تخم کرفس تانخواه پوست زردالو خصیة الثعلب مصری
بهمن سفید تودری کلکون تودری زرد از هریک سه مثقال شقاقل مصری زربناد لسان العصافیر
از هریک چهار مثقال مغز ناریجیل مقشر مغز چلغوزه مغز گردگان مقشر از هریک ده مثقال افیون سه
مثقال عسل سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند **افلونیای محمودی** که معمول و مستعمل
سلسله حکیم محمد باقر ولد ارشد حکیم عماد الدین محمود است صنعت آن فلفل سفید افیون از هریک
بیست مثقال دانه هیل دارچینی سنبل الطیب بوند چینی افتیمون اقریطی لبسباسه مصطکی رومی اسارون
زنجبیل از هریک دو مثقال زعفران تخم کرفس ورق کل سرخ از هریک شش مثقال عنبر اشهب
یک مثقال ورق طلا بیست عدد ورق نقره پنجاه عدد مشک تبتی یک مثقال عسل مصفی سه
وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند **افلونیا** تالیف حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی منقول
از بیاض مجربات حکیم باقر مشهور بمیرزا بزرگ بخط مغزی الیه صنعت آن ورق طلا محلول مشک
تبتی خالص از هریک یک مثقال ورق نقره لعل بدخشی یاقوت رمانی مروارید ناسفته مرجان
قرمزی زمرد کهربای شمعی عقیق یمانی لبسد محرق مغسول جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب
عود قماری خام زربناد دارونج عقربی سنبل الطیب ساوج هندی قرنفل دانه هیل بوا اسارون
شامی زنجبیل تخم کرفس دارچینی صندل سفید از هریک دو درم خصیة الثعلب مصری پنجدرم
زعفران پانزده درم فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریک بیست مثقال افیون چهل مثقال عسل
صافی سه وزن تمام ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی تایکدانگ **افلونیای محمودی**
بنسخه دیگر صنعت آن فلفل قرنفل زنجبیل لبسباسه مصطکی کل سرخ دارچینی سنبل الطیب اسارون
ربوند چینی افتیمون از هریک دو مثقال افیون کازرونی شش مثقال زعفران پنج مثقال روغن
بنفشه وبادام ده مثقال عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی تایکدانگ
افلونیا تالیف حکیم محمد باقر معروف بمیرزا بزرگ ولد ارشد حکیم عماد الدین محمود شیرازی منقول
از بیاض مجربات بخط مغزی الیه غفر الله له صنعت آن جدوار خطائی عود هندی از هریک
دو مثقال صندل سفید ورق کل سرخ منزوع الاقماع دانه هیل سنبل الطیب قرنفل دارچینی فلفل
سفید جوزبوا لبسباسه مصطکی رومی درونج عقربی خولنجان زرنب سعد کوفی لبسد محرق مغسول

مروارید ناسفته ورق کل سرخ مرجان قرمزی شب سبز کهربا ورق نقره ۵۰ ورق طلا از هریک دو
مثقال زربناد زعفران از هریک پنج مثقال اسطوخودوس سی مثقال ابریشم مقرض ده مثقال
یاقوت رمانی مشک تبتی از هریک یک مثقال افیون بزرالبنج سفید از هریک بیست مثقال عسل
سفید خوشبوی مصفی نبات سفید بالمناصفه سه وزن ادویه معجون سازند **افلونیا** خاصه تالیف
حکیم عمادالدین محمود شیرازی معروف بفلونیا محمود منقول از خط حکیم سلیمان موسوی شیرازی نافع
از برای ضعف باه و در تقویت باه بی نظیر است و نافع است از برای ضعف قلب و خفقان
و اسقاط تمام آورد و فوائد بسیاری از برای این فلونیا نقل کرده و ما مختصر نمودیم و در آخر گفته
که این افلونیا جمیع امراض را نافع است صنعت آن یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربای شمعی
فاد زهر حیوانی جدوار خطائی مجرب مومیائی معدنی دارایجردی از هریک دو درم در روغن عنفربی
شقاقل مصری صندل سفید از هریک چهار درم زربناد طباشیر سفید دارفلفل آمله منقی غنچه کل
سرخ پوست بیرون پسته ثمر اوند مدحرج حب الغار حب الزلم حبة السودا عود هندی انیسون ناخواه
رازیانه قاقله صغار قاقله کبار قرفه الطیب فطر اسالیون مرکی صافی جندبیدستر سعد کوفی عاقرقرحا
اسارون نایه شترا عرابی قسط هندی سنبل الطیب از هریک پنج درم خشخاش سفید
مصطکی رومی جوز بوا خصیة الثعلب مصری لسباسه باغی ریوند چینی مغز چلغوزه مغز تارجیل مقشر
مغز بادام شیرین مقشر نیم الینج سفید از هریک ده درم فلفل سیاه بیست درم زنجبیل سفید هفت
درم پوست هلیله بهمن سرخ بهمن سفید ابریشم مقرض تخم پیاز پوست زردالو تخم کندنا حب
بلسان عود بلسان جنطیانا رومی ماهی رویبان از هریک سه درم عنبر اشهب دو درم
مشک تبتی یکدرم کندر دو درم زعفران سی درم مغز تخم خربزه سه درم ورق طلا یکدرم
ورق نقره دو درم افیون کازرونی پنجاه درم نبات سفید یکصد درم عسل مصفی سه وزن
مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک نخود تا یکدانگ وگاه باشد که شخصی معتاد
بافیون باشد که تا یکدرم توان داد **افلونیا** خاصه تالیف حکیم محمد باقر ولد حکیم عمادالدین محمود
شیرازی که جمیع امزجه موافق است صنعت آن بزرالبنج سفید فلفل زعفران مصطکی از هریک
بیست مثقال جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب مشک تبتی شب کافوری مروارید ناسفته

ورق طلا یاقوت رمانی لسبد لعل بدخشی عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست زردالو ترنج
بوزیدان بهمن سفید دوقو بادرنجبویه کندر ذکر روج ترکی پوست بیرون پسته از هریک دو
مثقال کهربا ورق نقره زربناد روغن عنفربی بسباسه از هریک چهار مثقال عود قماری
سافج هندی اسطوخودوس قرنفل زنجبیل اسارون دارچینی اشنه جب بلسان عود
بلسان خولنجان سعد کوفی زرنب قسط بحری جوز بوا لسان العصافیر خصیة الثعلب زنجبیل
دارفلفل سلیخه سباه حماما فطر اسالیون مرکی مغز سایه غاریقون هش سفید از هریک سه
مثقال ابریشم مقرض صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس کل سرخ خشخاش سفید مغز چلغوزه
مغز تارجیل مقشر مغز تخم خیار مغز تخم خربزه از هریک ده مثقال افیون یکصد مثقال عسل
سه وزن ادویه بدستور معجون سازند **افلونیای** خاصه بنسخه دیگر از حکیم عمادالدین محمود
قریب بنسخه سابق باقی الجمله تفاوتی صنعت آن یاقوت سرخ رمانی شب سبز لاجورد مغسول
کهربای شمعی بسد محرق ورق طلا سنبل الطیب رومی اشنه کبابه چینی روج ترکی زربناد سافج
هندی زراوند مدحرج زرنب جنطیانا عود بلسان تودری کلکون تودری زردا سارون
کاکوزبان کل کاکوزبان سلیخه تخم فرنجمشک اسطوخودوس جندبیدستر افیتون کل سرخ تخم
شاهتره از هریک سه مثقال لعل بدخشی عقیق یمانی زعفران جدوار خطائی مجرب بادرنجبویه
تخم بالنکوفرقه الطیب تخم شربتی از هریک دو مثقال مروارید ناسفته ورق نقره عود قماری صندل
سرخ صندل سفید مایه شترا عرابی زنجبیل سوربجان مصری دروغن عنفربی بهمن سرخ بهمن سفید
بسباسه نخواه تخم کرفس غاریقون سفید مقل ازرق رازیانه طباشیر سفید کل نیلوفر ریوند چینی
مغز حب السمنه قاقله کبار مغز حب الزلم مغز پسته مقشر مغز تارجیل مقشر مغز بادام شیرین مقشر
مغز فندق مقشر مغز حبة الخضرا مغز انجلک مغز کردکان تخم کاسنی مقشر مغز تخم کدو مغز تخم
خیارین مغز تخم خربزه مقشر از هریک پنج مثقال عنبر اشهب مشک تبتی خالص از هریک یکمثقال
خصیة الثعلب مصری فلفل دارچینی از هریک ده مثقال مصطکی تخم خشخاش سفید از هریک
هفت مثقال افیون کازرونی سی مثقال کلاب یکصد مثقال نبات سفید نیم من تبریزی عسل
سفید مصفی بقدر حاجت بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک قیراط تا یکدانگ صنعت

ابن افلونیا خاصه به نسخهٔ دیگر از مسودات نواب غفران مآب حکیم عماد الدین محمود شیرازی
قدس سره یاقوت سرخ رمانی لعل بدخشی عقیق یمانی لبد محرق مغسول لبشب سفید
کهربای شمعی ورق طلا اجدوار خطائی مجرب بوزیدان سورنجان عاقرقرحا زراوند مدحرج تخم تربد
تخم شلغم از هریک دو مثقال مروارید ناسفته مرجان قرمزی ورق نقره عنبر اشهب مشک تبتی
خالص سنبل الطیب در روغ عقربی بادرنجبویه کاوزبان ابریشم مقرض لبباسه لسان العصافیر
شیرین از هریک مثقال عود هندی صندل سفید مایه شتر اعرابی خولنجان تخم خرفه مصطکی
غنچه کل سرخ دارفلفل دارچینی زنجبیل سعد کوفی فرنفل دانه هیل از هریک پنج مثقال خصیة الثعلب
مصری زرنباد نودری سرخ نودری زرد بهمن سرخ بهمن سفید مغز پسته مغز بادام شیرین
مقشر مغز کدوکان مغز خربزه الحضر امغز خیار الفرطم تخم خشخاش مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین تخم
بلیون های رومیان بزرگ کنان از هریک ده مثقال زعفران بزرالبنج سفید از هریک چهل مثقال
فلفل سیاه پنج مثقال حب کاکنج سی عدد افیون یکصد مثقال بنات سفید دوصد و پنجاه مثقال
کلاب عرق بید مشک از هریک یکصد مثقال آب سیب شیرین آب انار شیرین رب شیرین
از هریک پنجاه مثقال عسل مصفی دو وزن و نیم مجموع ادویه بدستور مقرر ترکیب نمایند **افلونیا**
خاصه تالیف حکیم عماد الدین محمود مغفور به نسخهٔ دیگر گفته که این افلونیا جمیع امراض را موافق
است صنعت آن بزرالبنج سفید چهار مثقال فلفل مصطکی جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب مشک
ترکی لبشب سبز مروارید ناسفته ورق طلا یاقوت سرخ رمانی لبد محرق مغسول لعل بدخشی
عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست زرد آلوزید ان بهمن سفید کندر ذکر وج ترکی
پوست بیرون پسته از هریک دو مثقال کهربای شمعی ورق نقره زرنباد روغن عقربی لبباسه
عود قماری خام اسطوخودوس سافج هندی فرنفل زنجبیل اسارون دارچینی اشنه خصیة الثعلب بلسان
خولنجان قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر ریوند چینی خصیة الثعلب غاریقون هش سفید دارفلفل
فطراسالیون مرکی صافی میغه سیاله از هریک پنج مثقال ابریشم مقرض صندل سفید سنبل الطیب
تخم کرفس کل سرخ خشخاش سفید مغز نارجیل مقشر مغز تخم خربزه از هریک ده مثقال افیون
یکصد مثقال عسل سه وزن ادویه بدستور معجون سازند **افلونیای محمودی** منقول از تحفهٔ المومنین

صنعت آن افیون فلفل سفید از هریک بیست مثقال سنبل الطیب اسارون لبباسه دارچینی
مصطکی ریوند چینی زنجبیل افیمون از هریک دو مثقال تخم کرفس زعفران کل سرخ
از هریک شش مثقال مشک ترکی نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال ورق طلا ورق نقره
از هریک پنجاه عدد عسل سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک قراط
تا دو قیراط **افلونیا** حکیم سلیمان موسوی شیرازی گفته که این افلونیا را جمیع منافع افلونیا
محمودی که قبل ازین ذکر شده می باشد مع شئ زائد صنعت آن یاقوت رمانی لعل بدخشی ورق
نقره جدوار خطائی مجرب عود قماری خام غرقی صندل سفید صندل سرخ مایه شتر اعرابی زنجبیل
سفید سورنجان مصری بهمن سرخ بهمن سفید ریوند چینی غاریقون هش سفید مقل ازرق
جندبیدستر حب السمنه مغز حب الزلم مغز تخم کدوی شیرین کشنیز خشک مقشر مغز قندق مغز
تخم خیارین مغز کدوکان مقشر مغز نارجیل مقشر تخم کاهو مقشر تخم خشخاش از هریک پنج مثقال
مروارید ناسفته مصطکی رومی از هریک هفت مثقال حجر لبشب کافورلاجورد مغسول کهربای
شمعی لبد محرق عقیق یمانی عنبر اشهب مشک خالص زعفران اشنه سنبل هندی سنبل رومی
خصیة الثعلب مصری کبابه چینی وج ترکی زرنباد سافج هندی زراوند مدحرج زرنب شامی
جنطیانای رومی عود بلسان نودری کلگون نودری زرد اسارون شامی در روغ عقربی
بادرنجبویه تخم بالنکو کاوزبان کل سرخ لبباسه باغی فرفه الطیب سلیخه سودا
نان خواه تخم کرفس تخم فرنجمشک اسطوخودوس افیمون افریطی طباشیر کل نیلوفر تخم شاهتره
تخم بادروج از هریک سه مثقال ورق طلا چهار مثقال فلفل دارچینی خافله از هریک ده
مثقال مغز چلغوزه مغز بادام شیرین مقشر از هریک شصت مثقال افیون کاذرونی یکصد
و بیست مثقال روغن بنفشه بادام پنجاه مثقال کلاب یکمن تبریزی بنات سفید نیم من
عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک نخود تا یک دانگ
افلونیای دیگر از حکیم سلیمان گفته که اکثر امراض را نافع است صنعت آن جدوار
خطائی مجرب عنبر اشهب مشک تبتی صندل سفید سنبل الطیب از هریک دو مثقال
عود قماری خام غرقی بهمن سفید بهمن سرخ تخم کرفس کاوزبان تخم بادرنجبویه کل سرخ زعفران

فلفل سیاه دار فلفل سعد کوفی زنجبیل سفید دارچینی تخم ترب جب کاکنج از هر یک پنج مثقال مایهٔ
شتر اعرابی سوربخان مصری بوزیدان نودری زرد نودری مرخ دروبنج عقربی عاقرقرحا زراوند
مدحرج قرنفل قاقله لسان العصافیر تخم بلیون افریون از هر یک سه مثقال خصیة الثعلب مصری
مصطکی رومی جوز بوا لسباسه مغز پسته مقشر مغز فندق مقشر مغز کوکنار مقشر تخم خشخاش
سفید تخم شلغم از هر یک ده مثقال زربناد بادرنجبویه ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال نزرالبنج
سفید بیست مثقال افیون کازرونی سی مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه ادویه را کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین بقدر حاجت چرب نموده بعسل مصفی بدستور مقرر معجون سازند شتری از
یک نخود تا یکدانگ **افلونیای دیگر** تالیف حکیم احمد منقول از خط میرزا رحیم حکیم باشی شاه
سلطان حسین صنعت آن فلفل سیاه مصطکی رومی سنبل الطیب افتیمون دارچینی ریوند چینی
قرنفل صندل سرخ زنجبیل سفید طباشیر سفید لسباسه تخم خرفه مقشر خصیة الثعلب مصری دانهٔ
هیل تخم خشخاش از هر یک هشت مثقال غنچهٔ گل سرخ بیست و دو مثقال گل ارمنی چهار
مثقال پوست هلیله کابلی پنج مثقال زعفران دوازده مثقال بزرالبنج پانزده مثقال افیون
سی یک مثقال عسل مصفی هفت صد و هفتاد و پنج مثقال بدستور معجون سازند **افلونیای**
احمدی دیگر تالیف حکیم احمد ولد ارشد حکیم سلیمان موسوی گفته که این ترکیب مجرب است از برای
تقویت قلب و دماغ و نشاط آور و دور تقویت باه و امساک بی نظیر است صنعت آن فلفل سیاه پنج
مثقال بزرالبنج سفید سی مثقال دارچینی زنجبیل قرنفل مصطکی دانه هیل ریوند چینی بوزیدان خصیة الثعلب
مصری سوربخان مصری اسارون عاقرقرحا کل ارمنی صندل سفید پوست هلیله کابلی
بادرنجبویه سنبل الطیب پایهٔ شتر اعرابی کل سرخ لسان العصافیر سنبله عود الصلیب نودری
زرد نودری کلکون فاقله صغار ورق نقره از هر یک سه مثقال زعفران پانزده مثقال بزرالبنج
سفید بیست مثقال عنبر اشهب مشک تتی از هر یک یک مثقال افیون کازرونی چهار مثقال
عسل سفید مصفی یکصد و شصت مثقال بزرالبنج و تخم خشخاش را به نهایت نرم کوبیده باقی
ادویه را کوفته بیخته بروغن بنفشه بادام چرب نموده زعفران و افیون را بگلاب حل کرده مجموع
را بعسل بقوام آورده بلسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از چهل روز استعمال نمایند

شتری از یک نخود تا یکدانگ **افلونیای احمدی دیگر** تالیف حکیم احمد ولد ارشد حکیم سلیمان موسوی که
بجهت خان احمد ترکیب فرموده صنعت آن فلفل سیاه بیست و پنج مثقال سنبل الطیب افتیمون
دارچینی ریوند چینی صندل سرخ زنجبیل طباشیر سفید دارچینی لسباسه تخم خرفه مقشر تخم خشخاش
سفید خصیة الثعلب مصری مصطکی رومی قرنفل دانه هیل از هر یک هشت مثقال ورق کل سرخ
بیست و دو مثقال کل ارمنی چهار مثقال پوست هلیله کابلی پنج مثقال بزرالبنج سفید پانزده
مثقال افیون سی یک مثقال زعفران دوازده مثقال ورق نقره دو مثقال عسل سفید مصفی
هفت صد و هفتاد و پنج مثقال تخم خشخاش و بزرالبنج را نرم باید کوبید و باقی ادویه را کوفته
بیخته بدستور مقرر معجون سازند شتری یک قیراط تا نیم دانگ **افلونیای دیگر** منقول از
مجربات حکیم احمد موسوی که خود تناول می فرموده اند صنعت آن عود قماری خام پانزده مثقال
فلفل سفید مصطکی رومی از هر یک هشت مثقال دارچینی سنبل الطیب جند بیدستر مروارید ناسفته
عنبر اشهب از هر یک ده مثقال قرفه بیست مثقال زعفران پنجاه مثقال دانه هیل قرنفل
دروبنج عقربی زربناد عاقرقرحا بهمن سرخ مومیائی دارابجردی جدوار خطائی مشک تتی پوست
هلیله کابلی کهربای شمعی ابریشم مقرض ورق کل سرخ صندل سفید تخم کاسنی کاوزبان بادرنجبویه
پوست زرد اترج شقاقل مصری خصیة الثعلب از هر یک پنج مثقال کافور قیصوری نیم مثقال
زراوند مدحرج دو مثقال ورق نقره و ورق طلا از هر یک صد عدد جوز بوا کبابه چینی از هر یک
پنج مثقال آمله منقی ده مثقال افیون دو بست و بست مثقال شربت انار شیرین شربت به
شیرین شربت سیب شیرین از هر یک بیست مثقال عرق کاوزبان عرق بید مشک از هر
یک یکصد مثقال گلاب دو صد مثقال عسل سفید جدید مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون
سازند **افلونیا** از استنباط سید الفضلا رعلامة العلماء میر محمد باقر داماد قدس سره این اطلونیا را
مسمی بمطیبة الارواح نموده و فرموده که این افلونیا جامع جمیع فوائد افلونیای رومیه و فارسیه
و تریاق اکبر است باز یادتی در حفظ صحت و تقویت ارواح و قوی و اعضا و ازاله جمیع
امراض حاره و باردهٔ و شرحی طویل از برای این دو انوشته و تحفه تر و قطب شاه والی دکهن
فرستاده صنعت آن فلفل سیاه بیست مثقال فلفل سفید دارچینی سیلانی از هر یک دوازده مثقال

را زبانه استنه سفید سنبل الطیب از هریک ده مثقال زنجبیل با نزده مثقال پوست زرد اترج
سانج هندی کاوزبان کیلانی از هریک هفت مثقال کل کاوزبان کل سوسن آزاد بستانی
فردمانا تخم بادرنجبویه پوست نارنج از هریک پنج مثقال ورق بادرنجبویه هلیله سیاه شیطرج هندی
از هریک هفت مثقال آمله منقی پنج مثقال تخم شلغم بری نعناع خشک پوست بلیله بهمن سفید
پوست بیرون پسته تودری سرخ سعد کوفی نانخواه حب الغار لسان العصافیر اسارون سنائی
لک مغسول کل سرخ اسطوخودوس قسط سفید بحری پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی مثقال
مصری صندل سفید کشنیز عنبرین از هریک هفت مثقال جوز بوا السباسه بانگ کندر ذکر وج
ترکی رب السوس دروبج عقربی مرصافی دانه هیل بوا قرنفل ریوند چینی بزر البنج سفید از هریک مثقال
بهمن سرخ تودری زرد حاشا مغاث بغدادی توم بری نارمشک زرنب قصب الذریره
تخم فرنجمشک فاقله کبار کماذریوس کمافیطوحب بلسان عود بلسان افتیمون اقریطی غاریقون
هبش سفید زراوند طویل زراوند مدحرج بیکنج صمغ عربی مقل ازرق کندر افرقه الطیب سلیخه سیاه
افریون انیسون عاقرقرحا خولنجان مشک طرشیح جنطیانای رومی صندل سرخ مومیائی دارا
بجردی قفرالیهود مروارید ناسفته طباشیر سفید زرشک منقی فادزهر حیوانی اصطهیاناتی
لاجورد مغسول عنبر اشهب ورق نقره از هریک پنج مثقال کبابه چینی مشک ختنی خالص از هریک
شش مثقال مصطکی رومی سی مثقال زربناد خصیة الثعلب مصری دارفلفل عود هندی خام
جدوار خطائی مجرب ابریشم مقرض کل ارمنی مغسول از هریک دوازده مثقال تخم کرفس بست
مثقال زعفران شصت و شش مثقال بسد محرق کهربا ورق طلا از هریک چهار مثقال یاقوت
رمانی زمرد کهنه از هریک سه مثقال زبرجد شفاف دو مثقال روغن بلسان سی و دو مثقال
مبعه سائله روغن نارجیل از هریک بیست و دو مثقال افیون کازرونی یکصد و پنجاه و پنج مثقال عرق
بهار نارنج یک چهارک من تبریزی عرق بید مشک گلاب از هریک دویست و پنجاه درم
عرق فتنه یکصد و بیست درم عرق کاوزبان یکصد و پنجاه درم عرق قرنفل پنجاه درم عرق
دارچینی هفتاد و پنج درم بنات سفید یکصد و پنجاه درم عسل سفید مصفی چهار وزن ادویه
طریق ساختن این دوا باین نحو است که صمغ را سوای مصطکی در عرق بهار کاوزبان و عرق

بید مشک و گلاب بخیسانند و اندک عسل داخل کرده یک شب بگذارند و عنبر را علیحده در عسل بگذارند
و همچنین مومیائی و قفر را جدا جدا در عسل بگذارند و افیون را در عرق دارچینی و عرق قرنفل
و عرق فتنه بخیسانند و مشک و زعفران و جدوار و فادزهر را جدا جدا بکوبند و جواهر را نرم
کوبیده بر روی سنگ ساق با کلاب سحق بلیغ نموده بنحویکه در زیر دندان نیاید و ابریشم را
نیکو مقرض نموده از پارچه نازکی بگذرانند و باقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بلسان و روغن
نارجیل و مبعه سائله چرب نموده و چون عسل را القوام آورده باشند و از آتش فرود آورده
اول مرتبه صمغ را دران حل نمایند پس جواهر را صلایه کرده ابریشم را داخل نمایند بعد ازان
عنبر کداخته و مومیائی و قفر را کداخته و فادزهر و جدوار و افیون و زعفران باین ترتیب
که ذکر شد داخل نمایند پس ادویه چرب کرده را پس مشک انگاه ورق طلا و ورق نقره پس جهد
و مبالغه نمایند که اجزا خوب بهم مخلوط شوند و آن قدر تبریز نند که هیچ جزوی ازان ممتاز از
جزو دیگر نباشد پس در ظرف چینی کرده نگاهدارند پیش از شش ماه استعمال نمایند و شربتی
ازین معجون از نیم تا یک تا نیم مثقال و معتاد بافیون را تا یکمثقال نیز جائز است و این دوا
بغیر غرقها و عسل و بنات یکصد و دوازده جزو است و مزاجش گرم است در اول درجه
اول و خشک است در اول درجه سوم میفرمایند بر عارفان قوانین ترکیب مخفی نیست که
بحسب قوانین کلیه ترکیب این ترکیب مشوش است و اگرچه میر عمده فضلا اند لیکن لازم است
که عارف قوانین ترکیب باشند افلونیای حکیم عماد الدین محمود که از جهت اعتماد بران
سبب بجودی نموده اند صنعت آن فلفل سیاه سنبل الطیب قرنفل هیل بوا مصطکی رومی
ریوند چینی بسباسه ساروان بزر البنج سفید تخم کرفس ورق کل سرخ افتیمون دارچینی از هریک
دو مثقال افیون خالص زعفران از هریک پنج مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن بنفشه یا دام
چرب نموده باسه وزن ادویه عسل مشفی مقوم بسبر شیرین شربتی از یک تخود تا دو تخود افلونیای
دیگر منقول از طب یوسفی صنعت آن فلفل سیاه بزر البنج سفید از هریک بیست درم افیون
ده درم زعفران پنجدرم سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هریک دو درم جند بیدستر یکدرم
زربناد دروبج عقربی مشک خالص مروارید ناسفته از هریک پنجدرم عسل مصفی نود مثقال

علی الرسم معجون سازند شربتی کیدانگ **افلونیای دیگر** صنعت آن بوند چینی بسباسه زرنباد عود
هندی دارچینی قرنفل اشنه سافج هندی سنبل الطیب بلسان از هریک دو درم خصیة الثعلب
مصری بزرالبنج زعفران تخم کرفس از هریک پنجدرم فلفل سیماه افیون مصری از هریک بیست درم
مصطکی رومی پنجدرم عاقرقرحا قرفیون از هریک یکدرم مشک ترکی پندرم ورق طلا دانگی
ورق نقره پندرم اجزا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کنند و باسه چندان عسل صاف کف کرفته
بسرشند و بعد از شش ماه بقدر قوت مزاج استعمال نمایند **افلونیای جالینوس** صنعت آن زعفران پنجدرم
عاقرقرحا افیون سنبل الطیب از هریک یکدرم فلفل بیست درم بزرالبنج سفید هشت درم افیون
یکدرم باعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند **افلونیای دیگر** بعضی گفته که از تالیف شیخ الرئیس
است مسکن اوجاع است و نافع است از برای قولنج صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریک
بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال قرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا از هریک یکمثقال
عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند **افلونیای ابن ماسویه** جهت نزلات و اوجاع
معده و ریاح و قولنج با مطبوخ یا ماربه استعمال نمایند و جهت تشنج و فالج با مطبوخ جوز الطیب
و جهت سرفه و ضیق النفس با مطبوخ زوفای خشک و جهت سنگ کرده و مثانه با آب کرفس
و جهت ترف الدم جمیع اعضا با آب برگ نارمشک و قدر شربتی یک نخود است و این نسخه نیز از
قرابادین افندی صالح چلپی طبیب ابراهیم سلطان قیصر روم نقل شده صنعت آن فلفل سفید افیون
بزرالبنج سفید زعفران از هریک پنجدرم سنبل الطیب عاقرقرحا جندبیدستر از هریک یکدرم با عسل
سفید بدستور مقرر معجون سازند **افلونیای کبیر** منقول از قرابادین افندی صالح چلپی
بنهایت مخدر و مسکن اوجاع است صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریک دو درم افیون
دارچینی از هریک یکدرم و نیم تخم کرفس تخم سقدونس که فطراسالیون است دو قوا از هریک نیم درم
زعفران نیمدرم سنبل الطیب عاقرقرحا زرنباد از هریک شش درمی و پنج حبه قرفیون و قسط تلخ
از هریک یکدرم اجزا را با عسل سفید مصفی بقدر حاجت معجون سازند **افلونیا** تالیف مرحوم
حکیم سید محمد رحیم حکیم باشی منقول از خط الیشان بجهت درد اعضا و قولنج و تقویت باه و اعضای
رئیسه نافع صنعت آن عنبر اشهب یا قوت سرخ مروارید ناسفته از هریک دو مثقال مایه شتر اعرابی

خصیة الثعلب مصری حب وار خطائی فاذزهر حیوانی دارچینی عود قماری مغز جلغوزه جوز بوا از عفران
مازندرانی از هریک پنج مثقال فاذزهر معدنی سه مثقال فلفل سفید بزرالبنج از هریک بیست
مثقال افیون مازندرانی پانزده مثقال فطراسالیون چهار مثقال تخم کرفس سه مثقال
سافج هندی سلیخه عاقرقرحا قرفیون از هریک یک مثقال سنبل الطیب چهار مثقال ادویه
را با روغن بلسان چرب نموده با عسل سه برابر ادویه معجون سازند **افلونیای حکیم صالح خان**
خال آن مرحوم صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریک نه مثقال و نیم دروج عقربی سنبل الطیب
خصیة الثعلب مصری حنظل یانا مقل از رق تخم شلغم بری تخم جزر مشک ترکی خالص از هریک دو
مثقال مصطکی رومی طباشیر آله منقی عنبر اشهب از هریک یک مثقال بسباسه دانه هیل تخم بالنکو
افتیمون کل کاو زبان صمغ عربی را زیانه دار فلفل صندل سفید لبکلاب سوده مغز نارجیل مقشر
مغز بادام شیرین مقشر مغز پسته بهن سرخ بهن سفید از هریک سه مثقال قرنفل شش مثقال ورق
کل سرخ دارچینی سبلانی از هریک شش مثقال زنجبیل عاقرقرحا جوز بوا زرنباد از هریک
چهار مثقال زعفران ده مثقال تخم کرفس نه مثقال حب الغار ده مثقال سافج هندی پنج مثقال
افیون کازرونی هفتاد و پنج مثقال عسل سفید مصفی هفت صد و پنجاه مثقال کلاب چهل مثقال
بدستور مقرر معجون سازند **افلونیای سعیدی** از اختراع حکیم محمد سعید قمی اوحدی که این افلونیا را
در برابر افلونیای حکیم میر عماد الدین محمود و افلونیای حکیم احمد ترکیب نموده و چنانچه ایشان
افلونیای خود را به محمودی و احمدی موسوم نموده اند او نیز افلونیای خود را به سعیدی موسوم نموده

وجمیع منافع وخواص که معزی الیها بجهت افلونیای خود ذکر کرده اند حکیم محمد سعید مع شئ
زائد از برای افلونیای خود آورده صنعت آن هلیله سیاه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست
بابله طباشیر سفید مسیه سائلکه شنبه خشک مقشر از هر یک سه مثقال کهربای شمعی شب سبز کل سرخ
پوست زرد اترج از هر یک دو مثقال اسطوخودوس ریوند چینی پوست بیخ لفاح مصطکی
رومی عود قماری عفران صندل سفید از هر یک مثقال طلق محلوب یک مثقال ونیم عاقرقرحا
یک مثقال دارچینی ده مثقال بزرالبنج سفید پنج مثقال افیون ده مثقال اجزار اکوفته بیخته بر روغن
بادام شیرین چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل سفید مصفی معجون سازند وبعد از شش ماه
استعمال نمایند افلونیا تالیف میرزا محمد حکیم صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید افتیمون
زعفران از هر یک بیست مثقال مصطکی اسطوخودوس ابریشم مقرض از هر یک پنج مثقال
مروارید ناسفته لبسد کهربا لیشب سبز بافوت رمانی مشک تبتی جدوار خطائی ورق طلا از هر یک
دو مثقال سعد کوفی ورق نقره عود قماری خام بایه شتراعرابی سنبل الطیب سانج هندی
دروبخ عقربی جوزبوا لبیاسه کاوزبان تخم بادرنجبویه کل سرخ تخم کرفس نان خواه پوست
زرد بیرون اترج از هر یک سه مثقال خصیته الثعلب مصری شقاقل زرنباد لسان العصافیر
از هر یک چهار مثقال قرنفل دانه هیل رجیل دارچینی دارفلفل اسارون زرنب بادرنجبویه
خولنجان حب بلسان پوست بیرون بسته بوزیدان اشنه از هر یک دو مثقال عاقرقرحا افیون
از هر یک یک مثقال بهمن سفید بوزیدان سرخ تودری سفید مغز بادام مقشر مغز تخم خیار
مغز تخم خربزه مغز پسته مغز گردکان از هر یک پنج مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه
بدستور مقرر مرتب نمایند ومخفی نماند که این ترکیب نیز نهایت مشوش است واز قواعد
کلیه ترکیب خارج **افلونیای دیگر** که بجهت قولنج بی نظیر وباد ها بشکند وطبع را نرم سازد
ومسکن جمیع دردهاست وخواب آورد صنعت آن فلفل افیون بزرالبنج سفید بیروج
نانخواه برگ سداب فودنج زیره کرمانی جندبیدستر حب الغار از هر یک یکجز وسقمونیای
مشوی ثلث جزوی کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند شربتی تا یکدرم
واین دوازده جزو است ومزاجش قریب باعتدال در گرمی وسردی بلکه مائل بگرمی وخشک

است در درجه سیوم **افلونیای دیگر** قریب بهمت بافلونیای قبل لیکن مسهل نیست ودوای جمیع
جمیع دردها را فرونشاند وبادها بشکند وقولنج را نافع باشد صنعت آن فلفل نانخواه شونیز حب الغار
جندبیدستر زیره کرمانی افیون بزرالبنج سفید بیروج اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن
ادویه معجون سازند **افلونیای دیگر** از تالیف متاخرین به نهایت نافع وقریب بهمت بافلونیای
حکیم سلیمان بوسوی شیرازی وقلمی کرده که جمیع امراض را موافق است صنعت آن بزرالبنج سفید
چهار مثقال فلفل مصطکی رومی جدوار خطائی عنبر اشهب مشک تبتی لیشب سبز مروارید ناسفته
یاقوت رمانی لعل بدخشی لبسد محرق مغسول ورق طلا عاقرقرحا فربیون تخم بادرنجبویه پوست
زرد اترج بهمن سفید بوزیدان کندر پوست بیرون بسته وج ترکی از هر یک دو مثقال کهربای
شمعی زربناد ورق نقره دروبخ عقربی لبیاسه عود قماری خام سانج هندی اسطوخودوس
قرنفل زنجبیل اسارون شامی دارچینی اشنه حب بلسان خولنجان سعد کوفی قسط بحری جوزبوا
لسان العصافیر خصیته الثعلب مصری ریوند چینی غاریقون هش سفید دارفلفل سلیخه سیاه فطراسپاز
مرکی صافی مسیه سائلکه از هر یک شش مقال ابریشم مقرض صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس
کل سرخ منزوع الاقماع تخم خشخاش سفید مغز تارجیل مقشر مغز تخم خربزه از هر یک ده مثقال
افیون یکصد مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک نخود تا
یکدانک **افلونیای دیگر** از متاخرین صنعت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی سلیخه سیاه
سنبل الطیب اذخر مکی ابریشم خام از هر یک سه مثقال لبسد محرق زمرد کهنه عقیق یمانی طباشیر سفید
دارچینی اسارون شامی سانج هندی صندل سفید زرشک منقی ریوند چینی تخم فرنجمشک عنبر
اشهب مشک تبتی ورق طلا ورق نقره جدوار خطائی مجرب دروبخ عقربی بادرنجبویه کل
کاوزبان پوست زرد اترج از هر یک دو مثقال لعل بدخشی یاقوت رمانی از هر یک یکمثقال
فلفل سفید چهل مثقال مصطکی بیست مثقال زعفران ده مثقال افیون چهل مثقال تخم کرفس
پانزده مثقال جوزبوا لبیاسه خولنجان اسطوخودوس پایه شتراعرابی از هر یک پنج مثقال
عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند **افلونیای دیگر** از متاخرین
صنعت آن یاقوت سرخ رمانی یاقوت زرد یاقوت کبود لعل بدخشی ورق کل سرخ سانج هندی

کل کاو زبان دارچینی سیلان تخم خرفه مقشر صندل سرخ صندل سفید قرنفل بست زرد اترج
بهمن سرخ بهمن سفید درونج عقربی زربناد شیرآمله منقی جندبیدستر مشک ترکی عنبر اشهب
بادزهر حیوانی اصطهبانات ورق طلا خصیته الثعلب مصری از هریک دو مثقال مروارید نا سفته
پنج مثقال سنبل الطیب پوست بیرون پسته تخم کاسنی مقشر طباشیر سفید جدوار خطائی مجرب
مصطکی رومی کل مختوم ورق نقره محلول از هریک سه مثقال افیون کازرونی خالص دویست و
بیست و پنج مثقال زعفران پنجاه و پنج مثقال عسل مصفی شصت صد و پنج مثقال کلاب پنج شیشه
بدستور مقرر معجون سازند و در نسخه دیگر فیروزه نیشاپوری عقیق یمانی بسد سرخ کهربای شمعی بقیم
کافوری از هریک دو مثقال داخل و وزن عسل سه صد مثقال و نبات سفید و قند از هریک هفتاد
و پنج مثقال نیز داخل است **افلونیای دیگر** از اطبای اصفهان که بحضرت خاقان اعظم پادشاه
جم جاه شاه سلیمان تالیف نموده اند صنعت آن جدوار خطائی بنفش مجرب پانزده درم مروارید
نا سفته یاقوت سرخ رمانی از هریک یکدرم کهربای شمعی مرجان قرمزی بادزهر حیوانی اصطهبانات
جندبیدستر از هریک دو درم لعل بدخشی مومیائی وارابجردی کل ارمنی مغسول درونج
عقربی طباشیر سفید صندل سفید صندل سرخ بهمن سفید بهمن سرخ کبابه چینی شب انگیز نخود الوند
مایه شصت اعوانی سنبل الطیب لسان العصافیر عاقرقرحا مکی صافی دارچینی آمله منقی جوز بوا قاقله صنعتی
قاقله کبار فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل زنجبیل اشنه سعد کوفی خولنجان تخم کرفس زراوند مدحرج
زربناد نودری سرخ نودری زرد حب الزلم تخم زردک بوزیدان بزرالبنج سفید بزرکاکنج مقل
ازرق سورنجان مصری شیرین انیسون شقاقل مصری تخم بلیون تخم ترب فلفل مویه تخم انجره
صمغ عربی قرنفل لسباسه تخم بالنکو ریوند چینی حنظل یانای رومی حب الغار زراوند طویل ورق
نقره فرفیون نارجیل دریائی از هریک سه درم کل کاو زبان خصیته الثعلب مصری مصطکی رومی مغز بادام
شیرین مقشر مغز فندق مقشر مغز نارجیل مقشر مغز تخم خربزه از هریک پنجدرم افیون کازرونی
بیست و پنجدرم عنبر اشهب عسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند و گفته اند
که این افلونیا نافع است از برای قوت باه و مقوی اعضای رئیسه است و نشاط و تفریح آورد و دافع
سموم است و حفظ صحت کند و نافع است از برای وبا و طاعون و نافع است از برای جمیع اوجاع

والام **افلونیای دیگر** تالیف یکی از اطبای اصفهان صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید زعفران
مصطکی رومی بسد محرق نشاسته سرخ یاقوت رمانی مشک تبتی جدوار خطائی مجرب لعل بدخشی ورق
طلا دانه هیل بوا زنجبیل دارچینی عود بلسان پوست بیرون پسته اسارون عنبر اشهب دارفلفل
زرنب حب بلسان بادرنجبویه خولنجان از هریک دو مثقال اسطوخودوس ابریشم مقرض مروارید
نا سفته فادزهر حیوانی اصطهبانات از هریک نیم مثقال ورق نقره کهربای شمعی سعد کوفی سنبل
الطیب عود قماری خام غوی سازج هندی جوز بوا تخم کرفس درونج عقربی نان خواه پوست زرد اترج
بهمن سفید نودری زرد نودری سرخ لسان العصافیر از هریک سه مثقال خصیته الثعلب مصری
قرنفل زربناد از هریک چهار مثقال مایه شصت اعوانی پانزده مثقال عاقرقرحا افربیون از هریک
یک مثقال تریاق فاروق بیست مثقال مغز نارجیل مقشر مغز چلغوزه از هریک ده مثقال افیون
کازرونی سی مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند **افلونیای دیگر** از اطبای
کیلان صنعت آن فلفل سیاه سنبل الطیب زنجبیل دارچینی مرکی صافی افربیون از هریک ده درم
زعفران سازج هندی سلیخه سیاه قرنفل الطیب اسارون زرنب خصیته الثعلب مصری جندبیدستر
زراوند مدحرج عود بلسان حب بلسان لسان العصافیر عود قماری غرقی خام عود الصلیب
وبخشک اشنه حب الزلم حب القلقل تخم بلیون شیطرج هندی آمله منقی خولنجان زربانه مشکطراشیع
بادرنجبویه پوست زرد اترج مغز چلغوزه کاو زبان ریوند چینی از هریک پنجدرم انیسون پوست
بلیله کابلی مغز بادام شیرین مغز پسته مقشر تخم کرفس شقاقل مصری مغز نارجیل مقشر بزرالبنج
سفید از هریک ده درم قرنفل جدوار خطائی مجرب صمغ عربی از هریک سه درم مصطکی رومی گل
ارمنی از هریک دو درم کبابه چینی بهمن سرخ بهمن سفید شب انگیز از هریک چهار درم نودری سرخ
نودری زرد طباشیر سفید مروارید نا سفته کهربای شمعی لیث سبز بسد محرق عقیق یمانی یاقوت
رمانی از هریک سه درم زعفران بیست درم و در نسخه دیگر ده درم است عنبر اشهب دو درم
مشک خالص پنجدرم زر محلول نقره محلول از هریک یکدرم افیون ده یکوزن مجموع ادویه
افیون را بکلاب حل کرده باقی ادویه را آنچه صلابه کردنی است صلابه کرده باقی ادویه را کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه بطریق مقرر معجون سازند و در

طرف چینی نگاهدارند و بعد از سه ماه و یا بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی بقدر نخودی تا نیم
دانگ فرو برند افلونیای حکیم مومن در تحفة المومنین ذکر کرده و گفته که مزاجش قریب باعتدال
موافق است مدرّ بوله بارده چاره را صنعت آن بزر النیج سفید افیون کاذروی از هریک ده مثقال
زعفران کشنیز خشک مغشّز از هریک پنج مثقال صندل سفید طباشیر سفید سنبل الطیب دروج
عقربی لبسباسه عود قماری سافرج هندی حب بلسان عود بلسان سعد کوفی زرنب قسط بحری جوز
بوالسان العصافیر دارفلفل سلیخه یاه اسارون فوفل زنجبیل هم سرخ بهمن سفید تخم بادرنجبویه بوزیدان
از هریک دو مثقال دارچینی کل سرخ تخم خشخاش مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر زرنباد کل کاوزبان
از هریک سه مثقال آمله منقی درشیر گاو پرورده هفت مثقال مشک تبتی نیم مثقال کهربای تمعی
مروارید ناسفته یاقوت رمانی لعل بدخشی لبد محرق مرجان قرمزی عقیق یمانی ورق طلا
عنبر اشهب از هریک یک مثقال جواهر را بر سنگ سماق صاف بگلاب صلایه نموده و باقی ادویه را کوفته بیخته
بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه شسته معجون سازند می فرمایند باید دانست که درین پنج بخش نسخه
اخیر از متاخرین رعایت قوانین کلیه ترکیب نیز نشده و باعتقاد بنده خالی از مضاری نیستند
افلونیا مسمی بحافظ الارواح جمع منافع افلونیای فارسیه و افلونیای حکیم عماد الدین محمود
که حکیم سلیمان موسوی از مغنی الیه نقل کرده از برای این افلونیا ذکر نموده و این افلونیا از متاخرین
است مؤلفش معلوم نیست صنعت آن بزر النیج سفید فلفل سفید از هریک بیست مثقال شیر خشت خراسانی
صندل سرخ صندل سفید دارچینی طباشیر سفید سنبل الطیب کل سرخ منزوع الاقماع تخم خشخاش سفید
مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هریک پنج مثقال افیون زرنباد
دروج عقربی کل کاوزبان لبسباسه عود قماری خام حب بلسان از هریک چهار مثقال مصطکی
رومی زعفران از هریک ده مثقال سافرج هندی خولنجان سعد کوفی قسط بحری جوز بوا عود بلسان
باقشر حماما سلیخه فطر اسالیون اسارون زنجبیل رازیانه انیسون تخم کرفس فوفل از هریک سه مثقال
افسنتین پوست زرد انار پوست بیرون پسته ورق نقره مشک تبتی بهمن سفید بهمن سرخ دو فوتخم
بادرنجبویه بوزیدان از هریک یک و مثقال اجزا کوفته بیخته بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه شسته
معجون سازند و در نسخه دیگر یاقوت سرخ رمانی لعل بدخشی کهربای تمعی ورق طلا عنبر اشهب از هر

از هریک دو مثقال مروارید ناسفته یک مثقال لبد مرجان قرمزی عقیق یمانی از هریک سه مثقال داخل
است جواهر را بر کلاب صلایه نموده ورق طلا و ورق نقره را بعسل حل کرده عنبر را بروغن بلسان
کداخته باقی ادویه را کوفته بیخته بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یکدانک تا نیم درم افلونیا
مسمی بحافظ الارواح تالیف حکیم میر محمد مومن گفته که این افلونیا قریب باعتدال است و موافق
جمیع امزجه است صنعت آن بزر النیج سفید فلفل سفید از هریک ده مثقال زعفران پنج مثقال کشنیز
پنج مثقال صندل سفید دارچینی طباشیر سفید سنبل الطیب کل سرخ خشخاش سفید مغز چلغوزه مغز نارجیل
مقشر کل کاوزبان از هریک سه مثقال زرنباد دروج عقربی لبسباسه عود قماری حب بلسان
سافرج هندی عود بلسان سعد کوفی زرنب قسط بحری جوز بوا لسان العصافیر دارفلفل سلیخه
اسارون فوفل زنجبیل رازیانه انیسون فرفیون پوست زرد انار پوست بیرون پسته ورق
نقره بهمن سرخ بهمن سفید دوج ترکی تخم بادرنجبویه بوزیدان از هریک دو مثقال آمله بشیر پرورده
هفتاد مثقال مشک تبتی نیم مثقال عسل سه وزن ادویه بدستور معجون سازند و بجهت بعضی این ادویه
اضافه شده مروارید ناسفته کهربا از هریک سه مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی ورق طلا عنبر
اشهب از هریک دو مثقال لبد مرجان قرمزی عقیق از هریک سه مثقال و نیز از انجمله النفس
التراکیب است النفس التر کیب تالیف میرزا ابراهیم ولد حکیم اشرف نقل از بیاض مجربات
او بخط معزی الیه قلمی نموده اند که این ترکیب از من است و سوای این اسم بنا فتم اسم لایق این
ترکیب را بسبب بسیاری منافعی که مشاهده نمودیم ازین ترکیب لاسیما از برای اعانت
بر هضم و تقویت باه و تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه و باوجود این افعال بسیار گرم نیست و بسیار
از یکدانگ تا دو دانگ و تا نیم مثقال است صنعت آن لبسباسه فاقله صغار قرفه الطیب زنجبیل بالس
دارفلفل دارچینی سارون شامی از هریک یکمثقال فلفل سفید مروارید ناسفته زعفران ریوند چینی
از هریک دو مثقال کشنیز خشک مقشر شش مثقال طباشیر سفید پنج مثقال عصاره زرشک
ده مثقال بادزهر معدنی افیون کاذروی از هریک سه مثقال فاقله کبار پنج مثقال قرنفل
یک مثقال و نیم شکر سفید هفتاد مثقال من مصفی یعنی عسل مصفی هفتاد مثقال بدستور مقرر معجون
سازند و اگر اضافه کرده شود این معجون عنبر اشهب و ورق نقره از هریک یکمثقال و ورق طلا نیم

متقال می گردد اقوی میفرمایند که اگر درین معجون بعوض فاذزهر معدنی جدوار خطائی کنند و ملحقات داخل نداشته باشد معجونی نفیس است فاذزهر معدنی مبطل فعل افیون است چه جمع میان ادویه قلبیه و افیون را جایز نداشته اند اطبای یونان مگر باآنکه افیون را داخل نمایند و باقی ادویه ملحقات داخل باشد و نیز از انجمله بادمهج است و آن معرب از بادمهرهٔ فارسی است یعنی تریاق الربح چون زهر مهره که بمعنی تریاق السم است و بعضی گفته اند که بادمهج ترجمهٔ دحمرثا است اسحق گفته که بادمهج معجونی مبارک است بادهای غلیظه که در معده و احشا باشد تحلیل دهد و سده های کبد و طحال را بگشاید و بر دوت رحم را ببرد و حیض فرو آورد و نیز لعاب راسو دهد خوش النفس و ریحان سدی و استرخای عضلات را نفع بزرگ دارد و شیخ رئیس گفته که منافع بادمهج منافع دحمرثا است منافعی که برای دحمرثا ذکر کرده بعینه منافعی است که اسحق از برای بادمهج ذکر کرده صفت آن به نسخهٔ اسحق زرنباد و رنج غفری افیون جندبیدستر عاقرقرحا سلیخه سیاه هوام المجوس بزرالبنج سفید قسط تلخ لبنی جاوشیر زعفران از هریک شش درم بزرجمهر هندی درم مروارید ناسفته بازدرمکی صافی از هریک دوازده درم ادویه را کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه شربتی معجون سازند و در نسخهٔ شفائی هوام المجوس داخل نیست و وزن مروارید دو درم است و وزن عسل دو وزن مجموع ادویه است و در نسخهٔ معصومی هوام المجوس داخل است و وزن مروارید دو درم است و گفته که صاحب کامل الصناعه بعوض مازریون کندر آورده و در نسخهٔ شیخ الرئیس فلفل دارفلفل از هریک شش درم داخل است و وزن مروارید دو درم است و نسخهٔ شیخ الرئیس بهتر است و این دوا را در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و قوت این دوا تا دو سال باقی می ماند شربتی تا دو دانگ و نیز از جمله مرکباتی که اصل و عمود در اینها افیون است بر شعثا است **فصل در ذکر نسخ بر شعثا** و آن لغت سریانی است و معنی آن برآشفتگی است و این اسمی است که سریانیون اطلاق کرده اند بر معجونی که آن دوای فیلن است و آن معروف است بافلونیای رومیه و ذکر افلونیای رومیه قبل ازین ذکر شده و لیکن افلونیای رومیه بنسخهٔ شیخ الرئیس که سریانیون آنرا بر شعثا نامیده اند در اینجا ذکر نشده پس لازم است که در اینجا ذکر شود بالتصریح تا بعد از جالینوس دران کرده اند و صفت هریک را ذکر نمائیم و بعضی اطبا بر شعثای قدیم را با فلونیای رومیه اصل یکی نمی دانند و این غلط از ایشان از راه عدم مطالعه کتب متقدمین واقع شده چه کتب متقدمین بلکه قانون شیخ الرئیس صریح

است باین معنی که افلونیای رومیه بر شعثای قدیم است اگرچه شیخ بر شعثا را ذکر نکرده لیکن نسخهٔ افلونیای رومیه را ذکر کرده همان دوائی است که دیگران بنام بر شعثای قدیم ذکر نموده اند و شیخ داود + الطاکی گفته که بر شعثا که درین زمان معروف است از ترکیب قدیمه است و اکثر اطبا برانند که از ترکیب اوحد الدین عبیت الله است که مشهور است بابوابرکات طبیب که از دین یهودی اسلام آورد و سلسلهٔ اطبای قمر مثل حکیم محمد سعید و حکیم محمد باقر از اولاد اوست حق تعالی او را برکت داده که همیشه از اولاد او اطبای حاذق می باشند و باز شیخ داود گفته که من دیدم در کتابی که تالیف شده در خواص بر شعثای و صفات و افعال آن که این ترکیب از جالینوس است و آن مرحوم می فرمایند شیخ ابوعلی علیه الرحمة در قانون آورده که جالینوس گفته که من خواب دیدم این مرکب را که گفت من دوای فیلن رومی طرسوسی ام و فیلن که از خلفای ابنای بنی اسرائیل بلکه از خلفای حضرت سلیمان ع است و شیخ این را باسم افلونیای رومیه ذکر کرده و بالفعل این میان اطبا مشهور بر شعثای قدیم است و گفته که این دوا نافع است از برای بسیاری از امراض خصوص از برای قولنج و مسکن جمیع اوجاع است و بعد ازین میگوید که جالینوس حکایت کرده که دیدم در خواب دوای فیلن را و گفت که من از اسقناط فیلن رومی طرسوسی طبیب ام و منفعت من از برای کسی است که قسمت شده باشد او را موت به سبب شدت اوجاع مهلکه و امراض مهلکه منفعتی عظیم دارم و میگویم از برای بسیاری از اوجاع شدیده عارضه و بسیاری از امراض مهلکه منفعتی عظیم و از انجمله آنکه اگر حادث شود در معاء قولون وجع شدیده که آن وجع را قولنج نامند پس بخورد صاحب آن وجع از من یکدانه ساکن میگردد وجع او و اگر پیاشامانند مرا بکسی که بوده باشد او را عسر بول یا سنگ کرده و مثانه که اذیت رساند بآن شخص نفع میدهم از برای او و زائل میگردانم اوجاع طحال را و نفس انتصاب سوذی و سل و تشنج را و در دپهلو که باآنها خوف هلاک باشد اگر اشامیده شوم مر کسی را که نفث الدم داشته باشد یا قی الدم حایل میشوم میان او و موت و پرده موت و میگردم و ساکن میگردانم هر وجع را که حادث شود در اعضا و احشا و سعال و خناقها و قوانق و تراله های منحدر از سر را و گفته شده که خوردن آن بعد از فصد اسهال در صداع مرکب از خون و خلط بارد چون سودا و بلغم به نهایت نافع است و درد را در ساعت فرو مینشاند و این معجون نافع است از برای تشنج از شدت و جمع خوردن آن +

وانچه از برای درد گوش چون خورده شود یک قیراط تا نیم دانگ و چون مقدار جبه از آن در پنیر فرخران
حل کرده در گوش چکانند زائل می گرداند درد گوش را و از بعض روایات از حضرت صادق علیه السلام
چنین استنباط می شود که این دوا از ادویه سماویه یعنی منزله بالطریق وحی والهام است صنعت
آن بر نسخه شیخ ابو علی بن سینا رحمة الله فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست مثقال افیون
ده مثقال زعفران پنج مثقال افربیون سنبل الطیب عاقرقرحا از هر یک یک مثقال اجزا را کوفته
بیخته با عسل مصفی بقدر کفایت معجون سازند و بعد از گذشتن شش ماه از ساختن این دوا
استعمال نمایند شربتی مقدار نخودی با آب گرم نوشند و این نسخه معتجزو است و وزن اجزا
پنجاه و هشت مثقال است و گفته که مزاجش سرد است در درجه اولی و خشک است در آخر درجه سوم
و اجزای این دوا به نسخه شیخ رئیس مطابق است با اجزای مرموزی که در حدیث فارعباس وارد
شده زیرا که فا اشاره است بفلفل ابیض و الف با فیون و زا بزعفران و عین بعاقرقرحا و با بزر البنج
و الف ثانی با فربیون و سین بسنبل الطیب و شیخ داود از کتابی که تالیف شده در صفات و خواص
و منافع برشعنای قدیم نقل کرده عبارتی در وصف آن که صورت عبارتش این است انی
لم ار اقطع و اجود من المعجون المتخذ من الاخوین الشابین الرومی و الزنجی و دمعة الرأس المشرف
و اخویه و شعور السقالبة و شعر السبط الطیب و البارد الحار المقطع اذا جمعهما بالشراب الذی قد
جمعه الزنبور یعنی که مراد از اخوین شابین رومی و زنجی فلفل سفید و فلفل سیاه است که تازه باشند که بشباب
کنایه از تازه بودن آنها است و میان این هر دو اخوت است بسبب آنکه هر دو
ثمر یک درخت اند یا ثمر دو درخت اند که از یک جنس اند یا آنکه هر دو از یک زمین خیزند که هندوستان
باشد بلکه فی الحقیقت در اکثر هر دو یک اند یکی مقشر و یکی غیر مقشر رومی کنایه از سفید و زنجی کنایه
از سیاه است و مراد از دمعة الرأس مشرف افیون است که دمعه سرخشخاش است که سرخشخاش مشرف
است یعنی کنگره دار و مراد از دو برادران افیون یکی افربیون است باعتبار رنگ و صورت
و فعل و برودت و تخدیر بودن آن هم دمعه درختی دوم بزر البنج است باعتبار فعل تبخیر و
تخدیر که با افیون در این فعل بلکه در اکثر افعال و خواص مشارکت و برادری دارد و موهای
سقالبه کنایه است از زعفران که بشبیه بموی سقالبه در سرخی رنگ و شعر سبط الطیب کنایه است از

سنبل الطیب و حار مقطع بارد کنایه است از عاقرقرحا که مرکب القوی است از قوت حاره مفطره
و از قوت باردة مخدره و شرابی که جمع کرده آنرا از بنور عسل است و در این نسخه فلفل سیاه بر نسخه
شیخ اضافه شده و شیخ داود گفته که گمان آن است که جالینوس جمع کرده باشد این معجون را
پس فراموش شده باشد بسبب غفلت کسانی را که کتب جالینوس را از یونانی ترجمه کرده اند
یا بسبب اعراض مردم از استعمال آن چنانکه از بسیاری از مرکبات و ابو البرکات تجدید ذکر آن کرده
باشند و بسبب انتشار و شهرت امر آن شده باشد و تعجب است از اطبا که چرا نداند این معجون را از جالینوس
و حال آنکه او رئیس و سرکردهٔ قوم است و حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی در رساله افیونیه صنعت
آنرا باین صفت آورده که بشما خبر رسیده باشد که در بلاد هند دو برادر کوچک مشابه در شکل متساوی
در مقدار پیدا شدند یکی از ایشان پیری خبیث و دیگر جوانی است رومی بحیرا زجوان رومی مقداری
معلوم و وزنی محدود و از تخم سفید کیاهی که آن را اخداع الرجال گویند یعنی فریب دهنده مردان
مقداری مساوی اول و از دمع جاریه از دیده سیاهان مثل وزن دوای اول بعد از آنکه بیندازند
از آن مقداری که اگر آن مقدار را اضافه کنند مثل آن مساوی وزن دوای اول شود و از
شعور سقالبه اگرچه در نواحی ایشان نمیروید مقداری که نسبت آن مقدار ثانی از قبیل نسبت
مقدار ثانی است باول و از دوا و اینکه در شکنبه گوسفند می نهند بود یعت و آن را حافظ الاطفال می
نامند و از بیخ کیاهی که کیفیت آن گرم است در فعل آن و در زبان السان ضد فعل آنست در سایر
بدن و از بیخی که بران دروغ بسته اند و خوشبوی است از هر دو مقداری که اگر اضافه کنند دوبار
و ضرب کنند در بیخ مساوی مقدار اول شود که مفروض بود و از چیزی که نه جماد است و نه نبات و
نه حیوان و مشترک است میانه نبات و حیوان مقدار طول شهریار موج داخله بعد از آن بود یعت نهند
جمله را در ظرفی که ضیق المسام باشد و باطن آن اطلس و سر آن را نیک بپوشند و بعد از شش ماه استعمال
نمایند شربتی از یک نخود تا دو دانگ و بعد از آن میگوید که مراد از دو برادر فلفل سیاه و فلفل سفید است
و از خداعة الرجال بزر البنج است چون آن عقل را می برد از آن را خداع گفته و دموع جاری از
چشم سیاهان افیون است و شعور سقالبه زعفران است و دو اینکه در شکنبه گوسفند می نهند تا محفوظ
ماند و مناکل نشود افربیون است و عرق مجلی عاقرقرحا است و اصل مکذوب علیه سنبل الطیب است و انچه

نه جماد است و نه نبات و نه حیوان عسل است و اما وزن اول که فلفل است پس آن بیست درم است
و دوم که بزرالبنج است مثل اول است و سوم که افیون است ده درم که چون ده دیگر بران افزایند بیست
می شود و چهارم که زعفران است وزن آن پنجدرم است که نسبت آن بثانی که افیون است
از قبیل نسبت افیون است با اول که فلفل باشد و چون بزرالبنج بوزن فلفل است اعتبار نکرده
و باقی ادویه را بوزن از هریک یکدرم است که در تضعیف اول دو می شود و در تضعیف دوم چهار
و چون چهار را در پنج ضرب کنند بیست می شود این نسخه موافق نسخه شیخ رئیس است که نسخه جمهور است
صنعت برشعثای قدیم بر نسخه شیخ داود انطاکی فلفل سیاه فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریک بیست
درم افیون ده درم زعفران هفت درم سنبل الطیب لسان العصافیر عاقرقرحا فرفیون از هریک یک
مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند و درین نسخه دو دوا بر نسخ شیخ الرئیس
زیاده شده و در وزن اجزا نیز تفاوت است گفته که معجون مذکور معجونی عظیم النفع است و این معجون
بالغ النفع است در تخفیف رطوبات غریبه بالا و قطع نزلات و زکام و اصلاح امراض مرطوبین و قلع
دمعه و بخارات و صداع کهنه و آمدن آب از دهان و استسقا و اسهال مزمن و نزف الدم و لقف
الدم و کدورت حواس و کسالت و اعیا و مقوی حواس است و نشاط می آورد و تقویت قوت
مفکره می کند و نافع است از برای بهر و دفع عسر انزال میکند و دیر می گرداند انزال منی را و ساکن
جمیع اوجاع است و درد دندان را ساکن می گرداند چون بر روی نهند و عظیم نافع است از برای افونیج
چون نیم درم آن را با آب گرم فرو برند اثر تمام باز دهد از برای تسکین وجع قولنج و منفاوت است
قوت آن در افعال زمانی که مستمر کرده شود فعل آن بسوی زمان پس بدانکه گفته اند که قطع اسهال
می کند در یک عشا و صداع را در یک روز و اوجاع مفاصل و بخار را در یکماه و استسقا را در یکسال
پس از شش ماه که از ساختن آن گذشته باشد و فوتش تا بیست و یکسال باقی می ماند و در شفا الاسقام
مسطور است که فوتش پنج سال باقی می ماند و این معجون مضر است بخداوند صفرا و لکنایت و ضرر
میرساند بخداوند سودا بزودی و مداومت آن فاسد می گرداند بدن و عقل را و ساقط میگرداند
اشتهای طعام و شهوت باه را و افساد رنگ می کند و ضعیف میکرداند قوتها را و جایز نیست از
برای اصحاب استعمال آن زیاده بر یکدرم بنه در هفته و نه پیش از یک نخود تا دو درم است و باید دانست

که می افتد مردم این عصر بر کهاو می پندارند ان مضرتهای عظیم و غائله فساد آن در ین زمان از جهت آنست
که افیون در بزرالبنج ایشان زیاده می کنند و قبل از گذشتن شش ماه استعمال نمایند و هر روز ازان
می خورند میضر باشد که بلکه جمله مضار آن در ین زمان آنست که اطبا دران و در اقلونیای فارسیه
تصرفات نموده اند که ترکیب آن مشوش و مضر ساخته چنانکه در ذکر اقلونیا گذشت و بعنوان اعتماد
هر روز ازان اضعاف مضاعف از وزن شربت آن می خورند و شیخ داود گفته که مصلح ضرر نسخه
برشعثا شراب ریحانی جید است و حلوای سکری و مرغ فربه و قایم مقام آن است افیون یعنی چون وقت
استعمال آن برسد و حاضر نباشد آن و حادث گردد خفقان و ساقط شود قوتها و نفس در سینه پیچیده
شود و نیز قایم مقام افیون است برشعثا چون وقت اخذ افیون در آید و حاضر نباشد و حالات
مذکوره عارض گردد و مستغنی میسازد شخص را استعمال برشعثا از استعمال قطران شامی ابیض و
معجون عود و حب مراره و مراره بقر و اسود سلیم **برشعثای قدیم** بنسخه معمول که بهترین نسخهاست
صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریک بیست درم افیون ده درم زعفران پنجدرم عاقرقرحا
فرفیون دارچینی سنبل الطیب از هریک یکدرم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند
و این نسخه همان نسخه اقلونیای شیخ رئیس است با اضافه دارچینی **برشعثای قدیم** بنسخه دیگر
صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال
عاقرقرحا افیون سنبل الطیب دارچینی چندبیدستر از هریک یک مثقال کوفته بیخته بعسل سفید خام
بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و این نسخه نیز همان نسخه قبل است الا آنکه چندبیدستر زیاده
داخل دارد و وزن ادویه بجای درم مثقال است **برشعثای قدیم** بنسخه محمود بن الیاس شیرازی
صنعت آن فلفل سفید فلفل سیاه از هریک بیست درم بزرالبنج سفید افیون کاذرونی از هریک ده
درم زعفران پنجدرم افربیون سنبل الطیب عاقرقرحا از هریک یک مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی یکصد
و پنجاه درم معجون سازند و در ظرف چینی کرده چهار ماه در جوکذارند پس استعمال نمایند شربتی یک
مثقال و شاید اینکه قلمی شده مطلقا که شربتی یک مثقال سهوا از کاتب باشد یا از مصنف چه اکثر
مردم را یک مثقال آن کشنده است و اگر نکشد البته ضررهای عظیم میرساند پس چگونه صحیح باشد آنکه شربتی
ازان یک مثقال باشد **برشعثای قدیم** منقول از ترویح الارواح صنعت آن فلفل سفید افیون

از هر یک هفت درم بزر البنج سفید پنج درم زعفران دو درم فربیون عاقرقرحا سنبل الطیب از هر یک
یک درم عسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند و در ظرف چینی کرده در جو
دفن سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند بر شعثای قدیم به نسخهٔ دیگر صنعت آن فلفل سفید بزر البنج
سفید از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم عاقرقرحا سنبل الطیب از هر یک یک درم
افیون را در شراب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن آلوده شده و در سایه خشک کرده باز سوده
با عسل سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک نخود تا یک درم بحسب
عادت بر شعثای ابو البرکات به نسخهٔ این جزله نافع است از برای امراض قلب و معده و امراض
مراری و سوداوی و وسواس و مالیخولیا و بلغمی خوانی و استسقا و این جزله منافع بسیار از برای این
بر شعثا ذکر کرده که ذکر آن موجب تطویل است اگر اراده اطلاع بر آنها باشد در منهاج مطالعه
آن نمایند صنعت آن فلفل سفید فاشره فربخشک فوبزر البنج سفید از هر یک ده درم زعفران زراوند
طویل حنظیانای رومی عنصل مشوی جدوار خطائی از هر یک چهار درم حب الغار افیون مر
صافی از هر یک هفت درم عاقرقرحا سنبل الطیب سنبل رومی چندبیدستر از هر یک دو درم فربیون
یکدرم کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه بکار برند
و در نسخهٔ دیگر این بر شعثا مروارید ناسفته هفت درم داخل است و وزن چندبیدستر یکدرم بر شعثای
ابو البرکات به نسخهٔ دیگر صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک ده درم افیون پنج مثقال چندبیدستر
یک مثقال عود بلسان دو مثقال زعفران دو درم و نیم عاقرقرحا عود هندی سنبل الطیب زرناد
سلیخه سیاه بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک یکدرم خشخاش سفید نیم مثقال افربیون نیم درم کوفته بیخته
بروغن بلسان یا روغن زیتون چرب نموده با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند بر شعثای
ابو البرکات به نسخهٔ حکیم میر محمد مومن گفته که این معجون را اکثر خواص بهتر از متردولیطوس است و بجهت
تبرید مکرر بیخبر به رسیده صنعت آن میعهٔ سائله مرکی کهذریوس زعفران حنظیانا از هر یک یک
مثقال طین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی چندبیدستر غاریقون سفید از هر یک مثقال اقاقیا
هوغاریقون قطر اسالیون از هر یک دو مثقال قصب الذریره دارچینشعان حب الغار عصاره لحیه الثیس
از هر یک پنج مثقال زراوند طویل ریوند چینی اسارون حماما جعده روغن بلسان از هر یک سه مثقال اگر

روغن بلسان نباشد بدل آن زیت کهنه دو وزن روغن بلسان کنند و ادویه را کوفته بیخته بدان چرب
نموده باد دو وزن مجموع عسل سفید مصفی معجون سازند بر شعثای ابو البرکات به نسخهٔ حکیم میر محمد
مومن مقول از تحفة المومنین صنعت آن دارفلفل سلیخه سیاه جنطیانا از هر یک دو مثقال دارچینی
سه مثقال چندبیدستر چهار مثقال فقاح اذخر زراوند طویل سنبل الطیب زنجبیل بود نخشک از هر
یک هفت مثقال افیون ده مثقال زعفران ده درم انیسون تخم کرفس بزر البنج سفید از هر یک
ده مثقال و نیم روغن بلسان یا روغن گل سرخ هر کدام که باشد ده مثقال عسل سفید مصفی بقدر کفایت
بدستور مقرر معجون سازند بر شعثای ابو البرکات منقول از خط شیخ بهاء الدین طبیب صنعت
آن افیون فلفل سفید از هر یک بیست مثقال زعفران بزر البنج سفید از هر یک ده مثقال افربیون
دو درم و نیم عاقرقرحا دو درم عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند
بر شعثای محمد بن ذکریای رازی صنعت آن سنبل الطیب فقاح اذخر زعفران زراوند طویل از هر یک ده مثقال
دارفلفل حنظیانای رومی سلیخه دارچینی چندبیدستر از هر یک چهار مثقال زنجبیل بود نخشک از هر
یک هفت مثقال افیون پانزده مثقال عسل سه وزن ادویه کوفته بیخته بروغن بلسان یا روغن
گل سرخ هر کدام که باشد ده مثقال چرب نموده با عسل بدستور مقرر معجون سازند و در نسخهٔ
دیگر وزن افیون ده مثقال است بر شعثای دیگر صنعت آن مصطکی رومی دارچینی
کندر از هر یک دو مثقال فلفل سفید یک مثقال زعفران نیم مثقال افیون پنج درم ادویه کوفته بیخته
با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند بر شعثای دیگر صنعت آن دارفلفل حنظیانای
رومی چندبیدستر سلیخه سیاه از هر یک چهار درم سنبل الطیب زعفران فقاح اذخر زراوند طویل
از هر یک ده درم افیون پانزده درم انیسون تخم کرفس پوست بیخ کرفس از هر یک بیست درم فلفل سی
درم فسط تلخ فواسارون از هر یک ده درم زنجبیل قرنفل خشک از هر یک هفت درم روغن بلسان
ده درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و این
مرکب را اندکی تفاوت معجون غیاثی است و معجون غیاثی در معاجین افیونی ذکر خواهد شد +
بر شعثای ابو البرکات به نسخهٔ دیگر گفته اند که این نسخه بهترین نسخهای بر شعثا است و بجهت
دفع سموم نایب مناب تریاق فاروق و نافع است از برای زکام و نزلات کهنه و درد اعضا و

واعصاب و زحیر و اسهال و قولنج و اجناس بول و درد شقیقه و استسقا و درد رحم و اجناس حیض
و تقطیر بول و منافع بسیار دارد و شرح آن موجب تطویل است صنعت آن جنطیانای سلیخه دار
فلفل از هر یک سه مثقال سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند طویل از هر یک هفت مثقال افیون ده مثقال
زعفران یک مثقال انیسون تخم کرفس بزرالبنج سفید سارون از هر یک پانزده مثقال فلفل سیاه
بیست و دو مثقال قسط شیرین قوة الصبغ از هر یک پانزده مثقال زنجبیل پودنه خشک از هر یک
پنج مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن کل سرخ پانزده مثقال چرب کرده بعسل مصفی چهارصد و پنجاه
مثقال بدستور مقرر معجون سازند بر شعثا به نسخه حکیم لطف الله شیرازی خال آن مغفور صنعت
آن فلفل سیاه بزرالبنج سفید از هر یک سه و هفت مثقال و نیم افیون زعفران از هر یک پانزده مثقال فربیون
عاقرقرحا سنبل الطیب از هر یک شش مثقال عسل سفید مصفی سه وزن ادویه عسل را قوام آورده اول
مرتبه افیون را بگلاب حل کرده پس با آبی ادویه را بآن شربه معجون سازند شربتی از فیر اطا تا
بکدانگ بر شعثا به نسخه دیگر صنعت آن فلفل سفید دار فلفل پوست بیخ انجبار از هر یک
بیست مثقال عاقرقرحا دو مثقال و نیم سنبل الطیب زعفران از هر یک سه مثقال افیون کازرونی
هفت مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند بر شعثای ابوالبرکات
منقول از تحفة المؤمنین که معزی الیه قلمی نموده که مولانا ظهیر الدین فارسی کرد ابوالبرکات او حدانی
می فرماید که این نسخه را از خط ابوالبرکات نقل نموده ام بهترین نسخ بر شعثا است از برای دفع سموم
حیوانی و نباتی و بجهت دوار سر و ظلمت بصر و صداهای گوش و زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه
و سیلان لعاب از دهان و زکای قلب و قوت حافظه و دفع نسیان و کدا خلق بلغم و تصفیه صوت و
سکته و سرسام و براث سهری و بجهت قولنج و پیچش و برودت معده و جگر و تفتیح سدهای جگر و تقویت جگر بر
سنخ خون و اختلاط صالح و بجهت ربو و انواع استسقا و سستی بدن و کثرت عرق و بوی بدن و تقویت
جماع و زیاده میکند حرارت غریزی را و زائل می گرداند حرارت غریبه را و کسل و تثاوب و تمطی
و استرخا و انواع اجبار را بجهت لقمیت سنگ کرده و میشانه و ادرار بول و ریگ مجتمع را متفرق و
منحدر میسازد و بجهت دفع وسواس سودا و دی و وحشت سوء مزاج بارد و درد معده و دیر هضم شدن
طعام و وجع فواد نافع و قدر شربتش به نهایت کثرت یک مثقال است و اقلش یک نخود صاحب کسل را

مقدار تخودی با آب گرم بدهند که وقت خواب نوشند در زمان بارد و یازده روز در زمان حار هر
روز یک بار با آب گرم و بروغن بادام شیرین و بنات و حذر نمایند در مزاج خشک و سعوط آن
مقدار حبه با آب گرم و بروغن بادام شیرین و بنات شیرین نمایند در مزاج خشک و سعوط آن بمقدار
حبه با آب مرزنجوش صاحب صداع بارد را نافع است و همچنین سعوط نمایند صاحب لقوه و امراض
حلق مقدار حبه بدهان کرفته آبش را فرو برند و سر فه کهنه و تازه بلغمی بعصیر مرزنجوش مقدار حبه و جهت
ضیق النفس و ربو با آب بیره و اصل السوس و درونج و جوز فواد و معای با آب طبله اگر صفرا باشد با
طبیخ زیره و جهت وجع سپرز با الورد و خل خمر و جهت درد پهلو با شراب اصول و جهت درد جگر با آب
و عسل هرگاه از مواد بارده باشد و اگر از سده باشد با ماء الاصول و جهت مبطون با ماء الآس هرگاه
ضبط شکم خود نتواند کرد و جهت درد نهیگاه با آبیکه گرم شده باشد در آفتاب و درنابستان بجلاب
یکگرم و جهت پنهای ارزه هرگاه با آن وجع فواد باشد با آب نیم گرم و جهت پنهای مرکبه مطبوخ
انیسون و بجهت زحیر بلعاب بزرقطونا نیمگرم و جهت حصاة با آب لبلاب با آب برگ ترب و جهت
بیماری که با آن سهر باشد بطبیخ خشخاش و جهت بواسیر با آب کندنا و جهت ثقل لسان با آب سماق
بر زبان لطخ نمایند و جهت غم بی سبب با آب کاسنی تازه با آب لسان الثور و جهت تقویت
باه با آب نخود مطبوخ و جهت نقرس هر روز جبه فرو برند و جهت زینکه بزاید و نفاسش قطع شود
با آب حلبه و جهت کسی که کافور بسیار خورده باشد بطبیخ عود قماری بما الورد و جهت هم با آب حرمل
و جهت کسی که افیون خورده باشد بطبیخ دارچینی و جهت کسی که او را عقرب کزیده باشد با عسل و
جهت کسی که او را افعی کزیده باشد جبه هر روز فرو برد و هر چند قی کند باز بنوشند تا قی قطع شود و
علامت درین آنست که افعی کزیده وقتی که پاک شود از سم خوابش می برد و بهمین درهم قمالی
و جهت مادهٔ درگرده بهم رسیده باشد بطبیخ تخاله و زبد و جهت حبس زیادتی خون حیض با آب سماق
و جهت اجناس خون حیض بطبیخ عناب و مویز و جهت قولنج بطبیخ اصل السوس صنعت آن دار
فلفل دارچینی جنطیانا سلیخه جندبیدستر از هر یک چهار درم و در نسخه دیگر از هر یک سه مثقال است
سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند طویل از هر یک شش درم و در نسخه دیگر از هر یک هفت مثقال است
افیون نیم مثقال و یکدانگ و نیم زعفران یکدرم انیسون تخم کرفس بزرالبنج سفید از هر یک پانزده مثقال

و در نسخهٔ دیگر افیون یک مثقال و یکدانگ و نیم است بیرون بانزده مثقال فلفل سیاه بیست و مثقال
و نیم فسط تلخ قواسارون از هریک ده مثقال و نیم زنجبیل قویدخ خشک از هریک هفت درم روغن بلسان
یا روغن گل سرخ هرکدام که باشد ده مثقال عسل سفید جید خوشبو مصفی مقدار چهار صد و پنجاه
مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند و بعد شش ماه استعمال نمایند بر شعثای ابو البرکات دیگر که حکیم مؤمن
در تحفهٔ المؤمنین ذکر کرده و قلمی نموده این نسخه منقول است از خط ابویم که مغزی الیه از خط استاد خود
خواجه حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود شیرازی نقل کرده و قلمی فرموده که بهترین جمیع بر شعثا است
صنعت آن بزر البنج سفید فلفل سفید از هریک بیست درم افیون ده درم زعفران پنجدرم جندبیدستر
دو مثقال علاقر قرحا سنبل الطیب عود هندی سلیخه زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید از هریک دو درم
عود بلسان چهار درم خشخاش سفید فرفیون از هریک نیم مثقال روغن بلسان پنج مثقال و اگر
بنا شد بدل آن روغن زیتون کهنه کنند بدستور مقرر با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند
بر شعثا از املای بهاء الدین طبیب صنعت آن افیون ده مثقال فلفل سفید بزر البنج سفید
از هریک بیست مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هریک یکدرم عسل مصفی
سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند بر شعثا به نسخهٔ دیگر صنعت آن فلفل سیاه پنج
مثقال بزر البنج افیون از هریک ده مثقال عاقرقرحا زعفران فرفیون سنبل الطیب از هریک چهار
مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی یک مثقال نا دو درم با بخه
مناسب باشد آزاشربه بیرون از مختبرات صاحب خلاصة التجارب بغایت مفید است
صنعت آن مصطگی کندر دارچینی از هریک دو مثقال فلفل سیاه یک مثقال زعفران ربع جزوی
افیون خالص نیمدرم اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل مصفی معجون سازند و بیرون آرند
است بدانکه آن لغت فارسی است و ترجمهٔ آن دوا الکبیر است و این دوا از کبار ادویهٔ اطبای
فرس و مختار جمیع اطبا است در هر مرضی که نافع است مر آنرا تریاق اکبر و افلونیا و شیلنا شیخ رئیس
گفته که منفعت این دوا بزرگ است در قولنج محمود بن الیاس گفته که بزرگ میدانستند ملوک
عجم شان این دوا را و شبیه است در اکثر افعال بتریاق فاروق و از تریاق کبار است و نافع
است از برای درد گوش حادث از برودت و از ریاح بارده غلیظه خوردن آن صنعت

آن به نسخهٔ شیخ الرئیس زر البنج سفید زعفران از هریک یک مثقال افیون از هریک بیست درم
سنبل الطیب لبنی از هریک دو استار سافج هندی قرنفل از هریک چهار درم فلفل سفید دو
درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب بری مشک تبتی خالص کافور قیصوری قاقلهٔ دارچینی سلیخه
سیاه از هریک یکدرم فسط تلخ هشت درم بزرحل یعنی تخم اسپند عاقرقرحا دارفلفل از هریک
چهار درم سکنبج جندبیدستر جاوشیر از هریک دو درم زرنباد درونج عقربی روغن بلسان از
هریک شصت درم و در نسخهٔ سریانیه و نسخهٔ عجمیه مرکی و کافور قیصوری از هریک چهار درم داخل است
ادویهٔ خشک را کوفته بیخته صموغ را در مثلث حل شده حل کرده مجموع را بالعسل کف کرفته سه وزن
مجموع ادویه معجون سازند و در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از شش ماه که کهنه شود استعمال نمایند
شربتی مقدار بندقی با آب نیم گرم و به نسخهٔ اصل بیست و هفت جزو است به نسخهٔ سریانیه و عجمیه
بیست و هشت جزو است و مزاجش گرم است در دو درجهٔ و خشک است در اواخر درجهٔ سوم سید اسمعیل
جرجانی در ذخیره گفته که شربتی ازین دوا زیکدرم است تا یک مثقال بزرگ دارو به نسخهٔ
جیش بن الحسن صنعت آن بزر البنج سفید زعفران از هریک سه درم افیون از هریک
ده درم سنبل الطیب لبنی از هریک شش درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب بری
مشک تبتی قاقلهٔ دارچینی سلیخه سیاه از هریک نیمدرم قسط تلخ زراوند طویل درونج عقربی روغن
بلسان از هریک چهار درم تخم اسپند عاقرقرحا دارفلفل سافج هندی قرنفل از هریک دو درم سکنبج
جندبیدستر جاوشیر فلفل سفید از هریک یکدرم ادویه را کوفته بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون
سازند و در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از شش ماه شربتی مقدار چلغوزه با آب نیمگرم تناول نمایند
و قوت این دوا تا شش سال قوی می باشد و بعد ازان می گردد ضعیف و بدانکه تفاوت میان این
نسخه و نسخهٔ شیخ این است که درین نسخه کافور داخل نیست و بجای زرنباد زراوند طویل است سافج
و قرنفل درین هست و در نسخهٔ شیخ نیست باقی موافق نسخهٔ شیخ است و نیز از انجمله تریاکی که اصل و عمود
در اینها افیون است بیهوشی دارد و است بدانکه آنرا العربی دوائی مرکب و دوای مسبت نامند یعنی
دوائیکه موجب خواب بسیار سنگین طبعی و خواب سنگین غیر طبعی گردد و این بیهوشی دارد نافع است از
جهت شخصیکه خواسته باشند که عضوی از اعضای فاسد او را قطع کنند یا جراحتی را که بشکافند

یاسمن بابطه نیلوفران کنند و امثال اینها و قبنکه او را در بیهوشیاری دانست آن نباشد صنعت آن افیون
کازرونی بزرالبنج سفید بیخ لفاح چرس خالص بریان کرده زعفران اجزا متساوی کوفته بیخته بآب جوز
ماثل خمیر کرده سه روز زیر برگ کردکان گذارند پس آنرا در سایه خشک کرده باز بسایند و هر شخص را
موافق مزاج و قوت و ضعف و اعتیاد و بغیر و عدم اعتیاد نهایت یکدانگ بخورانند **بیهوشی دارو**
دیگر که همین منفعت دارد و رفع بی خوابی مفرطی کند صنعت آن افیون کازرونی بزرالبنج سفید بیخ لفاح
جوز ماثل که آن را بهندی دتوره نامند تخم کاهو جمله برابر نیم کوفته بیخته بجوشانند و از اشتری پیالایند
پس کبیرند قدری کندم و در آب آن مطبوخ بخیسانند و بگذارند تا تمام آب را جذب کند پس خشک کنند
آن کندم را در سایه و بدستور مرتبه دوم او دیگر بذور را بجوشانند و همان کندم را مرتبه ثانی دران
بخیسانند و خشک کنند در سایه مکرر این عمل کنند تا پنج مرتبه پس بسایند و در شیشه نگاهدارند و بوقت حاجت
یکدانگ تا دو دانگ آن را بخورند و چون خواهند بیهوش آید چند قطره سرکه انگوری در بینی آن جکانند
و بدهند تا اثر آن باقصی الغایه دماغ او رسد و بافاقت آید **بیهوشی دارو دیگر** که همین منفعت دارد
صنعت آن افیون کازرونی پنجدرم خشخاش سیاه ده درم تخم کاهو بیست درم مجموع را در سه
رطل آب بجوشانند تا بیکرطل رسد پس ربع رطلی کندم دران بخیسانند پس بجوشانند تا آب خشک
شود پس آن را در سایه پهن کنند تا خشک شود و در شیشه نگاهدارند و وقت حاجت یک مثقال از آن
سائیده بخورند که بیهوش شوند **بیهوشی دارو دیگر** از برای اخراج پیکان و دیگر اعمال شدیده الوجع
استعمال نمایند تا شخص بیهوش گردد و بعد از فراغ چون خواهند که بهوش آید سرکه و گلاب و روغن
گل سرخ و کافور بر سر و کف و دست و پای او بمالند و آب برف و سرکه و گلاب بخورانند صنعت
آن بزرالبنج سفید تخم خشخاش سیاه تخم کاهوی سیاه بیخ لفاح تخم جوز ماثل افیون از هر یک یکدرم پوست
گوکنار بیخ نزدهدرم همه را در شش رطل آب بخیسانند پس بجوشانند چون به نیم رطل رسد ربع رطل سرکه
القنب داده درم چرس خالص دران سرشته خشک سازند بعد از ان هفت نوبت در شراب منقطر نموده
تر کرده خشک سازند پس چهار درم جوز بوا و چهار درم زعفران سوده دران بیامیزند شربتی یکدرم
از برای کسی که معتاد بافیون و بنگ و مغیر نباشد که او را بیهوش گرداند و کسی که معتاد به یکی از مغیر
باشد زیاده بقدر طاقت او دهد **بیهوشی دارو** تالیف شیخ رئیس که بسیار قوی است صنعت آن

افیون جوز ماثل کافور قیصوری از هریک یکدرم ورق القنب نیم درم مشک تتمه نیم درم بزرالبنج مثقال
خربق سفید دو درم جمله را کوفته بیخته در بول حمار تر کرده بگذارند تا خشک شود آنگاه صلایه نموده مقدار
جوی در دماغ هر که بالدبی بیهوش کردد و چون از شیشه بیرون آورند با مشک صلایه کنند و در خرقه محکم
کنند و در وقت حاجت دماغ خود را بسر که بالند که در وی اثر کند **فصل در تریاقاتی که اصل و عمود در انها افیون است** تریاق بر الساعه از مولانا ظهیر الدین فارسی شاکرد ابوالبرکات که
مرموز نوشته و آن مرحوم قلمی فرموده اند از کتابیکه فقیر نقل نموده بصحیح نموده بود که بنسخه بخط مصنف
مقابله کرده ام صنعت آن فلفل سفید فلفل سیاه بزرالبنج سفید از هریک بیست مثقال افیون ده
مثقال زعفران پنج مثقال فرفیون سنبل الطیب از هریک پنجمثقال عسل دو وزن ادویه بدستور
مقرر مرتب نمایند و این تریاق جهت سموم حیوانی و نباتی و جهت دوار و سدر و ظلمت بصر و دوی
و آوار گوش و زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهان و فکای فلب و قوت حفظ و رفع
نسیان و کدر اخلاط بلغم و صفای صوت و جهت سهر سبباتی و سبات سهری و فواق و پیچش و بر ودت معده
و جگر و کشودن سدهٔ جگر و تقویت جگر بر طبخ خون و بجهت ربو و انواع استسقا و بالجمله جمیع منافعی
که در بر شفای ابوالبرکات منقول از خط مولانا ظهیر الدین عماد الاسلام مذکور است دارد و طریق
استعمالش مثل بر شفا است با انچه استعمال تواند نمود و مزاجش بالکل بحرارت است با یبوست غالب
تریاق بر الساعه دیگر از مولانا ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی ابوالبرکات او حدانی که حکیم مؤمن در
تحفهٔ المؤمنین ذکر کرده و قلمی نموده که مکرر به تجربه فقیر رسیده و در خواص بهتر از مثردویطوس است
و بجهت تب ربع مکرر به تجربه رسیده صنعت آن میعه سائله کما ذریوس مصافی زعفران حرف جنطیانا
از هریک پانزده جزو طین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جندبیدستر غاریقون هش سفید از هریک
سه جزو افاقیا هیوفاریقون فطر اسالیون از هریک دو جزو قصب الذریره دارشیشعان جب الغار عصاره
لحیة الیس از هریک پنج جزو زراوند طویل ریوند چینی اسارون حماما جعده روغن بلسان از هریک
دو جزو نیم عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه بدستور معجون بسازند و اگر روغن بلسان نباشد
بدل آن زیت عتیق کنند اما تریاق کبیر مسمی به مثردویطوس و تریاق کبیر مسمی بسوطیرا و تریاق کبیر
مسمی بشیشما به نسخه متعدده و تریاق غزه و تریاق کبیر شیخ الرئیس و تریاق اعظم حکیم میر محمد مؤمن

و تریاق النفع هرچند افیون در انها اصل و عمود نیست بلکه برای حفظ مزاج ترکیب یابند عسل که از برای
حفظ ترکیب معاجین کبار و سائر مرکبات داخل است طرد اللباب و درین جا ذکری باید تریاق
فاروق مسمی بتریاق الافاعی و تریاق اکبر و تریاق کبیر و رافعی مذکور شد و انچه در انها افیون
داخل نیست در حرف تا ذکر خواهد یافت انشا الله تعالی تریاق کبیر مسمی بمثردولیطوس شیخ داود
گفته که معنی مثردولیطوس بخاف دهنده از ضرر است باینکه نام ملکی از ملک روم است و بعضی گفته اند
نام حکیمی است که تالیف این مرکب نموده و در کتابی از کتب یونانی که مؤلف آن معلوم نبود دیده شد
انچه دلالت بر اول دارد یعنی نام ملک رومی است و اندروماخس ثانی حکایت کرده که از استنباط فیلمون حکیم
است و بعضی گفته اند از تالیف فیثاغورس است که یکی از اجداد معلم اول است و چون شیوع یافت
این ترکیب عظیم می داشتند یونانیون قدر آن را تا آنکه مثقالی ازان را تا هفت مثقال طلا میفروختند
و همچنین بود تا ظاهر شد تریاق اکبر مسمی بتریاق فاروق پس آن بزرگتر از مثردولیطوس است
در منافع و دفع سموم و مثردولیطوس ثانی اوست درین امر و بزرگتر از جمیع معاجین کبار است
و نزد بعضی از اطبا مثردولیطوس افضل از تریاق اکبر است در تفتیح سدها و تحلیل اورام جاسیه
و اورام صلبه که در مفاصل باشد و در تحریک شهوت باه شیخ رئیس گفته که مرکب صناعت مثردولیطوس
جلیل القدر است و نام نهاده شده باسم او و تالیف کرد این مرکب را از ادویه مجربه بر دفع سموم و بر
اعراض دیگر نابوده باشد جامع و منفعت آن از برای سموم مختلفه و اغراض مختلفه دیگر پس بود این
مرکب تریاق اکبر دران زمان پس اتفاق افتاد از برای اندروماخس ثانی که آگاه شد بر منفعت
لحوم افاعی و غیر آن از ادویه فاذ زهره دیگر پس زیاده کرد دران اقراص افاعی و غیر آن از
ادویه اندکی بزیادتی و نقصان بعضی از ادویه پس نامید انچه را خود دران تصرف کرده بود تریاق
اکبر از آن النفع است از مثردولیطوس در یک چیز که آن سم مار هاست اما در سایر منافع کمی ندارد
مثردولیطوس از تریاق اکبر بکمی سعد به بلکه مثردولیطوس زیاده بر تریاق فاروق است در نفع
و رجحان دارد بران در فوائد و منافع بسیاری و طول کلام در ذکر منافع آن نمی نمائیم بجهت آنکه
منافع این تریاق منافعی است که از برای تریاق اکبر ذکر کردیم ولیکن مقدار شربت این تریاق
اندکی از تریاق اکبر زیاده است و قوانین استعمال این تریاق مثل قوانین استعمال تریاق اکبر است

و لیکن مدت کذا شتن این از برای کرفتن مزاج از ابتدای ساختن تا زمان استعمال نیست مثل تریاق
فاروق بلکه شش ماه است و قوت مثردولیطوس زیاده بر دوازده سال باقی می ماند و بعضی گفته
اند که قوتش زیاده بر هفت سال باقی نمی ماند و شیخ رئیس گفته که مثردولیطوس قوی و فاضل است
از برای حصاة کلیه صفت آن به نسخه جمهور که شیخ رئیس در قرابادین قانون ذکر کرده بکیر مذ زعفران
مرصافی غاریقون هش سفید زنجبیل دارچینی کثیرا از هریک ده درم سنبل الطیب کندر حرف بابلی
اذخر کمی عود بلسان اسطوخودوس سیسالیوس قسط سفید تلخ کما فیطوس قنه علک البطم دارفلفل عصاره
لحیة التیس جندبیدستر سافرج هندی میعه سائلجاوشیر از هریک هشت درم سلیخه سیاه فلفل سفید فلفل سیاه
سوربخان جعده اسفوردیون دوقوا کلیل الملک جنطیانا حب بلسان اقراص فرفیون مقل ازرق
از هریک هفت درم سداب دو درم افسنتین سنبل رومی مصطکی رومی صمغ عربی قسط اسالیون فردمانا
تخم بادیان از هریک پنجدرم انیسون وج ترکی مرزنجوش اسارون از هریک سه درم و نیم افیون غنچه گل خرخ
مشکطرا میغ از هریک پنجدرم فواقا قیا سره سقوطرا های روبیان هیوفاریقون از هریک چهار
درم و نیم شراب ریحانی کهنه قدری که صمغ ها را دران حل کنند عسل مصفی بقدر کفایت و در نسخه
دیگر قانون عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه است بدستور تریاق فاروق معجون سازند و نگاهدارند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی بقدر بندقه با انچه مناسب باشد از اشربه و این نسخه پنجاه و پنج
جزو است سوای اقراص فرفیون و شراب و عسل و این نسخه تمام ترین نسخها است و درین نسخه سیزده
جزو است که در نسخه جالینوس نیست و آن غاریقون است و سوربخان و سداب یابس و اشق و فیکنج
و اسارون و کبابه و اسطوخودوس و کما فیطوس و اکلیل الملک و عود بلسان و مقل ازرق و فلفل سیاه
و در نسخه جالینوس دو جزو است که درین نسخه نیست و آن نیخ سنبل و نمک هندی است و در نسخه شاپور
یک دو است که درین نسخه نیست و آن بزر سداب است و وزن جنطیانا و در نسخه شاپور
پنجدرم است حکیم میر محمد مؤمن گفته که اگر بجای شراب سرکه انگوری استعمال کنند شاید و بدل مای سقطور
روبیان بوزن آن باسمکه صید الکنند و میفرمایند که فقیر فرص افعی را بهتر میداند و بدل مایه شتر
اعرابی و چون حب بلسان و عود بلسان و روغن بلسان یافت نمیشود بدل حب بلسان حب الغار نیم وزن آن و بدل عود
بلسان زراوند طویل نیم وزن آن و بدل روغن بلسان روغن بزرقطونا بری کرده اند و نهایت موثر یافته و حکیم

معصوم گفته که بعضی از اطبا که پیروی شرع نموده اند بجای شراب عرق مخلصه یا عرق دارچینی بکار برده اند و در نسخهٔ صاحب کامل الصناعه و نسخهٔ صاحب تذکره و نسخ اکثر متاخرین وزن علک البطم وه درم و بجای حرف بابلی خرد ابیض و زنجبیل هندی درم داخل است و بجای برگ سداب رسداب شش درم و بجای کل سرخ کل بنفشه است و در نسخهٔ دیگر کل سرخ و کل بنفشه هر دو داخل است و این اشهر است و وزن فوه مر و بکبیج و اسارون از هریک درم است و انیسون داخل ندارد و صاحب تذکره گفته که صموغ را در شراب بخای حل سازند و بادر سرکه مصعد و بادر شراب انگوری که قدری عفران دانسته باشد پس بر بیضهٔ که آن در نفع مثل شراب است و باید که ادویه را باسه وزن آنها عسل مصفی معجون سازند و در نسخهٔ دیگر دو وزن مجموع ادویه عسل مصفی داخل است و اجتماع است بر نفع این تریاق در اقلیم سبع لیکن هر جا که اقصر لیالی آنجا نسبت بجاهای دیگر اقصر باشد و عرض آن زیاده بود پس نفع این تریاق آنجا زیاده است و اطبای هند این تریاق را با آب کرفس میدهند و اطبای زنج و حبشه با لبن حلیب و اطبای مصر و نواح آن با آب بادیان و غیر اینها بنهائی محمود بن الیاس شیرازی گفته شربتی از این تریاق بمثقال افراص قوقیون مستعمل در مشروبات لطوس مجلل و منقی و ملطف و مفتح احشاست و بجهت امراض باردهٔ اعضای رئیسه نافع و یاقوت تریاقیه است صنعت این بنسخهٔ شیخ رئیس که در قانون ذکر کرده میبرد انه بیرون آورده چهار درم دارچینی مقل ازرق اظفار الطیب اکلیل الملک سلیخه سیاه سنبل رومی سعد کوفی حب البلسان از هریک سه درم علک البطم سبیت چهار درم اذخر یکی مرکی صافی از هر یک دوازده درم نصب الذریره نه درم زعفران یکدرم قفر البهود دو درم و نیم و این نسخه نسخهٔ شاپور است سهل است و دران قفر البهود زیاده کرده و در نسخهٔ سرابیون دارشیشعان دو درم و نیم زیاده برین نسخه است و در نسخهٔ دیگر اسارون نه درم زیاده کرده شده و در نسخهٔ حکیم مومن وزن علک البطم چهار درم است و این سهوی است از نویسنده و صنع این اقراص را باید که در شراب یا امثال شراب بخیسانند و بافی ادویه را کوفته بخته با سه رشته اقراص سازند و بعضی از فضلا اجزای این اقراص را باسه وزن ادویه عسل مصفی معجون کرده اند میفرمایند که اگر این مرکب را از برای جزو مشروبات طور تریاق کبیر نمایند باید که اقراص سازند بدون عسل و اگر از برای استعمال آن بتنهائی باشد بهتر است که با عسل مصفی سرشته معجون سازند **تریاق کبیر** مسمی السوطیرا که معروف مخلص اکبر است بدانکه سوطیرا

لغت یونانی است و معنی آن مخلص اکبر است و از تریاقات کبار است و از صناعت استادان فرط است از برای فیلبوش ملک صوری صغری و متفق اند اطبای جمیع بلاد بران که این تریاقی است که مستعمل آن مصون العافیه است و جلیل النفع و عظیم القدر و قریب النفع است بتریاق فاروق سامری از ثابت بن قره نقل کرده که این تریاق مستغنی میسازد شخص را از جمیع ادویه ماسوای خود و گفته که این سری است باید نیکو نگاهداشت و بالجمله این تریاق جامع النفع است شیخ الرئیس گفته که این معجون نافع است از برای جمیع اوجاع حادثه در دماغ و چشم و نزلات و مفید است خصوص از برای صرع و دوار و صداع کهنه و رعشه و انقطاع صوت و فالج و وسواس و درد دندان و گفته که من بالیدم بر زبان مفلوجی بر هر دو جانب زبان او از این تریاق پس بعد از سه روز خلاصی یافت از ان علت و نافع است از برای درد چشم و قلع میکند بیاض چشم را چون با شیر دختران در چشم چکانند و سودمند است از برای دردهای ریه و پهلو و سینه و دندانها چون بیاشامند با مار العسل و نافع مواد است ازان جلاب بجانب چشم و کاهی اکتحال کرده میشود بان بعقب قلع آب چشم پس منع میکند عود آب را بچشم و نافع حدوث آفت است بچشم و نافع است از برای قی الدم آشامیدن آن با آب برگ بار تنگ و رب عصی الراعی و از برای ریاح در معده و ادویه آن و از برای یرقان و تصفیه رنگ روی می نماید و میبرد افکار رویه را و زایل میگرداند علل مفاصل را و شفا دهنده قروح مثانه و امراض امعا است و نافع است از برای مغص امعا خفقه کردن بان و نافع ست از برای ادرام مثانه و امعا و قروح این اعضا و از برای ادرام طحال و ادرار فضول کلیه و مثانه میکند و نوی میگرداند قضیب را و طلا کرده میشود بان بر قضیب پس بحرکت می آورد شهوت باه را و شیخ گفته که حکایت کردم را کسی که قوت رجلیت او ضعیف شده بود و امر کرده بودم او را بالیدن مخلص اکبر بذکر خود در وقت جماع گفت سوای آنکه قوت داد بر جماع بعد از فعل یافت لذتی عظیم و نافع است این معجون از برای اوجاع مفاصل و تقرس و تشنج و از برای جمیع سموم گزندگان و سموم مشروبه و نافع است از برای حمیات عتیقه که با نهاد و رعشه لرز و سر باشد و محلل ادرام است و اطلاق بطن میکند و سید اسمعیل جرجانی در ذخیره از محمد بن زکریای رازی حکایت کرده که داخل کردم و این تریاق نزد استعمال لاجورد را و استعمال کردم از برای کسیکه صداع مزمن

عنبین داشت پس رفع شد صداع آن شیخ داود گفته که من بیم مثقال آن زاد رآب مرباقلن که
خرنبل است حل کردم و دادم بسیومی که مایوس بودم ازو پس در حال افاقه آن شد و استعمال
کرده میشود این تریاق بعنوان آشامیدن با ماء العسل و طلا کردن و سعوط نمودن و بخیتم کشیدن
و استعمال کرده میشود این تریاق از برای جذام با شیر حلیب و از برای استسقا با ماء العسل و از برای
خفقان با آب رازیانه تازه و این معجون تذکیه ذهن می کند و دود و میگرداند نسیان را و حفظ
جنین میکند و بالجمله این تریاق دوائی است که نظیر ندارد و بیشتر از شش ماه که از ساختن او گذشته
باشد استعمال نباید کرد و شربت از ان از یکدرم تا یکمثقال و قوتش تا هفت سال باقی است صنعت
آن نسخه شیخ رئیس که در فرابادین قانون ذکر کرده بگیرد مرصافی سلیخه سیاه اذخر یکی از هر یک یک
اوقیه و نیم چند بید ستر فطر اسالیون که آن تخم کرفس کوهی است از هر یک پانزده مثقال تخم کرفس
دواوقیه بزر سیسالیوس یک مثقال قسط سفید تلخ دارچینی و افراص اقرقوحا و میعه سائله
اسارون از هر یک شش مثقال انیسون ده مثقال فلفل سفید دوازده مثقال دارفلفل سنبل
الطیب حماز عفران از هر یک چهار مثقال افیون ده مثقال او دویه کوفته بیخته با عسل کف کرفته
معجون سازند و در ظرف مناسب نگاهدارند و بعد از شش ماه در وقت حاجت بکار برند
و این نسخه سوای افراص اقرقوحا معسل هزده جزو است و مزاجش گرم است در یکدرجه و نیم
و خشک است در دو درجه و نیم و در نسخه دیگر مرصافی و سنبل الطیب داخل نیست و در نسخه بجوامع
سنبل الطیب مقدار پنج مثقال است صنعت تریاق کبیر مسمی بسوطیرا به نسخه شیخ داود انطاکی چند بید ستر
فطر اسالیون از هر یک پانزده مثقال تخم کرفس بستانی بوزن فطر اسالیون و بعضی دواوقیه گفته اند
مرکی صافی و سلیخه سیاه اذخر یکی از هر یک چهار ده مثقال انیسون فلفل سفید افیون از هر یک ده مثقال
قسط سفید تلخ دارچینی افراص اقرقوحا و میعه سائله اسارون از هر یک شش مثقال حماز عفران دارفلفل
از هر یک چهار مثقال بزر سیسالیوس یک مثقال سنبل الطیب هفت مثقال و در نسخه دیگر فلفل دوازده
مثقال است و بعضی افیون را حذف کرده اند شیخ داود گفته که نزد من حذف افیون صواب نیست
و لیکن اولی آن است که چهار مثقال باشد میفرمایند که چهار مثقال افیون حفظ ترکیب این معجون می
تواند نمود بلکه واجب است که ده مثقال باشد مگر در نسخه شیخ داود که از شیخ نقل کرده که او دویه قلیله دارد

پس هر چند افیون در ان کمتر باشد بهتر است بلکه اولی آن است که در ان نسخه افیون نباشد اجزا انیکه
شیخ داود گفته که شیخ الرئیس بر سوطیرا افزوده و لیکن احقر را معلوم نشده که از کدام کتاب شیخ نقل
کرده و این است عود هندی شش مثقال مروارید ناسفته کهربای شمعی مرجان قرمزی ابریشم متقرض
طباشیر سفید زرنب در روغ عقربی بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک چهار مثقال مشک خالص عنبر اشهب
از هر یک یکمثقال یاقوت رمانی طلای محلول نقره محلول از هر یک نیم مثقال اقراص اقرقوحا معسل
در سوطیرا بدانکه بعضی گفته اند که اقرقوحا بفتح همزه و ضمه قاف و سکون راء مهمله و ضمه قاف ثانی و سکون واو
بمعنی زعفران است بلغت یونانی است و معا بمعنی ثقل است یعنی اقراص ثقل زعفران و در یک نسخه
قانون اقراص اورا بمعمو بنظر رسیده و در نسخه دیگر ادرومعمو و در نسخه از تذکره اقراص اندرو
معامر قوم شده و در اکثر نسخها اقراص اقرقوحا مسطور است و این مشهور است صنعت آن به نسخه
شیخ الرئیس بگیرند حماما دارشیشعان قسط سفید تلخ قصب الذریره قرنفل فلفل سفید ناخواه از هر یک سه
مثقال دارچینی مصطکی رومی زعفران از هر یک شش مثقال فوبک مثقال سنبل الطیب سافرج هندی
از هر یک نه مثقال مرصافی شش مثقال کوفته بیخته با شراب بجانی یا غیر آن از مایعات مناسب سرشته
اقراص سازند هر قرصی یک مثقال و در سایه خشک کرده استعمال نمایند و این نسخه چهارده جزو
است و مزاجش گرم است در اول درجه سوم و خشک است در آخر درجه دوم اقراص اقرقوحا
معا به نسخه شیخ داود انطاکی گفته که بمعنی اقراص زعفران است و گفته که این اقراص نافع است از برای
خفقان و ضعف معده و کبد و صداع کهنه و اورام باطنی و غم را دور میکند صنعت آن سنبل الطیب
سافرج هندی از هر یک هفت مثقال دارچینی زعفران از هر یک شش مثقال قسط تلخ سفید حماما
دارشیشعان فلفل سفید قرنفل از هر یک سه مثقال قصب الذریره ناخواه از هر یک یکمثقال کوفته
بیخته بشراب بجانی سرشته اقراص سازند هر قرصی یکمثقال و در سایه خشک نمایند صنعت این قرص
به نسخه ابن جزله در منهاج الادویه حماما قسط تلخ فلفل سفید دارشیشعان قصب الذریره قرنفل
ناخواه از هر یک سه مثقال کوفته بیخته بمثلث سرشته اقراص ساخته در سایه خشک نمایند و در ظرف
آبگینه نگاهدارند میفرمایند که ظن فقیر آن است که این نسخه را ابن جزله موافق نسخه شیخ الرئیس
ذکر کرده و لیکن از کتابیکه باقی اجزای نسخه شیخ الرئیس ترک شده است حرف نادرین فصل

مذکور خواهد شد تریاق کبیر مسمی بشلیشا نامیده می شود ابن زهر ابا بهلیه فرهبه جهت آنکه اهل از جمله ادویه عمود به آن است و بعضی گفته اند که شلیشا بزبان یونانی بمعنی هیئة الله تعالی و فادزهر الاکبر است شیخ الرئیس گفته که این ترکیب از اطبای فرس است و خاص شده اند اطبای فرس ازان بهر نفع را و نیز در کتب این افعال عجیبه و خواص غریبه است و گفته که من ندیدم ازان اثری کثیر مگر در لکنت و استرخای لسان و اما اطبا گفته اند که تریاق کبیر مسمی بشلیشا نافع است از برای جنون و امراض باردهٔ سوداویه و بلغمیه و فالج و صرع و سکتهٔ و لقوه و وسواس و خبث نفس و از برای ضرر فطر و نهوش و سموم و شربه یکه در باطن منجمد شده باشد و از برای صداع و شقیقه و نسیان و مالیخولیا و برودت دماغ و رعشه و خفقان و خفقان جنین می کند و نافع است از برای منع اسقاط و اوجاع رحم و رياح آن و از برای تقطیر بول و از برای استرخای زبان و دوار و غم و برای اوجاع باردهٔ مزمنه و اشتا میده می شود از برای هر مرضی با انچه لایق بآن مرض باشد پس از برای برد شدید در آب خیار شنبر و بعضی گفته اند که در خمر انفع است و از برای سدهای باطنی با بار الاصول و از برای اوجاع رحم با آب مطبوخ اینسون و از برای اوجاع اعالی بدن با آب مرزنجوش یا مار الاصول و از برای اطفال با روغن بنفشه این بود انچه اطبا گفته اند پس شیخ رئیس گوید که نزد من این دوا مشوش غیر مرتب التر کیب است و محرق خون و اخلاط او کوتاهی دارد در فوائد و خواصی که از برای آن ذکر کرده اند صنعت آن بنسخه شیخ الرئیس در قرابادین قانون مشک نبتی خالص کافور قیصوری عنبر اشهب از هر یک دو درم مروارید ناسفته زعفران از هر یک ده درم ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک نیم درم حماما تخم حرمل قرفیون اشنان بنطی اشنه تخم کرفس تخم سداب سرکین کاو کوهی کبریت زرد خربق سفید لبنی سعد کوفی ماهیجوبه یعنی بلسون بیخ اسقدیس یعنی اصل حرمل ابیض با میران چینی حب محلب عود بلسان هزار چشمان سپندان از هر یک دو درم فقاح انوخر سانج هندی جوز بوا حبد بید سنبل تخم جربر تخم گزر از هر یک ده درم زرنب مصطکی زاج کف شکران شونیز صرکهن روباه بیخ کبر از هر یک نیم درم ابریشم خام مقرض تخم پنبه پنبه درم زرنباد دریخ عقربی زنجبیل حنظبا قلان العصافیر نمک هندی عاقرقرحا بسد محرق فغر الیهود فوبزر قطونا از هر یک چهار درم فرفیون غسل الطیب سارون منطرخ سفید سلیخه سیاه فاقد کبار پرسیاوشان از هر یک شش درم لسبا سه ابریسا از هر یک دو درم فقاح یاس بیت درم عود سلیخه نیم درم تخم زرانبانه

زوفای خشک از هر یک ده درم صعتر فارسی صعتر خوزی از هر یک چهار درم باد آورد عقدهای بی بوسیده در دیوار هاریوند چینی از هر یک پنج درم فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل افیون زراوند طویل زراوند مدحرج بزر البنج سفید از هر یک بیست درم جوز هندی دو درم و چهار دانگ رمی بهار بید پوست بیخ کاسنی خشک هوم المجوس جعده عصارهٔ ابرسا دارشیشعان قیصوم از هر یک مقدار یکدرم انجدان سیاه چهار درم و ربع درمی اکلیل الملک چهار درم و چهار دانگ درمی شعر الغول انکشت زرد یعنی اصابع صفر کشت بر کشت حلتیت طیب جاوشیر سکنجبین از هر یک دو درم خاک چهار راه چهار درم پس شیخ رئیس گفته که انچه بنظر آمده از ادویه که داخل کرده شده در شلیشا و در تریاق قرابادین اصول عجمیه زیاده بر انچه در نسخه مذکور است این ادویه است زرنب اسفند سفید از هر یک دو درم بیخ خیری آل چهار درم کل حنا دو درم فربخشک که آن قرنفل بستانی است چهار درم فردمانا یکدرم ریوند چینی حب بلسان عود بلسان حب الآس مصری کل سرخ کل مختوم حجر داود حلتیت منتن از هر یک دو درم خیر البوا سه درم حب البان مقشر چهار درم طباشیر سفید یکدرم تخم کشوث کهای شمعی مورد اسفرم جفت آفزید جوز ابهل مرکی مغاث بغدادی مرماخور بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک دو درم انیسون سه درم نمک طبرزد نمک طعام یعنی ملح العجین دو فوفطر اسالیون عصارهٔ اصل السوس عصارهٔ غافث از هر یک سه درم پوست زرد بیرون انرج خشک کرده عود فاوانیا از هر یک چهار درم کوردان پنجدرم مقناطیس شش درم فلفیال و آن حبق جبلی است مغز بادام تلخ مقشر از هر یک هفت درم ادویه خشک را کوفته بیخته عصارات و صمغ را بشراب حل سازند و مجموع را بعسل جدید مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و در کرهٔ خضر یا چینی نگاهدارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی مقدار تخودی با آب نیم گرم صنعت آن بنسخه دیگر که بشیخ الرئیس در قرابادین قانون آورده و گفته که نسخه سلیم است بگیرند مشک نبتی خالص چهار دو درم مروارید ناسفته ده درم دینار مسحوق فضه مسحول از هر یک پنجدرم عنبر اشهب چهار درم زرنب پنج درم ابریشم محرق با مقرض غیر محرق چهار درم بیخ سوسن آسمانجونی یکدرم مصطکی رومی پنجدرم سانج هندی ده درم حب بلسان نیم درم لسبا سه یکدرم لفاح ده عدد عیدان سلیخه سیاه از هر یک پنجدرم فلفل سفید زنجبیل بیخ شنبت از هر یک چهار درم قسط اسفید تلخ سه درم جوز بوا ده درم حبد بید سنبل ده درم

افربیون یکدرم فقاح اذخر ده درم تخم شنبت حنیطیانا بهار لسان العصافیر از هریک چهار درم فاقله
هشت درم تخم رازیانه شش درم زراح کفتکران نیم درم اشنان بنطی اخضر تخم کرفس تخم سداب اشنه
کبریت زرد از هریک دو درم عیدان پرسیاوشان هشت درم نمک چهار درم شونیز نیم درم صعتر فارسی
چهار درم فوشش دزم باد آورد هفت درم سرکین کاو کوهی دو درم تخم جرجیره ده درم اهیل چهار
درم فلفل سیاه دار فلفل بزر البنج سفید از هریک بیست درم عاقرقرحا چهار درم افیون بیست درم
زراوند طویل بیست درم زراوند مدحرج چهار درم خاک چهار راه یکدرم ریوند چینی هفت درم تخم زوفرا
ده درم بندق هندی چهار درم مغز تخم جنار چهار درم ویکدانگ درمی قفر البهود چهار درم کافور
قیصوری خربق سفید خربق سیاه سعد کوفی میعه سایلکه بامیران چینی تخم هلیون از هریک دو درم
بیدمشکان اصابع الصقر شعر الغول تخم کاسنی کشت برکشت از هریک دو درم عود بلسان حب بلسان
از هریک دو درم مارالسوس مارالشوک از هریک یکدرم حب المحلب یکدرم اسفند سفید که آن خردل
سفید ست دو درم عقدهای گیاهی که در دیوارها بوسیده باشد هفت درم سرکین روباه نیم درم
پوست بیخ کبر نیم درم هزار چشمان اسفندان از هریک چهار درم اد ویه یابس را کوفته بیخته و انچه
خیسانیدنی باشد در شراب بخانی خیسانیده حل سازند مجموع را با عسل مصفی معجون سازند
و در کرهٔ سبز لعابدار یا ظرف چینی نگاهدارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی مقدار نخودی با
مطبوخ پوست بیخ کاسنی و در نسخهٔ دیگر پوست بیخ را زیانه بدل بیخ کاسنی است و بیخ کرفس وسوط کرده
می شود بآن مقدار دانه کندمی با آب شاهدانج و یا آب مرزنجوش تازه و یا آب برگ چقندر صنعت
شلیثا به نسخهٔ صاحب کمال الصناعه بگیرند مشک تبتی دو درم مروارید ناسفته ده درم ورق طلا
ورق نقره از هریک پنج درم زرنب حب بلسان از هریک پنج درم ابریشم مقرض چهار درم زعفران ده
درم قرنفل سنبل الطیب از هریک هشت درم ابر سا یکدرم حماما دو درم مصطکی سه درم دبق سازج هندی
از هریک ده درم لبسا سه یکدرم لفاح بیست عدد فلفل سفید زنجبیل بیخ شنبت از هریک چهار درم
قسط تلخ مرصافی از هریک هشت درم جوز بواجهبید ستر از هریک ده درم فرفیون دو درم فقاح
اذخر تخم شنبت حنیطیانا شکوفه لسان العصافیر از هریک چهار درم چوب پرسیاوشان فاقله هزار
اسقند از هریک هشت درم نمک هندی صعتر فارسی از هریک چهار درم رازیانه زوفای خشک از

هریک شش درم زراج سیاه شونیز از هریک نیم درم اشنان بنطی اخضر تخم سداب تخم کرفس
اشنه کبریت زرد از هریک دو درم سرکین بز کوهی باد آورد از هریک هفت درم فلفل سیاه دار
فلفل بزر البنج سفید افیون از هریک هشت درم زراوند مدحرج چهار درم ریوند چینی هفت درم زرورد
ده درم بزر قطونا بسد محرق از هریک چهار درم و دو دانگ قفر البهود چهار درم کافور قیصوری
خربق سیاه خربق سفید سعد کوفی میعه سایلکه بامیران چینی تخم هلیون از هریک دو درم اصابع صقر
برگ پرسیاوشان روج ترکی تخم کاسنی کشت برکشت از هریک ده درم حب المحلب دو درم ماءالسوس
مارالشوک از هریک هفت درم عقدهای گیاه بوسیدهٔ دیوارها هفت درم سرکین روباه نیم درم پو
بیخ کبر نیم درم هزار چشمان اسفندان از هریک چهار درم اجزا کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل
مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی مقدار نخودی **شلیثا** به نسخهٔ سید
اسمعیل در ذخیرهٔ خوارزمشاهی که شیخ از اطبا از برای این معجون ذکر کرده آورده و گفته که فطور آن
در کوش و بینی با آب مرزنجوش نافع است از برای صرع صنعت آن مشک تبتی خالص عنبر اشهب
کافور قیصوری حماما حریل فرفیون اشنان بنطی اشنه تخم سداب اخضای بقیر جبلی کبریت احمر کبریت
اصفر خربق سیاه لبنی سعد کوفی عود هلیون حریل سفید بامیران چینی حب المحلب هزار چشمان
سنبلان جلوز هندی شعر الغول انکشت زرد کشت برکشت حلتیت طیب سکنج جاوشیر فقاح
حنا ریوند چینی حب بلسان عود بلسان حب الاس مصری مخنوم الملک حجر داود حلتیت منتن
کندش کهربا مورد اسفرم جفت افزید جوزابهل مغاث بغدادی مرماحوز بهمن سفید از هریک ده درم
مروارید ناسفته زعفران فقاح اذخر تخم را زیانه زوفای یابس از هریک ده درم زرمسحوق سیم مسحوق
زرین کیاه زاج اسا کفه شونیز خرو النعاب پوست بیخ کبر سلیخه عود قماری خام از هریک پنج درم ابریشم
خام مقرض تخم شنبت اصل شنبت زربناد دروج عقربی زنجبیل حنیطیانا رومی لسان العصافیر نمک
هندی عاقرقرحا بسد قفر البهود فوبزر قطونا صعتر فارسی صعتر خوزی خاک چهار راه بیخ خیری سرخ
فرنجمشک حب البان مقشر پوست زرد اترج خشک کرده فاوانیا از هریک چهار درم قرنفل سنبل الطیب
اسارون قسط تلخ پرسیاوشان فاقله از هریک هشت درم لبسا سه ابر سا فقاح بید پوست بیخ کاسنی
هوم المجوس حبه عصاره ابر سا دارشیشعان قرد ماناطیا شیر سفید از هریک یکدرم لفاح یابس فلفل سفید

فلفل سیاه دار فلفل افیون زراوند طویل زراوند مدحرج بزر البنج سفید از هر یک شش درم باد آورد عقدها
کاه بوسیده که در دیوارها می باشد حبق جبلی مغز بادام تلخ مقشر از هر یک هفت درم انجدان سیاه
چهار درم و ربع درجی اکلیل الملک چهار درم و چهار دانگ درمی خیربوا انیسون اشخ ارمنی نمک بطرزد
نمک طعام دو قوقوفظر اسالیون رب السوس عصاره غافث از هر یک سه درم کوردان پنج درم
حجر مقناطیس شش درم ادویه خشک را کوفته بیخته و صمغ را در طلای حبه بخیسانند و حل کرده با آوزن
ادویه عسل مصفی بسرشند و در ظرف چینی یا زجاجی نگاهدارند و بعد از شش ماه مقدار نخودی با آب گرم
استعمال نمایند اخلاط تیلقسا به نسخه ابن جزله صاحب منهاج الادویه صنعت آن مشک خالص حما عود
بلسان افربیون اشنان اخضر بنطی تخم کرفس تخم سداب اشنه کبریت زرد سرکین گاو یا سرکین بز کوهی
کافور خربق سفید خربق سیاه مبعه سایایا میران چینی تخم هلیون اصل السوس صفر پوست بیخ کاسنی
حب الحلب جنی دل سفید از هر یک دو درم مروارید ناسفته زعفران سنبل هندی دبق سلیخه نیاه
غیر مقشر جوز بوا جند بیدستر فقاح اذخر تخم خرجیر زرورد از هر یک ده درم سودهٔ زر سودهٔ سیم
زرنب حب بلسان زاج کفشگران شونیز سرکین روباه پوست بیخ کبر از هر یک پنجدرم ابریشم خام
محرق مفرض فلفل سفید زنجبیل بیخ شبت تخم شبت جنطیانا شکوفه لسان العصافیر نمک هندی
صمغ فارسی عاقرقرحا بندق هندی زراوند مدحرج اسقیل فقر الیهود هزار چشمان از هر یک چهار درم
قرنفل سنبل الطیب قسط تلخ خربق چوب برسیاوشان قاقله از هر یک شصت درم اصل السوس آسمان
کوفی که ابریسا است بسباسه خاکه چهار راه ماالشوک از هر یک یکدرم مصطکی سه درم لفاح بیست
عدد تخم رازیانه زوفای خشک از هر یک شش درم فلفل سیاه دار فلفل بزر البنج سفید زراوند طویل
افیون از هر یک بیست درم اکلیل الملک چهار درم و نیم بزر قطونا بسد مخرق از هر یک دو درم و
دو دانگ ادویه خشک را کوفته بیخته و آنچه خیسانیدنی باشد مرتبا بخیسانند و حل سازند و مجموع را با
سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه مقدار نخودی با آب یا دیان یا آب سطوخ
یخ کرفس بسیاشامند تریاق کبیر مسمی بتریاق غزه این تریاق تالیف حکیمی است که باسم آن
معروف شده و این تریاق خلیفه و قایم مقام تریاق فاروق است یونحنا گفته که این تریاق
نافع است از برای گزیدن جمیع جانوران سمی و بادهای غلیظ احشا و اوجاع کبد و احشا و طحال

وصرع وجنون وخفقان ولقوه وفالج واگر بچه در شکم مادر مرده باشد یا مشکل زاید چون بمثقال ازین
تریاق فرو برد آسان زاید وجمیع امراض باردهٔ سوداویه و بلغمیه را منفعت دارد صنعت آن
به نسخه شیخ رئیس که در فرابادین قانون ذکر کرده بگیرد حماما مرکی صافی سنبل هندی سافرج هندی
لک منقی معسول عصارهٔ ماءالشا فرنفل ریوند چینی طین ختمولیا قسط سفید تلخ جنطیانا اذخر از هر یک
از هر یک دوازده مثقال فقاح اذخر عصارهٔ هیوفا قسطید اس یعنی عصاره لحیة التیس مقل
ارزق از هر یک بیست مثقال عاقرقرحا دارچینی تخم رازیانه کبریت زرد تخم شبت کبد مالکی اسارون
قردمانا افربیون افیون ناردین افلیطی که سنبل رومی است فقاح گرم ورد فلی یعنی گل خرزهره
انیسون فواز هر یک شش مثقال زعفران سی و شش مثقال فطر اسالیون و آن تخم کرفس
کوهی است دو قوقو آن تخم خربز را قلیطی است و بزعم قومی دو قو تخم خربزی است از هر یک سه مثقال
و در نسخه دیگر فقاح سنبل اقلیطی از هر یک سه مثقال فر اصل است کثیرا سفید تخم خشخاش سفید فلفل سیاه
از هر یک سی مثقال ریسا یعنی اصل سوسن آسمانجونی پانزده مثقال لبان ابیض بزر البنج سفید
از هر یک بیست و هشت مثقال سلیخه سیاه عنجه گل سرخ منزوع الاقماع افراص اندروخورون از
هر یک نه مثقال تخم سداب یک مثقال حب انرج مقشر سماق منقی از حب از هر یک دو مثقال
روغن بلسان بیست و چهار مثقال فقاح مرو چهار مثقال و نیم عصاره ارطینا و ارطنا و ارطا
ملسیا تیز بر بخاسف است که آن را فصوم بری گویند پوست بیخ کاسنی از هر یک بیست مثقال
برگ اترج سیزده مثقال صمغ را نیم کوفته در شراب صافی جید الجوهر که آن را شراب اصل نامند
یا جمهوری یا مثلث یا نبیذ زبیب و عسل بخیسانند و حل سازند و باقی ادویه را کوفته بیخته با آن
داخل کرده مجموع را با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و در ظرفی چنانکه در تریاق فاروق
ذکر شد نگاهدارند بعد از شش ماه تمام استعمال نمایند بدستور استعمال تریاق اکبر و بعض از اطبا
قدری اشق درین تریاق داخل کرده اند و رای قومی آنست که اشق نباید داخل نمود بجهت آنکه
مضر است بمعده و این نسخه شیخ الرئیس سوای عسل و شراب و اشق که بعضی اطبا داخل کرده
اند پنجاه و یک جزو مفرد دیگر و افراص اندروخورون دو وزن مجموع بالنصد و هفتاد و هفت
مثقال و نیم است و مزاجش گرم است در اول در جهٔ دوم و خشک است در آخر در جهٔ دوم

ویوحنا بن سرابیون و اکثر متاخرین ادویه که درین نسخه بوزن شش شش مثقال است بوزن سه مثقال و باقی را در وزن مساوی این نسخه و بعوض ورد و فلی ورد بالی آورده اند و انیسون و فوه اذخر مکی و لبان اهین و تخم بادیان و کبر بیت زرد و تخم شنبلیت و کبد مالکی و اسارون و قرطاما و کل سرخ و ابرسا این دوازده دوا داخل نکرده نسخه صاحب اختیارات و بواوزان مثل نسخه یوحنا است و ازادویه نسخه مذکور از شیخ رئیس اذخر مکی و کبد مالکی و فقاح گرم و ورد و فلی و انیسون و فوه زعفران و قطر اسالیون و دو قرو لبان و ابرسا و افربیون و فقاح سنبل اقلیطی داخل ندارد و بجای افیون افتیمون اقلیطی و تخم کرفس برادویه نسخه شیخ رئیس افزوده و نسخه محمود بن الیاس شیرازی نیز در اوزان موافق نسخه یوحنا است و ازادویه نسخه شیخ الرئیس اذخر مکی و انیسون و فوه کبد مالکی و فقاح سنبل اقلیطی و ریوند چینی و ابرسا و لبان داخل ندارد و بجای فقاح سنبل اقلیطی افتیمون و بجای ورد و فلی ورد بالی و بجای ریوند چینی دارچینی ذکر کرده و گفته که صموغ را در مثلث حل سازند و باقی ادویه را کوفته بیخته بسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و در ظرف چینی انگاهدارند و بعد از شش ماه تمام استعمال نمایند شربتی ازان تا یک مثقال بحسب حاجت بکار برند تریاق غزره به نسخه دیگر شیخ رئیس و رقرابادین قانون ذکر کرده حمامر مکی صافی از هریک پنج اوقیه عاقرقرحا دو اوقیه و نیم اذخر مکی چهار اوقیه لبنی شش اوقیه و نیم بلیله سیاه دوازده اوقیه و نیم فوبک نیم اوقیه زعفران دوازده اوقیه فطر اسالیون یک اوقیه و دو درم ابرسا دو اوقیه و نیم تخم رازیانه مقل ازرق از هریک چهار درم و نیم لبان نه اوقیه کبیرا ده اوقیه عصاره سیوفاقسطیداس یعنی عصاره لحیه الیس سه اوقیه حب الرنج مقشر یک مثقال تخم شنبلیت کبد مالکی عبدان صفر یعنی عروق صفر که آن را بفارسی زرد چوبه گویند از هریک نیم و مثقال بزر الرنج سفید یک طل تخم خشخاش دو رطل سنبل الطیب نه اوقیه سداب خشک یک اوقیه و دو درم سماق سه اوقیه اسارون انیسون قرطاما از هریک چهار اوقیه افیون دو اوقیه و یکدرم و نیم افربیون دو اوقیه و نیم فلفل یک اوقیه و نیم ورق کل سرخ چهار اوقیه سنبل هندی حب بلسان از هریک سه اوقیه عسل بلادر دو اوقیه و نیم لک منقی پنج اوقیه دارچینی چهار اوقیه مرد دار اوقیه سنبل الطیب اقلیطی نه اوقیه کبابت زرد چهار اوقیه عصاره راسنیا خالص ریوند چینی قسط سفید نارخ از هریک چهار مثقال برگ

اترج پنج مثقال اقراص اندروخورون سه مثقال روغن بلسان هفت مثقال عصاره قصوم یک طل و لبخان هفت اوقیه حضض شش اوقیه قرنفل پنج اوقیه عسل مصفی بقدر کفایت بدستور معمول مرتب نمایند این تریاق خلیفه و نایب مناب تریاق فاروق و در جمیع منافع و همه امور مثل آنست اقراص اندروخورون مستعمل در تریاق غزره شیخ داود انطاکی در تذکره گفته که این قرص تالیف صاحب تریاق فاروق است و واقع می شود در تریاقات و معاجین کبار و نافع است از برای وسواس و قلق و صداع حار و حکیم مومن گفته که مولف این قرص را باسم بادشاه عصر خود اندروخورون ملک نامیده و لهذا این قرص را قرص اندروخورون ملک خوانند و جزو اعظم تریاق غزره و معاجین کبار است و این قرص مقوی معده و دماغ و جگر است و دران قوت تریاقیت قوی است و بجمیع علل باردهٔ اعضائے رئیسه نافع است صنعت آن بنسخه شیخ رئیس ابو علی بن سینا که در قانون ذکر کرده بکیرند بابونه سرخ و بابونه سفید سماق انیسون مرکی صافی از هریک یکدرم اسارون بیست درم اشنه قصب الذریره عود بلسان اجزا متساوی کوفته بیخته بشراب اصلی صافی جید الجوهر یا جمهوری بیامیزند زیب و عسل مصفی با مثلث بسرشند و سه روز بگذارند و هر روز صبح و شام آنرا برهم زنند و اگر خشک شده باشد یکی از شرابهائے مذکور را داخل کنند پس روز چهارم اقراص سازند هر قرصی بوزن یک مثقال و در سایه خشک کنند و نسخه شیخ داود اشنه در اصل نسخه داخل ندارد و گفته که در نسخه دیگر کل سرخ اشنه مصطکی بوزن بابونه داخل است و باکی نیست بداخل کردن این ادویه و در نسخه دیگر بابونه سرخ بابونه سفید سماق انیسون مرکی صافی از هریک یکدرم اسارون بیست درم اشنه قصب الذریره عود بلسان از هریک سه درم است و در اکثر نسخ قانون وزن نامی اجزا متساوی است و قوت این اقراص تا دو سال باقی می ماند +

تریاق کبیر از صنعت شیخ ابو علی است که مفرح تریاقی نیز گویند صاحب خبره گوید گفته که من این تریاق را ساختم و آزمودم فائده بسیار مشاهده کردم دل را قوتے دهد و باه را زیاده کند و دفع ضرر سموم کند و در نفع بمعاجین کبار مساوی است صنعت آن پوست تریاق جنطیانا حب بلسان مرکی صافی عود بلسان تخم بادرنجبویه برگ بادرنجبویه تخم فرنجمشک زرنباد روغن عقربی از هریک چهار درم مشک خالص عنبر اشهب از هریک یک مثقال کاوزبان سیاهی نیم مثقال عود بندے بزر جیر تخم شلغم تخم کندر السان العصافیر مغز حب القلقل از هریک دو درم قسط بالخ دارچینی ورق سرخ

زعفران نارد ین افیون افسنتین از هریک سه درم فومو فطر اسالیون از هریک دو درم وبیم کافور خالص
نیم مثقال ادویه را کوفته بیخته چنانکه رسم است باعسل بسرشند وبعد از شش ماه شربتی یک مثقال
تریاق صغیر شیخ الرئیس رحمة الله صنعت آن جب بلسان قسط تلخ مرخطیا نا دارچینی فلفل سفید
عود هندی فطر اسالیون از هریک یکجزو مشک خالص ثلث یکجزو جند بیدستر ربع جزوی بستور
باعسل بسرشند واستعمال نمایند **تریاق اعظم** که حکیم میر محمد مؤمن در مقابل تریاق کبیر شیخ الرئیس
تالیف نموده وگفته انچه از ادویه مشتبه که در ماهیت آن اختلاف شده بدل کردیم وغیر مشتبه را بعینه
داخل نمودم وبدل قرص افعی قرص حلال داخل کردم چه بتصریح نموده اند که لحوم باعث فساد ترکیب است
وحرمت لحم افعی بی شبهه است وچون جدوار در همه ابواب بهتر ازان است وفاد زهر معدنی که عبارت
از حجر السم باشد در جمیع خواص اولی ازان وفیروزه وناریجیل بحری در دفع سموم اقوی است لهذا
اقراص حلال را از اجزای مذبوره ترتیب دادم بدین صفت جدوار خطائی اعلی یازده مثقال
فاوزهر چهارده مثقال ناریجیل بحری سه مثقال فیروزهٔ نیشاپوری دو مثقال که مجموع ترکیب سی
مثقال باشد وعدد ادویه چهار با مثلث بسرشند **قرص** اندروخورون باین نسخه ترکیب دادم
دارشیشعان قصب الذریره اسارون عود بلسان جعده سلیخه مصطکی پنج سنبل که فوت از
هریک یکمثقال ونیم قفاح اذخر زعفران از هریک سه مثقال دارچینی حمامه معاف شش مثقال
افتحوان پنج مثقال سنبل الطیب چهار مثقال با مثلث قرص سازند مجموع این ترکیب چهل وپنج مثقال
است وعدد ادویه پانزده **قرص اسقیل** باین صفت ترکیب دادم پیاز عنصل یعنی مشوی
مجفف دوجزو آرد کرسنه یکجزو با مثلث قرص سازند اما ادویه غیر مشتبه فلفل سیاه افیون
خشک کهنه قرص اندروخورون از هریک بیست وچهار مثقال قرص اسقیل چهل وهشت مثقال
قرص حلال سی مثقال گل سرخ بزر الشلجم بزر اسقردیون پنج سوس آسمانجونی غاریقون سفید
رب السوس دارچینی از هریک دوازده مثقال زنجبیل ریوند چینی اسطوخودوس قسط تلخ
دارفلفل مشک طرا مشبع کنند وقفاح اذخر فطر اسالیون صمغ البطم سلیخه سنبل الطیب جعده جب
الغار از هریک شش مثقال بیوه سایله سیسالیوس مقشر حروف نانخواه نارد ین ساذج حنطیانا را زیانه
وج حمض جوی فرد ماما افیون فوکپنج سنبل جبلی موکه ریشه والا است قافیا سکبنج عود مصطکی از

هر یک چهار مثقال پنج کبر دو فوتنه مثقال ارزق جاوشیر قطوریون دقیق زراوند طویل از هریک دو
مثقال اما ادویه که بدل او داخل ترکیب نبود با دریجوبه بدل بطافلن اسارون بال فراسیون بوزیدان
چهار مثقال بدل کما ذریوس افسنتین چهار مثقال بدل کما فیطوس طین داغستانی بدل طین مختوم شوشتر
بابس بدل حماما سعد بدل حب بلسان تخم مخلصه بدل هوفاریقون سنبل یمانی بدل فلفل دیس محرق است
اما ادویه که بدل او را اولی دانسته داخل نمودم زیره کرمانی بدل فلفل سفید روغن ترب بدل
روغن بلسان بزرجمهر قابل بزرکرفس حاشا بدل افیمون عصارهٔ تیل که برگی پیلان او دی نامند
بدل عصارهٔ لجهٔ الیس مومیائی بدل قفر صبغ کوله برکه حلیت طیب است بدل جنبه درونج عقربی بال
سوریجان زراوند مدحرج بدل اشق زربناد بدل عود بلسان مجموع ادویه باقراص هفتاد است
ووزن آن یانصد وشش مثقال واما طریق ساختن آن آنست که عسل کف کرفته بقدر دو وزن ادویه
باد و وزن مثلث بقوام آورند مصنوع وافیون را در مثلث حل کرده بآن بسرشند تا چهل روز صبح وشام
بر روی خاکستر کرم کذاشته تا سه صد شماره هر روز بر هم زنند وچون بقوام بلند شود و نتواند بر هم زد بحمت
رفت قوام بقدر احتیاج آب انکور بر روی خاکستر کرم بخورداده هند پس در ظرفی کرده تا نه ماه
اقلاً سر آن را بنایدکشود واستعمال آن بعد از یکسال جایز است واگر ادویه را با عسل کف کرفته
شش مثلث را بدون قوام آوردن اضافه نمایند درین وقت محتاج باد خال آب انکور بحهت تر قیق
قوام نخواهد شد اما طریق استعمال آن بدستور تریاق کبیر باید در هر موضعی با ادویهٔ موافق آن بدهند بهتر
است والا به تنهائی نیز اثر از ان ظاهر میگردد ونوشته که این ترکیب در جمیع امور قوی تر وسریع الاثر
از تریاق قدماست ودر دفع سم بین مجرب است بخلاف زمان معروف ودر امراض متضاده به تجربه رسیده
ودر دفع سم افعی وهوام وسموم بنانی ومعدنی وسگ دیوانه کزیده عجیب الاثر است قدر شربتش از یکدانک
تا یک مثقال است با ادویه مناسبه وضاد آن بر موضع کزیده هوام رافع الم آن ورم عضو وانتشار
سموم است بسائر اعضا **تریاق الاسنان** دردندان که از رطوبت بود ودر نجتن نزلات در حلق
وسینه باشد نافع است وفایده دهد هرگاه قدری بر دندان دردناک بگذارند در لحظه درد ساکن کند
صنعت آن چندید ستر حلیت فلفل زنجبیل میعه سایله افیون از هریک جزوی همه مساوی چنانکه رسم
است کوفته بیخته با عسل بسرشند وبهنگام حاجت مقدار نخودی بخورند ونیز بر دندان کذارند تریاق

انفع دافع مضرت جمیع زهاست فولنج و نالج و لقوه و استرخا و اختلاط اخلاط ردیه و اورام جاسیه و اوجاع عصبیه را نافع و چشم را روشن کند و مقوی باه و مفتح صماخ و رمد سوداوی را نیکو باشد صنعت آن فلفل سفید و زنجبشک فاشرا از هریک ۵ درم افیون حب الغار از هریک هفتد رم حنظل نارومی فرفیون عاقرقرحا از هریک ۵ درم جندبیدستر یکدرم کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و در جو نهند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی ازین تریاق بوزن یکدانگ مثقال است تریاق العض سگ دیوانه گزیده را نافع بود منقول از خلاصة التجارب و از مخترعات صاحب آن صنعت آن جندبیدستر چشم سرطان بحری ساباگشته از هریک یکجو و زنجبیل کیشته پنیرمایه سگ پنیرمایه آهو سرطان محرق فلفل و ارجنی مشک از هریک ۵ جو و خنظل ناجکرسک ۵ دانه از هریک شش جو و زعفران یکدانگ و نیم افیون عشر جلد در اوینج دست و بانداخته بیست عدد مانش مقشر مقابل وزن آن خاک لاله حسن کهنه ۵ دو برابر مجموع نخست ذرایح را با ماش و افیون و فلفل و زعفران و دارچینی و جندبیدستر نیکو بکوبند و نرم بیزند و خاک لاله حسن کهنه را در آب حل کرده یکشب نگاهدارند تا نشین گردد صاف آن را کرفته ادویه را بآن خمیر کنند پس سایاب گشته و بچهناک و فلفل و مشک را باهم بکوبند و نرم بیزند و بآن بسرشند انگاه بنیرمایه ها و سرطان محرق و جگرسک و خنظل ناو چشم سرطان را باهم بکوبند و نرم بیزند و با آب کورة بسرشند پس جمله را باهم دق و سحق نیکو بمالند انگاه خشک نموده باز بکوبند و باخون برمار خوب بسرشند و قرص ها ساخته در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال با خمر عنبی یا آب شیر گاو تازه دوشیده یا تنها بدون چیزی و باید که بعد از چهل روز که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند و نیز از جمله مرکباتی که اصل و عمود در آنها افیون است تفاحه مصنوعه و تفاحه منومه است تفاحه مصنوعه مفید است از برای صداع حادث از برودت چون دایم ببویند آن را صنعت آن افیون زعفران افربیون مشک نرسکی با آب مرزنجوش نشته بشکل تفاحی ساخته دایم ببویند و غرض ازین تفاح تخدیر و تسکین درد است و اگر برای بعضی بسبب حال و مزاج عنبر نیز اضافه نمایند خوب است تفاحه منومه مستعمل در سهم مفرط و دردالام صنعت آن بنسخه ابن الوفی قرص افیون بوست بیخ بیروج آردجوز عفران صمغ عربی از مجموع تفاحه ساخته دایم ببویند تفاحه منومه محمد بن زکریا صنعت آن مثقال سایاب افیون بوست بیخ لفاح زعفران از مجموع تفاحه ساخته دایم ببویند که خواب می آورد و مسکن آلام است تفاحه منومه ابن بهر

صنعت آن افیون جوز مائل بوست بیخ لفاح زعفران بسلم مرصلانی امحوان صمغ عربی آردجوز از هریک جزوی کوفته بیخته بآب نیلوفر شسته تفاحه ساخته دایم ببویند که خواب می آورد تنر و حار نافع جهت درد مفاصل بارد و مادر مفاصل حار بادویه بارده استعمال میتوان کرد صنعت آن بلبان ذکر سوربجان مزرنجوش کل خطمی اکلیل الملک از هریک ده مثقال خولنجان شیاف ماینا مغاث بغداد آردجوز از هریک پنج مثقال بوست بیخ لفاح زعفران افیون از هریک دو مثقال کوفته بیخته بآب برگ حنا شسته اقراص سازند **جوارش طباشیر** افیونی تب و اسهال صفراوی را نافع باشد و تشنگی بنشاند صنعت آن طباشیر سفید حب الآس کل سرخ از هریک ده درم تخم خاص صمغ عربی از هر یک هفتد رم خربوب شامی کلنار سماق عصاره لحیة الثیس از هریک شش درم زعفران افیون از هریک دو درم کوفته بیخته بآب سیب شیرین بسرشند شربتی سه درم و در نسخه شفای خربوب بست و درم است **جوارش** عاج افیونی که معین بر جمل است صنعت آن بنشاره عاج بیمه سایابه مصطکی سنبل الطیب دارچینی از هریک پنج مثقال بوست زردآلوج سعد کوفی عود قماری خام نارمشک فلفل از هریک چهار مثقال عود الصلیب کل سرخ سافج هندی افیون مصری از هریک سه مثقال عنبر اشهب مشک خالص از هریک نیم مثقال بنات سفید برابر تمام ادویه عسل دو برابر ادویه بطریق مقرر جوارش سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال **فصل در ذکر جبوبی که اصل و عمود و جزو اعظم در آنها افیون است** حب افیون ان امصلحات که بدل افیون استعمال کرده میشود صنعت آن افیون کازرونی یک مثقال زعفران فلفل سفید فلفل از هریک نیم مثقال عاقرقرحا مصطکی رومی جندبیدستر سنبل الطیب از هریک یک مثقالی فرفیون یک قیراط افیون را در گلاب حل کرده بانی ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند و حبوب سازند هر حبی ۱۰ فلفلی شربتی از برای غیر معتاد و دو یک حب و از برای معتاد بمقدار افیون معتاد حب افیون نافع از برای اسهال صدی بسبب رطوبت حائل میان غذا و جرم معده صنعت آن افیون سندروس مرکی صافی زعفران از هر یک ۵ کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب تا دو حب حب افیون کاکنج اوقات جهانگیر بادشاه هندوستان میل بکردند نافع از برای ضعف معده و تقویت اعضای رئیسه و حدت ذهن و تصفیه حواس و ضرر افیون را دور میگرداند و تفریح می آورد و امساک منی میکند و مقوی باه است

صنعت آن افیون صاف کرده خالص شش مثقال زعفران دو مثقال مصطگی سومی دو ثلث مثقال
عنبر اشهب یکمثقال و ربع مثقالی عود غرقی خام دارچینی از هریک دو نیمثقال جندبیدستر ثلث مثقالی
فلفل سیاه نیم مثقال پوست بیرون پسته پوست زرد اترج از هریک یکمثقال و سدس مثقالی اجزا
کوفته بیخته با گلاب سرشته حب سازند هرحبی مقدار نخودی و فلفلی شربتی یک حب تا سه حب

افیون دیگر که در ساعت شکم بند و صنعت آن افیون یکدرم اقاقیه دو درم کل کرد سماق حب الاس
از هریک چهار درم کوفته بیخته با یکیه دران صمغ عربی خیسانیده باشند سرشته حب سازند شربتی نیم
مثقال حب **افیون** دیگر که اسهال الدم باز دارد صنعت آن مازو کزنا ج افیون مساوی کوفته بیخته
با آب برگ بارتنگ سرشته حب سازند و اگر پوست بیخ انجبار و بسد و کهربا اضافه نمایند نیز خوب و قوی است

حب **افیون** دیگر که اسهال بلغمی باز دارد صنعت آن مرکی صافی او خرمکی قند جندبیدستر افیون
مساوی الوزن کوفته بیخته با آب خالص سرشته حب سازند هرحبی بقدر فلفلی شربتی از یک حب تا سه حب

حب **افیون** دیگر که اسهال بواسیری باز دارد صنعت آن افیون مصری حضض مکی صمغ عربی
مثقل ازرق نشاسته عصاره لحیة الثیس از هریک یکمثقال کوفته بیخته بزرده تخم مرغ سرشته حب
سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی سه حب فرو برند واز عقب آن آب برک بارتنگ شیره زیره کرمانی مدبر
آب عناب بریان که نودری و تخم شربتی و بارتنگ کوفته از هریک یکدانگ بر آن پاشیده باشند بوشند

حب **افیونی** دیگر که اسهال رطوبی را باز دارد صنعت آن افیون بزرالبنج سندروس کندر و کزر عرفان
اجزا مساوی کوفته بیخته جوب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی دو حب **افیونی** دیگر که اسهال
رطوبی را نافع و حابس بطن است صنعت آن افیون مصری جندبیدستر مرکی اجزا کوفته بیخته جوب سازند
هرحبی بقدر ماشی و نصف ماش کاطفال را برابر ماش و اطفال را نصف ماشی حب **افیونی** دیگر که اسهال
اطفال و غیر اطفال که از نزله باشد نافع است صنعت آن جوز بوا میکوبند و میان آنرا خالی کرده افیون
مصری با کازرونی پر کرده سر آنرا بپارچه جوزی بند نمایند و بخمیر گرفته در زیر آتش بریان نمایند پس برآورده
خمیر را جدا کرده مجموع را در هاون سنگی نرم بسایند و جهای بسیار کوچک بمقدار کشنیز و فلفلی سازند شربتی
اطفال را یک حب و جوان را دو حب تا سه حب و اگر ازان اقوی خواهند آن جوز افیون پر کرده را
در جوف انار خامی که جوف آنرا خالی کرده باشند با یکعدد مازوی سبز کذا شته بدستور بخمیر بگیرند و بریان

کرده جوب سازند و اگر اطراف جوز و مازو را بزیره کرمانی و یا زیره سبز پر نمایند و بعد بریان نمودن
و دور کردن خمیر انار را با انچه در آن هست نرم سائیده با آب برگ بارتنگ سرشته جوب سازند بهتر و قوی است

حب **افیونی** که اسهال رطوبی مزمن و بواسیر را نافع بود صنعت آن سماق منقی کشنیز خشک بریان صندل
سفید سوده زعفران کهربا از هریک یکماشه افیون خالص وزن یکماشه او دویه کوفته بیخته با آب سرشته جوب سازند
هرحبی بقدر نخودی و فلفلی شربتی الغال و ضعیف المزاجان را یک حب کوچک و جوانان و اقویا را یک حب

کلان و معتادین بافیون را دو حب تا سه و اگر دو ماشه حضض هندی اضافه نمایند بدنیست حب
افیونی که بر روز معده را نافع باشد صنعت آن افیون مصری حضض مکی از هریک ربع دانگ مقل ازرق
یک نخود کوفته بیخته با صمغ عربی حل کرده فرو برند واز عقب آن آب برگ بارتنگ و آب برگ گندنا و آب برگ
خرفه بنوشند حب بدل افیونی حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی صنعت آن زرنباد دروغ عقربی مصطگی

سنبل الطیب دانه هیل بواد ارچینی زعفران تخم کرفس از هریک دو مثقال اسارون یکمثقال زرنب ساذج
هندی سعد کوفی کبابه چینی ریحنیل افیون از هریک سه مثقال جوز بوا بسباسه از هریک دو مثقال و نیم کوفته بیخته
بگلاب سرشته و دران گلاب قدری صمغ حل نمایند که حوب بسته شود هرحبی بقدر نخودی و هر روز از من جوب بمقدار
معتادان افیون بخورند حب بدل افیون دیگر بنسخه حکیم عماد الدین محمود قریب بنسخه قبل صنعت آن زرنباد اسارون
دروغ عقربی زعفران زرنب سنبل الطیب سعد کوفی ساذج هندی کبابه چینی ریحنیل بوست بیخ کرفس از هریک سه
مثقال دانه هیل بواد ارچینی قرنفل فلفل دارفلفل مصطگی اسنه از هریک پنج مثقال جوز بوا بسباسه افیون از هریک ده
مثقال افیون و زعفران را بگلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته جوب سازند حب
بدل افیون دیگر از اطلای هندی نافع از برای ترک افیون و از برای دردسر مزمن و غیر مزمن و درد
سر بارد و بجهت امراض بارده و حمیات مزمنه و نائبه و در حمیات نائبه قبل از وقت نوبت باید داد و بجهت
تسکین وجع قولنج مجرب است و مداومت بآن بغیر طبیعی میرساند و حافظ صحت است صنعت آن تخم جوز ناشل دوازده
درم پونه چینی هشت درم زعفران افیون ریحنیل صمغ عربی از هریک دو درم افیون و زعفران و صمغ را
در آب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته جوب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی یک حب
بدل افیون بجهت دفع عادت خوردن افیون صنعت آن کچله جوز بوا بسباسه از هریک پنج مثقال تخم خربق دو مثقال جوز ناشل
افیون از هریک دو مثقال کوفته بیخته بروغن کرمنه بریان نموده جوب سازند غذا شیر برنج با قند بخورند و بعد از دو هفته

رفع خوردن افیون میشود و طبیعت قوت میگیرد و مقدار شربتی قابل نموده ظاهر امقدار افیون
معتاد باید خوردن و نیز از انجا حبوب جدوار است که اصل و عمود و جزو اعظم در اینها افیون است و
جدوار بجهت اصلاح آنست **حب** جدوار بدل افیون صفت آن جدوار خطائی مجرب دو مثقال
فلفل سیاه بزر البنج سفید از هر یک هشت مثقال سنبل الطیب زرنباد تخم کرفس بری عود قماری دارچینی
ریوند چینی از هر یک سه مثقال زعفران پنج مثقال فرفیون عاقرقرحا صمغ عربی از هر یک یک مثقال افیون
کاز روئی ده مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی **حب** جدوار
حکیم عماد الدین محمود شیرازی صفت آن جدوار خطائی مجرب تخم کرفس سنبل الطیب زرنباد دارچینی
عود قماری ریوند چینی از هر یک سه مثقال زعفران افیون صمغ عربی از هر یک پنج مثقال فرفیون
عاقرقرحا از هر یک یک مثقال فلفل بزر البنج سفید از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب
سازند هر حبی بقدر نخودی **حب** جدوار حکیم محمد باقر ولد ارشد حکیم عماد الدین محمود شیرازی صفت
آن جدوار خطائی مجرب بزر البنج سفید فلفل از هر یک دو مثقال زعفران پنج مثقال عود قماری
خام دارچینی سنبل الطیب زرنباد تخم کرفس ریوند چینی از هر یک سه مثقال عاقرقرحا فرفیون از هر
یک یک مثقال افیون کاز روئی پانزده مثقال صمغ عربی اندکی صمغ را بگلاب حل کرده باقی
ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک **حب** جدوار
هندسی وه موسوم بهلی بدل افیون صفت آن جدوار خطائی مجرب منعطکی رومی طباشیر سفید بسباسه
بزر البنج سفید بیخ تفاح دارچینی زعفران صمغ عربی از هر یک سه مثقال بنات سفیده مثقال
افیون کاز روئی هشت مثقال ورق طلا و ورق نقره از هر یک یکدانگ و نیم بدستور جبها سازند
بمقدار جبهای افیون معتاد و بدل جبهای افیون ازین حبوب استعمال نمایند **حب** جدوار بدل
افیون بیگانه قدسی وه موسوم بانبار این بدل افیون نیز مقوی باه است چنانکه قلمی نموده اند که شخصی که
این حب را برای او تالیف نموده بود م مایوس بود از خود و بعد از استعمال این حب نکاحی جدید کرده
و از ان نکاح جدید بسیار متمتع گردید لهذا این حب را آورد و مقوی و نافع است صفت
آن بگیرند افیون کاز روئی خالص که کمال را نخواهد آن کشته باشد آن را بر سفال آب نديده اندک
بریان نمایند پس سوی را دارچینی حل کرده و صافی نموده باعشر وزن آن زعفران خالص و خمس وزن

آن جدوار خطائی مجرب سوده ممزوج کرده در میان مغز نارجیل مقشر از قشر نازکی که بر بالای آنست
که سر آن را سوراخ کرده باشند پر کرده سوراخ آنرا بقطعهٔ نارجیلی محکم نموده نارجیل را بخمیر کرفته
در سه من تبریزی شیر گاو بجوشانند تا تمام شیر مثل چربه شود و بحد سوختن نرسد پس روغن کاو
بر آن ریزند آن مقدار که از روی نارجیل برگردد و بآتش ملایم آن را بریان کنند تا بحدیکه خمیر
بالای نارجیل سیاه شود ولیکن نارجیل نسوزد پس از روغن برآورده خمیر را از ان جدا کرده آن
نارجیل را با نچه در میان آنست بسایند تا چون مرهم شود پس در هر بیست مثقال از ان مسحوق بسباسه
بهمن سرخ بهمن سفید بادرنجبویه مایه شتر اعرابی خولنجان زنجبیل از هر یک یک مثقال مغز بادام
شیرین مغز چلغوزه مغز پسته مغز انجلک تخم خرفه مقشر از هر یک یک مثقال و نیم طباشیر سفید
صمغ عربی کتیرا بزر البنج سفید بیخ تفاح جوز بوا کهربای شمعی از هر یک پنجدانگ روغن بلسان
دو مثقال بنات سفیده مثقال اجزا را کوفته بیخته بروغن بلسان چرب کرده بآن مسحوق بگلاب
سرشته در هاون سنگی بسته بمانند تا بیکو مخلوط شود جبها سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و
ورق نقره بپیچیده در سایه خشک نمایند و در شیشه نگاهدارند شربتی از دو حب تا سه حب با شیر
گاو میش **حب** جدوار له قدسی وه موسوم به لنبا به نسخهٔ دیگر این حب بدل افیون و نیز مقوی
باه است چنانکه نوشته اند که شخصی که برای او این حب را تالیف نموده بود م مایوس بود از خود و
بعد از استعمال نکاحی جدید کرد او را ازین منکوحهٔ جدیده سه پسر شد صفت آن افیون کاز روئی
خالص صاف نموده باعشر وزن آن زعفران خالص و خمس وزن آن جدوار خطائی مجرب
سوده ممزوج کرده در میان نارجیلی که مقشر کرده سر آن را سوراخ کرده باشند پر کرده سوراخ
آن را بقطعهٔ نارجیلی بند نموده نارجیل را بخمیر کرفته در سه من تبریز شیر گاو بجوشانند تا تمام شیر مثل
چربه شود و بحد سوختن نرسد پس روغن گاو بر ان ریزند آن مقدار که از روی نارجیل برگردد و
بآتش ملایم آنرا در ان روغن بریان کنند بحدی که خمیر یکه بالای نارجیل است سوخته شود پس
از روغن برآورده خمیر را از ان جدا سازند و پوست سیاهی که بر لب نارجیل است جدا
کرده آن نارجیل را با فیونی که در میان آنست بسایند تا چون مرهم شود پس در هر بیست
مثقال از ان بسباسه بهمن سرخ بهمن سفید بادرنجبویه از هر یک یکمثقال و نیم طباشیر سفید

صمغ عربی کثیرا بزرالبنج نفاح جوزبوا از هریک چهار دانگ روغن بلسان نبات سفید از هریک دو مثقال
کوفته بنجته بروغن بلسان چرب نموده مجموع را بگلاب سرشته در هاون سنگی بدسته بالند تا یکنواخت مخلوط شود
جبها سازند هرجبی بقدر نخودی بورق طلا و ورق نقره پیچیده در سایه خشک کرده نگاهدارند عشرتی از هریک
حب تا دو حب و باید که وزن افیون ربع مثلث و وزن نارجیل مقشر باشد و سوراخ نارجیل را بقطعه نارجیلی
بند نمایند و خیاطه بر نارجیل بپیچند مستحکم که عند الطبخ سوراخ نارجیل باز نگردد و نارجیل مذکور را در خمیر کنند
و بدستور مزبور طبخ و بریان نموده ترکیب حب سازند و اگر درین حب مروارید ناسفته یکمثقال یاقوت رمانی
زمرد سبز کهنه از هریک نیم مثقال لاجورد سبز شب کافوری مرجان قرمزی از هریک ربع مثقال عنبر اشهب مشک
خالص ورق طلا و ورق نقره محلولین از هریک نیم مثقال اضافه نمایند در هریک بیست مثقال نیز میگردد و اقوی
و اگر خواهند لعل بدخشانی یاقوت زرد عقیق یمانی از هریک نیم مثقال و از برای زیادتی تقویت ماه ربع مثقال
مومیائی دار بجردی و ریگ ماهی یکمثقال و امثال آن از ادویه باهیه نیز اضافه نمایند بدینسبت حب جدوار
دیگر بدل افیون که مقوی اعضای رئیسه است صنعت آن زرنباد و روبخ عقربی گل گاوزبان کل سرخ
بادرنجبویه کهربا از هریک سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید عود الصلیب سورنجان کبابه چینی الاجورد مغسول
مایه شتر اعرابی نارمشک حب بلسان عود بلسان قافله کبار خولنجان سنبل الطیب مروارید ناسفته یاقوت
رمانی لعل بدخشانی ورق طلا و ورق نقره بسباسه عود هندی خام دانه هیل بوا فلفل از هریک ده مثقال
طباشیر سفید صمغ عربی جدوار خطائی مجرب بجوزبوا از هریک پنج مثقال افشب سبز بالنگو از هریک سه مثقال
بزرالبنج سفید بیست مثقال افیون کارزونی پانزده مثقال عنبر اشهب مشک ترکی از هریک یکمثقال صندل
سفید زعفران از هریک پنج مثقال مصطگی رومی مرجان قرمزی از هریک سه مثقال نبات سفید شصت مثقال
گلاب بقدر یکه اجزا را بآن بسرشند و در نسخه دیگر ابریشم مقرض سه مثقال داخل است و وزن مروارید ناسفته
سه مثقال و وزن فلفل ده مثقال است و وزن جدوار سه مثقال بدستور جبوب سازند هرجبی بقدر نخودی
شربتی تا دو حب **حب جدوار** حکیم محسن خان ولد حکیم صالح خان خال آن مرحوم صنعت آن
جدوار خطائی مجرب خصیة الثعلب مصری دارچینی تارمشک افیون را بنایه صمغ عربی کثیر اسفیدار از هریک عشر
درم دانه قاقله کبار دانه قاقله صغار خولنجان بسباسه سنبل الطیب سعد کوفی اهیل مایه شتر اعرابی پوست زرد
الترنج تخم بلیلون بزرالبنج سفید عنبر اشهب مروارید ناسفته یاقوت رمانی کهربای شمعی بسد از هریک چهار درم جوزبوا

قرنفل ورق گل سرخ از هریک هشت درم فلفل سیاه دارفلفل مصطگی عود قماری زعفران تخم کرفس از هریک
دو درم افیون گازرونی دوازده درم فرنجمشک مشک ترکی از هریک ده درم جواهر را بگلاب صلابه نموده
باقی ادویه را کوفته بنجته مجموع را بگلاب سرشته جبوب سازند هرجبی بقدر فلفلی خشک کرده در شیشه
نگاهدارند شربتی دو حب **حب جدوار** حکیم محمد امین ساوجی صنعت آن جدوار خطائی مجرب سه مثقال زعفران
راسن اسارون از هریک یک مثقال ازرق بهمن سفید بهمن سرخ بسباسه پودنه باغی انیسون پوست بلیله زرد از
هریک یکمثقال سنبل الطیب فرفیون زرنباد مدحرج ریوند خطائی مصطگی سلیخه منزه بادام شیرین مقشر
مرزنجوش مرکی صافی صندل سرخ صندل سفید صعتر فارسی زیره کرمانی از هریک نیم مثقال دارفلفل
زرنباد از هریک دو مثقال قاقله صغار ربع مثقالی بزرالبنج سفید دروبخ عقربی کبابه چینی
عاقرقرحا تخم کرفس عود قماری قرنفل تخم بلیون کاوزبان حب الاس اشنه
تخم بسلم ورق گل سرخ مغز تخم خربزه زرد تخم حرمل کشنیز خشک تخم
رازیانه چوب چینی خولنجان از هریک ربع مثقالی دارچینی بادرنجبویه خصیة
الثعلب مصری از هریک یک مثقال و ربع مثقالی افیون پنج مثقال جندبیدستر
یکدانگ مغز چلغوزه مروارید ناسفته بسد از هریک ربع مثقالی مشک ترکی نیم مثقال
بدستور مقرر جبوب سازند هرجبی بقدر نخودی شربتی تا دو حب **حب جدوار** حکیم
عماد الدین محمود شیرازی که بجهت مرتضی قلیخان شاملو تالیف نموده صنعت آن
جدوار خطائی آزموده لعل بدخشی یاقوت رمانی از هریک دو مثقال افیون گازرونی
پنجاه مثقال عنبر اشهب یک مثقال ورق نقره مشک ترکی خالص جوزبوا از هریک
سه مثقال فلفل هشتاد مثقال بزرالبنج سفید شصت مثقال زعفران بیست مثقال
فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا از هریک چهار مثقال ناسخواه ملک البطم دارچینی
از هریک ده مثقال مصطگی رومی تخم کرفس سلیخه پوست بیرون پسته اسارون از هریک شش مثقال زرنباد دروبخ
عقربی عود هندی از هریک پنج مثقال نبات سفید ده استار که هر استاری چهار مثقال و نیم است کرده استار چهل
وپنج مثقال باشد اجزا را انچه صلابه کردنی است صلابه نموده باقی ادویه را کوفته بنجته بگلاب سرشته جبوب سازند
هرجبی بقدر نخودی شربتی یک حب تا دو حب **حب جدوار** دیگر از حکیم عماد الدین شیرازی

صنعت ان جدوار خطائی مجرب فرفیون از هریک یکمثقال زعفران پنج مثقال فلفل بزرالبنج سفید
سنبل الطیب از هریک دو مثقال تخم کرفس زربناد وارچینی عود هندی خام ریوند چینی صمغ عربی از
هریک سه مثقال افیون پانزده مثقال کوفته بیخته بگلاب شسته جوب سازند شربتی از یک حب تا
دو حب حب جدوار خان احمد کیلانی صنعت آن جدوار خطائی مجرب زعفران جوزبوا سیاسه
بزرالبنج سفید اشنه مصطگی خصیة الثعلب مصری سنبل الطیب صمغ عربی از هریک دو مثقال عنبر اشهب
مشک ترکی از هریک نیم مثقال فلفل دارفلفل از هریک سه مثقال فرفیون عاقرقرحا از هریک یک مثقال
افیون ده مثقال کوفته بیخته بعسل شسته جوب سازند حب جدوار منقول از خط حکیم جلالا الهذ اولاد
حکیم ابوالبرکات اوحدانی مشهور بحکیم جلالا قمی حکیم حرم شاه سلیمان صفوی صنعت آن جدوار خطائی مجرب
چهار مثقال عنبر اشهب مشک ترکی از هریک یک مثقال زربناد دو رنج عقربی صندل سفید مروارید
ناسفته لعل بدخشی عود بلسان سادج هندی لسان العصافیر بادرنجبویه خولنجان بسباسه بهمن سفید بهمن
سرخ عود الصلیب کبابه چینی بوزیدان تودری کاکلمون تودری ورق کل سرخ فرنجمشک دو قو
عاقرقرحا از هریک دو مثقال کل کاوزبان خصیة الثعلب مصری شقاقل مصری جوزبوا اسمکه صیدانی از
هریک پنج مثقال صمغ عربی هفت مثقال افیون کازرونی ده مثقال عود هندی سنبل الطیب تا قلکبار
دارچینی ریوند چینی قرنفل پانزده مثقال بوست زرد اترج از هریک سه مثقال فلفل سفید نبات سفید
از هریک بیست مثقال نبات وصمغ را در گلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن شسته جوب سازند
هرچی بقدر نخودی وورانشنه دیگر جدوار سه مثقال حب جدوار حکیم اشرف قمی صنعت آن جدوار
خطائی مجرب چهار مثقال عنبر اشهب ورق طلا مغز چارخوزه کنجد مغسله عاقرقرحا از هریک یک مثقال
مشک ترکی چهار دانگ ورق نقره بسباسه صمغ عربی بهمن سفید از هریک دو مثقال مروارید ناسفته پنج
مثقال افیون بزرالبنج سفید از هریک ده مثقال فلفل سفید شقاقل نان خواه عود هندی خام مصطگی
رومی زربناد زعفران سنبل الطیب جوزبوا از هریک سه مثقال خصیة الثعلب مصری چهار مثقال کوفته
بیخته بگلاب شسته جوب سازند هرچی بقدر نخودی حب جدوار تالیف نواب غفران مآب حکیم
محمد باقر موسوی شیرازی منقول از خط ولد ارشد مغفری الیه نواب میرزا محمد رحیم حکیم باشی شاه سلطان
حسین حسینی صفوی قلمی فرموده که قدری تصرف در نسخه اصل نموده ام صنعت آن جدوار خطائی

مجرب زعفران افیون از هریک هفت مثقال بزرالبنج سفید فلفل سفید از هریک ده مثقال عود هندی مصطگی
رومی خصیة الثعلب مصری از هریک پنج مثقال سنبل الطیب تخم کرفس زربناد تخمیل دو رنج عقربی صمغ عربی
عنبر اشهب کبابه چینی از هریک دو مثقال کل کاوزبان صندل سفید بگلاب سوده ریوند چینی جوزبوا
مایه شسته اعرابی از هریک سه مثقال ورق نقره یکمثقال نبات سفید دوازده مثقال بطریق معمول
حب سازند وگفته که در نصف این وزنه یک مثقال طلای مکلس داخل نموده ام حب جدوار حکیم
عمادالدین محمود شیرازی صنعت آن جدوار خطائی مجرب فلفل سنبل الطیب تخم کرفس زربناد وارچینی
عود هندی ریوند چینی بزرالبنج سفید از هریک سه مثقال زعفران افیون صمغ عربی از هریک پنج مثقال
فرفیون یکمثقال عاقرقرحا دو دانگ مجموع را کوفته بیخته بگلاب شسته جوب سازند هرچی بقدر نخودی
حب جدوار اله قدس سره قلمی فرموده اند که این جب را بنده درگاه از برای قطب الملک عبدالله
خان وزیر ممالک هندوستان تالیف نموده و به نهایت موافقت نمود در مزاج معزی الیه از برای تقویت
اعضای رئیسه و زکام و نزله و سعال و حفظ صحت صنعت آن جدوار خطائی مجرب پایه شسته اعرابی مصطگی
رومی بهمن سرخ بلاشیر سفید بسباسه صمغ عربی جوزبوا زنجبیل زربناد بزرالبنج سفید پنج لفاح از هریک چهار
دانگ مثقال مصری دارچینی از هریک یکمثقال و نیم زعفران یکمثقال نبات سفید دو مثقال
افیون سه مثقال و دو دانگ ورق طلا بیست و پنج عدد بدستور معمول جوب سازند هرچی بقدر نخودی
شربتی از یک حبتا دو حب یا عرق دارچینی پنج مثقال فرو برند نافع باد حب جدوار حکیم محمد حسین
مسمی بجب قدرت صنعت آن جدوار خطائی مجرب قافله کبار سعد کوفی قاقله صغار فلفل سیاه ورق
کل سرخ قرنفل دارفلفل کندر دارچینی جوزبوا کبابه چینی بسباسه نشاسته زنجبیل خولنجان از هریک
اسارون زربناد بوزیدان سورنجان برگ مخلصه صمغ عربی کثیرا از هریک دو مثقال مرکی
صافی یک مثقال افیون ده مثقال عود ناری خام یکمثقال و نیم مصطگی رومی سه مثقال زعفران
شش مثقال ابریسا چهار مثقال عود البصلیک مثقال مروارید ناسفته یکمثقال مشک ترکی خالص
عنبر اشهب از هریک یک دانگ اجزا را کوفته بیخته با شیره آماده مرباشسته جوب سازند هرچی بقدر
نخودی شربتی از یک حبتا دو حب حب جدوار نواب غفران مآب حکیم محمد باقر موسوی
شیرازی حکیم باشی شاه سلیمان صفوی منقول از خط میرزا علی نقی از بنی اعمام معزی الیه چهارده

فعالی صنعت آن جدوار خطائی مجرب بمثقال زعفران فلفل سفید صمغ عربی خصیة الثعلب مصری از هریک
پنج مثقال عود قماری زربناد ورق کل سرخ تخم کرفس فرفیون دارچینی سنبل الطیب مصطکی رومی
ریوند چینی عاقرقرحا از هریک شش مثقال زنجبیل ده مثقال بزرالبنج سفید بیست مثقال ورق طلا
ورق نقره از هریک بقدری افیون هفت مثقال کوفته بنجته بگلاب شسته حب سازند هرچی بقدر
نخودی حب جدوار رومیائی فادزهری صنعت آن جدوار خطائی مجرب دارچینی وفلفل دانه
هیل بواسعد کوفی ورق کل سرخ مثاقیل مصری ابرسازعفران از هریک دو مثقال فادزهر حوائی
یکدانگ عنبر اشهب مشک ترکی از هریک نیم مثقال رومیائی دارابجردی صمغ عربی از هریک یکدانگ
ونیم عود هندی خام زربناد سنبل الطیب از هریک سه مثقال صندل سفید مروارید ناسفته دارفلفل بهمن
سرخ بهمن سفید از هریک پنج مثقال فرص افعی خصیة الثعلب مصری تخم خرفه مقشر تخم خشخاش از
هریک ده مثقال پوست تخم مرغ مکلس یکمثقال افیون کازرونی سی مثقال اجزا را بدستور معمول
بشیره نبات شسته جوب سازند هرچی بقدر نخودی شربتی یک حب جدوار دیگر صنعت
آن جدوار خطائی مجرب دارفلفل دارچینی نارمشک رازیانه صمغ عربی کثیرا از هریک سه مثقال
فاقله کبار خولنجان فاقله صغار بسباسه سنبل الطیب هیل سعد کوفی خصیة الثعلب مصری مایه شتر
اعرابی پوست زرد اترج تخم لیمون بزرالبنج سفید عنبه اشهب مروارید ناسفته یاقوت رمانی کهربا
بسد از هریک دو مثقال جوزبوا قرنفل ورق کل سرخ ورق نقره از هریک چهار مثقال فلفل مصطکی
عود هندی زعفران تخم کرفس از هریک پنج مثقال افیون مشک تبتی فرنجمشک از هریک نیم مثقال
افیون کازرونی برابر مجموعه ادویه بدستور معمول بگلاب شسته جوب سازند هرچی بقدر نخودی
شربتی تا دو حب حب جدوار دیگر منقول از خط آقا ابراهیم قمی اوحدانی صنعت آن جدوار
خطائی مجرب فلفل سیاه تخم کرفس زربناد عود قماری دانه خیربوا خولنجان دارچینی از هریک یکمثقال
زعفران بزرالبنج سفید عاقرقرحا فرفیون از هریک یکدانگ ونیم مصطکی سنبل الطیب قرنفل از
هریک دو مثقال افیون کازرونی صمغ عربی مرکی از هریک سه مثقال پرسیاوشان دو مثقال
رب السوس تخم جنابزی از هریک دو مثقال کل خطمی سفید یکمثقال وچهار دانگ کوفته بنجته بعسل
شسته جوب سازند هرچی بقدر نخودی شربتی دو حب اصحاب سعال ونزلات و درد گوش وامدن ریم

وصدید را از گوش مفید است حب جدوار دیگر فرح آور دو مقوی دماغ وقلب است و رفع نزلات کند
وقتیکه مزمن شده باشد و سرعت انزال را زائل گرداند و اسهال را مفید باشد و نافع است از برای
صداع بمشارکت قلب بسبب غلبه بلغم مزاج قلب چون بعد از تنقیه بلغم بحب ایارج آخرهای
روز یک حب آن را با عرق بادرنجبویه فرو برند صنعت آن بزرالبنج سفید یک شب
در شیر گاو جیسانیده پس خشک کرده سوده بروغن بادام شیرین چرب نموده فلفل سیاه فرفیون عاقرقرحا
دارچینی دانه خیربوا قرنفل عود قماری خام جدوار خطائی مجرب مصطکی رومی صمغ عربی سنبل الطیب جوزبوا
زربناد در روغن عقربی حب الغار تخم کرفس سعد کوفی ورق کل سرخ افیون زعفران از هریک قدری
کوفته بنجته بگلاب شسته جوب سازند هرچی بقدر نخودی شربتی یک حب جدوار دیگر
منقول از خط آقا ابراهیم قمی اوحدانی صنعت آن جدوار خطائی مجرب بزرالبنج سفید فلفل
زربناد از هریک دو مثقال افیون زعفران بنجبیل از هریک پنج مثقال سنبل الطیب عود قماری خام
مصطکی ریوند چینی تخم کرفس کل سرخ دارچینی از هریک سه مثقال عاقرقرحا فرفیون از هریک
یک مثقال کوفته بنجته جوب سازند هرچی بقدر فلفل شربتی دو حب ناصر حب جدوار
حکیم عمادالدین کاشغری صنعت آن جدوار خطائی مجرب بنفش دو مثقال زعفران بزرالبنج سفید
عاقرقرحا فرفیون تازه از هریک یک مثقال فلفل تخم کرفس زربناد عود قماری خام دانه هیل بواذار
چینی از هریک دو مثقال مصطکی قرنفل سنبل الطیب از هریک چهار مثقال افیون بنجته صمغ عربی مرکی صافی
از هریک شش مثقال پرسیاوشان چهار مثقال خولنجان یکمثقال وچهار دانگ رب السوس تخم جنابزی
تخم خطمی از هریک چهار مثقال اجزا را کوفته بنجته بعسل شسته جوب سازند واین حب نافع است نزلات
و سرفه و درد گوش وامدن صدید و ریم از گوش را خواه بخورند یا سائیده در گوش چکانند و براطراف
گوش بمالند حب جدوار که مقوی اعضای رئیسه است صنعت آن زربناد روغن عقربی کل کاوزبان
گل سرخ بادرنجبویه کهربای شمعی از هریک سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید عود الصلیب سورنجان کبابه
دارچینی لاجورد مغسول مایه شتر اعرابی نارمشک حب بلسان عود بلسان فاقله کبار خولنجان سنبل الطیب
مروارید ناسفته یاقوت رمانی لعل بدخشی ورق طلا ورق نقره بسباسه عود هندی خام دانه هیل بواذار
قرنفل فلفل از هریک دو مثقال طباشیر سفید صمغ عربی جدوار خطائی مجرب جوزبوا از هریک پنج مثقال

لیسب بزرنجم بالنگوا ز هریک مثقال بزرالبنج سفید بیست مثقال افیون پانزده مثقال عنبر اشهب مشک
تر کی از هریک پنجمثقال صندل سفید زعفران از هریک پنجمثقال مصطکی سه مثقال مرجان سرخ سه مثقال
بنات سفید شصت مثقال کلاب بقدریکه اجزارا بآن خمیر کنند وحب سازند ودر نسخهٔ دیگر ابریشم
مقرض سه مثقال داخل ست ووزن مروارید وجدوار سه مثقال ووزن فلفل ده مثقال است **حب**
جدوار بنسخهٔ دیگر نافع ازبرای زکام ونزله وسرفه که بحث عبدالله خان وزیر اعظم تالیف نموده و بمزاج
معزی الیه موافقت کرده ومجرب است صنعت آن جدوار خطائی مجرب مصطکی رومی بسیاسه صمغ عربی
بزرالبنج سفید طباشیر سفید پوست پنج لفاح از هریک یکدرم ونیم دارچینی سه درم زعفران دودرم نبات
سفید چهار درم افیون شش درم وچهار دانگ ورق طلا بیست وپنج عدد واگر بعوض ورق طلا نیم درم
طلای مکلس کنند بهتر است بدستور مقرر جوب سازند هرجی بقدر نخودی شربتی یک حب صنعت این
حب بنسخهٔ دیگر که مقوی باه ومفرح ومسک منی ست ونزلات مزمنه را نافع وایضاً نسخه را بحث قطب الملک
وزیر الممالک هندوستان تالیف نموده جدوار خطائی مجرب پانزده اعرابی مصطکی بهمن سرخ بهمن سفید
طباشیر سفید بسیاسه بزرالبنج سفید پنج لفاح از هریک چهار دانگ مثقال مصری دارچینی از هریک یک
مثقال ونیم زعفران صمغ عربی از هریک نیم دانگ افیون کاز رونی بنات سفید از هریک سه مثقال
ودو دانگ ورق طلا بیست وپنج عدد ورق نقره پنجاه عدد بدستور مقرر جوب سازند هرجی بقدر نخود
شربتی از یک حب تا دو حب این همان نسخهٔ سابق است باندکی تفاوتی در عدد اما دویه **حب** جدوار
منقول از مجربات حکیم مهدی قریب باعتدال صنعت آن جدوار خطائی مجرب دو مثقال سنبل الطیب
عود قماری دارچینی زرنباد از هریک سه مثقال افیون صمغ عربی از هریک پنج مثقال بزرالبنج مدبر
فلفل سیاه از هریک بیست درم عاقرقرحا یکدرم وکاه زیاده کرده می شود بحسب مقام وحاجت این
دویه زعفران مشک عنبر ورق طلا ورق نقره از هریک بقدر حاجت **حب** جدوار دیگر منقول از
مجربات مذکور رمائل بحرارت ست صنعت آن جدوار خطائی مجرب فلفل زنجبیل دارچینی فاقاقیا قرنفل
تخم کرفس رازیانه انیسون نانخواه بهمن مثقال سعد خصیة الثعلب مغز تخم خیار تخم خربزه زعفران
مصطکی کثیرا صمغ عربی از هریک بیست درم بنات سفید دوازده درم افیون پنجدرم کوفته بیخته
علی الرسم حب سازند **حب** جوز بوا افیونی جهت اسهال کهنه نافع ست صنعت آن میان جوز

خالی کرده افیون پرکرده درخمیر گرفته در زیر آتش بپزند چون خوب پخته شود برآورند وخمیر را دور کرده
کوفته جوب سازند هرجی بقدر نخودی شربتی از یک حب تا سه حب واگر تخفیف کمتر مطلوب باشد
در روغن گاو تازه بریان نمایند این نیز همان نسخه است که در جوب افیون است اسهال اطفال وغیر
اطفال ذکر یافت **حب الزهیر** که زهیر را اسهال کهنه را نافع باشد وقتیکه حرارت وتپ نباشد
صنعت آن افیون نیم دانگ افافیا حضض مکی نشاسته صمغ عربی از هریک یکدانگ کوفته
بیخته بزرده تخم مرغ شسته جوب سازند نصف آن اول روز ونصف دیگر را آخر روز فرو برند واز عقب
آن نشاسته بریان طباشیر سفید کوفته بدوغ آهن ناب کرده پاشیده نبوشند واگر به برف یا یخ
سرد کرده نبوشند بهتر است **واز انجمله** جوب سعال افیونی است **حب** سعال افیونی نافع از
برای سعال کهنه صنعت آن مغز تخم کدو صمغ عربی تربخبین پاک کرده ورق کل سرخ از هریک بیست
وپنج مثقال گل نیلوفر بیست مثقال سر بنفشه هفت ده مثقال عناب هفتده دانه کشنیز خشک
مقشر شصت مثقال مغز بهدانه افیون از هریک هفت مثقال طباشیر سفید کشیرا بادرنجبویه از هریک
پنج مثقال صندل سفید کافور ریاحی از هریک دو مثقال مصطکی عود قماری خام گل ارمنی از هریک
دو مثقال ونیم زعفران نیم مثقال کوفته بیخته بعرق بید مشک شسته جوب سازند هرجی بقدر فلفلی
شربتی نادو **حب** سعال افیونی دیگر صنعت آن بزرالبنج سفید ربالسوس تخم کاهو
صمغ عربی بسیاسه مصطکی کثیرا شکر تیغال آرد باقلا بیخ لفاح مغز بادام شیرین تخم خشخاش افیون
زعفران از هریک یکجزو بنات سفید پنج جزو کوفته بیخته بگلاب شسته جوب سازند هرجی بقدر
نخودی شربتی یک تا دو مثقال **حب** سعال مستعمل درسه فرقه که بیش النصبات ترلات حاده
باشد بسینه که دران خوف کشیدن بسبل ست واین حب مادهٔ را غلیظ گرداند ومنع النصباب
مادهٔ بسینه نماید صنعت آن خشخاش سفید بزرالبنج سفید تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو شیرین مغز
تخم خیارین نشاسته کشیرا صمغ عربی گل ارمنی گل داغستانی افیون زعفران اجزا بوزنی که
رای طبیب اقتضا کند کوفته بیخته بلعاب حب السفرجل یا لعاب بزرقطونا شسته جوب سازند
بشکل عدس ساخته دایم در دهان نگاهدارند **حب** سعال دیگر صنعت آن ربالسوس کشیرا
افیون زعفران مغز بهدانه طباشیر سفید آرد باقلا اجزا مساوی کوفته بیخته بآب پوست کوکنار

حب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی بکجب بادی و حب سعال دیگر صنعت آن با السوس کثیرا افیون زعفران معتدله
طباشیر سفید آرد با قلا اشتهخم خشخاش سفید صمغ عربی شکر نیشاسته مغز تخم خیارین مغز بادام مقشر از هر یک
با کوکنار حب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی بکجب بادی و حب سعال دیگر این حب نافع است از برای سرفه کهنه با تب باشد
و از برای سیل دق و طبع را نرم گرداند و فضلات حاره را نافع است صنعت آن آرد با قلا هفت مثقال کثیرا سفید
نشاسته صمغ عربی مغز تخم کدو شیرین مقشر مغز بهدانه طباشیر سفید مغز تخم خیارین عصاره الحیه البتیل از هر یک چهار مثقال سرطان
محرق ده مثقال تخم خطمی کلنار فارسی قاقلیا گل ارمنی از هر یک دو مثقال افیون زعفران از هر یک یکمثقال کوفته بیخته
با آب پوست کوکنار و لعاب بهدانه شسته جوب سازند شربتی دو دانگ با ماء الشعیر حب السعال سعال و اسهال صنعت آن
کثیرا ربع السوس صمغ عربی بسپاسا افیون از هر یک نیم مثقال مروارید ناسفته یاقوت ماذی سائیده از هر یک نیم مثقال
کوفته بیخته با لعاب بهدانه شسته جوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی بکجب صبح و بکجب شام فرو برند حب سعال نافع
جهت سرفهای کهنه مزمن قریب بسل صنعت آن کثیرا سفید آرد با قلا مقشر نشاسته
تخم خشخاش سفید پوست خشخاش سفید مغز بهدانه گل ارمنی مغز بادام شیرین مقشر از هر یک
دو مثقال افیون سه مثقال بنات سفید مویز سیاه دانه بیرون کرده از هر یک دو مثقال اجزا
کوفته بیخته با لعاب بهدانه حب بندند نصف را مدور بقدر نخودی و نصف را مفرطح عدسی
وقت حاجت یک حب مدور را فرو برند و مفرطح را بزیر زبان نگاهدارند و آب آن را فرو برند حب
سعال و ضیق النفس که بسبب نزله باردهٔ رطبیه باشند صنعت آن افیون فلفل سیاه نمک سیاه صبر سقوطرا
اجزا متساوی کوفته بیخته با لعاب بهدانه حب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب نادوحب
بعد از غذا و وقت خواب فرو برند حب سعال دیگر که منتهای کهنه را نافع است صنعت آن
میعهٔ سائله علک البطم مر مکی از هر یک یکجز و افیون مصری خالص نیم جزو کوفته بیخته با لعاب
بهدانه شسته جوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی یک حب عند الحاجت فرو برند حب سعال دیگر
منقول از تحفهٔ المؤمنین سرفه باردهٔ رطب را نافع است صنعت آن کندر ذکر میعه سائله مرصافی
از هر یک یکدرم افیون ربع درم جوب سازند هر حبی بقدر فلفلی و نخودی شربتی یک حب نادوحب
و نیز از انجمله جوب سفرجلی است حب سفرجل از افتراح آقا نقر طبیب بدل افیون صنعت آن
بگیرند یکعدد سفرجل سیده شیرین و سر آن برکرفته بهدانه آن را بیرون آورده سفرجل را از افیون پر کرده

سر آنرا بجای خود گذاشته آن را بخمیر گرفته بس بگل بگیرند و در تنور بگذارند تا پخته شود و تصبح تمام با بس
از تنور بر آورده گل و خمیر را از آن جدا کرده بکوبند تا چون سرمه شود جوب سازند هر حبی بقدر ماشی
و این حب جهت ضعف معده و زحیر و اسهال و بواسیر نافع است حب سفرجل بدل افیون تالیف
حکیم جلالا فزونی صنعت آن افیون شش مثقال زعفران جوز بوا بسباسه از هر یک یک مثقال
کوفته بیخته یکعدد سفرجل را گرفته بهدانه آن را بر آورده پوست آنرا دور کرده وزن نمایند که شصت
مثقال باشند و اگر زیاده باشد زیادتی را از میان آن بر آورند و به را در میان آن کرده سر آن را
بپارهٔ از آن که از سر آن برداشته باشند بپوشند و بدوسیخ ارچوب قایم گردانند و سفرجل را بخمیر گرفته
در زیر خاکستر گرم آن را بپزند پس از آتش بر آورده خمیر آن را دور کرده سیخها از سر آن بر آورده
نرم بکوبند و جهها سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا بپیچیده نگاهدارند شربتی از دو حب تا چهار
حب است حب شاپور فالج و استرخا و تشنج حادث از غلبهٔ رطوبات و برودت را نافع و جهت
تقویت اعضا و برداشت نکایت ابن ماسویه گفته که این حب را در دو فصل معتدل استعمال توان
نمود صنعت آن زهرهٔ فیل سه درم زهرهٔ گلنگ عدس تلخ مرکی صافی افیون زعفران صعتر شونیز
از هر یک نیم درم کندش هشت درم شکر طبرزد چهار درم کوفته بیخته با تمام شسته جوب سازند هر
حبی بقدر فلفلی شربتی از یک مثقال تا دو درم نیز ولازم است که دو روز قبل آن و دو روز بعد
آن پرهیز نمایند و بتر از انجمله حب الشفا است حب الشفا از تراکیب اطبای هند گفته اند که این حب
حمی ربع و سائر تبهای مزمنه را نافع است و بجهت دردسر مزمن و دردسر بارد و جمیع امراض حاره
و باردهٔ نافع است صنعت آن افیون تخم جوز ماثل از هر یک یکمثقال ریوند چینی پنجدانگ ورق
گل سرخ زنجبیل گل ارمنی از هر یک دو دانگ و نیم زعفران دو دانگ اجزا را کوفته بیخته با آبیکه
دران شیر خشت حل کرده باشند شسته جوب سازند هر حبی بقدر نخودی از برای تب ربع پیش از
وقت نوبت نیم ساعت سه عدد آنرا با آب گرم فرو برند و از برای امراض دیگر صبح ناشتا دو عدد
فرو برند حب الشفا به نسخهٔ دیگر صنعت آن زنجبیل دو مثقال افیون یکمثقال ریوند چینی پنج
مثقال اد و یه کوفته بیخته با شیر خشت دو مثقال شسته جوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی دو
حب فرو برند حب الشفا منقول از خط نواب غفران مآب حکیم میر محمد باقر موسوی که قلمی فرموده اند

که این حب تالیف استادی است که بان استاد حکمت من است و این حب را ترکیب نموده بنجربه در
آورده ام برای مبرودی و مسلول و نزلات حاره و تقویت قلب حار صنعت آن مروارید صلایه کرده
یک مثقال شکر تیغال مغز تخم خیارین صمغ عربی از هریک شش درم گل بنفشه فریک مثقال تخم خطمی سفید
یکدرم کشنیز اسفید مغز تخم کدو تخم بستان افروز مغز بهدانه نشاسته طباشیر سفید صندل سفید تخم خرفه
مقشر رب السوس عنبر اشهب از هریک دو درم کافور قیصوری یکدانگ و نیم افیون و زعفران از
هریک نیم درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه رشته حب سازند هرچی بقدر نخودی شربتی پنج حب و اگر در
محرور المزاج رب السوس یکدرم و عنبر نیدرم کنند بهتر است **حب الشفا** تالیف میرزا محمد حسین
حسینی طبیب متعلم در بنهای دموی و صفراوی و فرموده اند که این حب را درین تبها و سائر امراض
حاره نفع عظیم است صنعت آن صندل سرخ صندل سفید از هریک پانزده مثقال طباشیر سفید نشاسته
از هریک پنج مثقال بزرالبنج سفید پانزده مثقال کافور قیصوری زعفران از هریک یکمثقال افیون
نیم مثقال کوفته بیخته بلعاب بهدانه رشته حبها سازند هرچی بقدر نخودی شربتی پنج حب
و نیز از انجمله حب عطائی است **حب عطای** به نسخه حکیم میر محمد مؤمن که در تحفه ذکر کرده و گفته که این
حب تالیف جدمن حکیم میر عطاء الله است غفر الله له نافع است از برای سرفه رطوبی و ضیق النفس
و سریع الاثر است صنعت آن علک البطم یکمثقال میعه سائله کندر ذکر مر کی صافی از هریک یکمثقال
زراوند مدحرج افیون از هریک یکمثقال کوفته بیخته بآب حب سازند شربتی از یکدانگ تا نیم مثقال با شربت
موافقه **حب عطائی** دیگر صنعت آن میعه سائله کندر از هریک یکدانگ افیون نیم نخود
زعفران طسوجی کوفته بیخته بگلاب رشته حبوب سازند هرچی بقدر نخودی وقت خواب یک
حب را در دهان نگاهدارند **حب** قابض حبس شکم نماید و بارد المزاجان را بسیار مفید است
صنعت آن مر کی صافی جندبیدستر افیون اجزا مساوی کوفته بیخته حبوب سازند هرچی بقدر ماشی
و نصف ماشی شربتی جوان را بقدر ماشی و طفل را بقدر نیم ماش و ایضا حبوب **حب قدرت** است
حب قدرت که در امراض بلغمی کثیر النفع است صنعت آن فلفل سفید بیست و دو مثقال
بزرالبنج سفید قردمانا کندر از هریک دوازده مثقال سلیخه برگ سداب تازه از هریک بیست
مثقال افیون زعفران از هریک ده مثقال جدوار حطائی جندبیدستر دار فلفل قسط

تلخ زراوند مدحرج فرفیون پوست بیخ الفاح از هریک مثقال کبریت زرد صافی نموده یکمثقال اجزا
کوفته بیخته بعسل آن مقدار که ادویه را بآن توان حب است رشته حبوب سازند هرچی بقدر نخودی
بورق نقره پیچیده نگاهدارند شربتی یک حب تا دو حب بحسب قوت مزاج **طریق** صافی نمودن
کبریت بجهت این حب آنست که بگیرند کبریت زرد صافی هرقدر که خواهند و ظرف مسی را بر از
شیر گاو کرده پارچه کرپاس نوی را بر سر آن ظرف بندند و کبریت را در میان آن پارچه بیخته ظرف
مسی دیگر را بر از آتش کرده بروی کبریت گذارند که آنچه لطیف باشد آب شده داخل شیر شود پس ظرف
آتش را زود بردارند که پارچه نسوزد پس آن شیر را بگذارند تا سرد شود و کبریت صافی را که بر روی
آب باشد مانند عطر از روی آن برگیرند و نگاهدارند و داخل آن نمایند و اگر خواسته باشند اجزای
این حب را باسه وزن مجموع ادویه عسل سفید جدید مصفی معجون سازند نیز خوب است **حب قدرت**
دیگر مقوی قلب و باه است و حافظ قوتها و اشتها آورد و نشاط افزاید صنعت آن نار زهر حیوانی
اصطهیانائی و فاد زهر معدنی خطائی مروارید ناسفته یاقوت رمانی لبسباسه باغی دروبج عقربی کبابه
چینی از هریک دو مثقال عنبر اشهب یکمثقال مشک ترکی خالص نیم مثقال دارچینی زعفران از
هریک پنج مثقال جوزبوا ده مثقال افیون کازرونی پانزده مثقال اسارون شامی دانه
هیل بوا قاقله کبار مصطگی رومی بهمن سفید خصیة الثعلب مصری صمغ عربی کثیرا شقاقل مصری سعد
کوفی از هریک سه مثقال ادویه را انچه کوفتنی باشد کوفته بیخته انچه صلایه کردنی باشد با گلاب
بر سنگ سماق صلایه کرده ورق نقره محلول یکصد عدد ورق طلا محلول سی عدد مجموع را بگلاب
رشته حبوب سازند هرچی بقدر نخودی در سایه خشک کرده بورق نقره و طلا بپیچیده خشک
نموده نگاهدارند شربتی یک حب تا دو حب با عرق کاوزبان فروبرند **حب قدرت** به نسخه حکیم جعفر
صنعت آن عنبر اشهب فاد زهر حیوانی از هریک یکمثقال مروارید ناسفته یاقوت رمانی لبسباسه
باغی مشک ترکی خالص دروبج عقربی کبابه چینی دارچینی دانه هیل بوا اسارون شامی
زعفران شقاقل مصری سعد کوفی صمغ عربی از هریک دو مثقال باد زهر حیوانی خطائی
فرنفل قاقله کبار مصطگی رومی بهمن سفید بهمن سرخ خصیة الثعلب مصری کثیرا از هریک سه
مثقال جوزبوا دو مثقال افیون کازرونی پنج مثقال ورق طلا و ورق نقره از هریک پنجاه

عدد صمغ عربی کثیرا هر دو را بگلاب حل کرده باقی ادویه را انچه صلابه کردنی است صلابه کرده و انچه
کوفتنی است کوفته بیخته ورق طلا و ورق نقره را حل کرده همه را مخلوط نموده نیکو بسرشند و جهاسازند
هر جی بقدر نخودی بورق نقره و طلا پیچیده در سایه خشک نمایند شربتی یک حب نادوحب میفرمایند
که نالیف این دو حب از قواعد ترکیب خارج است بجهت آنکه منع است جمع میان ادویه قلبیه و
افیون و قطع نظر ازین تصریح نموده اند مقرر آن قواعد ترکیب که در مرکب دو دو اگر احد هما مبطل
فعل مطلوب از دیگری باشد خصوص در انصورت که ابطال فعل آن مشیود عمود و اصل باشد دران مرکب و
فعل آن مطلوب بالذات باشد جمع میان آن در وجا ئز نیست و عمود و اصل درین حب افیون است و
فاذر هر معدنی مبطل انسب اره پس باین دو وجه این حب قدرت مشوش الترکیب است حب قدرت
حکیم جعفر بنسخه دیگر صنعت آن دارچینی سفید کوفی قاقله کبا ردانه هیل فلفل سیاه کبابه چینی ورق
کل سرخ نیساسه باغی قرنفل کندر زنجبیل خولنجان اذخر مکی اسارون شامی زربناد سورنجان بوزیدان
دارفلفل ورق مخلصه نشاسته مصطکی رومی مروارید ناسفته شیرآمله منقی جدوار خطائی از هر یک
دو مثقال ابریسا چهار مثقال صمغ عربی کثیرا افیون زعفران از هر یک دو مثقال مرکی صافی عود
هندی عود الصلیب مشک ترکی عنبر اشهب فادزهر حوانی از هر یک یکمثقال کوفته بیخته بگلاب
رشته جوب سازند هر جی بقدر نخودی بورق طلا بست عدد پیچیده در سایه خشک کرده نگاهدارند
شربتی و حب مرقد بارد مسکن جمیع اوجاع حاره است صنعت آن تخم کاهو پوست خشخاش تر
باقلی مقشر تخم خرفه مقشر تخم کاکنج از هر یک دو درم افیون یک طسوج کوفته بیخته حب سازند جمله دو
شربت است و اگر معتاد افیون باشد یک شربت نامد مسبت حار قوی از برای صداع
وشقیقه و جمیع اوجاع بارده صنعت آن تخم شبت دو دانگ افیون یک طسوج زعفران مرکی
صافی از هر یک دو دانگ بزرالبنج سفید مقشر سه دانگ از هر یک یکدانگ تخم کاهو صمغ
عربی اجزا متساوی کوفته بیخته بآب پوست کوکنار رشته جوب سازند هر جی بقدر فلفلی شربتی
یک حب حب ترله حکیم احمد صنعت آن افیون بزرالبنج سفید نشاسته تخم کاهو تخم خشخاش سفید
صمغ عربی از هر یک یکمثقال تخم کاهو صافی یک مثقال و در نسخه دیگر وزن تخم کاهو مثقال
است زعفران دو دانگ کوفته بیخته بآب رشته جوب سازند هر جی بقدر فلفلی شربتی دو حب
حب ترله حکیم اشرف صنعت آن بزرالبنج سفید هفت مثقال زعفران مغز بهدانه ابریسا تخم خرفه

دو دماغ را قوت دهد و بوی دهان را خوش کند صنعت آن بزرالبنج سفید پنج مثقال مصطکی رومی
سنبل الطیب دارچینی از هر یک دو مثقال لسان العصافیر سه مثقال پنج شبیی ده مثقال صمغ
عربی یک مثقال زعفران دو مثقال کل سوسن سفید زرورد افیون از هر یک یکمثقال کوفته بیخته
بلعاب بزرقطونا که بگلاب برآورده باشند رشته جوب سازند هر جی بقدر فلفلی بورق نقره
پیچیده در سایه خشک کرده بعد از هفته شربتی دو حب حب منشط دیگر تالیف حکیم میر محمد زمان
صنعت آن اسارون سنبل الطیب زعفران مصطکی از هر یک دو مثقال زربناد حب الغار عاقرقرحا قرنفل
صمغ عربی از هر یک یک مثقال بزرالبنج فلفل از هر یک سه مثقال افیون پنج مثقال فرفیون نیم
مثقال تخم کرفس دارچینی ریوند چینی بسباسه از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بآب کوکنار رشته جوب
سازند هر جی بقدر ماشی شربتی از یک حب تا دو حب نافع جهت اسهال صنعت آن افیون
چند بید مشک هر دو مساوی کوفته بیخته بآب کوکنار رشته جوب سازند هر جی بقدر نخودی و فلفلی شربتی
از یک حب تا شش حب و اگر بزرالبنج و فلفل و تخم خشخاش سفید و مندک زعفران اضافه نمایند و از برای
تقویت دماغ قدری مشک خالص میگردد افوی و جوب ترله است حب ترله قلمی نموده اند که
از فدوه الحکما و استاذ الاطبا حکیم میر محمد هادی والد ماجد من است قدر سی و صنعت آن
بزرالبنج سفید مصطکی رومی کل ارمنی مغسول کثیرا کهربا شمعی صمغ عربی رب السوس نشاسته کل وزبان
تخم خشخاش مغز تخم خربزه از هر یک دو مثقال افیون چهار مثقال و در نسخه دیگر وزن افیون
نیز دو مثقال است بیخ لفاح زعفران از هر یک یکمثقال ریوند چینی یک مثقال و نیم کوفته بیخته بآب
پوست کوکنار رشته جوب سازند هر جی بقدر نخودی شربتی دو حب حب ترله حکیم عماد الدین
محمود شیرازی رحمة الله صنعت آن بیخ لفاح بزرالبنج سفید نشاسته کثیرا افیون زعفران تخم کاهو صمغ
عربی اجزا متساوی کوفته بیخته بآب پوست کوکنار رشته جوب سازند هر جی بقدر فلفلی شربتی
یک حب حب ترله حکیم احمد صنعت آن افیون بزرالبنج سفید نشاسته تخم کاهو تخم خشخاش سفید
صمغ عربی از هر یک یکمثقال بیخ لفاح نیم مثقال و در نسخه دیگر وزن بیخ لفاح نیز یک مثقال
است زعفران دو دانگ کوفته بیخته بآب رشته جوب سازند هر جی بقدر فلفلی شربتی دو حب
حب ترله حکیم اشرف صنعت آن بزرالبنج سفید هفت مثقال زعفران مغز بهدانه ابریسا تخم خرفه

از هریک چهار مثقال شکر مثقال صمغ عربی کثیرا سفید نشاسته پوست بیخ لفاح افیون صافی نموده از
هریک بیخ مثقال کوفته بیخته باب رشته جوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی تا دو حب و در نسخه
دیگر بجای نشاسته بهدانه هست حب نزله حکیم محمد باقر موسوی صنعت آن تخم کاهو مقشر بزرالبنج
سفید صمغ عربی کثیرا افیون زعفران نشاسته از هریک هفت مثقال پوست بیخ لفاح دو مثقال کوفته
بیخته باب رشته جوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب تا دو حب حب نزله بنسخه دیگر
صنعت آن تخم کاهو صمغ عربی زعفران بزرالبنج سفید افیون بیخ لفاح رب السوس نشاسته اجزا مساوی
کوفته بیخته باب رشته حب سازند و این حب را بعضی از حکیم محمد باقر موسوی نقل کرده و حق آنست که این
نسخه از حکیم محمد باقر و له حکیم عماد الدین محمود منقول است و از افتراح حکیم عماد الدین محمود شیرازی است حب
نزله دیگر صنعت آن صمغ عربی کثیر زعفران نشاسته سنبل الطیب افیون تخم کاهو مقشر بزرالبنج سفید
پوست بیخ لفاح اجزا مساوی کوفته بیخته باب رشته جوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب
تا دو حب حب نزله دیگر صنعت آن بزرالبنج سفید افیون زعفران تخم کاهو مقشر نشاسته کثیرا صمغ
عربی کوفته بیخته باب رشته جوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب تا دو حب حب نزله دیگر
صنعت آن بزرالبنج سفید افیون زعفران تخم کاهو مقشر نشاسته صمغ عربی تخم خشخاش فلفل سیاه
از هریک سه مثقال ورق طلا یک مثقال صمغ عربی و افیون را باب بشیرین حل کرده ورق طلا را
حل نموده باقی ادویه کوفته بیخته در هم رشته جوب سازند هر حبی بقدر ماشی حب نزله دیگر صنعت
آن بزرالبنج سفید تخم کاهو مقشر نشاسته تخم خشخاش صمغ عربی کثیرا از هریک یکمثقال پوست بیخ لفاح
نیم مثقال زعفران دو دانگ افیون دو مثقال کافور قیصوری نیم مثقال کوفته بیخته باب پوست
کوکنار رشته جوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی دو حب و در نسخه دیگر این حب جندبیدستر دو
دانگ داخل است بیفزایند که اگر بدل جندبیدستر جدوار خطائی مجرب کنند بهتر است و حرام نیست
حب نزله دیگر صنعت آن نشاسته تخم خشخاش صمغ عربی افیون از هریک یکمثقال بزرالبنج سفید
پوست بیخ لفاح زعفران از هریک یکدانگ و نیم کوفته بیخته باب پوست کوکنار رشته جوب سازند
هر حبی بقدر فلفلی در سایه خشک نمایند شربتی از یک حب تا دو حب حب نزله دیگر صنعت آن
افیون تخم خشخاش تخم خبازی کثیرا رب السوس نشاسته اجزا مساوی کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا

جوب سازند حب نزله هرگاه باستعمال باشد صنعت آن مغز بهدانه تخم کاهو نشاسته بزرالبنج سفید
رب السوس کثیرا صمغ عربی مصطکی رومی شکر مثقال آرد با قلا بیخ لفاح افیون زعفران مغز بادام
شیرین تخم خشخاش از هریک یکمثقال بنات سفید بیخ مثقال کوفته بیخته جوب سازند حب نزله دیگر
مجرب صنعت آن صمغ عربی کثیرا نشاسته دارچینی از هریک بیخ مثقال رب السوس دو مثقال چند بید
قرنفل از هریک یکمثقال و نیم افیون سه مثقال زعفران یکمثقال کوفته بیخته باب رشته جوبها سازند هر
حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب حب نزله دیگر ز کام و نزلات را نافع بود و سرفه را زائل کند چون
وقت خواب یکعدد آنرا فرو برند صنعت آن افیون چهار درم زعفران مصطکی چند وارخطائی از
هریک یکدرم کوفته بیخته جوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب حب نزله دیگر که سد
نزله کند و تقویت باه نماید صنعت آن لسان العصافیر شیرین جوز بوا لبسباسه مصطکی رومی پوست
بیرون پسته هیل بوا قرنفل سنبل الطیب زربناد در بیخ عنبر بی بهمن سرخ بهمن سفید سعد کوفی از هر
یک دو درم فلفل سیاه بزرالبنج سفید از هریک ده درم کل سرخ منزوع الاقماع دارچینی سائیده
افیمون از هریک سه درم عود هندی غرقی خام عاقرقرحا از هریک یکدرم افیون مصری خالص
سدس درمی اجزا کوفته بیخته افیون و زعفران را بگلاب حل کرده باصمغ عربی محلول رشته
جوب سازند هر حبی بقدر نخودی در سایه خشک نموده شربتی یک حب تا سه حب و نیز حب
نشاط هست حب نشاط تالیف حکیم میر محمد مؤمن سرفه حار و نزلات وسل را نافع هست و ها ضمه را
قوت دهد و نشاط آورد و مقوی باه محرور بن هست و منع اسهال کند و معدل مزاج سوداویست
صنعت آن صمغ عربی کثیرا رب السوس نشاسته از هریک پنج مثقال افیون کاذروی نیم مثقال
و در نسخه دیگر دو مثقال هست حب المحلب مروارید ناسفته کهربای شمعی یاقوت رمانی از هریک یک
مثقال کوفته بیخته بلعاب اسفرجل رشته جوب سازند حب نشاط دیگر که همان نفع دارد و
صنعت آن اسارون سنبل الطیب زعفران مصطکی رومی تخم کرفس دارچینی ریوند چینی از هریک
دو مثقال زربناد حب الغار فرفیون قرنفل بسباسه صمغ عربی از هریک بخمثقال بزرالبنج
سفید فلفل از هریک سه مثقال افیون کاذروی پنج مثقال کوفته بیخته باب رشته جوب
سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده نگاهدارند و در وقت حاجت بکار برند حب

نفث الدم افیونی صنعت آن کهربای شمعی شادنج عدسی مغسول حب بمانی بازوی سبز دارچینی
دم الاخوین کندر کلنار فارسی بیخ انجبار از هریک یکدانگ افیون زعفران از هریک یک عدد ریواشی
سوده حب ساخته فرو برند و بعد از ان شیره تخم خرفه مقشر شیره جو مقشر از هریک پنج مثقال روغن طلا شیر
طباشیر کافوری شیره سرطان بحری از هریک یکمثقال شربت دیاقوذ ایک اوقیه عرق بیدمشک
ده مثقال بنوشند صنعت این حب نسخه دیگر که حکیم میر محمد مؤمن در نخقه اند کی تصرف دران نموده با
خود ذکر کرده کشنیز اصمغ عربی رب السوس نشاسته از هریک پنج مثقال افیون هفت مثقال حب الصبر
زعفران مروارید ناسفته یاقوت رمانی از هریک یکمثقال کوفته بیخته بلعاب حب السفرجل
شربت جوب سازند هر جمی بقدر رماشی شربتی دو حب و بتر از ان جمله است حب نواب اشرف
اعلی شاه جنت آشیان صاحب طماسب موسوی صفوی این حب را حکیم عماد الدین محمود شیرازی
بجهت بندگان اشرف ترکیب نموده و بسیار موافقت بمزاج بندگان اعلی نموده صنعت آن
فلفل دار فلفل زنجبیل حب بلسان مرجان فرفری حنظیا ناعاقرقرحا رب السوس کشنیز نشاسته صمغ
عربی زربناد در روغن عقربی مصطگی رومی زعفران عود هندی از هریک دو مثقال قرفه
طیب تخم کرفس پوست زرد آلو تخم خرفه از هریک سه مثقال سنبل الطیب یکمثقال افیون پانزده
مثقال کوفته بیخته بگلاب شربت جوب سازند هر جمی بقدر نخودی بورق طلا یکصد عدد پیچیده
نگاهدارند شربتی یک حب تا دو حب را گرورق طلا را حل کرده داخل نمایند و بر بالای حب هم
قدری چند بهتر است حب نواب اشرف اعلی شاه عباس موسوی صفوی که اطبا باتفاق بجهت
بندگان اقدس ترتیب نموده موافقت بمزاج جنت مکان نمود صنعت آن سنبل سفید مصطگی
رومی اسارون قصب الذریره مشک خالص عود قماری خام عنبر اشهب کشنیز از هریک
یکمثقال دارچینی لیسانه فلفل سفید افتیمون اقریطی حضیة الثعلب مصری زعفران از هریک دو مثقال
افیون بزر البنج از هریک سه مثقال کوفته بیخته بگلاب شربت جوب سازند هر جمی بقدر نخودی بورق طلا
پیچیده نگاهدارند شربتی یک حب تا دو حب حب مسکن اوجاع بطن وغیره صنعت آن مصطگی
حب البارمکی زعفران فلفل قرنفل جندبیدستر سنبل هندی عاقرقرحا از هریک یک مثقال مشک
دانگ افیون یک مثقال و نیم بگلاب حب سازند حب هندی این حب از ترکیب اطبای هند است گفته اند

که نافع است از برای دردسر و ضعف جگر صنعت آن افیون دانه جوزمانل از هریک یکمثقال زنجبیل دو
مثقال ریوند چینی سه مثقال کوفته بیخته جهاسازند هر جمی بقدر نخودی شربتی از یک حب تا
سه حب حب هیفه در صورتیکه قی یا سهال باهر دو بند نشود و دانند که نفقه نام شده و از برای
قی و اسهال خوف هلاک است استعمال نمایند صنعت آن فلفل بزر البنج از هریک بیست درم افیون
ده درم زعفران پنجدرم جندبیدستر یکدرم زربناد روغن عقربی از هریک نیم درم مشک ترکی خالص
مروارید ناسفته محلول از هریک دو ثلث درم و دو قیراط جعدة ارغطائی آزموده سه درم عود هندی
خام دو درم کندر چهار درم ورق طلا پنج عدد ورق نقره ده عدد هر دو را حل نموده ادویه کوفته بیخته
بگلاب شربت جوب سازند هر جمی بقدر رماشی شربتی یک حب تا دو حب و ایضا از انجمله نسخه دحمرثا
است بدانکه دحمرثا بفتح دال و سکون حای مهمله و فتح میم و سکون رای مهمله و فتح ثانی مثلثه و الف
مقصوره لغت حمیری است و دحمرثیا و دحمرثیا تصحیح نموده و تعریف آن جادره است یعنی دوائیکه
موجب استمرای طعام است و بعضی دوای منحدر کننده فضول باد را دو این اولی است و بعضی گفته اند که آن
فرود آورنده جنین و برانگیزنده ریاح است و در بعضی حواشی قانون بنظر رسیده که یعنی بادمهرج است
و صابئی ابو العباس سامری این معجون را باسم معجون اختلاف ذکر کرده اند و با وجود آنکه لفظ
دحمرثا لفظ حمیری است این معجون را منسوب نموده اند بجالینوس و بودن دحمرثا حمیری نفی بودن این
معنی از ترکیب جالینوس نمیکند زیرا که ممکن است که مترجم این معجون یکی از اطبای حمیر باشد که
اسم یونانی آنرا بلغت حمیری نقل نموده چنانکه بر شعثا که لغت سریانی است و مرکب آن افلرمو
است که اطبای سریان افلونیا را چون از کتب جالینوس ترجمه بسیرانی نموده اند آنرا مسمی باسم سیرانی
نموده اند و بالجمله دحمرثا معجون قوی التجفیف است و منع اسهال مفرط می کند با آنکه ادرار فضول و بول
و حبض می کند و نافع است از برای تحلیل ریاح غلیظه متولده در احشا و از برای قولنج و اوجاع مقعده
و از برای سدهای کبد و طحال و برودت رحم و اوجاع آن و از برای سعال مطبق و تب ربع
و تبهائی که از مواد بارده باشد مانند مواظبه و از برای ضیق النفس و انقطاع نفس و صوت و
از برای یرقان سدی و استرخای اعضا خصوص استرخای معده و امعا و این معجون گرم است
در درجه ثانیه و خشک است در درجه ثالثه و مضر است بمحرورین و بعضی گفته اند که صداع می آورد

ومصلح آن سنگبین است شربتی ازان یک مثقال وقوتش تا یکسال باقی می ماند صنعت آن بنسخهٔ
شیخ الرئیس در قرابادین قانون بزرحمل یکمن ونیم لبان ذکر کرده درم ریوند چینی زراوند طویل
از هریک بیست درم زربناد درونج عقربی از هریک چهار درم مصطگی رومی حب بلسان زعفران
اکلیل الملک سنبل الطیب افیون از هریک ده درم زنجبیل قسط تلخ سلیخه سیاه از هریک سه استار سعد
کوفی ده استار فلفل ده درم حب سقوطری چهار درم قرنفل شش درم خربق سفید غنچه کل سرخ
متروع الاقماع شونیز از هریک شش درم ادویه را کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه شسته درکره
سنبر ظرف چینی کرده نگاهدارند ودر وقت حاجت استعمال نمایند ودر نسخهٔ سرافیون وزن زنجبیل
وقسط وسلیخه از هریک دوازده درم هست فلفل داخل نیست پس وزن این سه دوا بدین نسخه از نسخه
شیخ نکمتر هست زیرا که سیزده مثقال ونیم هست وسه استار بوزن مثقال سیزده مثقال ونیم وبوزن
درهم نوزده درم وکسری باشند ووزن قسط ده استار هست ودر نسخهٔ دیگر از هریک ازان چهار
دوا که اوزان آنها هریک سه استار هست دوازده درم هست ودر نسخهٔ صاحب ذخیره که در اسرحالی
لسان ذکر کرده وزن صبر بیست وچهار درم هست وباقی موافق نسخهٔ شیخ الرئیس است دحمرثا بنسخهٔ
شیخ داؤد صنعت آن بزرحمل پنجاه درم زراوند طویل زراوند مدحرج ریوند چینی از هریک
بیست درم مصطگی رومی سنبل الطیب حب بلسان زعفران اکلیل الملک از هریک ده درم افیون
زنجبیل قسط تلخ سلیخه سیاه قرنفل خربق سفید ورق کل سرخ سونیز لعله کوفی از هریک شش درم زربناد
درونج چینی عقربی از هریک چهار درم ودر نسخهٔ دیگر بابن ادویه صبر سقوطری چهار ده درم هست
داخل هست ودر نسخهٔ دیگر بیست درم هست وکوبا در نسخهٔ اصل ده درم باشد بعسل مصفی سه
وزن ادویه بدستور معجون سازند ودحمرثا بنسخهٔ قولنس بن یحیی بن عیسی صنعت آن زربناد
درونج عقربی افیون جندبیدستر فلفل دارفلفل سلیخه هوم المجوس بزرالبنج سفید قسط شیرین سنبل الطیب
جاوشیر مبغه سائله زعفران از هریک شش شش مثقال جلبه سه مثقال مروارید ناسفته دو مثقال بارزد
مرکبی صافی از هریک دوازده مثقال مجموع را کوفته بیخته باعسل مصفی بدستور معجون سازند
وبعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم وقوت این معجون تا سه سال باقی می ماند دحمرثا
بادها بشکند وسدهٔ جگر وسپرز بکشاید وسنگ مثانه وخنیق النفس وبرقان که از سدده باشد وقولنج را

نافع بود وادرار حیض نماید وفواید بسیار دارد صنعت آن تخم هزار اسپند یکمن ونیم کندر ذکر کرده درم
زراوند طویل ومدحرج ریوند چینی از هریک بیست درم زربناد درونج رومی از هریک چهار درم
مصطگی حب بلسان زعفران اکلیل الملک سنبل الطیب افیون خالص زنجبیل قسط تلخ سلیخه فراسیون از
هریک ده درم سعد ده سیر طبی صبر سقوطری چهار ده درم قرنفل شش درم خربق سفید کل سرخ
شونیز از هریک شش سیر طبی فلفل ده درم ودر نسخهٔ دیگر فلفل بیست درم هست ادویه را کوفته بیخته
باسه چندان عسل کف کرفته بسرشند شربتی از یکدرم تا دو درم دحمرثا به نسخهٔ اشفائی بادها بشکند
وقولنج را نافع باشد صنعت آن هزار اسپند جلبه از هریک سی درم درونج عقربی فلفل سیاه دارفلفل
عاقرقرحا سارون سلیخه سوداء قسط تلخ افیون زنجبیل زعفران از هریک دو درم کوفته بیخته بعسل
سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو درم ونیز از اکمله درع الصحه هست به نسخهٔ حکیم محمد تقی که در میزان
الطبائع ذکر کرده وکفته که حضرت علامی قدوة الحکما میر محمد باقر دامادا این معجون را تالیف کرده ونسخهٔ
آنرا با یک وزنه معجون ساخته برسم هدیه پیش قطب شاه والی حیدرآباد فرستاده بودند وکفته
که من این نسخه را از خط معزی الیه نقل نمودم میفرمایند که حضرت میر علیه الرحمة این معجون را در برابر
تریاق اکبر تالیف نموده اند این را اکبر ازان شمرده اند صنعت آن مخلصه اصطبهاناتی اقراص اسقیل
از هریک بیست وهشت مثقال اقراص اندروخورون فلفل سیاه دارچینی از هریک بیست وچهار
مثقال زعفران سی مثقال آمله منقی پوست هلیله کابلی ابریشم مقرض عود قماری خام مصطگی رومی
روغن بلسان روغن ناریجیل از هریک بیست مثقال افیون مصری پنجاه وهشت مثقال فلفل سفید
درونج عقربی از هریک دوازده مثقال زربناد شیرین چهارده مثقال تخم شلغم بری پوست
انزج خصیة الثعلب مصری ریوند چینی غاریقون هش سفید اشق زنجبیل چینی بهمن سفید دانهٔ بیل بوا
ورق کل سرخ از هریک دوازده مثقال تخم بادرنجبویه شش مثقال لسان الثور کیلانی از
هریک هزده مثقال کل کاوزبان کیلانی شش مثقال اشنه سفید خوشبو تخم فرنجمشک عود تری
لسان العصافیر شیرین قاقله یکبار قرنفل از هریک ده مثقال جدوار خطائی مجرب چهارده مثقال
جوز بوا بسابسه بهمن سرخ فراسیون از هریک ده مثقال مرکبی صافی دوازده مثقال حب الغار سلیخه سیاه قرنفل
الطیب تفاح خشک خولنجان کندر ذکر از هریک ده مثقال سعد کوفی سنبل الطیب از هریک دوازده مثقال

مثقال تخواه رازیانه اسارون اسطوخودوس اریسا اصل سوسن سنبل آزاد شطرج هندی کرویا
فاشرا فاشرستین ارمل عاقرقرحا قسط تلخ فصب النبی ریره زرنب جنطیانا رومی شقاقل مصری قلح
اذخر کبابه چینی سافج هندی پوست بیرون پسته مشک طرامشیع نارمشک بزرالبنج سفید درشیر شتر بروی
طباشیر سفید زرشک منقی فطر اسالبون از هریک شش مثقال کثیرا صمغ عربی از هریک ده مثقال
میعه سائله سبست و چهار مثقال ب السوس دوازده مثقال کمافیطوس کماذریوس صندل سرخ
صندل سفید مروارید ناسفته لبسد محرق کهربای شمعی طین ارمنی طین مختوم قمر الیهود مقل ازرق از
هریک شش مثقال مومیائی دارابجردی لک مغسول از هریک هفت مثقال مغاث بغدادی افیون
اذریطی سیسالبوس لاجورد مغسول سکنجبین قنه ورق نقره از هریک پنج مثقال تخم کرفس حب بلسان
پوست عود بلسان زراوند مرجح زراوند طویل حماما حرف بابلی صعتر بری حلتیت طیب کثیر خشک
فرفیون دو قوا از هریک چهار مثقال عصاره لحیة الثیس ده مثقال اشق یاقوت سرخ زمرد عقیق یمانی
از هریک سه درم زبرجد اعلی دو مثقال فادزهر جوانی اصطیاناتی عنبر اشهب مشک ترکی
از هریک هفت مثقال ورق طلا چهار مثقال بنات سفید چهار یکمن تبریزعرق جدوار خطائی
عرق مخلصه اصطیاناتی عرق زرنباد شیرین از هریک بمقدار حاجت عرق بهار عرق قنه عرق
دارچینی عرق قرنفل از هریک هفتاد و پنج مثقال گلاب مکرر عرق بید مشک اصفهانی از هریک یکصد درم
عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه روغن بادام شیرین روغن بادام تلخ بمقدار حاجت صمغ عربی حسبما الا
مصطگی درعرق مخلصه وعرق جدوار وعرق زرنباد بخیسانند واندک عسلی دران داخل کرده یک
شبانروز بگذارند وعنبر را علیحده در عسل بگذارند وهمچنین مومیای را جدا در عسل بگذارند میفرمایند
که بهتر آنست که عنبر و مومیائی را در یکی از روغنهای این مرکب در قدر مضاعف بگذارند وادویه
را کوفته وبیخته بروغن بلسان ومیعه سائله وروغن تارچیل وروغن بادام شیرین وقلح چرب نمایند مشک
را جدا بکوبند وهمچنین زعفران وجدوار را علیحده علیحده بکوبند وبعد ازان فادزهر را گلاب صلابه
نمایند وافیون را در عرق قرنفل وعرق دارچینی وعرق قنه بخیسانند وچون عسل بقوام آمده
باشد از آتش فرود آورده اولا صموغ را دران حل کنند پس جواهر را که خوب صلابه کرده باشند
بعد ازان ابریشم مقرض پس عنبر ومومیائی گداخته را وفادزهر وجدوار وافیون وزعفران باین مرکب

که مذکور شد بعد ازان ادویه چرب نموده بعد ازان مشک آنگه ورق طلا ورق نقره مجلول بعد
ازان جمیع دو بالغه نمایند که اجزا خوب مخلوط شوند یعنی که بزنند تا خوب مخلوط شوند پس در ظرف
چینی کرده بگذارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی ازین معجون از یکدانگ تا یک مثقال
و تا دو مثقال تبرمجوز هست و این ترکیب یکصد و بیست و چهار جزو هست سوای نبات و گلاب
وعرق با عسل دو وزن اجزا یکهزار و دویست و بیست و هفت مثقال صاحب میزان الطبایع
گفته که مزاج این مرکب در حرارت و برودت معتدل مائل بحرارت و خشک اول درجه ثالثه **فصل**
در ذکر دواهائی که اصل و عمود در انها افیون هست و از انجمله دواهای مسہلت هست
دوای مسہلت که آن را بفارسی بیهوشی دارو گویند صنعت آن افیون ده درم تخم خشخاش
سیاه بیست درم تخم کاهو چهلدرم مغز تخم خربزه مجموع را در شش رطل آب پزند تا بدو رطل
رسد پس صافی نموده در صافی آن نیم رطل گندم پاک کرده بپزند تا نرم شود تمام آب را جذب
کند پس در سایه خشک نمایند و کوفته بیخته یکمثقال آن موجب بات می شود **دوای مسہلت دیگر**
افیون پنج سوسن برابر کوفته بیخته در طعام کسیکه خواهند بیهوش شود بیامیزند تا بخورد
بیهوش گردد و گفته اند که مجربست و لفظ بیهوشی دارو ها در همین باب ذکر یافت و نیز از انجمله
هست دوای نافع از برای وجع اذن که وصف کرده آن را غالینس حکیم صنعت آن مرکی
صافی صبر سقوطری از هریک چهار مثقال کندر سه مثقال و در نسخه دیگر یکمثقال هست افیون
زعفران از هریک یک مثقال مغز بادام تلخ سی عدد بارزد دو مثقال اجزا را سحق نموده بسکر
انکوری بسرشند بقدری که بگردد مثل عسل سطبر و در شیشه نگاهدارند و در وقت حاجت سه
قطره آنرا در گوش بچکانند و به نسخه دیگر نافع از برای جمیع اوجاع و قروح اذن صنعت
آن مرکی صافی یک مثقال کندر سه مثقال زعفران چهار مثقال افیون دو مثقال مغز بادام
تلخ معتبر بیست عدد همه را کوفته بسرکه بسرشند اقراص سازند در سایه خشک نمایند و در وقت
حاجت اگر بوده باشد دو گوش یکقرص آن را بر روغن گل سرخ حل کرده سه قطره آن را در
گوش بچکانند و اگر بوده باشد قنل در سامعه یکی انکوری کهنه سوده در گوش بچکانند **دوای**
دیگر نافع از برای دردهای کهنه گوش و از برای ام اذن و از برای مدده و قیح که از

گوش آید صنعت آن ترمس شامی مقشر از جمیع قشور شب بانی فلفل سفید بطرون زعفران افیون
پوست انار مرکبی صافی کندر سنبل الطیب از هریک دو درم جند بیدستر یکدرم کوفته بیخته بسرکه
انگوری و عسل بسرشند و در نسخهٔ دیگر وزن عسل شش درم است دو سه قطره ازان در گوش
بچکانند **دوائی بروطا السر** که همین منافع دارد صنعت آن زعفران مرکبی صافی سنبل الطیب از هریک
نیم مثقال نحاس محرق نصف و ثلث مثقالی افیون نیم مثقال جند بیدستر نلث مثقالی شب یمانی
شب مداد از هریک یکمثقال کوفته بیخته پس اگر در گوش درد باشد این دوا را بروغن گل سرخ
سرشته سه چهار قطره در گوش بچکانند و اگر در گوش صدید باشد این دوا را بطوخ مثلث استعمال
نمایند و اگر در گوش کرم باشد باید مخلوط کرده با جزای این دوا خربق اسود دو مثقال و در آب
برگ شفتالو مخلوط کرده سه قطره در گوش بچکانند **و ایضا** ازان جمله دهن نافع از برای درد گوش
که از کری بود صنعت آن روغن بادام شیرین پنجدرم سرکهٔ کهنه سه درم افیون یکدانگ
سرکه و روغن را قدری بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند پس افیون را دران حل کرده دو قطره
از آن را در گوش بچکانند و نیز ازان جمله نسخ **راهبران** است کبیر این معجون از تراکیب
اطبای هند است و در بعضی نسخ قانون راهبران هر دو بنای بمجمه در اول و در اکثر نسخ راهبران
برای مهمله و در بعضی نسخ راهبرام برای مهمله و میم در آخر بدل نون دیده شده مانند
قرابادین معصومی یحتمل که این صحیح باشد اصل آن رام مهارام بوده که راهبرام شده
نافع است از برای سوء مزاج بارد و از برای ضعف معده و زیاده میکند باه را و مفید است
از برای وسواس و سوداوی صالح است از برای حرکات بدن و حفظ جنین
و کلیه و مثانه کند و تفتیت حصاة کلیه و مثانه نماید صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس
که در قرابادین قانون آورده وج ترکی قسط تلخ زراوند مدحرج زراوند طویل از
هریک سه استار و هر استاری چهار مثقال و گفته شد که چهار مثقال و نیم است
دار فلفل رنجبیل از هریک پنج استار تخم کرفس نانخواه کردویا زیانه تخم رطبه تخم خرفه
مقشر جرجیر توتری سفید توتری گلگون اذان الفار زیرهٔ کرمانی مدبر تخم شنبلت از هریک شش
استار قرنفل اشنه قضب الذریره عود بلسان از هریک سه استار سلیخه بسباسه قاقله قرفه الطیب

الکیل الملک سنبل زرنب حب بلسان از هریک چهار استار پوست بلیله زرد پوست بلیله شیر امله
منقی از هریک هشت استار لفاح خشک خرنق سفید مجوب مورد مرماحوز بزرالبنج بری بزرالبنج
بستانی شیطرج هندی زرشک منقی حسک بستانی مورد اسغرم حب انرج مقشر زعرور سبز آس
هندی بهمن سرخ بهمن سفید لسان العصافیر از هریک چهارده مثقال و در نسخهٔ دیگر بیست و چهار
مثقال است جوز بواسی عدد اصول قنابری تخم فنجنگشت از هریک سه استار تخم نجر رجا ما از هر
یک شش درم افیون فرفیون جند بیدستر از هریک سه درم بلیلهٔ سیاه چهار درم مازج هندی
حلبه مورد و قوقطرا سالیون ریوند چینی از هریک شش درم مجموع را کوفته بیخته فانیذ سنجری سفید
بوزن مجموع ادویه کوبیده در روغن کاو بوزن مجموع ادویه وفانیذ و عسل مصفی بوزن همه
ادویه معجون سازند باین دستور که فانیذ را کوبیده در سه رطل آب حل کرده بجوشانند
تا کداخته شود و غلیظ کردد و بقوام عسل آید پس داخل کنند دران عسل مصفی را و چند جوش دیگر
داده و کف آنرا بگیرند پس ادویه کوبیده بیخته بروغن کاو داغ کرده چرب نموده بعسل وفانیذ
بقوام آورده که در پاتیل بزرگی باشد ادویه کوبیده را بران بپاشند و به تیر حلوائی برهم زنند
تا مستوی کردد پس در سبوچهٔ سبز لعابدار که مدتی دران عسل باشد از عسل خالی کرده آن
معجون را دران کرده شش ماه بگذارند پس استعمال نمایند شربتی مانند مازوی در اول ماه و وسط
و آخر آن سه روز با آب کرم یا بالبض نپیذها و افضل انبذه از برای این امر نپیذ زبیب و عسل
است و این نسخه شصت و چهار جزو است وزن آن هشت صد و ده درم و چهار دانک است
و مزاجش گرم در یک درجه و نیم و خشک است در یک درجه و ربع در جه **راهبران** به نسخهٔ دویم شیخ
رئیس که در قرابادین قانون آورده صنعت آن وج ترکی قسط تلخ زراوند طویل زراوند مدحرج از هریک
سه استار و هر استاری چهار مثقال و گفته شد که چهار مثقال و نیم است
دار فلفل رنجبیل از هریک پنج استار و در نسخهٔ دیگر از هریک دو استار است تخم کرفس نانخواه کردویا زیانه
تخم اسپست تخم خرفه مقشر تخم جرجیر تخم مرزنجوش توتری سفید توتری سرخ اذان الفار زیرهٔ کرمانی
تخم شنبلت از هریک شش استار قرنفل اشنه قضب الذریره عود بلسان از هریک سه استار سلیخه بسباسه قاقله الکیل الملک هیل زرنب حب بلسان
بسباسه قرفه الطیب از هریک چهار استار پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله منقی از هریک شش استار لفاح خشک خرنق خشک مورد خشک خربق سفید مجوز بزرالبنج
بزرالبنج بستانی شیطرج هندی زرشک منقی حب انرج مقشر زعرور سبز آس هندی بهمن سرخ بهمن سفید لسان العصافیر از هریک شش استار بیست و چهار

مثقال جوز بوا سی عدد بیخ نی بری تخم فنجنگشت از هر یک استار تخم جرجر حماما از هر یک شش درم
افیون فرفیون چند بید ستر از هر یک سه درم هلیلهٔ سیاه چهار درم مسافج هندی جلبه فطراسالیون
دو فوریوند چینی از هر یک شش درم ادویه را بعد از انکه کوبیده و بیخته باشند هر یک را علیحده وزن
نموده فانیند سفید بوزن مجموع ادویه بروغن گاو نازه بقدر حاجت روغن را گرم کرده ادویه را
بآن آغشته فانیند راحل کرده بقوام آورند و عسل مصفی داخل کرده دوجوش دیگر بدهند پس ادویه چرب
نموده را بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی دو درم بحهت قوه باه و از برای ضعف مزاجان
کمتر ازین و در نسخه دیگر بجای زعفران و بجای بیخ نی بری بیخ قنا بری است و این نسخه
صحیح است و در بعضی بجای تخم فنجنگشت و بخشک است **راههران** صغیر قریب است در منافع براههران
کبیر صنعت آن نیز مشیخ الرئیس وج نرکی راوند مدحرج قسط تلخ زراوند طویل از هر یک سه استار
حب الرشاد تخم حرمل از هر یک دو استار فلفل دارفلفل زنجبیل از هر یک پنج استار تخم کرفس کرویا سعد کوفی
تخم شلغم تخم اسپست تخم پیاز تخم جرجیر زعرور جرجیر تودری سفید تودری سرخ تخم کندنا بزرکتان
پرچند توفاراز یانه ناتخواه حب انزج مقشر تخم خرفه مقشر بودنه نارکیوا حلبه تخم مرزنجوش زیره کرمانی
تخم شبت تخم خبز از هر یک ده درم فرنقل خیر بوا اشنه مسافج هندی فاقاکیا رفرفه الطیب راسن
جوز بوا قصب الذریره زرنب اکلیل الملک ماحوزجب بلسان از هر یک بیست و چهار درم غنچه گل سرخ
منزوع الاقماع خشک کرده پنجدرم هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیلهٔ آملهٔ منقی از هر یک سه استار
بزرالبنج سفید افیون فرفیون از هر یک سه درم چند بید ستر یک آنار شطرنج هندی حسک زرنباد بهمن
سرخ بهمن سفید ریوند چینی درونج عقربی خولنجان سعیه سالمه از هر یک سه استار فانیند سفید بوزن
مجموع ادویه را علیحده علیحده کوبیده و بیخته وزن نموده مخلوط کرده بروغن گاو نازه چرب نموده بعسل
مصفی دو وزن ادویه بسرشند شربتی بمثقال با آب گرم دراین نسخه شصت و نه جزو است سوای فانیند
و روغن گاو دو عسل و مزاجش گرم است در آخر درجهٔ دوم و خشک است در اول سوم **راههران**:
نسخهٔ سید اسمعیل کرمانی در ذخیره در مرض نقرس ذکر کرده نافع است از برای استرخای اعصاب
و اوجاع مفاصل و نقرس صنعت آن هلیلهٔ کابلی پوست بلیلهٔ آملهٔ منقی تودری زرد تودری
سرخ بهمن سرخ بهمن سفید تخم کرفس را زیانه افسنتین رومی یا عصارهٔ آن وج نرکی قسط تلخ

مرزنجوش زراوند مدحرج تخم خشخاش تخم شبت فاقاصغار اکلیل الملک گل سرخ بزرالبنج سفید خولنجان
اجزا مساوی کوبیده و بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی دو درم **از انجمله نیز سقوف** مسکن وجع
است مستعمل در قروح کلیه صنعت آن افیون کاز روی نیم دانگ بزرالبنج سفید یکدانگ مقشر تخم
خیارین دو درم تخم کاهو مقشر یکدرم تخم خرفه مقشر دو درم حماما بعضی از مزجه یک شربت است
و در بعضی دو شربت تا چهار شربت است **سقوفیکه** خون را از کلیه و مثانه و مقعده و هر جا که باشد
بازدارد صنعت آن کهای شمعی گل ارمنی افاقیا کلنار فارسی کندر اجزا مساوی افیون ربع جزوی
کوفته بیخته شربتی یکدرم بآب سماق **ایضا از انجمله** شموم است شموم مفید از برای صداع احتراقی
وقتیکه با سهر مفرط باشد صنعت آن افیون زعفران از هر یک یکدانگ در روغن تخم کاهو
و عرق بید مشک و عرق نیلوفر از هر یک یک اوقیه حل کرده در شیشه کشادی کرده دایم بویند
شموم دیگر تفتیح سدها جنباشیم نماید و صداع را نافع است صنعت آن افیون زعفران حجر المقناطیس
هر سه مساوی بر سنگ سماق با آب سوده پیارچه آلوده بر بافوخ لذارند و اگر بپارچه کاغذی مدور
چیده بسوزن سوراخها نموده بر یک روی آن بیالایند و بر جمد غین بچسپانند نیز سودمند است
و نیز از انجمله شیافاتی است که اصل و عمود در اینها افیون است **شیاف** افیونی چون بر
پلک های چشم طلا نمایند در وساکن سازد و مریض را خواب ببرد و درین عمل عجیب الفعل است
صنعت آن افیون خالص شانزده عدد مغسول از هر یک یکمثقال صمغ عربی کثیرا از هر یک
ثلث مثقالی کوفته بیخته بآب باران شش شیافهای اندک طولانی بزرک سازند و در سایه
خشک نمایند و عند الحاجت بآب کشنیز تازه بسیفیده تخم مرغ سائیده بر پلکهای چشم طلا نمایند
شیاف افیون دیگر نافع از برای زجیر و دناک صنعت آن کندر ذکر زعفران جضض
صمغ عربی از هر یک جزوی افیون ربع جزوی شیاف ساخته استعمال نمایند **شیاف دیگر**
اقوی ازان صنعت آن زعفران چند بید سپستر یکسنج افیون اجزا مساوی بدستور شیاف سازند
شیاف دیگر منقول از مجربات حکیم عماد الدین محمود بخط مغزی الیه نافع از برای زجیر و
ادمان خون بسیار که سبیش برودت امعا باشد و نافع است از برای سده و صداع صنعت آن
کندر ذکر مر مکی صافی از هر یک جزوی افیون زعفران از هر یک نیم جزو سه را نرم کوبیده بشیاف

سازند که در طرف آن خیط ابریشمی بندند پس بر دارد این شیاف را صاحب زخیر که حاضر النفع است
و چون در دساکن شود نرود بر آورد و الا ضرر دیگر خواهد رسانید **شیاف دیگر** نافع از برای
قولنج ریحی صفت آن جند بیدستر زعفران مر مکی صافی از هریک دو جزو افیون یک جزو بدستور مقرر
شیاف ساخته استعمال مانند **شیاف فلگمه** جراحی که از کذشتن سنگ بر مجرای بول بهم رسیده باشد
چون بجهانند در مجرای بول بعد از فصد جراحت را بر و یاند و ملحم سازد صفت آن سفید آب قلی
شسته کل مختوم کندر دم الاخوین اجزا متساوی افیون عشر جزوی شیاف سازند و در وقت
حاجت با آب لسان الحمل یا گلاب سائیده بمجرای قضیب بگمانند و انواع شیاف ابیض افیونی
کافوری و غیران نافع از برای امراض عین در اسفیداج مذکور شد **و ایضا از ان فتیل است**
ضماد آنکه اصل و عمود در آنها افیون است صفت ضماد نافع برای شقیقه صفت آن دم الاخوین صمغ عربی
زعفران افیون کوفته بسفیده تخم مرغ سه شته بر پاره کاغذی مالیده بر شقیقه بچسپانند بدانکه استعمال
کرده میشود در اصفده و اطلیه اقسام صداع بسبب شدت وجع افیون را از برای تسکین وجع تجویز آن و لیکن
بسبب شدت تبرید و تخدیر افیون باید که استعمال کرده شود با مصلح آن مثل جند بیدستر و زعفران
و جدوار و مشک و امثال اینها از مصلحات افیون که ذکر کرده شده بجهت آنکه اگر بدون مصلح استعمال
کرده شود بسا باشد که احداث بلای عظیم مثل ظلمت بصر و سکته کند و کاه باشد که هلاک کرداند علیل
را پس چون مصلح آن مثل جند بیدستر و زعفران و جدوار و مشک داخل کرده شود میکردد
ضرران کم بالخاصیت و بجرارتی که اینها را میباشد ولیکن در اقسام صداع حار
زعفران بهتر است بجهت آنکه زعفران اگرچه حار است اما حرارتش از جدوار و جند بیدستر
و مشک کمتر است که این هر سه بسبب حرارت مفرطه ممکن است که ضرر بصاحب
صداع حار رسانند و نیز زعفران مقوی جوهر روح است و جوهر اعضا بقوت قابضه
پس حفظ روح و جوهر دماغ و اعصاب و سائر اجزای سر میکند و می باشد
مانع اثر افیون در آنها و نیز آن اعضا و ارواح قبول اثر افیون کمتر میکنند
با آنکه نیست آنرا حرارت مفرطه و نیز بالخاصیه فاذر هر مانع ضرر افیون است
و نیز زعفران منوم است و نوم نیکوترین تدابیر است از برای جمیع اوجاع بجهت آنکه

نایم احساس وجع نمیکند پس میکردد طبیعت قوی بر دفع آن زیرا که در حال احساس وجع مواد تمام متوجه
آن عضو میکردد و موجب زیادتی وجع است و عدم قدرت طبیعت بر دفع آن **ضماد نافع از**
برای صداع حار و منقول از محمد بن ذکریا رازی صفت آن تخم کاهو شیاف ماءالشعیر صندل سرخ
صندل سفید تو فل افیون زعفران بنکلاب و سرکه شسته یا رچه کتانی را بآن تر کرده بر سر نهند و چون
کرم شود اعاده نمایند **ضماد دیگر** منقول از بطری از برای صداع حار حادث از احتراق شمس
صفت آن تخم کاهو صندل سرخ صندل سفید کل سرخ کل بنفشه از هریک سه درم کل نیلوفر چهار درم
شیاف ماءالشعیر دو درم پوست تخم لفاح یکدرم و نیم زعفران یکدرم افیون نیم درم کوفته بیخته بآب کاهو
تازه و آب کشنیز تازه و آب عنب الثعلب و سرکه انگوری شسته بر صندلین ضماد نمایند و در
نسخه دیگر شفائی در این ضماد وزن افیون دو درم و وزن تخم لفاح یک مثقال است و در نسخه دیگر
این ضماد بجای تخم کاهو کل بنفشه پنجدرم است و در نسخه دیگر بجای کل بنفشه کاوزبان پنجدرم است صفت
این ضماد بنسخه محمود بن الیاس صندل سرخ صندل سفید کل نیلوفر کل سرخ تخم کاهو از هریک دو درم افیون
بزر القنبیط تخم لفاح از هریک یکدرم زعفران نیم درم شیاف ماءالشعیر دو درم کوفته بیخته بآب کاهو
تازه شسته بر پیشانی طلا نمایند صفت این ضماد بنسخه دیگر مستعمل در صداع صفراوی و دموی
بعد از تنقیه هرگاه وجع باقی باشد از برای تعدیل مزاج و تسکین وجع صندل سفید صندل سرخ
بنکلاب سوده کل سرخ با بونه شیاف ماءالشعیر تو فل تخم خرفه از هریک یکدرم افیون نیم جزو زعفران
ربع جزوی کوفته بیخته بنکلاب و اندکی سرکه انگوری شسته بر مقدم سر ضماد نمایند و لیکن باید بر حذر
باشند از استعمال مخدرات ناکاه با اضطراب تمکن استعمال نمایند و چون استعمال نمایند با مصلحات
آن مثل زعفران و بابونه استعمال نمایند چنانچه در سند ذکر یافت **و نیز از انجمله طلاهائی است که اصل**
و عمود در آنها افیون است طلای افیون مسکن صداع و وجع شقیقه که به نهایت شدت داشته باشد
و شخص را بی طاقت کرده باشد صفت آن صندل سرخ صندل سفید تخم کاهو کل نیلوفر از هریک سه
درم شیاف ماءالشعیر دو درم افیون پوست تخم لفاح از هریک یک مثقال کوفته بیخته بکلاب و آب
عنب الثعلب تازه و آب کشنیز تازه شسته بر پیشانی و شقیقه طلا نمایند **طلای** دیگر از برای صداع بارد
و شقیقه بارده این طلا مسکن جمیع اوجاع باردهٔ است صفت آن مشک نر کی یکدرم صبر سقوطری

فرفیون جنبید ستر صمغ عربی عود هندی زعفران از هر یک دو درم افیون یکدرم و نیم باب
گرفس طلا نمایند **طلای** جید برای شقیقه صنعت آن زعفران صمغ عربی افیون سوده به سفیده تخم
مرغ شسته بر دو پاره کاغذ که بر آنها از سوزن سوراخ بسیار کرده باشند مالیده بر دو صدغ بچسپانند
طلای لاذوقیه بجهت شقیقه از حضرت علامی والد ماجدان مرحوم قدس سره صنعت آن برگ
مورد مرکی صبر سقوطری حضض کل حضض هندی صمغ عربی نشاسته از هر یک سفید سک لسک
کثیرا فوفل قشار کندر کلنار فارسی افاقیا دم الاخوین شیاف ماهیتا از هر یک یکجزو افیون دو جزو
زعفران نیم جزو کوفته بیخته با آب برگ مورد شسته اقراص سازند و در وقت حاجت یکقرص السفیده
تخم مرغ سوده بر پارچه کاغذی بمثقال دیناری چیده بسوزن سوراخ بسیاری دران کرده و دو دارا
بر آن طلا کرده بر شربان صدغ بچسپانند **طلای** دیگر از برای شقیقه حار و صداع حار صنعت آن
بزرالبنج سفید تخم کاهو شیاف ماهیتا برگ گل سرخ صندلین فوفل پوست بیخ لفاح افیون کوفته بیخته
بگلاب و سرکه شسته بر شقیقه طلا نمایند و بر بالای آن خرقه کتانی که بگلاب و سرکه تر کرده باشند
گذارند و اعاده کنند چون گرم شود بگمانند این دو دارا در بینی و گوش بار و غن گل سرخ و اندکی
سرکه انگوری پس اگر بوده باشد وجع شدید اضافه داده بندبوره نمایند از تروت و بچسپانند بر
صدغین و بچسپانند بر بالای آن قطعه سرب رقیق و بگذارند تا خشک شود و منع عطس نمایند بر
این بالا زون نامند **طلای** دیگر که جهت صداع حار نافع است منقول از قرابادین شفائی
آن صندل سفید صندل سرخ تخم کاهو از هر یک سه درم گل بنفشه فوفل سرخ از هر یک چهار درم زعفران
یکدرم افیون شیاف ماهیتا از هر یک دو درم بیخ لفاح بمثقال با آب برگ کاهو تازه سائیده
بر پیشانی و صدغین طلا کنند **طلای** دیگر چون بر پیشانی بمالند رفع صداع نماید صنعت آن افیون
زعفران فرفیون صمغ عربی اجزا مساوی در آب برگ لیموی کاغذی با آب لیمو سائیده بر پیشانی
بمالند مجرب است **طلای** دیگر از برای شقیقه صداع کدر دارد در ساعت ساکن کند صنعت آن بیخ لفاح
کندر زعفران صبر سقوطری از هر یک یکدرم بزرالبنج دو درم گل ارمنی یکدرم و نیم صمغ عربی اتر روت
سفید مرکی صافی از هر یک نیم درم افیون دانگی کاهو قیصوری جمله کوفته بیخته با آب شسته بر شقیقه
و پیشانی و محل درد طلا نمایند **طلای** دیگر از برای تسکین وجع صداع صفراوی مستعمل بعد از تنقیه

صنعت آن تخم کاهو بزرالبنج افیون زعفران کافور قیصوری سوده با آب کشنیز تازه شسته بر سر طلا
نمایند **طلای** نجیبی این طلا را نجیب الدین سمرقندی در قرابادین خود ذکر کرده و گفته که نافع است
از برای صداع دموی هر گاه بوده باشد با آن مزبان بحیثی که برداشت آزار نداشته باشد چون
استعمال کرده شود بعد از فصد فیفال صنعت آن صندلین فوفل کل ارمنی شیاف ماهیتا از هر یک
ده درم پوست بیخ لفاح بزرالبنج افیون زعفران کافور قیصوری از هر یک یکدرم همه را کوفته و بیخته
بگلاب و قدری سرکه شسته بپارچه کتانی را بآن آلوده کرده بر سر بگذارند و دو مبدم از دوای مذکور بر آن
بچکانند که خشک نشود **طلای** دیگر نافع از برای صداع حار هر گاه بوده باشد وجع شدید بحیثی
که علیل برداشت آن نداشته باشد این طلا در دو ساعت تسکین میدهد صنعت آن افتروت
سفید نیم جزو صندل دو جزو افیون یک جزو زعفران مثل افیون کوفته بیخته بعصاره کاهو شسته
بر صدغین طلا نمایند **طلای** دیگر از برای تسکین صداع حار هر گاه از ندابیر دیگر تسکین نیابد صنعت
آن صندل سرخ صندل سفید از هر یک یکدرم افیون زعفران از هر یک یک دانگ کوفته بعصاره
کشنیز تر و عصاره کاهوی تر و عصاره عنب الثعلب تر شسته بر مقدم سر طلا نمایند و گاهی اضافه
کرده عیشود درین طلا نیم درم بزرالبنج سفید هر گاه احتیاج بزیادتی تخدیر باشد و در نسخه دیگر وزن
افیون نیم درم است و بزرالبنج داخل نیست و در نسخه دیگر وزن افیون دو دانگ و بزرالبنج نیم درم
است و گفته که بگلاب و آب کاهوی تازه شسته طلا نمایند نسخه دیگر این طلا صندل سرخ صندل
سفید از هر یک پنج درم افتروت سفید سه درم افیون یکدرم سوده با آب کشنیز تازه و آب کاهو
تازه شسته طلا نمایند **طلای** دیگر که در چهار ساعت تسکین دهد صنعت آن افیون زعفران
از هر یک مسوجی پوست خشخاش یکدرم افیون و زعفران را با آب برگ کاهوی تازه حل کرده پوست
خشخاش کوفته بیخته بآن شسته بر مقدم سر طلا نمایند **طلای** دیگر منقول از قرابادین شفائی
نافع از برای صداع حار هر گاه بار طوبت باشد صنعت آن افیون مرکی زعفران بزرالبنج
اجزا مساوی کوفته بگلاب شسته بر صدغین طلا نمایند **طلای** سیاه بجهت صداع بارد صنعت
آن جنبید ستر افیون فلفل خردل کوفته بنبید کهنه شسته بر سر و صدغین طلا نمایند حکیم محمد باقر
در مجربات خود این طلا را ذکر کرده و لیکن فرفیون و زعفران داخل کرده **طلای** دیگر نافع از

برای صداع بارد صنعت آن تکی افیون زعفران افریمون صمغ عربی قسط تلخ صبر سقوطری جند بیدستر
انزروت سفید قشار کند رکوفته بیخته با نچه مناسب باشد از لعابات شسته بر سر وصدغین طلا نمایند
طلای دیگر که همین منفعت دارد صنعت آن مشک ترکی صبر سقوطری جند بیدستر صمغ عربی افریمون
عود هندی فاوانیا زعفران از هریک دو دانگ افیون یکدانگ وهمکو فته بیخته با آب کرفس تازه
یا آب مرزنجوش شسته بر دو پاره کاغذ مالیده بر هر دو صدغ بچسپانند طلای مخدر افیونی
مستعمل در صداع حادث از قوت حس دماغ صنعت آن تخم کاهو پوست خشخاش زعفران
افیون بزرالبنج سفید برگ قنب کوفته بیخته با آب برگ لفاح شسته طلا نمایند لیکن مخدرات قویه بسبب با
که مورث بلاهای عظیم گردند مانند ظلمت بصر و تغیر حواس وگاه باشد که موذی بهلاک شوند پس
چون طبیب مضطر گردد باستعمال آنها باید که اندک استعمال نماید و پرحذر باشد چون دریابد
که متغیر شد احوال آن علیل و متغیر گردید حواس او عدول کند از ان تدابیر و تدبیر آن نماید بنطول
ابیگه بر سر آن که دران بابونه و زعفران و برگ غار وجدوار جوشانیده باشند طلای دیگر
مستعمل در سهر حادث در حیات شیخ رئیس گفته که از چیزهائی که تجربه کردم درین قسم سهر
آنست که فراگرفته شود افیون و سلیخه و زعفران سائیده داخل نمایند در روغن گل سرخ و بمالند
بر بینی صاحب این سهر طلای مخدر که اسهال خون از دارد صنعت آن افیون بزرالبنج سفید
از هریک جزوی جفت باوط کلنار فارسی اقاقیا قشار کند راز هریک پنج جزو سوده با عصاره
خشخاش با طبیخ آن شسته بر شکم طلا نمایند طلای مسکن برد مستعمل در اورام شانه صنعت
آن افیون یکدانگ و نیم در روغن بنفشه با دام بکثقال حل کرده طلا نمایند طلای مخدر مسکن
وجع صداع صفراوی بر گاه استعمال کرده شود بعد از شقیقه صفرا در ساعت وجع زائل نماند
صنعت آن پوست بیخ لفاح کندر زعفران صبر سقوطری از هریک یکدرم بزرالبنج دو درم گل ارمنی
یکدرم و نیم صمغ عربی مرکی صافی اثر روت سفید از هریک نیم درم افیون یکدانگ کافور قیصوری
یک حبه کوفته بیخته با آب شسته بر پیشانی طلا نمایند طلای مخدر نافع از برای صداع
بسبب شارکت کلیه و شانه صنعت آن مرکی صافی افیون زعفران کافور قیصوری سوده بسه که +
انگوری شسته روغن بابونه داخل کرده بر سر طلا نمایند طلای مجرب از برای سهر حادث

از اوجاع سر صنعت آن افیون سلیخه زعفران سوده بروغن گل سرخ شسته در بینی طلا نمایند طلای
منوم منقول از مجربات حکیم محمد باقر موسوی بخط مغری الیه که از مجربات حکیم احمد نقل نموده صنعت آن
افیون بزرالبنج سفید پوست بیخ لفاح زعفران تخم کاهو کوفته با آب طبیخ خشخاش شسته بر پیشانی و
صدغین و بینی طلا نمایند طلای دیگر جهت نزول آب در هر عضو که باشد صنعت آن ریوند چینی
یکجزو افیون ربع جزوی با ب حل کرده طلا نمایند طلای نافع جهت نزول مار در کیس بیضه
صنعت آن سرنج که بهندی سیندور نامند افیون قسط تلخ که بهندی کٹ گویند اجزا مساوی
کوفته با آب شسته کرم نموده طلا نمایند و اگر چند دانه فلفل سیاه اضافه نمایند و بجای آب خالص آب
مطبوخ برسیاوشان با آب مطبوخ رازیانه باشبت نمایند بهتر است طلای نزولی قلمی فرموده
اند که از حضرت سید ولی نعمی استادی میرهادی حکیم قدس سره است نافع است از برای اورام
حاره که در غیر مغابن باشد صنعت آن صندل سرخ صندل سفید گل ارمنی عصاره ما بتار هبانی بوش
در بندی طین مختوم طین شاموشی طین معز سفید آب قلمی شسته مخلص مکی حضض بندی آقاقیا
اجزا مساوی کوفته و بیخته با آب شسته اقراص سازند بشکل مهرهای نرد در سایه خشک نمایند و
بوقت حاجت یکقرص را زیاده بمقدار حاجت با ب کاسنی تازه و آب برگ کشنیز تازه و آب برگ
عنب الثعلب و آب برگ کاهو تازه و آب برگ خیار و آب خیار و سه که انگوری و گلاب مجموع
یا هر کدام که باشد سائیده طلا نمایند و از برای تسکین وجع پوست کوکنار و لعاب بزرقطونا
داخل نمایند و اگر وجع بسیار شدید باشد که با ب کوکنار تسکین نیابد افیون بزرالبنج بیخ لفاح از هر
یک عشر جزوی زعفران خمس جزوی بر اجزای قرص بیفزایند و اگر ورم حار در جلد سر باشد +
عود الصلیب بنصف جزوی آرد باقلا دو جزو بر اجزای اصل قرص بیفزایند و اگر ورم در بدن باشد
آرد باقلا آرد تخم خطمی آرد جو بر اجزای قرص بیفزایند و در آبهائی که قرص را می سایند آب خیار
شنبر و آب برگ حنا بیفزایند و اگر ورم در معده باشد صندل سفید عود هندی ورد صینی مشک
را لک گل سرخ بر اجزای اصل نسخه بیفزایند و در آبهای که قرص را بآن می سایند آب بابونه شیرین
آب بزرشیرین بیفزایند و اگر ورم در کبد باشد سنبل الطیب ریوند چینی لک معمول از هریک جزوی
زعفران خمس جزوی بر اجزای اصل قرص بیفزایند و اگر ورم حار در طحال باشد پوست بیخ

کبر و جنطیانا و نیز رفجنگشت براجزای اصل قرص بیفزایند و در آبهاکه قرص را دران می سایند سرکه
عنصل و سرکه کبر بجای سرکه خالص کنند و اگر ورم در بیضتین باشد آرد باقلا آرد مشق بیضه شنگ
پشت سنگ سرهای براجزای قرص بیفزایند و اگر ورم حار با حرارت شدید صفراویت و التهاب
بسیار داشته باشد کافور قیصوری زعفران از هریک خمس جزوی براجزای قرص بیفزایند و
در عصاره اینکه اقراص را بآن می سایند آب خارشتر و آب عصی الراعی و آب خروتازه و آب
برگ بارتنگ و آب برگ کیاه بزرقطونا و آب بادرنگ و آب جزاره کدو مجموع یا هرچه میسر آید اضافه
نمایند و بعد از سایدن قرص درین عصارات آرد جو بزرقطونا دران داخل کرده بر عضو ورم دار
ضماد نمایند و اگر ورم حار در مفاصل باشد سورنجان بوسیده سوتبیخ نی فارسی از
هریکجزوی براجزای قرص بیفزایند و اگر ورم بسبب کزیدن زنبور و جراره و امثال اینها از
حیوانات سمی حاره باشد حجر باد زهر معدنی حنطائی کل مختوم گل سیاه شده پای جهاضرار الصخر
کسبنوی است که بر دیوارها و جاهای نمناک در ایام بارش پیدا میشود از هریک جزوی براجزای
قرص بیفزایند و در عصاره اینکه اقراص را بآن می سایند آب برگ سیب و آب قیطره که عبارت
از کشنیز صحرائی باشد و آب طرخشقوق که عبارت از کاسنی بری باشد داخل نمایند و اگر باد ورم
حار بوشش و طراوش صدید و آب زرد باشد براجزای اصل قرص سفیداب ارزیز شسته مرداسنگ
تونیای کرمانی شسته افاقیا عصاره لخینه البش دم الاخوین پوست کدو گلنار فارسی سماق شسته بشحرف
شسته و امثال اینها از هریک جزوی داخل نمایند و کافور قیصوری و زعفران از هریک عشر جزوی
البته براجزای اصل بیفزایند و در عصاراتیکه اقراص را بانها می سایند آب برگ مناداخل باشد
و اگر ورم در رحم باشد گل بابونه خارخسک اکلیل الملک پرسیاوشان مرکی از هریک جزوی براجزای
اصل قرص بیفزایند و همچنین ورم در هر عضویکه باشد ادویه مناسبه آن عضو براجزای اصل قرص
بیفزایند و همچنین ورم هر اردو در هر عضوی که باشد ادویه مناسبه آن عضو براجزای اصل قرص
بیفزایند **طلای نردی** منقول از بیاض مجربات حکیم محمد حسین برادر کوچک حکیم محمد باقر بن حسیکم
عماد الدین محمود نافع از برای اورام حادثه و درغیر مغابن صنعت آن صندل سرخ گل ارمنی
عصاره مایثا حضض مکی بوسن در بندی سفیداب قلعی قوقل دکهنی بزرالبنج سفید مرداسنگ

ربوند چینی از هریک جزوی افیون بیخ لفاح از هریک نیم جزو کوبیده بیخته با آب شاهتره سبز و گلاب و سرکه
و امثال اینها شسته اقراص نردی سازند **طلای** نردی به نسخه دیگر صنعت آن صندل سرخ
گل ارمنی عصاره مایثا حضض مکی بوسن در بندی صبر سقوطری زرد اقاقیا از هریک جزوی افیون
زعفران از یک عشر جزوی کوفته بیخته با آب عنب الثعلب شسته اقراص نردی سازند و در وقت
حاجت باهر عصاره که مناسب باشد سوده طلا نمایند **طلای** نردی را دیگ مثقال در جمع اورام
حاره در هر عضوی که بوده باشد سوای اورام حاره مغابن یعنی عقب گوش و زیر بغل و بیخ ران
که درین اعضا استعمال روادع مطلقا جائز نیست و این طلا را دیگ است و باید که در ابتدای تزایم
در حالیکه جائز است استعمال آن طلا کرده شود صنعت آن صندل سرخ گل ارمنی شیاف مایثا
حضض مکی بوسن در بندی سفیداب ارزیز بیخ لفاح از هریک چهار مثقال افیون دو مثقال
زعفران نیم مثقال کوبیده بیخته اقراص بشکل مهرهای نرد سازند و در وقت حاجت بقدر یکه خیسانیده
باشد با آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب تازه و آب برگ بارتنگ و آب برگ بزرقطونا
و آب عصی الراعی و قدری سرکه انگوری و گلاب سائیده طلا نمایند و پارچه کتانی را بآن آلوده
کرده بر آن گذارند و پی در پی پارچه را با دو به مذکوره تر سازند که خشک نگردد انشاء الله تعالی
نافع است **طلای** نردی مسمی بهندی گره منع انصباب مواد بچشم کند و مسکن اوجاع و رادع
مواد جمع اورام چشم است صنعت آن زاج سفید محرق یکمثقال افیون زعفران از هریک طسوجی
مرداسنگ نیم مثقال کوبیده با آب لیمو در ظرف آهنی کرده بر سنگ تلایم با خاکستر گرم به نهند
و بدسته آهنی بسایند تا سیاه شود و بردو چشم طلا نمایند که داخل چشم نشود و گاهی بوض آب
لیمو آب برگ نرمهندی میکنند **و نیز از انجمله غمزدا است غمزدا** تالیف میرزا محمد علی از تلامذه
مسیحا طبیب مسکن جمیع اوجاع و آلام است و از فلونیا و برغشا درین فعل اقوی است صنعت
آن افیون دارچینی از هریک ده مثقال بزرالبنج سفید پانزده مثقال زعفران سه مثقال
قرنفل یک مثقال کوفته بیخته بروغن تخم خشخاش چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه
بسرشند شربتی از یک نخود تا دو نخود دهند **و نیز از انجمله فتیله افیونی است فتیله** که رعاف
بازدارد صنعت آن کنار کرد آسیا مازو از هریک نیم درم افیون دانگی کوفته بیخته بعصاره

سرکین الاغ ببرشند و بتار خانهٔ عنکبوت بگرداند و دریغی نهند بعد از انکه پنبی را بگلاب شسته
باشند **فتیله** نافع برای ورم و جرک کوش صنعت آن مرکی صافی افیون کازرونی چند بید
عصاره مایثا کوفته فتیله را باو نیک آلوده کرده در کوشی که سیلان میکند ازان قیح و بوده
باشد دران اورام تازه بگذارد **فتیله** حابس که جریان دم از معده و زحیر را باز دارد
صنعت آن مرصافی افیون کندر زکر زعفران بالسویه جدا جدا کوفته بحریر بخته با آب برگ کشنیز تر
رشته فتیله سازند و در وسط آن خیطی بریشم بگذارند و بردارند و بعد تسکین بزودی برآورند
فتیله نافع از برای حرقت مجاری بول و فرجه که آنرا بفارسی سوزاک گویند و از برای قروح
کلیه و مثانه و مجاری بول و رحم قطع مده و قیح کند و قرحه را التیام دهد چون فتیله باریک بان
آلوده کرده در سوراخ احلیل گذارند با فتیله ازان در فرج نهند و نیز نافع است از برای
نواصیر چون در سوراخ نواصیر نهند و نیز نافع است از برای حکه فرج و حکه مقعده چون فتیله
موافق هم ازان در فرج و مقعده نهند صنعت آن افیون کازرونی زرورد نوشادر کرمانی
مغسول سفید اب قلعی شسته کلنار فارسی کل ارمنی مغسول موی سر آدمی سوخته قشار کنند
اجزا مساوی کوفته و بحریر بخته با آب کشنیز تازه رشته فتیلهای موافق سازند فریادرس
است **و ایضا فریادرس** است و این معجون را معجون ابو سلیم نیز گویند مخدر و مسکن
جمیع اوجاع است و گفته که چون یکدانگ آنرا بعد از فصد و تخفیف خلط غالب در صداع
مرکب از خون و اخلاط دیگر استعمال نمایند مسکن درد آنست و جمیع اوجاع حادثه از اخلاط
مرکبه را بعد از تخفیف تمام صنعت آن افیون بزر البنج سفید از هر یک ده درم افربیون زعفران
سنبل الطیب عاقرقرحا سورنجان مصری قاقله از قلفل از هر یک پنجدرم کوفته بیخته با سه
وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و در سبوچه چینی خضر لعابدار کنند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند و اگر جوز مائل در نخبیل و ریوند چینی از هر یک دو درم اضافه نمایند جائز
است و بقول بعضی بعد از چهل روز استعمال توان نمود و در نسخه دیگر وزن افیون و
بزر البنج سفید از هر یک دو درم است **فریادرس** به نسخه دیگر صنعت آن افیون کازرونی
بزر البنج سفید از هر یک دوازده مثقال افربیون زعفران قاقله کبار سنبل الطیب عاقرقرحا

دارفلفل از هر یک شش مثقال سورنجان مصری سفیده مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن مجموع
ادویه بدستور مقرر بسرشند و نیز **فیروزنوش** است بدانکه اطبای یونس این لفظ را استعمال
میکنند بر دو نوع از معاجین اول بر معجونی که بوده باشد مرکب از افیون که آنرا بفارسی نوش دارو
نامند چنانکه گفته شده که نوش داروئی که رستم از کیخسرو طلبیده بود افیون بود دوم بر ادویه
دیگر که بوده باشد مصلحات افیون و مراد ما در اینجا از فیروزنوش این نوع است و نیز استعمال
میکنند بر فتحنوش که آن معجونی است که عمده دران بلیله و بلیاد و آمله و خبث الحدید و عسل است که نیز
نوش باشد چنانچه این نوع را در باب اهلیلج و خبث الحدید ذکر خواهیم کرد انشاء الله تعالی **نسخه فیروزنوش**
بمعنی اول نافع است از برای انچه نافع است ازبرای آن برشعثا و معنی فیروزنوش قریب است
بمعنی برشعثا چه برشعثا بمعنی براساعه است و معنی فیروزنوش دوای فیروزی و رستگاری
وه از اوجاع و امراض است ازبرای جمیع اوجاع خصوص قولنج و مغص ریحی و امراض زنان حامله
که بسبب ریاح و برودت باشد و گفته اند که لسنبان را نیز نافع است و ریاح را دفع کند صنعت آن
افیون بزر البنج سفید از هر یک بیست مثقال و در نسخه دیگر از هر یک ده مثقال است افربیون عاقرقرحا
زعفران سنبل الطیب از هر یک هفت مثقال کوفته بیخته بعسل سفید مصفی چند متروع الرغوه سه
وزن ادویه معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک طسوج تا یکدانگ و بعضی
گفته اند شربتی از یکدانگ تا یکدرم است و نیز از انجمله اقراصی است که اصل و عمود در اینها افیون
است **قرص** افیون بدل تنزروخطائی فلفلی نموده اند که تالیف حاج محمد حسین از تلامذهٔ حضرت
ابو یم قدس سره العزیز است مستعمل در اورام حاره و این قرص را قرص مبارک موسوم ساخته صنعت
آن صبر سقوطری زرد برگ حنا حضض کمی صندل سرخ کافور قیصوری زعفران کل سرخ از هر
یک سه مثقال پوست بلیله زرد آقاقیا کل ارمنی آرد عدس عصاره مایثا از هر یک پنج مثقال افیون
پنجاه مثقال زردچوبه جدوار خطائی از هر یک دو مثقال ادویه را کوبیده بآب مایثا چند مرتبه
خمیر کرده خشک سازند پس قرص ساخته نگاهدارند و در نسخه دیگر آرد چوبه نیز پنج مثقال داخل است
و عصاره مایثا ده مثقال است **قرص** اماز وفس تقلب معده فریب بحالت یلاوس و التهاب
معده و تفخ و ریاح آن و امراض مزمنه باطنیه و شخصی که طعام در معدهٔ او فرازگیرد و قی دفع کند نافع

است صنعت آن تخم گرفس افیون دار چینی از هر یک شش مثقال افسنتین رومی مصطکی رومی از هر یک
چهار مثقال فلفل مرکی افیون چند بید ستر از هر یک ده مثقال او دویه کوفته بیخته بآب شسته اقراص سازند
شربتی معتدل برای صاحبان ضعف معده بمثقال با شراب ممزوج قرص بزور افیونی منقول
از فرابادین قانون نافع از برای اسهال طبیعت و فروح امعاء و قیام دم و از برای کسیکه غذا
در معده او هضم نشود و از برای معقص عسیر و زحیر و از برای ریاح بواسیر و آمدن خون از بواسیر
و از برای نزف طمث زنان بی دردی و بیوقت صنعت آن حب الآس را زیاده افیون تا نخواه
تخم گرفس بزر البنج سفید دو قوا از هر یک یک او قیه افیون شش درم کوبیده و بیخته بشراب ریحانی
شسته اقراص سازند هر قرصی بوزن نیم درم و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یکقرص با انچه
مناسب باشد از مایعات قرص افیونی بارا اسن صنعت آن تخم خشخاش تخم کاهو راسن از
هر یک چهار درم سک اصلی مغز تخم خیار با دزنگ مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین از هر یک سه درم
افیون بزر البنج سفید نشاسته کتیرا گل سنخ متروع الانماع طباشیر سفید تخم خرفه مقشره از هر یک دو
درم کافور قیصوری صندل سفید حسک از هر یک بمثقال کوبیده و بیخته بگلاب شسته اقراص سازند
شربتی یکدرم داگرد و درم سماق منقی یا یکدرم زرورد افوانید افوی میشود قرص افیونی بارآن
دیگر صنعت آن افیون بیخ لفاح از هر یک یکجزو راسن قرنفل قرفه سک از هر یک سه جزو زعفران دو
جزو کوفته بیخته بآب شسته اقراص سازند شربتی بمقدار یکدرم با شیر خشخاش قرص زعفران نافع
است از برای شقیقه و عمل میکند عملی قوی چون طلا کرده شود بر شقیقه دو سه مرتبه از صداع
دیگر و طلا کردن این قرص که بسایند با عصاره خشخاش یا با گلابی که پخته باشند دران پوست
خشخاش یا با آب برگ کاهو بر سر و بینی و نافع است از برای سهر حادث در حمیات صنعت
آن زعفران پانزده درم گل قند ده مثقال مر صافی غب یمانی افیون عصاره حصرم خشک کرده
فلفطار از هر یک سه مثقال صمغ عربی پانزده مثقال مجموع را سحق نموده بشراب قابض شسته باز سحق
نموده و اقراص ساخته نگاه دارند و در وقت یکقرص را البته که ممزوج بآب سوده بر جبهه و صدغ
نامصدع دیگر بالند قرص شقیقه یعنی قرص نافع از برای وجع شقیقه منقول از مجربات حکیم محمد
باقر ولد حکیم عماد الدین محمود صنعت آن مرکی صافی افیون لادن کافور قیصوری از هر یک پنجدرم

کندر ذکر انزروت از هر یک یکدانگ کوفته بگلاب شسته اقراص سازند قرص طرائیث خون آمدن از
جمیع اعضا خصوص بواسیر و نفث الدم باز دارد صنعت آن طرائیث شیرین چهار درم خرنوب
بنطی پوست بیخ انجبار از هر یک سه درم زرورد کلنار فارسی اقاقیا قدم الاخوین بسبد محرق مغسول
صندل محرق مغسول از هر یک دو درم بارزد بنفشه صمغ عربی کتیرا از هر یک یکدرم افیون خالص زعفران کافور
قیصوری از هر یک یکدانگ کوبیده بیخته بلعاب بزرقطونا شسته اقراص سازند هر قرصی یکدرم شربتی
یکقرص آب برگ نارشک و آب برگ بزرقطونا قرص طرنجبون این قرص از ترا کیب قدمای اطبای
یونان است و معنی آن قرص مثلث است و این قرص را قرص منوم نیز نامند و تسمیه این قرص بقرص
مثلث بجهت آنست که این قرص را مثلث بسازند بخلاف اقراص دیگر که آنها را مدور بسازند
و وجه آنکه این قرص را مثلث بسازند آنست که اقراص که از برای خوردن است هرگاه حاجت
باستعمال آنها شود کوبیده بمائی شسته بخورند پس هر شکلی که باشد در سهولت کوبیدن تفاوتی چندان ندارد
و چون اسهل اشکال از برای ساختن شکل مدور است که کروی و بهترین اشکال است لهذا آن را مدور
بسازند و اما این قرص که از برای طلا کردن است باید که بشکلی باشد که حک آن بر محک بالمعنی
بسهولت باشد و شکلی که چنین است یا شکل مخروطی است یا شکل مثلث و انچه مخروطی است آنرا بسبب
آنکشت گرفته قاعده آنرا بر محک بالمعنی می مالند تا سابیده شود و انچه مثلث است دو قطر +
مثلث سابیده و انگشت گرفته و قطر سوم را که قاعده مثلث است بر محک میسایند و آنکه ازین دو شکل را
اختیار کرده اند بسبب آنست که چون شکل مخروطی نسبت بشکل مثلث ضخیم میباشد و ضخیم بودن جرم
قرص شکل مثلث سبب آنست که ظاهرش خشک شود و باطنش تر بماند و تری باطن آن سبب فساد او
آنست بخلاف شکل مثلث که رقیق میباشد و باطنش بزودی خشک میشود پس ایمن میباشند از فساد او
لهذا اطبای یونان اقراص را بر بنادق اختیار کرده اند مگر آنکه آنها حافظ ترکیبی چون عسل و افیون باشد
که اقراص نمودن بهتر است تنقیح داود انطاکی در تذکره اورده که این قرص بشکل مثلث باین سبب
میسازند که ممتاز باشد از اقراص دیگر که بجهت خوردن میسازند که باین امتیاز حذر کرده شود از استعمال
آنها بخوردن بجهت آنکه خوردن این قرص مضر ملکه اگر قدری زیاده خورده شود مهلک است و
بعض اطبا گفته که وجه آنکه این قرص را مثلث میسازند آنست که حکمای ما تقدم چنین یافته اند

که تسکل مثلث بالخاصیه موجب ریادتی اثر است و بالجمله این قرص مسکن درد اقسام صداع حار و شقیقه
وضربان و موجب خوابست صنعت آن بنسخه شیخ الرئیس افیون زعفران بزرالبنج سفید مرکی
پوست بیخ لفاح اجزا متساوی کوفته بیخته بآب برگ کاهو تازه شسته اقراص سازند و در وقت حاجت
بآب سوده برصدغین طلا نمایند و بنسخه قلانسی مطابق لنسخه شیخ رئیس است الا آنکه گفته که در وقت
حاجت یکقرص را بآب کشنیز تازه و آب کاهو تازه سوده برجبهه و صدغین طلا نمایند مولانا نفیس
کرمانی گفته که قرص مثلث که دران افیون و بزرالبنج و بیخ لفاح باشد چون بگلاب سوده بر پیشانی و
صدغین بطریق نمایند و مسکن وجع و منوم سهر است بسبب تخدیر قوی که دران میباشد قرص مثلث به
نسخه ابن جزله در منهاج الادویه و این قرص مثلث را قرص صداع نیز گویند یعنی بجهت دردسر حار و شقیقه
نافع است چون بر سر و شقیقه طلا نمایند صنعت آن افیون مرکی صافی لادن کافور قیصوری از
هریک پنجدرم کندر ذکر انزروت سفید اناگ لین ارمنی از هریک ده درم زعفران بزرالبنج سفید پوست
بیخ لفاح از هریک پنجدرم کوفته بیخته اقراص مثلث سازند و در وقت حاجت یکقرص را بگلاب
و آب برگ کاهو تازه و سرکه انگوری سوده بر پیشانی و صدغین و شقیقه طلا نمایند قرص مثلث
به نسخه دیگر قریب به نسخه ابن جزله صنعت آن افیون مرکی لادن کافور قیصوری زعفران بزرالبنج
سفید پوست بیخ لفاح از هریک پنجدرم کندر انزروت سفید آماسنقی گل ارمنی کوفته بیخته بگلاب
شسته اقراص مثلث سازند در سایه خشک نموده در وقت حاجت بگلاب سوده طلا نمایند قرص
مخدر الطولس طبیب نافع از برای صداع صنعت آن حب النار سقونیا افیون مرمانی عصاره
حصرم از هریک چهار مثقال تخم کرفس نام از هریک هشت مثقال کوفته بیخته بسرکه انگوری
بقدر کفایت شسته اقراص سازند و در وقت حاجت بسرکه انگوری یا مائی دیگر مناسب
سوده بر پیشانی از صدغ تا صدغ دیگر طلا نمایند قرص مسکن اوجاع منقول از بیاض مجربات
میرزا محمد افرین حکیم عماد الدین محمود بخط معزی الیه صنعت آن تخم کاهو آرد با قلا پوست +
خشخاش تخم خرفه مقشر حب کاکنج از هریک یکدرم افیون زعفران از هریک طسوجی کوبیده
و بیخته بلعاب بزرقطونا شسته اقراص سازند مجموع یک مثقال است قرص منوم بارد صنعت
آن تخم خشخاش تخم کاهو آرد با قلا مغز تخم خرفه مقشر حب کاکنج از هریک یکدرم افیون یکطسوج

کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا شسته اقراص سازند و وقت خواب با شیر اخشخاش بخورند و در نسخه قلانسی
بجای تخم خشخاش پوست خشخاش است و گفته که این یک مثقال است با آب یخ گرم بخورند قرص
منوم حار صنعت آن تخم شبت دو درم زعفران بزرالبنج افیون از هریک یکدانگ افیون
یکطسوج کوفته بیخته بلعاب حلبه شسته اقراص سازند هر قرصی نخودی شب نیم یکقرص و در نسخه دیگر
بجای افیون پوست بیخ بروج قیراطی داخل است قرص منوم حار دیگر صنعت آن تخم شبت
دو درم کل شبت مرکی صافی بزرالبنج سفید مغز سایله زعفران از هریک یکدانگ افیون
یکطسوج کوفته بیخته بلعاب بزرحلبه شسته اقراص سازند قرص منوم مسکن وجع صنعت آن
مرکی صافی افیون بزرالبنج سفید زعفران پوست بیخ لفاح کوفته بیخته با آب برگ کاهو شسته
اقراص سازند و یکقرص را برصدغین و عصو صاحب وجع طلا نمایند قرص منوم از اسبناط
شیخ الرئیس نافع از برای جمیع اوجاع افیون چون در روغن کل سرخ حل کرده در گوش چکانند
صنعت آن زعفران چهار درم کندر ذکر انطرون از هریک سه درم افیون دو درم مرکی یکدرم کوفته
بیخته بسرکه انگوری شسته اقراص سازند قرص منقول از زقرا بادین نجیب الدین سمرقندی نافع
از برای صداع بارد و شقیقه بارده و درد گوش بارد صنعت آن جندبیدستر فرفیون افیون
میعه سایله فلفل برگ سداب فوه بیخ خردل اجزا متساوی کوبیده بیخته بدستور مقرر اقراص
سازند و در وقت حاجت یکقرص را در روغنی که مناسب باشد حل کرده در گوش چکانند در
جانبی که وجع است با پنبه گذارند و بر پیشانی و شقیقه طلا نمایند قرص نافع از برای صداع حار که در
راد در ساعت تسکین میدهد و زائل میگرداند حرارتی را که در سر از احتراق شمس حادث شده باشد
صنعت آن صندل سرخ صندل سفید از هریک پنجدرم افیون یکدرم زعفران نیم درم انزروت
سفید سه درم کوفته بیخته با آب کشنیز تازه شسته اقراص سازند و وقت حاجت با آب کشنیز و آب
کاهو تازه سوده بر سر طلا نمایند قرص نافع جهت سرفه و اسهال خون صنعت آن کتیرا طباشیر
سفید نشاسته صمغ عربی کلنار فارسی کل سرخ زعفران تخم مورد شاخ کوزن سوخته خربق
شامی تخم حماض دم الاخوین از هریک دو درم افیون خالص یکدرم بوست بیخ ابجار گل ارمنی
آرد کلنار مازو از هریک یکدرم و نیم او به کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ شسته اقراص سازند

شربتی بیم مثقال با لعاب بهدانه و لعاب برزقطونا بنوشند قرص نزدی که در جمع ادرام آزموده
است صنعت آن صندل سرخ فوفل شیاف ماءالشعیر سفیدب قلعی کل ارمنی برزالبنج مرداسنگ
حضض کل بوش در بندی ریوند چینی از هریک جزوی بیخ لفاح افیون از هریک نیم جزو +
زعفران کافور خالص از هریک ربع جزوی بآب برگ کشنیز تازه سبزشته بهیات مهره نرد
ساخته خشک نمایند و عندالحاجت بآب کشنیز تر و گلاب و سرکه و مانند آن سایده طلا نمایند
و در امراض باردة و برای مبرودالمزاجان کافور داخل نمایند و بدل آن جندبیدستر و فوفل
کنند قرص نزله این قرص نزلات باردة را نافع است و مانع انصباب آنها است باعضا خصوص
بعده صنعت آن قرنفل آسن قرقة الطیب سک اصلی از هریک سه جزو زعفران دو جزو افیون پوست
بیخ لفاح از هریک یکجزو سوده بآب شسته اقراص سازند شربتی نیم درم با شراب خشخاش قرص نزله
بند فلمی فرموده اند که از تالیف حضرت ابوعلیم قدس سره است مانع انصباب نزلات از سر باعضا
است صنعت آن دم الاخوین انزروت حضض نهدی نشاسته صمغ عربی مرکی صافی صبر سقوطری زرد
سک اصلی را سک کلنار فارسی اقاقیا فوفل شیاف ماءالشعیر از هریک یکدرم افیون زعفران از
هریک نیم درم اجزا کوفته بیخته بآبی که در آن برگ مورد جوشانیده صافی نموده باشند شسته اقراص
سازند و در سایه خشک نمایند و در وقت حاجت یکقرص را بسفیدهٔ تخم مرغ سوده برسه پاره کاغذ به شکل
دراهم چیده دلبسوزن آنها را سوراخ بسیار نموده باشند مالیده بر هر دو شریان دو صدغ و بر یافوخ
بچسپانند صنعت این قرص بنسخهٔ دیگر از املای حضرت استادی ابوعلیم قدس سره حضض مکی
بوش در بندی شیاف ماءالشعیر از هریک دو دانگ انزروت سفید مرکی صافی صمغ عربی دم الاخوین
برگ مورد از هریک یکدانگ افیون مجموع زعفران طسوجی کوبیده و بیخته بسفیدهٔ تخم مرغ شسته اقراص
سازند و در سایه خشک نمایند هر وصبی مقدار دانگی و بدستور نسخهٔ قبل بکار برند قرص نزله بند دیگر از +
متقدمین که منع انصباب نزلات از سر بچشم و گوش و حلق و سینه و شش و معده کند صنعت آن صبر
سقوطری زرد چهار دانگ افیون زعفران از هریک یکدانگ مجموع را کوبیده و بیخته بآب برگ مورد
شسته اقراص سازند و در وقت حاجت یکقرص را بسفیدهٔ تخم مرغ سابیده بدستور مذکور بکار برند
قرص نزله بند دیگر که همین منفعت دارد صنعت آن برگ مورد آقاقیا دم الاخوین مازروت فشار کنند

شیاف ماءالشعیر از هریک دو مثقال شب یمانی یکمثقال افیون زعفران از هریک یکدانگ کوبیده بیخته بسفیدهٔ
تخم مرغ شسته اقراص سازند و بوقت حاجت یکقرص را که یکدانگ باشد بسفیدهٔ تخم مرغ سابیده
بدستور بصدغین و یافوخ بچسپانند قرص نزله بند دیگر از متقدمین که همین منفعت دارد صنعت آن ازروت
دم الاخوین صمغ عربی اقاقیا شیاف ماءالشعیر از هریک یکمثقال کل ارمنی برزالبنج حضض
هندی از هریک دو دانگ افیون زعفران از هریک دو طسوج کوبیده بیخته بسفیدهٔ تخم مرغ شسته اقراص
سازند و در سایه خشک کرده در وقت حاجت یکقرص را بسفیدهٔ تخم مرغ بسایند و بدستور مزبور بصدغین
و یافوخ بچسپانند و ایضا از انجمله قطورات افیونی است قطور مسکن صداع اختراقی هرگاه
بالتهاب و حرقت شدید باشد صنعت آن افیون زعفران کافور قیصوری از هریک طسوجی در دهن
خلاف حل کرده در بینی و گوش بچکانند و در نسخهٔ دیگر این قطور زعفران داخل نیست صنعت این
قطور بنسخهٔ دیگر افیون کافور قیصوری از هریک شعیره در روغن گل سرخ و شیر دختران حل کرده
در بینی و گوش بچکانند و در نسخهٔ دیگر این قطور که در صداع دموی ذکر شده زعفران یکشعیره داخل
است قطور نافع از برای درد گوش که در دراز ساعت ساکن کند صنعت آن عسل مصفی ده درم
افیون زعفران از هریک یکدرم هر دو را نرم سوده در عسل حل کرده سه قطره در گوش بچکانند
قطور دیگر مسکن درد گوش صنعت آن افیون یکدرم شیاف ابیض سه درم در روغن گل سرخ
و سرکه کهنه از هریک سه درم حل کرده یکدرم سه قطره در گوش بچکانند صنعت این قطور بنسخهٔ دیگر
افیون کاز روتی یکدرم شیاف ماءالشعیر دو درم شیاف ابیض سه درم سوده بشیر دختران حل کرده
یکدرم سه قطره از آن در گوش بچکانند قطور دیگر مسکن درد گوش که از سردی باشد و نافع است مر آزرا
صنعت آن افیون کاز روتی جندبیدستر از هریک دو درم در دو من آب بپزند تا بقوام آید در
شیشه نگاهدارند و در وقت حاجت روغن سوسن داخل کرده سه قطره در گوش بچکانند صنعت این
قطور بنسخهٔ دیگر افیون جندبیدستر از هریک دو درم در دو پیمانه سرکه بپزند تا بقوام آید در شیشه
نگاهدارند و در وقت حاجت دو قطره آنرا در دو قطره روغن سوسن داخل کرده بگوش بچکانند
و نیز از انجمله قطار غان است بدانکه لفظ قطار غان بالفتح قاف و سکون نا و فتح طای مهمله
و الف و را و غین معجمه و الف و نون معرب کطار کان است منسوب است بسوی کطار که ضبع است و این

معجون را به قفطارغان اکبر نامیده اند جهت آنکه در عسل مستعمل دران مرتبه کفتار داخل است و اکبر برای آنکه اجزای آن بسیار است و گفته اند که از تراکیب اطبای هند است و حال آنکه نزد اطبای هند نامی ازان نیست و شاید قبل ازین بوده حال متروک شده باشد و فی الحقیقه معجونی است غریب از شلیخا غریب تر و عجیب تر و اکثر حذاق اطبا در کتب خود ذکر کرده اند و منفعت بارزی آن نوشته اند هر چند درین عهد متروک است **قفطارغان اکبر** به نسخه شیخ الرئیس منقول از قرابادین قانون گفته که این دوای هندی نافع است از برای اسقاط جنین و اوجاع زنان را نافع است و هر مرضی که عارض گردد ایشان را صنعت آن افیون چهار استار و چهار دانگ فربیون هشت درم افاقیا پانج استار و دو درم و دو دانگ صمغ عربی حماما مصطکی رومی زراوند مدحرج سازج هندی از هر یک سه استار و چهار دانگ فسط تلخ ابریشم مفرض تخم کرفس مقل ازرق برک مورد حب بلسان قصب الذریره سلیخه سودا از ربناد روغن عقربی قرقحا الطیب شیطرج هندی از هر یک دو استار فلفل سیاه بهمن سفید بهمن سنج از هر یک دو استار و چهار دانگ عاقرقرحا قشره محرق کل سنج خشک منزوع الافواع مشک خالص سنج کانچ دارچینی از هر یک شش درم فاشره او آن هزارچشان است و فاشرستین وآن سپندان است تخم سداب ناتخواه تفاح اذخر فقاح کرم اسارون خولنجان سنج تفاح از هر یک چهار درم بزرالنج سفید استار و دو درم صمغ عربی پوست سنج کرفس سنج سوسن آسمانجونی از هر یک سه استار و دو درم بزرالبقله الحمقا دو استار حب الخروع مقشره هشت استار کبریت زرد قرنفل کرزبنجبیل فلفل سفید از هر یک سنج استار ربعه سائله سه استار و دو درم و چهار دانگ کندر کندز کرسنج استار و دو درم و چهار دانگ دبق مقشره پنج استار و چهار دانگ قرطاقا پانصد دانه صحیح قرنفل انثی سه استار افزود یجان دو استار و دو درم مروارید ناسفته پنجدرم لبسد دو استار و یکدرم زراوند طویل نه استار زعفران مارزه بقدر از هر یک یکدرم روغ سفید دو استار و دو درم اطموط که اسم رته هست بوربار دوازده درم سوربار دکه نارمشک هست دو استار و دو درم و چهار دانگ زهره کرک زهره خرس زهره غراب از هر یک یکدرم ازین ادویه انچه کوفتنی هست کوفته بیخته و انچه خیساندنی هست هفت روز در شراب انگوری بخیسانند

بعد ازان بیالایند و ادویه کوفته را دران حل کرده مجموع را بسرشند بعسل کف کرفته سه وزن ادویه و روغن بلسان به استار و باید که بوده باشد مقدار شراب انگوری که صمغ را می خیسانند که آنقدر باشد که گردند بعد ازو داخل کردن ادویه دران مانند لعوق پس مجموع را در دیگ سنگی یا دیگ گلی کرده و پنج شش جوش داده از آتش فرود آورده سر دکرده و ظرف زجاجی کنند و بعد ازان بگیرند کفتار ماده بیرو چهار دست و پای آن را محکم ببندند بیکدیگر و در دیگ نخاسی کرده بیزند بران ترس سفید شامی و شبت از هر یک کفی و آب خالص قدر حاجت و سر دیگ را کرفته اطراف سر آن را بخمیر محکم کنند که در وقت طبخ بخار بیرون نرود و بآتش ملایم بپزند تا مهرا شود بعد ازان از آتش فرود آورده بیالایند و بگیرند جلد و عظم و شعر آن را دور نمایند و مرق آن باز در دیگ پاکیزه کرده بیزند دران روغن بلسان و روغن بادرین از هر یک یک کرجه بآتش ملایم بجوشانند تا ثلث آن باند پس داخل کنند دران عسل تقدر مرق و روغنها که دران باقی مانده است و بپزند تا غلیظ گردد و بقوام عسل رسد پس داخل کنند دران معجون موصوف را و برهم زنند و سر دکنند و در ظرف آبگینه نگاهدارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و پیش از شش ماه استعمال نکنند که مبادا شدید باشد پیش ازان سم قاتل **قفطارغان کبیر** دیگر به نسخه یحیی بن عیسی بن جزله گفته که این دوای هندی هست و نافع است از برای جمیع امراض باردهٔ و از برای اوجاع زنان و اسقاط جنین صنعت آن افیون بست درم فربیون شش درم افاقیا بیست و دو مثقال حماما هزده درم عاقرقرحا شش درم هزارچشان عاشرستین از هر یک چهار درم ابریشم خام مقرض هشت مثقال فقه محرق شش درم تخم سداب ناتخواه فقاح کرفس از هر یک چهار درم عنجه کل سنج منزوع الافواع مشک تنج کانچ از هر یک شش درم تخم کرفس مقل ازرق حب بلسان قصب الذریره سلیخه سودا از ربناد روغ عقربی شیطرج هندی از هر یک هشت مثقال بزرالنج سفید پنجاه و چهار درم پوست سنج کرفس نوزده درم تخم خرفه مقشر چهل مثقال حب الخروع مقشر سی و دو مثقال کبریت زرد هشت مثقال صمغ عربی بیعه سائله از هر یک نوزده درم جندبیدستر پنجاه و چهار درم دبق مقشر بیست مثقال فرد انابیست مثقال + سازج هندی هشت مثقال فاقله کبار صحیح پانصد عدد قرنفل کرزبیست مثقال قرنفل انثی ده مثقال تخم ریحان سیزده درم ثلث ریحی قرقحا الطیب بیست درم مروارید ناسفته پنجدرم لبسد محرق دوازده درم

وتیم زوفا زهره گاو از هریکیه درم زراوند طویل سی و سه مثقال بزرالبنج فلفل سفید از هریک بیست
مثقال الطموط وآن اکمنت است بوزیدان از هریک دوازده درم زهره گاو گل زهره خرس زهره غراب
از هریک یکدرم ادویه کوفتنی را کوفته وبیخته صمغ را در شراب انگوری جید بهفت شبانروز بخیسانند
پس بیالایند وادویه کوفته را داخل کرده در دیگ سنگی کرده چند جوش بدهند تا چون لعوق شود پس از
آتش برگرفته سرد نموده مدتی چینی نگاهدارند پس مرقده گفتار را بدستور مذکور در نسخه شیخ رئیس
ودرعسل بلسان را عسل سه وزن ادویه داخل کرده بقوام عسل اورند ودوای مذکور را داخل کرده
معجون سازند وبعد از شش ماه استعمال نمایند **قفطارغان صغیر** این معجون نیز از ابدای هندست
ودرخواص ومنافع قریب بقفطارغان اکبر است صنعت آن بنسخه شیخ رئیس چوب بلسان دو درم زعفران
ده درم مشک تبتی دو دانگ بی ابهل شصت چهار درم افیون پانزده درم کندش دو درم فلفل سیاه
ده درم ابریشم خام مقرض یکدرم بزرالبنج سفیدده درم فربیون هفتدرم حاما لفاح پوست بیخ لفاح
از هریک دو درم افسنتین سلیخه اشق لبان بیخ سوسن عود بلسان شبرم حنظل بچیل سکنبج دارچینی جاوشیر چندبیدستر
هزارچشمان شمشیر بندان شطرج هندی از هریک دو درم حرمل قرنفل سافوج هندی پیه کرکدن مارماهی
فیل از هریک چهار درم ونبیذ مسخول رقصه مسخول از هریک یکدانگ زربناد درونج عقربی کافور قیصوری
از هریک سه درم سنبل الطیب شش درم فسط تلخ چهار درم کرویا دو درم زراوند مدحرج یکدرم ناخواه صعتر
فارسی اصل رو فراسیون کبر از هریک یکدرم قاقله ابهشکر حب الغار دم الاخوین از هریک دو درم نمک
هندی اشنان دگر از هریک دو درم کبریت زرد بحری یکدرم بزنگ کابلی فلفل سفید از هریک دو درم
چنانکه شیره پاک کرده از قصب وحب قیه بول طالیسفر اصول شاهدانج ارزا از هریک یکدرم انچه کوفتنی باشد
کوفته وبیخته جمیع را در شراب انجیر بسانند وبیالایند ومجموع را بانجا کرده بعسل کف کرفته سه وزن ادویه بشرشند
وبعد از شش ماه استعمال نمایند **قفطارغان صغیر** بزنسخه یحیی ابن عیسی بن جزله صنعت آن چوب
بلسان کندش حاما پوست بیخ لفاح اشق سلیخه سنبل رومی لبان بیخ سوسن عود بلسان شبرم حنظل بچیل سکنبج دارچینی جاوشیر چندبیدستر
هزارچشمان شمشیر بندان شطرج هندی بیخ کابلی قرنفل ذکر کرویا زراوند مدحرج فاقله ابهشکر حب الغار دم الاخوین از هریک دو درم
زعفران فلفل سیاه بزرالبنج سفید از هریک ده درم فربیون هفت درم نبیذان سوختنی قرنفل انیسی

سافوج هندی پیه کرکدن خربق سفید بزرالبنج فسط تلخ از هریک چهار درم ورق طلا ورق نقره از هریک یک
دانگ زربناد درونج عقربی چینی کافور قیصوری از هریک بیست درم سنبل الطیب شصت درم مشک تبتی دو
دانگ افیون پانزده درم ابریشم خام مقرض نمک هندی اشنان دگر کبریت زرد محرق بحری از هریک یک اوقیه
خیارشنبر منقی از پوست وتخم پاک کرده قیه بول طالیسفر پوست شاهدانج ارزا از هریک یکدرم انچه کوفتنی باشد
کوفته وبیخته مجموع را بشراب کهنه خیسانیده ومجموع را بانصد وزن ادویه عسل کف کرفته بشرشند ودر ظرف
چینی نگاهدارند بعد از شش ماه استعمال نمایند ونیز از انجمله کاسکنبج است از اطبای فارس است استاد ابوالفتوح
رح گفته بسبب خضرت لون آن نامیده شده بدان جهت که در ان جمیع ازالسر ورق الآس زنجبیل وزعفران داخل
است شیخ رئیس گفته که این معجون بزرگ کثیر المنافع است از برای اطفال وصبیان مانند صرع ولقوه وکزاز و
قولنج البشان وبسیار نافع است از برای خفقان ارحام زنان مجعل او زیاده آمدن خون است وریاح رحم
را ساکن کرداند صنعت آن بنسخه شیخ الرئیس چنین است آفریمنج بزروح سلیخه تخم حرمل از یانه چوب بلسان زراوند
طویل زراوند مدحرج مشک تبتی خالص عنبر اشهب از هریک چهار درم دانه هیل چهار درم ودر نسخه دیگر چهار درم است
افیون فسط تلخ جوز بوا پوست بلیله زراوند از هریک دوازده درم روج ترکی هشت درم قرنفل بیست وچهار
درم قرفه ومعجون کستر تازنجبیل زرد بزرالسوس از هریک سه درم وروج عقربی کاسکنبج مرکی دهن دستر جان
از هریک شش درم نارمشک بزرالبنج سفید بسباسعد کوفی زعفران از هریک ده درم سعات بیعه سایاکه
از هریک پانزده درم مورد اسفرم برگ مورد جوزالسرو جوزابهل از هریک بیست درم کوبیده بیخته بعسل مصفی سه
وزن ادویه معجون سازند ودر ظرف چینی نگاهدارند وبوقت حاجت بکار برند وتوانند تا پنج سال باقی بماند
ودر نسخه دیگر مسطور است که دوای خشک را کوبیده وبیخته جمیع را در مربنج بخیسانند وبیالایند وجملرا با انگبین
صافی کرده بقدر حاجت بسرشند شربتی بعد از شش ماه از یکدرم تا یکمثقال است واجزای این نسخه سی وچهار
جزو است سوای معجون کز ونبات وعسل وبیخچه دو وزن آن نهاد وبیست وپنجدرم است مزاجش گرم است در اول
درجه اول خشک است در دوم درجه سوم **معجون کستر** نامستعمل در کاسکنبج صنعت آن بگیرند قصب الذریره
اظفار الطیب سعد سایاکه از هریک چهار درم انسنتین قرنفل الطیب زعفران از هریک یکدرم مشک تبتی عود
قماری از هریک یک درم کوبیده بیخته بشراب بجائی کهنه بسرشند وبگذارند تا خمیر شود پس استعمال نمایند وبعضی
بدین نسخه بجای شراب بالعسل آورده اند واین نسخه نیز جزو است وزن جمیع بیست درم است ومزاجش

گرم است در آخر درجهٔ دوم و خشک است در وسط دوم کابکینج بفتح سین و سکون ثانی و فتح کاف و کسر نون و سکون جیم و فتح خاء معجمه و در ذخیره بنشوء اسمعیل صنعت آن سلیخهٔ سیاه جفت آفریده اصل بروج را زیاده مجلبان زراوند مدحرج زراوند طویل مشک کی خالص عنبر اشهب از هریک چهار درم هیل بوا چهارده درم تخم سرو از هند اهیل جوز السرو از هریک چهار درم افیون فسط جوز بوا پوست بلیلهٔ زرد از هریک دوازده درم قرنفل بیست و چهار درم قرفهٔ الطیب معجون کمتا از زنجبیل زرد تخم سوسن از هریک دو درم روح تر کی هشت درم کابکینج دو برابر عنبی میعهٔ سایلهٔ از هریک شش درم تخم خشک بیست و چهار درم بسباسه سعد کوفی تا رمشک عنبر از هریک ده درم مغاث بغدادی نازده درم مورد اسفرم چهار درم اودیه خشک را کوبیده و بیخته مجموع را زیر بیخته حل کرده بالا اندوده مجموع را بعسل مصفی شسته معجون سازند و در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یکدرم تا یک مثقال صنعت معجون کمتا مستعمل در بین معجون بنشوء اسمعیل که در ذخیره ذکر کرده قصب الذریره اظفار الطیب از هریک دو درم میعهٔ سایلهٔ سعد کوفی از هریک چهار درم اشنه قرفه قرنفل زعفران از هریک دو درم مشک تتق عود قماری خام از هریک پنج درم اودیه را کوفته بیخته میعهٔ سایلهٔ را در شراب انگوری حل کرده اودیه ابان شسته افراص سازند و در سایه خشک نمایند و نگاهدارند و وقت حاجت بکار برند و ایضاً لخلخهٔ منوم افیونی است صنعت آن نخ رود پوست بیخ لفاح از هر یک یکدرم افیون یکدانگ فوتنج تصوری نخ عنصل از هریک دو دانگ اودیه یا سوده در گلاب و عرق بنفشه و آب گاهو تازه داخل کرده لخلخه نمایند لخلخهٔ دیگر که خواب آور و در بعضی نسخ شفائی صنعت آن بیخ لفاح تخم کل سرخ از هریک یکدرم کوفته و بیخته در آب گاهو پرورده بیخته افیون دانگی کافور دو دانگ دران حل کرده در ظرفی کنند و بپوشند و اگر در شیشه باشد بهتر است و ایضاً لطوخی است که درد شقیقه را نافع باشد منقول از شفائی صنعت آن مرکی تخم کاهو از هریک یکدرم بزر البنج کشنیز از هریک دو دانگ افیون نیم دانگ کوفته بیخته بسرکه تر کنند و بر کاغذ پاره کشیده بر شقیقه بچسبانند و سه ساعت کنند لطوخی دیگر که همین عمل کند صنعت آن زعفران افیون دوم الاخوین صبغ عربی بیعنیده تخم مرغ شسته بر حسب غبن بچسبانند لطوخی دیگر که نیز همین خاصیت دارد صنعت آن تخم کاسنی تخم کاهو از هریک دو درم خضض کی سه درم افیون نیم درم کوفته بیخته بلعاب قطونا شسته بر دو پاره کاغذ کشیده بر حسب غبن بچسبانند لطوخ افیونی مستعمل در شقیقه که امساک نبض شریان شقیقه میکند و ساکن میگرداند و در اصنعت آن تخم کاهو یکدرم بزر البنج دو دانگ مرکی صمغی یکدرم افیون نیم دانگ کنیز او دو دانگ اودیه را کوفته بیخته بسرکه طلا کنند بر کاغذ

مربع و بچسپانند بر صدغ و نیز محمودی جواهر دارست صنعت آن یاقوت رمانی مرجان مزی اسپند جدوار خطائی عنبر اشهب ورق نقره قرنفل عود هندی خام قاقله صغار دارچینی زنجبیل خشک مروارید بیخ عنصل عقربی سارون سنبل الطیب سافرج هندی تخم کرفس از هریک دو مثقال العسل بدخشی ورق طلا مشک تتق از هریک یک مثقال مروارید ناسفته بزرگ دانه آبدار غلطان کهربای شمعی لهمن سرخ زرنباد از هریک سه مثقال خصیة الثعلب مصری بیخ مثقال مصطکی رومی عنبر از هریک پانزده مثقال غلفل سیاه بزر البنج سفید از هریک بیست مثقال افیون کاذروئی مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند و ایضاً مروخ افیونی است مروخ نافع از برای سهر مفرط صنعت آن مرکی را افیونی زعفران را در روغن بنفشه حل کرده بر بینی و صدغین مروخ نمایند مروخ نافع جهت جرب و جروح صنعت آن افیون نیم مثقال سرخ ربع مثقالی آهک ربع وزن مثقالی اجزا کوبیده در روغن شفرشش منقال مخلوط نموده مروخ نمایند و بالطریق مرهم ساخته بر عضو مجروح بگذارند و نیز از انجمله معاجین افیوندار است معجون ابوماهر مسمی بر باق جهت فروج گرده و مثانه و مجاری بول و احتباس آن و حرقة البول ترمس و امراض رحم را بسیار نافع و مدر حیض و مسکن هموای اعضای تناسلی و مانع صعود ابخره بدبا و مقوی اعضا است و قدر شربتش در اول علت یکمثقال با سه اوقیه شیر الاغ و هفت درم ماء العسل و در آخر مزاج بسیار حار باشد شربت و رب غوره و در وسط علت دو مثقال با هفت درم آب برگ بارتنگ مطبوخ و پنج درم ماء العسل و در آخر علت که چرک پاک شده باشد و خواب آید یک مثقال و ربع با شربت سورد و یا رب غوره و امثال آن و جهت ادرار حیض با آب تخود منقوع و مانند آن ازادویه مدر حیض صنعت آن گل مختوم تخم خطمی تخم خربزه مقشر مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین دوم الاخوین از هریک پنج مثقال طین ارمنی مغسول ده مثقال دوغ محرق شاخ گاو کوهی سوخته بسیده مروارید از هریک یک مثقال و نیم عصاره الحیة الیس فطراسالیون وفای خشک صعتر تخم کرفس انیسون از هریک چهار مثقال صمغ ضروان کتیرا حب القلت که بهندی کلهتی نامند حب الصنوبر جرنوب بنطی مغز بادام کوهی مغز بادام شیرین مقشر از هریک پنج مثقال سماق منقی غوره خشک طین فارسی کاکل شیرازی است ربوند چینی راناک طلق محلوب خشخاش سفید سیاه بزر البنج از هریک مثقال حب الکاکنج چهل عدد افیون السوء

از هر یک دو مثقال با عسل کف گرفته سه وزن او دیه که با نصف و بقاد مثقال باشد علی الرسم معجون سازند
معجون اختلاف نسخه شفائی اسهال بلغمی اسود مندبو و منفعت آن جند بیدستر مبعه سایلا بزر البنج
افیون زعفران مرکی اسارون تخم کرفس سلیخه سنبل الطیب گل ارمنی کل ارغاسی انیسون کرویا منع
عربی اجزا متساوی الوزن کوفته بیخته با سه چندان عسل کف کرفته بسر شند شربتی مقدار نخدرم با ربت
با رب مورد بدهند که نافع است **معجون** ارسطاخس و ربعضی کتب معجون ارسطیناخس نظر رسیده
عجیب الفعل است از برای سعال و بقث الدم و قرحه ریه و مدهٔ مجتمعه در صدر و ریه و خرق عضلات و قی
و هیضه و خلفه و علل سینه و اختناق رحم و حمیات نا پیه باید که خورده شود پیش از وقت نوبت یک ساعت و نیز
نافع است رداءت مزاج را و سوم بلغمیه را صنعت آن دارچینی قسط بازرد جند بیدستر افیون فلفل سیاه
دار فلفل مبعه سایلا از هر یک یک اوقیه عسل مصفی یک قسط الکه یکصد و هشتاد درم باشد اوقیه را کوبیده بیخته
با زرد راد رعسل حل کرده صافی نموده بقوام اکرند اوقیه را بآن بسرشند و در شیشه یا ظرف نقره یا چینی
نگاهدارند شربتی بقدر نخدرمی با ماء العسل و دو قوسوسن که با نگشت در آب سرد قطره روغن کنجد چکانیده باشند
و این ترکیب بهشت جزو است و وزن آن هشت اوقیه مزاج آن گرم است در دو درجه و خشک است در دو
درجه و نیم **معجون** اسود زحیر و اسهال کهنه را نافع است صنعت آن افیون مصری جند بیدستر مبعه سایلا بزر البنج
زعفران اسارون مرکی تخم کرفس سلیخه انیسون سنبل الطیب گل ارمنی اجزا همه مساوی الوزن کوفته بیخته با سه
وزن مجموع ادویه عسل مصفی بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند اگر چه زمان
زرنجبیل و ریوند چینی از هر یک از این سه جزو و دو درم اضافه نمایند جائز است بقول بعضی بعد از چهل روز
استعمال توان نمود و در نسخه دیگر وزن افیون و بزر البنج از هر یک دو درم است **معجون** اعظم و آنرا معجون اسود
نیز نامند و صاحب کامل الصناعه آنرا باسم کندری ذکر کرده زحیر و اسهال مزمن را به نهایت نافع است صنعت
آن جند بیدستر افیون بزر البنج سفید کندر کدو سیاه مر کی اسارون زعفران نامی تخواه اجزا متساوی بعسل بسرشند
و در کامل الصناعه بجای مر و طین ارمنی و تخم کرفس و سلیخه داخل کرده و نسخه شفائی مساوی نسخه کامل الصناعه است
الا آنکه کندر و نا تخواه داخل ندارد **معجون** افیونی حکیم عماد الدین محمود شیرازی از نهایت اعتقاد باین
معجون آن را مسمی بترکیب محمودی نموده و در خواص مثل الفاونیای فارسی است صنعت آن فلفل بیست
مثقال و انیسون بر آورده فلفل سنبل الطیب مصطکی ریوند چینی بیسباسه اسارون انیسون تخم کرفس دارچینی

افتیمون زنجبیل کافور قیصوری عفران از هر یک دو مثقال و سر کل مرخ سه مثقال بزر البنج سفید پنج مثقال
افیون کاز روئی پانزده مثقال دو یه را کوفته بیخته بروغن گاو یا بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مخلوط نمایند
مصفی سه وزن ادویه بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی نخدرم **معجون** افیونی نافع از برای
اسهال معدی از رطوبت حائل میان غذا و جرم معده صنعت آن افیون کاز روئی بزر البنج سفید
جند بیدستر مبعه سایلا بزعفران بزر لسان الحمل اسارون کندر نا تخواه اجزا متساوی کوفته بیخته با سه چندان
ادویه عسل مصفی بسرشند بقدر فضدی **معجون** افیونی منقول از خط حکیم عماد الدین محمود مزبور در معالجات تالیف
مغربی الیه نافع است از برای زحیر بسبب رطوبت معاکه با آن خون لب یار باشد و نیز نافع است از برای دود و
صدید صنعت آن جند بیدستر اشق از هر یک پنجدرم نا تخواه وج ترکی افیون از هر یک دو درم کوفته بیخته
بعسل سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو دانگ **معجون** افیونی مستعمل در فوانج کهنه و اورام و دور را
ساکن گرداند و فوانج را بکشاید صنعت آن فلفل نا تخواه سداب فوه خشک جند بیدستر زیره کرمانی جب الغار
از هر یک سه درم افیون بزر البنج بروح الصنم از هر یک یکدرم محمودهٔ مشوی یکدرم کوفته بیخته با عسل سفید مصفی
سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی یک مثقال **معجون** بارزد افیونی دندان را بیحس کند
و وجع آنرا تسکین دهد هرگاه از حرارت باشد و علامت آن استراحت از آب سرد است صنعت
آن بارزد بزر البنج افیون مبعهٔ سایلا از هر یک دو درم فلفل انکوزه شاهتره از هر یک یکدرم کوفته بیخته
با دو شاب انگوری شسته اندکی بر دندانی گذارند که وجع دارد **معجون** بدل افیون حکیم عماد الدین محمود
بجهت شخصی که مضاد با فیون بود و استسقائی داشت تالیف نمود صنعت آن فلفل بیست مثقال
فرنفل تخم کرفس وج ترکی از هر یک ده مثقال مغز تخم خربزه تخم کاشم بزر البنج سفید سیسالیوس از هر یک
پنج مثقال جب الغار برگ سداب رب السوس از هر یک دو مثقال عفران پنج مثقال افیون پانزده مثقال
ریوند چینی یک مثقال کوبیده بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و بعوض افیون و چند وزن
افیون از این معجون خورده شود صنعت این معجون آن نسخه میرزا محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود معروف بمیرزا
بزرگ اسارون وج ترکی قوة الصباغین دارچینی فرنفل تخم کرفس از هر یک ده مثقال فلفل
بیست مثقال مغز تخم خربزه کاشم بزر البنج سفید سیسالیوس زعفران از هر یک پنج مثقال جب الغار
برگ سداب رب السوس از هر یک دو مثقال ریوند چینی یک مثقال افیون پانزده مثقال اذا کوفته

بنجمه یا سه وزن او دو یک مسل مصفی معجون سازند معجون بزم آرا شاهجهانی لبیار مفرح و منشط و مقوی قوی ارواح و اعضای رئیسه و آلات تناسل بهت صنعت آن مروارید ناسفته بهن سفید سلیخه پوست زرد انرج عود قماری جوز بوا بسباسه تخم بالنگو تخم و مشک ورق نقره عنبر اشهب از هر یک دو نوله یاقوت رمانی کهربا بسد بهن سرخ کباب چینی سنبل سفرجل پوست بیرون بسته کل سرخ صندل سفید عاقرقرحا لفاح تازه روغن بلسان مغز تخم خیارین مغز چلغوزه مغز بادام مقشر مشک از هر یک یکنوله الشب لعل بدخشی از هر یک نیم نوله فلفل سنبل قاقله صغار دارچینی سعد کوفی زنجبیل اسارون مصطکی خولنجان مصری خصیة الثعلب از هر یک سه نوله فلفل مقشر زعفران از هر یک پنج نوله نرگس الفیج سفید افیون مصری خالص مصفی از هر یک چهار نوله ورق طلا هفت نوله گلاب یکشیشه شربت نوا که قرص عنبر مسحوق از هر یک نیم سیر اکبری قند سفید یک سیر اکبری عسل مصفی دو سیر اکبری بدستوریکه رسم بهت ترکیب یابند شربتی نحیر معتاد بین افیون را نیم مثقال و معتاد بین افیون را فراخور عادت بعد از چهار ماه میل فرمایند تا هفت سال قوتش باقی میماند معجون بولس حافظه را قوت دهد و لسان را نافع بود صفت آن بلادر افیون از هر یک شش مثقال قسط تلخ سداب فلفل سفید از هر یک بیست مثقال عسل صافی چهار یک بطریق معهود معجون سازند معجون ربع از مجربات حکیم عماد الدین محمود شیرازی فرموده که روز نوبت تب در ساعت قبل از تب دو نخود تا نیم مثقال آن را تناول نمایند البته در سه نوبت قطع کند این معجون مسمی بجب لؤلؤ است صفت آن جند بیدستر جلنبت نرگس دارچینی عود شونیز مرکی صافی سلیخه از هر یک سه درم افیون سداب فلفل از هر یک یکدرم عسل بوزن مجموع ادویه را کوفته بیخته بعسل شربتی جهوب سازند و بورق نقره و طلا بپیچیده نگاهدارند معجون ربع محمد بن زکریا رازی او نیز فرموده که زیاده از سه چهار نوبت احتیاج نمی افتد و قدر نرخبش بمقدار سابق است صفت آن افیون کاذرونی کهنه هفت درم زعفران قرنفل مرکی صافی از هر یک چهار درم سلیخه جلنبت از هر یک دو درم سعد مایند جند بیدستر سنبل الطیب از هر یک هفت درم قسط تلخ سه درم عسل بوزن مجموع ادویه بدستور ریزبور مرتب نمایند معجون ربع حکیمیه مرحوم محمد مؤمن قلمی نموده که از مجربات استاد والد من حکیم محمد باقر است و در قطع ربع بی عدیل است و وقت استعمال و قدر شربتش بدستور معجون سابق است صفت آن اسارون شامی کندر ذکر مرکی جند بیدستر سعد سابق بزر الفیج افیون اجزا متساوی عسل مصفی بوزن مجموع ادویه بدستور سابق

مرتب تا سه شربتی دو نخود پیش از نوبت تب و ساعت معجون رضوی بهت قوه باه بی نظیر است صفت آن قرنفل بزر الفیج بسباسه جوز بوا مغز تخم خربزه تخم خشخاش مغز تا جیل مغز بادام شیرین دارچینی تودری از هر یک مثقال مصطگی مغز پسته خصیة الثعلب چلغوزه از هر یک پنج مثقال زعفران افیون بهن سفید و سرخ عود خام از هر یک سه مثقال عاقرقرحا سنبل الطیب ان العصافیر از هر یک دو مثقال مایه شتر اعرابی جدوار از هر یک یک مثقال اجزا کوفته با سه چند ان عسل معجون سازند شربتی دو دانگ تا نیم مثقال معجون ضمیری نافع از برای فالج و لقوه و سکته و سایر امراض دماغی و اعصاب از رطوبات و بلغم و طلای آن بر عضو مستر خی نیز سودمند است صفت آن افیون بزر الفیج سفید افربیون جند بیدستر دارچینی دارفلفل سنبل الطیب نرگس زعفران اجزا متساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی مقدار احتمال علیل و این معجون خوشبو است و مزاجش گرم است در اول در جه دوم و خشک است در دو در جه و نیم و در نسخه دیگر شیطرج بندی عاقرقرحا از هر یک یکجزو داخل است و این نسخه بیهتر است معجون غیاثی نافع از برای دردسر کهنه چون بشراب ممزوج بعسل و آب نیم گرم نبوشند و کسی را که صرع بوده باشد چون ازان بنوشند نفع یابد و نافع است از برای هذیان و اورام صلبه و قاطع فضول است که متوجه چشم باشد و جمیع امراض بلغمی را نافع و سرفه بلغمی و ضیق النفس و اسهال کهنه قاطع فضول غلیظه از جه است از سینه و شش و معده را فایده دهد صفت آن بنسخه فسخ رئیس مرکی صافی سلیخه دارچینی فلفل بزر سیسالیوس حماما از هر یک چهار درم سنبل الطیب قفاح اذخر از هر یک دانزده درم زعفران پنجدرم افیون پانزده درم تخم کرفس کوهی سی و پنجدرم انیسون تخم کرفس بستانی از هر یک بیست درم فلفل سی و هشت درم الکمی قسط قوة الضیغ اسارون از هر یک یکدرم مرکی دافیون را در شراب بجانی خیسانیده بانی او بریز را کوبیده بیخته با عسل مصفی بقدر حاجت بدستور مقرر معجون سازند و در نسخه دیگر مسطور است که شربتی یکدرم با آب نیم گرم ناشتا بنوشند و انچه بنده از استاد خود دیده زیاده از یکدانگ آن را تجویز نمی فرمودند و بعضی اطبا گفته که شربتش از یکدانگ تا نیم درم است و این معجون بهده جزو است و وزن اجزا یکصد و هشتاد و پنجدرم و مزاجش گرم است در ثالث در جه اول خشک است در آخر در جه سوم معجون غیاثی دیگر جهت قوت باه بی نظیر است صفت آن قرنفل بزر الفیج بسباسه جوز بوا مغز تخم خربزه تخم خشخاش مغز تا جیل مغز بادام شیرین دارچینی تودری مثقال مصطگی مغز پسته

حضیة الثعلب جاپفوزه از هریک پنج مثقال زعفران افیون بهمن سرخ وسفید عود خام از هریک سه مثقال
عاقرقرحا سنبل الطیب لسان العصافیر از هریک دو مثقال مایه شعر اعرابی جدوار از هریک یک مثقال اجزا
کوفته بیخته با سه چندان عسل معجون سازند شربتی دو دانگ تا نیم مثقال معجون قباد الملک جهت مرجع
مفاصل و نقرس و تشکین درد آنها وجهت منع حادث شدن در دمفاصل و نقرس وجهت سپرز و بادهای
هست غلیظ و نبهای کهنه و درد قولنج و کشودن سده و گداختن سنگ گرده و مثانه وجهت عسر النفس و
سرفه و فروح امعا و تاریکی چشم و درد کلیه هرگاه دو روز بنوشند نافع جهت حفظ صحت بدن و نافع هست از
حادث شدن بسیاری زامراض صفت آن تخم سداب ۱۰۰ درم سیون ۱۰۰ درم اسفوله قندریون کما فیطوس
جاوشیر خیطا ماروی اسطوخودوس فرد ما سیعه سائیله از هریک پنج مثقال قسط المر زعفران فلفل اسپید از خرکی مرمکی
سنبل الطیب فربیون فشور اصل اللفاح اشق فوتنج جبلی تخم رازیانه تخم خربزه بری کل سرخ ناردین
افلیطی که سنبل رومی هست حب البلسان از هریک سه مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخه شانزده
مثقال عصاره غافث کاشم زبرجد فوتا صمغ اللوز قنه از هریک چهار مثقال بزر الفج الابیض افیون
از هریک شش مثقال ادویه را کوفته وبیخته انچه خیسانیدنی هست در شراب ریحانی یا جمهوری یا نبیذ
زبیب و عسل مصفی خیسانیده باسه وزن ادویه عسل کف کرفته بشویند واستعمال نمایند و در وقت
حاجت بعد از شش ماه شربتی یکدرم با آب گرم وجهت سنگ مثانه و گرده با آب کرفس و رازیانج وجهت
درد معده و کبد ها را الاصول او جهت نقرس و مفاصل بقدر یک تخود هر روز قبل طعام با آب کرم معجون
قدرت منقول از بیاض مجربات میرزا معز الدین بن میرزا محمد رضا بن حکیم سلیمان شیرازی این معجون
را اکثر امراض ملغمی کثیر النفع هست میفرمایند که این نوع از اقلونیای هست که باین اسم مسمی نموده
صنعت آن فلفل سپید و دو مثقال بزر الفج سفید قرما نا کندر از هریک دوازده مثقال سلیخه برک
سداب از هریک سیست مثقال افیون کهربت زرد صافی از هریک یکمثقال دارفلفل قسط تلخ زراوند
مدحرج فربیون پوست بیخ لفاح از هریک سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه یعنی چهارصد و بیست و سه
مثقال بپسته و فرز معجون سازند شربتی بقدر تخودی و زیاده بحسب مزاج و عادت **طریق** صافی
نمودن کهربت ذکر یافت **معجون** قیصر از ترا کیب فیلیوس رومی هست که از برای قیصر روم ترکیب نموده
نافع هست از برای خفقان بارد و صرع و اوجاع بارده و معده و امعا و سدها و عفونت خون و دیر هضم

شدن غذا و عسر نفس و فواق شدید صفت آن جندبیدستر ربا السوس قسط تلخ سلیخه خاطفل سیاه دارفلفل سپید
سایله افیون عفران سنبل الطیب از هریک سه درم جاوشیر یکدرم مشک یک دانگ زربناد و روغن
عقربی مرواریدنا سفته از هریک نیم درم مرکی صافی نه درم ادویه را کوبیده و بیخته بعسل مصفی سه وزن
ادویه معجون سازند و بوقت حاجت استعمال نمایند از ان مقدار تخودی شیخ داود گفته که شربتی از این
معجون یکدرم هست و قوتش تا دو سال باقی میماند سید اسمعیل بزرگ گفته که شربتش یکدرم هست و بدانکه این
معجون شانزده جزو هست و وزن اجزا سی و دو درم هست و چهار دانگ مزاجش گرم هست در آخر
درجه دوم و خشک هست در اول درجه سوم و گفته شده که شربتی از یک دانگ تا دو دانگ هست شیخ داود
گفته این معجون را همان وقت که ترکیب نمایند استعمال توان نمود و بعضی اطبا گفته که بعد از شش ماه باید
استعمال کرده شود **معجون** مبهی منی بیفزاید و لغوظ او رود و کرده و کمر را قوت دهد و نهایت بهی بود
و اگر قوت مجامعت بر طرف شده باشد از خوردن این معجون بحال آید و اگر پیران بخوردن این معجون
مداومت نمایند قوت جوانی در خود پیدا کنند صفت آن مروارید نا سفته یاقوت سرخ یاقوت زرد لعل بدخشی
لنشب از هریک دو درم ورق طلا یکدرم ورق نقره یکدرم بنات سقید نصف اجزا اعمال مذکوره سه چندان ادویه
اجزا را کوفته بیخته چنانچه رسم هست معجون سازند شربتی مقدار دو درم پیران را و جوانان را یکدرم
معجون الملک از اختراعات جالینوس هست از برای ملک صقلیه که نقرس داشت و از خوردن این
معجون شفا یافت دوائی هست نیکو از برای حفظ صحت و از امراض و قوتش تا هفت سال باقی می ماند

وارشش ماه که از ساختن آن بگذرد استعمال توان نمود و مقدار شربتش از یکمثقال تا سه مثقال است
اسحق گفته که مضر است بمعده و مصلحش عناب است و بالغ النفع است از برای جمیع امراض بارده
و حرارت و یبوست این معجون بدرجهٔ سوم است و نافع است از برای اوجاع حلق و صدر و طحال و
جمیع ریاح بارده و سنگ کرده و مثانه و حمیات و ظلمت بصر صنعت آن سلیخه شانزده درم
دارچینی هشت درم افیون بزرالبنج سفید لک مغسول از هریک شش درم سداب برگ فراسیون کمافیطوس
جاوشیر حنظل نانا اسطوخودوس فردانا میعهٔ سایله از هریک پنج درم عصارهٔ خافث کاشم بزرقند فوفا
صمغ عربی مغز بادام شیرین از هریک چهار درم زعفران قسط تلخ فلفل سفید اذخر کمکی سنبل الطیب
فرفیون بیست تخم لفاح اشق پودنه کوهی از بانه تخم کزبری ورق گل سرخ تارون اقاقیا طی حب بلسان
از هریک سه درم و در قرابادین کبیر جالینوس غاریقون و سورنجان از هریک دو درم داخل هست
و ناچار است ازین دو دوا هرگاه ریاح اشتداد داشته باشد و هرگاه جمع در مفاصل باشد والا سوداوی
نباید داخل نمود و اگر بلغم قوی باشد خصوص بلغم خام که زیاده کرده شود بر اجزای مسطوره بدبید
زنجبیل از هریک بوزن غاریقون و در بعض نسخ این معجون نبات زیاده کرده شده کشنیز خشک بریان
مرزنجوش از هریک شش درم و این نیکوست از برای اصلاح بصر پس اگر حمی قوی باشد باید که
زیاده کرده شود بدل مرزنجوش طباشیر صموغ را در شراب خیسانند تا حل شوند و باقی ادویه را کوبیده
و بیخته همه را با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون بسازند صاحب کامل الصناعه گفته شربتی ازین
معجون یکدرم است با آب گرم و از برای حصاة کلیه و مثانه با آب کرفس معجون میعهٔ اسهال کهنه
و زهیر را سود مند بود صنعت آن چنین بدستور اسارون افیون میعهٔ سایله بزرالبنج کندر اجزا
مساوی کوفته بیخته با سه چندان عسل بسازند شربتی از نیم مثقال تا یک مثقال خود معجون منقول از فضایح البیان
این معجون از استنباط اسناذ ابقراط است نافع است از برای فالج و لقوه و خدر و استرخا و دافع
رطوبات غریزیه است صالح است از برای صرع و دوین و مشایخ و مردمان قریه اصلاحی عظیم و محلل ریاح
و مجفف فروج و زایل کننده فروج و جرب و قوباء و سعفه و اوجاع مفاصل و ظهر هرگاه از رطوبت باشد
و انواع استسقا و ضعف باه و سوء هضم و صداع قدیم خوردن و طلا نمودن با سرکه انگوری و در وسط سر بعد از
سر تراشیدن سر و از برای اوجاع اذن قطور آن در گوش با دهان نافع است و روغن بلسان و از برای دندان

گذاشتن اندکی ازان بر دندان و از برای ذبحه باد و هرگاه دران شب بافی بخته باشند باید که استعمال کرده
شود بعد ازان روغن گاو و از برای سلحان آبیکه بخته باشند دران پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و از برای
امراض کلیه آبیکه بخته باشند دران پودنه نهری و از برای انواع کرمها با آب پوست و رخت آنار
شیرین و از برای بواسیر با خمر عنبی و از برای ضعف کبد و معده و امراض این اعضا با ماء العسل و در
بارد با ماء الجبن در حار و این معجون مضر است باصحاب حرارت مزاج و مصلحش شیر است و باید که در ابتدای
استعمال نخمند اگر شاید که استعمال داشته باشند بر مزاج ایشان بروت و قیئی که نبوده باشد بلد حار و شربتی
ازین معجون نادر و مثقال است و قیئی که وقوع داشته باشد اسباب بروت بجهت آنکه این معجون گرم و خشک
است در درجهٔ ثالثه و یک مثقال است در وقت عدم وقوع اسباب چاره و قوت این معجون تا ده سال
باقی است و بعد از شش ماه استعمال توان کرد صنعت آن همانست ازرج بزرالبنج سفید از هریک ده درم فرفیون
زعفران سلیخه حاما افیون اذاقیا قسط تلخ سنبل الطیب صمغ عربی تخم خندقوقا تخم اجره مغرب الخروع مقل
البهود کندر سماق دبق مقشر کبریت زرد لبنی فلفل سفید ورق گل سرخ عاقرقرحا تخم عرطنیثا تخم کرفس از
هریک چهار درم تخم بادروج یکدرم ادویه را کوبیده و بیخته آنرا که آنرا قوامی باشد
پس بسرشند بعسل مصفی و داخل کنند دران روغن بلسان آنچه میسر آید و جوشی اندک داده در شیشه نگاهدارند
معجون هرمس نافع است از برای قیء چون آشامیده شود ازان وزن دو ثلث درمی با آب سرد
و از برای وجع کبد بای و ردو گلقند و از برای حمی با آب نیم گرم و اگر با امراض مسطوره تب نباشد
با طلای ممزوج و از برای نفث الدم مقدار با فلا با سرکه ممزوج با آب و در اعتقال معاء و ریاح با طلای
عتیق ممزوج و بجهت درد سر و سواس و جنون شب بخورند با شراب ممزوج و بر اکزیان با روغنی با آب تریخیز
بنوشند و بمالند و بجهت گزیدن سگ و یوانه با شیر و بودار بنوشند صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از
هریک پنج استار افیون پنج عقران از هریک ده استار فرفیون اشق سنابج هندی عاقرقرحا پوست
بیخ لفاح سداب سلیخه سنبل الطیب تخم کرفس از هریک شش استار عود بلسان سه استار عسل سفید چوشبو
کف کرفته بقدر حاجت بدستور مقرر معجون سازند و این نسخه چهارده جزو هست و گرم است در درجه
و خشک است در دو درجه و نیم معجونی که دندان را می حس کند و در دفع شامه هرگاه بسبب حرارت
باشد و علامت آن استراحت از آب سرد و هوای سرد هست صنعت آن بزرالبنج افیون میعهٔ سایله

بار زد از هر یک دو درم فلفل انگوزه شاهتره از هر یک یکدرم کوفته بدو شاب انگوری شستر بر
دندان بمالند و در دهان ساکن گرداند **ایضا مفرحات** افیونی است مفرح از اقراح حکیم عماد الدین
محمود در قمع از برای تقویت باه و شهوت و کمر و ادویه مبنی و گرده از طرب المجالس قوی است صنعت آن
عود قماری خام سه درم سنبل الطیب و فلفل و دانه هیل هیل از عنران از هر یک پنجدرم زرنباد ده درم
دو رنج عقربی خصیة الثعلب مصری از هر یک سه درم تخم شلغم تخم ترب از هر یک پنجدرم تودری
سرخ تودری زرد خولنجان معرب چلغوزه معرب بته بادام شیرین مقشر مغز فندق مغز تخم خیارین
مغز تخم خربزه جوز بوا سپیدار یاقوت رمانی سماق جبة ارکبا بچینی دارچینی از هر یک ده درم بابونه شترغاو
معصطگی سنا مکی ریگ ماهی از هر یک سی درم فلفل زرالبنج سفید از هر یک ده درم افیون پانزده درم جدوار
خطائی مجرب عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو درم مشک ترکی خالص سه قیراط عسل
مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند و این ترکیب سه گونه خاصیت دارد
در ربعه درجه اول و خشک است در دوم مفرح دیگر مقوی اعضای رئیسه است و امساک و نشاط
آورد صنعت آن افیون کاز روغنی یکمثقال در میان شش عدد جوز بوا که میان آنها را خالی کرده
باشند فتیله کرده بگذارند و جوزها را بخمیر گرفته در روغن کاو بریان نمایند پس خمیر را دور کرده
یاقوت زرد یاقوت سرخ لعل بدخشی مروارید ناسفته کهربا ورق نقره از هر یک دو مثقال ورق طلا
یک مثقال عنبر اشهب یکمثقال عود قماری خام زرنباد دانه هیل بوا شیطرج هندی طباشیر سفید کشنیز
خشک از هر یک یکمثقال دو دانگ زعفران چهار دانگ پوست زرد آلوچ یک مثقال و دو دانگ
بنات سفید عسل مصفی از هر یک چهل مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی کدرم **مفرح** جواهری
خفقان و وسواس فکر و توحش را سودمند بود و دوام جگر و دماغ را قوت دهد و فرح آورد و نشاط تمام
بخشد و لون را صفا کند و بشره را بغایت برافروزد و بوی دهان خوش کند و طعام بگوارد و معده
را قوت دهد و طبع را زم دارد و مقوی قوت باه باشد و لغوظ آورد و ضعف را زائل سازد و حفظ را زیاده
گرداند و جوانی را نگاهدارد و پیران را بغایت قوی کند و بواسیر را سود دهد و مجملا خاصیت این ترکیب
بسیار است صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی یاقوت زرد فیروزه نیشاپوری زمرد از هر
یک دو مثقال لعل بدخشی عقیق یمنی کهربای شمعی لبسد جوز بوا از هر یک سه مثقال الاجورد مغسول یک

دو بند درم ریوند چینی صندل سفید نیلوفر عنبر اشهب تخم زرد کدو بهی سرخ طین مختوم عود قماری سلیخه کشنیز
خشک زرشک بهدانه از هر یک سه مثقال جندبیدستر طباشیر سفید زرنباد خولنجان عود الصلیب
سنبل جوز بوا زنجبیل دارچینی قاقله کبار سعد کوفی اسطوخودوس شاهی شنیز لسان العصافیر ورق
انبج فرنجمشک مرزنجوش ابریشم مقرض بهمن سفید بسباسه حماما فتاح اذخر لسان العصافیر ورق
شیبی فرفل اسپغول فستقی زراوند گرد زراوند طویل انیسون تخم کاسنی تخم کرویا فتیون شامی
دو رنج عقربی مصطکی رومی تانخواه کل سرخ از هر یک پنج مثقال فلفل سیاه فلفل سفید فلفل آرمله مقشر بوست
هلیله کابلی از هر یک هفت مثقال زعفران ده مثقال مشک خالص جدوار آزموده افیون
مصری کاوزبان بادرنجبویه تخم کل سرخ از هر یک دو مثقال ورق طلا ورق نقره فادزهر
حیوانی سانج هندی کافور قیصوری از هر یک یکمثقال نیم و بعضی کافور را یکدرم کرده اند موميای
کانی یکمثقال نبات سفید نصف تمام اجزا را کوفته و بیخته با سه چندان عسل سفید صاف کرده بقوام
آورده سه روز نموده چنانکه دستور است ادویه را دران آمیخته بشرزه و در ظرف چینی کرده بعد از سه ماه
مقدار دو مثقال میل نمایند و از عقب آن پیاله چای یا عرق کاوزبان یا گلاب بیاشامند که نفع
ظاهر می شود انشاء الله تعالی **فصل در بیان مرکباتی** که اصل و عمود در آنها پوست
خشخاش است و دانه خشخاش است و از آنجمله **بخور** مخدر است **بخور** نافع از برای نزلات
و مسکن اوجاع سر و دندان و گوش منقول از حاج حسین از تلامذه والد ماجد آن مرحوم قدس الله سرهما
صنعت آن بزرالبنج سفید پوست خشخاش اصل السوس کل ارمنی پوست بیخ لفاح کل بنفشه خبازی
کل خطمی عنب الثعلب از هر یک جزوی و اگر نزلات بارده باشد مرزنجوش نام بابونه اکلیل الملک
از هر یکجزوی و اندکی جندبیدستر داخل نمایند و در آب بجوشانند و سر و دهان و گوش را بدان بخار
آن بدارند پس صافی نموده قدری از آب آن را مضمضه نمایند و قطرات آن را بر سر ضماد کنند **ایضا**
شربة الذرب است جهت ذرب و ضعف معده و امعاء و قبض شکم و تقویت اعضای رئیسه بعد از علل
است صنعت آن مروارید مرجان کهربا عقیق یشب سبز عاج طباشیر طرائیث کشنیز خشخاش بیان
صندل سفید بهمن فوفل سعد زیره کرمانی مدبر مصطکی کرویا مازو سبز گل ارمنی شاه دانه سعد
صمغ عربی آرد کنار آرد سنجد حب الآس عنبه دانه عناب بریان کرده پوست بیرون کنده عجم

زبیب از هر یک بیست درم ورق نقره یکدرم تخم خرفه بریان بزرخشخاش سفید دانه انگور از هر یک پنجدرم
عود خام بزرالبنج از هر یک دو درم رب شیرین رب سیب شیرین رب مورد بالسویه دو چندیا سه
چند همه ادویه را کوفته بیخته با شربت بنفشه معجون سازند شربتی نانیدرم با شربه مناسبه بنوشند
تریاق النزله است که در منع انصباب مواد ورفع سرفه مجرب است صنعت آن تخم کاهو ده درم
بزرالبنج سفید پوست خشخاش از هر یک پانزده درم تخم خشخاش سفید بیست درم گل کاوزبان تخم سورد
کشنیز خشک از هر یک پنجدرم اسطوخودوس دو نیدرم همه را در آب بخیسانند وبجوشانند وبنات سفید صد
وپنجاه درم اضافه نموده بقوام آورند پس گل سرخ کشنیز خشک رب السوس نشاسته صمغ عربی گیره امر صاف
از هر یک دو نیدرم نرم سوده بآن بیامیزند شربتی یک نخود حب خشخاش نافع از برای اسهال خون
وزحیر واسهال کبدی ومعوی ودماغی صنعت آن مازو سبز کزمازج پوست خشخاش سفید صمغ عربی
اجزا مساوی کوفته وبیخته بالعاب بزرقطونا که آب بارتنگ برآورده باشند شربت جوب سازند شربتی
مقدار نخودی بقدر قوت مزاج از یک حب تا پنج حب واگر قدری حب الاس وبیخ انجبار داخل نمایند بهتر است
وحلوای تخم خشخاش است مقوی دماغ ومسمن بدن صنعت آن شیره تخم خشخاش سفید هفت تولد
بنات سفید پنج تولد روغن گاو تازه سه تولد اول شیره خشخاش را در دیگ کرده بآتش ملایم چندجوشی
دهند پس روغن دانع کرده وبنات گداخته وران بریزند وبرهم زنند تا غلیظ گردد وبقوام آیدپس زعفران
بسته از هر یک یکماشه باگلاب سائیده داخل نموده فرود آورند وسرد کرده ناشتا بخورند جمله یکشربت است
اقویارا وضعفارا دو شربت وحلوای کوکنار از اطبای هندست از برای نزلات نافع است و
نشاط آور ودوسرعت انزال را نافع بود صنعت آن بگیرند خشخاش تیغ نازده بانخم بهیت عدد بکوبند
ویک شب در آب ران بخیسانند پس بقشارند ونقل آن راه ورنمایند ودوسیر گندم را در ان آب بجوشانند
تا تمام آب آن را جذب نماید پس در سایه خشک نمایند وآرد کنند وآن را در راه روغن بریان کرده دوسیر
قند سفید ویک سیر عسل مصفی را در آب حل کرده بجوشانند وکف آن را بگیرند ودر اخل آرد ودر روغن
مذکور کرده بآتش ملایم بپزند تا شروع به پس دادن روغن نماید مغز بادام شیرین مغشره ده درم زنجبیل
ودودرم زعفران نیدرم نرم کوبیده داخل کرده از آتش برگیرند ودر لنگری چینی پهن نمایند وبطریق
حلوای لوز بپزند وهر کس بمقدار برداشت طبیعت خود بخورد وخمیره خشخاش هست خمیره خشخاش

نافع هست از برای نزلات ودرد سینه وسرفه وسل ولتکین اوجاع صنعت آن بگیرند پوست خشخاش تیغ
نزده یکصد وپنجاه مثقال ونیم کوفته در سه صد وهفتاد وپنج مثقال آب بجوشانند پس در خرطه انداخته بچکانند
تا مطلق تلخی دران پوست نماند پس بگیرند تخم خشخاش مقدار سی وهفت مثقال ونیم نرم صلایه کرده دران
آب چکیده پوست کوکنار شیره یکشند پس آن را با سه صد مثقال قند سفید بقوام آورند پس بگیرند زعفران
سه مثقال وبگلاب سائیده دران داخل نمایند ویک جوش داده پس بگیرند عنبر اشهب نیم مثقال وبامند سفید
بکوبند ودران داخل نمایند وبرهم زنند تا نیکو مخلوط شود از آتش فرود آورده دانه هیل هفت مثقال ونیم
دارچینی پانزده مثقال کوبیده وبیخته دران داخل کرده بمواظبت آن مقدار برهم زنند که خمیر شود قرصهای
هر قرصی دو مثقال ونگاهدارند ودروقت حاجت یک قرص آنرا بخورند خمیره ممسک هست چون قبل
از جماع بدو ساعت بخورند امساک منی کند وسرعت انزال نافع باشد صنعت آن بگیرند خشخاش تیغ
نزده بانخم نیم رطل ونیم کوفته در هفت من آب حدادان بجوشانند چون آب به ثلث رسد بالند وبیالایند
پس بایک رطل بنات سفید بقوام خمیره آورند پس فرود آورده زنجبیل بیست درم جوز بوا دودرم
افیون یکدرم زعفران نیمدرم کوفته وبیخته داخل کرده تبریزند تا نیکو مخلوط شود وخمیره کردد در ظرف
چینی یا شیشه نگاهدارند وعند الحاجه شربتی از نیمدرم تا یکدرم ویک مثقال نیز تامل نمایند خمیره
خشخاش تالیف غفران مآب نواب حکیم محمد هاشم العلوی قدس سره صنعت آن تخم خشخاش سفید
تخم خشخاش سیاه مغز بادام شیرین مغز فندق مغز پسته مغز تارجیل هم مغشر نشاسته کنیرا از هر یک دو
نیم مثقال دانه هیل دو مثقال عود الصلیب چهار دانگ زعفران دو دانگ بهمن سرخ بهمن سفید
کهربا شمعی از هر یک دو مثقال ودر نسخه دیگر کهربا داخل نیست لبوب وتخمها را صلایه نموده باقی ادویه
را کوفته وبیخته شربت گاوزبان شربت اسطوخودوس شربت بنفشه شربت سیب شیرین شربت بهشیرین از هر یک
شش مثقال ودر نسخه دیگر شربت بنفشه نیز داخل هست واز هر یک این شربتها هفت مثقال نبات
سفید بیست مثقال همه را بعرق بیدمشک بقوام آورده ادویه را بآن آمیخته خمیره سازند وهر روز
پنج مثقال تناول نمایند خمیره خشخاش ایضا تالیف آن مغفور مبرور صنعت آن تخم خشخاش سفید
تخم خشخاش سیاه مغز بادام شیرین مغز فندق نشاسته مغز پسته کنیرا از هر یک دو مثقال ونیم دانه
هیل دو مثقال عود الصلیب چهار دانگ زعفران یکدانگ ونیم بهمن سرخ بهمن سفید کهربا شمعی

مغز بادجیل تازه مقشر از هریک دو مثقال و نیم لبوب و بزور را نرم صلابه نموده باقی ادویه را کوفته
و بیخته شربت اسطوخودوس و شربت گاوزبان و شربت آنار شیرین و شربت بنفشه
از هریک هفت مثقال و نیم بنات سفید پانزده مثقال مجموع را باعرق بیدمشک چهل و پنج مثقال بقوام
آورده ادویه را بآن شربته خمیره سازند شربتی پنجمثقال و اگر بکدانک عنبر اشهب داخل نمایند بهتر
است و نیز از انجمله دیاقوذا است بدانکه دیاقوذا بالفتح دال مهمله و فتح باء مثناه تحتانیه و الف و ضم
قاف و سکون واو و فتح ذال معجمه و الف بلغت یونانی بمعنی شراب خشخاش است دیاقوذا اکثر نزلات
حاره و سرفه خشک را مفید است و سینه و حلق را نرم گرداند صفت آن گیرند خشخاش سفید تنغ نزده پانزده
بیست عدد تخم خطمی سفید کثیرا سفید صمغ عربی تخم خیارین بهدانه بهیرین از هریک پنجدرم اصل السوس
بیست درم بزرقطونا ده درم و در نسخه دیگر بیست درم مجموع را در شش رطل آب باران
دو شبانه روز بخیسانند تا نرم شود پس بالش ملایم بپزند تا مهر شود و آب بنصف رسد پس بیالایند
و باکمین قند سفید بقوام آورند شربتی تمام پنجمثقال و در نسخه دیگر این دیاقوذا بجای قند سفید
پنجمثقال است سید اسمعیل گفته و ذخیره خود کرده بعض اطبا قند سفید نیم من پنج پنجمثقال نیم من میکنند و بعضی
پنجمثقال نیم من و عسل مصفی نیم من میکنند و اگر بجای هردو شکر کنند روا باشد میفرمایند که اگر
بجای همه کمین فایند سنجری باکمین بزرگ بیاورد از هریک نیم من کنند بهتر است دیاقوذا دیگر
که در منافع مثل اوست صفت آن خشخاش تنغ نزده پانخم و خشخاش سیاه تنغ نزده پانخم از
هریک ده مثقال گل بنفشه صمغ عربی از هریک پنجدرم اصل السوس سه درم رب آنار شیرین
بیست مثقال قند سفید یکصد درم بدستور شربت بپزند شربتی دو مثقال صفت این دیاقوذا
به نسخه دیگر خشخاش سفید تنغ نزده پانخم و خشخاش سیاه تنغ نزده پانخم از هریک ده مثقال گل
بنفشه صمغ عربی از هریک یک مثقال اصل السوس سه درم آب آنار شیرین بیست مثقال قند سفید
یکصد درم بدستور مقرر شربت به پزند شربتی ده درم دیاقوذا اگر منع نزلات کند و سرفه را نافع
بود و خواب آورد و دماغ را قوت دهد صفت آن خشخاش سفید خشخاش سیاه با پوست تنغ
نزده از هریک ده عدد عناب خراسانی بیست عدد مویز منقی دوازده مثقال و نیم بزرالبنج سفید
یکمثقال و یکدانک و نیم اصل السوس دوازده مثقال و نیم تخم خطمی سفید سه مثقال انچه زیرده دانه

ابریسا دو مثقال و نیم پرسیاوشان اسطوخودوس زوفا خشک از هریک دو مثقال مجموع را در آب
باران واگر یافت نشود در آب حدادان مقدار هفت رطل یک شبانروز بخیسانند و روز دیگر بجوشانند
آنمقدار که ثلث آب بماند پس بالایند و بیالایند و با شکر سفید یکمن بقوام آورند پس گیرند مصطکی رومی
مرکی صافی انما فیادارچینی زعفران رب السوس از هریک نیم مثقال کوبیده و بیخته بآن بیامیزند شربتی
نیکو شربتی سه مثقال دیاقوذا منقول از خط حکیم احمد موسوی قلمی فرموده اند که این شربت را
بجهت فرزندام ساخته آزموده مجرب افتاد و مخترع آن فقیر است صفت آن پوست خشخاش تنغ نزده
بنفشه گل منج اصل السوس از هریک دو مثقال عناب خراسانی نازه بیست عدد مویز طائفی منقی سی
عدد کل خطمی سفید کثیرا سفید صمغ عربی تخم خیارین تخم خیارزی نیم مثقال مویز طائفی منقی از
حب پنجمثقال تخم خشخاش سفید چهار مثقال جوشانیده صافی نموده قند سفید یکمن داخل کرده
بقوام آورند و بوقت حاجت اگر ضرور باشد صمغ عربی شکر نبقال از هریک دو دانگ کوبیده
بر آن پاشیده بلیسند دیاقوذا دیگر تالیف حکیم احمد موسوی صفت آن مویز طائفی دانه بیرون
کرده سه مثقال تخم خطمی سفید صمغ عربی زوفای یابس تخم خرفه مقشر تخم خیارزی بهدانه اصل السوس محکوک
از هریک دو مثقال خشخاش تنغ نزده با تخم پانزده مثقال ایرسا یکمثقال در آب خیسانیده بجوشانند
چون به نصف رسد صافی نموده با شکر سفید بقوام آورده اگر سرفه بلغمی و باکنه باشد اندک انگبین با شکر
نیز داخل نمایند دیاقوذا دیگر اصحاب نزلات و خداوندان سل و کسی که سرفه داشته باشد و با سرفه خون
برآید نافع بود صفت آن خشخاش سفید تنغ نزده با تخم خشخاش سیاه با تخم از هریک پنجاه درم کاهو
مقشر بزرالبنج سفید از هریک سه درم و نیم کوفته با پانصد درم آب صافی بجوشانند تا بیست درم بماند
بیالایند و پنجاه درم لعاب بزرقطونا و یکصد درم سپستج داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه دیاقوذا
به نسخه ابن ماسویه که اقدم از نسخه قبل است و در منافع مذکور صفت آن خشخاش سفید بیست درم خشخاش
سیاه ده درم تخم خطمی سفید کثیرا صمغ عربی مغز تخم خیارین مغز تخم خیارزی بهدانه از هریک پنجدرم اصل السوس
بیست درم بزرقطونا پنجدرم ادویه را سوای بزرقطونا نیم کوفته مجموع را سوای بزرقطونا و خطمی
در دو من آب باران بخیسانند یک شبانروز و بزرقطونا و خطمی را لعاب برآورند و صمغ عربی و کثیرا
را علیحده در ده سیر آب باران حل کنند بین بجوشانند تا بنصف رسد پس بیالایند و لعاب بهاو کثیرا

وصنع عربی حل کرده بانیم من شکر صافی نموده بقوام آورند شربتی یک اوقیه **دیافوذا** دیگر که حکیم احمد موسوی در مجربات خود از والد ماجد خود حکیم سلیمان موسوی نقل کرده صنعت آن خشخاش سفید تیغ نزده بانیم من درسه من آب باران یک شبانروز بخیسانند و روز دیگر بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده بانیم من شکر سفید بقوام آورند و اگر در سینه خلطی باشد بدل شکر انگبین کنند **دیافوذا** منقول از خط میرزا معزالدین محمد موسوی صنعت آن تخم خشخاش و پوست خشخاش از هریک هریک بیست درم بجوشانند و بیالایند و با پنجاه درم قند سفید بقوام آورند شربتی ده درم با آب نیم گرم **دیافوذا** دیگر منقول از خط میرزا معزالدین موسوی صنعت آن خشخاش سفید اصل السوس از هریک بیست درم خشخاش سیاه ده درم تخم خطمی و کشنیز اصمغ عربی تخم خبازی بزرقطونا از هریک پنجدرم همه را در پنج رطل آب باران بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده دو رطل سلاقه عناب مع عصیر عناب پخته دیگر رطل بیالایند داخل کرده بقوام آورند **دیافوذا** دیگر مجرب از برای امراض صدر و ریه وسعال صنعت آن خشخاش تیغ نزده بانخم سی عدد کل بنفشه گل نیلوفر کاوزبان از هریک سه مثقال اصل السوس پنجمثقال عناب پسته از هریک ده دانه او دویه را جوشانیده صافی نموده بنات سفید یکمن داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه **دیافوذا** دیگر منقول از ذخیره سید اسمعیل جرجانی در نکام و نزله بسیار حار و در بارد تیز که رقیق باشد استعمال کرده میشود صنعت آن یکیرند خشخاش تیغ نزده یکصد عدد پوست و تخم یکو بند و در هفت من آب باران یک شبانروز بخیسانند و روز دیگر آن مقدار بجوشانند که بنصف رسد بیالایند و با یکمن قند سفید و یکمن پنبه بقوام آورند شربتی هفت درم با مارالشعیر و بعضی اطبا اقاقیا از عفران مرکبی صافی کلنار فارسی عصاره لحیة الثیس صمغ عربی از هریک یکدرم کوبیده بجیه داخل میکنند در تمام آن شربت و بعضی بازای هر رطلی ازین شربت این ادویه را باین مقدار داخل می نمایند **دیافوذا** الیف آن مرحوم نافع از برای سل و جمیع امراض صدر و ریه که از نزلات حاره باشد و اسهال مزاری و ذوبانی و نفث الدم صنعت آن خشخاش سفید تیغ نزده بانخم بیست عدد خشخاش سیاه تیغ نزده بانخم ده عدد نیم کوفته بهدانه بشیرین تخم خطمی سفید صمغ عربی کشنیز اصل السوس ممکوک مرضوض سرطان بهری که اطراف آنرا دور کرده شکم آنرا شکافته اول مرتبه آب خاکستر چوب طرفا و اندک نمک شسته پس با آب خوش بشویند که اثر

خاکستر و نمک دور کرده و از هریک پنجمثقال جلاب را در یکمن شیر بریز آب باران یک شبانروز بخیسانند پس بپزند تا به نصف رسد بمالند و بیالایند و لعاب بزرقطونا ده مثقال قند سفید نیم من داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند اقاقیا عصاره لحیة الثیس طباشیر سفید از هریک یکمثقال زعفران بزرالبنج سفید از هریک دو دانک کهربا مروارید نا سفته از هریک نیم مثقال داخل کرده نیکو برهم زنند تا خوب مخلوط شود و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی پنج مثقال **ورب خشخاش** هست از تالیف قدما هست جهت نزلات حاره بغایت نفع دارد صنعت آن کوکنار مع تخم دویست عدد بکوبند و یک شبانروز در نه صد مثقال آب بخیسانند و بجوشانند تا بنصف سد پس صاف نمایند و با صد و پنجاه درم شکر یا عسل یا مثلث بقوام آورند که لعوق شود بعد ازان اقاقیا زعفران مازو لحیة الثیس از هریک درمی کوفته بیخته در ان بیامیزند و بدانند که رب نزد اطبا آن هست که فانات و اثمار را کوفته آب آن را بگیرند یا جوشانده آب صاف طبخ آن را بیالایند پس این آب یا طبخ را بپزند فقط تا که غلیظ شود و باید که چون بنصف رسد قدری شیرینی نیز داخل نمایند و بقوام آورند چه اب بعضی فواکه بعضی شیرها از بسکه مایت و لعاب دارند عند الطبخ همه هوا میکردند و غلیظ نمی شوند تا که بآن شکر یا مویز ندویا آنکه می سوزند بخلاف شراب که شیرینی دران با مائعات ابتدا داخل می نمایند و طبخ میدهند تا غلیظ گردد و بقوام آید خواه آن مائع عصاره باشد یا طبخ یا غیر آن و این فرق هست میان آن هر دو و نیز بر سبیل تجوز احد هما را بر دیگری اطلاق می نمایند و در حرف الراء در بحث ربوب انشاء الله تعالی خواهد آمد **سفوف خشخاش** هست **سفوف خشخاش** نافع از برای نزلات حاره و سعال و خشونت صدر صنعت آن تخم خشخاش سفید پنجدرم صمغ عربی نشاسته بریان تخم خطمی سفید کشنیز اسفید تخم خبازی از هریک دو درم تخم خرفه مقشر سه درم طباشیر سفید یکمثقال مغز بهدانه رب السوس از هریک دو مثقال کوفته و بیخته سه جی دو مثقال باشیر زنان باشیر بز باشیر خر بیاشامند **سفوف دیگر** که وجع کلیه را نافع باشد و در را تسکین دهد صنعت آن بزرالبنج سفید یکدانگ افیون قیرطی مغز تخم کدو خرفه مقشر از هریک یکدرم کوفته با شراب خشخاش بنوشند و ایضا از تجربه ابهای خشخاش هست **شراب خشخاش** سوداوی منع نزلات کند و قروح صدر و ریه را نافع بود و بی خوابی را مفید باشد صنعت آن خشخاش سفید بزرگ تیغ نزده یکصد عدد با تخم نیم کوفته

باد و من آب باران بپزند و بپالایند و با یکمن و نیم قند سفید بعوام آورند شربتی نادره درم و اگر خواهند
شراب خشخاش از تخم نی پوست مرتب نمایند مقدار بیست مثقال تخم خشخاش را بکوبند و بپزند و با یک من
قند سفید بعوام آورند و اگر تخم خشخاش از خشخاش تیغ نزده باشد بهتر است **شراب خشخاش** من نسخه
شیخ الرئیس بالغ انحدار نزلات و مواد دماغی است و سرفه را نافع است و بالغ قئی الدم و اسهال مزمن
است صنعت آن بگیرند خشخاش رسیده تیغ نزده متوسط در بزرگی و کوچکی دو صد عدد و کنگره سر آنها را
و چوب پایان آنها را دور کنند و در آب باران پانزده رطل سرشبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف
رسد پس بفشارند و ثفل آنها را دور کنند و آب را نیکو صافی نموده وزن کنند از ان چهار رطل و نیم و از عسل
سفید مصفی خشبو و از سلاده عنب از هر یک یک رطل و نیم و بپزند تا بعوام آید پس اقاقیا و زعفران و مرکی صافی
گلنار فارسی عصاره لحیة الثیس از هر یک یکدرم کوبیده و بیخته بآن مخلوط سازند و در ظرف چینی نگاهدارند
حکیم میر معز الدین موسوی گفته که درین شراب برای تقئ الدم و دم الاخوین و طراثیث شیرین و صمغ عربی
نیز داخل میتوان کرد دیگری درین شراب بجای مرکی صافی عنصل و گلنار فارسی هر دو داخل کرده و گفته
که این شراب را با پنجاه درم شکر سفید یا عسل مصفی بامثلث مرتب باید نمود و دیگری گفته که این شراب
را با عسل مصفی بقدر ضرور مرتب باید نمود و دانه که در آخر داخل میکنند همین اقاقیا و عصاره لحیة الثیس
آورده و این نسخه از برای اسهال مزمن انسب است و دیگر گفته که در هر رطلی از شراب مذکور یعنی بعد
از انکه بعوام آمده باشد اقاقیا و برگ سماق و عصاره لحیة الثیس و گلنار فارسی و کشنیز و زعفران از هر یک
چهار درم باید داخل نمود و در نسخه دیگر که از برای اسهال دماغی بسیار نافع است بعد از آمدن بعوام
لایق گل سرخ صمغ عربی از هر یک هشت درم تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه که هر دو را بریان کرده
باشند از هر یک شش درم رب السوس نشاسته کتیرا از هر یک چهار درم زعفران یکدرم داخل است شربتی
دو درم **شراب خشخاش** دیگر صنعت آن پوست خشخاش سفید تیغ نزده چهل مثقال تخم خشخاش
دو صد و چهل مثقال هر دو را یکشبانروز در شش رطل آب باران بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد
و بمالند و بفشارند و صافی نموده قند سفید دو صد و چهل مثقال داخل کرده بعوام آورده نگاهدارند
شراب خشخاش دیگر تخم خشخاش پوست خشخاش تیغ نزده از هر یک سی درم بیم کوفته در بیست من
آب باران بجوشانند و چون یکچهارم آب بماند بپالایند و با یکرطل قند سفید بعوام آورند **شراب خشخاش**

دیگر جهت مسلولین و صاحبان نفث الدم و کسیکه با سرفه خون از سینه او آید و از برای صحابسال
صعب که بشب بیقراری داشته باشند و خواب آمدن ندهد صنعت آن خشخاش سفید با تخم خشخاش
سیاه با تخم کاهو که آنرا تیغ نزده باشند از هر یک پنجاه درم تخم کاهو مفشر بزر النبج سفید از هر یک سی
درم همه را با پانصد درم آب باران یکشبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد و بپالایند
و پنجاه درم لعاب بزر قطونا و یکصد درم بیخ داخل کرده باز بجوشانند تا بعوام آید و در آخر دو درم
زعفران داخل کرده در ظرف چینی نگاهدارند **شراب خشخاش** مرکب منافع بسیار دارد
صنعت آن پوست خشخاش تیغ نزده با تخم یکصد و پنجاه عدد کنگره و چوب آن را دور کرده
یکشبانروز در آب خیسانیده و اگر بجای آب گلاب و عرق بید مشک کنند بهتر است و این
ادویه را نیم کوفته در پارچه بسته علحده در آب و یا گلاب و بید مشک بخیسانند همان قسم
یکشبانروز پس هر یک را جدا جدا بجوشانیده مالیده صاف نموده با سه چندان نبات
بعوام آورند و این ادویه این است عود هندی غرقی خام دارچینی قرنفل دانه هیل سانج هندی از
هر یک یک مثقال سنبل الطیب سه مثقال و بعد تیاری عنبر اشهب مشک خالص مصطگی زعفران
از هر یک یک مثقال اضافه نمایند و باید که قدر نبات تخمینا دو صد و شصت مثقال باشد
شراب خشخاش دیگر نافع است برای امراض صدر و رئه و نزلات و سعال صنعت
آن خشخاش تیغ نزده با تخم سی عدد گل بنفشه گل نیلوفر گاوزبان گل گاوزبان از هر یک
سه مثقال اصل السوس پنج مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه بجوشانند
صافی نموده شکر سفید بیست و پنج مثقال داخل کرده بعوام آورند **شراب خشخاش** دیگر
وحمیات دق و اقسام حمیات را نافع باشد صنعت آن آب نیلوفر تازه و آب گدو
تازه آب گل بنفشه تازه از هر یک نیم من تخم خشخاش سفید یک صد درم
خشخاش را نرم کوبیده و در آبها داخل نموده با شکر سفید مصفی یکمن
بعوام آورند و بعضی از اطبا بزر النبج سفید در آبهای مذکور سه شب خیسانیده
پس صاف نموده تخم خشخاش سفید را نرم کوبیده داخل کرده با قند بعوام

آورند میفرمایند که این خوب نیست زیرا که بزرالبنج را بپوست بسیار است و این آبها بالسبب لطافت ناسه روز فاسد می شوند **شراب خشخاش** صندلی سعال بالیمین طبع را سود مند است صفت آن پوست خشخاش تخم خشخاش از هریک ده درم حب الاس بیست درم صندل سفید صندل سرخ از هریک پانزده درم همه را در کلاب و عرق بید مشک از هریک یکمن شبانروز بخیسانند و بجوشانند چون بیکمن رسد بیالایند و بانیم من رب بشیرین و نیم من نبات سفید بقوام آورند پس نیم درم عنبر اشهب را با دو مثقال نبات سفید نرم کوبیده داخل نمایند **ضماد خشخاش** از محمد بن زکریا است نافع است برای اوجاع اذن و اسنان و شقیقه صفت آن گل بنفشه خشک بابونه اکلیل الملک کل خطمی سفید آرد جو تخم خشخاش پوست خشخاش از هریک کفی نیم کوفته آب بپزند تا مهرا شود و رها ون سنگی بکوبند و روغن گل سرخ داخل کرده بسته بالند تا چون مرهم شود بر کوش و لجه و شقیقه ضماد نمایند **وطلای خشخاش** است چون بر دو چشم بالند آب آمدن و درد اعماق آن را زائل گرداند صفت آن یکعدد پوست خشخاش را در آب برگ عنب الثعلب سه ساعت خیسانیده پس مالیده صافی نموده دران حضض هندی نیم وزن نرم روجو بدیک وزن سائیده شبنم گرم نموده طلا نمایند **وعرق خشخاش** است و این در خواص قریب بعرق افیون است صفت آن گیرند کوزه خشخاش تیغ نازده افیون ناکرفته با تخم هر قدر که خواهند و پارچه نموده یکشبانروز در آب آنمقدار که از روی آن بگذرد بخیسانند پس یا چهار وزن آن آب بطرق متعارف با کش ملایم بقرع و انبیق عرق کشند و اگر قوی خواهند باز دران عرق قدری پوست خشخاش تیغ نازده بدستور خیسانیده عرق کشند **عرق پوست خشخاش** مرکب در نفع افیونی از ساده آن است صفت آن گیرند پوست خشخاش موصوف نیم من تبرزد بزرالبنج سفید ده مثقال تخم لفاح نیم مثقال تخم خشخاش بیست مثقال تخم سرخ بهمن سفید بوزیدان از هریک مثقالی بصری زراوند مدحرج زراوند طویل دارچینی قرنفل جوز بوا بسباسه از هریک چهار مثقال برگ بادرنجبویه برگ فرنجمشک برگ گاوزبان گل کاوزبان از هریک هفت مثقال زعفران سه مثقال جندبیدستر عنبر اشهب مشک خالص از هریک دو مثقال او دیه را سوای زعفران و جندبیدستر و عنبر و مشک جوکوب نموده دران مقدار آب یا ران که از بالای آن دو سه انگشت بگذرد یکشبانروز بخیسانند پس چهار وزن آن آب داخل کرده

در دیگ عرق کشی بدستور مقرر عرق کشند و زعفران و جندبیدستر و مشک و عنبر را سوده در پارچه نازکی بسته در نه مشه و به اندازه ناعرق بر آن کشیده شود پس سرد کرده در شیشه نگاهدارند و عند الحاجت بقدر برداشت طبیعت بیاشامند و این عرق پیران و صاحبان امراض ماغیه بارده و معتادین بکوکنار را بسیار نافع است **واقراص خشخاش** است **قرص خشخاش** نافع است برای قروح سینه وریه و در دسینه و ذات الریه و ذات الجنب و حرقة البول و بول الدم و فرحه گرده و مثانه و لفث الدم و اسهال خونی و سرفه و صفت آن غنچه گل سرخ منزوع الاقماع صمغ عربی از هریک چهار درم نشاسته گیرا رب السوس از هریک دو درم تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه از هریک سه درم طباشیر سفید پنجدرم زعفران دو دانگ کوفته و بیخته با آب شسته **اقراص سازند** شربتی از یکدرم تا یکمثقال باشه اب خشخاش و فولش تا شش ماه باقی است و بعد ازان ضعیف میگردد و در نسخه حکیم محمد باقر که در مجربات خود نوشته نشاسته داخل نیست و گفته که شربتش از یکمثقال تا یکمثقال و نیم است با شه اب خشخاش و در موضع دیگر از همان بیاض مجربات خود نشاسته داخل است و گفته که شربتش از یکدرم تا سه درم است با شراب خشخاش **قرص خشخاش** که بیلد اسمعیل در ذخیره در علت قرحه ذکر کرده و گفته که این قرص از برای قروح کلیه و مثانه و مجاری بول و از برای ریا بیدن گوشت تازه در بن قروح بکار آید هرگاه استعمال کرده شود بعد از سکون وجع و ایستادن ریم صفت آن تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه از هریک دو درم کنیرا صمغ عربی نشاسته گل ارمنی طین قبرسی گل مختوم غنچه گل سرخ منزوع الاقماع کلنار قابضی سماق منقی از هریک یکدرم طباشیر سفید کهربا از هریک یکدرم و نیم کندر نیم درم ربوند چینی دو دانگ کوفته و بیخته با آب بارتنگ تازه اقراص سازند شربتی از یکمثقال تا دو درم با سکنجبین سفر جلی یا کشکاب بیاشامند و اگر دربن قرص دم الاخوین و حب الآس و سرطان محرق زیاده کنند قوی تر میگردد و جهت لقلقت و دوع محرق و بسد و مرواریدنا سفته از برای قروح مثانه هرگاه این قرص ساخته شود باید که زیاده کرده شود **قرص خشخاش** بنسخه دیگر و جهت مثانه و سوزش بول نافع باشد صفت آن تخم خشخاش سفید و سیاه از هریک چهار مثقال نشاسته کتیرا صمغ عربی از هریک یکمثقال بزرالبنج سفید پنجمثقال ربوند چینی یکمثقال اجزا کوفته و بیخته با آب لسان الحمل شسته قرص سازند شربتی دو درم با سکنجبین سفر جلی بدهند و کوکنار مصلح است

صنعت آن پوست خشخاش سیاه تیغ نزده یازده مثقال جوز بوا نفل از هریک دو مثقال
دنیم لسپاسه نانخواه بادیان از هریک یکمثقال ونیم دارچینی یکمثقال زعفران نیم مثقال همه را نیم
کوفته بطریق متعارف بچکانند شربتی پنجمثقال **ولبانه** طولونیه پست لبانه که معین بر تقویت باه
وبطو انزال است صنعت آن پوست خشخاش تیغ نزده پنج لفاح شونیز جوز بوا از هریک پنجدرم
سعد کوفی قرنفل لسپاسه از هریک پنجدرم کوفته وبیخته با چهار وزن ادویه بعسل مصفی مقوم شربتی
معجون سازند ودو ساعت قبل از مقاربت مقدار یکدرم تا یکمثقال تناول نمایند **لبانه** دیگر
که همان منفعت بخشد صنعت آن پوست خشخاش تیغ نزده خولنجان جوز بوا کاکنج خشک ورق الجوز
اقاقیا افسنتین رومی پوست بیرون بسته هادیخ از هریک یکجزو بالسویه قسط هندی میعه یابسه
سندروس صعتر تخم سداب از هریک نیم جزو مغز پسته مقشر یوزن کل بالسه وزن مجموع ادویه
عسل مصفی علی الرسم شربتی معجون سازند وعند الحاجت دو ساعت قبل ازان مقدار یک
مثقال تا دو مثقال تناول نمایند واز انجمله **لعوقات** خشخاش است **لعوق** خشخاش از تراکیب
حکیم ثابت منقول از خط اولاد رشید حکیم ابراهیم قلمی نموده که باین ازمرضهای بسیار خلاصی یافته
وکسانیکه مبتلا بودند از مزجه الیشان بمقدمات سل مبتلا بودند ازان نجات یافتند صنعت
آن ابریسم زعفران اسطوخودوس از هریک پنجمثقال ازیانه غوی السمک از هریک سه مثقال
پرسیاوشان پنجمثقال گاوزبان هفت مثقال اصل السوس گل خطمی سفید از هریک سه مثقال
تخم خشخاش سفید بیست مثقال تخم اسفاناخ زوفا خشک از هریک ده مثقال پوست خشخاش
پانزده مثقال مغز فندق خام مقشر سی مثقال عناب سی دانه سپستان سی دانه کزانگبین سفید
پنجاه مثقال فانید یکصد مثقال نبات سفید یکصد پنجاه مثقال بدستور مقرر لعوق سازند شربتی
دو مثقال آب کرم **لعوق** خشخاش که در امراض نزلی قایم مقام شربت خشخاش است صنعت آن
خشخاش تیغ نزده با پوست تخم پنجاه عدد در یک سیر آب بجوشانند تا بنصف رسد صافی
نموده فند سفید در عسل مصفی از هریک پنجاه مثقال داخل کرده بقوام آورند شیرهٔ مغز چلغوزه
وشیرهٔ حسک وشیرهٔ حب القطن نشاسته از هریک دوازده مثقال داخل کرده باز بجوشانند تا
بقوام آید بکار برند واگر دانهٔ هیل وصمغ عربی ورب السوس از هریک شش مثقال زعفران

یک مثقال کوفته وبیخته ممزوج نمایند بهتر است ودر ظرف چینی نگاهدارند شربتی یک دو قیه **لعوق** خشخاش
که امراض نزلیه را نافع است صنعت آن مغز تخم خربزه پنجدرم مغز بادام شیرین
شش درم صمغ عربی سه درم زعفران یکدرم نرم سابیده پسپستان سی دانه اصل السوس پوست
خشخاش تیغ نزده از هریک هفتدرم در آب جوشانیده چون به ثلث رسد بیالایند فانیذ ده درم
سنگر طبرزد یکرطل داخل کرده بقوام آورند واودویه کوبیده را داخل کرده برهم زنند ودر ظرف چینی نگاهدارند
شربتی یک دو قیه وبعضی در عین بخش فلوس خیارشنبر هزده درم وکل بنفشه خشک پنجدرم عناب جرجانی
بزرگ بیست دانه داخل نموده اندرون وقت سرشتن اجزا آرد با فلاده درم وروغن بادام شیرین سی
درم داخل می نمایند **لعوق** خشخاش از تدریس موسوم به لبانافع از برای امراض مذکوره صنعت
آن پوست خشخاش سفید تخم خشخاش سفید از هریک سی مثقال کل بنفشه اصل السوس محکوک تخم
خربزی تخم خطمی سفید کتیرا از هریک پانزده مثقال در دوازده رطل آب باران دوشبان روز خیسانیده
بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده با دو رطل نبات سفید بقوام آورند شربتی شش مثقال
لعوق خشخاش سل وقرحهٔ ریه وامعاء ونزف الدم وسعفه بلغمی را نافع باشد صنعت آن پوست
خشخاش سفید پنجاه درم ورد دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد ویکرطل قند اضافه نمایند و
بجوشانند تا بقوام آید بعد ازان رب السوس ومغز تخم کدو از هریک پنجدرم کوفته بآن ممزوج نمایند
شربتی ده درم بلیسند **لعوق** خشخاش نوعدیگر که نزله گرم را ساکن کند صنعت آن تخم خشخاش سفید
ده درم نشاسته کتیرا صمغ عربی از هریک چهار درم مغز تخم کدو ومغز بهدانه از هریک سه درم کوفته
بگلاب **لعوق** سازند **لعوق** خشخاش نزله گرم را نافع باشد ومادهٔ را رقیق گرداند صنعت
آن تخم خشخاش سفید ده درم پوست خشخاش سفید پنجدرم نیم کوفته وجفسانیده وجوشانیده وصافی
نموده باقند بقوام آورند ونشاسته وکتیرا وصمغ عربی از هریک سه درم بآن بیامیزند **ولعوق**
کنند **ولعوق** خشخاش از استنباط آن مرحوم که در امراض نزلی قایم مقام رب خشخاش است صنعت
آن خشخاش سیاه تیغ نزده با تخم پنجاه عدد در یک سیر شاهیجهانی آب باران بجوشانند تا نصف
رسد صافی نموده بنبات سفید عسل مصفی از هریک پانزده شیرهٔ مغز چلغوزه شیرهٔ حب القطن
شیرهٔ کشنیز خشک نشاسته از هریک چهار تولد داخل کرده بپزند تا بقوام آید بس دانهٔ هیل

صمغ عربی رب السوس از هریک دو تولة زعفران سه ماشه سوده داخل کرده بنکو برهم زنند و در وقت
حاجت شربتی بمثقال تناول نمایند لعوق لبوب در تقویت باه و امساک منی و سرعت انزال
بی نظیر است و تفریح و نشاط تمام آورد و صفت آن تخم خشخاش سفید مغز بادام مقشر مغز خیارین
مغز حب القطن مغز حب السمنه مغز تخم خربزه از هریک چهار مثقال مجموع را بر روی سنگ
باشیر کاو صلابه نموده تا چون مرهم شود پس بگیرند پوست کوکنار یتغ نزده شش مثقال بزر البنج سفید
مغز استه تمر هندی مقشر از هریک دو مثقال بیخ لفاح و سعد کوفی که بهندی بیخ موتهه گویند از هریک
نیم مثقال حسک مربی چهار مثقال مجموع را در سیر شیر گاو میش بجوشانند تا ثلث رسد پس مالند بقوت
و بالا بندو بنات سفید یک سیر داخل کرده بقوام لعوق آورند پس لبوب سائیده را داخل کرده بر زنند
تا بنکو مخلوط شود از آتش فرود آورده مثقال مصری دارچینی سیلان بهمن سرخ بهمن سفید از هریک دو
مثقال خصیة الثعلب مصری شش مثقال زعفران عنبر اشهب مشک نر کی از هریک نیم مثقال کوبیده
و بیخته آن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند و هر روز صبح یکمثقال و عصر یکمثقال آنرا تناول نمایند
و مرهم کوکنار ست جهت زخم شمشیر و سرطان و ناصور نافع است صفت آن کوکنار ده تولة +
دم الاخوین سرمه اصفهانی زرد چوبه شاخ کوزن سوخته زاج سفید از هریک یک تولة مرداسنگ
شش ماشه موم سفید و روغن کنجد بازیتون از هریک هشت تولة اول روغن را جوش داده موم را در آن
بگدازند پس او به را کوبیده و بیخته در آن اندازند و مرهم سازند و وقت حاجت بکار برند **باب الالف**
مع القاف + اقحوان بضم اول و سکون ثانی و ضم حای مهمله و واو و الف و نون لغت عربی
است و آن را احداق الارضی نیز گویند و ضم صغیر آنرا اهل شام عین الحمل نامند و بفارسی بابونه
گاوچشم نامند و قسمی از اقحوان را که انبوت الملک نیز گفته اند که آنرا بونانی اوماینس نامند
حکیم میر محمد مؤمن گفته که خبز الغراب اقحوان است و مشهور آن است که خبز الغراب که بفارسی آن نان کلاغ است
اسم خبازی است و مشهور اصح است و نیز بعربی رجل الدجاج و عرار و عین البقر و عین الاعلی و بعبرانی
حیفا بقا و بسریانی فشناو تیرا قحوان را فرانیون نامند و نزد بعضی کافور به اسم اقحوان است و آنرا
گریتس و گرگاش نامند و آن دو قسم میباشد صغیر و کبیر کبیر را بهار گویند و یونانی انقلیمن و آن دو
نوع است برّی و بستانی و شناسائی او با یک برگ شبیه به برگ کشنیز و رازیانه و گلش زرد

مدور و در اطراف آن برگهای ریزه سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرایحه و باندک تلخی و فی الجمله
صنفی از بابونه ست و فرق آنست که بابونه تخم میدارد و این ندارد و نیز در اطلاق مراد کل
آنست گرم ست در سوم و خشک در دوم و مسخن قوی و محلل خون منجمد در سینه و مفتح سدهٔ جگر و انواع
عروق و ملطف و مدر عرق و بول و حیض و مسقط جنین و با قوت نزاقیه و مفتت حصاة و جهت ورم
معده و درد سینه و صلابت سپرز و استسقاء و قراقر معده با سکنجبین و بانگ مسهل سودا و بلغم و لعوق
آن جهت ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و طلای آب تازهٔ آن
بر ثدیین و قضیب و کنج ران مقوی باه و جماع و ضماد آن جهت التوای عصب با موم روغن جهت
ورم صلب و شرب نیم مثقال آن با سکنجبین جهت برانگیختن اشتها نافع و فرزجهٔ آن در حیض
و منقی رحم و اکثار آن مصدع و مصلخ سکنجبین و مکرب معده و مصلخ بقشنه و انیسون و قدر
شربتش تا دو مثقال و بدلش بابونه ست و قسم صغیر آن در دوم گرم و در اول خشک و در افعال
ضعیف تر از اول و بانه اب جهت بنکوی رنگ رخساره و تحلیل ورم صلب و اکتحال خشک آن
جهت تقویت طبقات چشم و ظلمت بصر و جلای آثار قروح و دفع نزول آب نافع ست و خاکستر
گل اقحوان نافع ست از برای غرب ذرور آن بر تن و انکباس بآن و هر دو صنف اقحوان
میباشند قوی امراض الراس **سهر** بوئیدن اقحوان خواب می آورد **سبات** بسیار
بوئیدن اقحوان محدث سبات ست **مالیخولیا** اقحوان مخرج سودا و بلغم ست و استفراغ بآن
نافع ست از برای اصحاب فرع جالینوس گفته که آشامیدن خشک آن نافع است صاحب
مالیخولیا را مانند افتیمون صرع استفراغ با اقحوان نافع است از برای صرع بجهت آنکه مخرج بلغم
و سودا است محمد طبری گفته که چون از اصول آن هر روز یکمثقال با طبیخ فاوانیا تا سی روز متوالی
بخورند نافع ست از برای صرع و زائل میگرداند صرع را اسحق گفته که چون باشامند از اقحوان هر
روز دو درم با شراب ریحانی بیست و پنج روز متوالی نافع است صرع را رازی گفته که چون باشامند
صاحب صرع را از بیخ اقحوان هر روز دو مثقال تا سی روز متوالی نفع میدهد اورا نفع بین +
راوس گفته که چون آشامیده شود از بیخ اقحوان هر روز یک مثقال نافع ست صرع حادث
از خلط سودا دی **لقوه** مطبوخ اقحوان را نطول نمودن بر سر نافع است از برای لقوه **وهن الاقحوان**

جهت تفتیح جراحات اعضای عصبانی والتوای عصب ودرم اسافل مدن ومقعده وتملات
رحم ودردگوش وتفتیح مسامات وادرار عرق موثر است نبات وند بیناوفطور او آشامیدن بنجدرم
آن مدر عرق وجهت دفع قولنج مفید ونافع است استنشاق باین دهن بعد از استفراغ بجهت ابارج
از برای سهر یکه بوده باشد سبب آن رطوبت بورقی در دماغ پس بدرستیکه خواب می آورد خوابی
نیکو مولانا نفیس گفته که لعذیق میر آن نافع است از برای این قسم سهر رازی گفته که دهن الاقحوان
نافع است از برای سهر حادث از برای مشایخ سعوط کردن بآن ونیز نافع است از برای لقوه
تمریخ وطلا کردن آن بر سر وآن گرم است صفت آن بگیرند کل آرمنی یکرطل ودر چهار رطل زیت
بار وغن کنجد داخل کرده چهل روز در آفتاب بگذارند پس استعمال نمایند وگاه ترکیب کرده میشود
با بعض ادویه حاره عطره ملطفه برای زیاده کردن تسخین وفعل آن نطول اقحوان نافع
است از برای سهر حادث میبرآن رافرموده اند بدانکه علاج این قسم سهر صعب ودشوار است
لیکن سزاوار آنست که استعمال نماید صاحبش بر عقب این نطول پس بدرستیکه خواب می
آورد خوابی نیکو صفت آن اقحوان جوشانیده در آب عذب جوشانیده روغن ابریسما
داخل کرده بر سر نطول نمایند ودر نسخه دیگر بجای شعیر صعتر است ونام بکجر ونیز داخل است
اقط بفارسی پنیر وکشک نیز وتبرکی فروط نامند وآن جبنیت دوغی است که از طبخ منجمد گردانند
پس چکانیده بعد از رفع مایئت اقراص ساخته خشک کنند سرد وخشک است ودر هضم وقابض
ومبرد ودوبریان کرده آن جهت اسهال مزمن نهایت نافع وضاد سوخته آن جهت دار الثعلب
ورفع نزف الدم وبواسیر مفید وبا شیم سوخته بالسویه جهت خراز مجرب باین طور که اول سر را
بروغن گل سرخ چرب کرده بعد از آن طلا نمایند ومولد ریاح وبلغم غلیظ خام ومسدد است
واصلاحش بجوارشات وکلفند است ابن الیاس گفته که هرگاه بود وضع بسبب بدان مخورده
شود او دیه قاتله دیدان واز برای دفع سبب آن بیاید که بوده باشد غذا دران روزها الاقط
با ثوم بسیار صفت آن اقط بگیرند دوغ را وبگذارند تا جبنیت آن تنشین شود آب آن
جدا کرده جبنیت آنرا بجوشانند تا منعقد گردد انگاه در آفتاب بگذارند تا خشک شود وبعض
اوقات از برای منعقد شدن آن بزودی اندکی کشک شعیر با کشک کندم داخل میکنند

اقط فراگرفته شده از رایب میباشد دران فوت محلل زیاده وضرر ش بعده کمتر از فراگرفته از
جبنیت واین را به ترکی قراقروط نامند واز جبنیت را قروط ودر البان نیز انشاء الله تعالی خواهد آمد
اقلیمیا وقلیمیا بغیر همزه در اول نیز گویند وآن راقدمیا نامند وآن بونانی اسم چیزی
است که از کدا خثن اجساد منطرقه مانند ذهب وفضه ومس ومرقشیثا مثل کف ودر زیر روی
وتحت آن منجمد گردد وانچه در تحت بهم میرسد باز کف آن است که بعد از کدا خثن وبهم رسیدن کف
بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف تحت نیز جمع می شود وگویند جنث فلزات قلیمیا است یعنی
جنث ذهب اقلیمیای ذهب وجنث فضه اقلیمیای فضه است وبعض اطبا گفته که جنث فلزات غیر اقلیمیا
وقول اول اصح است وبهترین آن طلائی است وانچه در رنگ شبیه باصل آن فلز باشد وطلائی
مائل بسبزی وفضی سفیدی وسیاهی طلائی از غلبه بوره است که بر طلا می زنند وگویند
اقلیمیا معدنی نیز می باشد ومرقشیثی نیز است وهر قسم اقلیمیا مثل اصل آنست ورطبع وپیوست بران
غالب است ومجفف ومقوی باصره ومنقی جراحات وجهت بردن گوشت زیاده رویانیدن
گوشت تازه ودفع تعفن قروح وازاله بیاض عین وبهق وجرب وسبل وناخنه ودمعه وغشاوه
ونزول آب وطلای آن راوع اورام وجالی کلف وآثار سیاه ونافع از برای صلابت سپرز
وبا افیون وزعفران وروغن نافع از برای مفاصل نفرس ومخدرون بکفیر اطلای آن
جهت خفقان ونقویت دل نافع ومستعمل از ان محرق مغسول آن است وبدلش مرداسنگ
محرق مغسول است ودستور احراق اقلیمیا بگیرند آنرا ونرم سائیده در کوزه سطبن پلیز
محکمت کرده بکشب در تنور تابیده بانون حمام تابیده بگذارند وصبح برآورده بکار برند احراق
اقلیمیا بنسخه محمود دیگر بگیرند اقلیمیا وبشکنند آنرا قطعهای ریزه ریزه وبعسل شسته در
کوزه گلی کنند ودهان آن کوزه را بگل حکمت بگیرند ودر وسط سرپوش آن سوراخی کنند
تا بوده باشد از برای دودی که از ان متصاعد میگردد ومنفذ یکه از ان دود بیرون آید
پس آن کوزه را در وسط فحم برافروخته گذارند پس چون شروع کند اقلیمیا بسوختن نظر
باید کرد بدود آن که از ان سوراخ متصاعد میگردد پس مادام که آن دود سیاه است باید گذاشت
دوا را تا بسوزد پس چون دود سفید شود کوزه را فرود آورده اقلیمیا را از ان بیرون

آورند و شراب بران ریزند آن مقدار که سر شود طریق شستن اقلیمیا آنست که آن را نرم صلایه نمایند
و باب صاف بسایند تا نیکو نرم و ممزوج باب گردد و در کاسه ریزند و ازان کاسه بکاسه دیگر ریزند
و اجزای درشت که در ته کاسه اول ته نشین شده هست باز بسایند و بهمان دستور عمل نمایند تا دیگر ته نشین
نشود پس کاسه را بسته که غبار دران داخل نشود بگذارند تا ته نشین شود و آب را دور ساخته اجزای
ته نشین را خشک نموده استعمال نمایند و غسل افاقیا را و دیگر جرها نیز باقوت شاذنج و غیر همانیز بدین
دستور هست دستور پرورون اقلیمیا آنست که بگیرند آنرا و نرم بسایند و در ظرف چینی کرده آب
باران یا عرق یا بید مشک یا آب سماق یا آب غوره هر کدام که مطلوب باشد بخیسانند تا نه روز و هر روز
آن آبها را تازه کنند در روز دهم با یکی ازان آبها بر روی سنگ سماق نرم بسایند مثل غبار و در سایه
خشک نموده و در ظرف شیشه نگاهدارند و عند الحاجه بکار برند و دستور پروردن سرمه و توتیا و حار و نات
تیز بدین قسم هست ذرور اقلیمیا که ابتدای رمد را نافع باشد صنعت آن اقلیمیای نقره صبر سقوطری
از هر یک ده درم کثیرا سبیت درم صنع عربی چهل درم نشاسته سی درم افیون دو درم مجموع را کوفته
بنجته آب بادیان پرورده ذرور نمایند ذرور دیگر رمد را نافع صنعت آن اقلیمیای فضی سفید آب
ارزیز صبر سقوطری از هر یک دو درم صنع عربی چهل درم گل بنفشه شصت درم نشاسته سی
درم افیون ده درم کوفته و بحریر بنجته باب رازیانه تازه شسته خشک نموده ذرور نمایند ذرور دیگر
رمد کهنه را نافع هست صنعت آن اقلیمیا صبر سقوطری زرد از هر یک دو درم شاذنج مغسول مس سوخته از
هر یک شش درم و نیم کثیرا شش درم صنع عربی چهار درم افیون نیم درم مروارید ناسفته زبد البحر نبات سفید
نشاسته از هر یک چهار درم کوفته بنجته ذرور نمایند صنعت این ذرور به نسخه دیگر اقلیمیای فضی
سفید آب قلعی از هر یک ده درم شاذنج مغسول مس سوخته از هر یک سه درم و نیم کثیرا شش درم
روی سوخته از هر یک چهار درم همه را کوفته و صلایه کرده ذرور نمایند ذرور را برای بیاض صنعت
آن اقلیمیای ذهبی بعد العنصب زبد البحر ماهی کوفته و بنجته در چشم کشند فصل در ذکر شیافات اقلیمیا
شیاف معروف با تریاق مژگان برآورده و معده را بازدارد و روشنی چشم را نگاهدارد صنعت
آن اقلیمیای زر را کوفته بعسل بسرشند و در کوزه سفالی کنند و پارچه سفالی که در میان آن بقدر
هر جوالی و زمی سوراخ کرده باشند بر سر آن نهند و کوزه را بگل حکمت کنند و آن سوراخ باز مانند و کوزه

را بر فحم نافته بگذارند تا انچه در کوزه هست بسوزد و دود ازان سوراخ بیرون آید پس سفال را از سر
کوزه بردارند و شراب انگوری آن مقدار که دو دانگ گردد داخل کنند و از کوزه بیرون آورند و شیافه
بشویند و بگیرند ازان یک جزو از سرمه محرق مغسول یک جزو از روی سوخته محرق مغسول یک جزو نیم
بسایند و استعمال نمایند شیاف اقلیمیا که طرفه وجع چشم که از حرارت باشد ساکن کند صنعت
آن اقلیمیای ذهبی مس سوخته از هر یک ده درم درم لاخوین بسد مروارید ناسفته از هر یک چهار درم کثیرا
مرکی صافی زعفران افاقیا نشاسته زرد چوبه از هر یک دو دانگ زنجبار طرزد از هر یک پنج درم
شیاف سازند شیاف اقلیمیا مستعمل در دیده ملتحمه که بعد از فصد و اسهال و کشیدن شیاف
ابیض افیونی بکار آید صنعت آن اقلیمیای محرق بدستور نسخه اول مشت درم مس سوخته سه درم اصفهانی
شاخ کوزن سوخته مغسول مرکی افاقیا از هر یک ده درم افیون سه درم با آب باران شیاف
سازند عدد او ده هفت هست شیاف اقلیمیای دیگر صنعت آن اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی سفید
آب قلعی مس سوخته شاذنج عدسی شسته صنع عربی سنبل الطیب از هر یک شش درم مرکی افیون چند بیدستر
حضض یک از هر یک دو مثقال اجزا را بسیار نرم صلایه نموده یک مثقال قند در آب سداب تازه
حل کرده همه اجزا را بآن خمیر نموده شیاف سازند شیاف اقلیمیا برای شورش و قروح که در
طبقه قرنیه واقع شود و از برای مورسرج نافع هست صنع النصیاب مواد از چشم کند صنعت آن
اقلیمیای سوخته در آب انداخته شانزده مثقال سفید آب قلعی سوخته هشت مثقال زعفران چهار
مثقال کنیر او دو مثقال آب باران شیاف سازند و با سفیده تخم مرغ در چشم کشند شیاف
اقلیمیا انار فروخ غلیظ را بپزد صنعت آن اقلیمیای ذهبی سوخته شسته مس سوخته شسته افاقیا از هر
یک شش درم صنع عربی سرا از هر یک ده درم صبر زرد مازو زنگار چند بیدستر حضض مکی سنبل الطیب
زعفران افیون مرکی گلقند سفید آب نشاسته آبنوس از هر یک یک درم و نیم علی الرسم شیاف سازند
و چند نسخه دیگر انشاء الله تعالی در حرف الشین در شیافات خواهد آمد باب الالف مع الکاف
اکسیر یه منقول از فرهاد بن افندی مالچلی حکیم باشی سلطان ابراهیم قبر روم که به ترکی
نوشته ترجمه آنرا بفارسی و درین کتاب درج نمود اکسیر جامع مسهل اخلاط فاسده هست
در هر مزاج و مقوی حفظ صحت آن بر یوند چینی غاریقون مش سفید از هر یک شش درم

سنبل الطیب صندل وارچینی زنجبیل از هریک یکدرم مخوخان وچلاپانزده سفید مدبر سورنجان
از هریک دوازده درم بسفایج وسقمونیا از هریک شانزده درم
پوست زرد آلوی کل گاوزبان سکنجبین از هریک هشت درم مجموع را کوفته بیخته بگیرند
انیسون چهار صد درم وتقطیر نمایند او به را بآن ممزوج نموده بکهفته بگذارند پس صافی نموده
وبا سفیده تخم مرغ ممزوج نموده تقطیر نمایند تا هفت نوبت قدر شربتی یک تا شش مخوخان
وچلاپا هردو از ادویه جدیده هست که از ارض جدیدی آورند وبیان آن در خاتمه انشاء الله
تعالی خواهد آمد اکسیر الحیوة جهت امراض دماغی وتقویت ارواح ودفع سودا ونافع از برای
مالیخولیا مرافق مصلح معده وحبات وکبد وحافظ صحت وزیاده کننده عمر ومبطی شیب واز اسرار
هست صنعت آن وارچینی بیست وچهار درم وتفل کبابچینی قاقله حب الغار جوز الطیب یاسه
وج ترکی خولنجان از هریک چهار درم پوست خربزه واوقلا او قا اکلیل الجبل کل سرخ خشک
منزوع الاقماع از هریک شانزده درم اورا به راسخق نموده ورعق انیسون بکهزار وودیت
درم بکهفته بخیسانند بلکه درهمان عرق سحق نموده یک هفته بخیسانند پس تقطیر نمایند ودر حین
تقطیر این اورا به راسخق نموده در صره بسته در دهان ابنیق بندند اجزا این هست اصطرک
لادن از هریک چهار درم عود هندی یکدرم ونیم عنبر اشهب مشک جنبی از هریک نیم درم بعد از تقطیر
بنات سفید یکصد درم دران حل کرده بکماهاند مقدار شربتی نیم فنجان اکسیر قوة الخاصیة جهت
امراض دماغی وتقویت ارواح وضعف قلب سینه مفید هست ومانع لنفس اخلاط هست وارواح
وهوا وقدر شربتی سه درم هست صنعت آن صبر سقوطری مرکی صافی زعفران مشاوی ورعق
کبریت زرد بمقدار یکدرم زروی می برگردد خیسانیده بعد از چهار روز برفق صافی کنند وباز اعادة
عمل نمایند تا سه مرتبه پس تقطیر نمایند واستعمال کنند اکسیر که مایه عطر ها هست ودر هند در انگرار کجه استعمال
هست ودر ارکجه ذکر یافت فصل ورزوکر اکسیرین ☆ بدانکه اکسیر بن بکسر همزه وسکون کاف وکسر سین
مهمله وسکون یای نقطه تحتانیه وکسر رای مهمله وباد نون وبعضی بحذف یای بین اول مهملتین اکسیرین
وبعضی بجای یای ثانی الف اکسیران خوانده اند وگویند نام بادشاهی هست از بادشاهان روم
که این دوا بجهت او ساخته شده وبنام او شهرت یافته وگویند یعنی اصل کار هست چه اکسیر بزواهل کیمیا

اصل کار را گویند وگویند دوای هست لحم وزروح وملصق جراحات هست وبه انکه این از ادویه عین
هست ودستور صنعت او وبه عین آنست که بسیار نرم مانند غبار سائیده استعمال نمایند واین
از جهل بود ات نافعه هست از برای رمدهای گرم وجرب ودود آمدن رطوبات غلیظه بسوی چشم
وفروج آن هرچند کهنه شده باشد وظلمت چشم خفیف وضعف بصر صنعت این بنسخه شیخ داود سفید اب
قلعی هشت درم شاذنج عدسی مغسول سه درم صمغ عربی آنزروت از هریک دو درم نشاسته اقلیمیای
اقلیمیای فضی مرمه اصفهانی مرقشیشا ذهبی لولو انیسون بسه از هریک یکدرم کوفته بحریر بیخته صلابه
کرده در چشم کشند واین دوا در بار دیابس هست در درجه سوم واستعمال کرده میشود در امراض حاره
مطبه پس ازین جهت موافق نرهست از برای اطفال وکسانیکه حدة الشان ضعیف باشد
وزمستان فعل این دوا را ضعیف میکرداند یعنی زمانیکه بارش وباران باشد که در اسبب رطوبت
هوا نم بهم رساند خواه این بارش در زمستان باشد خواه در ربیع وخواه در تابستان چون برسات
هندوستان وخواه در خریف مانند کرناتک ودر نسخه شفائی مرقشیشا وبسد داخل نیست اکسیرین
بنسخه دیگر که رمدهای گرم واوجاع حاره چشم وفروج وموریح را نافع هست صنعت آن سفیداب
قلعی هشت درم اقلیمیای نقره صمغ عربی از هریک چهار درم نشاسته افیون از هریک دو
درم روی سوخته یکدرم علی الرسم صلابه کرده استعمال نمایند ودر نسخه دیگر وزن روی سوخته
دو درم هست ویکدرم سرمه اصفهانی وشاذنج مغسول اضافه شده اکسیرین بنسخه محمود
بن الیاس صنعت آن شاذنج عدسی مغسول مروارید ناسفته بسد توبال نحاس محرق مغسول
اقلیمیای ذهبی از هریک دو درم سرمه اصفهانی مرقشیشا کف دریا از هریک یکدرم کوفته
بحریر بیخته خوب صلابه کرده مانند سرمه بچشم کشند اکسیرین بنسخه مسیح صنعت آن شاذنج عدسی
مغسول سه درم نشاسته اقلیمیای نقره مغسول سرمه اصفهانی افیون از هریک یکدرم صمغ
عربی انزروت سفیداب از هریک چهار درم ودر نسخه دیگر دو درم هست سفیداب ارزیز هشت درم
همه را کوفته بحریر بیخته خوب صلابه کرده در چشم کشند اکسیرین احمد که نافع از برای فروج
چشم واز برای حرارت شدیده آن وقطع میکند از چشم رطوبتی را که فرود آید ودر چشم از کثرت
رطوبات وفضول وقطع پرده های چشم می کند صنعت آن بنسخه شیخ رئیس افیون شاذنج

مغسول روی سوخته نشاسته از هر یک شش درم سفیداب قلعی شصت و چهار درم قلیا +
بیست و شش درم صمغ عربی چهل و هشت درم شاذنج و روی سوخته را علیحده بآب بسایند
پس جمیع ادویه را مخلوط بآن کرده سحق کنند حال کوبنکه خشک باشد پس بچشم کشند چنانکه
سه مه بچشم می کشند و در نسخه دیگر بنظر رسیده که باسرمه در چشم کشند اکلیل الملک آنرا اصلاح
الملک نامند و ملکا نیز گویند که آنرا بهندی اسکپر گویند و بفارسی گیاه قیصر و بیونانی جالیطوس
و آن نباتی است برگش مدور و بقدر روی درهم و شاخهای آن باریک و درشت و صلب و بعضی
منبسط بر روی زمین و بعضی راساق بقدر زرعی و گلش زرد و ریزه و بعضی منقش و بعضی سفید پر کنده
و تخمش مثل غلاف تخم شنبلیله هلالی شکل و در غلاف تخم مدور و ریزه از خردل میباشد و بعضی را
تخم شنبلیله و بعضی را خلاف غیر هلالی است و باریک تر مرکب القوی است و حرارت و یبوست
در آن غالب محلل و منضج و قابض و مجفف و ملطف و مقوی اعضا و ملین ادرام و جهت صداع
و شقیقه و جبن نزلات و درد جگر و معده و سپرز و امراض مقعده و رحم شهر باد ضاد و جهت تحلیل
فضول باطنی نافع و طلای تخته آن با پنجنج جهت ادرام مرکبه و حار و چشم و رحم و مقعده و پاشین
و مطبوخ آن با آب و شراب جهت قروح شهد یه سر و با فسنتین جهت ورم حار و سپرز و معده
و قطور عصاره آن جهت درد گوش و آشامیدن سه درم آن با تخم آن با پنجنج جهت ورم احشا
نافع و عصاره آن با زعفران در نشکین کل ضربان مجرب و طبیخ آن جهت ربو و تقیت حصاة
و حقنه آن جهت تقویت امعاء و نقیه و نشکین در دامعاء مفید و آشامیدن آن مغر بالنبلین
و مصلحش عسل انجیر و موزیست و قدر شربتش نادو مثقال و از عصاره آن بیست درم است
و بدلش بابونه است و هن اکلیل الملک زمین بآن نافع است از برای صداع حادث از ضربه و
سقطه صنعت آن بگیرند آب اکلیل الملک نه دو رطل و یک رطل زیت افشاق داخل کرده و رقد مغناطیس
بجوشانند تا آب برود و روغن بماند بکار برند و مالیدن آن بر سر نافع است از برای صداع حادث
از ضربه و سقطه و وقتی که صداع خفیف باشد مطبوخ اکلیل الملک مستعمل و رورم بلغمی معده صنعت
آن اکلیل الملک بوست بیخ را زبانه از هر یک دو درم در چهار رطل آب بپزند تا بربع برسد پس چهار
اوقیه آن را با دو درم روغن بید انجیر و سه درم روغن بادام شیرین بعد از کشتن بهنت

روز از ابتدای علت که همه روزه آب را زبانه تازه و آب کرفس تازه از هر یک دو اوقیه باد و
درم روغن بادام شیرین خورده باشند استعمال کنند امراض الراس صداع نطول کردن سر
باب مطبوخ اکلیل الملک نافع است از برای صداع دوار و سدر و ابن نوح قمری گفته که طبیخ آن نافع
است از برای دوار و سدر بارد السبب چون سر به بخار آن بدارند و آب مطبوخ آنرا کرم
بر سر نطول نمایند در حمام و در روز شب و بتر این فعل نافع است مدوار و سدر را که از مرار باشد
اختلاط الذهن و الرعونة و الحمق و البلادة و البلاهة ارسالیوس گفته که چون خورده شود از اکلیل الملک
دو درم با پنجدرم عسل مصفی بنکو میگرداند ذهن را مالیخولیا چون بیاشامند از اکلیل الملک
وزن یکمثقال با پنجدرم عسل مصفی زایل میگرداند وسواس سوداوی را و چون بپزند آن را
در آب و بریزند آب مطبوخ آنرا در حمام بر سر صاحب وسواس سوداوی در سه روز یکمرتبه پس
بر سعیکه زائل میگرداند علت آن را و ارسالیوس گفته هرگاه آشامیده شود از اکلیل الملک دو درم
با پنجدرم عسل مصفی بیاشامند نافع است از برای نسیان و بنکو میگرداند حفظ را سکته چون اکلیل الملک
را در آب پخته بر سر صاحب سکته نطول نمایند نافع است او را فالج و استرخا خاصه اذکردن اکلیل الملک
بر مبدأ عصب عضو مستر خی نافع است استرخاء آن عضو را القوه ابن سرابیون گفته که سر اشتر
به بخار آب مطبوخ آن نافع است از برای لقوه رازی گفته که وهن اکلیل الملک سخن عصب
است و نافع است از برای لقوه تهیین بآن تمدد و کزاز نطول آب مطبوخ آن در آب نیم گرم
بر سر و بر معده نافع است از برای تمدد و کزاز بلغمی تشنج هرگاه بجوشانند اکلیل الملک را
در آب به تنهائی یا با دویه مناسبه بگیرانند با بونه و صعتر و بشت و نطول نمایند بمطبوخ آن نافع
است از برای تشنج امتلائی اختلاج نطول کردن طبیخ اکلیل الملک زائل میگرداند اختلاج را
آلو مالی به لام نه برای مهلة چنانچه بعضی گفته اند بیونانی بمعنی عسل سخن است و عسل داود نیز
نامند برای اینکه اول کسی که آنرا یافت و بمردم شناسانیده او بود و نامیده بنام خود و
آن رطوبتی غلیظ صافی شبیه بعسل که از ساق و رختی و ترمز حاصل میشود و بهترین
آن صافی براق شیرین غلیظ است کرم و رسوم و خشک و اول گویند و رودم تر است سه اوقیه آن
با نه اوقیه آب بهل فضول خام و مره صفرا و اخلاط رویه است و جهت جرب و قروح و دوره مفاصل نافع

وبلسان بآلوبالی کسالت وسبات بهم میرسد وباید نخوابد وحرکت بکند ومصلحش سکنجبین مویز وبنفشه است

وهن آلوبالی طلای آن جهت درد عصب مجرب منقرح واکحال آن جهت ظلمت بصر نافع است

صفت آن بگیرند شاخهای درخت آلوبالی را وورد روغن مناسب مانند روغن کنجد بازیت بجوشانند

وصمغ نموده استعمال نمایند **باب الالف مع الميم ؛ آلبالج** معرب آلبلج فارسی است وبهندی انوله

وبلغت مصر ستانیز گویند درشیر پرورده آن را که برای اصلاح وکمی عفوصت ترآن را دو سه روز

در شیر گاو جیسانیده پس شسته خشک کرده باشند شیرآلبالو مانند وآن ثمر درخت هندی است ومستعمل

پوست ثمر آنست دون استه آن وانچه در شیر پرورده بناشد تلخ وعفص است در دوم سرد ودر اول

سوم خشک است وشیر پرورده آن در اول سرد ودر دوم خشک است وقابض ورافع ریختن

مواد بمعده وامعاء وحافظ اخلاط از تعفن ومخرج سودا از بدن است ورافع مخالطت سودا وانچه سودا وصفرا

وصفرا وبه مجتمعه بروح است پس باین اسباب موجب ذکاء وحدت ذهن وتفریح قلب است بالخاصیته

وفعل آن که قبض است معین است بر خاصیت آن زیرا که او دویه قابضه میباشد مقوی وسنزاوار

آنست که هرگاه استعمال کنند آن را باردالمزاج از برای تقویت قلب تعدیل کنند باعسل

بادارچینی وبامصطکی وباشراب واز برای حارالمزاج محتاج بتعدیل نیست شیخ رئیس گفته

که منفعت آلبالو در تقویت قلب بادویه است از منفعت آن برای توحش وآلبالو از ادویه شدیده النفعت

است از برای ذهن وحفظ وبالجمله از ادویه قلبیه است بالخاصیته ومحرک باه وقاطع قی وتشنگی وآب

دهان وخون بواسیر وقرحه الدم ومسهل سودا وبلغم رقیق بالعصر ومجفف رطوبات معده ومقوی معده

وامعاء احشاء واعصاب مشهی وبا آردکنار وآب به قاطع اسهال مزمن وساکن حرارت خون

ومقوی دل وچشم وقطور آب منقوع آن که نیم کوفته در آب خیسانیده باشند جهت ازالهٔ بیاض

چشم مجرب است خصوصا هرگاه بعد از دو سه ساعت آلبالو افشرده تا سه بار آلبالو را تازه کنند و

چون خمیر را با آب منقوع آلبالو خمیر کرده باو سعه را بآن خمیر کرده بنهند بزودی سیاه کند ومقدار شربتش

از سه درم تا پنج درم است ودر مطبوخ تا ده درم مقرر حال است ومصلحش عسل وسنبل ومرو

قولنج ومصلحش روغن بادام شیرین امراض الراس والاعصاب آلبالج رافع مخالطت سودا وصعود

انچهٔ سودا وبه وصفرا وبه مختمره است بسوی دماغ وقلب ولهذا میباشد موجب ذکای ذهن

وحدت فکر وقوت ومسهل بلغم رقیق است خصوص سر ودماغ ومجفف رطوبات وباین سبب بیدشک

مقوی اعصاب وحواس دماغی ونافع است مالیخولیا را خصوص مراقی وحادث از صفرا محترقه

را ونیز مقوی معده است بلکه مقوی جمیع اعضاء وجواهر ارواح است ونافع است از برای

نسیان وفالج واسترخا ولقوه وگفته شده که چون خورده شود آلبالو با عسل تقویت دماغ میکنند

ومی افزاید در فهم وچون آشامیده شود نفوع آن منع صعود انچه از معده بسوی سر میکند وهمچنین

است مربای عسلی آن **فصل در ذکر اقسام انوشداروها** بدانکه انوشدارو لغت

فارسی ومعنی آن دوای ناموس است ووجه تسمیه این معجون بانوشدارو آنست که جمیع

انوشدارو از جوارشات است یعنی گوارندهٔ طعام وبعضی گفته که معنی انوشدارو عطیه الله

است یعنی دوائیکه حق تعالی عطیه کرده ببنده گان خود وبعضی گفته که انوشدارو اسم است

از برای آلهٔ هلیله وبلیله وخبث الحدید وعسل ولهذا معجونیکه مرکب از این پنج چیز باشد آنرا

پنج نوش گویند ومعجون آلهٔ را نیز مسمی باسم انوشدارو نموده اند بجهت آنکه اصل عمود دران

آلهٔ است که آن عمدهٔ این پنج نوش است پس معنی دارد دوا را لالج است **انوشدارو رومی**

ساده معجونی است مشهور نزد اطبا واز ترکیب یونانیه اهل هند است واین از جواشات مفرحه است

وباین سبب آنرا معجون مفرحه نیز نامند نافع ست از برای سر ومزاجان واهضه یاقوت وهر و

اشتهای طعام آورد ومفرح ومقوی اعضای رئیسه است یعنی قلب ودماغ وکبد واصحاب

مالیخولیا را به نهایت نافع است خصوصا مالیخولیای مراقی چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه

بدن ومراق دودماغ ومقوی معده است وبوی دهان را خوش گرداند وصرع وخفقان را مفید

باشد ومقوی بدن وجمیع اعضا است ونافع ست از برای سدر حادث بشرکت معده بسبب

اجتماع فضول رطبه بلغمیه دران چون ناشتا خورده شود وچند روز بآن مداومت نماینده رنگ

را نیکو گرداند وزردی رنگ را ببرد وبوی عرق را خوش سازد ودفع آن از برای کبد بسیار

است وفوائد بسیار دارد شیخ رئیس گفته که این معجون را هیچ ضرری نیست وپیش از طعام

وبعد از طعام بتوان خورد ومقدار آن ما بین یکمثقال تا دو مثقال است شیخ داود انطاکی

گفته که این معجون گرم وخشک است در درجهٔ سوم ومبرد ومرطبین ومرطوبین را نافع است واز

برای ضعف قلب که از برودت و رطوبت باشد به نهایت سودمند است و نیز گفته که حکایت
کرد از برای من عارفی از ملک سند که اطبا آنجا استسقای جوبند باین معجون از برای رهد
وحمیات خواه حاره باشد و خواه بارده و آنکه ایشان جمز مزوج میکنند بعسل آن پیش از آنکه ادویه
را بآن بسرشند زرده تخم مرغ که راسن در آن داخل کرده بر هم زده باشند و درین حالت مبیاشد
نافع است از برای آنچه مذکور شد و بالجمله اگر نبی بود این ترکیب قابل بود در نهایت نفع و نیکوی
و اولی آنست که بعد از چهل روز که از ساختن آن گذشته باشد استعمال کرده و تواند تا
دو سال باقی می ماند و شربتش از یکمثقال تا سه مثقال است و سنه اوار آنست که محرور المزاج
بعد از آن سکنجبین یا شراب بقشه بخورد و صاحب میزان الطبایع گفته که این انوشدارو
گرم است در اول درجهٔ دوم و خشک است در دو درجهٔ و ربع در درجهٔ سوم و تحقیق آنست
که مزاج این مرکب گرم است در نصف درجهٔ اول و بدر الدین قلانسی گفته که مفرح معروف
بانوشدارو تالیف کندی است و معتدل است و دفع قرع و غم و هم نماید و نافع است از
برای خفقان و فواق چون مداومت بآن نمایند موجب نشاط نفس است تا بحدیکه مستعمل آنرا
شبیه بر عونت پیدا میشود از بسیاری فرح و خنده و مقوی قلب است و رنگ رو را نیکو
میگرداند و مقوی معده است صفت آن بنسخهٔ شیخ الرئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده غنچه
گل سرخ منزوع الاقماع شش درم سعد کوفی پنجدرم و نقل مصطکی سنبل الطیب اسارون از
هریک سه درم قرفه الطیب زرنب زعفران بسباسه قاقله کبار سیل بواجوز بوا از هریک
دو درم ادویه را کوفته و پیخته هریک علیحده وزن نموده مخلوط کنند خلطی محکم بسبحق پس بگیرند
آلهٔ منقی جیدنازه یک رطل عراقی که نود مثقال است و در نه رطل آب بپزند تا ثلث آب بماند
و دو ثلث بردو پس بیالایند پس آن پالوده را باز در دیگ کنند و فانیذ سنجری دو رطل داخل
کرده بجوشانند تا غلیظ کردد و بگردد تا عوام لعوق غلیظ پس از آتش برگرفته ادویه را بران
بپاشند و بسواط که بفارسی تبر علوای گویند که فراخ کرفته شده باشد آن سواط از چوب
بید یا چوب صندل بر هم زنند بر هم زدنی نیکو که مستوی گردد پس چون سرد شود در ظرف
چینی کرده نگاه دارند شربتی یکمثقال تا دو مثقال می فرمایند که اگر درین نوشدارو یکمثقال

ورق طلا محلول داخل نمایند بسیار دافوی در جمیع افعال دماغی و قلبی و اگر فانیذ یافت نشود بگیرند
یکرطل عسل سفید مصفی و یکرطل قند سفید بعوض آن و در نسخهٔ این انوشدارو که شیخ داود ذکر کرده
سنبل الطیب داخل نیست بعوض آن سیل بوا و ارجینی ذکر کرده و وزن ادویه آلهٔ را در ان طبخ می کنند
شش رطل مقرر کرده و گفته که بعد از طبخ و تصفیه آلهٔ اگر این معجون از برای محرور ساخته شود دو
مثل آلهٔ بطبوخ شکر سفید داخل کنند و اگر برای مبرد المزاج باشد دو مثل آن عسل داخل کنند
و بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند میفرمایند که سنبل الطیب بهتر
است زیرا که مصلح آلهٔ است در مبرودین و بعضی گفته که آلهٔ را که شبانروز در شیرگاو خیسانند
پس بنوشند و با نه رطل آب بجوشانند تا مهرا شود از پشت غربال بگذرانند و با قند و عسل بالسواء
یکصد و هشتاد مثقال بقوام آورند ادویه را بآن بسرشند و بعضی گفته که قند و عسل باهم باید
که سه وزن مجموع ادویه این معجون باشد و شیخ رئیس در قانون بعد از ذکر این انوشدارو مدد سخه
معجون هندی ذکر کرده و آن بعینه همین انوشدارو است الا آنکه اختلافی در وزن بعضی اجزا
واقع است چنانچه درین معجون سوسم معجون هندی وزن سعد کوفی هشت درم است و وزن
قرفه و زرنب و زعفران از هریک دو درم است چنانکه در نسخهٔ انوشدارو است و لیکن اجزا
بعد ازین سه جزو تا آخر از هریک یکدرم است و وزن ادویه که آلهٔ را در ان طبخ باید کرد هفت
رطل و گفته که آن مقدار بجوشانند که چهار رطل آب سوخته و سه رطل بماند و بافانیذ سنجری
بقوام آورده معجون سازند شربتی یکمثقال و نیم صاحب اختیارات بدیعی گفته که بعضی
از اطبا افزوده اند بر اجزای این مفرح فرنجمشک دمه دارید ناسفته و ساذج هندی از هر یک
دو درم و گفته که شربتی از نیمقدار دو مثقال و نیم است با یکی از اشربه بمناسبه انوشدارو
بنسخهٔ بدر الدین قلانسی که در قرابادین خود از کندی نقل نموده **صفت آن** غنچه گل سرخ
منزوع الاقماع شش درم سعد کوفی بیست بلیله گل گاوزبان گیلانی از هریک
پنجدرم قرنفل سنبل الطیب اسارون بادرنجبویه بهمن سرخ از هریک سه درم قرفه الطیب
زرنب مصطکی قاقله کبار تودری سرخ تودری سفید خولنجان از هریک دو درم سیاه دانه
بیل بوا از عنصران جوزبوا از هریک یکدرم عنبر اشهب نیمدرم آلهٔ منقی نیم من آلهٔ را در چهار من

آب بپزند تا ملتف بماند پس فرود آورده بدست بمالند و بیالایند پس بگیرند فایند سنجری سفید گلاب
حلکرده کف ازا بگیرند و عنبر دران گداخته مطبوخ آلمه را داخل کرده با تلش ملایم بقوام
آورند پس ادویه را کوفته بخته دران داخل کرده معجون سازند شربتی یک مثقال و نیم و نصفی
براجزا مرواريد ناسفته سوده کشنیز خشک مقشر و سادج هندی فرنجمشک از هریک دو درم
افزوده دکفته که شربتی ازین تا دو مثقال است و میفزایند که اگر ورق طلا و ورق نقره
محلول این دیشب سبز صلایه کرده از هریک یکدرم بیفزایند میگردد انفع و این انوشدارو و همان
انوشداروی هندی است که کندی دران تصرفات نموده والحق که بسیار ترکیب خوبی
بلکه بهتر از انوشداروی هندی است صنعت این انوشدارو تصرف بعضی متاخرین به
نسخه دیگر ورق کل سرخ نه مثقال سعد کوفی بیست مثقال فرنفل مصطکی رومی زعفران اسارون
شامی از هریک چهار مثقال دانه قافله صغار قاقلیا از هریک سه مثقال فیهم جوزبوا السباسه
قرفه الطیب سنبل رزنب از هریک سه مثقال آلمه منقی یکصد و هفتاد مثقال آلمه را یک شب در
شیرکاو بمقدار یکصد و پنجاه مثقال در ظرف چینی دباکلی بخیسانند بعد ازان چند مرتبه آنرا
از آب عذب بشویند که زمختگی آن برود پس بجوشانند تا مهر اشود در پالایش سنی تازه قلعی کرده
بپالایند و تفلش را دور کنند پس بگیرند فایند سنجری شصت مثقال و بقوام آورده آلمه پالوده
را داخل نمایند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و بگیرند تا بگوه مخلوط شود پس باقی ادویه را
کوفته بخته بدستور مقرر بان بسرشند و در نسخه دیگر وزن آلمه یکصد و هشتاد و سه مثقال و نیم است
و طریق دیگر آنست که آلمه را بعد از طبخ و پالودن در کیسه کرباسی کنند و بیاویزند تا آبش
برود و با فایند بقوام آورده و با سائر ادویه بسرشند صنعت این انوشدارو تصرف
جلال الدین مولف معجون جلالی از انوشدارو و تصرف کندی به نسخه بدر الدین فلانسی حرارش
کمتر است و هر نفعی که برای آن ذکر کرده این نیز دارد و حار المزاج و بارد المزاج را مناسب
است صنعت ان ورق گلسرخ شش درم سعد کوفی قرنفل پوست هریک سه مثقال زرنباد
بیدانه مصطکی رومی اسارون تخم خرفه مقشر کاسنی مقشر کاوزبان کشنیز خشک طباشیر سفید
دانه قافله کبار دانه هبل از اکل نیلوفر از هریک سه درم صندل سفید تقاصری شش درم قرفه دارچینی

سنبل الطیب جوزبوا از زنب السباسه زعفران از هریک دو درم دو الله سه درم شیر الله منقی یکرطل
شیر الله را در نه رطل آب بجوشانند تا سه رطل رسد فرود آورده بدست بمالند و بپالایند و یک
من فایند دران حلکرده با تلش ملایم بجوشانند و کف ازا بگیرند و صافی نموده آلمه مصفی را
داخل کرده بقوام آورده ادویه را کوفته بخته بان بسرشند و فدری مشک خالص اضافه نمایند
و اگر مروارید ناسفته سوده کشنیز خشک مقشر و سادج هندی و فرنجمشک از هریک دو درم اضافه نمایند بهتر است
شربتی ازان دو مثقال **انوشداروی ساده** قلمی فرموده اند که از تالیف حضرت استادی
و لیسنعمی فدس الله سره است مقوی معده و دالات غذا است و گوارنده طعام و لینت دهنده سرین
و غیر ازا نافع بهت **صنعت آن** آلمه منقی بیست و یک مثقال همیا شیر سفید کشنیز خشک پوست
بیرون پسته از هریک سه مثقال غنچه کلسرخ متروع الاقماع پنج مثقال سعد کوفی نیم مثقال
قرنفل مصطکی اسارون سنبل الطیب از هریک سه درم قافله صغار قاقله کبار زرنب السباسه
جوزبوا قرفه زعفران پوست زردالو ترنج بابونه از هریک دو درم ادویه کوفته بخته با عسل و
نبات بالمناصفه سه وزن ادویه بطریق مقرره بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال و
از هریک دو رطل شیر آلمه را در نه رطل آب بپزند تا به سه رطل رسد صافی نموده آلمه مصفی را
تفلش را دور کنند و نبات و عسل داخل کرده بقوام آورند ادویه را بان سرشته بدستور
نسخه دیگر عود هندی غرقی خام کاوزبان از هریک شش مثقال
در نسخه تصرف بعضی متاخرین صنعت ان کل سرخ متروع الاقماع شش مثقال
سعد کوفی پنج مثقال فرنفل مصطکی سنبل الطیب زرنب زعفران جوزبوا السباسه
قافله صغار قافله کبار دارچینی سلیخه سیاه عود قماری خام عود قماری خام عود بلسان
سادج هندی زنجبیل از هریک دو مثقال شیر آلمه منقی شصت مثقال عسل مصفی
سه وزن ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند **انوشداروی دیگر** از تصرف متاخرین صنعت
ان آنچه کل سرخ سادج هندی از هریک شش مثقال سعد کوفی قرفه الطیب
از هریک پنجمثقال فرنفل دانه هبل جوا سنبل الطیب از هریک سه مثقال قاقله کبار
جوزبوا زعفران زرنباد از هریک دو مثقال شیر آلمه یکرطل نبات سفید عسل مصفی
از هریک دو رطل شیر آلمه را در نه رطل آب بپزند تا به سه رطل رسد صافی نموده
تفلش را دور کنند و نبات و عسل داخل کرده بقوام آورند ادویه را بان سرشته بدستور

معجون سازند شرنی دو درم تا سه درم **انوشدارو** تالیف یکی از اطبای اصفهان
منافع ان قریب بمنافع انوشدارو هندی نوشته باز یادوتی نفع از برای سده های کبد
و استسقاء و جمیع امراض کبد صنعت ان سعد کوفی غنچه کلسرخ تنزوع الاقماع اسارون
حب الاسان سنبل الطیب ربوند چینی از هریک دو مثقال کل فاقد دو درم مصطکی رومی
زرنب لسباسه باغی جوز بوا از زنباد زنجبیل سافج هندی اذخر مکی از هریک
یک مثقال دارچینی فوه بقدر درم آمله منقی هشت مثقال ادویه را سوای آمله منقی کوفته
بیخته بروغن بلسان چرب نموده آمله را یک شبانروز در شیر کاو خیسانیده پس در
هفتاد مثقال آب در دیگ سنگی نازش ملایم بجوشانند تا سی مثقال آب باقی بماند بمانند
و بیالایند پس گلقند آفتابی بوزن تمام ادویه دو درهاون سنگی نرم صلابه نمایند و عسل
مصفی دو وزن ادویه مجموع را در اب بطبوخ آمله پالوده داخل نموده بقوام آورند و
ادویه را بان شربته معجون سازند **انوشدارو** کبدی منقول از مجربات حکیم احمد ولد
حکیم سلیمان بوسوی خط میرزا معز الدین برادر حکیم احمد صنعت ان غنچه کلسرخ شش
جزو سعد کوفی پنج جزو قرنفل سنبل الطیب مصطکی اسارون از هریک سه جزو قرفه الطیب
زرنب از هریک دو جزو لسباسه زعفران دانه هیل بواقاقله کبابر جوز بوا از یک یک
جزو اجزا را علاحده علاحده کوفته بیخته وزن نموده بگیرند باز از هریک شش مثقال از
ادویه یک رطل آمله منقی و در هفت رطل آب بپزند تا سه رطل بماند پس بمالند و صافی
از اورده یک کرده مقدار یک رطل فانیذ نمایند بنحوی صافی داخل کرده بپزند تا بقوام آید
پس ادویه را داخل نموده نیکو بسرشند و نگاهدارند شربتی دو مثقال و نیم **انوشدارو**
لؤلؤی مفرحی است قوی دل و دماغ و معده و جگر را قوت بخشد و اشتها آورد و
طعام بگوارد و بیمارهایی که از مشارکت معده و جگر بود سود دهد و نشاط و شگفتگی آورد
صنعت آن مروارید ناسفته جرشب لسبد سعد کوفی اذخر مکی از هریک دو
مثقال عود خام طباشیر سفید ساذج هندی سنبل الطیب کل ارمنی ابریشم
مقرض از هریک سه مثقال زعفران در رنج رومی بهمین شیشه از هریک دو مثقال

شیر آمله منقی سی مثقال زرشک بیدانه انار دانه از هریک ده مثقال زرشک دانه انار دانه را با آمله بکوبند
و صاف نمایند و با سه چندان ادویه قند و عسل بقوام آورند و بطریق معمول معجون سازند شربتی
دو درم تا دو مثقال تناول نمایند **انوشدارو** لؤلؤی دیگر قریب النفع بدان
صنعت ان ورق کلسرخ سه درم سعد کوفی قرنفل مصطکی رومی عفران اسارون
هیل بواقرفه مروارید ناسفته کهربا مرجان از هریک دو درم ابریشم مقرض حجر لشک کاذربان
صندلین در رنج رومی بهمین گل ارمنی کل مختوم طباشیر سفید یوست بردن پسته از هریک
یکدرم و نیم جوز بوا قاقله کبار کشنیز خشک از هریک یکدرم شیر آمله منقی پنجاه مثقال آب
زرشک آب انار ترش از هریک پانزده مثقال عنبر اشهب یکدرم مشک تبتی نیمدرم
ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد قند و عسل سه چندان مجموع ادویه بدستور السرشد
مقدار شربتی دو درم باشد **انوشدارو** لؤلؤی تالیف حکیم اشرف قمی منقول از
خط مغربی الیه صنعت آن عود هندی طباشیر سفید سنبل الطیب کل سرخ تنزوع الاقماع
ساذج هندی ابریشم مقرض از هریک چهار مثقال مصطکی زرشک منقی کل ارمنی مغسول
اسارون سعد کوفی اذخر مکی دارچینی زعفران از هریک سه مثقال لسباسه جوز بوا قرنفل
در رنج عقربی لسبد کهربای سمنی دانه هیل قاقله کبار شب سیز مروارید ناسفته عنبر
یاقوت رمانی از هریک دو مثقال مشک سبتی خالص تب و نیم مثقال ورق نقره یکمثقال
ورق طلا نیم مثقال آمله منقی هفتاد و پنج مثقال قند سفید یکصد و پنجاه مثقال عسل سفید
مصفی شش صد مثقال بدستور مقرر ترکیب نمایند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم
انوشدارو لؤلؤی تصرف حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی مفرح و مقوی
قلب و دماغ و کبد و معده است وسواس و غم و هم و فزع را زایل سازد و فرح و سرور
آورد و اقسام مالیخولیا خصوص مراقی و معدی را بنهایت نافع است و امراض سوداوی
دماغ و قلب را زایل گرداند و منافع بسیاری بجهت این مرکب ذکر کرده و ما مختصر کردیم
صنعت آن دانه هیل بواذرنب دارچینی وزرنباد سنبل الطیب جوز بوا لسباسه
قرنفل در رنج عقربی کل ارمنی مغسول کل مختوم مصطکی رومی زعفران ورق نقره ورق طلا عنبر

مشک سبتی خالص طباشیر از هریک یک مثقال مروارید ناسفته یک مثقال و نیم گلسرخ
نیروع الاقماع سعد کوفی صندل سفید بکلاب سوده تخم خرفه مقشر ساذج هندی
دو مثقال ورق طلا نیم مثقال شبر آلمه منقی نود مثقال کلاب و آب به شیرین آب سیب شیرین
آب انار شیرین اب امرود عرق بید مشک از هریک یکصد و بست مثقال اول مرتبه آلمه را
یکشب در شبنم کاذ بخیسانند و صبح بشویند و بانه رطل آب بجوشانند تا سه رطل آب بماند پس فرود
آورده بمالند و ببالایند و در صافی آن نبات سفید و قند سفید و عسل مصفی از هریک
یکصد و بست مثقال کلاب عرق بید مشک آب بیوهای بسطور داخل کرده بقوام آورند را
پس از آتش فرود آورده بگذارند که حرارت آن شکسته فاتر گردد و ملکه مایل بسردی شود آنوقت
انچه صلابه کردنی است حلکرده و انچه کوبیدنی است کوبیده بخته بدستور بآن سرشته
معجون سازند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال انوشداروی
نولوئی تالیف حکیم احمد صنعت آن مروارید ناسفته بسد لشب سبز سعد کوفی
مصطکی اذخر مکی طباشیر سفید تخم خرفه مقشر ساذج هندی سنبل الطیب طین ارمنی
ابریشم مقرض کلسرخ متروع الاقماع از هریک دو مثقال عود هندی بکلاب سوده
سه مثقال و نیم زعفران عنبر اشهب از هریک یک مثقال ورق طلا و ورق نقره از هریک
یک و نیم مثقال شبر آلمه سی مثقال عسل چید سفید قند سفید بالمناصفه سه وزن ادویه آلمه
را یک شبانروز در شبنم کاذ بخیسانند پس شیره را دور کرده آلمه را با آب گرم بشویند تا اثر
شیر نماند پس بکلاب بجوشانند و ببالایند و با عسل و قند سفید بقوام آورند انوشداروی
نولوئی دیگر صنعت آن مروارید ناسفته بسد کهربای شمعی لشب کافوری از هریک سه
مثقال و نیم سعد کوفی هفت مثقال و نیم سنبل الطیب عود قماری قرفه الطیب زرنب
بسباسه دانه هیل دانه فاقله کبابه دارچینی سلیخه جوزبوا پوست بیرون بسته در دو نیم
عقربی صندل سفید کل ارمنی از هریک سه مثقال آلمه در شبنم پرورده منقی لب و
دو مثقال و نیم عنبر اشهب یک مثقال و نیم ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هریک
یک مثقال رب سیب شیرین نود و نیم مثقال نبات سفید پنجاه و هفت مثقال عسل سفید

مصفی هفتاد و پنج مثقال جواهر را با هفتاد و پنج تولچه که دو صد و بیست و پنج مثقال میشود
بهت آب لیمو نیکو صلابه کرده نبات را بکلاب گداخته بارب سیب و عسل بقوام آورند
اول جواهر را داخل نمایند پس عنبر را بروغن بادام شیرین گداخته داخل نمایند
پس بافیاوه یه را اندک اندک داخل کرده
بهم زنند و زعفران را بکلاب حلکرده ورق طلا و ورق نقره را بعسل حلکرده داخل نمایند
و بسواط بهم زنند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی یکمثقال تا دو درم انوشداروی
نولوئی که بجهت بندگان حضرت نواب جنت مکان شاه عباس صفوی مولوی حسینی یکی از
اطبای سرکار ترتیب داده و ظاهر آنست که تالیف عمدة الاطباء حکیم محمد رضا ولد
حکیم سلیمان باشد و منافع بسیاری بجهت آن نوشته صنعت آن ورق گلسرخ
شش درم سعد کوفی چهار درم قرنفل مصطکی قاقله کبابه اسارون شامی دانه هیل بوا
از هریک دو درم بسباسه قرفه الدارچینی جوزبوا سنبل الطیب زرنب کل مختوم بسد
محرق را زبانه پوست بیرون بسته از هریک یکدرم و نیم زعفران ساذج هندی
طباشیر سفید مروارید ناسفته کشنیز خشک مقشر ابریشم مقرض پوست زرد ارنج گل
کاوزبان بادرنجبویه از هریک دو درم و نیم عنبر اشهب ورق نقره از هریک دو درم مشک
خالص ورق طلا از هریک یکدرم شبر آلمه منقی یک رطل آب سیب شیرین پنجاه مثقال
عسل مصفی قند سفید بالمساواة سه وزن ادویه بدستور مرتب نمایند شربتی یک مثقال
پیش از طعام و بعد از طعام توان خوردن انوشداروی دیگر منقول از مجربات
حکیم احمد ولد حکیم سلیمان بخط سوی الیه صنعت آن مروارید ناسفته بشب کافوری
بسد محرق مغسول سعد کوفی اذخر مکی زعفران از هریک دو مثقال عود قماری خام
سه مثقال و نیم طباشیر سفید ساذج هندی سنبل الطیب ابریشم خام مقرض طین
ارمنی از هریک سه مثقال شبر آلمه منقی سی مثقال عسل مصفی قند سفید بقدر ضرور
بدستور مقرر معجون سازند و قلمی فرموده اند تصرفی که کمترین در این نسخه انوشداروی
نموده و تجربه کرده نافع امد این است مروارید ناسفته بسد لشب سبز سعد کوفی

مصطکی از هر یک طباشیر سفید تخم خرفه سقمونیا سافج هندی طین ارمنی سنبل الطیب از هر یک مقرض
ورق کل سرخ از هر یک دو مثقال عود قماری خام سه مثقال و نیم زعفران یک مثقال ورق
طلا و ورق نقره عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال شیرآلمه سی مثقال قند سفید عسل مصفی
بالمناصفه بقدر ضرورت اول مرتبه آلمه را در شیر بخیسانند یک شبانه روز پس آب گرم
بشویند و آب خالص بجوشانند تا مهر اشود دوازپالایش بگذرانند و قند و عسل را داخل
کرده بقوام آورند ادویه را کوفته بیخته بآن معجون سازند و در نسخه دیگر وزن عنبر
اشهب یک مثقال است وزن قند و عسل سه وزن مجموع ادویه و قلمی نموده که آلمه را
بعد از شستن با آب گرم با کلاب بجوشانند تا مهر اشود دوازپالایش بگذرانند و با عسل
و قند بقوام آورند ادویه را بدستور مقرر بان سرشند **انوش داروی** لؤلؤی
دیگر که بحمت بندگان حضرت نواب پادشاه شاه جمجاه سلیمان صفوی موسوی
حسینی خلیم رحیم محمد باقر غفر الله له که از اعمام آن مرحوم است تصرف نموده و در مثل منافع
مثل منافع انوشداروی لؤلؤی تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی حکیم باشی حضرت
نواب شاه طهماسب صفوی موسوی حسینی بلکه از ان اقوی است صنعت
آن مرواریدناسفته یاقوت رمانی کهربای شمعی عنبر اشهب ابریشم مقرض غنچه کل سرخ
سنبل الطیب طباشیر سفید زعفران مصطکی رومی از هر یک سه درم بیشه سبز مرجان
قرمزی در دنج عقربی دانه هیل بوا تخم نادر نجبویه اذخر کی اساروان شامی سافج هندی
سعد کوفی عود هندی صندل سفید مقاصری پوست زرد اترج زرشک بیدانه ریوند
چینی از هر یک دو درم مشک تبتی خالص ورق طلا و ورق نقره از هر یک یکدرم آلمه منقی
بشیر کاپرورده نیم رطل قند سفید نبات سفید عسل سفید مصفی متساوی سه وزن مجموع
ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یکمثقال تا دو درم و در نسخه دیگر بعوض ریوند
چینی دارچینی آورده **انوشداروی** لؤلؤی معمول حکیم محمد باقر حسینی ولد حکیم
عماد الدین محمود غفر الله لهما منقول از خط معزی الیه فریب است در افعال به نسخه والد
معزی الیه صنعت آن ابریشم مقرض طباشیر سفید سنبل الطیب زعفران مصطکی رومی

کهربای شمعی مروارید ناسفته ورق کل سرخ از هر یک سه مثقال اساروان دانه هیل بوا
ریوند چینی عود قماری خام پوست بیدان پسته صندل سفید پوست زرد اترج
سعد کوفی سافج هندی مرجان قرمزی بیشه سبز تخم نادر نجبویه عنبر اشهب
مشک تبتی ورق طلا ورق نقره محلولین از هر یک یک اوقیه زرشک منقی
اذخر کی از هر یک دو اوقیه یاقوت رمانی یک مثقال شیرآلمه منقی شصت مثقال
بنات سفید عسل مصفی بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه آرد و وزن مجموع ادویه کند بهتر است اول مرتبه
آلمه را یکشبانه روز در شیر بخیسانند بمقدار که تر آرد پس از شیر شسته بالکلاب و عسل سفید مشک بیخته بمقدار که نهد آشود
پس از بیست آرد بیز مولی بگذرانند و با نبات و عسل کف گرفته داخل کرده بقوام آورند
داده بدستور بان سرشته معجون سازند شربتی یکمثقال و در نسخه دیگر تا عنبر اشهب از هر یک
دو درم و زرشک منقی و اذخر کی دو درم و مشک یکدرم و ورق طلا و ورق نقره از هر یک
انوش داروی لؤلؤی دیگر که بحمت نواب اشرف اعلی شاه عباس ماضی
ترکیب نموده صنعت ان مروارید ناسفته کهربا بیشه سبز و کافوری بسبد محرق مغسول
یاقوت رمانی لعل بدخشی عنبر اشهب مشک تبتی ورق طلا ورق نقره هیل بوا قرنفل دانه
عقربی فاقله کبار از هر یک دو مثقال عود قماری خام مصطکی رومی دارچینی سنبل الطیب
سعد کوفی ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال جوز بوا لسباسه سافج هندی طباشیر
سفید ورق کل سرخ زعفران طین ارمنی مشک منقی اساروان اذخر کی از هر یک
سه مثقال ورق طلا محلول یک مثقال شیرآلمه منقی بفتاد و پنج مثقال قند سفید عسل
سفید مصفی از هر یک دو بست مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم
انوش داروی لؤلؤی منقول از خط میرزا محمد رحیم حکیم باشی شاه سلطان حسین
قلمی فرموده اند که جد عزی الیه حکیم محمد رضا این نوشدارو را بحمت نواب اشرف
اعلی شاه عباس ثانی تالیف نموده صنعت آن عود هندی مصطکی رومی دارچینی
سنبل الطیب سعد کوفی ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال جوز بوا لسباسه
سافج هندی طباشیر سفید زعفران غنچه کل سرخ تخم خرفه الاقماع طین ارمنی

مغسول زرشک منقی اسارون اذخر کی از هریک شش مثقال قرنفل دردنج عقربی
قاقله صغار مروارید ناسفته لیث سبز کهربای شمعی بسد محرق مغسول یاقوت رمانی
عنبر اشهب مشک تبتی از هریک دو مثقال ورق طلا یک مثقال ورق نقره دو مثقال
شیر آمله منقی شصت مثقال قند سفید عسل مصفی از هریک دو صد مثقال بقانون مقرر
معجون سازند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال * **انوشدارو** تصرف میرزا رضی
موسوی صنعت ان غنچه کل سرخ متروع الافناع شش مثقال سعد کوفی بسباسه زعفران
از هریک پنجمثقال قرنفل سنبل الطیب اسارون ساذج هندی از هریک سه مثقال
مشک تبتی خالص قرفه الطیب از هریک نیم مثقال جوز بوا هفت عدد دانه هیل بوا
دانه قاقله کبار از هریک دو مثقال زرنباد دارچینی دارفلفل از هریک دو مثقال
ونیم شبر آمله منقی یکصد مثقال غسل سفید مصفی دو وزن مجموعه ادویه قند سفید یک وزن
مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی دو درم وابن نوشدارو انوشداروی
کندی احر است ونسخه کندی بهتر است از برای تقویت قلب * **انوشداروی**
لولوی که مغفرت پناه حکیم محمد باقر موسوی ترتیب داده وبعد آن معمول حکیم محمد حسین ولد
منار الیه بود واین دو نسخه است یک نسخه حار ویک نسخه بارد نسخه حار این است
ابریشم مقرض طباشیر مروارید ناسفته کهربای شمعی کل سرخ سنبل الطیب زعفران
مصطکی عنبر اشهب از هریک سه مثقال عود قماری خام پوست زرد اترج
بادرنجبویه دانه هیل دردنج عقربی اسارون اذخر کی لیث سبز مرجان قرمزی
مشک ختائی ورق طلا ورق نقره ریوند چینی ساذج هندی سعد کوفی زرشک منقی
یاقوت رمانی از هریک دو مثقال آمله منقی شصت مثقال قند سفید نبات سفید عسل مصفی
از هریک برابر مجموع ادویه آمله را بکلاب وعرق بید بشک بجوشانند واز پشت غربال
بیالایند وقند ونبات وعسل را صافی نموده داخل کنند وبعد ازان عنبر ودران حل کنند
وبعد ازان مشک وزعفران وبعد ازین ورقها پس باقی اجزا را داخل نمایند نسخه دوم
کبار دست ابریشم مقرض طباشیر سفید کل کاوزبان کل سرخ مروارید ناسفته عنبر اشهب

ورق طلا ورق نقره کهربای شمعی صندل سفید زرشک منقی از هریک سه مثقال لیث سبز
مرجان قرمزی ریوند چینی از هریک دو مثقال یاقوت رمانی زعفران تخم بادرنجبویه
سنبل الطیب مصطکی از هریک یکمثقال اسارون سعد کوفی دانه هیل دردنج عقربی
پوست زرد اترج اذخر کی ساذج هندی از هریک یک ونیم مثقال عود هندی غرقی
یکمثقال آمله منقی شصت مثقال بابنات وقند وعسل از هریک مثل مجموع اجزا
مرتب نمایند شربتی یک مثقال تا دو درم نافع باد **انوشداروی لولوی** تالیف
زین الدین مسعود شیرازی صنعت آن مروارید ناسفته بسد محرق مغسول لیث سبز
کهربای شمعی غنچه کل سرخ متروع الافناع زعفران قاقله صغار اذخر کی خولنجان
بادرنجبویه کل ارمنی مغسول ریوند چینی بسباسه دارچینی از هریک دو مثقال سعد کوفی
بهمن سرخ بهمن سفید ساذج هندی اسارون مصطکی رومی مثقال از هریک دو مثقال
سنبل الطیب یک مثقال ونیم عود قماری چهار مثقال زرشک منقی سه ونیم مثقال
ابریشم مقرض سه مثقال شبر آمله پنجاه وچهار مثقال اجزا را کوفته بیخته قند سفید
پنجاه مثقال عسل سفید جید خوشبوی مصفی یکصد وپنجاه مثقال قند وعسل را بکلاب
حلکرده بقوام آورده ابریشم مقرض را بران پاشیده ادویه را باید دستور مقرر
بان سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال تا یک مثقال ونیم **انوشداروی**
لولوی قلمی نموده اند که این از تصرف بنده اثم میر محمد هاشم المحتاج الی غفران
ربه الرحمن مخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوبخان است اعضای رئیسه وسعده را قوت دهد
ونور چشم را بیفزاید ونافع انصباب مواد است بمعده وامعاء حافظ اخلاط از تعفن وفساد
واخلاط سودا بارد رطب وغلبه سودا ومقوی باه ومجفف رطوبات معده وامعاء ودماغ و
اعصاب هاضم وشهی طعام است دلوی دهان خوش کند وفرح وسرور آورد وضعف
دماغ ومالیخولیا وسایر امراض سوداوی را نافع است ومنافع بسیار دارد ومجرب است
این نسخه بلکه جمیع انوشداروهای لولوی ولاسیما انوشداروی لولوی حکیم عماد الدین
محمود می باشد مقوی معده واعضای رئیسه ونافع از برای اصحاب وسواس

و مالیخولیا خصوص از برای اصحاب مالیخولیای مرافی و معدی و سبب باشد در نهایت
نفع مر انهارا صنعت آن غنچه کل سرخ تنزوع الاقماع چهار شقال مروارید ناسفته
یشب سبز بسد محرق مغسول کهربای شمعی از هر یک دو شقال طباشیر سفید سازج هندی
پوست بیرون پسته پوست زرداترج فاد زهر معدنی خطائی کل ارمنی مغسول
گل داغستانی ابریشم مقرض صندل سفید بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری
خولنجان از هر یک سه شقال سعد کوفی هیل بوا سنبل الطیب زرنب از هر یک
یک شقال و نیم زرشک منقی هفت شقال تخم خرفه مفتر چهار شقال عنبر اشهب طلای محلول
از هر یک نیم شقال زعفران ورق نقره محلول از هر یک یکمثقال شبر آمله منقی مفتاد و پنج
شقال فانید سنجری عسل سفید مصفی خوشبونات سفید سه وزن ادویه یعنی از هر یک
بوزن مجموع ادویه آمله را یک شبانروز در شیر بکاوند تخیسانند و پس بشویند بنگویدان را
باز زرشک منقی در نه رطل آب خالص بجوشانند تا سه رطل برسد پس بالایند و فانید
و عسل و نبات را بکلاب طلکرده بالش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند و چون دیگر کف
نیاورد صافی نموده در مطبوخ آمله داخل کرده بقوام آورند و داروبه را بان بدستور
مقرر رشته بعجون سازند شربتی از یک شقال تا دو شقال **انوشداروی**
لولوی یاقوتی نیز از افتراح آن مرحوم صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی
یشب کافوری عقیق یمانی بسد محرق مغسول مرجان قرمزی زمرد کهنه فاد زهر معدنی
خطائی ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب کهربا فتاح اذخر کی از هر یک چهار دانک
سنبل الطیب ورق کل سرخ سعد کوفی پوست بیرون پسته پوست زرداترج طباشیر
سفید صندل سفید کل مختوم کل ارمنی ابریشم مقرض سازج هندی دانه هیل از هر یک
یکمثقال شبر آمله منقی بیست شقال آب امرود آب به شیرین از هر یک چهل شقال
نبات سفید عسل مصفی از هر یک پنجاه شقال دستور ساختنش آنکه شبر آمله را در یک
رطل کلاب بپزند تا مهرا شود پس بگیرند و بیالایند و گفتش را دور کنند و آب امرود و آب به
و نبات و عسل قدری آب خالص داخل کرده بجوشانند کفش را بگیرند در آمله مطبوخ

داخل کرده بقوام آورند و جواهر و فاد زهر و کهربا را بگلاب صلابه کرده ذهب و فضه را
طلکرده سایر ادویه کوفته بیخته بآن سرشته بعجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم
انوشداروی لولوی دیگر نیز از افتراح آن مرحوم مقوی اعضای رئیسه است
و از برای خفقان و جمیع اقسام مالیخولیا خصوص مرافی و از برای ضعف دماغ
و معده و کبد و احشا نافع است و بوی دهان را خوش کند و فرح آورد و شهوت
سبهی است و روشنائی چشم را بیفزاید و منافع بسیار دارد صنعت آن غنچه
گل سرخ چهار شقال سعد کوفی سنبل الطیب از هر یک سه شقال مروارید ناسفته
یشب کافوری یاقوت رمانی عقیق یمانی بسد محرق مغسول مرجان قرمزی زمرد کهنه
لعل بدخشی مجر فاد زهر معدنی خطائی عنبر اشهب ورق طلا محلول ورق نقره محلول
کهربای شمعی در دنج عقربی پوست بیرون پسته ابریشم مقرض گل کاو زبان عفران
فتاح اذخر خولنجان زرنب اسارون بسباسه از هر یک یکمثقال پوست زرداترج
بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری دارچینی طباشیر سفید فرنجمشک صندل سفید
سازج هندی گل ارمنی مغسول گل داغستانی دانه هیل بوا بادرنجبویه از هر یک
یک شقال و نیم عنبر اشهب مشک هستی از هر یک نیم شقال شبر آمله منقی شصت
دنج شقال زرشک منقی هفت شقال آمله و زرشک را یکشبانروز در آب حداد ان
بخیسانند و باید که مقدار آب نه رطل باشد پس بجوشانند تا سه رطل آب بماند فرود آورده
نیکو بمالند و بیالایند پس فانید سنجری نبات سفید رب به شیرین رب امرود از هر یک
نصف وزن اجزا عسل مصفی بوزن اجزا بگلاب حل کرده و بآتش ملایم بجوشانند
و کف آن را گرفته چون دیگر کف نیاورد در آمله مطبوخ داخل کرده بقوام آورند
و داروبه را بدستور مقرر بان بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی از یک تا
دو شقال صنعت آن به نسخه دیگر یاقوت رمانی مروارید ناسفته یشب سبز
بسد محرق مغسول ❁ ❁ ❁ کهربای شمعی پوست زرداترج اذخر کی سنبل سیاه
سنبل الطیب در دنج عقربی سازج هندی دانه هیل بوا ورق نقره محلول سعد کوفی

اسارون تخم بادرنجبویه از هریک دو مثقال زعفران مصطکی طباشیر سفید کشنیز خشک زربان
ورق کل سرخ ابریشم مقرض صندل سفید عود قماری خام از هریک سه مثقال
قرنفل مشک تبتی خالص عنبر اشهب ورق طلا محلول از هریک یکمثقال
شیر آمله منقی شصت مثقال قند سفید عسل مصفی بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه
بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم انوشداروی
لولوی دیگر نیز از تالیف ان مغفور که همان منافع دارد صفت ان عنچه
کل سرخ تنزوغ الاقماع چهار مثقال مروارید ناسفته لبسد محرق لیشب سبز کهربای
شمعی از هریک دو مثقال طباشیر سفید ساذج هندی پوست برون لسپیده پوست
زرد اترج حجر فادزهر معدنی کل ارمنی معسول ابریشم مقرض صندل سفید از هریک
سه مثقال سعد کوفی دانه هیل بوا از هریک یکمثقال و نیم زرشک بیدانه هفت مثقال
تخم خرفه مقشر چهار مثقال عنبر اشهب طلای محلول از هریک نیم مثقال زعفران ورق
نقره محلول از هریک یک مثقال شیر آمله هفتاد و پنج مثقال قانید سنجری عسل مصفی
نبات سفید هر سه سه وزن ادویه یعنی از هریک یک وزن ادویه مجموع آمله را
بکشبانروز در شیر کاو بخیسانند پس بشویند نیکو و با نه رطل آب آنرا و زرشک را
بجوشانند تا بسه رطل برسد پس بپالایند و فانید و عسل و نبات را داخل کرده بقوام
و شربتی از یک مثقال تا دو مثقال **نوشداروی** لولوی نیز از تالیف نواب
عفران مآب یعنی حکیم محمد هاشم ابن محمد هادی العلوی غفرالله لهما نهایت مقوی اعصاب
رئیسه است و از برای خفقان و مالیخولیای مراقی و ضعف دماغ و معده و کبد نافع
است دیبوی دهان خوش کند و نشاط آورد و شهی است و منافع بسیار دارد و مجرب است
صفت ان عنچه کل سرخ چهار مثقال سعد کوفی سه مثقال مروارید ناسفته لبسد کافوری
یاقوت رمانی عقیق یمانی لبسد محرق مرجان قرمزی زمرد کهنه لعل بدخشی حجر یادزهر
خطائی عنبر اشهب ورق طلائی محلول در نقره محلول کهربای شمعی در دنج پوست
برون لسپیده زعفران فقاح اذخر زرنب اسارون لسباسه ماغی از هریک یکمثقال

پوست زرد اترج دارچینی طباشیر سفید صندل سفید ساذج هندی کل ارمنی
معسول ابریشم مقرض دانه هیل بوا از هریک یک مثقال و نیم شیر آمله شصت مثقال زرشک
منقی هفت مثقال آمله وزرشک را در نه رطل آب بجوشانند تا بسه رطل رسد پس
فرود اورده بمالند بنکو و بپالایند پس فانید سنجری و نبات سفید و عسل مصفی
در ب بهشیرین در ب امرود از هریک بوزن مجموع ادویه داخل کرده بقوام آورند
و با سایر ادویه بدستور مقرر معجون سازند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی از یک مثقال
تا دو مثقال **انوشداروی** لولوی به نسخه دیگر صفت آن یاقوت رمانی
مروارید ناسفته لبسد محرق معسول کهربای شمعی پوست زرد اترج اذخر
سلیخه سیاه ساذج هندی سنبل الطیب در دنج عنبر اشهب دانه هیل ورق نقره محلول
سعد کوفی اسارون تخم بادرنجبویه از هریک دو مثقال زعفران مصطکی طباشیر سفید
کشنیز خشک بربان مقشر کل سرخ تنزوع الاقماع ابریشم خام مقرض عود قماری خام
صندل سفید از هریک سه مثقال قرنفل مشک تبتی عنبر اشهب ورق طلای محلول
از هریک یکمثقال شیر آمله منقی شصت مثقال قند سفید و عسل مالبسو به سه وزن مجموع
ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم **انوشداروی**
لولوی که از مفرحات است و مقوی دل و معده و مراق و دماغ است و دفع غم و
فرغ و وسواس کند و مالیخولیای مراقی را نهایت سودمند است و هاضم طعام
است و بوی دهان خوش کند و اشتهای طعام آورد و شکم به بندد و هر بیماری را که بمشارکت
معده باشد نافع است. صفت آن عنچه کل سرخ تنزوع الاقماع چهار مثقال سعد کوفی
اذخر یکی مروارید ناسفته لبسد محرق معسول لیشب سبز کهربای شمعی از هریک دو مثقال عود قماری
عرقی خام سه مثقال و نیم طباشیر سفید ساذج هندی سنبل الطیب کل ارمنی ابریشم مقرض
از هریک سه مثقال عنبر اشهب زعفران از هریک نیم مثقال شیر آمله منقی سی مثقال و طریق
شیر آمله آن است که هر مقدار آمله را که خواسته باشند با دو وزن شیر کاو بخیسانند یک
شبانروز پس بشویند دسی مثقال آن را با دو صد و هفتاد مثقال آب خالص بجوشانند

انقدار که نود مثقال آب دران بماند پس عسل مصفی دقند سفید متساوی یکصد و هشتاد مثقال
داخل کنند و بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده او دیه را بدستور مکن سرشند
و در نسخه دیگر این انوشدارو عنبر اشهب داخل نیست و وزن زعفران دو مثقال است
و این اجزا بر اجزای اصل افزوده است گهربا در روغ عقربی بهمن سفید بهمن سرخ
اشنه از هریک دو مثقال شیر آلمه سی مثقال چنانچه در نسخه اصل بود و باز شک مصفی
و انار دانه از هریک دوازده مثقال در آب بجوشانند و از بالایش بگذرانند و با سه چند
مجموع ادویه قند سفید و عسل مصفی ترکیب کنند شربتی از دو درم تا دو مثقال

انوشداروی دیگر منقول از خط سیادت تاب عمدة الاطبا میرزا محمد رحیم حکیم
باشی دلدار شد حکیم محمد باقر بن حکیم محمد رضا برادر حکیم احمد فرموده اند که این انوشدارو
بجهت نواب اشرف جنت مکانی شاه عباس صفوی موسوی تالیف شده است
صفت آن عود هندی مصطکی رومی سنبل الطیب سعد کوفی دارچینی ابریشم از هریک
چهار مثقال جوز بوا السنا سه مثقال ساذج هندی طباشیر سفید کل ارمنی زعفران کل ارمنی
زرشک مقشی اسارون اذخر از هریک شش مثقال قرنفل دروغ عقربی قاقلی صغار
مروارید ناسفته کهربا بیخ سنبل سبز یاقوت سرخ عنبر اشهب مشک تبتی از هریک دو مثقال
ورق طلا یک مثقال ورق نقره دو مثقال آلمه منقی شصت مثقال قند سفید عسل مصفی
از هریک دو بست مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند **انوشداروی** لولوی دیگر
منافع بسیار دارد و نهایت مقوی قلب و معده است صفت آن مروارید ناسفته
بسد محرق بیخ سنبل سبز سعد کوفی نفاح اذخر از هریک چهار مثقال طباشیر سفید ساذج هندی
سنبل الطیب ابریشم مقرض کل ارمنی از هریک شش مثقال عود قماری خام هفت مثقال
عنبر اشهب یک مثقال شیر آلمه منقی شصت مثقال عسل سفید مصفی و قند سفید مانند
سه وزن مجموع ادویه بدستور مرتب نمایند **انوشداروی** لولوی دیگر صفت آن
مروارید ناسفته بسد محرق بیخ سبز طباشیر سفید ساذج هندی سنبل الطیب ابریشم
مقرض شیر آلمه از هریک سه مثقال سعد کوفی زعفران عنبر اشهب از هریک

یک مثقال قند سفید عسل مصفی از هریک نود مثقال بدستور مرتب نمایند **انوشداروی**
لولوی منقول از بیاض مجربات حکیم احمد موسوی بخط منزی الیه صفت آن
مروارید ناسفته بسد محرق مغسول بیخ سبز محرق مغسول مصطکی رومی اذخر از هریک
سعد کوفی از هریک دو مثقال عود قماری خام بگلاب سوده سنبل الطیب طباشیر
سفید ساذج هندی کل ارمنی مغسول ابریشم خام مقرض از هریک سه مثقال
عنبر اشهب زعفران از هریک یکدرم مشک تبتی یک دانک شیر آلمه منقی شصت
مثقال نبات سفید عسل مصفی بهر یکقدر حاجت بدستور مقرر معجون سازند
و بعض اطبا در ین انوشدارو مشک ختائی دو مثقال مروارید ناسفته صلایه کرده
دو درم نیم قرنفل خشک ساذج هندی از هریک دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال داخل
کنند و بعض اطبا آلمه را یک شب در شیر می خیسانند پس آنرا با آب گرم شسته که اثر
شیر برود و در آفتاب خشک کرده کوفته بجمله داخل نمایند و قلمی فرموده اند که
این قسم بهتر است بجهت طعم از انکه آلمه را بجمله از بالایش بیرون می کنند که مایل
بمزشی میکردد و شیرینی نیم مثقال **انوشداروی** لولوی دیگر منقول از
بیاض مجربات حکیم احمد بخط منزی الیه صفت آن مروارید ناسفته بسد محرق
مغسول بیخ سبز سعد کوفی اذخر یکی زعفران از هریک چهار مثقال عود قماری
خام ده مثقال طباشیر سفید ساذج هندی طین ارمنی مغسول سنبل الطیب از
هریک شش مثقال عنبر اشهب لاجورد مغسول از هریک دو مثقال صندل سفید بگلاب
سوده سه مثقال آلمه منقی شصت مثقال قند سفید یکصد و شصت مثقال عسل مصطفی نقیه
حاجت آلمه را یک شب در شیر بخیسانند پس آب گرم بشویند و بگلاب بیزند نامهر اسود
و فرموده که این دستور بهتر از سوف است **انوشداروی** لولوی دیگر منقول از
خط منزی الیه صفت آن مروارید ناسفته بیخ سبز بسد محرق مغسول مصطکی رومی
سعد کوفی اذخر یکی از هریک دو مثقال عود قماری خام بگلاب سوده سنبل الطیب ساذج هندی

طباشیر سفید کل ارمنی ابریشم مقرض از هریک سه مثقال عنبر اشهب زعفران از هریک یکدرم
یکدانگ شیرآمله منقی سی مثقال نبات سفید عسل سفید مصفی بالمناصفه بقدر حاجت بدستور
مرتب نمایند شربتی یک مثقال تا دو مثقال **انوشداروی** دیگر منقول از رساله
محرمات موزی الیه صفت آن مردارید ناسفته سعد کوفی قرنفل اسارون مصطکی
از هریک سه مثقال قافله صغار قافله کبار لسباسه جوزبوا قرفه الطیب زعفران
سنبل الطیب زنجبیل از هریک دو مثقال ورق گلسرخ پنج مثقال شیرآمله منقی هفتاد و پنج مثقال
عنبر اشهب یک مثقال مشک تبتی یکدانگ و نیم مشک تبتی سه مثقال سازج هندی
دو مثقال و نیم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از دو درم
تا سه درم **انوشداروی لولوی** معمول حکیم محمد بافر موسوی منقول از خط مغفرت
صفت آن ابریشم مقرض طباشیر سفید سنبل الطیب زعفران مصطکی رومی
کهربای شمعی مردارید ناسفته ورق گلسرخ از هریک سه مثقال اسارون دانه هیل بوا بیست
عود قماری خام پوست بیرون بسته صندل سفید پوست زردا ترنج سعد کوفی
سازج هندی مرجان قرمزی لیشب سبز تخم بادرنجبویه عنبر اشهب مشک تبتی ورق طلا
ورق نقره از هریک یک ادویه زرشک منقی اذخر یکی از هریک دو ادویه یاقوت رمانی
یکمثقال شیرآمله منقی اشصت مثقال نبات سفید عسل مصفی بالمناصفه سه وزن ادویه
بدستور مقرر معجون سازند اگر شربتی دو وزن ادویه کنند بهتر است اول مرتبه آمله را
از شیر شسته با گلاب و عرق بید بشویند تا مهر اشود از پالایش بگذرانند و با نبات
و عسل بقوام آورده معجون سازند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم
انوشداروی لولوی مفرحی است قوی دل و دماغ و معده و جگر یاقوت
بخشد و اشتها آورد و طعام بگوارد و بیمار یها را که از شارکیت معده و جگر بود سود دهد
و نشاط و شگفتگی آرد صفت آن مردارید ناسفته جدوار خطائی مجرب لیشب سبز
سعد کوفی اذخر یکی کهربا از هریک دو مثقال عود خام طباشیر سفید سازج هندی سنبل الطیب
کل ارمنی ابریشم مقرض از هریک سه مثقال زعفران دو ونج ابهیشنه از هریک دو مثقال

شیرآمله منقی سی مثقال زرشک بیدانه انار دانه از هریک ده مثقال زرشک و انار دانه را
با آمله بجوشانند و صاف نمایند و با سه چندان ادویه قند و عسل بقوام آورند و بطریق
معمول معجون سازند و شربتی دو درم تا دو مثقال تناول نمایند **انوشداروی**
لولوی تالیف حضرت استادی و لینعمی حکیم سید محمد هادی خان قدس سره
جامع این اوراق مقوی اعضای رئیسه و معده و ناضمه است و اسهال رطوبی و سیری را
سفید صفت آن شیرآمله منقی چهل و پنج مثقال مردارید ناسفته غلطان لسبه مجرب
مغسول لیشب سبز کهربای شمعی سعد کوفی اذخر یکی از هریک سه مثقال عود غرقی خام طباشیر
سفید سازج هندی سنبل الطیب کل ارمنی ابریشم مقرض از هریک چهار و نیم مثقال
زعفران سه مثقال عنبر اشهب یکمثقال شربت سیب شیرین از هریک
بیست مثقال عسل و نبات بالمناصفه سه وزن ادویه علی الرسم معجون سازند و در
نسخه دیگر قرنفل پوست زرد کوله و یا پوست زردا ترنج مصطکی رومی قافله کبار از هریک
سه مثقال جوزبوا دو مثقال مشک خالص نیم مثقال داخل است **انوشداروی**
لولوی دیگر صفت آن ورق کل سرخ سه درم سعد کوفی قرنفل مصطکی زعفران اسارون
دانه هیل بوا قرفه الطیب از هریک مردارید ناسفته کهربای شمعی مرجان قرمزی از هریک دو درم
جوز الطیب قافله کبار لسباسه کشنیز خشک مقشر عنبر اشهب از هریک یکدرم ابریشم مقرض
لیشب سبز لسان الثور صندل سفید صندل سرخ در ونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید
گل ارمنی کل مختوم طباشیر سفید پوست بیرون بسته از هریک یک درم و نیم شیرآمله منقی
در شیر شربت زرشک شربت انار بن از هریک پانزده مثقال مشک تبتی خالص نیم درم
زر محلول فضه محلول از هریک دو دانگ با سه وزن ادویه قند سفید و عسل مصفی بدستور
معجون سازند شربتی از یک مثقال تا سه درم **انوشداروی لولوی** دیگر صفت آن
مردارید ناسفته صندل سفید مقاصری ورق نقره ابریشم مقرض سعد کوفی تخم خرفه
مقشر کشنیز خشک مقشر از هریک بفت درم غنچه کل سرخ شروع الاقماع قرنفل
مصطکی رومی سنبل الطیب قرفه الطیب اسارون شامی از هریک شش درم طباشیر سفید

پنجدرم زرنب لسباسه زعفران فاقله کبار دانه هیل بوا از هریک سه درم عنبر اشهب درمی طلا
از هریک دو درم مشک تبتی یکدرم آمله شیرکاو پرورده نود درم قند سفید عسل
مصفی بالمناصفه سه وزن ادویه بدستور سعجون سازند شتری یکمثقال
انوشداروی لولوی دیگر تالیف استاد الاطباء سید الحکماء نواب
حکیم سلیمان موسوی غفرالله له صنعت آن مروارید ناسفته طلایه کرده قرفه الطیب
بسد محرق مغسول زنجشک جوزبوا ابریشم مقرض از هریک دو مثقال قرنفل مصطکی رومی
اسارون دانه هیل بوا فاقله کبار لسباسه سنبل الطیب زرنب طین ارمنی از هریک
سه مثقال ورق کل سرخ زعفران طباشیر سفید از هریک شش مثقال سعد کوفی
ده مثقال پوست زرد اترج صندل سفید از هریک چهار مثقال لسان الثور مادر بجوبه
ساذج هندی از هریک پنجمثقال لاجورد مغسول مشک ختائی از هریک یکمثقال
ابریشم مقرض دو مثقال عنبر اشهب یکمثقال نارد و مثقال آمله منقی آمله منقی یکرطل
شیرفواکه شیرین چهل مثقال قند سفید یکصد مثقال عسل سفید مصفی دو وزن مجموع ادویه
بدستور مقرر معجون سازند شتری یکمثقال **ونیم انوشداروی لولوی دیگر** صنعت آن
مروارید ناسفته سنبل الطیب اسارون مصطکی رومی بهمن سرخ بهمن سفید قرفه مثقال سعد
دارچینی سیلانی کشنیز خشک از هریک شش مثقال زرنب عنبر لسباسه فاقله کبار
دانه هیل جوزبوا مادر بجوبه خولنجان ساذج هندی از هریک چهار مثقال غنچه گل سرخ
منزوع الاقماع دوازده مثقال سعد کوفی طباشیر سفید صندل سفید زرنب منقی
از هریک ده مثقال صندل سرخ هشت مثقال مشک تبتی یکمثقال عنبر اشهب یکمثقال
دو دانگ شیرآمله یکصد و هشتاد مثقال قند سفید عسل مصفی از هریک یکمن بدستور
مقرر معجون سازند شتری یکمثقال **انوشداروی لولوی دیگر** صنعت آن
غنچه گل سرخ منزوع الاقماع شش مثقال سعد کوفی قرنفل مصطکی رومی
اسارون قرفه الطیب سنبل الطیب شیرآمله منقی مروارید ناسفته ابریشم مقرض از هریک
هفت مثقال زرنب لسباسه فاقله کبار دانه هیل بوا صندل سفید طباشیر کشنیز خشک

از هریک سه مثقال جوزبوا عنبر اشهب از هریک دو مثقال ورق طلا ورق نقره از یک مثقال
مشک خالص نیم مثقال قند سفید عسل مصفی بالمناصفه سه وزن ادویه بدستور مقرر
بمعجون سازند شتری یک مثقال **انوشداروی یاقوتی** صنعت آن مروارید
ناسفته یاقوت رمانی بشب کافوری کهربای شمعی بسد محرق پوست زرد اترج از یک
سلیخه سیاه ساذج هندی سنبل الطیب دروخ عقربی دانه هیل ورق طلا محلول سعد کوفی
اسارون تخم بادرنجبویه از هریک دو مثقال زعفران مصطکی طباشیر سفید کشنیز خشک
بریان نقشه کل سرخ منزوع الاقماع ابریشم مقرض عود قماری صندل سفید از هریک
سه مثقال قرنفل مشک تبتی خالص عنبر اشهب ورق طلای محلول از هریک یک مثقال
شیرآمله منقی شصت مثقال قند سفید عسل سفید خوشوی مصفی بالسویه دو وزن
مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند و در ظرف خیسی نگاهدارند شتری
از یک مثقال تا یک مثقال **ونیم انوشداروی لولوی** عنبری
صنعت آن ابریشم مقرض سنبل الطیب مروارید ناسفته کهربای شمعی زعفران
طباشیر سفید غنچه گل سرخ منزوع الاقماع از هریک سه مثقال اسارون
ساذج هندی عود قماری عودی خام سعد کوفی دانه هیل بوا پوست بیرون
پوست زرد اترج زرنب منقی صندل سفید مصطکی رومی ریوند صینی عنبر اشهب
مشک تبتی خالص مرجان فرمزی بشب شبزو ورق طلا و ورق نقره بادرنجبویه
از خرکی از هریک یک مثقال شیرآمله منقی نیست مثقال قند سفید بوزن تمام
ادویه عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند **انوشداروی**
عنبری لولوی دیگر صنعت آن مروارید ناسفته بسد محرق بشب شبزو طباشیر سفید
ساذج هندی سنبل الطیب ابریشم مقرض از هریک سه مثقال سعد کوفی
زعفران عنبر اشهب از هریک دو مثقال عود قماری عودی خام دو مثقال ونیم کل ارمنی
یک مثقال شیرآمله منقی بیست مثقال عسل مصفی قند سفید از هریک نود مثقال
آمله را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد قند و عسل را داخل کرده بقوام

آورده پس عنبر را در آن داخل نمایند پس باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته معجون سازند
و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی یک مثقال انوشداروی عنبری
لولوی مسقول از تحفة المومنین که مزجی الیه از بیاض محرراتی نواب حکیم میر محمد باقر
بخط مزجی الیه نقل نموده و قلمی فرموده که بهترین نسخه های انوشداروی لولوی است
دیگر رنجر به شده و بجهت تقویت اعضای رئیسه و ضعف معده و بدن و نقاهت و
برانگیختن اشتها * صنعت آن طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب
مروارید ناسفته که باکل سرخ از هریک سه مثقال یاقوت رمانی ربوند خطائی اسارون
سعد کوفی عود هندی اذخر کی صندل سفید بویست زرد ارتج سادج هندی بیدمشک سبز نجم
بادرنجبویه دروج عقربی دانه هیل لوازرشک منقی عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هریک
دو مثقال مشک تر کی یک مثقال شیر آمله منقی نود مثقال آمله را با کلاب نود مثقال و آب
باران پنجر طل بجوشانند تا مهر اشود از پرویزن بگذرانند و با یک من زن دنیم مجموع ادویه
قند سفید و سنبل آن عسل سفید خوشبوی مصفی را بقوام آورند ادویه را بدستور مقرر با آن
معجون سازند انوشداروی لولوی عنبری تصرف حکیم رکن الدین مسعود شیرازی
صنعت آن مروارید ناسفته سنبل الطیب شقاقل بصری لسبا به از هریک سه مثقال
غنچه کل سرخ منزوع الاقماع بهمن سرخ بهمن سفید از هریک شش مثقال سعد کوفی طباشیر سفید
صندل سفید زرشک منقی از هریک پنج مثقال اسارون زعفران فاقله کبار فاقله صغار
جوز بوا خولنجان دارچینی بادرنجبویه سادج هندی کشنیز خشک مقشر از هریک دو مثقال
مشک تبتی خالص عنبر اشهب از هریک نیم مثقال شیر املج منقی یک رطل فابند
سنجری نیم من عسل مصفی یک دنیم من روغن بیست مثقال بدستور مقرر کرده بنامایند شربتی یک مثقال با رفع بادی
فصل در بیان جوارشاتی که اصل و عمود در انها املج است جوارش املج
تالیف حکیم علاء الدین منصور صاحب طب منصوری معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و سردی
معده را ببرد و مقوی قلب و کبد و مفرح است خفقان باد را زایل کند صنعت آن شیر املج یک مثقال

پوست بیرون بسته سه درم مصطکی رومی سه درم پوست انار ترش زرشک بیدانه عود قماری از هریک
سه درم عنبر اشهب یک مثقال سنبل الطیب دو درم قند سفید یک من و نیم قند را بقوام آورده
ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته بردی سنگ ریزند و بطریق لوزیات بریده نگاهدارند
جوارش املج قلمی فرموده اند که از تالیف بنده درگاه محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملک
علویخان محمد شاهی است که در سنه یکهزار و یکصد و هفده هجری در دارالفتح اجین بجهت
شاهزاده والانسب محمد بیدار بخت مجدد اعظم شاه بن اورنگ زیب عالمگیر کورکانی تالیف
نموده نهایت سفید آمده این جوارش معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و حرارت
کبد را تسکین دهد و مقوی معده حار رطب است دل را قوت دهد و مفرح قلب است
و اسهال مزاری را منفعت دهد و معده را با صلاح آورد صفت آن شیر آمله منقی دوازده
مثقال طباشیر سفید صندل سفید سماق زرشک منقی بادرنجبویه کل سرخ منزوع الاقماع
پوست بیرون بسته از هریک یکمثقال کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر از هریک دو مثقال
مروارید ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هریک دو دانگ نباتی
رب به تخمیرین از هریک دو زن ادویه بدستور مرتب نمایند جوارش املج نولوی
دیگر تالیف ان مرحوم بجهت منافع مذکوره صنعت آن شیر آمله منقی نصف تولچه زرشک بیدانه دو
تولچه در آب خالص و کلاب و عرق کاوزبان و آب انار شیرین و آب انار ترش و عرق
بید مشک و عرق بادرنجبویه از هریک ده تولچه از یارچه بیالایند پس نکسیر نبات سفید
داخل کرده بقوام آورند پس مروارید یاقوت رمانی کهربای شمعی دارچینی مصطکی
از هریک شش شش ماشه دانه هیل و اطباشیر سفید ابریشم مقرض صندل سفید کل کاوزبان
کشنیز خشک مقشر از هریک نیم تولچه ورق طلا ورق نقره از هریک سه ماشه پوست بیرون بسته انار خ
نه ماشه عنبر اشهب سه ماشه بدستور بان سرشته شربتی شش ماشه جوارش
آمله ساده که همین سافع داد صنعت آن شیر آمله نیم تولچه پوست بیرون بسته سه درم
زرشک بیدانه صندل سفید از هریک پنج درم حب الاس کل سرخ منزوع الاقماع خشک
کرده از هریک سه درم قند سفید یک من و نیم گلاب یکچهارم کمین تبریزد بدستور مرتب سازند

در شنگ ریخته بطریق لوزیات بریزند جوارش املہ لولوی دیگر صنعت آن آملہ مقشر چهارده مثقال انب رشک آب سماق از هریک نه مثقال صندل سفید ابریشم مقرض کل کاوزبان ذانه سهل بوا بادرنجبویه دارچینی مروارید ناسفته از هریک دو مثقال کل سرخ خرفه مقشر از هریک سه مثقال عنبر اشهب مشک خالص ورق نقره ورق طلا از هریک یکمثقال زعفران شش ماشه نبات سفید سی و هفت مثقال رب اکو رب سیب و لایتی رب انار شیرین از هریک بیست مثقال کلاب عرق بید مشک عرق کاوزبان از هریک بیست و پنج مثقال اجزا را کوفته بیخته مروارید را صلایه نموده نبات را در عرقیات بقوام آورده ربوب را داخل کرده تیز زنند تا چون معجون شود وقت فرود آوردن مشک و عنبر و مروارید و ورق طلا و ورق نقره داخل نموده تیز زده فرود آورده در ظرف چینی نگاهدارند خوراکی از شش ماشه تا یکتوله با عرقیات مناسبه بخورند **جوارش آملج** معده و قلب را قوت دهد و خفقان را زایل کند و قوت تمام آورد و گیدا قوی گرداند و این جوارش منافع بسیار است صنعت آن آب به اصفهانی آب سیب اصفهانی آب انار ترج آب انار شیرین آب امرود آب سیب ترش آب لیمو آب زرشک منقی آب سماق از هریک دو اوقیه نبات سفید یکمن کلاب عرق بید مشک از هریک نیم رطل شیر آملہ بست درم شیر آملہ را در آب بیزند تا مهر اشود و بیالایند و با یکدیگر و عرقها یک جا کرده بقوام آورند پس مصطکی و عود خام زعفران طبا شیر سفید سنبل الطیب قرفه دارچینی از هریک دو درم پوست بیرون لیسته پوست اترج حب الآس از هریک سه درم کوفته بیخته بان سرشته جوارش سازند و زیاده نمودن اجزا و کم کردن بحسب مزاج و احتیاج بعهده طبیب است که بحسب مزاج هر شخصی اضافه و کم نماید و اگر ضعف قلب باشد و در مزاج حرارت نباشد عنبر اشهب یکمثقال و مشک خالص دو دانگ اضافه نمایند و اگر دزن حب الآس ده درم کنند و با آملہ بیزند تا مهر اشود پس بسیا لایند بهتر است و اگر خواسته باشند آملہ بیزند بلکه بسایر ادویه کوفته بیخته بعد از انکه نبات و آبها و عرقها بقوام آورده باشند داخل کنند جایز است و اگر سه درم عنبجه بکل سرخ مسحوق داخل نمایند صواب باشد

جوارش آملج که آن مرحوم بجهت نواب کان عالی متعالی شاهزاده والاجاه رضاقلی میرزا ولد نادر شاه صاحب قران نوشته صنعت آن هلیله مربا یکصد و پنجاه مثقال با کلاب نیم من و آب یکمن بیزند تا مهر اشود و از بالایش بیرون کرده قند سفید یکمن عسل مصفی نیم من داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند شیر آملہ منقی بست مثقال پوست بیرون لیسته مصطکی رومی خارخشک دارچینی عود هندی خام ابریشم مقرض از هریک سه مثقال زرشک منقی پنج مثقال عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هریک یکمثقال داخل معجون سازند و اگر خبث الحدید بر هفت مثقال درین جوارش داخل نمایند بهتر است

جوارش املج دیگر آب لیمو سماق از هریک ده درم قند سفید نیم من بقوام آورده آملہ منقی پنجدرم عود قماری خام سه درم مصطکی دو درم عنبر اشهب نیم مثقال کوفته بیخته بدستور جوارش سازند **جوارش آملج دیگر** مقوی معده حار است و اشتها آورد و طعام هضم کند و اسهال صفراوی باز دارد و دماغ را قوت و خفقان حار را فایده دهد و بوی دهان خوش کند صنعت آن شیر آملہ منقی بست درم زرشک منقی صندل سفید از هریک پنجدرم کل سرخ منزوع الاقماع سماق پوست زرد اترج حب الآس پوست بیرون لیسته از هریک سه درم مصطکی یکدرم مشک نسبتی یکدانگ عنبر اشهب نیمدانگ قند سفید یکمن کلاب یکمن قند را بکلاب حل کرده بقوام آورند داجزا را کوفته بیخته بان بسرشند شربتی از ان سه درم

جوارش املج دیگر تالیف آن مرحوم که بجهت رضاقلی میرزا ولد ارشد نادر شاه ترتیب داده امد معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و قوت قلب نماید و تخفیف رطوبات غریبه نماید و سوء را دفع کند و مفرح است و نافع است از برای وسواس و خفقان و فرحه شانه شانه کهنه را مفید است و منافع بسیار دارد و مجرب است صنعت آن هلیله کابلی مربا منقی از نوعی یکصد و پنجاه مثقال بکلاب نیم من بیزند و آب یک من شیر بیجوشانند تا مهر اشود و از بالایش بگیرند و ثقل ازاد و رکنند پس قند سفید یکمن عسل سفید مصفی نیم من داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند شیر آملہ منقی بیست و پنج مثقال پوست بیرون لیسته پوست اترج مصطکی خارخشک دارچینی عود هندی ابریشم مقرض کل کاوزبان صندل سفید از هریک سه مثقال زرشک منقی پنج مثقال

عنبر اشهب ۴ ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هریک یک مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند و اگر خبث الحدید
مدر درین جوارش داخل نمایند بهتر است **جوارش املج** لولوی اقتراح آن معفور
ایضاً که بجهت بندکان بغزی الیه ساخته و نفع بسیار بمزاج ایشان نموده از برای امراض
مذکوره قبل صنعت آن آمله منقی بست مثقال در کلاب و عرق بید مشک و عرق خار خسک
و عرق کاوزبان از هریک نیم من عراقی در بخبویه ده سیر در دیگ نقره یا دیگ سنگی بجوشانند تا اکثر
بهر اشود و بماند و بپالایند پس آب سفرجل حلوا به سیب بشیرین آب انار آب امرود شراب
انرج شراب آلو بالو شراب زرشک از هریک بست مثقال نبات سفید سی سیر عسل مصفی دو سیر
همه را داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند مروارید ناسفته ابریشم مقرص خار خسک
دارچینی عود هندی پوست زرد انرج از هریک دو مثقال کل کاوزبان سه مثقال سافج
هندی طباشیر سفید عنبر اشهب ورق نقره از هریک یکمثقال ورق طلا مشک زکی صد دانه
خطائی از هریک نیم مثقال مدبستور مقرر بان شسته جوارش سازند شربتی یک مثقال
جوارش املج حکیم عزت الله مخاطب بحکیم الممالک صنعت آن آب انار شیرین آب
آب انار ترش قند سفید از هریک یکصد و پنجاه درم آب بنفشه مازه سی و هفت درم و نیم
شیر آمله منقی پنجدرم پوست بیرون پسته پوست زرد انرج مصطکی رومی سنبل الطیب
فاقله کبار دانه هیل بوطباشیر سفید زرورد کشنیز خشک از هریک نیمدرم عود هندی خام مروارید
از هریک پنج دانگ بدستور مرتب نمایند شربتی سه درم **جوارش املج** لولوی خاصه نادرشاه
از تالیف آن معفور قلمی فرموده اند که این جوارش را فواید بسیار است و از جمله فواید بسیار
الله است از برای مالیخولیای مراقی و سودا و خفقان سوداوی و صداع سوداوی صنعت آن
شیر آمله منقی جهارده مثقال زرشک منقی هشت مثقال صندل سفید طباشیر سفید کل کاوزبان سافج
منقی دانه هیل بادرنجبویه ابریشم مقرص دارچینی از هریک دو مثقال کل سرخ چهار مثقال
تخم خرفه مقشر سه مثقال مروارید ناسفته عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هریک یکمثقال
نبات سفید یکصد و سی مثقال شراب آلو بیست و چهار مثقال شراب انار بیست مثقال بدستور
مرتب نمایند شربتی دو مثقال و در وقتیکه برودتی در مزاج اشرف محسوس شود یا قبضی مصطکی

عود هندی پوست زرد انرج از هریک سه مثقال مشک تبتی یکمثقال براده و ریزه
ترنجبین خراسانی پاک کرده از تخم دخاشاک سی مثقال و نیم من کلاب اقرده نافع باد جوارش
آملج دیگر از تالیف ان مرحوم بجهت شخصی که حرارت مفرطه در مزاج خصوص کرده باد اشت
و لسیب حرارت کرده ذیابیطس داشت و در البنت در طبع نیز بود و ضعف قلب و خفقان
و نسیان نیز داشت صنعت آن آمله منقی ده مثقال زرشک منقی پنجمثقال کافور قیصوری
زعفران از هریک نیم مثقال غنچه کل سرخ سه مثقال طباشیر سفید یا دزهر خطائی معدنی
کل داغستانی گهربای شمعی کل ارمنی مغسول لشت سنر صندل سفید ابریشم مقرص کرنج
از هریک یکمثقال کشنیز خشک هفته تخم خرفه مقشر از هریک سه مثقال انچه را اصلا نپاید کرد
باکلاب ریسنک سماق صلابه نموده باقی ادویه را کوفته و بیخته برب به شیرین و رب سیب شیرین
از هریک پنجاه مثقال لسر شده شربتی دو درم **جوارش** آملج دیگر که آنمرحوم بجهت
عالیجاه لطف علیخان برادرزن نادرشاه تالیف نموده اند که از ازالهٔ فرحه شانه قدیم و ضعف معده
و بواسیر و ضعف باه داشت و لبید ادامت باین جوارش در امراض مزمنه الخفیف بهمرسید
صنعت آن شیر آمله منقی پانزده مثقال زرشک منقی پنج مثقال فادزهر معدنی خطائی
گهربای شمعی کل داغستانی کل ارمنی مغسول طباشیر سفید صندل سفید کرنج
برر البنج سفید تخم هلیون غنچه کل سرخ طراثیث شیرین عنبر اشهب از هریک یکمثقال
حسک مرباد دو مثقال کشنیز تخم خرفه مقشر تخم خیارین تخم خربزه از هریک سه مثقال
مائه شتر اعرابی نیم مثقال نبات سفید یکصد و ده مثقال رب شیرین رب سیب شیرین کلاب
عرق بید مشک از هریک بست و پنج مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند **جوارش** مفرح
کندی در حقیقت این جوارش همان انوشداروی هندیست که بسهل تصرفی سمی بجوارش
مفرح ساخته و افعال و منافع و خواصش همان است و کندی گفته که این جوارش نافع است
از برای حزن و تقویت بدن و معده و نیکو کردن رنگ رخساره و دفع لوی دهان و عرق
صنعت آن کل سرخ شش مثقال سعد کوفی پنجمثقال تفل مصطکی رومی اسارون
سنبل الطیب از هریک سه مثقال قرفه الطیب زرنب از هریک دو مثقال لسباسه

جوزبوا فاقله صغار قاقله کبار از هریک یک مثقال املهٔ منقی بوزن مجموع ادویه یعنی سی و یک مثقال
آمله را در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد از زیر و زبر بیرون کرده با یک رطل قند سفید
بقوام آورده بشربت جوارش املج مفرح قلمی نموده اند که تالیف حاجی حسن از
تلامذه ابوبکر قدس سره است نافع از برای مالیخولیای مراقی صفت آن املهٔ منقی
چاپی خطائی با در نجبویه طباشیر سفید از هریک ده مثقال زعفران جوزبوا اسادج هندی
قرنفل لسباسه دانه هیل بواعود قماری خام از هریک دو مثقال پوست زرد آلوچ
پوست بیدانسته از هریک سه مثقال قند سفید نبات سفید از هریک نود مثقال کلاب
هفتاد مثقال آب زرشک پنجاه مثقال آب لیمو شصت مثقال آب سیب شیرین آب
سیب ترش آب انار آب سفرجل از هریک هفتاد و پنج مثقال بدستور مقرر ترکیب نمایند
شربت آمرود و درم تا سه درم جوارش املج کابد محمد حسین شیر آمله منقی زرشک منقی کلاب
عرق بیدمشک عرق شاهتره عرق کاوزبان از هریک یک سیر بنجسانند تا مهر استود
و بمالند و از بالایش بیرون کشند پس بگیرند نبات سفید یکصد و شصت مثقال شربت
آلوشهرت انار را از هریک بست مثقال داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند گل گاوزبان
بسفایج با در نجبویه غنچه گل سرخ از هریک سه مثقال مصطکی نعناع طباشیر صندل سفید
دارچینی زرشک منقی از هریک یک مثقال ابریشم مقرض کشنیز خشک از هریک دو مثقال
لاجورد مغسول نیم مثقال بان سرشته بدستور معجون سازند جوارش املج از اقراح
حضرت و لیسنعمی استادی جامع این کتاب حکیم سید محمد هادیخان قدس سره مقوی قلب
و دماغ و معده است و باضمه را قوت دهد و اشتهای طعام آورد صفت آن شیر املهٔ
منقی برگ گاوزبان از هریک پنج مثقال ورق گل سرخ طباشیر پوست بیدانسته مغز
تخم خرفه سقمونیا پوست زرد گوله از هریک شش مثقال گهربا مرجان قرمزی مروارید ناسفته
از هریک چهار و نیم مثقال صندل سفید دانه هیل فاقله کبار قرنفل جوزبوا دارچینی از هریک
سه مثقال ابریشم مقرض با گوبیده پنجمثقال مصطکی سه و نیم مثقال زعفران دو مثقال
عنبر اشهب مشک بستی خالص ورق نقره محلول از هریک یک مثقال ورق طلائی محلول نیم مثقال

بافند و عسل مصفی بالمناصفه چهار وزن ادویه علی الرسم معجون سازند از یک مثقال تا دو مثقال

حب املج جهت اسهال بواسیری و غیران نافع صفت آن املهٔ منقی از آب
هر دو سه اسادی الوزن در روغن بادام بار و غن کاو تازه بریان کرده حبوب سازند
هر چی مقدار نخودی شربتی از نیم درم تا چهار درم و اگر سفوف نموده کف نمایند
و بالای آن آب یا بعضی شیرهای مناسب بنوشند نیز مناسب است **دمن املج** مویز سیاه را
کنند و قوت دهد و مقوی بدن و اعضا است صفت آن املهٔ منقی برگ مورد پوست بیخ
صنوبر اجزاء متساوی نیمکوفته در آب یک شبانروز بخیسانند و با روغن زیتون در دیگ
مضاعف بپزند تا آب برود و در روغن بماند **سفوف املج** اسهال معده را بازدارد
و مقوی معده و جگر است **صفت** املهٔ منقی سه مثقال مصطکی رومی عود قماری خام
ریوند چینی غنچه گل سرخ منزوع الاقماح زیره کرمانی مدبر کرده یا مدبر سب السوس مغز خربزه خیارین
نعناع خشک اجزاء متساوی کوفته بیخته شربتی یک مثقال با گلاب **شراب املج**
در تقویت معده بی نظیر است **صفت** آن بگیرند املهٔ منقی بست مثقال افسنتین رومی
ده مثقال یک شب در کلاب و آب از هریک یک رطل بخیسانند و صبح بجوشانند تا نصف
رسد بیالایند و با یک رطل شکر سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه

مخلل املج مقوی قلب جاردمنه اشتهاد هاضم طعام است صفت آن بگیرند
املهٔ نیم رس و یا رسیده را هر کدام که خواهند و خار هاز ده در آب آهک زنانی یکشبانروز
پس برآورده پاک شسته در آب شیرین خالص چند جوشی نموده که نیم پخته گردد
پس از آب برآورده آب را بالکل نشف نموده سرکه انگوری تند و نمک لاهوری
بر آن ریزند و بگذارند تا برسد و تناول نمایند و اگر سرکه سفطر یا عرق نعناع باشد
و چند دانه قرنفل و فلفل و سیاه دانه دران اندازند بهتر است و اگر چاشنیدار
خواهند قدری نبات و چند دانه خرمای خارک را ورق نموده دران اندازند

مربای املج مقوی قلب و معده و دماغ است صفت آن بگیرند املهٔ های رسیده و نیمرس
بزرگ دانه و خارهای بسیار بران بزنند و در آب آهک صاف قدری بگذارند پس

برآورده نیکو شسته در آب صاف شیرین طبخ نموده رطوبت آنرا از پارچه کرباس صافی کشف نمایند و شیره
شکر سفید صاف نموده و یا عسل مصفی که بسیار غلیظ نباشد داخل کرده بالش لایم طبخ
دهند تا آنکه در جرم آنها شیره نفوذ نماید و غلیظ گردد پس فرود آورده سرد کرده
در مرتبان چینی یا سبوچه لعابدار نموده نگاهدارند و بعد یکهفته باز زیاده ملاحظه نمایند
اگر رطوبتی از جرم آنها تراوش نموده و شیره را رقیق ساخته باز چند جوشی داده
بدستور نگاهدارند و عند الحاجت بکعدد نادوعدد از اقلاب شسته یا آنچه مناسب باشد
از طبا شیر و مصطکی و دانه هیل بوادکشیر خشک و غیرها تناول نمایند مطبوخ آملج
نافع است از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا صنعت آن آملهٔ منقی پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله سنا کی از هریک پنجدرم عناب
خراسانی ده دانه آلوی سیاه ترسندی از هریک بست دانه اصل السوس پوست
تراشیده پنج درم همه را بقانون مقرر جوشانیده صافی نمایند بر رویش چهار شیر
منقی از خب و ترنجبین پاک کرده از هریک ده مثقال دیگو نمالند و بالا مناسب بکدازند
بران دو درم روغن بادام شیرین تازه و نیکرم بیاشامند نافع باد معجون الملج
نافع از برای مالیخولیای مرافی و دوار منقول از خط نجیب الدین سمرقندی ؛ صنعت آن شیره آملهٔ منقی
ابریشم مقرض پوست هلیله کابلی کل گاو زبان بادرنجبویه کل سرخ بهمن سفید بهمن سرخ کشنیز خشک
اجزا مساوی کوفته بیخته بربسیب سیرین سه وزن مجموع ادویه هر شش معجون سازند شربتی
سه درم و در نسخه دیگر بجای پوست هلیله کابلی هلیله سیاه داخل است معجون مفرح
الملجی سمرقندی در اسباب و علامات و علاج مالیخولیا گفته که بعد از فصد و تنقیه سودا
سزاوار آنست که تقویت کرده شود باین معجون قلب و معده و دماغ را سولانا نفیس در شرح
آورده که معجون مفرح به نسخه محمود بن ذکریا این است صنعت آن کل سرخ ششدرم سعد کوفی
پنجدرم قرنفل مصطکی روی سنبل الطیب اسارون از هریک سه درم قرفه الطیب زرنب
زعفران از هریک دو درم لسبابه جوزبوا از هریک یکدرم و در نسخه دیگر از هریک دو درم
اجزا کوفته شیره آملهٔ منقی یکمثقال و نیم رطل آب بیزند تا سه رطل بماند پس بمالند و بالا مناسب

دنبم رطل عسل مصفی در آن داخل کرده بپزند تا بقوام آید آنرا دوبه را بآن بیامیزند بعد از فرود آوردن
از آتش در ظرف چینی نگاهدارند و بدانکه این بهمان معجون هندیست معروف بانوش دارو
که ذکر یافت فصل در بیان مفرحات الملجی ؛ مفرح آملج لولونی تالیف
جالینوس این مفرح را از برای قیصر روم تالیف نموده و ناسیده آنرا اسطوماخس مینامند
خبار القلب جهت خفقان حار و سودا و منع صعود ابخره بدماغ و سدر و دوار و صرع
و شقیقه و مالیخولیا خصوصا صرعی که از تشنگی و قطع خون و نکایت سموم نافع است و گویند
سرد است در درجه دوم و خشک است در اول ؛ صنعت آن آملج در شیر گاو تازه دوشیده
خیسانیده یکهفته شرط آنکه هر روز شیر را تازه کنند پس از شیر برآورده سه روز در کلاب بخیسانند پس
بپزند با شراب ریحانین و شراب سیب و شراب ریباس و کلاب و عرق بید مشک از هریک دویست
مثقال تا آملهٔ مهرا شود و باز دو روز بکرده بالش لایم بپزند تا بقوام لایق آید پس از آتش فرود
آورده بگیرند مکل سرخ منزوع الاقماع کل و زبان نخم خرفه مقشر از هریک بیست مثقال صندل
سرخ صندل سفید صندل زرد پوست بیخ زرنباد سنبل الطیب از هریک ده مثقال بهمن سفید
دارچینی کشنیز خشک مقشر طباشیر سفید پوست زرد اترج پوست زرد دنارج ابریشم مقرض
کهربا از هریک پنجمثقال مرجان قرمزی مروارید ناسفته غلطان زرک دانه از هریک سه
مثقال ورق طلای محلول در ورق نقره محلول یاقوت رمانی زمرد سبز از هریک نه مثقال معاون تا
تابه لیمو یا آب ترنج ترش طلا کرده ورق طلا ورق نقره را با عسل طلا کرده و باقی ادویه را کوفته
بیخته عنبر اشهب دو درم بروغن بلسان گداخته بدستور مقرر با شیرینیهای
مذبور معجون سازند و در ظرف طلا یا چینی نگاهدارند شربتی یکمثقال تا دو درم مفرح آملج
نافع از برای اصحاب مالیخولیا صنعت آن آملهٔ منقی هفتاد و پنجدرم پوست هلیله کابلی
پنجاه درم هر دو را در دو من آب بیزند تا بهر شوند نیکو بمالند و از الابلیش باز گذشت
غربال موئی بگذرانند پس نیم من عسل سفید خوشبوی مصفی داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند
با درنجبویه پوست زده و اترج و قرنفل مصطکی قرفه الطیب جوزبوا قاقله نارمشک بهمن سفید
بهمن سرخ زرنباد و در یک عقربی زعفران نخم بالنگو نخم خرفه مشک از هریک دو درم و نیم

مسک یک دانگ و نیم کوفته بیخته بان بسته شیند و در ظرف چینی نگاهدارند صفت این مفرح به نسخه شیخ قتدی
در قرابادین نافع از برای مالیخولیای مراقی هلیله سیاه آمله منقی کاوزبان بادرنجبویه کل سرخ
متروع الاقماع بهمن سرخ بهمن سفید ابریشم مقرض کشنیز خشک مقشر اجزا امساوی کوفته
بیخته بر ب سیب شیرین سه وزن ادویه یک شیند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی سه درم با عرق
کاوزبان مفرح املج بارد از اقتراح آن مرحوم مقوی قلب است و نافع است از برای خفقان
حار و از برای نافضین از امراض حاره و مسکن حرارت و نزیل دوار و صدر است صفت آن
آمله منقی سی درم در شیر گاو تازه دو شبیده بخیسانند پس از شیر برآورده بشویند و در کلاب بخیسانند
پس از با کلاب و عرق کاوزبان و عرق بید مشک و عرق صندل از هریک یکصد مثقال بزنند تا هر ا
شود و در پالایش نقره یا غربال سوئی بپالایند و شراب سیب یکصد و بیست مثقال داخل کرده
بقوام آورند پس بگیرند مروارید ناسفته بزرگ دانه غلطان گهربای شمعی ابریشم مقرض
ورق نقره محلول از هریک پنجاه مثقال غنچه گل سرخ ده مثقال زرشک منقی صندل سفید صندل
و فاطا شیر سفید کل از منی مغسول بادرنجبویه پوست بیرون کشته پوست زرد انرج از هریک
سه مثقال گشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر کل کاوزبان از هریک هفت مثقال بادزهر معدنی
خطائی ورق طلا از هریک یکمثقال عنبر اشهب دو مثقال بدستور مقرر با شراب سیب داله مذکور
معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم تسهید املج استنها آورد و دافع رطوبات
معده کند و نافع صعود بخار از معده بسر است صفت آن آمله منقی شش استار بادبان کشنیز خشک
از هریک سه استار شکر سرخ یک من درهم کنند و بقدر مقرر آب روی دی کرده سه روز نگاه دارند
پس بپزند تا نمود بعد دوده مثقال ان را بنوشند امرو سیا لغت یونانی است و در اصل بمعنی مادر انبه
است نام نهاده شده باین معجون که ذکر کرده میشود بجهت آنکه نافع سواد امراض است و دافع
امراض این معجون از استنباط افضل الحکما و استاد الاطباء ابقراط است از برای ملنکولیا
که شکوه دانست از ضعف معده و این معجون نافع است از برای ضعف معده و کبد و طحال
و از برای ادرام صلبه این اعضا و وجع در معده از سردی و سوء هاضمه است و کاسر ریاح
و دافع درد معده از ریاح و ضیق النفس و ربو را که سبب ریاح غلیظه باشد سودارد و از برای

ضعف گرده و تقویت باه و تقویت شهوت طعام سفید است و مفتح سدها و مدر بول و مفتت حصاة
است و بجهت استسقا عظیم النفع و دافع جمیع امراض باردة است و بدن را قوی میگرداند
مزاج این معجون گرم است در دوم خشک است در سوم ✤ صفت آن به نسخه شیخ الرئیس
رحمة الله تعالی دو قو دانگ تخم خربزه است زیره کرمانی قرد مانا عود بلسان سلیخه نساه فقاح از هر یک
تخم کرفس از هریک یکدرم فلفل سفید دار فلفل قسط تلخ از هریک نیم درم مرکی صافی سه درم
حب الغار ده عدد وج ترکی زعفران از هریک دو درم مجموع را کوفته بیخته بعسل سفید
خوشبوی مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی مقدار فندقی باب کرم تسخ داود گفته
که احوط آن است که بعد از دو ماه که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند قوت این
معجون تا چهار سال و نیم می ماند و شربتش تا دو مثقال است باجلاب گفته شده که قوتش
زیاده بر یکسال و نیم نمی ماند و دیگری گفته که قوتش تا سه سال باقی می ماند و شربتش از یکمثقال
تا پنج مثقال باب نهم و در نسخه دوم اسارون شامی دو درم داخل است ✤ باب الالف
مع النون انبج بفتح همزه و سکون نون و فتح باء موحده و سکون جیم معرب انبه است که بهندی
آنب گویند و در اکثر بلاد هند و سند و دکن و بعض سواحل دریای شور و یمن و عمان و شیل
و سیلان که مشهور بسیلونا و از توابع لار است و غیرها از اماکن دیگر نیز می شود و درخت آن بسیار
بزرگ و از درخت گردگان بزرگتر و بعد از چهار پنج سال تا هفت سال از نشاندن آن
ثمر می آید بحسب اختلاف اماکن و در تابستان ثمر آن میرسد و در بعضی جاها بعضی در خزان تمام
سال ثمر میدهند و لیکن در غیر تابستان که موسم آنست ثمر آن خوب لذیذ و شیرین و شاداب
نمی باشد و تا چهل و پنجاه سال ثمر میدهد و بعد ازان شروع به نقصان می نماید درخت آن شبیه
ببرگ ساذج هندی و ازان طولانی تر و بزرگ میشود تا و ازان عریضتر و زرکتر و بهار آن
که بهندی مول نامند فی الجمله شبیه به کنبید و ثمر آن بزرگ و کوچک و با شکال مختلفه و طعوم
متفاوته می باشد و بزرگی ترنجی و بوزن نیم آثار تا قریب یک آثار هندی شاه جهانی
که قریب به دو صد مثقال صیرفی باشد تخمینا دیده شده و تا یک آثار و نیم و زیاده نیز شنیده
شد و بعض اشکال آن اندک مفرطح فی الجمله طولانی سر و ته ان کج هریک بطرفی که بهندی چندن

مانند یعنی رنگ آن شبیه برنگ صندل و شکل آن مانند کوسه می باشد زیرا که چندان نام صندل سفید است بهندی و کنجن کوسه نیز مانند کنجن بلغت ایشان بمعنی طلاست یعنی رنگ آن مانند رنگ طلاست و این در اکثر بی ریشه و آمدار و خوش طعم در ایجه می شود و اکثر اندک شبیه بشکل دبیات گردهٔ حیوان است و بهترین آن شیرین و آبدار خوشبوی بی ریشه است و بدترین آن ترش بی آب پر ریشه و بعضی بطعم در ایجهٔ کافور و بعضی نانخواه و رازیانه و خربزه دیده شد و نیز ازبدترین انواع آن پر بتوع ضخیم پوست آن است که در زیر پوست آن بتوع باشد و بهترین ان باوصاف مذکوره نازک پوست کم بتوع که در پوست آن بتوع نباشد و نیکوترین هیئت خوردن آن است که سه آنرا بریده بکارد نازکی و دو طرف آنرا برداشته تناول نمایند و نزد اهل هند بهترین اطوار خوردن آن آنست که رسیده آبدار از مادر جدا شده نرم کنند و سر آنرا ببرند تا بتوعش که در سر آن جای اتصال بشاخه می باشد دور شود و نکنند تا تمام آب صافی آن مکیده شود و ریشه آن خورده نشود زیرا که ریشه آن ثقیل و تفاخ است و رسیدن بتوع ان بر لب و کام و زبان و حلق باعث سوزش و جراحت آن میگردد و اگر بی ریشه و آبدار آن قسم که اولا ذکر یافت و ریشه دار آبدار آن بدین قسم تناول نمایند اولی است و ترش ریشه دار شیرین کم آب لحمی آن و همچنین سایر انواع دیگر زبون آن هر یک خالی از مضرت و ثقل و نفخ نیستند اولی اجتناب از انهاست انبج نضیج شیرین گرم و خشک است در دوم و خام آبدار آن در دوم سرد و خشک زیرا که نضیج آن مولد خون سودا وی غلیظ است و نارسیده ترش آن مولد سوداو محدث امراض مزمنه محترقه و سوداویه فاسده و نباشتا خوردن آن ممنوع است خصوص انچه در پوست آن بتوعیت باشد زیرا که مورث ضیق النفس و سرفه است و هیجان حرات خاصه محرور المزاجان را و مصلح آن باد الفراج و مار الشعیر و لعاب بزر قطونا و بهدانه و رسیده شیرین آبداران خاسل اخلاط لزجه و دانگ بلغمین لطین و مدر بول و مقوی قوی وارداح و اعضا رئیسه و کرده و شانه بارده و مانه و نیکو کننده رنگ رخسار و بوی دهان و دافع خفقان و سرفه و ضیق النفس و درد سر بارده رطبه و مقوی مرئی و آلات تنفس و غذا و امعاء و دافع بواسیر و اسهال بواسیری و اسهالیکه

حادث از ضعف معده باشد و دافع ذرب و معاد دین بلغم و نیج را نافع و مسکن عطش و رافع اعیا و مانذکی و مبدل مزاج را قریبه کند و بمجرد خوردن تقویت و تفریح بخشد و بی مزگی دهن را زایل کند و مضر محرورین و صفراوی مزاجان و اطفال و امراض دهان و لثه و دندان و محرک ریاح بواسیر و کرده خصوص شیرین لحمی بی آب و سایر اقسام زبون آن مورث حکه و جرب و قوباد امراض دموی سوداوی و مصلح آن آب دوغ سرد کرده و آب سرد و اهل هند گویند که مصلح و دافع نفخ آن زنجبیل است و برای برای تقویت ماه و مدن و فربهی شیر تازه دوشیده و گویند مضعف جگر و مصلح ان مویز است و شاید زرشک باشکنجبین بهتر باشد و مغز استه و همچنین کل آن حابس اسهال است چون سفوف نموده بانبات و بابا دونیه مناسبه بقدر حاجت بیاشامند و خاکستر چوب آن جهت نزف الدم و طلای آب برگهای نازک آن جهت دراز کردن موی و سیاه داشتن و منع اسقاط آن نافع و بتوع آن حابس و در ایجه آن شبیه بایجه الخضرام نارس که بعضی بن و شیر ازی بنشه نامند و در ماستینه و آب دوغ داخل کرده میخورند و اگر بتوع آنرا گرفته بدین قسم که چوب سر آن را در سنگ مکه خام است شکسته در ظرفی جمع نمایند و قطره ازان را در آب دوغ داخل نمایند بعینه طعم در ایجهٔ آن فربه بنشه خواهد بود و برگ و پوست نمر و چوب درخت آن نیز بهمان رایحه است و مصلح بتوع آن چرب و شیر تازه دوشیده است بدانکه این همه اختلافی که در طعم در ایجه و خواص این میوه یافت میشود در هیچ میوه دیگر نیست بسیار خوب آن ترجیح بر اکثر میوها دارد و بد آن نیز زبون ترین کل میوهاست آب افشرده انبه که بهندی آمرس گویند زیرا که رس زبان هندی آب مصفوا ماخوذ از شی را مانند نافع است از برای طحال و رافع اشتها و منافع آن قریب است بمنافع آن غوره و لیکن این بهیچ سودا و امراض سوداوی است زیرا که مزاجش بارد یابس است و کثافت بر جوهرش غالب صنف آن بکبر بند انبه خام شاداب و پوست ازاد در کنند و بکوبند در هاون سنگی یا چوبی و آب آنرا بکشند و صاف نموده در شیشه کنند و قدری نمک در ان ریخته در آفتاب بگذارند چون در و آن شیرین شود

صاف کرده صافی از در شیشه بگذارند و در گرداورده نمایند و همچنین تکرار نمایند تا دیگر در دردی نماند و لیکن باید که شیشه خالی نباشد و پر باشند و بالای آن اندک روغن کل یا روغن کنجد تازه کنند تا مانع تصرف هوا باشد و فاسد نشود والا زود فاسد میگردد و در گاه گاه استعمال نمایند روغن بالای آن را تمام از شیشه و یا پارچه کرباس نازک پاکیزه گرفته استعمال نمایند و افشرده این مردون شیرینی خوب لذیذ نمکین میشود و مزاجش سرد در اول دوم و خشک در آخر دوم است

انبه مجور باصطلاح اهل هند انبه خام نارس پوست و خسته جدا کرده دو حصه نموده خشک کرده را نامند مانند پوست بالنگ و ترنج که از برای مربا خشک می نمایند و عند الحاجت هر مقدار ان که خواهند در الهمه در حین طبخ می اندازند ترش و دلذیذ میگرداند آن را مانند سیب و به ترش خشک کرده

امونهه باصطلاح اهل هند شیر انبه شیرین رسیده است که گرفته از صافی گزرانیده بر روی برگ موز پهن کرده خشک نمایند عند الحاجت تناول کنند مانند شیره زرد آلو خشک کرده و از برای این امر آب بسیار شاداب و خوب نیست بلکه انبه لجمی مناسب است تا انکه زود خشک کرده و فاسد نشود

چٹنی انبه خام لذیذ و هاضم طعام و مقوی ریاح است صنعت آن بگیرند انبه خام بی داگر پوست بالائی و خسته آن نه بسته باشد بهتر و پوست و خسته آن را دور کرده و در هر یک من انبه بندی یا پوست و خسته که بعد از جدا کردن هر مقدار که بماند در بخسبیل تازه که بهندی ادرک نامند نیم اثار پوست از جدا کرده بر سنگ صلابه پاکیزه هر دو را جدا جدا نرم بسایند و در وقت سائیدن اگر آبی زیاده از ان هر دو برآید در ظرف چینی نگاهدارند و بعد سائیدن هر دو را درهم نموده آن آب را در ان ریزند و نمک بقدر انکه ذائقه از انیکو کرداند و از هر یک از دارچینی و فلفل و نعناع خشک و فلفل سیاه سبز بندی و خرد دل مقشر و فاقله کبار و سیاه دانه کوفته بیخته یکجا کنند خرد خشک کوفته بیخته نیم پاو اثار بندی عرق نعناع داگر نباشد سرکه انگوری یا شنبم نخود یک اثار داخل نموده در مرتبان چینی کنند و در افتاب گزارند و چون طوبت ان کم کرد عرق نعناع باز داخل نمایند و اگر شنبم نخود بسیار تند باشد نصف یا ربع اثار داخل نمایند و در بلدان رطبه مانند بنگاله عرق نعناع یا سرکه نیم اثار کافی است و عند الحاجت بقدر مطلوب با طعام تناول نمایند

دو اثر چه چاره فلفل سبز نصف یا ربع وزن آن داخل نمایند **حلوای انبج** بی روغن مسکن صفرا و مقوی قلب چاره کبد و مسکن عطش و لذیذ است صنعت آن بگیرند انبه بی رشته و پوست سبز و خسته آن را دور کرده باقدری آب طبخ نمایند تا مهرا کرده و از هائی بگذرانند بقسمی که غلیظ القوام باشد پس بگیرند وزن آن و نابد و وزن شکر سفید و صافی نموده بقوام نبات و قند آورند و بیز معجون سازی بریم زنند و بمالند و اندک اندک کف سفیده بیضه مرغ ممزوج با ب ان بیامیزند تا سفید و لهاته کرده و انگاه انبه پالوده را بدان ممزوج کرده دهانی برانش اخگر نهند تا نشف رطوبت ان کرده پس قدری زعفران و قلیلی مشک با گلاب سوده صافی کرده بدان ممزوج کرده فرود آورند و در ظرفها کشیده تناول نمایند و اگر قرص خواهند زیاده نشف رطوبت ان را نموده بدستور زعفران و مشک داخل کرده نشف رطوبت گلاب را نیز نموده بر تخته پهن کرده بطریق لوزینه ببرند و اگر خواهند ورق طلا و نقره بران زنند

شراب انبج از انبه شیرین رسیده نیز اگر خواهند بدین دستور مرتب نمایند و اگر خواهند در ین شراب بادام و پسته مقشر اضافه نمایند و بارد و غن نیز بدستور ملوبات دیگر مرتب نمایند و دوشاب انبج قریب بشربت غوره بگیرند انبه خام نارس و پوست و خسته آن را دور کرده و بخلال چوبی سوراخهای بسیار در ان کرده در جلاب شکر بجوشانند تا جلاب ترش شود و بقوام آید پس جرم آن را دور نموده در شیشه نگاهدارند و عند الحاجت بقدر حاجت تناول نمایند **شراب انبج** قریب است بشراب جسم در خواص و افعال الا انکه سودا و بت بر ین غالب است صنعت آن آب انبه خام را گرفته بجوش داده فرود آورده بگذارند تا در ان ته نشین شود آب صافی از بگیرند و در دش را دور کرده در دو بن آب آن یک رطل قند سفید بان مقدار که ذائقه آن را گرداند داخل کرده بقوام آورند از فرح انبج مقوی اشتها و مطیب نفس و مفرح است صنعت آن بگیرند انبه خام را پوست و خسته ان دور کرده ریزه نموده در آب صافی داخل کرده بگذارند سه چهار ساعت تا آب ترش شود صافی

نبات سفید بقدر یکه آنرا بیخوش گرداند داخل کرده بماشانند عرق آب انبج خام درخواص لطیف تر از اب افشره آن بهت صنعت آن آنست که بگیرند انبه خام شاداب نارس را در قرع دانبیق نقره یا دیگ سفالی و سرپوش معکوس عرق کشند و در شیشه نموده قدری نمک داخل کرده به افتاب گذارند و بر بالای آن قدری نمکین کنجد تازه کنند تا از هوا محفوظ باشد و بعد نشستن دو روز نمایند و عند الحاجت بدستور آب لیمو قدری شیره نبات یا قند داخل کرده افشره سازند و باید دون شیرینی باندک نمک داکر خواسته باشند چاشنی فلانا یا دهان و طعامها ازین میتوان نمود **خواص** سته انبج قابض و مقوی معده و خوشبو کننده دهان است **صنعت** آن بگیرند سته انبه خشک را و پوست بالای ان را دور کرده مغز آنرا بکوبند و قدری نمک در نخبیل خشک کوبیده داخل کرده باب لیمو خمیر کرده قرصها ساخته خشک کرده استعمال نمایند و اکر بجای آب لیمو عرق غوره کنند یا آب انار ترش بهتر است و اکر بیکدفعه خوب ترش نکردد تا بیابا آب لیمو یا بغیر ان خمیر نموده اقراص سازند و اکر اولا مغز سته انبه را در آب لیمو نمک پرورده نمایند بهتر است **فلیه** انبج دو دوپیازه وزن آن لذیذ و مرغوب بسیاشد **صنعت** آن مانند صنعت فلیه دو دوپیازه و آش سفرجل و تفاح خاصه است که از انبه نارس ترتیب دهند و اب انرا در مطبخهات و پلاوهای حاشنیدار جوش آب غوره و آب نارنج و لیمو داخل کنند دانه خام را تیز مانند سیب و بهترش و غیره ها در زیر طعامها می گذارند و کاهیکه حاشنی دار خواهند قدری شیرینی نیز اضافه کنند **منحل** انبج نافع است از برای صلابت طحال و برانکیخین اشتهاد قفیت حصاة کلیه و مثانه و اکثار ان بورث حکه و جرب است **صنعت** آن بگیرند انبه نارس غلاف سته نابسته بی ریشه پوست آن را دور کرده شق کنند دو سته که در میان آن است برآورند و پوده نه و سیاه دانه و یکدو دانه قرنفل در نخبیل تازه ورق کرده و چند دانه سبز بقشه بجای ان پر کرده و دنجلالها محکم نموده و با رشته باریک لسته در سر کرده بگذارند تا برسد و اکر بجای سرکه آب انبه نارس یا آب لیمو یا عرق نعناع کنند مناسب است و اکر خواهند درین قدری نبات داخل کنند تا چاشنی دار شود و در بصورت نمک کم داخل کنند ان مقدار که مانع

آید از فساد و اکر خواهند کوچک آن را رنک نموده سرخ و یا سبز دیا زرد و در سه که سطر اندازند تا برسد و بعد از رسیدن آن را تبدیل کنند و سرکه مقطر جدید بران ریخته تناول نمایند و اهل هند از اشق کوچک بران خردل سفته و نمک مالیده دیکدو روز در افتاب میکذارند و بعد از ان آب کرم بران میریزند ان مقدار که از روی آن برکردد پس قدری روغن سرشف تازه بران ریزند آنمقدار که از روی ان برکردد تا مانع آید از فساد و کره بسته و در افتاب میکذارند تا برسد و در وقت استعمال ازان برآورده بپارچه کرباس پاکی روغن از انشف نموده باکچری و طعام میخورند و این را اچار آنی میکویند و بنوع دیکر آنست که پوست از انرا دور کرده بران قدری خردل سفته و نمک مالیده در آفتاب سه چهار روز میکذارند تا اندک نرم کردد پس روغن سرشف تازه بران میریزند ان مقدار که از روی آنی برکردد و در آفتاب می کذارند تا برسد و عند الاستعمال از روغن برآورده از پارچه پاکی روغن از انشف کرده میخورند بعضی پوست آن را دور کرده این عمل می نمایند و این بهتر است و این نوع را باصطلاح خواجکان اچار تیلی میکویند زیرا که مطلق منحل را اچار و روغن بزور را تیل میکویند **نوع دیکر** آنست که بکیرند انبه خام را پوست انرا دور کرده ریزه ریزه تشکل نموده قدری خردل جدید سفته و زردچوبه کوبیده و نمک و چند دانه فلفل سرخ و سبزهای کوچک سفته و در بخبیل تر که بهندی ادرک کویند ورق کرده و ران داخل کرده درصرهای کوچک بسته در شیشه دهن کشاده و بامرتبان چینی کرده بر روی آن روغن سرسف تازه خالص که روغن خردل ابیض است بریزند و بکذارند تا برسد و عند الحاجت بقدر احتیاج از صره برآورده باطعام میخورند و اکر خواهند بجای روغن سرشف سرکه بر روی آن می کنند و بعضی در صره نابسته آنرا ریزه کرده بهمان دستور در شیشه و با مرتبان کرده روغن باکیر بران میریزند و آن قسم در صره بسته را بهندی اچار پوتلی و قسم در صره نابسته را انکبر میکویند و جمعی هر دو را انکبر میکویند و نیز تخم نارس نازک از اغلیحده و یا با انبه در شیشه کرده سرکه بران میریزند و میکذارند تا برسد و این لذیذ و قابض و نافع برای اسهال است **مربای انبج** مفرح و مقوی نفس و دافع خفقان است **صنعت** ان بگیرند انبه خام و پوست انرا جدا

کرده استه انرا بیرون آورده و در اب پاک اندک زمانی بگذارند تا شکسته و کرد و پلیس برآورده پاک شسته و در آب چند جوشی داده برآورده آب آنرا تشف کرده در نبات بقوام آورده داخل کنند و چند جوشی دیگر داده بدستور مربای پوست اترج و آلمه و سیب و به و غیرها و در ظرفی کرده عند الحاجت بکار برند و بعض انبه را رنگ نموده چنانچه در ترشی ان ذکر یافت مربا بسازند و چون مربای انبه در هند متداول و کثیر الاستعمال است از انجا باطراف نیز هندیان مربای آلمه و هلیله در نجبیل و سیل و غیرها لهذا جمیع مربیات را انبجات می نامند تغلیبا و انبجات اسم اقسام مربیات است چون انبه مربور نجبیل مربا و هلیله مربا و آلمه مربا و غیرها همه مربا هر چیز در ذیل ان ذکر کرده می شود ان شاء الله تعالی محمود سنجری گفته که انبجات بمعنی مربیات است و آن چیزهایی است که ترتیب کرده باشند انها بعسل و بغیر عسل نیز و بعضی افاضل المالکفته که انبجات چیزهایی است که مختلط و ترتیب نمایند انهارا با عسل و یا شکر که بایهم متحد گردند مانند خلنجبین و مربا ان است که ترتیب نمایند انهارا با عسل تا انکه هریک از دیگری کسب کیفیت نمایند و مختلط بایهم گردند و اتحاد انها یا از برای تنقیه رطوبات و فضول باقیه از غذای متقدم و یا از برای خوشبو نمودن رایحه دهان است و تقویت باه چون مربای زنجبیل و یا استعمال آن *

از برای محض لذت است چون مربای کدو و پوست هندوانه انبر باریس و امبر باریس بیم نیز آمده و آن را بفارسی زرنگ و زرانج نیز نامند و اعراب اهل بادیه ازا اترار نامند تا بای مثلثه و اهل مصر ان را عقده و گفته شده که قرا قاط میوه است که ازا بعجمی زردقال نامند و آن نوعی از انبر باریس است دیگری گفته که قرانباز دقال است که نوعی از انبر باریس باشد و قراقاط نیست نوعی انبر ازا انبر باریس و معروف و مستعمل انبر باریس منقی از دانه است بیدآ و آن سرد و خشک است در دوم و شیخ الرئیس در اخر سوم گفته و یاقوت قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد با عضاء قاطع عطش و تشنگی و ساکن حرارت معده و جگر و غلیان و سیلان خون از اسفل و بواسیر و رفع سیلان رحم که مزمن شده باشد و بادویه حاره خوشبو مانند سنبل الطیب و امثال آن مفتح سده جگر و مقوی جگر سرد و تر و سایر احشا و جهت انهاليكه از ضعف جگر و سردی احشا باشد و بجهت استسقا و با ادویه حاره جهت سرد و دین و با

و با آب آهسته بین جهت نقویت باضمه مفید است و آب آن نافع قی و غشیان و باز خفقان جهت صلابت جگر نافع و دانه آن به تنهائی و با دویه مناسبه جهت قرحه امعاء و سحج دامها لیکه از ضعف احشا بوده باشد نافع و ضماد آن برای ورم حاره و بواسیر سحج است و مصلحش فربیل و قابض طبع و مصلحش شکر و شربتها است و صاحب شفاء الاسقام مضر باصحاب اعتقال بطن گفته و قدر شربت از آب آن تا بیست مثقال و از جرم آن تا پانزده مثقال و از دانه آن تا سه مثقال است و بدلش مثل آن کل مرخ است دو ثلث آن صندل سفید و پوست بریخ ارغیس است با لف ممدوده و سکون رای مهمله و کسر غین معجمه و سکون یای مثناه تحتانیه و سین مهمله و خسین بن اسحق در الف مع الزای ذکر کرده و بزبان اهل دمشق و مصر عود سرخ خوانند طبیعت آن گرم در اول خشک و دوم با قوت بارده و قابضه و مانع تعفن اخلاط و طبخ آن مقوی جگر بارد و مضمضه بدان زایل کننده قروح دهان و قلاع خبیثه آن هر نوع که باشد و در رد و زان و مقوی لثه و قطور جوشانیده آن با گلاب و همچنین ضماد کرده در حرم خشک کشنده رطوبات سائله و رافع بقیه رمد مزمن و حافظ صحت آن در هنگام تغیر زمان علت و اشامیدن مطبوخ آن با شراب و سرکه رافع درد جگر و ورم و سفخ سده آن و حقنه بطبخ آن منقی جگر و قرقه امعاء و گفته اند که بطبخ آن دافع کرم جگر کودکان است و خوردن جرم آن با شراب جهت درد جگر اگر مزمن نباشد و آب سرد اگر تر باشد و الکحال اند ان مقوی باصره و در جمیع افعال مانند ان و بجای آن مستعمل عصاره مطبوخ منقی آن در افعال مذکوره خصوص است و قدر شربت از جرم آن دو مثقال و از مطبوخ تا سی درم و مضر صاحب سعال و مصلح عسل است و شیخ الرئیس نوشته که گفته شده که چون بخ از ابر بستگم زن حامله بزنند سه مرتبه و یا لطوخ بران گویند اسقاط جنین آن مینماید و نافع است سیلان دم از اسفل را اغذیه متخذه از انبر باریس انبر بالسیه سرد و خشک است و غذای صالح و نافع است انبیرای گبد حار و از برای محرورین و مقوی معده حار و اصلح است از سماقیه از برای گبد حار و نافع است از برای نزف الدم و صالح است از برای کسانیکه دموی مزاج باشند و اصحاب صداع و دموی بجهت انکه متولد سکر و دوار از ان خون مار دیاب مانع بغلظت و قبض و منراوار است که کسیکه تخمه استه باشد جهت حبس بطن بپزد و دران انبجرد استفاخ و مغرب بالقرطم و کسیکه اراده حبس بطن داشته باشد بپزد دران برگ خاص و سماق و بقله الحمقا

وحدس نیز صالح است مر اصحاب صداع بشارکت قلب را به سبب سوی مزاج دموی قلب و دماغ باشد
باصداع حار لیکن در طبع باید که بوده باشد غذای صاحبش انبر باریسیه و امثال آن از چیزها یکه در
موضعت و عفوصت باشد و نیز نافع است از برای استسقا هر گاه که با حرارت مزاج باشد و باید که
اقتصار کند صاحبش بمزوره انبر باریس با کاسنی تازه بقدر یکه حاصل شود مر او را رعینی و انبر باریسیه
در هر حال غذای جید است از برای اصحاب استسقا از حرارت و چون کاسنی تازه و کابلوی
تازه را پخته بطبیب آب زرشک سازند غذای نیکو است از برای اصحاب یرقان و قی و اسهال
صفراوی و کبدی و حوفی حادث از حرارت معده و کبد و بالجمله انبر باریس اصلح چیزها است
از برای اسهال مراری هر گاه بریزد مرة صفرا بسوی معده از کبد و **انزا** اصباغ دالوان
است **صبغ** آن است که نافع است از برای کبد تر و ضعف و حرارت مزاج آن صنعت
آن **شکم** چوجه مرغ یا دراج را از زرشک بیدانه با اندک کشنیز پر کرده بپزند با کاسنی تازه و اندک
عنب الثعلب و بخورند **لون** دیگر که نافع است از برای اسهال صفراوی و صداع حادث
بمشارکت کبد بسبب صعود ابخره دمویه و صفراویه از کبد بسوی سر زیرا که می باید که بوده باشد
غذای ایشان غذا لطیف خفیف مانند زرشکیه **صبغ** دیگر آن است که بگیرند برنج را و در آب
بپزند و آب زرشک تازه یا آب زرشک خیسانیده و قدری نبات که آن را لذیذ گرداند با شیره بادام
شیرین یا روغن بادام شیرین داخل کرده بکار برند و اگر اسفناج تازه یا خرفه تر با کدو داخل نمایند
مناسب است و اگر نانش مقشر یا برنج داخل نمایند خوب است و این مزوره زرشکیه را در وقت
حمی حاده و شدت حرارت استعمال باید نمود **لون** دیگر از زرشکیه نافع است از برای اسهال صفراوی
هر گاه ضعف غالب بود و خوف سقوط قوت باشد **صنعت** آن بگیرند گوشت مرغ جوان و بپزند
در آب تا قلیل آن بعمل کرده پس زرشک و بهترین مقطع و کشنیز خشک بسیار داخل کرده بپزند
تا مهرا شود و بوده باشد نمک آن قدر که بیان کرده بخورند **صبغ** دیگر از انبر باریسیه صالح از برای
اسهال صفراوی که بوده باشد از کبد **صنعت** آن بگیرند برنج سرخ رنگ و بریان کرده آب در آن
داخل نمایند پس زرشک بیدانه و حب الرمان حامض هر دو برابر داخل کرده بپزند از بعد در آن
ترهای بقله الحمقا و رز کرده بپزند و مطیب سازند بکشنیز خشک سوده و در روغن بادام شیرین

و بخورند **لون** دیگر آنست که گوشت بزغاله یا بره یا گوسفند طبخ خفیفه چون بچه مرغ و بچه خروس
و مرغ و خروس و دراج و کبک و طیهوج جوان را قطعات نموده در آب و نمک و پیاز بقدر
حاجت بپزند و کف آنرا بگیرند پس آن گوشت را از آن بیرون آورده با روغن کاو و پیاز
طلیه نموده و قدری مصالح غازه چون دارچینی و نعناع و کشنیز خشک و سیل و فرفخ و زیره
کرمانی در هاون کوبیده بیامیزند و با روغن سرخ نمایند پس مصالح را با آب گوشت
در آن اندازند و بپزند چون گوشت پخته شود آب زرشک و قند سفید بقدر حاجت داخل کرده
بپزند و فرود آورده با نان با جلاو بخورند و اگر خواهند بعد از پختن گوشت قدری برنج داخل کرده
بپزند تا پخته شود پس آب زرشک و قند بقدر حاجت داخل کنند و یکدو جوش دیگر داده فرود
آورند و تناول نمایند و اگر در بن قلیه انبر باریس اندکی زعفران از برای تقویت قلب داخل نمایند
بهتر است و اگر خواهند در بن زرشکیه از بقول مثل اسفناج و خرفه تازه و ترشه و برگ چغندر و
برنج چغندر ورق کرده و کدو و امثال آن در وقت طبخ داخل نمایند بدنیست و غذای موافق است
از برای امزجه صفراویه و دمویه و تقویت معده و کبد را می کند **صبغ** دیگر آن است که بپزند برنج را
در آب تا مهرا شود پس آب زرشک و قند سفید و مسکه بمقدار یکه بگرداند آنرا خوش طعم و لذیذ
داخل کرده و جوشی داده فرود آورده بخورند و مصالح در آن قدری و چند برگ نعناع باشد
و بحسب حاجت شوربای ماش یا عدس و از بقول چون اسفناج و کدو و خرفه و سرخ داخل
این مزوره انبر باریس نمایند و اگر تقویت و زیادتی غذائیت خواسته باشند گوشت بره یا
بزغاله را بپزند پس در آن برنج داخل نمایند و روغن بقدر یکه بگرداند آنرا طیب الطعم و بپزند
تا برنج مهرا شود پس آب زرشک و قند سفید داخل کرده چند جوشی داده فرود آورده بخورند
و کبابی داخل می کنند زرشک بیدانه در قیولی و در شکم مرغ و در مرغ پلاو و در روغن کباب
و در شکم بزغاله و بره اسفلک در دم پخت نیز و خطائی و بابا کشمش سبز از برای چاشنی آن

اشرح انبر باریس نافع است معده و کبد حار را و اشتهای طعام آورد و دباغت
معده کند **صنعت** آن بگیرند انبر باریس بیست مثقال و در هفتاد و پنج مثقال آب نخست
و صافی نموده پانزده مثقال نبات سفید داخل کرده به برف و یخ سرد کرده بنوشند و اگر خوشتر

انبر باریس با رب یا شراب انار در آب حل کرده افشره ساخته به برف یا یخ سرد کرده بنوشند
نیکوتر است و دیگر احتیاج به شیرینی ندارد **جوارش** انبر باریس ساده مسکن حرارت
و مقوی کبد است صنعت آن نبات سفید را القوام آورده آب زرشک داخل کرده بقوام
آورند بقدر روی سنگ بریزند و به برند مانند نوزیات و بقدر حاجت تناول نمایند
جوارش انبر باریس دیگر اسهال صفری و سوی را نافع بود صنعت آن زرشک سنقی
سماق حب الاس بوداده از هر کدام نانخواه از بخبیل از هر یک پنجدرم کوفته بیخته با رب زرشک
و قدری قند بقوام آورده بسه شربتی سه درم **حب** انبر باریس نافع از برای امراض کبد
صنعت آن زرشک سنقی هفت مثقال تخم کاسنی تخم خرفه مقشر تخم خیارین هفته از هر یک
یک و نیم مثقال ورق کلپسرخ دو و نیم مثقال ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک یک مثقال کوفته
و بیخته بلعاب برزقطونا سرشته حب سازند شربتی یک مثقال با انچه مناسب باشد **جوشاب**
انبر باریس مقوی معده و کبد حار است و نافع است از برای حمیات حاره و سوء مزاج
حار کبد صنعت آن بگیرند شکر سفید و بدستور مقرران را صافی نمایند و در یک من آن نیم من
آب زرشک بیدانه یا زرشک بادانه تر و تازه پاک شسته افشره داخل نموده بجوشانند
تا بقوام جلاب آید صافی نموده در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و در وقت حاجت دو اوقیه
آن را با یک پیاله آب سرد حل نمایند و بیاشامند و اگر گرم و یا یخ سرد نمایند بهتر است و این
شراب انبر باریس است فی الحقیقه **خمیره** انبر باریس مقوی معده و کبد حار است و اشتهای
طعام آورد: صنعت آن زرشک سنقی یک من در آب یکشبانروز بخیسانند و صبح روز
دیگر مالیده صافی نموده با یک من قند سفید بقوام خمیره آورند و صطکی دانیسون تخم کاسنی
سنبل الطیب قاقله کبار قاقله صغار از هر یک دو مثقال کوفته و بیخته داخل کرده تیرزبند تا خمیره
شود و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی سه مثقال نافع باد **دوای فرص** انبر باریس نافع است از برای
اسهال اطفال و قتیکه تهیج در باد صورت آنها بهم رسیده باشد صنعت آن فرص زرشک یادکم
نیم دانگ آمله خشک سنقی یکدانگ خصض یکی اقاقیا از هر یک یک طبسوج کوفته ربت شیرین
پنجدرم سرشته تناول نمایند و بعد از ان کلاب یکمثقال نوشند **دوای فرص** انبر باریس دیگر

نافع از برای اسهال دوبانی که بسیار باشد موجب هیجان و زجر شده صنعت آن فرص
زرشک کافوری سوده یک مثقال شیره بیخ انجبار شیره دانه سنبل تا رشک ریان از هر یک
یک مثقال شیره تخم خرفه بریان شیره تخم کاسنی رب به شیرین از هر یک پنجمثقال با عرق
گاه کل بنوشند **رب** انبر باریس نافع است از برای تعدیل سوء مزاج حار رطب دموی بعد از استفراغ
و حاصل شدن علم بانکه باقی نمانده در بدن خلط موجب صداع و نیز نافع است از برای
اصحاب خمار و صداع خماری صنعت آن بگیرند آب انبر باریس را و چند قطعه شیرینی
دران اندازند و در دیگ سنگی با تش ملایم بپزند تا بقوام آید شربتی دو اوقیه **رب**
انبر باریس دیگر معده و جگر را سودمند بود و قی باز دارد و التهاب صفرا و تشنگی را نافع
و سیج را نافع بود و شکم به بندد: صنعت آن آب زرشک تازه را گرفته در دیگ سنگی
با تش ملایم بجوشانند تا ربع رسد و بقوام آید و این رب اقوی است در عمل خود و چون
در وقت طبخ قدری قند سفید داخل کنند سریع گردد الطف و لیکن در فعل خود ضعیف
می شود و قریب بگردد در شراب انبر باریس ساده و کاهی اضافه کرده میشود در آب زرشک
طباشیر سفید و صمغ عربی بریان و کل مختوم بحسب شدت حاجت بسوی تبرید و قبض و کاهی
داخل کرده میشود دران ادویه بمقویه کبد و معده مثل عود هندی و دارچینی
و غنچه کل سرخ و مصطکی و طباشیر سفید و صندل سفید و مانند اینها و کاهی داخل می کنند
دران ادویه قلبیه نیز هنگام حاجت بآنها مانند قاقله و هیل بوا و قرنفل و زعفران
و سنبل الطیب و مانند اینها و شیکه بالغی از داخل کردن این ادویه بمانند حرارت مزاج بیکه
دمی باید که از این ادویه بمقداری داخل نمایند که بیرون نبرد طعم رب را از طعم اصلی خود یعنی
بحیثیتی باشد که مزه این ادویه بران غالب نباشد بلکه مزه رب غالب باشد **فصل در بیان**
سفوفات انبر باریس **سفوف** انبر باریس نافع است از برای ورم حار کبد و حرارت کبد
را ساکن کند و ادرار نماید و سده بکشاید صنعت آن عصاره زرشک چهار درم در نسخه
دیگر یک مثقال است تخم خیارین تخم خربزه از هر یک پنجدرم تخم کاسنی تخم کشوث طباشیر
سفید از هر یک سه درم را زبانه تخم کرفس انیسون از هر یک دو درم در نسخه دیگر رب السوس

دودرم لک مغسول چهار دانگ زعفران سنبل الطیب مصطکی فستین رومی از هر یک دو درم کافور
قیصوری دو دانگ داخل است واگر سرفه بسیار باشد صمغ عربی وکتیرا از هر یک یکدرم
داخل کنند در ادویل دبا شیره تخم خرفه مغشوشکنجبین ساده کنند و در ادویه اخر سکنجبین زنبوری
سفوف انبر باریس معده وجگر را قوت دهد وشکم را بندد دو مثقال اکرم کرداند صفت
آن بنحواه در بخبنیل سماق مغلی زرنشک مغلی انار دانه ترش بریان کرده از دکنار از هر یک
دو درم قند سفید بست درم کوفته بیخته نگاهدارند شربتی یک مثقال **سفوف** انبر باریس
نافع است از برای اسهال کبدی صفت آن زرنشک مغلی لک مغسول از هر یک سه درم کل ارمنی
منزوع الاقماع شش درم فوة الصمغ طباشیر سفید صندل سفید نشاسته صمغ عربی
از هر یک ده درم ربوند صینی یکدرم ونیم تخم خاص سه درم زعفران یکدرم کوفته بیخته شربتی دو درم
با دوغ آهن تاب بدهند **فصل** در ذکر نسخ **سکنجبینات انبر باریسی**
سکنجبین انبر باریس صفر علی له قدس سره موسوم به لی مفتح سدها وسکن حرارت آن و حرارت
معده وقلب ونافع است از برای حمیات صفراویه وحمی محرقه والتهاب وکرب معده ومعده را
قوت دهد واشتهای طعام آورد وطعام بگدازد ودفع خمار نماید واورا رایل کند و این
سکنجبین نافع است از برای صداع یابس وشقیقه باحرارت باشد بجهت آنکه این سکنجبین سکن است
وتقویت معده در نیمرض واجب است بجهت هضم غذا زیرا که هضم غذا بسبب مرطوبیت اوست وشکر این
سکنجبین کبد را تقویت میکند وهر گاه مالیخولیا طبع باشد قبض ضرور است چه لینت اصرار شیا
است در امراض مالیخولیا پس انبر باریس که در این سکنجبین است موجب قبض وعقل طبیعت است
صفت آن زرنشک مغلی سماق مغلی هر سه مثقال در دو رطل آب دو اوقیه کلاب بگذارند
بخیسانند وصبح از غیر مالیدن زرنشک آب صافی آنرا بگیرند ودو رطل شکر سفید صافی
در خلوه دو دیگ مسکنی بجوشانند وقدری سفیده تخم مرغ در آب مخلوط کرده بر هم زنند
تا کف کند کف آنرا بگیرند تا آنکه دیگر کف نیارد پس از آتش فرود آورده بگذارند
تا اندک شکر فرو نشیند پارچه صفیق صافی نموده باز در همان دیگ کنند وپنج استار سرکه
سرکه انگوری ونیم من آب سفرجل داخل کرده باتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده

سرد کرده نگاهدارند شربتی دو اوقیه **سکنجبین** انبر باریسی ایضا له قدس سره موسوم به لنا
مفتح سدده جگر وسکن حرارت کبد ومعده وقلب است ونافع است از برای حمیات
صفراویه وحمی محرقه والتهاب وکرب معده ومعده را قوت دهد واشتهای طعام آورد
وطعام را بگوارد ودفع خمار کند وصداع خماری را نافع است صفت آن بگیرند
زرنشک مغلی از هر نصف رطل ودو رطل آب صافی دو اوقیه کلاب بر روی وی کرده
یک شب بخیسانند ودر روز دیگر از غیر مالیدن انرا صاف نموده از پارچه یک فشار داده تا تمام
آب صافی آن برآید پس دران دو رطل قند سفید داخل کرده در دیگ مسکنی بجوشانند
وسفیده یک عدد تخم مرغ را در آب داخل کرده بر هم زنند تا کف کند پس آن
کف را ازان زدایند تا کف بر سر آورده وان کف را تمام بگیرند وفرود آورده بگذارند تا اندک
آن ته نشین کرده دو پارچه صفیق صافی نموده باز در همان دیگ کنند وپنج استار سرکه انگوری
که هر استاری پنج مثقال باشد داخل کرده باتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس از
آتش فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی دو اوقیه وکافی اضافه کرده
می شود در این سکنجبین آب سیب وآب انار وبسا باشد که داخل کرده شود در این سکنجبین او یه
مقوی معده وکبد واو یه مقوی قلب که در انبر باریس ذکر شد لیکن وطی که در آب انبر باریس
گذشت **سکنجبین** انبر باریس منقول از مباحث محرمات میرزا ابراهیم حکیم باشی این آقا
اشرف تالیف میرزا محمد باقر حکیم باشی صفت آن آب انار ترش آب انار شیرین
از هر یک یکصد وپنجاه مثقال سرکه نیم کهنه یکصد مثقال آب دو یک کلاب از هر یک دو صد مثقال
نبات سفید شصت مثقال مستور مقرر سکنجبین نیز مثل شربتی از یک اوقیه تا دو اوقیه
فصل در بیان شرابهائیکه اصل وعمود در آنها انبر باریس است
شراب انبر باریس تریاقی جهت رفع سموم قاتله وخفقان وکرب وغشیان وضعف
اشتها وبرانگیختن آن وگزیدن افعی مجرب است صفت آن آب زرنشک آب سیب ترش
آب سیب شیرین از هر یک یک رطل آب لیمو نیم رطل نبات سفید بقدر حاجت بقوام
آورند واگر آب ترنج نیم رطل وبردارند نافته محلول دو مثقال اضافه کنند وبسا

امراض قایم مقام تریاق فاروق است شراب انبر باریس سفرجلی له قدس سره موسوم بنافع
از برای اصحاب صداع صفراوی هرگاه بسبب حرارت و لینت طبع ایشان باشد صنعت آن
آب زرشک تازه یکرطل و اگر زرشک تر نباشد نیم رطل زرشک خشک در دو رطل آب یک شب
بخیسانند بس روز دیگر بجوشانند آنمقدار که یک رطل بماند بس نیم رطل آب به و نیم رطل قند سفید
داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه با شیره تخم خرفه سفرجلی شراب انبر باریس ایضا له
قدس سره موسوم به لناسور مزاج حار کبد و معده و قلب را نافع است و اشتهای طعام آورد
و اعاده شهوت طعام زایله از حرارت کند و ناقهین از امراض حاره که بقیه از حرارت ساذجه در
مزاج ایشان باشد بنهایت سودمند است صنعت آن زرشک منقی از حب پانزده مثقال آنچه
منقی هفت مثقال یک شب در هفتاد و پنج مثقال آب بیست و پنج مثقال کلاب بخیسانند و
بهمج بجوشانند تا آب کلاب بنصف رسد صافی نموده آب ترنج بیست مثقال آب به شیرین آب سیب
شیرین آب انار شیرین آب سیب ترش آب انار ترش آب غوره از هریک پانزده مثقال مرواریدی
محلول در آب ترنج دو مثقال قند سفید هفتاد و پنج مثقال داخل کرده بقوام آورند شربتی
دو اوقیه شراب انبر باریس دیگر نافع از برای جمیع امراض حاره دموی و صداع دموی
و از برای باشری صنعت آن زرشک منقی از حب نیم رطل عناب خرجانی بزرگ شصت
دانه کل سرخ ده درم همه را در دو رطل آب و یک رطل کلاب بجوشانند تا یک رطل رسد
بیالایند و با یک رطل قند سفید بقوام آورند شربتی دو اوقیه شراب انبر باریس بزوری
منقول از خط حکیم احمد یوسوی که در رساله مجربات خود ذکر کرده از برای تفتیح سدها و
وسور القشیه و برقان و حمیات مزمنه مفید است صنعت آن زرشک منقی یک اوقیه ازرباد
انیسون تخم کرفس تخم کشوث بیخ زازیانه زنجبیل زرنباد بیخ کرفس عود الصلیب بوست بیخ کبر
از هریک دو مثقال تخم کاسنی بیست و دو مثقال نیم کوفته در سه پیاله آب بجوشانند تا یک پیاله
بقدر نیم من بماند صافی نموده با نیم من قند سفید بقوام آورند شربتی دو اوقیه در شیشه نگاهدارند
شربتی یک اوقیه نادوا دو اوقیه شراب انبر باریس دوائی از اختراع میرزا محمد باقر سوسو
که در امراض حاره اطفال خصوصا از برای حمیات و ضعف حکر و سدد آن و ابتدای استسقا و سوء القنیه

نافع است صنعت آن اسارون شامی رازیانه انیسون بسفایج فستقی تخم کشوث کل سرخ
سنزوع الاقماع از هریک دو مثقال ریوند چینی لک مغسول عود قماری خام از هریک
یکمثقال دانه هیل بوا مصطکی از هریک دو مثقال سنبل الطیب یکمثقال و نیم تخم خربزه
سقمونیا سه مثقال قرفه الطیب یکمثقال دارچینی دو مثقال زعفران صندل سفید از هریک
یکمثقال آب زرشک سنقی یک اوقیه من تبریزی قند سفید بقدر حاجت ادویه را
نیکوفته بجوشانیده صافی نموده با آب زرشک و قند سفید بقوام آورند و در آخر مصطکی را
سوده داخل نمایند شربتی یک اوقیه طبی و قلمی فرموده اند که تجربه شده در طفلی که از اراده
تا بموت چیزی باقی نمانده بود دست بسیکردوشکم او ورم کرده و سخت شده بود و بهمه
اطراف بهم رسیده روز همین شربت را نوشید خوب شد شراب انبر باریس قلمی فرموده
که از اقتراح احقر محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی انجان است نافع از برای
سوء مزاج حار کبد و معده و قلب و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و اعاده
شهوت زایله از حرارت کند و تقویت کبد نماید و تفتیح سدهای آن کند و ناقهین
از امراض حاره که بقیه از حرارت ساذجه در امزجه ایشان باشد بنهایت سودمند است
صنعت آن زرشک منقی بیست و پنج مثقال یک شب در آب بخیسانند و باید که در آن
آب دو صد مثقال باشد و صبح بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده پس بگیرند آب به
شیرین آب انار شیرین آب به ترش آب انار ترش آب سیب شیرین آب سیب ترش
آب زعرور سرکه انگوری از هریک پنجاه مثقال همه را یکجا کرده در ظرف سفالین با سبکی
دو سه جوش داده فرود آورده بگذارند تا ته نشین شود آب صافی آنرا گرفته چنانچه
در دو داخل آن نشود پس یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه
شراب انبر باریس دوائی قلمی فرموده اند که این شراب مستعمل قدوة العلماء والدنیا حاذق
نقیر است قدس سره مفتح سدهای کبد است و نافع است از برای حمیات مزمنه و سوء القنیه
و استسقا و برقان صنعت آن زرشک منقی پانزده مثقال را زازیانه انیسون
تخم کرفس تخم کشوث تخم کاسنی بوست بیخ کرفس دانه هیل بوا زنجبیل

از هریک دو مثقال مجموعه را در دو رطل آب بخیسانند پس بجوشانند وصافی نموده یک رطل
قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه واگر در وقت قوام آوردن مقدار
سه مثقال ریوند چینی را کوبیده در کیسه کتانی کرده دران اندازند ولحه بلحه بمالند
تا بقوام آید بهتر است واگر خواهند ریوند را نرم کوبیده بعد از قوام آمدن داخل نمایند
نیز خوب است بلکه اقوی است و در نسخه دیگر اصل السوس و پوست بیخ کبر و زرنباد
وعود الصلیب از هریک دو مثقال داخل است وریوند داخل ندارد و در نسخه دیگر
بجای شکر سفید دو صد مثقال قند سفید داخل است شراب انبر باریس دیگر حرارت را
ساکن گرداند و دفع قبض نماید و صفرا براند صنعت آن زرشک منقی تر هندی منقی
از قشر و لیف و نوی از هریک چهل مثقال آلوی بخارا آلوی سیاه از هریک یکصد عدد
گل کاوزبان سرنفته شاهتره از هریک ده مثقال مجموعه را در دو رطل آب یک شب
بخیسانند و صبح بجوشانند تا به نصف رسد بپالایند و شیر خشت خراسانی یکصد مثقال
ترنجبین پاک کرده از خاشاک و تخم یکصد و پنجاه مثقال دران داخل کرده در دیگ
سفالی جدید جوش دیگر داده تا بقوام شراب آید و فرود آورده صافی نموده نگاهدارند
مجموع ده شربت است هفته یکروز یک شربت آنرا با کلاب چل کرده بنوشند

شراب انبر باریس ساده از اشربه بطیفه خون و مسکن حرارت با قوت قابضه و نافع
از برای صداع دموی مگر آنکه بوده باشد سرفه که نافع استعمال ترشیهات و نیز این شراب
نافع است از برای اصحاب صداع دموی بعد از تنقیه تام و از برای سوئی مزاج
حار رطب مختلف از خون هرگاه آشامیده شود مانند شیره تخم کاهو و شیره کشنیز خشک
از هریک سه مثقال صنعت آن بگیرند آب زرشک تر یکمن و اگر زرشک تر نباشند زرشک
خشک را در یکمن آب و چهار اوقیه کلاب بخیسانند یک شب و صبحش بجوشانند تا به نصف رسد
صافی نموده نیم من نبات داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه شراب انبر باریس
ساده دیگر از اشربه نافعه است از برای تسکین خمار و صداع خماری صنعت آن
بگیرند زرشک بیدانه نباشد دانه دار نیز خوبست و بفشارند و آب آنرا بگیرند

و یک جوش داده فرود آورده بگذارند تا در آن نشین شود آب زلال آنرا گرفته در دیگ سنگی
با آتش ملایم بجوشانند ثالث آن رفته دو ثلث آن بماند پس در آن زرنک باقیمانده نبات سفید
وقدری کلاب داخل کرده بقوام آورند واگر زرنک تر نباشند زرنک خشک را شسته کرم
بر روی وی کرده آن مقدار که چهار انگشت از روی آن برگردد و یکشب بگذارند و صبح صافی
نموده نصف وزن آن نبات داخل کرده بقوام آورند عرق انبر باریس مقوی معده و حابس
وقامع صفرا و اشتهای طعام آورد صنعت آن زرنک منقی حسن تر یک شبانروز در آب
گرم بخیسانند و مقدار هفده مثقال قرنفل کوبیده داخل نمایند وقدری سرکه انگوری که زیاده
بر ربع زرنک نباشد داخل کنند و بدستور عرق کشند واگر قدری خاکه نخود داخل نمایند لذیذ خواهد شد

فصل در بیان اقراصی که اصل وعمود در آنها انبر باریس است

قرص انبر باریس نافع بجهت حمیات بلغمیه عفصه و ادرام کبد و ادرام معده صنعت آن عصاره زرنک
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هریک سه مثقال غنچه گل سرخ سه مثقال روغ الاقماع تر نجبین خالص پاک
کرده از هریک پنج مثقال تخم خشوث رب السوس طباشیر سفید تخم کاسنی مصطکی رومی عصاره
غافث سنبل الطیب فوه الصبغ عود لک ریوند چینی از هریک دو مثقال زعفران یکدرم
کوفته بیخته با آب سه شسته اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص انبر باریس منقول از ریاض
مجربات حکیم محمد باقر حسینی بخط مرحوم والد علیه از مفتاح نقل کرده که صاحب مفتاح از محمد بن
ذکریا ذکر کرده نافع از برای حمیات مرکبه و سده و کبد و سوء القنیه و استسقا و صنعت آن
عصاره زرنک لک مغسول دارچینی کل سرخ عصاره کاسنی خشک کرده تخم خشوث
از هریک دو مثقال ریوند چینی یکمثقال کوفته بیخته با آب سه شسته اقراص سازند شربتی دو درم
با سکنجبین دو آتشه کاسنی تازه دو مثقال قرص انبر باریس دیگر منقول از مجربات مجدی
الکیه منافع قرص قبل را دارد صنعت آن زرنک منقی پانزده مثقال رب السوس کل سرخ
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هریک سه مثقال مصطکی عصاره غافث فوه الصبغ لک
مغسول سنبل الطیب اسارون عصاره افسنتین فتاح اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی
تخم خشوث ریوند چینی زعفران طباشیر تر نجبین منقی از هریک دو مثقال تر نجبین را با کلاب

طلاکرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی از یک مثقال تا
دو درم **قرص** انبر باریس دیگر منقول از ایضاح نافع از برای حمیات حاره و دردجگر
صنعت آن عصاره زرشک ده درم غنچه کل سرخ طباشیر سفید از هریک پنجدرم تخم کاسنی
تخم کاهو تخم خرفه مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفه مقشر مغز تخم خیار از هریک سه درم را با آب
یکدرم کوفته بیخته آب سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی از یکدرم تا یکمثقال
و نادو درم با سکنجبین **قرص** انبر باریس تالیف قدوة المحققین شیخ رئیس ابوعلی بن سینا
رحمة الله تعالی نافع از برای اورام و اوجاع کبد و منفتح سدهای کبد و نافع از برای حمیات مرکبه
و تب ربع که ماده آن محترق از صفرا باشد صنعت آن عصاره انبر باریس پنجدرم عصاره
غافث طباشیر سفید از هریک دو درم و نیم زعفران یکدرم کوفته بیخته با کاسنی تازه سرشته
اقراص سازند و در نسخه سید اسمعیل در ذخیره که از شیخ نقل کرده تخم کاسنی تخم کشوث تخم خرفه مقشر
از هریک دو درم و نیم داخل دارد **قرص** انبر باریس دیگر صنعت آن عصاره زرشک
لک مغسول افسنتین رومی عصاره غافث از هریک یک مثقال سلیخه کل سرخ پاک کرده
از اقماع سنبل الطیب سارون صمغ عربی کل ارمنی کشیراناسته مصطکی رومی رب السوس
تخم کرفس بادیان انیسون تخم مورد ریوند چینی از هریک دو مثقال طباشیر سفید چهار مثقال
اذخر یکی زعفران اقاقیا از هریک یک مثقال کوفته بیخته با کلاب اقراص سازند شربتی یکمثقال
با شراب دینار یا با سکنجبین بزوری تناول نمایند **قرص** انبر باریس منقول از دراباذین
قانون نافع از برای تب دهرقه و وجع کبد و تسکین عطش صنعت آن انبر باریس منقی
دوازده درم مغز تخم خیارزه مغز تخم خیار بادرنگ مصطکی طباشیر سفید از هریک
شش درم لک منقی ریوند چینی از هریک سه درم کل سرخ پاک کرده از اقماع شصت درم
زعفران عصاره غافث رب السوس ترنجبین خراسانی از هریک شش درم ترنجبین را
بکلاب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته آب سرشته اقراص سازند شربتی
از یک مثقال تا دو درم **قرص** انبر باریس منقول از قانون مجرب از برای تفتیح سدهای
جگر و طحال که از حرارت باشد و بجهت تنها و امراض حاره معده بعدیل است صنعت آن

زرشک منقی رب السوس کل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم هندوانه تخم کشوث تخم کاسنی از هریک
سه مثقال مصطکی سنبل الطیب عصاره غافث از هریک دو مثقال فوة الصبغ ریوند
چینی زعفران از هریک یکمثقال قدری ترنجبین را با آب کلاب صافی نموده ادویه را
کوفته بیخته آب سرشته اقراص سازند هریک یکمثقال شربتی یک قرص و اگر مقدار
ریوند را دو مثقال کنند بهتر است **قرص** انبر باریس دیگر منقول از ذخیره سید
اسمعیل نافع است از برای آماس معده و جگر گرم و تپهای گرم صنعت آن زرشک منقی
رب السوس کل سرخ مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه تخم کشوث از هریک سه درم
مصطکی رومی سنبل الطیب عصاره غافث از هریک دو درم فوسریوند چینی طباشیر
سفید از هریک یکدرم ترنجبین شش درم ترنجبین را با آب کاسنی تازه حل کرده ادویه را کوفته بیخته بآن
سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال تا سکنجبین ساذج **قرص** انبر باریس
بار و نافع از برای ورم حار کبد و سوی بعد از فصد صنعت آن زرشک منقی
ده درم کل سرخ طباشیر سفید از هریک پنجدرم مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز
تخم کدو تخم خرفه مقشر تخم کاسنی از هریک سه درم را زبانه دو درم کوفته بیخته
اقراص سازند شربتی دو مثقال با سکنجبین شکری و اگر حرارت بسیار باشد دو دانگ
کافور فیصوری اضافه کنند و با شیره تخم خرفه مقشر دهند و در اواخر علت لک
مغسول و ریوند چینی از هریک دو درم داخل می کنند **قرص** انبر باریس منقول
نافع از برای اوجاع حاره کبد و سوء مزاج حاره کبد و سده حادث از حرارت
در کبد و از برای استسقای حادث از حرارت و یرقان اصفر حادث از حرارت
صنعت آن عصاره زرشک که فراگرفته شده باشد بدستوریکه فراگرفته می شود
رب الاجاص و اگر عصاره زرشک نباشد زرشک منقی هرکدام که باشد ده درم کل سرخ
آسیا کرده طباشیر سفید از هریک پنج درم تخم کاسنی تخم خیار مغز تخم کدو تخم خربزه
مقشر از هریک سه درم را زبانه پنجدرم اقراص سازند شربتی دو مثقال با سکنجبین
و بسا باشد که داده شود با آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب تازه **قرص** انبر باریس بارد

نافع از برای سوء مزاج مادی گرم کبد و حمیات حاده چون بعد از تنقیه استعمال کرده
شود و بدون اسهال در سوء مزاج حار سادج کبد نافع است منقول از ذخیره
اسمعیل صنعت آن عصاره زرشک یا زرشک منقی هر کدام که باشد ده درم
کل سرخ منزوع الاقماع طباشیر سفید از هر یک پنجدرم تخم کاسنی مغز تخم خیارین
مغز تخم خربزه تخم خرفه سقمونیا از هر یک سه درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی
دو مثقال با سکنجبین و شیره تخم کاسنی و اگر خوف مسده باشد یکدرم رازیانه بر اجزا
بیفزایند **قرص** انبر باریس بار دیگر نافع از برای ادرام حاره و سوی کبد و حمیات
حاره بعد از تنقیه ماده و سوی مزاج حار سادج کبد را مفید است در درم حار دموی
کبد بعد از فصد و سوء مزاج حار سادج بغیر تنقیه بمسهلات و فصد مستعمل است صنعت آن
زرشک منقی ارجب ده درم کل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنجدرم مغز تخم خیارین مغز
تخم کدو تخم خرفه سقمونیا از هر یک سه درم رازیانه دو درم کوفته بیخته با آب
اقراص سازند شربتی دو مثقال با سکنجبین و اگر در کبد حمیات با سر فره باشد دو درم
کثیرا دو درم رب السوس زیاده کنند و اگر حرارت بسیار باشد دو دانگ کافور
قیصوری زیاده کنند و با شیره تخم خرفه مقشر بیاشامند و بعضی اوقات در این قرص لک
مغسول و ریوند خطائی اضافه می کنند **قرص** انبر باریس بار دیگر نافع از برای امراض
حاره و حرارت کبد و حمیات صفراویه و دمویه و حمی محرقه و عب خالص صنعت آن
زرشک منقی ارجب پنجدرم رب السوس یکدرم و نیم مغز تخم خیارین مغز تخم خرفه مقشر
از هر یک دو درم و نیم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند هر قرصی نیم مثقال شربتی دو مثقال
با سکنجبین ساده یا آب عنب الثعلب تازه **قرص** انبر باریس بار دیگر نافع از برای صداع حار بسبب
کبد یا سبب صعود ابخره دمویه و صفراویه از کبد بسوی سر چون استعمال کرده شود از برای
اصلاح کبد بعد از فصد با سلیق و اسهال بنقوع الهلیلج صنعت آن زرشک منقی ده درم تخم کاسنی
مغز تخم کدو از هر یک پنجدرم مغز تخم خیارین ده درم طباشیر سفید کل سرخ از هر یک سه درم ریوند چینی دو درم
دو درم رازیانه انیسون تخم گشوث مصطکی از هر یک یکدرم زرشک را در گلاب یا آب رمانین

بیخسا تا پس بمالند تا زرم شود آنرا کوفته بیخته بان بسرشند و در هاون سنگی مدسته بمالند و
اقراص سازند شربتی یک مثقال یا دو درم با سکنجبین زنبوری بارد یا معتدل یا آب کاسنی
مروق یا کلقند محلول در آب کاسنی و گلاب یا با سکنجبین سفرجلی و شیره تخم کاسنی
و عرق بید مشک بحسب مزاج و وقت و سن و اعراض و تقویت کبد و دماغ این قرص را
صبح تناول کنند آخر روز آب زرشک و گلاب و عرق بید مشک و عرق کاسنی با خمیره وارید
بخورند **قرص** انبر باریس حار نافع از برای اوجاع کبد از برودت صنعت آن زرشک
منقی پنجدرم لک مغسول ریوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب انیسون مصطکی از
هر یک یکدرم اقراص سازند هر قرصی یک مثقال یک قرص را با طبیخ بزور بیاشامند
قرص انبر باریس حار لک امراض بارده کبد و استسقا را نافع است دسته بگشایند
حمیات بارده را مفید بود صنعت آن زرشک منقی پنجدرم ریوند خطائی لک مغسول عصاره
غافث سنبل الطیب انیسون مصطکی از هر یک یکدرم کوفته بیخته با آب اقراص سازند شربتی
یک مثقال **قرص** انبر باریس حار دیگر تالیف حکیم علی گیلانی شارح قانون برودت
کبد و استسقا را نافع است و تهای سرد بلغمی و مرکب از بلغم و اخلاط دیگر که بلغم یا سودا غالب
باشد سودمند است صنعت آن زرشک منقی سه مثقال غنچه کل سرخ منزوع الاقماع
کل غافث عصاره غافث افسنتین مصطکی تخم کاسنی از هر یک دو مثقال سنبل الطیب اسارون
اذخر کمی انیسون ریوند چینی طباشیر سفید از هر یک یکمثقال کوفته بیخته با آب اقراص سازند
هر قرصی یکمثقال شربتی یک قرص **قرص** انبر باریس نافع از برای علل کبد که از حرارت باشد
و از برای عطش و حرارت مزاج و زردی رنگ و فساد مزاج از حرارت صنعت آن
زرشک بیدانه ده درم تخم کاسنی مقشر تخم خیارین تخم خرفه مقشر از هر یک سه درم در گلاب
طباشیر سفید از هر یک پنجدرم ریوند چینی تخم گرفس از هر یک یکدرم سنبل الطیب نیم درم
کوفته بیخته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال قرص را با سکنجبین سکری یا
با آب انار ترش و آب انار ترش ممزوج بنوشند **قرص** انبر باریس به نسخه دیگر که بهین
منفعت دارد صنعت آن زرشک منقی لک مغسول ریوند چینی کل سرخ منزوع الاقماع

عصاره طلخشقوق تخم کاسنی تخم کشوث که از اجزای متساوی ترنجبین قدری بگلاب جلکرده
صافی نموده اجزا را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند **قرص انبر باریس** نافع از برای
غب غیر خالص زمانی که صفرا و بلغم مساوی باشد و معده و کبد ضعیف باشند
صفت آن عصاره زرشک چهار درم گل سرخ دوازده درم اصل السوس عصاره
غافث مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ نشاسته کشنیز اصمغ عربی طباشیر سفید زعفران
تخم خرفه مقشر از هر یک دو درم لک مغسول ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک یکدرم
کافور قیصوری نیم درم ترنجبین صافی چهار درم را در آب حل کرده صافی نموده
باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند **قرص انبر باریس** دیگر که در عین
زمانی که معده یا کبد درم کرده باشند مستعمل است صفت آن زرشک منقی رب السوس
گل سرخ مغز تخم خرزه از هر یک سه مثقال مصطکی سنبل الطیب عصاره غافث از هر یک
دو درم فوه المصبغ ریوند چینی زعفران از هر یک دو درم تخم کشوث تخم کاسنی
از هر یک سه درم طباشیر سفید یکدرم و نیم ترنجبین بآب جلکرده صافی نموده ادویه را
کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند هر قرصی یکمثقال شیرینی یکقرص **قرص انبر باریس**
منقول از قرابادین کوتوالی حیات حار را مفید است و گرمی را تسکین دهد و جگر حار را
نافع و استسقا را که از گرمی باشد سود دارد و سرفه حار را نافع بود صفت آن مغز تخم
خیارین مغز تخم کدوی شیرین از هر یک سه درم انبر باریس منقی چهار درم گل سرخ
نزدع الاقناع تخم خرفه مقشر تخم خشخاش سفید تخم کاهو تخم کاسنی طباشیر سفید
صمغ عربی از هر یک دو درم ریوند چینی چهار دانگ کوفته بیخته بآب سرشته اقراص
سازند و در سایه خشک نمایند شربتی سه درم **قرص انبر باریس** منقول از بیاض مجربات
نواب حکیم محمود باقر بن حکیم عماد الدین محمود حسینی نافع از برای الماس جگر و معده و
از برای حمیات مرکبه و تفتیح سدهای کبد و از برای ضعف کبد صفت آن عصاره
انبر باریس ده درم تخم کاسنی پوست بیخ انجبار تخم خرفه مقشر از هر یک سه درم گل سرخ
نزدع الاقناع دو مثقال ریوند چینی کبد درم استنقین رومی عصاره غافث را با آب لیمو

از هر یک دو درم سنبل الطیب نیم درم اقراص سازند شربتی یکمثقال **قرص انبر باریس** نافع
از برای جمیع امراض کبد و امراض حادثه بمشارکت امراض کبد بسبب صعود بخارات
با اخلاط از کبد بسر صفت آن انبر باریس منقی ده درم تخم کاسنی مغز تخم خیار بادرنگ
مغز تخم کدوی شیرین از هر یک پنج درم بادیان انیسون تخم کشوث مصطکی از هر یک دو درم
اصل السوس یکدرم طباشیر سفید ورق گل سرخ از هر یک سه درم ریوند چینی دو درم و
نیم انبر باریس را در گلاب با آب انار بین خیسانیده مالیده صافی نموده ادویه را بآن سرشته
اقراص سازند شربتی از یکدرم تا دو درم و اگر زیاده حاجت بمسخین باشد بجای مغز تخم
کدو دو درم تخم کرفس دو درم و نیم سنبل الطیب داخل نمایند **قرص انبر باریس** دیگر
نافع از برای غب خالص و ضعف کبد و معده منقول از ذخیره سید اسمعیل جرجانی
صفت آن عصاره انبر باریس چهار درم گل سرخ پاک کرده دوازده درم اصل السوس
عصاره غافث مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ نشاسته کشنیز اصمغ عربی طباشیر سفید زعفران
تخم خرفه مقشر از هر یک دو درم لک مغسول ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک یکدرم
کافور قیصوری نیم درم ترنجبین منقی چهار درم را در آب حل کرده صافی نموده
باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال **قرص**
انبر باریس دیگر نافع از برای غب غیر خالص و حرارت کبد و معده و ضعف آن
و معده بسبب حرارت دو درم جگر منقول از ذخیره سید اسمعیل صفت آن
انبر باریس منقی رب السوس گل سرخ نزدع الاقناع مغز تخم خیار مغز تخم خرزه
از هر یک سه مثقال مصطکی سنبل الطیب عصاره غافث از هر یک دو درم فوه المصبغ
ریوند چینی زعفران از هر یک دو درم تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک سه درم
طباشیر سفید یکدرم و نیم ترنجبین شش درم بدستور مقرر قرص سازند شربتی
یکمثقال **قرص انبر باریس** دیگر کبد و معده را قوت دهد و چون بعد از سهلات
استعمال نمایند استسقای زقی را که از حرارت باشد مفید است و حمیات مرکبه را
نافع است صفت آن زرشک منقی رب السوس گل سرخ مغز تخم خرزه از هر یک سه درم

طباشیر سفید دو درم دنم مصطکی رومی سنبل الطیب عصاره غافث ریوند چینی
فوة الصبع زعفران از هریک دو درم تخم کنوث تخم کاسنی از هریک یکدرم تریجبین منقی شش درم تریجبین را
در گلاب حلکرده صافی نموده ادویه را بآن بسرشند و اقراص سازند تربتی
یکمثقال با سکنجبین ساده یا آب انار شیرین قرص انبر باریس تالیف نجیب الدین
سمرقندی نافع از برای حمیات حاره و اکثر امراض حاره کبد صنعت آن زرشک
منقی ده درم تخم کاسنی منقشر تخم خرفه منقشر مغز تخم خیارین از هریک سی درم
کل سرخ طباشیر سفید از هریک پنجدرم ریوند خطائی تخم کرفس لک مغسول از هریک
یکدرم سنبل الطیب نیم درم کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند تربتی یکمثقال
با سکنجبین ساذج یا سکنجبین بزوری و اگر از برای فساد خون از سده و فساد
کبد خورند با آب انار شیرین بیاشامند قرص انبر باریس تالیف میرزا محمد حسین
مستعمل معزی الیه در حمیات مرکبه با آب برگ بید صنعت آن عصاره زرشک
لک مغسول افسنتین رومی عصاره غافث از هریک یکمثقال کل سرخ سلیخه
سنبل الطیب اسارون صمغ عربی کل ارمنی از شاسته کثیرا مصطکی رب السوس
تخم کرفس با دیان انیسون حب الاس ریوند چینی از هریک دو مثقال طباشیر سفید چهار
مثقال اذخر نکی زعفران اقاقیا کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند
تربتی دو درم با آب برگ بید و شاب دیناری و سکنجبین بزوری نوشند طریق
کرفتن آب برگ بید آنست که یکمشت برگهای تر آن را بکوبند و آب آنرا بگیرند
دیک جوش داده در پیاله چینی کنند و شب بگذارند و صبح آب زلال آنرا
گرفته دردش را دور کنند و پانزده مثقال از آب زلال آنرا با یک اوقیه شراب
دیناری با یک اوقیه سکنجبین بزوری داخل کرده دو بار دو درم اقراص مذکور
بنوشند قرص انبر باریس ریوندی سده بکشاید و اوجاع کبد را و صلابت
آنرا نافع و از برای حمیات مرکبه مفید است صنعت آن زرشک منقی
کل سرخ پاک کرده از هریک پنجدرم لک مغسول ریوند چینی عصاره غافث

سنبل الطیب افسنتین مصطکی از هریک یکدرم کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند در اوجاع کبد
از سوء مزاج حار کبد با سکنجبین بزوری بار دو از برای اوجاع بارده کبد با سکنجبین بزوری
حار یا شامند قرص انبر باریس قابض از اقراح ابو موسی لتس نخلیم نافع از برای حرارت
و اسهال و وجع کبد صنعت آن زرشک منقی طباشیر سفید عود قماری خام تخم حماض
بربان مصطکی رومی اسارون سک اصلی از هریک یک مثقال کل سرخ سنبل الطیب
بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند قرص انبر باریس قابض به نسخه دیگر صنعت آن زرشک
منقی ورق کل سرخ طباشیر سفید از هریک پنجدرم لک مغسول ریوند چینی زعفران صمغ عربی
کثیرا از شسته رب السوس از هریک یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یکمثقال
قرص انبر باریس قابض نافع از برای حرارت کبد و فمیکه باجمی لینت طبع باشد
صنعت آن زرشک منقی ورق کل سرخ طباشیر سفید از هریک پنجدرم لک مغسول
چهار دوم تخم خرفه منقشر و خشخاش دکاهو دکاسنی از هریک یکدرم رب السوس
دو درم اضافه نمایند قرص انبر باریس قابض نافع در اسهال کبدی و معوی هرکاه
خون در دی متعفن دکف ناک دسیاه رنک باشد صنعت آن زرشک منقی کل ارمنی
طباشیر سفید شاه بلوط تخم حماض کل سرخ منزوع الاقماع سرطان نشوی صمغ عربی
بوداده رب به شسته اقراص سازند شربتی یک مثقال با دو مثقال قرص
انبر باریس کافوری حمیات صفراوی و دموی را نافع است و سوء مزاج حار کبد را سود مند
و مقوی کبد و معده حار است صنعت آن عصاره انبر باریس عصاره غافث مغز تخم خیارین
تریجبین از هریک چهار دوم ورق کل سرخ رب السوس نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید
تخم خرفه منقشر لک مغسول از هریک دو درم کافور قیصوری یکدرم تریجبین را در آب حلکرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته
بآن سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال با شیر تخم خرفه منقشر قرص انبر باریس کافوری حمیات بهای کرم دلشکی را
سودارد صنعت آن زرشک منقی رب السوس طباشیر سفید از هریک یکدرم سنبل الطیب یکدرم تخم
خیارین سه درم کل سرخ شش درم نیم تخم خرفه منقشر زعفران نشاسته کثیرا از هریک دو درم کافور قیصوری یکدرم کوفته
بیخته با اقراص سازند قرص انبر باریس کافوری نافع از برای کبد جاره ملتهبه صنعت آن زرشک منقی سماق منقی طباشیر سفید کل سرخ

منقی از اقماع تخم کاسنی رب السوس از هریک دو دانگ مغز تخم کدو چهار دانگ
مغز تخم خیارین یکمثقال و دو دانگ کافور قیصوری دو قیراط کوفته بیخته بلعاب
بزرقطونا سرشته اقراص سازند جمله دو شربت است با سکنجبین سکری و آب کاسنی
تازه نوشند **قرص انبار بارلس کافوری** دیگر نافع از برای یرقان با احمی و حرارت
صفت آن زرشک منقی طباشیر سفید کل سرخ از هریک سه درم تخم کاسنی مغز تخم خیار
مغز تخم کدو تخم کاهوی مقشر تخم خرفه مقشر صندل سفید از هریک یکدرم کوفته بیخته اقراص
سازند هر قرصی یک مثقال هر روز یک قرص را با یک قیراط کافور قیصوری با آب انار شیرین
شیرین نوشند **قرص انبار بارلس کافوری** دیگر که قریب است به نسخه اول در ادویه و خواص
صفت آن زرشک منقی چهار درم کل سرخ منزوع الاقماع ده درم رب السوس دو درم
عصاره غافث مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ شاسته کتیرا صمغ عربی زعفران تخم خرفه
مقشر از هریک سه درم لک مغسول ریوند خطائی مصطکی سنبل الطیب از هریک یکدرم طباشیر
سفید دو درم کافور قیصوری یکدرم تخم بنفشه منقی چهار درم تخم خرفه صافی نموده باقی ادویه را کوفته
بیخته با آن سرشته اقراص سازند شربتی دو درم **قرص انبار بارلس کافوری**
دیگر قریب المنافع به نسخه قبل صفت آن انبار بارلس کافور قیصوری عصاره انبار بارلس تازه عصاره
غافث مغز تخم خیارین تخم بنفشه خراسانی از هریک چهار مثقال شاسته غنچه گل سرخ منزوع الاقماع
رب السوس کتیرا صمغ عربی طباشیر سفید تخم خرفه مقشر لک مغسول از هریک دو مثقال زعفران
ریوند چینی سنبل الطیب از هریک یکمثقال کافور قیصوری نیم مثقال تخم خیارین را در آب جلکرده
صافی نموده اجزا را کوفته بیخته با آن سرشته اقراص سازند **قرص انبار بارلس کافوری**
قلمی فرموده اند که این قرص مستعمل زبدة الحکما و استاذ الاطبا میرمحمد هادی قدس سره والده
ماجدش است در حمیات محرقه و غب خالص و امراض حاره مفید و معده صفت آن
زرشک منقی املج منقی طباشیر سفید گل سرخ منقی از اقماع از هریک سه مثقال
مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم خرفه مقشر تخم کاهوی مقشر صندل سفید
از هریک یک مثقال کافور قیصوری بیست قیراط کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند

و در پشت غربال بهن کرده در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال **قرص انبار بارلس کافوری** تخم کرم و
درد معده و جگر را اگر از گرمی باشد سود دارد و تشنگی به نشاند و خداوند یرقان غلیانی
را نافع بود صفت آن زرشک منقی طباشیر سفید گل سرخ منزوع الاقماع از هریک
هفتدرم تخم کاهوی مقشر تخم کاسنی از هریک سه درم مغز تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین
از هریک پنجدرم صندل سفید رب السوس از هریک دو درم کتیرا سه درم کافور قیصوری
یکدرم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و در
قرابادین شفائی این قرص مذکور باسم قرص زرشک کافور است و در نسخه دیگر
این قرص تخم خیار و تخم کدوی شیرین و صندل داخل نیست **قرص انبار بارلس**
کافوری حمی اغب خالص و حرارت کبد و معده را نافع است و تشنگی
به نشاند و التهاب را ساکن گرداند صفت آن زرشک منقی مغز تخم خربزه مغز تخم
خیارین مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه از هریک سه مثقال طباشیر سفید در
گل سرخ صندل سفید از هریک یکمثقال و نیم ریوند چینی یکمثقال لک مغسول دو
مثقال تخم برفس کافور قیصوری از هریک سه مثقال زعفران یکدانگ کوفته بیخته
با آب کشوث سرشته اقراص سازند و در پشت غربال بهن کرده در سایه خشک نمایند
شربتی یک مثقال **قرص انبار بارلس کافوری** دیگر که همان منافع دارد صفت آن زرشک
منقی سه درم و نیم تخم خرفه مقشر رب السوس صمغ عربی کتیرا سنبل الطیب شاسته
از هریک سه مثقال و نیم طباشیر سفید کافور قیصوری زعفران از هریک یک درم
کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال **قرص انبار بارلس کافوری** دیگر صفت آن
آن زرشک منقی هفده مثقال مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین از هریک سه مثقال
مغز تخم هندوانه مغز تخم خربزه از هریک دو مثقال طباشیر سفید گل سرخ منزوع الاقماع
ریوند چینی پوست بیخ کرفس لک مغسول از هریک یک مثقال و نیم کافور قیصوری زعفران از هریک
دو درم کوفته بیخته با آبی که در آن تخم کشوث جوشانیده صافی نموده باشند سرشته اقراص
سازند شربتی یک مثقال **قرص انبار بارلس کافوری** نافع از برای تپهای گرم با تشنگی و گرمی

والتهاب وضعف امعاء وجگر باشد منقول از ذخیره خوارزم شاهی صنعت آن عصاره زرشک
چهار درم کل سرخ دوازده درم اصل السوس دو درم عصاره غافث مغز تخم خیار تخم خیار
بادرنگ نشاسته کتیرا صمغ عربی طباشیر سفید زعفران تخم خرفه مقشر از هر یک دو درم
گلاب مغسول یکدرم حب ارجه سنبل الطیب از هر یک یکدرم کافور قیصوری نیم درم تربخبین
چهار درم کوفته بیخته باب اقراص سازند شربتی یک مثقال وبعضی زیاده نموده اند
این نسخه نسخه قلمی فرموده اند که مرحوم عموام میرزا امجد ماقرر در ذیل
خوارزم شاهی نقل نموده وبسیاری از صاحبان اسهال کبدی را باین قرص علاج
فرموده اند **قرص انبر باریس کبیر** منقول از قرابادین قانون نافع از برای حیات
صفراویه ومرکبه صنعت آن عصاره زرشک واگر نباشد زرشک منقی چهار درم
مغز تخم خیارین مصطکی طباشیر سفید از هر یک دو درم لک منقی چهار درم ریوند خطائی
از هر یک یکدرم ورق گل سرخ دوازده درم زعفران یکدرم سنبل الطیب اصل السوس
عصاره غافث تربخبین از هر یک چهار درم تربخبین را در گلاب حل کرده صافی نموده
ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند هر قرصی نوزن یکدرم ویا شاهد
باانچه مصلحت باشد از اشربه وبعضی زیاده نموده اند برای اجزای این قرص عصاره اسطخدوس
دو درم اسارون تخم کرفس رازیانه از هر یک یکدرم قوة الصبغ ریوند خطائی زعفران
از هر یک یکدرم تخم کاسنی تخم کشوث از هر یک سه درم طباشیر سفید یکدرم وبعضی
ششدرم تربخبین را در گلاب طلکرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن
سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال **قرص انبر باریس کبیر** دیگر نسخه محمود بن الیاس
شیرازی که در حاوی صغیر ذکر کرده نافع از برای حمیات بلغمیه عتیقه واز برای حرارت
کبد ودرم کبد ومعده شفائی گفته که این قرص استسقا را نیز نافع است صنعت آن
عصاره انبر باریس مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه ودر نسخه دیگر بجای مغز تخم خربزه
تخم خرفه مقشر است از هر یک سه درم کل سرخ مشروع الافتاح تربخبین منقی از هر یک
شش درم تخم کشوث رب السوس طباشیر سفید تخم کاسنی مصطکی عصاره غافث از هر یک

دو درم قوة الصبغ لک مغسول ریوند خطائی از هر یک دو درم زعفران یکدرم تربخبین را در
گلاب طلکرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند هر قرصی
یک درم تا یکمثقال ودر نسخه دیگر از یکمثقال تا دو درم است صاحب اختیارات
بدیعی گفته که این مولفت گوید که بعضی در بین قرص سه درم افشتین رومی افزوده اند وصاحب
منهاج الادویه این جزله گفته که قوت این قرص تا شش ماه قوی است وبعد از آن
ضعیف میگردد **قرص انبر باریس کبیر** منقول از کامل الصناعة ومنهاج این جمله وقرابادین
قلانسی این قرص نیجای کمنه ونهای ملبغن دو درم کبد دو درم معده را نافع است صنعت
آن عصاره انبر باریس نازه مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین از هر یک سه
مثقال غنچه گل سرخ مشروح الافتاح تربخبین خراسانی از هر یک شش مثقال رب السوس تخم
کشوث طباشیر سفید تخم کاسنی مصطکی رومی سنبل الطیب عصاره غافث از هر یک دو مثقال
قوة الصبغ لک مغسول ریوند خطائی از هر یک یکمثقال زعفران یکمثقال تربخبین را در گلاب طلکرده
صافی نموده ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند در نشست غربال در سایه خشک نمایند
شربتی یک مثقال **قرص انبر باریس کبیر** دیگر نافع از برای حمیات بلغمیه وحمیات مرکبه
وامراض بارده مرکبه کبد ومعده وچون استسقا وبرقان بتدی واورام بارده ومرکبه
کبد ومعده وامثال این امراض صنعت آن عصاره زرشک لک مغسول افشتین رومی
عصاره غافث از هر یک یکمثقال سلیخه سنبل الطیب اسارون غنچه گل سرخ مشروح الافتاح
صمغ عربی گل ارمنی نشاسته مصطکی رب السوس تخم کرفس رازیانه انیسون تخم کشوث حلالاس
ریوند یعنی از هر یک دو مثقال طباشیر سفید چهار مثقال از خربزگی زعفران اقاقیا از هر یک
یکمثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال با شراب دینار یا سنجبین
بزوری **قرص انبر باریس صغیر** دیگر نسخه سید اسمعیل که در ذخیره ذکر کرده وگفته که این قرص
نافع است از برای بیماریهای جگر گرم وتهای گرم را سود دارد صنعت آن انبر باریس ده درم
تخم کاسنی تخم خرفه مقشر مغز تخم خیار بادرنگ از هر یک سه درم کل سرخ مشروح الافتاح
تربخبین ریوند یعنی یکدرم سنبل الطیب نیم درم کوفته بیخته **قرص** بزرقطونا سر شته اقراص سازند

و برشت غربال بهن کرده در سایه خشک نمایند شربتی یکمثقال با دو درم بانگبین و روغن بادام شستشاه باقی هست و در نسخه محمود بن الیاس که در حاوی صغیر ذکر کرده وزن انبر باریس پانزده درم و وزن سنبل الطیب یکدرم هست و گفته که شربتی ازین قرص یکمثقال است صنعت آن به نسخه منقول از بیاض مجربات نواب حکیم محمد باقر حسینی بخط مرحوم البه زرشک منقی از حب پنجمثقال تخم کاسنی تخم خرفه مقشر مغز تخم خیارین از هریک سه مثقال کل سرخ منزوع الاقماع پنجمثقال ریوند چینی سنبل الطیب از هریک یکمثقال کوفته بیخته بلعاب نرگس قطونا سرشته اقراص سازند **قرص انبر باریس** صغیر و هضمی منقول از قرابادین بیمارستانی استاذ الاطبا ابو البرکات اوحدانی نافع از برای حمیات عتیقه و اورام کبد و معده و صنعت آن انبر باریس منقی از حب السوس ورق کل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه از هریک سه درم مصطکی عصاره غافث سنبل الطیب قوه اصبع لک مغسول عصاره افسنتین اسارون فقاح از خرتخم شاهتره تخم کاسنی گاوشوند ریوند خطائی زعفران طباشیر سفید از هریک چهار درم کوفته بیخته بایکدیگر ترنجبین دران حل کرده صافی نموده باشند سرشته اقراص سازند و برشت غربال بهن کرده خشک نمایند شربتی دو درم **قرص انبر باریس** لک دار منقول از خط میرزا محمد رحیم حکیم جهت مستسقی که لبنت طبع داشته باشد و جهت بیماری مرکبه مزمنه و یرقان نافع است صنعت آن عصاره زرشک یا زرشک منقی هر کدام که باشد لک مغسول از هریک سه مثقال افسنتین رومی عصاره غافث از هریک یکمثقال سلیخه طباشیر سفید کل سرخ اسارون سنبل الطیب صمغ عربی بریان کلال رمنی بوداده کشنیز بوداده تن سته بوداده از هریک دو مثقال مصطکی زعفران نرمس شامی شیرین کرده اقاقیا از هریک یکمثقال رب السوس از خرمای رسانیده انسون حب الاس ریوند چینی از هریک دو مثقال بدستور مقرر اقراص سازند هر قرصی یکمثقال کمتر قرص را باشکنجبین خمیری یا شربت دیباری نوشند و اگر سرفه داشته باشد با شراب حب الاس نوشند **قرص مفرح** انبر باریس لولوی تخفه ان حار را نافع بود و قلب و بدن را قوت دهد و محرر المزاج را موافق بود صنعت آن زرشک منقی ده درم مروارید با سفته

کهربای شمعی زعفران کافور قیصوری از هریک نیم درم عرق گلاب یا طباشیر سفید کل کاذبان آهن سفید کشنیز خشک سقمونیا صندل سفید از هریک یک درم مغز تخم خیارین تخم کدوی شیرین از هریک چهار درم تخم خرفه مقشر پنج درم نبات سفید یکصد درم آب سیب شیرین پنجاه درم عرق بید مشک کلاب از هریک بیست و پنج درم بدستور معجون بسازند **نقوع** انبر باریس نافع از برای غلیان خون و امراض دموی و صنعت آن عناب خراسانی اسفند بیرون آورده یکرطل زرشک تازه بیدانه یکرطل تخم کشوث کفی تخم کاسنی کفی ریوند چینی نیم درم کوفته در ظرف چینی کرده آب گرم آنمقدار که ادویه را بپوشد بر وی کرده و یا بستان سه روز در آفتاب بگذارند و در زمستان چهار روز هر روز یک قدح ازان را بنوشند و کاهی درین نقوع ده درم شراب عناب داخل کرده آشامیده میشود صنعت شراب عنابی که با این نقوع آشامیده می شود عناب خراسانی یکرطل کشنیز خشک سنی درم عدس مقشر یکصد درم بیخ کاسنی یکدسته همه را در سرکه انگوری سه روز بخیسانند پس بجوشانند جوشاندنی قوی و صافی نموده ازان سکنجبین بسازند **انجبار** تخم آنرا اشتر خ بشین و خای معجمتین و دال مهمله گویند و بیخ آنرا عرق انجبار مشتق از جبر و آن بامن نبات و شجر است درکش شبیه ببرگ رطبه باندک زغبی مثل غبار و شاخهای آن قویتر از شاخهای رطبه مائل بسرخی و خاردار بقدر قامتی و اکثر بر علیق می پیچد و کاشش مسخ و تمرشش مزوج بشکل خصیه لهذا انرا خایه الیس نامند **بغدادی و انطاکی** گفته اند که بعد ریختن کل علافهای کوچک از دهم میرسد و دران تخمهای ریزه می باشد و بخش خشبی و پوست بیخ آن سرخ و مستعمل پوست بیخ تازه است و در لیفهای باریک آن که لیفهای انجبار گویند و آن سرد و خشک است در درجه سیوم و جالینوس گرم خشک دانسته و قاطع خون جمیع اعضا است خصوصا از سینه و بو سیده و حابس اسهال مزمن و نزلات از غیر ادویت و مسکن قی و مقوی اعضا و امعا و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها و بول الدم و معده تازه و مزمن و دفع سوم و افتاح افواه عروق متعدد و سل تازه و مزمن حتی زبول الدم نافع

وضماد آن در آشامیدن جهت سیح واسهال کبدی وشکستگی اعضا وکوفتگی عضل وفسخ
وشکاف آن وذرورش جهت روئیدن گوشت وقطع نزف الدم زخمها نهایت
نافع ودقدر شربتش یکمثقال واز عصاره آن یکدرم واز برگش پنج درم ومضر صفرا ودین
ومصلحش زنجبیل وبدلش مثل آن زرشک است وربع آن کل ارمنی و عصاره
آن در اکثر افعال اقوی از پوست وبیخ آن است صنعت آن آنست که بگیرند پوست
بیخ آن را وبکوبند وآب ان را گرفته در طبق سفالی کنند ودر آفتاب گذارند
وهر روز سه چهار مرتبه برهم زنند وشبها در زیر سقف گذارند که شبنم آنرا فاسد نکرداند
وچون بحدی رسد که قرص توانگرد قرص نموده در آفتاب خشک کنند ونگاهدارند وقت
خشک کردن از غبار محافظت نمایند ورنگ آن سرخ تیره مانند قوت میباشد **حب انجبار**
جهت نفث الدم ونزف الدم از هر عضو که باشد نافع است صنعت آن پوست
بیخ انجبار دو درم کهربا مرجان قرمزی دم الاخوین طین مختوم مروارید ناسفته از هر یک
یکدرم کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ سرشته حب سازند هر حبی مقدار نخودی
شربتی تا هفت حب یا انچه مناسب داند **حب انجبار** دیگر اقوی از اول صنعت
آن پوست بیخ انجبار سه درم بسد محرق مغسول کهربای شمعی مرجان قرمزی
یاسفید دم الاخوین طین ارمنی طین مختوم طباشیر سفید نشاسته از هر یک یکدرم مروارید
ناسفته سائیده دو درم کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ سرشته حب بندند شربتی
یکدرم یا انچه مناسب داند **سفوف انجبار** صنعت آن انجبار حب الاس
شاه بلوط خرنوب بنطی خشخاش پوست بیدانه پسته از هر یک پنجمثقال بلوط دانه مویز
از هر یک سه مثقال عود هندی هشت مثقال کوفته بیخته سفوف سازند **سفوف انجبار**
از برای اصحاب نفث الدم صنعت آن پوست بیخ انجبار دم الاخوین مروارید ناسفته
کهربای شمعی غوی السمک عود الصلیب ریوند السوس انیسون سرطان محرق نشاسته بریان
شاذنج عدسی مغسول کل ارمنی صمغ عربی کتیرا مغز بادام شیرین از هر یک پنجمثقال افیون
زعفران از هر یک شش قیراط کافور قیصوری نیم مثقال کوفته بیخته مجموع را چهارده

حصه نموده هر روز صبح یک حصه را با شیر الاغ یا شیر بزکه نمک داخل کرده باشند بنوشند
وتمام حصه دوم را با آب برگ نارتنگ ده درم بیاشامند **فصل در بیان شرابهای**
انجباری **شراب انجبار** حکیم سدید کازرونی که در شرح موجز ذکر کرده
حبس خون میکند از هر موضع که باشد وحبس اسهال خون وزنف خون وآمدن خون از رحم
ومقعده میکند ومقوی معده وکبد گرم است ونافع است از برای تفرق اتصال واقع
در سینه ورئه صنعت آن پوست بیخ انجبار شامی هفت مثقال قرطمانی پنج مثقال
صندل سرخ صندل سفید بکلاب سوده از هر یک چهار مثقال با آن ده رطل
در آب بجوشانند وصبح بجوشانند وبپالایند ودو رطل نبات سفید داخل کرده بقوام
آورند شربتی ده درم تا ده مثقال با سه رد وآب برگ بارتنگ وشیره تخم خرفه
مفشه وشیره کشنیز خشک بحسب اقتضای حال وقت ومرض ودر نسخه دیگر ذکر
نبات یک رطل است حکیم معز الدین ولد حکیم محمد باقر موسوی گفته که این شراب را
از برای نفث الدم با آب برگ بارتنگ یک اوقیه وکهربا ودم الاخوین وصمغ عربی
از هر یک نیم مثقال کافور قیصوری یک دانگ بکوبند وکاهی یک قیراط افیون نیز
اضافه می کنند با یک طسوج زعفران صنعت این شراب به نسخه حکیم محسن خان
ولد حکیم صالح خان خال آن مغفور رحمة الله علیه پوست بیخ انجبار هفت مثقال
صندل سرخ سوده صندل سفید سوده از هر یک پنجمثقال افاقیا دو مثقال اجزا
نیکوفته در آب بجوشانند وصافی نموده نبات سفید سه صد مثقال داخل کرده بقوام
آورند صنعت این شراب به نسخه حکیم مومن که در قرابادین تحفة المومنین ذکر کرده پوست
بیخ انجبار هفت مثقال خرنوب شامی پنج مثقال صندل سرخ سوده صندل
سفید سوده حب الاس از هر یک دو مثقال مجموع را یک شبانروز در آب حل دان
بخیسانند وروز دیگر بجوشانند وبپالایند وبا یکرطل شکر سفید صافی بقوام آورند
پس فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند **شراب انجبار** دیگر نافع
از برای زحیر ونفث الدم وآمدن خون از هر موضع که باشد صنعت آن پوست بیخ

انجبار پانزده درم کلنار فارسی طراثیث خرنوب از هریک شش درم صندل سرخ سوده و اقاقیا از هریک سه درم اخراجنیکوفته در دو رطل آب یک شب بخیسانند وصبح بجوشانند چون ثلث آب بماند صافی نموده دو ثلث رطلی قند سفید داخل کرده بقوام آورند پس فرود آورده سه درکرده در شیشه نگاهدارند **شراب** یک اوقیه شربتی **انجبار** دیگر پوست بیخ انجبار سی درم خرنوب بنطی طراثیث شیرین از هریک بیست درم بنیکوفته یک شبانروز در آب صافی بخیسانند پس بجوشانند و بپالایند و با یک من قند سفید بقوام آورند **طبیخ** انجبار جهت نفث الدم نافع صنعت آن بگیرند بمثقال پوست بیخ آنرا دو بکوبند و بجوشانند آب دو قدری قند و سپستج بیاشامند و نیز نفث الدم از هر عضو که باشد قطع نماید **قرص** انجبار منقول از خط نواب میرزا محمد قرا حسینی از بیاض محرمات معوی الصبه نفث الدم و سعج و فروح امعا و کثرت طمث و آمدن خون از بواسیر را نافع است صنعت آن پوست بیخ انجبار شامی چهار درم کل سرخ مزوح الاقماع صمغ عربی کثیرا کهربای شمعی از هریک سه درم نشاسته کلارمنی بسبد طباشیر سفید رب السوس کلنار فارسی از هریک دو درم اقاقیا یکدرم و نیم کوفته بیخته برب مورد سرشته اقراص سازند و در سایه بر پشت غربال بهن کنند تا خشک شود شربتی یکمثقال **لعوق** انجبار جهت نفث الدم و نفث المده و سل و بواسیر خونی نافع صنعت آن پوست بیخ انجبار چهار درم کهربای شمعی مرجان قرمزی بسبد محرق مغسول طین مختوم طین ارمنی دم الاخوین کثیرا نشاسته مروارید ناسفته از هریک دو درم مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیار بن مغز بهدانه از هریک سه درم طباشیر سفید صمغ عربی از هریک یک درم اجزا کوفته بیخته با رب خرنوب و رب حب الاس و عصاره انجبار از هریک بقدر احتیاج سرشته لعوق سازند و اگر رب خرنوب و رب حب الاس و عصاره انجبار نباشد با شراب آنها تمام یا هر کدام که باشد و اگر هیچ کدام نباشد با قند که با آب برگ بار تنگ بقوام آورده باشند بسرشند و با انجبه

مناسب دانند لعق فرمایند **مغلی** انجبار سمی مغلی بارک صاحب شفا الاسقام نوشته که از املاء استادین است جهت اسهال دموی و زحیر و قیام صفراوی نافع صنعت آن پوست بیخ انجبار تازه یک مثقال بیخ خطمی با پوست پوست خشخاش از هریک پنجدرم عود قاقله صندل مغاصیری از هریک نیمدرم **مصطکی** ربع درم حلبه زرد حب الاس از هریک یکدرم زرشک منقی شمامی منقی از هریک سه درم جوشانیده صاف نموده تخم خرفه بریان سه درم دران شیر کشیده طباشیر یکدرم سوده بر آن پاشیده بنشراب دردی و شراب سفرجل خام دو اوقیه بالمناصفه داخل کرده تخم بارتنگ و تخم حماض بریان از هریک نیمدرم کف نموده بالای آن بیاشامند **انجدان** معرب انگدان فارسی است و بمازندران کوله پرنامند و ساق انجدان را بتری پالدرغان نامند و کوله پر اسم فارسی انجدان طیب است و محدث بعربی اسم بیخ انجدان است و چون مطلق مذکور شود مراد ازان تخم آن است و نباتش مجوف و سطبر و بلند و از قامت بیشود و در کنش شبیه ببرگ کلم و ازان کوچکتر و کالش چنبری شکل شبیه بدنبه و بمقدار شش بعد از رسیدن سفید و مدور و بهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو و صمغش را طبیب نامند و قسمی از ان تمرش سیاه و بسیار بدبو است و برکش مانند صفحه سوخته پر سوراخ و ساقش ضعیف تر از قسم سفید و صمغش بسیار بدبو و از اخلیت منتن و طلیت خرایانی و بفارسی انگوزه و عوام انگشت کنده و بهندی بنگ نامند و بخش را اشتر غار و گیاه آن را کماه نامند و در بلاد فارس کوسفندان را بگیاه آن میچرانند بنهایت قربه میشوند و لیکن کوشت آنها بد بو میشود و طلیت طیب بهتر از منتن است و انجدان سفید در دوم گرم و خشک است و سیاه منتن در سوم و قوی مطلق انجدان را گرم و خشک در دوم گفته اند و ان غلیظ الجرم دو دریچه در معده و منحش بعده و مجفف رطوبات و ملطف طعام و منیر رائحه دهان و مدر بول و حیض و شیر و مسخن کرده و رونده و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و جهت عسر البول بلغمی و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و دفع ضرر ادویه غلیظه و اخلاط غلیظ دادوه

سمیه نافع دمقادم سموم ونافع است ازبرای دردمفاصل حادث ازبرودت وبیده
سپرز وجذب بواد بظاهر جلد میکند چون بگذارند بران جذب قوی وسزاوار آن است
که انجدان را مخلل نموده سرکه از آن استعمال نمایند وسکنجبین آن که با سپستج پزند
جهت تب ربع ودنهای بلغمی ومرکبه نهایت نافع است وجهت دردسینه وعرق النسا
ومفاصل واستسقا ویرقان ورفع فواق بلغمی مجرب وباشراب دراخراج جنین
قوی الاثر وضمادش باسوم رد عرق جهت حتاز برودت وجراحات وعرق النساء اشتال
آن دبار وعرق زیتون جهت مکنه تحت عین وطلای مطبوخ آن با سرکه وبوست
انار جهت بواسیر وزرد برگ آن جهت آکله نافع وبوییدن آن برای فواق وکفته
که انجدان از قوابل مستعمله در اغذیه اصحاب فالج واسترخا دلقوه است ومضراست
بمثانه ومصلحش تخم خربزه ومضرست بامعاء ومصلحش صمغ عربی است وقدر شربتش
تا دو مثقال وبدلش مخروث بوزن آن وحلیت دود انک گویند بوزنش زردفرا
واین انسب است ومضر محرورین ومصلحش شربت انار وسکنجبین وبیخ آن درافعال
قوی تر ازسایر اجزای آنست وطلای آن محلل اورام ومانع زیاده شدن خنازیر
وملحم زخمهاست وقدر شربتش نیم مثقال وگویند مضرتش است معده وبطی الهضم
ومصلحش عسل است بنبخ داود انطاکی گفته که گویند چون آن بعد از حیض بلا فاصله
هر روز یکدرم انجدان بخورد تا یکهفته هرگز آبستن نشود وتخصیص نداده که
سیاه آن باشد یا سفید **امراض الراس** * دوار وسدر طبری گفته
که کاهی ضماد کرده میشود انجدان اسود باخطمی گوفته دارد کرسنه بر سر دسدر
حادث از اخلاط بارده مجتمعه در دماغ **رعونت وحمق وبلاوت**
ونسیان رئیس گفته که خوردن انجدان نیکو میکرداند ذهن را ونسیان را زایل
میکرداند وحفظ را می افزاید وبدانکه موجب تعجب نشود انکه انجدان وامثال آن
ازدار چینی وزنجبیل واشنغار دانند انها ازادویه بابسه باوجود انکه محلل نفخ
اغذیه نافخه اند متولد میکرد واز انها نفخی اندک وحجاری که موجب انحفاظ میکردند

وکوم میکرداند کرده ونواحی آن ازبهت انکه میباشد در انهار طوبت فضلیه غریبه
که سبب تولید نفخ وبخار وریح است واین در زنجبیل وانجدان واشنغار موجود
است واما دار چینی بسبب شدت لطافت خود غوص ونفوذ می کند در اقاصی
عروق ومنخر میکرداند انچه را در عرق است از رطوبت وموجب نفخ میکردد **فصل**
در ذکر جوارشات انجدانی، جوارش انجدان نافع از
برای برودت معده وکرده وبجهت حبابه کبد وبرودت آن وبجهت استسقا
صنعت آن انجدان سیاه که نخم خلتیت بنفسن است ده درم نخم جرجیر تخم کدنا از هریک
شصت درم زنجبیل بوست بلیله آمله منفی بلیله سیاه از هریک هفت درم نانخواه
تخم کرفس انیسون خبر بوا زیره کرمانی مدبر از هریک پنجدرم فرنجمشک نیم درم تفل یکدرم فانید سنجد
بیست درم کوفته بعسل سفید لیسانند ودر ظرف چینی نگاهدارند شربتی دو درم با
مطبوخ انیسون وبادیان وسنبل الطیب که بعد طبخ صافی نموده مصطکی رومی سوده بران
پاشیده باشند تناول نمایند واین جوارش کرم است در آخر در چه فوم خشک است
در اول درجه سیوم **جوارش انجدان** مشتمل از کامل الصناعة نافع از
برای نفخ بطن ومعده وفراوان برودت معده وکرده وهاضم طعام است صنعت
آن کاشم که انجدان رومی هشت سیزده درم فلفل تخم کرفس از هریک دوازده درم
فطراسالیون نعناع خشک بزر سیسالیوس از هریک سه درم اودیه را کوفته بیخته بعسل
سفید مصفی بقدر حاجت جوارش سازند ودر ظرف چینی نگاهدارند شربتی دو درم وقت
حاجت بکار برند **جوارش انجدان** این نسخه ابن جزله مثل نسخه صاحب کامل الصناعة
است الا آنکه تقدیر کرده شده کاشم با انجدان که در ماز ندران بحروف یکوله بر است
ووزن از هریک از فطراسالیون ونعناع خشک وبزر سیسالیوس بیست مثقال
جوارش انجدان که سید اسمعیل در ذخیره در باب ریاح معده ذکر کرده فلفل سیاه
را بکشاید وبادها وجشای حامض برطرف کند صنعت آن فلفل سیاه فرنفل
از هریک پنجدرم ابریسار زنجبیل از هریک شش درم انیسون مصطکی رازیانه از هریک

دو درم انگدان پانزده درم نانخواه تخم کرفس از هریک دو درم کوفته بیخته با عسل
سفید خوشبوی مصفی بسرشند شربتی دو درم تا سه درم **جوارش انجدان**
نافع از برای نفخ بطن و معده و قراقر و ریح غلیظ صنعت آن فلفل تخم کرفس
از هریک دوازده درم انجدان اسود چهارده درم فطراسالیون هشت درم
کاشم سیزده درم کوفته بیخته بعسل کف کرفته بسرشند و در ظرف چینی باکاشی کرده
در وقت حاجت استعمال نمایند مزاجش گرم و خشک است در اول درجه ثالث
جوارش انجدان نوع دیگر صنعت آن فلفل تخم کرفس از هریک دوازده درم
انجدان سیاه فطراسالیون مامیران فودنج حاشا سیالیوس از هریک هشت درم
انجدان سفید سیزده درم بکوبند و با انگبین بسرشند **دهن انجدان** جهت خمازه
و خراجات و عرق النسا و نقرس و داء الجاع مفاصل و تحلیل اورام و ریاح و جهت
عسر البول بلغمی و ریاح کرده و شانه و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و دفع ضرر ادویه
سمیه و اغذیه غلیظه و اخلاط لزجه دو سه سیر نافع صنعت آن بگیرند انجدان
هر قدر که خواهند و جوکوب نموده با هشت درن آن آب باران یک شبانه روز بخیسانند
پس بجوشانند تا بربع رسد مالیده صاف نموده بار و غن کنجد یا زیت با آتش ملایم بجوشانند
تا آب رفته روغن بماند پس در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و عند الحاجت بکار برند
سکنجبین انجدانی نافع از برای حمی ربع و امراض طحال و امراض بارده
سودا و به صنعت آن بگیرند تخم انجدان که آنرا محروث نامند و نیکوفته یک سب
در سرکه انگوری دو آب خالص از هریک نود مثقال بخیسانند و روز دیگر بجوشانند تا به نصف رسد
پس صافی نموده باد و شاب انگوری یکصد و بیست مثقال بقوام آورند و سر روز
ده مثقال آنرا با آب شاهتره تازه یا با شیره تخم کرفس بدهند و اگر حرارت غالب
باشد با آب کاسنی تازه و امثال آن بدهند این نسخه از حکیم میر محمد مومن است
که اگر بجای مطبوخ محروث در سرکه خل محروث مخلل در سرکه انگوری نود مثقال
و بجای دو شاب انگوری عسل طرفا که آن را اگر انگبین نامند کنند بهتر است

مخلل ساق انجدان و اصل انجدان که آنرا محروث گویند لبیار گرم و خشک درجه
معده و مقطع اخلاط غلیظه نافع از برای برودت و رطوبت معده و نپ ربع دستوط
اشتها و سورهضم اغذیه دلیکن محرق اخلاط و صورث تشنگی و التهاب بهت بمصلح
کاهو و سرکه و بدلش مخلل اشتر غار است صنعت آن بگیرند ساق یا بیخ انجدان هر قدر
که خواسته باشند و ساقش را از بیخ ببرند و بیخش را یک هفته در آب نمک بگذارند
پس در آب خالص بجوشانند که شوری نمک از ان دور شود پس آنرا بیرون آورده
در پارچه کرپاسی اندازند تا آب آن برود پس آن را بر روی پارچه کرپاسی بهن
کنند که هوا نشیف رطوبت آن کند پس سرکه انگوری آن بمقدار که از روی آن
برگردد بر روی آن کنند و اگر خواسته باشند چاشنی دار باشد قند یا نبات دران
داخل کنند و بگذارند که سرکه در جوهر آن جذب شود پس بکار برند و سرکه ساق
و اصل انجدان مخلل نافع است از برای صلابت طحال **معجون انجدان** انواع
کرمهای شکم را بکشد صنعت آن انجدان بیخ انجدان از هریک شش درم شیح ارمنی
دو درم کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل سرشند **معجون انجدان** دیگر اقوی
از ان و استسقا طحال را مفید است صنعت آن انجدان و بیخ آن و پوست
بیخ کبر لسان العصافیر تلخ از هریک هفت درم شیح ارمنی بای زهر مقتبل از هریک
سه درم سلیخه مصطکی زنجبیل از هریک یکدرم برنگ کابلی بلاس پاره از هریک چهار درم
علی الرسم با سه وزن ادویه عسل مصفی بسرشند شربتی از یکدرم تا سه درم **انجن مضطلاح**
اهل هند دوائی را نامند که در چشم کشند برای تقویت و روشنائی و دفع امراض دیگر
مانند اکحال و شیافات و غیرها **انجن** که چون در چشم صاحب جمالی عشق که هندی سنیاسی
نامند کشند مفاقت آید و از تراکیب اطبای هند است صنعت آن ترکشا یعنی اهیله بلیله
آمله انغوزه یعنی حلتیت سنتون وج ترکی نمک سنگ سرشف زرد کرانجم سرس جاپر را سیار
نرم مانند سرمه و غبار صلایه نموده با بول بز یا کاو بیش سرشته حبوب یا شیاف مداخته
خشک نمایند و عند الحاجت تا به سائیده در چشم کشند **انزروت معرب**

از عنزروت است و بفارسی اصفهان کنجده و اکردهک و بشیرازی کدرو و بعربی
کحل فارسی و کحل کرمانی و بهندی لانی نامند و آن صمغ درخت خاردار است
به بلندی دو ذرع و برکش شبیه بیرک سورد و برگ درخت کندر و نسبت آن بلاد فارس
و تهکستان است و سرخ و سفید مائل بزردی می باشد و بهترین آن قسم اخیر است که
در بالیدگی مثل کندر صغار و زود شکن و طعمش نلخ باندک شیرینی باشد گرم است
در آخر دوم و خشک است در اول دوم و مجفف بی لذع و بهترین مسهلات بلغم غلیظ
است و بالعرض مسهل صفرا و محلل ریاح غلیظه و مفتح سده و مسقط جنین و کرم بعده
واسعا است و جهت مفاصل و وجع ورک و عرق النسا بالخاصیه نافع و جاذب بلغم غلیظ
از عمق بدن است خصوص با تربد و هلیله و سکبینج و امثال آن و در تسمین مهزول بغایت
موثر چون بمجدرم آنرا با سه قیراط حجر البقر که عوام آنرا انذر زرا گویند ده درم
نارجیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند
عدد زرده تخم مرغ نیمبرشت بنوشند باعث تسمین عجیب گردد و بعد آدمی گوید که
زنان مصر انزروت را در آب بندوانه تا نصف روز خیسانیده بجهت تسمین تا ده
درم آنرا می آشامند و گویند بمجدرم سائیده آن لبب سپید مسام و چسپیدن
آن با جشا کننده است خصوص با طلق محلوب و از اسرار مکتومه شمرده اند و مصلحش
صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه مفرد استعمال نمایند باید که روغن بادام
بآن ده چندان باشد و قدر نیمترش مفرد از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکبه با سایر
مسهلات یک مثقال است و بدلش بوزنش صبر است و استعمال آن در خارج جهت
التحام و زیاده کردن گوشت و خوردن گوشت زاید و پاک کردن جرک زخمها و
قطع سیلان خون و رفع اثر جدری و با نطرون جهت ورم شبیه بخنازیر که در حلق
بهم میرسد و با عسل سرشته و بفتیله آلوده کرده در گوش کذ اشتن بجهت پاک کردن
جرک گوش بسیار موثر است و اکتحال آن خصوصا بعد از انکه در شیر الاغ یا شیر
دختران بروده باشند جهت مدد چسپیدن پلک چشم و دفع نزلات و جرب و سلاق

سفید و چون با مروارید و مرجان سوخته و نبات بالسویه زرور سازند جهت ازاله
بیاض عین مولف تذکره مجرب شرده است تشنج آشامیدن انزروت با روغن
حب الخروع میکشاید تشنج را امراض اذن چون پیازی را خالی کرده جوف انرا
از انزروت سفید پر کرده بر آتش نهند تا بجوش آید پس از ان در گوش بچکانند
درد گوش را ساکن میگرداند دستور تشویه انزروت بگیرند انزروت سفید را
با شیر الاغ یا شیر دختر خمیر کرده بر شاخهای چوب کز بچسپانند و در تنور معتدل
بیاویزند تا خشک شود و اندکی بریان شود اگر بار دیگر سائیده با سفیده تخم مرغ سرشته
بر چوب کز چسپانیده تشویه نمایند باعتدال قریب تر میگردد حب انزروت
تنقیه بلغم از تمام بدن می کند خصوص از اعضای صدر و سرفه بلغمی و ضیق
النفس را نافع است صنعت آن انزروت سفید دو درم و ربع درمی فلفل
نیمدرم غاریقون هشت سفید ترنجبد سفید مدبر از هریک سه درم اصل السوس
تخم خطمی ابارج فیقرا از هریک دو درم کوفته بیخته با آب حب سازند قدر مستعمل از ان
از دو درم تا چهار درم دواء الانزروت مسهل خفیف نافع جهت اوجاع
مفاصل و عرق النسا و نقرس است صنعت آن انزروت سرخ سورنجان مقشر
سفید از هریک سه درم کوفته بیخته بروغن بکصد صد و کرکان چرب نموده
با مائر الشبت بیاشامند بدرستیکه عجیب النفع است در اسهال از غیر تعب و عنف
فصل در بیان ذرور انزروت و آنچه اصل و عمود در آنها انزروت
است ذرور انزروت نافع از برای رمص و رمد و آخر و
حمرت چشم صنعت آن بگیرند انزروت سفید چهار درم و بران شیر دختران اندازند
و در سایه گذارند تا خشک شود پس از اسوده بگیرند از ان ده درم نشاسته دو
درم و با آن بسایند و در سایه گذارند تا خشک شود و نگهدارند و در نسخه دیگر چنین است
که بسایند از ان وزن دو درهم افیون و نیم درهم کافور ذرور انزروت
دیگر که زیاده قطع رمص میکند صالح است او اخر رمد را هرگاه نبوده باشد بسیار

صنعت آن انزروت مدبر بشیر دختر ده درم زبد البحر یک درم نبات سفید سوده ذرور سازند

ذرور انزروت مسمی بذرور اصفر نافع ازبرای حکه چشم دو درم ورمد وصالح
است استعمال آن دراواخر مد پس سبرد بقیه هرخی که در چشم باشد وآب که از چشم
آید وخشک سبکرداند رطوبت پلکهای چشم راوپاک سبکرداند رمص را صنعت آن
انزروت سفید مدبر بشیر دختر ده درم صبر سقوطری زعفران حضض یکی از هر یک
دو درم مرکی یکدرم کوفته بجریخته استعمال نمایند وبه نسخه دیگر انزروت مربی بشیر خرده
درم شیاف ماهیستا سه درم حضض یکی صبر سقوطری از هر یک دو درم زعفران یکدرم
زبد البحر نیمدرم کوفته بجریخته استعمال نمایند **ذرور انزروت** دیگر نافع
ازبرای قروح چشم که ترشح کند ازان مده ؛ صنعت آن انزروت مربی نشاسته
از هر یک سه درم سفیداب قلعی شسته دو درم کوفته بیخته مخلوط شیاف ابیض نموده استعمال
نمایند نافع باد **ذرور انزروت** دیگر نافع ازبرای جرب اجفان وسنگینی و
غلظت در اجفان صنعت آن انزروت مربی بشیر خر چهار درم زرده تخم مرغ خشک
کرده در آفتاب دو درم مرکی صافی ماهیران چینی از هر یک نیمدرم زعفران شیاف
ماهیستا از هر یک دو دانک مجموع را کوفته بجر بریخته بر پلک چشم ذرور نمایند ؛

ذرور انزروت دیگر نافع جهت رمد وبیاض عین صنعت آن انزروت
مربی چهار مثقال توتیای کرمانی مغسول دو مثقال ماهیران چینی دو درم زبد البحر حضض
یکی صبر سقوطری دار فلفل پوست هلیله زرد از هر یک یکدرم صمغ عربی یک مثقال
کوفته بیخته ذرور نمایند **ذرور انزروت** دیگر ذرور دینج وابتدای رمد را نافع باشد
صنعت آن انزروت بشیر خر پرورده نشاسته صمغ عربی نبات سفید مساوی کوفته بیخته
استعمال نمایند **ذرور انزروت** دیگر که رافع بیاض است صنعت آن انزروت
سفید مدبر زبد البحر شکر سرخ از هر یک جزوی بلوره ارمنی ربع جزو کوفته نرم بیخته در چشم
استعمال نمایند **ذرور انزروت** معروف به ذرور ابیض صنعت آن بکیر مداانزروت
سفید دسحق نموده بشیر دختران داخل کرده در سایه بگذارند تا خشک شود پس آنرا نرم سوده بگیرند

ازان ده درم وازنشاسته دو درم وباهم سحق نموده بکار برند **ذرور انزروت** دیگر
بذرور اصفر صنعت آن انزروت سفید بر سه مثقال صبر سقوطری زعفران حضض یکی از هر یک دو مثقال نرم صلایه
نموده ذرور نمایند **ذرور انزروت** جالینوس حابس دم جاری از جراحت
هر عضو که باشد ؛ صنعت آن انزروت دو مثقال کلنار فارسی کندر دم الاخوین
از هر یک نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته بر جراحت پاشند وبالای آن رفاده بندند
ذرور اصفر به نسخه دیگر ؛ صنعت آن انزروت پرورده ده درم عصاره ماهیستا
پنجدرم صبر زرد تخم گل از هر یک نیمدرم افیون چهار دانک درمی کوفته بیخته بقفا جوشانده
ذرور نمایند **ذرور اصفر** به نسخه هادی صغیر ازبرای اوجاع عین از رطوبات
صنعت آن انزروت سفید مربی بشیر خر پنجدرم عصاره ماهیستا دو درم صبر زرد جزو الورد
زعفران افیون از هر یک یکدرم کوفته بیخته استعمال نمایند **ذرور اصفر** منقول از
منتخب همین نفع دارد صنعت آن انزروت مربی هفت درم ماهیستا چهار درم صمغ عربی
نیمدرم افیون صبر سقوطری زعفران از هر یک یکدرم کوفته بیخته **ذرور سازند**
ذرور اصفر صغیر وردینج وابتدای رمد واوجاع عین را نافع باشد صنعت
آن انزروت مربی ده درم صبر سقوطری ماهیستا از هر یک دو درم کوفته نرم بیخته
استعمال نمایند **ذرور اصفر** کبیر منافع آن مثل منافع ذرور ابیض است ودر قطع
سیلان رطوبات وسجاب فضول ومنع نوازل نافع است ورمد عتیق را نهایت سود
دهد صنعت آن انزروت پرورده یک جزو صبر زرد زعفران زرور از هر یک
دو جزو افیون دو دانک یک جزو عصاره ماهیستا یک جزو کوفته بیخته ذرور نمایند
ذرور اصفر کبیر ارجیجانس گوید که این ذرور را یونانی اقراماطیقان خوانند
دردهای چشم را سود دارد ورمد کهنه را زایل کند صنعت آن انزروت سفید ده درم
شیاف ماهیستا پنجدرم صبر سقوطری زعفران از هر یک نیمدرم افیون دو دانک همه را
کوفته بجر بریخته وقت خواب بر پشت خوابیده در چشم کشند **ذرور اصفر** نافع است
از جهت کهنه المده ودرد چشم را که سبب آن رطوبت باشد صنعت آن انزروت بی

پنجدرم شیاف مامیثا دو درم صبر زعفران تخم کل از هریک پنجدرم افیون چهار دانک
کوفته بیخته استعمال نمایند **دروارانزروت** از جهت درد چشم اطفال نافع
باشد صنعت آن انزروت مربی چشمبرج از هریک دو درم مامیران دم الاخوین
از هریک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند **دروارانزروت** قرحه را پاک سازد
صنعت آن نشاسته سه درم انزروت مربی اسفیداج رصاص از هریک دو درم کوفته
بیخته ذرور سازند **دروار اربعه** گوشت بروياند و خون رفتن از جراحت باز دارد
درعاف را نافع باشد صنعت آن انزروت مربی مرکی دم الاخوین کندر مساوی
کوفته بیخته استعمال نمایند **ذرور دیگر** که همین خاصیت دارد صنعت آن انزروت
دم الاخوین کندر کلنار کل ارمنی از هریک نیمدرم حدس مقشر یکدرم کوفته بیخته ذرور
سازند **ذروری** که گوشت فاسد شده را بخورد و سر جراحات را به بندد و سخت کند
در دقت به شدن در اول سه جراحت بگشاید و تری برچیند و گوشت بروياند
صنعت آن انزروت چهار درم دم الاخوین دو درم کل مختوم مرداسنگ کندر از هریک
یکدرم و نیم کل ارمنی شیاف مامیثا از هریک یکدرم و نیم بوره ارمنی صبر سقوطری زراوند
مدحرج از هریک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند **ذرور** رسمی بلکایا به نسخه دیگر
اقوی از نسخه اول صنعت آن انزروت مدبرده درم شکر طبرزد نشاسته از هریک یکدرم
کف دریانیمدرم بدستور مقرر مرتب نموده استعمال نمایند و در نسخه دیگر عروق صفر و کشنیز
داخل است **ذرور** بلکایا نافع از برای آماس چشم که صاحب تذکره از اورد بنیج
نامیده بعد از فصد و با حجامت و تلکین طبیعت بمطبوخ ابلیلج و احتراز از ادویه بقویه
و بچکانیدن شیر دختر در چشم و طلا کردن شیاف ابیض محلول با شیر دختران و ضماد کردن
بکشنیز تر و اکلیل الملک قدری زعفران و زرده تخم مرغ و گذشتن سه روز اول
از کوفت استعمال نمایند صنعت آن انزروت مدبرنشاسته شکر طبرزد صمغ عربی
اجزای متساوی نرم سائیده بکار برند **ذرور** بلکایا دیگر به نسخه حاوی صغیر از برای
اوجاع عین صنعت آن انزروت مربی شیر خرنشاسته نبات سفید شیاف مامیثا کوفته بیخته

استعمال نمایند **ذرور انزروت** سمی بذرور اصفر صغیر که در اول انحطاط درم جفن
مستعمل است صنعت آن انزروت سفید مدبرده درم شیاف مامیثا دو درم
نشاسته چهار درم کوفته بیخته استعمال نمایند **ذرور انزروت** سمی بذرور اصفر
کبیر که در اواخر انحطاط درم جفن مستعمل است صنعت آن انزروت سفید مدبر
هفت درم شیاف مامیثا دو درم صبر سقوطری افیون نشاسته زرد از هریک
نیمدرم عنبر مرکی صافی از هریک یکدانگ دنیم بدستور مقرر ذرور ساخته استعمال نمایند
ذرور اصفر دیگر انزروت سفید مدبرده درم شیاف مامیثا دو درم ذرور
اصفر کبیر سه درم نشاسته چهار درم کوفته بیخته استعمال نمایند **ذرور انزروت**
سمی بذرور نیمانیم که بعد از گذشتن یکهفته از ورم دینج و اورام جفن بکار آید
صنعت آن ذرور و ملکایا نیمدرم ذرور اصفر صغیر نیمدرم درهم کرده
استعمال نمایند **ذرور انزروت** که غب از ایل کند صنعت آن انزروت
سفید فشار کندر سوخته صبر سقوطری زاج شیاف مامیثا متساوی کوفته بیخته
استعمال نمایند **ذرور انزروت** که جهت بیاض چشم نافع است صنعت آن
انزروت سفید مدبر مروارید ناسفته مرجان قرمزی محرق نبات سفید اجزا متساوی
کوفته نرم بیخته **ذرور سازند ذروری** که خون رفتن از جراحت باز دارد و گوشت
بروياند صنعت آن انزروت دم الاخوین کندر نشاره عاج انیسون کات هندی
اجزا برابر صلایه نموده در محل زخم بپاشند **ذرور دیگر** که گوشت فاسد بخورد
و گوشت نو بروياند جراحت را سند مل سازد صنعت آن انزروت مرکی
دم الاخوین مرداسنگ بغسول کندر از هریک یکمجز و کل ارمنی شیاف مامیثا صبر زرد
زراوند کرد از هریک نیم جزو کوفته نرم بیخته صلایه نموده **ذرور سازند ذرور**
دیگر که همین نفع دارد صنعت آن صبر زرد انزروت دم الاخوین زنجار راسخ
اشق اجزا متساوی نرم صلایه نموده **ذرور سازند ذروری** که آمدن جرک
و ریم از زخم برطرف کند صنعت آن صبر زرد انزروت کلنار همه متساوی نرم

کوفته بیخته استعمال نمایند **ذروری** که آمدن چرک و ریم از گوش برطرف کند ✣
صنعت آن صبر زرد انزروت دم الاخوین زنجار خبث الحدید از هریک جزوی
نرم کوفته بیخته بسرکه حل کنند و فتیله بعسل آلوده کرده درین ذرور بیالایند در
گوش گذارند **ذرور دیگر** که جراحت بینی و گوش را باصلاح آورد صنعت آن
انزروت دم الاخوین زبد البحر بوره ارمنی مرکی شیاف ماهیشا از هریک جزوی
کوفته بیخته بفتیله که بعسل آلوده باشند پاشیده در گوش بگذارند **ذرور دیگر**
درخت کریشه زخم تازه نافع بود و زود به کند صنعت آن دم الاخوین سم کوسفند سوخته
زاج سوخته انزروت حب الرمان از هریک جزوی کوفته بیخته زخم را بدان پر کنند
سمنه انزروت سمن بدن است صنعت آن بگیرند انزروت سفید پنجدرم و مخلوط
کنند بآن حجر البقر سه قیراط مغز تارجیل مقشره درم و همه را نرم کوبیده چهار حصه نمایند
و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند عدد زرده تخم مرغ نیمبرشت بنوشند باعث
تسمین گردد **فصل در بیان شیافات انزروتی** **شیاف**
ملکا انزروتی نافع از برای کمنده تحت قرنیه مستعمل بعد از تنقیه بدن و دماغ و چکانیدن
لعاب جلبه در چشم و کشیدن شیاف ابیض انزروتی و شیاف ابیض کندری صنعت
آن انزروت سفید اشق از هریک پنجدرم کندر ده درم زعفران دو درم کوفته بیخته ملعاب
جلبه سرشته بچشم کشند **شیاف** انزروت سبعی لبشیاف دیزج ماده سوزاید را بعد غربال
برده در سلاق و جرب مزین و سنبل سفید است صنعت آن انزروت سفید مدبر شده درم صمغ عربی
سفید اب قلعی کثیرا اقلیمیای محرق مغسول مرکی صافی صبر سقوطری زنگار زرنیخ سرخ فلقطار
سوخته پس سوخته فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل شاهنج عدسی مغسول نشاسته زرد جوبه
تومال نحاس سوخته سکر العشر از هریک دو درم دم الاخوین اقاقیا از هریک یکدرم دنیم توتیا
حضض مکی سنبل الطیب بازد سوخته از هریک یکدرم عدد کل اجزا بست و پنج است
همه را سائیده پس یکدرم بازدرا با آب سداب تر و ترشی اترج حل کرده او دیه را بدان
سرشته شیافها کوچک کوچک سازند و عند الحاجت باسفیده تخم مرغ سائیده در چشم کشند

شیاف انزروت معروف بشیاف ابیض کافوری افیونی صنعت آن انزروت سفید دو
بشیر خرخیر کرده بجوشانند آنش ملایم بریان کرده یکمثقال شیاف ماهیشا زعفران
از هریک چهار دانک کشیرا دو دانک کافور قیصوری افیون از هریک یکدانک کوفته
بیخته با آب عنب الثعلب سرشته شیاف سازند و در وقت حاجت بسفیده تخم مرغ
سوده در چشم بچکانند یا در چشم کشند **شیاف** برء یوما که روغ ماده رمد کند و درد
ساکن کند و دیگر وزمعدل چشم باشد چون بعد از فصد و تلیین طبیعت بچشم کشند ✣
صنعت آن انزروت سفید مدبر شیاف ماهیشا از هریک شصت درم زعفران دو درم
کشیرا یکدرم افیون نیمدرم کوفته بیخته با آب باران شرشته شیافها سازند و در وقت
حاجت بسفیده تخم مرغ حل کرده بچشم کشند **ضماد** انزروت بجهت انفجار دماسیل نافع
صنعت آن تخم مرو انزروت سفید کشیرا از رکسان از هریک دو مثقال مغز استه تمر هندی
مغز جب الخروع از هریک چهار مثقال خمیر نان شصت مثقال کوفته بیخته کاد بیخته زرده تخم
مرغ دو عدد در وغن گل سرخ ده مثقال سوم پنج مثقال ریوند چینی زهره کاد از هریک
یکمثقال سرکن کبوتر دو مثقال صابون عراقی دو مثقال داغلگرده سائیده نیکرم بر موضع
وصل ضماد نمایند **فتیله** انزروت نافع از برای قروح اذن و مده سائله از ان صنعت
آن فتیله از کاغذ خطائی نیلی ساخته بعسل و زرده تخم مرغ آلوده کرده انزروت سفید
سفید اب قلعی دم الاخوین صبر سقوطری اجزا استاوی کوفته بیخته بران پاشیده
شب در گوش گذارند و بهمان طرز بجهت **قطور** انزروت نافع از برای قروح اذن
و مده سائله از گوش صنعت آن انزروت سفید صبر سقوطری کف دریا بوره ارمنی
دم الاخوین کندر مرکی صافی زنگار خبث الحدید مدبر جمله متساوی بسرکه انگوری
سخن نموده اول مرتبه با مازو بعسل در گوش چکانند و پاک کنند گوش را از ان پس این
دوا را بچکانند بهتر است که این دوا را بعد از آنکه سائیده سائیدنی بلیغ بس خشک کرده نرم سوده
فتیله از کاغذ خطائی ساخته بعسل آلوده کرده دوا را بر آن پاشیده در گوش نهند
که بعون الله تعالی شفا یابد و قطور مسحوق مدبر بتنهائی با شیر الاغ یا شیر زنان جهت امراض

مذکوره نافع و مجرب است مرهم انزروت اکثر قروح و جروح و ناصور را نافع است
خصوص ناصور عین صنعت آن انزروت سفید بر سوده ده جزو در عسل مصفی
حل کنند تا همچون مرهم شود پس در ظرف چینی نگاهدارند و بوقت حاجت استعمال
نمایند مرهم انزروت دیگر از محمد بن ذکریا رازی جهت التیام نواصیر محرب دانسته
و قروح را نیز نافعست صنعت آن انزروت سفید مدبره درم اشق دو درم
کندر قنه زنگار از هر یک یکدرم مجموع سازند کوفته بیخته با عسل بسرشند و بکار برند و اگر
با قلیلی موم در روغن زیت یا روغن گل سرخ یا یکی از ادهان مناسبه دیگر علی الرسم
مرهم سازند و بکار برند بدنیست **انفحه** بکسر همزه و سکون نون و فتح فا و جای مهمله
و ها لغت عربی است و بفارسی پنیر مایه و بهندی چسته نامند از هر حیوانی خاصیت دیگر
دارد و بالجمله مجموع آن گرم و خشک است در درجه دوم و گفته اند تا درجه سوم گرم و
خشک است و ملطف و محلل خون منجمد و شیر بسته شده در معده و باقوت تر یا قیت و منجمد
کل ذائب و مذاب کل منجمد مثل خون و شیر که در اعضا و معده منجمد شده باشد و مانع رجاف
و حابس اسهال مزمن و سحج و نزف الدم و نفث الدم و سیلان رحم و دافع اختناق
رحم و درد شکم در رده و باسر که محلل خون منجمد در معده و انفحه گرهٔ خرد بزکوهی و آهو و
دو کوسفند و فیل بقدر نخودی نهایت بهی است و آنرا خاصیت در تقویت قلب و تفریح
آنست الا آنکه بسیار سخن است و میل میدهد مزاج روح را باغضب زیاده بر فرح و سرور
آن بفرزجه معین بر حمل است و آشامیدن آن مانع حمل و نافع است از برای صرع و دوار و سقوط
و شیخ الرئیس و مهندس و حکیم علی گیلانی گفته اند که انفحه از هر حیوانی که باشند چون آشامیده
شوند با سرکه دیا با سکه یا حمل میسازند نافع از برای صرع یعنی الا آنکه انفحه ارنب در نیاب
اقوی است و صبیان را چون بخورانند از انافح ایمن میگردند از صرع و چون نیم درم انفحه
ارنب را در سه انگوری حل کرده بنوشند نافع است صرع را و سرفندی گفته که انفحه
بچه اسب نافع است از برای صرع و تبغدادی گفته که انفحه حیوان بحری مسمی بقوفی و
آن حیوان در بحر روم است خاصیت و قوت آن مانند جندبیدستر است و آشامیدن آن نافع است

اصحاب صرع را و آشامیدن تمام انافح میسازند نافع از برای تمدد و گزاز بلغمی و امتحان
خالص آن آنست که اندک اندک شود بر ان انفحه هر حیوان دیگر که باشد پس اگر گداخته
شود خالص است و الا فلا **حب انفحه** جل اعرابی له قدس سره که بجهت
رضا قلی میرزا ابن نادر شاه تالیف نموده اند از برای تقویت اعصاب و
تجفیف رطوبات و تقویت اعضای رئیسه و تفریح و دفع خیالات
بی نظیر است و بنجربه آمده صنعت آن مومیائی دار ایجردی دو مثقال روغن
مغز پسته و روغن نارجین از هر یک پنجمثقال کداخته صافی نموده جدوار حطائی
مجرب زعفران از هر یک نیم مثقال فاذزهر معدنی خطائی زرابنج سفید
مروارید ناسفته صندل سفید کهربای سمیع عنبر اشهب ورق طلا محلول صمغ عربی
از هر یک یک مثقال مایه شتر اعرابی یک مثقال و نیم فاذزهر حیوانی اصطکا نانخواه
نیم مثقال کل کاوزبان طباشیر سفید کل مختوم ابریشم مقرض بهمن سرخ بهمن سفید
شقاقل مصری غنچه کل سرخ ورق نقره محلول از هر یک دو مثقال مغز چلغوزه
مغز تخم الخضراء مغز انجلک مغز پسته مقشر مغز بادام شیرین مقشر از هر یک سه
مثقال بدستور مقرر حب سازند هر چه بقدر نخودی شربتی از تخم خربزه یا شیر
کاو میش **دواء الانفحه** در یک روز اسهال کودکان که در وقت دندان
بیرون آوردن بهم میرسانند باز میدارد صنعت آن دانه مویز سائیده استخوان
سوخته شاه بلوط سفته کشنیز خشک بریان سماق منقی خربزه تخم کرفس زیره کرمانی
مرجک قسط نانخواه اجزا متساوی پنیر مایه خرگوش یا پنیر مایه بز یا پنیر مایه آهو هر کدام
که باشد نیم جزو کوفته بیخته هر ساعت قدری بخورانند در شش ساعت هشت درم
دواء الانفحه دیگر که ریم و خمان لبنه در شانه بگداز و صنعت آن پنیر مایه
خرگوش حلتیت از هر یک یک جزو دو قو پودنه خشک از هر یک نیم جزو کوفته بیخته
شربتی یک مثقال در یک روز سه بار یا چهار با سرکه یا انجبین حامض باشامند
دواء الانافح بغایت تقوی باه است و نفوذ آور و صنعت آن پنیر مایه اعرا

الفخه کوسفند الفخه بزالفخه کاوقصب کاوخشک کرده سوهان نموده خولنجان
زنجبیل تخم اسپست از هریک جزوی کوفته بیخته در عسل صاف مقوم سرشته
معجون سازند شربتی یکدرم **سفوف الفخه** که اسهال صفرا باز دارد
اگر حرارت عظیم نباشد صنعت آن بنیر بایه خرکوش افیون از هریک دو دانک
مازوی سبز کند را از هریک نیمدرم کوفته بیخته شربتی یک دانک تا یکدانک ونیم
معجون الفخه که در تقویت باه بی نظیر است و خورنده آن تواند که هر شب
سه جماع را زاله بکارت نماید و بجهت سرعت انزال نیز مفید است صنعت آن
سنبل الطیب قرنفل جوزبوا دارچینی زنجبیل بایه شتراعرابی عاقرقرحا خولنجان
دارفلفل از هریک دو مثقال مشک خالص یکدانک سعد کوفی مصطکی زعفران عودخام
جدوار خطائی ماهی سقنقور از هریک دو مثقال عسل پنجاه درم بدستور معجون
سازند شربتی یک مثقال **معجون الفخه** دیگر که در تقویت باه بی نظیر است و سرعت
انزال را نیز مفید صنعت آن بایه شتراعرابی سنبل الطیب قرنفل جوزبوا دار
زنجبیل عاقرقرحا خولنجان دارفلفل سعد کوفی مصطکی عودهندی غرقی خام جدوار
خطائی مجرب ماهی سقنقور زعفران از هریک دو مثقال مشک تبتی خالص عنبر
اشهب ورق نقره محلول از هریک دو دانک ورق طلا محلول یکدانک اجزا کوفته
بیخته با هفتاد مثقال عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی یک مثقال و اگر بایه
شتراعرابی را پنج مثقال باید بهتر است **القرد بابلا** در اسبت در رسم بابت
و خواص جمیع تراکیب آن ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل در بیان**
نسخ انکباب بدانکه **انکباب** در لغت بمعنی در رو افتادن
و سیل کردن و باصطلاح اطبا سر را خم کردن و بخار کردن خواه چادری در
بر سر گرفته باشند یا نه **انکباب** نافع از برای صداع حادث از بخار غلیظه
چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه به نقیع صبر با سیب ایارج صنعت آن مزنجوش
بابونه بودنه در آب بپزند و سر را به بخار آن بدارند و چند مرتبه استعمال این انکباب نمایند

تا بخار غلیظه بتحلیل رود **انکباب** نافع از برای صداع حادث از ریاح باردهٔ
غلیظه کائنه در سر صنعت آن شیح ارمنی قیصوم صعتر مزنجوش در آب بپزند
سر به بخار آن بدارند **انکباب** دیگر نافع از برای صداع ریحی صنعت
آن را زیانه مزنجوش نمام بر نجاسف جوشانیده سر به بخار آن بدارند
و آب آن را گرم نموده بر سر نطول نمایند **انکباب** از برای صداع حادث
از اخلاط باردهٔ غلیظه و سوداویه صنعت آن بابونه مزنجوش بودنه دشتی
اکلیل الملک قیصوم شیح ارمنی شبت اقحوان نمام بر گ غار تر آب جوشانیده سر به بخار آن بدارند
ذکر مجموع را در آب بجوشانند و علیل ردائی بر سر گرفته سر به بخار آن بدارد و چون
عرق آب آن را گرم بر سر نطول کند و تفاش را بر سر نهاده نماید **انکباب** دیگر
از برای این قسم صداع خواه یکی از این خلط باشد یا سبب آن مرکب باشند از هر دو خلط
صنعت آن بابونه اکلیل الملک مزنجوش قیصوم نمام بر گ غار هند فوفل صعتر فارسی
اقحوان شیح ارمنی بر گ سورو در آب بجوشانند تا مهر اشود پس سر به بخار آن بدارند
و آب آن را گرم کرده در آفتابه کنند و بر سر نطول نمایند و یا پارچه نمدی
بآن تر کرده بر سر گماده نمایند و چون سرد شود باز گرم کنند و بباید دانست که هر گاه
اراده کرده شود تحلیل خلط باشد از سر و دماغ بمحللات ابد است از اضافه نمودن چیزی
قابض بجهت آنکه محللات بسبب تحلیل ضعیف میگرداند سر و دماغ را پس باید که در اضمده
و اطلیه و انکباب و نطولات محلله امراض باردهٔ سر و دماغ باردچیزی قابض بقوی
دماغ مثل بر گ سورو سفرجل داخل نمایند **انکباب** این سر ابونه نافع از برای
دوار حادث از ریاح غلیظه صنعت آن بابونه اکلیل الملک بر نجاسف صعتر فارسی
مزنجوش شیح ارمنی بر گ غار مجموع را در آب بجوشانند و سر بخار آن بدارند **انکباب**
طبری نافع از برای دوار حادث از اخلاط باردهٔ هر گاه در بن سعوطات و عطوسات
بعد از استعمال حقن و آشامیدن ادویه جات بعمل آمده و علت زایل نشده باشد صنعت آن
بابونه اکلیل الملک شیح ارمنی قیصوم از هر یک کفی صبر سقوطری مری از هر یک اندکی

گندم نمک طعام از هر یک یک کف کبیری مغز گردکان دو عدد جوز بوا سه عدد هر دو را
یکوفته همه را در آفتابه با آب کرده سر آن را بسته بجوشانند تا مهر اشود پس سر را به بخار
آن بدارند باین نحو که قمعی بر سر آفتابه بگذارند بخار آن را از لوله قمع بگیرند و با در
طشتی بریزند و دوائی بر سر گرفته بخار آن را بگیرند و چند دفعه این فعل را مکرر کنند
پس باز آب آن را کرم کرده بر سر نطول نمایند **انگباب** اسحق نافع از برای
سدر صنعت آن بابونه اکلیل الملک شیح ارمنی سداب همه را در آفتابه بجوشانند
تا حشایش مهر اشوند پس سر به بخار آن بدارند و آب آن را بر سر نطول نمایند **انکباب**
ثابت بن قره نافع از برای سدر سوداوی بصنعت آن صعتر فارسی مرزنجوش برگ غار
شیح ارمنی بدستور مقرر در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آن را بر سر
نطول نمایند و این عمل را مکرر نمایند **انکباب** یوحنا بن سرابیون نافع از برای
دوار حادث از ضعف دماغ صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش نمام سداب
با آب در آفتابه بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آنرا بگرم بر سر نطول نمایند
انکباب محلل نافع از برای دوار و سدر بلغمی بصنعت آن بابونه اکلیل الملک
صعتر فارسی نمام مرزنجوش عنب الثعلب با آب در آفتابه بر سر بسته بجوشانند و سر به بخار
آن بدارند و آب آنرا بگرم بر سر نطول نمایند **انکباب** نافع از برای دوار و سدر
بلغم صنعت آن بابونه اکلیل الملک صعتر فارسی مرزنجوش قیصوم نمام شیح ارمنی
شاهسفرم برگ غار برگ زیتون با آب در آفتابه بر سر بسته بجوشانند و سر به بخار آن
بدارند **انکباب** نافع از برای دوار حادث از اخلاط بارده رقیقه صنعت آن
بابونه بزنجاسف برگ غار اکلیل الملک شبت در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند
و آب آنرا بگرم بر سر نطول نمایند **انکباب** نافع از برای دوار حادث از اخلاط
منحبسه در بطون دماغ هر گاه دور بگردد از فصد و سعال و استعمال سعوط و عطوس صنعت آن بگیرند
جوهقشر نیکوفته دو کف سبوس گندم کل خطمی از هر یک مثل جوهقشر کل بنفشه کفی همه را
در آفتابه بر سر بسته بجوشانند تا حشایش مهر اشوند پس امر کنند علیل را بانکباب بر آن در آفتابه

بادر طشتی کرده ردائی بر سر گرفته سر به بخار آن بدارد و یا قمعی بر سر آفتابه گذاشته
معکوس از لوله آن بخار بگیرد و آب آنرا بگرم بر سر نطول نماید و چند مرتبه تکرار این عمل نماید
بعون الله تعالی نافع است **انکباب** قلمی نموده اند که از استنباط احقر است نافع از
برای لقوه استلائیه و بلغمیه چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه بدن بجقنه ها و ادویه مسهله
مشروبه و تنقیه سر بغرغره و عطوسات و سعوطات و این انکباب بلطف لقمای فضول
است از دماغ و اعصاب صنعت آن بر گ اثل و پوست بیخ آن قشر آن اکلیل الملک
حرمل برگ سداب شیح ارمنی قیصوم مرزنجوش مرماحوذ عاقرقرحا صعتر فارسی برگ غار
حب الغار عشره بغربی ریزه کرده چوب صنوبر ریزه کرده از هر یک کف گیر همه را
در آفتابه بر سر بسته بیزند تا مهر اشود چند بید سر یک مثقال سوده بروغن یاسمن و بروغن
نارد بن از هر یک یک اوقیه داخل کرده سر به بخار آن بدارند و آب آنرا بر سر نطول
نمایند و ثقل آنرا کوفته بر موضع علت ضماد نمایند **انکباب** ابو سهیل مسیحی نافع از
برای لقوه مستعمل بعد از تنقیه بمسهلات صنعت آن صعتر فارسی سداب عاقرقرحا
شیح ارمنی برگ غار بابونه قیصوم حرمل اسطوخودوس جوشانیده سر به بخار آن بدارند
انکباب نافع از برای لقوه صنعت آن شیح ارمنی برگ غار قیصوم حرمل اسطوخودوس
جوشانیده سر به بخار آن بدارند **انکباب** دیگر نافع برای لقوه صنعت آن
نمام مرزنجوش صعتر نسرین شیح ارمنی مرماحوذ جندبیدستر جوشانیده سر به بخار آن
بدارند بعد از تنقیه نام و این محلل بقیایای فضول دماغ راه اعصاب و عضل است
انکباب نافع از برای درد گوش صنعت آن بابونه اکلیل الملک گل خطمی
پرسیاوشان از هر یک کفی همه را در آب بجوشانند و گوش را به بخار آن بدارند
انکباب نافع از برای درد گوش حادث از سوی مزاج یا بس سافج
صنعت آن سه بنفشه برگ بنفشه گل نیلوفر تخم خبازی برگ کلم اخرا متساوی در آب
بزنند تا مهر اشود شیر کاو روغن بنفشه داخل کرده یک جزو دیگر داده سر گوش
را به بخار آن بدارند **انکباب** دیگر نافع از برای دوی و طنین و درد گوش حاد

از ریاح و صفت آن مرزنجوش فستین رومی بود نه صعتر فارسی جوشانیده سر دکوش را به بخار آن بدارند **انکباب** دیگر نافع از برای درد گوش حادث از ابخره صفراوی حاده حاره ؛ صفت آن برگ کدوی تر جراده کدوی شیرین برگ کاهو بوی تر تخم کاهو برگ خشخاش تر تخم خشخاش پوست خشخاش تر البیج سفید شاهسفرم کل بنفشه اطراف خلاف در آب بپزند تا مهرا شود سر دگوش را به بخار آن بدارند و آب آنرا بر سر نطول نمایند **انکباب** دیگر نافع از برای درد گوش حادث از حرارت و یبوست صفت آن کل بنفشه کل نیلوفر کشنیز تر تخم کاهو برگ خرفه تر و برگ بید جراده کدوی شیرین خبازی برگ خشخاش تخم و پوست خشخاش برگ بستان افروز برگ بارتنگ نرگس قطونا کل خطمی سپیدشاهسفرم منفشر نیم کوفته همه را در آب بپزند تا مهرا شود شیر دختر با شیرین روغن بنفشه داخل کرده سر دگوش را به بخار آن بدارند و آب آنرا نیم گرم بر سر نطول نمایند و ثفل آنرا زم کوبیده بر خارج گوش ضماد نمایند **انکباب** نافع از برای صداع بارد و این انکباب سر را گرم گرداند و بطلل مواد دماغ است و مفتح سدد دماغ و درد گوش حادث از ریاح بارده غلیظه صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش نمام سوسن کندم کل خطمی نمک طعام بر نجاسف پودنه شیح ارمنی جوشانیده سر بخار آن بدارند و آب آنرا نطول نمایند و ثفل آنرا ضماد کنند و در نسخه دیگر نمک داخل ندارد

انکباب دیگر که سبرد و مرطب دماغ است و صداع حار و قرانطس را نافع است صفت آن تراشه کدوی تر مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خشخاش کل سرخ بنفشه کل بید ورق بید شاهسفرم مجموع را نیمکوفته در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آنرا نطول نمایند و ثفل آنرا بر سر ضماد کنند **انکباب** نافع از برای درد گوش و سماخ و تلطیف مواد و تفتیح سده خیشوم صفت آن مرزنجوش نمام شیح ارمنی اکلیل الملک بر نجاسف فستین رومی بابونه رازیانه نعناع زوفا خشک تخم شبت صعتر کمبرت زرد نیمکوفته جوشانیده گوش دهنی را به بخار آن

بدارند **انکباب** سبرد و مرطب دماغ و نافع از برای حرارت و یبوست دماغ و از برای یخوابی دقر انیطس و صداع حار یابس صفت آن کل بنفشه کل نیلوفر کشنیز تر تخم کاهو خرفه تر برگ بید کل بید جراده کدوی تر جراده خبازی تر تخم خشخاش پوست خشخاش برگ و کل بستان افروز برگ بارتنگ کل خطمی شاهسفرم جوبنفشه نیمکوفته مجموع را در آب بجوشانند و فرود آورده شیر دختران در روغن بنفشه و بادام بر آن ریخته سر را به بخار آن بدارند و آب آنرا بر سر نطول نمایند و ثفلش بر سر ضماد کنند **انکباب** دیگر کل بنفشه کل نیلوفر کل خطمی سپید جوبنفشه برگهای نازک اطراف بید ترهای خطمی تراشه کدوی شیرین مجموع را در آب بپزند و قدری روغن بنفشه داخل کرده سر به بخار آن بدارند و بچوبی آب در روغن را بر هم زنند تا بخار بسیار بر خیزد بسوی سر پس مرتبه دوم و سیوم گرم کرده استعمال نمایند و روزی چند مرتبه استعمال نمایند صفت این انکباب به نسخه ثمرقندی در کتاب قرابادین از خمسه منوی الیه برگ کدو جراده شیرین برگ کاهو تر تخم کاهو تخم خشخاش پوست خشخاش کل بنفشه کل نیلوفر شاهسفرم اطراف خلاف در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آن را بر سر نطول نمایند **انکباب** نافع از برای صداع بارد حادث از سردی و هوای زمستان یا غسل آب سرد یا مصادفه تلوح ؛ صفت آن اقحوان بابونه اکلیل الملک مرزنجوش حماما شلغم تراشه چوب چینی تراشه چوب صنوبر جب انغار جوشانیده اندکی روغن اجر داخل کرده سر به بخار آن بدارند **انکباب** نافع از برای صداع حار صفراوی چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه تمام ماده و فتیکه بوده باشد بآن صداع سهر مفرط صفت آن سر بنفشه جوبنفشه نیمکوفته جراده کدو برگ بزرقطونا خرفه تخم خطمی سپیدشاهسفرم پوست خشخاش پوست بیخ لفاح تخم کاهو ترهای نازک بید کل سرخ اجزا متساوی همه را بجوشانند تا همه بهرا شوند پس در طشتی ریخته بر بزند بران قدری روغن بنفشه و شیر زنی که دختر شیرده

و سر بخار آن بدارند و دایم بر هم زنند تا بخار آن زیاده شود و بسر دماغ رسد پس آن را
نیم گرم بر سر نطول نمایند و تفلس را بر سر ضماد کنند **انکباب** نافع از برای سدد
خیشوم و زکام بارد و نطیف مواد صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش رز دقای
خشک تمام شیح ارمنی بر نخامت انشتین رومی صعتر فارسی را زبانه نعناع خشک
پودنه خشک تخم شبت کبریت زرد ظرف سر بسته جوشانیده سر دبنی را بخار آن بدارند
حشایش حاره مستعمل در جمیع امراض بارده دماغی لیب استخان سر و تحلیل
مواد صنعت آن بابونه اکلیل الملک تمام مرزنجوش سبوس کندم قیصوم کل خطمی
اسطوخودوس شبت پودنه شیح ارمنی ترانشه چوب چینی ترانشه چوب صنوبر مجموع را
در آفتابه بسته خوب بجوشانند و سر بخار آن بدارند و آبش را بر سر نطول نمایند
انکباب حشایش بارده رطبه ببرد و مرطب دماغ است و نافع است از برای صداع
حار یابس و قراقیطس و سایر امراض حاده دماغی و امراض بارده دماغی و بیخوابی را
مفید است صنعت آن برگ کدوی جزاده کدو رطب جزاده خیار برگ کاهو تخم کاهو
برگ خشخاش تخم خشخاش پوست خشخاش شاهسفرم کل بنفشه کل نیلوفر اطراف خلاف
در آب بخته سر بخار آن بدارند و آب آنرا بر سر نطول نمایند و تفلس را بر سر ضماد
کنند **انکباب** نافع از برای صداع حادث از اخلاط غلیظه بارده بلغمیه و
سوداویه صنعت آن بابونه مرزنجوش در آب بخته سر بخار آن بدارند و تفلیس را
بر سر ضماد نمایند **انکباب** دیگر نافع از برای زکام و نزلات بارده صنعت آن
کل بابونه اکلیل الملک مرزنجوش پوست خشخاش جوشانیده سر به بخار آن بدارند
انیسون بفارسی بادیان رومی و زیره رومی و بعربی بزر الراز یانخ الرومی
و الشامی دوجب الحلوه و کمون حلو و بهندی بدنی نامند تخم نباتی است بلندی
از ذرعی و ساقش مربع و باریک و برگش باریک و خوشبو و گلش شمایل بسپیدی
و تخمش در غلاف لطیف طویلی و از رازیانه کوچک تر و سبز مایل به سپیدی و زردی
گرم و خشک است در آخر دوم مدر بول و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح معده و سایر

اعضاء و بهی و قابض طبیعی خصوصا بر بسته کرده آن و مقوی کرده و مفتح سده جگر و سپر
و جالی مجاری نفس در رد سبعه و سرفه و ضیق النفس و اعیاء و استسقاء و حصات و
دب لمعی و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول نافع و با قوت تریاقیه و از قوابل
مستعمله در اغذیه اصحاب فالج و استرخاء و لقوه است بخورش جهت حبس و مشیمه
و سنون آن جهت جلای دندان خصوصا محرق آن و دفع بد بوی دهان و اکتحال
آن جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و خائیدن آن جهت نفخان و طلای مطبوخ آن
در سر که جهت تحلیل ادرام و کشتن قمل و طبیخ آن با شکر جهت دفع زردی خسار زن
زاینده نافع و مضر ابعاد و مصلحش رازیانه و مصدع محرر و مصلحش سکنجبین و قند
شربتش از دو درم تا نیجدرم و بدلش تخم شبت و ربع آن رازیانه و دو لقوت
باه مثل آن انجره است **دستور لسوبه** انیسون جهت سنونات و غیرها آن است
که آنرا بسل سرشته در لته بسته لته را بکل گرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند پس برآورند
و بکار برند **صداع انیسون** نافع است از برای دردسر شقیقه و بخوران
دافع دردسر بارد است و چون بخور کرده شود در زیر بینی سبب باشد نافع از برای
صداع بارد و نزلات بارده و بخور کردن و سعوط نمودن از آن نافع است
از برای صداع بارد **زکام و نزلات** بخور انیسون نافع است از برای
نزلات بارده و چون انیسون را البسه که انگوری ترکرده خشک نموده بپوشند در بارد
کتان بلی بسته دایم بپوشند نافع است از برای زکام و نزلات بارده **لیثرغس**
و چون بگیرند از انیسون نیمدرم دارصینی یک دانگ و کوفته در ده درم کلقند سرشته
بخورند چند روز بدین مداومت نمایند بعد از استفراغ بلغم نافع است از برای
لیثرغس بجهت آنکه بدل مزاج دماغ و مقوی معده است پس تولید نمی کند
بلغم را که سبب لیثرغس است **سبات** چون دو درم انیسون را در آب بجوشانند
و صافی نموده ده درم طبرزد عسلی در آن حل کرده صافی نموده بیاشامند نافع است
از برای سبات حادث از برد مزاجی و سبات حادث از آشامیدن ادویه مخدره مانند

انیسون و سزاوار آنست که کسی که این بعلی را بیاشامد باید که بوده باشد خدای او نخود آب
کوشت خروس جوان ستوبل با باز برحاره یا حلتیت و سعتر حب القرطم سپید اهلیله
گفته که نافع است از برای سبات یعنی بعد از تنقیه تمام تقویت معده و بداوست
آشامیدن انیسون و سطوخی با کلقند سکری دوار و سدر جوان انیسون را در
آتش بریزند که دود کند و استنشاق دود آن کند ساکن میکرداند دوار بارد را سبب
تحلیل سواد عبدالله بن جریر گفته که بوئیدن بود اده آن نافع است از برای دوار
و سدر و بخور کردن بآن و سعوط نمودن آن **مالیخولیا** چون انیسون را کوبیده سفوف
نمایند و یا کوبیده و بکلقند شربت بخورند و یا جوشانیده به تنهائی بنوشند و یا کلقند در آن
حل کرده صافی نموده بنوشند نافع است از برای مالیخولیا خصوص مراقی آن
کابوس چون انیسون بوزن آن دو قو با هم در آب بجوشانند و صافی نموده با
مار انغسل بیاشامند نافع است از برای کابوس **صرع** سزاوار آنست که اندک
شود در قدر و اصحاب صرع انیسون و امثال آن از ادویه که بوده باشد در انها
حرافت **فالج و استرخا و لقوه** از قوابل مستعمله در قدر و اصحاب
فالج و استرخا و لقوه انیسون است سبع الرئیس گفته انیسون نافعست از برای
استرخا ضماد کردن بآن بر اعضای مسترخیه بسبب آنکه می باشد در آن حرارت بادی
قبضی که بآن قبض تقویت عضو میکند رازی گفته که سزاوار آنست که اقتصار کند
در اول فالج تا چهار روز و یا تا هفت روز تا بیکه جوشانیده باشند در آن انیسون
به تنهائی و یا حل کرده باشند در آن یک اوقیه حلبنجبین **عسلی امراض**
اذن چون انیسون را نیکو سحق نموده مخلوط بروغن کل سرخ نموده در گوش بچکانند
ساکن میکرداند وجع اذن را و قطور روغن کل که در آن انیسون جوشانیده باشند
در کور جشت کری و ثقل سامعه سفید است **جوارش انیسون** منقول از قرابادین
افندی صالح چلپی محلل ریاح و بلغم نسج و اخلاط غلیظه و سرفه کهنه است صنعت
آن انیسون بیست درم اصل السوس مصطکی از هر یک شش درم کرویا لار زیانه

لبابه خولنجان زنجبیل دارچینی از هر یک پنجدرم فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل جاوتری وزنج
از هر یک دو درم قاقله کبابه چینی زعفران سنبل هندی از هر یک یکدرم و نیم قند سفید
شانزده درم عسل مصفی بقدر کفایت بدستور جوارش سازند **جوارش انیسون**
دیگر که همان نفع دارد صنعت آن زنجبیل فلفل سفید مصطکی جوزبوا از هر یک سه
مثقال انیسون رومی دارچینی نانخواه کمون کرمانی از هر یک شش مثقال سنبل
الطیب قرنفل از هر یک دو مثقال تخم زازیانه پنج مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه دو
بعض اطبا سداب دوار فلفل از هر یک دو درم اضافه نموده اند **حب انیسون**
کاسر ریاح و تشنج عصب و نفخ انتهیین مجرب ریحی نافع است صنعت آن انیسون
مصطکی تخم کرفس حرمل زعفران سکبینج مثقل ارزق از هر یک یکدرم بلیله سیاه
پوست بلیله آمله سنتی از هر یک دو درم فودنج فطراسالیون فتاح اذخر قسط تلخ اسارون
زرنباد عود الوج از هر یک نیم درم اجزا کوفته بیخته با قاند بسرشت سرشته حب سازند هر حبی
بقدر نخودی شربتی یکدرم **دهن انیسون** نافع است جهت استسقا خصوص
استسقای طبلی و داده میشود با ماء اللحم و بعض از مطبوخ مناسبه منع می کنند
نوازل و ضیق النفس را و محلل ریاح معده است و خالی میکرداند معده را از اخلاط
صنعت آن بگیرند انیسون دو رطل و بجیانند در بیست رطل آب گرم بادوام قسمه
نمک مدنی پس بقرع و انبیق تقطیر نمایند و دهن را از آب جدا نمایند و نگاهدارند
و عند الحاجت بکار برند منقول از طب کیمیای براکلسوس و نوع دیگر
آن است که مانند دهن انجدان اخذ نمایند و بکار برند و آن ذکر یافت **سفوف**
انیسون بادهای معده را رفع کند و معده را از اخلاط غلیظه پاک کند صنعت آن نانخواه
و تخم کرفس از هر یک پنجدرم کنند چهار درم فتاح اذخر قسط مصطکی از هر یک سه درم
اسفند ان سفید سی درم کوفته بیخته با قاند بسرشت سرشته حبی پنجدرم **عرق انیسون**
گرم و خشک و لطیف و محلل ریاح و کاسر آن و هاضم غذا و در اکثر افعال و
خواص از جرم خود بهتر است و مفتح سده جگر و سپرز و خالی مجرای نفس و رافع

اعیاد وجهت سوء القنیه واستسقا وقابض دلقوه وتحلیل فضول وترقیق آن وامراض
باردهٔ نافع وصفت آن بگیرند انیسون هرقدر که خواهند وباشنیش چندان آب عذب
صافی بگشایند روز نخیسانند پس درویگ کنند وبطریق متعارف عرق کشند نیمی از
هفت مثقال تا ده مثقال وزیاده هم بطریق برداشت بطبیعت مریض میتوان داد

فصل در بیان نسخ اقراص انیسون

قرص انیسون منقول از قرابادین قانون مفتح سدهای کبد ومصلح حال کبد وسقوی آن است ونافع است
از برای ضعف کبد ولین طبع است وتپهای کهنه را زایل کند ومنهج دق اخیر
بیمار بهار انفعه است **صفت** آن انیسون سه درم افسنتین رومی اسارون شاه
تخم کرفس مغز بادام تلخ منقشر سافج هندی سنبل الطیب مصطکی رومی تخم شبت
از هریک یکدرم غافث سه درم صبر سقوطری چهار دانگ وشش نخود کوفته بیخته باب افسنتین
سرشته اقراص سازند هریک قرصی یکدرم شربتی یک قرص سنگبین بزوری بدهند

قرص انیسون نافع از برای برقان سدی **صفت** آن انیسون غافث از هریک سه درم
صبر سقوطری زرد نیم درم غاریقون سفید دو درم افسنتین رومی اسارون تخم
کرفس تخم شبت مصطکی رومی سنبل هندی مغز بادام تلخ نقشر از هریک یکدرم
کوفته بیخته بطبیخ افسنتین سرشته اقراص سازند شربتی از یکدرم تا دو درم **قرص انیسون**
بنسخهٔ سید اسمعیل در ذخیره **صفت** آن انیسون چهار درم اسارون شاهی
سافج هندی عصاره غافث از هریک سه درم افسنتین رومی مغز بادام تلخ مقشر
صبر سقوی سنبل الطیب از هریک چهار درم مصطکی تخم کرفس از هریک یکدرم کوفته بیخته
اقراص سازند بر قرصی یک مثقال شربتی یک قرص بالمبیخ افسنتین ودیگری درین قرص
یکدرم شب یمانی افزوده ودر نسخه دیگر دو درم غاریقون هم سفید براجزای نسخه
اصل اضافه شده وبعضی گفته اند که این قرص را با سکنجبین بدهند ودیگری گفته
که اجزای این قرص را با کلاب سرشته اقراص سازند شربتی ازان یکدرم بالمبیخ افسنتین
وبباید دانست که شیخ رئیس این قرص را در قرابادین قانون باسم قرص عشر ذکر کرده وادویه

نسخه شیخ رئیس با ادویه ذخیره مساوی است واختلاف درین دو نسخه در اوزان ادویه است
ودر نسخه شیخ رئیس که باسم قرص عشره آورده باین اوزان است انیسون چهار درم
مصطکی اسارون ساقج هندی افسنتین رومی تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر سنبل الطیب
از هریک یکدرم صبر سقوطری دو درم عصاره غافث چهار درم کوفته بیخته بطبیخ افسنتین
سرشته اقراص سازند وبآب کرم بنوشند وگفته که این قرص نافع است از برای ربع
کهنه ودفع وجع کبد وترهل واستسقا وتهیج وبیش از قرص عشره شیخ قرص دیگر را اضافه
کرده که بعینه همین قرص است الا آنکه افسنتین داخل ندارد ودر اوزان ادویه
اختلافی دارد وآن قرص باین اوزان است انیسون تخم کرفس از هریک چهار درم اسارون
مغز بادام تلخ مقشر مصطکی سنبل الطیب ساقج هندی از هریک چهار درم عصاره
غافث صبر سقوطری از هریک یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند **قرص انیسون** دیگر
مداوند تپهای بلغمی را سود دارد ومعده را قوت دهد وطعام بگوارد ودریاح غلیظه را
لطیف گرداند وسدها بگشاید وترهل وتهیج حادث بعد از تپهای باردهٔ را زایل
گرداند **صفت** آن انیسون تخم کرفس را زیانه از هریک سه درم نعناع خشک عاقرقرحا
خیربوا از هریک دو درم عصاره غافث عصاره افسنتین فتاح اذخر زعفران
ریوند چینی فطراسالیون مصطکی سنبل الطیب ورق کل سرخ از هریک یکدرم کوفته بیخته
اقراص سازند هر قرصی چهار دانگ شربتی یکقرص باماء الاصول **قرص انیسون**
بنسخهٔ شفائی تپ بلغمی وجگر ضعیف را نافع بود **صفت** آن انیسون افسنتین مغز بادام
تلخ سنبل الطیب صبر از هریک چهار درم عصاره غافث ساقج هندی اسارون از هریک
سه درم مصطکی تخم کرفس را زیانه از هریک یک درم کوفته بیخته بگلاب قرص سازند شربتی
یکدرم بالمبیخ افسنتین **معجون انیسون** استسقای طبلی را که با ادرار حرارت نباشد نفع دارد
صفت آن انیسون فطراسالیون جب الغار شونیز سعد کاشم جندبیدستر قردمانا سنبل
الطیب جب بلسان جاوشیر جلیت انجدان اسارون زعفران از هریک یکدرم سکبینج
دوچ مغز بادام تلخ سداب خشک زیره کرمانی گردبانخواه صعتر دو قوخولنجان ورق الغار

جعده ز سبیل غاریقون حماما کعب کوسالہ یا گاو سوخته از هریک دو درم کوفته بیخته بسیل بسرشند

باب الالف مع الواو: اوز

بکسر همزه و فتح واو و شده و زای معجمه عربی است و وزنبر گویند بفارسی غاز نامند و مرغابی نیز گویند و هندی هانس نامند و بسربانی ازودا نامند و گویند اسم جنس مرغابی است و لیکن نزد اطبا مراد نوع کبیر آنست که غاز نامند و گفته اند که جمع اصناف آن تا دوم کرم و تا آخر دوم تر غلیظ الغذا دویر بضم است و گویند که چون بضم شود دسمن بدن و محرک باه است چون با مصالح حاره بپزند بهتر است و مصلح آن ابکامه و آب انار است و گفته اند که از اغذیه نافعه است مبرودات کبد و اوجاع حادثه مر آن را که از برودت باشد و مشوی لطیف آن با ابازیر حاره چون فلفل و دارچینی و زیره و امثال آنها و قانصه آن لذیذ است و غلیظ و بطی الانهضام و لیکن چون بضم شود متولد سکردد از آن غذای بسیار و کبد آن الذ کبد با است و غذائیت آن از جمیع کبد با بیشتر است و نیکوتر و نیکوتر از بطن و شوا و جناح آن صالح است در بضم و غذا و گوشت آن شدید الحرارة و الرطوبت و کشیر الفضول و بطی الانهضام و در سوء مزاج و برودی از خوردن گوشت آن حادث میکردد و بهتر نیست گوشت از گوشت باکیا اوز بری بهتر از اوز اهلی و گوشش ملایم تر است و پیه آن محلل اورام بارده است و طلای مغز سر آن جهت درم مقعده از موده است و پیه آن جهت صلابت مقعد و شقاق آن و شقاق جلد و نقشه آن دوا ر الثعلب و دوا ر الحیه و جهت رفع اذیت آبی که در گوش رفته باشد و با آرد باقلا جهت ورم پستان بالخاصیه نافع است و زرده تخم نیم برشت آن جهت باه و منعظ و جهت افزونی عقل نافع و فطور آن با زیت نیکرم در رحم جهت استسقا حیض نافع است و گوشت آن که مهر ا پخته باشند جهت استیام فتوق و زیاده کردن پیه کرده و بر اندن ممسک کرده و شانه اکلا و ضمادا موثر است صاحب جامع الادویه گفته که خون آن را چون با آب نمک بنوشند جهت درد شانه و حصاة تلبیار نافع و پیه و ذبل آن جهت سرفه خشک مفید است و پوست تخم آن جهت اسهال دموی بهترین ادویه است

نسیان و تمدد و کرز و نسنج

مهر یارس کفته خوردن بیض اوز موجب ذکای ذهن و حفظ قوت حافظه و منزل نسیان است و کفته که خوردن اوز نافع است از برای نسیان و ذکی میکرداند حفظ را و تنخ پیه اوز کداخته نافع است از برای تمدد و کرز و نسنج استلقای و همچنین آشامیدن آن برای نسنج دهن اوز یعنی روغن غاز منقول از طب قدیم از برای وجع مفاصل مزمن کفته که مجرب است صنعت آن بگیرند آزاد و سنجد کرده پاک نمایند از پر و احشا و امعا پس الیفا قوس مزنجوس اسطوخودوس از هریک کفی اشق سقل ارزن از هریک شش مثقال اذخر یکی جوز بوا سپاسه قرنفل سورنجان از هریک سه مثقال روغن خراطین که نوشته می شود در حرف الدال مع الهاء در آدمان ان شاء الله تعالی سی و شش مثقال ادویه را کوبیده بر روغن خراطین نوشته در شکم آن کنند و بدوزند و بعد از ان بسیخ کشند و بتابش آتش کباب نمایند در تنور و ظرفی را بر از سرکه انکوری کرده در زیر آن بگذارند تا روغن از ان در سرکه بچکد و روغن را جندان بجوشانند که سرکه بتحلیل رود و روغن بماند در شیشه کرده نگاهدارند و اگر قاز نباشد از اردک و حواصل نیز می توان ساخت و بهمه خواص دارد بلکه مصنوع از حواصل اولی است

اهال از جمله اغذیه است و آن مرق گوشت دلفول مطبوخه است که صافی نموده می آشامند و بعضی در حین طبخ ترشی داخل می نمایند و حواص آن تابع بقول و امثال آن است

باب الالف مع الهاء: اهلیلج

بدانکه اهلیلج را بفارسی هلیله و هندی هڑ نامند ثمری است هندی خوشه دار و انواع است و آنچه تحقیق شده همه ثمر یک درخت است که از ابتدای ظهور شکوفه تا انتهای پختگی و کمال نضج هر مرتبه را نامی گذاشته اند شکوفه خشک آن را کرشنل زیره است هلیله زیره و ازان اندک بزرگتر را که بقدر جو است هلیله جوی و ازان بزرگتر که سیاهی بسیار دارد هلیله زنگی و هلیله سیاه و هلیله هندی اسود نامند و اینها همه آسته نابسته اند و ازان بزرگتر نیمرس سبز نابل زردی را هلیله چینی و

ازان رسیده تر از زرد و اهلیلج اصفر و کمال رسیده زرد مائل بسبزی اکثر بلاد
و در اکثر جاها از بلاد بنگاله و هند و دکهن هم میرسد مثل بربهوم از بنگاله و بنارس
و گجرات و غیرها از همه بهتر بیرلیشه و بالیده و درک استه کوچک گجراتی است که
کابلی نامند جهت آنکه اکثر از ان سمت به بلاد دیگر میبرند و همچنین از هر سمتی موسوم
بدانست مانند چینی و بصری و غیرها و همه انواع آن در اول سرد و در دوم
خشک و گفته اند که خشکی کابلی از سایر انواع کمتر است و سهل بعصر صفرا و بلغم
رفیق است بسبب مرارت خود در وقت ضعف و تقوی معده و دماغ و مفتح سدد و مطبوخ
و منقوع آن بهتر از جرم آنست و طبخ بسیار باعث ضعف قوت آنست و جرم
آن محدث قولنج است بسبب دفع نمودن خلط رقیق و باقی ماندن غلیظ لهذا
در حمیات قبل از رابع عشره منع نموده اند و گفته اند که اهلیلجات را همراه با
مسهلاتی که عمل آنها نه ملینین و لزوجت است چون بنفشه و خیارشنبر ترکیب کنند
چنان باید ترکیب کرد که قوت یکی مصادم و مضعف و مبطل قوت دیگری نشود و
مانع تاثیر ان نگردد و نیز گفته اند که سزاوار است که استعمال کرده شود اهلیلجات
مرضوض یعنی نکوفته نه مسحوق بسیار نرم تا اینکه باطل شود فعل آنها اهلیلج
اصفر هلیله زرد است و بهترین آن بالیده زرد است چنانچه مذکور شده در
آخر اول سرد و در دوم خشک مقوی حواس و ذهن و جهت خفقان و صداع
و غشیان و جذام و حمیات مرکبه و در درد استسقا و ریاح و اسهال و منع صعود
بخار بدماغ و تصفیه رنگ رخسار و اطفای نایره سودا که از احتراق صفرا باشد
نافع و بعضی در حمیات مطلقه منع کرده اند و این قول درست نیست بلکه انکه ماده
بسیار غلیظه نباشد که پیش از نضج و ترفیق جایز نیست و بدستور در حقنه نامنع نموده
اند و در شرح اسباب در قواعد کلیه علاج سه سام صفرادی مذکور است
که هلیله در حقنه باید داخل کرده شود و این پسندیده است و علت منع حصر آن است
و این صورتی ندارد چه حقنه را شربت در افضیه است نه مسام که باعث انضمام اقصای

سواد غلیظه در آنها کرده خصوصا که باد و به بلیله و مفتحه جاذبه اضداف آن باشد و عصاره
خشک بلیله قوی الفعل و ذرور هلیله زرد جهت دمعه و تخفیف رطوبات و حدت بصر
نافع خصوصا بر گاه در خمیر کرفته بسوزانند و بدستور قطور را آب خیسانیده آن همین
آثار دارد و سنون دانه آن جهت تقویت لثه و خون بستن از بن دندان و روئیدن
گوشت آن بفسد و منضر سفل و مصلحش عناب و سپستان و مصلح قبض لازم و عصاره آن و عن
بادام و قند و تر نجبین و قدر شربت از جرمش تا پنج درم و در مطبوخات و منقوع از هفت
درم تا ده درم و بدلش در غیر اسهال پوست انار و گویند عفص بدل او است و اما اهلیلج
هندی که اسود نیز نامند و بفارسی هلیله سیاه و هندی زنگی هر دو ان بقدر موبر سیاه
و صلب بیدانه است چنانچه ذکر یافت گفته اند در دوم خشک و در وسط اول سرد
و سهل سودا و منقی خون و روح از خلط سوداوی و جهت بواسیر و تقویت احشاء
در دسپرز و رطوبت معده و جذام و بواده آن جهت اسهال مفید و نگاهدارنده
او در دهان باعث سیاهی موی و تقویت آن و تقویت لثه بغایت موثر و گویند منضر
حکر است و مصلحش عسل و قدر شربت از جرمش یازده مثقال و در مطبوخ تا هفت
مثقال و بدلش هلیله کابلی و در قبض نصف وزنش عفص و خمس آن تخم مورد است
و اما اهلیلج کابلی بهترین آن بالیده پر مغز کم ریشه استه کوچک زرد مائل بسبزی است
بعضی ازاد در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی آنرا و هلیله سیاه را گرم باعتدال
میدانند سهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط با خلاط و مدر بول و بهتر این اقسام در
افعال قویتر از هلیله زرد و سیاه در مجموع خواص که در هلیله زرد مذکور شد و گویند چون
یکسال هر روز یک عدد آنرا تناول نمایند موی سفید نشود و بعضی این خاصیت را
مخصوص هلیله هندی و بعضی مخصوص به هلیله پرورده کابلی دانسته اند و بالجمله
جهت رفع ضرر آبها و بسیار خوردن آب نافع و دانه هلیله مدر بول است و ذرور مجفف
ان جهت قطع خون بواسیر و ذرف الدم اعضا و تقویت دندان و لثه مجرب و قدر شربت
از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدلش سیاه است و مزی ان گویند

از بکسال بر و نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده بلغمی و مقوی جگر و حواس است
واما الهلیلج چینی گفته از صنف کابلی است زرد مائل بسبزی و سیاهی و کوچک
درشت دانه و کم گوشت و مائل بتدویر و ضعیف الفعل بحدی که با وجود سایر
هلیلجات از استعمال نباید نمود المضره بالراس گفته شده که هلیله کابلی مکرر است
بسه و مصلح جمیع است منافعه للراس و لمعاصمه هلیله کابلی نافعست جمیع
حواس را و دافع حرارت سر و نیکو کننده حال دماغ و عقل است و صلابتی
میکرداند ذهن را خصوص مرباى آن دکفته شده کسی که هر روز بمجرد استعمال آن
از اورد دهان نگاهدارد تا در دهان بخسبد و آب دهان قوت آنرا بکیرد و آب دهان ما فوق
واد مان با این فعل کند نیکو میکرداند حال دماغ را و از منافع مشترکه میان جمیع
اقسام اربعه الهلیلجات تقویت حواس و زیاده کردن ذهن است و حفظ و لیکن
نسبت با هلیلجات دیکر الهلیلج چینی درین افعال بلکه در جمیع افعال ضعیف است
و الهلیلج اصفر مقوی دماغ للصداع آشامیدن الهلیلج کابلی نافع است از برای
صداع للنسیان الهلیلج کابلی نافع است جمیع حواس را خصوص از برای حفظ
الدوار و الصدر پوست هلیله زرد نافع است از برای دوار سدر و آشامیدن آن
و اکحال با آن در سرکه سفوف کرده شود پوست هلیله کابلی را و چون آن کوفته هر روز
بمثقال آن را با شکر سفوف سازند نافع است از برای دوار صفراوی سودیدی
کفته که استفراغ هلیله کابلی نافع است از دوار و سدر بلغمی للمالیخولیا الهلیلج کابلی
نیکو میکرداند حال دماغ را و نافع است از برای مالیخولیا و وسواس و بنا بر قولی ضعیف
که آن مضر است تربیت آن با شکر یا عسل دافع ضرر آنست و جمیع اصناف
الهلیلجات با که میکرداند خون را از سودا و صافی میکرداند ارواح را و نافع اند
از برای مالیخولیا و وسواس سودا و لیکن سودا سودیدی درین فعل از همه اقوی است
سودیدی کفته که چون فراکرفته شود از الهلیلج سیاه هندی پنجدرم و از حجر ارمنی مغسول
یکدرم و از سقمونیا مشوی انطاکی ربع درمی و محب ساخته با ماء الجبن و بنوشند نافع است

از برای مالیخولیا ترک هندی گفته که هلیله کابلی معجون بعسل مصفی نافع است از برای نسیان
آشامیدن آن و هلیله سیاه هندی می افزاید در قوت حفظ و نافع است از برای نسیان
و مقوی حواس است الصرع آشامیدن الهلیلج کابلی با عسل نافع است از برای صرع شیخ الرئیس
کفته که اسهال فرمودن سودا بهلیله بتنهائی و با ادویه دیگر مثل بسفایج فستق
و اسطوخودوس و حجر ارمنی و حجر لاجورد و افتیمون نافع است از برای صرع سودادی و در
کفته که نافع است از برای صرع صفراوی پوست هلیله زرد منقوع در آب رمانین معصور با سکنجم
آشامیدن ان بجهت آنکه میباشد مسهل صفرا للقوه ابن بطلان کفته که چون صاحب قوه
هر روز یک عدد هلیلج کابلی را با بیضه بیرون کرده در دهان کیرد بجاوند تا تمام شود و آب
ان فرو برد نافع است او را محمد بن ذکریا کفته که عزاداران است که بکذارد صاحب قوه
در دهان جانب مایل کیرد هلیله کابلی را بولس کفته که چون بشنه هلیله کابلی کوبیده را بسه
سه وزن هلیله و بخورد از ان صاحب قوه هر روز بقدر یک جوز ماکول نافع است آن را
شیخ رئیس کفته که از مصنوعات مجربه از برای اصحاب قوه جاویدان هلیله سیاه هندیست
و واجب است نگاهداشتن آن در دهان در شرق علیل و در طب الائمه عم منقولست از محمد بن سنان
از علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا که کفت شنیدم موسی بن جعفر علیه السلام را که تحقیق
شکایت کرد نداز مرض پس امر نداطبا و توصیف کردند برای الحضرت عم عجایب ادویه را
پس فرمودند الحضرت این مذهب بکم یعنی چرا دور میروید اقتصار بکنید بر سیدن این
ادویه یعنی الهلیلج و رازیانج و شکر و ابتدا کرد ماه متوالی در هر ماهی سه روز متوالی
و در پیش آمدن زمستان همین قسم بکردانید بجای رازیانج مصطکی در زمستان
بدرستیکه مریض نمیشوند مگر مرض موت احراق الهلیلجات از برای فرورات
عین خصوص هلیله زرد محرق دار برای فرورات قاطع خون بواسیر و تنزف الدم و لعوقات
دنانها و لنه خصوص الهلیلج کابلی محرق درین امور مجربست صفت ان بکیر الهلیلج را از هر
نوع که خواهی شانزده و در خمیر کرفته بر روی خشتی بکذارند و در تنور نهند تا سوخته شود
پس از تنور بیرون آورده خمیر را از ان جدا کرده الهلیلج محرق را سائیده بکار برند

تشویه و تقلیه اهلیلجات خصوص اهلیلج اسود در سفوفات قابضه وغیرها انست که
اهلیلجات را که ذوات نوی باشند دانه انها را بیرون کرده و دانهای غیر صاحب
نوی را نیکوفته در اب بجوشانند تا اب را جذب کند پس بزیت انفاق یا روغن بادام
یا روغن گاو تازه چرب کرده برشته کنند و احتیاط نمایند که اهلیله نسوزد و اما تقلیه
اهلیلج اسود پس آنرا در روغن گاو بریان نمایند تا بحدیکه روغن مایل بسیاهی شود
و احتیاط نمایند که اهلیله نسوزد پس از روغن بیرون اورده کوبیده بکار برند

فصل در بیان اهلیلجات مربا اهلیلج مربا معده را قوت دهد و طعام هضم
کند و خلط معده را محکم کند و اشتهای طعام اورد و نفخ معده را تحلیل دهد و دابغ
معده است و دفع میکند بعصر فضول رطبیه مختلفه از هضم باقیه از غذای متقدم در معده
و امعا را و از جهت ادمان ان مانع سفید شدن موی و محسن لون است و نافع است
از برای بواسیر و اصحاب سودای متولد از بلغم مداومت بان و نافع است از برای
رطوبت دماغ و محسن خصوص انکه مداومت کرده شود بان بعد از تنقیه بلغم و سودا
بجهت انکه متقوی معده و دماغ است و ناشف رطوبات فضلیه و نافع است خوردن
اهلیله مربا در زمان انحطاط صداع صفراوی و دموی چون انرا بگلاب شسته کشنیز خشک
سوده بران پاشیده خورده شود بجهت انکه متقوی معده و مصلح مزاج دماغ و ملین
صفرا و بخره بسوی سر و دماغ است و مداومت ان نافع است از برای صداع
حادث از مشارکت معده بسبب صعود بخار از معده بدماغ و از برای صداع و شقیقه و اطریفل
صغیر اقوی از اهلیلج مربا است و ابلغ است درین فعلها تمام از ان الا انکه اطریفل صغیر مغلل
مسهل است و نیز اهلیلج مربا خصوص عسلی ان نافع است از برای نسیان مداومت بان
و بواسیر را سود مند بود و در روشنای چشم بیفزاید و سدها بگشاید و درد سر گاز نجار
باشد زایل کند و اگر قدری کشنیز خشک سوده بادی خورده شود بهتر است و رطوبت معده
را دفع کند و ملین طبع است و جهت ضعف جگر و دماغ و ریاح بواسیر سودا وی و سودای
محترق نافع و خوردن آن در اواخر صداع دموی مفید زیرا که تقویت معده میکند

و مصلح مزاج دماغ است صفت ان اگر اهلیلج نرم تازه بهم رسد بهتر است و باید که انرا با عسل
یا شیره نبات مربا سازند و اگر اهلیله تر یافت نشود پس دستور ترتیب که معمول آن
قدس سره است انست که بگیرند اهلیله کابلی بزرگ فربه سمین بی داغ بی سوراخ غوتی را
که بته اب رود و کودی در زمین ساخته اهلیلها را یکیک بر روی ریگ جیده چنانکه متصل
بیکدیگر نباشند و اطراف انها خالی باشد پس ریگ را مدان ریزند و باید که ان ریگ
از رود خانهٔ اب عذب خوش باشد پس در روزی دو سه مرتبه اب خوش بران
ریزند بعد از دو سه روز اهلیلها را از ریگ برآورده ریگ تازه دران کوده کرده بدستور مذکور
روزی دو سه مرتبه اب بران ریزند و بدستور بعد از دو سه روز ریگ را تازه نمایند
و انقدر زیاده برده روز نگذند پس اهلیلها را بیرون اورند ان زمان اهلیله ها مثل
اهلیله تر خواهد گردید پس بشویند اهلیلها را باب خوش سه چهار مرتبه تا خوب شسته شود
پس بگیرند سعد کوفی بازای صد عدد اهلیله ده مثقال خرمای جید بست و پنج مثقال
و در اب بجوشانند و اهلیلها را در ان اب مطبوخ اندازند و با تش ملایم بجوشانند
پس چون نیم پخته شود از اب برآورده اب را دور کرده مرتبه دویم بدستور در اب مطبوخ
سعد کوفی و خرما بجوشانند تا خوب پخته شود پس برآورده با شیرین بشویند شسته
پاکیزه پس بگیرند عسل جید سفید و کف انرا بگیرند و یا شیره نبات را در اب سیاه حل کرده
اهلیلها در ان اندازند و بپزند و کیفیت افادیه را که ذکر کرده شود در ان اندازند
و افادیه این است دارچینی قرنفل دانه هیل و اسباسه زنجبیل زعفران مشک تبتی
کوفته در کتانی بسته در ان پاتیل اندازند و بجوشانند و دائم کفگیر بمالند تا قوت
افادیه باز داده شود و چون شیرینی واجب بگردد در اهلیلها از اب برآورده
بر روی دستر خان کرباس پاکیزه بهن کنند و دو سه روز بگذارند تا رطوبتی را که جذب
کرده هوا نشف کند پس در مرتبان چینی کرده عسل سفید مصفی بقوام اورده با شیره
نبات بقوام اورده در ان مرتبان اندازند مقدار کفاف روی اهلیله برگردد و بست روز
در خاکستر باشش دفن کنند پس بیرون اورند و اگر عسل یا شیره نبات ان بسبب رطوبتی که

که در جرم اهلیلها مانده رقیق شده باشد آن عسل و شیره نبات را دور کرده عسل
سفید تازه بقوام آورده و یا شیره نبات سفید بقوام آورده تازه بر روی وی کرده
نگاه دارند و اگر خواهند این افاویه را کوفته بیخته بر عسل آن یا شیره نبات آن
افشانند و اجینی قرقفل زنجبیل جوز الطیب عود هندی در هر یک صد
عدد اهلیلا از هر یک دو درم مشک بتبتی نیم مثقال زعفران یک مثقال همه را کوفته بیخته
بر آن افشانند و سر آنرا اگر گرفته بعد از چهل روز استعمال نمایند و هر روز بیرون ظرف را
بآب دبشویند انشاء الله تعالی نافع است اهلیلج مربا به نسخه محمد بن مسعود سنجری
صفت آن بگیرند اهلیله کابلی اعلی یکصد عدد و در رنگین کوی کنده در موضعی
نمناک ریگی در زمین عذب پس بر زمین این کورها را زره و خانه عذب ریخته و بر روی
آن اهلیلها چیده و بر روی اهلیلها رمل ریخته بپاشند بر آن آب و بعد دو روز
اهلیلها را از رمل بیرون آورده رملها را دور کرده بطریق مذکور در رمل تازه دفن
کنند و دو روز دیگر بگذارند و در روز چهارم مرتبه آب بر آن بپاشند و باز برآورده
اهلیلهای سابق را دور کرده در رمل تازه دفن کنند و باین دستور تا ده روز که اهلیلها بالیده
و ترگردند پس سه مرتبه آن اهلیلها را باب خوش بشویند یا چهار مرتبه پس بگیرند و
در آب وافر بجوشانند و اهلیلها را در آن آب مطبوخ جوانداز ند و با نمش ملایم بجوشانند
تا اهلیلها پخته شوند پس بشویند اهلیلها را شستنی نیکو پاکیزه پس بگیرند عسل نیکو سفید
و بجوشانند و کف آنرا بگیرند و اهلیلها را در آن بجوشانند و بگیرند این افاویه را زعفران
قاقله هیل بوا از هر یک دو مثقال قرنفل دارچینی از هر یک یک مثقال مشک نیم مثقال
کوفته و بیخته کنائی کرده در آن اندازند و ساعت بساعت کیسه مالیده بفشارند
تا قوت بتمام باز داده شود پس اهلیلها را برآورده در ظرف زجاجی یا مرتبان چینی
کرده عسل کف گرفته بقوام آورده بر آن ریخته ممسک قبتی زعفران عنبر اشهب بافند سوده
بر آن پاشیده دو سه مرتبان را محکم بسته عند الحاجت استعمال نمایند و هر چند کهنه
شود بهتر میباشد اهلیلج مربا به نسخه دیگر بگیرند اهلیلج کابلی بزرگ یکصد عدد در آب یک

انرا بپوشانند بنجیسانند و پنجاه درم خاکستر چوب تاک بر آن ریزند و هر سه روز یکبار آب و
خاکستر را تازه سازند و بعد از نهه روز اهلیلها را بشویند و باقدری آب کالنرا بپوشند و
یک کف جو مقشر بریزند چون پخته شود اهلیلها را از آب بیرون آورند و خشک کنند و با سوزن
هر عددی را چند سوراخ کنند و با عسل کف گرفته بقدر نرم اگر فتن ان در ظرفی کنند و بست
روز بگذارند و عسل را تغیر دهند و اگر ان عسل را چند جوش داده بر آن ریزند نیز خوب است
و تجدید اولی است و همچنین تا خاطر جمع گردند که رطوبتی از آب پرداشته بود دیگر در آن
نماند پس با عسل مصفی تازه بقدر یکه آنرا بپوشاند در ظرفی نگاه دارند و اگر خواهند اقوی اگردد
باز ای هر یک صد عدد اهلیلا از هر یک از ین ادویه اجینی زنجبیل قرنفل دانه هیل جوزبوا
از هر یک سه مثقال مشک ترکی یکدانگ کوفته بیخته اضافه نمایند اهلیلج مربا بدستور
اطباء هند صفت آن بگیرند از اهلیلج انقدر که خواهند و در تغار سبزی کرده دو چندان آب
بر آن ریزند که اهلیلها را بپوشاند و بعد از ان پنجاه درم خاکستر چوب بلوط در آن ریزند
و هر سه روز یک مرتبه آب و خاکستر را بدل کنند تا دوازده روز که چهار مرتبه آب و خاکستر بدل
شده باشد بعد از ان پنجه آب اهلیله را بشویند هسته که پوست انها جدا نشود و بعد از ان
در پاتیل اندازند و بمقدار آب که از سران برگردد دو دو کف جو در آن کرده بجوشانند
تا چون کشاب شود پس بار دیگر برآورده بشویند بقسمی که پوست ان جدا نشود و هر هیله
را بخاری مانند سوزن جوال دوز چند سوراخ زده دو سه روز بگذارند تا هوا نشف بیابد
ان کنند پس در سبوچه سبزی کرده عسل کف گرفته یا شیره نبات بقوام آورده بر ان ریزند
و سرش را گرفته نگاه دارند **فصل در ذکر اطریفلات** بدانکه اطریفل معجون متخذ از
سه میوه است یعنی اهلیلج و بلیلج و آمله محمود سنجری گفته که اطریفلات معاجین متخذه از هیلجات
خمسه است و ان هلیله کابلی و بلیله زرد و هلیله سیاه و بلیله و آمله است سمرقندی در اصول
التراکیب گفته که اطریفل معرب است از لغت هندی و واقع میشود بر اهلیلج و بلیلج این
سه میوه خاصیت اطریفل تقویت اعضای عصبی و دباعث آلات غذا از فضلات
مجتمعه در آن و ترکیب کرده شده از این سه میوه بسبب شارکت انها در منفعت و تقویت

بعض انهار بعض دیگر را دگر دانیده شده او زان انهار امتساوی بسبب شابه قوتها ومنافع
انها واصل انست که اقتصار کرده شود از ابلیلجات بر چلیله کابلی وبلیله وآمله وگاهی اضافه
کرده میشود بر این سه بلیله زرد بلیله سیاه بمثل او زان هریک ازان سه بحیث انکه این
دو متوی ان سه میباشند در مزاج ومنفعت از تقویت وتقیه پس میگردد اکمل واقوی
در فعل وبعضی اطبا گفته اند که اطریفل معرب از لغت یونانی است ومعنی ان سته بلیله است
وگفته شده که این معجون از تراکیب اندرو ماخس اول است واین ماسویه گمان کرده که از
مخترعات جالینوس است شیخ داود گفته که نیست چنین که ابن ماسویه توهم کرده زیرا که اسحق
بن یوحنا از جرجس والد بختیشوع طبیب عباسین که اقل صناعت طب است از لغت یونانی
بلغت عربی آورده که اطریفل بلغت یونانی دوائیست مرکب از ابلیلجات از دست
اندرو ماخس اول وبعضی دیگر را گمان انست که از تراکیب اطبای هند است ومعرب تری
بهلای هندی است یعنی سته میوه که ابلیله وبلیله وآمله است فلانسی گفته که اطریفل معرب
از لغت هندی است ومعنی ان سه بلیله است ولیکن در عرف اطبا اطلاق کرده میشود
واین اسم بر مرکب از ابلیلجات خمس یعنی سه بلیله مشهور وبلیله وآمله ویا شیر آمله که ان
آمله پرورده در شیر است چنانچه در ادویه ذکر یافت از برای ازاله تجفیف ان وباید دانست
که اولی انست که شیر آمله در معجونات داخل کرده شود وآمله غیر پرورده در شیر در اطریفلات
این بود اقوال اطبا ورنیاب میفرمایند که در کتاب کافی از کتب اربعه احادیث شیعه
از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از سعید بن جناح مروی از ابی عبد الله امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده اند که انحضرت فرموده اند که
موسی بن عمران علی نبینا محمد والله واصحابه الصلوة والسلام شکوه نموده به پروردگار خود
عزوجل از زیادتی رطوبت ولبث پس امر کرد بیرون کردگار عالمیان که بگیرد هلیله وبلیله
وآمله را پس معجون سازد انهارا بالعسل مصطفی وفراگیرد ازین دوا پس حضرت امام علیه السلام
فرموده اند که ایندوا همانست که شما امروز اطریفل نامید وبنا بر این مینت اطریفل از تراکیب
اندرو ماخس ونه از تراکیب جالینوس ونه اطبای هند بلکه از تراکیب سماوی منزل

است لیکن ممکن است که اندرو ماخس اول اسم اطریفل بران گذاشته وبان شهرت داده ویا
اطبای هند از ترا پهلا که معرب ان اطریفل است نام گذاشته وباین نام در میان ایشان
اشتهار یافته باشد ودر کتاب فردوس که از کتب حدیث اهلسنت وجماعت است نقل کرده از ابن
عباس که ان روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم که انحضرت
فرمودند که بلیله سیاه وبلیله کابلی منقی وبلیله زرد منقی وبلیله وآمله منقی را کوفته بکپچه بروغن
گاو چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند واین اطریفل است انتهی ونیز باید دانست
که اطریفل از نزد اطبا نسخ بسیار است واصل همه اطریفلات اطریفل صغیر است وان مرکب است
از ابلیلجات خمسه یعنی پوست بلیله زرد وپوست بلیله کابلی وبلیله سیاه وبلیله منقی وآمله منقی
اجزا امتساوی وبعضی بلیله چینی منقی را نیز بوزن تمام جزو داخل نموده اند اجزا را کوفته
بیخته بروغن گاو ویا بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل معجون سازند سزاوار است
که داخل کرده شود عسل در اطریفلات دو چند مجموع ادویه وقتیکه اراده کرده شود انهارا
تمام وکمال افعال انها وگاهی داخل کرده میشود عسل صافی سه وزن مجموع ادویه تا انکه
بگردد لطیف تر دیگر دو بدی وبشاعت طعم ان کمتر وهمچنین است حکم معاجین دیگر وعسل کم
احرد احد واقرب بادویت میباشد از عسل کف گرفته وعسل مطبوخ کف گرفته حدتش
کمتر ازان ودر ینحال سزاوار است که داخل کرده شود دران اب اول مرتبه وبجوشانند تا
بقوام آید هرگاه اراده طبخ عسل باشد وبعد از دو ماه استعمال نمایند شربتی دو مثقال
وباید دانست که این معجون النفع ادویه است نزد اطبای روم ویونان وفرس وهند
وباید دانست که از اطریفلات گاهی اراده کرده میشود تقویت وگاهی اراده کرده میشود
از ان تنقیه پس در وقتیکه اراده کرده شود ازان تنقیه باید که اضافه کرده شود بان مثل سنا بسفید
مدبر وگاهی اراده کرده میشود ازان منع سیلان خون از بواسیر ودر ینحال باید که اضافه
کرده شود بان دواهای حابس خون مانند کهربا ومروارید وگلنار فارسی وصدف سوخته
وغذیه نانخواه مدبر وبسد ومانند انها وباید که ازان انهائی که از اوزان ابلیلجات
باشند دو وقتیکه بوده باشد برای اوراربول وتلیین طبیعت وسیلان خون زرین احوال

باید کرد هلیله و آمله را در روغن بریان نموده تا شکسته شود و قوت اسهال انها دیگر دو عصر آنها
مبدل بقبض و نیز حفظ نماید دهن قوت انها را تا برسد بمواضع بعیده و روغن گاو بهترین
ادهان است از برای بریان نمودن انها و ران و عسل را نباید در آن داخل کرد بجهت انکه
در عسل حدت و معاونت بر اسهال است بلکه اجزا را بمقل محلول باب کنند نا باید سرشت لیب
اختصاص مقل به بواسیر و حبس آن مرخون را وجب ساخت حبوب کوچک تا باسانی فرو
برده شود و حل گردد و نزول با سفل نماید و این را وجب مقل نامند و گاهی زیاده کرده میشود
بر اطریفل و وانیکه اصلاح حال معده میکنند و مقوی اند مزاج آنرا نزد سوء مزاج معده و
اجتماع اخلاط در آن پس نزد سوء مزاج بارد رطب معده زیاده کرده میشود مصطگی و
زنجبیل و فلفل و دارفلفل و عود هندی و باید که بگیرد اند مقدار این ادویه را در عدد و
اوزان بر مقدار سوء المزاج بحسب قوانین مقرره در اصل مرکبات پس باید که نسبت
جمیع این ادویه بمعده به که زیاده کرده شده است بحسب سوء مزاج بارد معده باشد و رطوبت
آن و نزد سوء مزاج حار و صفرا باید که زیاده کرده شود سنا مکی و گلبرخ و ادویه را
بروغن بادام شیرین چرب نمایند و بسرشند بشراب نرمهندی یا شیر خشت و شراب در
وا برای جرب اقتصار کرده بر سه مبوه اول و داخل کرده شود در آن سنا و شاهتره و
سرشته شود بکشمش بسبب رطوبت آن و کمی گرمی آن و نزد حاجت بمنع بخار از سر داخل کرده
شود در اطریفل صغیر شنیز خشک و نزد احتیاج به استفراغ سودا ترکیب کرده شود بقاریقون
و بسفایج و تربد و افتیمون و اسطوخودوس و زیاده کنند این پنج را بازای آن پنج پس
بگیرد اند و زان انها را متساوی بسبب تساوی منافع انها و تفاوت قوای انها
بر نصف از اوزان ادویه اطریفل بسبب شدت قوت انها بقیاس بقوت ادویه اطریفل
و بسا باشد که زیاده کرده شود تربد بر جمله انها بمقدار یکه واقع شود در هر پنج درم از جمیع
ادویه یکدرم تربد سفید مدبر یا در شش درم از ادویه یکدرم تربد سفید نزد زیادتی سودا و
بلغم در حالیکه بوده باشد اراده تقویت قوت اسهال آن و می نامند آنرا معجون بنجاح
و گاهی زیاده میکنند بران سنا مکی و اسطوخودوس و غیر انها بحسب حوایج و گاهی

زیاده کرده میشود بر اجزای اصل مقویات معده جالینوس گفته که ادویه اطریفلات و جوارشات
را بسیار نرم نباید کوبید تا انیکه سطح معده را بسبب طول مقام خود در ان خشن گرداند و زود
منحدر نگردد و باید که اجزا را بعد کوبیدن بروغن گاو تازه یا بروغن بادام شیرین تازه چرب
نموده شود تا شکسته شود و سورت بیوست انها و اصلاح یابند بجهت انکه بیوست مفرط اجزا
مضرست بقوت با ضمه هرگاه که تجاوز کند از حد تقویت مرالآت غذا را و از بجهت است که
آدمان نوشیدن اطریفلات مورث نهزال است و روغن گاو بهتر است بجهت انکه اقوی ترین و
موافق ترین ادهان است بمزاج انسان اگر زود و قریب بساختن استعمال کرده شود و اما اگر
در استعمال آن تاخیر واقع شود پس روغن بادام بهتر است بجهت انکه سمن بقوی بزودی نمو نت
پیدا میکند و متغیر میگردد در انکه ان و فاسد میشود و فاسد میگرداند مرکب را و بدانکه ادویه
اطریفلات و تراکیب دیگر که بروغن بادام یا غیر ان از روغن گاو و بلسان و بنفشه و بادام
و غیر انها چرب میکنند باید که قبل از ممزوج نمودن و سرشتن ان با عسل و غیر آن چرب نموده
بکف بمالند و زمانی بگذارند تا اجزا قوت و مزاج روغن را بخود جذب نماید و کسر کیفیت آن
ادویه از بس یا حدت یا شدت نفوذ کرده پس با عسل و یا غیر ان بسرشند تشنج داود انطاکی
گفته که اصل اطریفلات اطریفل صغیر است و ان مرکب از هلیلجات است یعنی هلیله زرد کابلی و
هلیله سیاه و هلیله سبز چینی و بلیله و آمله دگاه اکتفا کرده میشود بسه جزو باقی دگاهی از
شش جزو مذکور هلیله و آمله انداخته میشود و اکتفا کرده میشود بچهار هلیله و گاهی اضافه
میکنند بر شش جزو مذکور شنیز خشک در وقت غلبه بخارات و آنرا اطریفل شنیزی میگویند
و باکی نیست افزودن تخم خشخاش و تخم کرفس بر آن پس ادویه را کوفته بیخته بروغن گاو و یا
روغن بادام شیرین چرب نموده بعسل معجون میسازند و گاهی اضافه میکنند بر اهلیلجات
مذکوره اسطوخودوس و فادانیا و عاقرقرحا از هر یک مثل یک جزو از اهلیلجات و یا نصف
یک جزو و معجون میسازند باز بسبب تسته بیرون کرده و این را معجون زنجبیل و اطریفل
زنجبیلی میگویند و گفته که این معجون زنجبیل از صناعت شیخ رئیس است ولیکن من دیدم در قرابادین
رومی که این معجون را ذکر کرده و فلفل بوزن حب بسبب اورده یعنی گفته که حب بسبب را بیرون اورده

بجای حب ان یکدانه فلفل سیاه گذاشته اجزا را نرم کوبیده بخیته بروغن بادام شیرین
چرب نموده زبیب مذکور را با دانهای فلفل نرم کوبیده اجزا را بان سرشته معجون سازند و
این اطریفل مسمی است بمعجون زبیب ونافع از برای صرع ومالیخولیا وبرودت کلیه ومثانه
وتقطیر بول وکاهی اضافه کرده میشود باجزای اطریفل صغیر افتیمون وتربد وانیسون
از هریک نصف یکچیز واز هلیلجات واجزا اطریفل افتیمونی مینامند پس میگردد نفع آن بزرگ در
امراض حادث از اخلاط بارده خصوص سودا پس گفته عمده نفع اطریفل صغیر در امراض
دماغیه قطع ابخره وتقویت اعضا ودماغ ومعده وبواسیر وتزکیه ذهن ورعونت و
حمیت خواه سبب ان بلغم باشد وخواه سودا مداومت بان بعد از تعدیل در مزاج در امراض
سادجه بعد از تنقیه در مادیه بجهت انکه تقویت مینماید معده ودماغ را ونیکو میگرداند هضم را
ونشف رطوبات فضلیه میکند پس متولد میگردد در بدن خونی پاکیزه لطیف صافی از رطوبات
بلغمیه واز دردی سودا ولهذا جمهور اطبا تصریح کرده اند با انکه ادمان اکل اطریفل صغیر مانع
سفید شدن موی ومقوی دماغ ومصلح رطوبات صدیده است ولیکن کاهی ادمان ان تولید
قولنج میکند زیرا که اسهال از بقایای اخلاط میکند وغلیظ انجا مانده مورث قولنج میگردد واسحی گفته که
اطریفل صغیر مضرست بطحال ومصلح ان شراب بنفشه میفرمایند گمان احقر انیست اصل در اطریفل
صغیر هلیله کابلی وبلیله وآمله باشد واز برای تقویت وزیادتی فعل هلیله زرد وهلیله سیاه را
افزوده اند وبعضی هلیله سبز چینی را نیز زیاده کرده اند وبحب اغراض واعراض ادویه
دیگر نیز افزوده اند هر یک را مسمی بدان نموده اند چنانچه بتفصیل انشاء الله تعالی
مذکور میگردد **خواص ومنافع اطریفلات در امراض الراس الصداع**
والشقیقه چون اطریفلات منقی سر ودماغ ونافع اند امراض آنرا خصوصا کشنیز
انها بسبب قطع رطوبات ومنع صعود اخلاط وابخره از معده وسایر بدن بسوی دماغ لهذا
نافع است آن از برای صداع بمشارکت معده وطحال وشقیقه را نیز مداومت بخوردن اطریفل
کشنیز **السبات والمالیخولیا وسوء الفکر** خوردن اطریفلات حاره نافع اند
سبات ومالیخولیا وسوء فکر بارد رطب بلغمی را واطریفلات باردهٔ حارهٔ دمویه انها را

الدوار والسدر گفته اند هرگاه بوده باشند ان هر دو از من وحادث از اخلاط بلغمیه
ورطوبات ورياح وابخره متصاعده از معده وسایر بدن بسوی سر واز مشارکت معده
علاج انها بعد از کشودن طبیعت بجقنه ها وتنقیه تام معده وبدن بقی بسکنجبین واب ترب یا مقیئات
دیگر ویا اسهال بایارجات بعد از انضاج ماده استعمال اطریفلات موافقین سبب مرض
از برای تقویت معده ودماغ وتجفیف هضم واسهال بلغم بعصر وتنشف رطوبات باقیه ومنع
صعود ابخره ورياح بسوی سر وتولید بلغم ورطوبت در معده وسایر اعضا ونیز گفته اند
بسا باشد که در علاج آن هر دو علت محتاج باشند بخوردن اطریفل صغیر به تنهائی هر صبح
ناشتا دو مثقال واخر روز شراب اسطوخودوس شراب لیمون بعرق بادرنجبویه وغداکنان
بخورند ویا یارج فیقرا اگر بوده باشند بلغم بسیار وعقل طبیعت زیاده ونیز نافع است اطریفل
صغیر به تنهائی سدر حادث از ضربه وسقطه را بجهات مذکوره از تقویت دماغ ومنع صعود بخار
بدماغ وغیرها ونیز خوردن دو مثقال اطریفل کشنیزی خصوص وقت خواب باب گرم نافع است
دوار حادث از ابخره غلیظه صفراویه را **الکسیان** تعاهد بخوردن اطریفلات نافع است انرا
المالیخولیا والوسواس السوداوی گفته اند که چون هر هفته از اطریفل صغیر سه
درم وافتیمون مسحوق دو درم ویارج فیقرا نیم درم در هم سرشته جوشانیده ساخته بورق نقره پیچیده
وقت خواب باب گرم فرو برند نافع است آن هر دو را ابن نوح قمری گفته تدبیر مالیخولیا فصد
است اگر واجب باشد وترطیب مزاج وانضاج سودا واسهال ان بادویهٔ مناسبه در
ایام راحت باید که داده شود بصاحب ان هر روز چیزی از اطریفل صغیر با ثلث وزن
ان افتیمون مسحوق وسدس آن ویارج فیقرا شیخ الرئیس گفته که استفراغ ماده مالیخولیا بعد
از ترطیب وانضج ماده هر هفته یکرتبه باید نمود بحبی لطیف متوسط در قوت وضعف ومابین اسهالات
استعمال اطریفلات باید نمود بانصفت که بگیرند اطریفل صغیر سه درم وافتیمون مسحوق
یکدرم ویارج فیقرا نیم درم در هم سرشته حب ساخته باب گرم فرو برند هر ماه یکمرتبه استفراغ
بادویه قویه نمایند مانند یارجات وحبوب کبار قویه تا زمانیکه زایل گردد علت واطریفل
صغیر با افتیمون مجربست از برای مالیخولیا اگر بوده باشد خوف ضعف قوت از استعمال ادویه

مسهله قویه سید اسمعیل جرجانی گفته که چون ابدان اصحاب مالیخولیا میباشند بسیار ضعیف پس باید که استفراغ ایشان نمود باطریفل صغیر سه درم و افتیمون دو درم و ایارج فیقرا یکدرم و جمله یک مثقال قرشی گفته که بعد استفراغ در مالیخولیا بعد از هر چند روزی بعد از ترطیب بدن و انضاج مادّه باطریفل صغیر مقوی با افتیمون باین نحو که در هر سه درم ازان یکدرم افتیمون مسحوق درهم شسته بخورند و این تدبیر بسیار مفید خصوص در صنف مالیخولیا که سبب ان در نفس دماغ باشند بجهت انکه ان مسهل بلغم و سودا است بعصر و مقوی دماغ است میرزا ابراهیم در منهاج الادویه آورده که چون گرفته شود در مالیخولیا مابین اشیان ما را ایجبن در هر چند روز کاز هفته متجاوز نباشد از اطریفل صغیر دو درم و ایارج فیقرا یکدرم و افتیمون مسحوق دو دانگ مجموع را در هم شسته حب ساخته فرو برند نفع بیند از انفعی مین و اگر قوت را بر داشت باشد زیاده کنند برین دو اشجم حنظل مسحوق و همچنین اطریفل اسطوخودوسی و افتیمونی السکنه گفته اند که چون صاحب سکته غیر دموی را افاقه حاصل شود دو تواند دو اخور دن نافع است او را خوردن اطریفل صغیر مقوی با سطوخودوس و ایارج فیقرا + الصرع قرشی گفته که استفراغ بلغم با طریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا و حجر ارمنی از هر یک یکدرم نافع است از برای صرع بلغمی خصوص انکه بمشارکت معده باشد و تنقیه سودا با طریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا و حجر ارمنی از هر یک یکدرم نافع است از برای صرع سوداوی + الفالج قرشی گفته که در فالج بلغمی استفراغ با طریفل صغیر مقوی با سطوخودوس و ایارج فیقرا در سبوع ثالث نافع است آنرا و گفته اند که در فالج دموی بعد از فصد و استعمال حقنه منضجه نافع است اطریفل صغیر با ایارج فیقرا **اللقوة** شیخ الرئیس گفته که چون صبیان را در اخر فصل بهار لقوه عارض گردد باید که تا هفت روز هر روز بخورانند ایشانرا اطریفل صغیر و غذای ایشان باید که نخود اب باشد **وجع الاذن** خوردن دو مثقال از اطریفل کشنیزی نافع است درد گوش حادث از بخارات معده را **سلس البول** مداومت با طریفل کشنیزی نافع است انرا بجهت انکه مقوی اعصاب اعضای عصبانیه و ناشف رطوبات است **فصل** در بیان نسخ اقسام اطریفلات **اطریفل اسطوخودوسی** تنقیه اخلاط غلیظه بلغمیه و سوداویه از بدن

و دماغ کند و نافع است از برای صرع سوداوی و بلغمی و از برای لقوه و این اطریفل از استنباط المرحوم است صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی سنا کی تر بدسفید مدبر بسفایج فستقی اسطوخودوس افتیمون از هر یک پنج مثقال غاریقون هش سفید مصطگی رومی فاوانیا بزر سیسالیوس حجر ارمنی مغسول از هر یک دو مثقال و نیم مویز سرخ منزوع العجم ده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین سی مثقال چرب نموده مویز را بگلاب بپزند تا مهرا شود و پس بپالایند و باسه وزن ادویه عسل بقوام آورده ادویه را بان بسرشند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی ازان تا چهار درم و از برای اسهال تا شش درم **اطریفل اسطوخودوسی دیگر** نافع است از برای صرع صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی سنا کی تر بدسفید مدبر بسفایج فستقی اسطوخودوس مصطگی رومی افتیمون اقریطی شمش سبز مویز منقی از هر یک پنجمثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین مقدار بست و پنجمثقال چرب نموده پس مجموع را بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی چهار مثقال **اطریفل اسطوخودوسی** به نسخه دیگر ملین طبع است و مقوی دماغ و از برای امراض چشم

وگوشش نافع است صفت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله
آمله منقی اسطوخودوس از هریک پنجمثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بست وپنجمثقال چربی
نموده کشمش سبزده مثقال وعسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند وبعد از
چهلروز استعمال نمایند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال ودر نسخه دیگر وزن کشمش پنجمثقال است
ودر نسخه دیگر بسفایج نیز داخل است **اطریفل اسطوخودوس** مسهل تفیه بلغم وسوداکند
ونافع است از برای مالیخولیا وصرع خصوص وقتیکه مادهٔ متصاعده از اعضا مانند رحم ومعدهٔ
وغیر این اعضا بدماغ باشد صفت ان پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
اسطوخودوس افتیمون حجر ارمنی بسفایج فستقی از هریک ده درم ایارج فیقرا تر بدسفید مدبر
از هریک بست درم غاریقون هشت سفید کما فیطوس از هریک پانزده درم شحم حنظل هشت درم
نمک هندی چهار درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین سه درم چرب نموده بعسل سفید کف
گرفته سه وزن ادویه معجون سازند شربتی بعد از چهلروز از سه درم تا چهار درم **اطریفل**
اسطوخودوس بنسخه دیگر نافع از برای اصحاب مالیخولیا ووسواس سوداوی وانکار فاسد
واز برای صرع وسائر امراض سوداوی وبلغمی صفت آن پوست بلیله زرد پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هریک ده درم شیطرج هندی افسنتین رومی سنا مکی
اسطوخودوس افتیمون بسفایج فستقی تربد سفید مدبر از هریک پنجدرم سنبل الطیب مصطگی زوفا
جوزبوا از هریک دو درم گاوزبان شاهتره فرنجمشک لاجورد حجر ارمنی مغسولین بادرنجبویه
از هریک چهار درم انیسون دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باسه وزن
ادویه عسل سفید مصفی یا مویز بسته بیرون اورده یا هردو باهم معجون سازند شربتی دو
مثقال **اطریفل اسطوخودوس** تالیف المرحوم که بنهایت مقوی دماغ باردست ونافع است
از برای نسیان باردرطب وحافظه را قوت دهد صفت ان پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
آمله منقی از هریک ده مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله چینی پوست بلیله اسطوخودوس
وج ترکی سعد کوفی بادرنجبویه از هریک پنجمثقال عودالصلیب زنجبیل اسارون شامی شیطرج هندی
ایرسا گاوبانه اذخر کمکی واچهنی فلفل سفید مصطکی کندر از هریک سه مثقال عاقرقرحا

قرنفل بودنه دشتی جعده از هریک یک مثقال ونیم مویز سرخ منزوع العجم گلقند اقاقیا از هریک
نود مثقال عسل مصفی یکصد وهشتاد مثقال مویز را شب در عرق بهار نارنج وعرق انجمشک
از هریک یکرطل عرق گل مشکی عرق عود قماری عرق صعتر فارسی عرق اذخر از هریک نیم
رطل بخیسانند وصبح باگلقند در دیگ پاکیزه نموده بجوشانند تا مهر شود از اتش فرود اورده
بمالند وبفشارند وصافی نمایند پس در عسل مصفی واخلکرده بجوشانند وکفش را بگیرند وبقوام اورند
پس ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چهل مثقال چرب نموده بان بسرشند وبعد از چهلروز
استعمال نمایند شربتی دو مثقال **اطریفل** افتیمونی بنسخه امین الدوله این تلمیذ معده ورا
انرا پاک سازد وتقیه وماع کند وسوداوی وبلغم را دفع کند ومالیخولیا را نافع باشد وخط موی
از سفید شدن کند صفت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی انیسون
از هریک سه مثقال افتیمون اقریطی تربد سفید از هریک هفت مثقال کوفته بیخته بروغن بنفشه وبادام
بست مثقال چرب نموده شکر سفید نود مثقال گلاب گاوزبان از هریک سی مثقال بقوام اورده
ادویه چرب نموده را بان رشته معجون سازند شربتی چهار مثقال ودر نسخه دیگر انیسون
داخل نیست وگفته اند که شربتی از دو مثقال تا سه مثقال است **اطریفل** افتیمونی دیگر صفت
ان پوست هلیله کابلی شیطرج هندی بسفایج فستقی انیسون از هریک سه مثقال نمک
هندی دو مثقال پوست هلیله آمله منقی از هریک ده مثقال سنا مکی افتیمون اقریطی تربد سفید
از هریک پنجمثقال زنجبیل یک مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین پانزده مثقال چرب
نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند بعد از چهلروز استعمال نمایند شربتی تا
چهار مثقال **اطریفل** افتیمونی بنسخه دیگر بیماریهای سوداوی وبلغمی را نافع است وسیاهی موی
را نگاهدارد وتگذارد که زود سفید شود صفت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی از هریک ده درم سنا مکی تربد سفید مدبر افتیمون اقریطی از هریک
پنجدرم شیطرج هندی سه درم بسفایج فستقی یکدرم انیسون نمک هندی از هریک دو
درم اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چهلدرم ودر نسخه دیگر بست مثقال چرب
نموده بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال ودر نسخه

گفته اند که از یک مثقال تا سه درم است و ابن الیاس گفته که شربتی ازین اطریفل یک مثقالت
وصاحب مسیر ان الطبایع گفته که این اطریفل گرم است در اول درجهٔ دویم و خشک است در آخر
درجهٔ دویم و در نسخه دیگر درین اطریفل بوست هلیله زرد و هلیله سیاه داخل نیست و در بن
بسفایج دو درم است و وزن روغن بادام شیرین پنجاه درم و گفته که بعد از چهار روز استعمال
نمایند شربتی تا چهار مثقال **اطریفل** افتیمونی دیگر بهتر سفید را برطرف نازد و سود مند بود
صنعت آن هلیله سیاه بلیله آمله منقی سنا کی از هر یک ده درم دو قوبلت درم مصطگی
سه درم افتیمون رومی پنجدرم وج ترکی دو درم مویز منقی سی درم اجزا را کوفته بیخته با سه
چندان عسل بقوام آورده کف گرفته بسازند **اطریفل** افتیمونی دیگر بهتر سیاه را برطرف
کند و فایده دهد صنعت ان هلیله کابلی هلیله سیاه بلیله افتیمون از هر یک جزوی کوفته بیخته
با مویز منقی بسازند مقدار شربتی سه درم باشد **اطریفل** افتیمونی دیگر اقوی از نسخه قبل صنعت
آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی بسفایج قشقی اسطوخودوس
تربد سفید از هر یک هفت درم افتیمون ایارج فیقرا از هر یک ده درم غاریقون هش سفید
پنجدرم نمک هندی دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین جرب نموده بعسل مصفی
سه وزن ادویه بسازند شربتی از سه درم تا پنجدرم با آب گرم بخورند **اطریفل** افتیمونی
که قدس سره این اطریفل اقسام مالیخولیا را بنهایت نافع است و مجربست صنعت آن گلقند افتیمونی
مویز منقی عسل مصفی از هر یک یکصد و نود درم همه را در گلاب و عرق گاو زبان و عرق
دارچینی و عرق فرنجمشک از هر یک یک رطل حل کرده با تش ملایم مجوشانند و بمالند نیکو و
بفشارند و بیالایند و بقوام آورند پس بگیرند بوست هلیله زرد بوست هلیله کابلی هلیله سیاه
بوست بلیله آمله منقی زرشک منقی از هر یک ده درم گاو زبان افتیمون اقریطی اسطوخودوس
شاهترهٔ قسطین رومی فرنجمشک بادرنجبویه سنا کی از هر یک هفت درم بسفایج قشقی تربد سفید
تربد سفید مدبر حجر ارمنی لاجورد مغسول راسن سنجد حنظل ریوند چینی انیسون زراوند مدحرج
سنبل الطیب از هر یک پنجدرم غاریقون هش سفید سه درم حب بلسان فاوانیا دارچینی
مصطگی رومی نارمشک تمام بود نه نهری سیلخه از هر یک دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین

چهلدرم چرب نموده بان بسرشند و بعد از چهار روز استعمال نمایند شربتی دو مثقال و اگر خواسته باشند
که در هبال قوی باشند یک درم ایارج فیقرا در یک مقدار شربت ان سرشته حب ساخته با آب گرم فرو برند
اطریفل اگر نافع از برای برودت معده و ریاح بواسیر حسین لون و زیاده نمودن باه صنعت
آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی فلفل دارفلفل از هر یک پنجدرم زنجبیل بوزیدان شیطرج
بسباسه شقاقل از هر یک سه درم تودری زرد تودری سرخ لسان العصافیر حب القلقل
از هر یک دو درم همین سرخ همین سفید از هر یک سی درم کنجد مقشر نبات سفید از هر یک ده درم کوفته
بیخته بعسل مصفی بوزن مجموع ادویه بسرشند و بعد از چهار روز استعمال کنند شربتی سه درم **اطریفل**
تربدی طبع را نرم گرداند معده را از صفرا و بلغم پاک گرداند و تبهای مرکب و بلغمی را مفید است
صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی از هر یک شش مثقال
غنچه گلسرخ اصل السوس پوست تراشیده از هر یک سه مثقال تربد سفید مجوف مدبر چهار ده
مثقال زنجبیل دو مثقال قرفه الطیب دارچینی قاقله جوزبوا از هر یک یک مثقال شاه ترهٔ شش مثقال
اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین شش مثقال چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه
معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از دو مثقال و نیم تا چهار مثقال و در نسخه
دیگر شربتی هفت درم است باب گرم نافع است انشاء الله تعالی **اطریفل** تربدی به نسخه
میرزا محمد حکیم منقول از خط معزی الیه جهت امراض بارده دماغی صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست
هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک بیست مثقال تربد سفید مدبر ده درم افتیمون
پنجدرم انیسون یک مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چهل مثقال چرب نموده عسل مصفی
سه وزن مجموع ادویه گلاب و گاو زبان از هر یک رطل عسل را با گلاب و عرق گاو زبان
بقوام آورده ادویه را بان بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی بعد از چهار روز که از
ساختش گذشته باشد همچو **اطریفل** جوزجندم خواهش کل خوردن و خیرهای بد را قطع
کند صنعت ان پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی جوزجندم مصطگی قاقله کبار نانخواه
زنجبیل اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی مقدار جوزی پیش از طعام و بعد
از طعام میتوان تناول نمود بجای گل نشاسته با نمک شور کرده بخورند و یا جوزجندم را

شور ساخته بخورند وغذا را منحصر بکباب بلکه بکباب مرغ بچه نمایند اطریفل خبث الحدید اکبر
نافع است از برای اوجاع بواسیر واسترخای مثانه واز برای جمیع امراض حادثه از رطوبت
و بلغم واز برای ضعف هاضمه وضعف کرده و برودت آن صفت ان بنسخه شیخ رئیس که در
مقاله سیوم از جلد اول از قرابادین که در جوارشات ذکر کرده و معلوم نیست که مؤلف کتب
پوست اهلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی تخم کرفس کوهی نانخواه صعتر فارسی از هر یک اوقیه
حماما سنبل الطیب دانه هیل بواوج ترکی از هر یک سه درم خبث الحدید مدبر سه اوقیه دارصینی
چهار درم فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل نارمشک نمک هندی از هر یک نیم
اوقیه خردل یک اوقیه وینم نوشادر نیم درم ادویه را کوفته بیخته وزن کرده همه را ببروغن بادام
شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند وبعد از چهل روز که
از ساختن ان در گذشته باشد استعمال نمایند شربتی یک مثقال صاحب منهاج ان الطبایع گفته که
این اطریفل گرم است در دو درجه ونیم وخشک است در آخر درجه سیوم واین توهم است ازان
چه حرارت وییوستش هر دو از انچه گفته کمتر است ودر نسخه دیگر این اطریفل شیطرج هندی
یک اوقیه داخل است اطریفل خبث الحدید منقول از قانون سوء الهضم وبرودت معده
وامعاء وبادبواسیر ومثانه را نافع بود و باه را قوت دهد صفت ان پوست اهلیله کابلی پوست
بلیله اهلیله سیاه آمله منقی تخم کرفس جلبی شیطرج هندی نانخواه صعتر فارسی از هر یک یک
اوقیه سنبل الطیب حماما هیل بواوج ترکی از هر یک سه درم دارچینی چهار درم فلفل سیاه سفید
نارمشک نمک هندی از هر یک نیم اوقیه خردل سفید یک اوقیه نوشادر نیم درم خبث الحدید
مدبر سه اوقیه اجزا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده با شیره چندان عسل کف گرفته بسرشند
شربتی دو درم اطریفل خبث الحدید دیگر منقول از قانون شیخ الرئیس نافع از برای
اصحاب معده سرد وبواسیر ورياح بارده ورنک رو اصفرانی گرداند واشتهای طعام آورد
وطعام را هضم کند صفت ان پوست اهلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی بیخ سوسن زنجبیل
عود قماری خام جوز بواسک اصلی گلسرخ سنبل الطیب اذخر کمی مصطگی
رومی از هر یک ده درم منک تبتی یکدرم برادهٔ خبث الحدید منقوع در شراب ریحانی

هفت روز پس از هفت روز بگیرند انرا دو سحق نمایند سحق بلیغ و در تابه آهنی بریان کنند و بگیرند از ان
بوزن مجموع ادویه و مخلوط کنند با باقی ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده و مجموع
را با عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند اطریفل خبث الحدید منقول از جامع الادویه ریحانی که همین
منافع دارد صفت ان پوست اهلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی بیخ سوسن زنجبیل عود قماری
خام جوز بواسک اصلی گلسرخ سنبل الطیب اذخر کمی مصطگی از هر یک ده درم خبث الحدید بصری
که هفت شبانه روز در سرکه خیسانیده وبعد ازان خشک کرده وبریان نموده صلایه کرده باشند
مجموع ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با نبات سفید قوام آورده بسرشند
شربتی دو درم اطریفل خبث الحدید به نسخه عیسی بن یحیی بن جزله صفت ان اهلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی فلفل زنجبیل سعد کوفی شیطرج هندی سنبل الطیب از هر یک ده درم خبث الحدید
مدبر یعنی کوفته بیخته که چهارده شبانه روز بسرکه انگوری تر کرده پس خشک نموده بریان کرده باشند
یکصد درم جملا ادویه را کوفته بیخته یکیک را علیحده وزن نموده بهم آمیزند وبروغن بادام چرب
نموده دو درم مشک تبتی خالص سوده دران کنند وبا عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بسرشند
وبعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از دو درم تا دو مثقال اطریفل خبث الحدید جوز جندی
مطبوخ نافع است از برای رياح بارده ووجع ظهر وفساد طمث وبواسیر ورنک رو اصفرانی گرداند
واشتهای طعام آورد و در تقویت باه بی نظیر است وکاسر رياح بارده معده است ومقوی
معده ورحم ومثانه بارد است صفت ان پوست اهلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی جفت بلوط
پوست بیخ کرفس از هر یک ده درم تخم کرفس رازیانه دو قوانیسون فطر اسالیون تخم کدو تخم کندنا
تخم بیاز تخم شلغم تخم ترب تخم اسپستا نانخواه تخم انجره حبة الخضرا انجدان فلفل تلخم شبت
بزرالکتان زیره کرمانی کشنیز خشک از هر یک سه درم زرنباد درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید
تودری سرخ تودری زرد جوز بواسپیاسه دارچینی خولنجان زنجبیل سعد کوفی سنبل الطیب
سیسنبر از هر یک چهار درم اشنه شیطرج هندی اسارون اظفار قصب الذریره لسان
العصافیر نارمشک صعتر فارسی راسن قاقله خیر بواصندل سفید قرفه الطیب هر نوزده از هر یک
پنجدرم جوز جندم حرف بابلی مصطگی رومی غنچه گلسرخ مرماحوز قشار کندر لغناع خشک پودنه خشک

از هر یک هفت درم خبث الحدید گرم کرده بالتش بین بنبذ ریحانی سرد کرده مرات سیار بوزن
مجموع ادویه ادویه را بنبیذ عفص به بزند تا غلیظ شود و از اتش برگرفته بیالایند و
مقدار یک اوقیه هر روز ناشتا با مداد نیگرم نموده بنوشند و میان روز غذا اسفیدباج
یا گوشت بره باشد و بجای آب بنبیذ صرف بیاشامند و مدت یک هفته تا که دو هفته باین
مداومت نمایند **اطریفل** خبث الحدید مطبوخ به نسخه شیخ الرئیس صالح بجهت ضعف معده
و حرارت مزاج ان صفت ان خبث الحدید بصری مدبر پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست
بلیله آمله منقی گلسرخ منزوع الاقماع گلنار فارسی اذخر مکی اجزا متساوی همه در شراب ریحانی
بجوشانند تا غلیظ شود پس بیالایند و نگاه دارند و هر روز مقدار سه اوقیه بیاشامند
اطریفل خبث الحدید دیگر منقول از قرابادین قلانسی که بجهت معده گرم موافق است صفت
ان پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی بیخ سوسن گلسرخ اذخر مکی از هر یک ده درم
خبث الحدید مدبر مثل مجموع ادویه شکر طبرزد المقدار که ادویه بان سرشته شود شکر طبرزد
را بگدازند و بقوام آورند و ادویه را بان بسرشند شربتی دو درم با شراب سیب و امثال
ان و بدانکه این اطریفلات خبث الحدید در اکثر نسخ باسم جوارش خبث الحدید مسطور است
اطریفل دیدان کرمهای بزرگ و کوچک و حب القرع را بکشند و بیرون آورد و تنقیه فضول
فاسده غلیظه از معده و امعا کند و اخراج بلغم نماید صفت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم برنگ کابلی مقشر لبت و پنجدرم
تربد سفید حب النیل فطر تلخ از هر یک پنجدرم قنبیل ترمس شامی افسنتین رومی درمنه ترکی
افتیمون اقریطی خرد ل نمک لفطی شحم حنظل سعد کوفی راسن از هر یک سه درم کوفته بیخته با
سه وزن مجموع ادویه عسل سفید مصفی بعد از انکه اجزا را بروغن بادام شیرین چرب نموده
باشند بسرشند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال **اطریفل** زیبب به نسخه شیخ رئیس نافع از
برای صرع صفت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
اسطوخودوس از هر یک ده درم فاوانیا پنجدرم عاقرقرحا سه درم کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین چرب نموده بمویز سرخ دانه بیرون کرده کوبیده بسرشند و استعمال نمایند و در نسخه

دیگر اسطوخودوس پنجدرم است و پنجدرم افتیمون افزوده کرده شده و عاقرقرحا داخل ندارد و در
نسخه دیگر افتیمون و عاقرقرحا داخل نیست و باقی اجزا و اهلیلجات در وزن متساوی و وزن زبیب
بوزن تمام ادویه است شربتی تا یک مثقال و نیم **اطریفل** زمانی که حکیم میر محمد مومن در تحفه ذکر نموده
و گفته که تالیف پدر من حکیم میر محمد زمان است و در نسخه دیگر است که تالیف من است که باسم پدر خود
گردانیده ام مسهل صفرا و بلغم و سودا است و تنقیه معده و دماغ کند و مداومت ان قطع نزلات
نماید و مانع صعود بخارات بدماغ است و مسهل است و اگر بعد از طعام خورند مضرت نمیرساند و بجهت
مالیخولیا خصوص مراقی و قولنج نافع و قوتش تا دو سال باقی میماند و مقدار شربتش بجهت اسهال اخلاط
از چهار مثقال است تا شش مثقال و چون مداومت بان کنند و هر روز یک مثقال تا دو مثقال
تناول نمایند و موافق جمیع امزجه است صفت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
گلبنفشه خشک سقمونیای منشوی از هر یک ده مثقال تربد سفید مدبر کشنیز خشک از هر یک یک
مثقال پوست بلیله آمله منقی گلسرخ طباشیر گل نیلوفر از هر یک پنج مثقال صندل سفید کثیرا از هر یک
سه مثقال روغن بادام شیرین سی مثقال ادویه را کوفته بیخته بدان چرب نموده عناب
سپستان از هر یک یک صد عدد کلبنفشه ده مثقال جوشانیده صافی نموده شیره هلیله مربا
یک صد و هشتاد و یک مثقال عسل مصفی یکصد و هشتاد و یک مثقال داخل کرده بقوام آورده
ادویه بان بسرشند **اطریفل** سنامکی مجرب است از برای جرب و حکه و سعفه صنعت ان پوست
هلیله زرد پانزده مثقال پوست بلیله آمله منقی سنامکی از هر یک ده مثقال ریوند چینی پنج مثقال
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه بسرشند
شربتی تا پنج مثقال **اطریفل** سنامکی دیگر بادشنام را سودمند بود صنعت ان هلیله زرد دوازده
درم هلیله سیاه هفت درم بلیله آمله از هر یک پنجدرم سنامکی شانزده از هر یک شش درم گل
سرخ بنفشه تخم کاسنی از هر یک دو مثقال اجزا کوفته بیخته بروغن گل چرب کنند و با عسل بسرشند
و مقدار شربتی چهار درم باشد **اطریفل** سنامکی دیگر که وسواس و دیوانگی و اندیشه های
فاسد را نافع باشد و بواسیر را سود دهد و طبع را نرم کند صنعت ان هلیله کابلی بلیله آمله منقی
از هر یک ده درم افسنتین رومی سنامکی شیطرج هندی افتیمون بسفایج تربد بنبذ سطوخودوس

از هر یک پنجدرم سنبل الطیب مصطکی جوزبوا از هر یک دو درم گاوزبان فرنجمشک لاجورد منصول
حجارمنی مغسول بادرنجبویه از هر یک چهاردرم تخم کرفس انیسون از هر یک دو درم اجزا کوفته بیخته
بروغن بادام چرب کرده باد وجندان ادویه عسل صاف دوصد درم میویز پوست ازدانه بیرون
کرده نرم کوفته بدستور متعارف بسرشند اطریفل شاهتره جرب دوگه وسعفه وشری را
نافع است طبیعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه شاه تره خشک از هر یک
سی درم پوست بلیله آمله منقی سنا کی از هر یک بیست درم ریوند چینی دو درم چوب کزدو درم ادویه
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بکنجشک سبز کوبیده بسرشند شربتی چهاردرم ودرنسخه
صاحب اختیارات بدلیی وزن هلیله وآمله وسنا کی از هر یک ده درم است ونسخه اول بهتر است
صاحب میزان الطبایع گفته که مزاج این اطریفل گرم است در یک درجه ونیم وخشک است در
اواخر درجه دویم آن قدس سره میفرمایند که در خشکی این اطریفل شکی نیست لیکن بیشتر است
در اواخر درجهٔ اولی یا اوایل درجه دویم وبعضی گفته اند که کشش درین اطریفل بوزن مجموع
ادویه باید واین اطریفل را باطبیخ عناب باید داد شربتی مقدار جوزکه چهار مثقال باشد
وبعضی گفته اند که شربتی ازین اطریفل از چهاردرم تا پنجدرم است **اطریفل صغیر** تالیف
ان قدس سره یعنی حکیم معتمد الملوک سید علوخان سهل است واسهالش لطیف است ودبسا باشد
که روز دوم اسهال کند ومواد از اعالی واعماق بدن جذب کند وتنقیه معده وکبد از اخلاط
ونافع است از برای امراض خصوص امراضی که از بخارات معده باشد وصداع وگرانی گوش
واوجاع مفاصل را سودمند است صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست
بلیله آمله منقی از هر یک پنجمثقال صبر سقوطری بست درم غاریقون هش سفید سورنجان مصری
از هر یک دو مثقال سنبل الطیب سارون زعفران جلسان عود بلسان دارچینی مصطگی سلیخه
اسطوخودوس افتیمون اقرطی گلسرخ منزوع الاقماع از هر یک یک درم کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین سی درم چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی
چهاردرم تا چهار مثقال جب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند واز عقب آن آب
بیگرم پیاله بنوشند انشاء الله تعالی نافع است **اطریفل صغیر** بنسخه شیخ رئیس صفت آن

پوست هلیله کابلی آمله منقی پوست بلیله کوفته بیخته اجزا مساوی بروغن گاو چرب نموده بعسل
صافی معجون سازند نافع است از برای رطوبت معده واسترخای ان وغلبه رطوبات در بدن
ورياح بواسیر ونیکو کردن رنگ رخساره وچون اطریفل صغیر را به تنهائی یا مقوی با یارج فیقرا
واسطوخودوس که دو مثقال انرا با یارج فیقرا واسطوخودوس از هر یک پنج درم شربت ساخته
فرو برند دوائی نافع است از برای اسهال وصداع بلغمی بشرط انکه استعمال کرده شود بعد از نضج
ماده ونیز خوردن چهار درم اطریفل صغیر مقوی با یارج فیقرا وغاریقون سفید وافتیمون از هر یک
یکدرم نافع است از برای صداع سدی واز ادویه نافعه از برای انست که وقت خواب در چهار
درم اطریفل یک درم با یارج فیقرا بروغن بادام شیرین چرب نموده شربت خوب ساز ند وبا آب
گرم فرو برند وقوت این اطریفل تا دو سال باقی میماند ومزاجش سرد است در درجه اولی و
خشک است در درجه ثانیه شفائی گفته که شربتی ازین اطریفل دو درم است وصاحب جامع صغیر
گفته که شربتش یک مثقال است وبعضی گفته اند که شربتش در سهلات چهار مثقال است میفرمایند
که بهتر انست که پوست هلیله زرد وهلیله سیاه براجزای این اطریفل بیفزایند وبروغن بادام
شیرین چرب نموده باسه وزن ادویه عسل معجون سازند اطریفل صغیر کشنیزی نافع است
مر آن راکه نافع است اطریفل صغیر وقتیکه بخار غالب بود وشفائی گفته که اطریفل کشنیزی معده
را قوت دهد ودرد سر ودرد گوش ودرد چشم که بسبب بخار معده باشد نافع بود ومداومت
باطریفل کشنیزی نافع است از برای صداع بمشارکت معده بسبب وجع وانجره از معده بسر واز برای
صداع حادث از بسیاری اکل چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه معده بجوارش شهریاران
وجوارش سفرجلی مسهل چون آن غذا از معده منحدر شده باشد صفت آن مثل اطریفل صغیر
است الا انکه اضافه کرده میشود بان کشنیز خشک بوزن یکجو واز اهلیلجات وبعضی متاخرین کشنیز
خشک را بوزن همه اجزا داخل میکنند ودر نسخه حکیم مومن بوزن نصف مجموع اجزا است وگفته که
این اطریفل بجهت منع بخارات از دماغ وریختن سودای سوخته بلعده وتقویت حواس نافع است
وبعضی اطبا بعوض عسل شمش شنبلیله یا مویز طایفی آبیخته ون آورده داخل میکنند وشربتی
از اطریفل کشنیزی یک مثقال است تا چهار درم وبعضی از یک مثقال تا دو مثقال گفته اند صاحب

میزان الطبایع گفته که درین اطریفل اگر اجزا بعسل بسرشند مزاجش سرد است در نصف درجه اولی و خشک است در آخر درجه سیوم و اگر بکشمش بسرشند سرد است در یک درجه و خشک است در درجه سیوم و بعضی گفته که این اطریفل را بعد از پانزده روز جایز است استعمال نمودن شربتی ازان از دو درم تا شش درم **اطریفل صغیر** معقلی در علاج بواسیر بعد از فصد و تنقیه بکار اید صنعت ان پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم مقل ازرق سی درم با عسل بسرشند شربتی چهار درم **اطریفل عرق مدنی** چون باین اطریفل ده روز مداومت کنند ماده عرق مدنی که بفارسی آنرا دیدانه و بلاری پودو بهندی نارو نامند از بدن پاک کند صنعت ان پوست هلیله زرد و هلیله سیاه هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی تربد سفید موصوف زنجبیل قنبیل از هر یک پنجمثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی بافایند سنجری کدام که باشد سه وزن کل ادویه بسرشند شربتی سه مثقال و در نسخه شفائی که بنام اطریفل قسبلی ذکر کرده و در نسخه که حکیم میر محمد مومن که از پدر خود ذکر کرده هلیله زرد داخل ندارد و قلمی نموده اند که ادویه را با سه وزن انها عسل مصفی معجون سازند **اطریفل غاریقون** نافع از برای امراض حادثه از رطوبات در بدن خصوص در سر و معده صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک پنجدرم غاریقون هش سفید ده درم اجزا را سوای غاریقون کوفته بیخته غاریقون را از پشت آرد بپیز موی بگذرانند و همرا دو بست درم روغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی یکصد و پنجدرم معجون سازند و بعد از چهل روز هر روز پنجدرم انرا با اب نیم گرم تناول نمایند **اطریفل غددی** علای حنازیه و خوانیق را نافع است و جمیع امراض سوداوی را سود مند و منافع بسیار دارد صنعت ان هلیله سیاه پانزده درم پوست بلیله آمله منقی تربد سفید مدبر غدد که درگردن گوسفند میباشد خشک کرده از هر یک پنجدرم افتیمون اقریطی ده درم اسفیداج فستقی اسطوخودوس سنا مکی از هر یک هفت درم شیطرج هندی نوشادر غاریقون هش سفید از هر یک سه درم انیسون مصطگی خیربو اسنبل الطیب از هر یک دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی پنجدرم در نسخه دیگر بسفایج داخل نیست و زرنباد سه درم و جوزبوا و قرنفل از هر یک دو درم داخل است

اطریفل غددی دیگر جهت اماس گلو که بهندی کیهکها نامند نافع است صنعت ان زنجبیل پوست هلیله زرد از هر یک شش مثقال جوزبوا بسباسه دارچینی از هر یک یک و نیم مثقال غدد گردن گاو میش چهار عدد و غدد را در سایه خشک نموده با سایر ادویه نرم کوفته بیخته با سه چندان عسل سرشته معجون سازند شربتی یک درم تا یک مثقال و اگر این ادویه را بطریق سفوف ربع مثقالی بخورند بهتر است **اطریفل فارسی** منقول از قرابادین هندی صالح چلپی حکیم باشی ابراهیم سلطان قیصر روم جهت حمیات نافع و حمی ربع را مفید و مانع ربو و بلغم باطنی و متقوی دماغ و بصر و قامع عطش و مفتح سدد و جهت احتراق اخلاط نافع و قدر شربتش هشت درم است صنعت ان عصاره عنب الثعلب عصاره هند باعصاره کرفس عصاره لبلاب از هر یک یک صد درم گلبنفشه سه درم فاریقون هش سفید هشت درم سنا مکی شانزده درم آلو بیخ عدد تخم کشنیز چهار درم پوست هلیله زرد پوست بلیله کابلی هلیله سیاه بروغن گلسخ هر سه بریان کرده از هر یک سی درم افتیمون چهل درم سنبل هندی پنجدرم سحق نموده با سه عصارات سابقه جوشانده صافی نموده در نصف این جوشانیده بست و چهار درم تمرهندی و سی و دو درم فلوس خیار شنبر و دوازده درم ترنجبین و یک صد درم شکر سفید بنفشه طلکرده صافی نموده و در نصف دیگر یکصد درم قند سفید و یک صد درم شکر سفید و سه کاسه انگوری یکصد درم داخل کرده بقوام آورند و ریوند چینی شانزده درم پوست هلیله زرد هشت درم پوست بلیله آمله منقی از هر یک دو درم تخم شاه تره گلسرخ بسباسه مصطگی کبابه چینی طباشیر سفید صندل سفید از هر یک یکدرم لبوب بارده از هر یک یک درم و نیم سنبل الطیب دو درم سحق بلیغ نموده بشکر قوام آورده مزبور سرشته و دران نصف دیگر را نیز سرشته معجون سازند مرادازعصاره لبوب شاید حلیب شیره لبوب جوب باشد **اطریفل فرفیونی** مسهل زرداب و بلغم است و امراض عصبانی از فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و عرق النسا و وجع ورک و غیرها و استسقا و طحال را نافع صنعت ان پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد بلیله آمله منقی از هر یک پانزده مثقال فرفیون تربد سفید مدبر مازریون مدبر یارج فیقرا از هر یک سه مثقال رب السوس مقل کثیرا زنجبیل ورق گلسرخ مصطگی از هر یک یک مثقال اسطوخودوس ریوند چینی غاریقون هش سفید برگ سنا مکی از هر یک

دو درم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باسه وزن کل اجزا عسل مصفی
مقوم بسه شند و بعد از یکماه شربتی از دو مثقال تا سه مثقال بانچه مناسب باشد از معینات و مبدرات
مانند ماء الشعیر و ماء الاصول بیاشامند **اطریفل قبیلی** حب القرع و اقسام دیدان کبار و
صغار را کشند و دفع نماید و تقیه فضول غلیظه فاسده از معده و سایر بدن نماید و امراض رطوبی
و بلغمی را و جاع مفاصل را نافع بود صنعت ان پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی از نوی از هر یک دوازده درم قنبیل چهار درم برنگ کابلی مقشر بست
درم تربد سفید مدبر شش درم حب السلاطین مدبر سه درم قسط تلخ ریوند چینی سورنجان مصری سفید
لسان العصافیر تلخ از هر یک پنج درم ترمس شامی افسنتین رومی درمنه ترکی افتیمون اقریطی
خردل نمک نفطی شحم حنظل سعد کوفی زاسن شیح ارمنی بلاس پاپره برگ سنا کی از هر یک چهار
درم زیره کرمانی زنجبیل انیسون مصطگی کلیخ منزوع الاقماع از هر یک سه درم کثیرا ربع
السوس از هر یک دو درم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باسه
وزن مجموع ادویه عسل مصفی بقوام آورده علی الرسم بسرشند شربتی از دو مثقال تا چهار
مثقال **اطریفل قبیلی** دیگر که استیصال حب القرع و دیدان نماید صنعت ان پوست
هلیله کابلی پانزده مثقال پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم
قنبیل پنجدرم برنگ کابلی مقشر بست درم کبسو که برگی است که از حبشه می آورند و برای حب القرع
مستعمل جوش است و در بنگاله برگی که انرا چرپتا مورنگی نامند و از مورنگ می آورند شنبیه
بانست دوازده درم زنجبیل سه درم تربد سفید مدبر پنجدرم لسان العصافیر تلخ هفت درم
بلاس پاپره گه دوائی بدل ازان نباشد هندیست شیح ارمنی پوست بیخ انار از هر یک سه درم نیم
درم کثیرا زیره کرمانی از هر یک دو درم و نیم ادویه کوفته بیخته بار وغن بادام شیرین چرب
کرده باسه وزن کل ادویه عسل مصفی بقوام آورده علی الرسم بسرشند شربتی از دو درم
تا پنجدرم باب کرم **اطریفل کبیر** بدانکه اطریفل کبیر عمده اطریفلات است و نافع است از
برای سوء هضم و بردوت معده و امعاء و استرخای معدی و قوی معده و احشاء است
و طعام بهضم کند و بالجمله نافع است از برای جمیع امراض معده و استرخای مثانه را مفید است

و باه را زیاده کند و اوجاع ظهر را سود مند بود و دافع بواسیر و رباح بود و رنگ رو را نیکو
و صافی گرداند و در صداع بمشارکت گرده و مثانه بعد از اصلاح حال گرده و مثانه و از برای
تقویت گرده و مثانه استعمال ان باید نمود صنعت ان بنسخه شیخ الرئیس که در مقاله سیوم
از جمله اولی از قرابادین قانون که در جوارشات آورده هلیله زرد هلیله سیاه آمله منقی پوست
بلیله دار فلفل فلفل سیاه از هر یک جزو بوزیدان شنبه آمله شیطرج هندی شقاقل مصطگی
زنجبیل از هر یک جزو بنسخه دیگر بسیاسه یک جزو داخل است تودری سعد تودری سرخ لسان العصافیر
بزرقمان بری یعنی حب القلقل و بعضی گمان کرده اند که شهدانه بری است و آنرا بسیار دانج گویند
و بفارسی ناسفاله گویند و کنجد مقشر و شکر طبرزد که معروفست به نبات از هر یک دو جزو بهمن سرخ
بهمن سفید خشخاش از هر یک نیم جزو اجزای خشک را هر یک علیحده کوفته بیخته کنجد و تخم
خشخاش و حب القلقل را علیحده نرم صلایه نموده مجموع را وزن کرده مخلوط نموده بروغن گاو
چرب کرده بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از دو
ماه استعمال نمایند و بعضی درین نسخه بجای روغن گاو روغن بادام شیرین آورده اند و این
خوبست و این نسخه بغیر روغن گاو و عسل نوزده جزو است سوای بسباسه و بان لبست جزو و
صاحب مینان الطبایع گفته که این اطریفل گرم در اواخر درجه دوم و خشک است در وسط درجه
دوم و شربتی ازین اطریفل یک مثقال تا دو مثقالست **اطریفل کبیر** بنسخه شیخ رئیس که
در مقاله اولی از جمله اولی از قرابادین قانون که در ذکر معاجین گبار است آورده و گفته که این
اطریفل ضعف معده و هاضمه و ضعف گرده را که از برودت باشد و امراض حادثه از رطوبت و
بلغم را نافع است صنعت ان پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی نوزیدان بسباسه شنبه طرخ هندی
شقاقل از هر یک یک جزو تودری سرخ تودری زرد لسان العصافیر بهمن سرخ بهمن سفید
از هر یک نیم جزو مجموع را کوفته بیخته بروغن گاو چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند
و این نسخه دوازده جزو است صاحب مینان الطبایع گفته که این اطریفل گرم و خشک است
در یک درجه و نیم محمود بن الیاس این اطریفل را در حاوی صغیر ذکر کرده و بهمین داخل نداده
و گفته شربتی ازین یک مثقال و بعض اطبا گفته که این اطریفل را بعد از گذشتن دو ماه از ساختش

بابه استعمال مفرد اطریفل کبیر به نسخه حکیم سدید کازرونی که در شرح موجز قرشی آورده
واین همان نسخه اول شیخ رئیس است با اندک تفاوتی در ادویه و اوزان صفت ان پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی فلفل دارفلفل از هریک سه جزو زنجبیل بوزیدان بسباسه
شیطرج هندی تودری سرخ تودری سفید تخم خشخاش سفید شکر طبرزد بهمن سرخ
بهمن سفید از هریک یکجزو کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یا روغن گاو چرب نموده بعسل مصفی
معجون سازند بقدر سه درم تا سه مثقال بعد از دو ماه از ساختن ان استعمال نمایند اطریفل
کبیر به نسخه شیخ داود انطاکی این همان نسخه اول شیخ رئیس است با قدری تفاوت
صفت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست هلیله چینی هلیله سیاه بلیله آمله منقی
فلفل دارفلفل از هریک جزو زنجبیل بوزیدان شیطرج هندی بسباسه شقاقل مصری تودری
زرد تودری سرخ لسان العصافیر حب القلقل کنجد مقشر نبات بهمن سفید بهمن سرخ از هریک ثلث
جزوی وگفته که شیخ رئیس افزوده برین اجزا مصطگی رومی کبابه چینی دارچینی از هریک
ربع جزوی واین زیادتی جید وحسن است اجزا را کوفته بیخته بروغن گاو یا روغن بادام شیرین
چرب نموده بعسل سفید مصفی معجون سازند وگفته خطا کرده کسیکه داخل کرده درین اطریفل
موبز میفزایند که وجه خطا ظاهر نمیگردد مگر انکه مرادش این باشد که کسیکه بعوض عسل
درین اطریفل موبز داخل کرده چنانچه بعضی کرده اند خطا است زیرا که این اطریفل از معاجین
کبار است ولازم است بودن عسل دران از برای حفظ ترکیب تا زمانیکه مزاج گیرد وگفته که طبا
را درین اطریفل نسخهای بسیار است از روی خطا و غلط ونسخه معتمد علیه همین است اطریفل کبیر
تالیف ابن ماسویه منقول از قرابادین هندی صالح چلپی طبیب ابراهیم سلطان قیصیه
روم که به ترکی نوشته تقوی معده وکبد است ومصفی لون ومزیل اخلاط فاسده معده ودافع
ریاح غلیظه وحافظ صحت ومقوی مباشرت ودافع بواسیر ومقدار بخشش یکدرم است صفت
آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هریک پنج درم دارچینی
سه درم شقاقل کبابه چینی تخم کرفس نقل سنبل الطیب قاقله کبار قاقله صغار سلیخه شیطرج
هندی سعد کوفی لسان العصافیر بهمن سرخ بهمن سفید زنجبیل از هریک دو درم سنبل الطیب روی

جوز بوا بسباسه مغز حب القلقل از هریک سه درم مغز بادام شیرین مقشر مغز بادام تخم مقشر از
هریک پنج درم عود زراوند مدحرج رازیانه مصطگی رومی از هریک دو درم تخم فلفل نباتی
خشک از هریک یک درم ونیم اجزا را کوفته بیخته باچهار وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند
اطریفل کبیر به نسخه دیگر نافع است برای امراض کلیتین ومثانه وامراض سر ومعده وصداع
حادث بمشارکت مثانه وکلیتین وتقویت سر ودفع امراض کلیه ومثانه مداومت بان صفت آن
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی فلفل دارفلفل از هریک سی درم زنجبیل بسباسه بوزیدان
شیطرج هندی شقاقل مصری تودری سرخ تودری زرد لسان العصافیر مغز حب القلقل کنجد مقشر
خشخاش سفید شکر طبرزد بهمن سرخ بهمن سفید از هریک ده درم کوفته بیخته بروغن گاو یا بروغن بادام شیرین
چرب نموده باسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند وبعد از دو ماه استعمال نمایند تنبیه
از دو درم تا چهار درم اطریفل کبیر به نسخه حکیم مومن که در قرابادین تحفة المومنین اورده جهت تقویت
دماغ وقطع رياح بواسیر ونفخ معده وبرص وبهق واصلاح خلط سوداوی نافع است صفت ان
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی بزرالکرفس بسباسی از هریک شش درم شیطرج هندی نانخواه
صعتر از هریک دو اوقیه سنبل الطیب جماماوانه هیل وچ ترکی از هریک سه درم دارچینی دو درم
فلفل ابیض فلفل اسود نارمشک تلخ هندی از هریک نیم اوقیه خبث الحدید سه درم اوقیه خردل یک اوقیه
ونیم نوشادر نیم درم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باسه وزن ادویه عسل
مصفی بشربتی یک مثقال تا دو مثقال اطریفل کبیر دیگر به نسخه پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه هندی پوست بلیله آمله منقی از هریک پنج اوقیه جوکوب نمایند ودیگر ندتر بدسفید مجوف
خراشیده بسفلیج فستقی حب دند مقشر مدبر افتیمون غاریقون تخم شاهتره از هریک سه اوقیه
وزنیز جوکوب نمایند وهلیلجات را با پنج رطل آب با لبش ملایم طبخ دهند تا بنصف رسد پس بمالند وصاف
نمایند وبریزند دران عقاقیر جوکوب نموده را وبک شبانروز بگذارند تا خوب انها آنشرب نمایند
پس خشک نمایند در سایه ودیگر ندفوذنج جبلی ونهری افسنتین بزراوند طویل ومدحرج قسط شیرین
فلفل دار فلفل از هریک پنج درم وجوکوب نمایند وبیزند در پنج رطل آب تا یک رطل ونصف اید
وصاف نمایند وبریزند بر عقاقیر مسطور ودیگر روز وبک شب بگذارند تا تمام مایئت را نیز آنشرب کنند

پس گیرند ناتخواه بزرگوش انیسون از هریک شش درم پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه بیخ
اذخر دو قوا از هریک پنج درم بیخ غافث بیخ اهلیلون بیخ غلیق برسیاوشان از هریک پانزده
درم اصل السوس مقشر سه اوقیه جمیع راجو کوب نموده در پنج رطل آب یک شبانروز بخیسانند پس بالتش
ملایم جوشانند تا یک رطل و نیم آید پس فشرده صافی نمایند و بریزند بر عقاقیر مذکور و بدستور
بگذارند تا تمام نشف مائیت کند و خشک گردد و بگیرند از چینی و سلیخه سیاه و اسارون و جوزبوا
بسباسه قرنفل مصطگی سافج هندی ملح هندی از هریک شش و ربع درمی ریوند چینی لک
منقی خام قاقله کبار و صغار از هریک یک اوقیه همان قسم در پنج رطل آب جوشانند و عقاقیر را در
ان بخیسانند تا تمام مائیت باقیمانده از طبخ را نشف نماید پس خشک نموده بکوبند و بیزند به حریر
و جربنا یند به پنجدرم روغن بلسان و بقدر کفایت روغن بادام شیرین و بگذارند یکروز و یک
شب پس بر روی منخل یا بارچه بسیار تنگ بهن کنند و تبخیر دهند بدو دعوه هندی پس بردارند
و با عسل بقدر کفایت بدستور معمول بسرشند و بعد از چهل روز استعمال نمایند و اگر بدهند بسفایج
وحب دند و غیره را در اب جوشانده اهلیلجات را بخیسانند و همین قسم تا آخر شاید خوب باشد

اطریفل شتیر که در منهاج در باب نقل سامعه صفراوی اورده صنعت ان پوست هلیله کابلی
پوست بلیله آمله منقی از هریک ده درم کشنیز خشک غنچه گلسرخ از هریک پنج درم کوفته بیخته بروغن
بادام جرب نموده بعسل معجون سازند شربتی یک مثقال و بعضی کشنیز را بوزن بگیرند و از اهلیلجات
که ده درم است و بعضی بوزن تمام ادویه بکنند و این اطریفل نافع است صداعی را که بوده باشد
بمشارکت طحال چون انرا تناول کرده بعد از ان شراب اسطوخودوس محلول در عرق بادرنجبویه
بنوشند **اطریفل ماهان** و در نسخه دیگر اطریفل ماهنون بوا و بنظر رسیده برص و بهق را نافع است
و سیاهی موی را نگاهدارد و امراض بلغمی را سود دارد صنعت ان پوست هلیله کابلی بست درم
پوست بلیله آمله منقی از هریک ده درم برنگ کابلی مقشر پانزده درم زنجبیل شیطرج هندی سعد کوفی
از هریک سه مثقال سافج هندی پنجدرم بسفایج قشتی اسطوخودوس از هریک هفت درم
غاریقون تمش سفید شش درم قسط تلخ سه درم مصطگی ایسون کندر خیربوا جوزبوا از هریک دو
درم فلفل نارمشک از هریک چهار درم کوفته بیخته باعسل سفید خوشبو معجون سازند شربتی

ازسه درم تا چهار درم و در نسخه محمود بن الیاس شیرازی دارفلفل چهار درم نیز داخل است و در
نسخه دیگر دارفلفل وحاشا از هریک چهار درم داخل است صاحب میزان الطبایع گفته که مزاج این اطریفل
گرم است در یکدرجه و سه ربع درجه و خشک است در اول درجه سیوم و بنابر نسخه که دارفلفل وحاشا دارد
گرمی ان قریب است بدو درجه و در نسخه حکیم مومن وزن اهلیله کابلی ده درم است و وزن برنگ معتدل
پنجدرم و وزن زنجبیل و شیطرج و سعد کوفی از هریک سه درم و وزن بسفایج و اسطوخودوس
از هریک یک مثقال و وزن مصطگی و ایسون و کندر و خیربوا و جوزبوا از هریک شش درم
است و شش درم قرنفل و چهار درم دارفلفل نیز داخل دارد و گفته که مقدار شربتش از سه
درم تا چهار درم است **اطریفل متوسط** بیماری های حادث از صفرا و بلغم و سودا را نافع
است و صداع و دوار و کابوس و ظلمت بصر که بتخارات غلیظه باشد که از معده متصاعد گردد
بنهایت نافع است و گفته که این اطریفل جمیع انواع کابوس را نافع است صنعت ان پوست اهلیله
کابلی سی درم پوست هلیله زرد چهل درم هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هریک بست درم شاه ترہ
پانزده درم مغز تخم کدو یکسر خ یکسر ترنجبین مکی ده درم ایسون مصطگی از هریک پنج درم کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین جرب نموده بعسل مصفی معجون سازند و اگر رطوبت غالب باشد شش درم
تربد سفید مدبر بیفزایند و اگر سقمونیا بقدر حاجت بان بارکنند اخلاط صفرا بیشتر کند و این
اطریفل در گرمی و سردی معتدل است و خشک است در اواسط درجه دوم **اطریفل مختصر**
نافع است سوء هضم را و درد معده و مشانه و ان هر دو را قوت دهد صنعت ان هلیله سیاه
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی زنجبیل کنجد مقشر نبات سفید اجزا مساوی کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین یا روغن گاو جرب نموده باعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند
و این نسخه سوای روغن گاو یا روغن بادام و عسل مصفی هفت جزو است و بعضی درین
اطریفل کنجد و نبات داخل نکرده اند و بجای این هر دو پوست هلیله زرد و فلفل داخل نموده
و گفته که این اطریفل نافع است از برای استرخای معده و رطوبت ان و بواسیر را دفع
کند و بوی دهان را نیکو کند و سلس البول را نافع بود و شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
بعد از دو ماه که از ساختش گذشته باشد استعمال نمایند و قوتش تا ده سال باقی میماند **اطریفل**

مسهل اسهال اخلاط ثلثه کند وسدها بگشاید ومحلل ریاح ومقوی معده ودماغ وجگر است صنعت
ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی ترنجبد سفید مدبر سنا کی از هر یک
پنجمثقال غاریقون اهش سفید چهار مثقال افتیمون دو مثقال اسطوخودوس مثقال ونیم ریوند چینی
هفت مثقال کوفته بیخته بعسل سه مصفی سه وزن ادویه بعد از انکه ادویه را بروغن بادام شیرین
چرب نموده باشند معجون سازند اطریفل مسهل منقول از تحفه المومنین که مشار الیه از
خط نواب حکیم محمد باقر نقل نموده جهت بهق وبرص وجذام ودار الفیل وغیره امراض بلغمی
وسوداوی نافع صنعت ان پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله منقی افتیمون صبر سقوطری اهاریج
فیقرا شاهتره از هر یک دو درم بسفایج فستقی سنا کی از هر یک هفت درم ترنجبد سفید مدبر ده
درم حاشا سه درم اسطوخودوس پنجدرم ایسون یکدرم سقمونیای مشوی پنجدرم باسه وزن
ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی پنجدرم تا پنجمثقال اطریفل مسهل تالیف حکیم
مومن جهت امراض حاره ومواد سوداوی بعد از نضج وجهت قولنج بسیار نافع است وقدر شربتش
تا پنجمثقال است صنعت ان پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک بست مثقال کوفته بروغن بادام
شیرین چرب نموده سنا کی کلبنفشه از هر یک سی مثقال کلسخ بسفایج فستقی از هر یک پنجمثقال
عسل دو وزن ادویه بانچه سنا کی ده مثقال گلسخ شنبلیله هلیله سیاه از هر یک ده مثقال بوست
هلیله کابلی بست مثقال جوشانیده پالوده باشند داخل کرده بقوام آورده معجون سازند ومقوی
الیه قلمی نموده که انمعجون نافع است از برای قولنج وغافل است از انمعنی که استعمال هلیلجات منع است
در قولنج وعمود در انمعجون هلیله است اطریفل مقلی بواسیر وشقاق معده ورجع انرا نافع
است وضعف هاضمه وضعف گرده را که از برودت باشد مفید است وبالجمله جمیع امراض حادثه از برودت
ورطوبت وبلغم را نافع است صنعت ان پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی ایسون مصطگی
رومی از هر یک ده درم ناخواه پنجدرم ادویه کوفته بیخته بروغن مغز استه شفتالو چرب نموده
پس گیرند مقل ازرق بست مثقال ودر آب خیسانیده در هاون سنگی بدسته بمالند وادویه
را بان معجون سازند واگر در انمعجون بامقل ازرق بوزن جمیع ادویه عسل مصفی داخل کرده معجون
سازند بهتر است سه شربتی سه مثقال بعد ازان قدری اب نیمگرم بنوشند اطریفل مقلی

دیگر جهت بواسیر وادرام مقعده نافع است وبادها بشکند وخون بواسیر باز دارد صنعت
ان پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی تخم سپندان سفید تخم گندنا تخم ریحان از هر یک پنجمثقال
مقل ازرق پنجاه مثقال مقل را در اب گندنا حلکرده در عسل مصفی دو وزن ادویه داخل کرده
ادویه را بان معجون سازند وبعضی درین اطریفل عسل داخل نه نموده اطریفل مقل صغیر نافع
است از برای بواسیر واسهال بواسیری چون بعد از فصد وتنقیه استعمال نمایند صنعت
ان پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم مقل ازرق سی درم مقل را باب گرم
حلکرده با عسل بقوام اورده شسته باقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یا روغن گاو
چرب نموده بان بسرشند شربتی چهار درم ودر نسخه که حکیم مومن در قرابادین تحفه المومنین آورده
هلیله کابلی وروغن بادام یا روغن گاو داخل ندارد وگفته که مقل را باب گندنا حلکرده با نصف
مثقال عسل مصفی بقوام آورده معجون سازند اطریفل مقل صغیر که همین منفعت دارد وتحلیلش
زیاده است صنعت ان پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی از هر یک یکرطل مصطگی دو اوقیه
ونیم مقل ازرق ده استار زعفران وزوفا از هر یک دو اوقیه مقل را در اب گرم حلکرده در هاون
بدسته بمالند تا هموار شود وباقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده واول
مرتبه مقل را بعسل سه وزن ادویه بسرشند تا نیکو مخلوط گردد پس باقی ادویه را بان بسرشند وبعضی
عسل داخل نمیکنند اطریفل مقل کهربای که بجهت قطع خون بواسیر مجرب است صنعت ان پوست
هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده مثقال کهربای سمنی بسید محرق مغسول از هر یک
پنجمثقال قرن ایل محرق مغسول پنجمثقال زاج سفید محرق ناخواه از هر یک دو مثقال مقل ازرق
بست مثقال مقل را در اب کندنا حلکرده باقی ادویه را کوفته بیخته با هفتاد و پنجمثقال عسل
مصفی بسرشند شربتی دو مثقال اطریفل مقل ملین طبع را نرم دارد وبواسیر را نافع است
صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی افتیمون اسطوخودوس
از هر یک پنجدرم عسل خیارشنبر مقل ازرق از هر یک سی درم مقل وعسل وخیارشنبر را باب
گندنا حلکرده بیالایند ودر عسل بقوام بلند اورده داخل کرده که بعد از داخل کردن ان بقوام
معجون آید پس اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بان بسرشند شربتی از یک

مثقال تا چهار مثقال و در نسخه دیگر بسفایج پنجدرم و اوزان ادویه تا اسطوخودوس از هریک
ده درم است **اطریفل مقل ملین افتیمونی** تالیف افاضل الاطبا مخدنی نافع از برای امراض حار
سودادی خصوص بواسیر و دالج معده و الات غذا است و ملین طبع و مقوی احشا صنعت
ان پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی افتیمون اقریطی از هریک
ده مثقال مقل ازرق تر بد سفید از هریک شش مثقال نانخواه مدبر در سرکه مصطکی رومی از هریک
عود قماری خام تخم شاه ترہ ورق گلسرخ از هریک سه مثقال کشنیز خشک مقشر یازده مثقال
اجزا را سوای مقل کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یا روغن گاو هر کدام که باشد بست مثقال
چرب نموده قند سفید عسل مصفی بالمناصفه از هر دو سه وزن ادویه مقل را در اب گنه ناحل نموده
بپالایند و در هاون بدسته بسایند تا اقوام پیدا کند پس قند و عسل را اقوام آورده مقل را بان
بسرشند پس تر بد مدبر پس باقی ادویه و ظرف چینی نگاهدارند و رمیان جو تا چهل روز پس از جو
بیرون آورند و استعمال نمایند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال **اطریفل مقل ملین دیگر** بواسیر را فایده
دهد و طبع را نرم دارد صنعت ان پوست هلیله کابلی هلیله زرد هلیله سیاه آمله منقی از هریک
پنجدرم تر بد سفید تراشیده مدبر هفت درم مصطکی سه درم مقل بست درم مقل را در اب گنه ناحل
کرده اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده با سه چندان عسل اقوام آورده معجون
سازند مقدار شربتی دو مثقال غذا و مدبر بواسیر را مداومت نمایند معجون بغایت نافع باشد
اطریفل مقل ملین دیگر که اکثر اصحاب بواسیر را لازم کند و رواج را تحلیل دهد صنعت ان مقل ازرق
سی درم پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی از هریک ده درم تر بد سفید مدبر بست درم بسکنبج
پنجدرم انیسون مصطکی از هریک پنجدرم مقل را در اب گنه ناحل نموده باقی ادویه را کوفته بیخته با سه
وزن آن عسل اقوام آورده بسرشند شربتی سه درم **اطریفل مقل ملین دیگر** طبع را نرم کند و بواسیر را
سود دهد صنعت ان مقل ازرق فلوس خیارشنبر از هریک سی درم هلیله کابلی پوست بلیله
هلیله سیاه آمله منقی افتیمون اسطوخودوس از هریک ده درم مقل و فلوس را در اب گنه ناحل
کنند و باقی ادویه کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل اقوام آورده بسرشند بعد از انکه بروغن
بادام چرب نموده باشند شربتی از سه درم تا پنجدرم **اطریفل ملین** این **اطریفل ملین** طبع

و مسهل صفرا و سودا است و نافع است از برای قوارد و صدر حادث از ابخره غلیظه صنعت ان پوست
هلیله زرد چهلدرم پوست هلیله کابلی سی درم بلیله آمله منقی هلیله سیاه از هریک بیست درم شاه ترہ پانزده
درم سنا مکی ده درم ورق گلسرخ یک ستار اینسون مصطکی از هریک پنجدرم کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چهلدرم چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند و اگر بوده باشد بلغم غالب
باید که بهفزایند برین اجزا تر بد سفید مدبر شش درم و اگر احتیاج باسهال صفرا زیاده کرده شود
بر اجزای اصل سنگ نیا بقدر حاجت و اگر احتیاج باسهال سودا زیاده باشد باید که بهفزایند
بر اجزای اصل فتیمون ده درم شربتی دو مثقال باب گرم این **اطریفل** را در اوایل درجه
و یابس در اواخر درجه دوم است **اطریفل ملین** تالیف نواب غفران مآب حکیم معتمد الملوک
سید علوخان قدس سره محمد شاهی نافع از برای نزلات بلغمیه مزمنه صنعت ان عناب
انجیر زرد از هریک بست دانه اصل السوس زوفای خشک گل بنفشه اسطوخودوس از هریک
بسفایج فستقی فراسیون از هریک دو مثقال و نیم مویز سرخ استه بیرون کرده بست و
پنجمثقال مجموع را در سه چهار یک من شهر نیرنگ خالص بجوشانند تا بنصف رسد بپالایند
و عسل سفید مصفی یک صد و پنجاه مثقال داخل کرده بقوام اورند پس پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی اسطوخودوس کشنیز خشک مقشر از هریک پنج
مثقال را زیانه انیسون مصطکی حب بلسان از هریک دو مثقال و نیم غاریقون اسفید
سه مثقال فلفل سیاه نیم مثقال تخم خشخاش سفید دو مثقال و نیم روغن بادام شیرین
دوازده مثقال و نیم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل مزبور
بسرشند شربتی از یک مثقال تا سه مثقال باب نیم گرم تناول نمایند **اطریفل ملین** به نسخه
حکیم مومن نافع از برای بواسیر صنعت ان پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی
از قوی هلیله سیاه افتیمون اسطوخودوس از هریک ده مثقال تر بد سفید هفت مثقال
مقل ازرق سی مثقال فلوس خیارشنبر سی مثقال مقل و فلوس خیارشنبر را در اب گنه ناحل
کرده صافی نموده با عسل بقوام آورند و ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب
نموده بان سرشته استعمال نمایند **اطریفل ملین** دیگر عناب خراسانی پستان از هریک

بست دانه سر بقشه غنچه گلسرخ سنا کی از هر یک ده مثقال باب جوشانیده صافی نموده
عسل مصفی یک صد و پنجاه مثقال و در نسخه دیگر دو صد و هفتاد مثقال است داخل کرده
با تش ملایم بقوام آورند لبن گیره ند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی طباشیر سفید کشنیز خشک
از هر یک ده درم هلیله سیاه بست درم پوست بلیله آمله منقی زنجبیل پوست هلیله از هر یک پنجدرم
غنچه گلسرخ صندل سفید از هر یک پنجمثقال تربد سفید مدبر ریوند چینی از هر یک ده مثقال سقمونیای
مشوی پانزده مثقال اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بست و پنجمثقال چرب نموده
با عسل مدبور معجون سازند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال **اطریفل** لبن دیگر طبع را
نرم دارد و معده را از بلغم و صفرا پاک گرداند صفت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه آمله منقی از هر یک ده درم اصل السوس مقشر ورق گلسرخ از هر یک
پنجدرم تربد سفید مجوف مصمغ مدبر بست درم شیطرج هندی زنجبیل از هر یک سی درم دارچینی
قرفه دانه هیل لوا از هر یک دو درم شاه ترده ده درم لعسل سفید مصفی بدستور مقرر معجون
سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال **اطریفل** لبن دیگر از حکیم اشرف قمی صفت
ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی پوست بلیله تربد سفید از هر یک
چهل مثقال اول مرتبه تربد را نیم کوفته در کیسه کتانی کرده در پنج من اب بجوشانند تا نصف
رسد صافی نموده یک من شیر عسل مصفی داخل کرده بجوشانند تا بقوام اید ادویه را کوفته
بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بان معجون سازند **اطریفل** معلوم فلمی
نموده اند که از سید سند قدوة العلما سید الاطبا والد ماجد بنده قدس سره این اطریفل
را معروف بمعلوم نموده اند تا از اطریفلات لبن دیگر متمیز باشد و این اطریفل از برای
درد سر و درد چشم و درد گوش کرلیب انجره معده باه در نهایت نفع است و اسهال
کند و معده و سر را از اخلاط صفراویه پاک کند و گرم مزاج را موافق باشد صفت ان
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم را زنانه
مصطگی رومی اسطوخودوس سقمونیای مشوی ریوند چینی از هر یک پنجدرم کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه شسته معجون سازند شربتی چهار مثقال

با اب گرم تناول نمایند **اطریفل** لبن منقول از ارشاد جهت قطع اخلاط بارده و فضلات
بلغمیه و ادرار حیض نافع و نیز این اطریفل رنگ رو را نیکو میگرداند و برص را مفید است چون
سه روز بی هم پنجدرم استعمال نمایند و قطع کنند پس بعد از چند روز دیگر عود کنند و وقت استعمال انا
خوب است که قمر شروع به نقصان کرده باشد صفت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی
افتیمون اقریطی دو قوا از هر یک پنجمثقال قرفه دارفلفل از هر یک چهار مثقال جوز بوا عاقرقرحا
شیطرج هندی از هر یک دو مثقال با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند **اطریفل** لبن
به نسخه دیگر صفت ان عناب خراسانی سپستان از هر یک یکصد دانه گلبنفشه ده مثقال
جوشانیده صافی نموده عسل مصفی دو بست مثقال داخل کرده بقوام اورند لبن پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی تربد سفید مدبر سقمونیای مشوی از هر یک ده مثقال هلیله سیاه آمله منقی پوست
بلیله طباشیر سفید کشنیز خشک گلسرخ گل بنفشه فراز هر یک پنجمثقال صندل سفید بگلاب سوده
سه مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین پنجاه مثقال چرب نموده با عسل مذکور معجون
سازند شربتی چهار مثقال **اطریفل** نافع مراکثر امراض دماغی حاد از اخلاط مرکبه را
و از برای طرش و وقر و ثقل سامعه بی نظیر است صفت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک دو درم سنا کی تربد سفید مدبر افتیمون از هر یک
هفت درم اسطوخودوس سقمونیای مشوی از هر یک پنجدرم غاریقون سفید از هر یک سه درم
هش سفید مصطگی از هر یک سی درم کشنیز خشک پانزده درم کوفته بیخته به بست درم روغن
بادام شیرین چرب نموده با سه وزن عسل معجون سازند شربتی از سه درم تا پنجدرم منقول
از خط حکیم عبد الرحیم قزوینی **اطریفل** دیگر نافع از برای امراض سوداوی صفت ان
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک بست مثقال سقمونیای
اسطوخودوس افتیمون تربد سفید مدبر غاریقون هش سفید از هر یک ده مثقال عسل مصفی سه وزن
ادویه بدستور معجون سازند **اطریفل** دیگر مقوی معده و دماغ بارد است صفت ان
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک بست مثقال
عود هندی زنجبیل از هر یک پنجمثقال فلفل دارفلفل از هر یک سی مثقال کوفته بیخته بروغن

بادام شیرین چرب نموده باسه وزن ادویه عسل معجون سازند اطریفل دیگر از برای
کسیکه زود مویش سفید شود صفت آن پوست اهلیله کابلی اهلیله سیاه آمله منقی از هریک ده
درم پوست بلیله کندر کهربا شبه سفید از هریک پنج درم صندل سفید لکلاب سوده تخم کاسنی از هریک
سه درم فلفل دو درم ونیم زنجبیل کلسرخ منزوع الاقماع وج ترکی از هریک یکدرم ونیم
کوفته بیخته بعسل اهلیله کابلی مربا سه وزن ادویه بشربت شربتی سه درم پس بدستوریکه قطع
میکند از موی سفیدی را ولکاه میدارد سیاهی را اطریفل مقوی قوت حافظه ودافع نسیان
تالیف حکیم سدید کازرونی صفت ان پوست اهلیله کابلی اهلیله سیاه آمله منقی دارچینی وج ترکی
از هریک پنج درم پوست بلیله سعد کوفی از هریک چهار درم زنجبیل فلفل دار فلفل کندر از هریک سه
درم مغز پسته نارجیل از هریک شش درم مویز منقی از همه پنجاه درم ادویه را کوفته بیخته با مویز
معجون سازند وهر صبح دو مثقال آنرا ناشتا تناول نمایند اطریفل دیگر چشم را روشن
کند ومعده را از رطوبت پاک سازد وطبع را نرم دارد وبواسیر را سود مند بود صفت آن
پوست اهلیله کابلی بلیله آمله منقی اهلیله سیاه فلفل دار فلفل قنطوریون باریک از هریک جزوی
اجزا مساوی کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند وباسه چندان عسل بشربت مقدار شربتی دو مثقال

فصل در بیان نسخ جوارشات اهلیلجی جوارش اهلیلج

انجوارش از اطبای هند است طعام گوارد واشتهای طعام آورد وبواسیر را نافع بود وباد را بشکند و
طبع را نرم دارد ورنگ را نیکو دارد صفت ان پوست اهلیله کابلی نربد سفید مجوف نما شسته
بروغن بادام چرب نموده مرضوض زنجبیل فلفل دار فلفل موزرنب از هریک چهار درم نارمشک
دو درم فلفل مویه هشت درم سازج هندی یکدرم دارچینی سنبل الطیب از هریک ده درم
فانیذ سه برابر مجموع ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی از یک مثقال تا دو درم جوارش
شاهی تالیف ان مرحوم مالیخولیای مرا قی ابی نظیر است ومقوی قلب ومعده است ونفریح آورد
صفت ان املج مربی اهلیله از هریک هفتاد وپنجمثقال از استه بیرون کرده زرشک منقی گلاب
عرق بید مشک از هریک هفتاد وپنجمثقال همه را بیزند تا مهر اشود مالیده بیالایند پس شراب
انار ترش شراب انار شیرین نبات سفید نشاسته تاریخ خرمای بسر شسته بت آلو از هریک بست

پنجمثقال سکنجبین سه پنجمثقال داخلکرده بقوام آورند پس ابریشم مفرض ورق طلا ورق
نقره مروارید نا شسته از هریک سه مثقال عنبر اشهب دو مثقال گل گاوزبان غنچه گلسرخ از هریک
پنجمثقال کوفته بیخته بان سه شربتی دو درم حافظ العقل نیز انمعجون از اقتراح
امزخوم است ومجرب است در حفظ حواس ظاهری وباطنی وتقویت انها وتزکیه عقل وذهن و
فکر ودافع تشویش عقل است صفت ان شیر املده منقال پوست اهلیله زرد پوست اهلیله کابلی
اهلیله سیاه پوست بلیله از هریک پنجمثقال طباشیر سفید صندل سفید ابریشم مقرض کنند ر
باد رنجبویه نام مغز نارجیل مغز پسته اسطوخودوس گل بابونه از هریک یک مثقال
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بست مثقال چرب نموده مویز منقی عسل مصفی نبات سفید
از هریک چهل وپنجمثقال اول مرتبه مویز را بعرق افر نجمشک بیزند تا مهر اشود وبمالند و
بیالایند ونبات وعسل را داخلکرده بقوام آورند وادویه بان سه شربتی دو مثقال

فصل در بیان جبوبیکه اصل وعمود دران اهلیلج است حب اهلیلج نافع

از برای دوار صفراوی حادث از بجزه اخلاط حاره صفت ان پوست اهلیله زرد پوست
اهلیله کابلی اهلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی گشنیز خشک از هریک دو دانگ سنا مکی نیم مثقال
کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده بان سه شربتی حب ساخته فرو برند جمله یکشبانه روز
حب اهلیلج نافع از برای سدد بسبب امتلای دماغ وسر وجمیع بدن از اخلاط صفت
ان پوست اهلیله زرد پوست اهلیله کابلی اهلیله سیاه از هریک دو درم اسطوخودوس بسفایج
افتیمون نربد سفید خراشیده بروغن گلسرخ چرب نموده از هریک یک درم ونیم سرشته خشک
دو درم انیسون یکدرم کوفته بیخته بآب مازریانه تازه شسته حب سازند وگفته شده که جمله یکشبانه روز
است سحر فرو برند واز عقب ان جلاب شکری ده درم بانیم گرم حل کرده بنوشند حب
اهلیلج له قدس سره مجرب للمالیخولیا الحادث من السوداء المحترقة من صفرا صفت ان
پوست اهلیله زرد پوست اهلیله کابلی اهلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هریک دو دانگ
سنا مکی لاجورد مغسول افتیمون غاریقون سفید کتیرا از هریک یک دانگ کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چرب نموده بمویز طایفی منقی شسته حب ساخته باعرق گاوزبان نیم گرم که دران

جلاب سکری ده درم حل کرده باشند فرو برند چه یک شبانه روز هفته یکبار تبه این حبوب را
استعمال نمایند تا زمانیکه مالیخولیا زایل شود حب الهليلج نافع از برای مالیخولیای حادث
از سودای محترقه از صفا صنعت ان پوست هلیله زرد شش درم پوست بلیله آلمه منقی
ورق گلسرخ نمک هندی از هر یک دو درم ایارج فیقرا پنج درم شاهتره ستمونیای مشوی عصاره
افسنتین از هر یک سه درهم تخم کرفس پنج درم غاریقون هش سفید چهار درم کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین چرب نموده باب کاسنی تازه شش حبه بسازند شربتی از دو درم دینم تا سه درم در نسخه
صاحب ذخیره خوارزم شاهی گلسرخ و نمک هندی و تخم کرفس داخل نیست و وزن پوست بلیله
هفت درم است میفزایند که چون ستمونیای اصلی یافت نمی شود اگر بدل ان پنج درم سنا کی
داخل کنند بهتر است حب الهليلج ابن حارث مجرب است از برای بهق فاحش و ازالان لمیکن
در سه روز و نیز این حب نافع است از برای حمی دوریاج و اوجاع مفاصل هر مرض بلغمی
وسوداوی صنعت ان پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی صبر سقوطری از هر دو
سفید مثقل سرخ شش حنظل سکبنج از هر یک پنج جزو حرف ابیض صعتر فارسی شونیز زیره کرمانی
نمک طبرزد مصطگی رومی از هر یک یک جزو صمغها را در ظرف مسی با آب گنه گنه بقدری که ادویه
بان خمیر توان کرد بخیسانند دو روز پس جلکرده باقی ادویه را بان شربتی جید
وحبها سازند هر حبی بقدر فلفلی و در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال با آب بگرم دو روز
قبل از استعمال انجب از جمیع اشیا سوای نان و زیرباج پرهیز نمایند حب الهليلج
این هیره ظاهر النفع است از برای بواسیر و مطلق ریاح خصوصاً ریاح بواسیر و از برای
صفرا و بلغم خام و بهق و حکه میتوان اشامید هر روز و هر شب تابستان و زمستان صنعت
ان پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله از هر یک دوازده مثقال آلمه منقی شش مثقال
شیطرج هندی دارفلفل از هر یک پنج مثقال جوز بوا نمک دارانی از هر یک یک مثقال وینم
ترید سفید مجوف مصمغ مدبر صبر سقوطری از هر یک سه مثقال کوفته بیخته بروغن بادام چرب
نموده باب سرشته بصورت مسمئی ساخته در سایه بسیار بماند پس باز کوبیده باب شش
جبوب سازند هر حبی بمقدار نخودی حب الهليلج نافع از برای اخراج مره صفرا و سودا

از سر و سایر بدن و مکرر تجربه شده و بسیار نافع است و بنجاله صنعت ان پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آلمه منقی سنا کی از هر یک دو دانگ ستمونیای
مشوی یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بلیوزدانه ببرون
آورده شش حبه ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند بعد ازان آب نیم
گرم بیاله بنوشند و گاهی اضافه کرده میشود برای اجزای انجب از برای تقویت اسهال ان
مرمره سودا را لاجورد حب النیل از هر یک یک دانگ حب الهليلج دیگر صنعت ان
پوست هلیله کابلی ایارج فیقرا تربد سفید مدبر از هر یک چهار مثقال غاریقون هش سفید
از آرد پیه موی ببرون کرده صمغ عربی کتیرا مصطگی رومی انیسون زنجبیل نمک هندی
از هر یک دو مثقال صبر سقوطری شحم حنظل از هر یک یک مثقال کوفته بیخته باب حب
سازند حب الهليلج دیگر صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی ایارج فیقرا
تربد سفید مدبر از هر یک دو مثقال حب النیل غاریقون سفید انیسون صمغ عربی از هر یک
یک مثقال شحم حنظل نمک هندی از هر یک یک دانگ کوفته بیخته باب را زبانه تا سه شش جبوب
سازند حب الهليلج دیگر طبیعت را نرم دارد و مزاج معتدل را مناسبت صنعت
ان پوست هلیله زرد شش بنفشه تربد سفید ریوند چینی از هر یک دو درم ستمونیای مشوی
نیم درم عصاره افسنتین رب السوس از هر یک یک درم کوفته بیخته باب سازند شربتی
از دو درم تا سه درم حب الهليلج حنین منقول از اختیارات حنین مسهلی خفیف است
صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آلمه منقی
از هر یک سه درم غاریقون سفید نیم درم ستمونیا سه قیراط نمک هندی دو قیراط کوفته
بیخته باب حب سازند شربتی سه درم حب الهليلج قلمی قدموده
اند که معمول حضرت استاذی ابویم قدس سره است در جمیع امراض صفراوی
ودموی وسوداوی محترقه صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه سنا کی پوست بلیله آلمه منقی از هر یک دو دانگ
سوده بروغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته

باب گرم فرو برند حب الهلیلج اصفر که تنقیه معده از صفرای مخلوط ببلغم کند هرگاه
استعمال کرده شود بعد از قی صنعت ان پوست هلیله زرد یکدرم و نیم سقمونیا یکدانگ صبر سقوطری
زرد دو دانگ غاریقون سفید نیم درم کوفته بیخته باب عنب الثعلب سه شسته حب سازند
حب الهلیلج نافع از برای حکه و جرب و قمش صنعت ان پوست هلیله زرد صبر سقوطری
از هر یک یک درم سقمونیای منشوی گلسرخ از هر یک ربع درمی کوفته بیخته حب سازند جمله
یک شربت حب الهلیلج که حکیم میر محمد جعفر ولد مولانا حیدر علی ساکن مشهد
مقدس حضرت امام رضا علیه الصلوة والسلام وقتیکه محموداً قاناظر بزیارت روضهٔ
رضویه علی ساکنها الف الف السلام والصلوة والتحیة والثناء رفته بودند مغری الیه
راجعی ربع عارض گردیده بود حکیم معزی الیه بانیحب الهلیلج بدستوریکه مرقوم میگردد
علاج فرموده بودند و دستوران را علیجاه معظم الیه گرفته بودند و دستور مرقوم باین
طریق است که حب الهلیلج موافق نسخه باید که صاحب حمی ربع در غیر یوم راحت وقت طلوع
صبح دو مثقال فرو برده از عقب ان قهوه دارچینی پیاله بنوشند غذا نخود داب گوشت
حروس بچه مشروط بانکه در روز اول راحت گلقند افتابی هفت مثقال سکنجبین هفت مثقال
باعرق گاو و زبان تناول کرده باشند و غذا یوم اول راحت قیمه شوربا از گوشت بره تناول
نماید و در جمیع اوقات صاحب این تب از حموضات و لبنیات و لقول اجتناب نماید
صنعت این حب الهلیلج پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنا مکی از هر یک
پنجمثقال ایارج فیقرا سه مثقال عصاره افسنتین یک مثقال و نیم سقمونیای منشوی شاهتره
از هر یک یک مثقال نمک هندی یکدانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده
حب ساخته باگلاب بدستور مذبور فرو برند در روز نوبت ذهب یکعدد اول روز و یکعدد احر
روز فرو برند صنعت ان طلای مکلس فاذزهر معدنی جدوار خطائی من قنب از هر یک
یک مثقال جوز بوا مصطگی رومی زعفران از هر یک چهار دانگ دارچینی قرنفل از
هر یک نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کتیرا یکدانگ اجزا موافق دستور سحق نموده گلاب
سه شسته جوب سازند هر جبی بقدر نخودی حب هلیله که مسهل خفیف است منقول از جنبات الا

حنین صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک
سه درم غاریقون سفید پنجدرم سقمونیای منشوی سه قیراط نمک هندی دو قیراط کوفته بیخته
باب کاسنی تازه شسته حب سازند حب الهلیلج مسهل صفرای خالص صنعت ان پوست
هلیله زرد دو درم حب النیل یک درم سقمونیای منشوی نیم درم کوفته بیخته باب لبلاب شسته
حب سازند شربتی دو درم تا سه درم حب الهلیلج شیخ رئیس نافع است از برای صرع
سوداوی صنعت ان پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک نیم مثقال لاجورد حجر ارمنی
افتیمون سطوخودوس از هر یک یکدانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده
باب شسته حب سازند جمله یک شربت حب الهلیلج نافع از برای اسهال بواسیر
وغیره صنعت ان پوست هلیله سیاه منشوی در روغن گاو پنجدرم زیره کرمانی مدبر پنجدرم
طباشیر سفید یکدرم شکر سفید بست دو درم کوفته بیخته از برای بواسیر باگلاب تا دو برای
لینت بعد از زحیر باب برگ بارتنگ شسته جوب سازند شربتی تا یکدرم حب الهلیلج مسهل
صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنا مکی از هر یک یک مثقال ورق
گلسرخ نیم مثقال سوده بروغن بادام شیرین چرب نموده بادو مثقال مویز منقی شسته جوب
ساخته بورق نقره یا طلا پیچیده وقت خواب با اب گرم فرو برند در نسخه دیگر ربع مثقالی
صمغ عربی نیز داخل است و وزن ادویه بحسب احتیاج و قوت و ضعف مزاج زیاد و کم
مسطور است و در نسخه دیگر یکدرم نمک لاهوری برای تقویت عمل نیز داخل است و نوشته
که باعرق بادیان نیم گرم تناول نمایند و در حین عمل هرگاه تشنه شوند عرق رازیانه بنوشند
دواء الاهلیلج از طب الائمه گفت محمد سنان که حدیث کرد ما را حضرت رضا علیه السلام
گفت شنیدم موسی بن جعفر علیه السلام را که تحقیق شکایت کرد از فجارة که با طبا رجوع نموده و هر یک دوای
عجمی بیان کرده پس انحضرت فرمودند چرا فراموش کرده اید دوا از ذهن شما رفت بسیدا دوا
که هلیله و رازیانه و شکر است اجزا مساوی در استقبال صیف سه ماه و در هر ماهی سه مرتبه
و در استقبال شتا سه ماه و در هر ماهی سه روز و در نیوقت بجای رازیانه مصطگی نماید
بدرستیکه مستعمل آن مریض نگردد مگر مرض موت **فصل در ذکر ادهان گلگلانج**

دهن کلکلانج و در بعض نسخ دهن کلکلانج بنظر رسید و معرب بلیلا نه هندیست یعنی دهن
میوه ها که عبارت از هلیله و بلیله و آمله باشد از اطبای هندست و نافع است اشامیدن
آن با مارالاصول از برای اصحاب سکته بعد از افاقه و نیکوست از برای فالج و استرخا
چون با مارالاصول نیوشند و نیز از برای تشنج و عرق النسا و اوجاع مفاصل بارده و لغو
و وجع ظهر و قولنج و مدر حیض است و نفاس و مسخن رحم و مفتت حصاة کلیه و مثانه و مذیب
انهاست و مسکن وجع و مفتح سدها و مسخن بدنست ابن نوح قمری گفته که اشامیدن آن
با مارالاصول بعد از دو هفته از ابتدای فالج نافع است انحصار را بنهایت نفع ابو سهل مسیحی
گفته که چون منقضی شود در اول فالج سه هفته تا لبست و پنجروز و پس نافع است انرا اشامیدن
مارالاصول با دهن کلکلانج صفت ان به نسخه شیخ رئیس پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم بیخ کرفس بیخ رازیانه از هر یک هفت درم دار فلفل
فلفل زنجبیل از هر یک شش درم جاوشیر بزرالبنج بکنیج از هر یک پنج درم تربد مدبر چهار درم
کلم ترش یک قبضه اجزای بایسته را نیکو فته صموغ را باب گرم حل کرده بقول رازیانه نموده
مجموع را در دیگ تازه قلعی نموده مقدار بست و چهار رطل اب بر روی دی کرده به
پزند تا اب بنصف رسد پس صافی نموده باز در دیگ کرده داخل نمایند دران هشت رطل
روغن حب الخروع تازه و باتش ملایم به پزند تا اب برود و روغن بماند پس نگاهدارند و
قومی افزوده اند درین دهن ابریسا و استارانیسون و حرمل و عاقرقرحا از هر یک
دو درم شیطرج هندی چهار درم صفت دهن کلکلانج به نسخه شیخ داود الطاکی
انواع هلیلجات اربعه و بلیله و آمله منقی از هر یک پنج درم تربد سفید مدبر چهار درم حسک تر
کلم تر از هر یک پنجدرم اندویه را باب بپزند و بمالند و بفشارند و بپالایند و در دیگ کرده
روغن حب الخروع ساده داخل کرده بپزند تا اب برود و روغن بماند صفت این
دهن به نسخه حکیم مومن انواع هلیلجات الخ بلیله دار فلفل فلفل زنجبیل کرنب برگ سداب
از هر یک ده درم جاوشیر سکبنج انشق از هر یک پنجدرم تربد سفید مدبر چهار درم اجزا
را در یکهزار و دو صد مثقال آب بپزند تا بنصف رسد نیکو بمالند و بفشارند و بپالایند

و باز در دیگ کرده یک صد مثقال روغن بید انجیر تازه بر روی ان کرده باتش ملایم بپزند
تا اب رفته روغن بماند و اگر در قدر مضاعف به پزند بهتر است ابو سهل مسیحی گفته که در علاج
تشنج امتلائی باید که بخورند صاحب این دهن کلکلانج با مارالاصول ابن نوح قمری گفته که علاج
تشنج امتلای علاج فالج است و آن باین دستور است که بیاشامانند او را جوب سهله پس بیاشامانند
او را دهن کلکلانج با مارالاصول و گفته شده که اشامیدن دهن کلکلانج با مارالاصول بعد از
استفراغ بجوب سهله هرگاه بدن از اخلاط پاک شود نافع است از برای خدر و نیز گفته شده
که این دهن کلکلانج نافع است از برای خدر چون اشامیده شود بعد از استفراغ بجوب سهله
و حب منتن و قتیکه حدوث خدر از بلغم باشد و نافع است اشامیدن این دهن از برای رعشه
حادث از خلط بلغم رب الهلیلج بعضی اطبا انرا حب الهلیلج نامیده مهیا میسازند این دوا
از برای مسافرین بسهل صفراست برقی نافع است صداع صفراوی و سایر امراض صفراوی
سر و قتیکه بانهایت رسیده و قایم مقام مطبوخ هلیله است در نفع از برای هر مرضی که نافع است مر
ان مرض را مطبوخ هلیله صفت ان بگیرند هلیله زرد فربه بزرگ بی سوراخ یکصد عدد در لگن
اخضر یعنی لعاب دار کرده اب بر روی دی کنند چند انکه چهار انگشت اب از روی
هلیله بر گردد پس سر انرا بپوشانند که گرد و غبار دران داخل نشود و در افتاب
گذارند و هفته پس صافی نموده اب آن را نگاهدارند و باز اب تازه بر روی دی کنند
و سرش را پوشیده در افتاب یک هفته دیگر بگذارند پس اب ان را صافی نموده نگاهدارند
ملاحظه هلیلها نمایند اگر در انها زردی و تلخی باقی باشد یکمرتبه دیگر اب بر روی دی کرده بعد
از هفته اب انرا گرفته هلیلها را دور کنند والا بعد از دو مرتبه هلیلها را دور کنند و اب را در پیالهای
خورد کرده بر بالای بام بر روی تخته بندند نهند در افتاب و سر پیالها را بپارچه بپوشند
و صبر کنند تا خشک شود پس ازین حب ها ساخته نگاهدارند و در وقت حاجت چهار درم
تا هشت درم ان باب خالص یا جلاب سکری فرو برند پس هرگاه که تب نباشد و
اراده اسهال زیاده باشد باید که اضافه کنند برین دوا صبر سقوطری و گلسنج و کتیرا
حب ساخته بکار برند دگاهی می افزایند عصاره افسنتین پس باید که صبر بگیرد

واز عصاره افشتین نیم جزو واز گل سرخ ربع جزوی واز نقوع اهلیله مذکور مثل مجموع
شربتی از چهار درم تا هفت درم باشد **فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و عمود**
در انها اهلیله است **سفوف اهلیله** مسهل صفرا و مسکن حرارت و مسعل در یرقان اصفر سدی بسبب صفرا و مفرح
مراره و امعا هر گاه از تدابیر دیگر زایل نگردد این سفوف را با شیر شتر بدهند خصوص
شتر یکه انرا علف شیح و قیصوم داده باشند صفت ان پوست اهلیله زرد سه درم افتیمون
انیسون از هر یک نیم درم ایارج فیقرا چهار دانگ جمله یک شربت است با پنجاه شصت درم
شیر شتر **سفوف اهلیله** شیخ داود انطاکی جید الفعل و عظیم النفع و بالغ است در قطع
امراض سر و معده و قلب صفت ان پوست اهلیله زرد و پوست اهلیله کابلی اهلیله سیاه
تخم ریحان نمام بودنه نهری و تربد سفید مدبر از هر یک چهار درم گهر با تخم خرفه مقشر مرجان
قرمزی از هر یک سه درم و هرگاه حرارت در مزاج نباشد دو سه قیراط مشک اضافه کنند
واگر اراده اسهال باشد اضافه کنند بر اجزای اصل سرشقه بسفایج فستقی اصل السوس
از هر یک چهار درم سقمونیای مشوی دو درم واگر مرض عضائی مذکوره متعدی بسوء
کبد باشد اضافه کنند بر اجزای اصل نسخه انواع ثلثه صندل را یعنی احمر و اصفر و ابیض را
واگر در معده باشد مصطگی گلسرخ بر اجزای اصل بیفزایند واگر خفقان قوی باشد
گل گاوزبان طباشیر سفید بر اجزای اصل بیفزایند واگر ریاح بسیار باشد رازیانه داخل
کنند از هر یک سه درم واز برای حدیث نفس و وسواس و سودا و جنون افتیمون قرطمی
شنبد درم انیسون چهار درم ابریشم مقراض مروارید ناسفته کشتیز خشک مقشر کل انتی
مغسول از هر یک دو درم بیفزایند بر اصل نسخه و هرگاه که خفقان قوی زیادتی کند
دران عود قماری خام و در و بیخ عقربی و زرنباد از هر یک سه درم اضافه کنند و اگر حرارت
اشتداد داشته باشد بیا سنا مندزاباب زرشک و گلاب بعد از انکه بروغن گلسرخ
چرب نموده باشند والا بروغن بادام شیرین چرب نمایند و اضافه کنند بران بورق
ان شکر شربتی پنجدرم **سفوف اهلیله** قابض شکم را به بندد و درد معده را نافع بود
و زحیر را بعد از تنقیه سود مند بود صفت ان اهلیله سیاه در زیت اتفاق بریان

نموده صمغ عربی بریان زیره کرمانی مدبر انیسون بریان از هر یک یکجزو بزر قطونا بریان حب الرشاد
از هر یک دو جزو چهار دوای اول را کوفته بیخته و بزر قطونا و حب الرشاد را بروغن گل یا بادام
چرب نموده و درست داخل کرده استعمال نمایند شربتی چهار درم **سفوف اهلیله** که ملین برانند
و معده را پاک سازد صفت ان پوست اهلیله کابلی دو درم نمک هندی دانگ فلفل از هر یک
دو دانگ کوفته بیخته همه یک شربت باشد با پیاله اب گرم بنوشند **سفوف اهلیله** در
امراض طحال و یرقان سود چون بعد از فصد با سلیق و اسپیل الیسر خوردن مسهلات
موافقه با مارا لجبن متخذ با سکنجبین افتیمونی خورده شود نافع است صفت ان پوست اهلیله زرد
سه درم پوست بلیله اهلیله سیاه از هر یک دو درم افتیمون یکدرم ایارج فیقرا نیم درم نمک هندی
یکدانگ کوفته بیخته جمله یک شربت است بحسب قوت و ضعف و زیاده و کم نمودن برای
طبیعت **سفوف اهلیله** دیگر که در یرقان سود بسبب صفرا و مابین کبد و طحال بکار آید هرگاه
استعمال کرده شود با مارا لجبن فراگرفته با سکنجبین افتیمونی صفت ان پوست اهلیله زرد
سه درم پوست بلیله پوست اهلیله کابلی از هر یک دو درم افتیمون یکدرم ایارج فیقرا نیم درم
نمک هندی یکدانگ جمله یک شربت است این همان نسخه قبل است الا انکه اهلیله سیاه داخل
ندارد **سفوف اهلیله** ابو ماهر که نافع است از برای اسهال دماغی رطوبی که هر روز یکدفعه
میداده باشند صفت ان پوست اهلیله زرد و پوست اهلیله کابلی اهلیله سیاه نمک طعام
سافرج هندی افسنتین رومی ایارج فیقرا اقراص کل اجزا متساوی کوفته بیخته بوزن مجموع
نبات سفید سوده داخل نمایند **سفوف اهلیله** دیگر که نافع از برای اسهال معدی که بسبب
ضعف هاضمه حادث از زیادتی بلغم و صفرا باشد صفت ان پوست اهلیله زرد یکجزو
حب الرشاد نیم جزو حب الاس سماق کزمازج سک اصلی از هر یک سه جزوی
کوفته بیخته شربتی دو درم **سفوف اهلیله** گفته شده که نافع است از برای صداع صفراوی
بسبب اسهال صفرا صفت ان پوست اهلیله زرد و پوست اهلیله کابلی از هر یک سه درم ریوند
ثلث درمی کوفته بیخته سفوف سازند جمله یک شربت است با اب انار ترش و اب انار شیرین
معصور باشم بنوشند و باید دانست که قومی از اطبا مکروه داشته اند استعمال جرم اهلیلجات

را در امراض سر بجهت آنکه اجرام الهلیلجات میباشند اسهال انها بعصر و بعد مسهلات البته
در اکثر تقعل بطن یعنی بستن شکم عارض میگردد و عقل شکم در امراض سر از اضر اشیا
است بانها پس اولی انست که الهلیلجات را در امراض سر بطریق تقوع یا مطبوخ داده شود بعد
از رابع عشر پس بنا برین اگر اجزای این حب را یعنی هر دو تا هلیله در یونداز تقوع سازند
باین طریق که بگیرند هلیله زرد هلیله کابلی از هر یک پنجدرم ریوند چینی نیم درم تا یک درم و همه را
در اب رمانین معصورین باشحم بخیسانند و در هاون سنگی بدسته بسایند تا اب انار قوت
دوا ها را بگیرد و صافی انرا بیاشامند خوب است و گفته اند که صمغیتی که در هلیله زرد بخاصیتی که
در انست میباشند مسهل صفرا و معین است بر خاصیت آن عصران پس هرگاه بخیسانند
انرا در اب جدا میگردد از ان قوت صمغیت در اب و میگردد اسهال ان اب اقوی و در
ریوند چینی قوت بارده قابضه میباشند و قوت حارهٔ لطیفه پس هرگاه در اب بخیسانند
ان را بیرون می اید جرم ناری مسهل ان بغیر جوهر قابض پس اسهال نفوع آن زیاده
است از اسهال حریم ان سفوف الهلیلج نافع است از برای رعونت و حمق صنعت ان پوست
هلیله کابلی دو مثقال کندر فلفل مصطگی رومی از هر یک یک مثقال نبات سفید پنجمثقال
کوفته بیخته هر روز صبح تا شش یکمثقال انرا بخورند سفوف الهلیلج رو فس نافع است از برای
قطب چون آشامیده شود با ماء الجبن بعد از فصد و اخراج خون مقدار یکه قریب بنیم
رسد صنعت ان هلیله سیاه آمله منقی پوست هلیله کابلی بسفایج فستقی پوست تراشیده
افتیمون لاجورد کوفته بیاشامند از ان دو درم با ماء الجبن سفوف الهلیلج مستعمل در
ربع بعد از ظهور نضج در قارورہ و سایر علامات نضج مادہ صنعت ان پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه از هر یک هفت درم بسفایج فستقی افتیمون از هر یک سه درم همه را کوفته
بیخته شربتی سه درم با سه درم شکر سفید لف کنند و بعد از ان اب گرم بنوشند
سفوف الهلیلج مستعمل در خفقان سوداوی صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
آمله منقی تخم فلفل تخم بالنگو اسطوخودوس لسان الثور افتیمون گل ارمنی عود
هندی سعد کوفی قرنفل کاشنیز خشک از هر یک سه درم کهربا بسد مروارید نا سفته

ابریشم مقرض حجر ارمنی مغسول از هر یک یکدرم و نیم تخم خرفه شش درم تخم کدوی شیرین
از هر یک چهار درم کوفته بیخته شربتی یک مثقال با اب بادرنجبویه یا شراب سیب شیرین
بنوشند سفوف الهلیلج قاطع بخارات دماغ و عین و اذن و نیز این سفوف
نافع است از برای تقویت قلب و معده است و هاضم طعام و دور کننده وسواس خفقان
و عشی و مجفف رطوبت و مخرج اخلاط ردیه است صنعت ان پوست هلیله کابلی فندق
بریان کرده از هر یک یک اوقیه کشنیز خشک در سرکه خیسانیده خشک نموده بریان
کرده کاو زبان آمله منقی پوست اترج تخم کاسنی اصل السوس از هر یک پنجدرم زوفا
درونج عقربی برزقطونای عنبر کوبیده رازیانه حرف محرق از هر یک نیم درم لک
مغسول طباشیر نیم عود هندی مصطکی رومی مروارید نا سفته صندل سفید از هر یک
دو درم نبات سفید بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته شربتی پنجدرم و اگر حرارت غالب باشد
پنجدرم کافور قیصوری زیاده نمایند سفوف الهلیلج مستعمل در سوء مزاج حار مادی
کبد بعد از فصد در دموی و تصفیه باب کدوی تازه و اب خیار تازه با آرد جو در آبدست
صندل سرخ و فوفل صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم لک مغسول سه درم طباشیر
سفید دو درم رازیانه یکدرم و در نسخه دیگر بجای رازیانه تخم کشوث است کوفته بیخته
شربتی سه درم و دستور خوردن این سفوف انکه هر روز سه درم این سفوف را با چهل
درم ماء الجبن بدهند تا هفت روز هر روز بست درم ماء الجبن را زیاده کنند سفوف
الهلیلج مستعمل در شیر شتر در سوء مزاج حار مادی کبد صنعت ان پوست هلیله زرد
ده درم لک مغسول گلسرخ طباشیر سفید از هر یک پنجدرم ریوند چینی سه درم رازیانه انیسون
از هر یک یکدرم کوفته بیخته با شیر شتر بنوشند و اگر خواهند تلین زیاده کنند چهار درم
گلبنفشه داخل نمایند و سفوف ساخته با ماء الجبن شیر شتر یا شیر بز سه درم انرا بدهند
سفوف الهلیلج مستعمل در درم صلب کبد هرگاه حرارت غالب باشد با یک رطل شیر
شتر صنعت ان پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک یک جزو تخم کرفس انیسون رازیانه
از هر یک ربع جزوی شبت سه درم تا هفت درم با یک رطل شیر شتر سفوف

الهلیلج مستعمل در یرقان اصفر هرگاه بسبب بسیاری صفرا باشد در جگر و تب نباشد صنعت آن
پوست هلیله زرد ده درم صبر سقوطری نیم درم طباشیر سفید یک درم سقمونیا یک دانگ و نیم جمله
سه شربت است سفوف الهلیلج لورلوی نافع است برای مالیخولیا و ضعف قلب و خفقان
سوداوی صنعت ان پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از منقی پوست بلیله تخم فرنجمشک تخم
بادرنجبویه لسان الثور اسطوخودوس افتیمون اقریطی گل ارمنی عودهندی سعد کوفته
قرنفل کشنیز خشک از هریک سه درم کهربای سمعی ابریشم مقوض حجر ارمنی مغسول مروارید
ناسفته از هریک یک درم و نیم تخم خرفه مغسل مغز تخم کدوی شیرین از هریک چهار درم کوفته
بیخته شربتی یک مثقال با عرق بادرنجبویه و یا شراب سیب شیرین بنوشند سنون الهلیلج
مسلی بدوانیکه عبدالله بن مسعود دیلمانی از طبرانی روایت کرده که از خالد که گفت نوشتن
از برای من حضرت امام علی بن موسی الرضا ع این دوا را از برای بلغم صنعت آن
فرمودند بگیر هلیله زرد یک مثقال خرد دو مثقال عاقرقرحا یک مثقال دبکوب و بپیز
و بمال بپایی و ندانها صبح ناشتا پس بدرستیکه این دوا تنقیه بلغم میکند و خوشبو میگرداند
بوی دهان را و مستحکم میگرداند دندانهای را باذن الله تعالی فصل در ذکر اشربه
الهلیلج شراب الهلیلج کتب های گرم و اوجاع گرم را سود دارد و صفرا برانند و طبع
را نرم کند صنعت ان پوست هلیله زرده عدد نیم کوفته در ظرفی کرده اب صاف بر سر
ان کنند و سه روز در افتاب بگذارند و بعد ازان صاف کرده در شیشه نگاه دارند و ده
عدد هلیله دیگر نیم کوفته باقدری اب تازه داخل همان اب کرده سه روز در افتاب بگذارند
و صاف نموده یازده عدد هلیله دیگر را باقدری اب تازه اضافه کنند و در افتاب بگذارند
و بعد از نهه روز از افتاب بردارند و صاف کنند و با صد و پنجاه مثقال ترنجبین بقوام
اورند و از اتش فرو گیرند یک مثقال سقمونیای منشوی سوده دران حل نمایند
شراب الهلیلج فواکهی بدانکه تنقیه معده اصحاب صداع خماری بشراب الهلیلج مفید است
مر ایشان را صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی امله منقی از هریک پانزده
درم آلوی سیاه بزرگ فرفه فارسی آلوی بخارای از هریک نیم رطل تمر هندی

منقی از حب یکرطل عناب خراسانی بزرگ پنجاه دانه همه را در شش رطل اب بپزند تا چهار
رطل برود و دو رطل بماند پس صافی نموده داخل کنند دران اب انیج و اب انار ترش
و اب انار شیرین معصورین به شحم و اب سیب و گلاب از هریک نیم رطل شکر سفید ترنجبین
پاک کرده از هریک دو ثلث یکرطل و باقیش ملایم بپزند تا بقوام جلاب اید سرد کرده در
شیشه نگاهدارند شراب الهلیلج دیگر لین و مشتهی طعام و مقوی معده است صنعت
ان پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله امله منقی از هریک چهل و هشت مثقال جوکوب
نموده در مرتبان چینی یا سفالی کرده مقدار چهار پنج اثار هندی اب بران ریخته در افتاب
بگذارند یکهفته تا ده روز در زمستان و در تابستان چهار پنجروز تا یک هفته پس صاف نموده
اب زلال انرا گرفته مقدار چهل و هشت مثقال نمک طعام داخل نموده نگاهدارند وقت حاجت
از پانزده تا بیست مثقال میل نمایند عرق الهلیلج مبهی دشهی و مکیف و منشط است
صنعت آن قند سیاه یکمن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله امله منقی
از هریک دو سیر پوست درخت امغلان چهار سیر همه را بدستور مقرر درخم کرده بقدر ضرور
اب بر روی وی کرده خم را در سرگین اسب دفن کرده بگذارند تا جوش غرد و از جوش
فرو نشیند پس از خم برآورده بدستور مقرر عرق کشند پس بگیرند گلسنج باقماع دو سیر
دارچینی بهمن سفید بهمن سرخ خولنجان شقاقل از هریک پنج توله برگ فرنجمشک گل گاو زبان
از هریک نیم سیر خصیه الثعلب مصری پنج توله ابریشم خام یاد سیر داخل عرق مذکور کرده
مرتبه ثانی عرق کشند و در وقت عرق کشیدن یک توله عنبر اشهب در نه مشربه که عرق
دران میچکد بگذارند تا عرق بران بچکد عرق هلیله دیگر که بجهت نواب ذوالفقارخان
بهادر تالیف نموده شخصی از اطبای عصر صنعت ان پوست هلیله کابلی ده سیر در اب بجوشانند
تا مهر اشود پس دانهای انرا دور کرده یکمن قند سرخ داخل کرده در خم مستعمل نموده
خم را در سرگین اسب دفن کنند و یکروز بگذارند و شیره گاو تازه دوشیده جوشانیده
که چربی انرا گرفته باشند داخل کرده شش را بگیرند در روز دیگر پنج سیر نانخواه
پاک کرده دران داخل نمایند و روز دیگر دو سیر و نیم سولش آهن داخل نمایند و بعد دو روز

وه سیر ماست داخل نمایند و روز دیگر دو صد برگ تا منقول داخل نمایند و بگذارند تا بنید شود
پس عرق کشند از ان مقدار پانزده سیر و بپیاله پیش از غذا و دو پیاله بعد از غذا بیاشامند
که اشتها آورد و باه را قوت دهد و امساک آورد و غرابیث ببرد و اگر خواسته باشند که دو اثنه نمایند
اول مرتبه بست سیر عرق بکشند و یک سیر دارچینی یک شبانروز دران بخسانند پس روز دیگر
ازان عرق کشند مقدار دوازده سیر **فیروزنوش** نسخه ان در حرف الخاء در خبث الحدید
انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فیروزنوش** بدانکه اطبای فرس این لفظ را گاه بر معجون
مرکب از افیون و مصلحات آن و گاه بر معجون مرکب از هلیلجات و خبث الحدید استعمال میکنند
چنانچه در باب افیون ذکر یافت و انچه فیروزنوش بمعنی فنجنوش است در خبث الحدید
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **فیروزنوش** ممسک یعنی فیروزنوش با مسک این
فیروزنوش نافع است از برای ریاح بواسیر و بلغم خام و مقوی معده است و مقوی باه
و معین ان در رنگ را صافی کند و گرده را گرم گرداند و نافع است از برای ریاح رحم و حابس
خون بواسیر و دافع سرعت انزال است صفت ان بوست هلیله کابلی هلیله سیاه بوست
هلیله زرد شیطرج هندی تخم کرفس خیربوا قسط تلخ سلیخه قرنفل بسباسه خولنجان نارمشک
از هر یک شش درم بوست بلیله امله منقی نانخواه تودری زردتودری گلگون دارفلفل کنجد
از هر یک چهار درم قرفه الطیب جوز بوا زنجبیل فلفل مویه از هر یک هشت درم سعد کوفی ده درم
و در نسخه دیگر چهار درم است مشک خالص تنکی دو مثقال عنبر شهب یک مثقال خبث الحدید
مدبر بوزن مجموع ادویه روغن گاو ده استار که چهل مثقال باشد مجموع ادویه را بادویران
و نیم عسل سفید جدید منزوع الرغوه معجون سازند شربتی دو درم بادوغ گاو مسکه گرفته
و یا با بنید ذبیب چیلد و دو هفته باین دوا مداومت باید نمود و بعضی گفته اند که انمعجون را باید
که با شیر گاو تازه دوشیده بنوشند و مزاج انمعجون گرم است و خشک است در اواخر حمل
سیوم قرص هلیله نافع است از برای ضعف معده یعنی بعد از تنقیه بجب بسیار باقی با سکنجبین و آب
هر کدام که باشند در هفته یکرتبه و غذا باید در ایام خوردن انقرص زیرباج باشد و انقرص نیز
از اطبای هندست صفت ان بوست هلیله کابلی ده درم زنجبیل شش درم دارفلفل شیطرج هندی

از هر یک چهار درم نمک سنگ هفت درم کبریت زرد مدبر دودع محرق از هر یک یک مثقال جمله
را در اب لیمو یک شبانروز سحق نمایند پس اقراص سازند شربتی از نمک درم تا دو درم **فصل**
در بیان نسخ کلکلانجات کلکلانج معرب از لغت هندیست که بلیله نه باشد بفتح باهای
هر دو و فارسی چه پل بزبان هندی بمعنی مبوه است یعنی مرکب از میوها که هلیله و بلیله و املہ
باشند نسخ رئیس در قانون اورده که انمعجون از تراکیب اطبای هندست کثیر النفع است
از برای استرخای معده و برودت ان و ضعف معده از برودت و رطوبت و از برای سعفه
بلغمی و تب های کهنه و غشی و حبس بول و بهق و برص و بهر ضیق النفس و سل هرگاه نبوده باشد
با حمی و از برای جبر کسر عظام و از برای برودت بدن و از برای بواسیر و ادرام طحال
و قتیکه نبوده باشد با تب و از برای دبیله و قولنج و ماء اصفر و اقسام استسقا و از برای زنانی
که در ایام حمل مریض گردند و از برای اختناق رحم و صرع و ریاح حادث در مفاصل و لقوه
مزاق و درد زانو و درد عضل صفت ان هلیله سیاه بوست بلیله آمله منقی دارفلفل فلفل
زنجبیل شیطرج هندی فلفل مویه نمک هندی سیاه نمک سرخ نفطی نمک زرد نمک طعام
نمک درانی لسان العصافیر سعد هندی دانه هیل بواجوز بوا قرفه الطیب زنگ کابلی مقشر
صعتر فارسی شونیز حب النیل زیره کرمانی سازج هندی تخم کرفس از هر یک چهار درم
و گفته که یافتم در نسخه دیگر انمعجون این ادویه را دوان مثقیل است و انرا حشقیل نامند
و المنوط که ان کشت برگشت است از هر یک چهار درم خیارشنبر هشت درم تربد سفید یکرطل و
چهار استار موبیزدانه بیرون اورده یکصد مثقال املہ منقی صد مثقال فانید شش رطل
دنیم روغن کنجد سه رطل و در نسخه دیگر روغن کنجد یک رطل است ادویه را کوفته بنجته مویز
را در اب بخته بپالایند پس خیارشنبر را دران بخیسانند پس بجوشانند و بپالایند و آمله را
علیحده دربست و دو رطل اب خالص یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا هشت
رطل اب باقی ماند پس بپالایند و مرتبه دیگر پالوده را در دیگ کرده و خیارشنبر خیسانیده
در اب مویز را که پالوده اند فانیذ را دران حل کرده با تش معتدل بپزند تا لقوام عسل آید
پس روغن کنجد را دران اندازند و حرکت دهند تا مخلوط گردد و روغن بان و بچسبد بدست

وجامه پس از التش فرو داورده ادویه را کوفته بان بسرشند و استعمال نمایند شربتی از
یک مثقال تا چهار مثقال بحسب هر کسی بقدر قوت و بحسب سن و بلد صاحب میزان الطبایع
این نسخه را باندک تفاوتی ذکر کرده یعنی بجای اهلیله هندی سیاه اهلیله کابلی و بجای
آمله منقی شیرامله منقی و بجای قرفه قرنفل و وزن اهلیله و بلیله و شیرآمله از هر یک هفت
درم اورده و وزن باقی ادویه یا کشنیز خشک از هر یک پنجدرم و خشقیل و اطموط
را نیاورده و وزن تربد را یک صد و پنجاه درم و وزن فلوس خیارشنبر را ده درم
و وزن زعبیل را نیم من آورده و بجای آمله آخر شیرامله بوزن یک من اورده و گفته
که شیرامله و مویز منقی را در ده من آب بپزند تا ثلث آب باقی ماند پس بپالایند و خیارشنبر
را دران حل کرده و سه من وده استار فانیذ بدران بگذارند و بالش ملایم بجوشانند
و نیم من روغن گنجد را بان بیامیزند و یکدو جوش دیگر داده تا بقوام آید پس ادویه را
بان بسرشند شربتی چهار درم و گفته که این ترکیب بی جز دواست بغیر فانیذ در روغن گنجد و مزاجش
گرم است در اخر درجه اولی و خشک است در سه ربع درجه اولی و نسخه شفائی در قرابادین خود اورده
مساوی است بانسخه صاحب میزان الطبایع و اهلیله سیاه و قرفه را بحال داشته بوزن پنجدرم
و بجای سعد قرنفل و بجای صعتر فارسی صمغ البطم اورده و گفته که مویز و شیرآمله را در شش من
تبریز آب بپزند تا بدو من رسد وزن کرده و دوزن فانیذ را سکه من ذکر کرده و گفته شربتی
پنجدرم است با شیر شتر یا آب عنب الثعلب و سید اسمعیل در ذخیره این کلکلانج را باسم کلکلانج
مروزی ذکر کرده باعتبار انکه این ترکیب از اطبای مرو است یا باعتبار انکه اطبای مرو
این نسخه را از هندی ترجمه کرده و در کتب خود ذکر کرده اند و نسخه آن بانسخه صاحب
میزان الطبایع مساوی است الا انکه وزن خیارشنبر بست درم است و وزن ابکه مویز و شیر
آمله را میجوشانند دوازده من و وزن روغن گنجد یکمن و قرفه و قرنفل داخل ندارد کلکلانج
اکبر انبجون هندیست عمدهٔ اجزای ان املج است نافع است از برای درد معده و تپهای کهنه
و غشی و عسر البول و برص و بهق و سرفه رطب و قروح شش و عطش و زهرها و برودت
بدن و بواسیر و درد سپرز و دمامیل و قولنج و مارا صفر و استسقا و امراض زنان

آبستن و از برای اشتهای طعام اوردن و قوتش تا پنج سال باقی میماند صنعت ان اهلیله
سیاه بلیله شیرامله منقی برنج کابلی فلفل مویز تخم کرفس شنبلیله هندی فلفل لسان العصافیر زیره کرمانی
شونیز هشقیقل و بعضی گفته اند شقاقل ملح درانی ملح هندی بهمن سرخ بهمن سفید نمک طعام
نمک سیاه نمک سرخ تا نخواه از هر یک سه مثقال تربد سفید یکرطل ادویه را کوفته بیخته شیرامله منقی
سه رطل در لبست و چهار رطل اب شیرین بالش معتدل بپزند تا ثلثش باقی ماند ازالش فرو اورده
بمالند و بپالایند و ثفلش را باندازند و شکر صافی چهار رطل داخل کرده بر اتش ملایم بگذارند و
بهمواری بپزند تا نکر کداخته شود و غلیظ گردد مانند عسل و روغن شنبلیله تازه سه رطل دران
داخل کرده حرکت دهند تا بان ممزوج شود از اتش برگرفته ادویه را کوفته بیخته بران بپاشند
و بر هم زنند تا ممزوج شود در ظرفی چینی کرده بوقت حاجت استعمال نمایند شربتش از سه مثقال
تا چهار مثقال **کلکلانج اکبر دیگر** به نسخه سمرقندی نافع است از برای اصحاب استسقا و اصحاب ضعف
کبد و درم ان و اصحاب صلابت ان و میباشد این کلکلانج ملین طبایع ایشان و سده
و قولنج بگشاید و صلابت سپرز و یرقان سدی و دمبله و امراض حادث از بلغم و رطوبت را
نافع است صنعت ان اهلیله سیاه بلیله اسنه بیرون کرده از هر یک سی و پنجدرم و در نسخه
دیگر پوست اهلیله زرد بست درم و اهلیله سیاه پوست بلیله از هر یک بانزده درم است آمله منقی
یکمن و نیم تمرهندی پنجاه درم و در نسخه دیگر بجای تمرهندی تمرهندی دبی اسنه بیرون کرده
پنجاه درم است مویز منقی از هر یک یک رطل همه را در بانزده رطل اب بجوشانند تا ربع رطل بماند
پس بمالند بگیرند و از بالایش بگذارند و حل کنند دران یکرطل فلوس خیارشنبر و مرتبه دیگر صافی
نمایند پس بگیرند مازریون بیست درم و در سکه اوقیه روغن بادام شیرین و یکرطل اب
بپزند تا تمام اب برود و روغن بماند پس بگیرند مذکک مغسول سنبل الطیب کلسخ دودقو
فطر اسالیون فوة الصبغ ریوند چینی نمک هندی ایرسا غاریقون هریک شش سفید از هر یک شش درم
کمادریوس سیسالیوس زراوند طویل اسارون عود بلسان مصطکی حنطا نابرنگ کابلی
منشر پوست سلیخه از هر یک چهار درم عصاره افسنتین سعد کوفی اذخر کی از هر یک
پنجدرم تخم کشوث بزرسق و در نسخه دیگر بجای بزرسق تخم حرمل است رب السوس ستمونیا

از هر یک ده درم تخم کرفس بادیان قسط تلخ وج ترکی انیسون از هر یک سه درم تربد سفید مدبر یکصد
و پنجاه درم زیره کرمانی چهار درم کوفته بیخته بروغن بادام مذبور چرب نموده پس بگیرند و در
فانیذ دسی درم روغن کنجد وفانیذ را در مطبوخ مسطور حل کرده مرتبهٔ دیگر به پزند تا غلیظ شود و
بقوام آید پس روغن کنجد داده مسحوقه را داخل کرده جوش خفیفی داده برهم زنند تا مستوی
گردد فرود آورند شربتی چهار درم تا پنجدرم با شیر شتر یا اب عنب الثعلب یا ماء الجبن

کلکلانج کبیر ضعیف معده را که از سردی و تری باشد و تهای کهنه را سود دارد و باز کردن
بول بکشاید و بهق و برص و سرفه بلغمی و قروح شش و تنگی نفس را ببرد و خداوندان جگر بارد
و سپرز صلب را و خداوندان باسور و قولنج را و خداوندان استسقا و اختناق رحم و بیمارهای
آنرا و خداوندان صرع و مزاج سودا را سود دارد صنعت ان الهلیله کابلی بلیله آمله باک کرده از
حب و ریشه از هر یک هفت درم فلفل دارفلفل زنجبیل فلفل مویه نمک هندی نمک سیاه هندی
سرخ نمک اندرانی نمک تبرزد خمیر لسان العصافیر شیطرج سعد خیر یاقرفه قرنفل برنگ کابلی
مقشر صعتر فارسی شونیز حب النیل زیره کرمانی سانج هندی تخم کرفس شنبر خشک از هر یک
پنجدرم تربد سفید صد و پنجاه درم فلوس خیارشنبر تازه درم مویز منقی نیم من شیر آمله باک کرده
یکمن مویز و آمله را اندر دوازده من اب بپزند تا دو بهره برود و یک حصه بماند و بپالایند خیارشنبر
را درین حل کنند و سه من ودهٔ استار فانیذ نیکو درین اب بگذارند باتش نرم و نیم من روغن کنجد
تازه بادی بیامیزند دیگجوش دیگر بدهند تا قوام گیرد بعد ان دارو ها بدان بسرشند شربتی
از سه درهم تا چهار درهم واین ترکیب سی جزو است بلغیر فانیذ و روغن کنجد و وزن ان شش صد
و شصت و هفت درم و نیم تقریباً مزاج ان گرم است در آخر درجهٔ اول و خشک است در سه رکن درجه
و در نسخه دیگر که باسم کلکلانج بزوری است زیره و سانج و تخم کرفس و کشنیز خشک داخل نیست

کلکلانج صغیر نافع از برای اقسام استسقا و اوجاع کبد و طحال و سده و دامیل و مجرب است
در منافع مذکوره صنعت ان به نسخه شیخ رئیس پوست هلیله زرد بست درم هلیله سیاه پوست هلیله
از هر یک پانزده درم آمله منقی سه رطل تمر هیرودی پنجاه درم مویز دانه بیرون آورده یک
رطل ادویه را صحیح کرده سی رطل اب بر روی انها کرده بجوشانند تا انکه هشت رطل اب باقی ماند

پس ادویه را نیکو بمالند و بفشارند و بپالایند دیگیرند عسل فلوس خیارشنبر منقی از هر یک دو
یکرطل و دران اب مصفی داخل کرده یک جوشی داده پس فرود آورده بمالند مالیدنی نیکو
و در پالایش انداخته بپالایند یا از غربال موی بگذرانند و ثقل نزاد و رکرده پس بگیرند فانیذ
چهار رطل و دران حل کرده بجوشانند تا بقوام عسل آید پس داخل کنند روغن کنجد تازه یک
رطل و در نسخه که صاحب میزان الطبایع ذکر کرده وزن روغن کنجد سه ستار است و علی التقدیرین
صافی نموده برهم زنند تا مخلوط یکدیگر شوند و چند جوش دیگر داده از اتش فرود آورند و بگیرند

لک مغسل سنبل الطیب دو قو گلسرخ منزوع الاقماع فطراسالیون فوربون چینی نمک هندی
بیخ سوسن اسمانجونی غاریقون هریک شش سفید از هر یک شش درم کماذریوس سیسالیوس زراوند طویل
اسارون مصطگی عود بلسان جنطیانا برنگ کابلی مقشر سلیخه از هر یک چهار درم زرکشوت
بزرسرمق اصل السوس رب السوس ستمونیا منشوی از هر یک ده درم عصارهٔ غافث
عصارهٔ افسنتین سعد هندی فتاح اذخر از هر یک پنجدرم تخم کرفس قسط تلخ وج ترکی رازیانه
انیسون از هر یک سه درم تربد سفید مدبر یکصد و پنجاه درم زیره کرمانی چهار درم مجموع را
کوفته بیخته پس بگیرند برگ مازریون بست درم و داخل کنند دران یک رطل اب و سه اوقیه
روغن کنجد و یا روغن بادام شیرین و بجوشانند تا اب برود و روغن بماند پس بپالایند
داد ویه را بان چرب کرده و در فانیذ مطبوخ مذکور مخلوط سازند غلط نیکو و در ظرف چینی
نگاهدارند شربتی چهار درم با شیر شتر یا ماء الجبن یا اب عنب الثعلب یا اب کاکنج و بعضی
گفته اند که شربتی از چهار درم تا پنج درم واین نسخه چهل و سه جزو است بلغیر فانیذ و روغن
و وزن ادویه یک هزار و نود و هفت درم است و مزاجش گرم است در اواسط درجه اولی
و خشک است در یکدرجه و نیم و در نسخه سید اسمعیل در ذخیره بجای کماذریوس کمافیطوس
است و این نسخه اصل از نسخه ذخیره است **کلکلانج اصغر** در منافع مثل منافع کلکلانج اکبر
است صنعت ان هلیله سیاه هندی هلیله منقی شیرابهٔ منقی فلفل دارفلفل شیطرج سعد هندی
صبر زنجبیل حب النیل بربخ کابلی مقشر کشنیز خشک نانخواه فلفل مویه تخم کرفس لسان العصافیر
زیره کرمانی اطموط از هر یک پنجدرم خیارشنبر منقی از قشر وجب نمک هندی قرفه الطیب

سافج هندی ۱ میل بوا کرشمیرست واگر یافت نشود عوض ان قافله کباجته السودا که نویسند
است از هر یک ۱ درم ست تربد سفید ۲ روغن شیرج از هر یک بست استار شکر سفید یکصد و بست استار
مویز دانه بیرون کرده دو بست و پنجاه استار اب انجبره رطل صنعت **مارالانج مستعمل** دین
کلکلانج شیر املہ منقی ۱ سه من مویز منقی از عجم شش من در چهار طل اب عذب بپزند تا ربعش بماند
پس بمالند و بپالایند و در دیگ پاکیزه کرده شکر را دران انداز ند و باتش ملایم بپزند تا شکر
گداخته و مثل غلیظ گردد پس او دیه مسحوقه را بران ریخته بر بالای اتش حرکت دهند بعد ازان
روغن شیرج را بران ریخته بر هم زنند تا خوب ممزوج شود و مثل خمیر گردد و از اتش بر گیرند
و سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاهدارند و بوقت حاجت تعمال نمایند شربتی از سه مثقال
تا چهار مثقال و قلمی فرموده اند که باعتقاد این فقیر درین هر دو نسخه روغن شیطرج تازه است که
بسهولت روغن شیرج قلمی شده خواه سهوا از مولفش باشد یا از کاتب بعد از تالیف **کلکلانج دیگر**
سده کبد و طحال و عسر بول را کشاید و ضیق النفس و قولنج را نافع بود و بیماریهای رحم و دنبهای کهنه
که از بلغم و رطوبت باشد سودمند بود و مستسقی را فایده عظیم بخشد و سینه و شش را از بلغم و رطوبت
پاک سازد و سرفه کهنه که از رطوبت دماغ و شش باشد برطرف کند صنعت ان پوست هلیله زرد
پوست بلیله املہ مقشر فلفل شیطرج هندی صبر زرد زنجبیل حب النیل به نمک کابلی مقشر کشنیز خشک
نانخواه فلفل مویز تخم کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی بندق هندی از هر یک پنج درم شیره
فلوس خیارشنبر نمک هندی قرفه سافج هندی قاقلیتین شونیز از هر یک سه درم تربد سفید
مدبر یکصد درم مویز منقی از پوست و تخم پاک کرده یکصد درم شیر املہ ده رطل اجزا کوفته بیخته مویز
و شیر املہ را در بست رطل اب صاف طبخ نمایند و صافی کرده مقدار یکهزار باشد فایند
داخل کرده بقوام اورند انگاه دواها را کوفته بیخته دو رطل روغن کنجد تازه داخل کرده همه را درهم
امیخته خوب بشند و در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و هنگام حاجت مقدار شربتی چهار مثقال
تناول نمایند **کلکلانج بار دنافع** از برای استسقای حار و ادجاع کبد و سده و دمامیل
صنعت ان به نسخه ثابت بن قره در ذخیره و ظاهر انست که بوده باشد از تالیف او پوست
هلیله زرد شیر املہ منقی مازریون مدبر غاریقون هش سفید تربد سفید مدبر از هر یک پنج درم غنچه گلسرخ

منزوع الاقماع تخم کاسنی تخم خیارین مقشر از هر یک دو درم رب السوس یکدرم عصاره افسنتین
سه درم ترنجبین یکصد درم او دیه را کوفته بیخته ترنجبین را در اب حل کرده بجوشانند و بپالایند و
باز بجوشانند تا بقوام آید او دیه را بان بسرشند **کلکلانج بار دیگر** به نسخه سید اسمعیل که
در ذخیره خوارزمشاهی در باب استسقا ذکر کرده صنعت ان بگیرند برگ مازریون که هفت
روز در سرکه خیسانیده خشک کرده باشند پوست هلیله زرد غاریقون هش سفید از هر یک
پنج درم عصاره افسنتین سه درم ایرسا گلسرخ منزوع الاقماع تخم کاسنی تخم خیارین مقشر
رب السوس از هر یک دو درم کوفته بیخته ترنجبین منقی فلوس خیارشنبر فایند از هر یک
پانزده درم هر سه را باب گرم گداخته صافی نموده بقوام اورند داده به رابان بسرشند
شربتی از دو درم تا چهار درم و در نسخه سمرقندی که از برای استسقا باحرارت آورده
بجای ایرسا اصل السوس است و در نسخه دیگر مغز بادام مقشر پنج درم نیز داخل است و بجای
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه است و در نسخه دیگر هر یک از ترنجبین و فلوس خیارشنبر از هر یک
نصف درم است و نوشته که شربتی از دو درم تا چهار درم با شیر شتر بلا شربه مناسبه
دیگر بپاشامند و تا شش درم میتوان خورد و باقی او دیه مساوی نسخه سید اسمعیل اند
کلکلانج حار نافع از برای امراضیکه نافع است از برای انها کلکلانج بار دو مستعمل است
دران امراض و قتیکه بوده باشند بسبب برودت صنعت ان ورق مازریون مدبر غاریقون
هش سفید پوست هلیله زرد شکینج از هر یک پنج درم ایرسا سه درم ریوند چینی عصاره غافث
انیسون سنبل الطیب از هر یک دو درم کوفته بیخته با سه وزن او دیه عسل مصفی معجون
سازند شربتی از سه درم تا چهار درم با شیر شتر یا غیر ان از شربه مناسبه و تا شش درم
میتوان خورد **کلکلانج معتدل** منقول از قرابادین قلانسی به نسخه ثابت بن قره
صنعت ان ورق مازریون که یک هفته در سرکه انگوری خیسانیده خشک کرده باشند
پوست هلیله زرد غاریقون هش سفید از هر یک پنج درم عصاره افسنتین سه درم ایرسا گلسرخ منزوع
الاقماع مغز تخم خیارین تخم کاسنی رب السوس از هر یک دو درم ترنجبین منقی فلوس خیارشنبر
فایند از هر یک پانزده درم این هر سه را باب گرم حل کرده بپالایند و بپزند تا غلیظ شود

وادویه خشک راکوفته بیخته باان معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم واین نسخه با
فایند دوازده جزو است ووزن انمجموع هفتاد وسه درم است ومزاجش چنانکه نسبت بین
قوه انشاره نمود معتدل است درحرارت وبرودت وخشک در درجه دوم **کلکلانج** بنسخه
دیگر صنعت ان نرید سفید مدبر مازریون مدبر بوست هلیله کابلی عصاره افسنتین ریوند چینی
غاریقون هش سفید از هر یک پنج درم مغز تخم خیارین تخم کاسنی ورق گلسرخ ایرسا السوس
از هر یک دو درم ترنجبین شکر سفید فلوس خیارشنبر از هر یک پنجاه درم روغن بادام
شیرین دوازده درم تربد وهلیله راکوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باقی
ادویه راکوفته بیخته ترنجبین وشکر وفلوس خیارشنبر رادراب حل کرده صافی نموده
باتش ملایم بقوام آورده بدستور مقرر معجون سازند شربتی سه مثقال تا پنج مثقال جایز بود باشیر شتر یا غیر
ان ازشربه بمناسبه **کلکلانج** دیگر بنسخه محمد بن ذکریا رازی صنعت ان مازریون مدبر نرید
سفید مدبر غاریقون هش سفید بوست هلیله زرد از هر یک پنجدرم عصاره افسنتین سه درم ورق
گلسرخ تخم کاسنی از هر یک دو درم رب السوس دو درم ونیم بانرنجبین منقی وفلوس خیارشنبر
بافایند بدستور معجون سازند شربتی از دو درم تا چهار درم با طبیخ هلیله زرد ودر نسخه سیم
اسمعیل فایند داخل نیست مارا الجیوة جهت قوت ماضمه ورفع سستی اعصاب وبجهت تقویت
دماغ وحدت ذهن نافع است صنعت ان بوست هلیله کابلی بلیله آمله منقی خبث الحدید از هر یک
پانزده انار رهندی دارفلفل زنجبیل ناخواه از هر یک نیم پاو همه راجوکوب کرده خبث الحدید را
نرم سائیده درسبوچه چینی یا لعابدار کرده پانزده انار آب شیرین خالص راجوشانند تا
ده انار بماند گرماگرم بران ریزند پس شش توله نمک طعام داخل نموده داگر نمک سنگی
سفید باشد بهتر است پس سر آنرا بسته درافتاب بگذارند تا دوازده روز که شب وروز در
تحت السما باشد پس شروع نمایند بخوردن آن سه شربتی از سه توله تا پنج توله ناشتا
آب خرچ شود از طعام توان خورد ودر ایام خوردن از ترشی وبادی پرهیز نمایند وهرگاه قدری
قسم چون آب کم شود آب خالص راجوشانیده اضافه نمایند تا دران طعم دستی

باقی است وچون طعم آن کم گردد دیگر آب داخل ننمایند **مار الفواکه** اهلیلج سهال صفرا
بان بعد از نضج ونافع است مر صداع صفراوی را صنعت ان پوست هلیله کابلی پوست بلیله زرد
از هر یک هفت درم عناب ده دانه سپستان سی دانه تمرهندی منقی از قشر وحب ولیف
ده درم آلوی سیاه آلوی بخارائی از هر یک دوازده دانه همه را در یک رطل آب گرم
یک شب بخیسانند وصبح صافی نموده یک اوقیه تا دو اوقیه سکنجبین سکری ساده داخل
نموده بنوشند **مضوع اهلیلجی** انمضوع از استنباط آلقدس سره است نافع است از برای
رعونت وحمق صنعت ان بگیرند اهلیلج کابلی کلان نوقی زرین عددی واسته آنرا بیرون
کرده باکندر ذکر مصطگی علک البطم از هر یک یک مثقال عنبر شهب مویز سرخ سعد کوفی
صعتر فارسی قرنفل زنجبیل اسطوخودوس از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بعرق بادرنجبویه
شربتی بنادق سازند هر یک بوزن یک مثقال دایم یکی را در دهان نگاهدارند واهسته
اهسته نخایند واب آنرا فرو برند **فصل دربیان مطبوخاتیکه اصل وعمود در**
انها اهلیلج است رازی گفته که شامیدن ان نافع است از برای دوار وسدر صفراوی
ابن الیاس گفته که علاج دوار صفراوی تقیه بدن وسداست از صفرا به مطبوخ اهلیلج
مدامینی گفته که اسهال بطن بمطبوخ اهلیلج نافع است از برای دوار وسدر صفراوی سمرقندی
گفته که هرگاه سبب دوار وسدر حادث بمشارکت معده اخلاط مراریه حاصله در معده
باشد علاجش تقی است وباسهال بمطبوخ اهلیلج **مطبوخ اهلیلجی** مسهل صفرا منقی
معده وسرازاخلاط مراریه صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هر یک
هفت درم سرنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی سنا مکی از هر یک پنجدرم اصل السوس تراشیده
سه درم مویز منقی ده درم عناب سپستان آلوی سیاه از هر یک پانزده دانه مجموع را در سه
رطل اب بجوشانند تا یک رطل بماند صافی نموده فلوس خیارشنبر ترنجبین از هر یک پانزده
مثقال دران داخل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین دو درم بران بچکانیده
سحر بنوشند **مطبوخ اهلیلجی دیگر** که منقی معده ازاخلاط مراریه ونافع است از برای
دوار بلغمی سدر معده ازاخلاط صفراویه در معده صنعت ان پوست هلیله زرد تمرهندی

از هر یک ده مثقال الوی سیاه آلوی بخارائی سپستان از هر یک ده دانه تخم
کاسنی پنجمثقال دراب جوشانیده صافی نموده ترنجبین خراسانی پانزده مثقال دران
حلکرده صافی نموده سقمونیا یکدانگ سوده داخل کرده سحر بنوشند مطبوخ اهلیلج اطلاق
طبیعت بآن ازبرای تنقیه معده ازبقیه فضل شراب که درمعده مانده باشد وقتیکه بوده
باشد مزاج حار وصداع خماری شدید میباشد مفید صنعت آن پوست هلیله زرد
ششدرم آلوی سیاه فارسی آلوی بخارائی از هر یک بیست دانه شاهتره سنا مکی
از هر یک پنجدرم ورق گلسرخ چهاردرهم عناب بیست دانه رازیانه تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک
دودرم عنب الثعلب اصل السوس سپستان بنفشه گل بنفشه از هر یک سی درم همه را بدرسه رطل آب
بجوشانند تانصف رسد صافی نموده بگیرند ازان صافی ان یکصد درم وشیرخشت خراسانی
وتمرهندی منقی ازحب ولیف از هر یک ده مثقال دران حلکرده بپالایند وبیاشامند
مطبوخ اهلیلج اصفر نافع ازبرای اهبال صفراوی درصداع حادث بمشارکت معده
ازغلبه صفرا درمعده صنعت ان پوست هلیله زرد پنجدرم شاهتره سه درم عناب خراسانی
ده دانه تمرهندی مویز منقی از هر یک ده درم جوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبر
منقی ازحب پانزده درم دران حل کرده صافی نموده سقمونیا نیم دانگ سه دودانگ
سوده داخل کرده بنوشند وغذا مرقه چوزه مرغ مطبوخ باآب آلو یاآب تمرهندی یاآب غوره
یاآب سماق باشد مطبوخ اهلیلج نافع ازبرای دوار صفراوی صنعت ان پوست هلیله
زرد شاهتره از هر یک ده درم در یک رطل ونیم آب بجوشانند تاثلث بماند بردی
فلوس خیارشنبر وشیرخشت خراسانی از هر یک ده مثقال صافی نموده بمالند ولفشارند
وبپالایند ویک مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند مطبوخ اهلیلج دیگر
نافع ازبرای دوار حادث بمشارکت معده از اخلاط مریه درمعده صنعت ان پوست
هلیله زرد شش درم آلوی سیاه الوی بخارائی از هر یک ده دانه سپستان بست دانه
تمرهندی منقی ازحب ده درم تخم کاسنی چهاردرهم جوشانیده صافی نموده ترنجبین
خراسانی نسی درم دران حلکرده صافی نموده بنوشند واگر یکدانگ سقمونیای سوده

سردارد نموده بنوشند بهتر است مطبوخ اهلیلج نافع ازبرای سدر صفراوی
صنعت آن پوست اهلیله زرد سرشنبشه از هر یک ده درم در یک رطل اب بجوشانند تاثلث
باقی ماند صافی نموده بست درم شیرخشت خراسانی دران حل کرده صافی نموده بنوشند
مطبوخ اهلیلج مستعمل در دوار وسدر ازبرای اهبال خلط محدث آن هرگاه بوده
باشند علت قوی شکصنعت ان پوست هلیله زرد پانزده درم آلوی سیاه بزرگ دانه بست
دانه سپستان سی دانه مویز منقی بست درم تمرهندی پانزده دم شاهتره پودنه از هر یک
ده درم ورق گلسرخ ششدرم افسنتین رومی پنجدرم بادآورد سه درم رازیانه انیسون
از هر یک یکدرم سقمونیای منشوی یکدانگ سوده دران حل کرده سحرگاه نیمگرم بیاشامند
مطبوخ اهلیلج دیگر مسهل سودا واخلاط محترقه نافع ازبرای امراض سوداویه وصفراویه
خصوص ازبرای دوار صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک
دودرم ونیم افتیمون افسنتین رومی تربد سفید مجوف مصمغ مدبر پنجدرم آلوی سیاه
پانزده دانه تمرهندی منقی ازحب ولیف ده درم همه را بدستور مقرر جوشانیده صافی
نموده فلوس خیارشنبر ده مثقال ترنجبین بست درم دران بسالند وبپالایند وروغن بادام شیرین
یکدرم دران داخل کرده سحر نیمگرم بیاشامند مطبوخ اهلیلج طبری انمطبوخ را درکتاش
موسوم بمعالجات بقراطی ذکر کرده وگفته که هرگاه بوده باشد دوار را ازاخلاط حاره محتدمه
بطون دماغ وطبیب را لازم است که در تقسیم دوار نظر کردن بقوت علیل وسایر قوانین پس اگر
مانعی منع نکند اول فصد قیفال نماید پس اسهال طبیعت فرماید بعد از چند روز با نمطبوخ واقفشر
باید که پنجروز از فصد بگذرد ومقتضی طبیعت وقوت انمطبوخ آنست که ملطف ومنضج اخلاط مادت
ومسهل ومستفرغ جمیع بدنست واگر یک شربت کفایت کرد بهتر والا باید که بیاشامند دو شربت
وسه شربت صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک پانزده دم
افسنتین رومی فطوریون دقیق حشیش غافث از هر یک چهاردرم تمرهندی منقی از لیف
وحب ده درم عناب آلوی سیاه از هر یک سی دانه پرسیاوشان پنجدرم اصل السوس
تراشیده مرضوض چهاردرهم مجموع را بدستور مقرر در مطبوخ بجوشانند وصافی نموده بگیرند

ازان یک شربت و بمالند دران غاریقون سفید دو مثلث درمی تربد سفید مدبر یکدرم
ستمونیای انطاکی مشوی سه طسوج بعد ازانکه همه را سحق نموده بجلاب سکری شربتی باشند
پس انرا نیگرم کرده اول طلوع صبح بنوشند مطبوخ اهلیلج دیگر منقول ازگناش
بقراطی مستعمل در دوار از اخلاط یا حیه محتبسه در بطون دماغ و بر طبیب واجب است که
اگر قوت اطاعت کند فصد قیفال نماید علیل را پس بعد از پنج روز اسهال طبیعت نماید یا بمطبوخ
صنعت آن پوست هلیله زرد سی درم تمرهندی منقی از حب ولیف سی درم افتیمون دو درم
هفت درم مازیانه زردفای خشک صعتر فارسی از هریک پنجدرم عناب آلوی سیاه از
هریک سی دانه مویز منقی بست درم مجموع را بدستور مقرر بپزند وصافی نموده بگیرند
ازان یک شربت وحل کنند دران تربد سفید یکدرم ستمونیای انطاکی مشوی یکدانگ
نیم گرم کرده بیاشامند مطبوخ اهلیلج انیمطبوخ جامع مسهل هر سه خلط است و پاک میکند
دماغ را و نافع است از برای امراض دماغی مخصوص از برای دوار و سدر حادث از اخلاط
مختلفه سوای خون صنعت ان پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هریک ده
درم آلوی سیاه سی دانه تمرهندی منقی پانزده درم شاهتره هفت درم افتیمون ردی
سه درم همرا در سه رطل آب بجوشانند تا نصف رسد صافی نموده بگیرند ازان یک رطل
و بمالند دران تربد مدبر یک درم صبر سقوطری رابع درمی غاریقون دو دانگ و بنوشند
میفرمایند که اگر ادویه سردار و راحب بسته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را بنوشند
بهتر است و اگر در مطبوخ ده مثقال فلوس خیارشنبر حل کرده بیالایند و یک مثقال روغن بادام
شیرین داخل کرده بنوشند اقوی است مطبوخ اهلیلج باشاهترج شیخ رئیس گفته که گاه
بوده باشد سبب دوار سدر حادث بمشارکت معده و اخلاط مریه ساذجه در معده پس باید که
استفراغ باسهال بانیمطبوخ بعد از قی نموده شود صنعت آن پوست هلیله زرد شش درم
آلوی سیاه آلوی بخارائی از هریک سی دانه سپستان سی دانه شاهتره سنا مکی از هریک
پنجدرم ورق گلسرخ چهار درم عناب ده دانه را زیانه تخم کشوث تخم کاسنی از هریک
دو درم عنب الثعلب اصل السوس گل بنفشه گل نیلوفر از هریک سه درم مجموع را در سه رطل

رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده شیرخشت خراسانی تمرهندی منقی از حب و
لیف از هریک ده مثقال تربنجبین فلوس خیارشنبر از هریک پانزده مثقال دران بالایند
مالیدنی قوی و بیالایند و یک مثقال روغن بادام شیرین بران بچکانند و بیاشامند مطبوخ
اهلیلج باغاریقون ازاهرن گفته که بیاشامند دوار یا از معده یا از سر و انچه بوده باشد مختص
بسر باید دانست که بیاشامانند صاحب انرا انیمطبوخ که مسهل اخلاط ثلثه است از سر و نیز انیمطبوخ
نافع است از برای جنون چون استعمال کرده شود و بعد از تدابیر منومه چون خواب آید
اسهال خلط نماید بانیمطبوخ بعد از انضج مادی و بعد از تنقیه چند روز او را رخصت استراحت فرمایند
وام کنند او را بتدابیر مرطبه از اغذیه و غیرها پس اعاده کنند دوای مسهل را و برای طبیب است
که اعاده همین مسهل نماید یا اقوی ازین چون حب اسطوخودوس صنعت آن هلیله زرد ده درم
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هریک هفت درم پوست بلیله آمله منقی از هریک چهار درم
مویز سرخ منقی ده درم آلوی سیاه ده دانه گاوزبان بادرنجبویه خشخاش غافث اسطوخودوس
از هریک سه درم اسفاناخ فستقی پوست تراشیده مرخوض دو درم افتیمون درکتان بسته
ده درم افسنتین رومی مشک سافوج هندی عنبر سقوطری از هریک یکدرم مجموع را بدستور مقرر بجوشانند
وصافی نموده غاریقون سفید صبر سقوطری از هریک یکدرم نمک لقطی لاجورد مغسول
از هریک دو دانگ شحم حنظل یکدانگ سنکرسخ ده درم غاریقون را بپوست آردپیز مویز
بمالند و بپزند و با باقی ادویه سردار و کوفته بیخته باشند در شکر سرشته در مطبوخ بمالند
و بنوشند مطبوخ اهلیلج مستعمل در اقسام جنون و فتیکه سودای محترقه از صفرا باشد چون
استعمال کرده شود و بعد از فصد و سایر تدابیر سرسام صفراوی صنعت آن پوست هلیله زرد پانزده
درم پوست هلیله کابلی ده درم افتیمون افسنتین رومی از هریک چهار درم اسفاناخ فستقی
پوست تراشیده نیم کوفته پنجدرم سنا مکی سه درم بوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبر
بست درم تربنجبین پاک کرده پنجاه درم دران حل کرده صافی نموده بنوشند و بعضی افاضل
پنجدرم ستمونیای مشوی داخل نمایند و بعضی اوقات بنفشه گل نیلوفر عناب جوشانیده
اضافه نمایند و این نسخه بطریق دستور العمل است در خور هر شخص زیاده و کم کنند و بعضی

اوقات ازجهت تقویت قوت مصطگی رومی وانیسون داخل نمایند مطبوخ اهلیلج دیگر
مسهل صفرا مستعمل درصداع صفراوی صفت ان بوست هلیله زرد بوست هلیله کابلی
اصل السوس ازهریک دو مثقال الوی سیاه ده عدد مویز منقی بست عدد عناب خراسانی
پانزده عدد تمرهندی پنجمثقال جوشانیده صافی نموده شیرخشت خراسانی ترنجبین ازهریک
پانزده درم دران اخل کرده صافی نموده فلوس خیارشنبر پانزده مثقال دران حل کرده
بازصافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال دران داخل کرده بنوشند مطبوخ
اهلیلج مسهل صفرا مستعمل درصداع صفراوی صفت ان بوست هلیله زرد تمرهندی
منقی ازحب وقشر دلیف ازهریک سی درم مویز طایفی منقی ازحب عناب سپستان ازهریک
سی دانه سرنغشه خشک دوازده مثقال آلوی سیاه سی عدد دیمه رادرشش رطل آب
بپزند تادو رطل بماند پس بگیرند ازان هردو هفت مثقال وحل کنند دران دوازده مثقال
فلوس خیارشنبر منقی ازحب وبمالند وبپالایند وبجکانند بران روغن بادام شیرین یک
مثقال وبنوشند مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل درصداع صفراوی که درسهال صفرا اقوی
ازنسخه قبل است واسهال صفراوی غلیظ یعنی مرهٔ محی میکند صفت ان بوست هلیله زرد
پانزده درم آلوی سیاه فارسی بزرگ دانه بست دانه عناب خراسانی بست دانه تمرهندی
منقی ازحب پانزده درم شاهتره ده درم افسنتین رومی پنجدرم مجموع رادردو رطل آب بپزند
تاثلث رسد صافی نموده بگیرند ازان شش اوقیه وحل کنند دران شیرخشت خراسانی
وترنجبین ازهریک یک اوقیه وتقویت نمایند آنرا به نیم انگ ستمونیای مشوی وبیاشامند
واگر ماده اغلظ باشد سزاوار آنست که بعوض شیرخشت وترنجبین نیم مثقال صبر سقوطری
دران داخل کرده بنوشند مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل درصداع صفراوی هرگاه باصفرا
شایبه از بلغم باشد صفت ان بوست هلیله زرد بست درم تمرهندی منقی ازحب سی درم
پرسیاوشان اصل السوس ازهریک سه درم شاهتره پانزده درم افسنتین رومی هفت
درم عناب سی دانه الوبست دانه مویز منقی ازحب ده درم کشنیز خشک یک کف کبیر
مجموع رادرآب بپزند چنانکه رسم مطبوخ است وبفشارند وصافی نموده درمقدار یک

شربت ازان وقت پانزده درم ترنجبین پاک کرده حل کرده صافی نمایند ومقدار طبوخ سقمونیا و
دوثلث درمی تربد سفید مدبر دران بمالند تانیکو مخلوط شود بیاشامند مطبوخ اهلیلج دیگر
صفرا وسودای محترق ازصفرا وصداع صفراوی وسوداوی رامفید است صفت ان بوست
هلیله زرد هفت درم بوست هلیله کابلی آمله منقی ازهریک چهاردرهم تخم کاسنی نیم کوفته گلسرخ
منزوع الاقماع ازهریک سه درم عناب بست عدد آلوی سیاه پانزده عدد گل نیلوفر دو
درم ریوند چینی نیم درم ریوند رایم کوفته درصره کتانی بسته مجموع رادرآب بجوشانند بدستور
مقرر پس صافی نموده بست وپنجدرم شیرخشت دران حل کرده صافی نموده تربد سفید مدبر
چهاردانگ بوست هلیله زرد نیم درم ستمونیای مشوی یکدانگ گلسرخ منزوع الاقماع یکدانگ
کوفته بخیته دران حل کرده بیاشامند واگر سرد مزاج ساخته فربرند بعد ازان مطبوخ
رابیاشامند بهتر است مطبوخ اهلیلج فواکهی ملین طبع است بازلاق واسهال صفراونافع
است ازبرای صداع صفراوی صفت ان بوست هلیله زرد چهاردرم عناب بست دانه
سپستان سی دانه الوی سیاه بزرگ الوی خراسانی سیرش اصهانی ازهریک ده دانه
تمرهندی منقی ازحب ولیف ده مثقال افسنتین رومی تخم خبازی تخم کشوث تخم کاسنی گل
نیلوفر بوست بیخ کاسنی بوست بیخ زرشک ازهریک سه درم مجموع رادرده رطل وانیم آب بپزند
تاثلث باقی ماند پس صافی نموده حل کنند دران فلوس خیارشنبر منقی ازحب وشیرخشت خراسانی
ازهریک ده مثقال ترنجبین پانزده مثقال وبمالند وبپالایند وبجکانند بران روغن
بادام شیرین یک مثقال وبیاشامند واگر باصفرا شائبه ازبلغم باشد باکی نیست که تقویت
کرده شود انیم طبوخ بریوند چینی دودانگ تربد سفید محکوک ملتوت بروغن بادام شیرین
مرضوض یکدرم هردو راکوفته بخیته بران پاشیده نیم گرم بنوشند مطبوخ اهلیلج منفیج
ابوجریج مستعمل درصداع دموی آنچی گفته که اسهال بمطبوخ اهلیلج ومنفیج نافع است ازبرای
کابوس حادث ازسودای محترقه ازخون چون استعمال کرده شود بعد ازفصد صفت آن
بوست هلیله زرد سه سپستان خشک ازهریک پنجدرم تمرهندی منقی ازحب ده درم دراب
بپزند وصافی نموده بست درم شیرخشت خراسانی دران حل کرده بازصافی نموده بنوشند

مطبوخ اهلیلج اصفر مسهل صفرا برقی است و اسهال صفراییان بعد از تنقیح نافع است
از برای صداع صفراوی صفت آن پوست اهلیله زرد لبست درم وارد و رطل آب بجوشانند
تا ثلث بماند پس صافی نموده حل کنند دران وزن چهل درم خربق بیخ کوبیده پاک کرده و سی درم
خراسانی و صافی نموده بنوشند به نسخه دیگر پوست اهلیله زرد ده درم تالبست درم نیکوفته
در یک رطل آب بجوشانند برق تا یک رطل بماند صافی نموده فکار طبرزد لبست درم شیرخشت
یا ترنجبین هرکدام که باشد پانزده درم دران حل کرده صافی نموده بیاشامند
به نسخه دیگر پوست اهلیله زرد لبست درم در یک من آب بپزند تا ثلث بماند صافی نموده
سی درم شیرخشت خراسانی در هفت اوقیه مطبوخ حل کرده صافی نموده بنوشند
و اگر شیرخشت نباشد بدل آن ترنجبین چهل درم کنند میفرمایند که اگر بدل این هردو شیر
وارد مکرر لست درم کنند بهتر است مطبوخ اهلیلج دیگر مسهل صفرا مستعمل در صداع
صفراوی صفت آن پوست اهلیله زرد تمرهندی منقی از حب و قشر و لیف از هریک
لبست درم هردو را در دو رطل آب بپزند تا ثلث رسد صافی نموده بگیرند از آن سه
اوقیه تا چهار اوقیه و داخل کنند دران فلوس خیارشنبر منقی از حب و بالند و
بپالایند و داخل کنند دران یک مثقال روغن بادام شیرین و بیاشامند
مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل در ربع دموی صفت آن پوست اهلیله زرد پوست
اهلیله کابلی از هریک هفت درم گل سرخ تخم کاسنی از هریک پنجدرم مویز منقی
آلوی سیاه سپستان از هریک سی عدد پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه
انیسون از هریک یک درم برگ کرفس تربرگ کاسنی تر از هریک یک
دسته کوچک بوده نشاخته بنفشه پنج درم تمرهندی لبست درم در
یک و نیم من آب بپزند تا نیم من بماند پس در مقدار ده مثقال از آن سی درم ترنجبین حل کرده
صافی نموده بنوشند مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل در ربع صفراوی صفت آن پوست
اهلیله کابلی پوست اهلیله زرد از هریک هفت درم گل بنفشه پنجدرم افتیمون
سنا مکی از هریک چهار درم تخم خربزه نیم کوفته بیخ خربزه از هریک

پنجدرم جوشانیده صافی نموده مقدار صد درم یا زیاده یا کمتر با پنجاه درم سکنجبین امیخته
نیم گرم بنوشند مطبوخ اهلیلج مستعمل در ربع سوداوی که اسهال قوی کند صفت آن
پوست اهلیله کابلی اهلیله سیاه از هریک ده درم پوست بلیله آمله منقی از هریک پنجدرم افتیمون
چهار درم افتیمون هفت درم لسان الثور بادرنجبویه بسفایج فستقی نیم کوفته از هریک چهار درم
سنا مکی پنجدرم آلوی سیاه مویز خراسانی از هریک بست دانه جمله را در دو من آب بپزند
تا نیم من بماند پس صافی نموده در یکصد درم ازان یک مثقال غاریقون سفید و نیم درم صبر سقوطری
و نیم درم ملح نفطی و یک دانگ خربق سیاه کوفته بیخته بعسل شسته حل کنند و بنوشند و اگر این
اجزا را حب سته فرو برند و بعد ازان مطبوخ را بنوشند بهتر است حب مسهلی که بدل اجزای
سردارو در مطبوخ استعمال کرده میشود صفت آن افتیمون یکدرم تربد سفید مدبر یکدرم و نیم
تا نخواه دو دانگ بسفایج فستقی چهار دانگ انیسون تخم کرفس از یانه از هریک دو دانگ
ایارج فیقرا غاریقون سفید از هریک یکدرم نمک سنبلی مقل ازرق از هریک پنجدرم کوفته
بیخته بآب بوده نه تازه شسته جوشانده وقت خواب یکدرم و نیم از مجموب فرو برند و
سحر مطبوخ ساده را نیم گرم بنوشند مطبوخ اهلیلج که مسهل صفرا و سودای محترق از
صفراست و صداع صفراوی و سوداوی را نافع است صفت آن پوست اهلیله زرد هفت
درم پوست اهلیله کابلی آمله منقی از هریک چهار درم تخم کاسنی نیم کوفته گلسرخ منزوع الاقماع
از هریک سه درم عناب بست دانه آلوی سیاه پانزده دانه ریوند چینی نیم درم ریوند را
نیم کوفته در صره کتانی کرده گل نیلوفر دو درم مجموع را بدستور مقرر طبخ نموده شیرخشت
خراسانی بست و پنجدرم دران حل کرده صافی نموده سردارو تربد سفید چهار دانگ پوست
اهلیله زرد نیم درم سقمونیای مشوی گلسرخ از هریک یک دانگ بسایند و دران داخل کرده
بیاشامند و اگر سردارو را حب بسته فرو برند و بعد ازان مطبوخ را بیاشامند بهتر است
مطبوخ اهلیلج مستعمل در سوء مزاج حار مادی کبد و در دموی بعد از فصد و در صفراوی
پیش از فصد هرگاه فصد واجب نباشد صفت آن پوست اهلیله زرد تمرهندی منقی
از حب و لیف از هریک ده درم آلوی سیاه بست دانه جوشانیده صافی نموده شیرخشت

خراسانی ده درم دران حل کرده بنوشند مطبوخ اهلیلج مستعمل در سوداء مزاج
بارد مادی کبد که بجهت تنقیه ماده میدهند صفت آن پوست هلیله کابلی پانزده درم
افسنتین رومی غافث از هریک پنجدرم گلسرخ دو درم تربد سفید مدبر مرضوض سه درم
سنبل الطیب یک درم پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه رازیانه انیسون از هریک دو
درم افتیمون پنجدرم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض هفت درم مویز منقی
سی دانه انجیر زرد پانزده دانه جوشانیده صافی نموده بست درم فانید خرمای در
یکصد درم ازنمبطوخ داخل کرده صبح بنوشند واگر شب وقت خواب حبی فراگرفته شود
از ایارج فیقرا یک درم غاریقون سفید یک درم نمک طعام یکدانگ ریوند چینی دو دانگ
انیسون مقل ازرق از هریک یکدانگ با آب کرفس تازه حب ساخته فرو برند و صبح مطبوخ
مسطور را بنوشند بهتر است مطبوخ اهلیلج مستعمل در ورم بارد کبد بجهت استفراغ ماده
صفت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هریک ده درم بیخ رازیانه سه درم غافث
چهار درم تخم کشوث سه درم انیسون بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض افسنتین
از هریک پنجدرم ریوند چینی نیم کوفته نیم مثقال مویز منقی بست درم بدستور بپزند و
صافی نموده بست درم فانید و سه درم تربد بچین دران حل کرده صافی نموده شب وقت
خواب حبی که فراگرفته باشند از ایارج فیقرا و غاریقون سفید از هریک یک درم فرو برند صبح
مطبوخ مسطورا نیگرم بنوشند مطبوخ اهلیلج مستعمل در ورم حار طحال بعد از فصد
باسلیق و جبل الذراع و اسلیم جانب چپ صفت آن پوست هلیله زرد هلیله سیاه از هریک
هفت درم دیم شاهتره کزمالج پوست بیخ کبر از هریک سه درم تخم کشوث تخم کاسنی
از هریک یکدرم و نیم آلوی سیاه پانزده دانه جوشانیده صافی نموده سحرگاه
ایارج فیقرا یک مثقال غاریقون سفید نمش یک درم حب ساخته فرو برند و بامداد
مطبوخ را نیگرم بنوشند مطبوخ اهلیلج مستعمل در صلابت طحال بعد از فصد و تدابیر
لطیفه صفت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هریک هفت درم شاهتره ده درم
بیخ اذخر غافث از هریک پنجدرم کزمالج سه درم اشنه انیسون تخم کرفس رازیانه

از هریک سه درم جوشانیده صافی نموده شربتی و داوقیه با یکدرم ایارج فیقرا و یک درم
غاریقون سفید کوفته حب ساخته سحر فرو برند و صبح مطبوخ را بنوشند مطبوخ اهلیلج مستعمل در
یرقان اصفر بسبب سدده مابین کبد و مرارة صفت آن پوست هلیله زرد پانزده درم هلیله سیاه
هفده درم شاهتره غافث افسنتین رومی از هریک پنجدرم مویز منقی بست درم مصطگی
رومی انیسون از هریک سه درم ایرسا بیخ خطمی بیخ رازیانه پوست بیخ کبر از هریک هفت
درم تربد سفید پنجدرم افتیمون ده درم آلوی سیاه بست عدد تمرهندی منقی از جب ولیف
وقشر بازده درم در سه من آب بجوشانند تا یک من رسد صافی نموده هفتاد درم آنرا
با نیم من غاریقون هش سفید دو دانگ نمک هندی و یکدانگ محموده مشوی هر نخرود
یک مرتبه بدهند مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل در یرقان سود کرسبب آن سدده میان
کبد و طحال باشد بعد از فصد باسلیق یا فصد هیلم از دست چپ صفت آن پوست
هلیله زرد پانزده درم پوست هلیله کابلی بیخ کرفس بیخ رازیانه از هریک هفت درم گل کبر
پوست بیخ کبر استوخودس از هریک شش درم خربق سیاه چهار درهم مویز منقی
بست درهم آلوی سیاه بست عدد تمرهندی منقی از جب ولیف وقشر ده درم افتیمون
پنجدرم در سه من آب بجوشانند تا ثلث رسد صافی نموده شربتی هفتاد درم با یکدرم
ایارج فیقرا و نیمدرم غاریقون هش سفید و یکدرم تربد بدهند و انمبطوخ را سر دارد و چند
مرتبه باید داد مطبوخ اهلیلج نافع از برای یرقان سود بسبب سدده مابین طحال و کبد
صفت آن پوست هلیله زرد ده درم هلیله سیاه هفت درم افسنتین رومی پنجدرم مویز منقی
پانزده درم پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس بیخ رازیانه بیخ کاسنی از هریک پنجدرم آلوی
سیاه بست عدد تمرهندی منقی از جب ولیف وقشر بازده درم افتیمون سه درم در سه من آب
بجوشانند تا یک من بماند صافی نموده ده درم فلوس خیارشنبر در یکصد درم از آن حل
نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند مطبوخ اهلیلج دیگر نافع
از برای صلابت طحال صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گنجه
گلسرخ گاوزبان بادرنجبویه شاه ترهٔ عنب الثعلب بسیاوشان از هریک یک مثقال

سنا کی یکتولہ عناب ده دانه جوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبر شش تولہ گلقند افتاب
چهار تولہ دران حل کرده صافی نموده روغن بادام چهار ماشه اضافه نموده بنوشند غذا میان
روز نخود اب وشب قلیه وخشکه مطبوخ اهلیلج نافع ازبرای ورم دموی کلیه بعد از فصد
باسلیق و در صفراوی بغیر فصد صنعت ان پوست هلیله زرد ده درم تمرهندی منقی از دانه
ولیف بست درم آلوی سیاه سی عدد عناب سپستان از هر یک پنجاه عدد گل بنفشه
خشک تخم کشوث از هر یک دو مشت برگ کاسنی یکدسته عنب الثعلب یک دسته جوشانیده
صافی نموده ترنجبین منقی ده درم فلوس خیارشنبر پانزده درم دران حل کرده صافی نموده
سه طبوخ سقمونیا اضافه نموده نیم گرم بنوشند واگر حاجت باقی باشد در مدت سه روز
سه مرتبه اینمطبوخ را بدهند مطبوخ اهلیلج دیگر نافع ازبرای جمیع امراض صفراوی
مانند صداع وحمیات صفراویه وغیرها صنعت ان پوست هلیله زرد بخته یعنی رسیده
بست و پنجدرم تمرهندی پنج استار شاهتره یازده درم عناب خراسانی بست عدد
سپستان پنجاه عدد آلوی سیاه ده دانه گلسرخ ششدرم برگ عنب الثعلب پنجدرم
تخم کشوث پنجدرم برگ کاسنی تازه یک دسته تخم کاسنی نیم کوفته پنجدرم مجموع را در پنج طل
آب بپزند تا دو ثلث و یک رطل بماند و بیاشامند با انیسوفت سقمونیا یکدانگ نمک هندی
دو دانگ صبر معسول یک درم و نیم کشنیز نیم دانگ ترنجبین سفید مدبر یک مثقال کوفته
بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بجلاب سرشته سحق ساخته فرو برند یا در مطبوخ
مالیده بنوشند مطبوخ اهلیلج نافع ازبرای خارش صنعت آن هلیله زرد منقی از نوی
پانزده درم پرسیاوشان شاهتره از هر یک پنجدرم امیران چینی دو درم تخم کاسنی
سه درم بسفایج فستقی گلسرخ خشخاش فستقین از هر یک سه درم جمیع اجزا را در سه رطل آب
بجوشانند تا دو ثلث یا یک رطل بماند پس صافی نموده در آن پنجدرم افتیمون داخل کرده
یک شب بگذارند پس بمالند وصافی نموده پانزده درم ترنجبین پاک کرده در آن اندخته بمالند و
مرتبه دیگر صافی نموده بنوشند مطبوخ اهلیلج مسهل صفرا مستعمل در صداع کائن بسبب
معده بسبب غلبه مره صفرا در معده والنسب آنست که استعمال کرده شود اینمطبوخ بعد از

استعمال مقی صفرا صنعت ان پوست هلیله زرد پنجدرم شاهتره سه درم عناب ده عدد تمرهندی
منقی از حب و مویز از حب از هر یک ده درم جوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبر پانزده درم
دران حل کرده صافی نموده سقمونیا نیم دانگ نشاسته دو دانگ داخل کرده بنوشند و
غذا مرقه جوزه مرغ مطبوخ با آب آلو واب غوره وآب سماق تناول نمایند مطبوخ
اهلیلج اسود نافع ازبرای مالیخولیا بجهت انکه اخراج سودا از دماغ میکند بقوتی که در انست
ونیز اینمطبوخ نافع است ازبرای ابتدای جزام وازبرای جرب وقوباء دیق سیاه وکلف
صنعت آن هلیله سیاه ده درم سنا کی هفت درم تربد سفید مدبر چهار درم بسفایج فستقی
پنجدرم سطوخودوس ده درم مویز طایفی دانه بیرون کرده افتیمون از هر یک ده درم ادویه
را سوای افتیمون در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل رسد پس صافی نموده افتیمون را
در پارچه کتانی بسته در آب مطبوخ که خوب گرم باشد اندازند و یک شب بگذارند و صبح
باز آن آب را گرم کرده کیسه افتیمون را بمالند و بفشارند و دور کنند پس بگیرند غاریقون
سفید ثلث درمی صبر سقوطری زرد یکدرم نمک هندی نیم درم خربق سیاه ربع درمی همه را
نرم سوده بجلاب سکری سرشته در مطبوخ نیکو مالیده نیم گرم بنوشند واینمطبوخ
بسیار قوی است واگر خواسته باشند اجزای سردارو را باد و دانگ کثیرا حب ساخته فرو
برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را بنوشند مطبوخ اهلیلج اسود دیگر مسهل سودا است
نافع است ازبرای مالیخولیا هرگاه خلط موجب سودای خفیف باشد و بوده باشد مایل بسردی
صنعت آن هلیله سیاه هندی پوست هلیله کابلی از هر یک دو درم پوست بلیله آمله منقی از
هر یک پنجدرم افسنتین رومی گاوزبان بادرنجبویه بسفایج فستقی پوست تراشیده مرزنجوش
از هر یک چهار درم سنا کی پنجدرم الوی سیاه مویز منقی از هر یک بست دانه مجموع را
در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد بردی هفت درم افتیمون در کتان بسته صافی
نموده یک شب بگذارند دور وز دیگر گرم کرده کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند و تقویت
عمل آن نمایند بغاریقون بیخ سفید یک مثقال نمک نفطی صبر سقوطری از هر یک نیم درم
خربق سیاه یک دانگ و بیاشامند واگر اجزای سردارو را حب ساخته فرو برند و

بعد از دو ساعت مطبوخ را نیکرم بنوشند بهتر است نسخه دیگر اینست مطبوخ اهلیله سیاه
ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض پنجدرم اسطوخودوس سنا کی از هریک
هفت درم ورق گلسرخ گاوزبان بادرنجبویه از هریک چهار درم رازیانه انیسون از
هریک یکدرم خربق سیاه دو دانگ غاریقون سفید نیم درم تربد سفید یکدرم زنجبیل
نیمدرم همه را در چهار رطل آب بپزند تا بیک رطل رسد پس بگیرند افتیمون ده درم و در پارچه
کتانی بسته در آن اندازند و یک جوش دیگر داده فرو آورند و صرهٔ افتیمون را
دایم بمالند باتمام قوت تا تمام قوت آن بیرون آید پس آن کیسه را بیکو فشرده دور کنند و مطبوخ
را صافی نموده پیش از نوشیدن مطبوخ جهی که فراگرفته باشند از لاجورد و نمک نقطی و ایارج
فیقرا و شحم حنظل از هریک دو دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب
ساخته بورقی نفره بپیچیده فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را نیم گرم بنوشند به نسخه دیگر
اهلیله سیاه هندی ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض پنجدرم سنا کی هفتدرم
اسطوخودوس چهار درم مجموع را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس بگیرند
افتیمون ده درم در صرهٔ بسته دران اندازند و جوشی دیگر داده فرو آورند و دایما خرقه
را بمالند تا قوت افتیمون بیرون آید و مطبوخ سرد شود پس صرهٔ افتیمون را بفشارند و
دور کنند و مطبوخ را صافی نموده تقویت فعل آن بسرداروی متخذ از غاریقون سفید
چهار دانگ خربق سیاه یکدانگ ایارج فیقرا یک درم اجزا را کوفته نرم کوبیده بجلاب
سکری سرشته در مطبوخ بمالند و گرم کرده مطبوخ را نیم گرم بنوشند و اگر اجزای سردارو
را کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ
را نیگرم بیاشامند مناسب است مطبوخ اهلیلج اسود دیگر نافع است برای مالیخولیا
و درم طحال صنعت آن اهلیله سیاه هندی پوست اهلیله کابلی آمله منقی از نوی از هریک
چهار درم ورق گلسرخ تخم کاسنی نیم کوفته عذبه از هریک سه درم بسفایج فستقی افتیمون
از هریک ده درم گاوزبان دو مثقال عناب پانزده دانه آلوی بستنی ده دانه بقانون
مقرر بجوشانند و صافی نموده بهردوی تربخبین و کرنابین یعنی فاینذ سنجری از هریک

پانزده درم و بمالند و صافی نموده بیاشامند و گاهی تقویت کرده میشود با مطبوخ ریوند
مدبر یکدرم سرنفشه خشک سه درم ریوند چینی کشنیز استمونیای مشوی از هریک یکدانگ بانین
نخودکه اجزا را کوفته بیخته بجلاب سکری سرشته در مطبوخ بمالند و مطبوخ را نیم گرم بنوشند و
یا انکه اجزا کوفته بروغن بادام چرب نموده حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ
را بنوشند مطبوخ اهلیلج اصفر نافع است برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از
صفرا صنعت آن پوست اهلیله زرد بالیده کبار هفت درم تخم کاسنی نیم کوفته گل نیلوفر سرنفشه
سنا کی از هریک پنجدرم اصل السوس پوست تراشیده چیانیده یعنی مرضوض سه درم
مویز طایفی منقی از دانه ده درم عناب سپستان آلوی سیاه همه بزرگ دانه بالیده از هریک
بست عدد مجموع را شب در سه رطل آب گرم بقانون مقرر بخیسانند و صبح بانش ملایم
بجوشانند تا بیک رطل سد پس برروی فلوس خیارشنبر و ترنجبین منقی از حب از هریک
پانزده درم صافی نموده بمالند و بپالایند و یک درم روغن بادام شیرین بران بچکانند و گرم
بنوشند مطبوخ به نسخه دیگر که تنقیه معده نماید از سودای محترق از صفرا و نافع است
از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا صنعت آن اهلیله زرد منتزع النوی
اهلیله کابلی منتزع النوی از هریک هفت درم سنا کی پنجدرم تخم کاسنی نیم کوفته گل نیلوفر
سرنفشه از هریک پنجدرم اصل السوس سه درم مویز طایفی منتزع العجم ده درم عناب
سپستان آلوی سیاه از هریک بست دانه مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل
بماند پس برروی ترنجبین و فلوس خیارشنبر از هریک پانزده مثقال صافی نموده نیکو
بمالند و بپالایند و مقدار دو درم روغن بادام شیرین بران بچکانند و نیم گرم بیاشامند
نسخه دیگر پوست اهلیله زرد شش درم آلوی سیاه بزرگ دانه آلوی بخارائی از هریک
بست دانه سپستان سی دانه سنا کی شانزده از هریک پنجدرم ورق گلسرخ چهار درم
عناب ده دانه را زبانه تخم کشوث تخم کاسنی نیم کوفته گاوزبان از هریک دو درم
عنب الثعلب اصل السوس سرنفشه گل نیلوفر از هریک سه درم مجموع را در سه رطل آب
بجوشانند تا نصف رسد پس صافی نموده بگیرند از ان یک رطل داخل نمایند دران

شیرخشت خراسانی و تمرهندی منقی از حب ولیف از هریک ده مثقال ترنجبین پاک
کرده فلوس خیارشنبر منقی از حب از هریک پانزده مثقال و بمالند و بپالایند و بچگانند بران
یک مثقال روغن بادام شیرین و بنوشند مطبوخ اهلیلج اصفر دیگر که مسهل اخلاط
سوخته است و تنقیه دماغ کند و نافع است از برای مالیخولیای صفت آن پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی افسنتین رومی افتیمون از هریک دو درم تربد سفید مدبر نیم درم آلوی سیاه
پانزده عدد تمرهندی منقی از حب ولیف ده درم بقانون مقرر طبخ نمایند و صافی نمایند
بر روی فلوس خیارشنبر ده مثقال ترنجبین بست درم و بمالند و بپالایند و بچگانند بران
روغن بادام شیرین تازه و نیم گرم بیاشامند مطبوخ اهلیلج اصفر با افتیمون نافع
از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا صفت آن پوست هلیله زرد تمرهندی
منقی از حب شاهتره از هریک ده درم آلوی سیاه بزرگ بست عدد ورق گلسرخ تخم کاسنی
نیم کوفته از هریک پنجدرم سپستان پنجاه دانه مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند
پس بگیرند افتیمون ده درم دو درخرقه کتان بسته دران اندازند و یک جوش دیگر داده
فرو آورند و دایم بمالند تا سرد شود پس صره افتیمون را بفشارند دو دور کنند و مطبوخ
را گرم کرده صافی نمایند بر روی ترنجبین بست درم و بمالند مرتبه دیگر و صافی نموده سقمونیا
مشوی یک دانگ صبر سقوطری زرد معسول یک درم تربد سفید مدبر یک درم همه را
کوفته بجلاب سکری شسته در مطبوخ حل نموده نیم گرم بنوشند مطبوخ اهلیلجات
اسهال سودای محترق کند و نافع است از برای مالیخولیای حادث از آن صفت آن
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هندی از هریک هفت درم پوست بلیله امله منقی
سنا مکی گاوزبان شاهتره افتیمون بادرنجبویه سطوخودوس قنطوریون دقیق از هریک
چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض سه درم تربد سفید مدبر مرضوض دو درم
در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطلی آب بماند صافی نموده بنوشند و گاهی
تقویت کرده میشود و اینمطبوخ بغاریقون سفید نیم درم خریق سیاه سه طبرزد شش حظل
دو دانگ مطبوخ اهلیلجات دیگر که اسهال اخلاط سوخته کند و منقی دماغ و نافع

است از برای مالیخولیا صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
هندی پوست هلیله سبز چینی از هریک ده درم آلوی سیاه سی عدد تمرهندی منقی از حب
پانزده درم افسنتین رومی سه درم شاهتره هفت درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند
تا یک رطل باقیماند بر روی فلوس خیارشنبر ده مثقال صافی نمایند و بمالند و صافی نموده
بچگانند بر آن روغن بادام شیرین یک مثقال و بنوشند و گاهی تقویت کرده میشود
اینمطبوخ بانحوکه بگیرند تربد سفید یکدرم ایارج فیقرا نیم درم غاریقون سفید دو دانگ کوفته
بر روغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ
را نیمگرم بنوشند مطبوخ اهلیلج که مستعمل است در قطب که سبب آن سودای محترق
از صفرا و یا خون باشد چون استعمال کرده شود بعد از نضج ماده و بعد از فصد و قتیکه فصد
لازم باشد و نبوده باشد مانعی از فصد صفت آن پوست هلیله زرد پانزده درم پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه هندی از هریک ده درم افسنتین افتیمون از هریک چهار درم
بسفایج فستقی پوست تراشیده پنجدرم سنا مکی سه درم در سه رطل آب بدستور
مقرر بجوشانند و در آخر کیسه افتیمون را داخل کرده یک جوش دیگر داده فرود
آورده کیسه را بمالند تا تمام قوت ان مطبوخ برآید پس کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ
را باز گرم کرده بر روی فلوس خیارشنبر بست درم ترنجبین پاک کرده چهلدرم صافی نموده
بمالند نیکو و بپالایند و یک مثقال روغن بادام شیرین داخل نموده بنوشند و این
دستورالعمل است از برای شربت اکحل اینمطبوخ چون مریض ضعیف القوة باشد یا مرض
ضعیف باشد کم باید نمود از اجزای اینمطبوخ بحسب مقدار و گاهی در مطبوخ سرنفشه
گاوزبان گل نیلوفر شاهتره عناب می افزایند و گاهی از برای تقویت قوت و قتیکه
قوت ضعیف باشد مصطگی و دارچینی و انیسون و گل گاوزبان داخل کرده میشود و
گاهی از برای تقویت اسهال اینمطبوخ بیمارم سقمونیای مشوی سردار و میکند و شیخ رئیس در
اینمطبوخ اهلیلج را از برای مانیا و سایر اقسام جنون و قتیکه سودا سبب مرض محترق
از صفرا باشد و وزن سرنفشه و گل نیلوفر که افزوده است بر نسخه اصل و شیخ رئیس در

اصل نسخه آورده از هر یک چهار درم است و عناب ده دانه و گفته که کاهی اضافه
کرده میشود در نسخ مطبوخ سقمونیای مشوی نیم درم و اگر بوده باشد طبیعت عسر الانفعال
عاصی از فعل و دوای سهل و اگر بوده باشد قوت ضعیف داخل میکنند مصطگی و انیسون

مطبوخ الهلیلج طبری نافع است برای صرع حادث از صعود ریاح از اسافل و ساقین
و قدمین و باید دانست که در تقسیم صرع ابتدا باید کرد به بستن ساق موضعی که مافوق موضعی
است که ابتدا میکند از ان موضع تصاعد خلط بسوی دماغ پس تیغ زنند اسفل موضعی
را که بسته اند و بران مجمه بچسپانند و بیاشامند در غیر وقت نوبت صرع باد انمطبوخ
را صفت آن هلیله سیاه هندی پوست هلیله کابلی از هر یک پانزده درم پوست بلیله
آملہ منقی از هر یک سه درم سنا مکی اسطوخودوس فنطوریون دقیق حشیش غافث از
هر یک چهار درم افتیمون هفت درم افتیمون را در بارچه کتانی لبسه با تربد سفید مدبر
کوبیده سه درم ریوند چینی کوفته دو درم و این صره را نگارند و فود و مواز هر یک سه
درم کما فیطوس کما ذریوس از هر یک سه درم حبه بچدرم ایرسا هفت درم مویز
سرخ منزوع العجم لبث درم اجزا را بدستور مقرر بجوشانند و در اخر صره افتیمون و
تربد و ریوند را در ان انداخته دایم بمالند تا شیره و قوت ادویه تمام برآید پس صره
را نیکو مالیده بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده بگیرند از ان مقدار یک صد
درم و حل کنند در ان مقدار یک درهم و نیم غاریقون سفید و دو ثلث درمی ابارج منقا
و یکدانگ خربق سیاه مسحوق که همه را بعسل سرشته باشند و نیم گرم بنوشند **فصل**

در بیان معاجینی که اصل و عمود در انها الهلیلج است معجون ابارج هلیلج
نافع از برای صرعی که ماده آن از عضو دیگر بدماغ آید صفت آن پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه پوست بلیله آملہ منقی از هر یک ده درم افتیمون اسطوخودوس حجر ارمنی
بسفایج فستقی غاریقون سفید کما فیطوس تربد سفید مجوف مدبر بروغن بادام شیرین
چرب نموده ابارج فیقرا از هر یک پانزده درم نمک هندی سافج هندی از هر یک
چهار درهم شحم حنظل هفت درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند

معجون الهلیلج اسود نافع از برای صرع سوداوی صفت آن هلیله سیاه پوست
درم افتیمون پانزده درم سپند سوخته تخم ریحان تخم مرو سفید خاریقون هش سفید
خربق اسود گاوزبان عود الصلیب از هر یک پنجدرم اسطوخودوس ده درم قرنفل دو درم
بادرنجبویه پوست زرد اتاج فرنجمشک از هر یک دو درم جوز بوا مشک ترکی از هر یک
یکدرم کوفته بیخته بکشمش سبز و عسل مصفی معجون سازند شربتی دو مثقال **معجون الهلیلج**
کابلی قلمی فرموده اند که از تالیف احوج العباد الی فضل ربه الرحمن علوخان است نافع
از برای جمیع امراض بارده دماغیه خصوص از برای صرع و مجرب است صفت آن
الهلیلج کابلی منزوع النوی سی مثقال در یک رطل گلاب و عرق بهار نیم رطل و
عرق کاسنی و عرق فستقین و عرق افرنجمشک از هر یک ربع رطلی یک شب بخلیسانند
و روز دیگر بجوشانند تا مهر اشود و از پالیش بپالایند پس بگیرند مویز سرخ دانه بیرون
کرده و کشمش سبز از هر یک نیم رطل و در اب بپزند تا مهر اشود پس آنرا نیز از پالایش
بپالایند و این هر دو مطبوخ را یک جا کرده عسل سفید مصفی خوشبو سه رطل داخل کرده
بقوام آورند پس بگیرند عنبر اشهب مومیای دارابجردی از هر یک یکمثقال و در
روغن بلسان و روغن مغز پسته از هر یک دو مثقال گداخته قاذزهر معدنی خطائی
قاذزهر حیوانی اصطبهانائی زعفران کهنه طلای مکلس صندل سپید ستر از هر یک یکدرم فولاد
مکلس مدبر کهربای شمعی از هر یک یک مثقال و نیم اسارون شامی افتیمون اقرطی
سیاسه حنطیانا حاشاحاما خولنجان مزدرخت دیودار ریوند چینی زوفای خشک
زراوند طویل زراوند مدحرج زرنباد سلیخه شیطرج هندی پودنه جبلی قاقله کبار خیرلوا
قرنفل کندر کرمز نجوش مرماحوز از هر یک دو درم اسطوخودوس عاقرقرحا بگنبد
آشنه عود الصلیب انیسون ایرسا بادرنجبویه دارچینی شیشعان دارفلفل بزرسیسالیوس
فرنجمشک قنطوریون دقیق لعناع خشک گل شقایق النعمان از هر یک سه درم
اقراص عضل اظفار الطیب افتحوان بیخ بابونه عود بلسان جاوشیر حبه حلیت از
هر یک یک مثقال خاکستر حافر حمار وحش یک فلبخارا دویه را کوفته بیخته با عسل

مذکور بدستور معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی یک مثقال

معجون اهلیلج کشمشی نافع از برای جرب و حکه و سعفه صنعت ان هلیله زرد منقی از نوی شش مثقال بریا و شان شاهتره از هر یک دو مثقال افسنتین رومی یک مثقال و نیم کوفته بکشمش سبز بقدر یکادویه را بان توان شش سرشته معجون سازند شربتی هر روز بقدر کرد کانی **معجون اهلیلج** که بواسیر را الاغر گرداند و دماغ را پاک کند و اسهال باز دارد صنعت آن پوست هلیله زرد دو اوقیه پوست بلیله صعتر دار فلفل تر بد سفید مدبر شونیز از هر یک یک اوقیه دارچینی اسارون از هر یک نیم اوقیه کوفته بخبیته بروغن گاو شش اوقیه بادورطل عسل مصفی بکجا کرده درهم بجوشانند تا بقوام آید ادویه را بان بسرشند **معجون راحت مسهل** اخلاط بلغمیه و صفراویه و سوداویه و منقی بدلست از انها و جهت امراض دماغی و عصبانی مانند فالج و لقوه و رعشه و صرع و کابوس و اوجاع مفاصل و ظهر و عرق النسا و نقرس و امثال اینها نافع است صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی گلسخ قرنفل جوزبوا از بخبیل دانه هیل از هر یک دو درم برگ کاسنی خالص چهار درم اجزا کوفته بخبته گل قند افتابی سی و شش درم در عرق رازیانه خوب مالیده صاف کرده با چهل مثقال عسل خالص بقوام آورده ادویه را بان بسرشند و شب وقت خواب نه درم تا چهار درم بحسب مزاج و احتیاج تناول نمایند و بالای آن آب گرم بنوشند و بخوابند و اگر هلیلجات و بلیله و آمله هر یک را چهار درم بگیرند و بروغن بادام شیرین بمقدار که چرب گردد چرب نمایند و بزمان گلقند و عسل نیز هر یک پانزده درم بیفزایند اقوی میگردد **معجون زبیب** گفته اند که از صناعت شیخ رئیس است و فرموده اند که ظن اینفقیر انست که اقدم است از شیخ رئیس صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی امطوخودوس فاوانیا عاقرقرحا اجزا متساوی کوفته بخبته بمویز طایفی استه بیرون آورده بسرشند شربتی از آن چهار مثقال از برای صرع شیخ داود گفته

گفته در قرابادینی که ذکر شده بود این اطریفل داخل بود در ان فلفل بوزن استه مویز که بیرون آورده اند **معجون زبیب** از اطریفلات مائل باعتدال است و از برای صرع نافع است و مداومت آن در دفع امراض عصب و دماغ مجرب است صنعت آن پوست بلیله کابلی پنجاه درم آمله منقی پوست بلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله اسطوخودوس از هر یک ده درم عود الصلیب بیست درم عاقرقرحا شصت درم کوفته بخبته بامویز سرخ دانه بیرون آورده بوزن ادویه بسرشند شربتی از یکدرم تا دو درم و تا سه درم نیز و در نسخه دیگر وزن مویز منزوع العجم بگیرند حل است و در نسخه اصل وزن پوست هلیله کابلی نیز ده درم است **معجون زبیب حکیم سدید** کازرونی نسیانرا زائل کند و حفظ را بیفزاید و صرع را مفید است و مانع از تراکم بلغم در دماغ است صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی دارچینی وج ترکی از هر یک بیست درم سعد کوفی چهار درم زنجبیل فلفل دارفلفل کندر از هر یک سه درم مغز پسته مقشر هفت درم مویز سرخ طایفی استه بیرون کرده پنجاه درم ادویه را کوفته بخبته بمویز کوبیده سرشته در ظرف چینی نگاهدارند و هر روز یک مثقال آنرا بخورند **معجون مسهل** که غفران پناه حکیم عماد الدین محمود بن سدید قطب الدین مسعود حسینی شیرازی باسم خود ذکر کرده که نافع است از برای مالیخولیا و مسهل سودای محترق است و باید دانست که این معجون نجاح جمهور است که بسفایج و اطریفل را داخل نکرده و لاجورد و مجرا رمنی داخل کرده است صنعت آن هلیله سیاه هلیله زرد هلیله کابلی منزوع النوی بلیله منزوع النوی آمله منقی از هر یک ده درم افتیمون تربد سفید مدبر حجر لاجورد مجرا رمنی که معروف است بشمط از هر یک سه درم ادویه را کوفته بخبته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی بسرشند شربتی سه درم بعد از نضج ماده باین جلاب داده شود صنعت آن جلاب منضج که پیش ازین معجون چند روز باید داد تا اثر نضج در قاروره ظاهر شود یا در بنجویه کاوزبان امطوخودوس از هر یک پنجدرم جوشانیده صافی نموده جلاب سکری نیم رطل داخل کرده بقوام آورند و هر روز دو اوقیه ازان بگلاب حل کرده بنوشند تا اثر نضج در قاروره ظاهر گردد پس معجون مزبور را تناول نمایند **معجون مسهل** محمد بن زکریا نهایت نیکو و بالغ النفع است از برای مالیخولیا و دور کردن توحش و سودا صنعت آن هلیله سیاه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی افتیمون اقریطی امطوخودوس اسفاناج فستقی تربد سفید مدبر از هر یک یکمثقال غاریقون سفید نمک هندی حجر ارمنی از هر یک نیم مثقال فرنجمشک سازج هندی قرنفل از هر یک ربع مثقالی کوفته بخبته بشراب آمله و عسل مصفی متساوی سه وزن ادویه

معجون سازند شربتی دو مثقال تا چهار درم و در نسخه دیگر چنین است که اجزا را کوفته بیخته بگیرند آمله منقی نیم رطل و بپزند در چهار رطل آب تا مهر شود و دو حصه آب رفته یکحصه بماند پس از غربال موئی بپالایند و یک رطل عسل مصفی در آن داخل کرده بلوام آورند پس بگیرند از آن سه وزن ادویه را بان بسرشند **معجون مسهل** دیگر نافع اند برای سودا و وحشی و مزمل بالخولیا و اندشهای باطل همچو وخوف و خفقان و وجع فواد و فرح هست صنعت آن پوست اهلیله زرد پوست اهلیله کابلی اهلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هریک پنجدرم کشنیز خشک مقشر چهار درم گل بنفشه فرسبغایج فستقی پوست مرسانیده نیم کوفته اسطوخودوس گل سرخ منزوع الاقماع بادرنجبویه افتیمون نارمشک کهربای شمعی بعد از هریک سه درم مجرا رمنی تخم کاسنی گل بنفشه از هریک دو درم ریوند چینی یکدرم سقمونیای مشوی یکدرم ونیم کوفته بیخته بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی سه درم تا پنجدرم و این قریب هست بمعجون نخاج هرمس **معجون مسهل** دیگر که اسهال سودا نماید صنعت آن اهلیله زرد و کابلی و سیاه از هریک ده درم آمله و بلیله از هریک پنجدرم سقمونیا یکدرم افتیمون اسطوخودوس از هریک سه درم اجزا را کوفته بیخته بروغن بنفشه بادام چرب نموده باقند و عسل بسرشند شربتی دو درم **معجون اهلیلج** دیگر حکه وجرب را نافع باشد و صفرا براند صنعت آن پوست اهلیله سنا مکی بنفشه از هریک ده درم قاقله زنجبیل مصطگی از هریک دو درم ورق گل سرخ سه درم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کنند و با سه چندان ادویه عسل و قند بسرشند شربتی چهار درم **معجون هندی** منقول از قانون در خواص قریب هست به انوشدارو صاف کننده لون و مقوی بصر و منقی معده وملین طبیعت و بواسیر را نافع هست صنعت آن فلفل دارفلفل اهلیله سیاه بلیله آمله منقی قنطوریون دقیق از هریک چهار استار عسل و روغن کاو نازه قدری که ادویه را بان توان سرشت علی الرسم بسرشند شربتی یک مثقال و زیاده بقدر قوت و برداشت طبیعت **معجون اهلیلج** مسهل از استنباط آن قدس سره نافع است برای کابوس بارد حادث از بلغم و سودا و مجرب هست صنعت آن پوست اهلیله کابلی اهلیله سیاه آمله منقی کاوزبان بادرنجبویه افتیمون استخدوس بومی از هریک هفت مثقال انیسون دو قرد نانخواه از هریک سه مثقال فاوانیا عود هندی برگ سداب بزرسیالیوس از هریک دو مثقال سکنجبین یکمثقال افربیون نیم مثقال گل قند شصت مثقال عسل مصفی یکصد و سی مثقال گلقند را کلابه و عرق [illegible]

از هریک نیم من تبرزد چل کرده خوب بمالند و بجوشانند و بپالایند و عسل را صافی نموده دران داخل کرده بقوام آورند و او به را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بسیت مثقال چرب نموده بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی دو درم و اگر عنبر اشهب و مشک ترکی از هریک دو ثلث مثقالی داخل نمایند میگردد دافوی **معجون مفرح** قلمی فرموده اند که از تالیف بنده آتشم محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علیخان هست دافع سودای محترق از خون و صفرا و دافع خفقان و ضعف قلب و مالیخولیا خصوص مراقی و نافع از برای امراض حادث از سودا است صنعت آن مروارید ناسفته کهربا در روح عقربی ورق نقره محلول ابریشم مقرض تخم بادرنجبویه تخم بادروج تخم فرنجمشک از هریک دو مثقال بادرنجبویه فرنجمشک پوست زرد اترج گل سرخ طباشیر سفید دارچینی گل کاوزبان برگ کاوزبان کشنیز خشک مقشر دانه هیل بهمن سرخ بهمن سفید از هریک دو مثقال و نیم زعفران عنبر اشهب ورق طلا محلول از هریک یک مثقال اهلیله سیاه پوست اهلیله کابلی از هریک بیست و پنج مثقال آمله منقی هفتاد و پنج مثقال زرشک منقی ده مثقال این هر چهار را یک شب در گلاب و عرق گاوزبان و عرق بید مشک از هریک یک من تبرزد بخیسانند و صبح در دیگ سنگی یا نقره بآتش ملایم بجوشانند تا مهر شود پس از آتش فرود آورده نیکو بمالند و بپالایش نقره یا از پشت غربال موئی بگذرانند و یک من و یک چهار یک من قند سفید و بیست مثقال عسل مصفی داخل کرده بپزند تا بقوام آید پس عنبر را بگلاب سوده داخل نمایند و از آتش فرود آورده ورق نقره و ورق طلا محلول را و عنبر اشهب و مشک تبتی را بنبات کوفته را داخل نمایند و بمسواط چوب بید یا چوب صندل بر هم زنند و باقی ادویه را داخل کرده باز بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی سه درم و اگر رطوبت در معده باشد مصطگی کندر از هریک دو مثقال صندل سفید عود قماری خام نارمشک از هریک یکمثقال اضافه نمایند و وزن عنبر را دو مثقال کنند **معجون مفرح** رازی که در منصوری ذکر کرده و گفته که این معجون با لخولیا و توحش و افکار فاسده و وسواس را زایل گرداند و مفرح قلب و نیکو گرداننده رنگ هست و مقوی معده و هضم صنعت آن بادرنجبویه پوست زرد اترج قرنفل مصطگی زعفران قرفه جوز بوا قاقله نارمشک سنگ اصلی بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد ورنج عقربی بزر بادرنجبویه بزر فرنجمشک از هریک جزوی عنبر اشهب تشک تبتی از هریک عشر جزوی اهلیله کابلی بیست عدد آمله

سی عدد هلیله و آمله را از هسته منقی نموده در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل رسد پس فرو داورده
بمالند بقوت تمام و بپالایند پس یکرطل عسل مصفی داخل کرده بپزند تا بقوام آید پس بگیرند از آن مقدار
سه وزن ادویه اول مرتبه عنبر و مشک را در آن حل نمایند پس ادویه را بر آن پاشیده بر هم زنند
تا نیکو مخلوط شود شربتی سه درم **معجون مفرح** سید اسمعیل که در ذخیره از برای مالیخولیای
مراقی ذکر کرده صنعت آن بادرنجبویه پوست زرد اترج قرفه مصطکی قرنفل جوزبوا قاقله نارمشک همین
سرخ بهمن سفید زرنباد درونج عقربی زعفران تخم بالنگو تخم فرنجمشک از هریک دو درم دینم مشک
ترکی یکدانگ و نیم کوفته بیخته پس بگیرند پوست هلیله کابلی پنجاه درم آمله منقی هفتاد و پنج درم و در دو من
آب بپزند تا بنصف رسد فرو داورده بمالند و بپالایند و نیم من عسل مصفی داخل نموده بقوام آورند و آنرا
را با آن معجون سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم **معمار الابدان** ابدان را باعتدال دارد و سوء المزاج
آنها را زایل سازد و تقویت بخشد صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله سیاه آمله منقی طباشیر روغن
بادام شیرین از هریک دو لوله فلفل سفید فلفل سیاه زنجبیل فلفل میویه دار فلفل مغز تخم شنبر مصطکی
از هریک سه لوله نبات مصری یا عسل دو نیم آنار بطریق متعارف معجون سازند **مفرح** نافع از برای
مالیخولیائی مراقی صنعت آن هلیله سیاه آمله منقی از هریک دو جزو گل گاوزبان بادرنجبویه ورق گل
سرخ بهمن سرخ بهمن سفید کشنیز خشک مقشر ابریشم مقرض از هریک یک جزو کوفته بیخته با شراب
سیب شیرین سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی سه درم با گلاب و عرق بید مشک و عرق
گاوزبان **فصل** در بیان مفرحات اهلیلجی **مفرح اهلیلجی** مسمی بدانش بخش قلمی فرموده اند که
از ترا کیب بنده موفق بتوفیق الملک المنان محمد هاشم المخاطب بخطاب حکیم معتمد الملوک سید محمد علوی خان
هست بنهایت مقوی دماغ است و موجب ذکای فکر و ذهن و ذائل کننده بلادت و رعونت و حمق
عارضی است صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هریک بیست درم سقمونیا
بادرنجبویه کاشم از هریک ده درم اذخر مکی فرنجمشک دارچینی عذبه عود هندی صعتر فارسی کبابه چینی
کندر مصطکی سنبل الطیب ابریشم مقرض ایرسا نام درونج عقربی مغز نارجیل از هریک هفت درم
زرنباد زنجبیل نشاره عاج از هریک پنجدرم صمغ عربی علک البطم از هریک سه درم عنبر اشهب
دو درم جدوار خطائی ورق طلا و اگر بجای ورق طلا طلای مکلس کنند میکردد اقوی مشک تبتی مویائی

دانیجردی از هریک یکدرم کوفته بیخته مصطگی و علک البطم و مومیائی و عنبر را در روغن بادام شیرین
و روغن مغز پسته هر دو چهلدرم گداخته ادویه را کوفته بیخته بآن روغن چرب نموده بعسل مصفی سه
وزن مجموع ادویه بسرشند شربتی یکمثقال تا دو درم **مفرح بارد اهلیلجی** قلمی فرموده اند که این
نیز از اقتراح احقر العباد هست مجرب هست از برای مالیخولیای مراقی و سائر اقسام مالیخولیا
و جمیع امراض سوداوی و توحش و خفقان حادث از سودای محترق از صفرا و خون و یا از سودای
طبیعی و قتیکه حرارت غالب باشد و فرموده اند که یکی از بنی اعمام احقر را علت مالیخولیای مراقی عارض
گردید و مشار الیه را کلانتری شولستان بود و بسبب انتقال خدمت فرصت آمدن بشیراز
نبود و مدت سالی کشیده زمان مرض مشار الیه و علاج بسیار نموده فائده بر آن علاجات مترتب
نشده بود پس آمد بشیراز و فیمابین احقر و مشار الیه خلت و دوستی بسیار بهم رسیده و در آن
اوان عمر احقر هفده یا هجده سال بود و شوق بسیار در معالجه مرضی داشتم خصوص در معالجه
خلان و دوستان پس متوجه گردیدم بعلاج ایشان پس عطا نمودم در اول امر ایشان را
منضجات سودا منضجاتی معتدل و بعد از ظهور علامات نضج در قاروره و سائر اعراض عطا
نمودم ایشان را جب لاجورد با معجون نجاح به نسخه جمهور با ما الجبن متخذ از سکنجبین اقیمونی
که هفته حب و معجون را شب میدادم و صبح در ما الجبن مزبور فلوس خیار شنبر و شیر خشت
حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین دران چکانیده می نوشید که در عرض چهل و یک
روز پنج مرتبه مسهل نوشید و اکثر مسهل را قی میکرد و با وجود آن عمل خوب می کرد پس ازین
مسهلات چند روزی ایشان را استراحت فرموده شروع نمودم بادادن هلیله مربا بروز
یک عدد با دو دانگ انجیر و بیست روز و اکثر این ایام را قی سوداوی عنیف مینمود و بر
آمد تقی چیزی مثل آجر کوبیده وزن نیم کوفته و قطعات چون نصف نخود و ماش و کوچکتر
با فضولی بسیار حاد پس بعد از بیست روز عطا نمودم بایشان این مفرح را که از اقتراح احقر
که ترکیب شده بتوفیق و یاری ملک اکبر با اشربه مقویه مانند شراب سیب و شراب رمان
منبع و شراب سفرجل و شراب فواکه و شراب صندل حامض با گلاب و عرق گاوزبان و عرق
بید مشک و تخم بالنگو و تخم فرنجمشک و تخم بادرنج پس زائل کردید آن مرض بکلی صنعت آن

مروارید کبار غلطان ناسفته کهربای شمعی زعفران از هریک چهار دانک کافور قیصوری دو دانک
لاجورد مغسول حجارمنی مغسول بادزهر معدنی خطائی صندل سفید طباشیر سفید بهمن سرخ بهمن سفید
خیربواورق گل سرخ اسطوخودوس گل کاوزبان بادرنجبویه از هریک یکمثقال پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه از هریک سه مثقال آمله منقی پنج مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال تخم خرفه مقشر پانزده مثقال
زرشک منقی ده مثقال لعناع خشک ابریشم مقرض گل نیلوفر سرنفشه از هریک دو مثقال شراب سیب
شراب فواکه از هریک بیست و پنج مثقال عسل مصفی ده مثقال قند سفید بقدر حاجت همه را با گلاب
وعرق بید مشک وعرق گاوزبان حل کرده بقوام آورند وجواهر را با آب ترنج صلایه نموده ورق
طلا ورق نقره محلول از هریک چهار دانک عنبر شهب نیم مثقال مشک ترکی دو دانک باسائر ادویه
که کوفته بیخته باشند بدستور مقرر معجون سازند شربتی دو درم تا سه درم **مفرح معتدل** نیز از استنباط
آن مرحوم نافع از برای توحش ووسواس سوداوی ومالیخولیا وخفقان سوداوی صنعت آن
مروارید ناسفته یاقوت رمانی کهربای شمعی بادزهر معدنی خطائی ابریشم مقرض ورق نقره محلول از
هریک دو مثقال لعل بدخشی ورق طلا از هریک یکمثقال لاجورد مغسول حجارمنی زعفران عنبر شهب
مشک تبتی از هریک یکمثقال ونیم گل گاوزبان برگ گاوزبان پوست پنج گاوزبان از هریک چهار مثقال
فرنجمشک بادرنجبویه بهمن سرخ بهمن سفید درونج عقربی طباشیر سفید عود هندی صندل سفید
خیربواقاقلة کبار گل نیلوفر افتیمون ورق گل سرخ تخم خرفه مقشر از هریک سه مثقال آمله
منقی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه زرشک منقی از هریک ده مثقال تخم خشخاش کشنیز
خشک مقشر مغز تخم کدو از هریک پنج مثقال قرنفل مصطگی نارمشک تخم فرنجمشک تخم بادروج
تخم بالنگو از هریک دو مثقال ونیم شراب سیب شراب رمان شراب سفرجل آب لیمو
گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان عرق بهار نارنج از هریک سی مثقال نبات سفید فانید سنجری
از هریک یکصد وپنج مثقال عسل سفید خوشبو مصفی بیست وپنج مثقال بقانون مقرر در مفرحات باقوتیه
ترکیب نمایند ودر ظرف چینی نگاهدارند وبعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی یک مثقال +

فصل در ذکر معاجین نجاح بدانکه معاجین نجاح از فروع اطریفلات است اطبا گفته اند بهتر
آن است که ساخته شود این معجون در ایلول ماه رومی سامری شارح قانون گفته که معجون نجاح

ترکیبی نیکوست ومنافع بسیار دارد واز انجمله نفع است از برای دماغ ومالیخولیا ابوسهل مسیحی
گفته که معجون نجاح نافع است از برای مالیخولیا خصوص مراقی آن واین الیاس گفته که هرگاه بوده
باشد مالیخولیا از سودای محترق از صفرا نافع است صاحب آن را تنقیه دماغ بمعجون نجاح ونیز اگر
مالیخولیا از سودای محترق از سودای طبیعی باشد نافع است صاحب آن را آشامیدن معجون نجاح
مرة بعد اخری وسید اسمعیل گفته که معجون نجاح بر نسخه جمهور معوی بغاریقون وحجارمنی نافع
است مرصاحب مالیخولیا را آشامیدن آن هر روز ونیز گفته که معجون نجاح نافع است از برای مالیخولیا
بنهایت نفع خصوصا معدی را واین معجون انفع مسهلات است واز برای نسیان سوداوی و
از برای کابوس ونیز گفته که این معجون نافع است از برای صرع سوداوی وچون خورده
شود در زمستان باسکنجبین عنصلی یا باشراب رنوفا ودر تابستان باب کرم ودر زبده گفته
که این معجون نافع است از برای صرع هرگاه نبوده باشد علامات غلبه خون وبوسس گفته که سزاوار
آن است که بیاشامند اصحاب صرع معجون نجاح را بجهت آنکه آن را خاصیتی عظیم است از برای امراض
سوداویه خصوص مالیخولیا وصرع ونافع است از برای اختناق رحم بالخاصیه **معجون نجاح** مسهل
سوداوی بلغم غلیظ است وجهت قولنج وامراض دماغیه که از سوداباشد نافع است صفت آن پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هریک ده مثقال تربد سفید شصت
مثقال غاریقون هش سفید بسفایج مقشر از هریک پنج مثقال اسطوخودوس ده مثقال محموده
مشوی سه مثقال گل سرخ رب السوس مصطگی رومی از هریک پنج مثقال عسل مصفی سه
وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی دو مثقال تا سه مثقال این معجون در درجه
اول گرم است وقوتش تا یک سال باقی است **معجون نجاح** بنسخه دیگر که از هرس اصفر است
وچنین گفته که از جالینوس است جهت زحیر ودرد معده ومالیخولیا وجنون نافع است صفت آن
هلیله سیاه پوست بلیله از هریک ده مثقال افتیمون تربد سفید مدبر اسطوخودوس بسفایج مقشر
از هریک پنج مثقال غاریقون سفید حجارمنی مغسول مرجان قرمزی کهربا مروارید ناسفته از هریک
یکمثقال گل سرخ زرنب بادروج حضض مکی دم الاخوین از هریک یکمثقال ونیم ودر نسخه شیخ
رئیس طباشیر سفید سه مثقال داخل است وگفته که اطبای هند را باین معجون رغبت بسیار است

وشربتی ازان دو مثقال ست وکندر ذکر و مرزنجوش و پوست هلیله کابلی و مصطگی از هریک
سه مثقال اضافه باید نمود ادویه را کوفته بیخته باسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند
واین نسخه را شیخ داؤد از هرمس اصغر نقل کرده وگفته که دیدم در کتاب تعریف که تالیف جنین
ست مرقوم ست که از صناعت جالینوس ست پس دیدم در تصحیح ابدان و تصایح که از استاذ بقراط
ست وعبارت بقراط که ترجمه عربی آن این ست که بودم من هرگاه میگذشتم بکستار یعنی
دارالشفا، مجانین میخوردم ازین معجون نجاح دو مثقال از برای ثبات عقل واین قول میباشد رد انچه
قبل ازین ذکر یافت میگردد ممکن ست که هریک را معجون نجاح نافع از برای سودا و نسخه تالیف هر
یک غیر نسخه تالیف دیگری باشد واقوال مزبوره همه صحیح باشد **معجون نجاح** دیگر که سید اسمعیل در علاج
مالیخولیا آورده وگفته که این معجون خون را از سودا پاک کند ونافع ست از برای جمیع امراض سوداوی
خصوص وملاغی وخصوص مالیخولیا وجنون و دوار وسدر سوداوی صنعت آن پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هریک ده درم اسطوخودوس تربد سفید مدبر افتیمون بسفایج
فستقی از هریک پنجدرم غاریقون هش سفید پنجدرم حجر ارمنی مغسول دو درم ونیم عسل سه
وزن ادویه بدستور معجون سازند شربتی چهار درم و در صنعت این معجون به نسخه دیگر که سید
اسمعیل در ذخیره آورده وزن افتیمون ده درم ست ووزن غاریقون سه درم ودو درم ونیم
لاجورد مغسول وسه درم سقمونیای مشوی در جوف سفرجل باتفاحه بر نسخه قبل افزوده ست
معجون نجاح مسهل سودا باشد واخلاط غلیظه از دماغ فرو آورده صنعت آن هلیله سیاه
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی افتیمون از هریک ده درم تربد سفید مجوف تراشیده بسفایج
فستقی اسطوخودوس از هریک پنجدرم غاریقون سه درم لاجورد شسته حجر ارمنی مغسول
سقمونیای مشوی از هریک دو درم ونیم اجزا کوفته بیخته باعسل صاف بسرشند به نسخه دیگر هلیله سیاه
پوست هلیله کابلی پوست بلیله از هریک ده درم تربد سفید اسطوخودوس بسفایج فستقی افتیمون
شامی از هریک پنجدرم کوفته بیخته باد وچندان عسل بسرشند مقدار شربتی از سه درم تا پنج درم
باشد این نسخه اصل ست ودر بعض نسخها تصرف زیاد و کم ادویه کرده اند این نسخه ازان جمله است
هلیله کابلی بلیله آمله تربد سفید از هریک ده درم اسطوخودوس بسفایج فستقی افتیمون از هریک

پنجدرم غاریقون سه درم حجر ارمنی لاجورد مغسول از هریک دو درم سقمونیا خربق سیاه
از هریک یکدرم و در نسخه دیگر در روغ نارمشک سنبل الطیب جوز بوا مصطگی گاوزبان پوست
تربخ از هریک دو درم زعفران ریوند چینی از هریک یکدرم افزوده اند **معجون نجاح** عظیم النفع
ست از برای اکثر امراض واعراض مذکوره خصوص سودا و به دماغیه چون مالیخولیا وجنون و دوار
وسدر سوداوی وفزع اطفال و اختناق رحم را مفید ست صنعت آن بنسخه جمهور پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هریک ده درم بسفایج فستقی پوست
تراشیده مرضوض افتیمون اسطوخودوس تربد سفید مدبر از هریک پنجدرم کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین چرب نموده بقانون مقرر بعسل مصفی بسرشند وبعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی
پنجدرم با آب کرم واگر جهت تقویت اسهال احتیاج باشد در وقت استعمال غاریقون سفید
حجر ارمنی بقدر احتیاج داخل نمایند وبعض اطبا گردانیده اند غاریقون سفید را پنجدرم حجر ارمنی
را دو درم از اجزای اصل این معجون صاحب کامل الصناعة گفته کاهی تقویت کرده میشود وتقویت
اسهال معجون نجاح جمهور غاریقون سفید وخربق سیاه وسقمونیای مشوی بقدر حاجت
وصاحب اختیارات بدیعی گفته که در کتاب کامل الصناعة دیدم نسخه این معجون را که هریک از
غاریقون سفید ولاجورد مغسول یکمثقال از اجزای آن بود و نسخه که صاحب میزان الطبایع
ذکر کرده پوست هلیله از زرد داخل نیست و بر نسخه جمهور غاریقون سفید سه درم دو قود و ثلث
درمی حجر ارمنی لاجورد مغسول از هریک دو درم ونیم سقمونیای مشوی دو درم افزوده ست وبعضی
اطبا زیاده کرده اند بر نسخه جمهور با این پنج جزو که صاحب میزان الطبایع افزوده ست این اجزا را
نیز در روغ عقربی نارمشک خیربوالسان الثور سنبل الطیب مصطگی پوست زرد اتربج از هریک دو
درم ریوند چینی زعفران از هریک یکدرم وگردانیده وزن تربد را دو استار **فصل در بیان**
نقوعاتیکه اصل وعمود در آنها هلیله است نقوع هلیله نافع ست از برای اسهال صفرا در
صداع صفراوی صنعت آن بگیرند پوست هلیله زرد ده درم تانبیست درم ویک شب در نیم رطل
آب بخیسانند وصبح صافی نموده تربخبین پاک کرده یا شیر خشت خراسانی هرکدام که باشد دو اوقیه
در آن حل کرده مرتبه ثانی صافی نموده بنوشند واگر بعوض شیر خشت یا تربخبین شراب

ورد مکرر کنند بهتر است و کاهی بجای آن هر سه جلاب سکری میکنند **نقوع اهلیلج دیگر** مسهل صفرا نافع
از برای صداع حار صفراوی هرگاه نبوده باشد بآن صداع حمی و نیز نبوده باشد با آن صداع سرفه و
خشونت صوت و بحوحت صوت صنعت آن پوست هلیله زرده درم و در پنجاه درآب آلو بخیسانند
پس در هاون سنگی بدسته بمالند تا آب آلو قوت هلیله را بگیرد و صافی نموده تر نجبین پاک کرده
پانزده مثقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند و اگر بعوض آب آلو آب تمرهندی کنند نیکوست
و اگر عوض تر نجبین شیر خشت کنند بهتر است و اگر عوض هر دو جلاب سکری کنند موافق است و ایز
نوع نافع است از برای صداع حادث بمشارکت قلت نسیب صفرا از برای تنقیه آن **بنسخه دیگر** پوست
هلیله زرد پانزده درم آب آلوی سیاه یکصد و سی درم و در نسخه دیگر یکصد و هشت اندک اندک
آب آلو را بر هلیله در هاون سنگی بیاشند و بسایند آن مقدار که آب آلو قوت هلیله را بستاند پس
صافی نموده سی درم شیر خشت یا چهل درم تر نجبین در آن حل کرده صافی نمایند و قومی گفته اند
که تر نجبین با شیر خشت را در گلاب یک اوقیه حل کرده صافی نموده در آب آلو مسحوق با هلیله داخل
کرده بیاشامند و اگر بعوض آب آلو تمرهندی کنند شاید صنعت این نقوع **بنسخه دیگر** بگیرند آب نقوع
آلوی سیاه و آب نقوع تمرهندی از هر یک بگیر طل و بخیسانند و در آن پوست هلیله زرد نیم کوفته بیست
و هفت درم پس در هاون سنگی نموده بدسته سنگی بمالند تا بگیرد آب نقوع قوت هلیله را پس هر روز
از آن نیم رطل گرفته شیر خشت خراسانی تر نجبین از هر یک بیست درم در آن حل کرده مرتبه دیگر
صافی نموده بنوشند و اگر در طبع قبض زیاده باشد پانزده درم فلوس خیار شنبر در آن حل
کرده مرتبه دیگر صافی نموده روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده بنوشند **نقوع اهلیلج دیگر**
مستعمل در صداع صفراوی صنعت آن پوست هلیله زرد و تمرهندی منقی از حب و لیف و سنا از هر یک
سی درم مویز منقی عناب سپستان از هر یک سی عدد سر نبشته فلوس خیار شنبر از هر یک دوازده
مثقال آلوی سیاه شصت عدد همه را در سه من آب گرم یک شبانروز بخیسانند و هر صبح هفتاد درم
آنرا صافی نموده با قدری شیر خشت یا شکر سفید یا فلوس خیار شنبر بنوشند **نقوع اهلیلج دیگر**
مسهل صفرا است و صداع حار را نافع است صنعت آن پوست هلیله زرده درم آلوی سیاه
عناب از هر یک بیست عدد سپستان سی عدد تمرهندی منقی از حب و لیف بیست درم گل بنفشه

تخم کاسنی تخم کاهو از هر یک سه درم مجموع را در سه رطل آب یک شب بخیسانند پس صبح شش صافی نموده
بر روی فلوس خیار شنبر و تر نجبین از هر یک ده مثقال مالیده مرسیس آن را بگیرند و باز صاف
نموده روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده بیاشامند صنعت این نقوع **بنسخه دیگر** پوست هلیله
زرده درم آلوی سیاه عناب سپستان از هر یک سی عدد تمرهندی منقی از حب و لیف بیست درم گل بنفشه
تخم کاسنی تخم کاهو از هر یک سه درم و رق گل سرخ پنجاه درم شب در پنجاه درم آب کرم بخیسانند
و صبح بر روی فلوس خیار شنبر ده مثقال و تر نجبین پانزده مثقال صافی نموده نیکو بمالند و بیالایند
و روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده بیاشامند صنعت این نقوع **بنسخه دیگر** پوست هلیله زرد
تمرهندی منقی از حب و لیف از هر یک سی درم عناب سپستان مویز منقی از حب و لیف بیست درم گل بنفشه
دوازده مثقال آلوی سیاه فارسی سی عدد همه را در سی من آب گرم یک شب بخیسانند و صبح
صافی نموده هفتاد درم آنرا با دوازده مثقال فلوس خیار شنبر که در آن حل کرده صافی نموده باشند و
یک مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و اگر بجای فلوس خیار شنبر شیر خشت خراسانی
باشکر هر کدام که باشد دوازده مثقال داخل کنند شاید **نقوع اهلیلج دیگر** نافع از برای صداع صفراوی
که تنقیه صفرا کند چون استعمال کرده شود بعد از نضج ماده صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین
معصورین باشهم پنجاه مثقال بخیسانند در آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هر یک پنج
درم ریوند چینی نیم درم غنچه گل سرخ متنزع الاقماع چهار درم که اجزا را تمام نیم کوفته باشند پس
صافی نموده تر نجبین خراسانی پانزده درم در آن حل کرده صافی نموده بیاشامند **نقوع اهلیلج اصفر**
قوی در استهال صفرا نافع از برای صداع صفراوی صنعت آن پوست هلیله زرده درم سنا مکی
هفت درم آلوی سیاه عناب جرجانی از هر یک بیست عدد سپستان سی عدد تمرهندی منقی از حب و لیف
سر نبشته تخم کاسنی از هر یک سه درم همه را یک شب در شش رطل آب گرم بخیسانند و صبح صافی نموده
بگیرند یک رطل آنرا و داخل نمایند در آن فلوس خیار شنبر و تر نجبین از هر یک بیست درم و بمالند و بیالایند
و داخل نمایند در آن مقدار یکمثقال روغن بادام شیرین و بیاشامند **نقوع اهلیلج نافع** از برای
صداع بمشارکت کبد بسبب سوء مزاج حار رطوبی یا صفراوی کبد چون نوشیده شود این نقوع بعد از
فصد حبل الذراع بشرط بودن قوت صنعت آن بگیرند آب رمانین معصورین باشهم از هر یک نیم رطل

وبخیسانند در آن پوست هلیله زرد نیم کوفته چهارده درم و در ماون بدسته بالند تا آب رمانین قوت
هلیله را بگیرد پس صافی نموده دو حصه نمایند و هر روز یک حصه آن فلوس خیارشنبر یا نزده درم داخل
کرده صافی نموده یکمثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند بعد از نضج ماده باید الاصول
بارد نقوع الهلیلج به نسخهٔ رازی گفته که اسهال بطن باین نقوع در دوازده روز اولا و در
موی بعد از فصد با نسکبق و حجامت ساق میباشد نافع صنعت آن پوست هلیله زرد آلوی سیاه تمرهندی
در آب بخیسانند شب و صبح صافی نموده بجلاب سکری شیرین کرده بنوشند میفرمایند باید که درین
نقوع وزن پوست هلیلهٔ زرد و تمرهندی از هریک ده درم و آلو بیست درم و جلاب سکری دو اوقیه باشد
نقوع الهلیلج نافع از برای صرع صفراوی صنعت آن الهلیلج اصفر منزوع النوی در آب انار ترش و آب
انار شیرین معصورین با شحم خیسانیده و در ماون بدسته بالند تا قوتش در آب رمانین آید پس
صافی نموده بیاشامند باب الالف مع الیاء المثناة التحتانیه ایرسا بکسر همزه و
سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله و فتح سین مهمله و الف لغت یونانی است و معنی آن توس
قزح است و مراد ازان بنج سوسن اسمانگونی است و بروی ابریمون نامند و بسریانی عقار اسوسالی
و آن بنج سوسن کبود بری و جبلی است که آنرا سوسن بری نیز گویند و بعضی گفته که مراد از سوسن بری
سوسن زرد و بلوس است و ایرسا را سوسن جبلی گویند و رنگ گل ایرسا مرکب از بنفشی و سفیدی
و زردی است و بیخ آن بهن و دراز و بقدر انگشتی پر کرده در دوم گرم و خشکیش کمتر است و ملطف
و مسخن و مسهل بلغم و صفرا و مرهٔ سودا و بلغم غلیظ است و جهت سینه و شش و مغص و درد جگر
و سپرز و لرزه که از برودت بود و ضیق النفس و ربو و اعیا و احتباس طمث و استسقا و یرقان
و بواسیر و عرق النسا و امراض رحم و باسره که جهت کزیدن هوام و ورم و سدهٔ سپرز با شراب
جهت تک عضل مفید و جاویدن آن جهت رفع بوی خمر نافع است و ضماد مطبوخ آن جهت درد رحم
و صلابت آن و انضمام فم رحم و اورام صلبه و مزمنه و خنازیر و مزیل صداع و منوم است و طلای
آن باسره که جهت درد سر کهنه و بهق سفید و کلف و فرزجه اش با عسل جهت اخراج جنین و ذرور آن
جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غائره و بدبوئی ناصور و با عسل ضماد آن
آن بجهت زخمهای غائره و جلوس و رطبیخش جهت صلابت مقعده و رحم و امراض باردهٔ و قطور طبیخ

آن باسره که جهت تولات بارده و دودی کوش و مضمضه آن جهت درد دندان و بدل ایرسا
در اسهال با اصفر تلث وزنش مازریون است با بیست مثقال شیر شتر و قدر شربتش تا دو مثقال
است و گویند مضر است به شش و مصلحش عسل است امراض الراس صداع چون بیخ سوسن
اسمانگونی را بسایند و مخلوط بسرکه و روغن گل نمایند و ضماد کنند بر سر نافع است از برای صداع
طلا علی در مجربات خود آورده که چون ورق ایرسا را بکوبند و آب آنرا افشرده سعوط با آن نمایند
سه روز متوالی قطع شقیقه میکند باذن الله تعالی اخطلاطی الذهن ابقراط گفته که خوردن ایرسا نیکو
میکرداند ذهن را سهراندر و ماخس گفته که هرگاه آشامیده شود از ان مقدار هفت درم با ار
العسل اسهال بلغم غلیظ و مرهٔ سودا میکند و خواب می آورد فرع الاطفال فی النوم
آشامیدن طبیخ ایرسا الاطفال را دافع فرع النسیان است در خواب نسیان اسحاق گفته که آشامیدن
آن نافع است از برای نسیان ابقراط و جالینوس گفته اند که آن می افزاید در حفظ و نافع است
از برای نسیان سکنه ایرسا خوردن آن نافع است از برای سکته تمیمی گفته که کل ایرسا نافع است
از برای سکته چون ضماد کرده شود بر سر صرع آشامیدن آن نافع است از برای صرع فالج و استرخا
ابقراط گفته که نافع است از برای فالج شربا ابن ماسویه گفته که اصل آن و کل آن هرگاه آشامیده
شوند با آب میباشد نافع از برای استرخا جالینوس گفته که ایرسا نافع است از برای فالج خصوص
آن تشنج از خواص آن نفع است از برای تشنج جالینوس گفته که اصل سوسن اسمانگونی نافع
است از برای تشنج خصوص روغنی که آنرا در آن بخته باشند و نیز گفته نافع است از برای تشنج
خوردن جرم آن و همچنین آشامیدن آب طبیخ آن و ابن صحار بخت گفته که چون آشامیده شود اصل
ایرسا با شراب ریحانی نافع است از برای تشنج امتلائی و مالقی گفته هرگاه طبیخ کرده شود با شراب
و آشامیده شود نافع است از برای تشنج و بیخ آن و کل آن هر دو نافع اند از برای تشنج و رعوس
گفته که چون اصل ایرسا را کوبیده در زیت داخل کرده گرم نموده تمریخ بآن نمایند نافع است از برای
تشنج و آشامیدن ایرسا نافع است از برای تشنج امتلائی اختلاج جالینوس گفته که آشامیدن
طبیخ اصل ایرسا نافع است از برای اختلاج خدر ابن زهر گفته که شراب ایرسا زائل میکند خدر را رازی
گفته که آشامیدن هر یک از اصل ایرسا و برگ آن و گل آن نافع است از برای خدر رعشه آشامیدن

اصل ایرسا نافع است از برای رعده و رعشه جوارش ایرسا تالیف نیقولاوس منقول است از ابن افندی صالح چلپی حکیم باشی ابراهیم سلطان قیصر روم نافع از برای سرفه و ضیق النفس از اخلاط غلیظ در سینه و آلات تنفس صنعت آن هیژ ایرسا هشت درم فویخ خشک زوفای خشک اصل السوس از هر یک شش درم کشنیز مغز بادام شیرین مغز بادام تلخ مویز منقی فستق رومی دارچینی زنجبیل فلفل خرمای منقی از نوی از هر یک سه درم اصطرک بخور مریم از هر یک دو درم شکر سلیمانی سفید مصفی بقدر کفایت بقوام آورده ادویه را بدستور مقرر آن بسه شنبد شربتی بمثقال حب ایرسا تقویه بلغم از جمیع اعضا نافع خصوص از اعضای صدر و ریه و نافع است از برای ضیق النفس بلغمی و سعال بلغمی صنعت آن شحم حنظل ثلث درمی غاریقون هش سفید نیم درم رب السوس فراسیون زوفای خشک از هر یک ثلث درمی تخم انجره ایرسا از هر یک نیم درم کوفته بیخته با آب حب سازند جمله یک شربت کامل است

دبید ایرسا نافع است از برای فساد معده و اجتماع مادا صفر در بطن که عبارت از استسقای زقی باشد و نافع است تلیین بطن را صنعت آن ایرسا بیست و چهار درم فلفل سیاه بیست درم زنجبیل انجدان از هر یک دوازده درم انیسون مصطگی رازیانه از هر یک چهار درم نانخواه تخم کرفس از هر یک هشت درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بسه شنبد شربتی ازان مقدار یک معقه

دهن ایرسا دهن باین دهن نافع است از برای صداع و سهر یکه بسبب رطوبت بورقی در دماغ باشد بعد از استفراغ بحب الیارج و تمریخ بآن نافع است تشنج رطب امتلائی را و نیز تمریخ بقیروطی فراگرفته از دهن ایرسا با میعه سائله زائل میکند خدر را و نیز نافع است از برای خلاج و خدر تشنجی دن آن و تمریخ بآن و استشاق بآن خواب می آورد خوابی نیکو و نیز سعوط بآن نافع است سهر عارض سر مشایخ را و ایضا تمریخ آن جهت کشودن افواه عروق و بواسیر و رفع سمت فطر و بهق و غیر ها و یک اوقیه آن مسهل قوی و غرغره آن با ماء العسل جهت خشونت قصبه ریه مفید صنعت آن مثل صنعت دهن انجدان است که ذکر یافت

قرص ایرسا نافع است از برای صداع و تشنج و عرق النسا را سود دارد و صلابت سپرز را بگدازد محمد بن زکریا گفته که چون این قرص را مطحول با سکنجبین بخورند سنگ مثانه را میشکند یاید صنعت آن ایرسا چهار درم فلفل سنبل الطیب اشق از هر یک یکدرم اشق را در سرکه انگوری تنحل کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یکدرم تا یکمثقال با انچه مناسب باشد

قرص ایرسا به نسخه معتبر نافع است از برای طحال و اورام کبد صنعت آن

ایرسا چهار درم فلفل سفید اشق عصاره زرشک ریوند چینی از هر یک یکمثقال تخم کاسنی تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو از هر یک یکمثقال و نیم طباشیر سفید دو مثقال و نیم اجزا را کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی یکمثقال

قرص ایرسا به نسخه شفائی سپرز را نرم سازد و صنعت آن ایرسا چهار درم فلفل سفید سنبل الطیب اشق از هر یک دو درم اشق را در سرکه انگوری تنحل کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین

اهرن گوید طبیبی که این قرص را ساخت میگوید که من خوکی را شبه روز این قرص دادم پس او را بکشتم پس او را نیافتم و این نسخه با نسخه محمد بن زکریا برابر است الا آنکه انچه آنجا یکدرم است دریخا دو درم است

لعوق ایرسا ربو دسعال مزمن را که با رطوبت باشد نافع است صنعت آن ایرسا نیم کوفته زوفای خشک از هر یک بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا چون یکرطل آب بماند صافی نموده با یک رطل قند سفید بقوام آورند هر صبح ده درم و شام ده درم لعوق نمایند

کتاب الباء الموحدة باب الباء مع الالف

بادزهر جوانی بفتح بای موحده و الف و سکون دال مهمله و فتح زا معجمه و ها و رای مهمله در آخر و گاه حذف میکنند دال را و میگویند بازهر و گفته اند اصل آن باکزهر است کاف را بدال بدل کردند بادزهر شد و گاه بار را بفا بدل میکنند و فادزهر میگویند که معرب بادزهر باشد و گفته اند که اصل آن باززهر است که زای اول را بدال بدل کرده اند و گاه دال را نیز حذف مینمایند و بفارسی بازهر بهای عجمی میگویند و بادزهر در لغت عجم بمعنی دافع و مقاوم سم است چنانچه تریاق یونانی بهمین معنی است و بنابرین بحسب لغت اطلاق بادزهر و تریاق هر دو بر هر دوای مفردی و مرکبی که مقاومت با سموم نماید میتوان کرد بالاشتراک و لیکن بحسب اصطلاح اکثر از اطبا بادزهر اسم دوائی است مفرد حجری که از جوف حیوانات و یا از معادن اخذ مینمایند مانند بادزهر حیوانی و معدنی که بالخاصیت و بالطبع بصورت نوعیه خود حرارت غریزیه و روح و دل را از مضرت و اذیت سموم حاره و باردة محافظت مینماید و تریاق اسم مرکبی است مصنوع که همین اثر بخشد مانند تریاق فاروق و مثروديطوس و انچه قریب باین هر دو باشد در خواص و فوائد مذکوره و بر ادویه مفرده نهایتیه نافعه در امور مذکوره تریاقیه نامند و بعضی از اطبا لفظ تریاق را از مرکبات بر غیر تریاق فاروق و لفظ فادزهر را از مفردات بر غیر فادزهر حیوانی و معدنی اطلاق نمی نمایند و این دو اسم را مخصوص باین دو دو دانند و بس و آن سنگی است که در شیردان اکثری از حیوانات

مثل برگوبی وکاوکوهی ومیمون یافت میشود وبعضی گفته اند در زهره آن تکون میباید واصل آنست
که متصل بزهره آن تکون میباید وبهترین آن بحر النیس است وچون مطلق ذکر کرده شود مراد همین باشد
که در شیردان یاره ودهٔ بزکوهی که در کوههای شبانکاره فارس باشد تکون یابد وآن باشکال مختلفه میباشد
طولانی وبیضوی وکروی وهمین زیرا که بر هرچه منعقد وبسته شود بهمان شکل میگردد وانچه بخوب مخلصه منعقد شده
باشد طولانی یا بیضوی میباشد واین هردو بسیار خوب وآن چوب ویا تخم مخلصه را مغز فاذزهر میباشد
چه مشهور است که غذای آن بزمار است وبعد از خوردن مار واحساس سمیت آن مشغول بخوردن خلف
مخلصه که تریاق آن است ودران کوهستان بسیار است میگردد وباین سبب این دو اورا بجوف
آن متکون میشود واین هردو شکل فاذزهر را فاذزهر گیاهی نامند وهمین آن اکثر اوقات انست
که پشمی است یعنی بر پشم منعقد گشته وند جوف آن پشم میباشد پس اگر پشم جوف آن کم است
چون در آب اندازند تا نشین میگردد واگر زیاده است بروی آب می ایستد ومقدار این فاذزهر
از ربع مثقالی تا سه مثقال دیده شده بطول نیم بند انگشت وبه بخامت آن اقطا بطول یک انگشت
خنصر وبه حجم آن بقدر لمبوطی متوسط نیز دیده شده چنانکه از علامات آن حیوان آن است همیشه یکه وحدا از
میان بزها دران کوه میگردد ولاغر ولیکن قوی وزورآور میباشد ونیز نوعی از باذزهر حیوانی
میباشد که آنرا حجر الایل میگویند در جوف کاوکوهی متکون میگردد این جمع گفته ودل آن کاو میباشد
وآن کاو بقوت وجذب نفس مار وافعی را از سوراخ بیرون میکشد وغذای خود میسازد وبعد از
احساس سمیت آن هرچه یکه دفع سمیت آن میکند وموجب نجات اوست بالهام الهی میخورد
وبدین سبب این دو اور جوف آن متکون میگردد واین بهترین انواع باذزهر حیوانی وموافق جمیع
امزجه است اگر شخصی هر روز بقدر نیم دانک ازان را آب بر سنگ سائیده بخورد ومقاومت باجمیع
سموم میکند واز مضرت آنها امین میگردد اگرچه در بدن آن شخص دغدغه خلط غالب نیز باشد چنانچه
در تریاق فاروق مذکور ولیکن شرط است که بدن باید نقی وپاک باشد دین نیست لیکن در کمال
امتلا شاید خوب نباشد واحتیاط ضرور است ووزن این باذزهر تا بیست مثقال دیده شده وجمیع
اجزای باذزهر حیوانی دو طبقات وپرده ها میباشد تو برتو مانند پیاز وکاه است که طبقه یا بعضی ازان
ضخیم تر از دیگری میباشد ودر ابتدای تکون بتدریج طبقات آن یکی بعد دیگری منعقد میگردد تا تمام

وکامل میگردد وبعد از اتمام میگویند که اگر آنرا از جوف آن حیوان برنیاورند گرمی در شکم آن حیوان بهم
میرسد که بمرور ایام آن باذزهر را میخورد ویا خود بخود بسبب گرمی وحدت منحل میگردد وبعضی اوقات
یافته اند باذزهر یرا که بعضی ازان را گرم خورده وبانحلال شده بود وگفته اند که درحین برآوردن آن را
از شکم آن حیوان بغایت نرم میباشد وبعد از رسیدن هوای خارج بآن وسرد شدن صلابت وحجریت
بهم میرساند لهذا بجرد برآوردن دراین گرمی ونرمی فی الفور در دهن می اندازند وبه تقلب بآن
بهر شکلی که میخواهند میسازند ولحظه در دهان نگاه میدارند پس بیرون می آورند وبدین سبب سطح
ظاهر آن براق وملمس میباشد **فصل در بیان کیفیت پیدا شدن فاذزهر در ولایت فارس**
بدانکه صاحب تاریخ الحکما مسمی بخلاصة الحیوة ملا احمد تتوی نوشته که از جمله اتفاقات عجیبه پیدا شدن
باذزهر است در ولایت فارس وکیفیت ظهور آن را در کتب معتبره حکما چنین آورده اند که در ایام حکومت
ملک خورم زاد که یکی از اجداد بهمن اسفندیار بود اخوشش نام مردی که بصلاح وصدق در آن زمان
اشتهار داشت واوقات او از صیدلت یعنی ادویه از صحرا آوردن وشناختن آن میگذشت واو
هر روز بصحرا های ولایت فارس وکوههای آن دیار میرفت وادویه وعقاقیر جمع میکرد وبشهر می آورد
یک روز نظرش بر کوزن کوهی افتاد که بر قله کوه ایستاده فریاد میکرد وگاهی دست وگاهی
ذنب خود را بر زمین میزد وحرکات عجیبه واوضاع غریبه از رفتار او مشاهده می نمود وگاهی در اثنای
جست وخیز بجانب آسمان نگاه میکرد واز روی نشاط وخوشحالی آواز غریب مکرر میکرد والقصه چون
اخوش این حالت از ان کوزن دید حربهٔ خود را برداشته از کمین گاه متوجه او شد تا آنکه خود را به نزدیک
او رسانید انچنان حربه بر وزد که از قله کوه پائین افتاد اخوش در ساعت خود را بالای او رسانیده ذبحش
نمود ودر اثنای ذبح دید که سرا فی بزرگی در دهن اوست که نیم چاویده در دهن او مانده اخوش
چون آنرا مشاهده کرد تعجب او زیاده شد در حال شکم آنرا بشکافت که بر حقیقت حال اطلاع یابد چون
رودهای آنرا ملاحظه نمود از روده که بزبان فارسی آنرا هزار خانه گویند سنگی الملس همواره یافت آن
سنگ را بر چوب زرشک نهاده بخدمت ملک خورم زاد آمد وانچه از احوال کوزن مشاهده نموده بود
بعرض رسانید ملک خورم زاد حکیم ارشناسیوس را که از اجداد امام ابقراط واز تلامذه حکیم ابرقلیدس
صاحب تریاق صغیر وبرادر زادهٔ او بود در مملکت فارس منصب وزارت ملک خورم زاد چنانچه

رسم آنزمان بود که غیر حکیم را وزارت نمی دادند باو تعلق داشت طلب نموده انچه از اخنوش صیدلانی
شنیده بود باو تقریر کرد حکیم بعد از ساعتی تامل کرد روی با اخنوش اورد گفت ای اخنوش
آیا دهن آن کوزن هیچ کف داشت یا نه اخنوش گفت دهنش کف بسیار داشت حکیم پرسید که در دنب
او هیچ ورمی یا جراحتی بود یا نه گفت در طرف ذنب او کره سبز رنگی بود ظاهر اچنان مینمود که پوست
ازان موضع کنده اند حکیم چون این علامت از اخنوش شنید متوجه ملک شده بعد از ادای دعا و ثنا گفت که
در آن زمان وزرا در وقت عرض مهمات بسلاطین میگردند گفت ایها الملک خوراک این کوزن انعی است
و در دم او چنانکه اخنوش میگوید کره سبز رنگ هست و همیشه دهن او کف میکند و در رودهای او دو
سنگ این چنین متولد میشود یکی ازان تریاق جمیع زهرهاست و دیگر خاصیت زهر هلاهل دارد که ذره
قاتل هست پس ملک تبسم کرده گفت ایها الحکیم اکنون این را تجربه باید کرد حکیم گفت کسی را که قتل برو
واجب شده باشد حاضر کنند تا این را تجربه کنیم ملک فرمود تا از بندیخانه هشت نفر را حاضر ساختند
آن جماعه چون بخدمت ملک حاضر شدند ملک از ایشان پرسید که آیا در ملت آبا و اجداد ما قتل شما
واجب هست یا از ایشان گفتند بمقتضای شرع قتل ما واجب شده ملک گفت اکنون مرا سنگی هست شبیه
میان زهر و تریاق آنرا برای امتحان بشما میدهم اگر زهر بوده باشد شما بسیاست خود رسیده از عقوبت
اخروی خلاص میشوید و اگر تریاق هست شما را منافع بدنی بسیار حاصل خواهد شد و بعد ازان آزاد
خواهید شد ایشان با یکدیگر مصلحت کرده قبول آن کردند حکیم آن سنگ را وزن نمود چهار درم بود
بالسویه میان هشت نفر قسمت نمود و ایشان را در حضور ملک خوراند و جماعتی بر ایشان موکل ساخت
که تا پنج روز ایشان را نگاهدارند که حقیقت حال مشخص شود اتفاقا وقتیکه ایشان از مجلس ملک بیرون
میرفتند یکی از ایشان نارنجی از دست شخصی گرفته آب آنرا تمام بمکید و هفت نفر دیگر بالای آن هیچ
نخوردند و بعد از پنج روز ملک ایشان را طلب داشته حکیم را فرمود که از احوال تحقق نماید که هر یکی را بعد
از خوردن آن سنگ چه حالت سانح شد یکی از ایشان گفت که مدت یک سال بود که مرا اختفانی
حادث شده بود و آنچنان شدت داشت که من بهلاکت خود راضی بودم اکنون بمجرد خوردن این
سنگ آن مرض بالکلیه از من زایل شد دیگری گفت مرا درد سری قدیم بود و هیچ لحظه هیچ نبود
که از وجع آن الم نداشتم الحال بعد از تناول آن سنگ یکساعت آن درد مزمن از من زایل شد

و هیچ اثری ازو درین بجرو زد در خود نیافتم سیومی گفت که چشم من بسیار ضعف داشت اکنون بخوردن
آن در باره من قوه عظیم پیدا شده که در جوانی نیز آنحالت را در باصره خود نمی یافتم چهارمی گفت
که مرا در معده درد و وجع و در ب و سجع بود بمجرد ورود آن در معده من آنمرض مزمن بصحت مبدل
گشت پنجمی گفت مدت مدید بود که از درد زانو مینالیدم اکنون بالکلیه آن درد از من مفارقت نمود
ششمی گفت مرا بواسیر مؤلم بود الحال آن الم بالکلیه زایل گشت و در بدن من نشاط و قوت پیدا شد
هفتمی گفت که مدت مدید بود که بر ساقین من قروح خبیثه پیدا شده بود که همیشه صدید و چرک متعفن ازان
جاری بود اکنون همه روبخشکی آورده بصحت مبدل و مندمل شد و رنگ پوست اصلی در انجا ظاهر شود
هشتمی گفت که مرا مدت دو ماه در سری بود که همیشه من از شدت آن مینالیدم از خوردن آن سنگ
اکنون شدت آن بیشتر شد حکیم گفت که تو چیزی بعد از خوردن آن سنگ خورده بودی گفت
آری آب یک نارنج را بالتمام مکیده بودم حکیم فرمود که این شدت درد بسبب فعل آب نارنج است نه فعل
آن سنگ چرا که ترشی نارنج بارد و یابس هست و برودت مستلزم جمع و قبض هست چنانچه بپوست مومیا
امساک و حفظ و این هر دو وصف مانع انتشار حرارت این حجر و ظهور آثار آن و لهذا بعد ازان
حکما بالکلیه منع از خوردن ترشی فرموده اند و همچنین در هر دوائی ذو الخاصیه مثل باد زهر و تریاق
فاروق و غیرانها تجویز هیچ قسم ترشی نفرموده اند اما وجه تسمیه این سنگ بباد زهر گفته اند آنست
که چون آن شخص هشتمی که نارنج نمکیده بود بخانه خود رفت در سر او بمرتبه اشتداد یافت
که ظلمت بر چشمهای او مستولی گشت بنابرین آن شخص از روی کمال اضطرار در سرایچگی
بر در سرای ملک آمده فریاد برآورد که مرا باز زهر بدهند چون آواز بگوش ملک رسید فرمود
که نام این سنگ را باز زهر قرار باید داد و بکثرت استعمال باز زهر و باد زهر گردید **فصل در بیان**
جودت و رداءت باد زهر بدانکه بهترین انواع باد زهر که اکثر مستعمل در معالجات است
اسطهبانا تی شبانگاره آن هست که رنگ آن زیتونی هست یا ماشی مایل بسیاهی باشد بعضی زیتونی
و بعضی ماشی را ترجیح میدهند خصوص که براق و با پرده های بسیار و چشم دار باشد یعنی در کوته
آن مانند چشم موضعی درخشنده بود چه این دلالت بر صفائی جوهر آن میکند و باین وصف هر چند لموطی سنگ
و بزرگتر باشد بهتر هست و امتحان خوبی آن است که با شیر بر روی سنگ بسایند اگر رنگ آن سرخ

برآید و یا شیر انجمد سازد خوب هست و اگر زرد و یا سرخ بسیار تیره برآید بد هست دیگر انکه با خاکستر
و یا انک خشک بر کف دست خوب بمالند اگر رنگ خاکستر با انک را سبز یا پستی نماید خوب هست والا فلا
و امتحان اصلی از مصنوعی آن است که سر سوزن آهنی را با آتش سرخ نمایند و آن فرو برند اگر
بدشواری و اندک فرو رود و دود زرد ازان برآید و سر سوزن زرد کرد اصلی و اگر بآسانی
فرو رود و دود سیاه ازان برآید و سر سوزن سیاه گردد جعلی و مصنوعی است زیرا که شنیده شده
که از صبر و دواهای دیگر فادزهر به سازند بسیار براق شبیه باصلی که بجست و یت بر اکثر حذاق
اطبا مشتبه میگردد

فصل در بیان مزاج و کیفیت بادزهر و خواص شبانکاره آن و مقدار شربت و بدل آن

بدانکه با وجود آنکه آن کرم در سوم و خشک در دوم هست در
جمیع امزجه و با انواع سموم حاره و باردهٔ نباتیه و حیوانیه و معدنیه مفید هست چه اثر آن چنانچه ذکر یافت
نه بطبیعت و مزاج هست بلکه بخاصیت و صورت نوعیه و بالطبع دفع مضرت سموم از اعضای رئیسه
و سائر بدن نماید و تقویت آنها میکند و جهت تقویت حرارت غریزی و باه نافع و لیکن محرور المزاج
را بغایت مضر و محرق خون و مورث التهاب و اسهال دموی هست و محل اورام بارده سائیده
آن متهائی و یا با آب کشنیز تازه جهت اورام حاره و با کلاب جهت طاعون و متهائی نیز و با شراب
جهت گزیدن هوام و با آب ریحان جهت گزیدن زنبور همچنین با شراب و متهائی نیز بر موضعی که مار
و یا افعی و یا جانوران سمی گزیده باشند باعث تسکین درد و وجع اکنست در ساعت و نجات
او از هلاکت نالیدن و خوراندن آن هر دو صاحب کناش بقراطی در کناش خود آورده که زنبور
گزیده را دیدم که موضع نیش آن ورم کرده بود و سرخ شده و از درد بی قرار و آرام بود قدری
فادزهر را با آب سوده بر موضع آن مالیدند در حال از این دو امر سیدنی الحال برنگ اصلی مایل میگردید
و ورم آن تخفیف می یافت و هم او نقل کرده که شخصی را مار گزیده و تریاق حاضر نبود جرم التیس را
با شراب سوده بدو دادند و قدری شیر بر بالای آن خوراندند بدن او آبله کرد و از هلاکت
نجات یافت و نیز گفته اند که از خواص او آن هست که چون بر محل گزیدن مار بگذارند بر آن موضع
محکم می چسپد و تا زهر را تمام نکشد جدا نمیگردد و اگر شخصی را زهر خورانیده باشند و بهمان لحظه
فادزهر آزموده را در دهان او نگاهدارند نفع تمام می بخشد و اگر چند عدد فادزهر موصوف را در کاسهٔ

چینی گذارند و بر بالای آنها شیر بدوشند و زمانی توقف کنند که شیر قوت و کیفیت فادزهر را یکه دوان
شیر را بخورون مسموم دهند بعد خوردن آن شیر را قی کرده از ضرر آن سم امن میگردد و گفته اند چون
بسایند آنرا و بر موضع جراحت هوام و غیر آن بنهند زهر را جذب نموده به ترشح دفع مینماید و باعث التیام
آن میگردد و نیز از خواندن آن انتعاش و زیاده نمودن حرارت غریزی و تقویت قلب و دماغ و حواس محفظت
قوای بدنی و تفریح و نشاط و ازالهٔ غم هست و قدر شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی امزجه با بعض
مصلحات تا سه قیراط نیز تجویز فرموده اند و زیاده ازان نکشنده و بدل آن بوزن آن حجر الایل و اگر
نباشد فادزهر معدنی نوع اعلی و یا زمرد صاف شفاف کهنه و یا زبرجد هست

فصل در بیان دستورات خوردن حجر التیس و دستور خوردن آن در اول فصل بهار نزد اعتدال هوا و استوای لیل و نهار

اگر کسی از اصحا برای حفظ صحت مزاج و تقویت و قوی دار واح و حرارت غریزی چهار قیراط آن را
بر روی سنگ سماق بسیار نرم سوده بخورد تمام سال فرح و نشاط و قوت و شگفتی در خود مشاهده می
نماید بدین شروط یکی انکه مزاج دسن او مقتضی باشد یعنی در سن شباب و محرور المزاج نباشد چه بواسطهٔ
زیادتی حرارت آن هر دو را مضرت هست چنانچه ذکر یافت دیگر انکه در زمان گرمای گرم و سرمای سرد
نباشد دیگر انکه قبل از شروع آن منضج و مسهل خفیف میل نمایند تا تنقیهٔ بدن فی الجمله حاصل گردد دیگر
انکه پرهیز و احتماز از حموضات و لبنیات و آب سرد و بقول او اطعمهٔ غلیظه و مفسدات معده و حرکات
عنیفه و اعراض نفسانیه و جماع و غم اجتناب لازم دانند و اقلا ایام پرهیز قبل از شروع ده روز و بعد
از فراغ بیست روز هست دیگر انکه در روز خوردن فادزهر بدن را بلباسهای نرم و نازک و پاکیزه
و معطر مزین و ملبس سازند و طبیعت خوشحال و شگفته دارند و غم و اندوه را بخود راه ندهند و اگر مغنیان
در بستانین و عمارات دل کشا بانداهای شیرین کلام و مطربان خوش الحان مجلس نمایند و اطعمهٔ لطیفه
میل نمایند و دیگر اگر سال اول خوردن این دوا باشد یک دانک آنرا بگیرند و بر سنگ سماق بسیار نرم
سوده با شیرهٔ نبات سه حصه نموده در سه روز ناشتا هر روز یک حصه را حب ساخته فرو برند
بقسمی که بدندانها نرسد و از عقب آن فنجانی پر از کلاب بنوشند و بعد ازان احتیاط جهت رفع
غائله و مضرت آن بدندانها چنانچه بعضی گمان برده اند که مضرت بدندانها و چندان اصلی ندارد
بشیر کاو و یا آب کشنیز تازه مضمضه نمایند و اگر درین ایام سه روز قبل و سه روز بعد ازان غذا از انخصم

بخود اب کوشت جوان مرغ و بزغاله رفربه و بره شیر مست با ملیل و دارچینی و قرنفل و از کبابها کباب
کبک و تیهو و دراج و مانند اینها تناول نمایند هر وقت از روزگه گرسنه شوند و شب شربت نبات با گلاب
و عرق بید مشک بنوشند و یا شربت معمول از شربت صندل و یا شربت گاوزبان ساده و یا عنبری یا
شربت ابریشم بدستور ساده یا عنبری یا معمول از هر سه یک بحسب مزاج و اقتضای وقت با گلاب
و بید مشک و یا یکی از عرقهای مناسبه و یا شربتهای دیگر که تخم بالنگو یا فرنجمشک بران پاشیده
و از حلویات حلوای یاقوتی و سیب و به شیرین و برنج با روغن بادام و یا شیره نبات و اندک گلاب و از تنقلات شکر
پیز و نقل بادام و پیله و قرص عنبر و پسته و بادام و مانند اینها بکار دارند و اگر سال دوم باشد و دو دانگ و اگر سال سوم
باشد و بمزاج موافقت کرده و حرارت بر مزاج غالب نباشد نیم مثقال والا بقدر برداشت طبیعت و مزاج و سن و عادت
خود دیگر آنکه دران ایام بحمام نروند زیرا که حرارت و رطوبت حمام خاصه زهر را بعرق دفع می نماید و دیگر آنکه اگر درین ایام
تقلیل غذا نمایند آنمقدار که تخمه و فساد هضم عارض نگردد بهتر است و بعضی مردم شش قیراط آن را بر روی سنگ
سماق نرم سوده سه حصه نموده هر سه حصه را یک روز با گلاب آمیخته قلمی را در دهان گرفته بدم فرو میکشند
بقسمی که بدنها نرسند و از عقب آن شربتی از نبات و گلاب می آشامند و بر بالای فرش نرم از پهلو به پهلو میگردند
و اندک راهی میروند که حرارت فی الجمله انتعاشی یابد و بعد از دو ساعت یا هر وقت که خوب گرسنه شوند طعام لطیف
خفیف مثل نخود آب مذکور و امثال آن به تقلیل میل مینمایند و اگر به تنهائی نخواهند با ادویه که حکیم محمد هاشم طهرانی
در رساله جدوار و فادزهریه خود نوشته اند ترکیب نموده تناول نمایند نیز خوب است و آن این است که بگیرند
طباشیر سفید مروارید ناسفته از هر یک یکمثقال عنبر اشهب یک دانگ مشک خالص پنج دانگ مثقال یاقوت
لعل فادزهر عود قماری مصطگی رومی از هر یک نیم مثقال ورق طلا محلول ده عدد ورق نقره محلول پانزده عدد
جواهر و فادزهر را بر سنگ سماق یکجا صلایه نموده باقی اجزا را نرم کوفته بیخته مجموع را با شیره نبات سرشته
حب بسته سه حصه نموده هر حصه را یک روز با نبات فرو برند اگر کسی در سن کهولت و ضعف مزاج شش قیراط آنرا
بدستور مسطور مفرد یا مرکب در اول فصل بهار یا اول فصل خریف بخورد نیز بسیار مفید و سودمند است
دستور یکه آن عنقرآب قلمی فرموده اند که ازین بنده حقیر محمد هاشم العلوی مخاطب بمعتمد الملک است
دو روز در میان بارده روز اول تحویل حمل نامه قیراط بمشایخ میخوراند این است فادزهر حیوانی اصطبانای مجرب
نیم درم مروارید ناسفته زمرد علی ابریشم مقرض صندل سفید کل ارمنی ورق نقره از هر یک یکدرم ورق

طلا یک دانگ صمغ عربی دو دانگ سوده بگلاب سرشته حب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را بخورند
دستوریکه قلمی نموده اند که حضرت استاذ اطباء قدوة الحکما سیدسند والد ماجد حقیر قدس سره قرار داده
اند این است که بگیرند عنبر اشهب مومیائی دارابجردی از هر یک یک نخود مصطگی رومی یک دانگ همه را
در فنجان چینی کرده روغن مغز پسته داخل کرده در ظرف مس کوچکی گلاب کرده بر سر آتش گذارند و سه
پایه دران گذاشته فنجان را بر روی سه پایه نهند و گلاب را بجوشانند تا اجزا حل شود پس با دزهر
حیوانی مجرب سه قیراط مشک خالص یکقیراط قرنفل دارچینی عود هندی جوز بوا عود الصلیب دو نخ
عقربی زنجبیل جدوار خطائی مخصیة الثعلب مصوی از هر یک یک دانگ مثقال صیرفی کوفته بیخته بآن سرشته حبوب
سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه آنرا فرو برند و از عقب آن نبات سفید بخورند تخم بالنگو یکدرم گلاب
عرق گاوزبان از هر یک ده درم شربت نموده بنوشند **دستور دیگر** از برای خوردن بادزهر حیوانی
منقول از خط استاذ الفضلاء والاطباء میرزا ابوطالب قلمی فرموده اند که گمان این است که از تالیف معزی
الیه است و دستور خوبی است و از اکثر نسخها بهتر است صنعت آن بادزهر حیوانی نیم دانگ عنبر اشهب
یک دانگ و نیم مروارید ناسفته نیم دانگ کهربای شمعی بسد محرق مغسول از هر یک نیم مثقال ورق طلا
سه عدد ورق نقره پنج عدد صندل سفید یکمثقال مومیائی دارابجردی یک دانگ زعفران دو دانگ
صمغ عربی دو دانگ اجزا را صلایه کرده مومیائی را بروغن پسته گداخته مجموع را بشیره نبات بقوام
آورده سرشته سه حصه نمایند هر روز یک حصه را در سه روز متوالی فرو برند و از شیرینی و ترشی و ماست
و پنیر و سبزیها اجتناب نمایند و اگر یک دانگ جدوار خطائی مجرب و نیم دانگ جند بیدستر سوده اضافه نمایند
بهتر است **حب فادزهر** حیوانی مرکب حیات و بایه و امراض مزمنه و حاده و کرمین جانوران سمی را
تریاق اکبر است و مخرج اخلاط فاسده بدنی و مقوی بدن است و مقدار شربت آن دو درم است منقول
از مرکبات صالح چلپی طبیب ابراهیم سلطان قیصر روم **دستور** خوردن بادزهر حیوانی از حکیم عماد الدین
محمود شیرازی صنعت آن بادزهر حیوانی مروارید ناسفته یاقوت رمانی از هر یک یکمثقال طباشیر سفید نیم
مثقال عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم دانگ صندل سفید چهار دانگ و نیم عود قماری خام چهار دانگ
مصطگی رومی دو دانگ ورق نقره پنجاه عدد ورق طلا بیست عدد فادزهر یاقوت و مروارید را بر سنگ
سماق صلایه کرده ورق طلا و ورق نقره را حل نموده باقی ادویه را کوفته بیخته با شیره نبات بسرشته و حبوب سازند

وسه حصه کرده هر روز یک حصه را بناشتا در اول تحویل حمل فرو برند و قبل از خوردن فادزهر سه روز پرهیز کنند
از لبنیات و ترشیها و اغذیه بادی و از مجامعت و غذا نخود آب و قلیه و کباب و از اشربه شربت فواکه شیرین
و شربت گاوزبان و تخم بالنگو و گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان و نبات مناسب است میفرمایند که این مقدار
که حکیم عادالدین محمود مقرر کرده انداز برای خوردن هر روز میباشد سم قاتل زیرا که مقدار شربت از بادزهر حیوانی
بقول جمیع متقدمین و متاخرین مقدار یک قیراط است و مقدار یک حکیم مقرر کرده اند هر روز دو دانگ بخوردن
می آید و این بنده حقیر دیده شخصی را که سنش از شصت سال متجاوز نموده بود و مزاجش سرد و بلغمی و باین دستور
این حب را خورد و پس تمام بدنش سیاه شد و هلاک گردید و از نواب امیرالامرا بهادر ذوالفقارخان سپهسالار ممالک
هندوستان مسموع شده گفت که من نیز شخصی را دیدم که باین دستور بادزهر را خورد و روز دوم تب محرقه
آن را عارض گردید و روز چهارم هلاک شد پس فقیر اظهار این معنی را واجب دانست تا دیگری عمل آن نکند
دستور دیگر از حکیم عادالدین محمود که بسیار خوب است صنعت آن بادزهر حیوانی نیم مثقال یاقوت
رمانی لعل بدخشی عودهندی از هر یک نیم دانگ زبرجد اعلی یک دانگ مشک خالص عنبر اشهب مصطکی از هر یک یک
جو ورق طلا دو عدد و ورق نقره چهار عدد علی الرسم بگلاب سرشته جوب سازند و سه حصه نموده هر روز
یک حصه را فرو برند و از عقب آن یک پیاله گلاب بنوشند و بعد از نظهر نخود آب گوشت مرغ و قدری پرنج
و دارچینی بخورند و آخر روز شربت نبات و گلاب و عرق بید مشک بنوشند و مربای سیب شیرین و جوارش
عود و جوارش مصطکی میل کنند و نقل پسته و بادام تقل نمایند و یک هفته پیش و بعد از لبنیات و حموضات
و سبزیها و روغن و مباشرت اجتناب نمایند **دستور دیگر** از برای خوردن بادزهر در ابتدای تحویل
حمل یا اول میزان آن است که بگیرند بادزهر حیوانی اصطهباناتی مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد از هر یک
نیم مثقال عنبر اشهب یاقوت رمانی زعفران صمغ عربی از هر یک دو دانگ مشک تبتی مومیائی دارابجردی
از هر یک یک دانگ طباشیر سفید یکمثقال و نیم ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد صندل سفید یکمثقال اجزا
را صلایه کرده با شیره نبات سفید سرشته حب ساخته سه حصه نمایند و هر روز یک حصه آنرا فرو برند و از
ترشیها و ماست و پنیر خذر کنند و اگر به شخصی که مزاج بارد داشته باشد دهند عدد وارخطائی مجرب دو دانگ
چند بید ستر یک دانگ داخل نمایند **دستور دیگر** از برای خوردن بادزهر حیوانی صنعت آن بادزهر
حیوانی نیم مثقال یاقوت رمانی زمرد اعلی از هر یک یک دانگ ورق طلا سه عدد ورق نقره شش عدد مشک

خالص عنبر اشهب مصطکی رومی مومیائی دارابجردی از هر یک یک نخود عود قماری چهار نیم دانگ بدستور
حب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را فرو برند و از عقب آن گلاب پیاله بنوشند و غذا نخود آب
گوشت جوان مرغ باقدری برنج و دارچینی که در آن داخل کرده باشند تناول نمایند و آخر روز شربت
نبات سفید پنجدرم تخم بالنگو یکدرم گلاب ده درم بنوشند و قلمی نموده اند که این نسخه خوب است
بشرط آنکه وزن بادزهر نیم درم باشد **دستور دیگر** که بهترین دستورات متاخرین است چه آن دستورات
دیگر در اکثر امزجه ضرر عظیم دارد و این بسبب آنکه وزن بادزهر عموما فق است با آنچه متقدمین قرار داده
اند ضرر آن دستورات دیگر را ندارد صنعت آن بادزهر حیوانی اصطهباناتی یکدانگ مثقال صیرفی
طباشیر سفید عنبر اشهب از هر یک دو دانگ مروارید ناسفته مشک تبتی مصطکی رومی از هر یک نیم
دانگ صندل سفید عود هندی خام از هر یک یکدانگ و رق نقره دو مثقال ادویه را صلایه نموده
با شیره نبات یا شراب فواکه شیرین یا شراب گاوزبان یا شراب ابریشم دو وزن ادویه سرشته
پنج حصه نموده هر روز یک حصه را بخورند **دستور دیگر** بادزهر حیوانی طباشیر سفید از هر یک نیم مثقال
عنبر اشهب مشک تبتی صندل سفید عود قماری خام از هر یک نیم دانگ مصطکی رومی یکدانگ مروارید
ناسفته یاقوت رمانی از هر یک یکمثقال ورق طلا بیست عدد ورق نقره پنجاه عدد ادویه را بدستور
صلایه کرده با شیره نبات سرشته حب سازند و سه حصه نموده سه روز فرو برند و سه روز قبل از خوردن
بادزهر و یک هفته بعد ازان از لبنیات و ترشیها پرهیز نمایند صنعت آن بادزهر حیوانی نیم مثقال یاقوت
رمانی لعل بدخشی عود هندی خام از هر یک نیم دانگ زمرد یکدانگ ورق طلا دو عدد ورق نقره چهار
عدد مشک تبتی مصطکی از هر یک یک نخود کوفته بیخته بگلاب سرشته جوب ساخته سه حصه نمایند و هر روز
یک حصه را با گلاب پانزده مثقال فرو برند و غذا قریب ظهر نخود آب مرغ جوان که دارچینی پیل و قرنفل
داشته باشند بخورند و آخر روز گلاب و عرق بید مشک از هر یک ده درم نبات سفید پنجدرم تخم خربزه مشک
یکدرم بنوشند و جوارش عود ساده و جوارش مصطکی و مغز پسته و مغز بادام تناول نمایند و یکروز در پیش
از خوردن بادزهر و یک هفته بعد ازان از ترشیها و بقول و لبنیات اجتناب لازم است **دستور**
دیگر بادزهر حیوانی مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد یاقوت رمانی از هر یک نیم مثقال طباشیر سفید
صندل سرخ از هر یک یکمثقال مشک تبتی مومیائی دارابجردی از هر یک یکدانگ عنبر اشهب دو دانگ

ورق طلا و ورق نقره از هریک سه عدد زعفران دو دانک صمغ عربی یکمثقال اجزا را کوفته بیخته بشیره نبات سرشته حبوب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را تناول نمایند و از ترشیها و لبنیات پرهیز نمایند و اگر شخصی بسیار بارد المزاج باشد جدوار خطائی مجرب دو دانک جندبیدستر یکدانک داخل نمایند

دستور خوردن بادزهر حیوانی بنوع دیگر صنعت آن مشک یکدانگ عنبر اشهب یکدانک و نیم مروارید ناسفته نیم مثقال کهربا نیم مثقال لبسد نیم مثقال یاقوت چهار دانک طباشیر سفید یکمثقال صندل سفید نیم مثقال بادزهر حیوانی از هریک یکدانک و نیم تا دو دانک زعفران یکدانک صمغ عربی دو دانک اجزا را صلایه نموده با شیره نبات سرشته بورق نقره پنج عدد و ورق طلا سه عدد آلوده کرده حب ساخته سه قسم نموده هر روز قسمی را فرو برند و اگر مزاج بسیار سرد باشد مومیائی دارابجردی و جدوار و جندبیدستر داخل میتوان کرد **و اما دستوراتیکه** میرزا محمد قاضی در رساله فادزهریه خود که منتخب از رساله حکیم سالک الدین یزدی نموده از انجمله یکی آن است که گفته اند بهتر آن که بادزهر را بی انضمام چیزی استعمال کنند و اگر چیزی داخل نمایند میباید که فی الجمله مناسبتی با دزهر داشته باشد جهت آنکه بادزهر را تاثیر در ابدان انسان بخاصیت است و تاثیر بعضی ادویه دیگر از حیثیت کیفیت و مزاج است اگر با هم ضم کنند باید که موافقت بمزاج هر کس را ملاحظه نمایند و از جمله مخترعات ایشان این ترکیب است که بجهت خلاصی مفاصل ترتیب داده اند صنعت آن سورنجان مصری دو مثقال لوزیدان مصطگی جوز بوا مروارید ناسفته از هریک یکمثقال بادزهر حیوانی چهار دانگ ورق طلا و ورق نقره محلولین از هریک بیست عدد عنبر اشهب مشک خالص صندل سفید کهربای شمی از هریک نیم مثقال عدد ادویه دوازده است و وزن آن هشت مثقال و چهار دانگ اجزا را بیخته بادزهر و مروارید را البنگ سماق صلایه کرده شیره نبات بسرشند و چهار حصه کنند و در وقت تحویل شمس بحمل در چهار روز ناشته بخورند و بعد از دو ساعت شربتی از نبات و گلاب و عرق بید مشک و تخم البنگو بنوشند و غذا نخود آب جوان مرغ یا گوشت بره با زیره و زعفران و دارچینی میل نمایند **نوعدیگر** جهت تقویت باه و ضعف قلب مرطوب مزاجان ترتیب داده اند صنعت آن بادزهر حیوانی عنبر اشهب مشک خالص از هریک نیم مثقال قرص افعی مروارید ناسفته خصیة الثعلب مصطگی صندل سفید مقاصری عود قماری از هریک یکمثقال ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد اجزا را مجتمع ساخته علی الرسم در شربت گاوزبان سرشته چهار حصه

نموده در چهار صباح بطریق مذکور بنوشند و دران ایام شکر بلاو و چیا پلاو و کبک جوان و مرغ و کبوتر بچه میل کنند و از اشربه بهشربت صندل و گاوزبان عنبری و شربت سیب و امثال آن و از تقلات شکر صندلی و شکر پنیر و نقل پسته و مشکوفی که مناسب دانند عدد ادویه با شربت دوازده است

نوعدیگر که در تحریک باه و قوت شهوانی بی نظیر است صنعت آن بادزهر حیوانی مروارید ناسفته از هریک نیم مثقال جدوار مجرب خصیة الثعلب مصری از هریک یکمثقال یاقوت سرخ مرجان قرمزی از هریک دو دانک زعفران لاجورد مغسول از هریک یکدانک ورق طلا دو عدد و ورق نقره پنج عدد عنبر اشهب چهار نخود مشک خالص دو نخود ادویه علی الرسم در نوش دارو ی لولوی بسرشند و سه حصه نمایند و در سه صباح بدستور بنوشند **نوعدیگر** بادزهر حیوانی را تنهائی با گلاب بر سنگ سماق سائیده در معجونی مناسب مثل دواء المسک و نوشدارو و مفرح یاقوتی بسرشند و سه صباح بطریق معهود بنوشند

فصل در ذکر حبوب بادزهر حیوانی حب بادزهر جهت تقویت قلب و دماغ و کبد و معده نافع و قوی الدم و اسهال را مفید صنعت آن مروارید ناسفته نیم مثقال کهربا نیم مثقال مشک خالص یکدانک لبسد یاقوت صندل سفید طباشیر سفید از هریک نیم مثقال بادزهر حیوانی یکدانک و نیم زعفران یکدانک صمغ عربی یکمثقال کوفته بیخته حب سازند **حب بادزهر** که بجهت ابقای قوت حیوانی خورند صنعت آن بادزهر حیوانی نیم مثقال عودهندی عرق خام یاقوت رمانی یکموی لعل بدخشی از هریک یکدانک زبرجد دو دانگ ورق طلا دو عدد ورق نقره چهار عدد عنبر اشهب یک نخود مصطگی دو دانگ اجزا را آنچه صلایه کردنی است بر سنگ سماق صلایه کرده و باقی را در ماون نرم کوبیده بیخته بگلاب بسرشته بورق طلا و نقره محلول مخلوط ساخته حب سازند و سه قسمت نموده هر روز قسمی را فرو برند و از عقب آن گلاب بنوشند **حب بادزهر حیوانی** قلمی فرموده اند که از قدوه حکماء اشراق و سید اطبای آفاق والد ماجد حقیر قدس سره العزیز بهست صنعت آن بادزهر حیوانی مجرب یکدانک مشک خطائی عنبر اشهب مومیائی دارابجردی از هریک نیم دانگ مروارید ناسفته کهربای شمی لبسد محرق از هریک نیم مثقال یاقوت رمانی دو دانک طباشیر سفید یکمثقال ورق طلا و ورق نقره از هر یک سی عدد صندل سفید یکمثقال زعفران صمغ عربی از هریک دو دانک مومیائی و عنبر را بروغن بلسان گداخته جواهر را با گلاب صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته و صمغ عربی را بگلاب حل کرده ورق طلا

ورق نقره را بآن حل کرده باقی ادویه را بآن سرشته جهها سازند هرجی بقدر نخودی هفت حصه نموده
هر روز یک حصه آنرا با گلاب و عرق گاوزبان از هریک ده مثقال فرو برند **حب بادزهر حیوانی**
صفت آن بلد زهر حیوانی مجرب بادزهر معدنی خطائی عود هندی قرنفل سنبل الطیب دارچینی
جوزبوا از هریک دو دانگ عنبر اشهب مشک تبتی زعفران ورق طلا و ورق نقره از هریک نیم دانگ
صمغ عربی یکدانگ صمغ را بگلاب حل کرده ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حب سازند هرجی بقدر
نخودی هر روز دو حب آنرا با گلاب و عرق گاوزبان پنج پنج مثقال فرو برند **حب بادزهر حیوانی**
دیگر نیز از ان قدس اقدس سره ست صنعت آن بادزهر حیوانی یکدانگ و نیم یاقوت رمانی لعل بدخشی
مروارید ناسفته مصطگی رومی درونج عقربی حب بلسان از هریک نیم مثقال زعفران جند بیدستر
مومیائی دارابجردی از هریک یکدانگ ورق طلا و ورق نقره مشک تبتی عنبر اشهب از هریک نیم
دانگ صمغ عربی یکدانگ اول مرتبه عنبر و مومیائی را بروغن پسته کداخته پس جواهر را که با گلاب صلایه
کرده باشند بآن بسرشند و صمغ عربی را بگلاب حل کرده و رق طلا و رق نقره را بآن حل نمایند
و آنچه باقی مانده از ادویه کوفته بیخته مجموع ادویه را با صمغ محلول سرشته حب سازند هرجی بقدر نخودی
و هشت حصه نموده یک حصه را وا گذارند و باقی هفت حصه را در هفت روز با گلاب هر روز یک حصه را فرو برند
حب بادزهر حیوانی منقول از خط حکیم محمد طاهر ولد حکیم صالح خان مرحوم بادزهر حیوانی اصطهباناتی
یکمثقال و دو دانگ مشک تبتی مصطگی رومی دارچینی قرنفل قاقله صغار عاقرقرحا فلفل سیاه
بزرالنج سفید عود قماری خام زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید حب الغاز ابریشم مقرض از هریک یک
مثقال زعفران خصیة الثعلب مصری صمغ عربی از هریک دو مثقال افیون کازرونی سه مثقال و نیم
جوزبوا بسباسه از هریک دو مثقال و نیم صندل سفید انیسون از هریک یک مثقال و نیم ورق طلا
ورق نقره عنبر اشهب از هریک نیم مثقال عسل مصفی سه مثقال گلاب پانزده مثقال عسل را بگلاب
حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن خمیر کرده حب سازند هرجی بقدر نخودی **مفرح شاهی** از
مخترعات صاحب خلاصة التجارب صنعت آن بادزهر حیوانی اصطهباناتی ده درم جدوار خطائی مجرب
پانزده درم زعفران پنجدرم ابریشم محرق بادرنجبویه از هریک هفت درم زهره کرمانی لعل
بدخشانی از هریک شش درم گاوزبان سه درم و نیم ورق گل سرخ هشت درم عنبر اشهب دو درم

مشک خالص یکدرم صندل سفید درونج عقربی از هریک چهار درم آماده مقشر زرنباد از هریک سه
درم و نیم ورق گل سرخ هشت درم ادویه کوفته بیخته بادزهر را بر سنگ سماق صلایه نموده جمله را
باعرق بید مشک سرشته نیم خشک نموده با شربت سیب شیرین معجون سازند و در ظرف چینی نگاهدارند
شربتی یکمثقال و اگر حب خواهند قدری نبات و قلیلی صمغ عربی در عرق بید مشک خیسانیده آن سرشته
حبوب سازند هرجی بقدر نخودی و فلفلی و ماشی شربتی اقویا را مقدار نخودی و متوسطین را بقدر
فلفل و ضعفا را بقدر ماش و گفته اند که در ملک هند از شکم بعضی حیوانات جنگلی نیز نوعی از بادزهر برمی
آید قریب بحجر التیس و در نفع ضعیف تر از ان و بعضی مبالغه نموده و قریب بآن گفته اند و اصلی ندارد
و نیز در شهرهائی ولایت کوکنده و تلنگانه که از حدود ملک دکهن ست از روده گاو و گاومیش
جنگلی نیز برمی آید و بسیار و وافر ست مدور سبز زرد رنگ بی رونق و جلا میباشد و تا بیست
مثقال دیده شده بسیار کم قوت و ضعیف الفعل ست و نیز گفته اند که در جزائر بحر هند و چین نوعی
از قاد زهر میمونی بهم میرسد که از روده میمون برمی آورند و نک آن بزردی و بشکل هیکلی و
درازی و باریکی مائل باد شاهان انسمت بقیمت تمام میخرند و در خزائن خود نگاه میدارند و باعتقاد
آن قوم خواص حجر مذکور دارد و در باب او مبالغه بسیار مینمایند **بادزهر قنفذی** و آن سنگی
ست مدور بانک طولانی بشکل و برنگ دانه بجوزبوا اندک تیره رنگ تر کوچک بقدر نیم مثقال
تا دو مثقال نیز دیده شده میگویند که در زهرهای بعضی از خارپشتهای جنگلی و بعضی از جزایر ملک
فرنگ بهم میرسد گویند که آن جزیره بنا و یه که جاوه نیز نامند و علامت بهم رسیدن آن در زهره
آن آنست که آن حیوانی روز بروز ضعیف و لاغر میشود و از میان قنفذهای دیگر برآمده جدا و تنها
میگردد و اگر مطلع نشوند و برنیاورند آن را او را هلاک میگرداند و از خواص آن آنچه یافته و شنیده
شده آن ست که نافع ست از برای سوء هضم و اکثر انواع هیضه ها و اوجاع کرده و امراض باردهٔ رطبه
و بعضی سموم و طریق استعمال آن آنست که در ظرفی مقدار پانزده تا بیست مثقال آب شیرین
خالص کنند و لمحه را آن سنگ را با هستگی و رمیان آن گذارند تا آب تلخ گردد و پس آنرا برآورده
آب را بمریض بخورانند و آن سنگ را خشک نموده نگاهدارند اگر بیکدفعه تسکین تام نیابد مرتبهٔ دیگر
نیز بدستور بخورانند و این هرچند بزرگتر و آب را زودتر تلخ کند بهتر و نواست زیرا که چون مکرر

انرا در آب اندازند و یا کهنه گردد و قوت آن ضعیف میگردد و آب را دیر تر تلخ مینماید و از جوهر آن
نیز چیزی تحلیل می یابد و کوچکتر میگردد و شاید رفته رفته قوت آن باطل شود و تمام کداخته گردد **فصل**
در بیان بادزهر معدنی آن را بعربی حجر السم و بفارسی بادزهر کانی و زهر مهره نامند و در هند
نیز بزهر مهره مشهور است و در بعضی لغات معروف بقیطاس است و آن حجر معدنی است و معادن آن
در ملک خطا و جبال چین و هند از اجمیر و دکهن و تبت و قندهار و در مملکت باختر و خراسان و کرمان
و توران و خلیص است که در نواح مدینه طیبه است و بهترین آن خطائی پس قندهاری پس خراسانی پس
خلیصی است و بدترین آن دکهنی است و آن باقسام و الوان کثیر بنظر رسیده گویند که الوان مفرده آن
پنج است زرد و سفید و سبز و اغبر و منقط و این هر پنج قسم را اهل دیده و الوان دیگر مانند سیاه و مابین زرد
و سفیدی و برنگ و سمه و زرد مائل بسبزی و زرد مائل بسرخی و سرخ شنگرفی و مخطط بخط سبز و زرد و سیاه
و ابری بدین الوان و بخودی یکرنگ نیز بنظر رسیده و بالجمله این حجر را الوان و اقسام بسیار است
اما امتحان خوبی و بهترین آن انواع است یکی آنست که سخیف نرم الملس خوش قماش خوشبو باشد
وزود سائیده شود و از سائیده آن بوی خوش قریب ببوی مشک و عنبر مشام رسد بلکه تا سائیده
آن نیز خوشبو باشد و بعد از سائیدن هر رنگ که باشد سفید و کف دار برآید و خوش طعم بود و هر چند سفیدی
و کف و بوی آن زیاده باشد بهتر است دیگر آنکه چون با افیون یا آب برگ نیم بسایند تلخی آن هر دو را زائل
کند و یا آنکه چون برگ نیم را بخایند و مقارن آن زهر مهره سائیده بخورند تلخی آن محسوس نگردد همچنین
افیون را دیگر آنکه گفته اند که چون در آفتاب بگذارند عرق کند و کداخته شود و آن عرق را اگر بخوردن
صاحب تپ دهند تپ او زائل گردد و شاید این توهمی باشد و اصلی نداشته باشد و دیگر آنکه گفته اند که چون
بر طعامیکه بسم آلوده باشد گذارند اگر عرق کند فاد زهر بسیار خوب است والا نه دیگر آنکه گفته اند که چون بقدر
دو جوز ان را بسایند و بخورد دافعی و هند اگر افعی را بگزد بادزهر خوب است و علامت خوبی آن نیز آنست
که چون سمی بحیوانی بخورانند و یا آنرا بگزانند و بعد از ان قدری مغذ از ان سائیده بان حیوان بخورانند
و در صورت گزانیدن نیز بر موضع گزیده بمالند اگر دفع سمیت نماید بسیار خوب است والا فلا **امتحان دیگر**
آنکه در یکی از سموم مشروبه بمالند و غه امتحان نمایند اگر نفع و اثر تمام از و ظاهر شود خوب است والا نه و شاید
بعضی ازین اقوال خالی از مبالغه نباشد و فرق میان خطائی و چینی و غیر آن مانند خراسانی و کرمانی و قندهاری

و شاه مقصودی و خلیصی آنست که خطائی و چینی نرم میباشد و باقی صلب و لیکن صلابت بعضی زیاده و بعضی
کمتر و در باقی اوصاف از خوشبوئی و خوش طعمی و خوشرنگی و قماش و صفائی جوهر سنگ و ملاست و سفید
برآمدن محک همه برابر اند با مزیت خطائی و بعضی از قدمای اطبا خراسانی را در نفع و اثر مساوی با چینی بلکه
زیاده ازان میدانند و بغدادی نیز برین است و بهترین الوان آنرا زرد و صاف نیم رنگ و بعد ازان
اغبر و بعد ازان مائل بسبزی و نخودی گفته حاصل انکه هر سنگی که متصف باوصاف مذکوره و بسیار خوشبو
باشد و بهر رنگ و از هر جا که باشد بسیار خوب و با تریاقیت است هر چند بیشتر و بهتر سنگی که اوصاف مذکوره
در آن کمتر آن ضعیف تر **در بیان مزاج و طبع این سنگ** اطبا را دران اختلاف است بعضی گرم
میدانند و بعضی سرد و بعضی معتدل و بعضی معتدل مائل بحرارت و قول باعتدال اقرب بصواب است
و یا بس در درجه دوم بالاتفاق **بیان منافع و خواص** آن گفته اند موافق است بجمیع امزجه
بسبب انکه نفع آن بخاصیت است نه بطبیعت فقط و دفع جمیع سموم نماید و تا دوازده قیراط آن که وزنی
بیک درم باشد مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی است و چون از اصلایه نموده و حب ساخته هر
روز یک قیراط از ان افزوده بر خورند تا چهل روز حافظ صحت و مانع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه و مانع
تعفن اخلاط و زائل کننده سمیت آن و مبهی و مقوی اعصاب و قوی و مفاصل و محلل و رادع اورام
باردهٔ حاره است و جهت خفقان و ضعف قلب و معده و اسهال و دراوا خر هیضه که قی و اسهال بند نشود
و جهت ربو و ضیق النفس و ازاله غم و هم و توحش و مالیخولیا و طاعون و دوا مفرد ا با کلاب یا عرق بید مشک
یا غیر آن از عرقهای مناسبه یا آب خالص سائیده آشامیدن و اگر با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر ترکیب نمایند نیز
بسیار موثر و مفرح است ازان یک قیراط تا دوازده قیراط است افلاطن در کتاب جامع الخواص در فصل فادزهر
گاهی میگوید که سم را جذب مینماید و شریانات و بدن را ازان پاک میسازد و تنقیه میکند و خون را از سمیت
خالص میسازد از هر سم قاتلی که باشد هر گاه مبادرت در خوردن آن نموده شود پیش از انتشار و پراگنده
شدن سم در بدن و همچنین نفع می بخشد نفع ظاهر بین در گزیدن جانوران و حیوانات سمی اگر بسایند
و بر موضع لسع هوام ارضیه بپاشند سم را بتر شح دفع مینماید و حکیم محمد هاشم طهرانی در رساله فادزهر به
خود نوشته که از غرائب آثار آن این است که شخصی از روی جهل در حالت تخمه فصد کرده و در رشدیدی
در جانب جگر و زیر اضلاع او عارض گشته بود سه دانگی ازین فادزهر بسه دفعه در یک روز با و داده شد

هر مرتبه ازار او تخفیف یافت تا آخر روز مرض ووجع او بالکلیه دفع گردید وصحت یافت واگر کسی را
بنیشتر مسمومی فصد کرده باشند قدری ازان سنگ رابساینده وبرآن بپاشند مضرت نرساند ارسطو
گفته که اگر از بادزهر معدنی نوع اعلی انگشتری سازند ودر دست کنند وهمیشه باخود نگاهدارند سموم ندارنده
آن چندان اثر نمیکند که درغیر آن ودستی که در آن این انگشتری باشد اگر داخل طعامی کنند که سمیت داشته
باشد حدت وقوت آنرا ضعیف وکم میگرداند ازین قبیل است زنگیر آن ونقل کرده اند که اگر برین سنگ
وقتیکه قمر در برج عقرب باشد صورت عقربی نقش کنند وبرنگین دان انگشتری طلا نصب نمایند عقرب بادزهر
آن مضرت نمیرساند ونزدیک او نمیشود وباخود داشتن این انگشتری نیز این اثر دارد واگر این انگشتری
رابا انگشتری کارسطو نقل کرده در دهن صاحب مسموم گذارند وبکند نافع است اوا وهمچنین اگر بر موضع لدغ
عقرب وهوام وطیارات ذوات السموم مثل زنبور وغیره بالند نافع وموثر باشد وبدل آن زمرد سبز صاف
خوشرنگ ابدا بی لعل که مشهور بزمرد کهنه است بوزن آنست وطبع ومزاج وقدر شربت زمرد نیز بادزهر
معدنی برابر است چون بآب سرد یا بانبات یا با عسل بنوشند در جمیع افعال قائم مقام آنست وزبرجد صاف
نورانی نیز در نفع واثر قریب بزمرد اعلی است لیکن گفته اند بسبب یاقوتی یوستی که دارد وبدانجهت ثقیل
تر وجوهر او صافتر از زمرد است ولهذا از درجه اعتدال انحراف یافته ومثل آن بدل یکمثل زمرد میتوانند
بود وگفته اند که اگر بادزهر سفید کافی رابآب بسایند وبرعضویکه بواسطه سقط وضربه متالم شده باشد طلا نمایند
ازالهٔ الم ومنع تورم آن مینماید وچون زهر خورده را بخورانند زهر را بطریق دفع مینماید **فصل در ذکر**
حبوب بادزهر معدنی حب بادزهر معدنی چون چهل روز متوالی بدان مداومت کرده شود
جمیع منافع مسطوره در بادزهر ازان بظهور میرسد صنعت آن بادزهر معدنی مروارید ناسفته کهربای
شمعی طباشیر سفید گل داغستانی گل ارمنی مغسول صندل سفید از هریک دو درم ونیم ورق نقره یکدرم
ورق طلا نیم درم عنبر اشهب دو دانگ کوفته بیخته اشتاد حب ساخته هر روز دو حب آن را با گلاب
فرو برند **حب** بادزهر معدنی دیگر تالیف آن مرحوم بجهت جمیع خواص مذکوره ودر تقویت باه مجرب است
صنعت آن بادزهر معدنی پنج مثقال مروارید ناسفته کهربا یاقوت رمانی زمرد کهنه سبز صافی مرجان قرمز
شقاقل مصری بهمن سرخ بهمن سفید طباشیر گل گاوزبان صندل سفید دارچینی از هریک یکمثقال و
یکدانگ ونیم زعفران چهار دانگ عنبر اشهب مشک تبتی خالص از هریک نیم مثقال جواهر را با گلاب صلایه

نموده ورق طلا محلول نیم مثقال ورق نقره محلول چهار دانگ ادویه کوفته عنبر اشهب را بانبات
سوده مجموع حب سازند هر حبی بقدر نخودی هر روز چهار حب آنرا فرو برند **حب** بادزهر معدنی
در تقویت قلب ودفع سموم وازاله ضرر هوای سمی واصلاح واخلاط فاسده بدن بی نظیر است
صنعت آن بادزهر معدنی خطائی یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربای گل ارمنی مغسول ورونج
عقربی حب بلسان مثاقل مصری بهمن سرخ بهمن سفید حب الغار طباشیر سفید گل گاوزبان صندل
سفید دارچینی از هریک یکمثقال زعفران نیم مثقال عنبر اشهب مشک خالص ورق نقره ورق طلا
از هریک یکدانگ ونیم جواهر را بر روی سنگ سماق باگلاب صلایه کرده ورق طلا ورق نقره را
باآب صمغ عربی محلول حل نموده مشک وزعفران را بگلاب حل کرده عنبر را در روغن بلسان نیم مثقال
گداخته باقی ادویه را کوفته بیخته همه را درهم کرده ونیکو سرشته حبها سازند هر حبی بمقدار قیراطی هر روز
پنجعدد ازین حبوب را با گلاب ده مثقال فرو برند **حب** بادزهر معدنی مشهور بحب ثلاثی نافع از برای
تقویت قلب ودماغ صنعت آن بادزهر معدنی خطائی مروارید ناسفته سائیده صندل سفید اجزای مساوی
کوفته بیخته باگلاب یا عرق بید مشک سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا پنج حب
باگلاب یا عرق بید مشک فرو برند **سفوف** بادزهر معدنی تالیف میرزا ابراهیم قلی فرموده اند
گراین سفوف را منافع لاتحصی است ودر تقویت ناصره وقلب ودماغ بی مثال است وبا وجود این افعال
نیست بسیار حار صنعت آن بادزهر معدنی خطائی مروارید ناسفته از هریک پنج مثقال عود قماری عود
الصلیب کشنیز خشک دانه هیل اسطوخودوس گل گاوزبان بادرنجبویه زرشک منقی از هریک سه مثقال
رازیانه گل سرخ از هریک یکمثقال عنبر اشهب یکمثقال نبات سفید یکصد وپنجاه مثقال کوفته بیخته
سفوف سازند شربتی یکمثقال ونیم باگلاب سفوف سازند **بادرنجبویه** معرب بادرنگبویه فارسی
دلبری مفرح القلب ونفله اترجیه وترنجان نیز نامند وبهندی بلی لوشن وآن نباتی است در بوشبیه
ببادرنگ وخود رو وبستانی میباشد نوعی راکه برگش لطیف وطولانی واطراف برگ مثل آره
وشاخش برشعبه وشبیه بریحان وگلش منقش مائل بسرخی وبجای سبزی باطعام میخورند بسیار
وصیفی میباشد وهر سال تخم آن سبز میشود تخمش شبیه بتخم کتان واعبر ونوعدیگر در لوی بادرنجبویه
وازان تندبو تر وبرگش مائل بتدویر وصحرائی وبستانی میباشد بی ساق وشاخها وبسیار از یک

شاخ وبیخ میروید وبرگش بادرشبوی وعریض واز برگ لفاع بزرگتر وگلش سفید وکم تخم ودر دارالملک
آنرا بادرنجبویه میدانند ورشبه او مثل لفاع هرسال سبز میشود وکربه این نوع را دوست میدارد و
جمعی هردو را یکی میدانند وآنچنان نیست وحکیم میر محمد مومن نوشته که آنچه مولف اختیارات بدیعی گفته
که آن بالنکوست غلط است چه تخم بادرنجبویه باریک تر از تخم ریحان واعبرست وحقیر تخم بالنکو را
کشته گیاه آنرا از جمله ریحان مشاهده نموده وآن ریحان سبز بزرگ است ودر بوشل شاه سفرم وبادرنجبویه
در دوم گرم وخشک است ومقوی دل ودماغ وحواس ومعده وجگر ومفرح ومفتح وملطف طعام
غلیظ وهاضم ومورث ذکاء حفظ وجهت عسر النفس وخفقان وغشی وفواق وتحلیل سوداوی امراض بلغمی
وکابوس ونفض وامراض ورکین وکرده ورفع سموم مطلقا ووحشت سوداوی وسدهٔ دماغ نافع
دبرگ سحوق آن از پنجدرم تا ده درم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه ورتیلا شربا وضمادا
مفید خائیدن آن جهت ازاله بوی شراب وبد بوئی دهان بسیار مؤثر ومضمضه طبیخش جهت فساد
دندان وجلوس در ان جهت احتباس حیض وضمادش جهت درد مفاصل وطلای آب آن جهت جرب
سوداوی وقلاره نارفارسی واکله ورفع لرزه وشعریره وبانمک جهت خنازیر وسه درم آن
بانیم درم نطرون جهت قرحهٔ امعاء وبایک مثقال نطرون جهت رفع ضرر فطر وسماروغ ولوق
آن باعسل جهت عسر نفس ونفس انتصابی نافع ومعروک ومصلحش صمغ عربی وکندر وبدلش دو وزن
آن ابریشم ودو ثلث آن پوست ترنج وقدر شربت از خشک آن تا ده درم واز تازه اش
تا بیست درم وتخمش در افعال ضعیف تر از برگش است ویکمثقال او جهت رفع گرزه وشعریره
ومعض نافع وقدر شربتش تا دو مثقال است **شراب بادرنجبویه** امراض بارده وسوداویه دماغی
وسدهای دماغی وخفقان بارد وسوء مزاج بارد سوداوی قلب را نافع است صنعت آن آب بادرنجبویه
تازه یکمن وبایک من قند سفید بقوام آورند واگر تازه آن نباشد پنجاه مثقال بادرنجبویه خشک را
بجوشانند وبپالایند وبایک من قند سفید بقوام آورند **شراب بادرنجبویه** مرکب برگ بادرنجبویه
هفت مثقال ونیم تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک تخم کاسنی از هریک ده مثقال گاوزبان اصل السوس
از هریک پنج مثقال رازیانه بسفایج فستقی از هریک مثقال یاسه مثقال گلاب یک منا آب سیب
شیرین دو بیست مثقال قند سفید یکصد ونیجاه مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی یک وقیه

صنعت آن شراب بادرنجبویه که شیخ رئیس در ادویه قلبیه ذکر کرده ودر اکثر اقسام ضعف قلب ودماغ
ونقیه آنها مجرب است تخم کاسنی تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه از هریک ده مثقال گاوزبان گیلانی گل گاوزبان
رازیانه بیخ بفشه اصل السوس مقشر از هریک سه مثقال پرسیاوشان بسفایج فستقی مقشر افتیمون از هریک پنج
مثقال بادرنجبویه نه مثقال در گلاب وعرق بید مشک وآب سیب خیسانیده جوشانیده صاف نموده
با یکصد وچهل مثقال قند سفید بقوام آورند **عرق بادرنجبویه** مقوی اعضای رئیسه ومعده ومفرح
ومفتح وملطف وهاضم طعام ومذکی ذهن وحفظ وبارد المزاج را نافع است صنعت آن یکمن بادرنجبویه
تازه سبز ودر دیگ کنند ودریکمن آن شش من آب خالص شیرین داخل کنند واگر تند خواهند کمتر واگر
ملایم خواهند زیاده وبدستور متعارف عرق کشند واگر برگ بادرنجبویه تازه سبز نباشد از خشک آن
بگیرند ودریکمن آن هشت من آب یا کمتر یا زیاده بنا بر اغراض داخل کرده عرق کشند **فصل در**
بیان بادمهرج بنسخه سید اسمعیل جرجانی ریاح غلیظه در معده واحتشار را به
تحلیل برد وسده های کبد وطحال بگشاید وضیق النفس ویرقان سدی واسترخای اعضا وبرودت
رحم وتپ ربع را مفید وحیض بگشاید ومعنی آن تریاق الریح است مانند بادزهر که تریاق السم است
ودر افیون نیز ذکر یافت صنعت آن هزار اسپند حلبه از هریک سه درم زرنباد در روغ عنصلی عاقرقرحا
فلفل سلیخه سیاه اسارون قسط تلخ زنجبیل زعفران از هریک دو درم کوفته بیخته بعسل مصفی شسته
وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی یکمثقال **بادمهرج** بنسخه بسر قندی در قرابادین
از ترکیب خمسهٔ معزی الیه نافع است برای برودت معده وورم واحتباس طمث ورياح غليظه آن
صنعت آن زرنباد در روغ عنصلی بزرالبنج سفید جندبیدستر فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل سلیخه
قسط سنبل الطیب اکلیل الملک بزرالاسف نانخواه قرنفل شونیز زنجبیل جاوشیر اشق قنه سکبینج حب الملوک
از هریک شش درم حرمل وج تنکی حب الغار میعهٔ سائله خربق سفید زعفران سعد کوفی از هریک ده
درم مروارید ناسفته سه درم مرکی صافی صبر سقوطری از هریک دوازده درم حلبه پانزده درم
صمغ عربی الشراب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی از یکدرم تا دو درم ودر نسخه
دیگر فشرتی از یک مثقال تا دو مثقال است بزرالاسف تخم کبر است **فصل در ذکر نسخ باسلیقونا**
بدانکه باسلیقون بمعنی کحل روشنائی است ومعنی جالب السعادت نیز گفته اند وگویند لغت یونانی است

ملک اعظم است و باسلیقون دوای ملکی ست و نام پادشاهی است که این دوا بجهت او ساخته شده
و باسم آن شهرت یافته و بقراط مولف آنست **باسلیقون کبیر** تاریکی چشم و ابتدای نزول آب و دمعه
وجرب و سبل و ظفره و شناق را نافع ست صنعت آن کف دریا اقلیمیای نقره از هریک دو درم
نمک اندرانی سانوج هندی سفید آب ارزیر فلفل دارفلفل سنبل الطیب سرمهٔ اصفهانی از هریک
دو درم نمک هندی قرنفل دوالهٔ از هریک دو درم صبر سقوطری عصارهٔ مامیثا مس سوخته از هریک
پنجدرم مامیران چینی مرکی نوشادر زرد چوبه از هریک سه درم هلیلهٔ زرد چهار درم مثل غبار سائیده
بچشم کشند **باسلیقون کبیر** جالی و حافظ صحت چشم و نافع از برای جرب و حکه و غشاوه و غلظت
اجفان و سبل و دمعهٔ و بیاض کهنه و در هر مرض که از حرارت نباشد این دوا بهتر ست از ازرو شفائی
شیخ رئیس گفته که این دوائی ست جلاد هنده از برای چشم میکشند در چشم در حال صحت در هر روز
یکمرتبه یا در هر دو روز یکمرتبه پس جلا میدهد بصر را و حفظ صحت چشم میکند شفائی گفته که تاریکی
چشم ابتدای آب و دمعه و جرب و سبل و ظفره و شناق را نافع ست صنعت آن به نسخهٔ شیخ
پس که در جلهٔ ثانیه از قرابادین قانون نوشته اقلیمیای فضه زبد البحر از هریک ده درم مس سوخته
پنجدرم سفیداب قلعی نمک اندرانی از هریک سه درم نوشادر دارفلفل از هریک دو درم قرنفل
اشنه از هریک یکدرم فلفل چهار درم کافور ریاحی نیم درم کوفته صلابه کنند بر سنگ سماق و در چشم
کشند **باسلیقون کبیر** به نسخهٔ شیخ داؤد صنعت آن اقلیمیای فضه زبد البحر از هریک ده درم
مس سوخته سفیداب قلعی نمک اندرانی فلفل سیاه جعده نوشادر دارفلفل از هریک دو درم و نیم
قرفه اشنه از هریک یکدرم کافور نیمدرم و در بعضی نسخها سرمهٔ اصفهانی چهار درم داخل ست
و باکی نیست از داخل بودن آن **باسلیقون** اکبر به نسخهٔ حاوی صغیر صنعت آن زبد البحر اقلیمیای
ذهبی اقلیمیای فضی از هریک ده درم مس سوخته پنج درم نمک اندرانی سانوج هندی سفیداب آب ازرزیر
فلفل دارفلفل جندبیدستر سنبل الطیب سرمهٔ اصفهانی از هریک دو درم قرنفل یکدرم صبر سقوطری
پانزده درم اشنه یکدرم مرصافی مامیران چینی نوشادر زرد چوبه از هریک سه درم پوست هلیلهٔ زرد
چهار درم نمک طعام یکدرم و در نسخهٔ دیگر صبر پنجدرم و قرنفل دو درم ست و این نسخه آخر اصح است
ادویه کوفته و بجریزیخته وقت حاجت در چشم کشند **باسلیقون** دیگر که همین خاصیت دارد صنعت

آن زبد البحر اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی مرقشیثای ذهبی توتیای هندی دارچینی سنگ بصری
سرمهٔ اصفهانی هلیلهٔ سیاه شنجرف از هریک پنجدرم سلیخه قرنفل از هریک چهار درم پوست هلیلهٔ
زرد پوست هلیلهٔ کابلی صبر سقوطری شادنج عدسی مغسول از هریک سه درم زنجبیل مامیران چینی
فلفل دارفلفل نمک هندی نمک اندرانی نمک سرخ از هریک دو درم زعفران مروارید ماسفیه نوشادر
از هریک یکدرم بدستور صلابه کرده بکار دارند **باسلیقون کبیر** منقول از قرابادین کوتوالی ظلمت
بصر را ببرد و ابتدای نزول آب را نافع ست و منع کند از فرود آمدن آب و جرب چشم و دمعه را که بسبب
رطوبت باشد سود دهد صنعت آن زبد البحر اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی از هریک پنجدرم شیاف
مامیثا صبر سقوطری زرد چوبه از هریک دو درم و نیم پوست هلیلهٔ زرد دو درم مرصافی مامیران
چینی نوشادر توتیای هندی توتیای کرمانی طباشیر سفیداب از هریک یکدرم و نیم مس سوخته اسفیداج
رصاص نمک طبرزد سانوج هندی فلفل دارفلفل جندبیدستر سنبل الطیب سرمهٔ اصفهانی نمک نفطی
از هریک یکدرم اشنه قرنفل از هریک نیم درم نمک خمیر دو استار کوفته به حریر بیخته سحق نموده
بکار برند و در نسخهٔ دیگر مشک بر گی یک دانگ داخل ست **باسلیقون صغیر** در نفع قریب است
بباسلیقون کبیر صنعت آن اقلیمیای ذهبی کف دریا از هریک پنجدرم مس سوخته اقلیمیای فضی
از هریک دو درم و نیم فلفل دو درم اسفیداج رصاص مغسول نمک طبرزد که آنرا نمک اندرانی
خوانند از هریک یکدرم و نیم نوشادر دارفلفل از هریک یکدرم دوالهٔ قرنفل از هریک نیم درم کافور
مشک از هریک یکدانگ و نیم اجزا را کوفته بیخته سحق نموده بکار دارند **باسلیقون صغیر** نافع از برای
جمیع آنچه نافع ست از برای آن باسلیقون کبیر صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس اقلیمیای ذهبی سفت
درم شادنج مغسول نوشادر دارفلفل از هریک دو درم مس سوخته فلفل سفیداب آب نمک اندرانی
از هریک پنجدرم کف دریا چهار درم نمک هندی قرنفل بیل بوا استه سنبل الطیب از هریک یکدرم
کوفته بر روی سنگ سماق صلابه کرده بچشم کشند صنعت این به نسخهٔ شفائی اقلیمیای نقره پنجدرم
روی سوخته دو درم سفیداب قلعی نمک اندرانی نوشادر جعده فلفل دارفلفل از هریک نیم درم
کوفته بحریر بیخته صلابه کرده استعمال نمایند و در نسخهٔ دیگر بجای روی سوخته مس سوخته ست
به نسخهٔ دیگر صنعت آن اقلیمیای ذهبی ده درم مس سوخته پنجدرم سفیداب رصاص نمک اندرانی

از هریک دو درم نوشادر جعده فلفل دار فلفل لوتیا از هریک دو درم زبدالبحر دو درم و در نسخه دیگر یک درم هست قرنفل اشنه از هریک یک درم مجموع را کوفته بحریر بیخته وصلابه کرده اکتحال نمایند و در نسخه دیگر این باسلیقون بجای جعده نیم درم کافور قیصوری داخل هست **باسلیقون** که جهت غشاوه وسطبری بلک وبیاض مزمن را نافع هست وسبل وجرب ودمعه را نیز مفید صنعت آن اقلیمیای نقره زبدالبحر از هریک پنج مثقال مس سوخته هفت مثقال سفیداب ارزیر جعده نمک ترکی فلفل سیاه نوشادر دار فلفل از هریک یکمثقال قرنفل اشنه از هریک نیم درم کافور ربع مثقال سنبل هندی جندبیدستر سنبل الطیب از هریک یکدرم کوفته بحریر بسیار نرم بیخته بکار برند و در نسخه دیگر بجای قرنفل قرنفه هست و در بعضی نسخها سرمه اصفهانی چهار درم نیز داخل هست **باسلیقون** دیگر جرب وسبل وظفره ودمعه وجربی چشم را نافع هست صنعت آن فلفل دار فلفل دار چینی زنجبیل پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه از هریک پنجدرم صبر سقوطری یکدرم ونیم کف دریاشش درم شنجرف پنجدرم سلیخه سیاه قرنفل از هریک چهار درم کوفته بحریر بیخته سحق نیکو نموده در شیشه نگاهدارند و بوقت حاجت بچشم کشند **باسلیقون** دیگر ظفره وضعف باصره وانتشار و نزول آب وخارش چشم را نافع هست واز برای ورم جهن سودمند صنعت آن زنجبیل مامیران چینی فلفل دار فلفل از هریک دو درم زعفران مروارید ناسفته از هریک یکدرم پوست هلیله زرد پوست هلیلهٔ کابلی نمک هندی نمک اندرانی نمک سنخ از هریک دو درم شادنج عدسی مغسول صبر زرد سقوطری از هریک سه درم کف دریائوتیای هندی حجر بصری سرمه اصفهانی مرقشیثای ذهبی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی از هریک پنجدرم بدستور مقرر کحل سازند عدد ادویه بیست هست **فصل در نسخ پاشویه ها** بدانکه پاشویه صداع وسرسام وجمیع آلام دماغی را بنابر جذب مواد باسفل نفع تمام دارد و ایضا حمیات را در آخر نوبتها بسبب انفتاح مسام وتسهیل عرق وبسبب جذب حرارت از باطن بظاهر زود تر منحط میسازد و در استعمال آن در عین اشتداد حمی مفرط الحرارة جائز نیست بسبب گرمی آب گرم و اگر ناچار باشند پاشویه نمایند بآب معتدل مائل بسردی و در هر حال باید که در وقت پاشویه نمودن ردائی مابین ظرف آب و ردی بیمار حائل سازند تا بخار آب بدماغ مریض نرسد و اصل در پاشویه آب گرم است فقط و از برای اصلاح حرارت بالفعلی آب گرم ادویه باروده در آن میچوشانند مانند نخاله بهو و برگ بید و خطمی و نیلوفر و امثال اینها و اعانت بر میل ماده باسافل ادویه مرخیه چون گل خطمی و برگ خطمی و خبازی و امثال اینها و از برای تحلیل انچه منجذب باسافل

چون اکلیل الملک و بابونه وعنب الثعلب و سبوس کندم و از برای جذب مواد باسافل مثل خردل وحلبه ونمک و سمه وامثال اینها وطریق استعمال آن آن است که ادویه را در آب بسیار بجوشانند و در وقت طبخ سر آن را بپوشند که بخار آن بیرون نرود و پس فرود آورده بگذارند تا بخار و گرمی آن کم گردد صاف نموده در آفتابه کرده پایها را تا زانو بر بنه کرده در لگن و یا طشت بگذارند و آب را از بالا آهسته آهسته بریزند و یکسیه حامی از اعلی باسفل بالند و پرده میان ظرف و روی مریض حائل سازند چنانچه گذشت و باید که آب بسیار گرم نباشد که پا بسوزد و در امراض حاده هرچند مائل بسردی و اعتدال باشد بهتر است پس پایهای را بچادری خشک نموده در چادر خشک دیگر زمانی پیچیده دارند پس باز نمایند و این عمل را بحسب حاجت در شبانروزی دو سه مرتبه میتوان نمود و بعضی گفته اند که گذاشتن پاها را در پاشویه در ظرف عمیقی که عمق آن تا زانو باشد و آب خالص گرم یا مطبوخ ادویه آن مقدار دران باشد که پاها دران غرق شود و مالیدن ساقها از اعلی باسفل مادام که مریض را خوش آید و طبع او برداشت کند بهتر است و در هر حال باید که هنوز در آب گرمی باقی باشد که ریختن از اعلی باسفل از افتابه یا گذاشتن پاها در ظرف عمیق را موقوف نمایند گذاشتن دستها درین آب نیز جذب بخار از دماغ و دل میکند و هرگاه حرارت اشتداد داشته باشد و جذب انجزه ضرور باشد اقتصار بر غسل اطراف بهتر است و باید دانست که هر وقت که شد رجلین کرده شود جهت جذب مواد باسفل باید که ابتدا از اعلی نموده باسفل آیند بدین قسم که پارچه کرباس طولانی گرفته از بیخ رانها پیچیده باسفل آیند تا کعبین و در وقت باز کردن از اسفل باعلی روند و بعد از باز کردن بلافاصله پاها را با آب گرم بشویند تا انجزه منجذبه باز صعود ننمایند و این امور مذکوره واجب الحفظ و ضروری و مراعات آن لازم است پاشویه نافع جهت امراض حاده حاره مانند صداع حار و حمیات حاره حاده و امراض قلب و کبد حارین و سائر امراض حاره صنعت آن کل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی از هریک یک مشت برگ بید برگ خطمی برگ خبازی از هریک یکمشت سبوس جو دو مشت در آب بسیار جوشانیده صاف کرده در آفتابه نموده بطریق مسطوره پاشویه نمایند و اگر جمیع ادویه بدست نیاید آنچه بدست آید کافی است پاشویه معتدل در امراض مرکبه صنعت آن گل بنفشه گل نیلوفر بابونه اکلیل الملک از هریک یکمشت سبوس کندم سبوس جو از هریک سه مشت برگ بید یکمشت

همه را باهم در آب بسیار بجوشانند و صاف کرده در آفتابه نموده بطریق مسطور پاشویه نمایند پاشویه دیگر
جهت امراض باردهٔ دماغیه صنعت آن گل بابونه گل بنفشه بابونه عنب الثعلب گل خطمی زوفای خشک اکلیل
الملک از هریک یک جزو سبوس کندم سه مشت حلبه دو جزو سمه یک و نیم جزو در آب جوشانیده بطریق متعارف
پاشویه نمایند پاشویه حاره جهت امالهٔ مادهٔ باردهٔ دماغیه صنعت آن بابونه اکلیل الملک عنب الثعلب گل خطمی
زوفای خشک خردل حاشا کافطوس از هریک بقدر حاجت سبوس کندم سه مشت در آب بسیار بجوشانند
و بطریق مقرر پاشویه نمایند **باب الباء مع التاء المثناة الفوقانیة** تبیسه مضاعفه بدانکه
تبیسه لفظ هندیست و معنی آن سی و دو دواست یعنی این نسخه سی و دو دواست و مضاعف آن شصت
و چهار دوا و اکثر آن ادویهٔ هندیه هست نافع جهت امراض باردهٔ سرد مزاجان و پیران را موافق صنعت
آن تخم تالکهانا تخم آنگن بیخ بند سروالی تخم کاسنی بیخ به پهلی جوز بوا بسباسه دانهٔ هیل قاقله سنبل الطیب
اشنه سازج زرنباد موصلی سفید مائین کلان مائین خورد گل سپاری گل بسته گل دناوه منڈی ریکندی
گل کیکر گل خرزهره پوست کیکر پوست درخت مولسری سپاری برهه صمغ بجهنه موصله سنبل قرنفل تج
تیزپات سپاری چهالیه اذرجو شیرین فاضل وارفلفل زنجبیل وارچینی سمندر سوکهه صمغ بلاس بازو پهل
جوزالسرو سمندر پهل سنگهاڑه ثعلب مصری صمغ سنبل زعفران مغز تارجیل خرما خارک مغز کرد کالز
مغز بادام شیرین صمغ بیول چرونجی مغز پسته مشک خالص مغز چلغوزه کهیلی کهیلا ستاور کوکهرو اسگند
ناگوری کوفته بیخته باسه وزن تمام ادویه شکر سفید اعلی ممزوج کرده بقسم حلوا سوهان بیخته نگاهدارند
و در موسم سرما بقدر برداشت مزاج تناول نمایند **باب الباء مع الخاء المعجمة فصل در**
بیان پخته جوشاب پخته جوش بجهت معده و ضعف آن و برودت جگر و وجع ظهر و مفاصل
و قولنج و لقوه و نسیان و وجع کرده نافع بود و رنگ را صافی گرداند و بوی دهان خوش کند و باه را
قوت دهد و حفظ را زیاده کرداند و بول براند و باد ها بشکند صنعت آن شراب انگوری یکصد من گوشت
سرخ از کوسفند فربه بیست من عود قماری غرقی خام ده درم جوز بوا زعفران مصطگی رومی خولنجان
از هریک پنجدرم سلیخه سیاه زنجبیل سفید دارچینی سنبل الطیب عاقرقرحا از هریک یکدرم هیل بوا
کبابه چینی زرنباد قرنفل بسباسه سعد کوفی از هریک سه درم عسل مصفی ده رطل گوشت را در آب انگور
بجوشانند تا مهرا شود دادویه را نیم کوفته در کیسه کرده سر کیسه را نرم بندند و دران اندازند

و هر لحمه بالند و یک رطل گلاب اضافه نموده بپالایند و در آخر مشک تبتی دو دانک و عنبر اشهب یکدرم
داخل نموده در خم چینی ریزند و بعد انتشاء استعمال نمایند و اگر خواسته باشند مرغ و دراج و کبک و کبوتر بچه
و سنگ خوار و امثال این لحوم داخل نمایند پخته جوش به نسخه دیگر صنعت آن بگیرند آب انگور مشقالی
با انگور رازقی رسیدهٔ شیرین مقدار یک صد من گوشت بره فربه گوشت مرغان مثل مرغ خانگی و کبوتر
و تیهوج و دراج و کبک و قمری و فاخته و کنجشک مقدار بیست من آب سیب آب انار شیرین آب به شیرین
آب امرود از هریک ده رطل و در دیک کنند و بجوشانند و کف آنرا بگیرند پس بگیرند عود هندی ده درم
زعفران پنجدرم قرنفل بسباسه خیربوا کبابه چینی زرنباد سعد کوفی از هریک سه درم جوز بوا مصطگی
رومی خولنجان از هریک پنجدرم سلیخه سیاه زنجبیل دارچینی عاقرقرحا سنبل الطیب از هریک یکدرم
مجموع را نیم کوفته در خریطه کنند و باید که خریطه از دو اپر نباشد و سر آن را ببندند و در دیک اندازند
تا با آب و گوشتها بجوشد و خریطه را لحظه بلحظه بمالند و چندان بجوشانند که گوشتها مهرا شود بعد ازان
بگیرند گلاب یکرطل عسل مصفی ده رطل مشک تبتی یکدانگ و نیم و در نسخه دیگر یکدرم هست عنبر اشهب
یکمثقال در دیک بریزند و زمانی دیگر بجوشانند تا غلیظ شود چنانچه انگشت بیچ شود پس از آتش فرود
آورند و خریطه ادویه را بالند و بفشارند و بیندازند پس پارهای گوشت که مانده نیز بگیرند و بفشارند
و بیندازند پس پخته جوش را بپالایند و در ظرف چینی یا کاشی نگاهدارند و اگر راوقی خواهند مصطگی
زعفران از هریک یکمثقال کافی هست و اگر خواسته باشند که ادویه دیگر بدستوریکه ذکر شد داخل
کنند و لیکن عسل داخل نمایند و جوش بسیار ندهند که غلیظ شود بلکه همچنان تنگ از آتش بردارند
و بپالایند و در شیشه کنند و نگاه دارند و در وقت حاجت استعمال نمایند و باید که بدانی زاوقی شراب
مسکر حرام هست **فصل در بیان بخورات بخور مریم** از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر
عم منقول هست که وصف نمودند بخور مریم عم را از برای ام ولدی که آنحضرت را بود و فرمودند که
این بخور نافع هست از برای هر چه از قبیل ارواح باشد از فساد تخیل و جنون و صرع و مالیخولیا و امثال
آن صنعت آن فرمودند یکیر لبان سندروس مقل ازرق پوست حنظل جزر بری کبریت سفید
مقل مکی سعد یابانی از هریک قدری کوفته بقطران شامی بقدر سه قطره چرب کرده و همه را یکجا کرده
بخور کیرباآن بدرستیکه نیکو و نافع هست منقول از طب الائمه و بدانکه بخور بفتح باء موحده و ضم خاء

معجونه دوائی را نامند که بر آتش نهند و دود آنرا استعمال نمایند و یا در آب بیزند و بخار آن بگیرند و فرق میان تبخیر و تدخین آنست که در تبخیر اجزای مائی و هوائی و ناری از جسم منفصل شوند و تدخین آنکه از هم جدا و منفصل نگردند بلکه همان اجزای ناری و هوائی جدا گردند زیرا که اکثر استعمال آن یا بر سبیل است که بر آتش اندازند و دود آنرا میگیرند بخلاف بخار که در آب جوشانده بخار آن را میگیرند و اطبا عموماً گاه بر یکدیگر اطلاق مینمایند **بخور** معروف بدخنة الیهود منقول از کتاب بخورات کواکب صنعت آن کندر سندروس میعه سائلة اظفار الطیب قصب الذریره عود قاقله مشک طیب عود هندی مقل ازرق عنبر شهب قسط حرا صطرک مجموع را کوفته یک جا کرده نزد حاجت بخور کنند **بخور** ملکی گمان این است که از طمطم هندی است و بعضی گفته اند که از هرمس کبیر است صنعت آن عود قماری خام بخور الریحان صطرک کوکب الارض سرخس سک المسک گلنار فارسی بزر البنج بیخ لفاح بهمان حضض مقل الیهود صندل سرخ سندروس ابهقان طرطیر اجزا کوفته یکجا کرده بگلاب سرشته قتیلهای باریک سازند و خشک نموده نگاهدارند و وقت حاجت بخور کنند بآن همچنان که فتیله از غیر گویند **بخور** السوسن بگیرند سوسن منزوع الاقماع یک رطل اصطرک نه اوقیه قسط و قلفل هما مصطگی اظفار الطیب عسل از هر یک یک اوقیه روغن بلسان ده اوقیه ادویه کوفته بیخته با شراب بقدر احتیاج سرشته اقراص سازند و بوقت حاجت بخور نمایند **بخور** الورد دیگر گیرند حماما مرصافی قسط سلیخه از هر یک یک اوقیه اصطرک مصطگی مقل الیهود اظفار الطیب اشنه لادن از هر یک دو اوقیه ورد منقی از قسم بیست و نه اوقیه ادویه کوفته بیخته اقراص سازند و عند الحاجة بخور نمایند **بخور** یکه مقوی ذهن و دماغ و مزکی حواس و مزیل خفقان و غشی است صنعت آن عود هندی قسط شیرین صندل سفید از هر یک بزوی مشک کافور از هر یک نیم جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته جهها سازند و تبخیر نمایند **بخور** یکه لیموغس را سود دهد باید که روز سوم تبخیر کنند صنعت آن حاشه فودنج هر دو برابر در سرکه بیزند و نزد دیک بینی دارند قطع اخلاط کند و ایضاً جهت امانت بر قطع اخلاط غلیظه موی سر آدمی سوخته بسایند و بسرکه آمیزند و بر جبهه طلا نمایند **بخور** یکه صداع حار مع ماده را سود دهد صنعت آن بنفشه نیلوفر قضبان خطمی شعیر مغسله مرضوض جزاده القرح رطب جمله یا هر چه از ینها بهم رسد در آب بیزند و در طشت ریزند و قدری روغن بنفشه یا روغن گل در آن آمیزند و نزد علیل گذارند و بغرمایند که روای

بر سر پیچیده انکباب بران کنند و آب را حرکت میداده باشند تا بخار او بدماغ برآید و روزی دو سه بار این عمل نمایند و اطراف را با آب گرم بشویند **بخور** یکه صداع بارد مع ماده را نافع میدهد صنعت آن مرزنجوش فودنج بابونج اکلیل الملک قیصوم شبت شیخ نام غاراده دو بیخته و سر پوشیده انکباب بران نمایند و تظلیل این آب بر سر نیز نافع است **بخور** یکه زکام گرم را سود دهد صنعت آن باقلی در سرکه خیسانیده و بر انگر نهاده تبخیر نمایند و تدخین بورق آس مورد یا بس نیز زکام حار را نافع است **بخور** یکه صداع ریحی را سود دارد صنعت آن را با نه با آب پخته تبخیر نمایند بر سبیل انکباب **بخور** یکه زکام و نزله بارد را سود دهد صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش در آب بیزند و بر بخار او انکباب نمایند و اگر سنگ گرم کرده را در شراب اندازند و بر بخار او انکباب نمایند همین عمل کنند و تدخین بقسط و شونیز نیز نافع است و همچنین تدخین بسندروس مطرفا و عود قماری و مجموع **بخور** دیگر که زکام بارد را نافع است صنعت آن کندر میعه سائله سعد کوفی سندروس اجزا متساوی کوفته بیخته کلولها ساخته **بخور** نمایند **بخور** دیگر زکام و نزله سر را سود دارد صنعت آن کندر میعه با لبسه مرقسط سندروس مساوی کوفته بیخته جهها ساخته تبخیر کنند در یک ساعت قطع سیلان کند **بخور** دیگر که سدده دماغ بگشاید و زکام گرفته را سود دهد صنعت آن باقلا و سبوس گندم از هر یک قدری در سرکه تر کنند و خشک نموده **بخور** نمایند و دماغ را به **بخور** آن بدارند **بخور** بجهت زکام صنعت آن سیاهدانه را بر روی آهن تفته ریخته دود آنرا استنشاق نمایند و جهت حبس کردن ماده زکام و قطع سیلان رطوبات **بخور** سندروس مجرب است و **بخور** نبات جهت سیلان ماده زکام مفید و آجر تفته را در شراب انداخته سر را به بخار آن داشتن جهت درد سر مزمن و شقیقه و مواد باردهٔ دماغیه از مجربات است و اگر ماده بسیار غلیظ نباشد بجای شراب آب با سرکه ممزوج مجرب است **بخور** یکه زکام و نزله حار را نافع باشد صنعت آن سبوس گندم آرد جو با قلا صندل سفید گل سرخ بنفشه گل گزاز هر یک نیم درم کافور اگر خواهی کوفته بیخته در سرکه خیسانیده خشک نموده دیگر باره بگلاب سرشته جهها سازند و در وقت حاجت بر آتش نهند و سر به بخار آن بدارند و **بخور** کشنیز خشک پوست شیخاش نیز مفید است یعنی دخنه آن **بخور** دیگر جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و رباح بغایت نافع است صنعت آن مرزنجوش سداب استین شیخ ارمنی صعتر ابهل بابونج اکلیل الملک بنفشه نیلوفر بالسویه جوشانیده در ظرف لوله دار

کرده لوله ظرف را دو سوراخ کوش گذارند تا بخار آن داخل گوش شود بخور دیگر جهت تسکین درد
گوش صنعت آن برگ نیم برگ آزاد درخت که بهندی بکاین نامند برگ فنجنگشت که بهندی سنبهالو نامند
از هریک قدری در آب بجوشانند و باید که در وقت جوشش سر ظرف بسته باشد یعنی یا انبوبه بخار آن گوش
برسانند بخور دیگر کرم دندان را بیرون آورد صنعت آن بزر البنج تخم کندنا تخم پیاز سیر تر موم با یکدیگر
کوفته کلولها ساخته در آتش اندازند و دود آن را از قمی یا انبوبه بر دندان کرم دار برسانند کرم برآید
بخور نافع برای سرفه مزمن و لفت منتن و ربو صنعت آن زراوند مر میعه سائله قنه بالسویه زنجبیل
مثل جمیع ادویه کوفته بیخته بروغن گاو سرشته بمقدار فندق حبوب بسته نا شسته تبخیر نمایند بخور دیگر
ربو و ضیق النفس را نافع باشد صنعت آن مرصاصلیخه قسط زعفران از هریک جزو بکوبند و به گلاب بسرشند
و قرص نموده خشک کنند و با آتش دوکرده دین را بدود آن بدارند بخور دیگر ضعف دل و دماغ را نافع
و مقوی روح حیوانی و نفسانی بود و بیمار آن ضعیف و محرور المزاجان را فایده دهد صنعت آن سیب
اصفهانی گرفته میان آنرا خالی کرده از گلاب و صندل و کافور و مشک پر کرده در حضور مریض
بمجمر آتش بگذارند که بخار آن بمشام آن برسد بخور دیگر جهت تقویت دل و دماغ صنعت آن
عود هندی حسن لبان پوست زرد اچ با گلاب سائیده در جوف به و سیب گذاشته بر آتش
بسوزانند بخور دیگر که تقویت دل و دماغ کند صنعت آن صندل سفید عود هندی میعه خشک بنات سفید
از هریک جزوی کوفته بیخته بگلاب خمیر کرده خوب بسرشند و قرصها ساخته خشک نمایند هر وقت که خواهند
بخور کنند بخور دیگر که مقوی دماغ باشد و ضعف دل را زائل کند صنعت آن صندل سفید عود هندی
بیخ بنفشه از هریک دو درم گل نارنج سنبل الطیب از هریک پنج درم گلاب عرق گل نارنج از هریک
بیست درم آب یک پیاله مجموع را در دیگچه سر تنگ کرده در حضور بر مجمره آتش بگذارند که باهستگی
بجوشد و بخار آن بدماغ برسد بخور دیگر که بر استی معین باشد صنعت آن میعه سائله بارزد جب القار
اجزا مساوی کوفته بعسل بسرشند و بعد از ظهر سه روز متوالی هر روز نیکدرم بر زیر دامن بخور کنند
و بعد ازان مباشرت نمایند بخور دیگر همین خاصیت دارد صنعت آن سداب خشک کوفته بیخته
با موم گداخته و به پشم جرگوش سرشته بخور کنند بخور دیگر که بدان استدلال کنند بر آن که زن
ابستن خواهد شد یا نه صنعت آن کندر حب بلسان از هریک دو درم مرکی یک درم و نیم قرنفل

میعه سائله دارچینی از هریک دو درم سنبل الطیب چهار درم سازج نیم درم کوفته بیخته بعسل بسرشند و
قرصها سازند و در زیر خود بخور کنند اگر بوی دوا و بخار آن از دهان و بینی بیرون آید البته بخواهد
شد والا نه بخور دیگر که از برای ابستنی مفید بود صنعت آن سداب دار شیشعان از هریک
جزوی کوفته بروغن گاو بسرشند و برآتش نهند و ایستاده زیر خود بخور کنند بخور دیگر که ادرار
حیض کند صنعت آن جاوشیر کندش اظفار الطیب عود الصلیب میعه یا بسه تبخیر کنند رحم را بخور دیگر
که جهت رفع احتباس حیض نافع است صنعت آن شحم حنظل شونیز کندش میعه ملک البطم از هریک
جزوی عنبر اشهب نیم جزو مشک زعفران از هریک ربع جزوی بروغن زیتون یا زنبق سرشته
بقدر فندقی و بزیر خود بسوزانند بخور دیگر که در اسقاط حمل و تسهیل ولادت عجیب است صنعت آن مقل
ازرق مرابهل بالسویه کوفته بیخته بنادق سازند و تبخیر نمایند بخور دیگر که مشیمه بیرون آورد و بچه
مرده بیندازد صنعت آن مرکی بارزد کوکرد شحم حنظل اجزا مساوی کوفته بیخته بزهره گاو بسرشند
و کلولها سازند و در زیر تغار سوراخ کرده دود کنند و فرج را بدان سوراخ نهند بخور دیگر که بواسیر را
نافع بود صنعت آن بیخ کزشیخ کرفس بیخ خربزه خارتر بجبین بیخ سوسن آسیا بخونی اجزا
مساوی کوفته بیخته بعسل بلا در بسرشند و قرصها سازند هر قرصی مقدار یک مثقال خشک
نموده نگاهدارند هنگام حاجت یک قرص ازان را با آتش پشک اشتر در زیر تغاری که ته آن را سوراخ
کرده باشند دود کنند و خداوند علت خود را بر بالای تغار بدارد چنانچه دود و بخار ازان
سوراخ آهسته بمقعده آن برسد بخور دیگر که همین نفع دهد و بواسیر را پژمرده و خشک گرداند
صنعت آن سپندان سفید بیخ حنظل هزار اسپند اشنان مرکی سداب انزروت همه را برابر کوفته
اقراص سازند و بهمان دستور با آتش پشک اشتر بخور کنند و خود را بر بالای دود آن بدارند
بخور دیگر که بواسیر خونی را نافع باشد و خون آمدن را باز دارد صنعت آن مقل سندروس
شاخ کوزن شاخ گرگدن کزمازج از هریک جزوی کوفته بیخته با آب کشنیز سبز بسرشند و اقراص
نموده خشک کنند و وقت ضرورت آتش خوب کزدود کنند و بخور فضله خشک کبوتر نیز بدستور
همین اثر دارد دو سقط دانه آن هست بخور دیگر که بواسیر را نافع باشد صنعت آن مقل ازرق
تخم کندنا گل بادنجان از هریک یک جزو کوفته بیخته قرصها ساخته دود کنند بخور دیگر که همان نفع دهد

صنعت آن خیارزه کبر مقل تخم کندنا شاخ کوزن از هر یک جزوی بهمان دستور بخور کنند +
بخور نافع جهت بواسیر صنعت آن حرف بابلی ابیض عروق الصبا غین پوست بیخ کبر شحم حنظل
اشنان انزروت اجزا کوفته بیخته بطریق مقرر بخور نمایند بخور دیگر جهت بواسیر صنعت آن
بیخ کبر شحم حنظل مرکبی انزروت اجزا متساوی کوفته بیخته بروغن زنبق سرشته در زیر تغار
سوراخ کرده دود کنند و بر روی آن نشینند بخور دیگر جهت بواسیر دموی صنعت آن
زردچوبه بزرالبنج سرخ بلادر اجزا متساوی کوفته بیخته حبوب ساخته در زیر تغار مثقوب بخور کنند
بخور دیگر که بمین نفع دارد صنعت آن پوست مازو و شاخ کرک بخور کنند بخوریکه جهت
ساقط کردن دانهای بواسیر مجرب است صنعت آن کوگرد بلادر اصل السوس بیخ کبر
برک مورد بالسویه بروغن زیتون سرشته جبها ساخته دخنه نمایند و در آب برک مورد
بنشینند و عمل بکرر کنند بخور جهت کسیکه دائم بسبب تر حر مشتاق تبر زبود و بیخ برنیاید
واین حالت باطالت کشیده باشد صنعت آن بگیرند کبریت و باشیم کلیه ماغز بسر شند و بسوزانند
و بتوسط قمعی دخان آنرا بمقعده رسانند بخوریکه درد باسور به نشانند صنعت آن خاکستی
که خبه ست تخم کندنا کشنیز خشک بالسویه بسوزانند و ظرفی دود آن بمقعده رسانند
بخور نافع است جهت ورم انثیین و نزول آب در آن که سخت و صلب شده باشد صنعت آن برگ
بنگ خشک کرده هشت تولچه اسپند خالص یک تولچه باهم بیامیزند و بر کرسیکه وسط آن سوراخ
باشد بنشینند بنحویکه بیضه مکشوف و ازان آویزان باشد و برک بنگ و اسپند را در زیر آن گرم
اندک اندک بسوزانند تا مدت یکساعت که دود و گرمی آن بهیضه برسد و بامقداریکه برداشت توانند
نمود نه بسیار زیاده و نه کم و در بین سوزانیدن اطراف کرسی را و خود را تا کمر از پارچه بپیچند که دود
مطلقا بیرون نرود و هوای خارج بدن نرسد و بعد ازان قبضه بسته شب بخوابند و خود را از
هوا محفوظ دارند و صبح باز نمایند و باز از هوا محفوظ دارند و همچنین تا هفت شب و بعضی را در بین
و اکثری را بعد ازان ادرار میشود و بعضی را تا مدت شش ماه ادرار میماند باید که معالجه ادرار نه
نمایند و حبس نکنند بعون الله تعالی زائل میگردد و بهیات اصلی برمیگردد و بدانکه مصروع را تخلیز
شاخ بزو بارزد و تخم کتان مضر و محرک است و همچنین از بوئیدن بیخ لفاح خصوص که مخلوط با مشک

باشد و همچنین بوئیدن خشخاش و ذرایح مسحوقین و گفته اند که هرگاه نزد صاحب صرع دران حین
حاضر باشند و با فاقت آید علامت صحت و برء آن است **باب الباء مع الراء المهملة فصل**
در ذکر بروادات بدانکه برو بضم باء موحده و رای مهمله ادویه را گویند که بآبهای گیاه مخصوص
سرشته خشک نموده باز سائیده مانند ذرور استعمال نمایند و چون ابتداء از کافور و مبردات ترتیب
یافته باین اسم مسمی شده و بعد ازان این رعایت متروک شده و بر ادویه حاره نیز اطلاق یافته
چنانچه از عبارات کتب ظاهر میشود که این لفظ را مطلق و بلا قید اطلاق کرده اند و اول کسیکه
آنرا تالیف نمود بلیانوس است و فرق میان برود کحل و ذرور آنست که اجزای مائعه برود را
با اجزاء یابسه می سرشند در اکثر و خشک نموده باز سائیده استعمال مینمایند چنانچه ذکر یافت بخلاف
کحل و ذرور که ادویه آن هر دو را در اکثر کوفته و بجریزیخته استعمال میکنند بدون سرشتن آن
بچیزی دیگر و ایضا ذرور مخصوص بچشم نیست بلکه در مراهم نیز استعمال میشود و طریق استعمال
آن آنست که کوفته بجریزیخته در چشم بپاشند و کحل آنچه بمیل در چشم کشند تا قدر قلیل از دوا استعمال
کرده شود و نیز کحل آنست که سیاهی داشته باشد زیرا که مشتق از کحلاوش بمعنی سودا است و
شیاف ادویه را گویند که کوبیده و بیخته و با مائعات سرشته جبهای طولانی دراز بندند و در وقت
حاجت بآبهای مناسب سائیده در چشم بکشند بانگشت و نیز شیاف مخصوص بچشم نیست در
غیر چشم نیز مستعمل است و بدانکه باید که در ادویه مخصوصه بچشم مانند برود و ذرور و شیافات
و الحال نهایت سعی و مبالغه مرعی دارند در ساختن و ترکیب ادویه آنها که اصلا و مطلقا بچشم
آسیبی و اذیتی از آنها نرسد زیرا که چشم عضوی است شریف ذکی الحس و اشرف اعضا است پس
باید که ادویه بهجر به آنرا مانند شادنج و توتیا و اقلیمیا و غیرها آنچه به تقویل یعنی غسل محتاج است بطریقی
که در جاهای خود ذکر یافت اهتمام تمام بجا آورند و آنچه محتاج بسوختن باشد مانند سرمه و سپید و سیج
و غیرها بدستور مزبور در جای خود نیز بعمل آورند و هر دو اینکه محتاج بترتیب باشد مانند انزروت
بشیر خرو توتیا باب عزوره و سرمه باب رازیانه نیز بطریق مزبور در اماکن خود پس هریک
از ادویه سوخته و شسته و پرورده را جدا جدا باز سائیده از پارچه ابریشمی صفیق بیخته وزن
نمایند و ادویه دیگر باید که نو و تازه و بی غش و صاف اخذ نموده و بدستور هریک را جدا جدا کوبیده

بسیار نرم بیخته وزن نموده مجموع را درهم کرده بر سنگ سماق باز سحق بلیغ نمایند و در حین سحق از گرد و غبار محافظت نمایند تا مانند غبار گردد و در شیشه یا چینی نگاهدارند و عند الحاجت بملایمت در چشم بپاشند و یا بمیل طلا و یا نقره و یا چوب بنج درخت رز سنگ در چشم کشند برود قاطع کرا آنرا برود مارستانی نیز نامند از محمد بن زکریا ست در تقویت اعصاب و رویانیدن مژه و رفع برص اعصاب و تقویت بصر و منع نوازل مجرب ست صفت آن سرمه اصفهانی سنبل الطیب از هریک یک جزو دانه خرما دانه هلیله که هر دو را بگیر گرفته سوخته باشند از هریک نیم جزو بعد از سائیدن با آب کشنیز تازه یا آب برگ مورد بپرورده خشک کنند و صلایه کرده در چشم کشند برود احمر چشم را خشک کند و از سوزش نگاه دارد صفت آن شادنج معسول ده درم روی سوخته پنجدرم مروارید ناسفته یکمثقال و دود انگ نبات یکدرم نیکو صلایه کرده استعمال نمایند و در نسخه دیگر روی سوخته داخل نیست برود احمر به نسخه دیگر آب چشم را بند کند و چشم را خشک کند و سوزش شیافهای کرم که در چشم کشند باز دارد صفت آن شادنج عدسی معسول سه درم روی سوخته یکمثقال نبات سفید یکدرم کوفته بیخته به کار دارند برود احمر نیز نامند از تالیف قدماست جهت التیام قروح و تجفیف رطوبات و رفع جرب مجرب ست صفت آن به نسخه شیخ داود شادنج معسول و اگر نباشد مقناطیس سحق معسول چهار جزو سرمه دو جزو توتیال النحاس یک و نیم جزو صدف سوخته سفید آب قلمی مروارید ناسفته از هریک نصف جزو و گاه زیاده کرده می شود از برای حدت و جلای بسیار اقلیمیای فضی صمغ عربی نشاسته از هریک یکجزو و آب رازیانه تر پرورده استعمال نمایند برود حصرم نافع از برای حرارت و گرمی چشم و دمعه و سلاق صفت آن توتیای کرمانی کوفته بیخته در آب غوره هفت روز پرورده خشک نموده و دیگر بار سحق کرده استعمال نمایند برود حصرم به نسخه دیگر صفت آن توتیای کرمانی زرد چوبه از هریک ده درم پوست هلیله زرد پنج درم آب غوره بدستور مذکور پرورده خشک کنند و صلایه کرده در ظرف چینی نگاهدارند برود حصرم دیگر سلاق و سبل و جرب و ظفره را سود دارد صفت آن توتیای کرمانی هفت و نیم درم پوست هلیله زرد ده درم بنجیل از هریک پنجدرم زرد چوبه یک اوقیه فلفل مامیران از هریک دو درم نمک هندی چهار دانک مجموع را کوفته بیخته با آب غوره پرورده پیچ بار تا هفت بار آب غوره را تازه کنند پس خشک نموده صلایه نمایند و بکار برند برود حصرم دیگر

نافع از برای بقیه رمد حار و آب آمدن از چشم صنعت آن توتیای کرمانی شادنج عدسی معسول صلایه کرده آب غوره بر روی وی کرده در آفتاب نهند تا خشک شود باز آب غوره بر روی وی کنند تا هفت مرتبه پس سوده در چشم کشند برود حصرم دیگر جرب و بیاض و دمعه و سلاق و سبل و ظفره را نافع باشد صنعت آن توتیای کرمانی معسول ده درم زنجبیل بلیله زرد زرد چوبه از هریک پنجدرم دارچینی مامیران چینی از هریک سه درم نمک هندی یکدرم کوفته بیخته بیست روز در آب غوره بپرورند و در سایه خشک سازند و در نسخه دیگر بورق ارمنی نیم درم نیز داخل ست برود حصرم کافوری نافع از برای رمد حار و سوزش و خارش و آب آمدن از چشم صنعت آن توتیای کرمانی که هفت مرتبه در آب غوره پرورده خشک کرده باشند پنجدرم کافور دو حبه نرم صلایه کرده در چشم کشند برود قرع یعنی توتیای کدوکه بجهت رمد حار بغایت نافع ست صنعت آن توتیای کرمانی کوفته بیخته در آب کدوی تر هشت روز پرورده خشک کنند و دیگر بار سحق کرده استعمال نمایند برود خیار بادرنگ صنعت آن بگیرند توتیای کرمانی را سحق کرده پس بگیرند خیار بادرنگ و مجوف سازند و توتیا را در آن پر کنند و سر آنرا بگیرند و در خمیر گیرند و در تنور نهند تا خمیر پخته شود پس توتیا را برآورده سحق بلیغ نموده استعمال نمایند برود اسود نافع از برای اوجاع عین صنعت آن افیون ده درم مشک یکدرم کافور دو درم زعفران دو دانک مرصافی پنجدرم مس سوخته دو درم اقلیمیا پنجدرم صمغ عربی چهلدرم توتیای هندی قاقله از هریک یکدرم سرمه اصفهانی بیست درم مازو شصتا دو درم نبات سفید یکدانک حضض یکدانک کلنا فارسی سازج هندی از هریک یکدانک و نیم اقلیمیا و نحاس علیحده بسایند و صلایه کنند و باقی ادویه را بسوایی صمغ کوفته بیخته صمغ را با آب باران بقدریکه از روی ادویه تواند برکرد و بقدر چهار انگشت بگیرند پس ادویه مسحوقه را در آن بیامیزند و در آفتاب نهند تا خشک شود پس سحق کرده باز بیامیزند بهمان آب باران که صمغ در آن خیسانیده باشند و خشک کنند تا هفت مرتبه پس خشک کرده کوفته بیخته در ظرف چینی نگاهدارند و در وقت حاجت بچشم کشند برود اسود به نسخه دیگر صنعت آن افیون ده درم مشک یکدرم زعفران دو دانک مرصافی پنجدرم مس سوخته دو درم شکر طبرزد دو دانک حضض یکدانک کلنا فارسی سازج هندی از هریک دانکی بدستور مذکور مرتب نمایند

برود اسود دیگر دمعه باز دارد و بیاض ببرد صنعت آن سرمه توتیای کرمانی مغسول از هر
یک دوازده درم مروارید ناسفته دو درم ساذج هندی یکمثقال زعفران نیم مثقال مرقشیشا
هشت درم مشک و کافور از هریک دانگی نیک صلایه کرده استعمال نمایند برود بنفشه حرب
چشم را نافع بود صنعت آن گل بنفشه کشنیز خشک بوداده صمغ عربی کثیرا از هریک یکدرم نشاسته
سه درم کوفته بیخته بنج نوبت در سرکهٔ انگوری پرورده هر نوبت خشک کنند پس سائیده بحریر بیخته
استعمال نمایند برود دیگر چشم را جلا دهد و تبرید کند و حرارت را فرو نشاند صنعت آن اقلیمیای
ذهبی چهار درم توتیای هندی سرمهٔ اصفهانی از هریک پنجدرم توتیا را بسوزانند و اجزا را کوفته بگلاب
و سرکهٔ خمر انگوری سرشته در پارچهٔ دبیقه که پارچهٔ مصریست و بعضی گفته که آن کتان مصری است
کنند و هفت مرتبه بشویند و هر مرتبه که میشویند خشک کنند و باز با گلاب و سرکه خمیر کرده در پارچهٔ
مذکور کرده بشویند تا هفت مرتبه پس خشک کرده با دو دانگ کافور قیصوری نیکو صلایه کرده بکار برند
برود دلیلن یوحنا که کشیده میشود در چشم از برای بقایای رمد صنعت آن ساذج هندی
مس سوخته افیون نشاسته از هریک هفت درم صمغ عربی سی درم اقلیمیا چهل درم سفیداب
رصاص شصت درم مجموع را سوای صمغ عربی کوفته بیخته صمغ عربی را هفت حصه کرده هر مرتبه یک حصه
آنرا با آب باران آنمقدار که چون ادویه را دران بخیسانند چهار انگشت از روی ادویه برگردد
بخیسانند و ادویه را بآن تر کرده خشک کنند تا هفت مرتبه پس صلایه کرده در چشم کشند و در نسخهٔ
دیگر این برود اقلیمیا و سفیداب داخل نیست برود دلیلن چنین کرمیهای چشم را فرو نشاند
و آب آمدن از چشم باز دارد و از پس شیافها نیز باید کشید تا سوزش چشم را فرو نشاند صنعت آن شادنج پانزده
مثقال روسختج پنج مثقال مروارید ناسفته چهار درم لبد سه مثقال نبات سفید یکدرم شادنج را بروی
سنگ سماق با اندکی آب نیک بسایند تا خشک شود دو سه بار چنین کنند و باقی ادویه را نرم کوفته بحریر بیخته
بشادنج مخلوط کرده بار دیگر سحق کنند و نگاهدارند و هنگام حاجت در چشم کشند برود وردی قرحه و موریرا
را نافع هست صنعت آن سفیداب قلمی پانزده درم اقلیمیای نقره درم صمغ عربی هفت درم و نیم شادنج
مغسول روی سوخته نشاسته افیون از هریک ده درم صلایه کرده بلعاب تخم قطونا سرشته خشک نموده باز
مثل غبار سائیده برود نمایند برود دیگر که بیاض چشم نیز برد و جای قرحه را پر کند صنعت آن ساذج هندی

شش درم مس سوخته سرمه اصفهانی از هریک سه درم شادنج مغسول مروارید ناسفته صدف سوخته
از هریک یکدرم توتیای کرمانی بامیران چینی از هریک دو درم کوفته بحریر بیخته بکار برند برود ورمانی
منقول از ذخیره چشم را قوت دهد و بصر را تیز گرداند صنعت آن بگیرند انارین بادانه و شحم و بکوبند و بنفشه تر
و آب آنرا گرفته بپالایند و نیکو صاف کنند و در مقدار یکمن از اب انارین صد درم انگبین اضافه کرده
در دیگ سنگی بآتش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند و بقوام آورند و نگاهدارند و هنگام ضرور استعمال نمایند
برود دیگر معه سیلان اشنگ و تربود چشم را سود دارد صنعت آن استخوان هلیله کابلی سوخته سه
درم مازو و نمک اندرانی از هریک نیم درم کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند برود فارسی قوت
باصره بیفزاید و محافظت چشم کند صنعت آن توتیا مرقشیشا اقلیمیای نقره از هریک پنجدرم سنبل
الطیب ساذج زعفران از هریک یکدرم مروارید ناسفته دو درم کافور قیصوری دو دانگ مشکی دانگی
کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند برود نقاشین و رمان بنام برود الرمانین مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
برود دیگر رمد چشم را سود دارد صنعت آن ساذج هندی افیون نشاسته از هریک هفت درم صمغ عربی
سی درم اقلیمیای مغسول چهل درم اسفیداج ارزیز شصت درم هر چه کوفته بیخته نیکو بسایند و استعمال
نمایند برود دیگر چشم را جلا دهد و قوت بصر کند صنعت آن شادنج مغسول روسخته از هریک
پنج درم صبر سقوطری بورهٔ ارمنی از هریک یکدرم زنجار فلفل سفید دارفلفل شحم حنظل زعفران نانخواه
از هریک پنجدرم کوفته و نرم بیخته استعمال کنند برود دیگر که جلا میدهد چشم را و مقوی هست صنعت آن نشاسته
چهار درم صمغ عربی دو درم سرمهٔ سنگ سفیداب ارزیز از هریک درمی نیکو سائیده استعمال نمایند

باب الباء مع السین المهملة بسباسه

بفارسی بزباز و بهندی جایتری گویند و آن پوست
اندرون جوز بواست بر جوز پیچیده بهترین آن نازه تند بو اشقر مائل بسرخی پیچیده هست در دوم
گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دوم خشک هست محلل ریاح و صلابات باطنی و منفح مسده و مجفف
رطوبات و مفرح و مقوی معده و باه و ناضم و خوشبو کنندهٔ دهان وجهت سلس البول و سنج و نفث الدم
و قرحهٔ امعاء و رطوبت سینه و شش و اسهال کهن و درد سپرز و منع ریختن فضلات بمعده و لتقویت
رحم و رطوبت آن و ضماد برگ آن با برگ مورد جهت رفع بدبوئی زیر بغل آزموده و با سرکه بن برزو عسل
جهت اورام صلبه و فرزجهٔ آن با عسل بعد از طهر معین برحمل و با زعفران منقی و مصلح رحم و سقوط آن جهت

صرع و شقیقه بارد و طلای آن با عسل در حمام جهت درد پشت زن زائیده و رفع ریاح نفاس مجرب است و مصدع و مصلحش کلاب و گویند مضر جگر است و مصلح آن صمغ عربی است و قدر شربتش تا سه درهم و مدبلش جوز بوا است **فصل در ذکر نسخ جوارشات بسباسه جوارش بسباسه** محلل ریاح و صلابات باطنی و محلل رطوبات و منفخ سده و مفرح و معوی باه و ناضم طعام و خوشبو کننده دهان است و اگر دهان زعفران داخل نمایند میباشد مصلح رحم و در جوارش الکلاب داخل باید کرد تا صداع نیاورد و صمغ عربی دفع ضرر آن از کبد نماید صفت آن بسباسه سی درم زعفران سه درم صمغ عربی هفت درم و نیم نبات سفید یکمن طبی که یکصد و سی مثقال صیرفی باشد گلاب هفت مثقال نبات سفید را بگلاب حل کرده بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته داخل کرده جوارش سازند شربتی دو مثقال **جوارش بسباسه** نافع است از جهت برودت معده و سوء استمراء و از برای بواسیر و ریاح غلیظه صفت آن بسباسه قرفه قاقله صغار زنجبیل دارفلفل دارچینی اسارون از هریک سه درم قاقله کبار پنجدرم فلفل سیاه دو درم قرنفل یکدرم و نیم نبات سفید بیست درم ادویه را کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن کل ادویه جوارش سازند شربتی یکمثقال **جوارش بسباسه** دیگر معده را نافع است و بادهای بواسیر را سود مند باشد و خفقان بارد و ضعف قلب بارد را مفید صفت آن بسباسه قرفه قاقله صغار زنجبیل دارچینی اسارون دارفلفل از هریک یکدرم قاقله کبار پنجدرم قرنفل یکدرم و نیم مشک تتبی پنجدرم قند سفید بیست درم اجزا را کوفته بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه جوارش سازند **جوارش بسباسه** دیگر باد بواسیر و سردی معده و بدی هضم را نافع باشد و بادهای غلیظ را دفع کند صفت آن بسباسه قرفه قاقله کبار از هریک پنجدرم فلفل دو درم قرنفل یکدرم و نیم زنجبیل دارچینی دارفلفل اسارون قاقله صغار از هریک پنجدرم قند سفید بیست درم اجزا کوفته با سه چندان عسل صاف بسرشند **دواء البسباسه** که منی بیفزاید و تفریح آورد و معوی باه است و منفعت بسیار دارد صفت آن بسباسه قرنفل از هریک پنج مثقال خولنجان دو مثقال دارچینی کنجد مقشر سفید و سیاه از هریک پانزده مثقال کوفته بیخته بعسل سرشته تناول نمایند **دهن بسباسه** نافع است قولنج و نوازل را و معوی دماغ و معده و قلب و جمیع امراض رحم و سلس البول از برودت و تدهین آن الآت تناسل را معوی است صفت آن گیرند بسباسه هر قدر که خواهند و بخیسانند یکشبانروز و بتقریح دابیق تقطیر نمایند دهن را از وجد انمایند و بکار برند **حب بسباسه** نشاط و خوشحالی تمام

دامساک منی و لغوظ آورد و معوی باه است صفت آن قرنفل دارچینی جوز بوا اکهر با تخم فرنجمشک گاوزبان بادرنجبویه مومیائی دارابجردی عنبر اشهب از هریک یکدرم مروارید ناسفته یاقوت رمانی بهمن سفید بهمن سرخ اشنه سانوج هندی زرنباد خولنجان فلفل سفید فرفیون کبابه چینی بسباسه صندل سفید از هریک دو درم بزرالبنج سفید پنجدرم جدوار خطائی مجرب زعفران از هریک سه درم مشک خالص نیم درم ادویه کوفته بیخته با عرق مخلصه یا عرق دارچینی حبوب بندند هر حبی بقدر نخودی شربتی زنیک حب ناسه حب **فصل در بیان نسخ معاجین بسباسه معجون بسباسه** معوی اعضای رئیسه و معده است و ریاح و جشار را زائل میسازد و طعام نیکو میکوارد صفت آن گل سرخ طباشیر بهمن سفید بهمن سرخ گل گاوزبان کشنیز خشک بریان کرده صندل سفید مروارید ناسفته کهربا مشک فرنجمشک گاوزبان بادرنجبویه پوست ترنج تخم کاهو از هریک سه مثقال مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز پسته مغز فندق مغز بادام مقشر جبة الخضرا مغز خیلخوزه مغز نارجیل از هریک دوازده مثقال مغز تخم خربزه مقشر چهل و پنج مثقال زعفران بزرالبنج از هریک شش مثقال کافور مشک عنبر از هریک نیم مثقال جوز بوا بسباسه از هریک بیست و چهار مثقال زرنشک بیدانه هزده مثقال ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره صد عدد ادویه را کوفته بیخته سه وزن ادویه نبات و عسل بالمناصفه بقوام آورند شربتی یکمثقال تا یکمثقال و نیم **معجون بسباسه دیگر** معوی معده و اعضای رئیسه و باه است و منی بیفزاید و تفریح آورد و طعام بگوارد و اشتهاء زیاده کند صفت آن بسباسه جوز بوا بیخ نلفاح تخم کاهو سفید عنفران قاقله صغار قاقله کبار غنچه گل سرخ منزوع الاقماع بهمن سرخ بهمن سفید برگ شیرازی از هریک شش مثقال شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری طباشیر سفید از هریک شش مثقال مغز خیلخوزه مغز بادام مقشر مغز تخم خیارین مقشر مغز نارجیل مقشر از هریک پانزده مثقال مشک خالص عنبر اشهب از هریک یکونیم مثقال عسل مصفی خالص نبات سفید از هریک دو وزن جمیع ادویه ورق طلا و ورق نقره محلول این از هریک یکمثقال علی الرسم معجون سازند **بسد** بکسر باء موحده و تخفیف سین و بضم باء و فتح سین مشدده نیز آمده اسم سنگی است سرخ پر سوراخ مثل خانه زنبور لیکن سوراخهای این از آن بارکیتر و آن سنگی است خرقی صلب که در سواحل دریای مالدیب و فارس و عمان و دهن و غیر آن در زیر آب تکوین می یابد و آنچه مشهور است که بیخ مرجان است و ریشه آن سفید و هر چند بلندتر میشود سرخ تر میگردد

وشاخهای آن مرجان است اصلی ندارد وآن سرخ وسفید وسیاه نیز می باشد باختلاف اماکن ومواد وشاید
مادهٔ آن طین لزج مختلط بارضیت یا اجزای غیر لزجه وهوائیت باشد که بطول مدت وصدمات امواج
رضیت ویا اجزای غیر لزجهٔ آن جدا شده وهوائیت آن متحجر گشته بدان هیأت منعقد ومتحجر میگردد وسیاه
آن قویتر وسفید آن ضعیف تر است وبهترین همه سرخ آن است که صاف وکم سوراخ وصلب بی سهل
باشد ودر اول سرد ودر دوم خشک مفرح وقابض ومجفف وقاطع نزف الدم ونفث الدم ومحلل
خونیکه در دل منجمد شده باشد خصوصا محرق آن مجربست وسواس وجنون وخفقان وصرع وضعف
معده وفساد اشتها ونفث الدم واسهال دموی سنگ مثانه وگرده وسپرز وبواسیر ویم مثقال
آن که بانصف آن صمغ عربی ویا سفیدهٔ تخم مرغ سرشته باشند وبا آب سرد نوشیدن جهت قطع
نزف الدم باطنی مجرب است خصوصا سوخته آن محرق ومغسول نوع سیاه آن بغایت مقوی دل
ودزور وبسد جهت برون کوشت زیادرخمها ورفع اثار آن ومحرق ان جهت نزف الدم ظاهری
وتقویت دندان وزائل کردن زردی دندان وبثورات چشم وتقویت باصره ودمعه وجرب وبیاض
وسلاق وقطور آن بارد وغن بلسان جهت ثقل سامعه وکری نافع وامین الدوله گوید که چون سه سوزن
هر روز چهار دانگ آنرا با سکنجبین بنوشند البته رفع ورم وسدهٔ سپرز میکند ومضر کرده مورث
تهوع ومصلحش کثیرا وبدلش جهت حبس خون بورنش دم الاخوین وقدر غربتش تا یکمثقال واولی
استعمال محرق انست وجمیع مذکورات ومحلول آنرا در رفع جذام مجرب دانسته اند وازخواص
آن است که چون طلا ولقره را از هر یک بقدر بسد در هم گداخته انگشتری یا نگین وانی ترتیب دهند
وبسد را دران نصب کنند وقمر وشمس در صداتحاد خود مقارنه باز هره داشته باشند وباخود نگاه دارند
درحال صرع قطع شود ودارندهٔ آنرا هرگز غمی نرسد واز چشم بد ایمن باشد ودستور احراق
آن است که بسد را ریزه ریزه کرده در کوزه گلی تازه آب ندیده کرده بگل حکمت گرفته در تنور
گداشته یک شب بگذارند وصبح روز دیگر برآورده احتیاط نمایند که بسیار نسوزد وبسد جذاب است
نرسد بعد از احراق بسایند وبشویند آنرا بدستور غسل اثمد واحجار دیگر استعمال نمایند ودر اندک
یافت **فصل در ذکر نسخ اقراص بسد قرص** بسد از برای اسهال دموی وقذف
خون صنعت آن بسد محرق مغسول ده درم افاقیا جلنار فارسی از هر یک چهار درم صمغ عربی

یکدرم دارچینی یکدرم کوفته بیخته با سفیدهٔ تخم مرغ بقدر حاجت سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال
قرص بسد قی الدم رانافع باشد صنعت آن بمنغول ده درم کندر اقاقیا کلنار صمغ عربی از هر یک
چهار درم کثیرا گل مختوم از هر یک سه درم دارچینی یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند ودر سایه خشک
نمایند شربتی یکمثقال با شراب انجبار **قرص** بسد نفث الدم وسیج امعا وکثرت طمث وآمدن خون
بواسیر رانافع است ونیز در منافع مثل قرص انجبار است که ذکر شد صنعت آن بسد محرق لبان ذکر
اقاقیا گلنار فارسی از هر یک چهار درم دارچینی صمغ عربی از هر یک یکدرم ودر نسخهٔ دیگر از هر یک نیم درم
است کوفته بیخته بسفیدهٔ تخم مرغ سرشته اقراص سازند ودر سایه خشک نمایند قوتش تا دو سال
باقی میماند شربتی یکدرم است **معجون** بسد اقراط خون حیض واسهال دموی ونفث الدم را سود مند
بود صنعت آن بسد مغسول کندر ویا کلنار گل ارمنی گل مختوم دم الاخوین شب یمانی
از هر یک جزوی در وزن مساوی کوفته بیخته با ربابه ورب سماق ورب حب الآس سرشته
مقدار دو درم شربتی بدهند **لسفایج** فستقی بیخی است مائل بسیاهی وباریک وگرداگرد از هر گرهی
ریشها برآمده واندرونش سبز پستهٔ رنگ ونبات آن بی ساق ویک ساق وبرگ دار شبیه بیال
طیور ومانند گیاه سرخس وبقدر یک شبر واز میان شاخهای درختان وانبخ اشجار میروید و
در تنگابن وارجاز نامند گرم است در درجه سوم وخشک است در اولی وگویند در اول گرم است
ودر یبوست معتدل است سهل مرهٔ سودا وبلغم غلیظ وبهر غلظی که ملاقات کند ومحلل نفخ وشیر منجمد در معده
وقولنج ومجمد کنندهٔ شیر غیر منجمد ومفرح بالعرض وجهت دمع سودا وجذام وعلل سوداوی ومفاصل
وضماد آن وجهت التوای عصب وشقاق میان انگشتان نافع وخوردن آن با شکر وبا اطعمه خصوص
پختن در پیچ ویا با ماء العسل موجب اسهال مواد وبی ضرر است ومطبوخ آن با صل السوس وانیسون
جهت سرفه وضیق النفس وربو ومداومت مطبوخ آن با عناب جهت سقوط بواسیر نهایت موثر وچون
سه مثقال آنرا جوشانیده با فلوس خیار شنبر وترنجبین که در آن حل کرده صافی نموده روغن
بادام شیرین داخل کرده بنوشند جهت درد معدهٔ مزمنه وریاح بواسیر وصرع مجرب ومغشی
ومضر سینه وگرده است ومصلحش برسیاوشان وجوشانیدن آن با ماء الشعیر وفواکه بابه وانزروت
سالدار وقدر شربت از جرم آن تا سه درم ودر مطبوخ تا شش درم وبدلش جهت مواد سوداوی نصف

وزنش افتیمون و ربع آن نمک هندیست و سنا و آن ست که استعمال کرده شود مجرود یعنی پوست
تراشیده نرم کوبیده تا اینکه نفخ نکند و سود نبخشد **حب بسفایج** بلغم و سودا را از معده پاک کند و تنقیه دماغ
نماید صنعت آن ابایج فیقرا ده درم بسفایج فستقی ده درم تخم خطمی شش درم اسطوخودوس افتیمون از
هر یک دو درم و نیم تربد سفید هشت درم سقمونیای مشوی یک درم و نیم کوفته بنجته با آب حب سازند شربتی
دو درم و نیم **سفوف** بسفایج ممهل سودا و خلط محترق سوداوی و از برای امراض حادثه از سودا و
اخلاط غلیظه نافع صنعت آن بسفایج فستقی افتیمون اقریطی از هر یک یکجز و شکر طبرزد دو جزو کوفته
بنجته چهار درم آن را با جلاب شکری بنوشند **شراب** بسفایج ممهل سودا بود منقول از کناش
اطیبوس صنعت آن بگیرند بسفایج فستقی یکاوقیه در صره کتانی کرده در پنج قسط شراب انگوری
انداخته بیست و یک روز بگذارند پس صره را نیکو بمالند و بفشارند دو دو رکنند و شراب را نگاهدارند
و یکمرتبه پیش از غذا از ان بقدر حاجت بیاشامند مطبوخ بسفایج جهت درد معده و ریاح بواسیر
وصرع و امراض سوداوی بی عدیل ست صنعت آن هر روز از سه مثقال تا پنج مثقال از اضیا نیده
بجوشانند و صاف او را با فلوس خیارشنبر و روغن بادام شیرین بنوشند و بدستور با شربتین نیز
موثر ست **باب الباء مع الصاد المهملة** **بصل** بفارسی پیاز نامند و بری آن
بی بوته و در چشمه سارهای کوهها کثیر الوجود و طعم و بوی برکش مانند پیاز و بهتر کی کومران نامند
و قویتر از بستانی ست و مجموع آن در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک و گویند در چهارم
گرم ست و بار طوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوتین خصوص بخته آن با گوشت مجرب
و رافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مطبوخ
مهرای آن کثیر الغذا و ملین طبع و بخته آن با چربی جهت تقیه سُعُش و سینه از اخلاط لزجه
و بخته آن در سرکه با پرورده بسرکه جهت برقان و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویت
هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و بتنهائی مانع غثیان ادویه کریهه و دافع سموم و آب آن
جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع و خصوصا چون یک چهارک بوزن شاه ازان در
عرض سه روز خورده شود نهایت مجرب ست و قطور آن جهت دمعه و حکه و مجرب چشم
و ابتدای نزول آب و با عسل جهت بیاض و سقوط آن منقی دماغ و بلوئیدن آن جهت رفع ضرر

هوائی وبائی و سدهٔ دماغی و چکانیدن آب ان و گذاشتن بیخ آن در گوش جهت ثقل سماع و طنین
و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح و ضمادش جاذب خون بظاهر جلد و نیلوئی رنگ مجرب ست و با موی
آدمی جهت زخم سگ دیوانه گزیده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد بیخته آن جهت
نفخ اورام بارده و با زردهٔ تخم مرغ یا روغن تازه جهت درد دو درم معده و حکه و با روغن
گاو نان شتر جهت شقاق مقعده و با سرب و زجیر مجرب و محمول آن جهت کشودن رگهای بواسیر
و سیلان فرمودن خون موثر و جهت کجی ناخن و تشنج نافع و پوست محرق آن با موی سوخته و کافور
جهت آکله مجرب و قیروطی آب آن با پیه مرغ جهت ریش شدن باز گفش و مونه مفید و مضر محرورین
و اکثار آن مورث قی و نسیان و لیتر غس و ریاح غلیظ و مولد کرم معده و خلط غلیظ در جرم معده
و موجب تشنگی و مصدع محرورین و مصلحش شستن آن با آب و نمک و با سرکه خوردن و بعد ازان
انار و کاسنی تناول نمودن و رافع بدبوئی آن با قلی و نان سوخته و کردگان مشوی ست و تخم آن
در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلی و منقی و ضمادش جهت دوار الثعلب و بهق نافع و قدر
شربتش بمثقال ست **حسو** **بصل** سرفه بار در نافع باشد و باه را برانگیزد صنعت آن شیرهٔ
پیازده درم در یک رطل شیر گاو تازه بپزند و ده درم عسل مصفی داخل نموده بنگرم حسو نمایند
دواء البصل مولد منی باشد و نغوظ آورد و بغایت مبهی ست صنعت آن آب پیاز یکمن شیر گاو
نیم من فانید یکمن باتش نرم جوشش دهند تا بقوام آید و اگر خواهند که قویتر شود این اجزا را کوفته
و بیخته در هم سرشته داخل کنند تخم اسپست ده درم زنجبیل و ارفلفل از هر یک دو درم تخم نارجیل
پنجدرم شربتی یک ملعقه و اگر قوی تر خواهند کبابه چینی بوزیدان بهمین مثاقیل قرنفل و ارجینی
بهوزبوا لسباسه از هر یک یکدرم نیز اضافه نمایند **قیروطی** **بصل** جهت ریش پاکه از گفش یا
موز و بهم رسیده باشد مفید صنعت آن بگیرند آب پیازرا و با پیه مرغ علی الرسم قیروطی سازند
و بکار برند **لعوق** **بصل** مبهی ست و منی را زیاده کند و سینه را نرم کند و باه را برانگیزاند صنعت آن بگیرند
پیاز سفید و کوفته آب آن را بگیرند و در قدر نیم رطل آب آن یکرطل عسل مصفی داخل کرده
بپزند تا بقوام عسل باز آید و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی یک اوقیه **لعوق** **بصل** به نسخهٔ
دیگر انفع و اعدل از اول صنعت آن پیاز سفید یک جزو شیر گاو تازه دو جزو فانید پنجری

یک جزو بمجموع را یکجا کرده بپزند تا غلیظ شود و در شیشه بیاکنند چنین نگاهدارند مرتبی یک اوقیه صبح و یک اوقیه شام مراهم بصل نواصیر و قروح مزمنه را نافع است صنعت آن بگیرند پیاز رسیده بالیده آبدار پنجاه درم و نرم بکوبند بعد از جدا کردن قشر آن و باهم وزن آن روغن گاو خالص بجوشانند تا مائل بسیاهی شود بعد ازان صاف نموده روغن را نام گرفته با نیم وزن ان برگ نیم تازه سائیده قرصها مثل کباب شامی ساخته در آن روغن بریان نمایند تا انهم مثل پیاز مائل بسیاهی گردد پس قرصها را برآورده روغن را صاف نمایند و هشت درم موم خالص در ان بگدازند و بعین مقدار قنه نیز در آن بگدازند و صاف نموده در ظرفی نگاهدارند و عند الحاجت بکار برند و باید که این مرهم را قبل از هفت پاس از روی زخم برندارند مرهم بصل دیگر نواصیر و جمیع قروح مزمنه را نافع است صنعت آن موم سفید مسکه گاو از هر یک ده درم پیاز ده درم مرکبی صافی صبر سقوطری کندر زنگار از هر یک نیم درم پیاز را در مسکه بسوزانند و مسکه را صافی نموده و موم را در ان بگدازند و اجزا را بطریق غبار سائیده داخل کرده در هاون بمالند که یک سان شود مخلل بصل یعنی پرورده آن در سرکه که انرا بفارسی ترشی پیاز و بهندی اچار پیاز نامند بجهت برقان و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویت ناضمه و مانع غثیان ادویه کریهه و دافع سموم است صنعت آن بگیرند پیاز بزرگ جید را و بخلال چوبی سوراخهای بسیار نمایند یا چهار شق کنند اگر درست منظور باشد و به تعجیل مطلوب نباشد والا ورق نمایند و در سرکه که انگوری بیندازند آنمقدار که سرکه از روی آنها برگردد و بگذارند تا برسد پس استعمال نمایند و اگر از برای خوشبوئی چند خوش طعمی چند دانه قرنفل و چند پاره جوز بوا و چند دانه فلفل سیاه یا فلفل سرخ دراز که در هند میشود داخل نمایند بدنیست و اگر خواهند که زود ساخته تناول نمایند پیاز بارا خار بسیار برزنند و در دیگی تا نصفه آب کنند و بر سر آن صافی بندند و پیازهای خار زده را بران صافی بچینند و بالای آن سرپوش گذارند و زیر دیگ آتش برافروزند تا آب بجوش آید و بخار آن برآنها برسد و آب انها از صافی در آب بجگد و پخته گردند پس برداشته در سرکه سبکی جوش داده پس در سرکه که تند انداز زند و نمک بقدر حاجت و انچه خواهند از ادویه خوشبو لزقرنفل و جوز بوا و سیاه دانه و فلفل سرخ هندی و غیرها داخل کنند و این نوع در یک روز قابل خوردن میشود

و بدین دستور مخلل هر چه جرم آن سخت باشد زود خواهند تناول کنند مرتب نماید باب الباء مع الطاء المهملة بطو بفتح باء موحده و طاء مهمله نوعی از طیور آبی است ابلق مختلف الالوان و کوچک تر از اوز که بفارسی غاز نامند و به هندی راج هنس و ازنا بفارسی اردک مرغابی آدم جنس آن است و پایهای آن کوتاه و اهلی و وحشی و جنگلی می باشد در دوم گرم و در اول خشک مرطب برطوبت فضلیه و گرم تین طیور اهلیه است اهلی آن و بعضی گفته اند در سیم و المزاج گرمی میکنند و در محرور المزاج مورث حمی است کثیر الغذا و دیر هضم کثیر الریاح نفاخ مسمن بدن و کرده و بهی و مصفی آواز و مولد خون غلیظ سریع التعفن و مصدع و چون هضم شود بهترین کوشتهاست در تقویت باه و زیاده کردن منی و سائر قوی و مصلح آن سرکه زنجبیل و ادویه حاره و سکنجبین است و خوردن جگر آن خصوص بلواری آن مولد خون صالح و خفقان و سفید و ضماد کوشت آن با نمک جهت تالیل پیه آن بهترین پیه است گرم و لطیف و ملین و محلل و باقوت نافذه و جهت خفقان و ورم پستان و تسکین اوجاع بالاردا فلاضماد او تر یا جهت امراض مذکوره و تسکین لذع امعا و اوجاع آن و اعماق بدن و سرفه و خشکی سینه و خشونت صوت مفید و همچنین مذهبین بآن و تخم آن در هضم و ضعیف تر از تخم مرغ و برای رفع هزال و سرفه و درد سینه و با گهر باجهت قطع سیلان خون و زجیر و برشته آن با سداب و روغن زیتون جهت سرعت فهم اطفال نافع و سائیده پوست آن با مروارید و شکر و نوشادر جهت رفع بیاض مؤثر و قوی و سنگدان آن در هضم و از ثقل دیر و چون هضم شود مقوی معده و احشاست و خاکستر پر و بال آن برای تحلیل خنازیر و زبل آن جهت کلف و خمش و خنازیر نافع دین البط بدانکه فرنگان فرامیگیرند از ان روغنی بجهت وجع مفاصل و طریق ساختن آن انست که بگیرند بط فربه را و آنرا کشته پاک کنند پس بگیرند الیعاقوب مرزنجوش اسطوخودوس از هر یک کفی اشق مقل ازرق از هر یک شش مثقال و خرمکی جوز بوا بسباسه قرنفل سورنجان از هر یک سه مثقال روغن خراطین که در رسم الدال ان شاء الله تعالی در ادویان مذکور خواهد شد سی و شش مثقال ادویه را کوفته بیخته بر روغن خراطین مذکور صرف نموده در شکم آن کرده بدوزند پس آنرا سیخ کشند و با تش ملایم کباب نمایند و در ظرفی سرکه انگوری کرده در زیر آن بگذارند تا روغن ازان در سرکه بجگد تا انکه دیگر روغن در آن نماند پس آن

سرکه ورروغن راچندان باکنش بلایم بجوشانند که سرکه به تحلیل رود وروغن بماند وچون روغن مزبور ساخته شود فقرات پشت ومواضع دردرا بآن چرب کنند وپوست بره که تازه کشیده باشند وگرم باشند بروغن سفند که ذکر کرده خواهد شد چرب نمود واعلای اعضا ومواضعی که چرب نموده اند ببندند واگر این روغن راکه مذکور شد یا روغن جوز بوا وروغن الیفا قوس از هریک دو مثقال ممزوج نمایند النفع است وروغن قاز وروغن حواصل بنسخه فرنگان نیز بدستور روغن لبط هست وهمین منفعت دارد

بطیخ هندی که بفارسی هندوانه وبعربی دلاع ودابوقه وبهندی تربز نامند ودر اول دوم سرد ودر اخر آن رو بسکن حدت صفرا وخون وتشنگی ومدر بول وملین طبع وآب او با عسل وزنجبیل جهت قطع بلغم وبا شیر جهت امراض سوداوی وبا تمرهندی جهت مواد صفراوی وجرب وحکه وباسکنجبین جهت تفتیح سده وادرار بول وبرقان ومواد محترقه واعانت برهضم وباشیر خشت واشنان آن جهت پیهای حاره ودفع غلظ ردی الکیفیه که کم مقدار باشد مفید ومولد خون رقیق وملغم شیرین ومرطب بدن ومضر سپرز وبارد المزاج ومضر معده سرد ومصلحش کل قند وعسل وقند واشنان آن ودر مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد هندوانه از جهت لطافت مستحیل بصفرا میشود مثل آب کدو ودر مبرودین بدون مصلح مورث ضعف باه ودرد مفاصل وامثال آن هست چون هندوانه را سوراخی کرده قدری عسل درآن ریخته سوراخ را مستحکم کنند ویک هفته در زیر سرکین اسپ دفن کنند آب آن مثل شراب بسکر میگردد اما مغشی ومفسد معده هست وتخم او در دوم سرد وتر ودر جمیع افعال مانند تخم کدو هست وقدر شربتش تا پنجدرم هست ودر اخراج حصاة وانحدار از مثانه ومعده گویند مجرب هست

شراب بطیخ صنعت آن بگیرند هندوانه بزرگ رسیده وقدری از سر آنرا ببریده واندکی خالی کرده پس مویز کوبیده با نبات سفید یا قند سیاه درآن پر کرده سرش بجای خود بگذارند ودو سه روز بگذارند که بجوش آید پس صافی نموده بنوشند وگاه دو مثقال زرشک ونیم مثقال جوز نانکواخل میکنند واین شراب نیکو وسرد است

مربای پوست هندوانه بعسل وشکر جهت برسام ودوسواس وبهریسی ودرد سینه وضعف معده که از خلط گرائی باشد وتقویت ماضمه نافع است صنعت آن بگیرند پوست هندوانه وپوست سبز آنرا دور کرده در آب اهک صافی نموده که قدری تندی داشته باشد یک شبانروز بگذارند پس بآب

آب گرم بشویند تا اثر آب اهک دور شود پس در آب تازه طبخ دهند تا پخته شود ونبات سفید بالقوام آورده پوست هندوانه را در آن اندازند ویک جوش دیگر داده که جذب شیرینی نماید پس فرود آورده سرد کرده نگاهدارند واگر مشک یا گلاب سوده مطرز نمایند بهتر است

باب الباء مع العین المعجمة بغرا غذای خراسانی هست که از آرد خمیر کرده بقدر درهمی ترتیب میدهند وبا قلیه که از سرکه ودوشاب وادویه حاره وگوشت ساخته باشند استعمال نمایند گرم مائل باعتدال ومشهی وملین قوی صفراوی والتهاب وتشنگی ومقوی بدن ومفتح سده ومصلح حال کرده واصحاب یاضت ومولد خون صالح وبطی الهضم ومولد ریاح ومصلحش دارچینی هست ومولف تذکره موافق انچه مذکور شد ذکر نموده هست وهمین خاصیت دارد آش ماهیچه وآش اکره که در اصفهان آش برک نامند در اطریه ذکر یافت

باب الباء مع القاف بقلة الحمقا بفارسی خرفه نامند وترک وبعربی از علیم وبفرنگی پرغال سالی نباتش کمتر از ذرعی واکثر مفروش برزمین وساقش بقدر انگشتی وبسیار نازک وشکننده وبرگش ریزه مائل بندوبر وگلش سفید وتخمش سیاه وریزه وطولانی درسوم سرد وتر وگویند در دوم تر هست آب او مسکن حدت صفرا وخون وقاطع نزف الدم وچرک که از سینه آید ومانع نزلات وجهت حصاة وادرار فرمودن بول وحرقت آن ونواصیر وحرارت جگر وتپهای حاره ودفع حب القرع ودرد مثانه وقرحه امعا وتبرید دماغ ودرسر حار نافع وضماد او با روغن گل جهت صداع حار وسوختگی آتش واورام حاره وبا شراب جهت بثور سر وبا آرد جو جهت مقدمه شقاقلوس ودرم چشم ودرم دماغی دجرب وحکه ودرم اثنین وشری وحمره واشامیدن او بار یه ند چنین جهت قطع تب مجرب وحقنه او جهت ورم اثنین حاره وسیلان فضول بامعا ورحم وضماد بیخش جهت تالیل قوی تر از نبات او ونبات آن در مزورة صاحب تذکره امراض حاره بالجمله نافع ومضر باه مبرودین وضعیف الحرارة وبالخاصیة مسقط اشتها واکثار او مورث تاریکی چشم ومصلح او مصطگی وکزفس ولعناع وقدر شربت از آب او تا بیست مثقال هست وفرش کردن نبات آن مانع احتلام هست وتخمش در جمیع افعال مثل آب او واز ان ضعیف تر ودر ورش جهت قلاع اطفال وغیر آن نافع ودر رفع تشنگی قوی تر از نبات اوست وگویند مضر سپرز ومعده بارد هست ومصلح قند وقدر شربتش تا پنجدرم وبدلش در اکثر امور برز قطونا وبود اده او قابض وغیر بوده

ملین طبع است حریرهٔ بزر بقلة الحمقا مبرد و نافع از برای اصحاب دق وسل واز برای سعال حار و خشونت سینه از احتراق مواد صنعت آن بگیرند تخم خرفه و مقشر کنند یعنی بکوبند و بشویند تا سیاهی و پوست آن تمام دور شود پس آنرا با آب شیره کشیده بگذارند که نشاسته آن ته نشین شود آب آنرا دور کرده نشاستهٔ آنرا سه جزو با یک جزو آرد برنج در شیر گاو داخل نمایند پس بگیرند مغز بادام شیرین پنج جزو و مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه از هر یک دو جزو و یم در گلاب و عرق بید مشک شیره کشیده دران داخل نمایند و با تش ملایم بپزند چون قریب بقوام حریره رسد شیرهٔ نبات بقدر حاجت داخل کرده دو سه جوش دیگر داده در ظرفی بگذشد و بخورند حلوای بزر بقلة الحمقا موافق سینه وحلق و سرفه دق و قرحهٔ امعا و ترتیب اعضا و سل است و سرد و تر است صنعت آن بگیرند تخم خرفه مقشر و شیره آنرا کرفته بگذارند تا ته نشین شود پس آن ته نشین را با مثل آن نشاسته در آب بپزند و روغن بادام و روغن مغز تخم کدو و روغن خشخاش و نبات سفید داخل کنند چند انکه شروع به پس دادن روغن کند پس در ظرفی چینی همین کرده بطریق لوز بریده بخورند باب الباء مع اللام بلادر بعربی حب الفهم و ثمرة الفهم وحب القلب و بردمی القرد یا و بهندی بیلاوه کویند و آن مثل الکلیلی ست بر بالای عمر شبیه ببل و ازین جهت آنرا حب القلب نامیده اند و آن بزرک درخت هندیست و شبیه بشاه بلوط و سیاه رنک و مغز آن بنفش و درون آن مغزی مثل مغز بادام شیرین و بابین مغز و پوست آن مملو از رطوبت سیاه غلیظ که عسل بلادر نامند و درخت آن بقدر درخت کردکان و برکش عریض و اغبر و تند بو و انچه به تحقیق پیوسته ثمر آن شبیه بام مرود میباشد و رنک آن زرد و بر سر آن مثل الکلیل و تاج دانه برآمده وان بلادر ست و بر بالای آن دانه کل آن و در اندرون ثمر آن تخم ناست و کوشت آن اندک شیرین چاشنی دار عفص و بعضی مردم آنرا میخورند و مغز بلادر نیز شیرین ست مانند مغز بادام و آنرا برآورده نیز میخورند و بلادر دو قسم ست صغیر و کبیر کبیر را بادام فرنکی مینامند و بهیئات کردهٔ بزمیباشد و عسل آن کمتر و مغز آن شیرین تر و ماکول ست و عسل آن مستعمل نیست و صغیر را بلادر نامند و عسل آن بسیار و مستعمل است و مغز آن کوچک و طریقهٔ برآوردن مغز هر دو نوع آنست که باید آنرا در آتش افکرانداز ند تا پوست و عسل آن سوخته کردد و مغز آن نسوزد پس از آتش برآورده مقشر نموده تناول نمایند

وخوابیدن در سایهٔ درخت آن باعث سکر و سبات و عسل بلادر در چهارم کرم و خشک و پوست آن در سوم و مغز آن در سوم کرم و در اول خشک و بی مضرت و مهیج باه و عسل آنرا مخلوط بروغن کاو یا کنجد تازه یا منور کردکان کرده باید استعمال نمود محلل و مسخن و ملطف قروح و مقرح جلد و جهت امراض باردهٔ دماغی و عصبانی و رطوبی و تقویت حفظ و ذهن و رفع رطوبات و ریاح و تقویت اعصاب و رفع سلس البول و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و خدر و احلاج و قطع تالیل و سیم و سایر آثار جلد نافع و مضر محرورین و محرق خون و مورث یبوست دماغ و جوشش دهان و بدن و جهت سرسام و مالیخولیا و مصلحش روغن کردکان و مغز کردکان تازه و نارجیل و ماء الشعیر و دوغ و هندوانه و دو مثقال آن کشنده و قدر تریبش از ربع درهم تا نیم درهم و بدلش پنج وزن آن فندق و ربع آن روغن بلسان و سدس آن نفط ست و الکحال آن در چشم چاریایان مورث بیاض و رافع آن خربق و ضماد آن با ادویهٔ مناسبه غیر مقرحه جهت جمیع امراض باردهٔ نافع و بخورآن زائل کنندهٔ بواسیر و مسقط دانهٔ اوست و پوست بلادر مهیج و جهت حفظ سیاهی موئی بغایت موثر ست خصوصا هرگاه با روغن بطم تدبیر او کرده باشند کویند چون بگیرند پوست بلادر را که مغز آنرا دور نموده باشند و بسیار ریزه مقرض کرده مقدار یک اوقیه آنرا در ظرفی کرده دهن البطم آنمقدار که از روی آن برکرده دران ریزند پس بسیت و رم لبان ذکر را سوده بران باشند و زیر آن آتش بسیار ملایم برافروزند تا منعقد کردد پس بپزند محمودهٔ زرد بازای هر اوقیه نیم دانک و بعد انعقاد از آتش برگیرند و در ظرف شیشه نگاهدارند و هنگام حاجت قطعهٔ ازان بوزن یکدرم در دهان اندازند و بجایند تقویت والتاط قوی نماید صنعت بر آوردن عسل بلادر بگیرند بلادر نوتازه هر قدر که خواهند و سر آنرا ببرند و به انبر کرم نموده بگیرند و بفشارند و قطرهٔ روغن غلیظ که از سر آن برآید کرفته جمع نمایند تا هر قدر که خواهند و نگاه دارند و این روغن مسمی بعسل بلادر ست صنعت کرفتن روغن کردکان مانند کرفتن روغن مغز بادام ست

دستور اخذ عسل بلادر بنوع دیگر آنست که ته دیک سفالی را موافق کردن شیشه که ازان توان کذرانید سوراخ سازند و دیک را بر سه پایه استوار کنند و شیشه کردن بلند را بکل حکمت بگیرند بلادر را پوست کنده و یا سر آنرا جدا کرده و نیم شکسته در شیشه کنند و قدری لیف یا موی بر بالا

اسپیر بچیده بدهن شیشه بگذارند و کردن شیشه را واز کون از سوراخ ته دیک برآورند و رکا
آب کرده در زیر سه پایه زیر دهن شیشه بگذارند و بالای شیشه درون دیک آتش ملایم از
سرگین گاو جنگلی که بهندی اپلا گویند برافروزند یا انکه دیک را از سرگین گاو پر کنند و آتش
کنند تا عسل بلادر بجکلد و در رکابه جمع شود و هر گاه از جکیدن باز ایستد بردارند نو عدیگر آنست
که سر بلادر را بریده برتابهٔ آهنی یا سنگی گذارند و دسته تاون یا امثال آنرا گرم نموده بران
گذاشته بزور بفشارند و انچه روغن ازان برآید جمع نمایند و اگر با کنجد نرم بکوبند و اندک نمک
آب بران بزنند و در لتهٔ قوی اندازند و در شکنجه بکشند انچه روغن دران است بخوبی برمی آید
جمع نمایند و باید که در جمیع احوال دست و دهن و بینی را محافظت نمایند که باعث تورم آنها گردد

طریقه خوردن بلادر جهت حفظ بدن و تقویت اعصاب و باه و استحکام لثه و دندان
آنست که بگیرند بلادر را و سر آنرا بریده عسل آنرا بدستور مسطور کرفته جرم آنرا ریزه ریزه نموده
باز عسلیکه دران باشد دور نموده با مغز نارجیل ریزه کرده با کنجد مقشر یا غیر مقشر یا کردکان
هر کدام که باشد و خواهند مخلوط نموده بخورند و باید که جرم بلادر یک جزو و مغز نارجیل و غیر آن
هر کدام که باشد از پنج جزو کمتر نباشد و ابتدا از ربع یا ثلث یا نصف دانه بقدر احتمال طبیعت
شروع نمایند و بتدریج انرا تا یک دانه و دو دانه و تا پنج و هفت هم تجویز کرده اند
و صورت موافقت و عدم مضرت و بعضی جرم بلادر عسل گرفته را با یکی از مصلحات که مغز نارجیل
و مغز کردکان و کنجد مقشر یا غیر مقشر است بهمان وزن سابق کوبیده بهمان دستور میخورند و شاید
این در ابتدا و قبل از عادت بهتر باشد و بعضی بلادر عسل ناگرفته را بهمان دستور کوبیده میخورند
لیکن این در ابتدا خالی از غائله نیست و باید درین ایام از ترشیها و چیزهای نفاخ و اشیای
مضره بآن و یا مهیجهٔ تقویت آن و یا شکنندهٔ قوت آن بالکلیه و از حرکات متعبه و هوای تند
اجتناب نمایند و خوردن بلادر پیران و کهول و جوانان مرطوب المزاج را نافع و محرور و
یابس المزاج و جوانان را مضر است و علامت مضرت آن آنست که کسی را که مضرت بمجرد
استشمام رائحهٔ آن اعضای آن متورم میشود و ورم رخو متخلخل از قبیل تهیج پس او را استعمال
آن حتی المقدور جایز نیست بخور بلادر زائل کنندهٔ دانهٔ بواسیر و مسقط آن است

صنعت آن کودی بکنند و اندک آتشی دران کذارند و یکدانه بلادر را بران بکذارند و بران
قدری آتش و بران بنشینند تا دود آن بران دانه برسد در سه چهار دفعه نهایت هفت هشت
دفعه زائل خواهد شد و یا در زیر دیک کلی یا غیر آن که آنرا سوراخ کرده باشند و معکوس کذارند
و در زیر آن دود کنند و بران نشسته دود آنرا بگیرند

فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمود در انها عسل بلادر است و از انجمله انقردیا است بدانکه

انقردیا بلغت رومی است و نامیده اند این دوا را باسم انقردیا بسبب انکه عمود و اصل دران عسل
بلادر است و اول کسیکه استنباط این معجون نموده ابقراط است پس زیاده کرده بران دیگران
جالینوس شیخ رئیس گفته که این معجون نافع است از برای فالج و مانند آن از لقوه و استرخا
و جلای دماغ و هضم و تذکیهٔ ذهن کند شیخ داؤد انطاکی گفته که اعظم نفع آن که من تجربه
کرده ام ازین معجون تقویت حفظ است و دفع نسیان و بلادت و فالج و لقوه و رعشه
و نیز از نفع عظیم است از برای اوجاع مفاصل و عرق النسا و اوجاع کلیه و مثانه و هر مرض
بارد و صرع و استرخا و سقوط کرده میشود دران آب مرزنجوش از برای شقیقه و دوار حدت
مید بدباصره را از روی تجربه ابن جزله گفته که سوای منافعی که شیخ رئیس از برای آن
ذکر کرده آنرا منفعت کلی است از برای دوار بلغمی و نسیان و صرع و صداع بارد و اوجاع
معده و سینه و جمیع دردهاکه از برودت باشد صفت آن به نسخهٔ شیخ رئیس سبل الطیب
موز عفران سلیخه سیاه سازج هندی افتیمون نقاح اذخر قرنفل حب بلسان ریوند چینی از
هر یک دو درم حب البان مقشر زنجبیل صبر سقوطری از هر یک یک اوقیه مصطکی عسل بلادر فوفل
از هر یک سه درم غاریقون هلیله سفید دو درم و در نسخهٔ شاپور هشت درم است ایرسا دو اوقیه
پوست بیخ رازیانه سه رطل سرکهٔ انگوری کهنه نه رطل اودویه کوفته بیخته پوست بیخ رازیانه راسته
روز متوالی در سرکه بخیسانند پس در دیک سنگی یا دیک گلی کرده با آتش ملایم بجوشانند تا سه چهار
جوش بخورد پس بپالایند و ثفل آنرا دور کنند و سرکه را یازده رطل و نیم عسل مصفی در
همان دیک کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس ادویه کوبیده را بآن بسرشند و بعد
از شش ماه استعمال نمایند مقدار یک درم با آب نیم کرم و غذای گوشت بخورند صفت انقردیا

بر نسخهٔ این جزله در منهاج که جهت درد اعصاب و استرخا عصب و دوار دنسیان و خیالات
وصرع و درد سر و درد معده و درد سینه و جمیع دردهای بارد نافع است صفت سنبل الطیب
مرصافی ساذج هندی سلیخه زعفران و بعض اطبا شیح ترکی افزوده و در بعض نسخ
شیح رومی داخل است افتیمون اقریطی در منه ترکی اذخر مکی ریوند چینی حب البان
مقشر قرنفل از هر یک یک اوقیه مصطگی عسل بلادر از هر یک دو مثقال حب بلسان بخیل
صبر سقوطری از هر یک یک اوقیه غاریقون هشت درم بیخ سوسن آسمانگونی دو اوقیه پوست
بیخ رازیانه سه رطل خل خمر سه قسط که دو من و نیم باشد دو یه یا بسه را کوفته بنجته بعیر از بیخ
رازیانه که آنرا در سه که خیسانیده باشند پس در دیگ پاکیزه کرده دو سه جوش داده از آتش
فرود آورده صافی نموده سه رطل عسل داخل کرده باتش ملایم بپزند تا بقوام آید ادویه مسحوقه
را بعسل بلادر سرشته بعسل بقوام آورده بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک
درم با آب نیم گرم جهت فالج و لقوه و استرخا و شیب نافع باد صفت الفقر دیا به نسخهٔ شیح داؤد
انطاکی ایرسا دواوقیه سنبل الطیب ساذج هندی مرکی صافی سلیخه سیاه زعفران شیح ارمنی
افتیمون اقریطی اذخر مکی ریوند چینی حب البان مقشر قرنفل مقل ازرق حب بلسان صبر
سقوطری عسل بلادر از هر یک یک اوقیه غاریقون هش سفید مصطگی رومی از هر یک شش درم
فلفل وج ترکی سعد کوفی کندر از هر یک پنج درم وکاهی زیاده می شود برین اجزا انواع
هلیلجات از هر یک ده درم و در نسخهٔ دیگر اسارون کبابه چینی از هر یک دو مثقال داخل است
و در نسخهٔ دیگر شونیز چهار درم است شیخ داؤد گفته که امامن مقارن اجزای این معجون میسازم
فشاره عاج هفت درم مرجان قرمزی سه درم تخم خرفل در وج عقربی بهمن سرخ از هر یک
دو درم جند بیدستر نیم درم مجموع را کوفته بنجته پس بگیرند پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه
از هر یک سه رطل سرکهٔ انگوری سه قسط هر دو را بسرکه بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث سرکه
بماند و بپالایند و عسل مصفی بقدر بیخ وزن مجموع ادویه داخل سرکه مزبور نموده باتش ملایم
بقوام آورند پس ادویه را بان معجون سازند و نگاه دارند و درین نسخه اختلاف بسیاری واقع
است و جائز نیست استعمال این معجون پیش از انکه مدت شش ماه از ساختن آن گذشته باشد

و سید اسمعیل در ذخیره گفته که قوت این معجون تا ده سال باقی میماند و قول زهراوی و مسیحی
صحیح است که گفته اند قوتش تا چهار سال باقی است و شربتش از یکدرم تا یکمثقال است و بهتر آنست
که استعمال نمایند این معجون را کمزمشایخ و مرطوبین و مبرودین در فصول باردهٔ الفقر دیا کبیر
که شیخ رئیس در قانون ذکر کرده و گفته که نافع است از برای جمیع اوجاع معده و از برای صداع
عتیق و دوار معدی و جنون و هذیان و وجع کبد و طحال و کلیه و از برای برودت مزاج و اوجاع
ارحام و نقرس و جذام و امراض سوداوی و نسخهٔ این جزله و نسخهٔ شیخ داؤد انطاکی قریب
باین نسخه اند و اندک اختلافی دارند صفت آن سنبل الطیب موزعفران سلیخه سیاه ساذج
هندی افتیمون اقریطی اذخر مکی حب بلسان ریوند چینی قرنفل حب البان مقشر بخیل سفید صبر
سقوطری مقل ازرق مرکی روغن بلسان از هر یک یک اوقیه مصطگی عسل بلادر غاریقون
هش سفید از هر یک هشت درم ایرسا دواوقیه پوست بیخ رازیانه سه رطل سرکهٔ انگوری سه قسط
پوست بیخ رازیانه را سه شبانروز در سرکهٔ انگوری بخیسانند پس در دیگ کرده بجوش
دهند جوشی اندک و بپالایند و بفشارند و مقل ازرق بیندازند و سرکه را بگیرند طل و نیم عسل مصفی در
دیگ سنگی کرده باتش انگشت بقوام آورند و ادویه را کوفته بنجته بان مخلوط نمایند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند شربتی یکدرم بآنچه مناسب باشد الفقر دیا دیگر منقول از قرابادین صهار
بخت نافع است از برای جمیع امراض باردهٔ مزمنه چون فالج و استرخا و لقوه و اوجاع باردهٔ
مفاصل و نقرس و این معجون پیران و سرد مزاجان را نافع است و سیاهی موی را نگاه دارد
صفت آن هلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ آملهٔ منقی از هر یک سی و شش درم شونیز بیست و چهار درم
هیل بوا هفت درم طباشیر سفید سعد کوفی عسل بلادر از هر یک شش درم فلفل دار فلفل زنجبیل
فلفل مویه انیسون از هر یک دوازده درم ادویه را کوفته بنجته فانید سنجری شصت درم فانید را
در آب بقدر کفایت حل کرده ادویه را بآن بسرشند و در سبوچهٔ لعابدار اخضر کرده در جو دفن
کنند و چون سه ماه بگذرد بکار برند و بعضی گفته اند که بعد از شش ماه که در جو گذشته باشد استعمال
نمایند و مزاج آن گرم است در یکدرجه و نیم و خشک است در آخر درجهٔ دوم الفقر دیا دیگر که قریب
است در منافع بالفقر دیای صهار بخت و مصروع را نهایت مفید است صفت ان پوست هلیله

کابلی پوست بلیله آمله منقی کشنیز خشک مقشر اسطوخودوس از هریک پنجدرم زنجبیل
عودالصلیب صعتر فارسی عسل بلادر از هریک سه درم خبث بیدستر یکدرم عسل سفید مصفی سه
وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی یکدرم باآب کرم انقردیا دیگر برص وبهق
وفالج ونسیان واستر خارا بنهایت نافع است صفت آن هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
از هریک سه درم کندر زوفای خشک زنجبیل فلفل عسل بلادر از هریک پنجدرم عسل مصفی بقدر
حاجت بدستور معجون سازند واین معجون گرم است در سه ربع درجه اول وخشک است
در آخر درجه دوم شربتی ازان یکدرم باانچه موافق باشد از اشربه انقردیا معروف
بمبدل المزاج وآنرا انقردیا کبیر نیز نامند لقوه ورعشه وفالج وبرص وخدر ونسیان و
صداع بارد وصرع وجمیع امراض بلغمی را نافع است وحفظ را زیاده کند وناضمه را قوت دهد وباه
را بیفزاید چنانکه بلغمی مزاج را هیچ دوائی در امر باه بهتر ازین معجون نیست ویرقان وجمیع
امراض حادثه از سردی را نافع است صاحب اختیارات بدیعی گفته که کسانی را که بلغمی مزاج
بودند امر کردم ایشان را باستعمال این معجون بجهت قوت باه بسیار پسندیده داشتند
ودر قوت حفظ وذهن ودفع نسیان وفالج ولقوه وهمه رنجهای حادث از سردی نهایت
سودمندست صفت آن زنجبیل عاقرقرحا شونیز وج ترکی قسط تلخ عسل بلادر از هریک ده درم
سداب خشک حلیت حب الغار زراوند مدحرج حنظبا ناحب البان شیطرج هندی خردل سفید
جندبیدستر از هریک پنجدرم اجزای خشک را کوفته بیخته بعسل بلادر سه شسته بروغن
منفز کردکان چرب نموده باعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی یکدرم
تا یکمثقال ودر نسخه اختیارات بدیعی فلفل ودارفلفل از هریک ده درم اضافه این اجزا شده
ووزن عسل بلادر چهار مثقال ونیم است ودر نسخه دیگر بجای زنجبیل حب البان فلفل دار
فلفل از هریک ده درم داخل است **انقردیا کبیر** بنسخه نجیب الدین سمرقندی که باسم بلادر
کبیر ودر قرابادین خود ذکر کرده وگفته که این معجون تریاق فالج ولقوه وسکته است ومفید است
از برای برص وبهق وگزیدن عقرب وجمیع امراض باردة واز برای تشنج رطب ونسیان واین
در ساعت بدن را مشتعل میسازد وعرق می آورد وسزاوار آن است که چون خورده شود

چیزی نبوشند تا عرق او در وصنعت آن عاقرقرحا زنجبیل شونیز قسط تلخ فلفل دار فلفل وج ترکی
از هریک ده درم مرکی صافی برگ سداب حلیت حنظبا ناز راوند مدحرج حب الغار شیطرج هندی
جندبیدستر خردل از هریک پنجدرم عسل بلادر پنجدرم ادویه را کوفته بیخته بروغن مغز کردکان و
عسل بلادر چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند وبعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی یکدرم **انقردیای**
صغیر منافع آن قریب است بانقردیای صهار نجت صنعت آن هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هریک
ده درم سعدکوفی سنبل الطیب کندر وج ترکی فلفل زنجبیل عسل بلادر از هریک پنجدرم ادویه را کوفته بیخته
بروغن مغز کردکان وعسل بلادر چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی یکدرم
بعد از شش ماه از ساختن آن استعمال نمایند ودر نسخه دیگر انقردیا بجای هلیله سیاه پوست هلیله کابلی داخل
انقردیای صغیر دیگر نافع است از برای صلابت سپرز وسده ودرد معده وکرده ومثانه و
پهلای کهنه صنعت آن حنظبا نار ومی فلفل سیاه از هریک هشت درم قسط تلخ مرکی صافی ساذج هندی
ریوند چینی سنبل الطیب از هریک هفت ونیم مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن مغز کردکان وعسل بلادر
پنجدرم چرب نموده بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه سرشته معجون سازند ودر ظرف چینی نگاه دارند
وبعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یکدرم **انقردیای لین** صرع وفالج ولقوه ورعشه واسترخای
اعصاب را نافع باشد ودماغ را از اخلاط پاک سازد وذهن را تیز کند وحفظ را زیاده کند وپیران و
سردمزاجان را موافق باشد وطبع را نرم دارد صنعت آن سنبل الطیب سلیخه ساذج هندی
فومونرعفران درمنه ترکی افتیمون فتاح از هریک پنجدرم ریوند چینی حب بلسان قرنفل از یک دودرم حب البان
مقشر زنجبیل از هریک یکدرم مصطگی دارفلفل از هریک سه درم غاریقون ایرسا از هریک دودرم
صبر زرد ده درم پوست بیخ زیانه سه رطل سرکه کهنه سه رطل پوست بیخ زیانه را سه روز
در سرکه بخیسانند ودر دیگ سنگی بجوشانند بعد از چهار جوش از آتش فرو گیرند پوست بیخ زیانه
را بالند وبفشارند وجرم آنرا بیندازند وصاف کنند با سه رطل وبیم عسل صاف العوام آورند وسه
درم عسل بلادر اضافه کنند وبادویه کوفته بیخته بسرشند وبعد از شش ماه مقدار یکدرم باآب
نیم گرم بخورند **انقردیای دیگر** منقول از شرح اسباب وعلامات نسیان وفالج وجمیع امراض
دماغی که از غلبه بلغم ورطوبت باشد سودمند بود واین معجون آزموده قدماست خصوص از برای قوت

حافظه صحت آن عسل بلادر یک اوقیه صبر سقوطری شصت مثقال غاریقون بیست و چهار مثقال
سلخه زراوند رومی از هریک شش مثقال قسط تلخ مخم سداب
فلفل سفید از هریک هشت مثقال افتیمون یک اوقیه اجزا اکوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند مقدار شربتی بعد از ششماه یکمثقال با شد با آب گرم **فصل در بیان جوارشاتیکه**
اصل و عمود در انها بلادرست جوارش بلادر معروف بجوارش الملوک که
آنرا دوای السنة نامند بسبب آنکه ظاهر میکرد د تمام منافع آن مگر آنکه استعمال کرده شود یک
سال تمام که در آنوقت تمام منافعش ظاهر میگردد و این جوارش را جوارش سلیمان نیز نامند منافع
وخواص این جوارش را بسیار شمرده اند از جمله آنکه منع سفید شدن موی میکند مگر آنکه سفید شده
باشد و اسهال اخلاط بارده میکند و نافع است از جهای ضعف معده و سوء هضم و از برای اوجاع
معده و اوجاع سر و صداع و فالج و صرع و لقوه و نسیان و دوار و تشنج معروف بگزاز و محل ریاح
شیخ رئیس گفته که این دوا ی ملوک است حکایت کرده اند که ملوک باین دوا مداوا میکرده اند
واین دوا نافع است از برای ناصور اسود و ابیض و احمر و ثلال و صفرت و ابرده و خربان مفاصل
وجلای باصره و زیاده میکند قوت جماع را زیادتی ظاهری و نیست از برای این جوارش ضرری
واز استعمال این جوارش گرم میگردد مزاج مستعمل آن تفسیر کلام شیخ مراد از ناصور اسود بهق اسود ست
و برص اسود که عبارت از قوبای اسود ست و مراد از ناصور ابیض برص ابیض و بهق ابیض ست
و مراد از ناصور احمر جذام ست و مراد از ثلال دانهای بواسیر ست و سائر ثالیل و غدها که در بدن
بهم میرسد و مراد از صفرت برقان اصفر سدی ست و صفرت رنگ بسبب فساد مزاج کبد و گفته اند هرگاه
فراگرفته شود از بین جوارش بکمال تمام هر روز بلا فاصله پس صالح میکرداند عمر فراگیرند کان را باذن الله
عزوجل و کسیکه بکمال تمام این جوارش را مداومت کند باقی نمی ماند در بدن او مرضی از امراض
مادی مگر آنکه آن مرض زائل میگردد بامر الله تعالی صنعت آن به نسخه شیخ رئیس هلیله سیاه
بلیله منقی آمله منقی از هریک سی و شش مثقال شونیز بیست و چهار مثقال فلفل سیاه زنجبیل دارفلفل
فلفل موبه از هریک بیست و دو مثقال نارمشک قرنفله صعتر سعد کوفی از هریک دو مثقال کبابه
چینی عسل بلادر از هریک شش مثقال اجزا را جدا جدا اکوفته بیخته پس وزن نموده که اوزان جمیع اجزا

تمام باشد پس اجزا را مخلوط کرده شش صد مثقال فانیذ بخری در پاتیل پاکیزه کرده با آتش
ملایم بگذارند و آب برفانید بپاشند تا کداخته شود پس اجزا را داخل کرده حرکت دهند تا نیکو
مخلوط شوند پس برداشته بگذارند تا گرمی آن شکسته شود پس آنرا بنادق سازند هر بندقه
دو مثقال و ربع مثقالی و دست را چرب نمایند بزیت یا بروغن منز گردکان یا بروغن کاو در وقت
ساختن بنادق پس بخورندازان هر روز یک بندقه و این جوارش سپید دوا ماهت و کسیکه جوارش
میخورد باید که از ترشی ها و لبنیات پرهیز کند و مزاج این جوارش گرم ست در دوم و خشک ست در وسط
درجه سوم **جوارش** بلادر به نسخه ابن جزله گفته که این جوارش سرور دوا ماهت و هر کس که یک
سال باین جوارش مداومت نماید باقی عمرش بصحت میگذرد و هیچ علت در بدنش نباشد مگر آنکه بکلی
زائل کرداند و خوردنش هیچ زیان ندارد و صنعت آن هلیله منقی آمله منقی از هریک سی
و شش مثقال شونیز بیست و چهار مثقال فلفل اصطرک دارفلفل زنجبیل فلفلمویه از هریک دو مثقال
کبابه چینی عسل بلادر از هریک شش مثقال اجزا را جدا جدا اکوفته بیخته وزن نموده بهم آمیخته شش
صد مثقال فانیذ را در دیک روئین پاک کنند و با تش ملایم بجوشانند بعد از ان که بقدر حاجت
آب دران کرده باشند و بقوام آورند دو دویه را دران داخل کرده بر هم زنند و دست
را بروغن کاو یا بروغن کردکان یا بزیت چرب نموده بنادق سازند هر یک بقدر دو مثقال و یکدانک
و نیم و هر صبح یک بندقه را با آب سرد حل کرده بخورند صنعت این جوارش به نسخه شیخ داود انطاکی پوست
هلیله زرد و هلیله کابلی هلیله سیاه بلیله آمله منقی از هریک سی و شش مثقال شونیز بیست و چهار
مثقال کبابه چینی دوازده مثقال عسل بلادر مصطگی از هریک شش مثقال فلفلمویه فلفل
دارفلفل دارچینی اشق زنجبیل از هریک دو مثقال سنوج هندی یکمثقال شکر سفید صافی شش
صد مثقال شکر را بقوام آورند تا قریب بانعقاد رسد پس ادویه را کوفته بیخته بعسل بلادر بسرشند
و در ظرف چینی پهن کرده شکر را بقوام آورده بران ریزند و نیکو بر هم زنند و بگذارند تا سرد شود
و بطریق لوزیات ببرند و نگاهدارند و غالب آنست که استعمال کرده شود بعد از طعام و کسیکه ریاح
غلیظه در بدن او بسیار باشد بنا شتا بخورد و کسیکه بخار بسیار در بدنش باشد وقت خواب
بخورد و شربتی دو مثقال و همچنین شربت اکثر جوارشات دو مثقال است صنعت این جوارش

به نسخه حکیم میر محمد مومن گفته که این جوارش بجهت اسکندر ترتیب داده شده و چون یکسال تمام استعمال کرده میشود از دوا السنه نامیده اند و در دوا السنه مذکور خواهد شد صنعت

این جوارش به نسخه دیگر گفته هر که یکسال تمام بدوام بخورد باقی عمرش بصحت گذرد و هیچ علتی در اندرون وی نماند و همه را بکلی بیرون آورد و ناصور و دمه فاصل را ببرد و روشنائی چشم را افزاید و شهوت باه را زیاده کند و اشتهای طعام آورد و فواید این جوارش را بسیار نوشته

و بالجمله جمیع امراض را نافع بود و در ذکر خواص آن ما طریق اختصار را مسلوک داشتیم بلیله سیاه اشق دار فلفل زنجبیل فلفل هر یه از هر یک بیست و دو مثقال کبابه چینی عسل بلادر از هر یک شش مثقال همه را جدا جدا کوفته بیخته وزن نموده در هم آمیزند و بعسل بلادر آمیزند پس دیگ تازه قلعی نموده را بر آتش ملایم نهند و اندکی آب کنند و سه صد و پنج مثقال فانید جید را کوبیده اندک اندک در آن کنند تا گداخته شود بعد ازان ادویه دران ریزند و بر هم زنند و بر دارند و دست را بروغن مغز کردکان چرب نمایند و اقراص سازند هر قرصی دو مثقال و یکدانگ و نیم و هر بامداد یک قرص را با آب سرد بخورند و دران سال که این دوا را استعمال میکنند از بقول و ترشیها و لبنیات

و همچنین هر که این جوارش میخورد و هر دوائی که بلادر و عسل بلادر دارد از خوردن مطلق لحوم خواه انعام و خواه طیور و خواه از سمک پرهیز واجب است زیرا که از خاصیت بلادر و عسل بلادر افساد لحوم است **جوارش** بلادر مسمی بجوارش جوزه الخضرا نافع است از برای استمرا و استطلاق بطن و برودت معده و اشتهای طعام و بواسیر را مفید باشد و بدن را فربه کند و حفظ بیفزاید

صنعت آن به نسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده عسل بلادر جوزه الخضرا کنجد مقشر از هر یک یک استار شکر طبرزد بیست و چهار استار پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی زنجبیل دارفلفل بزنک کابلی مقشر سافج هندی شیطرج هندی از هر یک چهار درم فلفل مرزنجوش بسباسه از هر یک دو درم کوفته بیخته اول مرتبه ادویه را بعسل بلادر سرشته بروغن مغز کردکان چرب نموده پس بعسل مصفی بقدر کفایت بسرشند و نگاه دارند و شربتی ازین جوارش دو درم با مخیض کاو و طعام در مردمی که این جوارش خورده میشود باید که شیر بز باشد و کوشت نخورند و گفته اند که این جوارش گرم است در وسط درجه سوم و خشک است

در آخر درجه سوم صنعت این جوارش به نسخه ابن جزله جوزه الخضرا که آنرا بفارسی کسودان گویند و بن نیز نامند و دن نیز گویند و عسل بلادر و کنجد مقشر از هر یک بیست و چهار مثقال پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی زنجبیل دارفلفل بزنک کابلی مقشر سافج هندی شیطرج هندی از هر یک چهار درم قرنفل مرزنجوش بسباسه از هر یک یکدرم نبات سفید نیم من ادویه را کوفته بیخته باندک روغن کاو و عسل بلادر چرب نموده با عسل نخل خالص بقدر مناسب بقوام آورده بدستور مقرر جوارش سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم با دوغ گاو بنوشند **جوارش** بلادر صغیر نافع است از برای سردی مزاج و جمیع امراض باردهٔ و ریاح و زنک را نیکو گرداند و نسیان و سکته را نافع بود صنعت آن پوست بلیله کابلی بلیله سیاه آمله منقی از هر یک سی درم کندر زوفای خشک از هر یک شش درم زنجبیل فلفل عسل بلادر از هر یک پنجدرم روغن مغز کردکان هفت درم ادویه را کوفته بیخته بعسل بلادر سرشته بروغن مغز کردکان چرب نموده باسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی مرتب نمایند و بعضی وج ترکی و سعد کوفی از هر یک پنجدرم بر اجزای این جوارش می افزایند و در نخالت میگردد اقوی و در عمل و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک درم تا دو درم **جوارش** بلادر کبیر اقوی از جوارش بلادر صغیر است در جمیع افعال و مبدل مزاج باردست و نافع است از برای جمیع امراض باردهٔ و بلغمیه مانند فالج و لقوه و سکته و تشنج و رعشه و لدغ عقرب و سموم باردهٔ صنعت آن عاقرقرحا زنجبیل سنو نیز قسط شیرین فلفل وج ترکی از هر یک ده درم برک سذاب حلتیت حنظل یا زراوند مدحرج حب الغار جندبیدستر خردل شیطرج هندی عسل بلادر از هر یک پنجدرم روغن کردکان ثلث مجموع ادویه کوفته بیخته بعسل بلادر سرشته بروغن مغز کردکان چرب نموده باسه وزن مجموع ادویه عسل سفید مصفی مرتب نمایند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی مثل بندقه و هر گاه خورده شود بدو ساعت خود را بپوشند که عرق آید و در نسخه دیگر وزن روغن مغز کردکان سه من است **جوارش** بلادر به نسخه حکیم معصوم از هندیان است نسیان بر طرف کند و حفظ را زیاده و ذهن را تیز گرداند و لون را صاف سازد و بلغمی مزاج و پیران را موافق بود صنعت آن فلفل بلیله کابلی بلیله زرد آمله مقشر از هر یک چهار درم جندبیدستر دو درم قشر اترج عسل بلادر قند سفید قسط لیخ

حب الغار سعد کوفی از هریک هشت مثقال اجزا کوفته بیخته بروغن کاو و عسل بلادر ملتوت کرده
و باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم جوارش بلادر
صالح از برای وجع معده که مزمن شده باشد و از برای سردی مزاج و نسیان و رنگ رو را نیکو کرداند
و فکر و ذهن را لطیف سازد و جید گرداند و خواص بسیار دارد و این جوارش از حکماست و گویند که از
سلیمان بن داود علیه السلام صفت آن به نسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون آورده بلیله سیاه
هندی پوست بلیله شیر آمله منقی فلفل دار فلفل چند بیدستر از هریک چهار درم قسط تلخ مغز بلادر سه
کابلی مقشر نبات سفید حب الغار از هریک دوازده درم سعد کوفی هشت درم اول مرتبه بلادر
را مقشر نموده نرم بکوبند و باقی ادویه را کوفته بیخته عسل مصفی مسکه گاو دهساوی در هم بجوشانند
و بقوام آورند و ادویه را با بلادر کوبیده مخلوط کرده در عسل و روغن بقوام آورده مخلوط نمایند
تا منعقد شود و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم با آب طبیخ کرفس و رازیانه و مستعمل این جوارش
باید که نگاه دارد خود را از تعب و غم و خزن و اشامیدن شراب بسیار و جماع و باید که غذایی گوشت بخورد
و مزاج این جوارش گرم است در اول درجه سوم صفت این جوارش به نسخه ابن جزله پوست بلیله کابلی
پوست بلیله آمله منقی فلفل سیاه دار فلفل از هریک چهار درم برنگ کابلی مقشر عسل بلادر قسط تلخ حب الغار
سعد کوفی از هریک هشت درم ادویه را العسل بلادر و قدری روغن کاو چرب نموده با عسل مصفی سه روز
ادویه ترکیب نمایند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم با آب کرفس جوارش بلادر این جوارش
از غایت فعل فربه نمودن جوارش ممسن نامند نافع است از برای بواسیر و سوء مضم طعام و باه را زیاده
کند صفت آن به نسخه محمود بن الیاس شیرازی در قرابادین حاوی صغیر فلفل زنجبیل از هریک ده درم
دار فلفل سی درم فاینند و دمن مغز کردکان مقشر کنجد مقشر از هریک پنجاه درم بلادر مقشر پنج عدد
و در نسخه اصل حاوی بلادر دیده نشده اجزا را کوفته بیخته العسل مصفی بسرشند شربتی یکمثقال صفت
این جوارش به نسخه حکیم محمد مؤمن که در تحفه آورده زنجبیل ده استار دار فلفل سه استار شیطرج هندی
دو استار شقاقل پنج استار فاینند جمله چهار صد و پنجاه مثقال مغز کردکان مقشر کنجد مقشر از
هریک بیست درم و در نسخه دیگر ده مثقال است بلادر مقشر پنج عدد بلادر را کوبیده در یک اوقیه
روغن کنجد بالند و صافی نمایند دادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند با سه چندان ادویه فاینند بسنجی

کداخته بقوام آورده بسرشند **جوارش بلادر** ابن ماسویه منقول از قرابادین افندی صالح چلپی حکیم
باشی ابراهیم سلطان قیصر روم جهت زیادتی حفظ و عقل و نافع از برای اصحاب مطالعه و مقوی معده
و امعا و تصفیه خون و مقدار شربتش یکدرم تا دو درم با عرق رازیانه هست صفت آن فلفل دار فلفل
پوست بلیله کابلی آمله منقی پوست بلیله چند بیدستر از هریک دو درم قسط تلخ بلادر شونیز حب الغار
از هریک شش درم سعد کوفی چهار درم نبات سفید شانزده درم بعد از سحق بلیغ بروغن کاو چرب
نموده بعد از یک روز با سه وزن عسل سفید مصفی بسرشند **جوارش بلادر** مسمی بجوارش مسمن
فربهی آورد و طعام هضم کند و اشتهای طعام آورد و بواسیر و سپرز را سود دارد صفت آن
زنجبیل ده درم دار فلفل سه درم فلفل دو درم شیطرج هندی دو درم شقاقل پنج درم فاینند نشصت
و پنج درم مغز کردکان کنجد مقشر از هریک بیست درم بلادر پوست جدا کرده پنج عدد بلادر را کوبیده
در پارچه نازکی کرده در یک اوقیه روغن کنجد بالند تا شیره آن برآید و صافی نموده ادویه را کوفته
بیخته بآن روغن چرب نموده فاینند زاد در آب بگذارند و بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند
تا منعقد گردد و همان گرمی بر کنج ران ضماد نمایند اسهال صفرا کند و بر بالای ناف اسهال سودا
و بر دو رگین و تهیگاه اسهال بلغم و هر گاه با آب سرد بشویند قطع اسهال شود **جوارش بلادر** جهت
ریاح بواسیر و تقویت باه و هضم طعام نافع است و موافق مزاج پیران است صفت آن زنجبیل دو سیر
طبرزد دار فلفل سه سیر شیطرج هندی دو سیر شقاقل پنج سیر فاینند چهار صد و پنجاه مثقال مغز کردکان
مقشر کنجد مقشر از هریک ده مثقال ده عدد بلادر را کوبیده در سه اوقیه روغن کنجد خیسانیده
بدست بالند و صافی نموده ادویه را بآن چرب نموده و یک وزن و نیم فاینند را بقوام آورده
جوارش سازند شربتی یکدرم **حلوای بلادر** منقول از خلاصة التجارب گفته که از مخترعات اهل
هند است و در منافع قریب بجوارش بلادر هست صفت آن عسل بلادر یک جزو روغن کنجد تازه دو جزو
در هم نموده آرد میده را بآن بریان کنند آنمقدار که دستور حلوا است پس بقدر کفاف عسل مصفی
بر آن ریخته بر هم زنند و هنگام فرود آوردن فلفل زنجبیل دارچینی بسباسه بادیان جوزبوا از هر یک
از هر یک جزوی سائیده بیخته بران ریزند و نیکو بر هم زنند و فرود آورده در ظرف چینی نگاهدارند
هر روز مقدار ده مثقال تناول نمایند **دل بهره بلادر** از صنعت اطبای هند است و منافع

بسیاری از برای آن ذکر کرده اند و گفته اند نافع است از برای اکثری از امراض مزمنه و باید که بعد از
نوشیدن آن گوشت بریان بروغن گاو باشد می فرمایند که هرگاه بلادر در مرکبات خورده شود
واجب است پرهیز از خوردن گوشت چه بلادر مفسد گوشت است چه در خارج وچه در بدن ولهذا با وجود
آنکه از ادویه قویت قوی است در تریاق فاروق که گوشت افعی در و داخل است نکرده اند صفت آن
بلادر یکسر پوست بلیله زرد نیم سیر موثه یعنی سعد نیم سیر دارفلفل فلفل سیاه فلفلمونه از هریک سدس سیر
قرنفل نه دام کل دماوه پنج سیر قند سیاه دو وزن همه ادویه را نیکوفته قند را با آب گرم حل کرده همه را
در ظرف گلی مستعمل کرده در سرگین اسپ دفن کنند تا بپزد شود و چون بپزد شد بیالایند و بکار برند و این
را اگر عرق کشند بهتر است دواء السنه این دواجوارش بلادر است وجوارش اسکندر نامند بجهت
آنکه از برای اسکندر ترتیب داده اند چون در تمام سال استعمال میشود آنرا دواء السنه نامیده اند
وانرا جوارش اللوک نیز نامند خواص آن چون بکام خورده شود موی سفید را سیاه کند و چون
تمام سال مداومت کرده شود معده را قوت دهد و باصره را قوی گرداند و لکنت را از زبان ببرد
اعصاب و عروق را به بردود تنقیه کرده و متانه و باه و قوة ناطقه و قوت حفظ و رفع امراض بلغمی و
سوداوی و جذام و بهق و برص و بواسیر و حفظ حرارت غریزی بی نظیر است صفت آن پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی از هریک سی و شش مثقال پوست بلیله شش نیز از هریک بیست و چهار
مثقال فلفل سیاه دارفلفل از یک بیست و دو مثقال زنجبیل فلفلمونه نارمشک قاقله صغار از هریک
دوازده مثقال کبابه چینی بلادر منقی از هریک شش مثقال تربغنج بیست و چهار مثقال اشق دوازده
مثقال مویز منقی مغز تخم خیار از هریک هفت مثقال نبات سفید شش صد مثقال ادویه کوفته بیخته بانبات
بسرشند و سه سعد و شصت و پنج نمست کرده اقراص سازند و هر روز یک قرص را تناول نمایند و در نسخه
ذخیره پوست بلیله زرد و بزغنج و مویز و تخم خیار نیست و در نسخه دیگر اشق و شونیز داخل ندارد و در نسخه
دیگر سعد کوفی و افسنتین از هریک دوازده مثقال داخل است و در نسخه دیگر وزن فلفل بیست مثقال
و تخم خیار بیست و چهار مثقال است دهن البلادر از تالیف قدماست بجهت بواسیر و جمیع امراض
بارده و تحلیل ریاح غلیظه عظیم النفع است صفت آن اشق افیون زرنب بسفایج فستقی حب بلسان مغز
بادام مقشر خراق سفید فلفل سفید از هریک شش مثقال قرنفل جوز بوا زنجبیل خولنجان

دارچینی بلادر جند بیدستر از هریک پنج مثقال سعد کوفی برگ مورد مرزنجوش حلبه اسپند جبة الخضرا
حب الخروع از هریک ده مثقال اشنه ورق النار فوفل سپستان از هریک چهار مثقال عسل
مصفی بروغن گاو نفط سفید روغن یاسمن قطران روغن حب الخروع دهن النار از هریک
سیزده مثقال زیت سفید سیصد و پنجاه مثقال آب صافی هزار مثقال باقش ملایم بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند در شیشه نگاهدارند دهن بلادر دیگر جهت استرخای عصب و فالج
و لقوه و امراض باردة نافع است بنهایت محلل ریاح است صفت آن سنبل الطیب دانه هیل بوا
فلفل وج ترکی شیطرج هندی راسن دارفلفل جوز الفی بلادر ایرسا از یانه قسط تخم بوزیدان
زرنباد در وبخ عقربی از هریک پانزده مثقال نیکوفته باشیر و آب از هریک پانصد مثقال روغن
گنجد دو بست و پنجاه مثقال بجوشانند تا آب و شیر برود و روغن بماند در شیشه باحتیاط نگاهدارند
عرق بلادر جمیع امراض باردة بلغمیه و اوجاع مفاصل و تشنج امتلائی بارد و پیران را موافق
است صفت آن بلادر پوست هلیله کابلی زرد چوبه از هریک دو و نیم انار هندی سیر یکدانه کبابه چینی
یک پونیه نامند نیم انار و نیم باوقند سیاه بیست و دو انار اقاقیا بلادر را دور کرده زرد چوبه
را نیم کوفته تمام امجزا را درخم کرده آب کرم بقدر لائق بران ریخته دو سر آنرا بسته در سرگین
اسپ دفن کنند تا بجوش آید و فرو نشیند که علامت رسیدگی آن است پس آنرا عرق کشند که
شش انار برآید و باز آنرا عرق کشند که دو انار برآید شربتی ازان دو درم و هر روز اندک
اندک مقدار ثلث درم بیفزایند تا به هشت درم که مقدار معتدله است برسد و بعد ازان شروع
بکمی نمایند بهمان ترتیب که افزوده اند تا بدو درم برسد و باید که ناشتا بخورند بلکه هر روز یک نان
روغنی بی نمک آورده بروغن گاو چرب نموده اول یک لقمه ازان بخورند و بالای آن عرق را و تمته
نان را بالای آن میل فرمایند و هر وقت سوزشی در اندرون معلوم کرد و چیزی تناول نمایند
زائل میکرد و این عرق اشتهای طعام می آورد و تقویت باه می افزاید و باید که از ترشی
و بادی و خوردن گوشت بسیار اجتناب نمایند مزید العمر از مخترعات صاحب خلاصة التجارب
صفت آن بلادر یک جزو کنجد سفید مقشر دو جزو فلفل قرنفل دارچینی از هریک سه جزو مشک خالص
نصف جزو پوست هلیله بلیله آمله منقی از هریک چهار جزو تخم جوز مائل نصف مجموع ادویه اول بلادر

وکنجد را باهم نیکو سحق کنند آنگاه باقی ادویه کوفته بیخته بان خلط نموده باز سحق نموده باسه وزن
مجموع ادویه بعسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی مقدار فندقی محرور المزاج را بالای طعام ومبرود
المزاج را ناشتا بخورانند **لبانة الطولونیه** جهت رفع سرعت انزال وتقویت باه مفید صفت آن بلادر
مقشر یک اوقیه کندر پنجدرم جوشیر دو درم سندروس یکدرم سقمونیا نیم درم ادویه کوفته بیخته در روغن
حب الخروع تا یک هفته بخیسانند پس بجوشانند وحبوب سازند وعند الحاجت ووقت مجامعت نیم درم
آنرا بخایند **معجون** بلادر جهت تقویت اعصاب واستحکام دندان ولثه ودفع جمیع امراض باردهٔ
رطبه مانند فالج ولقوه واسترخا وعرشه وسکته ولیثرغس ولبیان وتشنج امتلائی واوجاع مفاصل
ووجع ورک وعرق النسا ونقرس وسائر امراض عصبانی وشرب سموم باردهٔ وگزیدن جانوران
سمی بارد مانند عقارب نافع وتقویت معده ودماغ واعضای تناسل والات بول نماید وبالجمله منافع
بسیار دارد مبرود المزاج وپیران را ومحرور المزاجان وشبان را مضر صفت آن مقوی بلادر حب الغار
برنگ کابلی مقشر کنجد مقشر از هریکیده درم خربید ستردار فلفل بلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
سعد کوفی قسط تلخ از هریک هفت درم پوست زرد اتیرج عاقرقرحا زنجبیل زراوند طویل ومدحرج همین
عود بلسان جنطیانا عود الصلیب عجوه هندی ایرساوج ترکی شقاقل مصری شطرج هندی
مصطگی شونیز بوزیدان برگ کاوزبان گل گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک اسطوخودوس سنبل سفاليج
از هریک چهار درم مغز بلادره وحب الغار وبرنگ کابلی سعتر وکنجد مقشر ادرياون سنگی نرم بکوبند
وسائر ادویه را هریک جدا جدا پس وزن نموده درهم کرده مجموع را بروغن مقرر کردکان چرب
نمایند وبا یک وزن ادویه فانیذ ودو وزن عسل مصفی مقوم علی الرسم سرشته در ظرف لقره یا شیشه
یا چینی که یک ثلث آن خالی باشد درمیان جو بگذارند وبعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک درم
تا سه درم وتا پنجدرم در بعضی امزجه مجوز است وباید که استعمال این ادویه بعد تنقیه وخالی بودن بدن از
اخلاط فاسده باشد ودر ایام خوردن از ترشیها وبادی اجتناب نمایند **بلسان** بیا ولام ودین
مهمله مفتحات والف ونون در حتی است مخصوص به بلاد مصر در موضعی که معروف است بعین الشمس
به مقدار درخت سعتر برگ آن در شکل وبو شبیه ببرگ سداب وازان سفید تر ومدور تر وآن از جمله
اشجار نفیسهٔ کثیرة المنافع است شیخ داود انطاکی گفته درخت آن در ابتدا بقامت درخت ریحان پیدا شد

وبه ترتیب بمقدار میرسد وآن مانند انسان از سردی وگرمی وتشنگی وسیرابی بسیار متاذی وفاسد
میگردد پس سزاوار آن است که آنرا بحسب اختلاف ازمنه وفصول ترتیب نمایند واز کلام او ظاهر میگردد
که آن درخت حال مفقود است وبجای آن عطاران حب وعود ودهن بلسام را می فروشند واین در
افعال بسیار ضعیف وبجای آن نمی توانند شد واما خواص ومنافع اجزای بلسان پس بدانکه ضماد برگ
آن جهت گزیدن عقرب ورفع صداع بارد رطوبی وانشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ ورياح وعصارهٔ
آن جهت اخراج زلو وخارد استخوان در حلق وقطور آن جهت درد گوش وهمچنین قطور طبیخ آن وتکمید بدان
جهت تسکین صداع رطوبی وضماد بیخ وریشهای سوخته آن با سرکه جهت رفع تآلیل ومرهای پوست تازهٔ آن
باعسل جهت تقویت معده ورفع رطوبات آن مفید اما حب آن پس بهترین آن تازه خوشبوی شبیه ببوی
دهن بلسان است اشقر اللون ثقیل الوزن اندک تلخ وتند که زبانرا اندک بگزد وتخدیر کمی نماید وشکل
آن مستدیر مائل لطولانی بزرگ تر از فلفل باشد سفید باشد بخلاف حب بشام که بنی مزه ومدور ولی مغز است
وآن گرم وخشک است در آخر درجهٔ دوم باقوت تریاقیه ومجفف رطوبات معده وامعا ورافع
غصص وامراض باردهٔ بلغمیه وسوداویه وصرع وضیق النفس ونفس الانتصاب وشوصه وورم ریه و
سرفه وسدهٔ جگر واستسقا وعرق النسا وگزیدن هوام وعقرب وتحلیل ریاح ونفخ وعسر البول
وحبس آن وحیض شربا وبخورا ورد خنهٔ آن جهت اوجاع ارحام وجلوس در طبیخ آن مفتح رحم
وجاذب رطوبات آن ضمادا آن به تنهائی جهت گزیدن عقرب وبا انیرساجهت قروح سه نافع
ومضر مثانه ومصلح آن کثیرا وقدر شربت آن تا دو درهم وبدل آن بوزن یک درهم وبیم عود آن واگر نباشد
بوزن آن سلیخه وعشر آن بسابسه ودر تریاقات بوزن آن زراوند طویل یا حب الغار ست واما عود
آن پس بهترین آن باریک سرخرنگ خوشبوی تازه ست که ببوی دهن بلسان ازان آید ودر حرارت
وبیوست از حب آن کمتر ودر سائر افعال مسطوره ازان ضعیف تر وبدل ان دو ثلث حب آن
وهمچنین باقی ادویهٔ مذکوره واما دهن آن پس بهترین آن خوشبوی تازه قوی الرائحه خالی از جمو
سرخ رنگ صافی باندک غلظت وچسپندگی که زود در آب منحل گردد ووقوام آب را مانند شیر گرداند
وشیر را منجمد سازد ودر آب ته نشین نشود وچون به پشمی آلوده باب بشویند اثری ازان در پشم
نماند در چشیدن زبان را بگزد باندک قبضی وهرچه دران این آثار نباشد مغشوش ست وخوبتر آنرا قوت

تا چهل سال باقی میماند در سوم گرم و خشک با قوت تریاقیه و مانند تریاقات است در مرکبات و مقاوم سموم بارده مانند عقرب و سائر هوام و خانق النمر و سائر سموم را و امراض بارده عصبانیه و دماغیه مانند فالج و لقوه و صرع و دوار و رعشه و استرخا و کزاز و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و صداع و کری و ظلمت بصر و بیاض و سبل و غشاوه و حدت بصر و نزول آب و فروج سر و اوجاع حلق و اسنان و ضیق النفس و ربو و سعال و انتصاب نفس و قروح ریه و ضعف معده و کبد و طحال و کرده و مثانه و حرقة البول و عسر و سلس آن و ریزانیدن حصاة و استرخای قضیب و امراض مقعده و رحم و اوجاع آن و اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض و تنشف رطوبات و اعانت بر حمل و پاک کردن جراحات از چرک و تلیین صلابات و تحلیل مواد بارده تر با و طلا و تدهین و اکتحالا و قطورا و فوزجة مفردا و مرکبا نافع مثلا حمول آن با موم و روغن گل مخ مشیمه و جنین است و با دهن زنبق بر داشتن و فتیله آلوده بدان در بینی کذاشتن جهت رفع سکته و اصحاب جمود و قطور یکدانک و نصف آن با طبیخ زوفا بقدر یک اسکرجه ناشتا جهت سعال و اوجاع سینه و اشامیدن نیم مثقال آن با شیر تازه دوشیده جهت رفع سمیت و اذیت خانق النمر و نهش هوام سمی و با ابر سا جهت اخراج شوک و استخوان و مقدار شربت آن تا نیم مثقال و بدل آن یک وزن و نیم و تا دو وزن آن روغن زیتون کهنه یا روغن رازقی یا روغن بنفشه و دران حب وعود بلسان جوشانیده باشند صفت اخذ خالص اصلی آن آنست که در حین بودن آفتاب در سرطان تر و طلوع شعری بانیه تنه درخت آنرا تیغها زده انچه ازان تراوش کند جمع نمایند این بیطار و بغدادی نوشته اند که در سالی مقدار پنجاه رطل بعمل می آید به نیم وزن آن نقره یا طلا میفروشند و نوشته که باید با اوصاف مذکوره رنگ آن بسیار کدر مائل بسیرت باشد و اما انچه بالفعل معمول است آنست که میکیرند چوب بلسان و بسباسه و میعه و روغن تخم ترب اجزا مساوی و می جوشانند مجموع را با ده وزن آن زیت و صاف نموده میفروشند تولد میگیرد شاخ و برگ و حب و عود بلسان را در آب جوشانیده و با روغن زیت مرتب نموده می فروشند و منقوش باکثر ادهان مانند دهن بنفشه و حنا و درخت مصطکی و سوسن و بان و بعضی بعسل و موم و روغن مورد و حنا و رایتج می نمایند و نوع دوم بهترین ابدال دهن بلسان است معجون بلسان از محمد بن ذکریا رازی نافع از برای حصاة مثانه کوید عجیب است درین فعل هرگاه مداومت کرده شود بان و نیز گفته که من معالجه کردم

باین بانیون را که سنک بسیاری در مثانه داشت و جمعی برین شده بودند که بشکافند و سنکهارا برآورند و من چهل روز این معجون را با و دادم تمام سنکهارا ریزه ریزه کرده بیرون آورد صفت آن حب بلسان تخم ترب دو قوقطرا سالیون پوست بیخ کبر پوست بیخ جاوشیر بادام تلخ حب الغار اذخر سعد کوفی سنبل الطیب سلیخه استوخدوس کندر یون حرمل حنظل یانزرا وند مدحرج اسارون قردمانا قرنفل اشق سکبینج مقل فلفل وج ترکی اجزا متساوی صمغ را حل کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بلسان چرب سازند و بصمغ سرشته جهها سازند و هر روز دو درم آنرا با طبیخ بزور بنوشند و بسا باشد که محتاج باشد علیل بانکه بیاشامد با این یک دانک از رماد عقارب و صفت رماد العقارب در عقرب انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و بدانکه فی الحقیقت این حب است نه معجون

بلوط بلغت طبرستانی دارمازی نامند و بفارسی بلوط گویند قسمی ازان مستدیر می باشد و قسمی را بهش نامند و آن از قسم مستطیل لذیذ تر و درخت آن شبیه بدرخت فندق و آن شاه بلوط است و ماکول اهل بلاد و این تلمیذ شاه بلوط و بلوط را دو قسم شمرده و مولف ما لایسع سه قسم ذکر کرده و این اصوب است و در نیصورت شاه بلوط نیز از اقسام آن است و مستطیل دو قسم می باشد یکی ماکول و دیگری بامرارت و غیر ماکول چنانچه در دیلم و طبرستان مشاهده شده است و امین الدوله ابن محمد بن احمد داود از جالینوس ذکر کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یک سال بلوط بار میدهد و یک سال عفص شیرین ماکول آن در اول سرد و در دوم خشک و تلخ آن در اول سیم خشک و نایب مناب عفص است و قابض و مغلظ و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و نتف الدم و جهت سحج و سلس البول و تقطیر البول و قرحه امعا و خفقان و غشیان که از فم معده باشد نافع و ضماد آن با پیه خوک نمک سود جهت ورم حالب و اورام بلغمی و سوخته آن جهت قلاع و قروح ساعیه و حمول آن جهت قطع سیلان رحم نافع و نان آن ثقیل و مصدع و مولد سودا و مسدد و مصلحش سکنجبین و قند و قدر شربتش از یک مثقال تا پانزده مثقال و بدلش خرنوب بنطی است و درخت بلوط را جمیع اجزا بارد و یابس است و ریشهای باریک آن یابس تر و در قطع سیلان رحم و امتال آن نافع و برگ آن جهت التیام جراحات تازه و خاکستر چوب آن جالی و دندان و جهت آکله مفید است و چون بلوط را با نیم وزن آن کندر با روغن زیتون سرشته مداومت شربت آن نماید قاطع سلس البول و بول و فرانش

تعریف بلوط و فصل در بیان سفوفات بلوط

واد رارمذی ومنی ومجفف نارفارسی است ومجرب دانسته اند وآنیکه درحین سوختن چوب بلوط ظاهر میگردد جهت خصاب ابرو بهتر از خطاط است وجفت البلوط که پوست رقیق آن است وبر مغز آن ملاصق است مجفف قوی ورادع هیجانات وحابس سیلان خون ورطوبات شره باوضماد او جهت فتق ضماد نافع وبدلش کلنار است وگویند پوست انار وسومق بالسویه بدل آن است وقدر شربتش یکمثقال ودر مطبوخات تا ثلثه مثقال وشاه بلوط باندک حرارت وقبض ویبس آن کمتر از بلوط است وغذائیه آن غالب با قوت جالبه ومسمن بدن ومولد بلغم کرده ومشوی آن باشربه مبهی ومهیج باه و مقوی بدن وجهت دفع سموم بغایت مؤثر ودر سایر خواص ضعیف تر از بلوط ونفاخ اقسام بلوط مضر حلق ومثانه است مصلح آن بزر خطمی وشکر وسکنجبین وچون پوست درخت آنرا مهرا بچه یکبش بر موی کاد نمایند که قبل ازان باطین فیمولیا نشسته باشد بغایت سیاه کند وجفت شاه بلوط در سمیت مثل پوست سلوک است حب جفت بلوط نافع از برای افراط طمث وسیلان ارحام ورطوبت فروج ربهنایت مفید است صنعت ان بنسخه حکیم محمد طاهر ولد حکیم صالح خان مرحوم زاج سیاه قرطاس خطائی محرق جفت بلوط صدف محرق قرن ایل محرق عفص محرق مطفی بالخل از هریک سه مثقال کوفته بیخته در آب برگ مورد یکمثقال ونیم صمغ عربی یکمثقال محلول در آب وسرکه انگوری چهار مثقال خمیر کرده جبها سازند هرچی بقدر فندقی در وقت حاجت برگیرند **فصل در بیان سفوفات بلوطی سفوف بلوط** منقول از منصوری محمد بن زکریا بسجهت تقطیر بول وسلس البول صنعت آن بلوط مقشر بوداده کندر کشنیز خشک بوداده کل ارمنی صمغ عربی اجزا متساوی سفوف سازند ولقدر دو درم صبح ودو درم شام واگر با سلس البولی مفرط باشد که مریض هرچند آب بیاشامد تشنگی او دفع نشود باید که مریض این سفوف را با ماء الشعیر وبزر قطونا بیاشامد وغذا از آب غوره وآب سماق وامثال آن مزوره ترتیب داده بخورند ودر نسخه دیگر این سفوف وزن بلوط پنج جزو وکندر سه جزو وباقی ده جزو است **سفوف بلوط دیگر** مجرب از برای سلس البول صنعت آن بلوط ده مثقال ودر نسخه دیگر هشت مثقال است کشنیز خشک راسن از هریک سه مثقال اصل السوس گاوزبان انیسون تخم خرفه مقشر زرد چوبه طباشیر سعد کوفی کندر از هریک چهار مثقال طباشیر سفید پنج مثقال مصطگی یکمثقال قند سفید

بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته وقت خواب سه مثقال آنرا سفوف نمایند **فصل در ذکر معاجین عطائی که اصل وعمود در آنها بلوط است معجون عطائی** جهت دفع سرعت انزال بی نظیر است صنعت آن جفت بلوط لبان ذکر بزر القنب از هریک نیم مثقال مصطگی یکدرم اجزا کوفته بیخته باچهار وزن ادویه عسل مصفی مقوم سرشته معجون سازند شربتی یکمثقال **معجون عطائی** دیگر که جهت دفع سرعت انزال نافع است صنعت آن جفت بلوط کندر مصطگی اجزا متساوی کوفته بیخته باچهار وزن ادویه عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی یکمثقال **معجون عطائی** دیگر که همین خاصیت دارد صنعت آن بلوط کلنار فارسی کشنیز خشک شونیز لبان ذکر از هریک دو ونیم مثقال کمون کرمانی نانخواه کرویا از هریک یکمثقال وربع مثقالی پوست هلیله زرد پوست بلیله هلیله سیاه آمله منقی از هریک یک درم ادویه کوفته بیخته باسه وزن ادویه عسل مصفی مقوم سرشته معجون سازند شربتی تا دو مثقال غذا کباب وچلاو قلیه بزکسی مناسب است **معجون عطائی** دیگر تقطیر البول وسرعت انزال را نافع است صنعت آن کندر علک رومی جفت بلوط شاه بلوط مویز اجزا مساوی کوفته بیخته باسه چندان عسل صاف بسرشند شربتی دو مثقال **معجون عطائی** دیگر سلس البول را نافع باشد صنعت آن کلنار فارسی کندر علک رومی بلوط که درسرکه پرورده باشند از هریک بیست درم سعد کوفی کرویا از هریک پنجدرم دارفلفل خصیة الثعلب از هریک سه درم اجزا کوفته بیخته باسه چندان عسل صاف معجون سازند **معجون عطائی** سرعت انزال واحتلام وتقطیر البول را نافع باشد صنعت آن علک رومی کندر بلوط گلنار شونیز کشنیز خشک از هریک دو درم زیره کرمانی نانخواه از هریک پنجدرم پوست هلیله کابلی هلیله زرد هلیله سیاه آمله منقی از هریک سه درم اجزا کوفته بیخته باسه چندان عسل بسرشند **معجون** بلوط مقوی باه وممسک است صنعت آن بلوط مقشر آردکنار لبان ذکر از هریک ده درم زیره کرمانی مدبر نانخواه کرویا از هریک پنجدرم کشنیز خشک دو درم کوفته بیخته باسه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی دو درم تا دو مثقال غذا کباب ودوپیازه ونان میده تناول فرمایند **باب الباء مع النون بن** بضم با وسکون نون مشدده

و در اصل اسم حمر غلیظ که مشهور و معروف بقهوه است بوده و بالفعل اطلاق مینمایند بر ثمری
خاص و برای مرمت آنرا ترک کرده این را بجای آن می آشامند و آن ثمر درختی است کوهستانی
که در جبال یمن و نواح آن و در بنادیه که جزیره ایست از جزایر زیر بادات بهم میرسد و تخم
آنرا در آذر بیکار بند و در آب که هرد و اسم ماء رومی است میرسد و یک ساق دارد و بسطبری
انگشت ابهام و بلندی آن بدو ذرع تا بسه ذرع دست میرسد شبیه بدرخت زعرور و گل آن سفید
رنگ و مثمر آن در غلاف سیاه رنگ شبیه بحب الغار و در اندرون آن دو متمر و در وسط
هر متمری شکافی مانند دانه گندم میباشد ولیکن از ان بهن تر و بزرگتر سبز رنگ که در جوف
آن پرده نازک پیچیده باندک تلخی میباشد و بهترین آن تازه سنگین سبز رنگ آن است
که در تر آب رود و سیاه آن بسیار بد و تلخ و بد طعم و بتاوی آن سفید و بزرگتر و سبکتر
از میوست تازه آن باندک رطوبت و چسپندگی و حلاوت و عفوصتی است و چون خشک گردد
حلاوت بدان کم میشود و رفته رفته زائل میگردد و ضخامت آن از پوست پسته و حب الغار کمتر
و نازکتر است گویند سبب اطلاع بر آن آنست که شیخ ابو الحسن شاذلی که در کوهستان یمن صومعه
داشت و مریدان او به سبب کثرت شب بیداری و ریاضات کسل مند و مانده میشدند از اتفاقات
وقتی بعضی ثمر آنرا یافته خوردند دفع کسل و ماندگی آنها شد و این را بدیگران گفتند آنها نیز خوردند
نفع یافتند به پیر خود گفتند او حکم نمود که جوشش داده آب آنرا بیاشامند پس این میوه را در آب
جوشش داده آب آنرا می آشامیدند باعث رفع کلال و ملال ایشان میشد پس رفته رفته شهرت
تمام یافت و تجار در کل بلاد بردند و منتشر ساختند و اکثری میخورند ولیکن اهل هر بلدی و جائی
بوضعی خاص اهل یمن و نواح آن پوست بیرون آن که قشر نامند خصوص تازه آنرا در آب
بسیاری جوشش داده صاف کرده گرما گرم و نیم گرم پیالهای بزرگ پیش از طعام و اکثری
بعد از ان می آشامند و ولوع بسیاری بران دارند و طعم آن آب نیز مائل بشیرینی و عفوصت
میباشد خصوص تازه آن و اهل مکه معظمه و مدینه طیبه و بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران
و هندوستان و فرنگ و غیرها متمر آنرا بعضی خام و بعضی نیم بریان و بعضی بریان که قریب
باحراق رسد بعضی نیکوفته و بعضی نرم کوفته در آب طبخ داده بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار

رقیق و بعضی صاف کرده و بعضی صاف ناکرده می آشامند چنانچه بتفصیل انشاء الله تعالی مذکور
خواهد شد و در طبع و مزاج آن اختلاف است حکیم میر عماد الدین محمود در آخر رساله افیونیه در
بیان قهوه نوشته اند که سرد و خشک است در درجه دوم جهت آنکه در ان کیفیتی غالب بر طعم
و رائحه و لون آن نیست که قیاس دلالت بر حرارت آن نماید و به تجربه یافته اند که سردی
آن بسر حد اضرار نمیرسد و در تساوی و غلبه هر یک از برودت و یبوست بر دیگری موقوف
به تامل است و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که تجربه فقیر یافته که سردی آن در درجه
اول و خشکی آن در درجه دوم است و حکیم سالک الدین یزدی نوشته اند که بعضی از واقفان
خواص او و به بر آن رفته اند که برودت آن در اول درجه ثانیه و یبوست آن در ثالثه است
بواسطه انکه در افراط آن یبوست دماغ و بخوابی و خشکی مزاج بهم میرسد شاربان آنرا و شیخ
داود انطاکی گفته که گرم در اول و خشک در دوم و مشهور سرد و خشک است و نیز چنین
نوشته جهت انکه پوست آن تلخ است و تلخی دلیل حرارت است لیکن که پوست آن گرم باشد
و متمر آن معتدل و یا سرد در اول و انچه دلالت بر برودت آن میکند عفوصت آن است
و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته اند که بقیاس ظاهر میگردد که در گرمی معتدل و خشکی بران
غالب و قشر آن گرم و خشک تر ازان باشد جامع اوراق پراکنده احوال میگوید که شاید مرکب
القوی باشد خصوص تازه آن جهت انکه در ان دو جزو است یکی لطیف هوائی حار رطب و دیگری
کثیف ارضی بارد یابس که بجزو اول اخلاط و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و تفضیح و
ادرار و تلیین و غیرها ازان صادر میگردد و بجزو ثانی افعال و آثار برودت و یبوست از تسکین
حرارت و تشنگی و تولید ان و غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و یبوست و دماغ و غیرآن
ظاهر میشود و هر چند تازه تر باشد آن جزو اول در آن زیاده می باشد و چون کهنه گردد بتدریج
کم و زایل می شود خصوص در قشر آن و چون بریان نمایند آن نیز کمتر و زائل میگردد بمقدار
بریان نمودن پس حاصل دعا آنکه تازه و نوآن خصوص قشر خام آن مائل بحرارت و یبوست است
و کهنه آن خصوص بریان آن بارد یابس و هر چند کهنه تر گردد و زیاده بریان نمایند برد و یبس آن
می افزاید و اما افعال و خواص آن انچه اطبای مذکوره بیان نموده اند آن است که شرب آب

مطبوخ آن مفتح سدد است و بغاد زهریتی که دارد مسکن اوجاع و تورآن و غلیان خون وحدت و لذع صفرا و سودا و احتراق آن و مرقق و مصفی اخلاط و غلظت آنهاست و لهذا در همیات دمویه و صفراویه و سوداویه خصوصا در اوائل و بعد بروز حصبه و جدری و ربع مفید است و شری دموی و یرقان را سودمند است و ملین طبع و مدر بول و مجفف رطوبات و گفته اند که هوا را بسیار نافع است و اکثر انواع صداع و رمد و مالیخولیا خصوصا احتراقی آن و آنچه به سبب غلظت اخلاط و انجماد آن باشد بجهت تصفیه و ترقیق آن سر اخلاط را حکیم میر عماد الدین فرموده که پندارم مخدوم را نیز نافع باشد بجهت همین علت و نیز سرفه بلغمی و نزلات و رخاوت معده را به تجفیف رطوبات آن و صعود بخارات بدماغ و اسهال خصوصا نیم بریان آن و کثرت نوم و تشنگی و صبر بر آن بردو و اکتفا نمودن بطعام و شراب اندک بی انکه مودی به ضعف و انحراف مزاج گردد مفید و نیز رفع اعیا و ماندگی و کلال و ملال اسفار و حرکات مشقتها مینماید و از مضار آن آنست که گفته اند صداع می آورد و باعث بیداری و لاغری بدن و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و نفخ و قولنج و مالیخولیا و کابوس و خشک نمودن آلات تنفس و در شتی آن و مولد بواسیر است و بالجمله بارد الرابع و مرطوبین را و اصحاب غلبه اخلاط فاسده را مضر و بعضی ظرفا در مذمت آن گفته اند بیت آن سیه رو که نام آن قهوه است ✣ مانع النوم و قاطع الشهوه است ✣ و اغلب انکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کرده سیاه شده آن باشد نه تازه خام آن خصوصا قشر که در بعضی امزجه شاید محرک باه و ناضم طعام باشد و یمکن که وجه وقوع اهل یمن بآشامیدن آن بالای طعام همین دو وجه باشد و در جواب این گفته اند که وجه وقوع ایشان بدان کثرت حرارت مزاج و خوردن خرما و میوهای گرم است و حق آن است که مبالغه بسیار از طرفین در منافع و مضار آن بیجاست اکثر بعادت و قوت مزاج برمیگردد و هیچ یک کلی نیستند و بیان وجوه هریک از منافع و مضار آن طولی دارد و مقام گنجایش تفصیل اینها ندارد و میرزا قاضی نوشته اند اما جمعی که مزاج ایشان گرم باشد این دو را به سبب آنکه حرارت را گرم میگرداند و به سبب کمی حرارت رطوبت کم به تحلیل میرود لهذا گاه است که ایشان را خواب می آورد و از انجمله شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت داشت و بدان سبب شبها خواب نمیکرد مانند کسیکه سرسام داشته باشد و اضطراب میکرد چون دو سه شب بقهوه مداومت نمود

او را خواب آمد و آن حالت زائل گشت و چون قهوه مضر قلب است اگر باید استعمال نمایند اولی است خصوص در حصبه و جدری بعد از سه روز جهت آنکه مرواریدرا در حصبه و جدری نقع تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب باز عفران که چند طاقه در حین طبخ دران اندازند نیکوست و چون مسافر در وقت فرود آمدن و همچنین بعد تعب و مشقت بسیار و بعد خوردن افیونیات رافع تعب و کلال و ملال و باعث شکفتگی طبع است آشامیدن چند فنجان آن و گفته اند ناشتا و در وقت امتلا از غذا و مکرر نباید آشامید بلکه صبح اندک غذای بطریق ناشتا که بالفعل در عرف عوام مشهور به تحت القهوه است خورده بالای آن چند پیاله بیاشامند و اگر خواهند معتادین بافیون و افیونیات و شب نشینان آخر روز یا بعد از نماز عشا خصوص قریب به نصف شب چند پیاله بیاشامند و گفته اند مصلح آن زنجبیل و دواء السمک و نبات و کلاب و امثال اینهاست و شیخ داود انطاکی نوشته که شخصیکه اراده شرب آن برای نشاط و رفع کسالت و انچه ذکر کردیم نماید باید که شیر میش و روغن بنفشه و روغن بلسان را آن بخورد و قومی با شیر میخورند و این خطاست و خوف احداث برص است و احقر میگوید که بهترین مصلحات و طعم و رائحه آنرا طیب و لذیذ میگرداند و کریه و بد ذائقه نمیسازد و عنبر را شبیه است پس زعفران صفت طبخ آن انچه حکیم میر عماد الدین محمود نوشته اند آن است که مقدار پنج مثقال ماده مثقال آنرا در هشت مثقال آب بجوشانند تا سی مثقال بماند و صاف سازند و کرم بیاشامند که سرد آن عظیم بد باشد و فاتر آن نیز خوب نیست و بدل ضرر کلی میرساند و احداث خفقان مینماید و اصلاح آن باد و یه مذکوره و زعفران نمایند و بعد طبخ قبل از سرد شدن بزودی صافی نمایند و نگذارند که جرم آن باز صافی و قوت آنرا بخود جذب نماید و میرزا قاضی نوشته که در بعضی بلاد مغز آنرا بریان میکنند یا با پوست آنرا میجوشانند و آب آنرا میخورند و در بعضی بلاد مجموع مغز با پوست آنرا میجوشانند و آب آنرا میخورند و در بعضی بلاد پوستش را بریان میکنند چنانچه نیم سوخته شود و بآن تنقل مینمایند و اولی آنست که مغز آنرا با ندک پوستی بریان کرده بجوشانند و آب آنرا بخورند جهت آنکه حق سبحانه تعالی در بیشتر از دواها و میوها که قشری دارند خاصیت عجیبی قرار داده که از هریک از قشر و مغز دفع مضرت دیگری میکنند لهذا شیخ الرئیس میگوید که خیار را با پوست خوردن بهتر است جهت آنکه در پوست آن جلائی است که دفع لزوجت مغز آنرا میکند و برای این

نیز مویز را باداده خوردن بهتر است و همچنین بسیاری از میوها و اما اصحاب تنجم بواسطه ادراک لذت
متقرر از قشر جدا نمایند و بریان کرده که بسر حد سوختن رسد و کوبیده جوشانیده می آشامند و سبب
بریان نمودن آن باین کثافت جرم آنست که به سبب سوختن لطیف میشود و آنچه متعارف است آنست
که اول آنرا بریان میکنند و بعد ازان میکوبند بجهت آنکه زود حاصل شود اما اولی آن است که اول
بکوبند و بعد ازان بریان کنند و این اگرچه اندک دشوار است اما نقش بهتر است چه هرگاه درست
بریان کنند اجزای آن بیک طریق بریان نخواهد شد و اندک اختلافی دران خواهد بود پس جزو یکه بیشتر
بریان شده باشد لطیف تر از جزوی خواهد بود که کمتر بریان شده است و اما آنچه بالفعل معمول اکثر
عوام اهل بلاد مانند حرمین الشریفین زادهما الله تعالی شرفا و کرامة و عراق عرب و عجم و ایران و هند
است آن است که مغز قهوه را در ظرف سفالی بدون آنکه دهنی بآن برسانند نیکو شسته بریان مینمایند
که جوزی رنگ کردد و بعضی اندک زیاده پس نرم کوبیده باده دوازده مقدار آن آب بر آتش
انگذ بدین دستور میپزند که آب را گرم جوشان نموده در قهوه دان سنگی یا شیشه یا بقره یا مس تازه طلی
نموده و قهوه را دران اندک اندک می ریزند و بر هم می زنند تا نیکو مخلوط کردد و بر آتش گذاشته
می جوشانند تا کف بر سر آورد و کف آن فرو نشیند و دربین جوش دو سه مرتبه اندک اندک آب
سرد بر آن می ریزند تا کف آن بریده کردد و روغن بر سر آورد پس در پیاله چینی کرده کرم
صبح و شام هر وقت صادر و وارد می آید می آشامند چند پیاله پی هم جرعه جرعه اندک اندک و اما بعض
خواص و اتباع سیاه فاسده آنرا دور کرده پاک شسته بهمان نحو بریان مینمایند که جوزی رنگ کردد
و بسر حد سوختن نرسد و دانهای که بسیار بریان و سیاه کشته چیده دور مینمایند پس اندک خرد نموده
پرده نازک اندرون آنرا که تلخی دارد افشانده دور کرده باز نرم میکوبند و هر مقدار که خواهند باده
دوازده وزن آن آب صافی شیرین بدستور طبخ نموده و دربین طبخ اگر یخ یا برف باشد بجای
آب سرد چند پارچه در آن می اندازند و بدستور کرم کرم اندک اندک می آشامند و بعضی از صاحبان
سلیقه متنعم متفرنجه برای خوشی طعم و رائحه آن دو سه حبه عنبر را ریزه کرده دربین طبخ در آن می اندازند
تا کداخته کردد پس می آشامند و نیز بهترین مصلحات آن است چنانچه ذکر یافت و اگر از برای تلخی
مزاجان و صاحبان سرفه معتاد بر آن سه چهار دانه فلفل درشت را دربین طبخ در آن اندازند بعد

انه طبخ برآورده دور نمایند و بیاشامند نیز از بهترین مصلحات آن است **باب الباء مع النون فصل در بیان بنادق البزورات** بنادق البزور که در قرحه مجاری
بول بجهت است صفت آن مغز تخم خربزه شانزده درم مغز تخم خیارین پنجدرم مغز تخم کدو دو
درم بزر البنج سفید تخم خرفه مقشر از هریک دو درم تخم خطمی سفید کثیرا النشاسته کهربا رب السوس
خشخاش سفید کل ارمنی تخم کرفس از هریک دو درم کوفته بیخته بنادق سازند شربتی بکدرم بنادق
البزور به نسخه دیگر صفت آن مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیارین پنجدرم مغز تخم کدو تخم خرفه
مقشر از هریک سه درم خطمی سفید مغز بادام شیرین مقشر نشاسته رب السوس تخم خشخاش
سفید کل ارمنی تخم کرفس از هریک دو درم کوفته بیخته با آب سرشته بنادق سازند شربتی دو مثقال
بنادق البزور دیگر نافع از برای قروح مزمنه مجاری بول صفت آن تخم کرفس فوه دو قو
قطر اسالیون اهل اسارون تا نخواه را زیانه سنبل الطیب مغز بادام تلخ از هریک بیست
درم تخم خرفه مقشر ده درم اشق سه درم اشق را در آب حل کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته
بآن سرشته بنادق سازند بنادق البزور منقول از خط میرزا محمد باقر ولد حکیم میر
عماد الدین محمود صفت آن مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنک مغز تخم کدو ی شیرین مغز
تخم خربزه از هریک پنجدرم خشخاش سفید و سیاه از هریک پنجدرم کرفس چهار درم عنب الثعلب
شکش درم تخم خرفه مقشره درم کثیرا صمغ عربی از هریک پنجدرم طین ارمنی مغسول دو درم
نبات سفید دو صد درم ادویه را کوفته بیخته با آب نیم کرم بنادق سازند بمثقال بنادق البزور
حرقة البول و قروح کلیه و مثانه و عسر البول را نافع باشد و خداوند جرب و قرحه مثانه را نهایت
سود مند باشد صفت آن مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیارین پنجدرم مغز تخم کدو بزر البنج تخم
خرفه مقشر تخم خطمی سفید کثیر امغز بادام شیرین نشاسته رب السوس خشخاش سفید کل ارمنی
تخم کرفس از هریک دو درم بکوبند و بنادق شربتی سه درم بشراب خشخاش بنادق
البزور لقراط نافع از برای قروح قضیب و مثانه و بستکی بول را بکشاید و حرقت بول و
سوزشی که در مجرای بول باشد بنشاند صفت آن مغز تخم خیارین از هریک جزوی مغز تخم
کدو مغز تخم خربزه مقشر تخم خشخاش سفید از هریک نیم جزو تخم خطمی سفید ثلث جزو کوفته بیخته

بلعاب بزرقطونا سرشته بنادق سازند شربتی یکمثقال بوقت ناشتا با شراب خشخاش بخورند

بنادق البزور دیگر که قرحه و جرب مثانه را سودمند بود و سوزش بول را بنشاند صفت

آن مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین از هریک پنجدرم کل ارمنی صمغ عربی لبان

ذکر دم الاخوین تخم کرفس از هریک سه درم افیون دو درم کوفته بیخته بنادق سازند و با شراب

خشخاش بنوشند **بنادق البزور** دیگر برای قروح کلی و مثانه و حرقت بول نافع صفت

آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی مغز تخم خربزه نشاسته تخم خرفه مقشر تخم خشخاش سفید

از هریک جزوی تخم منطی سفید کثیرا مغز بادام شیرین مغز از هریک یک جزو خارخسک کهربا از

هریک نیم جزوی کوفته بلعاب بزرقطونا سرشته معجنها سازند شربتی پنجاشه با ده توله عرق

خارشتر بنوشند **بنادیقون** این معجون نافع است از برای سردی معده و کبد و ریاح

احشا صفت آن زعفران کاشم تخم کرفس تخم نجیل حاشا منزحب الصنوبر الکبار از هریک شش درم

کوفته بیخته با سه چند ادویه عسل سفید معجون سازند **بنفسج معرب** از بنفشه فارسی است و بعربی

فرفیر نامند و یونانی ابرو در اول سرد و در دوم تر است و لوینده در اول سرد و تر است و بعضی

در اول گرم و تر دانسته اند مسهل صفراوی و ساکن عطش و حدت خون و حمیات حاره و خفقان و

غشی و سموم و محلل اورام و لطیف و جهت صداع حاره و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقت

مثانه و بول و درد گرده و احتباس بول و ذات الجنب و خناق و ذات الریه و وجع اطفال

و نزلات و زکام را نافع است و چند روز مداومت نمودن دو درم تا چهار درم آن با آب

سرد جهت رفع اسهال صفراوی لذاع مجرب است و سه مثقال سائیده خشک آن با شیر خشت

و شکر و امثال آن از هریک پنج مثقال مسهل سریع العمل سرشته آن با شیره گلقند جهت تبهای

مرکبه بی عدیل است و مستعمل کل آنست پس برگ آن و تخم آن و چوب آنرا استعمال نشاید کردن

و گویند کل تازه آن قاذر زهر سموم است و طول طبیخ آن جهت رفع بیوست دماغ و اعضا و اضماد

آن جهت صداع حار و اورام حاره و شقاق و درد معده مفید و اکثار آن مورث ضعف دل

و قبض آن و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب خصوص در تبهای حاره و مصلح آن اندکی

از انیسون و بدلش نیلوفر و برگ خبازی و در سعال گل گاوزبان است و قدر شربت از درم

آن تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و خوردن آب برگ آن با ثلث آن شکر جهت خروج

مقعده اطفال بغایت مؤثر و ضماد آن جهت اورام حاره و التهاب معده و چشم و نتو مقعده و جرب

صفراوی و حکه بی عدیل است و روغن بنفشه فواید بسیار دارد و خواهد آمد انشاء الله تعالی جوارشر

بنفسج به نسخه حکیم معصوم مسهل سودا و بلغم باشد ارباب تنعم و مردمی را که از خوردن مسهلات

متنفر باشند موافق بود و بدائقه خوش آید و مسهل بی زحمت باشد صفت آن زنجبیل مصطگی و لفل

قاقله گل سرخ از هریک سه درم بسفایج فستقی شاهی سقمونیای مشوی از هریک پنجدرم تربد سفید

تراشیده بروغن بادام چرب کرده گل بنفشه از هریک دو درم شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت

کاوزبان از هریک بیست درم تربد نیجین شیرخشت از هریک سی درم آب آلوی بخارائی آب نمرهندی

از هریک پنجاه درم مشک ترکی یکدرم اجزا را کوفته بیخته سقمونیا و بنفشه را خوب در هم سحق کنند

و تربد نیجین و شیرخشت را در گلاب صاف نموده آبها و شربتها را با صد درم قند سفید بقوام آورده

ادویه را کوفته بیخته بدستور معارف بان سرشته شربتی از سه درم تا پنجدرم بهنگام حاجت **فصل**

در ذکر نسخ جوب بنفسج حب بنفسج نافع است از برای رمد و صداع حار صفت آن سر

بنفشه تربد سفید مدبر از هریک دو درم رب السوس نیم درم سقمونیای مشوی ربع درمی

کثیرا یکدانک حب سازند جمله یک شربت است **حب بنفسج** دیگر تنقیه جمیع فضول و اخلاط صفراوی

و سوداوی و بلغمی نماید و جمیع اقسام ربو و ضیق النفس و بهر و عسر النفس را نافع باشد صفت آن

سر بنفشه ورق گل سرخ رب السوس از هریک یکدرم غاریقون هش سفید سقمونیای

مشوی از هریک نیم درم سوده حب سازند جمله یک شربت است و اگر طبیعت قبض نباشد یکدرم

بسفایج فستقی اضافه نمایند **حب بنفسج** دیگر سر بنفشه ورق گل سرخ تربد سفید از هریک یک

درم کثیرا رب السوس سقمونیا مشوی ایارج فیقرا از هریک نیم درم کوفته بگلاب سرشته جمیع

سازند جمله یک شربت است با گلاب بگیرم فرو برند و تکرار نمایند تا تنقیه کامل کند **حب بنفسج**

منقول از اختیارات بدیعی نافع است از برای درد چشم و درد سر و درد شقیقه و درد گوش و دماغ

را پاک کند از فضول صفراوی و بلغمی صفت آن سر بنفشه خشک دو درم تربد سفید مدبر یک درم

رب السوس پوست لیمه زرد انیسون از هریک نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانک ادویه را

کوفته بیخته باب خالص سرشته حب سازند شربتی یکمثقال تا سه درم شب وقت خواب باب
نیم گرم فرو برند و در نسخه دیگر ورق گل سرخ یکدانک داخل است و وزن ستمونیا نیز یکدانک
و بعضی گفته که جمله این اجزا یک شربت کامل است حب بنفسج تقویه دماغ و سینه کند و نافع است
از برای صداع و درد گوش و چشم و درد سینه و سرفه صنعت آن گل بنفشه دو درم تربد سفید
۵ بریک درم رب السوس نیم درم ستمونیا ورق گل سرخ از هریک یکدانک کوفته بیخته باب سرشته
حب سازند و باب گرم فرو برند جمله یک شربت است حب بنفسج به نسخه دیگر صنعت آن گل بنفشه
دو درم تربد سفید یکدرم رب السوس نیم درم محمودهٔ مشوی ربع درمی کثیرا یکدانک بدستور حب سازند
حب بنفسج به نسخه دیگر منقول از کناش طبری معروف بمعالجات بقراطی گفته که این حب تالیف
قیطی است صنعت آن نانخواه زیرهٔ کرمانی کرویا انیسون هلیله تمک لفظی از هریک یکدرم مصطگی
سه درم سرنفشه سه درم صبر سقوطری مثل مجموع ادویه را کوفته بیخته باب برک انرج سرشته
چهار سازند از نخود بزرگتر و هر روز یک حب آن را تناول نمایند یک مجلس عمل کند و رطوبات فاسده
را از معده پاک سازد و نگذارد که رطوبات فاسده موجب ضعف معده و سرگردیدن الله عزوجل
حب بنفسج منقول از قرابادین کولوتالی اسهال صفرا و بلغم کند و اخلاط از بدن پاک سازد صنعت
آن سرنفشه تربد سفید یوست هلیله زرد از هریک سه درم رب السوس یکدرم و نیم ستمونیای مشوی
نیم درم کثیرا یکدرم کوفته بیخته حب سازند شربتی سه درم باب بگیرم فرو برند حب بنفسج
دیگر مستعمل در تب و خشونت سینه صنعت آن سرنفشه یکمثقال شیر خشت خراسانی یکمثقال
هر دو را بسبل خیار شنبر سرشته حب سازند جمله یک شربت است حب بنفسج نافع است از برای
اوجاع سر کهنه و شقیقه و ظلمت بصر و اوجاع اذن صنعت آن گل بنفشه دو مثقال تربد سفید مدبر
یکمثقال رب السوس یوست هلیله زرد انیسون از هریک نیم مثقال گل سرخ کثیرا ستمونیای
مشوی از هریک یکدانک کوفته بیخته باب سرشته حبوب سازند شربتی از یکمثقال تا یک مثقال
و نیم حب بنفسج از شاپور بن سهل اسهال صفرا و بلغم باسانی کند صنعت آن گل بنفشه خشک
تربد سفید از هریک پنج درم و نیم زعفران چهار دانک کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی
سه درم خمیره بنفسج اسهال صفرا کند و امراض صدر و ذات الجنب و ذات الریه و سعال

و تپهای گرم را نافع باشد صنعت آن بگیرند گل بنفشه و ساق و قمع سبز آنرا دور کرده برگهای بنفشه
آنرا مقدار یکرطل و سه رطل قند سفید را کوبیده هر دو را درهم کرده کف مال نمایند و در وقت
مالیدن قدری از گلاب بر آن بپاشند تا نیکو مخلوط شود پس در آفتاب گذارند تا سه روز و هر روز
آن را نیکو کف مال نمایند پس نگاه دارند و در وقت حاجت وه درم آنرا تناول نمایند و این را
بنفسج مربا و گل انگبین بنفسجی نیز مانند و هر چند تکرار مالیدن زیاده نمایند و تا چهل روز در آفتاب
گذارند بهتر است بنسخه دیگر که قوت اسهالش زیاده است بگیرند سه نفشه خالص پاک کرده یک
چهارک من تبرزد نیکو کف مال نمایند و شیره که بعد از ریختن قند در کوزه و نبات در شیشه
بماند که بسته نمیشود قنادیان آنرا شیرهٔ اصل مینامند دو وزن گل بنفشه داخل کرده در پاتیل
قنادی کرده تیز زنند تا چون خمیر شود سه روز در آفتاب گذارند و هر روز نکرر بر هم
زنند پس آنرا در ظرف چینی کرده نگاه دارند شربتی ده درم دهن بنفسج سرد و تر است
و منوم جهت جرب و حرارت جسد و خشکی دماغ و سرفه و نرم کردن اعصاب و مفاصل و حفظ صحت
ناخن و مکرر اشنا میدان آن بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد آن بر سینه اطفال جهت
سعال نهایت مؤثر است و قطور آن در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سوطان
جهت درد سر حار و بیخوابی مفید است و بدلش روغن بنفشه فرست و بدین ناف بآن جهت
رفع اسهال مجرب است و چون اسفنج را با پنبه را بروغن بنفشه آلوده کرده بر معده ضماد نمایند
در تنویم عدیل ندارد و طریق گرفتن روغن آن دو نوع است یکی آنکه کنجد مقشر با کل تازه آن
و یا بادام مقشر را در کیسه کرباسی کرده مکرر بالند و خشک کنند و کل را تبدیل نمایند تا مغز بادام
یا کنجد رنگین شود بر نمک بنفشه پس آنرا کوبیده روغن بگیرند و دیگر آنکه گل بنفشه تازه بقدر سی مثقال
در یکرطل روغن کنجد یا روغن بادام داخل نمایند و بعد از چند یوم صافی نموده باز بنفشه تازه
داخل نمایند و همین قسم تا نه بار و بوی بنفشه بگیرد دوم البنفسج منقول از حنین صفرا و بلغم
را از اندام مهافر و داور صنعت آن کنجد سفید و مغز بادام مقشر و منزوع حب القرطم تربد سفید
از هریک سه درم و نیم گل بنفشه خشک چهار درم سقمونیا یک مثقال نخود خام دو درم همه را
کوفته بیخته در دواوقیه عسل مصفی بمجون سازند و بوقت حاجت دو درم از وی بگارند و

این دوا تا بدو سال باقی میماند زرنب بنفسج جهت اصلاح بیوست افیون وغیره صنعت آن
بگیرند آب معصور تازهٔ آنرا و در سایه خشک کنند و بدستور هرگاه تازهٔ آن باشد بنفشه خشک را
خیسانیده چنانچه مذکور شد آنرا خشک کنند و مقدار کرم آن فعل مقدار بسیاری از جرم آن باید فصل
در بیان نسخ اشربهٔ بنفسج شراب بنفسج منقول از کامل الصناعة بجهت تپهای گرم
وسعال و تسکین غلیان خون و تلیین طبع نافع است صنعت آن بنفشه تازه سه رطل و چهار رطل
آب بجوشانند تا بربع رسد و با سه رطل شکر لقوام آورند و اگر بنفشه را مکرر کنند تلیین آن قوی تر
خواهد بود و همچنین هر چند تکرار زیاده نمایند قوی تر میگردد و مانند شراب ورد و اگر بنفشه خشک
باشد یک رطل آنرا بجوشانیده با دو رطل شکر بقوام آورند شراب بنفسج دیگر مرکب از اقراص
البقراط معتدل است درد شش و درد سینه و پهلو و درد کرده را سود دارد و ادرار بول کند
و شکم را نرم کند و سینه و سر را نیک باشد و سرفه و تپهای گرم را منفعت دارد صنعت آن گل
بنفشه تازه یک رطل اصل السوس تراشیده یک اوقیه تخم خطمی کوکنار سفید از هر یک پنج درم کثیرا بهذانه
از هر یک سه درم مجموع را در چهار چند وزن ادویه آب بجوشانند تا به نصف رسد پس بمالند و بپالایند
و سرد کنند و بالکمین نبات سفید لقوام آورند و هر روز پانزده درم آنرا با ماء الشعیر صبح بیاشامند
و ده درم آنرا شبانگاه با لعاب بزرقطونا بیاشامند شراب بنفسج مرکب به نسخه دیگر
نافع است برای شوصه و سرفه صنعت آن گل بنفشهٔ تازه یک رطل بهذانه صمغ عربی تخم خشخاش تخم
خطمی سفیدان از هر یک ده درم مجموع ادویه را یکشبانروز در پنج رطل آب بخیسانند پس بجوشانند
آنمقدار که ثلث آب بماند و بپالایند و دو رطل نبات سنجری داخل نموده بپزند تا بقوام شربت
آید پس برداشته سرد کرده نگاهدارند شربتی ازان هفت درم و در نسخه دیگر این شراب
که قلانسی ذکر کرده مکان تخم خشخاش تخم خیار است و ده درم کثیرا سفید نیز داخل دارد و باقی
موافق نسخهٔ سابق است شراب بنفسج به نسخهٔ سید اسمعیل که در ذخیره ذکر کرده
صنعت آن بگیرند سر بنفشهٔ تازه نیم من بهذانه ده درم کثیرا بیست درم تخم خطمی سفیدان پانزده
درم و در دو من آب بجوشانند و بپالایند و بالکمین نبات سفید لقوام آورند شراب بنفسج
دیگر طبع را نرم دارد و ذات الجنب و ضیق النفس و سرفه گرم را نافع باشد صنعت آن بنفشه تازه

نیم من بهذانه ده درم تخم خبازی اصل السوس از هر یک سه درم مجموع را در سه من آب صاف
بجوشانند و یک شب و یک روز بگذارند پس بجوشانند و صاف کنند و با نیم من قند بقوام
آورند شراب بنفسج دیگر شوصه و ذات الجنب و ذات الصدر و سرفهٔ گرم و بیماریهای
گرم را نافع باشد صنعت آن بنفشهٔ تازه یکصد درم بهذانه تخم خطمی صمغ عربی کثیرا منزوع تخم خیارین
از هر یک ده درم مجموع را در پنج رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند صاف کنند و با یکمن قند یا فانید بقوام
آورند شربتی هفت درم فصل در ذکر نسخ اقراص بنفسج قرص بنفسج معمول اطبا
جهت امراض حاره که بایبوست طبع باشد صنعت آن گل بنفشه محمودهٔ مشوی منزوع تخم کدوی
شیرین تخم خرفه مقشر از هر یک ده مثقال ورق گل سرخ تخم کاسنی از هر یک پنج مثقال
رب السوس کثیرا از هر یک سه مثقال مصطگی دو مثقال کوفته بیخته با آب ترنجبین محلول
سرشته قرص سازند قرص بنفسج سهل بلا غائله صنعت آن سر بنفشه خشک ده درم
سقمونیای غیر مشوی یکمثقال رب السوس کثیرا نشاسته از هر یک یکدرم کوفته بیخته قدری با
سفیدهٔ البعاب بزرقطونا حل کرده او دویه را بآن سرشته اقراص سازند شربتی دو مثقال قرص
بنفسج منقول از کامل الصناعة نافع است برای درد چشم و درد سر و درد شقیقه و دوار و ظلمت
بصر و مدر است زائل کند صنعت آن گل بنفشه دو درم ترنجبین سفید مجوف یکدرم رب السوس نیم درم
سقمونیای مشوی نیم دانگ اقراص سازند شربتی از یکدرم تا یکمثقال و خاصیتش اسهال صفرا
و بلغم باشد و بدانکه شیخ الرئیس این قرص را در قرابادین قانون باسم قرص ملین طبع ذکر
کرده و تفاوتی که با این نسخه دارد آنست که سقمونیا داخل ندارد و گفته که این قرص مزیل کرب
است و نافع است از برای ضیق النفس و مانع قی است و شربتی ازان از دو درم است تا سه درم
و تا چهار درم با جلاب سکری که بعون الله تعالی نافع است حکیم محمد باقر پسر حکیم عماد الدین محمود
شیرازی بعینه نسخهٔ قرص بنفشهٔ صاحب کامل الصناعة را در بیاض مجربات خود بخط خود از برای
غب غیر خالص ذکر کرده و گفته که در نسخهٔ نجیب الدین سمرقندی که در قرابادین خود ذکر کرده
وزن سقمونیا یکدانگ و نیم است و حکیم محمد باقر نوشته که اجزا را کوفته بیخته بابی که ترنجبین خراسانی
در آن حل کرده صافی نموده باشند سرشته اقراص سازند و مجموع یک شربت است با ده درم

شکر سفید که باب اکرم حل کرده باشند بنوشند و سید اسمعیل در ذخیره قرص بنفشه صاحب کامل
الصناعه را در عنب خالص آورده و گفته که این عنب غیر خالص را از تکیین بطبیعت بعد از نضج بکار آید و اختلاف
که میان نسخه صاحب کامل الصناعه و نسخه سید اسمعیل ست آنست که وزن سقمونیا یکدانگ ست
گفته که مجموع یکشربت ست با پنجدرم ترنجبین و آب گرم حل کرده صافی نموده صفت این قرص بنسخه
دیگر گل بنفشه خشک کرده چهل درم تربد سفید مدبر بیست درم صمغ عربی رب السوس از هر
یک ده درم سقمونیای مشوی چهار درم همه را کوفته بنجته باب اقراص سازند مقدار شیرینش
از چهار درم با جلاب سکری بیست درم و گلاب ده درم و آب نیم گرم چهل درم و اگر در طبع قبض
بسیار باشد بجای جلاب سکری با شیر خشت خراسانی ترنجبین از هر یک ده درم بدهند **قرص**
بنفشج دیگر که منافع قرص بنفشه کامل الصناعه دارد صفت ان گل بنفشه ده درم اصل السوس
تربد سفید از هر یک یکدرم کوفته بنجته باب خالص سرشته اقراص سازند و در سایه خشک
نمایند شربتی سه درم **قرص بنفشج** دیگر بهمین منفعت دارد صفت آن گل بنفشه دو درم
تربد سفید یکدرم رب السوس پنجدرم سقمونیا یکدانگ پوست انگ پوده نانیسون از هر یک یکدانگ
باب کاسنی تازه و یا آب کرفس حل کرده ادویه را کوفته بنجته بان سرشته اقراص سازند
شربتی سه درم **قرص بنفشج** دیگر که نیهای کرم و سرفه و ذات الجنب را نافع باشد صفت ان
سر بنفشه مغز بادام شیرین مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین تخم خطمی سفید از هر یک پنجدرم رب
السوس کثیرا کل ارمنی نشاسته گل سرخ از هر یک سه درم کوفته بنجته قرص سازند شربتی دو درم
با کشکاب **قرص بنفشج** دیگر نافع از برای عنب خالص و سرفه و خشکی طبع و ذات الجنب صفت
آن سر بنفشه ده درم تخم خشخاش تخم کاسنی مغز تخم خیارین از هر یک پنجدرم رب السوس کثیرا
از هر یک چهار درم کوفته بنجته اقراص سازند شربتی یکمثقال با جلاب سکری بدهند و کاهی که خشکی طبع
زیاده باشد چهار درم سقمونیا و هفت درم تربد سفید مجوف زیاده کنند بجهت تلیین طبیعت شربتی
دو درم با جلاب سکری بدهند **قرص بنفشج** دیگر که همین منافع دارد صفت آن سر بنفشه
ده درم سقمونیای مشوی چهار درم رب السوس دو درم کثیرا نشاسته از هر یک یکدرم
کوفته و بنجته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی با جلاب سکری بدهند بجهت اسهال

صفرا **قرص بنفشج** مسهل قوی بلغم بگشاید و حدا و ند ضیق النفس و تپهای مرکب از بلغم و سرفه و صفرا را
سفید بود صفت آن گل بنفشه خشک ده درم تربد سفید مدبر پنجدرم رب السوس سه درم و نیم
سقمونیای مشوی سه درم مصطگی رومی یکدرم و نیم کثیرا سفید نیم درم تا یکدرم کوفته بنجته اقراص
سازند شربتی دو درم و نیم با جلاب سکری بهیت قوابض در طبع زبیب و انجیر با فاویس خیار شنبر
که در طبع حل کرده صافی نموده بروغن بادام شیرین چرب کرده باشند بیاشامند **قرص بنفشج**
مسهل به نسخه محمود بن الیاس که در حاوی ذکر کرده در نفع از برای درد چشم و درد سر
و درد ثقه و دوار و ظلمت چشم بسیار قوی ست در مدرار ثالل کرداند صفت آن گل بنفشه
خشک دو درم تربد سفید یکدرم رب السوس پنجدرم پوست هلیله زرد نیم درم سقمونیای مشوی
یکدانگ و دو حبه کوفته بنجته حب سازند مجموع یکشربت ست صفت این قرص بنسخه دیگر سر
بنفشه تربد سفید از هر یک ده درم رب السوس یکدرم غنچه گل سرخ پنجدرم سقمونیای مشوی
یکدرم مصطگی رومی یکدرم و نیم کثیرا پنجدرم بدستور اقراص سازند **قرص بنفشج** حار منقول
از الصناع تپهای مرکب که بلغم غالب باشد و سرفه بلغمی و درد پهلوی بلغمی را نافع ست صفت آن
گل بنفشه تربد سفید از هر یک ده درم رب السوس سقمونیای مشوی از هر یک سه درم و نلث درم
کثیرا مصطگی از هر یک دو درم و نلث درمی کوفته بنجته اقراص سازند مجموع یکشربت
و در سایه در پشت غربال خشک کرده نگاه دارند شربتی یک قرص **قرص بنفشج** مسهل
اسهال صفرا کند و جمیع امراض صفراوی را نافع ست خصوص سرفه صفراوی صفت آن
سر بنفشه سی درم گل سرخ بیست درم اصل السوس مقشر پوست هلیله زرد تربد سفید مدبر از هر یک
ده درم صمغ عربی کثیرا محموده مشوی مصطگی رومی از هر یک پنجدرم کوفته بنجته بگلاب سرشته
اقراص سازند شربتی چهار درم با نیم رطل گلاب یکشبانروز ده درم ترنجبین یا شیر خشت
خراسانی در آن حل کرده باشند بیاشامند **قرص بنفشج** مسهل دیگر که همین منفعت دارد و دوات
الریه را سود دارد صفت آن سر بنفشه بیست در گل سرخ ده درم رب السوس صمغ عربی
از هر یک پنجدرم نشاسته کثیرا از هر یک یکدرم پوست هلیله زرد سقمونیای مشوی ناریقون سفید
از هر یک چهار درم سوده بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی چهار درم تا شش درم با جلاب نیم گرم

قرص بنفسج مسهل کہ منافع نسخہ قبل دارد صنعت آن سر بنفشہ پنج مثقال ورق گل سرخ گل نیلوفر مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کاسنی سقمونیای مشوی از ہر یک قدری لائق کوفتہ بیختہ اقراص سازند شربتی یکمثقال با شراب بنفشہ **فصل در بیان لعوقات بنفسجی لعوق بنفسج** جہت سرفہ و قولنج ورمی و صفراوی نافع ہست صنعت آن گل بنفشہ ده مثقال مویز منقی بیست دانہ عناب ده عدد سپستان سی دانہ جوشانیدہ آب آنرا نیم رطل با شکر سفید پنجاہ مثقال عسل خیارشنبر سی مثقال روغن بادام شیرین سہ مثقال بقوام آورده سر بنفشہ خشک سی مثقال سائیدہ اضافہ نموده شربتی از پنج مثقال تا ہفت مثقال **لعوق بنفشہ** بہ نسخہ معصومی سینہ را نرم کند و سرفہ کرم را سود دہد و قولنج ورمی را نافع باشد صنعت آن بنفشہ خشک ده درم فلوس خیارشنبر پنجدرم مویز سرخ کہ از پوست و دانہ پاک کرده باشند ده درم عناب ده دانہ سپستان سی دانہ اجزا با آب صاف طبخ نمایند و صاف کنند و دیگر رطل قند سفید و نیم رطل روغن بادام بقوام آورند چنانچہ منعقد شود **لعوق بنفسج** دیگر کہ امراض حارہ صدر و ریہ را نافع باشد صنعت ان سر بنفشہ خشک دو درم فلوس خیارشنبر پنجاہ درم مویز دانہ بیرون کرده بیست درم عناب ده دانہ سپستان سی دانہ جوشانیدہ بپالایند پس شکر سرخ نیم من اضافہ کنند و ہفت استار روغن بادام شیرین داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید پس ہفت استار گل بنفشہ خشک را سوده داخل کنند و شربتی از پنجدرم تا یک اوقیہ لیق نمایند **لعوق بنفسج** بہ نسخہ صاحب اختیارات بدیعی صنعت آن گل بنفشہ خشک پنج مثقال عناب خراسانی بیست دانہ سپستان پنجاہ دانہ مویز طائفی منقی از حب سی دانہ اصل السوس خراشیده ده درم خشخاش سیکوفتہ بیست مثقال زنوفای خشک را زیانہ کثیرا از ہر یک سہ مثقال بریسانیم کوفتہ سہ مثقال صمغ آلود دو درم پرسیاوشان پنج مثقال انجیر زرد بیست دانہ مجموع را در آب بجوشانند و بدست بمالند و بپالایند و فلوس خیارشنبر بیست مثقال در آن حل کنند و بپالایند و قند سفید نیم من اضافہ کنند و باز بجوشانند تا بقوام لعوق آید پس مغز خیارین سہ درم مغز بادام شیرین مقشر پنجدرم مغز پہدانہ تخم خبازی جلیم و از ہر یک سہ درم با قلای مقشر ده مثقال گل خطمی سفید پنجدرم کوفتہ بیختہ بآن بسرشند و روغن بادام شیرین بیست مثقال اضافہ نمایند و برہم زنند تا مخلوط

شود نگاہدارند شربتی یک اوقیہ **فصل در ذکر نسخ معاجین بنفسج معجون بنفسج** امراض صفراوی را نافع بود و سرفہ را دفع کند صنعت آن بنفشہ بادام شیرین از ہر یک ده درم تخم کاسنی سہ درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو سلیخہ از ہر یک پنجدرم کشنیز ایک درم اصل السوس یکدرم کوفتہ بیختہ بقند و گلاب معجون سازند شربتی یک درم گلاب کرم کرده **معجون بنفسج** دیگر کہ ہمان نفع دہد صنعت آن بنفشہ خشک چہلدرم ورق گل سرخ رب السوس سقمونیا از ہر یک ده درم کشنیز ازیانہ از ہر یک پنجدرم زعفران دو نیم درم قند و عسل مصفی از ہر یک صد درم ادویہ را کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب نموده بدستور معجون سازند مقدار شربتی پنجدرم **معجون بنفسج** بہ نسخہ دیگر صفرا و بلغم بر اند و ضیق النفس سودا سود مند بود صنعت آن بنفشہ چہل درم سقمونیا بیست درم اصل السوس تراشیده بیست درم گل سرخ ده درم کشنیز ازیانہ از ہر یک پنجدرم زعفران دو و نیم درم عسل و شکر طبرزد برابر ادویہ چنانچہ رسم ست معجون سازند شربتی چہار درم با آب کرم بدہند **معجون بنفسج** دیگر کہ ہمان نفع دارد صنعت آن بنفشہ خشک چہلدرم فلوس خیارشنبر ترنجبین از ہر یک پنجاہ درم تربد سفید بیست درم رب السوس پنجدرم مغز بادام مقشر ده درم بنفشہ تربد کوفتہ بیختہ ترنجبین و فلوس خیارشنبر را بگلاب صاف کنند و بدستور معجون سازند مقدار شربتی پنجدرم **معجون بنفسج** دیگر کہ ہمان نفع دہد صنعت آن بنفشہ خشک چہلدرم فلوس خیارشنبر ترنجبین از ہر یک پنجاہ درم تربد ترنجبین را بگلاب صاف کنند و بدستور معجون سازند شربتی پنجدرم **معجون بنفسج** بہ نسخہ دیگر صداع و تپہای صفراوی و سرفہ و ذات الجنب و شوصہ را نافع و قولنج کہ از ورم امعا باشد سود دہد صنعت آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدو اصل السوس تراشیده تربد سفید از ہر یک سہ درم بنفشہ خشک سی درم کشنیز ادو درم سقمونیای مشوی پنجدرم ترنجبین بیست درم مویز منقی ده درم فلوس خیارشنبر یازده درم روغن بادام ده درم ترنجبین و فلوس خیارشنبر را بگلاب صاف کنند و مویز را از پوست و دانہ برآورده نرم بکوبند و ادویہ دیگر را کوفتہ بیختہ با ترنجبین بسرشند شربتی سہ درم **معجون بنفسج** قولنج بگشاید و سہل صفرا و بلغم باشد صنعت آن تربد سفید تراشیده چہلدرم سقمونیای مشوی ہفت درم بنفشہ سی درم ورق گل سرخ دو درم زازیانہ کشنیز از ہر یک پنجدرم زعفران دو درم و نیم قند و عسل مصفی از ہر یک صد درم ادویہ کوفتہ بیختہ بروغن بادام

شیرین چرب سازند و چنانچه رسم است معجون سازند مقدار شربتی بخورند **بنج عصاره** آن با آرد جهت اورام حاره و به تنهائی بجهت درد گوش و درد چشم و با شراب جهت نقرس و ورم مقعده و پستان نافع است و چون خاکستر سوخته آن را با دارچینی و زنجبیل و عسل مخلوط کرده طلا نمایند بهترین ادویه درد معده است و برگ و شاخ آنرا بجون در عصاید طبخ دهند لغایت مسمن است و **بزر البنج** بگیرند بزر البنج سفید را با آب کرم خمیر کرده در آفتاب گذارند که اندک خشک شود آنرا روغن آنرا بگیرند تا دین بآن جهت قروح صفراوی سرد و حبوب و حکه و سقوط آن جهت رفع بیخوابی و درد سر حاره و فتورش جهت درد گوش و همولش جهت درد سر و درد چشم نافع است و **بزر البنج** دیگر که تریاق سموم است و مالیخولیا و وسواس و بدی نفس را نافع باشد و سوطا نافع است صفت آن بزر البنج سفید سه مثقال تخم کاهو یکمثقال و نیم تخم خشخاش سفید یکمثقال کوبیده بیفشارند و روغن بگیرند **باب الباء مع الواو فصل در ذکر انواع نسخ بوزه** بدانکه **بوزه** اسم فارسی نبیذ است و ذکر آنرا در حرف نون انشاء الله تعالی خواهد آمد بافعال و خواص آنها و در اینجا ذکر میکنیم بعض بوزهائی که مستعمل اهل هند است **بوزه** بر پنج نسخه بعضی اطباء هند صفت آن بگیرند پنج هر قدر که خواسته باشند و بپزند به نحوی که نیم پخته شود چون شلغه گردد و در هر یک من طبی از ورق القنب اعلی یکسیر طبی کشمش سبز پنج سیر سنجد سه ربع سیر جوز بوا دو سیر طبی داخل نمایند و بار چند جوش دیگر داده فرو آورده سرد کرده در جمی نمایند و در زیر سرکین اسپ خم را دفن کنند و چون بجوش آید و از جوش فرو نشیند و لائق نوشیدن شود صافی نموده بنوشند و تا هفت روز ضائع نمی شود و بکار می توان برد و بعد ازان فاسد می گردد و اگر خواهند که خوشبو سازند در وقت نوشیدن اندکی قرنفل و لبسباسه و جوز بوا سائیده داخل نمایند **بوزه حنطه** بادام تیج چلدرا دفع کند و قوت دهد و منی افزاید صفت آن بگیرند یک من گندم و آنرا نیم کوفته در چهار من آب بپزند تا چون خالوده شود ده سیر قند سیاه داخل کرده در خم اندازند و خم را در زیر سرکین اسپ دفن کنند بعد از یک هفته که برسد قرنفل چهار درم جوز بوا ورق القنب خولنجان از هر یک پنج درم فوفل سنبل الطیب از هر یک ده درم برگ تانبول بیست و پنج عدد کوفته در آن اندازند و سه شبانروز دیگر بگذارند پس صافی

نموده بکار برند و این بوزه زیاده از یک هفته نمی ماند پس فاسد میگردد و بعضی گفته اند اگر خواسته باشند که زیاده بماند بعد از سه روز که ادویه در آن انداخته باشند بجوشانند تا بقوام عسل آید صافی نموده نگاه دارند **بوزه جاورص** صفت آن بگیرند ارزن ده سیر و نیم کوفته با آب بجوشانند تا مثل پالوده شود پس سرد کرده در خمی اندازند و در سرکین اسپ دفن کنند تا بجوش آید و از جوش فرو نشینند برگ گل سرخ برگ گل سفید که آنرا در چینی گویند از هر یک دو سیر از مشک نیم سیر دران داخل کرده بعد از سه روز بپالایند و مشک خالص و زعفران از هر یک یکمثقال سوده داخل کرده بکار برند **باب الباء مع الیاء المثناة التحتانیه بیش** بکسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و شین معجمه بچی است سمی در اکثر جبال هند و نواحی آن میروید و انواع می باشد یکی را سنکهیا مانند جهت مشابهت و هیات آن بشاخ آهو بره و سینگ بلسان اهل هند شاخ حیوانات را مانند و اکثر در کوه دار پربت که میان هند و خطا واقع است می باشد و در کوهستان مورنگ و زنگبور و نیپال نیز بهم میرسد و بهترین آن آن بود که بوزن سنگین و چون بشکنند اندرون آن سیاه برّاق صاف باشد و بعد ازان آنچه اندرون آنرا سرخ تیره و یا زرد و یا سفید تیره بود که بر ظاهر آن لفاظ سیاه و بر روی آن چیزی مانند طلق و یا کافور سوده نشسته باشد و قوی ترین از همه سیاه پس سرخ پس زرد و بیش ضعیف آن بود و قوت اقوای آنرا بمرتبه گفته اند که اگر کسی آنرا لمس کند یا ببیند گرگ آنرا دران برسد و یا بر زبان بر نهاند در ساعت هلاک شود و بسبب سرعت تاثیر آن در ارواح و فاسد ساختن آنها را و بغدیت قرار نمودن سوء حیوانی بسوی قلب و محقق و خاموش شدن در آن و میگویند حکمای هند امتحان قوت آنرا بدان میکنند که سائیده بر شاخ گاومیش شیردار میمالند خون از پستان و بعضی گفته اند که خون از دماغ و شکم او جاری شده بمیرد و بعضی مبالغه باین حد نموده اند که اگر دانه درست آنرا بر شاخ گاو شیردار بگریزند اگر بجای شیر خون از پستان آن برآید بغایت قوی بود و الا ضعیف و بلوی آن گشنده است و اگر کسی بران گاومیش و یا گاو سوار شود در آن نیز تاثیر میکند و نیز میگویند که اگر بر رکاب بالند از بیرون موزه و کفش بر اکب سرایت میکند و این نوع را ملوک و سلاطین هند در خزانه خود نگاه میدارند و محافظت بسیار مینمایند و این قسم نادر و کم یاب است نوعدیگر بیهناک است و آن بیخی است که در هیات و ناهمواری ظاهر شبیه بجدار است و بیرون آن سیاه و اندرون آن

شکری رنگ وگیاه بیش بقدر ذرعی ویک ساق ازان برمی آید وبرگ آن شبیه ببرگ کاهو وگل
بعض آن سرخ وبعضی زرد وبعضی بنفش وگویند اقوی بیش درکوه کیدار وسرحد تبت کوچک ودر
مواضع دیگر از کوهستان رنکاماتی وغیره که مذکور شد نیز یافت میشود که بوزن سنگین وصلب
واندرون آن براق مصمغ میباشد ونیز اقوای آن درسمیت بمرتبهٔ ایست که اگر مقدار خردله
ازانرا بخورند در یک لحظه هلاک میکند بفساد وتعفن روح وچون بچهناک درسمیت کمتر ازینگیاست
ورائحهٔ آن مهلک نیست ورسیدن دست وعرق بدان نیز موثر نیست لهذا حکمای هند این را بعد
از تدابیر استعمال مینمایند وایضاً گفته اند اقسام دیگر نیز میباشد ولیکن همه ضعیف وبهیات ولون شبیه
بآن مانند رودنتا وپاچلنک وکم جابن این هر سه را از اصناف بچهناک ضعیف اندواز دوا نیز
تا نیم درسم آنها کشنده ست به تعفین ارواح ودر طعم هیچ یک ازانواع بیش تلخی وتیزی وحدت
نیست ولیکن همهٔ آنها مخدر اند فی الفور ونیز قسمی از اقسام بچهناک صنوبری الشکل کوچک
بیرون بزردی مائل شبیه به سعد میباشد وآنرا نیز نک نامند درغایت تندی وتلخی واین نوع
شبیه بجدوار ست وقسمی دیگر شبیه باکلیل الملک ست واین را قرون السنبل مینامند واحیانا
درسنبل نیز یافت میشود وقسمی دیگر را بهراه صورات کویند وآن سفید شکری رنگ مائل بزردی
غیر مخروطی الشکل شبیه به بچ نی ست ودر اعالی کوهستان حوالی کشمیر وغیر آن از مواضع دیگر
بهم میرسد وبعضی انرا مهوده نیز نامند ودر طعم این نیز تلخی وتندی میباشد ویکدانک این کشنده
است بکیفیت غائله خود بسوزش اندرون وتلهبهٔ حرارت وافراط قی واسهال وشنج وتخلیل
ارواح وقسمی دیگر را الدیه میکویند یعنی شبیه بزردچوبه بجهت انکه زردچوبه را بهندی بلدی مینامند
وکاهی درمیان زردچوبه بهم میرسد ولهذا کسانیکه آنرا می شناسند ازمیان زردچوبه اولا جدا
نموده بعد ازان زردچوبه را جوشانده خشک کرده حمل ونقل به بلدان نموده بیع وشرا
مینماید وطریقهٔ شناخت آن میکویند آن ست که زردچوبه را اولا جوشانده بعد ازان خشک میکنند
ویا بریان مینمایند وانچه بلدیه ست وسمی ودروقت بریان نمودن جسته بیرون می افتد آنرا علیحده
نگاه میدارند واهل صنعت برای آن چیزها از خواص ومنافع درعمل خود بیان میکنند ورنگش سبز
اغبر با ندک زردی ومنقط بسیاهی ست وآنرا کالات نیز مینامند واین نیز قوی ست درسمیت

وقسمی را ستوای نامند یعنی مانند زنجبیل بود واین درمیان زنجبیل یافت میشود ودر قوت ضعیف
تر از چهار قسم اول ست وفی الحقیقه شاید این پنج قسمی از اقسام بیش نباشد بلکه پنج سمی دیگر باشد
مگر انکه بیش را اسم جنس پنج سمی می کیرند که همه را شامل گردد نه اسم نوع در طبیعت مطلق آن میباشد
حکمای هند ویونان خلاف ست هندیان جمله را سرد میدانند ودر مرتبهٔ چهارم جهت دریافت
بعضی آثار وافساد آنها را تابع خواص آنها میدانند وجوهر آنرا منافی جوهر روح حیوانی وحکمای یونان
کرم وخشک بمرتبهٔ چهارم گفته اند جهت دریافت بعضی از آثار آن وجوهر آنرا ضد جوهر روح
میدانند وکویند طریق اخذ آن وسایر سموم نباتیه چنان ست که آنانکه میشناسند وعادت
باستعمال سمیات کرده اند درو قتیکه آن بنجها رسیدند شبها رفته در علفهای انمواضع سیر میکنند هر جا
که پنج سمی قوی بود از انموضع شعاعی ظاهر میکردد قدری خاکستر از برای نشان وعلامت بر
انموضع میریزند وروز رفته انموضع را شکافته پنج را باحتیاط برمی آورند وصاحب دستور الاطبا
حکیم محمد قاسم استرابادی ملقب بهندوشاه مشهور بفرشته درکتاب مسطور نوشته که بچهناک را اطبا
هند بعضی سرد وبعضی کرم میدانند سودا ولغم وعلتهای حلق را نافع بود ودوصفرا زیاده کند وطلای
سائیدهٔ آنرا با آب یا کلاب بر مرضع بهق وبرص وجذام مفید ومجرب میدانند وکفته که چون
بچهناک را اطبای هند از جملهٔ رسائن میدانند واجب ولازم نمود که برخی از انرا ثبت نماید
بدانکه آنرا بجده قسم کفته اند قسم آن زهر قاتل ست که اصلا در معالجات مستعمل نیست
از انجمله یکی آن ست که چون سائیده بر شاخ کاومیش بمالند خون از دماغ وشکم او جاری شده
هلاک کردد وقسم دیگر انکه اندرون وبیرون آن هر دو سفید باشد واقسام دیکر را برای تطویل ذکر
ننموده هشت قسم مستعمل آن که بعد از تدبیر داخل دوا می نمایند بهترین آن تیلیا بچهناک ست
که بیرون واندرون آن سفید میباشد ودیگر برهمن بچهناک ست که آن نیز اندرون وبیرون
آن سفید میباشد زیاده از تیلیا بچهناک واین بهترین آن هشت قسم ست ومضرت این کمتر
وبیخ این سطبر وسر این باریک میباشد مثل شاخ کوزن ومیکویند در زمینکه سینکیا وبچهناک
وکالاکوت اعلی میروید هیچ کیاهی دیگر نمیروید مکر جدوار وآن نیز بچند ذرع دورتر وبراطراف
آن وآن جدوار تریاق آن بیش ست وشاید بوا بضم باهای موحده وسکون واو وفتح واو والف

نام همان جدوار باشد نه غیر آن وخاک آنموضع مایل بسیاهی میباشد وچنان مینماید که گویا چرب است
ودر موسم گل آن هیچ حیوانی گرد آن نمیگردد که اگر بوی آن بدیشان برسد هلاک میگردانند الا حیوانی
که آنرا موش بینیاتامند ومقر آن درمیان آنها وخوراک آن نیز از همان بنجهاست وآن حیوان
نیز سمیت دارد وبالجمله اقسام مستعمل آن در اطلیه برص وجذام وسعوط بزرجلی وبیشی وغیرها
داخل است **در بیان احوالی که بعد از خوردن هریک از انواع قوی آن طاری میگردد** از انجمله خدارت وبیحسی اعضا ودرم اعضاء باطنی وغشی ودوار وخیرگی
چشم وبرآمدن آن از حدقه ورعاف وصرع است کوبنیدار استشمام رائحه کل آن نیز صرع عارض
میگردد واگر کسی ازین آفات بخوردن جدوار وترياقات وغیرها نجات یابد اکثر آن است که بخیر
وانتقال بدق وسل میگردد ودوا ترياق آن جدوار مجرب وترياق فاروق ودواالمسک خصوصا
مرآن وامثال آن از ترکیب ترياقیه وفادزهر حیوانی ومعدنی است ولیکن نفع ترياق فاروق
را درین بسیار ضعیف دانسته اند وخوراندن برگ بید انجیر مکرر اوقوی فرمودن مفید
واماهلیله که آنرا اهلاهل نیز مینامند درآن اختلاف بسیار است بعضی میگویند که صمغ درخت
قوی السمی است وبعضی میگویند که بچهناک قوی است وبعضی میگویند که نام کوه وموضعی
است که درآن بچهناک میروید ودرآن موضع از بعضی بچهناک اصفی تراوش مینماید وکمال
قوت سمیت وآن ضمغ را مسمی باسم آن موضع مینامند مجازا وبعضی میگویند که رطوبت وگلی است
که از دهن حیوانی که مسمی بموش بینیاست برمی آید وآن در کمال حدت وقوت سمیت است
وآن موش را باهلاهل وآن رطوبت را سم هلاهل مینامند وبعضی میگویند که آن حیوان کفچه دم
است وهرگاه میخواهد بر حیوانی تسلط یابد در کفچه دم خود بول کرده برو میپاشد بمجرد رسیدن
بول آن حیوان هلاک میگردد واجزای او ازهم میپاشد والعلم عند الله **دستور مدبر نمودن**
بچهناک یعنی پیش آن است که دیگی را پر آب کنند وبچهناک را در پارچه بسته در آن بیاویزند
بنوعیکه در آب معلق باشد ومقدار یکساعت آنرا جوش داده بیرون آورند واین قسم جوش
دادن را باصطلاح اهل هند دول خیتر مینامند واگر بجای آب در شیر طبخ دهند ویا انکه به بخار
شیر بدین قسم که در پارچه نازکی در دیگی که تا نصفه شیر کرده باشد معلق بیاویزند که بشیر نرسد

وسر دیگ را گرفته آتش در زیر آن کنند وتا یکساعت وزیاده جوش دهند پس برآورده بکار برند
بهتر است لیکن اکثر در آب مستعمل است نوعدیگر آنست که سر تخم مرغی را سوراخ کرده سفیده آنرا
برآورند وقدری عسل در آن بیزند وبرهم زنند وپیش را ورق کرده در آن ریزند وسر
آنرا بسته بگیرند ودر زیر آتش گرم دفن کنند بنحویکه تخم نسوزد پس برآورده شسته
استعمال نمایند وبدین عمل اندک حدت قوت آن کم میگردد **دستور خوردن بچهناک** یعنی
پیش جهت دفع جمیع امراض باردهٔ رطبه وتقویت اعصاب وباه آنست که از مقدار یک گجدانه
بچهناک مدبر شروع بخوردن نمایند وهر روز یا دو روز یا سه روز بحسب برداشت مزاج
وقوت اضافه نمایند تا انکه روز هشتم یا شانزدهم یا بیست وچهارم بهشت برنج برسد وبرهمان
مقدار مداومت نمایند جمیع امراض مذکوره زائل گردد وتقویت یابد وگفته اند که اگر یا هموزن
آن تنکار بخورند نفع عظیم می بخشد وباعث طول حیات است وزرگران آنرا باتنکار جهت
گداختن طلا در وقت گداز بطلای زنند بسیار زود گداخته می شود وباید که در ایام خوردن پیش از محمومات
ولبنیات وبقول وحبوب نفاخه وحرکات متعبه وجماع واز خوردن ادویه مضاده وهیجده
قوت آن ومضعفه آن اجتناب لازم دانند وچون خواهند که خوب بماند وقوت آن محفوظ
مانده رنجد بمقتضای نگاه دارند تا تاب لنگ این از رسایین اهل هند است ورسایین باصطلاح
ایشان ادویه مقوله واصلاح کرده شده را نامند جهت تشنج ریحی وبلغمی استلائی که اهل هند
آنرا دهنک باو نامند وافلنج واسترخا وامراضیکه زنانرا بعد از وضع حمل بهم میرسد مفید است
صفت آن سیماب مصفی طلق کشته گوگرد مفسول از هریک یکمانک فلفل سیاه سه مانک وفلفل
محرق که بهندی سنگه بهیم نامند چهار مانک آهن کشته پنج مانک خاکستر سرکین گاو صحرائی هشت مانک
بچهناک تیلیه که نوعی از پیش است شانزده حصه مجموع ادویه وسیماب وگوگرد را باهم بسحق تمام
نمایند بحدیکه اجزای سیماب نامعلوم گردد پس ادویه را کوفته بیخته اضافه نموده آب زنجبیل تازه
که ادرک نامند وآب بسکهپره وآب اردسه از هریک سه مرتبه سرشته وهر دفعه خشک نموده
پس حبوب سازند هر حبی بقدر دو گجدانه تریتی یک حب تا دو حب با آب زنجبیل تر که مصلح آن است
فرو برند **ترياق پیش** که مسمی بترياق کامل است از مخترعات صاحب خلاصة التجارب صنعت

آن در حرف التاء در ترياقات انشاء الله تعالی خواهد آمد **حب بیش** که بانی عشری موسوم است
منقول از خط نواب غفران مآب حکیم احمد موسوی صنعت آن بیش مدبر بیخ کل سه برگ عاقرقرحا
زنجبیل صمغ عربی از هریک سه مثقال فلفل سیاه دارفلفل از هریک دو مثقال قرنفل کمثقال نوشادر
نیم مثقال زیره کرمانی مدبر نانخواه از هریک ثلث درمی کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر
فلفلی شرتی یک حب با گلاب فرو برند **حب جوارانکس** جوار بضم جیم و سکون واو و رای مهمله
در لغت هندی تپ را گویند و انکس کچک فیل را نامند یعنی حبی که تپ را مقهور و مغلوب و مطیع
سازد مانند فیلبان که میکراند فیل را بضرب کچک بر منوال مقهور و مغلوب و مطیع خود خصوص
حمیات بلغمیه و مرکبه را و با صلاح می آرد دواین حب از اطبای هند است صنعت آن سیماب مصفی
کبریت مغسول بیش مدبر تخم جوز نانکل پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله منقی زنجبیل خشک
دارفلفل زرنیخ ورقی اجزا مساوی سیماب و کبریت را که به هندی کند هک نامند هر دو را با هم حل
بلیغ نمایند بنحویکه اجزای سیماب ناپدید گردد پس سائر اجزا را کوفته بیخته اضافه نمایند و با آب بهنکر
که گیاهی است هندی و بقدر یکدرع دستی میشود و سفید و سیاه رنگ میباشد سفید آن بهتر است
و برگهای آن سبز تیره کوچک طولانی مثل برگ انار میباشد و شاخهای آن باریک در هم پیچیده
صلابه نمایند و به مقدار دانه فلفلی حب بندند و در سایه خشک نمایند و عند الحاجت یک حب را بیا زیاده
بقدر قوت مزاج و برداشت طبیعت جهت تب با شکر سفید سائیده و جهت پیچش و اسهال بامسل
با مصلحات آنمیدهند **معجون بیشی** از تراکیب اطبای هند است جهت جذام و داء الحیه و برص
و بهق مستعمل است و آنرا در نفع از برای جذام عظیم شمرده اند و منافع دیگر نیز از برای آن ذکر کرده
اند صنعت آن هلیله سیاه شیطرج هندی از هریک ده درم دارفلفل پنجدرم بیش دو درم و نیم ادویه
را کوفته بیخته بروغن کاو چرب نموده با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند شرتی کامل یک
مثقال است **معجون بزرجلی** این معجون نیز از تراکیب اطبای هند است و گفته اند که این
معجون را از برای جذام نفع عظیم است و منفعت دیگر هم از برای آن بیان کرده اند صنعت
آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی شیطرج هندی از هر
یک چهل مثقال جوز بوا قشار کندر مو فولفل دارفلفل نارمشک کندش عصاره اسقیل سنبل

هندی از هریک بیست مثقال بیش سفید که هندی دکره نامند چهار مثقال مجموع را کوفته بیخته
با فانید سنجری معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شرتی کامل از این معجون تا یک
مثقال طبی **معجون** ریوش که بزبان هندی پیروز گویند صنعت آن بیش یکمثقال و نیم فلفل دو مثقال زنجبیل یکمثقال و نیم
عاقرقرحا سویز هر از هریک یکمثقال عسل مقوم سه وزن تمام ادویه و میباید که هریک از ادویه را علیحده
کوفته بیخته بعد ازان وزن کنند و با عسل مقوم بسرشند شرتی کامل از نیم مثقال تا یکمثقال **مفرح** دلگشای
بیشی که ملا رستم جرجانی جهت مرتضی نظام شاه و داحمد نگر ترتیب داده بجهت دفع خمار شراب و در دسر مفید و امراض سوداوی و بلغمی را
زائل کند و دل را تقویت دهد و نشاط افزاید و فرح آورد صنعت آن بچهناک تیلیاند به که نوعی از
بیش است چنانچه در بیش ذکر یافت و با دزهر حیوانی پوست هلیله پوست بلیله آمله منقی مویز
پهول مولسری از هریک یکتانک زنجبیل فلفل سیاه شیطرج بهادر موتهه سنبل الطیب کبابهای
شمی کبری که نوعی از دستبویه است جهر یله دیودار چوبره بری فلفل مویه سازج هندی ناگیسر
شقاقل کشنیز خشک اسکند از هریک دوازده تانک قرنفل دارفلفل کبابه چینی دارچینی مصطکی
رازیانه کنتوبه تخم کرفس بالله سفید گل سرخ گل سیوتی که ورد چینی است قاقله صغار هنکره
کل جای کل جنگلی که در سایه خشک کرده باشند گل دناوه چوده عود هندی قسط تلخ خولنجان
کوکهره مغسول مشک خالص از هریک چهار تانک ریوند چینی عاقرقرحا تخم خطمی گل نیلوفر لوبیا
بیخ کاسنی تخم کاسنی عنبر اشهب از هریک دو تانک مروارید ناسفته لبسد از هریک پنج تولچه پوست
زرد اتیج حضی لبان خاک کهدی موصلی سیاه موصلی سفید راج انبس طباشیر سفید صندل سرخ
صندل سفید گاوزبان سنامکی از هریک سه تانک کافور سیماب مصفی از هریک نیم تانک زعفران
شش تانک حاجی فخر هفت تانک نبات سفید چهل تانک ادویه کوفته بیخته با سه چندان عسل
سفید و قند سفید کف کرفته بقوام آورده علی الرسم بسرشند شرتی یک تخود تا دو تخود **بیض**
مراد از مطلق آن تخم مرغ خانگی است و بهندی مرغیا انڈا نامند و حرارت هوا مفسد آن و
حافظ آن از فساد در تنک نگاهداشتن آنست و بهترین آن بزرگ مقدار آنست که در همان روز
از مرغ تولد کرده باشد و نیم برشت آن معتدل ترین اغذیه و مائل بگرمی و مرکب القوی است
و پوست آن در اول دوم سرد و خشک و سفیدی ان دو درم و زرده آن در اول گرم

وتر وکثیر الغذا وقلیل الفضول ومولد خلط صالح ومبهی ومقوی دل وبدن وجهت خشونت
معده ورودده ومثانه وقرحه کرده ومثانه ولفث الدم ومنع نزلات حاره سینه واصلاح
ومقوی شخصی که خون زیاده ازودفع شده وضعفی از فصد بهم رسیده باشد وموافق مزاج
سوداوی وپخته آن درسرکه قابض طبع ومانع ریختن مواد بمعده وباسهال ومازوو دانه
مویز وانگور وامثال اینها جهت اسهال مراری وباصفلی ومانند آن جهت دردشکم
وباتخم نره تیرک ومک سقفور ونشاره قضیب کاوکوهی وپنیر مایه شتر جهت تقویت باه بغایت
نافع وخوردن زرده خام آن جهت گزیدن مار وحرقت مثانه وتصفیه صوت مفید ومضر
معده واکثار مداومت آن مولد حصاة کرده وبهق وکلف وبسیار پخته آن دیر هضم ومورث
قولنج ومصلح شاد ویه حاره وانجامه ونیم پخته آن درمزاج اطفال نائب مناب شیر وباکندر
جهت سرفه وباتخم بلکتان جهت ضیق النفس وباندک کندر ومک وانزروت جهت تسمین بدن
بی عدیل وبادوم الاخوین جهت زحیر وباکهربا وطباشیر جهت قطع سیلان خون وتسدید فوهای
عروق وسنجد وبانیم مثقال جرم لک که زرکران زمرد نامند والات را باو استحکام میدهند
جهت قطع سیلان حیض ودرد رحم مجرب وضمادش باروغن گل وبابونه جهت ورم چشم
وانثیین ومقعده وباموم روغن جهت تلئین اورام واعصاب وطلای پخته آن بازعفران
وروغن گل جهت ورم بواسیری مقعده وضربان آن وضربان چشم وباعسل جهت رفع کلف
وآثار سیاهی وباروغن بنفشه جهت اورام حاره وبامرو زعفران جهت ورمیکه از خون غلیظ
بهم رسد وبتنهائی جهت شقاق سفلی نافع است وچون زرده آنرا ببرپارچه آب ندیده مالیده
براورام ومامیل بگذارند آنرا پخته ومنفجر میسازد درمدت یکروز یادوروز وسفیدی تخم مرغ
مغزی وخوردن آن مولد خلط خام ولزج ودیر هضم وخوردن زرده باسفیده موافق
محرور المزاج واشامیدن آن باآب جو قاطع نزف الدم ولفث الدم ازفوق وتحت وضمادان
جهت دردچشم وحرارت معده وقروح خبیثه وسوختگی آتش وآب بسیار گرم ومنع آبله کردن
آن وبرشته جهت رفع آثار حرارت آفتاب وباد ویه قابضه بی لذع جهت قطع خون رعاف
که ازپرده‌های دماغ آید وباگندر بر جبهه طلا کردن جهت منع ریزش نزله بچشم وبتنهائی رادع

ومسد دمسام وجهت اورام حاره نافع وحقنه آن باکلیل الملک وامثال آن جهت امعاء وسجح
واسهال مراری وحمول آن باروغن گل جهت ضربان مقعده ورحم واکتحال آن تنهائی
ویاباقلیلی کافور جهت تبریدچشم ومنع ریختن مواد بدان مفید وباکافور وبزرالنج جهت صداع
حار مجرب است وقطور آن باروغن گل جهت وجع وخارش وقروح اذن وپوست تخم مرغ
جالی ومجفف قروح وقاطع رعاف وجهت جرب وحکه وباصدف جهت بیاض چشم وتقوع سوخته
آن بقدر یکه سیاه شود وخاکستر نگرد وجهت رعاف مهلک مجرب وسوخته مکلس آن که مانند
آهک سفید گردد باعسل جهت قطع بیاض چشم لبغایت سریع الاثر وخوردن پوست تازه آن
مسحوق بقدر دودرم مهیج باه وطلای آن باعسل وسرکه جهت تحلیل اورام وذرور آن قاطع
خون وجهت التیام جراحات کهنه والتصاق جراحات تازه وپرده ملاصق پوست آن
حمولا معید بکارت است بانخون بچه کبوتر واز اسرار است ومکلس پوست تخم مرغ درجمیع آثار مثل
آهک است وجالینوس حدی بجهت نیم پخت کردن آن قرار داده که هرکاه درآب جوش داده
بگذارند وتاصد شماره کنند وهرکاه درآب سرد برآتش گذارند وتاسه صد شماره نمایند نیم پخته میشود
وقدر شربتش از پنج عدد تا پانزده عدد است وتخم سائر طیور درابواب خود مذکور است
ودر فضائل تخم تدرو وتیهوج ودراج وکبک شبیه اند به تخم مرغ خانگی **طریق تکلیس قشر**
بیض آنست که درآب نمک مکرر بشویند وپرده‌های اندرون آن جدا نمایند ونرم کوبیده
درکوزه مطین کرده درتنور گرم بگذارند تاسوخته مثل آهک سفید گردد پس شسته استعمال
نمایند وپوست تخمی که چوزه برآورده باشد ازبرای ادویه چشم بهتر است **حلوای زرده**
بیضه مرغ کثیر الغذا مقوی ومبهی ومنعظ ومسمن بدن است صنعت آن بگیرند تخم مرغ هرقدر
که خواهند ودرآب پخته پس سفیده آنها را دور کرده زرده آنها را بروغن گاو بریان نمایند
ودارچینی جوزبوا بازاهر بهریک هیچ عدد از زرده یکمثقال ازهریک داخل کرده قند سفید بکلاجال نموده داخل کرده بپزند
تاآب برود وفرود آورده بکار برند وبعضی یک دانک مشک داخل مینمایند **حلوای زرده**
بیضه مرغ دیگر زرده تخم مرغ پنج عدد زعفران ربع مثقال مشک یک حبه نبات شش مثقال در
شش مثقال روغن گاو تازه بریان نموده تناول نمایند واگر ربع مثقال دارچینی برآن بیفزایند

نیز خوب است **حلوای زرده** تخم مرغ دیگر نبات را در آب یا گلاب حل کرده بر آتش گذارند تا بجوشد آید و زرده تخم مرغ هر قدر که خواهند در عین جوش در آن اندازند و برهم زنند تا پخته گردد و رایحه خامی آن دور شود پس زعفران و مشک با گلاب سوده داخل نمایند و همچنین ادویه دیگر از دارچینی و دانه هیل و قرنفل و بسباسه و جوز بوا بقدر حاجت و ضرورت اگر خواهند بعد از امتزاج با شیره نبات قدری مسکه کاؤ تازه داخل نموده قدری بریان نمایند پس زعفران وغیره را در آن بیامیزند و فرود آورده تناول نمایند **حلوای بیضه** مرغ دیگر صفت آن آرد برنج که برنج بریان یا برنج را پخته خشک نموده ارد کرده باشند پنجاه درم با دو وزن آن شیره نبات با آتش طبخ نمایند تا پخته و غلیظ گردد پس پنجاه عدد زرده تخم مرغ یا زرده تخم کبوتر یا بدرد و یا هر کدام که خواهند در آن داخل کرده برهم زنند و طبخ نمایند تا رایحه خامی بیضه زائل گردد پس بهمان دستور مسکه کاؤ تازه داخل کرده بریان نمایند و در آخر قدری زعفران و اندکی مشک با گلاب سوده با آن ممزوج کرده فرود آورده تناول نمایند و اگر خواسته باشند دارچینی وغیره نیز اضافه نمایند و اگر خواسته باشند بجای آرد برنج آرد گندم و یا آرد نخود نمایند **دهن البیض** گرم و محلل و ملطف بجهت درد دندان و رویانیدن موی و وجع مقعده و بواسیر بغایت مفید است صفت آن بگیرند زرده تخم مرغ هر قدر که خواهند و در آب بپزند و تا به آهنی را بر آتش گذارند سر اشیب تا سرخ کرده و زرده پخته را بطرف بالای تابه بگذارند تا نیم سوخته گردد و بسر دسته آهنی امثال آن آنرا بزور و بفشارند تا آنچه دهنیت است جدا شده بطرف نشیب آید بزودی بردارند و در ظرفی جمع نمایند و همچنین تا دیگر و آن دهنیت نماند نوعدیگر آنست که زرده بیضه را هر قدر که خواهند سخت پخته در ماهیتابه صفیقی کرده نیکو بمالند و بفشارند آنچه دهنیت است ازان برآید و این نوع بهتر از اول است و بسیار بری آید **رشته بیضه** کثیر الغذا و مهی و منعظ و لذیذ است صفت آن بگیرند زرده بیضه هر مقدار که خواهند و قلیلی زعفران بگلاب سوده با آن بیامیزند و نیکو برهم زنند و اگر قلیلی مشک یا عنبر نیز داخل نمایند بهتر است و در ظرفی سرکشاده شربت نبات با گلاب کرده بر آتش بگذارند تا بجوش آید و در عین جوش آنرا در قیف رشته ریزی که در آن سه قدوسوراخهای کشاده باشد کرده در آن بریزند بنوعیکه درهم نشود و منعقد گردد و وقت ریختن دست را بگردانند آنچه منعقد

شده باشد برآورند و تازه بریزند و همچنین تمام کردد و در عین جوش اگر کف بر سر آورد آب سرد بر آن بپاشند تا فرو نشیند و معیار شیرینی آن را در آن شربت مرعی دارند و غلیظ بهتر است **ششرنجه** قریب است به عجه صفت آن پیاز را حلقه نموده در روغن کو سفند بریان کرده رب انار ترش یا آب نارنج یا آب لیمو یا آب تمرهندی و یا ترشی دیگر و قند سفید داخل کرده چند جوشی داده تخم مرغ را بران بریزند تا نیم بسته شود فرود آورند بهمان و یا با چلاو بخورند و اگر زرده رشته بریده پخته با پیاز سرخ نموده بدستور مسطور ششرنجه که ششرنگه نیز گویند مرتب نمایند بسیار خوب است **فصل در ذکر نسخ عجه** بدانکه **عجه** بفتح عین مهمله و جیم مشدده و با معنی و نام نوعی از خاکینه است که کوکو نامند **مقوی** باه و مسمن بدن است صفت آن زرده تخم مرغ زرده تخم کبوتر از هر یک بیست عدد آرد میده کفی مجموع را مخلوط نموده قدری نمک و یکمثقال دارچینی سوده داخل کرده در روغن کاو نیم برشت نموده نیم گرم بخورند بعون الله تعالی نافع است **عجه** منه قدس سره بگیرند آرد نخود آرد میده از هر یک کفی و در آن بیست عدد تخم مرغ بشکنند و دارچینی و بسباسه از هر یک یکدرم نمک بقدر حاجت داخل کرده روغن کاو در تابه داغ کرده آنرا در آن بریزند و چون قدری بسته شود بکارد به برند و بکردانند تا روی دیگر آن برشته شود فرود آورده نیم گرم بخورند **عجه متوکلی** که به نهایت مقوی باه است و مسمن بدن است صفت آن بگیرند پیاز زرده درم ورق کرده با روغن کاو و آب زرد ک بپزند تا سرخ شود تخم مرغ تخم کبوتر از هر یک بیست عدد داخل کرده نیم برشت نمایند و بران نیم درم خولنجان و یکدانک نمک سقفور پاشیده بخورند **عجه** دیگر که مقوی باه و مسمن بدن است و زیاده کننده منی است صفت آن بیضه ماهی تازه زرده تخم مرغ کند نارینه کرده همه را در یکجا کرده با اندک آرد میده و بقدر حاجت روغن گاو و خاکینه نموده بخورند که مفید است **عجه** دیگر منقول از مجربین اطبای هند صفت آن زرده تخم مرغ بیست عدد و ازان عجه نیم برشت ترتیب داده لسان العصافیر شیرین تخم شلغم تخم کزرعا و قرقحا اسکندر از هر یک هفت درم کوفته بیخته بران پاشیده بخورند **عجه** دیگر صفت آن بیضه ماکیان هفت عدد پیاز بروغن کاو سرخ نموده و سدس یکسیر نخود بریان کرده لبه که از ابهندی دل کرده کوبند همه را در هم کرده با روغن کاو و شهد از هر یک سدس یکسیر

مخلوط کرده عجه نموده بخورند و اگر روغن کاو و شهد بیشتر باشد بهتر است **عجه دیگر** از اطبای هند صفت آن زرده تخم مرغ پیاز حلقه کرده عسل مصفی روغن کاو هر چهار برابر درم پخته بخورند و بیست و یکروز باین مداومت نمایند و از ترشیها پرهیز کنند **عجه متوکلی** که از برای متوکل عباسی ترتیب داده اند باه را قوت دهد و مسمن بدن است صفت آن آرد سیده را بروغن کاو بریان کرده تخم کنجشک تخم کبوتر تخم تدرو تخم مرغ جمله را بشکنند و نیم درم درم خولنجان و انکر مح سقفور بر آن افکنند و نیم گرم بخورند **عجه دیگر** که همین منفعت دارد صفت آن زرده تخم مرغ ده عدد بروغن کاو بیست درم نبات سفید سی درم دارچینی نیم درم نیم برشت کرده بخورند و اگر بارد المزاج باشد بدل نبات عسل مصفی کنند **عجه دیگر** بگیرند پیاز را ورق ورق کرده بروغن کاو برشته نمایند تا سرخ شود پس چند عدد تخم مرغ بران شکسته بگذارند که نیم برشت شود قدری نمک و دارچینی را بران پاشیده بخورند که مفید است **عجه دیگر** صفت آن بگیرند حشیش بلیون را در آب پخته پس آنرا با روغن کاو سرخ نموده چند عدد تخم مرغ بران شکسته بگذارند که نیم برشت شود و با افاویه و دارچینی خوشبو کرده قدری نمک یا قند بران پاشیده بخورند که مفید است **عجه** شیخ الرئیس ابو علی بن سینا صنعت آن بگیرند مغز سر کنجشک مغز سر کبوتر از هر یک پنجاه عدد زرده تخم مرغ زرده تخم کنجشک از هر یک بیست عدد آب گوز بره مویز او قیه نمک و تو ابل حاره بقدر حاجت بروغن کاو پنجاه درم از مجموعه عجه ترتیب دهند و بخورند و بیاشامند بران شراب ریحانی قوی مائل بشیرینی و در نسخه دیگر بجای آب گوشت بره آب گوشت خروس خصی جوان فربه است و بجای روغن کاو روغن گوسفند است و هر دو نسخه خوب است **کوکو** قریب است به عجه صنعت آن کندنا و پیاز را ریزه نموده تا تخم مرغ با نمک و فلفل کوبیده در هم کرده در روغن کاو در ماهی تابه برشته نموده چون بگیرد وی برشته کرده آنرا بکارد قطعات نموده برگردانند تا روی دیگر آن برشته شود فرود آورده بر روی چلاو گذاشته با چلاو و کباب نیز دهند و اگر خواسته باشند شبت را نیز ریزه نموده در اجزای کوکو داخل نمایند و بابونه نیز خوب است صنعت نیمرو بگیرند روغن گوسفند را در تابه داغ نموده تخم مرغ را بر روی وی بشکنند و نمک و فلفل کوبیده بر آن پاشند و با نان یا چلاو بخورند

و از برای تقویت باه مشوی زرده تخم مرغ با پیاز باین نحو که تخم مرغ را پخته زرده آنرا ورق کرده با پیاز حلقه نموده و نمک و صعتر و دارچینی در روغن کاو سرخ نموده میخورند و نیم بست زرده تخم مرغ با نیقسم که زرده تخم مرغ را در همان پوست یا ظرف دیگر کرده مقدار برداشت مزاج و بر روی آتش گذارند تا نیم بند شود و یا در آب نیم پخته چنانچه ذکر یافت پس برداشته قدری نبات و دارچینی و زنجبیل و جوز بوا کوبیده تمام یا بعض اینها بران پاشیده بخورند بسیار مقوی باه و مسمن بدن است **کتاب التاء المثناة الفوقانیة باب التاء مع الالف**

تانبول آنرا بهندی پان و برک تانبول نیز نامند بدانکه تانبول انواع است یک نوع آنست که برگهای آن نازک و کوچک و سفید است و در مکه که از مضافات صوبه عظیم آباد هند است میشود و بهی نامند لطیف و کم حدت معتدل در حرارت و یبوست و خوشبوست نوعدیگر کنگری است که در شاه جهان آباد و اکبر آباد و نواح آن میشود و برک آن بزرگتر از برک مکهی و در جمیع افعال و مزاج و خواص قریب بآن است نوعدیگر که برگهای آن سبز و بزرگ و نازک و در سنارگانو که قریه از قرای مضافات جهانگیر نگر از بنگاله است میشود کافوری نامند باحدت طعم و تندی رائحه شبیه بر رائحه طعم قرنفل در مزاج گرم در آخر دوم و خشک در اواسط آن است از جمیع انواع الطف مقوی باضمه و خوشبو کننده دهان است قسم دیگر که برگهای آن بزرگ و نازک و سفید و در اکثر بلاد هند می شود سانچی نامند نیز لطیف و خوشبوست و لیکن بلطافت و رائحه آن سه نوع نمیرسد و در حرارت قریب باوائل در جه ثانیه است نوعدیگر که برگهای آن سبز و بزرگ و ضخیم و باحدت است بنگله نامند و این نیز در اکثر بلاد هند بهم میرسد و حار در اواخر درجه دوم و یابس در اواسط آن است و هر یک از سانچی و بنگله اصناف بسیار شده در هر بلدی و جائی بقسمی و در بعضی جاها و قریهای آنها بزرگ و در بعضی جاها کوچک و از اصناف بنگله آنچه برگهای آن باریک و نازک و کوچک و اندک عریض میباشد ملک پوری مینامند و بالجمله اصناف و اقسام بسیار میباشد در هر بلدی و جائی بقسمی و بنامی مشهور است و تمام اینها نادر و درخت است سبز میباشد و بعد چیدن بعضی را بتعمل سفید مینمایند بدین قسم که برگهای بسیار ازان را در زنبیلی و یا سبدی پاکیزه که بهندی توکری نامند کرده سر آن را به پیشال برنج باکنده که بهندی پوال گویند پوشیده و در زمین گودی بمقدار آن کنده و در آن گود آتش می افروزند

تا قدری کرم کرده پس آنش را ازان کوده برآورده زنبیل تانبول را کرما کرم درمیان آن میگذارند
وبالای آن سنگی یا چیز ثقیلی میگذارند و یکشبانروز نگاه میدارند پس در تابستان شبها در شبنم و در
زمستان جای کرم نگاه میدارند برگهای آن سفید و رنگ میگردد و جمیع اقسام آن مفرح و مشهی
و مقوی معده و دماغ و مقوی حافظه و فهم و نشاط آورنده هست و منضج آن بجهت رفع رطوبات
دهان و لثه و استحکام لثه و دندان و خوشبوئی دهان و تقویت معده و هاضمه خصوصا با فوفل نافع
و قاطع نزف الدم و ملحم جراحات هست و بستن برگ پان بنکله کرم کرده بر نزول آب که در بیضه
باشد بسیار مفید هست در دو سه روز به تحلیل میبرد و اگر بسیار کرمی کند و تاب نیاورند متوالی نبندند
بلکه متفرق یکروز نیا دو روز درمیان تا به تحلل بود و درخت آن بطریقی نجم و بیاره میباشند مثل
درخت تاک بستانی و خیار و کدو و برگ آن عریض و طرف بالای آن باریک تر و تیز و تند طعم و بیخ آنرا
خولنجان نامند و طریق استعمال آن آنست که یکبر ند سه چهار عدد برگ آنرا ورگهای آنرا دور کنند
و باقدری فوفل ریزه کرده و کت بندی سسته بجایند و اول مرتبه اینکه در دهان جمع شود بیندازند
تا اثر آهک دور شود پس نیکو بجایند و آب آنرا مکیده فرو برند و ثفل آنرا بیندازند و فرو نه برند
که ثقیل و مسدد هست و گاهی در آن دو سه دانه بادام مقشر از برای دفع خشکی آن داخل میکنند و بعضی
یکدو دانه قرنفل یا هیل بوا از برای زیادتی بو و تجفیف آن مرطوبات را نیز داخل میکنند و اهل
هند هر گاه تانبول گویند مرکب سکری که از برگ تانبول ترتیب میدهند میخواهند و هر گاه برگ تانبول
را با مصالح آن که فوفل و کات هندی و قدری آهک هست چائیده آب آنرا بر زخم تازه عموما
و بر زخم کهنه بعد سر تراشی و خون آلود بودن مالند و همچنین بعد ختنه اطفال خصوصا بر آن گذارند
و یا بپاشند موجب بند شدن خون و سرعت اندمال آنها میگردد و بعضی درین فوفل داخل نمیکنند
صنعت تانبول چنانست که برگ تانبول را سائیده قدری شربت فراگرفته از گلاب و نبات داخل
میکنند و بسباسه و جوز بوا و زعفران و تخم خشخاش سوده داخل کرده بیخورند و بعضی از برای نشاط
و سکر قدری ورق القنب سوده نیز داخل میکنند تانبول که خمر اهل هند هست و تفریح و نشاط می
آورد و مقوی باه هست و امساک منی میکند صنعت آن بر نسخه شیخ محب الله جونپوری این وزنه
اجزای دو شیشه هست بزر البنج سفید اگر به زور خواهند یک مثقال و نیم و اگر کم زور خواهند چهار دانک

و نیم مثقال صیرفی جوز بوا بسباسه از هر یک سه مثقال و ربع مثقالی قرنفل دانه هیل بوا از هر یک یک
مثقال و چهار دانک زعفران ضمل سفید عود قماری خام از هر یک یکمثقال و دو دانک مشک تبتی
عنبر اشهب از هر یک دو دانک اول مرتبه سه مثقال تخم اسپند سوختنی را در دو شیشه آب یکشب بخیسانند
پس صافی نموده پوست کوکنار یک مثقال و دو دانک در قدری ازان آب مذکور بسایند سائیدنی
بنگات پس بگیرند سه بیژه پان که هر بیژه پانزده ورق باشد با مصالح موافق معمول و هر سه را
بسایند بطریقی سائیدن بنگ و اندک اندک از آب مذکور بر آن بچکانند تا نیکو سائیده شود پس دو بیژه
مذکوره را سائیده همه را یکجا کرده با نبات سفید باقدری مطلوب بکار برند و از دو تولا تا ربع
یکسیر شاهجهانی بنوشند که نشاط تمام دهد **فصل در بیان عرقهای تانبول عرق**
تانبول مرکب در دشکم و معده و قولنج ریحی و امراضکه از بلغم و ریح باشد مفید هست صنعت
آن عود قماری خام دوازده مثقال گل سرخ منزوع الاقماع چهل و هشت مثقال تانخواه صعتر
دارچینی قرنفل زنجبیل از هر یک بیست و چهار مثقال گاوزبان کیلانی بودنه خولنجان از هر یک
چهل و هشت مثقال برگ تانبول از هر نوع که باشد دو صد عدد دو کافوری و بنگله بهتر هست
گلاب نیم شیشه بید مشک دو شیشه آب باران دو شیشه همه اجزا را شب در عرقها و آب مذکور
خیسانیده بدستور معمول عرق کشند شربتی تا بیست مثقال **عرق تانبول ساده** مقوی
معده و هاضم طعام و خوشبو کننده دهان هست صنعت آن برگ تانبول کافوری یا ساپنجی
یا بنگله هر کدام که باشد در دیگ کنند و هشت چندان اگر تند نخواهند و الا کمتر آب شیرین بر
روی آن کنند و بدستور مقرر عرق کشند و اگر قدری عنبر بر سر نیچه بندند خوب هست و اگر برای
نه یادتی رائحه و طعم قدری قرنفل و عود نیز در پارچه لبسته در نه مشربه نهند بهتر هست **باب**
التاء مع الراء المهملة تربد بضم تا مثناة فوقانیه و باء موحده در میان راء و دال مهملتین
ساکنین بیخی است ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف و منبت آن حوالی خراسان و هند و نبات
آن ساقدار و برگش شبیه ببرگ لوبیا و اطراف آن محدد و گلش آسمانجونی و تخمش مثل سمسم
الصافیر و هر چه اندرونش سیاه باشد مثل خربق سم هست و زرد آن نیز بد هست و بهترین آن
سفید سبک مجوف انبوبی صمغ دار است در اول سوم کرم و در آخر آن خشک و سهل ملغم و صفرا

رقیقه وقلیلی از صفرا واخلاط سوخته وگفته اند که خوردن جرم خام آن مخرج بلغم است زیاده از صفرا
ومطبوخ آن صفرا را زیاده از بلغم وباز نجبیل قامع بلغم غلیظ ولزج از عمق بدن ومنقی معده ورحم
ومفتح سده آن ومنقی دماغ از بلغم وجهت عرق النسا وامثال آن وفالج وسرفه که بسبب کثرت رطوبات
معده باشد وباهلیله کابلی وامثال آن جهت مالیخولیا وجنون وصرع وباتخم کتان وروغن بادام
جهت سعال مزمن ودرد سینه نافع ومضر معده ومجفف اعضا ومنقی ومکرب ومصلح مزاج شیدن پوست سیاه
آن وبروغن بادام ولپسته چرب کردن وباکثیر استعمال نمودن وقدر شربتش از جرم تا سه درهم ودر
مطبوخ تا پنجدرم وبدلش پوست ریشه توت هست بوزن آن ودر بعضی امزجه عار یقون ودر غیر محلل
باید که مبالغه در کوبیدن وبیختن آن نکنند یعنی باید که خریش بلشد تا بحلل معده وامعاء رطوبات و
بلاغم نچسپد وباعث اذابه ودفع آنها گردد ودر غیر بسیار هم چرب نباید نمود بجهت یکه مانع الصاق آن
گردد بمحلل معده ورطوبات وبلاغم وزود از معده بگذرد وتربد را اگر بطریق سفوف باشکر خورند
باید که با آب گرم بخورند واگر با نمک خورند با آب سرد بخورند تا عمل آن نیکو گردد طریق مدبر نمودن
تربد آنست که بگیرند تربد سفید مجوف مصمغ خراشیده مرضوض را وبروغن بادام چرب نمایند اگر از برای
دوار التربد وجوارش وحب وسفوف هست اندک بکوبند که خریش باشد وبا ادویه مناسبه دیگر ممزوج
نموده بکار برند واگر از برای معاجین هست نرم بکوبند ونیز فراگرفته میشود ازان جوارشات مسهله

جوارش تربدی مسهل تنقیه معده ودفع فضلات کند صفت آن تربد سفید تراشیده بروغن
بادام چرب کرده ده درم زنجبیل پنج درم قند سفید پنجاه درم قند را بقوام آورده تربد وزنجبیل
را آبان بسرشند شربتی سه درم با آب گرم وکاهی اضافه کرده میشود وبآن بعضی ادویه مسهله دیگر
مثل سقمونیا وعصاره افسنتین وریوند چینی وامثال آن بحسب احتیاج وبقدر ضرور ونیز فرا
گرفته میشود ازان حبوب مسهله **فصل در ذکر نسخ حبوب تربدی حب تربد**
اسهال بلغم کند صفت آن تربد سفید مدبر سه مثقال زنجبیل مصطگی رومی از هریک یکمثقال
ریوند چینی غاریقون از هریک سه درم شحم حنظل یکدرم ادویه کوفته بیخته با آب رازیانه سرشته
حبوب سازند شربتی تا پنجدرم **حب تربد دیگر** منقول از حاجی حسین اسهال بلغم وصفرا
کند صفت آن تربد سفید مدبر دو مثقال گل بنفشه خالص کشنیز از هریک سه مثقال رب السوس

سقمونیای مشوی از هریک نیم مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با آب سرشته
حب سازند شربتی دو درم با آب بگیرم **حب تربد دیگر** مسهل بلغم وسودای محترقه است
صفت آن تربد سفید مدبر یکدرم افسنتین افتیمون اقریطی از هریک نیم دانگ پوست بلیله
زرد نیم درم نمک سیاه دو دانگ کوفته بیخته با مویز سیاه دانه بیرون کرده سرشته
حبوب سازند جمله یکمیر نیست هست با آب بگیرم وباید که پیش از خوردن حبوب مسهله وبعد ازان پرهیز
نمایند ودر نسخه دیگر افسنتین داخل نیست **حب تربد** اسهال سودای متولد از بلغم از بدن
ونواحی قلب ومعده ودماغ کند ونافع است از برای خفقان سوداوی صفت آن تربد سفید
مدبر افتیمون اقریطی از هریک یکدرم حاشا شحم حنظل عاریقون سفید هیجرا رمنی از هریک ربع
درمی سقمونیای مشوی دو دانگ نمک نطرونی یکدانگ اسطوخودوس نیم درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یکدرم سرشته حب سازند وبآب بگیرم فرو برند
جمله یکمیر شربت هست ودر نسخه دیگر سقمونیا یکدانگ هست ودر صورتیکه تنقیه بسیج بدن منظور باشد
حب تربد که مستقی را مفید است صفت آن تربد سفید مدبر ریوند چینی از هریک نیم
مثقال از هریک دو دانگ فرفیون که ببروغن کاو چرب کرده باشند دانگی
تخم انجره مقشر از هریک دو دانگ فرفیون که ببروغن کاو چرب کرده باشند دانگی
علی الرسم آب رازیانه حب سازند جمله یک شربت هست تا سه شربت بحسب مزاج فراگرفته میشود
ازان مسهلی دیگر دواء التربد مینامند **فصل در ذکر نسخ دواء التربد دواء التربد**
بنسخه اسحق بلغمهای غلیظه ورطوبات فاسده را که در اعضا از خوردن میوهای رطب متولد
شده باشد فرو آورد دو بلغمی مزاج را نافع باشد صفت آن تربد سفید مدبر سه درم ونیم زنجبیل
دو درم شکر سفید پانزده درم کوفته بیخته شربتی یکمثقال تا دو درم استعمال نمایند وقوت این
دوا تا سه سال باقی میماند **دواء التربد** بنسخه سید مظفرالدین شفائی صفت آن تربد
سفید مدبر بیست درم زنجبیل مصطگی از هریک ده درم نبات سفید چهل درم کوفته بیخته
شربتی هر شب یکمثقال وحکیم محمد معصوم در قرابادین خود شربتی چهار درم با آب کرم ذکر
نموده **دواء التربد** بنسخه دیگر صفت آن تربد سفید مدبر بوده درم سنا مکی پنج درم زنجبیل
مصطگی از هریک دو درم شکر سفید سی درم شربتی چهار درم واگر بجای شکر پنج درم گل قند

افتیمون و شیر خشت و ترنجبین از هریک پانزده درم نمایند میگردد قوت اسهال آن بیشتر دواء
التربد به نسخه آن مرحوم قالع بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن و منقی معده و رحم و دماغ از بلغم و سودا
ست و نافع ست از برای مالیخولیا و جنون و صرع و نافع ست از برای سعال بلغمی مزمن و درد سینه
صنعت آن تربد سفید خراشیده بروغن بادام شیرین چرب نموده مرضوض سه درم زنجبیل
یکدرم مصطگی رومی نیم درم کفیر انیم درم پوست هلیله کابلی یکدرم و نیم غاریقون سفید یکدانگ
نبات سفید هفت درم کوفته بیخته کف کنند و بعد ازان آب نیم گرم بنوشند و بدانکه در دواء
التربد مبالغه در نرم کوفتن و بیختن نباید کرد بلکه باید که اندکی درشت بیخته شود رب تربد
قدر قلیل ازان فعل قوی مقدار کثیر کند صنعت آن بگیرند تربد سفید مجوف خراشیده هر مقدار
که خواهند و بکوبند و در آب گرم بخیسانند و روزی چند بار حرکت دهند و بعد سه روز افشرده
صافی آن صافی نموده در ظرفی کرده باز آب در آن کنند و بهمان قسم عمل نمایند تا مادام که
در جرم آن طعمی نماند پس آن آبها را در سایه خشک نموده نگاهدارند و عند الحاجت بکار برند

فصل در بیان نسخ سفوفات تربدی

سفوف تربد اسهال بلغم کند و امراض
بلغمی را نافع ست صنعت آن تربد سفید مدبر برده درم زنجبیل گل سرخ ریوند چینی از هریک یکدرم
کوفته بیخته سفوف سازند شربتی دو مثقال با روغن بادام شیرین و آب گرم بنوشند

سفوف تربد دیگر اسهال اخلاط بلغمیه غلیظه لزجه نماید صنعت آن تربد سفید مدبر غاریقون
هش سفید از هریک دو مثقال کثیرا حب النیل انیسون مصطگی از هریک یکمثقال لحم درانی
نیم مثقال ادویه کوفته بیخته سفوف سازند شربتی دو درم تا دو مثقال

سفوف تربد دیگر
صنعت آن تربد سفید مدبر یکدرم نمک هندی یکدرم و نیم هر دو را کوفته بیخته کف کنند و بعد ازان
آب سرد بیاشامند و هرگاه تشنه شوند آب سرد بنوشند بجهت آنکه آب گرم قاطع عمل آن ست

سفوف تربد دیگر قلمی فرموده اند که از بنده درگاه محمد هاشم ست اسهال غلظ اسود نماید
و نافع ست از برای امراض حادثه از اخلاط غلیظه صنعت آن تربد سفید مجوف خراشیده بروغن
بادام شیرین چرب نموده پوست هلیله زرد سنا کی از هریک یکدرم زنجبیل یکدانگ غاریقون
هش سفید ریوند چینی لسفلیج فستقی اسطوخودوس افتیمون اقرطی غنچه گل سرخ کثیرا از هریک

دو دانگ نفی نبات سفید دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده شتری از دو درم تا دو
مثقال کف نموده بعد ازان آب نیم گرم بنوشند

فصل در ذکر شرابهای تربدی

شراب تربد از ثابت بن قره بلغم و صفراء محض براند صنعت آن تربد سفید مدبر نیم کوفته نیم
رطل در چهار رطل کلاب بجوشانند تا بثلث آید صاف کنند و با یکمن قند بقوام آورند در آخر
یک درم سقمونیا و نیم درم زعفران و دو دانگ زنجبیل کوفته بیخته بآن بیامیزند شتری بیست
درم و اگر بجای گلاب عصاره برگ گل سرخ کنند میگردد و اقوی

شراب تربد دیگر مسهل
بلغم بود صنعت آن تربد سفید مدبر نیم کوفته صد درم در شیشه کنند و آب صاف بر سر آن کنند
آنمقدار که پنج انگشت بالای آن باشد و سه روز در آفتاب بگذارند پس بپالایند و دیگر بار آب تازه
کنند و سه روز دیگر در آفتاب بگذارند و همچنین نه روز در آفتاب بگذارند تا آنکه هیچ مزه در تربد
نماند پس مجموع آبها را با یکمن قند بقوام آورند و اگر بقدر حاجت سقمونیا داخل کنند صواب باشد
و اگر بجای آب خالص آب باران کنند اولی ست و اگر بیست درم زنجبیل با تربد یار کنند
بهتر ست شتری دو اوقیه

فصل در بیان نسخ معاجین تربدی

معجون تربدی قولنج بگشاید و بلغم دفع کند و درد پشت را ساکن گرداند صنعت آن سقمونیا ده
درم قاقله کبار قاقله صغار زنجبیل دارفلفل دارچینی قرفه نارمشک قرنفل فلفل از هریک پنجدرم
شکر سرخ تربد سفید از هریک صد مثقال عسل بقدر احتیاج معجون سازند شتری دو درم

معجون تربدی دیگر که مسهل بلغم بود صنعت آن تربد سفید مدبر سقمونیای مشوی از هریک
نیم درم قاقله صغار انیسون از هریک دو درم دارچینی نمک هندی از هریک چهار دانگ دارفلفل
یکونیم دانگ اجزا کوفته بیخته با شکر طبرزد معجون کنند مقدار شربت چهار دانگ با آب نیم گرم بدهند

معجون تربد که مسهل بلغم باشد صنعت آن تربد سفید تراشیده غاریقون از هریک چهار درم
حب النیل یکدرم شحم حنظل نیم درم زنجبیل دارفلفل قاقله کبار مصطگی از هریک یکدرم اجزا کوفته
بیخته با قند و عسل بسرشند شتری چهار درم با آب گرم

معجون تربد دیگر طبع را نرم دارد
و بلغم و صفرا برفق براند و معده را قوت دهد و صداعیکه از بخارات باشد برطرف کند و قولنج
بگشاید صنعت آن تربد سفید پوست هلیله کابلی سنا کی بنفشه از هریک ده درم قاقله زنجبیل

مصطگی از هریک دو درم ورق گل سرخ روغن بادام از هریک پنجدرم زعفران یکدرم رازیانه
سه درم اجزا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کنند وباسه چندان ادویه قند وعسل سرشند مقدار
شربتی چهار درم باشد معجون تریدکه اهل تنعم رابدایقه خوش آید وموافق باشد ومسهل بی
زحمت بهت صنعت آن تربد سفید مدبرده درم ورق گل سرخ پنجدرم زعفران سقمونیای
مشوی از هریک نیمدرم مصطگی رومی یکدرم مغز بادام مقشره درم قند وعسل سه وزن ادویه
کوفته بیخته باعسل وقند بسرشند واگر خواهند قدری گلاب درقوام قند وعسل اضافه نمایند شاید
ترنجبین بالفتح شبنمی است که برخار مسمی بحاج منعقد میگردد دو شیرین ودراول گرم وتر در
جالی تراز شکر ولین طبع ومسهل صفرا ومحرک باه والطف از شیرخشت جهت سرفه ودرد سینه وقصبات
وتپهای حار وتشنگی وباها الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه وبارد روغن کرکا وجهت عسر البول وبا ثیر
تازه دوشیده جهت تحریک باه نافع ومضر سپرز ومصلح تمرهندی وعناب وقدر شربتش از هفت
مثقال تاسی مثقال وبدلش شیرخشت است وبدستور آب جو باشکر سرخ وازان فراگرفته شود
دوائی ازبرای تقویت باه وتسمین وتحسین لون صفت آن ترنجبین پاک کرده چهل درم شیرگاو
یاشیرگاومیش ازهرکدام که باشد یکرطل مخلوط کرده بپالایند پس بجوشانند تابقوام حسو آید بپاشامند
بقدر برداشت طبیعت واین دواء امزجه حاره ومعتدل مفید است وچندروز بآن مداومت
باید کرد دواء التر نجبین بنسخه آن مرحوم صفت آن ترنجبین خراسانی پاک کرده نبات
سفید از هریک ده مثقال درشیر تازه دوشیده واگر شیر اسپ باشد بهتر است حل کرده
بپالایند پس بجوشانند تابقوام حسو آید زنجبیل خولنجان دارچینی خصیة الثعلب مصری بوزیدان
از هریک یکدانگ کوفته بیخته داخل نمایند واین درامزجه بارده ومعتدله انفع است دواء التر نجبین
دیگر ایضا بنسخه آن مرحوم صفت آن شیر تازه دوشیده واگر شیر نباشد بهتر است مقدار یکرطل
نبات سفید وترنجبین خراسانی از هریک ده درم درآن حل کرده بپالایند پس بجوشانند
که بقوام حسو آید زنجبیل خولنجان دارچینی خصیة الثعلب بوزیدان از هریک یکدانگ کوفته بیخته
داخل کرده ازان بمقدار برداشت طبع بخورند دواء التر نجبین دیگر منقول از مصوی
درضعف باه که از حرارت باشد سودمند بود ومنی زیاده کند وجوانرا موافق باشد صفت آن

ترنجبین تازه پاک کرده از خاک وخاشاک سی درم درده رطل شیر صاف کنند وبه آتش ملایم
بقوام آورند وهرشب یک ملعقه میل نمایند شراب ترنجبین این شراب راد واء الله نامند
وشراب مبارک نیز اصحاب سل وسرفه ونفث الدم ونفث الدم را فائده دهد ومدقوق وصاحب
قبض طبیعت را نافع باشد صفت آن ترنجبین پاک کرده نود درم عناب خراسانی بیست دانه
سپستان پنجاه دانه اصل السوس محکوک مرضوض تخم خشخاش سفید خمیره بنفشه روغن بادام
شیرین از هریک دو درم کثیرا حب الآس از هریک پنجدرم جوهقشه پانزده درم تخم خطمی سفید
هفت درم پرسیاوشان سه درم انجبار زرد سی دانه ادویه را سوای ترنجبین وخمیره بنفشه
وروغن بادام نیم کوفته دریک من آب بخیسانند وروز دیگر بجوشانند تا به ثلث رسد بمالند
وبپالایند ترنجبین وخمیره بنفشه را دران حل کنند وباز بپالایند وبآتش ملایم بقوام آورند و
دراخر روغن بادام را داخل کرده یک دو جوشی داده فرود آورند وسرد کرده دربشیشه نگاهدارند
وهر روز صبح چهار درم وشام چهار درم باما الشعیر بنوشند شراب ترنجبین که قلانسی در قرابادین
خود ذکر کرده گفته که این شراب مبرد است وملین طبیعت وقاطع عطش وفرود آورنده صفرا
باسهال ودر تابستان چون درصباح بیاشامند اطفای حرارت میکند صفت آن بگیرند
ترنجبین واز خاشاک وغبار پاک نمایند پس آب را بجوش آورده از آتش فرود آورند وبگذارند
که جوش آن فرو نشیند وترنجبین را دران حل کرده بپالایند پس بآتش بسیار ملایم بپزند تابقوام
آید ودر هر اوقیه ازان وزن یکقیراط سقمونیا تا یکدانگ داخل نمایند واین شراب اسهال بطن بسهولت
میکند واخراج مرهٔ صفرا میکند وصالح است از برای صاحبان تب هرگاه محتاج شوند بمسهل
وقولنج که از حرارت باشد میکشاید واخراج خلط بی اذیت میکند ومجرب است معجون ترنجبین
مسمی بمعجون مختصر مقوی باه محرور المزاجان وملین طبع ایشان است صفت آن ترنجبین سفید
مقدار یکرطل در آب جسک تازه صاف کنند ونیم رطل فانیذ ودو رطل شیر دران اضافه کرده
بآتش نرم بجوش دهند تاکه بقوام آید هر شب وقت خواب مقدار یک ملعقه بنوشند فصل
در بیان تریاقات که درآنها افیون نیست تریاق کبیر شیخ داود گفته که من
تالیف کردم این تریاق را در سنه نهصد ونود وچهار وتجربه نمودم پس بحمد الله عزوجل یافتم

آنرا عظیم النفع و جزیل الفعل در فصول اربعه سنه و در امزجه تسعه منقی دماغ است از جمیع امراض
و دافع ضرر جمیع سموم و مقوی باه است و بجهت صرع و مالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال
کرده میشود و بجهت فالج و لقوه و امراض باردهٔ دماغی چون خدر و تشنج و کزاز و از برای ثقل
لسان و عسر البول و سنگ مثانه با آب کرفس یا آب زنجبیل و بجهت ضیق النفس و سرفه و نفث
الدم و ذات الریه و ذات الجنب و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با آب کاسنی تازه
و اگر از برودت باشد با کلاب و عرق دارچینی که اندکی مشک در آن حل کرده باشند و بجهت
استسقا و درد سپرز و یرقان و قولنج با آب مطبوخ انیسون و بجهت بواسیر و امراض مقعده
با آب عناب و بجهت دوار و اوجاع مفاصل و نقرس با آب مطبوخ بیخ کبر و ازبانه و سورنجان
و بجهت سموم و جذام با شیر تازه دوشیده و بجهت برص و بهق با ماء العسل بنوشند و طلای
آن در امراض مذکوره بجهت او رام نافع است و قوت این تریاق تا بیست سال باقی میماند
و شربت آن از یکمثقال است تا سه مثقال و مزاجش معتدل است در کیفیات با میل بجانب حرارت
و یبوست صنعت آن پوست زرداترج و حب اترج مقشر ورق اترج از هر یک ده مثقال
حب الخار جنطیانا سنبل هندی سکر بافلن از هر یک هفت مثقال زرنب و رونج عقربی آمرلار
بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک سه مثقال زمرد صلایه کرده کهربای شمعی از هر یک دو مثقال
عود هندی هفت مثقال عود را در بیست و شش مثقال کلاب بخیسانند بعد از انکه سیزده قیراط
فادزهر جید و ران کلاب سائیده باشند و واگذارند منقوع را هفت روز پس مروارید نا سفته
چهار مثقال در شیشه بر از آب اترج کنند و سر آنرا محکم بگیرند و در حمام نهند تا انکه مروارید حل
گردد پس آن محلول را در گلاب و فادزهر داخل کنند و سه وزن ادویه عسل مصفی را بقوام
آورده محلول را کم کم در ان ریزند و بر هم زنند و آتش ملایم بجد یکه بجوش نیاید از اذهند تا تمام
گلاب بان تسقیه کرده شود و گلاب را عسل بخود کشد و بعد از ان ادویه مسحوقه را با ان معجون
سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند حکیم میر محمد مؤمن گفته که در نسخه
اصل این تریاق سیزده و انک فادزهر معدنی داخل است و اگر یافت نشود سیزده قیراط
فادزهر حیوانی خرید کنند و آن مرحوم میفرمایند انچه گفته این تریاق معتدل ست نیست بلکه

حار و یابس ست در اواخر ثانیه تریاق کبیر قلمی فرموده اند که بنده آنم میر محمد هاشم بالهام و تایید
حکیم علیم جمع اجزای آن نموده بلوک و صلوک و اعالی و ادانی و شریف و وضیع و شیخ و شاب
و صبیان و کهول بحجه بکرده در هر فصل از فصول سنه باشخاص کثیره انرا عظیم الفوائد یافت در جمیع
سموم مشروبه و منهوشه و در امراض باردهٔ قلبیه و دماغیه خصوص مالیخولیا و صرع و بالجمله از برای
جمیع منافع که بجهت تریاق فاروق ذکر کرده شده صنعت آن مرکبی صافی اتیج بازرد چاو شیر
از هر یک چهار درم همه این صموغ را در آب مخلصه و عرق بهار نارنج و عرق دارچینی و گلاب
از هر یک بقدر ضرورت بخیسانند و حل نمایند پس بگیرند مومیائی دارابجردی و عنبر اشهب و مصطکی
و کندر و صمغ ضرو از هر یک دو درم و این مجموع را در روغن بلسان ده درم در قدح چینی
در قدر مضاعف بگذارند پس بگیرند مروارید نا سفته یاقوت سرخ رمانی زمرد کهنه عقیق یمانی کهربای
شمع حجر باد زهر معدنی خطائی انه از هر یک چهار درم هر یک علیحده علیحده بر سنگ سماق با گلاب
بسایند تا منحل شوند پس بگیرند لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول و حجر ارمنی که در زمان معروف
است بشمط و ذهب و فضه که هر دو را مکلس نموده باشند از هر یک دو درم ابریشم محرق سه درم
اقراص اسفیل به نسخه که در تریاق فاروق است و ذکر شد حب الخار جنطیانا زرنباد طویل قسط
هیج زراوند مدحرج عرق صفر بزرازیانه فلفل سفید دارفلفل جدوار خطائی مجرب عود قماری
فتاح اذخر ریوند چینی سنبل الطیب قنطوریون دقیق پوست هلیله کابلی اسطوخودوس زعفران
درونج عقربی فاوانیا ماقرقرحا بزر سیسالیوس پوست بیخ کبر افتیمون سانج هندی زرنباد
نارجیل دربائی کاشم و آن تخم انجدان رومی است نام صعتر جندبیدستر کبریت زرد زرنب
بیخ کرمة البیضا که معروف است بمادر و غاریقون سفید بنجاسف افسنتین بابونه از هر یک چهار
درم گل سرخ شش درم مشک تبتی خالص یرک مخلصه فادزهر حیوانی بزی اصطبها نا طکین داعستانی
تراب مرقد حضرت امام حسین علیه السلام از هر یک دو درم عسل صافی سه وزن مجموع ادویه طیر قو
ساختن این تریاق آن است که عسل را با تش بسیار ملایم گذاشته صموغ را در ان حل کرده
بمسواط بر هم زنند تا انکه یکدرد صموغ با عسل متحد پس از آتش برگرفته جواهر و ذهب و فضه مکلس را
در ان حل نموده بمسواط بر هم زنند تا نیکو مخلوط شوند پس اجزا را بروغن بلسان چرب نموده بکف

دست نیکو بمالند تا روغن در جرم ادویه نفوذ کند پس اجزا را اندک اندک بر عسل بپاشند و بر یکدیگر زنند
بمسواط بر هم زدنی قوی متوالی تا اجزا نیکو مخلوط بعسل شوند و در ظرف طلا یا فضه کرده چنانکه
چهار انگشت ظرف خالی باشد و هفت روز آنرا در آفتاب دهند و شبها در زیر آسمان گذارند
و بعد از هفته آنرا در ظرفی که در آن ماش سیاه باشد دفن کنند و هر هفته یکبار روز آنرا از ماش
برآورده سر آنرا بگشایند تا بخارش بیرون رود و روز دیگر باز در ماش دفن کنند تا چهار هفته
پس آنرا بیرون آورده بعد از یک هفته استعمال نمایند شربتی نا یک درم با انچه مناسب باشد تریاق
اربعه این تریاق را تریاق صغیر خوانند از تراکیب قدیمه است پیش از اندرومانس نا بلکه
چنانکه مذکور شد در تریاق فاروق اول تراکیب فاذزهریه اطبا است و تالیف اندرومانس اول
است و این تریاق حار و یابس است در آخر درجهٔ دوم بادر اول درجهٔ سوم محلل ریاح غلیظه و مصلح
کبد و طحال است اصلاحی عظیم و مفتح سدها و نافع است از برای سم مار و عقرب و عنکبوت و جمیع جانوران
گزندهٔ زهردار و صرع و خفقان و جمیع امراض باردهٔ وادرار فضلات محتبسه بسبب برودت
و اخراج جنین میت و تسهیل ولادت میکند و قولنج میکشاید و جمیع امراض باردهٔ را نافع و لیکن
مورث صداع و دمعه است و مصلح آن شیرهٔ تخم خرفه معتبر است صنعت آن حب الغار خرطنا یا
رومی مرکی صافی زراوند طویل اجزا متساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون
سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی از چهار دانک تا یک مثقال با آب گرم و قوت این
تریاق تا دو سال باقی میماند و بدلش نصف وزن آن مثروذلیطوس است و گفته شده
که بعض اطبا بعوض مرصاف قسط تلخ داخل کرده اند و حکایت کرده اند صهار بخت که یافتم در نسخه که
یک جزو زعفران بر اجزای اربعه این تریاق زیاده کرده شده و شیخ رئیس گفته که بعض
اطبا بعوض زراوند طویل مدحرج میکنند و این اقوی است **تریاق افریدس** از تراکیب
اسکندر رومی است و این تریاق ملقب است به منقذ یعنی مخلص و این تریاق را مخلص اکبر گویند
چنانچه موطیرا را مخلص اکبر گویند و این تریاق عجیب الفعل است در تخلیص از سموم بقی و اسهال
و مقوی معده و کبد و طحال است و نافع است از برای امراض صدر و دوار و سقیه کهنه و اوجاع
ظهر و این دوای جید است و لیکن زود فاسد میشود و زیاده بر یک سال نمیماند صنعت آن اصل

عصلی مشوی بزنجبیل سفید مجوف مصمغ تراشیده بروغن بادام شیرین چرب نموده سنبل الطیب از هر
یک ده مثقال حنطیانا هفت مثقال اسارون هفت مثقال از زرق حب الغار از خرنگی از هر یک پنج
مثقال باد آورد بزرگ هفت مثقال مروارید نا سفته از هر یک سه مثقال کهربا بی سمی صندل سرخ صندل
سفید از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بوزن مجموع از هر یک از عسل مصفی و روغن کاو سرشته معجون
سازند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی یکمثقال با آب گرم **تریاق النفع** دافع مضرت
جمیع زهرهاست و قولنج و سده بگشاید و فالج و لقوه و استرخا و اختلاف اخلاط ردیه و اورام حاره
و اوجاع معده را نافع باشد و چشم را روشن کند و مقوی باه باشد و مفتت حصاة و مدر سودا و
رانیکو باشد صنعت آن فلفل ابیض فرنجمشک فاشرا از هر یک دو درم جند بیدستر یکدرم کوفته بروغن
بلسان چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و در جوالنگاهدارند و بعد
از شش ماه استعمال نمایند شربتی یکدانک **تریاق النفع** دیگر از معاجین کبار است و از از
مفرحات شمرده اند و از تریاقات است صنعت آن با قوت رمانی مروارید نا سفته دار فلفل جوز بوا
قاقله کبار شیطرج هندی دارچینی لسان العصافیر سنبل هندی غنچه گل سرخ منزوع الاقماع قرنفل
زنجبیل فوفل سنبل هندی هیل بوا در رونج عقربی بادرنجبویه لسان الثور مصطکی خولنجان مشک
صندل سفید زراوند مدحرج سلیخه سیاه از هر یک دو درم بسباسه شش درم پوست ترنج
سه درم زعفران پوست بلیله جدوار خطائی از هر یک یکدرم بهمن سرخ نیم درم عنبر اشهب
مشک تبتی از هر یک نیمدانک اجزا را کوفته بیخته با عسل مصفی دو وزن ادویه معجون سلیخه
شربتی یکمثقال و این ترکیب سی و دو جزو است و وزن اجزا شصت درم و چهار دانگ
و مزاجش گرم و خشک است در دو درجه و بعضی گفته اند شربتی از این تریاق از یکدرم تا
دو مثقال است **تریاق بلیغ النفع** که جماعتی از اطبا وی را در انواع افاعی مساوی تریاق
کبیر یافته اند صنعت آن انیسون ده درم فلفل سه درم زراوند مدحرج چندبیدستر از هر یک
یکدرم و نیم کوفته بیخته به پیلیخه بسرشند شربتی قدر یک جوزه **تریاق ثمانیه** بعد از تریاق اربعه
تالیف شده نافع است از برای گزیدن حشرات و دافع همه زهرهاست و باد را بشکند و قولنج
بگشاید و تفتیح سدها کند و از برای صلابت طحال و سدهای آن نافع است و فالج و رعشه و صرع

راسود دارد ومنافعش از تریاق اربعه بیشتر است صنعت آن به نسخه سید اسمعیل در ذخیره
این نسخه اصل قلیدس حکیم است وبعد از اندرو ماخس اول که مؤلف تریاق اربعه است چهار جزو
بر آن افزوده که هشت جزو شده ولهذا آنرا تریاق ثمانیه نامند واین تریاق نیز باسم تریاق صغیر
مسمی است بگیرند مرکی صافی صب الغار جنطیانا قسط تلخ از هریک شش مثقال فلفل سفید سلیخه سیاه
از هریک چهار مثقال زعفران دارچینی از هریک دو مثقال اجزا را کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند
شربتی از یکمثقال تا سه مثقال صنعت تریاق ثمانیه به نسخه صاحب اختیارات بگیرند صب الغار جنطیانا
مرصافی زراوند طویل ریوند چینی یوست بیخ کبر زرد جوبه قسط تلخ اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل
بسرشند شربتی از یکدرم تا یک مثقال بعد از گذشتن چهار ماه از ساختن آن استعمال نمایند
وبعضی گفته اند که این تریاق را بعد از گذشتن چهل روز از ساختن آن استعمال توان نمود
تریاق ثابت بن قره عقرب گزیده را نافع بود صنعت آن زراوند طویل ومدحرج یوست
بیخ کبر طرخشقوق اجزا برابر کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی دو درم تریاق سرطان که مسمی است
بدواء السرطان کنیدن کلب را نافع است صنعت آن سرطان محرق ده درم کندر جنطیانا
از هریک پنجدرم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی یکمثقال ودر نسخه دیگر جنطیانا یکدرم واخراست
وفرموده که دو درم صباح ودو درم شام با آب سرد تا روزهای بسیار بدهند تریاق صغیر
شیخ رئیس که در نفع از برای سموم وامراض باردهٔ اقوی از تریاق ثمانیه است صنعت آن جب
بلسان قسط تلخ جنطیانا مر صافی دارچینی فلفل سفید عود هندی فطراسالیون از هریک یکجزو
مشک نبتی ثلث جزوی چند بید ستر ربع جزوی اجزا را کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه
بدستور معجون سازند تریاق صغیر دیگر از شیخ رئیس که در نفع از برای گزیدن جانوران
سمی وسموم ودوفع امراض باردهٔ اقوی از تریاق اربعه است صنعت آن زراوند طویل حب الغار
جنطیانا یوست بیخ کبر افسنتین رومی زرد چوبه بیخ خطمی فاشرا اجزا مساوی کوفته بیخته
بعسل مصفی معجون سازند شربتی یک مثقال تریاق طین مختوم جهت سموم قتاله
نافع است واز خاصهٔ این است که چون مسموم بخورد تا که سم پاک نشود قی نه ایستد واگر بدهند
وقی نیاید دلیل آن باشد که آن شخص سم نخورده صنعت آن تخم گل مختوم حب الغار اریسا بالسوس

کوفته بیخته بروغن کاو جرب نموده بعسل بسرشند شربتی مقابل یک فندق ودر نسخه دیگر اریسا نیست
قبل از غذا وبعد از ان تواند خورد نوعدیگر که جهت سموم قتاله ومنصه از هوام ودواب درنده
مردم نافع است صنعت آن گل مختوم حب الغار از هریک دو درم افسنتین رومی هشت درم جنطیانا
رومی زراوند مدحرج تخم سداب برگ غار از هریک یکدرم کوفته بیخته بعسل صاف بسرشند شربتی
قدر باقلای تریاق طین جدید از مخترعات صاحب خلاصة التجارب وانفع از ان گفته صنعت
آن بگیرند گل ارمنی دو درم فادزهر حیوانی پنجدرم سیماب کشته دو درم بیخناک یکدرم جمله را
سائیده باهم وبجوش بزماز خوار بسرشند وقرصها کرده بسایه خشک نمایند ونگاهدارند شربتی
دو دانک طریق کشتن سیماب چنان است که در بوته کرمی کنند واندکی کوکرد بران بپاشند
ودر ظرف چینی بریزند وبزور سحق بلیغ نمایند ودر اواخر همان قسم ظرف چینی را بر روی
خاکستر کرم گذاشته سحق نمایند چندانکه خشک شود وبیخ ریزه ازان نماند واگر اول بار دارو
خشک سوده در ظرف چینی کرده سحق نمایند چندانکه خاکستر شود دهم نوعی از کشتن بود واگر ازان
یا اندکی دیگر سحق بلیغ نمایند نیز نوعی از کشتن بود واین است قول صاحب خلاصة التجارب
تریاق محمد بن زکریا که نفع دهد اکثر سموم را صنعت آن یوست بیخ کبر افسنتین زراوند
مدحرج جنطیانا اجزا مساوی کوفته بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند
شربتی دو درم تریاق مصنف کتاش بقراطی رافع سموم وادویه سمیه بود صنعت
آن زراوند طویل ومدحرج از هریک دانکی چند بید ستر جاوشیر بارزد از هریک یکدانک
ونیم ادویه کوفته بیخته جاوشیر وبارزد را در شراب تر نموده مجموع را در قدری انگبین
بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال تریاق دیگر که دافع جمیع زهرهاست صنعت آن جب بلسان
زوفای خشک تخم شلغم بری فلفل سفید وسیاه دارچینی وج ترکی انیسون فطراسالیون
اسارون زیره کرمانی بزرالبنج سفید از هریک پنجاه درم زعفران شصت درم ادویه کوفته
بیخته با سه چندان عسل بسرشند شربتی یکدرم با شراب تریاق عام النفع که جهت اکثر سموم
مشروبه وملدوغه نافع است صنعت آن تخم خرمل شونیز زیره کرمانی از هریک دو درم
خطیانا یکدرم فلفل سفید مر از هریک نیمدرم زراوند مدحرج یکونیم درم کوفته بیخته علی الرسم

با یکسیر عسل بسرشند شربتی مثل با علای با شراب تریاق کامل از مخترعات صاحب خلاصة التجارب صنعت آن سیماب کشته پیهناک که بیش سیاه است زنبخ از هریک یکجزو زراوند مدحرج فادزهر معدنی مرکبی زنجبیل خلفل قرنفل مشک تخم سرو کوشت افعی خون کشف از هریک دو جزو و فراسیون بیخ انگدان تخم تربخ مقشر کوشت کاسنی راسو مخلصه قضیب ایل الفخه خرگوش الفخه جعدی از هریک سه جزو فادزهر حیوانی جدوار پوست بیخ کبر دارچینی حنظبا نا از هر یک چهار جزو جوزاتل نصف مجموع ادویه خون بیش تلث مجموع اول گوشتها را نرم بکوبند و قضیب ایل را بمیخان خشک بجوشانند و با کوشتها بکوبند و اگر بمیخان خشک سوخان نموده باکوشتها بکوبند شاید بهتر باشد پس تخمها را با آن بکوبند پس زنجبیل دارچینی و پوست بیخ کبر و پوست بیخ انگدان را نرم بکوبند و با آنها ضم نموده باز بکوبند و بپزند انگاه جمله را بخون کشف صلابه کنند انگاه باقی ادویه و احجار را کوفته بیخته بان ضم کنند و بسیار با هم نرم بسایند و بپزند انگاه جمله را بخون بیش بسرشند و چندان سحق و صلابه کنند که با هم خشک شوند انگاه جمله را با عسل معجون سازند و در حقنه قلعی کرده در شیب جوئکاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از نیم درم تا یکدرم و تا یکدرم و نیم تریاق عسکری جهت دفع عقرب جراره و غیر جراره اثر تمام دارد صنعت آن پوست بیخ کبر بیخ حنظل افسنتین زراوند مدحرج طرخشقوق بابس و بنبار رویه که بتازی حذاء گویند جمله برابر کوفته بیخته تا دو درم بخورند و در نسخه دیگر بیخ حنظل و بنبار رویه نیست و عوض انها حنظبا نا مرقوم شده و بهند اندک که در روز خم کژدم از بن دو ادریک ساعت فرو نشیند و شربت وی یکدرم جهت بالغ و ثلث درم جهت طفل کافی است تریاق دیگر که مقوی ارواح و دافع سموم و مکبود بن را نافع است صنعت آن سارون فطراسالیون اذخر فقاح اذخر تخم انجره لفاف الکرم افتیمون از هریک شش درم بوره ارمنی ملح اندرانی زوفای خشک فودنج جبلی ساذج هندی مصطگی از هریک دو درم شجم حنظل تخم فجنگشت بیخ بارتنگ تخم بارتنگ تخم ملیون بیخ غارغافث حب البان زعفران از هریک یکدرم و نیم راسن مرمجف فلفل زیره کرمانی سنبل الطیب ایرسا از هریک یکدرم مغز بادام شیرین و تلخ بیخ لوف جعده شطیبه غاریقون بابونه از هریک یکونیم درم کبد ذئب مجفف حب الآس

برک طرخشقوق حب کاکنج از هریک ده درم تخم کرفس انیسون افسنتین برک حی العالم از هریک سه درم پوست بیخ بشیرین خشک ناردین فوه از هریک یکدرم و دو ثلث درم عصاره انبر باریس هلیله زرد از هریک بیست درم قنطوریون دقیق مرصافی میعه سائله میعه یابسه جعد کبر با از هریک سه درم ریوند چینی تخم خیارقثار خربزه کک خام از هریک یکدرم تخم حلبه تخم مرو رب السوس از هریک دو درم سرخس پرک شبت از هریک دو درم و نیم ادویه گوفته بیخته باز بیب طائفی منزو الحجم کوبیده سرشته بمجون سازند باید که نوشیده شود در جمیع امراض کبد بارده رطبه با ماء الاصول و سکنجبین بزوری و در امراض حاره یابسه با آب برک کاسنی و آب طرخشقوق که کاسنی بری است و آب برک عنب الثعلب و ابوماهر گفته که اطبای ماهر این تریاق را با ماء الشعیر با صحاب امراض حاره کبد همیشه میخوراندند و در سدد کبدی با سکنجبین بزوری و طبیب باید برحسب هر علت و ترکیب آن با ادویه مفرده و مرکبه بخوراند تریاق دیگر جهت لدغ عقرب صنعت آن مغز کردکان جاوشیر از هریک دو درم سداب جلیت مرکبی از هریک یکدرم کوفته بیخته با انجیر مدقوق یا با عسل مصفی مقوم بسرشند شربتی سه درم با شراب تریاق دیگر که لدغ عقرب را سود مند بود صنعت ان تخم سداب زراوند طویل حب الغار حنظبا نا پوست بیخ کبر افسنتین زرد چوبه بیخ حنظل فاشرا با السیو به گوفته بیخته بعسل بسرشند تریاق دیگر که جهت لدغ عقارب سود مند است صنعت آن بیخ کبر افسنتین نبطی زراوند چینی طویل حنظبا نا کوفته بیخته با عسل سرشته شربتی سه درم تریاق دیگر که عقرب گزیده و خداوندان قولنج و درد احشا و نفخ رود ها را نهایت نافع است و تسهیل ولادت کند صنعت آن مرصاف حب الغار قسط تلخ فودنج سداب بری جندبیدستر عاقرقرحا زنجبیل فلفل شونیز حلتیت اجزا مساوی کوفته بیخته باسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی بقوام آورده بمجون سازند شربتی دو درم با آب نیم گرم و در نسخه دیگر حنظبا نا و زراوند مدحرج داخل ست تریاق لوحنا که دفع سمیت عقرب سریع النفع است صنعت آن جندبیدستر پوست بیخ کبر ریوند چینی عاقرقرحا زراوند طویل اجزا مساوی کوفته بیخته با نگبین صاف بسرشند شربتی یکمثقال با شراب ریحانی بدهند تریاق جهت کزیدن ریتیلا صنعت آن شونیز

ده درم دو قوزیره کرمانی از هریک پنجدرم ابهل جوزالسرو از هریک سه درم سنبل الطیب
حب الغار زراوند مدحرج حب بلسان دارچینی حنظل یا تخم خندقوقی تخم کرفس از هریک دو درم
کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی مقدار جوزی با شراب کهنه یا ماءالعسل بنوشند تریاق
دیگر که دفع مضرت افیون و بیروح و شوکران و کزبره و زرنیخ و سم الفار و اد و به سمیه و سمیات
باز دارد و صنعت آن حلیت جندبیدستر ابهل فلفل سیاه مساوی کوفته بیخته بعسل بسرشند
شربتی مقابل یک فندق با شراب کهنه بعد قئی کردن بمار العسل و شبت و ملح تریاق دیگر
که افیون خورده و عقرب گزیده را نافع بود و مضرت سموم بارده از بدن باز دارد و اگر پیش
از آفت بخوردن این تریاق عادت کند ایمن باشد صنعت آن دانه سیر مقشر برگ درخت
انجیر برگ درخت لاغیه از هریک ده درم گل ارمنی پنجدرم اجزا کوفته بیخته با عسل بسرشند
شربتی یکدرم تریاقیکه ضرر سیماب و سم الفار و زنگار و مردارسنگ باز دارد و صنعت
آن مر افتین تخم کرفس مساوی کوفته بیخته دو مثقال با یک اوقیه شراب بخورند بعد از انکه
قئی کرده باشند بطبیخ انجیر و شبت و قدری نمک میخته و باید که سقمونیا در جلاب دهند که شکم
براند تریاقیکه جهت گزیدهٔ ذئب الیل خورده باشد صنعت آن زنبق فستق فیل زهرج
اجزا مساوی نرم کوفته بیخته بقدر بیضه ازان در یک روز به چهار مرتبه بخورند بعد از انکه
مبادرت بقئی کرده باشند بکرات کثیره و سمن و عسل قلیلی با و داده تریاقیکه جهت گزیدهٔ
عرق دابه خورده باشد صنعت آن زراوند نمک اندرانی بالسویه کوفته بیخته با آب نیمگرم یک
درم بدهند بعد از انکه قئی بدفعات فرموده باشند با عسل و پس از انکه میبیج تارروغن گل
بنوشند و طین مختوم نیز درین حال نفع دارد تریاقیکه همین عمل دارد و عقرب گزیده را
نافع صنعت آن زراوند مدحرج بوست بیخ کبر بالسویه کوفته بیخته یکدرم با شراب بیامیزند و بنوشند
فائده بدانکه ازادویهٔ مفرده و مرکبه فادزهریه نیز و تریاقیه لبن اللاغیه تریاق لدفع افعی است
و شرابیکه افعی در آن مرده تریاق است مر سموم جمیع حیوانات را و تخم اترج مقدار دو مثقال
ضدیت به جمیع سموم دارد خاصه کلب کلب را و بیخ انجدان فادزهر جمیع سموم است و جوزبوا
فندق و انجیر فادزهر است و حنظل یا و جاوشیر مع زراوند و تمرة الدلب رطب فادزهر است

و دارچینی و کاذریوس و کاشم و اذریون و حرف و توم و غاریقون و قرد مانا همه انیها مسهل
اند و طبیخ سرطان نهری و بارزد نیز نفع تمام دارد تریاقیکه عقرب گزیده و افیون خورده
را عجایت نافع است و مساوی تریاق کبیر شمرده اند صنعت آن انیسون ده درم فلفل سه درم
زراوند مدحرج جندبیدستر از هریک یکدرم و نیم کوفته بیخته با مثلث بسرشند شربتی مقدار یکمثقال
تا دو مثقال تریاق دیگر که در لدغ عقرب جید الاثر است صنعت آن بیخ حنظل خشک کرده
دو مثقال با آب گرم بخورند و این دوا اسهال نیز می آورد و حلیت یکمثقال با یک اوقیه شراب
لدغ عقرب را نافع است تریاقیکه جهت ضربه و سقطه که بر سینه و پشت و سائر اعضا رسد اکثر
مستعمل اهل نگاله است و خالی از لفعی نیست صنعت آن بکیرند با دنجانزا و درست در زیر آشیر
کنند که نیم پخته گردد پس برآورده بفشارند و مقدار دو سه تولچه آب آنرا گرفته مقدار یک تولچه
قند سیاه داخل کرده تا دو سه روز هر روز تازهٔ آن را نیم گرم بخورانند بدانکه معنی تریاق
و تریاق الافاعی که تریاق فاروق و تریاق اکبر است دافعی و تریاقاتیکه در آنها افیون بود
در افیون ذکر یافت مانند تریاق برءالساعه و تریاق کبیر مسمی بمثرود یطوس و تریاق
کبیر مسمی بسوطیرا معروف بمجلص اکبر و تریاق کبیر مسمی بشلیثا و تریاق کبیر مسمی بلغزه و تریاق
کبیر شیخ ابوعلی و تریاق صغیر آن و تریاق اعظم حکیم میر محمد مومن و تریاق الاسنان و تریاق
القمع و تریاق العض صاحب خلاصة التجارب ترخوانه باد او معدوله بروزن مردانه نوعی
از طعام باشد که مردم فقیر و نامراد بجهت زمستان سازند صنعت آن چنان است که کندم را
بلغور کنند و با داروهای گرم در آب بجوشانند تا نیک بپزد و قوام گیرد و قدری آبغوره دران
ریزند و اگر میسر نباشد شیر گوسفند و انزاکلولها سازند و خشک کنند و بوقت حاجت قدری ازان
را بجوشانند و بخورند و این را ترخینه نیز نامند ترنیه بروزن قرنیه نوعی از قاتق باشد که مردم
نامراد و فقیر در شهرهای آرد کنند و طریق ساختنش آنست که نان تنوری نیم پخته را ریزه ریزه
کرده با فلفل و زنجبیل و زیره و سیاه دانه نیم کوفته و سبزیهای ریزه کرده مانند شلغم و چغندر
و کندنا و پودنه و امثال انیها و مجموع را در تغاری کنند و سرکه و دوشاب بر بالای آن ریزند
و شب بسیاری بر آن بزنند تا خوب خمیر شود و در آفتاب نهند و همچنین تا چهل روز بدین دستور

هر روز سرکه و دو شاب بران ریزند و برهم زنند و در آفتاب نهند تا بقوام آید و بعد از چهل روز قرصها ازان سازند و خشک کنند و در وقت احتیاج قرصی از انزاروت با آب کرم اندازند نافع شود و فالج آش کنند و اقسام سبزیها انیز کویند و طعامی باشد که آنرا باکوشت و کندم و سرکه پزند و انزا البعربی عویشه خوانند باعین بی نقطه بروزن همیشه برهان قاطع **باب الثاء مع الشین المعجمة تشمیزج** معرب چشمیزک فارسی است که بهندی چاکسو نامند و آن دانه ایست بمقدار بهدانه و مثلث شکل و بهترین آن بزرک سیاه براق است در آخر دوم کرم و خشک و جالی باندک حدت و بنهایت قابض و محلل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و جراحت قضیب و اعضای عصبانی نافع مفردا و مرکبا و ذرور او قطور او کحلا دستور مقشر نمودن تشمیزج چند نوع ست یکی آنکه در آب خالص بخیسانند تا پوست آن نرم کردد پس مقشر نمایند و بکار برند دوم آنکه تشمیزج را در آب کیاه مامیثا بجوشانند و سه روز در همان آب بکذارند پس برآورده مقشر نموده و خشک کرده بکار برند سوم آنکه تشمیزج را در کیه کتانی کرده در آبیکه سرکین حمار دران طبخ نموده باشند بجوشانند پس برآورده مقشر نموده خشک کرده بکار برند چهارم آنکه بکیرند تشمیزج را و در میان پیاز کذارند و پیاز را بخمیر کرفته در زیره آتش بپزند پس برآورده مقشر نموده بکار برند نوع اول از برای خوردن و سه نوع دیکر از برای امراض عین بکار برند آید **فصل در بیان ذرور انکه اصل و عمود در انها تشمیزج است**

ذرور یکه رمد صعب و موی را نافع است صفت آن تشمیزج مقشر کرده پنجدرم دم الاخوین یکدرم کف سفیده تخم مرغ سه درم باید که سفیده تخم مرغ را در ظرف چینی کرده چندان بر هم زنند که تمام کف شود و آنرا خشک ساخته مجموع را نرم صلایه نموده بهنکام صبح و شام در چشم ذرور نمایند **ذرور تشمیزج** که مستعمل اطبای مصر ست در رمد اطفال و وردینج صفت آن انزروت مربی ده درم چشمیزک مقشر سه درم بسیار نرم سائیده استعمال نمایند **ذرور تشمیزج** نافع است از برای درد چشم اطفال صفت آن تشمیزج انزروت سفیده پر بابشیر خراز هر یک ده درم مامیران چینی دم الاخوین از هر یک دو درم کوفته بخته استعمال نمایند **ذرور تشمیزج** که مسمی است بذرور ابیض بسیار لطیف و محلل رمد و مجفف رطوبات عین ست و بجهت امراض چشم اطفال نافع است صفت آن چشمیزک

انزروت سفید بشیر خر پرورده از هر یک جزوی حبة السوداء نشاسته از هر یک یکونیم جزو سفیداب قلعی یج جزوی صلایه کرده ذرور نمایند **ذرور تشمیزج** دیکر مسمی بذرور اصفر این چنین کوید که این ذرور رمد و دردهای چشم را که از رطوبات باشد منفعت دارد صفت آن **تشمیزج** سه درم انزروت سفید پانزده درم نشاسته شش درم همه را نرم سائیده بحریر بیخته وقت حاجت در چشم بپاشند **ذرور تشمیزج** دیکر بیاض رقیق و جرب و حکه و حمیره ملتحمه و بقایای رمد و حرقت و قرحه و دمعه حاره را نافع و حافظ صحت چشم است صفت آن **تشمیزج** بیست مثقال بابیست مثقال آب کیاه مامیثا بجوشانند و سه روز در همان آب بکذارند پس برآورده مقشر نمایند و خشک کنند و ده درم ازانرا بکیرند و با صمغ عربی و سماق و صمغ آلو و انزروت سفید مدبر و نبات سفید و کرد بزر قطونا که در حین کوبیدن ازان جدا میشود از هر یک دو درم افیون دو نخود اجزا کوفته و نرم بیخته **ذرور تشمیزج** که جراحت قضیب را نافع است صفت آن بکیرند چشمیزک را و نرم سوده بر جراحت بپاشند و بادام الاخوین و مرداسنگ و کل ارمنی و امثال اینها نیز مفید است **سفوف تشمیزج** جهت بواسیر خونی و سرعت انزال و سیلان منی نافع صفت آن **تشمیزج** مقشر محرق سه سنی تال نکهانهٔ مدبر که دوای ینبوی است شش شماشه باب کسیر و بابوست پانزده دانه چندروز متوالی بنوشند و طریق مدبر نمودن تا کلهانه آنست که قدری تا کلهانه را بکوبند و در آب بخیسانند و تا کلهانه درست را دران آب بخیسانند پس برآورده خشک نموده بکار برند **قطور تشمیزج** ابتدای رمد را نافع و مسکن وجع است صفت آن **تشمیزج** بهدانه تخم خبازی از هر یک ده دانه نیم کوفته نشاسته نیم درم حضض یکی دو دانک در آب بجوشانند تا غلیظ کردد و باقدری سفیدهٔ تخم مرغ در شیشه کرده بر هم زنند و نیم کرم نموده در چشم بچکانند **قطور تشمیزج** دیکر که در ایام نزاید رمد نافع است صفت آن **تشمیزج** بهدانه از هر یک سی عدد نیم کوفته با یکدرم و نیم انزروت سفید مدبر در شیشه کرده با آب عصی الراعی و شیر دختران با تش ملایم بجوشانند و صاف نموده در چشم بچکانند و اکر آب عصی الراعی نباشد آب بارتنک عوض آن نمایند **کحل تشمیزج** رمد مزمن و بیاض و سبل و تکدر و امثال اینها را نافع صفت آن بکیرند **تشمیزج** را و در جوف پیاز و خمیر کذاشته در زیر آتش پخته مقشر کرده

با نبات سفید زعفران مامیران چینی سرمهٔ اصفهانی کوفته بیخته مانند کحل ساخته در چشم کشند کحل
تشمیرج که آن قدس سره ترتیب داده اند جهت امراض مذکورهٔ عین صنعت آن بگیرند تشمیرج
را در کفیه کتانی کرده در آبیکه دران سرکین حمار طبخ نموده باشند بجوشانند پس برآورده
مقشر کرده انزروت سفید بدبراز هریک دو مثقال سفید اب قلعی شسته توتیای کرمانی مغسول
مامیران چینی اقلیمیای ذهبی حضض یکی از هریک یکمثقال کوفته نرم بیخته مانند سرمه در چشم
واگر خواسته باشند ازین بشیاف ساخته عند الحاجة بالعاب جلبه سائیده شب در چشم کشند و اطبای
هند فرامیگیرند ازان عرقی و میکوبند نافع است از برای بواسیر و ناصور و کسر ریاح و منافع
بسیار برای آن ذکر کرده اند صنعت آن بگیرند تشمیرک یازده سیر و آس کرده سعد هندی دو سیر
و در دو من آب بجوشانند تا به نصف رسد پس در خم کرده پانزده سیر قند سیاه کهنه داخل کرده
خم را در سرکین اسپ دفن کنند و نه روز بگذارند که برسد پس برآورده قرنفل جوز بوا بسباسه از هریک
دو درم خولنجان پنجدرم نیم کوفته داخل کرده عرق کشند و در شیشه نگاهدارند و بنوشند شربتی پنجاه
مثقال و همچنین تشمیرج مقشر را بدستور مستور نرم سوده و چون در چشم کشند همان منافع بخشد باب
التاء مع الفاء **تفاح** بفارسی سیب مندشیرین آن در اول گرم و در دوم تر و ترش آن
در اول دوم سرد و خشک و مزمن که میخورش نامند در حرارت و برودت معتدل و در اول
خشک و مجموع آن مقوی دماغ و دل و جگر و جهت خفقان و عسر النفس نافع اند و در حدیث وارد است
که خوردن تفاح حامض مورث نسیان است و شیرین آن مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله
بصفرائی که در معده باشد و با قوت تریاقیه و پخته آن جهت سرفهٔ مزمن و آب آن با شراب و گوشت
آب جهت رفع غشی مجرب و آب آن در معاجین مفرح مقوی فعل آن و اکثار خوردن آن باعث بیماری
مرکبه و نسیان و مولد ریاح و مصلحش اغذیهٔ لطیفه است و ترش آن قابض و مسکن قوی و عطش و موافق
معده صفراوی و پخته آن در خمیره جهت اسهال دموی و مصلح ادویهٔ سمیه و خشک کرده آن با آب انار
و ادویهٔ مناسبه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قوی نافع و اکثار آن مضر بسینه
و مورث ذات الریه و ریاح و عروق و مصلحش گلقند و دارچینی است و ترش شیرین آن مولد خلط
صالح و در افعال مثل ترش آنست و نارس و بی مزه آن مولد خلط خام و صفرا و آن در ابتدای امور

حاره نافع و سیب تلخ قابض تر از همه و عصارهٔ سیب و عصارهٔ برگ آن جهت سموم مفید تر ترش
هفت مثقال است و شکوفهٔ آن با ادویهٔ موافقه جهت دفع اخلاط متعفنه و با ادویهٔ مفرحه جهت
تفریح موثر است و گویند اقسام سیب هرگاه بخلط حاره که در معده باشد برسد دفع آن میکند و سیب
ترش که آب آنرا بدون شربتی بقوام آورده باشند در آخر اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل
و جهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قئی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع و مضر
اسهال دموی و شش و رب شیرین آن در افعال قوی تر از سیب شیرین است و شربت سیب جهت
سموم و وبا و تفریح قلب بسیار موثر و مربای آن در جمیع افعال بهتر از مفرد آن است و در حدیث
وارد شده که تفاح نافع است از برای سم و سحر و ملحی که عارض میگردد در اهل زمین و از برای بلغم
غالب و نیز چیزی انفع و اسرع ازان نیست و در حدیث دیگر وارد است که قالح حمی و مسکن حرارت
است و در حدیث دیگر وارد است که قاطع رعاف است و در حدیث دیگر وارد که در ایام وباخوردن
آن مفید است و در احادیث متعدده وارد است که خوردن سویق تفاح قاطع و دافع کسموم
مشروبه و ملسوعه از مار و عقرب است **جلنجبین تفاح** که تفاح مربا و بفارسی گلقند گل سیب
نامند ضعف دل و دماغ را سود مند بود و تقویت بخشد و باه را برانگیزاند صنعت آن برگ گل سیب
یکمن با دو من قند سفید شسته در شیشه کرده در آفتاب نهند تا چهل روز بکار برند **فصل**
در بیان جوارشات تفاحی جوارش تفاح که جهت تقویت حشا و معده و دماغ
و باضمه و تقویت قلب نافع است صنعت آن بگیرند طل سیب شیرین که پاک کرده باشند از پوست
و دانه و با شراب ریحانی بجوشانند تا مهر شود و از بالایش بیرون کرده و نیم رطل قند سفید و نیم رطل
عسل سفید مصفی داخل کرده بقوام آورند پس فلفل دار فلفل از هریک دو مثقال زنجبیل یکمثقال
زعفران عودی هندی از هریک پنج مثقال کوفته بیخته بآن بسرشند و در نسخهٔ دیگر زعفران نیم مثقال
است و این اصح است **جوارش تفاح** دیگر قلمی فرموده اند که از تالیف بندهٔ درگاه حکیم
معتمد الملوک سید علوی خان است نافع از برای خفقان و ربع و وسواس و مالیخولیای امراقی و تقویت
قلب است صنعت آن بگیرند سیب شیرین پاک کرده از پوست و دانه و ریزه کرده در عرق فرنجمشک
به پزند تا مضمحل شود پس از بالایش بگذارند پس بگیرند آمله منقی پانزده مثقال و یک شب در گلاب

بنجیسانند پس روز دیگر آنرا شسته با کلاب وعرق گاوزبان وعرق بید مشک از هریک یک چهار یکمن تبریز بجوشانند تا مهر اشود از پالایش بیرون کرده کل گاوزبان ابریشم مقرض دانه هیل صندل سفید بادرنجبویه ورق گل سرخ کهربای شمی عودهندی پوست اترج پوست بیرون پسته از هریک دو مثقال عنبر اشهب زعفران مشک تبتی از هریک یکمثقال نبات سفید شربت فواکه تبرشیر از هریک یکچهار یکمن تبریز در سیب آماده داخل کرده بقوام آورند و باقی ادویه کوفته بنجیز بدستور مقرر بآن سرشته جوارش سازند شربتی دو مثقال **جوارش تفاح** معده صنعت آن بگیرند سیب شیرین شامی از پوست و دانه پاک کرده یکرطل وآنرا در شراب ریحانی ویا مثلث باکلاب یاسر که بنجیسانند یکشبانروز پس با آتش ملایم بجوشانند تا مهر اشود در پالایش بپالایند پس قند سفید یا عسل مصفی یکرطل داخل کرده بقوام آورند عودهندی طباشیر سفید قرنفل دانه هیل صندل سفید از هریک نیم درم زعفران دو دانگ عنبر اشهب مشک تبتی از هریک نیم دانگ کوفته بنجته بآن بیامیزند شربتی یکمثقال تا دو مثقال **جوارش تفاح** دیگر معده ودل وجگر را قوت دهد وغشی وخفقانرا سود مند بود وسوداوی مزاج را موافق باشد صنعت آن آب سیب ترش آب سیب شیرین از هریک دو نیم رطل گلاب قند سفید وعسل مصفی از هریک یکرطل مجموع را باهم قوام آورند واین اجزا کوفته بنجته در آن بیامیزند سنبل الطیب قرنفل دارچینی مصطکی گل گاوزبان عودهندی تخم بادرنجبویه از هریک چهار درم ودر نسخه دیگر دو درم است مشک نیم درم شربتی پنجدرم **جوارش تفاح** به نسخه صاحب کامل الصناعة صنعت آن سیب شیرین شامی رسیده از پوست ودانه پاک کرده یکرطل وبا شراب ریحانی جیده بپزند تا مهر شود پس بگیرند عسل نحل سفید منزوع الرغوه یکرطل وسیب را مالیده وازپالایش گذرانیده ودر عسل داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند فلفل سیاه دارفلفل از هریک یکدرم ودرم زعفران خشک درم زنجبیل چهار درم عودقماری خام پنجدرم کوفته بنجته بآن بسرشند ودر سینی مس آنرا پهن کرده ببرند هر قطعه سه درم تا سه مثقال ودر برگ اترج بگذارند ودر وقت حاجت شربتی یکقطعه **جوارش تفاح** به نسخه این جزله ضعف معده وقلب را نافع بود ومقوی باصه است وخفقانرا سود دارد صنعت آن بگیرند سیب شیرین شامی اصفهانی پاک کرده از پوست ودانه

وتفلی که در میان آنست یکرطل ودر شراب مثلث بنجیسانند یکشبانروز پس بجوشانند تا مهر شود پس نرم بکوبند وبپالایند وعسل سفید مصفی بوزن آن دران داخل کرده ودیگر بار بجوشانند تا بقوام آید عودهندی زنجبیل قرنفل جوزبوا زعفران از هریک یکدرم ودر نسخه دیگر بجای آن دو درم این ادویه داخل است زنجبیل اقاقیا نارمشک از هریک نصف مثقال عودهندی دارچینی از هریک ربع مثقالی زعفران نیم مثقال مشک تبتی خالص یکدانگ جمله را جدا جدا کوفته بنجته وزن کرده درهم بیامیزند وبعسل مخلوط بسیب مقوم بسرشند ونگاه دارند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال است **حلوای تفاح** مقوی معده وجگر ودل ومولد خلط صالح ومعتدل است صنعت آن یکپزند سیب اصفهانی وپوست تخم آنرا دور کرده بپزند تا مهر اشود ودر وقت طبخ قدری گلاب داخل نمایند پس نبات سفید یا غسل بقدریکه مطلوب باشد داخل کرده بپزند تا منعقد گردد ومغز پسته بوداده بقدر احتیاج داخل کرده در طبق چینی پهن کرده بکار برند **خمیره گل سیب** مقوی قلب وکبد ودماغ ودافع صعود بخار بدماغ است صنعت آن یکپزند گل سیب وبانصف آن قند سفید کوبیده سرشته چهل روز در آفتاب گذارند پس بکار برند **رب تفاح** حلو باشراب ودافع اللخ جهت رفع عشی مجرب است صنعتش آنست که آب آنرا گرفته با گلش ملایم بجوشانند تا بقوام آید ونگاه دارند ودر وقت حاجت بکار برند **ورب تفاح** حامض که بطریق رب تفاح حلو بپزند باشند در اول سرد ودر رطوبت ویبوست معتدل است بجهت غلبه صفرا وغلیان خون واسهال صفراوی وقی صفراوی ورفع غم والم سوداوی نافع است ورب سیب شیرین در افعال اقوی از سیب ترش است **سکنجبین تفاحی** که قدس سره انفع است از سکنجبین ساده سکری ازبرای حرارت قلب وخفقان حار وحمیات محرقه که از تعفن صفرا در حوالی قلب باشد صنعت آن بگیرند آب سیب شیرین اصفهانی دو رطل پس آنرا در دیگ سنگی کرده چهار جوش داده کف آنرا بگیرند پس فرود آورده بگذارند تا سرد شود سر آنرا بپوشانند وسه چهار ساعت بگذارند تا در آن ته نشین شود پس آب صافی بالای آنرا آهستگی بگیرند که در دان مخلوط نگردد با دو رطل شکر سفید فائق ویک اوقیه گلاب بجوشانند وقدری سفیده تخم مرغ ممزوج بآب بر بالای آن بپاشند وکف آنرا بگیرند پس چون دیگر کف برنیاورد صافی نموده باز در دیگ سنگی کرده سرکه

انگوری جید نیم رطل داخل کرده بجوشانند با آتش ملایم تا بقوام آید پس یک اوقیه دیگر سرکه داخل نموده دو سه جوش دیگر داده از آتش فرود آورده بگذارند که سرد شود در ظرف چینی یا زجاجی نگاهدارند مشربی یک اوقیه با شیره تخم خرفه مقشر

فصل در ذکر شرابهای تفاح

شراب تفاح مطیب به نسخه ابن ماسویه گفته که این شراب سه دوخشک است فم معده را قوت دهد و رنگ رو را نیکو گرداند و بوی دهان را خوش کند و تنگی نفس و وسواس سوداوی و خفقان را سود دارد و حبس قی و اسهال کند صنعت آن بگیرند تفاح مز را یعنی سیب ترش شیرین و پوست و تخم آنرا دور کنند و پنج رطل آنرا در هاون سنگی بدسته سنگی بکوبند پس پنج رطل نبات سفید و عسل سفید خشبوی مصفی را با وی بیامیزند و هر دو را بیزند پس دوازده رطل آب باران با وی بیامیزند و دیگ پاره را نیک بپزند پس یکدرم مشک تبتی خالص و سه درم عود قماری و دو درم از هر یک از سک و مصطکی سومی کوفته بیخته در آن کنند و بکیجه بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود و در شیشه کنند و سرش را بپوشند و یک ماه در آفتاب گذارند شاسطبر شود و دانگاه در سبوی رنگین کنند و نگاهدارند و بوقت حاجت بکار برند

شراب تفاح مقوه به نسخه سید اسمعیل که در ذخیره ذکر کرده ضعف قلب و امراض سوداوی را نهایت نافع است صنعت آن بگیرند سیب شیرین شامی یا اصفهانی و پوست و تخم آنرا دور کرده بکوبند و آب آنرا بگیرند و در هر دو من آب آن بگیرند آب سفرجل اصفهانی و یکمن شراب ریحانی داخل کنند و همه را در دیگ کنند پس بگیرند قرنفل یکمثقال عود قماری خام دو درم گل کاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک از هر یک سه درم ورق گل سرخ دو درم همه را نیم کوفته در صره کتان کشتادی کنند و دران اندازند و با شش ملایم بجوشانند و صره را بدست بمالند تا آبها به نصف رسد پس صره را نیکو بمالند و شیره اش را آورند و بفشارند دران آبها دو کرت کنند و یکمن قند سفید داخل کرده بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده نگاهدارند شربتی دو اوقیه

شراب تفاح مقوه دیگر نیست مثل این شراب دوائی در تقویت اعضای رئیسه و دفع خفقان و تحریک شهوت طعام و اصلاح حال نفساء و حفظ جنین و دفع وسواس و خوف از برای کسیکه از اسک دیوانه گزیده باشد و از برای جمله سموم صنعت آن بگیرند سیب شیرین شامی یا اصفهانی و پوست آنها را بکارد چوبی جدا کنند و تخم آنها را

نیز تمام دور کنند و بکوبند و هر رطلی از آنرا باده رطل آب باران آنمقدار بجوشانند که سه ربع برود و ربع بماند پس بپالایند و داخل کنند دران سدس وزن آن آب انرج یا آب لیمو هر کدام که باشد پس بگیرند بازای هر یک رطل ازان انیسون پنجدرم مصطگی چهار درم دانه هیل بوا اجوز بوا بسباسه قرنفل از هر یک دو درم و کوفته در کیسه کتان کشادی کرده دران اندازند و دائم کیسه را بمالند تا بقوام آید از آتش برگرفته سرد کرده کیسه را خوب بمالند و شیره آنرا برآورند و بفشارند و دور کنند و شربت را در ظرف چینی یا زجاجی نگاهدارند

شراب تفاح مقوه دیگر یعنی خمیر آن گفته اند که نیکوترین شرابهاست شراب سیبی است که از سیب شامی یا سیب اصفهانی فراگرفته باشند گرم و خشک است در درجه اول فم معده را قوت دهد و خفقان و قی و اسهال را سود دارد و مقوی روح است صنعت آن سیب شامی رسیده را پوست بازکنند و از دانه پاک سازند و پنج رطل آنرا بکوبند و آب آنرا بگیرند و پنجرطل قند را کوفته دران داخل نمایند و دوازده رطل آب باران دران انداز ند و نیک بر هم زنند و در ظرف بگینه کرده یا در ظرف چینی کرده و پاره مشک و سه درم عود هندی و سک اصلی و مصطکی از هر یک دو درم کوفته بیخته دران اندازند و سر ظرف را محکم نموده در آفتاب بگذارند و بعد از یکماه برآورده صافی نموده بکار برند

شراب تفاح بنسخه دیگر صنعت آن آب سیب شیرین آب سیب ترش شراب ریحانی از هر یک یکمن بجوشانند و در وقت جوشانیدن این ادویه را نیم کوفته در پارچه کتانی بسته دران اندازند عود قماری دو درم قرنفل یکمثقال کاوزبان بادرنجبویه گل سرخ از هر یک سه درم و لحیه بلحیه صره را بدست بمالند و بعد از فراغ از طبخ باده رطل نبات سفید بقوام آورند شربتی یک اوقیه

شراب سیب حلو ساده جهت سموم و وبا و تفریح دل بسیار نافع است و مقوی معده و قلب است و نافع است از برای سوء مزاج حار و اشتهای طعام آورد و اسهال صفراوی و قی صفراوی باز دارد و تهوع و غثیان را ساکن گرداند و از صناعات جالینوس است صنعت آن بگیرند سیب شیرین اصفهانی رسیده و پوست و تخم آنرا دور کنند و آنرا در هاون سنگی بدسته بکوبند و آب آنرا بگیرند پس آنرا در دیگ سنگی یا مسی تازه قلعی کرده چند جوش خفیفی بدهند و کف آنرا بگیرند پس فرود آورده زمانی بگذارند که در آن ته نشین شود پس بگیرند

صافی آنرا بنحویکه در و داخل نشود و ده من آب آنرا بجوشانند تا بدو من رسد پس یکمن قند سفید
داخل کرده باتش ملایم بقوام آورند صنعت شراب تفاح ساده به نسخه دیگر بگیرند آب سیب شیرین
سه من و آنرا چند جوش داده بگذارند یکشب تا درد آن ته نشین شود پس بانگبت وزن آن آب
قند یا عسل یا دوشاب انگوری یا سیلان رطب بقوام آورند و بعضی آب سیب را با شیرینی بالمناصفه
بقوام می آورند **عرق تفاح** منقول از خط میرزا رحیم حکیم باشی که قلمی فرموده که نسخه این
عرق را میرزا اعلاء الدین کاشی از هند آورده از برای تقویت قلب و تفریح بی نظیر است صنعتها
آن سیب شیرین از پوست و تخم پاک کرده پنجمن تبریز پنجاه یکمن و نیم صندل سفید دویست مثقال
دارچینی سیلانی یکصد مثقال آشنه بیست و پنج مثقال دانه هیل سی و سه مثقال و دودانک
قرنفل ده مثقال چوب چینی جوزبوا بسباسه از هریک پنجاه مثقال حدوار خطائی مجرب یکمثقال
و چهار دانک مصطگی بیست مثقال و دو دانک سورنجان پانزده مثقال و دو دانک مشک
خطائی چهار دانک شقاقل بیست و پنج مثقال زرنباد هشت مثقال و دو دانک بیخ تفاح شانزده
مثقال و چهار دانک زعفران سیزده مثقال و دو دانک در و بیخ عقربی شش مثقال و چهار
دانک عود هندی شش مثقال و چهار دانک عنبر اشهب یکمثقال با در نجبویه شانزده مثقال و چهار
گلاب شش منا عرق بید مشک ده منا اجزا بغیر از عنبر و مشک و مصطگی و سیب و سنجد
شبانروز در گلاب و عرق بید مشک بخیسانند و در وقت عرق کشیدن سیب و سنجد و مصطگی
و زعفران را داخل نمایند و مشک و عنبر را در پارچه کتانی بسته بدان نیچه بسته عرق کشند **عرق**
تفاح به نسخه دیگر صنعت آن بگیرند سیب رسیده خوشبو را پوست آنرا جدا کرده با آب در دیگ کنند
پس سنبل الطیب گل کاوزبان با در نجبویه عود قماری خام زیره کرمانی صندل سفید شسته بسباسه
اجزا مساوی نیم کوفته در کیسه نازکی بسته دران اندازند و عرق کشند و اگر بجای آب گلاب کنند
بهتر است و اگر خواهند قدری عنبر بدان نیچه بندند و بعضی بیخ تفاح و بزرالبنج نیز اضافه نموده اند
مربای تفاح در جمیع افعال اقوی از سیب غیر مرباست نافع است از برای تقویت معده
و قلب و نیکو کردن بوی دهان صنعت آن بگیرند سیب رسیده نیکو شامی و پوست آنرا بکارد
چوبی جدا کرده تخم و ثفل آنرا به ثفل کش برآورند و در آب و قدری گلاب به پزند چون نیکو پخته شود

از آب بیرون آورده بگیرند پس پاکیزه آنرا خشک کنند تا آبی را که جذب کرده است پس دیگ را
را در آب آن بقوام آورده سیب را دران اندازند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و سرد کرده
نگاهدارند و بعد از دو سه روز ملاحظه نمایند اگر سیب آب پس داده و شیره نبات رقیق شده باشد
سیب را برآورده شیره را باز بقوام آورده سیب را داخل نمایند و اگر خواهند بجای نبات عسل سفید
مصفی کنند و در آخر قدری مشک با گلاب سوده اضافه نمایند و وقت خوردن با ورق نقره تناول
نمایند **باب التاء مع المیم تمر** بفارسی خرما نامند و آنرا از ابتدای تکون تا انتها هفت مرتبه
میباشد یکی طالع و ولیع نیز گویند دیگر بلح سوم خلال چهارم بسر پنجم قسب ششم رطب هفتم
تمر و هریک در موضع خود مذکور است و تمر دو دوم مکدم و در اول خشک و بعضی در اول تبر دانسته
اند مبهی مبرد دین و موافق سینه و شش و کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی کرده لاغر شده
و ملین مفاصل و جهت فالج و اعیا و درد ورک و امراض باردہ و بلغمیه و درد کمر و طبخ آن با حلبه
جهت تب بلغمی و حصاة مجرب و مولد سودا و سده جگر و سپرز و محرق خون و معفن اخلاط
و مصدع و مورث قلاع در مده و درد دندان و مصلحش روغنها و خشخاش و بادام و سکنجبین و آب انار
و محرور را اجتناب اولی و در بلدیکه خرما حاصل نشود اهل آن بلد را باید بسیار بقلیل نمایند و دانه
خرما مرکب القوی و قابض و مسحرق آن جهت اسهال و در رو سوخته آن جهت روبانیدن مژه
و قروح خبیثه و الصاق جراحت تازه و قرحه چشم و سیل و جرب و حدت بصر نافع است و چون تمر را
در شیر تازه دوشیده خیسانیده تناول نمایند و از عقب آن شیر بنوشند در تقویت باه بی عدیل
دانسته اند **تمر هیروني** تمریست باریک کوچک سرخ رنگ با استه باریک کوچک و از تمر خبیص
میسازند و آن بفتح خاء معجمه و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و صاد مهمله بفارسی چیگال
و مالیده گویند و آن غذای غلیظ و دیر هضم کثیر الغذا و مسمن بست صنعت آن نان میده روغنی
را ریزه ریزه کرده با خرمای استه بیرون آورده در هم بالند و روغن داغ کرده و بر روی
آن ریخته در هم سرشته تناول نمایند و از خرما غذای دیگر که آنرا رنگینک گویند میسازند باین طریق
که استه خرما را بیرون کرده در طبق چین نموده آرد میده و در روغن بریان کرده اندک گلاب
و دانه هیل بران پاشیده و بر روی آن کرده میخورند و از رطب و هم پرده خرما بهتر است و بس

وسیلان بفارسی دوشاب خرمای نامند و آن انواع است آنچه شیره خرما را گرفته طبخ داده باشند
و بس مینامند و آنچه شیره آنها را در طبقها کرده در آفتاب گذارند تا غلیظ و منجمد و منعقد گردد آنرا بسر
آفتابی گویند و آنچه جلتهای خرما را در حجره بر هم چیده و بیکطرف نشیب حجره حوضی ساخته که آنچه شیره
از جلتها تراوش و سیلان نماید در آن جمع گردد و پس برداشته بدون طبخ استعمال مینمایند این را
سیلان نامند در دوم گرم و در اول خشک بلین طبع و کثیر الغذا و موافق بارد المزاج و بلغمی و جهت
سرفه و فالج و درد مفاصل نافع و طلای آن به تنهائی و با قسط و نمک جهت کلف و باهتو نیز
جهت جمود اعضا در سرما نافع و مولد سودا و مرق خون و مصلح سمکه و بادام و خشخاش و شیرخشت
است دوا التمر مقوی باه است صنعت آن بگیرند خرمای چیده را و سته آنرا بیرون کرده در
شیر گاو بخیسانند پس خرما را خورده شیر را از بالای آن بنوشند و اگر در آن اندکی زنجبیل
داخل کنند بهتر است برب بسر قی و اسهال باز دارد و معده ضعیف را نافع باشد صنعت آن
بگیرند خرمای نیم رسیده سبز و سته آنرا برآورند و بکوبند و بفشارند و صاف نمایند و با آتش نرم
جوش دهند تا ثلث آن بماند نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند مربای تمر از برای تسمین
و تقویت باه مفید است صنعت آن بگیرند خرمای رسیده خوب و سته آنرا بیرون آورده بجای
سته مغز بادام مقشر و پایسته مقشر گذارند و در مرتبان دیا در کند و کرده سیلان رطب یا شیره
نبات که اندک زنجبیل در آن داخل کرده باشند بر روی وی کنند و چند روز بگذارند که شیره
در جرم خرما جذب شود پس بکار برند و اگر قدری کنجد سفید مقشر نیز داخل کنند خوب است
تمر هندی بار درختی است در غلافی و نهایت بقدر شبری و بادانها بشکل باقلای کوچکی پهن
و درخت آن عظیم و باطراف شاخها شاخهای باریک بسیار برآمده و بهر دو طرف شاخهای باریک
مقابل هر برگها کوچک طولانی از پنج صف تا ده دوازده رسته و طعم آن اندک ترش و با عفوصت
بسیار و طعم مانی الغلاف که لحم آنست ترش و سرخ تیره و به هندی املی نامند و نوعی گریسرخ
میباشد بهترین آن پخته بکمال رسیده خالی از عفوصت صادق الحموضت منتقی از حب و لیف است
که نه بسیار کهنه و نه بسیار تازه باشد در سوم سرد و در دوم خشک و مسکن غثیان صفراوی و ملین
طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در جوضانات مسهلی سوای آن نیست و مطفی هیجان خون و جهت

خفقان حار و حکه و جرب و قلاع و عطش و تپهای حاده و تپهای عشیه و کرب و تفریح محرورین بعد ازالت
و اکثار آن مورث سبح و سعال و مضر سپرز و مولد سده و مصلح کثیرا و خشخاش و بنفشه و لعاب اسپغول
و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال و بدلش آلوی سیاه و در غیر اسهال
زرشک و دانه آن در سیم سرد و خشک و قابض و مغر آن جهت امساک منی مجرب است
و ضماد آن جهت خلع عضو و قوی و تقویت سستی عضل و بابیه و امتلال آن جهت نضج و کشودن
دمل آزموده و تضمید مطبوخ آن مسکن اورام و دردهای حاره است و با شیر بز جهت تحلیل
اورام و نضج آنها و دمامیل مفید خصوصا که با تخم ریحان کوبیده پخته باشند جوارش تمری
نافع از برای حبس بول و قولنج و درد معده صنعت آن بوره ارمنی زیره کرمانی مدبر قطر
اسالیون زنجبیل فلفل سفید از هر یک یکجزو و صمغ نیای مشوی دو جزو خرمای بیروانی از
دانه و پوست پاک کرده مغز بادام شیرین مقشر یک سد اب خشک از هر یک چهار جزو ادویه را
کوفته بیخته خرما را یک شبانروز در سرکه انگوری بخیسانند و نرم بکوبند و ادویه را کوفته بیخته
بآن بسرشند و مجموع را العسل مصفی بسرشند و بوقت حاجت شربتی از آن تا چهار مثقال
بکار برند جوارش تمری دیگر منقول از قرابادین افندی صالح چلبی حکیم سلطان قیصر روم
نافع از برای ضیق النفس و ضیق الصدر و تقویت معده و اوجاع کرده و استسقا و تفریح قلب
و قدر شربتش سه درم صنعت آن قرنفل زنجبیل از هر یک پنجدرم دارچینی سنبل الطیب
کثیرا بلا در سته خرما حب بلسان کبابه چینی انیسون اهل فلفل دار فلفل از هر یک یکدرم مروارید
ناسفته طباشیر سفید از هر یک ثلث درمی ورق طلا و نقره شاخ کوزن از هر یک ثلث درمی
دندان فیل مشک ننی عنبر اشهب از هر یک ثلث درمی عسل سفید خوشبوی مصفی بقدر
کفایت بدستور معجون سازند حلوای بزر تمر هندی قوت باه بیفزاید و امساک منی آورد صنعت
آن بگیرند تخم تمر هندی و پوست آزاد و کنند و خوب بسایند که مثل آرد شود و در روغن بریان
کنند و با قند حلوا نمایند و اگر در آخر قدری جوز بوا و بسباسه و دارچینی و زعفران و قرنفل سایند
اضافه نمایند میگردد و اقوی و الذ سکنجبین تمر هندی که قدس سره نافع از برای شدت
حرارت و حمیات حاده و قیکه با قبض طبیعت باشد و از برای دق صفراوی و تقویت معده و کبد

حار نافع صفت آن بگیرند تمرهندی نیم رطل و در دو رطل آب خالص و دواوقیه گلاب بخیسانند شب
وصبح آب صافی آنرا از غیر مالیدن جرم آن بدست بگیرند و در دو رطل شکر سفید جید داخل کرده بجوشانند
و قدری سفیده تخم مرغ مخلوط با آب بآن بزنند و کف آنرا بگیرانند و چون دیگر کف برسر نیاورد مصفی
نموده باز در دیک سکنگی نموده مقدار نیم رطل سرکه انگوری جید داخل کرده بجوشانند تا بقوام
آید و نگاهدارند **شراب تمرهندی** سکن عطشان صفراوی بلیغ طبع و مسهل صفراء و خلط
محترقه هست و مطفی و مسکن هیجان خون و جهت خفقان حار و تپهای گرم نافع هست صفت آن
بگیرند تمرهندی منقی از حب و لیف نیم من و در آب بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده
و نیم من قند سفید داخل کرده بقوام آورند **شراب تمرهندی** بنسخه دیگر
نافع هست از برای تپهای صفراوی و تپهای گرم و یرقان و مسهل صفرا هست صفت آن تمرهندی منقی
از حب و لیف را در آب بخیسانند پس بجوشانند تا مهرا شود صافی نموده قند سفید بقدر یکه خوش طعم گردد
داخل کرده بقوام آورند و اگر قدری مجموده داخل نمایند قوی الفعل میشود و حکیم معصوم گفته برای
زیادتی قوت اسهال یکدرم سقمونیای مشوی و ده درم ترنجبیل سوده اضافه نمایند **مربای تمرهندی**
مقدار پانزده درم در آب ممزوج کرده بیاشامند مربای تمرهندی در افعال قریب هست بشراب
آن و از آن کیف تر صفت آن بگیرند تمرهندی سرخ تازه و پوست انرا دور کرده هسته آنرا بیرون آورند
و بپزند تا نرم شود پس قند سفید یا نبات سفید داخل کرده چند جوش دیگر دهند که بقوام آید و بکار
برند **معجون تمر** جهت عسر بول و قولنج و نافع دق مشقت اسهال میکند و در زمستان و تابستان
میتوان داد صفت آن خرمای بیرونی یا تمر صرفان دانه بیرون کرده پنجاه درم بکشیانند روز در
سرکه انگوری خیسانیده بپزند و از بالایش بیرون کنند پس سقمونیا سداب خشک از هریک
هفت مثقال فلفل سیاه یکصد دانه زنجبیل سه مثقال بورهٔ ارمنی یکمثقال مغز بادام مقشری عدد
کوفته بنخیته تمر مطبوخ در سه وزن ادویه بعسل مصفی سرشته معجون سازند شربتی چهار مثقال
با آب گرم فرو برند و این قریب هست بجوارش که ذکر آن کرده شده **معجون تمری** بنسخه منقا
قولنج را بکشاید صفت آن زنجبیل فلفل سفید از هریک بیست درم سقمونیا ده درم دانه خرما تخم بیرون
کرده مغز بادام برک سداب از هریک شصت درم خرما را یکشبانروز در سرکه خیسانیده بکوبند و با ادویه

دیگر بسرشند و با نیم من عسل صاف معجون سازند شربتی سه درم تا چهار درم **معجون**
تمری دیگر قولنج بکشاید صفت آن زنجبیل فلفل سفید از هریک بیست درم سقمونیای مشوی
زیره کرمانی قسط قطر اسالیون خرما بیدانه مغز بادام مقشر از هریک شصت درم سداب پنجدرم
خرما را یکروز و یکشب در سرکه بخیسانند و دست مالیده نرم کنند و دوا را کوفته بنخیته با نیم من عسل
صاف معجون سازند و عند الحاجت بکار برند **باب التاء مع النون تنباکو** حکیم
میر محمد مؤمن در تحفة المومنین نوشته اند که تنباکو ظاهرا قسمی از ماهی زهرج جبلی که قلموس نامند
بوده باشد جهت آنکه در بابت بقسم سوم آن شبیه و در سمیت نسبت بماهی چنان هست که قلموس
تعریف کرده اند و برکش مانند برک آن که متل کریب و ازان دراز تر و باندک رطوبت چسپنده
و ساقش زیاده بذرعی و باندک زعب و تخمش در غلافی و بسیار ریزه مائل بسیاهی و از خبه
ریزه تر و بلخ هست و مؤید دیگر آنکه در زمان بقراط بجهت رفع وباگیاهی را مقرر کرده که آورده
در خندق اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث گردید که احد یرا وبا اثر نکرد و آن گیاه
قسمی از قلموس بوده و این اشوبا تمام کومیا شد و کوبند باعث وفور و شهرت آن در ایران
و هندوستان پرتگیش که صنفی از نصاراست شد که چون ارض جدید را بدست در روکه تخمیا
سنه نهصد و کسری از هجری قدسی عم باشد و از انجا تخم و برک آنرا به سمت ایران و هندوستان
آورد و ابتدای شهرت و فور آن در ایران زمان سلطنت شاه عباس ثانی و در هندوستان
اواخر اکبر و اوایل جهانگیر شد که سنه یکهزار و کسری از هجری قدسی نبوی صلعم باشد و بالفعل
عالم گیر شده خواص و عوام صغیر و کبیر همه مبتلا بدان گشته اند چه در غلیان بکشیدن و چه بخوردن
و چه بسعوط نمودن و در جمیع ممالک و بلدان و قری زراعت و کشت کار آن میشود و در همه اسواق
بیع و شرا آن مینمایند و آن در آخر سوم گرم و خشک و معطش و مجفف و سم اقسام ماهی و دود
آن مصلح فساد هوا و منقی رطوبات دماغی و محرک آن هست و جهت درد دندان رطوبی و ربو
بلغمی و خاکستر آن جهت زخم دواب و باروعن گل سرخ جهت جرب متقرح و حراز و منع نزف
الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه آزموده هست و از جمیع تلقات شنیده شده که چون آب
غلیان را که از کشیدن تنباکو زرد شده باشد صاحبان استسقا تا شش بخورند به سبب ادرار

بول وعرق مفرط مفید است و بزودی ازان نجات میابند و گویند مار گزیده را این آب نیز مفید است
ومفرول و دماغ یابس و مغلظ خون و مورث سده و خفقان و مکدر حواس محرور بن و سوداوی است
ومصلح آن شیر تازه دوشیده ست و او معیار رفع تپهاست چه متعادین آن با لذت ناخوشی و بی
که باشد ادراک لذتی ازان نمیکنند و خوش نمی آید در حین تپ و گویند چرکی که در آب نی غلیان
نزدیک بسر غلیان جمع میگردد اگر آنرا برآورند و فتیله ساخته و با فتیله بآن آلوده در ناصور یکه مزمن
شده باشد بگذارند در سه چهار مرتبه باصلاح می آورد و به تجربه رسیده و چون آن چرک از خشک
نمایند وصلایه کرده مانند سرمه در چشم کشند در رفع شبکوری مجرب است و کشیدن تنباکو را
بسر غلیان با همو زن آن برک فنجکشت که بهندی سنبهالو نامند برای ضیق النفس و سرفه مزمن
وظلمت بصر عارض از برودت و رطوبت نافع و مجرب گفته اند و سعوط سائیدهٔ برک آن که مانند غبار
نرم سوده باشند دفع نزلات دماغی مزمن قطیس فرمودن بآن مفید و فرو بردن دود آن
رافع قبض طبیعت است حب تنباکو جهت استسقا و سرفهٔ بارد مزمن و ضیق النفس بارد و اشتهای طعام
ورفع یبس طبیعت و امساک مبنی نافع صنعت آن بگیرند برک تنباکو هر قدر که خواهند و یک شب
در آب بخیسانند پس از آب برآورده خشک نمایند و بر بالای سنگ ساق نرم بسایند و بجوب
بندند هر جبی بقدر نخودی برای استسقا و سرفهٔ بارد و ضیق النفس نامشتا از یکجب تا پنج حب
و برای رفع قبض و اشتهای طعام بعد از طعام حب تنباکو دیگر که همان نفخ دار و صنعت آن بگیرند
نخود خشک با پوست یا با قلای خشک مقشر هر مقدار یکه خواهند و با برک تنباکو در مرتبان لایه لایه
بچینند بعنوان فرش و لحاف و آب بر سر آن ریزند آنمقدار که از روی آن برگردد و هفت
شبانروز بگذارند پس نخودها را برآورده خشک نمایند و نرم کوبیده با آب تنباکو سرشته حبوب
بندند شربتی یکجب صبح یکجب شام و اگر بلغم بسیار و مبرود المزاج باشد یکجب وقت ظهر نیز فرو برند
واز خوردن ترشی و بادی اجتناب نمایند روغن تنباکو که برای فالج ولقوه نافع است
صنعت آن ورق سبز کوچک تنباکو دو سیر برگ قوم خاردار تازه باشتا خها یک سیر هر دو را
خشک کرده کوفته در چهار چند آن آب بجوشانند که یک سیر باقی بماند پس صاف نموده روغن
زیتون یا روغن بید انجیر آن قدر بجوشانند که آب بتحلیل رود و روغن بماند بعد تنقیه در جای

گرمی بر بدن بالذت مجرب است عرق تنباکو بدانکه فراگرفته اند متاخرین ازان عرق که آن
عرق نافع است از برای فالج ولقوه و استرخای اعصاب و استسقا و مفاصل بارد و تحلیل ریاح
معده و تنقیح سدهای کرده و مسار یقا و تحلیل مواد فاسدهٔ رحم و تنقیح سدهای آن و از برای
هضم طعام و آوردن شهوت طعام و رفع صداع بلغمی و رعشه و جمیع امراض بلغمی و امراض حادثه
از ریاح بارده خصوص قولنج بلغمی و ریحی صنعت آن تنباکوی تر در خشک یکچهارم یکمن تبریز را گر
خشک نباشند تر آن سه چهار یک نامخواه صعتر از هر یکپنج مثقال دارچینی قرنفل اظفار الطیب
حاشا از هر یکدو مثقال همه را در چهار من تبریز آب یکشبانروز بخیسانند پس عرق
دو هر صبح و شام پنج مثقال آنرا بنوشند و سوخته تنباکو جهت دفع جراحات دواب نافع و بار و غن
گل سرخ جهت جرب متقرح و خراز و منع تنزف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه
آزموده ست و خوردن آن با برک تانبول ربو را نافع است گوڑاکو بضم کاف عجمی و سکون
واو و فتح را هندی چهار لفظ و الف و ضم کاف عجمی و واو لغت هندی است و از ترا کیب
ایشان که بجای تنباکو در سر غلیان میکشند صنعت آن تنباکوی هندی اگر نم و رطوبت
دارد بهتر و الا آب بر آن پاشیده که نم بردارد و ساق میان برک آنرا جدا کرده با کارد و یا
ساطور آن را ریزه ریزه نمایند و با هم وزن آن اگر تنباکو بسیار تند نباشد و کم شیره است
والا با یک وزن و یک ربع تا یک و نیم وزن آن شکر سرخ که بهندی گڑ نامند در هاون
چوبین و یا سنگی خوب بکوبند که ممزوج گردد پس در ظرفی کرده سر آنرا بسته در بلدان جاره
یا بسته تا یک هفته در زمین دفن نمایند و در بلدان جارهٔ رطبه احتیاج بدفن نیست در جای
نمناک بگذارند تا خمیر یابد پس استعمال نمایند و هر چند تنباکو تند تر بهتر و شکر سرخ صاف و غلیظ
تر باشد بهتر تخمیر پیدا بد و بهترین تنباکو ها برای آن بهیله گهی است خصوصا نوع اعلای
آن بعد ازان انواع تنباکوی هندی و بنگالی دیگر که ممتاز و برگهای آن ضخیم و تند طعم و
رائحه و خوشبو باشد و بعضی برای خوبی طعم و رائحه قدری مربای به در وقت کوبیدن داخل
مینمایند و بعضی در تنباکو تا نیکه بسیار خوشبو نشوند قلیلی سنبل الطیب کوبیده ممزوج میکنند
وطریق استعمال آن بدو نوع است صاحبان سلیقه تا به از نقره و یا از آهن و یا سفالی ساخته

یکروی آنقدری کوژاکو چسپانیده در سر غلیان میگذارند که از طرف چسپانیدهٔ کوژاکو در بوف سر غلیان باشد و طرف خالی آن بالا و بران اخگرهای آتش گذاشته و بعد از زمانی که حرارت در آن تاثیر نمود و شروع باحتراق آن کرد آتزمان میکشند تا تمام محترق گردد و چون تمام سوخته شد تجدید مینمایند و سنون سوخته آن جهت دردندان و تقویت آن و تقویت لثه و خوردن آن جهت طحال و کرم معده و رفع خواهش کل خوردن و امثال اینها و منافعی که در تنباکو ذکر یافت بیوتر و بهترین تا بها سفالی است زیرا که نقره و آهن زود گرم میشوند و بزودی محترق میگردانند و طعم انرا نیز فاسد میسازند و نوع دوم آنست که مردم کم مایه قدری از آن را در سر غلیان گذاشته بران آتش میگذارند و میکشند و این را باصطلاح خود سلفه نامند طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن جهت امراض بطولی سینه و معده مانند سرفه و ضیق النفس و تحلیل ریاح و هضم طعام و امثال اینها نافع المضار مضر محرورین خصوصا صاحبان قلب حار و دق و سل و خفقان و توحش و امثال اینها را و آشامیدن مقدار قلیل ازان که بطریق حبوب سرفه جذبیست در وقت هیجان سرفه بار در بطولی و ضیق النفس بلغمی بلع نمایند نافع چنانچه شخصی نقله نقل نموده که در سفری او و یه جافر نبود و مردم بسیار را سرفه رسید قدری کوژاکو بدست آمد انرا حبوب صغار ساخته با نها میخورانید و هر یک بخوردن هفت هشت حب بتعاریق صحت یافتند و اگر جهت سرفه بجای کوژ با مویز منقی بسر شند و حبوب صغار ساخته استعمال نمایند انفع است مرهم تنباکو از برای زخم ناصور و زخم صلاح زهر دار صنعت آن تنباکو سه جزو از زروت یک جزو زاج سفید یم جزو زنجار یک جزو موم کافوری سه جزو پیه بز یا گوسفند دو جزو تنباکو را خشک نموده باجزا کوفته بیخته با شمع و پیه ممزوج نموده استعمال نمایند و قتیکه همه گوشت مرده را خورده بگوشت صحیح رسد روز بروز از جزو تنباکو کم نمایند که زود گوشت بروید مرهم تنباکو از برای امراض مذکوره که در نسخهٔ قبل ذکر یافت نافع صنعت آن تنباکو پیاز هر دو دو وزن برابر در روغن کنجد جوش دهند تا سوخته گردد برآورده صاف کرده قدری موم شسته داخل کرده مرهم سازند و بکار برند معجون تنباکو جهت سعال عتیق و ضیق النفس بعد از تنقیه دو مثقال آنرا بخورند و بالای آن یکپیاله شربت خوری عرق کاسنی میل نمایند و اگر محروری مزاج باشد یکمثقال

کافی است صنعت آن و طریق ساختن آن این است که ورق تنباکوی سبز کوچک خشک نموده یکروجب کوفته بادو سیر آب چندان بجوشانند که یکسیر باقی بماند بعد ازان صاف نموده بادو سیر قند بقوام آورده تناول نمایند فصل در ذکر نسخ تنزروها تنزروخطائی که آنرا شاه صینی گویند و آن اقراصی مصنوع است مائل بسرخی و بعضی مائل بسبزی که از خطامی آورند و اقراص سیاه رنگ نیز از کاشغر می آورند که باسم تنزر نیز معروف است میفرمایند که ظن اقوی آن است که تنزر خطائی عصارهٔ برگ حنای خطائی است که باکلی که از یکی از معادن بادزهر معدنی برمی آورند سرشته اقراص ساخته بمهر ملک آن ملک بجهت اعتبار رسانیده باطراف می آورند و چون بادزهر معدنی مختلف الالوان است لهذا تنزر نیز مختلف الالوان میباشد و آن مرکب القوی است قابض و رادع و محلل اورام باردهٔ و حاره و مسکن اوجاع آن و مسکن دردسر و کزیدن هوام و محلل خنازیر و اورام صلبه و فرزجه آن جهت افراط سیلان بطوبات رحم و جمیع علل آن که از رطوبت باشد و قاطع نزف الدم جراحات و آشامیدن یکدانگ آن تا نیم مثقال جهت استسهال مبوی و لواسیر و نفث الدم و دق الدم و ذرور آن جهت قرحهٔ چشم و مقعده و قضیب نافع و مضرش و مصلحش کثیرست تنزروخطائی منقول از مرکبات افندی صالح چلبی طبیب سلطان ابراهیم قیصر روم گفته که این تنزر و از تنزروهای حار کرمیش کمتر است صنعت آن پوست بیرون پسته ده درم عود قماری خالص شصت درم قرنفل قند خل صندل سفید طین قبر سی بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد دروبخ عقربی طباشیر سفید دندان فیل سنبل الطیب تخم خربزه از هر یک پنج درم کل مختوم مصطگی مروارید ناسفته یاقوت رمانی مرجان قرمز لاجورد مغسول زمرد مشک عنبر شهب قرص تنزروخار که بعد ازین می آید از هر یک سه درم جلوار خطائی مجرب ده درم افیون خالص دو درم فاوزهر خطائی معدنی پنجدرم ادویه را آنچه کوفتنی است کوفته بیخته و صلایه کردنی را با کلاب صلایه کرده پس بگیرند ابریشم خام و در گلاب و عرق ریاحین جوشانیده صافی نموده لعاب کثیرا داخل کرده اجزا را بآن سرشته اقراص سازند

تنزروی حار تالیف حکیم محمد حسین صنعت آن مرکبی کندر زکریون چینی معقل از رق زیت کهنه از هر یک بیست مثقال قسط بحری قسط تلخ ازیر ساز عفران مصطگی رومی قرد مانا بارزد پوست

بیخ کبر برک کبر سکبینج مقل الیهود صمغ عربی حب الغار صبر سقوطری زرد بزرگتان جلبه شیاف
مامیثا سلاجه از هریک ده مثقال چند بید ستر جدوار خطائی مجرب زرنباد شونیز سعد کوفی
گل ارمنی مغسول راتینج فرفیون قرنفل کبریت زرد سلیخه سیاه مشکطر اشیح جاشیر بزرقطونا
قصب الذریره از هریک پنج مثقال اشق جاوشیر مقل ازرق از هریک پانزده مثقال برگ سداب
ورق گل سرخ برگ حنا برگ مورد زهره کاو از هریک پنجاه مثقال افتیمون بیست
مثقال اول مرتبه برگ سداب وگل سرخ وبرگ حنا وبرگ مورد را در آب بسیاری بجوشانند تا ثلث
بماند پس صافی نموده در شیشه نگاهدارند پس صموغ را آنچه حل کردن آنها ممکن باشد حل نموده اولاد
باقی ادویه را بسه را بکوبند وبه بیزند وبا صموغ وزهره کاو ممزوج نموده در هاون کرده از آب مطبوخ
اول اندک اندک داخل کرده تا جمیع آب مطبوخ بکار رود پس قرص ساخته مهر کرده نگاهدارند تنزوی
دیگر تالیف نواب حکیم احمد غفران مآب حکیم باشی که در قزوین ساخته بودند صفت آن مرکی
صافی زراوند طویل قسط بحری کندر ایسار یوند چینی چند بید ستر صندل کشنیز اجدوار خطائی
مجرب زرنباد جنطیانا گل سرخ مقل ازرق زعفران مصطکی رومی مشک بادیان خطائی
زیبق کشته کوفته بنجته بگلاب سرشته وزرداده قرص نموده مهر نمایند تنزوی چار دیگر
تالیف مرحمت وغفران پناه میرزا زین العابدین موسوی برادر نواب غفران پناه میرزا محمد تقی
حکیم باشی صفت آن قسط بحری صندل سفید بادیان خطائی زرنباد جنطیانا کتیرا کندر مقل الیهود
مرکی کهافی صندل سرخ گل ارمنی مغسول چند بید ستر از هریک پنج مثقال زیبق مقتول بفت
مثقال ایرسا مصطکی رومی از هریک هشت مثقال قسط تلخ جدوار خطائی مجرب از هریک سه مثقال
ریوند چینی سورنجان مصری زراوند طویل از هریک ده مثقال طین شاموسش شش مثقال زعفران
چهار مثقال مشک تبتی یکمثقال کوفته بنجته بگلاب سرشته اقراص سازند تنزوی چار دیگر
نافع جهت وجع مفاصل چار با دویه بارده استعمال میتوان کرد صفت
آن لبان سورنجان مصری مرزنجوش گل خطمی الکلیل الملک از هریک ده مثقال خولنجان
شیاف مامیثا مغات بغدادی آرد جواز هریک پنج مثقال پوست پنج لفاح زعفران افیون
از هریک دو مثقال کوفته بنجته با آب برگ حنا سرشته اقراص سازند تنزوی بار دار تالیف

حاج حسین جراح مستعمل در اورام حاره ومسمی به قرص مبارک نمود در افیون ذکر یافت دراقراص
افیونی تنزوی دیگر از حکیم احمد منقول از خط برادرزاده معزی الیه حکیم محمد باقر صفت آن
قسط بحری صندل سرخ بادیان خطائی زرنباد کشنیز اگل ارمنی طین مغره کندر مرکی از هریک پنج
مثقال حنطیانا زعفران از هریک چهار مثقال ایرسا مصطکی سیماب کشته از هریک هفت مثقال
قسط تلخ جدوار خطائی از هریک سه مثقال ریوند چینی زراوند مدحرج مقل ازرق سورنجان
صندل سفید از هریک ده مثقال طین شاموسش شش مثقال بگلاب سرشته اقراص سازند قرص
تنزو منقول از مرکبات حکیم صالح چلپی طبیب سلطان ابراهیم قیصر روم گفته که این قرص
نافع است از برای جمیات وبائیه وجمیع سموم واز برای تقویت اعضای رئیسه وامراض سوداویه
وحبس اسهال ونفث الدم از هر موضع که باشد صفت آنگل مختوم یکصد ونود ودرم عنبر
اشهب نود وشش درم مشک تبتی غالیه انجوبعینی مروارید ناسفته از هریک بیست وچهار درم عود
قماری خام هشتاد درم صندل سرخ سه صد وهشتاد وچهار درم صندل سفید بیست وچهار درم مصطکی
روح ترکی خولنجان دارچینی صبر سقوطری ریوند چینی هلیله زرد منتقی از نوی گل ارمنی هلیله کابلی
افسنتین رومی مرجان قرمزی از هریک شانزده درم ورق طلا هشت درم باد زهر یکصد و
شصت درم ابریشم محرق شصت وچهار درم دندان فیل سوخته سه صد وسی وشش درم
یاقوت سرخ زمرد یاقوت زرد یاقوت کبود از هریک سی ودو درم ادویه را آنچه کوفتنی است
کوفته بنجته وآنچه صلایه کردنی است صلایه کرده بآبی که کشیر ادران خیسانیده صافی نموده باشند
سرشته اقراص سازند **باب التاء مع الواو و لوت** شامی شیرین آنرا نبطی وترشر
آنرا شامی نامند وشیرین آن در اول کرم ودر دوم تر ومدر بول ومليين طبع ومولد خون
صالح ومبهی موافق سینه وشش ومرطب دماغ ودر انضاج شبیه بانجیر ومفتح سده ومصلح حال
جگر وفساد سپرز ومسمن ومقوی پیه گردد وجهت آبله وحصبه نافع ومفسد معده وسریع الاستحاله
بخلاط حاضر آن ومصلحش سکنجبین است وترش آن در دوم سرد ودر اول خشک وقابض
ومطفی حدت خون وقامع صفرا ورادع ومانع ریختن مواد باعضا ومواد حاره بحلق ودهان
ومسکن عطش ومنبه اشتها وغرغره آب آن جهت ردع وتحلیل مواد وتقویت حلق وخشک آن

جهت قرحهٔ امعاء و اسهال حار و رب آن نائب مناب آب آن و خشک آن مضر سینه و عصب
و مصلح عسل و جوارشات و طبیخ آن با عسل و انجیر جهت سموم برسام و جنون و درد کمر و پشت
بغایت نافع و طبیخ برگ آن نیز همین اثر دارد و رطوبت بیخ آن را که خراشیده در خم کنند و انچه در عرض
شبانروزی جمع شده باشد ضبط نمایند مسهل قوی جهت درد دندان و تحلیل ورمهای بزرگ
نافع است و از صمغ توت هم همین آثاری آید و مضمضه بطبیخ پوست درخت و برگ ان جهت درد
دندان نافع و خائیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد و عصاره برگ آن بقدر یک اوقیه و نیم جهت
گزیدن ریتیلا و هوام و ضماد آن با سرکه در حمام جهت شری مزمن و طلای برگ آن با روغن بنفشه
جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد توت نارسیدهٔ آن با سرکه جهت دفع شقاق و شری آزموده است
رب و سراب رب و شراب آن میباشند نافع از برای درد گلوی صفراوی و دموی
آشامیدن و غرغره بدان و مسکن صفرا و حدت خون صنعت رب توت شامی بگیرند آب توت را
و در دیگ سنگی کرده با تش ملایم بجوشانند تا بقوام آید نوعی دیگر رب شاه توت منقول از متصوفهٔ
خداوندخناق را سود مند بود صنعت آن بگیرند عصاره توت شامی و ببالایند و با تش نرم آهسته
بجوشند تا به نیمه آید پس هر بحر طل ازین آب با سه رطل مثلث بجوشند تا سه یک بماند بعد ازان شب یمانی
و مروزعفران از هر یک درمی کوفته بیخته ممزوج نمایند صنعت شراب توت شامی بگیرند آب توت تازه
و بجوشانند تا به نصف رسد پس فرود آورده بگذارند تا درد آن ته نشین شود صبح آب صافی از انجا بگیرند
چنانچه رسوب داخل نشود و با یکمن قند سفید بقوام آورند شربتی دواوقیه و این رب و شراب قابض و
مطفی حرارت خون و قاطع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد اند بحلق و زبان و غرغره بان راد مجلل
سواد و مقوی حلق است و چون هشت درم ریشهٔ توت را با سه اوقیه انجیر زرد در نود مثقال آب
بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده شامند مسهلی قوی است از برای خلط سودا و غیر الا تر است
و عصارهٔ برگ توت بجهت گزیدن هوام نافع **توابل** اصطلاح است از برای ادویه یا بالبسه که در
اطعمه کنند مانند زیره و دارچینی و کشنیز خشک و غیرها **تودری** اسم فارسی است و یونانی
ارد سیمن و بعربی بزرجمهر نامند نبات او را برگ دراز و بی ساق و شاخهای او سرخ و صلب
و با ندک خاری ریزه و شرش و رغلاف باریک و لطیف و تخمش از عدس کوچکتر و اندک بهن و سرخ

و زرد و سفید میباشد و بی تندی و در اصفهان قدومه گویند و برخ او را قدومهٔ گلگون و او غیر خبیث
چه خبیث را خاکستی نامند و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که حقیر نبات هر دو را مشاهده نموده است و هر دو در
اثار تقریب یکدیگر اند در دوم گرم و در اول تر محرک باه مشی مسمن و جهت برودت احشا و سرخ
کردن رخسار و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و تصفیهٔ صوت و سعال دموی و
یبسی و مطبوخ آن در شیر جهت تسمین اعضا و رنگ رخسار نافع قدر تر تر بش تا پنجدرم و بدلش بهمز
سرخ است و نبات آن قابض و در غایت روح است **دوار التودریین** از تالیف آن مرحوم مسمن
و مصفی گشتهٔ بشره و صوت است صنعت آن تودری گلگون تودری زرد از هر یک یک مثقال
در شیر کاویج سیر من تبریز بجوشانند پس بهمن سرخ خونجان زنجبیل دارچینی از هر یک یکدانگ داخل کرده
نبات سفید یک اوقیه بطبی اضافه نموده بنوشند نافع باد **توتیای** معرب از دودیای فارسی است
و یونانی تمقوس نامند و آن معدنی و مصنوعی می باشد و انچه صاحب تحفة المومنین حکیم میر محمد مؤمن
و دیگران نیز در باب توتیا نوشته اند اکثرش بی اصل می نماید مثل انکه معدنی را سه قسم گرفته اند یکی سفید
شبیه بپوست تخم شتر مرغ که بروی چیزی مثل نمک ظاهر باشد و گفته که بهترین اقسام است و یکی زرد
و یکی کبود شفاف و ان غلیظ تر از همه است و مشهور توتیای هندی و توتیای دیگ و در غایت حدت
است اما دو قسم اول که سفید و زرد باشند ظاهر انست که مصنوع از دود قلمی و اسرب و شبه که بفارسی
روح توتیا و بهندی جست نامند باشد و سوم را از مس بعمل می آورند و چند قسم دیگر نیز قلمی فرموده
اند چنانچه در تحفه و غیر آن بتفصیل مذکور است و تحقیق انست که توتیای کرمانی که انا بیبی و سفالک
نیز و بهندی کهیر یه و سنگ بصری مینامند دو دی است که در کرمان که معدن سرب است در وقت
گداختن سنگ آن بعمل می آورند بدین طریق که در کورهٔ آن که دو طبقه میسازند بلند و بزیر آن جایی
آتش کردن میگذارند مثل اجاغ و از خاک چسپنده که در عرف انرا خاکرست مینامند و بعضی عوراش
بدان سر میپوشند خاک مسطور را خیسانیده و خوب سرشته و ورزیده ازان شمعها و قلمهایی است
بشکل خیار شنبر بدور که دو سر آن اندک باریک و طول آن مقدار یک شبر باشد میسازند و خشک نموده
در آب نمک غوطه میدهند و باز خشک مینمایند و آنها را در طبقات کورهٔ مذکور چپ و راست چیدیا خوابانیده
می چینند و سنگ سرب را که تازه از معدن برآورده اند میگدازند تا دود آن برانها بچیده منعقد گردد

وضایع نشود و چون بعد مدتی یافتند که قدری معتد دو دبر آنها انعقاد یافته آن شمسها را بر می آورند
و شمسهای دیگر بدستور بجای آنها می چینند و همچنین پس آن شمسهای معقود آن دود را با آستکی
میشکنند و دودهای محقود را که بشکل قلم و انبوبه و سفالک هست جدا کرده نگاه میدارند و باطراف می برند
شنیده شد که بدستور مسطور از سنگ روح توتیا نیز در چین کدازبعل آورند و خاصیت بسیار دارد
نوعدیگر آنست که کوره آنرا بشکل تنوری سرتنگ بلند میسازند و در زیر آن جای آتش و کدازه
میگذارند و از پائین تا بالای دیوار آن تنورمیخهای سفالین بدستور مذکور نصب میکنند و تنگ سر را
در زیر آن تنور با آتش قوی میگدازند تا بخار غلیظی که از آن صعود میکند بر میخها بچسبد و منعقد گردد
چنانچه دریافت و آنچه بر پائین میخها بچسبد غلیظ و انبوبی میباشد و آنچه بطریق گرد بر حوالی کوره و دیوار
آن چسبیده شده هست و تراشیده جمع میکنند آنرا توتیا کرمینامند و یا چهای انبوبی که مشابهت
بفکر اردورنگ آن خاکستری و صدای آن مثل چینی شکسته میباشد اعلی و خالص تر و ناصاف آن
مغشوش هست اقسام آنرا بدون تغسیل استعمال جایز نیست بدانکه توتیای هندی مستعمل و اکثر اکحال
انچه آن قدسره در اکثر مواضع ضبط فرموده اند همین هست نه توتیای اخضر خارجا و اکحال
و چون از کرمان به بصره برده و از انجا بهند و ایران میبرند مشهور به بصری گشته والا در بصره نمیشود
و امین الدوله ذکر نموده که توتیای بحری نیز میباشد و آن سنگ سفید مستدیر شبیه بسنگ ریزه
میباشد و جالینوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک دانسته و مغسول را بارد و مجفف بی لذع
و مشوی آن لطیف تر و مقوی چشم و حافظ صحت آن و مانع انحدار مواد و جهت تقویت روح
باصره و قرحه چشم و قضیب و عانه و مقعده و سرطان متقرحه و جراحت مقعدی و سایر اعضا و اندمال
قروح و بارد و غن کل جهت التیام جراحات عصب و تشف رطوبات و قطع نفث الدم و نزف الدم
و تقویت معده و مسترخیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شربا و ضمادا و اکثر امراض عین و الکله و شبات
آن جهت حرقة البول و حمول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سدد و مصلح آن عسل و قدر
شربتش تا نیم مثقال و قسم هندی آن قاتل و بدلش بوزن آن شادنج و نصف آن توبال النحاس مغسول
و گویند مرقشیشا و اقلیمیا بدل آنست در امراض عین مستعمل غیر توتیای هندی اخضر هست و مراد از
توتیای هندی توتیا سفالک هست که بهندی کهیر په نامند و دستور غسل آن بنظر لقیکه مسعود بن

نجری در حقایق اسرار طب ذکر کرده آنست که بگیرند توتیا را و با آب صلابه کرده و سحق بلیغ نموده بسبب
آنرا در پیاله کرده آب بر آن ریزند و بر هم زنند و در پیاله دیگر کنند و دُرد آنرا دور کرده آب را
بگذارند تا ته نشین شود و آب آنرا بجر علقه دور کرده ته نشین آنرا باز با آب سحق کرده در پیاله کرده
آب بران ریزند و بهم زنند و در پیاله دیگر بکنند و دُرد یکه در پیاله اول بماند دور کرده پیاله دوم
را بگذارند تا ته نشین شود و همین دستور شش مرتبه عمل نمایند پس ته نشین آنرا خشک کرده استعمال نمایند
و بعضی گفته اند طریق آنست که توتیا را سحق بلیغ نموده در کیسه کتان متهلهل النسج کرده و کیسه را
در پیاله چینی گذاشته آب باران بر سوی آن کوره حرکت دهند تا رقیق و لطیف آن بیرون آید و باقی
ماند در صره رمل غلیظ و وسخ آن پس آن آب را در پیاله دیگر کرده بریزند بر آن کیسه آب باران
مرتبه دیگر انچه اول مرتبه بعمل آورده این مرتبه نیز بعمل آورند و انچه در آب برآمده بر روی آب
اول بریزند و همه را حرکت دهند و در پیاله دیگر بریزند پس در دیکه در ته پیاله ماند دور کرده و انچه در پیاله
دوم ریخته اند بگذارند تا ته نشین شود و آب آنرا بجر علقه گرفته و ته نشین آنرا خشک کرده بکار
برند و بعضی دیگر طریق غسل آنرا چنین مقرر کرده اند که توتیا را کوفته بیخته مخلوط با آب باران نموده
حرکت داده آب را در پیاله دیگر بریزند و انچه در پیاله اول مانده باز صلابه نمایند پس در پیاله
نموده آب بران ریزند و حرکت دهند و در پیاله دیگر بریزند و در دان باز بسایند تا دیگر در ته
کاسه چیزی نماند پس بگذارند توتیا را تا ته نشین شود و آب بالا ایستاده آنرا دور کرده توتیا را
خشک نموده بکار برند **طریق تشویه توتیا** آن است که آنرا با آب سائیده قرص نموده در آتش
نرم بر روی سفال گذارند و بگردانند تا خشک شود و مشوی آن لطیف تر است و مقوی چشم
و حافظ صحت آن و مغسول آن مجفف بی لذع است و دستور پرورون توتیا با آب غوره بگیرند
توتیای کرمانی کوفته بیخته نرم بسایند و در ظرف چینی یا شیشه در آب غوره که خوب صاف کرده باشند
بخیسانند و تا نه روز هر روز آب غوره را تازه کنند پس از نه روز که مکرر با آب غوره صاف تازه
پرورده باشند بر روی سنگ سماق اندازند و آب غوره که خوب صاف و بی جرم باشد و با
برف و یخ سرد کرده باشند با هستگی بسایند و چون خشک شود باز آب غوره سرد نموده اند کی اندک
بر آن ریخته بسایند تا انکه بغایت نرم سوده شود پس در سایه خشک نمایند و در ظرف شیشه نگاهدارند و عند الحاجت

بکار برند صفت توتیای هندی که توتیای اخضر است آنست که مس را قلعهای باریک تنک کرده ریزه
ریزه بمقدار نصف یا ثلاثه نموده و یا ربع و ثلث وزن آن زاج سفید و بعضی بجای زاج کبریت ممزوج
نموده در دیگ سفالی کرده سر دیگ را بند نموده اطراف آنرا بگل حکمت گرفته زیر آن آتش
بسیار ملایم میکنند تا زاج و یا کبریت بتدریج سوخته شود و چون دانستند که تمام سوخته شد فرود
می آورند سر دیگ را گشاده آنچه مس سوخته باشد جدا کرده نگاه میدارند و تتمه را باز با زاج
و یا کبریت بهمان وزن ممزوج نموده در دیگ میکنند و بهمان نحو میسازند و همین عمل را مکرر مینمایند
تا تمام سوخته شود پس مسهای سوخته را در آب بسیار حل کرده در حوضی می ریزند و سه چهار روز
میگذارند تا متعفن گردد پس هم زنند و زمانی میگذارند که دردی آن ته نشین شود آب سبز
بالای آنرا گرفته در ظرفی نگاه میدارند باز روز دیگر بر هم زده آب سبز بالای آنرا میگیرند
و در آب روز اول می ریزند همین عمل میکنند تا دیگر آب رنگین نگشود پس آبها را در دیگ سفالی میکرده
میجوشانند تا غلیظ گردد پس در دیگ کلی جوش میدهند تا خشک و منعقد گردد پس دیگ را فرو آورده

فصل در ذکر نسخ جبوب توتیای هندی از میان آن برمی آورند و اگر بر نیاید دیگ را شکسته برمی آورند **حب توتیا** که جهت آتشک نافع است صفت آن توتیای اخضر یکدانگ
کات هندی مرداسنگ از هر یک نیم درم هلیله زنگی سیاه یکدرم در آب لیموی کاغذی یکشبانه روز
سحق بلیغ نموده جبوب بندند هر حبی بقدر ماشی و در سایه خشک نمایند شربتی یکجب با شوربای
گوشت و با آب لیمو سائیده بر موضع زخم طلا نمایند **ایضاً** حب توتیا جهت آتشک صفت آن توتیای اخضر
هندی هلیله زنگی از هر یک سه مثقال زنگبور چهار رتی قرنفل بیست و یکدانه فوفل دوازده دانه
جمیع اجزا را در آب یکصد و یک لیمو کاغذی سائیده جبوب بندند هر حبی بقدر نخودی بزرگ شربتی
یکجب تا هفت روز و اگر جراحت باشد با آب لیمو یا آب خالص سائیده نیز طلا نمایند و غرغره نمایند و شیرینی هر چه
خواهند بخورند **حب توتیا** بنسخه دیگر جهت مرض آتشک صفت آن هلیله تهو تهایک تولچه پوست هلیله
کابلی سه تولچه هر دو را دوازده پاس هموار با آب لیموی کاغذی صلابه نموده بعد ازان جبوب
بندند هر حبی بقدر نخودی شربتی یکجب با آب لیموی کاغذی فرو برند و اگر زخم بزرگ باشد قدری
ازان حب را با آب لیمو سائیده بر آن بالند **حب دیگر** توتیای هندی یک تولچه هلیله سیاه

دو تولچه حب السلاطین دوازده دانه هر سه را با پنجاه عدد آب لیموی کاغذی سائیده جبوب بندند هر حبی
بقدر نخودی شربتی یکجب با آب لیمو بخورند و سوده یکجب را با آب لیمو بر زخم طلا نمایند **دوا التوتیا**
جهت آتشک و جذام و قروح خبیثه نافع و مجرب صفت آن بگیرند یکعدد لیموی کاغذی و از میان هر
برند و یک سنخ توتیای هندی را بسوزانند آنمقدار که خاکستر گردد و بر یک حصه آن بیاشند و به
مکنند تا تمام آب آن مکیده شود پس حصه دوم را نیز بمکند و بالای آن یک پیاله شور با از هر گوشتی
که باشد و اگر گوشت موجود نباشد و یا نخورند مانند بعضی هنود ماش یعنی مونگ را با برنج خوش
دهند تا خوب طبخ یابد و مهر اشود صاف نموده با اندک نمک و پیاز یکبهار داده نیم گرم بیاشامند و بعضی
بکبهار در ماش ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی پس قے آورد بعضی را بشدت و طوبات غلیظه از حبه
زرد رنگ دفع نماید و اسهال نیز کند همان نوع اخلاط و تا ده روز همچنین بعمل آورند انشاء الله تعالی
شفا حاصل میگردد در هر نوع علت که باشد **فصل در بیان ذرور انتیکه اصل و عمود**
در آنها توتیا است ذرور اغبر قروح چشم و باد سبل و جرب را سود دارد صفت
توتیای کرمانی مغسول شیح محرق مغسول نبات سفید از هر یک پنجدرم انزروت سفید بورده
شیاف مامیثا از هر یکدرمی نیکو سحق نموده استعمال نمایند و در نسخه دیگر این ذرور انزروت
شیاف مامیثا داخل نیست **ذرور یکه** دمعه و جرب را سود دارد و روشنائی چشم بیفزاید
و پیرانرا موافق باشد صفت آن توتیای کرمانی سه درم هلیله زرد صبر زرد دارفلفل زرد چوبه
از هر یک پنجدرم فلفل سیاه دو درم کوفته بیخته چون سرمه بکار برند **ذرور یکه** نافع
است از جهت درد چشم کهنه و سرخی و آب رفتن از چشم را صفت آن توتیای مغسول تنشاسته
سفید آب فلفلی مساوی کوفته بیخته ذرور نمایند و شیاف انتیکه اصل و عمود در آنها توتیا است در حرف
الشین ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی **فصل در بیان مراهم توتیائی مرهم توتیا**
که جهت جراحات قضیب سودمند باشد صفت آن توتیا بیست درم صلابه کرده با موم زرد بقدر
مستعمل بوزن آن و روغن گل سرخ یکصد درم در هم گداخته مخلوط کرده در ناوندان ریخته
بمالند تا یکسان شود و استعمال نمایند و در نسخه دیگر روغن گل و موم زرد از هر یک بنجاه درم است
مرهم دیگر که جراحت قضیب را نهایت مفید است و هندوی با صلاح می آورد صفت آن توتیای

گربانی پوست تخم مرغ مکلس کاغذ سوخته از هر یک یکمجز و مزداسنگ یکمجز و نیم انزروت سفید دم الاخوین
از هر یک دو جزو کوفته بیخته با موم بروغن گل گداخته بدستور مرهم سازند و در نسخهٔ دیگر زاج سوخته
یکجزو داخل است مرهم دیگر که جراحت قضیب را در دو روز باصلاح آورد صنعت آن قنه توتیای هندی
مازوی سبز از هر یک جزوی قنه را در ماون چوبی با آب کرم نرم سازند و از پارچهٔ نازکی صاف کنند
و قدری سیماب را با آب دهان کشتهٔ توتیا را در سفال آب ندیده بریان کرده با سائرادویه نرم بکوبند
و از خریر بیخته موم سفید غیر مستعمل در روغن گل سرخ یا روغن کنجد گداخته ادویه را بآن داخل کرده
در ماون بدسته بالند یکسان شود پس اول مرتبه محل زخم را با آب نیم کرم که در آن برگ حنا و جعده
جوشانیده باشند بشویند اما این مرهم را وقتی بکار آرند که مراد تجفیف قروح باشد مرهم توتیا به نسخهٔ
حکیم لطف الله صنعت آن توتیای مکی صافی راتیج ملک البطم انزروت از هر یک هفت درم زفت
رومی چهار درم موم شانزده درم روغن زیتون یکصد و پنجاه درم موم و زفت را در روغن بگدازند
و صموغ را حل کرده داخل نمایند که یکسان و مرهم شود و در ظرف چینی نگاهدارند و بکار برند مرهم توتیا
که جمیع قروح اعضای عصبانی خصوص قروح مطبهٔ قضیب و انثیین و عجان و مسدا مقعده را نهایت
مفید است صنعت آن توتیای کرمانی مغسول صبر سقوطری انزروت سفید کندر شاذنج مغسول
پوست درخت غوب سوخته شب یمانی زاج محرق مازوی سبز گلنار فارسی اقاقیا اجزا مساوی کوفته
زنجار نیم جزو اقاقیا رمان حامض دو جزو مجموع را در روغن گل سرخ مرهم سازند مرهم توتیای دیگر
همین منفعت دارد و صنعت آن توتیای کرمانی مغسول مازوی سبز از هر یک دو درم زاج محرق
انزروت سفید قنه از هر یک یکدرم موم را در روغن گل سرخ گداخته ادویه را بآن ممزوج کرده
مرهم سازند مرهم دیگر منقول از مجربات حکیم مهدی جهت کپه ارمنی که نهایت باوجع شدید باشد
صنعت آن توتیای هندی را با پیه گوسفند بز سرشته بر زخم گذارند و بعد از آنکه دیگر مرهم بر آن بچسبد
قدری روغن کشنیز بر زخم بچکانند تا خوب به شود مرهم دیگر سریع الاثر و مجرب جهت آشکنک
و قروح خبیثه صنعت آن توتیای اخضر هندی یکماشه کات هندی سفید مغز تخم بید انجیر که کهنه و فاسد
نشده باشد از هر یک یکتولهٔ توتیا و کات را سائیده و با مغز بید انجیر تا نیم ساعت خوب حل نمایند و عند
الحاجت بر زخم بالند انشاء الله تعالی در دو سه دفعه صحت حاصل میگردد و دستور مالیدن آن

آنست که زخم را از چرک و ریم و رطوبت خوب پاک و خشک نمایند که مطلق در آن رطوبت نماند و مرهم را بزودی
در آن بالند بنحویکه تمام جوف و اطراف آنرا فیر اگیرد که هیچ جای میان آن و عضو صحیح خالی نماند و دو ساعت
بنشینند و حرکت نکنند پس حرکت نمایند و راه روند مانع نیست و تا زخم در زیر مرهم باقی است مرهم در آن
چسپیده میباشد و بعد چاق شدن خود بخود جدا میگردد و احتیاج بمرتبهٔ دیگر نمیباشد الا نادر **توبال**
معرب از تقال فارسی است و آن چیزی است که از مس و آهن تفته در بین کوفتن آن ریزه و از مطلق آن
مراد توتال مس است و بهترین آن بائل لبسیاری سرخی و براق و رقیق است که قبر سی نماند در سیم کرم و خشک
و ملطف و جالی و جهت جرب و حکه و سبل و قلع بیاض و منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام قرحهٔ چشم
و خشونت اجفان و بردن گوشت زیادهٔ صلب جراحات و اشامیدن مغسول آن با علک البطم با آرد کندم
با صمغ عربی مسهل قوی بلغم و جهت استسقا و اخراج ماء اصفر نافع و زیادهٔ آن باعث سریع قرحه
امعاست و ناشتا آنرا استعمال نباید نمود و در اضمده و مراهم و آب مغسول آن در نهایت لطافت و جلا
می باشد و توبال الجدید در چهارم خشک و حابس اسهال خون و مانع خفقان و ذرب و ضعف باه و در سایر
خواص قریب توبال النحاس است و چون در لته بسته در جای نمناک خصوصاً تحت خمها یک هفته بگذارند
زعفران میشود و آن بجهت بردن جرب عین و جلا و حمرت آن و بار بع آن نوشادر جهت دفع بیاض
و سبل آزموده است و با سرکه و عسل محلل اورام است **باب التاء مع الیاء المثناة التحتانیه**
تیزاب فاروقی که اگر کاردی دران اندازند فولادش گداخته شود و دسته درست بماند
صنعت آن بگیرند شورهٔ قلمی دوباره دو وزن آن زاج سفید و ربع وزن شوره نوشادر یکمانی
و این جمله را در هم صلابه کرده در قرع و انبیق تصعید کنند تا تیزاب بچکد و باید که از طلوع صبح تا بوقت
زوال آتش معتدل دهند که در یکپاس قرع سرخ شود و بعد از ان انبیق را دور دهند پیدا کند و سرخ شود
و بگذارند که آمده و سفید شود چون سرد شود فرود آورند حکیم میر محمد مؤمن گفته که تیزاب فاروقی مستعمل
ضرابیان است و جدا کنندهٔ طلا از نقره است که با هم مخلوط باشند چون گداخته در آن ریزند و باید که سه
چندان مغشوش باشد و در زجاج مطین با آتش ملایم بجوشانند پس قطعهٔ مس در آن اندازند و نقره از طلا جدا
شده بر بالا آمده بر مس ملحق میگردد و طلا خالص ته نشین میشود و در امور معالجات جهت بردن گوشت اندک
زیاده و هق و برص و حکه و جرب غیر متقرح و رفع آثار جلد مستعمل است و در بعض اعمال کیمیا موثر است

صنعت آن زاج سیاه دو جزو اورا باد و جزو شوره بسیار صاف نموده قلمی سائیده بقرع مطین و انبیق تقطیر کرده و یا در دیگ و خاکستر با قرع غیر مطین بعمل آورند و گویند چون در قرع زیبق ریخته ازین آب بقدر ثلث قرع اضافه نمایند و تقطیر کنند زیبق را منعکس میسازد **تین** بفارسی انجیر نامیند بری و بستانی میباشد و هر یک آن نر و ماده و بری آن غیر جمیز و برگ و بارش کوچک تر و در سنگلان دیوانجیر نامند باسمیت و بسیار گرم و تند و محلل قوی و ضماد آن در رفع خال و ثالیل نافع و شیر آن در افعال قوی تر از شیر بستانی است و تازهٔ بستانی در اول گرم و در دوم تر و بهی و کثیر الغذا تر از سایر میوه جات سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و سهل بر فق و کاسر قوت غضبی و مبرد دل و مسمن بدن خصوصاً چون چهل صباح با قدری انیسون تناول نمایند در تسمین عدیل ندارد و مفتح سدد و مقوی جگر و دافع سده و ورم طحال و بواسیر و عسر بول و هزال کرده و خفقان و ربو و سعال و درد سینه و خشونت قصبهٔ ریه و باکردگان خوردن جهت امان از ضرر سموم قتاله و با سداب نائب مناب تریاق و با بادام و پستهٔ مصلح بدنها و زیاده کنندهٔ عقل و جوهر دماغ و تازه و خشک آن با مغز قرطم و گیدانک و نیم بورهٔ ارمنی مسهل قوی اخلاط غلیظ خشک آن در دوم گرم و در اول تر و در جمیع مراتب مذکوره ضعیف تر از تازه و معطش و ثقیل و ملین و دافع مواد عفنه بطرف مسامات جلد و لهذا اکثار آن مولد قمل است و با مغز کردگان جهت معتادین قولنج و صاحبان یبوست طبع و تفتیح مجاری غذا و تسمین بدن و گزیدن عقرب و رفع سورت ریاح موثر است و ضماد آن با آرد گندم وجو منفج و محلل ورم بناگوش و ملهاة و با پوست انار جهت داخس و باز اج جهت قروح ساق و با خرول جهت خارش کوش و دوی و با بورهٔ ارمنی جهت بهق و امثال آن و آب مطبوخ آن با حلبه جهت سینه و رئه و با سداب و انیسون جهت ریاح و سدد نافع و سوخته آن در سفید کردن دندان بعید عمل و مقوی لثه و قاطع نزف الدم و با موم روغن جهت شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و حقنهٔ آن با سداب جهت مغص مفید است و انجیر نارس ملین و جاذب و با تریاقیه و ضماد پختهٔ آن جهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و با گز سنه جهت گزیدن ابن عرس و طلای آن با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه شده موثر و شیر انجیر مسهل قوی و خطر ناک و منجمد کنندهٔ کل دائب و آب کنندهٔ کل منجمد است و اکثار آن جهت نزول آب و حمول آن با زردهٔ

تخم مرغ و موم مدر حیض و منقی رحم و مفرح جنین و ضماد آن با حلبه جهت نفرس نافع و با آرد جو جالی جرب منقرح و قوبا و کلف و بهق و طلای آن جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و سنون آن جهت دندان متاکل و درد آن و با پیه جهت قلع ثالیل مفید و برگ تازهٔ آن جهت گزیدن سگ دیوانه و جهت التیام جراحات و خشک آن با سرکه جهت تقشر جلد و طلای آن با آب جهت ریختن موی و طبیخ آن جهت استخوان کوفت یافته نافع و سائر اجزای آن از فی الجمله نفعی در صرع و جنون و وسواس است و مرش قوی تر است چون انجیر را در سرکه نه روز بخیسانند و هر روز پنج عدد آن را با سرکهٔ آن بنوشند و بعضی را کوبیده ضماد نمایند جهت تحلیل سپرز مجرب دانسته اند و چون با مساوی آن مغز کردگان کوبیده روزی بیست مثقال آنرا بخورند با لخاصیه اطلاق مینمایند و مجرب است و مغز جگر ضعیف و مصلحش مغز جگوسفند و صعتر و انیسون و مصلح انجیر تازه سکنجبین و شربت ترنج و ریباس و بدلش دراودیه و بیخ شبش مغز بلوط و قدر شربتش از خشک آن تا سی مثقال و از تازه آن تا یکصد مثقال

فصل در بیان نسخ شراب تین **شراب تین** مبهی و کثیر الغذا و مسمن بدن و ملین طبع است و موجب امان از ضرر سموم والطف ازین هست صنعت آن بگیرند انجیر زرد فربه خشک و یکمن انزانیکوشسته در پنج من آب صافی یکشب خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا آب به نصف رسد فرود آورده بپالایند و یکرطل و نیم عسل سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی تناسه و قیه

شراب تین موقوه که سید اسمعیل در ذخیره از برای تقویت باه ذکر کرده صنعت آن انجیر زرد خشک فربه پنج من جلبه سه درم اول مرتبه انجیر را بشویند و در مقدار آب که چهار انگشت از روی وی برکرده بخیسانند و اگر زمستان باشد سه چهار روز و اگر تابستان باشد یکشبانروز و اگر ربیع و خریف باشد دو روز و یکشب در جای گرم بگذارند تا آب قوت انجیر را بستاند پس آنرا جوشانیده جلبه داده بپالایند و آب مطبوخ صافی نموده را در دیگ سنگی کنند و بهمو زن آن عسل سفید خوشبوی مصفی داخل نمایند پس بگیرند تخم هلیون و تودری گلگون و تودری زرد از هر یک دو درم زنجبیل سه درم دارچینی بسباسه با مجوز بوادانه هیل بوا از هر یک یک درم همه را کوفته در کیسهٔ کتان کشاده کرده چنانکه ثلث کیسه خالی باشد و سر آنرا محکم بسته در دیگ افگنند و بجوشانند و هر چه صره را بمالند و بفشارند تا صره از دار و فارغ شود و شراب بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده نگاه دارند

شراب تین موقوه مسطور در حاوی صغیر ابن الیاس نافع از برای نه و سعال مزمن

وچ خمیر وکلیه بارده صفت آن بگیرند انجیر سفید خشک کرده یکمن و درینج من آب صافی بجوشانند تا به نصف
رسد پس از آتش فرود آورده بمالند و بپالایند پس در هر رطلی ازان طبیخ یکمثقال عسل سفید خوشبوی
مصفی داخل نمایند و بگیرند دارچینی سیلانی قرنفل خولنجان از هریک یکدرم زعفران نیمدرم سوای زعفران
باقی ادویه را نیم کوفته در کیسه کتان کشادی کرده سر آنرا محکم بسته دران اندازند و به پزند و لحجه ملحجه
کیسه را بمالند و بفشارند تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده زعفران را بگلاب سوده دران داخل نمایند
وچون قدری سرد شود صره را نیکو مالیده بفشارند و دور کنند و شراب را در ظرف چینی یا زجاجی
نگاهدارند و در نسخه شفائی انجیر دومن و سنبل الطیب نیز داخل است **شراب تین** دیگر که ریو
وسعال را مضع گرده را نافع باشد و باه را تقویت دهد و سینه و طبع را نرم کند صفت آن انجیر سفید رسیده
مویز طائفی بیدانه از هریک دو رطل برنجبین صدرم در دو من آب بجوشانند و به پالایند و با دو رطل
عسل صاف بافانید مسجری بقوام آورده شربتی ده درم **شراب تین** دیگر که طبع را نرم گرداند
و قولنج را نافع بود و ریاح را دور کند و پیرا موافق باشد صفت آن بگیرند انجیر زرد فربه خشک کرده
یک من و بشویند و در چهار من آب به پزند تا به نصف رسد پس فرود آورده بمالند و بپالایند و با
نیم من در آن داخل کنند و بجوشانند و در حین جوش صره که دران زنجبیل و خولنجان کوفته از هریک
یکدرم باشد دران اندازند و لحجه ملحجه کیسه را بمالند و چون بقوام آید فرود آورده سرد کرده در ظرف
چینی نگاهدارند شربتی دو اوقیه **شراب تین** به نسخه اطبای هند منقول از ترجمه ماهر جهت درد کمر
و درد گرده و مثانه و رحم و جگر و مغص و درم سپرز و عرق النسا و لفت الدم و ریو و خوانق
وخفقان و قرحه امعاء و تهیج مالیخولیا و گزیدن هوام و مفاصل مفید صفت آن انجیر زرد فربه خشک کرده
رازیانه از هریک یکصد و پنجاه مثقال در آب بجوشانند تا به ثلث رسد پس صافی نموده
شیره برگ گل سرخ تازه سه صد مثقال قند سفید شصت مثقال داخل کرده بجوشانند تا بقوام
آید و یکصد و پنجاه مثقال ریوند چینی سوده که اول بگلاب تر کرده باشند و به پانزده مثقال روغن گاو
چرب نموده داخل کنند و ازده مثقال تا بیست مثقال استعمال نمایند **لعوق تین** منقول از
بیاض قرابادین بسط میرزا محمد باقر حکیم باشی که در انجا مجربات خود را ذکر کرده اند اسهال صفرا
کند و سرفه خشک را نافع باشد صفت آن انجیر زرد دانه گاو زبان سه درم عناب سپستان از هریک

ده دانه گل بنفشه پنجدرم جوشانیده بپالایند و لوس خیارشنبر هشت درم ترنجبین خراسانی پانزده درم در آن
حل کرده صافی نموده و روغن بادام شیرین یکدرم داخل نموده بنوشند مسفر مایند که صواب آنست
که این دو ادویه مرطبات مذکور شود و با سم مطبوخ تین مسهل مسمن باشد **ماء التین** تنگی نفس و ربو و سعفه
بلغمی را سود دارد چون چهار اوقیه آن را با یکدرم روغن بادام شیرین بنوشند صفت آن انجیر زرد
دانه مویز طائفی منقی از نوی یازده دانه عناب سپستان از هریک سی دانه پرسیاوشان سه درم اصل
السوس خراشیده نیم کوفته هفت درم تخم خطمی تخم خبازی از هریک دو درم جمله را در دو رطل آب بجوشانند
تا به یک رطل رسد بمالند و صافی نمایند و بکار برند **مخلل تین** یعنی پرورده انجیر در سرکه نافع از برای
تحلیل صلابت سپرز صفت آن بگیرند انجیر زرد خشک را و پاک بشویند به تحیل که رطوبت در جرم
آن اثر نکند پس بپارچه رطوبت آنرا منشف نموده خشک کرده در سرکه انگوری تند بیندازند تا
مقدار که چهار انگشت سرکه بر بالای آن باشد و بگذارند تا برسد هر صبح ناشتا یکدانه تا پنج دانه آنرا
با قدری از ان سرکه مطعول بخورد و انجیر بهم رسد و خام مخلل نیز این فعل دارد **مطبوخ تین** برای جهت
بروز جدری و نضج مواد بلغمیه صفت آن انجیر زرد از سه عدد تا پنجعدد و عدس مقشر هفت مثقال
لک منقی خام کشیر از هریک سه مثقال رازیانه دو مثقال در یکرطل و نیم آب با کتش ملایم طبخ نمایند
تا به نصف رسد مالیده صاف نموده قلیلی زعفران دران حل کرده نیم گرم با سرد به یکدفعه یا بدو دفعه
بخورانند و جهت اطفال بمقدار آنها را کمتر اخذ نمایند **مطبوخ تین** دیگر برای ازان اقوی صفت آن
انجیر زرد خشک پنج عدد بخود خام عدس مقشر زرد یک خام با بوست تازه و اگر نباشد خشک آن
ماش هندی از هریک هفت مثقال گل نیلوفر خام از هریک دو مثقال کشیر ابرک گل شقایق از هریک یک
مثقال در یک و نیم رطل آب بجوشانند تا به نیم رسد مالیده صاف کرده سرد نموده بیک دفعه یا دو دفعه
بخورانند و در نسخه دیگر گل نیلوفر کشیر و گل شقایق داخل ندارد و اگر این را بطریق نقوع بخورند نیز خوب است
تیواج پوست درختی است شبیه به پوست درخت چنار و گویند پوست درخت لسان العصافیر است
و ظاهر اطالیسفر باشد در آخر دوم گرم و خشک و قابض و بسیار تلخ و سفوف آن با دوغ ماست
چکیده در ربو قابضه جهت اسهال مزمن بارد بواسیر و قطع خون بواسیر و با نیلوفر نیز جهت
اسهال بواسیری و ضماد شر با سرکه جهت درد سر از اورام رخو و سنون آن جهت درد دندان

و تقویت کند و نزله رطوبی و بخور آن بجهت رفع وبا و طاعون عجیب الاثر و بدستور جهت بواسیر و شقاق
مقعده و درد آن و درد رحم و فرزجه آن جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید است و نیم مثقال آن
با یک مثقال نیلوفر در حبس اسهال مجرب است و قدر شربتش تا یکمثقال و مضر محرورین و معطش و مورث
التهاب احشا و مصلحش کتیرا و روب فواکه است و انچه بتحقیق پیوسته غیر طالیسفر است و تیواج هندی
را بلغت هندی کالاکورا نامند و گویند آن پوست درخت لسان العصافیر است که در هندوستان
درخت انزاکریه بضم کاف و کسر رای و فتح یای مثناه تحتانیه و ها و پوست انزاکریه کاچهال زیرا که چهال
بلسان ایشان پوست درخت را گویند و در خواص قریب است به تیواج خطائی که قشری است شبیه بپوست
چنار و طبیعت انرا سرد و خشک گفته اند در دوم یا سوم جهت بواسیر خونی نافع و مجرب دانسته اند شربتی
چهار مثقال و طریقه استعمال آن چنان است که هفت مثقال انرا نرم صلایه کرده با روغن بادام
شیرین سرشته حب سازند و بخورند و ان جهار امیل نمایند روز اول یکمثقال روز دوم یکمثقال و یکدانک
روز سوم یکمثقال و دو دانک و همچنین هر روز یکدانک بیفزایند تا بپنج روز تمام خورده شود و مقدار دوا
یکمرتبه وقت ظهر چلپاو با زرده تخم مرغ روز پنجم مسکه تازه گاو یا چلاو بخورند قطع بواسیر نماید و مجرب
است بجهت رعاف اندکی ازان سوده در بینی نفوخ نمایند و اندکی با گلاب و صندل و کافور سرشته
بر پیشانی طلا نمایند و بجهت نفث الدم یکمثقال ازان با مثل آن لحیة الثیس میل نمایند و جهت منع
سیلان خون جراحت نرم سوده بپاشند و جهت حبس اسهال دموی باشیره تخم خرفه بریان نیم مثقال
آنرا بپاشامند و مضر سفل و مصلحش بزر قطونا و روغن بادام است **جوارش تیواج** جهت
اسهال دموی و بواسیری و نزف الدم از عضو یکه باشد مفید صنعت آن تیواج خطائی سه مثقال
پوست بیخ انجبار کهربا سوده طباشیر مروارید ناسفته صلایه کرده از هریک یکمثقال گل مختوم دم الاخوین
کتیرا از هریک نیم مثقال ادویه کوفته بیخته با سه برابر وزن مجموع ادویه شربت سیب و به شیرین یا شربت
حب الاس با انجبار بسرشند بعد انکه بقوام آورند و اگر در مزاج حرارت بسیار باشد با شربت سیب و به
ترشش شربتی یکمثقال با شیره تخم خرفه و خشخاش **حب تیواج** جهت امراض مذکوره نافع است
صنعت آن تیواج خطائی پوست بیخ انجبار از هریک یکمثقال مروارید ناسفته بسد محرق مرجان
قرمزی کهربای شمعی دم الاخوین کتیرا طین مختوم طین ارمنی فادزهر معدنی از هریک نیم مثقال

احجار را بر سنگ سماق نرم سوده سازد و بیخته بآب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند و اگر خواهند
بطریق سفوف نگاهدارند شربتی یکمثقال آب خالص یا انچه مناسب باشد فرو برند **سفوف تیواج**
جهت اسهال دموی و بواسیر نافع صنعت آن خطائی یکدرم کتیرا نیم درم گل نیلوفر دو درم کوفته بیخته سفوف
سازند جمله سه شربت است **مرهم تیواج** جراحتهای قضیب و خصیه و فرج را نافع است صنعت آن تیواج
خطائی پوست بلیله زرد شیح محرق توتیای کرمانی تیر خشت خراسانی از هریک یکمثقال مرداسنگ
ده مثقال مازوی سبز نیم جوشیده و سفید آب قلمی نیم مثقال صبر سقوطری طلق محلوب مرجان سفید از هریک
سه مثقال افیون نیم مثقال صابون عراقی قدری موم زرد غیر مغسول روغن گل سرخ روغن شیح
صنعان از هریک بقدر کفایت موم و صابون را در روغن بگدازند و سائر ادویه کوفته بیخته خوب
بآن بسرشند و مرهم ساخته استعمال نمایند **کتاب النار المثلثة باب النار مع المعین**
المهملة ثعلب بفارسی روباه نامند و آن حیوانی معروف است و پوست آن در گرمی قریب بسموریت
مبرد دین و مرطوبین و طول طبیخ زنده و مذبوح آن جهت درد مفاصل و طبیخ زنده آن قوی
تر است خصوصا که در زیتون جوشانیده باشند و جهت تعقد و صلابت مفاصل نافع و باعث سرعت
راه رفتن اطفال و رفع اعیاد اشامیدن یکمثقال از سش آن که خشک کرده باشند با آب و غسل
سر بوسر فه و طلای آن با پوست سوخته تخم مرغ جهت دار الثعلب مجرب و پیه آن جهت درد
گوش و بار و غن زیتون و امتثال آن جهت نقرس و دردهای بارده و سقوط زهره آن با سیم و زن
آن آب کرفس در هر ده روز یکبار جهت ابتدای جذام و زیاده نشدن آن بغایت موثر و گوشت
آن جهت مبرودین و قروح حاره و تخریک باه و صاحبان استسقا مفید و خاکستر پوست آن جهت سوختگی
آتش و نواصیر و قروح حاره و تدهین دست و پا به پیه آن مانع مضرت سرما و نگاهداشتن دندان را جهت
منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته اند و مالیدن پیه آن بر چوبی و نصب کردن آن در موضعی از خانه سبب
اجتماع کیک بران است **آبزن** طبیخ ثعلب شستن در آن نافع است از برای وجع مفاصل و تعقد و صلابت
آنها و باعث سرعت راه رفتن اطفال است و رفع لعیا میکند صنعت آن بگیرند ثعلب زنده یا مذبوح و زنده
آن اقوی است و در آب خالص و زیت بجوشانند و طبخ آن در زیت اقوی است که زنده انرا گرفته
و دست و پای آنرا محکم بسته در آب یا در زیت انداخته بپزند تا مهرا شود در طشتی کرده و سه مثقال نیم

گرم باشند طلیل دران بشنبند تا سرد شود **بخور ثعلب** جهت فالج و استرخا و تمدد عصبی و امتلائی نافع صنعت آن بگیرند ثعلب را و همان قسم زنده دست و پا بسته در آب زیت یا روغن کنجد طبخ دهند و در حین طبخ حر طرف را بپوشند تا بخار و قوت آن بیرون نرود و چون خوب طبخ یافت و مهر شد مریض را بر چارپایه که پایهای آن از زمین بلند باشد و سطح آنرا از خیزران بافته باشند بطرف علت بخوابانند و لحافی بران بپوشانند که سر آن برای نفس کشیدن بیرون باشد پس دیگ را همان بخور سر پوشیده زیر چارپایه برده اطراف چارپایه را مسدود کنند که بخار اصلا بیرون نرود و هوا هم نرسد پس سر دیگ را اندک اندک باز کنند تا بخار آن بقدر مطلوب ببدن مریض برسد و عرق کند تا تمام بخار گرفته شود و مریض همان قسم خوابیده باشد اگر برهنه باشد بهتر و خیر کند تا عرق بدن او خشک شود پس بی را گرم کرده بپوشد و برآید و اگر لحاف از عرق تر شده باشد لحاف دیگر را گرم نموده از بالای آن بپوشد و لحاف تر شده را از زیر بآهستگی که هوا از سد برآورند و بدن را نیز پارچه گرم نموده خشک سیتوان نمود و اگر از یکدفعه کفایت نشود مکرر نمایند **باب الثاء مع الواو الثوم** بفارسی سیر و بهندی لهسن گویند و بری آن استوریون است و بستانی آن دو قسم میباشد یکی بسیار دانه و یکی منحصر بیکدانه و بقدر پیاز کوچکی و آن کمتر است و جیلی آنرا بفارسی موسیر نامند و برگش عریضتر از برگ نرگس و گلش سفید و بیخش یکچند دوبی دندانه و بزرگ بمقدار دو در بوی مانند بستانی و بهتر از همه بستانی مشهور پر دندانه است در آخر سوم گرم و خشک و بار طوبت فضلیه و محلل و مدر بول و حیض و عرق و مفتح و جالی و جاذب و مجفف رطوبات معده و مفاصل و حرارت آن شبیه بحرارت غریزی و ملطف و رقیق کننده خون و باقوت تریاقیه و خوردن آن با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت و رافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و تعفن آنست و جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و تصفیه حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و قولنج ریحی و نسیان و ربو و سپرز و برسام تهیگاه و در بیرون محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و معطش و جهت تپهای کهنه و قروح ششی و درد معده و مفاصل و رفع کرم شکم و زلو در حلق مانده و رفع تشنگی که از بلغم و از سده ماسار یقا باشد و تطهیر البول و نیکوئی رنگ رخسار و تلطیف غذاهای غلیظه و جهت ضیق النفس و فالج و رعشه و تحلیل اورام و حصاة کرده و با شراب جهت سم افعی و دوام آن باعث سقوط موی سفید و رویانیدن موی سیاه و با انجیر و سداب و با مغز گردگان قویتر از فادزهر و مطبوخ آن با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان

و با شیر گوسفند و بعد ازان با روغن تازه و بعد از انکه با عسل سرشته باشند در تحریک باه بی عدیل و اکثار آن و عدم مراعات مزاج و سن و فصل محرق خون و مضر بپیر و زنان حامله و شیرده و صاحبان زحیر و خناز یر و مولد صفرای بسیار تند و مضعف باصره و مهیج امراض نائبه و منجر و مضر شش و مصلح آنست پختن آن در آب با قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام و روغن کره و استعمال کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش و شیرین و امثال آن و نشستن در طبخ برگ و ساق آن جهت احتباس حیض و اخراج مشیمه و طلای آن با عسل جهت بثور لثه و قوا و قروح رطبه سر و نخالهٔ آن و بهق و جرب متقرح و با برگ انجیر سیاه و زیره جهت گزیدن ابن عرس و با جندبادستر و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و با سرکه جهت تحلیل رطوبات غلیظه و ورم اعضا و ضماد پختهٔ آن با شیر جهت کشودن دمل و تضمید محرق آن با عسل جهت ازاله رنگ خون منجمد در گوشت یک چشم و با روغن بان جهت داء الثعلب و روغنی که دران سیر مکرر جوشانیده باشند جهت جمود خون در اطراف بدن و تشقق که از برودت باشد و جهت مفاصل و قولنج بلغمی و سیج شتر با ضماد نافع و عرعره با سرکه ترشی سیر جهت اخراج زلوئی که در حلق مانده باشد و جهت دنجه مفید و مضمضهٔ طبیخ آن با کندر جهت درد دندان بار د مفید و بدلش پیاز عنصل و سیر صحرائی و طلای آن با نوشادر جهت برص و بهق و باز فت جهت داخل و خشونت ناخن و کجی آن و طبیخ آن کشندهٔ قمل است **تریاق الثوم** در احادیث وارد است که این تریاق معروف است بدوای شافیه و این تریاقی است که حضرت جبرئیل ع از برای حضرت موسی ع آورده در حالتیکه فرعون ضیافت آن حضرت ع و قوم او شان کرده بود و در جمیع طعامها سم داخل کرده موسی ع بقوم خود پیش از خوردن طعام بهر یک بقدر سه مونی انین تریاق خورانیده ازان طعامهای مسموم متضرر نشدند و این تریاق نافع است از برای سرفهٔ کهنه و تازه و لقوهٔ کهنه و تازه و فالج کهنه و تازه و از برای دبیله و کزاز و برسام شوکه و درد چشم و ریح سبل و از برای شقیقه و از برای درد پای مرمن از بلغم خام و از برای ضعف معده و از برای ام الصبیان و از برای فرع زنان آشتن در خواب وسلی که شروع به تقیح کرده باشد و زرد آب بطن که علت استسقا ازان حادث میشود و از برای گزیدن جانوران سمی و گزیدن مار و عقرب و از برای جمیع سموم و اعظم اکبر تریاقات است صنعت آن بگیرند سیر بستانی مقشر یکجزو و آنرا شکسته نرم کوبیده هر مقدار که خواسته باشند و در پاتیلی کرده برافروزند در زیر آن آتش ملایم و بریزند بر آن روغن کاو آنمقدار که از سیرها

برگرد و بآتش ملایم بپزند تا روغن را جذب کند و چون دیگر روغن را جذب نکند شیر گاو و یا شیر بز تازه دوشیده
بدستور روغن بر روی وی کنند و بآتش ملایم بپزند تا شیر را جذب کند پس بگیرند شهد سفید خوشبوی مصفی
و بجوشانند و کف آنرا بگیرند تا دیگر چیزی از موم و رغوه و عکر در آن نماند پس آن شیر را در آن بریزند و بر افروزند
در زیر آن آتش بسیار نرم تا با آهستگی بقوام آید پس بگیرند دره را پاک کرده و درم شونیز پاک کرده و بکوبند از غیر بیختن و بیخدرم
فلفل و مثل آنرز بجوش و هر دو را نرم بکوبند و همه را داخل کنند و آن شیر مطبوخ با عسل و غیره و بکرداند آنرا مانند
ضبیص یعنی چگال حالکو نیکه بوده باشد بر آتش پس فرو آورده آنرا سرد کرده در ظرفی کنند و محافظت نمایند
از غبار و باد و ظرفی را که این معجون در آن میکنند باید که از سمن تقریبی چرب نمایند و معجون را در آن کنند و آنرا
در جوی یا در خاک سترد فن کنند و چهل روز بگذارند که مزاج گیرد و این هر چند کهنه تر شود بهتر میگردد و شربتی
ازین تریاق یکنخود هست مدساعتی که برسد باین کس اذیتی نشنید و در حدیث شریف وارد هست که چون
یکماه از ساختن این دوا بگذرد پس آن نافع هست از برای ضربان دماغها و جمیع امراض که بحرکت در آمده
باشد از بلغم بعد ازان که فراگرفته شود ازان بر نا شتا مقدار نصف جوزی و چون در آید ماه دوم از
ساختن آن پس آن نیکو هست از برای حمی نافض و باید که فراگرفته شود ازان وقت خواب بمقدار نصف
جوزی و آن نافع هست در نهایت نفع از برای هضم طعام و هر مرضیکه بوده باشد در چشم و چون در آید ماه سوم
پس آن نیکو هست از برای مره صفرا و بلغم محترق و هیجان هر علت که بوده باشد از صفرا و قتیکه فراگرفته
شود صبح ناشتا و چون در آید آنرا ماه چهارم پس آن نیکو هست از برای ظلمت چشم و نفسیکه میگیرد مردرا
و حرکت میکند و میگیرد در شب وقت خواب و چون در آید آنرا ماه پنجم فراگرفته شود در روغن بنفشه
یا روغن کنجد و فراگرفته شود ازین دو امقدار نصف عدسی و حل کرده شود بر روغن مذکور و سوط
کرده شود و بآن از برای صداع مطبق یعنی صداع دایمی که نبوده باشد آنرا نوائب و چون بیاید آنرا ماه ششم
فراگرفته میشود ازان قدر عدسی و سوط کرده میشود بآن از برای صاحب شقیقه یا روغن بنفشه در جانبی که
در آن جانب مرض هست و باید که سوط کرده شود بآن بر ناشتا اول روز و چون در آید ماه هفتم نافع
هست از برای یاح اذن هرگاه بیچکانند در گوش حالکو نیکو حل کرده باشند مقدار عدسی ازان در
روغن گل سرخ اول روز و وقت خواب و چون در آید بران ماه هشتم نافع هست از برای مره صفرا
و مرضیکه در آن خوف آکله هست چون آشامیده شود با آب مالیده شود با آب و مالیده شود با هر روغنیکه خواسته باشند بر موضع

مرض بر ناشتا اول طلوع آفتاب و چون در آید بران ماه نهم نافع هست باذن الله تعالی از برای سدر
و بسیاری خواب و هذیان در خواب و ترس و فزع و قتیکه فراگرفته شود با روغن تخم ترب بر ناشتا و وقت
خواب مقدار عدسی ازین دوا و در نسخه دیگر بجای سدر سدد هست و چون در آید بران ماه دهم نگیوا ست
از برای امره صفرا که حادث میشود صاحب آنرا هلیله و تب باطنی و اختلاط عقل چون بگیرند ازان عدسی
با سکر و سفیده تخم مرغ و بیاشامند بر ناشتا با هر روغنیکه خواسته باشند وقت خواب و چون بگذرد بران
ماه یازدهم نافع هست از برای امره سوداوی که حادث میشود صاحب آنرا فزع و وسواس چون فراگرفته
شود ازان مقدار نخودی با روغن گل سرخ و آشامیده شود بر ناشتا مقدار نخودی و آشامیده شود
وقت خواب پس باید آنمقدار نخودیکه وقت خواب می آشامند بغیر روغن باشد و چون برسد آنرا ماه دوازدهم
میباشد نافع از برای فالج که تازه حادث شده باشد و فالج کهنه چون فراگرفته شود ازان مقدار نخودی
و باید که وقت خواب دلک نمایند هر دو پای او را بزیت که نمک طعام در آن داخل کرده باشند و شب
دیگر هم مثل شب اول پرهیز کنند از سرکه و شیر و انچه از شیر فراگرفته باشند و از بقول و ماهی و غیر انها
هر چه خواسته باشند بخورند و چون برسد ماه سیزدهم نافع هست از برای دبیله و خنده و بی سبب و بعت
مردبارش خود باز یکردن چون نگیرند از مقدار نخودی و در آب سداب تازه حل کرده اول شب بیاشامند
و چون برسد این دو ماه چهاردهم میباشد نافع از برای تمام سموم و اگر بوده باشد که آشامیده باشد
سمی باید که بگیرند تخم بادنجان و کوفته با آب و بر روی آتش بگذارند پس آنرا صافی نموده بیاشامند
ازین دو امقدار نخودی یکمرتبه باد و مرتبه تا سه مرتبه یا چهار مرتبه با آب نیم گرم و از چهار مرتبه تجاوز
نکنند و باید که بیاشامند آنرا نزدیک سحر و چون برسد این دو ماه پانزدهم پس بایستیکه نافع است
از برای تخمه و بلغم خام و از برای ابرده و ارواح هرگاه فراگرفته شود ازان مقدار نصف بندقه و با خرما
بخورانند و بیاشامند آنرا و قتیکه برخت خواب روند و بیاشامند در آن شب آشامیدنی و نه فردای
آن طعام بسیاری خورند و چون برسد این دو ماه شانزدهم فراگرفته میشود ازان نصف عدسی
پس حل کرده میشود با آب باران تازه که ازان روز یا ازان شب گرفته باشند و یا آب تگرگ پس
کشیده شود در چشم صاحب عمی عتیق یا حدیث صبح و شام و وقت خواب چهار روز متوالی پس هر رستیکه بر
میشود از عمی و چشم آن روشن میگردد و اگر درین چهار روز زه شش نگردید پس تا هشت روز بدستور مذکور را

بآن اکتحال نمایند و دیده نشده که برسد بهشت مگر آنکه شفا یافته باذن الله تعالی عزوجل و چون برسد این دوا را
ماه هفدهم نافع است باذن الله عزوجل از برای جذام چون بگیرند ازان مقدار یک بندقه با روغن بابچه گاو و نه
روغن بابچه که سقند وقت خواب وصبح ناشتا دیگر بگیرند ازان حبه و با روغن بابچه گاو و بآن تدهین جسد نمایند و دلک
نمایند بآن بدن را دلکی شدید و دیگر بگیرند ازان مقداری قلیل و بآن سعوط نمایند با دهن زیت زیتون و یا با روغن
گل سرخ و بوده باشد سعوط بآن اخر روز در حمام و چون برسد این دو با ماه هژدهم نافع است باذن الله
عزوجل از برای بهق آنچنان بهقی که بوده باشد شبیه بیرص الا آنکه چون تیز زنند موضع آن را خون بیرون
آید و باید که فراگرفته شود برای این مرض ازین دو امقدار نخودی و آشامیده شود با روغن بندق
یا روغن بادام تلخ حب الصنوبر بعد از طلوع صبح و سعوط کرده شود ازین دو امقدار حبه با یکی از
ادهان مذکوره دلک کرده شود باین دوا با نمک طعام جدا و اورا وی گویند که نزدیک است که اثیر
داده شود این ادویه از حد ها نیکه قرار داده شده و گذاشته شده که ذکر یافته پیش ازین بجهت آنکه
اگر مخالفت کرده شود هرآینه میگردد مخالف عمل آنها و نفع نمیدهند بچیزی ازان و هرگاه برسد این دوا را
ماه نوزدهم فراگرفته میشود حب الرمان شیرین پس فشرده میشود و بیرون آورده میشود ازان آب
پس آشامیده میشود ازین آب با شحم حنظل مقدار یک حبه پس آشامیده شود ازین دوا با آب گرم که
موجب شفاست از سهو و نسیان و بلغم سوخته و تپهای کهنه و تپهای تازه بهم رسیده چون ناشتا ازین دوا
و چون ماه بستم شود از ساختن این میباشد نافع باذن الله عزوجل از برای کری گوش چون بچکانند
کندر را در آب پس بگیرند آب آنرا و حل کنند در آن مقدار دانه عدس متوسطی ازین دوا و بچکانند
در گوش او پس اگر شنید بهتر والا سعوط کنند صبح روز دیگر با آن آب مقدار عدسی و بریزند بر بافوخ آن
باقی مانده از سعوط را و ببرسم هرگاه سنگین شود بر آن مرض و دراز گردد کردن و دراز کردد زبان او
باید فراگیرد حب العنب حامض نخورد از آنرا پس بپاشند ازین دوا بین بر ستیکه میگردد و منتفع بآن و موجب
تخفیف مرض او میشود و هرچند این دوا کهنه تر میشود میباشد بهتر و باید که فراگرفته شود از کهنه تر ازان
مقداری کمتر توضیح وجه تسمیه این دوا بشافیه بلفظ تانیث که دال است بر جمعیت بسبب اشتمال این دوا
بمنافع بسیار خالج بکسر لام باصطلاح اطبا استرخای تمام نصف بدن است از سر تا بقدم و این اصطلاح
موافق است با لغت عرب زیرا که عرب میگوید فلجت الشئی فلجتین یعنی آنرا مشق نمودم بد و نصف و بعض

اطبا گفته اند که فالج استرخای یکی از دو شق بدن است سوای سر و صاحب کامل الصناعة برین قول است
و قدمای اطبا فرق میان فالج و استرخا کرده شیخ رئیس گفته که هرگاه فالج را یعنی استرخا بگیریم مطلق پس
میباشد ازان قسمی که بوده باشد عام هر دو شق بدن سوای اعضای رئیسه اگر عام باعضای اس نیز باشد سکته
میباشد همچنانکه می باشد قسمی ازان مخصوص است بیک انگشت و گفته که لقوه بفتح لام و کسر لام نیز علتی است
که منجذب شود بسبب آن یک شق از وجه بسوی جهت غیر طبیعی پس برآید نفخه و نزاق از دهان از یکجانب
و نیک نباشد ملاقات هر دو لب و منطبق نگردد هر دو لبک یکدیگر بیکدیگر دبیله بعضی گفته اند که دبیله
بلفظ تصغیر بروزی است که عارض گردد از داخل آن موضعی که رنجیده شود دران ماده پس آنرا دبیله گویند
و آن مخصوص است باسم ورم و از دبیلات انچه بوده باشد مادهٔ آن حار مخصوص است باسم خراج اهلی گفته
که دبیله ورم کبیر مستدیر الشکل است که جمع گردد مده در جوف آن و بعض اطبا گفته اند که دبیله دمل بزرگ
است که آنرا دمانهای بسیار باشد آنرا بفارسی کفگیر گویند و بعض دیگر از اطبا گفته اند که دبیله معرب
دوبیله در فارسی بمعنی کمیسه است یعنی دمل دو کیسه و آن قسمی از دمل است که آنرا یک بیله باشد که درمیان آن
مده جمع می باشد و درمیان ان بیله بیله دیگر میباشد که دران مادهٔ غلیظی میباشد و خراج دومل ورمی
را گویند که جمع شود مادهٔ آن در یک بیله و این قول اقرب بصواب است و گزاز بضم کاف گفته میشود
برتشنجیکه ابتدای آن از عضلات ترقوه باشد پس موجب تمدد آن عضلات گردد بسوی قدام یا بسوی خلف
یا بهر دو جانب و گاهی گفته میشود گزاز بهر تمدد دیگر بهر عضویکه باشد و گاهی اختصاص داده میشود لفظ گزاز
از تمدد آنچه بوده باشد به سبب برودت مجاز از داخل یا از خارج خواه بوده باشد از یکجانب یا از دو جانب و شوکه
صاحب قاموس گفته که شوکه مرضی معروف است و آن ورم صفراوی است که حادث شود بر بالای جسد
و صاحب بحر الجواهر گفته که الشوکة حمرة تعلو الجسد والوجه و بعضی گفته که مراد از شوکه اینجا رنجی است که حادث
شود از گزیدن عقرب و امثال آن و بعضی مترجمین این حدیث گفته که تعریف مذکور درین حدیث از برای
سبل خلاف آن معنی است که مشهور است میان اطبا زیرا که درین حدیث تفسیر شده رنج سبل بانکه
رنجی است که بروید شعر زاید در یک چشم و شیخ الرئیس گفته که سبل عشاوه ایست که عارض میگردد
چشم را از انتفاخ عروق ظاهره در سطح ملتحمه و قریب و از انتاج چیزی مابین آن عروق که مانند دخان
است علامه شیرازی در شرح قانون گفته که اطبا تحقیق کلام در سبل ننموده اند حتی انکه شیخ

الرئیس باجلالت قدر نیز حقیقت سبل را انچه بوده باشد حق بیان نکرده وحق آنست که سبل عبارت است
از اجسام غریبه شبیه بعروق وغشای رقیق غریب که متولد شوند در چشم القدس سره میفرمایند که نیست
مخالفت میان تفسیرے که از برای سبل در حدیث وارد شده وانچه اطبا در تعریف سبل آورده اند
چه از لوازم سبلی که اطبا تعریف نموده اند آنست که با آن هوی زاید در پلک رویدن انچه
در حدیث وارد شده تعریف بعرض عام وانچه اطبا ذکر کرده اند تعریف ماهیت آنست پس نیست
مخالفت میان این دو قول وخام بلغمی است که هنوز نضج نیافته باشد صاحب بحر الجواهر گفته که
خام بلغم غیر طبیعی مختلف الاقوام است در رقت وغلظت واطلاق کرده میشود نیز بر چیزیکه مرتب باشد در
قاروره که بوده باشد رقیق الاجزاء غیر متین ودرین حدیث ست والمسل الذی یاتحذ بالتقیح وهو الماء
الاصفر فی البطن بعض از مفسرین یاتحذ بالنضج خوانده اند وگفته که مراد ازان قولنج مراری است واین
قول در نهایت بعد است بلکه مراد حضرت عم سلی است که شروع کرده باشد به تقیح پیش از انکه شروع
بادن مده کرده باشد چه هرگاه در سل مده برآید علاج پذیر نیست وآن حضرت عم تعریف قیح نموده که آن
آب زردی است که از باطن برآید که در فارسی آنرا خونابه گویند وبدانکه سل در لغت بمعنی هزال است
ودر طب بمعنی قرحه ریه است ولازم آن ست حمی دقیه وتسمیه قرحه ریه باسم سل بجهت آنست
که لازم آن است هزال وبعضی از اطبا گفته اند که اطلاق کرده میشود سل بر حمی دق شیخوخیه وبر قرحه
ریه وصاحب قاموس گفته سل بکسرین وبضم سین وسلال بروزن غراب قرحه ایست که حادث شود
در ریه یا بعقب ذات الجنب یا بعقب ذات الریه یا بعقب کام ونزلات وسعال طویل ولازم آنست حمی
هاویه یعنی تپ ملایم ونهشته عبارت از بسع هوام است ودر بعضی نسخ این حدیث عند المضیف است یعنی نزد
محل ضیافت ودر اکثر نسخ عند المضیق است یعنی نزد محلی ضیق یعنی در تنگ نامی تا برگرداند زمان صیان
را واین اولی است شدخ در قاموس آورده الشدخ کالمنع الکسر فی کل رطب وقیل یابس وخبیص
حلوایی است متخذ از خرما وسمن ومره حمرا یا عبارت است از دم فاسد محترق یا ریاحی که موجب احمرار
بدن کردند سدد در بعضی نسخ بدو دال مهمله است ودر اکثر نسخ براے مهمله بعد از دال مهمله است
سدر بفتح وبه تحریک در لغت بمعنی تحیر بصر است ودر طب مرضی است که باقی ماند انسان باحدوث
آن مبهوت وبیابد در سر خود ثقلی عظیم ودر چشم ظلمت وسیاهی باشد که بیابد در گوش طنین ودر فمی وسیاهی

که با او عقل زایل گردد وچون لازم این مرض است تحیر بصر مسمی باین اسم ساخته اند وسدد جمع سدده است
وسده عبارت از اختلاط لزجه غلیظ است که منشبث گردند در مجاری ورگهای تنک پس باقی مانند
در آن مجاری وعروق ومانع نفوذ غذا در آنها وخروج فضلات از آنها گردند واطلاق کرده میشود
نیز بر آنچه مانع بعضی از انها باشد دون بعضی علامه شیرازی گفته بدانکه انسداد نزد اطبا غیر سدده است
زیرا که انسداد را اورا اطلاق میکنند بر سام جلد وافواه عروق هرگاه منضم شوند وگاهی اطلاق کرده
میشود بر صلابتیکه بروید بر سر جراحات بمنزله قشر ودر بعضی نسخ این حدیث بلبله است که جمع آن
بلابل الصدر است یعنی شدت هم ووسواس ودر بعضی نسخ ملیله است بمیم ویای مثناة تحتانیه بعد
از لام وآن حرارتی است که عارض بدن گردد ونزدیک بحد حمی ودر بعضی نسخ این حدیث من القابله
است بباے موحده یعنی شب آینده ودر بعضی نسخ من القایله بیای مثناة تحتانیه یا بهمزه است
یعنی کرد این فعل را نزد قیلوله نیز وقول آنحضرت که لیشرب هذا الدواء یعنی پیش از آب یا دنجان
وبعد ازان یا بآن که حمل کرده باشند در آن ابرده بکسر همزه ورای مهمله علتی است که از غلبه سردی
ورطوبت مرد از جماع سست گردد وهمچنین فالوذ است مولانا محمد باقر مجلسی در بحار الانوار گفته که قول
آنحضرت عم که لایشرب فی اللیلة سزاوار آنست که نباشد از زین دوا در شب بل اکتفا کند به
یکمرتبه وبعضی گفته که مراد آنست که لایشرب الا فی اللیلة ومنحنی نماند بعد این تفسیر مولانا میفرماید
که منحنی نماند بعد قول اول بجهت آنکه آنحضرت فرمودند که انه لیشرب به عند مضجعه ولایشرب فی اللیلة
ولا من الغد حتی یطیعم طعاما کثیرا پس چون آنحضرت فرمودند که بیاشامد در آن شب ازین دوا وتا
بنجا نگاه رود معنی ندارد آنکه نیاشامد دران شب ازین دوا بلکه معنی آنست که نیاشامد دران
شب آب ومعین است برین معنی آنکه آنحضرت فرمودند که نیاشامد تا آنکه غذای بسیار نخورد یعنی
چون بعد غذا آب نوشیدن اندرای بدرقه غذا ضروری است بعد از غذای بسیار آب از برای بدرقه
غذا نبوشند وعجب است از فضل مولانا با وسیاری مهارت آن در حدیث که قول اول را ترجیح بدهد بر
قول ثانی با وجود بی معنی بودن تفسیر ثانی وبرد به تحریک بمعنی صقع است که آنرا بفارسی
تگرگ نامند یعنی این را در آب تگرگ حل کرده بیاشامد وقول آنحضرت که فرموده بدهن الزیت
زیت الزیتون بجهت این مقید فرموده که اطلاق کرده میشود زیت بر هر روغنی که بطریق عصر

باشند واگرچه از غیر زیتون باشد جالینوس گفته هر چیزی از دهان که بعصر بگیرند واگرچه از غیر زیتون باشد
پس بدرستیکه آنرا زیت گویند بطریق استعاره قول آنحضرت که فرموده اند که الا ان لشیرط موضعه معنی
آنست که بهق و برص متشابه یکدیگر اند تیغ زده شود به تیغ حجام یا به مثل تیغ حجام پس اگر خون برآید
باید دانست که بهق است و نیست برص حقیقی و هرگاه بود باشد برص حقیقی بیرون می آید ازان
آبی سفید و قول آنحضرت من الحنظلة باین عبارت است در نسخهای او که یافتم و ممکن است که مراد
از حنظله دوای شافیه باشد که از راه تلخی آنرا حنظله گفته یا به معنی ادخال دوای حنظله است باهم در
آب رمان با آنکه مراد آشامیدن آب انار با حنظله است اولا و بعد ازان نوشیدن دوای شافیه
و قول آنحضرت که ینفع بالتبوین یعنی کندر را با آبی بجیسانند و در گوش بچکانند اگر نفع کرد بهتر
والا سوط کنند ازاد بینی او تریاق ثوم مسمی بدوای نافعه و در حدیث وارد است که جبرئیل امین علیه السلام از برای آنحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
آورد دوای معروف بدوای محمدیست صلعم و این گرفته بشود از برای هر مرضها مگر آنکه نفع میدهد آنرا و نباید که یک سیر
از آنچه وارد شده زیاده و کم نمود صنعت آن بگیرند یک سیر شیر چهار رطل بریزند در طنجیر و بریزند بر آن چهار رطل شیر گاو و تا زده دو شیده
و بر افروزند زیر آن آتش بسیار ملایم بر قی تا شیر ده سیر شیر باشد یعنی بجوشانند پس بریزند بر آن چهار رطل روغن گاو و بجوشانند
تا سیر روغن را جذب کند و نضج یابد پس بریزند بر آن عسل سفید خوشبوی مصفی چهار رطل و بر افروزند
در زیر آن آتش بسیار ملایم پس بنیدازند در آن وزن دو درهم قراض کوبیده و به مسواط بر بزنند
بضربی شدید تا زمانیکه منعقد گردد پس چون گردید منعقد و نضج یافت و مختلط گردید بآن قراض باید که آنرا
آنرا در سبوچه سبز و حال آنکه بوده باشد آن دوا گرم و سر آنرا گرفت و دفن کرد در جو یا در خاک پاک
طیب تمام ایام صیف و چون بر سد زمستان فرا گیرند ازان کمخود بزرگ برنا شتا پس بدرستیکه این دوا
جامع است از برای هر چیزی خواه حقیر باشد و خواه جلیل و خواه کوچک و خواه بزرگ و این دوا مجرب
و معروف است میان مومنین و قراض بابونه است **تریاق ثوم** دیگر که جمیع سموم را نافع است
و از برای باه بی نظیر است و منی بیفزاید صنعت آن نزد اطبا بگیرند سیر متقشر آن مقدار که خواسته
باشند و با شیر گاو بپزند و چون دیگر شیر را جذب نکند در روغن گاو بجوشانند چون دیگر روغن بخود
جذب نکند در عسل سفید مصفی بپزند و برسم زنند تا چون خبیص گردد در ظرف چینی نگاهدارند تریاق
یکدرم **دهن ثوم** صمیم قدیم و جدید را نافع است و ثقل سامعه و دوی وطنین بارد و حادث از ریاح

بارده را نافع است صنعت آن بگیرند روغن کنجد و در ظرف مس بغیر قلعی بجوشانند و بزنند و یک عدد سیر را
با سر آهنی گرفته در آن بگردانند که سیر سرخ شود پس سیر را دور کرده روغن را در شیشه نگاه دارند
و در وقت حاجت سه قطره ازان در گوش بچکانند **دهن الثوم** المرکب که آنرا دهن الراهب نامند
گویند که این ترکیب یکی از راهبان صالح است و باین مصدر افعال عجیبه گشته و مداومیکرد باین روغن
پیران زمین گیر را و این روغن مجرب است در هر مرض بارد و اعادهٔ باه مایوسین میکند و مزیل
تعقد عصب است و وجع ظهر قدیم و جدید و بواسیر و تقطیر البول و جمیع امراض بارد را مفید است و سدانیکساعه
ورنک را سرخ میگرداند و کسیکه آنرا در زمستان استعمال نماید نمیکرد و محتاج باکش و پوشیدن پوستین
صنعت آن **ثوم** مقشر یک جزو فرفیون عاقرقرحا از هر یک ثلث جزوی فلفل سداب از هر یک ربع
جزوی مجموع را نیکو فته دبانه وزن جملگی زیت بیزند تا ثلث بماند پس بمالند و بپالایند و در شیشه
نگاهدارند **لعوق ثوم** پیران و سرد مزاجان را موافق بود و اخلاط لزجه از سینه پاک کند صنعت آن
بگیرند ثوم بالیده فربه پاک کرده مقدار یکمن و بانیم من آب و نیم من روغن طبخ دهند تا مهر افشوده سیر
بپالایند و با یکمن عسل بقوام آورند شربتی بخدرم لعق نمایند **مخلل ثوم** طریقه آن مثل طریقه
مخلل پیاز است صنعت آن هر قدر که خواهند + ❀ + سیر یکدانه را گرفته و مشقر نموده بخلال
چوبی سوراخ سوراخ نموده در سرکه تند بیندازند و بگذارند تا برسد و انگاه استعمال نمایند و اگر خبه
دانه قرنفل و خبه دانه فلفل سیاه و یاسرخ دران اندازند میکرد و الذ و اقوی و نافع است از برای
ریاح و تقویت ناضمه و رفع رطوبت معده و قراقر آن **معجون ثوم** تالیف اسحق کثیر المنافع است
و نهایت مبهی مبرودین و مرطوبین است و بجهت دفع رطوبات و جمیع امراض بارده رطبه چون
فالج و نسیان و سکته و رعشه و ضیق النفس و لکنت زبان و سرفه رطوبی و فساد آواز و تخلیل
ریاح و سدر و تقویت معده و جگر و امراض معده و رحم مکرر اختناق رحم و جهت احتباس حیض و بول
و نیکو کردن رنک رو و برانگیختن باه مجرب است و طلا کردن روغن آن بر بدن جهت دفع
اذیت سرما و شقاق برد و منع آثار و برقضیب جهت تهییج باه مفید و قوتش تا چهار سال باقی میماند
و شربتش تا دو مثقال و مزاجش گرم در سوم و خشک در اول است صنعت آن بگیرند سیر تازه پاک
کرده یکرطل و با یکرطل و نیم شیر تازه دوشیده بجوشانند تا شیر را جذب کند پس یکرطل و نیم عسل

مصفی بقوام آورده زنجبیل سفید فلفل قرنفل دارفلفل دارچینی کبابه چینی جوزبوا عاقرقرحا خولنجان
از هریک دو مثقال زعفران یکمثقال روغن گل سرخ ده مثقال واگر اخذ روغن آن خواهند قبل ازانکه
باعسل بجوشانند روغن آنرا بگیرند وبعدازان بعسل بجوشانند **معجون سیر** بنسخه مثقالی الغوه وغالیه
وصرع ورعشه وبواسیر وبهق وبرص رانافع است ومعده راقوت دهد واشتهای طعام آورد وبلغم دفع
کند ورنگ رورانیکو گرداند وقوت بیفزاید وحرارت غریزی برافروزد ودویران رابغایت مفید بود صنعت
آن سیر پاک کرده یم من دریکمن شیر کاو بپزند تامهرا شود دوسه چهار یکمن عسل وسی درم روغن کاو
برسران بریزند وبایکدیگر ممزوج کنند وازآتش فروگیرند واین دارو ماکوفته بیخته بآن برسرشند
قرنفل جوزبوا بسباسه فلفل مصطگی قاقله هلیله کابلی دارچینی زنجبیل از هریک ده درم عود خام زعفران
از هریک پنجدرم شربتی مقابل یک کردگان **کتاب الجیم باب الجیم مع الالف چای**
خطائی بدانکه چای بفتح جیم فارسی والف ویای آخر ازادویه جدیده گخزیده غیر متعارفه است
ودر کتب قدیمه قوم مذکور نیست وانچه ابوریحان درصیدنه خود وحنین بن اسحق دراختیارات
خود ذکر کرده اند بعضی ازانها تحقیقی چندان ندارد وحکیم میرزا محمد قاضی در رساله خود نوشته که حنین
بن اسحق گفته که سبب معرفت وشناخت چای چنان بوده که پادشاهی ازپادشاهان چین بریکی ازخواص
خود خشم گرفته اورا ازملک خود اخراج نموده آن شخص درجنگلها وکوهها میگشت وزرد وعلیل و
ضعیف گشته روزازغایت گرسنگی براطراف کوهی میگشت گیاهی دید آنرا غذای خود ساخت در
اندک مدتی اثار صحت وحسن صورت درخود مشاهده نمود وکمال قوت درخود یافت درشهر آمده بایکی
ازمقربان بادشاه احوال خود را نقل کرد آن شخص بحضور بادشاه عرض نمود پادشاه باحضار او امر فرمود
واز دیدن صورت او متعجب شد بعد سوال ازاحوال آن اطبارا امر فرمود تا آن گیاه را حاضر سازند وتجربه نمود
خواص آنرا ثبت نمایند ونیز حنین درانختیارات خود نوشته که نبات چای شبیه بنبات شبت وبازیکه ترخوشبو
بااندک تلخی است وچون آنرا بجوشانند تلخی آن زایل میگردد وآشامیدن آب آن حرارت باطن را
تسکین بمیدهد وخون را صاف مینماید وآن خود رو ومزروع میباشد وگفته که طایفه که در بلاد چین نبات
آنرا مشاهده کرده اند چنین میگویند که درمیان شهر چین وادی است واین درک براطراف آن بسی
رویده وخمار آن بجوشیدن آن اعتیاد دارند وبیع وشرای آن بی رخصت پادشاه آنجا نتوانند نمود

وخرج آن بخزانه بادشاه عاید سازند ومترجم صیدنه ابوریحان میگوید که چای نوعی است از انواع نبات
منبت آن زمین چین است وانرا بجوشند ودر سایه خشک کنند ودروقت حاجت باآب گرم شربت کنند وبخورند
شربت آن قایم مقام ادویه مرکبه بود ومضرت ادویه مرکبه نکند وازین جهت اهل تبت دفع مضرت شراب
باو میکنند زیراکه ایشان افراط درخوردن شراب میکنند ودر رفع مضرت او هیچ داروی بان نمیرسد
وطائفه که بزمین تبت میبرند درقیمت او جزء مشک نمیگیرند وفرق بسیار است درمیان قیمت اعلای ان
تا ادنی راقم گوید که انچه مشاهده شده برگ آن شبیه ببرگ انار وحنا وریحان است باشبهها وبعضی نوع
آنرا برگ بزرگتر وپهن تر وعریضتر وضخیم تر وبعضی کوچکتر دیده شد ومنبت آن ملک چین وخطا
ونیبال است وآن انواع والوان میباشد سفید وسبز ونقش وتیره وسیاه اما سفید ریزه برگ خوشبو
که برگهای آن درهم پیچیده باشند ازهمه اقوی است وبعدازان سبز وبیس این زیاده است وبعدازان سیاه
واین ازهمه ضعیف تر ونوع خوب اعلای آن قلیل الوجود وگران بهاست وآنرا بجاهای دیگر نمیبرند
وآن مخصوص بسلاطین آن بلاد است مگراحیانا مقدار قلیلی ازانرا بعنوان تحفه وهدیه ازبرای بعضی
سلاطین دیگر بفرستند وازبرای آن خواص سیاری نقل میکنند ازکمال قوت وسرعت انهضام و
انحدار آن مزاغذیه غلیظه را وتقویت قوی وارواح ودفع امراض بلغمیه باردهخصوص صاحبان سرد
خمر را وانچه متداول است وبسیار که درقوتیها وصندوقهامی اورند انرا نیز مراتب است بعضی خوب
وگران بها وبعضی متوسط وبعضی بد وضعیف القوت وارزان واین نوع اخیر سیاه رنگ واندک بدبو میباشد
واز بعضی شنیده شده که چون آورنده آن ازسمت چین بنصاری اند وطریقه ایشان انست که مطبوخ خود را
داده آنرا مضمر میسازند لهذا استعمال آن نزد ایشان چنان است که قدر قلیلی ازان را درقهوه دانی مانند آن کرده
آب بسیار کرم جوشان مقدار معتدی برآن ریخته سرآنرا بسته یکساعت کامل میگذارند تا قوت آن قدری
آب بازداده شود وآب نیمرنگ گردد پس درپیالها ریخته بانبات وشیر ویا بانبات تنها تناول مینمایند چنانچه
به تفصیل انشاالله تعالی خواهد آمد واز برای این نوع طبخ انواع ظروف از نقره وچینی وسفال میسازند همه بیولهٔ
دارد ودرسرپوش آنها یکدو سوراخ باریک میگذارند تا باعث احتقان انبخره ونقصان آن نگردد وبعضی نامقید
آن ازخدمه وغیرها بلاصاف نمودن آب آن برگهارا خشک نموده جمع کرده درمیان قوتیها وصندوقها
باز پر نموده سران رابهمان قسم بسته میفرستند واین نوع خالی ازعفونت وزهومتی نیست وبرگهای آن

اندک ازهم باز شده و رنگ آن بسیاری مایل گشته و اکثر شکسته میباشد و انواع دیگر از سفید و سبز و اندک سیاه
متوسط اند در قوت هریک نسبت بدیگری و از نوع بسیار خوب اعلای آن افاغ یه عجیبه شنیده شده از انجمله
آنست که اگر سه چهار برگ آنرا بر یک ران گوشت گاو خام کوبیده بیاشند و سر آنرا پوشیده چهار پنج ساعت
نگاهدارند تمام آنرا منحل میگرداند و این نقل را چنین میکنند که یکی از سلاطین خطا قدر قلیلی از چای مخالف
دیگر برای یکی از سلاطین هند فرستاده بود بنظر آن پادشاه حقیر نمود ایلچی پادشاه خطا گفت اینقدر بسیار
است و عزیز و مقدار استعمال آن بسیار کم از یکدو برگ نیاده نیست پس ران گوشت گاو خامی را طلبیده و آن عمل
را بدان نمود و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که قوت این دو ادر استحاله طعام و غذا چنانچه از بعض
ثقه که بقول آن اعتماد تمام بود و بیلاد خطا رفته و از کیفیت آن اطلاع داشته مسموع شد که اگر چند برگ آنرا
در دیگی که در آن سه من برنج و گوشت و مصالح طعام بوده باشد بگذارند و سر دیگ را شاعی بپوشند
چون سر دیگ را بردارند معلوم نتوان نمود که دران دیگ چه چیز بوده یعنی گداخته و منحل و درهم شده
بنوعیکه امتیاز نتوان نمود اما مزاج آن بدانکه آن گرم است در اواخر درجهٔ دوم و بعضی ازین گمتر و بعضی
بنابر تسکین آن حرارت و التهاب باطن را سرد میدانند و شاید این توهمی باشد و تسکین آن حرارت و التهاب
باطن را نه بسبب برودت آن باشد بلکه به سبب حرارت و تقطیع و تلطیف آن مرطبع غم و اخلاط لزجه را و یا بقوهٔ دوم
دوم و میرزا قاضی نوشته که مترجم کتاب البوریحان متوجه تحقیق این دو انشده و از فحوای کلام مشار الیه چنان
معلوم میشود که مزاج این دو ابارد باشد زیرا که دفع ضرر شراب را بآن نشان میدهد چنانکه می گوید
حرارت باطن را تسکین می دهد ازین اقوال استدلال برسردی مزاج آن نتواند نمود کلامیکه چنین
نقل میکنند که در طعم او تلخی نیز فی الجمله هست مشعر است براینکه در وی حرارتی هست و آنچه
بخاطر فقیر میرسد این است که طبیعت این دو امعتدل مائل بحرارت باشد و الله اعلم
بحقائق الاشیاء اما افعال و خواص دافع رطوبات و هاضم طعام و مقوی آن و ارواح و
قوی مبرد و دین و مرطوبین و مفتح و معرق و منضج و طبیخ آن مسکن عطش کاذب و التهاب
معده و جگر و خانه و صاف کنندهٔ خون و رنگ رخسار و منشط و منعظ
و محرک باه مبرد و دین و جهت ازاله بخمر و بدبوئی دهن و رائحه
شراب و سیر و پیاز و طیب نکهت بغایت مفید و مبدرق ادویه است

بقعر معده و عمق بدن و معرق و منقی دماغ و معده و شاید یرقان و سوء القنیه و استسقا و امراض سدی
را با ادویهٔ مناسبه هریک مفید باشد و جهت خفقان و امراض قلب و انصباب بقر و انبساط نفس و ازاله
غم نافع و بعضی از اطبا آنرا داخل اجزای مفرحات کرده اند جهت انکه مفرح و در زیادتی تفریح مدمن است
و صاحب تجربه آن جهت اورام صلبه و تسکین درد پهلو اکسیر نافع و لنطول آن معرق و منوم است و در طعم
اندک تلخی و عفوصتی میباشد و آن در طبخ با آب و داخل کردن نبات زائل میشود و مهذل بدن مجرور
المزاج است و مصلح آن شیر تازه دوشیده جوش داده و نبات است و مضر معده بارد و مصلح آن
بادیان خطائی است **مطبوخ چائی** که از برای هضم غذا به نهایت نافع است و بعضی گمان انست
که مرخی جرم معده است و لهذا در مطبوخ آن مقویات معده چون بادیان خطائی و قرنفل و امثال
آن داخل میکنند صنعت آن بگیرند چهار من آب باران و در دیگ سنگی و یا سفالی و یا نقرئی کرده
بجوشانند تا یکمن بماند کرباکرم در مرتبان چینی کرده چائی خطائی بادیان خطائی دارچینی سیلانی قرنفل
تا نخواه فوفل از هریک یکمثقال سوای چای باقی ادویه را نیم کوفته دران ریخته اطراف و سر
آن مرتبان را بلباسها بپوشانند نه بنحو یکه بیست و چهار ساعت اثر گرمی در آن باند پس صاف کرده
در شیشها نگاهدارند و نزد حاجت گرم کرده نبات سفید نیم مثقال داخل نموده نیم گرم کرده بیاشامند
و یا انکه قدری نبات بقدر ضرورت داخل کرده بقوام آورده بر سنگ بریزند تا منعقد و اقراص بسته گردد
و چون بسته شود بریده نگاهدارند و در وقت حاجت یکقرص یا دو قرص را در آب یا گلاب بخته چون
قهوه بنوشند **طریق طبخ چای** که بهترین اقسام و اکثر معمول اهل فرنگ است آن است که قدری
از چای را در قهوه دان چینی یا گلی یا نقرئی کرده آب را بسیار جوش نموده گرما گرم بران می ریزند
و مقدار یکساعت میگذارند که آب نیم رنگ شود بعد ازان در پیالها ریخته قدری نبات که آنرا شیرین
کند داخل کرده شیر گرم مینوشند یک پیاله یا دو پیاله بالای ناشتا یا وقت انحدار غذا و بعضی شیر
تازه دوشیده جوش داده نیز قدری در آخر داخل میکنند و بعضی قدری بادیان خطائی در قهوه دان
با چای می افگنند در ابتدا و ناشتا خوردن و بسیار غلیظ از گفتن آن ممنوع و مضر معده و لاغر کننده
بدن است خصوص محرورین را و شیر و شیرینی مصلح آنست و رافع یبوست آن نیز **طریق پختن**
چای نوع دیگر مقدار هشت آنار آب در دیگ سفالی بجوشانند تا بنصف رسد پس دارچینی قرنفل

بادیان خطائی تا نخواه دانه پیل فوفل از هر یک یکمثقال و آن بجوشانند تا دو سیر آب بماند و دو عدد
جوشر دو مثقال چای در و اندازند و فرو آورده سر او را بپوشانند و بالای آن چند لای پارچه بندازند
تا گرم بماند و بخار آن بیرون نرود و تا دو سه ساعت نگاهدارند پس مقدار سه چهار مثقال از آب دو مثقال
نبات شیر گرم بنوشند نوعدیگر دارچینی عود غرقی انیسون خصیة الثعلب مصری مصطگی رومی صندل سفید گاو زبان
از هر یک یع مثقالی در آب بجوشانند و در آخر نیم مثقال چای در آن اندازند و فرو آورده بهمان دستور
بکار برند و مقدار شش هفت مثقال آنرا با چهار پنج مثقال نبات بنوشند و اگر بسیار مبرود المزاج باشد
و گرمی بسیار مطلوب باشد یک حبه مشک و دو حبه عنبر سوده بر آن پاشیده بنوشند اما آنچه میرزا قاضی در
رساله خود نوشته طریق طبخ آن است که از شخصی تاجر کاشغری شنیدم که طبخ آن باین طریق مشاهده شده
که مقدار دو بیست مثقال آب را با دو مثقال چای در دیگ کرده با تش ملایم آنرا بجوشانند تا بنصف رسد
و هر گاه بغلیان و تو ران آید قدری آب سرد بر آن زنند تا غلیان و تو ران آن باز نشیند و همچنین زمان زمان ملاحظه
نمایند تا آنکه رنگ آن مثل شراب ریحانی شود پس فرو آورده نیم گرم چند پیاله بنوشند در افعال مذکوره
بغایت مفید بود و ایضا نوشته که از شخص دیگر بدین نوع مشاهده شده و آن شخص از اهل بلاد خطا
بود میگفت که آبرا بغلیان بیاید آورد و چند برگ از آن را در حالت غلیان در آن بیاید انداخت و
فرود آورده زمانی گذاشته تا رنگ و اثر آن در آب اثر نماید پس صاف نموده استعمال نمایند و جماعتی
از اعیان بعضی از اد و یه چار مثل دارچینی و هیل بواز عفران قدری اضافه مینمایند و می جوشانند
و می گویند که آثار غریبه از آن بظهور می آید **قرص چای خطائی** مقوی بدن و هاضم طعام و دافع جشاء و
ریاح و مهیج باه هست صنعت آن چای خطائی با دیان خطائی دارچینی زنجبیل فوفل هیل از هر یک پنج مثقال
جوز بوا یکعدد قرنفل دو مثقال الجزا کوفته بیخته به شکر مقوم نیکرم بقدر یکه سرشته شود سرشته بر روی
سنگ پهن کرده بطریق لوزینه برند و بوقت حاجت به قدر ضرورت میل نمایند **قرص دیگر** مقوی معده و هاضم
طعام و مقوی دل و دماغ و باه هست صنعت آن چای خطائی با دیان خطائی از هر یک هشت مثقال
قرنفل دارچینی بهمن سفید بهمن سرخ خصیة الثعلب مصری از هر یک دو مثقال قاقله صغار چوب چینی گاو زبان
عود غرقی خام از هر یک سه مثقال صندل سفید چهار مثقال مصطگی کبابه چینی از هر یک یکمثقال تخم
اشهب چهار حبه مشک خالص دو حبه دو یه کوفته بیخته با یک سیر قند سفید بقوام آورده علی الرسم سرشته

قرصها سازند و با بر سنگ بیخته لوزینه به برند و وقت حاجت از یکمثقال تا سه مثقال آنرا در آب گرم حل نموده
شیر گرم بنوشند **باب الجیم مع الدال المهملة جدوار** بفتح جیم و سکون دال و فتح واو
و الف و رای مهمله بفارسی زدوار بزای عجمی و بعربی ماه فروین و بیونانی ساطریوس و بعربی
انطله و بهندی نرسلی نامند و آن نیجی است شبیه بسعد هندی اما بوزن ثقیل تر و صلبتر از آن
و اکثر مخروطی شکل کهدارد بقدر انگشتی و از آن بزرگتر و کوچکتر میباشد و بهترین آن آنست که
چون بسایند رنگ آن بنفش و طعم آن تلخ باشد و نبات آن مقدار یک شبر و شاخ آن بنفش
و برگ آن شبیه ببرگ پرسیاوشان است اما وجه تسمیه آن بلغت اهل هند به نرسلی آنست که نر
نون و سکون رای مهمله بلسان ایشان بمعنی دافع و خالص و بس بسر بای موحده و سکون سین مهمله
بمعنی زهر و بیش است یعنی دافع و خلاص کننده از زهر است خصوص از زهر بیش که بدترین زهرهاست
بجدیکه نوشته اند مطلقا امان نمیدهد و هیچ تریاقی با و مقاومت نمی نماید حتی تریاق فاروق نیز مگر
جدوار نقل است که شخصی بمقدار نیم مثقال بیش بخورد در حال لهبای او ورم کرد و چشمهایش
بلند شده از حدقه برآمده و بیخود شد مقدار نیم مثقال جدوار را صلایه کرده با یک کاسه شیر تازه دوشیده
با و خورانیدند بعد از یکساعت شروع بقی کردن نمود قی متعفن و با نواع رنگها چنانچه حاضران از
بوی آن صداع عارض شد و اکثری بیهوش شدند و باز آن شخص هیچ و افتاد دو بار دیگر نیم مثقال
جدوار سائیده با شراب انگوری با و خورانیدند باز قی بسیار نمود و بعد از قی خواب بروی غلبه نمود
و در بین خواب عرق بسیاری از وی جاری شد و چون بیدار شد غذا طلب نمود و باذن الله تعالی
از آن سم قاتل نجات و صحت یافت و گفته اند که جدوار پنج قسم میباشد یکی آنکه ظاهرش تیره و باطنش
بنفش مائل بسرخی و عقربی شکل تلخ باشد و در طعم آن اولا شیرینی کمی و بعد از آن تلخی بسیاری
محسوس گردد و این قسم را خطائی گویند و بهترین جمیع اقسام است و دوم آنکه ظاهر و باطنش
هر دو تیره رنگ مائل بزردی عقربی شکل و تلخ باشد و این در خوبی بعد خطائی است سوم آنکه ظاهر
و باطنش سیاه و سائیده آن برنگ نیل و تلخ باشد و این هر دو قسم را هندی گویند و از جبال
و نیبال و رنگپور و موزنگ و غیرها خیزد چهارم آنکه بقدر زیتونی مائل بسیاهی و تلخ باشد و این قسم از بلاد
دکهن خیزد پنجم آنست که بقدر شبری و سیاه و نرم و بسیار تلخ نمیباشد و اکثر اشخاص آنرا انطله گویند

که منبت این با بیش یکجا میباشد و میگویند که بسبب مجاورت این سمیت آن بیش کم میشود بحدیکه اکثر اهل آنموضع مقدار نیم دانگ آن بیش را میخورند و زیان نمی یابند بخلاف آنکه علحده و تنها روئیده باشد که مقدار بسیار کم آن هلاک میسازد و حکیم هاشم در رساله فاذزهر یه خود نوشته که جدوار در اکثر محال و مواضع میروید با بیش و بدون بیش حتی محال خرسان خصوص حدود یکه بسمت مشرق نزدیک تر باشد چه از جمیع شنیده که در کوههای قهستان که واقع ست میان مشهد مقدس و تبت گیاه جدوار بسیار میروید اما جدوار کوچک و کمرنگ بسفیدی مائل و اثر تریاقیت آن بسیار کم ست و اما آنچه در تبت میروید بسیار بزرگتر و بهتر و رنگین تر ست از آنچه در هند میروید و اثر و نفع تمام بر و مترتب میشود و هندی بهتر ست از آنچه در جاهای دیگر میروید و جدوار بعضی از محال هند که بحدود تبت نزدیکتر ست و مشک نیز در آنجا یافت میشود بهتر از جدوار سائر محال هند ست و در نفع و اثر نزدیک بجدوار ختائی ست چنانچه مشک این موضع نزدیک بمشک ختائی ست بجهت قرب حدود و آنچه در خراسان و سائر محال میروید زبون تر و اثرش بغایت ضعیف تر چه خوبی و بدی هر میوه و گیاه بحسب اقتضای آب و هوا و زمین آن موضع ست لهذا یک چیز در یکجا بسیار خوب میشود و اثر و نفع بسیاری بر آن مترتب میکردد و همان چیز در موضع دیگر چنان نمی شود مثل ریوند که مشخص و محقق ست که بیخ ریباس ست و فقیر خود مکرر کنده و دیده از اقتضای آب و هوا و زمین چنین آنست که ریوند انجا در نهایت خوبی و اثر و نفع بسیار میباشد بخلاف ریوند جاهای دیگر چنانچه انشاء الله تعالی در رسم الراء مع الالف ذکر خواهد یافت

در بیان جودت و رداءت جدوار و فرق میان خالص و مغشوش

آن بدانکه جدوار چنانچه ذکر یافت بنفش مائل بسرخی و بنفش مائل بسیاهی و سفید و زرد میباشد لیکن همه تلخ باید که باشند و هر نوع که تلخی آن زیاده باشد بهتر ست و همچنین هر چند عقربی شکل تر و صلب و سنگین و بزرگتر چه بنفشجی باشد که چون بسایند رنگ آن بنفش صاف مائل بسرخی باشد بهتر ست و این نوع را خطائی مینامند و احیانا بدین اوصاف چند دانه در میان جدوار مایکه دراماکن دیگر میروید یافت میشود و همچنین نوع سیاه آنرا که هندی نامند هر چند بزرگتر و سیاه تر و سنگین تر باشد بهتر ست و اگر اندکی بسرخی گراید قریب بخطائی ست و همچنین الوان دیگر و بدانکه چو جدوار عزیز الوجود و کم یاب ست بعضی

از نامقیدان بعضی جاهای شبیه بجدوار را رنگ کرده بجای جدوار میفروشند و نیز گاهی بعضی انواع بیش ضعیف را در شیر جوشانده تا سمیت آن کم گردد و رنگ نموده بعوض جدوار میفروشند و اگرچه برطبیب لبیب متبع فرق میان جدوار اصلی خالص و مبدل مغشوش ظاهر ست اما باز بنا بر احتیاط که مبادا اشتباهی واقع شود جدوار را مقید بتجربه میسازند یعنی باید بعد از تجربه و امتحان که خاطر از خود و تریاقیت و اثر و نفع آن جمع نموده باشند استعمال نمایند و اما فرق میان جدوار اصلی و رنگ کرده و بیج های دیگر بچند روش ست یکی آنکه رنگ کرده آن ظاهرش بزردی میگراید و چون اندک رطوبتی ظاهر آن رسد بدون آنکه بسایند بدست و یا بپارچه کرباسی که بدو رسد سرایت میکند و چون در فنجان آب گرم اندازند آب را رنگین میسازد و بزنگ آنچه بدو رنگ کرده اند گاه بنفش و بعضی اوقات مائل بسرخی و گاهی بزنگ گل گاوزبان در فقاد و دوم آنکه ظاهر جدوار رنگ کرده بسبب جوشانیدن و خیسانیدن و خشونت و ناهمواری و شکنج بهم میرساند و اصلی رنگ کرده در غایت نرمی و صفا و همواری میباشد و بر صاحب بصیرت پوشیده نیست سوم آنکه چون آنرا بشکنند و رنگ باطنش را ملاحظه نمایند اگر رنگ جمیع اجزای باطن مساوی ست و اختلافی ندارد اصلی ست و اگر اندکی قریب بظاهر آن ست رنگین تر و اندرون آن کمرنگ تر رنگ کرده ست و اما فرق میان جدوار و بیجهای مشابه آن بر صاحبان هوش و شعور که مکرر ملاحظه جدوار نموده باشند نیز پوشیده نیست چه بیجهای دیگر همه در جمیع اوصاف مذکوره از شکل و حجم و هیئت و صلابت و وزن مشابه جدوار ایستند هر چند در بعض اوصاف اندک مباینتی داشته باشند و اما فرق میان جدوار و بیش نیز بچند وجه ست یکی آنکه بیش کوچکتر و باریکتر از جدوار میباشد و رنگش سرخ تر دوم آنکه چون بیش را بتراشند و بر زبان بسایند زبان را بگزد و احداث حرقت و حذارت نماید و بسا باشد که باعث تورم و آبله شود و این در صورتی ست که سمیت آنرا چنانچه ذکر یافت نگرفته باشند و یا اندکی گرفته باشند و اما اگر بالتمام گرفته باشند امتحان آن نیز به تلخی یا بحسب حجم و شکل ست والا با متحان جدوار اصلی نمایند از افادهٔ خاصیت و تریاقیت و غیر آن اما تجربهٔ اصلی جدوار که تریاقیت و عدم تریاقیت آن که در چه مرتبه ست بدین نحو ست که زهری از زهر کدام که باشد و اگر بیش باشد بهتر ست بخورد میمونی باخروسی دهند و گفته اند که اگر این امتحان در خروس نشد صحرائی که عبارت از قرقاول ست و بفارسی تدرو و بعربی تدرج گویند واقع

شود بهتر است چرا که مزاج او خشک تر و محکم تر است و بهتر این است که چنین نماند که مقدار قاتل بیش از یک دانگ است تا یک دانگ است بخورد آن داده بیفاصله جدوار بقدر یک دانگ نادودانگ بخورد داده شود اگر دفع سمیت بیش را نمود جدوار خوب است و معتمد والا نه و باید که بیش را علیحده نیز آزموده باشند که مبادا باشد که اشتباه واقع نشود دیگر آنکه مقدار قاتل افیون در مزاجیکه متوسط باشد نه بسیار ضعیف نه بسیار قوی و معتاد بافیون نباشد دو درهم طبی که یکمثقال صیرفی باشد یا قدری کمتر از آن بدان بخورانند و فی الفور همان مقدار جدوار سائیده بدان بدهند اگر دفع سمیت آن نمود جدوار خوب و مجرب است والا فلا امتحان دیگر آنکه چون بیش را بزبان و لب سایند و از آن سوزش و جوشش لب و زبان عارض گردد از مالیدن و خودرا ندکی جدوار اگر بزودی دفع اذیت و غائله آنشود خوب و اعتمادی است والا نه

فصل در بیان مزاج و کیفیت و منافع جدوار

بدانکه جدوار گرم و خشک است در اول درجهٔ سوم و حرارت آن لذاع و گزنده و هیوذی نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی وارواح و تقویت و ازدیاد آن مر آن هر دو را و شاید انچه شیخ رئیس ع در رساله ادویه قلبیه خود و دیگران نیز فرموده اند که حرارت آن مفرط نیست بنابر همین باشد و اثر و نفع آن همین بکیفیت فقط نیست بلکه بصورت نوعیه و خاصیت است و لهذا انواع سموم حاره و باردهٔ مشروبه و ملدوغه را نافع است والا بیایست که مخصوص بسموم باردهٔ و امراض باردهٔ باشد نه حاره و یا انکه اثر آن در باردهٔ بیشتر از حاره باشد و حال انکه مساوی است بلکه باید که بکیفیت فقط نباشد کما ذکر فی المقدمه و مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم مثقال گفته اند و قایم مقام تریاق کبیر است مفرح و مقوی دل و اعضای رئیسه و احشا و با دزهر جمیع سموم است و مفتح و ملطف و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مقوی باصره و مشتهی و مبهی و مدر و نافع است از برای عفونت اخلاط و تب رایح و استسقا و عسر البول و تسمین بدن و حصاة و یرقان و قولنج و صرع و فالج و امراض باردهٔ را و شاید آن و طلای آن جالی جلد و نافع است درد دندان و درد چشم را و با سرکه رافع طاعون و دافع بعض و مانع و با است و بالجمله منافع و خواص این هیچ بسیار است یکی انکه با دزهر و تریاق و دافع اکثر سموم حاره و باردهٔ مشروبه و ملدوغه است حتی بیش که بدترین آنهاست و افعی و افیون نیز چنانچه ذکر کرده شده خصوصاً با چند دانه فلفل سیاه دیگر آنکه گفته اند شخصی را ماری از مارهای قتال بگزید مقدار نیم مثقال آنرا

با شراب سائیدند و بخوردادند بفرمان باری تعالی صحت یافت و در رفع زهر عقرب حتی عقرب جراره که سمیت آن زیاده و قوی تر است و ریتلا و جمله حیوانات زهردار شرب مقدار دو دانگ آن با شراب نافع است دیگر آنکه مجموع دردها و اوجاع را به نشاند اگر در اعضای ظاهره باشد با گلاب یا با آب به تنهائی یا دوسه دانه فلفل سیاه سائیده طلا نمایند و اگر در باطنه باشد مقدار دانگی یا دو دانگ آنرا بسایند با قدری شراب یا آب گرم یا جلاب بحسب مزاج و بخورند و در وجع قولنج و درد گرده و معده و سنگ کلیه و مثانه و عسر البول با شیرهٔ تخم خیارین سائیده یا بیاشامند و نیز مجموع اورام بلغمیه و صفراویه و دمویه و سوداویه را سود دارد در ابتدا و انتها اما در ابتدا اماده را باز گرداند و در انتها تحلیل دهد اگر محتاج بنضج باشد بنضج دهد خصوصاً اورام مغابن چون زیر بغل و پس گوش و بن ران چون با سرکه بسایند و طلا نمایند خصوصاً با آب کشنیز تازه جهت حارهٔ انها و خیارک را نیز تحلیل دهد بدین انکه به پزند و بکشایند و هیچ زحمت با و نرسد و بعضی را التجفیف و بعضی را بالصوت و خاصیت چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه چون در ایام وبا و طاعون هر کس که طاعون برآورد با سرکه بسایند و بر آن موضع طلا نمایند بعون الله تعالی از ان نجات یابد دیگر آنکه دل و جگر را بغایت قوت دهد از جهت ازدیاد حرارت غریزی و تقویت قوی و ارواح چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه طلا کردن آن با سرکه در ابتدا بر خنازیر بغایت مفید بود و تحلیل دهد انرا دیگر آنکه چون بر ریشهای خبیث و زخمهای گهنه قدری از ان را بکوبند و بپاشند گوشت مرده فاسد را زایل کند و تازه بروياند و جراحت را باصلاح آورد دیگر آنکه چون با بعضی روغنهای مناسبه چون روغن بنفسه و گل سرخ و سوسنجان و بابونه با گلاب یا عرق دارچینی سائیده بر وجع مفاصل بمالند و قدری با گلاب سائیده بخورند بسیار مفید است دیگر آنکه کسی را که ضعف دل یا خفقان و طپش و افسردگی دل باشد خصوص که از بردوت باشد چون چهار روز بر سر وزن مقدار درم از انرا با جلاب یا شراب یا یکی از اشربهٔ مناسبه مثل شربت گاوزبان و ابریشم و با دریجبویه را بمانند انها و عرقهای مناسب مثل عرق گاوزبان و گلاب و با دریجبویه و امثال انها بخورند دل را بغایت قوت دهد و تفریح بسیار آورد دیگر آنکه جهت تقویت باه و الغاظ در بعضی مرجونات بغایت مفید است خواه به تنهائی یا با دویهٔ مناسبه دیگر با گلاب سائیده بخورند یا جب یا بجون ساخته و کابی با شیر گاو تازه دوشیده یا با شرابات یا بعضی شربتهای مقویه نیز مفید است و الغاظ تمام آورد دیگر آنکه در ایام وبا چنانچه ذکر کرده شد در تریاق که تناول کردن آن منع عفونت و ضرر وبا میکند و تقویت دل میدهد بشرب این دو اشخاص

نیز همان خاصیت آن مرکب دارد باز بادلی جهت آنکه با قوت تریاقیت چندان کرم نیست و مولانا اصیل
الدین از شاگردان مولانا نجم الدین محمود بن الیاس شیرازی که یکی از شراح کلیات قانون است فرموده
که هر خاصیتی که در تریاق فاروق است درین هیچ نیز هست و هم او فرموده که مرا در دمعده بود هر معالجه
که کردم مفید نیفتاد و آخر الامر چند عدد جدوار را اندک اندک بروزگار صلایه میکردم و با جلاب گرم میخوردم
بعون الله تعالی آن درد زائل شد اگر مقدار خوراک بقدر یک دانگ باشد بهتر است دیگر آنکه شخصی را سده جگر
بود و نزدیک بود که باستسقا انجامد چند روز جدوار را سائیده با سکنجبین میل نمود سده جگرش گشاده
شد و رنگ ویش بغایت زرد شده بود باز برنگ اصلی عود نمود دیگر آنکه شخصی را قرحه مثانه شده بود
و چهار روز بول او بند بود قدری جدوار را سائیده بر پشت زنار او طلا نمودند و چند قطره در احلیل او چکانیدند
همان دم بول او گشوده شد و چرک بسیاری برآمد و ازان علت شفا یافت دیگر آنکه استسقای باردکه از
برودت کبد و ضعف آن باشد و از سدهٔ ماسارتیقا یک دانگ آنرا با سکنجبین ساده با بزوری یا شربت
دینار و شیرهٔ عنب الثعلب و شیرهٔ تخم کاسنی بنوشند و چند روز بدان مداومت نمایند فائده تمام بخشد دیگر
آنکه جهت سنگ کرده و مثانه در شیرهٔ عنب الثعلب و خار خسک سائیده بنوشند دیگر آنکه جهت حبس البول
با شیرهٔ تخم خیارین و تخم خربزه یا شیرهٔ خار خسک مفید است دیگر آنکه قولنج ریحی که سببش سردی و نفخ باشد
با بعضی مطبوخات مناسبه مثل مطبوخ سداب و پودنه و رازیانه و عنب الثعلب اشامیدن آن مفید است دیگر
آنکه حمی ربع و سایر حمیات بلغمیه مزمنه را بعد از تنقیهٔ بدن با جلاب کرم کرده با شربت بهای مناسبهٔ دیگر مداومت
کردن دو دانگ آن موافق است و اقل ایام مداومت هفت روز است دیگر آنکه چون بر موضع دردی دانه
بواسیر طلا نمایند درد و حبه آنرا ساکن و ورم آنرا تحلیل دهد دیگر آنکه چون برای دشواری وضع حمل مقدار
دو دانگ آنرا سائیده با آب عنب الثعلب یا آب حلبه با شیرهٔ خار خسک یا جلاب بخورند و زن آبستن دهند و اندکی
سائیده پاچیه پشمین آلوده کرده بفرمایند که بخود برآرد وضع حمل آن بآسانی گردد دیگر آنکه چون بدزنی
را بدشواری وضع حمل شود و مشقت بسیاری باو رسد و ضعف او را عارض گردد و یا آنکه بچه مرده از شکم
وی برآید و سمیت به بدن او سرایت نماید و همچنین اکثر امراض وارده بعد ولادت را چون چند روز بخوردن
مقدار سه چهار حبه ازان با گلاب سائیده و مداومت بران نماید بعون الله تعالی شفا می یابد و اقل مدت
خوردن آن هفت یوم است که تا سه روز هر روز صبح و شام و ایام دیگر صبح بیاشامد دیگر آنکه خناق

بلغمی را طلا کردن آن مفید است و محلل ورم بلغمی است دیگر آنکه در دچشم بلغمی را چکانیدن آن در چشم باعث تسکین
درد و الم آنست و صفراوی را طلا کردن آن بر پشت چشم محلل ورم پلکهای آنست و فرق میان درد چشم
بلغمی و صفراوی آن است که بلغمی را در وساکن تر و حرقت کمتر و ورم زیاده و صفراوی را درد و سوزش
و چکیدن آب بیشتر باشد دیگر آنکه بهق سفید و برص را طلا کردن آن نافع بود دیگر آنکه درد دندان را ساکن
گرداند چون مقدار عدسه آن را بزیر دندان بگیرند و یا سائیده بر دندان طلا نمایند دیگر آنکه جمیع امراض
باردهٔ رطبهٔ دماغیه و عصبانیه سادجه و مادیه را مثل صرع و سکته و فالج و لقوه و خدر و استرخا و رعشه و مانند
اینها را مفید بود شربا و طلا خصوصا با کلاب یا با یکی از ادویان مناسبه و دماغ را قوت بخشد و تفریح آورد
و اعانت طبیعت نماید بر دفع امراض از خود دیگر آنکه صرع صبیان که ام الصبیان نامند نافع بود چون مقدار
نیم دانک آنرا تا دانکی با شیر مرضعهٔ آن سائیده بخوراند و گفته اند که طفلی را چهار ده روز ام الصبیان
بود که یک زمان خالی نبود جدوار را با شیر مادر وی سوده بوی دادیم همان روز شفا یافت بارها از ما آزمودیم
و حکمای هند گویند که مداومت بان مردم را فربه کند راقم گوید شاید مبرود المزاجان بلغمی مراد باشند
و بعد از تنقیه در اکثر امراض وا مزبه نفع آن بیشتر است و گفته اند درین دو اصد و بیست منفعت است
و انچه به تجربه معلوم شده و استماع از استادان یافته و در کتب دیده انقا نموده شد و آن مضر
و مصدع محرورین و یابس المزاجان و مصدع ایشان و موروث جراحت و قرحهٔ امعاست و مصلح آن سکنجبین
ساده و شیر تازه دوشیده آن نافته و بابعضی از مبردات و مطفیات دیگر است بحسب
مزاج و شخص و سن و نوع مرض و مقدار شربت آن از نیم دانگ تا چهار دانگ
بحسب مزاج و شخص و مرض مختلف است جهت اطفال از نیم دانگ تا
یک دانگ و در تب لیم و سایر امراض دیگر دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقا تا چهار
دانگ گفته اند و بدل آن در تفریح و تریاقیت سه وزن آن زرنباد است و شاید در تریاقیت تریاق
فاروق و بادزهر حیوانی بدل آن باشند و این اقرب بقیاس است از زرنباد علی الاطلاق و چنانچه ذکر یافت
تاثیر آن بکیفیت صرف نیست بلکه بصورت نوعیه و بالخاصیه است و قانون ترک افیون بجدوار در افیون
ذکر یافت دستور خوردن جدوار خطائی قلمی فرموده اند که از بندهٔ فقیر آثم محمد هاشم العلوی المتخلص
الی غفران ربه الغنی است از برای تقویت باه و جمیع امراض باردهٔ بلغمیه و امراض عصب و دفع جمیع سموم و امراض

حادثه از مواد سمیه چون جذام و آشک و از برای ذرب مزمن و ضعف معدهٔ مزمن و مفاصل بارد و تقویت
اعضای رئیسه مقرر نموده آن است که اول مرتبه تنقیه باید نمود در اول فصل ربیع باین طریق که دو روز
این منضج را بنوشند صنعت آن کاوزبان شاهتره بسفایج فستقی غب الثعلب پرسیاوشان بادرنجبویه
افتیمون از هریک دو مثقال انجیر زرد ده دانه مویز منقی بیست دانه اندرویه را سوای افتیمون جوشانیده
در آخر افتیمون را در پارچه کتان بسته در آن انداخته یک جوش دیگر داده فرود آورد دایم کیسه را نمالند
تا سرد شود پس کیسه را مالیده فشرده دور کنند و اورویه را صافی نموده ترنجبین گلقند آفتابی دران حل کرده
باز صافی نموده بنوشند و روز سوم بر اجزای مطبوخ مزبور سنا مکی اصل السوس تخم کشوث از هریک
دو مثقال اسفند شیر چهار مثقال بیوست هلیله زرد بیوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنا مکی از هریک نیم مثقال عاقرقرحا یک مثقال
از هریک یکدانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یکمثقال چرب نموده حب ساخته بورق نقره سه
عدد پیچیده وقت خواب فرو برند و از عقب آن آب نیم گرم یک پیاله بنوشند و طلوع صبح گاوزبان شاهتره
بسفایج فستقی بادرنجبویه پرسیاوشان غنچه گل سرخ اصل السوس سطوخودوسل افتیمون از هریک
دو مثقال سنا مکی چهار مثقال عناب انجیر زرد از هریک ده دانه مویز منقی بیست دانه مجموع
را سوای افتیمون جوشانیده صافی نموده افتیمون را در آخر کتانی بسته در آن انداخته دو یک جوش دیگر
داده فرود آورند و دایم کیسه را مالند تا مطبوخ سرد شود پس کیسه را مالیده فشرده دور کنند
و اورویه را صافی نموده شیرخشت خراسانی گلقند آفتابی از هریک ده مثقال ترنجبین فلوس خیارشنبر
از هریک پانزده مثقال داخل کرده بالند و بپالایند و روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده
بنوشند اگر بهمین تنقیه بدن پاک شد بهتر والا یکمرتبهٔ دیگر تکرار نمایند پس سه روز هر روز بلیلهٔ مربای عددی
بگلاب شسته تناول نمایند و بعد ازان تخم فرنج مشک یکمثقال گلاب ده مثقال نبات سفید پنج مثقال بنوشند
پس هفت روز این حب را فرو برند صنعت آن جدوار خطائی یکدرم و یکدانگ بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد
دو روغ عقربی خولنجان زرنب از هریک نیم مثقال و نیمدانگ بابهٔ شسته اعرابی ورق نقره ورق طلا از هریک
ناسفته فادزهر معدنی خطائی از هریک یکدانگ کوفته بیخته بشیره نبات سفید بقوام آورده سرشته
حبوب سازند و هفت حصه نموده هر روز یک حصه را با گلاب ده مثقال فرو برند و غذا چهار ساعت از
روز گذشته نخود آب بخورند و آخر روز تخم بالنگو یکمثقال گلاب دو مثقال نبات سفید پنج مثقال

بنوشند و شب پلاو گوشت مرغ جوان یا گوشت بره بخورند و یکهفته بعد از خوردن این حبوب از ماست
و پنیر و ترشیها و غذاهای غلیظ و اعراض نفسانیه پرهیز نمایند **طریق دیگر** بگیرند جدوار خطائی مجرب
یکدرم و سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را با گلاب سوده حب ساخته صبح ناشتا فرو برند و از عقب
آن شربتی از نبات و عرق گاوزبان و عرق بید مشک بنوشند و بعد از سه ساعت نخود آب
گوشت جوان مرغ با ادویهٔ حاره مانند دارچینی زعفران تناول نمایند یا قیمهٔ شور با بخورند قلیه پلاو
نیز خوب است و از حموضات و لبنیات اجتناب کنند و اگر پیش از خوردن آن چند روزی
خوردن نان و اغذیهٔ غلیظ پرهیز کنند اولی و فائدهٔ این را بسیار نوشته اند **فصل در بیان**
حبوبی که اصل و عمود در آنها جدوار است و نیز در آنها قدری افیون از برای حفظ
ترکیب داخل است و اصل و عمود در آنها جدوار است بخلاف حبوب جدوار یکه در باب افیون
ذکر نموده شد که اصل و عمود در آنها افیون است و جدوار از برای اصلاح افیون داخل است
حب جدوار با مومیائی که او جاع بدن را دفع کند و تقویت بدن و قوتها نماید و نشاط آورد
و مقوی اعضای رئیسه است و معده را نهایت نافع است صنعت آن جدوار خطائی بنفش آزموده دو نخ
عقربی دارچینی عود بلسان قرنفل طباشیر سفید مومیائی دارابجردی از هریک یک
مصطگی عود هندی افیون گاز رومی بزرالبنج سفید از هریک یک درم مشک تبتی نیم درم اجزا را
کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از نبات حب تا دو حب و اگر عنبر
اشهب و مروارید ناسفته و کهربای شمعی از هریک نیم درم داخل نمایند می گردد اقوی حب جدوار
دیگر سرفه و اوجاع صدر را نافع باشد و دل و دماغ و جمیع اعضاء رئیسه را قوی گرداند و نشاط و فرح آورد
و نعوذ قوی آورد و طعام را هضم کند و سرعت انزال و سلس البول و لینت طبع و زکام و نزلهٔ بارد را دور
گرداند صنعت آن جدوار خطائی آزموده هفت مثقال زعفران تخم کرفس دو نخ عقربی از هریک یکدانگ و
نیم فلفل زرنباد مصطگی عود فارسی سنبل الطیب قاقله کبار دارفلفل قرنفل خیربو اصمغ عربی خولنجان
دارچینی عاقرقرحا افیون از هریک یکمثقال و نیم فرنیون نیم مثقال کوفته بیخته بگلاب حبوب سازند هر حبی
بقدر نخودی هر صبح دو عدد و شام دو عدد با گلاب فرو برند و اگر نزله باشد با عرق گاوزبان دارد
حموضات پرهیز نمایند **حب جدوار دیگر** فادزهر و مومیائی که ازان اقوی است صنعت آن جدوار

خطائی مجرب دو مثقال فاوزهر حیوانی یکدانگ عنبر اشهب سومبائی دارابجردی مشک ترکی خالص از هر یک
یکمثقال عود قماری خام وارچینی قرنفل خیربوا گل سرخ منزوع الاقماع شقاقل مصری سعد کوفی ایرسا
از هریکدو مثقال صندل سرخ مروارید ناسفته دارفلفل بهمن سرخ از هریک پنج مثقال رزنباد بهمن سفید
سنبل الطیب خصیة الثعلب مصری از هریک سه مثقال صمغ عربی یکدانگ ونیم قرص افعی تخم خرفه مقشر تخم خشخاش
از هریک ده مثقال زعفران هفت مثقال افیون سه مثقال پوست تخم مرغ مکلس یکمثقال کوفته بیخته بگلاب
معوم سرشته جبوب سازند هرجی بقدر نخودی بورق نقره پیچیده نگاه دارند شربتی دو حب

حب جدوار نواب تقرب خان که بحیث نواب شهرخان ترکیب نموده ونسخه آنرا بنواب مغزی
الیه داده بودند صنعت آن جدوار خطائی مجرب دارچینی بسباسه فلفل سفید افیمون خصیة الثعلب قصب الذریره
زعفران از هریک دو مثقال صندل سفید مصطگی اسارون شامی عود قماری خام کشیرا افیون مشک
خالص عنبر اشهب از هریک یکمثقال اجزا را کوفته بیخته بگلاب سرشته جبوب سازند هرجی بقدر نخودی
بورق طلا پیچیده نگاهدارند شربتی یکحب تا دو حب **حب جدوار** حکیم جلالا از اولاد حکیم ابوالبرکات
اوحدائی حکیم حرم شاه سلیمان صفوی صنعت آن عود قماری خام مصطگی رومی بهمن سرخ بهمن سفید
پوست زرد اتیرج قاقله صغار قاقله کبار صندل سفید بگلاب سوده گل گاوزبان مروارید ناسفته
بسد فاوزهر معدنی کهربای شمعی یاقوت رمانی عنبر اشهب طباشیر سفید صمغ عربی بزرالبنج سفید از هریک
یکمثقال افیون گازرونی دو مثقال جدوار خطائی مجرب سه مثقال زعفران نیم مثقال ورق طلا ورق
نقره از هریک دو عدد بدستور مقرر جبوب سازند هرجی بقدر نخودی شربتی دو حب **حب جدوار**
دیگر که در تقویت باه و امساک منی بی نظیر است ومنافع بسیار دارد صنعت آن جدوار خطائی مجرب
افیون زعفران از هریک نیم مثقال قرنفل بادرنجبویه کبابه چینی فلفل دارفلفل از هریک سه درم عود
هندی چهار درم قرفه الطیب دو درم مشک ترکی مصطگی رومی از هریک یکمثقال بابونه مروارید
ناسفته از هریک یکدرم کوفته بیخته بگلاب سکری یا بشیرهٔ نبات مقوم سرشته جبوب سازند حب
جدوار له غفرالله له ولوالده ولی بحق محمد صلعم وآله واصحابه صنعت آن جو ربوا بیخ عدد میان انبهارا
خالی کرده افیون گازرونی یکمثقال فتیله کرده درآن جوزها بگذارند وجوزها را بجیر گرفته در
روغن گاو بریان نمایند بحدیکه خمیر قریب بسوختن گردد خمیر را از انها جدا کرده جدوار خطائی مجرب

بهمن سفید بهمن سرخ شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری از هریک چهار مثقال عود قماری غرقی خام زرنباد
دو نیخ عنبری کبابه چینی گل گاوزبان زعفران لسان العصافیر اسارون بسباسه سنبل الطیب مصطگی
قرنفل غنچه گل سرخ منزوع الاقماع ایرسا فلفل سیاه دانه خیربوا قاقله کبار زرنباد بادرنجبویه نخواه تخم ابلیون
مغز خبه دارچینی مغز جلغوزه مغز تارجیل مقشر مغز جوز القطن از هریک دو مثقال مایه مشترک
اعرابی کشیرا صمغ عربی از هریک یکمثقال تخم خشخاش مغز جوز التلفل تخم خرفه مقشر از هریک پنج مثقال عنبر اشهب
مشک ترکی ورق طلا ورق نقره محلولین از هریک نیم مثقال نبات سفید هفت مثقال بدستور مقرر جبوب سازند هر
جمعی بقدر نخودی شربتی از دو حب تا چهار حب واگر در مزاج برودت غالب باشد بجای تخم خرفه قرص افعی
بوزن آن داخل کنند **حب جدوار** از تراکیب متاخرین است مقوی اعضای رئیسه وباه ومولد منی
ومغلظ آن وباعث حصول ولد است باذن الله تعالی صنعت آن جدوار خطائی مجرب دو درم مروارید
ناسفته کهربای شمعی بسد زرنباد صمغ عربی طباشیر عود غرقی خام قرنفل سنبل الطیب جوز بوا بسباسه قاقله
کبار ریوند چینی بهمن سرخ بهمن سفید بادرنجبویه زعفران تخم انجره تخم شلغم حرمل خشخاش سفید خشخاش
سیاه عنبر اشهب مشک خالص از هریک نیم مثقال ودر نسخهٔ دیگر وزن مشک ربع مثقال است یاقوت
رمانی لعل بدخشی از هریک ربع مثقالی ورق نقره ورق طلا محلولین از هریک یک مثقالی جلغوزه مغز
سرکنجشک نرخصیة الثعلب مصری کشنیز خربانج شبیلی لسان العصافیر افیون مصری خالص از هریک یک
مثقال ودر نسخهٔ دیگر بوزیدان شقاقل مصری بیخ لفاح از هریک نیم مثقال داخل است ودر نسخهٔ دیگر افیون
داخل نیست اجزا را کوفته بیخته بگلابی که دران صمغ عربی ربع مثقال ونبات دو مثقال خیسانیده باشند
سرشته جبوب سازند هرجی بقدر فلفلی ونخودی بورق طلا ونقره پیچیده در سایه خشک نمایند شربتی از
یک حب تا سه حب از بزرگ وکوچک تا پنج حب **حب جدوار** منقول از حکیم مسیح همه قوی اعضای
رئیسه از دل ودماغ وکبد وسائر اعضا واعصاب باه را قوت بخشد وریاح غلیظه را دفع کند وسعال المزمن
وقی الدم واوجاع نقرس ومفاصل ولوا سیر وفالج ولقوه وسکته وصرع ونزله وشقیقه واستر خای زبان
ودرد چشم وسرعت انزال را قوت دهد وقروح امعا را سود مند بود وفرح وسرور آورد وبر اشتهای طعام
وهضم یاری کند وسیاهی موی را محافظت نماید ورفع زهر جانوران کزنده نماید ورنگ را سرخ گرداند
وقولنج بکشاید وبول براند وسنگ کرده ومثانه بریزاند وروشنی چشم بیفزاید ودیوانگی وسودا را دفع کند

ومداومت آن از جمیع امراض مذکوره وعلل بلغمی وسوداوی ایمنی بخشند وپیش از طعام وبعد از طعام تا آن
خورد صنعت آن جدوار خطائی مجرب زعفران زرد آسن مثقل ازرق کبابه چینی نهمن سرخ بهمن سفید جوز بوا
انیسون تخم سداب تخم گزر ورق گل سرخ رنجبیل از هریک یکمثقال صیرفی که چهار ماشه باشد دارفلفل
دو مثقال ویک لنج زرنباد هفت ماشه املج مقشر شقاقل مصری از هریک شش ماشه اسارون دارچینی
بادرنجبویه افیون اعلی خالص از هریک پنج ماشه بزرالنیج سفید عاقرقرحا تخم کرفس عود قاری غرقی خام
صمغ عربی قرنفل خولنجان حصیة الثعلب مصری بسباسه نغناع گاوزبان حب الآس سعد کوفی مغز تخم خیارین مغز
بادام مقشر مایی مقشور اگر نباشد بدل آن یکمایی بابردو اسپند سفید مروارید نامسفته تخم هلیون در رونج
عقربی از هریک یکدرم صیرفی که سه ماشه باشد سنبل الطیب قاقله کبار فرفیون ریوند چینی مصطگی رومی
سلیخه شیطرج هندی زراوند مدحرج گل نیلوفر مایه شتر اعرابی نخودالوندی عنبر اشهب از هریک نیم
مثقال صیرفی بسبد دوالنبات مشک خالص لعل بدخشی یاقوت رمانی از هریک یک ماشه جند بیدستر نیم ماشه
ورق طلا ورق نقره محلولین بقدر کفاف ادویه کوفته بنجبته بگلاب سرشته جبوب سازند هرحبی بقدر
نخودی در ورق طلا ونقره پیچیده در سایه خشک نمایند شربتی یک حبتا سه حب حب جدوار

دیگر صنعت آن جدوار خطائی مجرب پنج مثقال عنبر اشهب زرنباد در رونج عقربی صندل سفید مروارید نامسفته
زعفران ورق طلا از هریک یکمثقال ورق نقره گل گاوزبان از هریک دو مثقال یاقوت رمانی لعل
بدخشانی مشک تبتی خالص عود هندی غرقی خام صمغ عربی افیون خالص از هریک نیم مثقال ادویه کوفته
بنجبته بگلاب سرشته جبوب سازند حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار مجرب زرنباد دارچینی تخم
کرفس عود قاری غرقی خام از هریک ثلث درهمی بزرالنیج دو ثلث درهم ادویه کوفته بنجبته صمغ عربی را
در گلاب حل کرده بآن بسرشند وجب سازند هرحبی بقدر نخودی بورق طلا ونقره پیچیده در سایه
خشک نمایند شربتی از یک حب تا سه حب این حب فالج وامراض باردرا نافع است واسهال آورد

حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار خطائی مجرب بزرالنیج زعفران از هریک نیم مثقال سنبل
الطیب پوست بیضه مکلس اسارون از هریک یک ونیم مثقال افیون عاقرقرحا عنبر اشهب مصطگی سلیخه توبخه
بیرون پسته از هریک یک مثقال زرنب در رونج عقربی عود هندی دارچینی از هریک یکمثقال وربع مثقالی تا تخم
مشک خالص فلفل سیاه از هریک ثلث مثقال ادویه کوفته بنجبته بعسل بسرشند وجبوب سازند حب جدوار

مختصر صنعت آن جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب از هریک یکمثقال مصطگی زعفران افیون از هریک دو مثقال
واگر افیون را یکمثقال کنند وبرای غیر معتادین بافیون نیم مثقال کنند بهتر است مشک نیم مثقال افیون را در
گلاب حل کرده صاف نمایند ودر آفتاب گذارند تا غلیظ گردد ادویه کوفته بنجبته بآن سرشته جبوب سازند

حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار مجرب افیون خالص اعلی عود غرقی خصیة الثعلب مصری از هریک یکدرم
عنبر اشهب یکدرم ودو ثلث درم در رونج مشک خالص قرنفل ورق گل سرخ زرنب از هریک ثلث درمی
فلفل سنبل الطیب جوز بوا طباشیر قرنفه قاقله صغار بسباسه از هریک دو ثلث درمی ورق نقره ورق طلا
بقدر کفاف ادویه کوفته بنجبته بگلاب سرشته جبوب سازند شربتی از یک حب تا سه حب جدوار

دیگر نافع از برای امراض سوداویه صنعت آن جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب مروارید نامسفته تخم خرفه مقشر
گل گاوزبان تخم فرنجمشک صندل سفید شنبر مشک مقشر طباشیر سفید از هریک یکمثقال افیون یکدانک
زعفران نیم مثقال الاجود مغسول چهار دانک کوفته بنجبته بگلاب سرشته جبوب سازند هرحبی بقدر نخودی
شربتی دو حب

فصل در ذکر حبوب جدواری که اصل وعمود در آنها جدوار است وافیون

داخل نیست حب جدوار از متاخرین در تقویت باه وهاضمه وضعف دل ومعده نهایت نافع است
صنعت آن جدوار خطائی مجرب مروارید نامسفته دارفلفل تخم بادرنجبویه از هریک یکمثقال تخم فرنجمشک
عود قاری قرنفل کبابه چینی قرفه الطیب فلفل از هریک دو مثقال خصیة الثعلب مصری سه مثقال زعفران
نیم مثقال ادویه کوفته بنجبته قند سفید بیست ودو مثقال بقوام آورده ادویه بدان سرشته جبوب سازند
هرحبی بقدر نخودی بورق طلا ونقره از هریک سی عدد پیچیده نگاهدارند شربتی نیم مثقال حب

جدوار دیگر از متاخرین مبهی وهاضم ومقوی بدن است ونافع از برای سموم صنعت آن جدوار خطائی
مجرب عود قاری خام صندل سفید زرنباد زعفران قرنفل صمغ عربی فلفل در رونج عقربی دارچینی از هریک
دو مثقال مصطگی عاقرقرحا مشک تبتی از هریک نیم مثقال کوفته بنجبته بشیره نبات سرشته جبوب سازند

حب جدوار منقول از بیاض حکیم محمد حسین بخط معزی الیه بدن را قوت دهد وحافظ صحت ومقوی
اعضای رئیسه ومعده ودافع الام وامراض باردست صنعت آن جدوار خطائی مجرب صندل سفید بگلاب
سوده زرنباد دارچینی در رونج عقربی صمغ عربی از هریک یکمثقال عود قاری خام یکمثقال ونیم مصطگی رومی
زعفران عاقرقرحا از هریک نیم مثقال قرنفل فلفل سیاه مشک ترکی از هریک دو مثقال کوفته بنجبته بشیره نبات

سفید سرشته جبوب سازند هر جبی بقدر نخودی شتربی یکدانگ حب جدوار اطبای هند گفته اند که حافظ
قوی دارو است و چون هر سال چند روز بآن مداومت نمایند بمزاج طبیعی میرساند صنعت آن جدوار خطائی
مجرب تخم کندنا دارچینی فلفل دارفلفل کندر طلق تکلس فولاد تکلس از هر یک سه مثقال دانه هیل بوا قرنفل بنجبیل
زعفران طبرسقوطری زرد از هر یک دو مثقال سعد کوفی سنبل الطیب عود قماری خام غاریقون هش سفید
از هر یک چهار مثقال با وزن هر حیوانی اصطهباناتی یکمثقال مصطگی پنج مثقال ذهب مکلس یکدانگ طلق مکلس و
فولاد مکلس و ذهب مکلس را در روغن کاو بجوشانند و باقی ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند و بعسل مصفی بقوام آورده
سرشته جبوب سازند هر جبی بقدر نخودی بورق طلا و نقره پیچیده نگاه دارند شتربی دو حب
جدوار فادزهری مومیائی بحکیم محمد باقر موسوی منقول از خط نواده معزی الیه میرزا عبد الباقی قلمی فرموده
اند در بیان حب مفرح و مقوی قلب و حافظ صحت که ترکیب لبائط آن بدستیاری پنجه حواس خمسه باطنی
این حقیر و تقدیر مقادیر آن بمهر اس طبع این فقیر صورت بسته امید که در نظر یک جهتان این دودمان
ولایت نشان مورد تحسین و در مذاق طبع صوفیان آستان خسرو شاه نشان شیرین آید صنعت آن جدوار خطائی
مجرب هفت مثقال فادزهر معدنی سه مثقال مروارید ناسفته دو مثقال یاقوت رمانی عنبر اشهب از هر یک یکمثقال
زعفران مومیائی دارابجردی از هر یک نیم مثقال مومیائی را در روغن بنفشه با دام یا روغن بنفشه ملیسه تدبیر در
بنفشه گداخته باقی ادویه را سوای جواهر و فادزهر کوفته بیخته جواهر و فادزهر را بالعاب برزقطونا که در ان
صمغ عربی وکیرا حل کرده باشند صلابه نموده بعد ازان ادویه را بان سرشته در هاون سنگی بدسته بالند
بعد ازان جبها سازند هر جبی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده یا ورق نقره در سایه خشک کرده نگاهدارند

شربتی چهار قیراط حب جدوار حکیم عماد الدین محمود منقول از خط میرزا محمد باقر ولد حکیم منوری
الیه صنعت آن جدوار خطائی مجرب پنج مثقال عنبر اشهب یک مثقال مشک نیم مثقال زرنباد دو رونج عقربی
صندل سفید مروارید ناسفته زعفران ورق طلا از هر یک مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی صمغ عربی
عود قماری خام از هر یک نیم مثقال ورق نقره گل گاوزبان از هر یک دو مثقال و یکدانگ بدستور مقرر
حبوب سازند شتربی چهار قیراط حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار خطائی مجرب بقش نیم مثقال
فادزهر حیوانی قرنفل زعفران عاقرقرحا جندبیدستر جوزبوا بسباسه دارچینی دانه هیل بوا ورق طلا
محلول ورق نقره محلول از هر یک یکدانگ کوفته بیخته بگلاب سرشته جبوب سازند هر جبی بقدر نخودی

شتربی از سه حب تا هفت حب حب جدوار صغیر جدوار خطائی مجرب مروارید ناسفته از هر یک دو جزو نبات
سه جزو با لعاب بهدانه سرشته جبوب سازند شتربی نیم درم حب جدوار که در تقویت قلب و دماغ
و جمیع اعضای رئیسه و دفع رطوبات دماغی و درد معده و برودت دماغ و معده نفع تمام دارد صنعت
آن جدوار خطائی مجرب عود غرقی خام مصطگی رومی از هر یک پنج درم دارچینی کل گاوزبان
زعفران پوست زرد اترنج از هر یک شش درم در رونج اسطوخودوس قاقله کبار قاقله صغار فلفل
دارفلفل بیخ هندی چینی عاقرقرحا سنبل الطیب دو الله زرنباد دوج ترکی مشک خالص عنبر اشهب از هر یک
و نیم درم اجزا کوفته بیخته با گلاب سرشته جبوب سازند هر جبی بقدر فلفلی و بورق طلا و نقره پیچیده در سایه
خشک نمایند شتربی یک حب تا سه حب تا پنج حب بحسب قوت و مزاج حب جدوار دیگر که مبهی و ناضم طعام
و مقوی بدن است صنعت آن جدوار خطائی مفتح مجرب عود قماری خام صندل سفید زرنباد قرنفل صمغ
عربی در رونج عقربی فلفل سیاه از هر یک هر دو مثقال مصطگی زعفران از هر یک یکمثقال کوفته بیخته
بگلاب سرشته جبوب سازند شتربی از یکدانگ تا دو دانگ حب جدوار دیگر نهایت مقوی باه است
و در امساک منی بی نظیر است صنعت آن جدوار خطائی بهمن سفید بهمن سرخ زعفران صندل سفید مروارید
ناسفته از هر یک پنج مثقال با وزن هر حیوانی مجرب یکدانگ عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم مثقال صمغ
عربی یکدانگ و نیم عود قماری قرنفل فلفل دارفلفل غنچه گل سرخ سعد کوفی از هر یک دو مثقال قرص افعی
تخم خشخاش خصیة الثعلب مصری از هر یک ده مثقال زرنباد دارچینی ایرسا شقاقل مصری سنبل الطیب
از هر یک سه مثقال تخم خرفه مقشر پوست تخم مرغ مکلس از هر یک یکمثقال اجزا کوفته بیخته بشیره
نبات سفید بقوام آورده سرشته جبوبها سازند هر جبی بقدر نخودی در سایه خشک نمایند شتربی پنج عدد
حب جدوار دیگر امساک منی کند و سرعت انزال منی را دور کرداند و تقویت باه کند و پشت را قوی
گرداند و ضیق النفس را نافع بود و بواسیر بادی و خونی را سود دارد و تپهای کهنه و سرفه و سل را مفید است
صنعت آن علک البطم مصطگی رومی از هر یک یکدرم قرنفل سه درم مشک تبتی یکدانگ و نیم جدوار خطائی
مجرب دو دانگ زعفران یکدرم اجزا را نرم سائیده با اندک شیرهٔ نبات بگلاب بقوام آورده سرشته
جبوب سازند هر جبی بقدر نخودی بورق طلا و نقره پیچیده در سایه خشک کرده نگاه دارند شتربی پنج حب
حب جدوار تالیف حکیم محمد حسین حکیم باشی شاه جنت مکان شاه عباس صفوی موسوی مقوی

جمیع اعصاء رئیسه و معدی را هست و نشاط آورد و مجرب است صفت آن جدوار خطائی مجرب عود هندی
قاقله سنبل الطیب دارچینی لسان العصافیر قرنفل بهمن سرخ ناید اشتراعرابی از هریک سه مثقال زرنباد دو درنج
عقربی صندل سفید مروارید ناسفته لعل بدخشی عود بلسان فلفل سفید زنجبیل ریوند چینی مادر نجبویه سازج
هندی بسباسه خولنجان کباب چینی عود الصلیب بیدمشک توتیای لوتودری گل سرخ منزوع الاقماع تخم خربزه خشک
دو توتیا قرقرحا از هریک دو مثقالی گل گاوزبان خصیة الثعلب مصری مصطگی رومی طباشیر سفید
پوست زرد اترج سکه صید از هریک پنج مثقال صمغ عربی هفت مثقال عنبر اشهب مشک تبتی از هریک
یک مثقال بهمن سفید هفت مثقال نبات سفید بیست مثقال اجزا را کوفته بیخته بگلاب سرشته معجون سازند
و بورق طلا و نقره از هریک یک مثقال بپیچیده در سایه خشک نمایند و باید که جوب هریک بقدر نخودی
باشد شربتی از پنج حب تا هفت حب با عرق خرزه بمقدار یک اوقیه فرو برند حب جدوار دیگر صفت
آن جدوار خطائی آزموده فلفل سفید فلفل سیاه ورق گل سرخ سنبل الطیب از هریک پنجدرم
کهربای شمعی مروارید ناسفته یاقوت رمانی تخم گرفس سازج هندی حب بلسان سلیخه عود بلسان فرفیون
زنجبیل دارچینی کباب چینی زراوند مدحرج اسارون شامی زرنب عود هندی خام عرقی پوست بیرون
پسته صمغ عربی دار فلفل عقرقرحا بادام شیرین سبز از هریک سه درم زعفران نانخواه جوزبوا مصطگی
حب الزلم شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری از هریک شش درم عاقرقرحا دو درنج عقربی مرکی صافی
از هریک چهار درم بزرالفج سفید زرنباد از هریک دو درم عنبر اشهب یک درم ورق طلا پنجاه عدد ورق
نقره یکصد عدد دارو یه را انچه کوفتنی ست کوفته بیخته و انچه صلایه کردنی ست باگلاب بر سنگ سماق صلا
کرده و انچه حل کردنی ست حل کرده مجموع را بروغن منزلیه چرب نموده جوب سازند هرجی بوزن
نخودی شربتی از چهار حب تا شش حب حب جدوار دیگر بجهت تقویت باه و قوت ماضمه و ضعف
دل و معده صنعت آن جدوار خطائی آزموده مروارید ناسفته دار فلفل از هریک یکمثقال فلفل قرنفل
عود قاری خام قرنفل کباب چینی از هریک دو مثقال خصیة الثعلب مصری شقاقل مصری تخم بالنگو از هر
یک سه مثقال زعفران نیم مثقال کوفته بیخته بگلاب سکری سرشته جوب سازند هرجی بقدر نخودی شربتی
نیم مثقال حب جدوار دیگر که مقوی معده و باه و قلب است و باضمه را قوت دهد و خفقان بار دررا
زائل کند و در تقویت باه بی نظیر است صفت آن جدوار خطائی مجرب مروارید ناسفته دار فلفل کهربای

شمعی از هریک یکمثقال فلفل زنجبیل خولنجان مرفة الطیب بهمن سرخ بهمن سفید عود قاری خام قرنفل
کباب چینی از هریک دو مثقال خصیة الثعلب مصری شقاقل مصری تخم بالنگو از هریک سه مثقال زعفران
نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته بگلاب سکری معقوم سرشته جوب سازند و بورق طلا پیچیده نگاهدارند هرجی
نیم مثقال و این حب جدوار بالنسخه قبل یک ست باندک تفاوتی حب جدوار دیگر صفت آن بادزهر معدنی
مجرب یکدانگ عنبر اشهب مشک تبتی از هریک نیم مثقال صمغ عربی یکدانگ و نیم عود قاری قرنفل فلفل غنچه
گل سرخ سعد کوفی از هریک دو مثقال صندل سفید مروارید ناسفته جدوار خطائی بهمن سرخ بهمن سفید
زعفران از هریک پنج مثقال قرص افعی تخم خشخاش خصیة الثعلب مصری از هریک ده مثقال زرنباد
دارچینی از هریک شش مثقال مصری سنبل الطیب از هریک سه مثقال تخم خربزه مقشر پوست تخم مرغ نمکلس از هر
یک یک مثقال اجزا را کوفته بیخته بشیرهٔ نبات سفید معقوم سرشته جوب سازند هرجی بقدر نخودی
شربتی پنج حب حب جدوار که مقوی قلب و دماغ و کبد ست و باه برانگیزد و معده را موافق باشد
و پشت و کمر را قوت دهد و نشاط آورد صنعت آن آشته سنبل الطیب صندل سرخ صندل سفید حب الاسر
لاجورد مغسول سمط مغسول سازج هندی تخم ریحان تخم خشخاش کشنیز خشک مقشر پوست هلیله
کابلی بلیله سیاه پوست بلیله زرد پوست بلیله آملهٔ منقی اسطوخودوس از هریک سه مثقال جدوار خطائی
بنفش مجرب سه مثقال و نیم مروارید ناسفته بسد کهربای شمعی بشب سبز عنبر اشهب ابریشم مقرض بوزیدان چینی
زنجبیل سفید طباشیر سفیدلادن فلفل از هریک دو مثقال پوست زرد اترج گل سرخ تخم خربزه مقشر
مغز بادام شیرین مقشر مغز چلغوزه مغز حب الزلم مغز نارجیل مقشر مصطگی از هریک پنج مثقال گل منحوم
کافور قیصوری ورق نقره مشک تبتی از هریک یکمثقال تودری زرد تودری گلگون از هریک دو مثقال
و نیم ورق طلا نیم مثقال او دویه را انچه صلایه کردنی ست باگلاب بر سنگ سماق صلایه کرده و انچه کوفتنی
ست کوفته بیخته و انچه حل کردنی ست حل کرده بروغن بلسان چرب نموده با آب پوست کوکنار سرشته
جوب سازند شربتی یکدرم و اگر خواسته باشند اجزا را بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند
شربتی ازان یکمثقال ست حب جدوار حکیم ارشد قمی منقول از خط ولد ارشد معزی الیه میرزا ابراهیم صنعت
آن ذهب مکلس جدوار خطائی فادزهر معدنی خطائی اعلی از هریک یک مثقال جوزبوا مصطگی رومی
زعفران از هریک چهار دانگ دارچینی چهار مثقال قرنفل نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کبابچینی یک مثقال

حب سازند هر چی بقدر نخودی و چون یک حب این حبوب در حمی ربع پیش از وقت نوبت به نیم ساعت بگلاب
فرو برند نافع است حب جدوار حکیم سلیمان باه راقوت دهد صفت آن جدار خطائی مجرب مایه شتر
اعرابی قرص افعی خصیة الثعلب مصری زعفران از هر یک سه درم عنبر اشهب مصطگی رومی مشک خالص خایه
خروس کندر سعد کوفی از هر یک یکدرم کافور جوزه نیمدرم اهزا کوفته بخته بگلاب سرشته حبوب سازند
هر چی بقدر نخودی بورق طلا و نقره پیچیده خشک نمایند شربتی از یک حب تا دو حب دبن جدوار
جهت رفع اوجاع مفاصل و اوجاع ورک و عرق النسا و تقرس و التیام جروح تمریخا و قطورا مفید
صفت آن بگیرند جدوار خطائی مجرب راو جوکوب نمود یک شبانروز در آب باران یا خمر عنبی بخیسانند
پس بالش ملایم طبخ دهند تا تمام قوت آندر شراب آید پس بسکویا لیده صاف کرده باهم وزن آن آب
صافی روغن کنجد تازه یا روغن زیتون یا روغن ورد احمر بالش ملایم طبخ دهند تا روغن بماند و نسوزد و
بکار برند مرهم جدوار از صنعت حکیم علی کیلانی شایع قانون گفته که این مرهم نیز عدیل و مانند دبن جدوار
است در کثرت فوائد بلکه ازان زیاده و نمی رسد باین در منافع برای التیام جراحات و اندمال آنها دوائی
نه مرهمی صفت آن جدوار خطائی خوب مجرب که پیش نباشد یکمثقال زرد چوبه دیو دار اصل السوسن
بسین ورا خر برگ حنا خشک دود مجتمع برسقوف دکاکین محصان و نخود بریان نه دکاکین زرگران
و مس گران و قلعی گران و غیرها از هر یک یک اوقیه پوست درخت مغیلان برگ درخت نیم تازه سبز
هو جوبه از هر یک دو اوقیه قشر نصف اوقیه چوبها و بیخها را نیم کوفته و بر روی سنگ صلایه نرم بسایند
تا مضمحل گردد و با سایر ادویه سوای قشر در دو نیم من آب بالش ملایم بجوشانند تا به ثلث رسد پس آب
صافی آنرا بکیفچه که بسیار سوراخ آن ریزه و تنک باشد بگیرند و از پشت همان کیفچه دردیکه بغشارند و
اثفال آنرا تا انچه در آن مائیت هست برآید پس آن مائیت را گرفته اثفال را دور نمایند و بریزند بر آن
روغن کنجد تازه خالص هست اوقیه و بالش ملایم بجوشانند تا انکه قریب بخشک شدن آب گردد پس
صاف نمایند و اثفال را فشرده دور نمایند و قشر را باندکی از آن روغن حل نموده صاف نمایند و با دو
اوقیه موم زرد در باقی روغن بریزند و بالش ملایم طبخ نمایند تا بقوام مرهم آید و احتیاط نمایند که نسوزد
و عند الحاجت استعمال نمایند و نوشته که اگر در بعضی بلاد برگ و درخت نیم یا پوست درخت مغیلان یا جدوار
فائق ممکن یافت نشود با کی نیست بخفیف آن لیکن تمام اجزا بهتر و اولی است مرهم جدوار دیگر قروح

خبیثه و ناصور و زخم آلشک و زخمهای کهنه را نافع و مجرب است صفت آن جدوار خطائی مجرب یک
مثقال هو جوبه قند پوست درخت مغیلان برگ حنا در سایه خشک کرده از هر یک نوزده مثقال برگ نیم
در سایه خشک کرده موم زرد غیر مستعمل از هر یک سی هفت مثقال و نیم روغن کنجد سفید هفتاد و پنج مثقال
اجزا را سوای جدوار در سه هزار مثقال آب بجوشانند تا به ثلث رسد که هزار مثقال باشد مالیده صاف
نموده بعد ازان موم و قنه و روغن را داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند که آب رفته روغن بماند پس جدوار
را نرم سوده داخل کرده در هاون بدسته بالند تا یکسان مانند مرهم شود و در ظرف چینی نگاهدارند و عند
الحاجت بکار برند **فصل در ذکر نسخ معاجین جدواری** این **معجون** را موسی بن میمون
از خط شیخ رئیس نقل کرده و قلمی نموده که خواص این معجون را شیخ چنین نوشته که بنهایت مقوی
باه است و دافع جمیع سموم و ناضمه را قوی گرداند و اعضای باطنه را تمام علی العموم قوت دهد خصوص
دل را و دفع بلغم کند و مانع صعود ابخره بدماغ است و تقویت جمیع اعضا و حواس ظاهر و باطن کند و کدورتها
زائل گرداند و تفریح آورد و نفس را قوی گرداند و حافظ صحت است و مانع بسیاری از امراض است
و فوائد این معجون را بسیار نوشته و ما مختصر کردیم صفت آن جدوار خطائی مجرب قسط تلخ عنجه گل
سرخ منزوع الاقماع پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله از هر یک یک اوقیه آمله منقی دو
اوقیه پوست زرد اترج اسطوخودوس کاوزبان از هر یک یک اوقیه لسان العصافیر مثقال مصری تخم
هلیون تخم خربزه تخم خربیر بهمن سرخ بهمن سفید انیسون مصطگی عود بلسان بادشتر از هر یک نیم اوقیه کبابه
چینی قرنفل دارچینی از هر یک ربع اوقیه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین و روغن مغز پسته تکریر رجب
نموده با عسل مصفی دو وزن ادویه و جلاب سه سطل که بقوام آورده باشند بسرشند و هر روز یک مثقال
آنرا تناول نمایند تا مزاج باعتدال آید **معجون جدوار دیگر** مقوی باه و مجرب است صفت آن عود قماری
خام قرنفل مثقال مصری خصیة الثعلب مصری از هر یک سه مثقال زعفران نیم مثقال کبابه چینی فلفل تخم بالنگو
دار فلفل از هر یک دو مثقال تخم بابونه مروارید ناسفته جدوار خطائی مجرب از هر یک یک مثقال قند سفید
سه وزن ادویه قند را بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته بآن معجون سازند **معجون جدوار**
نواب حکیم الممالک مرحوم صفت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر دارچینی زنجبیل
از هر یک دو تولچه سعد کوفی یکونیم تولچه زنجبیل فلفل سیاه دارفلفل کندر از هر یک یکتولچه مغز پسته سه تولچه مویز

منقی بیست تولا اسطوخودوس پوست زرد اتیرج کاوزبان کیلانی جدوار خطائی تخم خربزه از هر یک ده تولا قسط تلخ عنجه گل سرخ لسان العصافیر شقاقل مصری تخم نیلوفر زعفران بهمن سرخ بهمن سفید انیسون مصطگی عود الصلیب عجه دبلسان از هر یک یکتولا روغن بادام شیرین روغن پسته از هر یک پنج تولا عسل مصفی یکونیم سیر قند سفید با وسیر تر بنجبین بیست تولا بقوام آورده علی الرسم معجون سازند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال **فصل در بیان نسخ مفرحات جدواری مفرح جدوار** که حسب الامر حضرت اقدس علی ظل الهی شاه سلیمان صفوی موسوی حکیم محمد باقر موسوی حکیم باشی از حکیم فرنگی نسخه آنرا گرفته صنعت آن جدوار خطائی مجرب زعفران تخم ریحان عود هندی قرنفل پوست اترج خولنجان بسباسه جوزبوا میعه سائله از هر یک دو درم ونیم انیسون عاج سوخته مرزه افتیمون از هر یک یکدرم کافور قیصوری مشک تکی عنبر اشهب مروارید ناسفته استخوان دل کوزن یعنی بادزهر حیوانی کوزنی از هر یک یکدرم ورق طلا ورق نقره از هر یک بیست وچهار درم آب سیب شیرین عرق گاوزبان از هر یک قدری قند سفید دو وزن مجموع ادویه قدری در آب سیب وعرق گاوزبان حل کرده بقوام آورند وابزارا بان معجون سازند شربتی دو درم تا سه درم **مفرح جدوار جلالی** صنعت آن جدوار خطائی مجرب مروارید ناسفته باقوت رمانی بادزهر معدنی خطائی کهربائی شمعی لبد محرق پوست بلیله عود قماری خام سارون شامی هلیله سیاه زرنباد خصیة الثعلب مصری بهمن سفید بهمن سرخ گل گاوزبان ورق گل سرخ بنوزیدان شقاقل مصری تخم خشخاش از هر یک سه مثقال ابریشم مقرض لاجورد مغسول ایارجات چینی افتیمون اقریطی سنبل الطیب مصطگی رومی زعفران سادج هندی عنبر اشهب مایه شتر اعرابی صندل سرخ دارچینی زنجبیل قرنفل جوزبوا در روغ عقربی سعد کوفی بادرنجبویه تخم بلیون تودری سرخ تودری زرد قاقله کبابه تخم فرنجمشک کبابه چینی خولنجان طباشیر سفید ورق نقره از هر یک دو مثقال مشک تکی ورق طلا از هر یک یکمثقال آمله منقی ده مثقال آب سیب شیرین آب سیب شیرین از هر یک چهار یکمن تبریزی قند سفید یکصد وپنجاه مثقال عسل مصفی دویست مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یکدرم تا یکمثقال طبی ودر نسخه دیگر پنج مثقال افیون درین مفرح داخل است ونسخه اول خوب است **مفرح جدوار شریفی** صنعت آن جدوار خطائی مجرب وج تکی نارمشک سنبل الطیب دارچینی تخم زردک تخم شلغم رازیانه خصیة الثعلب مصری مخلصه زرشک منقی کل مختوم مروارید ناسفته کهربای شمعی از هر یک

نه مثقال پوست زرد اترج گل کاوزبان صندل سفید تخم آمله منقی طباشیر سفید ابریشم مقرض از هر یک پنج مثقال بهار نارنج خشک کرده مغز تخم خیارین عود هندی عرق خام تخم عرفه مقشر از هر یک هفت مثقال قرنفل جوزبوا خولنجان سعد کوفی تخم افرنج مشک زرنب بسباسه فادزهر حیوانی اصطبانائی از هر یک یکمثقال ونیم قرفه الطیب دارفلفل قاقله کبار زنجبیل فلفل سیاه کافور قیصوری لعل بدخشی زمرد اعلی از هر یک یکمثقال پوست بیرون بسته حنظیا تخم کرفس لسان العصافیر زرنباد مغز تخم الخضر مغز چلغوزه مصطگی قاقله صنعار در روغ عقربی کبابه چینی بهمن سفید بهمن سرخ از هر یک دو مثقال یاقوت رمانی بادزهر معدنی خطائی عنبر اشهب از هر یک چهار مثقال مشک ترکی نیم مثقال ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره یکصد عدد نبات سفید چهارصد مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند میرزا محمد باقر حکیم باشی قلمی نموده که من این مفرح را حسب الامر اعلی ساختم لیکن کافور وفادزهر حیوانی را داخل نکردم ومشار الیه قدر خوراک آنرا از برای هر مرض مختلف نوشته ودر امراض متنوعه نافع دانسته لیکن هنوز تجربه نشده **باب الجیم مع الزاء المعجمه جزر** بفتح جیم وزای معجمه ورای مهمله بفارسی گزر وزردک وبهندی گاجر گویند بری وبستانی آن دو قسم میباشد بستانی طویل ویکی مستدیر دردوم کرم وتر گویند دراول تر است مبهی وملطف ومدر بول وحیض وخصوصا بری آن ومفتح سده جگر واستسقا وقاطع بلغم ومقوی معده ومليين ودیر هضم وچون بکوبند وبر قروح متآکله بندند نافع است آنرا وجهت سرفه کهنه ودرسینه وذات الجنب ودرد معده وجگر وتسکین مغص واخراج حصاة مفید ولطول طبیخ ریشهای آن محلل خون جامد ومرهای آن بغایت مبهی ومنظف ومقوی احشا ورحم وهاضمه وسریع الهضم وپرورده آن بسرکه ونمک جهت اذابه سپرز بی عدیل ومقوی معده وجگر باردو ودوشاب آن قریب بمرهای آن است ونبیذ آن که آب افشرده آنرا با ربع وزن آن عسل جوشانیده درخم ریخته بگذارند تا مسکر شود بغایت مست کننده وبطئ الانحدار ومصدع وعرق آن که با ادویه مناسبه گرفته شود بدستوریکه انشاء الله تعالی عنقریب مذکور خواهد شد در جمیع امراض نائب مناب خمر است مگر در زیادتی اسکار وضماد برگ آن جهت آنکه نافع وجرم آن بطئ الهضم ونفاخ ومضر محرورین ومصلح ادویه حاره وآبخامه وپختهٔ آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح است وقدر شربت از جرم آن تا صد وشصت مثقال واز مرهای آن تا هفت مثقال واز نبیذ آن تا پنجاه مثقال وتخم محرک باه

و در آثار مثل اصل آن و در ادرار بول و حیض قوی تر خصوصا بر هم آن و چون یک جزو آنرا با یک جزو تخم شلغم در جوف ترب کرده در زیر آتش طبخ دهند جهت اخراج سنگ کرده و مثانه و عسر بول مجرب است اندو قدر شربش تا دو درم و بدلش انیسون و دو قوست و بری آنرا در بلاد قزوین گزرانا مندنجبش بقدر انگشتی و گلش زرد و غلاف آن تخم خارناک در اول سوم کرم و در آخر اول خشک و با اندک حدتی و در افعال هوای تحریک باه قویتر از بستانی و حمول آن مخرج جنین و خوردن خام آن جهت سموم وضماد پخته اصل و برگ آن جهت انجماد خون که از برودت باشد نافع و آویختن آن در منازل باعث گریختن هوام است و مفرز معده و حلق و عصب و مصلحش انیسون و حمول آن منقی رحم و معین بر حمل است **حلوای جزر** مهیج مدر بول و مفتح سدهٔ جگر و بجهت سرفهٔ بارد و اخراج حصاة کلیه و مثانه نافع است صنعت آن بگیرند زردگ رسیده و پوست آنرا دور کرده از کدو تراش تراشند و استخوان سخت میان آنرا دور کنند پس آن زردک تراشیده را در آب گلاب بپزند تا مهر اشود و با سطام برهم زنند و شیرهٔ نبات سفید با عسل مصفی بقدر حاجت در آن داخل کرده بیزند و برهم زنند تا قریب بانعقاد در سد پس قدری مشک و عنبر اشهب را با نبات سفید کوبیده و زعفران را با گلاب سائیده در آن داخل نمایند و برهم زنند پس مغز پسته بوداده و مغز بادام بوداده نیم کوفته داخل نمایند و برهم زنند و در سینی کشیده بهن کنند و بطریق لوزینه نگاهدارند و طریق بوداده مغز پسته و مغز بادام در حلوا آن است که بادام و پسته را مقشر کرده آرد کندم را در ماهی تابه کرده مغز پسته و بادام را در آن اندازند و در زیر آن آتش ملایم کنند و برهم زنند تا بوداده شود **فصل در ذکر نسخ اشربه جزر شراب جزر** چندان قوت دارد که به تجربه در نیاید صنعت آن بگیرند جزر و پوست آنرا تراشیده بطول آنرا شق نموده استخوان میان آنرا بیرون آورده جزر را ریزه کرده مانند درهم مکعس آنرا در دیگ کرده و سه درهم حلبه و دو من و نیم آب بر روی وی کرده سر دیگ را بطبق سفالی پوشانیده اطراف طبق را بخمیر محکم نموده با تش ملایم بپزند تا جزر مهر اشود پس از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود بمالند و به پالایند و بمقدار صافی آن عسل مصفی از رغوه داخل نموده بگیرند این ادویه را تودری سرخ تودری زرد از هر یک پنجدرم زنجبیل چهار درم قرنفل خولنجان از هر یک سه درم جوزبوا بسباسه از هر یک هفت درم و نیم کوفته در هره کتان کشادی کرده در آن اندازند و با تش ملایم به پزند و لحه بلکیه بدست بمالند تا قوت از هر یک

آید و بقوام آورند و کیسه را مالیده بفشارند و دور کنند و شراب را سرد کرده در ظرف چینی نگاهدارند و هر روز بیست درم آنرا با قدری آب یا عرق جزر بیاشامند صنعت این شراب به نسخه سید اسمعیل که در ضعف باه ذکر کرده بگیرند جزر و سروین و استخوان آنرا دور کرده خرد نموده دو من آنرا در دیگ سنگی کرده سه درم جله و ده من آب بر روی وی کرده سر دیگ را بطبق سفالی پوشانیده اطراف آنرا بخمیر گرفته به پزند تا جزر مهر اشود پس فرود آورده سر دیگ را برگرفته بمالند و بپالایند و بوزن آن عسل سفید خوشبوی مصفی از رغوه داخل نمایند پس بگیرند تخم هلیون تودری سرخ تودری زرد از هر یک دو درم زنجبیل سه درم دارچینی جوزبوا بسباسه قاقله صغار از هر یک یکدرم کوفته در صره کتانی کرده در دیگ انداز ند و بجوشانند و لحه بلکیه را بدست بمالند و بفشارند تا بقوام آید و بعضی بوزن آب شراب انگوری داخل میکنند **شراب جزر** دیگر بگیرند جزر رسیده و پاک کرده استخوان آنها را دور کنند و در رو من ازان ده برابر آب داخل کرده به پزند تا مهر اشود پس بمالند و بپالایند و بوزن پالوده عسل مصفی داخل کرده و این ادویه را کوفته در صره کتانی بکشادی کرده در آن اندازند و با تش ملایم بجوشانند و لحه بلکیه را بدست بمالند و بفشارند تا شراب بقوام آید ادویه این است قاقله صغار قاقله کبار زنار مشک جوزبوا بسباسه قرنفل قرفة الطیب از هر یک یکدرم خولنجان سنبل الطیب از هر یک پنجدرم را ربانه کرده یا دو قوا سنبل الطیب از هر یک پنجدرم زعفران دو درم انیسون ده درم سلیخه اسارون از هر یک چهار درم زعفران مشک تبتی از هر یک نیم درم کوفته در کیسه کتان کرده در آن اندازند **شستر نگه**

جزر بسیار لذیذ و مقوی باه است صنعت آن بگیرند زردک را پاک کرده از کد و تراش بیرون نموده و بار تشه بیده در آب طبخ نموده با روغن و پیاز سرخ کرده و چاشنی گرفته از رب انار یا غیر آن هر ترشی که خواهند و در آن بیضه مرغ هر قدر که خواهند شکسته فلفل کوبیده بران پاشیده بگذارند تا نیم بند بالسته گردد و پس از آن با چلاو تناول نمایند **عرق جزر** کبیر تالیف نواب غفران مآب حکیم احمد موسوی صنعت آن گلاب عرق بید مشک از هر یک پنجاه مثقال آب خالص یک من شاه تخم جزر بادرنجبویه گل گاؤزبان از هر یک ده مثقال تخم شلغم هفت مثقال ورج ترکی بسفایج فستقی از هر یک سه مثقال جدوار خطائی مجرب دو مثقال الوخرمکی شیطرج هندی بهمن سفید بهمن سرخ سماق هندی زرنب زرنباد از هر یک پنج مثقال در روغ عقربی سه مثقال انیسون دو مثقال ادویه را نیم کوفته در گلاب و عرق بید مشک بخیسانند پس یک من زردک پاک کرده را ریزه کرده در آن خیسانیده ادویه داخل کرده بطریق مقرر عرق کشند میفرمایند که اگر در وقت عرق کشیدن یکمثقال عنبر اشهب بردهان نیچه بندند بهتر است **فصل در ذکر الوان اطعمه جزری** بدانکه از جزر الوان طعامها ساخته میشود **لونی** آنکه جزر را در آب به پزند و ورق کرده بخورند و یا در زیر آتش ملایم به پزند و بخورند و مقدار خوراک از جرم آن تا یکصد و شصت مثقال است **لون دیگر** قلیه جزر است صنعت آن بگیرند گوشت بزغاله یا بره ششماهه و قطعات نموده با دو عدد پیاز در آب بجوشانند و کف آنرا بگیرند پس آنگوشت را با روغن و مصالح حاره و پیاز سرخ کنند و باز در آب بجوشانند و پیاز و زردک پاک کرده قطعات نموده داخل کرده به پزند تا مهرا تسود و اگر خواسته باشند چیزنامی ترش چون انگامه و یا آب غوره و یا آب لیمو و یا چغاله سیب و یا به و یا انبه و یا غیر آن هر چه خواهند داخل کنند و اگر چاشنی دار خواهند قدری قند سفید یا دوشاب داخل کنند و چند جوشش داده کشیده بخورند **لونی دیگر** قورمه زردک است که در قورمه گوشت بریان بدستور مقرر زردک را قطعه قطعه کرده داخل نمایند و اگر خواسته باشند این قورمه را در زیر پلاؤ و یا در زیر چلاؤ گذاشته قورمه پلاؤ و یا قورمه چلاؤ زردک سازند **لون دیگر** دوپیازه زردک است که دوپیازه را بدستور مقرر ساخته زردک را در آن داخل کنند **لون دیگر** قبولی جزر است که در قبولی آن بدستور مقرر زردک داخل نمایند و درین الوان اگر ترش خواهند از اشیای حامضه مذکوره داخل نمایند و اگر چاشنیدار خواهند شکر یا نبات بقدر حاجت نیز داخل نمایند **لون دیگر** پس پلاؤ

است که در زیر پلاؤ زردک و اسفناج بروغن سرخ کرده بگذارند و بعد کشیدن آن زردک و اسفناج را بر روی آن گذارند و تخم مرغ نیم برشت در آن گذاشته بخورند **لون** دیگر برای جزر و اسفناج است که این هر دو با گوشت بزغاله یا بره یا بی گوشت در آب پخته بروغن کاو سرخ کرده در لنگری کشیده ماست چکیده بروی آن کرده خورده میشود و این الوان همه میباشند مهی و پخته زردک با گوشت بزغاله مولد خلط صالح است و مضر معده و حلق است و مصلحش ادویه حاره و ابکامه است **نبید جزر** قائم مقام خمر است و نهایت مست کننده و بطی الهضم است صنعت آن بگیرند جزر و بکوبند و با ربع آن عسل مصفی بیامیزند و در خم ریخته خم را در دبل اسپ دفن کنند تا جوش خورده از جوش فرو نشسته برسد **باب الجیم مع اللام جلاب طبی** صنعت آن بگیرند شکر سفید یکمن گلاب سه من با تش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند هرگاه به نصف رسد مقدار یکدرم زعفران سوده دران داخل کرده در وقت حاجت باب سرد حل کرده بنوشند **جلاب دیگر** از محمود بن الیاس مقوی قلب و نافع از برای خفقان و مالیخولیا چون هر صبح بنا شتا بیاشامند صنعت آن گلاب عرق گاوزبان عرق بید مشک نبات سفید از هر یک ده درم نبات را در عرقها بگدازند و حل کنند در آن یکمثقال معجون مفرح و بیاشامند **نسخه معجون مفرح** ورق گل سرخ سعد کوفی قرنفل پوست زرد اچوب از هر یک سه درم مشک نیم یکدانگ کوفته بیخته بشراب سیب شیرین سرشته بدهند **جلنار** بفارسی گلنار گویند و او غیر گل انار مثمر است اگرچه در جمیع افعال مشابه بگل انار اند ولیکن گل بن بزرگتر و آبزره است و ثمر نمیدهد الا نادر او در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت اسهال دموی و صفراوی و طوبلی و زلق امعا و سحج و قرحه امعا و نزف الدم هر عضو و نفث الدم و جرب و حکه و منع ریختن مواد بمعده نافع و ضماد آن جهت بدبوئی زیر بغل و التیام جراحات و منع تزاید اورام و سقوط موی و سنون و مضمضه آن بامسه که جهت بدبوئی دهان و استحکام لثه و اسنان و قلاع موثر و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درم و بدلش بوزن آن پوست انار است و از خواص آن آنست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یکعدد غنچه نا شگفته انار صاحب رعد و معتادین بآن از درخت بدین جدا کرده فرو برند تا یکسال رعد نکشند و از مجربات شمرده اند **سفوف جلنار** اسهال مزاری و دموی را نافع است و طبع را به بندد صنعت آن گلنار را

در سرکه خیسانیده سماق حب الآس قرظ طرفا یبست از هریک دو درم مازوی سبز در سرکه پرورده بریان کرده پوست انار کرناز راک از هریک یکدرم تخم حماض صمغ عربی عصاره لحیة الثیس دانه مویز بریان کرده خرنوب شامی از هریک یکدرم و نیم اجزا کوفته بیخته سفوف سازند شربتی یکدرم فصل در ذکر نسخ اقراص جلنار ری قرص جلنار نافع از برای حمیات حاره و اسهال مزمن و آمدن خون از هر موضع که باشد شیخ داود انطاکی در تذکره آورده که این قرص را من تجربه کرده ام در چیزیکه ذکر نکرده احدی آنرا در خواص این و آن این است که از برای تجفیف قروح قسمی از نار فارسیه که آنرا آتشک فرنگ گویند پس بصحت پیوست تجربه من فعل کرد در تجفیف آن قروح فعلی عجیب ولیکن لازم است که هرگاه از برای این فعل استامیده شود زیاده کرده شود بر اجزائیکه ذکر کرده میشود عنص سبز و پوست انار و استعمال کرده شود با آب کرم تا سه مثقال اما در غیر این فعل پس شربتی از آن تا نیم مثقال است و گفته که قوت این قرص تا چهار سال باقی بماند میفرماید این اگرچه بحسب ظاهر در آن نظر است بجهت آنکه عمود درین قرص گلنار است و آن زود فاسد میشود ولیکن میتواند بود که چون یکی از اجزای آن افیون است و افیون حافظ ترکیب مرکبات است قول شیخ داود صحیح باشد و الله اعلم صنعت آن گلنار فارسی اقاقیا از هریک هشت درم افیون سلیخه طین مختوم سلیخه صمغ عربی از هریک چهار درم کتیرا افیون از هریک یکدرم و نیم اجزا کوفته بیخته با آب گلنار تازه یا آب گرم سرشته اقراص سازند صنعت آن قرص بنسخه دیگر سلیخه سیاه گل ارمنی از هریک چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع گلنار فارسی اقاقیا از هریک سه درم کتیرا سفید دو درم کوفته بیخته با آب گلنار سرشته اقراص سازند صنعت این قرص بنسخه دیگر سلیخه سوداطین مختوم مرکی صافی صمغ عربی گلنار فارسی از هریک هشت درم کتیرا یکدرم کوفته بیخته با آب گلنار سرشته اقراص سازند و اگر گلنار تازه نباشد گلنار خشک را در آب بجوشانند و صافی نموده در آن آب سرشند صنعت این قرص بنسخه یحیی بن عیسی ابن جزله که در منهاج باسم قرص ماریوس آورده و گفته نافع است از برای اختلاف و نفث الدم و نزف الدم و افراط طمث و جریان خون بواسیر صنعت آن سلیخه سیاه طین مختوم مرکی صافی صمغ عربی از هریک چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع گلنار فارسی اقاقیا از هریک هشت درم کتیرا یکدرم اجزا را نرم کوبیده بیخته با آب گلنار فارسی تر و یا با آب مطبوخ گلنار سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نموده نگاهدارند شربتی دو درم قولنج تا شش ماه باقی میماند قرص

جلنار که در آمدن خون از هر موضع که باشد بکار آید خصوص از برای نفث الدم و قئ الدم که بسبب ترقیدن و یا کشاده شدن رگی از رگها باشد بعد از فصد در حین قوت و استیلای دموی و بدون فصد زمانی که ضعف باشد مستعمل است صنعت آن صمغ عربی پانزده درم کهربا السد کشنیز خشک گل سرخ منزوع الاقماع طباشیر سفید سماق گلنار عصاره لحیة الثیس نشاسته از هریک ده درم تخم خرفه گوزن سوخته شسته اقاقیا از هریک هفت درم شب یمانی سه درم افیون یکدرم تا دو درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی سه درم با آب بادیان یا آب لسان الحمل یا شاهتره قرص جلنار دیگر که همین منفعت دارد صنعت آن گلنار فارسی شش درم کهربای شمعی السد کندر دم الاخوین نشاسته صمغ عربی از هریک یکدرم کوفته بیخته با لعاب بارتنگ سرشته اقراص سازند و اگر حرارت بسیار باشد نیمدرم کافور قیصوری زیاده کنند و اگر حاجت بقبض باشد افیون یکدانگ اضافه نمایند شربتی دو درم قرص جلنار دیگر نافع از برای اسهال مزمن و خون آمدن از هر موضع که باشد صنعت آن گلنار فارسی زرورد تخم حماض از هریک سه درم سماق منقی از حب مازوی سبز عصاره لحیة الثیس اقاقیا کندر از هریک یکدرم و نیم کوفته بیخته با آب برگ مورد تر سرشته اقراص سازند شربتی یک درم با شربت حب الآس قرص جلنار دیگر نافع از برای اسهال مزمن و از برای خون آمدن از هر موضع که باشد و از برای ضعف کبد و حار بعد از فصد اگر قوت باشد و علامت استلائی خود موجود باشد و چون بجهت این علت استعمال کرده شود باید که با یکی از این دو به استعمال کرده شود یعنی ربه شیرین و رب سیب شیرین و شربت حب الآس شربت ریباس و شربت لیمو و غذا شلغه عدس یا شلغه اسماق و یا غوره و با پاچه بزغاله یا سر بزغاله باشد یا گوشت کبک یا دراج یا طیهوج صنعت آن گلنار فارسی تخم حماض از هریک دو درم گل سرخ منزوع الاقماع سماق منقی طباشیر سفید صمغ عربی گل مختوم گل ارمنی گل فرسی صندل سفید از هریک یک درم و نیم نشاسته بریان سه درم اقاقیا دو درم کوفته بیخته با آب سیب و آب به ترش سرشته اقراص سازند شربتی یکدرم با یکی از رب و شربت مذکوره قرص جلنار دیگر بجهت ذیابیطس و خون آمدن از هر موضع که باشد صنعت آن گلنار فارسی چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع سه درم اقاقیا دو درم صمغ عربی یکدرم کتیرا سفید نیم درم کوفته بیخته اقراص سازند

شربتی دو درم با لعاب بزر قطونا و در دیابیطس با کدو سرد کرده قرص جلنار دیگر از برای
اسهال رقیق اعم از آنکه دموی باشد یا صفراوی صنعت آن حضض خرنوب نبطی کزنا زج کندر
کلنار فارسی از هر یک یک جزو افیون صمغ عربی از هر یک نیم جزو اقراص سازند شربتی یک درم قرص
جلنار به نسخه شیخ رئیس نافع جهت قروح سدرورید و ملحم جراحات آنهاست صنعت آن گلنار
فارسی گل سرخ از هر یک چهار درم مغز کندم لبان از هر یک دو درم صمغ عربی کثیرا مصطگی از
هر یک سه درم افاقیا زعفران از هر یک نیم درم کهربا مر مکی از هر یک یک درم نارکیوا پنج درم اجزا کوفته
بیخته بارب به شیرین یا رب حب الآس سرشته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال و در سایه خشک نموده شربتی
یک قرص تناول نمایند باب الجیم مع المیم جمد بفارسی یخ نامند در سوم سرد و در دوم خشک
مسکن درد دندان حار و اخراج کنندهٔ رزلو در حلق مانده و جهت گرم معده و تقویت هضم معدهٔ
حار و جرب و حکه و آشامیدن آن باعث اجتماع حرارت در معده لهذا مخدر و معطش و موزث سعال
و مضر احشای ضعیف و مبرودین و صاحبان اورام باطنی است و ضماد آن بر پیشانی حابس
رعاف و مجرب و آب پرورده آن بهتر است و مصلحهٔ قرنفل و عسل و بدل آن ثلج است که در خواص
و افعال مانند این است لیکن این از آن الطف است و دستور صنعت جمد بدانکه در بلدیکه بسبب قلت
برودت هوا باندک رطوبت آن در موسم زمستان یخ منجمد نگردد و خواهند که بعمل آورند نظر بنقشی
آن است که در صحرائیکه بی اشجار و دور از آبادی باشد و قرب دریای شور نباشد و اکر دامن
کوه باشد بهتر است زمین را مقدار یک وجب کنده دران کاه یشکر و اکر نباشد کاه برنج و نضج است
چهار انگشت و زیاده فرش نموده بران ظرفهای سرکشادهٔ سفالی کذارند و آب چاه اکر اندک شوری
داشته باشد بهتر است کرم نموده اول شب در آنها بریزند که در هر یک بمقدار پنج انگشت نهایت
دو انگشت باشد و تمام شب بکذارند وقت طلوع صبح پیش از برآمدن آفتاب برداشته در جای خنک
جمع نمایند و همچنین هر قدر که خواهند و در یخچال محفوظ دارند بدین قسم که بالای آن کاه برنج ریخته
آنها را از یا دیگر آن خوب بنشانند که همه یک قرص کردد و از هوای کرم محافظت نمایند و در ایام کرما
برآورده بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و این عمل را باید در عین زمستان کمال سردی هوای آن
بلد نمایند و چون کثیف و منقوش بکاه میباشد اکر ظروف آب را دران بکذارند که سرد و یا منجمد کردد

و همچنین میوجات را بهتر است یخ پرورده که یخ بچه نیز نامند لذیذ و بهتر از برف و یخ و لطیف تر
از هر دو است صنعت آن آنست که بکیر ند یخ یا برف هر کدام که باشد و خرد کرده دران نمک بمقدار
عشر آن و شوره بقدر خمس و قلیلی شنجرف ممزوج نموده در طاسی و یا دیکی کرده و در ظرفهای کوچک
دیکر سر تنک سفالی نازک و یا قمره و یا مس نازک تازه قلعی کرده شربت بید مشک یا کلاب یا عرق
بهار ساخته و یا آب انار و سیب و هر میوه که خواهند و یا شیر جوش داده با قند یا نبات شیرین کرده
و یا افشره های حامض چاشنیدار از هر کدام که خواهند ولیکن باید که شربتها بسیار شیرین باشد زیرا که
بعد انجماد شیرینی آنها کم محسوس میکردد و دران ظرفها کرده که اندک خالی باشد و سر آنها را بکچ
پوشیده و اطراف آنها را بخمیر سخت مستحکم نموده که آب و رطوبت خارج دران مطلقا نفوذ ننماید
پس آن ظرفها را در میان آن یخ یا برف نجوی چینند که یخ یا برف تمام اطراف آنها را فرا کیرد
و بالای آنها قدری معتد باشد و سر ان طاس و دیک را بقدر کاه بریخ و پارچه نمدی و پالشی
بپوشند که تمام آن طاس را فرا کیرد که مطلقا هوا بآن نرسد پس سه چهار ساعت بکذارند تا
منجمد کردد پس برآورده سر آنها را باز کرده با کاردی باریک نازک بریده در ظرفی برآورند
و با قاشق تناول نمایند و این پرورده از شربتها و افشرهٔ بسیار صلب تا ندیخ نمیکردد بلکه
مانند برف منجمد میباشد و اما آب خالص تا ندیخ میشود و صلب و بعضی قدری نوشادر بر بالای آن
برف و یخ بعد کذاشتن کوزها دران کوبیده میپاشند و لیکن بدون شنجرف و نوشادر هم منجمد
میکردد اندک بدیری جمهوری شرابی است که مثلث را با آب بجوشانند تا آب بسوزد و عملی
بکذارند پس استعمال نمایند و بعض شراب انکور سه ساله را جمهوری نامند و دیکری کفته که آب انکور
که جوشانیده تا به نصف رسیده باشد پس در خم کرده آنرا شراب نمایند و آن کرم و خشک و منضج
و محلل و مشتهی و مهیی و معین بر جماع و سریع الانحدار و مولد خون غلیظ و سخن احشاست
جمجم بنجی است که از چین می آورند و کمان آنست که شقاقل چینی باشد و آن بنجی است شبیه بزرک
و باریک و دراز و اندرون او سفید و بیرونش مابین سفیدی و زردی و خوشبو و مانند
تلخی و تندی و شیرینی و از بلاد چین خیزد و در کردستان کزر موشان نامند ساق و برکش
شبیه بزرک است در سوم کرم و خشک و محرک باه خصوصا مزاجی آن جهت ربو و سرفه و

ونزف الدم وذات الریه وذات الجنب نافع ومضر سپرز ومصلحش صمغ عربی وقدر شربتش تا دودرم
وامین الدوله گوید که از یک مثقال تا یکمثقال ونیم آن با جلاب انفع خفقان است در حال واز مجربات
است مربای جمجم صفت آن بگیرند تازه آنرا و پوست آنرا خراشیده در آب انک صافی نموده که
قدری تندی داشته باشد یک شبانه روز بخیسانند پس بشویند و با آب بجوشانند یک دو جوشی
تا آب انک که جذب کرده اثرش نماند بعد ازان در آب تازه طبخ دهند تا نرم و پخته شود و عسل را بقوام
آورده جمجم پخته را در آن اندازند و چند جوش دیگر دهند و عسل باید آن مقدار باشد که جمجم را بپوشاند
و بدستور بجای عسل با شکر و نبات میتوان ساخت واگر تر آن نباشند خشک آنرا چند روز در آب بخیسانند
که نرم شود پس پوست انرا ور کرده در آب به پزند و باندک آب و عسل بجوشانند تا نرم شود پس
عسل کف گرفته با قند بقوام آورده بر روی آن کنند آن مقدار که از روی آن برگردد دو سه جوش
دیگر داده فرو آورده سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاهدارند **باب الجیم مع النون جنطیانا**
بکسر جیم وسکون نون وکسر طای مهمله وفتح یای مثناة تحتانیه والف ولون لغت یونانی است
وبهندی نکبهان بید گویند یخی است دراز و غلیظ و مائل بسرخی و تیرگی و تلخی و رومی آنرا که بهتر
انواع است ساق وعروق بسطبری انگشتی و مجوف و در طول قریب بدو ذرع و زرد رنگ
وچون بشکنند اندرون آن زرد تر قریب بریوند و تلخ طعم و در قلل جبال و جاهای نمناک و سایه
میروید و بعضی گفته اند وجه تسمیه آن بجنطیانا جهت آن است که اول کسیکه یافت و شناخت آنرا
جنطین الملک بود از ملک روم لهذا مشتق بدان است و برگش شبیه بیرگ گردکان و لسان الحمل
و سرخ و ریزه با تشریفات و گلش سرخ مایل بکبودی و ثمرش در غلافی شبیه بکنجد میباشد
وغیر روی را چرمغانی نامند برگش شبیه بحماض و این غیر مستعمل است در اول سوم گرم و خشک
در دوم است و بغایت ملطف و منقی و جالی و محلل و با قوت قبضیت و مدر و تریاق سموم و مخرج
جنین و جهت گزیدن سگ دیوانه و عقرب و هوام و سموم مشروبه دو درم جگر و سپرز و عسر
بول و احتباس حیض و ضماد آن با شراب جهت گزیدن جانوران سمی و جراحات و قروح خبیثه و درم
بارد احشا و جهت ضربه و سقطه و کسر اعضا و وثی و ازالهٔ بهتی و با شراب جهت وجع معده و طلای
آن با حنا بر کف دست قاطع خون حیض و استعمال آن با سداب یا شراب یا هر دو در تریاقیه اقوی است

و شربت دو درم آن با شراب جهت النوی عصب و وجع کبد و طحال و برودت و اورام انها و حمول آن
مخرج جنین و مسقط آن و طلوخ آن جهت رمد بارد نافع و مضر سینه و مصلحش اسقولوقندریون است
و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش در تفتیح و تحلیل یک وزن و نیم آن اسارون و نیم وزن بیخ کبر و در
سائر مواضع قسط و زراوند بوزن آن و بقای قوت آن تا سه سال است و عصاره آن در جمیع
افعال قوی تر از بیخ آنست و تریاق سموم و نافع از برای گزیدن سگ دیوانه و هوام و سموم
مشروبه دو درم جگر و استعمال آن با سداب در تریاقیت اقوی و قوتش تا هفت سال باقی میماند
دستور اخذ عصاره آن آنست که آنرا بکوبند و بفشارند و با شراب بخیسانند و بجوشانند تا آب غلیظ
شود پس صافی نموده طبخ دهند تا منعقد گردد **دواء الجنطیانا** نافع از برای صلابات و سدها و وجع
کبد و معده و طحال و از برای تبهای کهنه صفت آن بنسخهٔ شیخ رئیس جنطیانای رومی فلفل از هر
یک ده درم شب یمانی سفید سانج هندی سنبل الطیب یوند چینی از هر یک یک اوقیه کوفته بیخته
بعسل مصفی آن مقدار که ادویه بآن سرشته شود بسرشند شربتی بکدرم با بیخ یا با آب سداب
و در نسخهٔ دیگر بجای ریوند قسط تلخ است بوزن آن و یک اوقیه زراوند مدحرج داخل است
دین جنطیانا محلل یابس بارده و نقع است و بجهت قیله و فقی بنهایت مفید و درم بلغمی را بنهایت
نافع است و با دیگر در خصیه و زهار پاشیده و کرده باشند و در غیر این اعضا نیز در کند صفت آن
جنطیانا رومی ده درم زراوند مدحرج سعد کوفی سلیخه سیاه پوست بیخ کبر از هر یک پنجدرم کوفته
در یکرطل روغن مغز بادام تلخ داخل کرده خوب بر هم زنند و در شیشه کرده ده روز در آفتاب
گذارند پس از آفتاب برداشته بمالایند و در شیشه کرده نگاهدارند **سفوف جنطیانا** ادرار
بول نماید و چون با ماء الاصول حار یا بارد بحسب مزاج بخورند استسقای لحمی را نافع است صفت
آن جنطیانا زراوند مدحرج حاشا فطر اسالیون تخم کرفس انیسون از هر یک دو مثقال سنبل الطیب
فلفل از هر یک یک مثقال بکوبند بیزند و بکار برند **شراب جنطیانا** معوی معدهٔ ضعیف بود و رطوبات معده را پاک سازد صفت

آن جنطیانا ده درم صبر زرد چهار درم هویز بیدانه ده درم گل سرخ از هر یک سه
درم تربد نیم درم مجموع را در سه رطل آب خیسانیده جوشانند تا ثلث بماند صاف کنند و با یکرطل بنفشه
بقوام آورند شربتی سه ملعقه **ضماد جنطیانا** این ظهیر در خواص آورده هر زنی را که خون حیض زیاده
از عادت آید و بند نشود و نداند جنطیانا بارومی را نرم بکوبند و با خاب بسرشند و بر کف دست ضماد نمایند
آمدن خون را باز دارد **معجون جنطیانا** صلابت سپرز و جگر و درد معده و کرده و مثانه مزمنه
واذیت زهرهای کزنده را نافع باشد و سده بگشاید صفت آن جنطیانای رومی فلفل سیاه از هر یک
ده درم قسط مامیثا هندی سنبل ریوند چینی از هر یک هفت مثقال کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل
مصفی بسرشند شربتی دو درم با آب مطبوخ سداب **معجون جنطیانا** مشهور بمعجون سقراطیست
امراض بلغمی و سوداوی و از برای صداع وضعف کرده و جنون و ضعف بدن و نسیان و وسواس
وسل و سرفه قدیم و دق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و یرقان و سپرز و دمامیل و زحیر و قولنج
باه مفید است صفت آن جنطیانا قرطمانا نارمشک بخنگشت حب الغار زراوند طویل انیسون جند بیدستر
حب بلسان اسارون سلیخه از هر یک یکمثقال مرصاف یکمثقال رود و دانگ اگر ترکی یکمثقال و چهار
دانگ در روغن زرنباد تخم کرفس از هر یک یک مثقال و چهار دانگ زعفران دارچینی لک مغسول صبر
سقوطری تربد سفید عود جوز بوا قرنفل ریوند قاقله اشنه بسباسه سنبل الطیب کل سرخ سعد حبهل محلب
هلیله سیاه بلیله آمله مقشر از هر یک چهار مثقال و یک دانگ تخم جرجیر تخم پیاز تخم کندنا از هر یک
یک یکمثقال و دو دانگ زرنب شیطرج و پیاز عصل هشوی اقلیجه از هر یک دو مثقال نسم صلابه کرده
و بروغن بادام چرب کرده با سه وزن عسل بسرشند و در جوشش ماه کذائی بعد ادان استعمال
نمایند شربتی از آن از دو مثقال تا چهار مثقال است **جند بیدستر** بفارسی آتش بجگان و به ترکی
اغلان آتشی نامند و آن شبیه بخصیه است دو عدد متصل بهم و میان آن نامی و در آنها رعظیمه شبیه بانثیین
میشود و غیر سگ آبی است دارای سگ بسیار کوچک تر و موی او سرخ مائل بسیاهی و در خارج آب تعیش
نمی کند و در دیلم از انا شنگ نامند و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که قیاس تقاضای آن نمی کند که خصیه
آن بعظم جند باشد و حقیر تازه او را ملاحظه نموده که صیاد قطع نموده بود اصلا بو و رنگ نداشت و بعد
از جوشانیدن آن در آب و خاکستر و پرورده کردن آن بدو دگاه بعد از مدتی صاحب بو و رنگ شد

و انکه در رونوعی از استخاله هست شکی نیست مولف گوید که انچه حکیم مومنه نوشته بیان واقع است و بهترین ازو نه
جند سرخ و بعد ازان زرد است و سیاه آن از سمومات قتاله است و واجب است که بعد از قطع ان شکاف
از تا انکه رطوبت و چیزیکه دران است مانند عسل برآید پس خشک نمایند در آخر سوم گرم و در دوم خشک
و الطف و اقوی جمیع ادویه حاره یابسه است و چیز صمغی شمعی که در داخل آنست لاذع شدید التسخین است
استعمال آن جایز نیست مفتح و محلل و تریاق ادویه باردهٔ قاله اکثر سوام و مخنوق از خریق جهت
احتباس حیض و اخراج مشیمه و جنین و نفخ و فواق و مغص و مالیخولیای مراقی و قولنج بلغمی و ریحی و حقنه از
بارد و نسیان و صرع و ام الصبیان و فالج و رعشه و تشنج رطب استلائی و سرسام بلغمی که لیتر غس است
مفید و سائر امراض بارده دماغی و عصبانی را با سرکه و روغن گل نافع و چون بعد از فصد صافن
مقدار دو درهم آنرا با آب فودنج با عسل بخورند مادهٔ را طمث مینماید بدون صرر و اخراج جنین
و برودت رحم را زایل میکنند و اگر با او تپ نیز باشد با عسل و فلفل مقدار یک ملعقه لعق نمایند و هیچ
مضرت ندارد و هیچ حرارت غریزی است و طلای آن جهت قروح قاله مفید است و سعوط و طلای
آن جهت دردسر بارد دریحی مزمن و سبات و خدر و کزاز رطب و صرع مفید و همچنین خوردن
آن و تضمید آن به تنهائی یا با روغنهای مناسبه جهت تحلیل اورام مزمنهٔ حارهٔ و بارده و اوجاع
بارده مفاصل و غیر آن مفید و بدستور تدهین بروغن آن و کذا نشستن آن در کوش جهت ریاح و قفل
سامعه که از برودت باشد و وجع بارد آن و همچنین قطور آن با روغن نارد ین در کوش جهت
امراض مذکوره و نخور آن جهت اصناف صداع بارد و ریحی مفید و استشمام آن جهت اورام رئه
و علتهای آن نافع و اکتحال آن جهت ظلمت و دمعه و سبل و حمول آن مصلح حال رحم و مسقط جنین
و مدر حیض و بول و اشامیدن آن بقدر یکه انیون خورده باشند دافع سمیت آن است و چون با مساوی
آن انیون بسایند سمیت انرا زایل میکند مضر محرورین و مصلحش شربت بنفشه و قدر شربتش تا یکدانگ
و بدلش مثل آن وزن یا نصف آن فلفل و در بعضی مواد بوزن آن مشک و در امراض جگر فرفیون
و جهت تحلیل رطوبات از جمله بسه وزن آن فلفل و نلث آن دارفلفل و ثلث آن زرنباد است و جند سیاه بقدر
یکدرم کشنده است و لباست که در مدت یک روز مشک و الا بخبر بسرسام میشود و تریاق آن
ترشی ترنج و سرکه خمر و شیر الاغ است **دواء جند بادستر** چون زن ازین بیاشامد اگر بستن

نباشد و حیض آن بسته شده باشد حیض آنرا بگشاید صنعت آن جندبیدستر و تخم کرفس از هریک یکدرم نرم کوفته بیخته با شراب ممزوج بیاشامند حب جندبیدستر ربی جهت ام الصبیان و صرع و فالج و سکته و سائر امراض بلغمی رطوبی و اعراضیکه بعد از وضع حمل عارض زنان و اطفال میگردد که از برودت باشد مفیدست صنعت آن جندبیدستر مشک خالص عود الصلیب اجزا مساوی با عرق دارچینی یا عرق جوز بوا یا عرق رازیانه نرم سائیده حبوب سازند هر حبی بقدر فلفل شتربتی اطفال را نیم حب تا یک حب با شیر مرضعهٔ آن و دیگران را از یک حب تا سه حب با انچه مناسب دانند و با عرق جوز بوا و یا دارچینی و یا رازیانه سائیده کرم نموده طلا نمایند واگر دهن زنان زائیده برهم افتاده باشد بر شقیقه ها و فکین ایشان بمالند و اگر قدری عود هندی غرقی نیز اضافه نمایند بهتر است و اگر برودت سبب غالب باشد جوز بوا نیز و دهن جندبا دستربندین و تمریخ بآن بارو غنهای دیگر جهت تحلیل اورام مزمنه و رعشه و دردهای سر مثل مفاصل و قطور آن در گوش جهت ریاح و ثقل سامعه و اوجاع باردهٔ بلغمیه و رعشه نافع و حصول آن مصلح حال رحم و مدر بول و حیض و نوشیدن آن جهت حرقت آنها و ریاح آفرسه و اوجاع مفاصل باردهٔ و فالج و استرخاء و لقوه و صرع بلغمی و سبات نافع است صنعت آن بگیرند جندبیدستر فلفل سفید عاقرقرحا تخم خطمی فرفیون جالیت اجزا متساوی همه را نرم بکوبند پس ده درم آنرا در یک طل بغدادی روغن بید اب داخل کرده خوب بر هم زنند و یکهفته در آفتاب بگذارند و هر روز دو مرتبه بر هم زنند پس بعد از هفته آنرا بپالایند و ثقل آنرا بمالند نیکو و بفشارند و مرتبهٔ دیگر ده درم از همان ادویه را داخل کنند و نیکو بر هم زنند و یک هفته دیگر در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه بر هم زنند پس بعد از هفته آنرا بپالایند و ثقل آنرا بمالند نیکو و بفشارند و مرتبهٔ دیگر ده درم از همان ادویه را داخل کنند و نیکو بر هم زنند و یک هفته دیگر در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه بر هم زنند پس از هفته از پارچه کتانی آنرا بپالایند و نیکو بمالند و بفشارند و در شیشه نگاهدارند و بکار برند

جوارش جندبیدستر رياح زنان را بشکند و دفع کند و جنین را محافظت نماید صنعت آن جندبیدستر جالیت زرنباد از هریک یکدرم زنجبیل ده درم قند سفید دوازده درم مشک نیم مثقال کوفته بیخته با عسل مصفی مقوم سه وزن ادویه شربتی دو درم مرهم جندبیدستر جهت ضعف رجلین و قدمین صنعت آن جندبیدستر چهار درم سارغون ناصبر عقوطری شیاف مینا نطیر هر هندی کسب اثمروت مرکی از هریک سه درم دو برابر نرم کوفته بیخته بالطلا کردن نوعی از تراب ستر بیم و مثقال

مرهم سازند و بر عاقها و برقدمین بمالند و کسب بضم کاف تازی و سکون سین مهمله و بای موحده بمعنی ثقل و جرم جوبات است که افشرده روغن آنها را گرفته باشند و مراد اینجا ثقل کنجد است و فی الحقیقه این نوع طلا و مروخ هست نه مرهم

فصل در ذکر نسخ معاجین جندبی

معجون جندبیدستر نافع جهت رياحی که عارض میشود در معدهٔ زنان حامله صنعت آن جندبیدستر یکدرم و نیم مروارید ناسفته بسد کهربا ابریشم قرنفل زعفران از هریک یکدرم زرنباد و روبع عقربی از هریک دو درم اشنه سنبل الطیب از هریک نیم درم ادویه کوفته بیخته با سه وزن کل عسل بقوام آورده علی الرسم بسرشند

معجون جندبیدستر که همان خاصیت جوارش آنرا دارد صنعت آن جندبیدستر یکمثقال در روبع عقربی زرنباد از هریک دو درم مروارید ناسفته با گلاب سائیده کهربا دو دانگ سنبل الطیب از هریک یکدرم کوفته بیخته بعسل مقوم سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی یکمثقال

معجون جندبیدستر که در سهولت وضع حمل بغایت مفیدست صنعت آن جندبیدستر مرکی صافی میعهٔ سائله از هریک یکمثقال دارچینی نیم مثقال اجزا کوفته بیخته با انگبین بسرشند شربتی دو مثقال با شراب کهنه یا با ماء العسل بنوشند

معجون جندبیدستر مشهور بمعجون ابن عباد نافع بود معده را که طعام قبول نمیکند و فواق امتلائی و سوء الهضم و ادجاء معده را بغایت نافع و بی نظیر است صنعت آن جندبیدستر قسط شیر سنبل الطیب فلفل سیاه دارفلفل دارچینی از هریک یک اوقیه سلیخه دو درم مرکی سه درم افیون یک درم افیون و مرکی را در شراب کهنه ریحانی خیسانیده نرم کنند اجزا را کوفته بیخته مجموع را آمیخته معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک مثقال

فصل در ذکر نسخ سنجبینیا

هر چند مناسب آن بود که در ذکر حرف سین مذکور شود لیکن چون اصل و عمود در آنها جندبیدستر هست لهذا مناسب نمود که اینجا ذکر یابد **بدانکه** این لغت یونانی است بمعنی کثیر النجاح و چند قسم بنظر رسیده در نسخه سنجبینیا بفتح سین مهمله و سکون نون و فتح جیم و سکون رای مهمله و کسر نون و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و در نسخه دیگر سنجبینیا بزیادتی یا مثناة تحتانیه قبل از نون ثانیه و در نسخه ثالث سنجبینا بکسر رای و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح نون و الف و شاید که گفت اول اصح باشد صاحب کامل الصناعه و شیخ داؤد انطاکی گفته اند که در کتاب تقریب ترجمه کرده شده بمعجون عارض یعنی معجون کلیه و متانه و در کتاب منتخب موسوم است بمعجون ملامس یعنی

معجون مدر سنجرنیا کبیر بلا خلاف از ترکیب جالینوس است که ترکیب نموده بود این معجون را
از برای بادشاه جبوه وقتیکه حبس بول بهم رسانیده بود و این معجون را بعضی از تریاقات شمرده
اند و شکی نیست در آن که از معاجین کبار است و خاصیتش بی شمار معجب است در نفع از برای امراض
بارده و تریاق امراض بلغمی است و امراض حادثه از ریاح غلیظه و از برای عسر البول و احتباس
کرده و حصاة کرده و مثانه و از برای مخاطی بودن بول و سلس البول و قروح مجاری بول و از
برای نفاخ در طوبات و تخمه و ضعف هضم و درد معده که از برودت و ضعف معده باشد و دیر گذشتن
طعام از معده و قولنج و از برای ضعف کبد و تحلیل صلابه کبد و از برای وجع استسقا و تاکل آنها
و از برای خفقان و سرد مزاجان را بغایت مفید و موافق حفظ مینماید بدن انسان را و بسیاری
از امراض و حافظ صحت مشایخ است و گرم میکند بدن را از بر دیکه از خارج عارض آن شده باشد
و مزاجش گرم و خشک در درجه ثانیه و مضر محرورین و مصلحش آب کاسنی تازه است و قوتش تا بهار
سال باقی میماند و باید که استعمال کرده شود بعد از شستشاه صفت آن به نسخه شیخ رئیس دستور باد
قانون ذکر کرده جند بیدستر افیون دارچینی اسارون فومو دو قوا از هر یک یکدرم فلفل دارفلفل
قنه قسط حلوا از هر یک شش درم زعفران نیم درم انچه که اختنی باشد در ما العسل خیسانیده حل کنند و
باقی ادویه را کوفته و بیخته مجموع را با سه وزن ادویه عسل مصفی بشرشتی سازند شربتی از یکدانک تا یکمثقال و بعضی گفته شربتی
از یکدانک است تا یکدرم و بعضی از یکدانک تا دو مثقال گفته اند و بزعم بعضی شربتی تا بیست نیم مثقال
و این نسخه سوای عسل دوازده جزو است و وزن اجزاسی و یک درم و نیم است صاحب میزان
الطبا گفته که مزاج این معجون گرم است در آخر درجه ثانیه و خشک است در دو درجه و ربع و در نسخه
دیگر زعفران داخل ندارد و نسخه که حکیم میر محمد مؤمن در تحفه ذکر کرده در اصل نسخه زعفران یکدرم
است و گفته که در بعض نسخ نیم درم و شش قیراط است و اسارون داخل ندارد و بجای آن مرصافی
ششدرم داخل است و بعضی اطبا با عسل یک سکرجه مثلث داخل کرده اند **سنجرنیا کبیر** بنسخه
اسحق صنعت آن جند بیدستر دارچینی فومو تخم کزر دشتی اسارون از هر یک یک مثقال کوفته
بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی بشرشند و نیز کشنیز قیراط زعفران دو اوقیه مبنج در وی
کنند و در وقت حاجت از مثقالی از وی تا دو مثقال بکار دارند و قوت این معجون تا دو سال میماند

و بعضی گفته اند که شربتی از این معجون از یک دانک تا دو مثقال است و بدلش امرود سبست که همین عمل
میکند و مجرب است **سنجرنیا کبیر** به نسخه یحیی بن عیسی بن جزله که موافق است با نسخه اسحق و در آخر گفته
که داخل کرده میشود در این معجون ربع رطلی مثلث و شش قیراط زعفران **سنجرنیا کبیر**
از شیخ رئیس که در قرابادین قانون آورده صنعت آن جند بیدستر فلفل سیاه زعفران
مو دو قوقو اسارون افیون فلفل سفید قنه دارچینی از هر یک دو درم قسط یکدرم کوفته و بیخته
وزن نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
سید اسمعیل در قرابادین ذخیره این نسخه را آورده و گفته که از جهت بادهای سرد و از جهت باز
گرفتن حیض و نابودن فرزند مقدار یکمثقال از این معجون را بروغن سوسن حل کرده زن بخورد
بردارد و اگر در روغن بادام تلخ حل کنند شاید و بخور کردن و بوئیدن آن هم سود دارد
و بادهای رحم را به برد و آنچنان باشد که معجون را با تش نهند و فرج را بآن بدارد و یا با نیزه
قمع بخار آنرا بخویشتن گیرد و از جهت درد سینه و سرفه و امراض کلیه اندر شراب صرف
بخورند **سنجرنیا صغیر** به نسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده که در منافع
قریب است بکبیر صنعت آن جند بیدستر افیون از هر یک دو درم و در نسخه دیگر ده درم است
دارچینی فومو دو قوا سارون از هر یک ده درم فلفل دارفلفل قنه مرصافی قسط از هر یک شش درم
زعفان ربع اوقیه اجزا را کوفته و بیخته بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند و در نسخه
دیگر رنجبیل یک اوقیه و میعه سائله سه اوقیه داخل است و در نسخه اصل قنه داخل نیست شربتی
نیم مثقال با آب گرم **سنجرنیا** به نسخه دیگر صنعت آن جند بیدستر فلفل سیاه فلفل سفید
زعفران موقوا سارون دارچینی قسط از هر یک یک درم عسل مصفی سه وزن ادویه ادویه
کوفته بیخته با عسل معجون سازند شربتی نیم مثقال با آب نیم گرم ناشته بخورند و بعضی گفته که چون
حل کنند یکقیراط از این معجون را در روغن سوسن و بمالند بر موضع مار گزیده و دیگر جانوران
سمی که گزیده باشند دفع زهر آنها میکند و نیز خوردن آن نافع است از برای ضرر سموم
و سمیت گزیدن جانوران سمی چون نیم مثقال آنرا با شراب بیاشامند و نیز نافع است از برای
ریاح رحم و قلت گرفتن حمل و کمی او را خون حیض چون مقدار با قلای ازان را در روغن سوسن

حل کرده با پنبه پاره فرزجه سازند و قدری ازان را بارو غن زنبق حل کرده و بپوشیدا ازان زن
و نیز بان تدخین کنند در رحم خود مفید است و نیز از برای وجع سینه و سرفه وار برای امراض کلیتین
واز برای عسر البول واز برای سرفهها و ریاح باره خورده میشود ازان مثقال نخودی با شراب صرف
واز برای تخمه چون بیاشامند ازان وزن یک مثقال با شراب صرف **سنجرنیا** به نسخه سید
اسمعیل در قرابادین ذخیره منقول از قرابادین حنین صفت آن قرد مانا زیره کرمانی تخم کرز از
هر یک سه درم جند بیدستر افیون موفود و قوا سارون از هر یک یکدرم کوفته بیخته باسه وزن
ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعضی شراب انگوری درین معجون داخل کرده اند و مسیحی در
نسخه خود مثلث بجای شراب انگوری آورده شربتی از یکدانک تا یکمثقال است **سنجرنیا**
به نسخه یحیی بن عیسی بن جزله در معده و سوء هضم و قولنج و حبس البول و جمیع الامراض بلغمی و بادهای
غلیظ را سودمند است و صحت و تندرستی از بسیاری علل است صفت آن جند بیدستر دارصینی سیلانی
فوه و قوا سارون از هر یک یکمثقال اجزا را جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده درهم آمیزند
و باسه وزن مجموع ادویه عسل و یکدانک و نیم مثلث معجون سازند و یکمثقال زعفران دران آمیزند
شربتی از یکدانک تا دو مثقال باشد نافع باب **الجیم مع الواو فصل در بیان جوارشات**
غیر مسهله بدانکه اکثر جوارشات در ذیل بعض ادویه مفرده که آن دو اصل و عمود است در
آنها به ترتیب حروف تهجی ذکر یافت و می باید مانند جوارش حب الآس و اهلیله و انزرج و غدبه و سارون
و اشنه و آمله و انیسون و انیسون و ایرسا و بسباسه و بلادر و تیواج و جندبیدستر و جوزبوا
و فنجوش و دارچینی و رمان و زعفران و زنجبیل و زرنباد و سفرجل و سماق و سمسم و سنبل الطیب
و صندل و طباشیر و حصرم و عنبر و عودهندی و فلافل و فودنج و قرنفل و حب القرطم و کافور و کاکنج
و کمون و کندر و لولو و مشک و مصطگی و نانخواه و ورج و جوارشات افیونی مانند جوارش طباشیر
افیونی و عاج افیونی و بعضی که ذکر نیافته بود و انگه هر یک برابسه اسمی خاص دارند مذکور میگردد
و بدانکه **جوارش** بضم جیم و فتح واو و الف و کسر راء مهمله و شین معجمه بدون نون و جوارن
بانون در آخر هر دو آمده و صاحب بحر الجواهر گفته که بانون تصحیف است و آن معرب کوارشک
و کوارش است و معنی آن در لغت فارسی کوارنده طعام است و ناضم غذا که بعربی ناضوم گویند پس

در حقیقت ترجمه جوارش بعربی ناضوم است شیخ داود انطاکی در تذکره گفته که جوارش فارسی است و بلغت
عربی معجن و ملطف است و نیز شیخ داود گفته که نجیب الدین سمرقندی در قرابادین از کتب جمسه خود
گفته که جوارش لغت قدیم است و معنی آن مقطع اخلاط است و گفته که پرسیدم از کسانیکه خبیر از لغت
فرس بودند انکار کردند آن قدس سره میفرمایند که فرقی نیست میان تفسیر جوارش بمعجن
و ملطف یا بمقطع اخلاط چه اینها همه از صفات جوارش است زیرا که جوارش بمعنی ناضوم است و اینها
از لوازم و خواص آن است چه هضم غذا تمام نمی شود مگر بچیزیکه معجن و ملطف ماده غذا باشد و انچه
ملطف و معجن ماده غذا است مقطع اخلاط غیر منهضمه از جمله ملتصقه بمحل معده و حایله مانع از استعمال معده
بر غذا و لقمه حرارت دران و هضم و نضج تمام یافتن و مستعد شدن آنها از برای کردیدن جزو اعضا است
و شیخ داود نیز گفته که جوارش نزد اطبا عبارت است از ادویه که نرم کوبیده نشده و حرارت
آتش با آنها نرسیده باشد بلکه با شکر و یا عسل بقوام آورده سرد کرده سرشته قطعات نازک کوچک
بریده باشند و ایضا میفرمایند که لفظ جوارش نزد اطبا موضوع برای معجونی است که ساخته باشند
از برای اصلاح حال معده و اعانت بر هضم و استمرار و کوارندن طعام و تقطیع اخلاط و تحلیل ریاح
و رطوبات و لهذا اجزای جوارش را جریش باید کوبید تا زود از معده نگذرد و بوده باشد سبب
طول مکث در معده اقوی پس اگر جوارشات را با افعال مذکوره افعال و خواص دیگر باشد
ضرر بعد عا نمیرسد که آنرا از جوارش بودن بیرون برد و جوارشات مثل معاجین میباشند
الا انکه معاجین شیرین میباشد و تلخ نیز و کریه و غیر کریه و جوارش نمیباشد مگر طیب و اطیب
جوارشات و الذا آنها عود است و در حرف العین مع الواو و نسخ آن در ذیل عود هندی هم بطریق
اجمال و کلیه و دستور العمل و هم بتفصیل جزئیه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و انکه بعض اطبا
منسوب نموده جوارش را با طبای یونان و بعضی با طبای قبط و فرقه دیگر گفته اند که نه از اطبای
یونان است و نه از اطبای قبط بلکه جوارش مخصوص فارسیان است و مخترع آن نجاشه اند که از برای
خلفای عباسی ساخته اند پس شهرت یافته تالیف جوارشات میان اطبا و جمعی انکار این قول نموده
اند و گفته اند که بسیاری از جوارشات چون جوارش بقراط و جوارش جالینوس و جوارش کمونی
مقدم بر نجاشه اند میفرمایند که اصل جوارشات که اطریفل صغیر است مقدم است بر اطبای یونان

و براطبا دقیط نیز و یکن که گویم پیش از نجاشعه این جوارشات مسمی بجوارش نبوده اطبا عجم جوارش خسروی را از برای نوشیروان تالیف کرده باین اسم مسمی ساختند و او دو به که از برای اصلاح معده و تقویت هضم است نیز باین اسم مسمی نموده پس ستیند اطبا عجم مخترع جوارش بلکه مخترع این اصطلاح اند که معاجین مصلح معده و هضم را جوارش نامیدند جوارش انهار تالیف نقولاؤس مقول از قرابادین تالیف افندی صالح چلبی حکیم باشی ابراهیم سلطان قیصر یوم مضعف بدن را زائل کند و نافع است از برای تفریح و مالیخا و جنون و تقویت هضم و مناسب هر مزاج و شرتش یکدرم است صنعت آن کل اکلیل الملک گل سرخ منزوع الاقماع اصل السوس مقشر از هر یک شش درم قرنفل سنبل الطیب جوز بوا دارچینی خولنجان خیر بوا زنجبیل زرنباد بسباسه عود هندی قاقله انیسون تخم طوارق اوقی و طوارق اوقی حشیش خوشبوست که ترکان در ماست میکنند و بشیرازی آنرا لونا مند از هر یک یکدرم و نیم شکر سفید صافی بقوام آورده بقدر حاجت بدستور مقرر مرتب نمایند جوارش بزوری معوی هاضم و مفتح سدد و قولنج و محلل ریاح است صنعت آن کمون کرمانی انیسون را زبانه کرویا دو قونا نخواه تخم کرفس از هر یک شش درم مجموع را بیست و چهار ساعت در سرکه انگوری خیسانیده پس خشک کرده اندکی بوداده باضافه دارچینی زنجبیل دارفلفل بزرسیسالیوس خولنجان از هر یک شش درم کوفته بیخته بعسل سفید بقدر کفایت سرشته جوارش سازند شتربی یکمثقال جوارش بقراط معده را قوت دهد و طعام هضم کند و اشتهای طعام آورد و نفخ دور کند و باه را قوت دهد و برودت معده و گرده و مثانه زائل گرداند و آب آمدن از دهان باز دارد و حشا و فواق را سود مند باشد صنعت آن تخم کرفس تخم گزر تخم شبت را زبانه کشنیز خشک نانخواه از هر یک یکسیر مصطکی عاقرقرحا از هر یک یکمثقال عود قماری قرنفل از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته با سه وزن ادویه فانید سبزی و عسل سفید مصفی بالمساوات جوارش سازند شتربی دو مثقال جوارش بقراط به نسخه نواب غفران پناه حکیم احمد موسوی که در بیاض مجربات خود قلمی فرموده اند منقول از خط مغری الیه صنعت آن قرنفل سنبل الطیب فلفل سیاه زنجبیل عاقرقرحا زرنباد جوزبوا از هر یک سه مثقال تربد سفید کبابه چینی عود هندی از هر یک یکمثقال اسارون نیم مثقال شقاقل قاقله صغار از هر یک دو مثقال و نیم مشک تبتی عنبر اشهب

از هر یک یکدانگ و نیم صعتر فارسی نانخواه تخم خیلاه تنگ برگ سداب از هر یک پنج مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر جوارش سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شتربی دو مثقال جوارش جالینوس این جوارش را فواند و خواص بسیار است همه اعضا را قوت دهد و بوی دهان خوش کند و باه را شکند و بسیاری بول را که از سردی باشد خصوص سردی مثانه باز دارد و باه را قوت دهد و دیوانگی زائل کند و رنگ رو را صافی کند و اسهال بلغمی را نفع دهد و صداع بلغمی و سبات و سرفه بلغمی و بواسیر و نقرس و قولنج و بهق و پنک مثانه را نافع بود و سیاهی مو را حفظ کند و نگذارد که سفید شود و گفته هرکه بیست روز بین جوارش مداومت نماید از جمیع امراض ایمن شود و صنعت آن سنبل الطیب قاقله سلیخه سیاه دارچینی خولنجان قصب الذریره قرنفل سعد کوفی زنجبیل فلفل سفید دارفلفل قسط بحری عود بلسان اسارون شامی حب الآس زعفران از هر یک ده درم مصطگی رومی پنجدرم قند سفید بوزن جمیع ادویه عسل سه وزن مجموع ادویه را کوفته بیخته با قند و عسل سفید مصفی بسرشند و در نسخه دیگر مصطگی ده درم است شتربی از یکمثقال تا سه مثقال پیش از طعام و بعد از طعام توان خورد و در نسخه سید اسمعیل در ذخیره حب بلسان ده درم داخل است و در بعض نسخ این جوارش حنظل نانیز داخل است و این جوارش را بعد از ده روز که از ساختن آن بگذرد استعمال توان کرد و بعضی گفته که هنگام رسیدن این جوارش بعد از هفت روز است و هر چند کهنه تر شود خاصیت آن بهتر میشود و مزاج این جوارش گرم و خشک است در آخر درجه دوم و گفته که مداومت بیست روز باین جوارش پیری را دیر می آورد جوارش جلالی منی زیاده کند و قوت مجامعت بخشد و ضعف کرده را سود مند بود و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد صنعت آن سنبل الطیب قرنفله الطیب از هر یک یکمثقال زیره کرمانی مدبر نعناع خشک عود هندی غرقی خام از هر یک چهار مثقال فلفل اسارون شقاقل از هر یک دو مثقال خصیة الثعلب مصری بوزیدان از هر یک دو نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته با سه وزن آن قند و عسل یکرطل گلاب بقوام آورده بدستور متعارف بسرشند شتربی دو درم جوارش حماض قامع صفرا و مسکن عطش و حمیات صفراوی نافع صنعت آن بگیرند برگ حماض تازه که بهندی چوکیکا ساک نامند و با همون آن با ماده یا کتبه بستور

مسطور در جوارش رمان ساده مرتب نمایند و عند الحاجت بقدر ضرورت تناول نمایند جوارش حنیز
معده را قوت دهد و بلغم را به برد و دهان را خوشبو سازد و آب رقیق از دهان باز دارد و سر دیها را
زائل گرداند و کرم شکم بکشد و باد بنشاند و گرده را قوی گرداند و ریک مثانه را پاک سازد و طعام
را بکوارد و باد بواسیر را به برد و اشتها آورد و نیز گفته اند که عجب باشد از کسیکه سالی یکهفته هر روز
سه درم ازین جوارش بخورد و اورا طبیب احتیاج باقی باشد و اگر ده کنیزک داشته باشد از عهده
همگی بیرون آید صنعت آن تخم کرفس تخم خرزهره تخم شبت از هریک یک ستار قرنفل مصطگی رومی عود
هندی از هریک یکدرم کوفته بیخته باسه وزن مجموع ادویه عسل سفید مصفی بقوام آورده مرتب نمایند
و هر روز سه درم آنرا بخورند جوارش خلاصه خواص بسیار دارد و اعضا را قوت دهد و بوی دهان
خوش کند و کسر ریاح کند و بسیاری بول را که از سردی مثانه باشد باز دارد و سرفه بلغمی را نافع
بود و باه را قوت دهد و منی بیفزاید و جگر و قضیب را قوی گرداند و آب از دهان آمدن باز دارد
و ریک مثانه را پاک کند و تخمه را نافع بود و دماغ را قوت دهد و نقرس و بهق و قوباد و بواسیر را سود دارد
و سیاهی سوی را نگاه دارد صنعت آن کهربای شمعی سنبل الطیب سلیخه دارچینی قاقله خولنجان
قرنفل سعد کوفی زعفران زنجبیل فلفل دارفلفل قسط تخم سعود بلسان اسارون حب الآس قصب
الذریره از هریک چهار مثقال مصطگی کبابه جوزبوا از هریک سه مثقال شقاقل پنج مثقال مغز
چلغوزه مغز فندق از هریک چهار مثقال خصیة الثعلب پنج مثقال لسان العصافیر بوزیدان از هر
یکید و مثقال مشک تبتی عنبر اشهب از هریک یکدانک ورق طلا ورق نقره از هریک بیست عدد
یاقوت احمر مروارید ناسفته از هریک دو مثقال عسل سه وزن ادویه بدستور مرتب نمایند جوارش
خرنوب منقول از شرح اسباب و علامات شکم قبض کند و ذرب و اسهال سوی را نافع است
صنعت آن خرنوب شامی بهدانه زیره کرمانی مدبر حب الآس سویق کنار بلوط کشنیز خشک از
هریک جزوی همه سادی کوفته بیخته بارب مورد بسر شند شتربی سه درم جوارش خوری
جهت اسهال مزمن و تقویت جگر و معده و دفع رطوبات معده و امعا نافع و موافق امزجه اطفال
و زلق الامعا را بغایت مفید و از تراکیب محمد زکریا رازی است صنعت آن دانه انگور که از سبزه استخراج
کرده باشند و بوداده مثل سرمه صلایه کرده سی و پنج مثقال تخم مورد شصت مثقال خرنوب مطبوخ

گلنار جوزبوا کزمانج از هریک ده مثقال کندر نانخواه سعد کوفی مصطگی سنبل الطیب از هریک پنج مثقال
با شکر یا عسل بقوام آورده دو وزن ادویه بسرشند شتربی تا سه مثقال جوارش سکر بعض اطبا این
جوارش را مسمی بجوارش عود نموده اند معده را گرم کند و هاضمه را قوت دهد و نیکو گرداند و نافع است
از برای رطوبت معده و بلغم صنعت آن به نسخه محمود بن الیاس در حاوی صغیر قاقله صغار قاقله
کبار قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران از هریک یکدرم سکر طبرزد نیم رطل عود هندی
فلفل سیاه از هریک نیمدرم کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر کفایت بسرشند شتربی یکمثقال جوارش
سلیمانی روایت است که حضرت سلیمان علیه السلام هفتاد حرم داشت و همه را بسبب این جوارش
خورسند داشتی و چندان اصلی ندارد صنعت آن لسان العصافیر تخم بازتخم شلغم تخم بوبجه
کبابه چیتی تخم نرهٔ تیزک کزمانج عاقرقرحا تخم کزر از هریک سه درم و در نسخهٔ دیگر بجای تخم کزر
ماهی رو بیان بوزن تخم کزر و در نسخهٔ دیگر بجای آن سرهٔ سقفور است بوزن آن و اگر سرهٔ
باشد بهتر است کوفته بیخته وزن کرده یکجا نموده در شیشه نگاهدارند و در وقت حاجت بسه مثقال
برگیرند هر چه آید بر روی یکعدد زردهٔ تخم مرغ نیمبریشت پاشیده نیم گرم بخورند سه روز یازده
جوارش سلمویه در تقویت معده و سوء هضم بسیار مجرب است و رطوبت و برودت معده را بر
طرف سازد و برودت آنرا مبدل بگرمی سازد و اشتهای طعام آورد صنعت آن سنبل الطیب
قرنفل دارچینی جوزبوا قاقله صغار سک اصلی از هریک پنجدرم کندر ده درم فلفل زنجبیل از هریک
شش درم جندبیدستر نیمدرم شکر طبرزد دو برابر همه ادویه کوفته بیخته علی الرسم جوارش سازند
شربتی سه درم جوارش سلمویهٔ دیگر معده را قوت دهد طعام هضم کند و اشتهای طعام
بیاورد و تنفخ و جشا را دور سازد صنعت آن کندر نانخواه مصطگی از هریک شش درم فلفلی
اذخر مکی حب الغار عود هندی خام غرقی از هریک سه درم مجموع را جدا جدا کوفته بیخته بویزید طباشیر
صد درم با پوست و دانه کوفته همچون مرهم سازند و ادویه را با مویز بسرشند و در ظرف چینی یا شیشه
نگاهدارند شربتی از یکمثقال تا سه مثقال جوارش شاهی تالیف آن مرحوم در نفع مالیخولیای
مرقی را بی نظیر است و مقوی قلب و معده است و تفریح آورد صنعت آن املهٔ مربا هلیلهٔ مربا از هریک
هفتاد و پنج مثقال از استه بیرون کرده زرشک منقی گلاب عرق بید مشک از هریک هفتاد و پنج مثقال

همه را بپزند تا مهر استوده مالیده بپالایند پس شراب انار ترش شراب انار تیرین نبات سفید شربت
نارنج شربت لیمو شربت آکوا از هریک چهل و پنج مثقال سکنجبین بی و پنج مثقال داخل نموده بقوام
آورند پس ابریشم مقرض ورق طلا و ورق نقره مروارید ناسفته از هریک سه مثقال عنبر اشهب دو مثقال
گل کاوزبان غنچه گل سرخ از هریک پنج مثقال کوفته بیخته بان بسرشند شربتی دو درم **جوارش**
صعتر آنرا بفارسی کوارش اوشن گویند ریاح معده وامعا را دفع کند و معده را قوت دهد و ضعف
هضم را زائل کند و امراض باردهٔ دماغی را نافع باشد صفت آن صعتر فارسی زوفا نانخواه انقناع
خشک مرزنجوش سبز زیره کرمانی از هریک پنجدرم زنجبیل دو تکی بسباسه عود هندی خام غرقی
از هریک سه درم تخم کرفس را زیانه انیسون از هریک چهار درم حاشا دو درم شکر بنجاه درم همه را
کوفته بیخته باسه وزن آن عسل مصفی ترکیب نموده استعمال نمایند شربتی بمثقال **جوارش**
طالیسفر نافع است از برای سردی معده و کبد و ریاح غلیظه و مقوی کبد است صفت آن طالیسفر
پنجدرم زنجبیل بیست درم فلفل دوازده درم سیل بوا قرفه از هریک ششدرم شکر طبرزد پنج طل
که ششصد و چهل و دو درم و نیم باشد کوفته بیخته در ظرفی نگاهدارند و بوقت حاجت بمثقال آنرا تناول
نمایند و مزاج این جوارش گرم است در آخر درجهٔ دوم و خشک است در اول درجهٔ سوم و در نسخهٔ دیگر بجای
فلفل دار فلفل است **جوارش العاج** معین برجل است صفت آن نشارهٔ عاج میعهٔ سائله مصطگی
سنبل الطیب دارچینی از هریک پنج مثقال لوست زرد اتیج سعد کوفی عود قماری خام مشک
قرنفل از هریک چهار مثقال عود الصلیب گل سرخ سازج هندی افیون
مصری خالص از هریک سه مثقال و اگر افیون را یک مثقال نمایند بهتر است عنبر اشهب مشک خالص از هریک
نیم مثقال عنبر و مشک را از هریک یکمثقال نمایند نیز خوب است نبات برابر تمام ادویه عسل دو برابر
ادویه علی الرسم جوارش سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال **جوارش عطائی** اینی زیاده
کند و کرده را قوت دهد و دماغ قوی گرداند صفت آن شقاقل مصری قاقلهٔ صغار دارفلفل خولنجان
دارچینی زنجبیل قرفهٔ الطیب از هریک پنج مثقال بهمن سرخ بهمن سفید لوتوری گلگون لوتوری زرد
لوتوری سفید تخم بونجه تخم مشبت مغز تخم خربزه تخم جرجیر تخم پیاز سفید تخم بلیون کبیر تخم شلغم تخم
کرفس از هریک سه مثقال مجموع را کوفته بیخته ترنجبین سفید پاک کرده سه وزن مجموع ادویه زنجبیل را

یک شب در شیر گاو بخیسانند و صبح در دست مالیده بگذارند که اگر خاکی در آن مانده باشد بنشیند
شود پس صافی نموده بجوشانند تا غلیظ شود پس از آتش فرود آورند و بگذارند که حدت و حرارتش
شکسته شود و نیم گرم باشد ادویه را بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی سه مثقال با دو قیه
شیر گاو میش تازه دوشیده **جوارش قندار یقون** این جوارش از رومیان است نافع
است از برای ضعف معده که تولید ریاح در آن بسیار باشد و او نیز برای ضعف کبد بارد و استسقای
طبلی و از برای درد پشت و درد معده صفت آن به نسخهٔ شیخ رئیس زنجبیل سنبل الطیب از هریک
شش درم **مصطگی** رومی نانخواه از هریک چهار درم تخم کرفس لعناع خشک از هریک پنجدرم
سلیخهٔ سیاه زیره کرمانی مدبر عاقرقرحا حب بلسان از هریک دو درم سازج هندی یکدرم کوفته
بیخته بعسل سفید مصفی بسرشند و در سبوچهٔ سبز نگاه دارند شربتی نیم مثقال مزاجش گرم است در اول
درجهٔ سوم و خشک است در آخر درجهٔ سوم حکیم معصوم در قرابادین خود گفته که شربتی ازین جوارش
چهار مثقال است و در نسخهٔ او انیسون چهار درم داخل است و در نسخهٔ ابن جزله بر نسخهٔ اصل فلفل سیاه
شش درم انیسون چهار درم افزوده است و در نسخهٔ سید اسمعیل در ذخیره در سوی مزاج بارد
سازج معده بجای لعناع خشک پودنه دشتی آورده و باقی موافق نسخهٔ شیخ رئیس است
جوارش قندار یقون دیگر معده را گرم کند و ریاح بشکند و نافع است از برای اوجاع معده و امعا
و تفتیح سدهای کبد و استسقای لحمی را مفید است صفت آن تخم سداب زعفران تخم کرفس انجدان زنجبیل
حاشا مغز بادام شیرین مقشر از هریک شش درم کندر مغز بادام تلخ مقشر از هریک دو درم فلفل
شصت درم کوفته بیخته با دو وزن و یاسه وزن ادویه عسل منزوع الرغوه بسرشند شربتی از یکمثقال
تا دو درم و در نسخهٔ دیگر بجای مغز بادام شیرین مغز چلغوزه بوزن آن داخل است **جوارش**
قندار یقون دیگر نفخ معده ورودده و درد معده و امعا را نافع باشد صفت آن زنجبیل
فلفل سنبل الطیب از هریک چهار درم **مصطگی** نانخواه تخم کرفس پودنه دشتی از هریک پنجدرم
حب بلسان سلیخه عاقرقرحا زیرهٔ کرمانی مدبر از هریک دو درم سازج هندی یکدرم کوفته بیخته
باسه چندان عسل مصفی بسرشند و معجون سازند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال و این همان نسخهٔ شیخ
الرئیس است با اندک تفاوتی **جوارش قندار یقون** دیگر منقول از منهاج نفخ و برودت

معده راسود مند بود و درد معده که از برودت و بلغم و نفخ و سوء هضم باشد برطرف کند صنعت آن زعفران انجدان تخم کرفس زنجبیل حاشا منز چلغوزه تخم سداب از هر یک دو درم کندر منز بادام تلخ از هر یک چهار درم فلفل شانزده درم کوفته بیخته با سه چندان عسل مصفی علی الرسم بسرشند شربتی یکمثقال **جوارش فواکه** تالیف استاد زین الدین صاحب اختیارات بدیعی معده را قوت دهد و قوی باز دارد و جگر و دل و رودها را قوت دهد و دفع صفر اکند و منقل باین کردن دافع خمار است صنعت آن آب انار ترش آب سیب شیرین آب به ترش آب به شیرین آب غوره آب زرشک آب سماق آب کیل آب امرود اجزاء متساوی همه را با آتش ملایم بپزند تا بربع رسد و کف آنرا بگیرند پس متساوی آنچه باقی مانده قند سفید داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس آب لیمو آب اترج از هر یک متساوی کمجز و اندک اندک داخل کرده با آتش ملایم بپزند تا بقوام جوارش رسد و قتیکه تمام آبها را تشرب کرده باشد بر روی سنگ ریخته ببرند و بردارند و اگر خواسته باشند آب فواکه را با قند سوای آب لیمو و آب اترج بقوام بلند آورده پس فرود آورده اندک اندک آب لیمو و آب اترج داخل نمایند و قرص سازند چه اگر پیش ازین داخل نمایند تلخ میشود و اگر بعد از فرو گرفتن از آتش مشک تبتی دو دانگ مصطگی رومی یکدرم زعفران یکدرم سوده داخل کنند بهتر است **جوارش فواکه** مفوه نافع از برای ضعف قلب معده و خفقان صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین آب امرود آب سیب شیرین آب به آب غوره آب زرشک آب سماق آب لیمو از هر یک بیست درم قند سفید یکرطل بقوام آورده از آتش فرود آورده پس مصطگی دارچینی بادرنجبویه از هر یک سه درم مشک تبتی دو دانگ کوفته بیخته بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی سه درم **جوارش فواکه** قلمی فرموده اند که از تالیف حکیم معتمد الملوک سید علوی خان است صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین آب سیب ترش آب سیب شیرین آب به ترش آب به شیرین آب امرود آب آملهٔ تازه از هر یک چهل مثقال شراب ریباس شراب زرشک ساده شراب گیل شراب غوره شراب اناناس شراب فالسه از هر یک دویست مثقال هر دو تمر درخت هندی اند نبات سفید یکصد و هفتاد مثقال آب لیمو آب اترج از هر یک بیست مثقال اول مرتبه آب میوه های را سوای آب لیمو و آب اترج بجوشانند و کف آنرا بگیرند و فرود آورده یکشب بگذارند پس آب صافی بالای آنها را بچیز علقه گرفته زردی را دور کنند و آبهای

صافی را وزن نموده در دیگ سنگی با آتش ملایم بجوشانند تا بربع رسد پس شربتها و نبات را داخل کرده بقوام جوارش آورند و چون قریب بانعقاد رسد اندک اندک آب لیمو و آب اترج را داخل کرده با آتش انگشت جید بپزند تا تمام آبها را تشرب نماید و بقوام جوارش آید و باید که پیش از داخل نمودن آب لیمو و آب اترج کلاب عرق گل مشکی عرق بید مشک عرق صندل از هر یک بیست مثقال عرق بهار نارنج ده مثقال داخل کرده بقوام آورده باشند پس بنحویکه ذکر یافت آب لیمو آب اترج را داخل کرده بقوام آورند پس از آتش فرود آورده طباشیر سفید شسته خشک مقشر ورق گل سرخ صندل سفید از هر یک دو مثقال دانه هیل ابریشم مقرض نعناع خشک کهربای شمعی مروارید نا سفته بسد محرق معمول از هر یک یکمثقال مشک تبتی خالص عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو دانگ بدستور بآن بسرشند شربتی یکمثقال **جوارش فواکه** دیگر معده و دل و جگر را قوت دهد و اسهال معدی و ذرب را باز دارد صنعت آن آب سیب آب به آب انار ترش از هر یک یکصد درم فانید سنجری نیم من همه را با هم بجوشانند و بقوام آورند و این اجزا کوفته بیخته بآن بسرشند اجزا این است کنار سویق امرود از هر یک پنجدرم سعد کوفی مصطگی سنبل الطیب جوز بوا از هر یک دو درم زعفران یکدرم علی الرسم بآن بسرشند شربتی از دو مثقال تا پنج مثقال **جوارش فوفل** معده و دل را قوت دهد و دندانرا محکم سازد و بوی دهان خوش کند و شکم به بندد و طبع را باز دارد و طعام بگوارد صنعت آن فوفل رسیدهٔ قرنفل بیست عدد نیم کوفته در شیر بجیسانند و بعد از دو روز از شیر برآورند و خشک نمایند و بگیرند دانهٔ هیل بواقرنفل تخم شبت از هر یک سه درم صندل سفید عود هندی زعفران کبابه چینی کشنیز خشک مقشر از هر یک دو درم اجزا را با فوفل بکشیب در گلاب بجیسانند پس خشک سازند و بکوبند و با اندکی شیر پخته با یک من قند بقوام آورده بسرشند و بالای سنگ بریزند و پهن ساخته بگارد به بندند پیش از طعام و بعد از طعام بقدر حاجت تناول نمایند و اگر در آخر شیر داخل نمایند برای بعضی و در هواهای بارد رطب خوب است **جوارش قانصه** حبیت ضعف معده و ذرب نافع صنعت آن پوست اندرون قانصهٔ خروس یعنی سنگ دان آن که خشک کرده باشند طباشیر سفید از هر یک دو مثقال و نیم گل سرخ سه مثقال نعناع خشک قاقله کبار و صغار پوست بیرون پسته پوست ترنج پوست هلیله زرد آملهٔ منقی از هر یک یک مثقال همین صندلین

صعتر کشنیز خشک بربان قرنفل قرفه حب الآس از هریک دو درم اجزا کوفته بیخته با شربت
فواکه سرشته معجون سازند شربتی دو مثقال **جوارش قانصه** دیگر در منافع مذکوره
ازان اقوی است صفت آن پوست اندرون قانصه بچرز پوست اندرون قانصه خروس
مروارید ناسفته طباشیر سفید از هریک یکمثقال غنچه گل سرخ لثناع خشک پوست بیرون پسته
قاقله صغار و کبار از هریک یکونیم مثقال صندلین صعتر کشنیز خشک بربان حب الآس پوست بلیله
آمله منقی از هریک یکدرم بسد محرق کهربا بادزهر معدنی خطائی جوز بوا بساسه قرنفل دارچینی
سلیخه از هریک نیمدرم ادویه کوفته بیخته با شربت سیب و شربت به سرشته جوارش سازند
شربتی دو مثقال **جوارش قانصه** دیگر جهت ضعف معده و ذرب نافع است صفت آن
پوست اندرون قانصه بخروس خشک کرده عود غرقی خام مصطگی رومی از هریک دو درم
زیره کرمانی نیمبرسخ نیمبرسفید عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هریک یکمثقال کشنیز
خشک یکدرم طباشیر سفید زرشک منقی گل گاوزبان دانه پیل بادرنجبویه از هریک دو مثقال ابریشم
مقرض سه مثقال سماق منقی گل سرخ پوست بیرون پسته پوست زرد آلو حب الآس حب الرمان
لثناع خشک از هریک سه درم مشک خالص نیمدرم مربای آمله عسل مربای هلیله قند سفید گلاب خالص
از هریک نیم آثار هندی آمله را بایک آثار آب و گلاب مهرا بپزند و صاف نموده قند و عسل و هلیله را
داخل کرده بقوام آورند و سایر ادویه کوفته بیخته بدستور بآن بسرشند شربتی از یکدرم تا سه درم
جوارش قطر مرون منقول از قرابادین افندی صالح چلپی حکیم ابراهیم سلطان قیصر روم
که به ترکی نوشته جهت امراض صدر و معده نافع قدر شربتش یکمثقال است صفت آن بیخ اذخر
یازده درم زیره کرمانی سه درم بیهوح تخم رازیانه از هریک چهار درم عسل مصفی بقدر کفایت
بدستور مقرر جوارش سازند و در ظرف چینی نگاه دارند **جوارش کشنیز** تالیف نیقولاوس
منقول از قرابادین افندی صالح چلپی حکیم باشی ابراهیم سلطان قیصر روم که افندی مزبور از طب
کیمیای براکلسوس رومی انتخاب نموده جهت امراض سینه وضیق النفس و ذات الریه نافع و مقوی
معده و هاضمه است صفت آن کشنیز از وفای خشک از هریک چهل و هشت درم مقر پسته مغز بادام
مقشر از هریک شصت درم بزرکتان بزرجلبه دارچینی از هریک چهار درم اصل السوس رب السوس

زنجبیل از هریک دو درم شکر سفید مصفی بقوام آورده بقدر کفایت شربتی یکدرم تا دو درم **جوارش کراویا**
نافع است برای ضعف معده و وجع معده و سده که در آن باشد و برای سدهای کبدی و بهیت قلت
انهضام طعام صفت آن کراویا بانخواه تخم کرفس زنجبیل مویز منقی بزر سیسالیوس سم جزر از هریک
هشت درم مغز بادام تلخ مقشره درم کوفته بیخته بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه بسرشند شربتی
مقدار عصفه **جوارش کراویا** به نسخه دیگر صفت آن کراویا مفاح اذخر گل سرخ فلفل سفید زیره
کرمانی مدبر اجزا متساوی کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی جوارش سازند **جوارش متوکل**
معده را قوت دهد و ضعف هاضمه را نافع بود و سردی مزاج و برودت معده و کبد و ابتدای استسقا
را نافع باشد صفت آن به نسخه ابن جزله قرنفل سنبل الطیب دارچینی جوز بوا اسک اصلی قاقله از هریک
یکمثقال فلفل سفید زنجبیل جندبیدستر از هریک دو مثقال کندر چهار مثقال نبات سفید بوزن همه
ادویه را کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی جوارش سازند شربتی سه مثقال **جوارش**
دیگر که حکیم معصوم نوشته مستعمل منست مقوی معده و جگر بود و شکم به بندد دو هیضه و قی و غثیان
و اسهال دموی را نافع بود صفت آن طباشیر سفید حب الآس انار دانه کل سرخ بهمین سنبل الطیب
اسارون از هریک دو و نیم درم زرشک منقی تخمدرم پوست بیرون پسته مصطگی قرفه الطیب
از هریک یکونیم درم مشک دو دانک رب بهرب سیب رب مورد رب فواکه از هریک ده درم
گلاب بیست درم علی الرسم بسرشند **جوارش فوفل** مطیب دل را قوت دهد و دهان را خوشبو سازد
وقی و هیضه و ضعف معده را نافع بود و طعام بگوارد و اشتها بیاورد و دندان و لثه را محکم سازد دواء مساک
سنه آورد صفت آن فوفل کبابه چینی دانه هیل دارچینی سنبل الطیب عود هندی از هریک پنجدرم زعفران
مصطگی از هریک دو درم مشک عنبر اشهب از هریک یکدرم کافور یکدانک شربت فواکه شیرین
سی درم پیهنج بنجاه درم فانید سنجری صد درم فانیذ را در گلاب بگذارند و با شربت فواکه پیهنج
بقوام آورند و اجزا کوفته بیخته در آن بسرشند و بر بالای سنگ پهن سازند و بگذارند تا سه روز
وا زکار دبه برند و نگاه دارند و بدان مداومت نمایند **جوارش فوفل** مطیب دیگر مقوی معده
و شهی طعام بود صفت آن قاقله کبابه قرنفل زنجبیل دارچینی دارفلفل زعفران عود هندی فوفل
از هریک یکدرم مشک دو دانک عنبر اشهب سه دانک اجزا کوفته بیخته با شکر طبرزد بقوام آورده

بسرشند شربتی سه درم با گلاب **جوارش** معتدل جهت تقویت معده و انهضام طعام و قطع بلاغم
و دفع ریاح و تبدیل برودت معده بحرارت و تقویت اعضاء رئیسه و باه نافع است صنعت آن خولنجان
خولنجان هیل بوا زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی زعفران عودقاری سافج هندی تخم کرفس سنبل الطیب
بهمن سفید بهمن سرخ شقاقل مصری بوزیدان مصطگی گاوزبان ابریشم مقرض از هریک یکدرم
عنبر اشهب مشک خالص از هریک نیمدرم مروارید ناسفته بابید مشک بر سنگ سماق سوده یکدرم
تخم خرفه مقشر سه درم کشنیز خشک مقشر طباشیر سفید پوست بیرون پسته زرشک منقی سماق منقی
از هریک یکدرم و ثلث درمی شربت سیب شیرین و ترش شربت امرود شربت انارین شربت به
شیرین و ترش از هریک بیست مثقال ادویه کوفته بنجه باسه وزن تمام ادویه نبات سفید و عسل
مصفی علی الرسم بسرشند و در آخر بنجاه عدد ورق طلا و یکصد عدد ورق نقره بآن بسرشند شربتی
از یکدرم تا سه درم **جوارش** مفرح امزجه باردهٔ را نافع است و معده را قوت دهد صنعت آن
سنبل الطیب قاقله کبار دارچینی سلیخهٔ سیاه خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل فلفل سیاه دارفلفل قسط
بحری حب الغار حب بلسان جنبطیانا زراوند مدحرج قرفه الطیب اسارون حب الاس از هریک
بیست مثقال جوزبوا قصب الذریره مصطگی عودهندی از هریک پنج مثقال زعفران تخم کرفس
انیسون بسباسه از هریک دو مثقال چرس خالص یا ورق القنب یا پنج لفاح هرکدام که باشد بمقدار
مناسب مزاج و عادت آن شخص قند سفید بوزن مجموع ادویه عسل دو وزن ادویه بدستور
مرتب نمایند اصل این نسخه از جالینوس است که اطباء زمان بعض تصرفات دران نموده مشهور
ساخته اند **جوارش** مفرح دیگر این جوارش معروف است بجوارش کندی اندوه ببرد و
و سرور آورد دوتن و نفس و معده را قوی گرداند و رنگ رو را صافی و بوی دهان و عرق را خوش کند
صنعت آن گل سرخ ششدرم سعد کوفی پنجدرم قرنفل مصطگی سنبل الطیب اسارون شامی
از هریک سه درم قرفه الطیب زرنب از هریک دو درم بسباسه قاقله دانه هیل بوا جوزبوا از هریک
یکدرم جدا جدا کوفته بنجه وزن کرده درهم بیامیزند و در هر سی و شش مثقال ازین ادویه نیم من
آمله منقی در پنج من آب بپزند تا بیک من و نیم برسد بدست بمالند و بپالایند و بار دیگر در دیگ سنگی
کنند و نیم من قانید دران کنند و بپزند تا مانند آرد نالهٔ شود از سر آتش بردارند و ادویه را بران

بپاشند و تیز زنند تا چون خمیر گردد و در ظرف چینی یا کاشی نگاهدارند شربتی دو مثقال **جوارش**
مقلیا نارجیل و پچش تنکم و بواسیر را سودمند است صنعت آن سپندان خوش یکدرم زیرهٔ کرمانی
درسه که انگوری خیسانیده ازان برآورده در سایه خشک کرده اندک بوداده نیمدرم پوست
هلیله کابلی در روغن کاو بریان کرده نیمدرم کوفته بنجه بگلاب بسرشند **جوارش** ملکی معده
و جگر را قوت دهد و دوام مجامعت قوت عظیم پیدا کند صنعت آن قرنفل جوزبوا بسباسه لسان
العصافیر شیرین بیخ اذخر زنجبیل دارچینی مصطگی عودقاری زعفران از هریک سه درم قاقله
کندر از هریک یکمثقال اشنه سه مثقال مشک تبتی یکدانک و نیم قند سفید و گلاب از هریک ده
مثقال قند را در گلاب حل کرده عسل مصفی بقدر کفایت در آن داخل کرده بآتش ملایم بجوشانند
تا قریب بانعقاد رسد پس فرود آورده بگذارند تا حرارتش ساکن شود ادویه را کوفته بنجه دران
داخل کرده بر هم زنند تا خوب مخلوط شود و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی یکمثقال **جوارش**
ملوکی تالیف ابن ماسویه منقول از قرابادین افندی صالح چلپی نافع از برای مالیخولیا و ضعف معده
و خفقان و امراض مزمنه و تقویت حافظه و ضیق النفس صنعت آن قرنفل دارچینی عودهندی خولنجان
سنبل الطیب جوزبوا طباشیر سفید زنجبیل اذخر مکی گل سرخ منزوع الاقماع گل بنفشه از هریک
یکدرم بسباسه مصطگی اصطرک مرزنجوش نعناع خشک قاقله دارفلفل تخم فلفل حب الآس پوست
خربزه از هریک دو ثلث درمی مروارید ناسفته بهمن سفید بهمن سرخ مرجان قرمزی ابریشم محرق
از هریک ثلث درمی مشک ترکی خالص یکقیراط کافور قیصوری یکحبه اجزا را انچه کوفتنی است کوفته
و انچه صلابه کردنی است صلابه کرده شکر سفید را در آب حل کرده بجوشانند و کف شیر بران زده
چرک آنرا بگیرند و صافی نموده بقوام آورند و ادویه را بدستور مقرر بآن سرشته جوارش سازند
شربتی یکمثقال **جوارش** ورد منقول از قرابادین افندی صالح چلپی مقوی اعضای رئیسه و مقوی
قوت ناضمه و دافع رطوبات فاسده و مناسب هر مزاج است صنعت آن گل سرخ منزوع الاقماع
ده درم عودهندی صندل زرد از هریک دو درم دارچینی چهار درم مصطگی رومی یکدرم و نیم
عنبر اشهب درمی کوفته بنجه بشراب ورد بقدر کفایت بدستور مقرر جوارش سازند **جوارش** منقول
از الکلیل محمد بن زکریا گفته که این جوارش طعام بگوارد و سدها بگشاید و فواق را زائل گرداند

و تشنج مطوبت معده نماید و اسهال رطوبی را نافع باشد صنعت آن پوست بیرون پسته سه درم کبه یعنی مصطگی
طین ارمنی سنبل الطیب از هریک دو درم گل سرخ منزوع الاقماع طباشیر سفید از هریک چهار درم عود
قماری خام سه درم نبات سفید پنجاه درم سماق شش درم اجزا را کوفته لیکن در شب بگذارند و با سه وزن
ادویه عسل مصفی مقوم بسرشند شربتی یکدرم تا چهار درم با آب سیب یا رب سفرجل تناول نمایند جوارش
کرمی مقوی قلب و کبد و معده است و تهیج اطراف را نافع باشد و خفقان و وجع فواد را باصلاح آورد و تفریح
بخشد صنعت آن مروارید ناسفته یشب سبز مصطگی طباشیر سفید آمله منقی ابریشم مقرض صندل
سفید زنجبیل تخم خرفه مقشر از هریک سه مثقال پوست هلیله غبرا شب سنبل الطیب سعد کوفی اذخر کمکی
ریوند چینی رب السوس سانج تخم کشوث از هریک دو مثقال عود قماری خام پوست هلیله زرد از هریک
سه مثقال ورق گل سرخ رشک منقی از هریک چهار مثقال زعفران ورق نقره از هریک یک مثقال
تخم خشخاش پنج مثقال بزودری سرخ زرد از هریک دو مثقال و نیم ورق طلا نیم
مثقال اجزا را کوفته بیخته صلایه کردنی را صلایه کرده و حل کردنی را حل کرده شراب سیب شیرین
و شربت ترنج و شربت فواکه شیرین و شربت فواکه ترش از هریک بیست و پنج مثقال قند سفید
بوزن مجموع ادویه گلاب پنجاه مثقال بقوام آورده بدستور مقرر جوارش سازند جوارش
هاشمی رطوبت مزاج و سردی را سودمند و قولنج و لقوه را مفید بود و بهق و برص و تپهای
کهنه را نافع باشد صنعت حب المحلب مقشر دانه هیل بوا قرنفل زنجبیل تربد سفید مدبر عاقرقرحا انجره
تخم کرفس نمک درانی زرنب اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی از بهر جوارش
یکمثقال و از بهر اسهال چهار مثقال جوارش هندی دیگر که شیخ الرئیس در قانون آورده نافع
است از برای قولنج و برودت معده و وجع مفاصل و لقوه ضعف معده را نیکو بود صنعت آن
شیطرج هندی سانج هندی از هریک چهار درم جوز بوا انجره نارمشک هیل بوا از هریک دو استار
فلفل دارفلفل زنجبیل از هریک پنج استار هلیله سیاه سی استار قرنفل پنجدرم بسباسه چهار درم
فانیذه استار کوفته بیخته در وقت حاجت دو درم آنرا بانبید کهنه تناول نمایند و این جوارش کرمی
و خشک در اول درجه سوم است جوارش هندی دیگر مقوی باه است و مرد و زن را فربه سازد
و رنگ و رو را صافی و روشن گرداند و قوت بدنی را بیفزاید صنعت آن اسکنده از هریک یک استار

نیم شاهی بهمن سفید بهمن سرخ تودری سفید بوزیدان خولنجان از هریک هشت درم قرنفل دانه هیل از
هریک چهار درم اجزا را کوفته بیخته پس بگیرند مقل خراسانی و خرمای تر و قند کهنه و نبات سفید و روغن گاو
از هریک استار شاهی و همه را در ماون اندازند و نرم بکوبند و اجزای کوفته بیخته را اندک اندک در آن اندازند
و بدسته بالذ تا نیکو مخلوط شود پس بنادق سازند هر بندقه نیم استار شاهی و هر روز یکبندقه آنرا با شیر
گاو میش تناول نمایند **فصل در بیان جوارشات مسهله جوارش شهریاران** سردی جگر و معده
و قولنج و عسر البول را نافع است صنعت آن به نسخه ابن جزله زنجبیل قرفه قرنفل دارچینی سلیخه سیاه
سنبل الطیب جوز بوا هیل بوا مصطگی رومی قاقله کبار حب بلسان زعفران از هریک چهار درم و نیم مقمونیای
مشوی سه درم تربد سفید حب النیل از هریک هشت درم قند سفید بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته
با عسل مصفی جوارش سازند شربتی تا چهار مثقال با آب نیم گرم **جوارش شهریاران** دیگر به نسخه
شیخ الرئیس نافع است برای برودت معده و کبد و استسقا و مره سودا و این جوارش مسهل است
صنعت آن زنجبیل شیطرج هندی فلفل دارفلفل قرفه قاقله صغار قرنفل نانخواه سانج هندی
مرصاصی مصطگی رومی قاقله کبار دارچینی سنبل الطیب تخم کرفس سلیخه سیاه نانخواه را زیانه
انیسون از هریک شش درم افتیمون اقریطی تربد سفید مجوف تراشیده بروغن بادام شیرین
چرب نموده از هریک دوازده درم سقمونیای مشوی ده درم شکر طبرزد بیست درم مجموع را کوفته
بیخته بعسل مصفی سرشته جوارش سازند مزاج این جوارش گرم و خشک است در دو درجه و نیم
جوارش شهریاران تنقیه معده از اخلاط مرکبه نماید و نافع است از برای امراض حادثه در معده
از اخلاط مرکبه و امراضی که حادث شود در سائر اعضا بمشارکت معده خصوص از برای صرع و حادث
بمشارکت معده از صعود ابخره اخلاط مرکبه یا صعود نفس آن اخلاط از معده بدماغ صنعت آن فلفل
سیاه زیره کرمانی مدبر سداب بوره ارمنی خولنجان قرفه از هریک یکدرم سقمونیای مشوی ده درم
عسل مصفی چهلدرم بدستور مقرر مرتب نمایند مقدار مستعمل ازان از دو مثقال تا پنج مثقال
جوارش شهریاران به نسخه بدرالدین قلانسی نافع است از برای معده و جگر سرد و قولنج بکشاید
و سودا و بلغم براند صنعت آن سنبل الطیب قرفه دارفلفل فلفل انیسون قاقله جوز بوا از هریک دو درم
زنجبیل مصطگی رومی دارچینی نارمشک شیطرج هندی از هریک سه درم سقمونیای مشوی ده درم مغز

حب النیل چهار درم بسفایج مثقی پنجدرم نمک هندی سه درم تربد سفید مدبر بیست درم خیر بوا دو درم اودویرا
کوفته بنجته بعسل جوارش سازند شربتی ازین جوارش اقویا را دو درم وضعفا را پنجدرم ومزاج این جوارش
گرم است در دو درجه وربع در چه وخشک است دیگدرجه وثلث درجه جوارش شهریاران بنسخه حکیم
معصوم برودت معده وجگر را نافع باشد ومرهٔ صفرا و سودا ببراند وقولنج بگشاید صفت آن سقطرج
هندی زنجبیل دارفلفل خلفل خولنجان قرفه قرنفل سنبل هندی نارمشک مصطگی رومی سنبل الطیب سلیخه
هیل قاقله کبار را زیانه انیسون تخم کرفس نانخواه از هریک سه درم بسفایج مثقی نه درم افتیمون
پنجدرم تربد سفید تراشیده بروغن بادام چرب کرده سی درم سقمونیای مشوی دوازده درم
شکر طبرزد شصت درم عسل بقدر حاجت اودویه کوفته بنجته بآن بسرشند ودرمیان جوبگذارند
وبعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی مقدار چهار درم تا شش درم همراه آبیکه زیره کرمانی دران جوشانیده
باشند جوارش قیصر قولنج بگشاید ونفرس را سودمند بود واخلاط غلیظ لزجه را دفع کند صفت ان
دارفلفل زنجبیل هلیلهٔ زرد سقمونیا تربد سفید از هریک دوازده درم تخم کرفس نانخواه عاقرقرحا تک
طبرزد از هریک شش درم قند سفید شانزده درم کوفته بنجته بعسل بسرشند جوارش نارمشک
طبع را نرم دارد وقولنج بگشاید صفت آن جوز بوا قاقله کبار دارچینی از هریک سه درم قرنفل زنجبیل
نارمشک از هریک شش درم سقمونیا پنجدرم نبات بقدر تمام اجزا عسل وچندان اودویه را کوفته
بآن بسرشند شربتی از یکدرم تا سه درم جوارش نارمشک دیگر ضعف معده ومقدمهٔ استسقا
را نافع بود صفت آن نارمشک سه درم قاقلتین از هریک دو درم فلفل پنجدرم دارچینی چهار درم
قرنفل سقمونیا از هریک دو درم تربد سفیده درم مصطگی زنجبیل از هریک یکدرم ونیم اجزا کوفته
بنجته بافند وعسل بسرشند شربتی دو مثقال یا قدری گلاب جوارش نارمشک قلمی فرموده اند
که از تالیف قدوة المحققین سید سند والد ماجد فقیر میر محمد هادی قدس الله تعالی سره است معده را
قوت دهد واخلاط فاسده را دفع کند وجگر را قوت دهد وبادهای غلیظ وخفقان را دفع کند صفت آن
نارمشک سقطرج هندی زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی قاقلهٔ صغار قاقلهٔ کبار قرنفل سنبل هندی
بسباسه خولنجان مصطگی رومی کبابه چینی سنبل الطیب سلیخه تخم کرفس نانخواه بادیان بوزیدان
انیسون افتیمون از هریک شش مثقال ریوند زعفران از هریک یکمثقال تربد سفید دوازده مثقال

اجزا کوفته با دو وزن ادویه عسل مصفی سرشته بطریق معمول جوارش سازند شربتی از چهار مثقال تا شش
مثقال بدانکه جوارش مسهل اهلیلجی تربدی وتمری هریک در جای خود ذکر یافتند وجوارش سفرجلی مسهل
وجوارش سقمونیا وجوارش طباشیر مسهل وجوارش عود مسهل اهلیلجی وجوارش عود ملین وجوارش قرطم
وجوارش کمونی مسهل وجوارش مازریون الشفا الله تعالی وبرامکن خود ها مذکور خواهند شد نسخه
جواهر مهرهٔ اعلی کهاز فرنگ ساخته می آورند جهت تقویت قلب ورفع خفقان وتوحش ودیگر امراض
وخواص بسیاری برای آن بیان میکنند مختصر نموده شد صفت آن لعل یاقوت سرخ یاقوت زرد
یاقوت کبود ورق طلا از هریک چهار سرخ عقیق یمنی یشب لاجورد فیروزه جدوار از هریک یکماشه ومرجان پنج سرخ
کهربا دو ماشه مروارید یکماشه وچهار سرخ ناریل بحری لاجورد از هریک سه ماشه فادزهر مشک
عنبر ورق نقره از هریک شش سرخ کافور چهار جو مومیائی دو سرخ افیون یکسرخ قرص افعی
شش ماشه زمرد چهار ماشه همه اجزا را بر سنگ سماق باگلاب سرخی بلیغ نموده بآب صمغ عربی مهره بندند
وبورق طلا پیچیده خشک نمایند شربتی دو سرخ تا چهار سرخ **فصل در بیان چوب چینی** چوب چینی و
خطائی وسلهتی وبنگالی وماهیت وکیفیت بدو واطلاع بر آن وجید ومختار ومزاج وخواص ومنافع
وطرق استعمال آن اما **بیان ماهیت آن** بدانکه اکثر چوب چینی را بیخ چینی نیز نامند وآن
بیخی است سرخ رنگ وگلابی وبعضی سفید وبعضی مائل بسیاهی براق که آنرا مصنع می نامند که گویا در
اندرون آن صمغ جاگرده وقطعات آن بزرگ وطولانی بقدر یک شبر وزیاده وکمتر وقوی وضعیف
وکم گره وپر گره وراست وکج ومتشعب وامل درخشن وسنگین وسبک وصلب ورخو میباشد وگیاه آن
از قبیل نخم وبیاره ومفروش بر زمین وبرگ آن باریک بلند مثل برگ سانج هندی وازان اندک
کوتاه تر ونازک تر وساق آن با اندک صلابت وغیر مجوف وتازه آن بیخ بارطوبت وشیرین وچون
خشک شود شیرینی آن کم میگردد ودو کهنه آن لقمه میباشد ودر کوهستان بلاد چین وکوهستان اهلهت
از بلاد بنگاله یافت میشود ودر جای دیگر تا حال شنیده نشده اما **سبب** واطلاع بر چینی آن
بدانکه حکیم میر عماد الدین مجود شیرازی رحمة الله علیه در رساله چوب چینی خود که در زمان سلطنت
شاه طهماسپ ماضی بن شاه اسمعیل صفوی موسوی که تقریبا سنه نهصد وپنجاه هجری حضرت ختمی
پناهی صلوات الله وسلامه وعلیه وآله تالیف نموده بنا بر انکه دران آوان چوب چینی از چین

بتوسط فرنگان که دایم در تجسس و تفحص امور غریبه اند و برای همین دایم در سیر دریا و جزایر و سواحل
آن شرقا و غربا و جنوبا و شمالا و فوق الارض و تحت الارض اند و هر جا امر غریبی و چیز تازه میبایند در
صدد تحقیق و تبیین و تجربه و تحریر آن درمی آیند و باطراف و اکناف میبرند و باعث شهرت و انتشار
آن میگردند چنین نوشته اند و پوشیده و پنهان نیست که این پیچ که درین تاریخ که مردم بران
اطلاع و از استعمال آن انتفاع یافته اند چنین مسموع شده که وقتی از اوقات دران بلاد که این
پیچ از انجا می آورند قحطی دران شهر پیدا شده بود و مردم بصحرا متوجه شده اعتماد باصول و اوراق
نباتات مینموده اند و چون این پیچ غذویتی دارد و طعم و رایحه که موجب تنفر طبع باشد ندارد مردم باین
بیشتر رغبت نمودند و اتفاقا در میان ایشان صاحبان امراض مزمنه بوده اند خاصه سودا و یه و فروج
عفنه خبیثه و نواصیر و ناسور و مانند اینها و از خوردن این پیچ شفای کامل می یافتند و چون این
حال مشاهده ایشان شد از ان زمین استخراج مینمودند و بدیگر مواضع می بردند و متمم شفای شد
اما چون دران صحرا بواسطه اضطرار قحطی نمک بهم نمیرسید و اکل آن پیچ بی نمک بوده است بهر جا که
می بردند بی نمک میدادند و بلاحق افکار و تجارب بسیار قرار بران داده اند و بطریقیکه حالا معمول است
خورده اند و بعد از انکه باینجا آورده اند تمیز نمیکردند در بعضی مفید می بود و در بعضی فایده نمیداد
بلکه مضرت میرسانید و از جمله بیکم را که حرم شاه جنت مکان مغفور میبرزا شاه اسمعیل بود فالجی طاری
گشت و نصف اعضای او از حرکت ماند بعد از معالجات بسیار او را حرکت پیدا شد و دست ایشان
همچنان از حرکت ماند و چون اول اشتهار این پیچ بود که بلاد ایران تازه آورده بودند در دادن
آن اندیشه کردند که مبادا مودی بهلاک شود صلاح در آن دیدند که اول مرتبه در دیگری تجربه
کنند بعورتی که قریب باو در سن بود دادند مفید نیفتاد و بنابران باو ندادند و اما در رشحها و
زخم قروح خبیثه و عفنه و وجع مفاصل و بادهای انتشاک مدتهای مدید مزمن شده بود و ابتنقیه و تطلیه
دران مفید نمی افتاد و بکم مرضی ازین امراض دادند که شفا نیافته باشند و حکیم میرزا قاضی یزدی
و حکیم هاشم طهرانی در رساله چوب چینی خود چنین نوشته اند که در رساله دیگر ازان جماعت مسطور است
که مردم آن بلاد هر ساله چارواها و حیوانات خود را بیلاق مقرر که داشته بودند می فرستادند
در سالی لعبت خشکی و کمی باران دران بیلاقات علف خوب سبز نشده بود بموضعی دیگر که در آنجا

علف و گیاه تازه بود فرستادند بعد از مراجعت بعضی ازان حیوانات که بغایت لاغر و ضعیف و لنگ و زخمها
ناصور داشتند تمامی چاق شدند و فربه گردیده و زخمها و لنگهای آنها باصلاح آمده بود حکمای اندیار
متفطن باین شدند که درین بیلاق البته علفی باید یافت شود که در بیلاق دیگر نباشد و آنرا این خاصیت
باشد بعد از تفحص و تجسس ظاهر گردید که این پیچ در بیلاق میباشد و در بیلاق دیگر یافت نمیشود و بسبب
وجهت و دفع این علتها و فربهی و چاقی حیوانات همین پیچ است بتدریج در امراض و علل انسانی
تجربه نمودند و آن آثار و منافع را مشاهده کردند و بمرور ایام باین دستور که حال معمول است قرار
یافت و این کلام دلالت تمام دارد بر انکه در امراض حیوانات نیز بغایت نافع است و اما انچه
فخرالدین نام حکیمی که شاید از حکمای هند یا توران باشد در رساله چوب چینی خود نوشته چنین است
که وقتی جماعتی بر کشتی نشسته بسفر دریا بجانب تحت البیچ می رفتند شخصی در میان آن جماعت آبله
فرنگ داشت و بغایت ضعیف و ناتوان و بدن وی مرتبه مجروح و ریم و چرک بسیاری ازان
جاری بود که اهل کشتی تمام ازو متاذی و متنفر بودند اتفاقا بعد از چند روز بجزیره رسیدند که
محل برداشتن آب بود سردار آن کشتی مصلحت چنین دید که آن مریض را دران جزیره فرود آورد
واندک خوراکی بوی دهند و انجا رها کنند پس او را فرود آوردند و خود بجانب مقصود شتافتند
بعد یک سال که بازیدان جزیره معاودت نمودند جهت برداشتن آب جمعی بجزیره فرود آمدند
دیدند شخصی بغایت تندرست بر کنار چشمه آب نشسته اما برهنه و عریان است ازو سوال کردند که چه
کسی احوال خود را بیان نمود مردم کشتی او را شناخته باخود بکشتی بردند ناخدا و سردار کشتی ازو
احوال استفسار نمودند آن شخص گفت وقتیکه مرا درین جزیره رها کرده رفتید مایوس شده بطرف
وجوانب این جزیره میگشتم بعد از چندی خوردنی که داده بودید بآخر رسید شروع بخوردن
گیاها نمودم بگیاهی رسیدم که پیچ آن شیرین بود سه روز بدان مداومت نمودم آن مرض من بالکلیه
زایل گردید و صحت یافتم و تا این مدت از همان پیچ میخورم حکیمی در آن کشتی بود گفت این پیچ را
دران مرض نفع تمام است اهل کشتی را بجمع کردن آن پیچ امر نمود و ازان باز الی یومنا هذا
شهرت یافته و قول حکیم میرعماد الدین محمود اقرب بصواب است و بعد ازان قول میرزا قاضی میرزا
هاشم و این قول بعید مینماید مگر انکه برای آن تاویلی کنند و آن جزیره از جزایر چین گویند چه بصحت پیوسته

که از ملک چین می آورند از تحت الریح که زیر باد است و اما اطلاع بر سلهتی بنگالی آن
بدانکه الی الآن که سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری است باوجود قرب سلهت که چهارده
پانزده منزل بیشتر مفاصله و دور از مرشد آباد نیست و در جانب شمال مایل بشرق و در سرحد
مملکت بنگاله واقع است سبب قصور همانا کسی از اهل مرشد آباد و اماکن دیگر اطلاع بر آن نیافته واز
اهل کوهستان سلهت و سلهت و انواع آن شنیده شده که اکثر آنرا از برای جمیع امراض مذکوره در
چوب چینی بتنهائی و یا بادویهٔ دیگر بطریق مطبوخ و قهوه مستعمل دارند و فوائد بسیاری ازان
نقل مینمایند و قبل ازین کاهی کاهی عطاران بنگالی در مرشد آباد آورده بتنهائی و گاهی بعوض
چوب چینی و گاهی مخلوط بچوب چینی چینی کرده می فروختند و اهل بنگاله این را سلکینی و چوب چینی
پهاڑی یعنی کوهی و چوب چینی چینی را جهازی مینامند و کم کسی واقف برین بود و بعضی گمان
الجمله اطلاعی داشتند اعتنای و لتوجهی بآن نمی نمودند تا آنکه درین اوقات شخصی از اهل آنجا
بمرشد آباد آمد و قدری پنج چینی آنجا تازه را با خود داشت و میگفت تر و تازه آن قوی و مفید
و سودمند است و خشک آن ضعیف و بی فائده و فی الحقیقه چنین است زیرا که خشک آن سخیف
بیمغز خشبی ریشه دار سبک میباشد و لهذا استعمال آن بیفائده محض است خصوص کهنه آن
و شاید اگر کسی دانا بدانجا رود و آن ریشه را ترتیب نماید و هنگام کمال پختگی و رسیدگی برآورد
و حفظ و ضبط آن بشرایط مقرره نماید یحتمل که خشک آن نیز سودمند باشد و چند کس را که وجع مفاصل
حادث از بیش بسبب خوردن زیبق و غلبهٔ ریح و نفخ در شکم و بی رغبتی بر طعام داشتند با
بعضی از ادویهٔ دیگر هریک را بطور خاص که بیانش نیز انشاء الله تعالی خواهد آمد خورانید و همه
صحت یافتند و شاید در کوهستانهای دیگر که قرب و اتصال بدان دارند مثل تیره و موزنگ
و رنگپور و نیپال و غیرانها نیز یافت شود اگر تجسس و تفحص نمایند و بدانکه نوعی دیگر دیده شده که
آنرا چوب چینی خطائی می نامند و آن چیزیست شبیه بلبده و کرهٔ بزرگی شبیه بکبد و دکتهل اوست
اندک خشنی جوزی رنگ تیره و مغز آن کلابی و مادامی رنگ بی ریشه شبیه بتخمیر نان خشک شده
که از کوهستان خطا و نیپال می آورند و بر حقیقت آن چندان اطلاعی نیست شاید از تنه درخت
برمی آید مانند کهتل و بعضی میوه های دیگر و از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند از قبیل خواص چوب چینی

و بعضی بهتر و قوی تر ازان می دانند و دستور استعمال این نیز مانند آن است اما جید و مختار چوب
چینی آن است که رنگ آن سرخ یا گلابی رنگ تیره باشد و سنگین املس که بته آب رود و کم گره بی
ریشه متوسط در بزرگی و کوچکی و صلبی و رخوی و مایل بشیرینی و مستوی الاجزا باشد بعضی گفته سرخ
و بعضی خام سفید و بعضی صلب و بعضی رخو نباشد زیرا که اینها همه دلالت بر کمال قوت و لطافت
مادهٔ وجوهر و اعتدال مزاج و نیکوئی زمین و آب و هوای آن میکنند و باید که قطعهای آن درست
باشد و بریده و ریزه کرده و کوبیده نباشد زیرا که قوت آن بسبب تصرف هوا در ان ضعیف میگردد
و بیس بر و غلبه میکند و سفید و سبک رخو و خشن اندرون سیاه که کویا صمغ در اندرون جا کرده
که آنرا مصمغ نامند و ترکیده و بسیار کج و پر شعبه و پر گره ریشه دار و بسیار صلب و رایحهٔ طعمی غالب
بران نباشد جهت آنکه بعضی ازینها دلالت بر خامی و بعضی بر کمال پختگی و بیس و عدم اعتدال آن و بدی
زمین و آب و هوای آن میکنند و باید که کهنه بوسیده کرم خورده نباشد که ثمر فائده نیست و محدث
حرارت و بیس بسیار است و فائده هریک از امور وجودیه و مضار هریک ازامور عدمیه آنرا حکیم
میر عماد الدین محمود در رساله چوب چینی خود مدلل بیان نموده اند تنبیه باید دانست که بعضی
نامقیدان چوب چینی خام سفید را در آب آهک خیسانیده در آب کل لاله و عباسی سرخ و مانند
آن خیسانیده رنگ کرده می فروشند باید که واقف بوده امتحان کرده استعمال نمایند هر چند
برصاحبان بصیرت که مکرر چوب چینی را دیده اند مشتبه نمیگردد از رنگ ظاهر و بوست آن معلوم
میگردد و آنکه رنگ ظاهر رنگ کرده مخالف رنگ باطن آنست و نیز باید که نمی و رطوبت دریا و
گرمی آتش و آفتاب بآن نرسیده باشد و از مجاورت چیزهای که مفسد و مغیر مزاج آن است
مثل کافور و فرفیون و جند بیدستر و مشک و آهک و امثال آنها مصون باشد و اما طبیعت و مزاج
آن بقول میر عماد الدین محمود چنین است که چون از قدما در بارهٔ آن نصی نیست لهذا تامل در تحقیق
طبیعت آن لازم است عجالتا چون نفع و فائده آن در امراض سوداویه بسیار است و سودا بارد
یابس است و بنا بر قاعدهٔ کلیه که شفاء مرض بضد است و حفظ صحت بمثل باید که حار رطب باشد و چون
تاثیر حرارت آن ظهوری چندان ندارد یعنی بتکرار و تکثار استعمال بمقدار آن احداث حرارت زائده
نمی نماید باید که حار در مرتبهٔ اولی باشد بلکه در اول آن دو دلیل دیگر آنکه چون فعل آن ترقیق و تلیین

وتذویب وتحلیل مواد است وانیها همه فعل حرارت است نه تغلیظ وانجماد وتخدیر وتصلیب که فعل
برودت است باید که در طبیعت آن حرارت باشد ودلیل بر انکه معتدل نیست آن است که دوای
معتدل از افعال مذکوره قاصر است پس بر گاه معتدل نباشد ظاهر است که بارد نیز نتواند بود بدلیل
ظهور تاثیر افعال مذکوره واما دلیل بر رطوبت آن همان دلیل بحرارت آن است که از ظهور تاثیرات
وافعال مذکوره زیرا که افعال مذکوره مقارن یبوست نمی نتوانند بود ولیکن جایز است که دران
یبوست قلیله باشد وبواسطهٔ مصاحبت آب بسیار منکسر گردد وبر رطوبت مائل شود ومیتواند بود که
بواسطهٔ همین رطوبت مکتسبه دفعهٔ یبوست کند وخود هم منکسر گردد وبسر حد اعتدال آید کذا ذا تعارضا
تساقطا واین احتمال قوی است لهذا حکم بر رطوبت آن تامل تمام است بخلاف حرارت که باوجود انکسار
به برودت آب بالکلیه منطفی نمیشود واما انکه دران رطوبت فضلیه است تردد نیست ومراد
از رطوبت فضلیه رطوبتی است که در مزاج او باشد ومزاج تمام اجزای نباشد ودلیل بر ین آنست
که سوراخ سوراخ میشود ومتفتت میگردد وچون این رطوبت فضلیه فی الجمله کسب حرارت آن
می نماید مسمی که اندک کهنه باشد تاثیر آن در بعضی امزجه ومواد قوی میشود وبهتر میدانند آن را
ومیرزا قاضی یزدی وحکیم هاشم طهرانی سرد در اول وخشک در دوم میدانند ومیگویند که سردی
وخشکی آن بسبب ممازجت ومخالطت باب بیشتر وکمتر میگردد اما تحلیل وترقیق وتلطیف و
کراختن وسائر افعال وآثار رقیه که ازان ظاهر میگردد از جهت خاصیت وصورت نوعیه آن است
وبعضی از آثار دیگر تابع کیفیت آن است وایشان هر دو نیز قائل برطوبت فضلیه آن اند بدلیل
تقویت آن مرباه را وتکون کرم دران بزودی وحکیم میر محمد مؤمن در تحفة المومنین حکم بمرکب
القوی بودن آن باعتدال بحرارت ویبوست کرده وگفته که یبوست آن زیاده است بر حرارت
آن وحکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی نیز در قرابادین خود که موسوم بقرابادین قادری است
قائل بمرکب القوی بودن است بدلیل انکه مقرر است نزد اطبا که تا امکان استناد فعل واثر
چیزی بکیفیت آن باشد استناد بخاصیت آن یعنی ذو خاصیت دانستن آن جایز نیست و
همچنین تا نسبت عمل بالذات بچیزی ممکن باشد نسبت او به بالعرض روا نیست ومع ذلک بعضی
افعال عجیبه که از قوت وکیفیت آن خارج باشد اگر آنرا بخاصیت مفوض دارند این اجماع خاصیت

مرکب القوی بودن آن قدحی بعد ما ندارد پس آن مرکب القوی است وآن قدس سره مسفر ماند که نزد
این بنده آنم محمد هاشم العلوی المخاطب بمعتمد الملوک آن است که مرکب القوی است ومزاج ترکیبی آن
مائل بحرارت وبیوست است بارطوبت فضلیه غریبه بسیار واما اجزاء اصلیه بسیطه آن که این دوا ترکیب
ازانها یافته هر یک را مزاجی خاص است اما جزو هوائی آن حار معرق وملطف ومحلل است ومزو اراضی
آن بارد مقوی وجزو دوائی آن غالب وجزو غذائی آن قلیل وجزو بدن شود وباقی بماند در بدن
جزو دوائی آن تا مدت مدید آن جزو دوائی اثر تسخین وتلطیف وتعریق در بدن میکند وچون
در آب بطریق تصعید پخته شود در آب جزو حار لطیف آن میباشد غالب وغذائیت آن بجهت انکه
در جرمش میماند کمتر ولهذا استادان بعد از دادن مطبوخ مصعد آن حلوائی از جرم چوب چینی
ساخته دران لبوب وقدری از ادویهٔ عطره مقویهٔ ارواح حاره داخل کرده میدهند که غذائی شیرین
لذیذ از ان تولد کند که بجسد باعضاء بچسباند غذائی سابق ولاحق را باعضاء تا مدت مدید اثر دوائیت
دوای آن در بدن باقی ماند نبض او ویه غذائیه که چون وارد بدن کردند بعد از اثر دوائیت
آن در بدن ومستحیل بخلط کردیدن وجزو بدن شدن آن تاثیر دوائیت آن مدتی در بدن باقی
میماند وظاهر آن است که حرارت آن در آواخر درجهٔ اولی باشد وپس جرمش نیز در آخر درجهٔ اولی
واما آب مطبوخ بطریق تصعید آنرا باین معنی که سر دیک را سر بوش بوشیده واطراف آن باچیه
وخمیر آردماش محکم گرفته که اصلا ومطلقا بخار آن بیرون نرود باید این مقدار از یبوست آنرا
نباشد وشاید مائل برطوبت باشد ولهذا اکثر اطبا در امراض مزمنه این دوا را مطبوخ بطریق تصعید
میدهند جهت انکه مطبوخی که سرشن باز باشد اجزای حارهٔ ملطفه معرقه محلله آن بسبب لطافت
منقلب بهوا کردیده فانی میکردد واثرش کم میشود واما بطریق تصعید یعنی عرق گرفتن مثل ما
الورد که کلاب باشد وسائر عرقها اجزای لطیفهٔ آن متصاعد کردیده چیزی از اجزای متینه و
اجزای غذائیه آن در آن داخل نمیشود پس بزودی از حرارت بدن متاثر کردیده فعلش زائل
میکردد واما بطریق تصعید در دیک سر پوشانیده بنحو مذکور که جرم در زیرش باشد متصل
از اجزای لطیفهٔ آن متصاعد کردیده منقلب بمائیت شده باز در همان دیک که جرم چوب چینی دران
است نزول نموده بانها مخلوط کردیده باز صعود میکند تا زمانیکه در ثقل آن قوتی باقی نماند

ودرین قسم طبیخ هم اجزای لطیفهٔ متصاعده میباشد وهم چیزی از جرم آن پس حاصل میگردد ازان
مطلوب وحکیم میرعماد الدین محمود را که اول کسی انداز اطبای اسلام که دران رساله نوشته وبیان کرده درین
مقام واکثر مواضع دیگر سخنان محققانهٔ مدققانهٔ مدلل هست ومیرزا قاضی وحکیم هاشم طهرانی را
با ایشان مناقشهٔ بسیار هست که طایلی درتحت آنها نیست واین مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد ودقول
هر یک خالی از شبهات نیست لهذا ذکر کرده نشده کسی را که ارادهٔ اطلاع بر آنها باشد باید که رساله
میرزا قاضی ومیرزا محمد هاشم را مطالعه نماید مخفی نماند که انچه از روی تجربه به تکرار استعمال آن براین
بندهٔ ضعیف عاصی هیچدان جامع این اوراق پریشان وسخنان منتشر معلوم شده آن هست که با وجود
مرکب القوی بودن صاحب رطوبت فضلیهٔ حار ویابس هست ولیکن ظهور این هر دو کیفیت دران
بمراتب هست از تری وتازکی وقرب عهده از اخذ وخشکی وکهنگی وبعد عهد از اخذ آن مانند حرارت
وییوست درابدان محرور المزاجان صفراوی از مرتب طفولیت وشباب کهولت وشیخوخت که
در ابتدای وحین تری وتازکی حرارت وییوست آن بسبب کثرت رطوبت بلغمی منغمر میباشد مثل
حرارت بدن طفل که منغمر در تحت رطوبات وافرهٔ آن هست واثری وظهوری ندارد وبعد ازان
که اندک مدتی بران بگذرد ورطوبت آن فی الجمله بتحلیل رود واعتدالی یابد که تخمیناً شش ماه تا یکسال
باشد حرارت وییوست آن نیز بمرتبهٔ اعتدال ظهوری یابد مانند ظهور حرارت وییوست در
ابدان شبان وچون از حد اعتدال بگذرد که تخمیناً یک ونیم سال تا دو ونیم سال از زمان انحدار بر
آوردن آن از زمین باشد رطوبت آن میل بنقصان نماید وخشک شود واستیلای یابد بحکم انکه احدی
الفاعلتین را که حرارت وبرودت هست با احدی المنفعلتین که رطوبت باشد فعل واثر ضعیفی
باشد وبا منفعل دیگر که ییوست هست قوی وبعد ازان هر چند میل به کهنگی وخشکی آورد اثر حرارت
وییوست ازان زیاده ظاهر میگردد تا سه سالگی آن در کمال حرارت وییوست باشد
وهمچنین قیاس تا فاسد وباطل گردد پس تر وتازهٔ آن از برای محرور المزاجان وموی صفراوی
وامراض حادثهٔ از احتراق وفساد آن هر دو خلط به تنهائی یا بالبعضی ازادویهٔ مناسبه واز برای
سوداوی مزاجان وامراض حادثهٔ ازان با بعضی ازادویهٔ مناسبهٔ آن مفید ومتوسط آن مثلاً
یکساله تا دو ساله آن از برای سوداوی مزاجان وامراض سوداویه مفید وتیم کهنهٔ آن مثلاً دو نیم

سالهٔ تا سه ونیم سالهٔ آن از برای صفراوی المزاجان مرطوب بلغمی وامراض باردهٔ رطبهٔ بلغمیه
نافع هست واما بسیار کهنهٔ آن از برای اکثر امزجه خصوصاً محرور المزاجان ضعیف بنیه بسیار مضر و
محدث حرارت عظیمه ومنجر بدق هست واجتناب ازان حتی المقدور انسب واولی ولازم وواجب هست
خصوصاً بطریق مطبوخ وتعریق درین استعمال واگر ضرورت بسیار داعی شود وعلاج منحصر بدان
باشد وتازه ونو آن ویا نیم کهنهٔ آن مطلقاً یافت نشود آن هنگام مقدار کمی ازآن بقدر ضرور
با ادویهٔ باردهٔ رطبهٔ مناسبه بکمال احتیاط بعنوان نقوع یا تهوه ویا مطبوخ بدون تعریق یعنی در
بین بعرق نه نشیند استعمال میتوان نمود وباقی العلم عند الله وعند اهل الذین هم الراسخون فی العلم

سوال اگر کسی گوید تمثیل شما تمام نیست ومناسبت ومشابهت تام ومن جمیع الوجوه بامثل که مراتب
اسنان هست ندارد **جواب** میگوئیم فی الواقع چنین هست لیکن مثال را بامثل اندک مشابهتی
کافی هست که در جمیع وجوه نباشد وهر مثالی را که ملاحظه نمایند چنین هست واما خواص وفوائد ومنافع
آن بدانکه این دوا امداد حرارت غریزیه وطبیعت میکنند ومقوی اعضای رئیسه هست ودر
آواخر جمیع امراض مادیه وامراض مزمنهٔ سوداویه وبلغمیه مانند اوجاع مفاصل وفالج ورعشه وبهق
ابیض وشنج استلائی واوجاع ظهر ووجع ورک وعرق النسا وتقرس ودار الفیل وداء
وخنازیر وسل ودفع مواد نزلیهٔ باردهٔ مزمنه وتنویم بسیار واختلاط ذهن وسبل ونغث الدم
ونزف الدم از هر عضو که باشد وتقویت باه واعضاء تناسل ما یوسین از باه وداء الثعلب
وداء الحیه وسوء القنیه واستسقا وحمیات عتیقه وسائر امراض بلغمیهٔ مزمنه وجهت ازاله وتحلیل
امراض سوداویه ومواد غلیظهٔ متحجره عتیقهٔ مزمنه ومواد سوداویهٔ محترقه مانند السنگ وجذام وانواع
جرب وحکه وقوبا وجمیع قروح خبیثه وجوشهای عقدهای صلبه واورام صلبه واقسام جنون ومالیخولیا
ومانیا وقطرب وبرص وبهق اسود واکله وقروح کلیه ومثانه وامراض مقعده وبواسیر ونواسیر
واسهال بواسیری وحمی ربع ومرطان وامراض رحم وعقر ومرض شقیقه وصداع مزمن سوداوی
وسائر امراض سوداویه که تفصیل انها موجب تطویل هست قوی الاثر والنفع هست در هر یک بنوعی خاص
ومجفف رطوبات غریبه وملطف ومفتح ومحلل ومرقق ومصفی خون وسائر اخلاط وارواح از کثافات
وکدورات ومشرق ومنور انها هست وسریع النفوذ در عمق بدن وتندویب طوبات واخلاط غلیظهٔ

منجمده ومرقق ودافع آنهاست بتخیر وادرار بول وعرق وجهت بروز فرمودن حصبه ودمع نسیمیت
خلط فاسد سمی ورفع عادت افیون سریع الاثر وچون اصحا بعد از سن وقوف هر سال در
موسم سرما خوردن آنرا بر خود لازم گیرند از نا توانی محفوظ میمانند وبجهت رفع نقاهت خصوصا
پیرانرا واز برای نسیمین اکثر ابدان ونضارت وحمرت وصفا ورونق رنگ بشره نیز نافع لیکن
مشقت وصعوبت پرهیز آن برابر بی بانفع آن نمیکند چنانکه انشاء الله تعالی بیان پرهیز ومضار
عدم آن خواهد آمد ومستعمل در اکثر امراض آب طبیخ بطریق تصعید است چنانکه ذکر یافت وجرم آن
مسدد وقوی التجفیف است وتسدید وتجفیف جرم تازه خشک نشده آن کمتر ومصلح چوب چینی خصوصا
تازه وتر آن در اکثر امراض بارده رطبه دارچینی وعشبه مغربی وبادیان خطائی وصاصغراس و
کیاکواست ودرسرفهای کهنه وضیق النفس اصل السوس ودراستسقا باد آورد وشکاعی
وفقاح اذخر واذخر مکی ویا عرق اینها ودرخفقان وتوحش لسان الثور وگل آن وبادرنجبویه وبسفایج
ودر امراض دماغیه بارده اسطوخودوس وبسفایج وهمبرین قیاس در هر مرضی ومادهٔ و
مزاجی خاص باادویهٔ مناسبه ومختصه بآن مرض وآن عضو وتا خواهند سفرد آنرا به تنهائی بکار
برند مکرر عند الحاجت وضرورت باادویهٔ دیگر ودر آنوقت نیز هر چند کمتر باشد بهتر است واما
درسل ودق ونفث الدم ونزف الدم بعنوان نقوع ودرعقهای مناسب ومفرد اولی است مگر
در آواخر وعند الضرورت بالبعض حابسات دم ومغریات اندک ومقدار شربت آن منوط برای
طبیب حاذق است مخفی نماند که این دو احقیقه جمیع اقسام امراض بارده بلغمیه را سودمند
چه در تقویهٔ آنها مانند فالج ورعشه واسترخا واستسقای زقی وطبلی وامثال اینها بی فائده
بلکه مضر است واما در اقسام ضعیفهٔ اینها مانند استسقای لحمی حادث از قبیل ورم صلب سودمند
کبد وطحال وامثال اینها را یکن که سودمند بود ومضر امزجهٔ اطفال وشبان ومحرور المزاجان
است وایشانرا استعمال آن جائز نیست زیرا که احداث حرارتی ورطوبتی زاید بر حرارت
غریزیه ورطوبت اصلیه مینماید وبدان سبب خون وارواح را کرم میسازد وباعث تحلیل واقناء
رطوبات واحتراق آنها میگردد وبیبسی بالعرض نیز مینماید وابنها خود کمال مضرت است
کما لا یخفی واما منافع آن اکثر بواسطهٔ افعال مذکوره آنست از تلطیف وتذویب وترقیق

وتصفیه ورفع فضول وغیرها که ذکر یافت وظاهرست احتیاج بتبیین ندارد

فصل در بیان شرائط ضروریه استعمال چوب چینی قبل از شروع ودرین وبعد اتمام آن بدانکه
شرائط استعمال آن بسیارست ازان جمله یکی آنست که بایدسن مستعمل آن اگر محرور المزاج باشد
از چهل سال واگر مبرود المزاج بود از سی سال متجاوز باشد بجهات مذکوره شرط دوم آن است
که تا ضرورت بسیار داعی نشود وعلاج منحصر بدان نباشد متوجه استعمال آن نگردند وبجهت
خود را در مشقت ورنج وتعب ومهلکه نیندازند زیرا که چنانچه نفع آن بسیارست مضرت آن نیز زیاده
ازان است واندک بی احتیاطی وناپرهیزی منجر بامراض صعبه میگردد وبیان بعض ازان انشاء الله
تعالی خواهد آمد ونیز درین آن عوارض وحالات مختلفه طاری میگردد که کم کسی متحمل آنها میتواند شد
شرط سوم آن است که باید هوا در کمال اعتدال مایل بسردی باشد وبهترین فصول برای
آن اواسط واواخر زمستان است در اکثر بلاد هند وبنگاله ودر ایران واکثر بلاد دیگر اواخر زمستان
واوایل ربیع وناچار اوائل خریف نیز شرط چهارم آن است که باید که بدن نقی وپاک باشد
از فضول واخلاط فاسده خصوص در مرض آتشک وجذام وقروح وجروح خبیثه وسائر امراض
سوداویه وبنفسجیه واوجاع مفاصل وصحت مزاج وغیرها وتنقیه بالفصد است با باسهال اما فصد
پس هرگاه خون فاسد وزاید در بدن بسیار باشد وعلامتش از حمرت رنگ بشره وبرآمدگی
عروق وثقل سر وبدن وبسیاری خواب وغیرها ظاهر باشد بقدر فساد وزیادتی بشرط مساعدت
قوت وحال مریض وفصل وسن وعادت وعدم موانع فصد نمایند وبقدر احتیاج یکدفعه یا بدو دفعه
یا زیاده خون کم نمایند واگر خون بسیار غلیظ وکثیف باشد بعد از فصد اول شروع بخوردن
این دوا نموده بعد از چند روز که رقتی در خون پیدا شده وقوامش باعتدال آمده باشد بجهت انکه
مرقق ومصفی خون است فصد دیگر نمایند بهتر است چه با وجود زیادتی وفساد خون این دوا النفعی بعمل
به نمی بخشد وشاید ضرر رساند وگاه باشد که بعد از فصد در اثنای چوب چینی بفصد دیگر نیز محتاج
شوند باید که با وجود احتیاج تمام توقف وتامل نموده بفصد مبادرت نمایند وهمچنین است در تنقیه
بمسهل ومدر ولیکن تنقیه بسائر اخلاط را پیش از شروع بخوردن چوب چینی باید نمود یعنی استعمال
منضجات ومسهلات آن اخلاط را نموده پس شروع بخوردن چوب چینی نمایند که در اثنای چوب چینی

احتیاج بتنقیه آن خلط نشود یا بسبب فصد و تنقیه قدری از خلط فاسد دفع میگردد و باقی آن خلط را بطبیعت
باعانت افعال این دوا از تلطیف و تدویب و تحلیل و تسییل و تبخیر و تفریق و ادرار و غیر ها دفع میکند
و غلط کرده اند کسانیکه حکم کرده اند که پیش از دوا مطلق فصد و تنقیه اخلاط نباید کرد که موجب ضعف
میشود و غرض از استعمال این دوا تصفیه خون و دفع اخلاط دیگر و تقویت حرارت غریزی و قوتهاست
و هرگاه خلط فاسد در بدن بسیار باشد و چوب چینی مادهای فاسد ساکن را بحرکت در آورد به تلیین
و ترقیق و تلطیف و تبخیر و تسییل و غیرها و بر دفع تمامی آنها قادر نباشد ممکن است که باعضای رئیسه یا مزاج
یا ضعیفه ریخته موجب قتل و یا ضرر عظیم گردد مگر آنکه مادهٔ قلیل باشد و ضعف که در اینصورت غالب است
که چوب چینی تواند آن مقدار مادهٔ را دفع نماید که درین حالت پیش از شروع باحتیاج بفصد و تنقیه نیست
بلکه درین حالت شاید آنرا فصد و تنقیه ضرر رساند و در امراض سوداویه مانند آتشک و قروح خبیثه
و جذام و بعد از احتیاج بفصد باید فصد را کشاده بزنند و لحه لحه دهن رگ را با انگشت گیرند تا طبیعت
خون فاسد غلیظ را بدهن رگ رساند پس انگشت را بردارند تا قدری خون دفع گردد و همچنین تا اتمام
فصد و اینمعنی موجب عدم عروض غشی و ضعف نیز است و استعمال جمیع امور از فصد و تنقیه
و غیرها منوط برای طبیب حاذق است ولیکن ما از برای شفقت بحال مریض و طبیب دستور العملی
کلی از برای تنقیه در مرض آتشک و جذام و سائر امراض سوداویه و صفراویه و بلغمیه ذکر
میکنیم و کمی و زیادتی آنرا نیز وا میگذاریم برای طبیب حاذق منضج روز اول گاوزبان شاهتره
بسفایج مقشر بادرنجبویه عنب الثعلب پرسیاوشان اصل السوس مقشر گل بنفشه گل نیلوفر
از هریک دو مثقال عناب انجیر زرد از هریک ده دانه جوشانیده صافی نموده ترنجبین سکنجبین
افتیمون از هریک پانزده مثقال در آن حل کرده صافی نموده نیم گرم بنوشند و روز دوم و سوم
بر دوای روز اول تخم خبازی تخم خربزه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کشنیز
افتیمون در کتان بسته از هریک دو مثقال اضافه اجزا جوشانده نموده بعد از جوشانیدن ادویه
سوای افتیمون در سه پیاله آب خوری آب که بیک پیاله سد افتیمون را در ان انداخته یک جوش
دیگر داده فرود آورده متصل کیسه افتیمون را بالند و بفشارند در آن تا انکه حرارت مطبوخ کم شود
پس مطبوخ را بر روی ترنجبین و سکنجبین افتیمونی از هریک پانزده مثقال صافی نموده بمالند و بیالایند

و نیم گرم بنوشند شب چهارم حب لاجورد یکمثقال سوده بر روغن بادام شیرین یکمثقال حرب
نموده بمجون نجاح دو مثقال سرشته حبها ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و از عقب
آن آب نیم گرم پیاله بنوشند صبح گاوزبان شاهتره بسفایج مقشر پوست تراشیده پوست هلیله
زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه عنب الثعلب پرسیاوشان گل بنفشه گل نیلوفر بادرنجبویه تخم
خبازی تخم خربزه اصل السوس مقشر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان گل سرخ از هریک
دو مثقال سنا مکی چهار مثقال افتیمون در کتان بسته دو مثقال عناب انجیر زرد سرشته اصفهانی
از هریک دوازده دانه موزنه بمیعت عدد ادویه را در سه چهار یکمن آب بجوشانند تا بیک چهار
یک برسد افتیمون را در ان انداخته یک جوش دیگر داده فرود آورده متصل کیسه را در آن آب مالند
و چون حرارت مطبوخ کم شود کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را بر روی فلوس خیارشنبر
ترنجبین و سکنجبین افتیمونی از هریک پانزده مثقال شیرخشت خراسانی ده مثقال صافی نموده
بمالند و بپالایند و روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده نیم گرم بنوشند روز پنجم هلیله مربا
یکعدد بگلاب شسته لاجورد مغسول یکدانک بران پاشیده ورق طلا دو عدد بران پیچیده
تناول نمایند بعد ازان تخم بالنگو یک مثقال شربت گاوزبان پنج مثقال کلاب ده مثقال
بنوشند روز ششم بنسخه روز اول روز هفتم بنسخه روز دوم عمل نمایند و شب هشتم دوای
شب چهارم و روز هشتم دوای روز چهارم و روز نهم دوای روز پنجم را بنوشند و درین ایام وقت
ظهر همیشه شوربا یا نخود آب گوشت جوان مرغ بخورند و شبها ترپلاو و قلیه و چلاو و بعد ازین چهار روز
مداومت بخوردن هلیله مربا بگلاب شسته و شربتی فراگرفته از نبات سفید و گلاب و عرق گاوزبان
و عرق بید مشک از هریک پنج مثقال تخم شربتی یکمثقال نمایند و غذا درین ایام ترپلاو از گوشت
بره یا گوشت جوان مرغ باشد پس شروع بنوشیدن چوب چینی بدستوریکه مذکور
میشود نمایند و اگر مادهٔ صفراویت داشته باشد منضج روز اول متخذ از سرنبشه گاوزبان
شاهتره گل نیلوفر عنب الثعلب اصل السوس از هریک دو مثقال آلوی بخارا ی عناب سپستان
از هریک ده دانه تمرهندی پنج مثقال جوشانیده صافی نموده ترنجبین پانزده مثقال شیرخشت
خراسانی ده مثقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند و روز دوم اضافه ادویه روز اول

تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه از هریک دو مثقال نماند روز سوم اضافه او دویه جوشانیده
بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه بسفایج فستقی غنچه گل سرخ تخم خیارین از هریکدو مثقال مرادونا
که در آن حل کرده میشود مغز فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن بادام شیرین یکمثقال
اضافه نمایند و شب چهارم حبی که فراگرفته باشند از پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنا مکی از هر
یک مثقال محمودهٔ مشوی کثیرا جزا رمنی مغسول از هریک یکدانک کوفته بیخته بروغن بادام شیرین
یکمثقال چرب نموده حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و در عقب آن آب نیمگرم
پیاله بنوشند طلوع صبح گاوزبان شاهتره گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب پرسیاوشان اصل السوسن
تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه بسفایج فستقی از هریک دو
مثقال سنا مکی چهار مثقال عناب آلوی بخارائی از هریک ده دانه ترنجبین هفت مثقال پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هریک دو مثقال در سه چهار یکمن تبریزی آب بجوشانند
تا بیک چهار یک رسد بر روی شیر خشت و ترنجبین و فلوس خیارشنبر و سکنجبین افتیمونی صافی
نموده بمالند و بپالایند و روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده بیاشامند روز دیگر هلیله
مربا بگلاب شسته ورق نقره دو عدد بر آن پیچیده تناول نمایند و بعد ازان شربت انار شیرین
یکمثقال تخم شربتی اسپرزه از هریک یکمثقال گلاب عرق بید مشک عرق نیلوفر از هریک پنج
مثقال شربت نموده بنوشند روز ششم بنسخهٔ روز اول روز هفتم بنسخهٔ روز سوم و شب
هشتم و روز هشتم بنسخهٔ شب چهارم و روز چهارم و روز نهم بنسخهٔ روز پنجم عمل نمایند و غذا باید
درین ایام نیز بدستوریکه در مادهٔ سودا وی ذکر شد بوده باشد و چهار روز دیگر هلیله مربا
بگلاب شسته تناول نمایند و بعد ازان شربتی از نبات سفید پنج مثقال تخم شربتی اسپرزه از هریک
یکمثقال گلاب عرق بید مشک عرق نیلوفر از هریک پنج مثقال بنوشند و غذا از پلاو بخورند پس شروع
بخوردن چوب چینی نمایند و اگر مادهٔ بلغمی باشد منضج روز اول گاوزبان بادرنجبویه بسفایج فستقی
قطورلون دقیق زوفای خشک عنب الثعلب پرسیاوشان اصل السوسن روسی
از هریک دو مثقال انجیر زرد ده دانه مویز منقی بیست عدد جوشانیده صافی نموده ترنجبین
گلقند آفتابی از هریک پانزده مثقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند روز دوم بر جوشانیده

روز اول پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان اپرسایچ کرفس بیخ کبر اصل السوسن از هریک
دو مثقال بیفزایند روز سوم براجزای روز دوم فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن
بادام شیرین یکمثقال براجزائیکه در مطبوخ حل کرده میشود بیفزایند شب چهارم ایارج فیقرا
یک درم پوست هلیله کابلی ترببد سفید از هریک دو دانک زنجبیل غاریقون شحم حنظل
مقل ازرق کثیرا از هریک یک دانک سوده بروغن بادام شیرین یکمثقال چرب نموده حب
ساخته بورق طلا سه عدد پیچیده وقت خواب فرو برند و از عقب آن آب نیم گرم پیاله بنوشند
یا این حب را صفت آن ایارج فیقرا غاریقون هش سفید ریوند چینی ترببد سفید مدبر از هریک
نیم درم شحم حنظل نیم دانک محمودهٔ مشوی یکدانک و نیم شمط مغسول نیم درم مصطگی مقل ازرق کثیرا
نمک هندی از هریک دو نخود بادهٔ مثقال شراب بنفشه سرشته وقت سحر بخورند چون بعضی از
اطبا مثل صاحب معالجات بقراطیه در جمیع میان صبر و غاریقون امتناع مینمایند اگر بنا بر احتیاط
ایارج داخل نکنند و یا غاریقون داخل ننمایند بواسطهٔ آنکه در ایارج فیقرا صبر داخل است و عوض
آن حجر ارمنی داخل نمایند بهتر است طلوع صبح گاوزبان بادرنجبویه بسفایج فستقی قطورلون
دقیق پوست هلیله کابلی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس اصل السوسن
غنچه گل سرخ از هریک دو مثقال سنا مکی چهار مثقال مویز منقی بیست عدد ترببد سفید
مدبر دو مثقال زنجبیل یکمثقال جوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبر ترنجبین از
هریک پانزده مثقال گل قند آفتابی ده مثقال دران حل کرده صافی نموده روغن بادام
شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند روز دیگر هلیله مربا عددی شسته مصطگی
نیم مثقال سوده بران پاشیده تناول نمایند بعد ازان نبات سفید پنج مثقال تخم خربزه خشک
یکمثقال گلاب عرق بادرنجبویه از هریک ده مثقال شربت نموده بنوشند روز ششم بنسخهٔ روز اول و روز هفتم
بنسخهٔ روز سوم و شب هشتم ایارج لوغاذیا چهار مثقال حب ساخته وقت خواب فرو برند بعد ازان آب نیم گرم
پیاله بنوشند و روز هشتم بنسخهٔ روز چهارم را بنوشند و غذا درین ایام میان روز نخود آب
گوشت جوان مرغ یا در اج یا تدرو باشد و شب پلاو با یکی ازین گوشت ها روز نهم او دویه بنسخهٔ روز پنجم را بخورند
و پنج شش روز دیگر هلیله مربا بگلاب شسته مصطگی نیم مثقال سوده بران پاشیده تناول نمایند بعد ازان شربت اسپرزه خود

پنج مثقال گلاب عرق بادرنجبویه از هریک ده مثقال تخم فرنجمشک یکمثقال بنوشند پس شروع
بخوردن چوب چینی نمایند واگر صاحب آزار راعلتی درکبد باشد جهت اصلاح حال آن نیم مثقال
تا دو مثقال ریوند چینی را سوده اضافه منضج ومسهل آن نمایند واگر اوجاع مفاصل باشد
در منضجات ومسهلات آن سورنجان داخل نمایند واگر زن باشد واراجس طمث باشد دم
سودا دنی تخم کشوث وخسکدانه ومشکطراشیع ودر بلغمی حلبه وخبق دانه ومشکطراشیع
وکافیطوس وکاذریوس درمنضجات ومسهلات آن واگر صفراوی باشد تخم خیارین تخم خربزه
تخم کاسنی تخم کشوث آلو بالو ومانند اینها وهمچنین در هر علتی ادویه مناسبه آن در منضجات
ومسهلات آن اضافه باید نمود بحسب رائی طبیب حاذق شرط پنجم آن است که باید یک هفته
قبل از شروع ودربین ویک اربعین بعد از اتمام آن که مجموع هشتاد وهفت یوم باشد
از اکل حموضات ولبنیات واز شیر وماست وپنیر وغیرها وبقول وجوب ومیوهای تر واشیای
نفاخه وقابضه مسدده ومبخره وثقیله وبطیئة الهضم ردیئة الکیموس وحرکات عنیفه متعبه بدنیه
ونفسانیه از قبیل بسیار راه رفتن ودویدن وچیزهای ثقیل برداشتن وبیداری بسیاری
وجماع وامثال اینها واز هموم وغموم وخوف وغضب وغیرها اجتناب نمایند که مضرت عظیم میرسند
حکایت شخصی را دربین چوب چینی اعراضی وخشمی واقع شده غضب نموده چوبی برداشت
که شخصی را بزند وبعد از انکه بکید وچوب بران زد دست خود را خواست که جمع نماید نتوانست
باری به تعریقات وتدابیر بسیار اندکی بحال آمد ولیکن بحالت اصلی خود رجوع ننمود وهمچنین از
هوای سرد وآب سرد نیز اجتناب نماید چنانچه شخصی در اثنای اشامیدن چوب چینی در بین
خواب پای او برهنه شد وهوا بآن رسید پای آن لنگ گردید ودیگری را در اوایل قدری از آب
شیرین وآب سرد بخورد ذرد سینه وسرفه آنرا عارض گردید باری تدابیر بعد از دوازده
روز زائل شد زیرا که دران هنگام جمیع منافذ ومسامات مفتوح میباشند واعضا بسیار رقیق
گویا از هم جدا وجلد تن رقیق با اندک برودتی ورطوبتی وحرکتی بجا میکردند باعث قبض
وجمع وتسدید وتکاثف وورین در افعال وترکیب بدن روی دهد ودر باطن باعث حدوث
اوجاع باطنیه وسدد وغیرها میگردد ونیز از هوای بسیار گرم ودیدن اشیای نیره شفافه براقه

وخطوط بسیار خفی وکتابت بسیار نمودن اجتناب نمایند زیرا که اینها باعث ضعف بصر ووجع
انگشتان ودست میگردند وایضا از مباشرت وحمام نیز اجتناب نمایند حکایت شخصی
درین اثنا میدان چوب چینی مقاربت نمود او را رعشه در پا پاوتمام اندام بهم رسید وزائل
نگردید مدت العمر پس تا مدت شش ماه بعد از اتمام از مضوضات ومباشرت اجتناب اولی است خصوص
در امراض صعبه مزمنه وصاحبان ابدان ضعیفه وپیران که ضرور وواجب است چه هریک از امور
مذکوره ومضرت آنها ظاهر است زیرا که هریک بجهاتی چند منافی افعال چوب چینی اند شرط
ششم آن است که در زخم آتشک وجذام وسایر قروح وجروح خبیثه کهنه مزمنه واکثر امراض مزمنه
نمک را بالکل در اثنا ویک هفته قبل از شروع ویکهفته بعد از اتمام ترک نمایند وبخورند وبعد از ان
اندک اندک میل نمایند تا قریب بگماه بحد اصلی رسد زیرا که فعل نمک احراق وتغلیظ خون وتصلیب
اعضا وتجفیف مواد ورطوبات وتسدید مسام است وانها همه منافی چوب چینی اند وبرای این امور
وعدم تضرر از هوای خارج وحرکات ومساس لباس خشن گفته اند که باید که بدین مولود حین
ولادت آب نمک نیمگرم بپاشند ودر سایر امراض نمک را تقلیل نمایند شرط هفتم آن است که در
که دربین چوب چینی تغیر جامه ولباس نکنند زیرا که بسبب رسیدن بخارات وعرق بدان تاثیری
دران بهم میرسد وقوتی به بدن می بخشد که از تبدیل آن آن فائده فوت میگردد واگر بسیار
چرکین شود ومحتاج به تبدیل گردند دو سه دست لباس پاکیزه را در آب چوب چینی تر کرده
خشک نموده مهیا دارند که عند الحاجت تبدیل نمایند ونیز بدن را نشویند وبحمام نروند بهمان
جهت ونفوذ آب وهوا در بدن شرط هشتم آنست که باید که مطعوم ومشروب شارب چوب
چینی نیمگرم باشد زیرا که سرد آن باعث حدوث اوجاع باطنیه وسددو قولنج میگردد ونیز باید که
آب استعمال در دست ورو شستن وطهارت کردن ووضو ساختن هم نیم گرم باشد وسرد نباشد
واگر آب چوب چینی باشد بهتر است بدین قسم که قدری از ریشه دارهای پرکره کج واج آن را
اگر چوب چینی خوب کم باشد هر روز در ظرفی علیحده در آب بسیاری بلیخ دهند وآن آب را
اندک اندک استعمال نمایند شرط نهم آن است که اثقال هر روزه را بعد از ظبخ باحتیاط تمام
خشک نمایند که فاسد نگردد تا انکه در آخر بکار آید خصوص در جائیکه چوب چینی کم باشد ویافت نشود

ومحتاج بآن باشند که مرتبه ثانی آنرا طبخ نموده آب آنرا بیاشامند بدین قسم که انفعال هر روزه را
جدا جدا در سایه خشک نمایند و اگر در سایه خشک نشود اندکی بآفتاب یا بآتش نموده خوب خشک
کرده در پارچه کاغذی بسته بر آن بنویسند که تفعل روز اول و همچنین تا بیستم یا بیست و یکم و دون
بیست و یکم و یا بیست و دوم تفعل روز اول را بدستور طبخ نموده بیاشامند و همچنین تا چهل و یک روز
که باتمام رسد شرط دهم آن است که درین مدت هشتاد و هفت یوم احتیاط نماید که تخمه و سوء
هضم و هیضه عارض نگردد که بسیار مضر و باعث ضعف میشود و از بسیار خوردن طعام هم و اختلاط
لطیف با کثیف و غیر با و بسیار هم کم نخورند که ضعف عارض گردد شرط یازدهم آن است که از
خواب بسیار و بیداری بسیار و همچنین از یکجا نشستن بسیار و راه رفتن بسیار اجتناب نمایند
که همه مضر اند هر یک بجهتی شرط دوازدهم آن است که اگر توانند معتادین بافیون و افیونیات
و مسغرات و قهوه و تنباکو بطریق قلیان و دمی و غیرها ترک نمایند و یا کمتر میل نمایند بهتر
و اولی است خصوص ضعیف المزاجان و اصحاب قلب و دماغ حار که تنباکو و دود آن مضر
بآن هر دو است و افیون و قهوه مضر باصحاب امزجه ضعیفه باردهٔ است و مضرت سایر
مسغرات خود ظاهر است زیرا که منافی و مخالف چوب چینی است و بدانکه اکثر این شروط و لوازم
برای کسانی است که صاحبان امراض مزمنه صعبه و یا لطیف المزاج باحس و ادراک باشند
و اگر شخصی بسیار قوی المزاج و یا غلیظ الطبع باشد و ان امور را مرعی ندارد و بخلاف آن
عمل نماید و هیچ نوع ضرری نیابد امر او سند نیست و باعث رد قول جمهور نمیگردد زیرا که آوازه
مانحن فیه خارج است و افعال او مناطی ندارد و دیگران را نباید پیروی او نمایند و ممسک خود سازند
بلکه باید در جمیع مراتب حد وسط را مرعی دارند نه از حد لایق در گذرند و نه بسیار بر خود تنگ
بر گیرند که ضعیف و ناتوان گردند و الله اعلم و اما بیان طرق استعمال چوب چینی بدانکه
بهترین طرق استعمال آن مطبوخ بطرز تعریق است و بعد ازان قهوه و بعد ازان تقوع و بعد ازان
معجون و بعد ازان حلوا و حریره و بعد ازان سفوف و بعد ازان عرق و فالوده و مربا و بعد ازان
سائر تراکیب و اما مربای آن در جمیع افعال از همه اقسام ضعیف تر است الا در تقویت
معده و وجه ترجیح مطبوخ بطرز تعریق یعنی سر پوشیده و اطراف سر پوش را بپارچه و خمیر مستحکم نموده

اصلا و مطلقا بخار آن بیرون نرود و همان است که در صدر در بیان طبیعت و مزاج چوب چینی ذکر یافت
پس یازده روز یا بیست و یکروز یا چهل روز بحسب احتیاج و ضعف و قوت مرض و مریض باید داده
شود بدین طریق که چوب چینی جدید با وصاف مذکوره گرفته اگر تر و تازه باشد و رقهای نازک نمایند
و اگر خشک باشد و نتوان ورق نمود بدستور پیشه نجاری و یا کارد چون نخود و باقلا ریزه ریزه کرده
و ریشه و کرهی که در میان آن باشد و انچه مثل آرد شده باشد دور نمایند و اکثر آنها را در ظرفی
علیحده در آب بسیار برای استعمال دست و رو شستن و وضو ساختن و طهارت گرفتن جوشانند و عند
الحاجت نیم گرم بکار برند که ضایع نگردد بهتر است و وجه دور نمودن کرده و ریشه آن است که بس
و کثافت برآنها غالب است و وجه دور نمودن اجزای آرد شده آن آن است که آب را غلیظ میگرداند
و نیز مانع نفوذ در عروق ضیقه و باعث سده میشود و حکیم میر عماد الدین محمود ع وجوه دیگر نیز نوشته
اند و انشاء الله تعالی در رساله ایشان خواهد آمد و اما در باب جدا نمودن پوست آن اختلاف است حکیم
میر عماد الدین محمود و حکیم محمد هاشم طهرانی و میرزا قاضی یزدی و حکیم میر محمد مؤمن غیر ایشان
هیچ یک متوجه ذکر آن نشده و مطلق بیان ننموده اند و انچه از بعضی فرنگان شنیده شده این است
و با پوست هر دو استعمال نمایند و از چین هم با پوست و نیم بی پوست مقشر و رقهای نازک
کرده می آورند و پارچهای درست مقشر و غیر مقشر نیز اکثر دیده شده و اهل سلهت نیز بیشتر
با پوست مستعمل دارند و حکیم ارزانی در قرابادین قادری خود نوشته که پوست آنرا جدا نمایند و شاید
تحقیق درین امر آن باشد که تازه و تر آن محتاج بجدا نمودن پوست نباشد بسبب کثرت رطوبت
آن و خشک کهنه آن محتاج بجدا نمودن پوست باشد بجهت یبوست پوست پس ازین چوب چینی
خورده کرده هر روز مقدار هفت و نیم مثقال صیرفی بگیرند چه کمتر ازین را به تجربه معلوم کرده اند
که سودمند نیست لهذا بعضی روزی هشت مثقال صیرفی شش دانگی گفته اند و زیاده ازین
را مضر میدانند و این اقرب بصواب است در امزجه و امراض قویهٔ مزمنه چه جهت انکه هر گاه کسی بخار
و تبی میکشد چرا عبث و بیهوده باشد در پیاله چینی در گلاب و عرق بید مشک از هر یک یک اوقیه
تبریزی یکشب بخیسانند و اگر مریض صاحب نزله باشد گلاب و اگر بارد المزاج باشد بید مشک داخل نمایند
و در آب و یا عرقهای مناسبهٔ دیگر بخیسانند و روز دیگر باد دمن و نیم آب خالص در دیگ سنگی یا

یاسفای یا نقره یا مس تازه قلعی کرده پاکیزه که چرب و چرکین نباشد ریخته سر آنرا بطبق سفالی یا نقره یا مس تازه قلعی کرده پوشانیده
و اطراف سر دیگ را بخمیر آرد ماش و کاه حکمت محکم نموده چنانچه در وقت طبخ طلق بخار آن بیرون نرود پس باز نموده مقدار دو سه نخود
همه قلم باریک خشک متساوی در بار یکی و خشکی دو شاخ دو شاخ متصل در زیر ان بسوزانند تا همه تمام
شود و آب نصف رسد زیرا که به تجربه معلوم شده که با این مقدار همه باین دستور آب به نصف
میرسد پس دیگ را فرود آورده زمانی بگذارند که حدت گرمی آن کم شود پس درای بر سر گرفته
سر دیگ را بتدریج اندک اندک باز کرده سر و گردن علیل را به بخار آن بدارند و یک پیاله
شربت خوری آب آنرا با پنج مثقال نبات سفید داخل کرده گرم گرم بنوشند و رو را بر سر و گردن
پیچیده و اگر احتیاج بلحاف باشد لحافی پوشیده بخوابند تا عرق خشک گردد پس تمه آبهارا در شیشه
کرده در عرض یک شبان روز قدری نیم گرم بعرض آب و قدری گرم بجای قهوه و قدری
بدل آب در طبخ غذا و خمیر نان بقدر خوراک آن شخص بکار برند تا تمام شود و هر روز همین دستور
عمل نمایند تا بیست و یک روز و یا چهل روز و روز هفتم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیستم بعرق
نشینند بدین نحو که مقدار هشت مثقال نادره مثقال چوب چینی را در یک من و نیم آب بوزن
شاه که یک هزار و هشتصد مثقال صیرفی میشود بدستور در دیگی علیحده طبخ نمایند جهت انکه
اگر همان دیگ آب مشروب باشد اگر قطره عرقی یا کثافتی در آن افتد باعث کراهیت و تنفر طبع
می گردد پس علیحده بودن بهتر است و آن دیگ را همان قسم گرما گرم و سر بسته بزیر کرسی
برند که در وسط آن سوراخی باشد یا وسط آنرا بخیزران که بهندی بنت گویند بافته باشند
و علیل بران کرسی نشیند و لحافی بزرگ بر خود گیرد بنوعیکه تمام بدن آنرا و کرسی را فرا گیرد
و رخنه از برای داخل شدن هوای خارجی و بیرون شدن بخار داخلی نماند و دهن و بینی آن
از برای نفس کشیدن بیرون باشد که خفقان و غشی آنرا طاری نگردد پس شخصی دست
در زیر کرسی کرده سر دیگ را اندک اندک بکشاید که بهمواری تمامی بخار آن بجمیع اعضای علیل
برسد خصوصا بعضو معلول که آنرا بیشتر بخار دهد تا تحلیل مواد ازان عضو بیشتر واقع شود
و یک پیاله شربت خوری آب چوب چینی مقرری را با نبات و یا بی نبات و با نبات اثرش
بیشتر است بنوشند تا اثر آن بباطن و اعماق بدن آن برسد زیرا که همچنانکه اثر بخار آن

بظواهر و اعالی بدن بیشتر است همچنان تاثیر شربت آب مطبوخ آن در باطن و اعماق بدن ازان زیاده است
و چون عرق بسیار آید و بنوز بسر حد ضعف نرسیده باشد لحاف را بر خود پیچیده بقسمی که هوا نرسد از کرسی فرود
آمده بخوابد بآرام تمام تا تمام عرق در بدن او خشک شود و درین هنگام نیز راه نفس کشیدن باز باشد
تا موجب ضعف و اضطراب و غشی نگردد و اگر عارضه دملی در سر و صورت و مجاری انف باشد در بیرون
تعریق گاه کاهی سر و صورت را محاذی اندک بخاری بدارد و چون اضطراب عارض گردد صورت
را از عرق خشک نموده اندک از لحاف برآورد و همچنین باید که در وقت بخار گرفتن و خوابیدن حرکات
بیجا و مختلف ننماید که عارضه رو دهد پس تمه آب هر روزه را بدستور بمصرف رساند و آب دیگی که در
زیر کرسی بوده اند دور نمایند که بکار نمی آید و اگر ماده بسیار غلیظ و مرض بسیار مزمن باشد بچهل
روز بخورد و بدستور مقرر و در مواد بارده قدری دار چینی سیلانی از مقدار یکدرم تا دو درم
بسحب امزجه ریزه کرده با چوب چینی بخیسانند و طبخ نمایند و بعد از بیستم سه مرتبه دیگر هر هفته یکمرتبه بعرق
نشینند بدستور مزبور فائده بدانکه در تعریق مراعات بدنیه و حالات مزاج از قوت و ضعف و شدت مرض
شرط است بعضی را هر روز جایز است و بعضی را یک روز در میان و بعضی را دو روز در میان و بعضی
را سه روز در میان تا یک هفته و زیاده هم بسبب بردباشت و طاقت و نیز مقدار زمان مکث آنرا
طویل و قصیر نمایند و هرگاه علت در عضوی خاص باشد و شامل تمام بدن نباشد اگر هر روز یکدور
در میان همان عضو را به بخار چوب چینی بدارد کافی است و بعد از فراغ از خوردن مطبوخ چوب چینی بیست
و یک روز این حلوا را بخورد و فائده ان مذکور شد صفت آن آرد گندم چهل مثقال آرد نخود
سی مثقال بروغن گاو بریان کرده عسل مصفی بیست مثقال نبات بقدر ضرورت گلاب و عرق بید
مشک حل کرده داخل نموده به پزند تا چون تر حلوا شود مغز پسته مغز بادام شیرین مغز خلنجوز
مغز خب السمنه مغز فندق مغز تا چیل مقشر مغز حبة الخضرا مغز خب الزلم از هر یک دو مثقال هم کوفته
داخل کرده بپزند تا شروع به پس دادن روغن نماید چوب چینی با وصاف مذکوره چهارده مثقال
خصیة الثعلب مصری چهار مثقال دار چینی بسباسه خولنجان مصطکی سورنجان دانه هیل بواقرنفل
عود هندی عود الصلیب جوز بوا زرنباد ثقاقل بهمن سفید بهمن سرخ از هر یک یکمثقال زنجبیل
زعفران از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بعد از فرود آوردن حلوا از آتش داخل کرده و طبق چینی

پهن کرده قدری نبات سفید کوفته بران پاشیده بطریق لوزیات بریده هر روز چهار مثقال آنرا
تناول نماید و بعد از اتمام حلوا بحمام رود و اثقال چوب چینی را سائیده بر بدن در حمام مالد و بار بعد
از دو روز بحمام رفته این ادویه را بر بدن طلا نماید عود هندی عود الصلیب قسط تلخ زوج ترکی زرنباد
سورنجان بوزیدان ماقر قرحا از هر یک یکمثقال چوب چینی نه مثقال کوفته بگلاب و آب ریحان تازه
سرشته روغن قسط دو درم داخل کرده پیش از داخل شدن در آب بر بدن مالد و بعد از دو
ساعت بشوید نسخه حلوائی چوب چینی دیگر قلمی فرموده اند که از قدوه الاطبا و الماجد نفیسه
قدس سره هست نافع از برای امراض مزمنه بارده چون مرض معروف با تشنک و جذام و درد مفاصل
و بهق و ضعف باه صنعت آن آرد میده چهل مثقال آرد و نخود سی مثقال بروغن گاو بریان کرده
عسل مصفی بیست مثقال نبات سفید بقدر ضرور بگلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان از هر
یک یک اوقیه خبر بزی حل کرده داخل نموده بالش ملایم بپزند تا چون ترحلوا شود پس مغز بادام
شیرین مقشر مغز پسته مقشر مغز فندق مقشر مغز نارجیل مقشر مغز جوز الخضر امغز انجلک مغز جلوزه
مغز جوز السمنه مغز شاه بلوط مغز بن مالور دا از هر یک دو مثقال وزیم کوفته داخل کرده بپزند تا شروع
برپس دادن روغن نماید پس از آتش برگرفته چوب چینی بصفات مزبوره چهارده مثقال خصیة
الثعلب مصری چهار مثقال دارچینی بهمن سرخ بهمن سفید قرنفل زرنباد دانه هیل مصطگی عود
الصلیب شقاقل بسباسه سورنجان مغات بغدادی نودری گلگون از هر یک یک مثقال جوزبوا زنجبیل
زعفران از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته داخل کرده نیکو برهم زنند و در ظرف چینی بهن کرده بران
قند سفید سوده پاشیده بطریق لوزیات به برند هر قطعه چهار مثقال هر روز یکقطعه صبح و یکقطعه شام بخورد
و بعد ازان نبات سفید تخم فرنجمشک کلاب عرق بید مشک بنوشند و اگر در آخر دو دانگ مشک تبتی
خالص در حلوا داخل نمایند بهتر است و اگر ضعف بر بدن طاری شود که قوت رفتار و پا نماند اکثر اوقات
روغن جوز بوا بر بدن بالخصوص پاها نا کمر و فقرات ظهر را و از حرکات بسیار و شدید اجتناب نماید
بدانکه بدین دستور هر روز هشت و نیم مثقال اگر یازده روز خورده شود چوب چینی هشتاد و دو
مثقال و نیم میشود و اگر بیست و یک روز خورده شود یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم میشود و اگر چهل
روز خورده شود سه صد مثقال میشود و اگر چهل و یک روز خورده شود سه صد و هفت مثقال و نیم میشود

و اگر هر روز هشت مثقال خورده شود در بیست و یک روز یکصد و شصت و هشت مثقال و در
چهل روز سه صد و بیست مثقال و در چهل و یک روز سه صد و بیست و هشت مثقال میشود
و اگر اثقال هر روزه را خشک نموده بعد از اتمام و فراغ از چوب چینی اندک اندک بجوشانند و بجای
آب بخورند در بعضی امراض مستحکمه بهتر است و بدانکه اگر در بعضی روزها آب مطبوخ و غذاها کوارا
و مشروب ننماید تفل آن روز را باد و مقدار از آب که مطلوب باشد بدستور مقرر طبخ دهند
و در مطعوم بکار برند و در مشروب نیز بد نیست و بعد از اتمام در ایام خوردن حلوا اگر هر روز
قدری از اثقال خشک کرده آنرا در آب یا به بعض عرقهای مناسبه مثل عرق کاوزبان و رازیانه
و شاهتره و عنب الثعلب و مانند اینها جوشش داده نیم گرم بجای آب بیاشامند و آب خالص سرد
ننوشند و بعد از حلوا نیز یازده روز از همان عرقها به تنهائی نیم گرم بیاشامند و بید مشک و
گلاب نیز خوب هست اما اگر مریض صاحب تب نباشد گلاب نیاشامد که محرک نزله هست و بدانکه
ملاحظه احتماء و پرهیز در استعمال چوب چینی از امور مذکوره بقدر برداشت طبیعت و قوت
و ضعف مزاج مریض و مرض هست نه آنکه بسیار شدید و تنگ باید گرفت که مریض ضعیف شود و ضعف
بسیار عارض گردد نه چندان بی ملاحظه بود که مرضهای بسیار ازان عاید شود زیرا که هر
مرضی که در بین چوب چینی عارض گردد چنانچه ذکر یافت باز موقوف باستعمال چوب چینی
ازان قویتر هست و بعضی عوارض نیز ازان قبیل است که زایل نمیگردد و مدت العمر می ماند پس
باری حال بقدر ضرور احتیاط و اجتناب اولی و واجب است و باید در ایام پرهیز غذا منحصر غذائیه
جیده الکیموس سریعة الهضم باشد مانند سیخ کباب بانان یا چلاو و پلاو ساده و یا شکم پلاو
و یا شلهٔ مزعفر و قلیه و شوربا و نخود آب همه کم روغن و زرده تخم مرغ نیم برشت و امثال اینها از گو
بز و بزغاله و گوسفند شیر مست و مرغ بچه و خروس بچه فربه و کبک و دراج و طیهوج و سنگخوار
و چرز و امثال اینها از هر یک که موافق مزاج دانند با بعض ادویه حاره مثل دارچینی و قرنفل و
هیل و قرفه و زعفران و زیره و فلفل و زنجبیل بقدر ضرور و اما باید که همه از برای صاحبان
آتشک و جذام و صاحبان قروح و جروح خبیثه مزمنه بی نمک و از برای دیگران کم نمک باشد و از
حلویات حلوای دارچینی و برنج و حلوا مغزی و شکر پاره و نشاسته و تفل و رازیانه و هیل و پسته

وچلغوزه وقرص دارچینی ومصطگی وبیل بوا وصندل وعنبر وعود وموز منقی وانجیر زرد خشک ودو
دانه خارک جهرمی ومانند اینها موافق مزاج ووقت وحال بتوان خورد وهمچنین پالوده وبن بهمه
وشربت قند یا بید مشک گلاب بانجم ریحان وشربتی بهمه بگرم نیز وبادام باعتبار ثقل آن مناسب نیست
واز سبزیها پیاز بقدر یکه گوشت را باصلاح آورد ونعناع وپودنه ومرزه وبادرنجبویه تجویز نموده اند
وبعد از فراغ تا چند روز نیز این امور را مرعی دارند وتقلیل وتلطیف در اغذیه اولی است واجتناب از
امتلا وتخمه وسوء هضم وهیضه واجب دانند ومحرور المزاجان را از ادویه حاره وشیرینها اجتناب
اولی است بلکه برای ایشان خصوصا صفراوی انار شیرین وانار بیدانه وسرب انار شیرین وشربت
زرشک وشربت ریباس وآلو بالو بعضی تجویز کرده اند اندکی نه بسیار انار وروز تعریق ویک روز
قبل ویک روز بعد ازان مناسب نیست واگر مبرود المزاج بلغمی را باشربت چوب چینی که در شرابها
انشاء الله تعالی ذکرش خواهد آمد بدهند خصوص صاحبان ضعف باه ومایوسین را بدین قسم که
اولا مقدار نیم درم تا دو مثقال از اجسب حال ومزاج بخورند وبالای آن آب مطبوخ چوب چینی
را دو یا دران حل نمایند ونوشند وباقی تدابیر منوط برای طبیب حاذق است وبدانکه چون رساله
حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی قدس سره جلیل القدر عظیم الفوائد ومدلل است هرچند بعض فوائدان
بالاجمال بیان نموده شده است لیکن چون خواست که این کتاب از فوائد تمام آن خالی نباشد لهذا
تمام انرا ایراد نموده حکیم قدس سره مفرمایند رساله حکیم میر عماد الدین محمود قدس سره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نعمائه والصلوة والسلام علی نبینا محمد وآله واصحابه افضل الصلوة واکمل التسلیم ✣ اما بعد
بدانکه این رساله ایست مختصر ومقاله ایست معتبر در امور متعلقه ببیخ چینی که حسب الامر نواب جهانبانی
وکشورستانی سلیمان الزمانی انکه از فهم ثاقب ورای صائب کوئی سبق از همگنان واقران بلکه
از عالمیان ربوده وابواب خیر واصطناع بر عالمی گشوده عالمی است در عالمی وجهانی در جهانی ودریائی
در دانائی سایه دولتش کم عزه صباح سعادت است همچون ظل شاخص در وقت استوا در اوائل
نهار در خط استوا از مشرق بمغرب کشیده انکه در خوردی از همه بزرگان ببرتبه بلندتر ودر سن

حداثت بحکم وراثت از همه دولت مندان ارجمندتر است نور حدقه شاهی ونور حدیقه شاهنشاهی
مجموع الطاف الهی الذی فی شانه ورد هذه الابیات علی خاطری مرتجلا وبه اباهی بیت

ای پرورش ذات تو از لطف الهی	انعام تو و لطف خدا نامتناهی
هرچند خرد خواست کند حصر کمالت	عاجز شد ازاوصاف کمال تو گواهی
کس را نبود هیچ شکایت ز زمانه	گر چرخ کند پیروی انچه تو خواهی

این حقیر بی استطاعت در هر صناعت محمود بن مسعود الطبیب الشیرازی رساله در خواص
وطبایع ومنافع بیخ چینی که تا قریب باین زمان معلوم کسی نبود در حیز تحریر آورده اگر
موافق صواب باشد ببرکت آستان علیین وآشیان امام الثقلین هادی الخافقین علی ابن
موسی الرضا علیه اکملها ومن التحیات اجملها وبتوجه شاهزاده عالمیان ونور دیده آدمیان
خواهد بود واگر موافق نباشد از وفور قصور این فقیر است لیکن امیدواری بتوفیق حضرت باری
غرا سمه چنان است که از انچه در بیان دوائی که معروف ومشهور است ودر همه کتابها مذکور
ومسطور اتم واکمل واحسن واجمل باشد انه علی ما یشاء قدیر وبه تحقیق رجاء المؤمنین جدیر ✣
مقدمه پوشیده وپنهان نیست که این بیخ درین تاریخ که مردم بران اطلاع واز استعمال
آن انتفاع یافته اند چنین مسموع شده که بعضی از اوقات در آن بلاد که این بیخ از انجا می آرند
قحطی در شهر پیدا شده بود مردم بصحرا متوجه شده اعتدا باصول واوراق نباتات مینموده اند
وچون این عذوبتی دارد وطعم ورائحه که موجب تنفر طبع باشد ندارد مردم باین بیشتر رغبت
مینموده اند اتفاقا در میان ایشان صاحبان امراض بوده اند خاصه سوداویه وقروح عفنه خبیثه
ولواصیر ونارفارسی ومانند اینها از خوردن این بیخ شفای کامل یافته اند وچون این حال مشاهده
ایشان شد ازان زمین استخراج مینمودند وبدیگر مواضع میبردند ومشتر شفا می یافتند وچون
دران صحرا بواسطه اضطرار قحطی نمک بهم نمیرسید اکل آن بیخ بی نمک بوده است باز بهر جا که میبردند
باز بی نمک میدادند وبتلاحق افکار وتجارب بسیار قرار بران داده اند که بطریقیکه حالات
معمول است میخورده اند وبعد از انکه باینجا آوردند تمیز نمیکردند در بعضی مفیدی بود ودر بعضی
فائده نمیداد بلکه مفرت میرسانید از انجمله بیگم را که حرم شاه جنت مکان مغفور مبرور شاه اسمعیل بود

فالجی طاری گشت و نصف اعضای او از حرکت باز ماند بعد از معالجات بسیار او را حرکت پیدا شد و دست همچنان از حرکت ماند و چون اول اشتهار این بیخ بود در دآن اندیشه کردند که مبادا مودی بهلاک شود و صلاح در آن دیدند که اول در دیگری تجربه کنند بعورتی که قریب باو در سن بود دادند مفید نیفتاد و بنا بران باو ندادند و اما در ریشها و در زخمها و قروح خبیثه و عفنه و وجع مفاصل و باد های آتشک که مدتهای مدید مزمن شده بود و هیچ تنقیه و تطلیه در آن مفید نمی افتاد بکم مرضی ازین امراض دادند که شفا نیافته باشند **فصل در تحقیق طبیعت او** چون از قول قدما در بارهٔ او نصی نیست تامل تمام در تحقیق طبیعت او هست مجملا چون نفع او در امراض سودا و یه هست و در طبیعت سودا برودت و یبوست هست بنا بر قاعدهٔ کلیه که شفای مرض بضد هست چنان ظاهر میشود که حار و رطب باشد و چون تاثیر او در حرارت ظهوری ندارد مینماید که در مرتبهٔ اول بلکه در اول مرتبهٔ اول باشد در حرارت دیگر چون فعل او ترقیق و تسهیل و تذویب مواد هست نه تغلیظ و اجماد و تحذیر و تصلیب باید که در طبیعت او حرارت باشد زیرا که طبیعت دوای معتدل از افعال مذکوره قاصره هست و هرگاه معتدل نباشد ظاهر هست که بارد نتواند بود و دلیل آنکه قلیل الحرارت هست آنست که در تکثیر مقدار و تکرار استعمال او احدث حرارتی زیاده نمی نماید و اما آنکه این رطب هست نه یابس همین دلیل حرارت جاری هست بجهت آنکه افعال مذکوره که ترقیق و تسهیل و تذویب مقارن یبوست نمیتواند بود و لیکن جایز هست که در وی یبوست قلیله باشد و بواسطهٔ مصاحبت آب بسیار یبوست او منکسر شود و بر رطوبت مائل گردد و میتواند بود که بواسطهٔ همین رطوبت بمکتسبه دفع یبوست کند و این احتمال قوی هست لهذا در حکم بر طوبت او تامل تمام هست بخلاف حرارت که باوجود انگسار او به برودت آب بالکلیه منطفی نمیشود و اما آنکه در رطوبت فضلیه هست تردد نیست و مراد از رطوبت فضلیه رطوبتی هست که در مزاج او باشد و ممازج اجزای تمام او نباشد و دلیل بر این آنست که سوراخ سوراخ میشود و با اندک زمانی متفتت میشود و چون این رطوبت فضلیه کسر حرارت او فی الجمله میکند قسمی که اندک کهنه شده باشد آنرا بهتر میدانند بواسطهٔ آنکه تاثیر او قوی میشود **فصل در بیان منافع او** همه کس نفع او را در قروح آتشک که به تنقیه و تطلیه و سائر تدابیر متعارفه مندفع نشود مشاهده کرده اند بعد از انکه در ین مرض کاهیده

وزبون شده باشند بعد از خوردن این بیخ بنسخهٔ وقوت اول رجوع میکنند بلکه بسیار بهتر از اول سرخ و فربه و با صفا و تراوت میشوند و در تعقدات و کراهای صلب سودا وی فائدهٔ عظیم دارد و بطریقیکه آفتاب برف و یخ را میکند از دین بیخ انها را میکند از دو در داء الثعلب و داء الحیه نیز بسیار نافع هست و اما نفع او بصعوبت پرهیزان برابری نمیکند و محتمل هست که در مالیخولیا و جنون و بهای کهنه نیز نافع باشد اگرچه در نسخهٔ طریق خوردن این بیخ نوشته اند ما مشاهده نرسیده و در برص سیاه و بهق سیاه بسیار مفید هست و در سرطان بواسطهٔ انکه مرض در کمال صعوبت است نادر انافع میباشد حکایت عورتی را سرطان رحم بود در سن بیست سالگی تقریبا و بدین سبب عقیم بود و فرزندا و نمی آمد و اگر حامله میشد زود اسقاط می کرد او را بعد از تنقیه بلیغ بیخ چینی دادند مرض او بالکلیه مرتفع شد و فرزندان متعدد آورد بزرگ و کامل شدند چند کس را دیدم که سرطان رحم داشتند و حامل شدند و در وقت وضع بواسطهٔ آفت عضو و قوت دفع جنین وجیع شدید طلق داشتند و مردند و بسیاری حامل نمیشدند و بحال ایشان اصلح می بود اگر این بیخ را میدادند بایشان یقین که فائدهٔ عظیم می یافتند اما چون خواص تمامی این بیخ مردم را معلوم نبود بعمل نمی آوردند و در جرب بواسطهٔ انکه مواد تحت جلد را بعرق دفع میکند نفع تمام دارد اما نفع او به مشقت پرهیز برابری نمیکند و خالی از نفعی ظاهر نیست و در اورام صلبه مفید و سیاه و ورم بیضتین نفع تمام دارد و در دمفاصل سودا وی را نافع هست این است منافعی که ازین بیخ اکثر مشاهدهٔ این حقیر شده **تنبیه** در نفع او و در ازالهٔ عادت افیون از افیونی که بواسطهٔ تعلیل دم و روح مضرت عظیم بشارب آن میرسد و انگه ترک نمیتواند کرد چنانچه در رساله افیونیه گفته ایم به سبب آنست که روح و حرارت بدنی بواسطهٔ قلت و افی و قادر باقلال بدن نیست و از خوردن آن اجتماعی حاصل میشود که بقوت تمام عود میکند و لا یزال درین حال مبتلا باین وبال است و این بیخ چنانچه مذکور شد ترقیق خون میکند و از خون رقیق روح بسیار متولد میشود پس ضعفی که از افیون حاصل میشود و بهوستی که او را هست بحرارت لطیفه و رطوبت ذاتیه و یا عرضیه او زایل میشود خاصه در زمان طویل و غالب آن ست که بتدبیر دیگر در ازالهٔ عادت افیون حاجت نمیشود و خواجگی پسر خواجه

شمس الدین محمد همدانی بعد از انکه بیست سال افیون و برش و مانند انها با فراط میخورد بیخ چینی خورد و از خوردن آن عادت او برطرف شد و بقوت و حال اول عود نمود و بسیاری نظیر او چنین کردند و کسانیکه بواسطهٔ تسکین اوجاع قدیمی افیونی شده بودند چون آن اوجاع را برطرف ساخت این عادت را نیز برطرف ساختند و چندان مشاهده شده که مشکل است حصر آن و بدانکه منافعی که در نسخه ها نوشته اند مطلقا درست نیست و مطلقا نیز باطل نیست و ما از برای هریک از صواب و خطا وجهی و حکمی بیان میکنیم آورده اند که این بیخ در مرض استسقا مفید است و این کاهی میتواند بود که سبب استسقا اورام صلبهٔ سوداویهٔ کبدیه باشد چون آنرا در ازاله انها اثری تمام است در استسقا نیز فی الجمله اثری دارد و دور نیست که فائده کند و با انکه در ازاله رطوبات استسقائیه به تعریق و ادرار نفعی تمام دارد و این در سوء القنیه که از اورام مذکوره باشد نیز خالی از نفعی نیست اما اگر زقی عظیم بل طبلی یا لحمی باشد عجب است که تاثیری بکند بلکه احتمال ضرر نیز دارد اما در طبلی فائدهٔ او معدوم و ضرر او معلوم و در دو قسم باقی بواسطهٔ انکه مرض از رطوبات حاصل شده و ترطیب این بیخ بسیار است نفعی معتد به ندارد و ضرری قوی دارد جهت انکه آن قدر تعریق و ادرار که او میکند باضعاف آن ترطیب میکند دیگر آورده اند که در مالیخولیا نافع است و این حق است جهت انکه خون را صافی و مشرق و نورانی میکند و کثافتها و کدورتها که موجب اظلام روح میشود در میاز دوا نیها مستلزم رفع این علت است و مالیخولیا از اقسام جنون و مانیا و قطرب نیز همین حال دارد و انچه آورده اند که جذام را مفید است جهت انست که تصفیه و ترقیق خون میکند و ازالهٔ تعقدات که لازمهٔ این مرض است مینماید و مواد تیرهٔ کثیره که مکدر لون است به تعریق اخراج میکند و ازاله بیوستی که لازم مرض است مینماید مجملا بهمهٔ وجهه نفع تمام دارد درین مرض و اما نفع او در لقوه اگر موافق تجربه واقع شود سبب آن است که مواد متشنجه و مرخیه را به تعریق اخراج میکند اما فائدهٔ او در برص سیاه ظاهرا و در برص سفید جهت انکه خون صافی رقیق درین اوقات بسیار حاصل و ظاهر میشود و ازالهٔ رنگ و طبع غذای عضو مبروص میکند و مادهٔ برص را نیز شیافتیا به تعریق در ایام دراز بواسطهٔ انکه ترقیق کرده است اخراج مینماید و اما فائدهٔ او در قولنج بواسطهٔ ترقیق و تحلیل مادهٔ

محدث قولنج است باید دانست که مراد مردم از لفظ قولنج تشنج امتلائی اعضلات و اعصاب و رباطات است و در دیگر از انصباب مواد درین اعضا حادث میشود و نفع این بیخ در اینها حاجت بیان ندارد و اما قولنج که متعارف اطباست و آن وجع امعاست که بواسطهٔ عسر خروج ما یخرج بالطبع است نفع این دو را در ازالهٔ تمکن و ازمان او هست و اگر نه با انکه معلوم ماست که حل قولنج صعب کند بمشقت پرهیز او نمی ارزد و اما فائدهٔ او در ورم الورک که از اثر کهنگو گویند آنست که رطوبت غلیظ که متشرب شده در جرم عضو بواسطهٔ لطافت بخار لطیف میشود و در مدت مدید بعرق و بخار دفع میشود و به تخصیص که مادهٔ وسبب آن منقطع میشود بواسطهٔ انقطاع تحمیه و همین دلیل نفع او در عرق النساظاهرست و اما در مرض کلی بواسطهٔ تحلیل مادهٔ به تبخیر و تلئین و توسیع مسامّ جلد و تصفیهٔ دم از کدورات و شوائب مغلظه و محترقه و همچنین در امراض معقده و بواسیر جهت انکه حدوث اینها از مواد غلیظهٔ سوداویه میشود و این دوا در دفع سودا اثر عظیم دارد و اما نفع او در ترتیب ربع بواسطهٔ تلطیف مادهٔ و اصلاح دم و ازالهٔ کیفیت سوداویه از اخلاط و اعضاست و اما نفع او در مفاصل از انجه در وجع الورک گفته شده ظاهر میشود با نکه مادهٔ این در صعوبت و غلظت کمتر است از آن و اما نفع آن در دار الفیل و دوالی هم بواسطهٔ تصفیهٔ دم و زوال سوداویت و غلظت مواد است این است سبب نفع او درین مرضهای مذکوره فصل معلوم است که در امراض کثیرهٔ صعبهٔ مزمنهٔ نفع و قوت تاثیر بحیثیتی که دارد که بعد از انکه در امراض مذکوره از سائر معالجات مایوس گشته باشند در استعمال این بیخ نجاح و نجات تمام و فلاح و خلاصی مالا کلام حاصل میشود و ازین است که گفته اند که پرورش او از آب حیات است به تخصیص که روایت کرده که از حوالی ظلمات می آورند خواه این ظن صواب باشد و خواه خطا و سبب نفع کلی این دوا در بدن از چند وجه است و محتمل است که از تمام وجوه باشد و محتمل است که وجوه غیر معلومه زیاده از معلومه باشد ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وجه اول آن است که بخار این دوا بعد از طبخ و نضج کامل و تلطیف حرارت طبخ آب او تمزیج این دو اهم در ظاهر بدن و هم در باطن او تاثیر میکند اما در ظاهر ظاهرست و اما در باطن جهت نفوذ او در باطن از هر یکدر استنشاق و تنفس ریه

ازان اثر کلی بدماغ والف ومجرای میان الف وفم وحلق وقصبهٔ ریه ودل میرسد وخود بخار
که از مسام باندرون رفته بواسطهٔ سرعت عوض به بسیاری از مواضع بدن میرسد سیر
چنین ظاهر شد که هیچ موضع نیست ازبدن که این بخار دران تاثیر بسیار ندارد وجه ثانی از تاثیر
این دو اخوردن آب کرم او هست که بالخاصیت وبالطبع منجذب میشود ودر عروق زیاد ازانکه
آب فقط منجذب شود واین معنی برسارب این دو اظاهر هست زیراکه از خوردن آب او اصلا
ثقلی نمی یابد وسبب این سرعت انجذاب آن هست که این آب بحرارت طبخ درغایت لطافت
شده بجهت انکه سر آن رابسته اند وبخار آن چون راه بیرون ندارد بسرد یک میرسد ومستحیل
باب میشود وباز در دیک می ریزد وعلی هذا آب او در لطافت بمرتبهٔ اعلی رسیده واین
چنین آب چون در معده رسد زود در عروق نفوذ کند وبجگر وسائر اجزای بدن رسد
خاصه که حرارت طبخ هنوز باو هست واین موجب سرعت نفوذ او هست وچون خود در کمال
رقت ولطافت هست چون اخلاطی که ممازج ومصاحب اویند لطیف میشوند ودر قوت ایشان
زیاده از قدر طبعی میشود ومعلوم هست که همچنانکه باعضا مدد غذا میرسد که اگر منقطع شود
آن عضو ضعیف وفانی میشود همچنین مواد امراض با وجود انکه صلابت زیاده از قدر متعارف
داشته باشند اغتذا بمواد مناسبه میکنند وهرگاه که مواد بدنی اینحال پیدا کرد مرضی که ازان
نشو ونما داشته باشند در کمال لین ورخاوت وضعف خواهد بود وهرگاه که اینحال یوما فیوما
بهمو وارد شود بسیاری نمیگذرد که ازان مرض اصلا اثری نمی ماند وجه ثالث آن هست
که بدن متکیف بکیفیات بخار متحلل میشود واین کیفیت میماند در بدن بواسطهٔ تواتر ورود
آن وعدم انفعال باب وغیر آن وعدم تبدیل ثیاب ومسام بدن اکثر اوقات منفتح هست
واین موجب وصول کیفیت دواست باعماق بدن ودر تحت جلد خود البته میرسد و
ازانجا شیأ فشیأ باقاصی بدن بواسطهٔ انکه حرارت در وتاثیر بسیار کرده واخلاط
حاده حاره مصاحب او هست تحلیل تمام نیست ودر وسخ نیز وبسیاری ازانجزء
نیز در منافذ جامه هست واین مستلزم آن هست که تحلیل قوی حاصل شود خاصه در جلد
وما دون او وانچه دور هست از مسام بواسطهٔ انکه اثر مافی المسام باو میرسد آن نیز تحلیل

میابد وجه رابع آن هست که ترک ملح مصلب مجفف میکند ودر اعضا بواسطهٔ آن لین ورطوبت
حادث میشود واز نمک اعضا صلب میشود ونفوذ دوا در وبه تعسر میشود وقوام رطوبت را نیز
تغلیظ میکند ومنجمد میسازد وبرای ایمعنی در مولود آب نمک بر اعضای میباشند تا صلب شود واز
مماسات ثیاب صلبه وهوای بارده متضرر نشود وجه خامس قریب باانچه سابق مذکور شد هست
که چون آنرا در آب میجوشانند وطبخ او را میخورند در عروق دقیقه ضیقه نفوذ میکند وبمواضعی
که محل صلابت وغلظت هست میرسد خواه بواسطهٔ طول استعمال که او در همه جا میرسد وخواه بواسطهٔ
انکه طبیعت باذن خالقها توجیه امور نافعه بمواضع لایقه میکند وشیأ فشیأ تدویب مواد صلبه
مینماید بحرارت لطیفهٔ ذاتیه وبکمیتیه از حرارت طبخ وانتلطیف میکند اگر به تبخیر میکند اخراج آن از
مسامات بخار میکند واگر بطریق تسهیل میکند بامائیت طبخ بطریق عروق وترشح از مجاری بول
مندفع میشود ومیتواند بود که بهر سه طریق دفع کند وجه سادس ترک اطعمهٔ غلیظهٔ غیر ریه هست و
استعمال صالحهٔ الکیموس پس ازین مادهٔ مرض امراض منقطع یا کم میشود وطبیعت بر آن
مستولی میگردد ودفع میکند وجه سابع آنست که تقلیل غذا خواه اختیاری وخواه اضطراری
جهت انکه طعام بی نمک وموجب عدم توجه تام طبع هست بان وتقلیل غذا موجب تقلیل مواد
میشود وتقلیل مواد موجب استیلای طبع بر دفع مرض وجه ثامن طول زمان هست جهت انکه مرض
هر چند ضعیف باشد در مدت طویل اثر قوت او اقوی میشود وقریب باین معنی در اثنای وجوه
مذکوره گذشت وجه تاسع آنست که بواسطهٔ عدم تنفس از هوای بارد سخونتی در ارواح
قلبیه واز انجا در تمام اعضا وارواح حاصل میشود وموجب تحلیل قوی میشود وجه عاشر آن هست
که طبیعت درین اوقات که غذا کمتر میابد رو می آرد باصلاح مادهٔ مرض وصرف میکنند ان را
در مصالح خود وجه حادی عشر آنکه بعضی از مقدمات که از مطاوی ما سبق معلوم شده آن هست
که اگر شخصی چند روز متعاقب غدهٔ از غدها هر چند که صلب وقوی باشد در آب کرم فقط
بگذارد وبسیار زمان نگذارد که آن غدهٔ بگداز دپس اگر در مدت چهل روز این آب بخار
مذیب را استعمال کند البته از باطن بموضوع ورم میرسد جهت انکه آب مشروب باقاصی
اعضا میرسد وباخود بهمه مجاری میبرد بدلیل انکه بول کسی که در پا جنابت باشد سرخ

میباشد و هر گاه هر روز بآن موضع میرسد تحلیل بسیار و اثری قوی خواهد کرد یوما فیوما مادهٔ مرض
کم خواهد شد و هر گاه که کم میشود تحلیل و استهلال میشود جهت آنکه محلل یوما فیوما اقوی میشود زیرا که
اثر او و کیفیت او تمام زائل نشده و اثر دو اروز دیگر با و میرسد همچنین محلل نیز یوما فیوما کم میشود
و هر گاه که فاعل قوی میشود و منفعل ضعیف فعل با کمل وجوه و قوع یابد و اما در قروح و نواصیر
که بواسطهٔ ردائت غذا آن قرحه ناصور میشود و هر گاه آن ردائت برطرف شود اخلاط صالحی
که کاسر کیفیت ردائت آن باشد یا به تحلیل رود بواسطهٔ قوت محلله و یا منتشر شود و طول ملاقات
او بدن را برطرف شود بلکه مجموع این امور و امثال آنها واقع شود و برطرف شدن اینها بسیار
صعب نباشد و اما در سایر امراض نکه سبب و علت آنها مذکور میشود **فصل در**
شرایط خوردن این بیخ اما شروط منقسم است بدو قسم یکی آنکه متعلق است به نفس
این دوا دوم آنکه متعلق است باستعمال او اما اول و دران چند شرط است اول آنکه سرخ
باشد و سفید او بآنکه غالب سنگین تر می باشد دلالت بر غلبهٔ فجاجت و قلت نضج و حرارت می
کند و این چنین بیخ طبیخ او نیز سرخ است دوم آنکه سنگین باشد جهت آنکه سبک او کهنه
و بوسیده و کم قوت است بنا بر آنکه سبک او بواسطهٔ غلبهٔ اجزای هوائیه خفت پیدا میکند و
اجزای هوائیه متخلخل المزاج است و تخلخل موجب تاثیر هوای خارج در باطن و تحلیل قوای او سوم
آنکه کم کره باشد و سطح ظاهر او مستوی باشد چه انچه برخلاف این باشد یا آنست که در زمین کم رطوبت
نما یافته است و بیبس بر و غالب شده و معلوم است که انچنین دو اجذب غذای خود نتوانست
کردن و ناقص و کم قوت مانده و یا آن است که هنوز استکمالی نیافته که بیرون آورده اند و رطوبات
غیر ممازجهٔ او مفارقت نموده اند و خشکیده مانده و ضعف و نقصان این در دفع علت ظاهر است
چهارم آنکه متوسط باشد در کوچکی و بزرگی و اگر چنین نباشد افراط در بزرگی چندان مذموم نیست
مادامیکه جمیع صفات حمیده با او باشد اما خورد و با وجود آنکه در اکثر حالات اثقل میباشد بواسطهٔ
نقصان نمو قوت و کمال نیافته پنجم آنکه در رطوبتی غالب نباشد زیرا که طعم غالب دلیل است
که جسم دیگر ذو طعم در و نفوذ کرده و احداث طعم نموده و چون در اصل خالی از طعوم بعذوبت
مایل است هر چه نه انچنین باشد مغیری بر و مستولی شده خواهد بود و انچنانکه مغیر طعم است مبدل

مزاج است ششم آنکه رائحهٔ با او نباشد بهمین دلیل مذکور میشود آنکه رنگ ظاهر او مخالف باطن نباشد
بلکه آنکه سرخ تر و ماسوای این دلیل آنست که رنگ از خارج استفاده نموده باشد هشتم آنکه
چهار دانک آن قسم سنگین و دو دانک سبک تر باشد دلیل این در مقالهٔ مذکور است نهم آنکه
مستوی الاجزا باشد در صفات مذکوره و آن لون و صلابت و لین بست دهم آنکه در آوردن
او را از مغیرات و مفسدات نگاهدارند مثل آب دریا و نم و باران و گرمی آفتاب و آتش و مجاورت
چیزهای که مغیر و مفسد مزاج است مثل کافور و فرفیون و خندبیدستر و مسک و امثال اینها
و این شرط عام است در اکثر دوا یازدهم آنکه درست باشد و ناکوفته جهت آنکه قوت او زود
به تحلیل میرود خوب و بدا و متمیز نمیشود و همچنین شرطها که در جمیع ادویه عقاقیر آورده شده
در اینجا نیز ملحوظ دارند قسم دوم از شروط آن که متعلق باستعمال باشد و دران نیز چند
شرط است اول آنکه این بیخ چنانکه مذکور شد بعضی سبک باشد و بعضی سنگین و آن را
بکاردی پاره پاره کنند به تلی کاغذ و اندکی ازان کنده تر حاصل چنان باید کرد که مرتبهٔ
اول در جوشانیدن طبخ استیفا تمام قوت او نموده باشد و آن قدر قوت دران نمانده
باشد که در مرتبهٔ ثانیه که مطبوخ میشود میان او و بید کهنه فرقی نباشد بلکه فرق باشد که در خوب
بید کهنه فی الجمله قوتی هست و در مثل این نی و کاه هست که میکوبند او را و او بقدر رجو و نخود و باقلا خورد
می کنند و این بدنیست مادام که ماننده ریزه نشود و اگر بشود آنرا بدل کنند بوزن آن بیخی
که بطریق مذکور باشد بسبب آنکه انچه مانند آرد شده در و چند مضرت است یکی آنکه در و قوتی نمیماند برای
طبخهٔ ثانیه دیگر آنکه بعضی از اجزای او با آب مشروب داخل میشود و دران نیز چند مضرت است
یکی آنکه کم میشود برای طبخهٔ ثانیه دوم آنکه قوت او در طبخهٔ اولی زیاده از قدر مطلوب میشود و بهمانکه
تفریط خوب نیست افراط نیز مضرت است سوم آنکه آب را غلیظ میکند و در منافذ و مسالک دقیقه
نفوذ بر وجه مطلوب نمیکند چهارم آنکه او نیز در بعضی مجاری میماند و احتمال تشدید دارد و دیگر
آنکه چون در مقدار کمتر از بافی اجزاست تاثیر و انفعال او از حرارت طبخ و غیر آن متشابه
نخواهد بود پس در تاثیر با دیگر اجزا متساوی نخواهد بود شرط دیگر از قسم دوم وزن معین
است بدستور مذکور که به بنجر به بصحت رسیده که ما دون آن غیر موثر و ما فوق آن مضرت است

سیوم انکه طبخ باب که اگر صوف سازند و یا معجون کنند و یا غیر آن و یا انکه بدستوریکه بعد ازین می آید ترتیب
یافته باشد خاصیت مطلوبه از و بفعل نمی آید و تعیین آب در میان مایعات بواسطه آنست که قابل
همه قوتهاست و منافات با هیچ قوتی ندارد و مالوف همه طبایع است چهارم تعیین وزن آب جهت انکه
زیاده بران موجب ضعف یا بطلان قوت او میشود و کمتر ازان موجب غلظ قوام و تاثیر آن زیاده
از حد مطلوب و بتجربه و شاهد عدل حکم و صدق است پنجم پوشیدن او در وقت جوشیدن
تا انجره که حامل قوت اوست بیرون نرود و نقصان قوت او لازم نیاید ششم انکه جوشیدن
تا حد معین و آن کمتر از ثلث است که استیفای استخراج قوت او چنانچه مطلوب است بشود هفتم آنکه
بخار او در وقت سرد بک برداشتن و دیگ [illegible] لحاف بردن نیاید که در روی و کلوی او
برآید هشتم انکه آن بخار که بعبث بیرون آید ضایع نشود و هم برای مصلحتی صرف شود و آن این
است که بخار یکه بسیار از قوت دوا با اوست بعضی از بیرون بدن تفتیح مسام کند و رطوبا نیکه
بواسطه حرارت بخار ذوبان و سیلان پیدا کرده از مسام بیرون آید و همچنین بدماغ از ممر تنفس
و استنشاق و پرشدن سر و روی اثر کلی میکند و رطوبات غلیظه که در دماغ است میکداز دو در سینه
و شش و آلات تنفس اثر عظیم میکند حاصل انکه آن بخار در ظاهر و باطن بدن تاثیر قوی میکند و رطوبات
را تحلیل سے برد اما تاثیر او در اعالی بدن زیاده است از انکه در اسافل جهت انکه بالطبع صعود بخار
بجانب بالا است و در تنفس نیز بالای بدن متاثر میشود نهم انکه از ان آب مقدار انیکه بخار او بیرون
آمده باشد و حرارت او هنوز فاتر نشده باشد یک پیاله و نیم بیاشامد بعد از تصفیه تا این آب بحرارت
بالفعل و بالقوه انچه بخار در جوف اعلی اند کم کرده باشند این در جوف اسفل اضعافا مضاعفه
آن بکند در عروق نامسار یقا نیز نفوذ کرده تفتیح آنها کند و در جگر همچنین و از انجا از مجرای جوف
باعضا رساند و انچه مذکور شد از منافع و فواید بفعل آید دهم انکه بقیه آن آب را دو نصف کنند
نصف صباح تا پیشین و نصف پیشین تا شب جرعه جرعه بجای آب بیاشامند یازدهم انکه ازین آب
قدری در دیگ طعام و در شربتها بلکه در ابریق آب طهارت کنند تا از همه جهتی در بدن اثری
ازین آب حادث شود دوازدهم انکه استعمال اطعمه ماکولات او بی نمک باشد جهت انکه در نمک تضلیب
اعضا و تجفیف رطوبات است و این معنی منافی افعال این بیخ است چنانچه مذکور شد سیزدهم

انکه انست که از خوردن تریشیها و لبنیات و همه طعامها بپرهیزد از چیزی چند که مجوز است احتراز
کند و بسبب آن حاجت به تفصیل ندارد چهاردهم آنکه احتراز کند از مباشرت مطلقا و سبب
آن نیز معلوم است پانزدهم از اعراض نفسانی مثل غم و هم و غضب محترز باشند و امریکه مفضی
بیکی ازینها باشد مثل غضب در بعض احوال و وجه آن بر خبیر بصیر مخفی و مستور نیست شانزدهم از
حرکات عنیفه مجملا و از جمیع چیزهائی که حافظ صحت را می باید مرعی دارد [illegible] این دوا نیز می باید کرد
آنهارا مرعی دارد هفدهم خشک کردن بیخ جوشانیده است و آن چنان است که در سایه خشک کنند
در طوبات اورا بالکلیه تنشف کنند تا از تعفین محفوظ باشد و اگر زمستان باهوای نمناک باشد
بآفتاب یا حرارت آتش ملایم خشک کنند و در کیسه یا در کاغذی کنند و بران بنویسند که بیخ
روز فلان تا بیست روز و روز بیست و یکم [illegible] روز اول و روز
چهلم بیخ جوشانیده روز بیستم هزدهم این [illegible] یهای دوبار جوشانیده را بدستور مذکور خشک سازند
و حاجت آن نیست که مفرد باشد بلکه [illegible] را یکجا باهم میتوانند کرد اما در خشک کردن مبالغه باید
کرد نوزدهم آنست که ازین بیخ جداجلوای به پزند یا داخل زفت نموده بر سر اقرع نهند یا
خشک کرده بر جراحت افشانند بیستم آنکه وقت خورد و عرق کردن تغیر جامه نکنند و بحمام
نروند جهت انکه در بخار یکه در بیرون بدن تاثیر کرده قوتی از و در بدن و جامه میماند از دوام
ملاقات تاثیر عظیم حاصل میشود و اگر این شستشو دائر آن باطل میگردد و رطوبات بدنی را بواسطه
طول تاثیر قوت و حرارت غریزی تاثیری هست که کمتر از تاثیر قوت دوا نیست و ازین است
که تا بحدی مبالغه نموده اند که دست و روی را با آب خالص نشویند بیست و یکم انکه بدن را
از هوای سرد نگهدارند خاصه در زمانیکه مسام بدن بواسطه تعرق منفتح شده باشد که درین
هنگام برودت هوا در اقاصی بدن نفوذ کند و آن تحلیل و تلیین مطلوب است بفعل آید بفعل نمی
آید و دیگر مضرتهای کلیه رو بترکیب مینماید واضح باشد که تغیر بدن در حرارت و برودت موجب
وهن ترکیب بدن میشود و تخلخل و تکاثف متعاقب بتدریج خلل عظیم میرساند قیاس از کرم کردن
به شب و در آب سرد انداختن باید کرد که بعد ازان که این را مکرر کنند باندک سعی منفتح میشود
با وجود صلابت قوی که او راست پس واجب است که بعد از تعریق توقف تمام کنند تا بدن

بحالت اصلی عود نماید بعد ازان اگر تردد اندک نماید رواست بیست دوم آنکه بگذارند که آب بخ
گرمدار شرب و شربت بر آن بسته سخت سرد شود که موجب حدوث قوانجی یا وجعی قوی در اندرون
شود بیست سوم از امور یکه محدث مرض باشد خاصه مرضیکه منافی باشد خاصه تیهائیکه بحسب ضرورت
معالجه او را مقدم باید داشت استعمال چیزی چند باید کرد که موافق صحت و غرض مطلوب باشد
و رفع این چنین غائله کند **فصل در بیان تفاوت امزجه در خوردن این دوا مختلف**
نماند که مزاجیکه برودت و یبوست بر و غالب است خاصه که در آخر سن شباب و اول کهولت
باشد انتفاع او ازین دوا اتم و الیق است و اطفال بواسطه غلبه رطوبت اصلیه و مشایخ
بواسطه رطوبات فضلیه ازین دوا کمتر منتفع شوند دیگر مزاج اصلی ایشان بواسطه مرض تغیر
یافته باشد که این هنگام متحمل است که بسیار بایشان برسد خاصه کسانیکه در آخر سن صبا و اول
شباب باشند و بواسطه امراض سوداویه قریب المزاج شیخوخه حاصل کرده که ایشان
میتوانند بود که بسیار منتفع شوند و اما مشایخ با آنکه رطوبت فضلیه ایشان بواسطه عارضی بر طرف
شود و دق شیخوخه ایشان بر طرف گردد و بصلاح آمدن ایشان بواسطه انخطاط قوی دور است
و چند کس را دیدم از پیران که بواسطه خوردن این دوا اول نوبت حبس بول شد بواسطه
آن که رطوبات منجذب در عروق ایشان باعضای ایشان میشود بواسطه ضعف قوت تمام
بعروق مندفع نمیشود و بجانب گرده و مثانه می آید و چون در طی مسافت طویل مختلط با اخلاط
غلیظه میشود و بواسطه کثرت و غلظت قوت ایشان از دفع آن عاجز میباشد حبس بول میشود
و بعد از تحمل بسیار خطرهای شدید مشاهده میشود اما تقطیر البول بواسطه ضعف ماسکه
پیدا میشد و بهیچ وجه مندفع نمی شد و بعد ازین بسیاری نمیگذشت که از پا در میگذشت و ایشانرا
از چیزهای که بی اختیار اتفاق افتاده و زیدن باد شمال بود با وجود انکه در میان تابستان
بود که او دخل کلی در حبس ایشان بود دومی پندارم که اگر بجانب مثانه عود نمیکرد در اعضای ماند
و موجب استسقا میشد و اما امزجه باردهٔ رطبه که بلغمی و مائیت در و غالب باشد این دوا را در و
ضرر بسیار است جهت انکه حرارت ضعیفه را و دران مزاج تاثیری ندارد و رطوبت او ضرر بسیار
میرساند و اما در مزاج صفراوی نفع فی الجمله دارد چه اصلاح آن مزاج میکند و حرارت او را مشتعل

نمیسازد بلکه سورت وحدت او را میشکند و در او اعتدالی و قوتی احداث میکند و اما در دموی مزاج
نیز خالی از ضرری نیست اگر کوشند حفظ صحت بمثل است و چنانچه گذشت غالب در طبع او حرارت و رطوبت
است پس باید که دموی مزاجان صحیح را این دوا بسیار مفید باشد گویم که این دوا بواسطه دوام
مشابه بطبیعت دم بلکه طبیعت سائر اعضا نمی شود بلکه احداث کیفیتی می کند ورای انچه بدان
راست پس دم را از حرارت و رطوبتی که موجب اعتدال اوست بیرون می آورد و بدرجه
بالاتر ازان میرساند که مرتبه افراط است و برین قیاس با قی اخلاط و سائر اجزای بدن پس مشابه
کیفیت بدن نخواهد شد بلکه غالب بر کیفیتی بدنی و خلطی خواهد بود و در طی این کلام حکم بر انکه
موافق دموی مزاج نیست ظاهر شد اما اختلافات فصول در شرب این دوا بدانکه
بهترین اوقات شرب این دوا وسط بهار است و اوایل خریف بطرفین صیف که تمام آن
در اول ربیع و اول خریف شود و بدترین اوقات آن است که برودت هوا تکثیف مسام
نماید و ظاهر قیاس عقل مقتضی آنست که اسنان و امزجه و فصول و بلدان متساوی الاقدام
باشند در استعمال دوا لیکن بنظر تحقیق چنان ظاهر می شود که اسنان متساوی نیستند
چنانچه گذشت و فصول و بلدان برابر باشند **فصل در مقدمات خوردن آن**
جمهور بر انند که قبل از استعمال آن استعمال اخلاط فاسده بلکه استعمال خلطی که سبب
مرض است بکنند تا انچه بماند اندک باشد و این بیخ در اصلاح و دفع آن قوی باشد و بر طبیب
لبیب تعیین منضج و مسهل و تلیین در خور هر مرض و مزاج و اسنان است و اما طریقه آن
علی سبیل التمثیل بیاوریم که اگر آن نهج را معمول دارند شفا و صحت مقارن افتد ازان جمله
هر گاه که جهت قروح و نواصیر که از آبله فرنگ پیدا شده باشد و هند منضجات آن مرکب
از پوست هلیله زرد هلیله سیاه گاوزبان بادرنجبویه انجیر آلوی بخارائی مویز منقی بنفشه
عناب اصل السوس تخم کاسنی بیخ کاسنی تخم خبازین گلقند آقتابی ترنجبین و مسهلات
که در مطبوخ داخل میشود تربد و افتیمون و بسفایج و مانند اینها زود تر داخل کنند تا هر چه
یومافیوما نضج یابد اینها اخراج کنند و کمتر نماند تا هم نضج قلیل باقی اسهل باشد و هم دفع آن
آسان تر و ادخال الهلیلجین در اول مرتبه جهت آن است تا فائده آن بیشتر بظهور رسد زیرا که

عمده اند در تصفیه دم و تقویت اعضای غذا که بواسطه ارخای ادویه منضجه سست شده باشند
و بواسطه انصباب مواد فاسده در احشا ضعف یافته تلافی کنند و دیگر مقاصد که تبیین آنها مستلزم
تطویل کلام باشد و این ادویه را تا روز چهارم معمول دارند و در پنجم مضاعف با نیها سنا کی
پنج مثقال تا هفت مثقال داخل کنند و چون رافع اکثر مضار سنا کی گل سرخ است
و فی الجمله اسهالی بسهولت میکند سه مثقال داخل کنند و کسی را ندیده ام که استعمال
سنا کی بی کل کرده باشد و اگر طبیعت لین چندان پیدا نکند گاه باشد که روز ششم و هفتم
نیز داخل کنند جهت اصلاح جگرگاهی از نیم مثقال تا دو مثقال ریوند چینی در جلاب اگر بدهند
نفع کلی دهد و روز ششم یا هفتم یا هشتم علی السیاق الاحتیاج جلاب ضعیف مشتمل بر بعضی از ادویه منضجه
بدهند و اگر حاجت باشد استراحت فرماید روز آخر از ایارج فیقرا و غاریقون و ریوند چینی
و تربد سفید از هر یک نیم درم مستحم الحنظل نیم دانک مجموعه یک دانک و نیم سمط مغسول نیم درم مصطکی
و مقل و کتیرا و نمک هندی از هر یک دو نخود بدهند و ده مثقال شراب بغشه وقت سحر بدهند
و بعضی از اطبا مثل صاحب معالجات بقراطیه در جمیع میان صبر و غاریقون امتناع مینمایند
بنابرین اگر احتیاط کنند غاریقون داخل نکنند بواسطه انکه در ایارج فقیرا صبر هست و بعوض
آن حجر ارمنی بوزن آن داخل کنند میشاید **فصل در ترتیب خوردن بیخ چینی** میباید
که بستانند از وصد و پنجاه مثقال زرکری و آن شش دانک است و صد و شصت مثقال عطاری تر بیخ
ابریشمی که هر مثقال از آن بیخ دانک باشد آنرا به بیست و یک حصه کنند و هر روز حصه را مثل باقلا
و کوچک تر خورد کنند و در یک من و نیم آب بوزن تر بیز بجوشانند تا به نصف آید و در بعضی نسخ
آمده در دو من آب بجوشانند تا به سه چهار یک آید و بعد از انکه بخته شود بر بالای دیگ استاده
سر دیگ را بردارد تا بخار بر روی و کلوی او برآید یا انکه همچنانکه در دیگ است پیش خود نهد
و لحاف بر سر کشد و سر دیگ را محاذی روی و سر خود بگشاید تا عرق تمام بکند و گاه گاه دهن
واکند و نفس بکشد هم از دهن و هم از بینی که بخار خوب باندرون برسد و بعد از ان صاف
کرده دو پیاله از ان بخورد و بعضی گفته اند که یک پیاله و نیم بیاشامد و تتمه آنرا در آن
شبانروز بخورد و آب دیگر بخورد و دست و روی خود را هم بدان آب بشوید و در وقت

کردن میباید که دو دانک سنگین و دو دانک سبک باشد هر روزی مقدار هفت و نیم مثقال که
دو دانک میشود تخمینا و تخمینا جهت آن گفتیم که فی الحقیقه از دو دانک کمتر میشود و بعد ازان در
دیگ سفالین پاک شسته کنند و آب بوزن مذکور در و بریزند و دیگ دیگر بر سر او نهند سر
نگون و اطراف انرا بخمیر بگیرند بعد ازان بر آتش نهند و بجوشانند میباید که از هیچ طرف محل تنفس
نداشته باشد که بخار بیرون رود و همچنان سر بسته سر شیب لحاف برند و سرش بگشایند
و نوعی کنند که بخار بر سر و رو برسد و همین بیخی که یک بار جوشانیده باشند بار دیگر بجوشانند
بهمین طریق تا چهل و دو روز تمام شود و پرهیز نمایند از لبنیات و حموضات و بقول و سبزیها
و میوها و نمک و آب و غیر از نانی بی نمک و برنج بی نمک بخورند و از هوا اجتناب نمایند و
شربت قند یا نبات بخورند و در طعام و چیزی بخورند و گوشت بره کباب هم میتوان خورد
و درین مدت اصلا مباشرت نمیباید کرد و تبدیل لباس و غصه و غم نمایند و بحمام نباید رفت
و آخر روز چهل و دوم بحمام رود و در نسخه اصل مذکور است بهر مرض که خورند الله سبحانه تعالی
شفا میبخشد و تفصیل مذکور سابق واقع است و در بعضی نسخ آمده که تا بیست و یک روز هر
روز هشت مثقال بجوشانند چنانچه صد و شصت مثقال باشد و این چون مشتمل بر مقدار
اکثر بواسطه احتیاط اشتهر است و کسانیکه سه صد مثقال استعمال مینمایند اگرچه مشتمل بر احتیاط
هست اما مستلزم افراط است **فصل در استعمال این بیخ** بغیر طریق مذکور معلوم
باشد که بعضی چوب چینی دوباره جوشانیده را خشک میکنند و میکوبند و داخل حلوایی آرد
و روغن میکنند و میخورند اما عجب است که بعد از دوباره طبخ و تجفیف در او قوتی مانده باشد
و اگر بخورند و آرد و روغن فقط بخورند و این چنین چیزی دران نکنند و بعوض آن دارچینی
کنند اولی خواهد بود و حلوا نقد سازند و اگر حلوا بآرد برنج سازند بهتر است چرا که غلظت و
تسدید آن کمتر است و اگر با قند و یا عسل ترکیب کنند و مانند معجون و شربت بکار دارند نسبتی دارد
و بسیار مردم باشند که فواید این دوا ایشان را حاصل شود اما تاب مشقت و پرهیز دور و دراز
ندارند این وزن مذکور را کوفته بیخته سفوف میکنند و نشنیدیم و ندیدیم که یکی را انتفاع
حاصل شده باشد اما اگر بکوبند و بحسب مصلحت هر مرض با بعض ادویه ترکیب ساخته بقند

مقوم وعسل معجون سازند وهر روز قدری بخورند وغذا وپرهیز مقرر معمول دارند اگر
تمام منافع آنرا نیابند بعضی از آنها لامحاله حاصل شود انشاء الله تعالی تمت الرساله واما آنچه
حکیم هاشم طبرانی در رساله خود طریق استعمال آنرا نوشته این است که ملاحظه نمایند
قبل از شروع اگر بدن محتاج بفصد وتنقیه باشد فصد وتنقیه آن ضرورست هرگاه خون
فاسد باز آید وبدن بسیار واز علامات آن ظاهر باشد بقدر فساد وزیادتی بنیه وقوت حال
مریض اولا آن خون را دفع باید نمود واگر خون بسیار غلیظ وکثیف باشد واز فصد رقیق آن
دفع گردد وبقیه غلیظ تر شود بعد از چند روز از خوردن این دوا یا در اثنای منفج که قوام خون
باعتدال مایل گردد فصد نمایند زیرا که قطع تنقیه [illegible] ودلیل مکرر تجربه شده که باوجود فساد وزیادتی
خون این دوا نفع نکرده بلکه ضرر کلی از وناشی شده هرگاه باشد که باوجود فصد در اثنای چوب چینی
بفصد دیگر محتاج شوند باوجود احتیاج تامل ننموده بفصد مبادرت نمایند وهمچنین است حال
تنقیه وبقول جمعی که میگویند در اثنای این دوا فصد وتنقیه مناسب نیست اعتماد نه نمایند وچون
مادهٔ مرض از اشک سوداویت وکثافت خالی نیست بهتر آن است که در اوائل این مرض یا در
اثنای منفج یا چوب چینی که قوام خون را اعتدال حاصل میشود فصد نمایند ودر امراض سوداویه
ومزمنه رگ را گشاده بزنند ولحظه بلحظه دهن رگ را بانگشت بگیرند تا طبیعت خون غلیظ فاسد را
بموضع فصد نزدیک سازد وچه اهتمام طبیعت در دفع مواد فاسده وحفظ صالح بسیار است واین
معنی موجب عدم عروض ضعف وغشی نیز هست لهذا اکثر اوقات اطبا بنابرین منافع برین
نهج ودستور امر بفصد مینمایند خصوص درحالتی که گمان ضعف وغشی باشد وتمامی مراتب مذکوره
از ضرورة فصد وفصد قبل از منفج وچوب چینی در اشک وسائر امراض معتدل کم نمودن خون
منوط برأی وحدس طبیب است که از نبض وبشره وقاروره وسائر علامات استنباط وحکم مینماید
واز ملاحظه قاروره بهتر ظاهر میشود وهمچنین هرگاه اخلاط فاسده در بدن بسیار باشد اخراج اخلاط
که سبب آن مرض باشد لازم وضرورست تا بسبب تنقیه قدری از خلط فاسد دم دکم شده در اصلاح
ودفع باقی بطریق تکمین وتحلیل وسیلان از راه بخار وعرق وبول وادرار اثر این دوا قوی
وظاهر گردد وآنچه بعضی را اعتقاد این است که فصد وتنقیه اصلا نباید وموجب ضعف میشود غرض

ازین دو اکه تقویت حرارت غریزی وقوتهاست حاصل میشود از صواب دور است چه هرگاه
خلط فاسد در بدن بسیار باشد وچوب چینی مادهای فاسده ساکن را به تلیین وترقیق سیلان
حرکت دهد وبر دفع تمامی قادر نبود بعضی را بعرق وبخار وادرار دفع کند وبعضی دیگر باعضای
رئیسه یا شریفه یا ضعیفه ریخته شود موجب ضرر وخطر هلاک میشود مگر آنکه قدر خلط فاسد
قلیل باشد که بچوب چینی دفع گردد یا آنکه مریض ضعیف باشد وتاب تنقیه نداشته باشد یا آنکه غرض
از چوب چینی دفع مرض مادی نباشد بلکه ترطیب وتبرید یا تقویت قوی وحرارت غریزی باشد
که درین حالات تنقیه ضرور نیست بلکه مضرست پس خلاصه کلام در باب فصد وتنقیه آن است
که اگر خون یا خلط فاسد بسیاری در بدن [illegible] دون دفع آنها چوب چینی نفع نمی نماید وضرر
میرساند وفصد وتنقیه لازم است مگر در [illegible] شوند که از فصد وتنقیه ضرر میرسد
وگاه باشد که سبب تلف وهلاک شود اگرچه تلیین منفج ومسهل درخور هر مزاجی ومرضی و
بنیه وشخصی بر طبیب لبیب سهل واسان است اما بنابر انکه این رساله در هر باب تمام باشد طریق
بر سبیل اجمال بجهت ابدان وامراض متوسطه ومواد مختلفه بیان مینماید که هرگاه بدان نهج و
قانون ودستور عمل نمایند حق سبحانه تعالی مقارن آن شفای کرامت فرماید چنانچه اگر ماده
صفراویت داشته باشد دو روز هر روز منجضی از بنفشی وگل نیلوفر وتخم خطمی وخیارشنبر
واصل السوس وتخم کاسنی وبیخ کاسنی از هریک دو مثقال تمرهندی هفت مثقال تربجبین
وشیرخشت از هریک ده مثقال بدستور معمول خیسانیده وجوشانیده صاف نموده میل
نمایند وروز سوم باضافه سنا مکی چهار مثقال گل سرخ دو مثقال مغز خیارچنبر ده مثقال
روغن بادام دو مثقال بنوشند وروز چهارم دوای روز سوم را باضافه پوست بلیله
زرد پنج مثقال تربد سفید بروغن بادام چرب کرده خراشیده دو مثقال میل فرمایند اگرچه
مشهور این است که تربد مسهل بلغم است اما تربد مجربین محقق است که طبیعت او مسهل صفرا
وچربش مسهل بلغم است وروز پنجم راحت نموده سحر روز ششم جی از ریوند چینی یک
مثقال پوست بلیله زرد دو مثقال سقمونیای مشوی یک دانگ مثقال حب ساخته فرو برند و
فنجانی آب نیم گرم از عقب آن بنوشند بعد از دو ساعت منفج روز اول را بدستور میل نمایند

وغذا یکروز قبل از تنقیه و دو روز بعد قیمه شوربا یا کوشت خروس بچه یا بره نمایند و در ایام منضج و مسهل نخود آب واگر مانعی از ترشی نباشد قبل از منضج و ایام منضج و یکروز بعد از فراغ تخم هندی ترش و بقند شیرین بسیار بخورند واگر ضعف باشد شربتی از عرق بید و بید مشک که بسیار شیرین نباشد نیز میتوانند خورد و دوم از فراغ میتوانند رفت و پارچه نانی با مربای زرشک یا آلو یا گیلاس از شربت های ترش مثل شربت فواکه ترش یا سکنجبین سفر جلی خورند واگر ماده بلغمیه داشته باشد سه روز هر روز منضجی از پرسیاوشان اصل السوس بیخ کرفس انیسون رومی زوفا بیخ رازیانه انیسون تخم کاسنی عنب الثعلب از هریک دو مثقال انجیر یزدی پنج عدد و مویز دانه بیرون کرده سه مثقال شربت زوفا هفت مثقال گلقند آفتابی ده مثقال بنوشند و روز چهارم بجای هلیله سیاه پوست هلیله کابلی از هریک چهار مثقال ایرسا دو مثقال میل نمایند واگر ضعفی باشد راحت نمایند والا روز پنجم باز منضج روز اول را بدستور و سحر روز ششم جبی از ایارج فیقرا پوست هلیله کابلی از هریک یکمثقال ترنجبین سفید نیم مثقال غاریقون دو دانگ مثقال شحم حنظل یک دانگ مثقال جب ساخته فرو برند و از عقب آن فنجانی آب نیم گرم بنوشند واگر تنقیه کامل ازین دوا ها حاصل نشده باشد یکروز استراحت نموده روز دیگر باز منضج روز اول و روز دیگر بعد ازان حب مذکور را بدستور بنوشند واگر در اعضا درد و وجع باشد سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره از هریک دو مثقال اضافه منضج و مسهل نمایند و غذا دو روز قبل و دو روز بعد و ایام راحت قیمه شوربا یا کوشت تعلی و شیشک و هیل و دارچینی و قرنفل و زعفران نمایند و ایام منضج و مسهل نخود آب در روزهای آخر شربت قند با گلاب و عرق بید مشک و تخم ریحان موافق و مناسب است و اگر ماده مرض سوداویت داشته باشد سه روز هر روز منضج از گاو زبان بادرنجبویه شاهتره پرسیاوشان اسطوخودوس اصل السوس بیخ کاسنی انیسون رومی از هریک دو مثقال انجیر یزدی پنج عدد شربت اسطوخودوس ده مثقال بنوشند در روز چهارم باضافه بسفایج فستقی هلیله سیاه پوست هلیله کابلی از هریک سه مثقال اضافه نموده میل نمایند و روز پنجم بدستور منضج روز اول و روز ششم مسهل روز چهارم را بنوشند و روز هفتم استراحت نموده سحر روز هشتم جبی از ایارج فیقرا پوست هلیله کابلی از هریک یکمثقال حجر ارمنی مغسول

لاجورد مغسول غاریقون از هریک دو دانگ مثقال افتیمون رومی نیم مثقال حب ساخته فرو برند و فنجانی اب نیم گرم از عقب آن بنوشند واگر تنقیه کامل ازین ادویه نشده باشد یک روز راحت نموده باز منضج روز اول را میل نموده روز دیگر حب را بدستور بنوشند و غذا و شربت بدستور سابق باشد و هرگاه ضعفی باشد بقدر سه چهار مثقال شربت کاوزبان یا عرق کاوزبان و بید مشک میل نمایند و بعد از فراغ از تنقیه هر ماده تا چند روز تقلیل و تلطیف در غذا ضرور و لازم است تا بدنی که از خلط فاسد پاک شده از مبادی اغذیه تولید خلط فاسدی در و بزودی نشود چه درین وقت تولید خلط فاسد بیشتر میشود و این بود منضجات و مسهلات مناسبه مواد صفراویه و بلغمیه و سوداویه و ابدان و امراض متوسط که معمول و موجب فقیر است هرگاه مادهٔ مرض بیشتر یا کمتر باشد یا مرض مرکب که سبب آن مثلا دو خلط باشد یا مزاج و بدن ضعیف تر باشد بحدس صائب و رائی ثاقب قدر ادویهٔ منضجه و مسهله در فراخور آن زیاده و کم و مدت منضج و مسهل را بیشتر یا کمتر نموده دوا های هر خلطی را با دوا های خلط دیگر که مزاج او باشد ترکیب دهند تا غرض و مقصود حاصل شده عرض و مرض بالکلیه دفع شود و اما انچه در بیان دستور خوردن بیخ چینی بطریق عرق بنابون معمول مشهور از مقدار خوراک و قدر آب و مقدار جوشانیدن و مدت خوردن و بعرق نشستن پرهیز و غیر ها قریب بانچه در صدر ذکر یافت بیان نموده اند لهذا استعراض ذکر آن نکردید و اما انچه معمول ایشان است بیان مینماید **فصل** بدانکه دستور یکه در باب خوردن این دوا از قدر شربت هر روز و مقدار خوراک و مدت آشامیدن و جوشانیدن با آب بوزن معین و رسیدن بقدر مقرر بیان نموده و در رسائل مذکور و مسطور است شاید با بدان و امراض و امزجه باشد که بحد اعتدال و واسطه در ضعف و قوت و شدت و خفت و حرارت و برودت باشند والا در تمامی امراض و امزجه و ابدان و اشخاص مختلفه این دستور از جادهٔ صواب دور و منحرف بنماید زیرا که موافق قانون کلی قدر شربت و مدت شربت و مقدار آب و سایر شروط و مقدمات انچه مذکور شد فراخور مزاج و بنیه و مرض و سن و سایر حالات هست گاه باشد که مزاجی بسیار ضعیف باشد و قدر هشت مثقال ضرر رساند و کمتر نافع باشد چنانچه به تجربه ظاهر شده و قیاس نیز دلالت دارد بر اینکه تاثیر دوا در بدن بعد از تاثیر بدن هست در دوا و اخراج قوت او بدن هرگاه

زیاده از مقداری باشد که بدن در و تواند تاثیر نمود اثری نخواهد داشت چنانچه اگر سقمونیا مقدار
دانگی دهند اسهال بسیاری میکند و اگر زیاده باشد اصلا اسهال نمی نماید پس صواب آن است
که اولا قدری کمی داده و بتدریج اضافه سازد و گاهی نیز برعکس است که در مزاج و بنیهٔ قوی قدری
کم را اثری نیست و از قدر زیاده کمال انتفاع میباید در بعضی وقت شاید هر روز تا ده دوازده مثقال توان
داد و بسا باشد که مرض صعب بنماشد و نیم خوراک کافی باشد و این نیم خوراک نیز بعضی اوقات
اتفاق می افتد باید که در عرض شانزده روز میل نماید و گاهی نیز در عرض هفت و هشت روز و هرگاه
صعب شدید باشد محتاج بخوردن دو خوراک میشود و یک خوراک را نیز بعضی اوقات باید که در عرض
چهل روز و گاهی در عرض پانزده روز و شانزده روز میل نماید و همچنین قدر آب و جوشاندن
نیز مختلف میگردد و در مزاجهای حار خصوصا در مرض یرقان غالب باشد قدر آب زیاده از دو من تبریز
باید و کمتر از دستور مذکور باید جوشانید که مثلا نصف آب بماند تا وافی بصرف و ضرورت نماید و در
مزاجهای بارد قدر آب را کمتر و بیشتر جوشانیدن که به ثلث یا ربع رسد و در اصل آب نیز مختلف
میگردد و گاه باشد که در مزاجهای حار صفراوی و مزاجهای گرم باید که عرقهای سرد تنها مثل
عرق بید و بید مشک و نیلوفر و کاسنی داخل نموده و یا آب و عرق با یکدیگر ممزوج و در امراض
و امزجه سوداوی به عرق کاوزبان یا با دربنجبویه یا شاهتره هریک به تنهائی و یا از هریک قدری
با یکدیگر ممزوج باید نمود و در مزاجها و مرضهائی که سوداویت غالب نباشد و رطوبت زیادتی داشته
باشد گلاب یا عرق رازیانه یا عرق اذخر هریک به تنهائی با ممزوج باهم یا ممزوج با آب باید
مجملا در هریک ازین ابواب بنابر اختلاف احوال و امزجه و امراض دستور کلی قرار نمی توان داد
و تعیین هریک ازین مراتب در امراض و امزجه منوط برای وحدس طبیب لبیب است اما بنابر
آنکه میخواهد که این رساله تمام باشد بر سبیل اجمال و دستور خوردن این دوا را بسه طریق
که تجربه نموده مذکور میسازد و امیدوار که هرگاه موافق آن عمل میل نماید حضرت حق سبحانه
تعالی مقارن آن صحتی کامل و شفائی عاجل کرامت فرماید طریقهٔ اولی که در آبدان و امراض
متوسطه تجربه داده شده آن است که یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم از چوب چینی سوهون
مذکور را در عرض بیست و یک روز بدستور مذکور سابق و بدین قانون میل نمایند هفت روز

اول هر روز هفت مثقال و هفت روز دیگر هر روز هفت مثقال و نیم و هفتهٔ آخر هر روز هشت مثقال و این
طریقه بحسب قیاس و تجربه بهتر از دستور مذکور است زیرا که از الفت و عادت و طبیعت بدوائی
اثر او کمتر میشود پس اگر هر چند روز قدری اضافه نمایند که اثر او کم نشده قوی تر گردد بهتر باشد
لهذا اطبا چنین معالجه مرض هر چند روز از دوائی بدوائی رجوع و تغیر نسخه میکنند هر چند که هر دو در
آثار و منافع و مزاج بهم نزدیک باشند و یا انکه قدری همان دوا را زیاده مینمایند و دستور
نشستن بعرق که بیان کرده قریب بقانون طریقهٔ اول است که بیان شد و لکنه بنابر این دستور
که قدر خوراک یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم است در هفتهٔ اول که هفت مثقال میل میشود
قدر آب یکمن و سه چهار یک تبریز که یکهزار و پنجاه مثقال باشد میباید که چندان بجوشد که سه صد و
نود و سه مثقال و چهار و انک و نیم بماند که با [illegible] لی یکصد و پنجاه مثقال آب و انچه
باقی می ماند پنجاه و شش مثقال و یکدانک و نیم با [illegible] هفتهٔ دوم که هفت مثقال و نیم خورده میشود
قدر آب یکمن و سه چهار یک و یکسیر تبریز که یک هزار و دو صد و بیست و پنج مثقال و نیم خواهد بود
که از جوشانیدن چهار صد و بیست و یکمثقال و پنجدانک و نخودی باقی نیز همان پنجاه و شش مثقال
و یکدانک و نیم باشد و در هفتهٔ سوم که هشت مثقال خورده میشود بهمان دستور اول سابق
هست که قدر آب دو من تبریز است و انچه باقی میماند سه چهار یک اما طریقهٔ ثانیه که مناسب موانق
ابدان قویه و امراض صعبه است آن است که سه روز اول هر روز شش مثقال و سه روز دیگر
هفت مثقال و سه روز دیگر هشت مثقال و سه روز دیگر نه مثقال و سه روز دیگر ده مثقال بدستور
مذکور جوشانیده میل نمایند و همه روزه یا یک روز در میان بعرق نشینند و بهتر آن است
که در سه چهار روز اول به عرق نه نشینند تا مسامات مفتوح و رطوبات رقیق و مواد استعداد
دفع بهم رساند و ازین قرار در عرض پانزده روز یکصد و بیست مثقال چوب چینی میل نمایند
و اگر احتیاج بخوردن باقی باشد از قدر ده مثقال اضافه نساخته سه روز دیگر نه مثقال و
سه روز دیگر هشت مثقال و سه روز دیگر هفت مثقال و سه روز دیگر شش مثقال میل نمایند
که مدت خوردن بیست و هفت یوم و قدر خوراک دویست و ده مثقال شود و باز اگر احتیاج
باقی باشد سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز چهار مثقال و سه روز سه مثقال و سه روز

دو مثقال بدستور میل دلید که مدت خوردن بسی و نه روز و قدر خوراک بدو بست و پنجاه و
دو مثقال سده و قدر اب و مقدار جوشانیدن و آب تنها یا عرق تنها یا ممزوج با آب و سایر مشارب
بدستور نیست که سابقا بیان شد و در هر یک موافق حرارت و برودت و یبوست و رطوبت و
مفرادیت و سوداویت مزاج بدان قانون عمل نمایند و در اوقاتی که قدر چوب چینی را کمتر
مینمایند که هر روز چهار مثقال میل میشود یا کمتر و آب آن وفا بضرورت نمی نماید از قلل ایام
سابق که خوب خشک ساخته باشند و فسادی بآن راه نیافته باشد بقدر هر روز چهار پنج مثقال
را جوشانیده صاف نموده صرف نمایند و همچنین بعد از فراغ و چند روز یکه آب باید میل نشود اما دستور
سوم که مخصوص امزجه و ابدان ضعیفه است آنست که سه روز هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر
پنج مثقال و سه روز دیگر شش مثقال و روز دیگر هفت مثقال میل نمایند که در عرض دوازده
یوم شصت و شش مثقال چوب چینی خرج میشود و اگر احتیاج باقی باشد از هفت مثقال تجاوز
ننموده و سه روز دیگر هر روز شش مثقال و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز
چهار مثقال و سه روز دیگر سه مثقال بدستور نوشتند که مدت خوردن بیست و چهار روز مقدار
چوب چینی صد و بیست مثقال گردد و قدر آب وجوشانیدن و تبدیل آب بعرقهای گرم و سرد
یا ممزوج ساختن آب و عرق بایکدیگر نوعی است که مکرر بیان نمود و اگر حرارت نباشد قدر آب
با عرق را کمتر و بیشتر بجوشانند غایت کمی آب آن است که باز ار هر مثقالی صد مثقال باشد و نهایت
جوشانیدن انکه ربع او بماند چه کمتر ازین آب و زیاده برین جوشانیدن موجب غلظ قوام
آب چوب چینی میگردد و اگر حرارت مزاج غالب باشد قدر آب با عرقهای سرد را بیشتر کنند
و کمتر بجوشانند و غایت زیادتی آب آن است که باز ار هر مثقالی دویست مثقال باشد و نهایت
کمتر جوشانیدن آن است که بنصف رسد چه زیاده برین قدر آب داخل ساختن و کمتر ازین جوشانیدن
سبب ضعف قوت آب این بیخ میشود و حد وسط مقدار آب و جوشانیدن آن است که مذکور
شد و اگر سوداویت بر مزاج غالب باشد عرق گاوزبان و بادرنجبویه و اگر رطوبت غالب باشد
گلاب و عرق رازیانه الحاصل بهمان دستور که بیان شد سلوک نمایند و در این دستور نیز بهتر آن
است که تا چهار پنج روز به عرق نه نشیند و بقدر قوت و طاقت هر سه چهار روز یکبار بعرق بنشیند اگر

اگر مفروض آنست که مزاج و بدن ضعیف است هرگاه چنین باشد تاب عرق هر روز نه نخواهد داشت
تا اینجا بیان طریقه حکیم هاشم بود و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین آورده
که چوب چینی را بچندین نهج استعمال مینمایند به تحریق و قهوه و تقوع و حلوا و سفوف و معجون
و عرق مستقطر ازان و انچه به تجربه رسیده دوای مفرده در منافع چون چوب چینی مشاهده
نگشته و دیده نشده و قسمی از اقسام استعمال آن چوب دیده نشده که موافقت بحالی
از احوال بدن انسان نداشته باشد با ملاحظه شرایط و آداب طریقه استعمال آن بطور
عرق بطریقه ایشان و طریقه حکیم ارزانی نیز قریب بطریقه اولی است که از حکیم میر عماد الدین
محمود است که از رساله اصل فرنگان اخذ نموده و خود به تجربه رسانیده اند الا انکه میر محمد
مومن از هشت مثقال تا ده مثقال نوشته اند و طریقه حکیم میرزا قاضی قریب بطریقه
حکیم محمد هاشم است بلکه حکیم هاشم ازایشان گرفته اند با تصرف دیگر و همه خوب و مستحسن
است و هر یک بمزاجی و مرضی از قوت و ضعف و توسط و غیر آن موافق و حکیم میرزا قاضی
در رساله چوب چینی خود نوشته اند که در رساله حکمار فرنگ موافق مشهور میان
خواص و عوام مسطور است که صد و پنجاه مثقال صیرفی شش دانگی ازین بیخ را باید
گرفت و به بیست و یک حصه باید کرد و هر روز یکحصه را استعمال باید نمود اما بخاطر این فقیر
رسیده که در بعضی امراض چون قوی ضعیف باشد معلوم نیست که طبیعت تاب این مقدار
ازین بیخ داشته باشد و چون تاثیر دوا در بدن بعد از تاثیر بدن است در او پس اگر این بیخ
را زیاده از مقدار یکه بدن در او اثر تواند کرد استعمال نمایند این بیخ هم در بدن اثر نخواهد
کرد پس در این چنین مرض اندک بیخی استعمال باید نمود و هر چند در قوی های بدنی قوتی
بهم رسد این بیخ را زیاده باید کرد پس کلیه خوب نباشد که چه مقدار ازین دوا در امراض استعمال
باید کرد آخر به تجربه در ماده جمعی کثیر به تفصیل ظاهر شد که در بسیاری از امراض اگر
بدستور مشهور استعمال این بیخ نمایند اثر نمیکند و اگر بدستوریکه که گفتم بدهند نفع عظیم میکند
پس ظاهر شد که در همه امراض یکمقدار ازین بیخ که هفت مثقال و نیم باشد استعمال نمی باید کرد
پس بحدس طبیب در بعض مرضها هر روز زیاده و کم باید کرد و در امراضیکه احتیاج نیست که هر روز

ازین بیخ را زیاد و کم کنند اگر در هفته اول هر روز هفت مثقال و در هفته دوم هر روز هشت مثقال و نیم و در هفته آخر هر روز هشت مثقال استعمال نمایند اولی خواهد بود جهت انکه هر چند طبیعت الفت بدو اگیرد اثر و وادر و کمتر میشود پس باید که هر چند روز اندکی ازین بیخ را زیاده کنند تا اثر این بیخ کم نشود و اکثر اوقات این بیخ را باین دستور داده ایم و مجرب است و خوراک چوب چینی بایستی دستور صد و پنجاه و هفت و نیم مثقال میشود و در بعضی رسالهای اطبای فرنگ یکصد و شصت مثقال مذکور است و در بعضی سه صد مثقال و این در بیشتر مرضها افراط است و حکیم کمال الدین شیرازی نیز برین است که بیست بخش کرده برای بیست روز هر حصه هشت مثقال است آنرا در دو من آب بوزن تبریز بجوشانند چندانکه چهار یک بماند بدستور یکشبانه روز بجیسانند بهمان بیخ و نوشته که ثقل بیخ چینی را خشک نموده بیست و یک درنجار برند بهمین بیخ و الثقال این را نگهدارند که دوائی سراقرع است و باقی شرایط و تدابیر به بیخ مقرر مذکور است و حکیم میرزا قاضی نوشته که مستعمل اهل تجربه آنست که هفت مثقال و نیم که مقدار اوسط است در یک من و نیم آب بوزن تبریز بجوشانند تا بنصف آید و در بعضی نسخها مذکور است که در دو من آب بسنگ تبریز بجوشانند تا بسه چهار یک رسد و در بعضی بلاد متعارف است که در سه من آب بسنگ تبریز بجوشانند تا به نصف رسد اگر در بدن مایئت باشد و عطش نباشد آب را کمتر داخل کنند و اگر مواد یابسه غلیظ باشد یا عطش بافراط داشته باشد آب را زیاده باید کرد و اگر مقدار این بیخ را از هفت مثقال و نیم زیاده یا از و کمتر استعمال نمایند آب را آن نسبت زیاده و کم باید کرد و اگر آب وفا بعطش و طعام نکند بالضرورت آب را زیاده کنند و بعد از اتمام بیک روز بحمام روند و اگر وجعی باقی باشد روغن ناردین بر بدن طلا نمایند بعد ازان داخل آب شوند و بدستور اول نمک را پیش از روز چهل و دوم در طعام داخل نباید کرد و بدستور دوم بعد از یکهفته از اتمام این بیخ نمک را اندکی داخل کنند و هر روز قدری زیاده کنند تا انکه بعد از بیست روز بدستور صحا نمک را داخل نمایند بعضی بعد از اربعین که از ابتدای خوردن چوبچینی یکصد و تمام نمک بخورند و بعد از دو اربعین میوها توانند خورد و جماع مضرت

ندارد و بعد از سه اربعین ترشیها و سبزیها و لبنیات مضرت ندارد و اما هر چند از نهار اکتفا استعمال نمایند اثر این بیخ بیشتر خواهد بود اما مطبوخ آن بطریقه رمولوی افندی احمد بن لطف الله رومی در رساله او که ترجمه از ترکی بعربی نموده و اصل آن از فرنگ است و انشاء الله تعالی در خاتمه تمام آن رساله مذکور خواهد شد و اینجا ترجمه آن بالاجمال مینماید آنست که نوشته اند دوا را با مختلف متکثه از مطبوخ و معجون و سفوف و غیرها استعمالی نمایند و اشهر انها مطبوخ است جهت انکه الطف و سریع النفوذ تر از سائر تراکیب است و حرم آن ثقیل و در استعمال آب آن نیز بچند طریق است اشهر انها آنست که از برای هر روز طبخ جدید نمایند جهت انکه آب آن بسبب لطافت زود متغیر میگردد و در اختیار وزن آن سه مرتبه [illegible] قوت مرض و مریض مرتبه اولی که ملیاست آنست که بگیرند هر روز مقدار بیست و چهار درم از جید و مختار ان و ریزه ریزه نموده و با مقدار یک مشت سویز سیاه آسته بیرون کرده و اگر از صنف کشمش باشد بهتر است و قلیلی اصل السوس مقشر و اندکی صندل سرخ و صندل سفید و در شش رطل آب گرم یکشبانه روز بجیسانند پس در دیگ کلی که اندرون آن لعابدار باشد سر از آب بر نور و خمیر مستحکم نموده با آتش بسیار ملایم طبخ نمایند تا به ثلث یعنی دو رطل رسد و امتحان آنرا بطور متعارف نوشته اند از مقیاس بچوب و غیر آن پس فرود آورده ردای بر سر گرفته مقدار پنجاه درم تا صد درم آنرا قدری نبات داخل کرده نیم گرم بیاشامند تا عرق شود و وقت شام نیز بدستور و مراعات در تفریق هر دو وقت صبح و شام بقدر احتیاج و ضرورت و حالت مرض و مریض است در شدت و ضعف مثلا اگر مزاج مریض و مرض قوی باشد هر دو وقت الا یک وقت و در مدت زمان مکث نیز بدستور بجدی که در کثرت باعث ضعف و در کمی بی فایده نباشد مرعی دارند و تتمه آب را صاف کرده اوقات دیگر نیم گرم بجای آب بیاشامند و اثقال آنرا در شش رطل آب بدستور طبخ دهند تا به نصف رسد پس صاف نموده بمصرف مشروب و مطعوم و غیرها رسانند و وجه داخل نمودن نبات و شیرینی آنست که دفع مخدر زیادتی پس آن نماید و نیز گبد بخوبی آنرا قبول کند و بزودی جذب نماید زیرا که گبد مشتاق

گشیزی است بمناسبت مزاج خود و نیز بسبب قوت جلای خود معین بر افعال چوب چینی گردد
و مرتبه ثانیه که وسطی است آنست که هر روز مقدار پانزده درم را در شش رطل آب بدستور
طبخ دهند تا بدو رطل رسد و بهمان مصرف رسانند و استعمال را نیز و مرتبه ثالثه که ادنی است
و مختار در جمیع مراتب و امزجه و اکثر امراض است نزد حذاق متاخرین از اطبا و آن آنست که
هر روز مقدار ده درم آنرا در سه رطل آب طبخ نمایند تا بیک رطل رسد پس بدستور صرف
نمایند و افعال مذکوره را بهمان دستور بجای آب بیاشامند و در طبخ طعام و قهوه اگر معتاد بقهوه باشد
داخل نمایند و در باب تحفیه و پرهیز و اجتناب از آب سرد و هوا و نمک و غیرها بدستور مزبور متعارف
مشهور که ذکر یافت بیان نموده و لیکن مدت ایام را ذکر نکرده شاید بمتعارف مشهور که بیست
و یکروز تا چهل روز است حواله نموده و گفته که مزاج این دوا بنا بر قول صحیح معتدل قلیل
الحرارة یابس در درجه اولی است و در رطوبتی است موافق رطوبت عریزی حیوانی از این جهت
باعث تسمین مهزول میشود و در آن قوت فاذره هر به زائده شدیده برادویه دیگر است بنا بر ان
دفع سمیت اخلاط فاسده مینماید و مصفی و مسکن دم ست بالخاصیت و مقوی معده و کبد و
مفتح سدهٔ آن و سائر سدهای اعضا و مجاری است و سائر امراض را به تفصیلی که ذکر یافت
گفته که نافع است خصوصا امراض جلدیه را به تصرفات مناسبه از کمی و زیادتی مقدار شربات
و ترکیب نمودن با دویه لائقهٔ هر مرض و وجه ابتدای ظهور شهرت آن چنین نوشته که بادشاهی
از بادشاهان نصاری ملقب بجارسایعنی ملک الملوک مبتلا شد بمرض وجع مفاصل و متمکن و مزمن
شد آن مرض بحدیکه ماهر شدهٔ اطبا از معالجه آن و بعد از زمانی طویل یکی از کمنامان اطبا از بلاد چین
این خشبه را آورد و معالجه آن بادشاه را بآن نموده و در زمان قلیلی مرض او بالکلیه زایل گردید
و شفا یافت پس اعتبار بهم رسانید آن دوا بانحای مختلفه و وجوه کثیره در امراض صعبه استعمال
نمودند و یافتند آنرا نافع در کل و از انجا در سنه نهصد و پنجاه هجری نبوی صلعم بالطراف منتشر
گردید و شهرت یافت و بالفعل فرنگان از بلاد چین به بلاد روم وغیرها از راه دریا بر اکب
می آورند و از انجا مسافران به بلاد عجم وغیرها می برند و از راه خشکی نیز از بلاد خطا و اطراف
چین می آورند و گفته آن بیخ درختی ست از قبیل بید و بیشتر بر کنارهای چشمها و نهرهای

و مجاری آب می روید و سائر اوصاف و خواص و جید و مختار آنرا چنانچه ذکر یافت نوشته این
بود خلاصه کلام ایشان در باب چوب چینی اما طریقهٔ مستعمل اهل سلهت و کوهستان
آنجا که شخصی از سلهت آمده و به بعضی خورانید که مذکور شده بود این ست که تا مدت هفت روز
هر روز دو سه آثار تر تازه آنرا گرفته پارچه پارچه نموده در آب بسیاری که مشت و نه آثار
هندی باشد تخمینا در دیک سفالی طبخ مینمود تا قریب بنصف رسید و تمام شبانروز بر
اجاغ بود و اندک اندک آتش در زیران میسوخت و تا دو شبانروز بجای طعام و شراب
همانرا صاف کرده نیم گرم میخورانید و غذای دیگر با و نمیداد و قوام آن آب مطبوخ اندک
غلیظ بود در روز سوم قلیلی برنج در همان آب طبخ نموده بدون نمک میخورانید و بجای آب از
همان آب مطبوخ نیم گرم و روز چهارم یک [illegible] پخته را در همان آب بی نمک پخته مرقه آنرا
میداد و بعضی را کبوتر بچه و تا هفت یوم بهمین [illegible] و کاهی قدری برنج نیز داخل آن مینمود و
از هوای سرد و نمک و آب وغیرها اجتناب می فرمود و روز هشتم یا نهم غسل فرموده میگفت
که برایند و تا بیست روز یا چهل روز روزی مقدار یا و سیر و یا کمتر ازان بتدریج بهمان دستور
طبخ نموده بخورند و طعام کم نمک بخورند و میگفت در آتشک و جروع و قروح خبیثه مدت چهل
روز نمک مطلق نباید خورده شود و تا ده و یا نزده و زیاده هم تا بیست روز بدستور آن میگفت
روز باید که چوب چینی خورده شود و برای اوجاع مفاصل و تقویت باه سبیج دیگر که یکی را کند
مالتی و کندوکی و موتهر انیز تا مندو آن بیخی ست زرد تیره و تند بود و دیگر سفید بی بو و طعم که آنرا
سلهتی پرچاندر و به بنگالی پتی کونید و دیگری سیاه بهن خشن قوی و مغز آن سفید شکری
رنگ باندک حلاوت و بی بو که آنرا امکورل و چهیلاو پنکهراج نیز نامند از هر یک قدری نیز داخل
میکرد و برای تقویت بعضی اشخاص کبوتری را خفه کرده آلایش آنرا برآورده در ان دیگ می
انداخت که با چوب چینی طبخ یابد و از اهل سلهت و کوهستان آن شنیده شده که برای اکثر امراض
در آب جوشانده صاف کرده میخورند و بعضی در زیر آتش کرده قدری پخته برآورده نیز میخورند
و شفا میابند و لیکن نمک را کم میخورند یا نمیخورند و بدانکه حکمای فرنگ به تنهائی مفرد او مرکبا
باعشبه مغربیه و صاصفراس و اصل السوس مساوی یا متفاوت بحسب احتیاج بطریق مطبوخ بدستور

مسطور وغیره استعمال مینمایند در امراض صعبه بی نمک و در غیر آن باندک نمک و اما طریقه
که اکثر معمول و مستعمل عم عالی مقدار محرر نواب حکیم الممالک علی نقیخان مخاطب بعلوبخان
ثانی و والد ماجد جامع این اوراق قدس سرهما بود و این جامع اوراق نیز اکثر معمول دارد
هرچند طرق استعمال آنرا حد و حصر نیست زیرا که بسبب هر شخص شخص و مرض مرض باعتبار
جزئیات از ملاحظه سن کیفیت مزاج شخص و مرض و سحنه و بلد و فصل وغیرها مختلف میباشد اما
در کلیات اکثر باید که قریب بهم باشند و هر مرتبه که استعمال کرده میشود البته باید که بیکی از طرق
کلیه مقرره باشد بی تصرف دران و یا باندک تصرفی بسبب مزاج آن شخص و مرض وغیرها و
آن بسه طور است یکی بجهه محفظ صحت و نسبت بحال ضعفا دوم بجهت متوسطین و اکثر امراض
حدیثه غیر مزمنه سوم جهت صاحبان امراض مزمنه و امراض صعبه از انشک و جذام وسایر
قروح و جروح خبیثه ردیه و اما شرائط حمیه وسایر امور نیز بطریق مزبوره هست از قلت و کثرت
و شدت و ضعف و توسط موافق حال مریض و مرض و سن و فصل وغیرها اما طور اول که بجهت
حفظ صحت و ضعفا و صاحبان امراض جزئیه هست آنست که بگیرند چوب چینی باوصاف مذکوره
جهت صفراوی مزاجان و امراض صفراویه و حاره یا بسه تر و تازه آن و جهت سوداوی
مزاجان و امراض سوداویه و باردهٔ یابسه خشک یکساله آن تا یک و نیم سال و همچنین جهت
دموی مزاجان و امراض دمویه و امراض حارهٔ رطبه و از برای بلغمی مزاجان و امراض بلغمیه
و باردهٔ رطبهٔ دو ساله نهایت تا سه ساله آن زیرا که کهنه زیاده از سه سال استعمال آن خالی
از غائله و خطری نیست چنانچه ذکر یافت و بدستور ورق نموده و یا مانند نخود و یا فلارپزه کرده
ریشه دار و زرد شدهٔ آنرا دور کرده روز اول مقدار یک و نیم مثقال صیرفی که شش ماشه
بوزن بنگاله میشود روز دوم سه مثقال و روز سوم چهار مثقال و نیم که یک تولهٔ و نیم دوازده
ماشی میشود روز چهارم شش مثقال و روز پنجم هفت مثقال و روز ششم هفت مثقال
و همچنین تا ده روز روزی نیم مثقال بیفزایند روز دوازدهم به ترتیبی که افزوده اند بکاهند
که روز بیست دوم باز بهمان یکونیم مثقال روز اول برسد و روز بیست و سوم و چهارم نیز
یکمثقال بدستور مسطور و باید که هر روز آن وزن چوب چینی را در گلاب و عرق بید منک و یا

از عرقهای مناسبهٔ دیگر و یا باب اول صبح بخیسانند و قریب به نصف شب در دیگ پاکیزه از
سنگ یا نقره یا مس تازه قلعی کرده باندک مقدار از آب که تمام شبانه روز تخمینا صرف قهوه و مشروب
گردد دران ریخته سر آنرا ببرپوش از همان جنس گرفته اطراف آن را بخمیر آرد ماش مستحکم نموده
بالای سرپوش سنگی بگذارند که از زور بخار بلند نگردد پس در زیر آن آتش ملایم بدستور
مسطور در قاعدهٔ صدر برافروخته به نصف رسانند و یا آنکه اولا آن مقدار آب که در شبانه روزی
صرف قهوه و مشروب گردد متلا دو اثار و یازیاده دران دیگ ریخته سر آنرا پوشیده مجموع
آب و دیگ و سرپوش و چوب چینی و خمیر را وزن نمایند و سنگ وزن آنرا در خریطه نگاهدارند
و باز همان مقدار آب دو اثار و یازیاده بران ریخته سر آنرا بدستور به آرد ماش مستحکم نموده
بالای آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آنکه بحد سس در وزن مقرر رسیده آن هنگام آتش از
زیر دیگ کشیده دیگ را وزن نمایند باوزنه که در خریطه نگاهداشته اند اگر برابر هست فبها و یگیر
آتش در زیر آن نکنند والا باز قدری آتش در زیر آن نمایند و ساعت بساعت وزن نمایند
تا بحد مقرر رسد پس صبح دیگ را فرود آورده نزد خود طلبیده ردای بر خود گرفته بدستور
یک پیاله بمقدار پنجاه شصت مثقال تا صد مثقال ازان آب را نیم گرم با پنج مثقال نبات بیاشامند
و همین مقدار آخر روز یا اول شب گرم کرده با پنج مثقال نبات بیاشامند و تا اندک عرق شود
و عرق بر بدن خشک کرده و تتمهٔ آب را صاف نموده در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و بجای
آب تمام شب و روز نیم گرم بیاشامند و آب خالص نیاشامند و انتقال آنرا در دو مقدار از آب
که صرف مطبوخ طعام و خمیر نان وسایر مطعومات گردد طبخ نمایند تا به نصف رسد و بمصرف
آنها در آورند و اگر قدری از ریشه دار باو قسم زبون آنرا در آب بسیار طبخ دهند و بمصرف دست
و روشستن و وضو ساختن و طهارت کرفتن نمایند اولی است ولیکن باید که همه نیم گرم باشد و آب
سرد و خالص استعمال ننمایند و آنچه دیگران در باب معلوم نمودن مقدار آب را بمقیاس نوشته
اند بدین قسم که اولا آن مقدار آب را که خواهند باندر دیگ ریخته دیگ را درست باز نمایند که کج
نباشد و بچوبی باریک اندازه کرفته ملاحظه نمایند که آب چه مقدار چوب را تر کرده آن موضع را نشان
نمایند و در وسط سرپوش سوراخ باریکی باندازهٔ آن چوب نموده تتمهٔ آب را داخل نموده سر سوراخ

بر سر دیگ گذارند و اطراف آنرا دان سوراخ را نیز گرفته در زیر دیگ آتش ملایم نمایند تا زمانیکه کمان برند
که بحد مقرر رسیده سوراخ را کشوده چوب را بسرعت تمام دران داخل نمایند و بزودی بیرون آورند
که بخار بسیار بیرون نرود و نشان نیز ترنکردد که محل اعتماد نباشد اگر بموضع نشان رسیده فهو المطلوب
والا بزودی سوراخ را گرفته مانند بچوشانند تا بموضع نشان رسد مخفی نماند که امتحان بدین قسم
خالی از تکلفی و صعوبتی نیست و شاید درست هم نیاید زیرا که بسبب انجره بسیار تمام آن چوب البته
تر میگردد و خشک چگونه خواهد ماند تا معلوم گردد و نیز بخار بسیاری بیرون خواهد رفت و روز بیست
و پنجم بجام روند بهمان دستور و امر پرهیز از نمک و بقول و جموضات و لبنیات و هوا و غیرها نیز بهمان
نحو مذکور سابقا مرعی دارند و اگر درین ایام یک مطلقا نتوانند تناول نمود قلیلی نمک بدیست
و در مدت این بیست و یک روز سه مرتبه بعرق نشینند هفتم و دوازدهم و هفدهم و دراین طور در مدت
بیست و چهار روز یکصد و پنجاه و یک مثقال چوب چینی صرف میگردد و اما طور ثانی که بجهت متوسطین
و امراض حدیثه خبیثه و غیر خبیثه غیر مزمنه هست از قروح و جروح و جرب و اوجاع مفاصل و عرق النسا
و نقرس و حمیات و غیرها از امراض متوسطه آنست که بگیرند چوب چینی با وصاف مذکوره را و ورق
دیار یزه نموده تا بیست و یک روز بدین ترتیب زیاده نمایند روز اول و دوم هر روز دو مثقال
و روز سوم و چهارم هر روز چهار مثقال روز پنجم و ششم هر روز پنج مثقال روز هفتم و هشتم هر روز
شش مثقال روز نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم هر روز هفت مثقال روز سیزدهم و
چهاردهم و پانزدهم روزی هشت مثقال روز شانزدهم و هفدهم و هجدهم روزی نه مثقال
و روز نوزدهم و بیستم و بیست و یکم روزی ده مثقال و باز از روز بیست و دوم بهمان ترتیب
که افزوده اند کم نمایند یعنی روز بیست و دوم نه مثقال و همچنین که روز چهلم یک مثقال برسد
و چهار روز دیگر هر روز یکمثقال بدستور طور اول طبخ نموده برای قهوه و شراب و تقل هر روزه
را برای طبخ طعام و نان و ریشه دار و گره دار و آرد شده را برای آب استعمال و روز چهلم و پنجم
بحمام روند بهمان دستور و هفته دو مرتبه بعرق نشینند از هفتم گرفته تا سی و هشتم و بدین طور
در مدت چهل و پنجروز دویست و هشتاد و یکمثقال چوب چینی بمصرف میرسد و اما طور ثالث
که بجهت ابدان قویه و امراض صعبه مزمنه مانند آتشک و جذام و قروح خبیثه عتیقه و امثال

اینهاست آنست که تا مدت چهل و یکروز بدین روش زیاده و کم نمایند که سه روز هر روز سه مثقال و سه
روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و بدین ترتیب تا مدت بیست و یکروز
هر سه روز دو مثقال بیفزایند که بیست و دوم بیچهارده مثقال برسند و باز از بیست و سوم
بدستور بکاهند که باز بسه مثقال برسد و از چهل و دوم هر روز یک مثقال کم نمایند و روز چهل
و پنجم بحمام روند و جمیع امور را بهمان طریق مرعی دارند و درین طور هر روز میان بعرق
نشینند از پنجم و ششم گرفته بحسب قوت و طاقت بدن و شدت و ضعف مرض و اگر در وقت تعریق
بر کرسی که سطح آن بخیزران یافته باشند نشینند و پیراهن کشادی بپوشند و اگر جراحت بر اطراف
بدن باشد لنکی به بندند و ازار را برآورند و اولی آنست که در تمامی اعضا بر سد بی مانع و حاجب و
شرایط آداب تعریق به نهجی است که در صدر ذکر یافت و در مدت چهل و پنجروز مقدار خوردن
چوب چینی بدین طور سه صد و نود مثقال میشود و بدین سه طور بعد اتمام مدت بیست روز در اول
و چهل و یک یوم در هر یک از دو طور دیگر حلوای چوب چینی بهمان دستور صدر تناول نمایند و یا معجونی
از معاجین چوب چینی مناسب و یا حریره از حریرها و اگر احتیاج باز باقی باشد ازان مقدار
زیاده تنمایند در هر یک از اطوار بلکه چند یوم دیگر همان مقدار را بیاشامند بقدر احتیاج
پس کم نمایند و اگر درین احداث کرمی نماید چند روزی بیفزایند تا رفع آن گردد و پس بقدر احتیاج
بیفزایند و اگر بدان اکتفا نشود کم نماید بقدر ضرورت یا بالعکس مبردات مناسبه بیاشامند و غذاهای
گرم را ترک نمایند و اگر گرمی بافراط نماید و دانند که مضرت خواهد نمود بزودی کم نمایند و ترک
کنند و تدارک آنرا بمبردات بحد لایق نمایند و لجاجت ننمایند که البته باید چوب چینی را بمقدار و
مدت مقرر رسانید خواه مریض صحت یابد و خواه هلاک گردد بلکه باید که نظر طبیب بر صحت و ابقای
قوت که راس المال است باشد که دران نقصانی تازه عاید نگردد و اگر مریض مبرود المزاج باشد و
در بین چوب چینی برودت و رطوبت در مزاج او ظاهر گردد قدری دارچینی را ریزه کرده و اگر
ریاح غالب باشد قدری بادیان خطائی نیز داخل مطبوخ چوب چینی نمایند و اگر سرفه عارض
گردد قدری اصل السوس مقشر کرده و اگر سرفه از گرمی باشد قدری بهدانه را در آب مطبوخ چوب چینی
جوش داده لعاب آنرا بیاشامند و همچنین برای هر علت علت او دیه مناسبه آنرا بیفزایند

وقدری لایق نه بسیار زیرا که خلط ادویه بسیار با چوب چینی خوب نیست و اگر در اثنای خوردن تخم چینی اسهال و یا پیچش عارض گردد و یا خون آید و یا سوزش معده و درد شکم پیدا شود در اسهال چندان اندیشه ننمایند زیرا که کاه است که هفت هشت مجلس اطلاق مینمایند مگر آنکه بسبب افراط رسد برای حبس آن و رفع پیچش و خون تخم بالنکوبار تنک از هر یک نیم درم ضمغ عربی [illegible] من ارمنی دم الاخوین از هر یک نیم درم تا یکدرم شیرهٔ تخم خرفه مقشره مثقال شیرهٔ بهدانه نیم درم مجموع بریان کرده یا خام یا بعض بریان و بعض خام با قدری پوست تخم انجبار و هفت هشت تا ده مثقال بید مشک بیاشامند و اگر از برای تقویت باه و اعضای رئیسه میاشامند بعد از [illegible] یکی از اشربهٔ مناسبه که عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی بیاشامند انسب آنکه در بین شرب چوب چینی و بعد اتمام آن قرصات و تبدلات بسیار در احوال رو میدهد از ضعف بدن و بی رغبتی بر طعام و شراب وغیرها باید که مشوش و متردد الخاطر نگردند و ترک ننمایند مگر آنکه گرمی بسیار احداث نمایند و دانند که ضرر خواهد رسانید چنانچه ذکر یافت زیرا که در اواخر و بعد الفراغ بتدریج طبیعت عود بصحت و تقویت مینماید و آن امور علامات تصرف آن دوا است در تمام بدن و تحریک آن اخلاط و مواد را چنانچه ذکر یافت و نیز باید که بعد تنقیه بفصد و اسهال شروع نمایند و درین باز اگر محتاج بفصد و تنقیه گردند و یا تب عارض گردد بهمان نهج فصد و تنقیه نمایند بقدر لایق بی مبالغه و مضایقه در آن الحاصل این دوائی است بسیار قوی و چنانچه نفع آن عظیم است خطر آن نیز خطیر است باید که بصحبت بسر خود بدون تجویز طبیب حاذق مشفق و حضور آن مرتکب استعمال آن نگردند این بود بیان مجملی از طرق استعمال چوب چینی بعنوان مطبوخ و باقی کلیات و جزئیات منوط برائی طبیب حاذق است و الله اعلم بحقائق الامور و الاحوال

واما بیان استعمال چوب چینی بطریق قهوه بدانکه پرهیز و مشقت درین کمتر است و محتاج بعرق نشستن نیست و تقویت بدن و قوی و ارواح و حرارت میکند و این در منافع از آن قسم مطبوخ در اکثر مواد ضعیف تر است و اگر صحیح المزاج باین عنوان میل نماید بغایت منتفع میگردد و در امراضیکه مواد آنها صلب و غلیظ و در مفاصل و اعماق

بدن نباشند که محتاج تحلیل به تعریق بدان باشند و یا آنکه مرض مزمن و کهنه نگشته باشد نافع است و همچنین در امراضیکه بسیار صعب و مادهٔ آن قوی نباشد یا آنکه سبب مرض سوء مزاج ساذج باشد نه مادی مفید است و بعضی متاخرین گفته که بهترین طرق استعمال آن است که تا بیست و یکروز تا چهل روز هر روز چهار درم تا نه درم بحسب حاجت و قوت از چوب چینی اعلی گرفته و بدم تیشه نجاری ریزه کرده بقدر دانهای نخود و درشتش من آب که نسر و یک را نخمیر مستحکم نموده باشند که بخار اصلا بیرون نرود بجوشانند و چون آب بیکمن رسد صافی نموده بطریق قهوه صبح و شام گرم بیاشامند و اگر تمام آب خورده نشود و تتمه را بجای آب نیم گرم نوشند و اگر از [illegible] ی بماند بجای آب در طبخ طعام و خمیر نان بقدر خوراک بکار برند و از استعمال آب سرد و حرکت مفرط و اعراض نفسانی و جماع و حموضات و لبنیات و بقول و فواکه رطب و باقی امور بدستور مذکور قبل بلکه اندک کمتر پرهیز نمایند و بر قلایا و کباب و پلاو و نان که جمله چرب و بی نمک باشند و بر شیرینی اگر میسر نشود کند و اقتصار نمایند تا بیست و یک روز یا چهل روز و بعد از ترک چوب چینی یک هفته دیگر پرهیز نمایند پس آهسته آهسته پرهیز را بگذارند و بعضی تناول اندک حموضات و قلیلی نمک را روا داشته اند و مرضی را بعد از فراغ از چوب چینی شش ماه پرهیز اولی باشد اگر بد پرهیزی نماید و یا در تدبیر خطائی شود و ضرر رساند علاجش باز بچوب چینی کنند و گویند اگر بخار آنرا نیز در وقت آشامیدن بگیرند انفع باشد و گفته شده که اگر سه چند مقدار مذکور چوب چینی را با آب بدستور طبخ نمایند و صبح و شام مقدار مذکور را بخورند و آنچه باقی ماند در جمیع کارها سوای شربت بکار برند بهتر است و اگر بر حفظ جلوس قادر نباشد چوب چینی تراشیده را بمقدار حاجت هر روز همراه آب تازه یا همراه نبات بعنوان سفوف بخورند و پرهیز طعام و شراب و جماع بدستور مقرر نمایند و این طریق را چوب چینی گشاده گویند و اگر از گرمی ترسند معجون چوب چینی حکیم میر عماد الدین محمود را استعمال نمایند حکیم محمد هاشم طهرانی گفته که چوب چینی را اگرچه اکثر اطبا در حمیات نافع نمیدانند بلکه مضر میدانند اما فقیر اکثری را در تبهای دقیقه که بحد ذبول نرسیده بودند مکرر بطریق قهوه تجربه نمود و هر روز مقدار کمی با بسیاری از عرق نیلوفر جوشانیده

میداد نفع بسیاری ازان دریافت آنمقدار که زیاده از شیر الاغ وقرص کافور وگفته که بحسب
قیاس نیز باید که نافع باشد بسبب برودت ذاتی آن زیرا که نزد او چوب چینی بارد ویابس است
وبارطوبت عرضی وبه تقویت قوی وارواح وازاله حمی نماید جامع اوراق پریشان میگوید تحلیل
که ترو تازه آنرا این خاصیت بیشتر است نه خشک کهنه آنرا و تاثیر آن نه بجهت برودت آن است
که گمان فرموده بلکه از جهت تقویت وغذائیت ودفع کردن حرارت از قلب بسبب کمال لطافت
ونفوذ ورسانیدن ادویه بارده را بقلب وباعماق بدن ومبدء رق آنها شدن از قبیل داخل
نمودن شراب ریحانی بعضی اوقات درادویه صاحب دق ودر مرقه صاحب ذبول والله اعلم
وگفته طریقیکه مکرر داده این است که تا چهل مثقال آنرا ریزه کرده بانیم من تبریزی عرق
نیلوفر جوشانیده تا بنصف رسیده سرد کرده بلکه آن شربتی درعرض یکشبانه روز داده وبعد از
چند روز نیم مثقال اضافه نموده تا بقدر چهار مثقال رسیده انگاه اگر احتیاج باقی بود هر روز
نیم مثقال کم کرده تا بقدر اول یعنی یکمثقال رسیده وگاهی ازاقراص کافور وسائر ادویه مناسبه
بحسب اقتضای حال ووقت اضافه نموده وسائر تدبیرات ازاغذیه واشربه ونطول وضماد
وطلا منظور داشته وپرهیز ازانچه در چوب چینی بیفرمایند میفرمودواز میوهای مناسب ودوغ
گاو وغیره انچه موافقت ومناسبت بحمی دق داشت میداد ونیز در اوایل سل وقرحه ریه وقصبه
ریه بادویه مناسبه داده مفید افتاد ونیز گفته که معروف ومشهور میان اطبا در استعمال آن بطرز
قهوه دو طریق است طریق اول تا بیست ویکروز هر روز شش مثقال آنرا بایکمن ونیم آب
بدستور مسطور جوشانیده تا به نصف رسیده صاف نموده دو طرف روز نیم کرم وسائر اوقات
سرد میل نمایند وگاهی نیز نبات شیرین ساخته بنوشند واگر اصلا آب ننوشند بهتر خواهد بود
اما لازم نیست که انه‌ین آب داخل طبخ غذا ونان وشربت نمایند واندک نمکی نیز میتوان
داخل ساخت ومدت پرهیز بعد از فراغ نیز کمتر است اکثر اوقات تا بیست روز ودر بعضی حالات
نامیش چهل روز است وسائر اغذیه واشربه وملاحظه پرهیز بعنوان عرق است که بیان
نموده طریق دوم آنکه تا بیست ویکروز هر روز پنج مثقال را بایک من ونیم تبریز آب بجوشانند
تا به ثلث که نیم من تبریز باشد برسد صاف نموده نصف را طرف صبح ونصف را طرف شام چون

خلای معده نیم گرم گاهی بانبات وبعضی اوقات بدون نبات میل نمایند واوسط روز وشب
آب بیاشامند وقدری نمک نیز داخل غذا میتوانند کرد واز میوهای تر انار وانگور شیرین واز
ترشیها صاحبان مزاج حار صفراوی ترشیها ملایم مثل آب انار میخوش وشراب انار بین
وشربت زرشک وصاحبان مزاج سرد آبکامه وعرق نعناع که بقند جاشنی نموده باشند
میتوانند میل نموده وسائر تدابیر بدستور طریقه اول است پس در طریق اول قدر خوراک
در بیست ویک روز یکصد وبیست وشش مثقال میشود که هر روز شش مثقال را بایکمن ونیم
تبریز آب بجوشانند که بنصف رسد که بازاء هر مثقالی صد وپنجاه مثقال آب باشد که هفتاد وپنج
مثقال آب ازان باقی ماند ودر طریق ثانی قدری خوراک صد وپنجاه مثقال میشود که در هر روز
پنج مثقال را بایکمن ونیم تبریز آب بجوشانند تا بنصف رسد که بازاء هر مثقالی صد وهشتاد مثقال
باید که شصت مثقال ازو باقی ماند ونیز قلمی از معتقدات این فقیر در طریق نوشیدن چوب چینی
بعنوان قهوه نیز بدستور خوردن عرق آن وقانون کلی ندارد وقدر شربت ومقدار
خوراک ومدت خوردن وقدر آب وجوشانیدن با آب تنها یا ممزوج بعرقها ویا عرقها تنها و
ملاحظه پرهیز واغذیه واشربه وسائر تدابیر انچه درین باب بیان نموده اند تمامی منوط بمزاج
وبنیه وقوت وضعف وصعوبت وخفت مرض وفصل وحال مریض است که غرض اصلی از خوردن
این دوا آن است زیرا که امزجه ضعیفه را کمتر از انچه ذکر نموده اند نافع واین قدر مضر است
وامزجه قوی را زیاده برین مقدار میتوان داد بلکه تاثیرش بیشتر است واگر مرضی نباشد
وغرض تقویت مزاج باشد پرهیز بسیار درکار نیست وهمچنین سائر مراتب از قدر آب جوشانیدن
باب خالص ویا باعرق وغیر اینها نیز بحسب اعراض واغراض چنانچه سابقا بیان شد
مختلف میشود وجمیع این مراتب منوط ومربوط برای طبیب است ونیز گفته که این فقیر دستور
خوردن این دوا را بعنوان قهوه بچند روشن وقاعده که تجربه نموده ایم بیان میکنیم امید
که عاملان آنرا جناب اقدس الهی مقارن آن شفا کرامت نماید بمنه وفضله طریقه اولی
که در ابدان وامزجه متوسطه در حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست وقوت وضعف مستعمل
ومجرب فقیر است آنست که سه روز هر روز سه مثقال وسه روز هر روز چهار مثقال وسه روز

هر روز پنج مثقال و سه روز هر روز شش مثقال میل نمایند که مدت خوردن دوازده روز و قدر
تمامی خوراک پنجاه و چهار مثقال باشد و اگر احتیاج بخوردن باقی باشد از شش مثقال تجاوز
ننموده سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر چهار
مثقال و نیم و سه روز دیگر چهار مثقال هنوشند که مدت خوردن بیست و چهار روز و قدر خوراک
صد و یازده مثقال گردد و اگر باز احتیاج باشد سه روز دیگر هر روز سه مثقال و نیم و سه روز
دیگر هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال که
مدت خوردن سی و شش روز و قدر خوراک صد و چهل و چهار مثقال شود **و طریقه ثانیه**
که در ابدان وامزجه قویه مستعمل است آنست که سه روز هر روز پنج مثقال و سه روز هر روز
شش مثقال و سه روز هر روز هفت مثقال و سه روز هر روز هشت مثقال استعمال نمایند
که در عرض مدت دوازده روز هفتاد و هشت مثقال تناول شود و اگر احتیاج باقی باشد سه روز
دیگر هر روز هفت مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و سه روز دیگر هر روز شش
مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز شش مثقال استعمال شود که مدت خوردن بیست و چهار
یوم و قدر خوراک یکصد و پنجاه و نه مثقال گردد و اگر باز محتاج باشند سه روز دیگر هر روز پنج
مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال و نیم و سه روز
دیگر هر روز چهار مثقال بنوشند که در عرض سی و شش روز دویست و شانزده مثقال خورده
شود **طریقه ثالثه** که در ابدان وامزجه ضعیفه مستعمل است آن است که سه روز هر روز دو
مثقال و سه روز هر روز دو مثقال و نیم و سه روز هر روز سه مثقال و سه روز هر روز سه مثقال
و نیم بنوشند که در عرض دوازده روز سی و سه مثقال میرسد و اگر احتیاج باز باقی ماند و تحصیل
قوتی شده باشد به تصرف و زیاده برین مقدار توان کرد که تا دوازده روز دیگر بدین دستور
که سه روز هر روز چهار مثقال و سه روز هر روز چهار مثقال و نیم و سه روز هر روز پنج مثقال
و سه روز هر روز پنج مثقال و نیم که در مدت بیست و چهار روز نود مثقال صرف کرده دو هر
گاه تحصیل قوتی نشده باشد و احتیاج باقی باشد برخلاف این عمل نمایند یعنی هر سه روز نیم مثقال
کم نمایند که سه روز اول هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و نیم و سه روز دیگر

هر روز دو مثقال و سه روز دیگر هر روز یکمثقال و نیم که در همان مدت بیست و چهار روز منصت
یکمثقال و سه روز دیگر هر روز یکمثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و سه روز دیگر هر روز
دو مثقال و نیم تناول نمایند که در عرض مدت دوازده روز بیست و یکمثقال صرف شود و اگر
احتیاج باقی و تحصیل قوتی نموده باشد دوازده روز دیگر هر روز نیم مثقال افزود نمایند
که در عرض بیست و چهار روز منصت و شش مثقال صرف شود والا هر سه روز نیم مثقال کم سازند که در عرض بیست و چهار
روز سی و شش مثقال صرف شود و در هر یک ازین چند طریق قدر آب وجوشانیدن آن و صرف آب و عرق با آب
و عرق ممزوج بدستور سابق که بیان کرده شد همچنین ملاحظه و پرهیز و غذا نماید و در هر باب موافق آن سلوک نمایند اما دستور یکه قلمی فرموده
اند که بنده اکثم محمد هاشم حلیم معتمد الملک سید علی محمد شاهی قهوه آنرا بمعجونی که از
چوب چینی و عشبه مغربی تالیف کرده و مکرر تجربه نموده یافته خصوص از برای مردیکه شصت
و پنج سال عمر داشت و مدت بیست سال بود که اوجاع مفاصل او را منکسر نموده بود و از جمله
مایوسین از باه بود قهوه را با معجون با و خوراندند نهایت منتفع شد و از یاس برآمد صنعت آن
معجون چوب چینی اعلی با وصاف مسطوره عشبه مغربیه از هریک چهار ده مثقال بادیان خطائی
سه مثقال چایئی خطائی دارچینی از هریک چهار مثقال کاوزبان انیسون اسفاناج فستقی بادرنجبو
از هریک دو مثقال مویز طایفی منقی از حب زردک از هریک پنجاه مثقال یک شب بخیسانند
در پنج من تبریز آب و صبح در دیگ سنگی یا نقره یا مس تازه قلعی نموده کرده سر آنرا بطبق سفالی
پوشانیده و اطراف آنرا بخمیر باش و کل حکمت محکم نموده مقدار پنج من بهمه قلم باریک در زیر آن
بسوزانند تا همه تمام شود پس فرود آورده صافی نموده عسل مصفی نبات سفید بالمناصفه
از هریک یکمن تبریز داخل کرده با آتش ملایم بقوام آورند اولی است پس گیرند چوب چینی با وصاف
مزبوره هفت مثقال دارچینی همین سرخ همین سفید شقاقل سورنجان دانه هیل مصطگی رومی
راتانج از هریک دو مثقال عنبر اشهب زعفران از هریک یکمثقال پوست هلیله کابلی سه
مثقال ورق طلا یکمثقال و نیم بدستور معجون سازند هر روز صبح دو مثقال و شام دو مثقال
این معجون را با قهوه چوب چینی باین دستور که بگیرند هر روز یکمثقال و نیم چوب چینی با وصاف

مزبوره وریزه کرده چون نخود دو شب در گلاب وعرق بید مشک از هریک ده درم بخیسانند و صبح بانیم من تبریز آب در دیگ کرده مقدار نیم من و یک اوقیه تبریز همه قلم باریک دو شاخ دو شاخ در زیران بسوزانند تا باتمام رسد فرود آورده ردای بر سر کشیده وسر و گردن را به بخار او بدارند پس دو مثقال معجون مذکور با نصف آن آب نیم گرم بنوشند ردا را بر سر خود پیچیده بخوابند تا عرق خشک شود و نصف دیگر آب مطبوخ را آخر روز نیم گرم با شربتی و یا بی شیرینی هر قسم که خواهند با دو مثقال دیگر از ان معجون تناول نمایند که بعون الله تعالی نافع است باید که مقدار نبات که در شیرینی قهوه کرده میشود زیاده بپنج مثقال نباشد و وجه داخل نمودن نبات در آب چوبچینی در حین شرب آن است که کسر پیوست آن گردد و طبیعت بآن میل نماید و کبد نیز زودی آنرا جذب نموده باطراف و جوانب واقاصی واعماق بدن بفرستد و به سبب [illegible] که دارد معین بر تقطیع و تلطیف و دفع خلاط گردد و جهت انکه اکثر طبیعت کند مشتاق بشیرینی است و اگر بر اجزای معجون مزبور در روغ عقربی یا در بنجبویه کل کاوزبان علک النبطم صمغ چلغوزه مغز چلغوزه از هریک یکمثقال لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول مروارید ناسفته کهربا از هریک نیم مثقال کل شقایق نعناع چهار دانگ بیفزایند میگردد اقوی و انفع بعون الله تعالی چنانچه به تجربه رسیده اما دستوریکه حکیم میر محمد مؤمن از برای اشامیدن قهوه چوبچینی آورده این است که جوشانیدن چوب چینی را بموجبی که مذکور شده و مقدار تا هفت مثقال کافی است و آب آن تا نهصد مثقال که بنصف رسد و بیمه تا یکمن و یک چهاریک تبریز آب را به نصف میرساند و شرط بدستوریست که مذکور گردید از نخوردن آب و نرفتن بحمام و نکردن جماع وامثال ان و درین دستور اصلا ضرری و هیچ مزاج مظنون نیست و قلت مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آن بحسب هر مزاج و هر علت متفاوت است و کلیه آن است که باید در ایام شرب آن آب اصلا نخورند پس اگر آب زیاده سیل شود آب آنرا زیاده باید کرد و اگر کمتر خواهش کنند همه را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند و قوتش قوی تر گردد و اگر مطلب کم قوت و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر برآید و این فائده عظمی است بجهت توفیق امزجه اما طریق حکمای مغرب در قهوه چوبچینی بدانکه ایشان اصلا به پیرایه و ملاحظه امور مسطوره را در ان شرط نمیدانند و در حالت صحت مزاج از برای تقویت بدن

وهضم سائر قوتها میدهند آنست که یکمثقال و نیم چوبچینی موصوف را ریزه کرده با یکمثقال چای خطائی و از هریک از دارچینی و بادیان خطائی و قرنفل نیم مثقال یکشب در گلاب و عرق بید مشک از هریک ده مثقال بخیسانند و صبح با یکمن آب دو دیگ کرده سر آنرا بدستور پوشانیده با آتش ملایم به پزند تا ربع آب بماند صافی نموده نگاهدارند و بعد از انکه غذا از معده منحدر شده باشد چند پیاله از انرا گرم کرده بنوشند و اگر خواهند آنرا مقدار پنج مثقال نبات سفید شیرین کرده بنوشند اما دستوریکه بعضی حکمای فرنگ و اطبای هند جهت مرض آتشک و استسقا و امراض کرده و مثانه و قروح و جروح آلات تناسل خصوص که مرکب باشند مستعمل دارند و میگویند که چون بیست روز تا چهل یوم بحسب احتیاج دستور بیاشامند مریض زائل میگردد و صنعت آن چوب چینی اعلی از یک مثقال تا نه مثقال [illegible] یک مثقال آورند و دارچینی و کبابه چینی وریوند چینی از هریک نیم مثقال که [illegible] تا چهار مثقال سیاهند و باز به نیم مثقال آورند بحسب قوت و ضعف مزاج زیاده و کم نمایند و در یک و نیم آثار تا دو آثار آب باعرقهای مناسب شب بخیسانند و صبح جوشانیده صاف نموده و نصف انرا وقت صبح و نصف دیگر را آخر روز بیاشامند و این را چهار چینی مینامند **فصل در بیان استعمال چوب چینی بطریق سفوف** بدانکه حکیم محمد هاشم طهرانی گفته در بعض امزجه این دوا را بطریق سفوف باید استعمال نمود یعنی در امزجه بلغمیه و معده مانکه رطوبت در ان غالب باشد باید و به شرط آنکه ورم در احشا نباشد و سده و خوف سده نباشد چه در ینوقت کمال مضرت میرساند و انکه جمعی گفته اند که سفوف آن در هیچ مزاجی اثری و نفعی ندارد کمال تعجب دارد و دلیلی ندارد بلکه در اکثر امزجه رطبه تجربه نموده کمال نفع کرده کاهی به تنهائی و بعض اوقات با نبات و کاهی نیز با ادویه مناسبه هر مرض و مزاج ترکیب نموده با کلاب یا عرق بید مشک یا عرق کاوزبان داده بغایت موثر بوده از انجمله مرحوم میرزا صادق مستوفی الممالک سابق که رطوبت تمامی بر مزاج او غالب و درد کمر کهنه قدیمی داشت و اکثر اوقات از نفخ و ریحی که در معده او از رطوبات متولد میشود در آزار بود و مکرر چوب چینی را بطریق قهوه و عرق خورده و اصلا انتفاع نیافته بود فقیر سفوفی بجهت او ترکیب نموده و در عرض پانزده روز بدین قانون باو داد که سه روز اول

هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز سه مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال و سه
روز دیگر هر روز چهار مثقال و نیم و سه روز آخر هر روز پنج مثقال بغایت منتفع گردیده اکثر آزارهای
مذکوره وی رفع شد و کمال صحت و قوت یافت و شخص دیگر از رفقای سفر بکه معظمه که ضعف معده
داشت و فرصت خوردن دوا نداشت و از بعضی معاجین که همراه بود نفعی نیافت قدری از
چوب چینی که پر خوب نبود تحصیل نموده به تنهائی سفوف ساخته سه روز هر روز یک مثقال و سه
روز دیگر هر روز یک مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال
و نیم و سه روز آخر هر روز سه مثقال با کلاب داده آزار او بالکلیه دفع شد با وجودیکه ملاحظه خوبی
نیز نکرده بود و همچنین در جمعی دیگر مکرر تجربه شد اثر کلی مشاهده نموده اما بنوعی که مکرر درین
رساله بیان شده در خور مزاج و بنیه و مرض شود کاهی به تنهائی یا با دویه مناسبه داده
مثل صندل و طباشیر اگر با وجود رطوبت حرارتی بر مزاج غالب باشد و با دویه حاره مثل دارچینی
و مصطکی و زرنباد هرگاه برودت و رطوبت غالب باشد و اگر مزاج و بدن ضعیف باشد
قدر خوراک چوب چینی در سفوف در چند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم مثقال نباشد
و بتدریج اضافه نموده از یک مثقال تجاوز ننمایند و اگر در حد وسط مائل باعتدال باشد قدر
خوراک چوب چینی در اوائل چهار دانگ و بتدریج تا یکمثقال و نیم رسانند و اگر مزاج و بنیه قوی
باشد قدر خوراک چوب چینی سفوف در اوایل یکمثقال و بتدریج بدو مثقال رسانیده از دو
مثقال تجاوز ننمایند و مدت خوردن سفوف دوازده یا پانزده روز هست و نیز کمتر ازین مدت
کافی هست و اگر بعد ازین مدت مذکوره احتیاج باقی باشد بهتر آنست که در هر دستور همان بستور
که اضافه نموده اند باز کم ساخته تا چند روز دیگر که مقدار اول یا کمتر ازان برسد میل نمایند
باید دانست اگرچه موافق قیاس بحسب امراض و اغراض این دوا را با ادویه مناسبه هر مزاج
و عرض موافق دستور و قانون ترکیب میتوان نمود و در هر باب نسخه های مختلفه مذکور ساخت
اما چون با وجود این مراتب تا تجربه باین نحو ترکیب ضم نکرده اعتماد در انتفاع بدان کرده مابه انچه
تجربه نموده و اثر نفع بسیاری ازان دیده اکتفا مینمائیم؛ **سفوف دیگر** که بمرحوم میرزا صادق
مستوفی الممالک داده و معزی الیه ازان منتفع گردیده صنعت آن چوب چینی بسوهان

سائیده بیست مثقال دارچینی عشر مصری از هر یک پنج مثقال و در نسخه دیگر بجای عشر سورنجان
مصری پنج مثقال مصطکی سه مثقال زرنباد یازده مثقال نبات سفید سی مثقال که مجموع شصت
میشود و بقدر ثلث چوب چینی دارد و در عرض پانزده روز سفوف نمایند و اگر قوت مزاج و بنیه
در مرتبه کمال مثل او نباشد اگر بسیار ضعیف نیست بلکه در مرتبه اعتدال و حالت وسط هست
اوائل بقدری خورد که هر روز چهار دانگ چوب چینی دران مقدار از سفوف باشد چون در
یکمثقال دو دانگ داخل دارد دو مثقال از سفوف را باید تناول نمایند و بتدریج اضافه
نموده از چهار مثقال و چهار مثقال و نیم که مقدار چوب چینی درین وزن آخر یک مثقال و
نیم هست تجاوز ننمایند و اگر مزاج ضعیف باشد در اوائل بقدر یکمثقال هر روز تناول نمایند
و بتدریج هر سه روز نیم مثقال اضافه نمایند تا سه مثقال رسد که یکمثقال چوب چینی در
هر روز از سه روز آخر میل شود در هر یک از [illegible] بعد از رسیدن بمقداری که
تجاوز ازان ننماید نمایند اگر باز احتیاج باقی باشد بدستور قانونیکه اضافه نموده اند کم
نمایند تا بقدر روز اول یا کمتر ازان برسد خلاصه کلام در قدر شربت هر روزه سفوف
آنستکه اگر مزاج قوی باشد در اوائل از سفوف مقداری تناول نمایند که یکمثقال چوب چینی
داشته باشد و بتدریج بدو مثقال برسانند و اگر مزاج ضعیف باشد در اوائل بقدر دو
دانگ و نیم مثقال و در آخر بقدر یکمثقال بلکه کمتر ازان چوب چینی داخل سفوف باید
کرد باشد و اگر واسطه در میان این دو مزاج باشد در اوائل بقدر چهار دانگ و در آخر یک
مثقال و نیم مقدار خوردن چوب چینی برسد **سفوف دیگر** که در منافع قریب به سفوف
اول هست و مفید هست از برای اوجاع مفاصل صنعت آن سورنجان سفید مصری پنج
مثقال دارچینی رازیانه مصطکی قاقله کبار قاقله صغار از هر یک سه مثقال چوب چینی موصوف
نبات سفید از هر یک بیست مثقال بدستور سفوف سازند قدر خوراک در امزجه قویه اوائل
سه مثقال هست و بتدریج تا پنج و شش مثقال و در امزجه ضعیفه در چند روز اول هر روز
یک مثقال هست و بتدریج تا بسه مثقال و در امزجه متوسطه در اوائل هر روز دو مثقال
تا بقدر چهار مثقال و پنج مثقال میتوان رسانید و درین سفوف نیز چوب چینی ثلث سائر

اجزا است سفوف دیگر که با وجود غلبه رطوبت معده و برودت و لینت طبع ولغ و قراقر
باشد اما پیچش و خون با او نباشد صنعت آن عود قماری خام قاقله کبار قاقله صغار پوست
اترج پوست بیرون بسپته آمله منقی گل سرخ منزوع الاقماع انیسون بوداده زیره کرمانی
بوداده کندر از هریک دو مثقال چوب چینی موصوف بیست مثقال بدستور سفوف سازند
ومقدار چوب چینی در این سفوف در هریک مثقال نیم مثقال است بقانون مسطور قدر شربت
ومدت خوردن هریک از ممزجهٔ قویه وضعیفه ومتوسطه تعیین نموده با عرق بارتنگ یا گلاب
یا ممزوج تناول نمایند سفوف دیگر که با وجود غلبه رطوبت بر معده حرارت نیز غالب باشد صنعت
آن چوب چینی ده مثقال صندل سفید طباشیر حب الآس آمله منقی کشنیز خشک بوداده از
هریک دو مثقال سفوف نموده با عرق [illegible] بدستور یکه تعیین قدر شربت ومدت شده
بآن دستور هر روز تناول نمایند وقدر [illegible] این سفوف نیز مثل سفوف سابق است
که در هر مثقالی نیم مثقال است واگر با وجود رطوبت حرارت بسیار نباشد چوب چینی تنها از سفوف
نموده بدستور تناول نمایند اما شرابهای چوب چینی مسکر و غیر مسکر **شراب چوب چینی مسکر** یعنی خمر آن که در جمیع امراض باردهٔ سوداویه بلغمیه نافع است صنعت
آن بگیرند انگور نجس شیرین رسیده وآنرا بپوست واسته افشرده درخم کرده در سرگین
دفن نموده بگذارند تا جوش زده انجوشش فرو نشیند پس آنرا صافی نموده شش من تبریزی
آنرا در خمی که قیر زده باشند کرده نیم من چوب چینی بصفات مذکوره رنده نموده
در چهار پنج کیسه کتان کرده سر کیسه ها را بسته در آن اندازند و بر روی شراب پیه گداخته
ریخته بگذارند تا شش شبانه روز موافق قوت وضعف وتوسط وقوت مرض وبالجمله
باید از هفتاد و پنج مثقال زیاده خورده نشود وابتدا از پنج مثقال نمایند وهر روز پنج مثقال زیاده
کنند تا به هفتاد و پنج مثقال برسد پس زیاده از چهل روز این مقدار خورده نشود ومتوسط بیست
ویک روز است واقل یازده روز تا پانزده روز وچون خواهند ترک کنند باز هر روز پنج
مثقال کم کنند تا به پنج مثقال برسد وگاهی به سبب حرارت مزاج یا ضعف قلب یا غلبهٔ
سودا بگلاب گل سرخ یا گلاب ورد چینی یا عرق بید مشک یا عرق گاوزبان یا عرق بید بقدر

حاجت ممزوج نموده بنوشند وملاحظه بدستوری است که در چوب چینی بطریق تعریق ذکر
شد **شراب چوب چینی** مسکر دیگر از اقراباذین اطبای فرنگ نافع از برای جذام وآتشک وجمیع
امراض باردهٔ مزمنهٔ سوداویه وبلغمیه صنعت آن بگیرند چوب چینی اعلی شش صد مثقال ونیم
کوفته درخم عصیر عنب اندازند وسر آنرا محکم نموده بعد از شش ماه مروق نموده در شیشه نگاهدارند
وباید در یکشبانروز زیاده بر هفتاد و دو مثقال ازان نوشیده نگردد **نسخهٔ شراب**
مسکر دیگر بگیرند شش صد مثقال چوب چینی اعلی وریزه ریزه کرده چون دانهای جو وماش
ودر قرابهٔ شراب انگوری که نه من تبریزی شراب داشته باشد اندازند وسر آنرا گرفته چهل
روز در آفتاب بگذارند پس مروق نموده بنوشند وباید که زیاده از هفتاد مثقال ننوشیدن
نباید در شبانروزی وتا چهل روز بنوشند وابن قسمی از نسخهٔ اول است **شراب چوب چینی**
غیر مسکر یعنی شربت آن قلمی نموده اند که [illegible] اختراع بندهٔ اثم محمد هاشم المخاطب بسدید
علوخان معتمد الملوک است بنهایت مقوی بدن است وباه را بیفزاید وسودا را دفع کند وامراض
سوداوی را نافع باشد صنعت آن بگیرند چوب چینی اعلی سی مثقال ریزه ریزه کرده شب
در گلاب وعرق بادرنجبویه وعرق بید مشک وعرق گاوزبان از هر یک چهار من تبریز بخیسانند
وروز دیگر بانه من تبریز آب در دیگ تازه قلعی کرده نموده سر آنرا بطبق سفالی پوشانیده
ورز آنرا بنجیر وگل زرد محکم نموده مقدار ده من هیمه قلم باریک در زیر آن بسوزانند تا باتمام
رسد پس فرو داورده صافی نموده مقدار یکصد و بیست مثقال نبات سفید داخل کرده
در قدر مضاعف بقوام آورند وقت قوام آوردن صرهٔ کتانی که دران این ادویه باشد
اندازند ولمجهٔ کیسه را بالند وچون بقوام آید کیسه را مالیده فشرده دور کنند وادویه این است
بهمن سرخ بهمن سفید زرنب شقاقل مصری خولنجان ابریشم مقرض قاقله کبابیل بوا زعفران
عنبر اشهب مشک سنبل از هر یک یکدرم وچون بقوام آید سرد کرده در ظرف چینی کرده هر روز
ده مثقال آنرا با عرق چوب چینی به نسخهٔ ذیل بنوشند **شراب چوب چینی غیر مسکر با عشبه**
اقوی از نسخهٔ قبل صنعت آن چوب چینی اعلی ورق کرده یا ریزه کرده شصت درم عشبه مغربی
پانزده درم گل گاوزبان بسفایج مستقی بادرنجبویه دارچینی ابریشم خام از هر یک ده درم سونیز

منتقی یکرطل ونیم مجموع را در شش من آب باران وعرق کاوزبان وکلاب وبید مشک وعرق بنفشه
از هریک بقدر ضرورت یکشبانروز بخیسانند پس بدستور طبخ چوب چینی در دیگ نقره یا سنگی یا مس
تازه قلعی کرده سر آنرا ببرپوشند وخمیر بستگی نمایند که بخار آن مطلقا بیرون نرود وبآتش
ملایم طبخ نمایند پس فرود آورده بگذارند تا سرد شود وچون سرد گردید سر آنرا باز نموده خوب
مالیده بپالایند وبا یک من نبات سفید ویکرطل ونیم عسل مصفی تازه خالص بآتش ملایم بجوشانند
وکف آنرا گرفته صافی نمایند پس بر آتش ملایم بقوام آورند ودرین هنگام این ادویه را کوبیده در
صرهٔ نازکی ملایم بسته در وقت قوام دران اندازند ولحه بلحه از پشت کفچه بمالند تا قوت آن خوب
برآید وبعد از قوام آمدن صرهٔ ها را افشرده دور نمایند پس مصطگی یکمثقال عنبر اشهب مشک
خالص از هریک نیم مثقال زعفران بالگلاب دو درم ورق طلا نیم درم ورق نقره یکدرم
سرد وراحل کرده اضافه نموده نیکو خلط نمایند در ظرف چینی نگاهدارند شربتی از یکمثقال تا
دو مثقال صبح وشام تناول نمایند واز عقب آن مطبوخ چوب چینی یا عرق آن یا یکی از عرقهای مناسبه
دیگر بنوشند واگر ادویه این است بهمن سرخ بهمن سفید سقاقل بوزیدان تخم بلیون قرنفل خولنجان
دانه هیل بواقاقلا کبار ریوند چینی انیسون تخم کرفس پوست هلیله کابلی سنامکی اسطوخودوس
از هریک پنجدرم فلفل دارفلفل از هریک سه درم زعفران دو درم واگر از برای امراض سوداویه
افتیمون در پارچهٔ بسته در آخر در جوشش اندازند وحجر لاجورد وحجر ارمنی مغسول وبرای تقویت
قلب مروارید ناسفته یکمثقال یاقوت رمانی یاقوت زرد عقیق یمانی زمرد اعلی لعل بدخشانی
از هریک نیم درم یا بقدری ضرور بیفزایند نیکوست واگر منظور تنقیه ولینت طبع وتقویت کبد
وتنقیه مجاری بول باشد در ثلث یا ربع این شربت اسطوخودوس سنامکی پوست هلیله کابلی از
هریک چهار مثقال یکشبانروز در آب خیسانیده پس بآتش ملایم جوشش کمی داده قدری
مالیده صاف نموده با آن قدر شربت باز بآتش ملایم بقوام آورند ودر ظرف سه مثقال ریوند
چینی ویک مثقال فلفل سفید بزم کوفته بپارچه ممزوج نموده در ظرف چینی نگاهدارند وعند الحاجت
شربتی از دو مثقال تا پنج مثقال میل نمایند دوسه دست بلا میت وآسانی اجابت میفرماید
بی کلفت ومشقت ودر یصورت احجار را خل نمایند واگر حرارت بر مزاج غالب باشد بعض از ادویه

حاره را مثل قرنفل وانیسون وتخم کرفس وخولنجان وفلفل ودارفلفل وامثال اینها مقدار وزن آنرا
کم سازند یا بالکل حذف نمایند واما عرقهای چوب چینی وطریقه اشامیدن آنها
پس بدانکه پرهیز در اشامیدن عرق چوب چینی از همه اقسام این دوا کمتر است ودر بعض امراض
که مادهٔ آن بسیار نباشد وبعد از تنقیه قدری قلیلی ماده مانده باشد بقیه ماده را از بدن دفع میکند
وبه تحلیل میبرد وناهضین را قوت میدهد وتقویت بدن وقوی مینماید ودر بعض مزاجها کمال اثر
دارد وبا دویهٔ مناسبهٔ سودا را زاله توحش وسوداویت مینماید وترقیق وتلطیف خون میکنند وارواح
را صافی ونورانی میسازد وبا ادویه باهیه تقویت باه میکنند ومنفعت تمامی دارد وبالجمله بحسب امراض
واعراض واغراض مختلف است پس بحسب هر مزاجی ومرضی وغرضی با دویهٔ مناسبه با آب تنها یا
با یکی از عرقها ویا ممزوج از آب وعرق کشید وبقدر مزاج وبنیه ووقت مقدار چهار پنج
فنجان که هر فنجانی پانزده مثقال باشد با شیرینی بیشتر در خلای معده یا بعد از انحدار طعام یا هنگام
دو وقت بدون شیرینی یا با شیرینی بنوشند ونسخهای بسیاری از عرق چوب چینی بنظر رسیده
لکن بهمه نسخه که اعتماد بآنها بود اکتفا نمود عرق چوب چینی که مقوی بدن ووقت ها ضمه وحرارت
غریزیست ووقت باه می افزاید ودر امزجه که بسیار حار نباشند نافع است صنعت آن چوب چینی
سوهان کرده یا برندهٔ نجاری باریک نموده نیم من تبریزی دارچینی یکمن تبریزی بدستور معمول
با آب بطریق کلاب عرق بکشند ودر امزجه حارهٔ قدر چوب چینی ودارچینی را مساوی یا دارچینی
را کمتر از چوب چینی کنند واگر مزاج بارد باشد در خلای معده واگر مزاج حار باشد بعد از انحدار
دو فنجان ونیم بنوشند وبعضی اوقات شیرین نموده بنوشند عرق چوب چینی دیگر که در امراض
سوداویه وخفقان وضعف قلب بعد از تنقیه لغایت نافع است ومقوی اعضای رئیسه ومعده وحرارت
غریزیه است وتلطیف وترقیق خون میکند ومقوی قوت ها ضمه است ودر بعض امزجه تقویت
تمامی قوتها ووقت باه میکند وحرارت آن از عرق اول کمتر است صنعت آن چوب چینی اعلی
یکصد مثقال گل کاوزبان ده مثقال کاوزبان دارچینی صندل سفید بکلاب سوده با درنجبویه
از هریک بیست مثقال بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب از هریک پنج مثقال در عرق بنفشک
وعرق کاوزبان واب دو شبانروز خیسانیده بدستور عرق بگیرند عرقها باید که دو ثلث مقدار

آب باشند و بدستور هر روز صبح دو فنجان و عصر دو فنجان کاهی شیرین و بعض اوقات بدون شیرین
بنوشند **عرق چوب چینی** دیگر که مقوی اعضای رئیسه و شریفه و حرارت غریزیه و قوت هاضمه
است و قوت باه را می افزاید صفت آن چوب چینی یکصد و پنجاه مثقال گل گاوزبان صندل سفید از هر
یک پنجاه مثقال دارچینی سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک پانزده مثقال پوست
زرد اترج صندل سرخ از هر یک بیست مثقال عود قماری سنبل الطیب از هر یکی ده مثقال
ریحان تازه دسته سیب شیرین از پوست و دانه پاک کرده یکمن شاه به شیرین از پوست
و دانه پاک کرده یکمن شاه عنبر اشهب دو مثقال چوب چینی صندلین عود هندی را سوهان کرده باقی
اجزا نیم کوفته دو شبانه روز در عرق بید مشک و گلاب که گلاب سدس و عرق بید مشک ثلث
آب باشد خیسانیده در دیگ کرده عنبر را در پارچه نازکی کرده بدهان پنجه بندند و عرق
کشند که بعون الله تعالی نافع است **عرق چوب چینی** دیگر که منافش بعرق قبل نزدیک است
ولکن از آن کمتر است و در تقویت باه اثر عظیم دارد صفت آن چوب چینی اعلی سه صد مثقال
گل گاوزبان گاوزبان بادرنجبویه صندل سفید سوده از هر یک پنجاه مثقال گل سرخ صندل
سرخ پوست زرد اترج شقاقل مصری از هر یک بیست مثقال دارچینی سنبل الطیب از هر یک
سی مثقال سعد کوفی سورنجان مصری سازج هندی خصیة الثعلب مصری خولنجان عود قماری
از هر یک ده مثقال بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک بست و پنج مثقال ریحان تازه بناغ
تازه از هر یک دسته گل سرخ تازه نه صد مثقال مویز طائفی بادانه کوفته هفتصد مثقال
عنبر اشهب سه مثقال چوب چینی و صندلین و عود را بدستور اول زنده کرده باقی اجزا نیم کوفته
دو شبانه روز در عرق بید مشک و عرق گاوزبان و آب خالص بهمان عنوان خیسانیده
در روز آخر مویز را اضافه نموده در دیگ کرده عنبر را در پارچه کتانی بسته بدهان پنجه بسته
عرق کشند و بدستور در دو طرف روز یا بعد از انحدار غذا دو فنجان یا کمتر یا بیشتر با
شیر گاو یا شیرینی یا بغیر شیرینی بنوشند و باید که شیرینی آن مقدار پنج مثقال باشد **عرق**
چوب چینی دیگر که در منافع مثل و نسخه قبل و از آنها اندک کمتر است صفت آن چوب چینی
چهل مثقال سورنجان مصری یکمثقال دارچینی برنجاسف انیسون از هر یک هفت مثقال

بادرنجبویه کاوزبان در دیگ عقربی دانه هیل قرنفل سنبل الطیب زنجبیل مغز ان بسلسه باغی خصیة الثعلب
بهمن سرخ بهمن سفید گیاه چینی زرنباد خولنجان جوز بوا اذخر مکی نان خواه پوست پنج کرفس کندر کرویا
عود هندی فلفل سیاه فلفل سفید وچ ترکی سعد کوفی غنچه گل سرخ از هر یک دو مثقال گل بابونه
زیره کرمانی صعتر فارسی حاشا از هر یک ده مثقال را زیانه چهار مثقال تخم کرفس پنج مثقال مجموع
در گلاب یک شبانروز خیسانیده روز دیگر در دیگ تازه قلعی کرده نموده عنبر را ریزه کرده در پارچه
کتانی تنک بسته بر سر پنجه بندند و بدستور مقرر عرق کشند بعد از انکه یکمن بریزند سفید داخل کرده
باشند دو فنجان صبح و دو فنجان شام بنوشند **عرق چوب چینی** تفاحی در تفریح و تقویت
قلب بی نظیر است صفت آن سیب شیرین اصفهان سیده پاک کرده پانزده من بریزند سنجد
صندل سفید سوده از هر یک یکمن دارچینی نیم من قرنفل سه مثقال جوز بوا یکصد مثقال قرنفل سه مثقال چوب چینی
یکچهارم یکمن شقاقل مصری یکصد مثقال بسباسه هر یک یکچهارم یکمن بریزی جدوار خطائی پنج
مثقال زرنباد مصطگی از هر یک بیست پنج مثقال سورنجان خولنجان از هر یک سه و پنج مثقال
مشک تبتی دو مثقال پنج نفاح پنجاه مثقال زعفران چهل مثقال در دیگ عقربی عود هندی از هر یک
بیست مثقال عنبر اشهب سه مثقال بادرنجبویه گل گاوزبان از هر یک پنجاه مثقال گلاب
بیست مینا عرق بید مشک بیست مینا اجزا را در گلاب و عرق بید مشک سه شبانروز در پنجاه
سوای عنبر و مشک و زعفران و سیب و سنجد و مصطگی پس همه را یکجا کرده عرق کشند **عرق**
چوب چینی دیگر مشتهی و هاضم طعام و مفرح قلب و منقط و محسن لون و مهی است و نفوظ تمام آورد
و قوت بسیار بخشد صفت آن چوب چینی اعلی عرقی دو صد مثقال بزم یشه بخاری چون بخود
ریزه کرده گل سرخ دارچینی خصیة الثعلب مصری شقاقل قرنفل جوز بوا بسباسه ابریشم مقرر
تخم گزر از هر یک ده مثقال گل گاوزبان دوازده مثقال زعفران صندل سفید سوده عود
هندی سوده عاقرقرحا پنج نفاح پنج شیبی مایه شتر اعرابی لسان العصافیر پنج بنفشه سنبل الطیب
اشنه زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک پنج مثقال مصطگی رومی دو مثقال جدوار خطائی
میعه یابسه از هر یک سه مثقال مشک تبتی نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال ادویه را انچه کوفتنی است
نیم کوفته مجموع را دو روز در آب بخیسانند و بدستور گلاب عرق کشند و عنبر را چنانکه عرق بگیرد

ریزه ریزه کوفته بگذارند و هر روز دو فنجان که هر فنجانی پانزده مثقال باشد صبح بنوشند
و بدستور دو فنجان تمام **عرق چوب چینی** تالیف قدوة اطبا میرزا محمد حکیم صنعت آن چوب چینی اعلی
بیست مثقال سورنجان مصری دانه هیل بوا قرنفل زیره کرمانی زنجبیل بسباسه خصیة الثعلب مصری
صعتر فارسی بهمن سفید بهمن سرخ انیسون زرنباد بیخ کرفس ناخواه کندر کرویا تخم کرفس
اذخر مکی از هر یک ده مثقال داچینی یک چهارمن تبریز سنبل الطیب مصطگی رومی نبات سفید از
هر یک یک اوقیه تبریز و در نسخه دیگر وزن مصطگی سه مثقال است و نیم من تبریز راز یانه داخل دارد
و در دو من گلاب و یکمن عرق بادیان یکه شبانروز بخیسانند بعد ازان با سه من آب عرق کشند
صبح و فنجان و شام دو فنجان بنوشند **عرق چوب چینی** دیگر صنعت آن چوب چینی اعلی چهل مثقال
گل بابونه ده مثقال داچینی برنجاسف انیسون یک هفت مثقال سورنجان مصری یک مثقال
بادرنجبویه گاوزبان دروینج عقربی دانه هیل سنبل الطیب زنجبیل زعفران بسباسه خصیة الثعلب
بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد کبابه چینی خولنجان جوزبوا اذخر مکی ناخواه بیخ کرفس کندر کرویا وج تر کی
عود هندی فلفل سفید فلفل سیاه سعد کوفی گل سرخ از هر یک دو مثقال زیره کرمانی جاتشاار
هر یک ده مثقال راز یانه چهار مثقال تخم کرفس پنج مثقال مجموع را در گلاب یکشبانه روز بخیسانند
پس در دیک تازه قلعی نموده عنبر اشهب در کتان بسته یک مثقال نبات سفید نیم من دران داخل
نموده بطریق مقرر عرق کشند **عرق چوب چینی** دیگر صنعت آن چوب چینی اعلی داچینی و قرنفل
سادج هندی زعفران عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه آب جزر از هر یک پنجاه مثقال سنبل
الطیب بهمن سرخ بهمن سفید نبات سفید از هر یک چهل مثقال اشنه جوزبوا شقاقل مصری بسباسه
از هر یک بیست مثقال روج ترکی ده مثقال آب به شیرین آب سیب شیرین از هر یک یکصد مثقال
گلاب چهارصد مثقال عرق بید مشک هشت صد مثقال عنبر اشهب سه مثقال مشک تبتی یک
مثقال بدستور مقرر عرق کشند **عرق چوب چینی** دیگر صنعت آن چوب چینی اعلی ده مثقال
سورنجان مصری دانه هیل قرنفل زیره کرمانی زنجبیل بسباسه خصیة الثعلب صعتر بهمن سفید بهمن سرخ
انیسون زرنباد بیخ کرفس ناخواه کندر کرویا تخم کشوث اذخر مکی از هر یک پنج مثقال داچینی
یک اوقیه سنبل الطیب دو مثقال و نیم مصطگی یک مثقال و نیم راز یانه یک چهار یک نبات سفید نیم

او قیه در یکمن نبات و نیم من عرق راز یانه خیسانیده بعد ازان با یکمن و نیم آب عرق کشند و در سر
آن نیم من گلاب یک چهار یک عرق بادیان و سه چهار یک آب داخل کرده عرق پس آب بگیرند
عرق چوب چینی بالجوم که مسمی بالاللهم چوب چینی است نافع است برای نقصان باه و ضعف بدن و قوتها
و تقویت معده صنعت آن چوب چینی اعلی هفتاد مثقال قرنفل داچینی قاقله کبار جوزبوا بسباسه بادیان
فارسی بادیان خطائی گل سرخ بهمن سفید عشبه مغربی صندل سرخ صندل سفید مصطگی رومی زعفران
کبابه چینی اشنه بهمن سرخ زرنباد سلیخه سیاه فرنجمشک شقاقل عود هندی تخم نیلوفر از هر یک ده
مثقال بوزیدان عنبر اشهب از هر یک پنج مثقال مشک خالص دو مثقال گوشت بره گوشت مرغ
فربه گوشت کبوتر تازه به پرواز آمده همه را از استخوان و چربی جدا کرده از هر یک یکمن تبریز بکنجشک
نر یکماه قطعه عرق بادیان عرق بادرنجبویه عرق مشک گلاب عرق گاوزبان عرق بهار نارنج
از هر یک دو من آب بقدر کفایت شکر نیم من عرق گلاب عرق ها و آب یکشب بخیسانند و مشک و عنبر
و مصطگی و زعفران را در پارچه کتانی بسته در جائیکه عرق میچکد بگذارند و بدستور عرق کشند
چون عرق کشیده شود سرد کرده در شیشه کنند و در جای سرد بگذارند و هر روز سه پیاله ترسی
خوری ازان بیاشامند و در نسخه دیگر چنین آورده که اول مرتبه لحوم را در عرقها عرق کشند پس
ادویه را دران عرق خیسانیده مرتبه ثانی عرق کشند و درین مرتبه مشک و عنبر بردان نپیچه
بهندند یا در جائیکه عرق دران میچکد بگذارند بدانکه چون این عرقها به سبب شیرینی خصوص هرگاه
مدتی بمانند خالی از سکری نیستند و شبه ناک اند پس اگر شیرینی داخل نکنند بهتر است **عرق**
چهار چینی از اطبای هند و فرنگ جهت آتشک و قروح خبیثه و استسقا و امراض کرده و متانه
و قروح و جروح آلات تناسل خصوص که مزمن باشد چون بیست روز تا چهل روز بدستور احتیاج
مقرر و شرایط بیاشامند نفع عظیم یابند صنعت آن چوب چینی اعلی چهل مثقال داچینی کبابه چینی
ریوند چینی از هر یک بیست مثقال هر چهار را چوب نموده در عرق گاوزبان و بادرنجبویه و
شاهتره و بسفایج و خارخسک و اذخر مکی از هر یک نیم پا و اثار یک شبانروز بخیسانند پس از
همین عرقها از هر یک یک آثار بران ریخته بدستور متعارف بقرع و انبیق عرق کشند که سه اثار
برآید و از نیم پا دکه بیست و چهار مثقال صیرفی میشود شروع نمایند که صبح و شام نیم کرم بیاشامند

فصل در بیان دستور استعمال چوبچینی بطریق معجون

و روزی ده مثقال بیفزایند تا بیست و یک یوم و همین دستور کم نمایند اگر منظور چهل یوم باشد و اگر بیست یوم تا ده روز بیفزایند و ده روز بگذارند و اگر سی یوم تا پانزده یوم بیفزایند و تتمه نقصان نمایند و چون عرق نزدیک باتمام رسد از سر نو بکشند و در بین اثنا میدانه بنبات و حموضات و نمک وغیره بدستور مذکور اجتناب نمایند و اگر برای استسقا و سوداالقلیه شکاعی و باد آورد و فتاح اذخر و بیخ کاسنی و بیخ کرفس و زیانه و کبر و انسنتین بیفزایند از هر یک بوزن لائق و همچنین از برای هر علت ادویه مناسبه مختصه بآن و از برای اتشک و قروح و جروح خبیثه صفراس نیم وزن چوب چینی و اغلیمون ربع آن اولی ست و اگر در امراض مزمنه و صعبه قدری چوب چینی و کیاکو که چوبچینی سه ربع و کیاکو یک ربع باشد و بیان کیاکو در خاتمه انشاء الله تعالی خواهد آمد در آب خیسانیده بطرز نقوع بجای آب نیم گرم با سر دیا شامی خالص نه نوشیده شود بهتر ست بدین قسم که پنج یوم هر روز سه مثقال و پنج یوم دیگر هر روز پنج مثقال و پنج یوم دیگر هر روز هفت مثقال و پنج یوم دیگر هر روز نه مثقال باز پنج پنج یوم کم نمایند بدستور مذکور و نیز اگر در عرق مرتبه دوم نیز برای اجزای چهار چینی قدری بیفزایند تا بیست یوم و باز بگذارند مثلا بر چوب چینی شش مثقال و بر سه چینی دیگر سه سه مثقال بهتر ست

فصل در بیان دستور استعمال این دو با الطریق

معجون مفرح بدانکه بعضی از معاجین چوب چینی در اوجاع مفاصل بلغمیه و بادهای اتشک و امراضیکه بعد از اتشک عارض شده باشد چون آن معاجین را بعد از تنقیه استعمال نمایند نافع ست و بعضی دیگر در سائر امراض بلغمیه از درد کمر و ضعف معده و باه مفید ست و بعضی را منافع دیگر ست که به تفصیل در منافع معاجین بیان مینمایند **معجون چوبچینی** که در اوجاع مفاصل سر دو در دها و امراضیکه بعد از اتشک حادث شده باشد به نهایت نافع ست اما چون مسهل ست ملاحظه از زمان و غذاهای غلیظه لازم ست و اگر در ایام خوردن این معجون قیمه شور با با نخود آب تناول نمایند بهتر ست صنعت آن چوب چینی باعلی بیست مثقال سورنجان مصری زعفران مصطگی رومی دارچینی از هر یک سه مثقال صعتر فارسی که آنرا اوشن نامند ها ی زهره بوزیدان پوست بیخ کبر شیطرج هندی زرانباد فلفل سیاه قرنفل گل سرخ قاقله کبار از هر یک دو مثقال پوست هلیله زرد تر بد سفید بد برازهر یک هفت مثقال نمک هندی زنجبیل از هر یک یکمثقال کوفته بیخته موزن نموده بروغن بادام تیرین

فصل در بیان دستور استعمال چوبچینی

ده مثقال چرب نموده با یکصد و پنجاه مثقال عسل سفید خوشبو کف گرفته بقوام آورده معجون سازند قدر شربت در امزجه قویه سه مثقال و بتدریج تا چهار پنج مثقال میتوانند خورد و در امزجه ضعیفه یکمثقال و بتدریج تا دو مثقال و در امزجه معتدله دو مثقال تا چهار مثقال اگر بعد از شش روز قدر خوراک روز اول را مضاعف سازند که مواد بیشتر دفع شود نافع تر خواهد بود اما دران روز غذا باید نخود آب باشد یا گوشت جوان مرغ و هیل و دارچینی

معجون چوب چینی دیگر که از مخترعات حکیم میرعمادالدین محمود حسینی شیرازی ست مزاج غیر حار تقویت قوی میکند و منعش حرارت غریزیه ست و به نهایت مقوی باه ست و درد اعضا و رطوبت و ضعف معده را نافع ست و پرهیز بسیاری ندارد صنعت آن چوب چینی علی سی مثقال جدوار خطائی مجرب خولنجان زرنباد سافج هندی در و نج عقرقرحا مشک خالص صافی از هر یک دو مثقال هیل بهمن سرخ بهمن سفید تودری سفید تخم دارچینی مصطگی قرنفل وانه هیل جوزبوا اسباسه عود قماری خصیة الثعلب مصری زعفران از هر یک سه مثقال مغز بادام شیرین مقشر مغز تخم خربزه مغز فندق لسان العصافیر از هر یک شش مثقال مغز پسته مقشر مغز نارجیل مقشر از هر یک ده مثقال کوفته بیخته بدستور معجون نمایند مقدار شربت در امزجه متوسطه دو مثقال ست و در امزجه قویه سه مثقال و در امزجه ضعیفه یکمثقال

معجون چوبچینی که در اکثر امراض وامزجه بارده واوجاع و درد اعضا خصوص که بسبب اتشک باشد نافع ست صنعت آن چوب چینی باوصاف مذکوره سی مثقال قرنفل جوزبوا اسباسه گل سرخ زعفران خولنجان زرنباد سعد کوفی از هر یک سه مثقال دارچینی قاقله فلفل سیاه سنامکی مصطگی رومی سورنجان بوزیدان لسان العصافیر از هر یک پنج مثقال زنجبیل دارفلفل عاقرقرحا جدوار خطائی از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند قدر خوراک این معجون مثل معجون سابق ست اما ملاحظه و پرهیز این کمتر ست

معجون چوب چینی دیگر که در فوائد و منافع قریب ست بمعجون سابق صنعت آن چوبچینی سی مثقال دارچینی دارفلفل مصطگی رازیانه از هر یک سه مثقال سنامکی صمغ عربی مغز بادام شیرین مقشر از هر یک چهار مثقال تخم کرفس عنبر سورنجان قرنفل از هر یک ده مثقال زنجبیل یکمثقال عسل سه وزن ادویه بدستور معجون سازند شربتی در امزجه قویه چهار مثقال

تا شش مثقال و در امزجهٔ ضعیفه دو مثقال تا سه مثقال و در امزجهٔ متوسطه سه مثقال تا پنج مثقال
است و اگر در ایام خوردن این معجون و سائر معاجین چوب چینی مسهله از نمک تقلیل نمایند
بهتر است و همچنین از لبنیات و حموضات و بقول و جماع و هوائی بسیار سرد و رطب و میوهای
بسیار رطب **معجون چوب چینی** دیگر از مخترعات حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی
و معمول و مستعمل میرزا محمد حسین چون در این معجون قریب شش یک اجزا ورق الخیال بود
بهتر این بود که آنرا ذکر نکند اما چون مبالغه بسیاری در منافع و فواید این معجون نموده بودند
خصوص در تقویت باه و سائر قوتها بیان مینماید صفت آن چوب چینی پنجاه مثقال مروارید
ناسفته صلایه کرده شمط مغسول زعفران مشک تبتی عنبر اشهب مایه شتر اعرابی صندل سرخ
دارچینی قرنفل زنجبیل بوزیدان سورنجان چینی قسط شیرین سعد کوفی از هریک دو مثقال
ریوند چینی سنبل الطیب دانه هیل مصطگی اقتیمون رومی عود قماری اسارون شامی
کل مختوم صندل سفید ماهی رو بیان سمکه صیدا ورنج عقربی زرنباد تخم کرز تخم شلغم تخم ترب
تخم یونجه بهمن سرخ بهمن سفید جسک مرباتودری زرد تودری گلگون از هریک سه مثقال
آملهٔ شکیر پرورده جوز بوا بسباسه شقاقل مصری کل کاو زبان بادرنجبویه کل سرخ اشنه تخم
خشخاش مغز تخم خربزه مغز تخم خیار تخم کاسنی تخم خرفه مقشر مغز کردگان مقشر مغز فندق
مغز چلغوزه از هریک ده مثقال خصیة الثعلب پنج مثقال ورق الخیال چهل مثقال آب به شیرین
آب انار شیرین کلاب از هریک صد مثقال قند سفید عسل سفید خوشبو مصفی بالمناصفه یکمن
و یک چهار یک تبریز بطریق معمول معجون سازند قدر خوراک این معجون بسبب ضعف
و قوت مزاج از دو مثقال تا چهار مثقال است **معجون چوب چینی** مخترع و مجرب
حکیم هاشم طهرانی نافع از برای ادجاع مفاصل و درد ها و تقویت قوت باه و سائر قوی و بنهایت
نافع است و مبرد دین را کمال انتفاع دهد صفت آن دارچینی سورنجان شقال مصری خصیة الثعلب
مصری لسان العصافیر عود قماری مصطگی زعفران از هریک سه مثقال دانه هیل قاقله کبار
قرنفل خولنجان بوزیدان زنجبیل زرنباد اسارون شامی سنبل الطیب سازج هندی دارفلفل
کبابه چینی مشک تبتی عنبر اشهب جدوار خطائی از هریک دو مثقال مغز حب السمنه مغز حب القلقل

مغز انجگ مغز حبة الخضرا از هریک پنج مثقال مغز چلغوزه نارجیل مقشر از هریک ده مثقال چوب چینی
اعلی بکار در تراشیده یکصد و پنجاه مثقال یکشب در آب خیسانیده روز دیگر با چهار من شاه
آب در دیگ بزرگی کرده سرش را محکم ساخته بتدریج با آتش ملایم بجوشانند تا ربع که یکمن شاه
باشد بماند صافی نموده با عسل سفید خوشبو مصفی یکصد و پنجاه مثقال تربنجبین نیشاپوری اعلی
که از خار و خاشاک پاک کرده باشند یکصد و پنجاه مثقال بقوام آورده پس هریک از اجزای
خشک را سوای مشک و عنبر و زعفران و مغز ها جدا جدا کوفته بیخته وزن نموده داخل سازند
و مغز ها را نیز جدا جدا خوب نرم بسایند پس عنبر اشهب را در عسل بقوام آورده حل کرده پس زعفران
کوفته و بیخته و با گلاب حل کرده داخل نمایند بعد ازان مغز ها را داخل نمایند و در آخر سائر اجزا را
و بعد از تمامی مشک را با قدری نبات سائیده اضافه نموده خوب بر هم زنند تا تمامی با یکدیگر
مخلوط و ممزوج شوند پس در مرتبان چینی که باید که مرتبان پر نباشد و جای نفس کشیدن
معجون بماند و مقدار شربت ازین معجون مثل مقدار شربت معجون چوب چینی حکیم عماد الدین
محمود است و باید دانست که در هریک از معاجین و حلوا و حریره هر گاه مقدار چوب چینی را سه
مثل یا دو مثل انچه گفته اند نموده و بدستور مذکور جوشانیده تا ربع بماند با عسل و شیرهٔ معجون
و حلوا و حریره بقوام آورند بهتر و انفع است **معجون چوب چینی** تالیف حکیم علی گیلانی منقول
از رساله سبحط مغزی الیه گفته که این معجون از تالیف ماهست و بنهایت نافع است ضعف قو
و کسل را و زنگ خساره را نیکو گرداند و باه بیفزاید صفت آن چوب چینی اعلی بیست مثقال
زعفران دو مثقال عود قماری خام مصطگی از هریک ده مثقال دارچینی سنبل الطیب بوزنجبن
سازج هندی اشنه قرنفل وچ ترکی قاقله فلفل سیاه دارفلفل بوزیدان چند بید سفید شیطرج
هندی زنجبیل سفید ورق گل سرخ زیره کرمانی جوز بوا انیسون خولنجان بهمن سرخ بهمن
سفید از هریک سه مثقال مشک تبتی یکمثقال قند سفید بوزن مجموع ادویه عسل سفید خوشبو
مصفی دو وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
معجون چوب چینی منقول از مجربات حکیم احمد موسوی از خط مغزی الیه مقوی معده و قلب
و دماغ و کبد و کرده و متانه و اعضای تناسل و تمام بدن است و مجرب است صفت آن چوب چینی

اعلی پنجاه مثقال مروارید ناسفته صلایه کرده شمط مغسول مصطگی عود قماری خام مایه شتر اعرابی زعفران
مشک تبتی عنبر اشهب دارچینی فلفل سیاه قرنفل زنجبیل سفید زرنباد از هریک دو مثقال ریوند چینی
افتیمون اقریطی دانه هیل بواسکه صندل الطیب ماهی روبیان درونج عقربی تخم کزر تخم شلغم
تخم ترب تخم اسپست بهمن سرخ بهمن سفید حسک مربا از هریک سه مثقال ابریشم مقرض چهار
مثقال خصیة الثعلب مصری پنج مثقال جوز بوا بسباسه باغی از هریک ده مثقال شقاقل مصری
شش مثقال عسل سفید جید خوشبو مصفی وقند سفید مساوی از هر دو سه وزن ادویه بدستور
مقرر معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال **معجون چوب چینی** دیگر استخای اعضا
واوجاع مفاصل را نافع بود و بدن را قوت دهد صفت آن چوب چینی اعلی چهار مثقال زعفران
مصطگی دارچینی فلفل سفید مر مکی افتیمون اقریطی هر یک نیز از یانه تخم اسپست زنجبیل تخم کزر فس
پوست هلیله کابلی از هریک پنج مثقال فلفل سیاه چهار مثقال مقل ازرق خولنجان شیطرج
هندی سنا مکی تربد سفید سازج هندی از هریک سه مثقال سورنجان مصری مغز بادام شیرین
مقشر از هریک شش سنبل چهار مثقال مویز طایفی منقی هفت مثقال نبات سفید پنجاه مثقال
عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
معجون چوب چینی میفرمایند که از اقتراح بنده درگاه محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملوک
سید علوی خان است مفاصل مزمن و باد آتشک را مجرب و مفید است صفت آن پوست
هلیله کابلی سیاه هلیله آمله منقی اسطوخودوس بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درونج بویه از هر
یک یکمثقال وچهار دانک افتیمون اقریطی بسفایج فستقی از هریک سه مثقال لاجورد
مغسول یکمثقال درونج عقربی شقاقل مصری حصیة الثعلب مصری سورنجان مصری
بوزیدان از هریک یکمثقال و یکدانک دارچینی گل سرخ کل کاوزبان از هریک چهار
دانک چوب چینی اعلی بیست و هفت مثقال عسل مصفی یکصد و شصت مثقال ادویه را کوفته
بیخته بعسل سفید خوشبو جید مصفی سرشته و تا بیست دیگر روز هر روز پنج مثقال تناول نمایند
و از عقب آن یکمثقال چوب چینی را بگلاب و عرق بید مشک و عرق کاوزبان و عرق تا در یخچه
از هریک بیست مثقال بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده نبات سفید پنج مثقال داخل

کرده بنوشند و تا چهل روز از ماست و نمک و ترشیها و سبزیها و حرکات عنیفه بدنیه و نفسانیه
و جماع و از خوردن نمک اجتناب از لوازم است **معجون چوب چینی** تالیف حکیم عماد الدین
کاشغری صفت آن چوب چینی سی مثقال دارچینی یکمثقال جوز بوا بسباسه کبابه چینی ریوند
چینی سنا مکی کندر مصطگی از هریک سه مثقال زعفران یکمثقال عسل سه وزن مجموع ادویه
معجون سازند شربتی صبح و شام دو دو مثقال با یک پیاله **چوب چینی معجون چوب چینی**
دیگر که دافع جمیع امراض است و بدن را فربه گرداند و صحت افزاید و سرور آورد صفت آن
چوب چینی سه سیر مغز بادام شیرین مقشر دارفلفل را زیانه قرنفل تخم کزفس مصطگی سنا مکی
از هریک نیم سیر عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه را کوفته بیخته با عسل معجون سازند
و هر صبح سه مثقال از او و شام سه مثقال [illegible] تا بیست و یکروز و اگر زیاده از بیست
و یک روز بخورند فائده بیشتر دهد و غدابی نباشد و از سفیدی و ترشیها پرهیز نمایند
و تا سه ماه از جماع اجتناب کنند که فائده تمام می بخشد و صاحب این نسخه قلمی نموده که شصت
مثقال یک سیر است و در کتاب دیگر سیر شصت مثقالی بنظر نرسیده **معجون چوب چینی**
دیگر دافع جمیع امراض است و بدن را فربه کند و بصحت افزاید و سرور آورد صفت آن چوب چینی
که پوست بالای آنرا تراشیده باشند یک سیر و نیم که دوصد و هشتاد و یک مثقال باشد
سنا مکی دوازده مثقال زعفران زنجبیل مصطگی قرنفل دارچینی دارفلفل فلفل سیاه عاقرقرحا
شیطرج هندی مقل ازرق مرمکی سنبل الطیب خولنجان وج ترکی ناخنواه از یانه تخم
شبت هلیله سیاه شونیز افتیمون اقریطی از هریک سه مثقال مویز منقی سی و سه مثقال
ادویه را کوفته و بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن عسل مصفی معجون سازند
شربتی یکمثقال و نیم تا دو مثقال و در نسخه دیگر روغن کاو سی و سه مثقال نیز داخل است
معجون چوب چینی دیگر تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی حسینی جهت تقویت باه
و معده و دل و دماغ و جگر و مثانه و گرده و سرخی رنگ روی و فربهی بدن مفید و باوی
دمان خوش کند صفت آن چوب چینی یکصد مثقال مروارید ناسفته صلایه کرده شمط مغسول
از هریک دو مثقال مصطگی عود قماری مایه شتر اعرابی زعفران مشک تبتی عنبر اشهب از هریک دو

دارچینی وقرنفل زنجبیل فلفل سیاه جوزبوا بسباسه از هریک دو مثقال بوزیدان سورنجان کبابه چینی خولنجان
قسط شیرین سعد کوفی از هریک دو درم ریوند چینی افتیمون اقرقرحا از هریک سه مثقال سنبل الطیب دانه
هیل عسبر اشهب از هریک سه درم سکه صید اماهی روبیان درونج عقربی زرنباد تخم نگرز تخم شلغم تخم ترب
بهمن سرخ بهمن سفید تودری سرخ تودری زرد از هریک سه مثقال تنقافل مصری ده مثقال ورق
القنب سدس مجموع ادویه را کوفته بیخته نگاهدارند کاوزبان بادرنجبویه گل سرخ اشنه از هریک
ده مثقال جوشانیده صاف نموده آب آنرا نیز نگاهدارند تخم خربزه تخم خیار تخم کاسنی تخم خرفه
منقی از هریک ده مثقال نرم کوبیده شیره بگیرند وشیره آنها را اضافه شیره سابق نموده آب به
شیرین آب سیب شیرین آب انار گلاب از هریک ده مثقال با قند وعسل صافی بالمناصفه سه وزن
اجزا بقوام آورند مغز قند مغز بادام شیرین دگان مغز چلغوزه از هریک ده مثقال نرم
کوبیده در عسل وقند بقوام رسیده اندازند زعفران را در گلاب حل کرده اضافه کنند وعنبر را دو حصه
نموده یک حصه را اول مرتبه داخل کرده ویمخین مشک را دو حصه نموده یک حصه را قبل از باقی ادویه
ویک حصه را باعنبر بعد از سائر ادویه داخل نمایند واز برای بعضی این اجزا نیز افزوده اسارون
شامی گل مختوم صندل سرخ صندل سفید هر دو سوده تخم خشخاش از هریک سه مثقال آمله منقی
دوازده مثقال کوفته بیخته با اجزا داخل نمایند ودر نسخه دیگر این معجون خصیة الثعلب مصری پنج
مثقال تخم اسپست سه مثقال حسک مربا بر نسخه مزبور افزوده ووزن چوب چینی پنجاه مثقال
ووزن ریوند چینی دو مثقال ووزن هریک از مصطگی وعود ومایه شتر اعرابی ومشک وعنبر یکدرم
ووزن دارچینی یکمثقال ووزن آب سیب وآب به وآب آنار وگلاب از هریک یکصد مثقال است

معجون چوب چینی دیگر که در تقویت باه واعضا رئیسه ودفع امراض سوداوی بی نظیر است صنعت
آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی از هریک سه درم افتیمون اقرقرحا بسفایج فستقی از هریک
پنجدرم لاجورد مغسول دو درم تربد سفید اسطوخودوس بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد
بادرنجبویه از هریک سه درم درونج عقربی شقاقل خصیة الثعلب مصری سنبل الطیب سورنجان
مصری از هریک دو درم بوزیدان دارچینی قرنفل جوزبوا ورق گل سرخ عود هندی ابریشم متعرض
از هریک یکدرم ونیم چوبچینی اعلی بوزن مجموع ادویه عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه را کوفته

بیخته با عسل معجون سازند وهر روز چهار مثقال از انجو رند ودر نسخه دیگر حجر ارمنی دو درم داخل
است **معجون چوب چینی** دیگر که از منافع بسیار ودر تقویت باه بی نظیر است صنعت آن چوبچینی
اعلی شصت ودو مثقال ونیم مروارید ناسفته لاجورد مغسول کهربای شمعی ریوند چینی افتیمون
اقرقرحا سنبل الطیب دانه هیل بوابوزیدان سورنجان مصری سعد کوفی جوزبوا بسباسه بادرنگ
هریک دو مثقال ونیم ریک ماهی روبیان درونج عقربی زرنباد تخم نگرز تخم شلغم تخم ترب
بهمن سرخ بهمن سفید حسک مربا تودری زرد تودری گلگون دارچینی قرنفل زنجبیل اسارون آمله
منقی از هریک سه مثقال وسه ربع مثقالی خصیة الثعلب مصری شش مثقال ویکدانگ ونیم عود قماری
خام مصطگی رومی مایه شتر اعرابی زعفران عنبر اشهب از هریک یک مثقال ونیم مشک خالص چهار دانگ مغز
فندق مغز پسته مغز بادام شیرین مقشر مغز نارجیل مقشر مغز چلغوزه مغز انجگ مغز خب السمه منزحته
الخضر از هریک دوازده مثقال ونیم ادویه مغز نارجیل را بعد مقشر کردن
نرم صلایه کرده پس گل گاوزبان ورق گل سرخ از هریک دوازده مثقال ونیم در گلاب بعرق
بید مشک از هریک یکصد ونود مثقال یک شب بخیسانند پس چهار پنج جوش داده صافی نموده
ده مثقال تخم خرفه مقشر را در گلاب شیره کرفته آب زرد گل نود ونیم مثقال آب انار شیرین پنجاه
مثقال آب سیب شیرین پنجاه مثقال عسل مصفی ونبات سفید از هریک چهارصد مثقال بقوام آورده
ادویه را بان بسرشند **معجون چوب چینی** صدر الشریعه کیلانی آکشک کهنه وورد مفاصل ونفخ معده
وضعف باه وامراض گرده ومثانه را نافع است صنعت آن چوب چینی اعلی هشتاد مثقال سلیخه کبابه
چینی بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی اسارون عود هندی سنبل الطیب مصطگی رومی قرنفل سازج هندی
از هریک سه مثقال فلفل دارفلفل زنجبیل زعفران از هریک دو مثقال مشک خالص عنبر اشهب
از هریک یکدرم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی هر صبح مقدار سه مثقال

معجون چوبچینی دیگر بدانکه مولف این معجون چیزی بر معجون سورنجان اضافه نموده وچیزی کم کرده
خواصی که از برای معجون سورنجان مذکور است از برای این معجون ذکر کرده واین معجون را معجون
چوب چینی نامیده صنعت آن چوب چینی اعلی هشتاد مثقال سورنجان مصری شش درم ماهی زهره
بوزیدان پوست بیخ کبر شیطرج هندی از هریک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم تخم کرفس زبانه

فلفل صعتر از هریک یکدرم و نیم نمک هندی یکدرم دارچینی انیسون ورق گل سرخ زنجبیل قاقله قرنفل
از هریک سه درم تربد سفید مصطگی رومی زعفران از هریک دو درم اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین چرب نموده باسه وزن ادویه عسل سفید مصفی معجون سازند و در ظرف چینی نگاهدارند و هر
صبح سه مثقال آنرا تناول نمایند نفرس و عرق النسا و اوجاع مفاصل و درد ورک را نافع است
و مرض آتشک مزمن را به نهایت سودمند است معجون چوب چینی دیگر صنعت آن چوب چینی پوست
تراشیده یکصد و پنجاه و هفت مثقال دارفلفل را زیاده قرنفل تخم کرفس مصطگی رومی سنامکی
مغز بادام شیرین مقشر از هریک بیست و شش مثقال عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور
مقرر معجون سازند و تا بیست و یکروز و اگر از بیست و یک روز زیاده بخورند زیاده فائده دهد
صبح هفت مثقال و نیم و شام نیز هفت مثقال بخورند آن قدس سره می فرمایند که مقدار
شربتی که قلمی شده بسیار است نهایت شربتی آن است که صبح دو مثقال و شام دو مثقال
و نیم تناول کرده شود معجون چوب چینی حکیم صالح خان خال آن مرحوم صنعت آن چوب چینی
اعلی استاد مثقال سنبل الطیب سادج هندی قرنفل قاقله صغار قاقله کبار فلفل سیاه دار
فلفل خنبید بستر خولنجان زرنباد زنجبیل گل سرخ جوز بوا بسباسه زیره کرمانی اسارون شامی
از هریک ده مثقال کوفته بیخته در چهار وزن ادویه یعنی نهصد و شصت مثقال عسل سفید مصفی
معجون سازند معجون چوب چینی حکیم سید محمد صنعت آن چوب چینی پوست دور کرده چهل مثقال
سنبل الطیب قاقله صغار عود قماری خام دارچینی قرنفل زنجبیل دارفلفل فلفل سیاه خولنجان جوز بوا
بسباسه سورنجان مصری خصیة الثعلب مصری مغز تارجیل مقشر مغز چلغوزه مغز کردگان از هریک ده
مثقال در و سنج عقربی زرنباد عاقرقرحا بوزیدان زعفران از هریک دو مثقال عسل مصفی سه وزن
ادویه یعنی شش صد و سی مثقال بدستور مقرر معجون سازند معجون چوب چینی حکیم امین
صنعت آن چوب چینی پوست جدا کرده هشتاد مثقال دارچینی سیلانی سورنجان مصری از
هریک سه مثقال گاوزبان بادرنجبویه فلفل شقاقل مصری زرنباد زنجبیل قرنفل زعفران
در و سنج عقربی مصطگی رومی بوزیدان از هریک دو مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن
ادویه یعنی سه صد و بیست و چهار مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی صبح دو مثقال

و شام دو مثقال با یک فنجان آب مطبوخ چوب چینی معجون چوب چینی منقول از خط حکیم محمد باقر
حسینی تقوی دماغ و دل و معده و جگر و کرده و مثانه و انثیین و تمام اعضا و قوی را بسیار است
در نگ رو را سرخ گرداند و بدن را فربه سازد و فرح آورده صنعت آن چوب چینی اعلی پنجاه
مثقال ورق طلا عنبر اشهب خصیة الثعلب مصری بهمن سرخ از هریک پنج مثقال مروارید ناسفته
شمط مغسول یعنی هجر ارمنی ریوند چینی افتیمون اقرقرحا سنبل الطیب دانه هیل بوا مصطگی عود
قماری خام زعفران مایه شتر اعرابی اسارون شامی صندل سرخ دارچینی قرنفل زنجبیل بوزیدان
سورنجان مصری کبابه چینی خولنجان قسط شیرین تودری سرخ تودری زرد سعد کوفی از
هریک یک اوقیه گل مختوم مشک تبتی خالص صندل سفید سمک صیدا ماهی رو بیان درونج
عقربی زرنباد تخم خربزه تخم شلغم تخم تربز تخم لوبیا تخم کاهو از هریک سه مثقال آمله
بشیر پرورده جوز بوا بسباسه شقاقل از هریک ده مثقال اجزا را کوفته بیخته گل کاوزبان بادرنجبویه
از هریک یک اوقیه گل سرخ پاک کرده دو اله از هریک ده مثقال در آب بجوشانند و بیالایند
تخم خشخاش سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین تخم کاهو تخم خرفه مقشر از هریک ده مثقال
نرم کوبیده شیره برآورده اضافه مطبوخ نمایند و با آب به شیرین و آب انار شیرین و گلاب و قند
سفید و عسل مصفی بقوام آورده در آخر مغز فستق مغز بادام مقشر مغز گردگان مغز چلغوزه
مانند مرهم صلایه نموده دران عسل حل کرده بعد ازان ادویه را بدستور بآن بسرشند و اگر خواهند
کیفیتش زیاده شود و دندغه حرمت نکند جزو اعظم سدس جمیع اجزا داخل نمایند و ظرف
چینی نگاهدارند صنعت این معجون به نسخه دیگر باندک تفاوتی قلمی نموده که این معجون دل و
دماغ را قوت دهد و درد مفاصل و درد پشت و درد ورکین را برطرف کند و مالیخولیا و امراض
سوداوی را سود مند بود و معده را قوت دهد و باه را زیاده کند و رنگ رو را سرخ گرداند
و بدن را فربه کند و اوعیه منی بکشاید و گرده و مثانه را از ریگ و سنگ و اخلاط لزجه پاک گرداند
و بوی دهان خوش کند و نشاط آورد و منافع بسیاری از برای آن ذکر کرده صنعت آن چوب چینی
اعلی اغرتی پنجاه مثقال مروارید بزرگ غلطان آبدار ناسفته صلایه کرده دو مثقال لاجورد بخشی
مغسول ریوند چینی افتیمون اقرقرحا از هریک دو مثقال سنبل الطیب دانه هیل بوا سمک صیدا ماهی رو بیان

درونج عقربی زرنباد تخم کزر تخم شلغم تخم ترب تخم لوبخه بهمن سرخ بهمن سفید حسک مربا تودری
سرخ تودری زرد از هریک سه مثقال خصیة الثعلب مصری پنج مثقال بوزیدان سورنجان سعد کوفی
از هریک دو مثقال دارچینی قرنفل زنجبیل سفید اسارون آملهٔ منقی از هریک سه مثقال جوزبوا
بسباسه از هریک ده مثقال مصطگی عود هندی مایه شتر اعرابی زعفران عنبر اشهب از هریک دو درم
مشک تبتی نیم درم مغز فندق مغز بادام شیرین مقشر مغز کردگان مقشر مغز چلغوزه از هریک ده
درم اجزا را سوای لبوب کوفته بیخته مغز بارانزم صلایه کرده گل گاوزبان بادرنجبویه اشنه ورق
گل سرخ از هریک ده مثقال خیسانیده جوشانیده بالند و بپالایند آب مطبوخ آنرا نگاهدارند بس
بگیرند مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم خرفه مقشر تخم کاسنی مقشر از هریک ده مثقال
ونرم کوبیده وشیره آنهارا بگیرند و آب به شیرین و آب انار شیرین و آب سیب شیرین از
هریک ده مثقال مجموع آب مطبوخ وشیره ها و آب فواکه را یکجا کرده باسه برابر اجزا قند سفید
وعسل متساوی بقوام آورده سرد کرده ادویه را بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از
چهل روز بکار برند شربتی دو مثقال **معجون چوب چینی** دیگر تالیف حکیم میر عماد الدین محمود
مشیرازی بالیخولیا و بواسیر و جذام و آتشک و قروح سوداوی و وسواس و جمیع امراض سوداویه
را نافع است صنعت آن زرنباد جدوار خطائی مجرب زراوند مدحرج خولنجان ها ی زهره ربوند
چینی افتیمون هلیلهٔ سیاه لاجورد مغسول تربد سفید مدبر دارچینی مصطگی رومی سنبل الطیب
جوزبوا بسباسه زعفران قرنفل دانه هیل از هریک دو مثقال چوب چینی اعلی نصف مجموع ادویه
کوفته بیخته باسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و هر صبح پنج مثقال آنرا بخورند معجون
چوب چینی دیگر درد مفاصل اعضا را نافع و بجهت ضعف معده و هضم طعام و آوردن اشتهای
طعام و تقویت باه و درد کمر و پشت مفید است صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیلهٔ سیاه پوست
هلیلهٔ زرد آملهٔ منقی دارچینی بسباسه سنبل الطیب اسارون زعفران قرفة الطیب سورنجان خولنجان
سعد کوفی دارفلفل کندر زنجبیل را زیانه رومی نانخواه تخم گزر تخم شلغم بوزیدان شقاقل جوزبوا
عود هندی اجزا متساوی چوب چینی اعلی بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته باسه وزن مجموع ادویه عسل
مصفی معجون سازند شربتی سه مثقال **معجون چوب چینی** دیگر که مولفش گفته بجهت درد

مفاصل و درد اعضا و تفتیح سدها و بواسیر و جمیع امراض سوداوی و بلغمی نافع است صنعت آن
پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی بسفایج مستقی افتیمون اقریطی تربد سفید
مدبر زنجبیل قرنفل دارچینی قافله کبار جوزبوا از هریک سه درم ماهی زهره غاریقون سفید از یانه
پوست بیخ کبر سورنجان مصری بوزیدان از هریک دو درم فلفل سیاه زرنباد نانخواه نمک هندی
نمک نفطی از هریک یکدرم دارفلفل زراوند مدحرج اصل السوس از هریک سه درم سنا مکی
پنجدرم چوب چینی اعلی پنجاه مثقال مجموع را کوفته بیخته باسه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند
شربتی سه درم و عجب است از مولف این معجون که با وجود آنکه جمیع اطبا منع نمک در چوب چینی نموده
اند نمکها داخل نموده **معجون چوب چینی** باعشبه مغربی قلمی فرموده اند که تالیف بندهٔ آثم میر محمد هاشم
المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علیخان غفر الله ذنوبه است بجهت درد مفاصل حادث به بلغم
آتشک که نکی از اطبای عصر را بوده از مدت بیست سال و بعون الله تعالی ازین تدبیر دفع مرض
معزی الیه بکلی گردیده صفت آن عشبهٔ مغربی پانزده درم چوب چینی موصوف بصفات جیده
مزبوره هفتاد درم گل گاوزبان بسفایج مستقی بادرنجبویه از هریک ده درم مویز منقی یکرطل
ونیم مجموع را در پنج من ونیم گلاب وعرق بید مشک یک شب بخیسانند و روز دیگر در دیک سنگی
یا مس تازه قلعی کرده نموده سر آنرا بطبق سفالی پوشانیده و اطراف آنرا بخمیر و گل حکمت محکم نموده
مقدار پنج من ونیم هیمهٔ قلم باریک دو شاخ دو شاخ در زیر آن بسوزانند تا تمام رسد پس
دیگ را فرود آورده بالند و بپالایند نبات سفید یکمن تبریز عسل مصفی یکرطل ونیم عراقی داخل
نموده در قدر مضاعف بجوشانند و کف آنرا گرفته صافی نموده بقوام آورند پس بگیرند دارچینی
سیلانی بهمن سرخ بهمن سفید سنا مکی خولنجان سورنجان مصری دانه هیل مصطگی رومی از هر
یک ده درم چوب چینی اعلی سی و پنجدرم عنبر اشهب نیم مثقال زعفران چهار دانگ پوست هلیلهٔ کابلی
پانزده درم کوفته بیخته معجون سازند و هر روز دو مثقال ویم صبح دو مثقال ویم تمام متناول
نمایند و در نسخه دیگر در وبخ عربی بادرنجبویه را بیخ گل گاوزبان از هریک ده درم لاجورد مغسول
دو درم ونیم اضافه شده و وزن چوب چینی چهل و پنجدرم نموده بسیار مفید آمد **معجون چوب چینی**
دیگر صنعت آن چوب چینی که پوست بالای آنرا تراشیده باشند یکصد و سی و پنج مثقال سنا مکی

شش مثقال زعفران زنجبیل مصطگی قرنفل دارچینی دارفلفل فلفل سیاه عاقرقرحا شیطرج هندی
مقل ازرق مرکی سنبل الطیب خولنجان وج ترکی ناخواه رازیانه تخم شبت هلیله سیاه شونیز افتیمون
اقرطی از هریک یکمثقال ویم مویز منقی روغن کاو از هریک شانزده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن
گاو چرب نموده مویز منقی را در گلاب بخته از پالایش بیرون کرده در عسل سه وزن مجموع ادویه
داخل کرده عسل مصفی را بقوام آورده ادویه را بان سرشته بدستور مقرر معجون سازند و در ظرف
چینی نگاهدارند شربت یکمثقال و ربع مثقالی مفرح چوبچینی تالیف حکیم میرعمادالدین محمود
جهت تقویت باه و معده و دل و دماغ و جگر و کرده دشانه و سرخی رنگ و فربهی بدن نافع
است و بوی دهان نیکو کند صفت آن چوب چینی پنجاه مثقال هروارید ناسفته شمطا ریوند چینی
زعفران قرنفل فلفل زنجبیل جوز بوا بسباسه ریحان بوزیدان شقاقل خولنجان کبابه چینی سعد
کوفی از هریک دو مثقال افتیمون سنبل الطیب سکه صید از زنباد دروبنج عقربی تخم گزر تخم سلنم
تخم ترب تخم اسپست بهمن سرخ ماهی و بیان بهمن سفید تودری زرد تودری گلگون از هریک سکه
مثقال قاقله صغار سه درم مصطگی عود خام مایه شتر اعوابی مشک عنبر اشهب از هریک یک درم
قسط شیرین دو درم دارچینی یکمثقال خضیه الثعلب مصری پنج مثقال حسک دانه سه درم ورق
القنب سدس اجزا کوفته بیخته گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ دوالله از هریک ده مثقال گلاب
جوشانیده صافی نموده شیره تخم خیارین شیره تخم کاسنی شیره تخم خربزه از هریک ده مثقال
آب به شیرین آب انار شیرین آب سیب شیرین گلاب از هریک یکصد مثقال قند سفید عسل مصفی
بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه بقوام آورده مغز بادام شیرین مقشر مغز کردگان مقشر مغز خلنجوزه
مقشر از هریک ده مثقال نرم کوبیده اضافه کرده بعد سرد شدن باقی اجزا را کوفته بیخته بآن
بسرشند و در نسخه دیگر اسارون کل مختوم صندل سرخ صندل سفید تخم خشخاش از هریک سه
مثقال شیره آمله منقی ده مثقال بر اجزای این سفرح آغزده شده هست و اما استعمال
این دوا بعنوان نقوع پس بدانکه نقوع چوب چینی در ناتهین و امزجه ضعیفه اکثر
اوقات مفید است و طریق مشهور نقوع این دوا آن است که از هریک از چوب چینی اعلی کوفته
بیخته و نبات سفید نرم سائیده بقدر بیست و چهار مثقال وزن نموده در عرض سه روز باین

دستور بنوشند یک روز قبل از خوردن آن بگیرند هشت مثقال از سائیده آنرا در کاسه
چینی کرده عرق بید مشک یا گلاب یا عرق گاوزبان یا عرق رازیانه هر یک که مناسب دانند و موافق
مزاج باشد بقدر صد مثقال و در بعضی امزجه یکصد و پنجاه مثقال بر بالای آن ریخته خیسانیده
در عرض روز چند مرتبه دست مالیده بر هم زنند و صباح آب صافی آنرا نیم گرم نموده نبات سفید
هشت مثقال داخل کرده بسه دفعه بنوشند و باز بدستور هر یک هشت مثقال داخل همان
ثفل چوبچینی روز اول نموده بدستور گلاب و عرق داخل ساخته در عرض روز چند مرتبه بر هم زده صبح
روز دیگر آب صاف آنرا بدستور گرم کرده با نبات هشت مثقال سه دفعه میل نمایند در روز سوم
باز بقیمه سائیده چوبچینی مذکور را اضافه ثفل روز دوم نموده بدستور گلاب یا عرق داخل کرده
چند مرتبه بر هم زنند صبح روز دیگر گرم نموده صافی کرده هشت مثقال نبات داخل کرده بسه دفع
بنوشند پس بروز دیگر بگیرند یک کفچه آرد میده و در نسخه دیگر بجای آرد میده آرد شکر تیغال
است و یک کفچه آرد برنج و نیم کفچه تخم ریحان کوفته و بروغن کاو یا کوسفند بی نمک بریان نموده
الثقال چوبچینی را با گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان در دیگی دیگر نیکو بسجوشانند و صافی
نموده پنج مثقال قند سفید دران حل کرده اضافه آرد و روغن مزبور نموده به پزند تا چون حبیره
شود دارچینی دانه پیل از هریک دو مثقال نرم کوفته داخل کرده بر هم زنند تا خوب ممزوج
شود در سه ظرف چینی کرده در سه روز تناول نمایند حکیم محمد هاشم طهرانی گفته که دستور معمول
فقیر در نقوع چوبچینی آن است که از یکمثقال تا هشت مثقال بحسب ضعف و قوت بدن و مرض
باعرقهای مناسب و دواهای موافق خیسانیده داده اثر بسیاری مشاهده نموده خصوصا
در فصل تابستان و مزاجهای گرم و در امراض حاره و خفقان و امراض قلبیه حاره با صندل سفید
و گل گاوزبان و تخم کشنیز خشک بالسویه و بقدر نصف مجموع چوبچینی سوهان کرده در عرق
بید مشک و نیلوفر بازای هر یک مثقال چوبچینی سی مثقال عرق اضافه نموده در شیشه کرده
در عرض دو روز چند مرتبه بر هم زده صبح روز دیگر آب آنرا صافی نموده کاه سرد و گاه گرم
داده که میل نموده اند در امراض باردهٔ و مبرودین با عود قماری و با در نجبویه و گل گاوزبان کبابی
و چوب چینی بسوهان تراشیده که نسبت عود با چوبچینی نسبت سدس و با هر یک ازین دو دوا نسبت

ثلث باشد مثلا هرگاه چوب چینی شش مثقال باشد عود باید که یکمثقال و هریک از گل گاو زبان
و بادرنجبویه دو مثقال باشد بدستور با گلاب و عرق بید مشک یا عرق رازیانه و عرق اذخر
و اگر سوداویت بر مزاج غالب باشد با عرق گاوزبان و بادرنجبو در شیشه کرده در عرض روز
مکرر بهم زده صبح زود صاف آنرا نیم گرم با اندک نبات یا بدون شیرینی میل نمایند و همچنین
اگر بجهت علت عضوی خاصی باشد مثل جگر یا معده باد وایهای مناسب آن عضو و علت خیسانیده
بنوشند و اقل مدت خوردن نقوع شش روز و اکثر دوازده روز هست و اگر هوا بسیار گرم
نبوده و وغدغه فساد چوب چینی و دوا ها بعد از سه روز نباشد باز چوب چینی و دوا ها را داخل همان ثقل
نموده عرق ریخته بدستور خیسانیده دو روز دیگر میل نمایند و اگر وغدغه فساد باشد داخل ثقل
نساخته بدستور علیحده خیسانیده میل نمایند و ثقل را با عرق مناسب خیسانیده یا جوشانیده
صافی نموده بجای آب در عرض شبانروز بنوشند و بعد از اتمام جرم و ثقل سه روز آخر را
بدستور با عرقها جوشانیده یا خیسانیده صاف نموده بجای آب میل نمایند خلاصه کلام در باب
چوب چینی آن هست که بطریق عرق و قهوه ذکر شد و نیز دستور کلی در باب وزن و مقدار
چوب چینی و عرق و آب و مدت خوردن دوا های که داخل نیشود ندارد بحسب مزاج و مرض و غرض
تمامی مختلف هست به نهجی که در باب عرق و قهوه مکرر اذکور شد بآن قانون سلوک نمایند و همچنین
در باب اغذیه و اشربه و ملاحظه حمیه موافق آنچه بیان شده عمل نمایند و اما پرهیز و ملاحظه این
نیز کمتر از طریق قهوه و نزدیک بعنوان سفوف هست که پرهیز کمتر باری ضرور نیست.

دستور دیگر در نقوع چوب چینی از حکیم میر محمد مومن که جهت تاقهین و محرور المزاج خصوصا
و تقویت اعضا و قوی و امزجه اطفال نافع و در فصل گرمی هوا موافق هست صنعت آن
چوب چینی را از یکمثقال تا هشت مثقال باید سوهان نمود و با عرقهای مناسبه و ادویه
موافقه یک شبانروز در شیشه و امثال آن بخیسانند و مکرر بهم زنند پس صافی نموده
بنوشند و هرگاه از برای خفقان حار و امزجه و امراض حاره باشد با صندل سفید و شیر
خشک و کل سرخ بالسویه بقدر چوب چینی در گلاب و عرق نیلوفر یا عرق بید مشک و عرق
گاوزبان از چهل و پنج مثقال تا نود مثقال بخیسانند و هرگاه جهت مبرود المزاج باشد

باعود و با در بخبویه و زرنباد و امثال آن در عرق رازیانه و عرق بهار و عرق اذخر و مانند آن بخیسانند
و با اشربه مناسبه در هر امری بنوشند و همچنین هرگاه بجهت عضوی دهند با دوای مناسب
آن بخیسانند و هرچه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم آنرا در آب یا عرق مناسب بقدر
ضرور خیسانیده بجای آب در ایام شرب نقوع بنوشند و قدر چوب چینی بجهت اطفال از
یک مثقال تا چهار مثقال هست و از برای غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال
نقوع چوب چینی بنسخه دیگر صنعت آن مقدار بیست مثقال چوب چینی را نرم کوبیده در شیشه
کرده عرق گاوزبان عرق با در بجویه عرق شاهتره عرق بید مشک گلاب از مجموع یک پیاله
بزرگ آبخوری از هریک بقدر حاجت داخل کرده یک شبانروز در شیشه حرکت دهند پس
صافی نموده مقدار بیست مثقال نبات سفید سوده داخل کرده بیاشامند در سه روز و روز
چهارم ثقل آنرا حلوا کرده تناول نمایند نقوع چوب چینی بنوع دیگر این هست که از یکمثقال چوب چینی
تا نه مثقال روز اول یکمثقال آنرا ریزه نموده و روز دوم دو مثقال و همچنین تا روز نهم
نه مثقال آنرا در امزجه حاره با گلاب و عرق بید مشک و عرق نیلوفر بازای هر یک مثقال
چوب چینی سی مثقال از عرقها و در مزاجهای سرد در گلاب و عرق اذخر و عرق با در بجویه و عرق
بادیان بدستور مزبور خیسانیده در عرض یک شبانروز کاهی سرد بجای آب و کاهی گرم
چون قهوه با شیرینی نبات یا بغیر شیرینی بنوشند و در مقدار چوب چینی درین ایام چهل و شش
مثقال میشود و مقدار عرقها در روز اول سی مثقال هست و در نهم دو صد و هفتاد مثقال و
ازین دو روز وزن عرقها در ایام دیگر معلوم میشود **دستور نقوع چوب چینی** که فرنگان
در امراض باردهٔ مزمنه که بتدابیر دیگر دفع نمیگردد دفع میگردد و بنزعم ایشان والحق بلا دایشان
چنین هوای دارد که بغیر از چنین دوای قوی امراض مزمنهٔ قویه دفع نمیگردد صنعت آن بگیرند
شراب ریحانی قوی خالص بیست و چهار من طبی که هر منی دو رطل هست و هر رطلی یکصد و بیست
و هشت درم و دو ثلث درمی و در چهار قرابه کنند که در هر قرابه شش من طبی شراب باشد پس بگیرند
چوب چینی که برنده نجاری تراشیده باشند و در هر قرابه شانزده سیر من طبی از چوب چینی تراشیده
داخل کرده سر آنرا گرفته چهل روز در آفتاب گذارند پس بعد از چهل روز از آفتاب برداشته اول

فصل بهار شروع بخوردن آن نموده روز اول پنج مثقال آنرا بنوشند و هر روز پنج مثقال
آنرا بیفزایند تا بهفتاد و پنج مثقال رسد پس چهل دیگر در هر روز هفتاد و پنج مثقال آنرا بنوشند
بعد از چهل دیگر روز هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا به پنج مثقال برسد پس ترک نمایند و این وقتی
است که مزاج بسیار قوی باشد اما اگر مزاج متوسط باشد دو قرابه آن که در قرابه چهارمن طبرستانی
شراب باشد ساخته بدستور مذکور تا هفتاد و پنج مثقال رسانیده بیست و یک روز هر روز هفتاد و
پنج مثقال بنوشند پس هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا به پنج مثقال رسد پس ترک کنند
و اگر مریض بسیار ضعیف باشد و بعد از رسیدن بهفتاد و پنج مثقال یازده روز یا پانزده روز
هر روز هفتاد و پنج مثقال را بنوشند پس هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا بمقدار پنج مثقال رسد
آن زمان ترک نمایند و پرهیز بدستوریست که در خوردن چوب چینی بدستور تعریق ذکر شد
و اگر ربع وزن چوب چینی نیز گیاکورنده کرده با چوبچینی مذبور در قرابه ریزند و بقدر وزن ازین
نیز بر شراب بیفزایند میگیرد دا قوی دلیکن درین هنگام باید غذا و شراب را منحصر بر شیر گاو
تازه دوشیده نمایند که شیر بر پنج بی شیرینی و نمک دباچلاو و یا شیر بخورند و بجای آب شیر شیر
گرم بنوشند لتقوع دیگر از حکمای فرنگ و هند جهت انتشاف و فروح و جروح مجرای بول و
غیر ها صنعت آن چوب چینی اعلی از یک مثقال گرفته تا دو مثقال و کبابه چینی و ریوند چینی و دار
چینی از هر یک از نیم مثقال گرفته تا پنج مثقال تا چهل روز بدین نهجکه سه روز اول هر روز چوب چینی
یکمثقال و ازان هر سه نیم نیم مثقال و سه روز دیگر دو مثقال چوبچینی و ازان هر سه یک یکمثقال
که روز آخر نوزدهم و بیستم و بیست و یکم است هفت مثقال چوب چینی و ازانها سه و نیم مثقال باشد
و باز بهمین دستور کم نمایند و این در صورتی است که مرض صعب و شدید نباشد والا هر دو روز
یک مثقال بیفزایند تا بیست و یک یوم و همچنین باز بکاهند که مقدار هر روزه را در نیم آثار هندی
آب تا سه پاو شب بخیسانند و صبح صاف نموده نصف آنرا آنوقت و نصف آنرا آخر روز نیم گرم
نموده بیاشامند و اگر در بعضی صورت قدری چوب چینی اعلی را از سه مثقال گرفته تا هفت مثقال در
آب بخیسانیده در عرض شبانروزی بجای آب بیاشامند که آب خالص ننوشند اولی است
و ترشیها و نمک و غیر ها را ترک نمایند و اما حریره های چوبچینی پس بدانکه اینها نیز در نفع

قریب بعاجین آن بلکه ازان انفع در بعضی امزجه و امراض و مواد اند حریره چوب چینی
قلمی فرموده اند که تالیف قدوة المحققین سید سند والد ماجد فقیر میر محمد هادی قدس سره است
نافع از برای نزلات بارده و سرفه و ضیق النفس و امثال اینها صنعت آن آرد میده آرد نخود
از هر یک یک گفچه کشنیز خشک تخم خشخاش تخم خرفه مقشر تخم مرو کوفته بروغن گاو بریان کرده
شربت بنفشه شربت اسطوخودوس شیره هلیله مربا عسل سفید خشبو مصفی از هر یک ده مثقال
بعرق بید مشک و عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه از هر یک ده مثقال حل کرده بآتش ملایم
بپزند تا چون ترحلو شود چوبچینی چهار مثقال دارچینی دانه هیل از هر یک دو مثقال عود الصلیب
یکمثقال زعفران بسباسه از هر یک دو دانگ کوفته بیخته بران پاشیده ساعتی سرد یک را محکم نمود
که بخار آن بدر نرود پس از آتش فرود آورده دوای بر سر کشیده ساعتی سرد یک را بر گرفته
سر به بخار آن بدارند تا عرق آید پس دوای را بر خود پیچیده بخوابند و لحافی بر سر خود گرفته
صبر نمایند که عرق خشک شود پس حریره را در سر کاسه چینی کرده هر روز یک کاسه را بخورند و
اگر مزاج قوی باشد و مرض مزمن و قوی وزن چوبچینی را زیاده میتوان نمود تا چهارده مثقال
و اگر خوف فساد آن باشد از برای هر روز تازه ترتیب دهند **حریره چوبچینی دیگر** نافع
از برای امراض سینه و شش مثل تنگی نفس و سرفه کهنه صنعت آن چوب چینی اعلی هر روز نیم
مثقال تا یک مثقال تا دو مثقال انها بحسب مزاج و ضعف و قوت نرم کوفته بیخته با سه وزن
آن نبات سفید شب در پیاله با عرق بید مشک و عرق گاوزبان بخیسانند و صبح بآتش ملایم
بپزند تا چون فالوده شود انگاه نیم گرم تناول نمایند و تا سه روز یا تا شش روز باین دستور عمل
نمایند و اگر شکر تیغال و بیخ هلیله و نشاسته و کشنیز او صمغ عربی از هر یک بقدر سدس چوب چینی
داخل نمایند بهتر است **سوپ چوب چینی** که معروف است بکشنیز آب نزلات بارده و امراض
و درد کوش و درد سر و تاریکی چشم که حادث شده باشد بعد از مرض معروف با آنشک و از برای دوار
و سدر و مالیخولیا نافع است صنعت آن آرد کندم آرد نخود از هر یک هفت مثقال تخم خرفه
کشنیز خشک هر دو مقشر تخم خشخاش مغز بادام شیرین از هر یک دو مثقال اول مرتبه دها را
بروغن گاو بریان نموده پس خرفه و کشنیز خشک و تخم خشخاش و مغز بادام را در عرق گاوزبان

دعرق بید مشک شیره گرفته شربت بنفشه شربت کاوزبان شربت اسطوخودوس نبات سفید
شیره زنجبیل مربا از هریک دو مثقال داخل آب دوروغن مذکور نموده تخم مرو بریان یک مثقال
کوفته بیخته اضافه نموده با آتش ملایم بپزند تا بقوام حسو آید چوب چینی سوهان کرده دو مثقال
ونیم دارچینی عود الصلیب دانه هیل بوا از هریک دو دانگ زعفران یکقیراط کوفته بیخته داخل
نمایند و برهم زنند و لعجه سازند بگیرند که بخار آن بیرون نرود پس مریض ردائی بر سر گرفته
دیگ را در زیر ردا برده قدری صبر کند که حرارت آن شکسته شود پس سر دیگ را اندک اندک
برگرفته سر به بخار آن بدارد تا عرق آید و بجوشد که گرم گرم نخستی نماید پس ردا را بر خود پیچیده صبر کند
تا عرق خشک شود و تا یک هفته باین حسو مداومت نماید که بعون الله عزوجل نافع و مجرب است خمیره
چوب چینی جهت تقویت قلب و دماغ و کبد و سائر قوی و ارواح و بدن نافع و باه را بیفزاید
وخفقان و وسواس و امراض سوداوی را دفع کند صفت آن بگیرند چوب چینی اعلی ورق کرده
پاریزه نموده پنجاه مثقال گل گاوزبان با دو رنجبویه لسفاریج فستقی ابریشم خام
اسطوخودوس از هریک پانزده مثقال مویز منقی یکرطل مجموع را در دو من آب و عرق
گاوزبان و عرق شاهتره و گلاب از هریک یک من بید مشک عرق ورد چینی که بفارسی گل
مشکین و مشکین چه و بهندی سیوتی نامند از هریک نیم اثار یک شبانروز بخیسانند پس بدستور
مسطور در اشربه چوب چینی طبخ نموده مالیده صاف نمایند و بقوام آورند و در حین بقوام آوردن
بیست درم افتیمون را در صره کتانی نازکی بسته در ان اندازند و بعد قوام آمدن فشرده دور نمایند
پس به تیر معجون سازی خوب و بقوت بمالند تا سفید کرده دو پس دارچینی قرنفل دانه هیل بوا اشقل
مصری بهمن سرخ بهمن سفید خولنجان بونه یدان خصیة الثعلب مصری تخم هلیون ریوند چینی بوست
هلیله کابلی سنا مکی اسطوخودوس از هریک چهار درم ابریشم مقرض سه درم فلفل دار فلفل عنفر
زنجبیل از هریک دو درم عنبر اشهب مشک خالص مصطگی از هریک یکدرم ورق طلا پنجاه عدد
ورق نقره یکصد عدد مروارید ناسفته دو درم ادویه نرم کوفته بیخته عنبر و مشک و مصطگی را با قدری
نبات سوده وزعفران را با گلاب سائیده و مروارید را با گلاب و بید مشک بر سنگ سماق نرم
سوده و هر دو ورق را حل نموده علی الرسم بان بسرشند شربتی از یک مثقال تا سه مثقال +

واما حلواهای چوب چینی پس بدانکه اینها نیز قریب النفع اند با معاجین و از انها ضعیف تر
باعتباری و باعتباری مساوی حلوای چوب چینی تالیف قدوة الحکماء و سید الاطباء والد
ماجد آن مرحوم قدس سره در دستور نویسیدن چوب چینی بطریق قهوه تحریر یافت حلوای
چوب چینی که در امراض سینه و شش و سرفه کهنه نافع است صفت آن چوب چینی کوفته از نافته بیرون
کرده را با نشاسته و شیره برنج و شکر تیغال و نبات سفید تخم ریحان و روغن تازه بی نمک
بدستور مقرر حلوا سازند و اگر تسخین مطلوب باشد دارچینی زرنباد زنجبیل فرنفل از هریک
قدری اضافه نمایند در هر شربت و خوراک چوب چینی در ضعفها زیاده از یک مثقال و در سوداویها
دو مثقال و در اقویا سه مثقال باید که باشد و اگر درین حلوا و سایر حلوا قدر چوب چینی را اضعاف
ساخته و تراشیده بقدر هر یک مثقال از چوب چینی صد مثقال اب در دیگ نموده بطریق عرق
دقهوه جوشانیده تا ربع بماند و با عسل و شکر و قند بقوام آورده حلوا و یا حریره بسازند بهتر نافع
تر است چنانچه در باب معجون بیان شد حلوای چوب چینی حکیم هاشم طهرانی نافع از برای
امراض سینه و یا بعضی ادویه مناسبه مقوی باه است و تسکین اوجاع اعضا و اوجاع مفاصل
صفت آن بدستور نسخه مسطور است ایضا حلوا ایکه در دردهای مفاصل و دردها که از آتشک عارض
شده باشد صفت آن چوب چینی شش مثقال دارچینی چهل مثقال سورنجان دو مثقال شکر
تیغال سه مثقال نبات سفید پنجاه مثقال باادرکندم روغن کاو دی نمک و روغن بادام شیرین
از هریک بقدر ضرورت حلوا سازند و از پانزده مثقال تا سی مثقال بدستور حلوای سابق
بحسب ضعف و قوت مزاج میل نمایند حلوای چوب چینی دیگر که جمیع اوجاع را نافع است و تقویت
باه میکند و مبرودین را نافع است لفع بالغ صفت آن چوب چینی را زم کوبیده و بحریر بیخته بگیرند
از آن صد مثقال زنجبیل سفید یکمثقال قرنفل دانه هیل سورنجان خولنجان زرنباد از هریک دو مثقال
دارچینی چهار مثقال مغز جلوزه مغز نارجیل مقشر از هریک ده مثقال ارده میده روغن کاو
بی نمک از هریک بقدر ضرورت روغن بادام شیرین قدری با عسل و قند صد و پنجاه مثقال بدستور
مقرر حلوا سازند شربتی هر روز از پانزده مثقال تا سی مثقال بحسب ضعف و توسط و قوت تناول
نمایند حلوای چوب چینی اقوی از نسخه قبل صفت آن چوب چینی اعلی کوفته بحریر بیخته بگیرند از ان

سی مثقال قرنفل دارچینی زرنباد زنجبیل انیسون رازیانه نانخواه سورنجان مغز چلغوزه مغز نارجیل
مقشر سعد کوفی از هریک یکمثقال آرد میده یک چهارم من تبریزی روغن کاو بی نمک عسل مصفی
از هریک بقدر ضرور آرد را در روغن بریان نموده عسل را بگلاب حل نموده داخل کرده به پزند
تاچون ترحلوا شود پس ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند و هر روز از
پانزده مثقال تا سی مثقال بحسب ضعف مزاج و توسط و قوت مزاج بخورند و بهتر آن است که مقدار
مذکور را بدو وقت صبح و شام بخورند حلوای چوبچینی به نسخه دیگر صنعت آن آرد میده یک
ربع من تبریز بروغن کاو یک لبع و نیم من تبریز بریان کرده عسل مصفی بمقدار ضرور بگلاب حل
کرده دران داخل کرده به آتش ملایم به پزند تاچون ترحلوا شود پس مغز پسته مقشر مغز چلغوزه
مغز بادام شیرین مغز نارجیل مقشر از هریک بیست مثقال نیم کوفته داخل کرده به پزند
تا شروع نماید پس دادن روغن چوبچینی سوهان کرده سی مثقال قرنفل دارچینی زرنباد انیسون
نانخواه سورنجان سعد کوفی از هریک پنج مثقال داخل کرده بریم زنند و از آتش فرود آورده
در طبق چینی بهن سازند و بطریق لوزیات بریده قدری قند سفید کوفته بران پاشیده نگاهدارند
و هر روز صبح و شام مقدار کردکانی تناول نمایند و بعضی درین حلوا روغن زیتون مقدار یک اوقیه
داخل کرده اند دو وزن عسل را نیم من تبریز نموده که سیصد مثقال باشد حلوای چوب چینی
به نسخه دیگر صنعت آن آرد میده سه ربع یکمن تبریز بروغن کاو یکمن تبریز بریان کرده عسل مصفی
یکمن و نیم تبریز بگلاب و عرق زرد ک و عرق کاوزبان حل کرده داخل نموده به پزند تاچون
ترحلوا شود پس مغز چلغوزه مغز نارجیل که پوست سیاه آنرا دور کرده باشند مغز بادام شیرین
از هریک هشت مثقال نیم کوفته داخل نموده به پزند تا وقتیکه روغن پس دهد پس چوب چینی اعلی
یکصد مثقال قرنفل دارچینی دانه هیل زرنباد تخم رازیانه زنجبیل انیسون نانخواه لسان العصافیر
سورنجان دارفلفل خولنجان سعد کوفی از هریک پانزده مثقال کوفته بیخته داخل کرده در ظرف
چینی نگاهدارند و هر روز بقدر کردکانی بخورند حلوای چوبچینی دیگر اصحاب امزجهٔ بارده و
امراض بارده را نافع است و جمیع دردها و اوجاع مفاصل را مفید است خصوصا درد گرده و وجع
ظهر و معوی باه است صنعت آن آرد گندم سمید بروغن کاو بریان کرده قند سفید و عسل مصفی

سفید بگلاب حل کرده داخل نموده به پزند تاچون ترحلوا شود مغز بادام شیرین مغز چلغوزه مغز
نارجیل مقشر از هریک ده مثقال نیم کوفته داخل کرده به پزند تا روغن باز دهد چوبچینی سائیده
از حریر بیرون کرده ده مثقال زنجبیل یکمثقال قرنفل دانه هیل جوز بوا سورنجان بسباسه
زرنباد کوفته و بیخته داخل کرده در طبق چینی بهن کرده هر روز از پانزده مثقال تا سی مثقال
آنرا دو وقت یعنی صبح و شام هر وقت نصف مقدار مذکور تناول نمایند حلوای چوبچینی
دیگر تالیف آن مرحوم قلمی فرموده اند که منافع بسیار دارد در تقویت بدن و تسمین و تقویت باه
بی نظیر است صنعت آن زردک تراشیده سیب شیرین تراشیده به شیرین تراشیده که پوست
و استخوان و تخم آنها را دور کرده باشند آب آنار شیرین از هریک بیست مثقال همه را در عرق
زردک و عرق چوبچینی بپزند تا مهر شود پس بالنبو و بالا بیندیس آرد میده پانزده مثقال آرد
نخود بیست مثقال نشاسته گندم پنج مثقال اول مرتبه آرد گندم و آرد نخود را بروغن کاو
چهل مثقال بریان کرده نشاسته را در آب حل کرده به پزند تاچون پالوده شود پس نبات
سفید و عسل مصفی و تر نجبین پاک کرده خالص از هریک بیست و پنج مثقال همه را در عرق
کاوزبان و عرق چوب چینی و آب حل کرده بجوشانند و کف سفیده تخم مرغ بران زنند و کف
آنرا بگیرند تا دیگر کف نیاورد پس با فواکه مطبوخه پالوده و نشاسته در آرد و روغن مذکور
داخل کرده بپزند تاچون ترحلوا شود مغز چلغوزه مقشر مغز پسته مقشر مغز نارجیل
فندق مغز بادام شیرین مقشر مغز کدکان مغز نارجیل مغز حبة الخضرا مغز انجلک مغز حب النلم
مغز حب السمنه مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم هندوانه همه لبوب باید که از قشر قوی بالای
لب مقشر باشد از هریک دو مثقال همه را نیم کوفته در حلوای مذکور داخل کرده به آتش ملایم بپزند تا
شروع نماید به باز دادن روغن پس بگیرند چوب چینی اعلی چهار مثقال خصیة الثعلب مصری دو
مثقال زنجبیل سفید نیم مثقال دارچینی بوزیدان بسباسه دانه هیل بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل
مصری لسان العصافیر شیرین تودری زرد تودری سرخ از هریک یکمثقال جوز بوا چهار دانک
عنبر اشهب مشک تبتی زعفران بزرالبنج سفید بیخ تلفاع از هریک دو دانک کوفته و بیخته داخل کرده
بر هم زنند و از آتش فرود آورده در طبق چینی بهن کنند و بگذارند تا سرد شود نبات سفید کوفته

و بیخته بران بپاشند و بطریق حلوا لوز ببرند و هر روز صبح چهار مثقال و شام چهار مثقال ازا بخورند
حلوای چوبچینی دیگر صنعت آن چوب چینی اعلی بیست و دو مثقال قرنفل دانه هیل ازیانه
زرنباد انیسون نانخواه سورنجان مغز چلغوزه مغز نارجیل سعد کوفی از هریک هفت مثقال
دارچینی پنج مثقال کوفته بیخته آرد کندم بقدر حاجت بروغن کاو یک چهارک بریان کرده
عسل مصفی یک چهارک قند سفید نیم من داخل کرده بپزند تا چون حلوا شود حلوای چوبچینی
دیگر تالیف آن مرحوم که در تقویت باه و امساک و کثرت سیلان مذی و ودی و سیلان رحم
نافع است صنعت آن آرد میده بیست و پنج مثقال بروغن کاو بریان نموده نبات سفید سی
و چهار مثقال بعرق کاوزبان حل کرده داخل نموده با آتش ملایم به پزند تا چون ترحلوا شود
مغز پسته مقشر مغز بادام شیرین مقشر مغز تخم الخضرا مغز حب السمنه مغز چلغوزه مغز انجلک
مغز نارجیل تازه مقشر از هریک دو مثقال و نیم کوفته داخل کرده باز با آتش ملایم به پزند تا
شروع پس دادن بروغن نماید پس بگیرند بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری خولنجان توددری
سرخ توددری سفید دارچینی کل قرنفل بوست بیرون پسته از هریک یکمثقال خصیة الثعلب مصری
یک مثقال و دو دانک چوب چینی هفت مثقال و نیم زعفران دو دانک مغات بغدادی بهار
درخت کزاز هریک یکمثقال و دو دانک کوفته بیخته داخل کنند و برسم زندو در طبق چینی پهن کنند
و بطریق لوزیات به برند و قدری نبات سفید کوفته بران بپاشند و نگاهدارند و صبح پنج مثقال
و شام پنج مثقال بخورند با اشربه مناسبه فالوده چوب چینی قریب النفع است بحلوای آن
صنعت آن بگیرند مقدار دو تولچه چوبچینی اعلی را مانند صندل سوده با نیم تولچه خصیة الثعلب نرم
صلایه کرده با شیرهٔ نبات و گلاب بقدر حاجت بخته و در آخر یک دانک زعفران و نیم دانک عنبر
اشهب سوده اضافه نمایند و چون فالوده یعنی تمر حلوا بخته شود در ظرفی کشیده روغن پسته
یا بادام قدری بران بریخته تناول نمایند و اگر مریض سرفه داشته باشد گلاب و عنبر داخل نمایند
و بعضی از لعابهای مناسب مانند لعاب بهدانه و بالعاب برزقطونا و نشاسته داخل نمایند
و بدین مداومت نمایند و اگر بسیار محرور المزاج باشد خصیة الثعلب را نیز حذف نمایند فالوده
دیگر الطف و سبک تر چون هفت روز تناول نمایند فواید بسیار بخشد صنعت آن بگیرند چوبچینی

اعلی و بکار دو ورق نموده دو تولچه آن را در پیاله آب خالص بخیسانند و صباح چندان بجوشانند
که بنصف رسد پس قدری نشاسته با قند سفید یا نبات داخل کرده بطریق مقرر طبخ نمایند تا بقوام
فالوده آید و بطریق قهوه بیاشامند و بهمین دستور تا روز هفتم قرص چوب چینی ایضا در
نفع قریب بحلوای آن است صنعت آن بگیرند شیره نبات مقدار دو اثار و با نیم اثار گلاب
بقوام آورند و مقدار نیم سیر چوب چینی اعلی نرم سوده و مقدار نیم تولچه تا نه ماشه و تا یک تولچه عنبر
اشهب و شش ماشه زعفران نیز نرم سوده داخل کرده بتیر مجون سازی نیکو ممزوج نموده
بر تخته پاکیزه یاسینی که بروغن بسته یا بادام چرب نموده باشند ریخته اقراص ببرند و نگاهدارند
و روزی مقدار پنج تولچه تا ده تولچه تناول نمایند لوزینه چوب چینی نیز قریب النفع است بحلوای
چوب چینی صنعت آن چوب چینی اعلی نود مثقال ریزه کرده در دو من و نیم لبنگ شاه که پنج من
تبریز باشد آب خالص بجوشانند تا به یک من شاه که یک من تبریز باشد برسد پس صافی نموده قند
سفید عسل مصفی بالمناصفه چهار صد و پنجاه مثقال داخل کرده بانش ملایم بجوشانند تا بقوام
آید پس یکصد و پنجاه مثقال مغز بادام شیرین مقشر نیم کوفته بآن ممزوج نموده در طبق چینی یا
بر سنگ حوارش ریزی پهن کرده لوزیات به برند و بیست و یک حصه کرده هر روز یک حصه
صبح ناشتا بخورند و موافق امزجه بعوض مغز بادام مغز پسته با مغز نارجیل یا مغز حبة الخضرا
یا مغز انجلک یا مغز کردکان یا مجموع می توان داخل کرد مربای چوبچینی صنعت آن بگیرند
چوب چینی تازه بی ریشه جید اعلی و پوست آنرا دور کرده قطعات بمقدار بند انگشت نموده بخلالی
دران سوراخها کرده در آب به پزند پس آنش برگرفته بر روی گرباسی آنرا پهن کنند که رطوبت آن
دور شود پس در همان آب بقدر ضرور قند سفید یا عسل مصفی داخل کرده بگیرند دارچینی خولنجان
بسباسه دانه هیل جوزبوا زعفران قرنفل بمقدار هر یک رطل از چوب چینی یکدرم از هر یک ازین
ادویه کوفته در کیسه کتانی کرده دران اندازند و بجوشانند و دایم کیسه را بمالند تا بقوام آید پس کیسه را
نیکو بمالند و شیره آنرا برآورند و بافشارند و دور کنند و چوب چینی را دران داخل کرده دو جوش
دیگر داده فرود آورند و بگذارند تا سرد شود و در مرتبان چینی کرده چهل روز بگذارند تا مزاج گیرد
پس استعمال نمایند شربتی یک اوقیه و اگر بعد از فرود آوردن در هر یک رطل از چوب چینی که مربا نموده

اندمقدار یکدرم از هریک مشک تبتی و عنبر اشهب را با نبات مفید سائیده داخل نمایند بهتر است و اگر ساده خواهند با قند یا عسل مصفی یا هر دو بقوام آورند دادویه دیگر مطلقا داخل نمایند **مصنع چوب چینی** گفته اند که چون انرا ریزه کرده مانند دانهای نخود بجای فوفل با برگ تانبول که پان نیز نامند مضغ نموده آب انرا فرو برند و ثقل انرا جیدانند قلاع و جوشتهای دهن را مداومت بان نافع است خصوص انکه از ماده آتشک باشد **فصل در بیان طریق استعمال چوب چینی در مرهم و روغنها و غرغره و اطلیه و غسول آن** امامرهم چوب چینی که جراحت های آتشک و زخمهای ناصور و زخمهای مفاصل و اوجاع مفاصل و سائر اوجاع را خصوص که از آتشک باشد کمال نفع دارد مرهمیکه بین منافع دارد صنعت آن اینکه در کیسه کتان کرده یک شبانروز در آب خیسانیده پس کیسه را در آب همواری بمالند و فشارند تا ته نشین شود پس آب آنرا دور کرده آب تازه بروی آن کرده برهم زنند و در ظرف دیگر بگذارند تا ته نشین شود آب آنرا دور کرده همچنین تا هفت مرتبه آنرا غسل داده آب آنرا دور کنند پس آنچه ته نشین شود یک جزو ازان و دو جزو از چوب چینی کوفته بحریر بیخته و نصف جزو از مرداسنگ و حنا و ربع جزو سوم سفیده و اقلیمیای نقره مثل جمیع اجزا روغن زیتون بدستور مرهم سازند میفزایند که اگر یک جزو کشنیز خرف درین مرهم داخل نمایند انفع است مرهم چوب چینی دیگر انفع از اول صنعت آن توتیای کرمانی مغسول شنجرف مغسول مرداسنگ سفید آب قلعی شسته از هریک سه مثقال چوب چینی موم از هریک پنج مثقال موم را در روغن بادام شیرین بیست و پنج مثقال گداخته او دیدا کوفته بحریر بیخته بان سرشته مرهم سازند و در نسخه دیگر بیست و پنج مثقال روغن کاو بی نمک نیز داخل است مرهم چوب چینی دیگر جهت زخمهای آتشک که از دو نسخه اول انفع است صنعت آن مرداسنگ شنجرف از هریک دو مثقال کهیر که در فارسی معروف است بکات هندی چوب چینی از هریک چهار مثقال موم کافوری پنج مثقال روغن کاو بی نمک بیست و پنج مثقال و اگر بجای روغن کاو مسکه تازه یا سرشیر باشد بهتر است بدستور مقرر مرهم سازند و اگر نصف کات را سوخته داخل نمایند انفع است مرهم دیگر که زخمهای آتشک و کچلی را نافع است صنعت آن مرداسنگ توتیای کرمانی مغسول صافی و رقی تراشیده از هریک پنج مثقال انزروت سفید برگ حنا زنگار اشق مازوی سبز کندر از هریک

دو مثقال زفت رومی بیست مثقال چوب چینی ده مثقال صمغ هار اور سرکه انگوری خیسانیده حل کرده و توتیا را با سرکه سائیده و سائر اجزا را کوفته بحریر بیخته با موم زرد و زیت کهنه روغن بادام تلخ و روغن گل سرخ از هریک بیست مثقال مرهم سازند و در نسخه دیگر از زروت سفید بیست مثقال است و هر سه روز یکمرتبه به حمام رفته سر را بشویند و این مرهم را بمالند و اگر چوب چینی را پنهانی سائیده به حریر بیخته در زفت رومی داخل کرده بر سر کچلی اندازند نافع است و در جراحت های دیگر اگر قدری از چوب چینی را کوفته به حریر بیخته در مرهم کافوریا با سلیقون داخل کرده استعمال نمایند بنهایت نافع است **و اما روغنهای چوب چینی** که اوجاع مفاصل و دردهائیکه از آتشک حادث شود و از برای جذام و درد اعضا و ادرام سودا وی و بلغمی چون فالج و استرخا و رعشه و کزاز را بنهایت نافع است **روغنیکه** در اوجاع مفاصل و دردهائیکه از آتشک حادث سود بغایت نافع است صنعت آن چوب چینی اعلی بیست مثقال سورنجان بمصری مخلصه سداب از هریک پنج مثقال قصب الذریره اشنه سنبل الطیب ساذج هندی مرزنجوش زراوند طویل از هریک سه مثقال عاقرقرحا دو مثقال قسط تلخ دو مثقال و در نسخه دیگر شش مثقال است مجموع را نرم کوفته و چوب چینی را زده نموده دو شبانروز در دردمن تبریز آب بخیسانند انگاه با روغن زیتون و روغن گل سرخ از هریک چهل مثقال روغن بابونه روغن زنبق روغن بنفشه از هریک پانزده مثقال در دیگ با آتش ملایم به جوشانند تا مهر اشود و آب بروند و روغن بماند پس صافی نموده روغن را برداارند و ثفل را بکمین تبریز آب و چهل مثقال روغن دفعه دیگر به جوشانند تا آب برود و روغن بماند صافی نموده در روغن اول داخل کرده نگاهدارند و بوقت حاجت بمالند و بعض اوقات اگر در هر ده مثقال روغن یکمثقال مومیائی دارابجردی داخل نمایند انفع است در اوجاع بارده و امراض بارده چون رعشه و لقوه و فالج خصوص انکه در هر ده مثقال از هریک انجمند بید ستر و فرفیون نیم مثقال نرم سائیده اضافه نمایند **روغن چوب چینی** دیگر اوجاع مفاصل حاره را نافع است صنعت آن چوب چینی ده مثقال در سه من تبریز آب به جوشانند تا بربع رسد برگ حنا سه مثقال علیحده در آب یکشب بخیسانند و صبح جوشانیده صافی نموده روغن گل سرخ پنجاه مثقال اضافه نموده در قدری مضاعف به جوشانند تا آب برود و روغن بماند سرد

کرده در شیشه نگاهدارند و در وقت استعمال در هر پنج مثقال ازین هریک از سورنجان و حضض یکمثقال نرم سائیده داخل نموده استعمال نمایند نهایت نافع است و اگر آب سداب تازه و آب کرفس و آب افسنتین تازه و آب ریحان تازه از هریک سی مثقال اضافه آب چوبچینی نمایند و روغنها را داخل کرده چندان بجوشانند که آبها سوخته روغن بماند پس استعمال نمایند در اوجاع مفاصل و اوجاعیکه از مواد بارده حادث شده باشد اثر تمام دارد روغن چوبچینی دیگر که در آتشک و جذام و مانع ریختن مواد است و در دار الثعلب و دار الحیه و سعفه موی برویاند و موی را دراز و سیاه و قوی گرداند صنعت آن چوب چینی تراشیده ده مثقال برگ مورد برگ حنا برگ نیل پرسیاوشان صندل سفید سنبل الطیب اشنه سادج هندی پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی آمله منقی سعد کوفی حب الاس قرنفل عود هندی عود الصلیب جوز بوا بسباسه از هریک دو مثقال بکشت در گلاب و آب برگ چغندر و آب اسفناج و آب برگ مورد و آب فرنجمشک و آب کاوزبان از هریک چهل مثقال بخیسانند و صبح بالکش ملایم بجوشانند تا به نصف رسد و بمالند و صافی نموده زیت الفاق و روغن گل سرخ مغز خبة الخضرا از هریک پنجاه مثقال روغن بنفشه ده مثقال داخل کرده در قدر مضاعف بجوشانند تا آب برود و روغن بماند عطر حصی لبان لادن از هریک سه مثقال عنبر اشهب نه مثقال صندل مصطگی رومی مومیائی دارابجردی از هریک یکمثقال دران داخل کرده بکار برند روغن چوبچینی بنسخه دیگر مستعمل در اوجاع مفاصل و درد کمر و اوجاع حادث در آتشک صنعت آن چوبچینی ده مثقال آنرا تراشیده بدستور مطبوخ چوبچینی با سه من تبریز آب بجوشانند تا بربع رسد پس روغن گل سرخ یا روغن بابونه یا زیت یا هر سه سی مثقال داخل نموده بجوشانند که آب برود و روغن بماند روغن چوبچینی دیگر که در اوجاع مفاصل و اوجاعیکه از مواد بارده حادث شده باشد اثر تمام دارد صنعت آن چوبچینی ده مثقال آنرا بدستور مذکور طبخ نموده پس آب مطبوخ چوبچینی را با آب کرفس تازه و آب برگ حنا از هریک سی مثقال زیت شصت مثقال روغن فجل تازه ده مثقال داخل کرده چندان بجوشانند که آبها سوخته روغن بماند و در هر ده مثقال او یکمثقال سورنجان مصری سوده داخل کرده بریم زنند و نگاهدارند روغن چوب چینی بنسخه حکیم محمد صالح ابن محمد امین صنعت آن چوب چینی روغن کنجد پیه کرده بزاز هریک ده رطل چوبچینی را

ریزه کرده در پنج رطل بجوشانند بعد از انکه یکشب در آب خیسانیده باشند آنقدر بجوشانند که نصف آب برود پس روغن و پیه را دران اندازند و باز بجوشانند تا آب رفته روغن بماند صافی نموده نگاهدارند وقت حاجت بکار برند طلای چوب چینی که بعد از اتمام خوردن چوبچینی در حمام بر بدن باید مالید خصوص در مرض آتشک و جذام صنعت آن چوبچینی سوهان کرده چهار مثقال سورنجان مصری بوزیدان قسط تلخ مغاث بغدادی عود هندی زرنباد خولنجان عود الصلیب جرکی دارچینی کوفته بیخته بگلاب و آب انغوان سرشته روغن براحت داخل کرده در حمام بر بدن بمالند و صبر کنند تا عرق آید پس غسل کرده برایند که بعون الله تعالی نافع است روغن راحت مستعمل درین طلا این روغن تالیف جالینوس است و فوائد این دهن زیاده ازان است که درین مختصر گنجد و از هیچ دوا این مقدار فائده بظهور نرسیده که ازین دوا مرتب شده خصوص در آتشک و جذام و انواع قروح و ناصور و قوباء و جرب و شقاق و دار الحیه و وسواس و صداع که بنهایت مفید است صنعت آن جدوار حظائی از موده زراوند طویل زرنباد زراوند مدحرج حب الغار حظبا نای رومی مرصافی صبر سقوطری جاوشیر سکبینج حلتیت کندر مصطگی تخم خنابرگ خنا جندبیدستر عاقرقرحا مقل ازرق از هریک دو مثقال سورنجان مصری چهار مثقال فرفیون یک مثقال صابون عراقی ده مثقال موم زرد ده مثقال پیه گرگ پیه روباه پیه بثقال پیه خرگوش از هریک پنج مثقال زیت کهنه روغن گل سرخ روغن بابونه روغن نرگس روغن خیری روغن یاسمین روغن زیبق روغن رازقی روغن حنا روغن ریحان روغن سورنجان روغن قسط تلخ روغن عنصل فرفیون از هریک یک استار زیبق چهار مثقال زیبق را در آب لیمو بکشند و باید که قدری سرکه با آب لیمو در ظرف سفالی نوکرده سیماب را دران اندازند و انگی بر هم زنند که ریزه ریزه شود پس قدری حنا کوفته بجریزه بیخته داخل نموده بانگشت بمالند تا سه روز خوب کشته شود و نهایت اهتمام در کشتن سیماب نمایند پس صعتهارا در سرکه بخیسانند و در هاون بمالند و بپالایند و باقی ادویه را جدا جدا کوفته بیخته وزن نموده وجدوار را بر روی سنگ بگلاب بسایند و صابون را با کارد تراشده و پیه و موم را گداخته بپالایند و مجموع روغن ها را یکجا کرده در پاتیل بجوشانند و صموغ را داخل کرده از اتش برگیرند و بر هم زنند تا سرد شود پس زیبق مقتول وجدوار را داخل کرده یکبار بر هم زنند پس سایر ادویه کوفته بحریر بیخته داخل نمایند و چندان بتیر معجون سازی بر هم زنند که بعد از در هم آمیخته شود و در ظرف چینی یا زجاجی کرده سرش را محکم ببندند و بوقت حاجت بکار برند غرغره چوبچینی

مستعمل در امراض جذام و اکزما و آتشک هر کاه بجوشش و زخم در کلو و کام و ملازه و لوزتین باشد صنعت آن
چوبچینی چهار جزو مویز عاقرقرحا برگ حنا بابونه پرسیاوشان برگ مورد سانج هندی زرورد
سعد کوفی کات هندی فوفل فلفل مویه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله
آمله منقی اسطوخودوس زوفای خشک پوست خشخاش عنب الثعلب از هر یک یک جزو جوشانیده
صافی نموده مضمضه و غرغره نمایند اگر مرض مزمن شده باشد نیم دانگ توتیای هندی بریان نموده
و چهار دانگ طین مغره سوده نیز داخل نمایند نافع است **غسول چوبچینی** که در امراض جذام و آتشک
منع ریختن موی کند صنعت آن چوبچینی سومان کرده چهار جزو برگ و سمه برگ حنا برگ مورد سنبل
الطیب پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی از پوست هلیله زرد از هر یک یک جزو
نیم کوفته در پیاله چینی با کلاب بخیسانند و روز دیگر از آب دست مال کتانی پوشانیده تا چهل روز متصل
هر روز دست را از روی دست مال بکلاب مذکور تر کرده بر سر و ابرو و مژه و ریش بمالند
و هر پنج روز یکمرتبه ادویه را تازه نمایند **جوزا** به طعامی است قلیل الغذا نفاخ و مضر صاحبان ریاح
و رطوبت معده صنعت آن آرد کندم خمیر سخت نموده و ضخیم پهن نموده بریده مانند آش او
ماج و رشته با آب و سبزیها طبخ نموده تناول نمایند و نیز جوزا به طعامی است مصنوع و متخذ از کوشت
و نان و شیر و شکر بدون قوابل و ابازیر و کاه فراگرفته میشود بدون کوشت و نان و بعضی
گفته اند که آن کندم و برنج است که زیر بریانی گذارند بدون ابزار و جمع آن جوازب و جوازبات آمده
جوزبوا بفارسی جوزبوا و بهندی جای پهل گویند ثمر درختی است که در جزیره از جزائر جاوه که بزبان فرنگی
ایاوا و بندر آن را بتاوی نام کرده اند یافت میشود و آنجا بالفعل در تصرف ولندیز که فرقه از نصاری
بهم میرسیده و درخت آن بقدر درخت گردکان و ورق آن باریک طولانی سرتیز مثل برگ انبه
و جامون و ساذج هندی و کوچکتر از انها و ثمر آن بقدر ثمر گردکان و ازان بزرگتر و آن سه پوست
دارد یکی سبز ملاصق کوشت آن تا خام است نرم میباشد و خورده میشود و چون پخته و رسیده شد سخت
و خشبی میگردد و در زیر آن کوشت برگ های زرد تیره مائل بسرخی میباشد که آنرا بسباسه و بهندی
جاوتری نیز مینامند و در زیر آن پوست خشبی و در جوف آن جوزبوا است و آن از عضو و فندق
کلان تر و سرخ تیره رنگ اغبر مائل بسیاهی باخطوط و شکن از یغز املس صاف مستعمل ازان بسباسه

و جوزبوا است و بهتر آن تازه خوشبوی تند طعم و رائحه سنگین رنگین باخطوط سیاه بادهنیت است
دو درم گرم و خشک و گویند خشکی آن در سوم است قابض و مفرح و مسکر و ملطف و مقوی معده و فم آن
و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و ماضم و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام باردهٔ آن و برقان
و خوشبو کردن عرق و بول و بوی دهای و تحلیل ریاح و دفع کلف و نمش و عسر البول و غثیان و قی
و رطوبت معده و زلق الامعاء و اسهال معدی بارد و رطب و ازالهٔ رطوبات متعفنهٔ معده و استسقای
لحمی و ضماد آن جهت ورم بارد جگر و اوجاع بارده رطبه و وردسر و فالج و لقوه و رعشه و باسنتیز
و عسل جهت کلف و نمش و آثار ضربه و بارد و غنها جهت اوجاع بارده و کری گوش و اکتحال آن جهت
تقویت باصره و سبل و جرب نافع و مضر شش و مصلحش عسل و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز
و بسیار خوردن آن مورث سوء خلق و حمق و مضر شش و جگر و مصلحش نقشه و قدر شربتش
تا دو مثقال و بدلش بوزن آن بسباسه و جهت سد و صلابات یکوزن و نیم آن سنبل الطیب و
قوتش تا سه سال باقی است و بدانکه ولندیز از انجا بر و غن و عطر آن و بسباسه و روغن بسباسه
و مرباو مخلل آنرا که با پوست خشبی خارج درحین خامی تمامی ساخته می آورند و می فروشند و
دیگر یرا دخل نمیدهند و نمیگذارند که بهیچ قسم از انجا برآورند **جوارش جوزبوا** تقویت
معده و باه و هضم طعام و قطع بوی دهان کند و بادهای مخالف را نیکو بود و بسیار مجرب است
صنعت آن جوزبوا چهار مثقال هیل بوا خولنجان زنجبیل فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل دار
چینی سانج هندی سنبل الطیب بهمن سرخ بهمن سفید رازیانه تخم کرفس از هر یک یک مثقال
زعفران نیم درم عود قماری خام سه مثقال مشک خالص یکدانک و نیم پوست ترنج پنج مثقال
کاوزبان مصطگی از هر یک دو مثقال قند سفید دوازده مثقال عسل دو وزن ادویه بدستور معمول
معجون سازند شربتی تا یک مثقال و نیم **جوارش جوزبوا** مشهور بجوارش جاوید معده را قوت
دهد و طعام هضم کند و حفظ بیفزاید و بواسیر را فائده دهد و رنگ روی را صافی کرداند و بوی دهان
خوش کند صنعت آن جوزبوا بسباسه قرنفل دارچینی سنبل الطیب سعد کوفی آمله منقی دانه هیل اجزا
مساوی کوفته بیخته با قند سفید و عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی دو درم حب جوزبوا
اسهال مزمن و اسهال بواسیری را نافع است صنعت آن بگیرند یک عدد انار خام نارس کوچک و سر

آنرا بریده جوف آنرا قدری خالی کرده دو عدد جوز بوا دران گذاشته سر آنرا گرفته بهمان قطعه بخمیر بگیرند
و بالای خمیر گل و در زیر آتش بپزند که سوخته نگردد پس برآورده گل و خمیر را دور کرده انار و جوز بوا را
نرم سوده بالعاب بهدانه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا هفت حب صبح
ناشتا و شام از دو حب تا پنج حب فرو برند و اطفال را یک حب تا دو حب کافی است و اگر قدری حضض
هندی خالص صافی که رسوت نامند بزبان هندی در لعاب بهدانه با آب لسان الحمل حل کرده بآن سرشته
حبوب سازند بهتر است از برای بواسیر حب جوز بوای دیگر ازان اقوی صنعت آن بهمان دستور
جوف انار را خالی کرده یک عدد جوز بوا دران گذاشته و اطراف آن قدری زیره سبز پر کرده و سر آنرا
بسته بدستور مرتب نمایند و بهمان قسم استعمال نمایند حب جوز بوای افیوندار در افیون ذکر یافت
دهن جوز بوا جهت تقویت اعصاب و ضعف آنها که بسبب برودت و رطوبت باشد و وجع مفاصل
بار در انافع است تدهین بآن صنعت آن بگیرند جوز بوا هر قدر که خواهند و بسیار نرم بکوبند و در آب بسیار
نیکو جوشند بهند و بگذارند تا خوب سرد شود پس روغنی که بر بالای آن بسته شده باشد بردارند و
باز جوشند بهند و بهمان قسم سرد نموده روغن را بردارند تا دیگر مطلق روغن دران نماند و این بهترین
طرق اخذ روغن آن است خالص و بسیار برمی آید بی مشقت دهن جوز بوای دیگر منقول از طب
کیمیای برآکسوس نیک است از برای معده شربا و طلاء و مسکن وجع قولنج و مثانه و مقوی مثانه
است صنعت آن بگیرند جوز بوا هر قدر که خواهند و بسیار نرم بسایند و در آب گرم یکشبانه روز بخیسانند
و در جای گرم نگهدارند و بقرع و انبیق تقطیر نمایند و دهن را از آب جدا نمایند و بکار برند و اگر دهنیت
در جوز باقی باشد مرتبه ثانی و ثالث در آب گرم بخیسانند و تقطیر نمایند تا دیگر دهنیت در آن باقی نماند
سفوف جوز بوا اسهال بلغمی را نافع باشد صنعت آن جوز بوا بریان کرده سه درم ناخواه
یکدرم کندر نیم درم کوفته بیخته سفوف سازند شربتی یکدرم با آب گرم بنوشند جوز ماثل بفارسی
تاتوله و تاتوره و بهندی دهتوره و بعضی استرموبه گویند و آن معرب از گوزماثل فارسی است و آن
خودرو و مزروع و سفید و بنفش میباشد و بنفش مایل بسیاهی آن قویتر و آنچه درخت آن از ساق برک
و ثمر همه بنفش مایل بسیاهی باشد اقوی است نبات هریک از دو نوع آن بقدر نبات بادنجان و رشد
ازان کوچکتر و گل هریک از دو نوع آن شبیه ببوق و سرنائی و گل لبلاب و ازان دراز تر و گل آن و تخم

آن هر دو مسکر و چون کسی از انها بخورد دران حین اشیاء همه در چشم او کبود مینماید و تمیز بقدر کردکان
و خارناک مثل مار بیدانجیر و جوف آن دانهای شبیه بدانه سماق و خوش طعم و مستعمل تخم آنست و بسبب برک
گرم کرده آن بر چشم صاحب مدموجب تسکین الم و بسیار نافع و مجرب است در اول چهارم سرد و در دوم
خشک و گویند در خشکی آن قریب باعتدال و اول اصح است مسکر حرارت ملتهبه مفرطه و در غایت تنویم
و مسکر و رادع اورام حاره و مسکن صداع صفراوی و دموی و ضماد آن در روغن دانه آن جهت بواسیر
و اوجاع حاره مقعده نافع و اکثار آن قاتل و قدمایک درم آنرا سم دانسته اند و طلای طبیخ آن با سرکه و عسل
محلل اورام و استسقا و ضربان و قاطع عرق و مانع قشعریره و ضماد مجموع نبات آن جهت تقویت اعضای
مستریخیه و مانع ریختن موی و مجفف بطوبات غریبه و خوردن آن جهت دفع صداع مزمن مجرب است و قدر
شربتش تا یک دانگ و بدل آن لفاح دو وزن آن و مورث جنون و فساد فکر و مصلحش فلفل و
رازیانه و عسل است و گفته اند که آنچه برک و گل آن سیاه و لوبر لو و طبقه بر طبقه سه و پنج و زیاده هم گفته
اند و اکثر تا بسه دیده شده و آنرا بهندی کنک دهتوره نامند در افعال اقوی از هر دو نوع دیگر است
تا بحدیکه بوئیدن گل آن باعث سکر و تخدیر صاحبان امزجه لطیفه و ذکای حس میگردد حافظ الصحة
از مخترعات صاحب خلاصة التجارب جهت امراض رطوبی بلغمی از قبیل سرفه و ضیق النفس و استسقا
و حمیات بلغمیه مزمنه و صداعیکه از ذکای حس دماغ بود و صداعیکه از کرم معده و دماغ خیزد و بیضه و خوده
و مالیخولیا و سهر و سدر و دوار و صرع که از بخار و ضعف معده بود و در مدکه از مشارکت دماغ باشد
و دموعه و ضعف قوة باصره و خارش پلک چشم که از جریان اشک باشد و نزله و زکام و استرخای لثه
و خون آمدن از دندان و آب رفتن از دهان بعد از تنقیه مداومت بآن و درد معده که از ذکای حس
آن باشد و کثرت جشاء و غثیان و تهوع و قیئی که از ضعف معده باشد و از برای شهوتهای سدی چون گل
خوردن و گچ و غیر آن و از برای انقصاص اشتهار بطعام و ضعف معده و ترش شدن طعام در آن که
از سستی جرم آن باشد و از برای شهوت کلبی و استسقای لحمی و سلس البول و کثرت احتلام و سرعت
انزال و تقویت باه و عقر که بسبب کثرت رطوبات مزلقه رحم باشد و سیلان رحم و ریح مثانه و وجع مفاصل
و نقاهات و بثورات و طاعون و حمی مطبقه و غب غیر خالصه و مانند اینها و ورم رحم بعد از تنقیه در همه مداومت
بآن و درد دندان نزد صحت و آماس لهات و ورم لوزتین و بحة الصوت که از سردی و تری بود نیز بعد

از تقیه شربت ماالعسل حل کرده وجهت عسر النفس وضیق النفس در جلابی که دران بعضی العبه مثل حلبه و بهدانه باشد وسرفه ولفت الدم باعصاره لسان الحمل یا باعصاره خیار وذات الجنب هر شب خورد ن وحمی مواظبه وربع بعد قرار وقت نوبت مداومت بان وحمی وبائی بعد فصد باآب معصور انار ترش یا نیم یا آب غوره واز برای شری وبنات اللیل بعد از طعام نافع است باید دانست که استعمال مخدرات مثل افیون وحب الشفا وغیرهما در اوایل امراض جائز نیست بجهت انکه باعث تغلیظ مواد آنها وزود نضج نیافتن وصعوبت امر واحداث فسادات دیگر میشود وبعد نضج باعث جمع وقبول دفع آن میکردد وباعث نیامدن اخلاط دیگر دران عضو در حمیات قبل استقرار نوبت میشود چنانچه در افیون بتفصیل ذکر یافت ونیز مخدرات زاکاهی که تب لازم باشد نباید داد مگر وقتیکه کهنه شده باشد اگاه حافظ الصحه وحب الشفا وامثال آن که در آن جوز ثمل بود نافع است ودیگر مخدرات مضر صنعت آن دارفلفل دارچینی رازیاده جوزبوا از هریک یک جزو مشک خالص ثلث جزوی مصطگی دو جزو کنند یک جزو ونیم جوز ماثل برابر جمیع ادویه اجزا را کوفته بیخته باسه وزن ادویه عسل مصفی سرشته معجون سازند شربتی مقدار نخودی بزرک کامل وگفته که قوت این دوا برابر عمر طبیعی است حب الشفا از مختر عات والد صاحب خلاصة التجارب نافع جهت امراض مذکوره در حافظ الصحه وتبهای نائبه ومزمنه از سرما وغیر سرما پس از نوبت ودر دسر کهنه ولو خواه از ماده سرد باشد یا کرم ووجع قولنج را نافع ومداومت آن حفظ صحت مینماید وشکنج بدن دور میکند واگر معتادان افیون دهند ترک افیون کنند وکار افیون کند وقایم مقام آن است صنعت آن ریزبجیل یک جزو ریوند چینی دو جزو وتخم نجوز ماثل سه جزو که برابر مجموع ادویه باشد کوفته بیخته باد وبرابر عسل مصفی بقوام آورده سرشته معجون سازند ودر ظرف چینی نگاهدارند وعند الحاجت شربتی بقدر نخودی بکار برند ونیز گفته که قوت این معجون تا یکسال طبیعی باقی بود واین فی الحقیقه معجون است اما چون حب ساخته میدهند مسمی بحب الشفا شده حب الشفا به نسخه دیکر صنعت آن ریوند چینی زنجبیل جوز ماثل اجزا مساوی کوفته بیخته باقدری عسل سرشته حب سازند وبعضی باآب صمغ عربی محلول در آب سرشته جوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب بعد از نوبت تب ودر منافع قریب بمنافع حب الشفای اول است حب الشفا، به نسخه حکیم ارزانی که در قرابادین قادری آورده

وگفته که این حب حافظ قوتهای نفسانی وطبیعی است صنعت آن زنجبیل جوزبوا از هریک دو درم ریوند چینی سه درم جوز ماثل نه درم کوفته بیخته باد وزن ادویه عسل مصفی سرشته بقوام آورده جهاسازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب ونسخ حب الشفا که افیون داخل دارد در افیون ذکر یافت حب جوز ماثل بدل افیون سرفه ودرد سر مزمن وغیر مزمن بارد وحار وجمیع امراض بارده وحاره وحمیات مزمنه را نافع است ودر ترتیب قبل از وقت نوبت باید داد ودر تسکین وجع قولنج مجرب است واین حب از اطبای هند است وگفته اند مداومت بآن مزاج طبیعی میرساند وحافظ صحت است صنعت آن تخم جوز ماثل دوازده درم ریوند چینی هفت درم زنجبیل صمغ عربی از هریک چهار درم صمغ را در آب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حب ماسازند هر حبی بقدر نخودی وفلفلی شربتی کامل معتاد بافیون را حب کلان وغیر معتاد را کوچک حب بدل افیون دیکر که اسلم از اول است در دسر مزمن وضعف معده وجگر را نافع است وقاطع عادت افیون است صنعت آن تخم ماتوره سیاه یکمثقال زنجبیل دو مثقال ریوند چینی سه مثقال کوفته بیخته جوب سازند هر حبی بقدر نخودی وفلفلی شربتی از یک حب تا سه حب بحسب قوت مزاج واگر بیست وچهار مثقال نبات سفید کوبیده داخل نیز خوب است ودر نسخه دیکر دارچینی مصطگی از هریک یکمثقال نیز داخل است حب بیخ جوز ماثل جهت امراضیکه بعضی زنان را بعد از وضع حمل عارض میکردد از لینت طبع وحمی خفیفی وضعف مزاج که هندی پرسوت نامند صنعت آن بگیرند بیخ جوز ماثل سیاه را وباچند دانه فلفل سیاه نرم سائیده جوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی از یک حب تا سه حب وحب جوز ماثل افیونی در افیون ذکر یافت حلوای جوز ماثل از مختر عات اهل هند است جهت امراض بارده رطبه نافع منقول از خلاصة التجارب صنعت آن بگیرند تخم جوز ماثل نیم من ونیم کوفته در یخ من شبانه کاوکه دران قدری آب داخل کرده باشند اندازند وباکتش ملایم بجوشانند تا آب برود پس فرود آورده بیالایند ومایه زنند تا ماست کردد مسکه آنرا بانصف وزن مسکه زرده تخم مرغ خام وودو مقدار آن عسل مصفی سرشته با آرد میده خالص حلوا بپزند وچون خواهند که از آتش بردارند عشر وزن آن دارچینی جوزبوا را نیمه کوفته بیخته یک مثقال زعفران سوده بآن ممزوج نموده

نگاهدارند و هر روز یکمثقال آنرا بخورند و زیاده و کم منوط برای طبیب است **دهن جوز ماثل** اوجاع را تسکین دهد و فالج و سرعت انزال را نافع باشد صفت آن شجره جوز ماثل را بگیرند با برگ و بیخ و گل و مژو در پارچه کهنه پیچیده مثل فتیله مشعل سازند و بروغن کنجد خوب چرب نمایند و بسیخ آهنی آنرا بیاویزند و اسفل آن آتش برافروزند و در زیر آن ظرفی از آهن یا کنار نهاده و از بالا اندک اندک روغن کنجد بریزند و آنچه روغن از سر فتیله بچکد بگیرند تا تمام فتیله سوخته گردد و نگاهدارند و عند الحاجت استعمال نمایند **دهن جوز ماثل** به نسخه معصومی که چون بر سر مالند و قدری در بینی چکانند خواب خوش آورد صفت آن جوز ماثل خربق سیاه از هر یک جزوی پوست خشخاش بزر البنج تخم کاهو از هر یک دو جزو کوفته در آب بجوشانند چون خوب قوت او به در آب باز داده شد صاف نمایند و آن آب را با روغن کدو و با آتش ملایم بجوشانند تا آب رفته روغن باقی ماند **دهن جوز ماثل** دیگر جهت سرعت انزال باید در حین مقاربت کف پا را با آن چرب نمایند منقول از شفائی صفت آن جوز ماثل را از پوست بکنند و نیم کوفته در میان شیشه کردن دراز کرده سر را با آن بموی اسپ محکم نمایند و شیشه را بکل حکمت کرفته بگیرند ظرف کلی دهن کشادی که در آن آتش سرکین کاو قدر معتدی که روغن برآید توان نمود و وسط آن ظرف را سوراخ کرده بر سه پایه آهنی یا سه پایه چوب بشکل سه پایه که بلندی آن یک شبر یا قدری زیاده باشد بر زمین فرو برند و آن ظرف را بران گذارند و سر شیشه را معکوس از آن سوراخ بطرف زیر بیرون آورند که شکم شیشه در اندرون ظرف باشد و در زیر آن ظرف را آب کرده بگذارند که سر شیشه در ان ظرف اندکی در میان آب باشد و بر بالای شیشه در میان ظرف کلی سرکین کاو جنگلی یا پارچه پارچه کرده پر نمایند و آتش بر آن نهند تا مشتعل کردد و روغن در آب مقطر شود و چون باتمام رسید روغن را از روی آب کرفته در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و عند الحاجة استعمال نمایند **دهن جوز ماثل** از مخترعات حکمای هند مسمی بدهن الاوجاع صفت آن بگیرند در خت تاتوره را با برگ و بیخ و نیم کوفته مقدار یکمن و در آب بجوشانند تا نیک پخته شود و بپالایند و عشر آن تخم تاتوره کوفته بیخته در ان اندازند و ساعتی بجوشانند و بپالایند و قدری روغن بنیه دانه در آن افکنند و با آتش ملایم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند

وعند الحاجة بر موضع علت بگرم بمالند **دهن جوز ماثل** نوعدیگر جهت اوجاع مفاصل و تحلیل مواد بارده و استرخا نافع صفت آن بگیرند در خت تازه آنرا از بیخ و شاخ و برگ و ثمر اگر نرسیده و نوع سیاه آن باشد که اقوی است و نیم کوفته در آب طبخ دهند و مالیده صاف کنند و با نصف وزن آن روغن کنجد تازه بدستور مقرر بجوشانند تا روغن بماند و نسوزد و عند الحاجت استعمال نمایند

تمت

سپاس بیقیاس نثار بارگاه حضرت احدیت جل جلاله و عم نواله و هزاران هزار تحایف صلوة و السلام نثار جناب سید الانام اعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم که جلد اول کتاب مجمع الجوامع و ذخایر التراکیب المشتهر بقرابادین کبیر از تصانیف اکمل الکملا و افضل الفضلاء رموز دان علم حکمت حکیم سید محمد حسین خان علیه الرحمة الی یوم الساعة حسب الایماء ملک التجار حاجی حرمین الشریفین باعث افتخار دارین حاجی شیخ قطب الدین صاحب و نیز بتصحیح و ارشاد فیض بنیاد منبع اخلاق و معدن اشفاق سرآمد حکما نامدار خلاصه اطبا عالی وقار جناب حکیم سید محمد عطاء الله خان صاحب سلمهما الله تعالی الی یوم القیام بتاریخ پنجم ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۷۳ هجری نبوی صلعم مطابق بتاریخ یکم ماه فروری سنه ۱۸۵۷ روز یکشنبه از کتابت حافظ محمد فخر الدین غفرله صورت اختتام و نقش اتمام پذیرفت الحمد لله الحمد لله علی ذلک اولا و ثانیا و آخرا و الصلوة و السلام علی سیدنا و مولانا محمد و آله و اصحابه اولی العظمت و الکمالات العلیا

هذه الجداول مزيل الاغلاط التى وقع من الطبع فى الجلد الاول من كتاب جامع الجوامع و ذخائر الترا كيب الشهير بقرابادين كبير

صفحه	سطر	غلط	صحيح
۴	۲	دران برگشند	برآن درگشند
۴	۲۱	مالدووالد	ماجدووالد
۶	۶	وداست	ودواست
۶	۹	یاسمی	باسمی
۶	۱۶	یاستاوی	باستاوی
۷	۱۵	دیرقطار	وبراقطار
۸	۱۶	مانند انگوشت	مانند انگبوست
۹	۲۰	ودفازهر	وفادزهر
۱۰	۱۷	وکال قوت	درکال قوت
۱۰	۲۰	خودحرارت	خواصات حرارت
ایضاً	۲۲	اصلاح	باصلاح
ایضاً	۲۲	ماوردا حمو	باوردا حمر
۱۱	۱۱	بذالاحتیاج	عندالاحتیاج
۱۳	۱۴	اثاروثوالث	اثارثوالث
۱۴	۱۶	مضادف	مصادف

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴	۱۲	رطوربات	رطوبات
۱۸	۱۹	یابیوست	بابیوست
ایضاً	ایضاً	یارطوبت	بارطوبت
۱۹	۱۸	بورقیه وحاره	بورقیه حاره
۲۰	۳	که دیگدان حاره	که بگدان حاره
۲۱	۱۹	اگربدن	اگردربدن
۲۲	۱۳	شرع شریک	شرع شریف
۲۳	۳	وبرداویه	وسوداویه
۲۴	۱۳	مسیح	مسیخ
ایضاً	۱۹	دوحرارت	درحرارت
۲۵	۷	اقسام علوم	اقسام طعوم
ایضاً	۲۲	ماده وظهور	ماده طهور
۲۷	۱	چنربی	چربی
ایضاً	۷	شیرین واما	شیرین باشد واما
ایضاً	۲۰	پس طریق	پس بطریق

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۰	۳	هر دشتی	هر دوشتی
ایضاً	۱۷	دروجزو	دوجزو
۳۲	۱۲	ویابس یابابس	ویابابس یابابس
ایضا	۲۳	ونفوذ مرور	مرور ونفوذ
۳۳	۳	گاو ومانند	گاو ومانند
ایضاً	۲۱	واقراص	دراقراص
۳۴	۲	ازون کافور	ازورن کافور
ایضاً	۷	وعود هندی	وعود هندی
۳۵	۴	مغنی ارواح	مغنی ارواح
ایضاً	۱۱	کسر جدت	کسرت حدت
۳۶	۱	قبش	قبض
۳۷	۱۸	فنبیل	قنبیل
۳۹	۱۶	عرق العفراست	عروق الصفراست
ایضاً	۱۷	عروق الصفرا	عرق الصفر
۴۰	۹	دواست	دواست
۴۳	۲۰	غیر مطرقه	غیر متطرقه
۴۴	۲۳	گفتار	کفتار
۴۵	۷	ثلیثا	ثلیثا
ایضاً	۱۳	تریاق وغزه	تریاق غزه
ایضاً	۱۹	ورامیه	ورامیه
ایضا	۲۰	ثلیثا	ثلیثا
۴۶	۴	حب الرحمان	حب الرمان
۴۷	۱۶	وبوی	وبزی
۴۸	۱	یانیموس	یانیمرس
ایضاً	۲	پوست کنند	پوست کنده
ایضاً	۵	وضعیف ونقصان	وضعف ونقصان
ایضاً	۹	وبدستو	وبدستور
ایضاً	۱۰	بزرک تر وقوی تر	بزرک تر وفربه تر
۴۹	۳	که بسبب شدت آن	که بسبب شدت تاثیر آن
ایضاً	۱۹	انها مناسب نیست	انها باهم مناسب نیست
۵۰	۱۸	در هر روز شبانه روز	در هر دو شبانه روز
ایضاً	۲۰	یک مرتبه	هر یک روز یک مرتبه
۵۱	۲	چرب	جرب
ایضاً	۶	زیب	زبیب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۲	۱۷	کرده	گرده
۵۳	۱۱	دوررسوم	دررسوم
۵۴	۱۴	بکذارند	بکدازند
ایضاً	ایضاً	ومکرر بکذارند	ومکرر بکدازند
ایضاً	۱۸	بکذارند	بکدازند
ایضاً	۲۰	بکذارد	بکدازد
۵۷	۱	سریق	سویق
ایضاً	۱۲	ایستد	ایستد
۵۸	۴	دران فوت	دران فوت
ایضاً	۶	وثانفیسیا	وثافسیا
ایضاً	۱۶	نکذارد	نکدارد
ایضاً	۱۹	مصط	منضغط
ایضاً	۲۰	رطوبات	رطوبت
۵۹	۷	اجزاسی	اجزای آن
ایضاً	۱۸	می رساند	نرساند
۶۰	۱۳	زبانی	زیادتی
۶۱	۲۱	روح حیوانی	وروح حیوانی
۶۲	۲۰	مثبت	منبت
۶۳	۱	واز هره وجانب	واز هر دو جانب
ایضاً	۳	برنده بینی	بریده بینی
ایضاً	۱۱	حلل کنند	حل کنند
ایضاً	ایضاً	جوش ندهند	جوش ندهند
ایضاً	۲۲	یک	بنک
۶۴	۹	درخت وکیاه باشند	درخت وکیاه باشند
۶۵	۲۰	ثمر ورق	ثمر ودرق
۶۶	۶	یافته	بافته
ایضاً	۷	ملافی	طافی
ایضاً	۹	نوحی	نوعی
۶۷	۱۰	خودکرده باشند	خوراکوکرده باشند
ایضاً	ایضاً	مرو	مر
ایضاً	۱۲	مراوت	مزاوت
۶۸	۱۵	اما فساد فساد ان	اما فساد آن
۶۹	۱	فتح	فتح
۷۰	۲۲	درانبرائی	دراجزائی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۲	۸	می شو	می شود
۷۳	۱۲	بلکه	بلکه
۷۴	۶	وغیر مغلوط	وغیر مخلوط
۷۵	۱۵	اختلاط	اخلاط
ایضاً	۱۶	غوض	عرض
ایضاً	۲۱	تفوق	تفرق
ایضاً	۲۲	فضار اکرد	فضار ابر کرد
۷۸	۷	بثا اللیل	بثا لیل
ایضاً	۱۵	بثور اللبنیة	بثور اللبنیة
ایضاً	۱۸	مجاریهٔ	مجاربهٔ
۷۹	۹	اجالی	بجابی
ایضاً	ایضاً	بیکی در پرده	بیکی از دو پرده
ایضاً	۱۷	سفیدی گردد	سفید می گردد
۸۰	۱۳	حوالی معده	حوالی مقعده
ایضاً	۱۴	یا بو سیر یحی	با بواسیر یحی
۸۱	۱۱	غوص	باغوص
ایضا	۱۹	ناخوش نمیدارد	خوش نمیدارد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۳	۳	باقی می کند	باقی می ماند
ایضاً	۱۲	برراست گردن	برراست کردن
۸۴	۲۳	موق البر	موق اکبر
۸۵	۹	ودانهای	دانهائی
ایضاً	۱۴	قزون	قرون
۸۶	۶	انتهما	انتهاها
ایضاً	۱۷	خشونتی بهم رسد	خشونتی اندک بهم رسد
۸۷	۲	والطخال	والطحال
۸۸	۵	ناقص	نافض
ایضاً	۲۱	بتدیج	بتدریج
۸۹	۲	بتمخ	بتمخع
ایضاً	۱۰	مشده	مشده
ایضاً	۱۳	است	اند
۹۰	۳	باستقصاص ان	باستقاص آن
۹۱	۱۶	ازهمه جدا شده	ازهم جدا شده
ایضاً	۱۷	طول می باشد	طول می کشد
ایضاً	۱۸	پتی ست از صفراوی	پتی ست صفراوی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۱	۳	درجوف تعفن عروق	تعفن درجوف عروق
ایضاً	۲۱	رطب رطب	بلغم رطب
۹۲	۱۲	تاچهار	تاچهارم
۹۴	۱۳	بهیات بدن	بهیات ورم
ایضاً	۱۷	می سازد نور باصره را	باصره را می سازد نور
ایضاً	۲۲	ریهٔ	ردیهٔ
۹۶	۱۵	چنانچه فرشی	چنانچه فرشی گفته
ایضاً	۲۰	ان رارداء الفیل	ان الفیل رارداء
۹۷	۹	ریزه های چوب	ریزه های چوب
۹۸	۱۳	که باش او ترش میگردد	که باش او ترش نمیگردد
ایضاً	۲۲	باسم نامند	باسم عام نامند
۹۹	۲۰	وسکون وواو	وسکون او
۱۰۰	۲۱	اقتضاص	اقتضاض
۱۰۲	۱۷	جلدیه	جلیدیه
۱۰۴	۱۱	وازاو اخلاص دبلغمی	وازاو اخلاص دبلغمی خوانند وصفراوی
۱۰۶	۵	چشم واز صدقه	چشم را ز صدقه
ایضاً	۷	بضم میم	بضم سین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۷	۲	وتفسیر	درتفسیر
۱۰۸	۲۳	واشعار	واشفار
۱۰۹	۶	کوارزخون غلیظ	ازخون غلیظ
ایضاً	۲۰	مابیا	مانبا
ایضاً	ایضاً	اعضای تر	اعضای سر
۱۱۰	۱۴	ضنم	صمم
۱۱۱	۱۸	درساله	درسالهٔ
۱۱۲	۲۲	میشود	میشنود
ایضاً	۲۳	اوازین	اوازاین
۱۱۳	۱۹	عذرالبضم عین	عذرالبضم عین
ایضاً	۲۰	عذره اسم	عذره اسم ان
۱۱۴	۲	عوج	عرج
ایضا	۳	برقوت پا	درقوت پا
۱۱۴	۴	ورگ گردهٔ	ورک گردهٔ
ایضاً	۱۵	وبار طوبات	وبار طوبات تاهی
ایضاً	۱۶	وبار طوبات بلغم	وبار طوبات بلغم
۱۱۶	۹	طبیعی	طبیعی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۶	۲۲	عفه را خزنی	عضه را برخزنی
۱۱۹	۱	وحجام سوم	وحجاب سوم
۱۲۰	۱۴	وحمی محرقه نامند	حمی محرقه را نامند
۱۲۱	۲۳	از خلوت	از جلوت
۱۲۲	۲۲	قوا و خشناء	قوا و خشناء
۱۲۳	۳	سوداوی غیر طبیعی	سودای غیر طبیعی
۱۲۴	۲	اوجاع انرا فرای گیرد	اوجاع آن فرامیگیرد
ایضاً	۱۷	خزن	جزن
۱۲۵	۱۴	نقل	نقل
ایضاً	۱۷	نمی باشد	نیزمی باشد
۱۲۶	۱۷	وگاه در حرم	وگاه در حرم
۱۲۷	۱۶	وباصطلاح	وباصطلاح
۱۲۸	۶	ازمکان خون	ازمکان خود
۱۳۰	۱	وقسم ما،	واقسام ما،
ایضا	۱۷	تنخ	تنخ
۱۳۱	۱	پرنمایند	پرنماید
۱۳۵	۵	دونوں	دونوع

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴۰	۱۰	نبش درهم است	نبش درهم است
۱۴۲	۱۸	هفتاد مثقال	هشتاد مثقال
۱۴۳	۳	محسوس	محسوب
۱۴۶	۲	تحل نورا	تحل نررا
۱۴۹	۱۰	وحرارت که دران	وحرارت کامنه دران
ایضاً	۱۸	بگذارد	بگذارد
۱۵۱	۱۵	ورصاصی صحیح	ورصاصی
۱۵۳	۹	مانند خیار	مانند خیار
ایضاً	۱۶	شقالو و آلو	شقالو و آلو و آلو
ایضا	۲۴	عوسنج	عوسج
۱۵۶	۱۱	خخم	خخم
۱۵۸	۵	ابراز	ابزار
۱۶۰	۳	ازید برید	ارید برید
۱۶۱	۸	طریفان	طریفلن
۱۶۵	۶	اسواة الکلما	اسوة الحکما
۱۶۶	۱	تا باهن	تا به آهن
۱۶۶	۲	برپاشند	بپاشند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۶	۱۱	تنگ سازند	تنک سازند
ایضاً	۱۵	بگذارند	بگدازند
۱۶۸	۳	گوفته	کوفته
۱۶۹	۱۹	گیشیند	نشیند
ایضا	۲۳	دوگذارند	دوگدازند
۱۷۵	۶	گفتار	کفتار
ایضاً	۱۱	نرنورا	نررا
۱۷۷	۱۲	بزرگ	بزرک
۱۸۰	۱۷	اباندیده باشد ده درهم	اباندیده بقدر دو درهم
۱۸۱	۱	که انوارد بپزند	که ازبارد بپزند
ایضا	۴	وسترفه دار	وشرفه دار
ایضاً	۶	سریط	هریط
۱۸۳	۲۱	برای قطع جلد	وازبرای قطع جلد
ایضاً	۲۱	وصرور	وذرور
۱۸۵	۱۷	ازبرای استخراء	ازبرای سوء استمراء
ایضاً	۲۲	قوفة الطیب	قرفة الطیب
۱۸۶	۴	یاوسه وزن	باسه وزن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۶	۸	بشیر نبات	بشیره نبات
ایضاً	۱۴	مقدار کندر	مقدار کندر و مقدار دقاق
۱۹۰	۱۶	بر مرزه تخم مرغ	نرده تخم مرغ
۱۹۳	۱۳	درصورت	درصوت
۱۹۴	۱	وعصاره انزا	عصاره انزا
۱۹۱	۴	عندالحاسب	عندالحاجت
ایضاً	۱۲	یک قرص	یک قرص
ایضاً	۲۰	گداخته باشند	انداخته باشند
۱۹۸	۱	صهایخ آن	صهایخ آن صنعت
ایضاً	۴	بزنگ کابلی	برنگ کابلی
۲۰۰	۳	وامراض برده	وامراض برده
ایضاً	۷	وکرم مزاجان را	وکرم مزاجان را
ایضاً	۲۱	هشقاد	هشتاد
۲۰۱	۴	ومخلف تازه	مخلف تازه
۲۰۲	۵	اغازا باغی	غازا باغی
۲۰۳	۱۷	نمایند	نماید
۲۰۴	۱	جمیع امد باشد	جمع آمده باشد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۴	۱۷	ابر هیمیه	ابر اهیمیه
۲۰۵	۲۳	فرحه و دفعه	قرحه و دمعه
۲۰۶	۱۷	تنگی	تنکی
۲۰۸	۲	نمایند	نماید
۲۰۹	۹	از هر یک یک مثقال	از یکمثقال تا دو مثقال
الیضا	۱۱	از یله	از پیله
۲۱۰	۱۱	کیسله را	کیسه را
۲۱۱	۱۲	از یک چهار مثقال	از هر یک چهار مثقال
۲۱۷	۹	اب بخیسانند	دراب بخیسانند
۲۱۸	۲	وکشیر خشنک	کشیر خشنک
الیضاً	۳	بجوشانند	بنوشند
۲۲۳	۱۶	بنالش نهند	به آلش نهند
۲۲۷	۱	هر جویه	هوجویه
الیضاً	۲۳	دهن هر جویه	دهن هوجویه
۲۲۷	۲۳	شیره هر جویه	شیره هوجویه
۲۲۸	۱۰	مرهم هر جویه	مرهم هوجویه
الیضاً	۲۰	سازنند	سازند
۲۳۴	۵	وسه جوش	دوسه جوش
الیضاً	۲۱	وحلام	وجذام
۲۳۷	۳	کرقته	کوفته
۲۳۸	۱۸	میپزتد	میپزند
۲۴۵	۱۲	نالنش	تالبش
۲۴۸	۸	بخور	بخر
۲۵۱	۲	ازلفظ سیاه	از لفظ سیاه
الیضاً	۶	ازلفظ سیاه	از لفظ سیاه
الیضا	۱۸	بجر حلقه	بجر علقه
۲۵۲	۵	قدوة الکحا	قدوة الحکما
۲۵۳	۱۱	ولد ولد پیر	ولد پیر
۲۵۵	۱۱	ذکر کرده داخل نمایند	ذکر کرده داخل نموده نمایند
۲۵۶	۸	بروغن تازه	بروغن گاو تازه
۲۶۲	۱۳	غبائی	غباری
۲۶۴	۲۲	نوزتین	لوزتین
۲۶۷	۲۱	اجاس	اجاص
الیضاً	الیضاً	دران دران قیراطی	دران قیراطی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶۹	۱۸	درسان دیک	در همان دیگ
۲۷۱	۱۸	مزان	مزاج
۲۷۲	۱	خورند	کسد بخورند
۲۷۵	۱۲	ازخربزه ست وبخش	ازخربزه ی وبخش
۲۷۹	۸	جزء	جرء
۲۸۰	۱	مسکه تازه	مسکه تازه
الیضاً	۳	قبض ان	قبض آن
۲۸۳	۵	پلاووارب غوره	پلاو وارب غوره
الیضاً	الیضاً	توت شاهی	توت شامی
۲۸۴	۸	ویاباقلا پلاو	ویاباقلایا
۲۸۵	۶	لطف الکیموس	لطیف الکیموس
۲۸۹	۲۰	کشمیر	اکسیر
۲۹۲	۱۷	پنج استار	نیم استار
الیضاً	۱۸	الایچی خورد	الایچی خورد
الیضاً	۲۱	سرانزا	سرانرا
۲۹۶	۱	اهومیره	اهوبره
الیضاً	۱۸	دردس	ودرس
۲۹۷	۲۰	مایل بزردی باریشها	مایل بزردی وبعضی از بزرد ی باریشها
۳۰۰	۵	داخل کرده	داخل کردم
۳۰۲	۵	بجر	بجو
۳۰۴	۱۴	خنظل	حنظل
الیضاً	الیضاً	یابد نمود	باید نمود
۳۰۵	۱	منفق دلغم	منفی بلغم
۳۰۶	۸	پوست هلیله کابلی وهلیله سیاه	پوست هلیله کابلی وهلیله سیاه
۳۰۷	۷	نفخ	نضج
۳۱۶	۱۴	باپارچه بره یا پارچه بزغاله	باپاچه بره یاپاچه بزغاله
۳۱۷	۵	شعیره	شعیر
۳۲۰	۳	نانخوا	بانخود
۳۲۲	۱۳	اسفیدباج	اسفیداج
الیضاً	۱۸	قالم	قالغ
۳۲۷	۱	کنبری	کندری
الیضاً	۳	صلمع عزلی	صمغ عربی
الیضاً	۴	شیلف	شیاف
الیضاً	۱۲	باشیر دختر	باشیر دختر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲۸	۲۱	بکدازند	بکداز ند
۳۲۹	۳	کندر ذکر	مرکندر ذکر
۳۳۰	۹	علامات	علامت
۳۳۲	۱۰	سقی قی	سقیٔ قوی
ایضاً	۱۱	کزیده	کزنده
ایضاً	۱۷	آورده	آورد
۳۳۴	۲	عماق	سماق
۳۳۵	۱۲	وطلای	وطلاء
۳۳۷	۶	درحالت	درحالت
۳۳۸	۱۷	بازداده شده	بازداشته شده
ایضاً	ایضاً	یامند	باشد
۳۴۰	۲۳	ازروی برگردد	ازروی لیمو برگردد
۳۴۱	۲۱	سقل انزا	سفل آنرا
۳۴۲	۲۱	بران نخیته	بران ریخته
۳۴۲	۲۳	وتیم قلفل	وتیم فلفل
۳۴۴	۸	بابابارج	یابابارج
۳۴۷	۶	عمودقماری	عودقماری
۳۴۷	۱۴	گوفته	کوفته
۳۵۰	۱۲	حب القرص	حب القرطم
۳۵۳	۳	یاعسل	باعسل
۳۵۴	۲	کوفته	گرفته
۳۵۵	۱۶	خشتی	خشتی
۳۵۶	۲	ضم کاف	ضم قاف
ایضاً	۷	ثلون	ملون
ایضاً	۹	ورول	وورل
ایضاً	۱۷	ددفرح	دوفرج
۳۵۷	۳	می نمایند	می نماید
۳۵۸	۱۶	چهارروز	چهل روز
ایضاً	۱۸	تناوول	تناول
۳۶۰	۱۵	دراخرگرم	درآخر سوم گرم
۳۶۵	۸	تحت بدن	تحت بدان
ایضاً	۱۶	اتش	اشتق
۳۶۸	۲۳	ولبغر	ولبغرا
۳۶۹	۶	طعم خالی	طعم خامی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۶۹	۱۵	پاشید	پاشیده
۳۷۰	۱	هرد	سرد
۳۷۶	۲۲	بانهاداده	بانهاده شد
۳۷۷	۸	ازبرای تشنج وامتلائی	ازبرای صرع وتشنج امتلائی
۳۷۸	۲	یکدووزیم	یکدرم ونیم
۳۸۲	۲	شس	شش
۳۸۳	۲۳	شکر سفید مصفی	شکر سفید مصفی
۳۸۴	۵	خربق بسیا	خربق سیاه
۳۸۵	۱۹	تخم بادروج	تخم بادروج
۳۸۷	۲	پنجدرم	پنجدرم
۳۸۷	۴	نجیساند	نجیساند
ایضاً	۱۲	کبسر	کبیه
۳۸۹	۳	دایم بدست بمالند	دایم کیسه را بدست بمالند
ایضاً	۲۰	ششته	شسته
۳۹۰	۴	به مستعل	مستعل
ایضا	۵	سوداوی	سوداوی
۳۹۱	۱۷	محلل تفحف	محلل قحف
۳۹۴	۵	مرکبات	مرطبات
۳۹۵	۲۰	قربه	قرنبه
ایضاً	۵	قتیمون	افتیمون
ایضاً	۱۴	دودرم	ده درم
۳۹۶	۱۷	مراین اجزا	براین اجزا
۳۹۷	۷	سوداوی محترق	سوداوی محترق
۴۰۰	۶	امراض سوداوی را نافع باشد	امراض سوداوی را نافع باشد
۴۰۳	۲	روغن بادام شیرین اول مرتبه	روغن بادام شیرین داخل کرده اول مرتبه
۴۰۴	۲	زبدن	ازبدن
ایضاً	۲۰	افرفیون	ابرفیون
ایضاً	ایضاً	وفرفیون	وفرفیون وفربیون نیز گویند
۴۰۵	۵	بیک دفعه	بیک دفعه
ایضاً	۱۹	ورگ	ورک
۴۰۶	۲۳	سوداو مقرحه	مواد ومقرحه
۴۰۷	۱۸	ابوسحل	ابوسهل
۴۰۸	۲۲	ست سازند	حب سازند
۴۱۰	۱۹	اب برروی کرده	اب برروی کرده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۱۱	۱۵	بکذرند	بگذارند
۴۱۴	۱۳	فنبخ	فسخ
ایضاً	۱۵	فسبخ	فسخ
۴۱۵	۲۳	باسهال	بافراط
۴۱۶	۹	کثوث	کشوث
ایضاً	۱۲	باتلخی	باتلخی
ایضاً	۱۸	دمیه	دمیه
۴۱۸	۱۸	سباب بلغمی	سببات بلغمی
۴۱۹	۳	فالج ولقوا و استرخا	فالج واسترخا
ایضاً	۱۸	مناسبه است	مناسب است نافع
۴۲۱	۸	گرم	کرم
ایضاً	۱۱	در بیان منافع ترا بها و مضاری	در بیان خواص و منافع ترا بها
۴۲۲	۲۲	ولغته	وگفته
۴۲۴	۴	وبعقنه	وبعقده
۴۲۴	۲۱	مجموع راسیم رطل	مجموع رایم گوفته
۴۲۸	۲	ازقشر	ازقشر
۴۳۱	۲	سه من باب چهار من	سه من باب چهار من

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۳۱	۱۶	ایلاوص	ایلاوس
ایضاً	۱۹	تشنج	تفتیح
۴۳۳	۱۸	هلیله سیاه نه دانه	هلیله سیاه نه درم
۴۳۶	۱۹	اعلامات	علامات
۴۳۷	۱	الائی	بالائے
۴۳۸	۱۰	مقام سموم	مقاوم سموم
۴۳۹	۱۶	اندروماس	براندروماس
۴۴۰	۹	بیج ازار	بیخ آزار
ایضاً	۱۴	ومقاوم	درمقام
۴۴۱	۱۳	النفت	الفت
۴۴۲	۱۰	اذویه	ادویه
۴۴۴	۱	پیوت	پیوست
ایضاً	۴	تریاق مذکور	درتریاق مذکور
۴۴۵	۱	اوخان گوشت	ادخال گوشت
ایضاً	۹	اصلے ازامد	اصلی بازآمد
ایضاً	۱۶	متوجه	متوجه
۴۴۶	۵	میرلیسد	میرسید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۴۶	۱۳	تکابت	نکایت
۴۴۷	۱۳	بخاریغون	بخاریقون
ایضاً	۲۳	اقراامیس	اقراقیس
۴۴۹	۲۱	اجزادر وزان	اجزاوزنه در اوزان
ایضاً	۲۲	قابض	فایض
۴۵۰	۴	نمی توان نمود	نمی توان نمود
ایضاً	۸	ببنرند	بپنرند
۴۵۱	۱	درظره که	درظرفیکه
ایضاً	۷	دوایا	دوا ها
ایضاً	۱۱	ثانی	ثانے
۴۵۲	۲۱	ادام	هوام
۴۵۷	۱۲	تحلیل	قلیل
۴۵۸	۱۹	دارکنارها	وکنارابها
۴۵۹	۱۵	چوب وتاک	چوب تاک
ایضاً	۱۸	انگشت	انکشت
۴۶۲	۲۳	ورماح وخیشه	ورماح خیشه
۴۶۷	۳	ازازنیم درم	ازنیم درم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۶۷	۸	ازابی منصور	ازابی منصور
۴۶۸	۳	تزیاق	تریاق
۴۶۹	۶	شراب ادویه	شرب ادویه
۴۷۰	۸	صورت	صوت
۴۷۳	۱	بهیج	بیهج
ایضاً	۳	که بوی باشد بوے	که وحی یا شبیه بوحی
۴۷۴	۶	فصول	فصول
۴۷۵	۱۴	بگذارد	بگذارد
۴۷۶	۳	بمهلت وافی و میفرماید	بمهلت وافی و میفرماید که وطن من ان است
ایضاً	۱۴	گوداند	گرداند
۴۷۸	۴	وضیق النفس	ودرضیق النفس
۴۷۸	۲۲	تخم خشخاش	تخم خشخاش سفید
۴۸۰	۲۰	شبت وتمک	شبت ونمک
۴۸۱	۲۴	خشک مربی	حسک مرلی
۴۸۲	۲	صنعت این شراب	صنعت این معجون
۴۸۴	۴	انتهاز فرصت	انتهاز فرصت
ایضاً	۱۵	تا بنزدیک آن رسید	تا بنزدیک آن برسد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۸۶	۱۹	بگذارد	بگدازد
ایضاً	۲۱	میگذارد	میگدازد
ایضاً	۲۲	نمیگذارد	نمیگدازد
۴۸۷	۱۶	تا یپوست ان	یپوست ان
۴۸۸	۴	باالاجمال	بالاجمال
۴۹۰	۹	خورده از فیون	خورده شود از افیون
۴۹۱	۱۴	مزاج حادث	مزاج حار حادث
ایضاً	۱۸	باشد سهر طویل	باشد یا مانیا سهر طویل
۴۹۲	۵	وقتی که باید	وقتی باید
۴۹۳	۹	که مقدار افعال	که مقدار افعال
۴۹۵	۱۸	من ان تحصی	من ان تحصی
۴۹۹	۱۰	شوربای چرب	شوربای چرب
۵۰۰	۳	باالذات	بالذات
ایضاً	۷	جوعشی	رجوعشی
ایضاً	۳	برونی	برودتی
ایضاً	۱۵	زیاده می گردد	زیاده می گردد
ایضاً	۱۶	ومیدهد	رومیدهد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰۱	۱	طبا شیر سفید و دوریمات	طبا شیر سفید دوریمات حمیات
ایضاً	۴	میماند	میمانند
ایضاً	۵	تجفیف	تخفیف
۵۰۲	۱۸	ناقض	ناقص
۵۰۴	۱۵	بمعنی نبوده	بمعینی نبوده
۵۱۰	۳	یا یوست	یا یوست
ایضاً	۱۰	قنطار غان کبیر قنطار غان صغیر سکبنج	قنطار غان کبیر قنطار غان صغیر سکبنج
۵۱۱	۶	دوا ارزب	دوا ارزب
ایضاً	۱۷	جبین	جنبی
۵۱۲	۱۱	کوفته تیهاوی	متساوی گرفته
ایضاً	۱۸	درم درجه	دوم درجه
۵۱۳	۲۰	یکصد وسی دانه	یکصد وسی عدد
۵۱۵	۱۴	اقاقیه	اقیاقیا
۵۱۹	۴	افیون کاو رزونی	افیون کارروانی
۵۲۵	۱۵	غسل	عسل
۵۳۰	۱۳	هفت صد و هفتاد و پنج مثقال	هفت صد و هشتاد و پنج مثقال
۵۳۱	۷	هفت صد و هفتاد و پنج مثقال	هفت صد و هشتاد و پنج مثقال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۳۳	۱۳	غرقها	عرقها
۵۳۵	۱۶	شمغی	شمعی
۵۴۲	۴	ترباق الریحه	ترباق الریحیم
۵۴۴	۱	دانچه از برای درد گوش	واز برای درد گوش
۵۵۲	۱۱	بهاء والدین	بهاء الدین
ایضاً	۲۱	ملوک	ملوک
۵۵۴	۱۰	بخورند	بخورانند
۵۵۶	۲	و در بخاذکر می باند	در بخاذکر می باید
ایضاً	۱۷	کرد دوران	کرد دوران
۵۵۷	۲	باقی می ماند	باقی نمی ماند
ایضاً	۱۰	مرسکبنج	موسکبنج
ایضا	۱۹	و در نسخه شاپور	در نسخه شاپور
۵۵۸	۵	فودمر	فودمو
۵۵۹	۲۳	واین تریاق	درین تریاق
۵۶۲	۱	بهلیه ذهبیه	بهیله ذهبیه
۵۶۲	۱۸	مامیران چینی	مامیران چینی
۵۶۳	۱	عقد ابو سیده	عقد ابو سیده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۶۴	۹	اصابع الصقر	اصابع الصفر
۵۶۵	۱۴	جلوزبندی	جوزهندی
۵۷۲	۵	زاست	زهرهاست
۵۷۲	۷	زرنج گیشه	زرنج گشته
ایضاً	۹	زراریخ	زراریخ
۵۷۴	۸	لقوی است	اقوی است
ایضاً	۱۳	بخودی	نخودی
۵۷۵	۵	بخودی	نخودی
۵۷۸	۳	از هر یک حب تا دو حب	از یک حب تا دو حب
۵۸۴	۴	سه مثقال	سه سه مثقال
۵۸۵	۱۷	الصاب نزلات جاده	الصاب نزلات حاره خاده
۵۸۶	۲۰	باردهٔ رطب	باردرطب
۵۹۳	۱	باستعمال	باسعال
۵۹۵	۳	واز برای قی	واز بسیاری قی
ایضاً	۹	ثانی مثلثه	ثانی مثلثه
ایضاً	۱۰	صری	حمیری
۵۹۶	۵	چهار درم	چهارده درم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٥٩٦	٦	وشش دوم	شش استار
ایضاً	١٥	کوبیر علعد	تونیز سعد کونی
ایضاً	١٧	است داخل است	داخل است
ایضاً	١٨	قوس بن یحیی بن	قوس بن یحیی بن علیسی
٥٩٨	١٢	نبات سفید سه چهار یک من	نبات سفید سه چهار یک من
ایضاً	١٨	بکذارند	بکدارند
٥٩٩	٢٣	وقیح	وفیح
٦٠٢	٧	زعرور و زعفران	زعرور زعفران
ایضاً	١٢	برخند قوقا	بزرخند قوقا
٦٠٣	٢٢	سده	ده
٦١١	٢٢	فتیل	فتیل
٦١٣	٣	توش دارو	نوش دارو
٦١٤	١٦	تاصدع دیکر	تاصدع دیکر
ایضاً	٢١	در وقت یک قرص	در وقت حاجت یک قرص
٦١٦	٧	وسکن	مسکن
٦٢٢	٢	الکمت است	الکمت است
٦٢٣	٧	رز نیخ	وزر نیخ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٢٥	١٤	ودر اخر مزاج	ودر مزاج
٦٢٧	١٧	بزر البنج سفید	بزر البنج سفید
٦٣٠	٤	بادهای است	بادهای غلیظ
ایضاً	١١	برخند قوقا	بزرخند قوقا
٦٣٢	١١	بلغم خام که زیاده	بلغم خام که زیاده
٦٣٣	٩	ذانه اترج	دانه اترج
٦٣٥	١٩	مضمه نمایند	مضمضه نمایند
٦٣٧	١٢	داخل کرد	داخل کرده
٦٣٩	٢١	اصل السوسه	اصل السوس
٦٤٢	١٥	خشماش	خشخاش
ایضاً	١٦	جوشانید	جوشانیده
ایضاً	٢٠	یکصد در	یکصد درم
٦٤٥	٢	مشروبه	مشربه
٦٤٨	٢٢	کرکاش نامند	کرکاش نیز نامند
٦٥٠	١٦	ومبرود	ومبرد
ایضاً	٢١	صنعت ان	صنعت اقط
٦٥١	١١	روماندن	درویانیدن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٥٢	٧	یا عرق یابید مشک	یا عرق بهدیه مشک
٦٥٣	٢١	افندی یالخ چلپی	افندی صالح چلپی
٦٥٤	١٤	مشک عنبی	مشک تبتی
٦٥٥	٥	شاهدنج	شادنج
ایضاً	ایضاً	اقلیمیا اقلیمیا	اقلیمیای فضی
ایضاً	١٦	شادنج	شادنج
٦٦٩	١	سرود ماغ	ازسرود ماغ
٦٦٠	٦	استعمال کرده	استعمال کرده شود
٦٦١	٨	بنوشند	بشویند
٦٦٣	١٥	زرنب سنبل الطیب	سنبل الطیب از هریک سه مثقال فربقل
ایضا	٢٠	فربقل دانه بیل بوا	فربقل مصطکی دانه بیل بوا
٦٦٤	٦	دارچینی فوه	دارچینی سه مثقال فوه
ایضاً	٩	پس کلقند افتابی	پس بگیر کلقند افتابی
ایضاً	١٤	ازیک یکجزو	ازهریک یک جزو
ایضاً	١٦	بالبند وصافی	بالبند وپالایند وصافی
٦٦٦	٩	صلایه کردنی است حلکرده	صلایه کرده وانچه حلکردنی است صلا
ایضاً	٢١	صنبل سفید محل ارمنی	صنبل سفید طباشیر محل ارمنی
٦٦٧	٢١	شیرماله سه مثقال	سه مثقال عبرا سه مثقال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٧١	٢٣	وسواس ومالیخولیا	وسواس ومالیخولیا وسواس سوداوی
٦٧٣	٩	رعفرا	زعفران
٦٧٧	١١	داخل سایند	داخل می نمایند
ایضا	٢١	سفوف ست	سفوف است
٦٧٩	١١	پوست مذد	پوست زرد
٦٨٠	٥	طلایه کرده	صلایه کرده
٦٨٠	١٦	ماباد رنج بویه	باد رنج بویه
٦٨٣	١٣	دوزن	دووزن
٦٨٤	١	بپرند	ببرند
٦٨٥	١٧	تخفیف	تجفیف
٦٨٧	١	ازهریک سه مثقال	ازهریک دو مثقال
٦٩٣	١٩	بیدمامانند	بیدمانند
٦٩٤	١٩	حرارت	حرارت
٦٩٥	٢٠	اب ان غوره	اب غوره
٦٩٧	١٥	دوشاب	خوشاب
ایضاً	١٩	کوفته	کرفته
٦٩٨	١١	بازاب لیمو	بازباب لیمو
ایضا	١٤	دومطبخات	درمطبخات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۹۸	۱۵	نارنج	نارنج
ایضاً	۱۷	قفتیت	تفتیت
۷۰۱	۹	وخشک دوم	وخشک دوم
ایضاً	۱۹	انبرای کبد	انبهای کبد
۷۰۲	۳	بارکاه دران باحرارت مزاج	برکاه باحرارت مزاج
۷۰۴	۱۵	باریک پیاله	بایک پیاله
۷۰۷	۱۷	سرکه نمرکهنه	سرکه خمرکهنه
۷۱۱	۱۵	بخطا	بخط
۷۱۶	۱	که اجزای متساوی	اجزای متساوی
۷۱۷	۱۸	فرد الصبغ	فوة الصبغ
۷۱۹	۸	تیرینی یکمثقال	شربتی یکمثقال
ایضاً	۱۳	خون دروی	خون دردی
۷۲۱	۱۳	تخم زرنس	تخم کرفس
۷۲۲	۶	این نسخه راز ذخیره	این نسخه را ذخیره
۷۲۳	۲۳	بلعلب بزرقطونا	بلعاب بزرقطونا
۷۲۵	۲	از هریک کدرم	از هریک یکدرم
ایضاً	۳	یلصدرم	یکصدرم
۷۲۶	۲۲	شاذنج	شاذنج
۷۳۱	۱	دکوم میکرداند	وکرم میگرداند
۷۳۲	۸	سیالیوس	سیسالیوس
۷۳۳	۵	وساقس	وساقش
ایضاً	۷	پمن کنند	پهن کنند
۷۳۴	۱	غزوت	غنزروت
ایضاً	۴	لرکستان	ترکستان
۷۳۵	۱۶	بامازالشبت	باماءالشبت
۷۳۶	۳	بقیه حرفی	بقیه سرخی
۷۳۸	۶	حراجت	جراحت
۷۳۹	۱۰	ذرورملکایا	ذرورملکایا
۷۵۰	۳	اطیل الملک	اکلیل الملک
ایضاً	۲۰	وبهندی بندقی	وبهندی زندنی
۷۵۱	۶	وصلای مطبوخ	وطلای مطبوخ
۷۵۲	۱۸	بتهاتی	بتنهائی
۷۵۳	۱۳	استسقای طبلی	استسقای طبلی
۷۵۵	۱۳	عاقله کبار	قاقله کبار
۷۵۷	۳	بهپیدادز	بهپیه ادز
۷۵۸	۱۷	ومنع حوز	ومنع صعود

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۵۸	۱۸	که رهلیله زرد	که درهلیله زرد
۷۶۲	۱۹	وسه اهلیلج	ونیز اهلیلج
ایضاً	ایضاً	نفسیان	نسیان
۷۶۳	۵	رمل ما	رمل را
۷۶۸	۱۸	تمادی	تساوی
۷۶۹	۶	آدمان	ادمان
۷۷۳	۱۴	بسیارهای	بیمار بهائی
۷۷۵	۸	گند	کند
ایضاً	۲۳	تاچهارمثقال	تاچهاردرم
۷۷۶	۱۵	که قدس سره	له قدس سره
۷۷۸	۷	مجموع ادویه را کوفته	مثل مجموع ادویه را کوفته
۷۸۰	۴	تاکه دو هفته	تادو هفته
۷۸۱	۱	افزوده کرده شده	افزود کرده شده
۷۹۰	۸	وبپرند بحریر	وبپرند به حریر
۷۹۲	۳	اسطوخودوس ونیم مثقال	اسطوخودوس ونیم مثقال
۷۹۸	۵	بدرستوریکه	بدرستی که
۸۰۵	۷	اشامیده شو	اشامیده شود
۸۱۶	۹	ومزاج سودا	ومزاج سردرا
۸۲۰	۲۰	ناشتاازطعام	ناشتاوبعدازطعام
۸۲۰	۲۲	خرم شودری	خرم شود قدری
۸۳۰	۹	صبح مطلوخ	وصبح مطبوخ
۸۳۹	۲۰	وارچینی شیشعا	وارچینی دارشیشعا
۸۴۰	۲	وسعقه	وسعفه
ایضاً	۱۳	برگ کاسنی خالص	برگ سنا مکی خالص
۸۴۶	۶	جاجت	حاجت
۸۴۸	۴	تصایح	نصایح
ایضاً	۱۶	آورده	آورد
۸۴۹	۱	حجرارمنی	حجرارمنی
۸۵۰	۳	پنجاه درآب الو	پنجاه درم آب الو
ایضاً	۱۶	پانزده هم درم	پانزده درم
۸۵۶	۴	زایراکه	زبراکه
۸۵۷	۵	دراجین	درجین
ایضاً	۹	آوردانند	آورده اند
۸۵۸	۱۶	خضور	حضور
۸۵۸	۱۶	برایشا	برایشان
۸۶۰	۳	ودآن فرو برند	دوران فرو برند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۶۰	۵	زیرکه شنیده	زیراکه شنیده
۸۶۲	۱	باهلیل	باهیل
الیضاً	۱۴	باادویه	بااین ادویه
۸۶۹	۱۷	کران حیوادل	کران حیوان
۸۷۰	۷	اوان	وان
۸۷۱	۲	وخوش طعمی	وخوش طعمی الیضاً
۸۷۴	۸	ومغص وامراض	ومغص وامراض
الیضاً	۹	وبرگ سحوق	وبرگ سحوق
الیضاً	۱۴	ومضروک	ومضروک
الیضاً	۲۲	ازهریک مثقال	ازهریک مثقال چهار
۸۷۵	۱	صنعت آن	صنعت شراب
الیضاً	۱۶	ازنرگیت خمسه	ازکتب خمسه
۸۷۶	۹	درخشم	درچشم
۸۷۷	۱۴	نمک طبرزد	نمک طبرزد
۸۷۹	۱۸	آمور مذکوره	امور مذکوره
۸۸۰	۹	بیخ بهندسروالی تخم کوانج	بیخ بهندسروالی تخم کوانج
الیضا	۱۳	ضیخ سکنبل زعفران	ضیخ سکنبل زعفران
۸۸۱	۱۶	تنگ ازالتش	تنگ ازالتش
۸۸۳	۲۳	بالسریه	بالسویه
۸۸۴	۱	درسوراخ	درسوراخ
الیضاً	۸	ازهریک یک جزو	ازهریک یک جزو
۸۸۷	۲۱	غروره	غوره
۸۸۹	۲۳	کلنافارسی	گلنارفارسی
۸۹۰	۲۱	نقره درم	نقره ده درم
۸۹۱	۲	برودرزمانی	هردوزمانی
۸۹۲	۱۱	گل ادویه	کل ادویه
۸۹۴	۲۲	بسدازبرای	بسدنافع اندرائی
۸۹۷	۱	بخت آن	بخته آن
۸۹۸	۱۶	خوشبوئی چند خوش طعمی	خوشبوئی خوشطعمی
۸۹۹	۹	سفید	مفید
الیضاً	۲۲	باکش	باکش
۹۰۱	۴	ترنیت	ترتیب
۹۰۲	۳	پس انز	پس ازا
۹۰۳	۲۳	ونیم شکسته ودر شیشه کنند	ونیم شکسته ودرشیشه کنند
۹۰۴	۱	ودرکاب	ودرکاسه آب
۹۰۵	۱۶	نقاح	فقاح

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۰۷	۳	فضول بارده	فضول بارده
الیضاً	۵	وداوسعدے	ودوارسعدی
۹۰۹	۳	ادریه را	ادویه را
الیضاً	۱۶	ازیک دودرم	ازهریک دودرم
۹۱۰	۱۶	غدها	غددها
۹۱۲	۸	تازه	تازه
۹۱۴	۱۱	خذرن	حزن
۹۱۸	۱۵	معشر	مقشر
۹۱۹	۲	بجست	بجسب
الیضاً	۱۷	بسباسه	بسباسه
۹۲۰	۴	فروح	قروح
۹۲۲	۱	سوحین	سوختن
۹۲۴	۱	بالفطه	بالفعل
الیضاً	۷	بزکتر	بزرکتر
۹۲۷	۹	دوالسمک	دوالمسک
۹۲۸	۷	بزوی	جزوی
الیضاً	۲۳	درست	درست
۹۲۹	۱	انز طبخ	از طبخ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
الیضاً	الیضاً	طصحات	مصلحات
الیضاً	۱۶	سارنند	سازند
۹۳۰	۵	کلی ومثانه	کلیه ومثانه
الیضاً	۱۲	ولویند	وگویند
۹۳۱	۳	اسمعیل ست	اسمعیل است
۹۳۷	۲۱	بیست در	بیست درم
۹۴۰	۱۳	خواشته	خواسته
۹۴۱	۹	سنکهیا	سنگهیا
۹۴۵	۱۸	چهاتانک	چهارتانک
الیضاً	۲۱	دمه	دفعه
۹۴۶	۱۷	مفافع	منافع
۹۵۴	۱۴	زیادتی بود و تجفیف	زیادتی بود و تجفیف
۹۵۵	۱۸	طم	طعم
۹۵۶	۱۸	حریش	جریش
۹۶۰	۹	باشیر باره	باشیر تازه
الیضاً	۱۴	درامزجه	درامزجه
الیضاً	الیضاً	مدامت	مداومت
۹۶۱	۱۳	میلند	میکند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۶۲	۱	انزعطیم	آنزا عظیم النفع
ایضاً	۲۳	معتداست	معتدل است
۹۶۷	۲	قبل ازغذ	قبل ازغذا
۹۶۸	۱۲	درحقه قلمی کرده	درحقه قلمی کرده
ایضاً	۱۶	وبنداند	وبدانند
ایضاً	۱۸	سارون	اسارون
۹۷۰	۴	وبیروح	ویبروح
۹۷۱	۲	انیون	افیون
ایضاً	۳	صحایت	بغایت
ایضاً	۵	لدغ عقرب	لذع عقرب
۹۷۴	۱۴	ومزمن	ومزان
۹۷۶	۱۵	کل کل کاوزبان	گل گاوزبان
۹۷۷	۱۷	کہ قدس سرہ	لہ قدس سرہ
۹۷۹	۷	خمیر	خمر
۹۸۰	۱۱	بیخ تفاهر	بیخ لفاح
۹۸۱	۷	ولیع	ولیغ
ایضاً	۱۴	مسحرق	سحوق

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۸۱	۱۸	وسکوما،	وسکون یاء
ایضاً	۲۱	غذی	غذای
۹۸۲	۱۹	هربرگها	هم برگها
۹۸۴	۳	بگیراند	بگیرند
ایضاً	۱۶	ونافع	نافع
۹۸۵	۷	قلموس	قلوس
ایضاً	۱۲	فلموس	قلوس
ایضاً	ایضاً	تماکو	تنباکو
ایضاً	۱۳	بدست ورد	بدست اورد
۹۹۲	۱۹	شامند	بیاشامند
۹۹۳	۱۷	رسنک بصری	وسنک بصری
۹۹۴	۱۰	بفکرارد	بفکردارد
۹۹۸	۷	یاکیسان	تاکیسان
۱۰۰۰	۲۱	دماگرسنه	وباگرسنه
ایضاً	۲۳	واکتحال جهت	واکتحال آن جهت
۱۰۰۳	۱۹	کثیره وکل عقاقیل	کثیراوکل عقاقیل
۱۰۰۵	۳	صنعت ان خطاء	صنعت ان هیواج خطاء

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۰۹	۴	بلیله	ملیله
ایضاً	۱۶	بادومرتبه	یامرتبه
ایضاً	۲۳	مذکورا	مذکور
۱۰۱۰	۵	بآل اخرروز	باآن آخرروز
ایضا	۷	ربرای	ازبرای
۱۰۱۰	۸	حب الصنوبر	یاحب الصنوبر
ایضا	۱۳	شامیده	آشامیده
ایضاً	۲۳	مست	ست
۱۰۱۱	۱۵	بهرتعدد مگر	بهرتعدد یگه
ایضاً	۲۱	عشاوه	غشاوه
۱۰۱۳	۱	اند	اندانرا
ایضاً	۲	متشبت	تشبث
ایضاً	۴	بعضی	بعضی
۱۰۱۴	۲	الحضر	الخحضرت
ایضاً	۸	ینفع	ینقع
ایضاً	۱۱	دوشه	دوشیده
ایضاً	۱۳	یاید	یابد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۱۴	۱۴	وبید	کوبیده
ایضا	۲۰	ست	ست
۱۰۱۶	۱۵	روز	روزی
ایضاً	۲۳	خماران	خماران
۱۰۱۷	۱۸	یاکیساعت	تاکیساعت
ایضاً	۲۳	عصوت	عفونت
۱۰۱۸	۱۸	ارعلم	اعلم
۱۰۲۲	۱۰	نزدیک	نیزنزدیک
ایضاً	۲۳	چوجدوار	چون جدوار
۱۰۲۵	۱۵	ورد	آورد
۱۰۲۸	۵	اورد	اورده
۱۰۳۰	۱۶	دوعدد	ده عدد
۱۰۳۴	۶	است	بسرشند
۱۰۳۶	۷	جوکوب نمود	جوکوب نموده
۱۰۳۹	۲	قند	قنه
۱۰۴۱	۵	ورسینه	دودسینه
۱۰۴۳	۴	حیله	حلبه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۴۴	۷	بهمن سرج	تخم سرخ
۱۰۴۵	۱۵	گل این	کل این
۱۰۴۹	۱۰	بارچه	پارچه
۱۰۵۰	۶۰	جبطیانا	جنطیانا
ایضاً	۲۳	تریاقیه	تریاقیة
۱۰۵۲	۶	زهرهای گزید	زهرهای گزنده
ایضاً	۱۴	حب المجلب	حب المحلب
۱۰۵۲	۱۵	جرجیو	جرجیر
ایضاً	۱۷	گذاشت	گذاشته
۱۰۵۳	۲۲	میکشد	میکشد
ایضاً	۲۳	بیاشامد اگر بستر نباشد	بیاشامد اگر بستر نباشد تا مدار اگر بستر باشد بچه ازار
۱۰۵۴	۹	تلخیب	تاسه حب
ایضاً	۲۰	طبامیر	طباشیر
۱۰۵۵	۱۳	قسط شیر	قسط شیرین
۱۰۵۶	۷	استان	اسنان
ایضاً	۲۱	از هریک یک	از هریک یک
۱۰۵۹	۲۱	غلفاشی	خلفاسی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۵۹	۲۲	جالی نوشر	جالی نوسر
۱۰۶۰	۶	مالیخا وجنون	مالیخولیا وجنون
۱۰۶۱	۵	خصوض	خصوص
۱۰۶۳	۹	کبابه چلیتی	کبابه چینی
ایضاً	۱۸	فلفلی	فلفل
۱۰۶۴	۱۰	طالیسر	طالیسفر
۱۰۶۸	۲۰	افندی صالح چلپی	افندی صالح چلپی
۱۰۷۲	۲۳	صنعت ان اسکنده	صنعت ان رنجبیل اسکنده
۱۰۷۷	۱۴	اسمیل	اسمعیل
ایضاً	۱۹	مدبر	مدید
۱۰۷۷	۱۵	دیذند	دیدند
ایضاً	۱۸	جزیر گشتم	جزیر گشتم
۱۰۷۸	۲	چهاده	چهارده
۱۰۷۹	۱۶	رطونت	رطوبت
۱۰۸۲	۹	وقرب عهده	وقرب عهد
۱۰۸۴	۵	برابرای	برابری
۱۰۸۸	۴	ازهریک مثقال	ازهریک نیم مثقال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۵	۵	خشق دانه	خشک دانه
۱۰۶	۱۲	کوزکه دربین	که دربین
۱۰۹	۱۶	آواز	اواز
۱۰۹۹	۲۱	حالات	حالا
۱۱۰	۲	وردآن	وردادن
ایضاً	۱۲	قامرست	قامرست
ایضاً	۱۳	احدث	احداث
۱۱۰	۱	بسنخه	بسخنه
۱۱۰۲	۱۶	مالیخو	مالیخولیا
ایضاً	۱۸	کشره	کثیره
۱۱۰۳	۵	نی ارزد	نمی ارزد
۱۱۰۴	۲	عوض	غوص
۱۱۰۵	۱	ان ست	ان ست
ایضا	۳	میباشند	اومیباشند
۱۱۰۹	۳	وعضب	وغضب
ایضاً	۱۲	بایدکر	بایدکرد
۱۱۰۹	۱۳	خورد	خوردن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۰۹	۲۱	بی تدریج	بی تدریج
۱۱۱۰	۳	خاصه	خاصه
۱۱۱۱	۳	دوبسیار	دوالبسیار
۱۱۱۲	۸	ضغیف	ضعیف
۱۱۱۳	۱۷	بفضی	بعضی
۱۱۱۳	۱۸	نجورند	بخورند
ایضاً	۲۰	ست	ست
۱۱۱۴	۱۳	قصد	قصد
۱۱۱۵	۱	سنت	ست
ایضاً	۴	خطر بلکه	خطر بلکه
ایضاً	۱۶	خیسانیده	خیسانیده
۱۱۱۶	۱	شوبا	شوربا
ایضا	۱۹	بیج	بیخ
۱۱۱۸	۸	شلانزده	شانزده
۱۱۱۹	۲	قماس	قیاس
۱۱۲۰	۱	میل ولید	میل نمایند
۱۱۲۴	۱۲	ست	ست

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۲۵	۱۳	وجروح	وجروح
۱۱۲۶	۲۰	روز بشش مثقال بسال دو نیم مثقال	روز بشش مثقال بسال دو نیم مثقال
۱۱۲۸	۸	واکرادرین	واکردرین
۱۱۲۹	۳	یچهارده	بچهارده
ایضاً	۷	یافته باشند	بافته باشد
۱۱۳۰	۵	ضمغ عربی	صمغ عربی
۱۱۳۳	۲	عذ میتوانند	غذا میتوانند
ایضا	۲۰	روشن	روشن
۱۱۳۴	۱۹	شده باشد	شده باشد
۱۱۳۵	۱۹	اوبرز	اوبرند
۱۱۳۹	۲	کمجموع شصت مثقال میشود	که مجموع شصت مثقال میشود
۱۱۴۰	۱۸	وقوت	وقوف
۱۱۴۱	۸	بکذارز	بکذارند
ایضاً	۱۵	درزانز	درزانرا
۱۱۴۸	۳	اشامید	اشامیدن
۱۱۵۰	۲۳	دومثقا	دومثقال
۱۱۵۲	۱۲	ازبریک شش مثقال تسبل الکهیب	از بریک شش مثقال تسبل الکهیب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۵۶	۱۶	فلفل سیا	فلفل سیا
۱۱۵۷	۳	اورده	اورد
ایضاً	۵	بجرارمنی	حجرارمنی
۱۱۶۱	۸	بقیه سائیده	بقیه سائیده
۱۱۶۲	۱۲	درباب چوب چینی	درباب لقوچوب چینی
۱۱۶۳	۱۹	داواسی	دوائی
۱۱۶۴	۲۲	بخیسانیده	خیسانیده
۱۱۶۵	۱۳	حریره چوبچینی	حریره چوب چینی
۱۱۶۷	۱۴	شده باشد	شده باشد نافع
۱۱۶۹	۲۲	سح نفاع	بیخ نفاح
۱۱۷۲	۳	بابرکت	بابرک
ایضاً	۶	مراهم چوبچینی	مراهم چوب چینی
۱۱۷۴	۱۹	باشده	باشد
۱۱۷۵	۱	بنج رطل	بنج رطل اب
۱۱۷۶	۱۸	که از نصف معده	که از ضعف معده
۱۱۸۱	۱۳	نبات سفیده	نبات سفید
ایضاً	ایضاً	داخل تیرچوب است	داخل یاخند نیز خوب است

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی